UNIVERSAL LIBRARY

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

تاریخ تمدن اسلام

جلد اول

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

شهریور ماه ۱۳۳۶

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ پیروز

راجع به :

پیدایش دولت اسلامی ـ وسعت ممالك اسلامی ـ آمار نفوس آن ـ تاریخ ادارات کشوری، لشکری، مالی . . . ممالك اسلامی

نفیس بعموم برادران و خواهران دینی بلکه بکلیهٔ حقیقت جویان وعلاقه مندان بتاریخ اسلام اهداء میگردد.

البته خدمات مؤلف ومترجم و ناشر درمقابل عظمت اسلام بسیار ناچیز بشمار میآید چون وصف وشرح نهضت بزرگی که **مؤسس آن مربی عالم امکان و پشتیبان آن خدای جهانیان بوده** ازعهدهٔ بندگان ناتوان ساخته نیست ولی بازهم خدارا شکر که چنین توفیقی عنایت فرمود و بنام نامی اسلام حقایقی بزبان فارسی انتشاریافت ومورد قبول هموطنان عزیز قرارگرفت وامید است که درپرتو تعالیم مقدس اسلامی نه تنها عالم اسلام بلکه سراسر جهان از این بلایا ورزایا رهائی یابد وهمانطور که خدای متعال وعده فرموده اسلام ومسلمانان را درظل عنایات خاص خود معزز ومحترم بدارد وچه خوب میفرماید مولانا:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق   گر بمیری تو نمیرد این سبق
رونقت را روز روز افزون کنم   نام تو بر زرو بر نقره زنم
چاکرانت شهرها گیرند وجاه   دین تو گیرد ز ماهی تا بماه
تا قیامت باقیش داریم ما   تومترس از نسخ دین ای مصطفی
وعدالله حق و من اصدق من الله قیلا

تهران بهمن ماه ۱۳۳۶

علی جواهر کلام

قسمتی از نظریات جراید و مجلات در بارهٔ انتشار این کتاب

روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۳۴۶۱

سه‌شنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۳

یك اثر بزرگ و مفید

یـا

تاریخ تمدن اسلام

امروز وقتی باداره آمدم چندجلد کتاب بایك نامه بدستم دادند ، مجلات کتاب، تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان و نامهٔ مکتوبی بود که مترجم فاضل وخوش‌قریحه وشیرین قلم آن آقای جواهر کلام مرقوم داشته بود .

در آنروزهائیکه اشعهٔ تمدن‌فرنگ ازطریق مصر بایران‌میرسید یعنی‌قبل‌ازرستاخیز فرهنگی واجتماعی‌رضاشاه که محصلین ایرانی بفرنگ‌نرفته بودند ومعلمین‌فرنگی‌بایران کمتر آمده بودند واین‌همه مدرسه تأسیس نشده بود وایرانیها کمتر میتوانستند مستقیماً ازسرچشمه خورشید جهان‌افروز علم ودانش وتمدن فرنگ بهره ور شوند وعربی‌دانان بوسیلهٔ‌مطبوعات‌مصر بایران‌میرسا ندند جرجی زیدان وایران بسیارشهرت‌واهمیت‌داشت .

ولی امروزدیگر کمتر نام جرجی‌زیدان دردهنها میگردد ، لیکن نسل جدید باید بدانند که‌جرجی‌زیدان درتألیف‌وتلفیق وتنوع کتب ابتکارزیادی داشته وکتبی‌تألیف‌کرده که قبل‌ازوی‌درمشرق‌زمین سابقه نداشته وازجمله همین تاریخ تمدن اسلام است که‌هنوزهم درباب خود بی‌نظیر است وآقای جواهر کلام باترجمهٔ آن خدمت بزرگی بزبان فارسی و اسلام کرده است .

جرجی‌زیدان همانطوریکه از حیث تنوع درتألیف وابتکار بی‌نظیر بـود از حیث شیرینی‌قلم وساده نویسی درعین بلاغت وفصاحت کم‌نظیر بود .

اتفاقاً آقای جواهر کلام نیز دراین‌هنر اخیر یعنی شیرینی‌بیان وروانی‌قلم وفصاحت وبلاغت سخن دارای همان صفت است واگر بتوان راجع باو اظهارتأسفی کرد اینست که نکبت فضل‌وادب ازاین‌دو نفر نصیب او شده است ، یعنی‌هرچه آن ازقلم وفضل‌خود کام‌دید این ناکامی دیده است

ولی ما امید داریم ترجمهٔ این کتاب کلیدی برای فتح باب سعادت و کامیابی بروی ایشان باشد .

نویسندگان فاضل وخوش قریحهٔ ما اغلب عمرخود را با بحث درجریان روزمیگذرانند و کاری که هم برای مملکت و نسلهای بعد مفید باشد وهم ایشانرا جاویدان بگذارد نمیکنند. این کتاب از آن آثاری است که آدم را جاوید میگذارد وماخوشوقتیم که آقای جواهر کلام با اینکه قدرت داشتند کتاب مستقلی دراین باب تألیف کنند یك کتاب مهم موجودی را ترجمه کرده‌اند . ایران هنوز تامدت زیادی احتیاج بترجمه دارد و هـر کس یك کتاب خوب ومهمی را ترجمه کند بهتر از اینست که کتابی را مستقل در آن باب تألیف کند ، زیرا آن کتاب نتیجهٔ یك عمر مطالعه و بحث و تحقیق ویادداشت است و آن شهرت طلبی که میخواهد بگوید من خودم تألیف کرده‌ام و ترجمه نیست مطالبی از کتب متفرق ترجمه میکنند و بطور ناجور و پرت از یکدیگر بهم تلفیق میدهدو انسان بعداز اینکه برای فهم آن خودرا خسته کرد کتاب را که بهم گذاشت میبیند چیزی از آن نفهمیده است .

من یکوقتی عشقم گرفت که سه فیلسوف بزرگ یونان سقراط وافلاطون وارسطو را بدقت مطالعه کنم وشبهای دراز بامطالعهٔ کتبی که از تألیفات ، امروزدوستم بود گذراندم و چیزی که عاقبت فهمیدم این بود که سقراط مرد بدترکیبی بوده. ارسطو جثهٔ لاغری داشته وافلاطون یك درویش فرنگی بوده که وقت خودومردم را بشطحیات العرفا تلف میکرده‌است.

آنچه از اینها خواندم همه متناقض ویا نامفهوم بود برای اینکه هریك از این مؤلفین مقداری از مطالب را که فهمیده ترجمه کرده و آنچه نفهمیده انداخته ویا بدون فهم عبارت الفاظ ترجمه کرده ومعنی را بباد هوا سپرده است .

ولی این کتابی را که آقای جواهر کلام ترجمه کرده کتابی است بسیار جامع ومفید وچون مترجم مطلع برزبان عربی ومقتدر درانشای فارسی وعالم باصل موضوع بوده درست وروشن ترجمه کرده وهر کس آنرا داشته باشد کتاب مهم ومفید ولازمی را دارد وهر کس نداشته باشد کتابخانه‌اش از کتاب مهمی خالی است .

سپیدوسیاه شماره ۴۰

سال دوم ۳۳/۱۲/۸

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان		ترجمهٔ علی جواهر کلام

تمدن عظیم اسلام نسبت به تمدن کلیه ملل عالم چه قدیم و چه جدید در نوع خود بینظیر میباشد زیرا هیچ تمدنی مانند تمدن اسلام نتوانست در مدتی کمتر از یك قرن بر تمدن وفرهنگ ملت‌های بزرگی مثل یونان وروم ، مصر ، ایران کلده وآشور وغیره فایق آمده وبازهم در مدت بالنسبهٔ کوتاهی تمدن جدیدی بوجود آورد که نخبه وزبده همان تمدن‌های کهنسال بوده است . اگر قرن اول هجری را قرن فتوحات اسلامی در نظر بگیریم قرن دوم آغاز بنیان گزاری تمدن اسلامی محسوب میشود ودرقرن سوم هجری از ماوراء جبال قفقاز تا کرانهٔ دریای چین وانتهای جبل‌طارق از پرتو تمدن اسلامی بهره مند بوده است، فیلسوف،حکیم ، مهندس ، ستاره‌شناس جراح، صنعتگر ، نویسنده ، شاعر !معمارو خلاصه آنچه برای اداره امور آن امپراطوری پهناور اسلامی ضرورت داشت درمدت کوتاهی از میان خود مسلمانان برخاست وهمه نوع لیاقت ونبوغ ازخود بروزداد و کدام تمدنی است که بتواند با این‌سرعت تأسیس وانتشاریابد . شرح تأسیس وپیدایش‌وانتشار تمدن عظیم اسلام تقریباً در نیم‌قرن پیش توسط یك محقق و نویسنده غیرمسلمان‌عرب یعنی جرجی‌زیدان درپنج‌جلد بااسلوب جالب‌توجهی تنظیم وتدوین شده بودواخیراً باهمت آقای تقی جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر توسط آقای علی جواهر کلام نویسندهٔ دانشمندمعروف ازعربی بفارسی ترجمه شده وبطبع رسیده‌است ناشر ومترجم‌حتی‌الامکان سعی کرده‌اند که ترجمه ازحیث‌تصاویر زیادی که در اصول عربی موجودنبوده و همچنین بوسیله افزودن بعضی حواشی برای‌رفع ابهام وتوضیح به‌نشریه مزبور رونق وجلوه‌خاصی بدهند و الحق که تا حد زیادی توفیق یافته‌اند ومیتوان گفت که تألیف و نشریهٔ مزبور یکی ازبهترین نشریه‌های ایام اخیر میباشد . اهمیت اصل مطلب شیرینی وروانی انشای‌ترجمه فارسی٬ جلد وصحافی مطبوع ،گراورها : ونقشه‌هائیکه علاوه برعکسهای محدود اصل کتاب برترجمه اضافه شده‌ومزایای‌مهم‌دیگر تاریخ‌تمدن اسلام‌را بصورت جالب ودلپسندی درآورده است و امیداست که اهل‌ذوق‌ومعرفت‌ازمطالب‌مفید آن حداکثر استفاده‌را بنمایند.

روزنامه اطلاعات

دوشنبه ٦ دی ماه ١٣٣٣

تاریخ تمدن اسلام

جرجی زیدان در ایران معروفیت تام دارد و با اینکه قریب نیم قرن از مرگ او میگذرد هنوز مردم ایران نام او را بیاد دارند و نوشته‌هایش را بعربی و فارسی مطالعه می کنند زیرا جرجی زیدان نویسندهٔ محققی بوده ، قلمی شیوا داشته و بیطرفانه مسائل تاریخی را تجزیه و تحلیل میکرده است . جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ شرقی است که موضوعهای تاریخی اسلامی را بصورت داستان درآورده و از این راه برای آشنا ساختن مسلمانان بحقایق تاریخی خدمت مهمی انجام داده است جرجی زیدان خود میگوید که مطالب تاریخی اسلام را بصورت رمان منتشر کردم تا ذهن خوانندگان را برای مطالعه تاریخ تمدن اسلام آماده سازم .

تاریخ تمدن اسلام در ٥ جلد تألیف شده است ، جلد اول آن از تاریخ پیدایش آئین مقدس اسلام تا پایان خلافت عباسیان و شرح مؤسسات لشکری و کشوری دورهٔ تمدن اسلام صحبت میدارد .

درجلد دوم از ثروت دولتها و جامعه‌های اسلامی گفتگو میکند .

درجلد سوم از علوم و ادبیات تمدن اسلام بحث شده .

درجلد چهارم موضوع سیاست دولتهای اسلامی مطرح شده و درجلد پنجم مجالس بزم خلفا ، تشریفات درباری ، وضع حرمسرا ، مشغولیات و تفریحات و طرز زندگی و خوشگذرانی‌های مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی شرح داده شده است . جلد اول و دوم این کتاب قریب چهل سال قبل توسط مرحوم ، میرزا ابراهیم قمی نمایندهٔ اسبق مجلس شورای ملی ترجمه و منتشر شده بود و اینك تمام پنج جلد بطرز مطبوعی با انشای روان ساده بوسیلهٔ **آقای علی جواهر کلام** بفارسی ترجمه و **بوسیله مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر** در ١٥٠٠ صفحه با ٢٢٠ تصویر منتشر شده است .

انتشار تألیف مزبور که مشتمل بر ذکر مفاخر بزرگان اسلام و ایران بزبان فارسی میباشد از اقدامات ستوده‌ای است که البته مترجم و ناشر آن مورد تقدیر جامعه خواهند بود .

مجلهٔ فردوسی
شمارهٔ ۱۷۹ تاریخ ۱۰/۱۲/۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

تألیف جرجی زیدان — **ترجمهٔ علی جواهر کلام**

از انتشارات مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر

مؤلف این کتاب (جرجی زیدان) از نویسندگان و تاریخ نویسان معروف و مؤسس مجلهٔ الهلال میباشد.

تاریخ تمدن اسلام مشتمل بر پنج مجلد ومتجاوز از هزار و پانصد صفحه و دارای گراورها و نقشه‌های متعدد و متنوع میباشد و هر جلد کتاب از روی سلیقهٔ خاصی به مبحث مخصوصی اختصاص داده شده است از این قرار:

جلد اول: راجع به پیدایش دولت اسلام ـ وسعت ممالك اسلامی ـ ادارات لشکری و کشوری. جلد دوم: راجع بثروت دولتهای اسلام ـ ثروت عمومی مسلمانان علل وفور و نقصان آن. جلد سوم: راجع بانتشار علوم و ادبیات درمیان مسلمانان وطرز انتقال آن. جلد چهارم: راجع بسیاست فرمانروایان اسلامی از زمان رسول اکرم تاسقوط بغداد به تفصیل. جلد پنجم: راجع بوضع زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان وعادات ورسوم آنان در دورهٔ تمدن اسلام کلیشه و نقشه‌های بسیاری بر محسنات کتاب افزوده است، مطالب کتاب باسلوب تألیفات محققین غرب بفصلهای مستقل وجداگانه تقسیم یافته است.

مندرجات جلد اول وسوم وچهارم بیشتر ازحسن سیاست فرمانروایان اسلامی ومزایای اجتماعی واخلاقی وسیاسی تعالیم مقدس اسلام صحبت میدارد و باذکر شواهد ومدارك ثابت میکند که اساس برعدالت اجتماعی وسوسیالیسم معتدل حقیقی استوار میباشد ومادام که مسلمانان از آن تعالیم پیروی داشتند فرمانروای حقیقی دنیای آنروز بوده‌اند مندرجات جلد سوم از نظر ذکر مفاخر ومآثر ایرانیان بسیار اهمیت دارد زیرا مؤلف درطی این مجلد بادلیل و برهان ثابت کرده که پایه گزاران تمدن عظیم اسلام اکثراً ایرانی بوده‌اند ومعارف وعلوم و ادبیات اسلام از هرجهت مرهون نبوغ ایرانیان می باشد. درجلد دوم پس از ذکر ارقام ومبالغ ثروت دولتهای اسلامی مقایسه‌ای میان ثروت دولتهای اسلامی ودولتهای بزرگ امروز (امریکا ـ انگلیس ـ فرانسه) بعمل آمده و بارقم وعدد ثابت شده که دولتهای اسلامی آن ایام بواسطهٔ تعمیم آزادی وعدالت نسبت بدولتهای امروز ثروتمند بوده‌اند واحتیاجی بوام گرفتن ازداخل وخارج پیدا نمیکردند. جلد پنجم مخصوص بشرح عادات ورسوم زندگانی اجتماعی وفردی مسلمانان دردورهٔ تمدن اسلامی میباشد بقسمی که

خواننده هنگام مطالعه این مجلد بمجالس عروسی - مهمانی - بزم‌های شبانه - حرمسراها - دربارها - جشنهای مذهبی ورسمی وارد میشود وخودرا در بهترین کاخها وزیباترین باغها ووسیع‌ترین بازارهای دمشق و بغداد وطوس وری وبلخ و بخارا وغرناطه وقاهره آنروز تصورمیکند وتمام مناظر دلکش آن تمدن‌عظیم در پیش‌چشمش مجسم‌می گردد . این کتاب دارای فهرست الاعلام وفهرست مطالب جامعی میباشد بقسمی که‌خواننده میتواند عنوان هرمطلب ونام هرجا یاهر کس راکه دراین پنج‌مجلد ذکرشده بآسانی دریابد . معذلك تألیف مزبور مختصر نقایصی‌هم‌دارد که‌امید است درچاپهای بعدی مرتفع گردد از آن‌جمله اینکه برای کتاب‌غلطنامه تهیه نشده‌است و پاره‌ای‌ازعکسها درمحل‌مناسب‌خودقرار ندارند. دیگر آنکه مترجم برای رفع ابهام ازخواننده بعضی‌ازمطالب کتاب‌را درپای‌صفحه‌توضیح داده والبته این خود یکی‌ازمحسنات کتاب شده‌است اما چون مترجم شیعی‌مذهب‌است و کتاب مزبور درمحیط اهل تسنن تألیف یافته‌از پارهٔ توضیحات وپاورقیهای مترجم چنین استنباط میشود که نویسنده تحت تأثیر تعصبات مذهبی خودرفته باشد .

روزنامه پارس شیراز

۱۸ تیر ۱۳۳٤

تاریخ تمدن اسلام

خوانندگان پارس ، لامحاله «جرجی زیدان» را میشناسند و بآثار جاوید او آشنا هستند . این نویسنده نامی ، سالها مجلهٔ کهنسال «الهلال» را در مصر انتشار میداد و این مجله در زمان خود، از بهترین و سودمندترین مطبوعات شرق بشمار می‌رفت . جرجی زیدان ، اولین نویسنده مسیحی عرب زبان است که حقایق تمدن اسلام را با کمال امانت و درستی و انصاف برشتهٔ تحریر درآورده و پرده‌های ابهام را ازچهرهٔ تابناك تاریخ اسلامی بیك‌سو زده است .

جرجی زیدان در مقدمهٔ کتاب خود نوشته است : من از مدتها پیش تصمیم گرفتم دربارهٔ تاریخ تمدن اسلام مقالاتی در الهلال بنویسم و چون دریافتم که علوم و فلسفه و تاریخ در مصر هنوز دوره صباوت و ایام کودکی را طی میکند و بحد رشد نرسیده ، ناچار شدم حقایق تاریخی را بصورت داستان بنگارم ، تا خشکی آن را بالطف داستانسرائی جبران نموده وخوانندگان را بمطالعه آن ، دلبسته‌تر و مشتاق‌تر سازم .

بهمین جهت داستانهای شیرین و تاریخی جرجی زیدان ، همه خواندنی ومفید ودر نوع خود کم نظیر میباشد . جرجی زیدان باخامه دلپذیر و شیرین خود ، بمدد دانش بسیار ، کتب مهمی نگاشته که بنظر ما از همه مهمتر ، همان تاریخ تمدن اسلام است که اخیراً در پنج جلد بفارسی یکدست ترجمه شده وازطرف کتابخانهٔ امیر کبیر انتشار یافته است .

این خود خدمتی است که هیچگاه درعالم فرهنگ فراموش شدنی نیست . مترجم دانشمند این کتاب ، یعنی آقای جواهر کلام نیز که از فضلاء بنام کشورند ، الحق بخوبی از عهدهٔ ترجمه برآمده وحق نویسندهٔ بزرگ را اداء کرده‌اند .

خواندن این کتاب برای همه مسلمان‌ها لازم است . زیرا این کتاب بقلم یك نویسندهٔ مسیحی نگاشته شده و در آن ، ظن طرفداری و تعصب خشك و بی‌مورد برده نمیشود وازآن گذشته چون نویسنده در ادبیات عربی نیرومند بوده و بزبان انگلیسی وفرانسه تسلط داشته ، موفق شده است که از تمام منابع عربی وانگلیسی وفرانسوی ؛ اطلاعات عمیق کسب کرده و بمدد استعداد واستنباط شخصی خود کتابی تألیف نماید که از هر جهت موثق ومورد اعتماد باشد .

امیدواریم صاحبان فضل و ارباب قلم ، بیش از پیش بلزوم تألیف و ترجمه کتب سودمند

توجه نموده و بآثاری از اینقبیل ،گنجینهٔ فرهنگ پارسی را غنی و ثروتمند سازند.

خدمات آقای تقی جعفری مدیر مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر که با بذل مال وصرف وقت پیوسته فضلاء را بنوشتن وترجمه کردن ترغیب وتشویق میکنند، درخورکمال تقدیر است وکاش که دیگران از این شیوهٔ ستوده پیروی نموده وسرمشق میگرفتند.

ما شادی روان نویسنده ومؤلف این کتاب «جرجی زیدان» راازخداوند مسئلت نموده وتوفیق ادامه خدمت را برای آقای جعفری مدیر مؤسسهٔ امیرکبیر ومترجم محترم را از خداوند خواستاریم.

روزنامه روئین ـ رشت

بقلم مرشد ـ ۲۰ آذر ۱۳۳۳

تاریخ تمدن اسلام

کسانی که با تاریخ وقصص اسلامی سروکار دارند جرجی زیدان را بخوبی میشناسند و ازاندازه همت وپشتکار این مرد درشناساندن مفاخر اسلام باخبرند.

جرجی زیدان نزدیك به یك قرن پیش در یك خانوادهٔ مسیحی در بیروت پا بدنیای هستی گذاشت وسیل حوادث وتحولاتی که در مشرق زمین ایجاد شده بود او را دوش بدوش آزادیخواهانی که برای برانداختن حکومت پوسیده آل عثمان قیام کرده بودند قرار داده وباخود بمصر کشانید. درمصر جرجی زیدان پس ازشرکت دریك سلسله حوادث که تذکار آن ازحوصلهٔ این مختصر خارج است پس ازهمکاری با مجلهٔ معروف المقطف خود بتأسیس و ایجاد مجلهٔ معروف الهلال که هنوز هم توسط فرزندانش درمصر منتشر میشود ویکی ازمجلات آبرومند و قدیمی مشرق زمین بشمار میرود همت گماشت جرجی زیدان علاوه بر خدماتی که توسط مجلهٔ الهلال انجام میداد مبادرت به تألیف یك سلسله داستانها ازحوادث ورویدادهای اسلامی نمود که اکثر آن داستانها که بسیار شیرین وجذاب است و متضمن حقایق بسیاری از تاریخ اسلامی است بزبان پارسی ترجمه شده است وخود جرجی زیدان معتقد استکه خواندن این داستانها خواننده را برای قبول وهضم یك دوره تاریخ علمی وادبی مهمتری ازاسلام آماده خواهد ساخت وآن تاریخی که نویسندهٔ عالیقدر بخوانندگان خود وعده داده بود همین کتاب مورد بحث یعنی تاریخ تمدن اسلام است که از هرحیث کم نظیر بوده وحتی بمناسباتی که احاطهٔ مؤلف واهلیت خود ویرا بایستی جزء آن دانست براقران وامثال خود مزیت وبرتری خاصی را دارامیباشد.

کتاب حاضر که در ۵ جلد تألیف یافته است توسط نویسندهٔ دانشمند ومحترم آقای علی جواهر کلام که خوانندگان ما باآثار قلمی ایشان درروزنامهٔ هور وسایرجراید کشور آشنائی دارند ترجمه شده است. درمقدمهٔ جلداول کتاب ذکرخیری نیز توسط مترجم محترم ازافرادی که درسی چهل سال پیش اقدام به ترجمهٔ فارسی مجلد اول ودوم کتاب مورد بحث نموده بودند (یعنی مرحومین ذکاءالملك فروغی وعبدالحسین قاجار که مجلد اول را ترجمه کرده‌اند ومیرزا ابراهیم قمی که مجلد دوم را بپارسی برگردانده) رفته است که بایستی آنرا ازلحاظ اینکه این قدردانی ایشان ازخدمات وزحمات کسانی که درهمین راه گام برداشته و بفحوای الفضل للمتقدم حقا شایسته این تذکر وتمجید بوده‌اند ومتأسفانه درمیان نویسندگان ومترجمین ما کمتر سابقه داشته است قدم تازه‌ای درراه شهامت اخلاقی دانست. شهدالله که مترجم دانشمند با این تذکار خود درسی بزرگ وسرمشقی نیکو

بجوانان دانشمند و نویسنده ماداده‌اند ، همانطوری که قبلا متذکر شدیم کتاب حاضر بسلیقه مؤلف دانشمند در پنج قسمت تدوین یافته که جلداول آن از تمدن واوضاع مردم عرب پیش از اسلام تاظهور اسلام وجریان فتوحات اسلامی وخلفای اموی وعباسی و اندلس وفاطمی بحث میکند. درمجلددوم ثروت وتمدن ممالك اسلامی ووضع کاخها ودربارخلفا وپذیرائی‌ها ومجالس آنان تشریح شده است . درجلد سوم از علم وادب وصنعت وشعردرشام وعراق پیش ازاسلام وترقی آن درجلدچهارم حلاجی اوضاع وعادات اجتماعی عصر درخشان اسلام مطمح نظر نویسندهٔ دانشمند بوده درجلد پنجم یعنی آخرین مجلد کتاب درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت شده است . بهرحال نویسندهٔ فقید برای بوجودآوردن این اثر عالی متحمل زحمات بسیاری شده ومطالب کتاب را با استفادهٔ قریب به دویست جلد کتاب عربی واروپائی وفرهنگها وآنسکلوپدیها وازهمه مهمتر ازمطالعه عمیق وخاطرات خود ازآداب وعادات وفرهنگ اسلامی تألیف کرده است و اگر ترجمه روان وفاضلانه مترجم محترم را نیز بر آن اضافه کنیم بایستی تصدیق نمائیم که اثری سودمند وپربهادر دسترس طالبان وعاشقان کتاب خوب قرار گرفته است وازخداوند توفیق و تأئید مترجم دانشمند را برای بوجودآوردن آثار گرانبهاتری مسئلت مینمائیم .

فهرست مندرجات

فهرست تصویرهای جلد اول

مقدمهٔ مترجم

بنام خدای دانا وتوانا

درقرن گذشته نویسندهٔ محقق ودانشمندی ازمیان مردم عرب زبان برخاست ، کمتر ازشصت سال عمر کرد وبیش ازصد تألیف علمی وادبی و تاریخی و سیاسی ویك مجله آبرومند ازخودباقی گذارد. این نویسندهٔ نابغه جرجی زیدان مؤسس مجلهٔ الهلال ومؤلف داستانهای تاریخی اسلامی وچندین کتاب علمی دیگراست . هموطنان عزیزما این مرد را بخوبی میشناسند . چون بسیاری ازآثاراو بفارسی ترجمه شده ومورد پسند واقع گشته است .

جرجی زیدان با اینکه مسیحی بوده بیش از اغلب دانشمندان اسلام باوضاع واحوال اجتماعی مسلمانان علاقه‌مند بوده واکثر تألیفات اومربوط باسلام ومسلمانان میباشد . اونخستین نویسنده‌ای‌است که وقایع مهم عالم‌اسلام رابصورت‌رمان (داستان) درآورده وبدانوسیله مسلمانان را بحوادث عمدهٔ تاریخ اسلام آشنا ساخته است .

یکی ازتألیفات نفیس جرجی زیدان کتاب تاریخ تمدن اسلام میباشد که‌درپنج مجلد منتشر نموده‌است . البته بسیاری ازدانشمندان شرق وغرب مطالبی دربارهٔ اسلام وموضوع‌های تاریخی اسلام انتشار داده‌اند ، اما مزیت تاریخ تمدن جرجی‌زیدان از آن جهت است که :

۱ ـ کسی تاکنون‌مثل اومطالب اساسی‌تمدن اسلام را طبقه‌بندی نکرده‌است .

۲ ـ چون جرجی زیدان عرب زبان بوده بنحو اکمل از منابع عربی استفاده کرده است .

۳ ـ وچون بزبانهای انگلیسی و فرانسه آشنائی داشته ازمنابـع اروپائی نیز بهره‌مند شده است .

٤ ـ جرجی‌زیدان اهل قلم بوده و توانسته است مشکل ترین مطالب علمی را بصورت سهل وساده بنگارد .

۵ ـ به تصدیق تمام‌کسانی که‌آثار اورا خوانده‌اند ، این مرد مسیحی با کمال انصاف مطالب تاریخی را بیان‌کرده وبیش ازآنچه از یك فرد مسیحی انتظار میرفته محسنات غیرقابل‌انکارتعالیم مقدس اسلام را توصیف نموده است .

تاریخ تمدن اسلام توسط پرفسور مارگلیوث استاد عربی اکسفورد بانگلیسی وتوسط پرفسور افوکاتواسحق درتونس بفرانسه ودرامرتسرهند توسط شیخ‌غلام‌محمد مدیرروزنامهٔوکیل بزبان اردو وتوسط استادزکی‌بك مفاخردراستامبول بترکی‌ترجمه شده است .

واما ترجمهٔ فارسی جرجی زیدان در مقدمهٔ جلددوم تاریخ تمدن مینویسد که فروغی‌خان ذکاءالملك (مقصود مـرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملك است) ترجمهٔ جلد اول را در مجلهٔ تربیت شروع نموده ولی ظاهـراً آن ترجمه با تمام نرسیده است .

تاآنکه در ۱۳۲۹ هجری قمری (چهل و چند سال پیش) تـرجمهٔ جلد اول تاریخ مزبور توسط مرحوم عبدالحسین‌قاجار در۱۹۲ صفحه بقطع بزرگ‌درچاپخانهٔ حبل‌المتین تهران بطبع رسید وپس ازآن درسال ۱۳٤۳ هجری قمری (۱۳۰٤شمسی) ترجمهٔ جلد دوم توسط مرحوم میرزا ابراهیم قمی ازنمایندگان اسبق مجلس شورای ملی انتشاریافت واز ترجمه وانتشاربقیهٔ مجلدات خبری نشد . خداوند روان هر دو مترجم را شاد بدارد که درسی چهل سال پیش با فقدان وسایل این خدمت فرهنگی را عهده‌دارگشتند .

ترجمهٔ کنونی دراواخرسال‌گـذشته آقای تقی‌جعفری مدیرمؤسسه‌مطبوعاتی امیرکبیر که‌عشق وافری‌به‌نشرآثار مفید دارند ازمن‌خواستند

(البته دربرابر پرداخت حق‌الزحمه) که‌این اثرسودمند یعنی تمام پنج جلد تاریخ تمدن اسلام را ازعربی بفارسی ترجمه کنم . من این کتاب را از آغاز تا پایان خوانده بودم و اهمیت آنرابخوبی‌میدانستم ودرضمن بردشواری ترجمهٔصحیح وافزودن توضیحات وحواشی لازم آگاه بودم ، لذا در اجرای این پیشنهاد تـأمل داشتم وسرانجام اصرار ملاطفت آمیز آقای جعفری مرا تکان داد وباین عمل خطیردست زدم .

اهل اطلاع بخوبی میدانند که شهر تهران ومحیط آن برای انجـام خدمات فرهنگی هیچ نوع وسیله و استعداد ندارد . اولیای سازمانهای فـرهنگـی بین المللی میگویند تهران ازنظرپیشرفت فرهنگی نسبت به جمعیت خود بعد ازکابل فقیرترین وتاریکترین پایتخت های دنیا محسوب میشود ، وچـرا چنین نباشد تهران بیش از يك‌میلیون جمعیت دارد ودارای هیچ قرائت خانه ودوکتابخانهٔ عمومی و بیش ازچهل هزاراماکن تفریحی ؟ (مانند قهوه‌خانه ـ نوشابه فروشی ـ رستوران ـ شیره کش‌خانه وغیره وغیره) میباشد !

آری من درچنین محیط ظلمانی بچنین کارخطیری دست زدم و بیش از ۱۵۰ حاشیه‌وتعلیق‌وتوضیح‌برمطالب‌مؤلف‌نگاشتم، نیت من‌وناشرمحترم‌این‌بوده که ازطریق انتشارترجمهٔ این پنج مجلدتاریخ تمدن اسلام خدمت صادقانه‌ای بعموم فارسی زبانان انجام دهیم ، اگرموفق شده‌ایم زهی افتخار برای ما حاصل شده است واگر درانجام این خدمت قصوری شده امید عفوواغماض داریم .

ذکراین نکته هم لازم است که‌اصل عربی کتاب بیش ازده پانزده‌تصویر نداشت برای اینکه ترجمهٔ فارسی آن از هر جهت کامل و آراسته باشد در صدد بر آمدیم تصویرهائی از آثار گذشته وحال ممالك وملل اسلامی در ترجمه بگنجانیم و بفکـر افتادیم که ازسفارتخانه‌های‌ممالك‌اسلامی‌وشرقی مقیم تهران‌استمداد کنیم ، لذامؤسسه مطبوعاتی‌امیر کبیرطی نامهٔ‌شمارهٔ ۵۳مورخ۱۷خردادسال جاری شرحی‌بسفارتخانه‌های مصر ـ ترکیه ـ عـراق ـ مـاوراء اردن ـ عـربستان سعودی ـ افغـانستان ـ لبنـان اندونزی وهند وپاکستان نوشته تقاضا نمود که دربرابر دریافت قیمت هر قدر میسر

است تصویرهائی از آثاراسلامی ممالك متبوعهٔ خود برای چاپ ونشر درتاریخ تمدن اسلام بدین مؤسسه بفرستند .

جای بسی تأسف است که جزسفارت کبرای پاکستان هیچ یك از سفارت های فوق توجهی باین موضوع نکردند واین خود میرساند که کلیه ممالك شرقی واسلامی درحال حاضر بامور معارفی بی‌علاقه هستند و در موقعی که نمایندگان دولت های غیر اسلامی مبالغ هنگفتی برای معرفی آثار ممالك خویش مصرف میکنندمأمورین دول اسلامی حتی حاضر نیستند پول بگیرندوتصویریك مسجدیایك شاهکارمهم مسلمانان رادر دسترس مطبوعات بگذارند .

مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیرخوشبختانه ازاین پیش آمد دلسرد نگشت وبا صرف مبالغ هنگفت عکسهای مرغوب ومناسب ونقشه‌های مهم را از خارج و داخل تهیه نمود وچنانکه خوانندگان محترم مشاهده میفرمایند ترجمهٔ فارسی کتاب دارای این مزیت هم میباشد .

بهرحال برادران وخواهران مسلمان من (چه ایرانی وچه‌غیرایرانی)نبایدازاین اوضاع درهم و برهم فعلی جهان اسلام نومید باشند . چراغ عالمتاب اسلام خاموش شدنی نیست .

مسلمانان بعد ازحمله مغول بروزهای سخت‌تری دچار شدند و خدای بزرگ اسلام مجدد ترقی وتعالی اسلام را تأیید فرمود و فتوحات اسلامی تا مرکز اروپا امتداد یافت .

این مسلم است که بشروجامعهٔ بشریت بدون مذهب نبوده وهیچوقت هم بی‌نیاز از آن نمیباشد واین هم قطعی است که تعالیم مقدسهٔ اسلام حد وسط سوسیالیزم افراطی و امپریالیزم تفریطی است و بقانون بقای اصلح ، اسلام تا ابد پایدار خواهد ماند وعالمگیرخواهد شد .

انا نحن نزلناالذکر وانالهلحافظون

تا قیامت میکند قران ندا   حافظ من هست الطاف خدا

بامید آیندهٔ درخشان اسلام ومسلمانان

علی جواهرکلام ـ شهریور۱۳۳۳

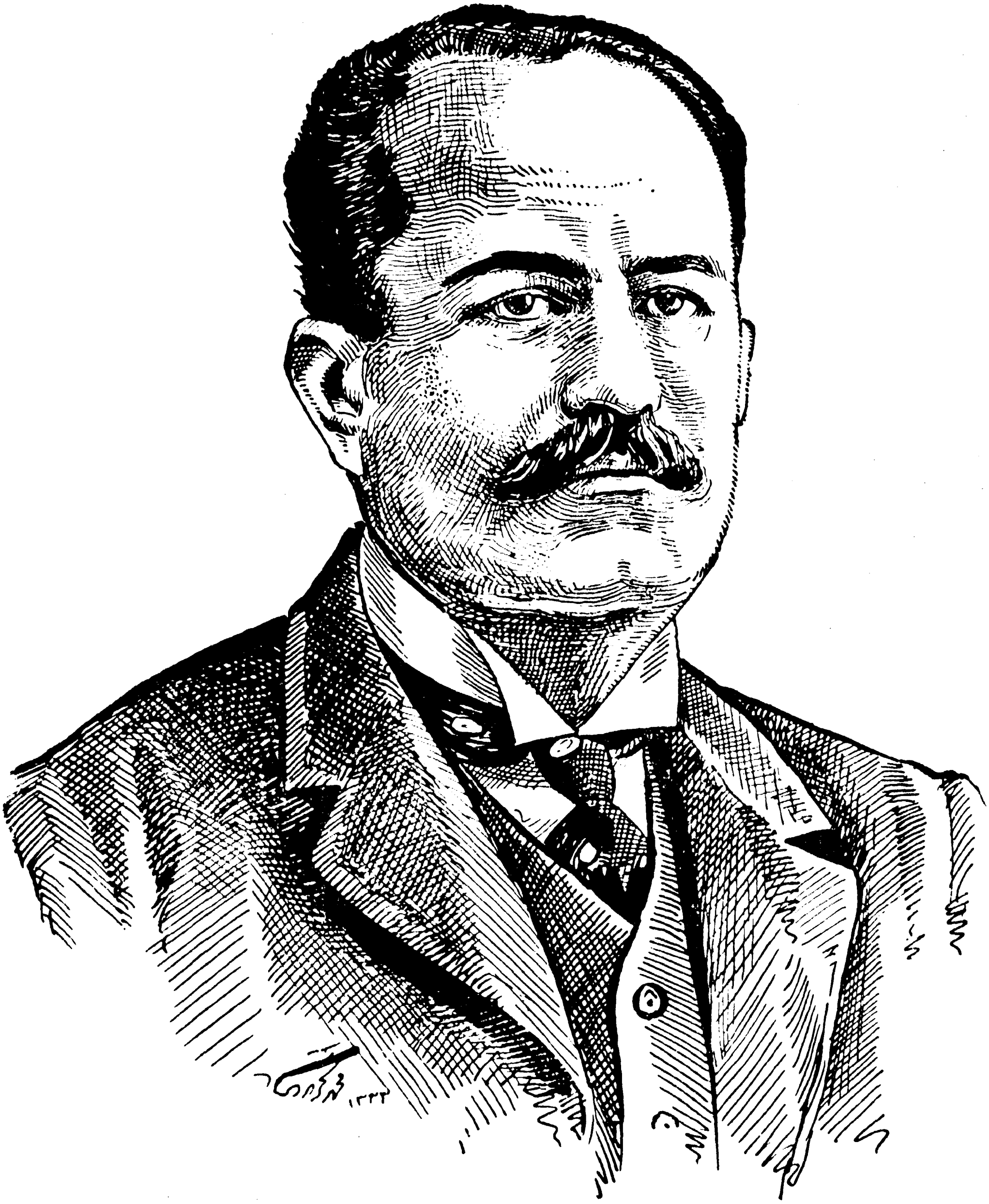
شرح حال جرجی زیدان

مؤلف تاریخ تمدن اسلام ومؤسس مجلة الهلال

جرجی زیدان درماه تشرین الاول (اکتبر) ۱۸٦۱ میلادی دریك خاندان مسیحی عرب درشهر بیروت بدنیا آمد ، در ایام کودکی به نقاشی علاقه داشت و چندی نقاشی آموخت وقدری بزبان انگلیسی آشنا شد سپس وارد مدرسهٔ داروسازی بیروت گشته به تحصیل آن علم پرداخت وچون لازمهٔ فراگرفتن داروسازی آموختن زبان لاتین بود آنزبان را نیز بحد کامل فراگرفت .

جرجی زیدان درهمان هنگام که داروسازی میآموخت بنوشتن و خواندن مقالههای سیاسی علاقه داشت ودر نتیجه توجه بمطبوعات مورد بی‌مهری مأمورین حکومت دیکتاتوری عثمانی واقع شد تاآنجاکه ماندن دربیروت برای وی دشوار گشت و خواه ناخواه بمصر آمد ، در آن روزها اساس سیاستهای استعماری فرانسه و انگلیس بر آن بودکه تا اندازهای مصررا با فرهنگ دنیای جدید آشنا سازد وبر حکومت پوسیدهٔ آل‌عثمان مسلط کند لذا آزادیخواهان ممالك اسلامی ازگوشه وکنار بمصرمیآمدند . جرجی زیدان ابتداء میخواست درمدرسهٔ عالی طب قاهره مشغول تحصیل شود اما بآن کارموفق نگشت ودرسال ۱۸۸٤ که ژنرال گردون حاکم انگلیسی سودان بخرطوم میرفت بعنوان مترجم عربی وانگلیسی با وی بسودان رفت ودر جنگهای احمد مهدی سودانی حضور یافت ، پس ازآنکه آشوب مهدی سودانی پایان پذیرفت جرجی زیدان سفری بلندن نمود وبعدازبازگشت بقاهره با مجله مشهور المقتطف که

ازمجله‌های مهم آنروزمصر بود همکاری نمود ولی بزودی از آن کار کنار رفته در سال



جرجی زیدان (۱۹۱٤ - ۱۸٦۱)

۱۸۸۹ کتابی بنام تاریخ الماسونیة العام (تاریخ فراماسون‌ها) انتشارداد وضمناً درمدرسهٔ داروسازی قبطی‌های قاهره هم داروسازی تدریس میکرد.

سرانجام درسال ۱۸۹۲ مجلهٔ ماهانهٔ الهلال را منتشر نمود که تاکنون آن مجله

و

توسط فرزندانش (شکری زیدان ـ امیل زیدان) منتشر میشود وقدیمی‌ترین نشریات شرق بشمار میآید .

جرجی زیدان نخستین نویسندهٔ عرب است که بسبك نویسندگان فرنگ مطالب علمی و تاریخی اسلامی را بصورت رمان (داستان) انتشارداد، داستانهای تاریخی جرجی زیدان به بیشتر زبانها مخصوصاً فارسی ترجمه شده ومورد پسند بوده‌است، جرجی زیدان خود میگوید آن داستانهای تاریخی اسلام را برای آن نوشتم که خوانندگان را برای مطالعهٔ یك دورهٔ تاریخی علمی ادبی مهم آماده سازم و آن ٥ جلد تاریخ تمدن اسلام بود که ترجمهٔ فارسی آن توسط مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر به پیوست این شرح حال انتشار مییابد .

راست است که پیش ازجرجی زیدان و بعدازجرجی زیدان مسیحیان ومسلمانان کتابهائی راجع بتاریخ تمدن اسلام ویا اسلام واوضاع اسلام منتشر نموده‌اند اما کتاب تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان سه مزیت بر کتابهای مشابه دارد و آن اینکه اولا تاکنون کسی مانند جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلام را ازحیث علم و ادب ـ سیاست ـ ارتش ـ ثروت ـ آداب ورسوم طبقه بندی نکرده است و این امتیاز فعلا مخصوص ومنحصر به جرجی زیدان میباشد .

ثانیاً جرجی زیدان احاطهٔ کاملی بزبان وادبیات عرب داشته ودرمحیط عرب بار آمده ومطالب را ازمنبع اصلی بدون واسطه اقتباس کرده است .

ثالثاً جرجی زیدان نویسندهٔ زبردستی بوده و تألیفات او عموماً (و این تألیف بخصوص) ازحیث جمله وعبارت یکنوع شاهکارمحسوب میشود. دیگر ازتألیفات مهم جرجی زیدان کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه است که بفارسی ترجمه نشده‌است جرجی زیدان ده ها کتاب ورسالهٔ تاریخی وعلمی وادبی وصدها مقاله بزبان عربی در بارهٔ اسلام ومسلمانان منتشر نموده‌است و به تصدیق دانشمندان مسلمان با آنکه خودمسیحی بوده ذره ای ازشرح محسنات تعالیم مقدسهٔ اسلام فروگذارنکرده است .

جرجی زیدان درسال ١٩١٤ میلادی دراثر کثرت مطالعات وتحریر دچار سکتهٔ دماغی شده درقاهره وفات کرد .

فهرست اسامی کتابها

صورت اسامی کتابهائی که مطالب پنج جلد تاریخ تمدن اسلام از آن اقتباس شده (بترتیب حـروف هجاء) با ذکر نام مؤلف و محل چاپ و سال چـاپ بقرار زیر است :

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
۱ ـ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه	البیرونی	لایپزیك ۱۸۷۸ م
۲ ـ الآداب السلطانیه (الفخری)	ابن الطقطقی	مصر ۱۳۱۷ هجری قمری
۳ ـ ابجد العلوم سه جلد	الصدیق القنوجی	هند ۱۲۹۶ » »
۴ ـ ابن الاثیر	به الکامل رجوع شود	
۵ ـ ابن الجوزی	به کتاب الاذکیاء رجوع شود	
۶ ـ ابن حوقل	به المسالك والممالك رجوع شود	
۷ ـ ابن خرداد به	» » » » »	
۸ ـ ابن خلدون	به العبر والمبتداء والخبر » »	
۹ ـ ابن خلکان	به وفیات الاعیان رجوع شود	
۱۰ ـ ابن الساعی	به مختصر اخبار الخلفاء رجوع شود	
۱۱ ـ ابن عساکر	بتاریخ دمشق رجوع شود	
۱۲ ـ ابن الفقیه	بکتاب البلدان رجوع شود	
۱۳ ـ ابن هشام	به السیرة النبویه رجوع شود	

نام کتاب	نام مؤلف	محل و سال چاپ
۱۴ ـ ابوالفرج الملطی	به مختصر الدول رجوع شود	
۱۵ ـ ابوالمحاسن	به النجوم الزاهره رجوع شود	
۱۶ ـ الاتلیدی	به اعلام الناس رجوع شود	
۱۷ ـ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم	المقدسی	لیدن ۱۸۷۶ م
۱۸ ـ الاحکام السلطانیه	الماوردی	مصر ۱۲۹۸ هجری قمری
۱۹ ـ اخبار الدول و آثار الاول	القرمانی	بغداد ۱۲۸۲ »
۲۰ ـ ادب الدنیا والدین	الماوردی	به هامش الکشکول رجوع شود
۲۱ ـ الاستقصاء فی المغرب الاقصی ۴ جلد	السلاوی	مصر ۱۳۱۲ هجری قمری
۲۲ ـ اسد الغابه فی اخبار الصحابه پنج جلد	ابن الاثیر	مصر ۱۲۸۶ »
۲۳ ـ اعلام الناس	اتلیدی	مصر ۱۳۱۸ »
۲۴ ـ الاغانی بیست جلد	ابو الفرج اصفهانی	بولاق ۱۲۸۵ »
۲۵ ـ الافادة والاعتبار	عبداللطیف بغدادی	مصر ۱۲۸۶ »
۲۶ ـ الفباء دو جلد	یوسف البلوی	مصر ۱۲۸۷ »
۲۷ ـ البخاری	(به صحیح البخاری رجوع شود)	
۲۸ ـ بغیة الطالبین فی علوم وعوائد العربین	احمد بك كمال	بولاق ۱۳۰۹ هجری قمری
۲۹ ـ البلاذری	(بفتوح البلدان رجوع شود)	
۳۰ ـ بلوغ الارب فی احوال العرب ۳ جلد	آلوسی	بغداد ۱۸۹۸ م
۳۱ ـ البیان والتبیین دو جلد	الجاحظ	مصر ۱۳۱۳ هجری قمری
۳۲ ـ البیرونی	(به الآثار الباقیه رجوع شود)	
۳۳ ـ تاریخ ابو الفداء چهار جلد	الملك المؤید	استامبول ۱۲۸۶ »
۳۴ ـ تاریخ الامم والملوك یازده جلد	طبری	لیدن ۱۸۸۵ میلادی
۳۵ ـ تاریخ دمشق	ابن عساکر	خطی
۳۶ ـ تاریخ المشارقه	صلیبا بن یوحنا	خطی
۳۷ ـ تاریخ الوزراء	الهلال الصابی	بیروت ۱۹۰۴ میلادی

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۳۸ ـ تحذیر المسلمین	محمد ظافر	مصر ۱۹۰۴ میلادی
۳۹ ـ تراجم الحکماء	ابن القفطی	خطی
۴۰ ـ ترتیب الدول	حسن بن عبدالله	بولاق ۱۲۹۵ هجری قمری
۴۱ ـ تزیین الاسواق	داود الانطاکی	مصر ۱۳۰۸ »
۴۲ ـ تهذیب الاسماء	النووی	گوتنگن ۱۸۳۲ میلادی
۴۳ ـ الجبرتی	(به عجایب الآثار مراجعه شود)	
۴۴ ـ حسن المحاضره فی مصر و القاهره دو جلد	السیوطی	مصر ۱۲۹۹ هجری قمری
۴۵ ـ حلبت الکمیت	شمس الدین النواجی	» » »
۴۶ ـ حیاة الحیوان الکبری ۲ جلد	الدمیری	مصر ۱۳۰۹ »
۴۷ ـ الخراج ـ کتاب	ابو یوسف	بولاق ۱۳۰۲ »
۴۸ ـ » ـ »	قدامة بن جعفر	لیدن ۱۳۰۶ »
۴۹ ـ الخطط التوفیقیه ۲۰ جلد	علی پاشا مبارك	بولاق ۱۳۰۶ »
۵۰ ـ خطط مصر دو جلد	المقریزی	بولاق ۱۲۷۰ »
۵۱ ـ الخمیس دو جلد	دیار بکری	مصر ۱۳۰۲ »
۵۲ ـ الدمیری ـ	(به حیوة الحیوان رجوع شود)	
۵۳ ـ دیوان ابی نواس	حسن بن هانی	مصر ۱۸۹۸ م
۵۴ ـ رحله ابن بطوطه دو جلد	ابن بطوطه	مصر ۱۲۸۷ هجری قمری
۵۵ ـ رحله ابن جبیر	ابن جبیر	لیدن ۱۸۵۲ م
۵۶ ـ رسائل الخوارزمی	ابو بکر الخوارزمی	استامبول ۱۲۹۷ »
۵۷ ـ سراج الملوك	طرطوشی	حاشیه بر مقدمه ابن خلدون چاپ مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۵۸ ـ سلسلة التواریخ	سلیمان وابوزید	پاریس ۱۸۱۱ م
۵۹ ـ السیرة الحلبیه سه جلد	ابن برهان الدین	مصر ۱۳۰۲ هجری قمری
۶۰ ـ سیر الملوك	عبدالرحمن الاربلی	بیروت ۱۸۸۵ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
٦١ ـ السیرةالنبویه سه جلد	ابن هشام	بولاق ١٢٩٥ هجری قمری
٦٢ ـ السیوطی	(به حسن المحاضره رجوع شود)	
٦٣ ـ شعراء السریان	القرداحی	رم ١٨٧٥ م
٦٤ ـ الشعروالشعراء	ابن قتیبه	لیدن ١٩٠٢ م
٦٥ ـ الشقایق النعمانیه فی علماءالدولهالعثمانیه	طاش کوپری زاده	حاشیه برابن خلکان
٦٦ ـ الشهرستانی	(بهالملل والنحل رجوع شود)	
٦٧ ـ صحیح البخاری چهارجلد	الامام البخاری	مصر ١٣٠٤ هجری قمری
٦٨ ـ طبقات الاطباء دوجلد	ابن ابی اصیبعة	مصر ١٨٨٢ م
٦٩ ـ طبقات الادباء	عبدالرحمن الانباری	مصر ١٢٩٤ هجری قمری
٧٠ ـ طبقات ابن سعد	ابن سعد	خطی
٧١ ـ طغر بردی	(بهالنجوم الزاهره رجوع شود)	
٧٢ ـ العبروالمبتداء والخبر ٧ جلد	ابن خلدون	بولاق ١٢٨٤ هجری قمری
٧٣ ـ عجایب الآثار سه جلد	الجبرتی	حاشیه برابن الاثیر
٧٤ ـ عجایب المخلوقات	القزوینی	حاشیه بردمیری
٧٥ ـ العقدالفرید سه جلد	ابن عبدربه	مصر ١٣٠٥ هجری قمری
٧٦ ـ العقدالفرید	الملك السعید	مصر ١٢٨٣
٧٧ ـ فتوح البلدان	البلاذری	لیدن ١٨٦٦ م
٧٨ ـ الفخری	(بآداب السلطانیه رجوع شود)	
٧٩ ـ الفرج بعدالشده دوجلد	اتنوخی	مصر ١٩٠٣ م
٨٠ ـ الفلاحةالنبطیه	ابن وحشیه	خطی
٨١ ـ الفهرست	ابن الندیم	لایپزیك ١٨٧٢ م
٨٢ ـ فوات الوفیات دوجلد	ابن شاکرالکتبی	مصر ١٢٨٢ هجری قمری
٨٣ ـ قاموس الادارةوالقضاء ٧ جلد	فیلیپ جلاد	مصر ١٨٩٠ م

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
٨٤ ـ القانون	ابن سینا	رم ١٩٥٣ م
٨٥ ـ القبةالزرقاء	دکتر فاندیك	بیروت ١٨٩٣ م
٨٦ ـ قدامه	(به کتاب الخراج رجوع شود)	
٨٧ ـ القرمانی	(باخبارالدول رجوع شود)	
٨٨ ـ القزوینی	(به عجایب المخلوقات رجوع شود)	
٨٩ ـ القوانین العقاریه	الحکومةالمصریه	مصر ١٨٩٤ م
٩٠ ـ الکامل دوازده جلد	ابن الاثیر	مصر ١٣٠٢ هجری قمری
٩١ ـ کتاب الاذکیاء	ابن الجوزی	مصر ١٣٠٦ «
٩٢ ـ کتاب الاعتبار	ابن منقذ	لیدن ١٨٤٤م
٩٣ ـ کتاب الجلاء	الجاحظ	مصر ١٣٢٤ هجری قمری
٩٤ ـ کتاب البلدان	ابن الفقیه الهمدانی	لیدن ١٨٨٥ م
٩٥ ـ « «	الیعقوبی	« « «
٩٦ ـ کتاب الحیوان سه جلد	الجاحظ	مصر ١٣٢٤ هجری قمری
٩٧ ـ کشف المظنون دوجلد	کاتب چلپی	استامبول ١٣١١ « «
٩٨ ـ الکشکول	العاملی	مصر ١٣٠٥ هجری قمری
٩٩ ـ لطائف المعارف	الثعالبی	لیدن ١٨٦٧ م
١٠٠ ـ اللمعة الشمیته فی اللغة السریانیه المطران	یوسف داود	موصل ١٨٧٩ م
١٠١ ـ الماوردی	(باحکام السلطانیه رجوع شود)	
١٠٢ ـ مجمع الامثال دوجلد	المیدانی	بیروت ١٣١٢ هجری قمری
١٠٣ ـ مختصر اخبار الخلفاء	ابن الساعی	بولاق ١٣٠٩ « «
١٠٤ ـ مختصر الدول	ابو الفرج الملطی	بیروت ١٨٩٠ م
١٠٥ ـ مروج الذهب دوجلد	المسعودی	مصر ١٣٠٤ هجری قمری
١٠٦ ـ المزهر دوجلد	السیوطی	بولاق ١٢٨٢ « «

نام کتاب	نام مؤلف	محل وسال چاپ
۱۰۷ـ المسالك والممالك	ابن حوقل	لیدن ۱۸۷۳ میلادی
۱۰۸ـ » »	ابن خرداذبه	» ۱۳۰۶ هجری قمری
۱۰۹ـ » »	استخری	» ۱۸۷۰ م
۱۱۰ـ المستظرف دوجلد	الاشبهی	مصر ۱۳۱۱ هجری قمری
۱۱۱ـ المسعودی	(به مروج الذهب رجوع شود)	
۱۱۲ـ مشکاة المصابیح	ولی الدین العمری	دهلی ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۱۳ـ المعارف	ابن قتیبه	مصر ۳۰۰ هجری قمری
۱۱۴ـ معجم البلدان ٦ جلد	یاقوت الحموی	لایپزیك ۱۸۷۰ م
۱۱۵ـ مفتاح السعاده	طاش کوپری زاده	خطی
۱۱۶ـ المقدسی	(به احسن التقاسیم رجوع شود)	
۱۱۷ـ المقری	(به نفح الطیب رجوع شود)	
۱۱۸ـ المقریزی	(به خطط مصر رجوع شود)	
۱۱۹ـ الملل والنحل دوجلد	شهرستانی	لندن ۱۸۴۲ م
۱۲۰ـ الموطاء	الامام مالك	خطی
۱۲۱ـ المیدانی	(به مجمع الامثال رجوع شود)	
۱۲۲ـ منزانیه (بودجه) مصر سال ۱۹۰۲	الحکومة المصریه	بولاق ۱۹۰۳ م
۱۲۳ـ النجوم الزاهرة دوجلد	ابو المحاسن	لیدن ۱۸۵۱ م
۱۲۴ـ نفح الطیب ٤ جلد	المقری	بولاق ۱۲۹۷ م
۱۲۵ـ نهایت الارب فی قبایل العرب	القلقشندی	خطی
۱۲۶ـ الهدایه	برهان الدین الفرغانی	لکنهو ۱۳۱٤ هجری قمری
۱۲۷ـ الهمذانی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۲۸ـ وفیات الاعیان سه جلد	ابن خلکان	مصر ۱۳۱۰ هجری قمری
۱۲۹ـ الیعقوبی	(بکتاب البلدان رجوع شود)	
۱۳۰ـ رساله های شبلی نعمانی بزبان اردو	چاپ علیگده (هند) ۱۸۹۸ م	

کتب آلمانی و انگلیسی و فرانسه که از آنها نقل شده است

Gibboni' s Roman Empire.	London	,,,
Bretschneider's Knowledge Possessed by ancient chinese of the Arabs.	,,	
Poter's Constitutional History of turkey.	Ms.	
Lane Poole's Mohammadan Dyna ties	London	1894
Statesman's Year book	,,	1904
Williams' Sanskri Crammar.	Oxford	1876
Browne's Literary History of Persia.	London	1902
Frazer's ,, ,, ,, India.	,,	1898
Rawlinson' s Ancient Monarchies, 4 Vol.	,,	1862
Whitaker 's Almanack.	,,	1901
Browne 's Translation of Ibn Isfandiyar' s. History of Tabaristan.	Leyden	1905
Library of Universal History , 8 Vol.	New)York	1897
Clot Bey, Aperçu sur l, Egypte, 2 Vol.	Paris	1840
Labourt, Christianisme dans l' Empire Perse	,,	1904
Revue Archéolgique	,,	1905
Van Vloten , La Domination Arabe etc. sous le khalifat des Omayades.	Amsterdam	1894
Von Kremer , Einnahmebudjet des abbass	Wien	1887
Culturgeschichte des Orients , 2 Vol.	Wien	1875

علاوه بر کتب مذکور فوق از فرهنگ های (قاموسهای) تاریخی و جغرافیائی وادبی السنهٔ عربی ، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، نیز مطالبی اقتباس شده است .

غلط نامهٔ جلد اول

صفحه	غلط	درست
٩	سلطا محمدن	سلطان محمد
١٥	از آنروز	از آنرو
٢٢	یکنوغ	یکنوع
٣٩	نطوریان	نطوریان
٤٣	بریزند	بریدند
٥٨	حجرت	هجرت
٦٤	میگوئیم	بگوئیم
٧٢	یعطو	یعطوا
٧٢	ساغرون	صاغرون
٧٨	سیاهیان	سپاهیان
٨٣	شهر	مهر
٨٧	مرگ	ازمرگ
١٠٤	ارمنسان	ارمنستان
١٠٩	میلادی	میلادی)
١١٣	اقیمو	اقیموا
١١٣	ارکعو	ارکعوا
١٢٥	اعتراص	اعتراض
١٢٩	ذرع	ذراع
١٣٢	مازندران	مازندران)
١٣٤	العزیر	العزیز
١٨٠	عربها	عربهای
٢١٥	عنیمت	غنیمت
٢١٨	مستحقاق	مستحقان
٢٣١	صندلی	صندل
٢٥٠	سپاسیان	سپاهیان
٢٥٣	اشعت	اشعث

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که تاریخ اسلام یکی از مهمترین تواریخ عمومی جهان میباشد. زیرا تاریخ مزبور عبارت از تاریخ تمدن سراسر جهان در قرون وسطی است ویابهتر بگوئیم تاریخ اسلام مانند حلقه‌ای است که تاریخ دنیای قدیم را بتاریخ جدید وصل میکند. از تاریخ اسلام، تمدن جدید سرزده وتمدن دنیای قدیم بآن پایان یافته است. سالهابود که ما بمطالعهٔ تاریخ اسلام مشغول بودیم‌وهمینکه ازامورمجلةالهلال فارغ میشدیم بتاریخ اسلام میپرداختیم و برحقایق تاریخی اسلام تعلیق و حاشیه مینگاشتیم و یاد داشت میکردیم باین امید که تاریخ مفصلی درآن باره بنویسیم. مکرر در مکرر نیت خودرا درآن خصوص اعلام داشتیم وهنوز هم با یاری‌خداوند بهمان عزم ونیت هستیم.

ما معتقد بوده و هستیم که خوانندگان عرب زبان (مسلك ومذهبشان هرچه باشد) بمطالعه وانتشار تاریخ اسلام‌نیازمند میباشند زیرا تاریخ اسلام‌عبارت ازتاریخ زبان وملت وممالك آنان میباشد بلکه تاریخ اسلام چیزی جزتاریخ تمدن‌و آداب و عادات ملل عرب زبان نمیباشد ونظربهمان عقیده، هرموقع که فرصتی بدست‌میآمد مطالبی ازتاریخ اسلام با تناسب موقع وزمان منتشر میساختیم واذهان عمومی را با درنظر گرفتن اختلاف طبقاتی وتفاوت مراتب علم وفهم آنها برای شنیدن وخواندن تاریخ اسلام‌آماده میکردیم. نشریات مزبورعبارت ازداستانهائی بودکه ازتاریخ‌اسلام ساخته وپرداخته ما بود وضمیمهٔ مجلةالهلال انتشارمییافت مخصوصاً ما حقایق‌تاریخی اسلام رابصورت داستان منتشرمیکردیم تا مطالعهٔ آن‌آسان باشد چون برای عامهٔ

مردم‌مطالعهٔ حقایق تاریخی خستگی آور میباشد ، بخصوص در ممالك عربی که علم و تمدن دوران کودکی خود را طی میکنند پس‌ناچار باید تدبیری بکار برد و مردم را وادار بمطالعه کردوالبته بهترین وسیله همان انتشار حقایق تاریخی بصورت‌داستان می باشد .

تاکنون شش داستان ازمهمترین وقایع‌تاریخ اسلام منتشر کرده‌ایم که مربوط بآغاز تمدن اسلامی تا واقعهٔ قتل ابن‌زبیر وانتقال خلافت بعبد الملك مروان میباشد خوشبختانه‌خوانندگان باین‌نشریات توجه خاصی پیدا کردند وبرای درك‌حقایق‌تمدن اسلام ، اشتیاق بسیار نشان دادند بعلاوه نویسندگان دانشمندعرب‌زبان ارتباط‌تمدن اسلام را با تمدن جدید غرب متوجه شدند و متوالیاً دراین موضوع با ما مکاتبه کرده نظرما راخواستند ازآنرو درصدد برآمدیم که ضمیمه سال دهم الهلال راکتابی‌ترتیب دهیم که از تاریخ اسلام وارتباط آن با تمدن جدید غرب درآن بحث شود .

مسلم است که تاریخ یك ملتی تاریخ جنگها وپیروزیها و شکستهای آن ملت نیست ، بلکه تاریخ یك ملت ، عبارت از تـاریخ تمدن وفرهنگ آن ملت میباشد . متأسفاً مورخین عرب در صدد برنیامده اندکه علل وقایع وارتباط علت و معلول را ذکر کنند و فقط جریان واقعه را نگاشته‌اند ازآنرو خواننده نمیتواند با مطالعهٔ آن مطالب حقیقت تمدن ملل‌اسلامی را درنظر بگیرد وعلل وموجبات‌وقایع را درك کند ولی باید نویسندگان ومورخین عرب را معذور داشت زیرا ذکرعلل‌تاریخی مستلزم آنست که مورخ از یکطرف جانبداری کند ، تابتواند حقیقت قضیه را شرح دهد ومورخین مزبورنمیخواستند خودرا دچارطرفداری بکنند وشاید عذرهای دیگرهم داشته‌اند .

ولی اکنون ، آن موانع برطرف شده ومورخ بیطرف میتواند علل وموجبات وقایع را تشریح کند . بسیاری از خاورشناسان از مدتهـا پیش بفکر آن بودندکـه مجموعه ای از تاریخ تمدن اسلام تألیف کنند ، اما بقدری حقایق وقایع اسلامـی را پراکنده‌وازهم گسیخته دیدندکه خواه ناخواه ازآن اقدام منصرف شدند وبهمان‌نظر

موقعی که ما تصمیم خودرا در آن باره منتشر کردیم ، خاورشناسان ازاین اقدام دشوار ما درشگفت ماندند . براستی موقعی که ما تصمیم خودرا دربارهٔ تألیف تاریخ تمدن اسلام منتشر کردیم ، انتظار نداشتیم که بیش از (۱٦۰) صفحه مطالب مهم مربوط بدست آوریم ، ولی باکوشش بسیار موفق شدیم مطالب زیادی درکتب خطی وچاپی ، علمی وادبی وسیاسی وتاریخی اسلام بدست آوریم .

قسمتی از کتابهائی که بدان مراجعه نموده‌ایم عبارت است از :

۱ـ قسمت تاریخی :

تألیفات ابن اثیر ـ ابن خلدون ـ ابن خلکان ـ مقریزی ـ بلاذری ـ ابوالفداء ـ خمیس ـ مسعودی ـ مقری ـ فخری ـ سیوطی ـ ابن خردادبه ـ یاقوت ـ اصطخری ـ و غیره .

۲ـ قسمت ادبی :

اغانی ـ عقدالفرید ـ ابن عبدربه ـ کشکول ـ مستطرف ـ سراج‌الملوك وغیره .

۳ـ قسمت تفسیر وفقه وحدیث :

تفسیر رازی ـ تفسیر زمخشری ـ صحیح بخاری ـ مشکاةالمصابیح ـ هدایه وغیره ،

۴ـ قسمت اداری وسیاسی:

کتاب‌الخراج ابویوسف ـ کتاب‌الخراج وصنعةالکتابه تألیف قدامةبن جعفر ، احکام‌السلطانیه ماوردی ـ عقدالفرید ملك‌سعید ـ مقدمه ابن‌خلدون .

علاوه برمطالعهٔ کتب مزبور کتابهای دیگری را مطالعه کردیم که شاید بسیاری از مردم مطالب آنرا مربوط بموضوع ما نمیدانند ولی ما توانستیم حقایق مهمی از آن کتب بدست آوریم . کتب مزبورعبارت است از:

حیوةالحیوان دمیری ـ عجایب‌المخلوقات قزوینی ـ وغیره .

همچنین از کتب لغت وفهرستها ، مانند کشف‌الظنون ـ کلیات ابی‌البقاء ـ کشاف اصطلاحات فنون تألیف تهانوی وغیره مطالب مفیدی اقتباس کردیم .

باید یادآور شد که تمام تألیفات مزبور بزبان عربی بوده واما تألیفات دانشمندان غرب که مورد توجه ومطالعهٔ ما بوده عبارت است از :

۱ـ کتاب تمدن العرب تألیف دکتر گوستا و لوبون بزبان فرانسه
La Civilisation des Arabes, par Dr. Custave Le Bon
۲ـ تاریخ مملکت روم شرقی تألیف لبو بفرانسه
Hist. de Bas-Emqire, qar Lebeau 30 vols.
۳ـ دورهٔ مجلهٔ آسیائی بفرانسه . Journal Asiatique, Series
٤ـ تمدن و فرهنگ شرق در دورهٔ خلفاء تألیف فون کرمر بآلمانی
Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, von A. von Kremer.
٥ـ تاریخ‌اسلام تألیف مولر آلمانی
Der Islam im Morgen -und Abendland, von Dr Müller.
٦ـ دولت‌های اسلام تألیف ستانلی‌لین‌پول بانگلیسی
The Mohammadan Dynasties, by S. Lane-pool.
۷ـ تاریخ امپراتوری روم تألیف گیبون بانگلیسی
Roman Empire, by Gibbon, 2 vols

و غیره وغیره .

خلاصه اینکه برای تألیف تاریخ تمدن اسلام ، بیش از دویست کتاب بعربی وزبانهای اروپائی مطالعه کردیم . بعلاوه بفرهنگها وانسیکلوپدیهای متعددی مراجعه نمودیم وخودنیز ازسابق‌مطالعاتی در بارهٔ تاریخ شرق داشتیم وپس‌ازانجام این‌مطالعات مبسوط ومفصل‌ناگهان متوجه شدیم که خلاصهٔ مطالعات ما از نظر سیاسی واداری وعلمی وادبی واخلاقی، دربارهٔ تاریخ شگفت آور تمدن اسلام ، خیلی‌بیش‌از آن است که دریك‌کتاب جمع آوری گردد،لذا نتیجهٔ مطالعات خودرا بچند قسمت‌تقسیم کردیم واینك قسمت اول آنرا منتشرمیسازیم‌وامیدواریم که قسمت‌های دیگر آنرا نیزهرساله بعنوان ضمیمهٔ‌الهلال منتشر سازیم انشاءالله .

اینك قسمت اول‌را شروع میکنیم. این قسمت اساس و پایهٔ قسمت‌های دیگر است . قسمت مزبور مشتمل برمقدمات زیر میباشد :

تمدن و اوضاع مردم عرب پیش از اسلام تا ظهور اسلام وکمی قبل از آن حکومت عرب در دورهٔ جاهلیت ـ اوضاع کعبه وقریش تا ظهور اسلام ـ چگونگی دعوت‌اسلام- انتشاراسلام- فتوحات‌اسلامی-خلفای اموی- خلفای‌عباسی- خلفای‌اندلس

(اسپانی) خلفای فاطمی وغیره . نگارش ما دربارهٔ مطالب فوق ، کاملا ازنظر انتقادی وتحقیقی، بوده است وکلیهٔ وقایع مهم را با ذکر مدارك واسناد علت وقوع آن ونتایج حاصلهٔ ازآن واقعه وارتباط آن واقعه باوقایع بعدی رابه‌تفصیل ذکر کرده‌ایم مخصوصاً علل پیشرفت وپیروزی اعراب را برایرانیان و رومی‌ها کاملا شرح داده‌ایم ، که‌چگونه باکمی عده وناچیزی وسایل توانستند دو امپراتوری بزرگ روم وایران را از میان بردارند . تا آنجاکه خود میدانیم کسی تاکنون غیر از ما این مبحث عالی فلسفی‌را به‌هیچ یك از زبانها متعرض نشده است ، فقط بعضی از دانشمندان غرب ، مختصری در این باب نگاشته‌اندکه نمیتوان از آن استفادهٔ کامل برد . البته دانشمندان غرب برای‌کوتاه آمدن در تحریر تاریخ تمدن اسلام ، مورد ملامت نیستند چه که تمدن اسلام با دین و اخلاق وتاریخ وآداب و رسوم آنان چندان ارتباطی ندارد و اگر هم مربوط باشد ارتباط آن مختصر است و در هرحال اگر کسی باید ملامت بشود بیش ازهمه خود ما (عربها) باید مورد ملامت باشیم ، که‌آنقدر بزبان و تاریخ و آداب و اخلاق و رسوم خود بی‌علاقه ماندیم تا غربی‌ها پیشدستی کرده دراین مورد هم از ما جلو افتادند .

پس از ذکر این مقدمات بشرح اوضاع ممالك اسلامی در دورهٔ عظمت وترقی آن پرداختیم و یکایك آن ممالك را بتفصیل نگاشتیم ، سپس حکومتهای اسلامی و دستگاههای دولتی آنرا مانند خلافت ، وزارت ، استانداری ، خزانه داری ، ارتش و سایرمؤسسات را شرح دادیم وتاریخ تأسیس این دوائر وشعب وملحقات وچگونگی پیدایش آنرا ذکر کردیم و برای پیدا کردن و دریافتن حقایق مربوطه دشواری های بسیاری متحمل‌شدیم چه بساکه تمام یك کتاب ضخیم رابرای دریافت یك یا دوحقیقت تاریخی مطالعه‌کردیم وگاه هم میشدکه برای‌کشف یك حقیقت مجبور بمطالعهٔ دویا سه جلدکتاب میشدیم .

من باب مثال میگوئیم ، بعد از اینکه مطالب مربوط به قضاة و استانداران را جمع‌آوری‌کردیم در صدد برآمدیم حقوق قضاة و استانداران را در زمان خلفای

راشدین تعیین نمائیم ، ناچار بچندین کتاب مراجعه کردیم، درفتوحات البلدان بلاذری این مطلب را یافتیم .

«عمربن خطاب عمار یاسر را مأمور آرتش کوفه کرد همین قسم امامت نماز را باو واگذارد وعبدالله مسعودرا مأمور دارائی و دادگستری کرد وعثمان‌بن حنیف را برای تعیین حدود اراضی گماشت . . »

از این چند جمله سمت مأمورین زمان عمر تعیین میشد ولی مقدارحقوق آنها معین نبود . سپس درکتاب سراج‌الملوك طرطوشی درقسمت مربوط برفتار پادشاهان درمورد انفاق مال و رفتار حکام این مطالب را بدست آوردیم :

« خلیفهٔ دوم موقعی که عمار یاسر را بکوفه فرستاد، حقوق او وسایرمأمورین را تعیین کرد و تا آنزمان حقوق مأمورین تعیین نشده بود عمر ماهی ششصد درهم برای عمار تعیین کرد که هم بابت حقوق خودش باشد و هم از مبلغ مزبور حقوق اذان‌گوها ومنشی‌ها وفرمانداران زیر دست خود را بپردازد و ماهی صد درهم برای عبدالله‌بن مسعود مقررداشت . . .»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف سراج‌الملوك سمت و منصب عمار و مسعود را تعیین نکرده فقط آنها راگفته ومؤلف فتوح‌البلدان تنها سمت راگفته و ازحقوق نام نبرده است. ولی‌ما بعد ازمطالعهٔ هردو کتاب دریافتیم که در زمان عمرحقوق استاندار، ماهی ششصد درهم وحقوق قاضی ومأمور دارائی‌ماهی صد درهم میشده است وهمین قسم از قرائن دریافتیم که هرکس سرپرست آرتش و امام جماعت بوده بنام عامل (استاندار یا فرماندار) خوانده میشده است .

بهرحال درجلد دوم تاریخ تمدن اسلام ، مطالب ذیل مورد بحث خواهد بود :

ثروت مملکت اسلامی ـ ثروت اهالی ـ تمدن و فرهنگ اهالی (۱) ـ روابط دولتهای اسلامی با دولتهای معاصر ومجاور ـ اوضاع واحوال خلفاء ـ مجالس آنان ـ تفریحات آنان ـ توجه آنان بعلم وعلما ـ بشعر و شعراء و ترتیب آمد وشد آنان نزد

---

۱ – منظور ازتمدن وفرهنگ همان‌سیوی لیزاسیون وکولتوززبانهای غربی است Civilizsation Culture
مترجم

خلیفه ـ کاخ‌های خلفاء ـ چگونگی پذیرائی آنان از مردم درمواقع رسمی ـ تجملات خلفاء ـ سوارشدن آنها ـ مهمانیهای آنان ـ بذل و بخشش آنها ـ ساختمانهای اسلامی ـ شهرهای اسلامی وغیره .

و اما مطالب جلد سوم از اینقرار است :

علم وادب وصنعت وشعردرشام وعراق پیش‌ازاسلام وچگونگی‌وتاریخ پیشرفت آن در اسلام ومیزان ترقی آن .

درجلد چهارم ، راجع باوضاع وعادات اجتماعی عصردرخشان با رعایت‌تناسب مقام‌گفتگوخواهد شد .

جلد پنجم ، یعنی آخرین مجلد این‌کتاب ، درارتباط تمدن اسلام باتمدن غرب صحبت میشود ، بدیهی است پس از مطالعهٔ چهار جلد سابق ، موضوع مزبور کاملا روشن خواهد بود .

بنابراین ملاحظه میشودکه انجام این مهم تا چه اندازه سنگین و دشوار است بخصوص‌که در زبان عربی تاکنون چنین تاریخی نگاشته نشده و ازهرجهت تازگی دارد . این مطالب را برای‌آن یادآورشدیم که اگرنقیصه‌ای در تألیف ما دیده شود عذر ما را بدانند وبپذیرند و در عین حال از دانشمندان و اهل تحقیق خواهشمندیم با ماهمراهی‌کنند ونظر وعقیدهٔ خودرا مرقوم دارند تا درمجلدات آینده مورداستفاده واقع گردد . انشاء الله .

چند مقدمهٔ لازم

اگر بخواهیم ازتمدن یك ملتی صحبت بداریم باید از وسعت ممالك آن ملت وعظمت وثروت آن ملت وفرهنگ آن ملت ونتایج و وسایل پیشرفت آن فرهنگ گفتگو کنیم وخواه ناخواه تاریخ علم و ادب وصنعت ولوازم آن از قبیل آموزشگاهها و کتابخانه‌ها واجتماعات ومقامات دولتی و آسایش عمومی جزء مبحث ما خواهد آمد وهمچنین باید دانست که تأثیر آن فرهنگ وتمدن درهیئت اجتماعی آن ملت تا چه اندازه بوده‌است ، از آنرو باید آداب و رسوم‌اجتماعی آن ملت راشرح بدهیم وعوامل وعلل وموجبات شیوع آن آداب ورسوم را ذکر کنیم .

مطالعات ومباحثات ما درموضوع‌های بالا موقعی کامل خواهد بود ، که اوضاع اجتماعی ملت مزبور را پیش از ورود بدایرهٔ تمدن بخوبی دانسته باشیم وهمچنین باید بدانیم که آن ملت چگونه پا بدایرهٔ تمدن گذاشت وعوامل و وسایل آن چه‌بوده است این مطالعات درمورد هرتمدنی لازم است و درمورد تمدن اسلام لازم‌تر میباشد زیرا عوامل مخصوصی در پیشرفت تمدن اسلام مؤثر بوده که در سایر تمدن ها آن عوامل موجود نبوده است .

نظر بمراتب مزبور ناچارهستیم که مقدمات لازمی در ابتدای این مجلد ترتیب دهیم. مقدمات مزبور دربارهٔ اوضاع عرب قبل ازاسلام گفتگومیکند وحالات‌اجتماعی آنانرا پیش ازاسلام‌شرح میدهد، همین‌قسم دربارهٔ وضع اجتماعی مردم جزیرةالعرب- مردم ایران - مردم امپراطوری روم پیش ازظهور اسلام بحث میکند وعوامل پیروزی عرب را (با کمی عدد وناچیزی وسایل) بر آن دوامپراطوری بیان میکند . درضمن

این مقدمات اوضاع سیاسی ومذهبی مسلمانان در زمان خلفای راشدین ، بنی‌امیه ، عباسیان وخلفای فاطمی شرح داده شده است . پس ازشرح این مقدمات لازم دربارهٔ وسعت ممالك اسلامی وتشکیلات مؤسسات آن گفتگو میداریم . اینك میگوئیم :



استانبول مسجد سلطامحمدن فاتح

عرب وتمدن

پاره‌ای از تاریخ نویسان غرب تصور کرده‌اند که عربها درایجاد تمدن اسلامی عامل‌مؤثری نبوده‌اند وتمدن‌اسلامی برمبانی ازهم ریختهٔ تمدن‌روم وایران ایجاد گشته وتعدیلاتی‌در آن شده است این دسته ازتاریخ نویسان معتقدندکه عربها طبعاً ازتمدن و شهرنشینی دور بوده‌اند وچه پیش از اسلام وچه بعد از آن‌ازخود تمدن وفرهنگی نداشته‌اند اما بعقیدهٔ ما استعداد عرب برای ایجاد تمدن و ادارهٔ امور کشور ازملتهای متمدن قدیم وجدیدکمتر نبوده وبرای اثبات گفتهٔ خود میگوئیم :

مردمان شبه جزیرهٔ عربستان بدوقسمت عمده تقسیم میشوند :

۱ــ **قحطانی‌ها** که درخاك یمن وزمینهای مجاور آن سکونت داشته‌اند ونسب آنان به‌قحطان یا یقطان‌بن عامر و ارفخشاد وسام منتهی میگردد .

۲ــ **اسماعیلی** یا **عدنانی** که در حجاز ونجد و اراضی میانهٔ جزیرهٔ عربستان سکونت دارند و نژادشان بابراهیم وهاجر میرسد اینها را عدنانی ــ مضری ــ معدی نیزمیگویند . چون نام یکی ازنیاکان آنان عدنان ــ مضرــ معد بوده است .

وچون خاك یمن حاصل‌خیز بوده قحطانی‌ها زودتر ازعدنانی‌ها متمدن شده‌اند دولتهای حمیر ــ سبا ــ کهلان و غیره از میان اقوام قحطانی برخاسته و با فرعونهای مصرو پادشاهان بابل و آشورهمزمان بوده‌اند. از شهرهای نامی آنان مارب ــ صنعاء ــ سباء میباشد . دولت نبطی‌ها (یا انباط) ازمیان اسماعیلی‌ها دراطراف فلسطین تأسیس شده است .

علاوه براین‌دولتهاملل و دول دیگری‌ازمیان اعراب پدیدآمده که فقطاسمشان باقی‌مانده است ومشهورترین آنان قوم عاد ــ ثمود ــ طسم ــ جدیس وعمالقه میباشد و

نژادآنان به لاوذبن‌سام پایان میبابد (به جلد بیستم الهلال سال پنجم رجوع شود).

بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن ملت عرب نبوده و پیش از تمدن اسلام مردم حمیر ـ کهلان ـ سبا واسطهٔ تجارتی شرق وغرب بودند زیرا کشوریمن در آنموقع میان چندکشور متمدن واقع شده بود ، بازرگانان هند کالای خود را ازدریای هند به یمن وحضرموت میآوردند وبازرگانان یمن آنرا به حبشه ومصروفنیقیه وفلسطین وشهرهای مدین وعمالقه وادوم و کشورمغرب حمل‌میکردند وعربهای‌اسماعیلی‌همان کالاها را ازراه خشکی تاآخرین نقطهٔ آباد دنیای آنروزمیرساندند .

علت عمده پیشرفت عرب درامور بازرگانی آنزمان یکی موقع جغرافی آنان بودکه میان چندکشورمتمدن قرارداشت ، بعلاوه زبان اعراب بازبان‌غالب‌ملل‌مجاور خودشان نزدیك بود وازیك‌اصل سامی‌ریشه میگرفت‌وچنانکه امروزمشاهده‌میشود درآنروزهم‌زبانهای عربی ـ کلدانی ـ آشوری ـ عبری ـ حبشی ـ فنیقی‌باهم‌شبیه‌هستند وتقریباً نسبت این زبانها بیکدیگرمانند نسبت زبان عربی عوامانه بازبان عربی‌فصیح میباشد . درآنموقع اگرعربی از حجازبعراق ویا حبشه وفنیقیه میرفت‌محتاج بمترجم نبود وزبان‌کلدانی وآشوری وحبشی را می‌فهمید همینطورکه اکنون عرب شامی بمصرمیآید واحتیاجی بمترجم ندارد .

وازهمین نظرابراهیم درقرن بیستم پیش ازمیلاد ، از کشورکلده‌به‌کشورسوریه وفنیقیه وعربستان‌آمد وباآنان‌آمیزش کرده واحتیاجی‌هم بمترجم نداشت . همینطور بنی‌اسرائیل درقرن پانزده قبل از میلاد ، مدت چهل سال درصحاری عربستان‌بدون مترجم بسربردند .

بطورکلی علتی ندارد که‌عرب‌متمدن نباشد ، برادران‌هم‌نژادعرب‌یعنی کلدانیها آشوریها، فنیقی‌ها ، دارای تمدن عالی بودند . عربها دارای همان استعداد و ممیزات میباشند واگرتمدن وفرهنگ مردم عربستان مانند تمدن‌کلدانیها وآشوریها پیشرفت نکرده بودبرای آن‌بودکه شبه‌جزیرهٔ‌عربستان بواسطهٔ‌کم‌آبی‌وهوای ناملایم استعداد ترقی‌وپیشرفت زیاد نداشت برعکس کلدانیها وآشوریها در بهترین نقاط خاورمیانه سکونت‌داشتند و ازحاصلخیزی زمین خود استفاده‌کرده تمدن عظیمی ایجادنمودند.

و همینکه عربهای ساکن شبه جزیره بعراق دست یافتند ،تمدنی مانند تمدن آشور وکلده وبلکه بهتراز آن ایجاد نمودند . شگفت اینکه عربها باوجود خشکی و بی آبی و بدی آب وهوای کشورخود ، موفق شدندتمدن بالنسبه مهمی تشکیل دهند،مثلاً اعراب یمن دارای تمدنی بوده‌اند که‌آثار آن ازخرابه‌های روی خــاك وزیرخاك در مهره ـ حضرموت ویمن پدیداراست واز مردم عادوثمود وسایرطوایفی که فقط اسمشان باقی مانده تمدن وفرهنگی نقل میشود که درعصرحاضر بیشتر آنراافسانه می‌پندارند . مثلا در بارهٔ شهر ارم وستونهای آن چنین میگویند :

«شداد پسر عادشهری دراحقاف بناکرد که مساحت آن ده فرسخ در ده فرسخ بوده است ستونهای آن ازسنگهای سیاه وسفید یمن وروپوش ستونها از لوحهٔ هــای نقره زر اندود ساخته شد ، درمیان‌شهرصدهزارکاخ بنا شد وهر کاخی‌ستونهای‌زبرجد ویاقوت داشت درازی هرستون صد ذرع بوده است جویهای بسیاردر آن کاخهاجاری میشد ریگ ته آن جویهادانه‌های طلا وجواهر ویاقوت بوده است .»

البته این گزافه گوئیها مبتنی براساس بـوده و حداقلش آنست کـه پاره‌ای از عمارات قوم عادوثمود ، با جواهر گرانبها تزیین میشده این خود نشان تمدن عالی و ریشه‌داری میباشد .

عربهای حمیروسبا (قحطانی)که بعد ازعاد وثمود بودند ، تمدن بزرگی‌داشتند وا کنون پاره‌ای ازآثار آن تمدن ازخرابه های عدن ـ صنعاء ، حضر مـوت ، کشف شده‌که ازآن جمله الواح خط حمیری است و غــالب آن ادعیه دینی میباشد و البته اگرتحقیقات بیشتری بشود آثار مهم تری ازتمدن اقوام قحطانی بدست میآید ، علاوه براین آثار اخبار ومطالب زیادی دربارهٔ تمدن اقوام قحطانی ، زبان بزبان نقل شده‌و تا عصرحاضرنیز آمده وتمام این قرائن بر یـك تمدن ثابت ومهمی‌دلالت میکندکـه ازتمدن آشوریهاـ مصریها ـ فنیقی‌هادست کم ندارد . همین‌اقوام‌بودندکه آرتش‌های منظم‌ترتیب دادند . معدن استخراج کردند شهرهاو کاخها ساختند ، باغها آبادساختند مجسمه‌ها تراشیدند ، کشورهاکشودند ، بازرگانی راتوسعه‌دادند وچگونه‌است که‌با این‌همه آثار، متمدن‌نباشند ؟ هیرودت جهانگرد نامی یونان درقرن‌پنجم‌میلادمیگوید:

کندرودارچین ولادن فقط درکشورهای عرب یافت میشود .

سد مارب که هنوزهم نام آن برسرزبانهاست ، از آثار تمدن عرب میباشدو آنرا درقرن دوم پیش ازمیلاد ساخته‌اند . سد مزبورمانند سدهای محمدعلی پاشای مصری موسوم به «قناطرخیریه» بوده است با این فرق که سد مارب پل نداشته وعبارت از دیواربلندی بوده که میان دو کوه کشیده شده بودو آبی‌را که ازقله آن‌دو کوه سرازیر میشده دروسط دو کوه جمع میکرده وتاارتفاع قلهٔ کوه بالامیاآورده‌است . میگویند که درازی آن سد یك فرسخ‌دریك فرسخ بوده ودارای شعبه‌ها ودر یچه‌هائـی بوده که هفتادسرزمین را مشروب میساخته است‌شکی‌نیست که‌سازندگان‌این سد بزرگ ازعلم هندسه اطلاع کامل داشتند و دارای همتی عالی بودندکه توانستند چنان سدی بسازند سد مزبورقرنها باقی بود وبالاخره دراثر مرور زمـان محتاج بتعمیر شد ولی دولتهای وقت ازترمیم آن عاجزماندند وهمینکه خرابی آنـرا دانستند خواه ناخواه ازیمن رفتند . عرب های غسان بشام ـ عـربهای منذر ، بعراق ـ عربهای‌اوس بمدینه‌ـ عربهای ازد ، بمنا ـ عربهای خزاعه بمکه آمدند ، دراواسطقرن‌دوم‌میلادی سدمارب خراب شد و آب ازکوه بمنی‌سرازیرشده شهرها ودهها راویران ساخت‌وبقیهٔ‌مردم‌نیز ازسرزمین بومی خود رفتند واین همان واقعه‌ایست که به‌سیل عرم‌شهرت دارد وشاید دولت سباء بواسطهٔ همین پیش آمد منقرض گشت .

سترابون جهانگرد نامی روم درقرن‌اول پیش‌ازمیلاد میگوید شهر مارب شهر عجیبی بوده زیـرا سقف عمارات آن از عـاج ساخته شده و با لوحه های زر اندود و جواهرات تزیین شده بـود ظروف زیبائـی در شهر مارب دیده می‌شدکـه انسان را متحیر میساخت .

آری این گفته‌های‌سترابون میرساند که آنچه دربارهٔ تجملات عاد وثمودوشهر ارم و کاخ ارم ذکرشده براساس صحیحی مبتنی بوده است .

بعقیدهٔ ما اگر در خرابه‌های مارب ، صنعا وسایر پایتخت هـای اقوام حمیر و سبا حفاری‌بشود آثارمهمی بدست‌میآید وحقایق تاریخی تازه‌ای کشف‌میشود،همانطور که پس ازحفاری درمصر وعراق آثارمهمی ازتمدن فرعون‌ها و پادشاهان آشوروبابل

بدست آمد واین ازوظایف دولت «عثمانی» است که اقدام لازم بعمل آورد.

دیگر ازملت‌های متمدن عرب (قبل ازاسلام) ملت نبطی است که نژادش بـه نبایوط فرزند اسماعیل میرسد شهرپترا (Petra) واقع‌میان فلسطین‌وشبه جزیرهٔ‌سینا ازبناهای آن ملت است. کشور آنـان ازشبه جزیرهٔ سینا تـا حجاز امتداد می‌یافت و رابط بازرگانی شرق وغرب محسوب میشد. رومی هـای معاصر نبطی‌ها در جنگهـا از آنان کمك میگرفتند وپیش از آنکه دولت غسان درشام پدید آید ملك حارث از پادشاهان نبطی مدت کوتاهی درقرن اول میلادی برشام فرمانروائی میکرد. دولت نبطی ها تا اوایل قرن دوم میلادی باقی بود واز آنموقع جزء امپراتوری روم در آمد و آثارتمدن آنان درپترا باقی است وخط نبطی کـه از آنان برجا مـانده مانند خط حمیری خوانده میشود.

عمالقه نیز از ملتهای متمدن عرب (پیش از اسلام) بشمار میآیند. این مردم سلحشور وسختگیر با اقوام مجاورخویش می‌جنگیدند و مشهور است که مصررا فتح کرده قرنها در آنجا حکومت میکردند.

عربهای قحطانی پس ازواقعهٔ سیل عرم بعراق وشام آمدندوشهرهای مهمی‌بنا کرده‌اند که از آن جمله: شهربصری درحوران وحیره درعراق‌از آثارپادشاهان‌غسان‌و پادشاهان منذرمیباشد.

حال با چنین دلایل و آثارشایسته نیست گفته شود که‌عربهاپیش ازاسلام دارای تمدن‌نبودند واستعداد متمدن شدن را نداشته‌اند.

با این همه ما منکر نیستیم که تمدن اسلام بر آثاردرهم ریختهٔ تمدن فارس و روم بنا شده است ولی‌اعراب هم در آن تمدن عامل مؤثری بودندهمانطور که‌ایرانیان ورومی‌ها ویونانی‌ها تمدن خود را ازملل دیگراقتباس کرده وچیزهائی بر آن‌افزودند مثلا یونانیها ازمصریها ورومی‌ها ازیونانیها و ایرانیان از آشوریها و بابلی‌ها وکلدانیها تمدن خود راگرفته وبه تناسب اوضاع واحوال چیزهائی بر آن افزوده آنرا جرح و تعدیل کردند،بااین‌فرق که‌اقوام‌مزبورپس ازمدتهای‌متمادی‌تمدن جدیدخودرا تشکیل دادند. برعکس‌اعراب که‌فوری‌دولت‌مهمی‌تأسیس کرده، تمدن تازه‌ای‌ایجاد نمودند.

و نتایج افکار خودرا بروز دادند ودر قرن دوم وسوم هجری سراسر جهان را ازعلوم و آداب خویش بهره مند ساختند، درصورتیکه ژرمن‌ها در مدت چندین قرن (قبل از اسلام وبعد ازاسلام) بممالك روم حمله آوردند وفتوحاتی کردند اما نتیجهٔ کشور گشائی آنان چیزی جز قتل وغارت نبود. همین قسم اقوام هون در قرن پنجم میلادی شمال و مشرق مملکت روم و کشورهای هنگری (مجارستان) رومانی اروپای ترکیه را فتح کردند ودویست سال تمام دولتی بنام دولت خاقان در آن ممالك تشکیل دادند و با آنکه خیلی بیش از عربها بمراکز تمدن یونانی نزدیك بودند معذلک تمدن وفرهنگ جدیدی تأسیس نکردند. اقوام اسلاو در قرن شش میلاد، قسمت شرقی کشور روم را گشودند وتا نزدیك قسطنطنیه رفتند اما متمدن نشدند.

ملتهای دیگر مانند تاتار و مغول کشور گشائی میکردند اما نمیتوانستند تمدنی تشکیل بدهند. مثلا سپاهیان تیمور لنگ ممالک عرب را فتح کردند وپادشاهان عرب را از تخت بزیر آوردند ولی نه تمدن جدیدی تشکیل دادند و نه تمدن اعراب را نگاهداشتند.

آیا این همه دلیل و برهان کافی نیست که بدانیم عربها استعداد برای تشکیل هر نوع تمدن وفرهنگی را دارا هستند؟.

دورهٔ جاهلیت درحجاز

مردمان شمال و جنوب شبه جزیره عربستان چنانکه گفته شد از خود تمدنی داشته‌اند ولی مردم حجاز که در وسط عربستان میزیستند بحال بدوی باقی ماندند زیرا سرزمین آنان خشک و بدآب وهوا بودو بواسطهٔ سختی وبدی راه با مردمان متمدن آنزمان مربوط نبودند. بقسمی که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند رامسیس دوم درقرن ۱٤ پیش از میلادواسکندر مقدونی درقرن چهارم پیش ازمیلاد وایلیوس گالوس درزمان اوگوست امپراطورروم (قرن اول میلادی) از تسخیر حجاز عاجز ماندند. همینطور پادشاهان ایران موفق نشدند بر حجاز دست بیابند از آنروز مردم حجاز با خاطری آسوده بزندگانی بدوی بی آلایش خویش ادامه دادند واین خودطبیعی است که تاانسان خود را در خطر نه‌بیند بفکر چاره نمیافتد واز طرف دیگر انسان طبعاً خودخواه و طالب نام وجاه ومقام میباشد و ناچار بمبارزه می‌پردازد وچون عربهای حجاز که بامردم

دیگر مربوط نبودند بجان یکدیگر افتادند و کاری جز قتل وغارت داخلی نداشتندو در عین حال مردانگی، گذشت ، سخاوت، ازصفات برجستهٔ این مردم جنگجو بود و همین صفات برجسته آیندهٔ درخشانی برای آنان درپیش داشت.

عربهای حجاز سالهای بسیاری که شمارش آنرا خدا میداند بهمین حال بدویت زندگی میکردندو چیزی ازفرهنگ وتمدن نمیدانستند، تااینکه یهودیان از زمان موسی و بعد از آن بواسطهٔ تعدیات رومیها وپس ازخرابی اورشلیم بحجاز مهاجرت کردند وشایدنبطی ها هم دراین آمدوشد با یهودیان بودند ودر شهرهای مکه و مدینه وطائف اقامت کردند. بخصوص یهودیان بیشتر بمدینه آمدند زیراهم کیشان آنان یعنی طوایف اوس وخزرج درمدینه بودند .

آمدن یهود به حجازدروضع اجتماعی اعراب آن منطقه تأثیر بسیار داشت. مراسم حج ، قربانی، نکاح، طلاق، برگزاری رسومات عید، انتخاب کاهن وامثال آن مطالبی بود که حجازیان ازیهودیان آموختند . همین قسم داستانهای توراة و تلمود از یهود باعراب حجاز منتقل شد و همینکه سد مارب خراب شد مردم یمن هم بحجاز آمدند وتدریجاً اعراب بدوقسمت بادیه نشین وشهر نشین تقسیم گشتند وشهر نشینان حجاز همان مردم مکه ومدینه وطائف میباشند . مکه مهمترین شهرهای حجاز بود. زیرا از دور ترین نقاط عربستان برای زیارت کعبه بمکه میآمدند . مکه در عین حال که زیارتگاه بود، مرکز بازرگانی هم شد وطبعاً قبایل نیرومند عرب برای تسلط برشهر مکه بتکاپو افتادند . در ابتداء فرزندان اسماعیل یعنی خود حجازیها پرده دارکعبه وفرمانروای کعبه بودند . اما بزودی طایفه خزاعه ازیمن بمکه آمدند ودر قرن دوم میلادی فرمانروائی مکه را از فرزندان اسماعیل گرفتند ولی ناموس طبیعت، کارآنها راساخت ودر مدت کوتاهی در برابر زورمندی طایفهٔ عدنان (حجازی)از پا در آمدند قبیلهٔ کنانه ازشاخه‌های عدنان وقبیلهٔ قریش ازشاخه‌های عدنان پدید آمد وفرمانروائی مکه در دست قریش باقی ماند.

درقرن پنجم میلادی سرخاندان قریش قصی بن کلاب بن مره بودکه بواسطهٔ هوش وعقل وفکرصائب خویش شهرت بسیاری داشت. درآنزمان فرمانروائی مکه با

طایفهٔ خزاعه بود قصی بن کلاب دختر فرماندار مکه‌را گرفت تا مگر پس از مرگ پدرزن خود فرماندار مکه گردد. ازاین ازدواج پسری بدنیا آمد که بازرگان ثروتمند مشهوری شد دراین اثناء پرده دار کعبه وفرماندار کعبه‌درگذشت وپیش‌ازمرگ دختر خود(زن‌قصی)راجانشین‌خودساخت،ولی آن‌زن‌ازقبول چنان‌منصب‌مهمی عذر خواسته اظهارداشت که: توانائی گشودن و بستن در کعبه‌را ندارد فرماندار مکه، سپس آنمقام را به پسر ناتوان خود موسوم به(محترش)واگذارد، اما محترش بقدری نادان وناتوان بود که مقام خود را در مقابل دریافت یک خیک شراب به قصی بن کلاب شوهر خواهر خود واگذارد.

این پیش آمد برطایفهٔخزاعه گران آمدو باطایفهٔ قریش بجنگ وستیز برخاستند سرانجام کار بحکمیت واگذارشد و چون حکم آنها مردی از قریش بود لذا حق را به قصی بن کلاب داد وقصی بن کلاب و فرزندانش تا ظهور اسلام، پرده دار کعبه وفرماندار مکه گشتند.

قصی بن کلاب، اقوام خود رااز اطراف بمکه آورد و زمینهای بسیاری بآنان واگذاردتا در اطراف کعبه‌برای خودجا ومنزل بسازندجانشین قصی پسرش عبدمناف شد،عبدمناف چندین‌پسر داشت‌واز آن جمله‌هاشم وعبدشمس‌بودند. عبدمناف‌درموقع مرگ‌هاشم راجانشین‌خود قرارداد امیه پسرعبدشمس برعموی‌خودهاشم حسد ورزید ومطابق‌معمول آنزمان‌شرط‌بندی‌کرده برای محاکمه واثبات حقانیت خود نزد کاهن خزاعی مقیم (عسفاء) رفتند وجریان راگفتند. کاهن بحقانیت هاشم حکم داد و چون امیه شرط کرده بود که در صورت محکومیت پنجاه شتر بعموی خود بدهد و بیست سال تمام از حجاز هجرت کند ناچار بشرط خود عمل‌کرده شترها را داد واز حجاز بشام رفت واین نخستین دشمنی واختلافی بودکه میان خاندان بنی‌هاشم و بنی امیه اتفاق افتاد ومدتی بعد ازظهور اسلام نیز ادامه داشت.

پس‌ازمرگ هاشم پسرعبدالمطلب جد پیغمبر (ص) اسلام جانشین‌پدر گشت‌در آنزمان طایفهٔ قریش نسبت بسایر طوایف حجاز، مزیت های زیادی داشتندهمانطور که لاوی‌ها درمیان یهود، وکشیشها در میان مسیحیان دارای امتیازاتی بودند.

طایفهٔ قریش باج وخراج نمیپرداختند و برمردم دیگر حکومت میکردند. کسی بر آنان حکومت نداشت از هر طایفه‌ای که میخواستند بدون قید وشرط دختر میگرفتند و بهرطایفه‌ای که دختر میدادندشرط میکردند که بدین قریش در بیاید. مراسم حج راطایفهٔقریش مقررداشته ومردم‌حجازرا بپیروی از آن‌مراسم مجبور ساختند.

حکومت عرب دردوران جاهلیت

مقصود مااز‌عرب دراین‌فصل، عرب حجازو بخصوص‌مردم قریش میباشد زیرا تمدن اسلام از میان مردم حجاز و طایفهٔ قریش پدید آمد.

حکومت سرزمین‌حجاز مانند حکومت سایر نقاط بادیه‌نشین بودیعنی‌وظایفی راکه درممالك‌متمدن ده‌ها مردم‌انجام‌میدهند درمیان مردم بادیه نشین بعهدهٔ یکنفر است که اورا امیرمیگویند بنابر این امیر هم پادشاه، هم‌فرمانده قوا، وهم قاضی‌وهم رئیس دارائی بودوطبعاً بدون هیچگونه دسته‌بندی و زمینه‌چینی عاقلترین‌وهوشیار-ترین افراد قبیله امیر میشد وهرگاه افرادعاقل‌هوشمند متعدد بودند مسن‌ترین آنان انتخاب‌میگشت وهرگاه چند قبیله برای‌جنگ با قبایل‌دیگر همدست میشدند ازروی قرعه فرمانده‌کل را ازمیان رؤسای قبایل انتخاب میکردند، خواه جوان وخواه پیر، همان‌کسیکه قرعه بنام‌اودرآمده بود فرمانده میشد.

این وضع‌حکومت بادیه‌نشینان حجاز بود که ذکرشد اما حجازی‌های‌شهرنشین یعنی‌مردم مکه تابع اوامر پرده دار مکه بودند و همینکه پرده دار کعبه شدند طبعاً حکومت مکه نیز بدست آنها افتاد.

کعبه ـ قریش بازرگانی

همانطورکه گفته شد طایفه‌قریش شهرنشین و بازرگان بودند، بازرگانی آنها در موقع آمد و رفت زوار کعبه انجام میيافت وازآنرو برای پیشرفت بازرگانی‌خویش راهها رابرای توسعهٔ بازرگانی از هرنظر هموار و آماده میساختند تازوار بیشتری بمکه بیایند و سود زیاد تری عاید آنان گردد. چیزدیگری که موجب آمدن سایر قبیله ها بمکه میشد آن بود که هرقبیله ای در کعبه بتی داشتند. شمارهٔ این بت ها

از سیصدبیش بود بعضی از این بتها شکل انسان بعضی شکل حیوان وپاره‌ای شکل گیاه داشتند .

علاوه بر مکه در نزدیکی شهر طایف بازار دیگری بود، که بنام‌عکاظ شهرت داشت . قبایل حجازدرماه‌های حرام (ماه‌هائی که در آن‌جنگ نمیشد) بآنجامیآمدند ودر نخلستانهای عکاظ چادر میزدند ومشغول داد وستد میگشتند . طایفهٔقریش برای اینکه مردم بیشتری را ببازار عکاظ بیاورندآنجا را نمایشگاه شعر وادب وخطابه سرائی قراردادند ودرنتیجه هرسال‌عدهٔزیادی از گویندگان وخطیبان عرب‌برای‌اظهار فضل وشهرت به‌عکاظ میآمدند واگرکسی‌اسیری داشت دربازار عکاظ اسیرخود را میخرید وهرکس داد خواهی‌پیدامیکرد برای‌دادرسی به‌عکاظ میآمد وپیش‌ازاینکه بازار افتتاح شود شخصی را برای سرپرستی و ادارهٔ امور انتخاب میکردندکه‌غالباً از مردم بنی تمیم بود همینکه نمایشگاه عکاظ پایان مییافت ازآنجا بعرفه میآمدند وازعرفه بمکه کوچ کرده مراسم حج راانجام میدادند وبه‌قبایل خود بازمیگشتند .

طایفهٔ قریش علاوه برشرکت دربازار عکاظ ، سالی‌دومرتبه یعنی زمستانهابه یمن وتابستان‌ها به‌بصری (شام) میرفتند وازآنرو شهرمکه رابط تجارتی‌شام و یمن میشد وباآنکه درآن روزها راه‌های تجارتی پر خطر بود کسی ببازرگانان قریش تعرض نمیکرد ، زیرا قریش فرماندار مکه وپرده دار کعبه وطبعاً از هر تعرضی محفوظ بودند

بازرگانان قریش تا ایران وحبشه هم میرفتند وازایران موم وشکر وچیزهای دیگر وازشام خواربار وپارچه حمل میکردند .

کعبه سرچشمه وممرمعاش مردم مکه بود ودرغیرآنصورت زندگی‌درآنسرزمین‌خشك‌امکان‌نداشت. طایفهٔ قریش‌بواسطهٔ مسافرتهای‌دوررونزدیك‌وآمیزش‌بامردم شام وعراق از سایر اعراب‌آگاه تر و آزموده‌تر بودند وچون‌کعبه یگانه سرچشمهٔ درآمدآنان بود ، برای ادارهٔ امور کعبه نهایت اهتمام رابخرج میدادند وتسهیلاتی جهت آمدوشدزوارمقررمیداشتند، مثلابرای‌آب‌دادن وخوراك‌دادن بمسافران جاهای معینی‌درست‌کرده ومؤسساتی تشکیل داده بودند که شمارهٔ آن مؤسسات تا پیدایش

اسلام قریب به بیست مؤسسه میشد و ریاست هریك از مؤسسات بارئیس یکی از تیره های قریش بود ومهمترین تیره‌های قریش که شمارهٔ آن بده میرسید عبارت بودند از :

تیرهٔ هاشمیان ـ امویان ـ نوفل ـ عبدالدار ـ اسد ـ تیم ـ مخزوم ـ عدی ـ جمح ـ سهم ، وغیره که‌هریك سرپرست یك یادومؤسسه‌بودند واینك نام آن‌مؤسسات وتیره‌هائی که بر آن‌سرپرستی داشتند :

۱ـ دربانی‌وپرده‌داری کعبه ـ وظیفهٔ دربان وپرده دار آن بود که درکعبه را میگشوده‌ومی‌بسته‌است. عربهااین‌رسم را ازیهود آموختندچه‌که آنان برای‌گشودن وبستن هیکل(معبدیهود) پرده‌دار ودربان مخصوص داشتند .

مؤلف کتاب عقدالفرید پرده‌داری ودربانی کعبه را دومنصب‌شمرده‌است .

۲ـ آب‌دادن به‌حجاج ـچون آب درمکه‌کم بودلذا سرپرست آب یاباصطلاح امروز میرآبهای شهرمکه حوض‌های بزرگی ازپوست و (چرم) ساخته و درحیاط مکه میگذاردند وبا مشك ازچاه‌های دور ونزدیك آب گوارا حمل کرده ، درآن حوض‌هامیریختند وهمینکه چاه زمزم‌راکندند ازآنجاآب میآوردند ودرهرصورت این کار دردست بنی‌هاشم بود .

۳ـرفاده یا مهمانداری ـ باین قسم که طایفهٔ قریش در مواقع معین مبالغی پول ازمیان خودجمع‌میکردند وبرای‌اطعام‌فقراء بمتصدیان‌مهمانخانه (رفاده)میدادند. باید دانست که این رسم مهمانداری از ابتکارات قصی‌بن‌کلاب بوده وابتداء توسط بنی نوفل وبعدها توسط بنی‌هاشم اداره میشده است .

۴ـ پرچم‌داری ـ وتفصیل آن چنان است که طایفهٔ قریش پرچمی‌بنام عقاب داشتند ودرموقع‌جنگ آنرا بیرون آورده بدست یکی‌ازسران‌سپاه ویابخودپرچم‌دار تحویل میدادند، اما اساساً پرچم‌داری با امویان بوده است .

۵ـ ندوه ویاخانه شوری ـ قصی بن کلاب در نزدیکی کعبه خانه ای بنام دارالندوه بناکرد وبزرگان قریش درمواقع مهم برای مشورت بدانجامیرفتندوکسی که‌کمترازچهل سال داشت نمیتوانست در آنخانه راه بیابد . مراسم زناشوئی،آماده

ساختن پرچم جنگ درآنخانه انجام مییافت . همین قسم انجام تشریفات برای تملك جاریه‌های (کنیزان) قریش درخانه شوری وقوع می‌یافت و برای دختران قریش که بحد بلوغ میرسیدند ، درمحل مزبور مراسمی اجراء میشد .

وادارهٔ این مؤسسه با تیرهٔ عبدالدار بوده است .

۶ـ سرداری یا (قیاده) - این منصب ، عبارت ازسرپرستی وسرداری کاروان‌های بازرگانی ویا نفرات جنگی بوده که بعهده بنی‌امیه واگذارمیشد ودراوایل اسلام ابوسفیان پدرمعاویه آنرا اداره میکرد .

۷ـ مؤسسه مشورتی - این مؤسسه در دست تیره بنی اسد بود وکارهای مهم قریش باصوابدید ومشورت سران بنی‌اسد انجام میگرفت .

۸ـ مؤسسه پرداخت دیه وغرامت - این مؤسسه بدست تیرهٔ تیم اداره میگشت ووظیفهٔ آن ترتیب پرداخت دیه‌ها وغرامتها بود واگر رئیس این مؤسسه پیشنهادی در آن باب بقریش میداد آنرا میپذیرفتند .

۹ـ قبه یا اسلحه‌خانه - عبارت ازچادری بود که هنگام جنگ بر پا میگشت ومهمات ولوازم جنگی‌را درآن جمع میکردند .

۱۰ـ اعنه - یا اداره‌کردن ستوران قریش هنگام جنگ .

۱۱ـ سفارت - ومقصود ازآن روانه‌کردن نماینده ای برای انجام مذاکرات صلح وجنگ ویا اظهار مفاخر قریش در برابر اقوام دیگر بوده است وآخرین سفیر قریش عمر بوده است (قبل ازآنکه مسلمان شود) .

۱۲ـ ایسار - یامؤسسه‌قمار وفالگیری که آنرا ازلام (۱) نیزمیگفتند وبوسیلهٔ

۱ـ ازلام جمع زلم است . بزبان عربی نوعی‌تیررامیگویند که پر ندارد . مردم قریش برای‌فال گرفتن ده تیرانتخاب میکردند. روی سه‌تیرمینوشتند بکن وروی سه تیر مینوشتند نکن وچهار تیررا ننوشته‌میگذاشتند وهمین که میخواستند بکاری اقدام کنند ودرانجام آن دو دل بودند این ده تیررا در ظرفی گذارده برهم میزدند ویك‌یك‌درمیآوردند اگرقسمتهای مثبت (بکن) زودتر درمیآمد بآن امر اقدام میکردند و اگرمنفی(نکن) جلوتر بود از اقدام‌کار صرف‌نظر میکردند .

دیگرآنکه برای هریك ازآن ده تیر ، اسمی تعیین میکردند وآن اسم‌را روی تیر مینوشتند وتیرها را درکیسه یا ظرفی میریختند وده‌نفربا هم شریك شده شتری میخریدند وآنرا میکشتند سپس باسم هریك ازشرکاء یك‌تیرازظرف درمیآوردند ونام‌آن‌تیررا میخواندند پاره‌ای ازآن تیرهاسه‌سهم می‌بردوپاره‌ای یك‌سهم وپاره‌ای‌هیچ‌سهم نداشت واین‌یك‌نوع قماری بود که قرآن‌مجیدآنرانهی کرده فرمود یا ایهاالذین آمنوا انما الخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس‌من عمل‌الشیطان فاجتنبوه ـ سورهٔ مائده (مترجم) .

آن فال میگرفتند ویا چیزهائی را میان خودقسمت میکردند که تقریباً شبیه به لاتاری وقرعه امروز بوده است واداره آن بدست تیره بنی جمح بوده است .

۱۳-دادرسی یاحکومت که باختلافات وکشمکشها رسیدگی میکرد .

۱۴-اموال مصادره شده - یعنی جمع آوری واداره کردن پولهاوزروزیورهای بتهای کعبه که بدست تیرهٔ بنی‌سهم اداره میشد .

۱۵ - نگاهبانی مسجدالحرام (عماره) ویا مراقبت باینکه کسی در آن محل مقدس یاوه‌سرائی وبدگوئی نکند وفریاد نزنند .

بطوریکه ملاحظه میشود قسمتی از مؤسسات اسم بی مسمی بوده و ازهیچ نظر اهمیت نداشته اما بزرگان قریش از دونظر آنرا ایجاد کرده بودند : اول برای اینکه تیره‌های قریش را به‌یک عنوان وسمتی راضی سازند . دوم اینکه مقام کعبه‌را عالی جلوه دهند واز آن راه برای خود استفاده ببرند .

نکتهٔ دیگر اینکه سازمانهای مذکور طوری ترتیب داده شده بود که امور لشکری وکشوری‌وسیاسی ومذهبی در آن گنجانیده میشدوباسازمانهای دولتی امروز هیچ شباهتی نداشت مگر اینکه آنرا نوعی حکومت جمهوری یامشروطه بدانیم در صورتیکه حکومت مشروطه ویا جمهوری باید پادشاه ویا رئیس جمهور داشته باشد ودرحکومت قریش چنان مقامی دیده نمیشد وفقط پرده دار ونگاهبان کعبه و رئیس مشورت خانه یکنوع ریاستی داشتند (۱) .

نهضت عرب پیش از اسلام

مطالعهٔ تاریخ عرب (پیش از اسلام) با تمام پیچیدگی وابهام آن مشتمل برمطالبی است که جالب توجه وقابل دقت وتفکر میباشد . از آن جمله اینکه تاقرن اول پیش ازهجرت،

۱- جرجی‌زیدان مؤلف کتاب ، مؤسسات پانزده‌گانه فوق‌را بزبان عربی مصلحه خوانده است ودراصطلاح اداری عربهای امروز مصلحه همان استکه ما بفارسی آنرا اداره میگوئیم .

مثلا ترجمه مصلحةالبرید بزبان فارسی ادارهٔ پست میباشد ولی چون‌کلمهٔ مصلحه فعلا بادارات دولتی اطلاق میشود ومؤسسات آنروزی قریش چنانکه خود مؤلف یادآورشده مؤسسه دولتی نبوده لذا ماآنرا به مؤسسه‌وبنگاه تعبیر کردیم چه تصور میرود نام مؤسسه فال‌گیری (ایسار - ازلام) مناسب‌تر از ادارهٔفال‌گیری وقماربازی‌میباشد .
(مترجم)

میان قبایل وطوایف مختلف‌عرب، شاعروخطیب ویادانشمندنامداری‌پدید نیامده‌است واین پیش آمد البته موضوع قابل مطالعه میباشد .

شاید‌پاره‌ای‌تصور کنند که‌بواسطهٔ‌مدون‌نبودن‌تاریخ‌عرب‌اسامی‌شعراء وسخنوران ودانشمندان‌سابق عرب ازبین‌رفته باشدولی این‌تصور اشتباه است ، چه‌که افسانه‌های عاد وثمود وهود کاملا در میان عرب محفوظ مانده واگرشعراء ودانشمندانی‌میان آنها بوده ، البته نامشان باقی میمانده است .

و آنچه که‌ما در دیباچهٔ این مقال (نهضت‌عرب‌پیش‌ازاسلام) یاد آورشدیم‌عبارت از دانشمندان وسخن وران مشهوری است که یك قرن قبل ازاسلام درمیان اعـراب پدید آمدند ومهم تر از همه آنـکه نهضت مزبور محدود بشعر و ادب نبوده ، بلـکه جنبهٔ دینی‌هم داشته است، بقسمی که در آن عصر، ازنظردین، یك‌نوع هیجان‌وتشویش خواطرمیان اعراب پیداشده بود ودرمیان یك قبیله ، عده‌ای بت وعده‌ای آتش‌وعده‌ای خدای یگانه پرستش میکردند وهمان کسی‌هم که میان آنان‌خداپرست بود درعین حال‌برای بت نیز قربانی میبرد ، گروهی شراب را تحریم میکردند ، دسته‌ای بت میپرستیدند ودستهٔدیـگر ازپرستش بت بیزاری‌می‌جستند وهمین انقلاب فکری‌جامعهٔ عرب‌رامتوجه راه نجاتی میکرد ودرهرمجلس ومحفلی صحبت ازظهورنجات‌دهنده‌ای میشد . درنتیجه‌اشخاصی ادعای نبوت‌کردند وهمان‌ادعای آنان مردم را متذکرساخت که راجع بدین ومذهب وپایان کارها تفکر کنند .

چه‌شد که این نهضت پدید آمد؟ - سابقاً اشاره‌شدکه عربهای‌عدنان ، مردم روشن‌فکر تیزهوشی بودند ولی چون روزگارخودرا بجنگ وجدال‌میگذراندندواز دنیای متمدن دور میزیستند نمیتوانستند هوش و فکر خویش را در راه ترقی وتعالی بکار برند .

آنچه مسلم است افراد عادی تادر فشار فقرواقع نشوند ، برای معاش تلاش نمیکنند وتاخواری‌نکشند برای ترقی خود نمیکوشند وکمتر اتفاق افتاده که فردی بدون تماس بامردم متمدن وبدون اینکه تحت فشار قرارگرفته باشدبرای پیشرفت وترقی خود بکوشد . این وضع افراد مردم است و اما هیئتهای اجتماع غالباً بعـداز

جنگهای خارجی ویا انقلابات داخلی به هیجان میآیند وبرای ترقی و تعالی خویش میکوشند والبته جنگهای خارجی دراین مورد مؤثرتراست زیرا در زمان جنگ ملتها با یکدیگر تماس پیدا میکنند ومحسنات و معایب خودرا درك مینمایند وبالطبع درصدد اصلاح نقیصههای خود برمیایند. دلایل تاریخی برایصحت این گفتار بسیاراست.

اتفاقاً در دوقرن قبل از اسلام، همین وقایع برای اعراب پیش آمدو آنان را تکان داده بفکر ترقی و تعالی انداخت باین معنی که در آن اوقات سپاهیان حبشه بر یمن دست یافتند ودر اواسطقرن اولپیش ازهجرت حبشیها بقصد تسخیرمکهو کعبه بحجاز آمدند.

عربهای حجاز بخصوص مردم مکه وقریش تاآنروز چنان خطری را پیشبینی نمیکردند زیرا هرچه دیده وشنیده بودند احترام وستایش سایرقبایل ازکعبه ومکه بودهاست ولیهمینکه عبدالمطلبجدپیغمبرا کرم(ص)پردهدارونگاهبان کعبهاز آمدن سپاهیان حبشه بافیلهای جنگی خبردارشد خود وقومش(قریش)ناگهان دانستندکه چه خطربزرگی متوجه آنان گشتهاست ومطابققانون طبیعت قوای روحی وجسمی خویشرا جمع آوری کرده مهیایدفاعشدند وهشیاری وخردمندی نهانیخودرا آشکار ساختند وبقدری این پیش آمد در اوضاع مردم حجاز تأثیر داشت که سال واقعه را مبداء تاریخ قرارداده سالپیل(عامالفیل)خواندند . تأثیراین واقعهنه تنها موجبنهضت ادبی ودینی حجازیان گشت بلکه درنتیجهٔ آن سیاستمداران ونابغههائی میان آنها ظهورکردکه درپیشرفت اسلام وجود آنان مؤثر واقع شد هم چنانکه پس ازانقلاب فرانسه اشخاصی مثل بوناپارت پدید آمدند و درپیشرفت سیاست فرانسه عامل مهمی بشمار آمدند.

باری واقعهٔ (عامالفیل) آغازنهضت اعراب حجازمحسوب نمیگردد، بلکه فتح یمن پیشدرآمد وعامالفیل متمم آن نهضت میباشد ودرهرحال چه فتح یمن بدست حبشیان موجب نهضت اعراب حجاز باشد وچه آمدن سپاهیانحبشه با فیلهایجنگی بطرف مکه باعث جنب وجوش آنمردم گشته وچه موجبات دیگری برای آننهضت

بوده درهرحال پیش ازظهور اسلام ، یك نوع غلیان فکری ازنظر دین و ادبیات میان اعراب پدید آمده بود که برای پیشرفت اسلام مقدمهٔ لازم وطبیعی محسوب میشد و غالباً دعوت های دینی دارای چنین مقدماتی میباشد ، یعنی ابتداء یك نهضت دینی وادبی در اجتماع ایجاد میگردد و سپس زمینه ، برای انتشار وتأیید دیانت جدید فراهم میشود .

دعوت اسلامی

آری موقعی که رسول اکرم (ص)صاحب شریعت اسلامی دعوت خودرا شروع فرمود وضع جامعهٔ عرب چنان بود که در صفحات‌پیش شرح دادیم . پیغمبراسلام(ص) درسال ۶۰۹میلادی‌درسن چهل‌سالگی دعوت خودرا آغاز نمود . شرح رفتار و کردار پیغمبر اکرم دراین مختصر نمیگنجد وفقط به مختصری از آنچه باموضوع ماارتباط دارد اکتفاء میشود تا وسایل وعواملی که موجب انتشار اسلام و مساعد برای توسعهٔ آن بوده معلوم گردد .

پیغمبراکرم(ص) هنگامی بدنیا آمدکه پدرش در گذشته بودوهمینکه‌شش‌ساله شد مادرش‌نیز وفات کردوجدش‌عبدالمطلب اورا نگاهداری نمود . آنموقع‌مؤسسهٔ آب دادن بمردم (سقایه) ومؤسسهٔ مهمانداری (رفاده) بدست عبدالمطلب اداره میشد واز آنرو عبدالمطلب بسیار معزز ومحترم‌میزیست . پیغمبراکرم (ص) هشت ساله بود که جدش رحلت‌کرد وعمویش ابوطالب‌که او نیزشخصیت محترمی بود برادرزاده رانزد خود برد واورا مانندسایر فرزندان خویش گرامی داشت .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش‌به تجارت میرفت وپیغمبر(ص)را باخودمیبرد رسول‌اکرم(ص)ازهمان‌ایام جوانی‌که باعمویش ابوطالب سفرمیرفت اخلاق‌وکردارش طوری‌بود که اورا استوار(امین) می‌خواندند وهوش‌وعقلش راتمجید میکردند .

این‌نیکنامی حضرت‌رسول(ص) سبب شدکه‌خدیجه دخترخویلدازنان‌ثروتمند قریش ، جنابش را بعنوان‌عامل خود انتخاب‌کند وامور بازرگانی خویش‌رابوی‌بسپارد وسرانجام بقدری‌ازامانت وصداقت این عامل (بزرگوار) خوشش آمدکـه‌راضی‌شد باوی ازدواج کند . این‌زناشوئی‌برای پیغمبراکرم(ص)موجب گشایش و آسایش گشت،

چه که از ثروت خدیجه بهره‌مندشد وطبعاً چنین شخص درستکار دست‌ودل باز ثروتمندی، مورد احترام ومحبت عموم میباشد .

همینکه پیغمبر اکرم (ص) چهل‌ساله شد ، بگوشه‌گیری ازمردم متمایل گشت ومانند مردان‌تارك دنیا (ناسکان) بکوه‌ها وغارها پناهنده شد ودرماه‌رمضان‌همان‌سال، با خدیجه بکوه موسوم به حراء واقع‌درسه‌میلی‌مکه‌مقیم‌شدوهمانموقع‌رؤیای‌نخستین بروی پدیدار گشت (۱) ونزد همسرخود خدیجه آمده باو خبرداد که جبرئیل بر من ظاهرشد ومرا فرمان داد این آیه را بخوانم .

«اقراء باسم ربك‌الذی خلق» بخوان بنام خدای تو که آفریننده است .

من آنرا خواندم و بمیان کوه شتافتم . درآنجا از آسمان آوازی شنیدم که میگفت :

ای محمد ! توپیغمبرخدا هستی ومن جبرئیل هستم .

خدیجه عمو زاده‌ای بنام ورقة‌بن نوفل‌داشت . ورقه کتابهای بسیارخوانده بود وبا یهود و نصاری معاشرت داشت و مردم مکه اورا بدانشمندی شناخته ، درعلوم دینی وغیبگوئی ممتازو برجسته میدانستند . خدیجه نزد ورقه رفت و آنچه را که از پیغمبر (ص) شنیده بود بوی بازگو کرد .

ورقه گفت : ای خدیجه اگر آنچه میگوئی راست است ، بخدائی که جانم در دست اوست این مرد پیغمبر (ص) مردم خواهد شد و آنچه که با موسی بوده باا و نیز خواهد بود .

خدیجه نزدپیغمبر(ص) بازآمد و آنچه‌ازورقه‌شنیده بودبرای‌شوهر گفت :پیغمبر اکرم(ص) بااطمینان‌خاطر بمکه‌بازگشت‌ولی‌ازاظهاردعوت‌علنی‌خودداری‌مینمود ، زیرا ازعلاقه‌مندی قریش‌به‌بت‌های خودشان مطلع بودوبخوبی میدانست که دعوت بخدای یگانه و چشم پوشی ازبت‌ها برمردم قریش‌گران میآمد چه که با رفتن بت‌هاسود بازرگانی وجاه‌ومقام‌وقریش‌نیزازمیان‌میرفت‌باین‌لحاظ پیغمبر اکرم (ص) مدت سه‌سال

۱ ـ مقصود ازرؤیای نخستین که مؤلف مسیحی (جرجی زیدان) اظهارداشته همان وحی‌الهیست که در کوه حراء بر سید انبیاء نازل شد (مترجم)

بطور کج‌دارومریز بنزدیکان خویش دعوت رسالت را ابرازمیکرد ودرظرف آن مدت عدهٔ کمی باوایمان آوردند که‌از آن‌جمله جوان نورسیده علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السلام) پسرعموی پیغمبر (ص) بود ودیگرابوبکرصدیق از بزرگان قریش وابوعبیدهٔ جراح‌و چند نفر دیگر بودند .

از آن‌پس‌پیغمبر(ص) بدعوت آشکارپرداخت وازعموزاده خودعلی (ع) خواست که‌میهمانی ترتیب‌دهدوعموهاونزدیکان پیغمبر(ص) رابطعام دعوت‌کند علی(ع) چنان کرد ونزدیك چهل مرد از فرزندان عبدالمطلب بخانه پدرش (ابوطالب) فراخواند همینکه مهمانان ازخوردن غذا فارغ شدند پیغمبر(ص) دعوت خود را شروع نمود ومهمانان‌که ازدعوت پنهانی پیغمبر(ص) آگـاهی داشتند ، دانستندکه موضوع ازچه قرارمیباشد ودرصدد خاموش کردن پیغمبر (ص) بر آمدندکـه مبادا به بت‌های آنان اهانتی وارد آید عموی پیغمبر (ص) ابولهب بیش از دیگـران بـرای خاموش ساختن پیغمبر (ص) میکوشیدو آنحضرت‌را تحقیر میکرد . پیغمبر(ص)در آن‌مجلس‌خاموش‌شد ومهمانان‌رفتندولی‌این پیش آمد ذره‌ای ازعزم راسخ رسول اکرم (ص) نکاست‌ودوباره همان عده را برای صرف غذا دعوت‌کرد وپس ازصرف غذا باآنان چنین فرمود :

« حتم دارم‌که درتمام ملت عرب‌کسی‌بهتراز آنچه من‌برای‌شما آورده‌ام‌نیاورده است . من بشما میگویم خداوند فرموده شمارا دعوت‌کنم حال‌کدام یك‌ازشما آمادهٔ همراهی بامن هستید تابرادر وجانشین ووصی من میان مردم باشد» .

پس ازاین گفتارهمهٔ مهمانان خاموش ماندند وبیشتر از آن نظر که پیغمبر (ص) را خفت دهند فقط علی(ع) پیش آمده گفت: ای‌پیغمبرخدا من‌تورا یاری میکنم .

پیغمبر(ص)هم‌فرمودعلی(ع)برادروجانشین‌ووصی‌من‌است‌ازاوفرمانبرداری‌کنید.

مهمانان‌که این را شنیدند خنده‌کنان ازجا برخاسته بابیطالب گفتند :

«محمد دستورمیدهدکه فرمانبردارپسرت باشی» وسپس از آنجا رفتند .

این توهین‌وتحقیرهم‌پیغمبراکرم (ص) را ازارادهٔ‌خودبازنداشت‌واورااز‌کسانش دورنساخت‌و‌بجای آنکه‌از آنان‌کناره‌گیرد واز دعوت آنان‌بازایستد ، آشکارابت‌های آنان را بدگفت وخود قریش وپدران آنان راگمراه وکافرخواند . قوم‌قریش‌چاره‌ای

جز بردباری نداشتند زیرا پیغمبر اکرم (ص) درپناه ابوطالب بودوهمهٔ آنان با بوطالب احترام میگذاشتند. سرانجام جمعی از آنان که ابوسفیان (پدرمعاویه) نیز با آنان بود پیش ابوطالب آمده گفتند :

« برادرزادهٔ تو آئین ما را پست میشماردوپندارهای ما را دیوانگی میخواندو خودمان راگمراه میستاید ، اورا ازاین رفتاربازدار ویادست ازاوبردار».

ابوطالب آنانرا بخوشی روانه ساخته وعدهٔ همه نوع مساعدت داد .

اما همینکه قوم قریش پیغمبر(ص) را دردعوت اسلام و بدگوئی ازخدایان خود پا برجا دیدند دوباره نزد ابوطالب آمده گفتند :

«اگر برادرزاده‌ات را از این کارباز نداری باتو واو آنقدر ستیزه خواهیم کرد تا یکی ازدوطرف هلاك گردد » .

پیغمبراکرم (ص) که‌این‌سخن‌عموراشنید ، گمان کردعمواورارهامیسازدوطبعاً این پیش آمد براوگران آمد اما باعزمی ثابت گفت :

«ای عمو ! اگرقوم قریش آفتاب را دردست راست من و ماه را دردست چپم بگذارند ، ازاین کاردست برنمیدارم» .

سپس بگریه افتاده از جا برخاست که ازپیش عمو برود اما عمویش او را بازداشته گفت :

« هرچه میخواهی بگو بخدا تورا بآنان نمیسپارم» .

در این میان دعوت پیغمبر آهسته آهسته میان قریش پیش میرفت و مردان بزرگی آئین اسلام را می پذیرفتند که از آن جمله ابوبکر وعثمان و زبیر بن عوام وعبدالرحمن بن عوف وحمزه(عموی پیغمبرص)وعمر بودوالبته اسلام آوردن این مردان نامی که درتاریخ اسلام مقام بلندی دارندبرای پیغمبر (ص) پیشرفت بزرگی بود بخصوص اسلام آوردن عمروحمزه که درمیان قریش نیرومندومحترم بودند وپیغمبر(ص) آنان را بسیار گرامی میداشت .

سایرعموها واقوام پیغمبر که از ابوطالب نومید شدند چاره‌ای پیش خود اندیشیدندو بفکرافتادند که‌مگر پیغمبر(ص)رابخوشی ازدعوت بازدارند از آنرو بزرگان

قوم‌درمشورت‌خانه (ندوه)گرد آمده دنبال پیغمبر(ص) فرستادند ومقدم اورا بامهربانی واحترام پذیرفته گفتند :

«ای محمد! ما آمده‌ایم تاباتو سخن گوئیم ، تو کاری باما کرده‌ای که‌هیچکس با قوم خود نکرده‌است . توپدران ما را بدگفتی ، تو آئین ما را پست شمردی ، تو بخدایان ما ناسزا گفتی ، توما را دیوانه خواندی ، تو جمع ما را پراکنده ساختی . خلاصه آنکه کاربدی نبود که نکردی ، حال اگراین کار را برای پول میکنی ما از میان خود پول جمع میکنیم وبتومیدهیم تا پولدارترین ما باشی ، اگرخواهان جاه ومقام هستی ما تورا پادشاه و آقای خود قرار میدهیم واگر آنچه که میگوئی در اثر کسالت روحی است باز حاضریم پول جمع کنیم و تورا نزد بهترین پزشکان برای معالجه ببریم اگرخوب شدی چه بهتر وگرنه عذر تو را میپذیریم ، پیغمبر (ص)اکرم بآنان فرمود :

« من هیچ کسالتی‌ندارم وبرای پول وجاه ومقام دعوت نمیکنم ، خداوندمرا به پیامبری برگزیده وکتاب برمن فرستاده ومرا فرموده که شما را مژده وبیم‌بدهم‌من پیغام خدا را بشما میرسانم و شما را پند و اندرز میدهم . اگرسخن مرا بپذیرید در هردوجهان نیك بخت خواهید شد واگر نپذیرید شکیبائی پیشه میکنم تا خدامیان من وشما داوری کند .»

همینکه قریش از آن اقدامات خود سودی ندیدند بآزارمسلمانان پرداختند ومسلمانان با بردباری رنج‌میکشیدند وهمینکه کارسخت‌شدومسلمانان‌بیش‌ازاندازه مورد عذاب‌وتوهین‌واقع گشتند ، پیغمبر(ص) دستورداد مسلمانانی که‌قوم‌وقبیله‌ندارند که درپناه آنان باشند ازمکه به‌حبشه بروند ازآن‌روهشتاد وسه مرد با عده‌ای زن و بچه به حبشه رفتند واین هجرت ، هجرت نخستین اسلام بشمارمیآید . بدیهی است که این مسافرت درآنزمان بسیار دشواربوده چه‌که مهاجرین باید ازبیابان های خشك ودریا بگذرند وبا زن وبچه این‌سختی‌هارا بگذرانند وهمین‌اقدام‌آنان‌بهترین گواه است‌که پیروان پیغمبر (ص) به پیشوای‌خودایمان‌کامل‌داشتند وبدستور وامراو رنج سفررا برخود هموارمیساختند .

اینك شایسته است که آنچه دربارهٔ دعوت اسلام پس ازمطالعات بسیار بنظرما رسیده برای خوانندگان شرح دهیم .

پاره‌ای از نویسندگان غیر مسلمان ،گمان کرده‌اند پیغمبر بزرگ (ص) برای ریاست و دنیاداری باین کار مهم دست زد .

ولی ما معتقدیم که این گمان آنها بی‌پایه ومایه میباشد زیراتاریخ دعوت‌اسلام گواهی میدهدکه پیغمبر (ص) از روی کمال خلوص وایمان وبدون هیچ نظر دنیوی بدعوت مبادرت نمود . پیغمبراسلام (ص) به‌نبوت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت ومسلم میدانست که از طرف خداوند برای دعوت مردم برانگیخته شده است و اگر این ایمان قطعی وکامل نبود آن همه رنج و آزار را تحمل نمیتوانست چه‌که حضرت رسول (ص) پیش‌ازدعوت بواسطهٔزناشوئی‌باخدیجه دارای جاه ومقام‌وثروت‌بود ومردم او را دوست داشته احترام میگذاشتند و زندگانی آسوده‌ای میگذراند و برعکس پس از دعوت دچار رنج بسیار شد ، تاآن اندازه‌که بخاطر اومردم مکه با بنی‌هاشم از در ستیزه تو آمدند و چون پیغمبر (ص) از بنی‌هاشم بود ، مردم مکه میان خود پیمانی بسته در درون کعبه نهادند وبموجب آن پیمان برخودحتم کردند که بابنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) دادوستد نکنند و ازآنان دخترنگیرند وبآنان دخترندهند ، بنی‌هاشم دراثر این پیمان ، مدت سه سال شهرمکه را ترك گفته بکوهها وغارها پناهنده شدند واگرهم بمکه‌میآمدندپنهانی‌میآمدندوفقط کسانی آشکارا درمکه آمد وشد میکردند که مانند ابولهب (عموی پیغمبر) با محمد (ص) دشمنی سخت داشتند .

شاید پاره‌ای تصورمیکنندکه استقامت پیغمبراسلام(ص) در دعوت خودبواسطهٔ پشتیبانی ابوطالب عموی او بوده است .

ولی این نیز اشتباه میباشد ، زیرا پیغمبر پس از مرگ ابوطالب بیش از پیشر در دعوت خود پا برجا ماند . ابوطالب و خدیجه سه سال پیش از هجرت درگذشتند وپس ازمرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوار شد وقوم قریش ازهرسو بروی تاختند بخصوص‌ابولهب وحکم‌بن عاص وعتبة‌بن‌ابومعیط همسایگان پیغامبر زیادتر ازسایرین

او را آزار میدادند و غالباً هنگام نماز شکمبه بر سر وروی پیغمبر اکرم (ص) خالی میکردند وخوراکش را آلوده میساختند. پیغمبر(ص) ازمکه به‌طایف رفت، تامگر درآنجا یار وياورى بيابد. ولى درآنجا نيزچيزى جز دشنام وآزار نديد تاآنجاکه مردم طایف دسته‌ای از نادانان و اراذل خود را بطرف حضرت رسول میفرستادند که با او ستیزه کنند وبرویش داد زنند وهمینکه پیغمبر (ص) از آنان کناره میگرفت و وبگوشه‌ای پناه میبرد، عده‌ای میآمدند وفرومایگان را میراندند. پیغمبر(ص) تمام این رنجها را تحمل میکرد و دعوت خود را ادامه داده فقط پیش خداوند خویش از نادانی مردم شکوه میکرد. بـاری حضرت رسول (ص) از طایف بمکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید بقسمی که هرکس از دور و نزدیك با او بستیزه برمیخاست و اورا تهدید میکرد پیغمبر با ارادهٔ ثابت ومحکم بر این مصیبت‌ها صبر میکرد، در صورتی که حتم داشت اگر از دعوت خود دست بردارد همه نوع با او همراهی ومهربانی‌خواهد شد. ولی رسول خدا از دعوت باز نمیگشت چون به‌نبوت خود ایمان‌کامل داشت ومیدانست ازطرف خداوند مأمور باین دعوت میباشد.

همینکه پیغمبر(ص) از اسلام نزدیکان و اقوام خود نومید گشت، هنگام حج بر سر راه مسافران آمده آنهـا را باسلام دعوت میکرد و درآنجا هم از تعرض باز نمی‌ماند، بخصوص عمویش ابولهب میان سخنان او دویده میگفت:

«ای مسافران! سخن برادر زاده مرا گوش ندهید، اومیگوید از لات و عزی (نام دو بت) دست بکشید وگمراهی‌های تازه اورا بپذیرید، زنهار ازمحمدنشنوید».

البته‌این اعتراضات ازتصمیم و ارادهٔ پیغامبر نمی کاست ومرتباً مسافران وحجاج را بدین اسلام میخواند. سرانجام چند مرد از اهل مـدینه دعوت او را پذیرفتند و همینکه بشهرخویش (مدینه) رفتند، اسلام را میان اهل مدینه منتشر کردند و شاید سبب پیشرفت اسلام در مدینه، بودن یهود در آنجا بود زیـرا یهودیان برعکس کفار مـکه خدا شناس و اهل‌کتاب بودند و از وحی آسمانی و پیغامبری رسولان آگاهی داشتند: و دیگرآنکه میدانستند دیانت اسلام به بازرگانی آنها زیـانی نمیرساند،

برخلاف مردم مکه که میگفتند در صورت انتشار اسلام بت های کعبه از اعتبار میافتد وتجارت مکه ساقط میشود. یهودیان و اهل مدینه که بامردم مکه رقابت داشتند، طبعاً خواهان آن بودند که آئین تازه ، درمدینه منتشر گردد و پیغامبر بآن شهر باز آید تا عربها بجای رفتن بمکه بمدینه بیایند و یهودیان که مردمان تاجرپیشه و پول طلب هستند ، بیشتر این فکر را دنبال میکردند . ازاینها گذشته مردم مدینه ،که ازنژادقحطان (اعراب یمن) بودند با مردم مکه (اعراب عدنانی) همه جور رقابت میکردند و در نتیجهٔ این عوامل اهل مدینه پیغمبررا بشهرخود دعوت کردند و پیغمبردر ۶۲۲ میلادی ازمکه بمدینه رفت و اهل مدینه مقدم اورا گرامی داشتند از آن هنگام پیروان پیغامبررا بدونام خواندند مهاجر یعنی آنکه با او ازمکه بمدینه آمد وانصاری یعنی آنکه در مدینه اورا یاری نمود وبعدها سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان شد که تا امروزهم مبدأ تاریخ میباشد .

اسلام درمدینه پیشرفت کرد ومردم مدینه به کمك مسلمانان برخاسته و درصدد انتقام از اهل مکه بر آمدند وگاه و بیگاه بر کاروانهای مردم مکه که بشام میرفتند ویا ازشام میآمدند ، هجوم آورمیشدند واین حملات وهجومها، همان است که درتاریخ اسلام به (غزوه) شهرت دارد .

مهم ترین غزوه های اسلامی غزوه بدربود که سر آمد پیروزی های اسلام بشمار میآید واز آن به بعدمسلمانان درهمه جا جلورفتند ، تا آنکه تمام شبه جزیرهٔ عربستان بتصرف آنهادر آمد وشهرمکه راگشودند وطایفه قریش همگی خواه ناخواه اسلام آوردند وپیغمبر(ص) بکشورهای خارج عربستان توجه کرده بپادشاهان نامه نوشت و آنهارا باسلام دعوت کرد واین وقایع درتاریخ اسلام ذکرشده ومانیزدر آن باره گفتگوخواهیم کرد .

روم وایران هنگام پیدایش اسلام

آنطور که تاریخ نویسان میگویند ، شهر روم درسال ۷۵۳ پیش از میلاد ساخته شد واز همان هنگام دولت روم پدید آمد ومدت ده قرن و نیم پایدار ماند و سراسر جهان آنروزراگشود وشهرروم درتمام آن وقایع پایتخت بود ودرسال ۳۳۰ میلادی پایتخت از روم به شهر (بیزانس) انتقال یافت وقسطنطین بزرگ بآنشهردر آمده آنجاراقسطنطنیه

نامید ،که هنوزهم بآن نام خوانده میشود. (١)

پس‌ازمرگ قسطنطین (٣٣٧ میلادی) امپراتوری روم میان سه پسرش تقسیم شد وسرانجام یکی از آنان برتمام کشوردست یافت وهمینکه اودرسال ٣٦٠ درگذشت ، ژولین وپس‌ازژولین‌ژوئین پادشاه شد واونیزبعدازچند ماه وفات‌کرد ورومی‌ها شخصی را بنام والنتین بامپراتوری خود برگزیدند .

والنتین بزودی برادرخود را امپراتورشهر روم قرارداد وازآن تاریخ ، کشور روم بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم‌گشت که پایتخت اولی ، شهرقسطنطنیه و پایتخت دومی ، شهرروم بود اتفاقاً امپراتوری رومی شرق بیشترپائید وشهر قسطنطنیه مرکز سیاسی وفرهنگی ودینی دنیای متمدن شد .

درقرن پنجم میلادی روم شرقی ازمغرب بدریای‌آدریاتیك ، ازجنوب‌بحبشه ، ازشرق بفرات ودجله وازشمال به سرزمین تاتار ، محدود بود . نامی‌ترین امپراتوران روم شرقی پس‌ازقسطنطین بزرگ ژوستیان بودکه از٥٢٧ تا٥٦٥ میلادی (٣٩ سال) فرمانروائی‌کرد وقسمتی ازاوایل سالهای امپراتوری خود را درجنگ با ساسانیان گذرانید واین جنگ با پیمانی مشهوربصلح‌جاویدان پایان پذیرفت ، اگرچه آن‌صلح جاویدان نماند .

ژوستین را بخت یارشد وسرداربزرگی درآرتش او بوجودآمد که‌ازسرداران نامی جهان بشمارمیآمد. این سردار بزرگ بلیزار نام داشت وبا دلیری و تدبیر او شمال افریقا بتصرف روم شرقی درآمد وپرچم‌امپراتوری آنان بر دروازه‌های شهر روم

١ ـ مقصود ازقسطنطنیه شهر استانبول کنونی است که مسیحیان آنرا کنستینوپول یعنی شهر قسطنطنین می‌نامند
Constantinople

اما همینکه سلطان محمدفاتح در ١٤٥٣ میلادی آنشهررا کشود ، آنجا را اسلامبول یا استامبول(شهراسلام ویا بندرگاه) نامید . اسلامبول بیش ازپنج قرن مرکزخلافت اسلامی بود وپس ازپایان‌جنگ‌اول بین‌الملل ، دولت عثمانی ازمیان رفته ، حکومت جمهوری ترك ، جانشین‌آن دستگاه شد وپای‌تخت از اسلامبول بآنکارا انتقال یافت اکنون استامبول، شهردوم‌ترکیه محسوب‌میشود. امابواسطهٔ موقع نظامی(کناربسفر ومیان آسیاواروپا واقع شده‌است) موردتوجه ودارای اهمیت شایان‌نظامی وسیاسی وبازرگانی میباشد . (مترجم)

برافراشته‌شد بلیزاردرپیشرفت نفوذ وفتوحات ژوستین عامل مؤثری بوده وازهرجهت درتقویت آن امپراتوری کمک‌های مهم انجام داده است .

دشمنی میان ایران وروم (یونان) تازگی نداشت وشاید از قرن پنجم پیش از میلاد آغاز شده بود علت عمدهٔ این کشمکش آن بودکه دو دولت مزبور (ایران وروم) هر کدام میخواستند صاحب اختیار دنیای آنروز بشوند ودیگری را زیردست خود قراردهند .

این کشمکش تا زمان اسکندر کبیر ، میان ایران ویونان بود وازآن پس تا ظهوراسلام ، بین ایران وروم دوام یافت .

در زمان ژوستین انوشیروان ملقب بدادگر پادشاه ایران گشت و پیمان صلح جاویدان را نادیده گرفته ، بررومیان تاخت‌وبزودی سوریه راگرفته انطاکیه‌را آتش‌زد وآسیای صغیررا بباد یغما داد . ژوستین سردارنامی خود بلیزارا بجنگ انوشیروان فرستاد وچندین بارطرفین غالب ومغلوب گشتند تاآنکه پس‌ازبیست‌سال جنگ هردو پادشاه خسته وپیروفرسوده شدند وپیمان آشتی بستند ، بااین شرط که‌مرزهردو کشور مانند پیش باشد ودولت روم سالی سی هزاردیناربدولت ایران بدهد .

ژوستیان درتاریخ‌روم ، مقام بلندی را دارا شد زیراسنگرهاودژهاوکلیساهای زیادی بامر اوساخته شد و قوانین ونظاماتی‌وضع گردیدکه اکنون اساس وپایهٔ قوانین حقوقی دنیای جدید محسوب میشود . ژوستیان نخستین کسی‌بودکه‌صنعت‌حریربافی را ازشرق بغرب منتقل‌کرد کلیسای مشهور ایاصوفیه‌که اکنون جامع ایا صوفیا میباشد ازبناهای این امپراتورمیباشد (۱) .

باری درممالك استبدادی‌اوضاع کشوروسردم‌تابع خوبی وبدی‌پادشاهان‌میباشد. اگرپادشاه دادگرودرستکارباشدزندگانی‌مردم بخوبی‌میگذرد وگرنه کارهارو بخرابی میگذارد درمورد امپراطوری روم نیز همینطور بود تا ژوستیان حیات داشت. مردم‌روم آسوده بودند وپس‌ازمرگ اوچون جانشین‌های لایقی پیدا نشد واوضاع‌مملکت‌درهم

---

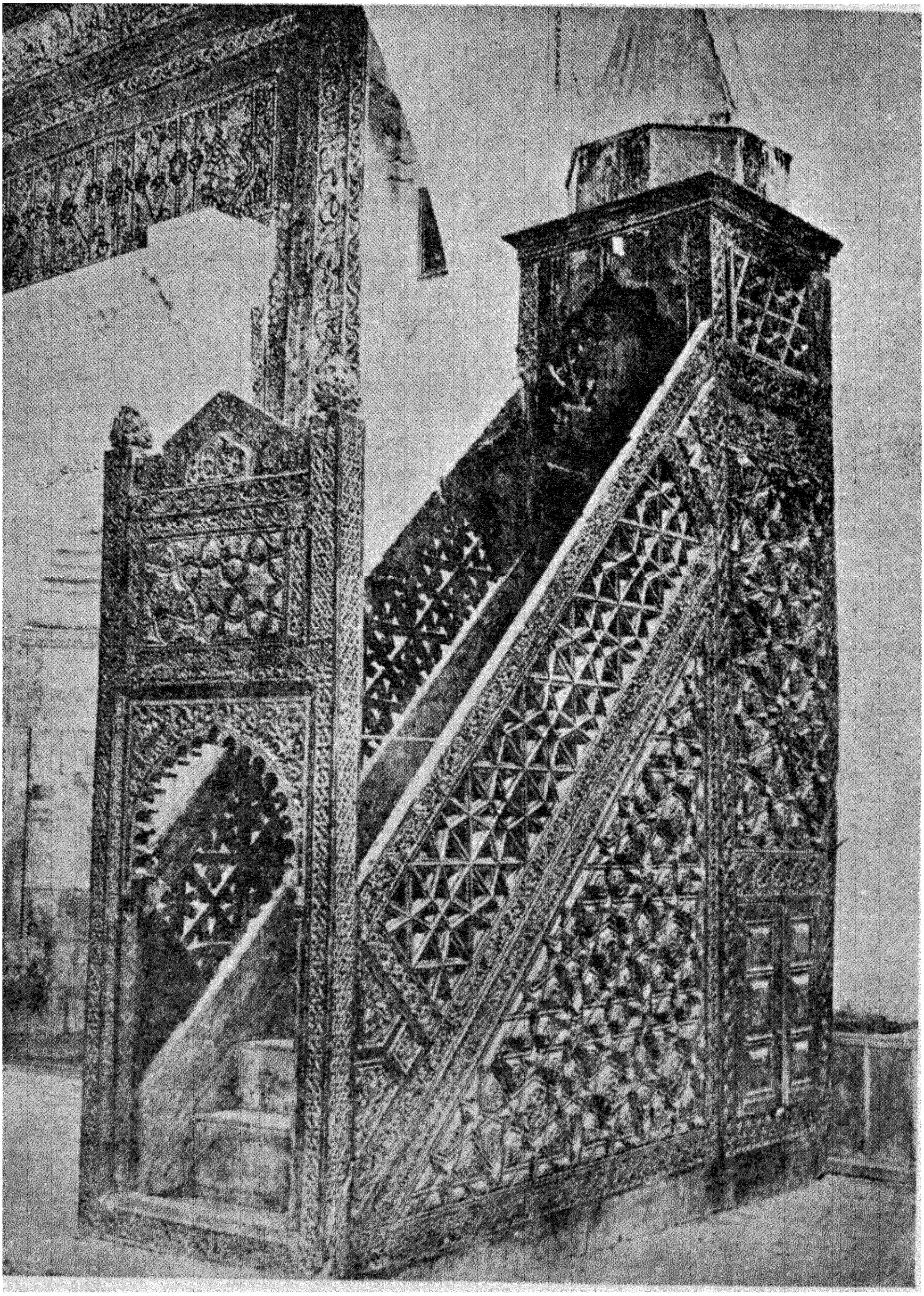
۱ - کلیسای ایا صوفی‌که توسط سلطان محمد فاتح تبدیل بمسجد شد ، در زمان‌آتاتورك یعنی بعد از انقراض خلافت‌آل عثمان‌مبدل بموزه‌گشت واکنون‌نیز موزه است . (مترجم)

وبرهم گشت ژوستین دوم جانشین و برادر زادهٔ ژوستینیان نتوانست کارهای سودمند عمورا تعقیب کند. همین قسم تی‌باریوس که پس از وی امپراتور شد لیاقت و کفایت مهمی نداشت موریس یاموریکوس جانشین تی‌باریوس بامید اینکه جنگ باایران رونقی بکارش میدهد. ناگهان با انوشیروان درافتاد وهفت سال تمام این گیرودارادامه‌پیدا کرد ودر آن اثنا انوشیروان درگذشت وپسرش هرمزچهارم به تخت‌نشست. درزمان این پادشاه، هیاطله ازشمال وشرق بایران حمله آوردند ورومی‌ها تا نزدیك پایتخت آمدند، ولی «بهرام چوبین» سردارنامی ایران هردودشمن را عقب نشاندوایران را ازسقوط حتمی نجات داد پس ازاین‌پیروزیها بهرام چوبین، برضد هرمزاسباب چینی کرد وبزرگان ایران هرمزراکورکرده بگوشه‌ای نشاندند وخسرو پرویزپسر هرمز را بپادشاهی برداشتند. بهرام چوبین که همهٔ اسباب چینی‌ها را برای سلطنت خود راه انداخته بود بپادشاهی‌خسروتسلیم‌نشده اورا مجبوربفرار کرد، پرویز ازبیم‌بهرام به قسطنطنیه آمد و از موریس کمك خواست موریس سپاهیانی بهراهی پرویزفرستاد واورا مجدداً بایران برگردانید.

پرویزپیوسته ازموریس سپاسگزار بود وتاموریس حیات‌داشت پرویزبارومیان نجنگید درسال ۶۰۲ میلادی در روم شرقی‌انقلابی ظهور کرده موریس کشته شد وفوکاس بجای اوامپراتورگشت رومی‌هابسلطنت فوکاس تن نمیداند واز هرقل والی روم در افریقا کمك خواستند هرقل پسرخود را با ناوهای جنگی به قسطنطنیه فرستاده، فوکاس را مغلوب و مقتول کرد و خودش (خود هرقل) امپراتورروم‌شد (۶۱۰ میلادی)

خسرو پرویز که از مدتی پیش در صدد حمله بروم بود و از موریس ملاحظه میداشت، پس ازاین پیش آمد ها بهانه ای بدست‌آورده بعنوان انتقام از دشمنان دوست خود (موریس) برومی‌ها حمله‌آورد ودر سال ۶۱۴ میلادی باکمك یهودیان مصروافریقا وشام وفلسطین را فتح‌کرد وسپاهیان خویش را بغارت اورشلیم‌فرمان‌داد سپاهیان ایران، کلیسای قیامت‌ومزارمسیح را آتش زدند وشهرها را غارت کردند و موجودی خزانهٔ کلیسا را به یغما بردند. صلیب مقدس‌وکشیش‌بزرگ شهر اورشلیم

را باخود بایران آوردند و مطابق اظهار بعضی از مورخین نود هزار مسیحی در این



ت - قونیه - منبر مسجد علاءالدین

زد وخورد کشته شد خسرو پرویز از این پیروزی‌ها دلیر گشته بآسیای صغیر لشکر

کشید، وتاکنار «بسفر» پیش رفت .

در تمام این جریان ، هرقل امپراطور روم ، آسوده وفارغ درکاخ خود نشسته بخوشگذرانی میپرداخت . اما همینکه سپاهیان ایران نزدیك پایتخت رسید ، هرقل خطر را حتم دانست و برای دفاع آماده گشت ولی چون نقدینه کافی در دست نداشت ازکلیساها وام گرفت و بآنان شرط نمود که پس از جنگ ، وام را باسود پس بدهد هرقل با دشواری بسیار پول وسپاهیان فراهم آورده جلوی ایرانیان آمد واز راه دریا خود را بکلیکیا درآسیای صغیر رسانیده ایسوس را گرفت و بـا ایرانیان در همان محل بجنگ پرداخته آنها راشکست داد ٦٢٢ میلادی ـ و این همان سالی است که پیغمبر اسلام از مکه بمدینه هجرت کرد .

هرقل مجدد در سال ٦٢٧ میلادی سپاهیانی گردآورده، روبایران آمد و برای اولین مرتبه رومیها شهر نینوا پایتخت سابق آشور را گـرفتند و ایرانیان را مغلوب ساختند . در آنموقع خسرو پرویز پیر شده بود و کاری از دستش بر نمیآمد، لذا پسر خود هرمز را جانشین کرده کنار رفت ولی شیرویه برادر هرمز، برضد پدرو برادر قیام کرده تمام برادران وبرادرزادگان خود راکه شمارهٔ آنان به هیجده میرسید پیش چشم پدر کشت وپدرخود خسرو پرویز رادر زندان افکند . خسرو در زندان وفات کردوپسرش شیرویه هشت ماه پس ازمرگ پدر درگذشت وبامرگ خسروپرویز، اساس سلطنت ساسانیان درهم ریخت ، بقسمی که در مدت چهار سال نه پادشاه (زن ومرد) بتخت نشسته وازتخت بزیر آمدند ودر چنین وضع هرج ومرج ودرهم وبرهم سپاهیان اسلام، عازم فتح ایران شدند(۱) .

اوضاع امپراتوری روم شرقی، درآنزمان بهتر از وضع شاهنشاهی ایران نبود، زیرا هیاطله ازطرف شرق ، وگوت ها برهنگری (مجارستان) دست یافته، روبه روم

۱ـ در اینجا ظاهراً جرجی زیدان دچار اشتباه گشته زیرا خسرو پرویز یاخسرو دوم درزندان نمرد بلکه بعد از شکست ایرانیان و پیشرفت رومیها سران سپاه ایرانی برخسرو پرویز شوریدند وفرمانده پادگان تیسفون خسرو را گرفته در محلی موسوم « به تاریك خانه » زندانی کرد ابتدا فرزندانش راکشت وسپس خود خسرو را نیز بقتل رسانید . مترجم

پایتخت امپراتوری پیش میرفتند .

علاوه بر اوضاع سیاسی واداری اوضاع دینی واجتماعی واخلاقی روم وایران درآن ایام ، از هر جهت روباختلال می رفت وطبعاً خرابی اوضاع اداری وسیاسی نیز بواسطهٔ فساد اخلاق جامعه وپریشانی عقاید وافکار عمومی بوده است.

کمی پیش ازظهوراسلام، یعنی درقرن ششم میلادی، دهها مذهب ومسلك مختلف دینی درروم شیوع داشت و سرچشمه همه اختلافات را پاره‌ای الفاظ پوچ وبی اساس تشکیل میداد . از آن جمله امپراتــوران روم و رجال سیاسی میگفتند : مسیح دو طبیعت ودو مشیت داشته ولی مسیحیان یعقوبی که بیشتر در شام ومصر میزیستند ، برای مسیح یك طبیعت ویك مشیت قائل بودند. در زمان هرقل اتناسیوس اسقف یعقوبیان مقیم شهر (مونباك) در صددبرآمد تا حدی این اختلاف را برطرف سازد وبا پیروس اسقف قسطنطنیه که اصلا اهل شام بود قبلا مذاکره کرد واوراقانع ساخت که مسیح دارای يك مشیت ودوطبیعت بوده است. سپس موضوع را با هرقل در میان گذارد هرقل با خوشوقتی این پیشنهاد را پذیرفت و فرمانی دراین باره صادر کرد ولی «سفرونیوس» اسقف اورشلیم واسقف عمان وپاره‌ای از اسقف های دولتی این فرمان را ردکردند. ودر نتیجه کشمکش شدت یافت . هرقل و اسقف قسطنطنیه و اسکندریه و انطاکیه معتقد بدو طبیعت ویك مشیت شدند، مسیحیان یعقوبی (اهل مصر وحوران وسوریه) عقیدهٔ دیگری داشتند ومسیحیان عراق (نطوریان) چیز دیگری میگفتند .

گذشته از این اختلاف، کشمکش‌های دیگری میان مسیحیان وجود داشت از آن جمله طایفهٔ خیالی‌ها میگفتند مسیح حقیقی بدار نرفت وکسی دیگر را بجای او دار زدند وطایفهٔ دیگر بنام (آکی فالی) مانند خوارج مسلمانان پیروی از رؤسای دینی را حرام می دانستند و هریـك از این طوایف بشعبه ها و دسته های متعـددی تقسیم می‌شدند .

چون درآن اوقات دین وسیاست باهم توأم بود اختلافات دینی باعث میشد که کشمکش های مهم سیاسی نیز واقع گردد . مثلا هنگامیکه فرمان یك مشیت و دو طبیعت را صادر نمود، ارمنی‌ها آنرا نپذیرفته، بعقیدهٔ سابق خود راجع بیك مشیت، و

یک طبیعت، باقی ماندند و در نتیجه ، مورد تعقیب هرقل و کلیسای قسطنطنیه واقع شدند و همینکه کار بر آنان سخت گشت از حمایت رومیان خارج شده بهپناه دولت ایران در آمدند . همین قسم مسیحیان مصر که از مظالم پیشوایان سیاسی ومذهبی روم بتنگ آمده،با سپاهیان اسلام همدست شدند وعمروعاص راکمك کرده، آنکشور را بمسلمانان دادنـد .

در عین حال که خود مسیحیان با یکدیگر اختلاف داخلی داشتند ، یهودیان امپراطوری روم نیز شب و روز در داخله مشغول دسیسه بودند بخصوص که هرقل بواسطهٔ تعصب مذهبی با یهودیان بدرفتاری میکرد آنها هم در شهر انطاکیه برضد مسیحیان برخاستهاسقفبزرگ شهر را بطور هولناکی مثله کردند (مثله کردن یعنی در آوردن چشم و بریدندماغ وگوش ولب وغیره مترجم) هرقل ازاین رفتار ناهنجار برآشفتهیهود انطاکیهرا قتلعام کرد. سپس یهودیانشهر «صور» (پایتخت فینیقیه) والی رومیخودرا کشته، بایهود فلسطینهمداستان شدندکه دریکشب تاریک بشهر «صور» بتازند وتمام مسیحیان آنشهررا بکشند. کشیش شهر ازاینتوطئه باخبرشده، دربانان وسپاهیان رومی را آگاه ساخت و با اینپیش بینی از حمله بشهر جلوگیری شد اما یهودیان، که ازتصرف شهر صور نومید شدند، دیرها وکلیساهای بیرون شهر ودههای مجاور را بباد قتل وغارت گرفتند وپس ازاندکی سپاهیان روم بتعقیبیهودپرداخته، عدهٔ بسیاری از آنها را کشتند در شهر قیصریه فلسطین نیز همین اتفاقات روی داد و هرقـل برادر خود تـادوروس را بآن نواحی فرستاده یهودیان آن نقاط را از دم تیغ گذرانید.

در این ضمن ستاره شناسان برومیان گفتندکه بنا باحکام نجوم در همین ایام دولت رومبدستمردمان مختون منقرض میشود. (۱) رومیان ازاین پیشگوئی بهراس افتاده ، بیش از پیش بآزار وکشتار یهودیان پرداختند ، یهودیان هم برای کینه جوئی هشتاد هزار اسیر مسیحی رومی را از ایرانیان خریده مثل گوسفند سر بریدند .

۱ـ مسیحیان یهودی ها و مسلمانان را ملت های مختون یعنی ختنه شده میخوانند عربهای صدر اسلام که کشور روم را: کشودند معتقد بودندکه پیشگوئی ستاره شناسان مربوط بآنهابوده است. مترجم

کینه توزی یهود و نصاری ، منحصر به اهالی روم نبود ، بلکه در آن اوقات وپس از آن هرجادولت‌مسیحی‌تشکیل میبافت همین دشمنی بایهود را با شدت‌اجراء میکرد گوت‌های مسیحی که در اسپانی حکومت داشتند بهتر از رومیها با یهودیان رفتار نمیکردند و یهودیان ساکن اسپانی را در پرونده های رسمی دشمن ملک وملت ثبت میکردند وهر قانونی که وضع مینمودند مواد مخصوصی راجع بتحقیر یهودیان در آن میگنجاندند و بالاخره مقرر داشتند ، که دین یهود در اسپانی ملغی باشد و یهودیان ازبرگزار کردن مراسم دینی و اعیاد مذهبی محروم باشند تا خواه ناخواه مسیحی بشوند یهودیان ، بظاهر مسیحی میشدند اما در دل با مسیحیان کینه میورزیدند گوت‌های اسپانی هم که از این موضوع آگاه بودند وبا یهودیان (مسیحی شده) مانند مسیحیان اصلی رفتار نمیکردند و بیش از پیش بآنها سخت میگرفتند تا حدی که یهودی نژاد اگرچه ظاهراً آئین مسیح راهم پذیرفته بود حق خواندن ونوشتن نداشت واز خرید کنیز وغلام ممنوع بود.

آری در چنین وضعی سپاهیان اسلام باسپانی رسیدند و باکمک داخلی(یهود) بر حکمرانان مسیحی غالب آمدند .

وضع اجتماعی واخلاقی ایرانیان پیش از اسلام بمنتهای فساد رسیده بود دین رسمی کشور، بچندین شعبه‌تقسیم شده وهر شعبه با شعبه دیگر ستیزه وجنگ‌داشت علاوه بر مذهب زرتشت ، مذهب های دیگری بنام آئین مانی و مزدك در ایران‌پیدا شده بود که آنهم مزید بر نفاق وتفرقه میشد وتعلیمات عجیب وغریبی میان ایرانیان شیوع یافته بود ، ازآن جمله پیروان مزدك میگفتند که همه چیزحتی زن باید میان مردم مساوی تقسیم شود، زیرا همه فرزند یك پدر میباشند عجب آنکه قباد پادشاه ساسانی آئین مزدك را پذیرفت وجمعی نیز از پادشاه پیروی کردند وهمینکه پادشاه دیگر پدید آمد آئین مزدك را تحریم نمود وپیروان مزدك راکشت و طبعاً خلاف و نفاق داخلی افزوده گشت وفساد عمومی رو بازدیاد گزارد .

هنگامیکه ایران و روم ، در این وضع اسفناك بسرمیبردند ، واز هرجهت رو بزوال میرفتندنهضت اسلامی در عربستان، رو بتوسعه‌وترقی گذارد ومردمان‌ستمدیده

روم وایران، برای تحصیل آزادی و فرار از تعدیات فرمانروایان ایران وروم بشبه جزیرهٔ عربستان پناه میآوردند .

انتشار اسلام تاریخ اسلام از هجرت آغاز میشود . در آنموقع مسلمانها از آزار وشکنجهٔ کفار مکه بستوه آمده رو بمدینه آوردند و چون شمارهٔ آنان کم بود نمیتوانستند از خود دفاع کنند. مردم مدینه نسبت بمهاجرین خوشرفتاری نموده آنان راکمك میکردند. بیعت معروف ببیعت عقبه که موجب امیدواری مسلمانان شد از کمکهای بزرگ اهل مدینه میباشد پیغامبر اسلام (ص) که این مهربانی را از مردم مدینه میدید مسلمانها را بهجرت تشویق میکرد .

نخستین اقدام سودمند پیغمبر (ص) پس ازورود بمدینه، بستن پیمان دوستی میان اهل مکه و اهل مدینه رقابت وخصومت شدت داشت پیغمبر (ص) این دشمنی را برطرف کرده پیمانی میان آنان منعقد نمود.

«ابن هشام» متن این پیمان رادر تاریخ خود ذکر نموده ومطابق مندرجات آن پیمان ، مسلمانان مکه ومدینه اعتراف کرده‌اند که هردو تابع یك فکر ویك عقیده میباشند . سپس پیغمبر میان مهاجر وانصار ، عقد برادری اجراء نمود و این نخستین شالوده اتحاد اسلام بود که بدست پیغمبر (ص) طرح شد. شمارهٔ مسلمانها در آن روز از صد تجاوز نمیکرد و بلکه بصد نمیرسید، اما همان عدهٔ کم احکام مهم اسلام مانند نماز، روزه، زکوة وغیره رااجراء میکردند وبااین اقدام بآئین اسلام رسمیت واهمیت میدادند . کم کم عده‌ای از بزرگان مدینه بدین اسلام در آمدند واسلام آنان اسباب تقویت مسلمانها شد . همانطورکه اسلام آوردن حمزه و عمر درمکه مسلمانان را بسیار نیرومند ساخت .

همینکه مسلمانان از انجام امور داخلی در مدینه فارغ شدند بفکر مغلوب ساختن دشمنان و مخالفان خود یعنی اهل مکه افتادند و درصدد جنگ با آنان بر آمدند ومانند اعراب زمان جاهلیت ابتداء بجنگ داخلی پرداخته آنگاه بکشور گشائی مشغول شدند . اینجنگ های داخلی را غزوات میگویند ومهمترین آن غزوه بدر کبری است که در آنجنگ باعث ترقی اسلام شد .

غزوهٔ بدر کبری

«بدر» نام چاههای منزلگاهی میان مکه و مدینه است و کاروانهای مکه وشام ناچار برای بدست آوردن آب دراین محل بار میانداختند در سال دوم هجرت مسلمانان خبر شدند ، که ابوسفیان باسی مرد دیگر ازشام بمکه میرود وکاروان بزرگی از کالا باخود میبرد . پیغمبر(ص) که این رادانست یاران خودرا برای جنگ بااین دسته ازقریش وغارت اموال آنان دعوت کرد ابوسفیان تااز این خبر آگاه گشت بکفار مکه پیام فرستاد . صد سوارو هشتصدو پنجاه پیاده ازمکه بیاری ابوسفیان آمدند ومسلمانها نیز برای کارزار آماده گشتند.

شمارهٔ مسلمانان در آن غزوه ۳۱۳ نفرمیشد که هفتاد نفرشان مهاجر وبقیه از انصاربودند تمام این عده فقط دواسب وهفتاد شترداشتند . مسلمانان با شتاب بسیاراز مدینه درآمدند وچاه های منزلگاه بدررا تصرف کرده درانتظارورود قریش نشستند وبرای پیغمبر(ص) سایه بانی «عریش» ساختند. پیغمبر(ص) باابوبکر، در آن سایه بان نشست وپیروان خود را برای مبارزه آماده فرمود :

دیری نپائید که قافلهٔ قریش سررسید بسیاری ازبزرگان قریش ودشمنان پیغمبر مانند ابوجهل وغیره میان آنان بودند . پیغمبر (ص) بخوبی میدانست که پیروزی یا شکست دراین جنگ ، کاررا یکسره میسازد چه درصورت شکست پیشرفت اسلام بعید بنظر میآید ولی اگر مسلمانان پیروز میشدند البته زود جلو می رفتند . پیغمبر (ص) همینکه ازشمارهٔ زیاد سپاهیان قریش آگاه شد، سربآسمان بر آورده فرمود :

«خدایا اگراین گروه کوچك نابود شود کسی درجهان تورا پرستش نخواهد کرد»

مطابق مرسوم اعراب جنگ تن به‌تن شروع شد . مسلمانان ابوجهل‌راکشته سرش را بحضور پیغمبر (ص) آوردند . پیغمبر(ص)سجده‌شکر بجا آورده‌فرمان یورش داد ودرمدت کوتاهی کفار قریش‌شکست خورده گریختند . دراین جنگ ازمسلمانان شش مهاجروهشت انصاری کشته شد درصورتی که شمارهٔ کشتگان قریش به‌هفتاد رسید وبیشترشان ازاشراف وتیره‌های بنی‌امیه ، مخزوم ، بنی‌اسد وغیره بودند . مسلمانان هفتاد نفرهم اسیر گرفتند که از آن جمله : عقبة‌بن ابی معیط از دشمنان سر سخت پیغمبر (ص) بود وچون پیغمبر (ص) ازعقبه آزار بسیاردیده بود ، فرمان داد سرش را بریرند . علی‌بن ابیطالب (ع) وحمزه عموی پیغمبر (ص) دراین جنگ بیش ازدیگران

رشادت بخرج دادند عده ای از بزرگان قریش مـانند ابوسفیان و عمروعاص بمکه گریختند واتفاقاً همانها که ازمیدان بدربمکه فرار کردند ، درآتیه ازسرداران نامی اسلام شدند .

باری نزدیك بود سرتقسیم اموال میان مسلمانها نزاع‌درگیرد ولی پیغمبر(ص) غنیمت‌ها را عادلانه میان آنان تقسیم کرد وچیزی‌برای خود برنداشت و با این تدبیر، ازکشمکش مسلمانان جلوگیری شد . پس ازآن کفار قریش اموال زیادی به مدینه فرستاده ، بعادت آنزمان‌اسیران‌خود را خریدند وازاینراه گشایش‌مهمی برای‌مسلمانان حاصل شد .

دیگر از پیروزی‌هـای مسلمانان درآن روز ، اینکـه ابولهب عمو و دشمن خونین پیغمبر (ص) درواقعهٔ‌بدر ، شرکت نکردو بعادت معهود اعراب شخص دیگری را ازطرف خودمأمورجنگ کرد . ولی‌همینکه خبرشکست قـریش را شنید ، بسیار متأثرشد وچند روزی پس ازواقعهٔ بدر ، درشهرمکه درگذشت .

جنگ احد «قریش» یکسال بعد ازشکست بدر ، سه‌هزارسپاهی گردآورده ، بسرکردگی ابوسفیان برای‌جنگ با مسلمانان ازمکه بیرون آمدند . دراین لشکرـ کشی هفتصد شترسوار ودویست اسب سوار وبقیه پیاده بودند . زنهای قریش نیز بـا دایره همراه سپاهیان آمده و آواز میخواندند . دایره‌میزدند ومردان را بخونخواهی وتلافی شکست بدر ، تشویق می‌نمودند . خالدبن ولید ، که بعدها ازسرداران نامی اسلام شد ، جزء این سپاهیان بود .

همینکه پیغمبر (ص) ازلشگرکشی‌قریش آگاه‌گشت . با یاران شور نمودکـه آیا درمدینه بمانند ویا ازشهربیرون‌آمده ، جلوی دشمن را بگیرند ، خود حضرت وعبدالله‌بن‌ابی‌بن‌سلول (ازیاران) نظرداشتند ، که درمدینه باشند وازشهردفاع کنند ، اما اکثریت یاران را عقیده‌آن بودکه ازشهرخارج شوند . پیغمبر (ص) از نظرخـود منصرف شده رأی اکثریت را پذیرفت و با هزار سوار وپیاده ازمدینه بیرون‌آمدند ، ولی دروسط راه ، عبدالله بن ابی بن سلول بایك سوم همراهان از پیروی پیغمبر(ص) دست‌کشیده برگشت وقریش این خبررا با خبر دروغین کشته‌شدن‌پیغمبر(ص)منتشر

کرده باعث ضعف روحیه مسلمانان شدند .

سپاهیان قریش ولشکر اسلام در نزدیکی کوه موسوم به احد بهم رسیدند وشروع بمبارزه کردند ، ولی چون روحیهٔ مسلمانان بواسطهٔ بازگشت عبدالله ویك سوم همراهان ضعیف شده بود ، کفارقریش پیروزشدند . حمزه عموی پیغمبر (ص) در این کارزار کشته شد وسر پیغمبر (ص) شکسته خون از آن روان گشت .

کشته شدن حمزه ، شکست بزرگی برای مسلمانان بودهمانطور که اسلام حمزه پیروزی مهمی برای آنان بشمار میرفت . شمارهٔ کشتگان اسلام ، دراین جنگ به هفتاد رسید . کفارقریش بطرز وحشیانه کشته‌های اسلام رامثله کردند . هند دخترعتبه مادر معاویه وزن ابوسفیان ، شکم حمزه را پاره کرد وجگر اورادر آوردهٔ وبدهن گذارد ولی نتوانست آنرا فروبدهد .

گرچه شکست احد برای مسلمانان ، بسیار گران بود اما چون مزهٔ پیروزی را چشیده بودند ازاین پیش آمد ناگوار نومید نشده شکست خودراخیانت ابن سلول دانستند و آماده پیروزی دیگری گشتند که جنگ خندق پیش آمد .

جنگ خندق ـ قبیله‌های عرب که ازپیروزی قریش درجنگ احد آگاه گشتند ، دسته دسته باهل مکه پیوستند که از آن جمله قبیلهٔ غطفان وسایرین بودند . قبیلهٔ بنی نضیر وقبیله بنی قریظه یهودهم جزء آنان درآمدند ، زیرا مسلمانان بپاره‌ای جهات این دوطایفهٔ یهودی‌را که درنزدیك مدینه جا داشتند ازمحل خودشان کوچانده بودند. این عده مختلط یهود وعرب که بجنگ مسلمانان شتافته بودند در تاریخ اسلام بنام احزاب خوانده میشوند (حزب بمعنای دسته واحزاب جمع آن است) شماره احزاب ازپانزده هزار بیشتر بود ، که هزارشتر و چهارصد اسب همراه داشتند درصورتی که عدهٔ مسلمانان بسه هزارمیرسید وچون ازجنگ احد تجربه آموخته بودند این بار ، ازمدینه بیرون نیامدند .

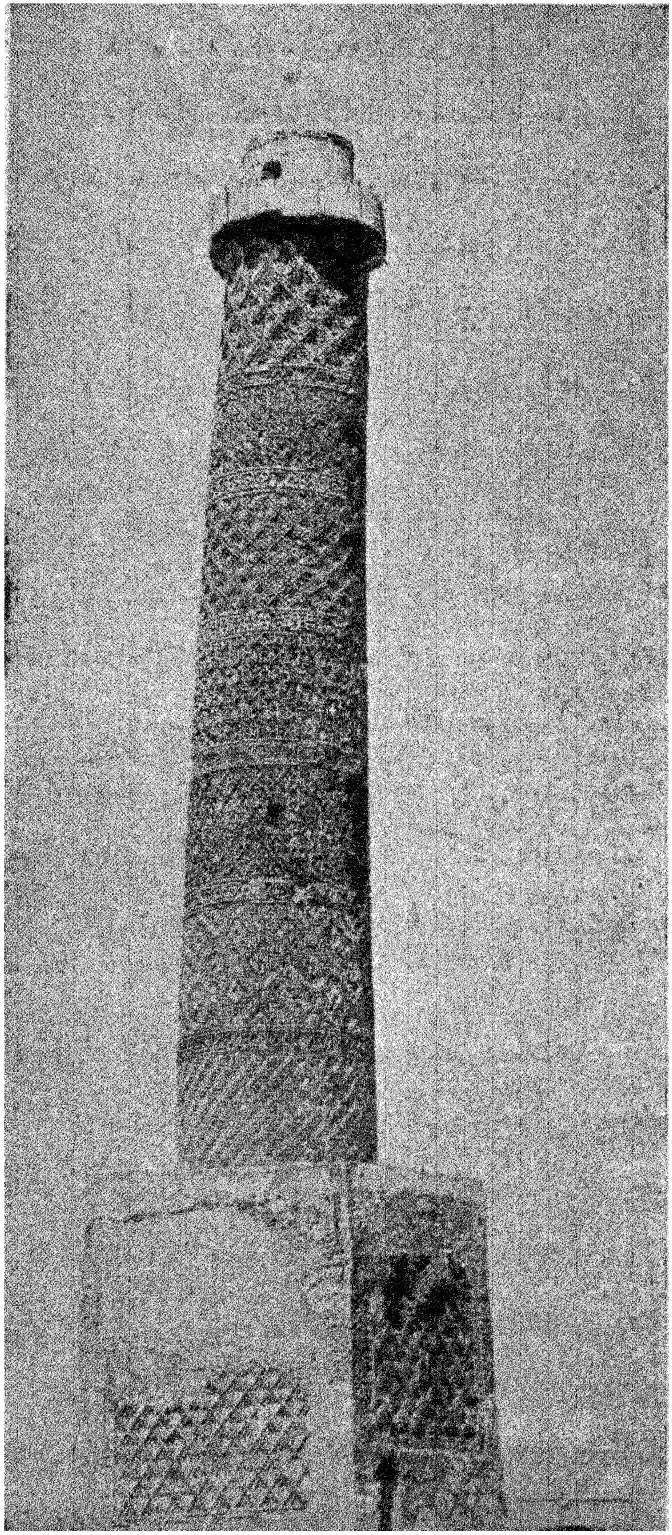
میان یاران پیغمبر(ص) ، مردی بنام سلمان ازاهل ایران‌بود وهمینکه ازقصد هجوم کفار بمدینه خبریافت به پیغمبر (ص) یادآورشد که خندق بکنند سلمان گفت کندن خندق ازتدابیر سودمند جنگی‌است ودرایران آن را بکارمیبرند. پیغمبر (ص)

گفتهٔ سلمان را پسندیده دستور فرمود اطراف مدینه خندق حفر کنند ولی چون عدهٔ کافی نداشتند ازیهود بنی‌قریظه نفرات کرایه کردند وخود پیغمبر (ص)بازحمت ورنج یاران همراه شده بدوش خود خاك میکشید وزمین می کند ودرظرف پانزده ، شانزده روزخندق کنده شد .

احزاب که بمدینه‌رسیدندوخندق‌را دیدند درشگفت ماندند ، چون‌نمیتوانستند بمدینه هجوم آورند و آنرا تدبیرتازهٔ جنگی دانستند قریب یك ماه ، احزاب پشت خندق ماندند وفقط با تیراندازی وپرتاب سنگ گاه گاه مبارزه میکردند یکی‌دوتن ازآنان کوشیدند بااسب ازخندق بگذرند ، اما اسبشان لغزیده‌افتادندو گردنشان‌خرد شد واین واقعه البته احزاب را بیمناك ساخت و بالاخره یکی ازآنان بمیدان آمده مبارز طلبید . علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)از مدینه خارج شده جنگ تن بـه تن کرد وحریف خود را ازپا در آورد .

دراین هنگام ، باد وباران تندی در گرفت . چادرهای احزاب را ازجادر آورد دیگ‌های آنانرا واژگون کرد . اما اهل‌مدینه که درمنزل‌ها وخانه های‌خویش‌بودند، از باد و باران زیانی ندیدند . احزاب ایـن سوء اتفاق را بفال بد گرفته روبمکه گریختند وبااین گریز کفار ، شکست مسلمانان درواقعهٔ بدرجبران شد .

این دوسه پیش آمد جنگی البته پیروزی نبوده بلکه یکنوع مبارزه و دفـاع می‌باشد ونخستین پیروزی (فتح)مسلمانان تصرف اراضی‌بنی‌نضیریهودمیباشد باینقسم که پیغمبر بنابه مصلحتی به یهود بنی نضیرفرمان داد از مسکن خودکـه در اطراف مدینه بودکوچ کنند . یهودیان این دستور را ردکردند . پیغمبر(ص)شش روزآنانرا محاصره کرد ، یهودیان حاضربکوچ شدند ولی پیغمبر (ص) بـا آنان شرط نمودکـه تمام دارائی خود را بگذارندوفقط هرکس آنچه که یك‌شترمیتواند حمل کندبارگیرد وببرد (اسلحه‌ازاین قسمت مستثنی‌بود) وهمانطوررفتارشد پیغمبر(ص) پس ازکـوچ دادن یهود ، بقیه اموال آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد (سال٦هجری)وهمین‌قسم با یهود بنی‌قریظه ویهود خیبررفتارشد وچون خیبرقلعه‌های مستحکمی داشت‌مسلمانان آن را باشمشیر گشودند .



ع - گلدسته مسجد جامع درشهر موصل

این مسجد را اتابك نورالدین زنگی در سال ٥٦٨ هجری بناکرد

کفار قریش، پس ازجنگ خندق، خواه ناخواه بامسلمانان پیمان بسته آشتی کردند باین قسم که اهل مدینه برای آمدوشد بمکه و ادای حج وعمره و مسافرت بطایف ویمن آزادباشند واهل مکه نیز آزادانه ازمدینه و حوالی آن بگذرند وبشام وسایر ولایات شرقی بروند واین پیمان درسال ششم هجری بسته شد.

مسلمانان پس‌ازاین معاهده بادل آسوده ، مشغول تبلیغ شدند وچون کفار در جنگ خندق شکست خورده بودند عربها ازدور ونزدیك بمدینه میآمدند وخود را بمسلمانان می‌رساندند از آن‌جمله: خالدبن ولید وعمروعاص در آن ایام بمدینه آمده مسلمان شدند و این دومرد نامی جزء سران سپاهیان اسلام در آمدند، مسلمانان از این آمد وشدها دلگرمی پیدا کردند وروحیه آنان قوی شد.

سال بعد ، پیغمبر(ص) بپادشاهان آنروز جهان نامه نگاشته آنها را بپذیرفتن آئین اسلام‌فرا خواند ودسته‌ای ازسپاهیان اسلام برای جنگ بارومیان بطرف شام رهسپارشدودردهکده‌ای‌موسوم به (موته) ازده های حوران (شام) باپیشقراولان روم نبرد دادند و این‌نخستین‌نبرد روم وعرب می‌باشد . ولی‌چون سپاهیان‌اسلام بجنگ با لشگریان منظم عادت نداشتند ، از رومیان شکست خورده بمدینه برگشتند ، دراین نبرد چندتن از بهترین یاران پیغمبر (ص) از آن جمله: « جعفربن ابی‌طالب » کشته شدند .

فتح مکه در این اثناء اتفاقاتی رخ داد که پیمان مسلمانها و قریش برهم خورد وابوسفیان که ازنیرومندی مسلمانان آگاهی داشت، شخصاً برای‌تجدید پیمان بمدینه آمد مسلمانان هم این ضعف آنهارا دانسته ظاهراً باابوسفیان روی خوش نشان دادند واورا بمکه بازگرداندند وتا ابوسفیان بازگشت باشتاب تمام آماده کارزار شده پیش ازاینکه قریش خود را مهیا سازند ازمدینه بمکه رو آوردند سپاهیان اسلام در آن موقع ، مرکب از مهاجران و انصار وبسیاری از قبیله های هم پیمان بامسلمانان بود وشمارهٔ آنها بده هزار میرسید . ابوسفیان که ازنزدیك شدن مسلمانان خبردار شد برای تحقیق اوضاع و احوال ازمکه بیرون آمد ودر خارج شهرمکه ، باعباس عموی

پیغمبر(ص) ملاقات کرد عباس مراتب نیرومندی مسلمانها را بابوسفیان فهمانید واورا اندرز داد که نزد پیغمبر(ص) بیاید و امان بخواهد. ابوسفیان گفتهٔ عباس راتصدیق کرده گفت:

آری «کار برادر زاده‌ات بالاگرفته است».

آنگاه بهمراهی عباس خدمت پیغمبر (ص) آمد و امان خواست حضرت اورا امان‌داد ومسلمانان راکه قصد آزار ابوسفیان‌راداشتند از آن‌کار منع فرمود واز این بالاتر درموقع فتح مکه خانهٔ ابوسفیان را پناهگاه قرار داد واین اظهارمحبت درآن موقع افتخار بزرگی بودکه نصیب ابوسفیان میشد. ابوسفیان از اردوگاه مسلمانان بمکه‌آمده قوم قریش را از آنچه دیده وشنیده بود، خبردار کردمردم مکه بگفته‌های ابوسفیان ریشخند کرده، اورا دشنام دادند. بخصوص زنش هند سبیل های او را گرفته میگفت:

«این مردك ناستودهٔ ناهنجار را بکشید، بدابحال قومی که پیشآهنگ آنان چنین کسی باشد» اما ابوسفیان بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت.

پیغمبر(ص)شهرمکه‌رافتح کردویکسر بکعبه‌رفته‌بت‌های درون‌وبیرون واطراف کعبه را شکست وتصویرفرشته ها وشیاطین وغیره راکه بردیوارهای کعبه بود تماماً بزدود وازآن روزبت پرستی‌درعربستان پایان پذیرفت وبتخانهٔ‌کعبه تبدیل به‌مسجد گشت اهل‌مکه همه اسلام آوردند ابوسفیان وپسرش معاویه سرخاندان بنی‌امیه نیز بادیگران اسلام آوردند.

مؤلفة‌قلوبهم (کسانی که دلشان را بدست آوردند) پیغمبر(ص) پس ازفتح مکه، بزرگان قوم راکه در آنروز مسلمان شدند مؤلفه یا مؤلفة قلوبهم می‌خواند واین گفته،کنایه از آن بودکه با آنان مهربانی شود ودلشان نرم گردد تا آنان نیز نزدیکـان خود را باسلام در بیاورند، در سیرهٔ حلبی این دسته بسه قسمت تقسیم گشته اند:

دسته ای‌که بآنان مهربانی میشد تا مسلمان شوند مانند صفوان بن امیه.

دسته ای که بآنان مهربانی میشد تا دراسلام پایدار باشند مانند ابوسفیان.

و دسته دیگری که برای جلوگیری از بدکاری آنها با آنان مهربانی میشد .

پیغمبر (ص) از روی کمال عقل و حکمت و دانائی و بردباری و بزرگواری این دسته از دشمنان را رام میساخت و بآنان بیش ازدیگران مال میبخشید .

پس ازفتح مکه، پیغمبر(ص)کسانی را باطراف مکه فرستاد تامردم آن‌نواحی را باسلام بخوانند ، سپس حنین وطایف راگشود والبته ورود پیغمبر(ص) بطایف در این بار باورود بطایف پیش ازهجرت اختلاف بسیارداشت . آن‌بار پیغمبر(ص)بطایف رفت وازمردم آنجا یاری‌جست و آنان اورا آزار دادند ولی این‌بار، پیغمبر(ص) با پیروزی وارد طایف شده آنجاراگشود غنیمت مسلمانان درفتح‌طایف عبارت ازچهل هزار گوسفند ، بیست‌وچهارهزار شتر وچهار هزاراوقیه نقره بود (۱) .

پیغمبر(ص)درموقع تقسیم این‌غنیمت‌ها سهم بیشتری«بمؤلفه» داداز آن‌جمله: صدشتر بمعاویه ، صدشتر به یزید برادر معاویه‌وصدشتر بابوسفیان‌پدرمعاویه بخشود ومقداری نقره نیزبر آن افزود بقسمی که سهم معاویه ودوپسرش از غنیمت های طایف‌سیصد شتروبیست اوقیه نقره شدابوسفیان‌که این بزرگواری را دید به پیغمبر(ص)گفت :

«پدر و مادرم فدای تو شوند تو در هردو موقع جنگ و آشتی شخص کریمی هستی» .

پیغمبر(ص) نسبت بصفوان‌بن امیه وحارث بن هشام برادر ابوجهل مشهورنیز همین بزرگواری را رعایت فرمود و سهم بیشتری بآنان داد این رفتار پیغمبر (ص) برمهاجران وانصار،که هسته مرکزی اسلام بودند بسیارگران آمدچه که آنان‌ازروی دل‌وجان ایمان‌آورده بودند ولی اینان‌که سهم بیشتری دریافت میداشتند ، از روی ناچاری و پس از تصرف و تسخیر مکه مسلمان شده بودند آنها میگفتند : «از شمشیر های ما خون قریش می‌چکد ، ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانان گشته است» .

۱- هراوقیه هفت مثقال است . مترجم

پیغمبر(ص)که این‌را دانست ، آنها را نزد خود خواسته‌چگونگی‌راجویا گشت وهمینکه آنان گفتهٔ خودرا تصدیق کردند پیغمبر(ص)بآنان فرمود :

« اینان تازه مسلمان‌هستند ، من بآنان بهرهٔ بیشتری‌میدهم تامسلمان بمانند ونزدیکان خودرا‌باسلام‌در آورند . آیا این برای شما برتری نیست که با پیغمبرخدا بخانهٔ خود بازمیگردید وآنها باشتر وگوسفند بمنزل خود میروند» .

انصار ومهاجرین که این بیان پیغمبر(ص)را شنیدند ، بسهم‌خودراضی شدند .

درسال نهم‌هجری که (پیغمبر(ص) ومسلمانان ازاین‌پیروزی باز گشته بمدینه آمدند ، نام اسلام درسراسر عربستان بلندشد وعربها دسته دسته برای قبول‌اسلام بمدینه رو آورشدند .

مسلمانان که تمام عربستان را از آن خود دیدند بفکر افتادند که جاهای‌دیگر را نیز بگشایند وقلمرو خودرا توسعه دهند ، لذا درهمانسال نهم هجرت‌پیغمبر(ص) فرمود که : سپاهیان اسلام مجدد بطرف شام بروند وبا رومیان بجنگند و سی هزار لشکراز آن‌جمله : ده‌هزار سوار برای این‌حمله آماده شد وتا آنروز مسلمانان چنان نفراتی وچنان تجهیزاتی تهیه ندیده بودند . سپاهیان اسلام درمیان راه از بی آبی رنج بسیار دیدند وبدهکده‌ای موسوم به تبوك واقع میان شام ومدینه ورود کردند وگمانشان این بود که رومیان‌با قبایل لخم وجذام ، بآن دهکده فرود میآیند ، ولی فرماندار ایله (ایله نام شهری درکنار دریای قرمز درنزدیکی خلیج عقبه بوده است) نزد سپاهیان اسلام آمده باآنان‌صلح کرد وجزیه‌ای بآنها پرداخت .

در همان موقع بود که خالدبن‌ولید ، برحکمران‌دومةالجندل‌واقع میان‌مدینه ودمشق (ودرهفت‌منزلی‌دمشق) تاختن آورد وبرادر او راکشته ، قبای ابریشم زربافت مقتول‌را بمدینه‌آورد ومسلمانان که تا آنروزچنین‌لباس‌فاخری ندیده بودند ، ازدیدن آن‌قبا درشگفت ماندند . بایددانست حکمران دومةالجندل از اعراب مسیحی واز طایفه‌کنده بوده است ودرهرحال ، مسلمانان بدون اینکه دراین لشگرکشی شهری ازشهرهای ممالك روم را بگشایند ، بمدینه بازگشتند .

رحلت صاحب شریعت اسلام ، درسال یازدهم‌هجری واقع‌شد وکسانی که‌ظهور

اسلام بزیان آنان بوده ویا ازپیشرفت نفوذشان کاسته بود ، وفات حضرت پیغمبر(ص) را فرصتی دانسته برای ازبین بردن این آئین تازه قیام کردند ودر نتیجه باستثنای مردم مکه ومدینه وطایف سایر قبایل عرب ازدین بر گشتند(۱) ودیانت اسلام که تازه پدید آمده بوددرخطر افتاد ولی باحسن تدبیر ابوبکر اینخطر مرتفع شد چنانکه تفصیل آن بیاید:

۱ - مطابق روایات مذهب شیعه پس از رحلت حضرت رسول همه مسلمانان بجز سه تن (عمار - سلمان - اباذر) مرتد شدند وظاهراً مقصود ازاین ارتداد رد کردن جانشینی حضرت امیر مؤمنان بوده است . مترجم

خلفای راشدین

پیغمبر(ص) درزمان حیات فرمانده آرتش مسلمانان ـ پیشوای نماز ـ حکمران ودادرس آنها بود وپس از رحلت چون پسری نداشت وکسی راهم بجانشینی تعیین نکرده بود (۱) لذا اختلاف مهمی دراین موضوع میان مهاجران وانصار پدید آمد مهاجران میگفتند ماکه ترك یار ودیار کردیم وبا پیغمبر(ص) بمدینه آمدیم سزاوارتر ازدیگران هستیم وباید جانشین پیغمبر ازماباشد وخود پیغمبر(ص) ازمابوده است. اظهار انصار این بودکه اگر همراهی ویاری ما نبود اسلام پیشرفت نمیکرد دراین ضمن ابوبکر، حدیثی راکه از پیغمبر(ص) شنیده بود برای انصار نقل کرد و آن حدیث این است که فرمانروای مسلمانان باید ازقریش باشد. انصارکه این راشنیدند از ادعای خودچشم پوشیدند .

اما میان خود مهاجران اختلاف روی دادکه کدام یك ازآنان خلیفه(جانشین) باشد وتدریجاً کار دشوارترمیگشت . دراین موقع عمر، که ازرجال بزرگ اسلام بود باابوبکر بیعت کرد، مردم هم ازاوپیروی نمودندوباابوبکر بیعت کردند زیرا بیم داشتند مبادا عمر که مرد سخت گیر نیرومندی است بخلافت برسد وکار برآنان دشوارشود ولی همینکه عمر با ابوبکر بیعت نمود ، مشکل آنان آسان گشت .

حال بایددید چرا بابودن علی وعباس وسایر نزدیکان پیغمبر (ص) ، با ابوبکر بیعت کردند ؟ پاسخ این پرسش را میتوان درنکات زیر دریافت :

---

۱ ـ مؤلف مسیحی کتاب که در جامعهٔ مسلمانان سنی میزیسته از موضوع غدیرخم و تعیین حضرت امیر بخلافت چشم پوشیده است والبته بی انصافی کرده است . عجب اینکه خودجرجی زیدان تصریح میکندکه پیغمبر فرمود علی(ع)وصی وجانشین من است. به صفحهٔ ۲۸ همین کتاب رجوع شود .   مترجم

۱ـ بطوری که عمر وسایرین اظهار میداشتند ، نظر مسلمانان براین بوده که منصب ومقام ظاهری خلافت را باجاه وجلال نبوت نیامیزند وتیرهٔ بنی‌هاشم را درهمان حدود نبوت معزز داشته ، آلوده امور دنیوی نسازند وشاید در اجرای این نظر ازخود پیغمبر(ص) پیروی نمودند که خواهش عموی خود عباس‌را برای اشغال مقام رسمی رد کرد بعلاوه موقعی که امام‌حسن(ع)با معاویه صلح کرد بیاران ودوستان گفت :

«خداوند مقدر نفرموده که خلافت ونبوت هردو درخاندان ماباشد » .

۲ـ شاید علت دیگر برای انتخاب ابوبکر بخلافت و مقدم داشتن وی برعمر وعثمان وطلحه وزبیر آن بوده که ابوبکر پیش‌ازهمهٔ آنان اسلام آورده بود (۱) .

۳ـ جهت دیگری که ازسایر جهات اقوی بنظرمیرسد موضوع سن وپیری‌است که درمیان اعراب چه پیش از اسلام وچه بعد از اسلام مورد توجه واحترام بسیار بوده است وکلمهٔ شیخ(پیر) در زبان عربی بمعنای آقا می‌باشد این رسم از دیرزمان میان اعراب بوده که‌اگر دو ویا چندنفر در همه چیز برابر می‌شدند آنکه سالش‌از دیگران فزونتر بوداز آنان برترمیشد . ابن‌اثیردرتاریخ خودمیگوید: هنگام جنگ فجار(دوم) همهٔ تیره‌های قریش گرد آمدند وحرب‌بن‌امیه را برخودپیشوا ساختندچه که حرب نزدیکترین افراد قوم به عبد مناف بود و درعین حال ازنظرسال برآنان فزونی داشت.

درمورد ابوبکرنیز بایدتصدیق کرد که از نظرسال ووجهه‌مقدم برسایرین بود .

٤ ـ جهت‌چهارم که ازتمام این‌جهات‌مهم‌تر است آنست که پیغمبر(ص) درمرض موت ابوبکررا بجای‌خود بمسجد فرستاد تا امام جماعت باشد ومسلمانان پشت‌سراو اقتداء‌کنند ودر واقع با این اقدام بابوبکرحق امامت‌را واگذارد .

ابوبکر بعداز بیعت‌گرفتن این خطبه را اداء نمود واگر درمفاد این خطبه

---

۱ ـ در اینجا نیز مؤلف مسیحی (جرجی‌زیدان) که درمیان سنی‌ها اقامت داشته رعایت محیط را کرده و حق تقدم حضرت امیردراسلام‌اغماض کرده است ، چه بتصدیق شیعه وسنی اولین مردی که بحضرت رسول گرویده اسلام‌آورد شاه مردان امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام‌بوده است . اتفاقاً خود جرجی‌زیدان درصفحهٔ ۲۸این کتاب اسلام ابوبکررا بعداز اسلام علی(ع)مینویسد . مترجم

دقت شود سر پیشرفت اسلام وسرعت انتشار وحقایق عالی برجسته آن آئین مکشوف میگردد واینك (ترجمه) آن خطبه :

« ای مردم گرچه من برشما فرمانروا شدم ولی نیکوتر ازشما نیستم اگر نیك رفتار شدم مرا یاری کنید واگر رفتارم ناپسند بود مرا براه راست بیاورید ای مردم راستی، درستی ودروغ نادرستی است نیرومند ترین شما پیش من ناتوان است تا حق مردم را ازاو بستانم وناتوان ترین شما نزد من تواناست تا حقش را ازدیگران بخواهم بیاری خداوند .

ای مردم هیچ یك ازشما نباید ازجهاد دست بردارد چه مردمانی که ازجهاد دست بردارند خوار و بیچاره میشوند تا آنجا که من فرمانبردار خدا وپیغامبر هستم ازمن فرمانبرداری کنید واگر خدا را نافرمان شدم از من پیروی نکنید » .

هنگامیکه ابوبکر فرمانروا شد بواسطه مرتدشدن بسیاری ازمسلمانان ارکان اسلام سست شده بود وگذشته ازمرتد شدن جمعی ازمسلمانان پاره‌ای ازقبایل اعراب پس ازرحلت پیغمبر(ص) بخیال افتادند ازخود پیغمبری بیرون بیاورند آنها میگفتند چگونه است که تیره قریش پیغمبر(ص) داده وماکه بیشتر ونیرومند تر ازقریش هستیم پیغمبری بیرون ندهیم از آن روچندین نفر ادعای نبوت کردند ، از آنجمله طلیحه ازبنی‌اسد سجاح ازبنی تمیم مسیلمه ازبنی‌حنیفه در یمامه وغیره وغیره بودند وهریك از آنــان از طایفه و کسان خویش یاری میجست ، و در نتیجه وضع مسلمانــان پریشان گشت .

پاره ای از اسلام بازگشته دنبال آن پیغمبران دروغین را گرفتند پارهٔ دیگر فقط ازدادن زکوة خودداری کردند والبته این پیش آمد برای اسلام زیان بسیار داشت چه که زکوة بمنزله مالیات بود ودولتی که درآمد ندارد پایدار نمی ماند دسته‌ای از عربها زکوة را مانند باج ایام جاهلیت تصور کردند وازادای آن عار داشتند .

بهرحال کار بالا گرفت ومرتدان نیرومند شدند بقسمی که بعضی از آنها بمدینه پایتخت اسلام هجوم آوردند واگر ابوبکر ازمدینه دفاع نمیکرد مدینه بدست آنان می‌افتاد ولی خردمندی ودانائی ابوبکر سبب شد که مرتدان [illegible] ابو بکر

سرداران نامی باتدبیری مانند عمروعاص ـ عکرمة بن ابی‌جهل وخالد بن ولید را برگزید وآنهارا بدفاع مرتدان مأمورکرد و ده لشکر درزیر ده پرچم وهریك تحت نظریك سرداربزرگ کاردان آماده ساخت وبامرتدان سخت جنگید وپس ازدوسال سراسرعربستان مجددبزیرفرمان‌اسلام درآمدابوبکرکه‌ازاصلاح اموردا‌خلی‌فارغ‌شد به پیروی از رفتار پیغمبرسپاهیانی بشام وعراق فرستاد تابارومیان وایرانیان بجنگند و در سال ۱۳ هجری مسلمانان در «یرموك» پیشرفت کرده روبشام‌رفتند. فتح‌یرموك مانند بدریکی از عوامل اصلی فتوحات اسلامی بشمار میآید.

ابوبکردرهمانسال درگذشت‌وعمرراکه‌پس از خودش‌مسن ترین افرادمهاجرین بود بجانشینی تعیین کرد و در زمان خلافت عمر مهمترین فتوحات اسلامی درمصر وشام و عراق و افریقا واقع گشت.

فتوحات اسلامی در آغاز اسلام

نویسندگان واهل انتقاد را در بارهٔ وسایل و جهات پیشرفت‌عرب درممالك‌ایران‌وروم گفته‌هاو نوشته‌های‌بسیاری است و در میان خودجدال ونزاعی برسراین موضوع برپا ساخته اند که چه باعث شد عربها توانستند شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم را شکست بدهنددر صورتی‌که‌تمام سپاهیان عرب کمتر از پادگان یك‌شهر ازشهرهای ایران‌وروم بوده است عربها علاوه بر اینکه‌عدهٔ آنان نسبت بایرانیان‌ورومیان‌ناچیز بود از حیث سادگی زندگانی‌ونداشتن‌مهمات لازم وتنگدستی‌وکمی تجربه در امور جنگی بمراتب از دشمنان خود عقب تر بودندوشگفت ترآنکه عربها با این‌سادگی وتنگدستی بکشورهائی‌هجوم آوردندکه‌درآنجایاروباوری نداشتند وازاوضاع داخلهٔ آن ممالك بی خبر بودند، در صورتی‌که ایران‌و روم بزرگترین دولتهای آنروز جهان بشمار می‌آمدند و مهمات و استحکامات ورجال عمده‌ای در دستگاهشان یافت میشد و تعجب در این است‌که عربها در مدت‌کوتاه یعنی کمتر از بیست سال‌این دو امپراتوری را در هم شکستند.

چه‌شد که این پیشرفتها برای اعراب بدست آمد ؟

مشهورترین حجت اهل انتقاد آنست که علت اساسی پیشرفت اعراب در ایران و روم برای آن بوده که این دو کشور در اثر زدو خوردبا یکدیگر (چنانکه در فصل سابق گفتیم) ناتوان شده بودند بقسمی که با حمله وهجوم اعراب از پادرآمدند . بعقیدهٔ ما موجب پیشرفت اعراب تنها اختلال اوضاع ایران و روم نبود چه اگر چنان بود باید یکی از این دو دولت بر دیگری فایق آید و فرصت ندهد که یك ملت کوچك ناتوانی ازصحراهای خشك بر آنان بتازد و کارشان را بسازد.

آری اختلال امور داخلی ایران و روم یکی از علل پیشرفت اعراب بودولی پیشرفت آنان جهات عمدهٔ دیگری داشت که آن را بیان خواهیم کرد .

چه چیز اعراب را بر فتح ایران وروم دلیر ساخت ؟این راهمه میدانند که اعراب چادر نشین صحرا گرد قرنها با نظراحترام وبیم بایران وروم نگاه میکردند واز نام این دو امپراتوری بزرگ وحشت داشتند تا حدی که عظمت و قدرت ایران وروم میان عربها ضرب المثل بود ، پس چگونه این گروه تنگدست با چند هزارتن ژنده پوش باین دو کشور بزرگ هجوم آور شدند ؟

در صورتی که خوراك آنان مخلوطی از جو و ذرت و آلات جنگی آنان از پیکانهای کوچکی تشکیل می‌یافت که برسر نی فرو کرده بودند وشمشیرهای خودرا با کهنه و طناب بکمر میاویختند چه‌شد، که چنین مردمی بچنان کار خطرناکی دست زدند ؟ و چرا پیش از اسلام بآن کار مبادرت نکردند ؟ .

پاسخ این پرسش آنست که عربهای بعد از اسلام با عربهای پیش از اسلام تفاوت زیادی داشتند .

عربهای پیش از اسلام دسته های پراکندهٔ پریشان حالی بودند و بعد ازاسلام چنان باهم متحد شدند که همگی یکدل ویکزبان گشتند گرچه اتحاد اعراب تنها برای اقدام بآن کار بزرگ کافی نبود .

عربها بهتر از هر چیز بمبادی دینی خویش ایمان داشتند آنها از ته دل معتقد بودند که بفرمان خدا برای پیشرفت دین اسلام بجنگ می‌روند اگر کشته شوند

شهید خواهند بود والبته نعمت‌های آخرت از لذات دنیا بهتر وپایدار تر است . همین ایمان محکم واعتقاد را سخ بود که عربها را برای واردشدن بآن میدان پرخطر دلیر و بی باك ساخت و دیگر اینکه عربها در زمان پیغمبر(ص) مزهٔ شیرین پیروزی را چشیدند و دنبال آن راگرفتند واین خود طبیعی است که اگر بازرگانی یکی‌دوبار سود برد همه سرمایهٔ خویش را در آن راه بکار میبرد .

موضوع اتحاد مسلمانان نیز موضوعی است که از همهٔ گفتارها و کردارهای آنان پدیدار میباشد وچنانکه گفته‌شد پیغمبر اسلام در آغاز کار مسلمانان را باهم متحد ساخت و در سال اول حجرت آنان را باهم برادر نمود .

خلفاء و بزرگان اسلام در تمام خطبه‌ها و بیانات خود مسلمانان را باتحاد ووحدت‌دعوت‌کردند وبآنان یادآورشده اند که‌چگونه‌پیش‌ازظهور اسلام بایکدیگر اختلاف داشتند واز آنرو پست وخوار بودند ، بعلاوه دین اسلام دین توحید است وقرآن واحادیث‌نبوی‌همه‌ازوحدت‌و توحید و اتحاد (یکی‌بودن‌ویکی شدن)حکایت دارد اجتماع مسلمانان روزی پنج مرتبه برای ادای‌نماز وپیروی آنها از یك پیشوادر یك محل (مسجد) نمونه‌ای ازتوجه‌وعلاقه‌مندی‌صاحب شریعت اسلام باتحاد مسلمین میباشد . علمای اجتماع بخوبی میدانند که در اثر همین تمرین و ممارست روزانه چه اتحاد بزرگی میان مسلمانان ایجاد میشد وچگونه حس اطاعت از پیشواوپیروی از «امام» میان آنان تقویت میگشت .

بلاذری‌میگوید : پیش از آنکه ابوسفیان مسلمان شود روزی بمدینه آمد ومسلمانان را درحال نماز دیدکه پیغمبر (ص) اقتداء نموده و با او برکوع و سجود وقیام وقعودمی‌پرداختند ، ابوسفیان بعد از مشاهدهٔ آن منظره گفت :

« بخدا تا کنون مردمی را ندیدم که این قسم از رفتار پیشوای خود پیروی کنند. نه شاهنشاهان‌بزرگ ایران‌و نه امپراتوران‌روم هیچ‌کدام چنین پیروانی‌مطیع ندارند .»

این‌نیز مسلم است که عربها بیشتر برای آخرت ونه برای دنیا کوشش‌وفداکاری

داشتند ورفتار و گفتار آنان گواه این ادعا است . مثلا همینکه رستم سپهسالار ایران بمغیره سردار عرب ازروی طعنه میگوید که شماجان خود راسراین کار میگذارید وبمقصد نمیرسید مغیره باایمان واعتقاد کامل پاسخ میدهد که هر کس ازما کشته شود به بهشت میرود وکشتگان شما در آتش هستند واگر یکنفر از ما باقی بماند برشما چیره خواهد شد .

درجای دیگرموقعی که سردار رومی عبادة بن صامت فرمانده لشکریان عرب را از فزونی سپاه روم میترساند عباده بوی میگوید :

«ای مرد بخودت ویارانت غره مشو ، ما را از فزونی سپاهیان خود وکمی لشکریان ما بیم مده، بخداسوگند نه فزونی سپاهیان شما و نه کمی لشکریان ماهیچکدام ازپیشرفت این کار نخواهد کاست اگرهم آنچه را میگوئی درست باشد وماکشته شویم بخدا سوگند برای ماچیزی بهتر ازکشته شدن در راه خدا نیست .

اگرهمهٔ ماکشته شویم همه درپرتوپروردگار خویش درجهان دیگر خشنود وشادمان خواهیم زیست .

ماکشته شدن در راه خدا را ازجان ودل دوست داریم واگر پیروزگردیم . در این جهان خوشبخت میشویم ، وهمه چیزشما از آن ماخواهد بود واگر کشته شویم در آن جهان سعادتمند میباشیم . خدای بزرگ درکتاب خود بما میفرماید « چه بسا که یك گروه کمی باذن خدا برجمع انبوهی فایق می آیند و خداوند با برد باران می باشد» .

هرمردی ازمابامدادان وشامگاهان خدا را میخواند وازاومیخواهد که شهادت روزی اوبگرداند واورازنده بسرزمین وخاندان وکسانش بازنفرستد. ماکوچکترین توجهی به بازماندگان خود دروطن نداریم تمام نیروتوجه ما روبه پیش است ماکسان وفرزندان خود را بخدا سپرده ایم باخاطری آسوده ازسرزمین خویش بیرون آمده ایم اما آنچه در بارهٔ تنگدستی وناداری ماگفتی آنهم اشتباه است چه ماخود را از همه مردم بی نیاز میدانیم ، اگرسراسرجهان ازآن ما باشد چیزی بیش از آنکه اکنون داریم نمیخواهیم ...»

اینگونه مطالب دراسلام فراوان است ، مرد مسلمان اگر پدر وبرادر خود را مشرك میدید با اومی‌جنگید وایمان قطعی داشت که این کار نزد خدا پسندیده است این ایمان و عقیده در سایر ادیان نیز بوده است. مسیحیان هم اینگونه فداکاری ها داشته اند وبسیاری از آنان وپیروان ادیان دیگر جان ومال وهمه چیزخود را روی عقاید دینی بخطر میانداختند .

عربها که میدانستند ممالك شام وعراق حاصلخیز وپرنعمت است پس از ظهور اسلام متوجه آنکشورها شدند بخصوص که سرزمین خودشان خشك وبی آب وعلف بود روی‌همین‌نظر بسیاری ازطوایف عرب که پیرو اسلام شده بودندبرای‌بدست آوردن روزی وزندگانی بهتر بجنگ‌میآمدند وتنها نظرشان‌غارت‌وغنیمت‌بود چنانکه درجنگ حنین وطایف این موضوع مسلم گشت .

در این دوجنگ غنیمت های فراوانی بدست مسلمانان افتاد و همینکه‌جنگ پایان یافت واسیران رد وبدل شدند ، بنابگفتهٔ ابن هشام پیغمبر(ص) سوارشد ومردم دنبال آن حضرت را گرفته داد میزدند ای پیغمبر خدا زود باش بهرهٔ ما را از شتر وگوسفند بده ـ آنقدرمردم فشار آوردند که پیغمبر(ص) کناردرختی‌متوقف‌شده ردای آنحضرت بدست مردم افتاد آنگاه فرمود :

«ای مردم ردای مرا بدهید اگر غنیمت های امروز باندازهٔ درختان تهامه باشد همه را میان شما تقسیم میکنم ، همه میدانید من ترسوودروغگوولئیم نیستم.»

چه‌عواملی در پیشرفت اسلام‌مؤثر بود ؟

آنچه که گفتیم عوامل و جهاتی‌بود که عرب رابرتسخیر ممالك ایران وروم دلیرساخت . حال باید دیدچه عواملی درپیشرفت آنها مؤثر بود وبرای پیروزی آنان زمینه را فراهم میساخت .

واینك جهات مزبور را بتفصیل مینگاریم :

۱ ـ اعراب سبکبار و چابك بودند ـ عربهای صحرا گرد بزندگانی سخت وساده خوی گرفته‌بودندازتشنگی‌وگرسنگی‌بیم نداشتنداگر بجنگ میرفتندسبکبار میرفتند نه خودشان نه‌شترشان بارسنگینی نداشتند ، گاه میشد که خوراکی هم با خود نمی بردند وهرچه درراه می یافتند میخوردند.

شتر کمك زیادی به پیشرفت عرب میکرد ، این چهار پای بردبار برای عرب سودمندتر از اسب واستررومیان وایرانیان بود عرب سوار شتر میشد زیرسایهٔ شتر استراحت میکرد از شیر آن مینوشید وبار خود را پشت‌شترمیگذاشت درصورتی که خود شتر جزخارخشك بیابان چیزی برای‌خوراك خودنمیخواست و روزهابدون آب سرمیبرد. برعکس ایرانیان‌ورومیان‌همینکه‌به‌میدان جنگ میآمدند بارهای سنگینی باخود میآوردند ، این بارها را درارابه‌ها میگذاردند وارابه هارا چارپا میکشید و چارپا (اسب واستر) آب وعلیق میخواست .

خودما درسال ١٨٨٤ اختلاف‌این دونوع لشکر کشی‌را درموقع‌جنگ‌انگلیس واعراب سودان دیدیم انگلیسها برای نجات ژنرال گردون پاشا بشهر خرطوم لشکر کشیدند (١) ومهمات و خواربار وعلیق خود و چارپایان خود را بر پشت چارپایان گذاردند . قند، چای، گوشت محتوی پخته ظرف های آب، شمع، چادر و سایه بان وبسیاری کالاها واوازم دیگر بارهای سنگینی بودکه انگلیسها باخود برمیداشتند بقسمی که ١٥٠٠ مرد چهارهزار شتربان وعده‌ای خدمتگزاراین بارها را میکشیدند وبالا وپائین میآوردند درصورتی که عرب سودانی انبانی از ذرت بوداده زیربغل‌خود میگذاشت وبمیدان کارزار میآمد .

٢ ـ ایمان بقضاء وقدر . عربها معتقد بودندکه انسان درموقع معین خواهد مرد اگرچه در بستر نرم غنوده باشد واگر اجلش نرسیده باشد زیر شمشیر و پیکان زنده می‌ماند واین اعتقاد آنان رادلیر میساخت ودرمیدان جنگ پایدارمینمود .

٣ ـ عربها در تیر اندازی و اسب سواری زبر دست بودند . گذشته از اینکه عربها در تیراندازی واسب‌سواری ماهرتراز ایرانیان ورومیان بودنداسب‌عربی بمراتب رونده تر وراهوارترازاسب دیگران بود عربهابجنگ تن‌به‌تن(سواره) عادت

---

١ ـ درسال ١٢٩٨ هجری شخصی بنام احمد مهدی از اهالی سودان ادعای مهدویت کرد و جمعی را دور خودگرد آورده بخرطوم پایتخت سودان حمله آورد و ژنرال گردون حاکم انگلیس سودان را کشت انگلیسها کیچنرمعروف را بجنگ مهدی فرستادند و پیش از آنکه کیچنر بسودان برسد احمد مهدی بمرض تیفوس درگذشت کیچنر با پیروان مهدی جنگیده آنها را مغلوب ساخت وبدن مهدی را ازگور در آورده سرش را جداکرد و بلندن فرستاد عجب آنکه اکنون یکی از فرزندان مهدی حزبی در سودان تشکیل داده و از سیاست بریتانیا درآنکشور حمایت میکند. مترجم

داشتند ومطابق مرسوم آنزمان همینکه دوسپاه روبرومیشدند ازهرسپاهی یك‌سوار بمیدان میآمد ومبارزه دوبدو شروع میشد وسوار هرطرف که غالب میشدسپاهیان طرف دیگر ازمیدان میگریختند عربها دراین نوع مبارزه غالباً فایق میآمدند و چه بسیارکه یك تیر ازترکش یك تیر انداز بیرون میجست وفرمانده سپاه دیگر یارئیس قبیله دشمن را ازپا میانداخت و باهمین هنرنمائی تمام سپاهیان دشمن را از میدان می‌گریزاند.

ما درفصل اسلحه مفصلا دراین موضوع صحبت میداریم.

۴ - توجه‌کامل بانتخاب فرمانده سپاه - همینکه لشکریان حبشه بقصد خراب‌کردن کعبه بمکه روی‌آوردند عربها متوجه خطر گشته واز روی غریزه قوای درونی واستعداد ذاتی خود را بروزدادند همانطورکه دردورهٔ ناپلئون سرداران‌بزرگی میان‌فرانسویان‌پدیدآمد همین قسم درآغازاسلام رجال‌لشکری وکشوری زبردستی در عربها ظهورکرد عربها بانتخاب فرمانده سپاه خیلی اهمیت میدادند وتاکسی راازهرجهت شایسته آن مأموریت خطیر نمیدیدند بفرماندهی انتخاب نمیکردند و از آنروست که مردان باهوش وتدبیر ودلیری مانند خالد بن ولید - خالدبن‌سعید - و ابوعبیده جراح وسعد وقاص‌ویزیدبن‌ابوسفیان وحمزه وعلی‌بن‌ابی‌طالب(ع)بفرماندهی سپاه اسلام تعیین‌میشدند وباندك مطالعه درشرح حال‌این‌مردان‌بزرگ‌مراتب‌شجاعت وخردمندی وکاردانی آنان معلوم میگردد . مثل اینکه خداوند برای پیشرفت اسلام این مردان بزرگ درآن موقع ازمیان اعراب برگزید.

علاوه براین سرداران بزرگ وعربها درآن موقع‌سیاستمداران و فرمانروایان پاکدامنی داشتندکه درپیشرفت آنان عامل مؤثری بودند مثلا عمروعاص- معاویه- مغیرةبن شعبه زیادبن ابیه (۱) ازسیاستمداران نامی و ابوبکر و عمردر تاریخ اسلام

---

۱ - زیادبن ابیه‌یعنی زیاد پسرپدرش وعلت نامیدن زیاد بآن عنوان‌این بودکه سمیه مادرزیاد زن‌بدکاری بود وهمینکه بزیاد آبستن شده او را زائید چندین مرد از آن جمله ابوسفیان را پدر آن فرزند میخواند ولی هیچ یك ازآنان زیر بار نمی‌رفتند لذا زیاد را پسرپدرش میخواندند اما در اواخر معاویه بفکر افتادکه این‌ننگ را اززیاد بردارد واز هوش وتدبیر او بنفع خود بهره‌مندگردد وازآنروز زیاد را پسر ابوسفیان وبرادر خود خواند وتازمان عمربن عبدالعزیز آل‌خود را از اولاد ابوسفیان میدانستند ولی این خلیفه نسبت دروغین آنها را ازخاندان اموی ردکردبایددانست که‌عبدالله والی کوفه وعامل مؤثرشهادت حضرت‌سیدالشهداء فرزندهمان‌زیاد میباشد . مترجم

ازرجال کاردان و پاکدامن وبا اراده وبرجسته بشمارمیآیند .

دلیری وهوشیاری وسیاستمداری وپاکدامنی این مردان بزرگ درترقی وتعالی اسلام تأثیرزیاد داشت وچنانکه پیغمبر (ص) هنگام مسلمان شدن حمزه فرمودخدایا اسلام را با مسلمان شده حمزه مؤید فرما وهمینکه بعد از حمزه عمر مسلمان شد پیغمبر(ص) فرمود بااسلام عمروحمزه اسلام نیرو گرفت وهمانطور که فرنگیان بوجود کرامول - بیسمارك - گلادستون با ناپارت ومانند آنان می بالند وترقی وعظمت خود را مرهون آنان میدانند اسلام هم درآغازکار بوجود علی و ابوبکر وعمروعاص ومعاویه وخالد وامثال آنان سربلند شدواز دلیری و سیاستمداری آنان استفاده برد ، اگراسلام امروزهم چنان مردان پاکدامن فداکار با تدبیر دلیری پیدا میکرد البته عظمت خود را بدست میآورد .

باری درزمان خلفای اموی وعباسی نیزمردان بزرگی میان مسلمانان پدید آمده وموجب ترقی وتعالی اسلام شدند .

۵ - **بردباری وپایداری** . عربها درجنگ پایدارو بردبار بودند وهمین صبر وپایداری پیروزی را برای آنان آسان میساخت ، مثلا هنگامی که مسلمانان درجنگ موته شکست خوردند وبرتری سپاهیان روم را دیدند ودانستند که جنگ باسپاهیان روم غیر از جنگ با قبایل بیابان گرد میباشد ، بردباری و پایداری را پیشه خود ساختند عربهامیتوانستند بردبار باشند چه که باخوراك ساده وپوشاك کم قناعت میکردند واگردرمیدان جنگ توشهٔ آنان تمام میشد شترهای خود را میکشتند ومیخوردند ویا مشتی گندم بدست آورده سد جوع میکردند .

عربها همینکه برای فتح شام وعراق از عربستان بیرون آمدند قصد جنگ وگریزداشتند واین رویه را تا پایان فتوحات خود ادامه دادند ، باینقسم که ابتداء عده‌ای را برای بازدید وتحقیق اوضاع واحوال بخارج شهرها میفرستادند سپس دستهٔ دیگر راማمورغارت میکردند وهمینکه طرف را ناتوان می‌ساختند بحمله میپرداختند مثلا موسی بن نصیردرسال ۹۲ هجری طارق را برای چپاول ویغما بکرانه‌های اسپانیا فرستاد وطارق ابتداءمشغول چپاول ویغماشد وسرانجام وارد اسپانیا شده آنجارامسخر

کرد و همینکه موسی این خبررا شنید ازپیشرفت طارق تعجب کرده بر اورشك برد وطارق را فرا خواند که این پیروزی بنام اونباشد (۱) وپیش ازاین هم مسلمانان در افریقا وسایر نقاط بهمین رویه پیش میرفتند .

٦ ـ برتری دادن عرب . اسلام نهضتی بود که از میان اعراب پدید آمد وعرب ومسلمان دو کلمه مترادف شدندو کمتر کسی میان عرب ومسلمان فرق میگذاشت عربها زودتر از سایر مردم مسلمان شدند ، چون اسلام مزایا و افتخاراتی. بآنان داده بود واین خود یکی از عوامل مؤثر بود که عربها را برای ترقی وتوسعهٔ اسلام آماده هر نوع فداکاری میساخت بخصوص موقعیکه عمر تمام مردمان غیر مسلمان را از شبه جزیرهٔ عربستان اخراج کرد عربها حس استقلالی درخود دیدند واسلام را از آن خویش دانستند اتفاقاً تا امروز نیز غیر مسلمان در شبه جزیرهٔ عربستان یافت نمیشود (۲) سپاهیان اسلام (ویا بهترمیگوئیم لشگریان اعراب) باکمك همزبانان و هم نژادان خویش برشام وعراق تاختند و آن نواحی را بباد قتل وغارت گرفتندطایفه غسان که درحدود شام (بصری ـ حوران) ازطرف رومیان فرمانروائی داشتند گرچه مسیحی بودند ولی نژاد وزبانشان عرب بود . همین قسم قبیله منذر که تحت نظر شاهنشاهان ایران درنواحی عراق حکومت میکردند با وجود مسیحی بودن بعربهای مسلمان عربستان بیشتر بستگی داشتند زیرا ازنژاد همان عربها بودند وزبانشان باهم تفاوت نداشت این طوایف عرب قلباً ازرومیان وایرانیان متنفر بودند وازروی ناچاری اطاعت آنها را میکردند .

خسرو پرویز پادشاه ایران دراواسط سلطنت خود نعمان بن منذر ملقب بابوقابوس

۱ ـ طارق بن زیاد سردارنامی اسلام درسال ۹۲ هجری تنگهٔ واقع میان افریقا واسپانیا را کشود وازآنرو تاکنون آن تنگه بنام وی جبل طارق خوانده میشود وفرنگیان آنرا **Cibraltar** میگویند

اکنون جبل طارق دارای ۲۰ هزارجمعیت است وسه هزارسرباز وششصد ناوی انگلیس درآن اقامت دارند انگلیسها درسال ۱۷۱۳ جبل طارق راتصرف کرده اندوهنوز در دست آنهاست ارتفاع صخره جبل طارق ازساحل افریقائی به ۱۳۹٦ پا میرسد مترجم

۲ ـ برخلاف گفته جرجی زیدان اکنون عدهٔ زیادی امریکائیان مسیحی و همکاران یهودی آنها در مؤسسات شرکت نفت (آرامکو) درشبه جزیره عربستان اقامت دارند . مترجم

رئیس قبیله منذر را کشت وعربهای منذرازاین پیش آمد خشمگین شده با ایرانیان جنگیدند و آنها را درمحلی موسوم به (ذوقار) شکست دادند و اتفاقاً در همان‌موقع مسلمانان مدینه برکفارقریش درواقعهٔ بدر غلبه‌کردند وبهرحال عربهای مقیم عراق ازایرانیان کینه داشتند و همینکه خالدبن ولید سردار نامی اسلام بـآن حدود آمد وبآنان پیشنهادجنگ وجزیه نمود عربهای منذربروی هم نژادان خود تیغ نکشیدند وبپرداخت جزیه‌راضی‌شدند همین قسم اعراب مسیحی که میان شام وعراق‌میزیستندبا عربهای مسلمان هم پیمان شده بپرداخت جزیه تن دادندکه ازآن جمله طایفه‌کنده وطایفه ایاد مقیم عین‌التمر وضدوداء و طایفه بنی کلب (قراقر) بودند . همین قسم عربهای یمن از ایرانیان خوششان نمی‌آمد ، چون سپاهیان ایران یمن راگرفته مستعمرهٔ خود ساخته بودند وسپس ازیمن دورشده فقط دربحرین ماندندیکی‌ازقبایل دیگرعرب‌که دربلاد جزیره (اراضی واقع میان شام وعراق) اقامت داشتند ، طایفهٔ ربیعه بودندکه‌آنها نیز پنهانی با عربهای مسلمان سازش‌کرده برضد ایرانیان دست بکار شدند .

بعضی ازاین اعراب برای آنکه جزیه نپردازند با مسلمانان همدست میگشتند وعربهای مسلمان هم ازروی‌سیاست‌وحسن تدبیرپیشنهادآنان را می‌پذیرفتند چنانکه حبیب‌بن‌مسلمه فهری‌باطوایف مقیم‌کوهستان (لکام) همین قسم رفتار کردومقررداشت ازآنان جزیه نستانند ودرعوض اعراب مزبور با مسلمانان هم پیمان وهمدست‌باشند وبرای‌آنان خبر بیاورند و نه تنها اهالی لکام مشمول این پیمان میشدند بلکه هر بازرگان ویا مزدور ویا دهاتی ازقبیله انباط و غیره‌که وارد نواحی لکام میشد از این دوستی مسلمانان بهره‌مند میگشت واین دسته اخیررا (روادیف) میگفتند چنانکه خود اهالی لکام به جراجمه یا مرده مشهوربودند .

۷ ـ خط بازگشت . عرب‌ها درتمام‌میدانهای جنگ خط بازگشت را ازدست نمیدادند یعنی برای خود راه گریز میگذاردند . باینقسم‌که بیابان پشت سر آنها وپناه‌گاه آنها بود وهیچگاه ازآنحدود یعنی ازخط صحراتجاوز نمیکردند و همینکه ازایرانیان یا رومیان شکست‌میخوردند بصحرای خودبناه میآوردندرومیان وایرانیان

هم نمی‌توانستند آنها را دنبال کنند ویا اینکه به تعقیب آنها اهمیت نمیدادند ولی عرب‌ها ازاین عقب‌نشینی نومید نمی شدند ودوباره از پناهگاه بیرون جسته بقتل وغارت میپرداختند و آنقدرجنگ وگریزرا ادامه میدادند تا اورا خسته کنند همانطور که درجنگ بوئرجنگجویان غیر منظم افریقائی وغیره سپاهیان منظم انگلیسی را با جنگ و گریز مغلوب میساختند و گاه و بیگاه از کوهستانها بیرون آمده بر انگلیس‌ها می‌تاختند و مجدد بکوه پناه میبردند و از دستبرد انگلیس‌ها محفوظ میماندند (١) .

سرداران مسلمان باین موضوع توجه کامل داشتند ویکدیگررا به‌پیروی‌ازاین رویه تشویق مینمودند چنانکه ثنی‌بن حارث شیبانی از سرداران نامی عرب هنگام جنگ مسلمانان وایرانیان درعراق بسپاهیان اسلام چنین دستورداد :

« با ایرانیان درنزدیکترین سرحد ایران و عرب بجنگید وزنهار زنهار که در درون‌خانه آنهاواردکارزارشوید بکوشید که میدان‌جنگ درنزدیکترین نقطهٔ‌سرحدی باشد چه اگر پیروزشدید آنچه که گرفته‌اید پشت سرشما وازآن شما خواهد شد واگرشکست خوردید بآسانی‌بخانهٔ خود بازمیگردید ورواه آمد وشد خود را بخوبی میدانید و جنگ و گریزخود را ادامه میدهید تا خداوند فرصت مناسبی بدهد وحمله خود را تجدید کنید» .

عمرنیز درتأیید این نظرپیوسته دستورمیداد که سپاهیان اسلام ازدریانگذرند وخط بازگشت را تا شهرمدینه که مرکزخلافت است محفوظ بدارندوهمینکه سعد و عمروعاص مصر و عراق را گشوده دراسکندریه و تیسفون (مداین) مقیم شدند عمراین وضع را برخلاف سنت باستانی عرب دید چون برخلاف مرسوم میان آنان ومدینه رود دجله ورود نیل فاصله بود لذا عمر بهردوسردارخود چنین نوشت :

«جائی نباشید که میان من وشماآب باشد درمحلی اقامت کنید که هرگاه

---

١ ــ در سال ١٨٩٩ عده‌ای از هلندیها (بوئرها) که در جنوب افریقا (ترانسوال) دو جمهوری مستقل تشکیل داده‌بودند باکمك افریقائی‌ها برضد انگلیسها برخاستند وتا ١٩٠٢ باآنها جنگ کردند سرانجام انگلیس‌ها آنها را شکست دادند ولی اکنون مجدد افریقای جنوبی برضد انگلیس قیام کرده وموفق شده است. مترجم

خواستم بتوانم سوارشترخود بشوم ونزد شما بیایم.» عمروعاص وسعدکه‌این‌نامه را دریافتندازاسکندریه‌ومداین درآمده درصحرای فسطاط وکوفه چادر زدند وآنجارا اردوگاه ساختند و بعداً این دومحل هردو شهر شد.

جنگ یرموك. یرموك، نام محلی است در نزدیکی بصری (شام) که از کنار آن‌رودی‌میگذردو بدریاچه‌طبریه‌میریزد، نام‌یونانی‌این‌محل‌هیروماکس Hieromix بوده وعربها آنرا معرب کرده یرموك نامیدند. جنگ هولناك یرموك، از مهمترین کارزار های اسلام است، چه پس از آن جنگ خطرناك، مسلمانان بنشاط آمده فتوحات خود را درشام دنبال کردند وورومیان از این شکست، نومید ودل سردگشته عقب نشستند.

حال اگر در جریان این پیروزی اعراب، دقیق شویم خواهیم دیدکه‌خردمندی وتدبیر عمر وعاص ودلیری خالدبن‌ولید عامل مؤثر درشکست رومیان‌بوده‌است.مثلا موقعیکه رومیان‌از هجوم وحملهٔ‌متوالی اعراب بمرزشام آگاه‌شدند،درصددبرآمدند نیروی مهمی‌تهیه‌کرده‌بیکبار کار عربها را بسازند، و باین منظور سپاهیان بسیاری در حدود شام متمرکز نمودند در صورتی‌که در آنموقع سپاهیان اسلام در اطراف شام وعراق پراکنده شده بودند وهمینکه وضع راچنین دیدند، سران سپاه اسلام‌بمشورت و مکاتبه مشغول شدند، عمروعاص‌که سردار خردمندی‌بود چنین اظهارکرد:

« دراین موقع ماباید همه در یك‌محل متمرکز شویم چه اگر همه جمع‌شدیم بواسطهٔ‌کمی عده مغلوب نمیشویم، ولی هرگاه جدابجنگیم دشمن که شماره‌اش‌افزون است بردسته‌های‌کوچك ما پیروز میگردد».

سپس بابوبکرنامه‌ای نوشته مشورت‌کردند اتفاقاً ابوبکرهم مانند عمروعاص نظر داد.

از آن رو سپاهیان‌که در حدود شام وعراق پراکنده بودند در محل موسوم به یرموك جمع شدند.

ابن اثیر میگوید: رومیان ٢٤٠ هزارومسلمانان پنجاه هزار میشدند.خالدبن ولید، فرمانده‌کل قوای اسلام، برای سپاهیان اسلام خطبه خواند وآنان را به ثبات

وفداکاری تشویق کرد ولشکریان رابچند دسته تقسیم کرده وبرای هرقسمت فرماندهی معین نمود وازقرار معلوم، این رویه اخیر راخالدبن ولید ازجنگجویان رومی آموخته بود، چه که تا آن هنگام عربها از تقسیم بندی سپاهیان خبر نداشتند .

خالد دانسته بودکه مسلمانان ازکمی عدهٔ خود وفزونی شمارهٔ دشمن بیمناك میباشند و حتی از زبان آنان این را میشنید لـذا سپاهیان را دلداری داده گفت: هر لشکری که پیروز گـردد طبعاً شماره‌اش افزون میگردد و برعکس ، سپاهیانیکه شکست بخورند ناچیز خـواهند شد. سرداران اسلام در وسط کارزار . خبر مرگ ابوبکر را شنیدند ولی آن را فاش نکرده با خردمندی ودلیری بیسابقه جنگیدند حتی زنهای مسلمان با چوب بمیدان آمدند وبا مردان رومی جنگ کردندودرنتیجه سپاه بزرگ روم را درهم شکستند و همین پیروزی یرموك سبب شدکـه رومیان از میدان گریختند وسراسر شامات بتصرف مسلمین درآمد. همانطورکه جنگ قادسیه کار ایرانیان را ساخت ودر اثر بردباری ودلیری عربها شاهنشاهی ایران درهم شکست.

۸ـ نفاق واختلاف داخلی مردم ایران وروم . اوضاع اجتماعی روم و ایران در موقع حمله اعراب به‌منتهی درجه فسادوانحطاط رسیده بود وگذشته ازکشمکش‌ـ های مذهبی و سیاسی کـه میان خود ایرانیان و رومیان شدت داشت ، مردم ممالك مستعمره نیز از جور وتعدی مأمورین استعماری بستوه آمده بودند و طبعاً هر ملتی که برضد ایران وروم قیام میکردمورد تمایل ملل مستعمره در می آمد. مثلاقبطی‌ـ های مصر یعنی اهالی بومی آن کشور از مدتی پیش تحت استیلای ایرانیان ورومیان درآمده بودند وباسارت وانتقال ازیك نوع استعمار بنوع دیگرخوگرفته بودند وبرای رهائی ازجور و ظلم واستعمار بهر وسیله‌ای متوسل میشدند. همین قسم مردم شام که مخلوطی ازنژاد آرامی وسریانی ونبطی ویهود بودند ومانند همسایگان مصری خویش، امیدی باستقلال نداشتند ومیان حکومتهای رومی یا عربی یا ایرانی از حیث ماهیت فرقی نمیدانستند وآنچه‌را که میخواستند رهائی ازستم وتعدی حکمرانان خویش بود . وشاید در این میان عربهارا بر دیگران ترجیح میدادند ، چون خون و زبانشان بآن ملت نزدیکتر بود .

بعلاوه این طبیعی انسان است که از آینده مجهول بیش از وضع معلوم امید دارد واز دور نمای ندیده بیش از منظرهٔ نزدیك دل خوش میدارد بخصوص که میان حال و آینده مانند روم وعرب، تفاوت محسوسی هم احساس بکند. در آن ایام حکومت وجامعه رومی بی اندازه فاسد شده بود، برعکس جامعه عرب که بواسطهٔ پیدایش اسلام، رو به ترقی و تعالی میرفت، رومیها ستمگری و تعدی پیشه داشتند، وعربها دادگستری و برابری ترویج میکردند. اختلافات مذهبی شدید، که میان رومیان ومصریان و شامیان وجودداشت، بیشتر مزید بر علت شده بود بقسمی، که مردمان مستعمره روم، برای اطاعت از هر دولتی غیر ازدولت روم کوشش داشتند .

۹ـ یهود ـ رومیها اگر در هرچیز اختلاف نظر داشتند در یک موضوع باهم متحد بودند و آن آزار یهودیان بود واین آزار وشکنجه باندازه‌ای یهودیان را بجان آورده بود که با وجود علاقهٔ شدید بپول وثروت حاضر میشدند، همه نوع کمك مالی با مسلمانان بکنند و بدست آنان از رومیان انتقام بکشند وعلاوه بر کمك مالی هر کمکی که ممکن باشد برای کوبیدن رومیان انجام دهند . مثلا سپاهیان اسلام، هفت سال تمام، شهر قیساریه را محاصره کردند وازتصرف آن عاجزماندند . زیرا هر شب، صد هزار سپاهی، برج و باروی آنشهر را نگاهداری میکرد . معاویه سردار سپاهیان اسلام از یهودیان کمک خواست و یکی از یهودیان بنام یوسف از راه آب مسلمانهارا بداخل شهرهدایت کرد ودرازای این راهنمائی برای خود و کسان خودامان گرفت ودرواقع فتح قیساریه پس ازهفت سال محاصره، بکمک آن مردیهودی صورت گرفت.

وهمین قسم ابوعبیده، سردار دیگر اسلام با اهالی سامره که همگی یهودی بودند، پیمان دوستی منعقد کرد وآنان را از پرداخت جزیه معاف داشت مشروط بر اینکه راهنما وکمك مسلمانان باشند وبرای آنان خبر بیاورند .

خلاصه اینکه درنتیجه بیدادگری رومیان نسبت به یهود، قوم یهود برای کینه‌جوئی ازرومیان بمسلمانان کمك مؤثر میکردند .

۱۰ـ دادگستری وپرهیزکاری وخوشرفتاری مسلمانان. چه کسی میتواندمنکر تأثیراین صفات پسندیده باشدوچه کسی میتواند منکرشودکه بزرگان اسلام در آغاز

کاردارای این صفات نبودند. رعایای ایران وروم که تحت استیلای مسلمانان درمیآمدند، ازدوزخ جور وظلم به بهشت عدل وانصاف انتقال می‌یافتند وهر گاه که سپاهیان اسلام برای کشور گشائی ازپایتخت خود (مدینه) بیرون میآمدند، تـوشهٔ راهشان پند و اندرز بزرگان در بارهٔ خوشرفتاری با زیر دستان بـود واینك برای نمونه بخشی از پیام ابوبکررا مینگاریم که هنگام بیرون آمدن اسامه از مدینه برای گرفتن شامات بوی گفته بود :

« ای اسامه تو وسپاهیانت نباید مردم را فریب بدهید . نبایـد نادرستی کنید ، نباید بیدادگر وستمگر باشید ، کشته‌ها راگوش وبینی نبرید . پیرمـردان وزنان و کودکان را نکشید ، درخت خرما را ریشه کن نکنید ، نسوزانید ، درخت باردار را نکنید ، گاو وگوسفند و شتررا جز برای خدا سرنبرید ، در میان راه بمردمانـی بر میخورید ، که از این جهان دست کشیده ، گوشه گـرفته‌اند وبـه پرستش خدا ، روز میگذرانند . زنهار زنهار آنها را میازارید وبگذارید بگوشه نشینی خود باشند ».

برابری درمقابل اجرای احکام ، ازاصول مسلم صدر اسلام بود که با هر کس ، ازهرطبقه بطور مساوات رفتارمیشد . از آن جمله : داستان جبلة بن ایهم پادشاه غسان است ، که بهترین برهان دربارهٔ مساوات اسلام میباشد . این پادشاه درزمان عمرمسلمان شد و با خدم و حشم خویش بمدینه آمد ، اهل مدینه برای تماشای مـوکب جبله ، ازشهر بیرون آمدند، جبله تاج مرصعی برسر داشت وسوارانی گرد وی بودند که گردن اسب هایشان ، طوق زرین بود ودم آنها را بهم بافته گره زده بودند .

جبله با این جاه وجلال برای ادای حج بمکه رفت ودرموقع طواف ، مردی از قبیلهٔ فرازی ردای اورالگدکرد. پادشاه ازاین رفتاررنجیده چنان به بینی فرازی مشت کوبید ، که بینی او در هم شکست . مرد فـرازی نزد عمر شکوه آورد ، عمر پادشاه را احضارکرد وبدون اینکه حشمت وجلال اورادرنظر بگیرد، ازوی بازخواست نمود جبله گفت ، آری چون عمداً ردای مرا لگدکرد بینی‌اش را خرد کردم و اگـر جائی جز کعبه بود اورا میکشتم . عمرسری تکان داده گفت :

« بسیارخوب خودت اقرارداری که بینی‌اش راشکستی اکنون دو راه هست یا

اورا راضی میکنی ویا دستورمیدهم بیاید وبینی‌ات را بشکنند.»

جبله از این گفتار عمر پریشان گشته گفت: ای امیر مؤمنان چگونه چنین میشود. من پادشاه هستم واو مردی بازاری است عمرپاسخ داد: که تو واو دراسلام برابرهستید واگرامتیازی میان تو واو باشد امتیاز پرهیز کاری وسلامت نفس است.

جبله که میدانست سخن عمر تغییر نمی‌پذیرد ومساوات اسلام قابل تخلف نیست، از مدینه بقسطنطنیه گریخت و بممالك اسلامی برنگشت.

همین قسم هنگامی که پسرعمروعاص والی مصرمردی قبطی (ازبومیان مصر) راکتك زد ومردك نزد عمر آمده، دادخواست، عمر دستور داد: عمروعاص وپسرش را حاضر کردند وهمینکه قضیه ثابت شد، عمرتازیانه را بدست مردکتك خورده‌داد وگفت: انتقام بگیر. مرد خواست عمروعاص را بزند ولی عمروعاص باو یادآورشد که پسرش اورا زده وخودش بی‌تقصیراست.

گفتارعمردراین مورد خطاب بعمرو عاص دلیل محکمی در رعایت آزادی و برابری میان مسلمانان میباشد. عمر رو بعمروعاص کرده وپس ازملامت گفت:

«ای عمروعاص ازچه وقت مردم را بندهٔ خودتان قرارداده‌اید؟ مگر نمیدانید اینها آزاد بدنیا آمده‌اند» شکی نیست که این دادگستری وپرهیز کاری، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است. چه‌که مردم شام و عراق، بیش ازهرچیز ازبیداد وجور عمال رومی وایرانی رنج میبردند وهمینکه عدالت ومساوات اسلام را دیدند بکمك مسلمانان شتافتند.

۱۱ ـ مردم را بحال خود میگذاشتند. عربهاهمینکه کشوری رامیکشودند، متعرض دین ومعاملات وعادات ورسوم آنها نمیشدند وآنهارا بحال خودمیگذاشتند وهمینکه عمرو عاص مصرراگشودکارقبطی‌هارا بخودآنان واگذارد. بقسمی که قضاة قبطی، میان قبطی‌ها مانندگذشته حکومت میکردند، رفتار عربهادر بیشترممالکی که گشودند بهمین طرزبوده است.

درواقع سپاهیان اسلام، کشوری راکه فتح میکردند فقط آنجا را تحت نظر گرفته وبرای حفظ وحمایت مردم آنجا مالیاتی بنام«جزیه» میگرفتند وکاری بکارهای

داخلی آنمردم نداشتند ، اتفاقاً رومی ها وایرانی‌ها بپرداخت ایـن نوع مالیات عادت داشتند باین‌معنی که عربهای غسان مقیم شام ازرومیان وعربهای عراق ازایرانیان‌اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر ، کمك کنند و هم اکنون نیزدولتهای بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها بقبایل وطوایف مجاورمی‌پردازند ، چنانکه دولت عثمانی نیز بنام (خوه) اعاناتی بطوایف مجاورمیدهد .

عربها علاوه‌بردریافت جزیه بموجب نص قرآن مجید ، اطاعت و تسلیم محض از آنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی‌یودوالجزیه عن‌یدوهم صاغرون(۱) ـ تـا اینکه بـدست خود جزیه بپردازند وفرمانبردارشما باشند .

ودرمقابل این توهین ، اعراب متعهد میشدند که جان ومال اهل جزیه‌راحفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگـذارند و منظور از ایـن تشویق آن بود که مردم با میل ورغبت و بـدون واهمه از زیر سلطهٔ روم و ایـران بیرون بیایند .

این موضوع ، ازاظهارات عبادة‌بن صامت آشکاراست . وی هنگامی که مقوقس فرمانروای‌مصر وسایرقبطی‌هارا باسلام میخواند ، بآنان چنین‌میگفت : اگرنمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بما « جزیه » بدهید وفرمانبردارما باشید وتا ما باشیم وشما باشید همه ساله رفتاری با شما خواهیم کرد که هم ما وهم شما خشنود بمانیم . مـا با شما هم‌پیمان میشویم ، جان ودارائی‌وزمین‌وخانه‌شما را نگاهبان میشویم ، هرکس باشما کارزار و ستیزه کند با آنان کارزاروستیزه‌جوئی میکنیم ...

نامه خالدبن ولید بابن نسطونا در عراق نیز دارای همین مطالب بوده‌است وپیمانهای بسیاری میان مسلمانان واهل ذمه بسته شده کـه همگی از همین روش حکایت دارد .

مثلا هنگامی که مسلمانان برای کارزاریرموك گرد آمدندآنچه بنام جزیه از

---

۱ ـ متن آیـه مبارکـه چنین‌است حتی یعطواالجزیة عـن یدوهـم صاغـرون سوره تـوبـه‌آیه سی‌ام . وظـاهراً مؤلف درنقل‌آن اشتباه کرده است . مترجم

مردم حمص (شام) گرفته بودند بآنان بازپس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید وما را از هم پیمانی خود آزاد سازید .

مردم حمص درپاسخ گفتند :

«هرگز از شما جدا نمیشویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است ما باشما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل میجنگیم...»

مسلمانان درپاره‌ای جاها پناهندگان خودرا ازپرداخت جزیه معاف میداشتندواز آنان میخواستندکه دربرابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند و بیشتر این رفتار باعربهای مسیحی اجراء میشد ،گرچه بامردم غیر عرب مانند جراجمه نیز این نوع رفتار میشد . چنانکه شرح آن گفته شد .

با اینوصف ، حکومت اسلامی برای مردم بارسنگینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی رابرحکومت‌های دیگرترجیح میدادندوجزیه‌ای که مسلمانان میگرفتند ، خیلی کمتر از مالیاتهای سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت میداشتند .

خلاصه کلام آنکه : دین وایمان واطمینان به پیروزی موجب پیشرفت ودلیری اعراب درجنگها وفتوحات بود بعلاوه عربها اسب‌سواری وتیراندازی نیک میدانستند، نیرومند وچابك بودند، زندگی ساده بیابان گردی آنهارا بانشاط میساخت. درجنگ وگریز مهارت داشتند.

سران لشگری وکشوری آنها خردمند. دلاور وبااراده بودند. بامردم باعدالت ومساوات رفتارمیکردند . پرهیزکاری را برتر ازهرچیز میدانستند . وبعلاوه،اوضاع داخلی واجتماعی روم وایران فاسد ودرهم وبرهم بود .

این موجبات سبب شدکه در مدتی کمتر ازبیست سال ، درزمان عمر ، شام وفلسطین ومصر وعراق وایران راگشودند ودرزمان عثمان وپس از آن فتوحات خودرا ادامه دادند .

بازگشت بخلفای راشدین

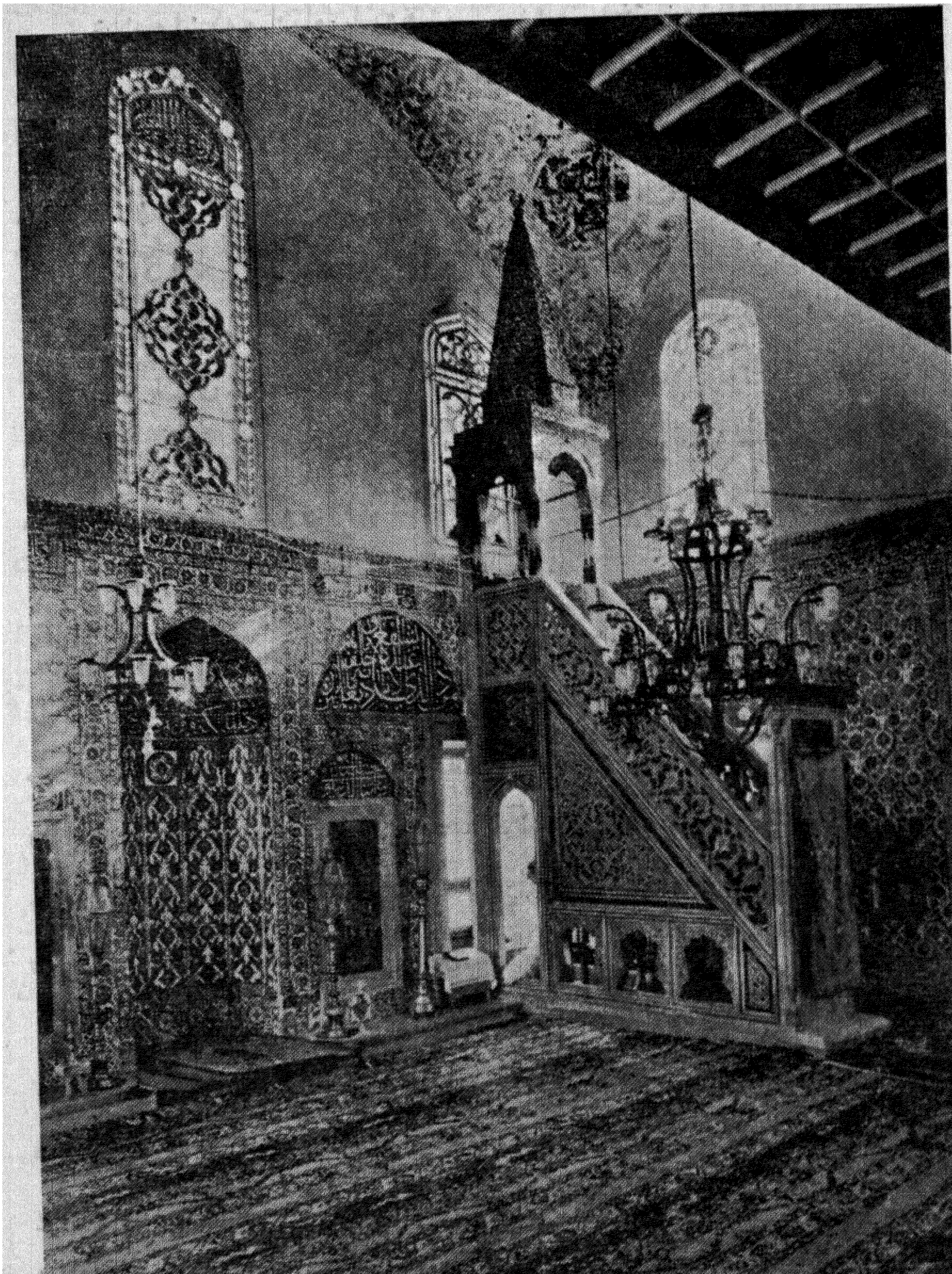
فتنه و آشوب در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپاشد که درسال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردیدو مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه درسال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کاردزد وهمینکه عمر مرگ خودرا نزدیك دید، چند نفراز یاران پیغمبر(ص) (علی۔ عثمان۔ طلحه ۔ زبیروغیره) را خواسته گفت بروید درخانهٔ عایشه زوجهٔ پیغمبر(ص) بنشینیدومشورت کنید ویکی را ازمیان خودتان پس ازمن بخلافت برگزینید. عمر درگذشت وعثمان که مسن‌ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید.

بنی‌امیه، چنانکه میدانیم ازحیث نیروو شماره برترین تیره‌های قریش بشمار می‌آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند وابوسفیان (پیشوای) آنان همانموقع اسلام آوردواز آنروو درهیچ یك ازغزوه‌ها (جنگهائی که باحضورپیغمبر(ص) می‌شد) که اساس اسلام بر آن استوارشد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکرخلیفه شد منصبی بآنها نداد وشاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی امیه ازابوبکرمیخواستند که شغل ومقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید ودرمیدان کارزار برادران خود را یاری کنیدو آنهارا برای جنگ بامرتدان روانه کرد وعمرهم آنها را بجنگ رومیان فرستاد (۱) بنی امیه ازاین جریان خشنود نبودند، زیرا خودشان را ازحیث جاه ومقام و شمارش برتر ازبنی هاشم میدانستند

---

۱ ـ مؤلف میگوید عمر و ابوبکر به بنی امیه مقام وشغل ندادند وآنهارا بجنگ رومیان فرستادند در صورتیکه یزید بن ابی‌سفیان ومعاویةبن ابی سفیان (برادر یزید بن ابی‌سفیان) ازطرف ابوبکر وعمروالی شام شدند وچه بسا که اگرآنهارا والی‌شام نمیکردند معاویه‌بخیال خلافت برنمی‌آمد وخلافت دموکراتیك اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی امیه تبدیل نمیشد. مترجم

وچنانکه گفته شد سرداری جنگ درزمان جاهلیت باآنان بود وپس ازمرگ ابوطالب



ت ـ استانبول : مسجد رستم پاشا

نفوذ بنی امیه درقریش افزایش یافت .

خلاصه اینکه میان امویان وهاشمیان ، رقابت سختی بود که ازدوران جاهلیت سرچشمه میگرفت همینکه عثمان خلیفه شدامویان نیرویافتند وعثمان بااینکه مرد نیکی بودتحت تأثیر کسان خودمیرفت وآنان رابردیگران برتری میداد وفرمانروائی ممالك اسلامی ومنصب های عالی دولتی رابآنها واگذارمیکرد. این پیش آمدبریاران پیغمبر(ص) گران می آمد وعلاوه براین جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که شرح آن مفصل است وخلاصه اینکه: مردم ازاطراف (اهل مصرواهل کوفه واهل بصره) بمدینه آمدند واز عثمان خواستند که بر کناربرود، عثمان نپذیرفت وشورشیان عثمان را در موقعی که قرآن میخواند اوراکشتند وجامه اش بخونش آغشته شد. گرچه این اقدام موجب هتك حرمت مقام خلافت است ولی درعین حال ثابت میکند که عربها مردمان آزادی خواه، بلند همت ودارای شخصیت میباشند .

بهرحال ، پس از قتل عثمان در بارهٔ جانشین او اختلاف پدید آمد . مصریان علی، مردم بصره طلحه ومردم کوفه زبیر رامیخواستند، ودرواقع این سه نفر بیش ازدیگران طالب مقام خلافت بودند ودرهرصورت بیشترمسلمانان شام ازبنی امیه بودندوخلافت را برای عثمان ویایکی دیگرازبنی امیه تقاضا داشتند واما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدارخاندان رسالت بودندازعلی بن ابیطالب طرفداری میکردند . قبیله ربیعه ومردم یمن وغیره نیزدرهواخواهی علی(ع) بامردم مدینه پیوستند .

گرچه هواداران علی(ع) بیش ازدیگران بودند ولی ازطوایف وقبایل مختلف تشکیل می یافتند وبیشترشان هم ازاهل مدینه بودند وچنانکه میدانیم میان مردم مکه ومدینه رقابت وکینه توزی دیرین بود چه که پس ازهجرت. مردم مدینه باپیغمبر(ص) یاری کردند و با کمك آنان مکه فتح شد ومدینه، مرکز و پایتخت اسلام گردید وبازرگانی ونفوذوقدرت درمدینه استوار گشت وشهر مکه ازهرحیث عقب افتاد وهمینکه اهل مدینه باعلی(ع) بیعت کردند، طلحه وزبیر نیزخواه ناخواه بیعت کردند، امابزودی از مدینه بمکه رفته، ازاهل مکه یاری جستند ومردم مکه برای کینه جوئی ازمردم

مدینه طلحه وزبیر راکمك کردند .طلحه و زبیر سپس بعراق شتافتند تا از عراقیان کمك بگیرند،علی(ع)سپاهیانی گرد آورده، بدنبال آنان رفت‌ودر نزدیکی بصره جنگ مشهور به‌جمل‌واقع شده‌طلحه‌وزبیر کشته شدند وخلافت برای‌علی(ع)هموار گشت(۱) علی(ع)پایتخت را ازمدینه بکوفه انتقال داد و این کار ، بزیان علی(ع)تمام شد چون از دوستان صمیمی خود(مردم مدینه) بازماند وبعراقیان(بی‌وفا) اعتماد کرد .

پس ازاین وقایع‌علی(ع)گمان کرد ، مدعیان خود را از میان برده و کاررو براه است ، غافل از اینکه مرد جاه طلب‌نیرومندی یعنی معاویه در شام نشسته وبرای‌خود خلافت میخواست(۲) این‌را میدانیم که ابوسفیان وپسرش تا از شکست قطعی کفار قریش نومید نشدند اسلام نیاوردند معاویه هم برای دنیا وجاه‌وجلال دنبال خلافت افتاده بود و عدهٔ زیادی از مردم نیرومنددنیا طلب (طایفهٔ بنی‌امیه) در شام ازمعاویه حمایت میکردندتا خلافت را درخاندان‌بنی‌امیه‌مستقر سازند . بعلاوه برنفوذ وقدرت بنی‌هاشم که صاحب‌مقام نبوت بودند ، حسدمیبردند . همینکه پیغبر اسلام‌بابنی‌هاشم بمدینه آمد مکه بدست بنی امیه افتاد و باتمام قوا در جنگ بدر وسایرجنگ‌ها به پیشوائی ابوسفیان برضد بنی‌هاشم(خاندان‌نبوت)جنگیدند . در زمان‌ابوبکر بنی‌امیه مأمورمیدان کارزار شدندویزید بن ابی‌سفیان‌بفرمانروائی‌شام منصوب‌شدوپس‌ازمرگ یزید ، برادرش معاویه جای‌اورا گرفت‌وعمر وعثمان اورا بر آن منصب مستقر داشتند وبدین ترتیب‌ریاست وخلافت بخاندان بنی‌امیه(عثمان ومعاویه‌ازبنی امیه)منتقل گشت و مانند روزهای‌پیش از اسلام‌سرپرست‌قریش‌بنی‌امیه‌شدوبنی‌هاشم بامر نبوت‌و آخرت

---

۱ ـ این جنگ را از آنرو جنگ جمل (شتر) میگویند که عایشه زوجهٔ پیغمبر (ص) برای دشمنی با حضرت امیر همراه خواهر زاده خود زبیر از مدینه بعراق آمد و در میدان کارزار میان هودجی نشسته‌هودج را بر پشت شترگزارد و میان هودج به تیر اندازی و جنگجوئی مشغول شد وهمینکه علی علیه‌السلام پیروز گشت باحترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فراوان از میدان جنگ بخانه‌اش مدینه برگردانید .

۲ ـ جرجی زیدان در یکی دو مورد برخلاف انصاف بمولای متقیان نسبت اشتباه داده غافل ازاینکه‌حضرت‌مولی ، حق وعدالت را بر سیاست ترجیح میداد چنانکه خود آن بزرگوار فرموده است :

لولاالتقی لکنت ادهی العرب (اگر پرهیز گاری در میان نبود ، از تمام مردم باهوش تر بودم .)

آری بایدحقیقت علی علیه‌السلام را درك کرد— تو بتاریکی‌علی‌رادیده‌ای . زین‌سبب غیری‌براوبگزیده‌ای .

مترجم

پرداخته ، از دنیا کنار رفتند .

پس از کشته شدن عثمان ، معاویه بهانه مناسبی برای خلیفه شدن بدست آورد وپیراهن خون آلود عثمان را در جامع دمشق برده ، مردم را بخونخواهی عثمان دعوت کرد وعلی(ع) را بقتل عثمان متهم ساخت ودر ضمن متوجه جنگ علی(ع) باطلحه وزبیر شد و امید داشت که مخالفت آن دو کار علی(ع) را یکسره میسازد ولی همینکه علی در آن جنگ پیروز گشت ، معاویه مجدد در صدد خونخواهی عثمان بر آمد و دسته‌ای از رجال کاردان دنیاطلب رادورخودجمع کرد که از آن جمله عمروعاص بود. این مردزرنگ هشیار در زمان عمر ، بر کشورمصر حکومت میکرد اماعثمان اورا معزول نموده بود معاویه اورانزد خودخواسته وعدهٔ حکومت مصر بوی داد و باپشتیبانی بنی امیه و کاردانی عمروعاص بجنگ علی(ع) آمدودرسال ۳۷ هجری میان علی(ع) ومعاویه، جنگ مشهور به صفین(میان شام وعراق) واقع شد وسپاهیان علی(ع) ازهرجهت پیش میرفتند . عمروعاص که این را دید فوری بسپاهیان معاویه فرمان دادقرآنها را برسرنیزه کرده فریاد بزنند که ما و شما اهل قرآن هستیم ، بروی قرآن شمشیر نکشید . وبا قرآن درمیان ما حکومت کنید. سپاهیان علی(ع) که قرآنها را سرنیزه دیدند دست ازشمشیر بازداشتند وازپیشوای خود خواستند ،که دست ازجنگ برداردعلی(ع) ناچار خواهش آنان را پذیرفت و کار به حکم کشید . معاویه عمروعاص را حکم قرارداد و یاران علی(ع) ابوموسی اشعری را انتخاب کردند که اولی (عمروعاص) سرتا پا مکر و خدعه وزیرکی بود ودومی(ابوموسی) ازهوش عادی هم بهره‌ای نداشت. این دوحکم به مشاوره پرداختند وقرار شدکه در روز معینی نظر خودرا بطرفین بگویند و آنچه آنان گفتند علی(ع) ومعاویه بپذیرند عمروعاص بابوموسی فهماند که علی(ع) ومعاویه هیچ کدام شایسته امر خلافت نیستند وچه بهتر که هردو را خلع کنیم ومسلمانان را بحال خود گذاریم ، تا هرکس رابخواهند بخلافت برگزینند، ابوموسی این نظر را پذیرفت ودر روز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن گفتهٔ آنان گرد آمدند . عمروعاص بابوموسی که از وی مسن‌تر بود پیشنهاد کرد اول سخن بگوید ابو موسی هم فریب او را خورده گفت :

« ای‌مردم من و عمروعاص مدتی در کار شمامطالعه کردیم وشایسته چنان دیدیم



ت - قونیه: داخل مقبرة مولانا

که برای رفع این اختلاف علی(ع) ومعاویه را خلع کنیم و کاررا بدست خودشما بدهیم تاهر کس را بخواهید بخلافت انتخاب کنید ، اکنون من علی(ع) راخلع کردم ، هر کس رامیخواهید بجای او برگزینید» .

پس از ابوموسی عمروعاص آمده گفت :

«البته شنیدید که او چه گفت اوعلی(ع)را خلع کرد . من هم علی (ع) را خلع میکنم ومعاویه رابخلافت برقرارمیدارم ، معاویه ازهر کس بعثمان نزدیکتراست، باید خونخواهی اورا بکند وجانشین او باشد» .

گرچه هر کس میدانست، حیله‌ای بکاررفته است اما برای علی(ع) بدپیش آمد زیرا یاران او نیز دودسته شدند، دسته‌ای اورا ملامت میکردند که چرا به حکمیت راضی شده است. این دسته‌را خوارج میگویند، زیرا از زیرفرمان علی(ع) خارج شدند ودرهرحال علی(ع) گرفتاردودشمن شد یکی معاویه ودیگری خوارج و این دومی ها خطرناکتر بودند چه که یکی ازهمین خوارج درسال ٤٠ هجری درمسجد کوفه علی(ع) راشهید کرد (۱) .

پس ازقتل علی(ع) مردم باپسرش حسن(ع) بیعت کردند امامعاویه دست بر نمیداشت وخلافت‌را حق خود میدانست وامام حسن(ع) که ازنیرومندی معاویه اطلاع داشت ، برای جلوگیری ازخونریزی بامعاویه صلح کرد وخلافت راباوواگذارد وبدین ترتیب معاویه در دمشق ازمردم بیعت گرفت وپایتخت از کوفه بدمشق رفت ودوران خلفای راشدین پایان یافت .

دورهٔ خلفای راشدین

بطوریکه مشاهده شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیادپرهیز کاری استوارگشت و باداد گستری بلند شد . خلفا بازندگانی ساده آمدند ورفتند. خلافت دردورهٔ آنان بیشتر بمقامات روحانی

---

۱ ـ جرجی زیدان عمداً یا سهواً جنگ خوارج نهروان را ذکر نکرده است . مختصر این تفصیل آنکه پس ازپایان حکمیت جمعی از اصحاب حضرت امیر خروج کردند وبرمولای خود چیره گشتند وهرقدرشاه مردان آنان را نصیحت فرمود نتیجه نبخشید ناچار در محلی موسوم به نهروان در نزدیکی کوفه میان یاران حضرت و خوارج نهروان جنگ درگرفت وآن منافقان مغلوب شدند درجنگ نهروان سومین وآخرین جنگی است که در زمان خلافت حضرت امیر روی داد . مترجم

شبیه بود و کروفردولتی وسلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می‌پوشید،نعلین پوست درخت خرما درپاداشت‌و بندشمشیرش‌ازپوست درخت خرمابود . ومثل‌مردم عادی در کوچه وبازار میگشت وباپست‌ترین مردم هم سخن میشد و سخت ترین حرف اورا می‌شنید. حکومت خلفاء ، ازروی پرهیزکاری و دادگستری و سرمشق نیك بود چه که آنهاخوشرفتاری بامردم رااز اصول مسلم دین میدانستند .

خوراك خلفاء باخوراك فقیرترین مردم یکسان بود والبته از ناداری وناتوانی آنطور گذران نمیکردند بلکه برای دلجوئی و برابری با مردم فقیر بخود سختی میدادند وگرنه درآمدعلی بن‌ابیطالب(ع)ازعایدات املاك شخصی بالنسبه زیادبود و تمام‌آن را بمصرف فقراء میرسانید . (۱)

خلفای راشدین بملك ومال اعتنا نداشتند همین قسم سایراصحاب پیغمبر(ص) درزمان خلفای راشدین باتقوی وزهدزندگی میکردند وشاید این برای آن بود که همزمان‌باپیغمبر(ص) میزیستندوهرقدر که‌اززمان سعادت دورمیشدند، بدنیانزدیکتر می‌گشتند و آن ملاحظه‌ای‌که ازمقام نبوت داشتند روبکاستن میرفت و ازقرارمعلوم در اواخردورهٔ خلفای راشدین‌کم‌کم دنیاخواهی‌یاران‌پیغمبر(ص)پدیدارگشت‌چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد :

«درزمان‌عثمان یاران پیغمبر(ص) ملك‌ومال‌جمع کردند وروزی که عثمان‌کشته شد یك‌میلیون درهم‌وصد وپنجاه هزار دینار پیش خزانه دارخود ذخیره داشت‌ودر حنین ووادی‌القری‌املاکی بهم‌زده بودکه‌صدهزار دینارمی‌ارزید وشتروگاووگوسفند زیادی متعلق بوی‌بود . همین قسم زبیر که‌پس‌ازمرگ هزار اسب وهزار کنیز، باقی گذارد وبهای یکی ازمتروکات اوپنجاه هزاردینارمیشدوعایدی‌طلحه درعراق بروزی هزار دینارمیرسید ودرناحیهٔ سراة بیش ازآن دریافت میکرد .

---

۱ — ای‌کاش جرجی زیدان سند روایت خود را ذکر میکرد که ازکجا نقل شده وچه‌کسی‌گفته است‌که مولای متقیان وامیرمؤمنان(ع) املاك زیادی داشت ، چون امیرمؤمنان مکرردرمکررفرمود : ای دنیابروهمسردیگری‌بیاب من ترا سه طلاق دادم .

آیاچنین سروری بدنیا واملاك دنیا اعتناء می‌فرماید‌که ملك زیاد جمع کند ؟ مترجم

دراصطبل عبدالرحمن بن عوف ، هزاراسب وهزارشتر وده هزارگوسفندیافت میشد وچهاریك دارائی اوپس ازمرگش هشتادوچهارهزاردینارشد. زیدبن ثابت بقدری طلا ونقره از خود باقی گذارد که پس از مرگش آنرا باتبر خرد میکردند، بعلاوه صدهزار دینار بهای املاك ومزرعه های اومیشد. زبیردرمصروبصره و کوفه واسکندریه خانه ها بناکرده بود. طلحه نیزدرکوفه خانه‌ای‌ساخت وخانه مدینه‌اش راباگچ وآجر وچوب گران بها بالا برد . سعد وقاص درعقیق خانه‌ای بناکرد که فضای وسیعی‌داشت سقفش بلند و دارای ایوانها بود . خانه مقداد ، درمدینه از بیرون وتو باگچ اندود شده بود. یعلی بن منبه پنجاه هزاردینار نقد ومقداری املاك باقی گذارد که بهای آن سیصد هزار درهم میشد» .

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی هم سی‌سال طول کشیده ودردورهٔ آنان فتوحات اسلامی ازمغرب‌تا افریقا واز شرق تا انتهای خراسان ادامه یافت واز رودجیحون گذشته بسمرقند رسید .

دولت امویان

درفصل پیش گفتیم: که چگونه خلافت‌ازخلفای راشدین بامویان انتقال یافت و نخستین خلیفهٔ آنان معاویه ، پسر ابوسفیان است . از ممیزات این خلافت آنکه برعکس دورهٔ خلفای راشدین اساسش برحکومت دنیوی بود و مرد باهوش وتدبیری آنرا اداره میکرد . از طرفی مردم را میترسانید وازطرف دیگر بذل و بخشش مینمود و شاید اگر آن همه ثروت ونعمت در شامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند ودر هرحال مؤسس دولت‌اموی کاری بآخرت نداشت وهرچه میکرد برای دنیا بود وهمینکه برخلافت دست یافت شروع بانفاق کرد و بیش از هر کس به بنی هاشم می بخشید تا بدان وسیله از خشم آنان بکاهد ، چه بنی هاشم بواسطهٔ خلافت از دست رفتهٔ خود خشمگین بودند ، معاویه این را میدانست و اگر کسی از بنی‌هاشم براو وارد میشد دراکرام و احترام او میکوشید وحاجتش را روا میساخت وچه بسا که بنی‌هاشم درحضورخود معاویه ، راجع بخلافت تندی میکردند و آنرا حق خود دانسته بر معاویه اعتراض میکردند ولی معاویه ، چنانکه شیوهٔ او بود بـا برد باری و بذل و بخشش زبان آنـان را

کوتاه میساخت

معاویه ، از دستگاه سلطنتی رومیان تقلیدکرده ، برای خود وسایل تجمل ونگاهبانان مسلح فراهم ساخت وبخوشگذرانی مشغول گشت وهر گاه که برای نماز یاکاردیگر بیرون میآمد نگاهبانان مسلح همراه او بودند ، معاویه برای خود کاخی بنا کرده وتختی ساخت ودربان درکاخ خویش قرارداد ودرمسجد مقصورة (غرفه مخصوص) ترتیب داد که موقع نماز تنها در آنجا باشد وشاید این کار را برای آن کرد که مبادا اورا مثل علی(ع) درمسجد ضربت بزنند واتفاقاً برای معاویه هم همان پیش آمدروی داده بود ولی اوجان دربرد (۱) دیگر از چیزهائی که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خزوحریر بود . معاویه اول خلیفه‌ایست که برسم ایرانیان ورومیان پست دولتی وشهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه‌شرح آن بزودی خواهد آمد .

معاویه نخستین خلیفه اسلامی‌است که خلافت را ارثی ساخت وبرای پسرخود یزید بعنوان ولیعهد بیعت گرفت اگرچه بعدازعلی(ع) مردم با امام حسن پسراو بیعت کردند ولی آن بیعت بمیل‌خود مردم بود وعلی(ع) پسرخودرا ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه‌برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

چه شد که امویان برخلافت دست یافتند

این موضوع نیزشایان توجه است که چگونه خلافت از خاندان‌نبوت بامویان منتقل شد درصورتی که هم مردم وهم‌خود معاویه اعتراف‌داشتند که‌خاندان نبوت‌برای‌خلافت شایسته تر هستند . البته موجبات بسیاری برای این اتفاق بوده که قسمتی از آنرا

۱- مختصر تفصیل آنکه پس ازقضیه حکمیت (عمروعاص و ابوموسی) سه تن ازخوارج یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی برك بن عبدالله تمیمی وعمروبن‌بکر تمیمی، هم‌پیمان شدند که دریك شب معین (شب نوزدهم‌رمضان) به‌ترتیب علی علیه‌السلام ومعاویه وعمرو عاص را در کوفه و دمشق و مصر بقتل رسانند واختلاف میان‌مسلمانان‌را بدان وسیله برطرف سازند اتفاقاً درآن شب عمروعاص مبتلا بدل‌درد شده برای ادای فریضه صبح بمسجد نرفت وکسی دیگررا بجای خود فرستاد و آن شخص کشته شد . معاویه گرچه بمسجد آمد ولی شمشیر ضارب به تیرمحراب برخورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه رامجروح ساخت. می گویند پزشکان بمعاویه گفتند برای معالجه زخم باید آن محل را داغ کنیم وگرنه داروئی بتو میدهیم که آنرا بنوشی و زخمت بهبود یابد اما درآن صورت پس‌ازآن عقیم خواهی ماند معاویه گفت طاقت داغ ندارم ونور چشمی یزید مرا کافی‌است .

درهرحال فقط عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربتش کاری شد و حضرت امیر علی علیه‌السلام بدرجه شهادت رسید . مترجم

قبلا گفته‌ایم واینك قسمت دیگر آن را می گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران ومردان کاردان عرب‌را تطمیع کرده باخود همراه سازد که از آن جمله عمروعاص میباشد و معاویه اورا باوعدهٔ حکومت مصر جلب کرده از فکرش استفاده کرد ودیگر زیاد بن‌ابیه مرد بی پدر ولی باهوش و کاردان وزیرك بود که معاویه اورا بدروغی برادر خویش خواند وزیادبن ابوسفیان بوی‌لقب داد . زیاد هم از جان ودل برای استقرار حکومت معاویه کوشش نمود و در عراق و سایر نقاط اقدامات مهمی بنفع معاویه انجام داد . عبیدالله پسر زیاد همان است که و سایل قتل حسین بن‌علی(ع)را فراهم ساخت . آل زیاد بواسطهٔ این خوش‌خدمتی ها مدتی‌خود را از قریش وبنی امیه میدانستند تا آنکه در سال۱۵۹ هجری خلیفه مهدی نسب آل زیاد را از قریش‌ردکرده به عبیدنامی از طایفهٔ ثقیف منتهی کرد دیگر ازکسانی که با معاویه همراهی کردند ومعاویه ازکاردانی آنان استفاده کرد یکی‌هم‌مغیرة‌-بن‌شعبه‌است‌این شخص معاویه را برای انتخاب یزید بولایت عهد تشویق کردوزیاد-بن‌ابیه را بدستگاه معاویه نزدیك‌ساخت .

تاریخ نویسان این‌چهار نفر را از بزرگترین‌رجال باهوش عرب میدانند ویکی از آن تاریخ نویسان در بارهٔ آن چهارتن چنین میگوید :

« بردبارتروصبورترازمعاویه وچابك‌ترو سخی تر از عمروعاص ویك دل‌ویك زبان تر از زیاد کسی‌را ندیده‌ام . درون و بیرون این مرد اخیر از هرجهت یکسان بود ، اما مغیره اگر شهرهشت دروازه ای باشد و از هیچ دروازهٔ آن بدون فریب وفسون کسی بیرون آمدن نتواندمغیره‌ازتمام آن هشت دروازه بآسانی بیرون می جهد».

موجب دیگر پیشرفت معاویه آن بود که علی(ع) ازحیله بازی های سیاسی وافسون وفسانه‌های‌دنیوی برکنار بود ودرجمیع‌امور راستی‌و درستی‌پیشه‌داشت.مثلا همینکه مردم با اوبیعت کردند ، مغیره نزد علی(ع) آمده گفت : زبیر ومعاویه وطلحه وسایر حکام را همانطورکه‌عثمان‌تعیین کرده بود برسرکارهایشان باقی بدارتا اینکه کارت ثابت شودومردم‌دورت‌گردآیند آنگاه‌هرچه خواهی‌بکن . البته ازنظرسیاسی وحیله بازی‌های عادی این‌نظر عاقلانه بود . اما علی(ع)که‌جز راه راستی نمی پیمود

این پیشنهاد را که نوعی مکاری بود رد کرد. عبدالله بن عباس، پسرعموی علی(ع) نیز همین نظر را داشت اما علی(ع) حرف او را نپذیرفت. مغیره هم که اصرار علی(ع) را در آن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظر علی(ع) را تمجید و تحسین کرده، دنبال کار رفت. آری اگر علی (ع) بسیاست بازی وحیله گری تن در میداد نه یارانش از گردش پراکنده میشدند نه مغیره وغیره از نزدش میرفتند نه جنگ جمل وصفین درمیگرفت و نه خلافت بامویان میرسید.

با این همه عامل اصلی ومؤثری که معاویه وسایر امویان برای پیشرفت سیاست خود بکار بردند بذل وبخشش اموال واملاك بود که بدانوسیله برعلی(ع) وفرزندانش غالب شد چون آل علی(ع) حق وحقیقت را بهترین پناه ویارخود میدانستند و بذل و بخشش اموال عمومی را برای پیشرفت سیاست خویش پستی ونابکاری میشمردند. البته در اوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان مردم شدید بود، این فکر ونظر بنی هاشم کاملا درست درمیآمد ولی کم کم پس ازرحلت پیغمبر و درگذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند، حب جاه ومال بر فضایل اخلاقی، فایق آمد وافکار وآراء آل علی(ع) درمیان چنان مردمی بی اثر ماند چنانکه مردم کوفه بخاطر جاه ومال بیعتی که باحسین بن علی(ع) کرده بودند درهم شکستند و با ین نیز اکتفا نکرده اورا کشتند وهمین عمل باعبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند وبه بنی امیه نمیرسید. عبدالملك از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع را صریحاً در موقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس درکارخلافت از من نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیاد نماز میخواند و بسیار روزه میگرفت اماچون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله، بسیار سخاوتمند بود برای خود وکسانش اموال زیادی مصرف میکرد. مثلا درعروسی سکینه(۱) دختر امام حسین(ع) یك میلیون

---

۱ ـ حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از بانوان نامی دانشمند و شاعرهٔ زمان خویش بوده است. شاعران معاصر ازاطراف بخدمتش می‌شتافتند وحضرت سکینه از پشت پرده اشعار آنان رامی‌شنید وبآنان جایزه میداد وپاره‌ای از اشعارآنهارا انتقاد میکرد. گویند موقعی دختر عثمان از روی مباهات بحضرت سکینه گفت من دختر خلیفه‌ام، حضرت تأمل فرمود تا موقع ظهر مؤذن گفت اشهدان محمد رسول‌الله. حضرت سکینه بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این هم نام پدر من است.
وفات حضرت سکینه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. مترجم

درهم خرج کرد و همانموقع سپاهیان پول میخواستند و مصعب از پرداخت پول بسپاهی دریغ میکرد. عبدالله‌بن همام بدان مناسبت این ابیات را برای عبدالله بن ـ زبیر فرستاد .

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان ازروی نصیحت میگویم سزاوارنیست که برادرتویك‌میلیون درهم برای مهریه زنی بدهد وسرداران وسپاهیان توشکم گرسنه بخوابند .»

عبدالملک سخی‌ترین پادشاهان بنی امیه بود ودر راه سیاست بازی‌وپیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری‌صرف‌میکرد. مثلاموقعی که عبدالله‌بن زبیر بهخانهٔ کعبه پناه برد حجاج‌بن یوسف ثقفی عامل عبدالملک کعبه را محاصره کـرده و فرمان داد حرم کعبه‌را با منجنیق ویران سازند در ابتداء تیر اندازان از اجرای این دستور اباه داشتند ولی حجاج بآنان گفت : « ای یاران کعبه را تیرباران کنید و از هـدایای عبدالملك بهره‌مند شوید ».

تیر اندازان که سخاوت عبدالملك را میدانستند فوری دست بکار شدند. و چه بسیار که عبدالملك با پول جمعیت ها را پراکنده میساخت و آزار آنان را از خود دفع‌میکرد از آنجمله موقعیکه عمروبن سعیدبن اشدق بر عبدالملك خروج کردوحکومت شام رابرای‌خودخواست عبدالملك‌با حیله ومکر عمرو را بدیوانخانه خود برده اوراکشت وسرش را میان یارانش که اطراف دیوانخانه اجتماع کرده‌بودند پرتاب‌کرد ودر عین حال کـه سررا میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملك پول زیادی میان همان مردم پخش کرد، جمعیت که سرو پول را دیدند بخود مشغول شده درهم ودینار را جمع کردند وپراکنده شدند .

این سیاست‌بذل وبخشش در زمان عباسیان نیزرایج بود ودر ضعف‌وقوت آنان اثر بسیاری داشت و بـه نسبت پخش کردن پـول‌میان سپاهیان ، کار عباسیان بالا وپائین می رفت .

بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هر خلیفه‌ای بنام حق‌بیعت‌مبالغی‌پول میگرفتند وگاه میشد که حقوق‌یکسال یا بیشتر را بنام حق‌بیعت

پیش‌پیش میگرفتند وهمکاری با خلیفه رادر مقابل دریافت پول‌بوی‌میفروختند.

بنی امیه، علاوه بر پول از حیله و مکروسیاست بازی بانواع و اقسام استفاده میبردند ودر اجرای این سیاست بدین و آداب ورسوم دین واهل‌دین‌اعتناء و توجهی نداشتند، چنانکه پسردختر پیغمبر (ص) (امام حسین‌ع) را کشتند وکعبه‌را بامنجنیق ویران ساختند وداماد وپسر عموی‌پیغمبر (علی‌ع) را بر منبرها لعن‌کردندوهرکس از لعن علی(ع)سرباز میزد ببدترین طرزی اورا میکشتند و امثال این عملیات زشت در تاریخ خلفای بنی امیه بسیار دیده میشود.

خلفای بنی امیه گفتیم که معاویه خلافت را در خاندان خود ارثی نمود اماجز یزیدکه در زمان زندگی برای او بیعت گرفته بود. کسی دیگر از نسل معاویه بحکومت نرسید مدت خلافت یزید دو سه سال بیش نشد ودر ظرف آن مدت کارهای ناهنجاری ازاوسرزد که از آن جمله قتل حسین‌بن‌علی(ع) بود، پس مرگ‌یزید، پسرش معاویه بخلافت‌رسید اما اوخلافت را حق خود ندانسته کنار رفت وپس از چندی درگذشت. بنی‌امیه پس ازآنان با پیرمردی از امویان که از خاندان معاویه نبود بیعت‌کردند واین پیر مرد اموی همان مروان‌بن حکم است (٦٥هجری) مروان بعد از چندماه خلافت مرد وحکومت درخاندان وی باقی ماند و مشهور ترین خلفای این خاندان عبدالملک پسراوست‌که از سال ٦٥تا٨٦هجری خلافت کرد.

عبدالملك در تاریخ‌تمدن اسلام نام‌نیکی داردچه که تا زمان او دفاتر اسلامی بخطوزبان مردمان محلی نوشته میشد،مثلامصری‌ها بقبطی وشامی‌هابیونانی‌و عراقیها بفارسی دفترهای دولتی‌را مینگاشتند و طبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی مسیحیان شام وقبطیان مصروایرانیان عراق بودند. عبدالملك این رسم را برانداخت ودفاتر دولتی را از زبانهای مختلف بعربی برگردانید و آن را بدست اعراب سپرد وبا این اقدام زبان عربی را زبان رسمی‌دولتی قرار داد و طبعاً اهالی کشور های اسلامی زبان‌خود رافراموش‌کرده عربی آموختند وزبان عرب‌که زبان دین بود زبان دولت هم‌شد ورفته رفته مسلمانان عرب مآب شده نژادوملیت خود را ازدست دادند

وجزء گروه اعراب در آمدند .

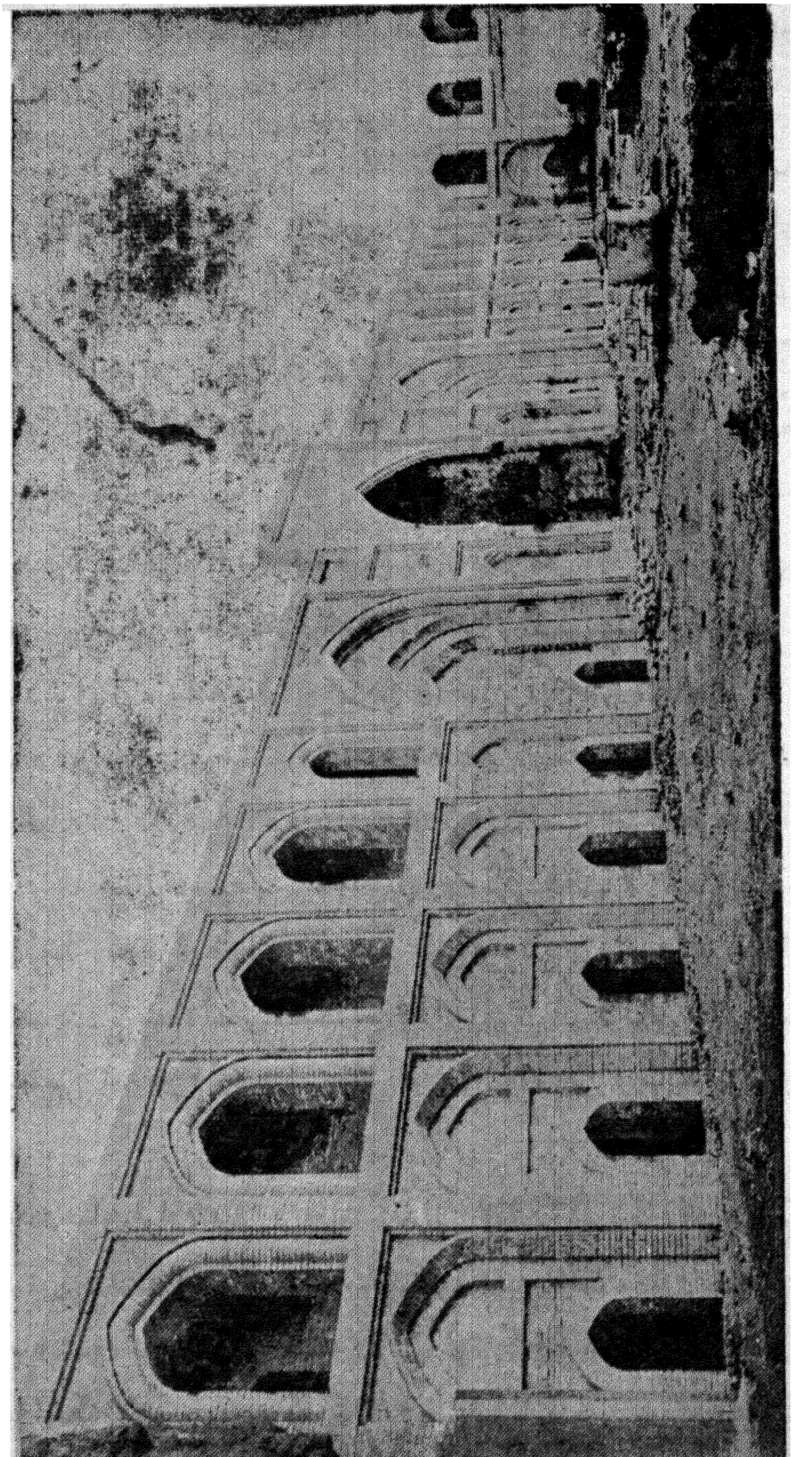
دیگر از اقدامات بر جستهٔ عبدالملك در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بود که برای مسلمانان سکه‌های طلای عربی واسلامی رایج ساخت وشعار (طـراز) های رومی‌را بعربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی ازسرداران نامی عبدالملک است وبا تدبیر وسیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملک مسلم گشت وهمین حجاج بود که کعبه را با منجنیق ویران ساخت وعبدالله راکه در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته کشت.

عمربن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی امیه میباشد (۹۹ـ۱۰۱) نسب این خلیفه از مادر بعمربن خطاب میرسید ودر زهد وتقوی و پـرهیز کاری وداد گستری شباهت زیادی‌بجد خود عمرداشت عمر بن‌عبدالعزیز لعن‌علی(ع)را که نیا کان‌او(بنی‌امیه) مرسوم داشته بودند ملغی‌کرد و کسان خود (بنی امیه) را بشیوه جدش عمر ازجمع آوری مال ومنال باز میداشت. بنی امیه طعباً از این رفتار عمر آزرده شدند واز بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش از موقع کارش را ساختند .

پس از عمر، عمویش یزیدبن عبدالملک بخلافت رسید وبکاری جز باده‌پیمائی و زن بـازی توجه نداشت شب و روز بزم عیش ونوش بر پا میساخت و با دو کنیزك ماهروی‌بنام سلامه وحبابه خوش میزیست سرانجام‌حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خـویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد هر کس را میخواست بکار میگماشت،و یا ازکار میانداخت و خلیفه از همه جا بیخبر در کنار حبابه مینشست مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت :

بدبختانه پس‌ازعمر بن عبدالعزیز که آنهمه دادگستر وپرهیزگار بود توخلیفه شدی‌که جز باده گساری وشهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی وامور کشور را بدست حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریادمیکشند وجمعیت ها از اطراف آمده درآستان تو منتظر ایستاده‌اند وتو از همه جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق‌کرده از آمیزش با حبابه دست کشید وتصمیم گرفت از آن

پس بکارها برسد حبابه ازاین جدائی بر آشفت وهمینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود



مدرسه مستنصریه در بغداد
این بنا درزمان المستنصربالله خلیفه عباسی درسال ۶۳۰ هجری بنا شد

سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود اورا آگاه سازند . کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته دربرابر خلیفه آمد وبا آواز دلکش خویش این شعر را خواند :

ترجمه: «اگر عقل وهوش ازسر دلداده رفته اورا ملامت مکن - بیچاره ازشدت اندوه صبورشده است» خلیفه که دلبرخود را بآن حال دید و آن نوای دلنوازرا شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت بس است حبابه چنین نکن اماحبابه بسازو آواز خود ادامه داده این بیت را خواند ترجمه :

«زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست . - گرچه مردم تورا سرزنش وتوبیخ کنند» .

یزید بیش ازاین تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدانابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام بروببرادرم مسیلمه بگو بجای من مسجد برود ونمازبخواند» .

حبابه ویزید فوری بعیش گاه خود رفتند وجریان سابق راادامه دادند وسرانجام هم یزید وحبابه در کنارهم جان دادند ، مختصر آن تفصیل اینکه هردوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت رأس (درنزدیکی دمشق) رفتند ویزیدبملازمان خود چنین گفت :که مردم پنداشته‌اند هیچ عیش و نوشی بی‌رنج ونیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنانرا آشکارسازم واز اینرو به بیت رأس میروم وبا حبابه درآنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند .

یزید وحبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند وبعیش ونوش پرداختند امابناگاه دانه انار بگلوی حبابه جست واورا خفه کرد . یزید سه روز وسه شب ، تن بی جان حبابه را درآغوش گرفته ، اجازه نمیداد اورا بخاك بسپرند وبا اینکه لاشهٔ حبابه بو گرفت وروبفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشه گندیده را با آب دیده تر میساخت وبومیکرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار

وابرام جسدحبابه‌را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعدازمرگ معشوقه زنده ماند وکناراو بخاك رفت(۱۰۵ هجری).

بعدازمرگ یزید برادرش هشام از۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد هشام، مرد دانا وکاردانی بود اما گذشت وبخشش نیاکان خود را نداشت ودولتی که روی بذل وبخشش استوار گشته بود ناچارباامساك وبخل باقی نمی‌ماند – بعداز هشام ولیدبن یزید، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر، باده پیما و عیاش وخوشگذران بودواز آن گذشته شعرهم میسرود ودرستایش باده پیمائی وخوشگذرانی اشعاربسیاری سروده است. این خلیفه عیاش درایام خلافت هم برویه دیرین ادامه‌داد وکارمملکت‌را رها کرده مجالس بزم وعیش وطرب را پی‌درپی مرتب ساخت وبقدری درعیاشی کوشید که کسانش بر وی تاخته کارش راساختند ویزیدبن ولیدبن عبدالملك را بخلافت برداشتند، یزید مردی با اراده وبا حزم بود و نظر داشت که کارهای پریشان را سروصورتی بدهد اما اوضاع بنی‌امیه در آن اوقات بمنتهی درجهٔ پریشانی رسیده بود وتدبیروسیاست یزید سودی نداشت بخصوص که دعوت عباسیان روبه پیشرفت داشت بقسمی که درزمان خلافت مروان‌بن‌محمدبن‌مروان (جانشین‌یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت ازخاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد.

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس . درمورد خلافت ابوبکر گفته شد که چون مسلمانان نمی‌خواستند خلافت و نبوت درخاندان هاشمی باشد ، لذا با ابوبکر که از قریش وغیر هاشمی بود بیعت کردند با این وصف ، ازهمانروز ، خلافت را حق خود میدانستند وباین نظروفکرتن درنداده برای بدست آوردن خلافت کوشش میکردند از آن جمله علویان که بدودسته تقسیم شدند دسته‌ای خلافت را برای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند ودستهٔ دیگر ، برای محمدبن حنفیه پسردیگرعلی‌بن ابی‌طالب (مادرش حنفیه بود) دعوت میکردند فرزندان عباس عموی پیغمبر (ص) هم برای خاندان خود میکوشیدند . مردم هم درپنهانی بااینان بیعت میکردند ، اماچون کارهیچکدام ازاین دودسته نیرو نمیگرفت ، بیعت مردم آشکارنمیشد ولی همینکه بنیاد بنی‌امیه روبسستی گذارد . مردم‌بطرف بنی‌هاشم گرویدند چه‌که پیروی آنان از بنی‌امیه فقط ازروی بیم وامید بود ودر باطن بیشتر به هاشمیان دلبستگی داشتند در این ضمن ، عباسیان بمرد با همت کاردان توانائی دست یافتند که بنام عباسیان دعوت میکرد ومردم را بطرف آنان میخواند . این نابغهٔ سیاسی نامش ابو مسلم و از مردم خراسان (ایران) بود ، ابومسلم درخراسان که دورازمرکزخلافت و اقتدارامویان بود دست بکارشد وبطورشگفت آوری باجرای نقشه هـای خویش توفیق یافت ابـومسلم آنقدرجنگید و کوشید تا خلافت را بـدست عباسیان سپرد و نخستین خلیفهٔ سفاح را در۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمرو عاص هم بـرای خلافت معاویه بسیار کوشید ، ولی مزیت ابومسلم برعمروعاص آنستکه دومی فقط با رأی و تدبیر خـویش معاویه را یاری کرد ، اما اولی با رأی وتدبیر وجنگ وشمشیر وهمدستی اقوام وکسان

خود سفاح را بخلافت رسانید .

دولت عباسی . دولت بنی‌امیه هرچه بود ، عربی محض و خالص بود و بجز پزشکان و پاره‌ای نویسندگان همه کارگردانان کشور (حکام ـ قضاة ـ سرداران و غیره) همه ازمیان عربها انتخاب میشدند ، برعکس درزمان عباسیان عنصر ایرانی ازعربها جلو افتاد ، چه که ایرانیان عباسیان رابخلافت رساندند وطبعاً همه کارهٔ عباسیان گشتند . عباسیان نخستین خلفای اسلام هستند که تعیین منصب وزارت را از ایرانیان آموخته و بایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفهٔ عباسی ، ابوالعباس مشهور بسفاح ، ((خونریز)) برادران و عموهای فراوان داشت ، که درموفق شدن سفاح مؤثر بودند ، سفاح از آغاز خلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع درمغرب فرات اقامت داشت و پس ازمرگ سفاح برادرش ابوجعفر منصور از۱۳۶ تا ۱۵۷ خلافت کرد. وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند ودلاور اسلام بشمارمیآید در نزد یکی شهر کوفه ، شهری بنام هاشمیه ساخت ،اتفاقاً در آنشهر باجماعتی موسوم بر او ندیه جنگ کرد وازآنرو هاشمیه را رها کرده بغداد را بناگزارد وشاید بیشتر از آن جهت هاشمیه را ترك کرد که این محل نزدیك کوفه بود و کوفیان درقتل حسین بن علی (ع) نسبت به بنی هاشم ! خیانت کردند . منصور وجود ابومسلم را برای خلافت خویش خطرناك دانسته ، برای ازبین بردن وی تصمیم گرفت . چه که میدانست هیچکس مثل ابومسلم نمی‌تواند دستگاه خلافت را درهم بکوبد وهمانطور که خلافت را بعباسیان واگذارده از آنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی ساخته ابومسلم را باحیله ومکر کشت وعذرش این بود که با بودن وی خلافت عباسی برقرار نخواهد ماند .

این رفتار منصور مانند رفتار محمد علی پاشا نخستین والی مستقل مصر ، نسبت به طایفهٔ ممالیك و رفتار سلطان محمود دوم پادشاه عثمانی به ینی چریها میباشد(۱) که درست بعد ازیازده قرن بهمان وضع خاص تکرار شده است .

---

۱ ـ ینی چری نام یکدسته از سپاهیان نامنظم عثمانی ها بوده است که غالباً برضد سلاطین عثمانی شورش میکردند . مترجم



ع- شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هائی دیده میشود
از آثار مدرسه مرجانیه بغداد اواسط قرن هشتم هجری

روزگار منصور بجنگ وفتح گذشت . پس از وی فرزندان ونوادگانش محمد مهدی وموسی هادی وهرون الرشید وامین ومأمون بخلافت رسیدند . درزمان هرون ومأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت ارتقاء یافت وفرهنگ وتمدن اسلامی بحدکمال رسید. کتابهای بسیاری بزبان عربی ترجمه شد وسرچشمه های بیکران ثروت برای مسلمانان پدیدآمد نیرو و قدرت دولت اسلامی عباسیان بطور بی‌سابقه پیشرفت کرد .

گرچه ابومسلم ایرانی بدست منصور کشته شد ، اما هم منصوروهم جانشین‌های او ایرانیان را درکارهای مملکت جلو آورده ، امورمهمی را بدست آنان سپردند که از آن‌جمله : مقام وزارت ، عالی‌ترین منصب‌های دربار عباسی با ایرانیان بودودر نتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دورهٔ عباسی) در زمان هرون‌الرشید دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند هرون که این دانست برمکیان را سرکوب کرده ، ازمیان برداشت .

پس ازمأمون ، معتصم‌بالله در۲۱۸ هجری خلیفه شد وترکان را مقرب درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت در آغاز خلافت عباسیان عمال خلیفه مقیم ترکستان کودکان ترک رابرسم هدیه بدربارخلفاء میفرستادند خلفا هم قویترین وزیباترین آن کودکان را برای انجام امور درباری تربیت می‌کردند و آنها را مملوك(زرخرید) می‌گفتند .

کم کم عدهٔ این مملوکان زیادشد وهرخلیفه‌ای که بمقام خلافت میرسیددرازدیاد این زرخریدان برسلف‌خودسبقت میجست تااینکه زمان معتصم شمارهٔ آنان از بیست هزارافزون گشت . ممالیك البته مسلمان میشدند وتربیت می‌یافتندو پارهٔ آنان‌در نتیجه حسن تربیت نبوغ خودرا بروز میدادند وبمنصب های عالی ارتقاء می‌یافتند وبدرجهٔ امارت‌وسرداری‌میرسیدندورفته‌رفته‌قدرت‌وقوت‌دربارعباسیان درمیان‌ترك هاوایرانیها تقسیم وتجزیه میشدمعتصم علاوه برملازمین‌ترك‌وایرانی، عده‌ای سپاهیان‌مصروفرغانی هم برای خود ترتیب داده بودکه دسته اولی از اهالی خوف (شرقیه ودقهلیه مصر) ودسته دومی ازمردمان سمرقند واشروسنه و فرغانه بودند؛ وآنان را فراغنه میگفتند والبته علاوه برآنان سپاهیان‌عرب‌نیزدرخدمت معتصم بودندپس‌ازمعتصم‌خلفای دیگر

هم همان رویه را داشتند بعلاوه ازجاهای دیگر سپاهیانی تشکیل دادند وهمینکه اقوام وطوایف مختلف بعنوان سپاهی دربارگاه خلفاء راه یافتند اختلافات سخت شدقدرت خلفاء روبضعف گذاشت وهرقسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تاآنکه قلمرو خلیفه ابتداء به سواد (زمین‌های میان دجله وفرات) وسپس به شهر بغداد محدود گشت ودرپاره‌ای اوقات خلیفه دربغداد هم اقتداری نداشت .

اینك صورتی ازتقسیم ممالك اسلامی درزمان خلافت الراضی بالله درربع اول قرن چهارم هجری .

نام سرزمین	نام فرمانروایان خود مختار آن نواحی
بصره	ابن رائق
خوزستان	سلسله بریدی
کرمان	ابوعلی محمد بن الیاس
فارس	عمادالدوله دیلمی
ری ـ اصفهان وعراق عجم	رکن الدوله دیلمی و غیره
موصل ـ دیاربکر ومضرو ربیعه	آل حمدان
مصروشام	اخشید
خراسان و آنطرف جیحون	سامانیان
گرگان ومازندران	دیلمی ها
بحرین وتمامه	قرامطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتر از آن شد که سپاهیان وملازمان درباری اختیارات بسیاری پیدا کردند واز آنرو خلفاء راشکنجه داده همه نوع توهین وتحقیر میکردند مثلا درسال ۲۵۵ هجری المعتزخلیفه عباسی ، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد . آنها هم بسرای خلیفه ریخته کت های اورا بستند وبا پاروی زمین کشیده بزندان انداختند ودرآنجا لباسهای خلیفه را درآورده چماق کوبش کردند . سپس اورا درآفتاب گرم سوزان سربرهنه وپابرهنه نگاهداشتند ، بقسمی که خلیفهٔ تیره روز یك پا رابزمین میگذاشت وپای دیگر را برمیداشت وباچنین حال وروزی از ترکان سیلی میخورد

و با دو دست صورت خود را میگرفت سرانجام ترکان المعتز را باطاق مخصوصی برده، ابن ابی الشوارب قاضی بغداد را آوردند ودرحضور قاضی وعدهٔ دیگر اوراخلع کرده سه روزوسه شب بی آب و نان حبس کردند و آخر کاراورا بسردابی برده کچ گرفتندواز زندگی راحت ساختند.

باهمهٔ این بدبختی‌ها که برسر خلفاء میآمد، نه ترك ها نه ایرانی ها نه فراعنه و نه مغاربه و نه دیگران هیچکدام بفکر آن نمیشدند که خلافت را از عرب قریش (عباسیان) بازستانند. و باین ترتیب خلافت درخاندان عباسیان ماندتا آنکه مغول‌هااز صحرا های چین رو بعراق آورده درسال ٦٥٦ هجری بغدادرا گرفتندوخلیفه (مستعصم) راکشتند بازماندگان آل عباس ازبغداد بمصر گریخته به مملوك‌ها که آنزمان در مصر حکومت داشتند پناه آوردند آنها هم بازماندگان خلیفهٔ عباسی را بامهربانی پذیرائی میکردند تا اینکه سلطان سلیم عثمانی درسال ۹۲۳ هجری بمصر آمد وخلافت را از عباسیان گرفت (۱) شمارهٔ خلفای عباسی پنجاه و چند نفر بود ۳۷ نفر آنها در عراق حکومت کردند که اولشان سفاح و آخرشان مستعصم است و بقیهٔ خلفای عباسی درمصر اسماً خلیفه بودند .

---

۱ — موقعیکه سلطان سلیم عثمانی مصر را کشود، پیرك تیره روزی بنام متوکل عباسی به عنوان خلیفه درمصر اقامت داشت وتمام کارهای کشور بدست ممالیك اداره میشد سلطان سلیم پس ازسرکوب ساختن ممالیك خلیفهٔ دروغین عباسی را باخود بمصر برده و در آنجا کارش را ساخت و اسم بی مسمای خلافت عباسی از بین رفت .

مترجم

دولت اموی در اندلس (اسپانی)

نخستین مرد مسلمانی که باندلس رفت ، طارق بن زیاد و پس ازوی موسی بن نصیر بود، این دوسردار درسال ۹۲ هجری درزمان حکومت امویان قسمتی ازاسپانی را مسخر کرده وازطرف خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند . همینکه عباسیان بخلافت رسیدند ، بنی امیه را قتل عام کردند جوانی از آنان جان در برده بافریقا رفت واز آنجاسوار کشتی شده دراندلس پیاده شدو برفرمانروای آنروز اندلس عبدالرحمن۔ بن یوسف فهری فایق آمده حکومت اندلس را بدست آورد وابتدا بنام سفاح خلیفه عباسی خطبه خواند اماعباسیان این جوان را ازحکومت اندلس معزول ساختنداوهم بفرمان بنی عباس اعتناء نکرده دراندلس ماند وخود فرمانروا شد . این جوان اموی عبدالرحمن بن معاویةبن هشام بن عبدالملك است که قرطبه راپایتخت قراردادوخود را امیراندلس خواند ۱۳۸ هجری. پس از عبدالرحمن عده‌ای از جانشین های او نیز خودرا امیر میخواندند تاآنکه نوبت به عبدالرحمن سوم رسید این مردبزرگترین فرمانروای اموی‌اندلس میباشد . عبدالرحمن بجای‌امیرخودراخلیفه گفت و بافرنگیان جنگهای بسیار کرده ، آنانرا شکست داد. پس‌ازاوچند تن دیگر دراندلس‌فرمانروا شدند ولی‌هیچیك بپای عبدالرحمن‌سوم‌نرسیدند در قرن پنجم هجری حکومت‌اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهور ترین آنان طایفه عبابده فرمانروایان اشبیلیه میباشند . این دستهٔ اخیر پس ازچندی ناتوان گشتند و برای جلوگیری از هجوم فرنگیان بسلاطین‌شمال‌افریقا(مرابطین)پناه‌آوردند ولی‌اینان که بکمك آمده‌بودنداندلس‌رابرای‌خود گرفته‌دست‌فرنگیان‌و فرمانروایان (عبابده) عرب را ازاندلس کوتاه ساختندو بالاخره‌درسال۱۴۹۲میلادی‌فرنگیان‌باندلس‌هجوم آوردند

و آنکشور را بیکباره ازچنگ مسلمانان در آوردند .

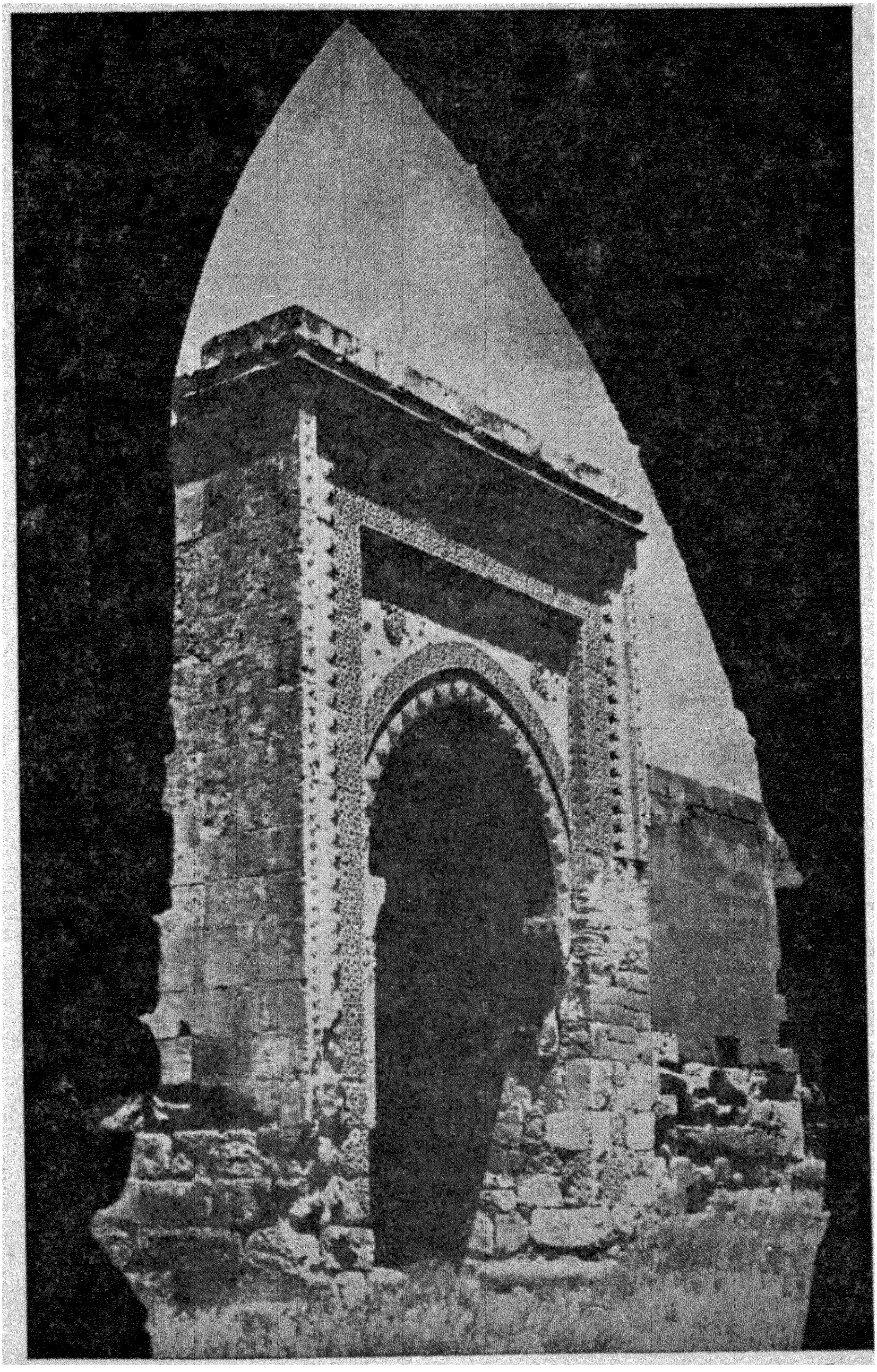
اتفاقاً کشور اندلس سهم بزرگی در تاریخ تمدن اسلام دارا شد بناهای عالی اسلامی در اندلس برپا گشت آموزشگاههای مهم تأسیس یافت ودانشمندان و سخنوران نامی از آن سرزمین اسلامی برخاستند .

دولت فاطمی درمصر این دولت درخاك مغرب(افریقا) تأسیس شدوچون فرمانروایان آن خودرا منتسب بحضرت فاطمهٔ زهرا(ع) دختر پیغمبر(ص) میدانند لذا آنها را فاطمیان میخوانند وچون نخستین فـرمانروای آن سلسله عبیدالله مهدی بوده آنان راعبیدیان هم میگویند. دراواسط قرن چهارم هجری اینان از وسط افریقا بمصر آمدند وجوهرسردار آنان کشور مصررا که تحت استیلای عباسیان بود فتح کرده شهر قاهره را درسال ۳۶۰ هجری بنا کرده بنام المعزلدین الله خلیفه فاطمی قاهرهٔ معزیه نامید المعزلدین الله اولین خلیفهٔ فاطمی بخاك مصرپیاده شد . پس از آن خلفای دیگری ازاین خاندان درمصرحکومت کردند وسرانجام مانند عباسیان بدست سپاهیان کرد وترك وغیره ازپادر آمدند ودرسال ۵۶۷ هجری سلطان صلاح الدین ایوبی دولت فاطمیان را منقرض ساخت فاطمیان آثار بزرگی ازخود درمصر باقی گذاردند که ازآن جمله شهرقاهره وجامع ازهرمیباشد .

پس ازصلاح الدین پسران وبرادران اوحکومت کردند وآنگاه نوبت بسلاطین مشهور به مملوك رسید و درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانـی مصر را گشوده حکومت مملوك ها را منقرض ساخت . قلعهٔ مشهور قاهره از بناهای صلاح الـدین ایوبی میباشد.

شمارهٔ دولت های اسلامی و نام پادشاهان وفرمانروایان اسلام ، بسیار است ودرسال چهارم شمارهٔ دوم الهلال جدولی ازنام ونشان آن ممالك وپایتختها وفرمانروایان وسالهای حکومت آنان انتشار دادیم . خلاصه اینکه از آغاز پیدایش اسلام تا کنون (یعنی تا موقع تألیف کتاب درسال ۱۹۰۲ میلادی مترجـم) ۱۰۴ دولت اسلامی پدید آمده و ۱۱۹۵ خلیفه وپادشاه وامیرواتابك واخشید وخدیووشریف وبیگ ودایه وغیره

(مسلمان) بر ممالك اسلامی حکومت کرده‌اند که از ملت‌ها و نژادهای مختلف مانند



ت ـ قیصریه: مدخل سرای سلطان

ترك وعرب وایرانیوچرکس وکرد وهندی وتاتار ومغول و افغان وغیره برخاسته‌اند وپایتخت آنان مدینه وکوفه ودمشق وبغداد وقیروان وقرطبه و استامبول و صنعاء، وعمان و دهلی وغیره بوده است .

این بود مقدماتی ازچگونگی تأسیس دولتهای اسلامی وپیدایش تمدن اسلام که بطوراختصار نگاشته شد وبرای دانستن تاریخ تمدن‌اسلام اطلاع براین مقدمات ضرورت داشت .

اینك فهمیدیم که مسلمانان در ادوار مختلف دولتهای بزرگی تشکیل دادند وغالب آنان دارای تمدن های گوناگون بودند وچون دولت عباسیان در این قسمت (تمدن اسلامی) از هرجهت مقدم برسایر دولتها میباشند لذا بیشتر از تمدن اسلامی دورهٔ عباسی صحبت میداریم .

آمار کشور اسلام

کشوراسلامی درسال اول هجرت، درمدینه تأسیس یافت. شمارهٔ مسلمانان ، در آن روز ، ازده ها فزون نبود وحدود کشورشان از دروازه مدینه نمیگذشت چون هرچه بیرون مدینه بود بدشمنان اسلام تعلق‌داشت وهرکس غیرازیاران پیغمبر (ص)، دشمن اسلام شمرده میشد ولی‌رفته‌رفته حدود این کشور اسلامی تانواحی مدینه وسعت یافت .

در آن روزها مرکز فرمانروائی و دادگستری مسلمانان ، مسجد و یا خانهٔ پیغمبر(ص) ویا خانهٔ یکی ازیاران پیغمبر (ص) بود تاآنکه مسلمانان در سال چهارم هجری سرزمین بنی نضیر را باین‌کشور کوچك اسلامی اضافه کردند .

سپس مسلمانان خیبر ـ فدك ـ وادی القری ـ تیماء و سرانجام مکه وطائف وتباله وجرش راکشودند و ازشمال تا تبوك وایله وازجنوب تا نجران ویمن و عمان وبحرین ویمامه پیش رفتند .

همینکه درسالده هجری پیغمبر(ص) درگذشت، سراسرشبه جزیره عربستان تحت نفوذمسلمانان بود وپیغمبر(ص)درزندگی‌خود مشاهده فرمود که حکومت‌اسلام ازشمال به‌تبوك وایله وازجنوب بکرانه های یمن وازمشرق بخلیج فارس وازمغرب بدریای قرمز توسعه یافته است .

ابوبکر نخستین خلیفهٔ پیغمبرهمینکه از کار مرتدان فارغ شد ، بشام وعراق لشگر کشید ودر زمان عمر فتوحات شام وعراق ومصر پایان یافت و بیشتر فتوحات اسلام در زمان عمرواقع شد عثمان نیزممالکی را گشود وپس‌ازقتل عثمان مسلمانان تامدتی دچار جنگ داخلی شدند واز کشور گشائی بازماندند تا اینکه دورهٔ خلفای راشدین سررسید و خلافت بمعاویه واگذارشد و در زمان او شامات و مصر و نوبه وقسمتی‌ازافریقای شمالی‌وعراق وفارس‌وارمنستان و آذربایجان و گرگان ومازندران وخوزستان وغیره بزیرپرچم اسلام درآمده بود .

خلیفه در مدینه یاکوفه می‌نشست و فرمانروایان خودرا باطراف میگماشت در آنموقع مهمترین کشور های اسلامی . شام بود سپاهیان در حمص ـ قنسرین ـ اردن ـ فلسطین وسرحدات این کشور میزیستند . پس از شام کشور عراق مهم بود واراضی‌سواد (میان دجله وفرات) جزء عراق محسوب میشد مرکز عراق شهر کوفه، کنار فرات بود شهرها و ایالت های دیگر مانند : بصره ، قرقیسیه ، ری ، اصفهان ، نهاوند ، آذربایجان ، حلوان ، همدان ، مازندران ، پس ازعراق بحساب میآمدند . در عربستان شهرهای مکه ، طایف ، بحرین ، عمان ، صنعاء و در افریقا مصر و نوبه وبلاد مغرب جزء متصرفات اسلامی بود .

حکام وفرمانداران جزء و کل این نقاط مستقیماً ازمدینه (کوفه) تعیین‌میشد فقط والی شام میتوانست حکام زیردست خویش را تعیین‌نماید وهمین قسم والی‌مصر غالباً فرمانروایان جزء نوبه وسایر ممالك افریقا را معین میکرد .

معاویه درزمان عمر والی شام شد وتا شهادت علی (ع) در آن مقام باقی ماند و پس از آن خلیفه گشته پایتخت اسلام را بدمشق انتقال داد . اما جزیرة العرب ازاطاعت معاویه سرباز زده بعلی (ع) وفرزندان اووفادار ماند وپس ازقتل حسین‌بن علی (ع) شبه جزیرهٔ عربستان بدست عبدالله زبیرافتاد وهمینکه عبدالله زبیر درزمان عبدالملك بن مروان بدست‌حجاج کشته شد ، شبه‌جزیرهٔ عربستان هم ضمیمهٔ قلمرو بنی امیه‌گشت(۷۲ هجری.)

در زمان بنی‌امیه ، امپراتوری اسلام وسعت بیشتری‌یافت و اندلس نیز بتصرف آنان در آمد . سپاهیان اموی ازاسپانی گذشته بکوه‌های پیرنه‌رسیدند واز آنجا بخاك فرانسه تاختند تا رود رن پیش رفتند ۱۱۴ هجری ـ فرنگیان‌که این رادیدند بلرزه درآمدند چه بیم آن داشتندکه‌کشور آنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد.لذا باهم متحدگشته باتمام قوا در محلی میان تورس و بواکتیه بااعراب جنگیدند . این جنگ در زمان شارل مارتل سردار نامی فرانسه‌وجد شارلمان امپراتور نامی‌فرانسه مدت چند روز طول کشید مورخین‌فرنگ شرح مفصلی از این‌جنگ تاریخی‌نگاشته و در ضمن برای اهمیت دادن به پیشرفت خود از دلیری وجنگجوئی اعراب بسیار سخن گفته اند اما تاریخ نویسان عرب داستان این جنگ را بطور اختصار بیان کرده اند

مثلا فرنگیان میگویند : در سال ۷۳۲ میلادی رزم سختی میان شارل مارتل وعرب‌ها درگرفت عربها شکست‌خورده باسپانی گریختند وسردار آنان عبدالرحمن در این جنگ کشته شد .

اما ابن اثیر راجع بواقعهٔ مذکور مینویسد:«که عبدالرحمن به عبدالله غافقی امیراندلس در سال ۱۱۴هجری(تقریباً برابر سال ۷۳۲ میلادی میشود) برای کشور- گشائی ببلاد فرنگ تاخت وخودش باگروهی از سپاهیان اسلام بشهادت رسیدند.» وبایستی این جنگ ، همان جنگ شارل مارتل باشد .

نکته مهم‌اینکه اگر عربها فرانسه رامیگرفتند ، سراسر اروپابدست‌مسلمانان میافتاد زیرافرانسه قویترین کشورهای آنروز اروپا بود واگر آن کشور فتح می‌شد زبان ودین و آئین اروپائیان‌تغییر می‌یافت همه مسلمان میشدند وبعربی صحبت‌می- کردند همانطورکه بیشتر مردم آسیاوافریقا چنان شدند و البته دراین‌شکست‌اسلام و فتح اروپا حکمتی‌بوده‌که ما از فهم آن عاجزیم بهر حال در زمان بنی‌امیه‌فتوحات اسلامی از فارس وخراسان تجاوزکرده تامرزهند رسید وتقسیمات‌کشورهای‌اسلامی در زمان امویان چنین بود :

۱ ـ شام که بچهار بخش تقسیم میشد .

۲ ـ کوفه .

۳ ـ بصره که فارس وسیستان و بحرین وعمان نیز ضمیمهٔ آن بود .

٤ ـ ارمنسان .

٥ ـ مکه .

٦ ـ مدینه .

۷ ـ قسمت افریقا .

۸ ـ مصر .

۹ ـ یمن .

۱۰ ـ خراسان .

و اما تقسیمات کشورهای اسلامی در زمان عباسیان چنین شد :

۱ ـ کوفه‌وسواد (اراضی میان دجله و فرات).

۲ ـ بصره ومهرگان قباد تا نواحی دجله تا بحرین وعمان .

۳ ـ حجازو یمامه .

٤ ـ یمن .

٥ ـ اهواز (خوزستان وشوش) .

٦ ـ فارس .

۷ ـ خراسان .

۸ ـ موصل .

۹ ـ جزیره (عراق عرب) ارمنستان ـ آذربایجان .

۱۰ ـ شام .

۱۱ ـ مصر وقسمتی از افریقا .

۱۲ ـ سند در حدود هند .

۱۳ ـ اندلس .

درزمان عباسیان‌وسعت‌ممالك اسلامی به‌منتهی درجه رسیدو گرچه‌درباره‌ای‌از

این ممالك وسیع حکمرانان مختلفی مانند طاهریان ـ سامانیان ـ غالبیان خانوادهٔ طولون ـ امویان حکومت داشتند ولی همهٔ آنان (باستثنای امویان) اسماً خود را تابع خلیفه عباسی میدانستند و بنام او خطبه میخواندند و در هر حال ممالك مزبور ازکشورهای اسلام بود وفرمانروایان آن ممالك همگی مسلمان بودند .

حدود ممالك اسلامی از شمال بانتهای ترکستان(در آسیا) و کوههای پیرنه وشمال‌اسپانی دراروپا میرسید وازجنوب بدریای قرمز واوقیانوس‌هند وصحرای‌افریقا منتهی میشد وازشرق بکشور سندوپنجاب محدود میشد وازمغرب تا اوقیانوس‌اطلس پیش میآمد ومساحت آن‌دو برابر تمام اروپا بود .

اینك‌برای پی بردن‌بوسعت آن ممالك‌اسامی استان‌های (اعمال) ممالك‌اسلامی را ذکر میکنیم .

سواد	کوفه	قزوین	ارزن ومیافارقین	بخش‌فرات
اهواز	بصره	زنجان	طرون	قنسرین‌وتوابع
فارس	همدان	قومس	ارمنستان	حمص
کرمان	ماسبذان	گرگان	آمد	دمشق
مکران	مهرگان‌فذق	مازندران	دیارمصر	اردن
اصفهان	ایغارین	تکریت		فلسطین
سیستان	قم‌وکاشان	شهرزور		مصر
خراسان	آذربایجان	صامغان		مکه‌ومدینه
حلوان	ری	موصل		یمن
		دیار ربیعه		یمامه‌وبحرین
				عمان

استانهای فوق تحت‌اختیار بنی عباس‌بود وبنی امیه در اندلس حکومت‌داشتند بعلاوه جزایر مالت وسیسیل وجزایر دیگری‌در مدیترانه بدست مسلمانان فتح‌شد .

هریك از این استانها استاندار ویا فرمانداری داشت‌که خلیفه یاوزیر ویانایب‌خلیفه او را می‌گماشت وشمارهٔ این استانها به چهل‌وچهار میرسید وهر استانی بیت‌المال

ودیوان محاسبات و قاضی ومأمورین دیگری داشته است .

سکنهٔ این ممالك وسیع که جزء اعظم متمدن آنزمان را تشکیل میدادند ، از اقوام مختلف ، فارس، عرب، ترك ، کـرد ، مغول ، تاتـار ، افغان ، هندی ، ارمنی ، سریانی ، کلدانی ، رومی ، گوتها ، قبطی ، نوبی ، بربری وغیره ترکیب شده بـود وبزبانهای عربی، فارسی، پهلوی ، هندی ، رومی ، سریانی ،کلدانی ، ترکی، کردی ، ارمنی ، قبطی ، بربری وغیره سخن میگفتند بعضی ازاین مردم زبان بـومی خود را (مردم‌شام، مصر، عراق ، افریقا) از دست داده از حیث زبان عرب‌شدند وبعضی‌دیگر مانند ایرانیان ، ترکها ، هندی‌ها ، افغانها وغیره زبان عربی را با زبان خود مخلوط کردند ودرهرحال،بیشترملت‌های بزرگ آسیا وافریقا تاکنون با حروف عربی‌مکاتبه میکنند واین خود نمونه‌ای‌کامل واثری واضح از تمدن عظیم اسلام میباشد .

آمار نفوس . اتفاقاً عربها بسرشماری نفوس اهمیت نمیدادند وازآنرو آمار کامل وجامعی از تعداد نفوس این ممالك در دست نیست ، ولی برای بدست آوردن میزان تقریبی ازشمارهٔ نفوس ممالك سابق اسلام نام وشمارهٔ نفوس ممالك مزبور را درحال حاضر بیان میکنیم تابدانوسیله میزان (تخمینی) ازتعداد نفوس آنروزممالك اسلامی معین گردد .

نام کشور	وضع فعلی (در ۱۹۰۲ میلادی)	شماره تخمینی نفوس (در ۱۹۰۲ میلادی)	ملاحظات مترجم
ایران	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	چنانکه اشاره شده جمعیت ممالك
افغانستان	»	۴۰۰۰۰۰۰	مزبوردرسال ۱۹۰۲ میلادی موقع
بلوچستان	تابع بریتانیا	۵۰۰۰۰۰	تألیف کتاب آنقدر بوده است وحالا
سند	» »	۳۰۰۰۰۰۰	بیشترشده است .
ترکستان	» روسیه	۴۰۰۰۰۰۰	بلوچستان فعلا جزء ایران وپاکستان
قفقاز	» »	۵۰۰۰۰۰۰	است .
ارمنستان وکردستان	» ترکیه	۲۵۰۰۰۰۰	سند جزءپاکستان است .
عراق، جزیره	» »	۲۵۰۰۰۰۰	ارمنستان و کردستان جزء ایران و ترکیه وشوروی است .
سوریه، فلسطین	» »	۲۷۱۱۰۰۰	عراق مستقل است . سوریه و فلسطین هر دو مستقل
عربستان	» »	۵۰۰۰۰۰۰	شده‌اند .
مصر	» »	۱۰۰۰۰۰۰۰	عربستان مستقل است .
نوبه وقدری ازسودان	» سودان	۱۰۰۰۰۰۰	مصر مستقل است .
طرابلس	» ترکیه	۱۰۰۰۰۰۰	نوبه تابع بریتانیا است .
الجزایر	» فرانسه	۴۴۲۹۰۰۰	طرابلس اسماً مستقل شده است.
تونس	» »	۱۵۰۰۰۰۰	
مراکش	مستقل	۹۰۰۰۰۰۰	مراکش تابع فرانسه است .
اسپانی	»	۱۷۰۰۰۰۰۰	
قبرس	تابع بریتانیا	۲۰۹۰۰۰	
کریت	» ترکیه	۲۹۴۰۰۰	کریت تابع یونان است .
	جمع کل	۷۲۶۴۳۰۰۰	

ممالك مزبور که آنروز جز نقاط آباد وپرجمعیت دنیا بوده ، امروزه قسمت عمدهٔ آن بایر مانده است مثلا بغداد وبصره وکوفه در آن ایام چندین ...

امروز جمعیت داشته و آباد بوده است اصطخری راجع بآبادی شهر بصره در آنروزها مطالبی نوشته که انسان‌را دچار حیرت میکندکه از آنجمله است :

« بصره شهر بزرگی است که زمان ایرانیان نبوده وعربها آنـرا بصورت شهر درآورده‌اند آب اینشهر ازرودخانه است . پاره‌ای‌ازمورخین نوشته بودندکه‌دردوران بلال‌بن ابی برده شهر بصره بیست هزار جوی قابل کرجی‌رانی وصدهزارجوی عادی داشت . من (اصطخری) ابتداء نوشتهٔ آنان را قبول نداشتم ولی همینکه خودم ببصره آمدم و آبادی وبزرگی آنرا دیدم دانستم آنچه مورخین نوشته بودند درست است . چون خودمن(اصطخری) درمسافت یك‌تیر اندازچندین جوی‌کوچك و بزرگ‌میدیدم که کرجیهای کوچك‌در آن آمد وشد میکرد وهرجوی بزرگ یـا کوچك‌بـاسم کسی خوانده میشدکه آنرا حفر کرده بود» .

حال اگر گفته اصطخری را درنظر بگیریم ودرمساحت یك تیر پرتـاب چندین جوی مشاهده کنیم ، پس باید حدس بزنیم که صدو بیست هزار جوی در چـه مساحت زیادی کنده شده بود !

همین قسم‌راجع بآبادی بغداد «دارالسلام و پایتخت ممالك اسلامی » مطالب بسیاری گفته ونوشته‌اند .

از آنجمله اصطخری که درقرن چهارم هجری آنشهررا دیده چنین‌مینویسد :

«مسافت کاخها وباغهای خلیفه ، ازبغداد تا رود«بین» دوفرسخ است که بوسیلهٔ یك دیوار بهم متصل میشود وازرود «بین» بدجله میرسد ، سپس عمارتهابدارالخلافه وصل شده ازدجله روبارتفاع میگذارد وتا شماسیه بمسافت پنج میل امتدادمییابد وازروبروی شماسیه تا طرف غربی حربیه جلو میرود و از آنجا ساختمان ها پائین میآید وبکرخ می‌رسد ...»

سپس اصطخری میگوید که آبادی میان بغداد و کوفه (یامیان دجله وفرات) بهم متصل است وفقط ازمیان این آبادی‌ها جویهای بسیاری از فرات ، کنده شده که شبیه به‌پنجره‌های متعددمیباشد .

این آبادی بغداد و بصرهٔ آن روز بوده اما اکنون (تاریخ تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) استان بصره دارای ۲۰۰ هزار جمعیت واستان بغداد دارای ۸۵۰ هزار جمعیت میباشد وشاید بلکه حتماً تنها شهر بغداد آنروز بیش از دو استان امروز جمعیت داشته است وهمینقسم شهر دمشق وسایر شهرهای اسلامی آنروز که اکنون رو بویرانی گذارده است . بلکه فقط اسمی از آن باقی مانده مانند کوفه در عراق فسطاط درمصر قیروان درشمال افریقا بصری در شام وغیره که درحال حاضر دهکده‌ای بیش نمیباشند اینک مختصری از آبادی مصر آنروز واوضاع مصر فعلی بگوئیم آنچه از نوشتهٔ تاریخ نویسان اسلام برمیآید همینکه عربها مصر را گشودند شمارهٔ مردان جوان آنکشور (بضمیمهٔ جوانان چهارده پانزده ساله) بالغ بر هشت میلیون میشده که تنها سیصدهزار مرد دراسکندریه بوده‌اند وهرگاه شمارهٔ پیرمردان وزنان و کودکان را نیز بهمان نسبت برشمارهٔ هشت میلیون مردجوان بیفزائیم ، شمارهٔ اهالی مصر درآنروز قریب سی میلیون میشده درصورتی که فعلا (موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی کشور مصر بیش از ده میلیون نفوس ندارد .

شاید بعضی‌ها برای مصر آنروز سی میلیون نفوس را زیاد بدانند ولی اگر آسایش ورفاه آنروز مصر را درنظر بگیریم ، یقین خواهیم کرد که آن شمارش حقیقت داشته است واینك نمونه‌ای از شرح آبادی آنروز مصر :

مقریزی مینویسد که درسال ۱۰۷ هجری هشام بن عبدالملک ، بوالی مصر عبیدالله بن حبحاب فرمانداد زمین‌های زراعتی مصر را مساحی کند واز آن مساحی معلوم شد که سی میلیون جریب درمصر زراعت می‌شود واز آب نیل مشروب میگردد ودرحال حاضر باوجود سعی و کوشش دولت و کشاورزان مصری کمتر ازشش میلیون جریب از زمین‌های مصر قابل زراعت است حال یك نکته‌ای محتاج بتوضیح است که باید بدانوسیله رفع اشتباه شود و آن اینکه مساحت سراسر درهٔ نیل ازقسمت بحری وصعید (در دوطرف رود) کمی بیش ازشش میلیون جریب میباشد دراینصورت چگونه دراوایل حکومت اسلامی سی میلیون جریب درکشور مصر زراعت میشده است ؟

توضیح اینموضوع چنان است که مساحت تمامی کشور مصر (با صحرای لیبی- واحه های متعدد - زمین های واقع میان رود نیل ودریای قرمز و دریای مدیترانه وعریش) بیش ازچهارصد هزارمیل ۱۸۷میلیون جریب میشود ودر دوران حکومت



دختر دهاتی مصری

اسلامی ، اراضی زراعتی محدودبدرهٔ نیل نبوده است و ازآن‌رو میتوان باورکرد که

از١٨٧میلیون جریب اراضی سی‌میلیون‌جریب‌زراعت میشده ومردم مصرهم‌سی‌میلیون بوده‌اند .

گفته‌هاونوشته‌های دیگرمورخین عرب واسلام این نظررا تأیید میکند از آن جمله اینکه مقریزی راجع بآبادی آنروزهای مصرچنین مینگارد .

«آخرین مرتبه‌ایکه دربارهٔ مصرتحقیقات شده اوضاع واحوال زراعتی‌مصررا چنین شرح داده‌اند مساحت سراسر مصر ١٨٠ میلیون جریب است ودر دوران حکومت ابن مدبر (اواسط قرن سوم هجری) ٢٤ میلیون جریب آن زراعت میشده ومدت درو کردن وتخم کاشتن دو ماه طول میکشیده و٤٨٠ هزاربرزگرمرتب در آن مدت مشغول کار بوده‌اند ...

آبادی آنروز ممالك اسلامی را بایدبهمین نسبت مقایسه کرد شهرهای بزرگ وآبادی مانند غرناطه ـ قرطبه ـ طلیطله در اسپانی بوده ودرشام و عراق شهرهائی پدید آمده‌بوده که‌اکنون یادهکده‌ویاشهرویرانه‌ای شده ویا بکلی ازمیان رفته‌است.

با درنظر گرفتن این مراتب میتوان اطمینان داشت که شمارهٔ نفوس ممالك اسلامی از ٢٠٠ تا ٢٥٠ میلیون میشده‌که مساوی باجمعیت تمام اروپای امروز(موقع تألیف کتاب ١٩٠٢ میلادی) میشود ما مجدد راجع باینموضوع درقسمت‌ثروت‌ممالك اسلامی گفتگوخواهیم کرد :

ادارات دولتی اسلام

دولت اسلام

دولت اسلام سال اول هجرت در مدینه پدید آمد مسلمانان یعنی یاران پیغمبر در آن روز بیش از چند ده نبودند و از مهاجرین وانصار، تشکیل می‌یافتند. این عدهٔ معدود از همان آغاز، اساس کارخود را بر همکاری، برادری، برابری نهادند وچنانکه گفتیم پیغمبر، میان آنها عقد برادری بست تا آن درجه که دارائی هریك متعلق به همه وخیر ومصلحت فردفرد آنها خیر ومصلحت دسته جمعی آنها بود. بطوریکه از گفتهٔ پیغمبر همین موضوع مستفاد میشود پیغمبر فرمود: هریك از مادینی ازخود باقی گذارد ازما باشد واگر اموالی باقی بماند از ورثه است و همین وحدت نظر درسود وزیان آنهارا باتحاد بیشتری جلب میکرد مؤسسات وادارات دولتی اسلام در آن روز در شخص پیغمبر (ص) محدود میشد وسیاست واداره امور اجتماعی ودین را شامل میگشت همانوقع نماز و زکوة و سایر واجبات دین مقرر گردید و اینك از نظر تأسیس دولت اسلام دراین واجبات گفتگو میداریم :

اما نمازجماعت برای آن وضع شدکه نتیجهٔ دنیوی آن اتحاد و اطاعت پیشوا میباشد زکوة پایهٔ دولت اسلام واساس تشکیلات بود، یعنی باوضع زکوة بیت‌المال پدید آمدکه همان وزارت دارائی امروز است.

بدیهی است که هر دولتی رژیمی دارد. دولتها یامشروطه یامستبد ویاجمهوری میباشند وهریك ازاین رژیم هاتابع قوانین ومقررات خاصی میباشند که شرحش در اینجا مورد ندارد. ولی هر رژیمی و هر دولتی خواه ناخواه باید دو مؤسسه داشته باشداین دومؤسسه عبارت‌ازدارائی وآرتش‌است وهیچ دولتی بدون‌این دومؤسسه باقی نمیماند یعنی بوجودنمیآید وچه بساکه نیازمندی‌باین دومؤسسه وسازمان درابتدای

کار ، بیش ازهرموقع دیگراست اما آرتش دردولت اسلام چنان بود که تمام مسلمانان سپاهی بودند و نظامات این آرتش بانماز ورکوع وبرادری تقویت میگشت و زکوة امور مالی این آرتش رااداره میکرد . درواقع اساس تشکیلات دولت اسلام ، درطی این آیه درج شده است :

«واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین» سوره بقره آیه ۴۱

ترجمه : نماز بخوانید، زکوة بدهید وباآنانکه برکوع میروند برکوع بروید.

منظور دیگراز زکوة ، تقویت روح اتحاد است که همان اتحاداساس تشکیلات اسلامی میباشد . زکوة را ازدولتمندان میگرفتند وبعنوان صدقه بفقراء میدادند . این موضوع از بیانات پیغمبر (ص) بخوبی آشکار است که هنگام فرستادن معاذ به یمن باو چنین میفرماید :

«توپیش مردمی میروی که دارای کتاب میباشند آنانرا دعوت کن که به یگانگی خدا وبه پیغمبری محمد (ص) ، گواهی بدهند اگراینرا پذیرفتند بآنان بگو تابدانند که خداوند درشبانه روز ، پنج نماز برآنان فرض کرده است اگر اینرا پذیرفتند ، آنانرا آگاه ساز که باید دولتمندان آنها صدقه (بدهند) تا بفقرای آنان داده شود اگر اینراهم پذیرفتند مبادا بدارائی آنان چشم بیندازی ازستمدیدگان پشتیبانی کن چه که میان ستمدیدگان وخداوند هیچ پرده وحجابی نیست .

گرفتن زکوة از دولتمندان ودادن بفقیران متضمن حکمتهای بسیاری است این کار فقیران را (که اکثریت مردم هستند) خشنود میسازد بخصوص در روزگار جاهلیت و دوران استبداد وسختی اثرات نیکومی بخشد . اسلام برای یاری ناتوانان وبرابری میان آنان وزورمندان پدید آمد .

ازاینرو دشمنان پیغمبر(ص)، بزرگان قوم بودندکه ازشرکت فقیران دردارائی خودشان وبرابرشدن باآنها بخشم میآمدند .

پس ازجنگ بدرکبری ، درسال دوم هجرت موضوع غنیمت وجزیه نیزاضافه شد وتفصیل آن بزودی خواهد آمد .

درزمان پیغمبر وابوبکر ، امورمالی دولت منحصر باین سه در آمد بود .

۱ ـ زکوة که از دولتمندان میگرفتند و بفقیران میدادند .
۲ـ غنیمت‌هائی که درجنگ بدست میآمد ومیان سپاهیان تقسیم میشد.
۳ـ جزیه که از یهود و نصارای عربستان دریافت میداشتند.

پیغمبر یا خلیفه پیغمبر این درآمدها را میگرفت و بطور تساوی میان‌مرد وزن‌وکوچك وبزرگ و بنده و آزاد تقسیم میکرد و اگرچیزی از خارج بمدینه میرسید درمسجد بدست پیغمبر یاخلیفهٔ پیغمبر بدون قید وشرط تقسیم میشد وچیزی از آن باقی نمیماند .

همینکه در زمان‌عمر ، ممالك روم وایران گشوده شد وکشور اسلام، توسعه یافت عربها ورومیان وایرانیان باهم مخلوط گشتند. درآمد اسلام زیاد شد و ناچار برای ثبت وضبط آن وتعیین دخل وخرج محتاج بدفتر شدند عمر برای تنظیم امور مالی، دفاتری تعیین کرد که درآن واردات ثبت میشدومیزان حقوق مستحقان درآن قید میگشت وبقیه درآمد نیزدرآن دفاتر نوشته میشدکه درموقع لزوم، از روی آن حساب موجودی را بمصرف‌معین میرساندند ، بروایتی‌درسال بیستم وبروایتی پانزدهم هجری،این‌دفاتر، تأسیس گشت‌واین‌همان‌است که‌ایرانیان‌ورومیان آنرادیوان‌میخوانند.

عمر پس از مطالعه در اوضاع اطرافیان آن‌ها را از نظر تأثیر در تأسیس‌دولت اسلام وتوسعهٔ دادن قلمرو اسلام بدرجات مختلف تقسیم بندی‌کرد و برای پرداخت حقوق آنان،خدمات وسابقه آنهارااملاك عمل‌قرار دادبعلاوه‌نزدیکی آنها باپیغمبر (ص) مورد توجه عمر بود چنانکه تفصیل آن بیاید .

عمر از طرف خود مأموری تعیین‌کرد که این جریانات را در دفتر قید کند واوراکاتب یا مأمور دیوان میخواندند.

همینکه درآمد روبفزونی گزارد عمر خزینه‌ای در مدینه دایر ساخته آن‌را بیت‌المال نامید ونخستین خلیفه‌ای که بیت‌المال تأسیس کرد عمر بود واگر نامی از بیت‌المال اززمان ابوبکر برده می‌شود ازروی قیاس است چه‌که درآن دوره چیزی ازواردات نمیماند تا در محلی موسوم به بیت‌المال باقی بماند .

درسال ٤۰هجری، حکومت خلفای راشدین‌پایان‌یافت. در زمان آنان مأمورین

دولت اسلام عبارت بودند از :

۱ ـ خلیفه ۲ـ حکمرانان وعمال خلیفه در ممالك اسلامی.۳ـ کاتب که دیوان یا دفاتر جمع وخرج مالی را اداره میکرد. ٤ـ گماشته مخصوصی که اورا حاجب میخواندند. ۵ـ خزانه‌دار یا متصدی بیت‌المال . ٦ـ قاضی که مأمور دادرسی بود .

پس از آنکه امویان بخلاف رسیدند ودولت اسلام، جنبهٔ سلطنتی وسیاسی پیدا کردو آمیزش مسلمانان‌عرب با سایر مسلمانان روبفزونی گزارد.طبعاً سازمانهای‌دولتی و تشکیلات آن توسعه یافت وشاخ وبرگ بسیاری‌برهم زدوبنا بقانون ارتقاء، سازمان ساده دولت اسلام تشکیلات جدیدی از رومیان وایرانیان اقتباس کرد از آن جمله : پادشاهان اسلام، برای‌ازدیاد جاه وجلال‌خود وارعاب‌مردم، دربان‌ونگاهبان‌وملازمان و گماشتگان مخصوص، استخدام کردند. و علاوه بر آن‌دیوان خاتم (مهرداری) دیوان خراج (مالیات زمین وغیره) دیوان‌برید (نوعی بازرسی وجاسوسی وخبرنگاری) در در زمان‌بنی امیه، تأسیس یافت و بزودی شرح یکایك آن خواهد آمد .

در زمان عباسیان ، آمیزش اعراب با سایر ملل‌زیادتر شد و خلفای عباسی نیز بهمان نسبت بآسایش‌وخوشگذرانی متمایل گشتند و برای‌رفاه حال‌خودشان،اشخاصی را معین کردند که بجای آنان بکارها رسیدگی کند و از آنرو منصب وزارت وحسبه یا شهرداری وغیره پدید آمد وتدریجاً مؤسسات‌ساده سابق‌دولت اسلام دارای شعبات وتوابعی‌شدودرهریکی‌ازدولتهای‌اسلامی‌مطابق مقتضیات‌محلی سازمانهای‌مختلفی‌ایجاد گشت.مثلاتشکیلات دولتی‌بغداد با قرطبه وقرطبه‌با قاهره اختلاف بسیار داشت.

سازمانهای دول اسلامی شاخ و برگ پیدا میکنند

در اوایل ظهوراسلام خود خلیفه‌بهمه کارها میرسیددفتر اموال رانگاهداری‌میکردوچون‌عمال‌ومأمورین‌خلیفه‌مردم‌پرهیزگار و درستکاری بودند عملیات آنان تحت مراقبت نبود و چون خلیفه اموال واملاك‌شخصی‌نداشت برای حفظدارائی خود به کسی نیازمندنبوددفترومحاسباتی جداگانه برای اموال‌خلیفه ضرورنبود نامه‌هائیکه ازطرف اوبمأمورین‌مینگاشتند شخصاً بآن‌مهرمیزدوگاه‌هم خودش آن‌نامه‌را مینوشت. اماهمینکه‌ممالك‌اسلامی‌توسعه‌یافت. خلفای‌اسلام‌بتقلید شاهنشاهان‌ایران وامپراتوران

روم درصدد آسایش وخوشگذرانی بر آمدند وبرای اینکه ازانجام مهام مملکتی فارغ باشند وبآسودگی مشغول عیش ونوش بشوند، کارهای دولتی را میان مأموزین متعدد تقسیم کردند از آنرو کسانی را برای انجام مهام دولتی بجای خود گماشتند که همان وزیران هستند وکسانی را مراقب عملیات حکام ولایات قرار دادند وآنرا صاحب البرید (بازرس کل) خواندند ومؤسسه‌ای برای مهر وامضاء نامه‌ها تشکیل دادند که نامش «دیوان توقع وخاتم» بود. اشخاصی را برای رسیدگی باموال واملاك خودشان (خلفاء) مأمور ساختند وآنرا دیوان ضیاع نامیدند وکسانی را جهت حسابداری وپرداخت حقوق گماشتگان وملازمان خصوصی معین کردند وآنانرا عمال دیوان خاص (مأمورین دفتر مخصوص) خواندند بالاخره همینکه تمدن اسلامی رو بکمال رفت چنین مقتضی شد که دولت اسلام از خود سکه بزند و شعار و علائم مخصوص داشته باشد و طبعاً برای این دوقسمت هم مؤسساتی مانند ضرابخانه وغیره احداث کردند ، همین قسم مؤسسه‌ای برای دریافت نامه‌ها وامثال آن ترتیب دادند که بنام دیوان مراسلات ودیوان عریز وغیره موسوم بود وپاره‌ای از تشکیلات آن به‌تشکیلات باب عالی (دولت عثمانی) شباهت داشت .

در زمان عمر، فقط یك نویسنده نامه‌های رسمی را مینگاشت و در عین حال، حسابداری هم بعهده او بود ودر آمد وهزینه رادر دفتر محاسبات قید میکرد وحقوق سپاهیان ومأمورین کشوری وقضاة را میپرداخت، اما همینکه دولت‌های اسلام توسعه یافت، همان یك دیوان (مراسلات ومحاسبات) بچندین شعبه تقسیم شد از اینقرار :

۱ـ دیوان خراج مخصوص درآمدهای مربوط بجزیه ومالیات زمین ومحصول.

۲ـ دیوان زمام، مخصوص محاسبات لشگری.

۳ـ دیوان نفقه، مخصوص محاسبات کشوری .

٤ـ دیوان معادن واقطاع، مخصوص املاک دولتی ومعدنها .

٥ـ دیوان جند، مخصوص ثبت اسامی لشگریان ودرجات آن .

وازهمین مؤسسهٔ اخیر، دوسه مؤسسه دیگر مانند دیوان یا ادارهٔ نیروی دریائی وادارهٔ امور مرزی وغیره پدید آمد ودفتر ومؤسسهٔ مخصوصی برای ارسال مراسلات

تعیین کردند که آنرا دیوان رسائل وانشاء میگفتند.

همین قسم بیت‌المال که در زمان خلفای راشدین خزانه داری کل محسوب میشد وتمام درآمدهای مختلف درآنجا گرد میآمد ولی درزمان امویان وعباسیان برای هر نوع درآمدیک خزانه داری جداگانه‌ای تشکیل دادند باینقسم که مرکزی برای جمع آوری ونگاهداری زکوة ومرکز دیگری برای اموال ارثیه ومرکزی برای اموال «مظالم» تعیین شد و باین ترتیب هریك ازمؤسسات دولتی چندین شعبه پیدا کرد. مثلا مؤسسهٔ قضائی شعبه‌ای از امور حسبی ومظالم ونظمیه وامثال آنرا بدنبال داشت.

حال باید گفت که موضوع تاریخ تمدن اسلام عبارت از، شرح چگونگی مؤسسات مزبور وشرح موجبات پیدایش آن وتاریخ تأسیس آن میباشد و طبعاً برای دریافتن حقایق مربوط باین مؤسسات تابعه باید ابتدا ما تأسیسات اصلیه‌را شرح بدهیم تابدانیم که این شاخ وبرگها چگونه از آن مؤسسات اصلی اولی پیداشد. لذا ابتدا ازمقام خلافت وتوابع وملحقات آن شروع میکنیم، سپس باستانداری‌ها ومأمورین درجه اول میپردازیم، آنگاه ازوزارت که در دورهٔ عباسیان پدید آمد سخن میگوئیم و برای هر-یک از این مؤسسات فصل جداگانه‌ای ترتیب میدهیم.

خلافت

ماهیت وشرایط وحقوق آن

خلافت چی است ؟ خلافت يك نوع حکومتی است که مخصوص اسلام میباشد و در سایر اجتماعات یافت نمیشود ، چون خلافت خلیفه در عین حال که يك نوع حکومت مطلقه است تنها در امور دنیوی مردم از نظر فکرورأی پادشاه (خلیفه) حکومت نمیکند ، بلکه خلیفهٔ اسلام از نظر مقررات شرع اسلام ،امور دینی و دنیوی مسلمانان را در دست دارد واز آنرو میتوان گفت که حکومت خلیفه هم مشروطه وهم مستبده است .

اگرچه بظاهر حکومت خلیفه وحکومت پادشاه (چه پادشاه مشروطه وچه پادشاه حکومت مستبده) باهم فرق دارد امادر واقع هردو از يك سرچشمه نیرومیگیرد زیرا کسی که امور يك جامعه‌ای را در دست گرفته و بر آنان حکومت میکند اگر مطابق میل ونظر شخصی خود سلطنت دارد چنین کسی پادشاه حکومت مطلقه است واگر امور جامعه راازروی قوانین ومقرراتی (که بزرگان و عقلای قوم تدوین کرده اند) اداره مینماید چنین پادشاه را پادشاه(یارئیس جمهور) حکومت مشروطه میخوانند واین طرز حکومت در ایران و روم و درممالك غرب امروز معمول میباشد،خلیفه نیزمانند پادشاه (یارئیس جمهور)حکومت مشروطه جامعهٔ مسلمانان را از روی قوانین ومقررات خاصی اداره میکند ، منتهی قوانین حکومت مشروطه توسط بزرگان وعقلای ملت (نمایندگان ملت)وضع میشود و قوانین اسلامی که خلیفه مجری آن است ازروی مبانی دینی ومذهبی میباشد و در واقع خلافت یعنی حکومت وسلطنت ظاهری با امامت که یکنوع ریاست مذهبی است ، توأم میباشد واز آن جهت خلیفه را امام هم میخوانند.

شرایط خلافت

خلافت چهار شرط دارد: علم، عدالت، لیاقت، سلامت روحی وجسمی (۱). عده‌ای قرشی بودن را نیز شرط پنجم قرار داده اند و مستند آن حدیثی است که پس از رحلت پیغمبر (ص) انصار برای مهاجرین از قول پیغمبر(ص) نقل کرده‌اندکه فرمود خلافت باید در قریش باشد وبنا بر آن هر کس در قریش بوده‌است ولذا اگرچه‌در اواخرایام عباسیان دستگاه‌خلافت به منتهی درجهٔ ضعف رسید اما هیچ یك از زورمندان و سرکشان معاصر خود را خلیفه نخواندند بلکه باسم سلطان وملك و امثال آن اکتفاء کرده فقط حکومت دنیوی را از خلیفه گرفتند و عنوان‌ومقام مذهبی خلیفه متعرض نشدندکه‌از آن‌جمله: دیلمیان وغزنویان وسلجوقیان وطاهریان وغیره میباشند، که هرچند بر خودخلیفه نیز دست یافته اند، ولی عنوان خلافت‌را نگاهداشته وخودرا از طرف اوفرمانروا میدانستند.

صلاح‌الدین ایوبی‌که در واقع‌صاحب اختیار مصر بود خودرا قائم مقام خلیفه فاطمی‌میخواندو بعداً نام‌خلیفه‌فاطمی‌رااز‌خطبه انداخته باسم خلیفه‌عباسی‌خطبه‌خواند ولی در حقیقت پادشاه‌مطلق‌مصر بود. بااین حال نخستین کسی‌که‌از غیرقریش،خودرا خلیفه خواند، سلطان سلیم عثمانی(۹۲۳ هجری) بود و پیشوایان مذهب حنفی (۲) راجع‌باثبات‌حقانیت سلطان سلیم‌باین‌چهارحق‌که وی دارابوده‌استدلال کردند:

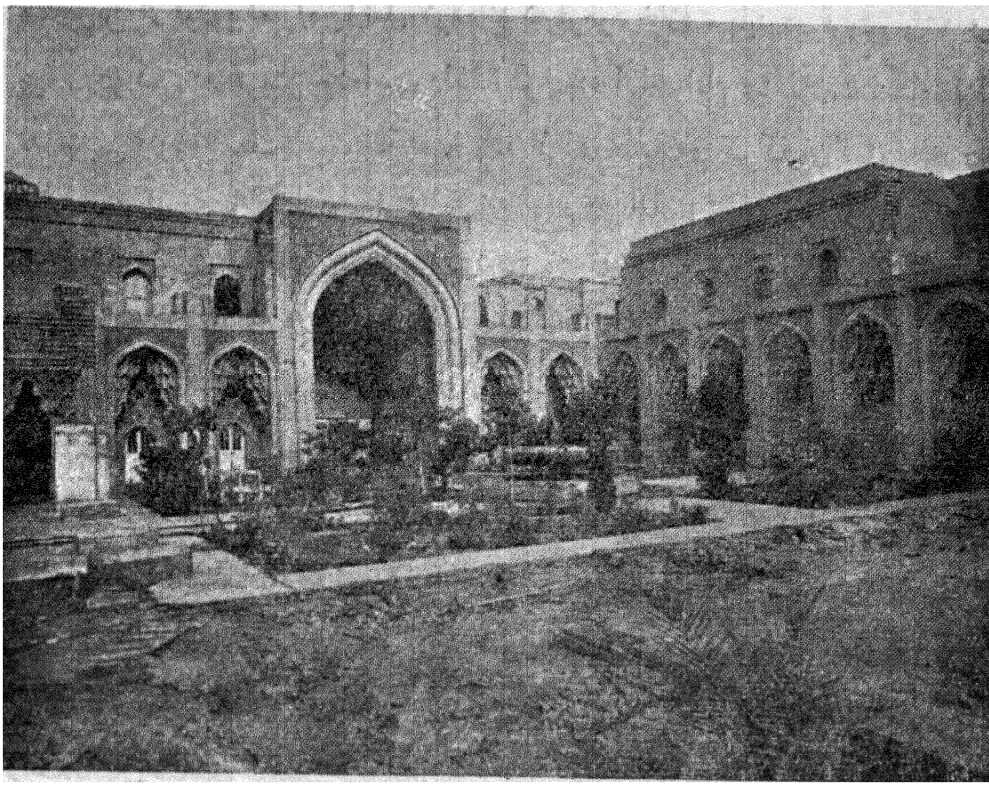
۱ـ حق‌شمشیر، باین‌معنی‌که خلیفه باید برای رسیدن بمقام خلافت باشمشیر قیام کند ومدعیان خود را ازمیان بردارد، چنانکه سلطان سلیم پس از فتح مصر، در سراسر ممالك اسلامی مدعی دیگری نداشت (۳)

۱ ـ شیعیان اثناعشری که مؤلف مسیحی کتاب از آنان اسمی نبرده مقام خلافت را منصوص میدانند و معتقدند که پیغمبر اکرم بامر خداوند خلیفه(جانشین) خود را در روز غدیر و در موارد دیگر صریحاً تعیین نمودوآن بزرگوار علی علیه‌السلام بود وحضرت امیر نیز بفرمان خدا فرزند ارشد خود امام حسن ع را خلیفه وامام‌قرارداد وجانشین امام حسن برادرش حضرت سیدالشهداء وپس ازوی نه فرزند امام حسین (ع) امام‌وخلیفه پیغمبر میباشند وشرط اصلی امامت وخلافت عصمت میباشد. مترجم

۲ ـ اصل سنت، چهار مذهب دارند مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی، و مذهب رسمی اهل‌تسنن همان‌حنفی‌است که مؤسس آن ابوحنیفه از مردم امیران (کوفه) ومعاصرحضرت جعفر صادق‌میباشد. مترجم

۳ ـ این اشتباه است زیرا پادشاهان مسلمان صفوی (ایران) هیچگاه تسلیم سلطان سلیم وسایر خلفای عثمانی نشدند وجنگهای شاه اسماعیل‌با سلطان سلیم برای همین بوده‌که سلطان سلیم راخلیفه نمیدانسته است. مترجم

۲ ـ حق انتخاب ، یعنی پیشوایان مذهبی وبزرگان قوم ، بایدخلیفه راانتخاب نمایند . آنان میگویند این جریان‌ابتداء درمدینه وسپس دردمشق و آنگاه دربغداد وقاهره انجام مییافت وچون قابل انتقال بود به قسطنطنیه نیزرسید وهمینکه سلطان



منظره کاخ المسناة در سامرا

که در سال ۵۷۶ هجری بامر الناصر خلیفه عباسی بنا شده و اکنون موزه است

سلیم ، مصر را گشود عده ای از علمای جـامع ازهر قاهره را باخود باستامبول آورد و آنان باموافقت علمای‌ترك مقیم استامبول سلطان‌سلیم رابخلافت‌انتخاب کردند وشمشیر خلافت را بگردن اوافکندند واین تشریفات‌بعداً نیزمعمول‌شد که‌پیشوایان مذهبی پس ازمرگ یك خلیفه شمشیر را بگردن خلیفه میآویختندومعمولادرجامع ایوب این مراسم اجراء میگردد . (۱)

---

۱ – جامع ایوب واقع درکنار بسفر (استامبول) میان ترك ها بایوب مزاری مشهور است . در اوایل سلطنت امویان، دسته‌ای‌ازسپاهیان اسلام بقصدتسخیر قسطنطنیه عازم شدند ولی چون‌آن‌هنگام مسلمانان‌نیروی دریائی کافی نداشتندکاری ازپیش نبردند وابو ایوب انصاری ازیاران پیغمبر (ص) که میان لشگریان اسلام بود درکنار بسفر

۳ ـ حق وصایت ، باین قسم که خلیفه پیشین پیش ازمرگ خود ، خلیفهٔ بعدی را تعیین میکند . چنانکه متوکل آخرین خلیفهٔ عباسی مقیم مصر حق خلافت را در موقع فتح مصر بسلطان سلیم واگذارد .

٤ ـ حمایت حرمین (مکه ومدینه) ـ خلفای عثمانی اززمان سلطان سلیم به بعد که خود را خلیفه خواندند حمایت حرمین را بعهده داشتند باستثنای چهارده سال ، که هفت سال آنرا پادشاهان یمن (درقرن ده هجری) وهفت سال دیگر را وهابیان برمکه ومدینه حکومت کردند .

ه ـ امانت داری، خلفای عثمانی میگویند : پاره‌ای ازمخلفات نبوی ازدستبرد تاتار، محفوظ مانده و خلفای عباسی آنرا (۱) باخود ازبغداد بقاهره آوردند وسلطان سلیم آنرا ازقاهره بقسطنطنیه برده درصندوق نقره‌ای در «کهنه‌سرای» واقع درکنار بسفر محفوظ داشت .

بیعت گرفتن برای خلفاء وچگونگی آن

درزمان خلفای راشدین ، موضوع خلافت بامشورت بزرگان قوم حل میشد چنانکه ابوبکر پس از مشورت با رجال مهم(مهاجروانصار) عمررا جانشین خود ساخت وعمرقدری بیشترملاحظه کرده برای احترازازهراختلاف عده ای‌را نامزد آن‌مقام کرد تا بامشورت یکدیگرخلیفه را تعیین کنند وهیچ یك ازخلفای راشدین نظر نداشتندکه خلافت را ارثی نمایند حتی عمر پسر خود عبدالله را جزء هیئت شوری قرارداد ولی مردم رااز انتخاب اوبخلافت منع نمود شوری‌هم عثمان انتخاب نمود وپس‌ازقتل عثمان علی(ع) بدون‌انجام آنمراسم بخلافت رسید(۲) چه بسیاری‌ازصحابه‌پیغمبر(ص)،در آنموقع‌درمدینه

---

۱ – ظاهراً در این مورد جرجی زیدان اشتباه کرده ، چه که اول استدلال علمای حنفی را درانبات خلافت سلطان سلیم بچهارحق مستند کرده واکنون به‌پنج حق رسانیده است. مترجم

۲ – موضوع شوری چنان است که برگزیدگان عمر ' دو سه روزی با یکدیگر مشورت نمودند و سرانجام علی علیه‌السلام وعثمان را نامزد خلافت کردند ابتداء بعلی علیه‌السلام پیشنهاد نمودندکه باید ازروی احکام قرآن وسنت پیغمبر(ص) وپیروی ازرفتار ابوبکر وعمربرمردم حکومت کنی وچون علی علیه‌السلام فرمودکه ازروی‌قرآن وسنت پیغمبر وفکرونظرخود حکومت خواهم کرد برگزیدگان عمرکه ازمیان‌طرفداران عثمان، انتخاب‌شده‌بودند همان موضوع را بعثمان پیشنهاد کردند واوفوری نظرآن دونفر را پذیرفته خلیفه شد .

دراینجا نکته مهم اساسی‌آنست که وقتی حضرت رسول اکرم علی علیه السلام رابخلافت انتخاب فرموده دیگرشوری چه معنی دارد چنانکه خود حضرت امیر می‌فرماید شوری برای چه و روی چه وبچه جهت تشکیل شد واصلا معنی نداشت. مترجم

حضور نداشتندوعده‌ای از آنان باعلی(ع) بیعت کردند وعدهٔ دیگر بیعت نکردندومنتظر تصمیم اکثریت وشورای جامعهٔ مسلمانان شدند ودرنتیجه آن انقلابات پیش آمد.

پس ازقتل علی (ع) شیعیان اومیخواستند خلافت را در اولاد علی که فرزندان پیغمبر(ص) بودند ، برقراردارند لذا هنگامی که علی (ع) در بسترمرگ بود از وی پرسیدندآیا با پسرت حسن بیعت کنیم ؟ علی (ع) در جواب آنـان گفت نه میگویم بکنید ونه میگویم نکنید خودتان بهترمیدانید (۱) .

شیعیان با امام حسن (ع) بیعت کردند و امام حسن ، با معاویه صلح کرده از خلافت کنار رفت و از آن هنگام خلافت تبدیل به سلطنت ارثی شده درمیان امویان برقرارماند .

بنابرآنچه که گذشت ، طریقهٔ انتخاب خلیفه دردورهٔ خلفای راشدین طریقه‌ای بود که تا کنون هم دنیای متمدن امروزنتوانسته است بهترازآن راهی بیابد ، زیـرا طریقه مزبور مزایای سلطنت مشروطه ومستبده وحکومت‌های جمهوری راباهم‌جمع کرده بود .

طریقهٔمزبور جمهوری بود زیرا ازمیان مردم قریش بدون توجه بشخص معین انتخاب میشد ودرعین حال مشروطه بود چون بدون شرایط لازم ونظربزرگان قوم انجام‌نمیگرفت وبا این‌حال‌حکومت مطلقه‌هم محسوب میگشت . چون خلیفه ، همه نوع اختیارات‌داشت. واین‌مسلم‌است که چنین خلیفه‌ای اگردارای شرایط چهارگانه (سابقاً ذکرشد) باشدوپرهیزگاری هم برآن اضافه گردد وبا اختیارات تامی‌حکومت کند طبعاً بهتر از هرفرمانروائی باصلاح امور جامعه موفق میگردد . چنانکه‌خلفای راشدین هم‌همانطوربودند . پس ازخلفای‌راشدین ، دستگاه‌سلطنت‌بمیان آمدومعاویه ازدربارایران وروم چیزهائی اقتباس کرد که ازآن جمله : سلطنت ارثی بود . معاویه ابتداء از مردم بیم داشت که سلطنت را ارثی نماید چه‌که میدانست ، این اقدام بـا رویهٔ خلفای راشدین مغایرت دارد ، ازآنرو با محارم خود در این باب مشورت کرد

---

۱ ـ برعکس اظهارجرجی زیدان مطابق اسناد معتبری که ازخاصه وعامه روایت شده حضرت امیرفرزندارشد خود امام حسن (ع) را بجانشینی انتخاب فرمود . مترجم

ومغیرة بن شعبه اورا تشجیع نمود ، عذر دیگر معاویه این بود که مبادا پس ازمرگ وی میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه برسرخلافت جنگ وجدال روی دهد و بنی‌امیه از خلافت دست نکشند و کار مملکت اسلام ازاین اختلاف و نفاق ، رو بخرابی گزارد . لذادرصدد بر آمد پسرخود یزید را ولیعهد سازد واز نظر استحکام سلطنت یزید ، درزمان حیات خود برای یزید بیعت خواست تا عکس‌العمل آنرا در یابد ، سایر خلفای اموی نیز باواقتداء کردند فقط عمربن عبدالعزیز بفکر آن افتاد که از رفتار خلفای راشدین پیروی کند ولی بواسطهٔ مخالفت کسان خود موفق نگشت و مجدداً همان طریقه معاویه مرسوم گشت .

مأمون عباسی نیز بهمان فکر بود وعلی‌بن‌موسی بن جعفر صادق را ولیعهد ساخته (رضاء) لقب داد و در این مورد هم عباسیان براو شوریدند و بیعت‌مأمون را شکسته با عمویش ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و اگر مأمون اقدام خود را جبران نمیکرد (۱) خلافت ازدستش میرفت وخلاصه اینکه باستثنای این دومورد ، خلافت دربنی‌امیه و بنی‌عباس وفاطمی‌های مصروغیره پس ازخلفای راشدین ارثی گشت .

بیعت و سوگند آن . بیعت پیمانی بودکه میان‌فرمانروا وفرمانبردار بسته‌میشد ودومی تمام‌اختیارات زندگی خودرا باولی‌میدادو تعهدمیکردفرمان اوراچه‌بسودوچه بزیان‌او باشدبپذیردو بااودرنیاویزد، کلمهٔ بیعت‌مصدرفعل«باع» میباشدو بمعنای‌فروختن میآید وهمانطورکه خریداروفروشنده‌برای‌گرفتن کالا وبها دست بدست هم‌میگذارند دربیعت هم‌فرمانروا وفرمانبردار دست دردست هم‌میگذارند . نخستین‌بیعت‌دراسلام بیعت عقبه‌است که با پیغمبرانجام گرفت وسوگندآن‌تامدت زمانی برای بیعت گرفتن میان خلفاء معمول بود و آن سوگند شامل تمام انواع سوگندها میباشد .

متن سوگند بیعت ،گرچه بنا بمقتضیات زمان تغییرمیکرده ولی‌اساس آن‌همان سوگند بیعت عقبه است که انصاردرموقع بیعت با پیغمبر(ص) چنین گفتند :

«ای پیغمبر خدا ! تاتو بخانهٔ مادرنیائی ازپیمانی که باتوداشتیم آزادهستیم‌ولی

---

۱ ـ مقصود ازجبران مافات ، که جرجی زیدان ذکر کرده همان مسموم شدن حضرت رضا بدست مأمون میباشد . مترجم

همینکه بخانهٔ ما در آمدی تودرپناه ماهستی وهمانطور که ازجان خود و فرزندان وزنان خود دفاع میکنیم ازتونیزدفاع خواهیم کرد » .

ومتن دیگری نیز از سوگندبیعتعقبه در دست است که زنها در محل موسوم به عقبه بآن سوگند با پیغمبر بیعت کردند باینقسم :

«بیعت میکنیم که بخدا شرك نیاوریم ، دزدی نکنیم ، زناء ندهیم ، فرزندان خود را نکشیم ، بکسی بهتان و افتراء نزنیم ، از کارهای نیك سر نپیچیم » .

ابومسلم خراسانی ، برای عباسیان اینطور بیعت میگرفت :

« با شما بکتاب خدا و سنت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم‌وخشنودی‌خاندان رسول صلی‌الله علیه و سلم بیعت میکنیم و اگر این پیمان را بشکنیم ، زن ما مطلقه وبنده‌های ما آزاد باشند ومجبور باشیم‌پای پیاده بخانه‌کعبه برویم ، سوگند میخوریم که پیش از فرمانروایان بمال وخوار بار دست نیازیم » .

معمولا بزرگان قوم به تناسب مقام پیش از دیگران با خلیفه بیعت میکردند . در زمان‌عباسیان امرای آرتش وقضاة بغداد قبل‌از سایرین بیعت می‌نمودند،باینقسم که دبیر آرتش (کاتب جیش) پیش میآمد و آرتشیان را بنام می‌خواند و سوگند میداد سپس وزیر یاقائم مقام‌وزیرجلومیرفت‌وعمامه‌بسرخلیفه مینهادو«برده» بروی‌میپوشانید وهمینکه‌بیعت‌تمام میشد القابی برخلیفه‌عرضه میشدو او یکی از آن القاب‌راانتخاب میکرد این القاب در اسلام تازگی دارد و تا زمان هرون ساده بود و به‌کلمات امین ومأمون‌ورشیدتمام‌میشد امااز زمان‌معتصم‌نام خدابر آن افزوده شد مانند المعتصم‌بالله و غیره . همینکه مراسم بیعت انجام می‌یافت ، سواران با لباسهای فاخر بر اسب های‌را هوار ، میآمدند وخلیفه‌راسوار کرده ، بدارالخلافه میبردند . در دوطرف‌راه، سپاهیان صف می‌کشیدند و مردی مسلح پیاده جلوی خلیفه راه میافتاد ، نمایندگان پایتخت وممالك‌دیگراسلامی‌دردارالخلافه یادارالعامه برای تبریك بحضورخلیفه بار می یافتند .

چنانکه گفته‌شد ، متن سوگند وطریق انجام بیعت ، در ممالك‌مختلف‌اسلامی تغییر میکرد . اما اساس آن یکی بود یعنی :

بموجب بیعت مردم، اختیار امور اجتماعی را بخلیفه می دادندتا ازروی کتاب وسنت رفتارکند در آغازکار بیعت زبانی انجام می گرفت و باکلمات مختصری آغاز گشته پایان میافت اما کم کم بنابمقتضیات روز و ابراز تمایل بالقاب و ستایش وامثال آن متن بیعت مفصل گشت و تدریجاً از شفاهی به کتبی و آن هم مطالب طولانی وعبارات پر طمطراق تبدیل شد وچنانکه در اواسط قرن هشتم هجری ، صورت بیعتی که برای الحاکم بامرالله عباسی در مصر ترتیب دادند چهار صفحه بزرگ میشد .

بیعت گرفتن برای ولیعهد. همینکه خلافت در زمان معاویه ارثی شد ، خلفاء در زمان حیات خود برای فرزندان یا کسان خویش بیعت میگرفتند و مراسم وتشریفات آن بیعت ها مانند مراسم بیعتی بود که برای خلیفه گرفته می شد و در بیشتر موارد، خلفاء قبلا از بزرگان قوم نظر میخواستند و موقعی که منصور در صدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی بر آمد از بزرگان خانواده نظر خواست وجعفر باین عمل اعتراص کرده آنرا حق خود دانست، منصور، مجلسی از گویندگان وشاعران ترتیب داد و موضوع را مطرح کرد وچون بیشتر شاعران در ستایش مهدی شعر سرودند منصور، مهدی را ترجیح داد .

باری اگر فرزندان یا کسان نزدیك خلیفه بواسطهٔ صغرسن یا جهت دیگر شایستهٔ ولیعهدی نبودند خلیفه برای دیگری بیعت میگرفت و در ضمن با او شرط میکرد که شخص مورد نظر را بعد از آنکه شایسته شد بخلافت برگزیند. مثلا یزیدبن عبدالملك، برادر خود هشام را ولیعهد کرد و با او شرط نمود که پس از آنکه ولید فرزند یزید بسن بلوغ رسید اورا ولیعهد سازد وچه بساکه خلفاء شرایط بیعت ولیعهد را (پس ازمدتی) نظر بپاره‌ای مقتضیات تغییر میدادند گاه هم خلیفه یکی از فرزندان خود را ولیعهد مینمود و فرزند دیگر را ولیعهد آن ولیعهد قرارمیداد چنانکه هرون پسرش امین را ولیعهد ساخت و قاسم را ولیعهد امین نمود واختیار دومی را بدست مأمون سپرد که اگر بخواهد بتواند قاسم را از ولایت عهد خلع کند یا بر قرار دارد .

پیمان ولایت عهد را خود خلیفه یامنشی مخصوص او مینگاشت و مهر میزد *پدرجز خانوادهٔ خلافت هم آنرا مهر کرده بولیعهد و یا نگاهبان ولیعهد میدادند تا

در موقع لزوم بکاربرد و این پیمان معمولا در جای امنی مانند مسجد یا خزانه و یا کعبه حفظ میشد ، چنانکه هرون پیمان ولایت عهد فرزندان خود امین ومأمون وقاسم را در کعبه محفوظ داشت .

علائم خلافت

سه چیز علامت خلافت شمرده میشد : برده ، خاتم ، عصا .

برده ـ برده روپوشی بود که چندی پیغمبر(ص) آنرا بر میکرد تا اینکه کعب بن زهیر ابی‌سلمی، شاعر مشهور آن برده را از دوش پیغمبر برگرفت این شاعر درمکه پیغمبر را هجو میکرد و همینکه اسلام نیرو گرفت، پیوسته فراری بود و پس از فتح مکه برادرش جبیر باو چنین نوشت:

«پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم بسیاری ازمردانی که اورا آزار داده و یا هجو کرده بودند کشت وباقیمانده شعرای قریش فرار کردند ، اگر در دلت حاجتی داری پرواز کن وخدمت پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وسلم برس . زیرا او کسی را که با توبه خدمتش برسد نمیکشد.»

کعب پس ازدریافت این نامه از روی ناچار بمدینه آمد و قصیده ای در مدح پیغمبر (ص) گفت که مطلعش این است :

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول — متیم اثر هالم یفد مکبول

پیغمبر(ص) کعب را گرامی داشت وپاره‌ای ازیاران که میخواستند او را بکشند، آنها را منع کرد و بالاتر ازهمه اینکه برده را ازدوش مبارك گرفته بشاعر صله داد(۱) این برده نزد کسان کعب باقی ماند ومعاویه در موقع خلافت آنرا بچهل هزار درهم (قریب ۱٦۰۰ لیره) خرید ودست بدست ازامویان به عباسیان رسید ابوالفداء درتاریخ خود میگوید : که برده ازعباسیان به تاتار منتقل شد اما چنانکه گفتیم ، برده باسایر متروکات نبوی درسرای کهنه در استامبول میباشد (۲) وشاید ابوالفداء چنین تصور

---

۱ — مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس سخنگو ودانشمند عالی مقام در این باره چنین گفته است:

بود شاعری لقمه‌ای بس بزرگ — نه هر خرد این لقمه را خورده است

به بین قوت دست مرد سخن — ز دوش نبی برد را برده است

۲ — درزمان خلافت آل‌عثمان روز ۱۵ رمضان خلیفهٔ بسرای کهنه وبزیارت خرقه شریف میرفت که همان بوده است و البته اکنون چنین مراسمی درترکیه اجرا نمیشود . مترجم

کرده که مغولها پس از خرابی بغداد . برده را جزء سایر اموال از کاخ خلیفه به یغما برده‌اند ولی ظاهراً عباسیان آنرا همراه خود بمصر آوردند وسلطان سلیم موقع فتح مصر آنرا باستامبول برد .

خاتم - مهر

همینکه پیغمبر (ص) ، در صدد نامه نوشتن بشاهنشاه ایران وامپراطور روم بر آمد بحضرتش یاد آور شدندکه اگر نامه بی مهرباشد ایرانیان آنرا نمی‌پذیرند پیغمبر(ص) مهری از نقره تهیه فرمود که روی آن جملهٔ محمد رسول‌الله نقش شده بود پس از رحلت پیغمبر(ص) ، ابوبکر وپس‌از وی عمروپس ازعمرعثمان آن مهررا دردست داشتند در زمان عثمان ، آن خاتم در چاه اریس افتاد وپیدا نشد عثمان دستورداد برای اوچنان مهری بسازند وبعد از آن نیز خلفای دیگراین رویه را پیروی‌کردند، وبالا یاپائین نامه راباگل ویامرکب‌مهر میزدندتاآنکه درزمان‌معاویه، برای‌محکم کاری‌نامه‌هارا تامیکردند وسرش را باموم مهر میزدند که درآن دست نبرند وموجب این احتیاط‌کاری آن‌بود که معاویه بعامل خود زیادبن ابیه در کوفه نامه‌ای نوشت که صدهزاردرهم ، بعمربن زبیربدهد و نامه را توسط عمر ارسال داشت عمربن‌زبیررقم صدرا دویست کردوپول رااز زیاد گرفت وهمینکه معاویه ازاین نیرنگ آگاه شد، مقرر داشت نامه هاراتاکرده‌باموم‌مهربزنند بلاذری میگوید اول کسی که ازعرب، دیوان زمام (ادارهٔ مهره داری) ترتیب داد، زیاد والی عراق بود و اوآنرا از ایرانیان آموخت چون شاهنشاهان ایران چند جورمهر داشتند مهر محرمانه - مهرمربوط به املاك دولتی ، مهرمالیات،مهرنامه‌هاوغیره وکسی که همهٔ این مهرها را دردست داشت زمامدار خوانده میشد .

دیوان خاتم یادیوان زمام از زمان معاویه تا اواسط عباسی برقرار بود و در آنموقع ملغی شد . چون مهر ها را بوزیران و امیران وسلاطین و امثال‌آن تحویل میدادند وهمینکه‌هرون‌میخواست‌جعفربن یحیی رابجای‌برادرش‌فضل‌بن‌یحیی‌بوزارت منصوب نماید به‌یحیی‌بن خالد پدرآنان چنین‌گفت :

«پدرجان‌میخواهم این‌خاتم (مهر- انگشتر) راازدست راست‌بدست‌چپ بدهم»

و با این کنایه وزارت را بخاتم تعبیر کرد .

درهرحال برای خاتم خلیفه احترامات وتشریفات بسیاری قائل بودندوهرگاه که وزیران خاتم را برای مهرزدن نامه میگرفتند ازنظراحترام خلیفه بپا میخاستند ومعمولا موقع مهر کردن‌نامه‌موم یاگل یامرکبی‌را روی کاغذ میگذاردند وبر آن‌مهر میزدند تا ترسیم مهر باقی بماند. مهر، گاه دربالا وگاه درپائین نامه زده‌میشد. مهر خلفا ، غالباً از حمد وستایش پروردگار و درود بر پیغمبر (ص) ونام خلیفه و امثال آن تشکیل می‌یافت . خاتم خلفاء را علامت هم میگفتند واگر نامه‌ای بدون مهر بود اصلا اعتبار نداشت .

وقتی که‌سلطنت ازخلافت منشعب شد وفرمانروایانی بنام‌سلطان‌پدید آمدند، آنها هم مانند خلیفه برای خود علامتی ترتیب دادند که آنرا طغراء نامیدند . طغراء خطوط درشت وزیبائی بود که القاب سلطان در آن درج میگشت وبجای امضای وی در فرمانها ونامه‌هابکارمیرفت . سلاطین سلجوقی دیوان انشاء (دفترارسال‌مراسلات) را دیوان طغراء میخواندند .

گفته میشود که طغراء ازنام حسین‌طغرائی گویندهٔ قصیده‌مشهورلامیةالعجم(۱) وزیرسلطان مسعودسلجوقی اقتباس شده‌است. این‌وزیر، خط نیکوئی‌داشت ونخستین کسی است که طغراء نوشته است . قتل این وزیر درسال ۵۵۱ هجری واقع شد .

درشماره ۱۱ الهلال سال‌دهم ازقول لامارتین‌وگوانین (خاورشناسان‌فرانسوی) نقل شده که طغرای آل عثمان ، تصویر کف دست سلطان‌مراد میباشد. اماحق آنست که طغرای عثمانی ازهمان کلمهٔ طغرا اقتباس شده است خلفاء نام خود را معمولا روی‌مهر نمی‌نگاشتند بلکه پاره‌ای پند واندرزدر آن درج میشد . روی خاتم‌ابوبکر چنین نوشته بودند :

---

۱ ـ دوقصیدهٔ اخلاقی بنام لامیه (چون‌آخراشعارآن لام است) میان عرب زبانان مشهور میباشد یکـی‌لامیةالعرب از . شنفری ازدی که مطلعش چنین میباشد .

اقیموا بنی‌امی‌صدور مطیکم　　　فانی‌الی قوم سواکم لامیل

ودیگرلامیةالعجم از حسین طغرائی با این مطلع ـ اصالةالرأی صانتنی عن الخطل ـ وحلیةالفضل زانتنی لدی‌العطل. وبتصدیق اهل فن لامیه عجم ازلامیه عرب فصیح‌تر میباشد . مترجم

نعم القادرالله ـ خدا بهترین تواناست .

خاتم عمر چنین بود : کفی بالموت واعظاً یا عمر (ای عمـر مرگ بهترین وشایسته‌ترین پند است برای تو.)

خاتم عثمان چنین بود:(لتصبرن اولتندمن) البته صبر کن و گرنه البته پشیمان میشوی.

خاتم علی (ع) چنین بود : (الملک لله) پادشاهی خدا را است .

خلفای اموی و عباسی نیز همین روش را ادامه دادند وروی خاتم‌ها مطالب مناسبی مینگاشتند گاه‌هم میکوشیدند که مضمون خاتم با نام آنان متناسب باشد. مثلا مأمون که نامش عبدالله بود مهرش را اینطور کنده بودند :

عبدالله یؤمن بالله مخلصاً ـ بندهٔ خدا بخدا ایمان خالص دارد .

مهرالواثق چنین بود :

الله ثقةالواثق ـ خدا تکیه گاه واثق است .

مهرمتوکل : علی‌الله توکلت ـ بخدا توکل دارم .

مهرمعتمد ـ اعتمادی‌علی‌الله وهوحسبی ـ تکیه من بخداست وهمین‌مرابس.

متروکات پیغمبر (ص) که به مخلفات نبوی مشهوراست واکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) درعمارت مشهور به کهنه سرای محفوظ میباشد عبارت‌است از :

برده ـ دندانی از دندانهای پیغمبر (ص) ، تارموئی از موهای پیغمبر (ص) ، نعلین پیغمبر (ص) ، تکه‌ای‌ازپرچم پیغمبر (ص) ، دو کاسهٔ آهنی کـه از قرار مشهور ابراهیم خلیل با آن آب زمزم میآشامید ، جبهٔ ابوحنیفه ، ذرع حضرت یحیی .

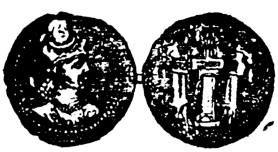
معمولا هرسال در نیمهٔ ماه رمضان اعلیحضرت سلطان با رجال وبزرگان طبق تشریفات مخصوص بکهنه سرای میروند واین اشیاء متبرکه را زیارت میکنند .

سومین علامت خلافت عصاست و از زمان امویان و عباسیان تا این مـوقع هر خلیفه‌ای که به مسند خلافت جلوس میکند عصای خلافت را بدست اومیدهند و برده وخاتم برایش میآورند .

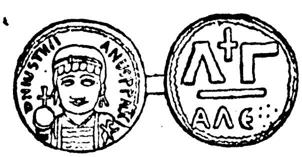
نشانه‌های (شارات) خلافت هم سه چیز است و آن خطبه و سکه وطراز میباشد

خطبه - یکی از نشانه‌های مهم خلافت، خطبه‌ایست که در طی آن خلیفه وقت را هنگام نماز روی‌منبر دعا میکنند ودرابتدا رسم چنین بود که خلیفه، خودش امام جماعت میشده وپس از انجام نماز، پیغمبر و یاران او را دعا میکرده و بر آنان درود میفرستاده است وهمینکه ممالک بسیاری بدست خلفای اسلام گشوده شد، عمال ووالیان خلیفه در سایر ممالک پس از نماز خلیفه را دعا میکردند و نخستین والی که خلیفهٔ عصر را دعا کرد، عبدالله بن عباس، والی حضرت امیر در بصره بود که بر فراز منبر بصره رفته گفت: خدایا علی رایاری کن وپس از آن این رسم معمول‌شد که دعای به خلیفه یکی از نشانه‌های قدرت وقوت وی محسوب شود. در ایامیکه خلفای بغداد ضعیف شدند، سلاطین وامراء در این‌رسم خود را شریک کرده اسم خودشان را با اسم خلیفه بالای منبر ذکر میکردند وبعداً چنین شد که فقط نام سلاطین رامیبردند ودرهر حال تا امروز دعای خلیفه در موقع نمازمرسوم است . (۱)

سکه . دیگراز نشانه‌های خلافت یا سلطنت وپادشاهی، بطور مطلق‌سکه‌است



سکه ایرانی



سکه رومی

باین معنی که هر دولتی نام‌پادشاه و یاخلیفه را روی‌فلزات، سکه میزند وهیچ دولتی بدون سکه نمیماند .

پول‌رایج عرب پیش ازاسلام

عرب‌های قبل‌از اسلام با درهم ودینارایران‌وروم معامله میکردند . دینار از طلا ودرهم ازنقره بودهمانطور که فعلا در مصرلیره (جینه) طلا وریال نقره است عربها از پول‌طلا به «مسین» تعبیر میکردند وپول نقره را ورق میخواندندوپولهای مسی‌راحبه ودانق

۱ـ اکنون خلیفه‌ای‌نیست که اورا دعا کنند . مترجم

میگفتند . دینار، سکه‌ای بود که روی آن نام و صورت پادشاهی که آنرا سکه‌زده بود نقش میشد و یك مثقال وزن داشت. درهم را واقی نیز میگفتند و آن سکه‌ای بود که یکدرهم نقره داشت یك دینار ، ده درهم بود و گاه هم بهای آن ازده درهم تا سیزده و پانزده درهم میرسید . یکدینار مساوی باده فرانک و یك درهم برابر یك فرانک است و در واقع ، یکدرهم نقره تقریباً باچهارغروش مصری برابر میشود(۱).

مؤلف احکام‌السلطانیه میگوید: درهم‌ایرانی سه‌وزن داشت. یکی بیست‌قیراط (قیراط مثقالی) که آنرا درهم بغلی میگفتند. دیگر دوازده قیراطی ودیگرده قیراطی. پاره‌ای‌مؤلفین نوشته‌اند که‌درهم‌های‌ایرانی‌شش مثقالی‌وپنج مثقالی بوده، اولی‌راسمری سنگین ودومی را سمری سبک میخواندند.

عربهای پیش از اسلام دونوع دینار داشتند: دینار هرقلی رومی ودینار کسروی ایرانی. همین قسم درهم آنان ایرانی و رومی بوده، اما بیشتر معاملات عربها با دینار رومی ودرهم ایرانی انجام میشد.ازآنرو دینار رومی نزدآنان گرامی‌تر شمرده میشد و آنرامرغوب‌تر ازدینار فارسی میدانستند.تا آنجا که زیبائی ودرخشندگی دینار رومی پیش عربها ضرب‌المثل میشد.

اساساً دینار یک کلمهٔ لاتینی است ومساوی با یک سکه نقره‌ای بوده که ده آس قیمت داشته و آس‌نام‌درهم‌رومی است. دینارازکلمه Deni (ده) میآیدوزن دینار رومی هفت اوقیه نقره یا یک صدم پوند (رطل ـ لیبر) بوده، باین قسم که از صد پوند نقره صد دینار سکه میزدند سپس دینار طلا هم سکه زدند وایرانیان دینار و درهم را از رومیها اقتباس کردند .

پول درممالك اسلامی. چنانکه گفتیم عربها با پول‌ایرانی ورومی معامله میکردند وهمینکه دولت اسلامی تأسیس وتوسعه یافت بفکرافتادندکه ازخودتمدنی



سکهٔ معاویه



سکهٔ خالد

۱ـ هر لیره یاجینهٔ مصری صدغروش میباشد . مترجم

ایجاد کنند واز آنجمله سکه زدن پول بود ودر ابتداء پولهائی سکه زدند که میان رومیان‌و ایرانیان مشترك بود . خالدبن ولید در سال ۱۵ هجرت درطبریه‌دیناری‌سکه زد که عیناً مثل دینار رومی‌دارای صلیب وتاج وچوگان بود. فقط روی‌دوطرف سکه بحروف یونانی کلمهٔ خالد و (Bon) نقش بود و بعقیدهٔ دکتر مولر مورخ آلمانی‌که تصویر مزبور از او نقل شده کلمهٔ Bon مخفف ابوسلیمان ،کنیه خالد میباشد .

سکهٔ دیگری نیز موجود است‌که زمان معاویه ، بشکل دینار ایرانی‌تهیه‌شده ونام معاویه روی آن نقش است واین تصویر نیز ، از دکتر مولر نقل شده است .

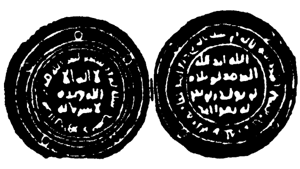
دیمری میگوید‌که رأس‌البغل سکه ای برای عمرزد‌که شبیه سکه‌های ایرانی بود و شکل پادشاه ایران بر آن بود که‌روی تخت نشسته‌است‌وزیر تخت پادشاه‌،این عبارت فارسی نگاشته شده بود : (نوش‌خور)

جودت‌پاشامیگوید: سکه‌هائی‌را دیده‌ام که‌درزمان خلفای راشدین بامر والیان وحکام اسلامی زده‌شده وقدیمی‌ترین آن رادرسال۲۸هجری‌درقصبه‌هرتك(مازندران، سکه زده اند و دورادور آن سکه نوشته اند بسم‌الله ربی ـوهم چنین‌سکهٔ دیگری را با همین اوصاف دیده بوده‌که تاریخ ضرب آن۳۸ هجری است‌وسکهٔ‌سومی‌را‌که جودت پادشا خوددیده درسال ٦۱ هجری در یزد ضرب‌کرده اند وبخط‌پهلوی‌اطراف آن نوشته بودند عبدالله، بن زبیر ، امیرالمؤمنین .

ولی در هرحال ، این سکه‌ها در ممالك اسلامی رسمیت نداشت ، و معاملات معمولی با دینار و درهم رومی و ایرانی انجام می یافت ، تاآنکه عبدالملك‌بن‌مروان (٦۵ـ۸٦هجری) در صددبر آمد«طراز» رومی رابعربی تبدیل‌کند . (تفصیل آن‌بیاید) امپراتور روم‌که این را شنید ، بسیار بر آشفت و عبدالملك را تهدید کرد که اگر چنان کنداو نیز فرمان‌میدهدروی دینارهای رومی ناسزا به حضرت‌پیغمبرسکه‌زنند. عبدالملك از این تهدید ،بهراس افتاد و از بزرگان اسلام چاره خواست.یکی‌از آنان گفت : از حضرت امام محمد باقر (امام ششم شیعیان) چاره بخواهد و اگرچه این پیشنهاد ، بر عبدالملك‌گران آمد .که از رقیب هاشمی خود استمداد کند ، اماخواه و ناخواه حضرت را از مدینه بدمشق دعوت‌کرد وبعامل خود درمدینه‌چنین نگاشت:

« محمدبن‌علی بن‌الحسین‌را باکمال احترام‌بدمشق روانه کن‌صد هزاردرهم برای‌خرج سفر وسیصد هزاردرهم برای‌مخارج‌خانوادگی‌او بپرداز ووسایل راحتی‌اووهمسفرانش را فراهم کن . » همینکه امام محمد باقر بدمشق رسید، عبدالملك موضوع راعرضه داشت‌حضرت فرمودند«اهمیتی ندارد ... همین‌الان‌استادان ماهررابخواه و دستور بده سکه‌های‌درهم‌ودینارتهیه کنندوروی آن کلمهٔ‌توحیدونام‌رسول‌صلی‌الله علیه‌وسلم‌رانقش نمایندودراطراف آن نام شهری که در آن‌سکه‌زده‌اندبا تاریخ‌سال‌بنگارند وبرای تهیه سکه‌های درهم از سه نوع ، حاضر سازدکه ده تای‌آن ده مثقالی و ده تای آن‌شش مثقالی و ده تای آن پنج‌مثقالی‌باشد ، بقسمی‌که مجموع آن بیست ویك مثقال‌بشود وآنرابسه قسمت‌تقسیم‌کنند که هرقسمتی‌هفت مثقال شود . سپس قالب هائی ازشیشه بسازند و درهم ها راده‌مثقالی و دینار ها را هفت مثقالی بسازند ».

عبدالملك دستور را اجراءکرد وبعمال‌خود فرمان دادکه بجای درهم‌ودینار رومی وایرانی درهم‌ودینار اسلامی رایج‌سازند وهرکس تخلف‌کند باید اعدام شود . درضمن درهم‌ودیناررومی و ایرانی را جمع آوری‌کنند وبسکه‌های اسلامی مبدل سازند » .



سکه عبدالملك مروان

این روایت دمیری است . اما ابن اثیر این رأی را بخالدبن یزیدبن معاویه نسبت‌میدهدومورخان‌دیگر بدیگران منسوب میسازند، بهرحال دیناری‌های‌عبدالملك رادینار دمشقی‌میگویند عبدالملك بعامل خوددر عراق فرمان داد درهم‌هائی‌بوزن۱۵ قیراط ، از قیراط های نقره سکه بزنند و سایر حکام بنی امیه در عراق بنام خلیفه سکه‌هائی ضرب کرده و رایج ساختند .

روی‌یك‌طرف ، سکه‌های اموی(چه‌درهم‌وچه دینار)لااله‌الاالله وحده‌لاشریك له و اطراف آن بسم‌الله بانام شهری‌که در آن سکه ضرب‌شده وتاریخ‌سال نقش‌بوددر طرف دیگردروسط«الله‌احد،الله‌الصمدلم‌یلد و لم‌یولدولم‌یکن‌له کفواً احد»نوشته‌میشد. و در اطراف آن چنین مینگاشتند :

«محمدرسول‌الله،ارسله‌بالهدی‌ودین‌الحق‌لیظهره‌علی‌الدین کله‌ولو کره‌المشرکون»

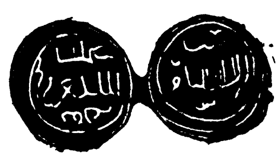
(محمد(ص) پیغمبر خدا است اورا برای راهنمائی و آئین درستی و راستی فرستاد تا بر همهٔ آئین‌ها پیروز آید اگر چه مشرکان آنرا نخواهند) .

ازآنموقع که‌سکه‌های‌اسلامی‌رایج شد ، درهم ودینار رومی‌وایرانی درممالك اسلامی از اعتبار افتاد .

بهترین سکه‌های اموی سکه هبیری بوده‌که عمربن هبیره آنرا ضرب کرد ، ودیگری سکه‌های خالدی ، منسوب بخالدبن عبدالله بجلی ویوسفی منسوب‌به‌یوسف بن عمر که هرسه‌از عمال اموی درعراق بودند وبقدری این‌سکه‌ها عالی‌بود که‌منصور خلیفهٔ عباسی دستور داد برای دریافت مالیات فقط سکه‌های فوق را بپذیرند .

پول های رایج‌ممالك اسلام، تاریخ مفصلی دارد که ذکر آن در اینجا بی‌مورد است ولی درکتاب مصرالحدیث خود(مصر تازه) بیشتر پولهای رایج ممالك اسلامی را نگاشته‌ایم و نام‌کسانی که آنرا سکه زده‌اند ، ذکرنموده‌ایم‌واینك بطور اختصار میگوئیم که سکه های اسلامی در پایتخت‌های اسلامی و در شهرهای مهم شام‌وعراق و اندلس وخراسان وهند وغیره ضرب میشد و بمقتضیات زمان‌ومکان و سلاطین‌وامراء حجم وشکل آن تغییر می‌یافت .

در ابتداء سکه‌ها باحروف کوفی نقش‌میشد سپس در زمان العزیز محمدبن صلاح‌الدین‌ایوبی پادشاه مصر بسال ٦٢١ هجری بخط نسخ عادی تبدیل شد .



سکه‌العزیز بالله

ظاهراً تا اوایل قرن دوم‌هجری نام شهر راروی‌سکه نمی‌نگاشتند وفقط تاریخ سال (سنه) رامیگذاشتند، آنگاه کلمه (سنه) به (عام) تغییر یافت وغالباً چنین مینوشتند : شهور سنه (از ماه های‌سال فلان) ویا شهور عام (از ماه‌های سال فلان) در زمان سلطنت(خلافت) فلان .

تاریخ ضرب سکه ، ابتداء با حروف ولی بحساب ابجد نگاشته میشد ؛ سپس تاریخ‌را با رقم نگاشتند قدیمی‌ترین سکه‌ای که‌با تاریخ ارقام بدست آمده‌متعلق‌بسال ٦١٤ هجری میباشد .

ضرابخانه . در آن ایام هم مثل حالا هردولتی ضرابخانه‌ای داشت وهدولتهای

اسلامی در غالب شهرهای مهم مانند بغداد ـ دمشق ـ مصر ـ قرطبه ـ قاهره وغیره



ع - مسکوکات عباسیه

ضراب خانه‌هائی دایر کرده بودند و از بابت‌ضرب سکه مالیات مهمی دریافت‌میداشتند وآنرا بهای هیزم ومزدسکه زدن میگفتند . معمولا مالیات صد درهم یك درهم بود وگاه بیشتر یاکمتر دریافت میداشتند .

اگر چه میزان در آمد ضرابخانه‌های اسلامی بطور کامل معین نیست ولی‌در هر صورت در آمد مزبورکم نبوده است ، مثلا در کتاب نفح‌الطیب (تاریخ اندلس) مذکور است‌که در قرن‌چهارم هجری درزمان بنی مروان در آمد سالانه ضرابخانهٔ اندلس ۲۰۰ هزار دینار میشد وهر دیناری هفده درهم صرف میگشت .

حال اگرمطابق حساب بالا . مالیات ضرابخانه را صد یك‌بگیریم‌تنهادراندلس که یکی از ممالك‌اسلامی بود سالی بیست‌میلیون دینار سکه میزده اندو این‌مبلغ مساوی یاده‌میلیون‌لیره میشود، درصورتیکه دولت‌بریتانیا درحال حاضر(موقع تألیف کتاب۱۹۰۲ میلادی)که به منتهای عظمت وقدرت رسیده‌سالی‌پنج میلیون لیره سکه میزنند (۱)واگرمبلغ بیست میلیون‌دینار درضرابخانه‌های اندلس‌سکه میخورده، البته در بغداد پایتخت عباسیان وقاهره پایتخت فاطمیان وسایر شهرهای بزرگ‌اسلامی‌نیز مبالغی پول ضرب میشده ومجموع پولهائی که سالانه در سراسر ممالك اسلامی‌سکه میخورده ، ازده‌هامیلیون دینار افزون میشده است‌که طبعاً از تمدن عظیم و باقدرتی حکایت‌داشته‌است. این‌رانیز بگوئیم که گاه‌میشددولتی‌دراسلام‌پدید میآمدومدتی‌بدون تأسیس ضرابخانه با پول دولتهای‌دیگر معامله‌میکرده وبعداًسکه میزده است‌وبعضی اوقات، در پایتخت‌پول سایرشهرستانها وپول خود پایتخت بمصرف میرسیده‌است ودر هرحال چنانکه گفته شد تعیین میزان قطعی پولهائی که در ممالك اسلامی سکه میخورده فعلامقدور نیست . عمل سکه زدن در آن اوقات ،خیلی بدوی وعادی‌انجام میگرفت، باینقسم‌که روی تیکه آهن، عبارات‌مطلوب‌را وارونه‌حك‌میکردند ، سپس طلا ونقره را بمدار معین (دینار ـ درهم) تقسیم مینمودند و آهن را روی آن‌گذارده باچکش میکوفتند تانقش سکه برطلا ونقره معکوس شود، نام‌آن تیکه‌آهن‌بزبان

۱ـجرجی زیدان ،فراموش کرده که درممالك بریتانیاوسایر ممالك متمدن‌دنیا بیشتر معاملات ،باحواله و بااسکناس انجام می‌یابد وبه پولهای فلزی چندان احتیاج نیست . مترجم

عربی سکه بوده سپس نقشی را که ازسکه روی پول میافتاد ، بنام سکه خواندند و بعد از مدتی عمل ضرب سکه طلا و نقره و نظارت درانجام آن عمل و شرایط ولوازم آنرا نیز سکه گفتند واین عنوان برای آن عمل علم شد درضرابخانه های اسلامی کارمندان وکارگران متعدد مشغول بودند که ازآن جمله مأمورین وزن ، مأمورین سنجش عیار، مأمورین ضرب وامثال آنان بشمارمیآمدند .

طراز یا علامت رسمی . یکی از نشانه‌های دیگر خلافت طراز بود که قبل از اسلام نیز درایران وروم معمول میشد، باینقسم که امپراتوران و شاهنشاهان روی لباسهای ابریشمی وحریروپشمی مستخدمین دولتی نام پادشاه ویا علامت مخصوص آن دولت را می‌نگاشتند . یعنی تاروپود منسوجی را با رشته‌های طلا ویا نخ‌های رنگین (غیر ازرنگ پارچه) بهم بافته وروی لباس مستخدمین میگذاردند تامعین شود که پوشندهٔ لباس ، مستخدم کدام دولت وپادشاه میباشد ، چنانکه امروزه هم این رسم در میان ممالك متمدن معمول است وکارمندان لشکری و کشوری هردولتی بوسیله تاج ، ستاره ، شمشیر ، تکمه باند وامثال آن بخوبی شناخته میشوند بعلاوه درجات ومقام آنان نیز بدان وسیله مشخص میگردد .

درایران وروم، غالباً این علامات (طراز)را با تصویرپادشاه ویاتصویرهای دیگر تعیین میکردند وهمینکه خلفای اسلام برتخت شاهنشاهان ایران و امپراتوران روم برآمدند بفکر افتادند که موضوع طرازرا نیزازآنان تقلید کنند . اما چون نگاشتن تصویر مطابق پاره‌ای از احادیث نبوی حرام بود ، لذا بجای تصویر نام خود ویابعضی کلمات دیگررا که دلالت بردعا ویا فال نیك داشت بجای تصویرروی پارچه‌ها نگاشتند وآنرا طرازاسلامی نامیدند .

نخستین خلیفه‌ای که طراز اسلامی را معمول داشت ، عبدالملك بن مروان اموی بود ، چه که خلفای راشدین با سادگی آمدند ورفتند اما خلفای اموی که با رومیان وایرانیان آمیزش داشتند بسیاری ازرسوم درباری آنها را اقتباس کردند ، که از آن جمله یکی هم طرازبود وباآن پرده‌ها ولباسها وظرفها وامثال آنرا زینت میدادند . اتفاقاً مسلمانان طرازرا تامدتی با همان خطوط رومی استعمال میکردند و بیشتر طرازها بخصوص قرطاس (یك نوع کاغذ الوان پرنقش ونگارمصری که باآن ظرفها ولباسها

را تزیین میکردند)درمصر ساخته میشد وچون غالب مردم مصر ، در آن اوقات بدین مسیح باقی مانده بودند طرازها را بخط رومی وبا این عبارت مینگاشتند(بنام پدر وپسر وروح‌القدس)واین‌جریان همچنان‌دوام داشت تا آنکه روزی‌درمجلس‌عبدالملك قطعهٔ قرطاس آوردند عبدالملك بفکرش‌رسید که معنی کلمات روی قرطاس را بداند وهمینکه ترجمهٔ عربی آنرا دانست ، بسیار برآشفت که‌چگونه مسلمانان‌ندانسته‌باآن شعارمسیحی دمساز گشته‌اند لذا فوری نامه‌ای به‌برادرخود عبدالعزیز بن‌مروان‌والی مصر نگاشت که بکلیهٔ‌طرازنگاران دستور بدهد بجای طرازرومی مسیحی بزبان‌عربی (لااله‌الاهو) بنگارند .

عبدالعزیز آن دستور را اجراکرد وقرطاس های سایرممالك نیز بهمان ترتیب بکارافتاد ولی دراصل وماهیت آن تغییری داده نشد .

عبدالملك پس ازمعمول داشتن طرازاسلامی بتمام‌ممالك تابعه‌خود دستورداد ، که طرازهای رومی‌را باطل کنند و بجای‌آن طراز اسلامی بکاربرند و متخلفین‌را با زندانهای‌طولانی وتازیانه‌های دردناك کیفردهند .

بزودی قرطاس‌های اسلامی بروم رفت وامپراطورروم ازترجمهٔ آن آگاه‌گشت بی‌اندازه در خشم شد و نامه‌ای بدین مضمون نگاشته بـا هدیه هـای فراوان ، نزد عبدالملك فرستاد واینك متن نامه :

«کارگاه های قرطاس سازی مصروسایرشهرها و ممالك تاکنون با طراز رومی نگاشته میشده وخلفای پیشین‌بآن اعتراضی نداشتند اگر آنها خطا نکرده‌اند ، پس توخطاکرده‌ای واگرتو خطا نکرده‌ای ، پس آنها خطاکرده‌اند . حال‌اختیار باتواست ، که هریك ازاین دوراه را برگزینی» .

فرستادهٔ امپراتور ، باهدیه‌ها ونامه نزدعبدالملك آمد ، وازوی‌درخواست کرد که اجازه دهد طرازها بحال سابق برگردد ، عبدالملك هدیه‌هـای امپراتور روم را برگردانیده گفت : نامه جواب ندارد و خواهش امپراتور پـذیرفته نمیشود امپراتور مجدداً نامه نگاشته وهدیه های بیشتری فرستاد اما خلیفه ازرأی خـود برنگشت وهدیه ها را پس فرستاده نامه‌ها رابی‌جواب میگذاشت . امپراتور روم که این‌رادید،

خلیفه را بموضوع سکه‌های رومی و نگاشتن ناسزا بر روی آن سکه‌ها تهدید کرد وچنانکه گفته شد، خلیفهٔ اموی بجای سکه های رومی سکه های اسلامی را ضرب کرده رایج ساخت .

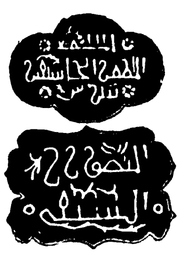
ظاهراً پس ازمعمول شدن قرطاس های اسلامی خلفا بفکر طرازافتادند و نام ولقب خود راروی لباس سپاهیان وکارمندان دولت نگاشته آنرا جزء نشانه‌های‌رسمی خلافت قراردادند بقسمی که تا آن علامت های‌رسمی روی لباس مستخدمین‌وپرچمها باقی بود ، قدرت‌وحکومت خلیفه وقت رسمیت داشت و بر انداختن آن علائم ، نشانهٔ زوال حکومت خلیفه ، یا نشانهٔ خروج بر خلیفه بود . چنانکه مأمون پس از اطلاع برنقض عهد برادرش امین دستور داد طرازخلافت وی را ازپرچمها و لباسهای رسمی (درخراسان) براندازند .

خلفاء ،ادارات‌مفصلی برای تهیهٔ طراز تأسیس‌کرده بودندکه آنرا « طرازخانه» و مدیر آن را « صاحب طراز » میگفتند صاحب طراز حقوق کارگران طرازخانه را می‌پرداخت و دریافت و تهیه طراز و جزئیات‌کار آن نظارت میکرد و در زمان امویان و عباسیان طراز خانه به منتهای عظمت و شکوه رسید و صاحبان طراز (مدیران‌کارخانه طرازسازی) ازمیان مأمورین مقرب ودوستداران مخصوص خلیفه انتخاب‌میشدند. خلفای فاطمی مصر ـ خلفای اندلس ـ پادشاهان ممالك اسلامی ایران وغیره که معاصرخلفای اسلام بودند طرازخانه های مفصل وبا شکوهی برای خود ترتیب داده بودند .

خلفای فاطمی برای تهیه لباسهای رسمی و خلعت هائی که بکارمندان خود میدادند ، علاوه برطرازخانه جامه خانه‌ای تشکیل داده بودندکه آنرا دارکسوه میخواندند بهای لباسهائی که ازجامه خانه خارج میشد، بسالی ششصد هزار دینار میرسید، خلفای‌فاطمی معمولالباسهای حریروعمامه زربفت با طرازطلاکاری‌بکارمندان خویش خلعت میدادند وتنها بهای عمامه مزبورپانصد دینارمیشدگذشته ازخلعت‌های عادی خلفای فاطمی ، سالی دوبارلباس (زمستانی) بملازمان وخدمتگزاران دربار خود میدادند و این ملبوسات از عمامه شروع میشد و بزیرجامه منتهی میگشت

وبطوريكه مورخين نوشته‌اند : درسال ٥١٦ هجرى ١٤٣٠٥تيكه لباس ازجامه‌خانهٔ قاهره‌بيرون آمد. مقريزى فصل جداگانه‌اى راجع بلباس‌هاى جامه خانه و انواع آن نگاشته است تا دولت‌هاى اسلامى قدرت وعظمت داشته‌اند ، طرازخانه باوضع‌مجلل وباشكوهى اداره ميشد وهمينكه ممالك اسلامى روبانحطاط گذارد ، طرازخانه از رونق‌افتادو بيشتر آن‌مؤسسات تعطيل‌شد ،اماتشريفات معموله طرازبرجا ماند ، منتهى بجاى‌اينكه‌طرازرادرطرازخانه‌تهيه كنند،بكارخانه‌هاى‌بافندگى‌عمومى دستورميدادند، نام ونشان سلطان يا اميررا با ابريشم ويا زر و سيم روى پارچه نقش كنندواين‌همان است‌كه باسم پارچه مزركش (از كلمه فارسى زر) خوانده ميشد چنانكه سلاطين (مماليك) مصرنيزاين رسم را داشتند وامناى دولت عثمانى نيزرسم طغراء و نوارهاى مزركش افسران وساير كارمندان‌رسمى وعلامت‌هاى دولتى ديگررا دركارخانه‌هاى عمومى تهيه ميكنند .

واما هلال دولت عثمانى تا آنجا كه ما ميدانيم ارتباطى با طراز خلفاء ندارد



پارچه‌اى كه نام‌سلطان روى آن‌بافته شده است

چون خلفاى سابق اسلام‌علامتى‌بشكل‌هلال ويامانند آن‌نداشتند ، فقط پرچمهاى رسمى آنان رنگهاى مخصوصى داشت‌كه تفصيل آن‌خواهدآمد وظاهراً نام‌ولقب خليفه همانطوركه روى سكه‌ها نقش ميشده ، روى پرچم واسلحه نيزنگاشته مى شده است .

چنانكه ابن خلكان درشرح حال العزيزبالله خليفه فاطمى ميگويدكه كشورروى‌وسعت يافت وشهرهاى‌حمص ، حماة ، شيزر ، حلب‌بتصرف‌اودرآمد ومقلدبن مسيب‌فرماندارموصل‌بنام العزيزخطبه‌خواند واسمش را روى سكه وپرچم‌ها (بنود) نگاشت .

ونيزابوالفداء ، راجع باستيلاى بجكم بربغداد ميگويد ، كه وى‌بخدمت ابن رايق رسيد وخود را بوى‌منصوب‌ساخت ، تاحديكه روى‌پرچم‌خويش(رايقى) نگاشت ازآنروميتوان‌گفت ،كه‌دراوايل اسلام فقط روى‌پرچم خلفا نـام مينگاشتند و سپس هراميروصاحب قدرتى مثل خليفه پرچم‌نگارى مخصوصى پيداكرد .

وعلاوه برپرچم وبيرق‌منبروتخت وصندلى وحتى موسيقى‌نيزازنشانه‌هاى‌رسمى خليفه شناخته ميشد وبزودى تفصيل آن خواهدآمد .

استانداری یاولایت

استانداری پیش از اسلام مقصود از استانداری (ولایت) فرمانروائی ازطرف پادشاه برکشورهای تابعه بود . این نوع فرمانروائی ازدیر زمانی معمول بوده‌است.هنگامی که مسلمانان شام‌را گشودند آن‌کشور یکی از استانهای روم بود و باستان شرقی نامیده میشد وازیازده شهرستان (اقلیم) تشکیل میبافت وهرشهرستان چند شهرویك‌مرکز (قصبه) داشت . اینك نام استان‌شام وتقسیمات آن :

شام یاباستان شرق

نام شهرستان	شمارهٔ شهرهای آن	نام‌حاکم‌نشین آن
۱ ـ سوریه اول	۹	انطاکیه
۲ ـ سوریه دوم	۷	حماة
۳ ـ سوریه سوم	۱۳	مونبوك
٤ ـ فنیقیه‌اول یادریائی	۱۲	صور
٥ ـ « دوم یا لبنانی	۱۳	دمشق
٦ ـ عربیه : حوران	۱٤	بصری
۷ ـ جزیره یابین‌النهرین	۱۳	دیاربکر
۸ ـ اسروانا	۱۲	اورفا
۹ ـ فلسطین اول	«	قیساریه
۱۰ـ « دوم	«	بیساریه
۱۱ـ « سوم	«	پترای سنگی

هرشهرستانی (اقلیم) فرمانداری داشته‌که غالباً آنرا بطریق میگفتند و البته

بطریق غیر ازپاتری آرك (رئیس روحانی) است چون بطریق یا(پتریك) عنوان دسته‌ای از اشراف روم بوده که‌ازموقع تأسیس‌شهر(روم) دارای نفوذ وقدرت بوده‌اندوهمینکه کشور روم ، بدوقسمت‌تقسیم شد این دسته‌ازاشراف‌تقریباً بیکاره شدندوبعدازآنکه رومی ها درافریقا وشرق مستعمره هائی یافتند این اشراف قدیمی راکهٔ دارای شأن وشوکت خانوادگی‌بودند، برای‌حکومت‌های مستعمرات‌بشام‌ومصر واطراف فرستادند استاندارشام برای هرشهرستانی یك فرماندار تعیین میکرد که باسپاهیان در سنگر ها میزیستند، ولی‌استاندارکل‌شامات درانطاکیه‌میزیست‌واختیارعزل‌و نصب‌فرمانداران باوی‌بودهمینقسم‌مالیات‌تمام‌شامات‌راازاستاندارجمع میکردواز آن‌عایدات،بکارمندان لشگری وکشوری قلمروخود حقوق میداد. مصر نیزمانند شام استاندارکل داشت‌که دراسکندریه اقامت میکرد وبرای شهرستانهای تابعه فرماندار میفرستاد .

استان عراق‌وممالك فارس(ایران)نیزدارای همین‌تقسیمات بود . منتهی‌استاندار عراق وفارس‌که درنزدیکی پایتخت‌میزیست اختیاراتش بالنسبه محدود میماند .

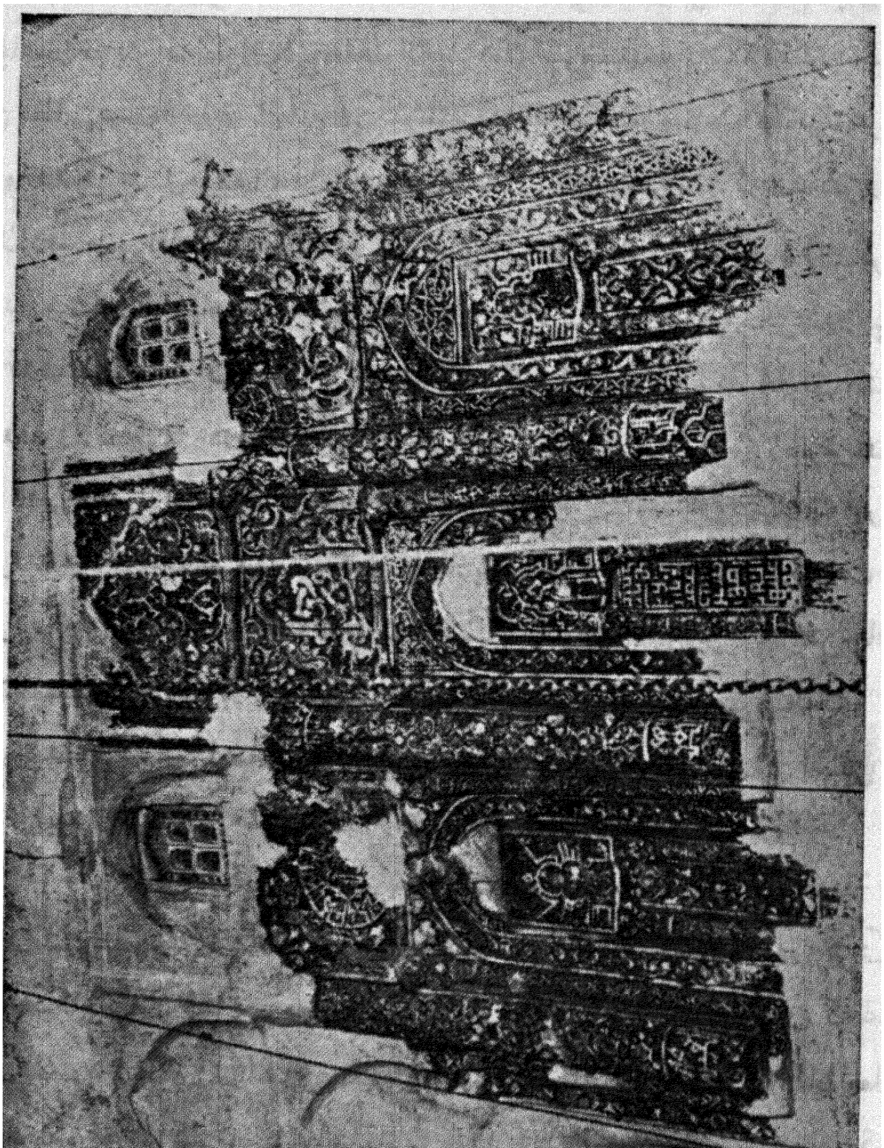
استانداری در اسلام.مسلمانان‌که‌بکشور گشائی برخاستند،معمولافرماندهان سپاه‌را استانداران‌تعیین‌میکردند وبجنگ میفرستادند که اگر آن کشوررا گشودند، استاندار آنجا باشند . واززمان‌حضرت رسول (ص)این‌رسم معمول‌بود چنانکه‌درسال هشتم هجری‌حضرت رسول (ص) ابازیدانصاری وعمروعاص را بانامه ای برای‌دعوت وتبلیغ‌اسلام‌مأمور نموده فرمودند :

«بروید ومردم را براه راست وخدای یگانه وپیغمبر (ص) برحق دعوت کنید وهر کجا دعوت شماراپذیرفتند عمروعاص، فرمانروای آنجاباشد وابازید بمردم آنجا احکام دین بیاموزدوپیشوای نمازباشد» وهمینطورهم شد. درزمان خلافت‌ابوبکر نیز مرسوم‌بودکه هرکس را برای‌فتح قسمتی‌ازشام میفرستادند وپرچم بدست اومیدادند فرمانروائی آن قسمت را نیز پیشاپیش باو واگذار میکردند که اگر آن ناحیه را گشود ، فرمانروای آن محل باشد ، باینقسم که در آغازکار ابوبکر ، سه دسته‌سپاهی روانهٔ شام ساخت ، اول بسرکردگی عمروعاص مأمورفتح فلسطین ازراه‌ایله .

دوم : بسرکردگی یزید بن ابی‌سفیان مأمور فتح دمشق ازراه تبوك .

سوم : بسر کردگی شرجیل بن حسنه مأمور اردن ازراه تبوك .

درعین حال، فرماندارى نواحی‌مزبور نیزبآنان‌واگذارشد وابوبکربآنها گفت: هرجائی راکه کشودید فرماندار آنجاخواهید بود .



اما عمر استانداری‌تمام شامات را(مانندزمان‌رومیان) بابوعبیدهٔ جراح دادکه درزمان صلح وجنگ فرمانروای کل‌باشد واختیارعزل ونصب حکام جزء نیزدردست

ابوعبیده بود با این فرق که استاندار کل رومی در انطاکیه میزیست واستاندار کل مسلمانان دردمشق ماند. چه که بدستورعمر، مسلمانان نبایستی درجائی اقامت کنند که میان آنها ومدینه آب یادریاباشد.

درابتدای کارفرمانداران و استانداران اسلامی همان فرماندهان سپاه بودند وباسپاهیان خویش دراطراف شهرها بعنوان پادگان میزیستندوچنانکه گفته شد، سپاهیان اسلام مطابق دستورخلیفه از آب نمیگذشتند ودرنقاطی میماندندکه بصحرای عربستان از راه خشکی متصل میشد. مسلمانان درشامات چهارلشگر داشتند که دردمشق وحمص واردن وفلسطین اقامت میکردند و از آنرو آن شهرستانها بنام اجناد (لشگرگاه) خوانده میشد. اماسپاهیان اسلامی عراق در بصره وکوفه اقامت میکردندوسپاهیان مصر درفسطاط واطراف اسکندریه میزیستند کلیهٔ این سپاهیان در اطراف شهرها میماندند وازسکونت درده هاوشهرها احترازمیکردند وبامردم بومی آمیزش نداشتند چون عمر بسختی آنهارامنع کرده بود که بشهرهاوده‌هانروند وبامور زراعت نپردازند از آنرو همینکه بهارمیرسید سپاهیان، چارپایان خود را بامأمورین زیردست وچند سرکرده بچراگاه های نزدیك روانه میساختند زیرا به پرورش وفربه ساختن چارپایان اهمیت بسیارمیدادند، ازآنجمله عمروعاص، بسپاهیان خود درمصر میگفت:

«بدانیدکه من اسبان را مانند سواران رژه میبینم واگرسواری اسبش لاغر وخودش (بدون جهت) فربه‌شده باشد ازحقوق ورتبه‌اش میکاهم».

هرسال هنگام بهار عمروعاص بسپاهیان خود درمصر اجازه میداد در ده ها واطراف شهرها بچرای اسبان وگردش بپردازند اما با مردم آن نواحی آمیزش نکنند. درآن هنگام بیشتر دهاتیان مصر قبطی ورومی بودند وسپاهیان مسلمان که غالباً در اطراف سمنود ـ منوف ـ اهناس ـ طحا درحرکت میآمدند بامردم آن نقاط معاشرت نمیکردند، چه که اکثریت با نامسلمانان بود و اگر اختلافی روی میداد، قبطیان ورومیان بمسلمانان صدمه میزدند وآرام ساختن شورشیان دهاتی کار آسانی نبودو باین جهات همیشه مسلمانها ودهاتیان بومی دوردور میزیستند وحتی تاقرن دوم هجری درده های مصر مسجد وجود نداشت. تاآنکه درسال ٢١٦ هجری، مأمون خلیفهٔ عباسی بآن

وضع خاتمه داد واسلام را در ده‌های مصر منتشر ساخت.

وضع اندلس نیزچنین بود که مسلمانان پس ازفتح آنکشور، در سال۹۲هجری متعرض اموراداری وسیاسی ودینی مردم آنجا نشدند. فقط فرماندهی کل‌قوا وفرمانروائی عمومی را برای‌خود حفظ کردند و باستثنای شام و عراق که در زمان امویان وعباسیان نزدیك پایتخت اسلام قرار داشت، اوضاع کلیه ممالك تابعهٔ اسلام همینطور بود که فرمانروایان اسلام، بکلیات امور میپرداخته و از مداخله در اوضاع اجتماعی مردم خودداری میکردند.

درزمان خلفای راشدین، استانداران همان فرماندهان‌قوا بوهند وبیشتر ازهر چیز مراقبت داشتند که مالیات جمع آوری شود ومسلمانان نماز جماعت را بپا دارند وچنانکه سابق گفته شد امور داخلی مصر وشام وعراق، پس از فتح اسلام تا اواسط امویان قبل از اسلام اداره میشد و تدریجاً از اواخر دورهٔ خلفای‌راشدین اموراداری این کشورها از دست کارمندان بومی بکارمندان عرب منتقل گشت ، تا آنکه در زمان عبدالملك بن مروان،کلیه ادارات و دفاتر ممالك اسلامی بدست مسلمانها (اعراب) افتاد وسلطنت اسلامی در تمام شئون اجتماعی مستقر گشت واز آن موقع فرمانروائی ممالك (استانداری‌ها) بنا بمقتضیات زمان ومکان تغییر یافت. امـا بطور کلی دو نوع استانداری (فرمانروائی یا امارت) معمول بود که یکی را امارت عامه و دیگری را امارت خاصه میخواندند.

وامارات‌عامه نیز بردوقسم بود که یکی را استکفاء و دیگری را امارت‌استیلا می گفتند.

امارت استکفاء چه‌بود؟

امارت استکفاء چنان بود که خلیفه مردی را شایستهٔ‌همه کار میدید واو راباا اختیارات تام وتمام بفرمانروائی‌میگماشت و این اختیارات تام عبارت بود از :

۱ـ ادارهٔ آرتش از نظر مالی وجنگی(مگراینکه خلیفه حقوق آنان را تعیین کرده بود). ۲ـ تعیین‌قضاة وفرمانداران. ۳ـ نظارت در دخل‌وخرج وتعیین‌مأمورین لازم. ٤ـ حمایت از دین اسلام ودفاع از نـاموس مسلمانان. ٥ ـ اجرای احکام شرع

(حدود). ٦ـ پیشوائی در نماز. ٧ـ سرپرستی حجاج. واگر آنکشور با دشمن هم‌مرز بود فرمانروای کل، علاوه بر این هفت مأموریت باید بادشمن بجنگد وغنائم جنگی را جمع آوری کرده، پنج یک را بمستحقان بدهد. (تفصیل این موضوع در قسمت آرتش و دارائی خواهد آمد) بیشترممالك اسلامی که (مانند شام در زمان عباسیان و عراق در زمان امویان وخراسان درهردودوره) از مرکز خلافت دور بودند بهمین ترتیب اداره می‌شدند .

مشهورترین این استانداران(امیران) در زمان امویان در عراق عبارتند از: زیادبن ابیه ، پسرش عبیدالله بن زیاد ، بشربن مروان، حجاج بن یوسف، یـزید بن مهلب،مسلمة بن عبدالملک، عمر بن هبیرة ، خالدبن عبدالله قسری ، یوسف بن عمر ثقفی، عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز ، یزیدبن عمر بن هبیره.

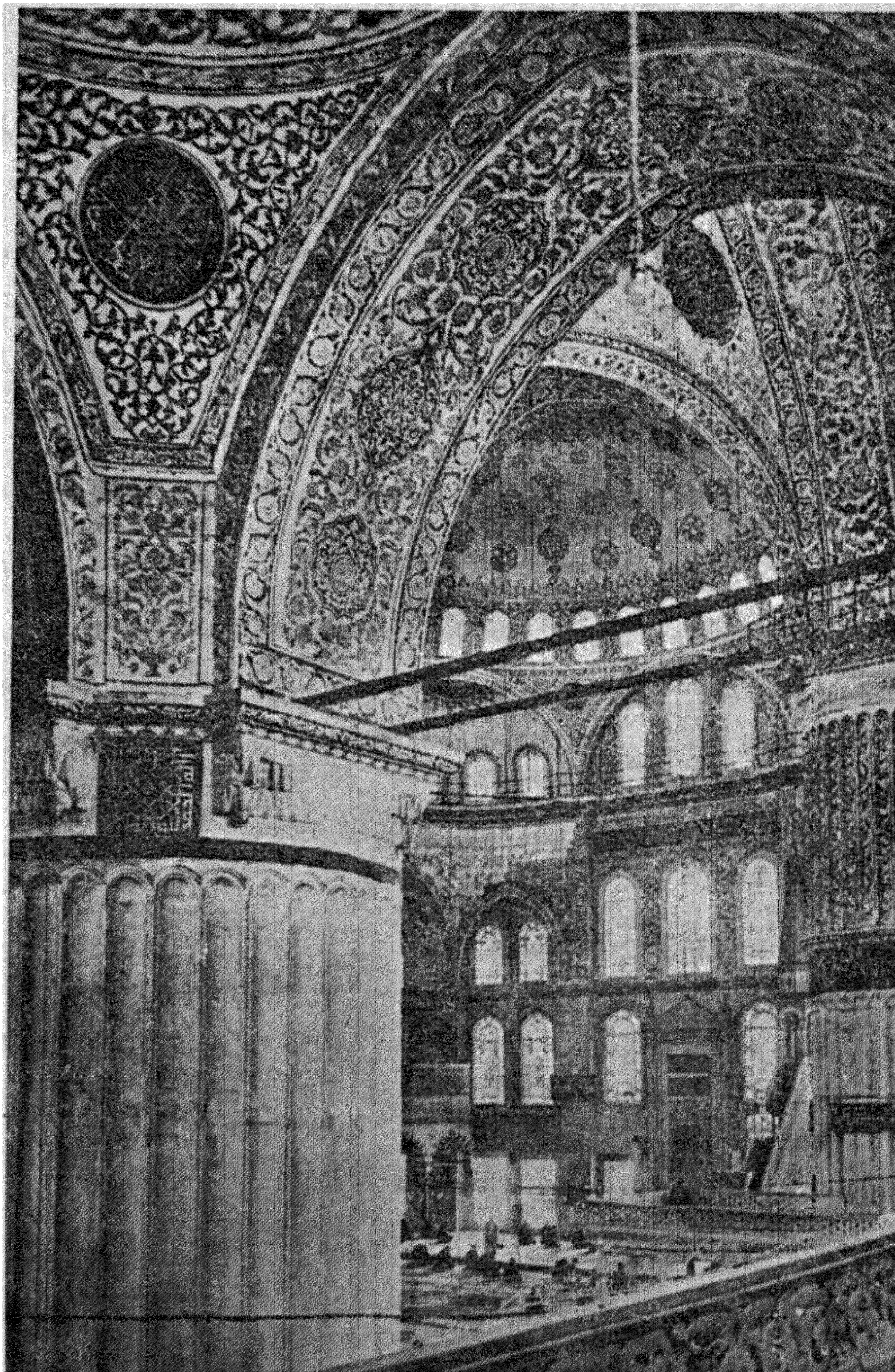
اینان را امیر عراقین (بصره وکوفه) نیز میخواندند و اختیارات آنها نامحدود بوده ، مثل پادشاهان مستقل در قلمرو خویش حکومت میکردند . فرمانداران را عزل و نصب مینمودند مالیات میگرفتند حقوق بکارمندان لشگری و کشوری میدادنـد اصلاحات عمرانی (مانند ساختن پل ویـا کندن ترعه) انجام میدادند و بقیهٔ درآمد را بشام برای خلیفه میفرستادند .

در مصر نیز چنین استاندارانی میفرستادند که نامی‌ترین آنها عمروعاص میباشد و چه بساکه عامل(استاندار) مصر از سایر همرتبه‌های خود مستقل‌تر بود . چنانکه معاویه بعدازاستفاده ازتدبیر عمروعاص در شکست دادن علی(ع) اختیارات واستقلال زیادتری بعمروعاص داده او را امیر مصر کرد وهمین قسم زیادبن ابیه رابا اختیارات فوق‌العاده بخراسان ومغیرة بن شعبه رابا همان وضع بکوفه مأمورکرد تا بدانوسیله این مردان کاردان با تدبیر تطمیع بشوند و برای معاویه خوش خدمتی کنند .

عباسیان هم این رویه را ادامه دادند، منتهی استان عراق راکه نزدیک بغداد بود برای خود نگاهداشتند واستانداران (صاحب اختیار) کل را باستانهای دوردست مانند شام، مصر ، خراسان وممالك ترك و ماوراءالنهر فرستادند .

در زمـان هرون‌الرشید خاندان برامکه نفوذ کلی یافتند، باینقسم که هرون

فرمانروائی نواحی غربی کشور را از شهر انبار تا افریقا) به جعفربن یحیی برمکی



ت- استامبول : داخل مسجد سلطان احمد

واگذارد وفضل برادرجعفر را بفرمانروائی قسمت شرقی (از شیروان تا آخربلادترك)

گماشت(۱۷٦هجری) جعفر در مصر میزیست و برای شام وافریقا وسایر نقاط عرب مأمور میفرستاد. اما برادرش فضل از بغداد بطرف خراسان عزیمت کرده در سراسر قلمرو خویش فرماندارانی معین کرده بعراق برگشت، گاه هم خلیفه یکی از خواص خود را باستانداری مملکتی میگماشت و آن شخص از طرف خود قائم‌مقام کل تعیین میکرد و بیشتر درزمان عباسیان ، این نوع مأموریت ها انجام میبافت و در هر حال امارت استکفاء (استانداری تام‌الاختیار) سبب‌شد که رفته‌رفته ممالك اسلامی‌عباسیان بحال تجزیه افتد وهر قسمتی برای خود مستقل شود چه‌که والی یا امیر ، در قلمرو خود استقلال کامل داشت.

فقط برای خلیفه روی منبر خطبه میخواند و بنام اوسکه میزد واگر مختصر در آمدی باقی میماند به بغداد میفرستاد. ودراین‌صورت اگر والی‌مرد باهوشی‌میبود ونقاط ضعف خلیفه را در میبافت، استقلال خودرا‌تحکیم میکرد و با فرستادن‌مختصر وجهی به‌بغداد ویا باشرایط آسان دیگر از هرجهت خود مختار میشد و بهمین‌ترتیب طاهریان درخراسان وخاندان طولون درمصر واغالبه درافریقا استقلال یافتند ودرهر صورت این نواحی‌را استانهای دولت عباسی‌میخواندند منتهی این نوع امارت‌بامارت استیلاء شهرت داشت .

امارت استیلاء چه بود ؟

گاه میشد که خلیفه از روی ناچاری ، کسی راامیر یك ناحیه میکرد . بدیهی‌است چنین امیری هیچ‌گونه شنوائی از خلیفه نداشت و فقط از نظر مذهب و دین ازخلیفه اطاعت میکرد ودرامور سیاسی واداری خود همه‌کاره بود . شرایطی‌که امیر مزبور دربرابر خلیفه متعهد میشد بدینقرار بود :

۱ ـ خلیفه‌راپیشوای‌دین وامورديني وجانشين پيغمبرميدانست . ۲ ـ ازخلیفه اطاعت مذهبی میکرد . ۳ ـ درپیشرفت اسلام با خلیفه همکاری داشت . ٤ ـ اوامر مذهبی درسراسرقلمرو امیرجاری و معاملات و عقود مـذهبی نافذ بود . ٥ ـ حقوق شرعی ، مطابق شرع استیفاء میشد . ٦ ـ در تمـام قلمرو امیر ، حدود شرعی اجراء میگشت . ۷ ـ امیرازدین اسلام ، با تمام قوا حمایت میکرد

امیر میتوانست برای خود وزیر وامثال آن استخدام نماید وچنانکه سابق هم اشاره شد همین امارت سازیها دولت عباسیان را به تجزیه کشانید ودولت‌های کوچکی مانند دولت‌های آل بویه ، طاهریان،غزنویان ، حمدانی ، طولونی ، اخشید و غیره در دولت بزرگ عباسی پدید آورد ، چه که این دولت‌ها همه خود مختار بودند . فقط مبلغ معینی مطابق قرارداد سالانه برای خلیفه میفرستادند و بنام او سکه میزدند و خطبه میخواندند در مقابل امیران یا فرمانروایان مستقل ، امارت را درخاندان خود ارثی میساختند چنانکه خدیوان مصر بادولت عثمانی این نوع رفتار میکنند.(میکردند مترجم).

امارت خاصه . امیر خاص از خود استقلال چندانی نداشت وفقط درحدود معینی میتوانست در کارهای ارتش وسیاست محلی وحمایت ازاسلام ودفاع ازناموس مسلمانان اقدام کند ودرامورمالی وقضائی تابع خلیفه بودحتی درقسمت پیشوائی نمازهم ازخوداختیار نداشت وچه بساکه قاضی برچنان امیری مقدم بودمأمورین دارائی ازطرف خلیفه تعیین میشدند و مالیاتهای مربوط را جمع آوری کرده بخزانه داری مرکزی (بیت المال کل) میفرستادند و حقوق کارمندان لشگری و کشوری را خود مأمورین می پرداختند . دردورهٔ عباسیان امارت خاص چندان معمول نبود .

حقوق کارمندان

همینکه عمر برای ثبت خرج و دخل مملکتی دیوان (دفتر) تأسیس کرد وحقوق افراد ارتش را معین نمود برای کارمندان کشوری هم مقرری تعیین نمود و اولین مرتبه عمار یاسر را بکوفه فرستاده، پیشوائی نماز وفرماندهی آرتش را بوی سپرد و ماهی ششصد درهم برای عمار حقوق تعیین کرد ، بعلاوه برای نویسندگان واذان‌گوها و همراهان عمار نیز ماهانه معین نمود . از آن جمله ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی وعبدالله بن مسعود را برای رسیدگی بامور قضائی کوفه و شریح را برای امور قضائی بصره گماشت. حقوق وجیره دومی ماهی صد درهم ویك ربع گوسفند در روز بود وسومی (شریح) ماهی صد درهم و ده جریب گندم میگرفت (۱) و چنانکه ملاحظه میشود حقوق وجیره

۱-هرجریب ۳۶۰۰ متر مربع است . و مقصود مقدار گندمی بوده که درآن مساحت کاشته میشده و بدست می آمده است . مترجم

عمار یاسر ازهمه بیشتر بود چه که وی پیشوای نماز وفرمانده آرتش بوده ودر واقع امیر محسوب میشد. معاویه والی شام سالی هزاردرهم حقوق (در زمان عمر) داشت عمر در امور مالی بسیار سخت میگرفت و اگر میفهمید که مأمورین وی سودی میبرند از آن سود سهم میگرفت وبه بیت المال میداد.

در زمان امویان، حقوق و امتیازات استانداران (عمال) زیاد شد. مخصوصاً معاویه بآنها بذل و بخشش فراوان میکرد، تا در دوستی او پا برجا بمانند مثلا زیاد بن ابیه را استاندار بصره ـ خراسان و سیستان کرد و آنچه خواست بوی داد و همین قسم بـا عمروعاص رفتار کرد عباسیان هم مانند امویان امتیازات بسیاری بمأمورین خود میدادند و درهرحال مقرری استانداران تابع وسعت استانداری و نوع کار و اهمیت آنان بودچنانکه فضل بن‌سهل‌استاندار‌استانهای‌شرقی سالی سه میلیون درهم مقررش میگرفت.

وزارت . وزارت، بالاترین مقامات دولتی است

مقام‌وزارت امیرالامراء سلطان

عربها چیزی از این مقام ومنصب نمیدانستند و در زمان عباسیان‌این منصب را ازایرانیان اقتباس کردند، ولی اگر مقصود از وزیر کسی را بدانیم که طرف شور و همدست فرمانروای کل باشد البته پیش ازعباسیان هم چنین اشخاصی دردستگاه های دولتی اسلام یافت میشدند، چه که حضرت رسول در جزئی و کلی امور حتی در کارهای خصوصی خود بـا اصحاب مشورت میفرمود و مخصوصاً ابـوبکر را بامور معینی اختصاص میداد، تا آن درجه که عربهای معاشر باروميان و ایرانیان ابوبکر را وزیر پیغمبرمیخواندند، همین قسم عمررا وزیرابوبکر وعلی وعثمان را وزیرعمرمیگفتند منتهی کلمه وعنوان وزیردرابتدای اسلام معروفیت نداشت.

همینکه امویان بخلافت رسیدند و خلافت را بسلطنت تبدیل کردند، ناچار برای ادارهٔ امور قبیله ها ودسته بندی ها وبندوبست ها متوسل بسیاست بازی شدند طبعاًاشخاصی را مورد شور قرار دادندکه دارای شم سیاسی بودند و در واقع همان اشخاص‌وزیران بنی‌امیه محسوب میشدند، بااین فرق که آنها عنوان ومقام وزارت

نداشتند ، فقط کار وزیران را انجام میدادند .

درزمان عباسیان ، امپراتوری اسلام وسعت گرفت واداره امور مملکتی اهمیت یافت ، از آنرو مقام وزیر بالا رفت بسیاری از وظایف خلیفه باو واگذار گشت که از آنجمله نظارت دیوان محاسبات ـ اجرای احکام خلیفه ـ نظارت درارسال مراسلات ازنظرحفظ اسرار خلیفه وامثال آن بود و در واقع مقام وزارت شمشیر و قلم را در دست داشت.

نخسین وزیر بنی عباس ابوسلمه حفص بن سلیمان همدانی وزیر سفاح عباسی بودکه برای اولین بار، بعنوان وزیردردولت اسلامی معرفی شد(۱)ابن خلکان میگوید: پیش از ابوسلمه نه در زمان امویان ونه قبل از آن کسی بعنوان و زیر در دولتهای اسلامی معرفی نشده بود . ابوسلمه همدانی را وزیر آل محمد وابومسلم خراسانی را امیر آل محمد میگفتندو هردوی آنها ایرانی بودند ، عباسیان نخستین فرمانروایان اسلام هستندکه وزارت راتأسیس کرده و آنرا بایرانیان واگذاردند. مهمترین وزیران ایران عباسی آل برمك بودند و اینان چنان در کارهای مملکتی نفوذ وقدرت واستبداد برهم زدند، که هرون ازروی ناچاری ریشهٔ برامکه رابر انداخت بقسمی که بدبختی این خاندان کاملا مشهور است .

اوضاع وزارت در دورهٔ عباسی تغییراتی یافت ، چنانکه در قرن چهارم هجری عنوان صاحب بعنوان وزیر افزوده شد . اسماعیل ابن ابی الحسن عبادبن عباس وزیر مؤیدالدوله دیلمی نخستین وزیری است که دارای آن عنوان(صاحب) شدوپس ازوی سایر وزیران نیز عنوان صاحب گرفتند نفوذ وقدرت وزیران طبعاً مربوط بنفوذوقدرت خلفاء بود. وهمینکه خلفاء ناتوان گشتندوزیران آنهانیز بیکاره ماندندو کسان دیگری دارای قدرت وزارت شدند .که آنهارا امیرالامراء میگفتند .

---

۱ ـ ابوسلمه همدانی را خلال هم می‌گویند ، چون در محلهٔ خرما فروشان منزل داشته و یا از خاندان خرما فروشان بوده است و خلال بزبان عربی بمعنی خرما هم آمده است ، ماشرح حال مفصل این وزیرو سایر وزیران شیعه را درجلد دوم آثارالشیعه (فارسی) نگاشته ایم · طالبان بآن کتاب مراجعه کنند . چاپ تهران ۱۳۰۵ شمسی هجری . مترجم

امیرالامراء. از قرن چهارم هجری به بعدخلفای عباسی بفرمانروایان‌دولتهای کوچك مانند(آل بویه وحمدانیان) عنوان امیرالامرا میدادند امیرالامرا در واقع پادشاه‌ویا مثل‌پادشاه‌بود . اولین کسی که باین عنوان معروف‌شد ،ابن‌رائق‌از بنی‌حمدان امیر بصره بود .

درسال ۳۲٤ هجری الراضی‌امورمملکت رابابن رائق‌واگذارده بوی خلعت‌داد وبنام او پرچم بست و دستور داد روی منبر باسم ابن رائق خطبه بخوانند و اورا امیرالامراء بگویند. ابن‌رائق‌را سلطان بغداد ویاملك‌بغدادهم میخواندند،پادشاهان آل‌بویه تا سال٤٤٩ نیز این لقب را داشتند و از آن‌پس‌این‌عنوان بطغرل‌بیك پادشاه سلجوقی وجانشینان او منتقل‌گشت والب ارسلان بزرگترین پادشاه سلجوقی دارای آن‌لقب‌بوده‌است سرانجام در سال٥٤٧هجری دولت سلجوقیان دربغداد سقوط کرد ، سلاطین آل‌بویه‌در موقع‌اقتدار خود شخصی‌رابنام‌رئیس‌الرؤساءخوانده‌اورانایب‌خلیفه میگفتندوعنوان«امیرالامراء»راخودشان‌بهر کدام ازاعضای‌خانواده که‌شایسته میدیدند اعطاء میکردند. پس‌از سقوط‌آل‌بویه وپیدایش سلجوقیان‌دوباره تعیین امیرالامراء با خلفای عباسی‌شد اگر در اوضاع‌خلافت عباسیان مطالعاتی‌بعمل آیدمعلوم‌میگرددکه یکی از موجبات‌سقوط آنان همین تأسیس منصب وزارت بوده چه که خلیفه تمام کارها را بوزیران وا میگذارد وخودکنار میرفت و بتدریج از ادارهٔ امور مملکت عاجز میماند .

اولین وزیر خلفای فاطمی یعقوب بن‌کلس، وزیرالعزیز بالله میباشد۳٦۳هجری خلفای اموی ـ اندلس مانند خلفای اموی ـ شام در ابتداء کسانی را برای مشورت وهمکاری‌درامور مملکتی‌انتخاب‌میکردندو آنهارا حاجب‌میگفتندسپس‌همان‌حاجب را وزیرخواندند . وزارت امویان‌اندلس‌مانند وزارت عباسیان درخانواده های معینی بارث باقی میماند ، چنانکه بر مکیان در بغداد نیزهمان امتیاز را داشتند .

وزارت تفویض
وزارت تنفیذ

وزارت در ممالك اسلامی دو قسم بود وزارت تفویض وزارت تنفیذ .

وزیر ، تفویضی همه کارها را با فکر و نظر خویش تسویه

میکرد و جز سه موضوع زیرین که مخصوص خلیفه بود ، درهمهٔ کارها ازخوداختیار تام داشت و آن سه موضوع چنین بود :

۱ ـ حق تعیین ولیعهد که وزیر در آن مداخله نداشت ومخصوص خلیفه بود .

۲ ـ خلیفه میتوانست هرکس راکه وزیربکار گماشته ، برکنار سازد،ولی وزیر آن حق رانداشت .

۳ ـ خلیفه میتوانست پیش خود از امامت استعفاء دهد . اما وزیر آن حق را نداشت .

وزرای برامکه ـ یحیی بن اکثم ـ ابن فرات از وزیران تفویضی عباسی بودند وبسیاری ازفرماندهان سپاهیان خلفای فاطمی، همین نوع اختیارات رادارا شدند،خلفای عباسی درپاره‌ای موارد مهر خلافت را بوزیران(تفویضی) میدادندوخودازهرجهت برکنار مینشستند موضوع مهر گرفتن هرون از جعفر وسپردن او ببرادرش فضل نمونه‌ای از نفوذ و اقتدار وزیران تفویضی میباشد.

ونیزحکایت زیرین درجهٔ قدرت ونفوذ وزیران تفویضی را میرساند .

شبی جعفر برمکی دربزم نشسته وسرگرم خوشگذرانی بود ، که ناگاه عبدالملك بن صالح پسری‌عموی هرون بر وی ورود کرد جعفر ازروی مستی‌وسرخوشی بعبدالملك گفت : اگر حاجتی داری ازما بخواه تا بپاداش همراهی های پیشین آنرا انجام دهیم وازانواع نعمت‌ها که بدست ما افتاده تورا بهره‌مند سازیم .

عبدالملك گفت : ظاهراً خلیفه‌ازمن رنجیده‌میل‌دارم ، آن رنجش‌برطرف‌شود.

جعفر ، بدون تأمل پاسخ داد که خلیفه ازتوراضی شد دیگرچه .

عبدالملك گفت:ده‌هزاردینار وام دارم .

جعفرجواب‌داد ، که خودم ده‌هزاردینار وام تورا دادم وخلیفه‌هم دههزاردینار داد دیگرچه ؟

عبدالملك گفت : دوست دارم که با دامادی خلیفه مقام وجاه من برتر گردد ودخترخلیفه را برای پسرم ابراهیم خواستارم .

جعفر بوی پاسخ داد که ازطرف خلیفه غالیه دختر خلیفه را بعقد پسرت در آوردم دیگر چه ؟

عبدالملك گفت : چه خوب است که استانداری (ولایت) هم بر این نعمت‌ها افزوده شود .

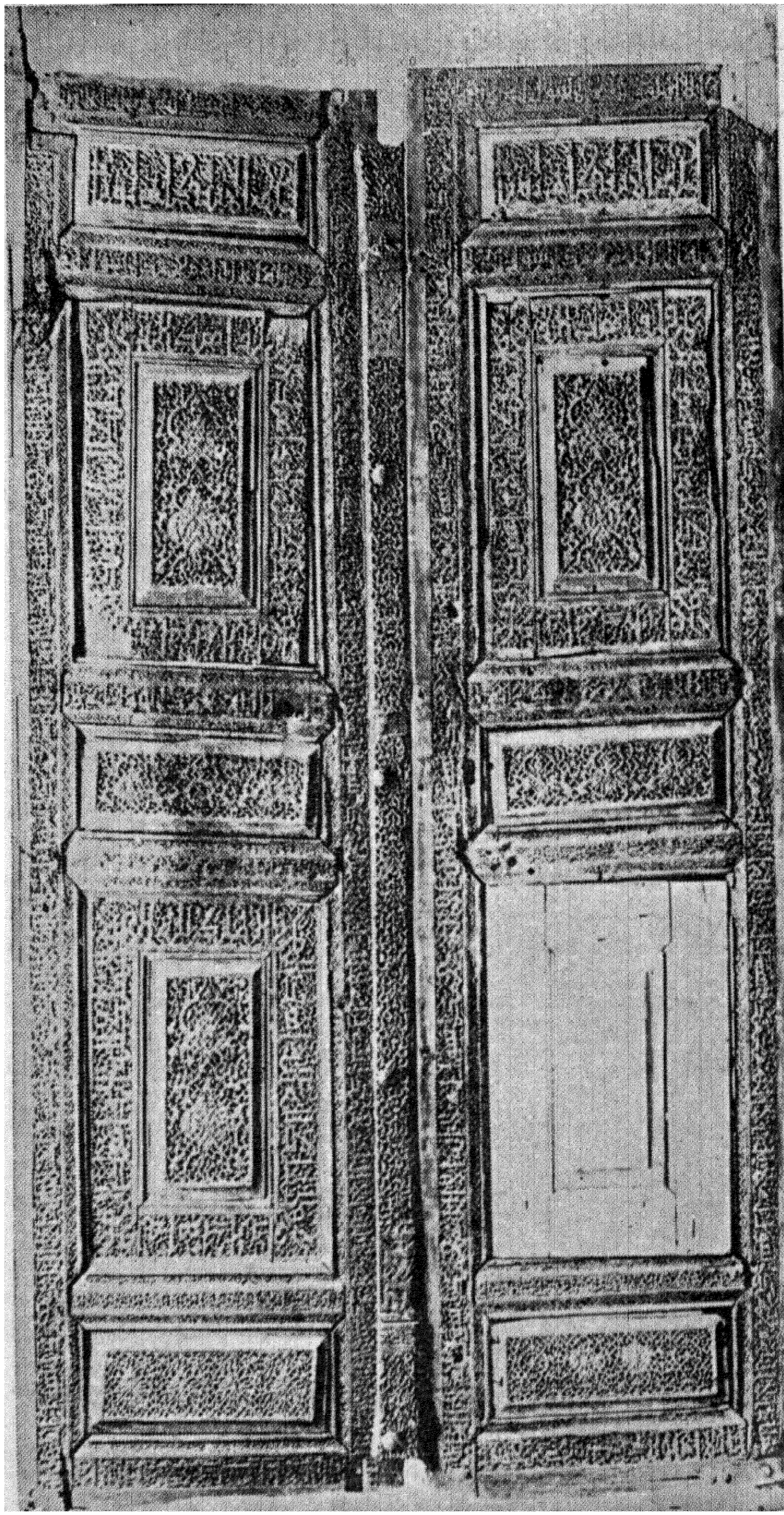
جعفر گفت : ازطرف خلیفه حکومت مصر را باو دادم .

عبدالملك رفت و بزم جعفر تاسحر گاهان ادامه داشت و همینکه جعفر فردای آنروز بخدمت خلیفه آمد ، خلیفه گفت : دیشب بر توچه گذشت ؟ جعفر داستان مجلس عیش را ازسر تا ته بیان کرد و همینکه بموضوع عبدالملك رسید خلیفه که تکیه داده بود راست نشسته پرسید : جعفر تورا بجان پدرت ، بگو به بینم عبدالملك از توچه خواست ؟

جعفر گفت خشنودی خلیفه را خواست ـ توچه پاسخ دادی ؟ گفتم خلیفه ازتو راضی شد و آنگاه چه خواست ؟ ـ ده هزار دینار وام داشت ، آنرا ازمال خودم دادم وده هزاردینار از کیسهٔ خلیفه بر آن افزودم ـ سپس چی ؟ آرزو داشت که با دامادی وانتساب بخلیفه برجاه ومقامش افزوده شود ویکی ازدختران خلیفه را برای پسرش ابراهیم خواستگاری میکرد ـ توچه کردی ؟ من غالیه دختر خلیفه را با اجازهٔ خلیفه برای پسرش ابراهیم نامزد کردم ـ آنگاه چه ؟ استدعا داشت که داماد خلیفه(ابراهیم پسر عبدالملك)دارای مقام استانداری هم باشد . توچه کردی؟من گفتیم که خلیفه حکومت مصر را باوداده است .

خلیفه پس ازشنیدن این اظهارات . فوراً تمام وعده‌های جعفر را تنفیذ واجراء کرد، بسیاری ازخلفای عباسی بیك وزیر چند منصب ومقام میدادند . چنانکه فضل‌ـ بن سهل هم وزیر وهم فرمانده سپاهیان بود وازآنرو ذوالریاستین لقب داشت .

وزیر تنفیذ . وزیر تنفیذی، ازخود اختیاری نداشت وفقط اوامر خلیفه رااجراء میکرد ودر واقع رابط میان مردم وخلیفه محسوب میشد وعرایض اهالی را بخلیفه رسانیده ، جواب میگرفت ویاعزل ونصب مأمورین عالی رتبه را ابلاغ میکرد درصورتی که وزیر تفویض هر کس را میخواست بهر کاری میگماشت یا ازآن مقام برمیداشت خلیفه میتوانست . دووزیر تنفیذ داشته باشد که یکی درامور مالی ودیگری در امور



۴- درمنبت کاری بقعهٔ جرجیس پیغمبر در موصل
از آثار قرن ششم هجری

نظامی رابط باشد اماوزیرتفویض درهرحال یکی بود .

حقوق وزیر . حقوق وزیران بتفاوت اشخاص ومقتضیات زمان تغییر میکرد کسان واطراف ونزدیکان وزیر هم علاوه برخود وزیر ، حقوق هائی از خلیفه می‌گرفتند اینك نمونه‌ای ازمیزان حقوق وزیران وکسان آنها دردورهٔ خلفای فاطمی:

وزیر ماهانه	۵۰۰۰ دینار
هریك ازپسران وبرادران وزیر، ماهانه	۲۰۰-۳۰۰دینار
هریك ازگماشتگان آنهاماهانه	۳۰۰ - ۵۰۰ دینار

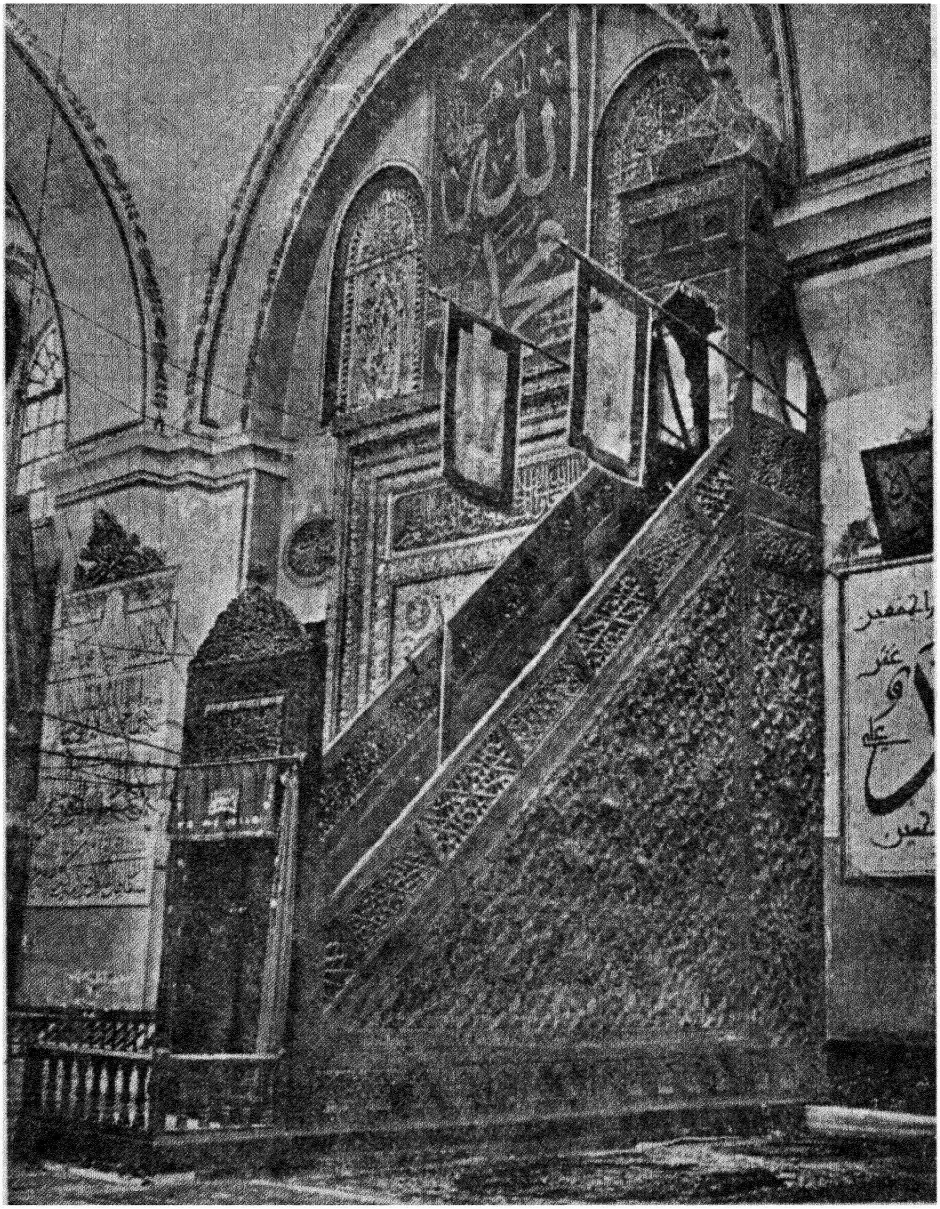
گذشته از این حقوق ماهانه وزراء وکسان وبستگان آنان املاکی را تیول خود میکردند ودرمواقع معین عیدی وخلعت وهدیه دریافت میداشتند ، بطوری که یك وزیر در ظرف سال بیش از صد هزار دینار نقد و جنس برای خود و کسانش برداشت میکرد .

سلطان . در ابتداء وزیران عباسی را ازنظراحترام وتجلیل سلطان‌میخواندند. (چنانکه قبلا اشاره شد) ابن خلدون میگوید جعفربن یحیی را سلطان میگفتند و آنچه ازمطالعهٔ تاریخ خلفاء برمیآید، ظاهراً والی بغداد ، رئیس کل شهربانی ، والی شام را نیز سلطان میگفتند و گاه هم خود خلیفه را سلطان میگفتندوالبته‌این‌عنوان، برای اشخاص مزبور رسمیت نداشته وازروی مجاز اطلاق میشده است.تاآنکه‌برای اولین بار درتاریخ اسلام محمودبن سبکتکین غزنوی بلقب رسمی‌سلطان‌ملقب شد ومثل اینکه دراواخرقرن چهارم هجری عنوان امیرالامراء مبتذل گردید ولذا آنرا بسلطان تبدیل کردند (درسابق هم ذکرشد) پس از آن عنوان سلطان ، بفرمانروایان وپادشاهان ترك و کرد وچرکس وسلجوقی وایوبی وممالیك (یك‌سلسله ازپادشاهان مصر) وعثمانی نیزاطلاق شد .

مقام وزیرووزارت‌تا آنزمان ارثی نبود یعنی شرط ارثیت نداشت ، اما همینکه عنوان‌سلطان رسمیت یافت شرط ارثی بودن هم بآن ضمیمه گشت وهرسلطانی‌پیش‌از مرگ برای خود ولیعهدی تعیین مینمود .

ابن خلکان درشرح حال رازی پزشك نامی (ایرانی) میگویدکه سامانیان

پادشاه خود را سلطان‌السلاطین میگفتند وچون سامانیان پیش ازغزنویان میزیستند بنا بر این باید گفت که عنوان مزبور قبل ازسلطان محمود هم معروف بوده‌است واز آنرو



ت ـ بروسه : داخل مسجد علو

غزنویان ، این لقب را ازسامانیان گرفته‌اند بااین همه قرائنی در دست هست که نظر اول (پیدایش لقب سلطان دراولین باربرای سلطان محمود) درست ترمیآید ، غیر از

این باشد باید گفت که سامانیان پیش از قبول اسلام این لقب را داشته‌اند وسلطان محمود اولین سلطان دورهٔ اسلام میباشد .

عنوان سلطان ، ازطرف خلیفه اعطاء میشدو آنرا از نظر مذهبی اهمیت میدادند چه که از نظر سیاسی و اداری اشخاصی که ملقب بلقب سلطان ، همه نوع نفوذ وقدرت داشتند .

مراسم اعطای لقب سلطانی بسیارمجلل بودباینقسم که خلیفه هفت خلعت بسلطان میپوشانید و گردن بند وتاج ودو بازوبند بوی می‌بخشید و بکمرش شمشیری می‌بست وبنام اوپرچم می‌بست وباسمش خطبه میخواند ویکی از آن مراسم با شکوه درزمان خلافت المستظهربالله ، برای سلطان محمدبن ملکشاه ، با حضور سنجر برادر محمد دربغداد انجام یافت باین قسم که خلیفه در تالارتاج ، روی تخت خود جلوس کرد ، برده مبارك حضرت رسول را بدوش انداخت وعصای خلافت را بدست گرفته عمامه خلافت برسر نهاد وچندین خلعت، بسلطان محمد پوشانیده، يك تاج ودوبازوبند ویك گردن بندبسرو گردن وبازوی سلطان بست با دست خود دوشمشیر بکمروی آویخت وپنج اسب با زین وبرگ بوی داد وپرچم سلطنت اورا بادست خویش(خلیفه) آراست ودرجامع بغدادبنام سلطنت وی خطبه خواندند.

معمولا روزی که لقب سلطانی اعطاء میشد . القاب دیگری که حاکی ازتوجه مقام خلافت بسلاطین بود،مانند عضدالدوله ـ سیف الدوله ـ ناصرالدوله وامثال آن بسلطان داده میشد .

آرتش و توابع آن

تاریخ آرتش

اساس ارتش . در آغاز تاریخ بشری تمام مردان یك قبیله سپاهیان آن قبیله محسوب میشدند و هنگام کارزار ، همهٔ مردان بجنگ رفته هر کس زور و شجاعتش بیشتر بود غنیمت بیشتری بدست میآورد و هیچگونه نظم و ترتیبی رعایت نمیگشت وهمینکه بشر متمدن (شهرنشین) شدو کارهای اجتماعی را تقسیم کرد پیش ازهرچیز درصدد بر آمدکاهن داشته باشدوسپاهی منظم راه بیندازد ونخستین دولتی که سپاهی منظم آراست . دولت فرعونی مصر بود . فراعنهٔ مصر درحدود دوهزارسال پیش ازمیلاد اززنگیان وحبشیان آرتشی فراهم ساخته نواحی کنار دریای قرمزرا بدست این سپاهیان برای خود گشودند سپس آشوریان ، بابلیان ، فنیقی‌ها ، یونانیان ، رومیان وبالاخره مسلمانان . سپاه منظم آراستند .

سپاهیان قدیم مصر ازصف‌هائی تشکیل می‌یافت که پشت سرهم میایستادند درخرابه‌های مصرقدیم تصویراین نوع سپاهیان بسیاراست یونانی‌ها با جرح وتعدیل مقتضی این رویه را ازنظام مصرقدیم آموخته تشکیل(کتیبه) دادندکه بزبان یونانی آنرا جناح Phalanx میخواندند باین قسم که صف سپاهی پشت سرهم قرارمیگرفت وهرجناح یاکتیبه از چهارهزار سپاهی تشکیل می‌یافت وهر سپاهی بفاصله چند قدم پهلو وپشت سرهم میایستادند.فیلیپ مقدونیه شمارهٔ کتیبه را دوبرابر کرد واسکندر پسرش آنرا چهار برابر ساخت و فاصله سپاهیان راکمترساخت ، بقسمی که تقریباً شانه‌های آنان بهم میرسید و سپرهای آنها بهم وصل میشد ، اسکندر نیزه‌هائی برای سپاهیان تهیه‌کردکه درازی آن ۲۴ پا میشد نیزهٔ صف‌اول کوتاه ، ودومی بلندترمیشد

و همینطور طول آن افزوده میگشت تا بحدی که نیزه صف پنجم سه پا جلوتر از صف اول ظاهر میشد فیلیپ رسته سوار نظام ترتیب داد و پسرش اسکندر پاره ای آلات جنگی از آن جمله منجنیق برای آن رسته تهیه کرد و با این نظام جدید، درقرن چهارم پیش ازمیلاد دنیا را مسخر ساخت.

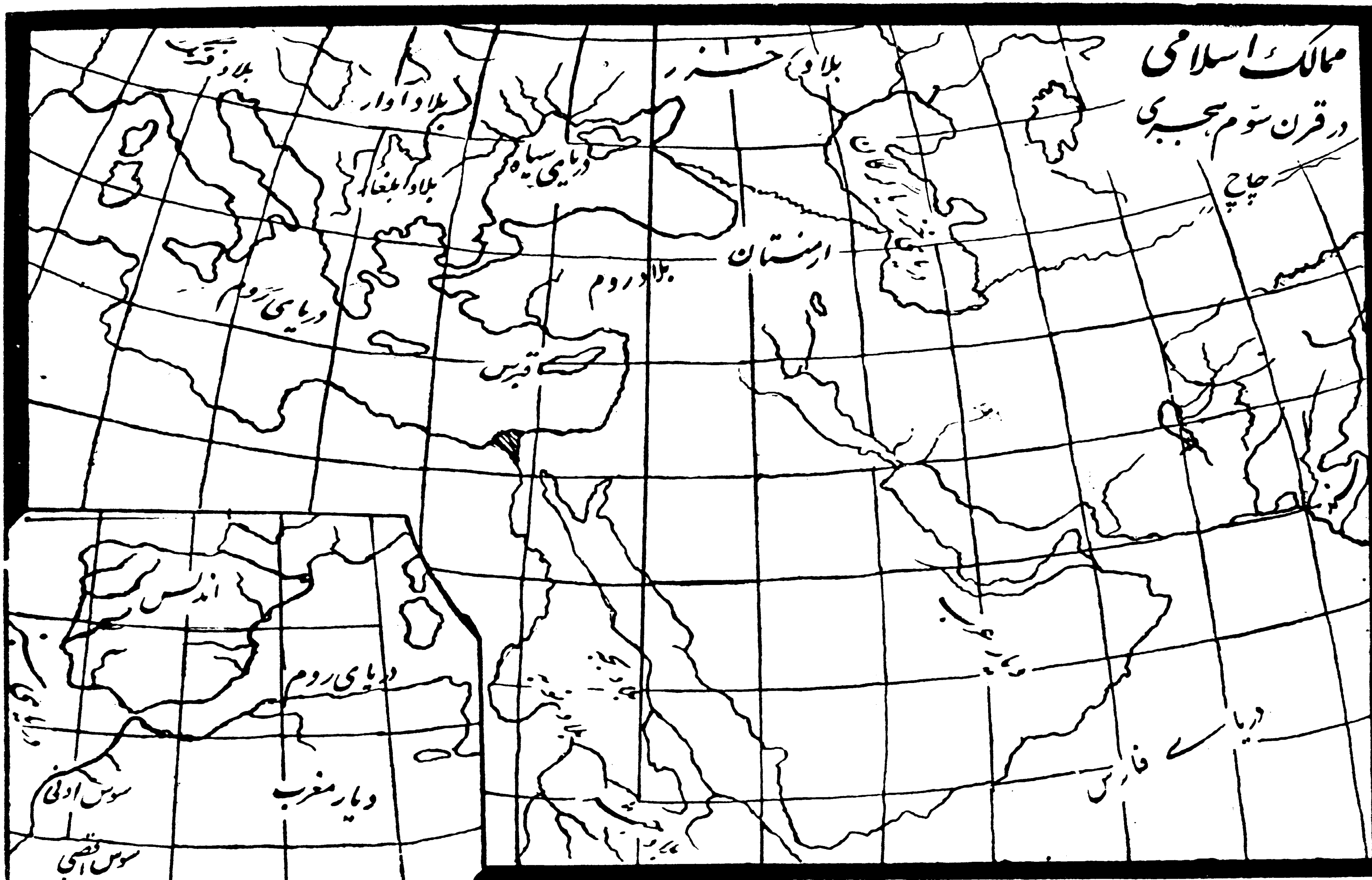
آرتش روم. رومی ها قسمت کتیبه را از یونان اقتباس کردند، آرتش رومیان درموقع قدرت آنان ازلشکرها تشکیل میشد وشمارهٔ هرلشکر (فرقه) شش هزار بود که بسه دسته تقسیم میگشت:

۱ ـ جوانان درصف اول میایستادند. ۲ ـ میان سالان درصف دوم بودند.

۳ ـ مردان مجرب و کاردیده درصف سوم قرار داشتند باهرلشکری عده ای تیرانداز و نیزه دار وسنگ افکن بود که دشمن رامشغول دارد وازجنگ باپیاده نظام باز دارد.

سپس رومیان، بدون توجه بصف آرائی لشکرهای خود را بدسته‌های دهگانه تقسیم نمودند وهردسته یاهنگ سه قسمت میشد وهرقسمتی دودسته بودودرهردسته‌ای صد مرد میایستادند. فرق این نظام جدیدبانظام سابق روم ویونان آن بودکه دراینجا «بصف» نمی‌ایستادند. بلکه سپاهیان به لشکرهاوهنگ ها تقسیم میشدند. چنانکه تفصیل آن بیاید آرتش رومی تافتوحات اسلامی بهمان ترتیب باقی ماند.

درزمان پیدایش اسلام، شمارهٔ سپاهیان روم ۱۲۰ هزار بود وسر کرده هرده هزار یك فرمانده بودکه غالباً ازبطریق‌ها انتخاب میشد وهر بطریقی دوفرمانده زیردست داشت که آنرا طومرخان میگفتند وهریك از آنان برپنج هزار سپاهی فرمانروا بودند وهریك ازطومر خانها پنج فرمانده را اداره میکردندکه آنرا درونگری Drungri میخواندند وهردرونگری هزار مرد زیر دست داشت، هردرونگری بنوبهٔ خود پنج افسرجزء رااداره میکردکه نام آنهاکومس Comes بودوهر کومس ۲۰۰ سپاهی رازیر دست میگرفت. فرمانده زیردست کومس کیمطرخ Centuriones بود که صدمرد را اداره میکرد زیردست کیمطرخ دامرخ یعنی دهباشی بودکه ده سپاهی زیرنظرمیگرفت واین نظامات بانظامات آرتش امروزشباهت بسیاردارد.


ممالک اسلامی
در قرن سوم هجری
چاچ
بلاد خزر
ارمنستان
بلاد روم
دریای سیاه
بلاد آوار
بلاد بلغار
دریای روم
قبرس
اندلس
دریای روم
دیار مغرب
سوس ادنی
سوس اقصی
دریای فارس

آرتش ایرانیان . آرتش ایران ، ازچهار طبقه تشکیل می‌یافت : فرماندهان کل‌که آنان را میر میران میخواندند وزیر نظر هرکدامشان چهار فرمانده بودکه آن را سپهبد میخواندند و هر سپهبدی چهار مرزبان در اختیار داشت وهرمرزبان چهار سالاررا اداره میکرد وهرسالاری فرمانده ده سوار وپنج پیاده بود .

آرتش‌عرب . عربها پیش از اسلام ، بدوی بودند و آرتش مرتبی نداشتند وهر گاه جنگی‌پیش میآمد عده‌ای سواره وپیاده‌بانیزه وتیروشمشیر بمیدان‌میفرستادند فقط یکی‌دوحکومت عرب مانندتبابعه پادشاهان‌حمیر، ومنذریان، پادشاهان‌حیره‌پیش ازظهور اسلام ، بواسطهٔ آمیزش بامماللك متمدن دارای آرتش منظم بودند و ازقرار مذکورپادشاهان منذری دو کتیبه داشته‌اندکه یکی‌رادوسرودیگری‌راشهباء میگفتند ولی عربهای حجاز چنانکه گفته شد بحال بدوی میزیستند .

پس از ظهور اسلام مسلمانان (عرب) ازسایر اعراب جدا شدند وزیر پرچم دین دارای یك هدف ویك مرام‌گشتند و ازآنرو در جنگها تمام افرادشان بصورت سپاهی درمیآمدند. نخستین سپاهیان‌اسلام مهاجرین‌بودند وهمینکه‌مهاجرین‌بمدینه آمدند با انصار همدست شدند وهردو دسته یك سپاه تشکیل دادندکه رابط میان آنان برادری وبرابری‌بودوباآنکه شمارهٔ آنان بسیار کم بود از نیروی‌اتحادووحدت تقویت میشدند وفرمانده کل این جمع قلیل ، خود رسول‌اکرم (ص) بود .

بعدازآنکه درزمان پیغمبر(ص) وابوبکرفتوحات اسلامی فزونی یافت،بسیاری ازقبایل عرب درحجاز ونجد ویمامه بمسلمانان پیوستند وپس ازآنکه‌عدهٔ آنان‌زیادتر شد بشام وعراق ومصر حمله بردند وشهر های مهمی گشوده شهرهائی تازه ساختند وسپاهیان خود رابچند دسته تقسیم کرده درنقاط معینی درمصروشام وعراق جادادند وهرقبیله وتیره‌ای جای مخصوصی را گرفتند مثلا استان بصره به پنج قسمت تقسیم شده بود و در هرقسمت یکی ازپنج قبیله های اسلامی. ازد ، تمیم ، بکر، عبدالقیس واهل عالیه اقامت داشتند (قریش‌کنانه ـ ازد ، بجیله ، خثعم ، قیس عیلان ، مزینه) واهل عالیه وکوفه را اهل مدینه میگفتند وهریك‌از آن‌قبایل پنجگانه ازخودامیری داشتندسایرسپاهیان مسلمین‌درکوفه وفسطاط وسایرشهرهای عراق‌وشام ومصربهمین

وضع متفرق شده دراطراف و نواحی منزل گزیدند .

ودر هرحال مسلمانان مانند سپاهیان جنگجو میزیستند و بهیچ کاری جز جنگ نمی پرداختند وعمر، آنان رااززراعت در آن اراضی منع میکرد، مثل اینکه مسلمانان پس از آن همه فتح وپیشرفت کم کم بفکر تن آسائی افتاده بودند ومیخواستند در آن ممالك حاصلخیز باستراحت مشغول شوند وهمینکه عمر این را دریافت بمنادی خود فرمان داد ، پیش فرماندهان سپاه برود وبآنان بگوید که حقوق ومقرری افراد سپاهی مرتب میرسد وخوار وبار وجیره ومواجب خانوادهٔ آنان نیز برقرار میباشد ، بنابراین نباید بزراعت بپردازند وشاید هم نظر عمر این بوده که سپاهیان در یك محلی پابند ودلبسته آب وخاك نشوند چه که ممکن بود در نقاط دیگری بوجود این سپاهیان احتیاج مبرم پیدا میشد وحرکت دادن آنها درصورت پیدا کردن علاقه مشکل مینمود.

بهر حال تا زمان عمر ، تمام مسلمانان افراد سپاهی محسوب میشدند ، ولی همینکه خلیفه دوم برای سپاهیان دیوان مخصوصی ترتیب داد ، سپاهیان ازسایر افراد متمایز گشتند و این جریان تازمان امویان تکمیل شد و از قرار معلوم در اواسط حکومت بنی امیه موضوع نظام اجباری دراسلام شروع شد، چه تا آنموقع مسلمانان بنام جهاد وفریضهٔ مذهبی بجنگ میرفتند وغنیمت هائی بدست می آوردند. تا آنکه پیش آمد قتل عثمان (۳۵هجری) وحوادث بعداز آن مسلمانان را بخود مشغول داشت وهردسته ای حق را بطرف خود دانسته باآندستهٔ دیگر مبارزه داشت و بالاخره امویان فایق آمده یك حکومت مرکزی تشکیل دادند ودسته های مختلف را ازمیان برداشتند وچون مردم راآماده کارزار نمیدیدند موضوع نظام اجباری را اجراء کردند و شاید نخستین کسی که باین عمل اقدام کرد حجاج بن یوسف عامل عبدالملك بن مروان میباشد .

در آنموقع دولت اموی به منتهای قدرت وشوکت رسیده بودند و بعمران وآبادی وتجارت وزراعت پرداختند کسی هم مثل عمر از آنها ممانعت نمیکرد بقسمی که حتی درزمان معاویه سپاهیان مهیای جنگ نمیبودند ، اما معاویه با بذل و بخشش وسیاستمداری سپاهیانی بمیدان میفرستاد ، پس از معاویه یزید ومعاویه دوم ومروان حکم خلیفه شدند وهیچ کدام از آنان نتوانستند سروصورتی بامور آرتش بدهند تا

آنجاکه درزمان حکومت عبدالملك سپاهیان اسلام ، بکلی خودسر شده بدستور خلیفه اهمیت نمیدادند خلیفه (عبدالملك) ازاین وضع برئیس گارد مخصوص (صاحب الشرطه) روح بن زنباع شکوه کرد که افراد سپاهی بامن فرود نمی آیند وبامن کوچ نمیکنند... رئیس گارد اظهار داشت که در میان نفرات ما مردی است که اوراحجاج بن یوسف میگویند . اگرخلیفه اورا بسرپرستی سپاهیان معین سازدبخوبی این مشکل را آسان میکند عبدالملك حجاج را که مرد سر سخت بی باکی بود بآن کارگماشت . از همانموقع تمام سپاهیان باخلیفه سوارشده وباخلیفه پیاده میشدند فقط افرادونفرات روح بن زنباع (رئیس گارد) بنافرمانی باقی بودند تاآنکه یك روز خلیفه وهمراهان براه افتادندوافراد روح بن زنباع بخود مشغول بوده غذامیخوردند حجاج که اینرا شنید سروقت آنان آمده ،گفت : چرا باخلیفه راه نیفتادید آنها هم باشوخی و بی اعتنائی گفتند: مادر بخطا آرام باش توهم بیا وباماهم کاسه بشو، حجاج سری تکان داده ، در پاسخ گفت : که اشتباه کردید آنچه تصورمیکردید گذشت سپس دستورداد ، تمام آن افراد نافرمان را بتازیانه بستند وچادر های روح بن زنباع رئیس آنان راآتش زدند. روح بن زنباع گریه کنان نزد عبدالملك رفته گفت :

کسی که دیروز فراش من بود مأمورین مرا تازیانه زده وچادرهای مرا سوزانده است عبدالملك حجاج راخواسته ماجرا را پرسید حجاج گفت من این نکردم بلکه خود خلیفه آنرا بجا آورد چه که دست من دست خلیفه وتازیانهٔ من تازیانهٔ خلیفه است هرگاه خلیفه بخواهد میتواند بجای هرچادر دو چادر وبجای یك فراش ، دوفراش بروح بن زنباع بدهد . اماشایسته نیست که قدرت مرا درهم بشکند .

خلیفه گفتهٔ اورا پسندیدوخسارات روح بن زنباع را جبران کرد اما کفایت ولیاقت حجاج را درك کرده، اورا مقرب ساخت وشایدازاین تاریخ موضوع نظام اجباری دراسلام آغاز گردید وبتدریج رسمیت یافت بقسمی که از آن به بعد سپاهیان اسلام بدودسته داوطلب و اجباری تقسیم شدندوهردو دسته ازاعراب (قحطانی یمنی یاعدنانی مضری) بودند. اگرچه غیرعرب وبندگان زرخرید نیزمیان آنان پیدا میشد .

افراد ایرانی در سپاهیان اسلام . در زمان سلطنت عباسیان ، نیازمندی

با ایرانیان شدت یافت ودسته‌هائی از سپاهیان ایرانی جزء لشکر اعراب واسلام در آمدند و نخستین دستهٔ آنان خراسانیان بودند چه که آنان بسر کردگی ابومسلم برای اولین بار بیاری عباسیان قیام کردندو آنانرا بخلافت رسانیدند از آنرو سپاهیان عباسی سه دسته بود. یمنی ، مضری ، خراسانی و بالاخره دستهٔ چهارمی برآن سه دسته افزوده شد که آن گارد مخصوصی بود که مأموریتی جز حفظ وحراست خلیفه وجلوگیری از شورش های داخلی نداشتند وعجب اینکه همین دستهٔ اخیر، باعث ضعف و بیچارگی خلفای عباسی گشتند .

وهمینکه درسال ۲۱۸ خلافت بمعتصم رسید افراد غیرعرب درسپاهیان خلیفه فزونی یافت بقسمی که خلیفه از سپاهیان خود بیمناك شد و گارد مخصوصی برای پاسبانی کاخ خود از اهل حوف (شرقیه ودقهلیه مصر) تشکیل داد که آنهارا مغربی هم میگفتند وشاید میان آنان از مغربی‌ها هم بوده‌اند ودستهٔ دیگری نیز از مردمان فرغانه وسمرقند و اشروسنه را از بازارهای بغداد خریده بعنوان دستهٔ فراغنه یا ترك‌ها بردسته‌های سابق افزودند . این دستهٔ اخیر خطرناکترین سپاهیان خلیفه شدند .چه که ذره‌ای از اهانت برجال دولتی وسپاهیان عرب فروگذار نمی کردند ومردم بغدادراهمه‌جور آزار میرساندند . از آن جمله اینکه در کوچه ها و بازارهای بغداد اسب تازی کرده ، مردان وزنان و کودکان را زیر پا میگذاردند . مردم از بیداد آنان بخلیفه شکایت کردند وخلیفه ناچارشهرسامره رادرسال ۲۲۱ ساخته، خود بااین دسته ازسپاهیان بدانجا رفت واز آن زمان عربها ازخلیفه خودمتنفرشده نسبت بوی بدبین گشتند سپاهیان خلیفه در آن موقع همه‌پیاده بودند ودستهٔ اعراب را حربیه ودستهٔ غیرعرب راجندمیخواندند .

اما سپاهیان داوطلب، غالباً برای جهاد درسر حدات میرفتند، تا مگر غنیمتی بدست آورند در هر صورت سپاهیان خلفاء بچند دسته تقسیم میشدند از این قرار :

نفت اندازان و آتش افروزان که سنگرهای دشمن را آتش میزدند .

مأمورین منجنیق که مانند توپچیان امروز بودند . سنگ اندازان که بافلاخن سنگ پرتاب میکردند و آنها را عیار میخواندند . پزشکان وداروسازان بسیاری در

لشکریان اسلام خدمت میکردند، که چه در زمان جنگ وچه در زمان صلح باسپاهیان بودند ، همانطورکه اکنون درممالك متمدن هم این رسم معمول است، بعدها ازمیان سپاهیان ترك، دستهٔ تازه‌ای بنام شاکریه پدید آمد، که برای پیشرفت خود با دیگران زد وخورد داشتند اینان در زمان مهتدی بوجود آمده ودردوران مستعین کارشان بالا



۶- ظرف مسی که روی آن آب نقره داده‌اند ودارای گل و بوته‌ونوشته میباشد

گرفت وهمان اوقات ، دستهٔ تازه تری بنام غلامان سنگی در دربار خلیفه راه یافتند وخلفای فاطمی مصر نیزچنین غلامانی برای دستگاه خویش فراهم ساختند. دیگر دستهٔ معروف بساجی که سرپرست آنان ابن ساج ازعمال مقتدرخلیفه عباسی بودودسته‌ای از لشکریان پیادهٔ عرب بنام دستهٔ مصافی بوجود آمدندوهمین قسم دسته‌های معروف به بلالی ومسعودی وغیره وغیره که هریك برای پیشرفت خود بادسته‌های دیگر کشمکش متوالی داشتند . این زد و خوردها و کشمکشها که در میان دسته‌های مختلف ومتعدد سپاهیان روی میداد، کم کم حکومت رااز دست عرب وقریش گرفته، آنانرا

بگوشه‌ای افکند و ترک ها درهر کـار صاحب اختیار گشته دولت های مقتدری تشکیل دادند.

دیوان آرتش

عمر، دیوانی(دفتری) برای ثبت اسامی سپاهیان ومقرری آنها تشکیل داد که گرچه دیوان سپاهیان نامیده نمیشد وتنها آن را دیوان میگفتند ولی چون همهٔ مسلمانان در آنروز سپاهی بودند، لذا دیوان مطلق هم دیوان آرتش بود. در آن دیوان نام مهاجرین وانصار وپیروان آنان ومقرری آنها بارعایت خویشاوندی باحضرت رسول وسابقهٔ اسلامی آنان ذکر شده بود و برای هرمسلمان وخانواده وفرزندانش حقوقی معین شده بود. در آن موقع بیش از هرچیز حـق تقدم اسلامی ونزدیکی با پیغمبر (ص) رعایت میگردید ولی پس ازدرگذشت طبقات اولیه شجاعت ومیدان داری درجنگ موردتوجه شد.

البته پذیرفتن افراد بـرای خدمات جنگی شرایطی داشت وازآن جمله اینکه داوطلب باید مسلمان وتندرست و آزاد و بالغ‌ودلیر باشد وهمینکه داوطلب بدیوان آرتش در خواست میداد ابتداء تحقیقاتـی در بـارهٔ وی انجام میگرفت و همینکه پذیرفته میشد، نام‌و نام‌خانوادگی‌ورنگ‌چهره وقدوسایرمشخصات برای رفع‌هرگونه اشتباه در دفتر قید میشد.

مقرری سپاهیان مطابق نظاماتی کـه عمر تعیین کرده بود پرداخت میگشت. مثلا اگر سپاهی عرب بودوازقبیلهٔ نزدیك بحضرت رسول (ص) بود، بردیگران‌مزیت داشت، از آنرو سپاهی عرب قحطان برعرب عدنان وعرب مضر بر ربیعه وقریش‌برغیر قریش و بنی هاشم بربنی امیه مقدم میشدند. چه‌که آنان بپیغمبر اکرم(ص)نزدیکتر بودند و باین ترتیب بنی‌هاشم مرکزیت داشتند وهرکسی بنسبت دوری و نزدیکی‌با هـاشمیان درقسمت حقوق ومزایا مقدم ومؤخر میگشت. این ترتیب دربارهٔ سپاهیان عرب اجراء میشد ولی اگر داوطلب عرب‌نبود و افراد ترك، هند، خراسانی یافرغانی یا مغربی داوطلب خدمت‌میشد درآنصورت سابقهٔ خدمات جنگی وسابقهٔ خدمت به خلیفهٔ وقت مراعات میگردید ودر صورت تساوی این‌مراتب درجهٔ اطاعت آنـان را رعایت میکردند برای دیـوان سپاهیان شعباتی جهت ارسال مراسلات۔ فوق‌العاده

سربازان وافسران ـ هزینهٔ اداری وغیره تشکیل داده بودند که باقتضای زمان و مکان تغییر می یافت.

مقرری سپاهیان

مقصود از مقرری حقوقی بود که در موقع معین سال بآنان پرداخت میشد. در زمان حضرت رسول اکرم (ص) این مقرری مشخص نمیشد و بسته بغنائمی بود که بدست مسلمانان میافتاد که خمس آن را حضرت رسول برای خود برمیداشت و بقیه را بدون رعایت سابقه و نسب میان یاران تقسیم میفرمود. در زمان ابوبکر، نیزهمین رویه ادامه یافت ولی عمر، دیوان منظمی تشکیل داده با مراعات سابقه و نزدیکی به پیغمبر برای هریك از مسلمانان مقرری سالانه معلوم نمود که نمونهٔ آن صورت ذیل میباشد:

۱ـ هریک ازمهاجرین وانصار که درواقعهٔ بدرکبری شرکت داشتند سالی		۵۰۰۰ درهم
۲ ـ هریك که شرکت نداشتند	سالی	٤۰۰۰ «
۳ ـ هریك از زنان پیغمبر(ص)	«	۱۲۰۰۰ «
٤ـ عباس عموی پیغمبر (ص)	«	۵۰۰۰ «
۵ ـ حسن وحسین.	«	۳۰۰۰ «
٦ ـ عبدالله پسر عمر	«	۲۰۰۰ «
۷ـ هریك ازفرزندان(پسر) مهاجرین وانصار	«	۸۰۰ «
۸ ـ هریک از اهالی مکه	«	۸۰۰ «
۹ ـ سایر مسلمانان	«	۳۰۰ـ۵۰۰ «
۱۰ـ زنان مهاجرین وانصار	«	۲۰۰ـ٦۰۰ «

بطورکلی مقرری مسلمانان (سپاهیان) در زمان عمر بهمان قرار بود و اگر هم درروایات مورخین، راجع بمیزان آن اختلافی یافت شود چندان کلی نیست حال اگر مقرری آنروز سپاهیان رابا مقرری امروز آرتش ممالک متمدنه مقایسه کنیم خواهیم دید که در صدر اسلام حقوق و جیره افراد سپاهی بمراتب بیش از حقوق سربازان امروز بوده و برعکس افسران وفرماندهان آن روز اسلام کمتر از افسران دولتهای

متمدن امروز حقوق میگرفتند .

مثلا هرگاه یک درهم را بطور تخمین مساوی با یك فرانک بدانیم حقوق بزرگترین سرداراسلام (از آنجمله)خود عمر، ازسالی پنجهزازفرانک (یا دویست‌لیره) تجاوز نمیکرد ، اما مقرری نفرات(که از آنان بسایرافراد مسلمین تعبیرشده) از ۳۰۰ تا ۵۰۰ درهم تعیین‌شده بود . علاوه بر آن، جیره وحقوقی هم بخانوادهٔ نفرات پرداخت میشدکه از آن جمله ماهی‌دوجریب گندم بود (باید دانست‌که هرجریب ۳۶۰۰ ذرع مربع است ومنظور ازهرجریب گندم مقدار گندمی‌است که در آن مساحت از زمین بدست می آید) .

درزمان معاویه ، این مقرری دو برابرشد چه‌که معاویه سپاهیان را باپول زیاد بخود جلب میکرد و از آنرو بشصت هزار سپاهی سالی‌شصت میلیون درهم حقوق می‌پرداخت‌که بطور متوسط هر کدام هزار درهم میگرفتند . چون قبایل یمن بیش‌از سایرقبایل بامعاویه همراهی‌میکردند ، معاویه یك هنگ هزار نفری از آنان ترتیب داده حقوق بالنسبه گزافی برای آنها مقرر داشت چه‌که بعد از خلفای راشدین شور جهاد وعقاید دینی بتدریج خاموش‌شده بودوبیشتر برای‌پول وغنیمت جنگ میکردند. معاویه که این را درك کرده بود برمیزان حقوق آنها میافزود تا مردم بدور اوجمع آیند.بهرحال معاویه‌هنگ یمنی‌را مقرب ساخت‌و باآنان حقوق‌بیشتری پرداخت سران آنها را موردمشورت‌قراردادهنگ یمن‌ازاین نوازش خلیفه مغرورشد بادستهٔ‌سپاهیان مضر(بنی‌امیه جزءآنان بودند) درآویختند معاویه برای رفع این‌اختلاف‌هنگ‌تازه‌ای بنام قیسیه تشکیل داده وباآنان نیزمثل یمنی‌ها رفتار کرد و آنان را بکار زارهای صحرائی‌فرستاد یمنی‌هارا مأمورجنگ دریائی کرد. اما مجدد میان یمنی‌ها وقیسی‌ها (که ازمضر وبنی امیه بودند) اختلاف درگرفت ومعاویه خواه وناخواه هردودسته‌را باهم بجنگهای دریائی وصحرائی میفرستاد .

معاویه تنهاسپاهیان‌را باپول ومزایابخود جلب نمیکردبلکه دشمنان ومخالفین خود را نیز بدین وسیله رام میساخت ومخصوصاً دوستان علی (ع) را بیشتر با پول میفریفت وگاه میشدکه مأمورین‌معاویه هدف وی‌راتشخیص‌نداده دراجرای دستورش

قصور میکردند . مثلا معاویه به نعمان بن بشیر والی کوفه دستور داد که ده دینار بر حقوق مردم کوفه بیفزاید چه که میدانست مردم کوفه از دوستان علی (ع) هستند اما نعمان منظور اصلی معاویه را درك نکرده ازاجرای دستور سر باز زد .

یزید ومروان وعبدالملك ، نیزروش معاویه را ادامه دادند . بخصوص عبدالملك که برای مبارزه با مخالفین خویش ، مقرری وفوق العاده هنگفتی بسپاهیان میپرداخت از آن جمله ، حجاج والی کوفه ، با اجازهٔ عبدالملك چهل هزارسپاهی به « رتبیل » مأمورساخته و گذشته ازمقرری وفوق العاده سرداران دومیلیون درهم میان افراد تقسیم کرد وروزی که ولیدبن یزید خلیفه شد برای خشنودی سپاهیان ده درهم بحقوق آنان افزود ، چه که خود ولید نیز مرد خوشگذران و کجرفتاری بود رفته رفته ازحقوق سپاهیان کسر شد تا آنکه دراواخر امویان حقوق آنان به پانصد درهم تنزل یافت .

خلفای عباسی مانند اوایل بنی امیه حقوق سپاهیان را افزودند برای هر پیاده درماه هشتاد درهم (سالی ۹٦۰ درهم) و بهر سواری ماهی صدوشصت درهم مقرر داشتند که نصف آن مبلغ رابرای اسب خود مصرف کند ، پس ازچندی حقوق سپاهی کم شد ودرزمان مأمون به بیست درهم برای پیاده وچهل درهم برای سواره ، ثابت ماند ودر سال ۲۰۱ هجری سپاهیان عیسی بن محمد که ۲۵ هزار سواره و عده‌ای پیاده بودند بهمان میزان حقوق میگرفتند . بعلاوه این را هم باید درنظرداشت که درزمان مأمون بهای طلا افزایش یافت ودیناری که زمان عمر ده درهم بود به پانزده درهم رسید .

بنابر آنچه گذشت ، معلوم میشود که حقوق سپاهیان درزمان خلفای راشدین کمتر اززمان بنی امیه بود ودرزمان عباسیان هم نسبت بزمان امویان نقصان یافت زیرا بنی امیه برای مبارزه با مخالفین خود سپاهیان را بوسیلهٔ پول جلب میکردند ولی عباسیان چنان محظوری نداشتند بعلاوه درزمان آنان مردم غیر عرب نیزوارد خدمت نظام شدند وبا حقوق ومقرری کمتری راضی بودند بااین حال و بنا بگفتهٔ ابن خردادبه، کمترین حقوقی که خلفای عباسی بسپاهیان میدادند . ازمقرری عادی سپاهیان رومی بیشترمیشد چه که سپاهی رومی بیش از۱۲ ـ ۱۸ دینارحقوق (سالانه) نداشت واز آن گذشته سپاهیان اسلام بطورسالانه یا ماهانه یا سالی دوبار وسه باربطورمرتب حقوق

میگرفتند. برعکس سپاهیان روم که سه سال یا چهارسال یکمرتبه بحقوق خود میرسیدند دراواخر دورهٔ عباسیان که دستگاه خلافت روبانقراض وانحطاط میرفت، در آنجا نیزمانند همهٔ دستگاههای فاسد، حقوق سپاهیان عقب می‌افتاد وهر خلیفه‌ای که میتوانست حقوق آنانرا بپردازد بیشتربرمسند خلافت می‌نشست.

تا زمان سلجوقیان، حقوق سپاهیان، نقداً پرداخت میشد. ولی نظام الملك طوسی(درسال ٤٨٥ هجری در گذشت) وزیرخردمند وکاردان سلجوقی برای‌اولین‌بار حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد، وپارهٔ املاك را بجای حقوق برای سپاهیان‌معین نمود. نظام‌الملك اصلاحات مهمی درامورمملکت انجام دادکه از آن جمله: تأسیس مدرسه مشهورنظامیه بغداد میباشد. این وزیرلایق، مدت بیست سال وزارت الب ـ ارسلان وملکشاه سلجوقی‌را عهده داشت ودرواقع فرمانروای حقیقی محسوب‌می‌شد چه‌که سلطان جزبشکاروخوشگذرانی وتشریفات رسمی بکار دیگری نمی پرداخت. نظام الملك که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای سپاهیان منصرف شده‌وچنانکه گفتیم اراضی‌دولتی را بآنان تیول داد تا بدانوسیله‌قری‌وقصبات آباد گردد وصاحبان تیول برای ازدیاد محصول خویش بتوسعهٔ کشاورزی مشغول‌شوند چه درغیراینصورت دهات ویران می‌ماند ودرامورکشوراختلال واردمی آمدپیش‌بینی نظام الملك عملی گشت ودر مدت‌کوتاهی محصول کشور افزایش یافت و از آنرو سایرپادشاهان ووزیران همان رویه را تعقیب کردند و تاقرن گذشته موضوع تیول در ممالك اسلامی را رایج بود.

شمارهٔ سپاهیان

گفتیم که در آغازاسلام همهٔ مسلمانان سپاهی بودند وشمارهٔ مسلمانان‌با سپاهیان برابرمینمود.درسال اول هجرت شمارهٔ مسلمانها وسپاهیان ازصد تجاوزنمی‌کرد وهمهٔ آنها در مدینه اقامت داشتند. تدریجاً پاره‌ای‌ازقبایل عرب مسلمان شدند وبرشمارهٔ سپاهیان افزوده شد بخاری در صحاح خود نقل میکند: که حضرت رسول فرمودند شمارهٔ مسلمانان را برای من بنویسید وهمینکه نوشتند هزاروپانصدنفرمیشد اما درسال نهم هجرت هنگام جنگ تبوك که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شمارهٔ مسلمانان (سپاهیان) بده هزار

سوار وبیست هزار پیاده رسید ودر زمان ابوبکر وعمر این عده بصد وپنجاه هزار بالغ شد ودر اواخر ایام خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان بسیصد هزار رسید ودر اوایل بنی‌امیه شمارهٔ سپاهیان بصره ۸۰ هزار وسپاهیان کوفه ۶۰ هزار شد و این عده جمعاً دویست هزار زن وبچه همراه داشتند شمارهٔ سپاهیان مقیم مصر در آنموقع بدون زن وبچه چهل هزار بود البته درشام وممالک ایران نیز سپاهیان جداگانه‌ای اقامت داشتند حضرت رسول(ص) در آغاز اسلام مرتب ازمسلمانان سرشماری می‌فرمود و درزمان خلفای راشدین نیز این رسم جریان داشت بقسمی که هر روز صبح مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها میآمدند ومی‌پرسیدند دیشب نوزادی (پسریادختر) برای شما پیدا شده است؟ ویا مهمانی برای شما رسیده واگر رسیده چندنفر بوده‌اند ؟

سپس نام ونشان نوزادان و مهمانان را با دقت یادداشت کرده دردفتر کل ثبت میکردند . این ترتیب درعربستان بود ودرسایر ممالک نیز هرچندوقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام میگرفت . مثلا عمروعاص برای اولین مرتبه در مصر سرشماری کرد وعبدالعزیز بن مروان (از ۶۵ تا ۸۶ هجری درمصر حکومت کرد) وقرة بن شریك (از ۹۰ تا ۹۶) و بشر بن صفوان (۱۰۱) به ترتیب در مصر سرشماری انجام دادند و آخرین سرشماری (اعراب) درزمان هشام بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری‌ها مانند سایر آثار امویان درنتیجهٔ شورش‌های داخلی ازمیان رفت و اکنون در دست نیست بنی‌عباس آنقدر ها باعراب اهمیت نمیدادند وبیشتر مأمورین آنها (لشکری و کشوری) از ایرانیان وترکان وغیره بودند وهمینکه معتصم در ۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود درتمام ممالك اسلامی فرمان داد نام عربهارا ازدفتر بیندازند و حقوق آنهارا حذف کنند واگرچه عربها در برابر این بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی کاری ازپیش نبردند وازآنهنگام دولت عرب سقوط کرد وسپاهیان اسلام ازایرانیان وموالی(۱) شدند وچون معتصم مرد وواثق جای او نشست.

۱ — موالی که جمع مولی است در زبان عرب چند معنی دارد که از آنجمله بمعنای زرخرید و بنده میباشد خلفای اموی برخلاف اساس دیانت اسلام که برمساوات استوار گشته مسلمانان غیر عرب و بخصوص ایرانیان را از روی تعصب نژادی مولی یعنی بنده میخواندند . مترجم

دعبل خزاعی شاعرمشهور(۱) که آن موقع درصمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم وجلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمهٔ شعر : سپاس خدا راکه اندوهی نداریم خلیفه مردوخلیفه‌ای آمد . نه از مردن او کسی غمگین شد نه از آمدن این کسی شاد گشت درهرحال شمارهٔ سپاهیان بطوردقیق درزمان امویان وعباسیان معلوم نیست اما ازقرائن موجود چنان برمیآیدکه عدهٔ آنان زیاد بوده‌است مثلا یزیدبن مهلب برای فتح گرگان ومازندران ۱۲۰هزارسپاهیان منظم‌وعده‌ای داوطلب وموالی همراه داشت‌وشمارهٔ نظامیان‌مرتب هرون هنگام جنگ بارومیان‌باستثنای داوطلبان وموالی ۱۳۵هزارنفربود وسپاهیان محمدبن‌طفح مؤسس‌سلسلهٔ‌اخشیدی مصر (۳۲۳ـ۳۳۴) بچهارصدهزارمیرسید بعلاوه هشت‌هزار زرخرید جزوگارد مخصوص او بودندکه‌هرشب دوهزارنفر آنان در کاخ سلطنتی کشیك میدادند ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نهصدهزار سپاهی باخود برد وهیچ بعید نیست‌که این‌ارقام درست باشدچه که مسلمانان سپاهیان بسیاری درمرکزخلافت ودرمشرق ومغرب ومرزهای دور ونزدیك نگاه می‌داشتند وعلاوه بر آنان هنگام‌جنگ داوطلبان وموالی وافراد غیرنظامی وهنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه وغیره نیز بمیدان میرفتند وبطوری‌که مورخین نوشته‌اند : شمارهٔ ملازمین وگماشتگان مأمون (ازبنی‌عباس) بسی‌وسه‌هزار میرسید .

درجات آرتش اسلام پیش ازاسلام عربها بادرجات نظامی آشنا نبودند فقط هر قبیله‌ای امیری داشت واگر خودامیر بجنگ نمیرفت کسی‌را بفرماندهی تعیین می کرد که اورا منکب می گفتند عریف زیردست منکب و نفیر یا نفر تحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند ومعمولا شمارهٔ عریفان پنج بود .

درآغازاسلام نیز همین رویه ادامه داشت وشخصی با سابقه بفرماندهی سپاه

---

۱ ـ دعبل خزاعی ازشعرای مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر باحضرت امام رضا بوده در مدح آن امام بزرگوار ورثاء حضرت سیدالشهداء(ع)اشعار بسیاری سروده که ازآنجمله مرثیه مشهور میباشد و مطلعش چنین است :

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات مترجم

انتخاب میگشت و چندین عریف نیززیردست او بودند وهرعریفی برده سپاهی نظارت میکرد شمارهٔ عریفان تاصدفزونی یافت وزیرنظرهرعریفی بنابمقتضیات وسابقه ازبیست تاچهل سپاهی قرارگرفت بعلاوه مأموری بنام امیر (مشرف امورمالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد وعریف آنرا میان افرادتقسیم میکرد واین ترتیب تا دوران بنی امیه نیز دوام یافت ولی در زمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد :

عریف فرمانده ده سپاهی بود .

خلیفه فرماندهپنجاه سپاهی بود.

قائد فرمانده صد سپاهی بود .

سپس آن ترتیب تغییرکرده هرصدسپاهی بده عریف وهرده عریف بیك نقیب وهرده نقیب بیك قائد (فرمانده) وهرده قائد بیك امیر (فرماندهکل) سپرده شد وگاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد .

اما دربارهٔ نشان وعلامت رتبه‌های آرتش ، اطلاع صحیحی جز آنکه دربارهٔ «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط این مسلم است که ستوران دولتی باعلامت داغ ازسایر ستوران مشخص‌میشدند وستوران دولتی بنی امیه را باکلمه (عده) داغ میزدند و ترتیب داغ زدن ستوران‌پیش ازاسلام هم میان اعراب مرسوم بوده و هر قبیله‌ای ستور خودرا داغ مخصوص میزد .

رژهٔ آرتش

پیش‌ازاسلام‌درممالك متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش و اسلحه ومهمات وستوران آنها را رژه میگرفت ایرانیان هر سال موقع معین آرتش‌را سان میدیدند باینقسم که سواران درجه دار با اسب وگماشته‌ای که یدك میکشید با زره وکلاه خود وسپر ونیزه وشمشیر وگرزوزانوبند وبازوبند وزره اسب (برکستوان) وکارد وطناب وتوبره وزنجیر آهن وکمند وگلولهٔ نخ ودرفش وقیچی وپتك وگازانبر وقمقمهٔ آب وسوزن ونخ وشال ونمد اسب‌ودوکمان بازه ودو زه یدکی (کهمبادادر میدان یافت نشود) ودوجعبه تیر یکی‌باخودش ویکی باگماشته‌اش ازجلوی پادشاه

رژه میرفتند همینکه عرب‌ها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این رسم‌را ازایرانیان گرفتندومعمول داشتند. گرچه از قراری‌که مورخین نوشته‌اند پیش‌ازفتوحات‌اسلامی نیز حضرت‌رسول (ص) سپاهیان معدود خودرا شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدرکبری (سال دوم‌هجرت) حضرت‌رسول(ص) تیری بدون‌پردردست گرفته سپاهیان اسلام را با آن مرتب مینمودند وصف آنها را میآراستند وهمان هنگام بمردی‌سواد نام برخوردندکه صف را برهم‌زده بود پیغمبر(ص) مشتی بشکم‌وی نواخته فرمودند راست بایست ای‌سواد پسرغزیه وهمینکه ازصف آرائی فارغ شدند بسایبانی‌که برای ایشان آماده شده بود بازگشتند.

خلفای راشدین وخلفای اموی نیز آرتش را سان میدیدند حجاج والی کوفه از هرسپاهی نام ونام خانوادگی اورا می‌پرسید واسلحه‌اش را بازدید میکرد.

عباسیان بطریقهٔ ایرانیان سان میدیدند باینقسم که خلیفه یا وزیر خلیفه برای دیدن رژه‌جلوس می کرد ومانندسرداری که آمادهٔ جنگ‌است کلاه خود وزره‌میپوشید سپس جارچی فرماندهان را بنام میخواند و آنـان مسلح و مکمل سوار براسب از جلوی خلیفه میگذشتند واگر همه چیزشان مرتب بود جایزه می گرفتند وغالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خودقسمت میکردند درزمان عمرولیث (ایام معتمد عباسی ۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می‌شد معتمد عمرولیث رابسپهسالاری سپاهیان خودگماشت و آنرا مأمور آرتش‌ساخت هرسه ماه یکبار خلیفه یا نایب او در موقع معین برای سان جلوس میکرد وکیسه های زر و سیم آماده میشد و تمام سپاهیان را احضار میکردند و اول ازهمه جـارچی مخصوص نام عمرو را میخواند عمرولیث سوار براسب‌ازبرابر آن مأمور (که خود خلیفه‌یاجانشین اوبود)می گذشت وپس‌ازآنکه خودش واسلحه‌اش‌واسبش بازرسی میشد یك‌کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می آوردند عمرو آنرا درچکمه خود نهاده می گفت سپاس‌خدایراکه‌مرا بفرمانبرداری‌خلیفه‌یاری‌نمودتاآنجاکه‌موردمرحمت اوقرارگرفته‌ام- آنگاه گماشته‌ای که چکمهٔ عمرورا در می آورد آن مبلغ‌رابعنوان‌انعام برمیداشت. سپس‌سپاهیان‌پیاده

وسواره جلومی آمدندوهمه چیز آنان بادقت بازرسی میشد و اگر کم و کسری داشتند از دریافت جایزه وحقوق محروم میماندند ودراین بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه دریکی از آنروزها عمرو لیث اسب سربازی را بسیار لاغر دیدو ازروی اعتراض بوی گفت : چرا چنین است پول ما را میگیری وبجای اینکه اسبت رانگاه داری کنی زنت را فربه میسازی درصورتیکه بااین اسب باید بجنگ بروی وپیروزی بیابی. برو که چیزی بتو نمیرسد ـ مردسوار درپاسخ عمرو گفت: ـ قربانت گردم اگراجازه بدهی زنم را برای رژه بیاورم تابچشم خود به بینی که این اسب لاغر چقدر اززن بی نوای من فربه تراست .

عمرو ازاین حاضر جوابی خندید و جایزهٔ وی راداده گفت چارپایت راعوض کن.

اردوگاه سپاهیان اسلام

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنا بدستور عمر در کنار شهرها میماندند وجائی را اردوگاه نمیساختند که میان آنان و شهر «مدینه» دریاویارودخانه باشدوهمینکه مصر را گشودند بجای اینکه دراسکندریه پایتخت مصر بمانند در چادر های خویش نزدیك قلعهٔ بابل اردو زدند و بعداً آن محل به فسطاط موسوم گشت همینقسم آرتش عراق درتیسفون پایتخت کسری اقامت نکردند ودرکرانه فرات که بصحرای شام و کوفه و بصره متصل میشد چادر زدند وچنانکه گفته شد همه جا همین رسم را رعایت میکردند اما چون زنان وفرزندان خویش را نیزباخود بمیدان جنگ می آوردند وبا آنان درچادر میزیستند تدریجاً اردوگاه های اسلام شهرمیشد .

پس ازچندی که عربها متمدن شدنداز بردن زن و بچه بمیدان جنگ خودداری کردند اماهمچنان دربیرون شهرها اردومیزدند واین اردوگاهها کم کم شهر میشد چنانکه بصره وکوفه وفسطاط بهمین صورت در آمدفسطاط ابتداء اردوگاه عمروعاص فاتح مصر بود سپس شهر آبادی شدکه نام اوفسطاط بود وپس ازصد وچند سال که عباسیان دعوی خلافت کردند مروان آخرین خلیفهٔ اموی ازشام بمصر گریخت. عباسیان صالح بن علی را باسپاهی انبوه به تعقیب مروان فرستادند صالح دراطراف فسطاط اردو زد ونام آن محل به عسکر یامعسکر مشهور شد و تدریجاً شهری بهمان نام در آن



ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف به«باربوتن»

روغن این ظرف علاوه بر گل وبوته دوشعر عربی نیز دیده میشود

محل ایجاد گشت و بعد ازصد وچند سال دیگر درسال ۲۵۷ هجری احمدبن طولون بر مصر دست یافت وچون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان وملازمان وی کوچك مینمود احمد در کنار کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد وهمانجا برای خود کاخی ساخت سپس ملازمان خودرا فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند وکم کم آبادی این اردوگاه به فسطاط پیوست وشهر تازه به قطایع موسوم شد وهمینکه صدوچند سال دیگری ازاین واقعه گذشت «جوهر» سردارخلفای فاطمی مصررا فتح کرددردامنهٔ کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد که بعداً شهر قاهره شدواکنون هم باقی مانده است وهمین قسم سایرفرمانروایان اسلام که هریك بمناسبتی برای خود شهری ساختنداز آن جمله منصور برای خود ولشکریانش قلعهٔ بغداد راساخت که بعداً شهر شد وپسرش مهدی درخارج آنشهر اردو زد وبطورکلی اردوگاه های اسلامی درکنار شهرها بوده است وهمینکه حجاج بعد ازواقعهٔ (دیرجماجم) سپاهیان خودرا بشهر کوفه درآورد مردم آنشهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج را بیدادگری وناروا دانستند بخصوص که پس ازحجاج نیز جانشینهای اوهمان رویه راتعقیب کردند وبیشتر نسبت بایرانیان این ستم را روا میداشتند.

پرچم و بیرق

تاریخ پرچم. لواء ورایت (علم وپرچم وبیرق) درواقع یك مفهوم دارد وشاید یکی ازدیگری کوچك‌تر باشد و یا اینکه لواء همان رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء میخواندند که باصطلاح امروزی پرچم وبیرق و نظایر آن مینامند درهرحال پرچم از روزگار باستان معمول بوده ومصریان درجنگ و صلح پرچم داشته‌اند ودیگران از آنها گرفته‌اند(۱) عربهای پیش ازاسلام نیزپرچمهائی داشته اند وهرپرچمی مخصوص به‌یك قبیله‌ای بوده است.

اهمیت پرچم درمیدان کارزارمسلم است. چه‌اگرپرچم بیفتد سپاهیان ازمیدان میگریزند در قسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب های معمول میان قریش پرچمداری بود وآنروز پرچم خودرا عقاب میگفتندوهنگام جنگ آنرا

---

۱ — درفش کاویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده و در جنگها پیشاپیش برده میشد و سرانجام در شکست نهاوند بدست عربها افتاد. مترجم

بیرون آورده به پرچمدار تازه یاپرچمداردائمی میدادند. معمولا پرچم قریش گاه در دست تیرهٔ اموی وگاه دردست تیرهٔ عبدالدار بود ظاهراً قریش نام عقاب را ازرومیان گرفته بودند، چه که علامت رسمی دولت روم عقاب بودوآنرا روی پرچمهاوساختمانها می‌نگاشتند وعربهااز آنان گرفتند درسیرهٔ حلبیه روایت شده که درجنگ بدر کبری سه پرچم داشتند یکی سفید ودوسیاه، حضرت رسول(ص) پرچم سفید را بهمصعب بن عمیر دادند ویکی ازپرچمهـای سیاه رابمردی از انصار واگذار کردند واماپرچم سوم سیاه که نامش عقاب وازمرط عایشه تهیه شده بودبعلی بن ابی طالب(ع) دادند (مرط پارچهٔ پشمی یا تیکهٔ خزی است که زنان بسر میاندازند و یا بخود می‌پیچند. مترجم) ابوسفیان هم پرچم رؤسا را که عقاب نام داشت در صف مخالفین بدست گرفته بود وظاهراً عقاب نام یك نوع ازپرچمها بودکه یکی‌از آنها را بدست رؤسا میدادند.

پس ازظهور اسلام و آمیزش عرب بامردم مصروشام وایران، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی وتیره ها وشعبه های‌مختلف متنوع ومتعددشدوازحیث رنگ وشکل‌ودرازی‌وغیره جوربجور درآمدمثلاهنگامی که ابومسلم خراسانی برای‌دعوت عباسیان قیام کرد مهدی عباسی پرچمی بنام ظل (سایه) برای وی فرستادکه نیزهٔ آن ۱۴ ذرع‌بود ونیزپرچم دیگری‌ازطرف مهدی‌برای ابومسلم ارسال‌شدکه نامش‌سحاب (ابر) بود ودرازی آن۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند وهمینکه متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهرکدامشان دو پرچم یکی سیاه بنام ولایت عهدودیگری‌سفیدبنام فرمانروائی اهداء میکردمأمون‌نیزموقعی که‌فرمانروائی تمام شرق (قسمت شرقی امپراتوری اسلام) را بفضل‌بن سهل داد پرچمی برای‌او بست که روی نیزه دو شاخه بود وفضل بن سهل را ذوالریاستین لقب داده امورلشکری وکشوری شرق رابدست اوسپردخلاصه اینکه رفته رفته خلفاء وسلاطین‌اسلام‌فزونی پرچم رانشانهٔ قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جوربجورترتیب دادند وهمینکه العزیزبالله فاطمی برای فتح شام حرکت کردپانصد پرچم وپانصدبوق(شیپور) همراه داشت وچه بساکه‌خلفاء وسلاطین‌واشخاصی که‌بفرماندهی‌سپاه انتخاب‌میشدند نامشان را روی پرچم می‌نگاشتند. چنانکه روی پرچم ابن‌بجکم کلمهٔ‌رایقی‌نگاشته

شده بود وخود را بابن رایق نسبت میداد.

رنگ پرچم. معلوم نیست که درجاهلیت رنگ پرچمها چه بوده فقط این مسلم است که پرچم عقاب سیاه رنگ و پرچم حضرت رسول نیز رنگ سیاه داشته‌است صاحب آثار الاول می‌نویسد که پاره‌ای از پرچمهای پیغمبر(ص) سفید رنگ بوده‌است پس از آن پرچم امویان سرخ شد و کسانی که بنام علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند وطرفداران بنی عباس پرچم سیاه دست میگرفتند وبطور کلی شعار عباسیان رنگ سیاه بوده و آنرا نشانهٔ سوگواری شهیدان بنی هاشم واعلام قتل عام امویان میدانستند ودرهرحال عباسیان را سیاه پوشان میخواندند وپس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند ومیان هاشمیان جدائی افتاد پرچم تیرهٔ اخیر سفید بود واز آنرو آنان را سفید پوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبزرنگ داشته‌اند چه که مأمون پس ازبیعت با امام رضا(ع) سپاهیان خودرا فرمان داد که لباس سیاه را کنده لباس سبز بپوشند وپس از برهم زدن آن بیعت ، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه شد.

واما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی ترتیب داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین ترک،منگوله‌ای ازمو داشت که آنرا بترکی چترو یاشالش می‌خواندند و آن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد ومتنوع گشته و آنرا «سنجق» خواندند.

پرچم بستن. درآغاز ظهوراسلام هرگاه که خلفا می‌خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم آماده میساختند وهرپرچمی رابفرمانده یا امیر قبیله میدادند و برای آنان دعا میکردند و آنهارا به بردباری ودلیری وفداکاری سفارش مینمودند عمر هرگاه پرچم می‌بست چنین میگفت:

«بنام خدا وبرای خدا وبیاری خدا برویددست خدا با شما پیروزی منوط بیاری خدا وشکیبائی و درستکاری شماست در راه خدا با کافران بجنگید وزیاده روی نکنید که خدازیاده روان را دوست نداردوهمینکه دشمنی را دیدید نهراسید وهنگام توانائی گوش وبینی نبرید و درپیروزی تندرو نباشید . پیران سالخورده وزنان وکودکان را نکشید وقتی که دولشکر بهم افتادند وهنگام یغما ومقابلهٔ بادشمن اشخاص مذکور

را بقتل نرسانید.

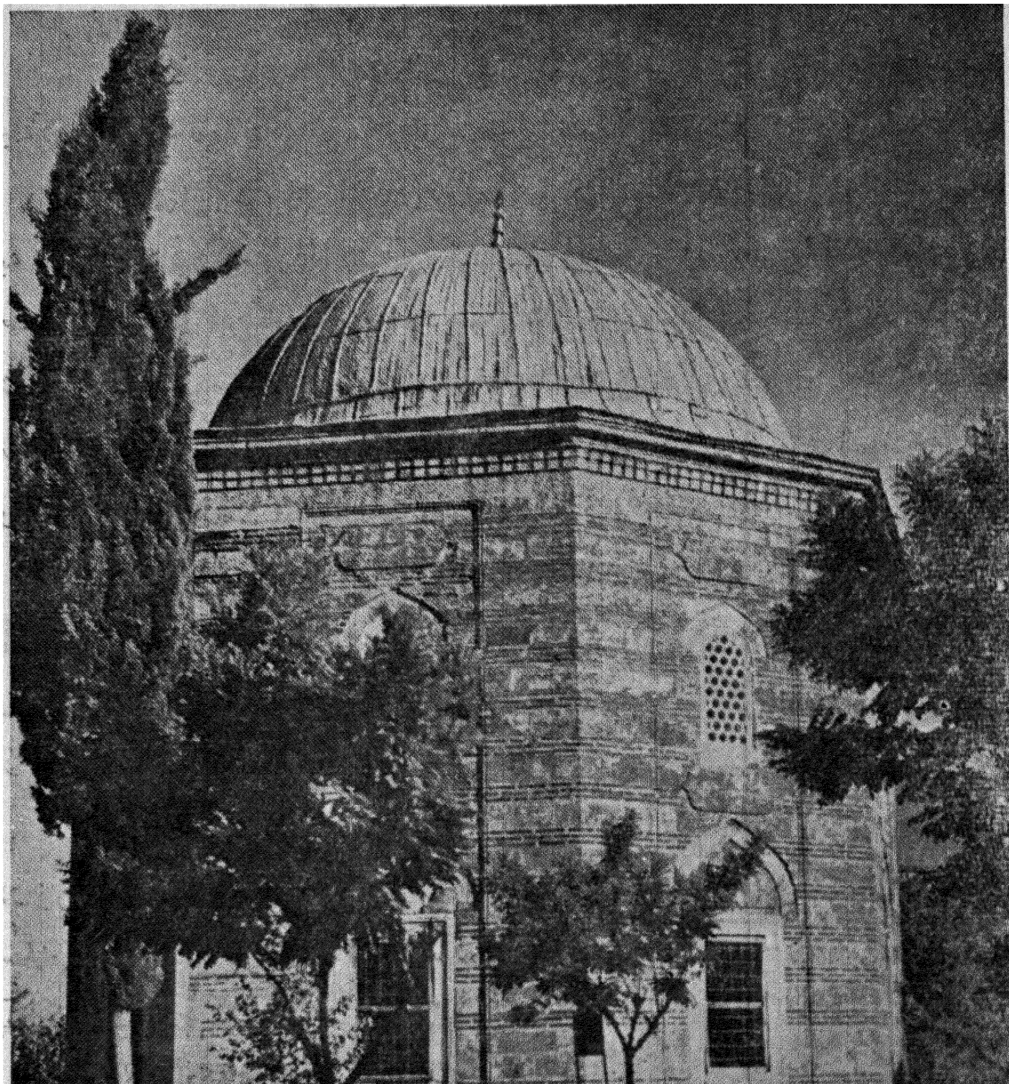
هریك از خلفا به نحوی سپاهیان را دعا میکردند وپند میدادند ولی هدف ومنظور همه‌شان یکی بود

همینطور موقعی که استانداری را بکشور میفرستادند برای اونیز پرچم‌می-بستند چه‌که استانداران‌اسلام فرماندهان آرتش‌هم بودند. پرچم بستن ساعت‌وموقع معینی داشت وبنا بگفتهٔ ستاره شناسان ساعات سعدبرای این‌کار انتخاب میشدخلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم‌ها بسته آنهارابا شکوه‌وجلال‌از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات‌کم وبیش با تشریفات خود خلیفه شبیه بودبا این فرق که پرچمها وطبل‌های موکب خلیفه بیشتر بود وشاید رنگ پرچمهای استاندار باپرچمهای خلیفه تفاوت داشته است.

خلفای فاطمی مصر، ادارهٔ مخصوصی برای تهیهٔ پرچم و بیرق وامثال آن‌داشتند و مدت‌صدسال‌سالی ۸۰ هزاردینار هزینهٔ آن‌اداره‌بود وعلاوه‌بر‌پرچم همه‌نوع اسلحه وزین وبرگ طلا کاری ونقره‌کاری وغیره درآن اداره روی‌هم ریخته بودندسرانجام این مخزن آتش‌گرفت‌وبیش ازهشت میلیون دینار اثاث واسلحه ومهمات آن سوخته شدو فقط مقدارکمی ازذخایرآن مخزن سالم ماند که از آن جمله پرچم موسوم بلواءالحمد بود.

موسیقی

از روزگار باستان موسیقی در میان سپاهیان معمول بود تا بدانواسطه احساسات جنگجویان را بر انگیزند و فکرشان را از مخاطرات احتمالی منصرف سازند آواز و رجزخوانی در میدان نیز نوعی موسیقی بشمار می‌آمده است. عـربها جاهلیت جـزطبل چیزی از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم‌که از این تجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق‌گذرانیدند ولی بعد از آنان خلافت بسلطنت تغییریافت وعربها باایرانیان و رومیان (موالی) آمیزش یافتند وآنان وسایل تجمل و زندگانی پر نعمت را بمسلمانان نشان دادندکه از آن جمله یکی هم استفاده از موسیقی‌بود. کم کم خلفای اسلام‌با موسیقی‌آشنا شده و بمأمورین لشکری‌و کشوری دستوردادند



ت- بروسه : مرادیه ، مقبره مصطفی چلبی

که از موسیقی استفاده کنند وچه‌بسا که در یکدسته از سپاهیان صدها بوق(شیپور)
وطبل دیده میشد که جزاین دو ، چیزی از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه عربهای جاهلیت از مهمات و اسلحه فقط با شمشیر و نیزه وتیر کمان و سپر آشنا بودند و آنرا خوب بکار میبردند چه که با این اسلحه ها روزی خود را درمی‌یافتند و از خودشان دفاع میکردند.

تیر و کمان. عربهاتیر اندازی را نیکو می‌دانستندچه‌که بیش از سایر اسلحه‌ها به تیر وکمان نیازمندی داشتند و دیگر آنکه چشمان تیزبین عربها مانند تمام مردم صحراگرد برای این کار مناسب بود عربهاگذشته از موقع جنگ تیر وکمان‌رابرای شکار آهو و غیره نیزبکار می زدند وبطوری در تیر اندازی مهارت یافته بودندکه میتوانستند یکی ازدوچشم آهورا نشان‌کرده تیر بزنندوچشم‌دیگرش‌را آسیب‌نرسانند و ازآنرو آنها را،تیر اندازان حدقه چشم میخواندند .

بعضی از آنان باندازه‌ای درتیر اندازی چابك بودندکه سوسماری‌را بدرختی آویخته هر عضوی‌راکه نشان میکردند تیر میزدند و این نشان‌گیری و تیر اندازی طوری دقیق بودکه مهره‌های پشت‌سوسمار را دانه دانه نشان‌کرده تیر میزدندویکی از آن تیرها خطا نمیرفت .

یکی از موجبات غلبه لشکریان اسلام (اعراب) بر رومیان همین مهارت آنان در تیراندازی‌بود.چه که رومیان‌ازتیر اندازی عاجز بودند و این موضوع‌درفتوحات اسلامی‌ذکر شد . سرداران اسلام با همیت تیراندازی واقف بودند ومردان‌خود را بآن‌کار تشویق میکردندحضرت‌رسول(ص) میفرمودند .

«سواری‌وتیراندازی‌بیاموزیدامامن‌بیشتردوست‌دارم‌تیرانداز باشیدتاسوارکار بشوید.»
و نیز آنحضرت فرموده اند :

«تفریح و خوشی‌مردبا ایمان درسه چیز است.تیمار اسب ـ تیر اندازی‌وشوخی بازنش، بدرستی که‌خداوندبایك‌تیر دو نفر را به‌بهشت میبرد اول‌کسی‌که تیررا به‌نیت جهاد میتراشد و دوم آنکه در راه خدا تیر میاندازد، در جای دیگر نیز فرموده‌اند هرچه میتوانید نیرو آماده سازید و آگاه باشید که نیرو درتیراندازی است ـ آگاه باشید نیرودرتیراندازی است .آگاه‌باشیدنیرودرتیراندازی است»

پس از رحلت رسول‌اکرم‌خلفاء وسر داران اسلام‌مردان خود را به تیراندازی

وتیمار اسبان سفارش میکردند، چه که عرب سوار کاراست واسبان تازی بچابکی وتیزهوشی و آرامی بنام میباشد وچنانکه سابقاً گفتیم سرداران اسلام بمردان خود توصیه میکردند که ازاسبان خویش مانند همسران خود پرستاری وسر پرستی کنند.

مسلمانان درقرون وسطی اختراعاتی درتیراندازی پدید آوردند واز کمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند وشاید آنرا از ایرانیان آموخته‌اند ، چه که ایرانیان در موقع جنگ با تاتار به مجراة آشناشدند (۱) و این اسلحه عبارت از لولهٔ آهن ویا چوبی است که در آن سوراخی تعبیه کرده اند وبا آن تیر می‌اندازند و البته تیرهای آن کوتاه است اما مانند گلولهٔ امروزاز کمان میجهد وباشدت به نشانه میخورد ودر هرصورت عربها کمتر آنرا بکار میبردند.

شمشیر

شمشیر، گرامی ترین اسلحهٔ عرب بود عربها شمشیرهای خود رااز ممالك خارج مانندیمن، هند ، شام ، خراسان وارد میکردند وآنرا شمشیرعتیق میخواندند وهر یك از این شمشیرها علامت ومزیت جداگانه ای داشت ، مثلاشمشیر یمن که درزمان جاهلیت ساخته میشددوسوراخ دردستهٔ شمشیر داشت ویکی ازسوراخها وسیع تر ازدیگری بود ویا اینکه هر دو سوراخ یك اندازه بوداما وسط سوراخ تنگتر میشد. بعضی ازشمشیرهای یمن را «محفوره» می گفتند که درتیغهٔ آن مانند جوی آب کنده کاری شده بود وآنرا باسوهان گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه دار بودند و بطور کلی شمشیرهای یمن رگه‌هائی داشته است .

گاه هم روی شمشیر تصاویری مینگاشتند یا چیزهائی مینوشتند . اما این نوع شمشیرها چندان برندگی نداشت واگر به آهن یا چیزسختی بر میخورد خردمیشد بر عکس شمشیرهای رومی که از شمشیرهای دیگرمحکم تر بود زیرا رومیان آهن شمشیر را آب میدادند وطرز محکم ساختن آنرا میدانستند . این بود که اگر عربها شمشیر برندهٔ محکمی میدیدند قصهٔ آنرا گوش بگوش وزبان بزبان نقل میکردند.

۱- فارسی سادهٔ مجراة ، فونك است.

از شمشیرهـای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی بـن ابی‌طالب (۱) ودیگر شمشیر (صمصامه) عمرومعدی‌کرب میباشد وشاید این دو شمشیر رومی بوده‌است. ذوالفقار علی (ع) درتاریخ اسلام مقام‌مهمی را دارد ومدتی‌درخاندان آل‌علی دیده میشدتااینکه مهدی عباسی آنرا گرفت وازمهدی بدست هادی وهرون رسید. میگویند‌این‌شمشیر هجده دندانه (فقره) داشته از آنرو بذوالفقارمشهورشده بود.

نیزه. عربها بیش ازهرموقع درسواری نیزه بکارمیبردند اگرچه‌بیم شکستن آن نیززیاد بود. عربها دستور زیادی دربارهٔ استعمال نیزه داشته‌اندکه از آن جمله گفتهٔ صاحب آثارالدول میباشد. اومیگوید:

«نیزه بازی‌درمیدان وپیشگاه پادشاهان بااستعمال نیزه درمیدان جنگ‌تفاوت دارد. هنگام جنگ باید بدشمن حمله‌کنی، نیزه را زیربغل بگیری و سر آن را از میان دوگوش اسب بگذرانی و مستقیماً رو بدشمن بروی تا باو نزدیك شوی اگر او بطرف راست نیزه افکندتوبطرف چپ نیزه‌بیندازوبرعکس بکوش‌که توحمله‌ورشوی ونیزه را راست وچپ بگردانی تا دشمن بهراس افتد ونداند ازچه سمتی بطرف او میروی وهمینکه‌باورسیدی ازآنطرف جلوبرو که نیزهٔ اومتوجه تونیست‌آنگاه‌ته‌نیزه را بدست راست بگیروسرنیزه را روبهوا نگاهدارو آنرا بطرف شانه‌راست‌بالاببر وبا قوت هرچه تمامترحمله کن بقسمی که نداندازچه طرف با اورو برومیشوی...

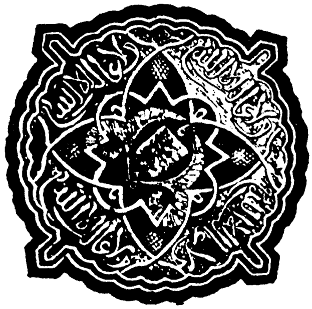
اگردشمن دونفربودند وازهم جدا شدند بآنکه نزدیکتر است حمله‌کن اگر هردونزدیك بودند بیکی‌از آنان‌چنان وانمودکن‌که برفیقش حمله میکنی‌ولی‌بخودش حمله‌کن اگرهردو ازهم جدا شده بتوحمله‌کردند بآنکه نزدیکتراست حمله‌کـن اگر هر دو یك جا بودند بآنکه ضعیف‌تر است حمله نکن او را بترسان و بدیگری حمله کن‌اگردشمن‌متعدد بود جلوی آنان‌حرکت کن‌تادنبال‌توبیایندوهر کدام‌نزدیکتر شدند باونیزه بزن اگربه‌تنگنائی افتادی و سوار نیزه‌دار بتو حمله‌کـرد مبادا سواره باوحمله‌کنی باید پیاده شوی واورا نیزه بزنی اگر به تنگنائی رسیدی و دو سوار

۱ — باسناد معتبر از حضرت رسول اکرم روایت شده‌که فرمودند لافتی‌الاعلی لاسیف الاذوالفقار- درمیان تمام مردان اسلام مردی بجوانمردی علی (ع) وشمشیری به برندگی ذوالفقارنیست صدق رسول‌الله (ص). مترجم

نیزه‌دار بتو حمله کردند از اسب پیاده شو اسبت را سپر کن و بآنکه نزدیکتر است حمله آور ...

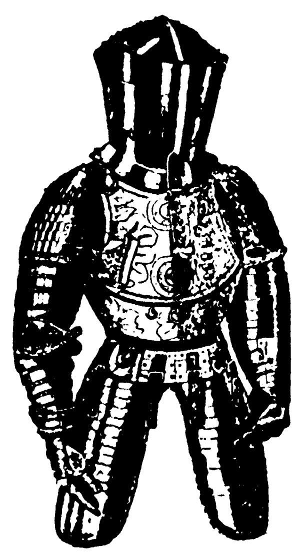
نوك نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه کج و گاه راست بود وسر پاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود .

سپر . عربها چندین نوع سپر داشتند که هریك برای دفاع از یك نوع اسلحه بکار میرفت از آن جمله سپر مسطح دراز اندامی که میانش گود بود و دیگر سپری که اطرافش منحنی ووسطش برجسته است . این نوع سپر برای دفاع در مقابل تیر تهیه میشد اما نیزه بآن سپر کاری بود و در آن جا میگرفت سپر دراز اندام (مستطیل) درموقع تیرباران شدن استعمال



سپر غرناطه

میشد ومرد سوارکار سرخودرا باآن می‌پوشانید و بادو چشم از میان سپر بدشمن نگریسته مواظب حرکات او بوداماسپر مسطح ازضربهٔ نیزه جلوگیری میکردوگاه میشد که دو نفر درمبارزه شرکت میکردند و یکی‌از آنها باسپر همرزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپر ذوق بکار میبردند وروی سپرهای خود آیات قرآن مجید وشعرهای مناسب و کلمات پند و اندرز مربوط بجنگ مینگاشتند و کنده کاری میکردند ، سپرهر کشوری از طرز ساخت آن مشخص میشد مثلا سپر دمشق ازسپرساخت عراق وسپرعراق ازسپرساخت غرناطه (ازشهرهای اندلس-اسپانی) بآسانی تشخیص داده میشد .

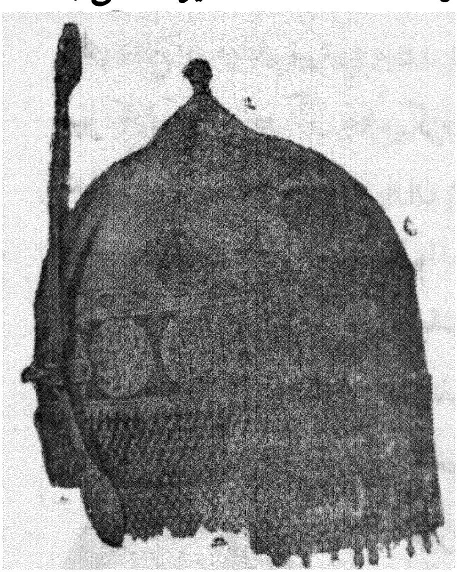


زره ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

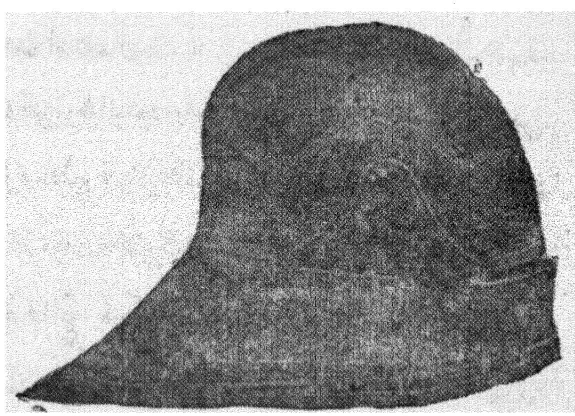
زره . عربها زره های آهنی، فولادی و کتانی بکارمیبردند و زره کتان را (دلاص) میگفتند معمولا سواران عرب زره می‌پوشیدند . زره‌های اعراب غالباً ساخت روم ویا ایران بود . بعضی از زره‌های عرب

بقدری مشهور بود که نام مخصوصی داشت مانند زره خالد بن جعفر که آن را زره تکمه‌دار (ذات‌الازمه) میگفتند چه که آن زره تکمه وجا تکمه داشت وهروقت میخواستند دامان زره را بالا زده تکمه‌هایش را می‌بستند . زره چندین قسمت بود و هرقسمت نامی داشت از آن‌جمله زره‌تن را جوشن وزره سررا (بیضه ـ خوذه ـ مغفر) میخواندند. پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازوو کف دست وساق‌پا بود .

اسلحهٔ عرب دراوایل اسلام همانهائی بود که گفتیم سپس خنجر و تبرزین وچکش رااز ایرانیان گرفته براسلحه‌های خود افزودند ودر شکل اسلحه تغییراتی دادند و با مقتضیات زمان و مکان آنرا جور بجورساختند . مثلا شمشیر دمشقی با شمشیرعراقی وزره مصری با زره‌اندلسی یك‌جور نبودوچنانکه در تصویر مشاهده‌میشود کلاه خود



کلاه‌خود یکی ازسلاطین مصر



کلاه‌خود ابوعبدالله آخرین پادشاه اندلس

مصری با کلاه خود اندلسی اختلاف دارد وهمینقسم سایراسلحه‌ها که یك‌جور نبودند وشرح وتفصیل آن دراینجا مورد ندارد .

آلات مخصوص محاصره

عربها چیزی از محاصره ووسایل و لوازم آن نمیدانستند زیرا شهرهای آنان درودروازه نداشت وهمگی در چادرمیزیستند . نخستین خندقی که درعربستان کنده شد درسال پنجم هجری موقع جنگ احزاب وچنانکه گفتیم با نظر واشارهٔ سلمان فارسی بوده است ، پس از آنکه عربها با ایرانیان آمیزش پیداکردند وچیزهائی از آنان گرفتند که از آن جمله

آلات مخصوص محاصره بوده و مهمترین آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی وآتش یونانی میباشد .

منجنیق . منجنیق آلتی‌است که با آن سنگ وچیزهای دیگر بسنگر دشمن پرتاب میکنند . نخستین بارفینیقی‌ها آن‌را بکاربردند سپس یونانی ها ویهودی‌ها نیز استعمال آن را آموختند چنانکه چندین مرتبه درتوراة (سفرمکابیان) ازمنجنیق نام برده‌اند ولی سایردولتهای قدیم مانند ایرانیان وغیره استعمال منجنیق را از یونانیان یادگرفتند وعربهاازایرانی‌ها اقتباس کردند. مشهوراست که عربها فقط دراواسط قرن اول هجری پس از آمیزش با رومیان و ایرانیان با منجنیق آشنا گشتند ، اما درکتاب سیرهٔ حلبیه‌ذکرشده که بااشارهٔسلمان فارسی درموقع محاصرهٔطایف منجنیق‌استعمال شد وحتی‌مذکوراست که سلمان‌بدست‌خودمنجنیقی‌برای مسلمانان ساخت ودرحصار طایف بکاربرد وبنا بقول مورخ‌مذکورهنگام جنگ خیبرمسلمانان منجنیق و دبابه (نوعی تانك) همراه داشتند .

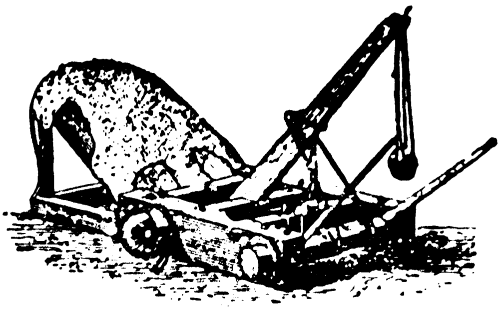
منجنیق چندقسم‌است: بعضی‌بزرگ بعضی‌کوچك.بعضی‌باقلاب وبعضی‌باکمان بسته میشد وبعضی مانند فلاخن چرخ میخورد ومعمولا برای پرتاب کردن سنگ ، ظرف نفت ، عقرب یاسایرمواد زیان‌آور بکار میرفت ودر هرحال اگر چیزی که باید پرتاب شود ازچیزهای سبك وزن بود آنرا باسرب سنگین میکردند واگرچیزمایعی بود (مثل نفت وغیره) آنرا درظرفی ریخته بازنجیر می‌بستند .



منجنیق رومی

در تصویر رو برو منجنیق رومی را می بینیم که با دو ستون (ب ـ ج) بطرف دشمن بسته شده و دو مرد ایستاده قرقرهٔ (د) بزرگ را میگردانند وآن قرقرهٔ بزرگ قرقرهٔ دندانه دار(ن) را میگرداند و طنابی که از ستون(۱) کشیده شده بقرقره (س) ودوقرقره (ف) می پیچند بقسمی‌که ستون بطرف عقب برمیگردد . این ستون ازقطعات چرم وآهن

بهم وصل شده ومانند کمان نرم وکش‌داراست بقسمی که اگر بعد از بستن و کشیدن آنرا بگشایند به ته‌تیرها خورده باشدت هرچه تمام‌تر تامسافت زیادی پرتاب میکنند.


منجنیق سنگی

درشکل روبرومنجنیقی است که مخصوص پرتاب سنگ میباشد وآن عبارت ازستونی‌است که چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته اند و این ستون را با طناب بطرف عقب وصل کرده‌اند وته آنرا باکمان نرم محکم ساخته‌اند وهمینکه‌اورامحکم به بندند و ناگهان بگشایند ستون بسطح مایل تصادف میکند و سنگ را تا مسافت دوری پرتاب مینماید .

معمولا منجنیق را برای خراب کردن قلعه ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی در آن گذارده با قوت وشدت‌به برج وباروی دشمن میانداختند ویا اینکه با منجنیق دشمن را تیرباران مینمودند وگاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نفط کرده مشتعل میساختند وبا منجنیق بطرف دشمن میفکندند. منجنیق از حیث شکل مختلف بود و درپاره‌ای موارد نامی برای منجنیق انتخاب میکردند که‌پاره‌ای از اوصاف آن‌را برساند همانطور که برای کشتی ها و توپهای بزرگ در عصرحاضر نام گذاری میکنند . حجاج بن یوسف والی کوفه منجنیقی‌داشته که آن‌را (عروس) میخواندند وپانصد مرد آن را میگردانید . محمد بن قاسم درسال ۸۹ هجری با آن منجنیق بجنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه های آنان را ویران ساخت .

دبابه یاتانك . دبابه را ازچوب سخت صاف میساختند وآنرا بانمد یا چرمی که درسرکه خوابانده شده بود مستورمیکردند واین برای آن بود که دربرابر آتش تاب بیاورد وسپس آنرا روی چرخهای گرد گذارده میکشیدندگاه هم دبابه‌را بشکل

برجی ساخته بآن قرقره ها میبستند و مردان جنگی بوسیلهٔ آن قرقره ها بالای برج رفته سنگر وقلعهٔ دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهد آمد) دبابه یاتانك از منجنیق قدیمی تراست. مصریها و آسوریها ویونانی‌ها ورومی‌ها وایرانی‌ها ومسلمانها بترتیب از دبابه یا (تانك چوبی) استفاده میکردند ودر واقع دبابه قلعه ای بوده که باگردونه های مخصوصی حرکت میکرده وبوسیلهٔ آن بربارو وبرج دشمن میتاختند وبامردمانی که درمحاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب کردن باروها بکارمیبردند باینقسم که مردانی توی دبابه رفته در پناه دیوار های آن پنهان میشدند و سرتیز دبابه را بدیوار های برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوچ جنگی. قوچ جنگی نیز نوعی دبابه بوده با این فرق که چیزی مانند سرقوچ داشته ومردان جنگی در داخل آن جا میگرفتند. قوچ جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین‌قسم که سرقوچ بوسیلهٔ طناب وقرقره هائی



قوچ رومی جنگی

که بسقف آویخته بود محکم بسته میشد و مردانی که توی قوچ جنگی جا داشتند وآنهاکه درپشت بودند سرقوچ را جلووعقب برده بدیوار برج میزدند تاآنرا خراب کنند تصویر بالا قوچ جنگی رومی‌ها را نشان میدهد که برج وباروی برتن‌هارا هدف قرار داده اند و مردم برتن(۱) با پرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند.

مسلمانان قوچ جنگی و دبابه (تانك چوبی) دربسیاری از جنگهای بکارمیبردند

---

۱ - برتن **Bretons** مردمانی بودند که در شبه جزیره ای بهمان نام واقع در شمال و مغرب فرانسه می‌زیستند. مترجم

وبا آن برجها وباروها وقلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی سوار دبابه (تانك چوبی) شده آن را بطرف قلعه ویا برج میغلطاندند و اگر سر راهشان خندقی بود روی آن‌را ازچوب پل میساختند و اگر خندق پهن بود باخاك وخاشاك وهیزم وچیزهائی که برای همین کار در دبابه نهاده بودند خندق‌را پرمیکردند ودر عین حال مردان جنگی که در درون دبابه بودند باتیر و کمان کارگران را حمایت میکردند تا از حملهٔ دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند.

سپس تانك‌را بطرف برج وبارو برده حملهٔ خودرا شروع میکردند و سوراخ‌هائی در دیوار ایجادکرده با چوب آنراوسیعتر میکردند واگر ممکن میشدبانردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند وگرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی .ازجمله‌چیزهائی که عربها از رومیان فراگرفتند یکی هم آتش یونانی استوظاهراًاز اختراع اینان ترکیباتی راباهم آمیخته و در موقع جنگ آن‌را مشتعل کرده بسمت دشمن می‌افکندند. اروپائیان فقطدرقرن‌هفتم‌میلادی‌ازاین‌اختراع بهره‌مند شدند. در آنموقع عربها بقسطنطنیه وسایر شهرهای آسیائی واروپائی روم حمله میبردند وشهر قسطنطنیه‌را مکرر محاصره‌کردند اما نتوانستند آن‌رابگشایند چون رومی ها در مقابل اعراب آتش یونانی بکار میبردند وآنان را عقب‌میزدندواز قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود رومیان تا مدتی‌اسرار این اختراع را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها بر آن دست‌یافته و دانستند که‌آتش‌یونانی‌ازگوگردوپاره‌ای‌ملاح شیمیائی وموادروغنی‌است که‌آنرا بشکل مایع درآورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختندودرجلوکشتی میآویختند و همینکه بدشمن میرسیدندآنمواد را آتش زده بشکل کره‌های نورانی پرتاب میکردندویا اینکه پارچه‌های‌کتانی را درنفت فرو برده آتش میزدندوبخانه‌ها وکشتی‌های‌دشمن میانداختند .ظاهراًحصین‌بن‌نمیرکه‌درسال ٦٤ هجری‌برای‌دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش‌زد ازهمین آتش یونانی بکار برده بود.

درکتابخانه ملی پاریس تصویری از مردان سواره وپیاده عرب‌دیده میشود که پارچه‌هائی‌را با آتش‌یونانی آلوده‌ساخته مشغول آتش‌افروزی شده‌اند.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.



اختراع باروت. فرنگی ها اختراع مهمی را بخود نسبت میدهند، درصورتیکه این اختراع از عربها بوده است.

بنا بگفتهٔ فرنگیان شخصی بنام شوارتز در سال ۱۳۲۰ میلادی (۷۱۹ هجری) باروت را اختراع کرده است. اما یك راهب انگلیسی موسوم به راجر باکن که درقرن ۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که در زمان وی معمول بوده و به باروت شباهت داشته است. حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت را میدانستند و اگر آنها باروت را اختراع نکرده باشند، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است. کوندی خاورشناس اسپانیولی که درسال ۱۸۲۰ درگذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحهٔ آتشین بکار بردند از آن گذشته مورخین عرب نیز درضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) ازاسلحهٔ آتشین نام برده اند، چنانکه ابن خلدون راجع بجنگ ابو یوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (٦٧٢ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید:

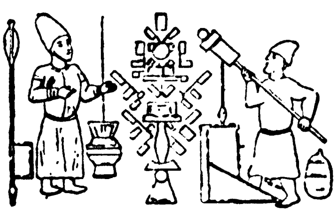
«همینکه سلطان ابویوسف بلاد مغرب (افریقا) را گشود شهرها ودژهای آنرا بزیر فرمان درآورد و بر مرکز خلافت خاندان عبدالمؤمن دست یافته آثار آنهارا بر انداخت وشهرهای طنجه وسبته لنگرگاه وسرحد مغرب راگشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده، مصمم شد سجلماسه (۱) را از فرمانروایان عبدالواد بستاند و دعوت آنانرا بر انداخته بنام خود دعوت کند، لذا در ماه رجب ٦٧٢ لشکر بدانجا کشید وسپاهیانی از عرب وبربر وزناته گرد آورد و منجنیق وتانك چوبی و گردونه های نفت

۱ — سجلماسه شهری بوده در نزدیکی فاس بندر معتبر مراکش و اکنون وجود ندارد. مترجم

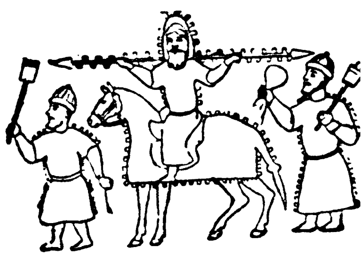
جهنده (آتش یونانی) باریک‌های آهنین واندام(۱) نفت انداز همراه برد وازانباری که با آتش و باروت بطور شگفت آوری مشتعل‌شده بود بدشمن آتش میافکند وقدرت خداوند از این عملیات هولناك ظاهر میگشت .

خلاصه‌یکسال‌تمام‌شب وروز آنجارا حصار داده جنگید تا اینکه روزی دیوار های برج بر اثر سنگباران کردن از منجیق فرو ریخت وسوراخی در آن‌پدید آمد وسپاهیان از آن سوراخ بشهر هجوم آوردند».

این گفته ابن خلدون گواهی میدهد که پیش از شوارتز عربها باروت داشتند ، چه که شوارتز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها)درسال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته وعربهادر سال۱۲۷۳درجنگ مذکور فوق باروت‌استعمال‌کرده اند . از آن‌گذشته عربها در قرن سیزده میلادی درکتب‌مربوطه‌توصیفی ازباروت‌کرده اندکه‌کاملا شبیه باروت‌کنونی‌میباشد .



در کتابخانه پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دو مرد عرب است (شکل بالا) که اسلحهٔ آتشین بکار میبرند وآنکه در سمت‌راست است‌چیزی‌مانندتفنگ‌دردست گرفته‌آنرانزدیك‌آتش میبرد تا گلوله‌آن منفجر شود .



شکل روبروصورت اسب سواری رانشان میدهد که نیزه ای بدست دارد ونیزه را باپارچهٔ ریشه دار آلوده به نفط‌کرده‌اندکه‌هنگام لزوم بدشمن بیندازند . در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده میشوند لباس آن دو پیاده وجل‌مرد سواره ازپارچهٔ ریشه‌داری‌است‌که درموقع‌مقتضی به‌نفط‌آلوده‌میشود.

نظامات‌لشگریان اسلام‌هنگام‌جنگ

در فصل تاریخ آرتش گفته شدکه آرتش کشورهای متمدن به صفها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت از این نظامات بهره‌ای نداشتند وجنگهای آنان بصورت‌کروفر (جنگ وگریز) بود . یعنی‌بدشمن هجوم می‌آوردند واگر ناتوان‌میشدندمیگریختند

---

۱ — اندام یا هندام یك نوع اسباب جنگی بوده است . مترجم

و دو باره حمله میآوردند و هیچ قانون و قاعده‌ای در کارشان نبود . پس از ظهور اسلام قوانین ومقرراتی برای جنگ ایجاد شد که از آن جمله صف بندی لشکریان میباشد ، چنانکه در سوره «صف» راجع بآنموضوع میفرماید : «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص» خداوند آنکسانی را دوست داردکه در راه اوصف بسته مانند پایه‌های از سرب ریخته شده می‌جنگند ، یعنی بیکدیگر پیوند خورده وبسته شده اند ، بنا بر این در زمان رسول اکرم (ص) لشگریان اسلام باصف بجنگ میرفتند وهمانطور که برای نماز صف آرائی میشد یك پا و یك جا بطرف دشمن میتاختند وچون عربهای بدوی جز جنگ وگریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته بر آنها چیره میگشتند . اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند : اسکندر، سلطان سلیم ، بناپارت و غیره بواسطهٔ نظامات تازه و اسلحه‌های تازه توانستند بر دشمنان خود غلبه کنند .

عربهای جاهلیت شترها وزنان وفرزندان وبارها را پشت سرخود قرارمیدادند وبدانوسیله از فرار جنگجویان جلوگیری میکردند . مسلمانها با آنکه صف آرائی داشتند و کمتر ازصف خارج میشدند ، معذلك برای مزید پایداری وفداکاری افراد زنان وبچه‌ها وشتران وبارها را عقب صف‌ها میگذاردند .

در زمان پیغمبر اکرم(ص) سپاهیان اسلام یك صف یا دوصف میشدند (بسته بکمی وزیادی افراد) وهمینکه زمان خلفای راشدین شمارهٔ سپاهیان زیاد شد برعدهٔ صف‌ها هم افزوده گشت وبمناسبت اسلحه و اوضاع و احوال صف های نظامیان جلو وعقب میایستادند چنانکه حضرت امیر(ع) درروزصفین(۳۷هجری) بسپاهیان خودچنین دستورمیدهد :

صف‌های خودرا مانند پایه‌های ریخته شدهٔ ازسرب مرتب ومحکم سازید، زره پوشان جلو وبی‌زره ها پشت سر آنان بایستند ، دندانهارا بهم بفشارید که اگر شمشیر بربدن شماوارد آیدکندی میگیرد ، سرهای نیزه راباز گردانید که سنان آن محفوظ بماند، دیده هم گذارید که خاطرتان آسوده گردد ، آهسته صدابرآرید که ازشکست دور می‌شوید ...

دسته ها . (کرادیس) - پس از آنکه در زمان امویان عربها با غیر عرب ها مخلوط شدند ، سپاهیان اسلام رابصورت دسته وهنگ قراردادند (چنانکه درتاریخ آرتش گفته شد) چه که رومیان هنگام جنگ سپاهیان خویش را بههنگ ها تقسیم میکردند و آنراکورتیس Kortis میخواندند وهرهنگ ودستهای رابه صفهای منظم ترتیب میدادند . مثلاشاه ، یافرمانده کل را باپرچمها و ملازمان دروسط قرار داده ، آن را قلب لشکرمیگفتند . جلوی این دسته دستهٔ دیگری بودکه غالباً از سواران تشکیل می یافت و آنرامقدمةالجیش یاپیشاهنگ مینامیدند . طرف دست راستپادشاه میمنه وطرف چپ میسره وپشت سرساقه نام داشت باین ترتیب:

مقدمه

میسره ـــــــ قلب ـــــــ میمنه

ساقه

وباین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت . ایرانیان علاوه بر این پنج دسته ، تعداد زیادی فیل درپشت میدان جا میدادند، پشت این فیل هابرجهای چوبی بار کرده ودراین برجها همهنوع اسلحه و پرچم ریخته بودند و چنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیهٔ خود را تقویت میکردند .

گاه هم سرا پردهٔ پادشاهرا پناهگاه میساختند باین قسم که پشتمیدانجنگ برای شاهتخت میگذاردند وشاه وفدائیان وی باملازمان خاص دورتخترامیگرفتند واطراف آن پرچم میافراشتند وتیراندازان وپیاده هاگرداگرد تخت حلقه میزدند وبا این تشکیلات تقریباً سنگری درپشت جبهه ترتیب میدادند وچه بساکهایرانیان هم مثل عربها بجنگ وگریز میپرداختند و چندین سنگر و پناهگاه به نمونه های فوق ، درپشت میدان تهیه میکردند .

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند ، مانند آنان لشکریان را بدسته ها وصف هامرتب ساختند چنانکه خالدبن ولید درسال۱۳هجری درواقعهٔ یرموك سپاهیان اسلامرا مانندایرانیان به۴۰_۳۶ دسته تقسیم کرد وابوعبیده رادرقلب

وعمروعاص وشرجیل بن حسنه‌را درمیمنه‌ویزیدبن ابی‌سفیان را درمیسره‌قراردادو برای اولین مرتبه عربها را باآن‌ترتیب آشنا ساخت وپس‌ازوی‌سعدوقاص‌درسال ۱٤هجری همان نظامات را اجراءکرد .

ازقرار معلوم «خالدبن ولید» و«سعدوقاص» درعین‌حال که برای‌جنگ‌باروميان وایرانیان سپاهیان خود را مانندآنان بدسته ها تقسیم‌کردند ازصف بندی و صف-آرائی دست برنداشتند و نظام صف بندی تاسال۱۲۸هجری برقرارماند ودرآن‌تاریخ مروان بن محمدآخرین خلیفهٔ اموی ترتیب صف بندی را بکلی برهم زده باضحاك خارجی وخبیری ازروی اصول دسته بندی جنگ‌کرد . ازآنموقع‌به‌بعد اصول قدیمه جنگجوئی عرب‌فراموش شد وچون سپاهیان عرب باتجملات روم وایران‌آشناشدند، ازبردن زن وبچه به‌میدان جنگ منصرف گشتند .

پاره‌ای‌ازسران‌اهل‌بیت رسول(ص)که‌برای‌خوددعوت‌میکردندمانندزمان‌پیغمبر اکرم (ص)بصف‌بندی درجنگ‌ادامه دادند وترك‌آنرابدعت‌میدانستندوگاه‌هم‌بواسطهٔ همین عقیده درمیدان شکست‌میخوردند . مثلا : «ابراهیم بن عبدالله‌بن حسن بن‌علی بن ابی‌طالب» درزمان خلافت «منصورعباسی» قیام‌کرد ودرمحلی موسوم به «اخمرا» درشانزده فرسخی‌کوفه با«عیسی‌بن‌موسی» سردار خلیفهٔ‌عباسی جنگید. پیش‌ازشروع بکارزار یاران ابراهیم بوی‌گفتند : بهترآنست که سپاهیان خود راپچند دسته تقسیم کنیم‌که اگر یك‌دسته گریخت دستهٔ دیگربماند ولی اگرصف بندی کنیم وپاره‌ای‌از افراد صف بگریزند طبعاً صف بهم میخورد وبقیه نیز میگریزند .

ابراهیم‌گفت : اهل اسلام فقط درصف می‌جنگند وهمینکه سپاهیان‌صف بستهٔ ابراهیم با اصول قدیم بمیدان‌آمدند ، در برابرنظامیان مرتب عیسی مقاومت نیاورده شکست خوردند . بهر حال از مسلمانان (عربهـا) کم‌کم شهر نشین شده با اصول ومقررات‌نظامیان ممالك متمدن‌آشناگشتندوکتب علمی‌وفنی‌سایرین را ترجمه‌کرده، مطالب تازه‌ای‌آموختند . از آن جمله اینکه برای سپاهیان خـویش هفت نوع نقشهٔ جنگی طرح‌کردند واگرچه تمام‌آن هفت نقشه را بکار نمی‌بردند اما در نظامـات جنگی خودآنرا حفظ‌کردند وشرح مختصرآن نقشه‌ها وسازمانها چنین بود .

ظاهراً این دونقشه را از ایرانیان گرفتند .

۱ ـ سپاهیان را بشکل هلال (ماه نو) منظم میساختند .

۲ ـ » » » دوماه‌نو (مانند دوکمان) بمیدان می آوردند .

۳ ـ » » » مربع مستطیل

٤ ـ » » » هلال وارونه

٥ ـ » » » مربع منحرف

٦ ـ » » » مثلث

۷ ـ » » » دو دائره یکی در درون دیگری

این طرح اخیررا موقعی بکارمیبردندکه سپاهیان آنان خیلی کمتر ازسپاهیان دشمن بود . اتفاقاً بناپارت نیز باهمین نقشه می‌جنگید وازآنرواین نقشه بنام مربع بناپارت شهرت دارد وتاکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) نقشه‌ای کاملتر از آن تهیه نشده است .

بنابر آنچه گفته شد : سپاهیان اسلام پس از آشنائـی با فنون جنگـی سایر ملل با مراعات اوضاع زمـان و مکان دسته دسته بشکل هلالی یا مربع یـا مثلث بمیدان میرفتند .

اردوگاه . درزمان جاهلیت اردوگاه عرب تابع نظامات مخصوصی نبوده‌ودر اوایل اسلام نیز بهمان وضع جاهلیت باقی ماند باینقسم که چادر امیردروسط وچادر سایربزرگان در اطراف چادر امیر قرار داشت و اگر زن و بچه همراه داشتند پشت اردوگاه میگذاردند و در اواخر که ازبردن زن و بچه بمیدان جنگ منصرف‌شدند ، مانند رومیان وایرانیان بمقتضای روزاردو میزدند . تدریجاًدستگاه تجمل مسلمانان توسعه یافت وعلاوه بردسته های مختلف سپاهـی پزشکان و نویسندگـان و قاضیان وشیپورچیان وطبالان وپرچمداران وغیره نیزجزء سپاهیان‌درآمدند ودرآنموقع بود که اردوگاه مسلمانان بصورت یك‌شهری‌درآمد چنانکه تصویرضمیمه اردوی‌اسلام‌را درعالی‌ترین دوره‌های پیشرفت آن نشان میدهد .

فرمان جنگ و شعار جنگجویان

فرمان جنگ. دراوایل اسلام ، فرمان جنگ چنین بود (النفیر النفیر) (آماده ـ حمله ـ هجوم) چنانکه درمصر درایام حاضر فرمان جنگ راچنین میگویند: ـ (هجوم حاضر ـ ال ـ هجوم) فرمان بازگشت نیز باهمان کلمهٔ رجعت (بـازگشت) اجراء میشد . فـرمان سواری (الخیل ـ الخیل) بود (خیل بزبان عربی بمعنای ستوراست) در آرتش مصر برای بازگشت (جزیه) وبرای سواری (بین مایه حاضر ـ ال) میگویند واین کلمات ترکیبی ازترکی وعربی میباشد. برای پیاده شدن عربها کلمه ـ الارض ـ الارض (زمین) بکار میبردند ومصریها چنین میگویند :

این مایه حاضر ال ـ این (۱)

فرمانهای سادهٔ فوق دراوایل اسلام اجراء میشد وپس ازاینکه مسلمانان متمدن شدند برای هرحرکتی ازحرکات سپاه فرمان مخصوصی ترتیب دادند ازاینقرار :

۱ ـ میل یعنی بطرفی برگشتن

۲ ـ انقلاب یعنی برهم خوردن صف

۳ ـ انفتال یعنی جداشدن

٤ ـ تسویه انفتال یعنی راست نمودن صف جدا شده

٥ ـ استدارهٔ صغری قلعهٔ کوچك درست کردن .

٦ ـ استدارهٔ کبری یعنی قلعهٔ بزرگ درست کردن

۷ ـ تقاطر یعنی قطار شدن

۸ ـ اقران یعنی بهم پیوستن

۹ ـ رجوع الی الاستقبال یعنی دوباره روی آوردن

۱۰ ـ استدارهٔ مطلق یعنی بحال دایره مانند مرتب شدن .

۱۱ ـ اصفاف یعنی دوچندان شدن

۱۲ ـ اتباع میمنه یعنی براست .

---

۱ ـ این اصطلاحات ترکی موقعی در مصر معمول بودکه آنکشور تحت الحمایه عثمانی بود و اکنون چنان نیست . مترجم

۱۳ ـ اتباع میسره یعنی بچپ
١٤ ـ جیش منحرف یعنی منحرف شدن .
١٥ ـ جیش مستقیم یعنی مرتب شدن
١٦ ـ جیش مورب یعنی اریب شدن .
١٧ ـ رض یعنی مشق کنید
١٨ ـ تقدم یعنی قدم به پیش .
١٩ ـ حشو یعنی بهم درآئید
٢٠ ـ رادفه یعنی پشت سرهم .
٢١ ـ ترتیب بعد ترتیب مرتب بایستید .

فرمانده سپاه با ادای این کلمات فوری سپاهیان را بترتیب مطلوب منظم میساخت والبته لشکریان کاملا مشق کرده و مجرب بودند و بمحض شنیدن این فرمانها مطابق دستورعمل میکردند .

درپاره‌ای مواردفرماندهان دستورهای خود راباختصار اداء میکردند وسپاهیان که بدهان وچشم فرمانده توجه داشتند ، ازهمان کلمات مختصرواشارات مفادفرمان را درك میکردند و آنرا انجام میدادند از آنجمله : دو کلمه (هوجوا) و(هوبرا) بمعنای روبرو ـ پشت به‌پشت بود و باختصارتمام اداء میشد .

شعارمیدان‌جنگ . عربهای زمان جاهلیت در میدان کارزار شعارهائی میدادند که مناسب با اوضاع روزبود مثلا درجنگ احد سپاهیان مخالف اسلام بنام دوبت خود ، عزی ـ هبل فریاد میزدند وقبیلهٔ تنوخ درحیره (یا آل عبادالله) میگفتند پیغمبراکرم شعارمهاجرین را (یابنی‌عبدالله) وشعاراوس وخزرج (انصار)رایابنی‌عبدالله ویابنی‌عبیدالله قراردادوسپاهیان اسلام را (خیل‌الله) میخواندند و بعداً نیز بمقتضیات روزشعارهائی ساخته بکارمی‌بردند.

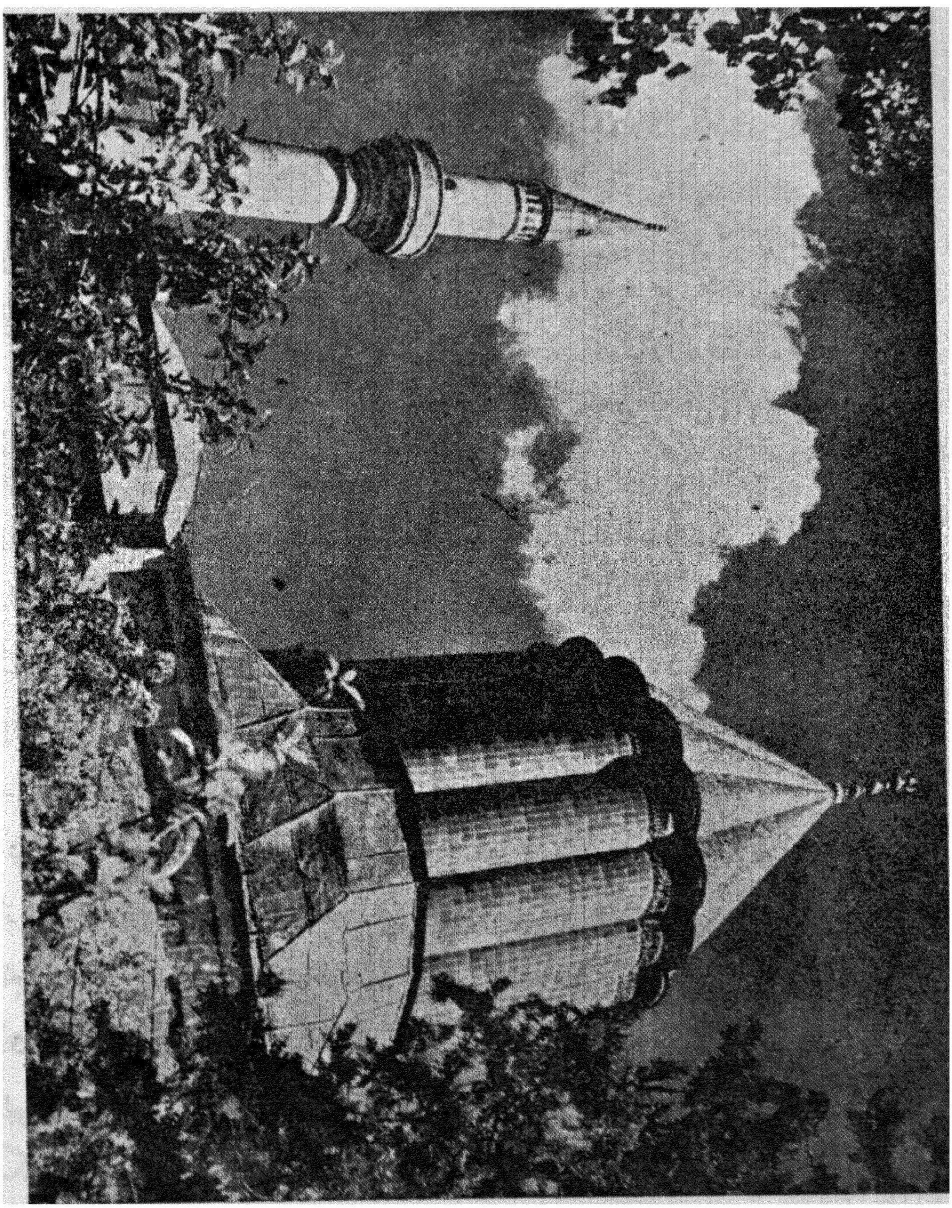
شهرهای مرزی ودژهای آن

(ثغور ـ عواصم) مقصود از ثغور و عواصم حدود دریائی و صحرائی ممالك اسلامی ودژها ومراکز آن نقاط می باشد.

مسلمانان چنانکه قبلااشاره شد ابتداء فتوحات خود را ازقسمت صحرائی شام ازطرف حوران شروع کردند. زیرا بیشتر نیروی رومیان در کرانهها وشهرهای مجاور آن بود وعربها ابتداء قسمتهای صحرای شام که مسکن اعراب بودفتح کردندو بطرف دریاورومیان رو آوردند وهنگامیکه ابوعبیدهدردمشق اقامتداشت، معاویهو برادرش یزید با عدهای ازسپاهیان شهرهای ساحلی بیروت، صیدا، جبیل را باآسانیفتح کرد ولیرومیان آنرا بازگرفتند چهکه نیروی دریائی آنان زیادبود. آنگاه درزمان عثمان معاویه والی شام ازخلیفه اجازه خواست که برای گشودن شهرهای ساحلی بطرف دریا عزیمت کند عثمان کـه گفتهٔ عمر را در نظر داشت نمیخواست چنین اجازهای بدهد ولی دراثر اصرارمعاویه اجازه صادر گشت ومعاویه شهرهای ساحلی شام راتاطرابلس وبالاترازآنرا برای مسلمانان گشود ودرزمان خلفای راشدین مرز دریائی مسلمانان درشامشهرانطاکیه شد و هرونالرشید اینشهرهای مرزیساحلیرا بنام عاصمه موسوم ساخت. مسلمانان کم کم رو بساحل جلومیرفتند ورومیان بطرف اسکندرونه (حالا آنشهرمتعلق به ترکهاست وآنرا هاتای میگویند. مترجم) وطرسوس عقب میزدند. تاآنکه درزمان امویان تمام آن نقاط فتح شد ودر ایام عباسیان دژها و پادگان های نیرومند در آن نقاط قرار دادند تا از هجوم گاه وبیگاه رومیـان جلـو گیری کنند. مسلمانان هرشهر مرزی را که میگشودند دژ های سابق آنرا ترمیم کرده ودژهای

تازه‌ای در آن‌نواحی میساختند ومردم آن نقاط را مجهز کرده آمادهٔ دفاع میکردند وهمین قسم‌در نقاط وسرحدات صحرائی اقدامات لازم بجا میآوردند .

ممالك اسلام از طرف دریا وصحرا یا فقط از راه دریا و یا صحرا بخاك وآب



ت - قونیه: مقبرهٔ مولانا

رومیان وایرانیان اتصال مییافت واینك نام مرزهای‌دریائی شام ومصر ومرزهای‌دریائی

وصحرائی عراق وغیره وشهرهای مهم آن :

آ ـ مصر .

۱ ـ اسکندریه ـ دمیاط ـ عریش ـ رفح .

ب ـ شام .

۱ ـ قسمت شمالی :

طرسوس ، اذنه ، مصیصه ، عین زربه ، کنیسه ، هارونیه ، بیاس ، نقابلس . در آمد این نقاط سالی صد هزار دینار بود که تمام آن بمصرف استحکامات محلی میرسید و بلکه از بیت‌المال نیز مبالغی باین نقاط می آمد و برای پرداخت حقوق افراد مصرف میشد .

۲ـ مرزهای مجاور شام

عراق که بواسطهٔ مجاورت با جزیرة‌العراق (زمین‌های میان دجله وفرات را جزیره میگویند) به جزریه موسوم بود از این قرار :

مرعش ـ حوث و از این دونقطه استحکامات سرحدی تاشمیشاط وملطیه ادامه مییافت . درآمد این نقاط ، بسالی ۷۰ هزار دینار میرسید که چهل هزار دینار آن مخصوص نگاهداری استحکامات بود وصد هزار دیناراز بیت‌المال مرکزی بسی‌هزار دینار بقیه اضافه میگشت وصد وسی‌هزاردینار حقوق پادگان‌ها وافراد پرداخته‌میشد و بطورکلی هزینهٔ نگاهداری این نواحی سالی دویست هزار دینار بود این مصارف مربوط بایام عادی بود ودر اوقات جنگ البته مبالغ بیشتری بمصرف میرسید .

شهرهای مرزی این نواحی عبارت بود از : دلوك، رعبان، مونبوك .

علاوه بر این نقاط مرزی دولت های اسلامی در نواحی هند نیز استحکامات مرزی داشتند .

غزوات یاحمله های جنگی

در سال ۱۷۰ هجری «هرون‌الرشید» نقاط مذکور فوق را از جزیره وقنسرین جداکرده آنها را عواصم (جمع عاصمه یعنی کرسی نشین) نامیده وهر ساله سپاهیان اسلام بعنوان جهاد از این استحکامات دریائی و صحرائی بیرون ریخته بررومیان حمله میآوردند

واین حملات در اصطلاح اسلامی غزوه (۱) نام دارد جهادیکی از پایه‌های مهم دین اسلام است پیغمبر اکرم و خلفا مرتب مسلمانها را بجهاد دعوت میکردند وهمانروزی که ابوبکر برمسند خلافت نشست بمسلمانان چنین گفت :

« از جهاد دست بر ندارید قومی که جهاد را فراموش کنند خوارمیشوند».

نیروهای دریائی اسلام که از ۸۰ـ۱۰۰ کشتی تشکیل میبافت ازکرانه‌های شام ومصر تا جزیره قبرس لنگر میانداخت وفرمانده کل نیروی دریائی درمرزهای ساحلی شام اقامت میکرد ومجموع ناوگان جنگی را اسطول میخواندند وهرگاه که نیروهای دریائی بجنگ میرفتند صدهزار دینار (سالانه) هزینهٔ آنان میشد .

حمله های مسلمانان درسه موقع بهار، تابستان، زمستان انجام میگرفت . روز دهم ماه مه(۲)حمله‌های بهاری آغازمیشدوتادهم ژوئیه (یك ماه)دوام داشت درآنموقع چارپایان آنها ازچراگاه بهاری باز آمده بودند وچون اراضی شام در ماه ژوئیه نیز قابل چرا بودسپاهیان اسلام دردهم ژوئیه ازمیدان بازآمده چندی استراحت میکردند وستوران را مجدد بچرا میفرستادند حمله‌های تابستانی ازپنجم ژوئیه تااواخر آن ماه ادامه می‌یافت ودرپاره‌ای سالها درهرتابستان دومرتبه بجنگ می‌پرداختندو آنراحملهٔ تابستانی راست وچپ میگفتند .

حمله های زمستانی بیست روز بیشتر نبود و از اواخر فوریه تا اوایل مارس طول میکشید وبمناسبت پیش آمد بهار وفصل چرا از میدان بسنگرها برمیگشتند .

بطوری که ملاحظه میشود خلفای اسلام نه تنها درحفظ مملکت خود کوشش داشتند بلکه از جهاد دست برنمیداشتند و مرتب ممالك مجاور را فتح میکردند ، عباسیان بیش ازسایرخلفا باین نوع رزمهااهمیت میدادند وهمینکه ازاستقرارفرمانروائی خود فارغ شدندبجنگ وجهاد دست زدند وهمانطور که هر ساله درموقع معین مردمی

---

۱ ـ در ایام سعادت یعنی زمانیکه حضرت رسول اکرم در میان مسلمانان بودند جنگ‌هائی که بفرماندهی خودشان واقع میشد غزوه نام داشت و اگر خود حضرت حضور نمییافتند آن جنگ را سریه میگفتند مترجم

۲ ـ ماه مه میلادی مطابق است با ماه اردیبهشت خورشیدی و ژوئیه با تیر و فوریه بابهمن و مارس با فروردین مترجم

به حج‌میرفتند ، دسته های جنگی نیزدرموقع‌مخصوص بممالك مجاورحمله‌میآوردند گاه هم خود خلفا شخصاً دراین جنگهاشرکت می‌جستند چنانکه درسال۱۶۳ هجری مهدی خلیفهٔ عباسی شخصاًبجنگ رومی‌ها رفت و درسال۱۶۵هجری پسرخودهرون را بانودوپنجهزارونهصدوسی‌سواره‌وپیاده‌مأمورسرحدات‌روم‌ساخت. هرون‌ازسنگرها و استحکامات رومیان گذشته تا خلیج قسطنطنیه رسید و فرماندهان رومی نقاط میان راه با هرون صلح کرده یکصد و نود وسه هزارو چهارصد و پنجاه دینار و بیست ویك میلیون ویکصد وچهل هزاروهشتصد درهم جزیه یا مال المصالحه پرداختند .

همینکه هرون به‌قسطنطنیه نزدیك شد ، ایرینی امپراتریس روم بوحشت افتاد وبارشید صلح کرده متعهد شد سالی‌هفتاد هزاردینار بدولت اسلام‌باج بدهد وسرراه هرون اردوبازارو‌راهنما آماده سازد این مصالحه‌سه سال تمام طول کشید ومسلمانان علاوه برآنچه گفته شد صد هزار گوسفند و گاو و بیست هزار اسب و پنجهزار وششصد وچهل وسه اسیر گرفتند وپنجاه وچهارهزاررومی راکشتند وهمین پیشرفتها سبب میشد که مسلمانان بیشتربجهاد بروند .

ناوگان جنگی

دریا پیمائی .عربهای حجاز مثل تمام عربهای بدوی از دریا بیم داشتند چنانکه امروز نیز بهمان حال هستند ولی عربهای حمیروسبادرزمان تبابعه باکشتی‌های بازرگانی بدریا میرفتند چون درصحرا ودریا بتجارت مشغول بودند پس ازظهوراسلام وفتح مصر وشام مسلمانان کشتی‌های رومی‌را دیدند ومعنی جنگهای دریائی‌را دریافتند وبفکردریا نوردی افتادند نخستین کسی‌که ازسرداران عرب باین کار دست زد علاء بن حضرمی والی بحرین در زمان عمر بود که بدون اجازهٔ خلیفه برای تسخیرسواحل خلیج فارس‌بدریانوردی پرداخت اماکاری ازپیش‌نبرد . عمر که‌از آن ماجرا خبرشد علاء حضرمی‌را از آن سمت(امارت بحرین) عزل‌کرد وبپاداش این خطا اورا زیردست سعدوقاص بکوفه فرستاد . معاویه والی‌شام که‌مردجاه طلب ودوراندیشی‌بود، مکررازعمردرخواست میکرد بوی اجازه دهدکه بارومیان درردریادست وپنجه نرم‌کند اما عمرسخن اورا نمی‌پذیرفت وهمینکه اصرارمعاویه ازحدگذشت ، عمر ، بعمروعاص والی مصر شرحی نوشت وازوی تقاضا

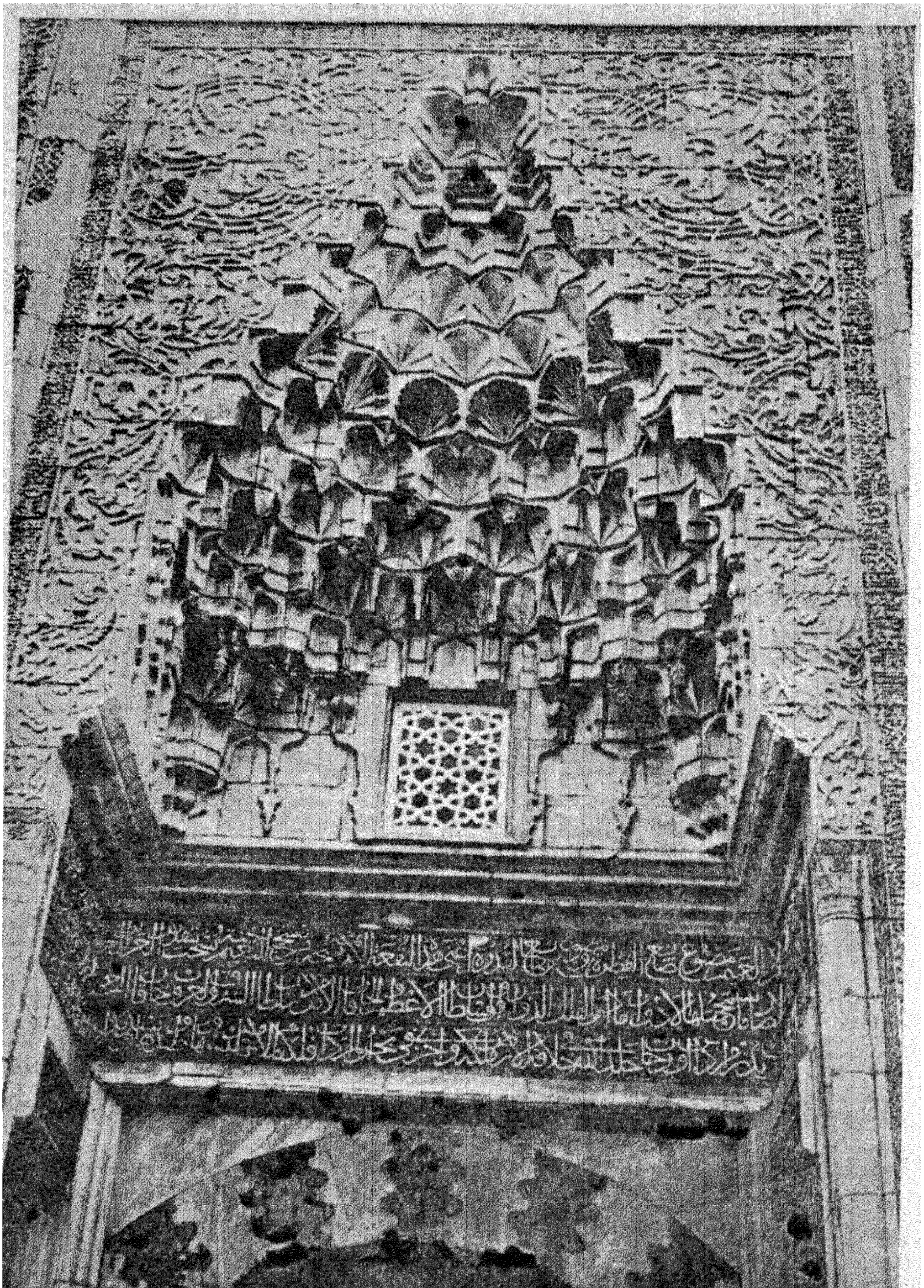
کرد دریا را برای عمر توصیف کند عمروعاص درجواب عمر چنین نگاشت : «ای‌خلیفه دریا مخلوق بزرگی‌است که مردمان کوچکی بر آن سوارمیشوند وجز آب و آسمان چیزی نمی بینند اگر دریا آرام باشد دلها را غمگین میسازد واگرطوفانی شود عقل وهوش را می رباید ، یقین انسان در روی دریا کم و شکش زیاد است ، کسانی که دریا نوردی میکنند مانند کرم هائی هستند که روی شاخه چوبی مانده‌اند اگر کج بشود غرق میشوند» .

عمر عین‌این‌نامه‌را برای معاویه فرستاده گفت : « سوگند بخدائی که محمد را براستی فرستاده هیچ مسلمانی را بدریا نمیفرستم» .

پس‌ازقتل عمر، معاویه‌که آن‌موقع نیز والی‌شام بود ازعثمان اجازهٔ دریانوردی خواست وپس از اصرار زیاد موفق باجازه شد . بااین شرط‌که دریا نوردی اجباری نباشد وهرکس ازمسلمانان که مایل بود همراه معاویه بدریا برود . معاویه درسال۲۸ هجری به قبرس‌رفت ومردم آنجارا مجبور کردکه سالی ۷۲۰۰ دینار جزیه بدهندواین نخستین پیروزی‌مسلمانان دردریابودپس‌ازاین‌پیروزی مسلمانان دلیرشده در تابستان وزمستان و بهار بجنگ دریائی میپرداختند . (سابقاً اشاره شد)

ناوگان جنگی اسلام

مسلمانان (عربها) که از کشتی سازی و کشتی رانی اطلاعی نداشتند در ابتداء از رومیان مقیم‌ممالك اسلامی برای‌این عمل کمك‌گرفتند وباکمك آنها ناوگان‌جنگی ساخته اسلحه و مهمات در آن‌ریختند وبا سربازان دریا نورد مجهز کردند و مجموع این‌کشتی را اسطول نامیدند(اسطول کلمهٔ یونانی است وبمعنای ناوگان می آید) مرکز کشتی‌رانی اسلام دریای مدیترانه بود و.اهالی شام وافریقای شمالی‌واندلس‌جزء دریا نوردان اسلام در آمدندنخستین دارالصناعه یا مرکز کشتی سازی مسلمانان در زمان عبدالملك بن مروان در افریقا تأسیس‌یافت‌وحسان‌بن‌نعمان والی‌افریقا بدستور خلیفه (عبدالملك) کشتی‌هائی ساخته با مهمات وتجهیزات و افراد جنگی به سیسیل‌فرستاد اماکاری از پیش نبرد تاآنکه اسدبن فرات در زمان زیادةالله بن ابراهیم‌بن اغلب از فرمانروایان اغالبه سیسیل را فتح کردجزیرهٔ قوصره نیز بدست اسدبن‌فرات گشوده شد ومسلمانان از این‌فتوحات



ت: بروسه: مدخل مسجد سبز

بشوق آمده درشهرهای ساحلی افریقا و اندلس ومصر وشام دارالصناعه تأسیس کردند

و کشتی های بسیار بآب انداختند بقسمی که در زمان عبدالرحمن ناصر در اواسط قرن چهارم هجری ناوگان اندلس از دویست کشتی تشکیل می‌یافت وفرمانروایان اسلامی افریقا نیز بهمان مقدار کشتی داشتند هر کشتی خانه (دارالصناعه) دوسرپرست داشت یکی قائدکه لوازم و مهمات و افراد جنگی را فراهم میساخت و دیگری بعنوان رئیس که‌وسایل حرکت و بادبان و پاروزنی راتهیه میدید وهمینکه یك کشتی یاچند کشتی آماده کارزار میشد یك فرمانده کل که ازرجال درجهٔ اول بود برای فرماندهی دریائی تعیین میگشت وعازم دریامیشد مهمترین بنادراندلس یکی بجایه‌ودیگری مریه بودکه در این دو نقطه کشتی خانه‌های متعدد تأسیس کرده بودند .

نخستین دارالصناعه(کشتی سازی) مصردر اواخر قرن اول هجری تأسیس یافت چنانکه‌تفصیل آن بیاید واول کسی که ناوگان (اسطول) در مصر دایر ساخت عنبهٔ‌بن اسحق والی مصر از طرف متوکل عباسی بود، چه‌در سال ۲۳۸ هجری رومیان ازراه‌دریا به‌دمیاط(ازبندرهای مصر) فرود آمده آنجارا گرفتند . وعده‌ای از مسلمانان‌را کشته، عده‌ای را اسیر گرفتند ، ولی مصر ازاین پیش آمد نگران گشت وناوگان دایر کرد ومسلمانان فرزندان‌خویش‌را تیراندازی و فنون‌جنگی آموختندوفرماندهان‌زبردستی برای‌ناوگان مصری تعیین کرده همه نوع تجهیزات ومهمات‌فراهم آوردند وباناوگان اندلس وافریقا وشام بجنگ رومیان رفتند وتا مدتی رومیان ومسلمانان باهم‌جنگ داشتند و از یکدیگر اسیر میگرفتند ودر نتیجه خلفا مجبور شدنداسیران اسلام‌را با پول بخرند و این عمل‌را باصطلاح آنروز (فداء) نام گزاردند .

اولین خلیفه‌ای که اسیران اسلام را با پول آزاد ساخت هرون‌الرشیدبود، که درسال۱۸۹ بآن‌عمل اقدام کرد وپیش از آن‌اسیران مبادله میشدند ، خریداری‌اسیران بطور کلی درزمان عباسیان اتفاق افتاد و بیش‌از سیزده مرتبه باین کارمبادرت‌شد که آخرین آن‌بروزگار المطیع‌لله خلیفهٔ‌عباسی‌در سال۳۳۵هجری واقع‌شد. خلفای‌عباسی قریب پنجاه هزار اسیررادرظرف آنمدت باپول‌خریدندمعمولادر بندر لامش‌درنزدیکی طراسوس‌از بنادر مدیترانه‌خریداری‌اسیران انجام‌میپذیرفت وبیش از دوسه‌هفته طول میکشید ودر مرتبه اول‌نیم میلیون از سپاهیان وبزرگان اسلام که با بهترین اسلحه

ولوازم جنگی مجهز بودند درمحل حاضرشدند . عدهٔ آنان وخیل وحشم آنها بقدری زیادبود که کوه وصحرا ودره وبالاوپستی مملوشد. درهمانموقع کشتی‌های جنگی رومیان باسازوبرگ کامل به کنار آمدند واسیران مسلمان راباخود آوردند وسه‌هزاروهفتصد اسیر مسلمان در آن واقعه خریداری شده آزاد گشت .

مروان بن ابی حفصه در آنمورد چنین میگوید: ترجمهٔ شعر:

تواسیرانی را آزاد کردی که درزندان بیکس بودند .

ومسلمانان ازآزادی آنان نومید بودند ومیگفتند زندان .

کافران گور آنها خواهد شد.

همینکه مصر بتصرف خلفای فاطمی در آمددراسکندریه‌ودمیاط ناوگان‌ساختند وشمارهٔ ناویان‌به‌پنجهزاررسید که‌هریك‌حقوق مرتبی‌داشتند. ده فرمانده‌نیروی دریائی میان آنان بود که‌هرکدام ازده‌تابیست دینارحقوق‌دریافت میکردند ومیزان حد اقل حقوق آنها دودینار میشد و علاوه برحقوق ، املاکی بعنوان تیول در اختیار داشتند که آنرا ابواب الغزاة میگفتند . هنگام عزیمت بجنگ یکی از آن فرماندهان دریاسالارمیشد وامرو نهی ناوگان رابدست اومی‌سپردند ویکی‌ازامرای‌مهم‌دولت‌نیز باآنان بجنگ میرفت وبرای اینکه احترام بیشتری بناوگان منظورشودشخص‌خلیفه با وزیر اعظم حقوق‌ناوی‌هاراتأدیه میکردند . درزمان‌المعزالدین‌الله‌اولین‌خلیفهٔ‌فاطمی (مصر) شمارهٔ کشتی ها به‌ششصد رسید وتدریجاً کم شده بصد کشتی‌تنزل کرد.

موقعی که‌ناوگان برای جنگ عزیمت‌میکرد، خلیفه درجایگاه مخصوصی کنار رود نیل درمحل‌موسوم به‌مقس(بیرون‌قاهره) جلوس‌مینمود، فرماندهان نیروی‌دریائی باجهازات جنگی مسلح از برابرخلیفه میگذشتند ،کشتی ها با پرچم های گوناگون تزیین شده‌بود، قبل ازحرکت مانور شروع میشد ومنجنیق‌ها وسایر آلات‌جنگی‌بکار میافتاد وعیناً موقع جنگ نمایش میدادند. آنگاه مقدم ورئیس ناوگان‌بحضورخلیفه میآمدند واجازهٔ حرکت‌میخواستند، خلیفه صددینار بمقدم و بیست دینار برئیس‌جایزه میدادو آنهارامرخص میکرد. هنگام‌بازگشت نیزچنین مراسمی‌اجراء میشد. درزمان صلاح الدین اداره‌ای بنام دیوان اسطول برای رسیدگی بامور نیروی دریائی‌تأسیس

شد وبودجهٔ هنگفتی برای آن اداره تخصیص داده شد . نیروی دریائی برای توسعه ممالك اسلامی عامل مهمی بود. جزایرسیسیل ، ساردنی،کرت ، مالت وغیره بوسیلهٔ نیروی دریائی فتح شدوعلاوه بر آن شهرهای ساحلی اروپا نیز بتصرف مسلمانان در آمد وناوگان آنان از سیسیل تاشبه جزیرهٔ ایتالی آمدوشد میکرد وکار را بر پادشاهان فرنگ دشوار میساخت . خاندان بنی‌حسن که ازطرف فاطمیان درسیسیل حکومت داشتند مرتب برشهرهای ساحلی اروپا میتاختند وناوگان دول اروپا راتعقیب کرده بطرف شمال شرقی مدیترانه میراندند وسیادت حکومت‌های اسلامی را دردریا مانندصحرا مستقرمیساختند. حکومت‌های اسلامی اندلس (امویان) ومصر (فاطمیان) تا مدتی برمدیترانه‌واطراف مسلط بودندتاآنکه‌مطابق نوامیس تاریخی دوربرگشت.مسلمانان روبانحطاط رفتند ، فرنگیان بر آنان چیره شدند ونه تنهاشهرهای خود راپس گرفتند بلکه درجنگ های صلیبی بسیاری از ممالك اسلامی بتصرف فرنگیان در آمد.

مسلمانان رفته رفته از ادارهٔ نیروی دریائی بازماندند وآنرا نادیده انگاشتند وناویانی که بفداکاران دین‌وسلحشوران راه‌خداودشمنان دشمن‌خدامعروف‌شده‌بودند از اهمیت و اعتبار افتادند تاآنجا که‌کلمهٔ ناوی (اسطولی) درمصر ناسزاشمرده شد ومردم ازخدمت درناوگان عارداشتند. درزمان‌ملك‌ظاهر بیبرس‌قنداری که‌بنام‌سلطان‌ـ الممالك معروف بود اقداماتی جهت تقویت ناوی وناوگان بعمل آمد ولی البته بجاه ومقام سابق خود برنگشت .

ناوگان شام نیزمانند ناوگان مصربحال تباه افتاد ، ولی دراندلس و افریقا تا مدتی‌بعد ناوگان نیرومند ماند.بخصوص دولت های مغرب (مراکش والجزایروغیره) یکی دوقرن‌ناوگان آبرومندی‌داشتندو آنطور که ابن خلدون می‌نویسدشمارهٔ کشتی‌ـ های آنان بصد میرسید . درقرن ششم هجری‌احمد صقلی‌که ازدریا داران نامی‌جهان بشمار میرود فرمانده نیروی دریائی ناوگان غرب (دولتهای اسلامی افریقا) شد وبا اقدامات وی نیروی دریائی اسلام بمقامی رسیدکه پیش ازآن وبعدازآن‌تاریخ چنان مقامی را پیدا نکرد . اماپس از انحلال وانحطاط حکومت های اسلامی در افریقا واندلس ناوگان اسلامی بکلی ازبین رفت .

دارالصناعه . امروزه دارالصناعه را بزبان عربی ترسانه وترسخانه‌میگویند وریشهٔ اصلی این دو کلمهٔ اخیر همان کلمهٔ دار الصناعه است زیرا پس از فتح ممالك اسلامی بدست‌فرنگیان دارالصناعه نیز بتصرف‌اروپائیان در آمد وهمانطور که‌مسلمانان فن کشتی سازی وتأسیس دارالصناعه را ازنیاکان فرنگیان (رومیان) آموخته بودند فرنگیان آنرا ازعربهایادگرفتندوکلمهٔدارالصناعه‌بزبان‌اسپانیولی‌دارسینا **Darcinah** شد ودارسینااز‌اسپانیولی‌بسایر زبانهای‌فرنگی‌منتقل‌گشته بآرسنال **Arsenal** تبدیل یافت وعربها آنرا ازطریق ترك ها ازفرنگیان اقتباس‌کرده ترسانه یا ترسخانه‌گفتند وگمان کردند که این دوکلمه اصلاترکی‌است درصورتیکه‌اصل آن همان دارالصناعه عربی است وهمین قسم کلمهٔ امیرال **Amiral** دریا سالارکه تحریف شده امیرالبحر عربی میباشد .

چنانکه‌گفته شد دارالصناعه درممالك اسلامی شام ، مصر ، افریقا ، اندلس ، زیاد بود ، نخستین دارالصناعه مصر درقرن اول هجری درجزیره روضه‌مقابل‌فسطاط تأسیس شد واحمدبن طولون‌بروسعت آن افزود ودرزمان‌حکومت‌اخشیدیان‌دراوایل قرن چهارم هجری دارالصناعه را ازروضه بفسطاط منتقل کردند تا میان دارالصناعه وفسطاط دریا فاصله نشود ، خلفـای فاطمی‌درمحل موسوم به (مقس)نزدیك‌شهرقاهره دارالصناعه جدیدی بناکردندکه درآن‌کشتی جنگی وکشتی‌های‌بارکشی‌میساختند. کشتی‌های بارکشی ازبالای سعیدیه‌تامصب رود نیل آمدوشد میکردندوگندم‌وسایر چیزها حمل مینمودند اماکشتی‌های جنگی مخصوص کارزار بود و مجموع آن‌هارا اسطول میخواندند .

شکل کشتیها وتجهیزات آنان

کشتی‌های جنگی را باشکال وترتیبات مختلف‌میساختند ازآنجمله‌کشتی‌های‌بزرگی‌که درآن برج‌وباروتهیه میکردند و آن نوع کشتی را شونه میگفتند و دیگر کشتی حراقه که منجنیق‌های نفتی‌درآن میگذاردند و کشتی‌های‌دشمن رابا آن آتش میزدند . طراده نام‌کشتی‌های تند رو کوچك‌بود ، عشاریات کشتی های کوچکی بودکه فقط درنیل آمد وشد میکرد ، شلندات ومسطحات وغیره نیز نوعی‌ازکشتیهای باربری‌وجنگی

بوده که برای منظورهای مختلف بکار میرفتند، بطورکلی عربها کشتی سازی را ازیونانیان ورومیان آموخته پاره‌ای اصلاحات در آن انجام دادند .

واما تجهیزات کشتیهای جنگی عبارت بود از : عراده (منجنیق) ، زره ، سپر بزرگ، سپر کوچك، کلاه خود ، نیزه قلاب و باسلیق. این حربهٔ اخیر از زنجیری تشکیل میبافت که سر آن گلولهٔ تیز آهنی میگذاردند وعلاوه براین اسلحه ها دربالای دکل کشتی صندوقهای درگشاده‌ای مینهادند که آنرا تابوت میخواندند و پیش از آنکه بادشمن رو برو شوند ، مردانی درون صندوق میرفتند وددیوارهٔ صندوق مقداری سنگ‌ـ های کوچك وفلاخن قرار داشت که با آن دشمن را سنگباران میکردند وخودشان از تعرض محفوظ میماندند چون توی صندوق جاداشتند گاه هم ظرفهای نفت سوزان (مشتعل) راازآنجا بیرون میانداختند ویاظرفهای پرازنوره (آهك وزرنیخ نرم کوبیده) را پرتاب مینمودند تاباغبار آن چشم دشمن‌را کورسازند ودرپاره‌ای موارد گرد نوره ایجاد حریق میکرد. بعضی اوقات ظرفهای پرازمار وعقرب بدشمن میافکندندویاآب صابون می‌پاشیدند تادشمن پایش بلغزد .

برای جلوگیری از حریق کشتی اطراف آنرا (ازبیرون) با پوست و یانمدی که درسرکه ، آب ، زاج ، نیتریك خیسانیده بودند مستور میداشتند وگاه هم برای احتیاط دیواره های کشتی را باگل مخلوط به بوراکس ونیتریك وخطمی و سرکـه اندود میکردند تادربرابر آتش نفت مقاومت ورزد .

دیگر از اقدامات احتیاطی آنان این بودکه شب هنگام درکشتی آتش نمی‌ـ افروختند وخروس نگاه نمیداشتند و باز هم برای احتیاط کاری بادبانهای آبی رنگ اطراف کشتی میکشیدند تا از چشم دشمن محفوظ بماند .

درجلوی کشتی های جنگی آلتی بنام (لجام) میساختند که با آن کشتی دشمن را سوراخ کنند این آلت میلهٔ آهن درازنوك تیزی بودکه تهٔ آن را (مجوف) میکردند وبچوبی مانندچوب نیزه متصل میشدواین قسمت را (اسطام) می‌نامیدند. لجام واسطام مانند نیزه درجلوی کشتی بود وهمین که کشتی دشمن نزدیك میآمد این آلت نیزه مانند را بآن زده سوراخش مینمودند وطبعاً همینکه کشتی سوراخ میشد آب در آن میریخت

وسر نشینان کشتی از بیم غرق شدن تسلیم میشدند .

اما فایدهٔ قلاب ها این بود که آنرا مانند کمند با طناب های محکم بکشتی دشمن پرتاب میکردند و کشتی را بطرف خود میکشیدند سپس تخته هائی میان کشتی خودشان و کشتی دشمن میگزاردند وازروی آن تخته ها (مثل پل) گذشته توی کشتی دشمن میرفتند و در آنجا جنگ میکردند اما اگر کشتی دشمن را نیرومند مییافتند از قلاب چشم پوشیده باتیشه و تبر سنگین فولادی طناب را می بریدند که مبادا کشتی دشمن کشتی آنهارا بطرف خود بکشد .

بيت‌المال

تحت عنوان بالا راجع بکلیه عایدات دولتی مسلمانان صحبت میشود و این عایدات عبارت است از :

صدقه ـ اعشار (ده‌يك) اخماس (پنج يك) جزیه وچیزهای دیگر ـ اما بیت‌المال، محلی بوده که هرمال مجهول‌المالکی که بدست مسلمانان میرسیده بآنجا (بیت‌المال) میرفته وهر حقوقی که بایستی برای ادارهٔ امورمسلمانان مصرف شوداز آنجا پرداخت میشده است. اموالی که مسلمانان استحقاق دریافت آنرا داشته‌اند یعنی آنرامیگرفتند بسه قسمت عمده تقسیم میشده: صدقه، غنیمت، فیئی وتفصیل هريك از این سه‌قسمت گفته خواهد شد. هزینه ای که بیت‌المال می پرداخته دو قسم بوده است : یکی حقوق سپاهیان‌ودیگر بهای اسلحه و امثال‌آن که برای ادارهٔامور مسلمین خریداری میشده است .

صدقه

صدقه و زکوة دو اسمی‌است که يك معنی دارد وچنانکه گفتیم از مسلمانان متمول گرفته میشد و بفقرای اسلام داده میشد.

صدقه یا زکوة در مرکز (دارالخلافه) دیوان مخصوص داشته وشعبات آن در تمام ممالك(شهرها وده‌ها) دایربوده است ومأمورین مخصوص آنرا جمع‌وتفریق‌میکردند.

آنچه‌که زکوة بآن تعلق میگیرد چهار چیز است: چارپایان ، زر وسیم،میوه، محصول‌کشت وکار . زکوة چارپایان بشتر وگاو وگوسفند تعلق میگیرد و حضرت رسول اکرم (بامر خدا) میزان آن را تعیین فرموده‌اند واینك (ترجمه) متن‌نامه‌ای که ابوبکر در مورد زکوة بانس‌بن مالك هنگام اعزام او ببحرین نوشته است

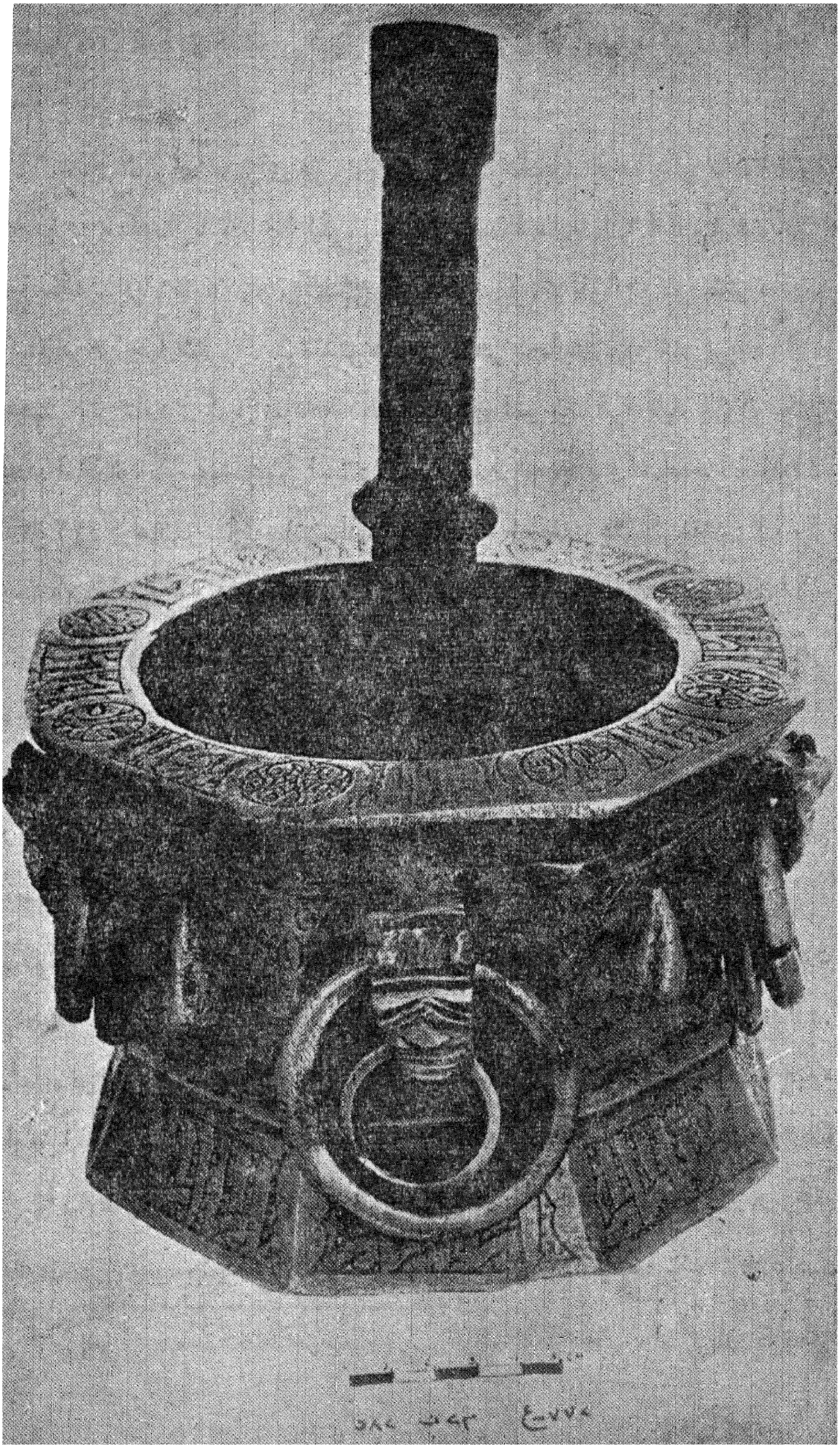
بنام‌خدای بخشایندهٔ‌مهربان. این صدقه فریضه‌ایست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه (و آله)وسلم بفرمان خدا بر مسلمین فرض فرموده وچیزی از آن‌نباید کم وزیاد بشود و آن فریضه چنین است :

تا۲٤ شترو کمتراز آن برای هر پنج شتر یك گوسفند ـ از۲۵ شتر تا ۳۵ شتر یك شتر مادهٔ دو ساله‌ـاز ۳٦ تا ٤۵ شتر، یك‌شتر سه‌سالهٔ ماده ـاز٤٦ تا ٦۰ شتر،یك شترنر پنج ساله ـ از٦١تا ۷۵شتر، یك‌شتر پنج ساله‌ـ از ۷٦ تا۹۰ دو کره شتر ماده‌ـ از ۱۲۰ ببالااز هر چهل‌شتر یك کره شتر ماده واز هر پنجاه‌شتریك شتر نرپنجساله، هر کس چهار شتر دارد زکوة نمیدهد وهمینکه پنج شتر پیداکرد باید یك گوسفند زکوةبدهد. امازکوة گوسفند چنین است: اگر در صحرا میچرد و آب‌صحرا میخورد از ٤۰ ازتا۱۲۰ گوسفند یك گوسفند‌ـ از۱۲۰ تا ۲۰۰گوسفند دو گوسفند‌ـ از۲۰۰ تا ۳۰۰ سه‌گوسفند از ۳۰۰گوسفند ببالا برای هرصد گوسفند یك گوسفند و اگر از چهل یکی‌کم بود زکوة ندارد و اگر گوسفند دستی آب و علوفه میخورد از هر دویست گوسفند یك گوسفند و صـد ونود گوسفند زکوة ندارد .

فقیهان راجع بزکوة کتابهای مفصلی نگاشته‌اند و در هر صورت اسب و استر و الاغ زکوة ندارد. زکوة نقره ، از دویست درهم ببالا برای هر صد درهم دو درهم ونیم در سال (١ـ٤۰) واز دویست درهم بپائین زکوة ندارد(١) .

زکوة طلا در هر بیست مثقال نیم مثقال در سال و هر چه مقدار بـالا برود زکوتش همان نیم‌مثقال دربیست مثقال میباشد و از بیست مثقال بپائین زکوة ندارد. سایر کالاهای تجارتی نیز بهمین میزان تسعیر میشود و زکوة میدهد . زکـوة میوه بسته بطریق آبیاری آن است باین قسم که اگربا آب رودخانه یا باران (بدون زحمت آب کشی) آبیاری شده زکوتش ده‌یـک است ودر غیر آن ده نیم‌میباشد ودر هر حال باید مقدارمحصول میوه بپنج وسق‌برسد تازکوة واجب بشود هروسقی‌شصت‌صاع‌است

١ـجرجی زیدان بطور کلی مأخذ زکوة را از فقه اهالی تسنن‌گرفته که در پاره‌ای موارد با رأی علمای شیه اختلاف دارد . مترجم



٤ - هاون برنجی که نقش و نگار و نوشته هائی بخط کوفی دارد

وهرصاع پنج رطل‌وثلث (۱)رطل‌عراق است خرماوانگور نیزمانند سایرمیوه‌هامشمول همین احکام میشود .

حکم زکوة جـو و گندم و بـرنج و نخود و لوبیا عیناً مانند احـکام زکوة میوه می باشد .

مصرف زکوة صریحاً درقرآن مجید بیان شده‌چنانکه‌در سورهٔ توبه‌میفرماید: صدقه برای‌فقیران، مسکینان و مأمورین جمع آوری آن ودل بدست‌آوردگان وبرای آزادکردن بندگان و بدهکاران ودر راه خدا و آوارگان است (۲).

بنابراین زکوة به‌هشت سهم تقسیم میشود از اینقرار:

۱- سهم فقیران یعنی کسانیکه هیچ ندارند .

۲ ـ سهم مسکینان کسانیکه هزینهٔ آنان بیش از درآمدشان است.

سهم این دو طایفه با رعایت اوضاع و احوال نباید از ۲۰۰ درهم افزون شود چه در آن صورت خودشان باید زکوة‌بدهندو مستحق‌الزکوة نمیشوند و بنا بروایت قاضی ابو یوسف درکتاب موسوم به (خراج) فقرای اهل‌ذمه (یهود ونصاری) بگفتهٔ عمرجزء مساکین‌بشمارمیآمدنداما کلمهٔ فقرافقط مشمول فقرای اسلام‌میشده است.

۳ ـ حقوق مأمورین جمع وتفریق زکوة مطابق خدمت و استحقاق آنان واگر سهم هریک از آنان بیش ازمیزان حقوق واستحقاق آنان بود مازاد را بسهم دیگران می افزایند .

٤ ـسهم دل بدست آوردگان ـاینان کسانی‌بودندکه حضرت رسول‌وخلفاسهمی از زکوة بآنان میدادند تا مسلمانان راآزار نرسانند و یا در اسلام خودپایدار بمانند ویاکسان خود را بمسلمان شدن تشویق کنند واگراین‌دسته خودشان‌مسلمان نبودند اززکوة مسلمانان سهم نمی‌بردند بلکه ازغنیمت وفیئی سهم میگرفتند .

۵ ـ سهم مخصوص برای خریدن بندگان و آزاد کردن آنها .

---

۱ ـ رطل ازیك‌کیلو کمتر است. مترجم

۲ ـ متن‌آیهٔ مبارکه چنین است : انماالصدقات للفقراء و للمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی‌سبیل‌الله وابن‌السبیل . مترجم

۶ ـ سهم مخصوص بـرای پرداخت وام وامدارانی کـه توانائی پرداخت آن راندارند .

۷ ـ سهم مخصوص هزینهٔ جنگجوئی درراه خدا .

۸ ـ سهم مخصوص هزینهٔ راه آوارگانی کـه از وطن دور مانده اند و وسیلهٔ بازگشت ندارند .

مأمورین صدقه (زکوة) ازخود اختیاراتی‌داشتند که مطابق احکام فوق‌زکوةرا جمع کنند وبمستحقین بپردازند مگر اینکه دستور مخالف‌آن از طرف خلیفه صادر شده باشد ، ولی مأمورین اموال‌غنیمت وفیئی‌فقط با اذن صریح خلیفه ویا جانشین‌او میتوانستند درآن نوع اموال تصرف‌کنند .

غنیمت

غنیمت : یعنی آنچه که مسلمانان با جنگ بدست می آوردند وآن برچهارقسم بود :

۱ ـ مردانی که در میدان جنگ اسیر میشدند وباگرفتن فدیـه آزادمیشدند . فدیه یعنی‌پولی که‌درمقابل آزادی اسیر گرفته میشد وجزء غنیمت درمیآمد .

۲ ـ زنان وکودکانی که پس ازجنگ اسیرمیشوند وممکن است با دادن فدیه مثل مردان‌آزاد شوند .

۳ ـ زمینی که بدست مسلمانان میافتاد وآن نیزسه‌نوع بود بدین ترتیب :

آ ـ زمینی که با قوهٔ جنگ بتصرف درآمده است ومردمانش اخراج شده‌اند

ب ـ زمینی که اهالی آن‌ازترس گریخته باشند .

پ ـ زمینی که بموجب پیمان درتصرف مسلمانان درآمده است .

وهرکدام ازاین‌انواع مالیاتهای مخصوصی دارد .

٤ ـ اموال منقول مانند : چارپا و غیره کـه ابتداء بـرای تقسیم آن مقرراتی نبود وحضرت رسول‌مطابق نظرخودشان تقسیم‌میفرمود چنانکه درسال دوم‌هجری‌پس ازپیروزی درجنگ بدرحضرت رسول (ص) غنیمت ها را بطور تساوی میان مهاجر وانصارتقسیم فرمودند وخود نیزمانند یك فرد عادی سهم گرفتند سپس این آیهٔ شریفه نازل شد .

«واعلموا انما غنمتم من شیئی فان‌الله خمسه وللرسول و لذی القربی و الیتامی والمساکین وابن‌السبیل» (سورهٔ انفال) یعنی هروقت که غنیمتی بدست آوردید به پنج قسمت تقسیم کنید : چهارقسمت آن مخصوص امور جنگی است ویك قسمت آن پنج قسمت میشودومیان پیغمبر وکسان او ویتیمان ومسکینان و آوارگان تقسیم میشود .

نخستین مرتبه غنیمت جنگ با یهود بنی‌قینقاع طبق مقررات فوق تقسیم شد باین تفصیل که یك سهم آنرا پیغمبراکرم برداشتند تابمصرف خودشان وهمسرانشان ومصالح عمومی مسلمانان برسانند .

سهم دوم مخصوص نزدیکان پیغمبر بود (هاشمیان ، خاندان عبدالمطلب ، خاندان عبد مناف وکسی جزقریش سهمی از آن نمیبرد .) سهم سوم مخصوص‌یتیمان (پسرودختر)درمانده میشد وسهم چهارم‌بمسکینان وسهم پنجم بمصرف هزینهٔ بازگشت آوارگان میرسید .

لباس و اسلحهٔ کشته شدگان جزء سایرغنیمت‌ها میان قاتلان آنها تقسیم‌میشد .

درصدر اسلام نظرفاتحین بر آن بودکه اراضی متصرفی را نیزمانندسایراموال میان خودشان تقسیم کنند ولی عمر این نظر را ردکرد و در نامه‌ای که راجع بآن موضوع بعد ازفتح‌عراق بسعدوقاص نگاشته تکلیف اراضی متصرفی را تعیین کرده است واینك (ترجمه) نامه عمر :

«اما بعد نامه تو رسید نوشته بودی که مردم میخواهند زمین های متصرفی مانند سایراموال میان آنان قسمت شود بمحض اینکه نامهٔ من بتو رسید تمام اموال منقولی که بدست شما افتاده میان مسلمانان تقسیم کن اما زمین‌ها و رودخانه ها را بدست کشاورزان‌وکارکنان مزارع بسپار،چه‌اگر آنرا میان حاضران قسمت کنی‌برای آیندگان چیزی نمی‌ماند .»

سرداران و جنگجویان اسلام نمیخواستند زیر بار این فرمان بروند ولی عمر آنهارا مجبورباطاعت کرده گفت : ماازمین ومردم مالیات میگیریم و بشما میدهیم‌اما خود زمین باید بدست اهالی بومی باقی‌بماند واز آنموقع جزیه (مالیات سرشماری) وخراج(مالیات زمین) مقرر گردیدومسلمانان مانند ایرانیان وروميان دفاتر مخصوص

جمع وخرج پیدا کردند .

فیئی

فیئی عبارت از بقیهٔ اموالی بود که در بیت المال میماند و در اصطلاح فقهای اسلام فیئی یعنی مالی که از کفار بدون جنگ ولشگر کشی (مانند جزیه ، ده‌یك وغیره) بدست بیاید ، حضرت رسول از فیئی نیز سهمی میگرفتند وپس ازرحلت آن حضرت سهم رسول جزء بیت المال شد (۱) چهار سهم دیگر فیئی درصدر اسلام میان مهاجران و انصار توزیع میشد اما همینکه عمر دیوان خرج ودخل ترتیب داد وبرای مسلمانان حقوق مقرر نمود فیئی را به بیت‌المال میداد و حقوق را از بیت‌المال می‌پرداخت ، بنابراین مستحقاق صدقه غیر از گیرندگان فیئی وغنیمت بودند چه‌که فیئی و غنیمت به جنگجویان و مهاجران داده میشد اما صدقه اختصاص بآنان نداشت .

معمولا کسانیکه صدقه میگرفتند نه مهاجر و نه مرد جنگی بودند ، مهاجر بکسی گفته میشد که ازوطنش بمدینه میآمد واسلام میآورد . اگریك قبیله‌ای‌سراسر مسلمان میشدند ، آنان را بره میگفتند واگرقسمتی ازآنان مسلمان میشدندآنان را خیره میخواندند ، ازآنرو مهاجران خیره وبره بودند . پس از فتح مکه احکام هجرت طبعاً ملغی شد ، کسانیکه غنیمت (فیئی) میگرفتند به‌مهاجر معروف شدند وکسانیکه صدقه میگرفتند اعراب بودند . چنانکه شاعردراین مورد گفته است :

ترجمهٔ شعر :

«مرد دلیرشجاع وکسیکه مهاجراست واعرابی نیست »

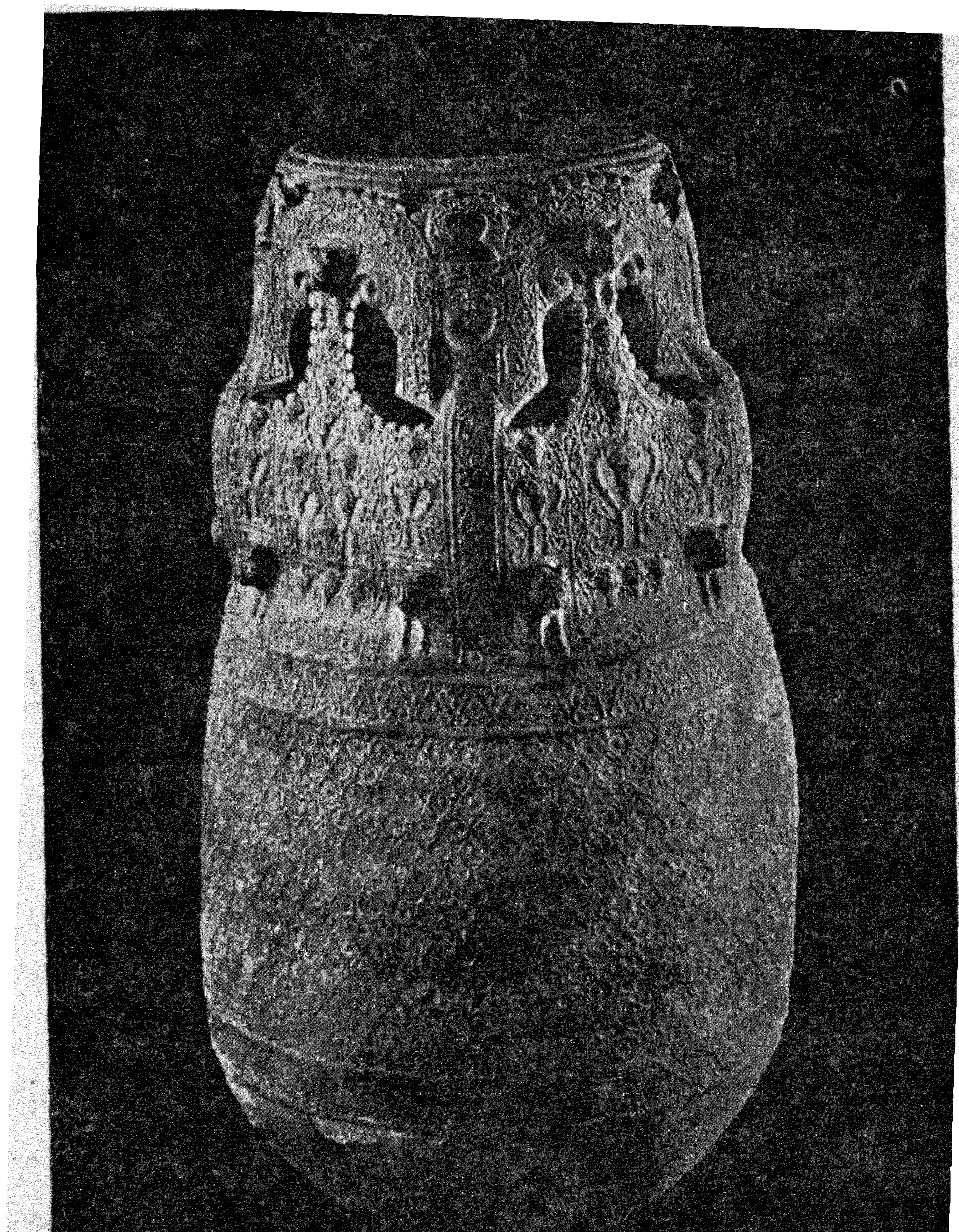
خلفای صدراسلام مراقب بودندکه این دو دسته از هم متمایز باشند وهرکدام سهم خودشان را ببرند وهیچگاه ازاموال غنیمت باعراب نمیدادند مگراینکه مصالح عمومی آنرا ایجاب کند . حکایات بسیاری ازدقت عمردراین موضوع گفته شده که‌ازآن جمله یکی هم این است .

عربی نزد خلیفه (عمر) آمد واشعاری باین مضمون برای وی‌خواند : (ترجمه)

---

۱ ـ فتوای علمای شیعه برآنست که سهم حضرت رسول اکرم پس از رحلت آن بزرگواربباید بسادات مستحق برسد ولی اهل تسنن برآنند که سهم مزبورپس ازرحلت حضرت رسول جزء بیت‌المال درمیآید . مترجم

ای عمر خدا بتو در بهشت پاداش بدهد ، ما را نگاهداری کن .



ع ـ ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف (باربوتین) که روی آن سر آدم و سر شیر و نقش نگار است

تورا بخدا سوگند دخترانم ومادرشانرا جامه بده .

عمر گفت : اگر نکنم چه میشود؟ اعرابی گفت هیچ میروم، عمر گفت: اگر بروی چه میشود ؟

اعرابی گفت :

در روز بازپرس (قیامت) که تو را برای محاسبه بیاورند از تو بازخواست میکنم آنروز هدیه وبخشش درکار نیست، نیکوکاران به بهشت و بدکاران بدوزخ می‌روند.

عمر که این را شنید طوری گریست که ریشش تر شد ، سپس بغلام خود گفت : آن جامهٔ مرا باو بده ، نه برای شعرش بلکه بخاطر آن روز ـ بخدا چیزی جز آن جامه ندارم .

عمر با این اظهارات خود تأکید میکرد که صلهٔ شاعر آنهم برای شعری که در بارهٔ خلیفه گفته شده نباید ازاموال عمومی پرداخت شود .

یکی از اعتراضاتیکه مردم بعثمان داشتند آن بود که وی آن دقت را نداشت واز اموال عمومی بشاعران صله میبخشید، همینکه خلافت بسلطنت تبدیل یافت طبعاً آن مراقبت ودقت سابق از میان رفت واز هر نوع درآمد بهر مصرفی که میخواستند میرساندند والبته با توسعهٔ ممالک اسلامی برمیزان ومقدار و نوع غنیمت (درآمد) افزوده شد. ده یک وپنج یک کشتی‌ها ومعدن‌ها وچراگاه‌ها وضرابخانه‌ها ومستغلات وجزیه ومالیات وزکوة وامثال آن بخزانهٔ دولتی وارد میشد. بهر حال گفتگوی ما در بارهٔ صدقه تمام شد واینک ببقیهٔ موارد عایدات میپردازیم:

جزیه

جزیه وخراج هردو باهم شبیه است، چه که هردو مالیات را از نامسلمانان سالی یکبار در موقع معین دریافت میکنند منتهی جزیه از افراد گرفته میشود وبا اسلام آوردن افراد ساقط میگردد اما خراج همان مالیات ارضی است که با قبول اسلام نیز باقی میماند.

تاریخ جزیه . جزیه از قدیم درمیان ملل متمدن معمول بوده وچیزی نیست که اسلام آن را پدید آورده باشد. همینکه مردم آتن (یونان) بکرانهٔ آسیای صغیر رسیدند وآن نواحی را کشودند مالیاتی بر اهالی آن نواحی مقرر داشتند تا آنها

هجوم فنیقی‌ها (آنروزها فنیقیه جزء ایران بود) محفوظ بدارند والبته پرداخت آن مالیات در مقابل حفظ جان چندان گران نمیآمد. رومیها هرجا را کـه میگشودند بر مردم آن نقاط مالیات وضع میکردند و میزان مالیات آنان خیلی بیشتر از مالیات (جزیه) اسلام بود مثلاهمینکه رومیان کشور گل(فرانسه) را مسخر کردند برای هریك از اهالی سالی‌نه تا پانزده لیرهمعین کردند که هفت‌برابر جزیه مسلمانان میشد. البته میزان مالیات رومیان‌در همه‌جا باین سنگینی نبود ودر مورد فرانسه‌چنین میگفتند: که این مالیات بلا استثناء ازتمام طبقات اشراف ومتوسط وزر خریدان وغیره دریافت میشده است.

ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه میگرفتند. دوست دانشمند هندی ماشبلـی نعمانی (۱) در رساله‌ای که بـزبان انگلیسی در سال ۱۸۹٤ تألیف و منتشر ساخته چنین اظهار نظر کرده است که کلمهٔ جزیه ازگزیت فارسی گرفته شده است. مؤیداین قول شبلی گفتهٔ ابن اثیر است که در بارهٔ مالیات و آرتش ایران چنین مینویسد:

«کسری انوشیروان بر مردم ایران پرداخت «جـزیه» را مقرر داشت. میزان این جزیه دوازده ـ هشت ـ شش وچهاربود وباستثنای کارمندان دولتی ـ مرزبانان ـ نویسندگان ـ اشراف وسپاهیان سایر مردم آنرامی پرداختند».

از اینرومعلوم می‌شود که عربها لفظ ومعنای جزیه را از ایرانیان گرفتند وهمان طور که در ایران اشراف و سپاهیان و نویسندگان از پرداخت جزیه معاف بودند عرب هـا نیز جزیه را از مسلمانان (که تقریباً جزء طبقات فوق بحساب مـی‌آیند) مطالبه نمیکردند.

مقدار جزیه دراسلام. در زمان حضرت رسول (ص) میزان جزیه با رعایت زمان ومکان‌بامر خود پیغمبر تعیین میشد وهمینکه حضرت رسول با نصارای نجـران صلح نمود سالی سه‌هزار حله برای آنان جزیه معین کرد که دوهزار آن‌را درماه صفر

---

۱ ـ شبلی نعمانی ازنویسندگان مسلمان مشهور هند در ۱۸۵۷ در اعظم گرهند متولد شد ودر ۱۹۱٤ وفات کرد. مدتی‌هم استاد دانشگاه علیگر بوده است. قریب بیست تألیف از اوباقی‌است. مترجم

وهزار آن را درماه رجب بدهند . بهای هرحله یك اوقیه وهر اوقیه چهل درهم بود وجزیه اهل اذرح سالی صد دینار معین‌شد وجزیه اهل فقنا یك‌چهارم چوبها ومیوه‌ها وزره‌ها وپشم هاوکالاهای آنان شد .

ابوبکر نیزجزیه را بطور مختلف دریافت‌میکرد تا اینکه‌در زمان‌عمرفتوحات اسلامی فزونی یافت‌و خلیفهٔ دوم بعمال خوددستور دادکه از هرمردی که‌موی‌زنخش در آمدچهل درهم از نقره‌داران وچهاردینار از دارندگان طلا درسال دریافت‌دارند بعلاوه‌برای‌کمك‌بخوار بار مسلمانان‌از هریك از اهل ذمهٔ مقیم‌شام وعراق‌ماهی‌دومد گندم وسه قسط روغن‌گرفته شود .

سپس این وضع تغییر یافته مقرر شد : مردم ثروتمند سالی ٤٨ درهم از قرار ماهی چهار درهم، مردم متوسط‌سالی‌٢٤درهم ماهی دو درهم‌ومردم‌فقیر ماهی‌یك‌درهم سالی‌دوازده درهم جزیه بدهند والبته زنان و کودکان ورهبانان ومردم ناقص‌الاعضاء جزیه نمیدادند . این مقررات کلی استثناء هم داشت چنانکه عمروعاص ترتیب‌جزیهٔ مردم مصر را چنین مقرر داشت :

هرمرد بالغ قبطی‌سالی دو دیناربدهد و اگر مسلمانی بمصر واردشودسه روز مهمان قبطی باشد .

زنان وسالخوردگان وکودکان از جزیه معاف‌میشدند .

در بسیاری از مواردجزیه‌را از روی در آمد اشخاص معین میکردندباینقسم که‌درآمد وهزینهٔ‌سالانهٔ آنها رامشخص‌میساختند و مازاد عایدی‌آنها رابعنوان‌جزیه میگرفتند . مثلا همینکه جزیره (درعراق) فتح‌شد سالی یك دینار برای هر نفراز اهل ذمه جزیه قراردادند . اما عبدالملك بعامل خود دستور داد آن ترتیب‌رابرهم بزند . ابتداء اهل ذمه را سرشماری کند سپس خرج ودخل آنها را بسنجد و اعیاد و تعطیلات آنان را محسوب دارد وآنچه بقیه است بنام جزیه بگیرد وباآنقرار بهر نفر سالی چهار دینار جزیه تعلق‌گرفت .

چنانکه‌گفته شد جزیه پس از اسلام ملغی‌میگشت، فقط حجاج‌والی‌عبدالملك برخلاف مقررات اسلام ازتازه مسلمانها نیز جزیه میستاند ، عبدالملك که‌اینراشنید

به برادرخود عبدالعزیز والی‌مصر شرحی‌در این باره‌نوشته‌از وی خواست‌مانندحجاج رفتار کند او باعبدالعزیز بن حجیره‌مستشار خود راجع بآنموضوع شور کرد واودر پاسخ اظهار داشت که این‌کار ناپسند است ونباید بآن دست یازید چه‌که اهل ذمه جزیهٔ راهبان خود را میدهند چگونه ما بر تازه مسلمانهای مصر جزیه تحمیل کنیم والی مصر گفته مستشار خود را پسندید و ازتازه مسلمانان مصرجزیه‌نگرفت‌ولی‌تازه مسلمانان‌عراق‌هم‌چنان‌جزیه میدادند تا اینکه عمربن‌عبدالعزیز یعنی آنمردپرهیزکار نامی خلیفه شد وجزیهٔ تازه مسلمانان را موقوف ساخت و از آن به بعد کسی‌بآن عنوان از تازه مسلمانان چیزی نگرفت . ازعربهای‌مشرك و مرتد جز اسلام‌ویاشمشیر وجنگ پیشنهادی نمی پذیرفتند ولی نصاری ویهود وزرتشتیان میان جزیه وجنگ واسلام مخیر میشدند .

منظور از این عمل آن بودکه تمام اعراب در ظل کلمهٔ اسلام متحد شوند . چنانکه پیغمبر در زمان حیات خود بت‌پرستی را از شبه‌جزیره عربستان بر انداخت وعمرعربهای غیر مسلمان(یهود ونصاری) را از شبه جزیره اخراج کردبطوری‌که گفته شد جزیه از مردان تندرست بالغ گرفته میشد ومفهومش این بودکه‌چنین‌شخصی‌نه بدست مسلمانان کشته‌میشودو نه‌برای‌مسلمانان می‌جنگدودرعین حال آزادی مذهبی دارد چنانکه این ایام(زمان مؤلف کتاب)مسیحیان‌مقیم امپراتوری عثمانی‌برای‌معاف شدن از خدمت نظام مبلغی بعنوان عسکریه می‌پردازند

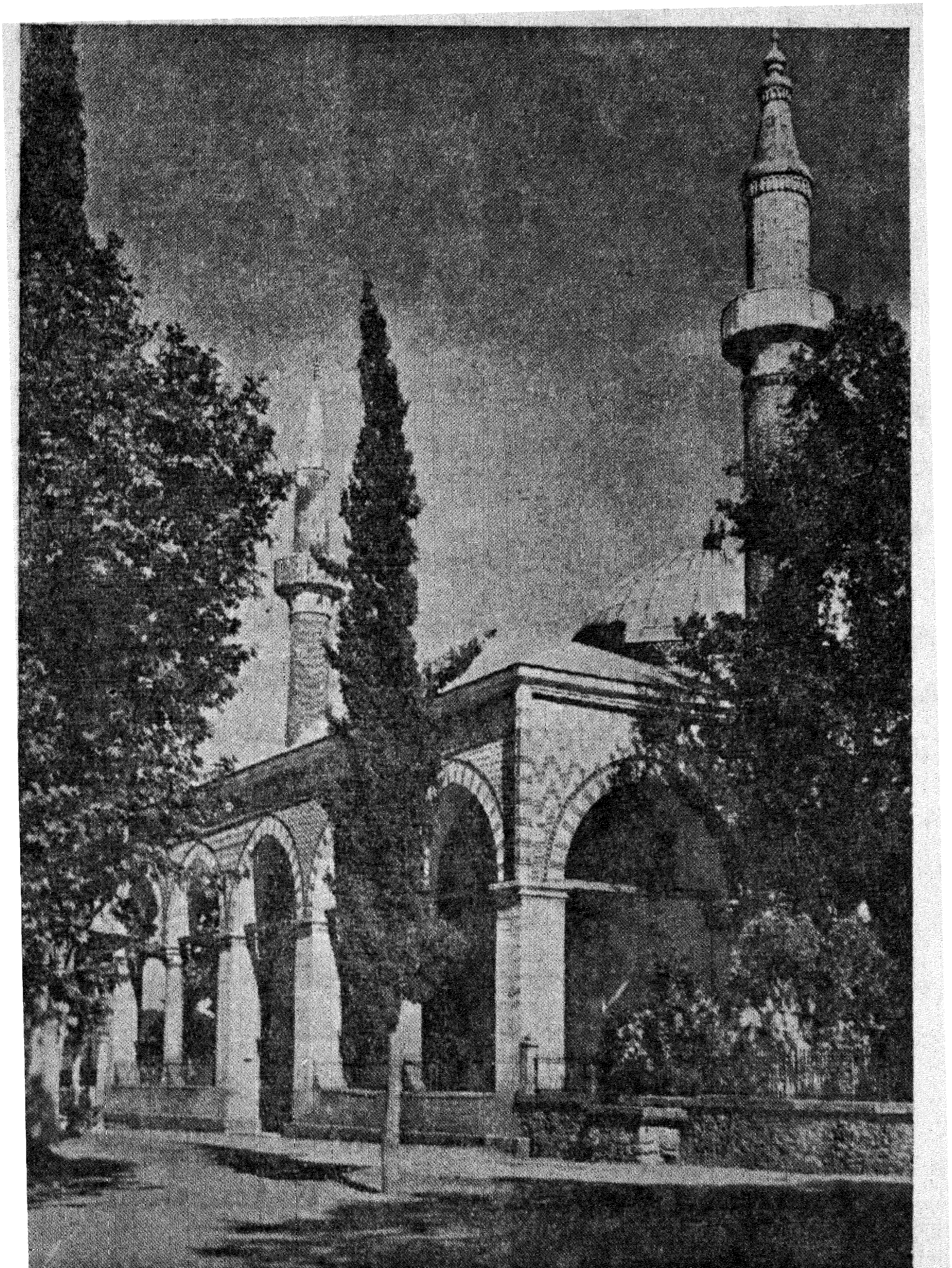
خراج

تاریخ‌خراج. قدیم‌ترین‌مالیاتهامالیات‌زمین‌ومحصول زمین است‌که آنرابعربی خراج‌مینامند واصل پیدایش آن ازاین روست‌که در روزگار پیشین‌زمین را ملك پادشاه‌میدانستند و در توراة باین موضوع تصریح شده چنانکه در فصل ٤٧ سفر تکوین میگوید :

«هنگام‌خشکسالی که مصریان گرسنه ماندندزر وسیم وچارپا وآنچه‌داشتند بیوسف فروختند ، تنها چیزی که مانده بود ، زمین بود آن را نیز بیوسف فروخته نان گرفتند . »

درتمام ممالك قدیم وضع چنین بودکه زمین‌ملك پادشاه بود ومردم‌ازمحصول

آن بهره‌مند میشدند ودولت بنام مالیات سهمی از آن سود میگرفت . تاتارمعتقدند



ت۳ـ بروسه : مسجد مرادیه

که چارپا ملك انسان میشود ولی انسان مالك زمین نخواهد شد ، ژرمنهای قـدیم

سالی یکمرتبه قطعهٔ زمینی از رئیس قبیله میگرفتند ودر آن زراعت میکردند و هر سال آن قطعه زمین بدیگری منتقل میشد تایك زمین درمدت دو سال بدست یکنفر نماند ودست‌بدست بگردد وهنوز این رسم میان بعضی ازطوایف، بلغارمعمول‌میباشد.

رومیان نیز از روی همین موازین ازمستعمرات خود (مصروشام) مالیات میگرفتند ودرهرشهر ومملکتی دفترهای جمع وخرج داشتند و ایرانیان نیز بهمان قسم رفتارمیکردند چه‌که بیشتراین تشکیلات را از یونانیان ورومیان آموخته‌بودند.

همینکه مسلمانان آن ممالك راگشودند دفاتر و مؤسسات مزبور را همچنان بدست مسیحیان وزرتشتیان‌باقی گذاردند ، بقسمی‌که دفاتر مصر به قبطی ودفاترشام برومی ودفاتر ایران بفارسی تدوین ونگاشته میشد و مسلمانان (عرب‌ها)که در آن ایام بامور دنیا توجهی نداشتند، فقط سرپرست کلیات‌بودند و وارد جزئیات‌نمیشدند، اما همینکه مسلمانان (عربها) از حال بدوی بصورت شهری (متمدن) در آمدند واز میان خودشان‌نویسندگان وحسابداران ماهر پدید آمد دفاتر را بعربی منتقل‌کردند و ابتداء درسال۸۱ هجری بفرمان عبدالملك این تغییرانجام‌گرفت و ازقرارمعلوم این این عمل تدریجاً تکمیل شد ، چه‌که دفاترمصر تاسال ۸۷ هجری‌ایام خلافت ولیدبن عبدالملك به قبطی نوشته میشد .

اما دیوان حجاز چنانکه گفتیم در زمان عمرتأسیس شد و در آن نام صحابه پیغمبر و مقرری آنان وسایرین ثبت میشد . وهمچنین هرچه ازدرآمد مصروشام وعراق پس ازوضع‌مخارج محلی بمدینه میرسید درآن دفتر ضبط‌میشد . و در واقع دفتر مزبور دفتر ثبت اسامی سپاهیان ومقرری وحقوق آنان بود .

تا زمان بنی‌عباس خلفاشخصاً مراقب امور مالی بودند ، اما سفاح اولین‌خلیفهٔ عباسی یك دیوان‌کل درمرکز خلافت تأسیس‌کرد وشعبات آنرا در شهرستانها دایر نمود وخالدبن برمك‌جدبرمکی‌ها را در رأس‌امور مالی قراردادواین‌نخستین‌مداخلهٔ برمکیان درامور مملکتی بود . برمکیان وصول مالیات ممالك تابعه رابفرزندان خود واگذار میکردند وسالانه بطور مقاطعه مبالغی‌بخزانه (بیت‌المال) می‌پرداختند. چنانکه‌یحیی بن برمك مالیات فارس را بمقاطعه‌برداشت ومبلغی باقی دارشد . خلاصه

اینکه امور مالی مانند سایر امور کشور در زمان عباسیان از تحت نظر مستقیم خلفا درآمده بدست وزیران آنها افتاد. وهمینکه عباسیان ضعیف شدند امراء بجای وزیران متصدی امور مالی شدند و بهمان مناسبت در زمان الراضی بالله دیوان مالی درسراسر کشور برهم خورد.

میزان مالیات ارضی

گفتیم که عرب‌ها (مسلمانان) مانند ایرانیان و رومیان از زمین ومحصول زمین مالیات میگرفتند و آنطور که مقریزی (۱) مینویسد رعایت خرابی و آبادی ده میشده است. باینقسم که اگر ده یامزرعه روبآبادی میرفت بر مالیات آن می‌افزودند و برعکس - و این نوع مالیات بستن را مقاسمه میگفتند.

در ایران وشام پیش از اسلام همین ترتیب مقاسمه تامدتی معمول بود تااینکه قباد پسرفیروز پادشاه ساسانی ترتیب مقاسمه را برهم زد ومقرر داشت که: ازهرجریب درهرمورد یك درهم ویك قفیز مالیات بگیرند (جریب ۳۶۰۰ ذرع مربع و قفیز عشر جریب یا ۳۶۰ ذرع مربع میباشد) ولی مسلمانان که بایران آمدند ترتیب مساحی را ملغی داشته، مقررات ذیل را بطور کلی اجراء کردند.

۱- از زمینهای بایری که خود مسلمانان آنرا دایر کرده‌اند یك دهم.

۲- از زمینهائی که مردم آن اسلام آورده‌اند یك دهم.

۳- از زمینهائی که با شمشیر آنرا گرفته‌اند یك دهم.

۴- از زمینهائی که مردم آن طبق پیمان بامسلمانان صلح کرده‌اند، طبق پیمان مالیات میدادو اگرمردم آن سرزمین مسلمان هم میشدند درمیزان مالیات زمین تغییری حاصل نمیشد. ودرهرصورت خرابی و آبادی ده و کمی وزیادی محصول درتعیین مالیات مراعات میشد. وهمینکه در زمان عمر عراق فتح شد، میزان مالیات بهمان میزان مقرر قباد (برای هرجریب یکدرهم ویك قفیز درسال) باقی ماند.

ولی درپاره‌ای نقاط میزان مالیات تابع محصول آن قرار گرفت، چنانکه عمر به

۱- تقی‌الدین مقریزی از مشاهیر علمای قرن نهم هجری در مصر تألیفات مهمی راجع بتاریخ اسلام وتاریخ مصر ازوی باقی است. مترجم.

عثمان‌بن حنیف دستور داد باغ‌ها و مزرعه‌ها را مساحی کند و مالیات مناسب با محصول آن ترتیب دهد، عثمان پس از مساحی ترتیب ذیل‌را پیشنهاد کرد و عمر آن را پذیرفت بدینقرار:

ازهرجریب تاکستان ودرختان میوه دار ده درهم - ازهرجریب نخلستان‌هشت درهم - ازهرجریب نیشکر شش درهم - ازهرجریب یونجه پنج درهم - ازهرجریب گندم چهار درهم - ازهرجریب‌جو دو درهم.

این‌ترتیب تازمان عباسیان‌دوام داشت ودر بعضی‌نقاط بمیزان محصول‌ودر پاره‌ای نواحی از روی مساحت زمین مالیات‌میگرفتند. اما چون در آنموقع نرخ ها تنزل کردو پاره‌ای‌ازمزارع ویران‌شد. میزان مالیات بطورمقاسمه مقرر گردید و موکول بنظر خلیفه شد. ولی درهرحال‌حداکثر آن نصف وحداقل آن خمس‌محصول‌بود.

مالکیت‌زمین

اما مالکیت زمین هم چنان باقی ماند واراضی‌مزروع‌متعلق بامام(خلیفه) بود و کشاورزان با اجازهٔ دولت در آن‌زراعت میکردند، وسهمی‌ازمحصول بدولت میدادند، ولی پاره‌ای‌اززمین‌ها بنام اراضی‌اواسی یا رزقه تابع مقررات دیگری میشد که فعلاموردگفتگوی مانیست.

بالاخره درقرن نوزدهم میلادی‌اصلاحاتی دراین مواردبعمل آمد. واز آنجمله درمصر که‌جزء امپراتوری عثمانی‌بود مقررات تازه‌ای‌راجع‌باراضی وضع‌شد. بخصوص محمد علی‌پاشا(۱) مؤسس خاندان سلطنتی مصر که مرددور اندیشی بود ترتیب سابق رامناسب ندید، چه‌که با آن وضع‌کشاورز مالك زمین نمیشد و چون مالك نمیشد توجهی‌بامر زراعت نداشت ومردمان بانفوذ ومتمول از این جریان سوء استفاده‌کرده مبلغی‌بدولت مالیات میدادند و کشاورزان‌رابیدترین طرزی استثمارمیکردند.محمد-علی‌پاشا اراضی دولتی (خالصه) را میان‌کشاورزانی‌که توانائی زراعت داشتند تقسیم کرد و کشور مصررا ازنظرمالیات و کشاورزی بقطعات کوچك وبزرگ تقسیم نموده

۱- محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی سابق مصر در۱۷۶۹ در شهر کوله (آلبانی) ازیك خانوادهٔ نظامی بدنیا آمد، سپس وارد خدمت نظام دولت عثمانی سابق شده بمصرآمد و در نتیجهٔ لیاقت وکاردانی در ۱۸۰۵ ازطرف باب عالی والی‌مصرشد وحکومت مصر بالارث درخاندان اوماند. محمد علی در ۱۸٤۹ وفات کرد. مترجم

برای جمع آوری مالیات مأمورین دولتی گماشت، وتعهدات‌سابق را لغو کرد واراضی را میان کشاورزان تقسیم نمود. بقسمی که هر کشاورزی بقدرتوانائی کار خوددارای زمین باشد.

وهمینکه سعید پاشا والی‌مصر شد(۱) بموجب فرمان مورخ پنجم اوت ۱۸۵۸ تمام اراضی مزروعی (دولتی) را میان کشاورزان تقسیم کرد، بقسمی که اختیار خرید وفروش آن‌راداشته باشند وپس‌ازمرگ بورثهٔ قانونی آنها منتقل‌شود باب‌عالی (دربار خلیفهٔ عثمانی) این‌اقدام سعید را پسندیده در تمام امپراتوری عثمانی اجراء نمود.

مقدار و مبلغ مالیات در سال

البته تعیین میزان قطعی در آمد کلیهٔ ممالك اسلامی فعلا مشکل است، چه‌باختلاف زمان ومکان مقدار ومبلغ آن تغییر میکرده، بعلاوه مورخین عرب در آمدهای مختلف‌را تحت عنوان مالیات ذکر نموده اند، در صورتی که مقدار جزیه چندان ثابت نبود وهر قدر که اهل ذمه مسلمان میشدند جزیه کم میشد ولی مالیات در آمد ثابتی بوده است. اشکال دیگر اینکه مورخین اسلام ده یك گمرك وغیره را نیز مالیات میدانستند.

با این همه اینك صورتی ازمالیات ارضی نقاط مختلف ممالك اسلامی:

۱- عراق در زمان عمر (۲۰هجری) ۱۲۰میلیون‌درهم مالیات میپرداخته‌است.

۲- در زمان‌عبیدالله بن‌زیاد (۶۲هجری) ۱۳۵میلیون‌درهم.

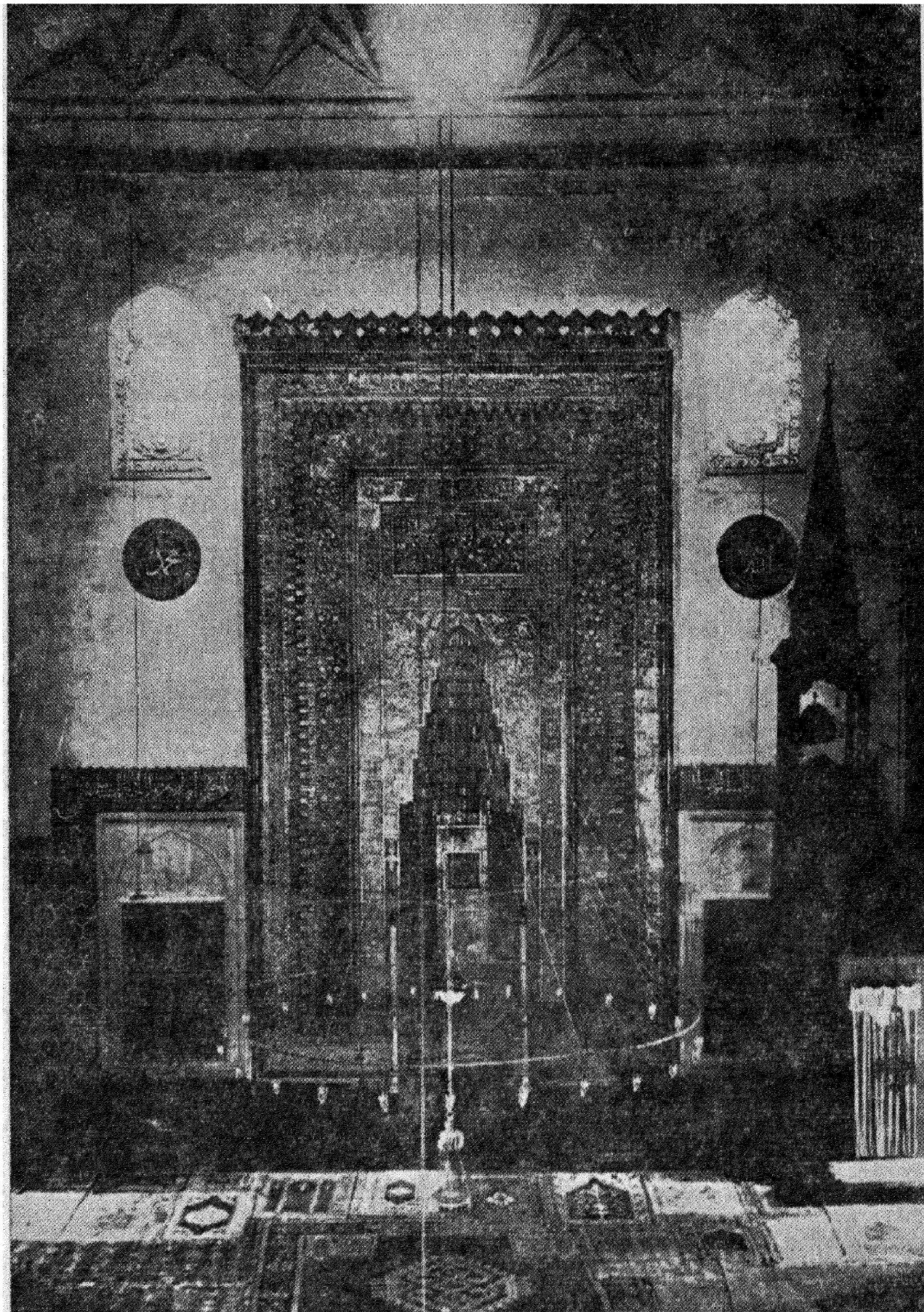
۳- در زمان حجاج (۸۵هجری) ۱۸۸ میلیون درهم.

۴- در زمان عمربن عبدالعزیز (۱۰۰هجری) ۱۲ میلیون درهم.

۵- درزمان ابن هبیره صد میلیون درهم بعلاوه خواربار سپاهیان‌وهزینهٔ ایام جنگ.

۶- در زمان یوسف بن‌عمر ۶۰-۷۰ میلیون درهم. بعلاوه۱۶۰میلیون‌درهم‌بابت هزینهٔ نگاهداری سپاهیان شام مقیم عراق و ملازمان یوسف بن‌عمر بعلاوه۴ میلیون

۱ - محمد سعید پسرمحمدعلی درسال۱۸۲۲ درقاهره بدنیا آمد، پس ازمرگ برادرش ابراهیم و برادر زاده‌اش عباس‌والی مصرشد(۱۸۵٤)ودر۱۸۶۳در اسکندریه درگذشت. مترجم



ت- بروسه: محراب مسجد سبز

درهم ، بابت هزینهٔ برید (شرح برید خواهد آمد) بعلاوه دو میلیون برای اتفاقات

وحوادث بعلاوه برای هزینهٔ خانوادههای جدید وقدیم ده میلیون. وخلاصه اینکه در زمان عمر بن یوسف سالی صد میلیون درهم از عراق مالیات میگرفتند.

واما مصر در زمان عمروعاص دوازده میلیون دینار مالیات میداد. ولی از گفتهٔ مقریزی چنان بر می آید که مبلغ مزبور بابت جزیه پرداخت میشده ـ مقریزی چنین میگوید:

«پس از عمروعاص عبدالله بن سعد به ابی سرح ۱٤ میلیون دینار مالیات ازمصر میگرفت، این مبلغ تدریجاً کم شد تا آنکه هشام بن عبدالملك (۱۰۵ـ۱۲۷ هجری) متوجه این موضوع شده بوالی خود دستور دادزمینهای مزروع مصر را مساحی کندو نتیجهٔ آن چنین بود: زمینهائی که آب نیل بر آن سوار میشد، باستثنای زمینهای بلند وشن زارسی میلیون فدان شد و بر آن سی میلیون فدان در موقع ارزانی سالی چهار میلیون دینارمالیات بستند. اسامة بن زید در زمان سلیمان بن عبدالملك (۹۷ هجری) ۱۲ میلیون درهم از مصر مالیات میگرفت، ولی بتدریج این مبلغ کم شد. ودر دورهٔ عباسیان، که مصر از مرکز خلافت دور بود. میزان مالیات تا ۸۰۰ هزار دینار تنزل کرد، وهمینکه ابن طولون فرمانروای مصر شد در آبادی مزارع کوشید. و با آنکه نرخ ارزان بود مالیات مصر به چهار میلیون و سیصد هزار دینار بالغ شد و در آن تاریخ ده اردب گندم به یك دینار معامعله میشد وتا مدتی میزان مالیات بهمین ترتیب مقرر بود.

مالیات شام در زمان عبدالملك بن مروان ۱۲۰۰۰۰۰ دینارمیشد که ۱۸۰۰۰۰ دینار از اردن و ۳۵۰۰۰۰ دینار از فلسطین و ٤۰۰۰۰۰ دیناراز دمشق وبقیه راازحمص وقنسرین وشهرهای ساحلی میگرفتند.

مقاطعه دادن مالیات. وآن بردوقسم بود:

۱ـ استانداران وفرمانداران مالیات قلمرو خود را بطور مقاطعه میپرداختند وآنچه میخواستند ازمردم میگرفتند واین برخلاف شریعت اسلام است چه که استاندار یافرماندار وکیل وامین خلیفه است وآنچه دریافت میدارد بایدبی کم وزیاد بپردازد. درصدراسلام این نوع مقاطعه بکلی ممنوع بود وهرکس چنین پیشنهادی میداد بشدت

مجازات میشد .

مثلاشخصی نزد ابن عباس آمده پیشنهاد دادکه مالیات ابله را بصد هزاردرهم مقاطعه کند . ابن عباس اورا صد تازیانه زد وبرای عبرت دیگران زنده بدار آویخت، اماهمینکه دورهٔخلافت پایان یافت، مقاطعه کاری مالیات معمول شد . ونه تنها مالیات بلکه ادارات قضائی وحسبی وانتظامی را نیزمقاطعه میدادند . چنانکه یحیی بن برمك ودیگران بآن عمل مبادرت کردند .

۲ـ نوع دوم مقاطعه کاری این بود که مردمان متنفذ و پولدار بطور مزایده باماُمورین جمع آوری مالیات قراردادمی بستند ومبلغ مقرررانقدمی پرداختند . سپس آنچه میخواستند ازاهالی آنشهر یا ده یا استان میگرفتند .

این نوع مقاطعه کاری برای جمع آوری مالیات دریونان قدیم معمول بوده واز یونان بروم وازروم بعربها انتقال یافت .

سایر مالیاتها . مسلمانان علاوه برجزیه و مالیات زمین و زکوة درآمد های دیگری داشتند . از آن جمله ده یك از کشتی ها ـ پنج یك از معدنها و چراگاه ها و ضرابخانه وراه ها ، وآب بها واملاك وبیشه ها وجنگل ها وکشتی رانی وغیره که مثل خراج بشمار میآمد .

مالیات کشتی چنان بود که :

ازکالای هر کشتی که ازسرحدات دریائی اسلام میگذشت بمقدار ده یك (نقد یا جنس) عوارض میگرفتند ، مثلاکشتی های هندی که ازکرانه های یمن میگذشت ومشك وعنبر وکافور وصندلی ودارچین وامثال آن می آورد بمقدار ده یك ازعین جنس عوارض میداد ودرزمان الواثق بالله این عوارض بمبلغ و مقدارهنگفتی رسیده بود .

مسلمانان اندلس نیز ازکشتی های فرنگیان و غیر آنان عوارض میگرفتند ، اتفاقاً عوارض مزبوردرشهری بنام طریف Tariff واقع درانتهای کشور اندلس تأدیه میگشت . و تاکنون نام آن شهر (بندر) Tarifa طریفه است وبنا بعقیدهٔ محققین اروپا کلمهٔ تاریف کنونی که در زبان فرنگیان بمعنای تعرفه (نرخ عوارض گمرکی) استعمال میشود مخفف کلمهٔ عوارض طریف (شهر طریف)میباشد . وکلمهٔ تعرفه معمول

درزبان عربی هم تحریف همان کلمات میباشد .

واما عوارض معدن چنین بوده است :که ازمعدنهای روی زمین مانند نمك ـ سرمه ـ قیر ـ نفت هیچ‌نوع‌مالیات و عوارضی نمیگرفتند . چون مطابق‌قوانین‌اسلامی محصول این نوع معادن مانند آب برای افراد مسلمانان مباح میباشد و هرکس بآن دست یابد ازآن استفاده میکند ، اما معادن زیرزمینی مانند : مس ـ آهن ـ سرب ـ طلا ـ نقره‌که باسعی وعمل‌محصول آن بدست میآمدازطرف دولت باشخاص واگذار میشدکه محصول آنرا استخراج‌کند وعوارض آنرا پنج یك به بیت المال بپردازند .

عوارض ضرابخانه صد یك بوده. وچنانکه سابقاً اشاره شد مالیات ضرابخانهٔ اندلس درزمان‌آل مروان تاسالی دویست هزار دینارمیرسید .

دیگر از مالیاتهای غیر مستقیم عوارض گمرکی بوده که در خشکی از تجار میگرفتند وآنرا بزبان عربی مکس یا مقس میگفتند وپیش‌ازاسلام نیز معمول بوده واز بازرگانان قبطی وایرانی‌درمدینه ده یك دریافت میشد . عمراین‌مالیات را تصویب کرده بسه درجه تقسیم نمود ازاینقرار :

مسلمانان دو ونیم درصد، اهل ذمه پنج درصد ، سایرین ده درصد .

اما این نوع مالیات چندان رواج نیافت زیرا مردمان پرهیزکار آنرا مکروه میداشتند ودرهرحال‌مالیات گمرك هنگامی دریافت میشدکه مال‌التجاره ازیك‌کشور اسلامی به‌یك کشوردیگرمنتقل میشد. مثلاًبازرگان شام درسراسر شام‌گمرك نمیداد ، ولی‌اگربمصر یا عراق میرفت ناچارگمرك می‌پرداخت .

تیول وخالصه

مالیات املاك خالصه وتیول نیز جزء درآمدهای‌دولتی بوده است ، موضوع تیول وخالصه درممالك قدیم نیز معمول بوده، باین قسم که پس‌ازگشودن ممالك جدید پاره‌ای‌املاك ومستغلات آن از طرف پادشاه‌فاتح‌بسرداران واگذار میشدودرواقع پاداش ومزدی بوده‌که در نتیجهٔفداکاری آنان در تسخیرممالك تازه‌اعطاء میگشت . دلیل براین‌مطلب آنکه درزبانهای‌اروپائی کلمهٔ تیول وخالصه بمعنای مزدآمده است (۱) . بهرحال سرداران نیز بنوبهٔ خود

۱ ـ ظاهراً مقصود جرجی زیدان کلمهٔ **Recompensation** میباشد . مترجم

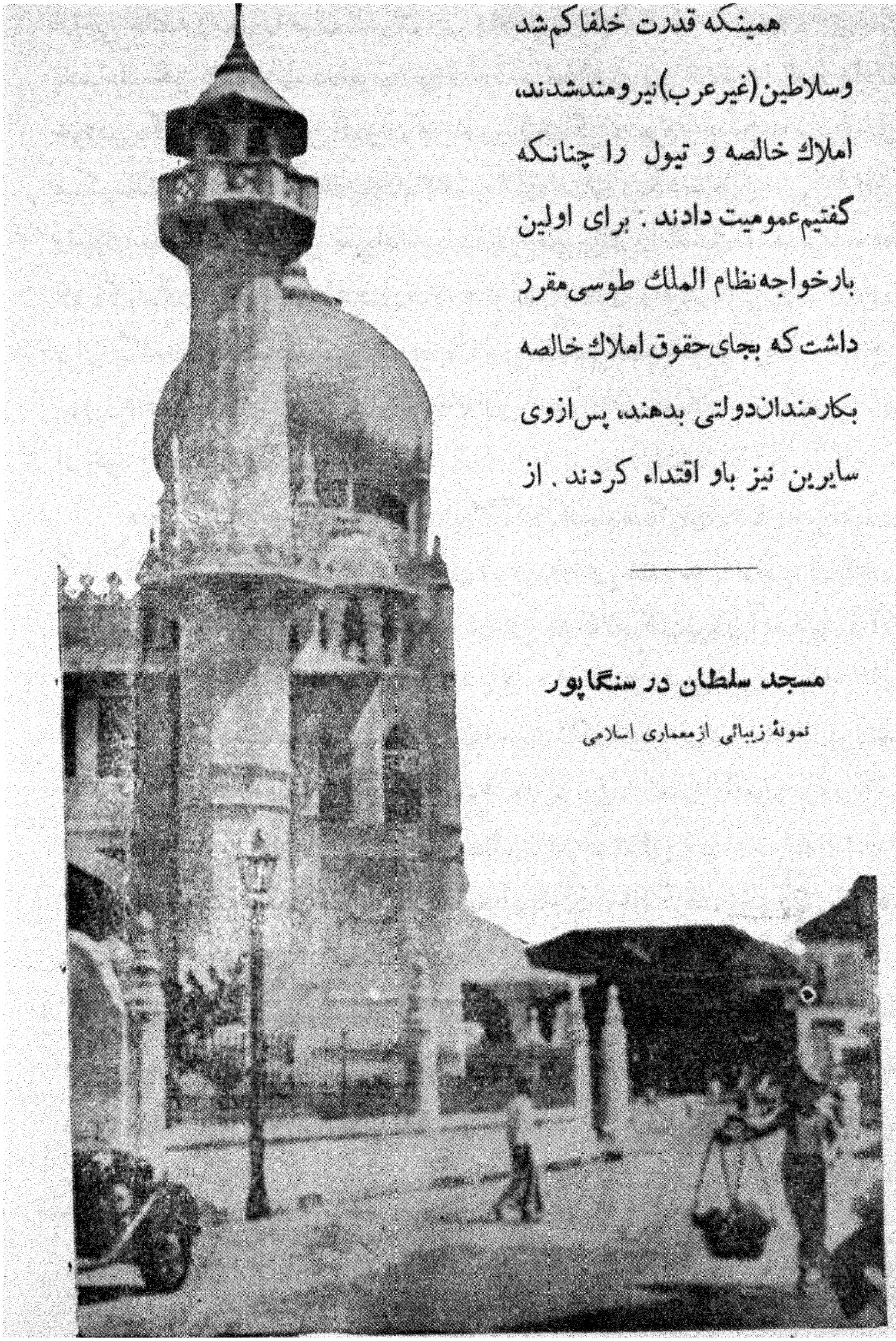
اراضی خالصه وتیول را میان افسران جزء وافراد سپاهیان تقسیم میکردند . درضمن پادشاهان حق داشتند که درصورت بروز خیانت املاك تیول وخالصه را از سرداران خودپس بگیرند ، وهمچنین افسران جزء وسربازان اگر درموقع جنگ یاصلح خیانت میکردند املاك خالصهٔ آنان بسردار وافسرمافوق منتقل میگشت باین معنی که اراضی واملاك خالصه همیشه تحت نظرپادشاه بود وشرایطی برای واگذاری آن مقرر میشد که ذکرش دراینجا مورد ندارد . وخلاصه اینکه شاه وسپاهیان وسرداران ورعایا برای نگاهداری وآبادی کشور بموجب آن شرایط اشتراك مساعی میکردند ، موضوع تیول وخالصه درمیان حکومتهای کوچك اروپا معمول شد ، وبدانوسیله رومی ها را از خود راندند .

موضوع تیول وخالصه دراسلام طوردیگری انجام میگرفت . اما ابویوسف در کتاب خراج میگوید : زمینهای بی صاحب (مانند اراضی مفتوحه یا اراضی متعلق به مخالفینی که در جنگ کشته شده‌اند ویا اراضی که از زیر آب بیرون آمده بود .)که بدست مسلمانان میافتاد اختیارش با خلیفه بود ، وخلفای راشدین این زمینها را بطور خالصه باشخاص میدادند و ازمحصول آن ده یك یاکم وبیش برای بیت المال برداشت میکردند . و درزمان عمر هفت میلیون درهم از این بابت از اراضی عراق عاید بیت المال میشد ، ودر زمان عثمان به پنج میلیون درهم تنزل یافت ، وسرانجام درسال ۸۳هجری که فتنهٔ عبدالرحمن بن اشعث(عام الجماجم) (۱)درگرفت تمام دفاتر بسوخت وهرکس هرچه در دستش بود مالك شد .

امویان وعباسیان نیز املاکی را بعنوان خالصه وتیول واگذارمیکردند وده یك وده نیم ازآنها نمیگرفتند . حقوق سپاهیان وغیره، از مالیات های معمولی پرداخت میشد ، واگر چیزی باقی میماند به بیت المال میرسید ، وخالصه‌ها وتیول‌ها دردست متصدیان باقی بود .

۱ – مختصر این تفصیل آنکه در سال ۸۳ هجری عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر عبدالملك خلیفه اموی شورید حجاج والی عراق مأمور سرکوبی ابن اشعث شد ابن اشعث بیش از سه‌ماه با لشکریان حجاج مقاومت کرد وبالاخره روز ۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۸۳ هجری درجائی بنام دیرجماجم (درنزدیکی کوفه) شکست‌خورده به سیستان گریخت . مترجم

همینکه قدرت خلفا کم شد وسلاطین (غیر عرب) نیرومندشدند، املاك خالصه و تیول را چنانکه گفتیم عمومیت دادند. برای اولین بارخواجه نظام الملك طوسی مقرر داشت که بجای حقوق املاك خالصه بکارمندان دولتی بدهند، پس ازوی سایرین نیز باو اقتداء کردند. از



مسجد سلطان در سنگاپور

نمونهٔ زیبائی ازمعماری اسلامی

آنجمله صلاح‌الدین ایوبی(۱) کلیهٔ املاك دولتی را تیول سرداران وسپاهیان‌قرارداد، سپس‌این‌موضوع تعدیل شده پاره‌ای‌از املاك خالصه تبدیل بوقف و بعضی تبدیل بملك (قابل خریدوفروش)شد . وپاره‌ای‌بحال خالصه ماند. مقریزی که درقرن نهم هجری‌در مصر میزیسته املاك واراضی آن‌کشوررا بهفت نوع تقسیم میکند :

۱ـ تیول سپاهیان وامیران .

۲ـ وقف مساجد ومدارس وخانقاه اولاد واقف .

۳ـ حبس مؤبد بتصدی خدام مساجد وغیره .

٤ـ ملکی که ازبیت‌المال خریده بودند وقابل هر نوع انتقال بود .

٥ـ بایر بواسطهٔ عدم استطاعت مالك درآباد ساختن آن .

٦ـ بایرچون آب رودنیل برآن سوارنمیشود .

۷ـ املاك اختصاصی سلطان .

تیول وخالصه نیز بر دوقسم بوده : قسمت اول‌که فقط ازمنافع و محصول‌آن استفاده میشده . وقسمت دوم‌که عین‌آن نیز بملکیت متصرف درنیامده‌است، وبطور کلی نظر خلیفه ورعایت زمان ومکان واوضاع واحوال جنگ‌وصلح دراتخاذهرگونه تصمیم راجع بخالصه وتیول رعایت میشده است .

بخواست خداوند درجلددوم‌کتاب ، درقسمت جمع آوری مـالیات ، در دورهٔ عباسیان وارتباط‌آن باثروت عمومی ملل‌اسلامی بطور تفصیل‌درموضوع خالصه وتیول وانواع آن نیزصحبت میداریم .

---

۱ — صلاح الدین ایوبی اصلا اهل کردستان بوده ودرخدمت عموی خود نورالدین؛ مصرآمد، ابتداء وزیراو بود سپس خود بسلطنت مصررسید وازسلاطین‌نامی قرن‌ششم اسلامی میباشد . مترجم

ادارهٔ جاسوسی وخبرنگاری وکارآگاهی

امروز ادارهٔ پست را برید میگویند (۱). ولی در سابق برید مفهوم دیگری داشته است . ورئیس برید در آن ایام رئیس کارآگاهی، یارئیس کل بازرسی خلیفه محسوب میشده‌است ، و اخبار و مطالب لازم رابشخص خلیفه گزارش میداده است و اگر بهتربگوئیم ادارهٔ برید بمنزله ادارهٔ کارآگاهی وزارت جنگ بشمار میآمده است، ازآنروادارهٔ برید در زمان‌خلفا باشخاص بسیارمطمئن، با فکرو تدبیر واگذارمیشد چه‌که روابط خلفابامأمورین‌عالی‌رتبه دوستان ودشمنان آنها در دست ادارهٔ مزبور بوده است . وچنانکه میگویند سلاطین ایران (کسری) فقط فرزندان خود رابریاست آن اداره می‌گماشتند .

ادارهٔ برید . ادارهٔ برید از زمان قدیم میان ایرانیان وروميان معمول بوده وبرای‌نخستین‌مرتبه معاویه آنرا درمیان مسلمانان‌رایج‌ساخت. واین‌اقدام‌بنا به‌پیشنهاد مأمورین وی در عراق ومشاورین او درشام انجام‌پذیرفت . وابتداء برای آن بود که دمشق (پایتخت) باسرعت هرچه بیشتر ازجریان‌کارهای عراق وفارس ومصر مطلع شود ، سپس آن اداره توسعه یافته ومراقبت درکارهای مأمورین وملازمین خلیفه‌نیز بآن واگذار شد وهمینکه طاهر نام مأمون‌را در منبرهای خراسان جزءخطبه گذارد، رئیس‌ادارهٔ برید محل بوی(بطاهر) اعتراض کرد . طاهر عذر آورد که اشتباه شده وخواهش‌کرد که خلیفه‌را آگاه نسازد واین‌جریان سه‌بار تکرارشد ، در مرتبه سوم رئیس برید بطاهر گفت‌که بازرگانان خراسان مرتب بابغداد مکاتبه دارند و اگر

۱ — مشهور است که چون ایرانیان برای چابکی دم اسب چاپاری را میبریدند ، لذا آن را بریده‌دم میخواندند. عربها که بایران‌آمدندکلمهٔ بریدرابجای بریده دم برای‌قاصدراهوار(پست) استعمال کردند . مترجم

آنها این‌خبررا بخلیفه برسانند نان من قطع میشود ، آنگاه طاهر باواجازه دادکه بوظیفهٔ خود عمل کند .

از وظایف مهم ادارهٔ بریدآنکه اخبار محرمانهٔ خلیفه را بمأمورین عالی رتبه میرساند.وازوضع آنان خبرمیآورد ودربارهٔ اوضاع مالی ـ لشگری ـ کشوری‌وغیره گزارش‌های مرتب بخلیفه میداد . ویکی ازعلامات تیرگی روابط خلیفه وعمال وی آن بودکه روابط (برید) قطع میشد ، مثلا موقعی که امین برخلاف بیعت سابق‌پسر خود موسی را ولیعهدکرد وبرای او بیعت گرفت ، مأمون که آن‌هنگام والی‌خراسان بود ، از این پیمان شکنی برادر رنجیده ونام او (امین) را ازطراز برداشته ورابطهٔ (برید) را قطع کرد. عباسیان بموضوع برید علاقهٔ بسیار داشتند وبآن اهمیت‌میدادند تاآنجا که‌درپاره‌ای‌مواردخودشان‌جزء ادارهٔ برید درمیآمدند ، واوضاع واحوال‌افراد ومملکت را شخصاً تفتیش میکردند .

گاه هم این بازرسی‌علنی بودباین قسم‌که خلیفه مأمور مخصوصی برای‌مراقبت وزیر یاقاضی یا استاندار وامثال آن تعیین میکرد تابدون حضور اوهیچ‌کاری انجام نیابد . وآنچه واقع میشود توسط آن‌کارآگاه بخلیفه گزارش شود .

منصور خلیفهٔ عباسی میگفت‌بیش ازهرکس بچهار مأمور نیازمندم: اول‌قاضی بی پروا وبی‌باکی‌که جزخدا وعدالت چیزی درنظرنیاورد. دوم رئیس پلیسی که داد ستمدیده‌ازستمگر بستاند، سوم‌تحصیلداری‌که مالیات‌عادلانه‌بگیردو بمردم آزارنرساند

سپس منصور سه مرتبه سبابه خود را گزیده گفت: آه ـ آه ـ آه .

وهمینکه سبب را پرسیدندگفت: چهارم‌کارآگاه وبازرسی‌که اخبار وعملیات این سه نفررابدرستی‌گزارش دهد .

آری اینها ارکان مملکت هستند وبدون اینان‌کشورمنظم نخواهد شد .

بااین‌وصف معلوم میشود که‌کارمندان‌بریدجاسوسان وکارآگاهان‌خلیفه بودند وبلا واسطه باخلیفه ارتباط داشتند ، وهمینکه رئیس آن اداره بخدمت خلیفه میآمد همهٔ حضار متفرق میشدند ، ورئیس بریدگزارش خود را میگفت وراجع بکتمان‌یا انتشارآن ازخلیفه دستورمیگرفت.

دربسیاری ازموارد پادشاهان وامراء بامأمورین برید علامات ورموزی را میان میگذاردند که کسی جز خودشان برکشف آن قادر نبود ، چه بسا کـه فرمان یا گزارشی به مهر وامضای مربوط میرسید اما رمز وعلامت آن مخالف مفهوم بود، زیرا پاره‌ای مطالب بایدبنا بمقتضیات نوشته شود. ولی برخلاف آن عمل گردد . مثلا هنگامی که منصور ابومسلم را به بغداد احضار کرد ، ابومسلم مالك بن هیثم را بجای خود بسرپرستی سپاه گماشته بدو گفت : اگر نامه های من با مهر نیمه بتو رسید بدان که از من است واگر مهرش تمام بود از من نیست .

پس از قتل ابومسلم درمداین منصور نامه‌ای ازقول (ابومسلم) بمالك نوشت که هرچه از ابومسلم باقی مانده برای خلیفه بفرستد . وخودش هم بمداین بیاید . مالك که مهر نامه را تمام دید دانست که نامه ساختگی است .

ادارهٔ بریدبودجهٔ هنگفت ومأمورین متعددو کار آزموده داشت، ویکی ازوظایف مهم این اداره (ادارهٔ برید) امن کردن راه‌هاوعملیات ضدجاسوسی ودفع شرراهزنان ومراقبت وترمیم وتوسعهٔ راه های دریائی وصحرائی بود. از آنرو نامه هاو گزارش‌های مهم استانداران ومأمورین مرزی بادارهٔ برید سپرده میشدتاهرچه‌زودتر ازکوتاه‌ترین ویابهترین وسایل بخلیفه برسانند .

راه های برید

مأمورین برید از راه های مخصوصی آمد و شد میکردند این راه هاازمرکز خلافت تاتمام نقاط مرزی‌اتصال می‌یافت، درمیان راه بفاصله‌های معین چاپارخانه دایر کرده بودندکه در آنجااسب یاشتر برید عوض میشد . عربها بیشتر باشتر میرفتند وایرانیان اسب واستر سوارمی‌شدند. درزمان عباسیان ۹۳۰ جادهٔ مخصوص چارپااحداث‌شده بودوسالی ۱۵۹۱۰۰ دینار بمصرف مأمورین وچارپایان برید میرسید. درصورتیکه امویان سالی چهارمیلیون درهم یعنی دو برابر مبلغ فوق برای‌تنظیم اموربرید خرج میکردند، واین‌موضوع درشرح مالیات‌ومخارج کشورعراق درزمان‌امویان ذکرشد . درهرصورت گفتهٔ ماراتأییدمیکند که‌خلفای‌بنی‌-امیه برای استحکام مبانی‌سلطنت خود بیش‌ازخلفای دیگرپول‌خرج میکردند .

کاروان برید ازیك تاپنجاه چارپاتشکیل میبافت وبیشتر اوقات کسانی را که

باید خدمت خلیفه برسند بااین کاروان حرکت میدادند که هرچه زودتر بمقصد وارد شوند. سرعت سیر برید باقتضای زمان ومکان ونوع چارپا تغییر میکرد معمولا زنگوله‌ها وزنجیرهائی بگردن آن ستوران میبستند که صدای مخصوصی داشت وآنرا آهنگ چارپا میگفتند. گاه‌هم برید با کشتی حرکت میکرد، گاه‌هم اخبار را باپیک پیاده میفرستادند که سه منزل یکی میرفتند وآنرا ساعی میگفتند، وبیشتر ساعیان مردم صحرا نشین بودند. چه که آنان راهوارتر هستند. نخستین کسیکه پیک پیاده بکار انداخت معزالدوله دیلمی بودتا بدانوسیله هرچه زودتر اخبار بغدادرا ببرادرش رکن الدوله دیلمی برساند، درزمان معزالدوله دوساعی فوق العاده بنام فضل ومرعوش پدید آمدند که روزی چهل وچند فرسخ یاقریب ۱٤۰ میل پیاده میرفتند.

کبوتر نامه‌رسان که پیش ازاسلام نیز برای رسانیدن اخبار مورد استفاده بود، در میان مسلمانان بیش ازدیگران مرسوم گشت ودرشمارهٔ هفتم سال دهم الهلال شرح مبسوطی در آن باره نگاشته‌ایم.

دیگر از وسایل رسانیدن اخبار این بودکه: نامه رادر نی نهاده میان گیاه می‌گذاردند وآنراروی آب رودخانه میانداختند، وگیرنده که منتظر وصول آن نامه بود نامه‌راازآب میگرفت. گاه‌هم نامه رابوسیله تیرپرتاب میکردند، والبته این عمل بیشتر در موقع جنگ وهنگام محاصره انجام مییافت.

دسته‌ای ازمأمورین (برید) را شعوذی ودستهٔ دیگررا کوهبانی میگفتند که دستهٔ اول پیام امیران را باداره برید میرساندند. ودستهٔ دوم خبرگزار Reporter بودند، عده‌ای مأمور گشودن کیسه‌ها بودند، چون معمولا نامه‌ها را درانبان چرمی گذارده، سر آنرا مهر وموم میکردند و مهر کیسه در حضور گیرنده نامه‌ها و یا جانشین اوتوسط مأمورین مخصوص گشوده میشد.

داوری (قضاء)

داوری پیش از اسلام ـ منظور از داوری قطع منازعات میباشدواین کار سوابق بسیار قدیمی دارد ودر روزگار پیشین ریش سفیدان وعقلای قوم‌داور بودند، وعربهای زمان جاهلیت نیز چنان رفتارمیکردند، وداوری‌های خودرا بسران قوم وپیرمردان قبیله ارجاع میکردند. وهرقبیله‌ای یک یاچند

داور داشت، مشهورترین آنان حاجب بن ذراره ـ اقرع بن حابس ـ ربیعة بن مخاشن در قبیلهٔ تمیم ـ غیلان بن مسلمه در ثقیف ـ هاشم بن عبدمناف ـ عبدالمطلب بن هاشم ـ ابوطالب بن عبدالمطلب ـ عاص بن وائل در قریش ـ ربیعة بن حذار در بنی اسد ـ سلمی بن نوفل در کنانه، بداوری مشهور بودند. وعدهٔ دیگری مانند عامر بن ظرب واکثم بن صیفی بقدری شهرت داشتند که در تمام قبایل حق داوری داشتند.

عربها نزد کاهنان (غیب گویان) وعرافان نیز داوری میبردند.

داوری (قضاء) در اسلام

نخستین داور اسلام حضرت رسول اکرم بود وپس ازوی خلفا داوری میکردند. وچون این کار ازوظایف مهم داخلی بود، خلفا شخصاً بآن میرسیدند. پس از اینکه اسلام توسعه یافت وکارها فزونی گرفت، خلفاء مجبور شدند داوری بجای خود برگزینند واول خلیفه‌ای که باین عمل مبادرت نمود عمر بود چه که وی ابودرداء را درداوری میان مردم مدینه با خود شریک ساخت. وشریح را ببصره و ابوموسی را بکوفه فرستاد. ونامه‌ای دراین خصوص بابوموسی نوشت که اساس امور قضائی اسلام (البته اهل تسنن. مترجم) بر آن استوار گشت. وبسیار مشهور میباشد. و اما درمصر ابتدا چنان شد که عمر درصدد برآمد قاضی مصر را نیز مانند قضاة مدینه وکوفه وبصره ازطرف خود برگزیند. لذا بعمروعاص دستورداد که کعب بن یسار بن فنه قاضی ایام جاهلیت را که آنموقع مسلمان شده بود برای داوری مصر بگمارد. ولی کعب آنرا نپذیرفته گفت: من پیش از اسلام داوری کرده ودیگر بآن کار رغبت ندارم، عمروعاص، عثمان بن قیس بن ابی العاص را بجای وی برگماشت. وتازمان عباسیان قاضی مصر ازطرف والی مصر معین میشد، خلفای عباسی برای استقرار نفوذ خود درمصر مقرر داشتند تعیین قاضی آنکشور با شخص خلیفه باشد. ومنصور عباسی در سال ۱۵۵ هجری عبدالله بن لمیعهٔ حضرمی را بآن منصب گماشت. وتاکنون (موقع تألیف کتاب ۱۹۰۲ میلادی) قاضی مصر از طرف خلیفه تعیین میگردد.

ابتدا برای هرشهرستانی یک قاضی میفرستادند، وسپس برای هرشهر یک یا چند قاضی تعیین میشد وتمام آنان بفرمان خلیفه سرکار میرفتند. تا آنکه در زمان

هرون ابو یوسف قاضی که از فقهاء ودانشمندان نامی اسلام است ، دربغدادپدیدآمد وهرون‌ویرا قاضی‌القضاة (سردادور) تعیین کرد . ابتداء عزل و نصب‌قضاة بغداد و بعداً کلیهٔ بلاد اسلامی را باو واگذارد . وپس ازآن خلفای اموی اندلس‌وخلفای‌فاطمی مصر نیز همان رویه را معمول داشتند ، ابویوسف نخستین کسی است که‌دراسلام‌بنام قاضی‌القضاة مشهور شد ، وی خدمات بزرگی در اصلاح امور قضائی انجام داد . واو اول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت ،چه‌که پیش از او قاضیان مانند سایرمردم لباس میپوشیدند.

در آغاز کار قضاة اسلامی فقط‌بحل وفصل دعاوی میرسیدند ، سپس که‌تمدن اسلام رواج گرفت ودایرهٔ امورتوسعه یافت رسیدگی‌بسایر کارها که ازوظایف خلیفه ودیگران بود به قضاة واگذارشد ، ازآن جمله اینکه سرپرستی دارائی‌دیوانگان، یتیمان ، مفلسان ، محجوران ، رسیدگی بمصرف موقوفات واجرای وصیت‌هاوازدواج دختران یتیم بی سرپرست برعهدهٔ آنان بود .کم‌کم وظایف قضاة روبفزونی گزارد ورسیدگی بامور ساختمانهای عمومی ، راهها ، جرح وتعدیل شود و تحقیق در بارهٔ اطلاعات‌ومهارت آنان بقضاةواگذارشد ، پاره‌ای ازخلفا قضاة را درموقع‌جهادبمیدان میبردند ، چنانکه در زمان مأمون یحیی بن‌اکثم قاضی بغداد بمیدان کارزارروميان رفت . ومنذربن‌سعید قاضی‌اندلس درزمان‌عبدالرحمن ناصرخلیفهٔاموی جزوسپاهیان اسلام عازم کارزار شد · العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی علی بن‌نعمان را نه تنها قاضی‌القضاة مصر ساخت‌بلکه‌امور قضائی‌شام ومکه و مدینه وبلاد مغرب(ممالك‌اسلامی‌درافریقا) ونظارت در عیار زر وسیم وکیل وپیمانه و امامت جماعت را نیز بدست اوسپرد .در سال٤٤١ هجری الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی مصر ابومحمد بازوری را قاضی مصر نمود . ووزارت را نیز بوی داد ، واو نخستین‌قاضی اسلام بود که وزارت راهم‌بعهده داشت . و پس از او دیگران هم چنان‌کردند .

بطوری‌که ملاحظه میشود مقام قضائی از مقامات مهم بوده ، و البته بمقتضیات زمان ومکان بالاوپائین‌میرفته است ، درصدر اسلام خلفاء مقید بودندکه‌منصب‌مزبور

را فقط بعرب ها یا بندگان عرب یا دست پروردگان عرب ویا هم پیمان های عرب واگذارند.

اما همینکه خلافت سلطنت شد، ونظر دینی بسیاسی تبدیل یافت این شرط (شرط عرب بودن قاضی) از میان رفت، ویا بسیار ضعیف شد، وغیرعرب نیز قاضی گشت، وبتدریج اهمیت قاضی کم شدتا آنجا که مثل امروز وظایف قاضی شرعی فقط درمطالعهٔ اوضاع و احوال شخصی ومنازعات مربوط بآن محدود است .

در ابتدای اسلام قاضی در مسجد می‌نشست وبشکایات مردم گوش داده حکم صادر میکرد.

وچون مسلمانان در آنموقع پابند دیانت بودند حتی الامکان از قاضی شدن میگریختند. چه که میترسیدند حکم بناحق بدهند ومسؤل خدا واقع شوند، واز این نظر پرهیزکاران ودانشمندان زیربار آن منصب نمیرفتند، وهمینکه منصورخلیفه‌عباسی ابوحنیفهٔ نعمانی را قاضی بغداد نمود ابوحنیفه آن شغل را رد کرده گفت:

« ازخدا بپرهیز و امانت خدارا بدست پرهیزکاران بسپار بخدا سوگندمن در حال طبیعی قابل اعتماد نیستم، چه‌رسد در حال خشم، که ابداً بخوداطمینان ندارم. این‌را بدان که اگرحکمی برضرر تو از من بخواهند وحق باآنان باشد من آن حکم را صادر میکنم اگر چه تو مرا بغرق کردن در رود فرات تهدید کنی ومرا واقعاًدرفرات غرق کنی. من شایستهٔ این منصب نیستم، میان ملازمان‌تو که این کار را بخواهند وحرف تو را بپذیرند بسیارند ».

وچنانکه گفتیم کعب‌بن‌یسار نیز فرمان عمر را نپذیرفت وقاضی مصر نشد.

بهر حال معمولا فرمان انتصاب قاضی را در مسجد میخواندند وقاضی شدن اورا جشن میگرفتند.

از وقتی که مذهب شافعی پدید آمد، قاضی القضاة مصر شافعی بود، ولی‌همین قاضی شافعی قضاتی‌را(ازسایر مذاهب اربعه‌اهل تسنن) انتخاب‌میکردتامطابق مذهب خودشان میان پیروان مذاهب دیگر داوری کنند. و در سال ۵۲۵ هجری ابواحمدبن افضل چهار قاضی از چهارمذهب مختلف (شافعی ـ مالکی ـ حنبلی ـ حنفی) انتخاب

کردتا هریك برای پیروان خود قاضی باشد وتازمان فرمانروائی ممالیك این ترتیب برقرار بود .

حقوق قاضی باختلاف زمان ومکان تغییر میکرد ، چنانکه گفتیم خلیفهٔ دوم شریح را با ماهی صد درهم حقوق ومقداری گندم ببصره فرستاده قاضی آنجانمود،در زمان خلفای راشدین میزان حقوق قضاة بهمین مبلغها ومقدارها بود ، و در زمان امویان حقوق قضاة مثل حقوق سپاهیان ومأمورین دیگرافزایش یافت . درزمان‌بنی- عباس حقوق قاضی بماهی‌سی‌دینارتثبیت شدواولین‌قاضی که آن حقوق راگرفت‌ابن‌لمیعه قاضی بغداد در زمان منصور بود . سپس کم‌کم بر مبلغ حقوق قاضی افزوده شد ، تا اینکه درزمان مأمون حقوق عیسی بن منکدر قاضی مصر بماهی چهار هزار درهم (قریب ۲۷۰دینار) بالغ شد . و البته این حقوق نسبتاً بسیارگزاف بوده است وشاید پاره‌ای‌جهات سیاسی این حقوق را باومیدادند . بخصوص‌که علاوه بر ماهانهٔ مزبور هزار دینار بوی پاداش‌دادند ، از آن تاریخ‌به‌بعد تا مدت بیست وچندسال حقوق‌قاضی مصر سالی هزاردینار بود . ونخستین‌کسی که چنان حقوقی دریافت‌کرد ، بکاربن‌قتیبه در زمان ابن‌طولون درسال ۲۴۵ هجری بود . در زمان فاطمیان حقوق قاضی‌افزایش یافت چون‌قضاة آندوره سالی ۱۲هزار دینار حقوق ومقداری جیره ومبالغی هدیه و جایزه میگرفتند . و از قرار معلوم این ترتیب تا زمان ایوبیان و پس از آنها ادامه داشت .

مدارکی راجع بحقوق قضاة بغداد (درزمان عباسیان) بدست نیامد . و آنچه مسلم است قضاة بغداد بجای اینکه حقوق بگیرند مبالغی بخلیفه تقدیم‌کرده دستگاه قضائی را باجاره برمیداشتند . وبرای‌نخستین بار عبدالله بن‌حسن مشهوربابوالشوارب درسال۳۵۰هجری در ایام معزالدوله دیلمی قاضی‌القضاة بغداد شدوسالی دویست‌هزار درهم از آن‌بابت بدولت می‌پرداخت .

پس‌ازآن نه تنها قاضیان منصب خود را از دولت اجاره میکردند بلکه امور احتساب وشرطه نیز بهمان روش اجاره میشد .

دیوان مظالم

دیوان مظالم آن ایام مانند دادگاه پژوهش (استیناف) در این روزها بشکایت‌های وارده از قضاة رسیدگی میکرد، اعراب جاهلیت واز آنجمله قریش مؤسساتی شبیه بدیوان مظالم داشتند. چون تیره‌های قبایل متعدد شده بود وغالباً بایك رسیدگی بدوی نزاع پایان نمییافت و دادخواهان به رأی قاضی نخست قانع نمیگشتند لذا سران قبایل در مکه جمع شده هم‌قسم شدند که هر کس بمکه بیاید وازهر دادرسی شکایت کند قضاة مکه باید بشکایت او برسند واین پیمان مشترك درتاریخ جاهلیت بنام حلف‌الفضول شهرت دارد. ودر آنموقع ۲۰سال از عمرشریف پیغمبر (ص) گذشته بود. درصدر اسلام که مسلمانان درستکار ازظلم وجور احترازداشتند بدیوان مظالم احتیاجی نبود وکسی‌ازخلفای راشدین باین کار مبادرت نکرد، فقط علی (حضرت‌امیرع) بمراجعات شاکیان رسیدگی میفرمود. ولی روزوساعت معینی برای آن تخصیص نمیداد، نخستین خلیفه‌ای که‌درروز معین بدیوان مظالم جلوس کرد عبدالملك‌بن‌مروان بود، باینقسم که خلیفه باابن ادریس قاضی‌شام بشکایات‌مردم میرسید، قاضی‌حکم میداد وخلیفه اجراء می‌کرد. ونخستین خلیفه‌ای که هم‌خودش قاضی‌وهم‌مجری‌احکام‌شد عمربن‌عبدالعزیز بود. پس‌ازمرگ عمربن‌عبدالعزیز آن‌ترتیب برهم‌خورد وتا زمان‌بنی‌عباس‌مختل‌ماند. ازخلفای عباسی‌اول‌مهدی سپس‌هادی آنگاه هرون‌ومأمون‌برای استماع‌شکایات‌مردم‌روزمعینی‌جلوس‌میکردند. والمهتدی‌بالله‌محمد بن واثق آخرین‌خلیفهٔ‌عباسی‌بود که‌باینکارها رسیدگی‌میکرد. دیوان‌مظالم‌خلفا‌بمراتب ازدادگاه‌استیناف‌امروز مؤثرتر وبانفوذتر وسودمندتر بودچه که‌اول‌شخص‌مملکت (خلیفه) باکمال دقت بشکایات مظلومین میرسید. و هر ستمدیده ای بدون واهمه وهراس میتوانست از فرزندان خلیفه، بزرگترین‌قاضی‌ها، محترم‌ترین رجال کشوری‌ولشکری در هرباره وهرمورد شکایت کند. و درضمن مطمئن باشد که بحرفش میرسند، وهر قدر طرفش نیرومند باشد درمقابل حرف‌حق مجبوربه تسلیم میباشد. موارد بسیاری درتاریخ اسلام ذکرشده‌که ازعدالتخواهی خلفاء وتسریع آنان‌در احقاق حق حکایت میکند. ازآنجمله‌روزی‌عمربن‌عبدالعزیز برای‌نماز بیرون‌میرفت‌مردی‌ازاهل یمن‌میان راه باوبرخورده داد خواهی کرد، عمرپرسید چه ظلمی بتوشده. مرد گفت ولیدبن-

عبدالملك، ملك‌مرا ضبط کرده‌است، عمرهمانطورسرپافرمان داددفترخالصه‌رابیاورند وچون آوردند نوشته‌شده بود که ولیدبن‌عبدالملك‌ملك فلان‌شخص‌را باسم‌خالصه‌ضبط کرده است . عمر گفت این‌ملك رااز‌دفترخالصه حذف کنید و بصاحبش رد کنید و دو مقابل هزینهٔ شاکی ازولید بگیرید وبشاکی بدهید .

مأمون روزهای‌یکشنبه هرهفته دردیوان‌مظالم می‌نشست وبشکایات‌مردم می‌رسید ، دریکی‌از آنروزهاپس ازپایان رسیدگی ازجا برخاست، وبطرف کاخ سلطنتی عزیمت کرد. وسط راه زن ژنده‌پوش ژولیده‌ای‌سرراه رابراو گرفته‌ازعباس‌پسرمأمون شکایت کرد، مأمون همان‌آن پسرخود را احضارکرد . وپس از رسیدگی‌بنفع آنزن ستمدیده حکم داد ، مهتدی‌عباسی‌چنانکه گفته‌شدآخرین خلیفهٔ عباسی‌بود که‌شخصاً بدیوان مظالم میآمد. وپس‌ازوی خلفاء رسیدگی‌بشکایات رابدست‌وزیران‌میسپردند، چنانکه مأمون‌نیز گاهی یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضاة بغداد را بآن کارمیگماشت.ومعتصم عباسی احمدبن داود را مأمور آن عمل نمود .

اول‌کسی که درمصر بدیوان مظالم توجه کرد احمدبن طولون بود . و همینکه درسال۲۵۷حکمران مستقل مصرشد هفته‌ای دو روز بشکایات عمومی میرسید ، پس از احمد سایر فرمانروایان مصر اشخاص دیگری را بجای خود تعیین میکردند تا بشکایات مردم برسند ، خلفای فاطمی پس‌ازفتح مصر وبنای قاهره بدیوان‌مظالم‌توجه کردند وجوهر فاتح مصر و سردار نامی آنان بجای خلیفه در دیوان مظالم جلوس میکردواحکام رابدست خود امضاء مینمود . پس از آن خلفای فاطمی‌قاضی‌القضاة مصر یایکی ازامرای عالیقدرکشور را برای مظالم تعیین میکردند، همینکه‌قدرت خلفای فاطمی‌رو بضعف گذاشت وامیران‌ووزیران همه کاره‌شدند خود آنها(وزیران) بشکایات مردم میرسیدند و مشهور ترین آنها امیرالجیوش است . این وزیر (امیرلشکران) دادگر روزهای معینی بدیوان مظالم می آمد و جارچیان در دیوانخانه فریاد میزدند: ای ستمدیدگان‌بیائید تا داد شما را بستانیم . ومردم از اطراف بدیوانخانه می‌شتافتند .

(دارالعدل) . در زمان پادشاهان ایوبی‌محلی بنام دارالعدل در قاهره تأسیس

شد ودر روزهای معین سلاطین ایوبی بدارالعدل آمده داد خواهی میکردند. پادشاه عادل نورالدین زنگی که اصلاترك بود ، پیش ازایوبیان درشهر دمشق دارالعدل تشکیل داد، پس از ایوبیان سلاطین ممالیک بدارالعدل می آمدند و بااحترام ومهربانی مردم را پذیرفته بحرفشان میرسیدند . سلاطین ممالیك در روزهای رسیدگی ازتخت فرود می آمدند و پهلو به پهلوی مردم روی نیمکت هامی نشستند بقسمی که پاهایشان مثل سایر مردم بزمین میرسید ، سپس قاضی القضاة مذاهب چهارگانه اهل تسنن درطرف راست سلطان می نشستند. و نمایندهٔ بیت المال و نگاهبانان و کارمندان ومأمورین دیگر در اطراف سلطان میایستادند، ویکی از آنان شکایت ها را میخوانند ، وسلطان مطابق دستورو نظر قضاة دستور اجرای حکم راصادرمیکرد.

خلاصه اینکه فرمانروایان اسلام بموضوع دادرسی توجه بسیارداشتند وهر کس ازهر کس ولو فرزندان ونزدیکان آنها شکایتی داشت شخصاً رسیدگی نموده حکم بحق میدادند . موارد بسیاری در تاریخ اسلام موجود است که صحت این گفته را تأیید میکند ، وطوری اینموضوع عادی بود که فرمانروایان اسلام آنرا جزء فریضهٔ حتمی خود میدانستند واگر خلیفه درموقع معهود برای دادرسی حضور نمی یافت صدای مردم بلند میشد وهمه جا آه وناله میکردند که خلیفه یك روز یاچند روز بدیوان مظالم نیامده است. پاره‌ای ازخلفا موضوع تظلم مردم را بچند شعبه تقسیم کرده بودند، مانند شعبهٔ رسیدگی بشکایات ازلشگریان یامأمورین کشوری وغیره .

امور حسبی و محتسب

اجرای امور حسبی یك نوع وظیفهٔ مذهبی بوده که مردم راازانجام پاره‌ای کارهای ناپسند مانند سد معبروزیادبار کردن بار برها و کشتی ها وغیره جلوگیری میکرد ، ومتخلفین رادرحدود مقررات شرع کیفر میداد، ومتصدی این امور رامحتسب میگفتند، دیگرازوظایف محتسب تذکر بصاحبان ابنیهٔ نیمه خراب برای جلوگیری ازخرابی ومجبور ساختن مردم به برداشتن خاك وخاکروبه ازسرراه ومؤاخذه از آموزگارانی بود که کودکان رابی جهت ویابشدت کتك میزدند، همچنین محتسب اوزان ومقادیر راتحت نظر میگرفت، وازکلاه برداری وتقلب وکم فروشی ممانعت میکرد ، ودرواقع محتسب وظایف شهردار امروزرا عهده

داشت واگرچه این نوع کارها از تکالیف مربوط بقضاة میباشد ولی‌چون شأن ومقام قاضی بالاتر ازرسیدگی باین جزئیات میبود لذا محتسب بجای قاضی آن وظایف را انجام میداد . ولی‌خلفای فاطمی مصروخلفای‌اموی اندلس بیشتر این وظایف رابقضاة ارجاع میکردند . تا اینکه سلاطین‌اختیارات بیشتری پیداکردند وخلفاء را از امور سیاسی واداری بر کنارساختند وبرای توسعهٔ اختیارات خودامورحسبی‌رابه محتسب واگذاردند وقضاة را تاحدی محدود کردند .

بهرحال متصدی امورحسبی پیوسته ازمیان مردان مهم نیکنام انتخاب میشد ، ومحتسب‌کل نمایندگانی از طرف خود تعیین میکرد . محتسب معمولا هر روز در جامع شهر می نشست و نمایندگان خود را برای گردش و رسیدگی باطراف شهر میفرستادتااوضاع عمومی را بررسی کند. مثلا محتسب قاهره یك روزدرجامع قاهره ویك روز بنوبت درجامع فسطاط جلوس میکرد ونمایندگان او بکوچه وبازارشهر سرزده قصابی‌ها، آشپزخانه‌های‌عمومی ومؤسسات بارگیری رابازدید میکردند . واز اضافه بار کردن چارپایان ممانعت مینمودند. همینقسم سقاهارا مجبورمیساختندکه آبگیرها را با پارچه ای بپوشانند و هر آبگیری را ۲٤ دلوآب بریزند(هر دلو ٤۰ رطل یاپوند است) وشلوار های کوتاه‌آبی پاکنند وبدون شلوار بیرون نیایند.دیگر آنکه‌آموزگاران‌رااز آزاررساندن بکودکان‌منع میکردند، وازفریب‌خوردن‌جوانان بدست‌آموزگاران شنا ممانعت میکردند ، وضرابخانه را تحت نظر داشتندکه مبادا عیارمعمول‌کم وبیش‌گردد ، ترازووپیمانهٔ کاسب ها را بدقت بازرسی میکردندکه کم‌فروشی نکنند ومردم راگول نزنند .

دراندلس وظیفهٔ محتسب را (خطةالاحتساب) میخواندند ، ومتصدی آن‌معمولا یك نفرقاضی‌بود، قاضی‌مزبورباهمراهان خویش سواره دربازارها میگشت وترازوئی همراه داشت تابا آن نان وگوشت وغیره را میکشیدند ونرخ گوشت راروی کاغذی نوشته بدکانهای قصابی میدادند . علاوه برآن همه روزه‌کودکان ویاکنیزکانی بطور پنهانی برای‌خرید خواربار بیبازارمی‌آمدند وچیزهائی خریده نزد قاضی میبردند واگرازکاسب‌کاری تخلفی‌دیده‌میشدبسختی اوراکیفرمیدادند. اموراحتساب‌دراندلس

تابع مقررات ومرسوماتی بود که مانند مقررات شرعی منظماً اجراء میگشت .

شرطه یا شهربانی

وظایف اصلی شرطه اجرای احکام قضاة بود . و در واقع ازتوابع ادارهٔ قضائی بشمارمیآمد ، ادارهٔ شرطه یاشهربانی موظف بودکسانی راکه ازمقررات سر بازمیزدندتاحدودی کیفردهد وپیش ازاثبات جرم برای بررسی قضیه اقداماتی بعمل آوردتاازطرفی وظیفهٔ قاضی دررسیدگی بجرایم آسان گردد وازطرف دیگرحکم قاضی مجری شود، بسیاری ازحدوداسلامی مانند حد زنا ویامیگساری وامثال آن بوسیلهٔ شرطه اجرامیشد وقاضی فقط حکم آنرا صادرمیکرد . کم کم عباسیان وفاطمیان (مصر) وامویان (اندلس) رسیدگی بجرم ها واجرای حدود راازدست قاضی گرفته بشرطه واگذاردند ومقام قاضی راازآن آلودگی هامنزه دانسته امورشرطه رابه بندگان خاص خودسپردند. دراندلس دونوع شرطه بود، شرطهٔ بزرگ که باامورعامهٔ مردم میرسید ، وشرطهٔ کوچك که باوضاع واحوال کارمندان عالیرتبه دولت ونزدیکان آنهامیرسید، ودستشان راازتعدی وتجاوز بحقوق مردم کوتاهمیساخت، رئیس شرطه معمولا روی تختی درجلوی بارگاه سلطان جلوس میکرد ومأمورین او اطرافش مینشستند واوامراورا اجرا میکردند .

مردم اندلس رئیس شرطه را صاحب شهر یامیرشب میخواندند، در افریقیه (تونس) نام اوحاکم بود . ودرقلمرو سلاطین رئیس شرطه را والی میگفتند. درواقع ادارهٔ شرطه ازادارات تابعهٔ قضاة بود ولی اززمان امویان ادارهٔ مستقلی شد ودرهرحال رئیس شرطه تدریجاً نامزد مقام وزارت ویاحاجبی (دربانی خلیفه) میگشت .

دیوان انشاءیادفتر ارسال مراسلات

اشخاص باسواددرمیان اعراب جاهلیت بسیارکم بود، والبته با حروف عربی امروزنمینوشتند، حروف آنان عبرانی بود، وخط عبری رامانند سایر چیزها از یهود گرفته بودند وازکسانی که عربی رابخط عبری نوشته اند یکی هم ورقة بن نوفل پسر دائی حضرت خدیجهٔ کبری میباشد. وچون درقرن اول میلادعده‌ای ازنبطی هابواسطهٔ تعدی رومیان بعربستان آمده بودنداعراب قبل ازاسلام خط نبطی رانیز آموختندو باسوادان آنها بخط نبطی چیز مینوشتند. بنظر ماخط عربی کنونی ازخط نبطی گرفته شد ونمونه‌ای از خط مزبور

را در آغاز کتاب نگاشته‌ایم ، اما خط کوفی از خط سترانجیل سریانی ها وکلدانی‌های مقیم عراق گرفته شده وعربها در آغازاسلام با آن خط کتابت میکردند ، و تدریجاً اصلاحاتی در آن نمودند ، دلیل صحت گفتار ما یکی اینکه کوفه از شهرهای نوسازاسلام (درعراق) میباشد وخط مزبور بعد از ظهور اسلام در آن نواحی معمول گشت .

در آغاز پیدایش اسلام عدهٔ معدودی خواندن و نوشتن میدانستند وهمهٔ آنان از صحابه بودندکه از آن جمله علی (حضرت امیر ع) - عمربن خطاب - عثمان - ابوسفیان و دوپسرش یزید و معاویه - طلحه ودیگران میباشند . علی و عثمان و زیدبن ثابت وعبدالله بن ارقم نامه نویس حضرت رسول اکرم بودند، چه که وجود مبارکش خواندن ونوشتن نمیدانست . اینان آیات قرآن را مینگاشتند و نامه های پیغمبر اکرم (ص) بپادشاهان و هم چنین نامه‌های دیگر حضرت رسول بخط آنان بود . بعضی از این نویسندگان در شهر (مدینه) بعضی در خانه مهاجرین وانصار ، بعضی درمیان قبیله ها وافراد اززن ومرد آمدوشدکرده وبرای انجام امورمربوط کتابت میکردند . همینکه ابوبکر خلیفه شد عثمان کاتب او بود ، ودستورهای خلیفه را وی می نگاشت ، وبرای مأمورین میفرستاد . کاتب عمر درزمان خلافت زیدبن ثابت ودیگران بودندوهمینکه ممالك مهمی بدست مسلمانان گشوده شد نویسندگی موردلزوم وتوجه شد . وپس از تأسیس دیوان یا دفتر بدستورعمردرهرشهری یك کاتب مأمورنگاهداری دیوان گشت.



نوشت افزار

در ابتداء نویسندگان فقط در دفتر های مالی ولشکری کار میکردند . تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شمارهٔ کاتب ازیك یادو بیش نبود وبامور مالی وسپاهی میرسید . امادردوران امویان دیوان انشاء وکتابت به پنج شعبه تقسیم شد ازاینقرار:

۱ - دفترمراسلات مخصوص مکاتبه با پادشاهان ، امیران و استانداران .

امور مالی ورسیدگی بحساب آن .

۳ ـ دفتر مراسلات مخصوص امور لشگری و ثبت اسامی و ممیزات سپاسیان وهزینهٔ آرتش .

٤ ـ دفتر مراسلات مخصوص امورشهربانی وگزارش جریانات مربوط به معاملات ودیات وغیره .

٥ ـ دفتر مراسلات مخصوص امور قضائی مخصوص ثبت احکام و شرایط قرار دادها وغیره .

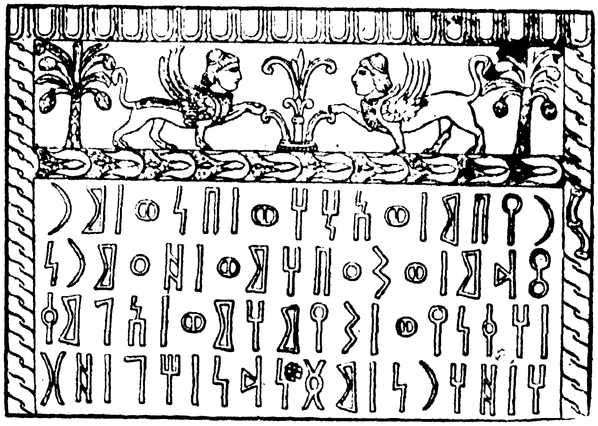
دیوان انشاء

مهمترین نویسندگان دفتری کسی بود که نامه های خلیفه را مینگاشت وگاه اورا رازدار (کاتم‌السر) میخواندند . چنین شخصی دست خلیفه‌ومرکزاسرار وی‌بود. همانطور که‌عمر برای ابوبکر وعثمان برای‌عمر این کاررا انجام میدادند . دراوایل اسلام این شغل بنزدیکترین ویا محرم‌ترین افراد نسبت بخلیفه‌واگذارمیشد ، چون مقام مزبور مقام خطیری محسوب میشد ، وجریان تا زمان عباسیان چنان بود و از آنموقع کاتبان خودشان هم در کارها دخل و تصرف میکردند. سپس‌این وظیفه بعهدهٔ وزراء واگذارشد . وزیران عباسی خودشان نامه‌ها را نمی‌نوشتندبلکه آنرا امضاءمیکردند ، همانطور که‌امروزباش کاتب(منشی‌مخصوص) نامه‌ها را مینگارد ووزیر آنراامضاء میکند . همینکه هرون یحیی برمکی را درتمام کارهای مملکت‌فرمانروا ساخت امضای نامه‌ها وفرمان‌ها رانیزباوواگذارد . نخستین وزیری که بجای خلیفه فرمانها راامضاء مینمود یحیی برمکی بود . واگر کسی‌چیزی میخواست یا شکایتی داشت یحیی فرمان مربوط باو را امضاء میکرد . پس از وی سایر وزیران نیزهمین مقام را احرازکردند . ودر پاره‌ای موارد تمام امور محرمانه ومراسلات‌مهم خلفاء تنها دردست یك وزیرباقی میماند .

دراواخر دورهٔ عباسیان دفترمراسلات‌خلیفه مستقل شد ورئیس مخصوصی‌برای آن تعیین گشت که اورارئیس دیوان‌انشاء ـ رئیس‌دیوان عزیز ـ کاتب‌السر ـ ویاصاحب دیوان انشاء میخواندند ، واگر پادشاهان ممالك دیگر با خلفاء مکاتبه میداشتند ، تهیهٔ نامه‌ها توسط همین دفتر یا دیوان انشاء بود که نویسندگان متعددی تحت نظر رئیس دیوان در آنجاخدمت میکردند . ودر حقیقت آنچه راکه در دولت‌عثمانی‌بنام

باب عالی و وزارت امور خارجه می نامند (مینامیدند مترجم) در آنروز ها دیوان انشاء میگفتند .

توقیع در اصطلاح امروز توقیع بمعنای امضاست اما در آن ایام توقیع عبارت ازجمله های کوتاهی بودکه بعنوان دستور یا جواب یاهرچه ازطرف خلفا زیرنامه های رسیده ویاعرض حال ارباب رجوع نوشته



نمونه خط حمیری

میشد . معمولا توقیع با تقریر خلیفه و خط منشی مخصوص (رئیس دیوان ویا مأمور دیگری) انجام می یافت ، گاه هم توقیع انشای همان مأمور بود باینقسم که مأموری کنار خلیفه یا سلطان می نشست ومراسلات را میخواند سپس بانظرخلیفه آنرا توقیع میکرد . غالباً اینگونه مأمورین منشیان ونویسندگان زبردستی بودند و جملاتی که مشتمل بربهترین مطالب وکوتاه ترین عبارات بود در طی آن مراسلات مینگاشتند ، میگویند جعفر برمکی کاتب مخصوص هرون ازبهترین توقیع نویسان بوده ، بقسمی که هرقطعه ای از منشئات وتوقیع های اورا از نظر ادبی در آنزمان بیک دینار می خریدند .

خلفای راشدین شخصاً توقیع را مینگاشتند ویاآنرا بمنشیان مخصوص خویش دیکته میکردند وآنها مینوشتند . توقیع خلفاء بیشتر اقتباس از آیات قرآن ویا احادیث نبوی و یا اشعار ویا پند و اندرز حکیمانه تشکیل می یافت ، مثلا موقعی که سعد وقاص والی عراق بود شرحی بعمر نگاشته اجازه خواست خانه ای برای خود

بسازد . عمردرزیر نامهٔ اوچنین توقیع کرد : «جائی بسازکه تورا ازگزند باران وگرما وسرما نگاهدارد» . و نیز عمر یکی از نامه هـای عمروعاص والی مصر را چنین توقیع کرد :

«برای فرمانبرداران چنان باش که آرزوداری فرمان روایان تو برای تو چنان باشند».

عده ای نامه بعثمان نگاشته ازمروان شکایت کردند که مارا پس گردنی میزند. عثمان درزیر نامهٔ آنها این آیه را نوشت :

فان عصوك فانی بری مما تعملون ـ اگر نافرمانی تورا می کنند من از کرده آنان بیزارم .

سپس نامه را برای مروان فرستاد. علی (حضرت امیر) درپاسخ نامهٔ فرزندش امام حسن (ع) چنین توقیع کرد :

«رأی و فکر پیر ازچابکی جوان بهتر است» . سلمان فارسی نامه‌ای بحضرت امیر نگاشته پرسید که روزبازپرس (قیامت) چگونه بحساب مردم رسیدگی میشود علی (حضرت امیر) ذیل نامه چنین توقیع فرمود :

«ازروی روزی روزانه حساب آنانرا میرسند» . عبدالله بن عامر نامه‌ای بمعاویه نگاشته خواهش کرد ملکی رادرطایف بوی تیول بدهد معاویه زیر تقاضا نامهٔ وی چنین توقیع کرد : «اگر تا ماه رجب زنده ماندی چیزهای شگفت خواهی دید» .

زیاد بن ابیه شرحی بمعاویه نوشت که عبدالله بن عباس نسبت بخلافت معاویه اعتراض میکند. معاویه زیر نامه اینطور نوشت :

« در زمان جاهلیت پدرمن وپدر عبدالله یك روح دردوقالب بودند والبته چنان عهد وپیمانی را بداندیشی تو برهم نمیزند». حجاج نامه‌ای بعبدالملك بن مروان نگاشت که مردم عراق برضد اودسته بندی میکنند واورا آرام نمیگذارند وچاره‌ای جز کشتن بزرگان عراق بنظر نمیرسد . عبدالملك درزیر نامه او نوشت :

« ازخوش بختی وزرنگی سیاستمدار یکی اینکه ناسازگاران سازگار میشود وبدبختی وندانم کاری او اینکه سازگاران را ناسازگار میسازد .»

اشعت نـامهٔ تعرض آمیزی بعبدالملك نگاشت و عبدالملك ذیل آن این شعررا نگاشت :

ترجمه :

«شگفت آنکه من میکوشم شکستگی استخوانهای او را التیام دهم و او از دیوانگـی میکوشد استخوان مرا بشکند» .

قتیبة بن مسلم نامه‌ای بعبدـ الملك نوشته اوراتهدیدبخلع خلافت کرد ، عبدالملك این شعررا زیر نامه‌اش نگاشت .

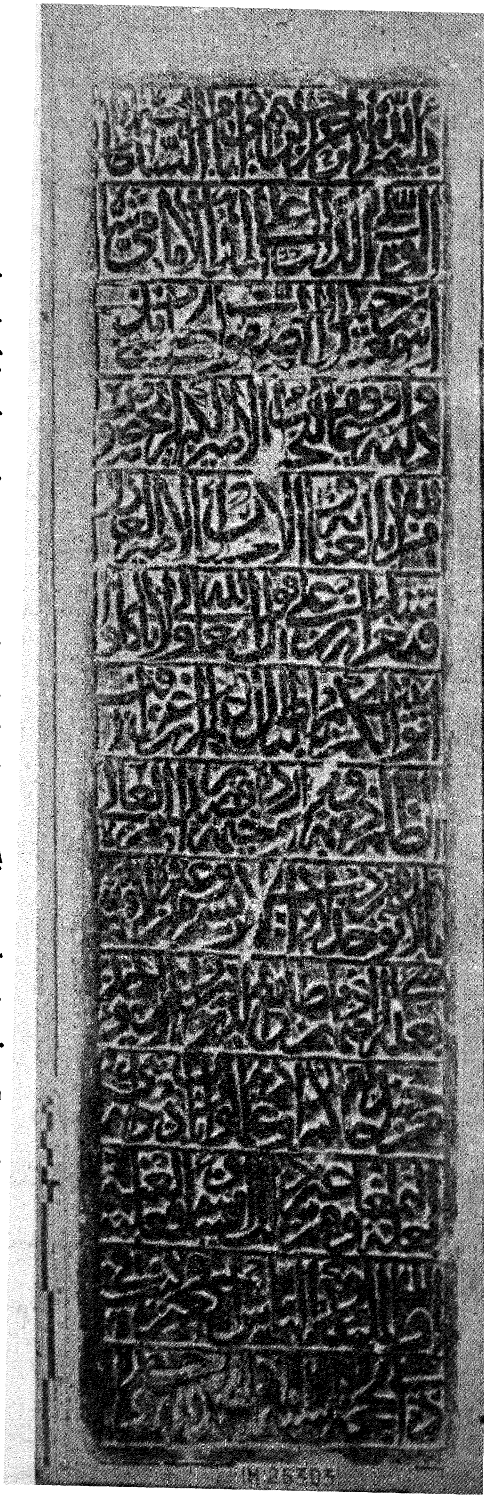
ترجمه :

« فرزدق پیش خودگمـان کرده که بزودی مربع را میکشد وهمین گمان او گواهی میدهدکه مربع عمرزیادی خواهدکرد» .

قتیبه مجدد همان مضمون سابق‌را تکرار کرد عبدالملك این آیه‌را توقیع نمود :

«وان تصبرا وتتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً ـ گرشکیباوپرهیز کار باشیدفریب آنان‌شمار از یان‌نمیدهد» .

یکی از استانداران نامه‌ای بعمر بن عبد العزیز نوشته اجازه



٤ ـ سنگ سیاهی که فرمان فنقر حاکم بغداد نوشته شده و مربوط بزمان شاه اسماعیل صفوی سال ۹۳۱ هجری است که در آن ایام عراق جزء ایران بوده

تعمیر شهری را خواست . عمر درجوابش چنین توقیع کرد :

«آنشهر را باداد بساز وراهش را از بیداد بزدای» .

والی عراق نامه‌ای بعمر بن عبدالعزیز نگاشته از بدرفتاری مردم آنجا شکایت کرد. عمردرپاسخ نامه چنین توقیع کرد :

« نخست آنچه که برای خود می پسندی برای آنان به پسند ، آنگاه گناهان آنانرا بشمار» .

ازعمر بن عبدالعزیز توقیعات زیادی نقل شده است .

شخصی به یزید بن عبدالملک نامه‌ای نگاشته ازبیداد استانداری شکایت کرد،یزیداین آیه‌را درزیرنامه توقیع کرد : «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون». ستمگران بزودی خواهند فهمید که دچار چه تشویش ها و نگرانی ها خواهند شد » .

مردم انبار(۱) شرحی بسفاح خلیفهٔ عباسی نگاشته شکایت کردندکه مأمورین وی خانه های آنها راگرفته وجزء ساختمانهای دولتی کرده وبهای آنرا هم نداده‌اند ، سفاح درپاسخ نوشت :

«این بنائی‌است که بربنیاد پرهیزگاری استوار نگشته است » .

سپس فرمان داد بهای خانه های آنان را بپردازند .

مردم کوفه نامه ای بمنصور نوشته از بدرفتاری والی کوفه شکایت کردند . منصور درذیل آن نگاشت : «همانطور که هستید برشما فرمانروائی میکنند» .

شخصی بمنصورنامه نوشته ازتنگدستی شکایت کرد . منصور درپاسخ نگاشت : «از خدا روزی بخواه» نامه ای ازفرماندار حمص برای منصور رسیدکه چند اشتباه داشت ، منصور در ذیل آن بفرماندار نوشت « یا کاتب را عوض کن یا تو را عوض می کنم » :

والی ارمنستان شرحی به مهدی خلیفهٔ عباسی نوشته ازنافرمانی مردم آنجا شکایت کرد . مهدی نامهٔ اورا با این آیه توقیع کرد : « خذالعفو وأمر بالمعروف

---

۱ ـ انبار یکی از شهرهای قدیمی ومشهور عراق درکنار فرات بوده است . مترجم

و اعرض عن‌الجاهلین . بخشودن بکار به نیکوکاری فرمان ده وازنادانان کناره گیر».

بعضی‌ها ازلاقیدی والی خراسان به مهدی شرحی نگاشتند مهدی پاسخ نوشت:

«تو خوابی ومن بیدار» . وعین آنرا برای والی فرستاد» .

هرون‌الرشید بوالی خراسان چنین نگاشت :

«زخمت را معالجه کن و گرنه فزونی می‌یابد» .

و بوالی مصر چنین نوشت :

« مبادا خزانهٔ من خزانهٔ برادرم یوسف را برباد بدهی واز طرف خدا و خلق خدا بدی‌ها بتو برسد» .

ابن هشام شرحی بمأمون نگاشت و ازستمی که بروی رفته بود شکایت کرد . مأمون درپاسخ وی چنین توقیع کرد :

«نشانهٔ‌مرد شریف آنست که از زورمندان‌ستم نکشندوستم زیردستان‌را تحمل کنند . تو ازکدام آنان هستی» . و امثال این توقیعات فراوان است .

علاوه بر خلفاء امیران ووزیران وبزرگان نیز زیر نامه‌ها توقیع مینگاشتند ، زیادبن ابیه ، ابو مسلم خراسانی ، جعفر برمکی ودیگران بتوقیع نامه‌ها مشهورند بخصوص جعفرکه توقیع های ادبی وی چنانکه گفتیم دست بدست میگشت . جعفر موقعی زیرنامهٔ یك‌زندانی این آیه‌رانگاشت : «ولکل‌اجل کتاب- هرمدتی دفترمعین داردکه در آن ثبت است» .

موقع‌دیگری عده‌ای‌بوی شرحی‌نگاشته از یکی‌از مأمورین او شکایت کردند. جعفر بآن مأمور چنین نگاشت :

« شکر کنندگان تو نایاب ، شکوه‌کنندگان‌تو بی حساب یا رسم عدالت آموز یا از مسند حکومت بر خیز» .

هنگامی مردی باو نامه نگاشته اجازه مکه رفتن خواست ، جعفر چنین توقیع کرد :

«هرکه راه خدا رود بی گمان رستگار شود» .

مردی بوی نامه نگاشته در خواست حکومت‌محلی را کرد ، جعفر بوی‌نوشت:

« که ستمگران را حکومت نشاید »

مرد دیگری که مکرر از جعفر کمك مالی خواسته بود و از وی کمك گرفته بود شرحی بجعفر نگاشته تقاضای کمك کرد ، جعفر در پاسخ وی نوشت :« بگذار از این پستان گاوی که مکرر دوشیده‌ای دیگران هم بدوشند » .

فضل بن سهل وطاهربن حسین و امثال آنان از وزیران و بزرگان در نوشتن توقیع شهرت فراوان دارند .

خلفاء و بزرگان اسلام سعی داشتند که نامه‌های خود را کوتاه و پر معنی بنویسند، تا نمونه‌ای از بلاغت کلام باشد، مثلا هنگامی در مدینه قحطی شد وعمر بعمروعاص این نامه را نگاشته از وی غله خواست :

« از بندهٔ خدا ، امیر مؤمنان بنافرمان پسر نافرمان (مقصود کلمهٔ عاص نام پدر عمروعاص است . مترجم) اما بعد چنان فکر میکنم که اگر من و همراهان من از گرسنگی بمیریم تورا باکی نخواهدشد ، بدادبرس بدادبرس». عمروعاص در پاسخ عمر چنین نگاشت :

« از بندهٔ خداعمروعاص لبیك لبیك ای امیر مؤمنان ، کاروانی از غله برای تو فرستادم که یکسرش نزد تو در مدینه وسر دیگرش نزد من در مصراست والسلام».

واز اینگونه نامه‌ها بسیار است که از طرف خلفا ومأمورین آنها صادر میشده است ، خلفا نه تنها با عمال خود این قسم مکاتبه میکردند بلکه غالباً با پادشاهان و بزرگان نیز همین طور کاغذ مینوشتند .

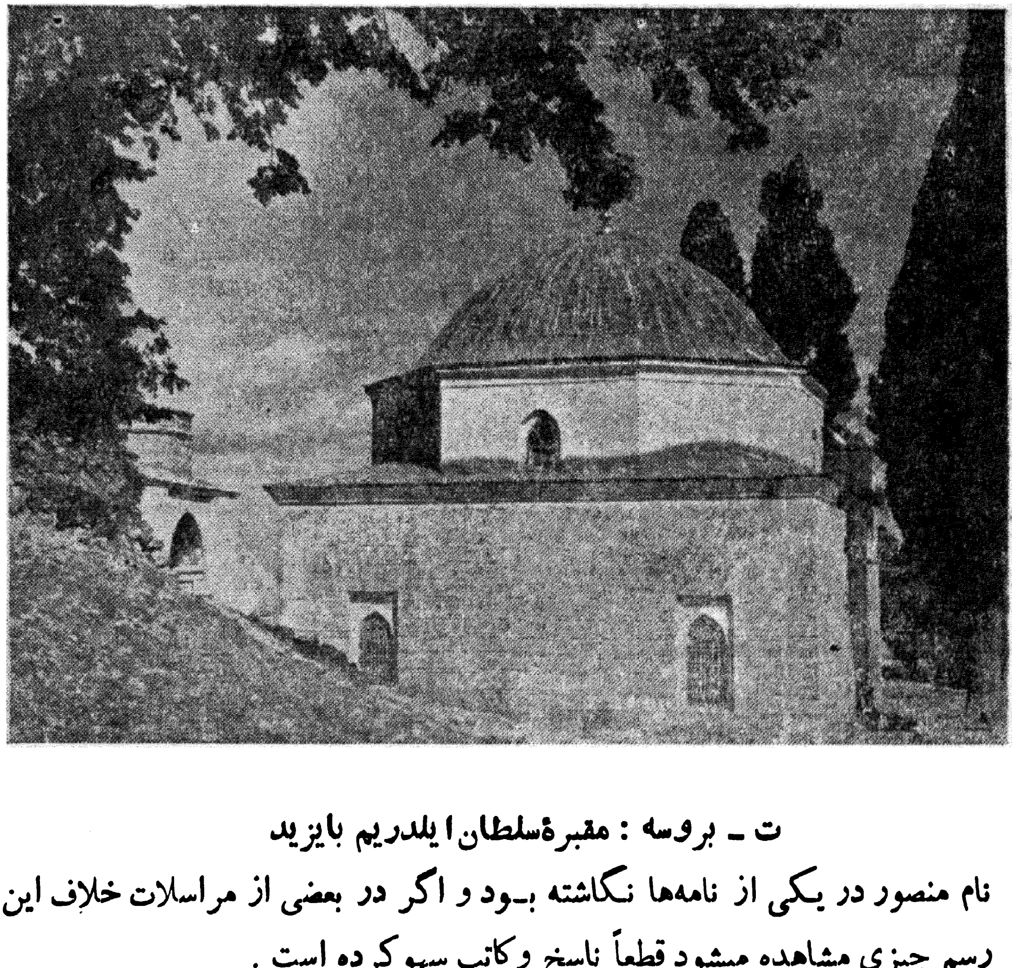
مثلا هنگامی نیسوفور (نقفور) امپراتور روم نامه‌ای بهرون نگاشت و او را تهدید کرد که باید باجی راکه ازامپراتریس روم گرفته پس بدهی . هرون که آن نامه را خواند بخشم در آمد وقلم دوات خواسته پشت همان کاغذ چنین نگاشت :

« از هرون امیر مؤمنان به نیسفور سگ روم من نامه تورا خواندم ای پسر زن بی‌ایمان پاسخ من آنست که میبینی نه آنکه میشنوی .»

موقع دیگر آلفونس (اذفونش) از فرمانروایان فرنگ نامهٔ مفصلی بیوسف بن تاشفین والی مراکش نگاشته ویرا تهدید کرد ، یوسف پشت نامه او نوشت :

«جواب آنست که بزودی خواهی دید»

نامه نگاری خلفاء. یکی از مقررات حتمی نامه نگاری خلفا آن بوده که همیشه نام خلیفه مقدم بر هر نامی نوشته شود. و اگر خلاف آن واقع میشد گناه بزرگی بود که بخشوده نمیشد. و نمونهٔ آن فوقاً در مکاتبه عمر، عمر وعاص مشاهده شد. و یکی از گناهانی که موجب قتل ابومسلم شد این بود که: موقعی نام خود را مقدم بر



ت ـ بروسه: مقبرهٔ سلطان ایلدریم بایزید

نام منصور در یکی از نامه‌ها نگاشته بود و اگر در بعضی از مراسلات خلاف این رسم چیزی مشاهده میشود قطعاً ناسخ و کاتب سهو کرده است.

اما همینکه آل بویه بر بغداد دست یافتند خلفاء را از بیشتر کارها بر کنار ساختند. و موضوع نامه نگاری آنان محدود شد، فقط گاه گاهی ببعضی از حکام خود مطالبی مینوشتند، و دستگاه نامه نگاری بدست وزیران افتاد. و اگر در نامه‌های آنان بنا بمقتضیات ذکر نام خلیفه لازم میشد بطور کنایه با عبارات مقام شریف ـ سدهٔ نبویه

دارالعزیزه ـ محل ممجد ـ وامثال آن باسم خلفا اشاره میکردند . البته منظورشان از جای اقامت خلیفه خود خلیفه بوده است ، کم کم برای وزیران نیز چنین القابی منظور داشته بجای ذکر صریح اسامی وزیران عبارات : مجلس عالی ـ حضرت سامی ومانند آن مینگاشتند .

اشاره یا رمز . دیگر از تفنن‌های آنان اینکه با رمز واشاره کاغذ مینگاشتند ومطالب مبسوطی را با یك حرف ودوحرف ادا مینمودند. مثلا بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی استقلال یافت شرحی بخلیفه نگاشت واز وی خواست که بنامش خطبه بخوانند ، وسکه بزنند، وهمینکه خلیفه این خواهش را نپذیرفت نامهٔ دیگری ببغداد باین مضمون نوشت :

« اگر بخواهم میتوانم سنگهای بغداد را روی پشت پیلان بغزنه بیاورم » .

خلیفه نامهٔ سر بمهری در پاسخ محمود فرستاد، محمود نامه را گشود وچیزی درنامه ندید . جز اینکه در آغاز نامه بسم‌الله ودر پایان درود و ستایش بـر پیغمبر نوشته بودند . اما سر صفحه یك الف (آ) مد دار وسط آن یك لام (ل) و آخر نامه حرف میم (م) بود ، سلطان و مجلسیان او در شگفت ماندند که معنای این رمز چـی است ، وهمانطور متحیر بودند تااینکه ابوبکر قهستانی از دانشمندان آن روز بر سلطان وارد شد ونامه‌را دیده لختی بفکر فرورفت وسپس گفت: دانستم چه نوشته‌اند ، سلطان گفت آنچه میخواهی میدهم شرح معما را بیان کن ابوبکر گفت: تو خلیفه را به پیلان تهدید کردی او در پاسخ (الف لام میم) نگاشته و بسورهٔ فیل (الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل) حواله داده است. سلطان برخود هراسیده این را بفال بد گرفت و ازکردهٔ خود پشیمان گشته با خلیفه مهربان شد .

حکایت دیگری بـاین مضمون از سدیدالملك نقل میکنند ، باین تفصیل کـه سدیدالملك بن علی فرماندار قلعه (شیزر) ازمردان دلیر هوشیار بی باك اواسط قرن پنجم هجری باتاج‌الملوك محمدبن صالح فرماندار حلب دوستی ومعاشرت داشت. ولی ناگهان میان آنها بهم خورد وسدیدالملك از بیم خشم تاج‌الملوك نزد جلال‌الملك بن عمار فرماندار طرابلس (شام) گریخت ، تاج‌الملوك برای فریب دادن سدیدالملك

به منشی خود ابو نصر محمدبن حسین دستور داد نامه‌ای بسدید الملک بنویسد واورا بآمدن حلب تشویق کند. ابونصر که از دوستان سدیدالملك بود ونمیخواست او را بدام بیندازد مطابق دستور تاج الملوك نامهٔ تملق آمیزی بسدیدالملک نوشت. ولی همینکه بعبارت انشاء الله تعـالی رسید بجای (اِن) (اَن) نوشت و برای سدید الملک فرستاد. جلال الملک و سایرین نامه را خوانده از اظهار مهربانی تـاج ـ الملوك به سدید الملک ابراز مسرت کردند، اما خود سدیدالملك سخن نمیگفت وهمینکه جهت را پرسیدند پاسخ داد من چیزی می بینم که شما نمی بینید، آنگاه قلم و کاغذ خواست و پاسخ نامهٔ تاج الملوك را با ادب نگاشت ودر پایان نامه چنین نوشت: (اناالخادم المقر بالانعام). من بنده‌ای هستم که مراحم عالی را در نظر دارم اما کلمهٔ انا در جملهٔ فوق مشدد ومکسور (انا) بود جواب نامه بدست تاج الملوك رسید و آنرا حسب المعمول بابو نصر کاتب خود داد. ابو نصر پس ازمطالعهٔ نامه بیاران نزدیک گفت خوشوقتم که سدیدالملک اشارهٔ مرا درك کرده است، چون من با نوشتن (ان) اشارهٔ باین آیه کرده بودم:

«ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوك ـ جماعت توطئه میکنند که ترا بکشند».

و سدیدالملک با نگاشتن کلمهٔ اِنا باین آیه اشاره کرده است: «انا لن ندخلها بداً مادامو افیها ـ تا آنها در آنجا هستند پا بآنجا نمیگذاریم».

دیگر از لطیفه‌های ادبی در فن نامه نگاری سلاطین و امراء نامهٔ عضدالدولهٔ دیلمی بابی منصور افتکین والی دمشق است، باین تفصیل که والی دمشق نامهٔ ذیل را بعضدالدوله نوشت:

«شـام بدست من افتاده و پادشاه مصر را در اینجا نفوذ و قدرتی نمانده اگر مرا با مال واسلحه یاری کنی آنان را در جایگاهشان میکوبم».

عضدالدوله در پاسخ او نامهٔ زیر راکه شبیه برمز است. مرقوم داشت:

«عرك عرك، وصار وصار، دلک دلک، وعلک فعلک بهدا ...».

چنانکه ملاحظه میشود. جملات آن کلمات متشابهی است که تا نقطه نگذارند چیزی از آن مفهوم نمیشود. وپس از نقطه گذاری چنین میگردد:

«غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك تهدأ ... » .

« جاه تو تو را فریب داده وکوتاه بینی تو برای تو خواری می‌آورد و از کار بدت بهراس شاید آرام بگیری ...»

ومنظور عضدالدوله آن بوده که کسی جز والی دمشق ازجریان باخبر نگردد و اگر نامه بدست کسی افتاد چیزی از آن نفهمد ، اتفاقاً چنان شد و افتکین مراد عضدالدوله را دریافت و آرام نشست .

لوازم التحریر، نوشت‌افزار قلم را از نی میساختند ومرکب که آن را مداد میگفتند ازگرد ذغال ویاگرد سیاه دیگر تهیه کرده مایع لزجی مثل صمغ ومانند آن بآن میافزودند .

اما کاغذ اعراب در ابتداء پوست بود که آنرا رق‌میگفتند.گاه هم روی پارچه مینوشتند . و مشهورترین آن پارچهٔ بافت مصر بنام قباطی بود ومعلقات سبع(۱)پیش از اسلام بر روی همان پارچه نوشته شده بود . و هرگاه پارچه یا پوست بدست نمیآوردند روی چوب یا استخوان یا سنگ یا سفال ومانند آن مینوشتند .

همینکه مصرفتح شد پاپیروس یا بردی معمول گشت و بیشترمراسلات بنی‌امیه روی بردی یا قباطی بوده است . ودر کتابخانهٔ خدیوی مصر نمونه‌هائی هست که‌روی پاپیروس و قباطی نوشته‌اند . وگرچه قدری پوسیده است ، اما نوشته های آن هنوز

---

۱ ـ پیش از اسلام عادت عربها براین بوده که بهترین اشعار خود را با آب زرنگاشته بر دیوار خانهٔ کعبه می آویختند و تا شعر نیکوتری نمی یافتند آن دیگری را بر نمیداشتند وتا نزول قرآن مجید مدت زمانی هفت قصیده بنام معلقات یا مذهبات سبع در دیوار کعبه آویخته بود اینك نام گویندگان آن هفت قصیده وشعراول قصیدهٔ آنان :

۱ ـ امروءالقیس　قفانبك منذکری حبیب ومنزل — بسقطاللوی بین‌الدخول فحوملی .

۲ ـ طرفةبن عبد ـ اخولةاطلال بیرقة ثهمد ـ تلوح کباقی‌الوشم فی ظاهر الید

۳ ـ زهیربن ابی‌سلمی — امن ام اوفی دمنة لم تکلم—بحومانةالدراج فالمتثلم

٤ـ لبیدبن ربیعه — عفت‌الدیار محلها فمقامها — بمنانابدغولها فرجامها

۵ ـ عمروبن کلثوم — الاهبی بصحنك فاصبحینا — ولاتبقی خمورالاندرینا

٦ ـ عنترةبن شداد عیسی ـ هل‌غادرالشعراء من متردم — ام هل‌عرفت‌الدار بعد ترمم

۷ ـ حرث‌بن جلزه یشکر— آذنتنا بینها اسماء — رب‌ثاویمل منه‌الثواء

برای تفصیل بشرح معلقات تألیف قاضی ابوعبدالله حسین‌بن احمدزوزنی چاپ‌قاهره مراجعه شود. مترجم

نمایان میباشد .

همینقسم تیکه های سفالی بنظرما رسیده که روی آن عربی نوشته‌اند . وقدیمی‌ترین آن آثارازاواخرقرن اول هجری تجاوزنمیکند وتمام آن نوشته‌ها در کتابخانهٔ خدیوی قاهره برای مشاهدهٔ مردم آماده است .

درموزهٔ بریتانیای لندن نامه‌ای است که بزبان عربی روی پارچه‌ای نوشته‌اند . وتصور میرودکه مربوط باوایل قرن دوم هجری باشد .

درزمان عباسیان بدستور واشارهٔ فضل‌بن یحیی برمکی کاغذ ساختند و برای نوشتن بکاربردند. وچنانکه‌میدانیم چینی‌هاپیش‌ازمیلادباکاغذآشنابودند وهمانموقع کاغذمیساختندوهمینکه‌سمرقندبدست‌لشکراسلام گشوده‌شدعربهادرآنجابرای‌نخستین بارباکاغذآشنا شدند ، تا زمان عباسیان استعمال کاغذ میان مسلمانان رواج نیافت ، درآن هنگام‌که مکاتبات زیاد شده بود و پوست کفاف نمیداد ناچار فضل برمکی دستورکاغذ سازی داد . ودربغداد ودمشق وشهرهای بزرگ‌دیگراسلامی کارخانه‌های کاغذ سازی تأسیس‌گشت . واین صنعت مهم ازدست مسلمانان بسایرنقاط دنیا انتشار یافت . وهمینکه غربی‌ها درقرون وسطی‌ازخواب غفلت برخاستند ، ابتداءکاغذشامی بکاربردند وآنرا نامه دمشق نامیدند .

Charta Damascena

وتدریجاً سایرممالك اروپاکاغذ سازی را ازاعراب اندلس فراگرفتند ، چه‌که عربها درشهرهای (شاطبه ـ بلنسیه ـ طلیطله)کارخانه‌های کاغذ سازی‌داشتندوهمینکه اندلس بدست فرنگیان افتادآن کارخانه‌ها را نگاهداشتند وسایرممالك اروپا ازآنان کاغذ سازی آموختند ، قدیمی‌ترین مکتوب عربی‌که روی‌کاغذ نوشته شده نسخه ای ازکتاب غریب‌الحدیث است‌که فعلا درکتابخانهٔ دانشگاه لیدن(هلند) دیده میشود . وتصورمیرود درقرن سوم هجری نوشته شده است ، دیگر کتاب دیوان‌الادب متعلق بکتابخانهٔ موزهٔ بریتانی ازآثاراوایل قرن چهارم میباشد .

دربانی ـ حجابه آنچه راکه امروزادارهٔ تشریفات میگویند درآن زمان‌حجابه میگفتند . و رئیس آن اداره متصدی تحصیل اجازهٔ ملاقات

مردم ازسلطان یاامیریاوزیر بود ومنظوراز آن حفظ ابهت‌وجلال‌پادشاه یاامیرمیباشد.

وهرقدرکه تمدن ملل ودول اسلامی افزایش یافت فاصله میان پادشاه و مردم وسیعتر گشته حاجب ودربان زیادترشد ، خلفای راشدین دربـان ورئیس تشریفـات نداشتند وهر کس ازگدا وپولداربدون مانع آنها را ملاقات میکرد .

پس از آنان که‌دستگاه سلطنت پدید آمد ، برای ملاقات خلفا مقرراتی وضع شدکه بموجب آن مقام و حسب و نسب اشخاص رعایت میشد . وبرای اولین مرتبه زیادبن‌ابیه معاویه رابااین موضوع متوجه ساخت . بااین‌قسم که‌برای ملاقات خلفاءبیش از هرچیز نسب مورد نظر بود واگر دونفر در نسب برابر میشدند سن آنان مقیاس تقدم وتأخربود . واگر درسن هم‌مساوی بودند علم‌وادب مقیاس میشد. ولی‌چهاردسته ازمأمورین گاه وبیگاه میتوانستند خلیفه‌را ملاقات کنند و آن‌چهار نفرعبارت بودند از : مؤذن ـ قاصد سرحد ـ خوانسالار ـ پیکی که شب ازجائـی میرسید . وبهمین مناسبت زیادبن‌ابیه بحاجب خود چنین میگوید :

«تودرهرموقع وبرای هر کس‌حاجب من هستی. اما دربارۀچهارنفرحق‌مداخله نداری اول‌جارچی خدابرای‌نماز، دوم دهقان‌که هرگاه خواست باید مرا ببیند ، سوم پیك سرحدی‌که اگرساعتی‌کارش دیر شود یکسال زیان دارد ، چهارم خوانسالارکه اگر خوراك را دوباره‌گرم‌کنند فاسدمیشود .»

در زمان عباسیان‌که تجملات افزون شد ودستگاه توسعه یافت ملاقات‌خلیفه دشوارشد . وجز درموارد مهم دیدارآنان میسر نمیشد ، واین همان است که ابن ـ خلدون آنرا حجاب دوم مینامد . درآنموقع‌میان مردم و خلیفه دو دستگاه تشریفاتی مقرر شدکه یکی را دارالعامه ودیگری را دارالخاصه میگفتند . وطبق نظررؤسای تشریفات هردسته از مردم دریکی ازاین‌دوخانه ودستگاه با خلیفه ملاقات‌میکردند ودر روزگار انحطاط وضعف دولت عباسی حجاب سومی نیز بمیان‌آمدکه از آن‌دو حجاب‌سخت‌تر بود ، والبته این سخت‌گیری ازآنرو میشدکه خلفا راپشت‌پرده‌نگاه‌ـ داشته ازجریان امور برکناردارند . و بآنان (بخلفا) میگفتندکه برای حفظ عظمت

مقام بهتر آنکه پشت‌پرده بمانید. وکمترمردم را ببینید، در صورتیکه منظورِاصلی کنارگذاردن خلفا بوده است. والبته این اوضاع مقارن با انقراض و انحطاط دولتها پیش میآید.

نقابت یامقام نقیب‌الاشراف

مسلمانان خاندان پیغمبررا شریف میدانند بخصوص درقرن اول اسلام که احترام زیادی بآنان‌میگذاردند. وبرای‌اینکه این خاندان جلیل بپاره‌ای آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت وحیثیت افراد آن‌مصون بماند، معمولا شخصی‌را باسم‌نقیب‌الاشراف یا رئیس خاندان نبوی انتخاب‌میکردند. وظایف نقیب‌الاشراف ازاینقرار بود:

حفظ نسب خاندان، ثبت نام نوزادگان، جلوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره‌ای گناهان ویااشتغال‌بپاره‌ای کسبها، مطالبه ووصول وایصال حقوق آنان، دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر ازغنیمت‌وفیئی وتقسیم آن میان افراد، مراقبت در زناشوئی زنان ودختران خانواده که فقط باهم شأن خودشان همسرشوند، و در واقع نقیب‌الاشراف بمنزلهٔ قیم ووکیل عمومی افراد خانـدان بشمار میآمد. مقام نقیب‌الاشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعدازمقام خلافت اول مقام بود وازآنـرو سیدرضی نقیب‌الاشراف وقت به‌قادرعباسی خلیفهٔ‌خود در طی قصیده‌چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر

«توجه داشته‌باش ای‌امیرمؤمنان، چه که مادراصل‌و نسب‌عالی‌ازهم‌جدا نیستیم»

«هنگام فخر آزمائی جدائی وفرقی میان ما نیست».

«فقط امتیاز شما آنست‌که خلیفه هستید ومن نیستیم دیگـر هیچ مزیتی بر-من نداری».

خلفا پیوسته مقام فخرالاشراف را رعایت میکـردند و گاه گاه فـرمان دیوان مظالم یا آبیاری حجاج و امثال‌آنراکه از مقامات مهـم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند، و هنوزهم (هنگام تألیف کتاب۱۹۰۲ میلادی مترجم) دولت عثمانی آن مراتب را رعایت میکند بقسمی که درسلام‌های رسمی نقیب‌الاشراف جلوترازهمهٔ‌رجال حتی‌شیخ‌الاسلام وصدراعظم بحضور خلیفه میآید. (میآمدچون دیگردولت عثمانی

باقی‌نمانده است مترجم) .

مشیخه طریقه صوفیه دیگر ازمنصبهای دولتی دینی سرپرستی صوفیان است . که پس ازپیدایش مسلك صوفیه پدید آمد . و متصدی آن مقام میتواندراجع بتمام طریقه‌های صوفیگری اظهار نظر کند . باینقسم که مریدان بدست خلفاء اداره میشوند وخلفای صوفیه ازطرف شیخ جماعت تعیین میگردد وریاست تمام شیوخ صوفیه باشیخ المشایخ میباشد ارشاد مدیران و مراقبت حال آنان و اجرای امر بمعروف ونهی ازمنکر و تربیت افراد با خلفای شیخ طریقت است، وشیخ طریقت بنوبـهٔ خود از شیخ المشایخ شنوائی دارد و تازمان سلطان صلاح الدین ایوبی صوفیان مصر شیخ المشایخ نداشتند و هر دسته‌ای از آنان خانقاه وتکیهٔ جداگانه‌ای ترتیب داده مستقل میزیستند. والبته این تفرقه موجب پاره‌ای مفاسد میگشت، وهمینکه سلطان صلاح الدین خانقاه سعیدالسعداء را درقاهره بناکرد آن‌را (دویرة الصوفیه) سرای درویشان نامید . ورئیس آن خانقاه را پیوسته ازبزرگان وصاحبمنصبان ارشد دولتی انتخاب مینمود. چنانکه مدتی ریاست آن محل را بفرزندان شیخ الشیوخ ابن حمویه واگذارد ، و چنانکه میدانیم این خاندان دارای مقام وزارت وامارت وفرماندهی سپاه بودند وهمه از آنـان حساب میبردند، چندی هم تقی الدین عبدالرحمن بن بنت الاعز را بریاست آن خانقاه گماشت واین شخص بعنوان ذوالریاستین ووزیر صاحب مشهور بود ودرمیان مردم مصر مقام بلندی داشت، خلاصه اینکه صلاح الدین با این حسن تدبیر (انتخاب مردان بزرگ برای ریاست خانقـاه سعیدالسعداء) عملا مقامی بنام وعنوان شیخ المشایخ صوفیه تـأسیس نمود ، ودرقرن نهم هجری پیشوائی عمومی صوفیان مصر بسید محمد شمس الدین بکری مسلم گشت، واین مرد ازداناترین وپرهیزکارترین مردمان زمان خویش بوده است ، چنانه شعرانی دربارهٔ او گفته است . «اگرسیدرا داناترین مردم هـم عصر او بدانیم خطا نرفته‌ایم » .

پس از شمس الدین ابوالسرور بکری پسرش پیشوای صوفیان گشت واو از مفسران نامی نیزمیباشد . تاکنون منصب مزبور در خاندان صدیقی بکری (درمصر) برقرار است .

پایان جلداول تمدن اسلام

فهرست اعلام واماکن

حرف الف

حرف ب

حرف ص

حرف ض

حرف ط

حرف ع

حرف غ

حرف ف

حرف ق

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

تاریخ تمدّن اسلام

راجع به

پیدایش دولت اسلام - تاریخ مؤسسات اداری
و سیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالك
اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی
وصنعت و نظامات اجتماعی و آداب ورسوم
ممالك وملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد دوم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

دیماه ۱۳۳۶

چاپخانه سپهر

مشتمل بر تاریخ

ثروت دولتهای اسلامی - ثروت رجال دولتی
وخلفای اسلام - موجبات پیدایش آن ثروت
و از دست رفتن آن ثروت - ثروت اهالی
شهرها و ده ها

فهرست تصویرهای جلد دوم

فهرست تصویرهای جلددوم

شرح	شماره‌صفحه
۲۲ـ ظروف برنجی (قرن چهارم)	۱۹٤
۲۳ـ ظرف‌طلاکاری ساخت ایران	۱۹۹
۲٤ـ ادرنه‌مسجد سلیمیه	۲۰٦
۲۵ـ نمونه نقاشی دیواری قرن ششم	۲۰۸
۲٦ـ مجسمه سفالین قرن پنجم	۲۱۷
۲۷ـ ظرف سفالین قرن ششم	۲۲۱

فهرست مندرجات جلد دوم

فهرست مندرجات جلد دوم

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

سال گذشته درچنین روزی جلد اول تاریخ تمدن اسلام منتشرشد و شور وغوغائی درمطبوعات بپا کرد ، چون مباحثه دراین قسم مطالب در زبان عربی سابقه نداشت وبعلاوه موضوع مهم بود ، روزنامه ها تقریظ و انتقاد بسیار بر آن نگاشتند وازمصروسوریه وایران وهند واروپاوامریکادانشمندان نامه هائی فرستاده مارابادامهٔ این کارومجاهده ومبارزه درتکمیل این موضوع تشویق کردند. وحتی پاره‌ای ازاین فضلا اظهارداشتند که تصور نمیرفت راجع بموضوع تاریخ تمدن اسلام کتاب مخصوص انتشار یابدچه که مدارك ومستندات لازم برای جمع آوری مطالب مربوط بقدر کافی موجود نمیبود وخلاصه آنکه این نامه ها وآنمقاله ها ما را بیش از پیش بانجام این منظور پسندیده ترغیب کرد .

ازاتفاقات عجیب آنکه هنگام تألیف این کتاب واعلام مقصود ، خود انتظار نداشتیم که مواد موجود بیش ازمندرجات یك جلد بشود . اما پس ازشروع بتحقیق وتتبع بپاره‌ای مسائل فلسفی وتاریخی مربوط بعوامل تمدن اسلام بر خوردیم ومطالب بسیاری برما کشف شد که بخاطر کسی خطور نمیکرد ودر نتیجه میدان وسیعی برای نگاشتن بدست آمد تا حدی که چهاربرابر تخمین وتصورسابق مطالب لازم جمع آوری شد ودردسترس ما قرار گرفت . لذا جلد اول تاریخ تمدن اسلام را انتشار دادیم ومطالب مهم آن عبارت بود از :

مقدمهٔ لازم راجع بشرح حال عرب پیش ازاسلام تا نهضت اخیراعراب ـ ظهور اسلام ـ انتشاراسلام ـ پیدایش دولت اسلامی ـ ادارات ومؤسسات آن ـ آرتش ـ بیت المال یا دارائی .

درمقدمهٔ جلد اول گفتیم :که بقیهٔ مطالب را درسه جلد دیگر به حجم جلد اول مینگاریم .

اما همینکه بنوشتن جلد دوم دست زدیم میدان عمل رابقدری وسیع‌دیدیم که چهار جلد وپنج‌جلد را نیز برای اتمام مطلب کافی نمیدانیم وتصورمیرود که این‌تاریخ در شش یا هفت‌جلد پایان یابد . ودر هرحال‌تاازتألیف مطالب فارغ نشویم تعیین شمارهٔ مجلدات عملی نخواهد بود .

اما موضوع این جلد عبارت است از : ثروت‌ممالك‌اسلامی کـه رکن مهمی از ارکان تمدن مزبور بشمارمیآید. موضوع مزبور بدو قسمت تقسیم میشود ، ثـروت دولت ورجال دولت . ثروت ممالك اسلام یعنی ثروت شهر ها ومردم آن ، درقسمت ثروت دولتی اسلام از نظر فلسفی و تاریخی وارد موضوع شدیم واز زمان‌پیغمبراکرم شروع کرده تاعباسیان پایان‌دادیم . وموجبات کم‌و زیاد شدن آن ثروت‌راشرح‌دادیم و ارتباط این تغییرات را با وضع دولت‌ها ومقررات جاریهٔ آن ذکر نمودیم وهمینکه بثروت عباسیان رسیدیم آنرا بدو زمان ودوره تقسیم کردیم ، دورهٔ ترقی‌ودورهٔ تنزل در دورهٔ اول که‌ثروت‌به‌منتهی‌درجه رسیده بود ، شرح مفصلی در آنموضوع نوشتیم . وپیش ازذکر آن‌تفصیل مقدمه‌ای دربارهٔچگونگی پیدایش دولت عباسیان و موجبات پیشرفت آن نگاشتیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسیان پرداختیم و پیش از ذکر موضوع ، مختصری ازجغرافیای کشوراسلام‌درقرن‌سوم‌رابانقشهٔ مربوط مرقوم داشتیم . در طی آن نقشه ارتباط‌و تناسب‌شهرستانهای اسلامی‌را نسبت‌به‌یکدیگر بیان کردیم ، آنگاه بشرح ثروت دولت عباسی آغاز کـردیم . و ابتداءازسفاح یعنی‌اوایل‌سلطنت عباسی شروع کردیم‌وبایام‌هرون‌ومأمون‌رسانیدیم که‌در آن‌هنگام‌دولت‌عباسی به‌منتهای عظمت و کمال رسیده بود . سپس سه صورت مفصل ازاوضاع مالی‌زمان مأمون‌وپس از مأمون درج‌کردیم و آن سه‌صورت‌راباهم مقایسه‌نمودیم وچنین نتیجه گرفتیم که : در آنزمان‌سالانه‌سیصد میلیون درهم در آمد زیاد بر هزینه‌در بیت‌المال‌باقی‌میماند . و این وضع مساعد مالی تاکنون‌برای‌هیچ دولتی‌فراهم‌نشده است‌وبرای کشف‌موجبات پیدایش این‌ثروت‌هنگفت ناچار در اطراف منابع در آمد وارقام هزینه و علل زیادی رقم اول‌وکمی رقم دوم مطالعاتی انجام دادیم ودانستیم که موجب زیادی‌در آمد در آن

ایام چهارچیز بوده است . اول وسعت ممالك اسلامی ـ دوم آبادی ده ها و شهرها واشتغال‌مردم بامور کشاورزی ـ سوم سنگینی‌وزیادی‌مالیات‌ها ـ چهارم‌امانت‌مأمورین دروصول وایصال درآمدها . واماکمی هزینه مربوط بسه‌چیزمیباشد:اول‌کمی کارمند دوم نداشتن‌وام دولتی ـ سوم اقتصاد خلفای راشدین . وپس‌ازآنکه‌ثروت‌عباسی‌رادر زمان ترقی آن دولت شرح دادیم باوضاع مالی درعصر تنزل و انحطاط پرداختیم . وابتداء علل‌انحطاط راشرح داده‌مبلغ‌درآمد آن دوره را ذکر نمودیم .وپس‌ازمطالعهٔ کامل دراوضاع مالی‌دورهٔ انحطاط‌باین‌نتیجه رسیدیم که خرابی اوضاع‌مالی‌بواسطه زیادی مخارج و کمی عایدات بوده وعلت نقصان درآمد را درپنج چیزدانستیم . اول ازدست رفتن قسمتی‌ازممالك ـ دوم‌کم شدن‌میزان‌مالیات نسبت‌بسابق ـسوم‌نادرستی مأمورین درجمع آوری عایدات ـ چهارم باز ماندن مردم از کار بواسطه آشوبهای داخلی ـ پنجم ویران شدن ده ها وشهرها .

اما فزونی هزینه نیزپنج سبب‌داشته . اول ولخرجی خلفاء وزنان آنها ودراین قسمت اخیرفصلی راجع بثروت زنان‌خلفاء اختصاص دادیم ـ دوم تنوع وازدیادهزینه دولت ـ سوم فزونی مقرری ومستمری کارمندان ، برای اینقسمت نیز شرح وتفصیل قائل‌شده مقرری‌استانداران ، وزیران ، نویسندگان ، قاضیان، اطرافیان‌خلیفه، آرتش وغیره را با ذکرتاریخ درج کردیم ـ چهارم‌هزینه بیعت گرفتن ـ پنجم پول طلبی ومال اندوزی رجال دولتی وبرای توضیح اینقسمت مبحثی دربارهٔ احوال وزیران دورهٔ انحطاط ذکرکردیم که چگونه دردرشوه خواری میان آنان شیوع یافته بود . ودر عین حال‌که خلیفه تهی دست مانده خزانه (بیت‌المال) تهی شده بود ، وزیران‌ثروت‌های هنگفتی گرد آورده بودند . و چگونه در اثراین جریانات موضوع مصادره و ضبط دارائی وزیران درآن زمان معمول گشت . دربارهٔ استانداران و فرمانداران ونویسندگان ودربانان نیزمطالعاتی‌انجام داده مطالبی نگاشتیم . وخلاصه‌ای از این موضوع را بعنوان خاتمه (فصل ثروت های دولتی) درج نمودیم .

آنگاه‌بقسمت‌اساسی‌دیگریعنی‌ثروت ممالك‌اسلامی‌که عبارت ازثروت شهر ها و اهالی شهرهاست توجه نمودیم و بطوراختصار ازاوضاع شهرهای اسلامی مطالبی

نگاشتیم .که چگونه در دورهٔ انحطاط وتنزل ثروت عمومی در میان هیئت حاکمه واتباع آنان ومردم با نفوذ و باقدرت جمع شده بود وتودهٔمردم درفقر ومسکنت وحشت آوربسر میبردند . وخاتمهٔ اینقسمت را درشرح نامی ترین شهرهای اسلام درمصر،شام عراق ، مغرب مانند بصره ،کوفه ، بسطاط ، بغداد و غیره اختصاص دادیم . و ثروت وآبادی آن بلادرا در آن دوره‌ای‌ازتمدن اسلامی‌ذکر کردیم . همینکه جلداول کتاب منتشر شد دانشمندان اهمیت موضوع ودشواری کارما را دریافتند و نویسندگان در روزنامه‌ها ومجله‌هاازتألیف ماتقریظ و انتقادکردند. وعلاوه بر آن دوستان دانشمند مانامه‌هائی فرستادند وبطورکلی‌موجب تشویق‌ما شدند ، درضمن پاره‌ای ازانتقادات بعنوان اشتباه وخطای ما عنوان‌شده بود وعلت این اشتباه آنان‌که برما خطا گرفتند آن بود که ازمدارك ومستندات تاریخی ما خبر نداشتند وبر آن‌دست نیافته‌بودند،از آنرومامدارك موجود خودرا برای آنان شرح دادیم وثابت‌کردیم که آنچه درجلداول نگاشته‌ایم عبارت‌ازمطالبی‌است که کلیهٔ‌تاریخ نویسان درصحبت آن متفق هستند. (به شماره های ۳۷۵۷ و۳۷۵۸المؤید مراجعه شود .) پاره‌ای ازاین مقالات هم درجراید دیگرمنتشرشده بود . و نویسندگان پیش ازآنکه در موضوع دقیق شوند ازما خطا گرفته بودند . درواقع‌عجله وشتاب آنان‌خطا بوده است . زیرا آنچه راکه‌ما نگاشتیم ازقول مورخین مورد اعتماد نقل‌کرده‌ایم واسامی غالب آنان را درمقدمهٔ جلد اول نوشتیم . واگر نویسندگان‌مزبوربآن مدارك‌مراجعه میکردنداززحمت انتقادآسوده میشدند . هنگامیکه جلد اول کتاب را مینوشتیم درصدد بودیم که درپائین هرصفحه مدارك مربوط را نام‌ببریم ولی چون مطالب ما ازکتب‌ورسالات متعدد نقل‌میشدلذا جای زیادی برای ذکراسامی تمام آنمدارك لزوم داشت ، ازآن جهت از ذکراسامی مستندات درپای صفحه خودداری کردیم ، درصورتی که اگر صفحه بصفحه مدارك را نام می بردیم خود ودیگران را از انتقاد بی مورد وجواب آن انتقادات راحت می ساختیم .

بهرحال ازمطالعهٔ تقریظ ها وانتقاد ها چنان دریافتیم که نویسندگان مایل هستند نام مدارك واسناد را درپای هرصفحه‌ای بخوانند ، بسیاری از دانشمندان

وعلاقمندان بمسائل علمی درطی نامه های خویش این‌موضوع را تذکر داده انجام آنرا جداً خواستار شدند ، که از آن جمله بعضی ازدانشمندان‌هند وایران‌میباشند . بخصوص نامهٔ دانشمند بزرگی از دانشمندان هند برای مارسید که مراتب فضلی او در میان‌خوانندگان‌عرب‌زبان‌معروف است. زیرا پاره‌ای‌از آثارعلمی آن‌مردبزبان عربی منتشرشده‌است ، آن دانشمند عالی‌قدردوست گرام ماشمس‌العلماء ، شیخ شبلی نعمانی ناظر علوم وفنون حیدرآباد دکن میباشد این شخص محترم راجع بتاریخ اسلام وآداب ورسوم آن احاطه واطلاع کامل دارد و همینکه جلداول تاریخ ما ازنظرش گذشت نامه‌ای برای ما نگاشته وآنطورکه شایسته بود ازما تقدیر کرد . ولی از عدم‌ذکر مدارك درپای هرصفحه خرده گیری نموده چنین نوشت :

« با نهایت اشتیاق جلد اول تاریخ تمدن اسلام را دریافت داشتم چه که این موضوع فوق‌العاده در نظرمن مهم می‌آید وبهرکس آنرا نشان دادم بی‌نهایت تقدیر کرد ، گمانم آنست که این‌کتاب بزبان اردو(هندی) ترجمه میشود وشکی نیست که کتاب‌مزبوردرسراسر کشورهای اسلامی مورد تقدیر وتحسین واقع‌میشودامانکته‌ای هست‌که نمیتوانم آنرا کتمان‌کنم وآن اینکه شما عادت‌کرده‌ایدکه مدارك تألیفات خودتان‌را در ابتدای کتاب بطور اختصار نام ببرید در صورتیکه این عمل متضمن مفاسد بسیاری میباشد از آنجمله اینکه بسیاری ازخاور شناسان فرنگ‌اختراعات مهم و مسائل علمی عمده‌ای را بعربها نسبت می‌دهندو مارا مغرورمیسازندتاآن‌حد که به‌مطالب‌مزبور افتخارومباحات‌کنیم ، اماچون باصل‌مطلب رجوع نموده‌موضوع را بررسی میکنیم معلوم مبشود خاورشناسان از کاهی کوهی ساخته اند ، وحقیقت آنکه چیز قابل توجه ومهمی درمیان‌نبوده است .

ما نمیگوئیم که آنهاعمداًدروغ پردازی‌میکنندبلکه استنباط غلط آنها اینطور نتیجه میدهد ، حال اگر آن‌خاورشناسان مأخذ روایت رامینگاشتند مراجعه باصل موضوع درصورت‌لزوم آسان مینمود. بعلاوه کتب‌تاریخی‌یکسان‌نیست،پاره‌ای‌روایات تاریخی معتبرو پاره‌ای‌دیگر نا معتبروضعیف استومادام‌که نام‌کتب‌و مدارك بتفصیل نگاشته نشود تمیزصحت‌وسقم روایات‌مشکل مینماید» پایان .

در نتیجهٔ این تذکرات ما بعقیدهٔ اول خود باز گشتیم که از آغاز جلد دوم مدارک کتاب را در پای هر صفحه بنگاریم و برای جلوگیری از بزرگ شدن کتاب تا ممکن بود باختصار کوشیدیم و بدیهی است که اینکار چقدر دقت و مراجعه لازم دارد. و برای درک مساعی و مشقت ما در انجام این منظور کافی است که همین جلد دوم را پیش از مطالعه ورق بزنند و یادداشت‌های پای صفحهٔ آنرا بشمارند و چون کتاب ما نخستین کتابی است که در چنین موضوعی باین طرز تألیف میشود لذا زحمت و مشقت آن بسیار است. (۱)

این را هم بگوئیم که تاریخ تمدن اسلام برای مشغولیات عامهٔ مردم تألیف نشده و نظیر رمانها و داستانهای فکاهی تهیه نگشته است بلکه عبارت از یک موضوع مهم تاریخی اجتماعی میباشد که با اصول علمی علل و موجبات پیدایش و پیشرفت تمدن اسلام و موجبات انحطاط آن تمدن ذکر شده است و در ضمن شرح مطالب مربوط به مقالات و بحث‌های فلسفی به میان آمده که رابطهٔ علل و معلول وقایع را روشن میسازد و برای خوانندگان بهترین پند و اندرز میباشد بنابراین تألیف مزبور چیزی است که دانشمندان و علاقمندان به مباحث علمی و فلسفی از آن بهره‌مند میگردند.

تألیف این مجلدات را موقعی آغاز کردیم که از چند سال پیش با تألیف و انتشار داستان‌های تاریخی (اسلامی) ذهن مردم را برای مطالعهٔ این تألیف حاضر ساختیم و در واقع ابتداء حقایق تاریخی را ضمن رمانهای عشقی که مطلوب خاص و عام است گنجانیدیم، سپس بتألیف این مجلدات پرداختیم، چون خوانندگان را آمادهٔ درک مطالعهٔ این نوع تألیفات دانستیم در واقع تاریخ حقیقی اسلام همین تاریخ است و بنا بقول اهل فن و تحقیق تاریخ یک ملتی ذکر و درج جنگ‌ها و فتوحات آن ملت نمی‌باشد بلکه

۱- جرجی زیدان چنانچه خود تذکر داده بنا بسفارش شبلی نعمانی هندی از جلد دوم به بعد مدارک و مآخذ را یادداشت کرده است ولی چون کلیه مدارک مزبور کتابهای خطی و چاپی عربی میباشد و فارسی زبانان از استفاده آن معذور میباشند. لذا ما در ترجمهٔ فارسی از ذکر مدارک پای صفحه که زحمت بیهوده‌ای است خودداری کردیم ولی کلیه مدارک را در مقدمه کتاب نگاشتیم تا کسانی که بزبان عربی آشنا هستند در صورت لزوم بدان کتاب مراجعه کنند و برای تسهیل مراجعه ممکن است به نسخه‌های اصل عربی نیز رجوع نموده شمارهٔ صفحات کتب مربوطه را بیابند. مترجم

تاریخ حقیقی یك ملت عبارت است از : تاریخ پیدایش وپیشرفت تـمدن آن ملت ، طرز تشکیلات دولتی آن ملت ، تاریخ ثروت ، تاریخ علوم و آداب ، تاریخ مقررات اجتماعی وجریان آن . . .

باری آنچه راکه‌ازدشواری کارخویش یادآورشدیم برای آن بودکه اگر کم و کاستی در کارما دیده میشود پیشاپیش پوزش بخواهیم وهرکس میداند گل بی عیب خداست .

حقیقت تمدن وظاهر آن

درجلد اول این کتاب برای درك حقیقت تمدن اسلام ،تاریخ اداری و سیاسی ومالی دولتهای اسلامی را از آغاز تاپایان عباسیان شرح دادیم ، واینك میگوئیم که هر تمدنی حقیقت وظاهری دارد ، ظاهر تمدن را بچشم می بینیم و آن عبارت از ثروت ، قدرت ، صنعت ، تجارت ، وقوانین وعادات ورسوم اجتماعی و علم وادب میباشد ،اما حقیقت تمدن که در نتیجهٔ مطالعهٔ اوضاع استنباط میشود عبارت از: خوبی یا بدی،خوشبختی ویا بدبختی کسانی است که درپرتو آن تمدن زندگی میکنند .

پس چنانکه گفته شد ، ثروت و علم وادب وصنعت و تجارت وعادات و رسوم ومقررات اجتماعی جزء ، ظواهر تمدن اسلام بشمارمیآید. واینك بحث خود را دراین مجلد (جلد دوم) بثروت ممالك اسلامی منحصرمیسازیم .

برای درك موضوع ثروت باید ازمصادرثروت وموجبات پیدایش ثروت ازنظر زمان ومکان دولت ها گفتگو بشود ، بعلاوه باید معلوم شودکه ثروت میان عدهٔ معدودی ازطبقهٔ حاکمه ورجال با نفوذ محدود مانده ، یا اینکه میان مردم متفرق میباشد . وطبعاً دانستن این مطالب موکول بآن میشود که اوضاع واحوال شهرها وساختمانها وامثال آنرا نیزدانسته باشیم .

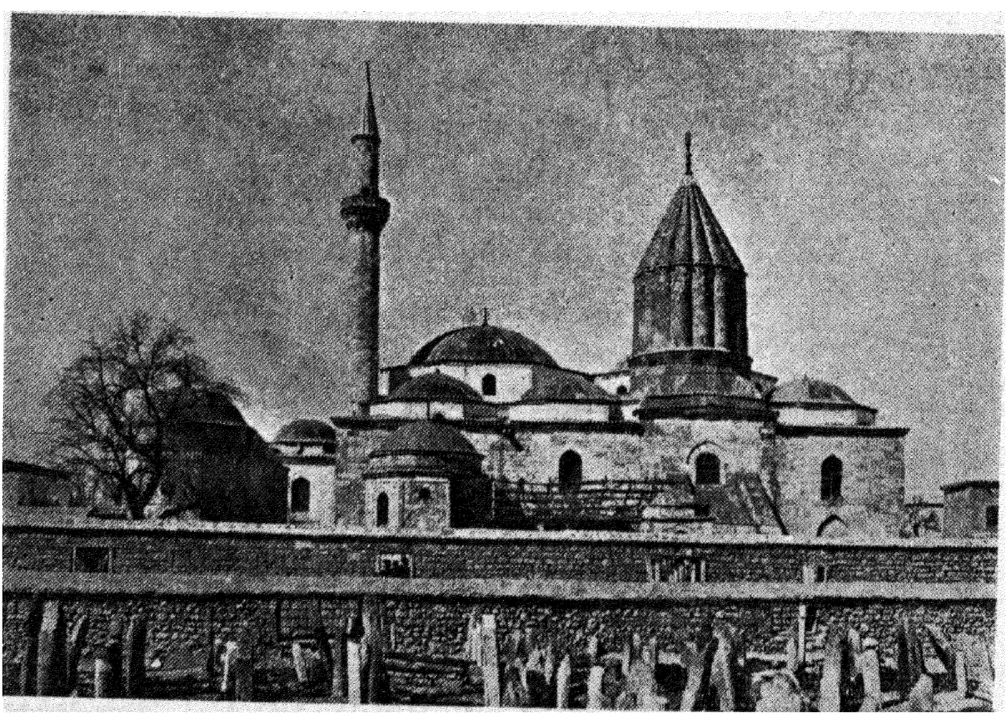
این هم مسلم است که ثروت دولت های اسلامی در زمان عباسیان بحد کمال رسید ، حال اگرمنظورما آن بودکه ثروت زمان عباسیان را بطورمطلق وکلی ذکر کنیم کافی بودکه مقدارمالیات ها وموجودیهای بیت‌المال را بگوئیم ، ضمناً از تلف کاریها وبذل وبخشش خلفاء واتباع آنان نیزمطالبی اظهاربداریم وبسرچشمهٔ آن‌درآمد ها نیزاشاره‌ای بکنیم .ولی‌ازآغازشروع بتألیف‌این کتاب‌نظر براین بودکه موجبات‌هر پیش آمدی را با ذکرعلت حقیقی ذکرنمائیم و ارتباط آن پیش آمد را با اوضاع

و احوال زمان ومکان بطور کلی وجزئی شرح دهیم و در آن موارد بشرح و تفصیل بپردازیم .

نکتهٔ جالب‌توجه دیگر اینکه دولت‌های اسلامی غیر ازممالك اسلامی‌میباشند، چه‌که اولی ازهیئت دولت ورجال آن تشکیل می‌یابد، ودومی عبارت‌ازشهرهاوده‌ها ومردم آن نواحی میباشد . و بهمان نظر ثروت اسلامی را بثروت دولت و مملکت تقسیم کردیم وراجع بهریك ازآن دو ، دردوره های مختلف تحقیقاتی بعمل آوردیم.

و اینك که ابتداء از ثروت دولتهای اسلامی صحبت میداریم آنرا به پنج دوره تقسیم میکنیم .

۱ـعصرپیغمبراکرم‌ـعصرخلفای‌راشدین‌ـعصراموی‌ـعصرعباسی‌ـدورهٔترقی‌ـعصر



ت ـ قونیه : درگاه مولانا ومقبرهٔ او

عباسی، دورهٔ انحطاط ـ و درهریك ازاین پنج دوره راجع بمواد مخصوصی از قبیل

ثروت دولت ، بیت‌المال ، ثروت رجال دولت صحبت میداریم و گفتگو دراین مواد مستلزم آن است که موجبات پیدایش آن ثروت و علت کمی وزیادی آن ، تاریخ خراج ، وتاریخ جزیه وانواع هزینه هارا نیز شرح دهیم .

البته غیراز دولت عباسی دولت‌های دیگراسلامی در مصر و اندلس وغیره نیز بوده است که درضمن شرح ثروت دولت هـای عباسی از آنان نیز من باب مثال صحبت میداریم ، اما مواد اصلی ما از تمدن اسلامی همان تمدن اسلامی دورهٔ عباسی میباشد .

ثروت دولت اسلام

۱- عصر پیغمبر اکرم از ۱- تا ۱۱ هجری

اگر مقصود ازثروت مقدار مالی‌است که پس ازوضع مخارج باقی میماند ودرخزانه میرود ، درزمان پیغمبر اکرم دولت اسلام ثروتی نداشته ، چه‌که دارای مالی نبوده وبیت‌المالی دایر نشده بود واگرغنیمتی بدست مسلمانان میرسید فوری میان خودشان تقسیم میشد ، زکوتی که درزمان پیغمبر جمع میشد، مثل سایر غنیمت‌ها قسمت میشدواگر چیزی باقی میماندبرای هنگام حاجت آنرانگاه میداشتند وحضرت رسول خودشان آن باقی‌مانده را حفظ میکردند ، بیشتراموال زکوة وغیره شتروستوران دیگر بود که بامرپیغمبر آنرا داغ میزدند تا ازسایر اموال جداباشد .

پس ثروت دولت اسلام درزمان پیغمبرعبارت از باقی ماندهٔ زکوة (شترواسب چارپایان دیگر) بود وآنرا درچراگاه های مخصوصی نزدیك بقیع (مدینه) درمحلی موسوم به‌حمی (پناهگاه) نگاه میداشتند . و پیغمبراکرم خودشان آنرا داغ میزدند این اموال درزمان پیغمبر به‌چهل‌هزارشترو گاو واسب وغیره رسیده و بااموال‌نقدینه دیگربمصرف جنگ‌ها میرسید و یابابت حقوق مأمورین وصول زکوة پرداخت‌میشد ویا بمصرف نگاهداری فقراء ومانند آن میرسید .

۲ـ عصر خلفای راشدین از ۱۱ـ تا ۴۱ هجری

این دوره دورهٔ طلائی اسلام است ، چه که تنها عدل وتقوی ودینداری دراین دوره حکومت میکرد ،کسی بدنیا توجه نداشت ، وهر کس هرعملی انجام میداد ازروی حقیقت بود، مسلمانان این دوره رانمونهٔ بهترین حکومت‌های اسلامی میدانند وهر گاه که‌دولت های اسلامی ازجادهٔ حقیقت منحرف میشوند ازآنان میخواهند که بدورهٔ خلفای راشدین بر گردند وازآنان پیروی کنند . پس ازخلفای راشدین حکومت‌عادلانهٔ‌دینی بسلطنت ظالمانهٔ سیاسی بر گشت وخلفاء وعمال آنان هدفی‌جز کسب مال و آنهم بهر وسیله مشروع یا نامشروع)نداشتند.

بیت‌المال . موقعیکه‌پیغمبراکرم رحلت کرد مسلمانان چنانکه گفتیم هم‌افراد آرتش وهم عمال دولت بودند،بیت‌المالی هم نداشتند . واگرمالی بدست میآوردند برای انجام کارهای لازم بمصرف میرساندند ، وبیشتردارائی آنان غله وچارپا واسب واستر وامثال آن بود که بابت زکوة یا غنیمت بدست میآمد ودر هرحال پول نقد کم داشتند ، اما پس ازآنکه شام وایران ومصر گشوده شد بقدری زر وسیم بدست مسلمانان افتاد که اززیادی آن بوحشت افتاده نگران گشتند . میگویند اباهریره که ازبحرین آمد پول زیادی برای‌عمرآورد ، عمرپرسید چقدرپول آوردی؟ اباهریره گفت‌پانصد هزاردرهم. عمر که‌نام پانصدهزار را شنید با تعجب پرسید آیامیفهمی چه میگوئی؟ اباهریره‌پاسخ داد !آری،آری، میگویم صدتاهزارتاپنجدفعه آنگاه عمرمنبر رفته گفت :ایمردم مال زیادی‌برای ما رسیده‌اگرمیخواهید بشمریم و اگرمیخواهید، با پیمانه پیمان‌کنیم، همین پیش‌آمد ها ودرآمد های زیاد سبب شدکه عمردیوان تأسیس کرد و برای هریك از مسلمانان مقرری معلوم داشت . و سابقهٔ اسلام وخویشاوندی با پیغمبراکرم را مقیاس قرارداد . ولی از جمع کردن مال نهی نمود وهمینکه باو گفتند مالی برای روزمبادا وپیش آمدها ذخیره کن فریادش بلند شد وبشخصی که آن حرف را زده بود چنین گفت : «این سخن را شیطان در دهان تو انداخت وخدا مرا ازگزندآن رهائی‌بخشود ولی برای آیندگان البته‌اسباب‌زحمت وآزمایش میشود ، فعلا ذخیرهٔ ما فرمانبرداری ازخدا ورسول خداست وتاکنون با

همان ذخیره باین مقام رسیده‌ام » .

همینکه اموال زیاد شد عمر دیوان تشکیل داد وبرای مأمورین وقضاة مقرری تعیین کرد و گرد آوردن مال را نهی کرد ومسلمانان را ازخرید مزرعه وملك وزراعت ومزارعه نهی نمود، وامورزندگانی مسلمانان و کسانشان وبندگان و گماشتگان آنها ازبیت‌المال پرداخت میشد ، عمر با این اقدامات خود در نظر داشت که مسلمانان را پیوسته آماده کارزار وسرباز چابك‌سوار نگاهدارد بقسمی که کشاورزی وخوشگذرانی آنان را ازسلحشوری بازندارد ، و اگر کسی ازاهل‌ذمه اسلام میآورد اموال منقول وچارپای خود را تحویل میگرفت ومثل سایر مسلمانها ازبیت المال حقوق دریافت میداشت واگر ملك وزراعتی داشت بکسانش وامیگذاشت که در آن زراعت کنند ومالیاتش را بپردازند.

منظورعمر از آن اقدامات این بود که اراضی و املاك اهل ذمه برای مصارف جنگی مسلمانان سرمایهٔ جاویدانی باشد . درصورتیکه اگر مسلمانان زمین دار میشدند سودش را خود برداشت میکردند و بمرورایام مالك ملك و مزرعه شده از سلحشوری بازمیماندند . ولی همینکه املاك بدست اهل ذمه بود مسلمانان از مالیات آن بهره مند گشته‌مهمات جنگ را آماده میساختند ، عمربن عبدالعزیز اموی قدم به قدم کردارعمربن خطاب را پیروی کرده میگفت : «هرذمی که مسلمان شود اموال منقولش از آن خودش خواهد شد ولی اراضی مزروع او غنیمت مسلمانان میباشد و هرقومی که با شما برای دادن جزیه صلح کردند با آنان همین طور رفتار کنید یعنی اگر کسی از آنان مسلمان شد خانه وزمینش بدست کسان ذمیش باقی میماند». و بهمین ترتیب مسلمانان ازتجارت و صنعت و غیره مالیات میگرفتند ،

ثروت خلفاء وعمال آنان

گفتیم که خلفای راشدین بثروت توجه نداشتندوبرای خود چیزی جمع نمیکردند وهمینکه ابوبکر در گذشت چیزی ازمال دنیا نداشت جزیک دینار.

زیرا هرچه ازاموال عمومی بدست این خلیفه میرسید فوری میان مردم تقسیم میکرد وابداً بفکرخود نبود . ابوبکرپیش از اسلام وبعد از اسلام بشغل بازرگانی اشتغال داشت‌وهمینکه مسلمان شدچهل‌هزاردرهم سرمایهٔ خویش را درراه پیشرفت

اسلام مصرف کرد وموقعیکه بخلافت رسید مسلمانان حقوقی برای وی معین کردند تا از بازرگانی دست بکشد وبکار خلافت برسد ، ابوبکرپیش از مرگ وصیت کرد قطعهٔ زمینی که متعلق بوی بوده بفروشند وبهای آنرا بابت حقوقیکه‌در مدت‌خلافت از بیت‌المال گرفته مسترد دارند، ابوکردوجامه‌ازمال دنیا داشت که‌وصیت کرد اورا در آن دوجامه کفن کنند .

تقوی وپاکدامنی وزهد عمر مشهورتراز آنست که محتاج بتذکر باشد ، بطور خلاصه باید دانست که عمر مؤسس دولت اسلامی بودو آنرا بر محکمترین پایه‌ای استوار ساخت ، یعنی اساس دولت اسلام رابر پایهٔ عدل، تقوی، زهد، فناشدن در راه حقیقت مستحکم نمود وکمتر درتاریخ چنین کسی یافت میشود که ازهرجهت جامع باشد وشاید درابتداء این همه توصیف راجع بعمر مبالغه آمیز تصور شود،اماهمینکه بنتایج عملیات او توجه شود معلوم میگردد که مردی مثل عمر در تاریخ سابقه‌ندارد کافی است بگوئیم که فتوحات دورهٔ عمرطوری بود که اموال از هر طرف مانند آب ناودان به‌بیت‌المال مدینه فرو میریخت وعمر کمترین توجهی به‌آن نداشت.و جز آن حقوقی که خودش بمقدار حقوق سایر صحابهٔ باسابقه تعین کرده بود چیزی‌از آن‌همه درآمدبر نمیداشت. واگر احتیاجی بپول پیدامیکرداز‌متصدی بیت‌المال‌وام‌میگرفت و در اولین فرصت آنرامی‌پرداخت. وهمینکه‌اورا ضربت‌زدندومرگ‌خوددرااحساس کرد به پسرش گفت : من هشتاد هزار درهم‌از بیت‌المال‌مساعده گرفته‌ام‌همینکه‌مردم از حقوق فرزندانم بدهید واگر همهٔ حقوق آنان‌کفاف این‌وام رانداد از آل خطاب (اقوام نزدیك عمر) بقیه رابستانید .

زهدعمردربارهٔ خوراك‌وپوشاك‌مشهور خاص‌وعام‌میباشدودرعین‌همین‌اوصاف و مناقب دربارهٔ زهدوعدل علی (ع) میگویند بقسمی‌که حضرتش در عدل و تقوی و زهد غلو میفرمود و از کلمات‌آن‌بزرگوار است که میفرماید :«همینکه با حضرت زهرا (ع)ازدواج کردم بسترما پوست قوچی بودکه شب‌روی‌آن میخوابیدیم‌وروزها شترآب کش خود را روی آن علوفه میدادیم و غیر از صدیقه‌کبری کسی نبود که کارخانه را انجام دهد» .

درزمان خلافت آن‌حضرت اموالی ازاصفهان بمدینه‌رسید،حضرت آنرا به‌هفت قسمت تقسیم کردو پس ازانجام تقسیم، گردهٔ نانی‌در آن‌میان باقی ماند حضرت آنرا نیز هفت‌قسمت نمود امیران‌هفتگانه رااحضار کردومیان آنان قرعه‌انداخت تامعلوم دارد که اولین سهم را بکدام یك واگذارد . علی (ع) در تمام عمر آجری روی آجر و خشتی روی‌خشت و نی‌روی نی نگذارد و خودش شخصاً قوت‌وغذای روزانه را در انبان ریخته روی دوش به‌منزل می‌آورد ، می گویندروزی شمشیرخودرابرای فروش ببازار آورده فرموداگر چهاردرهم برای‌خریدجامه داشتم آنرا نمی‌فروختم ، مناقب‌علی(ع) بی‌شماراست . (١)

مأمورین خلفای راشدین غالباً مردم درستکار وباتقوی‌و عدالت‌خواه بودند . وهمین طرز رفتار آنها خلفای‌راشدین را درتأیید حق و عدالت مساعدت می‌نمود وهر گاه عمرمیشنید یکی ازمأمورین وی علاوه برمقرری معهود ازراه تجارت‌یاغیره سودی برده بدون‌تأمل‌قسمتی‌ازسود آنان رابنفع بیت‌المال‌ضبط میکردچنانکه‌باسعد وقاص‌والی کوفه‌وعمروعاص‌والی‌مصروابوهریره‌والی‌بحرین‌ودیگران‌همینطورعمل کرد.

این طبیعی است که مأمور بأمرخودنظرمیکندوهمینکه‌خلیفه‌شخصاً درستکار و پرهیزکار بود وهمه چیزخود را درراه صلح عمومی‌فداکرده بود والیان و عمال اوهم باو اقتداء میکنند اگرچه قلباًمایل‌به‌آن‌عمل نباشندبخصوص‌اگرخلیفه‌مراقب جریان باشد و تاکسی‌را ازهرنظر مانند خودفداکاروپرهیزکارنداندبکاری نگمارد و انصافاًعمرچنین بود،و گاه‌بیگاه‌رفتارمأمورین‌خودراتفتیش می کرد وباکوچکترین تهمتی آنهارا معزول میساخت.میگویند وی شخصی را بنام عمیدبن‌سعد والی حمص کرد وهمینکه سرسال شد بوی‌نگاشت فوری بیا.عمر ناگهانی والی‌خود را دید که پای برهنه وپیاده بنزد وی رسید انبانش و کاسه اش را بپشت بسته و چوب دستی وآفتابه‌اش‌دردستش میباشد. تاعمر اورا دیدبوی گفت: آیادعوت مارااجابت کردی یا اینکه‌آنجابتوخوش‌نمی گذشت؟ عمید گفت: ای‌عمرمگر خداوند تو را ازجرو بحث و بدگمانی‌منع نفرموده؟ من‌تمام دنیارا درجیب‌خود گذارده به‌پیش تو آمدم .

---

١ ـ جرجی زیدان درجلد اول این‌کتاب‌اظهارداشته‌که حضرت‌مولی‌الموالی دارای املاك‌زیادی بوده است ومادرپای صفحه‌آن اظهار مؤلف رابی مدرك وغیرمعتبر تذکرداديم اکنون خوشبختانه خود مؤلف نظرما را در این صفحه تأییدکرده‌است .مترجم

عمر پرسید ازمال دنیا چه داری؟ والی گفت عصائی دارم که بآن تکیه میکنم واگر دشمنی حمله کند با آن عصا ازخود دفاع مینمایم وانبانی که خوراکم راتوی آن میگذارم.

آنگاه عمر پرسید درآنجا چطور کارمیکردی ؟ والی گفت : ازشترداران شتر واز اهل ذمه جزیه میگرفتم وبگدایان وآوارگان میدادم ، بخداسوگند اگرچیزی مانده بود میآوردم .

عمر که این‌را شنید بوی گفت ، بروسر کارسابقت .

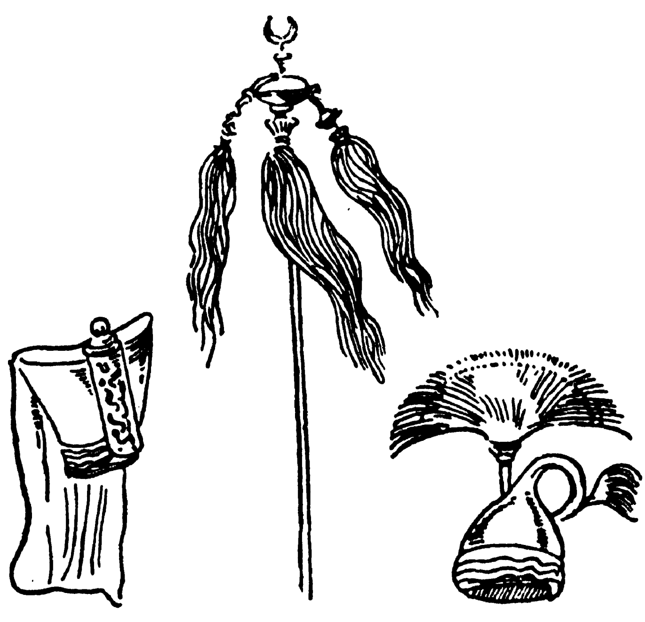
اینك باید مختصر توضیحی داده شود وآن اینکه گفتیم عمر مالی جمع نمیکرد ومردم‌را ازجمع کردن‌مال بازمیداشت ، بنابراین اگراوهم مانندپیغمبراکرم‌وابوبکر هرچه دستش‌میآمد میان‌مردم تقسیم میکرد پس‌چگونه بیت‌المال‌تأسیس‌شده واموال در آن ذخیره‌میگشت ؟ دراینجابایدتوضیح داده‌شود که در زمان عمر بواسطهٔفتوحات مهمی که انجام گرفت مبالغ زیـادی اموال از اطراف بمدینه میرسید و عمر بجای اینکه همهٔ آن اموال رایکجاتقسیم کندبرای‌مسلمانان‌مقرری‌تعیین نمود واموال‌وغنایم را طبق‌همان‌مقرری‌تقسیم‌میکرد ، وبقیه‌رانگاه‌میداشت که در موقع لزوم‌به‌نیازمندان بدهد . وچنین‌برمیآیدکه عمر گردآوردن مال را برای امورجنگی ناپسند میدانست ولی جمع آوری اموال را برای رفع حاجت نیازمندان درموقع لزوم جایز میشمرد .

چگونه مسلمانان بجمع اموال پرداختند ؟

این را هم‌بگوئیم که رأی عمر در باب پخش اموال با مبادی سیاسی(مربوط بحفظ مـلك‌واستقراردولت)جـوردر نمیآمد، چه که‌مملکت بدون‌مال پایدار‌نخواهد ماند. ولی‌مسلمانان صدراسلام‌خلافت‌راحکومت‌دینی‌میدانستند و نظرسیاسی‌بآن‌نداشتندامامینکه‌چندی ازرحلت رسول‌اکرم گذشت وبیم و هراس مردم از امور اخروی کم شدطبعاً بفطرت دیرین باز گشتند وبجمع آوری مال وتقویت نفوذ واقتدارخود پرداختند . این وضع درزمان عثمان (۲۳ـ۳۵ هجری) پیش‌آمد زیرا این خلیفه اموی مانند عمرسخت گیر نبود وبنی امیه ازسهل انگاری اوسوء استفاده کرده درصدد برآمدند بزرگی وبرتری خود راکه درزمان‌جاهلیت داشتند وبواسطهٔ اسلام ازدست داده بودند دوباره‌دریابند چه‌که پیغبراکرم ازبنی هاشم بود وبا ظهورآنوجود مبارك بنی هاشم ازبنی‌امیه‌برتر

شدند . عثمان ازروی محبت بخویشان و کسان خود آنانرا بکارهای مهم میگماشت ، درصورتیکه پاره‌ای از آنان ازروی ناچاری پس ازشکست قطعی مشرکان مسلمان شده بودند . اتفاقاً درزمان عثمان نیزفتوحات زیادی شد واموال بسیاری بدست مسلمانان افتاد وعثمان سهم کسان خودرا بیش ازسهم اصحاب رسول اکرم معین مینمود .چنان که درسال ۲۷ هجری مسلمانان بسر کردگی عبدالله بن سعد برادر رضاعی عثمان افریقیه‌را فتح کردند ودومیلیون ونیم دینارغنیمت آوردند ، عثمان خمس آن غنیمت‌را بمروان حکم داده ودخترخود رابرای اوعقدکرد ، درصورتی که خمس مزبورمتعلق به بیت‌المال بوده است ، عثمان رسیدگی بحساب والیان را موقوف ساخت . زیرا آنان اقوام وی بودند آنها هم بیش ازپیش برحرص وطمع خود افزودند ، بخصوص معاویه والی شام که ازدیگران با هوشتروطمع کار تر بود واین همان کسی است که قبل ازسایرین دستورعمررا دربارهٔ اشتغال بزراعت وتملك آب وخاك برهم زد .

وتفصیل آن چنان است که‌مسلمانان پس ازفتح شام مطابق معمول خودشان آب وخاك را در دست مالکین اولیه باقی گزاردند وقسمت عمدهٔ املاك شام متعلق به بطریق‌ها (والیان رومی) بود وچون بطریق ها ازشام گریختند و یا کشته شدند املاك آنان بیصاحب ماند



نمونه‌ای ازپرچم واسلحهٔ ترکان

ومسلمانان کلیهٔ آن دارائی را وقف بیت‌المال ساختند ، وامورآنرا با کمك مباشرین اداره‌کرده درآمدش را به بیت المال میدادند ، وقتیکه معاویه درشام مستقرشد به تقلید رومیان برای خود دستگاه و گماشته وملازم فراهم ساخت . چون نقطهٔ ضعف عثمان‌را میدانست شرحی بوی نگاشت که‌مرتب ازطرف‌دولت‌روم ومأمورین‌عالی‌رتبه

اسلام برای وی (معاویه) مهمان میرسد و حقوق معمولی کفاف این همه خرج را نمی‌دهد ، هر گاه عثمان اجازه‌دهدممکن‌است از در آمد این املاك بی‌صاحب که جزء خراج و جزیه نیست قسمتی از آن مخارج تأمین شود . وهر گاه خلیفه‌موافقت کند آن املاك را تیول معاویه قرار دهند ، درصورتیکه حقوق معاویه‌مطابق فرمان عمر سالی هزاردینار بود واین‌مبلغ نسبت به آن‌زمان‌مبلغ هنگفتی‌بشمار میآمد .

بهرحال‌عثمان بااین‌پیشنهاد موافقت کرد، معاویه آن املاك‌را حبس‌مؤبد نموده عایدات آنرابافراد فقیر خانوادهٔخویش اختصاص‌داد وهمین یك‌پیش آمدکافی‌بودکه در زمان خلافت عثمان سایرین نیز بمعاویه اقتداءکنند،وبهراسم‌ورسمی که‌شده‌برای خود ملك ومزرعه فراهم سازند .

این‌عمل‌معاویه سبب شد که‌طلحه وزبیر و سعدویعلی‌وغیره(ازبزرگان‌صحابه) حتی خود عثمان بفکر جمع آوری مال وملك باشندودارائی‌فراهم‌سازند.مثلاموقعی که عثمان‌کشته‌شد اموال او بقرارزیر بود :

۱ ـ موجودی نقد پیش خزانه‌دار مخصوص خلیفه یك‌میلیون درهم .

۲ ـ موجودی نقد پیش‌خزانه‌دار مخصوص‌خلیفه ۱۵۰ هزاردینار .

۳ ـ بهای املاك وی دروادی‌القری وحنین۰ ۱۰ هزاردینار واسبان‌بسیارعلاوه براین نقدینه‌جزء ترکه عثمان‌بشمار آمد. واین‌خودمیرساندکه عثمان‌در نتیجهٔ‌تشویق وترغیب اقوام خویش بجمع آوری مال‌و ملك پرداخته مسلمانان‌نیزدراین کار بخلیفهٔ خویش اقتداءکردند .

دیگر ازموجبات رواج ملك‌داری میان مسلمانان‌اینکه عثمان وجانشین‌های او بسیاری‌ازاملاك را درمقابل‌پرداخت مال‌الاجاره وغیره‌بمردم تیول‌دادندوهمینکه درزمان اشعث درسال ۸۲ هجری فتنهٔ جماجم واقع‌شد ودفترها آتش گرفت هر کس هرچه دردست داشت برای‌همیشه تصرف کرد .

بدیهی‌است که مسلمانان ازاین نوع کارها بخصوص‌رفتارمعاویه‌رضایت‌نداشته و براوخرده میگرفتند که چرا برخلاف قانون اسلام باصل مساوات‌پشت‌پازده‌است. فقها ومردمان پرهیز گار بیش ازدیگر ن برمعاویه می‌تاختند،از آن‌جمله‌اباذرغفاری

ازصحابهٔ پیغمبر اکرم بدستورعمر در بی‌اعتنائی بمال دنیااهمیت بسیارمیدادو بامعاویه مبارزه مینمود. اباذر میگفت: مرد مسلمان فقط باید بقدر روزی شبانه روز خود ذخیره داشته باشد واگر بیش ازقوت یکشب و یك روزچیزی بدستش آمدبایددرراه خدا بدهدو بمصرف کارهای نیك برساند، اباذردر کوچه و بازار شام چنین فریادمیزد: ای توانگران با ناداران بطور مساوات رفتار کنید، کسانیکه زروسیم میاندوزندو درراه خدامصرف نمیکنند درروز بازپسین باهمان زروسیم گداخته پیشانی و پشت و پهلوی توانگران راداغ میزنند.

اباذر بقدری این سخنان را بازگو کرد که بینوایان بجوش آمده بر توانگران تاختند، آنان نیز بمعاویه شکوه بردند، اتفاقاً معاویه خود نیز از اباذردل خونی داشت چه که اباذر بیش از همه معاویه را برای حرص و آزش سرزنش میداد. از آن جمله هنگامیکه معاویه کاخی بنام الخضراء (کاخ سبز) در دمشق ساخت از اباذر پرسید: این کاخ را چگونه می‌بینی؟ اباذر گفت: اگر ازدارائی دیگران ساختی خیانت کردی واگر ازدارائی خودت ساختی اسراف کردی.

معاویه‌ازاین گفتاررنجیده بفکر انتقام افتادو شبانه هزاردینار برای اباذرفرستاد تا مگراو بستاند و بمال اندوزی مانند دیگران آلوده گردد. اما اباذر که حساب کار دستش بودهمان شب تمام هزاردینارا میان بینوایان پخش کرد. بامدادان فرستادهٔ معاویه نزداباذر آمده گفت: دیشب آن پول را اشتباهاً برای تو آوردم پس بده. اباذر گفت همان شب میان بینوایان پخش کردم.

معاویه که ازاین نقشهٔ خود بهره‌ای نبردناچاراباذررا بفتنه انگیزی متهم ساخته بعثمان چنین نوشت: «از بودن اباذر درشام، کشور شام بر توشوریده است» عثمان بمعاویه پاسخ داد: «اباذرراروی شتر بی جهاز بنشان و بر گردان» همینکه اباذر بمدینه رسید عثمان اورا محاکمه کرد، ولی اباذر ازجاه و جلال عثمان نهراسیده هم چنان وی را ازبیدادگری امویان نکوهش کرد عثمان هم اباذر را بربذه تبعید کرد (۱) و او در

---

۱ ـ همینکه اباذر بمدینه رسید و مانند گذشته با عثمان درآویخت عثمان ازروی فریب ازاباذر پرسید کدام سرزمین را بیشتر دوست داری و کدام سرزمین را دشمن میداری؟ اباذر که براستگوئی زبانزدهمگان بود آشکارا پاسخ داد مدینه راازهمه بیشتر دوست دارم چه که بهترین روزهارا با پیغمبر اکرم درمدینه گذرانیدم وربذه را نمی پسندم چون روزگار خدا نشناسی رادرآنجا گذرانده ام عثمان برای کینه جوئی اباذررا بربذه که سرزمینی بی آب و گیاه دورافتاده‌ای بود کوچ داد. مترجم.

همانجا مرد . ویکی ازموجبات شورش مسلمانان برعثمان و پیش آمد قتل او همین تبعید اباذر بود .

همینکه عثمان در سال ۳۵ هجری کشته شد و برای رسیدن بمقام خلافت فتنه برخاست معاویه خودرا نامزد آن مقام کرد وچون نامزدهای دیگری را رقیب خود می‌دید که ازحیث سابقه ونسب وغیره براومقدم بودند در صدد برآمد باپول دسته‌بندی کند ورقیبان را زمین بزند . این تدبیروفکرمعاویه نتیجهٔ مطلوب‌بخشید، زیرا ازابتداء تاکنون پول نیرومندترین وسایل بوده وباآن هر کاری از پیش رفته است ، چنانکه درحال حاضر نیز گردش سیاست جهان متمدن روی پول است ، وهرجنگ وصلح ومحاصره وپیروزی وپیمانی که پیش آمده یابرای‌بدست آوردن‌پول ویاازدست رفتن پول بوده است .

ازآنرومعاویه بسیاری از دلیران ونابغه های عرب را بازر و سیم خرید و از شمشیر وتدبیر آنان استفاده کرد . تا آنکه پس از جنگ صفین تا حدی‌بمرام خود رسید و سرانجام در سال ٤٠ هجری پس از قتل علی (ع) امام حسن از خلافت کنار رفت ومعاویه‌مستقلا خلیفه شد. مردم اینرامیدانستندکه معاویه باپول بررقیبان فایق آمد تـا آنجا که حضـرت زین‌العابدین (ع) میفرمود: « معاویه با طلا به جنگ‌جـدم علی (ع) آمده پیش برد » بنی‌امیه مانند معاویه با پول بجنگ رقیبان خویش (بنی هاشم و خوارج و غیره) رفتند و آنانرا شکست دادند و چون پول را اساس کار خود میدیدند برای تحصیل پول با تمام قوا میکوشیدند ، چنانکه تفصیل آن بیاید .

بطوری که ملاحظه میشود در زمان خلفای راشدین ثروت و جمع آوری آن میان مسلمانان ممنوع بود، امااین وضع قابل دوام نمینمود ، چه‌که اولا بایستی‌کسی مانندعمربا آن‌پرهیز کاری وسخت گیری‌باقی باشد تا مردم را ازجمع ثروت بازدارد ثانیاًتازمان عمرمسلمانان(عربها) تقریباً بهمان‌حال صحرانشینی باقی‌بودند ولی‌همین که باروميان وایرانیان آمیزش کردند از صحراگردی بشهرنشینی گرائیدند و طبعاً شهرنشینی‌مستلزم تهیهٔ پول‌وجمع آوری مال میباشد والبته‌اقدامات بنی‌امیه‌در تحصیل

ثروت شوق و رغبت مسلمانان را باین موضوع روز افزون ساخت . دورهٔ خلفای راشدین که عصر طلائی اسلام بود بزودی گذشت ومسلمانان مانند آنرا بعدها ندیدند وپیوسته در آرزوی آن بودند . قرنها نام ابوبکروعمر از نظر عدل و تقوی زبانزد مسلمانان میشد وهر گاه که ازبیداد خلفا ومأمورین ستمکار آنان بستوه میآمدنداز آنان میخواستند که ابوبکروعمر (بخصوص عمر) را بنظر بیاورند ومانند آنها باشند آنها هم میکوشیدند که خودرا به ابوبکروعمر شبیه سازند. حتی ظالم ترین وباهوش ترین امرای بنی‌امیه بفکر این افتادند که مانندعمروابوبکر رفتار کنند . اما نتوانستند وبدکرداری آنان بیش از پیش موجب بدبختی وخرابی شد ، مثلا زیادبن ابیه در صددبر آمد که ازحیث سخت گیری و مراقبت وحزم و احتیاط مانند عمر بشود ولی نتوانست وتندروی اوخرابکاری بیشتری فراهم ساخت . حجاج بن یوسف میخواست مانند زیاد باشد اما اوهم خرابی وبدبختی بار آورد .

۴- دورهٔ بنی‌امیه از ۴۱- تا ۱۳۲هجری

اختلاف برجستهٔ دورهٔ امویان با دورهٔ خلفای راشدین آنستکه در زمان خلفای راشدین حکومت اسلامی حکومت کاملا مذهبی بوده و در زمان بنی‌امیه بسلطنت سیاسی تبدیل یافت وفرق دولت بنی‌امیه باحکومت عباسیان آنکه امویان یك حکومت عربی متعصب (در عربیت) تشکیل دادند و غیر عرب را از هر جهت پست و زبون ساختند . درنتیجه چه اهل ذمه و چه تازه مسلمانان از امویان ومأمورین آنان ستم فراوان کشیدند ، چه که با آنان مانند بندگان رفتار میکردند و آنهارا موالی میخواندند(۱) و خود را نجات دهندهٔ آنان میدانستند (ازکفر نجاتشان داده اند ومسلمان ساخته‌اند) و اگر درمسجد باتازه مسلمانان نماز میخواندند این عمل را تواضع نسبت باحکام الهی محسوب میداشتند و هر گاه بعضی از اعراب بجنازه بر میخوردندمیپرسیدند این مرده که بوده است؟ اگر گفته میشد ازقریش بوده میگفتند: (واقوماه — آه خویشانم مردند) اگر گفته میشد عرب بوده فریاد میزدند(وابلدتاه—

۱— مولی که جمع آن موالی است درزبان عرب چندین معنی دارد ، یکی از آنها سرور و دیگری بنده است . والبته درمورد تازه مسلمانان معنای دوم منظور بوده است. مترجم

هم شهری مارفت) اما اگرخبرمی‌رسید که از موالی بوده میگفتند باکی نیست جزء اموال الهی است هرچه را میخواهد می‌بردوهرچه‌رامیخواهد میگذارد .

این موالی در زمان بنی‌امیه کنیه(۱) نداشتند و بنام یا لقب خوانده میشدند وعربها باآنان‌دریك ردیف راه نمی‌رفتند وآنان راعلوج (جمع علج‌یعنی خداناشناس ونادان. مترجم)میگفتند .

جاحظ در کتاب خود موسوم بموالی میگوید : همینکه حجاج ابن اشعث را شکست دادآندسته ازموالی‌راکه پای رکاب ابن‌اشعث می‌جنگیدند دستگیرساخت وبرای آنکه آنان‌را باطراف پراکنده‌سازد و ازاجتماع مجددآنها جلوگیری کند دستورداد بدست‌هریك ازآنان نام سرزمینی که بآنجا تبعید میشود خال کوبی کرده



افسر ترك وزیردستان او

داغ بزنند ویکی از قبایل بنی‌عجل متصدی‌این‌پیکر نگاری‌شد. از این‌رو شاعر عرب

۱ ــ کنیه آن‌عنوانی است که باکلمه پدر(اب) یا(ام) مادر آغاز گردد، مانندابوطالب وام‌کلثوم‌وخودیك نوع احترامی‌است که‌عربهااشخاص‌را بنام پسران یادختران آنهاخوانندو نام خودشان رابزبان‌نیاورند وبرای‌اینکه تازه مسلمانان‌را پست‌دارندآنهارا ازداشتن‌کنیه منع میساختند. مترجم .

درهجو آن موالیان میگوید :

«تو کسی هستی که عجلی کف دست ترا نقش و نگار کرد ، و پیشوای تو از میدان گریخت .»

درجلد آخر این کتاب که صحبت از اوضاع اجتماعی ممالك اسلامی بمیان میآید مفصلا در این باب سخن می گوئیم و اینك برای نشان دادن مقدار تعصب اعراب در زمان امویان نسبت بتازه مسلمانان (غیرعرب) اشاره‌ای کردیم .

دیگر از تعصب امویان نسبت بعربها و پست و زبون داشتن سایر ملتها آنکه هر کجا گشوده میشد آن سرزمین و مردم آن و هرچه داشتند روزی پاك و پاکیزه فرمانروایان عرب بشمار میآمد و دلیل بر آن گفته سعیدبن عاص والی عراق است که میگوید : «سراسر عراق بوستان مامردم قریش است، هرچه بخواهیم میگیریم و هرچه بخواهیم وامیگذاریم» .

دیگر گفته عمروعاص بفرماندارا خناست که چون ازوی (ازعمروعاص) مقدار جزیه‌را پرسید درپاسخ گفت: «شما انبارما هستید اگر هزینه ما فزونی یافت از شما بیشتر و گرنه کمتر میستانیم» .

آری برای بدست آوردن پول همین وسائل را بکار میبردند هر چه میخواستند باسامی وعنوانهای مختلف ازمردم میگرفتند. والبته معاویه آنان را در این بیدادگری بی باك (جری) ساخت، چه که پاره‌ای شهرستانها را رایگان بیاران خود واگذارد واز پاره‌ای شهرستانها بتقدیمی کمی راضی شده اختیار آن را بدست دوستان خود میسپرد، تا از وی پشتیبانی کنند وبا او دمسازشوند !. پس ازمعاویه نیز این وضع دوام یافت چه که عده‌ای ازبنی‌هاشم وخوارج وغیره بابنی امیه سرجنگ وستیز داشتند و خلفای بنی امیه ازهمان سیاست معاویه پیروی کرده باپول و ملك ومال و منصب برای خود پشتیبان و کمك جمع میکردند وطبعاً پول ازراه مالیات و جزیه و امثال آن بدست می آید ، وخلفای اموی برای اجرای این منظور کسانی را بر کارمیگماشتند که از قدرت و لیاقت آنان درتحصیل وجمع آوری مال اطمینان داشتند و بدترین و ظالم ترین این عمال حجاج بن یوسف است که در زمان عبدالملك بن مروان والی عراق بودودر آن موقع

مروان درشام ، عبدالله زبیردرمکه ومختاربن ابوعبید در عراق و دیگران مدعی خلافت بودند ، عبدالملك هم حجاج و امثال آن بیدادگران را مأمور ساخت تا بحق و ناحق از مردم بستانند و با آن اموال لشکر و مهمات تهیه کرده بجنگ مخالفین بشتابند .

بیداد مأمورین بنی امیه - مأمورین بنی امیه برای دریافت مالیات زمین از اهل ذمه بیداد میکردند و آنچه میخواستند از آنان میگرفتند ، خواه چیزی برای زمین دار میماند یا نمی ماند ، درآنروزگار زمین رامی پیمودند(مساحی میکردند) . واز آنرو باج میستاندند ، خواه درآن زمین کشت انجام یافته یا نیافته باشد ویکی از شرایط باج ستانی آن بود که مبلغی برای زمین داران مساعده میگذاردند که صرف حوائج لازم واتفاقات غیرمترقبه بکنند ، عجب آنکه حجاج نامه‌ای بعبدالملك نگاشته اجازه خواست همان مختصرمساعدهٔ باقی مانده را از زمین داران بستاند . ولی این پیشنهاد بقدری ظالمانه بود که عبدالملك آنرا رد کرده به حجاج چنین نوشت : « بآنچه گرفته‌ای قانع باش وبه باقیمانده چشم مدوز ، برای این بینوایان گوشت واستخوانی باقی بگذارتا اطراف آن چربی جمع شود » .

ظاهرا همین فشارهاپاره‌ای از زمین داران وروستائیان را بر آن داشت که اسلام آورند ودرپناه دین ازبیدادگری رها شوند ولی اینکار هم آنانرا از پرداخت جزیه وخراج آزاد نساخت. وبا آنکه ازده‌ها گریختند وکشت زارهای خودرا بکسان خویش واگذارده بشهرها روآوردند بازهم آسوده نماندند . چه که حجاج دستورداد آنانرا بروستا بازآورند واز آنان خراج بستانند ! . درآن هنگام مسلمانان درشهرهائی که خود ساخته بودند « مانند کوفه، بصره، فسطاط » میزیستند ومردم بومی کشورهای تازه گشوده بده ها میرفتند و بکشت و کارمی پرداختند واگر کسی از آنان اسلام میآورد کشتزار وبستان خودرا بکسان نامسلمان خود میداد وخود بشهرهای اسلامی پناه میبرد تا ازپرداخت باج وجزیه رها شود . ولی چنانکه گفته شد حجاج این تازه مسلمانهارا دنبال میکرد وبفرمانروایان شهرهای اسلامی فرمان میداد هر تازه مسلمانی که در ده کشت وکاردارد باید بروستا برگردد وجزیه وخراج را بپردازد، تازه مسلمانان که

این راشنیدند با آه وناله ، گریه ، فریاد یا محمدا میزدندو نمیدانستند بکجاروآورند وناچار بابن اشعث پیوسته برحجاج شوریدند .

این بیدادگریها تنها بدست حجاج انجام نمیگرفت . یزیدبن ابی‌مسلم والی یزیدبن عبدالملك درافریقیه وجراح در خراسان ودیگران در بلاد ماوراء النهر نیز چنان وبد تر از آن میکردند تا آنجا که مردم سمرقند برای گریزازپرداخت جزیه اسلام آوردند وچون دیدند اسلامشان‌سودی ندارد وجزیه‌آنان گرفته میشوددوباره بدین پیشین خود برگشتند .

اگربخواهیم ازحال وروزمسیحیان وسایرین که اسلام نیاوردند خبردارشویم باید حال وروزهم کیشان آنانرا (که در بالاذکرشد) که اسلام آوردند درنظر بیاوریم وبدانیم برآنان چه میگذشته است ، خلاصه اینکه برای جزیه گرفتن آنانرا بسختی آزار میدادند وشکنجه میکردند وهمینکه دانستند اسلام آوردن‌هم آنها را آزرنج وآزار رها نمیسازد بلباس رهبانان درآمدند، چه‌که‌راهبان‌جزیه‌نمیدادند مأمورین خلفاء که اینرا دانستند برراهبان نیزجزیه تحمیل کردند ونخستین کسی که بآن کار ناپسند دست زد عبدالعزیزبن مروان والی‌مصربود که ابتداء راهب ها را سرشماری کرد وبرای هریك سالی یك دینارجزیه مقررداشت . این نخستین‌جزیه‌ای بود که از راهب ها گرفتند . وامثال‌این ستمگری ها درتاریخ بنی‌امیه بسیارمیباشد .

بنی‌امیه تنها ازاین‌راه پول جمع نمیکردند بلکه برای تحصیل مال مقدار مالیات را نیزافزودند ، باینقسم که‌ابتداء معاویه‌بوردان گماشتهٔ‌عمروعاص‌نامه‌نگاشته دستورداد یك قیراط بر مالیات قبطی های مصر بیافزایند ، اما عمروعاص در پاسخ معاویه نوشت‌که : اجرای‌این دستورامکان ندارد زیرا برخلاف عهد وپیمانی‌است‌که با آنها بسته‌ایم(٢) وشاید عمروعاص برای‌آن ازاین دستور سرباززدکه مصر طعمهٔ اوبوده ونمیخواسته است چیزی ازطعمهٔ خودش کسرشود . درهرحال‌پس‌ازعمروعاص خلفای اموی‌آنچه خواستند برمالیات‌مصرافزودند ، نامی‌ترین آن‌بیدادگران‌عبیدالله

---

١ - قیراط یك بیستم دیناراست . مترجم

بن حبحاب مأمور ستاندن خراج درزمان هشام بن عبدالملك(۱۰۵-۱۲۵ هجری) بود که برهریك دینار مالیات قبطی یك قیراط افزود. قبطیان زیر بار این بیداد گری نمیرفتند وچون شمارهٔ آنان بسیار بود برمسلمانان شوریدند و مسلمانان گروه بسیاری ازقبطیان را کشتند. اسامة بن زید تنوخی نیز چنان کرد و برمسیحیان بیداد بسیار روا داشته، دارائی آنانرا گرفت ، ناچاردر روز گاروی (اسامه) مردم بدیرها پناه آوردند. اسامه که این رادید ازکم وکاست باج وخراج هراسیده دستورداد از دیرها و راهب ها شمارش کنند ودست هرراهبی را با حلقه آهن داغ کنند وروی آن حلقه نام راهب ونام دیروتاریخ آنرا بنگارند وهرراهبی که چنان داغی نداشت دستش را ببرند. ونیز مسیحیان را ملزم نمود که قبض رسید مالیات دردست داشته باشند وبمأمورین نشان بدهند واگر قبض دردست نداشتند بدستور اسامه ده دینار از آنان جریمه میگرفتند ، سپس دیرها وراهب ها را بدقت بازرسی کردند وهرراهبی که حلقه دردست نداشت فوری توقیف شده بعضی از آنانرا سر بریدند وبعضی دیگر را زیرچوب هلاك کردند .

گرچه این ستمگریها را خلیفه نمیپسندید وهمینکه از رفتار اسامه خبر شد دستورداد با مسیحیان مصر مطابق عهد نامه سابق مالیات بگیرند . ولی این وضع دیری نپائید وعاملان ستمگر دوباره دست بآزار ویغما زدند . حنظلة بن صفوان نیز یکی ازغلامان ستمگر مصر است ، بدستور وی مردم وچارپایان راشمردند ومبلغی برمالیات آنان افزودند . وبرمسیحیانیکه جزیه خود را پرداخته بودند نشانی که نقش شیر بر آن بود بیاویخت وهرکس که آن نشانرا همراه نداشت دستش قطع میشد .

خلاصه اینکه عاملان اموی براهل ذمه وموالی ومسلمانان غیرعرب جوروستم بیحدروامیداشتند . دیگر ازنمونه های ستمگری امویان آنکه تا زمان عبدالملك مروان جزیه ذمیان عراق سالی یك دینار نقد، دومد گندم، دوقسط روغن، دوقسط سرکه بود، عبدالملك این مبلغ ومقدار را اندك دانست ودستورداد آنانرا سرشماری کنند ودرآمد وهزینه آنانرا مانندیك کارگر حساب کنندوروز های تعطیل عیدوجمعه را کسر نمایند وآنچه که برای آنان درآخرسال باقی میماندبعنوان جزیه دریافت دارند . مطابق آن حساب برای هر کار گری سالی چهاردینار باقی میماند ، لذا بامر خلیفه همه ذمیان را یکسان دانسته ازهرکدام سالی چهاردینار بگیرند .

ستمگری بنی امیه بامسلمانان عرب نیز دامنه پیدا کرد، وهمینکه محمدبرادرحجاج بن یوسف والی یمن شد براعراب مسلمان یمن ستمگری آغاز کرد واملاك آنانرا بدون حق گرفت ومالیاتی علاوه برده یك بنام وظیفه برآنها تحمیل نمود و این مالیات تا زمان عمربن عبدالعزیز باقی ماند تا آن خلیفه دستور ابطال آنرا صادر کرد ومقرر داشت همان ده یك سابق را بگیرند.

عاملان بنی امیه درفارس میوهٔ باغ ها را ببهای زیاد ترازمعمول تخمین میزدند ومطابق ارزیابی ظالمانهٔ خود از آنان مالیات میگرفتند.

دیگرازبیدادگری آنان برای افزایش درآمد آنکه برزمینهای بایر نیز مالیات وضع کردند، وازایرانیان هرسال عید نوروزمالیاتی بنام عیدی میگرفتند ودرزمان معاویه این عیدی ده میلیون درهم میشد و هر کس زن میگرفت و یا میخواست عرضحال بنویسد باید مالیات فوق العاده بپردازد.

پیمانهٔ آنان درموقع تحویل گرفتن جنس غیرازپیمانهٔ دیگران بود وموقع جنس تحویل دادن پیمانهٔ دیگری بکارمیبردندو بهای کاغذ ودفترواجرت باربری خوار بار را ازاهالی میستاندند. وخوار بار (عامل) را نقداً یا جنساً علاوه برمالیات دریافت می-داشتند وکسانیکه مباشرسنجیدن غله بودند اجرت خود راازروستائیان میستاندند. وهمینکه دهاتیان وجه نقد برای پرداخت مالیات میآوردند مقداری از آن درهم ها را بعنوان صرف وغیره برایگان میگرفتند.

عاملان بنی امیه غالباً بدستورو با رضایت خلفاء برای تحصیل پول بمردم ستم میکردند وچنانکه ملاحظه شدمعاویه نامه‌ای بوردان گماشته عمروعاص نگاشت که بر مالیات قبطان بیفزاید وچون معاویه برای مبارزه با مخالفین خود (مال) را بهترین وسیله میدانست برای جمع آوری مال بهر کاری دست میزد ومأمورین وی نیز اختراعات وابتکاراتی درآنراه بخرج میدادند. پس ازمعاویه سایرخلفای اموی نیز بهمان روش اقدام کردند. بخصوص عبدالملك که مانند معاویه برای غلبه برمخالفان بمال احتیاج بسیارداشت واتفاقاً عامل بیدادگری مانند حجاج در دستگاه اوپیدا شدکه در راه تحصیل مال ازهیچ گناهی چشم نمیپوشاند.

البته اگرخلفاء میخواستند فرمان جلوگیری ازاین ستم ها میدادند وبآسانی

مردم را آسوده میساختند ، چنانکه درزمان عمر اگر مأموری ظلم میکرد مورد مؤاخذه واقع میشد ، همان ایام عمال خوزستان (اهواز) ازحد اعتدال تجاوز کردند وباموال مردم دست انداختند .

یزیدبن قیس قصیده‌ای در آن موضوع سروده نام عاملان را برشمرده وستم‌های آنان را شرح داده وسود هائی که بناحق برده‌بودند ذکر کرده از عمر خواست کـه اموال آنانرا مصادره نماید و اینك (ترجمهٔ قسمتی از آن اشعار :

« کسانم فدای تو، دارائی آنان را قسمت کن، آنها آنقدر جمع کرده‌اند که بقسمت راضی هستند .

من خود میروم و پنهان میشوم ، مرا بگواهی مخوان ، من منتظرم که احکام عادلانه تورا بدانم » .

عمر که این را دانست تمام دارائی آن عمال را دوقسمت کرده یك قسمت آنرا مصادره نمود ، حتی یك تای کفش را بآنها داده تای دیگررا برای بیت‌المال برداشت وباین نیز اکتفاء نکرده اموال بعضی از برادران آن مأمورین را نصف ونیمه کرد وهمینکه یکی از آنان اعتراض نموده گفت من مأمور دولت نبودم ، عمر پاسخ داد که :« برادرت متصدی بیت‌المال وعشریه، ابله بود وتو باپول بیت‌المال تجارت کـرده ای وسود برده‌ای ناچار باید ده هزاردرهم بدهی » و این مبلغ از او بستاند ، معاویه هم اموال عمال را مصادره میکرد ونصف آنرا میگرفت حتی اگر عاملی میمرد نصف ارثش را ضبط میکرد وعذرش این بود که عمر نیز چنان میکرد تدریجاً معاویه از گرفتن نیمهٔ دارائی عمال تجاوز کرده دارائی افراد عادی‌را نیز تمام وکمال میگرفت وعمال‌وی نیز رفتار اورا تقلید میکردند ، واین مسلم است که مأمورین از کردار فرمانروایان خویش پیروی میکنند ، از آنرو همینکه خلفای بنی‌امیه دست به یغما وغارت اموال‌مردم‌زدند عمال ومأمورین آنها نیز بدتر ازخود آنان بجان مردم افتاده هرچه خواستند گرفتند، حتی مأمورین جزء مانند نویسندگان وتحصیلداران وامثال آنان بقدر توانائی خویش برمردم ستم میکردند وبحدی تندرفتند که زمین‌داران بجان آمده ازعاملان خواستند مباشرین وتحصیلداران را ازمیان موالی (غیرعرب) انتخاب کنند وازجمله موالی دهقانان ایرانی

بودند که درعراق آب وملك داشتند . ابن زیادوالی عراق درسال ٦٤ هجری این خواهش روستائیان را پذیرفت وچون اورا برای این عمل نکوهش کردند ابن زیاد گفت: « پیش ازاین که عربهارا برتحصیلداری میگماشتم کسرمیآوردند واگر کسری راازقوم وقبیله آنان مطالبه میکردم با من دشمن میشدند واگر رها مینمودم مال خدا هدرمیرفت ولی اکنون که دهقانان را مأمورساخته‌ام آن اندیشه‌را ندارم چه که اینان مردمان هشیارودرستکاری میباشند وبهتر ازعربها مالیات را وصول میکنند وبااینهمه اعراب‌را برآنان مراقب ساخته‌ام که برکسی ستم نرود » .

از گفتهٔ قاضی ابویوسف درضمن صحبت با هرون معلوم میشود که تحصیلداران جزء ازچه راههائی پول درمیآوردند، ابویوسف میگوید« بقرارمسموع دراطراف والیان وعاملان دسته‌ای ازاقوام وآشنایان گردمیآیند که هیچکدام مردمان نیك ودرستکاری نیستند . والی ازآنان کمك میگیرد وآنها را برای وصول باج وخراج مأمورمیسازد آنها هم جزجمع آوری مال برای خود فکری ندارند وآنچه بتوانند ازمردم میستانند چه باج وخراج باشد چه اموال خود مردم، وآنچه‌را که میستانند برای بیت المال نگاه نمیدارند ، ونیز اطلاع یافته‌ام که مالیات‌را باظلم وزورمیستانند ، باینقسم که مؤدیان مالیات را در گرمای سوزان آفتاب نگاه میدارند وبسختی کتك میزنندوخمره‌های سنگین برآنان میآویزند ودست وپایشان راکند وزنجیر میبندندبقسمی که ازادای نمازبازمیمانند،والبته‌این ستمگری گناهی بزرگ است ومخالف آئین اسلام میباشد».

بنی امیه‌وعاملان آنها بهمین نحوستم میکردندتاآنکه‌درسال ۹۹ عمربن عبدالعزیز خلیفه شد ، وچون مردپرهیز کار باانصافی بود درصددبرآمد برویه هم نام وجد مادری خود عمربن خطاب کارهارا بدرستی باز گرداند . ازآنروبتمام عاملان فرمان‌داد که‌از ستم کاری دست‌بکشند وستمگری آنها را یکایك برشمرد وآنانرا ازآن‌اعمال‌برحذر داشت . و دشنام دادن بعلی (ع) راکه تا آن ایام برفراز منبرها معمول‌بودموقوف ساخت . تا آنزمان بنی‌امیه که از اقوام عمربن عبدالعزیز بودند املاك‌واموال‌بسیاری از ذمیان بناحق گرفته واندوخته بودند عمردر دادخواهی بروی ستمدیدگان‌بگشود واعلام دادکه برهرکس‌ستمی رفته‌بدادخواهی بیاید تا داد اورا بستانم . ستمدیدگان

که این شنیدید ازهر کرانه بدرگاه عمر روی آوردند ومیان آنان ذمیان (یهودومسیحی) وموالی وطوایف دیگر بودند . یکی ازغصب ملکش ناله داشت ودیگری ازتوقیف اموالش شکوه میکرد، عمر بدادخواهی آنان گوش میداد وازروی حق وانصاف دادشان رامیداد واموالشان راباز میگرفت، اگرچه دردست فرزندان یا عموها ویا عموزاده های خوداو بود . درهمان گیرودار کسی بوی گفت تو که مالی اندوخته نمیکنی فرزندانت پس از توچگونه زندگی خواهند کرد؟ عمرازاین سخن متأثرشده بگریست ودرپاسخ آنمرد گفت : «فرزندان خود را بخدا میسپارم».

عمرحق مردم وبیت المال راهمچنان ازعموها وعموزاده ها میستاند وبصاحبان اصلی میرساند وآنرا اموال مظالم مینامید .

بنی امیه (اقوام عثمان) که وضع را چنین دیدند برزوال سلطنت خویش بیمناك گشتند ، چه که سلطنت آنان برپول ومال استواربود ، وآنطور که اموال امویان به فرمان عمرازدست میرفت خواه وناخواه سلطنت آنان نیزتباه میگشت .ازاینرو نزد عمهٔ خلیفه(فاطمه دخترمروان) رفته ازکردارعمر شکایت کردند ، فاطمه پیش عمر آمد وشکایت بنی امیه را باز گفت . عمر بعمه اش گفت: «خداوند محمد را برای آسایش مردم نه برای آزار آنان بپیغمبری فرستاد !» . این دادخواهی وانصاف طلبی عمر بگوش مردم رسید وازهر کرانه بخدمت وی آمده ،ازخواری ها وستم ها که بآنان وارد شده بود شکایت همی کردند . همان روزها جراح بن عبدالله والی خراسان هیئتی مرکب از دو عرب و یك غیرعرب (از موالی) نزدعمر بدمشق فرستاد ،آن دو که عرب بودند سخنان خود را گفتند و آن دیگری خاموش ماند . عمر ازوی پرسید مگر تو جزء این هیئت نیستی و اگر هستی چرا سخن نمیگوئی ؟ آنمرد بزبان آمده گفت : ای خلیفه بیست هزارنفر از موالی بدون مقرری جزء لشکریان اسلام بجنگ میروند ، اینان ذمی بودند ومسلمان شدند وهم اکنون جزیه میپردازند وجای تأسف است که والی مابا شمشیری از شمشیرهای حجاج بما ستم روا میدارد .

عمر گفت نیکو گفتی وکسانی مانند تو باید جزء فرستادگان باشند و فوری نامه ای بجراح نگاشت «که هرکس باتو نماز میخواند ازپرداخت جزیه معاف است »

این فرمان عادلانه سبب شد که گروه انبوهی اسلام آوردند وحاشیه‌نشینان بوالی یاد آور شدند که اسلام اینان برای نپرداختن جزیه است چه بهتر که آنها را با ختنه آزمایش کنی. جراح این پیشنهاد را برای خلیفه فرستاده اضافه کرد که با اسلام اینان مقدارجزیه روبکمی گزارده وبیم آن میرود که بازهم جمعی مسلمان شوند وجزیه ازاین هم کمتر گردد، پس چه بهتر که موضوع ختنه را عملی سازیم. عمردرپاسخ وی نوشت «که خداوند محمد (ص) را برای هدایت خلق فرستاده نه برای ختنه کردن آنها».

همین جریان درمصر پیش آمد وحیان بن شریح والی مصر بعمر گزارش داد که عدۀ زیادی برای گریز ازپرداخت جزیه مسلمان شده‌اند وازآنرو مقدارجزیه تنزل کرده تا آنجاکه من برای پرداخت حقوق مأمورین دولتی بیست هزاردینارازحارث بن ثابته وام ستاندم، اگراجازه دهی ازتازه مسلمانان جزیه بگیرم واین وام راپس دهم. عمردرپاسخ اوچنین نگاشت: «ای حیان نامۀ تورسید همان هنگام که تورا به مصرمیفرستادم ازناتوانی توآگاه بودم هم اکنون بفرستاده خوددستورداده‌ام بیست تازیانه برفرق توبنوازد، اینرا بدانکه‌هرکس اسلام آورد ازپرداخت‌جزیه معاف‌می‌شود، لعنت براین فکرپست توباد، مگرندانستی که خدا پیغمبررا برای راهنمائی فرستاده واورامأمورجمع آوری مالیات نفرمود، بجان‌خودم سوگند، من درخودآن سعادت را نمیبینم که همۀ مردم بدست من مسلمان شوند».

عاملان دیگر نیزدست کمی ازاین دوعامل نداشتند وعمردسته‌دسته آنانراتغییر میداد ومعزول میکرد. ودرنتیجه همۀ دولتیان با اومخالف‌شدند چه‌که وی‌میخواست بناگاه همۀ کارها را اصلاح کند ولی اجرای این فکرمحال مینمود.

همین مخالفتها سبب شدکه عمال دولتی وخویشان وکسان عمربیش ازسه‌سال تاب نیاوردند واورا مسموم ساخته هلاك کردند. تاریخ اسلام عمربن عبدالعزیزرا مانند خلفای راشدین میشمارد وهرگاه‌که نام عمرین درتاریخ ذکر میشود منظور خلیفه دوم وعمربن‌عبدالعزیزمیباشد. بنابرآنچه گذشت مسلم‌میگرددکه اساس‌اسلام برعدل وانصاف و مدارابوده، ولی خلفاء و عمال آنان طور دیگررفتار میکردند.

اگرعمر بن عبدالعزیز موفق میشد اوضاع خلافت رابدورۀعمر بن خطاب بر گرداندجور وستم امویان برطرف میشد ، ولی عمر توفیق اینعمل را نیافت چه که موقع گذشته بود وخواه ناخواه کوشش وی هدررفت ، زیرا پس ازمرگ عمر نه تنها کارها روبراه نشد بلکه همان دادخواهی دوسه سالۀ عمر عکس العمل شدیدی ایجاد کرد وبرظلم وجور خلیفه وعمال وی بیش ازپیش افزود وبقدری درجمع آوری مالیات سخت گیری شد که بعضی ازملاکین مجبور بالجاء شدند . الجاء یعنی پناه آوردن ودراصطلاح آنروزعبارت ازاین بود که مالك زمین ملك خود را بیکی ازخویشاوندان خلیفه یا عامل یامتنفذ دیگروا میگذارد تا ازشر تحصیل داران محفوظ بماند و تفصیل این موضوع بزودی خواهد آمد .

هرقدر که بیداد وجورعمال افزوده میگشت عیش ونوش وخوشگذرانی خلفاء نیزفزونی مییافت، ونخستین کسی که بیش ازدیگران بمیگساری وشهوترانی پرداخت یزیدبن عبدالملك خلیفه اموی بود که امورخلافت وسلطنت را بعمال ستم پیشه وا گذار کرده با دو کنیزك ماهروی بنام سلامه و حبابه تا پایان زندگی خوش میگذرانـد وداستان عشقبازی اوباکنیزکان مشهورمیباشد.

پس ازیزید برادرش هشام خلیفه شد وی مردی بخیل وستم پیشه بود ،چنانکه درزمان وی مالیات مصر بدست ابن حب حاب افزوده شد . پس ازهشام ولیدبن یزیدبن عبدالملك بخلافت رسید ، او نیز مانندپدر بمیگساری وشهوترانی پرداخت وبقدری افراط کرد که کسانش اوراکشته پسرش یزیدرا بخلافت نشاندند .(۱۲٦ هجری) یزیدهنگام بیعت گرفتن خطبه‌ای خواند و مراتب اصلاح طلبی خود را ضمن آنخطبه بیان کرد وسپس درصدد برآمد که مثل عمر بن عبدالعزیز اوضاع کشوررا سرانجام دهد . ولی او هم مانند عمر بن عبدالعزیز توفیق نیافت زیرا محیط واوضاع داخلی با اصلاحات نمی‌ساخت ،پس ازیزید مروان بن محمد مشهور بمروان حمارخلیفه شد ودرزمان خلافت وی عباسیان قیام کرده دولت اموی را منقرض ساختند .

بطوری که ملاحظه شد بنی امیه غالباً بباده پیمائی وزن بازی و شهوت رانـی پرداخته بامور کشور نمی‌رسیدند ، وحتی به نگاهداری وضع سلطنتی خویش توجه



آفتابه برنجی مربوط بدورهٔ مروان دوم آخرین خلیفه اموی
قرن دوم هجری (موزهٔ قاهره)

نداشتندو در تعیین و انتخاب والیان ومأمورین عالی رتبهٔ دولتی دقت نمیکردند و چه بسا که بخواهش کنیز کی یا در نتیجهٔدریافت پولی بزرگترین ایالت‌را باشخاص نالایق و یا ستمکار میسپردند، مثلادرزمان خلافت هشام بن عبدالملك ،جنیدبن عبدالرحمن برای همسر هشام گردن بندجواهر نشانی هدیه بردهشام از آن گردن بندخوشش آمد،جنید گردن بند دیگری برای هشام فرستاد وهشام درازای این تقدیمی‌ها سراسر خراسان را به‌جنید واگذارد (۱۱۱ هجری) هم درایام خلافت امویان بهای کنیز کی بنام ذلفا تا ده میلیون درهم رسید . عاملان که این اوضاع هرج ومرج را مشاهده میکردندتمام مساعی خودرا برای تحصیل مال و گرد آوردن غلام بچه و کنیزصرف میکردندواشخاص درستکار باایمان ازقبول مشاغل مهم دولتی امتناع میجستندچه که میدانستند خلیفه بهر عنوان که باشد از آنان پول میخواهدمثلا سلیمان بن عبدالملك فرمانروائی سراسر عراق‌را به یزیدبن مهلب واگذارد یزید ازقبول آن منصب بزرگ امتناع کرده پیش خود گفت عراق ازبیداد حجاج ویران گشته‌وامیدعراقیان بمن است، اگر بعراق بروم و مانند حجاج بغارت مردم بپردازم و زندانهای حجاج‌را از نو بازکنم روا نباشد ، چه که تازه خداوند، عراقیان‌را از بلای حجاج آسوده‌ساخته‌است‌واگر کمتراز عمل کرد حجاج پول بفرستم سلیمان بر من خشم میگیرد .

بیشتر والیان که مـردم خداترس پرهیز گاری بودنـد مانند یزید از قبول شغل عذر میخواستند وفقط طمع کاران وستمگران دنبال مقام ومنصب میرفتند. خلفاء که این را میدیدند برای بدام انداختن عاملان حقوق گزافی برای آنهامنظورمیکردند بقسمی که مستمری و حقوق یزیدبن عمر بن عبیره والی عراق در اواخر دورهٔ امویان بسالی ششصدهزار در هم‌رسیده بود . ازطرف دیگر عاملان که‌میدانستندمقام و منصب آنان موقت و ناپایدار است‌تامیتوانستند در روزهای حکومت‌پول وملك‌ودارائی بهم‌میزدند بقسمی که در آمدخالدبن عبدالله قسری والی عراق (درزمان هشام) بسیزده میلیون درهم یعنی یك‌میلیون دینار رسید . در مقابل خلفاء هم پس ازمعزول ساختن عاملان بحساب آنهامیرسیدند ودارائی آنان راتوقیف میکردند . وچنانکه گفته‌شد معاویه این‌عمل را معمول ساخت وبقول خود ازعمرپیروی کرد . پس از معاویه سایر خلفای

بنی‌امیه هم قسمتی ازاموال عاملان را میگرفتند و آنرا استخراج میخواندند و غالباً استخراج بانهایت شدت‌اجراء میشد چنانکه باخالد قسری همانطور رفتار شد، باین معنی که منشی وی‌موسوم به حیان نبطی بهشام (خلیفه) گزارش داد که خالد قریب سی‌وشش میلیون درهم نفله کاری کرده است ، هشام فرمان داد بهر قیمتی کـه شده معادل آن مبلغ را ازخالد ومأمورین او بازبستانند . این نوع سخت گیری ها طبعاً مأمورین مهم دولتی و صاحب‌منصبان‌ارشد را ازخلیفه میرنجاند و بارنجش آنان‌طبعاً دستگاه خلافت متزلزل میشد .

مقدار ومبلغ درآمد خلفای اموی (از جزیه و خراج و مالیـات و غیره) فعلامعلوم نیست کلیه دفترها وفرمان‌هاوصورت حساب‌های آنزمان درنتیجهٔشورش‌ها وانقلابات ازمیان رفته است همانطورکه آثار و اخبار دیگر آنان نایاب گشته است ولی این مسلم است که امپراتوری اسلام در زمان آنان بسیار وسعت یافت . (تقریبا درحدود وسعت ممالك عباسیان) . اما تکیه گاه عمدهٔ خلفای اموی بیش از هرجـا عراق و جزیره و مصر و شام بـود و درآمد سایر ممالك و ایالات غالبا بمصـرف مأمورین محلی (والی ، کاتب ، سپاهی و غـیره) میرسید و کمتر چیـزی بدمشق میآمد بخصوص که خلفـای اموی در آن ممالك دور دست چندان نفوذ و اقتدار نداشتند .

درآمد سالانهٔ مصروعراق وشام هم بنابمقتضیات زمان و طرز رفتارعمال فرق میکرد ، چنانکه تفصیل آنرا درجلداول نگاشتیم ، خلاصهٔ کلام اینکه مجموع‌مالیات ممالك مزبور بطور متوسط ازاینقرارمیشد :

١ـ عراق سالی ١٣٠ میلیون درهم .

٢ـ مصرسالی ٣ میلیون دینار .

٣ـ شام سالی یك‌میلیون وهفتصدهزار دینار .

مجموع کل عملکرد هرسه مملکت بطور متوسط ١٨٦ میلیون درهم بودکه البته مبالغی هم ازدرآمد سایرممالك‌بآن افزوده میشد ومقدارآن معلوم نیست .

بنابرآنچه گذشت درزمان بنی‌امیه‌اموال بسیاری بدست میآمد . اما آن‌اموال

ثروت دولت محسوب نمیشد زیرا بیشتر آن در آمدها برای مبارزه با مخالفین خلفا مصرف میشد وچیزی درخزانه باقی نمی‌ماند وچنانکه گفتیم خلفای اموی باحضرت امیر وحضرت امام حسین ومختار وعبدالله زبیر وبسیاری ازسران خوارج جنگیدند و از آن گذشته میان اعراب و موالی و اعراب یمنی و حضرمی زدوخورد بود که البته اسباب زحمت ومخارج برای خلفاء فراهم میساخت بعلاوه خلفاء و اعیان دولت مبالغ هنگفتی ازدرآمد عمومی صرف تجمل وخوشگذرانی وهوی وهوس خویش می کردند .

۴ـ عصر عباسی

دورهٔ خلافت عباسیان بدوقسمت مختلف تقسیم میشودوهریك ازاین دو قسمت اختلاف بسیاری با یکدیگر دارد . دورهٔ نخستین که آنرا عصرطلائی عباسیان میگویند از آغاز پیدایش دولت عباسی (۱۳۲) تا مرگ مأمون(۲۱۸) ادامه مییابد . در این‌مدت‌دولت عباسیان به‌منتهی‌درجهٔعظمت رسید وتمدنی که در آن گفتگو داریم در آن دوره ایجاد گشت ، ثروت دولت اسلام بحدی رسیدکه پیش از آن و پس از آن بآن میزان بالغ نگشت واساس گفتگوی ما دراین کتاب مربوط بهمان دورهٔ طلائی است .

اما دورهٔ دوم که روز گارانحطاط وتنزل بشمارمیآید ازخلافت معتصم (۲۱۸) آغازمیگردد و با سقوط بغداد بدست مغول منتهی میشود . درظرف این دوره ثروت اسلام اندك گشت و دولت اسلام رو بضعف گذارد و سرانجام دورانش پایان یافته از میان رفت .

الف ـ عصر نخستین عباسی از۱۳۲ هجری تا ۲۱۸ هجری .

موجبات تشکیل دولت عباسی

پیش گفتیم که وجه اختلاف حکومت خلفـای راشدین با حکومت امویان آن بودکه دردورهٔ امویان حکومت دینی و مذهبی بسلطنت سیاسی تبدیل یافت و عمال این دولت از خلیفه تا مأمورین جزء بگردآوردن مال ومنال اشتغال داشتند و امـا وجه اختلاف حکومت امویان با عباسیان آنکه امویان تعصب زیادی نسبت بعرب خرج میدادند وغیرعرب را ازهرجهت‌پست وزبون‌میداشتند. و بامردمی (غیرعرب)که تحت‌استیلای

آنان در آمده بودند بسختی وبدی رفتارمیکردند . مثلا درممالك مصروشام وعراق وایران و خراسان که مردمی مانند ایـرانیان ، ترکان ، قبطیان ، نبطیان ، رومیان ، کلدانیان ، سودانیان وامثال آنان میزیستند همه نوع ستم وبیداد نسبت باین ملل غیر عرب روامیداشتند . حتی آنهائی که از این اقوام مسلمان میشدند ازگزند و آسیب محفوظ نمی‌ماندند وبیش ازهرمورد درگرفتن باج وخراج بآنان اجحاف میکردند و مسلم است که چنین مردمی ازخلفای‌بنی‌امیه متنفربودند ومیکوشیدندکه از تحت استیلای آنان درآیند وازهرکجاکه نهضتی برضد امویان پدید میگشت این‌مردمان ستمدیده بکمك آنان میشتافتـند وبیش ازهرکس موالی برای سقوط بنی‌امیه تلاش میکردند ، چه‌که اینان پس ازمسلمان شدن آب و ملك خودرا از دست داده بودند وباجبارجزء سپاهیان اسلام (عربها) درآمده پای پیاده بدون‌مقرری ومستمری وحتی بدون خوراك مناسب بادشمنان بنی‌امیه مجبوربجنگ میشدند . از آنـرو مخالفان بنی‌امیه درهرموقع ازاین‌فرصت استفاده‌کرده موالی رامقرری وخوراك وپوشاك داده برضدبنی‌امیه‌بسیج میکردند . ونخستین کسی که ازاین جریان استفاده نمودمختاربن ابوعبیده ثقفی بودکه درسال ٦٦ بعزم خونخواهی (حضرت‌سیدالشهداء) حسین‌بکوفه آمد وگروهی از موالیان را باخود همراه آورد ، عربها از این پیش‌آمـد برآشفته بمختار اعتراض کردندکه چرا موالی را بر چارپایان سوار کرده ومثل عربها بدانها مرسوم ومقرری‌داده است ؟ مختارباعراب گفت: اگرقول بدهیدکه درجنگ باامویان مرا یاری نمائید باشمانیز همین رفتارکنم . اعراب میان خود بمشورت بـرخاستند ویکی ازآنان گفت اگرسخن مرا میشنوید با مختار همراه نشوید چه درآن هنگام میان شما اعراب اختلاف روی میدهد و مجبور میشوید با خود جنگ کنید و البته شکست خواهید خورد . چه ازطرفی با دلیران وسواران عرب (که‌طرفداران‌بنی‌امیه هستند) می‌جنگید وازطرف دیگر موالی‌که دشمن‌تراز اعراب مخالف هستند برضد شما قیام میکنند وگرفتار دشمن عجم وشجاعت عرب خواهید شد .

خلاصه اینکه (موالی) باهرجنبشی که برضد امویان راه میافتاد همراه‌میشدند وازآن‌جهت‌نهضت های‌بسیاری(بنام‌خوارج) برپا گشت تاآنجاکه عربهارا‌چنان‌بخاطر

رسید، قرشی بودن شرط خلافت نمیباشد ولی این فکر چند قرن بعد عملی گشت ودر آن روزگار بیشتر مدعیان خلافت ازخاندان پیغمبر برمیخاستند یعنی علویان فرزندان حضرت امیر پسر عموی پیغمبر وعباسیان اولاد عباس عموی پیغمبر داعیه خلافت داشتند. و بجهاتی که گفته شد خراسانیان بیش از همه از بنی‌امیه متنفر بودند از آنرو بسرکردگی ابومسلم خراسانی بکمك عباسیان شتافتند ومسلمانان غیرعرب نیز باآنان همراه شدند والبته نامسلمانان مقیم ممالك اسلام هم دراین جنبش شرکت کردند وبنی‌امیه را شکست داده ازپادرآوردند. عباسیان پای‌تخت را ازدمشق بعراق منتقل کردند تا بدوستان ویاران خود (ایرانیان) نزدیك باشند. وچون دانسته بودند که علت عمدهٔ شکست امویان ستیزه‌جوئی وآزار ایرانیان بوده لذا آنان (عباسیان) سپاهیان وهمکاران نزدیك خودرا ازمیان ایرانیان برگزیدند و درعین حال دولشکر از قبیلهٔ ربیعه ومضر (اعراب) باقی گذاردند وکوشش بسیار نمودند که میان عرب وعجم سازشی دهند، اماسعی آنان بجائی نرسید ناچار ازعربها کناره گیری کرده بایرانیان مایل گشتند ومانند آنان کلاه ایرانی (قلنسوه) برسر گزارده سپاهیان خودرا مجبور کردند کلاه سربگذارند. عربها ازاین پیش آمد خشنود نبودند و ابراز کراهت میکردند. اما مخالفت آنان نتیجه نداشت. درسال ۱۵۳ هجری منصور عباسی فرمان داد گماشتگان وملازمان وی کلاه‌های بلندایرانی سربگذارند وابودلامهٔ شاعر اشعاری در نکوهش آن کلاه‌هاسرود ولی چنانکه گفتیم حرفش بجائی نرسید. ترجمهٔ قسمتی ازاشعارابودلامه.

« ماازپیشوای خود (منصور) امید فزونی‌ها داشتیم. ولی او کلاه بلند برای ما آورد. واقعاً کلاه های عجیبی است. مثل اینکه خمره‌های یهود را باسرپوش های سیاه مسیحیان پوشانیده بسرمردم نهاده‌اند ».

خلفای عباسی نه‌تنها گماشتگان نزدیك خویش را ازمیان ایرانیان برگزیدند بلکه بادختران ایرانی ازدواج کردند و فرزندان آنان (زنان ایرانی) بمقام خلافت رسیدند. وزیران عباسی غالباً مانند برمکیان وغیره ایرانی بودند وازهرجهت طرف مشورت واقع میشدند و آنان هم ذره‌ای از خدمتگزاری و صمیمیت نسبت بخلفای عباسی دریغ نداشتند، چه‌که میدانستند با بودن عباسیان کشور آنان (ایران) آباد

واصلاح خواهدشد .

عرب و بیعت

با این همه عباسیان نمیتوانستند یکباره از عربستان چشم بپوشندچه که خانهٔ کعبه درمکه‌وقبر حضرت‌رسول درمدینه بودواین‌دومکان مقدس نزدتمام مسلمانان‌محترم بوده وهست‌واساس‌خلافت عباسی نیز برهمین‌مبانی اسلامی بوده‌است. خلفای‌عباسی بیم‌داشتند که‌مبادا اهل‌مکه ومدینه ازبی اعتنائی آنان‌باعراب‌رنجیده‌خاطر گشته‌با آل‌علی بیعت کنند، ازآن گذشته‌فقهای‌بزرگ اسلام درمدینه اقامت داشتند وجلب رضایت آنان نیزضروری بود وبسیاری ازخلفای پرهیزکار عباسی درهرامری ازامور مهم مملکتی با فقهای مزبور مشورت مینمودند ونظر آنان را میخواستند . ایرانیان ازاین‌جریانات اندیشناك میشدند که مبادادوباره عربها پیش بیایند و از آنان انتقام جویند از اینرو کوشش داشتند عربها را تاحدود امکان برکنار سازند . وچون حج کعبه ازارکان مهم اسلام بود وخواه ناخواه‌خلفاء هم می‌بایستی بمکه وکعبه و حجاج توجه داشته باشند لذا ایرانیان بفکر افتادند خلفای عباسی را وادار سازند محلی در مقابل کعبه درعراق بنا کنند و مسلمانان را بزیارت آن محل مجبور نمایند ، منصورعباسی این‌فکر آنان را عملی ساخت وبنائی بنام قبةالخضراء (گنبدسبز) درعراق ایجاد کرد تا بدان وسیله از قدرومنزلت کعبه بکاهد و ازآن گذشته منصورخواربار را که از راه دریا بمدینه میفرستادند قطع کرد . اعراب که این وضع را دیدند عباسیان راکافر وملحددانسته بیعت آنانرا باطل ساختند و با محمدبن عبدالله‌بن حسن نوادهٔ امیرالمؤمنین علی (ع) بیعت کردند ومالك‌بن‌انس‌ازفقهای بزرگ آنزمان باین معنی فتوی‌داد، ازطرف دیگر بازماندگان اموی که‌باندلس رفته‌بودند درابتداء بنام عباسیان دعوت‌میکردند وکم کم نام‌عباسیان را ازمیان برده باسم خویش خطبه خواندند وچون ازمرکزخلافت عباسی دوربودند کسی متعرض آنان نشد و چنانکه در جلد اول این کتاب گفته شد عبدالرحمن‌بن معاویه اموی باندلس رفته تدریجا در آنجا استقلال یافت . خلاصه اینکه منصور از پیشرفت محمدبن عبدالله بهراس افتاده و بازحمت و مشقت بسیار بروی دست یافته اورا بقتل رسانید .

این گرفتاریهای منصور که از بی اعتنائی بحرمین (مکه و مدینه) برای وی پیش آمدکرد باعث عبرت جانشین‌های اوشد و پس‌ازمرگ منصور پسرش‌مهدی برعکس پدر متوجه احترام و اهمیت حرمین شد. و همینکه بخلافت‌رسیدجامهٔ نوینی تقدیم کعبه نمود وخود بمکه‌و مدینه رفت وموقعیکه درمدینه بود ۳۰۰ هزار دینار ازمصر و ۲۰۰ هزاردینارازیمن برای‌او آوردند وتمام آنرا میان مردم‌مدینه تقسیم کرد، بعلاوه سی‌میلیون درهم ازمالیات عراق باخودبرده بااهل مکه ومردم مدینه بخشود. ویك صدو پنجاه‌هزارجامه‌بآنان‌خلعت دادومسجدحضرت‌رسول‌راوسعت‌داد وپانصد قراول ویساول ازخاندان انصار انتخاب کرده وباخودبعراق آوردواملاك‌بسیاری‌بآنان‌تیول داد و نیزفرمان داد نهری بنام(صله)در اراضی واسط کندند تامزارعی از آن مشروب گردد ومحصول آن املاك تازه راوقف مخارج حرمین نمود. جانشینان مهدی نیز مانند وی نسبت بحرمین اکرام واحترام فراوان مبذول میداشتند وهروقت که به‌حج میرفتندویابرای‌فرزندان‌خود بیعت‌میخواستندهدایای‌بسیارتقدیم حرمین کرده‌بمردم مکه و مدینه احسان فراوان مینمودند.

چنانکه درسال ۱۸٦ هرون بادو پسر خودامین ومأمون بحج‌رفت‌و سه مرتبه بنام خود و دوفرزندش باهل مدینه بذل وبخشش کرد. وباهل مکه نیزاحسان‌بسیار نمود بقسمی که بخشش‌های وی بیك میلیون وپنجاه هزار دینار بالغ شد. سپس دو فرمان ولایت‌عهد یکی بنام امین و دیگر بنام مأمون نگاشته در حرم‌کعبه نهادو از آن پس مخارج‌حرمین جزء بودجهٔ دولت درآمد. وخلفای عباسی متوجه‌اعراب‌شده باآنان مدارا و ملایمت میکردند .چون نیرومندی اعراب را یکی از موجبات بقای سلطنت خودمیدانستندودرعین‌حال‌نمی‌توانستند ازایرانیان‌چشم بپوشندچه که‌وزیران ومشیران‌آنان ایرانی بودندودر نتیجهٔ این جریان روز بروز رقابت عرب‌وعجم‌فزونی می‌یافت تابالاخره میان امین ومأمون اختلاف‌در گرفت وچون مادر مأمون ایرانی واهل خراسان بودازخراسانیان که‌دائی‌های‌اومحسوب‌میشدندکمك گرفت‌وسپاهیان عرب بطرف امین‌رفتند، زیرا مادر امین هاشمیه(زبیده‌دخترعموی‌هرون)وعرب بود. خلاصه اینکه میان دولشکر عرب‌وعجم جنگ‌شروع‌شد وایرانیان بعربهاپیروز گشته

مأمون بخلافت رسیدو طبعاً نفوذ و قدرت ایرانیان فزونی یافت . عربهااز اینو قایع بخشم آمده از گوشه‌و کنار بمخالفت مأمون برخاستندتامگر اوراخلع کرده‌دیگری را خلیفه‌سازند . مأمون‌طبعاً ازاین جریانات آگاه میشدو بیش‌ازپیش‌در تحقیر و کنار ساختن اعراب میکوشید تا موقعی مأمون بشام آمد و یکی ازاعراب ویرا درتحقیر اعراب ملامت نموده گفت‌ای خلیفه عربهای شام را نیز مانند عجم‌های خراسان بنواز مأمون درپاسخ چنین اظهارداشت :

«بخدا سوگند بگزافه گفتی چه اگر من قبیلهٔ قیس را از اسب بزیر آوردم برای آن بودکه می‌دانستم اگربمانند یك درهم در خزانهٔ من باقی نمیگذارند واما مردم یمن نه آنان مرا دوست دارند و نه من آنها رادوست دارم بزرگان‌قبیلهٔ قضاعه نیزدرانتظارسفیانی‌هستند تابدو پیوندند وازموقعی که‌خداوند پیغمبرخودرا ازقبیلهٔ مضر برانگیخت قبیلهٔ ربیعه برخدای‌خود خشمناك شده‌اند» .

وچون در سال ۲۱۸ معتصم‌خلیفه شد ترکان و فرغانیان را تربیت‌کرده مقرب درگاه ساخت و اعراب را بیش ازپیش خوار وزبون نمودو دست آنان بکلی از کارهاکوتاه‌شده نزد دولتیان‌ناچیزو حقیرشدند.حتی امارت‌مصر که‌تاآنزمان بدست عربها بود تدریجاً از اعراب سلب‌شدو آخرین‌والی‌عرب‌مصر عنبسة‌بن‌اسحق‌میباشدکه درسال ۲۳۸ واپسین والی عرب آنکشور بود .معتصم برای‌اینکه کاملااز اعراب دور شود شهر بغداد را رهاکرده،شهر تازه‌ای‌بنام سامرا،بناکردوسپاهیان خودرا بدانجا انتقال‌داد. درهمان اوقات پاره‌ای ازامیران عرب از معتصم اجازه حج‌رفتن خواستند وچون معتصم از مسافرت آنان بحجاز بیمناك بودلذا در شهر سامرا مقدماتی شبیه کعبه ومنی وعرفات ایجادکرد وامیران راکه میخواستند بمکه بروند فرمان داد در همان‌نقاط‌اعمال حج بجاآرندوباین ترتیب‌نام عرب بیش ازپیش‌پست گشت، چنانکه درامثال آنزمان چنین مشهورشدکه عرب مانند سگ است لقمهٔ نانی جلویش بینداز ومغزش‌را بکوب‌ویااین‌مثل که‌میگفتندتاپیغمبری‌مانندمحمد(ص)نباشدوسبب‌پیروزی اعراب نگردد یك عرب در دنیا بخودی خود رستگار نمی‌گردد وزیران و بزرگان لشکری وکشوری عموماً غیرعرب(ایرانی، ترك، دیلم و غیره) بودند و خلفاء توجهی

باعراب نکرده باپول وشمشیر برقدرت خود میافزودند .

عربهاهم آشکارا برضد این‌جریانات اعتراض داشتند وهرکس بایرانیان‌ومانند آنان (ترك ودیلم وغیره) اظهارمحبت میکرد مورد کینه و حملهٔ اعراب واقع میشد اگرچه خود خلیفه بود ، چنانکه پس ازمرگ معتصم و جلوس برادرش واثق دعبل خزاعی شاعرنامی آنزمان‌که درصمیره اقامت‌داشت راجع بمرگ آن خلیفه وآمدن این خلیفه اشعاری سرود ودرجلد اول‌کتاب نیز بمناسبتی آنرا ذکر نمودیم و اینك ترجمهٔ پاره‌ای ازآن اشعار :

« سپاس خدایراکه برای مردن اهل بدعت عزادارنیستیم و صبرشکیبائی لازم نداریم .

نه ازمردن‌آن خلیفه‌کسی غم خورد و نه ازآمدن این‌خلیفه‌کسی شادگشت.»

خلاصه اینکه جامعهٔ اسلامی درزمان خلفای راشدین کاملا عربی بود وهدفی جزانتشار دیانت اسلام نداشت واین هدف را ازآنرو با صمیمیت تعقیب میکردندکه برسالت حضرت رسول‌اکرم حقیقتاً مؤمن بودند و دعوت باسلام را امرمحکم خدای تعالی میدانستند ولی درزمان امویان اگرچه جامعهٔ اسلام بعربیت سابق استوارماند ولی حکومت دینی و خلافت مذهبی بسلطنت سیاسی استبدادی تبدیل یافت و هدف اصلی‌جمع‌آوری مال‌بود ودرزمان عباسیان جامعهٔ عربیت ازبین رفت وخلفای‌عباسی برای بدست آوردن مال بملازمان ومأمورین غیر عرب متوجه شدند و آنانرا مقرب ساخته بکارها گماشتند وعلاوه براین باغیرعرب مزاوجت‌کردند ودرنتیجه خلفائی‌از عباسیان پدیدآمدکه ازطرف مادر عرب نبودند . ملل‌غیرعرب (ترك ، فارس ، دیلمی فرغانی ، سندی وغیره) برای تحصیل مقام وقدرت ونفوذ (چنانکه‌خواهیم‌شرح‌داد) بنای مسابقه راگزارده بجان یکدیگرافتادند .

ثروت عباسیان

در دورهٔ نخست

اکنون باصل موضوع میرسیم ، زیرا ثروت دولت اسلام تا آنزمان بحدکمال نرسیده بود واساس گفتگوی ما مربوط بهمین دوره میباشد. بایددانست که ثروت هردولتی عبارت ازمقدار مالی است که پس ازوضع مخارج باقی میماند وگرنه‌فزونی‌درآمد، ثروت حساب نمیشود. چه‌که‌ممکن است هزینه‌بیش ازدرآمد باشد وچیزی برای دولت باقی نماند، با اینوصف میگوئیم که عباسیان در دورهٔ نخستین ثروت بسیاری بهم رساندند و اگرچه میزان درآمد وهزینهٔ عباسی درزمان پنج خلیفهٔ‌اول‌آن دوره بدست نیامده ولی میزان ثروت‌آنان ازاموالیکه ذخیره نموده بودندآشکارمیگردد. واما علت معلوم نبودن‌میزان درآمد و هزینهٔ دوران آن پنج خلیفه این است که بواسطهٔ کشمکش امین ومأمون (پسران هرون) تمام دفاتر وصورتحسابهای دولتی طعمهٔ حریق گشت همانطور که در واقعهٔ جماجم سال ۸۲ هجری اوراق واسناد بنی‌امیه آتش گرفت .

ثروت در اوایل دورهٔ عباسی

اولین خلیفهٔ عباسی ابوالعباس سفاح است که از۱۳۲ـ۱۳۶ مدت چهارسال فرمانروا بود ، وتمام آن مدت را درمیدان جنگ گذرانیده ثروتی نیندوخت وپس‌ازمرگش درجامه‌خانهٔ وی، نه‌جبه، چهارپیراهن ، پنج شلوار، چهارطیلسان ، سه‌بالاپوش یافتند . پس‌از سفاح منصور از۱۳۶تا۱۵۸ مدت ۲۲ سال خلافت کرد . وی مرد باحزم واحتیاطی‌بود وبرای مبارزه باحوادث واتفاقات (نه ازروی لئامت) اموال فراوان گرد آورد وپس‌از مرگش ششصد میلیون درهم وچهارده میلیون دینار در خزانه یافتند و اگر بحساب آنروز هردیناری را پانزده درهم حساب‌کنیم ذخیرهٔ منصور هشتصدوده میلیون‌درهم بوده است (هردرهم مساوی بایك فرانك فرانسه است) . منصور هنگام مردن‌بفرزند خود مهدی چنین وصیت‌نموده گفت: بقدری برای تومال ذخیره کرده‌ام که اگرده‌سال

تمام مالیات وصول نشود هزینهٔ لشکری و کشوری و مقرری اولاد پیغمبر و مصارف مرزی ازاین اموال پرداخت خواهدشد، این اموال را بخوبی نگاهدار چه تاخزانه معمورو پرپول باشد تومحترم و گرامی خواهی بود.»

همین سفارش ووصیت منصور به پسر میرساند که وی مردی با فکر و تدبیر بوده وپیوسته فکر روزهای سخت و پیش آمد ها را داشته است. بطور کلی تمام عملیات منصور بر خردمندی و هوشیاری او گواه میدهد ودر واقع سلطنت عباسیان با تدبیر و نقشه ومبارزات منصور استقرار یافت چه که وی برای سرکوبی مخالفان جنگهای سخت کرد و مبالغ هنگفت مصرف نمود. ازآنجمله در سال ١٥٤ ششصدو سی میلیون درهم درجنگ باخوارج افریقیه خرج کرد وازهمین یك رقم بایدبمصارف عظیم سایر جنگهای وی پی ببریم. چه که وی غالب اوقات خودرا بجنگ بامخالفان اشتغال داشته است. منصورعلاوه برمصارف جنگی مبالغ گزافی بکسان و نزدیکان خویش بخشش میکرد وچنانکه درظرف یك روز ده میلیون درهم میان خویشاوندان خود پخش نمود. تنها برای ساختمان بغداد ٤٨٣٣٠٠٠ درهم مصرف کرد و البته این مبلغ غیر ازمبالغ دیگری است که صرف آبیاری و ساختن پلها وسدها شده‌است با این محاسبه میتوان بخوبی پذیرفت که در زمان منصور هزارمیلیون (یك میلیارد) درهم بخزانه رسیده بوده است وهر گاه آن مبلغ را به‌بیست ودو(سالهای حکمرانی منصور)تقسیم کنیم بطور متوسط سالی ٤٥ میلیون درهم میشود وعلاوه‌براین‌مالیاتهای معمولی البته منصورمبالغی هم ازدارائی‌عاملان پس‌ازعزل‌آنان بنام استخراج‌برداشت میکرد. منصور اموالی راکه بآن عنوان ازعمال خود میگرفت جدا جدا درخزانهٔ مخصوص میگذارد و آن خزانه را بیت‌المال مظالم مینامید. اما همینکه اجلش نزدیك شد بپسرش مهدی گفت اموالی که باینطریق از عمال گرفته و جمع نموده‌ام پس‌از مرگ من بآنان بازگردان تاتو درنزد آنان محبوب ومحترم باشی. مهدی هم به وصیت پدرعمل کرد و اموال را بصاحبانش پس‌داد، شاید تصور شود قسمت عمدهٔ ثروت منصور ازاموال امویان بوده چه‌که آنان نیزثروت بسیاری بهم زده بودند. اما این تصوراشتباه است، چه‌که منصورثروت بنی‌امیه را درخزانهٔ مخصوصی جمع کرده

وآنرا خزانهٔ اموال خانوادهٔ لعنت میخواند . با این‌همه ثروت منصور دربرابر ثروت هرون ناچیز واندك مینمود چه‌که پس‌ازمرگ هرون نهصدمیلیون وکسری درهم در خزانهٔ وی یافتند درصورتیکه وی مانند منصور بیست ودوسال خلافت کرد وبواسطهٔ جود وسخائی که داشت مبالغ زیادی‌درایام خلافت بذل وبخشش نمود، معذالك نهصد میلیون موجودی او بود ، ممکن است این توهم پیش آید که ثروت هنگفت هرون باقیماندهٔ ثروت مهدی و هادی میباشد در صورتیکه چنان نبوده است . زیرا مهدی بواسطهٔ بلندهمتی‌ودست ودل بازی که‌داشت تمام موجودی خودرا مصرف کرد وهادی نیزبیش ازیکسال واندی خلیفه نبود . مهدی از۱۵۸ـ۱٦۹ خلافت کرد و آنچه را درآنمدت گرد آورد بضمیمهٔ موجودی پدر خود منصور بذل و بخشش کرد . مثلا عبدالله‌بن مالك را در یکموقع چهارصد بار استر درهم بخشید و با این جود وکرم طبعاً چیزی درخزانهٔ آن خلیفه‌باقی نمانده بود که‌برشید برسد و آنچه ازرشیدباقی مانده بود قطعاً عمل کرد خود او بوده است . نکتهٔ دیگراینکه اگرچه مدت‌خلافت هرون و منصور یکسان بوده ولی منصور مانند هرون بذل و بخشش نداشته است همینکه بخل منصور و بذل و بخشش هرون بامیزان موجودی هردو مورد دقت‌واقع شود معلوم میگردد که در آمد زمان هرون خیلی زیادتر از در آمددورهٔ‌منصورمی‌باشد واز نتایج جود وسخای هرون یکی میزان درآمد واموال‌واملاك برمکیان‌است که در نتیجهٔ سخا وتمندی هرون دارای آنهمه ثروت ومال شدند .

پس‌ازمرگ هرون امین ومأمون‌پسران‌وی‌بایکدیگر جنگیدند ، امین‌دربغداد بود ومادرش زبیده‌خزانه هرون‌را باختیار وی گذاشت جنگ امین ومأمون چندسال ادامه یافت امین در ظرف آنمدت قسمتی از اموال را بمصرف جنگ رسانید وقسمت دیگررا میان خواجه سرایان وکنیزکان و ندیمان و ملازمان خود تقسیم نمود . چه که وی تمام اوقات خود را بعیش و عشرت میگذراند و از دیدار و ملاقات برادران واقوام‌کناره میگرفت . اما مأمون درخراسان اقامت داشت وبالاخره در۱۹۸ هجری امین کشته شد وتمام ممالك اسلامی بتصرف مأمون در آمدوالبته خراسانیان بیش‌از پیش اقتدار ونفوذ یافتند چه باکمك آنان مأمون بر امین غلبه کرد . خلاصه آنکه

پس از استقرار امنیت مأمون بترجمهٔ کتابهای علمی و نقل وانتقال علوم‌وفنون‌ازدیگر زبانها بزبان عربی پرداخت وشرح این‌مطالب درجلدآخر کتاب که به‌علوم و ادبیات اختصاص داده‌شده خواهدآمد.

دردورهٔ خلافت مأمون ثروت دولت افزون گشت چه‌بواسطهٔ پایان‌جنگ‌های داخلی و استقرار امنیت مردم بزراعت وتجارت پرداختند. مدت خلافت‌مأمون مانند مدت خلافت پدرش هرون و جدش منصور بیست و دو سال شد اما میزان موجودی خزانهٔ مأمون‌درهنگام مرگ معلوم نیست وشاید این‌موضوع هم مثل سایرمطالب‌از میان رفته است چه‌که‌تاریخ نویسان آن‌ایام باینگونه مطالب اهمیت نمیدادند.

بهرحال اندوختن مال پس ازخلفای راشدین(حتی‌در زمان عثمان . مترجم) میان فرمانروایان اسلام معمول بوده است واز قرار مذکور عبدالرحمن‌ناصر خلیفهٔ اموی‌که از ۳۰۰ تا ۳۵۰ دراندلس حکمروا بود تاسال ۳۴۰ مبلغ بیست‌میلیون‌دینار پس‌انداز داشت، در صورتیکه مالیات اندلس در زمان آن خلیفه بقرار زیر بوده است:

۱ ــ مالیات معمولی	۵۴۸۰۰۰۰ دینار
۲ ــ مالیات بازار وخالصه	۷۶۵۰۰۰ دینار
جمع کل	۶۲۴۵۰۰۰ دینار

علاوه براین درآمدها ناصرمبالغ زیادی ازبابت خمس غنایم نیزمیگرفت‌وفقط یك سوم کلیهٔدرآمد خودرا بمصرف سپاهیان میرسانید ابن‌خلدون‌میگوید: «پس‌از مرگ ناصرپنج‌هزارمیلیون‌دینار درخزانهٔوی موجودبود. گرچه‌این‌مبلغ‌بسیار گزاف مینماید اما ابن‌خلدون علاوه برآنکه مبلغ مزبور را برقم ذکر نموده از روی وزن نیز تأکید میکند ومقدارآنرا پانصد قنطار مینویسد .ودرهرحال‌اظهارچنین‌موضوع مبالغه‌آمیزی‌ازفیلسوفی مثل‌ابن خلدون دور ازرسم وعادت‌معمول‌بنظر میآیدودلیل برگزافه گوئی ابن‌خلدون آنکه ابن‌حوقل ازنویسندگان معاصر آن‌خلیفه میگوید: همینکه ناصر مرد وپسرش حکم‌بخلافت رسید مقداری ازاموال ودارائی‌بزرگان را مصادره‌کرده بخزانه فرستاد و مجموع موجودی پدراوباآنچه‌که‌خود حکم مصادره

کرده بود بچهل میلیون دینار بالغ میشد و بنا بگفتهٔ ابن‌حرقل آن مبلغ (چهل میلیون دینار) بسیار زیاد بوده و هیچ دولتی در آنزمان چنین موجودی مهمی نداشته است . و این گفته ابن‌حرقل از آن‌است که در آن ایام دولت عباسی رو با نحطاط گذارده بود و خلفا وامرای عباسی برای بدست آوردن مال کشمکش داشته اموال یکدیگر را مصادره مینمودند .

بهرحال درزمان مأمون بیش ازهرموقع دیگر موجودی نقدی خزانهٔ دولتی پس از وضع مخارج افزون گشت ، بقسمی که پیش از آن موجودی نقدی خزانه دولتهای اسلامی وغیر اسلامی بآن‌میزان نرسیده بود . ومقدار این مالیات‌های هنگفت را از مقدمه ابن خلدون نقل میکنیم که او آنرا ازدفاتر دولتی نقل کرده‌است‌وقدیمی ترین صورت حسابی است که از دولت‌های اسلامی بدست ما رسیده است و سپس دوصورت حساب دیگر مینگاریم که یکی‌از قدامةبن جعفر ودیگری ازابن‌خردادبه میباشد و تاریخ هیچیك از این صورت حسابها ازاواسط قرن سوم هجری تجاوز نمیکند واینك هر سه صورت را مینگاریم وبا یکدیگر مقایسه‌میکنیم‌تامیزان‌ثروت معلوم گردد .

امالازم میدانیم که پیش از درج آن صورت ها مختصری از اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام را در زمان مأمون بنگاریم تا تناسب شهرستانها نسبت بیکدیگر وتناسب آنان با پای‌تخت عباسیان (بغداد) معلوم گردد .

اوضاع جغرافیائی مملکت اسلام

درزمان مأمون

حدود . از طرف مشرق هندوستان و کمی ازچین و خلیج فارس ، از مغرب به مملکت روم و باصطلاح امروز دریای سیاه ، آسیای صغیر ، مدیترانه ، روسیه وبلغارستان. ازشمال بلادسریر، خزر، لان (درآسیا) جبال‌پیرنه(دراروپا) وباصطلاح امروز سیبریه ، دریای خزر ، مدیترانه ـ از جنوب خلیج فارس و ممالك مجاور مصر و نوبه .

مساحت این مملکت وعدهٔ نفوس آن در جلد اول این کتاب ذکر شده است . مملکت اسلام بچند ایالت (استان) تقسیم میشده و مساحت آن ایالت ها و روابط ونسبت آن ایالات بایکدیگر بحسب‌زمان وحکومت‌ها تغییرمیکرده‌است‌وشرح ذیل عبارت از وضع‌جغرافیائی‌مملکت‌اسلام‌درزمان‌مأمون است که ازکتب جغرافیائی آن زمان بخصوص تألیفات استخری‌وابن حوقل نقل شده است .

مملکت مزبور به‌بیست اقلیم(استان)شرقی‌وهفت اقلیم‌غربی تقسیم میشده . از اینقرار :

هفت اقلیم یا مملکت و استان‌غربی :

دیار عرب(عربستان) جزایر ونواحی خلیج‌فارس ، دیار مغرب(ممالك شمالی افریقا)، مصر ، شام ، جزایرمدیترانه وسواحل آن‌جزیره .

بیست اقلیم شرقی :

عراق ، خوزستان(اهواز)، فارس،کرمان،مکران، وبلادجبل(عراق‌عجم)، دیلم (گیلان) طبرستان (مازندران) ، جرجان (گرگان) ، قومس(سمنان و دامغان) ،

طوران (۱) سند ، آذربایجان ، بلاد آران(قسمتی از قفقاز) ، خراسان ، سیستان ، ماوراء النهر(آنطرف رود جیحون)خوارزم .

و اینك مختصری راجع بآن ممالك .

عربستان . یاجزیرةالعرب کهازجنوب بخلیج فارس و آبادان میپیوندد ورود دجله در آنجا بدریا میریزد وبحرین نیز جزء آنست(۲)و ازآنجا بعمان محدودمیشود و از کرانه مهره وحضر موت و عدن گذشته بسواحل یمن وجده میرسد .آنگاه ازمدین گذشته تا ایله منتهیمیگردد وهر گاه نامخلیج فارس برده میشودمنظور آبهائی است که بلاد عرب را احاطه کرده است و آنقسمت که ازباب‌المندب تاایله امتداددارد به دریای قرمز یاقلزم مشهور است .واما حدودخشکی آن ازشمال‌غربی بشام‌وفلسطین امتداد مییابد وبخط منحنی ازایله تابحرالمیت (درياچه‌بدبو)، شراة، بلقاء ، اذرعات ، سلمیه ، خناصره‌ممتدشده بفراتمیرسد.وازورقه بقرقیسیاورحبه گذشته بکوفه وبطایح وواسط رسیده تاآبادان می آید :

اما تقسیمات دیار عرب چنین است :

۱ ـ حجاز مشتمل برمکه وطایف ومدینه ویمامه و توابع آن .

۲ ـ نجد ، حجاز که بهبحرین میرسد .

۳ ـ عراق وجزیره وشام‌و یمن (تهامه‌و نجدیمن‌و عمان و مهره و حضر موت وبلاد صنعاء و عدن و توابع یمن نیز جزء این قسمت است) .

بحر فارس،خلیج فارس مقصود از خلیج فارس درجغرافی اسلام آنقسمت از آبهائی استکه برممالك عرب‌نشین احاطه دارد وازمصب‌روددجله درعراق آغازمی گردد وبایله‌میرسد ، سپس خلیج فارس، دریای عرب ، خلیج عدن ، دریای قرمز ، خلیج عقبه نیز جزء آن است وشرح آنقسمت‌ها فعلا موردبحث‌نیست

۱ــ مقصود ازطوران خاك بلوچستان میباشدکه فعلاقسمتی ازآن جزء ایران وقسمت بیشترش‌جزء پاکستان است . مترجم .

۲ ــ تاظهوراسلام بحرین‌وقسمت‌عمدهٔ عربستان (یمن‌وغیره)جزءامپراطوری ایران‌بوده‌و اندکی‌بس ازخلافت‌مأمون درزمان‌آل‌بویه فارس ومتعلقات‌آن‌ازجمله بحرین‌مجدداً بایران‌برگشت‌واکنون‌نیز جزایر بحرین بموجب مدارك واسناد مهم تاریخی جزء لاینفك ایران میباشد .مترجم .

دیار مغرب دراصطلاح جغرافی نویسان اسلام عبارت از سواحل افریقای شمالی واقع در حدود غربی مصر است و مشتمل برچهار قسمت میباشد :

۱ ـ برقه ۲ ـ افریقیه یا تونس ۳ ـ تاهرت یاالجزایر ٤ ـ طنجه، سوس، زویله یا مراکش واینك تفصیل مختصر هریك از آن :

برقه شهری است که درسرزمین هموار حاصلخیز واقع شده و درصحاری آن طوایف بربر اقامت دارند. طرابلس غرب واقع میان برقه وافریقیه ازسنگ بناشده است سپس مهدیه و آنگاه تونس که شهر بزرگ وپرنعمتی است.

آنگاه قیروان بزرگترین شهر واقع درقسمت خشکی میباشدوپایتخت ومرکز تونس است. تاهرت که کرسی نشین آن تاهرت وسایر شهرهای آن سجلماسه که از صحرا دورتر واقع شده است.

جغرافی نویسان اسلام اندلس رانیز جزء بلاد مغرب محسوب میدارندچه که در موقع فتح اندلس آن کشور تابع دیار مغرب بوده است. بهرحال اندلس یااسپانی کشور بزرگی است که پایتخت آن قرطبه است وحدود آن نیز مشهور میباشد. ازشهرهای مهم آن: جیان، طلیطله، سر قسطه، لارده ، وادی الحجاره ، ترجاله، قوریه ، مارده ، باجه ، غافق، لبله، قرمونه، استجه، ریه است. وبنادر آن شنترین، مالقه و جبل طارق وغیره میباشد .

مصر . حدود سابق آن مانند حدود امروزی است ولی درآنزمان بجه ـ نوبه تا دریـای قرمز عقبه نیز جزء مصر محسوب میشده است .

شام . که آنرا سوریه می گفتند وبه هفت قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ ـ اردوگاه فلسطین ۲ ـ اردوگاه اردن ۳ ـ اردوگاه حمص ٤ ـ اردوگاه دمشق ۵ ـ اردوگاه قنسرین ٦ ـ کرسی نشین ها (عواصم) ۷ ـ شهرهای سرحدی (ثغور).

اردوگاه فلسطین اولین اردوگاه شام میباشد، ازطرف مغرب بمصر ورفح محدود میشود. ازطرف شمال به «لجون» مشتمل بریافا ـ اریحا ـ بیت لحم ـ غزه ـ شراة ـ بحر المیت (دریاچه بدبو) گوربیسان ـ نابلس منتهی میگردد . شهرهای عمدهٔ آن رمله که حاکم نشین فلسطین بوده سپس اورشلیم یا بیت المقدس است .

اردوگاه دمشق : شهرعمده‌اش دمشق بزرگترین شهرهای شام ومشهوراست .
اردوگاه حمص . کرسی‌نشین آن‌حمص ، ازشهرهای مشهور می‌باشد . سپس انطرطوس ، مسلمیه واقع در بادیه ، شیزر ، جاه ، که آنموقع از شهرهای کوچك شام بودند .

اردوگاه قنسرین ، حاکم نشین آن حلب که تاکنون بشهرت خود باقی است وچون درسرراه عراق و شهرهای سرحدی واقع شده بسیار مهم بوده است . قنسرین ومعرةالنعمان(۱) ازشهرهای کوچك این اردوگاه میباشد مقصود از عواصم یاکرسی‌نشین‌ها قسمت بالای شام آنطرف حلب بوده وتا اسکندرونه(۲) امتدادمی‌یافته‌است، شهرعمدهٔ آن انطاکیه‌که پس از دمشق از شهرهای باصفای شام بشمار می‌آید و در زمان رومیان حاکم نشین شامات بوده است . اصطخری میگوید : انطاکیه باروی عظیمی داشته بقسمی‌که یك‌سوار بایستی دوروز راه بپیماید تا اطراف آن باروراطی کند . دیگراز شهرهای عواصم یکی باش درکنار فرات ودیگر بینج ودرصحرای شام واقع است .

اما ثغوریاشهرهای مرزی پشت عواصم واقع شده بود تاکوه هـای طورس در آسیای صغیر امتداد می‌یافت وازشهرهـای مهم آن سمیساط در کنار فرات ، ملطیه بزرگترین‌شهرمرزی وحصن منصور ، حدث ، مرعش ، زبطره، هارونیه، مصیصه، اذنه، طرطوس میباشد .

پاره‌ای از جغرافی نویسان اسلام ثغور وعواصم را یکجا عواصم میخواندند وچون منظورآنان ازثغور شهرهای مرزی است لذاآنرا بدوقسمت‌تقسیم کرده، ثغور

۱ـ معرةالنعمان موطن‌ابوالعلاء معری است . ابوالعلاء فیلسوف بزرگ‌عرب و اسلام درسال ۳۶۳ هجری در معره دنیا آمد و درسال ٤٤٩ در همانجا درگذشته بخاك رفت ، مهمترین تألیفات او سقطالزند ـ لزومیات ورسالات‌الغفران میباشد . وی از فلاسفهٔ متشائم (بدبین) وبقول فرنگی‌ها Pessimist محسوب میشد. مترجم

۲ـ اسکندرونه‌که اکنون ترکهاآنرا هاتای‌میگویند ازبنادرمشهورشام درکنارمدیترانه وتا۱۹۱۸ جزء امپراطوری عثمانی بود سپس بسوریه ملحق شد و موقعیکه فرانسه ازطرف سازمان ملل قیم سوریه بود بندر مزبوررا درژوئن ۱۹۳۹ به‌ترکیه بخشید وفعلا جزء ترکیه میباشد وقریب‌سیصد هزارجمعیت دارد وازآن عده قریب چهل‌درصد ترك وبقیه عرب وارمنی وغیره میباشند . مترجم

امی (شهرهای مرزی شام) ثغور جزریه (شهرهای مرزی جزیرة العراق میگفتند.)

دریای مدیترانه مقصود جزایر واقع در آن دریا بوده که مسلمانان آنرا گشودند واکنون جزء موضوع ما نمیباشد.



ملک حسین پادشاه سابق حجاز ازفرزندان حضرت امام حسن علیه السلام

جزیره ـ قسمت شمالی بین النهرین (اراضی میان دجله وفرات) را جزیره سمت جنوبی آنرا عراق میگفتند. بکریت واقع درکنار دجله و انبار یا (هیت)

واقع در کنارفرات میان این دوقسمت قرارداشته است .

پاره‌ای جغرافی نویسان شهرهای واقع در آنطرف دجله وفرات رانیزجزء جزیره قرارمیدهند ودرهرحال جزیره ازطرف شمال محدود است بمیافارقین و توابـع آن ازطرف مغرب برود فرات تا نزدیکی ملطیه ، ازطرف جنوب بشهرهیت در کنار فرات وتکریت در کرانهٔ دجله وازجنوب غربی بصحرای جزیره وازشرق بجبال و آذربایجان منتهی میشود .

جزیره مانند عراق شهرحاصل خیز پر نعمتی است ، مشهورترین شهرهای آن موصل در کرانهٔ غربی دجله سنجار دروسط صحرا (دردیارسبله) بواسطهٔ نخلستانهای ممتاز معروف میباشد. نصیبین باصفاترین شهرهای جزیره میباشد . دارا شهر کوچکی میباشد رأس‌عین درزمین هموار دردیار مصر واقع شده . آمد درقسمت بالای دجله جزیرهٔ ابن عمردر کنار دجله ـ رقه ـ قرقیسیا ـ حدیثه ـ هیت در کرانهٔ فرات ـ حران شهرصابئی‌ها(صبی‌ها)(۱) دروسط جزیره واقع است . رها درزمان سریانی‌ها مدارس عالی ودانشمندان نامی داشته است . سروج شهر حاصلخیزی است و تاکستانهـای فراوان دارد .

قبیلهٔ ربیعه درصحراهای خرم وسرسبز شمال شرقی و قبیلهٔ مضر در قسمتهای حاصلخیز جنوب غربی اقامت دارند وقبل از اسلام نیز درهمان نواحی بوده‌اند، هر دوقبیله بگله‌داری وتربیت اسب وشتر مشهورند وبحال شهری وایلاتی در ده و شهر وصحرا زندگی میکنند . تکریت کـه بیشتر مردم آن مسیحی هستند آخرین شهر جزیره واقع در کنار دجله است.

عراق . عبارت ازقسمت جنوبی بین‌النهرین و توابع آن است و ازتکریت در کناردجله بطورشمالی ـ جنوبی تا آبادان میرسد تا قسمت غربی شرقی آن ازقادسیه (کوفه) تاحلوان امتداد می‌یابد واما محیط آن اگر تکریت رامبدأ قراردهیم ازمشرق بشهرزور وازجنوب شرقی بحلوان وسیروان وصمیرة وحدود شوش تاآبادان میرسد

۱ـ صبی‌ها یا صابئین که اکنون نیزدرعراق وخوزستان اقامت دارند بقول مشهور ازپیروان یحیای معمدان هستند ومانندیهود انتظار ظهورمسیح رامیکشند. مترجم

آنگاه بطرف بصره متمایل میشود ، از آنجا بطرف شمال غربی به بادیه وسواد بصره و بطائح (۱) تاکوفه میرسد ، سپس ازشهرانبار در کنار فرات میگذرد و از شمال به تکریت میرسد وقسمت واقع میان دجله وفرات راسواد میگویند .

حدودی که گفته شد مربوط بدوران تمدن اسلام بود والبته باحدود فعلی عراق اختلاف دارد ، بخصوص که مجرای رودها تغییریافته است و درهرحال بزودی مفصلا دراین باره صحبت میداریم . مشهور ترین شهر هـای عراق بغداد است که در دورهٔ باعظمت تمدن اسلام پایتخت کل ممالك مسلمانان بوده . وبدست منصور عباسی احداث شد . بصره ازشهرهای عربی واسلامی است که درزمان عمر بناشد . بصره بطایحی دارد که دربارهٔ آن صحبت میداریم . واسط نیز ازشهرهای عربی است وحجاج آنرادر وسط سوادبنا نهاد . کوفه در کرانهٔ غربی فرات از شهرهای عربی میباشد . دیگراز شهرهای عراق نهروان درمشرق دجله کنار نهری بهمین اسم بوده که اکنون خشك شده است حلوان در انتهای حدود شرقی عراق شهر بزرگی درنزدیکی جبل (عراق عجم) قرار داشته است . دیگرحیره نزدیك کوفه وابله نزدیك بصره است .

خوزستان . واقع در قسمت شرقی عراق میان فارس وعراق از طرف شمال بعراق عجم (جبال) ازمشرق بفارس و اصفهان و ازطرف مغرب بعراق عرب و ازجنوب به خلیج فارس محدود است . شهر بزرگ آن اهواز است و گاه هم تمام خوزستان را بدان مناسبت اهوازمیگویند وبچندین شهرستان تقسیم میشود ازاینقرار :

شهرستان اهواز ، گندی شاهپور ، شوش ، شوشتر ، رامهرمز ، سرق ، عسکر - مکرم و هریك از آن شهرستانها کرسی بهمان اسم دارد .

فارس . ازطرف مشرق بکرمان ، مغرب به خوزستان ، شمال به اصفهان و دشت خراسان و جنوب و جنوب غربی بخلیج فـارس محدود میباشد . این استان بـه پنج شهرستان تقسیم میشود که بزرگترین آن شهرستان استخر و کرسی آن استخرمیباشد سپس شهرستان اردشیرخوره که حاکم نشین آن گور میباشد. شهرشیراز بزرگترین شهرفارس دراین شهرستان است . امیر فارس دراین شهر اقامت میکرده دفاتر دولتی

۱ــ بطائح جمع بطیحه بمعنای مرداب و باتلاق میباشد . مترجم

در آنجا بوده‌است. دیگر شهرستان داراب گرد وشهرستان بهبهان (ارگان) کرسی آن‌شهر ارگان(بهبهان) میباشدوشهرستان شاهپورحاکم‌نشین آن کازرون کوچکترین شهرستان فارس است. بیش از صدایل کرد در صحاری وچراگاه های فارس اقامت دارندو محل‌اقامت آنانرارسوم میگویند ومجموع آنان بیش‌از پانصد هزار خانوار میباشند که‌مانند عربهاتابستان‌و زمستان ازمحل خودکوچ میکنند. (ییلاق‌وقشلاق میروند) وگاه دریك خانواده ده‌مرد یافت میشود که بعضی از آنان مزدورو بعضی چوپان وبقیه صاحب گله هستندو اگر معدل مردان‌هر خانواده‌ای راپنج نفر حساب کنیم جمعیت مردان‌ایل‌دومیلیون ونیم‌میشود باافزایش شمارهٔ زنان‌و کودکان بهمان تناسب مجموع آنان بیش‌از ده‌میلیون میگردد.

کرمان . واقع درمغرب‌فارس ومشرق‌مکران‌وسجستان (سیستان) ازطرف شمال بصحاری خراسان. واز جنوب به‌خلیج فارس محدود است. مساحت‌این‌استان از فارس بیشتر است. مشهور ترین شهر های آن سیر جان، بم، جیرفت و هرمز میباشد.

مکران . در مشرق کرمان واقع شده است ـ طوران‌وقسمتی از سند نیزدر مشرق مکران میباشد. از طرف شمال به‌سیستان وهند، از طرف‌جنوب‌بخلیج فارس محدود است. این استان ازکرمان بزرگتر است شهرهای نامی آن تیز، کیز، درك، رسك است.

طوران . از فارس کوچکتر است، در مغرب مکران و شمال شرقی سند واز جنوب‌بخلیج فارس محدود میباشد. مشهور ترین شهرهای آن‌محالی، کیز کانان، قصدار است.

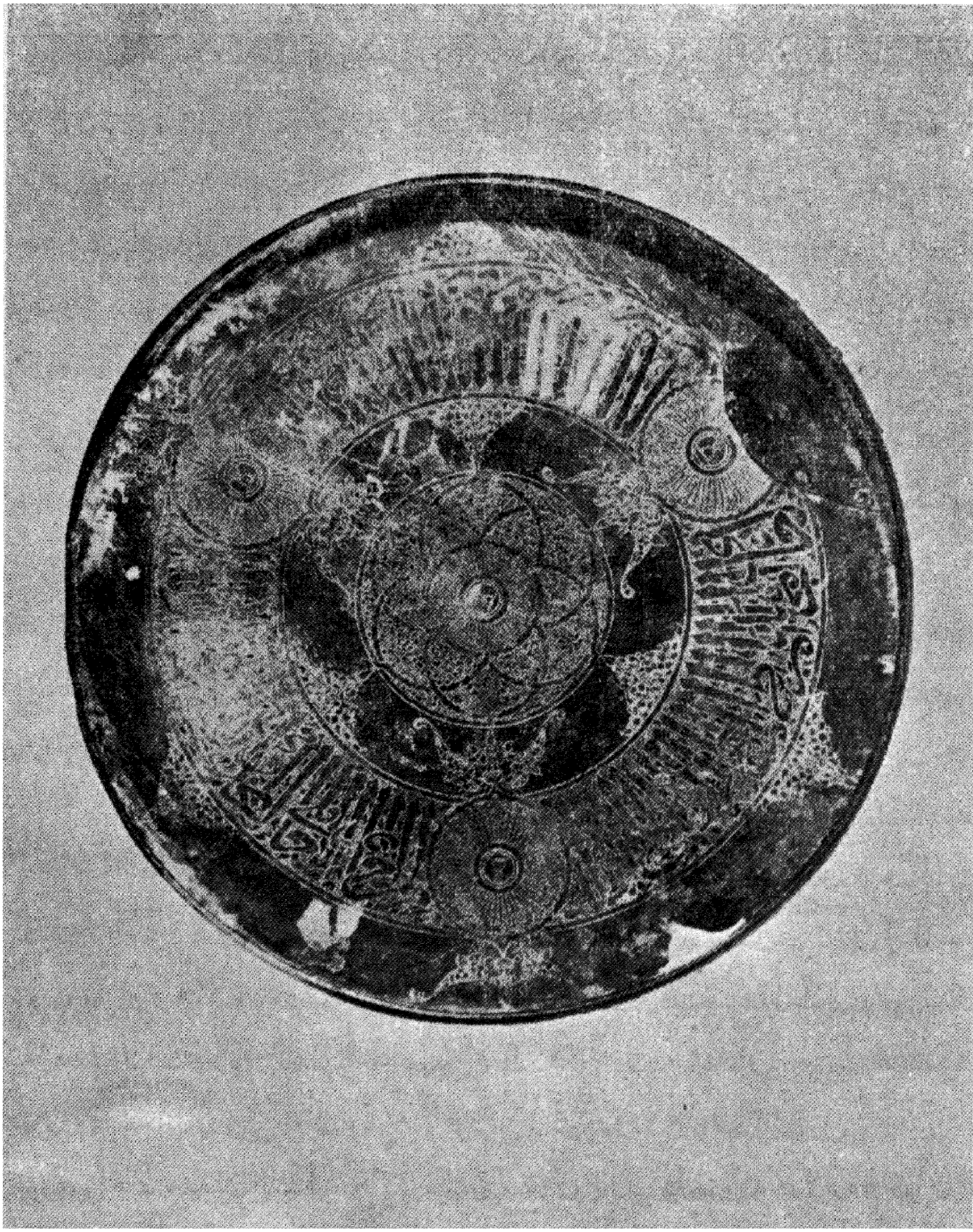
سند (۱) . آخرین‌حدودمملکت اسلامی‌درمشرق‌میباشد.مشهورترین‌شهر- های آن منصوره در خلیج رود مهران ودر شبه جزیره واقع شده، مردم آن‌مسلمان

۱ـ فعلا ایالت سند جزء پنج ایالت‌کشور پاکستان میباشد ازاینقرار

آ ـ پاکستان غربی: سند جلوبی بلوچستان ـ پنجاب‌غربی

ب ـ پاکستان شرقی: بنگال شرقی وقسمتی ازاسام (ناحیه‌کیسلت) مترجم

هستند و بزبان هندی آنجا را برهمن آباد میگویند ، دیگر از شهرهای مشهـور آن



ع- سینی بزرگ مس دارای گل و بوته و نوشته وروی آن آب نقره‌داده شده‌درزمان ملوك‌الطوایف

دیبل درکنـاردریا وميلتان ميباشد ، استخری ایالت مکران وطوران و سند راجمعاً سند میخوانند .

ارمنستان . واقع‌در بالای جزیره ازطرف مشرق بآذربایجان و آران ، ازطرف

مغرب بممالک روم (آسیای صغیر)، از طرف شمال بجبال قبق (کوههای قفقاز) واز طرف جنوب بجزیره محدود میشود.

حاکم نشین آن دبیل و بیشتر مردم آنجا مسیحی هستند. اخلاط، قالیقلا، ارزن، میافارقین ازشهرهای نامی ارمنستان میباشد وعده‌ای این شهراخیر (میافارقین) را جزء جزیره میدانند وما نیزچنان کردیم.

آذربایجان. درمشرق جزیره ازطرف مغرب بجزیره وارمنستان از طرف مشرق بدریای خزروبلاد دیلم (گیلان) واز طرف شمال به اردن واز جنوب به جبال (عراق عجم) محدود است. حاکم نشین آن اردبیل. طول آن دومیل در دومیل است ومرکزحکمرانی وفرماندهی سپاه میباشد. مراغه شهردوم آذربایجان و قبلا حاکم نشین آن استان بوده است. ارومیه (رضائیه) درکنار دریاچه (شراة ـ رضائیه) سلماس، مرند، شیزازشهرهای مهم آذربایجان است.

آران. شمال آذربایجان‌ازمشرق بدریای خزر، ازمغرب بارمنستان، ازشمال بکوههای‌قفقاز، ازجنوب بآذربایجان محدود میشود، بردعه، تفلیس، باب، (دربند) بیلقان، شاوران وغیره ازشهرهای نامی آن استان است.

جبال ـ عراق عجم مقصود ازجبال قسمت کوهستانی فارس استکه بچند استان تقسیم میشود. مشهورترین آن‌ماه‌کوفه که آنرا دینور میگویند وماه بصره که آنرا نهاوند میخوانند. بلاد جبال ازمشرق بصحرای‌خراسان و فارس، ازمغرب بعراق‌وجزیره، ازشمال بآذربایجان‌ودیلم‌وری وقزوین وازجنوب‌بخوزستان وعراق‌محدود است ودارای‌شهرهای‌مهمی‌است که‌ازآنجمله همدان، دینور، ماسبذان اصفهان، قم، کاشان، لرستان، کرج، قزوین. شهرزوروحلوان است.

مساحت همدان یك فرسخ دریک فرسخ وباروئی داشته که دروازه‌های آن از آهن بوده است.

دینوریا ماه (۱) کوفه دوثلث همدان‌است، اصفهان دوشهر بوده که دومیل‌میان

۱ـ ادواردبراون درجلد اول تاریخ ادبیات ایران میگوید کلمهٔ ماه‌که درکتب جغرافیائی اعراب آمده وبماهات جمع بسته شده معرب کلمه ماد است وچون شهرهای مزبور(دینوروغیره) درماد قدیم بوده جغرافی نویسان عرب آنرا بماه‌کوفه وغیره تعبیر کرده‌اند. مترجم

آن دوشهر مسافت داشته است .

نهاوند یا ماه بصره دردامنهٔ کوه واقعشده وازگل بنا گشته است .حلوان نیزدر دامنهٔ کوهی است که مشرف برعراق میباشد . شهرزور نزدیک عراق است . قزوین بر فرازفارس وازشهرهای سرحدی‌دیلم است . قم برج وباروئی دارد وشهرحاصلخیزی-است ،کاشان شهر کوچکی میباشد .

دیلم (گیلان) . کوهستان مشرف بردریای خزراست ، از جنوب به قـزوین وقسمتی‌از آذربایجان. وازشمال‌بدریای‌خزرواز‌مشرق به قومس‌وازمغرب‌بآذربایجان محدود میباشد . مردم دیلم بعضی درکوهستان و بعضی در دشت اقامت دارند. ری ، البرز ، زنجان ، طالقان ،قزوین ، رویان از توابع دیلم است .

طبرستان (مازندران) . در مشرق دیلم‌در کناردریای‌خزرازمشرق‌بگرگان و ازمغرب بدیلم محدود است . بزرگترین شهر آن آمل ، سپس ساری ازشهرهای پر آب و دیگر دماوند یا دنباوند است .

گرگان . درمشرق وشمال مازندران ازشمال‌بترکستان‌و ازجنوب‌بقومس‌واز مشرق بخراسان وازمغرب بدریای خزر محدود میشود،بزرگترین‌شهر آن گرگان‌از آمل بزرگتراست . سپس‌استراباد در جنوب ودهستان درکنار دریا قرار دارد .

قومس(سمنان ودامغان) درجنوب گرگان‌وطبرستان(مازندران)ازطرف‌شمال‌بآن دو استان‌محدود میشودوازجنوب ومشرق بخراسان واز مغرب به‌ری محدود میگردد . حاکم نشین آن دامغان است .

دشت خراسان . دروسط بلاد مشرق واقع شده‌است‌ازشمال‌بقومس،ازجنوب بفارس وسیستان، از مشرق به‌سیستان وخراسان ، از مغرب‌بجبال وری‌محدودمیباشد جمعیت آن از بادیةالعرب کمتر است ، بعضی از دشت های خراسان تابع فارس وکرمان و بعضی تابع خراسان است و چون بی آب‌است عبور ازآن دشت‌ها(کویر) دشوار مینماید :

سیستان . واقع در شمال‌مکران‌از مشرق بدشتی‌منتهی میشود که‌میان‌مکران و سندواقع‌است.ازجنوب‌بمکران‌ازشمال‌بهند وازمغرب‌بدشت(کویر)خراسان‌محدود

است . بزرگترین شهر آن زرند. بست ، طاق وغیره است .

خراسان . بزرگترین وحاصلخیزترین اقلیم های (استانها) مشرق میباشد، از شمال شرقی بماوراءالنهر ، از جنوب شرقی بسند و سیستان ، از شمال بخوارزم و بلاد غز (ترکستان)، ازجنوب بکویر خراسان وفارس و از مغرب بقومس محدود می باشد . خراسان بچند شهرستان تقسیم میشود که مهمترین آن نیشابور، مرو ، هرات ، بلخ ، کوهستان، طوس، نسا ، ابیورد ، سرخس ، اسفراین ، بوشنك ، بادغیس، گنج رستاق، مرورود ، گوزگان ، طخارستان، زم و آمل است .

حاکم نشین آن نیشابور بزرگترین شهر خراسان است و آنرا ابرشهرهم مینامند در جلگهٔ همواری از گل بناشده ، مساحت آن یك فرسخ دریك فرسخ میباشد . شهر مرو مشهور بمروشاه جهان از شهر های باستانی خراسان است . خلاصه اینکه خراسان شهرهای آباد پرجمعیت و زمین حاصلخیز دارد ودرآمد مسلمانان از خراسان بسیار است .

ماوراءالنهر. آخرین استان شمال شرقی اسلامی است. از شمال به ترکستان و هند، ازجنوب غربی بخراسان ، از شمال غربی بخوارزم ، و ازجنوب به طخارستان محدود است . رود جیحون میان خراسان وماوراءالنهر جاری می باشد. شهرهای مهم آن عبارت است ازبخارا، سمرقند ، کش ، نخشب ، بیکند، ساغانیان ، فرغانه ، سغد ، شاش(چاچ)، اشروسنه ، خوقند .

خوارزم . استخری خوارزم را جزء ماوراءالنهر میشمارد چه که آن کشور تیکه خاك درازاندامی است و درکرانهٔ شمالی جیحون قرار گرفته است. ازطرف شمال بدریاچه (اورال)، از جنوب بخراسان وسند، واز مشرق و مغرب بکویرهای وسیعی محدود میشود . حاکم نشین آن خوارزم است .

این بود خلاصه‌ای از جغرافیای ممالك اسلامی درزمان مأمون وارتباط وتناسب پاره‌ای ازاستانهای آن بایکدیگر که برای احاطهٔ کامل بروضع مالیاتی دورهٔ عباسی دانستن آن لازم مینمود . و تنها کشور اندلس که جزء ممالك اسلامی بوده در قسمت مالیات مستثنی میشده چه که مالیات آن کشور درزمان مأمون به بغداد نیامده است .

نکتهٔ قابل ذکر اینکه مالیات هریك ازاین ممالك باسم آن مملکت یا استان پرداخت نمیشده زیرا بعضی از آن استانها جزء استانهای دیگر درمیآمدندودردوره‌های مختلف این وضع تغییر میکرده است. وچه بساکه درصورت مالیات نام یك اقلیم ذکر شده و مقصود دویا سه اقلیم بوده که جمعاً تحت نظر یك والی اداره میشده است و در غالب موارد خلفاء بجهاتی که تعیین وشمارهٔ آن امکان نداردیك عامل (والی)را برچند اقلیم حکومت میدادند.

اکنون پیش ازآنکه راجع بمالیات این ممالك و درآمد آن صحبت بداریم لازم است ازارتباط آن کشورها با بغدادپای‌تخت مملکت اسلامی ازنظر وصول وایصال مالیات بدان مرکز سیاسی ومالی مطالبی بنگاریم.

روابط ممالك عباسی با پایتخت

در جلد اول این کتاب هنگام گفتگو ازاستان وممالك اسلامی گفتیم که وضع حکومت مسلمانان در این ممالك بیشتر به اشغال نظامی شباهت داشته است و درزمان خلفای راشدین والیان(استانداران)درعین‌حال فرماندهان‌نظامی همان ممالکی‌بودندکه خودشان آن نواحی راگشوده بودند فقط ازمردم آنجا مالیات‌های مربوط رادریافت‌میداشتند وبرای مسلمانان نماز جماعت بپا میکردند و سایر امور داخلی آن ممالك مانند گذشته (پیش از اسلام) اداره میشد. منتهی‌حکام اسلام نیز درآن نظارت داشتند. مأمورین وصول و ایصال مالیات نیز خود بومیان بودند واگر مالیات و جزیه باهم جمع میشد از مجموع آن درآمد هزینهٔ تحصیل داری و غیره را برداشت میکردند وبقیه را بوالی مسلمان میپرداختند. والی‌مسلمان مقرری سپاهیان و سرداران را می‌پرداخت ومبالغی هم برای ساختن و اصلاح پل‌ها و سدها وغیره مصرف میکرد وهرچه‌میماندبپایتخت (مدینه) میفرستاد.

پس ازخلفای راشدین همینکه نوبت بمعاویه رسیداین‌وضع تغییر کرد. چه‌که وی برای سرکوبی مخالفان و دسته بندی احتیاج بپول و همراهی اشخاص داشت وخواه وناخواه ممالك‌اسلامی را طعمهٔ عمال (والیان)قرار داده‌دست آنان‌رادر کارها بازگذارد، سپس مسلمانان درصدد برآمدند که امور دفتری ومالی ممالك اسلامی

را خودداداره کنند و از آن رو از زمان عبدالملك دفترها بزبان عربی انتقال یافت و مأمورین دولتی هم از خود مسلمانان (عربها) انتخاب شدند. ولی تحصیلداران مالیه از خود اهالی بومی بودند، یعنی قبطی‌ها درمصر و دهقانان در ایران و عراق مالیاتهای مربوط را جمع‌آوری میکردند، باین ترتیب که مأمورین بومی مالیات و جزیه و هرچه بود جمع کرده هزینهٔ وصول آن را برمیداشتند و بقیه را بحاکم مسلمان میدادند. حاکم مسلمان هم پس از برداشت مخارج لازم اگر چیزی باقی میماند بدمشق میفرستاد و اگر کسری داشت از دمشق میگرفت.

درزمان عباسیان نیز چنین بود ولی تدریجاً عمال (والیان) استقلال بیشتری یافته مقاطعه کار شدند، بعبارت دیگر خلیفه مبلغ معینی هر سال از والی یك یاچند ایالت میستاند واورا در جمع آوری درآمد و پرداخت هزینهٔ آن ناحیه آزاد میگذارد واین حکومت را امارت استیلاء می‌خواندند.

چنانکه هرون‌الرشید با ابراهیم بن اغلب والی افریقیه همین معامله را کرد و آنکشور را بعد بسالی چهل هزار دینار بابراهیم واگذارد. درصورتیکه پیش از آن سالی صدهزار دینار بابت کسر درآمد افریقیه از مصر بافریقیه حواله میشد وهمینقسم هرون یکی از بندگان خودرا مأمور برقه نمود ودرآمد آنجارا ٢٤ هزار دینار تثبیت کرد. مأمون نیز مالیات خراسان وتوابع رادرسالهای ٢١٢ - ٢١١ درمقابل دریافت مبلغ معینی بعبدالله بن طاهر واگذارد (تفصیل آن بیاید) همینطور فضل بن مروان درفارس و اهواز و عمران بن موسی درسند رفتار کردند ورفته رفته این نوع مقاطعه رواج گرفته موجب استقلال والیان درنقاط حکمرانی خودشان شد.

درهرصورت مراد از درآمد دولت (در زمان عباسیان) مبلغ خالصی بوده که بطورمقاطعه یاغیر آن همه ساله پس ازوضع کلیه مخارج بخزانهٔ بغداد میآمده و بمصرف مأمورین دولتی مقیم بغداد وخود خلیفه وملازمان و گماشتگان او میرسیده است وتفصیل آن بزودی خواهد آمد، ابن‌خلدون نیز این موضوع را تصریح کرده میگوید:

«آنچه که من نقل کرده‌ام درآمد خالصی است که زمان مأمون ازاطراف ممالك اسلامی به‌بغداد میرسیده است.»

در این صورت شکی نیست که منظور ازعایدات دولتی همان پولهائی استکه پس ازوضع کلیه مخارج به‌بغداد میرسیده است.

مالیات زمان عباسیان

دورهٔ اول

حال بشرح واردات یعنی مالیاتهای خالصی که زمان مأمون ببغداد میرسیده میپردازیم و البته تحقیق این موضوع کار آسانی نبود چه که تاریخ نویسان اسلام غالباً با مسائل مربوط بجنگ و فتح و کشتار را جزء تاریخ مینگاشتند و بمسائل مالی و امثال آن توجهی نمیکردند، ولی ما در ضمن مطالعهٔ کتب تاریخی بسه صورت جامع از مالیات های عصر عباسی برخوردیم که یکی ازابن‌خلدون ودیگری از قدامه وسومی‌از ابن‌خرداد به میباشد.

۱ـ صورت حساب‌ودر آمدوهزینه که ازابن خلدون نقل‌شده‌است

این صورت ازدوصورت دیگرقدیمی‌تراست وابن‌خلدون‌آن را در«مقدمه»خود ذکر نموده‌میگوید:«آثارهردولتی‌بنسبت اصل‌و اساس‌آن نیرومندمیباشد»سپس گفته که‌این‌صورت را از«جراب‌الدوله» نقل‌نموده ومقدارخراج (مالیات)سالانه‌ای که برای مأمون میرسیده درآن مذکور میباشد»اینك پیش از نگاشتن این صورت حساب اشتباهاتی راکه بمرور زمان دراستنساخ آن رخ داده تذکر میدهیم، چون از مطالعهٔ نسخه‌های چاپی مقدمهٔ ابن‌خلدون (چاپ‌مصرو شام)چنین مفهوم شد که‌در پاره‌ای کلمات‌متشابه اشتباهات خطی‌واقع‌شده که طبعا باشتباهات‌معنوی منجرمیشود و باید تصحیح شود واینك اصلاح آن اشتباهات:

۱ ـ کنگره که درست‌آن‌کسکریکی ازنواحی سواد میباشد.

۲ ـ طبرستان، روبان نهاوند، اما درست‌آن رویان‌یکی ازنواحی دیلم است. و درجای خود آنراذکرنمودیم و نهاوند قصبه‌ای ازایالت ماه (۱)بصره ازایالات جبال (عراق عجم) میباشد، اما چون‌روبان درطبرستان (مازندران) واقع شده و با نهاوند فاصلهٔ زیادی دارد احتمال قوی‌میرود که آن‌نام‌آخری دماوند باشدو چنانکه‌میدانیم

---

۲ ـ تعبیرو تفسیر کلمهٔ ماه بعقیدهٔ براون ذکرشد. مترجم

دماوند یکی از شهرهای مازندران است .

۳ ـ مابین کوفه وبصره ـ چون در هیچ یك ازصورت حسابهای دیگر ایالتی باین نام (مابین کوفه وبصره) ندیدیم تصور میرود این نیز اشتباه باشد و بعقیدهٔ بارون کرمر مستشرق آلمانی (مابین کوفه وبصره) یکی از نواحی سواد واقع درماوراءالنهر فرات میان کوفه است . ودر صورت های دیگر بنام دیگری ذکر شده است .

اما عقیدهٔ مابر آن است که کلمهٔ مابین تحریف کلمهٔ ماهین (تثنیه ماه) بوده واصلش ما هاالبصره والکوفه (دو ماه بصره و کوفه است)واین دو ناحیه از نواحی جبال است . وچنانکه گفتیم کرسی نشین یکی از آن نهاوند ومرکز دیگری دینور بوده است ودلیل بر درستی گفتار ما اینکه در صورت ابن خلدون نامی از این دو ناحیه ذکر نشده است .

٤ ـ ما سبذان ودینار ـ ما سبذان چنانکه گفته شد یکی از نواحی عراق عجم (جبال)میباشد. ولی دینار تصور میرود تحریف شدهٔ کلمهٔ دینار حاکم نشین ماه کوفه است . ولی چون در صورت حساب ابن خلدون نام (ماهین) با هم دیده شده ممکن است دینار در اصل ریان بوده و آن ناحیه‌ای در نزدیکی کسکر واقع درعراق است.

دیگر آنکه درمالیات پاره‌ای اشتباهات هست که تصحیح آن آسان بنظر میرسد ، مثلادرقسمت مالیات ناحیهٔ دجله چنین نوشته‌اند «مالیات ناحیهٔ دجله یك میلیون وهشت در هم بوده ، درصورتی که معمولا هشت درهم درصورت حساب ذکر نمیشده وصحیح آن باید یك میلیون وهشتصدهزار درهم باشد. » همینقسم راجع بمالیات اهوازرقم ۲۵ هزار در هم ذکر شده ودرست آن بیست وپنج میلیون درهم است. وعین این رقم دردوصورت حساب دیگر ذکر شده است ، مورد دیگر راجع بمالیات قومس است که در نسخهٔ چاپ بولاق میگوید هزار هزار دومرتبه در هم وپانصدهزار شمش نقره .امادرست آن چنین میباشد یك میلیون وپانصد هزار در هم وهزارشمش نقره ونیز در بارهٔ مالیات موصل نوشته شده بیست میلیون رطل عسل ودرست آن ظاهراً بیست هزاررطل عسل میباشد. وهمینقسم مالیات مصرراهزار هزار . . . و درست آن دو هزارهزار است که با مالیات آنروز مصر تطبیق میکند . وطبعاً این اشتباهات درموقع کتابت رخ داده است .

دیگر آنکه ابن خلدون سال معینی برای صورت مالیات خود ذکر نکرده وفقط گفته است که مربوط بسالهای خلافت مأمون میباشد. وچنانکه میدانیم مأمون ازسال ۱۹۶ تا ۲۱۸ مدت ۲۲ سال خلیفه بوده ودرجنگ امین ومأمون کلیهٔ دفاتر دولتی در بغداد آتش گرفت وازسال ۲۰۴ دفاتر تازه تهیه شد. از آنرو میتوان گفت که صورت حساب منقول ابن خلدون مربوط بیکی ازسالهای میان ۲۰۴ تا ۲۱۹ میباشد. وچون مالیات خراسان با آنچه که مأمون برای آن ایالت درسالهای ۲۱۱ و۲۱۲ تعیین کرده وبعبدالله بن طاهر واگذارده اختلاف دارد لذا صورت منقول ابن خلدون بایدراجع به یکی ازسالهای میان ۲۰۴و۲۱۰ باشد.

ضمناً اینراهم بگوئیم که فون کرمر خاورشناس آلمانی(۱) ازصورت منقول ابن خلدون انتقاداتی کرده، میگوید صورت مزبورمتعلق بزمان مأمون نیست وباید آنرا ازدورهٔ مهدی یا هادی (سالهای ۱۵۸ـ تا ۱۷۰) دانست؛ دلیل کرمر بر گفتهٔ خود آنست که درصورت ابن خلدون ازسند وافریقیه نام برده شده درصورتیکه ایندو کشور درزمان مأمون ازتحت استیلای بغداد درآمده ومستقل شده بودند وقدامه وابن خردادبه هم درصورتهای خود ازاین دوکشور(سند ـ افریقیه) اسمی نبرده‌اند حال میگوئیم فون کرمر ازخاورشناسان نامی آلمان میباشد و در تاریخ اسلام تحقیق ومطالعه بسیار نموده است معذلک دراین مورد انتقاد اورا ازصورت منقول ابن خلدون واهی میدانیم زیرا:

۱ـ مستقل شدن سند وافریقیه ازبغداد دلیل بر آن نیست که هیچ نوع باج وخراجی ازآن دوناحیه ببغداد نمیرسیده است، درست است که خاندان اغلبی از ۱۸۴ تا ۲۹۶ مستقلا درافریقیه حکومت میکردند ولی خود مختاری آنان مانع فرستادن مالیات وباج وخراج نمیشده است. چنانکه مصروخراسان وغیره نیزازخوداستقلالی

---

۱ – Alfred Freiherr von Kremer

الفرد فرایهرفون کرمر ۱۳ ماه مه ۱۸۲۸ دروین متولدشد ودر ۲۷ دسامبر ۱۸۸۹ درگذشت. ازخاورشناسان نامی، زبان های عربی، عبری، و فارسی را بخوبی میدانسته است. مدتی در قاهره وبیروت کنسول وسرکنسول بوده ودرتاریخ تمدن اسلام به خصوص قسمت مالی تتبعات وتألیفات مهمی دارد. مترجم

داشتند و باج و خراج هم ببغداد میدادند و بنام خلیفهٔ بغداد خطبه خوانده اوراپیشوای دینی خود میشمردند (مانند امرای طاهری خراسان وخاندان طولون درمصر) منتهی اموالی که از آن نواحی ببغداد میرسیده گاه باسم هدیه و گاه بنام خراج و غیره بوده است ، ازاین گذشته تا سال ۱۸۱ پولی ازافریقیه به بغداد نمیآمده و فقط از آن سال ابراهیم بن اغلب آن کشوررا بسالی ٤۰ هزاردینارمقاطعه کرده وحکمران آنجا گشت وبعید نیست که خاندان اغلب همان مبلغ (٤۰ هزاردینار) را هرساله تا زمان مأمون ببغداد میفرستادند و خلفای عباسی پیوسته افریقیه را جزء ممالك خود میدانستند وبرای آنجاحکمران تعیین میکردند وخاندان اغلب را تحت نظر آن حکمرانان محسوب میداشتند .

همینقسم راجع بهسند گفتهٔابن خلدون درست‌تردرمیآید چه که مأمون درسال ۲۱٦ حکمرانی‌بنام عمران‌بن‌موسی‌عتکی برای سند معین کرده بااوشرط نمود که‌پس ازوضع کلیهٔ مخارج‌سالی‌یك‌میلیون‌درهم ازسندببغدادبفرستد واین خود دلیل‌استیلای مأمون برسند میباشد ، اگرچه‌مبلغ یک‌میلیون‌درهم خیلی کمترازمبلغ مالیاتی‌است که ابن خلدون برای‌سند نقل میکند وشاید این اختلاف‌مبلغ بواسطهٔ اختلاف‌حدود سند بوده که غالباً کوچك وبزرگ میشده است .

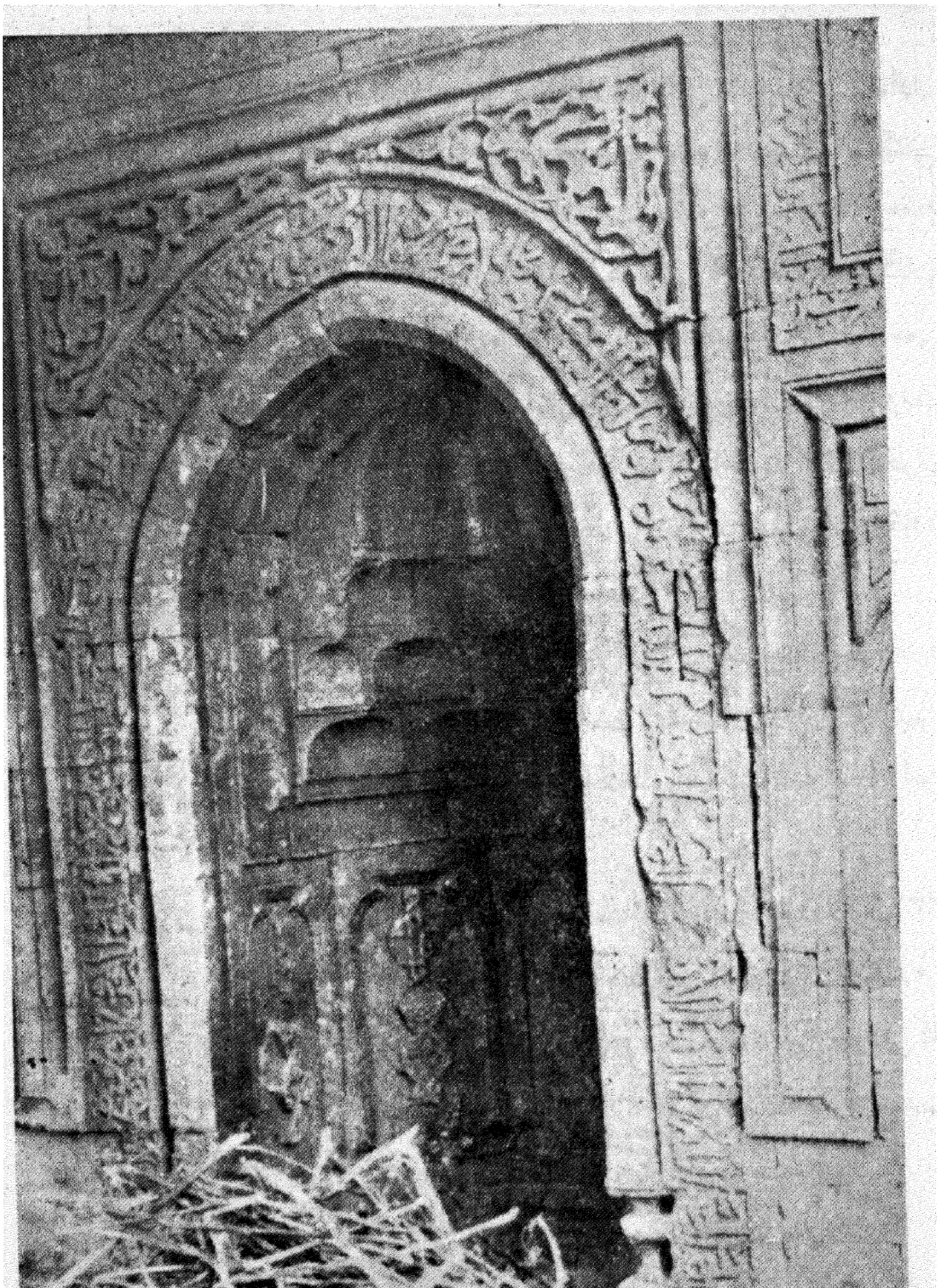
اما اینکه اسم سند وافریقیه درصورت قدامه وابن‌خرداد به ذکر نشده شایداز آنروست که‌درزمان آنان‌مالیات ایندو کشورقطع شده‌بود وممکن‌است جهات‌دیگری داشته که فعلا معلوم نیست .

درهرحال چون ابن خلدون مرد دانشمند با احتیاط محققی بوده اتهام بروی چندان آسان‌نیست واولی‌اینکه اورابا درنظر گرفتن‌جهات فوق حمل‌برصحبت کنیم .

۲ـ ابن خلدون چنانکه خود گفته‌برپاره‌ای‌ازپرونده‌های رسمی دولتی زمان مأمون دست یافته بوده وصورت مالیات ومطالب دیگری را از آن پرونده ها در آورده است .

۳ـ چنانکه گفتیم دفاتردولتی‌درجنگ‌امین ومأمون‌بکلی سوخته ونابود گشته است وفقط ازسال ۲۰٤ هجری‌دفاتررسمی تازه مرتب شده است وبا اینوصف‌چگونه

صورت حساب ومالیات سالهای خلافت هادی ومهدی محفوظ مانده بوده است .



ع- محراب مرمر آبی که روی آن گل و بوته و نوشته‌های دیده‌میشود ودرمحلی موسوم به پنجه‌علی در موصل یافت شد ومتعلق بقرن هشتم هجری است

بنابراین تصورمیرود انتقادکرمر واهی و گفته ابن خلدون درست‌باشد والبته داناتر از داناهم یافت میشود .

۲ ـ صورت منقول از قدامه

این‌صورت‌از کتاب‌خراج تألیف قدامةبن جعفر کاتب بغدادی نقل شده است . پدر قدامه‌مسیحی بوده ودرزمان المکتفی (۲۸۹ـ۲۹۵) اسلام آورده ودر دستگاه عباسیان جاه ومقام یافته منصب‌های عالی داشته است وکتابهای بسیاری تألیف‌کرده‌که از آن جمله‌کتاب خراج‌می‌باشد وظاهراً این‌کتاب درحدود سال ۳۱٦تألیف‌شده‌واز پاره‌ای‌اوراق رسمی که در دسترس وی بوده استنساخ شده است واز متن‌کتاب چنین برمیآید که صورت مزبور متعلق بمالیات سال ۲۲٥ هجری میباشد ، در هر حال قدامه در ۳۳۷ هجری درگذشته‌است ومختصری ازکتاب وی که در لیدن (هلند) توسط دی‌کویه از خاور شناسان نامی هلندچاپ شده بدست ماآمده است .

۳ ـ صورت منقول از ابن خرداد به ـ مؤلف‌کتاب فهرست میگویدابن‌خردادبه رئیس ادارهٔ برید در ایالت جبال (عراق عجم) بوده است ودرهمان اوقات‌که رئیس برید بوده‌کتاب مشهور خود موسوم به (المسالك والممالك) را نگاشته است واین صورت نیز در آن‌کتاب ذکر شده است .

بعقیدهٔ دی‌کویه‌هلندی (ناشر کتاب‌المسالك‌والممالك) کتاب‌مزبوردرسال۲۳۲ نوشته شده واز آن پس مؤلف (عبدالله بن خرداد به) مطالبی بر آن افزوده که‌درهر حال تاریخ نگارش آن از ۲٥۰ نمیگذرد . این بود شرح مختصری از سه صورتی‌که بدست ما آمده واینك هریك از آن‌را بارعایت‌تقدم‌درتاریخ‌مینگاریم که‌ابتداء صورت ابن خلدون ، سپس صورت منقول قدامه و آنگاه از ابن خرداد به میباشد .

صورت مالیات دورهٔ عباسی (زمان مأمون)
نقل از مقدمهٔ ابن‌خلدون

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
سواد	٢٧/٨٠٠/٠٠٠	دویست جامهٔ نجرانی و دویست و چهل رطل گل مهروموم (١)
کسکر	١١/٦٠٠/٠٠٠	
شهرستان دجله	٢٠/٨٠٠/٠٠٠	
حلوان	٤/٨٠٠/٠٠٠	
اهواز	٢٥/٠٠٠/٠٠٠	سی‌هزار رطل شکر
فارس	٢٧/٠٠٠/٠٠٠	سی‌هزار شیشهٔ گلاب، بیست‌هزار رطل روغن سیاه (٢)
کرمان	٤/٠٠٠/٠٠٠	پانصد جامهٔ یمن، بیست‌هزار رطل خرما
مکران	٤٠٠/٠٠٠	
سند و توابع	١١/٥٠٠/٠٠٠	صدوپنجاه رطل عودهندی
سیستان	٤٠/٠٠٠/٠٠٠	سیصد جامه مخصوص و بیست رطل فانید (٣)
خراسان	٢٨/٠٠٠/٠٠٠	دو هزار شمش نقره، چهارهزار یابو، هزار برده، بیست هزار جامه، سی هزار رطل هلیله
گرگان	١٢/٠٠٠/٠٠٠	هزار کلاف ابریشم

١ــ گل مهروموم شبیه بلاک امروز بوده است .

٢ــ ظاهراً روغن سیاه نفت است .

٣ــ فانید یا پانید نوعی حلوای سفید یا قند میباشد .

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
قومس (سمنان و دامغان)	١/٥٠٠/٠٠٠	هزار شمش نقره
طبرستان ـ رویان و دماوند	٦/٣٠٠/٠٠٠	ششصد فرش مازندرانی (طبری) دویست عبا، پانصد جامه، سیصد جام، سیصد دستمال
ری	١٢/٠٠٠/٠٠٠	بیست هزار رطل عسل
همدان	١١/٣٠٠/٠٠٠	هزار رطل رب انار، دوازده هزار رطل عسل
ماه بصره و ماه کوفه	١٠/٧٠٠/٠٠٠	
ماسبذان و رویان	٤/٠٠٠/٠٠٠	
شهر زور	٦/٧٠٠/٠٠٠	
موصل و توابع	٢٤/٠٠٠/٠٠٠	بیست هزار رطل عسل
آذربایجان	٤/٠٠٠/٠٠٠	
جزیره و توابع آن از شهرستان کرانه فرات	٣٤/٠٠٠/٠٠٠	هزار برده، دوازده هزار خیک عسل، ده باز شکاری، بیست عبا،
ارمنستان	١٣/٠٠٠/٠٠٠	بیست قطعه چوب منبت کاری، و پانصد و سی رطل پارچه پشم و ابریشم وخز
برقه	١/٠٠٠/٠٠٠	ده هزار رطل پارچه (یاجامه) پشمی سورمه‌ای رنگ، ده هزار رطل بقچه یا چادر شب «رخت خواب» دویست استر، سی کره اسب.

نام اقلیم یا شهرستان	نقد (درهم)	جنس
افریقیه	۱۳/۰۰۰/۰۰۰	صدو بیست تکه فرش
جمع کل	**۳۱۸/٦۰۰/۰۰۰**	
قنسرین	٤۰۰/۰۰ دینار	هزار بارزیت(روغن)
دمشق	« ٤۲۰/۰۰۰	
اردن	« ۹۷/۰۰۰	
فلسطین	« ۳۱۰/۰۰۰	سیصدهزاررطل زیت
مصر	« ۲/۹۲۰/۰۰۰	
یمن	« ۳۷۰/۰۰۰	
حجــاز	« ۳۰۰/۰۰۰	جنس آن ذکر نشده‌است
جمع کل بدینار ویا درهم	**۷۲/۲۵۵/۰۰۰**	اگر بحساب آنزمان هرپانزده‌درهم را یك‌دینار حساب کنیم مجموع دینارهای‌این‌ستون ۷۲۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشود .
جمع کل مالیات شهرستان های شرقی بدرهم	**۳۱۸/٦۰۰/۰۰۰**	
جمع کل مالیات ممالك شرقی وغربی بدرهم	**۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰**	

بطوری که ملاحظه شد، مالیات ممالك شرق، بدرهم و مالیات ممالك غرب (باستثنای برقه‌وافریقیه) بدینار نوشته‌شده وظاهراً برای آنست که معدن نقره در شرق زیاد ودرمغرب معدن زرافزون بوده است.

درهرحال مجموع مالیات‌ممالك مشرق (بضمیمه برقه وافریقیه) ۳۱/۶۰۰/۰۰۰ درهم ومجموع مالیات‌سایرممالك مغرب ۴/۸۱۷/۰۰۰ دینار بوده که ازقرار هردیناری پانزده درهم (بنرخ آن ایام) ۷۲/۲۵۵/۰۰۰ درهم میشد و مجموع ایندو رقم ۳۹۰/۸۵۵/۰۰۰ درهم میشده است.

نکتهٔ قابل توجه اینکه‌درنسخه‌ای که فون‌کرمرصورت منقول ازابن خلدون را درج کرده نام دوشهرستان گیلان (جیلان) وکرج ذکر شده است و مالیات شهرستان اولی‌را پنج‌میلیون درهم ودومی را سیصدهزاردرهم نگاشته است. ولی‌درنسخه هائی که دردسترس ما قرار گرفته نام این دوشهرستان نیست وشاید فون‌کرمر آنرا از نسخهٔ فون همرنقل‌کرده باشد ودرهرحال تحقیق آن موضوع دراینجامورد ندارد.

بنابرآنچه گفته شد مالیات یعنی وصولی خزانهٔ مأمون قریب چهارصدمیلیون درهم نقد ومقداری هم جنس بوده که بهای تحقیقی آن معلوم نیست. ولی معمولا بهای اجناس راهم درصورتحسابها تسعیروتعیین میکرده‌اند.

چنانکه مؤلف‌کتاب جراب‌الدوله محصول سواد (حومهٔ بغداد) را که بیشتر آن گندم بوده بنقد تسعیرنموده وبهای آنرا مقابل مالیات نقدی قرار داده است. در صورت حساب قدامه‌وابن‌خرداد به (بزودی ملاحظه خواهد شد) بهای اجناس جریب های سواد مقابل‌مالیات نقدی ذکرشده‌است وباین وصف آنچه ببغداد میرسیده‌مبالغی هنگفت بوده است.

باری چنانکه قبلا نیز گفته شد، مالیاتیکه‌بخزانهٔ بغداد میرسیده پس ازوضع کلیهٔ مخارج محلی بوده است وبمصرف هزینهٔ ادارات بغداد ودربار خلافت وعمال واعضای مرکزی میرسیده است.

ممکن است خوانندگان درصحت صورت منقول ابن خلدون تردید پیداکنند چه‌که آن مبالغ با مبالغ مالیاتهای معمول این ایام اختلاف بسیاردارد، بقسمی که

ده یك آن مبالغ اکنون در خزانهٔ دولت‌های فعلی باقی نمی‌ماند از آنرو دو صورت



شمعدان مطلای مخصوص دربار خلفاء

حساب قدامه وابن‌خردادبه رابرای مقایسه باصورت منقول ابن‌خلدون ذیلامینگاریم.

۲ـ مالیات دورهٔ عباسیان

در ایام معتصم
مطابق صورت منقول قدامة بن جعفر

درزمان معتصم مالیات نواحی «سواد» بیشترجوو گندم بوده و قدامة بن جعفر درصورتحساب خودآنرا بدوقسمت شرقی وغربی تقسیم کرده است .

صورت مالیات نواحی (طساسیج) سواد قسمت غربی

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد به درهم
انبارو نهرعیسی	۱۱/۸۰۰	٦/٤۰۰	٤۰۰/۰۰۰
طسوج مسکن	۳/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
« قطربل	۲/۰۰۰	۱/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
« بادوریا	۳/۵۰۰	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰
بهرسیر	۱/۷۰۰	۱/۷۰۰	۱۵۰/۰۰۰
رومقان	۳/۳۰۰	۳/۳۰۰	۲۵۰/۰۰۰
کوثی	۳/۰۰۰	۳/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰
نهردرقیط	۲/۰۰۰	۲/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
نهرجوبر	۱/۵۰۰	٦/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰
باروسما ونهرملک	۳/۵۰۰	٤/۰۰۰	۱۲۲/۰۰۰
زوابی سه گانه	۱/٤۰۰	۷/۲۰۰	۲۵۰/۰۰۰
بابل وخطرنیه	۳/۰۰۰	۵/۰۰۰	۳۵۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد به درهم
فلوجه علیا	۵۰۰	۵۰۰	۷۰/۰۰۰
فلوجه سفلی	۲/۰۰۰	۳/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰
طسوج نهرین	۳۰۰	٤۰۰	٤۵/۰۰۰
« عین تمر	۳۰۰	٤۰۰	٤۵/۰۰۰
« جبه وبداة	۱/۵۰۰	۱/٦۰۰	۱۵۰/۰۰۰
« سورا وبرنسیما	۱/۵۰۰	٤/۵۰۰	۲۵۰/۰۰۰
برس بالا وپائین	۵۰۰	۵/۵۰۰	۱۵۰/۰۰۰
فرات با دقلی	۲/۰۰۰	۲/۵۰۰	٦۲/۰۰۰
طسوج سیلحین	۱/۰۰۰	۱/۵۰۰	۱٤۰/۰۰۰
رودستان وهرمزگرد	۵۰۰	۵۰۰	۲۰/۰۰۰
تستر	۲/۲۰۰	۲/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰
ایقاریقطین	۱/۲۰۰	۲/۰۰۰	۲۰٤/۸۰۰
کسکر	۳۰/۰۰۰	۲۰/۰۰۰	۲۷۰/۰۰۰

مالیات نواحی شرقی سواد

اسم ناحیه	گندم	جو	نقد
طسوج بزرجسابور	۲۵۰۰	۲/۲۰۰	۳۰۰/۰۰۰
« راذانین	٤۸۰۰	٤/۸۰۰	۱۲۰/۰۰۰
« نهربوق	۲۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
کلواذی ونهربین	۱٦۰۰	۱/۵۰۰	۳۳۰/۰۰۰
جازروشهر کهنه	۱۰۰۰	۱/۵۰۰	۲٤۰/۰۰۰

اسم ناحیه	گندم بمقدار کر	جو بمقدار کر	نقد بدرهم
روستاد باد	۱/۰۰۰	۱/٤۰۰	۲٤٦/۰۰۰
سلسل ومهرود	۲/۰۰۰	۱/٥۰۰	۱٥۰/۰۰۰
جلولا وجلتا	۱/۰۰۰	۱/۰۰۰	۱۰۰/۰۰۰
ذیبن	۱/۹۰۰	۱/۳۰۰	٤۰/۰۰۰
دسکره	۱/۸۰۰	۱/٤۰۰	٦۰/۰۰۰
بند نبجین	٦۰۰	٥۰۰	۳٥/۰۰۰
طسوج برازرود	۳/۰۰۰	٥/۱۰۰	۱۲۰/۰۰۰
نهروان بالا	۱/۷۰۰	۱/۸۰۰	۳٥۰/۰۰۰
نهروان وسط	۱/۰۰۰	٥۰۰	۱۰۰/۰۰۰
بادرایا وباکسایا	٤/۷۰۰	٥/۰۰۰	۳۳۰/۰۰۰
ناحیهٔ دجله	۹۰۰	٤/۰۰۰	٤۳۰/۰۰۰
نهرصله	۱/۰۰۰	۳/۱۲۱	٥۹/۰۰۰
نهروان پائین	۱/۷۰۰	۱/۳۰۰	٥۳/۰۰۰
جمع کل هر دو ناحیه	**۱۱٥/٦۰۰**	**۱۲۳/۹۲۱**	**۸/۸۲۱/۸۰۰**

بنابراین جمع کل مالیات نواحی شرقی وغربی بقرارزیراست :

۱ـ گندم ۱۱٥/٦۰۰ کر

۲ـ جو ۱۲۳/۹۲۱ کر

۳ـ وجه ۸/۸۲۱/۸۰۰ درهم

ولی جمع این ارقام با جمع ارقامی که بطور تفصیل در صورت حساب قدامه

ذکر شده اختلاف دارد چه که قدامه در آن صورت تفصیل مجموع ارقام مالیات سواد را چنین مینویسد :

۱ـ گندم ۱۷۷/۲۰۰ کر .

۲ـ جو ۹۹/۷۲۱ کر.

۳ـ نقد ۸/۰۹۵/۸۰۰ ـ درهم (باستثنای مالیات بصره) .

وشاید این اختلاف در نتیجهٔ اشتباه کاتب واقع شده ودرهرصورت برای اصل موضوع که مورد نظرماست این اختلاف چندان اهمیت ندارد .

اینك گندم وجورا مطابق میزان جعفر بپول نقد تبدیل میکنیم .

جعفر دو کر گندم وجوراشصت دیناروهردینارراپانزده‌درهم تسعیر کرده و بهای کلیهٔ غلات را ۱۰۰/۳٦۱/۸۵۰ درهم دانسته ومالیات بصره را شش میلیون درهم گفته است .

وبنابر آن مجموع مالیات سواد وبصره چنین میشود :

۱ـ مالیات نقد	۸/۰۹۰/۸۰۰ درهم .
۲ـ بهای جو وگندم	۱۰۰/۳٦۱/۸۵۰ درهم .
۳ـ مالیات بصره	٦/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	۱۱٤/٤۵۷/٦۵۰ درهم

صورت مالیات ممالك شرقی بروایت قدامه بضمیمهٔ جمع مالیات سواد

نام مملکت	مبلغ نقد بدرهم
سواد	۱۱٤/٤۵۷/٦۵۰
اهواز	۲۳/۰۰۰/۰۰
فارس	۲٤/۰۰۰/۰۰

نام مملكت	مبلغ نقد بدرهم
كرمان	٦/٠٠٠/٠٠٠
مكران	١/٠٠٠/٠٠٠
اصفهان	١٠/٥٠٠/٠٠٠
سيستان	١/٠٠٠/٠٠٠
خراسان	٣٧/٠٠٠/٠٠٠
حلوان	٩٠٠/٠٠٠
ماه كوفه	٥/٠٠٠/٠٠٠
ماه بصره	٤/٨٠٠/٠٠٠
همدان	١/٧٠٠/٠٠٠
ماسبذان	١/٢٠٠/٠٠٠
مهرگان‌قذق	١/١٠٠/٠٠٠
ايفارين	٢/١٠٠/٠٠٠
قم و كاشان	٣/٠٠٠/٠٠٠
آذربايجان	٤/٥٠٠/٠٠٠
ری و دماوند	٢٠/٠٨٠/٠٠٠
قزوين و زنجان و ابهر	١/٨٢٨/٠٠٠
قومس	١/١٥٠/٠٠٠
گرگان	٤/٠٠٠/٠٠٠
طبرستان	٤/٢٨٠/٧٠٠
تكريت و تيرهان	٩٠٠/٠٠٠
شهر زوروصامغان	٢/٧٥٠/٠٠٠
موصل و توابع	٦/٣٠٠/٠٠٠

نام مملکت	مبلغ نقد بدرهم
قردی و بغیدی	۳/۲۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۹/٦۲٥/۰۰۰
ارزن و میافارقین	٤/۳۰۰/۰۰۰
طرون	۱۰۰/۰۰۰
آمد	۲/۰۰۰/۰۰۰
دیار مضر	٦/۰۰۰/۰۰۰
نواحی فرات	۲/۹۰۰/۰۰۰
جمع کل مالیات ممالك شرقی	۳۱۱/٥۸۱/۳٥۰ درهم

صورت مالیات ممالك غربی بدینار

نام مملکت	مبلغ بدینار
قنسرین و عاصمه‌ها	۳٦۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۲۱۸/۰۰۰
اردوگاه دمشق	۱۱۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۱۰۹/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	۲۹٥/۰۰۰
مصر و اسکندریه	۲/٥۰۰/۰۰۰
مکه و مدینه (حرمین)	۱۰۰/۰۰۰
یمن	٦۰۰/۰۰۰
یمامه و بحرین	٥۱۰/۰۰۰
عمان	۳۰۰/۰۰۰
جمع کل	**٥/۱۰۲/۰۰۰ دینار**

و اگر دينارهای فوق رااز قرار هر ديناری پانزده درهم بدرهم تبديل كنيم ، رقم زير بدست ميآيد، ۷٦/۷۱۰/۰۰۰ درهم وچون اين مبلغ را به مجموع ماليات ممالك شرقی اضافه كنيم جمع كل ، ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم ميشود .

۳ ـ ماليات دولت عباسی **دراواسط قرن سوم هجری بروايت ابن خرداذبه** صورت حساب قدامه وابن خردادبه درقسمت ماليات سواد يكسان ميباشد ، جز اينكه ابن خردادبه شمارهٔ خرمن هارا نيز ذكر نموده كه مورد احتياج ما نيست و فقط گندم وجو ونقدينهٔ آنرا باختصار مينگاريم كه ازاين قرار ميباشد :

۱ ـ گندم ٦۳/٤۰۰ كر

۲ ـ جو ۹۱/۸۵۰ كر

۳ ـ نقد ۸/٤۵٦/۸٤۰ درهم

و اگردو كر گندم و جورا بشصت دیناو وهر ديناری را مانندسابق بپانزده درهم تسعير كنيم قيمت گندم وجو ٦۹/۸٦۲/۵۰۰ درهم ميشودوچون اين مبلغ را بماليات نقدی اضافه نمائيم رقم زير :

۷۸/۳۱۹/۳٤۰ درهم بدست ميآيد .

سپس ابن خردادبه ماليات خراسان وتوابع آنرا ذكر ميكند .و چنانكه ميدانيم ازسال ۳۱۲ ماليات خراسان بطور مقاطعه بخاندان طاهريان واگذارشدودرهر حال ماليات خراسان وتوابع مطابق صورت ابن خردادبه چنين است :

۱ ـ نقد ٤٤/۸٤٦/۰۰۰ درهم

۲ ـ اسب سواری ۱۳ رأس

۳ ـ گوسفند ۲/۰۰۰ رأس

٤ ـ بردهٔ غز ، بهقيمت ششصد هزاردرهم ۲/۰۰۰

۵ ـ كرباس كندچی ۱/۱۸۷ قواره

٦ ـ آهن تخته ۱/۳۰۰ قطعهٔ دوتائی

در آن ایام پنجاه شهرستان مانندری، قومس، گرگان، کرمان، سیستان، نیشابور، طخارستان ، طالقان ، ماوراءالنهر ، بخارا ، سند و غیره جزء خراسان بوده است و طاهریان در آن ممالك مستقلا حکمرانی داشته و مالیاتی بطور مقاطعه به بغداد میفرستادند در هرحال برای اطلاع از صورت ریز مالیات سواد و توابع خراسان بکتاب المسالك و الممالك ابن‌خردادبه مراجعه شود .

اینك بطور اختصار صورت مالیات ممالك دیگر را بروایت ابن‌خردادبه ذکر میکنیم :

ممالك مشرق

نام	مالیات نقد بدرهم
سواد	۷۸/۳۱۹/۳٤۰
خراسان‌وتوابع	٤٤/۸٤٦/۰۰۰
شهرزور وصامغان	۲/۷٥۰/۰۰۰
ماسبذان‌ومهرگان‌قذق	۳/٥۰۰/۰۰۰
قم	۲/۰۰۰/۰۰۰
اهواز	۳۰/۰۰۰/۰۰۰
فارس	۳۳/۰۰۰/۰۰۰
قزوین	۱/۲۰۰/۰۰۰
ماه‌کوفه	۳/۸۰۰/۰۰۰
اصفهان	۷/۰۰۰/۰۰۰
دیارمضر	٥/٦۰۰/۰۰۰

نام	مالیات نقد بدرهم
موصل	٤/۰۰۰/۰۰۰
دیار ربیعه	۷/۷۰۰/۰۰۰
ارمنستان	٤/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۲۷۷/۷۱۵/۳۴۰ درهم**

ممالك مغرب	بدینار
قنسرین و عاصمه‌ها	٤۰۰/۰۰۰
اردوگاه حمص	۳٤۰/۰۰۰
اردوگاه دمشق	٤۰۰/۰۰۰
اردوگاه اردن	۳٥۰/۰۰۰
اردوگاه فلسطین	٥۰۰/۰۰۰
مصر	۲/۱۸۰/۰۰۰
یمن	٦۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۴/۷۷۰/۰۰۰ بدینار**

وهرگاه مجموع دینارهارا ازقراردیناری پانزده‌درهم تسعیر کنیم ۷/۱٥٥/۰۰۰ درهم بدست میآید و مجموع‌کل آن چنین میشود :

۱ـ مالیات ممالك شرق ۲۲۷/۷۱٥/۳٤۰ درهم

۲ـ « « غرب ۷۱/٥٥۰/۰۰۰ «

جمع کل مالیات ممالك‌شرق وغرب ۲۹۹/۲٦٥/۳۴۰ درهم

صورت خلاصهٔ مالیات دورهٔ عباسی

بنا بر آنچه گذشت در تمام دورهٔ خلفای عباسی زمان مأمون ازحیث فزونی درآمد مهمتر از هر دوره و پس از مأمون بتدریج درآمد کم شده و دراواسط قرن سوم هجری چنانکه تفصیل آن بیاید این کسری آشکار گشته است و تا پیش از آن چندان محسوس نبوده است والبته موجباتی داشته که بزودی شرح میدهیم. اینك صورت خلاصه درآمد عباسی از روی سه فهرستی که نگاشته شد:

۱ـ درزمان مأمون درحدود سالهای ۲۰۴و۲۱۰ هجری ۳۹۶/۱۵۵/۰۰۰ درهم.
۲ـ درزمان معتصم یاکمی پس از او تاسال۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم.
۳ـ در اواسط قرن سوم هجری ۲۹۹/۲۶۵/۳۴۰ درهم(۱)

از مقایسهٔ این سه فهرست معلوم میشود که در نیمهٔ اول قرن سوم کسری درآمد شروع شده است، بخصوص اگر مقدار مالیات جنسی فهرست ابن خلدون را نیز درنظر بگیریم که درآنصورت کسری درآمد بسیار میشود.

ودرهرحال بطورمتوسط سالی ۳۶۰میلیون درهم عایدی خالص بخزانه (بیت المال) بغداد وارد میشده است. و تابحال شنیده نشده است که هیچ دولتی (چه قدیم و چه جدید) چنین عایدی خالصی داشته باشد فقط بطور ضمنی چیزهائی راجع بمالیات ایران وروم میخوانیم که اگرقابل قبول بدانیم آن دودولت نیز درآمدهای سرشاری داشته‌اند مثلا گیبون درتاریخ رم (۲) مینگارد که مالیات دولت روم سالی چهارصد میلیون درهم بوده وصد وسی وپنج میلیون آنرا از آسیای صغیرمیگرفته‌اند. وبنابنوشتهٔ ابن خردادبه مالیات ایران درزمان انوشیروان بچهارصد و بیست میلیون مثقال و یاهفتصد و بیست میلیون درهم بالغ میشده است. و برفرض که صحت این ارقام را بپذیریم بازهم باید بدانیم که هزینهٔ روم و ایران چه مبالغی بوده است وپس ازوضع مخارج که مبالغی برای آن دو دولت باقی مانده است، چه که مالیات بیت المال بغداد چنانکه مکرر یاد آوری شده عایدی خالص پس ازوضع مخارج کلیهٔ نقاط کشور (باستثنای خودبغداد) بوده

۱ـ بایددر نظرداشت که تاریخهای فوق تقریبی است چه که مالیات پاره‌ای ازممالك بعینه همانطورکه در فهرست ابن خلدون ذکر شده درفهرست قدامه و یا ابن خردادبه و یا بالعکس دیده میشود مؤلف

۲ـ Gibbon's Roman Empire - 110

است . والبته چنان درآمد خالصی بسیار زیادمیباشد وتقریباً بی سابقه‌است . مثلادولت عثمانی درزمان سلطان سلیمان قانونی در اواسط قرن دهم هجری به منتهای عظمت خود رسیده بود معذلك مالیات آن دولت از هشتصد میلیون دوك یاششصد وپنجاه میلیون‌فرانك‌تجاوز نکرد(۱) واین‌مبلغ خیلی کمتر ازدرآمد خالص عباسیان میباشد. واز میان دولتهای عصر حاضرهم هیچ‌دولتی تاآن‌مقدار درآمدخالص ندارد . واینك مصارف آن همه درآمد راشرح میدهیم :

هزینهٔ دولتهای عباسی

از تاریخ نویسان قدیم عرب کسی را نمیشناسیم که راجع ببودجه‌ودرآمد و هزینه چیزی مستقلا نوشته باشد وشاید هم نوشتهٔ آنان ازمیان‌رفته است واکنون‌چیزی ازآنموضوع در دست نیست، تاریخ نویسان اسلام نیزتحت‌عنوان (ویامبنای) تمدن اسلام راجع بمقداردخل وخرج ویا اوضاع علمی واجتماعی ویاثروت عمومی‌مطالب مستقلی ننوشته‌اند مگراینکه‌درضمن شرح وقایع رزمی ویا بزمی اشاره‌ای‌بآن موضوعات کرده باشند، فقط ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود ضمن صحبت از تجمل وجلال دستگاه دولت‌عباسی صورت‌درآمد آن‌دولت را ذکر کرده است قدامه و ابن‌خردادبه هم ضمن گفتگو از (برید) آن دو صورت رانقل نموده‌اندوپاره‌ای ازجغرافی نویسان نیزصورت هائی ازمالیات ودرآمد دولتهانوشته اندولی‌هیچ یك ازآنان صورت هزینهٔ آن ایام رابتفصیل ذکرنکرده‌اند.

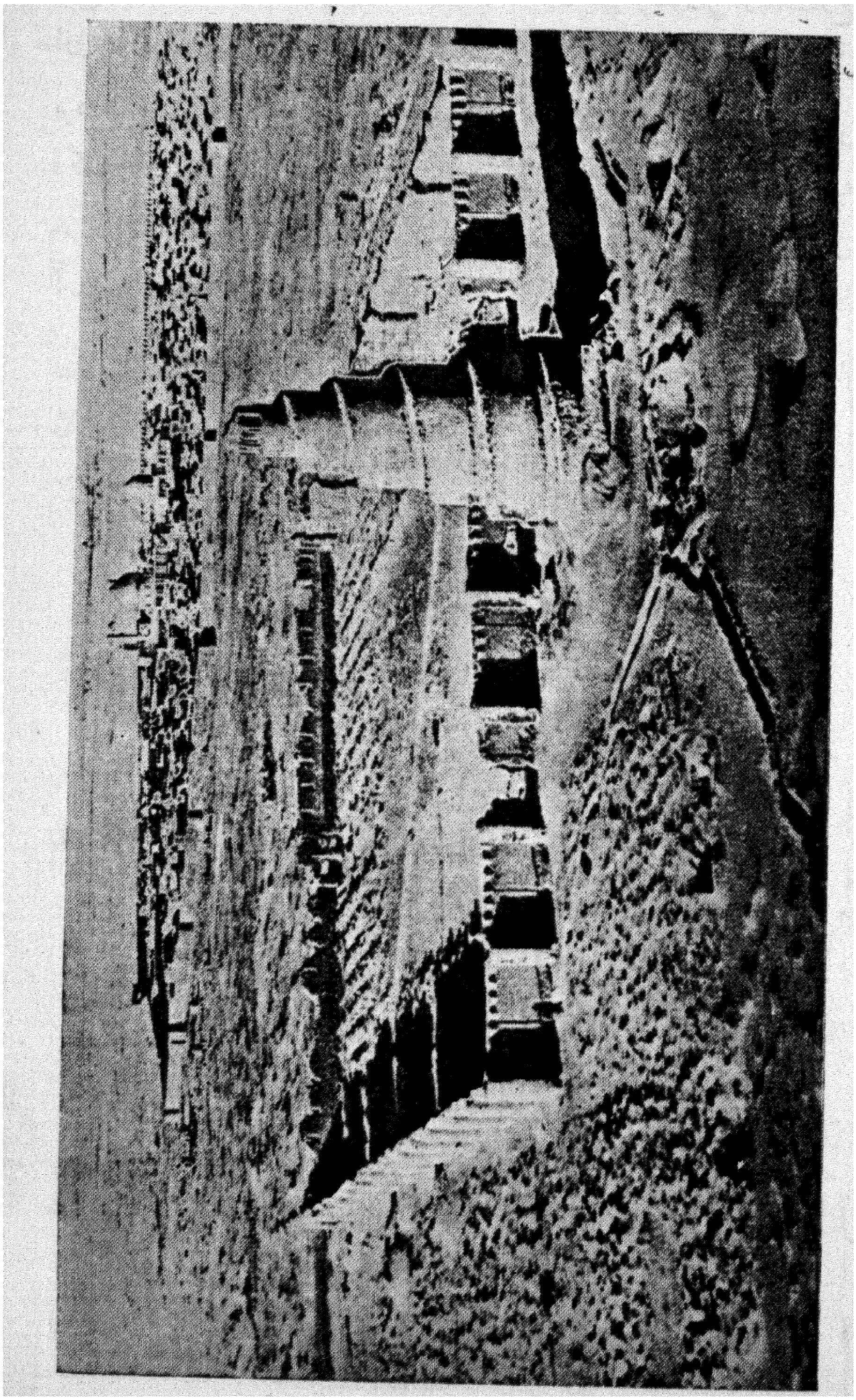
فقط از روی قیاس میتوان گفت که از مالیاتهای رسیده به بغداد ابتداء حقوق مأمورین لشکری وکشوری وقضاة و جیره خواران پایتخت داده میشده . همینقسم حقوق‌مأمورینی که بامرخلیفهٔ بغداددرخارج‌پایتخت مثل‌مأمورین برید انجام وظیفه میکردند مقرری پرداخت میشد (۲) وآنچه‌باقی‌میماند تحت‌نظر خلیفه دربیت‌المال نگاهداری میشد (۳)

ودر هرحال میزان قطعی این هزینه ها معین نیست چه‌که با تغییر خلیفه وتغییراوضاع میزان ومبلغ پرداختی تغییر میکرده است وتاکنون مدرکی راجع‌بآن

۱- Porter's Conse. Hest. of Turkey Ms.

۲-ابن‌خردادبه ص۱۵۳

۳-ماوردی ص۱۷۹



منظرهٔ شهر سامره و گنبد و بارگاه حضرت امام علی‌النقی و حضرت امام حسن عسکری و سرداب حضرت قائم نیز در این عکس نمایان میباشد

ع ـ دورنمای هوائی جامع قدیمی سامره و گلدستهٔ آن که بنام ملویه مشهور است

نوع پرداخت ها بدست نیامده ، فقط باهمت فون کرمر صورتی از مخارج سالهای اول دورهٔ معتضد عباسی(۲۷۹هجری) یافتیم که ذیلا مینگاریم: این صورت حساب بالغ بردومیلیون و نیم دینار است که در ظرف سال از قرار روزی هفت هزار دینار بمأمورین لشکری و کشوری پرداخت میشده و احمدبن محمد طائی مأمور پرداخت آنروز ، تأدیه آنرا از خزانه(بیت المال)بغداد تعهد کرده است و سمت وشغل مأمورین ومیزان مقرری آنان در صورت ذکر شده است(۱)

۱- Einnahmebudjet des Abbasiden Reiches

صورت هزینهٔ دولت عباسی

در ایام المعتضد بالله بسال ۲۷۹ هجری بطور روزانه

دینار در روز	
۱/۰۰۰	مقرری روزانه کشیك‌چیان‌ونظایر آنان مانند دربانان سفیدپوست ازمردم پای تخت ویابصره وسپاهیان مأموردربار وامثال آنان ودربانان سیاه پوست و غلامان ناصر.
۱/۰۰۰	مقرری غلامان آزادکرده ناصر معروف بغلامان خاصه
۱/۵۰۰	مقرری سواران ممتاز مشهور باحرار
٦۰۰	مقرری سپاهیان بر گزیده که بدلیری ورشادت شهرت داشتند .
۵۰۰	مقرری سوارانی که از زمان ناصر باقی مانده بودند.
۱۱۰	مقرری هفده دسته از ملازمان مأمور در خانه و نامه‌رسانان و قاریان و خبر گزاران و اذان گویان و ستاره شناسان و فنجامیان و علمداران و شیپورچیان و دلقکان و طبالان و مانند آنان.
۵۰	مقرری پلیس‌های بغداد وغیره.
۳۰۰	بهای خوراك برد گان وغیره.
۳۳۳$\frac{۱}{۳}$	هزینهٔ آشپزخانهٔ خصوصی و عمومی و نانواخانه و آشپزخانه حرم و گماشتگان و نانواخانه سیاهان.
۱۰۰	بهای اشیاء و لوازم آبدارخانهٔ عمومی و خصوصی و جامه خانه وعطریات و حوایج وضو و اسلحه‌خانه وغیره.
٤	مقرری سقاهای اطراف قصر و انبارها و نانواخانه‌ها و خانه های ملازمان.

دینار در روز	
۱۶۷	مقرری غلام‌پیشخدمت‌هائی که فروتر ازاحرار وبزرگان میباشند و مقرری ملازمان بازنشسته.
۱۰۰$\frac{۱}{۳}$	مقرری ملازمان آبدارخانهٔ عمومی وصندوق خانه و صنعتگران مانند زرگران، خیاطان، تکمه بندان، کفشگران، و آهنگران، ورفوگران‌وپوست‌دوزان و نواردوزان وغلاف‌سازان وصحافان وعطاران و جارچیان و نجاران و خراطان و سبدبافان و امثال آنان.
۱۰۰	مقرری اهل حرم.
٤۰۰	بهای علیق چهارپایان پنج اسطبل.
٦٦$\frac{۲}{۳}$	مصرف خرید چهارپایان مانند اسب وشتر وغیره.
۳۰	مقرری آشپزان.
۳۰	مقرری فراشان، دوشندگان شیر، انبارداران فرش و باربران.
٥	مقرری رکابداران، یدك‌کشان، زین داران و خدمتگزاران چارپایان (برید).
٤٤	مقرری ندیمان و مغنیان و امثال آنان.
۲۳$\frac{۱}{۳}$	مقرری دسته‌ای از پزشکان و شاگردانشان.
۷۰	مقرری شکارچیان مانند بازداران، یوزبانان، توله داران، ومانندآنان.
۱٦$\frac{۲}{۳}$	مقرری‌ناوچیان وناویان جنگی وکشتی‌های‌آتش اندازوکشتی‌های دیگر.
٤	مقرری‌بهای نفت، نفت‌اندازان ومشعل‌چیان واجرت مشعل‌چیان.
۱٥	مقرری پول صدقه‌که همه‌روزه هنگام نماز بامداد درپارچهٔ سیاه آماده میکردند.
۳۳$\frac{۱}{۳}$	مستمری فرزندان متوکل.
۱٦$\frac{۲}{۳}$	مستمری فرزندان واثق.

دینار در روز

دینار	شرح
۱۶ ۲/۳	مستمری فرزندان ناصر
۲۰	مقرری سران بنی هاشم و صاحبان رتبه و خطیبان مسجدها.
۳۳ ۱/۳	« عموم افراد خاندان هاشمی (طالبی ـ عباسی).
۳۳ ۱/۳	« عبیدالله‌بن‌سلیمان باضافه مابقی پانصد دینار مستمری فرزندش قاسم در هرماه.
۱۵۶	« رؤسای نویسندگان ودفترداران ودربانان ومدیران ومعاونها وسایر کارمندان‌دفتری وبهای دفترهاوکاغذهای آنان باستثنای نویسندگان دفاتر مقرری وعطایا و جانشینان آنان در مجالس پرداخت مقرری ومعاونان آنها وخزانه‌داران، زیرا این‌جماعت اخیرمقرری‌خودرااز محل مقرریهای قطع‌شده‌وغرامت وجریمهٔسوارانیکه بچارپایان‌خود رسیدگی نمیکنند باید دریافت دارند.
۱۶ ۲/۳	مستمری اسحق بن ابراهیم قاضی و جانشین او یوسف بن‌یعقوب پدر ابوعمرو و فرزندان‌آن دو و ۱۰ فقیه دیگر.
۳ ۱/۳	مستمری اذان گویان مسجدالحرام ومسجد حضرت رسول ومکبران واقامه گویان وپیشنمازان و بهای روغن چراغ های مساجد و حصیر وبوریا و آب و بهای پرده برای تابستان و تجیر و ظروف سفالین وادارهٔ مساجد در ماه‌رمضان.
۵۰ ۱/۳	هزینهٔ زندان و خوراك زندانیان.
۱۰	هزینهٔ دوپل وبهای‌کشتیهای آن‌که‌عوض وبدل میشود ومزد پاسبانان دو جسر
۱۵	هزینهٔ بیمارستان‌صاعدی (غیراز آن‌در آن‌ایام بیمارستانی نبوده‌است) و مقرری پزشکان و پرستاران وچشم پزشکان و نگاهبانان دیوانه‌ها ودربانهاومرده کشهاوغیره بضمیمهٔ بهای‌خوراك وداروو‌شربت‌بیماران.

جمع کل ۶/۹۷۴ دینار

بطوریکه ملاحظه میشود جمع این ارقام قریب هفت هزاردینار بوده که روزانه درایام خلافت معتضد (۲۷۹) مصرف میشده وجمع سالانهٔ آن دومیلیون و نیم (دینار) میباشد . حالا اگر هزینهٔ ایام خلافت مأمون ومعتصم را نیز بهمین مبلغ فرض کنیم بعقیدهٔ ما هزینهٔ آنان کمتر بوده چه دراواخرقرن سوم شمارهٔ بردگان و زرخریدان بیش ازاوایل قرن سوم بوده است ، واگر دینار آنرا بحداکثر بیست درهم تبدیل نمائیم جمع میزان سالانهٔ آن پنجاه میلیون درهم میشود وهرگاه آنرا ازمعدل مالیات سالانه (سالی ۳۶۰ میلیون درهم) کسر کنیم بقیه ۳۱۰ میلیون درهم اضافه برخرج باقی میماند ویا دست کم سیصد میلیون درهم خالص عاید خزانه میشده است ودولتی که هرساله چنین پس انداز بزرگی داشته باثروت ترین دولتهای روی زمین میباشد، چه که تاکنون جز آنچه راجع بایران وروم گفته شد ، نشنیده ایم که هیچ دولتی نصف این مبلغ ویا چهاریك ویا ده یك آنرا پس اندازداشته باشد . وعلاوه براین هزینهٔ مزبور قسمت کمی ازمجموع مالیات دولت عباسی بوده چه که این مقدار معادل اموالی است که احمدبن محمد طائی ازبابت مالیات نواحی ذیل تعهدکرده بود : زمینهای آب خور دجله ـ فرات ـ جوفی ـ واسط ـ کسکر ـ جریب های نهر بوق ـ ذی بین ـ کلوازی ـ نهربین ـ ذانین ـ راه خراسان .

وتمام این نواحی ازکشورعراق است وخود جزئی ازامپراطوری بزرگ اسلامی شمرده میشود . چنانکه ازمراجعهٔ بصورت حساب قدامه این موضوع بخوبی روشن میگردد . درهرحال شکی نیست که هزینهٔ دولت عباسی ازبابت یکقسمت ازمالیاتهای ممالك اسلامی تأمین میشده است .

تطبیق ومقایسهٔ آن ثروت با پول امروز

برای روشن شدن میزان ثروت آنروزبا تمدن فعلی بایدآن اموال راپول امروزتبدیل کنیم. ازآنرومیگوئیم که یك دینار درنیمهٔ اول قرن سوم هجری پانزده درهم خردمیشده وثروتی که سالانه بطورخالص بخزانه (بیت المال) میرسیده بیست میلیون دینار بوده است

و بحساب امروز بهای هر لیره (جینه مصری۱) دودینار است واز آنرو هرساله ده میلیون لیره (جینه مصری) پس اندازخالص خلفای عباسی میشده است.

نکتهٔ دیگر اینکه ارزش پول برحسب اختلاف کالائی که با آن مبادله میشود ویا مردمی که بوسیلهٔ آن استخدام میشوند تفاوت‌مییابد. مثلافرض کنیم‌دریک کشور، اردب (۲) گندم‌پنجاه قروش (۳) ودر کشوردیگرصد قروش میباشد البته در کشوراول ارزش هزارلیره باندازهٔ دوهزارلیره در کشوردوم است.

همینقسم دریك کشورارزش‌پول باختلاف زمان تغییرمیکند. مثلا کسانی که‌در اوایل قرن گذشته چند هزارقروش‌دارائی‌داشتند ازتوانگران (مصر) بشمارمیآمدند، چه که بهای همه چیزارزان بود ولی رفته رفته جمعیت زیاد شد و تجملات زندگی افزون گشت وموجبات دیگر نیزپیش آمد که در نتیجه طبقهٔ متوسط همان چند هزار قروش سابق را فعلا دریك ماه مصرف میکنند و چنانکه می بینیم بهای زردر کشور مصردراین سالهای اخیرتفاوت بسیار کرده، حکومت مصر باید متوجه این موضوع باشد زیرا که بهای طلا در حقوق کارمندان دولت تأثیرکاری دارد و بهای خوراکی وکرایهٔ خانه قریب یک ربع ازپنج شش سال پیش زیاد ترشده است. مثلا کارمندی که درآنموقع ماهی هزارقروش خرج زندگی خود و خانواده‌اش میکرده اکنون بزحمت با ماهی هزارودویست وپنجاه یا ماهی هزاروسیصد قروش زندگی میکند. درصورتی که حقوق اوهمان بوده که آنموقع میگرفته است واین تفاوت را ناشی از تنزل بهای طلا میدانند. وازآن رو لازم است که بمقدار گرانی نرخ کالاها حقوق کارمندان نیزاضافه شود.

حال برای اینکه ازنظرارزش پول مقدارثروت دورهٔ عباسی با ثروت امروز تطبیق شود باید بهای کالاهای آنروزودستمزد کارگران آنروز را با بهای کالاهای امروزودستمزد مزدوران امروزتطبیق‌ومقایسه کنیم، اینك میگوئیم که درصورتحساب

۱- جینه مصری برابر با پنج دلاراست (تقریباً). مترجم

۲- یك اردب گندم فعلا مساوی با ۱۵۰ کیلوگندم میباشد. مترجم

۳- صد قروش یک‌جینه مصری است. مترجم

قدامه یك کر، جوو گندم مخلوط آنزمان سی دینارمیارزیده است و کرعراقی مساوی چهل اردب است وبهای یك اردب گندم وجودرعصرحاضر(موقع تألیف کتاب سال ۱۹۰۲ میلادی درمصر) تخمیناً یک لیره است وچهل اردب هشتاد لیره یعنی سه‌برابر قیمت‌آن ایام ارزش دارد .

اما مزد بنادرزمان منصوریک قیراط نقره وروزکاری یعنی کارگرروزانه دو حبه مزد داشته است . ودرعراق آنروزقیراط $\frac{1}{2}$ دیناروحبه $\frac{1}{60}$ آن بوده است و از آن قرارمزد بنا با پول‌امروزمصرسه قروش‌ومزدکارگر(عمله) یك قروش میشد که تقریباً یك سوم یا یك چهارم دستمزدکنونی میباشد و ازاین مقایسه وتحقیق چنان برمیآید که ارزش پول درعصرعباسی سه برابربوده و باآن حساب ده میلیون دینارپس انداز آنان ، سی میلیون دینارارزش داشته‌است . واین مبلغ هنگفت درتحت اختیارخلیفه بوده‌که هرنوع صلاح خود ویا مملکت را میدیدآن پول را مصرف میکرد .

با این وصف اگرشنیده شودکه خلیفه برای فلان قصیده صد هزار درهم یا ده هزاردینارجایزه داده نباید موجب تعجب گردد، چون‌درعصرحاضربچشم خودمیبینیم فلان توانگرهم برای خرید یك تابلوی نقاشی صد هزارلیره وبرای یك قطعه آثار عتیقه نیم‌میلیون ، یا یك‌میلیون لیره پول میپردازد ، زیرا این نوع بذل و بخشش ها وخرید و فروش‌ها نتیجهٔ مستقیم زیادی ثروت است. بهرحال با اینکه منابع درآمد دولت‌های فعلی بمراتب زیاد تراز منابع دولت عباسی میباشد معذلك‌کمتر دولتی در حال حاضرسالی‌یك‌میلیون لیره‌پس‌ازاندازپیدامیکند . مثلا درآمد دولتهای‌بریتانیای کبیرکه ازدولتهای بزرگ دنیا محسوب میشود وبما (بمصر) از دیگران نزدیکتر است درسال ۱۹۰۰ میلادی قریب صد وبیست میلیون لیره میشده وپاره‌ای ازارقام درآمدآن اقلام ذیل است .

۱ـ رسومات مشروبات الکلی وچای ودخانیات	۲۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره
۲ـ بهای پروانهٔ فروش این کالاها	« ۳۲/۰۰۰/۰۰۰
۳ـ مالیات برٓدرآمد	« ۱۸/۵۰۰/۰۰۰

٤ـ تمبر پست	۱۳/۰۰۰/۰۰۰ لیره
٥ـ بهای تلگراف	۳/۰۰۰/۰۰۰ «
٦ـ بهای تمبر اسناد	۸/۵۰۰/۰۰۰ «

جمع کل ۹۷/۰۰۰/۰۰۰ لیره

بقسمی که‌ملاحظه میشود قریب چهارپنجم این‌درآمد درزمان عباسیان وجود نداشته است، ومعذلك درآمدآنان بآن‌مبلغ عظیم میرسیده است .

دولت‌های امروزچنانکه‌می‌بینیم خرجشان بدخلشان نمیرسد وبااینکه دخل وخرجشان‌برابر میگردد وکمتردولتی است که پس‌انداز مختصری (در حدود سالی یک‌میلیون لیره وکمتر) پیدا کنند بلکه اگر پیش آمد های غیرمنتظره‌ای روی‌دهد خزانهٔدولتهای بزرگ امروز ازپرداخت مخارج آن پیش آمدها عاجز میمانند، مثلا درسالهای اخیر دولت‌بریتانیا بواسطهٔجنگ افریقای جنوبی دچاربحران مالی گشت وبنابقول مشهور مجبوربوام گرفتن شد . پس‌فرق میان بودجهٔ دولتهای فعلی وبودجهٔ دولتهای عباسی چیست ؟ برای پاسخ باین پرسش باید دانست که چگونه و از چه راه‌هائی این‌ثروت درزمان‌عباسیان جمع میشده است .

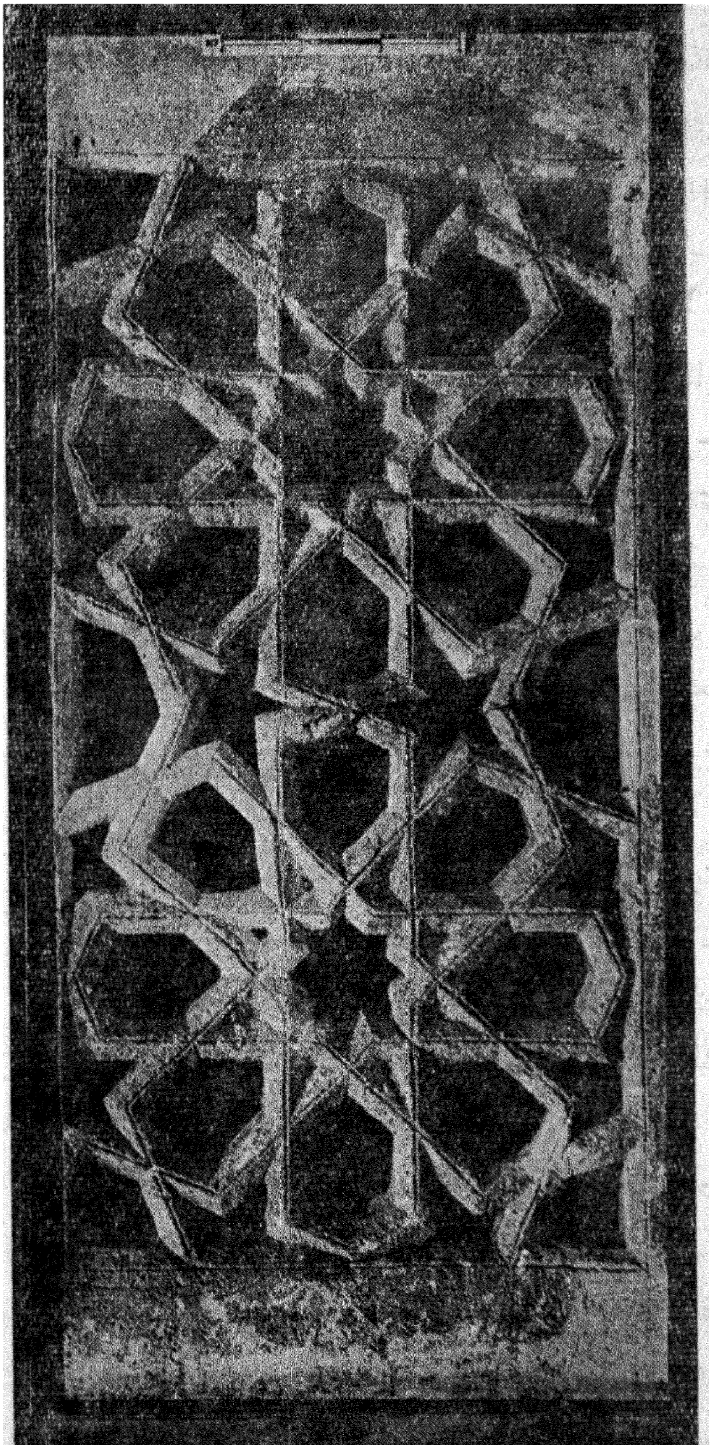
موجبات ثروت عباسیان

بدیهی است که‌پیدایش این‌ثروت دراثر کمی‌هزینه وفراوانی در آمد است وآنچه در خزانه(بیت‌المال) میمانده دخل اضافه برخرج بوده است . بنابراین ابتداء از منابع عایدات آنزمان‌وسپس ازاقلام هزینه صحبت میداریم واختلاف‌درآمد وهزینه راشرح‌میدهیم وعلل زیادی‌دخل و کمی خرج رابیان میکنیم .

منابع درآمد

دراوایل‌هجرت منابع درآمد منحصربزکوة بود . سپس در واقعهٔبدرکبری‌موضوع‌غنایم نیزبرآن‌افزوده‌شد. پیغمبراکرم باعده‌ای از یهودو نصارای مقیم عربستان صلح کرده ازآنان‌جزیه میگرفت از آنرو هنگام وفات حضرت رسول منابع درآمد مسلمانان زکوة وغنایم وجزیه بود.

بعد ازفتح شام‌و مصروعراق خراج و ده یك زمین و گمرك تجارت نیز اضافه گشت وتاپایان دورهٔ خلفای راشدین بهمین قرار رفتارمیشد. در زمان بنی‌امیه علاوه



ع- پنجره سنگی مسجد جامع موصل قرن ششم هجری

بردرآمدهای قانونی فوق‌پاره‌ای مالیات‌های غیرقانونی نیز ازمردم میگرفتند چنانکه شرح آن داده‌شد. ازجمله مالیات‌های مخصوص دورهٔ‌بنی‌امیه یکی مالیات ماهی‌است که محمدبن‌مروان(سال۷۲)موقع‌حکمرانی‌در ارمنستان برقرارساخت و گمان‌میرود ده‌یك کشتیرانی نیزاز مالیات دورهٔ بنی‌امیه‌باشد، همچنین مالیات‌پنج یك که ازمعدن‌ها دریافت میشد از در آمدهای دورهٔ امویان بشمار میآید وبهمین ترتیب مبلغ عایدات متنوع ومتعدد گشت وتازمان عباسی بیازده فقره رسید ازاینقرار :

۱ـصدقه یازکوة ۲ـجزیه ۳ـخراج ٤ـ گمرك داخلی ٥ـ باج ماهیگیری ٦ـ ده‌یك کشتیرانی ۷ـ پنج یک معدنها ۸ـ گمرك خارجی ۹ـ عایدات ضرابخانه ۱۰ـ مستغلات ۱۱ـ مالیات صنعتگران و غیره

موجبات زیادی مالیات اراضی(خراج) چه بود ؟ خراج مالیاتی‌است که برزمین و یامحصولات زمین‌وضع‌میشود و موجبات زیادی آن متعدد بوده که‌مهمترین آن بدینقرار میباشد :

۱ـ وسعت مملکت عباسیان چون مهمترین اقلام‌مالیات همان خراج است والبته فزونی خراج کشور بسته بوسعت حاصلخیزی اراضی آن میباشد. وچنانکه‌میدانیم‌ممالك اسلام درزمان عباسیان بسیاروسیع و بلکه وسیع‌ترین ممالك دنیای قدیم بوده است . (بویژه اگراسپانی‌را نیز جزء آن حساب کنیم) . وفقط ممالك اسکندرکبیر شاید بوسعت آن امپراطوری بزرگ میرسیده است .

برای پی‌بردن بوسعت ممالك اسلامی درزمان عباسی کافی است که وسعت آن ممالك‌را درحال حاضرذکر کنیم .

مساحت ممالك عباسی درقرن سوم هجری

نام‌کشور	دولت فعلی‌که در آن حکومت میکند	مساحت بمیل مربع	ملاحظات مترجم
ایران تماماً	دولت ایران	٦۲۸/۰۰۰	
افغانستان	مستقل	۲۱٥/۰۰۰	
بلوچستان	انگلیس	} ۱۳۰/۰۰۰	قسمتی متعلق بپاکستان و قسمتی متعلق بایران است

سند	انگلیس	٤٨/٠٠٠	جزء پاکستان است
ترکستان	روسیه	٢٥٧/٠٠٠	
قفقاز (تفلیس)	»	١٥/٠٠٠	
ارمنستان و ترکیه	ترکیه	٢٧/٥٠٠	میان روسیه و ترکیه و ایران و عراق تقسیم شده است
عراق، جزیره	ترکیه	١٠٠/٢٠٥	فعلا مستقل هستند
سوریه، فلسطین		١٠٩/٥٠٩	
عربستان	ترکیه	٢٠٠/٠٠٠	مستقل است
مصر	»	٤٠٠/٠٠٠	« »
نوبه و سودان	سودان	٣٠٠/٠٠٠	سودان مستقل است
طرابلس غرب	ترکیه	٣٩٨/٠٠٠	مستقل است
الجزایر	فرانسه	١٨٤/٥٠٠	درحال شورش است
تونس	»	٥١/٠٠٠	مستقل است
مراکش	»	٢٩٩/٠٠٠	مستقل است

جمع کل ۳/۳۲۸/۰۱۴ میل مربع

وبنابراین مساحت ممالك درزمان عباسیان (بدون اسپانی) برابر مساحت تمام اروپا بوده است. واگر مسلمانان مالیات اراضی تمام اروپارا جمع میکردند از مالیات ممالك خودشان بیشتر نمیشد . حال باید درنظر گرفت که اکنون چه ممالك بزرگی دراروپا وجود دارد و اگردولتهای اروپائی فقط بمالیات ارضی اکتفا میکردند طبعاً کارشان راست نمیآمد ازآنرو است که مالیات‌های غیرمستقیم مثل مالیات توتون و مشروب و غیره وضع کرده‌اند .

این‌را هم باید گفت که تنها وسعت مملکت موجب ازدیاد ثروت نمیباشد زیرا

در زمان سلطان سلیمان قانونی وسعت مملکت عثمانی تقریباً باندازهٔ وسعت ممالك عباسی بود، معذلك درآمد آن از ٦۵ میلیون فرانك تجاوز نکرد (چنانکه گفته شد) و بنابرآن علاوه بروسعت ممالك عباسی کوشش در امر کشاورزی، سنگینی مالیات، حاصلخیزی زمین وامثال آن موجب ازدیاد درآمد دردورهٔ عباسیان میباشد.

۳ ـ توجه مردم بامور کشاورزی

درفصل‌مربوط ببیت‌المال اشاره شدکه خلفای بنی‌امیه و عمال آنان برای وصول مالیات ارضی (خراج) همه نوع جوروستم روامیداشتند وخواه وناخواه مردم‌ازکشاورزی دست‌کشیدند و زمین‌ها را بایر گذاردند بعلاوه شورش و انقلابات داخلی نیز در عراق و ایران وعدم رضایت مردم از اولیای امور موجب شدکه امور کشاورزی مختل گردد ومردم برای زیان رساندن بدولت دست از زراعت بردارند ودرنتیجه ده‌ها و مزرعه ها را بی سرپرست رها کنند. اما درزمان عباسیان قضیه بر عکس شد. چون خلفای عباسی با اهل ذمه وموالی خوشرفتاری نمودند وجان آنانرا محفوظ ومحترم داشتند ومردم هم روبده ها ومزرعه ها برگشته وبکشت وکارپرداختند.

خلفای دورهٔ اول عباسی برای آبادی شهرها وده ها وحفظ جان ومال مردم مساعی زیاد بکاربردند، مثلامنصورعمال ستمگررا بشدت تعقیب میکرد واموال آنان را ضبط مینمود وآنرادرخزانهٔمخصوصی بنام بیت‌المال مظالم جمع میکردومأمورین مخصوصی باطراف‌روانه‌کرده بهای غله را تحقیق مینمود تا ازآنراه بمردم‌تعدی‌نشود. همین‌قسم عملیات والیان وقاضیان ومأمورین مالیات‌را بادقت رسیدگی میکرد واگر بهای غلات کم وزیاد میشد علت را میپرسید واگردرحکم قاضی تردید میشد قاضی‌را سرزنش نموده بازپرسی میکرد. موالی‌که درزمان بنی امیه مثل برده وزر خریـد بودند، درزمان عباسیان جزء ارکان‌دولت درآمدند ومورد توجه خلفاء واقع گشتند بقسمی‌که هرخلیفه بخلیفهٔ دیگراز آنان سفارش مینمودند بخصوص مردم خراسان که بیش ازدیگران نوازش میشدند ازآنجمله منصوربه پسرخود مهدی در بارهٔآنان چنین میگوید:

«باموالی خودت (ساده تربگوئیم با بندگانت. مترجم) به نیکوئی رفتارکن،

مواظب حال آنان باش، آنها رامقرب درگاه بنماکه اگردشواری تورا بپیش آیدآنان کمك کارتوهستند، مخصوصاً مردم خراسان راسفارش میکنم، آنان یاران وشیعیان‌تو هستند ودرراه‌استقراردولت تومال وجان فداکردند».

همینقسم مأمون وسایرخلفاء، باموالی بمهربانی رفتارمینمودند. منصورتمام اوقات خود را صرف اصلاح امورملك وملت میکرد وبآسایش وراهنمائی مردم‌توجه بسیارداشت وامورمالی را ازحیث درآمد وهزینه ازروی عدالت رسیدگی مینمود. همین منصوربپسرخود دربارهٔ مدارا وعدالت چنین وصیت میکند:

«پسرجان پادشاه بپرهیزگاری، ورعیت باطاعت، و مملکت بعدالت اصلاح میگردد».

دلایل‌بسیاری موجود است که‌پرهیزگاری ومهربانی وعدالت خواهی خلفای اول دورهٔ عباسی را ثابت مینماید. مهدی مرتب در دیوان مظالم جلوس میکرد وبشکایت‌مردم ازقضاة ومأمورین‌عالی‌رتبهٔ‌دولت رسیدگی میکرد. داستانهای بسیاری ازعدالت خواهی‌هرون زبانزد عام وخاص میباشد. و هرگاه‌که درحضوروی ازبیداد صحبت میشد بگریه میافتاد، از آنجمله هنگامیکه ابوالعتاهیه‌را بزندان افکند کسی رامأمور نمود تاگفتار وکردار آن زندانی‌را برای‌وی گزارش داده ودرضمن گزارش روزانه بهرون گفته‌شد که‌ابوالعتاهیه این اشعاررا روی دیوار زندان نگاشته است.

ترجمهٔ اشعار:

«بخداسوگند ستمگری زشت است وستمگرهمیشه سرزنش میشود»

«بزودی پیش کردگار خواهیم رفت وآنجادادرسی‌میشود»

هرون‌که اینرا دانست بسیار گریست وزندانی را آزادساخت وازاو حلالیت طلبید وهزار دینار باوبخشید. موقع دیگر هرون‌خوان پرنعمتی گسترده بزم مجللی آراست وبزرگان رابه مهمانی فراخواند وابوالعتاهیه را احضارکرد که‌دروصف‌آن بزم اشعاری بگوید ابوالعتاهیه این ابیات را سرود.

ترجمهٔ‌اشعار:

«اکنون باپریرویان درکاخ های آراسته وپیراسته خوش باش»

« ولی آن هنگام که جان بسینه‌ات میرسد خواهی دانست که خودپسند بوده‌ای »

هرون از شنیدن آن شعرها گریست. فضل بن یحیی بابوالعتاهیه پرخاش نموده گفت خلیفه ازتوخواسته که اورا شادمان سازی ولی تواورا گریانیدی.

هرون گفت: ابوالعتاهیه راوا گذارید، اومارادر کوری ونابینائی دیدودلش نیامد که گمراهی ما افزون گردد.

این داستان ومانند آن ازهرون ومأمون بسیار است، بطوریکه بیش از یک جلد کتاب خواهد شد و بنابراین در زیر سایهٔ چنین حکمرانی البته امنیت برقرار میگرددوزراعت وتجارت پیش میرود ومردم درخدمتگذاری حکمرانان آمادهٔ هرگونه فداکاری میشوندو البته مملکت در پرتو عدالت آباد میگردد، چه عدالت ترازوی آسمانی درمیان مردم است. آبادی بدون عدالت میسر نمیشود وزندگی حقیقی بدون عدالت محقق نمیشود وبرای پادشاهان، جز باعدالت عزت وجلال فراهم نمیآید. چون از قدیم گفته‌اند عظمت کشور بسته برجال است وپایداری امور رجال برمال است، ومال با آبادی بدست میآید، وآبادی درپرتوعدالت انجام مییابد، پس عدل اساس ملك میباشد. دیگر از موجبات آبادی کشور عباسی آنکه خلفای این سلسله علاوه براینکه خود سدها و پلها میساختند و نهر میشکافتند باتمام قوا میکوشیدندکه خرابی‌های دورهٔ بنی‌امیه‌را ترمیم نمایند. ووسایل آبیاری و زراعت را رواج دهند.

سواد. از آنرو مملکت رو بآبادی گذارد بخصوص قطعهٔ سواد (عراق) که‌از نقاط حاصلخیز جهان میباشد وچنانکه درفصل مربوط بخراج گفتیم مالیات ارضی این کشور (عراق) صدوبیست میلیون درهم ویاقریب یك ثلث خراج تمام ممالك اسلامی بوده است، در زمان سلاطین ساسانی نیز مالیات سواد بیش از نقاط دیگر بوده، چه که درزمان قباد بن فیروز صدوپنجاه میلیون درهم ودرزمان انوشیروان دویست وهشتاد وهفت میلیون درهم ودرزمان سایر پادشاهان ایران یکصدوبیست میلیون درهم ازعراق مالیات میگرفتند. وعلاوه بر آن سالی سه میلیون درهم بابت خرج مطبخ پادشاه ایران از آنکشور برداشت میشد وصول این مالیاتهای سنگین بزور وظلم وبیداد نبوده بلکه بواسطهٔ اهتمام پادشاهان ایران وخلفای عباسی درترویج زراعت وتسهیل وسایل آبیاری

واجرای عدالت محصول زیاد میشده است. و چنانکه میدانیم کشور عراق مانند درهٔ نیل (مصر) کشور پر نعمت و حاصلخیزی میباشد ودورود دجله وفرات زمین حاصلخیز عراق را ازهرجهت مثل اراضی مصر بارور میسازند. با این فرق که چون جریان نیل از جنوب بشمال میباشد در ایام تابستان لبریز میگردد. برعکس دجله وفرات که از شمال بجنوب جاری است ودرزمستان سرشارمیشود واز آنرو همه‌ساله پل‌ها وسدهائی که درنتیجهٔ طغیان زمستانی رود خراب شده محتاج به‌تعمیر میگردد.

مجرای روددجله درسابق غیرازمجرای امروز آن بوده‌است بقسمتی که‌ازبغداد تا مداین بطرف‌جنوب میآمد واز آنجا بدیرعاقول و گرگرومازاریا میگذشت. سپس رو بمغرب گزارده بشکل عمودی تافم‌الصلح وواسط سیرمیکرد واز آن پس‌درمرداب وباطلاق (بطایح) میافتاد ، وبفرات می‌پیوست و در نزدیکی بصره بنجلةالعوراء بر میخورد وکنار آبادان بخلیج فارس میریخت. اما اکنون‌ازمازاریا بمشرق میرودوبعد بجنوب شرقی برمیگردد. در آن‌ایام فرات دوشاخه داشت یکی‌ازکنار کوفه ودیگری ازشرق جاری بود و هردوشاخه ازبطایح عبور میکرد .

بطایح . زمین‌های گودی که درجنوب عراق میان بصره وکوفه زیر آب مانده بود بطایح یا مرداب خوانده میشد و علت پیدایش آن این بود که درزمان قباد پسر فیروز رود دجله درنزدیکی کسکرطغیان کرد وچون از پیشرفت آن جلوگیری نشد زمین‌های پهناوری‌رافرا گرفته‌زیر آب برددرزمان انوشیروان‌اقداماتی برای‌خشکانیدن آن اراضی بعمل آمد ، اما پس‌ازانوشیروان درایام سلطنت پرویزدرسال ششم هجری فرات‌ودجله‌هردوطغیان کردبقسمی که‌نظیر آن‌تا آن‌روزدیده‌نشده‌بود، پرویز برای‌بستن آب کوشش بسیارنمود ودریك‌روزبدستور وی‌چهل بند بررودها بستند ولی ازطغیان آب محافظت نتوانستند ومرداب‌ها بهمان حال ماند تامسلمانان برای تسخیر عراق هجوم آوردند وایرانیان مشغول جنگ شدند وطبعاً ازترمیم سدها غفلت کردندوالبته ازدهقانان نیز کاری‌بر نمیآمد ورفته رفته مرداب‌ها وباتلاقها فزونی یافت وبا این همه خراج آن‌اراضی هنگفت‌بود، چه که عبدالله‌بن دراج درزمان معاویه پنج میلیون‌درهم ازآنجا خراج گرفت ، ودرعین حال باصلاح آن توجهی نکرد درزمان حجاج (والی

عراق) نیز جنگ‌های داخلی مجالی برای اصلاح سدها و پل‌ها نگذارد و در نتیجهٔ همان غفلت‌ها و طغیان‌های متوالی دجله و فرات، مرداب‌ها وسعت یافت سرانجام حجاج شرحی بولیدبن عبدالملك نگاشته هزینهٔ سدبندی و خشکانیدن باتلاقها را سه میلیون درهم برآورد کرد، و این مبلغ در نظر ولید بسیار بود، امامسلمه برادر ولید بوی گفت: من این پول را میدهم تا بوسیلهٔ مأمورین مورد اعتماد خلیفه مصرف گردد و در مقابل خراج زمین های پستی که آب در آن میماند برای من باشد.

ولید این پیشنهاد را پذیرفت و مسلمه مبلغ معهود را مصرف کرد و در نتیجه مزارع آبادی پدید آمد. مسلمه دو نهر در آن نواحی کنده آنرا سیبین نامید و کارگران و کشاورزان بسیاری را برای آبادی آن اراضی مأمور نمود و در اثر آن اقدامات سود بسیاری عاید وی و برادرش ولید گردید و پس از آنان هشام نیز استفادهٔ زیادی از آن اراضی برد و تا اواخر بنی امیه آن بهره برداری ادامه داشت.

و همینکه خلافت به عباسیان رسید و سواد (عراق) مقر خلافت گشت در احیای اراضی آنکشور همت گماشتند و نهرها کنده و سدها بستند بقسمیکه سدها و نهرها و ترعه‌ها بیکدیگر پیوسته میشد و میان دجله و فرات باغها و مزرعه ها چنان متصل شد که از یکدیگر متمایز نمیبود و نهرهای فرات آن نواحی را سیراب میساخت و سایر قسمتهای خاك عراق نیز بهمین وصف معمور و آباد گشت بطوریکه هیچ موقع آبادی و حاصل‌خیزی عراق مانند دورهٔ عباسیان نشد چه حاصلخیزی زمین و علاقهٔ خلفای عباسی به آبادی کشور و توجه مردم بامور زراعت دست بهم داده آنهمه نعمت و برکت را فراهم می‌ساخت.

خراسان. دیگر از ممالکی که مالیات زیاد میداد خراسان بود، چون سر زمین آن حاصلخیز و مردمش بواسطهٔ همراهی بـا بنی عباس مورد توجه بودند لذا خراسان بسیار آباد گردید و خراج آن به چهل میلیون درهم رسید که بضمیمهٔ خراج عراق نصف کل مالیات ممالك اسلامی میشد. درزمان عباسیان سه کشور بیش از سایر ممالك اسلامی مورد توجه بود اول عراق که خاك حاصلخیز پر نعمت و برکتی داشت. دوم خراسان که هم خاکش حاصلخیز وهـم مردمانش سلحشور و پشتیبان بنی عباس

بودند . سوم حجاز که از نظر احترام مذهبی و تثبیت بیعت برای خلفاء مهم بود .اما آبادی خراسان در آن موقع طوری بود که از همهٔ ممالك اسلام برترمینمود . مقدسی درضمن گفتگو از شهرهای عراق شرح مبسوطی از آبادی آن بلاد میگوید ولی همینکه بخراسان میرسد اظهار نظر میکند : «گرچه شهرهای عراق بسیار آباد و پرجمعیت است اما دههای خراسان خیلی مجلل تر از همین شهرهای پر نعمت عراق میباشد و بسیاری از خلفای عباسی اصلا خراسان را مملکت میدانستند.»

بلاد ماوراءالنهر نیز جزء خراسان محسوب میشود و آن محل نیز پر نعمت و برکت است ابن حوقل میگوید : «در هیچ یك از کشورهای اسلامی جائی نیکوتر ودلکش تر از بیرون شهر بخارا ندیده ام همینکه برفراز کهن دژ (قهندز) بخارا میروی تاچشم کار میکند بساط زمردین گسترده است .آسمان مانند گنبد نیلگون برروی آن درختها و گلها و گیاهها پرتو افکنده است وازمیان آنهمه سبزی وخرمی کاخهای مجلل مثل ستاره های آسمانی ویا کلاهخودهای پولادین برروی سطح آبگون نور میفشانند».

ابن حوقل میگوید : باصفاترین گردشگاههای روی زمین سند و سمرقند ورود ابله وغوطه دمشق است.

والبته بسیاری از ممالك اسلامی در آن عصر درخشان مانند خراسان وماوراءالنهر و غیره خرم و سر سبز و آباد بوده است (بنقشهٔ کتابهای اسلامی ضمیمهٔ این کتاب مراجعه شود) .

مصر . این آبادی و شادابی شهرها و دهها طبعاً بواسطه عدالت گستری خلفای عباسی بود چه اگر فرمانروایان عدالت پیشه ومهربان باشند آبادی وشادابی کشور تعجب ندارد زیرا مردم اگر امنیت و آزادی داشته باشند و حقوق حقهٔ آنان تأمین بشود خود بخود باصلاح آبادی میپردازند و همینکه مملکت آباد شد خراج افزون میگردد مثلا کشور مصر بنا بگفتهٔ مورخین عرب دردورهٔ مسلمانان بیست میلیون جمعیت داشته است . امامردم امروز این عدد را مبالغه میدانند ودراوایل قرن گذشته هرگز این عدد را باور نمیتوانستند مثلا دکتر کلوت بیك میگوید بیست میلیون جمعیت برای کشوری مثل مصر دور از احتمال است چه که زمین مصر توانائی اداره کردن بیش از

یک سوم آن‌عددرا ندارد ، این گفتهٔ دکتر کلوت بیک(درقرن نوزدهم میلادی) بود ولی حالاجمعیت مصر ازده‌میلیون هم تجاوز کرده است(۱) ومرتب‌رو بافزایش‌میرود ولی‌چون کتاب دکترکلوت‌بیک درسال ۱۸٤۰ نوشته شده ودرآ نموقع جمعیت مصر سه‌میلیون بوده است لذا تصور بیست میلیون نفوس زیادتر ازرقم معمول مینموده‌است وسه‌ملیون جمعیت زمان‌محمد علی پاشا که‌نسبت به جمعیت زمان ممالیك(۲)بسیار بوده درنظر دکترکلوت بیک عادی میآمده است .

اما درزمان‌ممالیک جمعیت مصر ازدو میلیون تجاوز نمیکرده‌شایدزمین‌های زراعتی‌یک‌میلیون فدان‌ویا یکمیلیون‌وکسری بیش نبود، زیرا فرمانروایان‌ممالیک مردم ستم پیشه‌ای بودند و همینکه آنها رفتند ومحمد علی آمد و آن‌جور و بیداد برطرف شدو جانشین های محمدعلی مانند خود او برفاه‌حال مردم اهتمام ورزیدند مساحت اراضی‌مزروع تاپنج میلیون و نیم فدان(۳) رسید وعدهٔ نفوس از ده میلیون‌بالا زده طبعاً میزان درآمد دولت فزونی یافت چه که‌عدالت آبادی میآورد و آبادی بر ثروت‌میافزاید واگر میزان‌افزایش وکسری‌مالیات مصررا در نظر بگیریم این قاعده کلی بخوبی‌ثابت میشود که چگونه دردورهٔ‌بیداد گری‌درآمددولت کم‌بوده وعکس آن عکس شده است .

مثلا دردورهٔ خلفای راشدین بیش ازهر موقع دیگرمالیات مصر افزایش‌داشته است زیرا عمروعـاص در زمان عمر دوازده میلیون دینار از مصر مالیات میگرفت ومساحت اراضی‌زراعتی به‌سی‌میلیون فدان‌میرسید وعبدالله‌سعد درزمان‌عثمان‌چهارده میلیون دینار (قدری‌بزور واجبار) ازمصرمالیات گرفت اماهمینکه‌نوبت به بنی امیه

۱–بموجب سالنامهٔ‌اخیر مصرجمعیت آن کشوربیش از ۲۱ یکمیلیون بوده است. مترجم

۲–مملوك یعنی‌زرخرید وجمع آن ممالیك است. نجم الدین ایوبی ازپادشاهان مصر معمولاغلامانی میخریدودر جزیرهالروضه‌کنار نیل‌گرد میآورد وازآنروآنان‌راممالیك بحری (زرخریدان‌دریائی) میگفتندو بالاخره یکی ازآن‌ممالیك برایوبیان‌تاخته خودفرمانروای‌مصرشدویکی ازپادشاهان‌ممالیك بحری بنام‌منصور قلاوون مثل‌نجم‌الدین ایوبی‌گارد مخصوصی اززرخریدان خودتهیه کردو آنان‌را محافظ قلعه‌هاوبرج‌ها قرار داد واز آنروایندسته ازغلامان به ممالیك برجیه مشهور شدند وسر انجام ممالیك برجیه برممالیك بحری شورش کردند و قریب دوقرن فرمانروای‌مصر شدند برای اطلاع بیشتر بکتاب تاریخ مصرتألیف مترجم مراجعه شود. مترجم

۳–یك فدان مساوی با ۲٤۰۰ مترمربع میباشد. مترجم

رسید جور وبیداد پیش آمد مالیات مصر بسه میلیون دینار رسید وفقط ابن حبحاب درزمان هشام‌بن عبدالملك آنرا بچهارمیلیون دینار بالا برد .

وچون کشور مصر درزمان عباسیان از مرکز خلافت دور افتاده و کسی بآن توجه نداشت میزان مالیات مثل زمان بنی‌امیه باقی ماندو همینکه دولت عباسی رو بانحطاط گزارد، میزان مالیات‌مصر بیش ازپیش کسری یافت و درپاره‌ای سالها (قرن سوم هجری)به‌هشتصدهزار دینار تنزل یافت ودرزمان ابن‌طولون که بآبادی کشور توجه‌میکرد ناگهان بچهارمیلیون دینار تجاوزکرد،درصورتیکه آنموقع نرخ گندم بسیار ارزان بود (ده‌اردب یك‌دینار)پس ازسپری شدن‌دوران ابن‌طولون واخشیدیها درسال ۳۶۳ دردورهٔ حکومت فاطمیان جوهر سردار خلفای فاطمی مالیات مصر به هفت‌میلیون‌دینار بالغ شداما‌باید گفت که‌جوهر بوسیله بالابردن‌میزان‌مالیات آن‌مبلغ را بدست آورد ، از آن‌پس باز مالیات مصر بواسطه آمدن ورفتن پاره‌ای‌دولتها بالا وپائین رفت (شرح آن دراینجا مورد ندارد) .

درزمان ممالیك یعنی در اواخر قرن ۱۸ میلادی‌میزان مالیات مصر با وجود سخت گیری آنان دروصول خراج به منتهی درجه تنزل رسید .

واینك بودجهٔ حکومت مصر درسال۱۲۱۳ هجری (۱۷۹۸ میلادی)

در آمد

میده یانصف	
۸۰/٤٦۰/۰٦۸	مالیات‌ده‌هاوموقوفه‌ها .
۱۰/۸۷۰/۷۷۳	مالیات برواردات .
۲۲/۸۱۱/۸۰٥	مالیات خوراکی ومصنوعات .
۲٥/۰۰۹/۰۸۱	مالیات سرانه .
جمع کل ۱۱٦/٥٦۱/۷۲۷	

هزینه

میده یا نصف	
۲/۹۳۹/۲٤۷	حقوق افسران ارشد .
۲۹/۸۷۲/٦٥۷	حقوق سپاهیان .
۲/٦٥۳/٥۸٥	مخارج متفرقه.
۸/٤۳۸/۹۹٤	مستمری ملایان و هزینهٔ تعلیمات و اوقاف
۱۳/۸۹۲/۱۳۹	مستمری‌مبلغین و وعاظ وهزینهٔ مسجد هاو مانند آن .
٤۲/۰۷۰/٦٥٤	هزینهٔ حج .
جمع کل ۹۹/۸٦۸/۳۷٦	

جمع کل درآمد	**۱۱٦/٦٥۱/۷۲۷**
جمع کل هزینه	**۹۹/۸٦۸/۳۷٦**
باقی مانده	**۱٦/۷۸۳/۴٥۱**

این مبلغ باقی‌مانده باصطلاح آنروز خزانه نام داشت که همه ساله باستانبول حمل میشد اما پس از چندی حکومت مصر با دولت عثمانی‌درافتاد و تصمیم گرفت که اصلا پولی باستانبول نفرستد وپس ازشورومشورت مقررداشتند که بیش‌ازنیم آن مبلغ باقی‌مانده را بدین شرح درخود مصرخرج کنند.

میده یا نصف	
۳/۰۰۰/۰۰۰	مرمت قلعه‌های قاهره .
۱/٥۰۰/۰۰۰	مرمت سایر ابنیهٔ مصر.
۲/۰۰۰/۰۰۰	هزینهٔ جلوگیری ازسیل وبازکردن سد.
۲/۷۸۳/٤٥۱	هزینه‌های دیگر با تصویب شهرداری .
جمع کل ۹/۲۸۳/۴٥۱	

وهمینکه این نه‌میلیون وکسری را از باقی مانده منها کنیم هفت میلیون ونیم میده بقیه را باسلامبول میفرستادند.

ودرهرحال آنچه برای مامهم‌است آنست که جمع کل در آمد مصر در زمان

ممالیك۱٦/٦٥۱/۷۲۷ نصف یا میده بوده ومیده در آن ایام چارسنت (تقریباً) میشده یعنی هر۲۸ نصف مساوی با یك فرانك بوده است. وازآنرو درآمد مصردرآن‌سالها سالیانه‌به ٤/۱٥۰/۰۰۰ فرانك بالغ‌میشده است‌بااین‌فرق که‌بهای‌پول درآن ایام‌بابهای پول این‌ایام تفاوت داشته‌است واین‌موضوع از نرخ خوراکی‌ها بخوبی آشکار میگردد مثلا بهای‌یك رطل گوشت آنموقع‌هفت نصف وبهای‌یك اردب گندم ۲٤۰ نصف بوده واکنون‌میده‌یانصف مساوی با نیم قروش مصری میباشد(تقریباً) ودرآن‌صورت‌درآمد مصر درزمان ممالیك ٥۸میلیون قروش یا ٥۸۰ هزارلیره میبوده است . ولی همینکه خاندان‌خدیوی فرمانروا گشتند وبآبادی‌مصر کوشیدند رفته رفته‌مالیات فزونی یافت تااینکه درسال ۱۱/۸٥۰/۰۰۰لیره یابیش ازبیست برابرمالیات‌زمان ممالیك‌بوده‌است درصورتی که خاك مصرهمان خاك، ورود نیل‌همان‌نیل‌وآب‌وهوا به همان‌وضع‌سابق میباشد و فقط عدالت و امنیت فرق کرده‌که درپرتوآن آبادی وثروت اضافه میشده است ، این سنت دیرین الهی است‌که هیچگاه تغییرنمی‌یابد

۴ـ مالیاتها سنگین بوده است

درزمان عباسیان خراج (مالیات ارضی) مختلف‌بوددربعضی جاها ازروی مساحت ودرپاره‌ای‌نقاط دیگرازروی محصول میگرفتند . در صورت اول چــه زمین زراعت میشد و چه نمیشد پرداخت مالیات‌حتمی‌بود. ودر شق دوم وصول مالیات موکول‌بزراعت‌بودوهر یك‌ازاین دونوع مالیات‌مراتب ودرجاتی‌داشت‌که بزودی تفصیل آن بیاید .

اینك چون سواد (عراق) مهمترین کشور های عباسی محسوب میگشت لذا ابتداء ازخراج آن‌کشورصحبت میداریم:

سواد . هنگامیکه مسلمانان سواد را گشودند مالیات آنجا ازروی مساحی پرداخت‌میشد یعنی‌ازهرجریب زمین دولت‌ایران‌یك قفیزویك درهم مالیات میگرفت جریب عبارت ازمساحت شصت ذرع درشصت‌ذرع ویا ۳/٦۰۰ ذرع مربع بوده است واما قفیزازحیث‌مساحت‌یك دهم‌جریب وازحیث وزن هشت‌رطل و ازحیث قیمت سه درهم محسوب میشد، مالیات قفیزدرزمان جاهلیت نیز معمول بوده چنانکه زهیربن ابی‌سلمی میگوید : .

ترجمهٔ شعر: «دره‌های عراق از قفیزودرهم برای شما چیزهائی میگیرند که

برای اهالی آنجا مقدور نیست».

حال اگر قفیز را سه درهم حساب کنیم جریب سی درهم میشود وایرانیان ازهر جریبی چهاردرهم یعنی ۱۳$\frac{۱}{۳}$ درصدمالیات میگرفتند که البته چندان سنگین نیست منتهی زمین هائی هم که زراعت نمیشده است بهمان میزان مالیات می پرداخته است.

همینکه در زمان عمر سواد فتح شد ومسلمانان طرز مالیات گرفتن ایران را دانستند بدستور عمر زمین های مزروع را مساحت کردند وبرای هرنوع محصول یك نوع مالیات مقرر داشتند . ومالیات گندم مانند زمان ایرانیان بهمان یك قفیز ویك درهم ویا چهاردرهم باقی ماند ومالیات تاکستان ازقرارهرجریبی ده درهم ونخلستان هشت درهم ونی شکر شش درهم ویونجه پنج درهم وجودو درهم و هرانسان ۱۲ یا ۲٤ یا ٤۸ درهم (باستثنای زنان و کودکان) تعیین شد. وجمع کل مالیات سواد در آن دوره صد وبیست میلیون درهم میشد باعتبار اینکه اراضی مزروع آنجارا سی میلیون جریب تخمین میزدند ، درزمان خلفای راشدین زمین های سواد بسیار آباد شد ولی پس از قتل عثمان مسلمانان بجنگهای داخلی مشغول شدند وتا زمان معاویه وحجاج چنانکه سابق نیزاشاره کردیم بامور کشاورزی عراق توجهی نمیشد وبا این حال حجاج مالیات عراق را بهمان میزان مالیات زمان عمر میگرفت والبته بمردم اجحاف وتعدی میکرد یعنی اگرزمینی درظرف سال زراعت نمیشد مالیات آن معاف نمیگشت واگرصاحب زمین نمیتوانست آن مالیات رابدهد قرض دولتی بگردن وی میماند وسال بسال سنگین ترمیشد از آن ربیشتر روستائیان ازده خودمیگریختند واملاك رابایر میگذاردندتا آنکه ناچارمردم بوسیلهٔ الجاء خود را ازشرمأمورین دولت نجات میدادند و تفصیل الجاء را قبلا شرح دادیم دیگر از موجبات خرابی عراق آنکه مردم آنجا ازبنی امیه تنفر داشتند چون خلفای اموی آنان (مردم غیرعرب) را حقیروذلیل میداشتند وهمین پیش آمدهای نا مطلوب سبب ویرانی کشور عراق و اختلال امور زراعت آنجا شد . ولی همینکه درسال ۱۳۲ عباسیان بخلافت رسیدند توجه خاصی نسبت بعراق و آبادی عراق مبذول داشتند ونخستین خلیفهٔ عباسی که بآبادی عراق همت گماشت منصوربود چه که وی طرزمالیات گیری مساحی را ظالمانه دید ومالیات جو و گندم را (بیشتر

محصول عراق جوو گندم است) بطرز مقاسمه (مالیات از نوع محصول بمیزان معین گرفته میشد و اگر زمین زراعت نمیشدازمالیات معاف میگشت) تعیین نمود و فقط مالیات قسمت مختصر باقی مانده (حبوبات و خرما و میوه) محصول را بطرز مساحی معین کرد . وگرچه میزان مالیات اخیرمعلوم نیست اما همینقدر مسلم است که مهدی پسرمنصور (۱۵۶ـ۱۶۹) برای دریافت مالیات مقاسمه درجات ذیل را تعیین کرد :

۱ـ زمینهای دیمی نصف محصول۲ـ زمینهائی که با دلو آبیاری میشوندیك‌سوم وباچرخ‌یك‌چهارم محصول را مالیات بدهند . واما‌مالیات خرماوانگوروسایر میوه‌ها ازروی نزدیکی باغ ببازارو بهای آن میوه هاکم وزیاد میگشت واین ترتیب باشارهٔ معاویةبن یساروزیرمهدی‌انجام یافت ودرنتیجه نصف محصولات‌عراق‌بابت‌مالیات‌عاید دولت شد ، چه‌که بیشترمحصول عراق جوو گندم بود وآن هم بطریق دیمی بدست میآمد وبا اینکه چنین مالیاتی بسیار سنگین بنظر میرسد ، اما در آن زمان مردم عراق با شادی فراوان آن را استقبال کردند ، زیرا از امویان جـور زیـاد تحمـل کرده بودند .

ظاهراً رشید بـ هدی ده یك‌نیز بر آن مقدارافزودند . مالیات عراق‌شش‌درهم یعنی نصف بعلاوه یک شد وتا سال ۱۹۲ بدین ترتیب ماند ودرآنسال رشید عشر را بخشوده همان نصف ونیمه را تثبیت کرد و درسال ۲۰۴ مأمون مالیات نصف را به بیست درصدتقلیل داد ودرسال۲۱۰ که به ری آمد چندی درآنجا ماند ومالیات آنجا را نیزسبک کرد وهمینکه این خبر بمردم قم رسیدآنها هم تقاضای تخفیف نمودند ولی مأمون تقاضای آنان را نپذیرفت ، مردم قم بشورش برخاستند و مأمون آنان‌را سرکوب ساخته بجای دو میلیون درهم مالیات معمول سالانه هفت میلیون درهم از مردم قم مالیات گرفت .

بنابرآنچه گفته‌شد مالیات عراق‌نسبت بآنچه درزمان خلفای راشدین ازروی مساحی گرفته میشد . بسی سنگین مینمود چه‌که درزمان راشدین ازهرجریب‌زمین چهاردرهم مالیات‌میگرفتند ونسبت جریب به‌فدان‌مانند نسبت۴/۲۰۰ تقسیم بر ۱/۲۶۰

یا نسبت $\frac{1}{3}$ ۳۳۳ تقسیم بر ۱۰۰ میباشد، باین‌معنی که اگر مالیات جریب‌چهاردرهم بوده مالیات فدان $\frac{1}{3}$ ۱۳درهم میشده‌است. واین میزان مالیات نسبت باراضی مزروع بسیار کم است اما اگراراضی بایررا نیز بر آن بیفزائیم میزان مالیات مزبور سنگین‌میشود وشاید معدل هردونوع مالیات‌یکی بشود ودلیل این مطلب آنکه تفاوت‌مقداروهبلغ مالیات زمان‌خلفای راشدین (ازروی‌مساحی) وبعد ازآنکه بطورمقاسمه بوده‌چندان زیادنمیباشد، ولی‌اگرمالیات آنروزعراق‌را بامیزان مالیات‌امروزی‌مقایسه‌کنیم میزان آنروزسنگین بوده است ، زیرا حداکثرمالیات ارضی عراق‌فعلا پنج‌یك است وقسمت عمده‌ای ازاراضی مزروع بطورده یك مالیات میدهد . درلبنان اگرچه ظاهراًازروی مساحت مالیات میگیرند ولی اساس آن برمقاسمه است چه هرچند در لبنان اراضی مساحت شده‌ولی‌با رعایت نوع محصول‌مالیات فرق‌کرده است. مثلا زمینی که‌محصول آن یک‌کیل زیتون یایک‌بار برگ توت یا یک مد گندم تخم افشان دارد ویابهای آن زمین ۳۶۰قروش باشدآنرا سهم میخوانند و مالیات هرسهمی بیست قروش و $\frac{3}{4}$ قروش ویا شش درصد میگردد .

مصر- پس ازعراق از نظر حاصل خیزی مصردرجه دوم است وخراج آنرا از روی مساحت تعیین میکردند باین‌قسم: که زمین ها را بفدان تقسیم مینمودند وهر فدان را چهارصد قصبه میدانستند وقصبه‌عبارت‌ازپنج ذرع نجاری ویا شش ذرع و $\frac{2}{3}$ ذرع بزازی‌بوده‌است ودراصطلاح حکومتی امروزه مصر(زمان جرجی زیدان ۱۹۰۲ میلادی) فدان $\frac{1}{3}$ ۳۳۳ قصبه است . قصبه۳۵۵ مترمربع میباشد وچون آنرا بمترمربع تبدیل کنیم هرفدان ۴/۲۰۰مترمربع میشود و گاه ازاین‌مقدارکمتریا زیاد ترمیگردد وسابقاً گفتیم که دردورهٔ امویان بمردم مصرجور وظلم بسیار میشد و در نتیجه ده ها ومزرعه ها بحال خرابی افتاده بود ، مشهورترین والیان ستمگر بنی امیه عبدالله بن حب حاب است که درایام هشام بن عبدالملك والی مصر شد و بر هر دینار جزیهٔ قبطیان یک‌قیراط افزوده بطوری که اشاره شد دراثراین تعدی قبطیان شورش‌کردند وفتنهٔ عظیمی برپا شد . اگرچه درزمان بنی‌امیه بواسطهٔ ظلم وتعدی والیان بنی امیه همه روزه مردم شورش میکردند وهمینکه عباسیان بخلافت رسیدند آبادیهای مصر

بیشترویرانه وبایربود ولی عمال بنی عباس درمصر نتوانستند مثل عمال عراق نسبت بمردم خوشرفتارومهربان باشندورعایت حال آنانرا بنمایندچه که مصرازمرکزخلافت (بغداد) دور افتاده بود و مأمورین دولتی هرچه میخواستند ازمردم مصر میگرفتند وبرآنان تحمیل مینمودند ، چنانکه موسی بن علی درسال ۱۵٦هجری دراواخرایام منصور وموسی بن صعب درزمان مهدی مالیات مصررا فزودند وبرای دریافت آنهمه نوع بمردم تعدی کردندوشاید این اقدام بدستورخود خلیفه بود چه‌که وی آنطورکه گفتیم مالیات مردم عراق را افزود .

اما درزمان مأمون یعنی درروزگارعظمت وثروتمندی دولت اسلام مـالیات مصرازقرارهرفدانی ده دینارتعیین شد . وهرگاه ارزش پول امروز وآنروزرا درنظر بگیریم مالیات آنروز نسبت بمالیات امروزسنگین بوده‌است، چه‌مالیاتی که‌اکنون‌اززمین های مالیات‌بده (اکثراراضی مصرمالیات بده‌است .) مصر گرفته میشود ازروی‌حاصل خیزی زمین تعیین میگردد واگرچه اسماً اساس آن بـر مساحی است ولی معناً از روی مقاسمه انجام میبابد زیراکشورمصر ازنظرحاصل خیزی بچندین ناحیه تقسیم شده ومالیات آن با رعایت حاصلخیزی کم وبیش میگردد ومالیات حاصلخیز تریـن اراضی ازهرفدان ۱۸۰ قروش بیشترنمیشود درصورتیکه ایـن قبـیل اراضی درمصر آنقدرها زیاد نیست وبقیهٔ اراضی (اکثریت اراضی) ازده قروش تا صد قروش‌مالیات میپردازد . هرگاه میزان محصول زمین را مقیاس قراردهیم معلوم میگردد که‌مالیات بیش ازیك پنجم نخواهد بود چه فدانی که صد قروش مالیات آن باشد به شش لیره یا پنج لیره اجاره میرود .

واگرمعدل مالیات مصررا بحساب بیاوریم برای هرفدان بیش از ۸۵ قـروش نخواهد شد زیرا درکشورمصرپنج میلیون ونیم فدان مزروع میباشد و مالیات سال گذشتهٔ آن اراضی ٤/٦٥٢/٥٧٠ لیره شدکه بهرفدان ۸۵ قروش تعلق میگیـرد ودر جای دیگراین کتاب‌اشاره‌شدکه یك قروش‌امروزمساوی با یك سوم قروش‌ایام‌مأمون میباشد وازآنرودودینارمالیات زمان مأمون‌برابربا شش‌دینارامروزاست که‌مساوی با سه‌لیره میشود وباآن حساب‌میزان‌مالیات‌مصردرزمان‌مأمون سه‌برابرامروزبوده‌است.

ظاهراً پس از مأمون مالیات مصر افزایش یافت و همینکه در اواسط قرن چهارم هجری جوهر سردار خلفای فاطمی کشور مصر را گشود میزان مالیات سه دینار و نیم بود وجوهر آنرا به هفت دینار بالا برد والبته آن مالیات بسیار سنگین بوده است.

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم مینویسد: «اساساً درمصر مالیات نبوده است بلکه کشاورز زمین را از دولت میگیرد ودر آن زراعت میکند وهمینکه محصول بدست آمد آنرا خرمن کرده مهرمیزند سپس نمایندهٔ دولت میآید و کرایه زمین را از برزگر دریافت داشته باقی را بخود او میدهد» اما باید دانست که این نوع رفتار مربوط به زمینهائی بوده که مالك معین نداشته است و کشاورزان آنرا از دولت میگرفتند وصاحبان آن اراضی که ازمأمورین دولت روم بوده اند یا کشته ویا فراری شده بودند وزمین آنان بتصرف بیت المال درآمده بوده ودر نتیجه والی (حاکم شرع آنروز) آن اراضی دولتی را کرایه میداد و مال الاجاره آنرا جنس یا نقد میگرفت!

سایر ممالك. در پاره‌ای ازممالك اسلامی ازروی مساحی ودر پارهٔ دیگر ازروی مقاسمه و یا طور دیگر مالیات میگرفتند. مثلا در نقاط مختلف مملکت فارس سه نوع مالیات دریافت میشد یکی مساحی ودیگری مقاسمه وسومی بطور مقاطعه. اما قسمت عمدهٔ اراضی فارس ازروی مساحی مالیات میداد ومیزان مالیات در شهر های مختلف فارس تغییر میکرد، مثلا سنگین ترین مالیاتها را ازشهر شیر ازمیگرفتند بدین ترتیب:

۱ ــ جو و گندم هرجریبی ۱۹۰درهم ۲ـ بوستان کاری $\frac{۱}{۳}$ ۲۳۷ درهم ۳ ــ پنبه ۲۵٦ درهم وچهاردانگ ٤ـ تاك ۱٤۲٥ درهم ــ واگرچه جریب فارس هفتاد ذرع وهر ذرعی نه قصبه بوده و دو برابر جریب عراق میشده، معذلك میزان مالیات آن بسیار سنگین بوده است. بهرحال این مالیات دراواسط قرن چهارم از شیراز گرفته میشدولی میزان مالیات آن درزمان مأمون بدست نیامده است.

مالیات دیار مغرب (شمال افریقا) نیز درهمین حدودها سنگین بوده‌است، مثلا عباس بن ابراهیم بن اغلب ازهرفدان ۱۸ دینار مالیات میگرفت ولی تصور نمیرود که پرداخت چنین مالیاتی مدتی طول کشیده است بلکه بمقتضیات اوضاع تغییر کرده است.

خلاصهٔ کلام آنکه درزمان عباسیان مالیات سنگین بوده اما مقتضیات زمان واوضاع اجتماعی طوری بوده که سنگینی آن احساس نمیشد ومردم هم چندان شکایتی از سنگینی آن نداشتند و چه بسا که یك عامل درظرف چندروزه بآسانی چندین میلیون (درهم) مالیات جمع میکرد ، چنانکه معتصم این عمل را انجام داد و هنگامی که مأمون از دمشق میگذشت نزد برادر خود معتصم (والی شام) ازبی پولی شکایت کرد معتصم گفت تاهفتهٔ آینده هرچه بخواهی پول تقدیم میدارم ـ وبعد از چند روز سی میلیون درهم برای مأمون گردآورد ومأمون همهمانطور که ایستاده بود قسمت عمدهٔ آن پولهارا تقسیم کرد .

مالیات‌های متنوعه اینک برای تکمیل موضوع مختصری هم از مالیاتهای متنوعه دورهٔ عباسی میگوئیم و آن عبارت بود از:

۱ـ **دهیك کشتی** ـ میزان و مشخصات این مالیات معلوم نیست همینقدر معین استکه مبالغ بسیاری از این بابت عاید میشده است. زیرا بازرگانی عراق تـا سایر کشورهای جهان حتی هندوچین دامنه داشته است و کشتی های بسیار با کالا های گرانبها بممالك اسلامی آمدوشد میکرده است .

چنانکه در پاره‌ای ازکتب تاریخی نام بازرگانی را بنام حسن بن عباسی از اهالی بصره ذکرمیکنند که کشتی‌های متعددی داشته وکشتیهایش بدور ترین نقاط هندوچین میرفته است . وسالی صدهزار دینار (در قرن ششم هجری) مالیات کشتی میداده است . حال اگریك بازرگان دربصره صد هزار دینار مالیات کشتی میداده سایر بازرگانان در سایر بنادر اسلامی البته مبالغ گزافی ازآن بابت میپرداخته‌اند چنانکه مالیات کشتی دربندر عدن در قرن چهارم سالی دویست هزاردینار و در قرن ششم صدوچهارده‌هزار دینار بوده است. ظاهراً در زمان عباسیان این مالیات آنقدرها زیاد نبوده و تدریجاً افزایش یافته است چه که در صورت حساب علی بن عیسی (سال ۳۰۶ هجری)که برای مقتدر خلیفهٔ عباسی تنظیم شده مالیات کشتیهای بصره فقط ۲۲/۵۷۵ دینار است ، درصورتیکه دویست سال بعدیک تاجر اهل بصره چند برابر آن مبلغ مالیات کشتی میداده‌است .

۲- پنج یك معدنها . در آن ایام معدنها را دوقسمت میکردند روی زمینی مانند معدن نمك ، سرمه ، قیر، نفت ، معدن زیر زمینی مثل فیروزه ، طلا ، نقره، مس ومانند آن که استخراج مواد چنان معدنی بعملیات فوق العاده احتیاج داشته است عمال اسلامی برای معادن قسمت اول هیچ نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب وهوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند وهر کس میتوانست بآزادی از معادن قسمت اول بهره بردارد اما از معادن قسمت دوم که بهره برداری از آن مستلزم انجام عملیاتی بود پنج یك محصول را دولت میگرفت و چون امپراتوری عباسی وسعت بسیار داشت معادن متنوع در نقاط مختلف مملکت مثل معدن طلا ونقره و مس و زیبق وفیروزه وزبرجد و غیره یافت میشد و اینك نمونه‌ای از آن معادن ونواحی آن :

درخراسان طلاونقره و فیروزه و سنگ مرمر و گل مهر وموم ونشادر وزیبق وجودداشت در ماوراءالنهر معادن طلاونقره وزیبقی بوده که مانندآن ازحیث فراوانی مواد درجای دیگر یافت نمیشد ، درفارس معدن نقره وآهن وسرب و گوگرد ونفت ومس وزیبق و در مغرب اصفهان معدن سرمه بود . درکرمان شهری بنام دمندان بوده که معدنهای طلاو نقره وآهن ومس ونوشادر آن مشهور بوده است و همین قسم در سواحل افریقای شمالی نقاط معینی برای صید مرجان بودکه ازیکی ازنقاط آن پنجاه کرجی مرجان حمل میشد ، ودرهر کرجی بیست رطل مرجان بود : در سوریه ودر نزدیکی بیروت و مقرة الجیده درحلب و کوههای سرخ در اطراف شام معدنهای آهن فراوان بود ، درفلسطین معدن سنگ مرمر و دراغوار معدن گوگرد ودر صعید مصر معدن سنگ شب (۱) موجود بود اعراب آن سنگها را از معدن بسواحل اخمیم و اسیوط و بهنسا میبردند و ازآنجا در موقع سرشاری رود نیل باسکندریه حمل میکردند و به بازرگانان رومی ازقرارهر قنطاری چهار تاشش دینارمیفروختندومیزان محصول آن معدن تاسالی دوازده هزار قنطار میرسید (۲).

در صحرای غربی درهٔ نیل و درنقاط دیگر مصر نیترون یافت میشدو سالی ده

۱- نوعی سنگ معدنی سرخ وسفیداست . مترجم .

۲- هر قنطاری ٤٥ کیلو گرام است (تقریباً) . مترجم.

هزار قنطار از آن معادن استخراج میشد و گاه‌هم آن‌معادن رااز قرارسالی ۱۵/۵۰۰ دیناراجاره میدادند. درنوبه‌موازی اصوان معدن طلای مهمی بوده است، ابن حوقل درآن باب چنین‌میگوید« معدن از اراضی مصر نیست وورزمین های بجده‌شروع‌شده تاعیذاب میرسد ، خود معدن زمین هموراری است که پست وبلندی ندارد و سطح آن نرم وشن‌زار است و تجار در محلی موسوم به (علاقی) واقع در آن نواحی جمع میشوند .

در بلاد مغرب در نزدیکی سجلماسه و هم چنین در ماورای آن بلاددرسودان معدنهای طلا و نقره بوده است . ودرصعید مصر و درجنوب درهٔ نیل (اینطور؟)ودر صحراهای دور از آبادی معدن زبرجد وجود داشته است .

در بحرین مروارید صید میشده در صنعاء معدن عقیق بوده و میان‌ینبع ومروه معادن طلا یافت میشده ودر کرانهٔ عدن ومکا عنبر زیاد بوده است .

اینها نمونه ای بود ازمعدنهای ممالك اسلامی دردورهٔ عباسیان که از آن‌نقاط مالیات پنج یك گرفته میشد و به‌بیت‌المال میرسید گاه‌هم این معدنهارا‌کرایه میدادند ویا بمقاطعه واگذار مینمودند وپول زیادی میگرفتند از آنجمله در اواسط قرن چهارم‌هجری معادن فیروزه نیشابور را بمبلغ ۷۵۸/۷۲۰ درهم اجاره داده‌بودند.

۳ ـ جزیه وزکوة . در آغاز پیدایش اسلام‌مبلغ جزیه زیاد بودولی‌تدریجا کم شد . زکوة نیز عایدی مهمی بود اما رفته ، رفته از اهمیت افتاد و تفصیل آن خواهد آمد :

٤ ـ حقوق گمرك داخلی وخارجی . درآن ایام چیزی‌شبیه‌بحقوق گمرکی از کالاهای رسیده میگرفتند خواه از دریا و خواه ازخشکی آمده بود ، این حقوق گمرکی از انواع محصولات،مصنوعات، منسوجات وحتی‌ازبردگان نیزدریافت‌میشده است وعایدی زیادی ازآنراه بدست میآمد ولی مقدار مشخص آن فعلا معلوم‌نیست وآنچه مسلم است آنست که‌بحسب زمان و مکان‌تغییر میکرده وشاید در یك شهر در مواقع مختلف بچند نوع‌پرداخت میشده است ٠ و البته درهرشهری جریان‌خاصی داشته است‌و اینك‌برای نمونه گفته شمس‌الدین مقدسی را در بارهٔ حقوق گمرکی

بسیار سنگین است ، من درکرانهٔ بندر تنیس باج ستانی‌را دیدم که میگفت روزی هزاردینارازهمین‌محل باج‌میگیرم ودرکرانهٔ صعید واسکندریه وغیره مانندآن باج خانه بسیار میباشد در اسکندریه ازکشتی های مغرب ودرفرما از کشتی های شام باج میگرفتند . باج کشتی ها دردریای سرخ (قلزم)ازقرار باری یك درهم بود .

ابن حوقل‌میگوید: «هرسالی یك‌میلیون درهم ازکالاهای صادره‌از آذربایجان بنواحی ری باج میگرفتند و این کالاها بیشتربرده وچهارپا وگاووگوسفندواجناس دیگر بود .

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن مقدار این باج ها چندان زیاد نبود ولی درعصر انحطاط روبفزونی گزارد :

۵ - **مستغلات وعایدات ضرابخانه** . منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی‌است که زمین آن متعلق بدولت بوده و مردم در آن اماکن‌عمارت ساخته اند مانندبازار وخانه و آسیاب وغیره . ابن‌خرداد به‌میگوید: « تنها درآمد شهر بغداد از این بابت سالی یك میلیون‌ونیم‌درهم میشد و مستغلات‌وعایدی‌ضرابخانه سامرابسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود. »

عباسیان دردورهٔ اقتدار وعظمت خویش از این‌نوع مالیاتها استفاده‌میبردند ، اما درآمد عمدهٔ آنان از مالیات زمینی (خراج) بود و تفصیل آن در فصل سابق گذشت .

۴- درستکاری‌وامانت مأمورین در وصول وایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته‌شددرزمان امویان ازهرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول و ایصال ویا با اجازهٔ خلیفه ویابدون اجازهٔ خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند. مثلا معاویه برای‌استفاده ازسیاست وتدبیرعمرو عاص در مقابل رقیبش علی (امیرالمؤمنین) سراسر مصر راطعمهٔ عمر وعاص قرار داد واورا در تمام امور صاحب‌اختیار کرد گاه‌هم‌عمال‌خلفاء بعنوان‌نیازمندی به‌پول‌برای جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند . چنانکه حجاج والی عراق‌همان کارراکرد ویابه‌بهانهٔ ساکت کردن شخص متمردی پول زیادی جمع میکردند. ودر

بسیار سنگین است ، من درکرانهٔ بندر تنیس باج ستانی‌را دیدم که میگفت روزی هزاردینارازهمین‌محل باج‌میگیرم ودرکرانهٔ صعید واسکندریه وغیره مانندآن باج خانه بسیار میباشد در اسکندریه ازکشتی های مغرب ودرفرما از کشتی های شام باج میگرفتند . باج کشتی ها دردریای سرخ (قلزم)ازقرار باری یك درهم بود .

ابن حوقل‌میگوید: «هرسالی یك‌میلیون درهم از کالاهای صادره‌از آذربایجان بنواحی ری باج میگرفتند و این کالاها بیشتر برده وچهار پا و گاوو گوسفندواجناس دیگر بود .

درآغاز خلافت عباسی ودورهٔ ترقی آن مقدار این باج ها چندان زیاد نبود ولی درعصر انحطاط روبفزونی گزارد :

۵ ـ **مستغلات وعایدات ضرابخانه** . منظور از مستغلات کرایهٔ اماکنی‌است که زمین آن متعلق بدولت بوده و مردم در آن اماکن‌عمارت ساخته اند مانندبازار وخانه و آسیاب وغیره . ابن‌خرداد به‌میگوید: « تنها درآمد شهر بغداد از این بابت سالی یك میلیون‌و نیم‌درهم میشد و مستغلات‌وعایدی‌ضرابخانه سامرابسالی ده‌میلیون درهم رسیده بود. »

عباسیان دردورهٔ اقتدار وعظمت خویش از این‌نوع مالیاتها استفاده‌میبردند ، اما درآمد عمدهٔ آنان از مالیات زمینی (خراج) بود و تفصیل آن در فصل سابق گذشت .

۴ـ درستکاری‌وامانت مأمورین در وصول وایصال مالیاتها

بطوری که قبلا گفته‌شددرزمان امویان ازهرجهت بمؤدیان مالیات ظلم میشد ومأمورین وصول و ایصال ویا با اجازهٔ خلیفه ویابدون اجازهٔ خلیفه پولهائی از مردم برای خود میستاندند. مثلا معاویه برای‌استفاده ازسیاست وتدبیرعمرو عاص در مقابل رقیبش علی (امیرالمؤمنین) سراسر مصر راطعمهٔ عمر وعاص قرار داد واورا در تمام امور صاحب‌اختیار کرد گاه‌هم‌عمال‌خلفاء بعنوان‌نیازمندی به‌پول‌برای جنگهای داخلی ازمردم پولهای گزافی میگرفتند . چنانکه حجاج والی عراق‌همان کارراکرد ویابه‌بهانهٔ ساکت کردن شخص متمردی پول زیادی جمع میکردند. ودر

بعضی اوقات والی یا عامل خلیفه پولهائی گرد میآورد وخودش ضبط میکردو بخلیفه نمیداد. از آن جمله مسلمة بن عبدالملک والی عراق برادر یزید بن عبدالملک خلیفهٔ اموی تمام مالیات عراق رایکجا برای خود برداشت وبرادرش ازترس شورش وطغیان مسلمه چیزی ازاو نخواست ویااینکه شرم کرد ازوی مالیات رامطالبه کند.

گاه هم مأمورین عمل کرد (مالیات غنیمت وامثال آن) خودراپنهان مینمودند وبخلیفه خبر نمیدادند ، گاه هم خبرش را بسمع خلیفه میرسانندند اما پولش را نمیفرستادند چنانکه یزیدبن مهلب پس ازفتح گرگان درسال ۹۸ هجری اموال بسیاری غنیمت گرفت وشش میلیون درهم سهمیهٔ بیت المال را نزد خود نگاهداشته خبرش را برای خلیفهٔ بغداد فرستادوهمین پیش آمدها سبب میشد که خلفاء اموال عمال رامصادره کنند. (شرح آن گفته شد).

عمال ومأمورین عباسیان ابتدا ازکسان خودشان بودند وسپس ایرانیانرا بآن سمتها برگماشتند وآنان (ایرانیان که خود دولت عباسی رابرپاساخته بودند) از جان ودل باکمال دوستی بعباسیان خدمت میکردند ، عباسیان هم حقوقهای گزافی بآنان میدادند . مثلا همینکه مأمون سهل رابفرمانروائی کلیهٔ ممالك مشرق تعیین کرد سالی سه میلیون درهم حقوق بوی داددرصورتیکه بزرگترین رقم حقوق عمال بنی امیه ۶۰۰ هزاردرهم بود که به یزیدبن عمربن بصیره والی عراق پرداخت میشد .

هوش وکار دانی وخردمندی وزیران عباسی بخصوص برمکیان یکی ازموجبات وپیشرفت کار خلفای عباسی بود . چه که با حسن تدبیر آنها کار های دولت مرتب میگذشت مأمورین بدرستی وصداقت انجام وظیفه میکردند ، خلاصه اینکه صمیمیت ودرستکاری ایرانیان سبب شد که دولت عباسی بمنتهای عظمت وجلال برسد وصمیمیت ایرانیان طبیعی بود. زیرا امویان (مخالفان عباسیان) ایرانیانرا بسیار پست و حقیر میشمردند. وآنانرا آزار میدادند، موجبات دیگری هم برای ازدیاد درآمد عباسیان بوده که از آنجمله امنیت داخلی و نبودن جنگها خارجی در زمان مأمون میباشد و هر کس میداند که جنگ و نا امنی مردم رااززراعت وتجارت بازمیدارد ودرآمد مردم را درمیدانهای کارزار بهدرمیدهد .

موجبات کمی هزینه

در بخش اول این فصل موجبات ازدیاد درآمد عباسیان نسبت بامویان‌را شرح دادیم و اینك ببخش دوم یعنی موجبات کمی هزینه پرداخته میگوئیم که مهمترین آن موجبات سه چیز بوده است از اینقرار :

۱ـ کمی کارمندان

شمارهٔ کارمندان هر دولتی با رژیم آن دولت ارتباط دارد و بهمان نسبت کم و زیاد میشود . در رژیم های استبدادی شمارهٔ کار مندان زیاد نمیشود، چون حکمرانان مستبد احتیاجی بمراجعه بەپرونده ومقررات ندارند و آنچه‌را که بخواهند بمیل و نظرخودانجام‌میدهند، برای‌نمونه‌محاکم قضائی‌دورهٔ استبداد و مشروطه رادرنظر میگیریم وشمارهٔ کارمندان آن دو محکمه رامقیاس قرارمیدهیم همینطور سایر مؤسسات دولتی که نظیر محاکم قضائی میباشد وبرای نمونه کارمندان دولتی مصررا در زمان سابق ودروضع فعلی مقایسه میکنیم.

تااواخرقرن ۱۸ میلادی یعنی پیش از آنکه نا پلئون بمصر بیاید اوضاع‌اداری مصر بهمان سیستم معمولی که سلطان سلیم و پسرش سلطان سلیمان مقرر داشته بود اداره میشدبدین‌معنی که‌فرمانروائی بنام پاشا ازاستامبول‌بمصرمیآمدو۲۴ بیك (طـلبه خانه) همراه وی‌بود ودوازده نفر آنان مقامات مهمی را عهده‌دار میشدند ازاینقرار:

۱ـ کخیا قائم‌مقام پاشا ومنشی مخصوص او .

۲ـدفتردار یاوزیردارائی .

۳ـامیر خزانه یامأمورایصال‌سهم‌باب عالی باستامبول .

٤ـامیرالحاج که حاجیانرا بمکه‌میبرد .

۵ ـ سه افسر برای ادارهٔ امورمرزی سویس (محل سابق کانال سویز . مترجم) ودمیاط واسکندریه .

٦ـ پنج فرماندارپنج شهرستان جرجا ، بحیره ، منوفیه ، غربیه ، شرقیه .

وچهارفرماندار شهرستان قلیوبیه ، منصوره ، جیزه ، فیوم کـه آنانـرا مدیـر میگفتند. بعلاوه‌ادارهٔقضاةوامین‌ضرب و احتساب از ادارات‌دولتی آنروز بشمارمیآمد .

سپاهیان شش هنگ بودند وهرهنگی را وجاق میگفتند ازاینقرار :

۱ـ وجاق متفرقه مرکب از گارد مخصوص سلطان .

۲ـ وجاق‌چاووشان مرکب ازافسران هنگ سلطان سلیم که مأمور وصول مالیاتها میشدند.

۳ـ وجاق شترسواران.

٤ وجاق‌تفنگچیان.

۵ـ و جاق ینی چری مرکب از افراد طوایف‌مختلف که تحت استیلای دولت عثمانی درآمده بودند وآنانرامأمورین امنیت(مستحفظین) نیزمیگفتند چه که حفظ امنیت شهرها بآنان واگذارمیشده است.

٦ـ وجاق‌عرب.

افراد این‌هنگهاراوجاقلی میخواندند. هروجاقی‌فرماندهی‌داشت که آنرا آغا میگفتند وچندین مأمور بنام کخیا، باش‌اختیار، خزانه‌دار، روزنامه چی، تحت نظر آغا انجام وظیفه میکردند. پاشای بزرگ، مجلسی بنام پاشا ازافسران وجاقها تشکیل میداد وتمام اموربانظر آن شوری‌حل وفصل میشد.

این بودهیئت مدیره و حاکمیت مصر در زمان سابق که شمارهٔ کارمندان‌آن باستثنای سپاهیان ازدویست تاچهارصد میشد وامورمربوط به هیئت وزیران، وزارت خانه‌ها، ادارات بهداری، شهربانی، زندان وغیره را انجام میداد. در صورتیکه کارمندان و مأمورین آن ادارات فعلا بهزاران میرسد.

واینك وضع ادارات و مؤسسات‌فعلی دولت مصر را از نظرتعداد کارمندان‌هم شرح میدهیم اکنون (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) در نوع مستخدم در ادارات‌دولتی مصرهست یکی کارمندعالی‌رتبه‌مانندوزیر (ناظر) مدیرکل دفتر دار، محاسب وغیره ودیگرمستخدمین جزء مانند دربان وفراش و امثال‌آن وارقام ذیل مربوط بکارمندان قسمت اول است.

شمارهٔ کارمندان دفتری حکومت مصر در سال ۱۹۰۲

تعداد نفرات	
۱/۱۳۱	کارمندان دربار.
۱۸	هیئت وزیران.
۲۶	مجلس شوری.
۲٤	نظارت (وزارت) امور خارجه.
٤۱۹	دارائی.
٤۲٤	فرهنگ.
۱۸٦	کشور.
۲/۷٦۰	دادگستری
٦۲۹	مشاغل عمومی.
۳/۳۰٦	جنگ.
۱/۷۱٥	ادارهٔ امور شهرستانها و مالیه آن.
٦/٦٤٤	شهربانی.
٥۲٦	بهداری.
۱۰٥	زندان.
۱٥	جلوگیری از برده‌فروشی.
۳٦	دفترخانه.
۲۱۸	مأمورین مرزی برای جلوگیری از قاچاق.
۱٤۰	ادارهٔ پروانه‌ورود (تذکره).

تعداد نفرات	
٥۱۰	گمرك.
۲۱۸	مأمورین بندری.
۱٤	ماهیگیری.
۱۳	حمل‌ونقل.
۱/۹۳۸	راه آهن.
۳۲۷	تلگراف.
۲۹	بندر اسکندریه.
٥٥۰	پست.
۱۰۳	فانوس دریائی.
٦	لنگرگاه های کشتی.
۱٥	مأمورین رسیدگی عیار زر و سیم
۳۰۱	آموزشگاههای دولتی.
۱۱	کتابخانهٔ خدیوی.
٤	آنتیک خانه (موزه).
۱٤	چاپخانهٔ ملی.
۹۰	املاك خالصه مشترك و مخصوص
۲۲۷	کمسیون شهرداری.

جمع کل ۲۲/۴۵۴ نفر

پس شمارهٔ مجموع کارمندان دولتی مصر/۲۲٤٥٤ میباشد ازاین عده کارمند بعضی‌ها فقط متصدی دریافت پاره‌ای درآمدها میباشندو درادارهٔ امور مملکت مداخله ندارند مانند:

تعداد	نفرات	تعداد	نفرات
۱/۹۳۸	مأمورین راه آهن.	۱۰۳	فانوس دریائی.
۳۲۷	تلگراف.	٦	مأمور بندر.
۲۹	بندر اسکندریه.	۱۵	مهردار.
۵۵۰	پست.	جمع کل ۲/۹٦۸	نفر

باضافه ۱/۷۱۵ نفر کارمندان ادارات شهرستانها که جمعاً ٤/٦۸۳ نفر میباشند. وهر گاه این عدد را ازعدد اصلی کسر کنیم ۱۷/۷۷۱ نفر باقی میماند یعنی باستثنای سپاهیان متجاوز ازهفده هزار کارمند فقط وفقط مأمورانجام مصالح عمومی کشور میباشند والبته باشمارهٔ کارمندان دولتی درزمان عثمانیان اختلاف فاحش دارد وازاینرو میتوان شمارهٔ ناچیز کارمندان دولتی عباسیان را در نظر آورد و بامراجعه بصورت مندرج دراین کتاب بخوبی شمارهٔ کارمندان آن ایام معین میشود، چه بیشتر کارمندان مرقوم در آن صورت افسران سپاه و ملازمان دربار و گارد مخصوص وغلام و پیشخدمت‌ها وفراشان وشکارچیان و امثال آنان میباشند وفقط عدهٔ کمی از آنها مأمورین واقعی ادارات دولتی هستند باین شرح : (سردفتران ومنشیان درجهٔ اول وخزانه داران و دربانان و . .. و عبدالله بن سلیمان وزیر واسحق بن ابراهیم قاضی وسواران و متصدیان زندان واسطبل).

وتصور نمیرود که جمع هزینهٔ ادارات واقعی دولتی آنزمان بیش از نصف مبلغ مذکور در آنصورت یعنی یکمیلیون ودویست و پنجاه هزار دینار میشده است، درصورتیکه هزینهٔ ادارات دولتی امروزه مصر از سه میلیون ودویست پنجاه هزار لیره افزون است. وچنانکه میدانیم مصر یکی از ممالك بالنسبه کوچك امپراطوری عباسی بشمار میرود ولی نظامات ومقررات کنونی ایجاب میکند که شمارهٔ کارمندان دولتی مصر تااین اندازه افزون گردد.

این راهم بگوئیم که کم خرجی دولت عباسی تنها بواسطهٔ کمی عدهٔ کارمندان نبوده بلکه سبب مهم دیگری هم داشته و آن اینکه مقرری پاره‌ای از کارمندان دولتی از بودجهٔ دولتی پرداخته نمیشده بلکه از محل درآمدهای اتفاقی تأدیه میگشته است . مثلا در این کتاب ضمن صورت هزینهٔ کارمندان نوشته شده که :

حقوق روزانهٔ متصدیان دفاتر و منشیان درجهٔ اول و خزانه‌داران از قرار روزی ۱۵۶ $\frac{۲}{۳}$ دینار میباشد و این مسلم است که حقوق کارمندان دفترها و مؤسسات دیگر جزء این رقم نبوده چه که درهمان صورت باین عبارات بر میخوریم :

«باستثنای مأمورین دیوان عطایا و نواب آنان درمجالس تقسیم عطایا و همراهان و کمك دستهای آنها و خزانه‌داران بیت المال که حقوقشان از دو محل ذیل تأدیه میشود : »

آ ــ اموال مصادره .

ب ــ جریمهٔ کسانی که ستوران خودرا مرتب نگاه نمیدارند .

نکتهٔ دیگر آنکه تنظیم چنین صورت حساب مجمل و مبهمی حتی درمیان بازاریان امروز معمول نیست . چه‌رسد بادارات دولتی که ناچار صورت حساب دقیق و منظم تهیه می کنند و اگر مأمورین دولت عباسی واقعاً درصدد تنظیم صورت حساب دقیق بودند میبایستی مقدار حقوق همان مأمورین درجه دوم را درصورت هزینه ذکر کنند و مبلغ اموال مصادره و جریمهٔ ستوران را نیز جزء درآمد بیاورند . وشاید هم بهمین نحوه عمل میکرده‌اند و صورت مزبور را از نظر اختصار و یا جهات دیگر باین اجمال تهیه شده است.

۴ــ دولت عباسی وام نداشت

از نتایج تمدن جدید آنکه حکومت‌های اروپائی امروز هر یك مبالغی وام‌دار هستند و هرساله مبلغی از بودجهٔ خود را صرف پرداخت اصل و فرع آن دیون میکنند و ناچار مالیاتهای متنوعی که دردورهٔ عباسیان نبوده برمردم تحمیل مینمایند و با وجود آن چیزی پس انداز ندارند ، و یا پس انداز آنان ناچیز می‌باشد ، زیرا قسمتی از پس انداز باید بابت پرداخت اصل وفرع وام مصرف شود ، قبلا گفته شد که درآمد دولت بریتانیا سالی ۱۲۰ میلیون لیره میشود $\frac{۴}{۵}$ این درآمد بابت مالیاتهائی است که تازه معمول شده معذلك دولت تمام این درآمدهارا مصرف میکند زیرا $\frac{۱}{۴}$ کل بودجه باید بمصرف پرداخت وام برسد و اگر دولت بریتانیا آن وام را نداشت سالی سی میلیون لیره پس انداز میکرد. یعنی ثروت دولت بریتانیا معادل ثروت دولتی عباسیان بود ، وام دولتی منحصر به بریتانیا نیست و تمام دولتهای اروپائی کم و بیش وام دار هستند و اینك صورتی از

وام‌دولتهای بزرگ اروپا در ربع اخیرقرن‌نوزدهم باحذف مبالغ کمترازمیلیون ·

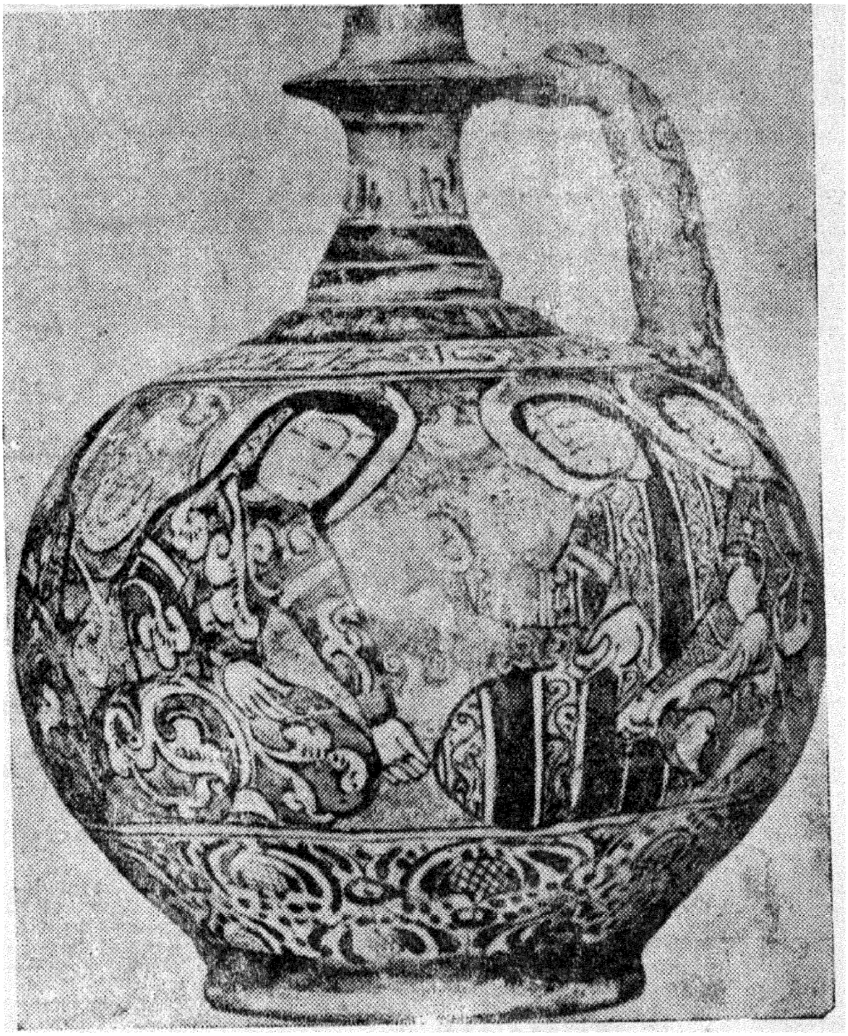
صورت‌وام‌دولتهای بزرگ اروپا(۱)

نام	مبلغ‌وام بلیره
فرانسه	۱/۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰
انگلیس	۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰
روسیه	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
اتازونی	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰
عثمانی	۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰
اتریش	۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰
مصر	۱۰۳/۰۰۰/۰۰۰
آلمان	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰
هلند	۹۳/۰۰۰/۰۰۰
چین	٥٤/۰۰۰/۰۰۰
ژاپون	٤۸/۰۰۰/۰۰۰
ایتالی	۲۲/۰۰۰/۰۰۰
اسپانی	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
جمع کل	**۳/۰۳۰/۰۰۰/۰۰۰لیره**

این وام ها بتدریج برای دولتهای اروپائی پیداشده وپول آنرابمصرف جنگ و یاتأسیس مؤسسات عمومی رسانده‌اند . و البته عباسیان نیز چنین مخارجی پیدا میکردندومحل پرداخت آنرا در دورهٔ ترقی وعظمت خود از پس اندازهای‌بیت المال تأمین میکردند. ودرروز های بدبختی وتنزل که مالیات و درآمدکم شده بود برای این قبیل مخارج دارائی بزرگانو دولتمندان و و زیران را بنام مصادره برمیداشتند

1–Statesman›s year book

وآنان نیز البته بوسیلهٔ اختلاس آنهمه مال راندوخته بودند .



تنگ سفالین از ساخته های قرن چهارم هجری

گاه هم دولتهای عباسی با تجار بخصوص یهودیان سفته بازی میکردند وحواله هائی وعده دار با آنها داده پول نقد میگرفتند واصل وفرع را درسر مدت می پرداختند والبته یهودیان که در رباخواری شهره جهان هستند بیش از دیگران مورد معامله بودند ومیزان سود این معاملات تا بیست در صد میرسید .

مثلا علی بن عیسی وزیر المقتدر عباسی در اوایل قرن چهارم هجری سفته هائی

به تجار ميداد كه وعدهٔ آن نرسيده بود ودرمقابل دريافت پول نقد براى هر دينارماهى يك دانگ ونيم سود ميداد وباين ترتيب سود ده هزار دينارماهى ۲/۵۰۰ درهم ميشد، مشهورترين سفته بازهاى يهودى آنزمان يوسف بن فنحاس بغدادى است كه از بازرگانان اهوازى بوده است . وديگر هرون بن عمران وجانشين هاى آن دو يهودى كه شانزده سال تمام باين كار اشتغال داشتند ، بديهى است كه آن وامها غير از قرضهٔ ملى اين ايام بوده است .

۳- حسن تدبير خلفاء و اقتصاد آنان

از مطالعهٔ تاريخ سياسى چنين بر ميآيد كه پايه گذاران دولت ها وامراى آنان مردم صرفه جو وباتدبير وميانه روى هستند . اگر غير ازاين باشد اساس دولت هاى تازه استوار نميگردد . فلاسفه تاريخ اين را نوعى امساك ميدانند كه عبارت از تمايل به ذخيره كردن ميباشد وهر دولتى خواه ناخواه دورهٔ كودكى وجوانى دارد وسپس بسالخوردگى وپيرى برميگردد . مثلا دولت عباسيان در دامان سفاح نوزاد بود و منصور عباسى آنرا مانند كودك پرورش داد و بسن جوانى رسانيده . بهرون و مأمون واگذارد وپس از اين دوخليفه دورهٔ پيرى وعقب افتادگى آن پيش آمد .

سفاح پس از چهارسال خلافت مرد وجز چند دست لباس چيزى باقى نگذارد و البته اگر طمع كار بود اموال زيادى جمع ميكرد ، چه علاوه برمالياتهاى معموله تمام دارائى امويان بدست اورسيد .

منصورجانشين سفاح بيست و چند سال حكومت كرد و چنانكه گفتيم ۸۱۰ ميليون درهم در آنمدت ذخيره كرد وبقدرى درجمع آورى وذخيرهٔ مال حريص بود كه او را بخيل ميخواندند، اما او بخيل نبود و فقط درموقعى بذل و بخشش بسيار ميكرد كه براى استحكام كار خلافت آنرا لازم ميديد و همانطور كه عمر در ابتداى اسلام با فكر وتدبير واحتياط وسخت گيرى وعدالت اساس خلافت را مستحكم ساخت منصورعباسى نيز با همان رويه پايهٔ دولت عباسى رااستوارساخت واين مراتب از گفته‌ هاى او در موقع مرگ به پسرش مهدى كاملا آشكار ميگردد و از آن جمله چنين گفت :

«پسرجان بقدری برای توذخیره گزارده‌ام که اگر ده سال تمام مالیات توکسر بیاید و وصول نشود هزینهٔ سپاه و مقرری افراد خانواده و حقوق مأمورین از همین ذخایرپرداخت میشود ، مبادا زنان را درکار مملکت مداخله دهی . از خود پسندی واسراف اموال مردم پرهیزکن، درمرزها مأمورین و سپاهیان لازم نگاهدار،اطراف مملکت وراه ها را امن کن، با مردم به مهربانی‌ومدارارفتار نماومشکل آنانرا آسان ساز، تا بتوانی مال‌ذخیره کن که کسی‌ازپیش آمدها آگاهی‌ندارد وراه ورسم‌روزگار ستیزه جوئی وناسازگاری میباشد، اسب وسوار وپیاده برای مبارزه‌با دشمنان آماده دار، کار امروز را بفردا مینداز که چاره‌ات ناچار میگردد ، مأمورین مخصوص‌بکار بگمارتا وقایع روزانه وشبانه را مرتب بتو اطلاع دهند ، هرکاری را خودت‌شخصاً رسیدگی کن،هیچگاه‌ازکارخسته‌ودلتنگ نشو، هیچگاه‌بدبین مباش،فقط‌ازمأمورین وعمال خویش بدگمانی‌داشته باش ومراقب آنها بشو».

درتمام دورهٔ خلافت منصور چیزی از سازوآواز درسرای وی یافت نشد . گویند روزی جار وجنجالی‌بگوشش رسید وحماد ترك ملازم خودرا مأمور تحقیق نمود . حماد رفته وبازآمد گفت : یکی ازغلامان طنبور مینوازد وکنیزکان دور او جمع شده‌اند . منصورپرسید طنبور، چی‌است ؟ حماد شرح آنرا داد ، منصوردوباره سؤال کرد توازکجا آنرا میشناسی ؟ حماد پاسخ داد :که درخراسان دیده‌ام. آنموقع منصور برخاسته بطرف کنیزان رفت کنیزان تا اورا دیدند از ترس گریختند،منصور بدست خود طنبوررا برسر نوازندهٔ طنبور شکست و فرمان داد آن غلام را اخراج کرده بفروشند .

منصوربقدری‌صرفه‌جوئی‌داشت که حتی‌جامه‌نیکو نمیپوشید وجزیك‌جبهٔ هراتی چیزی تن نمیکرد و آنرا نیز پینه‌میزد وهرکس از او چیزی میخواست نمیداد مگر اینکه بخشش را برای تقویت دستگاه خلافت لازم میدید که آن هنگام سخاوتمند میشد ، چه بسا که سائل را نیم درهم ندادی کسانیکه از وی چیزی نمیخواستند مال‌فراوان‌بخشیدی، گویندروزی‌مردی‌بینوااز آشنایان‌قدیمی منصورهنگام‌خلافت نزد



یکی از نویسندگان قرن سوم هجری

وی آمد تا مگر بنوائی برسد . منصور از وی پرسید چندسر نانخور داری ، آشنای بینوا گفت: یکزن و سه دختر دارم، منصور با شادی و شگفتی بوی اظهار داشت که تو از توانگران عرب هستی چه که چهار دوك پشم ریسی در خانه‌ات بکار است ، و البته چیزی بآن بینوا نداد . ولی چون عیسی بن نهیك مرد منصور از ملازم وی پرسید عیسی چه باقی گزارد ؟ ملازم جواب داد : شش دختر وهزاردینار که زنش برای ایام سوگواری مصرف

کرد . منصور بهر دختری سی هزار دینار بخشید و آنهارا شوهر داد همچنین در ظرف یک روز ده میلیون درهم میان افراد خانوادهٔ خود تقسیم کرد . پس ازمنصور پسرش مهدی خلیفه شد واز پاره‌ای جهات بخصوص ازحیث مراقبت درامور کشور مانند پدر بود ، درزمان مهدی دیوان دولتی مرتب گشت وباکمك معاویة بن یسار وزیر مهدی مقرراتی وضع واجراء شد مهدی شخصاً بدیوان مظالم میآمد و بشکایات مردم میرسید وباپرهیزکاری ودرستی حکومت مینمود ولی مانند پدرمقتصد نبود. پس از وی هادی مدت کوتاهی خلیفه شد ، آنگاه نوبت به هرون رسید وامر وزارت بدست برمکیان افتاد ودر آن دوران اموال فزونی یافت وازهرجهت گشایش حاصل گشت.

برمکیان خودمردمان با جودوسخاوت بودند،خلفاء نیزدرجودوکرم با آنان تأسی کردندو برسخاوت خویش افزودند برمکیان اززمان خردسالی، خلفای عباسی را بسخاوت وکرم تشویق میکردند.

گویند روزی یحیی و رشید با هم راه میرفتند مردی نزد هرون آمده گفت ای خلیفه چهارپای من سقط شد، رشید گفت پانصددرهم باو بدهند،یحیی چشمکی بهرون زد وهمینکه آنمرد گذشت هرون سبب چشمك زدن راپرسید یحیی گفت مثل تو نباید پانصد درهم بزبان آورد بلکه باید از پنج میلیون و ده میلیون سخن بگوید . هرون گفت: اگر باردیگرچنین خواهشی ازمن شدچه کنم. یحیی گفت دستور میدهی برایش چارپا بخرند ومانندهمکارانش باوی رفتار کنند.

هرون طبعاً سخاوتمندبود وبرمکیان اورادر آن کارتشویق نمودند او هم بقدری دربذل وبخشش افراط کرد که ناچار او را محدود ساختند، پس ازهرون خلفای دیگر عباسی دربذل وبخشش وتجمل افراط نمودند وهمین دوکار ازموجبات سقوط آنان بودچنانکه تفصیلش بیاید .

خلاصهٔ مطلب اینکه زیادی درآمد وکمی هزینهٔ دولت عباسی را ثروتمند نمود اما موجبات زیادی درآمدچهارچیز بود ۱ـ وسعت ممالك۲ـ پیشرفت تجارت وزراعت بواسطهٔ امنیت ۳ـ سنگینی مالیات ارضی ٤ـ درستکاری مأمورین در وصول وایصال مالیاتها. ـ اماکمی هزینه سه سبب داشت ۱ـ کمی کارمندان ۲ـ نداشتن وام دولتی ۳ـ اقتصاد خلفای نخستین.

ثروت دولت عباسی

در دورهٔ انحطاط

مقدمه در تشریح موجبات انحطاط

هر دولتی مانند هر موجود زنده‌ای دوران کودکی راتاپیری میگذارند ، دولت عباسی جوانی خودرا درروزگار هرون و مأمون گـذراند وآن اوقات عصر طـلائی عباسیان بـود وسپس رو به پستی وناتوانی رفت . همینقسم روزگار جوانی امویان درعهدعبدالملك بن مروان و فرزندش ولید بود ، خلفای اموی اسپانی درزمان خلافت ناصرو پسرش دوران جوانی داشتند ودولت عثمانی درزمان سلطان‌سلیمان قانونی بآنمرحله رسید و همینطور سایر دولت‌ها .

ابن‌خلدون دوران دولت‌هارا به‌پنج قسمت کرده است ۱ـ پیروزی۲ـ استبداد ۳ـآسایش وراحتی ٤ـ قناعت ومسالمت٥ ـ اسراف و تبذیر. ولی این تقسیم بندی‌با اوضاع تمام دولت‌ها تطبیق نمیکند مگر اینکه آنرا تأویل نمایند. اما تقسیم بندی و تشبیه ازنظر دوران زندگی کاملا صریح وآشکارمیباشد. درهرحال پیش‌از شروع بشرح ثروت عباسیان در دورهٔ انحطاط لازم است موجبات انحطاط را ذکر کنیم از آنرومیگوئیم .

عربهاوایرانیان

گفتیم که دولت عباسی با کمك ایرانیان بـخصوص مردم خراسان پدیدآمد و ایرانیان فقط برای انتقام‌کشیدن‌ازبنی امیه باعباسیان همراه شدند ، چون بنی‌امیه نسبت بعرب تعصب شدیدی‌داشتندوسایر ملل راا گرچه‌مسلمان‌میشدندپست‌وزبون‌میشماردند،عباسیان‌مزایای‌ایرانیان‌رادانسته آنهارامقرب‌ساختندوبرای‌ادارهٔ امورکشور از آنهاکمك گرفتند ، وزیران و والیان ونویسندگان‌ومأمورین‌عالی‌رتبه‌ازمیان آنهابرگزیدند، طبعاًعرب‌هاعقب‌افتادندونسبت به‌عباسیان اندیشناك گشتند و چاره‌ای هم نداشتند ، در زمان برمکیان‌قدرت‌ونفوذ ایرانیان دردستگاه عباسی‌به منتهی درجه رسید و آنان برای جلب محبت اعراب

دست ببذل و بخشش گشودند و شاید بیش از آن چه که میلشان بود سخاوت بخرج میدادند تا مگر از آنراه عربهارا رام سازند . اما عربها با آنکه از نعمتهای برمکیان بهره مندمیشدند کینهٔ آنانرا بر دل داشتند و برای سقوط آنان تلاش میکردندو سرانجام عربها و یاران آنان در بارهٔ برمکیان سعایت را بحد کمال رساندند و برمکیان را بداعیهٔ خلافت متهم ساختند ودر نتیجهٔ آن فتنه انگیزی ها رشید آل برامکه را از پادر آورد فضل بن ربیع با آنکه عرب نبود خودرا از نژاد غلام عثمان میدانست و از آنرو نسبت به برمکیان بدخواهی میکرد و بیش ازدیگران برای آنان طوطئه میچید .

پس از سقوط برمکیان عربها گمان بردند که نفوذ ازدست رفته را بازمییابند ولی در آن اثنا هرون مرد و دو پسرش امین و مأمون برای خلافت بجان هم افتادند ، مادر امین زبیده نوادهٔ منصور عرب و هاشمی بود. درصورتیکه مادر مأمون ایرانی وازمردم خراسان بودوخراسانیان دائیهای مأمون محسوب میشدند و در نتیجه مردم بغداد با کمك سپاهیان عرب (حربیه) طرفدار امین شدند و ایرانیان (مردم خراسان) بیاری مأمون که آن موقع درخراسان میزیست برخاستند، هما نطور که نیاکان مأمون را نیزخراسانیان کمك کردند . سرانجام ایرانیان پیروز شدند و امین را کشتندوطبعاً بااستقرارخلافت مأمون نفوذایرانیان و ناتوانی اعراب باز گشت. بخصوص موقعی که حسن بن سهل از ایرانیان زرتشتی تازه مسلمان بوزارت رسید ، عربها بیش از پیش ناراضی شدند و از گوشه وکنار اعتراض داشتند که باین مجوسی مجوسی زاده تن در نمیدهیم ولی بزودی سرجای خود نشستند چه که مأمون ببغداد آمد و با کمال قدرت زمام اموررا در دست گرفت وبه ترویج علوم وفلسفه پرداخت ودر نتیجه باین عقیده رسید که قرآن مخلوق است گرچه عربها ازاین بابت نیز بدشمنی وی برخاستند ، اما کاری ازپیش نبردند .

ترکان . مأمون در سال ۲۱۸ مرد و خلافت ببرادرش معتصم رسید . مادر معتصم زنی ترك ازسغد ترکستان بودوطبعاً این خلیفه متمایل به ترکان گشت بخصوص که بعد از قتل برادرش امین بدست ایرانیان از آنها بد گمان بود زیرا نهضت ایرانیان درهمراهی مأمون وقتل امین، نخستین قیام علنی آنان برضد خلفاء محسوب میشد، ازطرفی دیگر معتصم بسپاهیان عرب اعتماد نمیتوانست چون آنان در نتیجهٔ خواری دیدن ازخلفای

اول عباسی ناتوان وپست شده بودند واز آن گذشته برادرش مأمون هنگام مرگ او را بمبارزه با اعراب سفارش کرده بود لذا چاره‌ای جز آن نداشت که یارانی غیر از اعراب و ایرانیان بر گزینند. در آن هنگام فتوحات اسلامی بماوراءالنهر (آنطرف رودجیحون) رسیده بود ووالیان اسلام هدیه‌های فراوانی از بلاد ترک ببغداد میفرستادند که از آن جمله غلامان ترک و فرغانی بود. معتصم گمشدهٔ خودرا در آنان دید بویژه که ازطرف مادرنژادش به آنها می‌پیوست، لذا هزاران غلام ترک گرد آورد وبعضی از آنان را خرید وبعضی هم جزء هدیه‌های ارسالی بود ودر مدت کوتاهی هیجده‌هزار سپاهی ترک در دربار معتصم جمع شد بقسمی که در شهر بغداد برای آنان جانماند و بغدادیان از خلاف‌ـ کاری آنها بتنگ آمدند. معتصم شهر سامره را ساخته ترکان را بآنجا فرستاد و برای آنان مقرری تعیین نموده از آنها افواجی (سپاهی) تشکیل داد، البته این سپاهیان ترک معتصم را درمقابل حملات دشمنان رومی وترک حمایت کردند و سبب پیروزی وی گشتند اما چون مردمان حریص، طماع، جاه‌طلبی بودند، موجبات انحطاط وسقوط عباسیان نیز هم آنان شدند زیرا بیت‌المال وخلیفه‌و دستگاههای دولتی یکجا طعمهٔ طمع کاری آنان گشته بود.

مأمون مرد دانشمند خردمندی بودو ندیمان وی نیز ازهمان سنخ بودندو بااین همه، ازملایمت ومهربانی مأمون حکایتهائی درمیان مردم ضرب‌المثل شده است. از آنجمله یحیی بن اکثم میگوید: روزی با مأمون پیاده درباغ مونسه‌دختر مهدی قدم میزدیم طرفی که من بودم سایه‌وطرف مأمون آفتاب بودومن طوری میرفتم که مأمون ازپرتو آفتاب محفوظ میماند وهمینکه بآخر خیابان رسیدیم بر گشتیم من (یحیی بن اکثم) می‌خواستم طوری قرار گیرم که مجدداسایه‌بان مأمون باشم ولی مأمون مراقانع کرد و گفت: حالا من بایدسایه‌بان تو باشم، من اظهارداشتم وظیفهٔ من است که در برابر آتش جان خود را پناهگاه خلیفه‌قراردهم، اکنون هم اجازه میخواهم مثل آن مرتبه سایه‌بان بشوم مأمون گفت: نه شرط رفاقت همین است که آن بار توسایه بان من شدی واین مرتبه من سایه بان توباشم.

ونیز یحیی نقل میکند که شبی درمحلی بامأمون خوابیده بودم نیمه‌شب مأمون

رادیدم ازبستر برخاسته و با نوك پـا بطرف کوزه آب میرود ، تا آب بیا شامد . مأمون آن‌مسافت را که بیش از سیصد گام بود طی کرد و آب نوشیده بهمان طرز بر گشت تامبادا من(یحیی)و دیگران بیدار شویم وبا اینکه‌غلامان اطراف‌ماخوابیده بودند هیچ‌یك‌از آنانرا آواز نداد که آب‌بیاورند.

مهربانی‌و مدارای مأمون تاحدی‌بود که‌ملازمانش براو جری‌میشدند وحرفش رانمی‌شنیدند ، عبدالله‌بن طاهرمیگوید هنگامی نزدمأمون بودم‌غلامی راصدازد غلام نیامد دفعهٔ دوم صدازد، غلام‌ترکی تو آمده گفت چه خبر است مگرغلام نباید چیزی بخورد ویا آب‌بیاشامد . مرتب غلام را احضار میکنی ؟ مأمون مدتی‌سر بزیر افکند من گمان کردم الآن فرمان‌میدهد سرغلام را ازتن جدا سازم ولی‌مأمون‌سربر آورده گفت:ای‌عبدالله اگر اخلاق ما بدباشد رفتار ملازمان خوب میشود وعکسش عکس است. ولی‌بعقیدهٔ ماهمان‌به که‌اخلاق مانیك بماند وبرای خوشر فتاری‌بندگان خود رابد اخلاق‌نسازیم .

آری‌این بودصفات بر جستهٔ مأمون که ازعلم وحلم و مدارا و مهربانی‌و بلند همتی‌و فضل‌و ادب و کمال حکایت میکرد. اما جانشین او معتصم مـردی بـی خرد و بیدانش بود، چنانکه‌بزحمت خواندن میتوانست . کینه‌جوئی وتند خوئی را ازحد میگذراند، بیش‌ازهرچیز بسواری وچوگان بازی وپهلوانی‌می پرداخت چه‌که‌نیرومند وقوی‌هیکل بود وهزار رطل رابردوش گرفته‌چند گام پیاده میرفت .

اطرافیان دولت که اوراچنین دیدندبخدمتش‌همت‌نگماشتند، اوهم بیش ازپیش بسپاهیان ترك وفرغانی خودنزدیك شد.بااین همه ازرأی برادر خود مأمون‌به‌مخلوق بودن قرآن پیروی میکردو درترویج این‌فکرخشونت وشدت‌بخرج میداد تاآنجاکه احد بن‌حنبل‌پیشوای بزرگ‌مذهبی را خـواسته نظر او را در بارهٔ قـرآن‌خـواست و همینکه‌احمد بر خلاف رأی مأمون راجع بقرآن اظهار نظر کرد اورا زیر تازیانه انداخت وآنقدرتازیانه زدکه پیر مردبینوا، از شدت‌دردازخودبیخود گشت وپوست تنش کنده شد، سپس اورابـزندان افکند. مسلمانان وبخصوص عربها از ایـن رفتار ناهنجار معتصم بسیار رنجیدند ولی او برنجش‌مردم اهمیت‌نمیداد و باپشتیبانی ترکان

هرچه‌میخواست میکرد .درصورتیکه ترکان مردمی تازه مسلمان ونیم وحشی بودند وازجائی میآمدند که‌مانند عربستان پیش ازاسلام درجهالت فرومانده بود ودرنتیجه برای‌پیشرفت‌تمدن اسلام مانع بزرگی گشته واز آغازپیدایش آنان‌دردستگاه خلافت ترقی‌و پیشرفت خلفای‌عباسی‌متوقف گشته‌ودولتشان‌رو بانحطاط گذارد واخلاق‌وافکار روبفساد نهاد واوضاع ملك‌وملت پریشان شد .

مال . دردورهٔ خلفای راشدین‌هدف‌مسلمانان‌ترویج اسلام و بالا بردن مقام عرب بود. خلفای اموی که‌احتیاج مبرمی‌بمال داشتند هدف اساسی‌خودرا گردآوردن مال قرار دادند . و در عین حـال نسبت بعرب متعصب مانـده ، سایر مـلل را تحقیر میکردند و بترویج احکام دین‌اهمیت نمیدادنـد. اما عباسیان ازهوا خواهی اعـراب چشم پوشیده ترویج اسلام را بطور مطلق هدف قـرار دادنـد ودرپیشرفت فـرهنگ وبازرگانی وکشاورزی‌و غیره که‌ازعوامل توسعهٔ تمدن‌است کوشش‌بسیار نمودندو از ایرانیان‌برای‌اجرای‌این‌نقشه‌های‌سودمندیاری‌جستندو آنان نیز بهترین کمك آنها‌بودند چه که‌ایرانیان‌پیش‌ازاسلام دارای‌تمدن‌درخشانی‌بودندو طبعاً نیزمستعدهرگونه‌تعلیم وتربیت میبودند . ازآن گذشته چون مرکز خلافت عباسی در ایران (عراق) بود ، ایرانیان از جان و دل‌در تقویت دستگاه خلافت میکوشیدند ، چه که‌تقویت خلافت راموجب آبادی میهن خویش میدانستند ودر اثر خدمتگزاری صمیمی ایران شهر ها آباد شد ، ثروت فزونی یافت ، و از اطراف واکناف‌اموال‌بیکران‌جمع آمد و خزانهٔ خلفاء ازپول لبریز شد . خلیفه و اطرافیان‌و ملازمان خلیفه دستگاه با شکوهی برهم زدند وبه تجمل وعیاشی‌و خوشگذرانی پرداختند ، ودر زمان هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجهٔ عظمت رسید اما همینکه معتصم ترکان را مقرب نمود و کار ها راباَنان وا گذارد کشور رو بخرابی نهاد ، چه‌که مملکت‌مملکت‌ترکان‌نبود وامرای ترك جز گردآوردن مال برای خودشان فکر دیگری نداشتند وبآبادی کشور اعتناء نمیکردند وشب و روز سعی‌داشتند پولهای بیشتری فراهم ساخته بترکستان بفرستند رفته رفته خلفاء زیردست ترکان افتاده ازجلوگیری آنها عاجزشدند ، وعمال دولتی بغارت ویغمادست زده‌ازتوجه‌بمصالح عمومی‌چشم پوشیدند ودرنتیجه ثروت بیت‌المال بخانهٔوزیران‌وامیران‌وسرداران‌وبزرگان‌دولتی‌منتقل شد.خلفاء برای‌حفظ‌مقام خویش

بسپاهیان پناه بردند وسپاهیان از آنان پول میخواستند و آنان که پولی نداشتند ، اموال بزرگان رامصادره میکردند ومصادره وضبط اموال محتاج به نیرو بود و نیرو جز باپول فراهم نمیگشت ودر اثر این وضع ، محور نیرومندی خلفاء مال بود . تا حدی که خلفاء نه تنها برای بیعت گرفتن از بزرگان ومبارزهٔ با دشمنان، احتیاج بپول داشتند بلکه درداخل کاخ های سلطنتی جان خودرا باپول میخریدند،و آن مردانگی وجوانمردی معروف قریش از خاندان خلفاء رخت بربست وهرجا وهمه جاصحبت از پول بمیان آمد . دراینجابی مناسبت نیست که برای نمونه داستانی ازجوانمردی ومردانگی قریش نقل کنیم :

درسال ۷۱ هجری عیسی پسر مصعب بن زبیر در خدمت پدر برای خلافت عموی خود عبدالله بن زبیر بابنی امیه جنگ میکرد ، سرانجام مصعب وپسرش عیسی درمقابل سپاهیان بنی امیه مقاومت نتوانسته مغلوب شدند ، محمد بن مروان سردار بنی امیه وبرادرعبدالملك مروان خلیفهٔ اموی به مصعب پیشنهاد کرد که خودرا تسلیم نموده در امان بماند ، مصعب این پیشنهاد را رد کرد ولی به پسرش عیسی گفت تو تسلیم شو و درامان بمان .

عیسی گفت این کار نکنم چون زنان قریش ازاین پس گویند که عیسی ناجوانمرد بود ، خود زنده ماند وپدر را بکشتن داد. پدر گفت پس بقیهٔ سپاه رابرداشته بمکه بگریز وعمویت عبدالله را از بیدفاعی مردم عراق آگاه ساز عیسی گفت:من خبرخواری ترا بقریش نمیرسانم. اما تو از این میدان فرارکرده به بصره برو زیرا اهل بصره ازیاران توهستند . مصعب گفت : من اهل فرارنیستم واین ننگ را برخود نمی پسندم که قریش مرا مرد فراری بنامند .

خلاصه پس ازمدتی گفتگو پدر وپسر دست بدست هم داده آنقدرجنگیدند که هر دو در کنار یکدیگر کشته شدند .

باری این خود طبیعی است که اگر دستگاه دولتی ناتوان وبی نظم گردد مالیات ودرآمد رو بکاهش میرود وعکسش عکس است ، چنانکه از زمان معتصم باینطرف دولت عباسی رو بضعف واختلال گزارد وبهمان میزان درآمددولت تنزل کردچنانکه

ازسه صورت حساب زیر این مطلب بخوبی پیداست :

۱ـ صورت ابن خلدون مربوط بسنوات بین ۲۰۴ تا ۲۱۰ هجری ۳۹٦/۱۵۵/۰۰۰ درهم .

۲ـ صورت قدامه مربوط بسال ۲۲۵ هجری ۳۸۸/۲۹۱/۳۵۰ درهم.

۳ـ صورت ابن خردادبه مربوط بسال ۲۵۰ هجری ۲۹۹/۲۵٦/۳۴۰ درهم.

بنا براین درآمد نقدی دولت بدون مالیاتهای جنسی در آغاز قرن سوم هجری قریب چهارصد میلیون بوده و در ربع اول قرن مزبور مالیات دولت منحصر بپول نقد شده و مالیات جنسی نداشته ، معذلك مبلغ نقدی آن به ۳۸۸ میلیون کاهش یافته و در اواسط آن قرن از آن مبلغ هم کمتر شده و در حدود سیصد میلیون نقد تنزل کرده است و بهمین میزان تا پایان دورهٔ عباسیان سال بسال کسر شده است. گرچه تعیین این جریان بطور دقیق فعلا میسر نیست، چه مدارکی از درآمد وهزینهٔ آن سنوات موجود نمیباشد وشاید دولتهای وقت اصلا بودجهٔ منظمی تدوین نمیکرده اند ویا اینکه در نتیجهٔ انقلابات آن اسناد نابود شده است .

مقدار مالیات در دورهٔ انحطاط

هرگاه مقدار پس انداز (ذخیرهٔ) خلفاء را با یکدیگر مقایسه کنیم خواهیم دید که در آغاز تأسیس هر سلسله خلفای اولیه بسیار مقتصد بودند و اموال زیادی ذخیره میکردند وبعد از آنها ناگهان ذخیره ها بباد میرفت ودرهرصورت میزان پس انداز خلفای نخستین با خلفای بعدی اختلاف بسیار دارد واگر هم در میان خلفای بعدی (بعدازخلفای مؤسس سلسله) یکی دو خلیفهٔ بافکر وبا تدبیر پیدا میشده ومالی ذخیره میگشته اتفاقاً جانشین آنان کسی میبوده که در مدت کوتاهی پس انداز آنانرا بر باد میداده است .

و بهمین مناسبت مورخین اسلام گفته اند آنچه راکه سفاح و منصور و مهدی وهادی ورشید اندوخته اند امین ازسال ۱۹۳ تا ۱۹۸ بر باد داد و آنچه راکه مأمون ومعتصم وواثق گرد آوردند ، متوکل از ۲۳۲ تا ۲۴۷ پراکند و آنچه راکه منتصر و مستعین ومعتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ذخیره نهادند مقتدر از ۲۹۵ تا ۳۲۰ دور ریخت.

چنانکه گفته‌شد صورت جامعی از درآمد دورهٔ انحطاط عباسی بدست مانیامد جز صورتیکه مربوط بسال ۳۰٦ ایام خلافت مقتدر میباشدو آنصورت‌را علی‌بن‌عیسی برای رفع مسؤلیت خودو نمایاندن کسری درآمد تنظیم کرده بخلیفه تقدیم داشت. نسخهٔ مزبور پس اززحمات بسیار بدست‌فون‌کرمر رسید و آنرا درکتاب‌خودموسوم ببودجهٔ دولت عباسی درج کرد (۱)

صورت‌مزبور بخط عربی‌غیرمألوف بوده وبارون‌کرمر برای خواندن آن‌زحمات بسیار کشیده است ودرمقدمه‌ای‌که بزبان آلمانی بر کتاب‌خودنوشته‌کلیهٔ این‌جریانات را شرح داده و ملازمات شخصی خویش‌را نسبت ببودجهٔ مزبور اضافه کرده است والبته ذکر تمام آن مطالب بطول‌میانجامد ازآنرو بنگارش‌بودجهٔ تنها اکتفاء میکنیم.

این بودجه یا صورت عایدات مشتمل برچهار قسمت‌است‌ازاینقرار :

۱ـ درآمدسواد ونواحی آن .

۲ـ » » ممالك واقع در مشرق سواد .

۳ـ » » » در مغرب سواد .

٤ـ مالیات‌املاك خالصه وموقوفه.

۱ ـ مالیات ودرآمد سواد

جمع درآمد قطعهٔ سواد ونواحی آن و صدقات اراضی غربی واقع در بصره وکشتی‌ها وسایر ملحقات ۱/٥٤۷/۷۳٤ دینار .

واینك شرح جزئیات آن :

دینار	شرح
۱٦٦/۲۸۳	باذوریا ـ کلواذی ـ نهربین
۱۹۸/۳۱۳	انبار ـ قطر ـ بل ـ سد
۷٥/٥۷٦	نهرسیر ـ رومقان ـ ایقاریقطین ـ جاذر ـ شهر کهنه
۲٥/۰۰۰	کوثی ـ نهردر قیط

1 – Einuhmebudcet des Abbasiden Reiches

دینار	شرح
۹/۵۲۶	زاب اعلی ـ نهر گشتاسب.
۱۶/۱۳۶	فلوجهٔ علیاء ـ ارحاء .
۱۳/۵۸۵	فلوجهٔ سفلی ـ نهرین ـ عین التمر.
۱۴۰/۲۵۹	سیب اعلی ـ سورا ـ بابل خطرینه ـ باروسمای اعلی .
۳۸/۳۵۰	نهر الملك مورجا ـ نهرجوبر ـ اساسان ـ مالکیات .
۴۶/۳۳۶	باروسمای اسفل .
۱۱۰/۱۵۴	جریب های کوفه ومخزن ها .
۵۰/۲۱۹	عمارت درسامراء .
۴۰/۵۹۰	نهر بوق ودیر اسفل .
۲۴/۳۰۰	بزرگ شاپور .
۳۰/۰۳۵	راذانان .
۱۳/۶۶۶	روستاباد .
۴۶/۴۸۰	نهروان اعلی وسمنطای .
۴۰/۳۲۷	نهروان وسط .
۶۰/۵۳۲	نهروان اسفل.
۱۵۹/۰۸۹	صلح ومنازل .
۴۲/۴۹۹	بادرایا ـ باکسایا .
۳۱۰/۷۲۰	واسط باالملاك خالصه وجدید وعباسیه پس از وضع مخارج معمولی.
۱۲۱/۰۹۵	بصره وشهرهای دجله.
۲۲/۵۷۵	کشتیهای بصره.
۴۲/۷۵۰	مال الاجاره ها ودرآمد نهرها بموجب ریز جداگانه.
۸۰/۲۵۰	پل هیت .

دینار	شرح
۱۶/۹۷۵	بازار گوسفند ـ بغداد، بصره، سامراء، واسط، بصره کوفه.
۱۶/۰۰۰	ضرابخانه ـ « « « « « « جزیه بغداد.
۱۳/۸۷٤	آنچه بخلیفه از بابت مالیات درخت و تیول وحق ارتفاق عاید میشود .

جمع کل ۱/۸۴۶/۱۸۱ دینار (۱)

۲ـ درآمد ممالك مشرق (فرات)

دینار	شرح
۱/۲۶۰/۹۲۲	مالیات استان اهواز که درمقاطعه ابراهیم بن عبدالله مسمع و دیگران میباشد .
۱/۶۳٤/۵۲۰	مالیات فارس باضافهٔ آنچه که مونس خادم برای خود تجویز میکند و با آنچه که مالکین اطراف بعنوان تقدیمی میپردازند.
۲۵۸/۰٤۰	املاك امراء در آن نواحی باضافه درآمد کشتی های سیراف.
۳۶٤/۳۸۰	مالیات کرمان باضافه املاك امراء باستثنای اموال عهد ـ درح و ده‌های کویر و آنچه که مونس خادم برای خود از اموال خزانه وغیره برداشت میکند.
۸۰/۰۰۰	بابت مقاطعه عمان باستثنای هدیه هائی که برای خلیفه میفرستند .
۱/۵۷۰/۵۲۵	بابت مالیات و عایدی املاك عمومی (مشرق) بموجب قرارداد و یا اجاره و یا بطور امانت.
٤۵۶/۰۷۸	ده‌یك و پنج‌یك ری و دماوند، بضمیمهٔ آنچه که ابن داودان واحمد بن علی استخراج کرده‌اند .
۱۲۲/۶٤٤	ده های آن نواحی.

۱ ـ جمع کلی که درذیل ارقام نگاشته شده با جمع کل بالای ارقام تفاوت دارد و شاید بواسطهٔ اشتباه در ارقام ریز این اختلاف پیش آمده است و درهر صورت ما جمع بالای صورت را مدرك قرار میدهیم. مؤلف

دینار	شرح
	قم .
۱۱۵/۷۱۰	مالیات.
۸۰/۲۶۹	عایدی خالصه.
	اصفهان .
۴۱۰/۱۷۸	مالیات طبق قرار داد تازه بضمیمهٔ باج کرد ها و عایدات ایغاروده‌های دولتی .
۱۸۹/۳۳۴	املاك اصفهان .
	ماه بصره و ایغارین.
۱۸۵/۳۶۳	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده ها.
	همدان.
۱۵۰/۴۸۰	مالیات .
۵۵/۷۸۹	ده‌ها .
	ماسبذان
۵۷/۷۴۶	مالیات
۱۶/۷۵۰	ده‌ها
۱۷/۶۲۵	ساوه وضرابخانه آن .
۱۰۵/۶۷۸	ماه کوفه بابت مالیات ده‌های تازه وچراگاه.
۸۹/۵۰۰	املاك خالصه دولتی کوفه.
۲۲۶/۳۷۰	حلوان عایدی ده‌های خالصه ومالیات.

۳ـ مالیات مغرب (فرات)

بابت عایدات خالصه ومالیات عمومی مغرب واردوگاه ها ، بعداز وضع مخارج که از اصل مالیات کسر میشود (مطابق معمول) باستثنای مقاطعه‌ها و بهای غنیمت‌ها بانضمام آنچه که بمردم قبرس باید هرسال بپردازند واموال ومالیات نقاطی که بعداً ذکرمیشود .

دينار	شرح
٤/٧٤٦/٤٩٢	عایدی ممالك غربی واردوگاههای آن.
٢٩٠/٧٧٣	مصر واسکندریه پس‌ازوضع مصارف‌قدیم .
١/٠٨٠/٠٠٠	باستثنای‌مصادره‌ماذرائیان‌ودرآمدهای‌متفرقه‌وبازرگانی وغنیمت‌ها .
٨٠/٧٥٠	اردوگاه فلسطین پس‌ازوضع مخارج .
٢٣٠/٦٤٧	نقد
٤٠/٤٦٠	اردوگاه اردن پس‌از وضع مخارج .
١٠٢/٠٦٢	نقد .
	اردوگاه دمشق پس‌از وضع مخارج .
١١٣/٠٥٧	نقد .
٣١٥/٣٠٠	اردوگاه حمص پس‌از وضع مخارج .
٢٠٠/٤٦٠	نقد .
١١٥/١١٤	اردوگاه قنسرین وعاصمه‌ها پس از وضع مخارج .
١٣٣/٠٩٧	نقد .
٣٥٢/٥٧٠	دلوك ورعبان .
١٥/٧٦٥	سرحدات شام باستثنای صلح احمدبن حسین کاتب .
٥٢/٩٨٥	شمشاط وقلعهٔ منصور وکیسوم پس‌از وضع مخارج .
٥/٣٩٧	نقد .
	سمیساط وملطیه پس‌ازوضع مخارج.
١٤/٥٠١	نقد .
٣٤/١٢٠	آمدِ باستثنای آنچه‌از تیول‌هاوکاسه‌جمع میشود پس‌ازوضع‌مخارج.
٥/٤٧٨	نقد .

دينار	شرح
٨٢/٤٢٢	ارزن وميافارقين پس‌ازوضع مخارج
٥٦/٧٥٠	نقد .
٨٢/٤٢٢	
٢٥٧/٢٢٥	ديارمضر .
	ديار ربيعه پس‌از وضع مخارج .
٢٢/٧٩٧	
٣٠٤/٠٩٣	نقد .
١٧/٧٥٠	موصل‌ومردين و بهذراوده‌هاى‌كوهستانى پس‌ازوضع‌مخارج .
٤٩٢/٤٣٠	نقد .
٩٦/٥٨٤	راه فرات .

جمع كل ۴/٦۵۹/۳۴۱ دينار (۱)

٤ ـ درآمد خالصه املاك

مقصود املاك خالصه و موقوفه و غير آن است

دينار	شرح
٢٨٩/٠٣٦	درآمد ده‌هاى تازه پس‌ازآنكه جزء اجاره واسطدرآمده وجزء اموال خالصه‌بحساب‌آمده .

١ـ اين جمع‌كل نيز باآن جمعى‌كه دربالاى صورت نوشته شده‌اختلاف‌دارد و بنظرما همان‌جمع بالاى صورت درست است . مؤلف

دينار	شرح
٥١٦/٤٤٧	درآمد خالصه باستثنای آنچه‌در نواحی‌واسط‌است که بردرآمدعمومی‌اضافه شده‌و با آنها جمع‌شده‌است وجزء‌بارگیری مخارج آن‌نواحی‌درآمده است .
١٨٥/٤١١	عبر(درآمدساحل‌ها).
١١٦/١٢٠	هورياخليج‌ها.
٧٢/٦٦٦	مشرق .
١٠٤/٧٠٠	مغرب .
١٨/٧٧٨	هيت وتوابع آن باستثنای ده‌های سكر .
٨/٢٤٠	ماليات‌ساحل‌ها . مغرب ٥٨/٤٥٠
٥/٢٦٢	ماليات هورها (خورياخليج كوچك) : مشرق ٦٢/٢٠
١٤٤/٧٦٠	درآمد ده‌های عباسيه باستثنای نواحی واسط
١٤/٧٣٢	درآمدساحل‌ها .
١٤/٢٤٦	درآمدهورها(خورياخليج كوچك) .
٣٠/٦٧٢	مشرق .
٧٥/١١٦	مغرب .
٤/٥٧٠	درآمد موقوفات مسجدها باستثنای نواحی‌واسط .
٢٤/٨٦٩	مشرق .
١٢/٧٦٠	مغرب .
٦١٧/١٢٦	درآمد املاك فرات
١٧٠/٣٢٦	ساحل‌ها.
١٢٩/٧٢٤	خورها
٩٧/٣٣٦	فارس .
٩٤/٢٧٨	مشرق .
١١٤/٢٢٥	مغرب .
١٠٠/٣١٨	درآمد املاك متفرقه درسال سيصد وسه .

دینار	شرح
۷۶/۹۸۰	درآمد خزن و جهبذه باستثنای آنچه دراجاره واسطاست و باستثنای آنچه مونس خادم برای املاك خود درفارس تصویب کرده و باستثنای آنچه مأمورین با اصل واردات جمع کنند .

جمع کل=۱/۷۶۸/۰۱ دینار

صورت خلاصه

مالیات سواد	۱/۵۴۷/۷۳۴
« مشرق	۶/۴۳۹/۶۶۳
« مغرب	۴/۷۴۶/۴۹۲
« املاك خالصه	۱/۷۶۸/۰۱۵
جمع کل بدینار	**۱۴/۵۰۱/۹۰۴**

مقایسهٔ این درآمد بادرآمد دورهٔ نخستین عباسی

جمع درآمد دورهٔ انحطاط چنانچه ملاحظه میشود بیش از ۱۴ میلیون و نیم دیناراست و اگر بدرهم تبدیل شود چیزی از درآمد دورهٔ عباسیان کمی ندارد ، معذلك اوضاع مملکت ودولت دراین دورهٔ اخیر روبانحطاط بوده‌است ، چه که در دورهٔ اول آن درآمد تکافوء تمام هزینه‌هارا میداد ومبالغی هم از آن باقی میماند اما درآمد دورهٔ انحطاط نه تنهاذخیره نمیشود بلکه مبالغی‌هم برای‌پرداخت هزینه‌های لازم کسرمیآورد واین ازدیاد هزینه موجباتی داشته‌که شرح آن بزودی خواهدآمد. اینك نمونه‌ای ازهزینه‌های تازه که درزمان معتضد نبوده ودر بودجهٔ آن ایام ذکر شده بود.

شرح	دینار
۱ــ هزینهٔ مکه ومدینه وجاده‌های آن	۳۱۵/۴۲۶ ½
۲ــ « مرزی	۴۹۱/۴۵۶
۳ــ حقوق قضاة کشور	۵۶/۵۶۹

٤ـ حقوق مأمورین احتساب و دیوان مظالم	۳٤/٤۳۹
۵ـ » مأمورین (برید)	۷۹/٤۰۲

جمع کل ۹۷۷/۲۹۳ ½ دینار

صورت بالا را فون کرمر در کتاب خود موسوم ببودجهٔ دولت عباسی از کتاب عنوان‌السیر نقل کرده است . وچنانکه مؤلف عنوان السیر شرح داده : این هزینه های خصوصی غیر ازهزینه‌های عمومی بوده ودر زمان علی بن عیسی وزیر مقتدر مصرف میشده‌است .

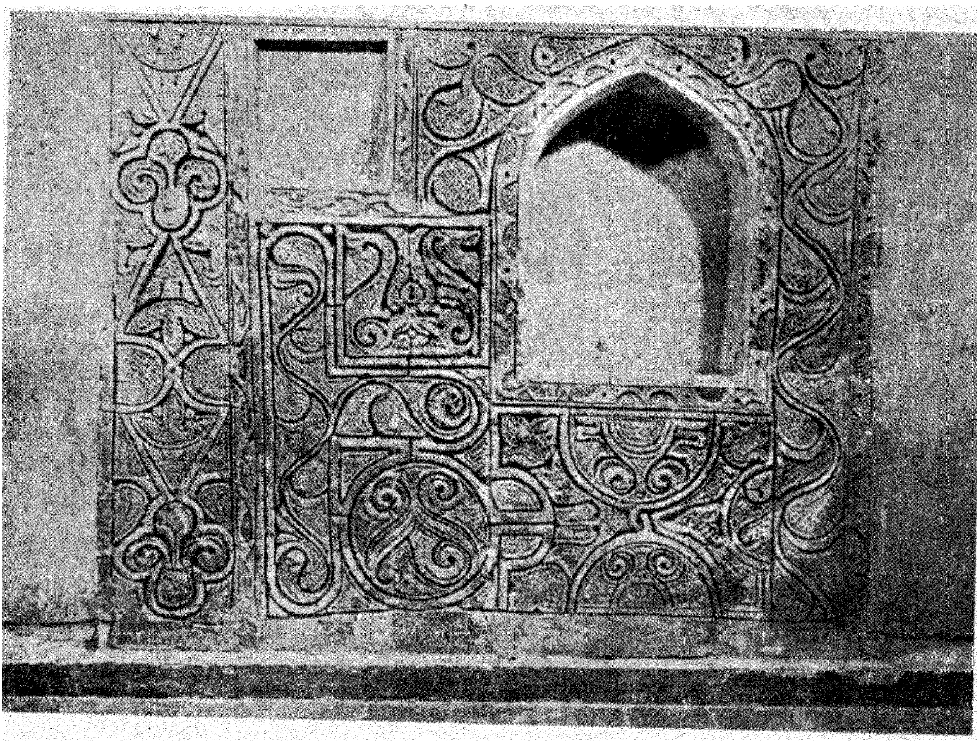
علاوه بر این قبیل مخارج حقوق لشکریان و عدهٔ آنان افزوده شده بود، و در نتیجه درایام وزارت علی بن عیسی بودجهٔ دولت عباسی ۲/۰۸۹/۸۹٤ دینار کسری داشته است.(۱)

ازهمین ملاحظات میتوان باوضاع خراب بیت‌المال درزمان مقتدر و پس ازوی پی‌برد چه که باآمد ورفت خلفاء ووزراء وعمال اوضاع تغییر میکرده‌است وبطور کلی باید گفت که پس ازمأمون اوضاع مالی سیاسی خلفای عباسی روبپستی گذارد وثروتی که‌عبارت ازپس اندازدولتی باشد در کار نبودو اگرهم چیزی میماند بسیار اندك بود مثلا پس ازمعتصم فقط هشت‌میلیون درهم وپس ازمستعین (۲۵۱هجری) نیم‌میلیون دینار وپس ازمکتفی پانزده‌میلیون دینارموجودی بودوظاهرا مبلغ اخیرپس ازآمد ورفت چندین خلیفه گرد آمده‌بود . وهمینکه مقتدر بخلافت رسید تمام آن‌پانزده‌میلیون رامصرف کردوعلاوه‌بردرآمدهای‌عادی‌مبالغی‌هم‌ازاموال‌بزرگان‌رامصادره کردوتمام آن‌اموال را باتلف کاری بربادداد وبطوری که تخمین میزنند خلیفهٔ مذکور علاوه‌برتأدیهٔ هزینهٔ معمول‌دولتی بیش ازهفتاد میلیون دینار را صرف‌هوی‌و هوس نموده دور ریخت و در نتیجهٔ این ول‌خرجیهاچنان‌تنگدست گشت که‌برای پرداخت حقوق سپاهیان و غلام‌بچه‌ها و جلب رضایت آنان، املاك و فرش‌و ظروف‌طلای خویش را فروخته پولش را بآنان داد .

---

۱ ـ ازعنوان‌السیر در کتاب کرمر (بودجهٔ دولت عباسی). مؤلف

درزمان خلافت المطیع‌لله (۳۶۱ هجری) کار بدبختی و بی‌پولی خلیفه بآنجا رسید که برای پرداخت چهارصد هزار درهم حقوق آرتش در موقع شورش بغداد لباس خلیفه ودر و پنجره خانهٔ اوراحراج کردند. رفته رفته بقدری اوضاع خلفاء بدشد که در زمان



ع ـ تاق‌نمای گچ بری مربوط بقرن سوم هجری دریکی ازخانه‌های سامره یافت شد

الراضی‌بالله جزخطبه و سکه اثری از نفوذ وقدرت خلفاء باقی نماند. (۳۲۲ هجری)

موجبات انحطاط خلافت عباسیان وکم و کاست ثروت آنان بسیاراست، قسمت عمده‌ای از آن موجبات را میتوانیم ازصورت درآمد علی بن عیسی درك کنیم، چه که در صورت مزبور به یك نوع مالیاتهای غیرعادی برمیخوریم.

موجبات انحطاط (کمی و کاستی) ثروت عباسیان

عصر دوم عباسی. در فصل مربوط بموجبات ثروت فراوان دورهٔ اول عباسی، گفته شد که موجب عمدهٔ آن، زیادی درآمد و کمی هزینه بوده است. و شرح مبسوطی درآنباره صحبت داشتیم، بنابراین طبعاً اگردرآمدکم و هزینه زیاد

باشد ثروتی باقی نمیماند و هریك از این دو قسمت (کمی درآمد وزیادی خرج) بقسمتهای فرعی تقسیم میشود وهرکدام ازآن موجباتی داردکه تفصیل آن ازاین قرار است :

موجبات کمی درآمد

۱ـ کوچك شدن خطهٔ فرمانروائی عباسیان. در زمان هرون ومأمون ممالك عباسی به منتهای وسعت خودرسید وازآن پس نظربه پیش آمد هائی که شرح آن مفصل است ممالك مزبور رو بتجزیه رفت، چنانکه قبلا اشاره کردیم پیش ازهمه افریقیه درزمان هرون خودمختار گشت سپس درزمان مأمون خراسان مستقل شده، آنگاه دراواسط قرن سوم هجری در زمان معتمد مصرازدست رفت . سپس فارس وماوراءالنهروسایرممالك مجزی شدند بقسمی که درربع اول قرن چهارم هجری ممالك وسیع عباسی به هفده، هیجده تکه تقسیم شد و درهریك از آن نواحی یك دولت اسلامی پدیدآمد. بااینحال غالب این حکومتهای اسلامی خلیفه را رئیس مذهبی خود میدانستند و بنام هدیه یا اجاره یا مصالحه یا امثال آن چیزی به بغداد میفرستادند ولی بیشتراین اموال هرچند سالیك مرتبه به بغداد میرسید پرواضح است که با چنین جریانی اوضاع مالی مملکت خراب میشود .

پائین آمدن میزان مالیات

گفتیم که دردورهٔ اول عباسی یکی ازموجبات زیادی ثروت سنگینی میزان مالیات بود بخصوص در عراق که تا زمان مأمون بطورمقاسمه ونصف ونیمه دریافت میشد ، ولی این خلیفهٔ خردمندهمینکه خزانه را لبریز از اموال دید وسنگینی میزان مالیات رابنظر آورد دستورداد که مالیات عراق را بطور دوپنجم بگیرند ، یعنی ازنصفه به بیست در صد پائین بیاورند والبته این تخفیف بزرگی بود که بمردم عراق داده شد وفورا در پائین آمدن مبلغ مالیات عراق اثرکرد ، چه بموجب صورت قدامه مالیات کشور عراق ۷۸/۳۱۹/۳٤۰ درهم است ودر صورت ابن خرداد به یعنی بعد از تخفیف ۱٤/٤۵۷/٦۵۰ درهم شده است.

خلفای بعد ازمأمون نیزدرکم کردن میزان مالیات بوی تأسی کردند، چنانکه

واثق مالیات‌ده کشتی را که مبالغ هنگفتی بود بکلی معاف کرد (۲۳۲هجری) و پس از واثق متوکل دوماه موعد پرداخت مالیات را عقب انداخت . مختصر آن تفصیل اینکه ایرانیان در آغاز نوروز مالیات میپرداختند و آنموقع نوروز آنان در پنجم حزیران (ژوئن - تیرماه)(۱) واقع میشد ودرهرصد وبیست سال یکماه آنراعقب میانداختند تا به پنجم حزیران میرسید وهمینکه ماه حزیران فرامیآمد پنجم حزیران(تیر) را به پنجم ایار(خرداد) تبدیل میکردند و مالیات آنسال را بجای اینکه در پنجم خرداد بگیرند در پنجم تیر دریافت میداشتند و باین ترتیب مالیات یکماه ازبین میرفت،همینکه مسلمانان عراق را گشودند موضوع مالیات بهمان ترتیب سابق یعنی درپنجم تیرماه پرداخت میشد تااینکه درزمان حکومت خالد قسری والی عراق وخلافت هشام بن عبدالملك اموی موعد صد وبیست سال رسیدو ایرانیان تقاضا داشتند که یکماه تخفیف معمولی آنان ملحوظ شود . خالد تقاضای آنانرا نپذیرفته گفت این همان(نسیئی)(۲) است که خداوند درقرآن از آن نهی کرده است . هشام هم بانظر خالد موافقت نمود و ایرانیان بدون تخفیف مالیات رادادند . پس ازسقوط بنی‌امیه وپیدایش دولت عباسیان درزمان خلافت هرون ایرانیان به یحیی برمکی متوسل شدند که کبیسه یاتخفیف سالانه رعایت شود ، یحیی هم مقدمات کاررا فراهم نمود اماعربها ومخالفین یحیی جاروجنجال راه انداختند که کبیسه عادت زرتشتیان است و خلیفهٔ اسلام نباید آنرا مجری دارد . تا اینکه نوبت خلافت بمتوکل عباسی رسید وی روزی باندیمان در اردیبهشت ماه از مزرعه‌ای میگذشت ودشت و بیابان را سبز و خرم دید واز یکی ازهمراهان پرسید اکنون که محصول دست نیامده ومزرعه سبز است چگونه مأمورین مالیات جمع میکنند ، ندیم خلیفه داستان

۱- نوروز ایرانیان سیار بود و درزمان ساسانیان اول تابستان یعنی موقع بر داشت خرمن نوروز میگرفتند ودرسال ۴۷۱ هجری قمری سلطان جلال الدین ملکشاه نوروزرادراول فروردین تثبیت کرد وازآن رو بنوروز سلطانی مشهور شد. برای اطلاع بیشتر بکاه شماری آقای تقی‌زاده مراجعه شود. مترجم

۲- نسیئی بمبنای فراموشی است وعربهای پیش از اسلام رارسم برآن بودکه برای رواج بازرگانی وتأسیس بازار مکاره هرسه سال یکبار حساب ماههارا عمداً فراموش میکردند ویکماه کم وزیاد میکردند تاماه ذی‌الحجه همیشه بفصل پائیز بیفتد و برای آمدن تجار و زوارو ایجاد بازار مکاره در مکه فصل مناسبی پیداشود ولی اسلام آنرا نهی فرمود،چنانکه در سورهٔ توبه میفرماید انما النسیئی زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا الی آخر . مترجم .

کبیسه و عادت و رسم ایرانیان‌را از آغاز تا پایان شرح داد ، خلیفه بحال ایرانیان ترحم نموده گفت : ازاین‌پس مالیات در همان نوروز معمول جمع شود ودر آنموقع دوماه وچند روز بنوروز مانده بود ایرانیان ازاین بخشش خلیفه بسیار شاد شدندچه بیش‌ازهفتادروز ازپرداخت مالیات معاف گشتند (۲۴۳هجری) بحتری شاعر آنزمان اشعاری درآن‌مورد گفته است :

ترجمهٔ‌شعر :

«خوشبختانه‌نوروز بهمان‌مرسوم اردشیر باز گشته‌است».

چیزی ازاین پیش آمد نگذشت که متوکل را کشتند و اوضاع آشفته گشت‌تا بالاخره در سال۲۸۱ هجری معتضد خلیفهٔ عباسی دستورداد موقع پرداخت مالیات‌را دو ماه عقب ببرند و با آن دستور نوروزی که در اوایل محرم ۲۸۱ واقع شد به۱۳ ربیع الاول ۲۸۲ برابر با ۱۱ حزیـران (ژوییه ـ تیر) باز گشت و نیز از نظر رفاه ایرانیان‌مقرر گردید درظرف چهارسال‌ازسالهای ایرانی یك روز را کبیسه بشمارند.

مهتدی(۲۵۵ هجری) خلیفهٔ عباسی کسور مساحت را بخشید بااین‌قسم که از زمان‌منصور مالیات‌عراق بطورمقاسمه (نصف ونیمه) تعیین گردید ولی پارهٔ اراضی‌از روی‌مساحت‌مالیات‌میدادندو بتدریج‌مساحت آن‌زمین ها‌کم وکسر میشدولی‌مأمورین دولت‌همان‌مالیات‌های اول رامیخواستند مهتدی دستورداد کسری‌هارا دریافت‌ندارند واز آنراه سالی‌دوازده میلیون درهم ازمالیات عمومی کسرشد.

آری‌این‌تخفیف های مالیاتی نیز عامل مؤثری در کم شدن مبلغ مالیات بود

جزیه و زکوة · مسلمان‌شدن مردم‌نیز ازمقدارجزیه کاست‌ودرآمددولت‌های اسلام‌راکسر کرد ، مثلادر اواسط قرن‌سوم هجری از شهر بغداد فقط‌صدوسی میلیون درهم جزیه میگرفتند ، در صورتیکه مطابق صورت تنظیمی علی بن‌عیسی جزیهٔ‌بغداد شانزده هزار دینار یعنی د وبرابر صورت تنظیمی ابن خردابه بوده است . حال اگر حدوسط میزان‌جزیه را ازقرار هر مردی ۲۴ درهم‌حساب کنیم درآن‌هنگام نه هزار مردغیر مسلمان دربغداد بوده و هر گاه بطور متوسط سی هزار زن و کودك بر آن بیفزائیم درشهر بغدادی که آنروز بیش ازیك میلیون جمعیت داشته فقط چهل هزارزن

و مردو کودك غیر مسلمان میزیسته‌اند والبته سایر شهرها هم بدینقرار بوده‌اند.

موضوع زکوة هم بهمین ترتیب روبکاستن گذاشت تا آنجا که پرداخت زکوة کاردشواری مینمود وهر کس زکوة میخواست بدهیشنید ودر کشور مصر بکلی موقوف شد گرچه صلاح الدین ایوبی برای مدتی آنرا بر قرار داشت اما دراثر نارضایتی مردم درزمان منصور قلاون درسال ۶۷۸ هجری تأدیهٔ زکوة رسماً درمصر ملغی شد .

۳- نادرستی مأمورین در وصول و ایصال مالیات

گفتیم که در دورهٔ استبداد بنی امیه مأمورین دولت دروصول وایصال مالیات بیدادمیکردند ودردورهٔ عباسیان آنوضع بهبود یافت ، اما این ترتیب چندان دوام نیافت و فرمانروایان (عمال) از ضعف دستگاه خلافت استفاده کرده بفکر استقلال افتادند ؛ خلفای ناتوان هم خواه ناخواه با آنان مدارا وسازش کردند وموضوع پرداخت مالیات بمقاطعه واجاره بر گذار شد.

مثلا مأمون درسال ۲۰۵ هجری مالیات سندرا بمبلغ یك میلیون درهم به بشیر بن داود مقاطعه داد . درصورتی که مالیات حقیقی آن کشور سالی یازده میلیون و نیم درهم بود ودرزمان راضی خلیفهٔ عباسی، بریدی مالیات اهوازرا به ۳۶۰ هزار دینار بطور مقاطعه اجاره کرد که سالی چندقسط بپردازد، درصورتی که مالیات حقیقی آن استان درآنموقع یك میلیون و نیم دینار میشد. عجب اینکه غالب این اجاره داران ومقاطعه کاران از پرداخت همان مال الاجاره ومقاطعه هم سرمی پیچیدند وهمینکه خلیفه با آنان سخت میگرفت اعلام استقلال میدادند ودرآنصورت میان طرفین جنگ درمیگرفت وچون خلیفه بی پول بود خواه ناخواه شکست میخورد .

۴- عدم امنیت مردم را از کسب و کار باز میداشت

در دورهٔ انحطاط دستگاه خلافت سران سپاه با یکدیگر وسران سپاه با والیان وعمال با خلیفه مرتب در زدوخورد بودندودر نتیجهٔ این جنگ وجدالها مردم اززراعت وتجارت دست میکشیدند و طبعاً پول کم میشد . مأمورین وعمال دولت هم بواسطهٔ ادامهٔ زدوخورد داخلی محتاج به پول بیشتری میشدند و از آنرو فشارزیادتری وارد میآوردند تا از تاجر وزارع پول بستانند ونتیجهٔ آن این بود که

روز بروز برخرابی‌وپریشانی افزوده شود وده ها ویران گردد وشهرهاتهی بماند وچه عاملِ مخربی از ظلم هولناکتر که دست مردم را می بندد وسعی وکوشش را بی‌اثر میسازد و دهقان و بازرگان و صنعتگر را بگوشه‌ای دور از کار و زندگی میاندازد ودولت را ناتوان وزبون میسازد، چه که دولت محتاج بپول است وپول با عدل‌وامنیت بدست میآید. میگویند ستمگری گرفتن مال‌دیگری‌است بدون اینکه‌چیزی درازای آن بمالك بدهد ویا موجبی (قانونی) برای آن موجود باشد ، در صورتی که دایرهٔ ستم و تعدی ازاین نیز وسیعتر میباشد ، بلکه گرفتن مال دیگران بزور و یا تحمیل حق‌نامشروع برمردم وبازداشتن آنان ازکارشان ازانواع ستمگری میباشد ،کسانی که مالیات ناحق میستانند ستمگرند. کسانی که بیش از میزان مقرر مالیات‌میگیرند ستمگرند ، کسانی که همان مالیات را به یغما میبرند ستمگرند ، کسانی کـه حق مردم‌را نمی‌دهند ستمگرند، وکسانی که اموال مردم رابدون حق‌میستانندستمگرند.

وهمینکه بیداد حکمروا گردد خرابی وپریشانی حتمی وقطعی است .

سد هاوپل ها ونهرها وترعه‌هائی که دردورهٔ اول‌عباسی‌ایجاد شده‌بودبدبختانه بواسطهٔ همین‌انقلابات داخلی وعدم توجه ازکارافتاده‌خراب شد وچه بساکه درموقع جنگ سپاهیان یکطرف دستی دستی آنها را ویران میساختند تاکشتی وسپاه دشمن از آن استفاده نکنند وبدیهی‌است که‌این اقدامات‌چه زیان عمده‌ای به‌تجارت‌وزراعت وارد میآورد .

هـ بیشتر ده ها و املاك تبدیل به « ضیاع » شد

باصطلاح آنروز مزرعه ها را ضیاع (مفرد آن ضیعه است. مترجم) میگفتند چنانکه امروز در مصر بآن اراضی عزبه وابعادیه‌میگویندوغالباً ضیاع آن ایام متعلق بخلفاء ،وزراء ، امراء ومردم‌با نفوذ بود .

قبلا گفته شدکه عمرمسلمانان رااز اشتغال بکشاورزی‌وزمین داری‌منع کرد. چه که میخواست آنان پیوسته آمادهٔ میدان کارزارباشند وگرفتارو آلوده ملك‌داری نگردند وبهمان‌جهات‌از گردآوردن‌مال درخزانهٔ‌دولتی‌جلوگیری میکردو آنرانوعی تجمل میدانست ، اما این وضع‌دیری‌نپائید وهمینکه خلافت روحانی‌بسلطنت‌ظالمانه

تبدیل شد و بنی امیه روی کار آمدند خود صحابهٔ پیغمبر دست بکار جمع آوری ملك و مال شدند (تفصیل آن گذشت) و تابعین (پیروان صحابه) و تابعین تابعین و طبقات دیگر که بعد آمدند همان رویه را ادامه دادند و بیش از همه خلفای اموی در این کار افراط نمودند، چه که آنان نه تنها املاك و اموال میخریدند و از راه معمول گرد میآوردند بلکه دارائی سایرین را نیز بجور و ستم میگرفتند و کسی هم زورشان بآنان نمیرسید، بخصوص که بنی امیه غیر عرب را بنده و زرخرید خود میدانستند اگرچه آن اشخاص مسلمان باشند و همینکه جائی را فتح میکردند هرچه میل داشتند برای خود میگرفتند و هرچه میخواستند بصاحبان اصلی میدادند تا آنکه نوبت خلافت بعمر بن عبدالعزیز اموی رسید و چون او مرد پرهیز کاری بود بفکر اصلاحات افتاد و رفتار عمر (جد مادری خود) را سرمشق قرار داده املاك مغضوبهٔ یهود و نصاری و مجوس را بصاحبان اولیه بر گردانید و در سایر موارد نیز بعدل و احسان عمل کرد. کسان وی که این عملیات را مخالف منافع خود میدیدند پیش از وقت کارش را ساختند و پس از درگذشت وی کارها بدتر شد.

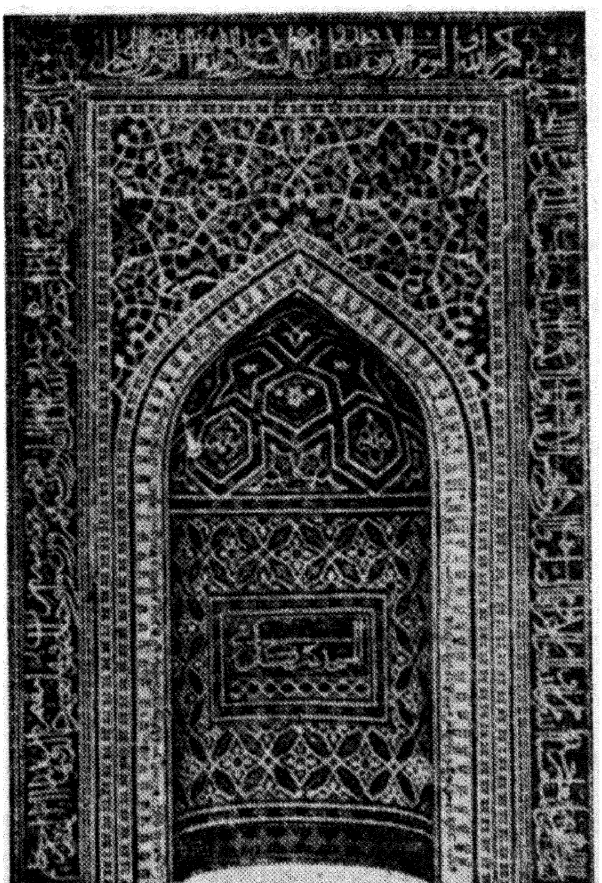
در سال ۱۳۲ که عباسیان بخلافت رسیدند آنچه توانستند از امویان کشتند و باقی ماندهٔ بنی امیه که جان در بردند اموال و املاك خود را رها کرده باطراف گریختند و بنی عباس تمام دارائی آنان را ضبط کردند، چه که مجوزی مخالف آن نمیدیدند، و برعکس تصرف آن اموال و املاك بیصاحب را ترکه حلالی فرض میکردند که تملك آن برای ادارهٔ امور کشور ضروری مینمود و این طبیعی انسان است که تا بتواند بر مال و جاه خود میافزاید.

با این حال بنی عباس نسبت بمردم ستم نمیکردند و مثل بنی امیه اموال و املاك را غصب نمیگرفتند و مخصوصاً در این نوع رفتار اصرار داشتند تا مردم بدانند که آنان مانند بنی امیه نیستند، ولی از طرف دیگر وزیران و امیران و نزدیکان طمع کار آنان از دست اندازی باملاك و اموال مردم اباء نداشتند ولی هر گاه صاحبان اموال مغصوبه نزد خلیفه شکایت میبردند تا آنجا که زور خلیفه میرسید رفع شکایت میکرد و املاك و اموال را به صاحبانش میداد و اگر در زمان زندگی غاصبین (وزیران ـ بزرگان ـ امیران و غیره) کاری از پیش نمیرفت اموال و املاك آنان پس از مرگ مصادره میگشت، چنانکه هرون

دارائی محمدبن سلیمان عامل بصره‌را پس ازمرگ او مصادره کرد و از آن بابت پنجاه میلیون‌درهم نقدوخانه‌هاو دکانها و املاك زیادیکه اجارهٔ آن‌روزی صدهزاردرهم بودبتصرف خلیفه درآمد .

وامثال اینگونه‌مصادره‌ها فراوان میباشد (تفصیل آن‌خواهد آمد) که‌درنتیجه خلفاء دارای املاك بسیار شدند .

امااین املاك بیشتر بدست نزدیکان‌و کسان خلیفه میافتاد وخود خلیفه کمتر از آن‌بهره‌میبرد و برسم‌حکومتهای استبدادی املاك‌منتسب بخلیفه مثل سایر سلاطین مستبدازآن حاشیه نشینان میگشت، بخصوص اگرخلیفه‌شخص باسخاوت ویاضعیف‌ـ الرأی‌بود. که ربودن‌املاك وی اشکالی نداشت ، روی همین جریانات اطرافیان خلیفه‌املاك زیادی‌بهم‌زدند. بقسمی که‌املاك رامیان‌خود هدیه‌میدادندویادربرابریك قصیده‌یایك لطیفهٔادبی یایك درخواست‌تملق آمیز ملك واملاکی می‌بخشیدند و از برمکیان و دیگران در این باره‌داستانها درمیان است . ازآنجمله‌هنگامیکه مأمون دختر حسن‌بن‌سهل‌را گرفت پدر عروس نام بسیاری از املاك ومزرعه‌های متصرفی خود را در تکه های کاغذ



قطعه‌ای‌ازیك‌محراب‌کاشی‌کاری که فعلا درموزهٔ متروپولیتان نیویورك است

کوچکی نگاشت و آن کاغذ ها را میان سران سپاه و بزرگان نثار کرد و هریك از آن رقعه‌ها بدست هر کس میافتاد ملك ومزرعه‌ای که نامش در آن بود نصیبش میگشت دیگر از موجبات ملاکی اطرافیان خلیفه آنکه در زمان بنی امیه بسیاری از اراضی واملاك حاصلخیز بایر مانده بود و خلیفه احیاء آن املاك را باطرافیان خود واگذار میکرد و مطابق قانون اسلام هر کس ویرانه‌ای را آباد سازد در آن زمین حق مالکیت پیدا میکند چنانکه منصور املاك بایر خوزستان را به پسرش صالح واگذارد واو آن املاك را دایر کرده ملاك بزرگی شد .

الجاء . دیگر از موجبات ملاك شدن بزرگان دورهٔ عباسی یکی هم الجاء بود، الجاء یعنی پناه بردن و موضوع آن چنان است که مالکین اصلی از بیداد وتعدی باج گیران ، املاك و مزارع و باغهای خود را بمردم با نفوذ واگذار میکردند وچیزی در عوض از آنان میگرفتند باین قسم که با اجازهٔ شخص متنفذ ملك را باسم او قباله مینمودند واز تعدی باجگیران بنفوذ آن شخص پناه میبردند ، طبعاً آن ملك دردفاتر دولتی بنام مالك جدید ثبت میشد ورفته رفته مالك قدیم از آن بی بهره می ماند، هم اکنون در ممالك دیکتاتوری و استبدادی موضوع الجاء رواج دارد .

الجاء در آغاز از زمان بنی امیه معمول شد چه که عمال آن سلسله بمالکین اجحاف میکردند واول مرتبه در زمان خلافت ولید عده‌ای از مالکان عراق املاك خود را از بیم تعدی باج گیران بنام مسلمة بن عبدالملك والی عراق و برادر خلیفه ثبت دادند و چنانکه تصور میرفت املاك مزبور ملك خاندان مسلمه شد و تازمان عباسیان از آن بهره میبردند ودر آن زمان املاك مسلمه تیول داود بن علی بن عبدالله بن عباس در آمده سپس خالصه سلطانی شد.

همینقسم مالکین مراغه املاك خود را بهمان جهات بنام مروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان ثبت کردند و املاك مزبور در خاندان مروان باقی ماند و سرانجام عباسیان آن املاك را مانند دیگر املاك بنی امیه ضبط کردند.

موضوع الجاء در دوران عباسی نیز دوام یافت چنانکه ملاکین زنجان برای دفع شر راهزنان املاك خود را بنام قاسم پسر هرون ثبت کردند تا مگر نزد او تقرب هم بیابند و قباله‌ها باسم قاسم تنظیم نموده خود کشاورزی گشتند و پس از چندی آن املاك تیول سلطان شد.

ملاکین فارس هم بدیگران تأسی جسته املاك خود را بملازمان سلطان مقیم

عراق واگذاردندوبا این تدبیر ازپرداخت یك‌ربع مالیات معاف‌شدند و مدت زمانی املاك مزبور بنام آن بزرگان‌بوده آنرا خرید وفروش میکردند واز یکدیگر ارث میبردندومالکین واقعی آن املاك شدند(۱)

خلاصهٔ‌کلام‌اینکه‌هنوز دورهٔ‌طلائی عباسیان پایان نیافته‌بود که خلیفه‌و نزدیکان و ملازمان وی از آن راه‌که گفتیم املاك‌بسیاری‌بدست آورد.دودولت‌دفتر مخصوصی برای‌رسیدگی‌باموراین‌املاك‌دایرساخته‌آنرا دیوان ضیاع نامید که البته غیر ازدیوان خراج بوده‌است.

در صورتی که علی بن عیسی‌درسال ۳۰٦ تنظیم کرده مبلغ‌درآمدخراج‌ملاحظه شد و اتفاقاً کلیهٔ ضیاع در ممالك شرقی(ری، دماوند ، قزوین ، زنجان ، قم ، اصفهان همدان، ماسبذان وغیره) بوده‌است. ودرپارهٔ نواحی درآمد ضیاع از مالیات معمولی زیادتر میشده‌است. مثلا درآمد ضیاع درماه بصره و ایغارین ۲٦۷/٥۲۰ دینار بوده ، درصورتیکه مالیات‌سایر اراضی آن نقاط ۱۸٥/٦۳٦ دینار میشده است. واگرمالیات درآمد ضیاع را مثل سایر اراضی وصول میکردند البته چندین برابر آن میشدکه صورت داده‌اند چه‌که مالیات ودرآمد ضیاع غالباً خفیف بوده و گاه‌هم همان مالیات کم بواسطهٔ نفوذ مالکان اسمی‌وصول نمیشده‌و چه بسا که سالها عقب میافتاد و همین که سیاست‌واوضاع تغییر میکرده مالیات ودرآمد عقب‌افتاده چندساله مطالبه‌میشده و بیك ترتیبی وصول و ایصال میگشته‌است.

ضیاع سلطانی

حال‌که مفهوم ضیاع را دانستیم میگوئیم که ضیاع بر دوقسم بوده ضیاع عمومی یعنی املاك رجال دولت ومردمان‌با نفوذ .

ضیاع سلطانی که‌آن نیز چهارقسم بوده‌است :

۱ ـ ضیاع خاصه یعنی املاك‌شخصی خلیفه که‌هیچ‌کس با اوشریك نبوده‌است.

---

۱ ـ پیش از تأسیس ادارهٔ ثبت اسنادپاره‌ای از املاك‌ومزارع ایران نیزبهمین وضع بودیعنی مالکین اسمی درعین حال‌که‌همه نوع تصرف مالکانه‌دراراضی‌خودداشتند، ملزم بودندکه‌آن املاك‌را بکشاورزان‌محلی‌مزارعه دهندباین‌ترتیب‌که‌سهم‌مالك‌وزارع پس ازوضع‌مخارج نصف و نصف میشد واگرچه این املاك خریدوفروش میشد اما بواسطهٔ همین الزام‌قیمت آن املاك ازاملاك‌مشابه‌کمتر بود، پس از تأسیس ادارهٔ‌ثبت آن‌وضع برهم خورد. مترجم.

درصورت تنظیمی علی‌بن عیسی مالیات این‌املاك۱٦/٤٤٧ دینار بوده (باستثنای املاك نواحی واسط که جزء املاك عمومی درآمده بود).

۲ ـ ضیاع عباسی که غالباً متعلق بافراد خاندان عباسی بود وشمارهٔ آنان در زمان مأمون به‌سی‌وسه هزار میرسید ودرسال ۳۰٦ مالیات آن املاك ۱٤٤/۷٦۰ دینار بوده(باستثنای ضیاع عباسی واقع در واسط .)

۳ـ ضیاع مستحدثه (نوبنیاد)که مالیات آن ۲۸۹٫۰۳٦ دینارمیشده‌است.

٤ـ ضیاع فرات ، درکنار رود فرات‌ودرسال ۳۰٦ هجری مبلغ٦۱۷/۱۲٦ دینار مالیات میداده است .

این املاك در سواد (بغداد ،کوفه ، بصره ، واسط) و خوزستان و اصفهان وغیره بوده ومالیات ودرآمدآن بطوراجاره یا مقاطعه تعیین میشده ودفترمخصوصی برای ضیاع تأسیس شده بود .

املاك مزبور گرچه بسیارحاصلخیزوآباد بوده اما بجهاتیکه گفته شدکمتراز هرجا مالیات میداده ودرآمد داشته است وگاه هم هیچ مالیات و درآمدی نمیداده است . با اینوصف ضیاع‌سلطانی‌باستثنای آنچه‌درواسط بوده متجاوزازیك‌میلیون‌ونیم مالیات میداده است و این میرساند که املاك مزبور تا چه اندازه آباد و حاصلخیز بوده است .

معمولا درممالك دیکتاتوری واستبدادی بهترین وحاصلخیزترین‌املاك متعلق بشخص دیکتاتور و بستگان نزدیك او میباشد (۱) و قبلا گفته شدکه مالیات دولت عثمانی‌درزمان‌سلیمان‌هشت میلیون دوك بوده‌که ازآن‌جمله‌پنج میلیون‌فقط ازاملاك سلطانی دریافت میشده است .

ایغار . ایغاربزبان عربی بمعنای دریافت داشتن تمام مطالبات و استیفای آن است‌وهمینکه میگویند مأمورمالیات‌مطالبات خودرا ایغارکرد مقصود آنست‌که‌تمام آنرا دریافت نمود ودراصطلاح آنروز(زمان عباسیان) ایغاربدان معنی بودکه مالك

۱ـ درسالهای اخیر دیکتاتوری مردم ایران بخوبی صحت این گفتار را دانستندکه بهترین‌املاك مازندران وخراسان وغیره درتصرف دیکتاتور وکسان وی درآمد. مترجم

زمین مبلغی نقداً بدولت میداد و برای همیشه ازپرداخت مالیات معاف (۱) میشد و یا اینکه‌مالك‌مستقیماً مبلغی بسلطان میپرداخت وازتعرض‌مأمورین‌مالیات وتحصیلداران معاف میگشت. ازایغارهای مشهور زمان عباسیان ایغار یقطین است‌که شخصی بنام (یقطین) املاك بسیاری را بطور ایغار تصرف‌کرده بود و سپس آن املاك خالصهٔ دولت شد.

موجبات زیادی‌هزینه

۱ـ ولخرجی خلفاء و زنان آنها. این طبیعی‌است‌که اگر پول در دستگاههای دولتی فراوان باشد بذل و بخشش وولخرجی هم زیادمیشود، بخصوص در دولت‌های‌استبدادی ودیکتاتوری مانند دولت عباسی که خلیفه دیکتاتور و صاحب اختیار تمام اموال و املاك بوده است و برای دفع شر مخالفان و گردنکشان بوسیلهٔ پول با آنان مبارزه میکرده باینقسم که یا پول بسپاهیان داده آنها را بجنگ با مدعیان میفرستاد و یا زبان و دهان خود مدعیان رابا پول می‌بست. والبته این وسیلهٔ دومی سهل تروموٴثرتربوده‌بخصوص‌اگر پول فراوانی دردسترس خلیفه بود چنانکه درزمان هرون ومأمون همانطوربود اما خلفای عباسی‌علاوه برآنکه پول راوسیلهٔ دفع‌شرمخالفان خودقراردادند برای‌فراهم ساختن بساط عیش ونوش وتجمل همه نوع ول خرجی‌میکردند ،کنیزان وغلامان به قیمت های گزاف میخریدند ، فرش واثاث ازخز و دیبا و حریر تهیه میکردند، حتی میخ‌های دیواررااز نقره میساختند، باغ هاو کاخ‌ها و گردش گاه‌ها وشهرهای‌مخصوص بخود بنا مینمودند ، مجالس خوشگذرانی باتجمل فراوان ترتیب میدادند ، ندیمان و حاشیه نشینان استخدام میکردند . و ازحیث‌خوراك‌و پوشاك‌و تفنن‌و تنقل‌همه‌نوع تجمل‌فراهم میکردند ، و انجام‌این خوشگذرانی‌ها برای آنان آسان بود ، چون در عراق‌و ایران میزیستند و ازعیش‌و نوش‌و تجمل‌و خوشگذرانی بزرگان‌ایران بخوبی اقتباس میکردند وبدتر ازهمه آنکه‌دست زنان‌و مادران و کنیزان‌و نزدیکان خویش

۱ــ خدیو اسماعیل فرمانروای تلف‌کار مصر نیز در نتیجهٔ میلیونها لیره‌اسراف وتبذیر مجبور شد سیستم «ایغار» را در مصراجراء کند . اسماعیل از۱۸٦۳ تا ۱۸۷۱ میلادی فرمانروای مصر بود وی‌پنجمین‌فرمانروا ازخاندان محمد علی میباشد. برای تفصیل بکتاب تاریخ مصر تألیف مترجم این کتاب مراجعه شود . مترجم.

رادرچپاول اموال عمومی بازمیگذاردند.

تجمل و ثروت زنان خلفاء

سفاح مؤسس سلسلهٔ عباسی فقط یك زن داشت منصور پیش از مرگ پسر خود مهدی را سفارش کرد که زنان را در کار مملکت مداخله ندهد بااین همه خیزران مادر هرون در ایام خلافت هادی و هرون همه کارهٔ دولت بود و یحیی وزیر هرون فرمانبردار خیزران گشته بدستور آن زن رفتار میکرد ، خیزران در نتیجهٔ این اختیارات املاك و اموال زیادی گرد آورد بقسمی که در آمد املاك او بسالی صد و شصت میلیون درهم یا نصف عایدات مملکت عباسی بالغ شد ، درصورتیکه درآمد متمول ترین اشخاص امروز (زمان تألیف کتاب ۱۹۰۲) منتهی دوسوم در آمد خیزران میشود . مثلا در آمد رکفلر میلیونر مشهور آمریکائی سالی ده میلیون و نیم لیره است ودر آمد خیزران ده میلیون و نیم دینار بوده است. ودر چند جای این کتاب تذکر دادیم که ارزش پول در آن روزها سه برابر امروزه میباشد، پس اگر هر دیناری را نیم لیره حساب کنیم در آمد رکفلر دوسوم در آمد خیزران میشود.

این زن طمع کار جاه طلب (خیزران) بقدری شقاوت داشت که بمحض احساس تمرد در فرزندش هادی (خلیفه) کسانی را مأمور نمود تا اورا کشتند و بیخود نبود که هرون پس از مرگ چنین مادری نفس راحت کشیده اموال اورا تصرف کرد و بسیاری از املاکش را بدیگران تیول داد.

بااین همه خیزران زنی کاردان و باتدبیر و دانشمند بوده و در دورهٔ طلائی عباسیان میزیسته است . و بنابر آن اگر آنهمه مال گرد میآورد چندان شگفتی نداشت و شگفتی در آنست که در دورهٔ پستی عباسی مادران پاره‌ای ازخلفاء که زنان عادی بودند باتهی بودن خزانه اموال زیادی میاندوختند . مثلا در سوراخ و پستوی دالانهای عمارت قبیحه مادر (خلیفهٔ عباسی) دومیلیون دینار ومقدار زیادی جواهرات و اشیاء نفیس یافتند ، از آنجمله مقدار زیادی زمرد قیمتی ، مروارید درشت ، یاقوت سرخ که بهای آنرا دومیلیون دینار تخمین زدند و عجب تر آنکه پسر همین مادر برای پنجاه هزار دینار کشته شد و مادر بحال وی ترحم نکرد و از آن همه دارائی این مبلغ بالنسبه مختصر را نداد وجان پسر را نخرید .

در آمد مادر محمدبن‌واثق سالی ده‌میلیون دینار یعنی معادل در آمد خیزران مادر هرون بوده و این خود بسیار عجیب است که در دورهٔ انحطاط و بی پولی خلفاء در آمد یکی از زنهای آن خاندان سالی ده‌میلیون دینار بوده‌است و همینکه مادرمقتدر مرد و خواستند او را در گور بگذارند ششصد هزاردینار از گورش در آوردند که پیش ازمرگ در آنجا نهفته بود و کسی از آن خبری نداشت و عجب آنکه مقتدردر آنموقع بی اندازه تنگدست بود و درخزانه چیزی یافت نمیشد. البته وضع مادران سایر خلفاء در سایر ممالك اسلامی نیز بهمین منوال میگذشت باینقسم که مادران خلیفه معمولا باسران سپاه وبزرگان همدست شده اموال دولتی را میان خود قسمت میکردند و گاه هم خود خلفاء این زمینه را فراهم میساختند. مثلا مستعین عباسی (۲۴۹ هجری) بمادرخود و دوسردار ترك: اتامش و شاهك اختیارات تام داد و آنان آنچه را که ازهرجا میرسید سه قسمت کرده هر کدام سهمی برمیداشتند.

در نتیجه اموال عمومی میان زنان و سرداران و ملازمان قسمت میشد و آنان ازاین پولهای گزاف انواع و اقسام تجملات فراهم میساختند مثلا مادر همان مستعین فرشی برای خود فراهم کرده بود که شکل حیوانات و پرندگان باتارهای زر بر آن بافته بودند وچشمان آن پرندگان و جانوران ازجواهر بود و بهای آن به‌صدو سی هزار دینار (شاید درهم) بالغ میشدو یامادر فلان خلیفه دهان فلان شاعر را پراز گوهر و مروارید میکرد وشاعر آن جواهر را به‌بیست هزار دینار میفروخت ویاقطر الندی وزنان دیگر خلفاء اموال بسیار و جواهرات زیاد بشاعران ومتملقان بذل و بخشش میکردند. البته این اخبار حقیقت دارد وجای تعجب هم نیست چون درنتیجهٔ ضعف خلفاء زنان دست اندر کار میشدند و هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند و بهر کس میل داشتند بذل و بخشش مینمودند.

دستهٔ دیگر از زنان حرمسرا که آفت زر و سیم محسوب می‌شدند بنام گیس سفید (قهرمانه) امور حرمسرا و کاخ خلفای عباسی را در دست داشتند و با همدستی وزیران وجانشینان آنان هرچه میخواستند میگرفتند و میاندوختند ودر تمام مملکت مداخله مینمودند، ام موسی قهرمانه مشهور اوایل قرن چهارم هجری در ایام خلافت مقتدر همه کارهٔ مملکت بودو بدون اجازه و نظر او هیچ مهمی انجام نمیگرفت واگر



کوزهٔ سفالی با نقش و نگار ساخت خوزستان قرن دوم و یا سوم هجری

در سرای خلفاء کنیزکان و ملازمان و غلامان نبودند قهرمانه ها راهی برای مصرف کردن پولهای خود نداشتند.

کنیزان و غلامان.

قبلا ضمن گفتگو از اخلاق منصور گفته شد که وی طنبور را بر سر نوازنده طنبور فرو کوفت اما هنوز چهل سال از مرگ وی نگذشته بود که سرای خلیفه نمایشگاه ساز و رقص و آواز شد بقسمی که از قرار مذکور سیصد کنیز در کاخ هرون فقط بساز و آواز می پرداختند و دایره و چنگ و عود و نای و قانون و سنطور مینواختند و یا میرقصیدند و آواز میخواندند و اضافه بر آن عده ای ندیم و دلقک مسخره چی در قصر اقامت

داشتند که مشهور ترین آنها شیخ ابوالحسن خلیع دمشقی و ابن ابومریم مدنی میباشد. بهای کنیزکان قصر از هزار دینار تا صد هزار دینار بوده است وطبعاً نگاهداری آنان هزینهٔ گزافی بر میداشته ولباس و جواهر و لوازم دیگرشان گران تمام میشده است ، مثلا موقعی هرون انگشتری را به بهای صد هزار دینار خرید و به یکی از کنیزکان بخشید.

گذشته از کنیزان غلام بچه ها و پیشخدمت ها و خواجه های بیشماری در کاخ خلفاء بوده اند، از آنجمله در کاخ مقتدر یازده هزار خواجه رومی وسودانی وغلام بچه و پیشخدمت کار میکرده است و البته کاخها و عمارتها متعدد بوده که آنقدر خدمتگزار ضرورت داشته است وبرای هر عمارت و دستگاهی فرش واثاث ولوازم زیادی تهیه میشده است. مثلاساختمان کاخ خصوصی معز در بغداد سیزده میلیون درهم تمام شد وامین در خیزرانیه عمارتی بنا کرد که بیست میلیون درهم خرج داشت و همین قسم پنج کرجی (زورق) بشکل شیر و فیل و عقاب ومار و اسب برای امین ساختند که مبالغ هنگفتی مصرف آن شد وهمینکه آن (زورق) هارا در دجله بآب انداختند ابو نواس(۱) شاعر مشهور دربار این شعرهارا بدان مناسبت سرود.

ترجمهٔ اشعار :

«خداوند برای امین مرکب های راهواری فراهم ساخت که سلیمان مانند آنرا ندارد».

«اگر مرکب سلیمان درخشکی میرفت این مرکبها روی آب مثل شیر غرش میکنند»

« مردم در شگفت ماندند همینکه دیدند خلیفه سوار شیر شده ومثل ابر شناوراست »

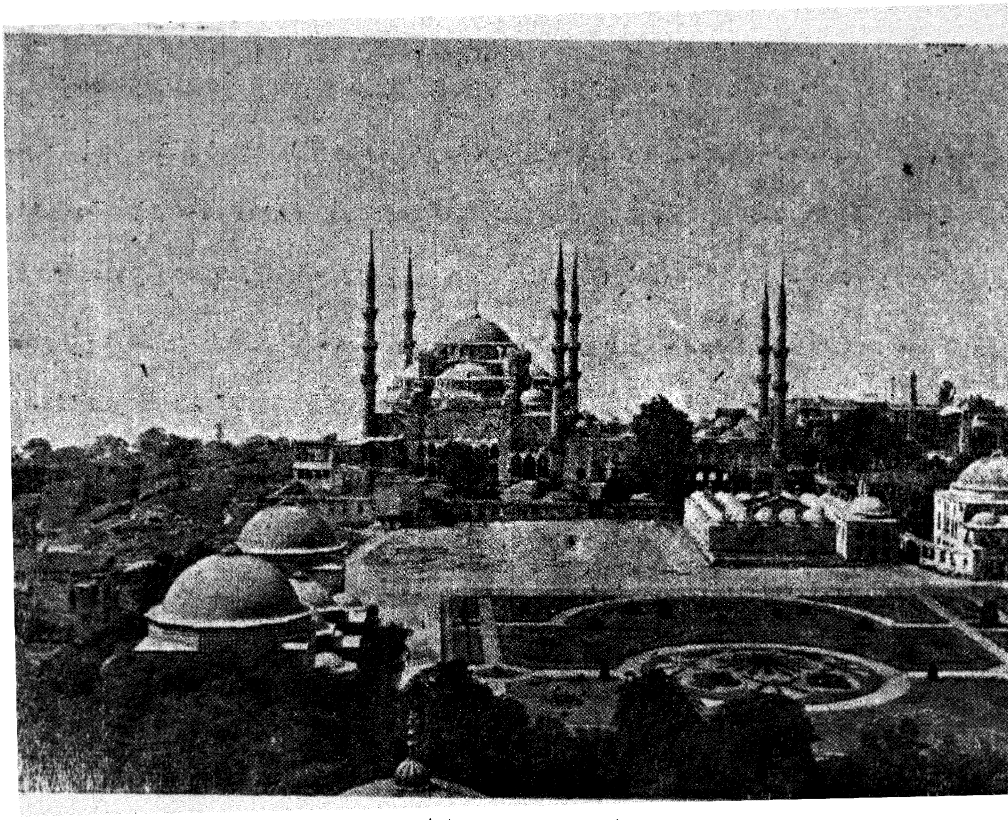
« آن ها که ترا روی شیر دیدند از تعجب سبحان الله گفتند پس چگونه است »

«اگر ترا بهپشت عقاب ببینند».

« عقابی که چنگال ومنقار ودوبال دارد وموج وطوفان می شکافد».

---

۱ - ابو نواس نامش حسن فرزند هانی حکمی درسال ۱۳۹ هجری دراهواز بدنیا آمد. مادرش ایرانی و پدرش مردی سپاهی ازاهالی دمشق بود. ابو نواس از شعرای بزرگ عرب ومعاصر هرون ومأمون میباشد : اشعار خمریات او وضع زندگانی اشراف بغداد آنروز را توصیف میکند وی مدح و هجو وقصیده وغیره سروده است وفاتش بسال ۱۹۵ هجری واقع شد. مترجم



ت ــ استانبول : مسجد سلمان احمر

« ازمرغان هوا پیشی می گیرد، وقتی که روی آب شناورمیشود ».

برای نمونه داستان زیر را که حاکی ازتجمل وعیش وخوشگذرانی دستگاه خلفاست ذیلا می نویسیم :

«می گویند روزی امین در کاخ خلد فراز تختی جلوس کرده دستورداد بساط حریر ودیبا بگسترند وظرفهای طلا ونقره وبلوربا انواع خوراکیها ومشروبات فراهم سازند سپس به قهرمانه (سرپرست کنیزان ورقاصه‌ها) گفت صد کنیز سازنده وخواننده ببساط عیش حاضرسازد باین قسم که درهر نوبت ده کنیز باسازو آوازدر بزم حاضر شوند وآهنگ مخصوصی بنوازند وبروند ، آنگاه دستهٔ دوم که می آیند به آهنگ دیگری بپردازند و همینقسم تا صد کنیزده مرتبه ده آهنگ نو بنو بسرایند.

بزودی شرح تجمل وعیش واسراف خلفاء را درضمن گفتگواز اوضاع اجتماعی

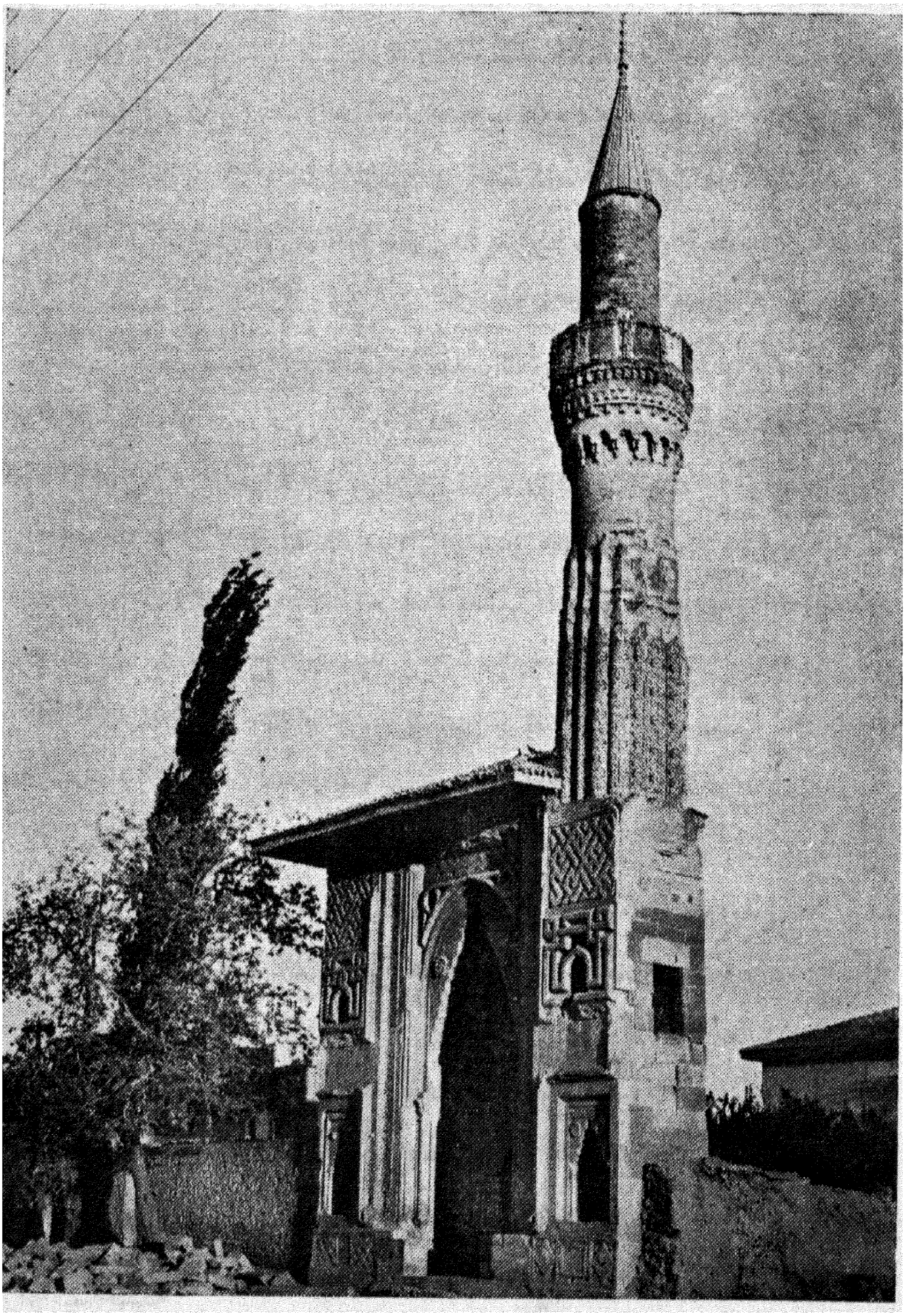
آن ایام ذکر میکنیم.

سخاوتمندی . بذل و بخشش خلفاء گاه ازروی لزوم و گاه هم فقط در نتیجهٔ سخاوتمندی طبیعی بود . مثلا هرون روزی هزاردرهم ازمال شخصی خود بغیراز زکوة صدقه میداد و مأمون روزی شش هزار درهم بملازمان خود می بخشیدواین مبلغ در سال دومیلیون درهم میشود والبته این مبالغ در مقابل هدیه ها وجایزه های بزرگ بسیارناچیزاست بقرارنوشتهٔ مورخین مأمون دریك روزیك ملیون ونیم درهم بسه نفر بخشیدوقبلا درهمین جلد گفتیم که وی را دررکاب ۲۴ میلیون درهم بذل و بخشش کرد . وهرون وصیت کردصدمیلیون درهم بمأمون بدهند. معتصم دردورهٔ خلافت خود صدمیلیون درهم صدقه داد. مقتدر علاوه برپرداخت مقرری مأمورین دولتی هفتاد میلیون دینار تلف کاری داشت. قسمتی از بذل و بخشش ها بعنوان صلهٔ شعروجایزه ویا بخشش وانعام تقاضا کنندگان پرداخت میشد ،که البته مبلغ آن بسیار هنگفت بوده است . ابن خلکان میگوید سالم شاعرمعروف بخاسر قصیده‌ای درمدح مهدی خلیفهٔ عباسی سرودوسوگند خوردکه صلهٔ آنرا کمتر ازصدمیلیون درهم نستاند وهمینکه قصیده‌را برای مهدی خواند مهدی صد میلیون درهم بوی داد ـ اگرچه ازاین روایات مبالغه کاری نمایان است اما میزان بذل و بخشش خلفاء را میرساند وچه بسیارکه شاعران علاوه برپول نقد ملك ومزرعه‌هم صله میگرفتند .

آیاواقعاً این بذل و بخشش ها میشده است ؟

مطالبی که در بالا از بذل و بخشش خلفاء گفتیم در نظر مردم این زمان جزء موهومات درمیآید چه که آنرا با اصول اقتصادی امروزه مطابق نمی بینند، اما اگرمقدارثروت خلفاوجانشینان آنهارا(وزیران ،نویسندگان ، امراء وغیره) بطوریکه در فصول سابق گفتیم در نظر بیاورند و اختیارات غیر محدودآنها را نیز درك کنند تصور نمیرودکه در صحت مراتب فوق تردید نمایند مگر اینکه در مقدار آن اموال ومیزان ثروت خلفاء شك داشته باشند والبته‌این نیز معقول نیست زیرا آنچه که ما در آن خصوص نوشتیم از مهمترین کتب معتبر تاریخ نقل کرده‌ایم و انکار آن مطالب انکار مسائل حقیقی تاریخ میباشد .

از آن گذشته اگر بدرجهٔ نفوذ شاعران در آن روزها و تأثیر گفتار آنها در اوضاع



ت ــ قونیه : مسجد صاحب عطا

اجتماعی واقف شویم (بزودی در آن باب صحبت میداریم) قبول این مطالب برما آسان میشود . درهمین امروز نیز ثروتمندان غرب پنجاه هزار وصد هزارلیره برای خرید یك تابلو یا یکی از آثارباستانی میپردازند وکوچکترین سود وزیانی از آن اشیاء تصور نمیرود . همین دیروز این خبر را خواندیم که مرگان میلیونر امریکا چندین تابلو را به یك میلیون لیره خریده تا به بعضی از موزه‌ها اهداء کند .(سال ۱۹۰۳ میلادی)

علاوه برهمه درضمن مطالعه مطالب تاریخی بپاره‌ای وقایع برمیخوریم که صحت مطالب مذکور را تأیید میکند واز آنجمله داستان مأمل شاعر ومهدی ولیعهد خلیفه عباسی است مأمل میگوید هنگامی که مهدی ولیعهد منصور درری اقامت داشت نزد وی رفتم و قصیده‌ای درمدحش سرودم مهدی بیست هزار درهم بمن جایزه داد پدرش منصور که این را دانست نامه‌ای بمهدی نوشته اورا ملامت کرد که اگر شاعری یك سال درآستانه تو بماند و مدیحه بسراید مستحق چهار هزاردرهم میشود نه اینکه یکباره بیست هزار درهم به یك شاعر صله بدهی . ـ سپس منصور مرا احضار کرد وچون پیش او رسیدم بمن گفت جوان بی تجربه‌ای را فریب دادی و پول زیاد گرفتی من گفتم آری ای خلیفه ، جوان سخاوتمند بی‌تجربه‌ای را دیدم وفریبش دادم منصور گفت شعرها را بخوان من شروع بخواندن قصیده کردم و مطلع آن چنین بود :

ترجمهٔ اشعار

«این همان مهدی است جز اینکه چهره‌اش ماه درخشان میباشد ...»

منصور گفت به به راست گفتی اما پولها کجاست گفتم همراه آورده ام آنگاه منصور ربیع خادم را گفت با من بیاید ، چهار هزار درهم از بیست هزاردرهم را بمن بدهد وشانزده هزاردرهم رانزد منصور بیاورد واوچنان کرد .

همین داستان خود دلیل روشنی است که صلهٔ شعراء غالباً هزارها بوده است .

آیا این بذل و بخشش‌ها از کیسهٔ خلیفه بوده است ؟

حال دانستن این نکته نیز بی‌فایده نیست که آیا خلفاء از کیسه خود می بخشیدند ویا ازاموال عمومی (بیت المال) حواله میدادند ؟ پاسخ قاطعی برای این پرسش نیست زیرا مدرك کاملی بدست نیاورده‌ایم ولی سکوت تاریخ نویسان میرساند

که بخشش ها از بیت المال بوده است بخصوص که خلیفه خود را صاحب اختیار مسلمانان میدانسته و هرچه میخواسته از اموال عمومی (برای صلاح مسلمانان) بشاعری صله میداده ویا بدیگری هبه میکرده است .

اما درضمن مطالعه احوالات هادی خلیفهٔ عباسی باین موضوع برمیخوریم که وی خزانهٔ مخصوص بخود داشته است ، وچنین مفهوم میشود که خلفاء بذل وبخشش‌ها را از بیت المال حواله میدادند واگر باعتراض و مسامحه وزیران برمیخوردند آنرا ازخزانهٔ خاص خود می‌پرداختند وازآنجمله است حکایت هادی وعیسی بن داب سخنورنامی حجاز که بواسطهٔ شیرین‌زبانی وخوش صحبتی مقرب آستان هادی بوده است ودریکی ازمواردهادی سی هزاردینارپول حواله داد. عیسی گماشتهٔ خودرانزدحاجب فرستاد که پول را بستاند حاجب گفت باید ازدیوان ومأمورتوقیع مطالبه شود. عیسی که اینرا دانست بملازم خود گفت فعلا صرف نظر کن وجائی نرو، این گذشت تاآنکه روزی هادی از ایوان کاخ شهر بغداد را تماشا میکرد وچشمش بعیسی افتاد که فقط یك غلام دنبال اوست، هادی عیسی را احضار کرده پرسید چرالباست شسته است و برای زمستان لباس تازه نخریده‌ای عیسی گفت دستم کوتاه است هادی گفت، همین چهارروز پیش سی هزاردینار حواله دادیم عیسی اظهارداشت که حواله‌رانداداند هادی خزانه‌دار مخصوص خود را احضارکرده دستور داد ازخزانهٔ خودش همانساعت سی هزاردینار آوردند وبعیسی دادند .

بنا براین معلوم میشود که اینگونه بذل و بخشش ها ابتداء به بیت المال حواله میشده واگر درآنجا بمانعی برمیخورده ازکیسهٔ خلیفه تأدیه میگشته است.

چیزی شبیه باین داستان از هرون ویحیی برمکی نقل میشود که موقعی هرون صدهزار دینار به یحیی حواله کرد تابرای خرید کنیزکی بپردازد این قیمت در نظر یحیی گزاف آمد وازپرداخت آن عذرخواست، هرون بی اندازه بخشم رفت ویحیی برای آنکه زیادی آن پول را مجسم کند دینارها را تبدیل بدرهم نموده ویك میلیون ونیم درهم در حوضخانه ای که هرون درآنجا وضو میگرفت روی هم انباشت و همینکه هرون برای وضو ازآن محل گذشت و آن خرمن پول را دید بنظرش بسیار رسید

وچون دانست بهای یك کنیز کی بوده البته متأثر شداما درضمن کینهٔ یحیی را دردل گرف
که چگونه روی حرف اوحرف میزند وفرمانش را نمی‌پذیرد و ازقرار مذکوریک
از موجبات تعرض هرون به برمکیان همین پیش آمـد شده است . موقعی هم واث
(خلیفهٔ عباسی) بوزیرخود ابن زیات حواله کردکه مبلغ هنگفتی بابت بهای کنیز ک
بدهد وچون ابن زیات قدری تعلل ورزید خلیفه اورا مجبورساخت که دومقابل آ
مبلغ را تأدیه کند .

داستان مکاتبهٔ هرون وسفیان ثوری نیزدلیل بر آن است که خلیفه‌ازبیت‌الما
مسلمین همه نوع بذل وبخشش میکرده وصله وهدیه وجایزه میداده است . مختص
آن تفصیل اینکه هرون نامه به سفیان ثوری (مقیم کرفه) نوشته ویرا خبرداد که م
(هرون) دربیت‌المال را گشوده‌ام وخاص وعام را ازهدایا وعطایا بهره‌مند ساخته‌ام

سفیان نامه‌ای درپاسخ هرون نوشته اورا بسختی ازاین اسراف کاری مـلام
نموده گفت :

«این نامه را بتومینویسم ویادآورمیشوم که ازاین‌پس رشته دوستی تورا برید
چه‌که خودت درنامه‌ای که بمن نوشته‌ای اقرار کرده‌ای که بربیت‌المال‌مسلمانان‌هجو
آوردی و آنچه خواستی بدون‌حق‌وعدالت داده‌ای وبخشیده‌ای تو آنرا نوشتی‌وخودد
را برخودت گـواه گرفتی من وکسانی که نزد من بودند وآن را نامه را خواندن
وشنیدند نیزگواه هستندوروز بازپرس‌پیش خدای‌دادستان گواهی‌میدهند. ای‌هرور
چرا بخزانهٔ مسلمانان حمله ورشدی ، کی بتواین اجازه را داده است ..؟

آیا آوارگان اجازه داده‌اند؟ آیا مردانی که‌درراه خدا شمشیر میزنند اجاز
داده‌اند؟ آیابیوه‌زنان‌ویتیمان اجازه داده‌اند ؟ آیا قاریان قرآن و کسانی که بقرآ
عمل میکنند اجازه داده‌اند؟ آیا مأمورین جمع آوری مالیات اجازه داده‌اند؟ آیـ
کسانی که باید از این‌امـوال دلشان بدست آورده شود بتو چنین اجازه داده‌اند
آیامردمی که‌رعیت توهستند اجازه داده‌اند ؟»

این نامه‌میرسانْد که‌خلفاء ازموجودی بیت‌المال‌همه‌نوع ول‌خرجی و بذل‌و بخشش
واسراف کاری‌میکرده‌اند ودرهرحال گفته های سفیان ثوری بهرون مانند گفته‌های

اباذرغفاری بعثمان میباشد

۴-تنوع و فزونی هزینه‌های دولتی

درجلداول این کتاب گفته شد که چگونه تأسیسات دولت های اسلامی بتدریج توسعه یافت و در آغاز کار، خودپیغمبر، امیر ووزیر و قاضی وفرمانده بود، ودرزمان خلفای راشدین شمارهٔ مأمورین دولت اسلام بشش نفر رسید. ودرزمان بنی امیه و بنی عباس که مملکت توسعه یافت ومردم متمدن شدند تأسیسات دولتی اسلام نیز وسیع گشت و کارمندان طبعاً زیادشدند وهرقدر که ثروت خلفاء فزونی یافت ودستگاه تجمل آنان بیشتر شد خدم وحشم ومأمورین نیز اضافه شدند، بقسمی که عدهٔ آنان درزمان هرون بیش اززمان منصور و زمان مأمون افزونتر از زمان هرون گشت. و همینقسم بمیزان افزایش تجملات، مأمورین و کارمندان دولتی ودرباری زیادشدند، چنانکه درصورت تنظیمی دورهٔ معتضد (قبلا درج شد) نام کارمندانی مانند آشپزان و ندیمان و رکابداران و غلام پیشخدمتان و بندگان ذکر شد که درآغازدولت عباسی نامی از آنان نبوده است، همینقسم عده‌ای ازخدمتگزاران مخصوص مانند پزشکان و سازندگان و مسخرگان درآنصورت ذکرشده که بنا بمقتضیات تجمل‌طلبی و خوشگذرانی واردخدمت دولتی شده‌اند.

یکی دیگر ازموجبات افزونی هزینه وتهی ماندن بیت‌المال اینکه پاره‌ای ازمخارج در سابق از محل های دیگری غیر ازمحل بیت‌المال پرداخت میشد. ودر اواسط دورهٔ عباسی بر بیت‌المال تحمیل‌شده بود، حال چرا این وضع پیش آمد؟ جهتش معلوم نیست، فقط در ضمن رسیدگی بمدارك تاریخی مسلم میشود که چنین وضعی پیش آمده بود، مثلا از تطبیق صورت هزینه ایام خلافت معتضد در سال ۲۹۷ و صورت هزینهٔ علی بن عیسی درسال ۳۰٦ مسلم میگردد که پاره‌ای مخارج مانند هزینهٔ حرمین (مکه و مدینه) و مستمری قضاة و متصدیان امورحسبی وبرید در سراسر کشور، هزینهٔ شهرهای مرزی تماماً در دورهٔ علی بن عیسی ازبیت‌المال تأدیه میشده است، در صورتیکه ارقام مزبور درصورت هزینهٔ دورهٔ معتضد دیده نمیشود. در اوایل دورهٔ عباسی که خلفاء قدرت داشتند مخارج مزبوراز بابت مالیات محل تأدیه‌میگشت

ولی همینکه خلفاء ضعیف شدند عمال سایر نقاط از پرداخت آن خود داری کردند وخلیفه ناچار ازبیت‌المال مرکزی آنرا تأدیه میکرد .

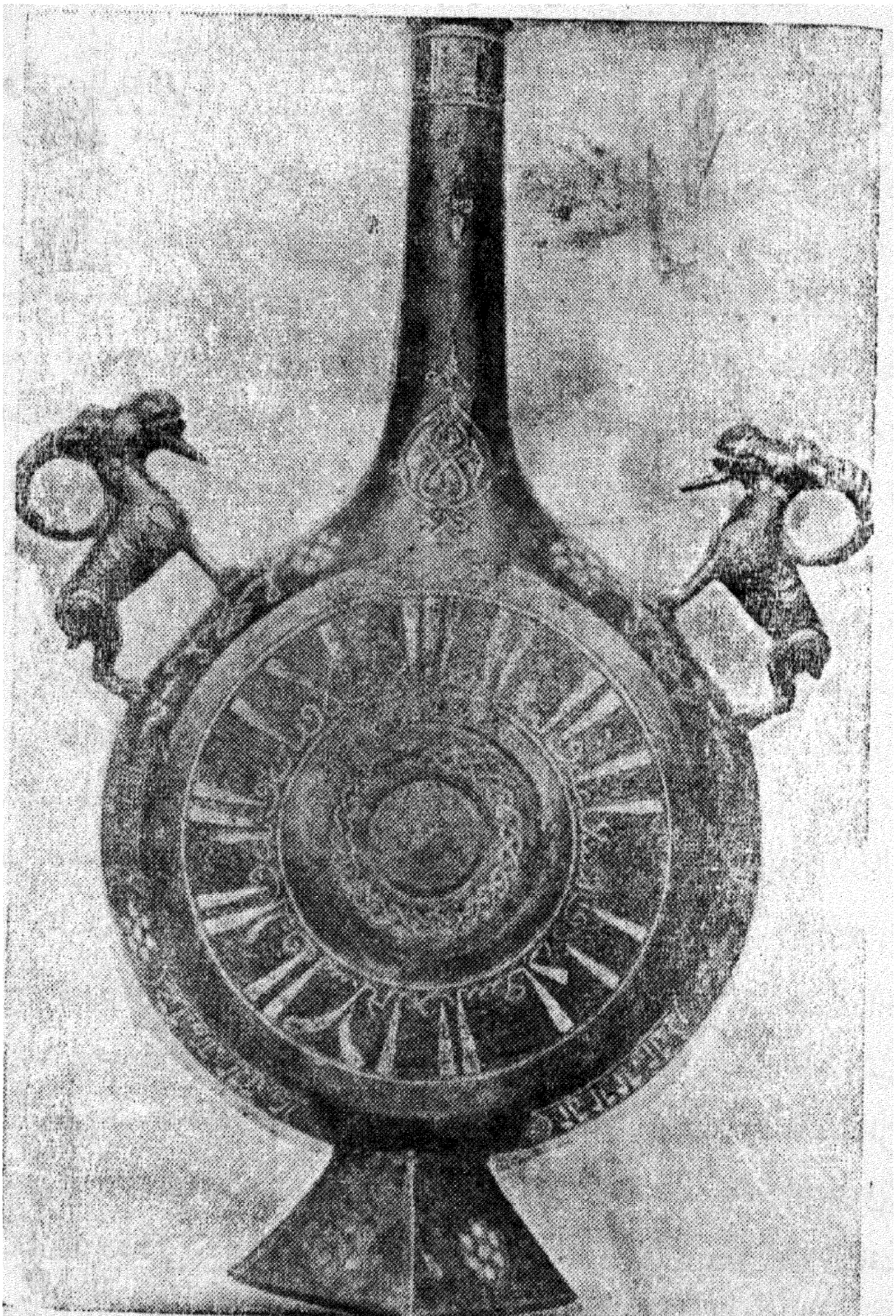
در جلد اول این کتاب گفته شدکه : مالیات سرحدات بمرکز خلافت نمیآمد وبمصرف امور محلی میرسید ، درعوض غنیمت های زیادی که ازجنگ‌های سرحدی عاید میشد برای خلیفه ارسال‌میگشت ، اما در دورهٔ انحطاط که مرکزخلافت‌ناتوان وزبون گشت فتوحات سرحدی‌ازبین‌رفت ومخارج‌شهرهای مرزی بربیت‌المال‌تحمیل شد وبرمبالغ آن افزوده گشت ، مثلا در اوایل دورهٔ عباسی هزینهٔ امورمرزی سالی صد هزار دینار بود وازمحل درآمد همان شهرهابمصرف میرسید. امادرزمان‌مقتدر هزینهٔ مزبور به‌نیم میلیون دینار رسید وعلاوه برآن مخارج ، حقوق سپاهیان‌وامثال آنـان نیز فزونی‌یافت .

۴- فزونی حقوق کارمندان

نه تنها مؤسسات جدیدی در دولت عباسی پدید آمدبلکه بودجهٔ مؤسسات سابق نیزاضافه‌گشت واین طبیعی است که چون ثروت فزونی یابد حقوق کارمندان دولتی نیز افزود گردد . حال اگروضع سیاسی آن دولت متزلزل باشد و محل ثابتی برای پرداخت آن حقوق های گزاف‌پیدا نشودثروت دولت روبه نقصان میگذارد و بحران‌اقتصادی شدت میـکند و بـرای رفع ایـن بحران مالیات های جدیـدی وضع میشود و د وصول مالیاتها شدت بکار میرود و درنتیجه‌کشور رو بویرانی میگذارد ومردم دست ازکار و کاسبی برمیدارند .

درزمان‌پیغمبر (ص) وابوبکر مسلمانان‌ازراه‌تحصیل‌غنیمت‌هازندگی میکردند ومیزان درآمدآنان‌بسته بمقدارغنیمت‌هائی بودکه بچنگ‌میاوردند، عمراین ترتیب رابرهم زدودیوان ودفتر تنظیم کرده برای‌هرکس حقوقی معین نمود ولی‌میزان‌حقوق آنان بکارشان مربوط‌نبود بلکه‌سابقهٔ اسلام وانتساب‌به پیغمبران میزان کمی‌وزیادی حقوق محسوب شد و چه بساکه‌یك نویسنده یا قاضی یا والی‌با وجوداختلاف‌مشاغل حقوق مساوی میگرفتند اماهمینکه مؤسسات دولتی توسعه یافت ناچار آن‌وضع را تغییرداده برحسب مشاغل حقوق برقرار شد و طبعاً حقوق قاضی و حاجب و نویسند

ووالی وغیره باهم فرق پیدا کردودرزمان عباسیان که منصب جدیدی بنام وزارت پدید



تنگ نقره کوب متعلق بقرن ششم هجری

آمد حقوق مخصوص هم برای وزیر معین شد والبته باتغییر زمان و اوضاع واحوال

حقوق این مقامات نیز بالا و پائین میرفت و اینك از نظر بررسی موضوع خودمان مشهور ترین مقامات دولتی آن ایام و میزان حقوق آنرا بررسی میکنیم .

حقوق عمال (والی) در زمان عمر

حقوق والی ماهی ششصددرهم بودوپس ازوی باهمیت شخص والی و محل فرمانروائی او حقوق والی کم وزیادمیگشت، مثلاخود عمر همینکه معاویه رابشام فرستاد سالی هزاردینار برای او حقوق تعیین کرد ، درزمان بنی امیه آن میزان و مقیاس برهم خورد و کار بهرج و مرج کشید و حقوق والیان از روی نظر شخص خلیفه تعیین میگشت وعمدهٔ توجه بر این بودکه والی درجنگ با علویان و خارجی ها (مخالفین خلیفه)چه نوع اقدام می کرد و چه کارهائی از نظر مساعدت با خلیفه انجام میداد و بهمان میزان حقوق او بالا و پائین میرفت و چه بساکه مملکتی را دربست باختیار یك والی میگذاردند و از او درآمد ومالیاتی نمی‌خواستند وباین ترتیب والی راتحت نفوذ در می آوردند ولی این وضع مخصوص بممالك مهمی مانند مصر و عراق عرب و عراق عجم و خراسان بود ودرولایتهای کوچك اعمال نمیشد ، مثلا درزمان بنی امیه حقوق یزیدبن عمروبن هبیره والی عراق بهمان جهات بسالی ششصدهزار درهم رسیدودرآمد خالد قسری درهمان سال سیزده میلیون درهم می شد . ولی این قسمت غیردرآمد شخصی بوده وجزء حقوق قلمداد نمیشود .

والیان بزرگ (استانداران) فرمانداران کوچکی تحت اختیار داشتند ، مثلا حجاج والی عراق و عمروعاص والی مصر طبعاً عدهٔ زیادی مأمور زیردست رااداره میکردند و حقوق اینان معمولاازماهی سیصد درهم بیش نبود وتازمان مامون میزان حقوق بهمین قسم بود، درآن موقع فضل بن سهل وزیر مأمون بمناسبت ازدیاد ثروت ودلجوئی ازمأمورین مقیم خراسان که با مأمون همراهی کرده بودند برمیزان حقوق کلیهٔ کارمندان افزود.ولی این افزایش حقوق بمیزان اهمیت کارواهمیت محل کارورضامندی خلیفه بالاوپائین میرفت ، مثلاچون فضل بن سهل درجنگ امین و مأمون با مأمون همراهی بسیار کرده بود و عامل مؤثری درشکست امین محسوب میشد مأمون برای قدر دانی ازخدمات سابق سهل فرمانروائی تمام ممالك شرق رابوی واگذارد. حدود

این ممالك ازحیث طول از کوه‌های همدان تا تبت ، وازحیث عرض از خلیج‌فارس تادریای خزر و گرگان امتداد می‌یافت . وازطرف مشرق ازممالك ماورای عراق تاهندوستان میرسید. حقوق این فرماندارکل سالی سه‌میلیون درهم شد و بدستور مأمون پرچمی بر روی نیزهٔ دو شعبه برای او بستند واورا ذوالریاستین لقب دادند و روی یکطرف شمشیر با نقره کلمهٔ فرمانده جنگ ودر طرف دیگر فرمانده سیاست نگاشتند وقریب بیست عامل کوچك تحت‌نظراو گماشتند . ولی‌این مورد استثنائی بوده ومیزان کلی نخواهد بود . بهر حال حقوق مأمورین زیر دست فضل ازهزار تا سیصد درهم درماه بوده چون‌ابن‌حوقل نیزحقوق مأمورین ایام‌منصوربن نوح‌را بهمین‌میزان‌نوشته‌است .

حقوق والیان مهم‌بسته بنظر خلیفه بوده‌است وپاره‌ای‌از آنان حقوقهای گزافی میگرفته‌اند ، مثلاحقوق حسین‌بن علی ماذرانی والی مصردراواخر قرن‌چهارم هجری ماهی‌سه‌هزار دینار (یاشصت‌هزاردرهم)بود که‌سالی ۷۲۰هزار درهم میشده وهمینقسم حقوق‌دیگران‌بهمین میزانهابوده‌است .

حال‌اگر حقوق عمال آنروزرا باحقوق مأمورین‌عالی رتبه امروز مقایسه‌کنیم خواهیم‌دید که‌حقوق‌مأمورین آنروز خیلی‌زیادتر بوده‌است . مثلاحقوق‌والیان(استانداران)امپراتوری‌عثمانی‌بسه‌درجه تقسیم‌میشوداز اینقرار :

درجهٔ‌اول ماهی ۲۵۰لیرهٔ عثمانی . درجهٔ دوم ماهی ۲۰۰ لیرهٔ عثمانی . درجهٔ سوم۱۵۰لیرهٔ عثمانی .

و حقوق نایب السلطنه هند (حکمدار هند)ماهی ۲۰/۸۳۳روپیه ، یاسالی‌نیم میلیون فرانك‌میگردد. وبزرگترین رقم‌حقوق‌مأمورین عالی‌رتبه‌این‌ایام‌محسوب می‌شود ، درصورتیکه‌بمراتب‌ازحقوق‌حسین‌بن‌علی ماذرانی‌والی‌مصر (در آن‌زمان) کمتر است . مضافاً براینکه والیان آنروز مبلغ هنگفتی ازتجارت شخصی‌و غیره استفاده می‌بردند .

حقوق‌نویسندگان (مأمورین دفتری)ـ حقوق نویسندگان تازمان‌مأمون‌مانند حقوق فرمانداران‌کوچك از ماهی ۳۰۰ درهم بیش نبود چنانکه گفتیم فضل بن‌سهل حقوق آنان‌را نیز اضافه کرد ولی میزان افزایش آن معلوم نیست فقط ازروی قیاس

میتوان دانست که مبلغ کلی بحقوق آنهـا اضافه‌شده بود . وعلاوه برحقوق‌جیره‌های جنسی نیز بنویسندگان میداده اند مقریزی صورت جیره‌جنسی نویسندگان دفتری مصر رادردوسه صفحه‌بقطع این کتاب شرح‌داده که‌بنابـرعایت اختصار از نقل آن‌خود داری‌می‌شود و ممکن است درصورت‌لزوم به‌عین کتاب مقریزی مراجعه‌شود. خلاصه اینکه بطور روزانه و ماهانـه مقداری سبزی، ادویه، میوه ، شیرینی ، عطـر ، لباس ، فرش ، بنویسندگان میداده‌اند .

حقوق وزیران. منصب وزارت در زمان عباسیان ایجادشد و مهمترین وزیران آن‌دوره برمکیان‌بودند.و گرچه‌میزان‌حقوق آنان‌معلوم نیست، اماظاهراً بایدمقدار زیادی باشد.واز آن گذشته‌وزیران‌مزبورهمه‌نوع دراموال‌عمومی دخل‌وتصرف میکردند،ضمناًدرصورت‌حساب‌دوران‌معتضدمی بینیم که‌حقوق‌وزیر روزی $33\frac{1}{2}$دیناریاماهی هزاردینار میباشد . وهرگاه‌آن مبلغ‌رابا رعایت میزان‌ارزحساب کنیم‌پول امروز هزاروپانصدلیره میشود که هیچ وزیری درحال حاضر چنین حقوق گزافی‌نمیگیرد ، چه‌حقوق صدراعظم عثمانی ماهی هزار لیره و حقوق سایر وزیران ماهی‌سیصدلیره‌است . ونخست‌وزیر انگلستان‌سالی دوهزار لیره حقوق داردو حقوق وزیرمصری ماهی ۲۵۰لیره میباشد .

حقوق وزیران دول اسلام یکسان نبوده وکم و زیاد میشده است ، مثلاحقوق وزیردرزمان ناصر اموی دراسپانیاسالی ۸۰هزار دینار باضافهٔ‌مقداری‌هدیه‌بوده است و حقوق‌یحیی‌بن‌هبیره وزیر مقتفی عباسی دراواسط قرن‌ششم هجری سالی صد هزار دینار پرداخت میشده است . وزیران دول اسلامی بخصوص وزیران مصری آنزمان علاوه برحقوق‌خودشان‌حقوق‌های گزافی برای‌فرزندان‌و برادران‌وکسان‌واتباع‌خود مقرر میداشتند ،مثلا حقوق‌وزیران‌دولت فاطمی‌مصرماهی پنجهزاردیناربوده، بعلاوه فرزندان وبرادران وزیراز۳۰۰ تا ۲۰۰دیناروا‌تباع وزیراز ۵۰۰ تا۳۰۰ دینارحقوق ماهانه می گرفتند وعلاوه براین حقوق نقدی املاك خالصه وتیول‌هم‌درتصرف‌داشتند وروزانه مقداری جنس(میوه وسبزی و ادویه وغیره) جیره میستاندند . مثلا ابن‌عمار وزیرالعزیز باللهٔ فاطمی برای حرمسرای خودش وکسانش بمیزان ماهی ۵۰۰ دینار

گوشت و یك سبد میوه بقیمت یك دینار و ده رطل شمع بقیمت یکدینار و نیم بار خرما جیره میگرفت .

حقوق قضات

درزمان خلفای راشدین حقوق قضات ماهی صد درهم نقد و مقداری گندم جیره بوده است .در زمان بنی امیه حقوق آنان مثل حقوق دیگران اضافه شد و حقوق قاضی مصر درسال ۸۸ هجری بسالی هزار دینار رسید یعنی ده برابر حقوق دورهٔ راشدین شد . درزمان عباسیان حقوق قاضیان کسر شد چنانکه درزمان منصور حقوق قاضی ماهی سی دینار بوده سپس حقوق آنها افزایش یافته درزمان مأمون (۲۱۳ هجری) بماهی ٤ هزار درهم یا ۲۷۰ دینار رسید، درزمان ابن طولون بسالی هزار دینار بالغ شد .

ازحقوق قضاة بغداد دراوایل حکومت عباسی مدرکی موجود نیست . اما در صورت حساب معتضد حقوق قاضی روزی $\frac{2}{3}$ ۱٦ دینار تعیین شده که ماهی پانصد دینار میشود وحقوق فقهاء و دستیاران قاضی هم جزء آن بوده است و نسبت بحقوق قضاة امروز مبلغ زیادی بوده چون حقوق شیخ الاسلام آستانه ازماهی ۵۰۰ لیره بیش نمیباشد و بارعایت قیمت ارزامروز و آنروز حقوق آن ایام زیاد بوده است .

حقوق خلفاء و اعضای خاندان خلافت

حال که دانستیم خلیفه برای همهٔ کارمندان دولتی حقوق تعیین میکرده طبعاً برای خودش هم که صاحب اختیار بیت‌المال بوده حقوقی مقرر میداشته ولی مدرك صریحی دراین باب بدست نیامده همینقدر میدانیم که خلفاء بکسان و نزدیکان خویش اموال واملاکی می‌بخشیدند و بیشتر در آغاز تأسیس هر سلسله این بذل و بخشش ها انجام میگرفت تا بدانواسطه ازشورش وعصیان اقوام جلوگیری کنند و باپول وملك بیعت رابخرند، چنانکه منصور بیعت عیسی بن موسی را برای پسرش مهدی بمبلغ یازده میلیون درهم خریده بخودش وپسرانش اعطاء کرد. گاه هم این بذل و بخشش ها برای آن میشد که از کسان خود کمك بگیرند چنانکه منصور برای اولین مرتبه بهریك ازعموهایك میلیون درهم داد و آنانرا بخودجلب نمودو همینکه مهدی را اجل فرارسید بموجب وصیت نامه برای هر یك از کسانش سالی ششهزار درهم مستمری قرارداد که ظاهراً مدتهای متمادی دریافت

میداشتند واضافه بر آن مقرری املاك واموال بسیاری بعنوان بخشش میگرفتند، پسران خلیفه و ولیعهدان خلیفه نیز مبالغ بسیاری هدیه وحقوق میگرفتند .مثلا همینکه هادی



شمعدان مسی ساخت شیراز قرن هفتم هجری

درسال ۱۷۰ درصدد بر آمد هرون را ازولیعهدی بر کنار کند یك میلیون دینار ونصف مالیات یکساله مملکت راباو بخشید .

ظاهراً هرون هم مبلغی برحقوق کسان خویش اضافه کرد، همینقسم مأمون هم تصور می‌رود حقوق کسان‌خود رامثل حقوق کارمندان دولتی زیادکرده در آنموقع اعضای‌خاندان عباسی بسی‌هزار بالغ شده بودوهمین که‌مستعین‌درسال ۲۴۸ خلیفه‌شد تمام مستمری و مقرری معتز را بسالی بیست‌هزار دینار و از آن مؤید را به‌پنج‌هزار دینار خریدو هردورا بزندان انداخت .

درزمان ابن رائق امیرالامرای بغداد دراوایل قرن چهارم هجری دست خلفاء ازبیت‌المال‌قطع‌شدوبزرگان دولت‌همه‌کاره شدندو نخستین خلیفه‌ای که‌باین‌بدبختی دچار گشت‌الراضی بالله بود که‌درسال ۳۲۹ درگذشته است . از آنموقع سران سپاه ورجال‌کشوری امورمالی رادردست گرفته‌وخلفاء رابکناری انداخته‌حقوق‌مختصری برای آنان تعیین میکردند .

ظاهراً خلفای‌صدراسلام‌حقوق‌معینی‌دریافت‌نمیداشته‌اندودرآمدآنان‌عبارت‌از سهمیهٔ غنیمت‌هائی بود که بدست‌مسلمانان میرسید ، فقط برای ابوبکر حقوقی بمبلغ ششهزار درهم معین گشت که بافراغ‌بال‌بکار مسلمانان‌رسیدگی کند. از آن‌پس‌تازمان ابن‌رائق ازحقوق خلیفه چیزی نمیشنویم وهمینکه معزالدوله‌دیلمی‌در۳۳٤ هجری‌بر بغداد دست یافت برای مستکفی خلیفه روزی پنجهزار درهم مقرری تعیین‌کرد. ولی مرتب باو نمی‌داد و از آن به‌بعد خلفاء بحال تباه گدائی افتادند ، چنانکه درموقع شرحش بیاید .

در عصر حاضر میزان حقوق پادشاهان وخانوادهٔ آنان‌غالباً معین ومعلوم‌است ودرممالك متمدن دنیاحقوق‌مزبور دربودجهٔ‌سالانه منظور میشودواینك‌حقوق‌سالانهٔ خاندان سلطنتی انگلستان درسال گذشته(۱۹۰۲)

شرح	لیره انگلیسی
حقوق ادواردپادشاه انگلیس	۱۱۰/۰۰۰
« کارمندان کاخ‌سلطنتی	۱۲٥/۸۰۰
هزینهٔ کاخ سلطنتی	۱۹۳/۰۰۰

شرح	لیره انگلیسی
سایر مخارج متفرقه ومقرری‌ها	٤١/٢٠٠
جمع حقوق شاه‌ودربار	٤٧٠/٠٠٠
حقوق افراد خاندان سلطنتی	١٦٠/٠٠٠

جمع کل ٦٣٠/٠٠٠ لیره انگلیسی

حقوق سال گذشته خاندان خدیوی مصر

شرح	لیره (گینه) مصر
حقوق خدیو مصر	١٠٠/٠٠٠
« افراد خانواده خدیو	٩٧/٩٢٧
حقوق افراد کابینه خدیو	٥٧/٤٣٤

جمع کل ٢/٥٥/٣٦١ گینه مصری

اعلیحضرت سلطان عثمانی باستثنای هزینه‌ها ومزایای دیگر ماهی ٧٥هزار یاسالی نهصدهزار لیره حقوق می گیرد (میگرفته است . مترجم)

مقرری اطرافیان خلیفه

مقصود از اطرافیان خلیفه کارمندانی هستند که مانند پزشك ودربان و گارد مخصوص مراقب شخص خلیفه بودند و بکارهای دولتی نمیرسیدند و از بیت المال خصوصی خلیفه حقوق داشتند و گاه از بیت‌المال عمومی نیز حقوق دریافت‌میداشتند مثلا جبرئیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید مستمری ومقرری نقد و جنس داشته که از بیت‌المال عمومی و بیت‌المال خصوصی‌میگرفته‌است واینك صورت مقرری پزشك مزبور که بخط منشی جبرائیل تنظیم شده بود.

(حقوق و مستمری سالانه از نقد وجنس)

جبرائیل بن بختیشوع پزشك مخصوص رشید

از بیت‌المال عمومی

	درهم
حقوق نقد	۱۲۰/۰۰۰
جیره	٦۰/۰۰۰

جمع کل ۱۸۰/۰۰۰ درهم

از بیت‌المال خلیفه

	درهم
حقوق نقد	۵۰/۰۰۰
لباسی که بهای آن تعیین شده بود	۵۰/۰۰۰
هدیهٔ عید روزهٔ مسیحیان	۵۰/۰۰۰
خلعت روز شعانین(۱) بقیمت	۱۰/۰۰۰
انعام عید فطر نقد	۵۰/۰۰۰
خلعت بها	۱۰/۰۰۰

انعام برای فصد هرون ازقرار هر مرتبه پنجاه هزار درهم، سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

انعام برای دوا دادن بهرون هر مرتبه پنجاه هزار درهم سالی دو مرتبه ۱۰۰/۰۰۰

آنچه از کسان خلیفه میگرفته است نقد و خلعت وعطریات

ازعیسی بن جعفر	نقد	۵۰/۰۰۰
از زبیده ام جعفر	نقد	۵۰/۰۰۰

۱ــ توضیح راجع به این کلمه سابقاً گفته شد .مترجم .

	درهم
از عباسه	۵۰/۰۰۰
ازابراهیم بن عثمان	۳۰/۰۰۰
از فضل بن ربیع	۵۰/۰۰۰
ازفاطمه ام محمد	۷۰/۰۰۰
چهارپا وعطریات و خلعت	۱۰۰/۰۰۰
جمع کل	۴۰۰/۰۰۰

از برامکه

ازیحیی بن خالد	۶۰۰/۰۰۰
ازجعفر بن یحیی وزیر	۱/۲۰۰/۰۰۰
ازفضل بن یحیی	۶۰۰/۰۰۰
جمع کل	۲/۴۰۰/۰۰۰

عایدی املاك شخص جبرائیل	۸۰۰/۰۰۰
عایدی املاك خالصه جبرائیل	۷۰۰/۰۰۰
جمع کل	۱/۵۰۰/۰۰۰

جمع کل عایدات سالانهٔ جبرائیل پزشك مخصوص هرون ۴/۹۰۰/۰۰۰ درهم ·
پس اگر طبیب مزبور سالی چهار میلیون و نهصدهزار درهم از دستگاه خلیفه برداشت می کرده درمدت بیست و سه سال که دورهٔ خدمت او بوده ۱۱۲/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی داشته است .

از مبلغ مزبور بیست وچهار میلیون درهم بابت پرداختی خاندان برمکیان در مدت ده سال اخیر که آنان ازبین رفتند طبعاً کسر میشود و بقیه مبلغ ۸۸/۷۰۰/۰۰۰ درهم عایدی خالص برای وی باقی مانده است . و علاوه بر آن مبلغ البته فوق العاده ها و انعام های کلانی نیز از بیت المال گرفته بوده است .

اما مخارج جبرائیل مطابق صورت حساب منشی مخصوص اوبقرار زیر است :

۱ـ بابت خرج خود و افراد خانواده‌اش ازقرارسالی ۱/۲۰۰/۰۰۰ درهم در۲۳ سال	۲۷/۶۰۰/۰۰۰
۲ـ بهای خرید خانه‌وباغ و گردش گاه وچارپاوکنیز و غلام در ۲۳ سال	۷۰/۰۰۰/۰۰۰
۳ـ مزد کارگران(پزشکی)وتهیه‌داروغیره‌در۲۳سال	۸/۰۰۰/۰۰۰
٤ـ بهای‌خرید املاك برای‌ملازمان وخواص‌خودش	۱۲/۰۰۰/۰۰۰
٥ـ بهای جواهرات ومقدارپس انداز	٥/۰۰۰/۰۰۰
٦ـ بذل وبخشش و نیکوکاری	۳/۰۰۰/۰۰۰
۷ـ آنچه‌امانت داران بالاکشیدندوباو ندادند	۳/۰۰۰/۰۰۰

جمع کل ۱۲۸/٦۰۰/۰۰۰ درهم

(در اصل جمع کل مخارج ۹۰۰/۰۰۰ دینار و ۹۰/٦۰۰/۰۰۰ درهم ذکر شده است)

حقوق سایر اطرافیان خلیفه را در آن روزها میتوان از همین میزان دانست چون‌درآمد رئیس گاردمخصوص هرون‌سالی سیصدهزاردرهم ودرآمدرئیس‌پاسبانان پانصد هزار درهم و رئیس دربانان یك میلیون درهم بوده است .

حقوق سپاهیان

درجلد اول این‌کتاب در قسمت مربوط بسپاهیان گفته شد که آنموقع همهٔ مسلمانها سپاهی بودند و نیز گفته شدکه عمربا رعایت سابقهٔ‌اسلام وخویشاوندی‌باپیغمبر برای هرکس‌حقوقی مقررداشت. ودر اوایل‌حکومت بنی‌امیه آن حقوق افزون گشت‌ودراواخر حکومت آنان‌کم شد، سپس در وایل عباسی‌فزونی‌یافت‌ومجدداً کم شدتا آنکه‌درزمان‌مأمون‌حقوق‌هرسپاهی پیاده بسالی ۲٤۰ درهم‌تثبیت گشت‌ولی‌هرگاه‌جنگی‌واقع میشدغنیمت‌سپاهی‌بخودش‌میرسید. ظاهراًدراوایل‌دورهٔ‌عباسیان‌غنیمت‌های‌جنگی‌رابسپاهیان‌نمیدادندتا آنکه‌درسال ۱۹۸ سپاهیان غنایم را مطالبه‌کردند . غنایم مزبوربشرط اینکه‌سپاهیان بجنگ‌بروندمیان آنها تقسیم‌گشت وبهرکدام‌شش دینار رسید و همینکه امین‌و مأمون‌بایکدیگرنزاع

میکردندهر کدام پول بیشتری بسپاهیان میدادند وچون درسال ۱۹۵ سپاهیان طاهر-
بن حسین برسپاهیان علی بن عیسی بن ماهان پیروز شدند مأمون حقوق سپاهیان را
افزوده ماهی ۸۰ درهم (سالی ۹۶۰ درهم) قرار داد. یعنی بهمان میزان زمان سفاح
ثبت کردولی پس از استقرار امنیت حقوق سپاهی بسالی ۲۴۰ درهم باز گشت.

افشین و بابك

درسال۲۱۸ که معتصم خلیفه شدچنانکه گفتیم دستگاه خلافت
نظر بجهات مذکوردر آن قسمت رو بضعف گزاردومعتصم ترکان
و فرغانی‌ها ومغربی‌ها رادورخود جمع کرد ودر نتیجه نفوذو قدرت بدست لشکریان افتاد
و آغازاستیلای لشکریان بواسطهٔ ظهور بابك خرمی در آذربایجان وارمنستان پدید آمد.
بابك خرم‌دین درزمان مأمون خروج کرده آئین تازه‌ای براساس اباحه آورد(۱) مأمون
مکرر سپاهیانی بجنگ او فرستادولی همگی شکست خورده باز آمدند، معتصم که بخلافت
رسید کار بابك را بسیارخطرناك دید وبسرکوبی او همت گماشت وسپاهیان ترك خودرا
بسرکردگی ترکی موسوم به حیدربن کاوس افشین بجنگ وی فرستاد. (۲۲۰هجری)
وپس ازوی سردار ترك دیگری را بنام بغای بزرگ مأمور آن مهم نمود بعداز آن جعفر
خیاط وسپس ایتاخ را باسی میلیون درهم برای مخارج قشون کشی روانه‌داشت افشین
پس ازدوسال کارزار باپول وحیله بر بابك دست یافت واورا بسامراء آورد، واثق بن معتصم
وسایرافرادخاندان خلافت به پیشواز افشین آمدندو باور نمیکردند که ازخطر بابك نجات
یافته اند، زیرا بابك سراسر امپراطوری اسلام را بوحشت انداخته بودو در ظرف
بیست سال شورش ۲۵۵/۵۰۰ نفر کشته اموال بسیاری را بغارت ویغما برده بسیاری از
سرداران مأمون ومعتصم راشکست داده بود، ازآنرو گرفتاری بابك برای معتصم پیروزی
بزرگی بشمارمیرفت ودستورداد بابك راکه مردتنومندی بود سوارفیل کنندودرشهر
گردانیده نزداو بیاورند وهمینکه بابك فیل سوار بر معتصم واردشد بامر معتصم شمشیر
دار دست وپای بابك را برید، پس از آن بابك ازفیل بزمین افتاد معتصم بشمشیر دار
فرمان داد تا سر بابك را ببرد وشکمش را پاره کند، آنگــاه سرش را بخــراسان

۱— بابك خرم اصلا اهل مداین بوده وباپدرش بآذربایجان رفته در محلی موسوم به بلال آباد
اقامت گزیدند. سپس درخراسان قیام کرده ادعای نبوت نمود وتعلیماتی حاکی ازتناسخ حلول ورجعت
انتشار داد و درزمان معتصم عباسی با حیله ومکر افشین سردار ترك عباسیان کارش ساخته شده. مترجم

فرستاده تنش را در سامرا بدار آویخت . معتصم آنروز را جشن گرفت و با افشین وهمراهان او محبت ها کرد واز روزی که افشین از سامرا رفت تا روزی که بسامرا بر گشت هر روز یک دست خلعت و یک اسب برای افشین میفرستاد و علاوه بر انعام وخوار بار وجیره هر روزی که افشین در برابر بابک سواره جنگ میکرد، ده هزار درهم وروزیکه سوار نمیشد پنجهزار درهم فوق العاده میپرداخت وهمینکه افشین بسامراء رسید معتصم بدست خود دو نشان جواهر بوی آویخت و بیست میلیون درهم باو انعام داد تا نصف آنرا برای خود بردارد ونصف دیگر را میان سپاهیان خود تقسیم کند ، همچنین فرمان حکومت سند را برای وی امضاء کرد وشاعران را وادار ساخت بخدمت افشین بروند واورا مدح بگویند .

البته افشین هم برای این همه پول وخلعت وجاه ومقام بجنگ بابک رفت و آنچه را هم که از نقدینه وجنس درمیدان کارزار با فشین میرسید مرتباً بشهر خود میفرستاد . ابن طاهر والی خراسان بخوبی ازاین جریان آگاه بود وهرموقع پولها و هدیه های افشین ازراه خراسان بطور محرمانه بشهر اشروسنه موطن افشین درماوراءالنهر حمل میشد جاسوسان چگونگی آنرا بوالی خبر میدادند والی خراسان هم مراتب را بمعتصم گزارش میداد ، معتصم هم ازوالی تقاضا داشت که با کمال دقت مراقب این ارسال ومرسول باشد تا آنکه موقعی افشین اموال بسیاری توسط دوستان خود در انبانها انباشته بمقصد اشروسنه حمل کرد ، والی خراسان عبدالله بن طاهر که مراقب کاربود مأمورینی فرستاده آن اموال را ضبط کردند وهمینکه مأمورین اظهار داشتند این اموال متعلق با فشین میباشد ابن طاهر گفتهٔ آنها را رد کرده گفت افشین بچنین عملی مبادرت نمیکند شما باو تهمت میزنید واین اموال را بدزدی میبرید از همان موقع میان ابن طاهر وافشین کدورت سختی پدید آمد که بالاخره بحبس افشین منتهی گشت ودرمحاکمهٔ وی (بنا بگفتهٔ ابن اثیر) محقق گشت که افشین بدروغی وبرای پول در آوردن ازخلیفه مسلمان شده وباطناً بدین مجوس باقی است .

وضع سایر سرداران وافراد برجستهٔ سپاهیان معتصم را باید ازهمین جا درک کرد که هیچکدام آنان جز انباشتن پول وفرستادن آن بشرق دورهدفی نداشته‌اند وپر واضح استکه اگر روحیه سران سپاه چنین باشد اوضاع آندولتی که بچنین سپاهی

متکی است تا چه اندازه مختل و در هم برهم میشود .

آری خلفای آن دوره جز زور سپاهیان وسیله‌ای برای نگاهداری خود نداشتند و آنان هم چنانکه گفته شد هدفی غیر از پول نمیدانستند وازهرجا که تصور میرفت پول بدست می آوردند وبنام حقوق و انعام وهدیه تسلیم سران سپاه میکردند . چنان که بعداز معتصم نیز سایر خلفاء برویه اوادامه دادند .

اما معتصم شهر سامراء رامخصوص سپاهیان بنا کردواملاك ومزارعی دراطراف سامراء بآنان واگذارد و کنیزکانی خریده بعقدسپاهیان درآوردو آنان راازمزاوجت با بیگانگان منع کرده مقرر داشت میان خودازدواج کنند و نام کنیزکان ترك را در دفاتر دولتی ثبت‌نموده برای هر کدام حقوق معین ترتیب‌داد و ترکان راازطلاق‌دادن همسران و یا جداشدن از آنان بشدت منع نمود . والبته پرداخت این همه حقوق و مقرری زنانه ومردانه سپاهیان ترك تحمیل بزرگی بر بودجهٔمملکتی بود.طبری در ضمن‌وقایع سال ۲۵۲ راجع بفزونی هزینهٔ‌سپاهیان‌چنین می نویسد:«دراین‌سال‌حقوق سپاهیان ترك و مغربی وشاکری‌را تخمین زدند ومعلوم شد که بالغ بر سالی‌دویست میلیون دینار می‌شودو این مبلغ مساوی بادرآمد دو سالهٔ‌تمام مملکت می‌باشد » .

ولی احتمال قوی میرود که منظور دویست میلیون درهم(نه‌دینار) بوده است چه اگر ما آن‌مبلغ را ازقرار دیناری بیست‌درهم بنرخ امروز تبدیل بدرهم کنیم‌در آمد کشورسالی‌دو بلیون درهم می‌شود ، درصورتی که‌حداکثردرآمد(مالیات)ممالك اسلامی دردورهٔ عظمت وقدرت آن ازچهارصد میلیون درهم تجاوز نمی کرد ، در هر حال پرداخت سالی دویست میلیون درهم برای‌سپاهی مبلغ هنگفتی میباشدبخصوص اگر ارزش پول آنروز رانیز بحساب بیاوریم . اما درعصر حاضرمقتضیات‌تمدن‌جدید چنین‌ایجاب کرده که مبالغ گزافی بمصرف آرتش می‌رسد، بخصوص که هزینهٔ ناوهای جنگی نیزبر آن‌افزرده گردد وهر ساله ازبودجهٔدولت‌ها پول فراوانی صرف‌تجهیزات وتسلیحات میگردد ، مثلا دولت بریتانیا سالی چهل میلیون لیره‌یایك‌بلیون فرانك‌به مصرف آرتش می‌رساند. وبودجهٔ جنگی فرانسه و روسیه هم بهمین‌مقدارها میرسید البته این مبالغ بامحسوبْ داشتن‌تفاوت‌پول آنروزوامروز بازهم‌دو برابر بودجهٔ‌سپاهیان

دولت عباسی می باشدو اینکه هزینهٔ سپاهیان عباسی در نظر ما زیاد آمده برای آنستکه سپاهیان مزبور علاوه برحقوق معمولی غارتگری های بسیار داشتندو از راههای مختلف استفاده های کلانی میبردند. مثلا سپاهیان دولت عباسی درغالب موارد با کمترین بهانه ای اموال واشیاء مردم را از خانه ها ودکانهایشان بغارت می گرفتند و خلفای عباسی هم بجای تنبیه سپاهیان و استرداد اموال غارت شده صاحبان مال را ملامت می کردند که چرا کالاهای خودرا درجای امن نگاه نداشتند که از دستبرد سپاهیان محفوظ بماند!

خلفای عباسی باوسایل مختلف حرص وطمع سپاهیان راتحریك میکردندو حتی در میدان جنگ به آنان می گفتند: که اگر فلان عمل راانجام دهید فلان مبلغ بشما جایزه میدهیم! وهر موقع که خلیفه یا امیر از ناتوانی بیقرار می شدجارچی او میان سپاه جار میزد که هر کس اسیری بیاورد ده دینار وهر کس سری آورد پنج دینار جایزه میگیرد!. چنانکه: مقتدر درسال ۳۲۰ هجری چنین کرد. حقوق معمولی و رسمی سپاهیان عباسی مطابق صورت تنظیمی ایام معتضد قریب سی میلیون درهم ویا یك میلیون و نیم دینار درسال بوده است. سپس کار ترکان بالا گرفت وعدهٔ آنان افزون گشته حقوقشان اضافه شد. بقسمی که تعیین ارقام دقیق آن مقدور نیست زیرا باتغییر اوضاع واحوال حقوقها تغییر میکرده است و گذشته از آن مورخین در این باره سکوت کرده اند. فقط در طی پاره ای مطالب تاریخی ارقامی از آن بابت بدست می آید.

مثلا درسال ۳۱۷ هجری شمارهٔ گارد پیاده سرای خلیفه (مقتدر) به بیست هزار رسیده بود وحقوق تمام آنها ماهی دوازده هزار دینار بوده که بهر نفری شش دینار میرسید. و گارد سوارهٔ سرای خلیفه دوازده هزار نفر میشد وحقوق ماهانهٔ کلیهٔ آنان ماهی نیم میلیون دینار بوده که بهریك ماهی ۴۲ دینار میرسیدو از آنقرار هر سپاهی پیاده سالی ۱۴۴۰ درهم وسواره دوازده هزار درهم حقوق داشته است، اما سپاهیان باین حقوق اکتفاء نمیکردندو هرچند روز یکبار شورش کرده پول بیشتری میخواستندو اگر پول نمی رسید خلیفه را بکشتن تهدید میکردند، گاهی هم بخانهٔ خلیفه ریخته او را بر کنار میساختند وهر کس را که میل داشتند بجای او مینشاندند واگر ازجائی پول می رسید نه لما را برای خود برداشته مبلغ ناچیزی بخلیفه یا بیت المال میدادند، چنانکه شاهك

و آتامش درزمان‌مستعین کارشان چنین بود ـ ۲۴۹ هجری .

همانطورکه سران‌سپاه برخلیفه‌شوریده ازوی پول میخواستند افراد سپاهیان برسران‌خودیاغی‌شده پولهائی که‌بنام آنها گرفته‌میشدمطالبه‌میکردند واگربحرفشان گوش نمیدادند آنهارا میکشتند . مثلا در سال ۲۵۳ هجری سپاهیان ترك وفرغانی واشروسنه برسرداران خود شوریده‌حقوق چهار ماههٔ خودرا مطالبه کردند وسه تن ازسرداران بنام : بغا، وصیف، سیما ، باشورشیان روبرو شدند واز آن میان وصیف بشورشیان تندی کرده گفت : «پول نداریم، برویدخاك بخورید»هنو زاین سخن در دهان‌وصیف‌بود که‌یکی‌ازشورشیان‌بیرون‌جسته‌ویرا کشت. گاه هم سپاهیان شکایت پیش‌خلیفه‌میآوردند که‌بسیاری‌ازاملاك خالصه وتیول بواسطهٔ زیادی مالیات ویران گشته‌و سران‌سپاه نسبت بحقوق‌سابق‌خود اضافات‌وکمك‌خرجهای‌فراوانی گرفته‌اند وبرای‌زنان‌خود مقرری‌ها وضع کرده‌اند و بیگانگان را درمیان سپاهیان آورده‌اند ودرنتیجه بیشتراموال دولتی‌راربوده‌اند ودرپایان ازخلیفه میخواستند که‌برادر خود رابسرداری آنان‌بگمارد .

حقوق سپاهیان فعلی

اگرحقوق سپاهیان‌اسلامی را بطور متوسط از زمان‌خلفای راشدین تااواخر عباسی‌با حقوق سپاهیان‌امروزمقایسه کنیم خواهیم دید که‌حقوق‌سپاهیان‌اسلام بمراتب زیادتربوده است، چه که‌حقوق سپاهی در زمان راشدین‌سالی از ۳۰۰ تـا ۵۰۰درهم بوده ودرزمان بنی‌امیه هزاردرهم‌شده است ودردورهٔعباسیان کم‌وزیاد شده، درزمان مقتدرچنان‌شد که‌سواره سالی دوازده هزار درهم وپیاده سالی ۱۴۴۰درهم میگرفت ، این‌حقوق‌افراد سپاهی‌درآنزمان بود ، ولی اکنون‌دولت انگلستان بسرباز پیاده‌روزی یك شلینك، بسواره روزی یك شلینك‌و نه پنس میدهد . یعنی حقوق‌سالانهٔ پیاده سالی ۴۵۵ فرانك‌یا درهم وسواره ۸۰۰ فرانك یا درهم میباشد. چیزی که هست آرتش انگلیس هنگهای مختلفی دارد کـه حقوق هریك ازآن هنگها بادیگری متفاوت است ولی درهرحال نسبت بحقوق آرتش‌سایر دول زیادتر است اما نسبت بحقوق سپاهیان دولت عباسی کم‌و ناچیز است بخصوص اگرارزش‌پول‌امروز وآنروزرادرنظربیاوریم .

واماازدیاد مبلغ بودجهٔ آرتش امروز برای آنست که در آرتش فعلی ممالك متمدن دنیا،تعدادافسران زیادوحقوق آنان بالنسبه بسیار است اگر چه میزان حقوق افسران آنروز آرتش اسلام برمامعلوم نیست .

اینك صورت حقوق ودرجات آرتش انگلیس و مصرو عثمانی از افراد عادی تا درجهٔ سپهبدی که عالی ترین مقام نظامی است .

حقوق آرتش انگلیس به لیره وشلینك وپنس درروز(۱)

پیاده	سواره	درجات نظامیان
پ-ش-ل	پ-ش-ل	
- - ۸	- - ۸	سپهبد
۱۰-۵	-۱۰-۵	سرلشکر
- - ۳	- - ۳	سرتیپ اول
- ۱۸ -	۱-۱-۶	سرتیپ دوم
- ۱۸-	۱-۱-۶	سرتیپ سوم
-۱۳-۷	- ۱۵-	سرهنگ
۱۱-۷	۱۳	سروان
۶-۶	۷-۶	ستوان یك
۵-۳	۶-۸	ستوان دو
-۱	۱-۹	سپاهی

حقوق آرتش عثمانی درماه

سپهبد	۲۵/۰۰۰قروش	سرگرد	۸۰۰ قروش
سراشکر	۱۰/۰۰۰ «	سروان	۵۰۰ «
سرتیپ اول	۶/۰۰۰ «	ستوان یك	۲۵۰ «
سرتیپ دوم	۲/۵۰۰ «	ستوان دو	۲۰۰ «
سرتیب سوم	۱/۸۰۰ «	سرباز	۲۰ «
سرهنگ	۱/۲۰۰ «		

۱- حاشیه درصفحهٔ بعد

حقوق آرتش مصر در ماه

سپهبد	ندارد	سرگرد	۱/۵۰۰قروش
سرلشکر	۷/۵۰۰ قروش	سروان	۹۰۰ »
سرتیپ اول	۶/۵۰۰ »	ستوان یک	۶۰۰ »
سرتیپ دوم	۴/۷۰۰ »	ستوان دو	۵۰۰ »
سرتیپ سوم	۳/۰۰۰ »	سرباز	۳۰ »
سرهنگ	۲/۵۰۰ »		

مقرری ها و مستمری های دیگر

سیاست آنروزها چنان بود که زبان وقلم وقدم مخالفین (خلفا) را با پول بنفع خود برگردانند، چه که عده‌ای ازعلویان وخوارج ومانند آنان پیوسته از گوشه و کنار بمخالفت برمیخاستندومانند همیشه کسانی بودند که بمقام‌خلافت‌حسدمیورزیدند ومنتظرفرصت میشدند تا حملهٔ خودآغاز کنند، درآن دوره رجزخوانی و خطابه سرائی بیش ازمطبوعات امروزدرافکارعمومی مؤثربوده وخلفای خردمند میدانستند که‌این مدعیان را با مستمری‌های سالانه وماهانه وجایزه های موقت خاموش‌سازند. چنانکه پادشاهان وسیاستمداران امروزبا نامه نگاران همین معامله را مجری میدارند وبا پرداخت مقرری سالانه آنها راآرام‌وخاموش میکنند و یاآنانرا وادار میسازندکه بوسیلهٔ نگارش افکار عمومی را برانگیزند ودسته های مختلف را متحد سازند، شاعران وخطیبان آنروزمانندنامه نگاران امروزبودند وازآنروعجب‌نیست که خلفاء برای جلب رضایت آنان پول خرج کنند.

نخستین کسی که دراسلام این رسم را معمول داشت معاویه بود که فحش وناسزابگوش‌خود میشنید وکیفرآنرا پول میداد وازاین جهت در اصطلاح آنروزها

۱ــ یک لیره بیست شلینگ و یک شلینگ دوازده پنس است. مترجم

۲ــ صد قروش یک لیره یا۶۰گینه. مترجم

۳ــ تطبیق درجات آرتش درترجمهٔ فارسی بطورتقریب میباشد. مترجم

جایزهٔ شاعررا زبان بری میگفتند ، همینقسم نسبت بمردمان آبرومند با نفوذ رفتار میکردند ، خلفای بعد ازمعاویه نیزاین روش را تعقیب کردند وبرای سران خاندان هاشم وابوطالب مقرری تعیین نمودند وازکسانی که بیم داشتند بیشترملاحظه کرده پولهای‌زیادتری میدادند وغالب‌بخششهای خلفا بشعراء واشخاصی که بدیدن آنها میرفتند روی همین نظرها بوده است .

بعضی اوقات باشخاص بانفوذ پولهائی میدادند تاآنان‌نفوذ خود را برای‌یاری خلیفه ومخالفت با رقیبان خلیفه‌بکاربرند ، مثلا درسال ۳۸۱ علی‌بن حسین مغربی که مرد بانفوذی بود ازبغداد (ازپیش‌خلفای عباسی) بمصرنزد عزیزفاطمی آمدعزیز بالله سالی شش هزاردیناربرای اومستمری برقرارکرد واورا جزء شیوخ مملکت (مثلا سناتور) معرفی نمود ،گاه هم این بذل وبخششها برای دستگیری از ناتوانان بود چنانکه دراوایل دورهٔ چهارم هجری برای بینوایان آبرومند حقوقی ماهانه تعیین شد که درزمان کافوراخشیدی،مبلغ آن‌بسالی نیم‌میلیون دیناررسیده‌بود والبته سپاهیان وکارمندان‌دولت ودرباریان‌از آن محروم بودند واحتمال‌کلی میرود که عباسیان نیز چنین بخشش هائی داشته‌اند .

علاوه براین مستمری ها عدهٔ زیادی که شمارهٔ آنان بچند هزار میرسید بنام اطرافیان وهواخواهان و«ارادتمندان» گرد خلیفه‌وامیران ووزیران وبزرگان جمع میشدند ومقرری های گزافی ازآنان میگرفتند‌که البته محل پرداخت آن از بودجهٔ دولتی بوده است .

شمارهٔ‌ماه‌ها

دولت عباسی در دورهٔ‌قدرت وثروت، حقوقهای گزافی برای طبقات‌مختلف‌واطرافیان ومأمورین مقررداشت بدون‌اینکه بسنگینی این‌بارتوجه‌کند وهمین‌که‌درآمد دولت روبه تنزل رفت وکسربودجه‌پیش آمد خلفاء دچارمحظور بزرگی شدند ، چه قطع آنمقرریها ویاکم وکسرکردن‌آن مقدورنبود، زیرا مستمری‌خواران مانندخودخلفاء بزندگی‌پرتجمل عادت‌کرده‌دست ازآن برنمیداشتند و اگرحقوق آنان کم وکسر میشد زندگی آنها برهم میخورد

واسباب زحمت خلیفه میشدند، از آنرو وزیران بفکر چاره جوئی بر آمده تعداد روز های ماه رازیاد کردند مثلا بجای اینکه ماهانه هزار دینار را هشتصد دینار بپردازند همان هزار دینار را پس ازچهل یا پنجاه روزمیدادند وتدریجاً برای هر گروهی ازجیره خواران ماه معینی تنظیم شد.

درصورت تنظیمی معتضد مندرج دراین جلد هر دسته‌ای از مستمری بگیرها ماه مخصوصی دارند. مثلا غلامان که آزاد کردهٔ ناصر بودند ماه چهل روزه داشتند و چون درمطالبهٔ حقوق خود بی‌ادبی نمودند ماهاشان ابتداء پنجاه روز و آنگاه نود روز شدو آنانرا از آنرو نودی میگفتند. ودستهٔ دیگر ۱۲۰ روز یکبار حقوق میگرفتند.

ماه دستهٔ مختارین هفتاد روز ودستهٔ سواران مثبت صدو بیست روزو همینقسم سقاهاومأمورین شهربانی بغداد و فراشان ماهشان ۱۲۰ روز بودو کلیهٔ افرادی که در صورت مزبور نامشان ذکر شده ماه‌های مخصوصی داشتند که از سی روز بیش بودو با این ترتیب حقوق ماهانه هزاردینار بربع آن مبلغ میرسیدو چه بسا که برای پرداخت همین مبالغ هم پول نبود وسپاهیان شورش کرده خلیفه رابرمیداشتند و یا میکشتند و آنکه پول داشت خلیفه میشد.

مخارج بیعت گرفتن

سابقاً گفته شد که خلفای نخستین عباسی برای تحکیم مراسم بیعت مجبور بجلب رضایت اهالی حرمین (مکه و مدینه) بودند ودر آنمواقع هدیه و پولهای فراوانی در مکه ومدینه خرج میکردند اما همینکه نفوذ عرب ازمیان رفت ودرزمان معتصم ترکها همه کاره شدند جریان امور بدست سپاهیان ترک افتاد در واقع همهٔ کارها بپول موکول شد، چه که سپاهیان ترک جز پول هدفی نداشتند و موضوع بیعت گرفتن هم باختیار ترکان در آمد وهر کس پولدارتر بودزودتر بیعت میگرفت، گرچه پیش از آن هم خلفای عباسی درموقع بیعت گرفتن ازسپاهیان دلجوئی مینمودندو پولهائی بنام حق بیعت میان آنان پخش میکردند و آنراحق بیعت میگفتند، چنانکه محمدامین در آغاز خلافت، حقوق دوسال سپاهیان را انعام دادواگرغیرازاین میکردیک ماه هم خلیفه نبودو هنگامیکه مأمون برای حضرت امام رضا بولیعهدی بیعت میخواست یک ماه حقوق سپاهیان را انعام داد، بااین وعده که

پس از برداشت محصول باز هم بدهد، اما سپاهیان نپذیرفته و شاید اگر مأمون همهٔ پولها را یکجا میداد برای هر کس که دلش میخواست بیعت میگرفت. خلفای اموی بجای پول، حکمرانی یك کشور را برای مدت مدیدی حق بیعت قرار میدادند، چنانکه در سال ۷۲ عبدالملك با عبدالله بن خازم آنطور رفتار نمود باینقسم که عبدالملك با عبدالله زبیر می‌جنگید و از مخالفت ابن خازم بیمناك بود، لذا شخصی را نزد عبدالله فرستاده او را بهمراهی خویش خواند باین ترتیب که اگر با عبدالملك بیعت کند هفت سال والی خراسان باشد.

پس از معتصم «بیعت» یکنوع دادو ستد بازرگانی بود و هر کس پول داشت یا سپاهیان با او بودند خلیفه میگشت والبته پول و سپاهی هر دو یك معنی داشتند. در نتیجه سپاهیان خلع خلفاء را نعمتی میدانستند و هرچند گاه یکبار خلیفه را خلع کرده از خلیفهٔ تازه حقوق ششماه یا یکسال یا کمتر یـا بیشتر را (بسته بحـرص وطمع آنها بود) مطالبه میکردند این پیش آمدها در تاریخ خلفای عباسی بسیار بوده ممکن است علاقه‌مندان، بتاریخ خلفای عباسی مراجعه کنند. خلاصه اینکه خلفاء بجای سیاستمداری ورسیدگی بکارهای مملکت بفکر حفظ مقام خویش وراضی داشتن سپاهیان و نگاهداری املاك شخصی بر آمدند وامور کشور رو باختلال گزارده زراعت و تجارت و صنعت کساد شد و کارهای مملکت باختیار سپاهیان در آمد، بدبختی دیگر مردم اینکه هروقت سران سپاه محتاج پول میشدند و در خزانه چیزی نمییافتند آنچه میخواستند بزور از مردم میستاندند و بیشتر این پیش آمـدنا گوار موقعی بود که سران سپاه برای انتخاب خلیفه میان خود کشمکش داشتند، مثلا در سال ۳۳٤ هجری که میان ناصر الدوله ومعز الدوله دیلمی بر سر خلافت المطیع الله زدوخورد در گرفت سپاهیان دیلم شهر بغداد را غارت کردند و ده میلیون دینار از اموال مردمان نامی آن شهر را بیغما بردند و در همان سال مستکفی خلیفه عباسی شیرزاد را امیر الامراء بغداد قرارداد و شیرزاد مطابق معمول بعنوان حق بیعت مبالغ زیادی برای انعام سپاهیان تعیین کرد وچون پولی درخزانه نبود آن مبلغ را میان بازرگانان ونویسندگان و بزرگان کشور تقسیم بندی کـرد و هرج و مرج بزرگی در بغداد ایجاد شده دزدان بغارت ویغما پرداختند و بازرگانان و متمولین از بغداد گریختند.

این بدبختیها وهرج ومرجها مردم شهررااز کاروزندگی بازداشته‌ودهقانان را ازادامهٔ کشاورزی‌محروم ساخت ، گرسنگی وقحطی رایج شد، قتل‌و غارت‌در بغداد وسایر شهرهازیادشد، راهزنانی‌بنام‌عیار وشطارو غیره‌پدید آمدند و کاری جزایجاد بلواوآشوب وقتل‌و غارت انجام نمیدادند خلفاء هم پولی نداشتند که بسپاهیان بدهند وآنانرا باستقرارامنیت‌وادارسازندواگرهم پولی‌میداشتند نمیدادند چون‌اختیار کارها رادردست‌دیگران میدیدند ،مثلا درسال ۳۲۰ مقتدر و مادرش پول زیادی داشتند اما بهمان‌جهاتی که گفته‌شداز پرداخت آن امتناع میکردند ودر نتیجه باسعایت مونس خادم، شورشیان‌خلیفه‌را کشتنداین بی‌باکی مونس‌درفراهم‌ساختن وسایل قتل خلیفه باعث شد که‌سران سپاه‌و دیگران بفکر غارت اموال خلفاء بر آمدند ، چنانکه‌درسال ۳۶۱سپاهیان‌روم از اطراف جزیره (عراق) آمده تانصیبین رسیدند و آنچه خواستند آتش زدندواسیر بردند ومردم آن‌نقاط‌ببغداد گریخته ازخلیفه‌وسپاهیان خلیفه‌و مردم بغداد کمك‌خواستند ، مردم‌بغدادنیز بوحشت‌افتاده بیمناك شدند و بختیار که آنموقع امیرالامرای‌سپاه بودازخلیفه پول خواست تا سپاهیانـرا تجهیز کند و بجنگ‌رومیان بفرستد، خلیفه‌درپاسخ آنهاچنین گفت :

«البته جنگجویان وهزینهٔ آنها از اموری است که مربوط بمسلمانان میباشد»
«واگر کار ملك‌بدست من بودی‌لازم میآمدی که پول فراهم سازم ولی‌اکنون‌حال من»
«چنین‌است که میبینید وجزخطبه‌نام ونشانی از خلافت ندارم ، هرگاه‌هم بخواهید»
«ازاین‌هم‌می گذرم‌و کنارمیروم وهرکس که اختیاردارهمهٔ کارهاست طبعاً باید پول»
«فراهم آورد . . .»

این آه و زاری خلیفه بگوش بختیار فرو نرفت و او را مجبور ساخت‌تاجامه و اثاث‌ودروپنجره کاخ‌رابفروشد و چهار صد هزار درهم به‌بختیار بدهد ، بختیار هم چیزی‌از آن‌بسپاهیان‌نداد وتمام آن‌پول‌ها راصرف کارهای‌خصوصی‌خود کرد وددرشهر شایع‌شد که‌خلیفه‌راهم‌مصادره نمودند .

در واقع اوضاع خلفای‌عباسی‌و سران سپاه مانند وضع سلاطین عثمانی درقرن هیجدهم‌میلادی‌باسران ینی‌چریها بود ومعلوم‌نیست‌اگرسلطان محمود دوم در۱۸۲۶

آنان را سرکوب نمیساخت عاقبت کار چه میشد ؟.

باری درنتیجهٔ این گرفتاریها و بدبختیها شهرها و ده ها ویران گشت و پولی باقی نماند که بخرج مؤسسات دولتی (عباسی) و سپاهیان برسد ، چه که آشوب و غوغا مجال کار بمردم نمیداد ، بااین همه فرمانروایان برای حفظ مقام خود محتاج بسپاهیان بودند و همینکه معزالدوله درزمان مطیع بربغداد دست یافت سپاهیان شوریدند و باو ناسزا گفته پول خواستند ، معزالدوله ناچار ضمانت کرد حقوق آنهارا بدهد وچون نتوانست ازرا ه مشروع آن پول رافراهم سازد در صدد مصادرهٔ اموال مردم برآمد و از آنراه نیز مخارج لازم تأمین نگشت، لذاده ها و املاك خلیفه و دیگران را بسرداران و بزرگان تیول داد ودفتر های مالیات رابرهم زده مأمورین را از کار باز داشت ، سران سپاه بده‌های آبادرو آوردند وبا قدرت ونفوذ خویش آنرا اداره کردند و بردرآمد آن املاك افزودند، امارجال وسپاهیان که نفوذ کمتری داشتند جز املاك خراب وده‌های ویران چیزی نیافتند وهمینکه سهم خود را نامطلوب دیدند آن املاك را بمعزالدوله پس داده املاك بهتری مطالبه کردند وخواه و ناخواه مجاری آب وراه آمدوشد بده‌ها ویران گشت ومأمورین مقاطعه و تحصیل مالیات بررعایا تاخته باظلم وزور از آنان پول گرفته واملاك راویران ترساختند خلاصه اینکه معزالدوله از آن اقدام هم سودی نبرد و موفق نشد برای پیش آمدها ذخیره فراهم سازد بخصوص که سپاهیان دیلمی سهم سپاهیان تـرك رابهتر و بیشتر دیده شورش نمودند وترك و دیلم بجان هم افتادند و کارها بد از بدتر شد.

۵- سوء استفاده رجال دولت از اموال عمومی

همینکه دولتها به منتهای عظمت و ثروت میرسند پادشاهان طبعاً از ادارهٔ امورکشور کناره گیری کرده بعیش وعشرت می‌پردازند و کارهارا باطرافیان وزیردستان خود مانند وزیران وامیران ودربانان وسرداران وامثال آنها وامیگذارند که میان آنان ومردم واسطه باشند ودرحقیقت فرمانروائی را بآنان میسپارند، آنان هم ازاین نفوذ

و قدرت سوء استفاده مینمایند تاپول و ملك و ثروت گرد آورده قسمتی را پس انداز کنند و قسمتی را صرف خوشگذرانی نمایند، یا اینکه هرچه در آورند با اسراف و تبذیر هدر دهند و البته این وضع در ممالك دیکتاتوری و استبدادی پیش میآید که مردم‌در کار کشور مداخله‌ای ندارند و از هیچ طریق‌حساب و کتابی در کار نیست، در چنان کشور هائی وزیران و نویسندگان و حاجبان که در واقع قائم‌مقام پادشاه هستنددارای‌نفوذ وقدرت‌سلطنتی میشوندواین وضع در حکومت عباسیان‌بیشترو بهتر صدق‌مینماید،چه‌وزیران آنان(ایرانیان)ازملتی‌بودند که دولت‌عباسی‌با کمك آن ملت پدید آمده بودوتمدن دورهٔعباسی‌بافکرورأی‌آن ملت‌نشوونمو کرده بود، لذاوزیران ایرانی حتی‌دردورهٔ تمدن‌وترقی‌عباسیان صاحب‌اختیارمطلق‌بودند و حرف آنان‌مانند شمشیر برنده همهٔ کارها را قطع وفصل میکرد بقسمی که برمکیان برهمه‌چیز کشور دست یافتند واموال‌واملاك هنگفتی‌اندوختند تاآنجاکه اگر هرون‌به پول‌مختصری احتیاج پیدا میکرد بدون موافقت برمکیان بدست نمیآورد و بالاخره خود سری واستبدادهرون‌وی راتحریك کرد که‌برمکیان‌را براندازد ودر همهٔ کارها خودمختار باشد ، همانطور که‌مهدی‌نیزوزیر خودیعقوب‌بن داود را از پادر آورد ، چه‌که‌مهدی درابتداء بعیش‌وعشرت‌وسازوآوازپرداخته تمام‌کارهارابوزیر خودیعقوب واگذارد . مردم بخصوص‌عربهاازاین‌وضع برآشفته‌وزبان باعتراض گشودنداز آن‌جمله: بشاربن برد ، اشعاری گفت که یکی دو بیت‌آن نقل میشود :

ترجمهٔ اشعار :

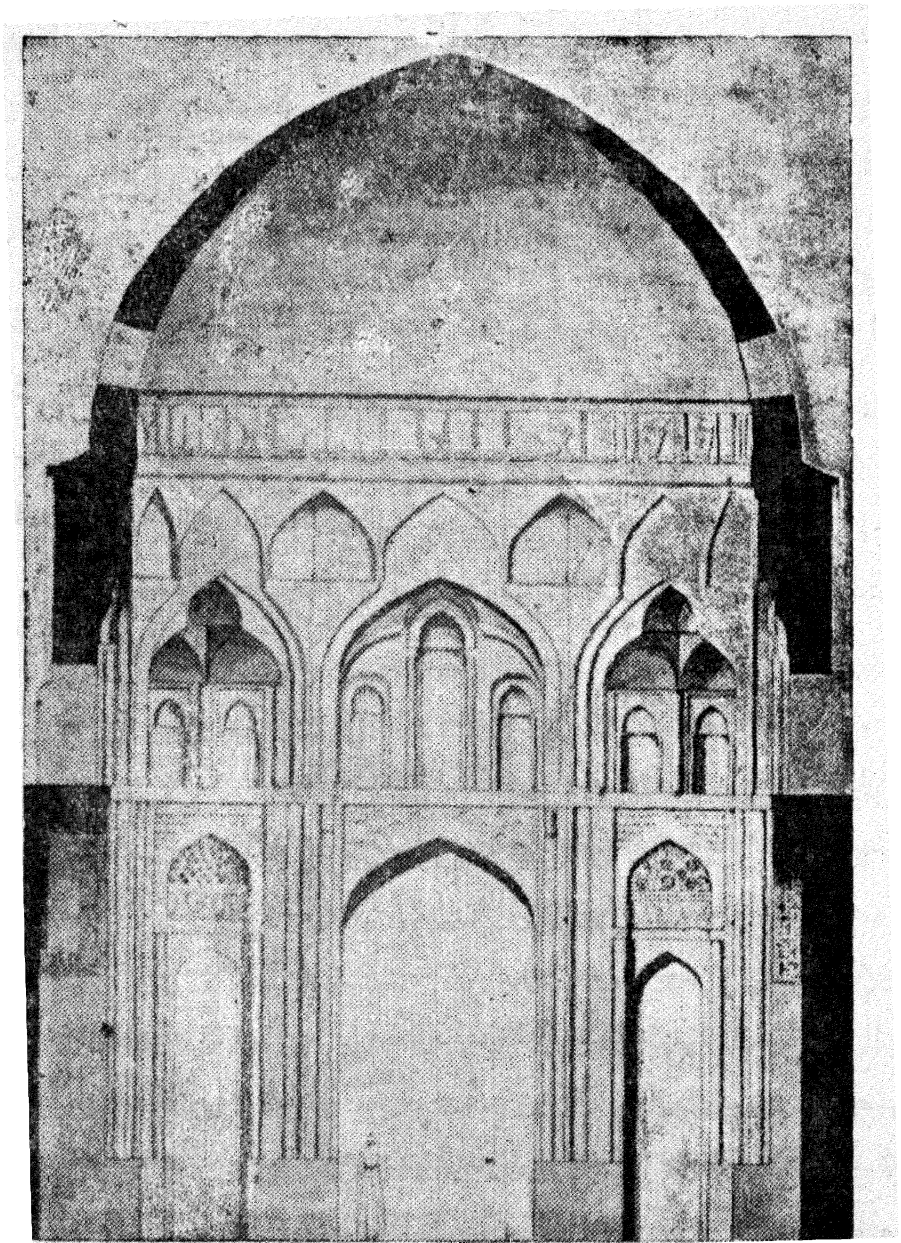
« ای بنی‌امیه بر خیزید ، چرا بخواب رفته‌اید ؟ خلیفه یعقوب‌است. »

«ای‌مردم‌خلافت ازدست رفت آنرا دریابید خلافت بدست‌چنگ وعود گرفتار « شده‌است .»

این سخنان‌که بگوش مهدی رسید یعقوب را فرا خوانده‌بزندان‌افکند و چند سال او را در زندان نگاه داشت .

مأمون نیز یحیی‌بن اکثم را مانند برمکیان مقرب درگاه ساخت و کارهای

مملکت را بدو سپرد ولی سرانجام از او ناراضی شد وهنگام مرگ به برادرش معتصم
گفت ، از من بتو سفارش :هیچ کس را بنام وزیر صاحب اختیار مساز، من یحیی بن اکثم را



قسمتی از مسجد جامع اصفهان ، نمونهٔ معماری قرن پنجم هجری

همه کاره کردم اما آن مرد بدطینت مردم را با من بستیزه جوئی افکند .

عربها از وزیران بدمیگفتند، چه که بیشتر وزیران ایرانی بودند و میان عرب و ایرانی چنانکه میدانیم صفائی نبود. شعرای عرب وزیران را به بزدلی و رشوه خواری و بخل توصیف میکردند از آن جمله شاعر عرب میگوید:

ترجمهٔ شعر

« برخلاف سیرت بصورت زاهد مینماید ولی مکار و ترسو و بخیل »
« و رشوه خوار است. و از همین صفات او معلوم میشود وزیر است».

با این همه بیشتر اوقات وزیران از نظر صرفه جوئی و حفظ اموال عمومی (نه از روی طمع) خلفاء را از ول خرجی بازمیداشتند، مثلا موقعی واثق خلیفهٔ عباسی از آواز کنیزکی خوشش آمد و دستور داد پنجهزار دینار بصاحب کنیز انعام بدهند؛ ابن زیات وزیر خلیفه این بخشش را بیجا دانسته در پرداخت آن تعلل ورزید، خلیفه خشمگین گشته او را مجبور ساخت بجای پنجهزار دینار ده هزار دینار بپردازد.

بطور کلی هر قدر خلیفه ناتوان میشد وزیرانش زورمندتر میگشتند و بیشتر دست به یغما میبردند.

وزیران

ثروت وزیران بقدری زیاد شد که باندازهٔ ثروت خلفاء و بیت المال در دوران ترقی و تعالی عصر عباسی رسید، مثل اینکه سرای آنان بیت المال شده بود و مردمان طمع کار جاه طلب با رشوه ها و هدیه ها و پیش کش ها برای گرفتن مقام و منصب وزارت دنبال این و آن افتادند، اما غالباً مقام وزارت از آن شخصی بود که حقوق سپاهی را میپرداخت و در هرحال پول تقدیمی را یا بخلیفه یا بخواص خلیفه میدادند و منصب وزارت را میگرفتند، مثلا ابن مقله نیم میلیون دینار به الراضی خلیفهٔ عباسی تقدیم کرده در اوایل قرن چهارم هجری بوزارت رسید و ابن جبیر مقام وزارت را از قائم بامرالله بمبلغ سی هزار دینار خرید و البته وزیران اطمینان داشتند که چند برابر مبلغ تقدیمی از مردم رشوه و پیشکشی میگیرند و نویسندگان و ناظران و والیان تازه بر سر کار آورده بوسیلهٔ آنان جبران خسارت میکنند.

از رشوه خواری عجیب وزیران آنزمان یکی این بود که خاقانی وزیر مقتدر درظرف یك روز نوزده ناظر برای کوفه تعیین کرد و از هریك پولی گرفته حکم آنهارا

امضاء نمود و هر یك پس از دیگری روانهٔ کوفه ساخت وطبعاً همهٔ آنان میان راه بیکدیگر برخوردند و از یکدیگرچاره جوئی نمودند ، یکی از آنان گفت اگر طرفدارعدالت باشید باید آخرین کسی که از پیش وزیر آمده است بنظارت کوفه بپذیرید چون فرمان اوفعلا ناسخ ندارد ، هیجده ناظر دیگر این پیشنهاد راپذیرفته آخری را بکوفه فرستادندو خود ببغدادنزد وزیر آمدند. وزیراز آمدن آنان اندیشه نکرده بهریك کار دیگری واگذارد ، بعضی از شاعران آنروز خاقانی را باین اشعارهجو کرده‌اند .

ترجمهٔ شعر :

«وزیری که ازفرمان نویسی خسته نمیشود
درظرف یکساعت حاکم راعزل و نصب میکند
«هر کس توصیه کاغذی ببرد نومید بر میگردد
وهر کس پول نقد داشته باشد حکم میگیرد»

واگر چندنفر پول نقد ببرند البته آنکه بیشتر بدهد جلوتر است .

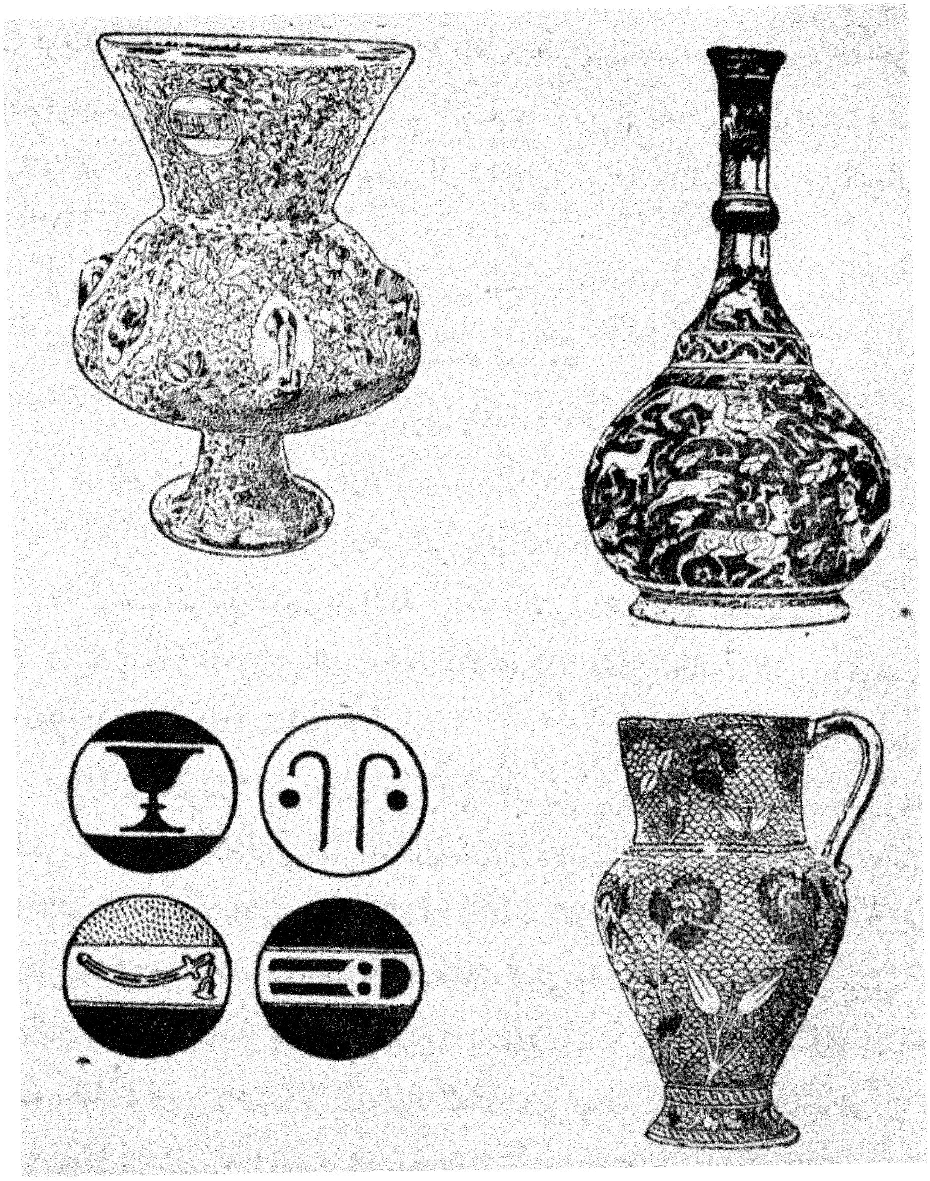
والیان وسایر مأمورین ناچار بطور رسالانه مبالغ معینی خدمت وزیر میفرستادند وگرنه فوری معزول میشدند.(۱)

این رانیز بگوئیم که بندرت وزیران پاکدامن نیزدر آن دورهٔ انحطاط بوده‌اند مثلا فخری مینویسد که والی مصر بعادت معمول دویست هزار دینار وسی بسته پارچه مصری برای عبدالله بن یحیی بن خاقان وزیر مقتدر فرستاده ، چون هرسال باوزیران سابق نیز چنان میکرد ، اما همینکه فرستاده والی با هدایای نقدو جنس پیش وزیر آمدوزیر گفت : بخداسوگند نمی‌پذیرم و باراورا سنگین نمیکنم آنگاه بسته‌هارا گشوده یکدستمال برداشته زیر پای خود گذارد وپولها را بخزانه فرستاده از آن پول خانه‌های مناسبی جهت والی مصر خریداری کرد .

دیگر ازوزیران پاکدامن درست کارعلی بن عیسی وزیر مقتدر است که صورت بودجهٔ تنظیمی اورادرهمین جلد منتشر کردیم والبته جزاین دو،پاره‌ای وزیران درستکار

۱ـ بشنوید ای دوستان این داستان ـ درحقیقت نقدحال ماست آن. مترجم

نیز در آن ایام بوده اند. اما اصولا در دورهٔ انحطاط اکثریت با وزیرانی بوده که جز اندوختن مال هدف دیگری نداشتند. مثلا ابوالحسن بن فرات سه بار وزیر مقتدر شد دفعهٔ اول



ظروف برنجی ساخت قرن چهارم هجری

از ۲۹٦ تا ۲۹۸ و در ظرف آن سه سال وزارت معادل هفت میلیون دینار اختلاس کرد که تمامش مصادره شد، سپس در سال ۳۰٤ وزیر شده در ۳۰٦ معزول گشت و در ۳۱۱

مجدد وزیر شده ۳۱۲ خلع شد . خلاصه اینکه در مرتبهٔ دوم و سوم سه سال وزیر بود و در ظرف این سه سال ده میلیون دینار پول نقد و مقداری املاك اختلاس کرد و در آمد املاك مزبور سالی دو میلیون دینار می بود و عجب آنکه هیچ یك از شاعران و تاریخ نویسان نام او را ببدی نبرده‌اند زیرا بذل و بخشش فوق‌العاده میکرد و همانطور که برمکیان با بذل و بخشش قلم تاریخ نویسان را شکسته و زبان شاعران را بستند. ابن فرات نیز با همان وسایل خود را نجات داد مثلا هر موقع که ابن فرات وزیر میشد نرخ برف (یخ) و شمع و کاغذ گران میگشت چون هر کس در هر موقع (سه فصل بهار - تابستان - پائیز) سال بخانهٔ این وزیر میرفت آب یخ مینوشید و هر کس موقع شب از خانه وزیر بیرون میآمد شمع پاکیزه بزرگی در دست داشت . درسرای این وزیر اطاقی بنام کاغذ خانه بود و هر کس هروقت بکاغذ احتیاج داشت بآن حجره میرفت و هرچه کاغذ میخواست برمیداشت .وزیر مزبور مقرری های ذیل را در دورهٔ وزارت خود مرتب می‌پرداخت

۱ ـ راویان حدیث بیست هزار درهم

۲ ـ شاعران » » »

۳ ـ ادیبان » » »

٤ ـ فقیهان » » »

٥ ـ صوفیان » » »

علاوه براین به پنج هزار نفر از مردمان آبرومند دیندار اهل علم ماهانه‌ای میداد که حداکثر آن ماهی صد دینار و حد اقل آن ماهی پنج درهم بود .

آری با اینوسایل ابن فرات زبان و قلم را تحت اختیار خود درآورده همه‌نوع سوء استفاده میکرد ، بسیاری از وزیران (درمصر و عراق و اندلس و غیره) پولهائی اندوخته میکردند و بی پروا صرف عیش و نوش و تجمل و خوشگذرانی مینمودند و این کار در حکومت‌های پوسیدهٔ استبدادی جزو امور عادی میباشد و اینك اسامی پاره‌ای از آن وزیران و مختصری از شرح زندگانی آنان .

۱ ـ ماردانی وزیر خاندان طولان درمصر املاکی بهم زد که کمتر کسی تا آنزمان چنان املاکی دارا بود و در آمد سالانهٔ آنها پس از وضع مالیات سالی چهارصد هزار دینار

میشد این وزیر ۲۷ بار مکه رفت و هر مرتبه ۱۵۰ هزار دینار خرج کرد و علاوه بر آن مبالغ زیادی صرف بذل و بخشش و خوشگذرانی نمود.

۲ ـ امادارائی یعقوب بن کلس نخست وزیر فاطمیان مصر چنین بود :

الف ـ املاك واقع درشام باسالی ۳۰۰ هزار دینار درآمد

ب ـ املاك ومستغلات و اموال منقول وغیرمنقول و اسب واستر و شتر بقیمت چهار میلیون دینار .

پ ـ مخارج جهاز دختر وزیر ۲۰۰ هزار دینار

ت ـ هم خوابه ۸۰۰ نفر

ث ـ غلام و غلام بچه چهار هزار (باستثنای غلامان و کنیزان و خدمتگاران) که آنانرا طایفه وزیری میگفتند .

۳ ـ افضل سردار و وزیر مستنصر فاطمی نیز ثروتی داشته که مانند آن شنیده نشده است ازاینقرار :

الف ـ نقد شصت میلیون دینار (۱)

ب ـ درهم نقد ضرب مصر ۲۵۰ اردب .

پ ـ لباس حریر ۷۵ هزار دست .

ت ـ سی بار شتر طلای عراقی .

ث ـ دوات مرصع بقیمت ۱۲ هزار دینار

ج ـ صد میخ طلا که وزن هر میخ صد مثقال بود و در هر اطاقی ده میخ بدیوار کوبیده و روی هر میخ طلا یك دستمال ظریف برنگی که خود میخواسته آویخته بود .

ح ـ پانصد صندوق لباس

و عدهٔ بیشماری کنیز و غلام و اسب و استر و غیره .

وزیران اندلس نیز بهتر از وزیران دیگر نبودند ، چون مقریزی و ابن خلدون

---

۱ ـ مقریزی نقدینه افضل را ششصد میلیون دینار نوشته ، اما تصور میرود شصت میلیون باشد چه که ششصد میلیون دینار معادل مالیات صد سالهٔ مصر است و بعید مینماید که چنین مبلغی نقداً نزد کسی جمع شود والبته درهم نیز نخواهد بود زیرا پول رایج مصر بیشتر دینار بوده است . مؤلف

درصورت هدایای تقدیمی ابن شهید وزیر عبدالرحمن ناصر (۳۲۷) خلیفهٔ اموی را که بهمان خلیفه داده درسه صفحه بزرگ نوشته‌اند و این خود نمونه‌ای از ثروت وزیران اندلس میباشد .

وزیران دولت عثمانی در روزگار ترقی و تعالی آن دولت نیز ثروت بسیاری بهم میزدندو برای اینکه از باج و خراج معاف بمانند املاك بیحدو حساب خویش را وقف مساجد مینمودندو تولیت آنرا باخاندان خود وامیگذاشتند تاسهم مهم عایدت را بمیل خویش برداشت کنند .

امامنابع ثروت وزیران دورهٔ عباسی چنین بوده است :

۱ـ رشوه درموقع واگذار کردن کار .

۲ـ رشوه برای باقی گذاردن مأمورین برسر کارخودشان .

۳ـ دست اندازی بی حد و حساب باملاك مردم .

٤ـ اختلاس ازاموال دولتی ومالیاتها ، چه که دفاتر این ایام هرنوع دزدی را تسهیل میکرده است و قبلا نیز باین موضوع اشاره شد .

۵ ـ خریداری حوالهٔ حقوق مأمورین درماندهٔ دولتی توسط دلالان به نصف و نیمه ودر یافت تمام آن ازخزانـهٔ دولت وهمینقسم خـریداری مستمـری و مقـرری فقیهان وخانواده های فقیر آبرومند .

٦ ـ تجارت با ارزاق عمومی .

۷ ـ دریافت مبالغی سرانه از کسانی که املاك دولتی را اجاره میکردندو یامالیات شهری را بمقاطعه میگرفتند .

۸ـ غصب اموال تجار بااستفاده ازپشتیبانی خلفاء واین قسمت اخیر بنام موافق وزیران درمیان مردم مشهور بوده است

۹ـ سوء استفاده از عیارسکه وضرب سکه های کم عیار که سود زیـادی ببار میاورده است .

آری چنین بودوضع وحال وزیران که همهٔ کارهارااداره میکردند ولی سپاهیان حقوق خود را ازخلیفه مطالبه مینمودند . چنانکه گفته شد سـردران ترك با کمال خشونت و سختی از خلیفه پـول میخواستند ، خلیفه هم از وزیران پول میخواست

واگر نمیدادند بزور از آنان میگرفتند واین همان عملی است که مصادره خوانده میشود. دردورهٔ تنزل عباسی مصادره بسیار معمول شدچون راهی برای پرداخت مخارج جز بمصادرهٔ اموال وزیران و بزرگان بنظر نمیرسید و غالباً دوران وزارت وزیران بمصادره یاقتل وزیر یاقتل ومصادره هردو پایان مییافت .

مصادره در اسلام مصادره سابقه دارد واز زمان راشدین شروع شده است ، باین قسم که اگر والیان (عمال) از راه تجارت یاطریق دیگر اضافه بر حقوق سودی بدست میآوردند خلفاء نصف آنسودرا بنفع بیت المال مصادره میکردند ، چنانکه عمر باوالیان خود در کوفه وبصره و بحرین چنان کرد واین عمل رادر آنزمان مقاسمه یا مشاطره میگفتند ، درزمان بنی امیه که مأمورین عالی رتبه دولت باظلم و زورواستبداد مردم راغارت میکردند مصادره بنام استخراج صورت میگرفت تاآن درجه که دراواخر حکومت بنی امیه عاملی (والی) که از کاربر کنار میشد دارائی او را حساب میکردند وآنچه دستشان میآمد از دارائی والی ضبط مینمودند .

دراوایل دولت عباسی مأمورین عالی رتبه ازمیان برادران وعموهای خلیفه انتخاب میشدند وازآن روصحبت مصادره بمیان نمیآمد گرچه پاره ای ازمأمورین واقعاً نیك سیرت نبودند ، سپس کار بدست سایرین افتاد وجوروبیدادوطمع ورزی آغاز گشت وخلفاء هم دست بمصادره وضبط اموال گشودند ، منصور محلی رابنام «بیت المال مظالم» تأسیس کردوآنچه ازمأمورین خودمصادره میگرفت در آن محل جمع میکرد واز زمان مهدی آتش بیدادمأمورین بحدی مشتعل شد که مهدی (۱۵۸ـ۱۶۹هجری) وپس از آن هادی وهرون ومأمون تامهتدی (اواسط قرن سوم) مرتب برای رسیدگی به مظالم وشکایات در روزهای معین جلوس میکردند والبته تمام شکایات ازدست عمال ومأمورین بود.

وزیران که خود ازطرف خلیفه بامور کشور میرسیدند بیش ازهر کس خلفاء را بمظالم عمال متوجه میساختند بخصوص برمکیان که دراین قسمت مراقب بودندوهرموقع که خلیفه برای انتصاب عمال باآنان مشورت میکرد آنچه بنظرشان میرسیدازروی درستی واخلاص بیان میکردند ، موقعی هرون ازوزیر خود یحیی برمکی راجع بعلی بن عیسی مشورت کرد که اورابفرمانروائی خراسان بفرستد یانفرستد ؟

یحیی نظر مخالف داد، اما هرون بمخالفت وزیر توجه نکرده علی بن عیسی را بخراسان فرستاد. علی بن عیسی در خراسان بیداد کرد و آنچه توانست اموال مردم را گرفت و هدیه‌های بسیاری از جامه و پارچه و مشك و برده و اسب و استر برای هرون فرستاد



ظرف طلا کاری ساخت ایران

هرون که آن هدیه‌های بی‌نظیر را دید به یحیی گفت: ای ابوعلی (کنیه یحیی ابوعلی بود. مترجم) این همان والی است که با انتصاب او مخالف بودی و ما برخلاف نظر تو او را فرستادیم

واکنون می بینی که مأموریت او چقدر پر بر کت میباشد، یحیی گفت: «ای خلیفه خدا جان مرا فدای تو کند اگرچه طبعاً میل دارم رأیم درست در بیاید و در مشورت موفق باشم ولی بیشتر میخواهم که رأی خلیفه والاتر و علمش بیشتر و نظرش صائب تر باشد و آنچه که او میخواهد ناپسند نباشد... اما آنچه را که این عامل ستمگر برای خلیفه فرستاده بیشترش را با زور و تعدی از مردمان شریف گرفته است و اگر خلیفه اجازه دهد همین الآن دو مقابل آنرا از بازرگانان کرخ میستانم».

هرون گفت چطور؟ یحیی گفت باعون جواهر فروش راجع بخرید جعبهٔ جواهری صحبت کردیم من تا هفت میلیون درهم حاضر شدم، او راضی نشد. اکنون دنبال او میفرستیم که جعبهٔ جواهر را برای تجدید نظر بیاورد و همینکه آورد منکر میشویم و باورد نمیکنیم وفورا هفت ملیون درهم استفاده می بریم و همینطور بایکی دو تاجر دیگر رفتار میکنیم.

این گفتهٔ یحیی میرساند که وزیران و عمال میتوانستند بدون حساب و کتاب همه جور مال گرد آورند و نیز معلوم میدارد که حتی در عصر ترقی عباسیان طمع ورزی عمال معمول بوده ولی برمکیان در مشورت خیانت نمبکردند و تا آنجا که مقدور بود دست عمال را از ستمگری کوتاه میساختند. پس از سقوط برامکه پاره‌ای وزیران درست کار و عده‌ای از آنان دغلباز بودند و نتیجه آن شد که عمال برشوه آنها را نگاه داشتند و خودشان برجان و مال مردم تاختند و برای خود و وزیران گنج های بیکران فراهم آوردند.

عمال (والیان استانداران فرمانداران) واضح است که عمال بخصوص عمال موسوم باستیلاء (۱) باکمال آسانی ثروتمند میشدند، چون راه سوء استفاده آنان بسیار بود از آنجمله:

همینکه عامل بمحل مأموریت خود میرسید اول چیزی که متوقع بود هدیه ورود (چشم روشنی) بود که باید پول و پارچه و برده و اسب و استر وغیره بمقدار زیادی تقدیم شود و گاه هم این هدیه های ورودی را منظور نظر نمیداشتند زیرا عین آن یا مثل آنرا برای اطرافیان خلیفه (وزیران، قهرمانه‌ها، نویسندگان، دربانان، امثال آنها) میفرستادند.

---

۱ — در جلد اول این کتاب موضوع امارت استیلاء شرح داده شد. مترجم

منبع دیگر درآمد آنان این بود که تجارت چوب و کالاهای دیگر در دست آنان اداره میشد و یا اینکه برای ذخیره روزهای معزولی یا برای خشنودی وزیران باج‌های گوناگونی از پیش خود وضع کرده و سالی چند مرتبه مالیات‌های مختلف فوق‌العاده از مردم دریافت میداشتند و مهمترین انواع این مالیات‌ها باجی بود که بنام مکس (حقوق گمرکی) از کالاها دریافت میداشتند. مقدسی میگوید: «یك سوم اموال تجارتی یمن بآن اسم مأخوذ میشد و از هر بار گندم نیم دینار میستاندند.»

دیگر از راه‌های اختلاس عمال اینکه خانه‌ای یا پلی میساختند و یا نهری حفر میکردند و هزار دینار مصرف واقعی را بادولت ده‌هزار و صدهزار دینار حساب میکردند و بیدادگری آنان نسبت باختلاس اموال عمومی چنان بود که ده دینار خرج را شصت‌هزار دینار بادولت حساب میکردند. (۱)

دیگر از راه‌های دزدی عمال صرف گرفتن از پولهای طلا و نقره‌ای بود که بنام مالیات جمع میشد و دیگر دست اندازی باملاك مردم و مانند آن.

بااین وضع عجب نیست که بدانیم دارائی محمد بن سلیمان والی بصره در زمان رشید پنجاه میلیون درهم نقد و املاك زیادی بود که روزی صدهزار درهم درآمد آن املاك میشد و نقدینه علی بن عیسی بن ماهان به هشتاد میلیون درهم رسید و هرون چاره‌ای جز مصادرهٔ آن همه دارائی بخاطرش نیامده و همه را ضبط کرد.

این مصادره گاه پس از مرگ عامل (مانند مصادرهٔ اموال محمد بن سلیمان) و گاه پیش از مرگ او مانند (مصادره اموال علی بن عیسی) انجام میگرفت چنانکه هرون عیسی را از خراسان برداشته نقدینه و اموال منقول او را بر ۱۵۰ شتر بار کرده به بیت‌المال برد باستثنای سی میلیون درهم نقد که عیسی پسر علی بن عیسی در باغ عمارت خود واقع در بلخ پنهان کرده بود.

مصادره اموال وزیران

ضبط اموال عمال چندان دوام نیافت چه بزودی عمال استقلالی برهم زده درقلمرو خود فرمانروای مطلق گشتند و سالانه مبلغ معینی به بغداد میفرستادند (و غالباً نمیفرستادند) در

۱ــ چه نیکو گفته‌اند که تاریخ تکرار میشود. مترجم

عوض مصادرهٔ اموال وزیران شیوع یافت زیرا تمام عادتی های ولایات در بغداد نزد وزیران جمع میشد و خلفاء آنرا مصادره میکردند تا بدانوسیله کسری بیت‌المال را جبران نمایند و این عمل را نوعی عدالت اجتماعی میدانستند که اموال عمومی را از وزیران گرفته بخزانهٔ عمومی (بیت‌المال) برسانند.

خلفای نخستین عباسی در آغاز اموال وزیران را نه از روی احتیاج بلکه برای مجازات وزیران در مقابل گناهان سیاسی و امثال آن مصادره میکردند، مثلا ابوسلمه خلال (مشهور بوزیر آل‌محمد) نخستین وزیر سفاح پول زیادی در راه استقرار خلافت عباسیان مصرف میکرد وهمانطور که ابومسلم آنانرا باشمشیر خود کمك کرد ابوسلمه پول میدادو چون بسفاح خبر دادند که ابوسلمه میخواهد خلافت را از عباسیان باز ستاند سفاح بابومسلم اشاره کرد که کارش را بسازد، ابومسلم ابوسلمه را بکشت وخلیفه دارائی ابوسلمه‌راضبط کرد وپس از چندی منصور همان کاررا با ابومسلم انجام داد؛ همینقسم هرون بابرمکیان ومعتصم بافضل‌بن مروان رفتار نمود ولی معتصم بیشتر ازنظر ضبط اموال فضل را از پا درآورد، چه ازخانهٔ فضل يك‌میلیون دینارو مقداری ظروف و اسباب خانه که آنهم يك‌میلیون دینار میارزید بدست معتصم افتاد. از آن پس که دورهٔ انحطاط فرارسید منظور ازمصادره وزیران فقط رفع احتیاج وتصرف دارائی آنان بوده است.

مصادرهٔ اموال وزیران بیش از هرموقع در زمان مقتدر (۲۹۵ ـ ۳۲۰) انجام گرفت، چون مقتدر در خردسالی وجوانی بخلافت رسید و امور مملکت در دست مادر خلیفه وزنان خلیفه‌و گماشتگان خلیفه اداره میشد، وزیران نیز فرصت مناسبی بدست آورده بهمه‌جا دست انداختندوالبته حکومتی که‌سرپرست آن پیرزنهاو کنیزان و کلفتها باشند اساسش بربادمیرودو همانطور که‌انتظار میرفت‌درزمان مقتدر خزانه‌تهی گشت و مملکت‌ویران‌شد ومقتدر ازخلافت خلع شده دوباره بخلافت‌رسیدوسرانجام کشته شد، در زمان‌خلافت مقتدر وزیران زودبزود تغییر میکردند و اموال آنان مصادره میشد و اول آنان ابن فرات بود که سه مرتبه‌بوزارت رسید و چنانکه گفتیم اموال زیادی گردآورد که تمام آن بمصادره‌رفت، پس‌از او خاقانی که مرد بد سیرتی بود

بوزارت رسید، آنگاه علی بن عیسی آمد. این وزیر پاکدامن خوش نیت پرهیز کار بفکر اصلاحات افتادولی چون خرابی و فساد ریشه دوانیده بود هیچگونه توفیق نیافت بعداز او حامدبن عباس وزیر شدودر یغماو غارت اموال مردم شدت و قساوت زیادی بخرج داد، بعداز حامدبن عباس این وزیران: عبدالله بن محمد، احمدبن عبیدالله بن خصیب، محمدبن علی بن مقله خطاط مشهور، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قسم یکی پس از دیگری بوزارت رسیدند. بطور کلی اموال تمام وزیران مقتدر مصادره شد و خودشان یا زندانی میشدند، ویا بقتل میرسیدند، علاوه بر اموال وزیران اموال قاضیان و ملازمان و زنان حرم سرا و غیره نیز درایام مقتدر مصادره میشد بقسمی که میزان اموال مصادره تا چهل میلیون دینار رسیدوخودمقتدرعلاوه بر پرداخت حقوق و مقرری معمولی هفتاد میلیون دینار صرف خوشگذرانی و عیاشی و تجملات کرد واز همین رفتارخلیفه عملیات وزیران را میتوان درك كرد.

خلاصه اینکه مصادره منبع درآمد عمومی و خصوصی شد. والی مردم رامصادره میکرد، وزیروالی را وخلیفه وزراء وطبقات مختلف مردم یکدیگررا. اماخلفاء تابرای پرداخت سپاهیان وسایر هزینه‌های لازم بپول احتیاج نداشتنداموال وزیران رامصادره نمیکردند، چنانکه امروزدولت‌های اروپا برای پرداخت هزینهٔ جنگ ویاهزینهٔ تأسیسات عام المنفعه بجای مصادره قرض میستانند.

خلفاء اموال وزیران را چنانکه گفتیم متعلق به بیت المال میدانستند و عقیده داشتندکه استرداداموالی که بازورو ظلم ازمردم گرفته شده برای رفع حوائج عمومی امر مشروعی میباشد و همین نظریه آنهارا ازسنگینی قرضه‌های ملی که امروز بار دولت‌های اروپا را سنگین ساخته بآسانی رها ساخته بود، در صورتی که دولت های اروپا اکنون یك چهارم بلکه یك سوم درآمد خود را صرف استهلاك دیون عمومی مینمایند وبرهرچیزوهر کس مالیات می‌بندند تا قرضهٔ ملی را اداء نمایند، مخصوصاً انگلستان که برای هر نوع کسب و کاری مالیات مخصوصی وضع کرده است.

نویسندگان (۱). غیرازوزیران وعمال مأمورین دیگر دولت هم ازاختلاس اموال

۱ ــ این دسته از نویسندگان که بعربی آنهارا کتاب میگویندهم رتبه مستوفیان قدیم و مأمورین امور مالی ایران در عصر حاضر میباشند. مترجم

عمومی ثروتهای میاندوختند که از آن جمله نویسندگان دفاتر مالیات بودند، چه که آنها دررأس امور مالی قرار داشتند و بآسانی اقلام درآمد راز یرورومیساختند. گاه هم (در زمان بنی امیه و بعد از آن) تمام درآمدرا میخوردند اما کاررسوائی وغارتگری این دسته از مأمورین دردورهٔ انحطاط عباسی بالا گرفت واز آنروا موالشان مصادره میشد ، مثلا درسال ۲۲۹ واثق خلیفهٔ عباسی بسیاری از آنان را بزندان افکنده با شدت هر چه تمامتر اموالشان را مصادره کرد و همینطور معتز درسال ۲۵۵ هجری اموال نویسندگان را مصادره نمود. خاندان ماردانی مصر از نویسندگانی بودند که بجمع آوری و اختلاس اموال عمومی شهرت یافتند .

نه تنها نویسندگان دیوان میتوانستند اموال عمومی را زیر وروکنند ، بلکه نویسندگان و منشیان خلفاء ووزیران وغیره نیز توانائی این کار را داشتند و بیشتر از راه رشوه و اختلاس ثروتمند شدند و بقدری در آن فجایع رسوائی بار آوردند که بیدادگری آنان مانند بیدادگری وزیران ورد زبانها شد وشاعران آنان را باین بیدادگری نکوهش میکردند وکسی را که از بیداد آنان جلوگیری میکرد بنیکوئی میستودند از آن جمله شاعری چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر : « این امیر بقدری کاردان است که درزمان اوسپاهی گرسنه نمی ماند وکاتب دولتمند نمیشود . » شاعر دیگری بنام ابن جیبات کوفی وزیر وکاتب رااینطور هجو میکند :

« چه خوب شد که خالدبن برمك خود را امیرخوانده از ننگ وزارت آسوده شد، زیرا بدترین خلق خداوزیران وکاتبان آنها هستند » .

یکی از راههای سوء استفادهٔ کاتبان این بود که نزد خلفاء واسطه شده، فرمان حکومت برای اشخاص میگرفتند ودر عوض از آنان رشوه میستاندند . مثلا احمدبن ابی خالد احول دبیر مخصوص مأمون فرمان حکومت خراسان را در مقابل سه میلیون درهم رشوه برای طاهر بن حسین از خلیفه گرفت.

عمال ولایات نیز کاتبانی داشتند وهدیه ها ورشوه ها راگاه تا نصف و نیمه با آن کاتبان قسمت میکردند .

دربانان

هر کس کوچکترین وسیله‌ای برای راهنمائی یا راه‌دادن مردم بدستگاه خلافت داشت ازمقام خود سوءاستفاده کرده و برای انجام کار پول ورشوه میگرفت، بخصوص حاجبان بیش از سایرین استفاده میبردند ،زیرا آنها پرده‌دار و دربان خلیفه بودند و برای تحصیل اجازه «شرفیابی» یا عدم تحصیل اجازه یا پس و پیش راه‌دادن مردم به نزد خلفاء پولها و رشوه‌های هنگفتی میستاندند و حتی در زمان خلفای راشدین نیز این بدبختی گردنگیر مردم بود، چنانکه مغیرة بن شعبه (نقل از کتاب اعلاق النفسیه تألیف ابن رسته صفحه ۱۹۵ ج ۷) میگوید: «درهم را در دستم میگرفتم و بالاو پائین میبردم تا یرفا (دربان عمر) آنرا به‌بیند و بمن اجازهٔ شرفیابی نزد عمر بدهد و آنقدر این کار را تکرار میکردم که پول در دستم خیس عرق میشد» .

حاجبان غالباً برای صدور فرمان حکومت و یا وزارت نیز نزد خلفاء توسط کرده رشوه کلانی میستاندند،چنانکه ربیع حاجب منصور صد هزار دینار از یعقوب بن داود رشوه گرفت و او را بمقام وزارت رسانید. مختصر آنکه هر کس میتوانست پیش خلیفه یا امیر یا وزیر وسیلهٔ راهنمائی باشد از شغل خود سوء استفاده کرده رشوه میگرفت ، اگرچه نوکر عادی معمولی بود .

خلاصه مطلب

خلاصهٔ مطالب سابق آنکه پس از استیلای سپاهیان بر حکومت عباسی سرداران ترک اقتدار خلفا را تصاحب کردند ، ثروت دولت از بیت المال بدست بزرگان افتاد. یعنی وزیران و عاملان و کاتبان و حاجبان و سرداران که واسطهٔ میان مردم و خلفاء بودند پول و قدرت و نفوذ را در دست داشتند و خلفاء جز غصب و مصادره اموال وزیران و مأمورین عالی رتبه وسیلهٔ دیگری برای حفظ دولت نداشتند و در واقع با گوشت بدن خود تغذیه میکردند، از آنرو بتدریج دستگاه خلافت رو بضعف رفته و سرانجام متلاشی شد .

ممکن است تصور شود که سنگینی مالیاتها موجب انقراض دولت عباسی بود، اماچنانکه در فصول سابق ملاحظه شد در عصر طلائی عباسیان که علم و ثروت به منتهای کمال رسید مالیاتهای سنگین از مردم میگرفتند و کسی از پرداخت آن شکایت نداشت

بلکه پس از سبک شدن بار مالیات اوضاع اجتماعی و اقتصادی مختل گشت. البته مردم از



ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

سبك شدن بار مالیات خشنود بودند ولی عیب از آنجا پدید آمد که در اثر تخفیف مالیاتها درآمد دولت کم شد ودرمقابل طمع رجال دولتی بواسطهٔ زندگانی تجملی روبفزونی گذارد. طبعاً فساد غلبه کرد و اوضاع اجتماعی روبتباهی گذارده ، امنیت برطرف گشت و نظر بجهاتی که قبلا گفتیم مردم دست از کار کشیدند وثروت عمومی مملکت روز بروز کاسته شد تاحدی که برای تأمین منافع رجال سود پرست طمع کارمنابعی باقی نماند . مأمورین دولتی دروصول وایصال مالیاتها بزور وجبر وقهر متوسل گشتند وروزگار مردم را پریشان ساختند ، بقسمی که از جان خودسیر شدند، چون در پرتو توجهات حکومتی بودند که جان ومال آنان همه نوع درمخاطره واقع شده بود.

اگر واقعاً سنگینی مالیات موجب پریشانی اوضاع میشد بایستی اوضاع دولت بریتانیا ازهردولت دیگری پریشانتر باشد، زیرا دولت بریتانیا ازمردم خود مالیاتهائی میگیرد که عرب آنرا بخواب ندیده است . چون علاوه برمالیات انواع محصولات وصادرات وواردات درانگلستان مالیات بردرآمد نیزمعمول است که ازسود دسترنج مردم مالیات میگیرد ، و هر کس بخواهد بحرفتی یا صنعتی مشغول شود باید از دولت پروانه بگیرد و برای آن پروانه مالیات بدهد . حتی پزشك یا وکیل دادگستری نیز از پرداخت چنین مالیاتی معاف نیست ! بعلاوه پس از دریافت پروانه اشتغال بکار سال بسال نیز صاحبان حرفه ومشاغل باید مالیات مخصوصی بپردازند ، این مالیاتها بالنسبه سنگین است ودرجات مختلف دارد ، مثلا مالیات قاضی از سالی بیست تا پنجاه لیره میباشد. همینقسم پزشك، داروساز، وکیل، حتی ناطق و واعظ نیز ازمالیات معاف نمیشوند، بانکها ومؤسسات تجارتی، چاپ اسکناس ، معاملات عادی، حتی طلاق ونکاح و امثال این امورمشمول مالیات است وازآن منابع مبالغ زیادی درسال جمع میشود .

مالیات بردرآمد انگلستان طوری است که علاوه بر تاجر و صنعتگر وصراف وغیره شامل خطیب وواعظ نیز میگردد بعلاوه هروقت برای دولت مخارج فوق العاده‌ای مانندجنگ وغیره پیش آید مالیاتهای جدیدی وضع میکند ویا آنکه برمقدارمالیات های سابق میافزاید ، چنانکه در سال ۱۹۰۱ موقع جنگ ترانسوال برای تعدیل بودجه مالیاتهای جدیدی وضع شد، در سال مزبور درآمد دولت بریتانیا صد وهفده میلیون

لیره، ولی‌هزینهٔ‌سالانه به صدوپنجاه‌وچهارمیلیون لیره رسیدو کسری ۳۷ میلیون لیره باوضع مالیاتهای‌جدید بدینطریق تأمین گشت .

۱ـ مالیات‌بر‌در آمد ازهشت‌پنس بریك‌لیره بیك‌شیلینگ برلیره ترقی کردودر واقع‌صدی‌پنج‌شدوازاینراه نه‌میلیون‌بدست‌آمد .



نمونه نقاشی دیواری قرن ششم هجری

۲ ـ ازافزایش‌مالیات آبجو یك‌میلیون وهفتصدوپنجاه‌و دوهزار لیره‌عاید شد.

۳ ـ یك‌میلیون‌وصدهزارلیره ازاضافه مالیات‌توتون حاصل گشت .

٤ ـ یك‌میلیون‌وپانزده‌هزارلیره ازاضافه‌مالیات‌مشروبات‌الکلی‌تهیه‌شد.

ه ـ قریب‌دومیلیون ازاضافه مالیات‌چای‌تأمین گشت .

پس‌ازپایان جنگ مالیات بردرآمد بمیزان پیش ازجنگ‌تثبیت شد و ازآنرو ۸میلیون ونیم ازعایدات دولت کسرشد ، همینقسم مقداری ازمالیات گندم‌برای رفاه حال‌مردم کسرشد .

مخلص‌کلام‌آنکه‌با وجود سنگینی بار مالیات‌و قرض اوضاع اقتصادی دولت

ومردم بریتانیا بسیار ثـابت‌ومنظم است . (در ۱۹۰۱ چنین بوده‌حالا آ نطور نیست‌وازهر جهت‌خراب‌است. متـرجم)البته‌تخفیف مالیات کمك بحال مردم میکند ولی سنگینی مالیات‌هم اوضاع‌اقتصادی ملت و دولت‌را مختل نمیسازد ، بلکه آ نچه باعث اختلال اوضاع‌میشود ظلم‌است ، ظلم‌است، که‌دست‌مردم را از کار بازمیدارد و ارکان‌دولت را درهم میشکند ، کشاورزاز کشاورزی وبازرگان ازبازرگانی‌وصنعتگر ازصنعت‌خود بازمیماند،این‌خودطبیعی است که تامردم کارنکنند ثروت بدست نمیآید و تا عدالت وامنیت نباشد کارها روبراه نخواهد بود وازآن‌جهت گفته‌اند «اساس هرمملکتی‌بر عدالت استوارمیباشد»

دولت عباسی پس از معتصم در دست عده‌ای سپاهیان ترك اداره میشد که جز غارت مردم‌وارسال غنیمتها بترکستان هـدفی نداشتند ، وزیران‌و والیان و مأمورین دیگر نیز فقطو فقط درپی اندوختن مال بودند وخلفاء بقدری ناتوان شدند که‌حتی درکاخهای خود برغلامان‌و کنیزان‌خویش حکمفرمائی نداشتند . سنگینی تمام‌بارها بدوش‌کشاورزان وسایرطبقات‌مالیات بده افتاد، مأمورین دولت بدون‌اینکه‌کمترین مساعدتی درتولید محصولات وعایدات‌بکنندباکمال‌سختی ازمردم‌مالیات میخواستند ونتیجه آن‌شد که‌دولت‌ومملکت روبتباهی‌وانقراض‌رفت. امادرعصرحاضراساس‌اجتماع برآزادی‌فردی‌و مبادی‌اقتصادی‌است،بازورچیزی ازکسی‌مطالبه‌نمیشود واگر مطالبه شود مؤدی مالیات میتواند حق شکایت داشته باشد و بطور حتم بشکایتش رسیدگی میشودواگرستمی براورفته جبران‌میگردد ، مادرمجلدات آینده راجع باین‌موضوعها صحبت خواهیم‌داشت .

ثروت عمومی کشور عباسی

یعنی ثروت شهرها ودهها ومردم آن

اکنون که موضوع ثروت دولت عباسی و رجال آن دولت فارغ شدیم راجع بثروت‌مملکت یعنی شهرهاودهها ومردمان مختلف آنجا ازکشاورزان وبازرگانان وصنعتگران وغیره صحبت میداریم.

طبعاً در ممالك اسلامی هم شهر بوده و هم ده و اینك ثروت هر یك از این دوقسمت :

شهرها

در آن ایام تمدن منحصر بشهرها بود، یعنی نقاطیکه فرمانروایان واتباع آنان در آن زندگی میکردند والبته پایتخت بر سایر شهرها مقدم بود، از آنرودر آن‌دوره شهرهای بغداد، بصره، دمشق، فسطاط، قاهره، قیروان، قرطبه، غرناطه وامثال آن بسیار آباد گشت ودهها محل زراعت ودرخت کاری باقی مانده عمارت واساس در آن ایجاد نشد، بعبارت دیگر اثری از تمدن آن روز درده موجود نبود.

سرچشمه های ثروت درشهرها بجوش آمد وشهرنشینان درپناه خلفاء ورجال دولت بعیش و نوش پرداختند، کالاهای گوناگون بآنان میفروختند وجایزه ها وخلعتها وانعامها از آنان میگرفتند، سازندگان ونوازندگان وشاعران وسخنوران ودانشمندان بشهرها روآورده ریزه خوار خوان نعمت بزرگان شدند.

اختلاف طبقاتی مردم آنروز را میتوان از گفتهٔ فضل بن یحیی دریافت که گفته است :

مردم چهار طبقه اند : اول پادشاهان که بواسطه شایستگی خدا داد برهمه مقدم هستند.

دوم ـ وزیران که دراثرهوش وزرنگی برتری یافته‌اند.

سوم ـ بزرگان واشراف که پیشرفت آنان درنتیجه متمول بودن است.

چهارم ـ طبقه متوسط که با سخنوری وفضل ودانش خود را به‌بزرگان نزدیك ساخته اند .

بقیه مردم که از این چهارطبقه نیستندمانندکف‌دریاو آب سیل گل آلود احمق ونادان وبی‌همه چیز وبی‌فکرهستندوجزخوردن وخفتن چیزی ندانند.

ابن خلدون معتقد است که بخشش پادشاهان ریشه ثروت مملکت و موجب افزایش مالیات است. زیرا پادشاه مانند بازاربزرگ دنیا میباشد ومادهٔ‌عمران‌وآبادی از پادشاه است چه اگر سلطان اموال و مالیات را توقیف کند و یا اموال و مالیات نداشته باشد که در مملکت مصرف کند ، کارمندان دولت و سپاهیان بینوا شوند ، بقسمی که از عهدهٔ اداره کردن زیردستان خویش عاجز میمانند، واین عده که توده واقعی‌میباشند وبیش‌از سایرطبقات مصرف میکنند ازخرید مصارف‌خود بازمیایستند وبازارهاکساد وسودتجارت ازبین‌میرود ومالیات اندك می گردد، زیرا فزونی‌مالیات مربوط برواج بازار ومعاملات وآبادی املاك است ومردم در طلب سود برمیآیند ، برعکس‌اگرمالیات نقصان‌یابددست سلطان تهی‌مانده ووبال آن‌عایددولت گردد چه که دولت عبارت از بازار بزرگ یا خود تمام بازارها دولت است و اساس در آمد وهزینهٔ مملکت همان بازارمیباشدوهرگاه که بازاربزرگ کساد گردد دیگربازارها کسادترشود وحال‌روبسختی گراید.

بهرحال مردم شهر های اسلامی عبارت بودند از سلاطین و رجال که بواسطه زیرکی وهوش خود را بسلاطین نزدیك میساختند ، سپس توانگران و آنگاه طبقه متوسط یعنی سایر مردم که وضع زندگی آنان ستته بزندگی آن سه طبقه بوده است. این وضع اجتماعی آنروز درممالك اسلامی‌بود که بکلی‌مخالف وضع اجتماعی‌امروز میباشدچون‌امروز آزادی فردی‌ازهرحیث تأمین شده وهرکس درکار خود استقلال تام‌دارد وخود راعضو جامعه‌ای‌میداند که بوجود وی نیازمند است(۱)صنعتگریاتاجر

۱ــ البته درممالك غربی (نه‌درممالك شرقی) وضع چنان است. مترجم

یا نویسنده یا کارمند دولت یا زارع یا هر کس دیگر در جامعه مقام مشخص معینی دارد .

ولی در شهرهای دورهٔ عباسی سایر طبقات ریزه خوار احسان بزرگان بودند و چشمشان بدست خلفاء امراء ورجال بود و آنان نیز بمالیاتها چشم دوخته بودند اگر مالیات افزوده میشد عطا وبخشش بزرگان افزون میشد وعکسش عکس بود ، مالیات رااز زارع میگرفتند وزارع در مرزعه کار میکرد و همانجا میزیست پس سر چشمهٔ درآمد خلفای عباسی قریه‌ها و مزرعه‌ها بود و از دسترنج کشاورزان بهره میبردند ، چنانکه امروزنیز چنین است ودرغالب ممالك فلاحتی اساس اقتصاد کشور بدست زارعین میباشد ولی غالباً در چنین ممالکی بهرهٔ خود زارع از سایرطبقات کمتر است بخصوص در ممالك قدیم ویا ممالکی که امروز بطرز قدیم اداره میشودچه در این ممالك(قدیم ویا امروزه که بسبك قدیم است) گروهی از زورمندان و همکاران آنان بر همه‌چیز دست انداخته‌اند واکثریت توده خدمتگزاران این عده میباشند ووسایل آسایش آنانرا فراهم میسازند وخدمتگزار وبنده وپیرو آنان هستند، اگر صنعتگرند برای آن عدهٔ معدود خانه وجامه واثاث خانه وجواهر وغیره فراهم میسازند، اگر دانشمند وهنرمندند در کاخهای بزرگان بطبابت و کتابت وغیره اشتغال دارند وبانمایش مناظر نیکو وسازو آوازوسرودن شعر وخواندن کتاب ومقاله ومانند آن گوش وچشم بزرگان راالذت می بخشندواگر برزگر هستنددرباغها ومزرعه‌های بزرگان شب وروز کارمیکنند تا برای آنان محصولات گردآورندودرهر دوره برزگر قسمت عمده اجتماع راتشکیل داده ومیدهدراجع بزارع وزراعت در جلد مربوط باوضاع اجتماعی ممالك اسلامی طورمفصل گفتگو میداریم .

پس بنا برآنچه که گفتیم ثروت مردم شهرستانها تابع ثروت دولت ورجال دولت بود، مثلاچون دربارهرون الرشید قبلهٔ حاجات مردم میگشت وبیت‌المال از زر و سیم لبریز میشد برمکیان صدها وهزارها بذل و بخشش میکردند، بازرگانان وصنعتگران بخصوص جواهرفروشان وجواهر سازان بیش از دیگران غرق تنعم میشدند ، چون جواهر وزینت آلات از لوازم زندگانی تجملی میباشد ودر فصل سابق ملاحظه‌شدکه

یحیی برمکی جعبهٔ جواهری ازجواهرفروش کرخ(بغداد) به هفت میلیون درهم میخرید وجواهر فروش بآن قیمت نمیداد ، درصورتی که آن جعبه جواهر قسمتی ازجواهرات آن مرد بوده وجواهرات بیشتری غیر از آن در مغازه خود داشته است ، جواهرات دیگری بنام ابن الجصاص (پسر گچ کار) دربغدادبوده که اموال وی درسال ۳۰۲ بامر مقتدرمصادره گشت ومعادل بیست میلیون دینار پول وجواهر واشیاءدیگر ازسرای او بدست آمد یکی از ملاکین بغداد موسوم به محمدبن عمر سالی دومیلیون و نیم درهم بدولت مالیات اراضی واملاك می پرداخته است ، ثروت سایر شهرها رامیتوان از همین مقیاس بغداد مقایسه کرد .

درشهر استخر (فارس) خاندان متمولی بوده که آنانرا آل حنظله میگفتند وتمول آنان باندازه ای بود که سالی ده میلیون درهم مالیات میدادند، یکی ازافراد این خاندان بنام عمرو بن عینیه یك میلیون درهم به بهای چندین مصحف داده و آنرا درشهرهای اسلام پخش کرد ، دو تن دیگر از آن خاندان بنام مرداس بن عمر ، ومحمدبن واصل (دوپسر عمو) هرکدام سالی سه میلیون درهم مالیات میدادند .

تجار شهر سیراف نیز تمول زیادی پیدا کرده بودند بقسمی که سرمایه هریك از آنان ازشصت میلیون درهم میگذشت وثلث دارائی یکی از آن تجار که برای مصرف درامرخیری وصیت کرده بود به یك میلیون دینار می رسید ویکی دیگر از آن تجار خانه ای بنا کرد که سی هزار دینار مصرف آن شد وتمام این ثروت آنان از تجارت دریا وخرید وفروش عود و عنبر وخیزران وکافور وجواهر و عاج و آبنوس وفلفل ومانند آن بدست آمده بود .

و شهرهای نظیر سیراف از حیث ثروت در ممالك شرقی آنروز کم نبوده است .

علاوه بروزیران ووالیان وکاتبان که از نزدیکان خلیفه وکارمندان عالی رتبه دولت بودند سایر مردمانی که ازدورونزدیك بدستگاه خلافت راه می یافتند ثروتهای هنگفت بدست میآوردند ، مثلا شاعران وساززنها وآوازه خوانها نیز هرکدام ثروت زیادی پیدا میکردند ، ابراهیم موصلی آوازه خوان هرون بیست وچهار میلیون درهم از خود باقی گذارد وترکه جبرئیل بن بختیشوع پزشك هرون نود میلیون درهم بود.

همینقسم درسایر شهرهای اسلامی هر یك ازاین طبقات بواسطهٔ تقرب به بزرگان ثروت ومالی فراهم میآوردند ، حتی بازرگانان غالباً در پناه نفوذ و قدرت بزرگان آسوده میزیستند .

دهها

دهمسکن برزگر بودومردم بومی کشورهادر آنجامیزیستندوعربها آنانرا اهل خراج میگفتند اینان یا برای مالکین مزدوری میکردندویا باخلفاء ورجال ومالکین بزرگ شرکت داشتند. در ممالك فارس وعراق روستائیان پیش ازاسلام غالباً خود مالك بودند وپس ازاسلام بواسطه همین مالك بودن دردستگاه خلفاء راه یافتند و با آنان شریك شدند ، امانظر بجهاتی که گفته شد کمتر روستائی بود که ازخود ملك ومزرعهٔ مستقلی داشت .

بنا براین دهنشینان همینقدر خوش بودند که میتوانستند باکشت و کار زندگی بخورونمیری داشته باشند ، گرچه بیشتر آنان درمنتهای بی نوائی میزیستندو چه بسیار از روستائیان که در همه دورهٔ زندگی خویش پول زر (دینار) نمیدیدند ودولتیان در شهرها نشسته از دسترنج آنان هزاران دینار بیهوده میبخشیدند . بدبختی و گدائی روستائی چنان بود که اگر دیناری اتفاقاً بدستش میرسید آنرا سجده میکردودو بار وسه بار آنرا میبوسید واگر ده یا بیست دینار میدید از شدت خوشحالی میمردو یا دیوانه میشد، مثلا در قرن سوم هجری احمدبن طولون که مرد باجودوکرمی بودفرمانروای مصر گشت و کاخها وباغها و اصطبلهای بسیار برای تجمل و خوشگذرانی خویش بنا کردوهرماه هزار دینار بفقیران صدقه میداد . روزی یکی از گماشتگان نزد احمد آمده گفت زنانی باجامه نیکوو انگشتری طلا نزدمن میآیند وصدقه میطلبند با آنان چه کنم . احمد گفت هرکس دست سؤال دراز کرد باید باو چیزی داد . آری چنین فرمانروای با سخاوتی در یکی ازروزهای سرد زمستان برای گردش سوار شده با همراهان از (مقس) بطرف فسطاط میرفت، صیادی ژنده پوش را دید که تقریباً تمام بدنش بیرون است و کودکی باهمان بدبختی همراه وی است و هردو دام بدریا افکنده ماهی صید میکنند ، احمد را دل بر آن پدروپسر بسوخت و بگماشته خود نسیم گفت بیست دینار باین صیاد بده، مونس، چنان کرد ، احمد ساعتی بگردش رفته مجدد از آنراه باز

آمد صیاد را مرده‌دید وپسرش را گریان بر کناروی یافت، احمد گفت گمانم کسی‌از غلامان وسپاهیان این مرد را کشته ودینارهایش را ربوده است. سپس خود نزدیك آمده از پسرپرسید که پدرت را چه شد؟

پسر اشاره به نسیم کرده جواب‌داد که این مرد پدرم راکشت چه‌خوددیدم که وی چیزهائی در کف او نهادواو آنها راگردانیده لختی نگریست سپس فریادی‌زده جان‌داد.احمد به نسیم گفت تا آن مرده را بازرسی کرد وتمام بیست دیناررانزدوی یافت وهرچه‌اصرار کرد که‌پسر آن طلاهارا بر دارد نپذیرفت‌وهمی گفت که‌این‌چیزها قاتل پدر من بوده وقاتل‌من نیز خواهد شد، احمدقاضی وپیر مردان قریه مقس را حاضر کرده فرمان‌داد تا درآنجاازبهر کودك‌ملکی به پانصد دیناربخرند ومحصول آنرا برای آن‌کودك محفوظ دارند ونام‌کودك رادر دفتر جیره‌خواران ثبت‌کنند تا از مقرری دولت نیز بهره‌مند گردد. احمد میگفت چون من باعث قتل پدر او شدم باید با پسرش تلافی کنم چه اگر من بیکباره بیست دیناربوی نمیدادم البته‌نمی‌مرد و اولی آن بود که دینار دینار باو میبخشیدم تا از شدت شوق جان ندهد.

آری صیادی که درمجاورت‌پایتخت میزیسته بچنین وضعی گرفتار بوده‌والبته روستائیان و برزگرانیکه دور از بساط عیش و نوش وتجمل امراء وخلفاء درده‌های گوشه وکنار زندگی‌میکردند قطعاً حال وروزشان تباه‌تر بوده است.

شهر های اسلامی

منظور از شهرهای‌اسلامی آن شهرهائی است که‌مسلمانان خود بنا کرده اند و شهرهائیکه پیش از فتوحات اسلامی در ممالك روم و ایران ومصر بوده و بعداً بدست مسلمانان افتاده جزء این صورت در نمیآید،درهر حال‌شهرهای‌اسلامی‌درمصرو عراق و شام و افریقا و اندلس وایران وغیره‌متعدداست‌وبعضی ازآن مانندبصره بغدادوقاهره هم امروز پا بر جاست وپارهٔ دیگر مانندفسطاط وزهراء و غیره ویران گشته اشت و اینك‌بشرح تاریخ شهرهائی میپردازیم که‌درایام‌تمدن اسلامی ایجادشده‌واین‌مختصر رامتمم جلد دوم قرار میدهیم و پیش از شروع بمقصود چند کلمه ازعلل وموجبات‌پیدایش‌این شهرها بدست اعراب ومسلمانان بازمیگوئیم.

مسلمانان در آغاز اسلام صحرا گرد وچادر نشین بودند واز اقامت در شهرها وکنار برج و بارو بیزاری داشتند و نمیخواستند در شهرهای محصور بمانند و در ابتدا که بممالک مصر و عراق و شام حمله آوردند زنان و کودکان را نیز باخود میبردند وهمینکه شهری را میگشودند در بیرون شهر چادر میزدند ودرهمان چادرها که در واقع اردوگاه بود بازن وفرزند اقامت میکردند، عمر مخصوصاً اصراری داشت که لشکریان اسلام در جائی که میان آنان ومدینه رود یادریا باشد فرود نیایند تاعمر بتواند برمرکب خودسوارشده بدون مانع سروقت آنها برود وبه همین نظر عمروعاص در فسطاط وسعد وقاص در کوفه وبصره اردو زد و این اراضی را رابط یا اردوگاه ولشکرگاه میخواندند ولی چون مدتی دراین اردوگاه ها ماندند خواه ناخواه مجبور گشتند خانه ها و بازارها وعمارات دیگری در آن نقاط بسازند و بتدریج شهرهای کوفه وبصره وفسطاط از آن اردوگاه ها پدید آمد.

اما همینکه تدریجاً ممالک اسلامی وسعت یافت و دولتهای اسلامی متعدد گشت، مسلمانان برای حفظ خودشان از تعرض مخالفان یا بیادگار فتوحات خویش شهرهائی بنا کردند، چنانکه منصور وخلفای فاطمی مصر شهر بغداد وقاهره را برای محافظت خود وخاندان سلطنتی خود ساختند، گاه هم خلفاء برای تفریح وتعیش ودور بودن از مردم شهرهائی میساختند، مانند سامراء ومتوکلیه وزهراء وغیره که بجهات اخیر بناشد وذکر همهٔ آنان موجب طول کلام خواهد بود.

اینک بشرح معروفترین شهرهای اسلامی در عصر ترقی و ثروتمندی اسلام می پردازیم.

بایددانست که مورخین اسلام مانند سیاحان امروز اوصاف بسیاری از شهرها را نگاشته اند ولی هیچیک از آنان مثل جهانگردان امروز مساحت اراضی شهر وجمعیت آنرا ذکر ننموده اند، بلکه آنچه راجع بشهرهای اسلامی نوشته اند ازتعداد حمامها و مسجدها و مانند آن بوده و غالباً آن اعداد را نیز مبالغه آمیز گفته اند. بقسمی که تصدیق آن چنانکه ملاحظه خواهد شد دشوار مینماید.

اکنون شهرهای معروف اسلامی را مطابق نوشته و گفته قدما شرح میدهیم .



مجسمه سفالین ساخت قرن پنجم هجری

بصره

یکی ازقدیمی ترین و آبادترین شهر های اسلامی است که هنوز باقی میباشد. در ابتداء اردو گاه عرب بود و میان آن لشکر گاه تامدینه بدستور عمر آبی وجود نداشت، چه که از کرانه غربی فرات تامکه زمین ریگزار و کوه و صحرا است و رودی فاصله نمیشود در سال ۱۶ هجری عتبة بن غزوان کلبه هائی از نی در آنجا ترتیب داد و سپس ازبیم آنکه مبادا آتش سوزی شود با اجازه عمر، نی را بخشت تبدیل کردند و شهر کوفه که بعداً راجع بآن صحبت میداریم نیز چنین بوده است. شهر بصره در آغاز چند کوی بود و هر قبیله‌ای در کوی خود میزیستند و وسیعترین خیابان بصره شصت ذراع بود و آنرا امربد نامیدند، سایر خیابانها بیست ذراع و کوچه‌ها هفت ذراع عرض داشته است، درمیان هر کوی میدانی برای بستن اسب‌ها و گورستان ترتیب دادند و بنای خانه ها را متصل بیکدیگر ساختند ، چون بصره دارای موقعیت تجارتی و رابط ایران و شام بود لذا بسرعت رو به آبادی گذارد و درزمان بنی‌امیه حاکم نشین عراق شد و بر وسعت و آبادیش افزوده گشت بقسمی که در زمان خالدبن عبدالله قسری مساحت آن تا دو فرسخ دردو فرسخ رسید و درواقع تاسی وشش میل مربع بدون پستی و بلندی درزمین هموار بصره خانه و مغازه وسایر ابنیه دیده میشد و این مساحت از مساحت شهر فعلی قاهره با آبادی و وسعت کم نظیر آن افزون تر میباشد .

در زمان عباسیان بصره مرکز مهم تجارتی اسلام گشت و خط کشتیرانی و کاروان تجارتی از مشرق بصره تاهند وچین واز مغرب تاانتهای بلادمغرب و از جنوب تاحبشه امتداد یافت و در لنگر گاه آن همه روزه کشتی های بسیار لنگر میافکند وانواع کالاها از قبیل پارچه وعطر و چوب وغیره حمل میکرد. بیشتر آبادی بصره بواسطهٔ مردمی بود که برای کسب و تجارت بآنشهر میآمدند و در آنجا خانه وباغ و درياچه و کاخ و میدان میساختند . ابن حوقل در وصف بصره چنین میگوید :

« این شهردارای منظره های زیبا، میدانهای وسیع مجلل ، دریاچه‌های وسیع و خانه های عالی و میوه های نغز خوش میباشد و هیچگاه روی آب بصره از مردم خوشگذران خالی نیست وپیوسته آیندگان و روندگان درفراز و نشیب حرکت میکنند » .

آبهای بصره مرتباً لنگرگاه صدها کشتی بوده‌است و در جای دیگر این کتاب گفته شد که یك تاجر اهل بصره سالی صدهزار دینار مالیات میداد و میزان ثروت سایر تجار آنشهر را میتوان از این رودانست، چون در آنشهر بازرگان خرد و کلان بسیار بوده است.

مردم بصره از همان ایام بجهانگردی از نظر تجارت معروف بودند تا حدی که سود طلبی و کوشش آنان در راه تجارت ضرب‌المثل شده در بارهٔ آن میگفتند: اهل بصره و خوزستان برای بازرگانی تا دورترین نقاط دنیا میروند و هر کس از مشرق بفرغانه و از مغرب به‌سوس اقصی (در افریقا) رود در آن نواحی یکی از اهل بصره یا خوزستان یا حیره را خواهد دید و در واقع مردم آنروز بصره مانند اهالی سوریه امروز بودند که اینان هم چون نیاکان خود (فینیقیان) بمنظور تجارت تا همه‌جا میروند.

در جلد اول تاریخ تمدن در ضمن صحبت از وسعت شهر بصره گفته شد که بنا بقول استخری در زمان بلال بن ابی برده در سال ۱۱۸ هجری ۱۲۰ هزار نهر در زمینهای بصره جاری بود و بر روی همهٔ آن نهرها کرجی حرکت میکرد اتفاقاً استخری در صحت این موضوع شك یافته شخصاً در قرن چهارم هجری ببصره رفته است و آنچه را که بچشم خود دیده چنین نقل میکند:

« من شمارهٔ نهر های بصره را آنطور که شنیده بودم باور نمیتوانستم، تا اینکه خود به‌بصره آمدم و اراضی وسیعی در بصره دیدم که در مساحت یك تیرپرتاب نهرهای کوچکی در آن حفر کرده بودند و کرجیهای بسیاری روی آن نهرها حرکت میکرد و هر نهری بنام شخصی که آنرا حفر کرده و یا محلی که از آنجا میگذشت منتسب شده است و چون این بدیدم باور کردم که در مساحت بصره صد و بیست هزار نهر جاری میباشد. بعلاوه ابن حوقل نیز شماره نهرهای بصره را صد و بیست هزار ذکر نموده‌است.

با همهٔ این احوال از زیادی نهرهای بصره در تعجب بودم تا اینکه بمرد دانشمندی از مردم بصره برخوردم که سالیان دراز در آنشهر بوده و از جزئیات آنشهر اطلاع داشته است و همینکه تردیدخود را در بارهٔ شمارهٔ نهرها بیان کردم آنمرد گفت که نهرها نزدیك بهم کنده میشود و بمجرای کوتاهی منتهی میگردد بقسمی که هر شاخه از

آن رانهر همیخوانند . پس ازشنیدن این تفصیل باور کردن آن‌شماره برمن (استخری) آسان گشت . »نکتهٔدیگر اینکه مساحت خود شهر بصره به تنهائی سی وشش میل مربع نبوده بلکه باغهاومزرعه‌ها و نخلستانهای توابع آن‌که تاآبادان‌در کنارخلیج فارس‌امتدادداشته‌جزء این‌مساحت درمیآمده‌است والبته بارعایت‌آبادی وحاصلخیزی اراضی مجاور بصره میتوان تصدیق کرد که مساحت شهر بصره وتوابع آن‌به‌سی‌وشش میل مربع میرسیده‌است.مؤید این گفتار نوشته‌های ابن حوقل و استخری درباره‌بصره است که چنین مینویسند :

« نخلستانهای بصره از عبدسی تا آبادان بطول پنجاه وچند فرسخ بهم پیوسته است‌وهرجاکه‌انسان در طول وعرض این مساحت فرود بیاید کنار نخلستان یاباغ یا نهر آب است . »

حال اگر عرض این مساحت را نصف طول آن فرض‌کنیم هفتادو پنج میل در صد وپنجاه میل‌ویا ۱۱/۲۵۰ میل مربع مساحت بدست میآید وبودن‌ده نهر کوچك‌در هر میل مربع چیزی نیست که قابل تردید باشد

کوفه

این شهر چند ماه پس از بصره بدست سعد وقاص بنا گشت و در علت پیدایش آن چنین گفته اند : که پس از شکست ایرانیان وتسخیر شهر مداین (تیسفون) بدست اعراب سعد وقاص فرمانده‌سپاهیان اسلام‌چند صحابی نزد عمر فرستاده تا مژده فتح را بدو ابلاغ کند ، عمر فرستادگان سعد را زرد وزار ونزار دید وهمینکه سبب‌را پرسید گفتند : بدی‌آب وهوای عراق ماراچنین‌کرده‌عمرفرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان در نظربگیرند که‌بامزاج آنان‌سازگار باشدواتفاقاًدرهرجائی که‌شتران‌اعراب خوش و سالم باشند خودآنان نیزدرآنجا سلامت‌خواهند زیست، باری سعدوقاص بدستور عمر باکمك سلیمان وحذیفه زمینی در کنار فرات(میان‌حیره وفرات) برای اردوگاه انتخاب کرد که هوای آن مطابق فرمان عمر بری وبحری است و تا شهر مدینه رود ودریاچه‌ای فاصله ندارد ودرآغاز خانه‌ها را ازنی ساخت که شبیه بچادر بود ، اما پس از اندی‌آتش سوزی درگرفت و مقداری از خانه های نیین سوخت .

مسلمانان با اجازه عمر خانه‌های خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنرا بلند نکردند و هیچ کس حق نداشت بیش از سه اطاق مالك شود .



نمونه‌ای ازظروف سفالین قرن‌ششم هجری

شهر کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد چه که حضرت امیر (علی علیه السلام) آنرا پای تخت قرار داده و در همانجا بدرجه شهادت رسید .

فسطاط

نخستین شهر مسلمانان درمصر فسطاط است و آنرا عمرو عاص در سال ۱۸ هجری در محلی که اکنون قاهره و مصر قدیم است بنا نمود واکنون چیزی از آن بجانمانده جزخرابه‌های مسجد عمرو وپاره‌ای تل‌ها وویرانه‌ها که تاکوه مقطم امتداد می‌یابد ، سپاهیان اسلام

برای تسخیر قلعهٔ بابل باین محل آمده اردو زدند و همینکه آن قلعه را گشودند عازم اسکندریه شدند . قلعهٔ بابل در این ایام بدیر نصاری یادیرمار جرجس شهرت دارد باری همینکه عمروعاص عزیمت اسکندریه‌نمود فرمان دادسرا پرده (فسطاط) او رابر کنند ومأمورین که برای بر کندن‌فسطاط رفتند دوکبوتر را درون آن دیدند که تخم گذارده‌اند و روی آن نشسته‌اند ، مأمورین این جریان رااباطلاع عمروعاص رساندند ، عمر وعاص را بر آن کبوتران‌رحم آمده فرمودسراپرده او را باقی گزارند وچندقبطی رابمواظبت‌سراپرده‌وکبوتران گماشته‌خودباسکندریه‌رفت‌وهمینکه آنجارا گشودنامه‌ای‌به‌عمر نگاشت‌وازوی‌اجازه‌خواست که سپاهیان‌اسلام‌رادراسکندریه‌نگاه داردا‌ماچون میان‌اسکندریه ومدینه‌رودنیل‌فاصله‌بود عمر مطابق‌معمول با آن‌پیشنهاد موافقت‌نکردو در جواب عمرو عاص مرقوم داشت که‌این‌پیشنهاد مرا خوش نیامدزیرا دوست ندارم در تابستان‌وزمستان‌میان‌من‌ومسلمانان آبی فاصله‌باشدبلکه‌مایلم‌جائی مسلمانان اقامت‌کنندکه هر گاه بخواهم برمرکب خود سوار شده بلا مانع نزد آنها بیایم ، عمر و عاص پس از دریافت این پاسخ‌عده‌ای‌ازسپاهیان رادراسکندریه ساخلو قرار داده و بابقیه‌لشکر بقلعهٔ‌بابل بازآمدوچون‌بدانجارسید‌کبوتران بسیاری دیدکه در سرا پرده وی تخم گذارده و جوجه در آورده بودند ،عمرودرشمال‌قلعه‌بابل‌شهری بناکرده بمناسبت سراپردهٔ خود فسطاط آن شهر را نیز فسطاط نامید و از آن پس قبیله‌ها بیکدیگر پیوسته ، لشکریان درآن نواحی برای خود خانه‌ها ساختندوچهار نفر از بزرگان لشکر بدستور عمرو عاص مأموریت یافتندکه‌هرطایفه و قبیله‌ای‌رادر محلی قراردهند وهرقدر دامنهٔ فتوحات اسلامی در مصرو اطراف آن توسعه پیداکرد بهمان نسبت هم برآبادی و وسعت شهرفسطاط‌افزوده شدتاحدی که‌طول آن برکرانه رود نیل تاسه میل رسید . تاریخ نویسان عرب مطالبی در بارهٔوسعت‌و آبادی‌فسطاط نوشته‌اندکه تاحدی خالی‌ازاغراق نمیباشد ،از آنجمله برای فسطاط ۳۶ هزارمسجد ۱۱۷۰حمام وهشت هزار کوچه ذکرنموده‌اندکه درتمام‌آن‌کوچه‌ها مرتب‌آمدوشد بوده است ، گرچه این ارقام قدری‌مبالغه‌دارد ولی‌درهرحال‌از آبادی‌وعظمت فسطاط حکایت‌میکند . شریف عقیلی از شعرای‌آنروز فسطاط اشعار ذیل را دروصف فسطاط

سروده است :

ترجمهٔ اشعار :

« از برای دیدن فسطاط بآتش شوق و اشتیاق میسوزم ، فسطاط بباران نیاز ندارد چه‌که نیل بهتر از هرباران‌است وازکنار آن میگذرد وباغهای آنرا شاداب و خرم میدارد ، فسطاط عروسی است که کوه مقطم تاج آن و رود نیل گردن بند مرواریدآن میباشد. »

بزودی جمعیت فسطاط روبفزونی گزارد و ناچار خانه ها راپنج طبقه و هفت طبقه بناکردند و هزینهٔ ساختمان بعضی‌ازخانه‌هاتا۷۰۰ هزاردینارمیرسیدوچه بساکه در یك عمارت چند طبقه بیش از دویست نفر منزل داشتند و از جمله عمارات مجلل فسطاط حرم سرای خمارویه بودکه هزینهٔ بنای آن هفتصد هزار دینار شد ، دیگراز خانه‌های زیبا و باعظمت فسطاط سرای عبدالعزیز بوده‌است‌که روزی چهارصد مشك (راویه) آب در آن خانه مصرف میشدوبنا بنوشتهٔ‌یکی‌ازمورخین‌شانزده‌هزارسطل باقرقره‌وطناب از پنجره‌های این عمارت برود نیل‌آویخته‌بود و هرروزه باآن‌سطل‌ها برای مصرف عمارت عبدالعزیز آب بالا میکشیدند . مسافری‌که در اواخر قرن سوم هجری (در زمان خمارویه پسر احمدبن طولون)به‌فسطاط آمده ازعظمت وآبادی آنشهر چنین میگوید :

«اتفاقاًمرابصنعت گری‌احتیاج افتادوهرچه‌جستجو کردم در آنشهرصنعتگربیکاری نیافتم در صورتیکه هفتاد هزار صنعتگر درآن شهر کارمیکنند وهر صنعتگری دوسه شاگردداردواین‌شاگردان غیرازخدمتگارانی‌هستندکه کارصنعتگران را انجام داده مرخص میشوند دیگر از داستانهای مربوط بعظمت و توانگری شهرفسطاط و مردم فسطاط موضوع تعدادبسترهاوفزونی‌اثاث خانه‌هاست وچه‌بساکه‌یکنفر ازاهل‌فسطاط هزار یا ده‌هزار بستر داشته است» و بنابگفته یکی‌از مورخین مردی ازاهل فسطاط سیصد بستر داشته‌که هربستری‌مخصوص به‌یك‌هم خوابه وی بوده است .

قضاعی مورخ میگوید : « درضمن جهیزیه قطرالندی دخترخمارویه هزاربند شلواربودکه‌هربندی‌ده دینار میارزید » وبااین‌وصف تنهابهای‌بندشلوارهای این‌بانوی مصری بده‌هزار دینار بالغ میشد.

مقریزی و سایر تاریخ نویسان مطالب مفصلی از خوراکیها و نوشابه‌ها و سایر تجملات گوناگون مردم فسطاط نگاشته‌اند که نقل همهٔ آن در این کتاب موجب طول کلام خواهد شد.

بغداد

ابوجعفر منصور عباسی در سال ١٤٥ هجری آن را بنا کرده، پای تخت خود ساخت و تا کنون آنشهر باقی است ولی محل شهر تابحال چند مرتبه تغییر کرده است و موجب ایجاد آنشهر چنان بود که سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی و برادرش منصور کوفه‌را برای اقامت خود برگزیدند، چه که آن شهر بعراق و ایران که محل و مرکز یاران آنها محسوب میشد نزدیك بود، سپس منصور در نزدیکی شهر انبار شهری بنام هاشمیه بنا کرد و اقوام و کسان خود را از علوی وعباسی که هاشمی نژاد بودند بدان‌شهر کوچ داد و برادرش سفاح نیز بهاشمیه آمد وهمانجا در گذشته بخاك‌رفت و قبرش‌هم اکنون در آنجاست، منصور چندسال‌دیگر در آن‌شهر ماند ولی اجتماعی بنام راوندیه در هاشمیه بر منصور شوریدند و منصور از شهر هاشمیه متنفر شده درصددبر آمد شهر تازه‌ای بنا کند و از هاشمیه برود و پس از جستجوی فراوان سرزمین بغداد را پسندیده آنجارا شهر کرد که بمدینه‌منصور و یا شهر بغداد معروف‌شد.

ساختمان شهر بغداد در ساحل غربی دجله بشکل مدور آغاز گردید و در اطراف آن خانه‌هائی برای غلامان وملازمان ساختند وچون نوبت خلافت بمهدی رسید لشکرگاه خودرا در کرانه شرقی دجله قرارداد و آن محل به عسکرمهدی موسوم شد و تدریجاً اعیان و اشراف دولت بدان محل منتقل شده خانه‌ها وعمارتهای عالی برای خود بنا کردند ودربار خلیفه نیز بطرف مشرق‌دجله انتقال یافت و در دوطرف مشرق و مغرب دجله باغها وعمارت‌ها احداث گشته طرف شرقی را رصافه و طرف غربی را کرخ نامیدند

درزمان مأمون شهر بغداد به منتها درجهٔ وسعت وعظمت رسید و مساحت آن به پنجاه و سه هزار وهفتصد وپنجاه جریب بالغ شد که بیست‌وشش هزار وپنجاه جریب آن در طرف مشرق دجله و بیست‌وهفت هزار جریب درطرف مغرب بوده است‌واگر

هر جریبی را ۳۶۰۰ ذرع فرض کنیم مساحت شهر بغداد آنروز بالغ بر ۱۶ هزار فدان میشد که البته مساحت بسیار بزرگی میباشد و در تمام این مساحت باغها و عمارتهای نیکو ایجاد شده بود. خطیب بغدادی مورخ میگوید: «شهر بغداد از چهل شهر تشکیل مییافت که بهم متصل بوده است و ۶۵ هزار حمام داشته است» مؤلف سیر الملوك در توصیف آبادی بغداد میگوید: «که این شهر شصت هزار گرمابه داشته و در هر گرمابه لااقل ۵ نفر کار میکردند و با این حساب سیصد هزار تون تاب و دلاك و زباله کش فقط در حمامهای بغداد مشغول بوده اند. مؤلف مزبور در مقابل هر گرمابه پنج مسجد ذکر نموده و شمارهٔ مساجد بغداد را سیصد هزار دانسته است و بطور متوسط برای هر مسجد پنج نماز گزار فرض کرده و از آنرو نماز گزاران شهر بغداد را یك میلیون و نیم دانسته است.



کاسهٔ سفالین ساخت قرن ششم هجری

ولی بطور کلی این ارقام با موازین علمی و ریاضی درست در نمیآید وفقط از عظمت و آبادی بغداد آنروز نموداری میباشد و از تمدن عالی آن روز مسلمانان حکایت میکند.

طبری میگوید: «درسال ۲۵۵ شورشی در بغداد واقع شد و هنگام شورش صدهزار

نفر از روی دجله عبور کردند» . این گفتهٔ طبری خود دلیل دیگری بعظمت و آبادی بغداد آنروز است، چه اگر صدهزار نفر ازدجله عبور کرده‌اند لااقل ده برابر این عده ازدجله نگذشته‌اند واز آنرومیتوان جمعیت شهر را دومیلیون یایك‌میلیون و نیم تصور کرد و طبعاً در اطراف شهر نیز ده‌ها و آبادیهائی بوده که جمعیت آن بر آن تعداد افزوده میشود .

ابن‌حوقل که درقرن چهارم هجری بغداد را دیده در وصف آن چنین‌میگوید: «آبادی بغداد و کوفه بهم پیوسته است‌ونهرهای فراوانی‌ازرود دجله‌جداشده باطراف جاری میشود» .

مسلمانان بجز بصره و کوفه و بغداد شهرهای دیگری نیز بنا کرده‌اند که از آن جمله قیروان (درافریقا) واسط (درعراق) میباشد واز آن گذشته مسلمانان شهرهای بسیاری رادرمصر وعراق وشام وایران وغیره فتح کرده‌بر وسعت و آبادی آن افزودند وشهرهای دمشق (درشام) اسکندریه (درمصر) قرطبه وغرناطه‌وطلیطه (دراندلس) از جملهٔ آنشهرها میباشد وامیداست که درضمن‌تشریح‌اوضاع اجتماعی مسلمانان آنروز مطالبی‌دربارهٔ تمدن و آبادی آنشهرها ومردم آن بنگاریم .

پایان جلد دوم

فهرست اسامی

حروف الف

ی

تاریخ تمدّن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام-تاریخ مؤسسات اداری وسیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالک اسلامی وتاریخ علوم وادبیات و بازرگانی وصنعت ونظامات اجتماعی وآداب ورسوم ممالک وملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد سوم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ دوم دیماه ۱۳۳۶

راجع به:

علوم و ادبیات عرب پیش از اسلام - علوم و ادبیات عرب بعد از اسلام - علوم و ادبیات اسلامی - علوم و ادبیات بیگانه در میان مسلمانان علوم پزشکی - ستاره شناسی - ریاضیات و طبیعیات و غیره در اسلام - مدرسه ها و کتابخانه‌های اسلامی

فهرست مندرجات

فهرست تصویرها

شرح	شماره صفحه
۱ ـ چشمه سلطان احمد در استامبول	۱۱
۲ ـ مسجد سلیمانیه استامبول	۲٦
۳ ـ قلم ودوات باگل وبوته	۳۰
٤ ـ کلاه خود ساخت دمشق	۳٦
٥ ـ مدرسه کوك	٥۰
٦ ـ نقشه مصر	٥۷
۷ ـ ظرف لعابی ساخت قرن هفتم	٦۱
۸ ـ شمعدان ساخت قرن ششم	۷۳
۹ ـ مسجد سلیمیه ادرنه	۷۸
۱۰ ـ کنده کاری آفتابه برنجی قرن دوم	۸٦
۱۱ ـ مناره جفت	۹۱
۱۲ ـ ظروف برنجی ساخت مصر	۱۲۱
۱۳ ـ سپر آهنین ساخت دمشق	۱۲٦
۱٤ ـ شمعدان ساخت اصفهان	۱۳٦
۱٥ ـ مسجد ادرنه	۱۳۹
۱٦ ـ فواره حوض مسجد سبز	۱٦۳
۱۷ ـ قیصریه گنبد گردان	۱۸۳
۱۸ ـ مسجد سلطان احمد استامبول	۱۹۷
۱۹ ـ مسجد سلیمانیه استامبول	۲۱۹
۲۰ ـ پیشوایان مذهبی یهود ـ نصاری ـ اسلام	۲۲٤

شرح	شماره صفحه

غلطنامه

صفحه	غلط	درست
۱۸	ابو کیشه	ابو کبشه
۷۱	موضوغ	موضوع
۷۵	خلطان	خلکان
۸۱	این	ابن
۹۱	مباشد	میباشد
۱۱۱	شرخ	شرح
۱۱۵	شانسکریت	سانسکریت
۱۲۵	نقاق	نفاق
۱۳۷	بحبوبه	بجبوحه
۱٦٤	جمل	جمیل
۱۷۳	عمر بن معدی	عمرو بن معدی
۱۷۳	ابن یامین	ابن یمین
۱۷٦	ملك	مالك
۲۰٤	که دادیم	که شرح دادیم
۲۱۲	قلسفه	فلسفه
۲۲۷	عیر	غیر
۲۵۱	همه	همه نوع
۲۷۵	این	ابن
۲۷۵	هندی	هندی را
۲۹۱	دا	دارا
۲۹۳	آبار	آثار
۳۰۱	قسمتها	قسمتها که
۳۱۳	الغزیز	العزیز
۳۱٤	مشید	میشد
۳۱٤	طن	ظن
۳۱۵	الحکم	الحکمه

اغلاط سرصفحه

علوم عرب بجای عرب وعلوم سرصفحه ۲٤۳ - علوم بجای علم سرصفحه ۱۰۹

بنام خداوند مهربان

مقدمه

علم مهمترین و بزرگترین رکن فرهنگ و تمدن است و مذاکره و مطالعه در موضوع علم و دانش ملل و آداب و رسوم آنان از مهمترین وظایف مورخین میباشد، بخصوص در تاریخ اسلام این وظیفه مهمتر مینماید، چون علوم اسلامی با سیاست حکومت‌های اسلامی و اوضاع و احوال آن کاملا مربوط میشود، و از آن جهت اهمیت بیشتر دارد که تاریخ علوم اسلامی با تاریخ علوم قبل از اسلام مربوط میشود. زیرا مسلمانان کلیهٔ علوم پیشینیان یا نتایج افکار ملل عظیم باستانی را بزبان خود نقل و ترجمه کردند و درواقع وارث علوم و فلسفه وحکمت و آداب ایرانیان ومصریان ویونانیان وهندیان وکلدانیان وفنیقیان شدند. بنابر این مطالب این مجلد خلاصه‌ای از تاریخ علم و فلسفه وادبیات ملل باستانی از آغاز تمدن بشر تا ظهور اسلام میباشد و باضافه مختصری از تاریخ ملل گذشته نیز، درطی آن ذکر شده است.

پاره‌ای از نویسندگان فرنگی چنان پنداشته‌اند که اعراب یا مسلمانان چیزی بر علم نیفزودند و فقط آنرا از زبان یونانی ترجمه کرده‌اند، واتفاقاً در این پندار خود تعصب میورزند، پارهٔ دیگر از آن نویسندگان معتقدند که عربها علم را ببدی ترجمه ونقل کرده واز آن راه زیانی بعالم دانش وفرهنگ وارد آورده‌اند. این افکار وعقاید دردورهٔ تعصب پدید آمده وتاکنون کسی ازمسلمانان یاعربها بانتقاد این عقیده برنخاسته است. فقط بعضی از خاور شناسان با انصاف فرنگی بطور مختصر اشاره کرده‌اندکه مسلمانان نه‌تنها علم راترجمه کرده‌اند بلکه چیزهائی‌هم بر آن افزوده‌اند این اظهارات خاور شناسان بقدری مختصر است که اگر عرب زبانان آن را بخوانند

البته خشنود میشوند، ولی هرگاه بخواهند در اطراف آن مطالب تحقیقاتی بعمل آورند سعیشان هدر میرود، درصورتی که یگانه راه تحقیق این مسائل مراجعه بکتب عربی پیشینیان میباشد که تنها منبع تاریخ تمدن اسلام و آداب و رسوم مسلمانان در آنجا بدست میآید و البته مستند غالب نوشته‌های فرنگیان نیز همان منابع است، بنابراین اگر چیزی راجع بمآثر عرب در کتب فرنگیان بیابیم و در کتب اعراب ذکری از آن نبینیم طبعاً در صحت آن اطمینان نخواهیم کرد. چه ممکن است مطالب مزبور از سیاحت نامهٔ جهانگردان فرنگی در قرون وسطی نقل شده باشد. و گفتهٔ آن جهانگردان بهر حال محل تأمل است، از آنجمله سفرنامهٔ بنیامین تودلی یهودی جهانگرد که در قرن ۱۲ میلادی بمصر وسوریه و ایران و قسطنطنیه تا حدود چین سفر کرده و مطالبی راجع بآن ممالك نگاشته که با تاریخ وفق نمیدهد بعلاوه خالی از اغراق و مبالغه نیست، سفرنامهٔ این یهودی ابتداء بزبان عبری تألیف شده سپس در قرن ۱٦ بلاتین و در قرن ۱۸ بزبان فرانسه و در قرن ۱۹ بانگلیسی ترجمه شده است.

جهانگرد مزبور میگوید در زمان فاطمیان در اسکندریه بیست مدرسه علمی و در قاهره مدارس بسیاری موجود بوده است، درصورتیکه بزودی ضمن شرح تاریخ مدارس ثابت خواهیم کرد که مدارس مزبور بعد از فاطمیان در مصر بنا شد و در ایام آنان اصلا چنان مدارسی در مصر تأسیس نگشت، ولی نویسندگان ما (عربها) این مطالب بی اساس را جزء مفاخر عرب در مطبوعات خود نقل کرده بآن میبالند، اگر بحقیقت قضیه پی ببرند بی‌جهت نمیبالند و بمطالب واهی افتخار نمیکنند و این همان نکته‌ای است که دوست ما نعمانی دانشمند هند در نامهٔ خود بآن اشاره کرده و خلاصهٔ آنرا در مقدمهٔ جلد دوم نگاشتیم. یعنی نعمانی بما تذکر داد که برای رفع اینگونه توهمات مدارك هر مطلبی را در پائین صفحه ذکر کنیم. مانیز دستور او را اطاعت کرده همان قسم رفتار نمودیم و چون باغلاط زیادی از منقولات مورخین برخوردیم ناچار آنچه را که مستند بمدارك مسلم بوده در کتاب خود نقل کردیم و یا مطالبی را نگاشتیم که بر صحت آن قرائن محکمی شبیه بمدارك مسلم موجود بوده است.

اما در قسمتهائیکه مربوط بفرنگیان میباشد پاره‌ای از گفته‌های آنان را باید بپذیریم

مثلا موضوع هدیه‌دادن ساعت‌ازطرف هرون‌بشارلمان ویاموضوع ساختن‌پاندول که بقول فرنگیان ازعربها باروپائیان رسیده و یا تهیهٔ بعضی ترکیبات شیمیائی و کشف یکی ازمواد آن که ازعرب باروپا منتقل شده ، البته قول فرنگیان حجت‌است ودر غیر این مطالب یگانه راه تحقیق مراجعه بکتب تاریخ و ادبیات عرب میباشدکه در صورت مطالعه ودقت مسائل مهمی کشف‌خواهدشد. درضمن‌بایدمساعی خاورشناسان را درطبع ونشر کتب مزبور نیزقدردانی نمود. چه اگرسعی وکوشش آنان‌نبود کتب مزبورازمیان میرفت وازآنجمله کتاب بسیارسودمند موسوم بفهرست تألیف ابن‌ندیم میباشد که باهمت گوستاو فلوگل طبع و انتشار یافتهٔ است و تعلیقات و حواشی مهمی بر آن نگاشته‌که همان حواشی وتعلیقات خود یك جلدکامل است .

بنای‌ما، درکشف حقایق تاریخی‌مندرج‌دراین جلد کتابهای عربی بوده‌که پس از تحقیق و بررسی مطالب آنرا نقل‌کرده ایم وبرای تکمیل تحقیقات خود بتألیفات و نشریات دانشمندان فرنگ نیزمراجعه‌کرده‌کتب خاورشناسان انگلیسی وفرانسه وآلمانی وغیره‌را نیززیرورو کردیم و اضافه بر آن بکتاب سودمندی دست یافتیم‌که موسوم برسائل نعمانی‌ازتألیفات‌شبلی‌نعمانی میباشد وبزبان اردو تألیف‌شده وشرح مفیدی راجع بمدارس و مریضخانه ها وکتاب خانه ها وکتابهای عرب درآن مندرج است وپس ازآنکه آراء وافکار دانشمندان را در بارهٔ تمدن اسلام دریافتیم بمدارك وکتب عربی مراجعه کردیم ودرمطالب آن دقت وبررسی نمودیم، ازعظمت آن‌تمدن وبخصوص علم وادب درشگفت ماندیم واین همان است‌که بطورتفصیل دراین‌مجلد ازآن صحبت میداریم .

موضوع این‌مجلد موضوع این مجلد دردوقسمت است‌که یکی‌مربوط بعلوم عرب پیش‌ازاسلام وقسمت دیگرراجع به‌بعدازاسلام است .

باین‌ترتیب که‌ابتداء بطوراختصارمطالبی راجع بعلوم وادبیات عرب‌پیش ازاسلام ذکر نمودیم وآن عبارت است از :

علم نجوم ـ هواشناسی (انواء) ـ پتولوژی یا خواص و تأثیر اقتران ، کواکب بطور افسانه، کهانت وعرافه یا اخبارازآینده وگذشته، پزشکی، شعر، خطابه‌مجالس

ادبی، علم انساب، تاریخ .

وراجع بمنابع ومدارك این علوم نظر فلسفی بحث وتحقیق نمودیم .

اما علوم عرب پس ازاسلام نیزبسه قسمت بوده است ازاینقرار :

۱ ـ علومی که بااسلام توأم بوده و آنرا علوم اسلامی نامیدیم .

۲ ـ علومیکه درزمان جاهلیت بوده ودر اسلام پیشرفت کرده و آن را آداب جاهلیت عرب میخوانیم .

۳ ـ علومی که از زبانهای دیگر نقل وترجمه شده‌وآنراعلوم دخیله میگوئیم.

وپیش از شروع بمطلب مقدماتی ذکرمیکنیم که مشتمل است بر :

۱ـ اسلام وعلوم اسلامی واینکه چگونه عرب در ایجاد آن علوم پیشرفت کرد وملازمه آن علوم بایکدیگرچه بوده است .

۲ ـ عرب‌وقرآن‌واسلام وتأثیرقرآن درروحیهٔ‌عرب‌واکتفای‌بآن ورو گردانیدن ازچیزهای دیگر .

۳ ـ نتیجهٔ این طرز فکر که منجر بسوزانیدن کتابهای پیشینیان‌شدبخصوص کتابهای کتابخانهٔ اسکندریه .

٤ ـ مقایسه رومیان ومسلمانان درعلوم واینکه‌مقایسه‌میان روم وعرب‌درتمدن ظاهری خالی از انصاف میباشدوباید میان رومیان ومسلمانان مقایسه بشود .

۵ ـ دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند وجهت آن چه بوده است ؟

٦ ـ تدوین علوم در اسلام و علت اینکه عربها تا اواخر قرن اول هجرت از تدوین آن امساك نمودند .

۷ ـ خط عربی ، تاریخ آن ، حرکات آن ، نقطه گزاری آن و موجبات این جریانات .

وپس از ذکر این مقدمات به علوم اسلامی پرداخته آنرا بچند قسمت کردیم :

علوم شرعی اسلامی (دینی) ، علوم لسانی یالغوی ، علوم تاریخی .

ودرقسمت علوم شرعی از قرآن، وتاریخ جمع آوری قرآن و تدوین وقرائت

وتفسیر آن شروع نمودیم وتأثیر آنرادرروحیهٔ مردم ذکر کردیم .
سپس باحادیث واسناد وشمارش وپیدایش آن پرداختیم .
آنگاه به علم فقه ومأخذ آن پرداخته ازفقهاء ورأی وقیاس ومقام فقهاء درنزد خلفاء سخن گفتیم وچگونگی ارتباط آن علوم را بایکدیگر شرح دادیم .
بعدازآن بعلوم لسانی متوجه شدیم ومقتضیات پیدایش آن علوم وارتباط آنرا با اسلام بیان کردیم وعلت پیدایش علم نحو را شرح دادیم و درهمان فصل شرحی از ادبیات ولغت عرب در بصره و کوفه و بغداد نگاشتیم و ارتباط آنرا با سیاست ذکر نمودیم و فصل جداگانه ای دربارهٔ انشای زبان عربی و بلاغت و تاریخ و جریان آن تدوین کردیم وموجبات فلسفی آن را توضیح دادیم .
و درپیرو آن ازتاریخ وجغرافی وپیدایش آن دراسلام وبرتری تاریخ وجغرافی در زبان عرب نسبت بزبانهای دیگر گفتگو نمودیم .
بعد بادبیات زبان عرب درزمان جاهلیت (که عبارت ازخطابه وشعر بوده است) توجه کردیم و تأثیر اسلام را درشعر و خطابه توضیح دادیم و خطابه مسلمانان را با خطابهٔ ملل دیگر مقایسه کردیم ودرپایان این مبحث ازشعروانواع واسلوب وراویان شعر وتأثیر شعردرحکومت های اسلام وشمارهٔ شاعران واشعار آنها گفتگو نمودیم .
بعدازعلومی صحبت کرده ایم که درمیان عربها سابقه نداشته ودورهٔ تمدن اسلامی بزبان عربی ترجمه شده است وبرای درك آنموضوع ابتداء ازادبیات وعلوم مللی که از زبان آنها علوم جدید ترجمه شده سخن گفتیم و مهمترین آن ملل یونانیان ، ایرانیان ، هندیان وکلدانیان بوده اند . ازآنرو ابتداء ازادبیات وزبان یونانی صحبت داشتیم وتاریخ نقل وانتقال علوم مزبور را شرح دادیم که یونانیان ازکلدانیان ومصریان وفنیقیان تاریخ وفلسفه و نجوم را اقتباس کردند وبتدریج آن علوم بمسلمانان رسید و مخصوصاً در بارهٔ فلسفه مفصل صحبت داشتیم که چگونه ازسقراط بافلاطون و از افلاطون بارسطو منتقل گشت وتاریخ تألیفات ارسطو را نیز شرح دادیم سپس تاریخ مدرسه اسکندریه را در دورهٔ یونانی ورومی تا فتوحات اسلامی ذکر کردیم ، آنگاه دربارهٔ ادبیات وزبان فارسی وتأثیرادبیات یونانی در زبان فارسی در مدرسهٔ کندی

شاپورو غیره شرحی نگاشتیم ودرضمن شرح زبان وادبیات هندی وسریانی و موجبات ارتباط آنرا با یکدیگر بیان کردیم .

آنگاه ازعلل توجه اعراب بعلوم جدیده صحبت نمودیم و از نخستین کسیکه دربارهٔ عباسیان بآن عمل مبادرت کرد نام بردیم ، سپس ازاقدامات منصورعباسی بترجمهٔ علوم پزشکی وستاره شناسی از زبان هندی و فارسی سخن راندیم و موجبات اقدام اورا بآن کار شرح دادیم و بعد از مهدی وهرون صحبت داشیم وفصل جداگانه در شرح حال مترجمین علوم جدیده در دورهٔ عباسی اختصاص دادیم ویادآور شدیم که همهٔ آن مترجمان نامسلمان (مسیحی ، یهودی ، صائبی ، زرتشتی و سامری) بودند واز زبانهای یونانی ، فارسی ، هندی ونبطی آن علوم را بعربی ترجمه کردند . فصل جداگانه‌ای نیز راجع بمردم سوریه اختصاص دادیم ومتذکرشدیم که اینان ازروزگار باستان وسیلهٔ نقل وانتقال علوم در میان ملتها بوده اند .

سپس از یکایك کتابهائیکه در آن نهضت علمی بعربی ترجمه شده با ذکر موضوع ومؤلف ومترجم کتاب نام بردیم و کتابهائیرا که از یونانی ، فارسی ، هندی، نبطی ، عبری ، قبطی بعربی ترجمه شده ذکرکردیم وشمارهٔ آنان را یادآورشدیم که ازصدها میگذرد. ونیز متذکر شدیم که هیچ ملتی مانند عرب موفق نشده است که باچنان سرعتی آن همه کتاب را ترجمه کند وچگونگی وموجبات این سرعت عمل را بیان کرده ،گفتیم که نیکو کاری ومدارای خلفای اسلام با مترجمان غیرمسلمان یکی ازموجبات عمدهٔ این پیشرفت بوده‌است . آنگاه شرحی ازسرعت انتشار علوم جدیده درممالك اسلامی نگاشتیم که چگونه پس ازانتشار آن علوم درنقاط مختلف دوردست ممالك اسلامی فیلسوفان وپزشکان بزرگ ظهور کردند وچگونه خلفاء وامراء شخصاً بتحصیل علوم اشتغال داشتند وعلماء ومؤلفین را در ترویج علم و تألیف کتب تشویق میکردند واز بذل مال در راه انجام آن دریغ نداشتند وچگونه این تشویق موجب ازدیاد دانشمندان و کثرت تألیفات آنان گردید .

سپس تأثیر این علوم جدیده رادرتمدن اسلامی شرح دادیم وابتداء از فلسفه شروع کردیم ویادآورشدیم که چگونه علم کلام ازفلسفه پدید آمد ودرممالك شرق

انتشار یافت وچگونه پاره‌ای از خلفا فیلسوفان را تعقیب میکردند و آزار میدادند و چسان در نتیجهٔ این سخت گیریها (پس از نهضت علمی آزاد دورهٔ اول عباسیان) انجمنهای سری مانند انجمن اخوان الصفا وغیره در ممالك اسلامی تأسیس شد و رساله های فلسفی از ممالك شرقی باندلس منتقل گشت و بعداً تاریخ فلسفه را درممالك اندلس بیان کردیم ، آنگاه ازتاریخ طب اسلام واختلاف آن باطب یونانی وایرانی وهندی شرح دادیم ومتذکر شدیم که طب اسلامی جامع تمام قسمتها بوده‌است .

همین قسم پزشکان مسلمان را نام برده بیمارستانهای اسلامی را توصیف کردیم سپس آنچه را که مسلمانان برعلم طب افزوده اند شرح دادیم و فروعی را (مانند شیمی ، دارو سازی ، گیاه شناسی) که دانشمندان اسلام به طب اضافه کرده اند بیان نمودیم .

پس از آن بتاریخ علم نجوم یاهیئت دراسلام پرداختیم ورصد خانه‌های اسلامی را شرح دادیم وفرق میان هیئت و ستاره شناسی را بیان کردیم(۱) وهیئت شناسان اسلام را نام برده آراء وافکار تازهٔ آنانرا درعلم‌هیئت ذکر نمودیم و آلات جدیدی که ازاختراعات هیئت شناسان اسلام بوده بتفصیل شرح دادیم وازعلوم ریاضی (حساب ، هندسه ، جبر) که جزء توابع هیئت میباشد سخن گفتیم . و بعد از هنرهای زیبا صحبت داشته ثابت کردیم که برخلاف تصور دیگران مسلمانها درترویج این قسمت نیز قصور نکردند ودرپایان از مدارس اسلامی وتاریخ تأسیس وموجبات پیدایش آن سخن گفتیم .

بعد از کتابخانه‌های اسلامی وشمارهٔ کتابهای آن صحبت‌داشتیم ویاد آور شدیم که فزونی تعداد کتابها وکتابخانه ها بهترین گواه پیشرفت وترقی علوم در این تمدن شگفت انگیزمیباشد وتا آنجاکه توانائی‌داشیم واوراق کتاب گنجایش داشت مطالب را بررسی کرده راجع بهرموضوعی بقدر کافی شرح وبسط قائل شدیم .

اینك فرصت را غنیمت شمرده از دانشمندانی که خدمات ما را پسندیده اند

۱ـ مقصود از هیئت یا نجوم دانستن وضع ستاره ها و حرکات و سکنات آنهاست و منظور از ستاره شناسی یا تنجیم دانستن آثارحرکات ستارگان درزندگانی اهل زمین میباشد . مترجم

واز آن به نیکوئی یاد کرده‌اند بدینوسیله تشکر میکنیم ومخصوصاً ازخاور شناسان بزرگ اروپا که پس ازمطالعه و دریافت کتاب ازما قدردانی کرده اند سپاسگزاریم. چون نامه ها و رساله هائی برای ما فرستاده اند که مملو از تقدیر وتشویق میباشد وپاره‌ای از آنان درمجله‌های فرنگی ازکتاب ما تمجید کرده بر آن تقریظ نوشته اند. همین قدردانی‌ها مارا وادارساخت که از آن خاورشناسان پیروی کرده درخدمتگزاری زبانی بکوشیم که آنان (خاورشناسان) درزنده ساختن علوم وادبیات وآثار آنزمان برما پیشی گرفتند وراه را برای تحقیقات ما هموار ساختند.

اینك اجازه میخواهیم اسامی کسانی که با نامهٔ خود مارا سرافراز نموده اند در دیباچهٔ این جلد به ترتیب حروف تهجی بنویسیم: (۱)

استاد دکویه ازلیدن (هلند). استاددیرنبرگ ازپاریس. استادروزن ازپترزبورگ (لنین گرادفعلی). استاد گولدتزیزازبوداپست. استاد گویدی ازروم. استادمرگلیوث ازاکسفرد.

امید است که فرصتی بدست آورده از آنچه قریحهٔ خاورشناسان در این باب نسبت بما فیض بخشی کرده اند مجدداً سپاسگزاری کنیم و امیدواریم که این مجلد نیز مطبوع طبع آنان واقع گردد.

اماجلد چهارم این کتاب انشاء الله سال آینده منتشرمیشود وموضوع آن طبقات مختلف مردم آنزمان و آداب ورسوم اجتماعی ممالك اسلامی میباشد (۲) ودرهرحال توفیق ازخداست.

(این مجلد مرتبه سوم درسال ۱۹۲۰ بچاپ رسیده است.)

---

۱ ـ البته ترتیب حروف تهجی اصل عربی باترجمهٔ فارسی تطبیق نمیکند. مترجم

۲ ـ ولی در موضوع جلد چهارم مربوط بتاریخ سیاسی تمدن اسلام و موضوع جلد پنجم مربوط بآداب و رسوم اجتماعی شده است و البته موقع تألیف تغییر فکری برای مؤلف پدید آمده است. مترجم

علوم عرب پیش از اسلام

مقدمه راجع بجزیرة العرب ومردم آن

جزیرةالعرب سرزمین کم آبی است که صحرا و کوه آن زیـاد است ، مردمش زراعت نمیدانند ، چون زمینش بایر میباشد و هر بشری طبعاً پرورده و تابع محیط است عربها هم مطابق مقتضیات محیط خشك و بایر خویش زندگی خود را بغارتگـری و کوچ نشینی برای پیدا کردن چراگاه بسرمیبردند . از آنرو زندگی صحرا نشینی درمیان آنان برشهرنشینی فایق آمد و بیش ازهرچیز بدام پروری مشغول شدند و چون دام آنان نسبت باحتیاجات آنها کم بود برسردام با یکدیگر بزد وخورد پرداختند واین زد وخورد بجنگ داخلی منتهی گشت وجنگ داخلی آنان را بکوچ کردن ازاین بیابان بآن بیابان وازاین سرزمین بآن سرزمین مجبور ساخت ، بقسمی که شب وروز آرام نگرفته درحرکت افتادندو چون هوای آنان صاف و آسمانشان روشن بود ازستاره‌ها وحرکات ستاره‌ها برای راهنمائی خود استفاده کردندو برای دنبال کردن دشمنان خویش به پیدا کردن وسیله جهت یافتن آنان و بیرون آوردن آنها از جاهای پنهانی محتاج شدند واز آنرو در شناختن جای پا مهارت یافتند و نیز وضع زندگـی صحراگردی آنانرا وادار میساخت کـه خود را ازگزند باد وباران نگاهدارند وبآن جهت بهواشناسی پرداختند تا ریزش باران و وزش باد را پیشاپیش بدانند واین همان است که درمیان عربها به (انواء ـ یا هواشناسی) شهرت یافته بود .

جنگجوئی آنانرا بدسته بندی وادارمیساخت و لازمهٔ دسته بندی آن بود کـه نسب وتیرهٔ یکدیگررا تمیزبدهند وچون اسب واسلحه برای جنگجوئی وکوچ نشینی ضروری است لذا درپرورش اسب و نگاهداری آن و معالجه بیماری آن ماهر شدند .

اما چون شهرنشین نبودند دراسلحه سازی کاری ازپیش نبردند .

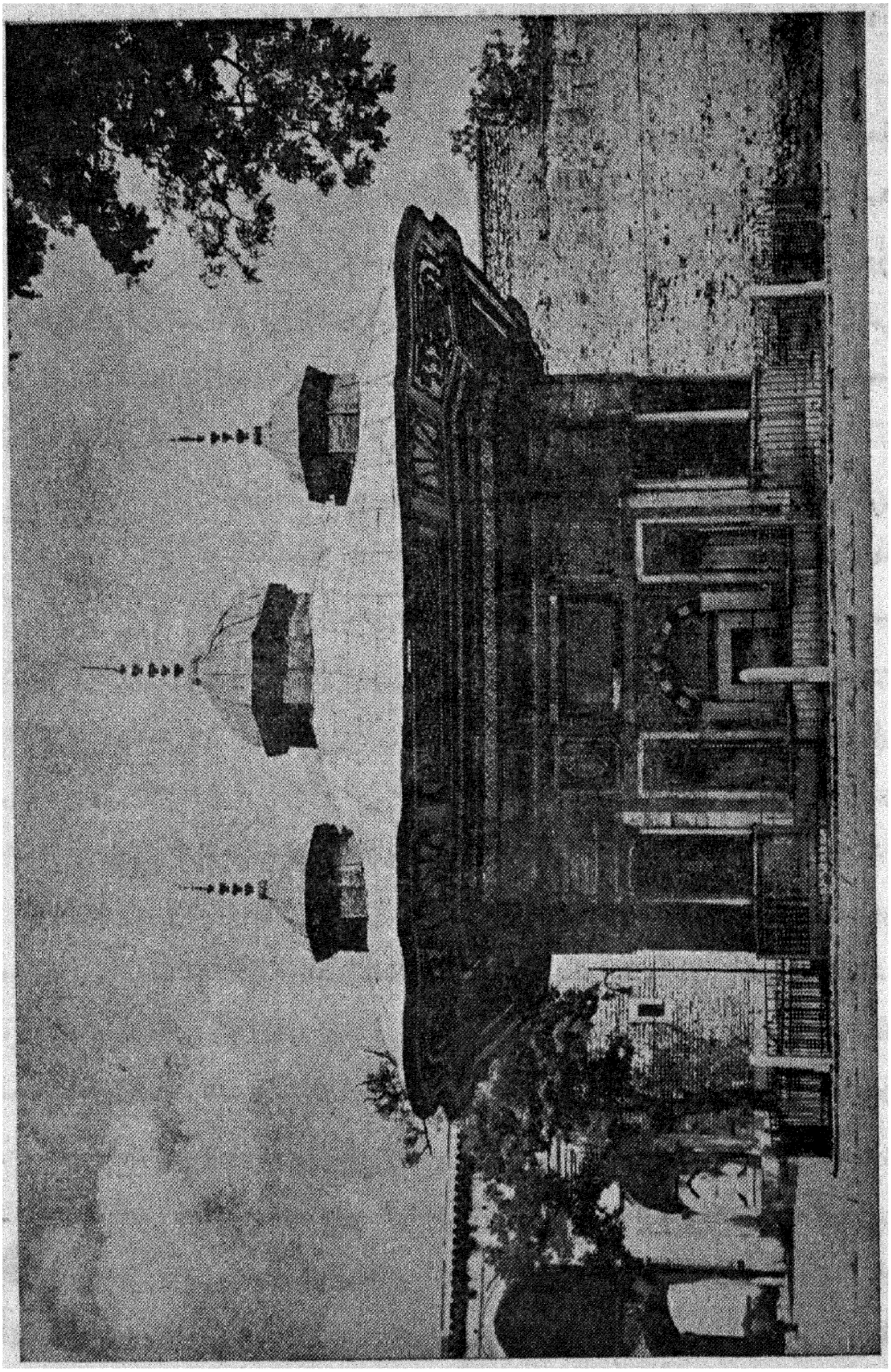
عربها برادران کلدانیان و بابلیان وفنیقیان و سایر ملل متمدن قدیم هستند ومانندآنان خردمند وهوشیارند واگر دردرهٔ فرات یادرهٔ نیل جاداشتند مانند آنان یا مانند همسایگان خودشان (تتابعه) متمدن میشدند ، اما آنها (عربها) در صحرای خشکی اقامت داشتند که هوای آن صاف و آسمان آن درخشان بود ، لذا ذهن روشن پیداکردند وقریحهٔ آنان بسرائیدن شعر گرائید وبوسیلهٔ شعراحساسات وعواطف خود را شرح دادند و یاتبارونژاد خود را ذکر کردند ویاوقایع مهم زندگی خویش را بیان نمودند . قوهٔ بیان آنان محکم شد ودرسرائیدن خطبه ماهر گشتند و بوسیلهٔ خطبه همت مردان را برانگیختند ویا آنان را بجنگ ، آشتی ، افتخار بریکدیگرو یا تنفر ازیکدیگردعوت کردند . اگرعربها هوش وخرد خداداد نداشتند از همسایگان خود که در گوشهٔ غربی کرانهٔ دریای سرخ هستند جلو نمی‌افتادند ، چه آنان ازصدهاسال پیش تاکنون یکنواخت مانده اند .

عربهای پیش ازاسلام مانند یونانیان دردورهٔ نادانی وروزهای هومرمیباشندچه همینکه عربها شهرنشین شدند مانند یونانیان‌درهمه چیزپیش‌رفتند .

ولی‌عرب‌نیزمثل‌ملت‌های بزرگ معاصرخود ازاعتقادبپاره‌ای موهومات مانند: کهانه وعرافه (غیب گوئی از گذشته و آینده) فال گیری وخوب و بددانستن آهنگ وپروازپرندگان وتعبیرخواب‌رهائی نیافتند، چه انسان طبعاً اشتیاق دارد جهات وعلل وقایع را بداند وچون از وسایل عادی برای کشف آن محروم میماند باوهام متوسل میگردد وبهمین جهات کاهن وعراف ومانندآن درمیان عرب زیاد شد .

بنابر آنچه گفته شد علومی که پیش از اسلام در جزیرة العرب شیوع یافت . مطابق با مقتضیات محیط واوضاع زندگانی آنروز آنان بود اینکه آنرا علوم میخوانیم البته ازروی مقایسه آن معلومات با علوم واقعی ملل دیگردرآنزمان میباشد و گرنه عربهائی که خواندن و نوشتن نمیدانستند البته نمیتوانستند علمی را ازروی کتاب در مدرسه بیاموزند و آنچه که ما بآن «علوم عرب پیش از اسلام» میگوئیم همانا مطلبی بوده است که بمرورزمان سینه بسینه و دهن بدهن میان آنان منتقل وشایع شده‌است

ویا موضوعاتی بوده که آنان استنباط کرده بودند و بتدریج بر آن می افزودند تا اینکه در زمان



ت ـ استامبول : چشمه سلطان احمد

پیدایش اسلام قریب بیست موضوع شد . پاره‌ای از آن مانند علوم طبیعی، پاره‌ای مانند ریاضی ، بعضی شبیه بادبیات یا پیشگوئی کاهنان ومانند آن بودودرهر حال برای رعایت اختصارازهر کدام چند سطری مینگاریم .

نکتهٔ دیگر آنکه پس از بررسی همان معلومات یا علوم پیش از اسلام مسلم میگردد که پاره‌ای از آن مخصوص عرب بوده واز میان خود آنان پدیدآمده است وپارهٔ دیگر راازسایر ملت‌هااقتباس کرده‌اند. مثلاآنچه مربوط بشعر وخطابه وتبار وتیره است ازخود اعراب میباشد و آنچه راجع به پزشکی وستاره شناسی و هوا شناسی ودام پروری ووزش بادوافسانه سرائی وکاهنی وعرافی وقیافه شناسی ومانندآن‌است ازدیگران اقتباس شده است چنانکه بزودی شرح آن را خواهیم گفت .

۱ - ستاره‌شناسی نزد عرب

کلدانیان در سراسر جهان استاد علم نجوم (ستاره شناسی) میباشندچه که آنان‌اساس‌علم را گزارده ومبانی آنرابالا بردند ، آسمان صاف و هوای خشك وافق هموارکلده آنها را باین عمل کمك کرد وازآنروبرای ستارگان رصد قرارداده محل هرستاره را معین‌ساختند وبرج‌ها ترتیب دادند وبرای ماه و آفتاب منزلگاه تعیین کردند ، باآلات و افزارستاره شناسی در چهل وچند قرن‌پیش گرفتن ماهو آفتاب (خسوف وکسوف) را پیش‌گوئی نمودند. مردم‌متمدن‌قدیم‌مانندهندی‌هاویونانی‌هاومصریهااین‌علم‌رااز کلدانیان گرفتند .

کلدانیان یا بابلیان تا اوایل قرن هشتم قبل از میلاد سلطنت وقدرت داشتند . درآنموقع آشوریان بر آنان مسلط شدند ولی‌چون دین‌وزبان‌آنان با هم شبیه بود ، عادات ورسوم اجتماعی کلدانیان تغییری نیافت ، اما درقرن پنجم قبل ازمیلاد ایرانیان بر کلده مسلط شدند ، شهرهای آنرا مسخر کردند ، خدایان کلده را عوض وبدل‌نموده باآنان بسختی رفتار کردند وچون‌این وضع برای مردم‌کلده قابل تحمل نبودبسیاری ازآنان بکشور های همسایه بخصوص شبه جزیرهٔ عربستان پناه بردند ، چه‌که این شبه جزیره ازدیرزمانی پناهگاه مهاجرین شام و مصروعراق بوده است . زیرا زبان مردم‌آن‌ممالك بزبان عرب‌شبیه بود، بعلاوه صحرای سوزان عربستان مهاجرین‌را از تعقیب دشمنان محفوظ میداشت .

در میان کلدانیان مهاجرعده‌ای ستاره شناس و کاهن بودند که عربهااحکام‌نجوم واسامی‌ستاره‌هاو برجها ومنطقه‌هاومنزلگاههای ماه و آفتاب‌راازآنان آموختند،شاید هم‌عربها مطالبی راجع‌باحکام نجوم ازهندی‌ها فراگرفته بودند ویا خود چیزی‌از آن میدانستند ولی بطور کلی‌عرب درقسمت ستاره شناسی مدیون کلدانیان است و آنرا در اصطلاح خودصائبه‌میگفتند. گرچه کلدانیان غیرازصائبه (صبیها)هستند بلکه‌صائبی ها شاگردان وجانشینان کلدانیان بشمار میآیند. آن ایام صائبی در عربستان زیاد بود و مانند یهود ونصاری باعربها میزیستند. باری عربها ستاره‌شناسی ونام ستاره‌ها واصطلاحات آنرا ازکلدانیان گرفتند ، گر چه فعلا نام عربی بیشتر سیاره‌هـا با نام کلدانی آن تطبیق نمیکند وممکن است بجهاتی‌که معلوم‌نیست این تغییرواقع شده باشد ولی تشابه نام‌کلدانی ونام عربی هنوز باقی‌مانده است. مثلا مریخ همان[۴] مرداخ کلدانی‌است که لفظ ومعنای او باعربی یکسان میباشد ولـی قسمت بیشتر این تشابه لفظی از میان رفته وتشابه معنوی آن برجاست . مثلا زحل در عربی بمعنای بلندی آمده ونام ستارهٔ زحل درکلدانی کاون است‌که آن کلمه نیز بمعنای بلندی میباشد اما نام برج‌ها در عربی و کلدانی بهمان شباهت لفظی ومعنوی سابق باقی‌است.

واینك اسامی برجها بعربی وکلدانی :

عربی	کلدانی	عربی	کلدانی
حمل یا کبش	امرار	میزان	ماساثا
ثور	ثورا	عقرب	عقربا
جوزایاتوامان	تامی	قوس‌یارامی	قشتا
سرطان	سرطان	جدی	کدیا
اسد	اریا	دلو	دولا
سنبله	شبلتا	حوت یاسمکه	نونا

اسامی منازل ماه وآفتاب مانند اسامی سیاره‌ها درعربی وکلدانی فرق کرده است، اما تعجب درآنست‌که اصطلاحات وقواعد علم نجوم درزبان عربـی و کلدانی غـالباً یکسان مانده و همانطور که اعراب جایگاه ماه و آفتاب را منازل شمس وقمر

میگویند کلدانیها نیز آنرا منازل‌شمس وقمر میخوانند و باستثنای یهود و عرب که این اصطلاح را تغییر نداده اند هر ملت دیگری که علم نجوم را از کلده گرفته این اصطلاح را عوض کرده است .

ستاره شناسی عرب در همه‌جا بنام است. آنان از دیرگاه سیاره‌ها و برج‌هارا می شناختند و بسیاری از ثوابت‌را میدانستند و آراء وافکاری‌در ستاره شناسی‌داشتند که باآراء وافکار دیگران مخالف بود و نام عربی آن ستاره‌ها گواه بر آن است که از دیر زمانی عرب‌آن را میشناخته مانند نام های عربی ذیل که برای ستاره‌ها وضع کرده‌اند :

بنات نعش کبری ـ بنات‌نعش صغری ـ سما ـ ظبا ـ ربع ـ رابض ـ عوائد ـ ذئبین ـ نثره ـ فرقد ـ قدر ـ راعی (چوپان) ـ کلب‌الراعی (سگ‌چوپان) اغنام (گوسفندان) ـ رامح ـ سماك ـ عصای ضیاع ـ اولاد ضیاع ـ حارس‌السماء ـ اظفار ـ فوارس ـ کف مخضب (دست حنائی) ـ خباء ـ عیوق ـ عنز ـ جديين وغیره .

عربها برخلاف‌هندی‌هامنازل قمر را۲۸منزل‌تعیین کردند و هندی‌ها آنرا ۲۷ دانسته‌اند، چه عربهاکه مردم بی سوادی بودند از تعیین منازل قمر ، شناختن‌اوضاع واحوال جوی را در چهارفصل سال میخواستند، برعکس‌هندی‌هاکه منظور دیگری داشتند و ازآنرو اعراب منازل قمر را با کواکب معین کردند ، چنانکه بزودی در موضوع انواء (هواشناسی) تفصیل این مطلب را خواهی دانست .

اینك اسامی منازل بیست وهشت‌گانه قمر در زبان عربی :

ثریا	جبهه	اکلیل	سعد سعود
دبران	زبره	قلب	سعد اخبیه
هقعه	صرفه	شوله	فرغ مقدم
هنعه	عواء	نعایم	فرغ مؤخر
ذراع	سماك	بلده	بطن حوت
نثره	غفر	سعد ذابح	شرطان
طرف	زبانیان	سعد بلع	بطین

عربها منازل قمر را بمناسبت اوضاع محیط و آب و هوای خود از شرطان شروع میکردند.

در آغاز دولت عباسی هوا خواهان عرب آنان را برترین ستاره شناسان دنیا میدانستند، از آن جمله ابن قتیبه در کتاب خود موسوم به (تفضیل عرب برعجم) میگوید: «عربها از هر ملت دیگر باوضاع ستاره‌ها آگاه تر بودند وطلوع وغروب آنرا بهتر از هر کس میشناختند».

با اینکه بیانات فوق را اغراق ومبالغه میدانیم از مفهوم آن برای احاطهٔ عرب بعلم نجوم استدلال میکنیم.

این خود شگفت آور نیست که عربها ستاره شناس خوبی بودند، چه که مسافرتها وزندگانی آنان با اوضاع جوی وستارگان و حرکات آن مربوط بوده است واگر کسی راجع براه‌شهری از آنان چیزی‌میپرسید در پاسخ میگفتند بفلان ستاره وحرکات آن مراجعه کن ویا اورا بمسیر بادها حواله میدادند وازحرکات ستارگان ووزش بادها بنقاط مقصود راه میبردند.

مثلا سلیك بن سعد بهقیس بن مکشوح مرادی گفت: بیاتا سرزمین خود را براستی از روی حرکت ستارگان برای یکدیگر شرح دهیم و پس از سوگند خوردن که جز راستی چیزی نگویند قیس برای سلیک سر زمین خود را چنین توصیف کرد:

میان وزیدن‌گاه باد جنوب وصبا حدودی قرار بده وازآنجا تا نقطه‌ای بروکه سایهٔ درخت را نشناسی آنگاه چهارم را بپیما تا بریگزار برسی، در آنجا بایست که منزلگاه قبایل من (مراد وفثلم) در آنجاست».

آنگاه سلیك برای سعد گفت:

«میان مطلع ستارهٔ سهیل ودست چپ ستارهٔ جوزا که از افق آسمان بستارهٔ سهیل کشیده شده است، درست بالای چادرهای قبیلهٔ من، بنی سعد بن زید بن فاة میباشد»

گروهی از اعراب جاهلیت بستاره‌شناسی معروف بودند که از آنجمله بنی ماریة بن کلب وبنی مرة بن همام شیبانی میباشند.

۲ـ انواء (هوا شناسی از روی حرکت ستارگان) و مسیر بادها

عربها از انواء همان هوا شناسی امروزه ما را منظورداشتند یعنی تغییرات مربوط بباران و باد را انواء میگفتند منتهی آن تغییرات رادر اثر طلوع ویاغروب ستاره‌ها میدانستند واز آنرو علم انواء نزد آنها شاخه‌ای ازستاره شناسی بودوچون کلمهٔ نوء در زبان‌عربی بمعنای برخاستن میباشد. طلوع‌ستاره را نوء میگفتند ، تأثیر طلوع را بارح وتأثیر سقوط یعنی غروب ستاره رانیز نوء میخواندند وازطلوع‌هرستاره تا طلوع ستارهٔ دیگر سیزده‌روز بوده جزجبهه که ازطلوع آن تاطلوع ستارهٔ پشت سر آن(زبره) چهارده‌روز بود واشعاری‌نیزدر آن‌باره گفته‌اند که ترجمه‌اش چنین است:

«بدان که دوران چرخ وفلك (دهر) بچهارقسمت است و هریك ازآن چهار بهفت قسمت تقسیم میشود و در هریك از آن هفت قسمت ستاره ای طلوع میکند وستاره‌ای درمغرب فرومیرود، واز طلوع هرستاره تاستارهٔ دیگرچهار روز و نه روز فاصله است».

عربها در مدت تأثیر تغییرات جوی نسبت بطلوع و غروب ستاره‌ها اختلاف داشتند بعضی میگفتنداین تغییرات جوی‌ممکن است درضمن تمام‌مدت طلوع‌وغروب (سیزده‌روز) باشد بعضی‌معتقد بودند که تغییرات درظرف چندروزی از آن سیزده روز واقع‌میشود وهرگاه تمام آن‌مدت‌ویاقسمت محدودومعین آنمدت میگذشت‌وتغییراتی رخ نمیداد میگفتند ستاره یا منزلگاه آن بی اثرماند (خوی‌النجم) یا (خوت‌المنزله) و باد وبارانی نیامد وهواگرم وسردنشد وبهمین نظر مثلی‌میان عربها مشهوراست که اگر کسی‌دنبال حاجتی برود ومحروم‌برگردد باومیگویند (اخطاء نوءك) یعنی‌طلوع ستاره‌ات بی‌اثرماند.

هرگاه که باران میآمد آنرا از اثرستاره‌ای میدانستند که در آن هنگام طلوع یاغروب کرده بود واز آن رو میگفتند ستارهٔ مجره(کهکشان) ویا (شعری) بما باران داده است .

و چنانکه گفته شد طلوع یك ستاره وغروب ستارهٔ دیگر را نوء میخواندند و آن راازروی ۲۸ستاره تعیین میکردند که بعقیدهٔ آنان طلوع وغروب هریك‌موجب

آمدن باد و باران وسرما و گرمامیگردد . بسیاری از اشعارعرب نیز باین معنی دلالت دارد که تغییرات سال مربوط بطلوع وغروب ستارها میباشد ومخصوصاً آنرابشعردر آورده اند که از بر کردن آن آسان باشد .

از آنجمله ترجمهٔ شعر :

«همینکه سه روز از نزدیك شدن ماه(قمر) به ثریا گذشت زمستان میرود »

«همینکه ماه (بدر) با ثریا بانتها رسید زمستان آغاز میشود »

ودیگر :

«هر گاه ستاره دبران بماه شب چهارده نزدیك شد »

«زمستان در هر سر زمین میرسد وستاره خوارس میدرخشد»

«وهمینکه بدر در آسمان حلقه زد سایهٔ ستونهای خیمه برطرف میشود »

«واین در نیمهٔ شب واقع میشود که ابرها پراکنده میگردند »

« ودیگر :

« همینکه هلال باستارهٔ نعائم نزدیك میشود »

«باد سرد از هرطرف میآید وسحرگاهان خنك میگردد »

ودیگر:

« آفتاب وستارهٔ عواء بهم رسیدند وهوا سرد شد »

ونیز برای طلوع وغروب هرستاره صفتی ذکر میکردند که آن خاصیت یاصفت رادر تغییر هوامؤثر میدانستند وهمچنین عربها مانند کلدانیان معتقدبودند که حرکت ستارگان در وضع زندگانی مردم اثر دارد .

عربها از رنگ ابر ، آمدن باران ومقدار آن پیش بینی میکردند . از آن جمله ابر سفید را بی باران و یا کم باران وابر سیاه را پرباران و ابر قرمز را کم باران میدانستند .

و برای کوچ نشینی خود بشناختن مسیر بادها احتیاج داشتند واز آنرو عده‌ای اسامی ومیسر بادها را چهار وبعضی شش دانسته اند از اینقرار :

۱ ـ باد صبا از شمال میوزد ۲ ـ باد شمال از مغرب میوزد ۳ ـ باد دبور از

جنوب میوزد ٤ ـ باد جنوب از مشرق میوزد .

و بقول عدهٔ دیگر :

٥ ـ باد نکباء بطرف شمال میوزد ٦ ـ باد محوه بطرف جنوب میوزد .

وذی‌الرمه شاعر مشهور عرب آنرا بشعر در آورده است .

میتولوژی(افسانه) عربها پاره‌ای از ستارگان را بجای خدایان می پرستیدند ومانند یونانیان‌معتقد بودندکه میان این خدایان مثل بنی نوع‌انسان‌پاره‌ای‌حوادث مثل‌جنگ‌و آشتی‌وازدواج وغیره اتفاق میافتد واین‌معلومات راشعبه‌ای‌ازستاره‌شناسی تعبیر میکردند ، که امروز در نزد فرنگیان به میتولوژی‌یا افسون مشهور است . داستان ستاره پرستی عربها فعلا معلوم نیست ولی میدانیم که آنهاستاره می‌پرستیدند. چون نام پاره‌ای‌بت‌ها ومردمانی‌که آنرا می‌پرستیدند بر آن معنی گواه است . مثلالات ، نام زهره بوده و بسیاری از عربها بت لات را ستایش میکردند. پاره‌ای‌دیگر باآفتاب‌پرستی وماه‌پرستی وپرستش ستارهٔ شعری شهرت‌داشتند وهر دسته‌ای یکی از این کواکب را بر دیگری برتری میداده است . مثلا ابوکیشه که ستارهٔ شعری را پرستش میکرده در بارهٔ آن چنین میگوید :

«ستارهٔ شعری‌تمام پهنای آسمان را می‌پیماید . در صورتیکه هیچ ستارهٔ‌دیگر حتی آفتاب و ماه نیز نمیتوانند پهنای آسمان را به پیمایند » .

عربهابستارگان‌شخصیت‌انسانی‌میدادند وبرای آنان‌پاره‌ای‌اتفاقات‌نقل‌میکردند، از آن‌جمله میگفتند : ستارهٔ دبران وماه هردو بخواستگاری ستارهٔ ثریاآمدند،ثریا (پروین) بماه‌گفت من‌از همسری باستارهٔ دبران امتناع دارم چه‌که او تهی‌دست است دبران‌که این را شنید شتر خود را بدنبال کشید وا کنون هرجاکه‌میرودجهازخودرا همراه دارد .

دیگر اینکه ستارهٔ جدی ستارهٔ نعش‌راکشت و اکنون دختران‌وی(بنات‌نعش) دراطراف‌نعش جمع شده‌اند . و ستارهٔ سهیل بستارهٔ جوزاء لگد زد ،جوزاء هم اورا لگد زده پرت کرد و ستارهٔ سهیل با شمشیر جوزاراضربت‌زده دونیم ساخت‌وستارهٔ شعرای یمانی با شعرای شامی همراه بود ، شعرای شامی از شعرای‌یمانی‌جدا شده از

ستارهٔ مجره گذشت وبشعرای عبدر مشهور شد . اما شعرای یمانی از دوری شعرای شامی آنقدر گریست که چشمش نابینا گشت وبشعری نابینا(غمیصاء) معروف گشت .

عربها پاره‌ای ازفرمانروایان و بزرگان‌وسرداران‌خودرا بمقام خدائی‌میرساندند و دربارهٔ بعضی دیگر از آنان معتقدبودندکه از نژاد ملك یافرشته‌هستندازآنجمله معتقد بودندمادر بلقیس جن بوده وپدرجرهم فرشته ومادرش آدمیزاد است‌وهمینقسم اسکندر از پدری فرشته ومادری آدمیزاد بدنیا آمده بود .

این‌عقیده‌هاظاهراً از هند ویا مصر ویونان‌بعربستان آمده بود ،چه‌که کلدانیان کمتر باین‌چیزها معتقد بودند .

۴ ـ کهانه وعرافه کهانه‌وعرافه‌دولفظ است‌ویك معنی‌دارد که‌غیب گوئی میباشد ولی بعضی‌ها غیب گوئی از آینده راکهانه و غیب گوئی از گذشته را عرافه میگویند ودرهر حال معنی یکی میشودکه همان غیب گوئی است ، عربها معتقد بودند که‌کاهن ، هر کاری میتواند لذا برای مشورت ورواشدن‌حاجات وداوری ومعالجه‌وحل مشکلات‌واطلاع ازآینده وگذشته بکاهن مراجعه میکردند وخلاصه اینکه عربها مانند همهٔ ملت های باستانی (مردم مصر ،فنیقیه، بابل و غیره) کاهن را مرد علم فلسفه وطب وحقوق ودین میدانستند .

کهانه از علومی بوده‌که از همسایه‌ها بعربستان آمده وبنظر ما کلدانیان‌آنرا با ستاره‌شناسی بعربستان آوردند. مؤید این نظر آنکه عربهای‌کاهن را حازی‌یاحزاء میگویند و حازی و حزاء کلمهٔ کلدانــی است و بمعنای خردمند و دانشمند وپیشگو می آید.

اماکلمه‌کاهن را عربهاازیهود گرفتند ، چه پس ازآنکه‌بدبختی‌به‌یهوداورشلیم رو آورد، یهودیان بعربستان مهاجرت‌کردند، خصوصاً بعد از خرابی‌اورشلیم بدست تیتوس درسال۷۰ میلادی هجرت یهود بعربستان‌زیاد تر شد وعربها بسیاری از آداب وعادات یهود را فراگرفتندکه شرح آن در اینجا مورد ندارد .

ولی‌کهانه اصلا از کلدانیان بوده وشاید کاهنان کلدانی کهانه راماننددستاره

شناسی وغیره باخود بعربستان آوردند ومؤید این نظر آنکه عربها کاهن‌ومنجم‌را نیزحزاء میگویند ودیگر اینکه مردم بابل‌بعد از اسلام نیز بعربستان‌میآمدندوعربها آنانرا بواسطهٔ عقل وفکرشان احترام میگزاردند .

عربها معتقد بودند که کاهن همه چیز میداند وارواح (اجنه) بآنها همه نوع اطلاع میدهند منتهی عربهای بت پرست میگفتند که اجنه به بت‌ها حلول میکنند وکاهن از بت خبر میگیرد ویا اینکه خودجن‌ها مستقیماً به کاهن خبر میدهند و از چنان جنی که از آسمان بکاهن خبر میرساند به کلمه (هاتف) تعبیر مینمودند . اما عربهای خدا پرست (موحد) میگفتند که:فرشتهٔ خداوند کاهن را از همه چیز آگاه میسازد و در میان عربها مشهور است که‌اگر مسیحیان راهب ویهودیان حبر دارند کاهن عرب نیز مانند آنان است .

ودر هرحال کاهن‌را باعالم غیب‌مربوط میدانستند ، اگر برای معالجه‌پیش کاهن میرفتند بآنان طلسم ودعامیداد واگر برای‌حل مشکلی مراجعه میکردند برای آنان فال میگرفت یا درریسمان گره زده میدمید واگراز وی داوری‌میخواستندباتیر و کاسه (رمی قداح) میان آنان حکم میکرده . اگر برای پیدا شدن مال دزدی کمك میخواستند ودرقمقمه فوت میکرد واگرتعبیر خواب‌می‌پرسیدند چیزهای نامفهومی بر زبان میراندوخلاصه اینکه گفتارها وکردارهای نامربوطغیرمفهومی‌داشت‌وبدانوسیله خود را غیب دان معرفی میکرد .

گفتیم که کهانه از بین‌النهرین بعربستان آمد و بیشتر کاهنان کلدانی(یابقول عربها صابئی) بودند واز همه چیز خبرداشتند . کم‌کم علاوه برکاهن کلدانی کاهن یهودی وغیره در عربستان پیدا شد و خود عربها نیز کاهن شدند . اماکاهن‌های‌عرب هرکدام دریك فن (مثلاپزشکی یاقیافه شناسی‌یا تعبیرخواب یاداوری)تخصص‌داشتند.

کاهنان . مردان‌کاهن و زنان کاهن در عربستان زیاد بوده و داستان آنان بیشتر شبیه بخرافات میباشد · از آن جمله داستان دوکاهن بزرگ عرب بنام شق وسطیح که میگویند : شق نیم‌انسان بوده یعنی یك پاویك‌چشم داشته‌است‌وتمام

بدن سطیح بجز سرش یك پارچه گوشت بی استخوان بوده و مانند پارچه تا میشده است و هر دوی آنها چندین قرن زنده بوده‌اند. دیگر از کاهنان نامی عرب خنافر بن توام حمیری وسواد بن قارب دوس است که درزمان نهضت عرب پیش از اسلام میزیسته‌اند . معمولا کاهنان بقبیله یاشهری که از آنجا برخاسته بودند نسبت میدادند مانند کاهن قریش، کاهن یمن ، کاهن حضر موت وغیره .

باعرافان نیز چنان کرده میگفتند: عراف هذیل، عراف نجد وغیره. مشهورترین عرافان ، عراف یمامه بوده که عروة بن حزام بایك شعرخود اورا مشهورساخت. آری شاعران اینطور باشعرخود مردم رابدنام یا خوشنام میساختند .

ترجمهٔ شعرعروة :

«بعراف یمامه میگویم اگردرد مرا دارو دادی توپزشکی».

زنان کاهن درعرب زیاد بودند، قدیمی ترین آنان طریفه، کاهنه یمن است که خرابی سد مارب وسیل عرم رابه پیشگوئی او نسبت میدهند . دیگر کاهنهٔ زبراء میان شحر وحضرموت وسلمی همدانیه حمیریه، وعفیراء حمیریه، وفاطمه خنعیه مکیه، وزرقاء یمامه وسایر آنها .

گاه کاهنه را به قبیلهٔ خودش نسبت میدادند ، مانند کاهنهٔ بنی سعد که بگمان عربها پیش ازشق وسطیح بوده وآن دوجانشین وی شدند .

کهانه مدتها درمیان اعراب معمول بود تا اینکه پیغمبرفرمود: پس از نبوت کهانه باطل گشت وازآن موقع کهانه منسوخ گردید .

کاهنان عرب بطرز خاصی سخن میگفتند که آنرا سجع کاهن مینامیدند والبته پیچیده ومبهم بود وشاید مخصوصاً آنطورسخن میگفتند که اگرپیشگوئی آنان درست در نیامد عذری برای آنان باشد که بگویند منظور ما از آن سخنان پیچیده چنین بوده وچنان نبوده است. چنانکه امروز هم منجمان چنان میکنند ، ازنمونهٔ سخنان کاهن یکی گفتهٔ طریفه کاهنه یمن است که میگویند مردم مارب از سیل عرم بیمناك شده نزد طریفه آمده ازوی چاره خواستند .

وطریفه درپاسخ آنان چنین گفت :

ترجمه:

تامن نگویم طرف مکه نرویدو آنچه من میگویم خدای همه مردم از عرب وعجم با حکم محکم بمن آموخته است».

سپس ازوی پرسیدند چه باید کرد؟ وی گفت :

ترجمه :

«شترشذقم را بگیرید باخون رنگین سازید ، زمین جرهم همسایهٔ خانهٔ کعبه از آن شماخواهد شد».

قیافه . قیافه نیز مانندکهانه علمی بوده بـا این فرق که از روی قیافه پاره‌ای مطالب پی میبردند . قیافه بودوقسم بوده است: قیافهٔ اثرو قیافهٔ بشر. اولی یعنی قیافهٔ اثرعبارت بوده‌است ازشناختن جای پا،یاسم یاکفش روی خاك‌وریگ و پی بردن از آن اثر بمؤثر آن وبدانواسطه اشخاص فراری ودام های گم شده رامییافتند . عربها بقدری درقیافه مهارت داشتند که جای پای جوان و پیروزن ومردودوشیزه وبیوه را ازیکدیگر تمیز میدادند .

واما قیافهٔ بشری عبارت از آن بوده که ازشکل وشمایل اشخاص خویشاوندی آنها را به‌یکدیگرتشخیص میدادند وعلم فراست نیزجزء همین قیافه‌شناسی‌میباشد .

درهرحال قیافهٔ اثری وقیافهٔ بشری هردومیان عربها معمول بوده ومشهورترین قبیله های عرب درقیافهٔ اثری طایفهٔ بنی لهب وبنی مدلج‌بشمار میآمدند. قیافهٔ‌بشری هنوز هم درمیان عربها شایع‌است وازقرارمشهور طایفهٔ بنی مره از اهالی‌نجددرقیافه شناسی بقدری ماهرهستندکه ازجای‌پای شترمیتوانند شترسوارا بشناسندوهمینطور میان عراقی وشامی ومصری ومدنی ازروی قیافه تشخیص بدهند .

علم فراست یعنی‌علمی که‌ازشکل ورنگ وچهره وشمایل‌انسان‌بحالات‌واخلاق اوپی ببرند . عربها دراین علم نیز مهارت داشتند ولی فراست تقریباً یك نوع موهبت طبیعی خدا داد وهشیاری وسرعت انتقال میباشد .

تعبیرخواب نیزنزدعربها معمول بوده که گاه کاهنان وگاه غیرآنان‌خواب‌راتعبیر میکردند. ابوبکر خلیفهٔ اول با آنکه کاهن نبوده‌خواب ها را تعبیرمیکرده است .

فال‌گرفتن باپرنده وامثال‌آن نیز در ردیف کهانه بوده وبواسطهٔ کمی جا از

شرح آن چشم میپوشیم.

۵ - پزشکی پیش از اسلام

پزشکی یکی ازعلومی‌است که کاهنان بابل (کلدانیان) اساس آنرا وضع کردند، چه که آنان نخستین مردمی هستند که‌در بارهٔ معالجهٔ بیماریها مطالعه نمودندومعمولشان چنان بود که بیماران را در سرراه ها و گذرها میگذاردند تاهگر رهگذری از آنجابگذرد وهر کس بآن بیماری دچار گشته و درمان او را پیدا کرده ، اطلاعات خود را باز گوید، سپس آن اطلاعات را روی لوحه هائی نگاشته درمعبدها میآویختند و از آنرو کاهنان کلدانی کارپزشك را نیز انجام میدادند. سایر ملت‌ها پزشکی را ازکلدانیان گرفتند واز آنجمله عربها بودند.

آشوریان ومصریان وفنیقیان نیزچنان میکردند ، یونانیها همان مطالب را جمع آوری کرده چیزهائی بر آن افزودند وآنرامرتب ساختند. وایرانیان‌ورومیان‌طب را ازیونانی ها فراگرفتند. عربهاکه با ایران وروم هم مرز وهم زبان بودند مطالب تازه‌ای‌از آنان گرفته بر آنچه که‌از کلدانیان آموخته‌بودند افزودندوخود نیز تجربیاتی برهم زدند ومجموعهٔ آن معلومات همانست که ما به پزشکی عرب پیش از اسلام تعبیر میکنیم که هنوز هم مقدار مهمی از آن پزشکی میان عربهای صحرا نشین معمول میباشد. عربها برای معالجه بیمار دوراه داشتندیکی ازراه کاهن وعراف‌ودیگر از راه دارو ومعالجه واقعی. اماکاهنان بیمار را باجادو وطلسم (چنانکه گفته شد) معالجه میکردند ودر کعبه برای آنان قربانی مینمودند وعزایم ودعا میخواندند.

معالجه باطلسم ودعا ، درملت های قدیم شایع بوده است و در آثار باستانی مصر طلسم های بسیاری دیده شده که برای معالجهٔ بیماریهای گوناگون بکار میرفته است.

کاهن مصری که برای معالجه مریض میرفت دوگماشته همراه وی‌بودند،یکی از آنان کتاب عزایم (طلسم ودعا) ودیگری صندوق دارو برمیداشت و با هر دو بیمار را علاج میکرد وهمینکه عزائم (ورد ودعا) میخواندند به یکی ازخدایان (مخصوصاً

ایزیس، اوزیرس ، رع)متوسل‌میشدند وهنگام دواء دادن آن دعاها رامیخواندند که یکی از آن دعاها چنین بوده است :

«این کتاب شفا برای هر بیماراست، ای ایزیس مرا شفا بده همانطور که‌اوریس را شفا دادی»

«از هر دردی که از برادرش‌ست رسیده بود موقعی که پدرش اوزیریس را کشته بود» .

«ای ایزیس توجادوگر بزرگی هستی، مرا شفاده‌وازهر درد ورنج کثیف شیطانی»
«خلاص کن وازبیماریهای‌های درونی و کشنده وناپاکی که بمن روآورده رهائی ده»
«همانطور که پسرت جوریس را رهائی دادی...»

عربها اورادی داشتندکه برای بیرون‌کردن‌ارواح خبیث‌بکارمیبردندوامراضی که بگمان آنها ازحلول ارواح خبیثه حاصل‌شده بود بااخراج آنهاشفا میدادومعمولا برای‌تب ها عزایم میخواندند و برای اخراج جن‌وشیطان طلسم بکارمیبردند. دیگراز معتقدات عرب آنکه موقع ترس مانندالاغ نعره‌میزدند تاازخود رفع شر کنند ودیگر آنکه‌گمان میکردند خون پادشاهان دیوانگی را برطرف میسازد .

اما دارو دادن آنان‌شبیه بمعالجهٔ مصریان وسایر ملل قدیمه بوده است.باینقسم که ازگیاه ها وشربت ها استفاده میکردند وبخصوص عسل رابرای‌بیماریهای شکم خیلی سودمند میدانستند. ولی بیشتر معالجات آنان روی اساس خون گرفتن و داغ کردن بوده است و در امثال عرب گفته شده که بهترین علاج برای هر درد داغ کردن است وهردرد دشواری باداغ درمان میشود و برای ضد عفونی (گند زدائی) ودرمان زخمها آتش بکار میبردند . یعنی محل زخم را میبریدند . باینقسم که تیغ را درآتش‌گداخته وباآن عضوفاسد را قطع کرده وداغ میزدند. چنانکه صخربن‌عمرو برادر خنساء راهمینطور معالجه نمودند . چون قسمتی ازاعضای درونی‌اودراثرضربت شمشیر (مثل جگرسیاه) گندیده بود ، لذا آنرا باتیغ گداخته بریدند و جایش را داغ کردند .

چشم چپ را با ادامه نظر بسنگ آسیاب معالجه میکردند ومعتقدبودند که

این عمل چپ بودن چشم را علاج میکند .دیگر ازعقاید طبی آنان این بوده که اگر شخص زخمی آب بنوشد میمیرد وهرگاه زنی تا آن حد بترسد که قلبش سرد شود باید آب گرم بنوشد . والبته این عقاید اکنون درنظر ما جزء خرافات است .

پزشکان . درآغاز کاهن کار پزشك را انجام میداد ، سپس گروهی ازعربها با ایرانیان و رومیان آمیزش کرده پزشکی آموختند و درعربستان بپزشکی پرداخته نام بلندی بهم زدند و بیشتر آنان در دورهٔ نهضت پیش از اسلام در قرن ٦ میلادی پدید آمدند . ولی پیش از آن تاریخ نیز پزشکانی درمیان عربها بوده اند که قدیمیترین و نامی ترین آنها لقمان میباشد که هم پزشك وهم فیلسوف عرب بوده است وراجع بزبان واصل وتبار او اختلافات زیادی هست. پس ازلقمان مشهورترین پزشکان عرب ابن حزیم ازقبیلهٔ تیم الرباب است که مهارت او در پزشکی میان عربها ضرب المثل میباشد وهر پزشك کارشناسی را با ابن حزیم برابر میدارند . از آنجمله اوس بن حجر دربارهٔ او چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر. « اورا نزدمن آرید من ازابن حزیم ماهرترم و آنچه‌را که پزشکان نتوانند من میتوانم » .

حرث بن کلده از پزشکان عصر اخیرجاهلیت است ، وی از قبیلهٔ بنی ثقیف واز مردم طایف میباشد وعلم پزشکی را در ایران درشهر گندی شاپور آموخته درآنجا به طبابت اشتغال داشته و ثروت فراوانی بهم زده است، آنگاه ازایران بشهرخود برگشته ودرطایف مشغول طبابت شده وشهرت بسیاری پیدا کرده است . حرث معاصر پیغمبر بوده است وهر کسی در آن زمان بیمار میشد آنحضرت اورا نزدحرث میفرستادند وحرث بمعالجهٔ بیمار میپرداخت . حرث درسال ۱۳ هجری درگذشت .

دیگر ازپزشکان نامی عرب در آن زمان ابن ابی رومیه تمیمی و نضر بن حرث بن‌-کلده بوده است . بیشتر اینان در ایران وروم طب میآموختند ،بعضی هم دردیر راهب ویامعبد کاهن یهود و کلدانی این علم را فرامیگرفتند ، پاره‌ای از آنان مثل نضر بن حرث‌-بن کلده هم پزشك وهم فیلسوف بودند . عده‌ای از آنان بیشتر درجراحی تخصص داشتند وبنام جراح مشهور میشدند مانند ابن ابی رومیه تمیمی که ازنامی ترین جراحان دورهٔ



ت ـ استانبول : مسجد سلیمانیه

جاهلیت است ودرعملیات جراحی مهارت داشته است .

چون عربها باسب و شتر خویش علاقمند بودند بعضی ازپزشکان عرب تنها بمعالجه اسب و شتر مشغول میشدند واین همان است که امروز بیطاری(دامپزشکی) نام دارد. عاص بن وائل ازدامپزشکان نامی دورهٔ جاهلیت است.

٦- شعر پیش از اسلام دراصطلاح عرب هر کلام موزون باقافیه شعراست . ولی این تعریف برای شعر جامع نیست بلکه اصطلاح وتعریف مزبور بیشتر بکلام منظوم تطبیق میکند والبته شعر ونظم از یکدیگر جداست . چه بسا شاعری که ازنظم بی بهره است وچه بسا اشخاصی که در تنظیم نظم مهارت دارندولی شعر گفتن نمیتوانند ودرواقع نظم بمنزلهٔ قالبی است که شعر در آن قالب گیری میشود اگرچه نظم ، رونق واثر شعررا میافزاید درهرحال تعریف شعر ازنظر کلی محتاج به تفصیل است واختصار در آن مورد بی مناسبت است. چه که در تحت عنوان شعر تعبیرهای مختلف ومتنوعی گنجانیده میشود . بعلاوه تأثیری که شعر در اشخاص دارد البته کلام مرسل چنان تأثیری ندارد واما فرق میان شعر وکلام مرسل آنست که اشعار در خاطر انسانی یکنوع انفعالاتی ایجادمیکند که محتاج بقیاس وبرهان نیست . درصورتیکه کلام مرسل عبارت ازتعبیراتی است که با مشهودات انسان ویا استنتاج انسان باقیاس وبرهان حاصل شده باشد ، بنابراین کلام مرسل زبان عقل وشعر زبان روح و دل است وبعضی‌ها شعررا چنین تعریف کرده‌اند :

«تصویرات ظاهری ازحقایق پنهانی شعراست» .

شعر ازقدیم‌الایام بوده است ، هیچ ملتی(چه درزمان قدیم وچه درزمان جدید) بدون شعر نبوده‌است ، شعر آینهٔ تمام‌نمای عادات ورسوم‌مردم‌است ، شعردفترچه اخلاق ملت‌هاست ، شعردفتراخبار اقوام وکتاب مقدس ادیان میباشد ، چه که قلب انسان زودتر ازعقلش بحرکت آمده ونفسش پیش ازفکرش بکارافتاده است وازآنرو پیش از آنکه ازعلم وعقل سخن بگوید ، ازشعر دم زده است . لذا قدیمی‌ترین اخبار مربوط باقوام که تقریباً نوعی خیال میباشد درضمن شعر گفته‌شده و کهنه‌ترین محفوظات بشری درشعرجمع شده است . شعایردینی وادبی وحماسه‌سرائی (رزم‌جوئی) و سایرانفعالات نفسانی اقوام در شعر نهفته است . شاهنامهٔ ایرانیان ، ایلیاد ، واودیسی یونانیان ،

اودیس رومیان ، مهابهاراته و درامایانه هندیان ، وتوراة یهودیان ، تمام اشعاری‌است که عادات واخلاق ورسوم واخبار وادبیات آن‌ملل‌را (بخصوص از نظر پرستش‌خدایان) بصورت منظم نگاهداری کرده و نمایان میدارد واین‌خودطبیعی است ، زیرا شعرزبان روح وجان است وازانفعالات ومشتهیات نفسانی بشرحکایت میکند ودلیل وبرهانی هم نمی‌طلبد وچنانکه میدانیم بیشترافعال دینی محتاج به تسلیم در برابر حوادث وغوطه‌وری درعالم خیال میباشد .

شعرعبری . اقوام سامی بیش ازهرقوم دیگر در عالم خیال فرومیروند وبهمین جهت بدیانت توحیدمتمایل‌هستند. چون عقیدهٔ بتوحید عبارت ازایمان به مبدئی‌است که تحت کنترل حواس درنمیآید وبهمین نظر اقوام سامی بیش‌ازدیگران به تصورات شاعرانه علاقه‌مند بودند واین‌خود از آثارشاعرانهٔ آنان پدیداراست ، قدیم‌ترین آثار شاعرانه سامی‌ها توراة است ودرقدیم‌ترین اسفار توراة تصورات شاعرانه بسیاراست. مثلا سخنان‌لامك بدوزنش (عاده) و(صله) درسفرتکوین قسمتی ازسرودی است که ازدست رفته‌وفقط مطلعش مانده است واگرباصل عبری آن‌رجوع شود معلوم‌میگردد که شعرقافیه دار موزونی بوده است (۱) ودرواقع قدیم‌ترین منظومهٔ عبرانیان‌همان است ، بلکه بطورمطلق قدیمی‌ترین‌اشعارجهان میباشد .

در توراة تصورات شاعرانه‌کم نیست ازآنجمله گفته یشوع بموسی (سفرخروج باب ۳۲ آیهٔ۱۷)هنگامی که موسی با الواح‌از کوه طورفرود میآمد صدای های‌وهوی بنی‌اسرائیل‌راشنید ، بیشوع گفت :آیادرکوی ما غوغای جنگ برپاشده ؟ موسی‌پاسخ داد. نه آهنگ پیروزی است ، نوای گریز نیست ، بلکه آوازدلنواز میباشد که‌بگوشم میرسد ، تصورمیرودواین گفتار قدیمی‌ترین‌بیتی است که موسی در آنحال گفته است وهمینطورسایرمطالب توراة .

کتاب ایوب که‌میگویند اصلش عربی بوده کتاب اشعیا ، مزامیرداود وغیره نیز

۱— ترجمهٔ‌فارسی‌آیهٔ ۲۳—۲٤ باب‌چهارم سفرخروج چنین است :

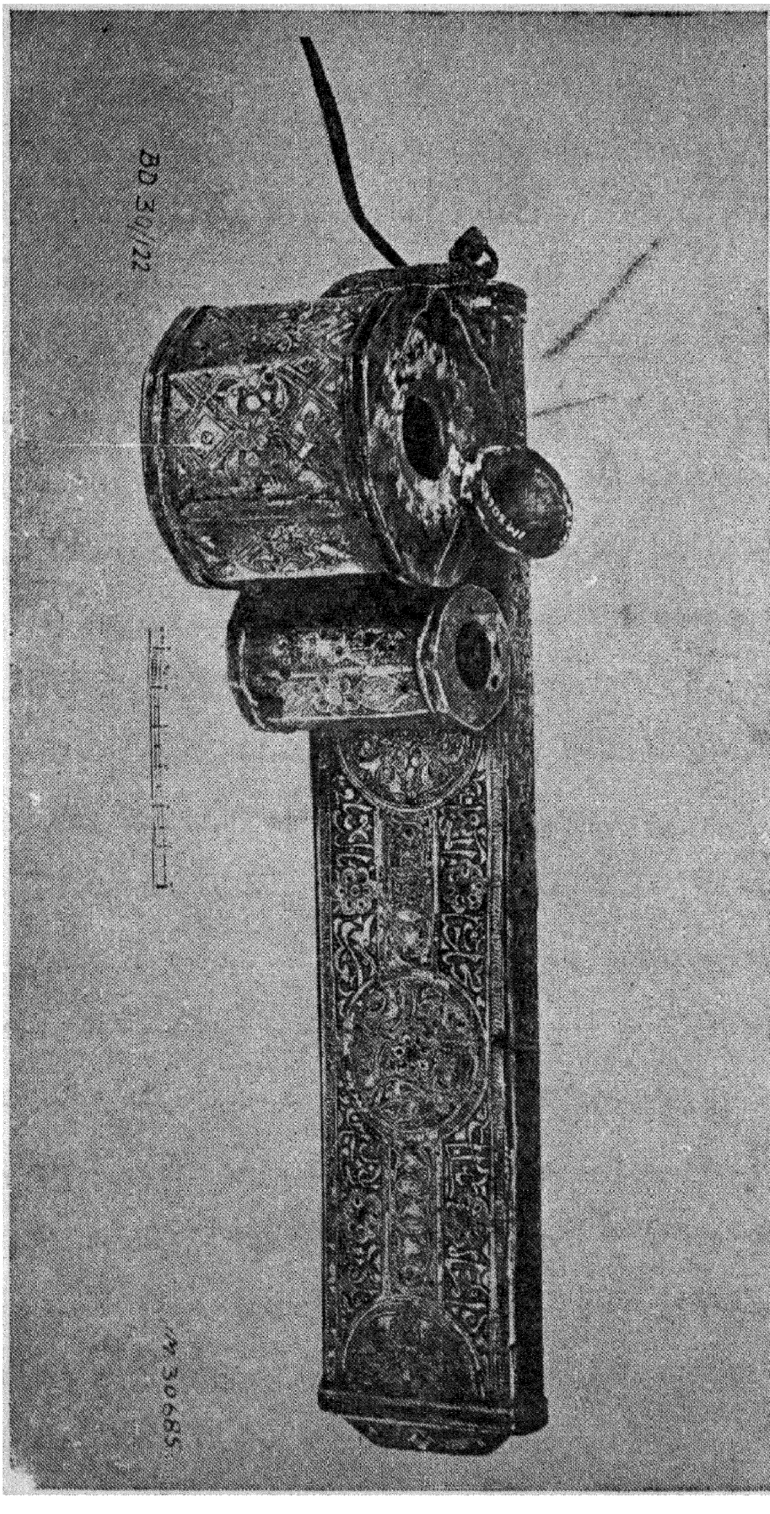
لامك‌بزبان خودعاده وصله گفت قول‌مرا بشنوید ای‌زنان ، سخن‌مرا گوش گیرید زیرا مردی‌را کشتم بسبب جراحت خود وجوانی را بسبب‌ضرب خویش ، اگربرای‌قاین‌هفت چندان انتقام گرفته‌شود برای‌لامك هفتاد وهفت چندان . مترجم

جزء اشعارعبری محسوب‌میشود . ولی اشعارعبری درزمان‌سلیمان‌حکیم به‌منتهی‌درجهٔ ترقی‌رسید چون‌درزمان وی سلطنت یهود درکمال قدرت بود ویهودیان امنیت‌وثروت داشتند و آن دوره حقاً دورهٔ طلائی یهود میباشد و در حقیقت اوضاع یهود در زمان سلیمان مانند اوضاع عرب درزمان مأمون است ، چه‌که این خلیفه نیز مانند سلیمان شاعر وحکیم بوده است ،

شعر عرب . عربها که مانند عبرانی ها از نژاد سامی هستند مانند آنان درعالم خیال و تصورات شاعرانه مستغرق میباشند و چون زبان عربی بیش از عبری کلمات مترادف دارد و معانی بیان آن نیز وسیع میباشد ، لذا استعداد شعری عربی بیش ازعبری است واگر اوضاع محیط وآب وهوا رانیز درنظر بگیریم خواهیم دید که‌افکار شاعرانه عرب وسیع ترازافکار عبری است ، چه عرب درهوای آزاد بیابان اقامت داردودراحکام وافکار خویش استقلال ذاتی‌پیداکرده است وبهمین جهت بیشتر اشعار عرب راجع بمسائل سلحشوری و رزم آوری است . اما یهودیان برعکس عربها آنچه درشعر گفته اند از خواری وبدبختی وتسلیم بامور دینی حکایت میکنند .

عقیدهٔ اکثریت بر آن است که شعر باید موزون باشد اگر چه در چگونگی نظم آن نیزاختلاف کرده اند ، بعضی معتقدندکه شعر یعنی عبارات موزون وباقیافه ، دیگران میگویند درشعرقافیه شرط است و وزن مهم نیست وعده‌ای برعکس وزن را مهم دانسته بقافیه اهمیت نمیدهند . عربها برعکس برادران سریانی وعبری خود وزن وقافیه هردورا شرط لازم شعر میدانند اماسریانی‌ها دراشعارقدیم خود التزامی‌بقافیه نداشتند ، افرام سریانی واسحق انطاکی‌ازشاعرانی هستندکه‌آن قسم شعر گفته اند . عبرانیان به هیچ‌کدام‌مقید نبودند واگرهم الزامی‌داشتند بقافیه بوده است نه بموزون وهمینکه‌آیات قرآن‌رابا‌آن معانی‌وافکارعالی‌بارعایت قافیه شنیدندآنرا بزبان عبری خود قیاس‌کرده گفتند : «این هم شعراست ! .»

گرچه شعر با قافیه و وزن درست نمیشود ، یعنی ممکن‌است شعری گفته شود



ع ـ قلم ودواتی که روی ان گل و بوته ونوشته هائی درج شده است

که شعرباشد وقافیه و وزن هم در آن‌رعایت نشده باشد ولی‌هرچه هست وزن وقافیه اثرشعررا میافزاید ، درهرحال وزن وقافیه شرط شعرنیست، چه‌که خطابه بدون وزن و قافیه است اما افکار واحساسات را تهییج میکند و ازآنرونوعی شعر بشمار میآید چنانکه بزودی درآن باب سخن میگوئیم .

چگونه کلمات منظوم درعرب پدید آمد؟

افکار شاعرانه ازقدیم درعرب بوده ، اماکلمات منظوم در میان آنها تازگی دارد و چه بسا که در ابتدا ، شعر را با جمله های کوتاه مانند مثل نقل میکردند تا از بر کردن آن آسان باشد ، تا اینکه تدریجاً مثل ها را نیز با سجع وقافیه تنظیم نمودندکه بگوش شنوندگان خوش‌آیند شد لذا همان مثل های منظوم را بجای آوازبرای راندن شترها بکاربردند والبته غناء (آواز) یك زبان کاملاطبیعی میباشد وهمینکه آهنگ یکی دوقافیه بگوش آنان خوش‌آمد قافیه های دیگری نیز برآن افزودند واین خود نوعی از«رجز» ساده بوده است و تا مدت زمانی هرگاه‌که قریحه شاعران عرب گل میکرد ، در موقع بدگوئی ازیکدیگر یا اظهار تنفر یاابراز فخریه دو سه بیتی میسرودند وهمینکه نابغه‌ای میان‌آنان پدید میآمدکلمات منظوم رو ببهبودمیگذارد و اصلاحاتی در آن میشد او از قرار مشهور عجاج واغلب عجلی اصلاحاتی درکلمات منظوم نمودند ، گرچه زمان آنها معین نیست .

نخستین‌قصیده سرای نامی عرب امرؤالقیس وجدش مهلهل است‌که ازسخنوران قرن پنجم پیش از میلاد میباشد ، میگویند مهلهل اولین قصیدهٔ عربی را سرود و امرؤالقیس آن را طولانی ساخت ودر شعر تفنن پدید آورد و باب شعررا گشوده آنرا توصیف کرد ودر اثر شعربگریه درآمد.او اول کسی‌است که ستوران را به‌آهو و مانند آن تشبیه نمود و شاید بواسطهٔ مسافرت بشهرهای روم و شنیدن اشعار رومی ویونانی این فکربرای او پیش آمدکه شعر عرب را متنوع سازد چون شخص باهوش همینکه بامردم بااطلاع آمیزش‌کند براطلاعات اوافزوده میشود، چنانکه امرؤالقیس همانطور بود . بطور کلی شاعران عصر جاهلیت کمتر بداخله شهر های روم میرفتند

وباستثنای عدهٔ معدودی بقیهٔ شاعران یادربلقاء نزد بنی‌غسان ویا درحیره پیش بنی‌لخم منذری میماندند.

پس عرب طبعاً شاعراست چون :

۱ـ عرب سامی‌است وسامی طبعاً اهل‌فکر وخیال است .

۲ـ آنهابادیه نشین بودند ومردم بادیه نشین باستقلال وآزادی خوگرفته‌اند.

۳ـ مردم صحرا نشین‌عادتاًبا یکدیگر مفاخره میکنند ویا به یکدیگردشنام داده ابراز تنفر مینمایند وهمین کشمکش ومنازعه ذهن آنان را روشن میسازد وقوهٔ بدیهه گوئی آنها را تقویت مینماید .

٤ ـ زبان عرب باکلمات منظوم تناسب دارد . عرب یك ملت قدیمـی است وناچار ازقدیم الایام شعر میگفته ،ولی قدیمی ترین شعری‌که از عرب باقی مانده از قرن دوم پیش از هجرت میباشد . در اینصورت آیا پیش از آن تاریخ عرب شعر نمیگفته است؟ بنظرما البته شعر میگفته وشایدسفر ایوب‌مجموعه‌ای‌از اشعارباستانی عرب بوده‌که اصل آن مفقود شده وترجمهٔ عبری آن مانده‌است هیچ بعیدنیست‌که اگر ترجمهٔ عبری سفر ایوب مانند اصل عربی آن مفقود میشد این قسمت از اشعار عرب‌هم بدست‌نمیآمد ، همانطور که‌قسمتهای دیگراشعارآنان بواسطهٔدوری آن ازملل متمدن بکلی مفقود گشته است .

اشعار عرب‌زیاداست

نکتهٔ قابل توجه آنکه‌اشعار عرب متعلق بزمان نهضت پیش از اسلام‌که فعلا باقی مانده بسیار است وهمین میرساندکه عرب زیاد شعر میگفته است ، چه عرب در مدت یك قرن یا دو قرن (ایام جاهلیت) بقدری شعرگفته که هیچ ملت متمدنی در ظرف چندین قرن بآن مقدار شعرنگفته مثلا ایلیاد، وادیسی‌که مهمترین اشعار زمان جاهلیت یونانی است ۳۰ هزار بیت بیش نیست[!]. همینطور اشعار هندی موسوم به مهابهاراتای هندی ۲۰هزار بیت ورامایانات فقط ٤۸هزاربیت میشود ، درصورتی که‌طبق‌گفته‌ونوشتهٔ تاریخ‌نویسان عرب درنهضت اخیر پیش از اسلام چندین‌برابر آن شعرگفته شده‌است . بعلاوه اعراب بیشترقصیده (ونه شعر) میسرائیدند والبته قصیده از شعرطولانی تراست واز قرار مذکور ابوتمام

مؤلف کتاب حماسه گذشته از قصیده ومقطوعات ۱٤ هزار رجز عربی حفظ داشته است وحماد راویه ۲۷ هزار قصیده محفوظ بوده که هر قصیده‌ای بایکی از حرف هجا آغاز میشده است . اصمعی ۱٦هزار رجز حفظ داشته‌است وابوضمضم ازصد شاعر اشعاری حفظ بوده که نام تمام آن صد شاعر عمرو بوده است گرچه دراین گفته‌ها تصورمبالغه میرود اما درهرحال دلیلی روشن برزیادی اشعارعرب میباشد ، بخصوص اگراین نکته را در نظر بگیریم که بسیاری‌از راویان اشعار جاهلیت در جنگ‌های اسلامی کشته شدند واخبار واشعار آنان با خودشان از میان رفته است . ابوعمربن علاء در آن خصوص چنین میگوید : قسمت بسیار کمی از اشعار جاهلیت بدست ما رسیده واگر همهٔ آنها را میدانستیم علم وشعر زیادتری داشتیم .

این را نیز باید اضافه کرد که هندیها ویونانی‌ها وملل دیگر دولت و جامعه ودین وتشکیلات داشتند ومنظومات آنان در نتیجهٔ آن تشکیلات پدید آمده وترقی کرده بود . امااشعار عرب بدون آن وسایل‌از روی عوامل طبیعی وفطری پدید آمده بود واگرغیر از این بود شعر عرب تازمان تأسیس جامعه و دولت عرب بتأخیرمی‌افتاد ، همانطورکه اشعار رومیان چند قرن پس‌از تأسیس دولت آنان پدید آمده‌بود واشعارلاتینی(دورهٔ طلائی آن)درایام اوگوست وتیباریوس درقرن هشتم‌هنگام‌تأسیس دولت روم (قرن اول میلاد)نهایت ترقی ورونق را پیداکرد ، سپس رو بقهقرا رفت . همینقسم اشعار اروپائیان که پس از تأسیس دولتهای اروپائی و پیشرفت علم‌وادب در میان آنان رو به ترقی گزارده پیشرفت کرد .

اقسام شعر

اساساً شعر بدوقسمت مهم تقسیم میشود :

۱ـ اشعاری که‌در آن‌احساسات شاعر و کسان‌او توصیف‌میشود.

۲ ـ اشعاری که شرح حال دیگران درآن توصیف میشود .

قسمت‌اول را فرنگیان اشعار لیریك(Lyric)بزمی میگویند و لیریك ازکلمهٔ لیرLyre (عود) میآید ، اشعاری که درآن‌احساسات‌عاشقانه ، اشتیاق ،وجدان،مرثیه، رجز خوانی ، مباهات ، انتقام‌سرائیده شده یا مشتمل بر پند ونصیحت‌وحکمت‌است جزواشعار غنائی (لیریك) درمیآید .

قسمت دوم سایر انواع شعر است که داستان سرائی جزء آن میباشد و فرنگیان آنرا اشعار اپیك Epic رزمی میگویند ، یعنی اشعاری که حوادث ووقایع در آن ذکر شده ویاشعرهای تمثیلی و توصیفی که باصطلاح فرنگیان درام Drama میباشد .

اشعار سامیان بیشتر شعر غنائی (لیریك) است . بخصوص اشعار یهودیان از مشهورترین شعر های احساساتی است . چون یهودیان بیش از هر ملت دیگر دنیا آه وناله وگریه وزاری دارند. مزامیر داود ومرثیه‌خوانی های یهود وامثال وحکم سلیمان نبی وغیره نمونه‌ای از همان احساسات میباشد ، خلاصه اینکه افکار شاعرانه یهود (عبریان) ازهر جهت حاکی ازشکوه وگریه و تمسك بدین وتسلیم درمقابل قضا وقدراست .

عربها هم دارای همان افکار شاعرانه میباشند با این فرق که مقتضیات محیط وزندگانی اعراب بیش ازهرچیز متوجه رجزخوانی وعشق‌بازی واظهار افتخار وصحبت شمشیر واسب میباشد. بطور کلی اشعار عرب قریب بیست قسم است از آن جمله اشعار غنائی (موسیقی) که عاطفه واحساسات را میرساند، مانند غزل ، مباهات ، مدح، هجو، عتاب، عذرخواهی ، زهد ، مرثیه ، تبریك ، وعید ، حذردادن ، رجزخوانی .

وقسم دیگر توصیف شاعرانه ازگل وشراب وغیره ویا پند واندرزوحکمت .

وخلاصهٔ کلام اینکه درتمام اقسام فوق احساسات شاعر ویاقبیلهٔ شاعرابرازشده‌است.

نمیتوان گفت که عربها شعر افسانه وداستان‌سرائی نداشته‌اند ، امانسبت بسایر اشعار آنان این قسمت (داستان سرائی) بخصوص درایام جاهلیت کم بوده‌است و همان اشعار مختصرهم راجع بتوصیف پاره‌ای حیوانات ویا ادوات بوده ویا وقایع کوتاهی را توصیف کرده است .

اما اشعارطولانی (داستان‌سرائی) مانند ایلیاد هومروشاهنامه فردوسی اساساً در زبان عربی وجود ندارد . معذلك نمیتوان گفت که عربها اصلا چنان اشعاری نگفته‌اند بلکه تصور میرود اعراب نیز بواسطهٔ جنگهای داخلی خود چنـان اتفاقاتی داشته واشعاری درآن خصوص سروده‌اند ، منتهی قسمت عمدهٔ آن مفقودشده وفقط قسمتهای کوتاهی ازیك چنان قصیده‌ای تازمان اسلام بدست آمده‌است که پاره‌ای وقایع جنگی ومانند آن‌را توصیف میکند ودر هرحال بیش ازاین مجال گفتگو دراین مبحث برای

ما مقدور نیست .

عربها فطرتاً شاعر بودند ، حتی دزدان ودیوانگان عرب شعر میگفتند ، زنان شاعردرعرب بسیارند وجمعی از آنان جزء نابغه‌ها میباشند وهر کس‌هم که طبع‌شعر نداشته درمجالس شعراء میآمده وشعر راگوش میداده حفظ میکرده وراجع به آن اظهارعقیده مینموده است. زنها نیزبرای بررسی اشعاروتحقیق دربارهٔ برتری‌شاعران مجالس ادبی تشکیل میدادند . درآن‌مجالس ازهر نوع‌شعری سخن‌میگفتند کودکان عرب که کمترین اطلاعی ازشعروادب نداشتند درزمان کودکی شعر میسرائیدندوهر کس بسن‌جوانی میرسید وشعر نمیگفت وقریحهٔ خود را نشان نمیداد اورا معیوب وناقص میدانستند .

مقام ومنزلهٔ شعر

عربها جوانان خودرا ترغیب میکردندکه شعرنیکوبسرایند چه شاعر درمیان عربها پناه شرف و ناموس وراوی آثار واخبار آنان بود وچه بساکه شاعررا بر پهلوان (شوالیه) ترجیح میدادند و همینکه در قبیله‌ای شاعری پیدا میشد قبایل‌دیگر بمبارکباد آن‌قبیله‌رفته وقبیلهٔ‌شاعرراتبریك میگفتند ، سپس مجالس مهمانی وجشن ترتیب‌میدادند وخوانها میگستردند وزنان‌با سازو آواز پذیرائی میکردند وجوانان مشغول‌خدمتگذاری میشدند چه‌معتقدبودند که شاعر ازشرف وناموس قبیله دفاع میکند ، نام آنان‌را بلندمیسازد وآثارآنهارا جاویدان میدارد ، درواقع آنچه‌که ازاخبار وآداب و علوم واخلاق زمان جاهلیت باقی مانده همانا بوسیلهٔ اشعار است .

از اشعار عرب جنگهای آنان ووقایع تاریخی آنها بدست آمده وسیستانی (سجستانی) کتاب‌معمرین (سالخوردگان) را ازآنشعرها تألیف‌کرده است .

حالات شعرای‌گذشته عرب از همان اشعار جمع‌آوری شده وازآن کتابهائی مانندکتاب‌ابن قتیبه ودیگران تألیف شده است. توصیف شهرها (قبیله ها)کوه‌ها ، دره‌ها ، حیوانات ، گیاهان وامثال آن‌بوسیلهٔ اشعار شاعران محفوظ مانده ودرنتیجه کسانی مثل جاحظ وابوحنیفه‌دینوری توانسته‌اندکتاب حیوان وکتاب گیاه تألیف

کنند. خلاصه اینکه اخبار واطلاعات مربوط بدین ، عادات ، آداب ورسوم عروسی ، مهمانی، ماتم ، اسب سواری وامثال آنان که از زمان جاهلیت باقی مانده بواسطهٔ همان اشعار بوده است.

پاره‌ای‌ازشاعران عرب بواسطهٔ اشعاری که درحمایت از قبیلهٔ خود سروده اند بسیارمشهور شده اند ونام آنان باقی‌مانده‌است. مانند زیاداعجم که‌قبیلهٔ‌قیس‌راتمجید کرده‌وفرزدق، ازوی نام برده است وعتبة بن ربیعه قبیلهٔ قصی را ستوده است وامثال آنان بسیارند.

عربها بقدری شعروشاعری را احترام میگذاردندکه هفت قصیده ازاشعارقدیم شعرای‌خودرا با آب‌طلا روی‌پارچهٔ مصری نگاشته وآنرا در پرده‌های کعبه آویختند واین‌همان است‌که آنرا معلقات یا مذهبات میگفتند، مانند معلقه یا مذهبهٔ امرؤالقیس ومعلقهٔ زهیروبعقیدهٔ بعضی‌معلقات غیر ازمذهبات است.



کلاه خود فولادین ازساخته های دمشق

زبدهٔ‌اشعارجاهلیت۴۹قصیده است که‌از۴۹شاعرباقی‌مانده است وبه هفت مجموعه‌تقسیم میشودکه هرقصیده ای لقب مخصوصی دارد از اینقرار:

معلقات-مجمهرات- منتقیات مذهبات-مراثی-مشوبات- ملحمات.

و تمام این مجموعه ها در کتاب جمهرة اشعار العرب تألیف ابوزید انصاری یافت میشود.

تأثیر شعر

اما تأثیر اشعار عرب درحمایت شرق وناموس آنان ازاین رو بوده که عربها فطرتاً خیال پروروواهل حماسه هستند و چنین مردمی طبعاً ازسخنان بلیغ متأثر میشوند و چه بسا که یك فرد شعر آنانرا بجنگ بر میانگیخته یا ازجنگ بازمیداشته است، از آنروعربها ازهجوشاعران بیم داشتند وبمدح آنان فخر میکردند ، حتیعمر نیز تحت همین تأثیربوده است و هر گاه که به حکمیت میان دو شاعر گرفتار میشد ازمداخلهٔ درکارشاعران امتناع میداشت وکسانی را مثل حسان بن ثابت ومانند اورا برای حل وفصل قضیه مأمور مینمود وموقعی با سه هزار درهم زبان حطیهٔ شاعررا خریداری کردکه برضد مسلمانان چیزی نگوید وبقدری عربها ازهجوشاعر بیم داشتند که ازوی برای عدم تعرض عهد وپیمان میستاندند. گاه هم زبان شاعر را با تسمه میبستند، چنانکه قبیلهٔ بنی تیم پس از اسیر کردن عبد۔ یغوث بن وقاص چنان کردند وشاعرمزبور درآن خصوص چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«ای قبیلهٔ تیم زبان مرا بگشائید چه با آنکه زبان مرا باتسمه بسته ایدباز۔ هم میگویم».

«پیرزن نادان از حال وروز من میخندد مثل اینکه پیش از من اسیر یمانی ندیده است».

عربها میکوشیدندکه شاعران آنهارا مدح گویند ، چه هر کس که مدح میشد قدر ومنزلتش بالامیرفت واگردخترانی درخانه داشت پس ازمدح شاعر بشوهرمیرفتند چنانکه دختران محلق پس ازمدیحه گفتن اعشی اکبر ازوی درسوق عکاظ فوری بشوهر رفتند، زیرا قصیدهٔ اعشی که درمدح محلق گفته شده بود باعث شهرت وی گشته خواستگاران دنبال دخترانش آمدند .

موقع دیگر شخصی مقداری روسری سیاه خریده ودرفروش آن در مانده بود مسکین دارمی ازشعرای مشهورعرب اشعاری دروصف زن زیبائی سرود که روسری سیاه برسرداشته است وهمین اشعار دارمی سبب شدکه زنان عرب روسری سیاه تاجررا خریدند واو ازکسادی بوسیلهٔ شعرشاعر رهائی یافت .

ترجمهٔ شعر مسکین :

«بگو بآن زن زیبای نمکین با این روسری سیاه چو بلائی برسر زاهد آورده‌ای»

«بیچاره زاهد جامهٔ خودرا بالا زده آمادهٔ نمازبود ، اما همینکه روسری سیاه تورا دید . نتوانست ازدرمسجد توبرود»

وبزودی دربارهٔ تأثیر شعر در دورهٔ اسلام صحبت خواهیم داشت .

القاب شاعران

شاعران غالباً بمناسبت الفاظی که درشعرخود میگفتند بالقابی ملقب میشدند ، مثلا عوف بن سعد را بواسطهٔ یك شعر مرقش (نگارین) میخواندند .

جریر بن عبدالمسیح ضبعی را متلمس میگفتند چون در شعر وی کلمهٔ متلمس (دردناك) آمده بود.

زیادبن معاویه ذبیانی را نابغه میخواندند، چون درشعرش کلمهٔ نبوغ بوده‌است.

وهمینقسم سایر القاب شاعران مانند :

مخرق، افنون ، تابط شرا ، اعصر، مستوعر ، اعسر، طرفه، ذی الرمه، مزرد ، عویق ، جران العود ، عجاج ، موسی الشهوات ، رقیات ، صریع الغوانی ، غبارالعسکر، مقبل الریح وغیره که بمناسبت اشعار خود دارای القابی بودند .

البته تمام قبیله‌های عرب درشعروشاعری یکسان نبودند وشاعرترین قبیلهٔ عرب طایفه ربیعه بودند که این شاعران ازمیان آنان برخاسته‌اند :

مهلهل، مرقشان (بزرگ و کوچك) ، طرفة بن عبد ، عمربن قمیمه، حارث بن- حلزه ، متلمس ، اعشی ، مسیب .

پس از ربیعه ، قیس شاعرترین قبیلهٔ عرب بشمارمیآمد و شاعران ذیل از آن قبیله اند .

نابغهٔ اول نابغهٔ دوم-زهیر بن ابی سلمی، ربیعه، لبیه ، خطیئه، شماخ وغیره .

بعد از قبیلهٔ قیس قبیلهٔ تمیم است که اوس بن هجر شاعر مضر از آنان بوده‌است آنگاه قبیلهٔ هذیل وغیره .

طایفهٔ حمیر نیزشاعرانی ازخود داشته‌اند.

شگفت آنکه عربها همه نوع برتری برای قریش قائل بودند، جزشعروشاعری که قریش را در آن قسمت بی بهره میدانستندوشایدآمیزش با ایرانیان افکارشاعرانهٔ اعراب را برمیانگیخته است، چون شاعرانی که با ایرانیان ورومیان آمیزش داشتند بهتر از دیگران شعر میگفتند و قبایلی که درمجاورت عراق (ایران) میزیستند بیش از دیگران شاعر بوجود آوردند.

باری،شعر در عرب رایج بوده و هر قبیله افراد شاعر و غیر شاعرداشته یعنی کسانی که شعرمیگفتند و یا اشعار دیگران را از برمیداشتند و بوسیلهٔ شعر شرف وناموس خود را حفظ میکردند واحساسات خویش را ابراز میداشتند. درواقع شعر گنجینهٔ علم و اخلاق و ادبیات آن بوده‌است، همینقسم عربها بامثال علاقه داشتند و مثل های بسیار میان آنان رایج بود چه مثل آینه تمام نمای عادات و اخلاق وآداب بوده است و بسیاری از آداب ورسوم عرب را بوسیلهٔ اشعار آنان استخراج کرده‌اند.

۷ـ خطابه‌در جاهلیت

خطابه محتاج بلاغت وتصورات شاعرانه است واز آنرومیتوان آنرا نوعی شعر(نثر) غیرمنظوم دانست. گرچه خطابه و شعر باهم فرق دارد، از آنجمله اینکه خطابه نیازمند رجزخوانی (حماسه) است ودرمردم دلیر آزادیخواه واستقلال‌طلب تأثیر بسیارمیکند،درصورتیکه چنین شرایطی برای شعرلازم نیست، از آنرو ایام جاهلیت یونان وعرب از این حیث باهم شبیه است زیرا هردوملت اهل شعر و خطابه واستقلال طلب وبا مناعت بودند وبهمین جهات‌خطابه درمیان رومیان رایج بوده وبهمان لحاظ یهودیان پیش ازخطابه شعرمیگفتند، درصورتی که رومیان‌پیش‌ازشعر بخطابه‌پرداختندچون یهودیان برعکس رومیان‌ذلیل وضعیف وناتوان بودند ومردم ضعیف و ذلیل طبعاً بیشتر شعر میسرایند وبیشتر اشعارپر آه وناله وسوزو گداز می گویند وقریحهٔ آنان بمرثیه وحکمت وپند واندرز متوجه می‌شود.

اما عربها بواسطهٔ مقتضیات محیط خود بآزادی و حماسه علاقه داشته و مثل سایرمردمان خیال باف احساساتی‌دارای‌عواطف سرشاری‌بودندوسخنان بلیغ درآنان

مؤثر بوده است. بقسمیکه یك احساسات بلیغ غرور آمیز آنان را تحریك کرده آنها را بجنگ میبرد ویا از جنگ باز میداشت وچون عربها با یکدیگر زد وخورد داشتند برای مباهات وابراز تنفر بخطابه سرائی احتیاج داشتندتا بدان وسیله طرف رامجاب سازند ویا دسته بندی کنند ولی بیشتر خطابه ها برای مباهات به ایل وتبار و یا برای اظهار فضل وادب بوده ودر مجالس عمومی وخصوصی القاء میشده است.خطیب معمولا عمامه برسر و عصا در دست گرفته ایستاده خطابه میخواند وبا عصا ونیزه افکار خود را مجسم میساخت، گاه هم روی بار ویا شترخود نشسته خطبه میخواند ازجمله دلایل برتشابه خطبه وشعر اینکه بیشتر شاعران خطیب و بیشتر خطیبان شاعر بودند وازعهدهٔ خطابه وشعر بر میآمدند. منتهی اگر شعر بهتر میگفتند شاعر میشدند وگرنه به خطیب شهرت مییافتند . اتفاقاً هر قبیله‌ای که شاعرش زیاد بود خطیبش هم زیاد بوده است .

از جمله مطالب مربوط بشاعران وخطیبان عرب اینکه طایفهٔ عبدالقیس پس از جنگ باطایفهٔ ایاد بدو قسمت تقسیم شدند، قسمتی از آنان بعمان واطراف عمان وقسمت دیگر به بحرین واطراف بحرین کوچ کردند. درمیان عمانیها خطیب ودر میان مهاجرین بحرین شاعر زیاد بود وعجب آنکه مهاجرین بحرین موقعیکه در بادیة‌العرب وکانون فصاحت مقیم بودند چنان شاعران وسخنورانی پدید نیاوردند، واین گفتهٔ پیشین ما را ثابت میکند که آمیزش با ایرانیان قریحهٔ شعری مهاجرین را تقویت کرده ظاهر ساخت. همین قسم عربهائی که در یمن میزیستند بواسطهٔ مجاورت و آمیزش با ایرانیان در خطابه سرائی پیشرفت کردند چون ایرانیان نیز مردم سخنور و خطیبی بودند.

موضوع خطبه‌ها

عربها با اینکه خواندن و نوشتن نمیدانستند خطبه‌های فصیح وبلیغی میگفتند. زیرا خطابه سرائی مانند شعرگوئی فطری آنان شده بود وپیران، جوانان خود را از آغاز جوانی بخطابه سرائی عادت میدادند وتمرین مینمودند. چون همانطور که شعر وشاعری رابرای حفظ نسب ودفاع از ناموس خود لازم میدانستند خطبه سرائی را نیز برای اعزام هیئتها ضروری میشمردند ، زیرا اعزام مأمورین مخصوص بنقاط مختلف از لوازم اجتماعی زندگانی آنان بود وبهمین

جهت درجاهلیت‌شاعر برخطیب مقدم بوده وپس‌ازظهور اسلام خطیب جلوافتاده،زیرا در ایام جاهلیت وجود شاعر برای حفظ نجات وتبار و دفاع ازشرافت وناموس قبیله ضرور بوددر اسلام‌اعزام‌مأمورین‌وهیئت‌های‌مختلف‌که از لوازم اوضاع اجتماعی‌بود وجودخطیب‌را ایجاب میکرد تابدانوسیله جمعیت‌هائی تشکیل‌یابد وطرف‌را مجاب وقانع کند، قبایل‌عرب که غالباً باعزام هیئت‌ها(وفود) محتاج بودند، بخطابه سرااهمیت میدادندچون خطیب زبان اهل‌قبیله و نمایندهٔ تمام مردم قبیله محسوب میشد.

اعزام هیئت‌ها درآن ایام خیلی شیوع داشت ، ایرانیان ، رومیان ، هندیان ، چینی‌هانزدیکدیگرمأمورینی‌میفرستادندتا بدان‌وسیله‌روابط‌ایجادنمایند ویاافتخارات خودرا عرضه بدارند،گرچه‌عربها ازخود دولتی نداشتندکه هیئت‌هائی روانه‌سازند ویا هیئت های دیگران را بپذیرند ولی چون پادشاهان عرب در عراق‌نزد پادشاهان ایران از زبان‌آوری‌عربها مطالبی میگفتند پادشاهان ایران بی‌میل‌نبودند که‌هیئتهای عرب را بپذیرند تاآنکه‌موقعی نعمان باکسری انوشیروان در این باب صحبت داشت ومقرر گردید هیئتی ازقبایل‌مختلف عرب نزد انوشیروان بیایند واز هرقبیله دویا سه مرد دانشمندوآبرومند برای این‌کار تعیین‌شدندکه ازآنجمله اکثم‌بن‌صیفی وحاجب بن زراره از قبیلهٔ تمیم وحرث‌بن‌ظالم وقیس‌بن سعود از قبیلهٔ بکر و خالدبن جعفر و علقمة بن غلاثه وعامربن طفیل از طایفه عامر و غیره انتخاب شدند . اینان نزد انوشیروان‌آمدند وهر کدام خطابه‌ای خواندندکه ابن عبدر به‌آن خطابه‌ها را در جلد سوم عقدالفرید ذکر کرده است .

عربهای یمن وشرق شبه جزیره عربستان معمولا هیئتهائی نزدپادشاهان‌ایران میفرستادند و از بیداد مأمورین ایرانی شکایت میکردند، گاه هم هیئت‌های دیگری با هدایـای چندی مانند اسب و غیره بمنظور گرفتن کمك مالی نزد پادشاهان ایران می‌آمدند ، چنانکه ابوسفیان پدر معاویه آنطور کرد .

بعضی اوقات هیئت‌های عرب برای مقاصد مختلف بخدمت امیران میآمدند . مثلا حسان‌بن ثابت‌با عده‌ای برای‌دریافت جایزه وصله نزد نعمان بن منذر امیر حیره وآل جفنه‌امرای بلقاء رفتند وهیئتی‌از بزرگان قریش پس از استیلای سیف‌بن‌ذی‌یزن

امیریمن برحبشیان بمنظورمبارکباد بخدمت وی‌شتافتندوعبدالمطلب‌جد پیغمبر(ص) از جمله خطیبانی بودکه در حضورسیف خطابه خواند وهمینکه کار اسلام پیش‌رفت از قبایل مختلف عرب هیئتهائی نزد پیغمبر(ص) میآمدند که از حقیقت اسلام آگاه شوند ویا اینکه خود اسلام بیاورند وپس از پیغمبر(ص) نیز آمدن این‌هیئت‌ها ادامه، داشت. چنانکه جبلة ابن ایهم و عمروبن معدی‌کرب با همراهان نزد عمر آمدند واهل یمامه هیئتی‌نزدابوبکرروانه داشتند وهیئتهای‌دیگر که شرحش طولانی‌میباشد مرتب درآمد ورفت بودند.

خطیبان. خلاصه اینکه در نهضت‌قبل از اسلام خطیبان مانند شاعران زیاد بودند وغالباًامیران وخردمندان وآبرومندان هرقبیله خطیب‌میشدند. هرقبیله‌خطیب وغیرخطیب داشت، همانطورکه پاره‌ای قبایل شاعر متعدد داشتند و پاره‌ای نداشتند. مشهورترین خطبای جاهلیت‌قس بن‌ساعده از طایفه ایاد میباشد. حضرت رسول اورا موقعی دربازارعکاظ دیدکه برشترسرخی نشسته ومیگفت:

«ای‌مردم گردهم آئید، گوش فرا دهیدوپند بگیرید، هرزنده‌ای‌میمیرد وهرکس مرد از میان میرود وآنچه آمدنی است‌میآید...»

دیگر ازخطیبان عرب سحبان وائل‌است که‌زبان‌آوری او میان عرب‌بهامثل‌شده میگویند فلانی از سحبان هم‌سخن آورتربود، هرگاه‌که سحبان خطابه میخواندمانند باران‌عرق می‌ریخت ویکحرف دوبار تکرار نمیکرد ازخطابه باز نمیایستاد و نمی‌نشست تاخطابه بپایان میرسید.

خطیبان دیگر عرب از این قرارند:

دوید بن‌زید وزهیربن خباب ومرثدالخیر وغیره ازقبیله حمیر.

حارث‌بن کعب مذحجی، قیس‌بن زهیر عبسی، ربیع ضبیع خزاری، ذوالاسبع عدوانی، اکثم‌بن‌صیفی تمیمی، عمروبن‌کلثوم ثعلبی‌وغیره ازسایرقبیله‌ها.

خطیبان‌میکوشیدندکه‌عبارت‌های‌پسندیده وآشنابر زبان برانند، خطبه‌معمولا کوتاه ویا بلند بوده است.

خطبه هـای‌کوتاه را بیشتر دوست داشتند چون از بر کردن آن آسان بود

والبته خطبه‌هـای کوتاه بیش از خطبه‌های بلند بکار میرفت ، هر خطابه‌ای بمناسبتی اسم مخصوصی پیدا میکرد مانند خطابهٔ عجوز آل رقیه وخطبه عذرا ازقیس بن خارجه وخطبه‌شوهاء از سحبان وائل وغیره. عربها بقدری توجه بخطابه داشتند که آنرا سینه بسینه ودهن بدهن نقل میکردند .

۸- مجالس ادب وسوق عکاظ

عربها غالباً محفل‌های ادبی تشکیل میدادند ودر آن محفل مشاعره وسخنوری میکردند ودر این زمینه شب نشینی ها داشتند و دربارهٔ مسائل اجتماعی وادبی صحبت مینمودند .

این محفل‌های ادبی‌را باصطلاح آنروز (نادی-باشگاه) میگفتند ، مثلاقریش باشگاه مخصوصی‌داشتند که به‌نادی قریش مشهور بودودیگردارالندوه باشگاهی در مجاورت کعبه بوده است وهر گاهو بیگاه که ازکار روزانه فارغ‌میشدند بآن باشگاهها میرفتند ودر آنجا بسخنوری وشعرخوانی و گفتگومیپرداختندوعلاوه براین باشگاههای دائمی، بازارهائی دایرمیکردندکه بمناسبت فصل‌تشکیل میشد .

بازار. مراد از بازار محلی است که اهالی‌شهرها موقع معین درآنجا جمع شده بخرید وفروش وداد وستد وکارپردازی مشغول‌میشدند وهم اکنون نیز درده‌ها وشهرهای دورافتاده از دنیای‌متمدن چنین بازارهائی دایر می‌شود ودر بعضی ازشهر های بزرگ مثل قاهره درروزهای معین مثل‌شنبه یا سه شنبه یا چهارشنبه بازارهائی دایر میشود ومردم از نواحی واطراف برای دادوستد بآن محل‌می آیند .

پاره‌ای از این بازارها هفته ای یکبار، بعضی ماهی یکمرتبه یا سالی یکمرتبه وگاه هم چند سال یکبار تشکیل میبابد مثلا هندوها سالی یکبار در (هروار)کنار رودگانژ بازاری تشکیل میدهندکه سیصد هزار جمعیت در آنجا گردمی آیند وهر دوازده سال یکمرتبه درآن محل مراسم حج انجام میدهند وقریب یك میلیون زوار بدان نقطه رومی آورند وبهمین جهت بازار مزبور بزرگترین بازارهای دنیا میباشد ، درروسیه وانگلستان وفرانسه وآمریکا وآلمان وعثمانی هم ازاین قبیل بازارها دایر میشود ، مثلا در شهرنوگورود روسیه سالی دومرتبه بازار مکاره تشکیل می‌یابد واز شرق‌اروپا وشهرهای دیگرروسیه قریب دوازده هزارنفر ؟ (دراصل عربی دوازده‌هزار

نوشته شده ولی ظاهراً صد وبیست‌هزاراست . مترجم) درآنجا جمع میشوند ومعادل دوازده میلیون منات درآنجا خرید وفروش میشود . همین قسم‌سایرشهرهای بزرگ دنیاکه چنین بازارهائی دایر میکنند .

درروزگار باستان اینگونه بازار ها مکرر تشکیل می‌یافت ولی هدف اساسی از تشکیل آن‌انجام مراسم دینی بود وخرید و فروش خوراکی ونوشابه وغیره جزء متفرعات آن بشمار می‌آمد . بازارهای عرب در زمان جاهلیت مانند بازار عکاظ وغیره نیزبهمان منظورها دایره می‌شده‌است .

بازارهای‌عرب

عربها در زمان جاهلیت سالی چند بار بازار هائی دایر میکردند و درفصل های معین مردم از دور و نزدیك بآن‌جا میآمدند وهمینکه ازاین بازار فارغ می‌شدند ببازار دیگری میرفتند ، باین ترتیب که از روز اول ماه ربیع‌الاول در دومة الجندل از نواحی مرتفع نجد برای خرید وفروش وداد وستد بازارهائی ترتیب میدادند و سپس‌از آنجا به هجرمی‌رفتند ویك ماه در آن بازار بودند آنگاه از هجر به عمان منتقل میشدند واز عمان بحضرموت وعدن‌کوچ میکردند وبعضی‌به صنعاء عزیمت مینمودند ودرآنجا بازار دایرمیکردند. بعد در ماه‌های حرام بازار عکاظ که از بازارهای مشهورعرب بوده‌دایرمیشد ، علاوه بر آن بازار هائی در نواحی موسوم به شحر،صحار ، مخنه ، حباشه ،مشقر و غیره دایر میکردند .

بازارعکاظ

مشهورترین بازارهای عرب درزمان جاهلیت بازارعکاظ واقع میان طایف و نخله بوده است وموقعی‌که اعراب قصد حج‌داشتندازاول‌ذی‌القعده تابیستم‌دربازارعکاظ اقامت میکردند سپس ازعکاظ بمکه رفته مراسم‌حج بجا میآوردند وبخانه‌های خودبازمیگشتند، معمولابزرگ هرقبیله‌ای ببازارقبیلهٔ‌خودمیرفت ولی‌تمام‌بزرگان عرب‌بلااستثناء ببازارعکاظ می آمدند،هرکس اسیری داشت برای فدیه دادن وآزاد کردن اسیر خود بعکاظ می‌آمد ، هرکس محاکمه داشت برای دادرسی بعکاظ میآمد ونزد داوران‌که از قبیلهٔ بنی‌تمیم بودند دادخواهی میکرد وهرکس خونخواهی میخواست وطرف خود را نمی‌شناخت برای

پیدا کردن گمشدهٔ خود بعکاظ می آمد ، هر کس شهرت طلب بود و در پی تحصیل شهرت میگشت برای نیل بمقصود بعکاظ میآمد . هر کس‌میخواست باکسی مباهات کند ومفاخر خودرا بگوید درفصل عکاظ بآن محل می‌شتافت وعربها دراین‌قسمت بقدری مقید بودند که دربزرگی وسنگینی مصیبت ها بریکدیگرمباهات میکردند ویکی از آن موارد مفاخره خنساء وهنداست ازاینقرار :

خنساء شاعرهٔ نامی‌عرب پس ازکشتن‌شدن‌کسانش‌اعلام داشت‌که مصیبت او در میان عرب سابقه ندارد و از این‌حیث برتمام مردم‌عرب مقدم است وهمینکه هندزن ابوسفیان دخترعتبه از لعلامیه خنساء خبر شد برای مبارزه باوی آماده‌گشت چون هند خودرادرمصیبت‌کسانش برترازهمه میدانست،ازآنروهمینکه موعد بازارعکاظ رسید درهودجی‌نشسته بطرف‌عکاظ شتافت وهمینکه واردبازارشد دستورداد‌پرچمی روی‌هودج بگذارندوشترش‌را نزدیك خنساء ببرند وچون دوشتر بهم رسیدند خنساء گفت خواهرجان تو کیستی ؟ هند گفت من نامم هند دختر عتبه و از حیث مصیبت بزرگترین مردم عرب هستم ولی شنیده ام که تو خود را بزرگترین مصیبت زدگان عرب میدانی آیا ممکن‌است مصیبت خود را بگوئی تا بدانم برای‌که عزادارهستی؟ خنساء گفت : من درمصیبت عمرو بن شرید و صخر ومعاویه پسران عمرومصیبت زده‌ام توچه مصیتی داری که آنرا آنقدر بزرگ میشماری ؟ هندگفت من در مصیبت پدرم عتبه بن ابی ربیعه وعمویم شیبة بن ربیعه وبرادرم ولید ماتم زده ام .

خنساءگفت: آیا همهٔ آنان نزد توبرابر بوده اند ؟ سپس این‌اشعاررا درمصیبت پدر وبرادران خود سرود :

ترجمهٔ شعر :

«همینکه همه خواب هستند چشمانم برای ابوعمروپر آب است .

« وبرای دوبرادرم می گریم ، هرگز معاویه را فراموش نمیکنم که ازاطراف بخدمت او می آمدند »

«برای صخر میگریم ، چه‌کسی مانند صخر میتوانست سرکردهٔ دلیران باشد»

«ای هند بدان مصیبت این است، هنگامی که آتش‌جنگ برافروخته میشود».

وهند درپاسخ وی این شعرها را خواند .

ترجمهٔ شعر :

«برای خداوندان نجد وحجاز گریه میکنم، برای پشت وپناه همه ازستمکاران می گریم» .

« وای برتوای خنساء بدان برای ابی عتبهٔ نیکوکار وشیبه و ولید پشت وپناه مردم می گریم» .

«آنها بزرگان آل غالب بودند وهمینکه بزرگان قوم‌را بشمرند آنان ازسران قوم می‌باشند» .

حال باید دانست که اگر عربها در بزرگی مصیبت بریکدیگر رشك میبردند وبه یکدیگر فخر وشرف میفروختند طبعاً دربارهٔ حسب و نسب و شجاعت وفضیلت بیش ازاین مبارزه مینمودند ودرنتیجه روی همین مبارزه ها میان آنان زدوخوردها وجنگهائی روی میداد که ذکرش در اینجا مورد ندارد .

آنچه ذکرش دراینجا مهم‌است آنست که عربها ازتأسیس بازارمکاره واجتماع قبیله ها استفاده میکردند و مجلس مناظره و مباحثه و سخنوری و مشاعره تشکیل میدادند . شعراء شعر میخواندند ، خطیبان خطابه سرائی میکردند ودانشمندانی‌از آنمیان‌انتخاب‌میشدند که‌بهترین‌وبرترین گفتارهارا‌تشخیص‌داده اعلام نمایند و هرگاه که نابغهٔ ذبیانی‌ببازار عکاظ میآمد سرا پرده ای از چرم قرمز برای او می‌افراشتند وشاعران اشعار خود را درمحضر او میخواندند و هرشعری‌که ازهمه بهتر بود آنرا باآب طلا نوشته در عکاظ ویا در کعبه می آویختند که معلقات سبع نیز ازآن اشعار میباشد .

اتفاقاً این‌کار عرب ها بکاریونانیان قدیم شبیه است ، چه‌که آنها نیزدرمحل موسوم به گیمنازیوم برای ورزش های بدنی و بازی های پهلوانی حاضر میشدند وفیلسوفان ودانشمندان‌از آن اجتماع استفاده‌کرده بمباحثه ومناظره مشغول میشدند وعیناً عملیات عربها دربازارعکاظ درآنجا معمول میشد بدیهی‌است‌که درنتیجهٔ چنین اجتماعاتی حقایق بسیاری کشف میشد وقریحهٔ هوشمندان مردم باذوق بکارمی‌افتاد

بعلاوه زبان آنان رشد و نمو میکرد و از پاره‌ای معایب تصفیه میشد. مثلاً قریش که ببازار عکاظ میآمدند لغات سایر قبایل‌را نیز می‌شنیدند و آنچه راکه نیکو بود برمیگزیدند و درلغت خود بکار میبردند و در نتیجه لغت قریش فصیح ترین لغت های عرب شد و ازپاره‌ای عیوب‌و کلمات رکیك‌ناپسندتصفیه شد وچیزهائی مانندکشکشه و کسکسه و عنعنه وفخفخه ووکم و وهم و عجعجه واستنطاء و شنشنه و عیوب دیگر که درسایر لهجه‌ها یافت میشد از آن لهجه خارج گشت (۱).

۹ـ نسب درجاهلیت

نسب . ملتهای قدیم اهمیت زیادی به نسب میدادند . چه بوسیلهٔ نسب‌مباهات کرده‌برمخالفان چیره‌میشدند واز آنرو در حفظ نسب میکوشیدند . یونانیان نه تنها برای خود نسب‌نامه درست‌میکردند بلکه برای خدایان خویش نسب‌نامه‌هائی داشتند وسرانجام بزرگان خود را به نژاد ونسب خدایان منتسب میساختند . بقسمی‌که دریونان قدیم نسب هریك از اشراف وبزرگان بخدائی منتهی میشد وچندین‌قرن پیش ازمیلاد مسیح شعرای‌یونان اشعاری دراین باب سروده ونسب بزرگان خودرا به خدایان رسانده‌اند ، همین قسم‌رومیان نسب بزرگان خویش را بخدایان میرساندند و پتریقهای خودرا از نژاد مافوق بشر میدانستند ، یهودیان نسب خویش را بانبیای بزرگ منتهی‌میکنند واز آنرو خودرا برتر ازسایر مردم میدانند، با این فرق‌که نسب‌یهود سرانجام به‌یك پدر (آدم) منتهی میشود وشاید این وضع نسب‌نامهٔ‌یهود از آنست‌که ملت‌های‌سامی‌به‌یگانگی (توحید) علاقمند هستند .

نسب‌عرب . نسب عرب به یکی ازشاخه‌های عبری میرسد. چه‌که طایفهٔ‌عدنان خودرا از فرزندان اسماعیل بن‌ابراهیم‌میدانند ونسب نامهٔ قحطانیان رابه یقطان‌بن عابر میرسانند . عربها ازآن‌رو به نسب‌نامه وحفظ‌آن اهمیت میدادند تا بدانوسیله

---

۱ ـ پاره‌ای ازقبایل عرب لهجه‌های مخصوصی داشتند (چنانکه امروزهم دارند) از آن جمله اینکه بعضی‌ها کاف خطاب را شین تلفظ میکردند وبجای لك‌لش میگفتند واین اصطلاح کشکشه نام داشت همینطور کسکسه و امثال آن‌که بجای سین بکار میبردند وعنعنه وغیره ولی زبان عربی قریش از این قبیل اصطلاحات منزه بوده است . مترجم

بر بیگانگان غلبه کنند ویا تیره‌ای از خودشان برتیرهٔ دیگر برتری بیابند .

عرب ها برای شناسائی‌خود انساب را به شش مرتبه (درجه) قسمت‌میکردند ازاینقرار :

۱ـ شعب که دورترین تیره را میرساند مثل عدنان وقحطان .

۲ ـ قبیله یعنی آنچه ازشعب جدا میشد مانند ربیعه و مضر

۳ ـ عمارة که ازقبیله پدید میآمد مانند قریش وکنانه .

٤ ـ بطن که ازعماره نزدیکتر بود مانند بنی‌عبد مناف ویا بنی مخزوم .

٥ ـ فخذ که ازبطن میآمد مثل بنی‌هاشم وبنی‌امیه .

٦ ـ فصیله مانند خانوادهٔ علوی ویا عباسی (اولاد علی بن ابی طالب (ع) وفرزندان عباس) .

عربها درنسب سازی بقدری مبالغه میکردند که کشورها را نیز به پدران خود نسبت میدادند وغالباً نام‌آن شهراسم جد یکی ازانبیای مذکوردر توراة درمیآمد. مثلا اگر گفته میشد چرا اندلس را اندلس میگویند جواب این بود که چون‌اندلس را اندلس بن یافث بن نوح ساخته است .

کسانی که نسب اشخاص واقوام را حفظ داشتند آنها را نسابه میگفتند . نسابه باندازه‌ای درحفظ نسب‌اشخاص ماهرودقیق بود که تا چندین پشت اشخاص را مرتب میشمرد ، مثلا اگر کسی میگفت که من ازبنی‌تمیم هستم ونسب خود رامیخواهم نسابه ازقبیلهٔ بنی‌تمیم وشاخه‌هاوشعبه ها وفروعات وتیرهای آن میگفت تا به پدرآن شخص میرسیدوشایداسم خود آن‌شخص را نیزبزبان میآورد .

نسابه درجاهلیت بسیاربود وهرتیره ودسته ای ازخود نسابه داشتند ، نامی‌ترین آنان دغفل‌سدوسی‌ازبنی شیبان و عمیرهٔ ابوضمضم و ابن لسان حمره از بنی تیم لات وزیدبن‌کیس نمری ونخاربن اوس قضاعی وصعصعةبن صوحان وعبدالله‌بن عبدالحجر-بن عبدالمدان وغیره میباشند .

درصدراسلام‌نیزنسابه بوده‌است ولی‌همینکه موالی‌ودست پروردگان‌در کارهای دولتی وارد شدند نسب سازی‌کم‌کم منسوخ شد و اشخاص را بسر پرست هایشان

نسبت میدادند .

۱۰ ـ تاریخ

حقیقت آنست که عربها تاریخی بمعنی امروز نداشتندیعنی آنچه که فعلا ازعلم تاریخ بفکرمردم میآید درمیان اعراب جاهلیت وجود نداشته است . اما پارهٔ وقایعی که برای خودشان اتفاق افتاده و یـا در ممالك مجاورروی داده بود زبان بزبان نقل میکردند ومهمترین آنان ازاینقراراست :

جنگ های قبایل عرب مشهور بروزهای عرب ، داستان سدمآرب ، استیلای ابی کرب بریمن وداستان بعضی ازجانشینهای او ، داستان سلطنت ذی‌نواس ، قصهٔ اصحاب اخدود ، فتح حبشه بدست فرمانروای یمـن ، قصهٔ اصحاب فیل وآمدن بکعبه ، جنگ ذی یزن وحمله ایرانیان به یمن ، قصهٔ عمرو بن لحی و بت‌های عرب ، حکایت جرهم ودفن زمزم ، داستان قصی بن کلاب و فرمانروائی برحاج، داستان عـامر بـن ظرب ، غلبه قصی در مورد فرمانروائـی مکه ، داستان حلف فضول . داستان حلف مطیبین ، جنگ فجار ،کندن زمزم ، ساختمان کعبه ، اخبارعاد وثمود وغیره ازاعرابی که نابود شدند ، داستان بلقیس وسلیمان ومانندآن ازتوراة وسایرمطالبی که مانند قصه زبان بزبان نقل میشد .

خلاصه

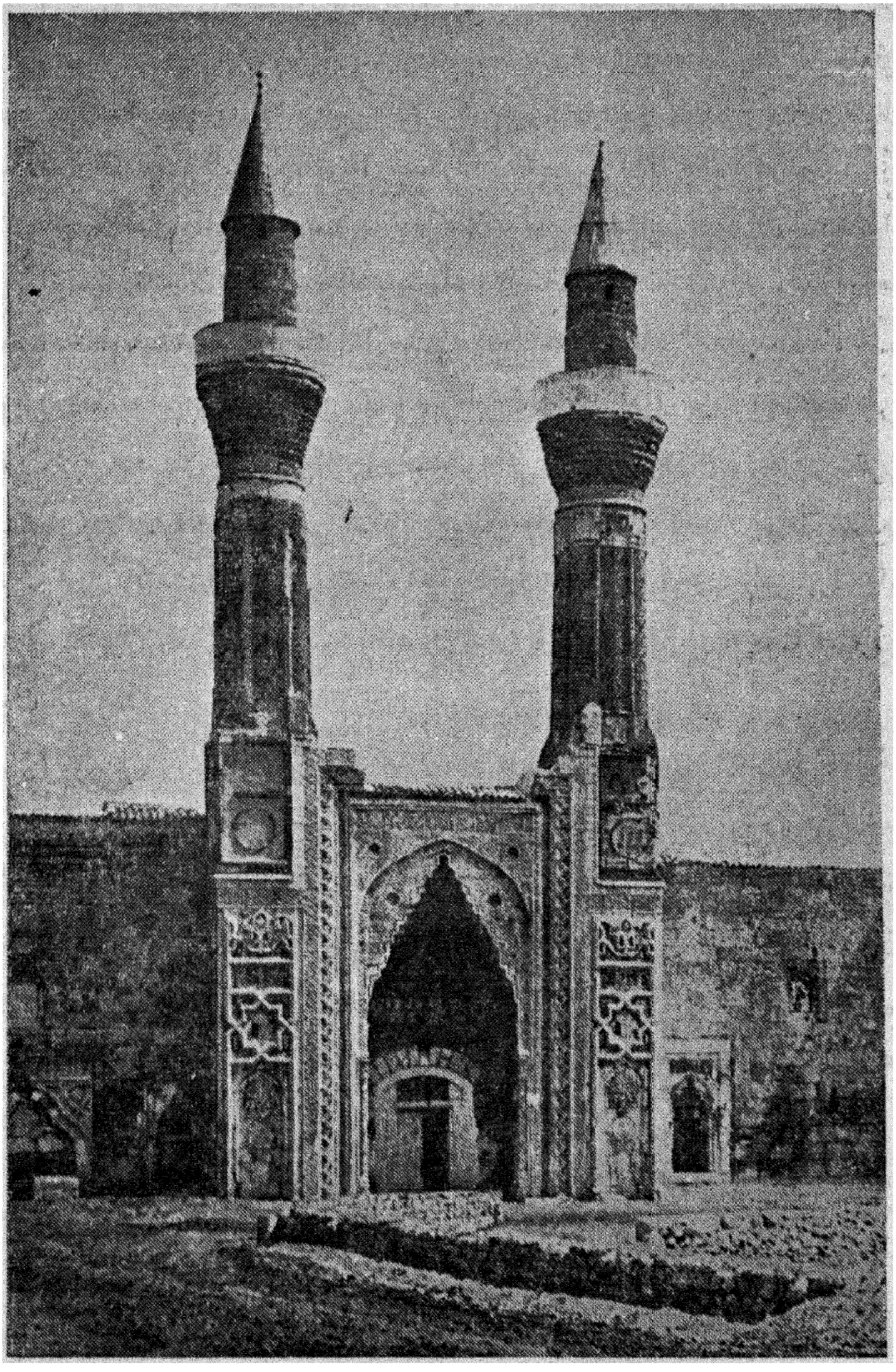
خلاصه مطلب اینکه چیزهائی موسوم به«علم» که شمارهٔ آن به بیست نمیرسیده درمیان اعراب جاهلیت مرسوم بوده وچون اسلام آمد پاره‌ای از آن مانند کهانه،قیافه،عیافه(۱) منسوخ شد و بعضی از آن مطالب مانند ستاره شناسی ، هواشناسی ، وزیدنگاه باد،پزشکی ، دام پروری بصورت تازه ومطابق مقتضیات عصر تمدن در آمد و بقیه مثل شعروخطابه و بلاغه در اسلام توسعه واهمیت یـافت و البته قـرآن مجید در انتشار بلاغت میان مسلمانان عـامل بسیار مساعدی بوده است .

علوم عرب بعداز اسلام

مقصود ازعلوم عرب بعد ازاسلام علومی است که از آغازاسلام تادورهٔ طلائی میان مسلمانان معمول بوده‌است . علوم مزبور بسیاراست ومیتوان آنرا بسه قسمت تقسیم کرد ازاینقرار :

۱ ـ عیافه بازجرالطیر عبارت ازیك نوع فال بوده که پرنده را بدست گرفته می پراندند اگر طرف راست میرفت فال خوب بود واگرطرف چپ میرفت فال بد میآمد . مترجم

۱ ـ علوم اسلامی یا آداب اسلامی که بواسطهٔ اسلام پدید آمده و آن عبارت است



ت ـ مدرسه گوك

ازعلم قرآن ، علم حدیث ، علم فقه ، علم لغت وعلم تاریخ .

۲ـ علومی که درجاهلیت بوده ودر اسلام ترقی کرده مانند شعر وخطابه که آنرا آداب ویاعلوم جاهلیت ویاعربیت میخوانیم .

۳ ـ علومی که از زبانی دیگر بعربی نقل‌شده است مانند: طب،هندسه، فلسفه، هیئت وسایر علوم طبی وریاضی که آن را علوم بیگانه یادخیل میگوئیم.

پیش ازآنکه راجع بآن علوم و روابط آن با تمدن اسلامی صحبت بداریم مقدماتی چندبیان میکنیم که ذکر آن برای‌فهم‌موضوع ضرورت دارد.

مقدمات لازم

۱- اسلام وعلوم اسلامی

اوضاع اجتماعی عرب از حیث علم وادب و اطلاعات واخلاق آنطور بود که مختصراً شرح دادیم ودر چنان محیط و وضعی قرآن نازل شد واعراب که بلاغت وفصاحت قرآن‌را دیدند مات ومبهوت شدند. چون تاآنموقع کلامی مانند قرآن ندیده ونشنیده‌بودند، قرآن نه مانند شعر باوزن وقافیهٔ شاعران بود ونه مثل کلمات کاهنان کوتاه ومسجع (باسجع) نازل‌شده بود بلکه آیاتی بانثر عالی بود که‌قافیه‌های منظم داشت ودرعین‌حال سجع ونثروقافیهٔ آن به کلمات نثر ونظم سابق‌عربها شبیه بود وازحیث بلاغت واسلوب‌تعبیر مثل ومانندی برای قرآن تصور نمیرفت و بخاطرها نمیآمد. پس طبعاً عربها مسحور ومفتون ومجذوب کلام فصیح قرآن شدند، بعلاوه اخبار واحکام وقوانینی درقرآن بود که‌ازآنجهت نیز اعراب راجلب‌میکرد وازآنرو بمحض اینکه اعراب معنی‌اسلام را درك کردند ووارد حوزهٔ اسلامی‌شدند تمام سعی‌خودرا درفهمیدن احکام قرآن وتلاوت آیات آن مصروف داشتند زیرا قرآن دین ودنیای آنان‌را تأمین میکرد و بوسیلهٔ‌قرآن سلطنت وخلافت اسلام‌مستحکم میشد، آنگاه درفهم‌پاره‌ای‌ازمطالب قرآن باشکالات برخوردند ودر تفسیر آن اختلاف پیدا کردند، لذا باخبار ماثوره‌از پیغمبر (ص) یعنی احادیث متوجه شدند تا بدانواسیله مشکلات خودرا در فهم‌قرآن آسان سازند وناچار به جمع احادیث پرداختند وچون احادیث بوسیلهٔ راویان نقل و انتقال می‌یافت و در مفهوم احادیث نیز اختلافاتی وجود داشت به تصحیح اخبار واحادیث‌پرداختند وسلسلهٔ رواة را بدقت بررسی نمودند و در نتیجه علم رجال یعنی دانستن شرح‌حال راویان حدیث وطرزروایت احادیث در میان اعراب متداول گشت.

پس از اینکه دولت اسلام نیرومند گشت وممالکی بتصرف آنان در آمد انواع واقسام مالیاتها وباج وخراجها وضع کردند ولی این مالیاتها یکسان نبود چه که پاره‌ای ممالك را باجنگ وپاره‌ای را باصلح وپاره‌ای را بطور موقت وبعضی را بامعاهده وغیره تصرف میکردند وطبعاً مالیات وباج وخراج آن فرق میکرد وبدین جهات مجبور شدند در اخبار واحادیث مربوط بفتوحات وبلاد متصرفی خود تحقیق بیشتری بکنند وخبرهای مربوط بآنرا جمع آوری نمایند ودر دورهٔ بنی‌امیه که خلفاء فاسد شدند دانشمندان برای موعظه ونصیحت اخبار و احادیث مربوط بزندگانی حضرت رسول(ص) وخلفای راشدین را برای مردم نقل میکردند وازمجموعهٔ آن تاریخ زندگانی پیغمبر وصحابه (یاران) وتابعین (پیروان) صحابه پدید آمد .

مطالعهٔ احکام قرآن واحادیث طبعاً محتاج بفهمیدن عبارات ودرك مطالب بود بخصوص که قراء بطرق مختلف قرآن را قرائت میکردند ودراثراین جریانات علم تفسیر وعلم قرائت بوجود آمد ونیز برای تعیین صحت وسقم احادیث وشرح حال راویان واسناد مربوطه باحادیث علم حدیث پیدا شد ، پس از فهم عبارات قرآن و احادیث وتشخیص اخبار درست ونادرست برای استنباط احکام ازروی اصول علمی ناچار علم دیگری پدید آمد که همان علم فقه است وبادانستن آن علم طریقهٔ استنباط احکام بدست میآمد ، پس ازآن علم کلام وعقاید ایمانی ایجاد شد .

مسلمانان غیرعرب که درصدد تلاوت قرآن واحادیث وتفسیر معانی آن برآمدند چون عرب زبان نبودند مجبور شدند لغت عرب وقواعد ومعانی الفاظ را دریابندو به همین نظر علم لغت بروز کرد وبجهات مزبور بیشترعلمای لغت غیرعرب بودند ، اشکال دیگر آنکه چون قرآن بلغت قریش نازل شده بود محققین لغت برای فهم معانی الفاظ وتلفظ صحیح لغت بمسافرت درعربستان پرداختندچه که مرجع ومستند لغات صحیح اشعار وامثال عرب است وجمع امثال واشعارجز بوسیلهٔ مسافرت در میان قبایل عرب از راه دیگرمقدور نمیشد . بآن جهت دسته دسته طی طریق کرده میان قبیله‌های عرب آمد وشد کردند . دراینجانیزاشکال تازه‌ای پیش آمد و آن اینکه لازمهٔ فهم معانی کامل اشعار وامثال عرب احاطه واطلاع ازانساب واخبار وآداب آنان بود وناچار محققین

به تحقیق مراتب اخیر پرداختند و نتیجهٔ تحقیقات مزبور همان است که بادبیات و یا علم ادب موسوم میباشد و نیز برای فهم اشعار ودرجهٔ بلاغت آن اشعار وراویان اشعار مجبور شدند ازمحل و مسکن شاعران وقبایل آنان خبر بگیرند وخود شاعرانرا نیز ازحیث فصاحت و بلاغت طبقه بندی کنند.

مسافرینی که برای تحقیق وضبط لغات واشعار میان قبایل میرفتند علاوه بر منظور اصلی خود معلوماتی از سایر «علوم» قبایل عرب بدست میآوردند یعنی از موضوع هواشناسی ـ دامپروری ـ ستاره‌شناسی و نسب آنان مطلع میشدند و همینکه ازسفر برمیگشتند علاوه برعلم لغت وشعر مطالبی در هواشناسی ـ ستاره شناسی وامثال آن تألیف وجمع آوری میکردند وچون پاره‌ای الفاظ واشعار نادر بوده مجموعه‌ای در نوادر اشعار والفاظ تهیه نمودند.

خلاصهٔ کلام اینکه درصدر اسلام مسلمانان بعلومی دست زدندکه مرجع آن قرآن بود، چون علاوه برعلوم دینی علوم ادبی ولغوی اسلام برمحور قرآن دورمیزد و باین جهت است که ما علوم مزبوررا علوم اسلامی نامیدیم.

۲ ـ عرب ـ قرآن ـ اسلام

اسلام در ابتداء یك نهضت عربی بود ومسلمان وعرب دولفظ مترادف بودند وهرکس عرب میگفت قصدش مسلمان بود و اگر مسلمان میگفت منظورش عرب بود و بهمین جهت عمر نامسلمانان را ازجزیرة العرب اخراج کرد وتمام سکنهٔ شبه جزیره عربستان از مسلمانان تشکیل یافت.

اساس وقوام اسلام قرآن بود وتقویت ازقرآن طبعاً تأیید وتقویت عرب بشمار میرفت وهمینکه صحابهٔ پیغمبر موفق به تسخیر وفتح ممالك شدند و برایران و روم غلبه کردند این اعتقاددر آنان پدید آمدکه سیادت مخصوص عرب است وغیرازقرآن نبایدکتابی خوانده شود. در زمان بنی امیه این نظریه خیلی شایع گشت و بقدری در این عقیده تندرفتند که نسبت وبسایرملتها همه نوع ظلم وتعدی را جایز میدانستند.

در صدر اسلام نظرعمومی بر این بودکه «اسلام گذشته را نابود میسازد» و در نتیجه مسلمانان معتقد بودند که نبایدکتابی جزقرآن بخوانند زیرا قرآن ناسخ همهٔ

کتابهاست، شرع اسلام نیز برای اتحاد کلمه ، مسلمانان را ازمطالعهٔ کتب آسمانی غیر قرآن نهی میکرد تابدانوسیله تمسك اسلامیان منحصراً بقرآن باشد وازجمله احادیثی که در این باب وارد شده یکی هم این است :

«گفتهٔ اهل کتاب را نه تصدیق ونه تکذیب کنیدو بآنان بگوئید ما بآنچه بر شما وبرخودمان نازل شده ایمان داریم وخدای ما وشمایکی است» .

دیگر آنکه حضرت رسول چون ورقی از توراة در دست عمر دیدند بقدری خشمگین شدند که آثار خشم ازچهرهٔ ایشان آشکارشد آنگاه فرمودند :

آیابرای شماقرآن پاك وپاکیزه و روشن را نیاورده‌ام ؟ بخداسوگندا گرموسی زنده بود جزپیروی از من راهی نمی‌پیمود .

ودیگر ازاحادیثی که آن ایام شایع شده بود حدیث زیر است :

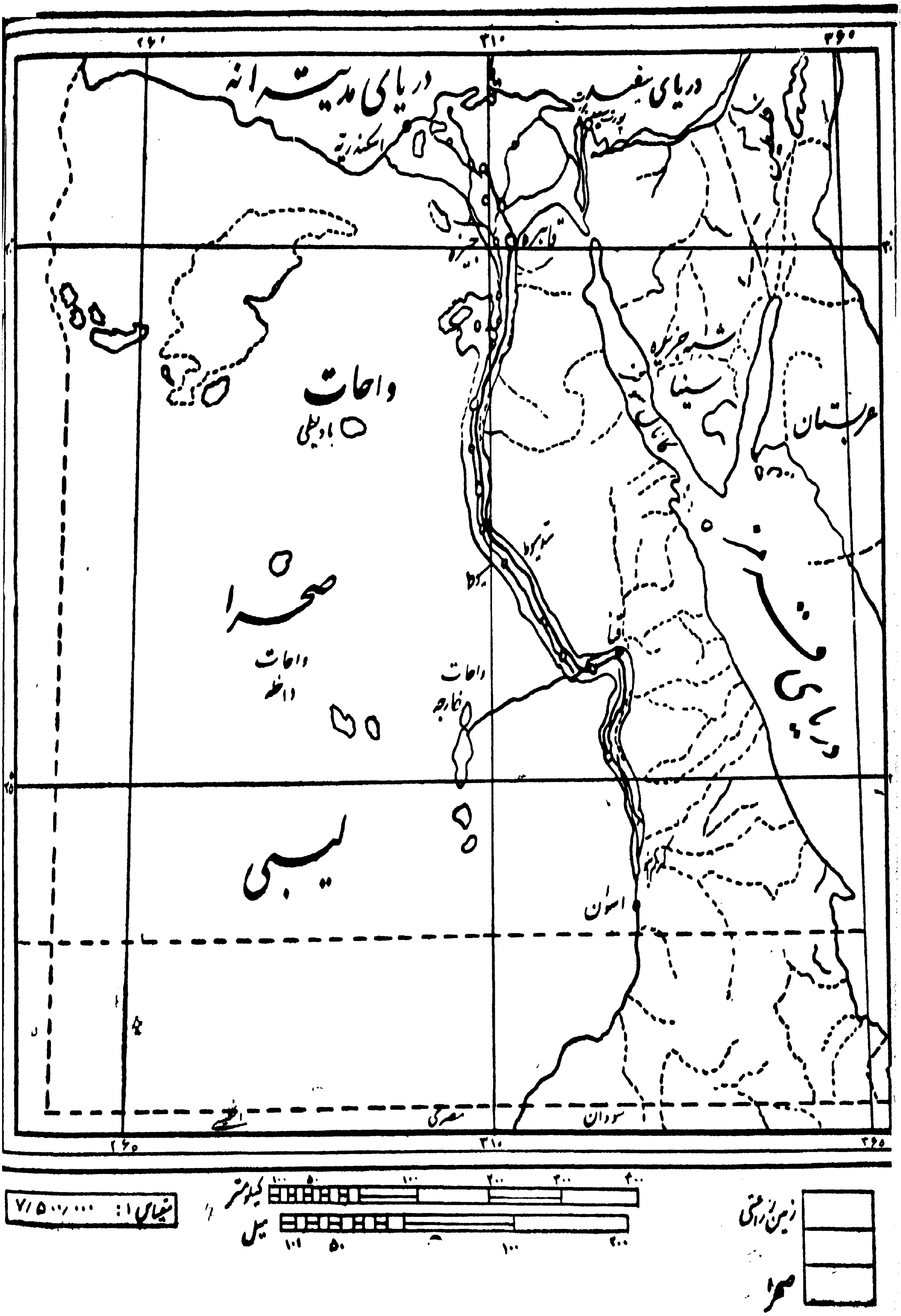
درکتاب خدا خبر گذشتگان و آیندگان موجود است ومیان شماحکم‌میکند.

درنتیجه تصمیم قطعی مسلمانان برآن شدکه ازهر کتاب‌دیگرچشم پوشانیده آنرا محوسازند وفقط متمسك‌بقرآن‌شوند و آنچه از کتابهای روم وایران باقی‌مانده ازبین ببرند ، همانطورکه بعدها در صدد خراب‌کردن ایوان کسری وهرم‌های مصر وسایر آثاردیگران برآمدند، دراینصورت عجب نیست اگرعربها کتابخانهٔ اسکندریه یاسایر گنجینه‌های علوم قدیمه راسوزانیده باشند .

۴- سوزانیدن کتابخانه اسکندریه و غیره

خاندان بطلیموس در قرن سوم پیش ازاسلام در اسکندریه کتابخـانه‌ای تأسیس کردند وبسیاری از کتب علمی دنیای متمدن آن‌روزرا درآنجا جمع‌کردند (تفصیل آن‌را خواهیم نگاشت) اززمان رومیان تا فتح اسلامی حوادث بسیاری برای این کتابخانه روی‌داد ودرنتیجهٔ آتش‌سوزی وغارت کتابهای آن ازبین رفت . تاریخ نویسان عرب وغیرعرب درچگونگی‌نابودی این کتابخانه اختلاف‌دارند، بعضی‌میگویند که عمروعاص بامرعمر آن‌راسوزانیدوازاقوال واسنادعرب‌باین گفته استدلال‌میکنند ومشهورترین‌مدرك آنان دراین‌باره‌نوشته‌های ابوالفرج‌مالطی- عبداللطیف‌بغدادی-مقریزی وحاجی‌خلیفه‌است.

نقشهٔ کشور مصر



عدهٔ دیگر از تاریخ نویسان مقام عرب را بالاتر از آن میدانند که کتابخانه‌را بسوزانند واز آنرو گفتهٔ اشخاص مذکور را نادرست و ناروامیشمارند، مانیز چندین سال پیش که کتاب تاریخ نوین مصر (تاریخ مصر الحدیث) را نوشتیم بامورخین اخیر هم عقیده بودیم ولی در نتیجهٔ مطالعات بیشتر در تاریخ اسلام و تمدن اسلام نظر دستهٔ اول را مرجح دانستیم و دلایل ما برای عقیدهٔ اخیر بقراری است که ذیلا برای کشف حقیقت مینگاریم :

۱ ـ چنانکه ملاحظه شد مسلمانان صدر اسلام باستناد احادیث نبوی و تصریح صحابه اشتیاق وافر داشتند که غیر از قرآن سایر کتابها را محو کنند .

۲ ـ ابوالفرج مالطی درکتاب مختصر تاریخ الدول راجع به فتح مصر بدست عمروعاص چنین مینویسد :

«یحیی گراماتیکی تا زمان فتح اسکندریه بدست عمروعاص زنده‌بود. در آن هنگام یحیی نزد عمرو آمد عمرو مقام علمی یحیی را میدانست از آنرو ویرا گرامی داشت . عمر ومطالب فلسفی شیرینی که تا آن روز بگوش عرب نخورده‌بود ازیحیی شنیدوچون مردخردمند خوش‌فکری‌بودو برای آن‌قسم‌مطالب گوش‌شنوا داشت دست ازیحیی نکشید و اورا نزدخود نگاه‌داشت‌تاآنکه روزی یحیی بعمرو گفت‌تمام گوشه و کنار اسکندریه در دست شماست‌وهمه جا را مهر وموم کرده‌ای البته آنچه برای‌شما سودمند است در دست شما باشد ولی‌چیزی که‌بدرد شمانمیخورد بماوا گذار کنید، عمروپرسیدبچه‌احتیاج دارید؟ یحیی گفت گنجینه‌های‌حکمت که‌درخزانهٔ‌شاهانه است ، عمرو گفت در این مورد بی اجازهٔ خلیفه (عمر) کاری نمیتوانم ، سپس نامه‌ای بعمر نوشته گفتهٔ یحیی را باو مرقوم داشت ، عمر در پاسخ این نامه را بعمرو نوشت :

«راجع بکتابها اگر مندرجات آن با کتاب خدا موافق است که بآن احتیاج نداریم واگر مخالف کتاب‌خداست بازهم بودنش سودی ندارد ودرهر دوصورت‌بنابود کردن آن اقدام کن » .

پس از رسیدن این نامه‌عمروعاص کتابها را میان حمامی‌های اسکندریه‌پخش

کرد تابجای سوخت درتون بسوزانندودرنتیجه ششماه تمام حمامهای اسکندریه باآن کتابها گرم شد. این داستان را بشنو وتعجب کن(۱)

پس در متن عبارت هیچگونه اشتباه وپیچیدگی یافت نمیشود ولی آنان که مقام عرب را بالاتر از این میدانند این روایت را ناشی از تعصب دینی دانسته نا درست میشمارند وعده‌ای ازتاریخ نویسان فرنگ هم باآنان موافق هستند ورساله‌ها و کتابهائی بررد آن روایت نوشته اندکه خلاصهٔ گفتار آنان چنین است:

«ابوالفرج نخستین کسی است که ازروی تعصب مسیحیت وبمنظور حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن بعمرو عاص داده است. ابوالفرج در قرن هفتم هجری میزیسته پدرش یهودی بوده خودش مسیحی شده ودرمیان مسیحیان پیشرفت کرده از مقام شاگرد کشیشی بمقام کشیشی رسیده وتاریخی بسریانی نوشته که اقتباس از کتابهای یونانی، فارسی، عربی و سریانی است واز آن کتاب سریانی خلاصه ای بعربی تألیف کرده که همان مختصرالدول باشد، کتاب مختصر الدول نخستین کتابی است که آن داستان را نوشته وفرنگیان برای همان منظور از آن کتاب نقل کرده‌اند واما آنچه که عبداللطیف بغدادی ومقریزی وحاجی خلیفه (از تاریخ نویسان مسلمان) درآنخصوص نوشته اند مدرك مستقلی محسوب نمیشود. زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است وحاجی خلیفه از شهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها در صدر اسلام جز بلغت و شریعت خود بچیز دیگری اهمیت نمیدادند تا آنجا که میگویندعربها هرجا راکه میگشودندکتابهای آنرا میسوزاندند. وعبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق در ضمن گفتگو از عمود سوار حریق کتابخانهٔ اسکندریه را ذکر کرده است، بنظر اهل تحقیق کتابخانهٔ اسکندریه پیش از اسلام در زمان رومیان سوزانده شده واگر عرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام درکتابهای مربوط بفتوحات وجنگها آنرا مینوشتند».

این بود خلاصهٔ گفتار مخالفین اینك ما میگوئیم که پاره‌ای از این کتابهاالبته

---

۱ — نقل از کتاب مختصرالدول صفحهٔ ۱۸۰ چاپ بوکوك (اوکسونی) ۱۶۶۳ میلادی. اما در نسخهٔ چاپ آباء یسوعیان (بیروت) تمام این جمله بجهتی که برما معلوم نیست حذف شده است. مؤلف

پیش از اسلام سوزانده شد ولی مانعی هم نداشته که بقیهٔ آن در زمان مسلمانان سوخته باشد و بر خلاف آنچه که پاره‌ای توهم کرده اندتنها ابوالفرج این داستان را نیاورده بلکه سایرین هم نوشته اند . مثلاعبداللطیف بغدادی تمام مصر راگردش کرده و آنچه در مصر دیده نوشته و موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را بیست وچندسال پیش از ولادت ابوالفرج نوشته است ، چه ابوالفرج در سال ۱۲۲۶ میلادی (۶۲۲ هجری) متولد شده وعبداللطیف در اواخر قرن ششم هجری بمصر آمده واینك متن عبارت عبداللطیف در آن خصوص :«ستونهائی در اطراف عمودسواریه دیدیم که بعضی درست وبعضی شکسته بوده وظاهراً روی این ستونهاسقف بوده وستونهاسقف را نگاه میداشتند چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشود وتصور میکنم این همان رواقی است که ارسطوطالیس وپیروان او پس از مرگ او در آنجا درس میگفتند واین همان دارالعلمی بوده که اسکندر موقع بنای اسکندریه ساخته است وکتابخانه‌ای که عمرو عاص بفرمان عمر رضی‌الله عنه آنرا سوزانید در همین محل بوده است ».

آری گفتهٔ بغدادی کوتاه است ودرضمن صحبت از عمود سواریه گفته شده اما چنان محکم گفته شده که از اطمینان گوینده بدرستی گفتار او گواه میباشد و مثل آنست که از یك منبع قابل اطمینان و موثقی این خبر را نقل کرده و شاید منبع او وابوالفرج یکی بوده است .

اما ابوالفرج کتاب مختصر الدول (عربی) را در روزهای آخر زندگانی خود نوشته است ، چه که وی در سال ۶۸۴ هجری مرده است وکتاب مختصر الدول خلاصهٔ کتاب سریانی او نیست زیرا باستثنای مطالب مربوط بفتوحات مطالب بسیاری از اسلام ومغول وتاریخ علوم روم وعرب وآداب ورسوم آنان در این نسخهٔ عربی هست که در نسخه سریانی دیده نمیشود واز آنرو نسخهٔ عربی خیلی زیاد تر از نسخهٔ سریانی مطلب دارد . درقسمت سریانی فقط فتوحات را نوشته است وشاید موضوع سوزانیدن کتابخانهٔ اسکندریه را از آنرو در قسمت عربی آورده که مربوط بعلوم وآداب ورسوم عرب است وبا سایر مطالب ارتباط دارد ودر هرحال نباید مانند بعضی ها توهم کرد که موضوع

سوزانیدن کتابخانه رابعد ازابوالفرج در آن وارد کرده‌اند یااینکه خود بی‌مدرك آنرا ذکر نموده است .

گذشته از آن درنتیجهٔ بررسی های عمیقی که ماخود انجام داده ایم معلوم شد که ابوالفرج موضوع سوزاندن کتابخانهٔ اسکندریه راازیك تاریخ نویس مسلمان یعنی جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی وزیر حلب معروف بقاضی اکرم نقل کرده است ، مورخ مزبور تقریباً چهل سال پیش ازابوالفرج مرده‌است زیرا جمال‌الدین بتاریخ ٥٦٥ه درقفط ازنواحی صعید مصر بدنیا آمده ودرسال ٦٤٦هجری درحلب مرده‌است . همین جمال‌الدین کتابی دارد که بنام تراجم الحکماء موسوم است وما یك نسخهٔ خطی آنرا که درسال ١١٩٧هجری نوشته شده درکتابخانهٔ سلطانی دیدیم .

جمال الدین ضمن شرح حال یحیی نحوی مطالبی نوشته که مانند نوشته های ابوالفرج است وقدری هم از آن مفصل‌تراست، چون شرح مبسوطی ازتاریخ کتابخانهٔ اسکندریه از آغاز تأسیس آن درکتاب مزبور دیده میشود واینك عین (ترجمه) گفتهٔ جمال الدین :

«یحیی نحوی تاموقع فتح مصر واسکندریه بدست عمروعاص زنده بود وروزی نزد عمرو آمد وچون عمرو مقام علمی یحیی را میدانست وازماجرای او با نصاری واعتقادات وی آگاهی داشت اورا احترام گذارد ومنزلتی برای وی تعیین کرد وسخنان او را درباطل بودن تثلیث (اعتقاد باینکه خدا ومسیح وروح القدس یکی است) شنید همین قسم عقیده اورا دربارهٔ دهر داشت. ازگفته های یحیی تعجب کرده مجذوب او گشت ومطالبی از فلسفه ودلایل وبرهان عقلی از یحیی استماع کرد که تا آنموقع بگوش عرب نخورده بود وچون مرد خوش عقیده روشن فکر خردمندی بود ملازم یحیی شد واورا نزد خود نگاه داشت تاآنکه روزی یحیی بعمرو گفت: توبرهمه‌چیز اسکندریه دست یافتی وتمام موجودی آنرا ازهرنوع مهر و موم کردی ،البته آنچه که بدردت میخورد از آن تو باشد ولی چیزیکه برای شما سود ندارد بما واگذار کنید که ما مستحق‌تریم .

عمرو گفت چه چیز لازم داری؟ یحیی پاسخ داد کتابهای حکمت در گنجینه های

شاهانه که آنرا حبس کرده‌اید و ما بآن نیازمندیم وسودی از آن برای شما نیست؟ عمرو پرسید که قصهٔ آن کتابها چی است؟ یحیی گفت :

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه بسلطنت رسید دانشمندان را بخود نزدیك ساخت و آنانرا بجمع آوری کتابهای علمی فرمان داد و گنجینه هائی



ظرف لعابی از آثار قرن هفتم هجری

برای کتابها مرتب ساخته شخصی را بنام ابن مرة (زمیره) متصدی کتابخانه کرد واورا دستور فرمود که در جمع آوری کتاب و بدست آوردن آن بهر قیمتی که باشد کوشش کند و بازرگانانرا بخرید کتاب وادارد . زمیره آن خدمت را انجام داد و در نتیجهٔ اقدامات وی پنجاه هزار وصدوبیست کتاب جمع شد وهمینکه شمارهٔ آنرا بپادشاه

خبر دادند از زميره پرسيد آيا بازهم دردنيا كتابى هست كه ما بدست نياورده‌ايم؟ زميره پاسخ داد كه البته درسند وهند وفارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل وروم كتاب فراوان است. شاه ازاين مطلب تعجب كرده گفت بازهم كوشش كن تاكتابهاى بيشترى بدست آوريم، زميره بكوشش خودادامه‌دادوتا آن پادشاه زنده بودكتاب ميخريد، پس ازمرگ آن پادشاه جانشين هاى اواز آن كتابها نگاهدارى ميكردند و تااين موقع درجمع آورى وحفظ آن كوشش دارند.

عمرواز گفته هاى يحيى متعجب شده موضوع را مهم دانست و به يحيى گفت بايد ازخليفه (عمر) اجازه بگيرم، سپس نامه بعمر نوشته جريان راگزارش داد عمر درپاسخ عمرو چنين نگاشت:

«راجع بكتابها نوشته بودى اگر مطلب آن كتابها موافق مطالب كتاب خداست كه بآن محتاج نيستيم.»

«واگر مخالف آن است كه بازهم بآن محتاج نيستيم، پس درهرصورت كتابها را نابودكن».

عمروعاص پس از دريافت آن نامه دستور داد تمام كتابها را براى سوزانيدن درتون حمام ميان حماميان قسمت كنند و تناسب حمام هاى آنروز وميزان سوخت چنان بودكه ششماه حمامهاى اسكندريه با آن كتابها گرم شدند. پس اين داستانرا گوش بدارو تعجب كن». پايان كلام ابن‌قفطى.

پس اگر نوشتهٔ ابوالفرج‌را بانوشتهٔ ابن‌قفطى تطبيق كنيم معلوم ميشودكه ابوالفرج گفتهٔ ابن‌قفطى‌را بطوراختصار نقل كرده‌است وهرگاه كتاب ابن‌قفطى وكتاب ابوالفرج هردوخوانده شود معلوم‌خواهد شدكه ابوالفرج بسيارى ازمطالب كتاب عربى خودرا ازكتاب ابن‌قفطى گرفته از آن جمله داستان ثيادوك پزشك حجاج كه عيناً از كتاب ابن قفطى نقل شده است.

حال بايدبدانيم كه ابن‌قفطى ازكجا آنمطالب را نقل كرده است، ظن غالب برآنست كه منبع ابن‌قفطى بامنبع عبداللطيف بغدادى يكى بوده‌است. چه كه هردو هم عصر بودند وعبداللطيف كمى پيش ازابن قفطى ميزيسته چون وى در ٥٥٧ بدنيا

آمده ودر ٦٢٩ درگذشته است . بدبختانه منبع هردوتألیف مانند بسیاری ازتألیفات عرب از دست رفته است ولی اگر درمندرجات فهرست ابن‌ندیم راجع باخبارفلاسفه طبیعی وتأسیس کتابخانهٔ اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی ازمنابعی که این روایت از آنجا نقل شده کتاب تاریخی است که مردی بنام اسحق راهب دربارهٔ اخبار وعادات ورسوم یونان وروم تألیف نموده است واز جمله مطالبی که ازاسحق راهب نقل شده یکی هم خبر تأسیس کتابخانهٔ اسکندریه بدست زمیره است که چنین مینویسد :

«بطولوماوس‌فیلادلفوس‌ازپادشاهان‌اسکندریه‌همینکه‌بسلطنت‌رسیددرجستجوی کتاب های علمی بر آمد و این کار را بمردی موسوم بزمیره وا گذارد و بطوریکه میگویند زمیره پنجاه وچهار هزار وصد وبیست کتاب جمع کرده و بپادشاه گفت که در سند و هند و فارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل و روم کتاب‌های بسیاری است» .

بطوریکه ملاحظه میشوداین‌مطلب عین همان مطلبی‌است‌که ابن قفطی ذکر نموده و معلوم میشود ابن‌قفطی‌خبرتأسیس کتابخانه‌را ازاسحق راهب گرفته وموضوع آتش زدن کتابهارا ازجای دیگر نقل کرده است پس اگر ابن‌ندیم نام اسحق راهب وکتاب اورا نمی برد اصلاازوجود اسحق راهب بی خبر میماندیم وتصور نمیکردیم چیزی دراین خصوص گفته باشد ، همانطور که سابقاً تصور میکردیم مسلمانان راجع بسوزاندن‌کتابها چیزی نگفته‌اند ، درصورتیکه گفته بودند . نتیجه آنکه ابوالفرج از روی تعصب دینی‌داستان سوزانیدن‌کتابخانهٔ اسکندریه را نساخته‌است وکسی هم بعد از اواین‌مطلب را جانزده است بلکه ابوالفرج‌ازابن‌قفطی روایت کرده وچنانکه میدانیم وی ازقضاة نامی‌اسلام بوده وبرعلوم فقه وحدیث وقرآن ولغت ونحو واصول ومنطق وهیئت وهندسه وتاریخ احاطه داشته وبرجرح وتعدیل آن قادر بوده است ، بعلاوه صدراعظم باعظمتی بوده وعلاقهٔ زیادی بکتاب داشته بقسمیکه کتاب را ازهر چیز بیشترمیخواسته است ودر آن زمان‌کتابخانهٔ وی پنجاه هزار دینارمیارزیده‌است

وچون فرزندی نداشته کتابخانهٔ خود را بموجب وصیت بناصرالدوله فرمانروای حلب بخشیده است. ابن قفطی در تاریخ و نحو و لغت تألیفاتی داشته است، از آن جمله کتاب اخبار مصر از ابتداء تا زمان صلاح‌الدین در شش مجلد وکتاب تراجم‌الحکماء که ما آن را ذکر نمودیم ونکتهٔ مهم اینکه ابن قفطی و عبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را از منبعی نقل کرده‌اند که فعلا در دسترس نیست واز میان رفته است.

و اما اینکه مؤلفین کتب مربوط بفتوحات اسلامی متعرض این موضوع نشده‌اند البته علتی داشته است ولی احتمال کلی میرود که درکتب مزبور این خبر بوده است وهمینکه تمدن اسلام ترقی و پیشرفت کرد و مسلمانان ارزش علم وکتاب رادانستند وقوع این حادثه را در زمان خلفای راشدین بعید دانستند واز آنرو خبر مذکور را ازکتاب فتوحات انداختند وشاید هم غیر از این علت دیگری داشته است و در هر صورت بنظر ما گفتهٔ ابوالفرج راست است.

۳- درکتب تاریخی مسلمانان خبر سوزانیدن کتابخانه‌های ایران وغیره موارد بسیاری دارد و مؤلف کشف‌الظنون در ضمن صحبت از علوم پیشینیان آن اخبار را چنین تلخیص میکند:

« همینکه مسلمانان ممالك ایران را گشودند و بر کتب ایرانیان دست یافتند سعد وقاص نامه بعمر نگاشته اجازه خواست آن کتابها را بمسلمانان انتقال دهد عمر رضی‌الله عنه در پاسخ سعد اینطور نوشت:

«همهٔ آنها را در آب بریزید چه اگر در آن رستگاری هست خدا ما را به»
بهتر از آن راهنمائی فرموده واگر گمراهی در آن بوده خدا ما را از آن گمراهی»
«رهائی داده است».

سعد آن کتابها رادر آب انداخت ویاسوزانید و باین طریق علوم ایرانیان از بین رفت.
جای دیگر درضمن گفتگو ازمسلمانان وعلوم اسلامی چنین میگوید:
«مسلمانان هرجائی راکه گشودند کتابهای آنجا را سوزاندند».

ابن خلدون نیز باین موضوع اشاره کرده میگوید :
« پس علوم ایرانیان که عمر در موقع فتح ایران به محو آن دستور داده بود چه شد ؟ »

٤ ـ در آن دوره سوزانیدن کتاب از نظر دشمنی باصاحبان کتاب یا بواسطهٔ تنفر ازمطالب کتاب معمول بوده است و هر ملت و گروهی کتب مخالفان خودرا میسوزانید ، چنانکه در سال ٢١٣ هجری بعبدالله بن طاهر خبر دادند مقداری از کتب ایرانیان بدست آمده است . عبدالله گفت تمام آنرا در آب بریزید و شرحی باطراف نگاشت که هر کجا کتاب «مجوس» می بینند آنرا نابود سازند و همینکه هولاکوی مغول در سال ٦٥٦ هجری بغداد را فتح کرد دستور داد تمام کتابهائیکه در کتابخانه های بغداد موجود بود در رودخانهٔ دجله بریزند والبته تصور نمیرود که این عمل هولاکو تلافی از عملیات مسلمانان صدر اسلام در قسمت نابود ساختن کتب وعلوم ایرانیان انجام یافته بود. عده‌ای از مورخین معتقدند که هولاکو دستور داد از کتابهای بغداد آخور و اسطبل چارپایان بسازند و کتابها را بجای خشت بکار برند اما ارجح آنست که هولاکو برای کینه جوئی از سنیان کتابهای بغداد را در دجله ریخت .

موقعیکه فرنگیان در زمان جنگ صلیبی ـ طرابلس شام راگشودند بفرمان کنت برترام سان ژیل کتابخانهٔ شهر را آتش زدند باینقسم که کنت وارد اتاقی شد ودر آن نسخه‌های زیادی از قرآن دید وتاچشمش بقرآنها افتاد فرمان داد تمام کتابخانه را آتش بزنند و آنطور که نقل میکنند سه میلیون کتاب در آن کتابخانه بوده‌است. اسپانیولی‌ها که در اواخر قرن پانزدهم مسلمانان‌را از اسپانی بیرون کردند کتابخانه‌ های آنرا آتش زدند .

٥ـ دینداران آن ایام تصور میکردند خراب نمودن معبد ادیان قدیمه وسوزانیدن کتابهای آن یك نوع کمکی به پیشرفت دین جدید میباشد ، مثلا امپراتوران روم پس از مسیحی شدن دستور دادند بتخانه‌های مصر را ویران سازند و کتابهای آنرا بسوزانند. خلفای اسلام نیز کتب فلسفه ومعتزله را میسوزاندند تا بعقیدهٔ خود از پیشرفت آن افکار ممانعت کنند ، اتفاقاً فرقهٔ معتزله تا پای جان با این سخت گیری مقاومت

مینمودند و پنهانی جلسه تشکیل میدادند و به ترویج افکار خویش میپرداختند و خلفاء با مراقبت کامل آنانرا تعقیب میکردند و کتابهایشان را میسوزاندند و مشهورترین وقایع مربوط باین قضایا داستان سلطان محمود غزنوی است که پس از تسخیر شهرری در سال ٤٢٠ هجری طایفهٔ باطنیه را کشت و معتزله را تبعید کرد و کتابهای فلاسفه ومعتزله وعلمای هیئت را سوزانید.

٦ـ درتواریخ اسلام مذکور است که بسیاری از بزرگان (مسلمانان) کتابهای خودرا سوزانیدند از آن جمله احمدبن ابوالحواری پس از تعلیم و تعلم طولانی بخاطرش رسید که حق و حقیقت بوی ظاهر گشته است لذا کتابهای خود را کنار دجله برده ساعتی گریه کرد و گفت:

«این کتابها بهترین دلیل (راهنما) برای پی بردن بحق و حقیقت بودند ولی»
«اکنون که بمقصود رسیدم باید بمدلول (مقصود) بپردازم و از دلیل چشم بپوشم.»

وپس ازادای این کلمات کتابهای خود را در آب شست.

همینقسم ابا عمرو بن علاء یك خانه پر از کتاب داشت و همینکه گوشه گیری اختیار کرد همهٔ آن کتابها را سوزانید.

بنابر آنچه گذشت محقق گردید عربها درصدراسلام برای تأیید مسلمانی آنچه کتاب غیر اسلامی (قدیمی) یافتند آتش زدند وهمینکه متمدن وهوا خواه علم گشتند چندین برابر آنچه سوزاندند بدنیای متمدن کتاب دادند.

۴ ـ رومیان ا لام علم

دیگر ازحمله هائی که بعرب میشود این است که:

«عربها حتی در روزگار ترقی و تمدن خودشان بامور علمی اشتغال نداشتند بلکه ایرانیان و سایر مللی که تحت حکومت اعراب بودند درتوسعهٔ علوم ومعارف کوشیدند. برعکس یونانیان ورومیان وسایر ملل قدیم که خود آنان مستقلا ناشر علوم و آداب شدند و سایرین از آنان اقتباس کردند ولی علومی که درمیان عرب شایع شد ازخودشان نبود بلکه ازدیگران گرفتند».

این بود خلاصهٔ ایراد وا عتراض وحملهای که مخالفین بعربها وارد میآوردند

ولی‌اشتباه دراین‌است که معترضین مزبوردولت عرب را بادولت روم مقایسه مینمایند وحق آنست که دولت روم‌بادولت اسلام‌مقایسه شودزیرا عربها دولتی بنام دولت‌اسلام تأسیس کردند وملل‌مختلفی درپرتو آن دولت (اسلام) جمع شدندکه مجموع آنرا دولت اسلام نامیدند، همین قسم رومی ها درشهرروم دولتی تشکیل دادند وملتهای مختلفی بآنان ملحق گشت که عموم آنان را دولت روم میگفتند.

حال همانطورکه مسلمانان (ازعرب وغیرعرب) علوم و آدابی از دیگران نقل کردند، رومیان (اعم‌ازرومی‌وغیر رومی) نیز علوم و آدابی از سایرین اقتباس کردند ولی آنچه مسلمانان اقتباس نمودند بمراتب بیش از آنست‌که رومیان (اعم ازرومی وغیر رومی) برای خود نقل وتألیف‌کرده اند. با توجه باین نکته‌که ملل زیردست رومی‌اگرچه رومی‌نبودندباسم‌رومی خوانده میشدند، اماعربها دولتی‌بنام‌عرب‌تأسیس نکردند بلکه ملل تابعه آنان مسلمان خوانده میشدند وهیچگاه آن ملتهارا عرب نمیگفتند. زیرا ملل‌مزبوردارای‌تمدن وشخصیت برجسته‌ای‌بودندکه درعرب‌مستهلك نمیشد و ممکن نبود آنها را یکباره عرب بدانند. مضافاً بر اینکه عربها خودشان را از ملتهای زیر دست برتر وبالا تر میدانستند و دیگر آنکه مذاهب مختلفه‌مانع از این میشدکه دولتی بنام دولت عرب تشکیل شود.

اینك قدری هم ازیونان صحبت بداریم، شکی‌نیست که آنان (یونانیان)واضع پاره‌ای علوم ومسائل فلسفی‌بودند چون طبعاً توانائی آنرا داشتند وبااین همه‌اساس علم‌وفلسفهٔ خودراتاحدی ازمصریان وکلدانیان اقتباس‌کردند ودرهرحال آنهاراواضع علم‌وفلسفه میدانیم‌والبته‌دراین قسمت ازرومیان واعراب برترند ولی‌درقسمت‌تأسیس حکومت در تدوین قوانین یونانی ها ازاعراب ورومیان ضعیف ترمیباشند، چه‌که دولت‌یونان چندان‌دوام نیافت وبیشتر ایام‌خودرا بحال ملوك‌الطوایفی یعنی(حکومت های کوچك) درجنگ‌ها وکشمکش‌های داخلی ونزاع بایکدیگر برگزار کرد.

رومی ها علم وفلسفه را ازیونانی‌ها اقتباس‌کردند وچیزکمی بر آن افزودند ولی آنان دولت مقتدری‌تأسیس کرده قوانین ومقرراتی وضع نمودند، درصورتیکه یونانیان نتوانستند بچنان اقداماتی مبادرت ورزند، عربها هر دو صفت راداراشدند

یعنی هم مثل یونانیان دارای فکر وخیال وتصور بودند وهم مانند رومیان فتوحات زیادی نموده ودولت بزرگی تشکیل دادند وقوانین و مقرراتی (فقه) برای ادارهٔ امور اجتماعی وضع کردند ونه تنهاعلوم وفلسفه رااز یونان گرفتند بلکه از معقولات خود واز منقولات‌علوم ایران وهندوکلده‌وغیره که بعربی‌نقل شده بودمطالب بسیاری برعلوم وفلسفهٔ یونان‌افزودندوعلاوه بر آن عربها واضع‌پاره‌ای‌علوم‌مانند علوم اسلامی وصرف و نحو عربی‌میباشندکه‌پیش‌از آن وجودنداشته است‌وگذشته‌از آن‌درسرائیدن اشعار (ادبیات) قریحهٔ بی‌نظیری ازخود نشان دادند که شرح همهٔ آن در اینجا مورد ندارد .

وخلاصه اینکه یونانیان‌مردمان فکور وخیالی‌بودند ، رومیان جنگجووفاتح بودندوپس از فتوحات دولت مقتدری‌تشکیل دادند وقوانین ومقرراتی وضع‌نمودند. اما عربها جامع هر دو کمال محسوب میشوند ، چه هم در فکر وخیال وفلسفه مانند یونانیان شدند و هم در تشکیل دولت وانجام فتوحات و وضع قوانین بمقام رومیان رسیدند .

بیشتر دانشمندان اسلام‌ایرانی بودند

پیش گفتیم‌علومی‌که در تمدن اسلام پدید آمده بود دوقسم است . علوم‌اسلامی وعلوم‌بیگانه . (دخیل) اما علوم‌اسلامی در غیر عرب بیشتر منتشر شد زیرا اعراب مردم بادیه نشین بی سوادی‌بودند وتمام همشان صرف انتشار دین اسلام و کشور گیری وتأسیس دولت اسلامی بود و مسلم است که این عملیات احتیاجی بعلم ندارد و فقط نیازمندی آنان بفهم قرآن‌بودکه معانی آنرا درك‌کنند ومردم‌را بوسیلهٔ قرآن باسلام بخوانند هنوز سی سال از ظهور اسلام نگذشته بود که عربها شام و عراق و مصر و فارس (ایران) وقسمتی از افریقا وجاهای دیگر راگشودند وچنان ممالك و سیعی دردست عده بالنسبه قلیلی (اعراب) افتادبخصوص که بسیاری‌ازاعراب‌درهمان جنگها وشورش های داخلی از میان رفته بودند و با آنکه جمعیت آنها نسبت بملل زیردستشان کم بود نگاهداری‌و ادارهٔ آن ممالك راحق خود میدانستند ازآنروبفرماندهی سپاه وتشکیل‌حکومت همت گماشته‌وچون طبعاً مردم خیال پرستی‌بودند فکرشان متوجه

شعر وخطابه و امثال آن میشد ـ چیزیکه در زمان جاهلیت وپیش از اسلام‌نیز بآن متوجه بودند ـ وفرزندان خودراازطرفی باسب سواری وتیراندازی وورزش‌های بدنی تمرین میدادندو از طرف دیگر شعر و خطابه و ادبیات بآنان میآموختند و بوسیلهٔ همان تعلیمات جسمی وورزش‌های بدنی موفق بفتوحات شدندو در عین حال‌ازشهر- نشینی و آمیزش بامردم شهری بیم داشتندکه‌مباداشهرنشینی آنان‌را از نشاط واتحاد وحرکت باز دارد مثل اینکه مرد بزرگ عرب(عمربن‌خطاب) باچشم تیز بین خویش آیندهٔ اسلام را میدید ولذا عربها را از کشاورزی‌وشهر نشینی منع میکرد و بهمین جهت چون عربها خواه‌ناخواه از صحرا ودریاگذشته نقاط دوردست را فتح کردند بآنان دستور داد شناگری هم بیاموزند و اینك متن (ترجمه) نامهٔ عمر درآن‌باب:

«اما بعد فرزندان خود را شنا و سواری بیاموزید و مثل های برجسته وشعر نیکو یاد بدهید».

همینکه زبان عرب رو بفساد گذارد وقرائت‌ها مختلف شد خلفا بجمع آوری وتدوین قرآن برخاستند وبیشتر کسانیکه با این عملیات همراه شدند ملل غیرعرب (موالی) بخصوص ایرانیان بودندکه درآنروز تمدن وفرهنگ مهمی‌داشتندوعربهاهم اینرا میدانستند واین از احادیث نبوی است که میفرماید:

«اگر دانش بآسمان آویخته باشد مردمی‌از ایران بآن دست می‌یابند».

ایرانیان چون عربهارا ازنظر حکومت ونبوت برتر ازخود میدیدند کوشش داشتند باعلم وتمدن خودبآنان نزدیك شوند ومعلومات خود را وسیلهٔ تقرب‌باعراب قرار دهند وآنچه‌راکه جامعهٔ آنروز اسلام بآن محتاج بود بافضل ودانش خویش برطرف ساخته رفع احتیاج کنند.

احتیاجات آنروز جامعهٔ اسلامی بقرائت(صحیح)قرآن، حفظ قرآن، تفسیر قرآن، جمع آوری احادیث واسناد احادیث ونگاهداری آن محدودمی‌گشت‌وطبعاً بیشتر حافظان قرآن وراویان احادیث ومفسران وفقیهان ایرانی بودندواگرهم یکی از آنان عرب در میآمد غالباً از قبیله‌ها و تیره‌های پست عرب بود. مثلا اصمعی از راویان ومحدثین اسلام گرچه عرب بود ولی به قبیلهٔ باهلی انتساب داشت که‌بواسطهٔ

خست ولئامت افراد آن ازقبایل پست محسوب میشد وبعضی ازشاعران عرب دربارهٔ پستی آن قبیله چنان گفته اند .

ترجمهٔ شعر:

«اگر بسگ گفته‌شودتو ازقبیلهٔ باهل هستی سگ زوزه میکشد وازآن نژاد» «وتبار بیزاری میجوید» .

چنانکه گفتیم بیشترمفسران ودانشمندان مانندوهب‌بن منبه ازراویان باسابقهٔ اسلام ومفسران نامی‌ازنژاد وتبارایرانیان بوده‌است ونافع قاری ازمردم دیلم میباشد، حسن بن ابوالحسن و محمد بن سیرین ازبزرگان فقهاء اهل‌بصره وایرانی میباشند، عطاء بن ابـی رباح ، مجاهد و سعید پسران جبیر و سلیمان بن یسار از دانشمندان مکه ، زید بن‌اسلم محمدبن منکدر نافع بن‌ابی‌نجیح درمدینه ، ربیعه رای، ابن‌ابی زناد درقبا ، طاوس وپسرش وابن منبه دریمن ، مکحول درشام وغیره درنقاط مختلف ممالك اسلامی و بسیاری دیگر از فقیهان و مفسران تماماً از مسلمانان غیر عرب بوده اند .

سپس برای تلفظ صحیح وحفظ زبان ازخطا بصرف ونحو (ضبط وجمع آوری قواعد) محتاج شدند، دراینجاهم ایرانیان‌پیشقدم بودند، چه عربهابواسطهٔ‌ملکه‌فطری به پیروی ازقواعد صرف‌و نحواحتیاج نداشتند لذا ایرانیان به تعلیم وتعلم صرف ونحو عربی پرداختند و دانشمندانی در علوم مزبور ازمیان آنها برخاست که حماد راویه دیلمی، خلیل، سیبویه، اخفش ، زجاج وغیره از نامی ترین آنان میباشند وهمهٔ آنها ایرانی ویاشبه ایرانی بودند .

درقسمت علوم خارجی (دخیل) مانند فلسفه وغیره متصدیان وناقلان آن نه‌تنها غیرعرب‌بودندبلکه بیشترشان‌مسلمان هم نبودند زیراموقعی که عباسیان درصددترجمهٔ کتب علمی و فلسفی یونان و ایران وهند برآمدند از مردم آن زبان یعنی ایرانیان وسریانیان وکلدانیان کمك جستند واغلب آنها چنانکه خواهیم گفت مسیحی‌بوده‌اند.

خلاصهٔ کلام اینکه عربها در اوایل حکومت خود (بنا بجهاتی که گفتیم) از

تحصیل علم چشم پوشیده بریاست وسیاست وحکومت مشغول شدند وتااوایل حکومت عباسیان بعلم وادب توجهی نداشتند وتدریجاً در آنان این فکر پیداشد که تحصیل علم جزء صنایع وحرف میباشد وسیادت وبرتری آنان بااشتغال بحرفه وصنعت منافات دارد واین فکر تاآنجادر آنان رسوخ کرد که اگر یکنفر از آنها (ازاعراب) به تحصیل صرف ونحو می پرداخت اوراسرزنش کرده میگفتند «کاربندگان(موالی) راپیش گرفته است»

وازجمله گفتارهای آنان راجع باین موضوع یکی هم آن بود که میگفتند:

«قرشی جزعلم خبروحدیث بعلم دیگری نباید بپردازد چه که هرچه غیرازعلم حدیث وخبرباشد سخنان پوچ بیهوده بی مصرف است».

میگویند روزی مردی ازقریش یکی از فرزندان عتاب بن اسیدبرخورده ملاحظه کرد که وی کتاب سیبویه میخواند قرشی ازاین وضع برآشفته گفت:

«وای برتو که همت خود را پست کردی وبآداب ورسوم محتاجان پرداخته ای».

بااین همه «موالی» مسلمان هم که درزمان عباسیان به نشروترویج علم پرداختند بواسطهٔ زناشوئی ومعاشرت وهم منزل بودن جزء اعراب در آمدندودرواقع عرب شهرنشین خالص بتمام معنی درزمان عباسیان یافت نمیشد حتی خلفای عباسی نیزازطرف مادر غیرعرب بوده اند. چنانکه تفصیل آن درجلد دیگرخواهدآمد.

٦ - تدوین علم در اسلام

سابقاً گفتیم که خلفای راشدین ازشهری شدن عربها بیم داشتند ازآنرو که بعقیدهٔ آنان پس ازشهری شدن نشاط وسادگی آنان باقی نخواهدماندولذاعربهاراازتدوین وتألیف کتاب بازمیداشتند بعلاوه اوضاع سادهٔ اجتماعی مسلمانان درصدراسلام نیزاحتیاج زیادی بکتاب نداشت چه که معلومات موردنیاز آنان درقرآن وتفسیروروایت احادیث محدود میماندواختلافات چندانی درتعبیروتفسیر موجود نبود واگرهم اختلافی پدید میآمد حل آن بامراجعه واستفتاء بوسیلهٔ صحابه وتابعان آسان مینمود، زیرا آنان باصاحب شریعت اسلام قریب العهد بودند ومیتوانستند مشکلات مراجعین راتسویه کنند ودرنتیجه احتیاج زیادی بکتاب پیدا نمیشدوازحدیث اباسعید خدری وابن عباس چنین برمیآید که پیغمبر(ص)ازنوشتن علوم نهی فرموده بود. مثلا ابن عباس ازقول پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمودند:

« گمراهی پیشینیان بواسطهٔ نوشتن بوده است . » ابا سعید میگوید من از پیغمبر(ص) اجازه خواستم پاره‌ای از علوم را برشتهٔ تحریر درآورم وایشان اجازه ندادند (۱) .

میگویند مردی نزد ابن‌عباس آمده گفت من کتابی نوشته‌ام ومیخواهم بتوعرضه بدارم . همینکه ابن‌عباس کتاب‌را دید تمام آن‌را با آب‌شست وچون پرسیدند چرا چنین کردی ؟ پاسخ داد که نوشتن حافظه را کم میکند ومسلمانان را از حفظ علوم بازمیدارد درصورتیکه علوم مدون ومکتوب ازبین‌میرود اما علوم محفوظ باقی‌میماند کتاب کم وزیاد میشود اما حافظه بدون تغییر برقرار است .

صحابه وتابعین آشکارا این عقیده را ابراز میکردند وبآن تمسك داشتندواگر از آنان میخواستند علوم خودرا تدوین کنند ازانجام آن امتناع میجستند وشایدبرای آن امتناع داشتند که مردم همیشه محتاج آنان باشند .

سعیدبن جبیرازبزرگان تابعین بود وهمینکه از وی خواستند کتابی در تفسیر بنویسد سعید خشمناك شده گفت :

«اگر بدنم دوپاره‌شود خوشترم میآید تا اینکه چنان کاری کنم .»

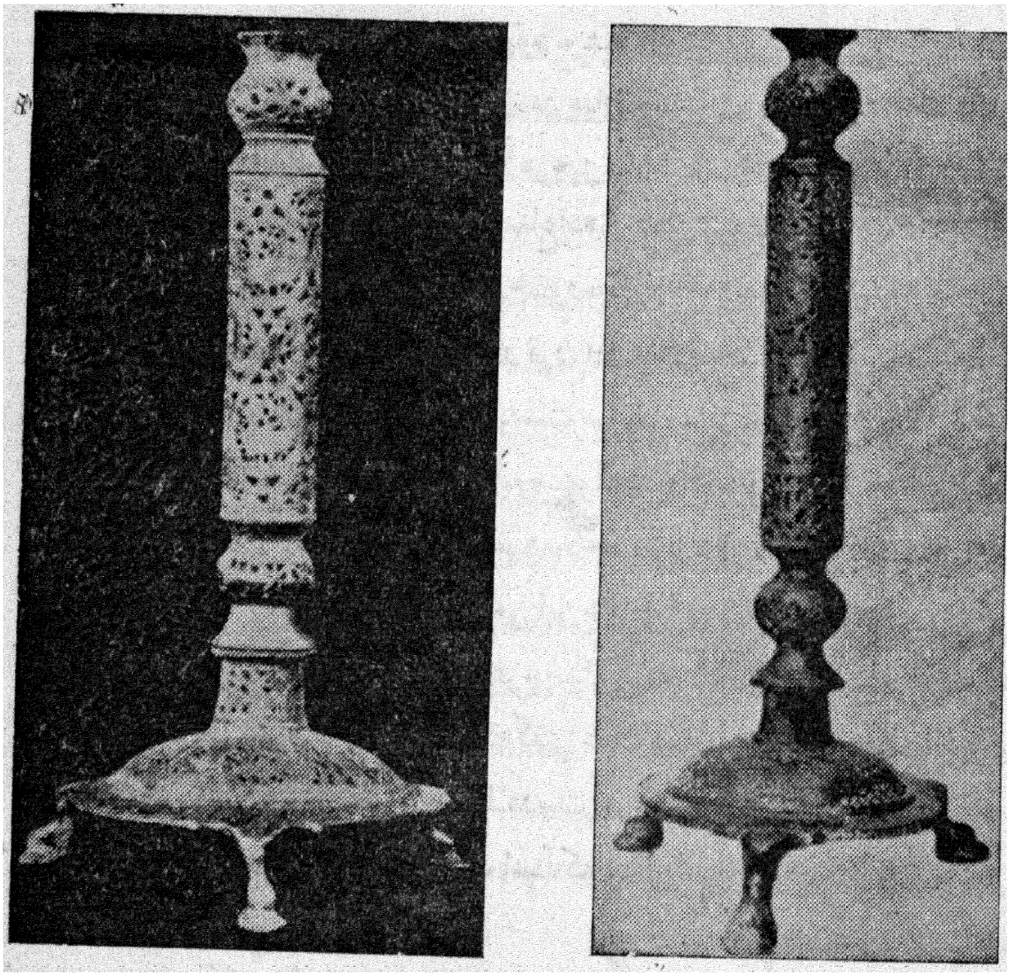
دورهٔ امویان‌سراسر بابدویت گذشت زیرادولت بنی‌امیه دولت عربی‌بدوی‌بوده مسلمانان تا اوایل قرن دوم هجری بجهاتی‌که خواهیم‌گفت جز قرآن کتاب دیگری تدوین نکردند وبه‌محفوظات وتلقین شفاهی برگزارنمودند ، حتی ابوبکر ازتدوین وجمع‌آوری قرآن خودداری‌نموده گفت :

«کاری که‌پیغمبرخدانکرده من نمیکنم» .

ازآنرو اخبار واحادیث و تفسیر واشعار را مانند دورهٔ جاهلیت در سینه های خودحفظ کرده و سینه بسینه نقل وانتقال میدادند واکثر راویان اسلام مانند شعراء و خطیبان عصر جاهلیت خواندن ونوشتن نمیدانستند .

۱— اخباری که جرجی زیدان در بارهٔ نهی ازکتابت نقل کرده جزء اخبار ضعاف و قیاساً مردود است چه پیغمبر بزرگی‌که طلب علم‌را مانند نماز برزن ومرد مسلمان واجب‌فرموده (طلب‌العلم فریضة...) طبعاً از کتابت که نوعی ازعلم ووسیلهٔ‌آموختن علم است نهی نمیفرماید . مترجم

اما کم کم اسلام انتشار یافت وممالک اسلامی وسیع شد و صحابه در اطراف متفرق گشتند وفتنه و آشوب برپاخاست و آراء وعقایدمختلف گشت ومراجعه واستفتاء فزونی یافت ، ناچار مسلمانان بتدوین حدیث‌وفقه وعلوم قرآن پرداختند وباستدلال واجتهاد واستنباط تمسك جستند و اصول وقواعدی تنظیم کرده ابواب وفصول تعیین نمودند واز آنرو نه‌تنها کتابت رامکروه نشمردند بلکه آنرا مستحب دانستند وبه احادیث زیر که انس بن‌مالك ازپیغمبر (ص) روایت کرده رجوع نمودند :



دوشمعدان برنجی متعلق بقرن‌ششم هجری

«علم را باکتابت مقید سازید - علم شکاری است که فقط باکتابت‌مقیدمیشود».

بااین‌همه بزرگان اسلام‌خودشان‌ازنوشتن‌استنکاف داشتندومطالب رابشاگردان

دیکته میکردند ویا محرر استخدام مینمودند باینقسم کـه فقیه یا محـدث میگفت وشاگرد مینوشت واین طریقه را املاء میخواندند ، معمولا شاگردان در اول صفحه یادداشت میکردند که این مطالب را فلان شیخ در فلان جامع درچنین روز املاء نمود سپس گفته‌های استادروی پوست یاکاغذومانند آن نگاشته میشد واسناد حدیث وخبر ازطرف استادذکرمیشد و اگرشعر یاموضوع مهم لغوی پیش میآمد آن‌را نیزبـا ذکر سند یابدون سند (بسته بنظر شیخ بود) املاء میکرد ومجموعهٔ آن گفته‌ها و نوشته‌ها بنام (امالی) فلان محدث یافلان لغوی مشهور میشد .

وبا آنکه تدریجاً تألیف کتاب در میان مسلمانان رایج میشد معذلك عشق وعلاقه‌ای بحفظ مطالب داشتند وبیش ازهرچیز بمطالب سماعی اعتماد میکردند والبته علوم دینی واشعار بیش ازمطالب دیگر بسماع (دهن بدهن شنیدن) محتاج بود، چه که در آن نام‌های عجیب وغیرمأنوس از گیاه ودرخت ومحل وچاه وغیره یافت میشدواصطلاحات غیرمأنوسی درعبارات آن بود وچون در قرن اول اسلام خط عربی را بی نقطه مینوشتند تلفظ صحیح کلمات فقط ازروی سماع بدست میآمد . مثلا درشعرهذلیین کلمهٔ «شابه» بوده وچون شابه نقطه نداشته آنرا سابه میخواندند وشابه وسابه هردو نام یك مکانی بوده است وفقط از روی سماع معلوم میشد که منظور شاعرسابه یاشابه است .

میگویند روزی درمجلس اصمعی این شعر ابن ذویب‌را خواندند .

«باسفل ذات الدیر افردجحشها » عربی بیابانی که آنجا بود بانگ برآورد که‌ای خواننده گمراهی توازاین بیش باد آنکه گفتی ذات الدبر (با،باء) است نه ذات الدیر بایاء وبمعنای مرد پست میآید واصمعی تلفظ درست آنرا ضبط کرد .

همینقسم درشعر معذل دروصف اسب که‌میگوید :

«من السحج والاکان غلامه یصرف سبداً فی العنان عمرداً»

منظور آنکه کلمهٔ سبد وسید اگرنقطه نداشته باشد میان سبد وسید (شخص داهیه وگرگ) اشتباه میشود .

باری مسلمانان یك قرن تمام جزقرآن کتاب دیگری نداشتند ، در صورتیکـه نوشتن تاحدی میان آنان معمول شده بود ومفسرین وراویـان و نحویان و شاعران

ولغویان بزرگی در آن قرن ازمیان مسلمانان برخاسته بود معذلك بتألیف کتاب آشنا نبودند وکتابت فقط برای نوشتن قرآن ونامه نوشتن بفرماندهان سپاه بکارمیرفت وپس از اینکه دفاتر دولتی بزبان عربی منتقل شد علاوه برقرآن و نامه‌های رسمی دفاترحساب‌را هم بعربی مینوشتند وسایرعلوم را سینه بسینه انتقال میدادند واگرهم پاره‌ای‌مطالب علمی‌را مینوشتند درجزوه‌ها وصفحه‌های نامرتب تهیه‌میکردند و درهر حال بصورت کتاب چیزی نداشتند .

تاریخ نویسان اسلام دربارهٔ اولین کتاب واولین مؤلف اسلامی اختلاف دارند بعضی‌ها آنرا از ابن جریج‌بصری میدانند که وی درسال۱۵۵وفات کرده است‌وبعضی ها کسی‌را جز ابن‌جریج‌معرفی میکنند ودرهرحال بعقیدهٔ مورخین اسلام تانیمهٔ دوم قرن‌دوم هجری کتابی‌دراسلام‌تألیف‌نشده واولین کتابی‌هم که‌تألیف‌شده راجع بحدیث بوده است ولی درنتیجهٔ‌تحقیقاتی که مابجاآوردیم معلوم شدکه پنجاه سال‌قبل ازتاریخ مزبور (۱۵۵) مسلمانان کتاب تألیف کرده‌اند وکتاب مزبور راجع به‌تفسیر بوده‌است، باین‌معنی‌که برای نخستین بارمجاهدبن‌جبیر کتاب تفسیری از قرآن تألیف نمود وچنانکه میدانیم ابن‌جبیردرسال۱۰٤ هجری‌وفات کرده است . پس‌ازتفسیرمسلمانان بتألیف‌کتب تاریخی پرداختند وطبعاً ازفتوحات وجنگها شروع‌کردند وتا آنجا که اطلاع یافته‌ایم وازکتابهای تاریخی آن دوره باقی مانده‌کتاب اخبار وقصص وهب‌بن- منبه متوفی بسال۱۱٦هجری میباشد ومؤلف مزبور اصلا ایرانی وازمهاجرین‌مقیم‌یمن بوده است وهب‌کتابی راجع باخبار واشعار وداستانهای پادشاهان یمن تألیف‌کرده وابن‌خلطان مدعی است‌که‌کتاب مزبوررا دیده وشرحی ازآن‌کتاب تمجید و تعریف کرده‌است ، سپس‌کتاب اخبار ومغازی تألیف محمدبن مسلم زهری متوفی بسال۱٤۱ هجری میباشد .

پس‌ازآن تألیف‌کتاب شیوع پیداکرد وازاواسط قرن‌دوم هجرت راجع به فقه وحدیث‌کتابهائی تالیف شدونامی‌ترین مؤلفین آن‌زمان‌عبارتند از :

ابن‌جریج مقیم‌مکه،سعیدبن ابوعروبه وحمادبن‌سلمه وغیره دربصره، اوزاعی درشام،ابوحنیفه مؤلف فقه واصول درکوفه ومالك درمدینه وغیره .

و تدریجاً تألیفات رو بفزونی گزارد چنانکه تفصیل آن خواهد آمد.

خط عربی و تاریخ آن در آثار باقیمانده از اعراب حجاز چیزی در دست نیست که برخط وسواد داشتن آنان دلالت کند، درصورتیکه ازعربهای مقیم شمال و جنوب حجاز آثار کتابت بسیار موجود میباشد، مشهورترین آن اعراب مردم یمن هستندکه با حروف مسند مینوشتند و دیگر نبطی‌های شمال که خطشان نبطی بود وهنوز آثار کتبی آنان در نواحی حوران و بلقاء موجود میباشد وعلت بیسوادبودن آنان این بوده که مردم حجاز یااعراب مصر زندگانی صحرانشینی داشتند وخواندن و نوشتن از عادات مردم شهری میباشد ازآنروتاکمی پیش از اسلام کتابت در میان اعراب وحجاز معمول نبوده است.

اما بعضی از مردم حجاز که (کمی) پیش ازاسلام بعراق وشام میرفتند با اخلاق شهرنشینی آشنا میگشتند وبطوراستعاره نوشتن را ازعراقیان وشامیان فرا میگرفتند و همینکه بحجاز میآمدند عربی را با حروف نبطی یا سریانی و یا عبرانی مینوشتند وخط سریانی ونبطی پس از فتوحات اسلام نیز میان اعراب باقی‌ماند وتدریجاً ازخط نبطی خط نسخ(دارج) پدیدآمد واز سریانی خط‌کوفی پیدا شد. خط کوفی درابتداء بخط حیری‌مشهور بود وآنرا بشهرحیره از شهرهای‌عربی عراق نسبت میدادندوبعدها که مسلمانان در نزدیکی حیره شهر کوفه را ساختند شهرت خط حیری بخط کوفی تبدیل یافت‌واین میرساندکه سریانی های مقیم‌عراق خط خود را باچند قلم‌مینوشتند که‌از آن جمله خط مشهور به (سطرنجیلی) مخصوص‌کتابت توراة وانجیل بوده‌است عرب‌ها در قرن اول پیش از اسلام این خط (سطرنجیلی)را از سریانی‌هااقتباس کردند ویکی از وسایل نهضت آنان همین‌خط بوده است وبعداً خط‌کوفی ازهمان خط‌پدید آمد وهر دوخط از هرجهت بهم شبیه هستند.

مورخین در بارهٔ شهری که آن خط از آنجا بحجاز آمده اختلاف نظر دارند وبقول مشهورخط سریانی ازشهرقدیمی انبار بحجاز آمده است باینقرار که مردی‌بنام بشربن عبدالملک کندی برادر اکیدربن عبدالملك فرمانروای دومةالجندل آن خط را در شهر انبار آموخت و از آنجا به مکه‌آمده صهباء دختر حرب‌بن امیه یعنی

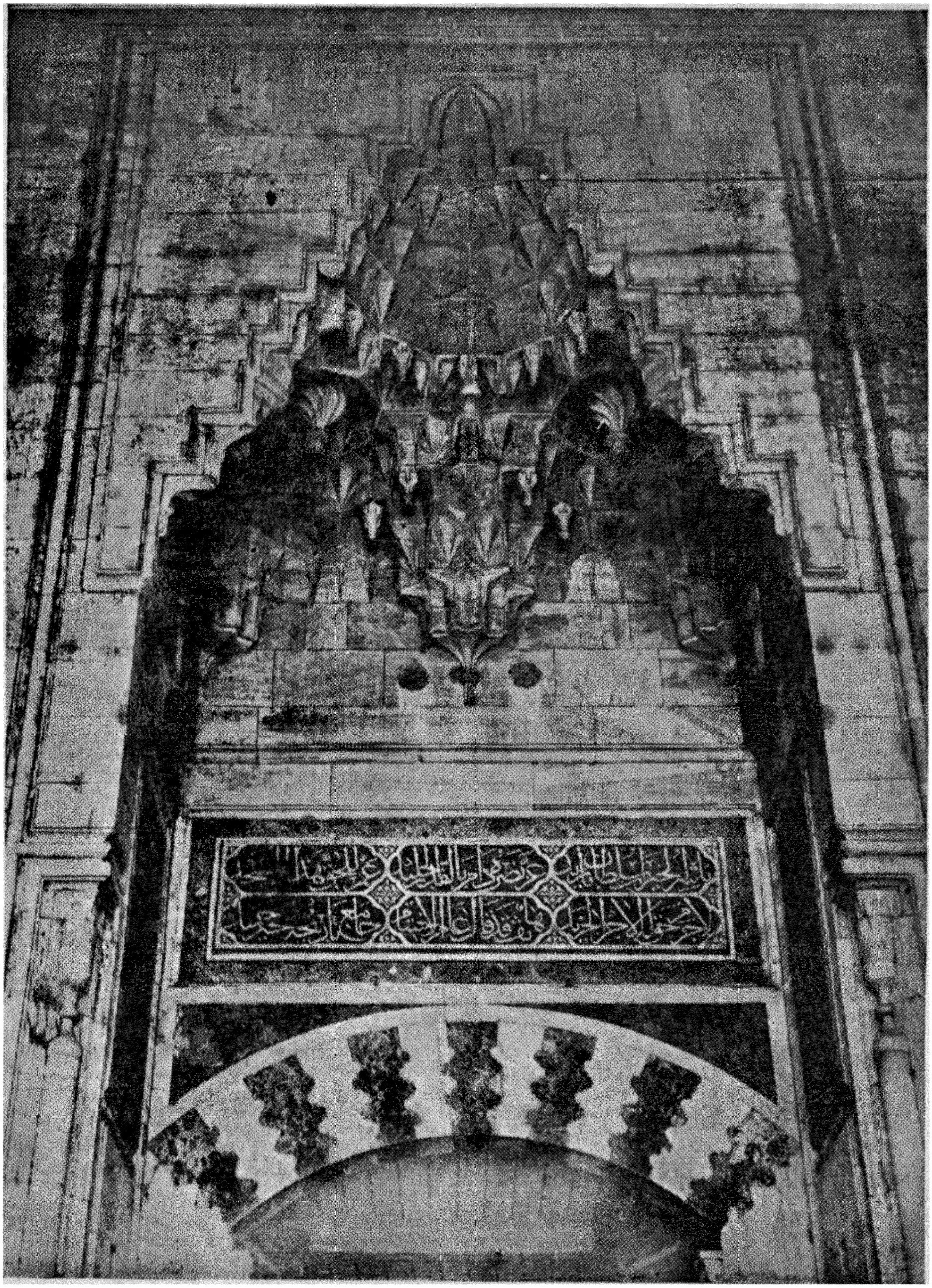
خواهر ابوسفیان(پدر معاویه) را تزویج کرد وعده‌ای ازمردم قریش نوشتن‌خط‌سریانی را از دامادخود (بشربن عبدالملك) آموختند و هنگامیکه اسلام پدید آمد بسیاری ازطایفهٔ قریش مقیم‌مکه خواندن و نوشتن میدانستند تاآنجا که پاره‌ای گمان کردند سفیان‌بن امیه اول‌کسی بودکه خط سریانی را بحجاز آورد .

ودر هر حال آنچه مسلم است آنست که عربها در سفرهای بازرگـانی که بشام میرفتند خط نبطی را از مردم حوران آموختند و کمی پیش از هجرت خط‌کوفی را از عراق فراگرفتند وهر دو خط بعدازاسلام میان آنان شایع بودواحتمال‌کلی میرود که‌بعدازاسلام‌نیزهردوخط رابکارمیبردند یعنی همانطورکه سریانی‌ها خط‌سطرنجیلی را درتحریرتوراة وانجیل‌استعمال‌میکردند، مسلمانان هم خط کوفی رابرای نوشتن قرآن ومسائل دینی تخصیص دادند و خط نبطی را درنوشتن نامه‌های رسمی وعادی معمول میداشتند وعلاوه براینکه خط‌کوفی‌وخط سطرنجیلی ازحیث‌شکل باهم‌شبیه هستند درخط سریانی وکوفی هردو چنین معمول است‌که اگر الف ممدود در وسط کلمه واقع‌شود درکتابت میافتد، چنانکه دراوایل اسلام مخصوصاً در تحریر قرآن این قاعده‌کاملا مراعات میشده و بجای کتاب‌کتب وبجای ظالمین ظلمین مینوشتند .

باری همینکه اسلام آمد عربهای حجاز با نوشتن آشنا بودند ولی عدهٔ‌کمی از آنان نوشتن میتوانستند وآنان نیز از بزرگان صحابه بودند از اینقرار :

علی‌بن‌ابیطالب، عمربن خطاب، طلحة‌بن عبیدالله، عثمان وابان فرزندان‌سعید‌بن خالدبن‌حذیفه ، یزیدبن‌ابی‌سفیان، حاطب بن‌عمرو بن عبدشمس ، علاء بن‌حضرمی ، ابوسلمة‌بن عبدالاشهل ، عبدالله‌بن سعدبن ابی صرح، حویطب‌بن عبدالعزی، ابوسفیان بن حرب،پسرش معاویه ، جهیم بـن‌صلت بن‌مخرمه ، پس ازآن عدهٔ دیگری از اینان نوشتن آموختندودر زمان خلفای‌راشدین متصدی دفترشدند ونامه‌های خلفارانوشتند وقرآن راکتابت‌کردند، درزمان خلفای راشدین وبنی‌امیه قرآن را بخط‌کوفی می‌نوشتند مشهورترین قرآن نویس‌زمان بنی‌امیه مردی بوده که قطبه نام داشته وخیلی خوش‌خط بوده است، بعلاوه خط‌کوفی رابچهار قلم مینگاشته است. پس از قطبه که قرآن‌نویس بنی امیه بوده در اوایـل حکومت عباسیان خطاط دیگری بنام ضحاك

بن عجلان پیداشد وچیزی برچهار خط قطبه افزود پس از او اسحق بن حماد ودیگران



ت ـ ادرنه : مسجد سلیمیه

یز چیزهائی اضافه کردند تا آنکه در اوایل دولت عباسی دوازده رقم خط معمول شد از اینقرار :

۱ـ قلم جلیل ۲ـ قلم سجلات ۳ـ قلم دیباج ٤ ـ قلم اسطور مارکبیر ٥ـ ثلاثین ٦ ـ قلم زنبد ۷ ـ قلم مفتح ۸ـ قلم حرم ۹ ـ قلم مدمرات ۱۰ ـ قلم عمود ۱۱ـ قلم قصص ۱۲ ـ قلم حرفاج .

سپس در زمان مأمون نویسندگان در نیکو ساختن خط بمسابقه پرداختند وچندین قلم دیگر بنام‌قلم مرصع،قلم نساخ، قلم رقاع، قلم غبارالحلیه وقلم ریاسی‌پدید آمد وقلم اخیر را از آنرو ریاسی میگفتند که مخترع آن فضل بن سهل ذوالریاستین بوده ودر نتیجه خط کوفی به بیست شکل‌در آمد .

اما خط نبطی یا نسخ بهمان شکل سابق در میان مردم و برای تحریرات غیر رسمی معمول بود تا آنکه ابن مقله خطاط مشهور متوفی بسال ۳۲۸ هجری با نبوغ خود خط نسخ را بصورت نیکوئی‌درآورد و آنرا جزء خطوط رسمی دولتی قرار داد وخطی که امروز معمول‌است همان خط اصلی ابن‌مقله میباشد، مشهور است که ابن ـ مقله خط نسخ را از خط کوفی استخراج کرده است ولی ما معتقدیم که خط‌کوفی و نبطی هردو از اوایل اسلام معمول بوده وچنانکه گفتیم کوفی را برای کتابت قرآن وامثال آن بکار میبردند ونبطی درمکاتبات رسمی استعمال میشد وابن مقله‌اصلاحاتی در خط نسخ نمود و آنرا برای نوشتن قرآن شایسته ومناسب ساخت ، خود ما در نمایشگاه خطهای قدیمی‌عربی در کتابخانهٔ سلطنتی قبالهٔ نکاحی دیدیم که بتاریخ۲٦٤ (قرن سوم هجری) روی پوست‌دراز اندامی تحریر شده بود، صورت عقدنامه را بخط کوفی مرتبی نوشته بودند وگواهان باخط‌نسخ بسیار مغشوش زیر عقدنامه‌را امضاء کرده بودند و همین دلیل است که ابن مقله در خط نسخ اصلاحاتی نمود بقسمیکه برای تحریر مصحف شایسته شد.

سپس بمرور زمان خط‌نسخی فروعی پیداکرد و بطورکلی دوخط نسخ‌وکوفی درکتابت عربی‌معمول گشت وهرکدام از آن شاخه‌هائی‌داشت که درقرن هفتم هجری مشهورترین‌آن بقرار زیر بوده است :

ثلث ـ نسخ ـ ریحانی ـ تعلیقی ـ رقاع .

همینقسم خطاطـان بسیاری بـوجود آمدند و کتابها و رساله هائی دربارهٔ خط وخطاطی نگاشتند و انواع خط و وسایل خط نـویسی را (قلـم ـ دوات ـ مرکب قلمتراش ـ طریقهٔ تراشیدن قلم ـ فاق زدن قلم ـ قطع زدن قلم ـ کاغذ و غیره) تشریح کردند و از آنروزتا بحال نیز در بارهٔ اصلاح خط و وسایـل خط نویسی اقدامـاتـی بعمل میآید ومطابق قانون ارتقاء روز بروز پیشرفت بیشتری درخط ووسایل خط نـویسی انجام خواهد یافت .

حرکات

قرآن در آغاز پیدایش اسلام سینه بسینه و دهـان بدهان نقل میشد وبدین ترتیب درقرائت آن اختلاف مهمی روی نمیـداد تااینکه قرآن را جمع آوری کردند وعدهٔ مسلمانان زیاد شده قرآن مدون نیز بهمان تناسب افزونی یافت وتا نیمهٔ دوم قرن اول هجرت مسلمانان قرآن را بدون حرکت ونقطه گزاری میخواندند ومینوشتند واول کسیکه حرکات را درتحریر عـربی معمول داشت ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ۹۶ هجری واضع علم نحو زبان عرب است که بوسیلهٔ نقطه گزاری برای کلمات عربی حرکاتی تعیین نمود واز آنرو پاره‌ای ازمورخین گمان کرده‌اند که ابوالاسود نقطه گزاری را اختراع کـرد . درصورتیکه وی نقطه را برای تشخیص اسم وفعل وحرف ازیکدیگر مقررداشت نه برای اینکه بـوسیلهٔ نقطهٔ باء وتاوجیم وحاء را ازیکدیگر تمیز بدهند ، ارجح آنست کـه ابوالاسود حرکات را ازکلدانی‌ها یا سریانی‌ها همسایه کلدانی‌های عراق گرفته است . چه کـه آنان بـرای تشخیص اسم وفعل وحرف ازیکدیگر بالا یا پائین کلمات نقطه‌هائی میگذاردند ، مثلا کلمهٔ (کتب) که معلوم نبود جمع کتاب و یـا فعل ماضی و یـا مجهول است بوسیلهٔ نقطه گزاری اسم یا فعل بـودن آن مشخص میشد وکمی پیش از آن یعقوب رهـاوی نقاطی دروسط کلمه مینگاشت کـه بجای حرکات استعمال میشد وکم کم آن نقطه‌ها بشکل دونقطه درآمد وحرکات سه گـانه بوسیلهٔ آن تعیین میشد و هنوزهم کلدانیان آن طرز نقطه گزاری را معمول میدارند . بنابراین احتمال قوی میرود که ابـوالاسود

هم این نقطه گزاری را از کلدانیان گرفته باشد بخصوص که داستان زیر نیز این احتمال را تأیید میکند :

«هنگامی که ابوالاسود بفکر نقطه گزاری کلمات برآمد محرر خود را گفت موقع نوشتن کلمات بدهان من نگاه کن اگر دهانم را گشودم نقطه را بالای حرف بگذار و اگر دهانم را جمع کردم نقطه را میان حرف بگذار و هر گاه دهانم را بطرف پائین متوجه ساختم نقطه را زیر حرف بنویس» و ازقرار معلوم عربها پس از ابوالاسود بهمان ترتیب نقطه گزاری میکردند . یعنی حرکات را بوسیلهٔ نقطه تعیین مینمودند وظاهراً نقطه را با رنگ دیگر مینوشتند ، ما در کتابخانهٔ سلطنتی قرآن بسیار قدیمی دیدیم که بهمان طریق روی تکه های بزرگ پوست نوشته شده باین قسم که متن قرآن را با مرکب سیاه و نقطه‌ها را با قرمز نگاشته‌اند وهمانطور که ابوالاسود گفته نقطهٔ بالا فتحه و نقطهٔ پائین کسره و نقطهٔ میان حرف ضمه میباشد قرآن مزبور که بخط کوفی نوشته شده در جامع عمروعاص نزدیك شهر قاهره بدست آمده و از قدیمی ترین قرآن های جهان میباشد .

نقطه گزاری

خطی را که عربها از سریانی‌ها و نبطی‌ها گرفتند بدون نقطه بوده است و تا کنون خط سریانی نقطه ندارد و یکی از اصلاحاتی که عربها درخط اقتباسی انجام دادند همین نقطه گزاری بود . باین معنی که پس ازتعیین حرکات (بوسیلهٔ نقطه) بازهم درقرائت قرآن وغیره مشکلاتی پیش میآمد چون مسلمانان غیر عرب نمیتوانستند حروف متشابه را (ج ـ ح ـ س ـ ش ب ـ ث) تشخیص بدهند و لذا در صدد رفع اشکال برآمدند ، ابن خلکان میگوید اول کسی که بفکر این کار افتاد حجاج والی عراق بود اینك گفتهٔ ابن خلکان :

«حجاج که این آشفتگی را دید بکاتبان خود گفت روی حروف متشابه علاماتی بگذارید که خواندن آن آسان شود وازقرار مذکور شخصی بنام نصر بن عاصم ابتداء نقطه‌ها را برای تشخیص حرکات در نوشتن نامه های رسمی معمول نمود ولی چون باز هم اشتباهات رخ میداد نقطه گزاری حروف بر نقطه گزاری حرکات افزوده شد » .

گرچه در عبارت ابن خلکان هم یك نوع پیچیدگی دیده میشود که فرق میان نقطه‌گزاری برای حرکات و نقطه‌گزاری حروف را تعیین نکرده‌است وتصور نمیرود که نقطه‌گزاری برای حرکات مقصودبوده زیرا آن نقطه‌گزاری رفع اشکال نمیکرده است وازقرارمعلوم نقطه‌گزاری زمان حجاج برای تشخیص حروف متشابه‌بوده است ونصربن‌عاصم‌درابتداء پاره‌ای‌ازحروف متشابه را نقطه میگذارده‌است‌وتدریجاً حروف متشابه را نقطه گذاردند . چنانکه تاکنون هم معمول میباشدواین‌همان‌نقطه گزاری است که آنرا اعجام مینامند .

ما خود درنمایشگاه خط درکتابخانهٔ سلطنتی‌مکتوبی بزبان عربی دیدیم که روی تکهٔ پاپیروس (بردی) بتاریخ ۹۱ هجری نگاشته شده و دارای نقطه گزاری (از نظر اعجام نه حرکات) میباشد . ولی فقط باء و یاء وتاء را نقطه گزارده‌اند ونقطهٔروی‌شین‌سه نقطه روی یك خط مساوی باینقسم ... نوشته شده است وسایر حروف نقطه ندارد همین قسم در نمایشگاه مزبور اوراقی از قرآن دیدیم که روی تیکه های‌کوچکی از پوست نگاشته شده و نقطه های (حرکات) را بامرکب قرمز ونقطه های (اعجام) را با مرکب سیاه‌نوشته‌اند وعجب اینکه درآن نمایشگاه خطوط کهنه دیده شد که با نقطه وحرکات تحریریافته وخطوط تازه‌ای بود که بدون نقطه وحرکات نوشته بوده اند .

ازمطالعهٔ این مطالب چنین برمیآیدکه عربها ازاواسط قرن اول هجری هم نقطه‌گزاری وهم حرکات را درنوشته های خود بکار میبردند ولی تا ممکن بود از نقطه‌گزاری وتحریرحرکات اکراه داشتند وفقط درموارد خاصی مانندکتابت قرآن وامثال آن‌که دقت وتوجه خاصی ضرورت داشت به‌نقطه‌گزاری وتحریر حرکات دست میزدند ودرغیرآنصورت اقدام نمیکردند . بخصوص اگر نامه را برای دانشمندی مینوشتند واطمینان داشتندکه خواننده به‌نقطه وحرکت احتیاجی ندارد ودرهرحال ازنقطه‌گزاری و نوشتن‌حرکات خوششان نمیآمد چنانکه مشهوراست هنگامی خط خوبی را بعبدالله‌بن طاهر نشان دادند ، عبدالله گفت : واقعاً نیکو نوشته اما حیف که زیاد نقطه‌گزارده است .

ازجمله گفتارهای مشهورعرب دربارهٔ خط یکی هم این است که میگویند نقطه گزاری زیاد علامت بدگمانی نویسنده ازمخاطب (گیرنده نامه) میباشد.

گاه هم نقطه گزاری موجب زیان کلی میشده است. از آنجمله موقعی متوکل بیکی ازمأموزین خود چنین نگاشته بود:

(ان احص من قبلك من الذميين وعرفنا بمبلغ عددهم).

ترجمه (ذمیانی که در قلمرو تو هستند بشمار (احصاء کن) و شمارهٔ آنان را بما بنویس).

اما نویسندهٔ نامه اشتباهاً نقطه‌ای بالای کلمهٔ احص اضافه کرده آنرا (اخص) نوشت ومعنای کلمه بجای سرشماری کن (اخته کن) از آب درآمد، فرماندارپس از دریافت نامه تمام ذمی های منطقهٔ خود را اخته کرد وهمهٔ آنان جزدو نفرشان در نتیجهٔ آن شکنجه هلاك شدند ویك اشتباه نویسنده در نقطه گزاری حاء و خاء سبب قتل عده‌ای بی گناه گشت،

چون در دورهٔ تمدن اسلام نویسندگان گاه با نقطه وگاه بی نقطه مینوشتند وغالباً نقطه نمیگذاردند لذا در نام بسیاری از اماکن وکلمات غیرمأنوس ومانندآن اشتباهاتی روی داده است، معمولا مردان ادیب درنامه نگاری نقطه‌ها را حذف میکردند ودرکتابهای علمی مقید به نقطه بودند، فقط خوشنویسی را در مکاتبات می‌پسندیدند ومقید بودند مطالب را سربسته و بطور اشاره با خط نیکو بنویسند وتوضیح کلمات وحروف را یك نوع قصورادبی فرض میکردند.

لوازم تحریر ووسایل آن

درجلد اول این کتاب شرح مبسوطی راجع بلوازم تحریر در دورهٔ تمدن اسلامی نگاشتیم، خلاصه اینکه تااواخر امویان روی پوست نازك وچرم مطلب را نگاشته طومار میکردند ودفترهای دولتی عبارت از بسته های چرمی بوده است و همینکه ابوالعباس سفاح بخلافت رسید خالدبن برمك را بوزارت خود برگزید وخالد دفترهای دولتی

را ازصورت بسته‌بندی بصورت کتاب در آورد وتا زمان جعفر برمکی دفاتر دولتی بشکل کتاب چرمی جمع آوری میشد ولی جعفر وزیر هرون کاغذ را معمول کرد واز آن به‌بعد هم روی کاغذ وهم روی پوست مینوشتند وتا مدتی پوست و چرم و کاغذ چینی وتهامی وخراسانی وغیره درمیان مسلمانان بکارمیرفت و نوشته‌ها غالباً بشکل دفتر ویا کتابچه بود وپاره ای از نویسندگان مانند فارابی روی تکه های کوچك کاغذ (رقعه) تحریرمیکردند وتمام تحریرات فارابی روی رقعه بوده است .

علوم اسلامی

علوم اسلامی چنانکه گفتیم عبارت از علومی بود که اسلام و تمدن اسلامی آنرا بوجود آورد وبطور کلی بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار:

۱ - علوم شرعی، یعنی علوم دینی اسلامی.

۲ - علوم لسانی که تدریجاً برای فهم قرآن وحدیث وتفسیر و فهمانیدن آن مطالب ضرورت پیدا کرد.

۳ - تاریخ وجغرافی.

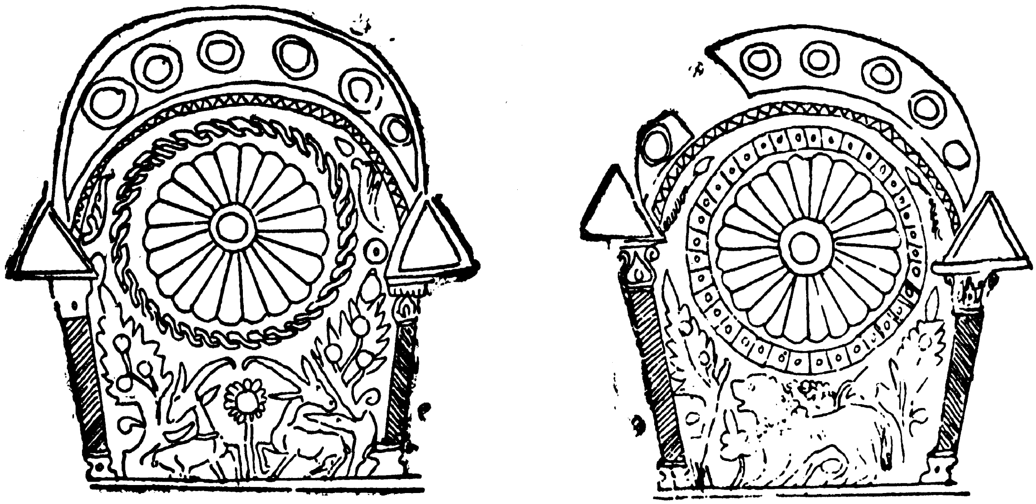
۱- علوم شرعی اسلامی

قرآن وطرز جمع آوری وتدوین آن- عجبی نیست اگر مسلمانان بجمع آوری و تدوین قرآن همت گماشتند، چون دین ودنیای آنان باقرآن بوده‌است ونخستین و سیلهٔ حفظ قرآن جمع آوری وتدوین آن بود وچنانکه میدانیم قرآن یکبار ظاهر (نازل. مترجم) نشد بلکه در مدت بیست سال از آغاز دعوت اسلام تارحلت حضرت رسول برطبق مقتضیات آیه بآیه وسوره بسوره درمکه ومدینه ظاهر شد (بوسیله وحی الهی برپیغمبر اکرم «ص» نازل شد. مترجم) وهر آیه یاسورهٔ آنرا صحابه وکاتبان (وحی) روی تکه‌های پوست یااستخوانهای پهن مانند کتف ودندها یاروی لیف خرما ویا روی سنگ های پهن سفید مینوشتند پیغمبر اکرم (ص) درسال ۱۱ هجری رحلت فرمود وقرآن یا بترتیبی که گفتیم نوشته شده بود، ویا اینکه عده‌ای از مسلمانان بنام قراء آنرا در سینه حفظ داشتند.

وکسانیکه بیش از دیگران در تدوین قرآن کوشش نمودند اول از همه

علی بن ابیطالب (علیه السلام) وسعد بن عبید بن نعمان ، وابودردا ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت وابی بن کعب ودیگران بودند .

اما پس از رحلت پیغمبر (ص) موضوع ارتداد پیش آمد وابوبکر (خلیفه اول) با مرتدان جنگ کرد وعدهٔ زیادی از مسلمانان در جنگ بامرتدان کشته شدند، بقسمی که تنها در غزوهٔ یمامه ۱۲۰۰ مسلمان بشهادت رسید واز آن جمله ۷۰۰ نفرشان قراء



کنده کاری آفتابه برنجی متعلق بمروان دوم اموی مربوط باوایل (قرن دوم هجری)

(حافظ قرآن) بودند وهمینکه خبر شهادت قراء بمدینه آمد مردم مدینه سخت دلتنگ شدند بخصوص عمر بن خطاب مرد بزرگ اسلام و مسلمین بسیار نگران گشت واز ابوبکر خواست که بجمع آوری وتدوین قرآن فرمان دهد تامبادا بواسطهٔ مرگ صحابه چیزی از قرآن کم و کسر گردد . ولی ابوبکر در اجرای این پیشنهاد تأمل نموده گفت کاری راکه پیغمبر خدا نکرده چگونه انجام دهم بخصوص که حضرت رسول در این باب چیزی نفرمودند ـ اما عمر بقدری اصرار ورزید که بالاخره ابوبکر تسلیم شد وبجمع آوری قرآن فرمان داد . زیدبن ثابت راکه از کاتبان وحی بود احضار کرد وبا نظر او سوره‌ها و آیات را که در نزد صحابه متفرق بود جمع آوری کرده بعضی از سوره‌ها دو نسخه وسه نسخه بیشتر نزد اشخاص مربوط (صحابه و کاتبان) بدست میآمد ولی از سورهٔ توبه فقط یك نسخه نزد ابی خزیمه انصاری موجود بود .

بهرحال بدستور ابوبکر نسخه های موجوده جمع آوری شد وبا محفوظات دیگران توسط زید بن ثابت دقیقاً تطبیق شده بابوبکر تسلیم گشت واین قرآن مدون منظم نزد ابوبکر ماند تااینکه وی درسال ۱۳ هجری درگذشت وقرآن مزبورازوی بجانشینش عمر منتقل شد وپس از قتل عمر آن مصحف شریف بدست حفصه دختر عمر ازهمسران پیغمبر اکرم افتاد.

درسال ۲۳ هجری عثمان بخلافت رسید ودر زمان اوممالك اسلامی توسعه یافته مسلمانان درمصر وشام وعراق و ایران و افریقیه (ممالك شمال افریقا) متفرق شدند وبعضی از آنان نسخه‌هائی ازقرآن همراه داشتند که بمیل خود آنرا تنظیم کرده بودند وازآنرو اهل هرشهر وکشوری به نسخهٔ مخصوص خوداعتماد نمودند. مثلا اهل دمشق وحمص نسخهٔ مکتوب مقداد بن اسود درامیخواندند و نسخهٔ ابن مسعود نزد اهل کوفه رواج داشت واهل بصره نسخهٔ ابوموسی اشعری را معتبردانسته آنرا لباب القلوب (مغزدل) میخواندند وباآنکه قراء درضبط وحفظ قرآن نهایت درجه کوشش داشتند معذلك درقرائت پاره‌ای ازسوره ها اختلاف پیدا میشد.

در این اثناء غزوه (جنگ) ارمنستان و آذربایجان پیش آمد وحذیفه یمانی با دیگران بآن صفحات رفت وهمینکه ازجنگ برگشت شرحی ازاختلاف قراء درممالك اسلامی برای عثمان نقل کرده گفت:

«مسلمانان را دریاب وازاین اختلاف رهائی ده وپیش از آنکه مانندیهود و نصاری دربارهٔ کتاب خود اختلاف پیدا کنند چاره‌ای بیندیش».

چه در آن ایام معمول بود که هریك ازقراء نسخهٔ خودرامعتبر و بهترمیدانست والبته این کار عواقب بدی داشت، لذا عثمان متوجه اهمیت مطلب شده کسی نزدحفصه فرستاده که آن نسخهٔ معهود را نزد من بفرست تا از روی آن استنساخ کنم و دوباره پس بدهم.

حفصه نسخهٔ معهود را نزد عثمان فرستاد. وی زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر وسعید بن عاص وعبدالرحمن بن حارث بن هشام را دعوت کرد وبآنان گفت که نسخه‌های موجود را بانسخهٔ حفصه و محفوظات خود وقراء دیگر تطبیق کنند وپس از تطبیق

ومطالعه نسخهٔ کاملی تهیه نمایند ودرهرجاکه بانسخهٔ زیدبن ثابت اختلافی دیدند لغت قریش را انتخاب نمایند ، چه‌که قرآن بزبان قریش نازل شده .

آنان درسال ۳۰هجری این‌مهم‌راانجام دادند و چهار قرآن نوشتند که بچهار شهرمهم اسلامی یعنی مکه‌وبصره و کوفه وشام ارسال‌شد ودو نسخه هم بعداً تهیه‌شد که یکی را برای اهل مدینه نگاهداشتند ویك نسخه را خودعثمان برداشت واین همان است که آنرا (امام) مینامند ، سپس عثمان‌سایرمصاحف وصحف راجمع آوری کرد وفرمان دادآنرا بسوزانند .

ازآن به‌بعد نسخهٔ عثمان یعنی نسخه‌ای که بامر ودستور عثمان جمع آوری شده بود مورد اعتماد تمام مسلمانان قرارگرفت و درمدت‌کوتاهی نسخه‌های زیادی ازآن استنساخ‌کردند .

مسعودی مورخ مشهور درضمن شرح جنگ صفین میگوید:که چون‌سپاهیان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) برمعاویه غلبه یافتند لشکریان معاویه برای‌جلوگیری ازشکست معاویه بدستور عمروعاص قریب‌پانصد قرآن سرنیزه کرده گفتند کتاب‌خدا میان ماوشماحکم باشد. مقصود ازذکرجملات فوق آنکه ازموقع تنظیم نسخهٔ‌مربوط بعثمان تا اینواقعه بیش ازهفت سال طول‌نکشیده بودولی بقدری استنساخ نسخه‌های قرآن‌بسرعت پیشرفت‌کرده بود که‌درچنان مدت‌کوتاهی تنها درمیان سپاهیان‌معاویه پانصد نسخهٔ قرآن یافت میشد وبهمین‌نسبت درمیان‌سایر مسلمانان نسخه‌های متعدد قرآن موجود بود .

گرچه‌ازطرف عثمان‌وسایرصحابه‌کوشش‌بسیاری میشدکه تمام‌مصاحف‌موجود منحصراً مطابق نسخهٔ تنظیمی عثمان باشد معذلك نسخه‌های دیگری نیز پیدا میشد که‌باآن نسخه تطبیق‌نمیکرد ومشهورترین آن نسخه‌ها نسخهٔ (حضرت‌امیرالمومنین) علی بن‌ابیطالب (علیه السلام) میباشد ،

بعقیدهٔ شیعیان حضرت امیر نخستین کسی است‌که پس از رحلت پیغمبر اکرم بجمع آوری سوره‌های قرآن‌پرداخت و آن نسخه درخاندان ولایت‌باقی‌بودو بحضرت

جعفر صادق واهل بیت منتقل گشت (۱) ابن ندیم در کتاب فهرست میگوید که مصحفی بخط حضرت امیر(ع) نزد ابی‌یعلی حمزه حسینی دیدم که در خانوادهٔ امام‌حسن دست بدست گشته بود.

دیگر از مصاحفیکه با مصحف عثمان در ترتیب سوره ها اختلاف داشته نسخهٔ ابی‌بن کعب وعبدالله‌بن مسعود میباشد.

در هر حال خلفاء و امراء اصراری داشتند که بمنظور اتحاد کلمه وجلوگیری‌از تفرقه فقط مصحف عثمان مورد استنادباشد وسایر نسخه‌ها از میان برود و برای‌انجام واجرای نقشهٔ خود غالب امرای اسلام نسخه‌هائی از روی‌نسخهٔ عثمان مینوشتندودر مسجدها میگذاردندتا مسلمانان‌بدان مراجعه‌کرده نسخه‌های خود را تصحیح نمایند وچه بساکه بفرمان امیری ده‌هاوصدها مصحف مینوشتند ودر شهرها وممالك‌اسلامی پخش میکردند واین عمل را یکنوع وسیلهٔ بسط نفوذ وقدرت میدانستند.

مثلا حجاج والی کوفه نخستین امیری بود که نسخه‌هائی ازقرآن(نسخهٔعثمان) تهیه کرده‌وبشهرها وممالك اسلامی فرستادواز آنجمله نسخه‌هائی بمصر ارسال‌داشت. عبدالعزیز بن مروان والی مصر این اقدام حجاج را مخالف خود مختاری خود دانسته خشمناك گشت وچنین گفت:

«کار حجاج بجائی رسیده‌که در قلمرومن قرآن میفرستد؟».

سپس فرمان داد نسخهٔ کاملی از قرآن در مصر تهیه کنند وهمینکه کتابت آن نسخه پایان یافت اعلام نمود هر کس درآن نسخه اشتباهی پیدا کند سی دینار ویک رأس احمر باو جایزه میدهم (۲) اتفاقاً یکی از قراء کوفه این اشتباه را درآن نسخه

---

۱ - مرحوم حاج میرزا حسین نوری از محدثین و رواة و علماء و مؤلفین بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارده هجری درکتاب خود موسوم به فصل‌الخطاب فی تحریف‌الکتاب شرح مشبع و مفیدی دربارهٔ نسخهٔ حضرت امیر نگاشته است ونسخهٔ مزبور همان‌طور که جرجی‌زیدان‌هم اشاره‌کرده در خاندان ولایت باقی‌میباشد وبانسخه‌ای که عثمان جمع‌آوری کرده اختلاف‌دارد ولی بسند معتبر ازحضرت جعفر صادق در اصول‌کافی روایت شده که شیعیان تا ظهور قائم آل محمد باید از همین‌نسخه مبارک که موجود بوده تبعیت کنند. مترجم

۲- رأس احمر ظاهراً یك‌نوع سکهٔ قیمتی بوده‌که تا این اواخر هم در میان ترکان عثمانی رواج داشته و آن را بترکی باش بوزاق، و بفارسی کلمهٔ برهنه میگفتند. مترجم

پیدا کرد که کلمهٔ نعجه را اشتباهاً نجعه نوشته بودند و جایزه را از عبدالعزیز دریافت کرد .

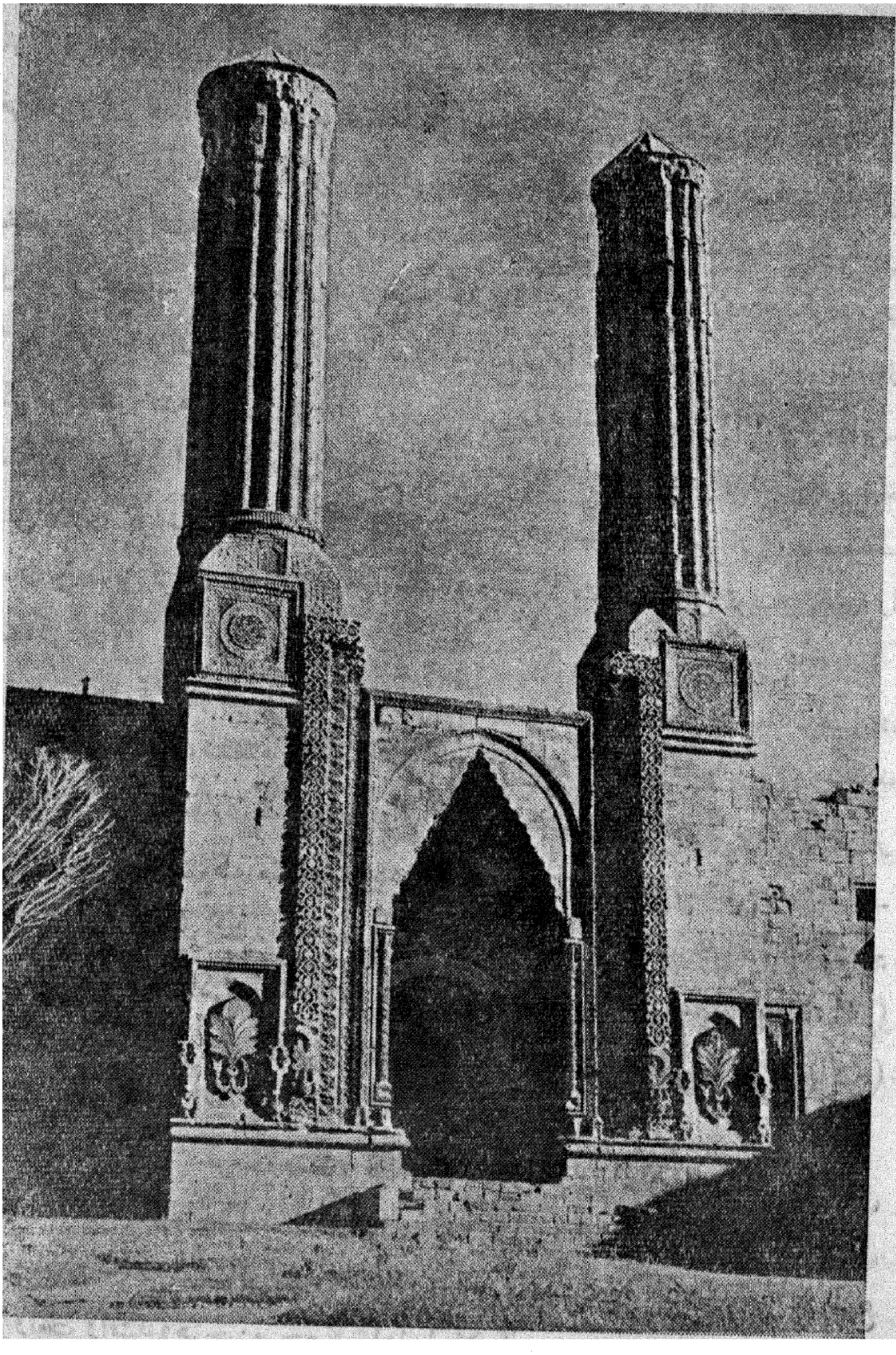
قرائت قرآن

در اوایل اسلام قرائت قرآن بسیار مهم بود ، چون شمار با سوادان بچند صحابی محدود میشد، بقیه خواندن نمی . توانستند و بطوریکه قبلا گفتیم اختلاف قرائت قرآن عثمان را وا داشت که نسخ معینی از قرآن تهیه کند ودر دسترس مسلمانان بگذارد ولی با وجود این اقدام با هم اختلاف در قرائت ادامه یافت وهمینکه قرآنهای عثمان بشهرها و ممالك اسلامی رسید عده‌ای از قراء (قاریان قرآن) پدید آمدند که هر کدام یکنوع مخصوصی قرآن میخواندند ومردم آن شهر یا مملکت از قاریان مخصوص خود پیروی میکردند واز میان آن قاریان هفت یا ده قاری شهرت بسیار یافتند واغلب مسلمانان از قرائت آن تبعیت مینمودند واسامی قراء مزبور از اینقرار میباشد :

۱ ـ درمدینه نافع بن ابی رؤیم ـ یزید بن قعقاع .
۲ـ در مکه عبدالله بن کثیر .
۳ ـ در بصره ابو عمرو بن علاء ویعقوب حضرمی.
٤ـ درشام عبدالله بن عامر .
٥ـ در کوفه عاصم بن ابی النجود ـ حمزة بن حبیب زیات ـ علی کسائی ـ خلف بزاز.

علاوه برقاریان مزبور عدهٔ دیگری نیز بقرائت قرآن شهرت یافتند وبعضی از آنها قرائت های عجیب و غریبی داشتند . بخصوص بعد از تعدد فرقه های اسلامی واختلاف آراء پیشوایان اسلام درمسائل فقهی واخبار واحادیث وتفسیر این اختلاف شدت یافت واز طرفی خلفای اسلام مانند پیشوایان دن مسیح پیروان این آراء و افکار را تعقیب میکردند ولی البته آزادی فکر وعقیده در اسلام خیلی بیشتر از آزادی جامعه مسیحی بود بخصوص دراوایل ظهور اسلام که هر کس آنچه بخاطرش میرسید آزادانه اظهار میکرد اگرچه مخالف رأی خلیفه بود ، از آنرو فرقه‌های اسلامی تعدد یافت ومذهب‌های مختلفی درتفسیر وفقه وسایرعلوم پدید آمدتا آنجا که طایفه‌ای ازمسلمانان بنام عجارده اظهار داشتند که سورهٔ یوسف جزء قرآن نیست بلکه قصه‌ای از قصه‌ها

مباشد. دستهٔ دیگری معتقد شدند که حضرت مسیح دارای مقامی نظیر مقام الوهیت



ت - مناره جفت

است واو بحساب خلق رسیدگی میکند. دراواسط دولت عباسی عدهٔ این قاریان عجیب وغریب زیاد شد، یکی از آنان مشهور به یعقوب عطار متوفی بسال ۳۵٤ هجری کارش بالاگرفت، وموجب اختلافات بسیار گشت، لذا خلیفه اورا احضار کرده و باحضور فقهاء وقاریان اورا توبه داد وتوبه نامهٔ اورا نوشته همگی امضاء کردند.

دیگر ازآنان ابن شنبوذ بغدادی متوفی بسال ۳۲۸ هجری میباشد که طرز مخصوصی درقرائت قرآن اختیار کرده بودوعده‌ای هم دوراوجمع شده بودند. ابن شنبوذ درمحراب مسجد می‌نشست و بطورعجیب وغریب آیات قرآن راتلاوت میکردومردم را به پیروی ازقرائت خود فرامیخواند وداستان‌وی را ابن خلکان وابن ندیم بتفصیل ذکر کرده‌اند. درهرحال ابن مقله وزیر که این را دانست درسال ۳۲۳ هجری ابن‌- شنبوذ را بزندان انداخت ولی اودست برنمیداشت، لذا دستورداد اوراتازیانه بزنند، سپس ازوی خواست که توبه کند اوهم توبه کرده تعهد نمود فقط از روی مصحف عثمان و مطابق قرائت معمولی قرآن بخواند و شهود متعددی این توبه نامه را امضاء کردند.

بهرحال قرائت هر یك از قاریان دهگانه مورد تأیید تمام مسلمانان میباشد وچه بساکه مردم یك کشوریایك شهر ازقرائت یکی یادوتا از آن قاریان پیروی میکنند ویاآنکه تابع هرده قاری میشوند وبرای اثبات صحت قرائت معمولا بروایات متواتر مراجعه میشود باینقسم که مثلا میگویند این نوع قرائت درست است، چون یعقوب‌- ابن اسحق این طرزقرائت را درحضور سلام آموخته واو نزدعاصم خوانده وعاصم نزد ابو عبدالرحمن قرائت کرده‌است وابوعبدالرحمن نزد(حضرت امیر) علی بن ابیطالب (ع) آموخته است و(حضرت امیر) علی این طرزقرائت را درحضور(حضرت) رسول (اکرم) آموخته است.

تأثیر قرآن

قرائت وحفظ قرآن بخصوص دراول اسلام از نخستین فرایض مسلمانان محسوب میشد ازآنرو اوامر و نواحی قرآن در دل آنان جایگیرشد وعبارات قرآن زبانزد ادبای اسلامی گشت واین کتاب مبین درشرع ودین ولغت وانشاء وهرچیزمرجع کلی اهل اسلام گردید.

اسلوب قرآن را در خطبه‌هاو کتابهای خود سرمشق قراردادندو بآیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند و آداب وتعلیم قرآن در اخلاق واطوار وزندگانی روزانهٔ مسلمانان پدید آمد. درصورتیکه بسیاری از ملل اسلامی زبانی جزز بان قرآن داشتند و در کشورهائی میزیستند که از قرآن دور بود. مسلمانان گذشته از علوم شرعی ودر علوم لسانی (صرف و نحو) بآیات ومعانی قرآن استشهاد واستدلال میکردند مثلا تنها درکتاب سیبویه (از دستورنویسان زبان عرب) سیصد آیه قرآن ذکر شده است ، ادبیان ونویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها و نوشته‌های خود بودند حتماً از آیات قرآن استمداد میجستند وچنانکه در فصل مربوط بخطابه وبلاغه (اسلامی) گفته خواهد شد خطبه‌ها و رساله‌ها وتوقیعات و نامه‌های بزرگان اسلام با آیات قرآنی مزین میشده است .

مسلمانان بقدری در حفظ وقرائت وفهم قرآن سعی میکردند که اگر حرفی از قرآن بگوش کسی میرسید فوری متوجه تمام آیه میشد واز آنرو بایك کلمه از قرآن مطالب مهمی فهمیده میشدوشنونده یاخواننده دانا مقصود کلی را درك میکرد وبآن عمل مینمود در صورتیکه مردم عادی از فهم آن عاجز میماندند و داستانهای بسیاردر این باب نقل شده است .

از جملهٔ آن داستانهایکی هم داستان مربوط بسلطان محمود غزنوی است که نامه‌ای بخلیفه نگاشته‌ازوی خواست نام‌اورا (سلطان‌را) در خطبه بگنجاندو باسمش برزر وسیم سکه زند وچون خلیفه امتناع نمود نامهٔ دیگری فرستاده خلیفه راتهدید کرد که اگر بخواهم میتوانم سنگ های بغداد را برپشت پیلان تا غزنین بیاورم .

خلیفه در پاسخ این نامه،مکتوب سر بمهری برای سلطان محمود فرستاد که چون او راگشودند در آن‌نامه بعد از بسم‌الله‌یك الف‌مددار و دروسط آن لام‌ودر آخرش میم دیدند، سپس حمد وصلوة در آن‌نامه مرقوم رفته‌بودسلطان ومجلسیان از دیدن آن نامه حیران‌شدند زیرا چیزی از آن نمی فهمیدند تا اینکه ابوبکرقهستانی بر آنان وارد شد ونامه‌را دید قدری بفکر رفت‌و بسلطان گفت من معنای آنرا میدانم . سلطان گفت بگو هرچه بخواهی میدهم . ابوبکر برای سلطان شرح داد که چون توخلیفه

را به پیلان تهدید کردی خلیفه هم درپاسخ ا ـ ل ـ م نوشته واین اشاره بسورهٔ فیل است که میفرماید الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل ... (یعنی ندیدی کـه خداوند چه بلائی برسر صاحبان پیل آورد ...) .

سلطان از این معنی بیمناك گشته باخلیفه بمدارا واحترام رفتار کرد .

وهمین قسم مشهوراست که وقتی مأمون برعبدالله بن طاهر خشم گرفت وبایاران مشورت کرد که چگونه او را از میان بردارد، یکی ازدوستان عبدالله که درآن مجلس بود نامه بدین مضمون بعبدالله نوشت (بسم الله الرحمن الرحیم یا موسی) وچون عبدالله نامه را گشود از عبارات آن متعجب گشت چه که معنای آنرا نمیدانست و بـالاخره دانست که مقصود نویسنده از یاموسی اشاره بآن آیهٔ قرآن است که میفرماید: یاموسی ان الملا تاتمرون بك لیقتلوك (ای موسی دشمنان بفکر قتل توهستند) . وبلیغ تر از آن دوحکایت داستان سدیدالملك وتشدید گذاردن نون (ان) است که چون در جلد اول گفته شده تکرار مورد ندارد (۱).

مسلمانان درنوشتن ونگاهداری قرآن دقت واهتمامی کردند که نظیر آنسابقه نداردباین قسم که قرآن راروی صفحه‌های طلاونقره وعاج نگاشتندویا پارچه‌های حریر وابریشم بسیارعالی انتخاب کرده آیات قرآن را باآب طلا ونقره برآن نوشتند ومنزل ومحفل خودرابا آن آراستندودیوارمسجدها وکتابخانه‌هاومجلس‌های عمومی را باآیات قرآن تزیین نمودند وخطوط بسیار زیبـا درنوشتن آن بکار بردند، انواع پوست‌ها ، چرمها، کاغذها در تحریرقرآن استعمال میشدوآنرا بطور لوله ودفتر وجزوه و رقعه وغیره بامرکب‌های رنگارنگ نوشته میان خطها را تذهیب میکردند. خلفاء وسلاطین برای تبرك بخط خود قرآن مینوشتندوآنرا درمسجدها وجاهای مقدس میگذاردند، درکتابخانهٔ خدیوی مصر قرآن‌های بسیاری است که با قلم درشت کوفی باحرکت ونقطه وبدون حرکات ونقطه گزاری با تزیینات عالی تحریرشده است.

---

۱ ـ اتفاقاً مؤلف کتاب داستان سلطان محمود غزنوی و فیل را هم مثل حکایت سدید الملك در جلد اول نوشته ودر این جلد هم مکرر ذکر نموده بود وما برای امانت در ترجمه عین آن حکایت مکرر (سلطان محمود) را نیز ترجمه کردیم. مترجم

مسلمانان شمارهٔ سورهای قرآن، آیات قرآن ، کلمات قرآن را یکایك ضبط کرده‌اند وحتی شمارهٔ حروف راجداجدا ضبط کرده‌اندکه در قرآن چند الف‌چندب چندت‌وغیره یافت میشود .

تفسیر قرآن

در آغازظهوراسلام‌فهم آیات قرآن‌برای عربها دشوارنبود چه قرآن بزبان آنان بود ومفردات وترکیبات آنرا بخوبی درك میکردند وبخصوص‌که قرائن موجوده‌نیز برفهم آیات قرآنی که مطابق اوضاع زمان ومکان (نازل میشد)کارآنهـا راآسان میساخت ، با این همه‌اگرمشکلی پیش میآمد ازحضرت پیغمبر (ص) میپرسیدندوآن بزرگوارناسخ ومنسوخ‌آیات و تفصیل اجمـال را بیان میفرمود . بـاینطریق اصحاب پیغمبر (ص) آن مطالب را حفظ میکردند وبدیگران میگفتند وتابعان ازآنان نقل میکردند وکسانیکه بعد از تابعان بودنـد ازتابعان اقتباس مینمودند .

همینکه دولت اسلامی تشکیل یافت ومسلمانان بقوانین واحکام محتاج‌شدند طبعاً مراجعه بقرآن میکردند تا احکام لازم را از آیات قرآنی استنباط کنند والبته قاریان ومفسران میتوانستند بطورلازم استنباط کنند واینان (قاریان ومفسران) همان فقهای دورهٔ اول اسلام میباشند ، تاآخرقرن اول هجری تفسیرقرآن زبان بزبان نقل میشد ونخستین کسی که تفسیرقرآن را بصورت‌کتاب درآورد مجاهد بـود (در سال ۱۰٤ هجری) سپس بسیاری ازدانشمندان تفسیرنوشتندکه ازآن جمله واقدی‌متوفی در۲۰۷ هجری وطبری متوفی در۳۱۰ هجری میباشد .

بطوریکه گفته شداساس تفسیردرابتداء بطورشفاهی‌وزبان بزبان استوارگشت چه عربهای آنروزخواندن و نوشتن نمیدانستند وهرگاه‌که مطابق احساسات و فطرت عادی خود میخواستند چیزی ازآفرینش ورازهای‌آن بدانند از یهود و نصاری (اهل کتاب)که درمیان عربها بودند سؤال میکردند ، اینان (اهـل‌کتاب) بیشتر از طایفهٔ حمیرمقیم یمن بودندکه دین یهود داشتند و پس از ظهوراسلام گرچه مسلمان شدند وباحکام اسلام عمل میکردند ولی افکار و اخباری راکه کتبی وشفاهی ازیهود گرفته هم چنان نگاه میداشتند و هرگاه‌که عربها ازآنـان چیزی میپرسیدند بدون تحقیق

ازروی مندرجات تلمود وتوراة پاسخ میدادند و باین ترتیب کتب تفسیر ازهمان منقولات انباشته شد (۱)

مشهورترین این اشخاص (مفسرین یهود تازه مسلمان) یکی کعب بن مانع معروف بکعب الاحبار است که درزمان خلافت عمر مسلمان شد، دیگر عبدالله بن سلام بن حارث است که هنگام ورود پیغمبر بمدینه اسلام آورد. گذشته ازمفسرین یهود تازه مسلمان ازمسیحیان وصابئیان وزرتشتیان نیزعده‌ای مفسر برخاستند که پاره‌ای از آنان درمیان مسلمانان مقام بلندی پیدا کردند و آنچه راکه مسلمانان از آنها میپرسیدند مطابق اطلاعات ومعلومات خود پاسخ میدادند، معروفترین آنان وهب بن منبه است که اصلش ایرانی ومذهبش زرتشتی بوده است و باهیئتی از طرف پادشاه ایران برای همراهی فرمانروای یمن برضد حبشه به یمن آمد. این دسته از ایرانیان در یمن ماندند وتوالدوتناسل کردند وعربها آنان را ابناء (فرزندان) یعنی ابنای فارس میخواندند وطاوس بن کیسان از تابعین مشهور از آنان میباشد، پدران وهب بن منبه زرتشتی بودند وهمینکه به یمن آمدند بایهود یمن آمیزش کردند وازعادات ورسوم یهود مطالبی فرا گرفتند سپس باحبشیان مسیحی مخلوط ومعاشرشدند وازآنها هم چیزی فرا گرفتند وهب بن منبه علاوه براین معلومات زبان یونانی هم میدانست وطبعاً از آداب ورسوم یونانی‌ها مطلع بود درنتیجه اطلاعات وسیعی ازاوضاع دنیا وتاریخ سلاطین و انبیاء وغیره بدست آورده بود وچنانکه خود او مدعی بوده ۷۲ کتاب آسمانی را مطالعه کرده است.

بدیهی است که عربها به چنین کسی اعتماد بسیار داشتند وهرچه میخواستند از او می‌پرسیدند واوهم بواسطهٔ معلومات وسیع خودجوابهای مناسبی بآنان میداد.

از آنروتفاسیری که درقرن اول هجری گفته شد مطالب درست ونادرست بسیار دارد و آنچه راکه میان یهود ونصاری ومجوس وسایرادیان درجزیرةالعرب شایع بوده جزء آن تفاسیردر آمده است، همانطور که در آغاز پیدایش مسیحیت بسیاری ازعادات ورسوم بت پرستی جزومسیحیت درآمد گرچه رهبران اولیه نصاری برای رهائی ازاین گرفتاری کوشش بسیار کردند.

باری همینکه علوم لسانی (صرف و نحو) در میان مسلمانان پیدا شد و کتب فلسفه ومنطق بزبان عربی انتقال یافت مسلمانان باستدلال و قیـاس آشنا گشتند و برای هر مطلبی دلیل و برهان خواستند و خواه ناخواه درمندرجات تفاسیر تجدید نظر شده و آنچه که مخالف عقل ومنطق بود حذف شد. ابن عطیه وقرطبی وجارالله زمخشری صاحب تفسیر کشاف از مفسران بزرگی هستند که مطالب مخالف منطق وعقل را از تفـاسیر اولیه حذف کردند.

حدیث

همینکه مسلمانان در صدد فهم معانی قرآن بر آمدند طبعاً بدرك معانی گفته‌های حضرت رسول (ص) احتیاج یافتند تا با فهم احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درك کنند والبته احادیث نبوی از صحابه روایت میشد چه که آنان از پیغمبر اکرم (ص) آنرا شنیده وحفظ کرده بودند ومسلمانان برای فهم احادیث ابتداء بصحابه رجوع میکردند ولی چون مسلمانان بکشور گشائی مشغول شدند صحابهٔ پیغمبر (ص) که از سران مجاهدین بودند درممالك مختلف متفرق گشتند از آنروهر کس که میخواست حدیث یا احادیثی ازپیغمبر اکـرم بداند ناچار بدنبال صحابه بممالك ونقاط مختلف میرفت وچه بسا که یك حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود ودیگران آنرا نمیدانستند. پس کسی که دنبال جمع آوری وفرا گرفتن احادیث برمیآمد ناچار بمکـه ومدینه وبصره وکـوفه ومصر وری وسایر شهرها میرفت ودر هرنقطه‌ای علم و حـدیثی میآموخت و این همان است که مسلمانان آنرا رحله در طلب علم (کوچیدن برای بدست آوردن دانش) می نامند.

بدیهی است که این اقدامات ازابتکارات مسلمانان نبوده وپیش ازمسلمانان هم هردانشمند ومحققی برای کسب معلومات محتاج به سفر میشد چه که آنروزها وسایل نشر وانتشار اطلاعات محدود بود.

مثلا هیرودوت وسترابون برای جمع آوری مطالب تاریخی وجغرافیائی خـود باطراف جهان مسافرت کردند، همینطور مسیحیان در دورهٔ اسلامی برای فرا گرفتن احکام دینی واستحکام مبانی مذهبی به ممالك روم سفرمیکردند، خودمسلمانان نیز

برای تحصیل علوم دیگر غیر از حدیث باطراف دنیا میرفتند .

جعل حدیث پس از قتل عثمان بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب خلافت شدند و هر دسته بطرفداری سردستهٔ خود دنبال دلیل‌تراشی رفت و دلایل خود را با احادیث تحکیم میکردند و هر کدام که باستدلال محتاج میشدند فوری حدیثی جعل نموده واز آن استفاده میکردند ودر نتیجه جعل حدیث معمول شد و هرج و مرج راه یافت . مثلا مهلب بن ابی صفره که از پرهیزکاران و نجیبان زمان خود بود برای تقویت مسلمانان وضعیف ساختن خوارج حدیث جعل میکرد. بسیاری هم میدانستند که احادیث مهلب جعل است ولی معتقد بودند که جنگ نیرنگ است و باید از هر نیرنگی درپیشرفت جنگ استفاده شود و البته امثال مهلب بسیاری از رجال بهمان جهات احادیث دروغین میساختند .

جعل حدیث بیشتر درموضوع خلافت معمول شده بود وهر دسته‌ای بنفع خود راجع بشرایط خلافت احادیثی جعل‌میکردند ، پس از رحلت حضرت رسول مهاجران وانصار برای خلافت کشمکش داشتند وهر کدام آنرا حق خود میدانستند تااینکه ابوبکر گفت من از پیغمبر شنیدم که فرمود پیشوای مسلمانان از قریش باشد و همین حدیث کاررا بسود مهاجران(قریش)یکسره ساخت . همینقسم سایر دسته‌های اسلامی در بارهٔ خلافت یااثبات حقانیت عقاید خویش ویا راجع بامور اداری وقضائی ویادر خصوص ظهور مهدی وشرایط آن ودربارهٔ تقسیم غنیمت‌های جنگی و سایر مطالب حقوقی و غیره متوسل بحدیث‌میشدند وبا حدیث کار خود را از پیش میبردندتا آنجا که مأمون درصدد برآمد متعه (نکاح موقت) را رایج سازد ، اما روایت یکحدیث او را از آن کار باز داشت .

بنابر آنچه گفتیم شگفت نیست که طمع کاران برای جلب منافع خصوصی از خود حدیث بسازند وبآنان استدلال کنند ومطابق گفته ونوشتهٔ اهل تحقیق مشهورترین حدیث سازان چهار نفر بودند :

۱ــ ابن ابی یحیی درمدینه .

۲ــ واقدی دربغداد .

۳ـ مقاتل بن سلیمان در خراسان .

٤ـ محمدبن سعید در شام .

حدیث سازان درپاره‌ای موارد بگناه خویش اعتراف میکردند ، مثلا همینکه محمدبن سلیمان والی کوفه درسال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجای حدیث سازراصادر کردوی گفت حال که مرا حتماً میکشید بدانید که چهارهزار حدیث ساخته وپرداخته‌ام وبدانوسیله حرام شمارا حلال وحلال شمارا حرام کردم وبا آن احادیث روزهٔ خود را گشودید و بی‌جهت روزه گرفتید . دیگر ازحدیث‌سازان مشهوراحمد جوبیاری ـ ابن‌عکاشه کرمانی ـ ابن‌تمیم فریابی‌است . وبطوریکه ابن‌سهل‌سری‌میگوید اینان ده هزارحدیث ازپیش‌خود جعل کردند .

آری‌همین‌حدیث‌سازی آن فتنه‌ها وجنگهای سنی وشیعی رابرپاساخت.

ولی همینکه ازشدت فتنه‌ها کاسته شد مسلمانان در صدد تحقیق بر آمدند وبا دقت کامل احادیث را بررسی کرده درست ونادرست آن را تشخیص دادند و کتابهای زیادی در آن‌خصوص منتشر نمودند و از آنجا اصطلاحات مربوط باحادیث پیداشده آنرا به صحیح ومعتبروموثق وضعیف وحسن ومرسل ومنقطع ومفصل وشاذ وغریب ومانند آن تقسیم کردند ودرضمن رسیدگی بصحت وسقم احادیث چگونگی‌نقل آنرا تعیین نمودندکه آیا از راه‌کتابت ویاشفاهی ویا مقاوله (دست بدست) و یا اجازه بوده است .

اسنادومدارك‌حدیث

چون حدیث در دین و دنیای مسلمانان مدخلیت داشت‌لذا تحقیق در صحت و سقم آن نیزبسیار مهم مینمود ودرآغاز کار این تحقیق‌به محفوظات برمیگشت چه‌که هرحدیثی سینه بسینه وزبان بزبان از شخصی‌بشخص‌دیگرمیرسید،باینقسم که‌میگفتندفلانی برای‌ماچنین گفت یا فلان‌حدیث را برای‌ما املاء (دیکته) کرد واین‌همان‌است که‌باصطلاح محدثین‌باسنادومدارك‌حدیث موسوم‌است. ازنظر صحت وسقم‌حدیث وضع‌راویان‌دردرجهٔ‌اول‌اهمیت‌است که کدام‌یك از آنان راستگوومورداعتماد بوده‌اند وچگونه احادیث را جمع آوری کرده‌اند ودر نتیجه راویان احادیث بطبقات متعددی تقسیم میشوند از اینقرار :

صحابه- تابعان-تابع تابعان- مجتهدان - محدثان که کارشان جمع آوری وحفظ حدیث بوده است. ناقدان یعنی کسانی که میتوانستند خوب وبد آنرا جدا سازند. شارحان وغیره که درکتب مربوط باحادیث ذکر آنان مفصل آمده وتألیفات زیادی در در آن باره منتشرشده است.

اسناد ومدارك حدیث در ممالك اسلامی یکسان نبود، مثلا اسناد اهل مدینه ازمدارك سایر بلاد اسلامی محکم‌تر وعالی‌تر مینمود چه که اهل مدینه برای نقل حدیث عدالت وضبط را شرط لازم میدانستند، سنداهل حجاز بعدازصحابه بمالك دانشمند مشهور اسلامی متوفی بسال ۱۷۹ هجری منتهی میشود، سپس شافعی و ابن-حنبل که از اصحاب مالك بودند. مالك نخستین کسی است که احادیث را بطرز ابواب فقه درکتاب خود موسوم به موطأ جمع کرد وپاره‌ای معتقدند که اول ازهمه ابن جریح کتاب حدیث اِ تألیف نمود. محمدبن اسماعیل بخاری مشهور بامام المحدثین درجمع احادیث مرد نامی زمان خویش بوده است وکتاب صحیح بخاری درمیان اهـل تسنن مشهور میباشد، سپس مسلم بن حجاج نیشابوری کتاب صحیح خودرا تألیف نمود واین دوکتاب که مشتمل براحادیث صحیح است به صحیحین شهرت دارد پس از آن جمع دیگراز رواة ومحدثین آمدند و ازموطأ ومالك وصحاح بخاری ونیشابوری احادیثی جمع کرده وکتابهائی در آن باره تألیف نمودندواز مجموع تألیفات آن کتب ششگانه (اهل تسنن) احادیث پدید آمد که مؤلفان آن کتب بدینقرارمیباشند:

۱- بخاری متوفی درسال ۲۵٦ . ۲- مسلم متوفی درنیشابور ۲٦۱ . ۳- ابوداود متوفی دربصره ۲۷۵ . ٤- ترمذی متوفی درترمذ بسال ۲۷۹ . ٥- نسائی متوفی بسال ۳۰۳ ٦- دارقطنی متوفی دربغداد بسال ۳۸۵(۱)

---

۱ - جای تأسف است که جرجی زیدان از محدثین کتب احادیث شیعهٔ اثنا عشریه که از مشهورترین فرق اسلامی هستندنام نبرده است ولی بایددانست که پیروان مذهب حقهٔ اثناعشری در قسمت احادیث بچهار کتاب وسه مؤلف (محدث) بزرك استناد مینمایند وباصطلاح آنان کتب مزبور به کتب اربعه ومحدثین آن به محمدین ثلاث شهرت دارند ازاین قرار :

۱- ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحق کلینی (کلین ازتوابع ری) رازی ملقب به ثقة الاسلام مؤلف (اصول کافی) بسال ۳۲۹ هجری دربغدادرحلت کرد .

۲- ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بابویه قمی ملقب بصدوق وابن بابویه مؤلف کتاب (من لایحضره الفقیه) در ۳۸۱ هجری در ری وفات کرد .

۳- ابوجعفر محمدبن حسن بن علی طوسی مؤلف (تهذیب استبصار) بسال ٤٦۰ هجری وفات کرد . مترجم

همینکه حدیث علم مدونی شد علمای حدیث درصدد تحقیق سلسله روایات برآمدند وطرز فراگرفتن حدیث را ازروی تمام یاقسمتی ازکتاب‌بطورتسلسل‌شرح دادند که مثلا چه حدیثی را بوسیلهٔ چه اشخاصی مانند بخاری وغیره فراگرفته‌اند واینك برای نمونه سلسله حدیثی را کــه ابن خلکان از بخاری نقل میکند ذیلا می نگاریم :

«صحیح بخاری رادرشهر اربل‌درماه های سال ششصد وبیست ویك‌ازشیخ‌صالح ابوجعفر محمدبن‌هبةالله‌بن‌مکرم‌بن‌عبدالله صوفی‌شنیدم واودرمدرسهٔ‌نظامیهٔ‌بغداددرماه ربیع الاول‌درسال‌پانصدوپنجاه‌وسه‌ازشیخ ابوالوقت شنیده بودواودرذیقعده چهارصد وشصت وپنج ازابومحمدبن‌مظفر داودی شنیده‌بود واو درماه صفرسیصدوهشتادویك ازابومحمد عبد الله بن‌احمد بن‌حمویه سرخسی‌شنیده بود واو درسال‌سیصدوشانزده ازابوعبدالله محمد بن‌ابویوسف بن‌مطرفربری شنیده بود واو دومرتبه یکی در سال دویست وچهل‌وهشت‌ودیگر درسال‌دویست‌وپنجاه ودو ازمؤلف‌صحاح حافظ‌ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری شنیده بود خدا همهٔ‌آنها را بیامرزد»

دانشمندان اسلامی نه تنها علم حدیث را با ذکر سلسلهٔ راوی بیان میکردند بلکه سایر علوم نقلی مانند تاریخ وادبیات وغیره را نیزباهمین دقت‌با اسنادمسلسل شرح میدادند و بسیاری ازعلوم اسلامی دارای همین مبانی‌متین ومحکم میباشد در صورتیکه در هیچ‌کشوری ومیان هیچ ملتی غیر از مسلمانان این نوع دقت درشرح ودرج مطالب علمی بیش از آن معمول نبوده است .

مثلا ابن خلکان ضمن شرح حال فخرالدین بن‌خطیب میگوید : وی‌علم‌اصول را نزد پدرخود ضیاء الدین‌واونزد قاسم سلیمان‌بن‌ناصرانصاری‌واو نزد امام‌الحرمین ابوالمعالی‌واونزداستادابواسحق‌اسفراینی‌واونزد شیخ‌ابوالحسن باهلی‌واونزدشیخ‌سنت ابوالحسن اشعری واو نزد ابوعلی جبائی در آغازکارفراگرفت سپس از مذهب خود برگشته جزء اهل سنت وجماعت درآمد .

پس اینطورکه‌ملاحظه میشود اگرعلماء اسلام نام دانشمندی را ذکرمیکردند سلسلهٔ استادان اورا تاواضع آن علم نقل مینمودند .

شمارهٔ احادیث

بنا بمقتضیاتی که گفته شد رفته رفته شمارهٔ احادیث بصدها هزاررسید ، از آن جمله بقرار مشهور احمد بن حنبل یك میلیون حدیث روایت کرده است ویکصدوپنجاه هزار آن باذکرسند ومتن حدیث بوده است ویحیی بن معین مری مدعی است که ششصد هزارحدیث بدست خود نوشته است. راوی این خبر میگوید که از قرار معلوم (گمان میرود) محررین یحیی نیز بامر او دوششصد هزارحدیث مرقوم داشته‌اند بعلاوه صدصندوق پرازحدیث ازیحیی باقی ماند .

ومسلم صاحب کتاب صحاح تألیف خودرا ازسیصدهزارحدیثی که شنیده استخراج کرده است و بخاری میگوید کتاب خودرا ازششصدهزارحدیث تألیف کرده‌ام. همینقسم گفته ها و نوشته‌های بسیاری که زیادی احادیث رابطور شگفت آوری میرساند . اما آنچه که ازاین احادیث صحیح ومعتبر تلقی شده بسیار کم است وپاره‌ای ازمردمان بافکر ومنطق که دررأس آن ابوحنیفه است بحد افراط احادیث صحیح راکم شمرده اند . مثلا خودابوحنیفه فقط هفده حدیث را صحیح میداند. مالك سیصد حدیث را درست میشمارد ، بخاری نه هزارودویست را صحیح دانسته . اما سه هزار آنرا مکرشمرده است. احمدبن حنبل درکتاب مسند خود پنجاه هزار حدیث را درست میداند .

فقه و منبع آن

پس ازتشکیل دولت اسلامی مسلمانان برای ادارهٔ امورشخصی وحقوقی و اجتماعی بمقرراتی نیازمند شدند و بمنظور رفع احتیاج بقرآن وحدیث مراجعه کردند تا از روی آن مقرراتی وضع کنند تا روابط فرمانروا وفرمانبردار وهم چنین روابط مسلمانان در میان خودشان تعیین شود واین درحکومت های بزرگ دنیا سابقه داشته که پس ازتشکیل دولت درصدد وضع قوانین برآمدند . اما پس ازده پانزده قرن بانجام آن عمل موفق گشتند یعنی در سال ۵۳۳ میلادی درزمان یوستینیان امپراتورروم که تمدن رومیان نضج وقوام یافته بود کلیهٔ عادات ورسوم وعقاید واعتباریاتی که درظرف قرنها از ملل لاتینی وساکسونی و غیره میان رومیان گردآمده بود بصورت مجموعهٔ قوانین کامل تدوین شد .

ولی مسلمانان احکام خود را ازقرآن وحدیث استخراج کردند وچنانکه گفته

شد درجمع آوری وحفظ آن از آغاز اسلام کوشش بسیار نمودند بقسمی که پس ازدوسه قرن شریعت اسلامی نضج کامل یافت و فقه و قوانین آنان که از بالاترین وبرترین شریعتهای جهان محسوب میشودبطورجامعی تدوین یافت (۱) یعنی باهمان سرعتی که مسلمانان دین خود را انتشار دادند و دولت خود را تأسیس کردند با همان سرعت هم احکام ومقررات وضع نمودند.

گفتیم که اساس فقه اسلام قرآن است ودر زمان حیات پیغمبر اکرم مسلمانان مشکلات احکام رااز آن حضرت میپرسیدند وتوضیح لازم میشنیدندوطبعاً برأی وقیاس محتاج نبودند، پس ازرحلت حضرت رسول(ص) مرجع احکام قرآنی صحابه بودند که آیات قرآن وسنت پیغمبر را تفسیر وتعبیرمیکردند واز آنرو صحابه نخستین فقهای اسلامی و یا حاملین شریعت بشمار میآیند و چون در صدر اسلام مسلمانان خواندن ونوشتن کمتر میدانستند، احکام دینی را از قاریان قرآن جویا میشدند ولی پس از انتشار علم وسواددرمیان مسلمانان وعربهاعلم فقه‌تکمیل شده، حرفهٔ مخصوصی شد واز آنرو نام فقهاء بعلماء تبدیل یافت.

فقهاء

پس نخستین فقهای اسلامی صحابه اولی میباشند ومقدم برهمهٔ آنان خلفای راشدین هستند سپس ازمیان صحابهٔ اشخاص ذیل جزء فقهاء نامی صدر اسلام محسوب میشوند:

عبدالرحمن بن عوف ـ ابی بن کعب ـ عبدالله بن مسعود ـ معاذبن جبل ـ عماربن یاسر ـ حذیفه ـ زیدبن ثابت ـ سلمان ـ ابودرداء ـ ابوموسی اشعری.

سپس موضوع فقاهت ازصحابه‌به تابعین انتقال یافت ومشهورترین آنان درمدینه هفت نفرند بدینقرار:

سعیدبن مسیب ـ ابوبکربن عبدالرحمن ـ قاسم ـ عبدالله ـ عروه ـ سیلمان ـ خارجه.

و یکی از شاعران برای سهولت در حفظ کردن اسامی نام آنان را در این

---

۱ ـ جای بسی افتخار و خوشوقتی برای مسلمانان است که یك مسیحی دانشمند، شریعت مقدسه اسلام را از برترین و بالاترین شریعت های جهان معرفی میکنند. مترجم

بیت آورده است :

«فخذهم عبیدالله عروة قاسم ـ سعید سلیمان ابو بکر خارجه» .

بعضی از موزخان تابعین مشهوررا ده نفرذکر نموده وسه اسم دیگر باتغییراتی بر آن افزوده اند ودرهرحال فقه اسلامی وفتوی ها واحکام اسلام ازصحابه و تابعان مذکورنقل شده است . (۱)

در آغازاسلام فقه وقرائت قر آن وتفسیرقر آن وحدیث یك علم محسوب میشد سپس مطابق قانون تکامل هر کدام ازاین علوم مستقل گشت بخصوص فقه که استقلال کاملی‌پیدا کردوعلمای آن‌علم‌به فقهاء معروف شدند که فتوای آنان در عزل و نصب و قتل و عفو اشخاص تأثیر زیادی داشت و از آنرو در تشکیلات دولتی مقام مهمی پیدا کردند .

درزمان‌بنی‌امیه مرجع‌فقه وفتوی فقهای مدینه‌بودند وهیچ کارمهمی در دستگاه خلافت بی‌نظیر آنان انجام نمی‌یافت . دردوجلد اول و دوم گفته‌شدکه امویان تعصب زیادی نسبت باعراب داشتند وملل غیرعرب را حقیرمیشمردند با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق اهل بیت رسالت میدانستند و بنی امیه را غاصب میشمردند لذا خلفای‌بنی‌امیه قلباً ازفقهای‌مدینه متنفر بودند ولی ازروی ناچاری آنانرا گرامی شمرده درراضی کردن آنها میکوشیدند بخصوص خلفای پرهیز کاراموی مانندعمرعبدالعزیز که بدون نظرفقهای مدینه بهیچ کار مهمی دست نمیزدند . پس‌ازبنی امیه‌کاربدست عباسیان‌افتادومنصورعباسی درصدد کوچك کردن‌عربها و بزرگ ساختن‌ایرانیان‌بر آمد چه بدست ایرانیان وباکمك آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات منصور برای اجرای نقشه خودش این‌بودکه نظرمسلمانان‌را ازمکه ومدینه‌برگرداند

---

۱ ـ جرجی زیدان در اینجا هم از روی بی انصافی و بی اطلاعی از فقه مذهب شیعه نام نبرده و اینك ما بطور اختصار میگوئیم که بعقیدهٔ شیعیان خلافت وامامت ازطرف خدا و رسول تعیین میگردد وحضرت پیغمبر اکرم درغدیر خم وموارد دیگرصریحاً حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن(ع)ابیطالب علیه السلام را خلیفه وجانشین خود معین فرمود وپس‌ازحضرت امیریازده فرزند آن بزرگوارهرکدام به‌نص صریح سلف خودشان امام وجانشین پیغمبر(ص) معرفی شدند ودرایام غیبت امام دوازدهم طبق توقیع مبارك امام غایب دانشمندانی‌که واجد شرایط اجتهاد بشوند و قدرت استنباط احکام شرع را داشته باشند مرجع تقلید شیعیان میباشند . مترجم

لذا بنائی بنام قبة الخضراء (سبز گنبد) ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج بجا آورند ومقرری معمول اهل مدینه را قطع کرد. وفقیه آنروز مدینه که امام مالك بود پس از استفتای مردم مدینه درخلع بیعت منصور بخلع اوفتوی داد ، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمد بن عبدالله ازخاندان علی (علیه السلام) بیعت کردند. رفته رفته کار محمد بالا گرفت و منصور باوی جنگیده بازحمت بسیار بروی غلبه کرد واهل مدینه دوباره بامنصور بیعت کردند، بااینهمه مالك خلفای عباسی راخلیفه نمیدانست وچون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور اینرا فهمید خشمگین گشت ومالك را احضار نموده وشانهٔ اورا برهنه کرده بر آن تازیانه زد .

رأی وقیاس

تدریجاً علوم قرآن در ایران وعراق منتشرشد و اشخاص زیرکی ازاین دو کشور برخاستند که فقه وفتوی را بخوبی فرا گرفته بودند ولی مجبور به پیروی ازفقهای مدینه بودند، چه که مردم مدینه بحفظ احادیث صحیح و قرائت صحیح قرآن شهرت داشتند بخصوص که درعراق حدیث واهل حدیث کم بود ومسلمانان این نقاط غیرعرب و بیشتر ایرانی بودند وایرانیان طبعاً مردمان دانشمند وبافکری میباشند ازآنرو این مردم برای استخراج احکام فقه ازقرآن وحدیث بقیاسات عقلی متوسل شدند. برخلاف اهل مدینه که بیش ازهرچیز به تقلید پابند بودند. دیگر ازاقدامات منصور برای کوچك کردن مدینه وفقهای آن این بود که فقهای عراق را (که قائل برأی وقیاس عقلی بودند) بزرگ سازد ودر برابر فقهای مدینه جلو بیندازد .

پیشوای فقهای آنروزعراق ابوحنیفه نعمانی مقیم کوفه بود که منصوراورا ببغداد آورده گرامی ومحترم داشت ، ابوحنیفه نه‌عرب بود ونه‌اعراب را دوست داشت حتی جمله‌های عربی را با اعراب نادرست میخواند واهمیتی نمیداد . ربیع حاجب منصور که منتسب بعربها بود با ابوحنیفه مخالفت میکرد زیرا ابوحنیفه را مخالف عربها می‌دید وفضل پسر همین ربیع است که برای برمکیان توطئه چید ودرقتل وسقوط آنان بسیار کوشید.

باری منصورخلیفه ابوحنیفه وپیروان اوراکه اهل رأی وقیاس بودند تقویت کرد ومالك که این را دید بیش ازپیش بحدیث متوسل شد وپیروانش نیزچنان کردند و در نتیجه فقهای مدینه اهل حدیث وفقهای عراق اهل قیاس گشتند .

پیشوای اهل حدیث چنانکه گفتیم مالك و یاران حجازی او بودند ، همچنین اصحاب شافعی و اصحاب سفیان ثوری و اصحاب احمدبن حنبل از پیروان حدیث هستند و جز خبر چیز دیگری را معتبر و مستند نمیدانند و بهیچ نوع قیاس (چه قیاس جلی وچه قیاس خفی) عمل نمیکنند و بنای احکام را براحادیث واخبار وارده استوار میخواهند . مثلا شافعی یکی ازپیشوایان آنها میگوید که اگر فتوای من بگوش شمارسید وسپس خبری را یافتید که مخالف فتوای من بود بدانید که فتوای من همان خبری است که یافته اید .

وهمین اظهار شافعی تمسك آنانرا به تقلید و پیروی ازاخبار میرساند .

اما ابوحنیفه ازسران اهل قیاس بود وفقهای عراق مانند محمدبن حسن وابویوسف قاضی وزفربن هذیل وحسن بن زیاد وابن سماعه وابومطیع بلخی وعافیة قاضی وغیره از ابوحنیفه پیروی میکردند . اینان را اهل رأی هم می گفتند چه احکام فقهی را اصولا از روی قیاس عقلی واستنباط معانی استخراج میکردند و قیاس جلی را بر آحاد اخبار ترجیح میدادند.

پس ازمالك یکی ازپیروان او بنام محمدبن ادریس مطلبی شافعی از حجاز بعراق آمد وباپیروان ابوحنیفه آمیزش کرده مطلبی از آنان فرا گرفت ، سپس مذهبی مخلوط ازنظریات مالك وابوحنیفه پدید آورد که بنام مذهب شافعی شهرت دارد و در بسیاری از موارد باطریقهٔ مالك مخالف است، پس ازمالك احمدبن حنبل که از بزرگان محدثین بود پدید آمد و شاگردان او با آنکه احادیث بسیاری میدانستند نزد شاگردان ابوحنیفه فقه آموختند ودرنتیجه مذهب چهارمی بنام مذهب حنبلی ایجاد شد ودر تمام ممالك اسلامی پیروی ازاین چهارمذهب (حنفی ـ مالکی ـ حنبلی ـ شافعی) رواج یافت(۱).

فقه اسلامی شرح و تفصیل بسیاری دارد که محل آن اینجا نیست لذا گفتگوی مربوط بعلم فقه وسایر فروع آنرا درتاریخ آداب اللغه العربیه بطور مشروح آغاز میکنیم .

۱ـ این گفتهٔ جرجی زیدان اشتباه است . زیرا ملل اسلامی شیعی (اعم ازاثناعشری وغیره) هیچگاه ازچهارمذهب فوق تبعیت ندارند . مترجم

مقام علماء نزد خلفاء

همینکه ضمن علوم اسلامی نام علماء برده میشود منظورعلمای حدیث وقرآن وفقه‌است ، سابق گفته‌شد که علوم مزبور نزدخلفاء بسیار مهم بودبنا برآن‌اگرخلفاء زاهدان وفقیهان ومحدثین وعلمای‌اسلامی راگرامی ومحترم میشمردند جای شگفتی نخواهدبود وحتی‌خلفای ستمگر بنی‌امیه نیز درکارهای مهم ازفقیهان مدینه مشورت میکردند وخلفای‌پرهیزکاردرغالب‌موارد شرایط عدالت‌را ازعلماء می‌پرسیدندتابدان عمل کنند ، چنانکه عمربن‌عبدالعزیز شرحی‌بحسن‌بصری نوشته صفات امام عادل‌راازاوجویاگشت‌وحسن‌پاسخ‌کاملی برای عمرفرستادکه پیوسته مدنظروی بوده مانند پند واندرز آنرا درگوش ودل‌میگرفت .

این‌اکرام واحترام ازعلماء منحصربخلفای پرهیزکارنبود بلکه منصور عباسی که از خلفای سخت‌گیر باهوش وخردمند محسوب میشود با علماء همانطور رفتار میکرد، مثلاموقعی‌عمروبن‌عبیدنزدمنصورآمد ومنصورکه درآن‌هنگام برای‌پسرخود مهدی از مردم بیعت‌گرفته بود بعمروگفت :

ای اباعثمان این‌شخص (مهدی) پسرامیرمؤمنان وولیعهد مسلمانان است .

عمرو بی‌پروا پاسخ داد آری توراه خلافت را برای وی‌هموارساختی و البته مسؤل‌کارهای او توهستی .

منصورازاین‌سخن‌پندگرفت وبعمروگفت مرا اندرز ده‌وعمرو اورا موعظه کرد وهمینکه عمرو مرد منصور برای‌اومرثیه‌گفت :

داستان عجیب تر اینکه موقعی‌شب هنگام منصور دور کعبه طواف میکرد وصدای مردی را شنیدکه ازظلم وجور وفساد شکوه داشت . منصورنزدآن‌عابدرفته

مقصود را جویا شد ، عابد باکمال صراحت اظهار داشت که منظور من تو وعمال وهمکاران وحکومت تواست. منصور از این حرف نرنجید وموعظه تند او را بدقت گوش کرد ، همین قسم موعظه‌های اوزاعی - ابن سماع - سفیان ثوری‌شبیب‌بن‌شیبه بمنصور ومهدی وهرون وغیره که با وجود تندی وسختی موردقبول آنان‌واقع‌می‌شد (در جلد دوم این کتاب نامهٔ سفیان ثوری درج شد).

چه‌بسا که وعظ‌علماء خلفاء رابگریه میانداخت . زیراخلفاء احترام‌فوق‌العاده دربارهٔ علماء منظور میداشتند وکاررا بجائی میرساندندکه مانند نوکرفرمانبرداردر خدمتگزاری علماء مبادرت میکردند . مثلا هرون‌الرشید بدست‌خود آب‌روی‌دست ابومعاویهٔ نابینا میریخت و او دستانش را می‌شست .

در ابتدای کار احترام وتکریم‌مخصوص فقهاومحدثین بود اما بعداً مشمول تمام دانشمندان علوم اسلامی شد وعلمای علم لغت ونحو نیز مورد احترام واقع‌می‌شدند. مثلاهرون کسائی‌ومحمدبن‌حسن راروی دوصندلی می‌نشاند وازآنان‌خواهش میکرد که برای برخاستن ونشستن وی (هرون) ازجا برنخیزند وهمینکه این‌دوعالم‌دریك روز درری درگذشتند هرون از روی تأسف گفت : حیف‌که فقه وزبان عربی درری بخاك رفت

امین ومأمون پسران‌هرون برای‌بردن نعلین‌فراء باهم نزاع میکردندوسرانجام قرار گذاردندکه هرکدام یك تای نعلین استاد را ببرد .

مردم‌که این تعظیم واکرام خلفاء نسبت بعلماء میدیدند طبعاً آنان هم نهایت احترام‌رادر بارهٔ دانشمندان مبذول میداشتند ،چنانکه هشتصدهزار مردوشصت‌هزار زن در تشییع جنازهٔ ابن‌حنبل شرکت نمودند و این خودبزرگترین احترامی‌بودکه نسبت به یکی ازعلماء اجراء شده بود وهنگامی کهابواسحق شیرازی از طرف‌مقتدی خلیفهٔ‌عباسی نزد سلطان ملکشاه میرفت مردم شهرها در بوسیدن و دست مالیدن وبرکت خواستن ازلباس‌وچارپای وی بریکدیگر سبقت میگرفتند .

۳ - علوم‌لسانی-نحو نحو در واقع علمی است‌که گویندهٔ هرزبانی آنرا ازشیر خوارگی (از مادریادایه) میآموزد زیرا نطق ونحو در یك

موقع بانسان تلقین میشود چون بدون فراگرفتن نحو هیچ کس نمیتواند افکارخودرا بخوبی بیان کند. این درمورد زبان مادری اشخاص است ولی اگر کسی بخواهدزبان غیر مادری خودبیاموزدالبته قواعدنحو کار او را آسان میسازد ، از آنروملتها چندین قرن سخن میگویند ، خطابه وشعرمیسرایند ولی علم نحوزبان خودرا تدوین نکرده‌اند مثلا یونانی ها تاقرن پنجم پیش از میلاد علم نحو زبان خود را مدون نکرده بودند و اول کسی که از یونانیان بتدوین علم نحو اقدام کرد پروتوگوراس بودکه در ٤۱۱ پیش از میلاد مرد ، وی مختصری در بارهٔ مذکر ومؤنث و سایر اسماء مطالبی تنظیم کرد و قواعدی ذکر نمود ، پس از او پرودیکوس معاصر پروتوگوراس راجع بکلمات مترادف سخن گفت و آنگاه ارسطوودیگران مطالبی بر آن افزودند.خلاصه اینکه پیدایش وتدوین علم نحو زبان یونانی مانند علم نحوعربی تاریخی داردکه باهم شبیه است، همینطور رومی‌هاتا مدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتندودرقرن اول پیش از میلاد در زمان پوپیوس دانشمندی بنام دیونیسوس تراکس از یونانی ها پیروی کرده برای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد.

از آنرو می‌بینیم که پیش از تدوین علم نحوشاعران وخطیبان وفیلسوفان‌وادیبان بزرگی دریونان‌پدید آمدند . هومر ایلیاد وادیسی را پیش از آنکه علم‌نحو بیاموزد سرائیدو ندانستن علم‌نحوزیانی‌بوی‌نرساند، زیرا زبان مادری درذهن او ملکه‌را سخ شده‌بود، اشیلوس نمایشنامه‌های خود را بدون یادگرفتن نحو تألیف کرد و سراسر یونان‌را مجذوب‌خویش‌ساخت . تالیس وفریسیدیس وآناکسیمندر از فلاسفهٔ بزرگ یونان‌پیش ازتدوین علم نحو پدیدآمدند وهرودت جهانگرد نامی پیش‌از تدوین‌علم نحو تاریخ وسفرنامهٔ‌خود را نگاشت ، همین‌قسم‌عدهٔ زیادی شاعر وخطیب وادیب‌پیش از تدوین علم نحو در میان رومی‌ها پیداشد .

نحو عربی چگونه پدید آمدو که آنرا پدید آورد؟

عربها مانند یونانیها شعر وخطابه وسخنوری ونامه نویسی داشتند و علم نحو زبان عربی را تدوین نکرده بودند ، زیرا ملکه لغت در طبیعت آنان رسوخ داشت ولی چون اعراب بفهم دقیق معانی‌قرآن احتیاج یافتند زودتر از

یونانی‌ها و رومیها بتدوین قواعد نحو خود پرداختند و هنوز پنجاه سال از تأسیس دولت عرب نگذشته بود که احتیاج بتدوین قواعد نحو در میان آنها احساس شد. گمان ما بر آن است که قواعد نحو زبان عرب مانند قواعد زبان سریانی تدوین شده باشد، چه که جماعت اخیر درقرن پنجم میلادی قواعد زبان خودرا مدون کردند و کشیشی بنام یعقوب رهاوی ملقب به مفسر کتابها (متوفی در ٤٦٠ میلادی) برای اولین بار قواعد نحو زبان سریانی راتدوین کرد، درهمان مواقع عربها در نتیجهٔ آمد وشد بعراق با سریانی ها معاشرت کردند و ازقواعد نحو سریانیها اطلاع یافته آنرا نیکودانستند و همینکه خود بتدوین قواعد نحو محتاج شدند ازقواعد سریانی استمداد کردند چون هردو زبان مانند دوخواهر باهم شبیه است. دلیل این مدعا آنکه عربها موقعیکه درعراق میان سریانی ها و کلدانیها میزیستند علم نحو خود را وضع کردند و تقسیمات کلام در عربی وسریانی یکی است. اما شتاب عرب برای تدوین قواعد نحو برای آن است که عربها با شتاب بسیار دین اسلام را منتشر ساخته ممالك وسیعی راگشودند وبا ملل غیر عرب آشنا شدند وچون این ملت‌ها زبان عربی را بخوبی نمیدانستند در مکالمه خطا میرفتند ورفته رفته زبان عربی رو بتباهی میگذارد حتی پیش ازفتوحات اسلامی این جریان بوده که عربها بدون توجه بقواعد نحوی بیغلط صحبت میکردند واعراب کلمات وجملات آنان مانند اعراب قرآن بود، اما مسلمانان غیر عرب بخطا میرفتند وموقعی یکی از همان مسلمانان غیرعرب درحضور حضرت رسول بخطا تکلم کرد حضرت بصحابه فرمودند: برادر خودرا راهنمائی کنید اشتباه میرود. واز گفته‌های ابوبکر است که اگر موقع قرائت سقوط کنم بهتر از آنست که کلمه‌ای را بخطا بخوانم. ولی اشتباهات کلی چنانکه گفتیم بعد از فتوحات اسلامی روی داد ودر آن موقع بود که مسلمانان غیر عرب در تکلم عربی وبخصوص در قرائت قرآن بخطا میرفتند وعمال ووالیان عرب این را دیده بفکر ضبط قواعد نحوی بر آمدند.

مورخان عموماً اتفاق دارند که ابوالاسود دوئلی متوفی بسال ٦٩ هجری علم نحو عرب راوضع کرده است وی ازبزرگان تابعین وازصحابه حضرت امیر بوده ودرجنگ صفین التزام رکاب آنحضرت راداشته است. پس از آن ببصره آمد ودر آنجا زبان سریانی

آموخته و قواعد نحو آنرا فرا گرفت و چون آن را نیکو دید بفکر افتاد که برای زبان عربی نیز قواعدی وضع کند و این نظر خود را با زیاد بن ابیه والی عراق در میان نهاد ولی زیاد بجهاتی که گفته شد با آن پیشنهاد موافقت نکرده است اما چندی بعد مردی نزد زیاد آمده وچنین اظهار کرده است : اصلح الله الامیر توفی ابانا و خلف لنا بنون (۱) .

زیاد که خطای آن مرد را شنید دنبال ابوالاسود فرستاد و از او خواست که قواعدی برای نحو وضع کند و آنچه را که سابق نهی کرده بود در نتیجهٔ آن پیش آمد بوی فرمان داد که اجراء نماید .

بعضی دیگر میگویند که موقعی دختر خویلد اسدی نزد معاویه آمده گفت: ان ابوی ماتا و ترکا لی مالاً (بطور اماله) (۲) و چون علی (علیه السلام) این را دانست باب ان و باب اضافه و باب اماله را برای ابوالاسود دوئلی شرح داد و ترسیم کرد و بدین طریق علم نحو وضع شد ، سپس ابوالاسود مردی را شنید که این آیه را (از سورهٔ برائه) چنین میخواند «ان الله بریء من المشرکین ورسوله» یعنی کلمهٔ رسول را که باید در اینجا برفع باشد بجر میخواند و ابوالاسود باب عطف و باب نعت را وضع کرده تا چنان خطائی روی ندهد .

هم چنین روزی دختر ابوالاسود بطور پرسش گفت : « یا ابت ما احسن السماء ؟» (چه چیز نیکو کرده است آسمان را) پدرش گفت نجومها ـ (ستاره‌های آن) دختر گفت نه مقصودم خود آسمان است، ابوالاسود گفت: در آن صورت دهانت را باز کن و بگو یا ابت ما احسن السماء ! ـ چه نیکوست آسمان و روز دیگر دخترك گفت ما اشدالحر ؟ چقدر هوا گرم است ولی آنجمله را بطور استفهام بیان کرد، پدرش (ابوالاسود) اشتباه او را بطریقی که گفته شد اصلاح کرد و باب تعجب را در

۱ـ ترجمهٔ آن جمله چنین است: خدا فرماندار را نیکو بدارد پدر ما مرده و برای ما فرزندانی (پسرانی) گذارده است.

وموضوع اشتباه و خطا آن است که مطابق قواعد نحوی در این جمله بنون باید بنین گفته شود. مترجم

۲ـ اماله در قرائت چنان است که خواننده (قاری) فتحه را مانند کسره والف را مانند یاء بخواند ودر علم صرف باب مخصوصی راجع باین موضوع میباشد. مترجم

علم نحو وضع نمود.

گرچه تاریخ‌نویسان در چگونگی وضع علم نحو اختلاف دارند اما همهٔ آنان بر این عقیده‌اند که ابوالاسود دوئلی در اثر پیش آمد هائیکه گفتیم علم نحو را وضع کرد وخود ابوالاسود میگوید که اصول علم نحو را از علی (حضرت امیر) فرا گرفته است، پس مسلم شد که ابوالاسود علم نحو را وضع کرده و یا شروع بآن کار کرده است. و در تأیید این ادعا گفتهٔ ابن ندیم را نقل می کنیم که در کتاب فهرست خود چنین اظهار میدارد:

«یکی از اشخاصی که علاقه بجمع آوری کتاب داشت مرا بانبار و کتابخانه‌ای برد که در آنجا کتاب های بسیاری دیدم از آن جمله صندوقیکه سیصد رطل پوست وچرم و کاغذ مصری وچینی وتهامی، خراسانی ریخته بودند ودر میان آن اوراق چهار ورق دیدم که گمان میکنم از اوراق چینی بود که در آن چهار ورق مطالبی راجع بفاعل ومفعول دیده شد ویحیی بن همیر بخط خود نوشته که این مطالب از ابوالاسود رحمة الله علیه میباشد وزیر آن خط نوشتهٔ دیگری بخط قدیمی از علان نحوی دیده میشد وزیر آن خط نصر بن شمیل بود وهمینکه آنمرد مرد آن صندوق از دست رفت».

در هر حال چون تألیفات مختصر ابو الاسود رفع حاجت آنی را نمیکرد واشتباهات رفع نمی شد لذا ابوالاسود علامات و حرکات را تعیین نمود تا بدان وسیله اعراب کلمات معلوم شود واقسام اسم وفعل وحرف مشخص گردد و این همان علامات و حرکاتی بود که سریانی ها معمول میداشتند ودو قسمت خط عربی راجع بآن سخن گفتیم.

بنا بر این عرب‌ها پیش از تدوین علم نحو اعراب کلمات را میدانستند، همانطور که قبل از تدوین علم عروض شعر میگفتند، چون درست سخن گفتن وشعر سرائیدن ملکه آنان بود.

اما همینکه ملت‌های غیرعرب مسلمان شدند وبا عربها آمیزش کردند طبعاً از فهم معانی قرآن عاجز ماندند، زیرا زبان عربی ملکه آنان نبود ولذا در صدد تدوین قواعد نحو بر آمدند و چنانکه مشاهده میشود بیشتر این اشخاص (کسانیکه مشغول

تنظیم وتدوین نحو بودند) ازمیان مردم غیرعرب برخاستند.

ابوالاسود ابتداء علم نحورا وضع کرد ، پس ازاو مردمانی از کوفه و بصره کار او را تعقیب کردند ، نخستین کسی که ازابوالاسود علم نحو را فرا گرفته به تکمیل آن پرداخت عنبسة بن معدان مهری بود ، سپس میمون اقرن وعبدالله حضرمی وعیسی بن عمر وخلیل بن احمد (امام علم عروض ولغت) وسیبویه (امام علم نحو) بترتیب علم نحورا ازیکدیگر اقتباس کرده آنرا کامل ساختند ومطابق قانون طبیعی تکامل علم نحو ترقی کرد وکتابهای مفصلی در آن موضوع تألیف شد. اما سیبویه (متوفی بسال ۱۸۰) آنرا کامل ساخت وکتاب مشهور خودرا درعلم نحو تألیف نمود بقسمی که سایر کتب نحوی که بعداً تألیف شد بطور کلی اقتباس ازکتاب سیبویه وکتاب العین بود (شرح این کتاب اخیر بزودی خواهد آمد) شهرت واهمیت کتاب سیبویه تا آنجارسید که هروقت مردم کتاب میگفتند مقصودشان کتاب نحو سیبویه بود وآنرا مانند بهترین تحفه به یکدیگر هدیه میدادند.

ادب و لغت

همینکه مسلمانان به تفسیر قرآن مشغول شدند طبعاً بضبط لغات وفهم اسلوب عبارات قرآن محتاج گشتند وبرای رفع این نیازمندی بفهم اشعار وامثال وگفته های عرب احتیاج پیدا کردند وبرای آنکه بدون اشتباه وخطا وطرزجمله بندی وعبارات فصیح زبان عربی رابدانند بمعاشرت وگفتگو باعربهای بادیه نشین محتاج شدند. چه که قرآن بزبان قریش ظاهر(نازل) شده بود وقریش درزمان جاهلیت الفاظ ولغات واسلوب جمله بندی را از عربهای صحرانشین فرا میگرفتند . ازآنروگروه انبوهی از مسلمانان نزد اعراب بادیه رفتند تا ازآنان مثلها وشعرها وکلمات عرب را دهن بدهن فراگیرند وازاسلوب جمله بندی زبان عربی اطلاع بیابند و اشتغال باین قسم علوم (صرف ونحو وبلاغه وامثال آن) را علم ادب نامیدند.

اما قبیله هائی که ازآنان مطالب مورد احتیاج را فرامیگرفتند سه قبیله قیس وتمیم واسد بودند، باین معنی که کلمات غیرمأنوس واعراب وتصریف راازاین سه قبیله میآموختند وپس ازآن سه قبایل هذیل وطی وقسمتی ازکنانه نیزمورد استفاده بودند،

برعکس سایر قبایل دیگر بخصوص آنانی که درمجاورت مردمان غیرعرب میزیستند وهمچنین عربهای شهرنشین مورد مراجعه اهل فن نبودند . مثلابه‌قبیلهٔ لخم وجذام برای همسایگی بامصریان و به‌قبیله‌قضاعه وقسان وایاد برای‌همسایگی باشامیان(برای اینکه بیشترشان مسیحی‌بودند وسریانی وعبرانی میخواندند) و به قبیلهٔ بکر برای مجاورت بانبطی ها وایرانیان وبه‌قبیلهٔ عبد قیس وازد وعمان برای اقامت دربحرین وآمیزش باهندیان وایرانیان وبه‌قبیلهٔ بنی حنیفه واهل یمامه و به‌قبیله ثقیف و مردم طایف بواسطهٔ آمیزش باتجار یمن وبه‌مردم یمن بواسطه آمیزش باهندی‌هاوحبشی‌ها بمنظورفهم لغات و غیره مراجعه نمیشد ، همینقسم از مردم حجاز چیزی نمیپرسیدند زیرا درآنموقع (موقعیکه جمع آوری وضبط لغات وکلمات معمول شده بود) زبان عربی حجازیها بواسطهٔ آمیزش باسایر ملتهافاسد شده بود ،

بهرحال کسانیکه دست باینکار زدندودنبال جمع آوری آن مطالب رفتندوآنرا تدوین‌وتنظیم کرده‌بصورت‌علم درآوردند عموماًازبصره وکوفه برخاستند وبیشترشان ایرانی بودند چه که آنان بیش ازعربها باین کاراحتیاج داشتند .

علمای ادب در بصره وکوفه

کسی که پیش ازدیگران وبیش ازهمه در جمع آوری لغات و تدوین علم ادب فعالیت بخرج داد و روایات واخبارآنرا زیادتر ازهر کس گردآورد ابوعمروبن علاء تمیمی است که درمکه دنیا آمده ودرسال ١٥٤ درکوفه مرد وی اتاقی‌پراز کتاب داشته که تانزدیك سقف‌آن اتاق از کتاب انباشته بود وتمام آن کتابها راجع بسخنوران عرب بود ، با این همه خود او میگفته است آنچه ازعرب بمارسید اندکی ازبسیاراست واگرهمهٔ آن میرسید دانش وشعربسیاری داشتیم .

درقرن دوم هجری دانشجویان ودانشمندان بسیاری(درعلم ادب‌ولغت) ازعراق برخاستندکه مشهورترین آنان ابوزید وابوعبیده واصمعی‌وخلیل میباشند که‌هرچهار نفردریك‌زمان میزیستند وتمام‌علوم‌مزبور نزدآنان ضبط شده بود . سه‌تای اولی لغت ونحو وشعروقرائت‌را ازابوعمروبن‌علاء تمیمی فراگرفته بودند. ابوزیدانصاری‌متوفی درسال۲۱٤هجری درقسمت لغت مورد اعتمادکامل است وسیبویه ازاوعلم لغت‌را فرا

گرفته است. وی (ابوزید) درروایت حدیث نیزشهرت داشته است.

ابوعبیده درقسمت اخبارمربوط بعرب وجنگهای آنها ومعلومات واطلاعات آنان تخصص داشته وازگفته‌های اوست: «هردواسبی که درجاهلیت واسلام بهم نزدیک شده‌اند هم آن اسبان وهم سواران آنرا بخوبی میشناسم».

ابوعبیده درسال ۲۰۹ هجری وفات کرد، اصمعی که درسال ۲۱۳ درگذشته بیشتر درشعر ولغت تتبع داشته است.

خلیل بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ سید (بزرگ) علم ادب لقب داشته ومقدم بر دیگران میباشد. چه که وی در کتاب خودمشهور به «العین» لغات عربی را ازنظر مخرج آن مرتب ساخته باینقسم تنظیم نمود که ابتداء ازحروفی آغاز کرد که ازحلق بیرون میآید سپس حروفی که مخرج آن زبان ودندان ولب است لذا ازحروف عین که از حروف حلقی است شروع نمود. وترتیب کتاب عین چنین است.

ع ـ ح ـ هـ ـ خ ـ غ ـ ق ـ ك ـ ج ـ ش ـ ص ـ ض ـ س ـ ر ـ ط ـ د ـ ث ـ ت ظ ـ ذ ـ ث ـ ز ـ ل ـ ن ـ ف ـ م ـ و ـ ا ـ ی.

مثل اینکه خلیل این ترتیب وطبقه‌بندی حروف را از هندیها آموخت چه که آنان نیزلغات شانسکریت را از حروف حلق شروع نموده بحروفی پایان میدهند که بالب تلفظ میشود.

اما اینکه چراکتاب خلیل را کتاب العین نامیدند جهتش آنست که عربها کتاب لغت را عادتاً بنام اولین حرفی که کتاب باآن آغاز میشده موسوم میساختند مانندکتاب الجیم تألیف هروی وآن نیزکتاب لغتی بوده که ازحرف جیم آغاز میشده است وکتاب الجیم تألیف ابو عمرو شیبانی و همین قسم کتاب الغین وکتاب المیم وامثال آن.

نکتهٔ دیگری که از مطالعهٔ کتاب العین وطبقه بندی حروف آن مستفاد میشود آن است که عربهادر آنموقع جیم رامانندگاف فارسی تلفظ میکردند. همینقسم تلفظ بسیاری ازحروف با تلفظ امروزی فرق داشته است.

حافظان وراویان اشعار و امثال ولغات و الفاظ عرب سعی داشتند که آنچه

از عربها میشنوندلفظ ومفهوم آنرا بدرستی فراگیرند وبا امانت کامل نقل کنند . چه که فهم معنای صحیح قرآن متوقف بفهم مسائل آن بوده است از آنرو همانطور که برای نقل روایات سلسله اسناد ترتیب میدادند و در رواة احادیث عدالت و تقوی را شرط لازم میشمردند ، درنقل اخبارواشعاروغیره نیزهمین شرایط رارعایت میکردند چه که تفسیروتأویل صحیح آیات قرآن واحادیث منوط بفهم و تعبیرکامل آن اشعار واخبار واصطلاحات بوده است ولی آنطورکه در رعایت شرایط فوق نسبت به نقل احادیث موفق شدند در قسمت علم و ادب یعنی ضبط ومعنی وتأویل و امثال و اشعار وغیره توفیق نیافتند .

باری درقرن دوم وسوم هجری علمای بزرگی در نحو و ادبیات وشعر وروایت وحفظ احادیث وغیره ازکوفه و بصره برخاستند ، اما بصره ازکوفه جلوتر بود و مردم کوفه ازمردم بصره اقتباس میکردند . بر عکس مردم بصره چیزی ازکوفیان اقتباس نمیکردند چون گفتهٔ آنان را محقق نمیدانستند فقط ابوزید انصاری که ازعلمای بصره بود مطالبتی چند از کوفیان فراگرفت ، درقسمت شعرمردم کوفه ازمردم بصره جلوتر افتادند ، چه در آنجا (درکوفه) اشعار بیشترومنظم‌تر بود گرچه اهل فن بیشتر اشعار کوفیان را ساختگی میدانند .

نامی‌ترین‌علمای کوفه کسائی‌است که‌در۱۸۲ در گذشته‌پس‌ازاوشاگردش(درنحو) فراء است که درسال ۲۰۷ وفات کرده است ودیگرعلی‌احمرلحیانی‌وغیره .

اما مشهورترین علمای بصره سیبویه و پس از او سایرین هستند که نامشان را ذکرنمودیم .

علمای ادب در بغداد

مدتی بصره و کوفه مرکز علم و ادب بود ، اما همینکه بغداد بنا شدآنجا مرکز علم گشت وعلمای کوفه که درنزدیکی‌بغداد میزیستند به بغداد آمدند . عباسیان هم آنان راگرامی داشتند زیرا درتأسیس دولت عباسی کمک کرده بودند ، ازآنرو خلفا دانشمندان کوفه را بر بصره برتری دادند ودست وبال آنها راگشودند وکم کم مردم بشنیدن روایات عجیب وغریب واخبار (نادر)کم نظیر مشتاق شدند وبه توصیفات مباهات کردند و در واقع

اصل را رها کرده بفروع مشغول شدند . نامی‌ترین علمای آنروز بغداد که بافراهم‌زمان بودند عبارتند از :

عبدالله بن سعیداموی - ابوالحسن اخفش کوفی - ابو عکرمه ضبی - ابوعمرو شیبانی وغیره .

خلاصه اینکه دردورهٔ ترقی‌وتکامل علم وادب (درزمان عباسیان)چهارنویسندهٔ بزرگ‌پدیدآمدندکه چهارکتاب درآنموضوع تألیف نمودند واساس و پایهٔ علم وادب درزبان عربی تاکنون همان چهارکتاب است و تألیفات دیگری که بعداً درآنموضوع پیدا شد بیشترش اقتباس از آن چهار کتاب است و اینک نام آن چهار کتاب ومؤلفان آن .

۱ ـ ادب الکاتب ابن قتیبه ۲ ـ کامل مبرد ۳ ـ بیان و تبیین جاحظ ٤ ـ نوادر قالی .

همینکه خلفای عباسی دانشمندان‌کوفه را جلو آوردند آنان نیز ازاین موقع خود مغرور شده با دانشمندان بصره بمجادله و مناظره پرداختند و میان آنان در بسیاری از مسائل مربوط به نحو و ادب ولغت و غیره کشمکش هائی درگرفت که مشهور ترین آن داستان زنبور و نحله و اختلاف میان کسائی کوفی و سیبویه بصری است وچون کسائی معلم نحوامین پسرهرون بود البته دربارخلافت از کسائی طرفداری میکرد و طبعاً پیروزی هریك از این دو دانشمند به پیروزی همشهری های آنان منتهی میشد .

اینك برای نشان دادن نمونه‌ای از توجه خلفای اسلام بعلم و ادب بی مناسبت نیست که خلاصه‌ای ازآن داستان را بنویسیم :

«کسائی دربغداد میزیست وبامین فرزند هرون نحو(دستورزبان) میآموخت ، همانروزها سیبویه ازبصره به بغداد آمد ، امین انجمنی بیاراست وکسائی‌وسیبویه را درآن انجمن آورد. این دوعالم در بسیاری ازمسائل بایکدیگر گفتگوداشتند ازآن جمله مسئله زنبوربود که کسائی‌مثلی‌از زبان عرب بدین مضمون گفت : «کنت اظن-

الزنبور اشدلسعا من النحلة فاذا هو ایاها» (ترجمه: گمان میبردم نیش زنبوراز نیش مگس عسل تیزتراست ولی این درست همان بود) . سیبویه گفت : مثل را اشتباه گفتی چه که آخرش چنین است (فاذا هوهی) . کسائی اصرار داشت که همان گفتهٔ اودرست است وسرانجام موافقت کردند که گفتهٔ یك عرب صحرانشین را بپذیرند و آنچه او بگوید قبول کنند . امین اصرارداشت که معلمش (کسائی) پیروزشود، لذا فرمان دادعربی بیابان گردرا آوردند وپنهانی مسئله را ازاو پرسید، عرب حق به سیبویه داد ، امین بعرب گفت میل دارم گفتهٔ کسائی را تصدیق کنی - عرب گفتهٔ امین را نپذیرفته گفت زبانم یارائی آنرا نمیدهد که برخلاف حقیقت سخن بگویم . لذا تدبیری بنظرشان رسید عرب را گفتند که ما میگوئیم شخصی بنام سیبویه چنین و شخص دیگری باسم کسائی چنان میگوید آیا حرف کدام درست است ؟ وتودرپاسخ ما بگو حرف کسائی درست است . عرب این پیشنهاد را پذیرفت و انجمنی از بزرگان علم لغت باحضور کسائی و سیبویه تشکیل یافت وازعرب بیابان گرد همان سؤال شد عرب چنانکه باو آموخته بودند گفت کسائی درست گفته وسخن اوعرب است .

سیبویه دانست که نیرنگ بکار رفته وبرای کسائی زمینه سازی شده ازآنرو بغداد را رها کرده بایران رفت .

این میرساند که گرچه اغراض ومقاصد سیاسی نیزدرکاربوده ولی رجال رسمی وبزرگان اسلام بمسائل علمی وادبی توجه داشتند وحتی درزمان بنی امیه نیزاین جریان بوده است و چنانکه مذکور است عبدالملك بن مروان غالباً برای مذاکرات ادبی جلسه هائی ترتیب میداد وموقعی دریکی ازآن جلسه ها بحاضرین گفت کدام یك از شما میتواند اسامی اعضای بدن خودرا بترتیب حروف هجاء بگوید، ومقصودش این بود که مثلا اول ازحرف الف شروع کرده اسم عضوی را بگویند که باالف شروع میشود وهمینطور تا حرف یاء که آخرین حرف هجاء میباشد . ـ هنوزسخن خلیفه پایان نیافته بود سویدبن غفله برخاست و آنطور که خلیفه طرح (اقتراح) کرده بوداعضاء رابرشمرد وهمینکه سوید نشست شخص دیگری ازحاضران برخاسته برای هرعضوی دونام بهمان

ترتیب شمارش کرد وخلیفه بهردوجایزه داد .

علم‌لغت درابتداء مختصر ومستقل بود وسایرشعبات آن‌نیز بالغت مشترك ومخلوط میشد ولی کم کم جدا جدا و شاخه شاخه گشت وعلوم زیر از آن در آمد :

نحو- صرف ـ لغت ـ معانی ـ بیان ـ اشتقال ـ عروض ـ قافیه ـ اخبار عرب ـ امثال عرب ـعرب ـ جدل‌وغیره که هر کدام‌از آن شرح وتفصیل‌جداگانه‌ای دارد ودر کتاب تاریخ آداب اللغه به تفصیل آنرا ذکر میکنیم .

*

بلاغت در انشاء

بلاغت در انشای زبان عرب از نتایج ومقتضیات آشنائی‌مسلمانان‌باقرآن‌میباشد چون قرآن نزد مسلمانان نمونهٔ کامل بلاغت وفصاحت است واز آنرو آیات‌قرآن‌را درضمن خطبه‌ها ورساله‌ها (نامه‌ها) وسایر منشئات بکار میبردند و اگر هم عمداً از آیات قرآن‌استمداد نمی‌جستند حفظ کردن قرآن درآنان ملکه بلاغت ایجادمینمود بخصوص که در آیات قرآنی نمونه‌های مهمی ازحماسه خوانی وعزت‌نفس وغـرور موجود میباشد والبته این معانی درایام قدرت و عظمت دولتهای اسلام مورد استفاده بوده است. خلاصه اینکه پس‌ازظهور اسلام زبان عربی‌وارد مرحله‌جدیدی ازفصاحت وبلاغت‌شدبقسمی‌که درعبارات زبان عربی(بعدازاسلام) آثارآن بخوبی‌نمایان است ، منتهی طرزاستعمال‌آن درخطابه‌ها بامنشئات کتبی فرق‌دارد ، قسمت اولی‌را بزودی تشریح خواهیم نمود اما در قسمت دوم یعنی‌منشئات کتبی آنرا بـدو بخش نموده میگوئیم منشئات مزبور یانامه‌نویسی ویا تألیف‌کتاب بوده‌است .

نامه‌نویسی یامنشئات رسائل

عبارات نامه نویسی آنان مانندعبارات خطبه‌ها متنوع بوده است باین معنی‌که در نامه ها نیز مانند خطبه های‌خود پند و اندرز ـ تهدید ـ وعده ـ وعید ـ جلب‌همت ـ جلب‌مودت وسایر افکار شاعرانه بکار میبردند ، ودراوایل اسلام بقدر امکـان در اختصارالفاظ پرمعنی سعی‌داشتند چه‌که ازحضرت پیغمبر(ص) روایت است : « جامع ترین سخنان بمن داده شده وکلمات را بحدامکان مختصر نموده‌ام» ازآنرو پیروان حضرت‌رسول نیز کوشش‌میکردندکه کوتاه وپرمعنی بنویسند ، بقسمی کـه تقریباً معانی بسیار با الفاظ کوتاه درك‌میشدوالبته‌چنین منشئات بلیغی اثرات مهمی‌داشت ومثل‌این‌بودکه‌بعد

از اسلام فن خطابه تبدیل بفن انشاء شده بود و آن هنر نمائی‌های خطابه‌را در منشئات بکار میزدند .

ازنمونه‌های آن منشئات یکی نامه عمر بعمروعاص والی مصراست که درسال قحطی در حجاز معروف بعام الرماده ازمدینه بمصر نگاشته شد .

ترجمهٔ نامه :

« ازبنده خدا عمرامیرمؤمنان بعمروعاص . سلام برتو ، اما بعد ای عمرو بجان



ظروف برنجی ساخت مصر

خودم سوگند اگر من وهمراهانم ازگرسنگی بمیریم تووهمراهانت که سیر هستید هیچ‌نگران نمیشوید . بداد برس ، بدادبرس» .

وعمرو درپاسخ عمرچنین‌نوشت .

ترجمه :

« به‌بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان از بندهٔ خدا عمروعاص . امـا بعد لبیك ، لبیك کاروانی (ازخوار بار) برایت‌فرستادم‌که‌آغازش نزد تو وپایانش نزد من است . درود فراوان‌برتو» .

واما نمونهٔ تأثیر نامه‌های بلیغ هم این است‌که عبدالملك بن مروان‌فرمان‌داد دری بنام‌وی دربیت‌المقدس بسازند وحجاج نیزچنان‌کرد ، اتفاقاً صاعقه‌ای‌آمـد ودر عبدالملك را سوزانید . ولی در متعلق به‌حجاج باقی ماند . عبدالملك آنرا بفال بد گرفت واین‌پیش آمد بروی دشوارنمود ، حجاج که این را شنید نامهٔزیررابعبدالملك نوشت .

ترجمهٔ نامه :

« شنیده شدآتشی ازآسمان فرودآمد ، درمتعلق بامیرمؤمنان‌راسوزانید ودر متعلق به‌حجاج را واگذارد ، این‌مانندسرگذشت دوپسران آدم است (هابیل‌وقابیل) که برای خداقربانی‌کردند وقربانی آن‌یك‌پذیرفته شده بود بآتش آسمانی سوخت وازدیگری‌که پذیرفته نشده بود نسوخت ...»

عبدالملك ازتأثیر این‌نامه بسیار شادگشت .

خلفای اسلام دبیران خود را ازبهترین نویسندگان (بلیغ) انتخاب میکردند وکوشش‌داشتند که‌مراسلات آنان‌کوتاه وپرمعنی(بلیغ)باشد ویکی دیگرازنمونه‌های آن‌گونه نامه‌ها این‌است‌که هنگامی مأمون‌بدبیرخود عمروبن سعده فرمان‌داد بیکی از عمال‌سفارشنامه‌ای دربارهٔ خودآن دبیربنویسد دبیرچنین‌نوشت :

«نامهٔ من‌بتو نامهٔ‌کسی‌است‌که بگیرندهٔ نامه اطمینان دارد وبکسیکه سفارش او شده علاقه مند است والبته‌نامه‌ای‌که مورد علاقه و اطمینان‌است بهدر نخواهـد رفت » .

غالباً پاسخ نامه‌ها را بکوتاه ترین ورساترین (بلیغ‌ترین) عبارات مینوشتند ، بخصوص اگر میخواستند کسی‌را تهدید کنند نامه را مختصرمینگاشتند . مثلانکفور پادشاه روم به‌هرون نامه‌ای نوشت واخطارکردکه ازاین‌به‌بعد نه تنها روم به بغداد

باج نمیدهد بلکه آنچه راکه بغداد تا کنون گرفته باید پس بدهد وگرنه شمشیر بمیان خواهد آمد . همینکه هرون آن نامه‌را خواند خشمگین شده دوات وقلم خواست وبعدازبسم‌الله درپشت نامه چنین پاسخ نگاشت :

«ای پسر زن بی ایمان ، نامهٔ تورا خواندم ، جواب آنست که می بینی نه آنکه بشنوی » .

و همینقسم یوسف‌بن تاشفین پاسخ نامهٔ تهدیدآمیز پادشاه فرنگ را درپشت کاغذ چنین نوشت :

«پاسخ‌را بزودی خواهی دید» .

توقیعات دیگراز نمونهٔ بلاغت انشاء جملات کوتاهی بود که خلفاء در پای عریضه‌ها ویاگزارش‌ها مینوشتند واین همان است که‌در حال‌حاضر بنام زیرنویس (تأشیر) خوانده میشود . توقیع خلفاء درپائین مراسلات متنوع بوده و شاهکارهای مهمی در آن بکار میبردند وغالباً آیه‌ای‌ازقرآن یاحدیث یاشعر مشهوری رااستعمال میکردند. مثلاسعد وقاص نامه‌ای بعمر نوشته‌اجازهٔ ساختن مسکن خواست ، عمر درپائین نامه اینطور توقیع کرد .

« جائی بساز که فقط تورا از رنج گرما و آزارباران پناه دهد» .

میگویند جماعتی نزدعثمان آمده‌ازمروان‌بن‌حکم شکوه آوردندکه‌وی‌دستور داده بآنان پس گردنی بزنند . عثمان درپائین نامه آنان این آیهٔ‌شریفه رانگاشت :

فان عصوك فقل انی‌بریء مماتعملون ـ اگرآنان تورا نافرمانی کردند بگو من ازکارهای آنها بی‌زاری میجویم (آیه۲۱۷ سوره‌شعراء)

سلمان فارسی شرحی بعلی بن‌ابی‌طالب (علیه‌السلام) نوشته پرسید که روز رستاخیر چگونه از مردم حساب میگیرند . (حضرت امیر) در زیر نامهٔ او چنین توقیع فرمود :

«همانطورکه روزی میخورند حساب‌پس میدهند .»

عبدالله بن عامرشرح مفصلی بمعاویه نگاشته اورا عتاب و خطاب کرد ، معاویه

درپائین نامهٔ عبدالله چنین نوشت :

«توخود میدانی که خاندان بنی امیه درجاهلیت شریفتر از خانـدان حبیب در اسلام بودند . »

ربیعة بن عسل یربوعی شرحی بمعاویه نگاشت واز وی دوازده هزارتیر خواست تا دربصره خانه‌ای بسازد ، معاویه درپائین این نامه چنین نوشت :

«آیا خانهٔ تو در بصره است یا بصره درخانه تو است» .

حجاج بعبدالملك نامه نگاشته از نافرمانی مردم عراق شکایت کرد واجازه خواست بزرگان عراق را بقتل برساند ، عبدالملك زیر نامهٔ او اینطور نوشت :

« ازتدابیروخوشبختی سیاستمدار یکی هم این است که پراکندگان را گرد خود جمع کند و از نادانی و بدبختی وی اینکه جمعیت از دورش پراکنده شود ».

عبدالملك زیر نامهٔ ابن‌اشعث این شعررانوشت :

ترجمهٔ شعر :

« من‌میکوشم استخوان شکستهٔ اورا به‌بندم وجوش بـدهم چرا او میکوشد استخوان مرا بشکند »

موقعی اهالی‌شهری‌ازستم فرماندارخود پیش عمربن عبدالعزیزشکایت آوردند عمرزیر نامهٔ آنان خطاب بفرماندار چنین نوشت :

«شکوه کنندگان‌تو بی‌حساب ، شکر گویان تو نایاب،یا ازمسند حکومت برخیز ویا رسم عدالت آموز والسلام » .

همینطورتوقیع‌های خلفای‌اموی وعباسی که هریك‌نمونه‌ای‌ازانشای‌بلیغ آنزمان بوده وشماره‌اش بسیارمیباشد . ازآنجمله توقیع مهدی بوالی‌خراسان‌دربارهٔ گزارشی که ازاورسیده بود باین‌مضمون :

«توخوابی ومن‌بیدار»

ونامه هرون بوالی مصربدین مضمون :

« زنهارخزانهٔمن وبرادرم یوسف رابرباد مده ودرغیرآن صورت‌چیزی وکسی راکه انتظارنداری میرسد واز طرف‌خدا نیزبیش‌ازآن برتوفرودمیآید » .

موقعی ابن‌هشام نزد مأمون شکایت نوشت و مأمون در زیرنامهٔ او چنین نگاشت:
«نشانهٔ شخص شریف آنست بر زبردستان ستم کند و اززیردستان ستم بکشد تو از کدام آنان هستی»

امیران ووزیران نیزمانند خلفا جمله‌های کوتاه ورسا درزیرنامه‌ها مینگاشتند مثلاشخصی ازمأمورین زیادبن ابیه نزد وی شکوه کرده زیاد زیر آن نامه نگاشت :
«من باتوهستم» .

فرماندار کوفه شرحی به‌حجاج نوشت واز نقاق وشقاق اهل کوفه شکوه نمود ، حجاج زیرنامهٔ وی نگاشت :
«ازمردمی که خداوندگار خودرا کشتندچه توقع داری؟» .

جعفربن یحیی درپای نامهٔ زندانی چنین نگاشت :
«هرجریانی دوره‌ای دارد» .

وبرای زندانی دیگری اینطورنوشت :
«جنایت تورا حبس کرد وتوبه آزادت میکند .»

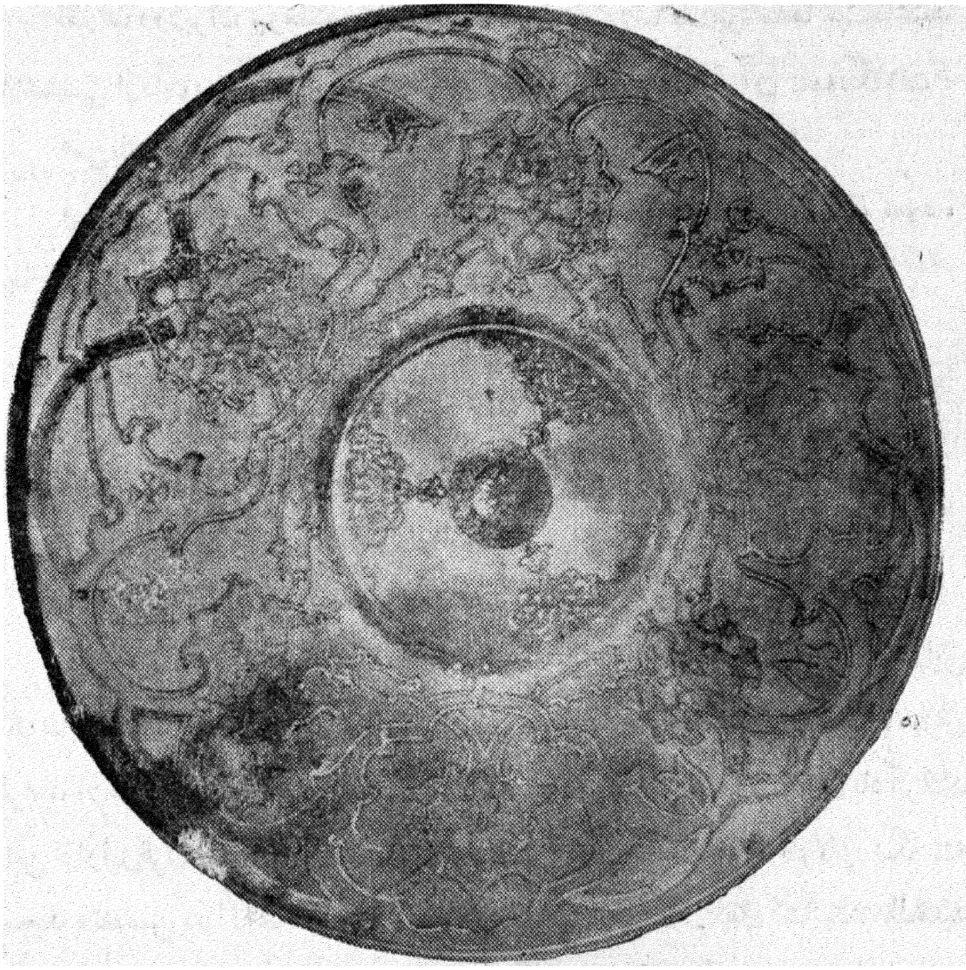
این طرز کوتاه نویسی(توقیع) را عربها ازایرانیان آموختند ، چه آنان دراین کار سابقه داشته‌اند ، ولی بعدازآنکه اعراب شهرنشین شدند وبا ایرانیان آمیزش کردند ازکوتاه نویسی چشم پوشیده مبالغه و اغراق و تجلیل را از آنان یاد گرفتند واین ازاوایل‌قرن دوم هجرت آغاز شد و نخستین کسی که نامه‌هارا طولانی نگاشته تمجید وتحسین درآن بکار برد وبلاغت را از اختصاربه‌طول مقال کشانیدعبدالحمید کاتب مشهوراست که درسال۱۳۲هجری وفات کرده‌است وچنانکه‌میدانیم اواصلاشامی بوده وعرب‌نژاد نمیباشد، پس ازوی بسیاری ازنویسندگان که وزیران وامیران نیزجزء آنان بودند ازروش عبدالحمید پیروی کرده نامه‌ها راباطول وتفصیل‌زیادمرقوم‌داشتند واتفاقاً غالب آنان‌عرب نبودند ومشهورترین آنها اینانند :

یحیی‌بن خالدبرمکی ایرانی ـ فضل‌بن‌ربیع ازموالی (بندگان)ـ فضل‌بن‌سهل ایرانی . ـ صاحب‌بن عبادطالقانی ـ ابن‌عمید متوفی بسال۳۶۰ خراسانی. عمادالدین

کاتب متوفی بسال ٥٦٧ ه که ازهمه آنان طولانی تر مینوشته اصفهانی بوده است . (۱)

انشای کتاب

گفتیم که انشاء عبارات طی نامه ویاطی کتاب بکارمیرفت. قسمت مربوط به نامه نگاری ذکر شد واینك قسمت مربوط بکتاب



سپر آهنین بانقش ونگار سیم وزرساخت دمشق

را شرح میدهیم ومنظور ازکتاب دراینجا تألیفات ادبی وعلمی وتاریخی میباشد که طرز عبارت پردازی آن ازنظرفصاحت و بلاغت فرق داردو البته کتاب های ادبی بواسطهٔ خیالات شاعرانه کنایات وبیش ازسایر تألیفات بفصاحت وبلاغت محتاج میباشدعموماً مؤلفین کتب

۱ ـ غالب توقیعاتی که در این فصل ذکرشده در جلد اول هم گفته شده و در اینجا مکرر است و فقط برای امانت در ترجمه تکرار شده است . مترجم

ادبی با عرب‌ها آمیزش داشتند ، اشعار وگفته‌ها و مثل‌های آنانرا حفظ میکردند ، طرز عبارت پردازی آنانرا میآموختند و از هرجهت آداب عربی را یاد میگرفتند تاحدی که بلاغت در زبان عربی ملکهٔ آنها میگشت . برعکس فقهاء وعلمای علوم طبیعی که آن ممارست را نداشتنداهل بلاغت نبودند وتألیفات آنها خشك وبی‌روح ازآب در میآمد واگر میخواستندشعر بگویندویا نظم بنویسند از عهده برنمیآمدند وگفته‌ها ونوشته هایشان بی‌مزه میشد .

از آنرو پیش از انتشار علم فقه وترجمهٔ علوم طبیعی قلم و زبان نویسندگان وگویندگان عرب بلیغ تر بود و پس از آن رو به پستی گذارد ، زیرا نویسندگان وگویندگان درابتدای ظهور اسلام ازروی‌اسلوب قرآن‌سخن‌میگفتند وچیزمینوشتند وچنانکه میدانیم‌قرآن (مجید) نمونهٔ کاملی از بلاغت میباشد ولطایف ادبی شاعرانهٔ آن بالاتر ازکلام مرسل است ولذاخطبه‌ها ونامه‌های صدر اسلام که از روی‌اسلوب قرآن تهیه شده‌بسیار عالی بوده‌چه که‌درخواننده وشنونده‌تأثیر فوق‌العاده‌داشته‌است. همینکه مسلمانان بتألیف‌کتاب پرداختند آن بلاغت سادهٔ نخستین را ازدست‌دادند زیرابیشتر مؤلفین ایرانی بودند و در نوشته‌های‌خود اسلوب فارسی بکار میبردندکه نوعی ازکلمات‌مرسل ونظم‌منثور بود واز بلاغت پیشین‌عربی چندان بهره‌ای نمی‌برد وبهترین نمونهٔ آن ترجمهٔ‌کلیله و دمنه ابن‌مقفع است که تا امروز نمونه‌ای‌ازبلاغت اوایل اسلام میباشد .

ابن مقفع

ابن مقفع زبان و ادبیات فارسی و اسلوب تحریر و تقریر آنرا میدانست چه‌که‌فارسی‌زبان او وزبان نیاکانش بود .

ابن مقفع بزبانهای پهلوی و یونانی آشنائی‌داشت و در نیمهٔ اول قرن دوم هجری در شهر بصره نشو و نموکرد و چنانکه گفتیم شهر بصره در آن تاریخ مرکز شاعران ونویسندگان بشمار میآمد ، ابن مقفع که طبعاً‌نویسندهٔ بااستعدادی بود زبان‌وادبیات عرب را بخوبی در بصره فراگرفت وترجمهٔ عربی کلیه ودمنه‌که توسط چنین‌نویسندهٔ کاملی‌انجام‌پذیرفت‌نمونهٔ‌کاملی ازبلاغت وروانی گردید وسایرین ازاوپیروی کردند . زیرا او نخستین مترجمی است‌که انشاء فارسی (خود)را درزبان عربی محفوظ نگاه

داشته است . وی در سال ۱۴۳ هجری وفات کرد . (۱)

سایر نویسندگان کتب ادبی آن دوره کمتر از پیش خود چیزی می‌نگاشتند و بیشتر تألیفات آنان همان گفته ها وخطبه های پیشینیان ومردم بادیه‌نشین بوده‌است. منتهی آن موضوعات ادبی را باجمله های کوتاهی ازاین قبیل:

«فلانی ازفلانی نقل کرد ویافلانی خبرداد ویافلانی برای ما روایت کرد» .

که البته این عبارات جزء قطعات ادبی محسوب نمیشود .

حتی نویسندگان بزرگ کتب ادبی درنیمهٔ قرن سوم هجری مانند جاحظ - مبرد - ابن قتیبه وغیره نیز همان روش را داشتند و تألیفات آنان چیزی جز روایات واخبار واقوال اعراب پیشین نیست وفقط اسنادومدارکی برای نقل آن ازخود ذکر نموده اند.

نویسندگان کتب تاریخی،جنگی واخبار واشعار وغیره مثل حماد - اصمعی- ابوعبیده - محمدبن اسحق، مانند نویسندگان کتب ادبی‌مطالب خودرا براویان‌نسبت میدادند وغالب آن راویان ازبادیه نشین‌ها بودند .

اشخاصی مثل ابن‌عبدربه مؤلف کتاب عقدالفرید ویا ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب آغانی وغیره،که هم مطالب ادبی وهم مطالب تاریخی نوشته‌اند از آن قاعدهٔ کلی مستثنی نشدندوهرچه درکتب آنان دیده میشوداخباری‌است که ازراویان نقل کرده‌اند وکمتر ازطرف خود مؤلف کلام مرسلی درآن موجود است .

---

۱ — جرجی زیدان شاید بواسطهٔ تعصب عربیت‌نخواسته است فاجعهٔ خونین ابن‌مقفع را شرح دهد وستمگری عربها را نسبت باین نویسندهٔ بزرگ بازگوید . ازآنرو قتل اورا نادیده‌گرفته بطورساده میگوید ابن مقفع وفات کرد (توفی :) درصورتیکه عربها وی را بطورهولناکی قطعه قطعه‌کرده اند ، مختصر تفصیل‌آنکه عبدالله بن مقفع یا روزبه پسر دادویه ازمردم‌کور (فیروزآباد) از نواحی فارس واز دانشمندان نامی ایران در قرن دوم هجری میباشد وکاتب (منشی مخصوص) عیسی بن‌علی عموی منصور خلیفهٔ عباسی مقیم بصره بوده است . اتفاقاً برادر عیسی بن‌علی عبدالله بن‌علی برمنصور یاغی شد و پس از آنکه در جنگ شکست خورد نزد برادر خود عیسی به‌بصره پناه برد عیسی نزد منصور از برادر شفاعت کرد وقرار شد امان نامه‌ای برای عبدالله بنویسند واین کار بابن مقفع واگذار گشت وی امان نامه را طوری نوشت که منصور نتواند آنرا بشکند ولی خلیفه که خیال پیمان شکستن داشت از محکم‌کاری ابن مقفع برآشفت وبسفیان والی بصره نوشت که ابن مقفع را بکشد ، سفیان ویراکنار تنوری پر از آتش آورده یکایک اعضای بدنش را قطع کرد ودر تنور انداخت ، این بیدادگری اعراب نسبت بآن دانشمند ایرانی درسال ۱۴۲ یا۱۴۳ هجری واقع شد . مترجم

بنا براین قدیمی ترین انشائی که ازطرف یك مؤلف در زبان عربی دیده شده همان ترجمهٔ کتاب کلیه‌ودمنه ابن‌مقفع میباشد وچنانکه گفتیم وی یکی از دانشمندان بزرگ ایران بوده است وچون ترجمهٔ کلیه‌ودمنه (ابن‌مقفع) ازحیث روانی وآسانی انشاء وجمله‌بندی ازسایرتألیفات معاصرخودش وحتی بعداز آن نیزعالی‌تراست تصور میکنیم که مترجم کتاب بواسطهٔ احاطه زبانهای دیگر غیر از عربی و فارسی توانسته است اسلوب آن زبانها را نیز در ترجمه وارد کند وکتاب خویش را باینقسم کامل وممتازنماید ویا اینکه مترجم ازپیش خود قدرت ابتکار چنان اسلوبی را داشته است تاآنجا که باوجود ترقی وتکامل علم در دورهٔ عباسیان و ظهور نویسندگان بزرگ درآنزمان کسی بهتر از ابن‌مقفع کتابی ننوشته و کمتر کسی توانسته مانند او کتابی بنویسد واین میرساند که قریحهٔ نویسندگی مانند قریحهٔ شعر تحت‌تأثیرزمان ومکان درنمیآید واگرهم درآید تأثیر آن ناچیزاست .

سجع

همینکه تمدن اسلامی نضج گرفت وشعراء و نویسندگان زیاد شدندشعردرمیان تمام طبقات شایع گشت وزبانزد خاص وعام گردید وجزء امثال درمجالس ومحافل رواج یافت همه شعرخوان شدند وشعر ازبر کردند وکم‌کم صدای قافیه درگوشها دلنواز آمد، لذا درکلمات غیرمنظوم هم بقافیه پردازی دست زدند و این همان است که به سجع معروف شده است . سجع نویسی وسجع‌پردازی در ابتداء کم ومطلوب بود اما پس از چندی در تألیف کتاب هم بسجع پردازی مشغول شدند ونخستین کسیکه آنرا شروع نمود بدیع‌الزمان همدانی مؤلف مقامات ، متوفی درسال ۳۹۸ هجری میباشد و شاید بدیع الزمان سجع نویسی را از احمد بن‌فارس رازی متوفی بسال۳۹۰ هجری اقتباس کرده است .

مقامات حریری هم مانند مقامات بدیع‌الزمان نوشته شده ، با این تفاوت که انشای وی (حریری) به روانی ورونق مقامات بدیع‌الزمان‌نیست سبك مقامات‌تدریجاً رواج یافته شیوع پیداکرد ودرقرون وسطای اسلامی ازحدگذشت بقسمی که گوشها

از شنیدن آن خسته شد و سجع آن دوره مانند کلمات کاهنان پیش از اسلام نامربوط ونامفهوم جلوه کرد .

این نکته قابل تذکر است که اگر سجع نویسی درنامه‌ها مطلوب باشد در تألیف کتاب (مانند تاریخ ویا علوم دیگر) که احتیاج بعبارت پردازی و قافیه سازی ندارد البته نا مطلوب میشود و بگوش‌ها سنگین میآید: مثلا کتاب قلائدالعقیان تألیف فتح بن خاقان متوفی بسال ۵۳۵ هجری ویاکتاب فتح القسی فی الفتح القدسی تألیف عمادالدین اصفهانی (سابقاً نام او برده شد) یاتاریخ آل سلجوق تألیف همان عمادالدین که تماماً باسجع وقافیه تدوین شده طبعاً دل چسب وپسندیده نمیباشد . چه اگر در خطابه ویانامه‌های کوتاه قافیه وسجع تاحدی خوش آهنگ مینماید ، در عبارات طولانی کتاب بالعکس گوش خراش میگردد .

خوشبختانه بزرگان مؤلفین و نویسندگان عرب مانند ابن خلدون ـ ابن اثیر ـ مسعودی وغیره باهمان بلاغت معهود وبطور مرسل کتاب نوشته اند و بسیاری از آنان درمذمت سجع نویسی مقالات ومطالبی نگاشته‌از آن انتقاد کرده‌اند و آنرادلیل برضعف ملکه انشاء دانسته‌اند .

۴ـ تاریخ و جغرافی قرنها بر انسان گذشت و از تدوین تاریخ بی بهره بود ، چه انسان آن دوران خواندن و نوشتن نمیدانست و تمام سعیش صرف آن میگشت که لوازم ضروری زندگی خود را فراهم سازد بعلاوه وضع ساده بدوی انسان آنروز به تدوین تاریخ احتیاج نداشت ، فقط چیزهائی که درزندگی سادهٔ انسان مؤثر میشد در خاطرش باقی میماند ، یعنی اگر مردم بدوی آن روزگار گرفتار قحطی وجنگ یاطوفانی میشدند شرح آن حوادث در نظرشان میماند وبرای آیندگان نقل میکردند وچون بشر طبعاً از شنیدن اخبار عجیب وغریب لذت میبرد حوادث مزبور بتدریج با افسانه واغراق آمیخته میگشت و همینکه مدتی از وقوع آن حوادث باشاخ و برگ‌های زیادی نقل میشد و از آنرو می‌بینیم که داستانهای باستانی غالباً بصورت اوهام وخرافات در آمده است ودر اثر مقتضیات زمان و مکان

پاره‌ای رنگ دینی بخود گرفته بعضی بصورت افسانه‌های رزمی در آمده وقسمتی هم مانند خیالات شاعرانه ظهور کرده‌است . نمونهٔ این افسانه های تاریخی یکی ایلیاد یونانی و دیگر روایات شاهنامه‌ایرانی ومهابهاراتهٔ هندی‌وداستانهای‌اعراب بائده(ناپدیدشده) میباشد که در اصطلاح امروز آن را میتولوژی یاافسانه و افسون میخوانند . مثلا داستانهائی که عربها از عاد وثمود و طسم وجدیس و وسیل عرم‌وملکهٔ بلقیس ومانند آن میگویندیك‌سلسله‌حقایق‌تاریخی‌است که بمرورزمان افسانه‌هائی بر آن‌افزورده‌اند.

بعد از این اخبار مطالب دیگری مانند جنگ‌های قدیم‌عرب‌ها ومهاجرت آنان وهم چنین داستان عام‌الفیل و امثال آن در ضمن تاریخ عرب مذکور است‌که جنبهٔ حقیقت آن‌بر افسانه‌های کهن می‌چربد وماقسمتی از آنرا ضمن علوم‌جاهلیت اعراب یادآور شدیم . بهرحال هنگامی که اسلام ظهور کرد از علم تاریخ جز آن اخبار وافسانه‌هائی که گفتیم‌چیزی درمیان اعراب نبود جزاینکه نسب های خود را تاحدی میدانستند وازملت‌های مجاور آنان تاحدی که مربوط بخودشان بود مختصر اطلاعی داشتند وازپیشوایان دینی یهود ونصاری نیزمطالب کوتاهی از حوادث توراة وتلمود شنیده بودندکه البته صورت تاریخی نداشت بلکه اطلاعات کوتاهی بودکه ازپاره‌ای حوادث ووقایع حکایت میکرد .

از اینرو باید گفت که‌عربهای جاهلیت از حیث دانستن تاریخ ناتوان ترین‌مردم دنیا بودند ، اما همینکه اسلام آمد مسلمانان بجنگ رفتند وممالك دیگران‌رافتح کردند وهمینکه ازکشورگشائی فارغ شدند به مملکت‌داری پرداختند ودرعلم‌تاریخ مانند سایر علوم اسلامی پیشرفت نمودند و اینکه تاریخ را جزء علوم اسلامی گفتیم‌نه برای آنست که‌مسلمانان واضع علم تاریخ شدند بلکه از آن نظر که‌اسلام تاریخ را برای اعراب (مسلمانان) آورد .

پیش گفتیم(ضمن گفتگو از اینکه دانشمندان اسلام بیشتر ایرانی بودند)که عربها بیش از هر علمی بشنیدن اخبار گذشتگان علاقه داشتندوهمینکه آن‌اخبار را می‌شنیدند با دقت حفظ کرده برای دیگران میگفتند وبیش از هرچیز بسر گذشت دلیران ، سخنوران ، شاعران و گویندگان علاقه مند بودند . چه که شنیدن اخبار

آنان همت بر میانگیزد وروح انسانی را نیرومیبخشد .

اتفاقاً هریك از خلفاء که هشیارتر وسیاسی‌تر بودند بیش ازخلفای دیگر بشنیدن اخبار ابراز علاقه میکردند. مثلامعاویةبن ابوسفیان نابغه بنی امیه هر شب بعدازشام تاپاسی ازنیمه‌شب گذشته (دوسوم شب) با داستان سرایان واشخاص مطلع‌شب‌نشینی داشت واز آنان داستان جنگ عربها ـ ایرانیان ورومیان وغیره را میشنید واز شرح حال پادشاهان وطرز مملکت‌داری و سیاست آنان خبر میگرفت واز حیله‌ها و تدبیر های آنان در ادارهٔ امور کشور آگاهی میبافت ، آنگاه یك سوم شب را در بستر میگذراند و همینکه صبح‌نزدیك میشد عده‌ای‌ازکتاب خوانها که در موقع خواب او مشغول‌مطالعه کتب تاریخی بودند کنار بستر معاویه میآمدند وخلاصه آنچه راکه راجع بجنگها وسیاستمداریها وغیره درکتاب خوانده بودند برای‌معاویه باز میگفتند.تصور میرود که کتب مزبور بزبان یونانی ولاتینی بوده و اخبار مربوط بتاریخ قهرمانان یونان وروم مانند اسکندر، ژولی سزار ، هانیبال و غیره در آن کتب دیده میشده وکتاب خوانها(غلامان) آنرا بعربی برای‌معاویه ترجمه‌میکرده‌اند وجز این‌هم‌نمیتواند بود ، چه‌که اعراب پس ازمعاویه بتألیف‌کتاب دست زدند .

شکی‌نیست که شنیدن وخواندن اخبار وسرگذشت بزرگان همت اشخاص را برمیانگیزدو آنانرابکارهای‌مهم وادارمیکندوازهمین‌جهت‌سرکردگان‌وسیاستمداران بزرگ‌دنیا(چه‌عرب وچه‌غیر عرب) اخبار وسرگذشت پیشینیان را بااشتیاق تمام‌گوش میکردند واگر بمشکلی دچار می‌شدند با شنیدن و خواندن سرگذشت گذشتگان راه چاره پیداکرده رفع محظور میساختند .

میگویند منصور عباسی چندی در قتل ابومسلم خراسانی مردد بود ، ازطرفی اورارقیب بزرگ خود میدید وازوی‌بیم داشت وازطرف دیگر نمیخواست مساعدتهای فوق‌العادهٔ ابومسلم‌را در تأسیس‌دولت باقتل آن رادمرد پاداش دهد وبقدری در این اندیشه فرومانده بود که غالب شبها تا صبح بیدار میماند تا آنکه روزی از آن شب زنده داری‌ها خسته وناتوان سر برآورد واسحق‌بن مسلم عقیلی راخواسته‌گفت داستان آن پادشاه وقصه حیرهٔ رابرای من بازگو .

اسحق گفت :

«شاپور پادشاه وزیر خودرا بخراسان فرستاد تامردم آنجا را باطاعت او(شاپور) دعوت کند، وزیر بخراسان رفت و بامردم خراسان بقدری خوشرفتاری کرد که اهالی اورا(وزیررا) بیش ازشاپور خواستار شدند، سپس بااعیان وبزرگان خراسان نزدشاپور بازگشت. شاپورکه از ماجراخبردار بود بطور ناگهان سر وزیر رابریده پیش پای بزرگان خراسان افکندو آنان از بیم‌جان مطیع شاپور گشتند.» منصور تا این‌داستان را شنید قدری بفکر فرورفت ووضع خود وشاپوررا با وزیر و ابومسلم یکسان دیده سر برآورد واین شعر را خواند .

لذی‌الحلم قبل‌الیوم ان تقرع‌العصا .

وماعلم‌الانسان الالیعلمها

وبا خواندن آن شعر فایده شنیدن تجربیات گذشتگان را متذکر شد و سپس به قتل ابومسلم تصمیم گرفت ودر مدت کوتاهی فکر خود را عملی ساخت.

بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل تمام شب‌های‌ماه رمضان‌را بشنیدن داستانهای تاریخی میگذرانید وهمینقسم سایرفرمانروایان وپادشاهان اسلام‌علاقهٔ بسیاری‌بتاریخ پیدا کردند بقسمیکه در همان اوایل اسلام این‌مثل میان مسلمانان شایع بود:

« پادشاهان علم تاریخ میخواهند ، جنگجویان داستانهای رزمی میپسندند وبازرگانان کتاب وحساب‌دوست دارند.»

همینکه‌خلفاء‌ناتوان شدندوقدرت‌بدست وزیران افتاد خلفاء را از مطالعهٔ کتب تاریخی وسرگذشت پیشنیان‌منع کردند که مبادا ازخواندن آن مطالب چیزی‌بفهمند وفهم آنان بضرر وزیران تمام شود .

میگویند مکتفی از وزیرش کتابهائی خواست تاخودرا بدان‌مشغول داردوزیر هم بملازمان خودگفت کتاب‌های لازم را تهیه کرده بنظر او برسانند و سپس بخلیفه بدهند. اتفاقاً کتابهائی از تاریخ وشرح‌حال وزیران وطریقهٔ جمع آوری مالیات‌ومانند آن برای خلیفه‌انتخاب شد وتا چشم وزیربآن کتابها افتاد فریادش برخاست که«واقعاً شمادشمن‌من‌هستید» من گفتم کتابهائی باوبدهیدتا ازمن ودیگران‌دست بردارد وباآن

سرگرم شود. شما برعکس کتابهائی آورده‌اید که طریقه جمع آوری اموال و آزار وزیران را باومیآموزد و کشور را از این خراب‌تر ساخته کار اورا بسامان میرساند. فوری این کتابها را بردارید وچیزی باو بدهید که سرگرم باشد، آنهاهم مطابق دستور وزیر عمل کردند.

منابع تاریخی اسلامی

منابع تاریخ اسلام متعدد است که برحسب مقتضیات زمان وپیش آمدها تهیه شده است مثلا:

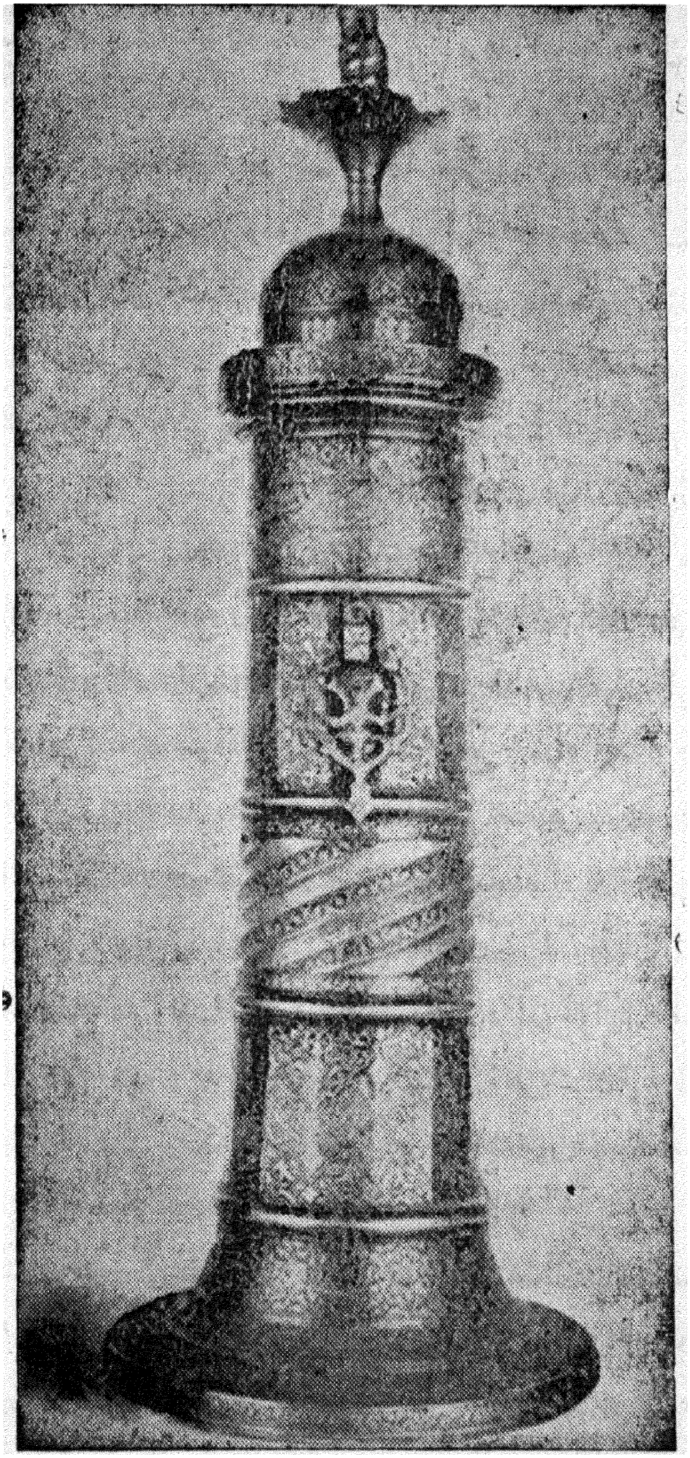
موقعیکه مسلمانان بجمع آوری قرآن وتفسیر وجمع آوری احادیث پرداختند محتاج بآن شدند که ازمحل (نزول) قرآن (مکه ومدینه) وصدور احادیث واوضاع واحوال آنروز نیز اطلاعاتی بدست آورند، لذا بتدوین شرح حالات حضرت رسول (اکرم) (ص) پرداختند. چه که باجمع آوری آن مطالب تمام احتیاجات آنان برطرف میشد. نخستین کسیکه سیرهٔ نبوی راجع نمود بقول مشهور محمد بن اسحق متوفی بسال ۱۵۱ هجری میباشد و کتاب مزبور برای منصور خلیفهٔ عباسی تألیف شدولی بطوریکه مادر کشف الظنون دیدیم محمدبن مسلم زهری متوفی بسال ۱۲٤ نخستین کسی است که در باب غزوه‌های نبوی کتابی تألیف کرده است واین مؤلف تقریباً بیست وپنجسال قبل ازابن اسحق مرده است. اما ازشرح حال آنانکه در وفیات الاعیان درج شده چنین برمیآید که این دومؤلف همزمان بوده اند وبقول دیگر عروةبن زبیر متوفی بسال ۹۳ هجری ویا وهب بن منبه متوفی بسال ۱۱٤ هجری نخستین کتاب سیرهٔ نبوی وشرح غزوات را تألیف کرده‌اند ودر هرحال هیچیك از آن کتابها فعلا موجود نمیباشد وقدیمترین کتابی راجع بآنموضوعات که اکنون دردست مانده سیره عبدالملك بن هشام متوفی بسال ۲۱۳ است وبسیرهٔ ابن هشام مشهورشده است وابن هشام هم کتاب خودرا از ابن اسحق نقل کرده ودر هرحال سیرهٔ ابن هشام چندین بار بطبع رسیده است.

چون مسلمانان بوضع مالیات (برممالك مسخرشده) مبادرت نمودند در طریقهٔ تسخیر آن ممالك اختلاف پیدا کردند که آیا آن مملکت را بزور یا با مذاکره ویا با عهد و پیمان و یابعنوان تحت‌الحمایه فتح کرده‌اند. (چه که مالیات هریك از آن

چند طریقه‌در شریعت اسلام‌متفاوت است)واز آنرو خواه ناخواه برای‌فتح‌هر کشوری کتابی تألیف کردند تادر آینده وضع مالیات گزاری بر آن مملکت معین باشد وبدان جهت کتاب فتوحات‌شام تألیف واقدی متوفی بسال ۲۰۷ هجری و کتاب فتوحات مصر ومغرب تألیف ابن عبدالحکم متوفی بسال ۲۵۷ هجری و کتاب فتوحات بیت‌المقدس وغیره پدید آمد آنگاه از مجموع آن کتابها کتابی بنام فتوح‌البلدان یا فتح‌الامصار بلاذری‌متوفی بسال۲۷۹ پیداشد که‌ازمعتبرترین‌وجامع‌ترین‌وقدیمترین کتب مربوط‌بآن موضوع‌میباشد وفقط تاریخ واقدی‌بر آن مقدم است ولی این نکته راهم باید در نظر داشت که کتاب واقدی بیشتر بافسانه شبیه است‌ومبالغات زیادی دارد .

طبقات و غزوه‌ها پیش گفتیم که مسلمانان برای فهم‌قرآن وحدیث ونحووادب وتحقیق در آن مسائل محتاج بدست‌آوردن سند ومدرک بودند تا میان روایات صحیح وسقیم وضعیف ومعتبر فرق بگذارند واین موضوع محتاج باطلاع از حالات راویان وناقلان اخبار بود وخواه ناخواه یکی از شرایط اجتهاد در فقه این شد که‌مجتهد از حال راویان باخبر باشد و اوضاع واحوال زمان آنها را بداند تا بتواند اخبار راست ودروغ را ازهم تشخیص بدهد ، در نتیجه این پیش آمد دانشمندان مجبور شدند راویان رابطبقات‌مختلف‌ادیبان ، فقیهان، نحودانها علمای علوم طبیعی وغیره تقسیم‌بندی کنند ولذا طبقات شعراء ، ادباء ، فقهاء ،پهلوانان، حدیث‌گویان،نحودان‌ها، لغت‌دانها،مفسران،متکلمان،قرآن خوانها، حفاظ،پزشکان، نسب شناسان حتی ندیمان ومغنیان پدید آمد ودر بارهٔ هریك از این طبقات‌کتابهای متعددی تألیف شد واز آنرو کتب مربوط بشرح حال اشخاص درمیان مسلمانان بیش از هر ملت دیگر پیدا شد .

قدیمترین کتاب طبقات که فعلا دردست‌است کتاب صحابه تألیف محمدبن سعید معروف‌بواقدی متوفی بسال۲۳۰هجری است که بیش ازپانزده مجلدمیشود وشرح‌حال صحابه‌وتابعین خلفاء تازمان مؤلف در آن درج است. این کتاب در کتابخانه‌های مهم دنیا متفرق بود، از آنجمله جلد دوم آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر دیده میشدواکنون که ما این کتاب خودرا مینویسیم عده‌ای از خاور شناسان آلمان شروع بجمع آوری



شمعدانهای برنجی ازساخته‌های اصفهان قرن‌چهارم‌هجری

وچاپ تمام مجلدات آن کتاب (واقدی) کرده‌اند و جلداول آن ازچاپ در آمده‌است.

سپس کتاب طبقات‌الشعراء تألیف ابن قتیبـه متوفی بسال ۲۷٦ هجری است که درسال ۱۹۰٤ میلادی باتوجه پرفسور دیکویه خاورشناس نامی‌هلند درلیدن چاپ شده‌است، پس‌ازاین‌دو کتاب تألیفات بسیاری درطبقات رجال پدید آمد وازمجموعهٔ آن کتابهای مبسوط تازه‌ای وفیات‌الاعیان ، وافی‌فی‌الوفیات- فوات‌الوفیات وغیره پیدا شد که تفصیل آن‌خواهد آمد.علاوه برکتب مربوط بطبقات ، کتابهای دیگری‌راجع بتاریخ شهرها نیز تألیف‌شد مثل‌تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر در هشتاد جلد وتاریخ بغداد تألیف خطیب‌بغدادی وغیره که درضمن آن‌کتب نیزشرح حال رجال مربوط ذکرشده است‌وهم‌چنین طالبان‌علم وادب برای‌جمع آوری اشعار ولغات عرب بصحرای‌عربستان مسافرت‌میکردند واز زبان صحرانشینان مطالبی میشنیدند و چنانکه‌گفتیم مجموع آن معلومات را بنام‌کتاب‌های ادبی تألیف‌مینمودند والبته مطالب مهم تاریخی‌از آن تألیف بدست می‌آمد چنانکه ابن‌یونس میگوید: «اگر شعر فرزدق نبود نصف‌اخبار واطلاعات از بین میرفت.»

پس از اینکه امویان دست بیداد زدند مردم بیاد خلفاء راشدین ونیکوکاری آنهاافتادند واین خود بدیهی است که در بحبوبهٔ ظلم‌بیشتر ازعدل وداد یاد میشود از آن‌رو در آن دوره کتاب‌هائی درحالات خلفاء راشدین ویا بطورکلی در حالات خلفاء تألیف‌شد وقدیم‌ترین‌آن تاریخ دینوری‌متوفی بسال ۲۸۱ میباشد. همین قسم کتابهائی مخصوص حالات وزیران - رؤسای شهربانی - مردمان با هوش - عاشقان - بخیلان وغیره تألیف شد.

تاریخ عمومی

تانیمهٔ‌قرن‌سوم هجری کتب تاریخی مسلمانان‌وطبقات‌وتاریخ جنگها وفتح‌ها محدود بود از آن زمان ببعد بتدوین‌تاریخ عمومی ممالك و ملل قدیم وجدید مشغول شدند و قدیم ترین تاریخ عمومی اسلامی ابن واضح‌معروف بیعقوبی‌در دومجلد است که یك‌مجلد آن مربوط بتاریخ یهود وهند ویونان وروم و ایران وغیره وجلد دیگر راجع بتاریخ اسلام از آغاز تا زمان معتمد

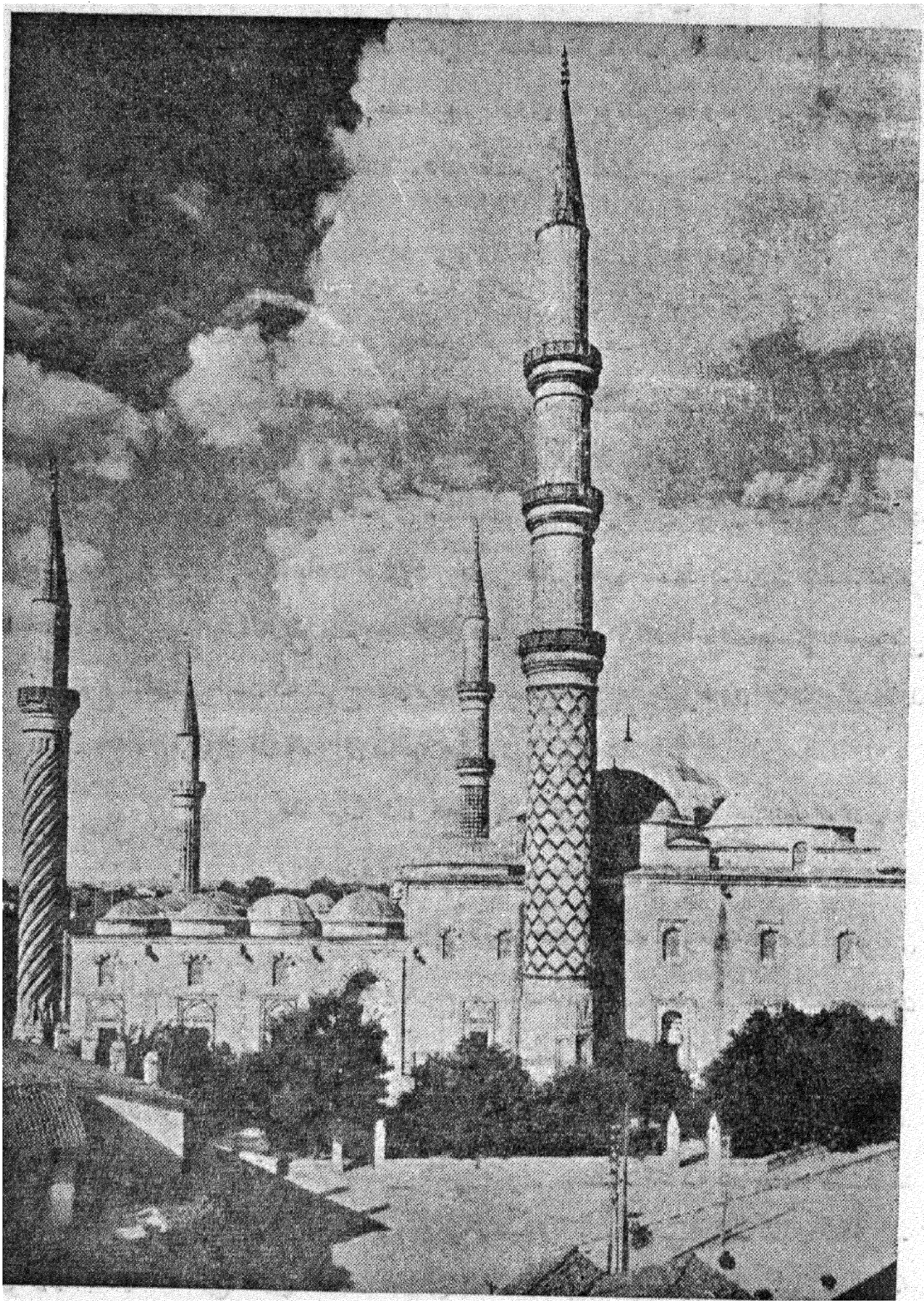
عباسی است که درسال ۲۵٦ بخلافت رسید . پس از یعقوبی تاریخ ابن‌جریرطبری‌مفسر مشهور متوفی بسال ۳۱۰ میباشد . تاریخ طبری تاریخ بزرگی است که بترتیب سال تنظیم شده وتاسال ۳۰۲ میآید ، فرغانی‌تکمله‌ای بر آن نگاشته‌که تاسال ۳۱۲میباشد وهردو کتاب بچاپ رسیده است .

سپس تاریخ مسعودی متوفی بسال ۳٤٦هجری موسوم بمروج الذهب است که علاوه برتاریخ ، وضع شهرهاودریاهاوحیوانات‌وغیره بترتیب در آن‌نگاشته‌شده وبرای هردولت وملتی ابوابی جداگانه تدوین گشته است . مسعودی کتابی دیگربنام اخبار-الزمان داشته‌که دردست نیست وازقراریکه درمروج الذهب‌اشاره کرده کتاب‌مزبور نیزمفصل بوده است وبعدکتاب تاریخ سني ملوك‌الارض تألیف حمزهٔ اصفهانی‌است‌که درسال ۳۵۰ هجری تألیف آنرا باتمام رسانیده است .

تاقرن هفتم هجری‌تاریخ‌عمومی وخصوصی‌مسلمانان‌کم وبیش درهمین زمینه‌ها بوده است، در آن هنگام دولتهای عربی اسلامی (عباسیان‌عراق، فاطمیان مصر، امویان اندلس) منقرض شدند وحکومت های ترك و کردوبربر پدیدآمدند ومردم درصدد تألیف تاریخ‌گذشته شدند . لذا مختصر آن را مفصل ساختند و پراکنده هـا را گرد آورده‌مرتب‌نمودندوچیزهائی‌بر آن‌افزودندوتاریخ‌های‌مبسوطی‌نگاشتند‌که‌جامع‌ترین و دقیق ترین وکامل ترین آن تاریخ کامل ابن اثیر متوفی بسال ٦۳۰ هجری است ، ابن اثیر تمام تاریخ طبری را بطور اختصارباحذف اسناد ذکر نموده و آنچه درزمان طبری دراندلس روی داده وطبری ننوشته درکتاب‌کامل‌آورده و آنچه بعد از طبری واقع شده نیزدرکامل ابن اثیرموجود است ، ابن اثیرهم مثل‌طبری‌کتاب خود را از روی تاریخ سال‌مرتب‌کرده است. کتاب مزبوردوازده جلدبزرگ وبطبع رسیده‌است پس از ابن اثیر ابوالفداء فرمانروای حماة متوفی بسال ۷۳۲ تاریخ دیگری نوشته‌که عبارت ازمختصرکامل است واضافاتی ازشرح حال ادباء وعلماء واخبار جاهلیت دارد وبترتیب سال مرتب شده درسه جلد بطبع رسیده‌است . دیگر تاریخ عمروبن وردی متوفی بسال ۷٤۹هجری‌است که تاریخ ابوالفداء را مختصر کرده است .

بعداز آنان‌ابن‌خلدون‌نابغه درموقعی‌پدید آمدکه‌عرب ودولت عرب بکلی‌ازبین

رفته وتاریخ آنان عبرت اهل تاریخ شده بود . ابن خلدون که دانشمند بافکر ومنطقی



ت ـ ادرنه: مسجد بامناره سه طبقه

بود در آنموقع تاریخ مشهور خودرا تألیف کرد و بجای اینکه آنرا ازروی سال مرتب

سازد بترتیب دولتها مرتب نمود ومطالب بسیاری که تاآنموقع تألیف نشده بود از تاریخ اندلس ومغرب در کتاب خود آورد . مزیت عمدهٔ تاریخ ابن خلدون ازمقدمه‌ای است که براساس فلسفة تاریخ نوشته شده وپیش ازوی نه یونانی ها و نه رومی ها هیچکدام چنان کتابی درفلسفهٔ تاریخ ننگاشته بودند بقسمی که فعلا شهرت آنان محتاج بتوصیف ما نمیباشد .

پاره‌ای ازتاریخ نویسان روش دیگری در تاریخ نویسی پیش گرفتند باین معنی که راجع بشهرها تاریخ نوشتند و درضمن شرح وتوصیف آن شهرها احوالات مردمان مهم آن بلاد را نیز نگاشتند . مفصل ترین این نوع کتابها کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغداد متوفی بسال ٤٦٣ هجری میباشد ودیگر تاریخ دمشق تألیف ابن عساکر درهشتاد جلد متوفی بسال ٥٧١ هجری میباشد . این هردو کتاب بچاپ رسیده ولی تاریخ دمشق بیش ازتاریخ بغداد یافت میشود . همین قسم کتاب خطط کندی ـ خطط قضاعی وخطط مقریزی در بارهٔ تاریخ مصر و اخبار مصر القاهره تألیف ابوالمحاسن وسیوطی از آن نوع کتابهائی است که شرح حال رجال راضمن شرح حال شهرها در آن گنجانیده‌اند و کتاب خطط مقریزی از همهٔ آن کتابها مشهور تر میباشد .

شرح حال رجال وقاموس اعلام

در قرن اول هجری شرح حال رجال را چنانکه گفتیم از روی طبقات و بمناسبت حرفه ودانش آنان مینوشتند وهمینکه معارف اسلامی پیشرفت کرده توسعه یافت . مؤلفین بطبقه بندی تألیفات پرداختند وپاره‌ای تاریخ نویسان زبردست ظهور کرده از کتب طبقات وغیره بترتیب حرف هجاء شرح حال رجال را استخراج وتألیف نمودند .

مشهور ترین آن کتابها (وفیات الاعیان) ابن خلکان متوفی بسال ٦٨١ میباشد. دیگر فوات الوفیات تألیف صلاح الدین کتبی متوفی بسال ٧٦٤ که در واقع مستدرك ابن خلکان است وهردوی این کتاب بچاپ رسیده است . پس از آن کتاب الوافی ـ فی الوفیات تألیف صلاح الدین صفدی متوفی بسال ٧٦٤ هجری میباشد ، این کتاب که در چندین مجلد تألیف شده تاکنون بچاپ نرسیده وتمام مجلدات آن دریکجا دیده نشده بلکه درکتابخانه‌های اروپا پراکنده است . همینقسم کتاب مرآة الزمان تألیف

سبط بن جوزی متوفی بسال ٦٥٤ در چهل مجلد پراکنده است وطبع هم نشده است.
راجع برجال اندلس کتابهای بسیاری نوشته اند که مشهور ترین آن کتاب (الصله) تألیف ابن بشکوال متوفی بسال ٥٧٨ هجری و کتاب (المعجم) تألیف ابن آبار و غیره است .

پاره‌ای از این تألیفات که بترتیب حروف هجاء جمع آوری شده (معجم‌ها) مخصوص به یك گروه ویا طبقه میباشد مانند اسدالغابه در اخبار صحابه تألیف ابن اثیر مؤلف تاریخ کامل در پنج جلد بچاپ رسیده است و دیگر تراجم الحکماء ابن قفطی که بچاپ نرسیده است .

اما بسیاری از مطالب تاریخی وشرح حال رجال در کتابهای ادبی درج شده مانند اغانی ـ عقدالفرید ـ کشکول ـ مستظرف ـ بیان والتبیین وغیره که ضمن مطالب ادبی شرح حال وتاریخ هم در آن دیده میشود . گاه هم در کتابهای مربوط بعلوم طبیعی مطالب تاریخی یافت میشود مانند حیوة الحیوان دمیری که دارای مطالب مهم تاریخی میباشد بقسمیکه در سایر کتب تاریخی چنان مطالبی یافت نمیشود .
یکی ازمزایای علم تاریخ عرب آنکه در تواریخ آنهاشرح حال رجال، آن هم به ترتیب قاموس(فرهنگ) نگاشته شده وپیش از عربها کسی مانند آنها فرهنگ تاریخی تألیف نکرده واین ترتیب را سایرین ازعربها اقتباس نمودند و عده‌ای از این قاموس‌ها (فرهنگ‌های منظم) واقعاً گنجینه‌ای از علوم تاریخ و جغرافیا وادبیات و سایر علوم محسوب میگردد . مثلادر وفیات الاعیان بیش از ۸۲۰ شرح حال بترتیب حروف هجاء ذکر شده است . بعلاوه درطی صحبت از شرح حال عده‌ای از رجال شرح حال اشخاص جدیدی نوشته شده است . دیگر از مزیت‌های این کتاب آنکه نام اشخاص، تاریخ ولادت ووفات آنها وهم چنین نام بلاد را بترتیب حروف هجاء ذکر کرده ودارای پارهٔ فواید علمی و ادبی است که درسایر کتابهای مانند آن موجود نیست . همین قسم در فوات الوافیات بیش از ٤٥٠ شرح حال ذکر شده که ابن خلکان هیچ یك از آنانرا شرح نداده است. کتاب الوافی فی الوفیات ـ اسدالغابه فی اخبار الصحابه ـ کتاب تراجم الحکما از همان قاموسهای فرهنگ بسیار سودمند بشمار می آید . علاوه برقاموسهای مزبور

کتابهای دیگری درشرح حال رجال تدوین شده که بترتیب الفبا نمیباشد مانند طبقات الاطباء ـ طبقات الفقهاء ـ طبقات الشعراء وغیره که نیکوترین آن کتاب طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه متوفی بسال ٦٦٨ هجری است چه در کتاب مزبور تاریخ علم طب وشرح حال اطباء وعلم و علماء وفلسفه وفلاسفه یونان و ایران وهند وکلده وعرب و مسلمان بترتیب شهرها و قرنها ذکر شده است .

بعلاوه تألیفات آن دانشمندان و اوضاع اجتماعی زمان آنان و آداب ورسوم آن ایام تماماً در این کتاب درج است . کتاب مزبور بطبع رسیده و در دسترس عموم میباشد .

شمارهٔ کتب تاریخی مسلمانان

مسلمانان بیش از هر ملت دیگر (باستثنای ملل عصر جدید) در تاریخ پیشرفت کرده و کتاب نوشتند بقسمیکه در کشف الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است واین عدد بجز کتابهائی است که درشرح آن تواریخ نوشته شده ویا کتابهائی که درتلخیص آن تواریخ تألیف شده ویا کتبی که درتاریخ تدوین شده بوده وازدست رفته که نام هیچ یك از آنها در کشف الظنون نیست وبا رعایت این مراتب مسلم میگردد که کتابهای تاریخی مسلمانان بسیار بوده وقسمتی از آن مفقود گشته است . مثلا مسعودی در مقدمهٔ کتاب مروج الذهب خود نام دهها کتب تاریخی را برده که درزمان او موجود بوده وازآن کتابها مطالب زیادی نقل کرده ولی در کشف الظنون فقط نام عدهٔ معدودی ازآن کتابها ذکر شده است . با اینوصف اگر تمام کتابهای تاریخی عرب در دست بود ازچندین هزار بیش میشد وقاعدتاً پاره‌ای ازآن کتب درهشتاد وپنجاه وچهل ویاالااقل پنج وده جلد ویا بیش وکم بوده است .

پاره‌ای از این کتابهای تاریخی با بهترین طرزی بترتیب سنوات (مثل تاریخ طبری ـ ابن اثیر وابوالفداء وغیره) و پاره‌ای بترتیب اسامی ملت ها ودولت‌ها (مثل تاریخ مسعودی ـ ابن خلدون ـ فخری) وپاره‌ای بترتیب اسامی شهرها و پادشاهان تدوین شده است وغالب آنان با انشای عالی تألیف گشته و علاوه بر مطالب تاریخی دارای نکات مهم سودمند میباشد و بیشتر مطالب آن کتب با حقیقت وفق میدهد . چه

مورخین عرب بذکر سند و تحقیق در صحت اسناد تاریخی عادت داشتند. فقط در قرن اول هجری از روی طمع کاری ویا هوسهای سیاسی وغیره، دسته‌ای از تاریخ نویسان ازسادگی عربها سوء استفاده کرده مطالب نادرستی در جزء تاریخ حقیقی قالب زده‌اند.

عیوب مورخین اسلام چه بوده است ؟

با این حال ناچار باید برای کشف حقیقت پاره‌ای از عیوب مورخین اسلام را نیز یادآورشویم وآن اینکه آنان بذکر سند اکتفاء کرده مطالب تاریخی را بدون قیاس ومنطق وبررسی علمی ذکر نموده‌اند وازیك یاچند راوی شرح حال وجریان وقایع را همانطورکه گفته شده درج کرده‌اند. درصورتیکه بنابرآنچه ذکر شد درقرن اول‌اسلام نظربپاره‌ای‌جهات بعضی احادیث واخبار نامربوط درآن زمینه‌ها جعل شده است.

دیگر ازانتقادات و ایرادات وارد بر مورخین اسلام آنکه بذکر اخبار مربوط بجنگ وفتح وعزل ونصب وولادت اکتفا نموده وازشرح تاریخ علوم وادبیات‌واوضاع اجتماعی وپیشرفت تمدن وموجبات‌آن ونتایج آن ومقایسهٔ اوضاع سیاسی خودداری نموده‌اند مگردربعضی مواردکه ضمن گفتگواز سایر مطالب (نه مستقلا) بآن مسائل نیزاشاره‌ای نموده‌اند وکمتردیده شده‌که یك مورخ مسلمان نظرخود را دربارهٔ یك حادثه‌ای اظهارکند ویا ملاحظاتی‌راجع به‌یك موضوع تاریخی ذکرنماید ویاازخلیفه وامیری انتقاد نماید، اگرچه حتم داشته باشدکه انتقاد اونه فقط خلیفهٔ وقت‌رابخشم نمی آورد بلکه خلیفه را خشنود میسازد، مثلا پس از امویان، عباسیان بخلافت رسیدند و ریشهٔ بنی‌امیه را درآوردند اما بجز پارهٔ موارد استثنائی (وآنهم در ضمن سایرمطالب) دیده نشده است‌که مورخین دورهٔ عباسی از خلفای اموی بد بنویسند وشاید این سکوت تاریخ نویسان مسلمانان مربوط بمسائل شرعی ودینی است‌که نخواسته‌اند ازهم کیشان خویش انتقادکنند. درنتیجه همینکه میان دوخلیفه یا امیر مسلمان جنگ وکشمکش روی میداده است تاریخ نویسان مسلمان بپاس احترام مذهب به هیچکدام بد نمیگفته‌اند و جریان قضایا را بسادگی نوشته اظهار نظر را

بخواننده واگذارمیکردند و همین رویهٔ بیطرفانه و عدم نظرباعث شدکه ما برای کشف حقایق ازتواریخ اسلامی دچاررنج بسیارشده‌ایم .

وشاید علت دیگر سکوت مورخین از انتقاد آن بوده که از امیران و بزرگان استفاده کنند و بآنان نزدیك شوند ، زیرا در غالب موارد خلفاء وسلاطین و امراء از دانشمندان میخواستند بنام آنها کتاب تألیف کنند و آنان هم برای گرفتن جایزه از انتقاد چشم پوشیده مطالبی بر خلاف حقیقت مینوشتند . از برجسته‌ترین نمونهٔ این جریان یکی موضوع تاریخ نویسی ابواسحق صابی نویسندهٔ مشهوراست که بخواهش عضدالدولهٔ دیلمی تاریخی بنام (تاجی) راجع بآل‌بویه نگاشت وبطوریکه ابن‌خلکان میگوید یکی ازدوستان صابی درموقع تألیف کتاب بروی‌وارد شده پرسیدچه‌مینویسی؟ صابی گفت :

«یك مشت دروغ وچرند وپرند بهم میبافم» .

گاه هم نویسنده بواسطهٔ دشمنی با شخصی شرح حال او را برخلاف واقع مینگاشت چنانکه فتح‌بن خاقان درنگاشتن شرح حال ابن باجه فیلسوف اندلسی همان رویه راگرفته است .

درهرحال مورخین اسلام بندرت چیزبدی ازامیران ووزیران وسلاطین‌وخلفاء درتواریخ خود نگاشته‌اند باستثنای ابن خلدون وفخری مؤلف آداب السلطانیه‌که تا حدی حق انتقاد را اداء نموده‌اند . اما فخری چون‌شیعی مذهب بوده ازخلفای‌عباسی بدگوئی کرده است . مثلا مورخ مزبورداستانی ازهرون وابونواس ذکرمیکندآنگاه یکی ازاشعارابونواس را برای نمونه میگوید .

ترجمهٔ شعرابونواس :

«ای خلیفه تومرا ترساندی ، سپس ازترس خدا مرا ازترس رها ساختی» .

فخری پس ازذکراین شعرمیگوید واقعاً ابونواس بی‌جا گفته چه‌که هرون ابداً از خدا ترس نداشت واگرداشت به‌آل علی (ع) فرزندان دخترپیغمبر (ص) آن ستمها را روا نمیداشت ...

اینگونه آشکارگوئی وانتقاد درتاریخهای اسلامی یافت نمیشود مگر درموارد

مخصوص که سنی‌ها از شیعه‌ها و شیعه‌ها از سنی‌ها انتقادهای تندی میکنند ولی ابن خلدون از هر دولت ویا فرمانروائی که انتقاد کرده با ادله منطقی ومقیاس فلسفی آن را تطبیق نموده است .

دیگر از عیوب تواریخ اسلامی آنکه در ذکر مطالب رعایت عفت قلم را نکرده‌اند و کلمات زشت ورکیك ویا حوادث و اتفاقات شرم‌آور را عیناً نوشته و آنرا یکنوع شیرین کاری وخوشمزگی (احماض) خوانده‌اند واز آن جمله اشعار بی‌معنی هرزه‌ای است که در تواریخ اسلامی عیناً نقل شده است وشاید هم که در زمان آنان ذکر آن قبیل مطالب برخلاف ادب نبوده ومقتضیات زمان ذکر آنرا ایجاد میکرده است . اما باید انصاف داد که بعضی از آنان (تاریخ نویسان) مانند ابن خلکان از این عیب منزه هستند، مثلا مورخ مزبور شرح حال حسین بن محمد متخلص به بارع یکی از شعرای مشهور را مینویسد ، سپس درضمن حالات آن شاعر مینویسد که شخصی قصیده‌ای برای بارع گفته وبارع هم قصیده‌ای درپاسخ اوسروده است وبیت اول آن قصیده‌را نیز ذکر نموده آنگاه میگوید اگر در آن قصیده فحش وکلمات رکیك نبود همهٔ آنرا مینوشتیم .

جغرافیا

یاشرح وتوصیف کشورها وشهرها

تنها لفظ جغرافی میرساندکه این علم را عرب وضع نکرده ، اما چون جغرافی با تاریخ مربوط است وچون عربها بواسطهٔ مقتضیات شریعت اسلام پیش از ترجمه جغرافی بزبان عربی کتابهائی در توصیف راه ها وشهرها نگاشته اند ، لذا در اینجا از جغرافی اسلامی هم اسمی میبریم .

میگویند حاجت ما در اختراع است واقعاً هم همینطور است . بشر هیچ علم وفنی‌را ایجاد نکرده مگرآنکه بآن نیازمند بوده‌است. احتیاج بشر بجغرافی ناگهانی نبوده بلکه بتدریج بآن نیازمند شده ومطابق قانون‌تکامل آن‌علم پیشرفت کرده‌است، درآغاز کار مردم برای تجارت ویا تسخیر ممالك به پیداکردن راه ها ونشانی‌شهرها محتاج شدند وکم کم‌اطلاعات مربوطه بازرگانان وفاتحین را جمع‌آوری‌کرده آنرا علم جغرافی نامیدند .

نخستین بار فنیقی‌ها که اولین تجاروجهانگرد دنیاهستند باین کاردست زدند یعنی در سی وچند قرن پیش کرانه های مدیترانه را پیموده مستعمرهٔ خود ساختند وشهر صور در آن روزها مرکز بازرگانی جهان بشمار میآمد و محصولات فلاحتی وصنعتی‌دنیای قدیم در آن‌شهرجمع وپراکنده میشد .

مثلا از هند عاج وعطر ومیمون و غیره بصور میآوردند واز آنجا بنقاط دیگر میبردند و تاکنون نام این کالا ها بزبانی هندی درآثار عبری وفنیقی باقی میباشد . فنیقی‌ها درنتیجهٔ این‌مسافرتها براوضاع واحوال‌بسیاری ازشهرها آگاه شدند و مسافت میان آن بلاد را دانستند .

همینکه اسکندر به جهانگیری پرداخت و تا هندوستان از راه دریا وصحرا پیش رفت همراهان وی با اوضاع آسیای میانه وقسمت های دیگر آن قاره آشنا گشتند و چون مشهودات خود را غریب و عجیب میدیدند اطلاعات و معلومات خود را تنظیم میکردند و بعدها آن معلومات بطور پراکنده در میان مردم منتشر شد وعده‌ای درصدد جمع و تألیف آن بر آمدند واول کسی که اطلاعات مزبور را مدون نمود آراتستین یونانی بود که درسال ١٩٦ قبل از میلاد درگذشته است . مجموعهٔ آراتستین در زمان سلطنت بطلمیوس ها تألیف شد واز مجموعهٔ معلومات فنیقی ها و همراهان اسکندر تشکیل می‌یافت ، سپس سترابون جهانگرد نامی روم وبلنیوس جغرافی دان مشهور یونان پدید آمدند ، آنگاه بطلمیوس قلوذی دراواسط قرن دوم میلادی کتاب مبسوطی درعلم جغرافی تنظیم کرد وی در آن کتاب از روی علم ریاضی وهیئت مواقع جغرافی اماکن را تعیین کرده ونقشه های بالنسبه منظمی ترسیم نموده و ٤٣٥٠ شهر را یکایك برشمرده و ٢٠٠ کوه را نام برده ومعدنهای موجود در آن کوه ها را شرح داده و آنچه از حالات مردم آنروز میدانسته درکتاب مزبور ذکر نموده است کتاب مزبور در آن زمان مهمترین کتب جغرافیائی محسوب میشده است و همینکه اسلام آمد کتاب بطلمیوس مدرك ومستند علم جغرافی آن ایام بود . درزمان عباسیان کتاب جغرافی آن دانشمند بعربی ترجمه شد و همینطور کتاب دیگر وی در هیئت باسم مجسطی ازیونانی بعربی منتقل شد واساس جغرافیای اسلامی همان دو کتاب بود .

علم جغرافی در میان مسلمانان

پیش گفتیم که فنیقی ها و یونانی ها بواسطهٔ جهانگیری وبازرگانی با جغرافی آشنا شدند ولی مسلمانان بسه جهت قبل از ترجمه کتاب بطلمیوس با علم جغرافی مربوط گشتند بعلاوه مردم حجاز پیش از اسلام به تجارت اشتغال داشتند و همینکه اسلام ظهور کرد عربها واز آن جمله مردم حجاز بکشورگشائی پرداختند وبیش ازهرملت دیگر باسرعت هرچه تمامتر ممالك وسیعی را گشودند و طبعاً تجارت عربها رونق گرفت . بنابر این مسلمانان ازنظر جهانگیری و بازرگانی نیز بجغرافی توجه داشتند اما آن سه جهت مخصوصی که عربها را بیشتر بجغرافی علاقمند می ساخت عبارت است از:

۱ ـ زیارت مکه ـ مسلمانان درهرجا که میزیستند طبق دستورمذهبی خود می بایستی (درصورت توانائی) حج بروند وهمین دستور وسیلهٔ مهمی برای اطلاع ازشهرها وراههای مبدأ (هندوچین وغیره) تامقصد یعنی مکه بود .

۲ ـ مسافرت برای کسب علم ـ قبلا گفته‌شد که مسلمانان برای کسب اطلاعات ومعلومات لازم دیار بدیارمیگشتند واین مسافرت با جغرافیا ارتباط دارد واز آنرو مشاهده میشود که نخستین کتاب جغرافیای عرب ازمنزل‌هاومسکن‌های قبایل چادرنشین صحبت‌میدارد واولین مردمی، که درآن‌باره تألیف نمودند راویان‌ادب مانند اصمعی وسکونی میباشند و پس ازآن بجغرافیای جزیرة العرب پرداختند و همدانی کتابی راجع بعربستان تألیف نمود وابو الاشعث کندی مجموعه ای دربارهٔ کوه های تهامه تنظیم کرد .

۳ ـ واما جهت سوم آنکه مسلمانان پس ازگشودن ممالك روم وایران ومصر وغیره درطرز تسخیر آن بلاد اختلاف نظرداشتند واین از آنرو برای آنان مهم بود که طرز فتح باطرزوضع مالیات وجزیه ارتباط دارد وکشورهائیکه‌بصلح یا بجنگ‌یا بمعاهده وامثال آن مسخرشده درپرداخت‌باج وخراج بموجب‌قوانین اسلامی‌متفاوت میشود . همین قسم موضوع تقسیم غنیمت ها وواگذاری املاك خالصه‌وتیول واجرای مواد پیمان وبرداشت مطالبات مطالبی بود که علاوه برامیران، فقهانیزدرآن دخالت داشتند و درنتیجهٔ دانستن وضع شهرها وده ها و راه ها وغیره ازمسائل واجب دینی مسلمانان درمیآمد وطبعاً جغرافی وتاریخ می آموختند تامجهولات آنان درآن‌موارد روشن گردد .

همینکه جغرافی بعربی ترجمه شد مسلمانان آنرا توسعه دادند و کتابهائی در آنموضوع نگاشته معلوماتی برمعلومات‌پیشینیان افزودند وبگفته ها ونوشته‌هااکتفاء نکرده ازراه خشکی ودریا شرق وغرب وشمال وجنوب عالم را پیمودند ومشاهدات خود را نگاشته با اصول دقیق علمی بررسی نمودند و بسیاری ازاغلاط بطلمیوس را تصحیح کردند .

ظاهراً علم جغرافی درقرن‌چهارم هجری درمیان ملل‌اسلامی (اعراب) بحدکمال

رسید وهمانطور که در آنقرن کتب تاریخی آنان فزونی یافت کتب جغرافیائی اسلامی نیز زیاد شد ، نخستین کسیکه مانند یونانی ها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت ابوزید بلخی مؤلف کتاب (صورالاقالیم) است وی دراوایل قرن چهارم آن کتاب را در بیست قسمت تألیف کرد و مثال هائی ازاقالیم معروف آن زمان در کتاب خود ذکر نموده پاره‌ای از آن نمونه‌ها را شرح وتفصیل داد ولی قسمت عمدهٔ مثال ها را بطور مختصر ذکر نموده بسیاری ازشهرهای مهم را ننوشت . دیگر از جغرافیا دانان اسلام ابو اسحق فارسی استخری معاصر بلخی است که علاقه بمسافرت داشته و بسیاری ازشهرها را دیده ودر آن باب تحقیقاتی نموده است. کتاب مسالك الممالك استخری مختصری ازصورالاقالیم بلخی ومجموعه‌ای ازمشهودات خود استخری میباشد. این کتاب بطبع رسیده وددسترس عموم قراردارد . اما کتاب بلخی ازمیان رفته است .

استخری مانند بلخی ممالك اسلامی را به بیست قسمت تقسیم کرده، ازعربستان شروع نموده وبماوراء النهر (ترکستان) خاتمه داده وشهرهای اسلامی ومشاغل مردم آن بلاد وتجارت وسایر متعلقات آنرا ذکر کرده است . دیگر از جغرافیا دانهای آنزمان ابن حوقل است که او نیز مسافرت هائی نموده و کتابی بنام المسالك والممالك نگاشته است . وی درمقدمهٔ کتاب خود چنین مینویسد :

«روز پنجشنبه هفتم رمضان ۳۳۱ مسافرت خود را ازشهر بغداد آغاز کردم»

تقسیمات کتاب وی مثل تقسیمات کتاب استخری ودرپاره‌ای موارد عبارت هردو کتاب تقریباً یکنواخت درمیآید . استخری پس ازپایان مسافرت کتاب خودراتألیف کرده برای پاره‌ای ازاقلیم های اسلامی نقشه کشیده وشهرها ورودها وکوهها و دریاها وجزیره ها را ترسیم نموده است .

ابن فقیه همدانی ـ مقدسی ـ مسعودی وغیره نیزکتابهائی درجغرافی تألیف کرده‌اند. مسعودی تا آخرین نقطهٔ هند رفته و آنچه دیده وشنیده درکتاب خود آورده است . این دانشمندان همه در قرن چهارم هجری میزیستند و تألیفات آنان بچاپ رسیده منتشرشده است . فقط نقشه های کتب مذکور ازبین رفته تنها نامشان مانده وگاه هم بآن نقشه‌ها اشاره‌ای شده است .

تامدتی تألیفات جغرافیائی اسلام درهمین حدود ماند تا آنکه دانشمندان اسلام درصدد تألیف کتابهای تاریخی بر آمدند ودرهمان اوقات کتابهائی نیزدرعلم جغرافی تألیف کردند واین دفعه تألیفات جغرافیائی آنان بطورقاموس (انسیکلوپدی) وبترتیب حروف تهجی بود، مشهورترین این تألیفات معجم البلدان یاقوت حموی متوفی بسال ۶۲۶ میباشدکه شرح و وصف شهرها ـ کوه ها ـ دره ها ـ دهها ـ محال ها ـ دریا ها ـ رودها ـ نهرها ـ بت‌ها و نیزشرح حال رجال ومردمیکه در آن نقاط میزیسته‌انددر کتاب مذکورمندرج میباشد ودرواقع کتاب یاقوت یك قاموس تاریخی وادبی و جغرافیائی است . ابوالفداء فرمانروای حماة نیزکتابی بنام تقویم البلدان در علم جغرافی تألیف کرده است وغیر از اوهم دیگران کتابهای دیگری درجغرافیا تألیف کرده‌اند. بعلاوه عده‌ای ازاعراب بجهانگردی مشغول شدند واز آنراه بجغرافی خدمت کردندوتفصیل تمام این مطالب در کتاب تاریخ آداب اللغة العربیه خواهد آمد و در اینجا باشاره اکتفا میشود .

*

ادبیات زمان جاهلیت

خطابه بعد از اسلام خطابه وشعر از ادبیات دورهٔ جاهلیت بوده‌است ودر اسلام رونق وپیشرفت زیادی پیدا کرد. اما خطابه در اسلام بیش از شعر ترقی کرد، چه‌که مسلمانان درفتح ها وجنگها بیشتر بخطابه احتیاج داشته اند، عربهای امروز نیز بشدت درتحت تأثیر شعر وخطابه درمیآیند وعلت اینکه شعر ازخطابه عقب ترمانده یکی آنکه درقرآن ازشعر وشاعران بدگوئی شده ولی ازخطابه انتقادی نشده است. همانطور که در زمان جاهلیت شعر بر خطابه مقدم بود و مردم آنروز بوسیلهٔ شعرمآثرخود را ضبط میکردند ومقام خویش را بالا میبردند و دشمنان خود را بیم میدادند ودلیران خویش راتشجیع میکردند. دراسلام بوسیلهٔ خطابه آن مقاصد انجام می‌یافت و مسلمانان باخطابه تهییج شده دشمنان خود را مرعوب میساختند. فرق خطابه اسلام وجاهلیت آن شد که رونق وبلاغت خطابه‌های اسلامی بیش ازخطابه های جاهلیت بود، چه‌که مسلمانان خطابه های خود را از آیات قرآن اقتباس میکردند، واگرچه قرآن دراشعاراسلامی نیزهمان اثر را داشته اما اثر آیات قرآنی درخطابه زیادتر بوده‌است. زیرا میدان خطابه ازنظر تأثیردرشنونده وسیعتراست. خطیبان اسلام غالباً خطابه‌های خود را باآیات قرآن تزیین میکردند، ازآیات قرآن گواه میآوردند، بآن مثل میزدند، بآن اشاره میکردند وگاه هم تمام خطبه آنان ازقرآن بود. مثلا موقعی که مصعب بن زبیر بعراق آمد برای تشویق مردم به‌پیروی ازبرادرش عبدالله بالای منبر رفته گفت:

بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلك آیات الكتاب المبین نتلوا علیك من نباء موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علافی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم

یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم انه کان من المفسدین ـ آنگاه بادست بطرف شام اشاره کرده گفت :

ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ـ سپس بطرف حجاز بادست اشاره کرده گفت ـ ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما مما کانوا یحذرون ودرپایان بادست بطرف عراق اشاره نمود .

ترجمهٔ آیات مبارکه :

«اینها آیه هائی از کتاب مبین (قرآن) است . فرعون در زمین پیشرفت نمود ومردم را دسته‌دسته ساخت .گروهی از آنان را ناتوان کرد ،کودکانشان را سربرید زنانشان‌را به رنج‌ودرد دچارنمود. اینك میخواهیم برناتوانان منت بگذاریم و آنانرا پیشوا سازیم و آنهارا وارث قراردهیم وزمین‌را بدست آنان بسپاریم وبفرعون وهامان وسپاهیانش ازآنچه‌که بیم داشتند چیزهائی نشان بدهیم» .

نیروی خطابه دراسلام بیش ازپیش شد واثر آن در برانگیختن اعراب بجنگ و پیروزی زیادتر از روزهای پیش از اسلام گشت . از آنرو غرور ملی عرب با خطابه افزایش‌یافت وهمت مردانگی آن‌فزونی‌گرفت وبدان جهات ذوق آنان دربلاغت‌تقویت شد وپس ازدیدن شهرهای تازه وزبانهای تازه قریحه خطابه سرائی آنها قویتر گشت وبلاغت آنان درخطابه بجائی رسید که‌کمترملتی پیش ازآنها بآن درجه رسیده بود. حتی عربها از حیث خطابه های مؤثر و بلیغ از یونان و روم هم جلوتر افتادند . البته روم ویونان خطابه سرایانی‌ماننددیموستن ـ اشنیس ـ هیبریدیس (یونانی) وسیسرون ژولی سزار ـ سالوستس ولوکیرس (رومی) داشتند ونمیتوان درتأثیرخطابه های آنان وبلاغت خطبه هایشان تردیدکرد .

اما خطابه‌ها وخطیبان عرب‌کمتر از آنها نبودند بخصوص‌که شمارهٔ خطیبان عرب بیشتر وشمارهٔ خطابه‌های آنان زیادتر وبلاغت خطبه‌های آنان عالی‌ترازرومیان ویونانیان بوده‌است ، درصورتی که‌ازحیث زبان واخلاق و آداب ورسوم‌اختلاف زیادی میان عربها وررومیان ویونانیان وجود دارد .

مثلا تمام خطبه های دیموستن خطیب نامی یونان را بیش از شصت ویك خطابه

ذکر نکرده‌اند، درصورتیکه نصف آن‌هم ازخود دیمستون نیست. اما (حضرت امیر) علی(ع) صدها خطابه القاء فرموده‌است ودرصدر اسلام‌نه تنها خلفاء وامراء وسرداران بلکه عابدان وزهدان خطابه سرائی‌میدانستند وخطیب بودندواین هم‌ازملتی‌مثل‌عرب شگفت نیست چه‌که اعراب مردم احساساتی وشاعرمشرب هستند وخطبه های بلیغ درآنان اثر کلی دارد وچه بساکه یك خطبه آنانرا برخیزانده ویك خطبه آنهارا فرو نشانده است ویکی از عوامل مؤثر پیشرفت اسلام نیز همین خطابه سرائی مسلمانان بوده است وغالباً فتح یك شهریایك قلعه بایك خطبه انجام می‌پذیرفت وسپاهیانی که مدتی‌پشت دروازهٔ شهری مانده بودند پس‌ازشنیدن خطابه پیشوای خودچنان‌به‌هیجان می‌آمدند که برای‌دفاع یاهجوم همه نوع‌جان بازی میکردند. درضمن مطالعه تاریخ فتوحات دلایل بسیاری برنیروی خطابه و تأثیر آن مشاهده میشود که شرح همهٔ آن دراینجا مورد ندارد.

چه بسا ازسرداران‌اسلام‌که خطابه‌سرائی‌ونیروی سخنوری آنان سبب پیشرفت کارشان شده آنها را بالاآورده است.

حجاج‌بن‌یوسف‌که ازطبقات پست بوده بواسطهٔ خطابه‌سرائی‌وقوهٔ بیان برجاه ومقام خویش‌افزوده‌است، درزمان عبدالملك مردم عراق‌بروی شورش کردند وهمینکه خلیفه از ادارهٔ عراق عاجز ماند حجاج را بعراق فرستاد، حجاج تا بکوفه رسید باسروروی بسته، کمان‌وتیر بدوش گرفت وانگشت ابهام برلبان گذارده ازمنبربالارفت. عراقیان او را ناچیز شمردند و خواستند او را سنگباران کنند، همانطور که سایر والیان را تحقیر میکردند، اما حجاج‌اعتنائی‌بآنان نکرده روی خودراگشود وشروع بخطابه سرائی نموده گفت:

انا ابن جلا وطلاع الثنایا   متی اضع العمامة تعرفونی

«من پسر مردی بزرگ هستم. کسی که بکارهای بزرگ دست زده و همینکه عمامه را بردارم مرا میشناسید» تا آنکه بدینجا رسید.

«من سنگینی بدی را تحمل نمیکنم بلکه آنرا پاداش میدهم، بخدا سوگند می‌بینم‌سرهامانند خوشه های گندم رسیده وهنگام‌دروآن سرآمده، بچشم‌خود ریشها

و عمامه‌های خون آلود را مشاهده میکنم .»

«موقع سختی رسیده آگاه باشید که شبان سرسختی درپی شما میآید .»

«هان ایمردم امیرمؤمنان‌عبدالملک بن مروان تیرهای‌خودرا ازترکش‌بیرون کشیده آزمود ومراازهمه‌سخت تر دید وبرای شما فرستاد، شمامردمان منافق،خلاف کار،فاسد ،آشوب‌طلبی هستید . مدتهاست‌که درآن‌راه ها قـدم بـرمیدارید ، بخدا سوگندپوست‌شما را مانند پوست‌درخت‌میکنم ومانندسنگ شما را میکوبم و درهم میشکنم وخردمیسازم همانطورکه شترهـای نافرمان را میزنند شمارا میزنم ، بخدا سوگند بوعدهٔ خود وفا میکنم وآنچه را بگویم خواهم کرد ..»

همینکه ازخطبه‌فارغ شد ترسش در دلها جای گرفت و آنچه خواست بر سر مردم عراق آورد چنانکه داستان بیدادگری اوبنام است ، با اینهمه هر گاه‌که پس از آن منبر میرفت‌وباقوت بیانی که‌داشت‌نیکی‌های‌خود وبدی‌های مردم‌عراق‌وگذشت واغماض‌خویش‌راشرح‌میداد شنونده می‌پنداشت‌که اهل‌عراق بوی ستم کرده‌اندو او راست میگوید .

این‌بود که خلفاء وامراء از خطیبان‌مانند شاعران ملاحظه داشتندچه‌میدانستند گفتهٔ‌آنان درمردم احساساتی(عرب)تأثیرزیاد دارد .

تأثیر خطبه درجنگ‌ها ، پیروزی‌ها ، خاموش ساختن شورش‌ها ، جمع‌آوری دسته‌ها وپراکندن جمعیت‌ها بقدری مهم بوده‌که شخص را دچار تعجب میسازد .

نخستین شورشیکه دراسلام پدیدآمد پس‌ازوفات حضرت رسول (ص) بودکه مردم مدینه از شنیدن‌آن به هیجان‌آمدند وصحابه‌کاررا زار دیدندابوبکرکـه این پیش‌آمدرا مشاهده‌کرد میان مردم برخاسته چنین خطبه خواند :

«ای‌مردم‌اگرمحمد(ص) درگذشت‌خدا زنده وجاویداست (محمد (ص)مـانند سایرپیغمبران پیغمبری‌بیش‌نبود اگراو بمیردیاکشته‌شود نبایدبعقب بازگردید ازآیات قرآن) میدانیدکه تجربیات من ازهمهٔ شما بیشتراست . پس‌ازفرمانروای خودپیروی کنید ، من ضمانت میدهم‌که اگرکاررا سرانجام‌دهم برکنارمیروم» .

وهمین کلمات‌کوتاه پرمعنی‌کافی بودکه آن‌شورش بزرگ را بخواباند.

همینقسم خطبه ابوبکر درسقیفه بنی ساعده (موقع تعیین خلیفه) تأثیر زیادی داشت خلفای راشدین همه خطیب وخطبه سرا بودند و بدون تردید فصیح ترین وخطیب ترین همهٔ آنها (حضرت) علی بن ابی طالب(ع) است و کتاب نهج البلاغه علی(ع) که اکنون میان ما موجود است بزرگترین گواه این مدعاست و اگرچه درانتساب تمام آن گفته‌ها بحضرت علی(ع) تردید و اختلاف میباشد اما قطعاً غالب آن اقوال از آن جناب میباشد و چنانکه ملاحظه میشود مطالب علمی، ادبی، دینی، رزمی وغیره (مفاخره و مانند آن) در آن خطبه‌ها دیده میشود.

پس از خلفای راشدین عدهٔ دیگر از خلفاء نیز خطیب و ناطق بودند گرچه در سخنوری و بلاغت تفاوت داشتند، اما همین که رفته رفته فتوحات و جنگجوئی پایان یافت وخلفاء بعیاشی و بزم آرائی پرداختند قوهٔ بیان وحماسه سرائی آنان ضعیف گشت واز آن بیانات مردانه ورزم جوئی بشکایت و وعظ و نصیحت پرداختند. خلاصه اینکه پس از ضعف وفساد دولت های عرب درمشرق خطابه سرائی آنـان از بین رفت، برعکس خلفای بنی امیه درغرب (اندلس) که تازه نفس بودند خطبه و خطابـه را رونق دادند وخطیبان را مانند شاعران مقرب درگاه ساختند ولی آنها هم خطابه را برای حماسه وسلحشوری وامثال آن بکار نمیبردند، چه بواسطهٔ زندگانی آسوده شهرنشینی آن‌جوش وحرارت اولیه بدوی را از دست داده بودند. فقط موقعی که خلیفه تازه بتخت مینشست یامسافر محترمی ازسفر میآمد ویا بر دشمنی پیروز میشدند خطیبان برای مبارکباد پیش میآمدند و بمنظور بزرگ ساختن آنان ویا استحکام مبانی خلافت خطبه‌هائی میسرودند

امیران وسرداران نیز خطبه میخواندند و پیش ازحمله بدشمن بخطابه سرائـی میپرداختند وسپاهیان را باستقامت درمقابل دشمن تشویق مینمودند وچه بساکه خطبهٔ آنان عامل مؤثر پیروزی میشد مانند خطبهٔ خالدبن ولید درجنگ یرموك وخطابهٔ مغیره در واقعهٔ قادسیه و خطبهٔ خلیدبن منذر درجنگ فارس وخطبهٔ طارق بن زیـاد در فتح اندلس که شمـارهٔ آن خطابه‌ها بسیاراست ومجلداتی برای درج آن لازم میباشد

همینطور قبایل مختلف خطبای متعدد داشتند که مانند ایـام جاهلیت درمواقع لازم خطبه میخواندند، غالباً هیئت‌های مخصوصی ازمدینه و بغداد ودمشق و سایر شهرهای بزرگ اسلام برای مبارکباد خلیفه یا برای دادخواهی یا برای کمك خواستن

وامثال آن به پایتخت میآمدند ویك یا چند نفر آنان بخطابه‌سرائی می‌پرداختند وجوانان تازه کار که میخواستند خطابه‌سرائی ونامه‌نگاری بیاموزند بااشتیاق تمام در آن مجالس حاضر میشدند تا ازاسلوب خطابه آنان استفاده واقتباس کنند.

عربها بلاغت در نامه‌نگاری راامانند بلاغت درخطابه مهم میشمردند وخلفای اسلام بخصوص درصدراسلام همینکه با امیری یا بزرگی مکاتبه میکردند سعی مینمودند که مکاتبات آنان به منتهی درجه بلیغ ورساباشد ونامه را طوری مینوشتند که مانندخطبهٔ بالای منبر بود (شرح لازم دراین مورد گفته‌شده است).

شعر بعد از اسلام

شعر در زمان بنی‌امیه

پس ازظهوراسلام عربهاازاسلوب فصیح قرآن(مجید) وپیدایش مقام نبوت ووحی (الهی) به هیجان وذوق درآمدند وتمام هم خودرا بانتشار دین اسلام وفتح ممالك مبذول داشتند ازآنرو قریحهٔ شاعرانهٔ آنها بقریحهٔ خطابه سرائی تبدیل یافت ، چه برای برانگیختن مردم بجهاد وتحریك احساسات و تشویق و ترغیب نفوس به بندگی خدا خطابه از شعر مؤثرتربود و درنتیجه ازآغاز پیدایش اسلام تا پایان دورهٔ خلفای راشدین شعر وشاعری آنقدرها درمیان مسلمانان پیش نرفت ولی‌همینکه امویان بخلافت رسیدند برای مبارزه بامخالفان و رقیبان (ازخاندان پیغمبر ص) بوسایل تازه‌ای دست زدند چنانکه گفته‌شد عامل مؤثر پیشرفت آنان‌بذل وبخشش وتطمیع‌مردم‌بود وعلاوه‌بر آن ازشعروشاعری نیزاستفاده کردند . چه‌که شاعری نیزمیان‌احزاب وجماعات مؤثرواقع میشد، بدان‌جهت خلفای بنی‌امیه‌شاعران راگرامی میداشتند تا باشعر آنان مردم را بخودجلب کنندویاازشرزبان‌شاعران آسوده بمانند وباصطلاح خودشان با صله‌وجایزه زبان شاعررا قطع‌میکردند .

خلفای بنی‌امیه نه‌فقط شاعران راگرامی میداشتند بلکـه خود هم شعر حفظ میکردند وبفرزندان خود شعرمیآموختند و ازآنان میخواستندکه شعرحفظ کنند . بعلاوه صله‌هاوجایزه‌های‌بزرگ بشاعران میدادند وحتی در زمان‌عمرهم مرسوم‌بوده که بجوانان شعر بیاموزند(چنانکه گذشت) ولی‌البته در زمان بنی‌امیه بیش‌ازهروقت بشعروشاعری اهمیت میدادند ، معاویه مؤسس دولت‌اموی چنین‌میگوید :

«شعررا بالاترین‌وظیفه وهدف اخلاقی وادبی خود قراردهید»

معاویه شاعران را محبت میکرد اگرچه او را هجومیکردند، خلفای دیگر بنی‌امیه نیز مانند او نسبت بشاعران مهربان بودند. حتی حجاج که از والیان ستمگر بنی امیه بود نسبت بشاعران احترام مخصوصی مبذول میداشت، ازحالات واشعار آنان تحقیق میکرد و برترین آنان راگرامی‌تر میداشت واگر تحقیقات شفاهی او بجائی نمیرسید ازدانشمندان معاصر کتباً تحقیق میکرد تا بهترین شعر و بالاترین شاعر را بخوبی بشناسد، چنانکه وی (حجاج) دراین باب باقتیبة بن‌مسلم مکاتباتی داردواگرشاعران نزد آنها نمیآمدند دنبال آنان میفرستادند و باپول وانعام وبخشش آنها راجلب میکردند عبدالملك بن‌مروان بیش از سایر خلفای بنی‌امیه بشعر و شاعری علاقه‌مند بود ودر زمان خلافت وی مردم دسته دسته دورهم جمع شده از شعروشاعری سخن میگفتند.

شاید اینطور تصورشود که چون دولت بنی امیه یك دولت عرب خالص بوده وعربهای بدوی طبعاً بشعروشاعری علاقه‌مند هستند لـذا خلفای بنی‌امیه بدان جهت دنبال شعروشاعری برمیخاستند و بشاعران محبت میکردند. اما علت عمدهٔ توجه آنان بشعروشاعری ازروی خلوص نیت وعلاقهٔ بادبیات نبوده بلکـه هدف عمدهٔ بنی امیه ازاحترام شاعران همانا مبارزه با مخالفان ورقیبان ـ اهل بیت پیغمبر (ص) بوده چه بخوبی میدانستند که مردم خلافت را حق اهل بیت میدانند و آنانرا غاصب میشمارند بقسمی که شاعران زمان بنی‌امیه با وجود بهره‌مندی ازبذل وبخشش امویان غالباً آن حقایق را آشکارا میگفتند ودرهرحال اگرهم علاقه‌مندی طبیعی بنی‌امیه درآنموضوع مدخلیت داشته آن علاقه‌مندی عامل مؤثر کلی نبوده بلکه روی اغراض سیاسی شاعران را مقرب میساختند.

باری چنانکه گفته‌شد بسیاری ازشاعران باآنکه از بنی امیه پول میگرفتنددر طرفداری ازاهل بیت پیغمبر (ص) هم پایدارمیماندند. مثلا فرزدق پول ومال بسیاری ازبنی‌امیه میگرفت ودرباطن طرفداربنی‌هاشم بود وبنی‌امیه هـم این را میدانستند، موقعی همین فرزدق مطالبی برضد بنی‌امیه گفت ومروان بن‌حکم والی معاویه درمدینه درصدد مجازات وتنبیه فرزدق برآمد. فرزدق که آنرا دانست ازمدینه به بصره گریخت مردم بمروان گفتند بدکردی که چنین کردی زیرا ناموس وشرافت خود را بـدست

شاعر مضر سپردی ـ مروان گفتهٔ مردم را پسندیده توشهٔ راه وصد دینار زر برای فرزدق فرستاد تا از هجو او رهائی یابد با این همه مهربانی موقعی که هشام بن عبدالملك خلیفه اموی مناسك حج بجا میآورد حضرت علی بن الحسین (امام زین العابدین ع) را در طواف دید و اورا ناشناس گرفته هویتش را جویا شد فرزدق که آنجا حضور داشت فوراً قصیده‌ای درمدح اهل بیت سرود که بسیار مشهور است ومطلع آن این شعر است .

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته ـ والبیت یعرفه والحل والحرم

ترجمه :

«کسی را که تو ناشناس گرفته‌ای سراسر مردم حجاز اورا میشناسند» .

«خانه خدا ومردمی که در احرام هستند و مردمی که دراحرام نیستند او را می شناسند» .

یکی از دلایل دیگر بر استفادهٔ سیاسی خلفای بنی‌امیه از شعر و شاعری آنکه عمر بن عبدالعزیز از رویهٔ پیشینان خود عدول کرد وچون مرد پرهیزکار پاکدامنی بود ومیخواست مانند خلفای راشدین رفتار کند از شعر وشاعری چشم پوشید واعلام داشت که نه شاعر میپذیرد ونه شعر گوش میدهد، اما چنانکه میدانیم دیری نپائید وکسانی که پس از او آمدند مانند پیشینان خود شاعران را مقرب ساخته زبانشان را با پول وجایزه قطع کردند .

شعر و بنی عباس

پس از بنی‌امیه عباسیان بخلافت رسیدند . منصور برعکس خلفای اموی از گرامی داشتن شاعرانی که بجایزه گرفتن ازخلفاء وملازمت درگاه آنان خو گرفته بودند مانند سابق بدرگاه منصور عباسی رو آوردند ولی منصور آنان را بآسانی نمیپذیرفت وهرچه حاجب منصور برای شاعران اجازهٔ ورود میخواست خواهش آنها را رد میکرد وهمینکه توشه وخرجی شاعران پایان می‌یافت ومدتی درانتظار بسر میبردند آنان را بارمیداد و از آنها میخواست که اورا مدح نگویند ، سپس جایزهٔ مختصری بشاعران داده مرخصشان میکرد. درنتیجه این رفتار شاعران از او رنجیدند وبعلویان متوجه شدند ورفته رفته کار محمد بن عبدالله علوی درمدینه بالا گرفت وشاعران در مدح او شعرها گفتند . منصور ناگاه باشتباه خود

پی بردودرمغلوب‌ساختن رقیب خود محمدرنج بسیار برد. جانشینان‌منصوراز این‌پیش آمدپند گرفتندوشاعران‌رامقرب‌درگاه‌ساخته گرامی‌داشتندو آنها هم برای خوش آیند خلفای عباسی به هجوخاندان علوی پرداختند . هرون بیش از سایرخلفای عباسی به هجوعلویان‌علاقه‌مندبود ومروان‌بن‌ابی حفصه‌فقط‌باهجو اهل بیت‌خود رانزدهرون مقرب‌ساخت،وزیران عباسی مانند خلفای عباسی شاعران را عزیز ومکرم میداشتند جعفر برمکی وزیر هرون شاعران‌را زوارلقب داد وپیش ازوی شاعر رااسائل (گدا) میخواندند .هرون‌بیش‌ازتمام‌خلفای عباسی بشاعران محبت میکردوحتی‌ازهجو آنان چشم‌می‌پوشاند.موقعی‌ابراهیم بن مهدی عباسی نزد مأمون آمده گفت: دعبل خزاعی مراهجو کرده،مأمون گفت : این‌شاعرمراهم هجو کرده ، توهم مثل‌من اورا به بخش سپس این‌اشعار راکه دعبل درهجومأمون گفته‌بود خود مأمون برای ابراهیم‌خواند .

ترجمه شعرها :

«آیا مأمون مرانادیده می‌انگارد. مگر یادش رفته‌که دیروزسر برادرش‌بالای نیزه‌رفت ».

«مأمون بداند که قوم‌من برادر او را کشتند واورا بخلافت رساندند »

«قوم من مأمون را از پستی بر آورده نام نیك دادند و بلند مرتبه ساختند ».

ابراهیم که‌این اشعار راشنید گفت: « ای امیرالمؤمنین خداحلمت را بیفزاید».

در بارگاه مهدی وهرون ومأمون‌شاعران بسیار گرد آمدند وکسانی مانند بشار بن‌برد عقیلی وابو نواس وابوالعتاهیه ازمیان آنان برخاستند .

شعر و دولت های عرب

همانطور که گفتیم شعر از علوم عرب بود و همینکه عربها ضعیف شدند و کار بدست ترکها افتاد شعر وشاعری نیز بی رونق شد تا آنکه دولت بنی حمدان (در شام)پدید آمد وچون اینان عرب خالص بودند مجدد بشعر و شاعری اهمیت دادند تا آنجا که بقرار مذکور شاعرانی که ببارگاه‌سیف‌الدوله(از ملوك آل حمدان) روی‌آوردند از هرحیث بیشتر وبهتر ازشاعران در بارهای دیگر بوده‌اند، بعلاوه‌خودسیف‌الدوله

شاعر و ادیب بود و باهل سخن احترام میگذارد.

ابوفراس ـ متنبی ـ سری ـ رفاء ـ نامی ـ ببغاء ـ واواء، وغیره ازشعرای مشهور دربار این پادشاه میباشند.

پس از انقراض دولت آل حمدان مجدد شعر وشاعری در شرق بی رونق شد ودرممالك غرب (اندلس) رو بترقی گذاشت. خلفای اندلس بشعروشاعری توجه خاصی داشتند، در زمان آنان شاعران مهمی در اندلس ظهورکردند.

دولتهای دیگر اسلامی که عرب نبودندکم وبیش بشعر وشاعر توجه داشتنداما این توجه آنان (بیشتر) یکنوع تقلید ازپیشینیان بود، چه خود آنان (پادشاهان غیر عرب) از شعر و شاعری چیزی نمیدانستند. از مطالب خنده آور مربوط باین موضوع یکی آنکه دسته‌ای ازشاعران ببارگاه یوسف بن تاشفین رو آوردند، وی ازپادشاهان بربر بود و در قسمتی از افریقای شمالی حکومت داشت و البته شعر و شاعری را درك نمیکرد.

اما شاعران برای گرفتن جایزه قصیده‌های بلیغی در مدح وی سرودند وتوسط معتمد بن عبادتقدیم کردند. معتمدبن عباد تمام قصیده‌ها را برای پادشاه خواندودر پایان پرسید آیا امیر مسلمانان فهمیدکه اینها چه گفتند؟ پادشاه بربربسادگی تمام جواب دادکه ندانستم چه گفتند، اما میدانم که پول میخواهند.

وهمینکه معتمد از پیش یوسف رفت نامه‌ای در مدح اوفرستاد و در ضمن نامه این دوبیت رانوشت:

ترجمهٔ دوبیت.

همینکه از شما جدا شدیم چشمان ما از گریه خشك نشد و وقتی با شما بودیم شب‌ما مانند روز سپید بود واکنون که ازشما دورهستیم روزما مانندشب سیاه است».

دبیر پادشاه که آن نامه و اشعار را خواند شاه بربرسری تکان داده گفت: گمان میکنم از ما کنیزان سفید وسیاه میخواهند.

دبیرجسارت نموده معنای واقعی اشعاررا عرضه داشت، آنموقع ذوق ادبی پادشاه

بر بر تحریك شده بدبیر گفت : «در پاسخ معتمد بنویس که آری از فراق توسر من درد میکند ! »

جمع آوری شعر و راویان شعر

همینکه مسلمانان بتفسیر قرآن پرداختند محتاج بفهم معانی الفاظ گشتند وطبعاً بجمع آوری اشعار مشغول شدند و آنرا از راویان شعر فرا گرفتند واین کار ازقرن اول هجرت شروع شد. مردم عراق بیش از دیگران باین کار مشغول بودند واهالی بصره و کوفه که نزدیکتر بدیار عرب بودند از سایر مردم عراق بیشتر شعر جمع کردند و کوفیان از از بصریان در این قسمت جلو افتادند ، نخستین کسیکه اشعار عرب واخبار مربوط بآنرا جمع آوری کرد حماد راویهٔ دیلمی کوفی متوفی بسال ۱۵۵ هجری میباشد. پس از اوخلف بن حیان احمر فرغانی بنده (مولی) ابی برده وابی عمرو بن علاء و ابو ـ عبیده واصمعی ودیگران بآن کار مبادرت نمودند وچنانکه در قسمت ادبیات اشاره شد بیشتر اینان مردمان ادیب وسخنور بوده‌اند .

در نتیجهٔ اقدامات اینان هزاران قصیده وشعر جاهلیت بدست آمد بقسمی که در هیچ ملتی چنان مجموعه‌ای وجود نداشته است. اما پاره‌ای ازاین اشخاص بمناسباتی اشعاری جعل کرده جزء اشعار جاهلیت جامیزدند ولی شمارهٔ آن اشعار جعلی زیاد نیست. مثلا خلف احمر میگوید: «من در طلب شعر بکوفه آمدم وچون مردم کوفه از مساعدت من دریغ نمودند اشعارساختگی بآنان تحویل میدادم واشعار درست از آنان میگرفتم وهمینکه بیمار شدم بآنان یاد آوری نمودم که این شعرها از خودم بوده ولی آنان نپذیرفتند وشعرهای من جزء شعرهای عرب در آمد».

ابوعمر بن علاء میگوید : من فقط یك شعر از خود ساختم وجزء اشعار عرب جازدم وآن شعر این است: که در جزء اشعار اعشی در آوردم :

«وانکرتنی وما کان الذی نکرت من الحوادث الا الشیب والصلعا»

ترجمه :

«مرا ناشناس گرفت وآنچه ناشناس گرفت از پیری وریختن موی سر بود».

حماد راویه نیز چنان کرد، اما عربها بزودی خوب وبدرا بواسطهٔ تحقیق در

سلسلهٔ روایات شعر تشخیص دادند ومانند حدیث درست و نادرست آنرا درک کردند .



ت ـ فواره حوض مسجد سبز

یکی از عادات عرب درحفظ شعر این بوده که اززمان جاهلیت مردی ملازم شعرای نامی میشد واشعار اورا برای دیگران درحضور شاعران میخواند ویا شعر دیگران را برای شاعر میسرائید و کسانی که داوطلب شاعری بودند باین خدمت مشغول میشدند ومثل شاگرد درملازمت استاد میماندند تا از اوشعر وشاعری بیاموزند وچون درآن روزها خواندن ونوشتن نمیدانستند اشعار شعراء زبان بزبان توسط همان ملازمان نقل میشد . مثلا کثیرعزه راوی وملازم جمل بثینه خود ملازمت هدبة بن خشرم را داشت وهدبة راوی حطیئه وحطیئه راوی اشعار زهیر وپسرش بوده است . درزمان جاهلیت و در اوایل اسلام هر شاعری یك راوی وشاگرد مخصوصی داشت که فقط اشعار آن شاعر را روایت میکرد و از او دفاع مینمود و استاد خودرا برتراز دیگران معرفی میکرد. اماهمینکه عربها بجمع آوری اشعار نیازمند شدند، راویان متعدد گشتند وهر دسته‌ای برای منظور بخصوصی اشعار معینی‌را جمع میکردند. مثلانحویان برای تنظیم قواعد نحوی اشعار مخصوصی‌راجمع کردند وشاعران اشعاری‌را جمع آوری میکردند که کلمات عجیب وغریب در آن بود ، وتاریخ نویسان اشعاری میخواستند که درآن شاهد مثالی بود ، وحتی پاره‌ای از آنان اشعار دیوانگان وراهزنان ویهودیان وشعرهای کوتاه (ارجوزه) عرب را جمع مینمودند. اما اینان جزء راویان شعر بشمار نمیآمدند و دستهٔ دیگر از راویان تمام انواع اشعار را جمع آوری میکردند واینان بنام راویه معروف بودند. مانند حماد وخلف وغیره .

عربها چنانکه گفتیم ازنوشتن مطالب (چه شعروچه غیر آن) خوششان نمیآمد واز آنرو همه چیزرا حفظ میکردند ودر نتیجه حافظهٔ آنان بسیار قوی بود ، علاوه برحفظ تمام قرآن واحادیث ، اشعار زیادی ازبر میکردند تاآنجاکه یکنفر بیست وچند هزارقصیده باذکر سلسلهٔ سند ومعانی مشکل آن ازحفظ داشت . شاعران برای تقویت ملکهٔ شاعری اشعار زیادی از گذشتگان حفظ داشتند و معتقد بودند هرشاعری که اشعار شعرای نامی را حفظ کند میتواند مانند آنان شعر بسراید وچون خلفا وامرای دولت اموی واوایل عباسی به تحقیق حال شعرای عرب واشعار آنان علاقه‌مند بودند ، عده ای هم از آنروشعر حفظ میکردند که در موقع لزوم جواب گوئی کنند .

طبقات شاعران عربها طبعاً شاعر پیشه هستند اما احساسات وافکار شاعرانهٔ آنها بمقتضیات زمان ومکان فرق میکرده است، مثلاشاعر بدوی درصحراء شتر خودرا میچرانید ودراطراف خود جزریگ زار وشن‌زارچیزی نمیدید وهمینکه ازسوزش آفتاب ویا تاریکی شب بستوه می آمد بچادری پناه میبرد که ازپشم‌موبافته شده بود. هم‌نشین اوشترواسب وخوراکش‌شیروخرما وهم‌بسترش شمشیر ونیزه بود ، پیوسته ازدشمن بیم داشت که ناگاه بروی بتازدیاجانوری که اورا آزار برساند . واگر بادوست خود قرار و مداری میگذارد محل ملاقات آنان دره یا تپه یابیشه بوده‌است . خدایان خودرا ازسنگ وچوب وخرما میساخت وهمینکه گرسنه میشد خدای خرمائی خود را میخورد ، اما شاعر شهرنشین در باغهای باصفا وکاخهای عالی اقامت داشت . جامهٔ حریرمی‌پوشید وبربالش‌های ابریشم تکیه میزد باخلفاء ووزراء وامراء معاشرت داشت، ازانواع تجمل‌وخوشگذرانی وعیش‌ونوش بهره میبرد. البته‌طرزفکراین‌شاعر باآن شاعرتفاوت داشت ازآنرو شعرهای دورهٔ جاهلیت خشن ومتین درمیآمد وکنایه ومجازکمترداشت .

همینکه قرآن(نازل) شد ومردم‌قرآن‌وحدیث حفظ کردند وبجمع آوری‌اشعار وامثال ومسائل ادبی پرداختند ونیك و بدکلمات را دریافتند ذوق آنان تلطیف شد وطبع آنان عالی گشت، طبعاً بلاغت وفصاحت آنان کامل شد وتصورات وافکار آنان درشعروخطابه ترقی کرد ونظم ونثر آنها عالی‌تروروشن ترازگذشته گشت وازایرانیان طول و تفصیل در شعر و نثر را فراگرفتند و ازآنرو شاعران دورهٔ اسلامی باذوق‌تر وفصیح ترازشاعران جاهلیت شدند . مثلااشعار حسان بن‌ثابت ـ عمروبن ابی‌ربیعه‌ـ حطیئه ـ جریر ـ فرزدق ـ نصیب ـ ذی‌الرمة ـ احوص از نظر بلاغت و ذوق وتفنن درتعبیرازاشعارنابغه‌وعنتره وابن کلثوم وزهیروعلقمه وطرفه عالی‌ترمیباشد، همانطور که‌خطابهٔ خطیبان اسلامی‌ازخطبه های خطیبان دورهٔ جاهلیت فصیح ترومؤثرتراست.

اینك طبقات شعرای عرب را میشماریم که ازاینقراراست .

۱ ـ شعرای جاهلیت

۲ـ شعرای مخضرمین از ظهور اسلام تا آخر بنی‌امیه .

۳ـ مولدین در زمان عباسیان .

٤ـ محدثین .

ولی نمیتوان حد فاصلی میان این چهارطبقه تعیین کرد ، چه بعضی ازشاعران جاهلیت در دورهٔ اسلام هم بودندوپاره‌ای ازشعرای مخضرم در دورهٔ مولدین هم حیات داشتند ودر هرحال ازنظرهمان تقسیم اجمالی میگوئیم .

الف ـ شعرای دورهٔ جاهلیت کسانی هستندکه تمام عمرخود یاقسمت بیشتر آن را درایام جاهلیت گذرانده‌اند . ازممیزات اشعار این دوره آنکه سادگی و خشونت از آن نمایان است که اگرمثلا دروصف کسی سخن گفته‌اندآنرا بشیر یـا آهو تشبیه میکنند ودر گفته‌های آنان تکلف ومبالغه وعبارت‌پردازی دیده نمیشود . مشهورترین این شاعران گویندگـان سبعه معلقه هستند .

ب ـ مخضرمین مانند شاعران دورهٔ جاهلیت ساده شعر گفته‌انـد ، اما مختصر نمونه‌ای‌ازتمدن دراشعار آنان دیده‌میشودوازاشعار جاهلیت‌بلیغ‌تراست، مشهورترین شعرای این دسته حسان‌بن‌ثابت ـ کعب بن‌زهیر ـ جریر ـ اخطل‌وفرزدق‌است .

پ ـ مولدین که با هرون ومأمون معاصر بودند و عصرطلائی دورهٔ عباسی را درك کرده‌اند واز انواع تفنن وتجمل وخوشگذرانی وعیش ونوش بهره‌مند شده‌اند. از آنروطبع‌شاعرانهٔ آنها بسیارلطیف شده ودر نتیجهٔ معاشرت و آمیزش باطبقات عالی ذوق وسلیقه مخصوص بهم رساندند ودر وصف شراب وباغ وگل وکاخ وبزم ومانند آن‌شعرسرودند . شعرمولدین طبعاً از اشعار آن دوطبقهٔ دیگر لطیف‌تراست وتاحدی شهوت انگیز میباشد . مشهورترین این‌طبقه بشارعقیلی ـ ابو العتاهیه ـ ابونواس ـ ابوتمام وبحتری است .

ت ـ محدثین ایندسته ازشاعران پس‌ازانتشار وانتقال فلسفه وکلام وعلوم‌یونان پدید آمدند ودراشعارشان رنگ‌آمیزی فلسفی وجدلی ورموز حکمت دیده‌میشود ونمونهٔ آن اشعار متنبی ـ معری ـ شریف رضی ـ وصفی‌حلی‌است .

شعرای اسلام و اشعار آنان

چون بازار شعر در قرن اول هجرت رواج داشت شاعران اسلامی درهمان تاریخ بیش‌ازشعرای دوران جاهلیت بودند با این همه چون بیشتر اسامی و اشعار آن شاعران مفقود شده شمارش تمام آنشاعران مقدور نیست ، همینقدر از پاره‌ای مطالب معلوم میشود که عدهٔ آنان زیاد بوده است . مثلا ابن‌خلکان میگوید :

«هرون‌بن علی منجم بغدادی کتابی بنام بارع درشرح حال شعرای مولدین تألیف کرده و ۱۶۱ شاعررا در آن کتاب نام برده که اولشان بشار عقیلی و آخرشان محمدبن عبدالملک بن صالح میباشد» . درصورتی که فاصلهٔ میان ایندو شاعر بسیار کم است . بعلاوه مؤلف آن کتاب یادآورشده که‌فقط شرح‌حال برجسته‌ترین ونیکو-ترین‌شاعران راجمع آوری کرده است‌وازهمین میزان میتوان بشمارهٔ شعرای طبقات دیگر پی‌برد واین را نیزباید درنظرداشت که عدهٔ زیادی‌از شعرای اندلس جزء آن چهارطبقه منظورنشده‌اند .

همین قسم تعیین شماره اشعار شعرای عرب فعلا از آن‌جهت امکان ندارد که نام و آثاربسیاری از آنان بواسطهٔ جنگهای داخلی قرون وسطی ازمیان رفته است ، بنابراین فقط بگفته‌هاو نوشته‌های کشف الظنون دراینمورد اکتفاء میشود . وی‌ششصد دیوان ازششصدشاعر درکتاب خودنام برده واسامی و کنیه‌ها والقاب وسال‌وفات آنها را نوشته‌است .

این‌شاعران ازعراق وشام وفارس وخراسان ومصرواندلس وغیره‌برخاسته‌اند وهرکدام دیوان اشعاری دارند که صفحات آن از دو هزار تا صد صفحه و یا کمتر میباشد . میزان بر آورد اشعار این دیوان‌ها چنان است که هرورقی رادوصفحه‌وهر صفحه‌ای را بیست خط یابیست شعرتخمین میزنند . مثلا دیوان بشارعقیلی که‌دوهزار صفحه است چهل‌هزارشعر دارد ودیوان ابن هرمه‌که هزار صفحه است بیست هزار شعردارد و بهمین‌میزان‌دیوان‌دوهزارصفحه‌ای‌ابو نواس وچهارصد صفحه‌ای‌مسلم‌بن‌ولید را باید حساب‌کرد . حال اگردیوان‌های‌گم شده را هم بآن اضافه کنیم و دیوانهائی

که کشف‌الظنون از آن اسمی نبرده برمجموع آن بیفزائیم عدد اشعار عربی و شعرای عرب مافوق تصور خواهد شد ، بقسمی که‌هیچ زبانی وهیچ‌ملتی در گذشته وحال بآن اندازه شعر وشاعر نداشته و ندارند .

علم عروض

مشهوراست که‌خلیل‌بن احمد متوفی بسال ۱۷۰ هجری‌برای اولین مرتبه شعر عربی را وضع کرده ، آنرا به پنج دایره تقسیم نمود واز آن پانزده بحر شعر را بیرون آورد . سپس اخفش بحر دیگری بنام بحر خبب بر آن افزود . اما احتمال کلی میرود که عربها پیش‌از آن بعلم عروض آشنا بودند وگرنه نمیتوانستند اشعار خود را مطابق بحرهای عروض تنظیم کنند وگواه این گفتار قول ولیدبن‌مغیره است که میگوید: «قرآن را با تمام بحرهای شعر تطبیق کردم و آنرا با هیچ کدام از آن‌بحرها مطابق ندیدم ، پس مسلم است که قرآن شعر نمی باشد .»

والبته تا ولیدبن مغیره عروض نمیدانسته این‌حرف رانمیگفته‌است . پس‌تصور میرودکه خلیل برای اولین مرتبه عروض را مانند سایر علوم اسلامی تدوین کرده وبحرهای تازه علاوه بر بحر عرب بر آن افزوده است وسپس از بحراشعار یونان نیز بر بحر اشعار عرب اضافه شده چه‌آنانی که بازبان یونانی آشنا بودند میان‌شعرهای عربی وشعرهای‌یونانی مقایسه‌می کردند . وابن‌هیثم‌در اوایل‌قرن‌پنجم هجری‌رساله‌ای دربارهٔ شعر عرب‌ویونان‌تألیف نموده که ماباآن‌دست نیافتیم . ابن‌شرشیر شاعرمعروف به ناشئی‌اکبر متوفی بسال ۲۹۳ در علم عروض اصلاحاتی نموده شواهد وامثالی‌جز شواهد و امثال خلیل در رسالهٔ خود ذکر نموده است .

در این‌هم شك و تردید نیست که علـم عروض مانند موجودات زنده بمرور زمان رو به تکامل رفته است وتدریجاً فن قصیده سرائی متنوع شده وطـرزاصمعی وبدوی وحورانی وامثال آن در قصیده سرائی معمول شده است .

امامردم اندلس تاریخ مخصوصی درشعر تنظیم‌کردند ، چه‌کـه آنان بعد از دیگران بشعر وشاعری پرداختند واسلوب وروش آنرا متنوع نموده به منتهی درجهٔ

کمال رساندند ، چنانکه تنظیم شعر موشح ازمبتکرات آنان میباشد (۱) ومقدم بن معافر فریری اندلسی دراواخر قرن سوم هجری شعر موشح را ابتکار کرد وموشحات اندلسی ازآن به بعدرواج یافت . همینطور نوعی از ابیات دراندلس تنظیم شدکه آنرا (زجل) میگفتند ومبتکران آن ابوبکر بن قرمان قرطبی مشهور بامام الزجالین میباشد ودرآن نوع شعر مقید به اعراب نیستند .

پس ازآن شعرای مغرب (افریقا) بزبان محلی خود اشعاری سرودندکه آنرا عروض البلد میگویند وابن عمیر اندلسی این طریقه را ابتکار کرد وبعداً درفارس عروض البلد شایع شده بنام مزدوج ـ کاری ـ ملعبه ـ غزل وغیره تنوع یافت ، چنانکه اکنون در مصر زجل مصری ودرلبنان قریض لبنانی ودرشام معن شامی رایج است .

در بغداد یك نوع شعر محلی موسوم به (المواليا) رایج بوده وبانواع مختلف تقسیم میشده که مشهورترین آن نوع (القوما) و(کان وکان) میباشد وپاره‌ای از آنان دو بیتی ویك بیتی بوده است ، سپس این طرز شعر گوئی درسایر ممالك شایع شده چنانکه اکنون درسوریه وعراق ومصرهم رایج است .

شعر و دولت

درضمن گفتگو ازشعر وجاهلیت اشاره شد که عربها بواسطهٔ طبع شاعرانه واحساساتی خود بطورعجیبی تحت تأثیر شعر قرار میگرفتند وطبعاً پس از آنکه متمدن شدند ودولتی ازخود پیدا کردند احساسات آنان لطیفتر گردید وبیش ازپیش تحت تأثیر شعر در آمدند وهرقدر که دولت اسلامی توسعه یافت وحکام اسلامی خود مختاری پیدا کردند اثر شعر درمیان آنان افزوده شد بخصوص درزمان بنی امیه ودر دولتهای عربی که خلفاء بشعر وشاعر اهمیت زیادی میدادند وچنانکه دیدیم خلفای اموی شاعرانرا گرامی میداشتند ومقرب درگاه میساختند واین جریان تااوایل دولت عباسی وسایر حکومتهای عربی دوام داشت باین قسم که شاعر ببارگاه خلیفه یا امیر میرسید واذن دخول میخواست ، سپس وارد مجلس میشد وقصیدهٔ خود را بلند بلند میخواند.خلیفه ویاامیر و حاضرین مجلس آنرا میشنیدند وپاره‌ای ازابیات آنرا زیرلب زمزمه میکردند.

۱- شعر موشح چنان است که ابیاتی درمدح کسی میسرایند وحرف اول هربیت ازآن ابیات باحرف اول نام وکنیه ولقب ممدوح تطبیق میکرده است . مترجم

سپس امیریا خلیفه جایزه بشاعر میداد که گاه میزان آن تا یك میلیون درهم میرسید گاه هم برای شاعر ماهانه مقرر میشد ویا منصبی باو تفویض میگشت وخلعت هم میگرفت سخی‌ترین خلفای عباسی نسبت بشاعران مهدی ورشید وسخی‌ترین خلفای اموی اندلس ناصر ومنصور وسخی‌ترین امیران خالد قسری امیر عراقین درزمان امویان و سیف‌الدوله حمدانی بوده‌اند .

وبطور کلی همهٔ خلفا وامراء باستثنای عدهٔ کمی شاعران را گرامی داشته پول زیادی بآنها میدادند . درهفته یا ماه یا سال روزی را برای پذیرائی شاعران تعیین میکردند ودر آنروز جز شاعران کسی را نمی‌پذیرفتند . مثل اینکه میخواستند در آن روز جز بشعر وادبیات بکار دیگری نپردازند ، شاعران دسته دسته بحضور میآمدند ودربارهٔ مسائل ادبی مناظره ومباحثه میکردند وشکی نیست که درنتیجهٔ آن مناظرات افکار روشن میشد وقریحهٔ سخنوران نیرو مییافت و همتشان نیرو میگرفت . خلفای اندلس بیش از خلفای دیگر باین موضوع توجه داشتند . معتضد عباسی متوفی بسال ۴۶۱ هجری خانهٔ مخصوصی برای پذیرائی شاعران ترتیب داده بود وهرهفته روزهای دوشنبه در آن خانه می‌نشست وجز شاعران کسی را نمی پذیرفت و از آنان بخوشی ومهربانی پذیرائی میکرد . معتضد شاعران را طبقه‌بندی کرده رئیسی برای آنان تعیین نموده بود واسامی شاعران مانند کارمندان رسمی دولت دردفترهای دولتی ثبت بود . هر گاه که امیران اندلس ازمیدان پیروزی بازمی آمدند، سلام‌عام ترتیب‌میدادند. ودر آن مجلس ابتداء قاریان قرآن میخواندند ، سپس شاعران شعرمی‌سرودندو گمان میرود که خلفاء وامرای اندلس به‌تقلید حلفای بغداددر تجلیل شاعران مبالغه‌میکردند چنانکه دربسیاری ازنظامات و آداب ورسوم از آنان پیروی داشتند .

شعر ـ خلفاء ـ امراء یکی ازعوامل مؤثردرپیشرفت وترقی شعر آن بود که‌خودخلفاء شعرمیگفتند وبشعرعلاقه داشتند وپاره‌ای از آنان قصیده ها واشعارنیکوسروده‌اند. مشهورترین خلفای‌شاعریزیدبن معاویه است که مجموعهٔ اشعار اودرسه دفترجمع شده است ، ابن خلکان میگوید که من آن اشعاررا دیدم وخواندم وازبس نیکوبود آنرا حفظ کردم واین عجیب نیست ، چه‌که مادر یزید میسون دختر

بجدل کلبیه از عربهای چادرنشین بوده ویزید خود درصحرا نشو ونمو کرده بود ومادرش نیز اززندگی درکاخ‌های معاویه دردمشق به تنگ آمده هوای صحرانشینی بسرش زده بود وابیاتی درآن باب گفته که ترجمهٔ آن چنین است .

«کلبهٔ تنگ وتاریك صحرا از کاخهای عالی شهرپیش من خوشتراست .»

«چه خوشاکه عبای پشمینه درصحرا بپوشم وازاین جامه های حریرشهرنشینان دورباشم .»

میسون موقعی که آن ابیات را سرود به یزید حامله بود ، شوهرش معاویه بمحض شنیدن این ابیات اورا طلاق داده بایل خودش برگردانید . یزید درمیان ایل مادرش درصحرا بدنیا آمد وتا دوسالگی درمیان ایلات بود .

دیگر ازخلفای شاعر ولیدبن یزیدبن عبدالملك وهرون الرشیداست . بیشتر خلفای عباسی شعر میگفتند و شاعرترین آنها ابن معتزاست که فقط یك شبانه روز خلیفه بود ودرسال ۲۹٦ درگذشت . ابن معتزمرد دانشمندی بوده ودیوانی دارد که‌در مصرچاپ ومنتشرشده است . الراضی بالله آخرین خلیفه‌ای است که دیوان اشعار او تنظیم شده و آخرین خلیفه‌ایست که از روی منبرخطبه خوانده وبا بزرگان اهل علم معاشربوده وندیمانی داشته است .

امراء وخلفای اندلس نیزشعرمیگفتند ومشهورترین خلفای شاعر آنها عبدالرحمن اوسط ومستعین بالله است . صولی کتاب مستقلی دراشعارخلفای عباسی تنظیم کرده بود و چون خلفای اموی (اندلس) آنرا دانستند برعباسیان رشك بردند و حکم خلیفهٔ اموی اندلس تصمیم گرفت کسی را وادارد تا برای اشعار خلفای اموی نیز دیوانی ترتیب بدهد .

با ملاحظهٔ این مراتب معلوم میشود که چون بیشترخلفاء وامراء با شعروشاعری آشنا بودند لذا بشعروشاعری توجه داشتند ودرحکومتهای استبدادی رسم‌چنان‌است که اگرپادشاه بعلم وصنعت وادبیات راغب باشد درترویج آن میکوشدو آنچه راکه بهتربه پسندد رایج‌ترمیشود . مثلا ولیدبن یزید بن عبدالملك قصیدهٔ یزیدبن منبه را

یك‌یك شمرد و برای هر بیتی هزاردرهم دادواونخستین خلیفه‌ای‌است که چنان‌اقدامی کرده است .

همین قسم سایرخلفاء وامرائی که شعردوست بودند شعر را ترویج میکردند مانند سیف‌الدوله آل حمدان که خود شعر میگفت و ازآنروشعر را دوست داشت .

گرچه درآغاز کارامویان شعر دوستی خلفا ازروی سیاست بوداماکم کم جنبهٔ ادبی بخود گرفت وخلفاء ازشنیدن شعرواقعاً لذت میبردند ، لذا خلفا مخصوصاً برای بررسی اشعار انجمن تشکیل میدادند و شعر شاعران را میشنیدند و اگـر شعری را فراموش‌کرده بودند ازشاعرمیپرسیدند ، ومشکلات شعری خود را مستقیماً از شاعر سؤال میکردند ، در صورتیکه میان خلیفه و شاعـر فـاصلهٔ زیادی بـوده است . مثلا هشام‌بن‌عبدالملك خلیفهٔ‌اموی مقیم‌دمشق‌نامه‌ای بوالی‌خود درعراق یوسف‌بن‌عمر ثقفی نوشت وازاوخواست که حمادراویه را ازعراق بفرستد وپانصد دیناروپك شترراهوار باوبدهد ، حماد درظرف دوازده شبانه روزازعراق بدمشق آمد وچون سبب احضار خود راجویا شد ، خلیفه گفت : خواستم بدانم‌این شعراز کی است ؟ وبقیهٔ آن چیست سپس این شعررا خواند :

«دعوا بالصبوح يوماً فجائت ـ قينة يمينها ابريق»

ترجمه : چون برای صبوحی‌دعوت شد کنیز کی آمد که دردست‌راست اوتنگ بلوری بود .

حماد فوری پاسخ دادکه شعرازعدی بن زیدعبادی است وبقیهٔ قصیده راخواند وغالباً خلفاء در بزم عیش ونوش که مخالف شرع اسلام‌تشکیل می‌یافت بمشکل‌شعری برمیخوردند ودنبال شاعران میفرستادند که مشکل آنان را آسان سازد ، ازآن جمله یزیدبن عبدالملك عاشق بیقرار حبابه که درراه عشقبازی وی جان داد ، شبی‌باحبابه دربزم عیش خوش ، بود حبابه این بیت را خواند .

«اذارمت عنها سلوة قال شافع   من الحسن ميعاد السلو المقابر»

یزید پرسید این شعر از کی است ؟ حبابه گفت ، نمیدانم یـزید دنبال زهری

فرستاد که از او بپرسید و چون دیرگاه بود زهری برجان خود ترسیده لرزان‌لرزان بخدمت خلیفه رسید و همینکه موضوع را فهمید خوشحال شده مشکل خلیفه را حل کرد.

بیشتر اوقات خلفاء برای استفادهٔ ادبی مجلسی ازشاعران تشکیل میدادند و از آنان میخواستند که در وصف منظره ویا چیزی شعر بگویند وآنموضوع را بمسابقه میگذاردند. مثل مهدی شمشیر عمربن مهدی‌کرب را برای هادی هدیه داد، هادی شاعران را جمع کرد وازآنان خواست که راجع بآن شمشیر شعر بگویند و در این مسابقه ابن یامین مصری جایزه را برد.

هرون بیش‌ازسایرخلفاء برای‌این کارانجمن میآراست وبیش ازدیگران در بارهٔ شعر وشاعری تحقیق مینمود و موقعی ازهم نشینان خود پرسید مصرع اول این بیت چی است:

« ومن یسئل‌الصعلوك این مذاهبه»

وکسی ازحاضران‌پاسخ این پرسش را نتوانست وچون اصمعی بیماربودخلیفه اسحق موصلی رابا هزاردینارنزد اصمعی فرستاد ومشکل‌را جویا شد. اصمعی گفت: شعرازابونشناش نهشلی است ومصرع اول‌آن چنین است:

« وسائلة این‌الرحیل وسائل ومن یسئل‌الصعلوك این مذاهبه»

ترجمه:

« کسی می پرسد که کاروان و راه کدام است و شگفت آنکه از دزد را می‌پرسند.»

هرون غالباً برای معنای یك شعر مجلس بحث تشکیل میداد تا معنای واقعی آنرا بدانند، ازآنجمله روزی با حضور کسائی واصمعی انجمنی آراست تامعنای این شعررا بدانند.

«قتلوا ابن عفان الخلیفة محرما ورعاً فلم ارمثله مخذولا»

ومدتی کسائی واصمعی راجع بمعنای این شعر با یکدیگر کشمکش داشتند.

موقعی هرون ازبهترین شعر عرب در بارهٔ گرگ جویا شدوچون فضل مشکل او را حل کرد خلیفه انگشتری بوی داد که بهای آن ۱۶۰۰ دینار بود . مأمون بولی بن جهم گفت که اگر فلان شعر را پیدا کنی حکومت فلان محل را بتو میدهم وچون ولی بن جهم توانست شعررا بیابد بحکومت رسید وهمین قسم هم سیف الدوله آل حمدان برای پیشرفت شعر و شاعری اقدام میکرد .

تأثیر شعر در دولت

خلاصهٔ کلام آنکه نه تنها خلفاء و امراء و بزرگان بلکه زن ومرد عرب باشعر وشاعری آشنا بودند چه که شعر جزء آداب آنان بود ، شعر میخواندند و با شعر داستان سرائی میکردندوسخنوری مینمودند، و بقدری شعر حفظ داشتند که با ذکر نام شاعر به مشهورترین شعر او اشاره میکردند ومطالب یکدیگر را بدین طریق با رمزبیان می‌نمودند مثلا روزی مردی کنار پل بغداد نشسته بود وچشمش بزن ماهروئی افتاد که از طرف رصافه می آمد وهمان موقع جوانی باستقبال آنزن آمده گفت :

خدا علی بن جهم را بیامرزد . زن گفت :خدا ابوالعلاء معری را بیامرزد.جوان تا اینرا شنید از طرفی رفت وزن از طرف دیگر گذشت ، مردی که ناظر این جریان بود دنبال زن را گرفته گفت : راز این واقعه را بگو وگرنه تو را رسوا میکنم . زن گفت : مقصود از ذکر نام علی بن جهم این شعر بود .

«عیون المها بین الرصافة والجسر		جلبن الهوی من حیث ادری ولاادری»

ترجمه :

« چشمان گیرنده بطریقی که میدانم ونمی‌دانم در میان رصافه وجسر عقلم را ربود .»

ومن درمقابل نام ابوالعلاء رابردم ومنظورم این دو بیت ابوالعلاء بود که میگوید:

«فیادارها بالخیف ان مزارها		قریب ولکن دون ذلك اهوال»

ترجمه :

« اگر چه سر منزل معشوقه نزدیك است اما خطرهای بسیاری در راه است».

حال که دانستیم نفوذ وتأثیر شعردرمیان اعراب تا این حد بوده تعجب نمیکنیم

که بدانیم با یك شعر جنگی برپا شده وعده ای کشته شده اند ویا از مرگ نجات یافته اند .

مثلا ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی پس از استقرار برمسند خلافت امویان را تعقیب کرد وهرقدر از آنان یافت کشت‌ولی‌عده‌ای از بزرگان بنی امیه‌از وی امان خواستند اوهم آنان‌را امان داد ، اتفاقاً روزی‌سلیمان‌بن‌هشام‌بن عبدالملك به مجلس سفاح آمد ، سفاح او را احترام‌گزارد ودر همان موقع سدیف بن میمون شاعر سر رسید واین اشعار را خواند :

ترجمه :

«ازاطاعت ظاهری اینان فریب مخور ، اینهاکینهٔ تورا دردل‌گرفته‌اند، باشمشیر وتازیانه کار آنانرا بساز و یك نفر از بنی امیه باقی مگذار . »

همینکه شعر تمام شد سلیمان بسدیف گفت ای‌شیخ مرا بکشتن دادی،اتفاقاً سفاح در اثر همان اشعار دستور داد سلیمان راکشتند .

موقع دیگر سفاح باهفتاد نفر از بنی امیه سرخوان نشسته بودند که شاعری سر رسیده این اشعار را خواند .

ترجمه :

«آری کشور بدست بزرگان بنی‌عباس آرام شد ...»

«حالاای بنی‌عباس‌شهادت حضرت‌حسین‌وزیدوسایر بنی‌هاشم رادر نظر بیاورید»

«که باکمال ذلت وخواری بدست ستمگران بنی‌امیه شهید شدند .. »

سفاح چنان تحت تأثیر شعر رفت که فرمان داد تمام آن هفتاد نفر را کشتند و روی لاشهٔ آنان خوان گستردندوخود ویارانش روی‌آن خوان نشسته غذاخوردند میگویند همانطور که سفاح ویارانش روی آن مردان نیمه جان نشسته بودند وغذا می‌خوردند صدای نالهٔ‌جان‌کندن آنها از زیر خوان بگوش حضار میرسید وسرانجام همهٔ آنان در زیرپای سفاح ویارانش مردند .

همین قسم شعریك قصیده هرون را بجنگ بارومیان بر انگیخت ومطلع آن قصیده این است :

ترجمه :

« ففغور پادشاه روم تورا فریب داد ولی سرانجام او ازاین فریب دادن بهلاکت میرسد . »

چه بساکه مردی با یك شعر از قتل نجات می‌یافت وداستان مالك بن طوق با هرون مشهوراست ، بدینطریق که هرون فرمان قتل مالك را داد وهمینکه اورا در برابر خلیفه روی بساط چرمی نشاندندوجلادباشمشیر برهنه بالای سرش ایستاد ملك زیر شمشیراین قصیده را بالبداهه سرود :

ترجمه :

« من ازمرگ بیم ندارم، چه میدانم مرگ یك چیززودگذراست »

« من برای کودکان بیکسم نگرانم وجگرم ازرنج آنان میسوزد .»

« مثل اینکه آنان را بچشم خود می‌بینم ، چگونه پس ازمن مینالندومیگریند»

«اگرمن زنده باشم آنان چنان نخواهند شد و اگر من بمیرم مرگ آنان حتمی است» .

«پس ازکشته شدن جمعی از من به نیکی یاد می کنند و جمعی دیگرکسان» مرا شماتت می‌نمایند » .

هرون که این اشعاررا شنید بگریه درآمدگفت : ای مرد از روی بلند همتی ساکت شدی و از روی علم و حکمت سخن گفتی ، من هم تورا از روی جوانمردی بخشیدم وبکودکانت سپردم ، بروپیش فرزندانت ودیگربرنگرد .

مالك بچشم گفته از زیرشمشیربرخاست ورفت .

وچه بساکه سرداریك سپاهی با یك شعرازفرارصرف نظرکرده آمادۀفداکاری میشد وبا جانبازی به پیروزی میرسید .

موقعی که معاویه مردم رابشعروشاعری ترغیب میکرد واقعۀ ذیل‌را برای آنان شرح داد :

«شعربیاموزید . آثار پرافتخارنیاکان شما درشعراست ، شعرشما را راهنمائی

میکند. من موقعی در میدان جنگ مصمم بگریز بودم و این یك شعر ابن اطنابه انصاری مرا از گریز بازداشت:

ترجمهٔ شعر:

«شرف و افتخار مرا از کارهای زشت بازداشت و نخواستم آنرا ارزان بفروشم».

امثال این وقایع که از تأثیر عظیم شعر حکایت دارد در زمان جاهلیت و اسلام بسیار می‌باشد.

علوم دخیل (بیگانه)

اکنون از شرح علومی که با مقتضیات اسلام شیوع یافت فارغ شدیم و تفصیل آن‌را گفتیم که چگونه این‌علوم بااسلام پدید آمد وهمینقسم‌از آداب جاهلیت شرحی نگاشتیم وسیر ترقی علوم و آداب اسلامی وجاهلیت را بتفصیل مرقوم داشتیم. اینك میخواهیم ازعلوم دخیل (بیگانه) صحبت بداریم و مقصود از علوم دخیل علومی است که در زمان ظهور اسلام شایع بوده ومسلمانان آنرا از زبانهای بیگانه بعربی نقل وترجمه کرده‌اند. این‌علوم خلاصه‌ای‌ازمطالعات دانشمندان وفیلسوفان وادبای‌ممالك متمدن دنیای قدیم بوده است که درقرنهای متمادی در نقاط مختلف دنیای آنروز از آغاز تاریخ تازمان ظهور اسلام جمع آوری شده بود. بعبارت دیگرخلاصهٔ معلومات آشوریان ـ کلدانیان ـ بابلی‌ها ـ فنیقی‌ها ـ مصریها ـ هندیها ـ ایرانیان ـ یونانیان ـ رومیان‌را مسلمانان بزبان عربی‌ترجمه ونقل کردند. البته مقصود آن نیست که‌عربها این علوم واطلاعات‌را جدا جدا ازملت های فوق اقتباس نمودند. بلکه منظور آنست که بمرورایام‌این‌علوم‌دست بدست گشته وبیشتر آن درمیان‌یونانیان جمع شده و آنان این علوم را مرتب ومدون کرده چیزهائی بر آن افزوده بودندوپس‌ازظهوردین مسیح علوم مزبور تا حدی تحت تأثیر آن دین در آمد ودرعین حال قسمتی‌از آن علوم میان ایرانیان و هندیان و کلدانیان و غیره باقی ماند وهمینکه ملتهای اخیر تحت اطاعت مسلمانان درآمدند جزء کارمندان دولتهای اسلامی‌شدند ودرنتیجه مسلمانان ازهمهٔ آنان استفاده کردند، بهمین جهت یکی‌ازمزایای تمدن‌اسلام آنست که علوم پراکنده یونان و ایران وهند و کلده را بعربی نقل‌کرد و چیزهائی بر آن افزود و آنرا ترقی داده کامل‌کرد، چنانکه بزودی شرح آنرا میگوئیم.

اینك پیش از شروع باصل مقصود بطور مقدمه مختصری از اوضاع و احوال علمی وادبی ممالك‌مزبور (ممالکی که علوم آنان بعربی نقل شده) صحبت میداریم یعنی تا آنجا که با موضوع ما مربوط است، از وضع علمی وادبی یونان‌وایران‌وهند و کلده سخن میگوئیم، سپس آنچه راکه عرب از آنان گرفته‌وموجباتیکه برای‌اینکار بوده شرح میدهیم.

ادبیات‌زبان‌یونانی

یونانیان از تیرهٔ آریـا هستند و در روزگارپیش از تاریخ از شمال هند فرودآمده در مجمع‌الجزایر یـونان و کرانه های مقابل آن درآسیای صغیر واطراف دریای اژه اقامت کردند.

یونانیان عقاید وافکار برادران آریائی خود مقیم هند را با خـود باین نواحی آوردند، چه‌که آنان از روزگارهـای پیش آن عقاید وافکار وآداب را در کتابهای دینی برهمائی خود بزبان سانسکریت ضبط وثبت‌کرده بودند.

یونانیان هلاس یا هلین خوانده میشدند وجمعاً سه طایفه بودند از اینقرار:

۱ـ یونانیهاکه درکرانهٔ آسیای صغیر ماندند.

۲ـ ایولیان‌که در لسبس ونواحی آن اقامت کردند.

۳ ـ دوریان‌که در موره وسیسیل قرارگرفتند.

درآنموقع تمدن قدیم درکرانهٔ نیل وفرات نوشکفته بودوفنیقیها (همسایگان یونانیان‌ازراه‌خشکی) ودوریان (همسایه‌های یونانیان ازراه دریا) درآنروزهاکرانه آسیای‌صغیر را مستعمرهٔ خود نموده بودند ودرآن‌نواحی میزیستند، ازآنرویونانیان بسیاری ازآداب و رسوم و تمدن فنیقیها را اقتباس کردند وآنان‌هم بسهم‌خود تمدن خویشرا از بابلیها وآشوریها ومصریها گرفته بودند و یونانیان‌آنچه را کـه ازعلوم وادبیات‌مانند هیئت وطب ومراسم دینی‌فراگرفتند به‌برادران دوری‌خویش‌مقیم کرانه غربی‌دریای اژه انتقال‌دادند. یونانیان‌که مردم بانشاط باذوقی بودند بزودی شاعری وخطابه سرائی آغازکردند چه‌کـه شعر و خطابه از ممیزات وصفات طبیعی آنان بود ودر نتیجه شاعران و خطیبان ازمیان‌آنان برخاست وپس از آن فلاسفه‌و پزشکان

ودانشمندان بزرگی دریونان پدید آمد ومردم یونان قواعد واصولی برای علم وفلسفه وضع نمودند که بیشتر آن تا اینزمان بقوت خود برقرار میباشد .

ادبیات وعلوم زبان یونانی بسه دوره تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ ـ دورهٔ قدیم که از آغاز تاریخ شروع میشود وبسال ۵۲۹ میلادی منتهی میگردد واین همان سالی است که ژوستینین قیصر روم مدارس بت پرستان را در کشور روم بست .

۲ـ دورهٔ بیزانس یا قسطنطین که از ۵۲۹ شروع شده و بسال ۱۴۵۳ منتهی میشود و دراین سال ترکهای عثمانی قسطنطنیه را فتح کردند .

۳ـ عصر جدید که ازفتح قسطنطنیه شروع میشود وتا اینتاریخ ادامه دارد .

البته آنچهٔ مورد توجه میباشد همان عصر اول ودوم است .

ادبیات وعلوم دریونان قدیم

ایندوره نیز بسه قسمت تقسیم میشود از اینقرار :

۱ـ دورهٔ شعر که بسال ۴۷۵ پیش ازمیلاد منتهی میشود .

۲ـ دورهٔ نمایش وتاریخ وفلسفه از ۴۷۵ تا ۳۰۰ پیش از میلاد .

۳ـ دورهٔ علم وتمدن یا دورهٔ اسکندر که بدوقسمت یونانی ورومی تقسیم میشود.

۱ـ شعر یونانی

ملت یونان ازملتهائی است که افکار خیالی شاعرانهٔ خودرا ازکسی تقلیدواقتباس نکرده و آنچه دراین قسمت دارا بوده نتیجهٔ استنباط خود یونانی‌هاست ، همانطور که عربها علوم اسلامی وادبیات عربی را خودشان بوجود آورده‌اند وازکسی نگرفته‌اند . قدیم‌ترین ادبیات یونان شعر استکه ازدیرزمانی شعر میگفته‌اند وبتدریج آنرا کامل نموده ترقی داده‌اند و هرقبیله‌ای از آنان بترقی وتکمیل یکرشته ازاشعار کوشش نمودند . مثلا تیرهٔ یونان شعرهای داستانی وایولیان شعرهای موسیقی ساده ودوریان نیز مانند ایولیان شعرهای موسیقی راتکمیل کردند وتیرهٔ اتیان که شاخه‌ای ازیونانیان میباشند بشعرهای نمایشی (مانند اپرا) وسایر فنون خیالی پرداختند و ازآن طریق وارد رشته نثر شده بتاریخ وفلسفه و امثال آن مشغول گشتند.

گرچه زبان این اقوام یکی بوده امالهجه آنها مانند لهجه قبایل عرب درزمان جاهلیت اختلاف داشته است .

باحتمال قوی پیش ازاینکه قبایل واقوام یونان متفرق شوند بگفتن شعر پرداخته‌اند وقدیمترین اشعار آنان اشعار موسوم به (سرودفصلها) میباشد. سپس اشعاری دروصف خدایان ویاجنگها سروده‌اند که بطور داستانهای کوچك بوده و آنرا باموزیك میسروده‌اند وهمینکه اقوام مزبور ازهم جداشدند یونانیها باشعار داستانی پرداختند واز آن داستانهای رزمی درست کردند وقدیمترین داستانهای رزمی ایلیاد وادیسی از گفته‌های هومر درقرن نهم پیش ازمیلاد میباشد و در آن شرح محاصره ده‌روزه اخیر «تروادة» بیان‌شده‌است .

شعرهای داستانی بیش ازسایر اقسام شعر میان یونانیان ترقی کرد چه که درطی آن اشعار جنگهای خودرا شرح میدهند ، یونانیها در ابتداء مانند عربها بودند وامیران یونانی بشنیدن اخبار نیاکان وپهلوانان ونیمه خدایان علاقه داشتند و ازآنرو مردم خوش‌قریحه را تشویق میکردند که وقایع ایام جنگ را بشعردر آورند ودراواسط قرن هشتم پیش‌ازمیلاد حکومت استبدادی یونان رو بزوال گزارد و آزادی فردی تا حدی رواج یافته مردم برای حکومت جمهوری آماده گشتند ، از آنروحس استقلال‌خواهی وغرور در آنان ایجادشد ودر نتیجه بوصف احساسات وعاطفه متمایل گشتند وبسرودن اشعار موسیقی مشغول‌شدند وتیره‌های ایولیان ودوریان بیش‌ازدیگران بشعرموسیقی توجه کردند . از آنرومشهورترین شعرای موسیقی یونان در آن‌دوره دونفرشدندیکی سیمونید که اصلا یونانی است ولی‌بزبان و لهجه دوری اشعار خود را سروده است وبیشتر آن اشعارراجع بجنگهای ایران ویونان میباشد ودیگر بندار که دوری بوده واشعار او بلهجه واسلوب دوری میباشد .

۲ ـ ادبیات و علم وفلسفه یونان

از ۴۷۵ تا ۳۰۰ قبل‌ازمیلاد

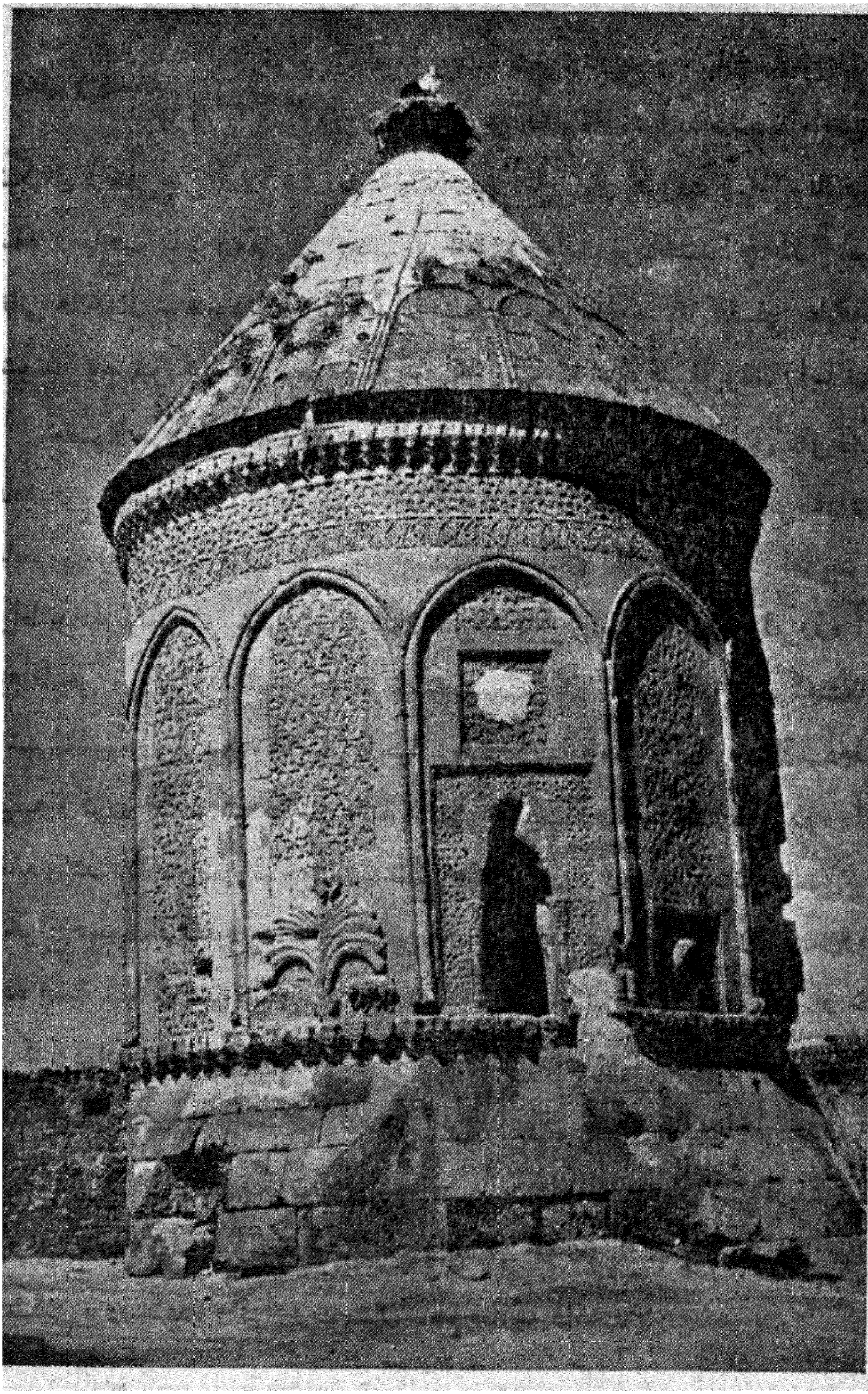
ادبیات و تاریخ ـ این دوره را بمناسبت انتساب بجزیره اتیکا ازجزایریونان دورهٔ اتیك میگویند . مردم‌این‌جزیره مخلوطی از یونانی ودوری بوده‌اند وبعد ازاینکه تمام‌اقوام یونان بشعروشاعری پرداختند تاریخ واخبار مربوط‌بجنگها

وغیره راضمن شعر گنجاندند وعواطف واحساسات خودرا طی آن اشعار ابراز داشتند ، سپس طبع سرشار وقریحه روشن آنان درصدد بر آمد که آن احساسات وعواطف را بوسیلهٔ نمایش مجسم سازند تامردم آن رادیده احساس کنندو از نزدیك آشنا شوند . از آنرو فن نمایش (درام) درمیان آنان پدید آمد وتراژدی و کومدی دنبال آن پیدا شدودر تمام این قسمتها پیشرفت کامل نصیبشان شدو هنر پیشگان بزرگی از یونان برخاست که شرح وتفصیل مربوط بآن دراینمورد مناسبت ندارد. بطور کلی باید گفت که یونانیها درتمام اقسام شعر پیشرفت کردند وپیش از آنکه به نثر مرسل بپردازند شعر خودرا تکمیل نمودندو چون اشعار داستانی داشتند بداستانهای نثری توجه نکردند ومدتی بعد از تکمیل شعر سروقت نثر رفتند .

قدیمترین نثر یونانی همان داستانهای هیرودوت جهانگرد مشهور متوفی بسال ٤٠٦ قبل ازمیلاد است وتقریباً ازنظر مطلب مانند اشعار ایلیاد هومر میباشد .

گرچه هیرودوت اولین نویسندهٔ نثر یونانی نبوده وپیش از او دانشمندانی از یونان برخاسته‌اند که افکار فلسفی وتاریخی ومیتولوژی (افسانه) وغیره را بـه نثر نگاشته‌اند ولی چون موضوع نوشته‌های هیرودوت وانشای آن بهتر ومهمتر ازدیگران بوده لذا نثروی اینطور مشهور مانده است . هیرودوت در ٤٣٦ پیش ازمیلاد سفرنامـهٔ خودرا نوشته وجنگهای ایران ویونان مربوط بقرن ششم واوایل پنجم پیش ازمیلاد رادر آن شرح داده است وبقدری عالی نوشته که هنوزهم کتاب او بی نظیر است وخودش هم پدر تاریخ لقب دارد . کمی بعداز هیرودوت جنگ داخلی میان مردم آتن وموره آغاز شد که بجنگ های پیلوپونـی تیز مشهور است و از ٤٣١ تا ٤٠٤ قبل ازمیلاد ادامه یافته است .

توسیه که از معاصرین هرودوت وجوانتر از او بوده تاریخ آن جنگ‌های هولناك را نگاشته است . پس از توسیه مورخین دیگری ازیونان برخاستند که مشهورترین آن کزنفون میباشد . آنگاه خطابه سرائی در یونان پدید آمد و خطیبان بزرگی مثل دیموستون ـ اشینس ـ هیریدس وغیره از آنجا ظهور کرد . سپس یونانی‌ها بوضع قوانین پرداختند ومشهورترین قانون گزاران آنها سولون قوانینی وضع کردو پس ازوی عده‌ای



ت ـ قیصریه :گنبد گردان

از دانشمندان یونانی قواعد صرف و نحو زبان وغیره تدوین کردند.

علم و فلسفه

موقعی که قبیلهٔ یونان بشعر وتاریخ و ادبیات مشغول بودند قبیله دوری بعلوم طبیعی و فلسفه اشتغال داشتند. اماهمینکه جنگهای داخلی پس از۲۷ سال بشکست مردم آتن پایان پذیرفت قبیلهٔ یونان دنبال فلسفه ومباحث علت ومعلول و تحقیق از اوضاع خلقت پرداختند، چه در آنموقع یونانی ها خوار شده بودند و طبعاً مردم شکست خورده بمسائل فلسفی علاقه‌مند میشوند. نخستین فیلسوف نامی یونان سقراط است که اساس فلسفهٔ یونان رابنا نهاد.

معمولا پس از هر جنگ یك نوع نهضت ادبی یاعلمی یاسیاسی میان ملل جنگ دیده شروع میشودولی یونانیان پیش ازجنگ‌های داخلی نیز بامورفلسفه توجه‌داشتند وشاید نهضت فلسفی آنان در نتیجهٔ جنگ با ایرانیان آغاز شده بود. اما پیش از سقراط توجه یونانی‌ها بیشتر متوجه درك اسرارو ناموس طبیعت بودکه امروزه آنرا علوم طبیعی می‌خوانند. نخستین دانشمندمشهور آنزمان تالیس مالتی‌است که‌درمالت از شهرهای‌یونان در سال ٦٤٠ پیش از میلاد بدنیا آمده ومعلومات‌خودرا ازمردم‌مصر وفنیقیه وکرت اقتباس‌کرده است. تالیس بیشتر درهیئت وهندسه مطالعه‌کرده و آراء وعقایدی در بارهٔ وجود وموجودات وعنصر های مادی از وی‌باقی است. تالیس برای استخراج‌خسوف وکسوف واندازه‌گرفتن اجسام مرتفع بوسیلهٔ سایه آن‌قواعدی‌وضع کرده است. شاگردان تالیس وشاگردان شاگردان او نیز هر کدام آثاری از خود باقی‌گزارده‌اند، از آنجمله آرکیلاو که‌علوم طبیعی را بآتن انتقال‌داده‌است وسقراط از شاگردان وی بوده است. در زمان این فیلسوف جنگ های داخلی روی داد ومردم‌جزایریونان بایکدیگر تصادم کرده‌احساسات وعواطف آنان بیش ازپیش‌تهییج شد و بمناظره ومباحثه ومجادله پرداختند بقسمی که در یك‌خانوادهٔ چندنفری این کشمکش بروز کرده واقوام وخویشان باهم منازعه داشتند.

چنانکه گفتیم در نتیجهٔ این جنگها آتن مغلوب گشت وپس ازعزت دچارذلت شد و مانند همهٔ مردم دل‌شکسته مردم‌آتن‌دنبال فلسفه رفتند تا علل‌شکست‌خودرا

دریابند و بافهم علت ومعلول خویشتن‌راتسلی دهند . مردم آنروز آتن جز مطالعات فلسفی برای تسکین خاطر پریشان خودچاره‌ای‌نمیدیدند چه‌که بر گذشتهٔ‌خودحسرت میخوردند واز آینده بیم‌داشتند،وعزت‌سر بلندی‌خویش‌را ازدست‌داده‌بودندوحکومت تازهٔ آنان‌تشکیل‌نیافته بود . لذا فکرشان دنبال‌فلسفهٔ خلقت انسانی ووضع‌زندگانی اجتماعات رفت‌تا مگر باآنمطالعات وضع تأسف‌آور خود راتشخیص داده‌چاره‌جوئی کنند . این بود‌که از آغاز قرن چهارم قبل از میلاد مردم یونان اصول وافکارفلسفی پیشینیان را زبان بزبان نقل میکردند وچیزهای بیشتری میخواستند .

سقراط

سقراط در سال ٤٦٩ متولد شد وموقعی وارد جامعه‌گشت که‌یونانیان بافکارفلسفی آنهم فلسفه طبیعی و کشف اسرار طبیعت‌مشغول‌بودند. سقراط آن‌فلسفه رابحال‌مردم آن‌روزمناسب‌ندید ومتوجه فلسفهٔ ادبی‌شدو آنموضوع‌رابادقت‌بررسی کرده‌بسیاری‌ازمشکلات آنراحل‌نمودو بااحتیاجات آنروز مردم آتن تطبیق‌کرد و قوانین فلسفی مربوط بانسان را بسه طبقه تقسیم نمود ، بااین‌معنی‌که‌برای انسان بعنوان پدر ویا مدیر اداره و یا فرد اجتماع مقرراتی در نظر گرفت وبقای روح را تأیید نمود .

یونانی ها سقراط را واضع فلسفه ادبی وعلمی میدانند ویا معتقدند که لااقل سقراط‌برای‌نخستین بارفلسفه قدیمی نظری را بفلسفهٔ عملی تبدیل نمود . سیسرون میگوید : سقراط فلسفه را از زمین بآسمان آورد .

باری کمتر اتفاق‌افتاده‌که نابغه یا فیلسوف وصاحب نظری از تعرض‌حسودان و آزارآنان محفوظ‌بماندوچون سقراط نیزفکرتازه‌ای آورده‌بودکه باافکاربت‌پرستان یونان مخالف بود لذا مخالفان برضد او برخاسته ویرا کشتند .

افلاطون

سقراط کتابی تألیف نکرد وافکاراوپس از مرگش بوسیلهٔ شاگردانش تدوین شد ،آنهاهم درتفسیر آراء استاداختلاف پیداکردند و بەسه دسته شدند ـ کلبی ـ کیرینی ـ اشراقی . دستهٔ اخیر را افلاطونی هم میگویند ، چه سر دستهٔ آنها افلاطون‌متولد بسال٤٢٨ قبل از میلاداست . فلسفهٔ افلاطون‌از سه‌فیلسوف اقتباس‌شده، باین معنی‌که آراء طبیعی را از هیروقلیط و آراء

ماوراء طبیعت را از فیثاغورس و افکار فلسفی ادبی و اخلاقی را از سقراط اقتباس کرده است . افلاطون بخدا و ماده وادراکات معتقد بوده والوهیت را به طبقهٔ عالی ومتوسط ودانی تقسیم نموده، وبه تناسخ ارواح عقیده داشته است. کتابهای افلاطون بطور مکالمه تدوین شده وهمینکه، از ترجمه فلسفه بزبان عربی سخن بگوئیم راجع بکتابهای افلاطون نیز صحبت میداریم .

ارسطو

شاگردان افلاطون نیز چنددسته شدند ، مشهور ترین آنان طبقه مشایین وسر دستهٔ آنها ارسطویا ارسطاطالیس است که بعقیدهٔ عموم فلاسفه وی توانا ترین فیلسوف قدیم میباشد وعربها اورا معلم اول میخوانند ارسطودر ۳۸٤ ق .م به دنیا آمد ودر ۳۲۲ ق . م مرد . بیشتر منقولات فلسفی ومنطقی عرب از کتب ارسطوست ، چه کتابهای ارسطو مجموعه‌ای ازخلاصهٔ افکارفلسفی وعلمی یونان قدیم محسوب میشود . ارسطو فلسفه را ازاستاد خود افلاطون گرفته است وفلسفه ارسطو عبارت ازمباحث منطقی ــ عقلی ــ روحی وسیاسی میباشد و اما اصول علمی یعنی حقایقی را که ارسطو با مشاهده وتجربه بدست آورده (مانند ریاضیات،طبیعیات ومانند آن) از علمای قدیم یونان اقتباس کرده است وخودش نیز چیزهائی با تجربه بر آن معلومات افزوده است . ارسطو بعبارت پردازی و جمله سازی اهمیت نمیداده ودر کلیهٔ تألیفات خود کوشش داشته که فلسفه رابا علم تطبیق کند . یعنی هر موضوع فکری ونظری را با اصول طبیعی وفق دهد وبرعکس افلاطون که افکار فلسفی خود را با تفکرات شاعرانه آمیخته عقاید ارسطو خشك ، وخالی از تخیلات میباشد .

ارسطو معمولا در رواق معبد آپولو نزدیك آکادمی افلاطون درس میگفت وهمانطور که درمعبد قدم میزد(مشی میکرد) مطالب فلسفی را تقریر مینمود،از آنرو شاگردان ارسطورا مشائیان یارواقیان نیزمیخوانند. ازخوش بختی ارسطویکی اینکه اسکندردرزمان اوپیدا شد وشاگرد وی بود وارسطورابرای بررسی علم طب وحیوان‌ـ شناسی باکمکهای نقدی یاری نمود. ارسطودرآتن ماند واسکندربرای جهانگردی عزیمت کرد وهمینکه خبرمرگ اسکندر بآتن رسید حزب اسکندر و از آن جمله سقراط ازاهمیت واعتبار افتادند. اماشکی نیست که فتوحات اسکندروقریحهٔ یونانیان

را فزونی بخشید، همانطور که جنگهای داخلی در آن نهضتی ایجاد کرد ولی این نهضت اخیر قوی تر و تواناتر از نهضت سابق بود و شاید هم اسکندر پاره‌ای علوم را از فنیقیه و بابل و ایران (چنانکه خواهیم گفت) بآتن انتقال داد و ارسطو با مطالعهٔ آن علوم فلسفهٔ خود را تألیف کرده راجع بطبیعیات و مسائل عقلی و روحی و منطقی و لغوی مطالبی نگاشت.

تألیفات ارسطو بسیار است ولی قسمتی از آن منسوب باوست و از خود او نیست و آنچه مسلم است نوزده کتاب متعلق بخود ارسطوست و چنانکه خواهیم دانست عربها بیشتر آنرا ترجمه کرده اند.

تألیفاتی در علوم ادبی و ریاضی و بلاغت و مکانیك بارسطو نسبت میدهند که از او نیست و لزومی ندارد که آنها را نام ببریم، فقط دوتای آنرا ذکر میکنیم: اول کتاب (مقولات یا کاتیگوری) در منطق و دیگر کتاب تفسیر.

ارسطو در زمانی پدید آمد که تمدن و فرهنگ یونان به منتهی درجهٔ تکامل رسیده بود. ارسطو تمام معلومات را که خلاصهٔ افکار دانشمندان پیشین و مجموعه‌ای از تجربیات و مشاهدات و افکار بود جمع آوری کرد و آنرا بقسمتهای منظم تقسیم نمود و باعباراتی ساده و روشن مطالب علمی و فلسفی را شرح داد، از آنرو تألیفات او دیرپائید چه تا امروز بسیاری از آن تعلیمات مورد توجه است و ملل متمدن معاصر یونان و پس از یونان رومی ها - عربها - ایرانیان وغیره که جزو ملل متمدن در آمدند خود را از تعلیمات ارسطو بی نیاز ندیدند.

تألیفات ارسطو

تألیفات ارسطو داستان عجیبی دارد که ذکر آن بی تناسب نیست.

همینکه ارسطو مرگ خود را نزدیك دید کتابهای خودرا ببزرگترین شاگرد خود تیوفراستوس واگذارد، شاگردش ۳۵ سال پس از ارسطو مرد و کتابهای ارسطو را بشاگرد خود نیلوس سپرد. نیلوس کتابها را برداشته بشهر خود سبیس واقع در آسیای صغیر رفت و همانجا مرد. ورثه وی از ترس پرگامیس پادشاه سبیس کتابها را در غاری برده پنهان کردند و مدت ۱۸۷ سال کتابها در غار ماند تا آنکه درقرن اول پیش از میلاد آنرا

ازغاردر آوردند. پاره‌ای از آن کتابهارا کرم خورده بود و پارهٔ دیگر ازرطوبت پوسیده بود ودرهرحال تمام آنرا بکتابفروشی یونانی موسوم به آپلیکون فروختند اوهم آنرا بآتن بر گردانید وهمینکه سولای رومی درسال ۸٦ قبل از میلاد آتن راگرفت کتابهای ارسطو را جزء سایر غنیمت ها بروم برد ویونانیان مقیم روم آنرا استنساخ کردند ونخستین کسی که بآن کار پرداخت تیرانیون همکارسیسرون بود . پس ازاو آندرونیك ازاهالی رود وس آنرا تصحیح کردو آنچه کهازاواسط قرن‌اول میلادتا کنون ازتألیفات ارسطو میان مردم بوده ازهمان نسخه هائی است که آندرونیك آن‌راضبط وتصحیح کرده است . از آنموقع (از اواسط قرن اول میلادی) تا کنون دانشمندان بشرح وترجمه وانتقاد و تلخیص‌مؤلفات ارسطو مشغول بوده و هستند ابتداء یونانیان بآن پرداختند ، سپس ایرانیان وعربها مشغول شدند ، آنگاه در قرون وسطی اروپائیان بآن‌توجه‌نمودند و از اوایل‌عصر جدید تاکنون‌عده‌ای بمطالعه آن کتابهامشغول‌هستند. عجب آنکه در همانموقع که کتابهای ارسطو در غار پنهان بود درمکتب اسکندریه (شرح آن‌بیاید) ازروی کتابهای منتسب بارسطو فلسفه درس میدادند. همینکه رومیها اسکندریه را فتح کردند فلسفهٔ ارسطو را ازروی نسخه‌های آندرونیکوس درمکتب اسکندریه ترویج کردند چه کـه میدانستند تعلیمات حقیقی ارسطو درآن نسخه‌ها میباشد و از آنموقع برنامه تدریس فلسفه در اسکندریـه و روم یکنواخت شد پس از ظهور دین‌مسیح تدریس فلسفه ارسطو درروم تعطیل شد. فقط در اسکندریه ماندوپس‌از آمـدن‌اسلام‌در زمان عمربن عبدالعزیز دراسکندریه نیز فلسفهٔ ارسطو موقوف شده بانطاکیه انتقال ودر آنجاهم جز یهودیان و حرانیان کسی فلسفهٔ ارسطو نمیخواند و آنها هم برای آن فلسفه ارسطومیخواندند که بتوانند با مسیحیان مجادله کنند. عجب آنکه قیصرهای روم پس از مسیحی شدن‌بعنوان نابود ساختن آثار بت پرستی کتب ارسطورا نابودمیساختند وکلیهٔ علوم قدیمه وکتب آنـرا ازقلمرو خارج میکردند وفقط بعضی از کتابهای منطقی ارسطواز آن قاعده‌مستثنی بود.

طب وستاره شناسی

این دو علم نیز در نتیجهٔ نهضت مهمی بود که پس‌ازجنگهای داخلی‌دریونان پدیدآمد. تا پیش‌از آن مردم یونان بیماریها

را با دعاهای کاهنان معالجه میکردند، چه مرض را از شیاطین و شفارا از خدایان میدانستند و فلاسفه یونـان طب را شعبه ای از علوم طبیعی میخواندنـد و مبحث مستقلی در بـارهٔ طب نداشتند. نخستین کسی کـه اساس طب را بـر بنای علمی استوار ساخت بقراط متوفـی بسال ۳۵۷ قبل ازمیلاد میباشد و ازآنرو پدر علم طب خوانده میشود. علم طب در اثنای جنگهای داخلی پدید آمد وبعد از جنگ پیشرفت کرد. بقراط (واضع علم طب) سفری بسوریه نمود و شاید از طب مردم مصر و بابل نیز اطلاع یافته چیزهائی بر طب یونان افزود وکتابهائی درآنخصوص تألیف کرد واساس معالجه را بر قوانین طبیعت نهاد. بقراط بیماران را رگ میزد،حجامت میکرد، اماله میکرد، داغ میکرد و با گوش مریض را معاینه میکرد و مسهل های نباتی(گیاهها) ومعدنی تعیین مینمود. تألیفات‌طبی بقراط زیاداست بقسمیکه۸۷ کتاب‌طبی باو نسبت میدهند ولی بیست کتاب‌طبی‌مسلماً از بقراطاست ودر فصل‌مربوط بترجمه طب ازیونانی بعربی اسامی آن کتابها راشرح میدهیم. عجب آنکه تاکنون‌هم کتابهای طبی بقراط مورد استناد واعتماد پزشکان است و بر آن شرح وتعلیق می ـ نویسند وآنرا ترجمه و تفسیر میکنند. بعضی ازفلاسفه بزرگ یونان مانند ارسطو وغیره‌پس‌ازبقراط مطالبی‌برطب افزودند وبطوریکه خواهیم گفت مدرسهٔاسکندریه بطلمیوس‌ها در پیشرفت علم طب کمک مهمی انجام داد.

علم‌ستاره شناسی‌ازقدیم میان‌ملت‌های باستانی بوده‌وضمن‌صحبت ازعلوم عرب (در جاهلیت) بآن موضوع اشاره کردیم. یونانیها بوسیله فنیقیها مبادی ستاره شناسی راآموختند وچیزهائی بر آن افزدند وپیش از همه تالیس‌درآن مطالعاتی نمود وپس از وی نیز غالب فـلاسفه یونان در ستاره شناسی مطالعاتی داشتند و آنرا شاخه از از فلسفه میدانستند. آنکسیمندر ـ انکسیمنیس‌وانکساهوراس مشهورترین‌فیلسوف ستاره شناس یونانی‌میباشند. یونانیان مقیم قسمت ایتالیائی نیز بستاره شناسی اهمیت میدادند، فیثاغورث متوفی بسال ۵۰۰ قبل از میلاد از حکمای ستاره شناس آنقسمت میباشد. فیثاغورس ستاره شناسی را از مصریها آموخت ومطالبی بر آن افزود. پس از وی‌دیگران آن‌علم راتوسعه دادند بقسمیکه کمتر فیلسوف یونانی راجع بستاره‌شناسی

واحکام آن صحبت نداشته وذکر آنهمه مطالب در اینجا موردندارد. همینقسم فلاسفه یونان در علوم ریاضی مانند حساب وهندسه مطالعات مفصلی داشتند، اما مطالعات آنها در مدرسهٔ اسکندریه بدست اوقلیدس تکمیل شد.

۳ ـ دورهٔ اسکندر

مدرسه اسکندریه وکتابخانه آن

یونانی‌ها تازه ازجنگهای داخلی فراغت یافتند که مرد بزرگی (اسکندر) ازمیان آنها برخاست وبدنیای متمدن آنروز حمله آورده مصر را کشود ومدرسهٔ اسکندریه را در مصر تأسیس نمود وشام وعراق وایران را گرفته تا هند رفت و در نتیجهٔ این کشور گشائی عالم آن روز تکان خورد. ملتها با یکدیگر تماس گرفتند. یونانی ومصری وایرانی وفنیقی و کلدانی وهندی بهم رسیدند و افکار یکدیگر را شناختند ومنافع و مصالح آنان باهم تصادم کرد و کمترین نتیجه این پیش آمدها آن شد که :

۱ـ علم وادب یونان میان مردم روی زمین انتشار یافت.

۲ ـ علوم ایران و کلده وغیره بمصر ویونان آمد.

میگویند اسکندر عمارات شهر استخر پایتخت ایران را ویران ساخت ونقش ونگار او را درهم ریخت وخزانه‌هاودفترهای ایرانی را بزبان یونانی ومصری ترجمه کرد، سپس آنچه راکه‌لازم نمیدید آتش زد و آنچه‌راکه ازطب وستاره‌شناسی و غیره شایسته میدانست همراه علمای آن فن با اموال وخزانه‌ها بمصر فرستاد.

همینکه اسکندر در ۳۲۳ قبل‌ازمیلاد مرد امپراتوری وسیع اومیان‌سردارانش تقسیم شد ودانشمندان‌یونان ازکشورخود به مستعمرات جدید آمدند ودرمصر وشام وعراق اقامت کرده در اسکندریه ـ بیروت ـ انطاکیه وغیره مدارسی تأسیس کردند وبیش ازدیگران بطلمیوس‌ها(بطالسه)درپیشرفت علم وفلسفه وادبیات در شرق موفق شدند. سوتراول ازپادشاهان بطالسه مصر (۳۰٦ ـ ۲۸۵ قبل از میلاد پادشاه بود) دادگرودانش پروربود، دانشمندان‌وفیلسوفان یونانی از نقاط مختلف بدربار او آمدند. سوترمقدم آنان را باگرمی پذیرائی میکرد و بـرای تحقیقات علمی بآنها کمک مالی میداد وبدان سبب دانشمندان اورا محترم میشمردند ودرنتیجهٔ تشویق سوتر تحقیقات خود را افزون میداشتند.

خطیب مشهور یونانی دیمتریوس فلمیروس از مقربان درگاه این پادشاه بود و بدستور سوتر کتابهای بسیاری از اطراف جهان جمع کرده کتابخانهٔ اسکندریه را تأسیس کرد واین همان کتابخانه‌ای است که در فصل های سابق راجع بآتش زدن آن سخن گفتیم و ظاهراً کتابهائی که اسکندر از استخر فرستاده بود دراین کتابخانه جمع شد واین دیمتریوس همان است که ابن قفطی او را زمیره گفته است و البته اشتباه مزبور دراثر استنساخ کتابهاست . سوتر باشاره دیمتریوس موزه و یا باشگاه و یا دانشگاهی ترتیب داد که علماء و ادباء و فلاسفه برای بحث و تدریس بآنجا بیایند واین محل همان مدرسه نامی اسکندریه است که بشکل مدارس عالی امروزاروپادر آن زمان دایرشد .

پادشاهان دیگر بطالسه پس از سوتر رویه اورا در ترویج علوم تعقیب کردند، بخصوص فیلادلفوس (۲۸۵ ـ ۲۴۷ ـ پیش ازمیلاد) بسیاری از کتابهای یهود ومصری‌ها وهمچنین کتابهائی راکه نزد ارسطو بود خرید وبکتابخانهٔ اسکندریه آورد ودرهر کجا، چه یونان و چه جای دیگر ، که کتاب سراغ میگرفت آنرا میخرید و باسکندریه میآورد تاکتابخانهٔ اسکندریه ازهرجهت کامل گردد . جانشین او اورجنیس (۲۴۷ ۳۲۲ قبل ازمیلاد) نیزازپادشاهان دانش پرور بطالسه میباشد . چه که او هم مقداری کتابهای شعرونمایش وادبیات را ازآتن باسکندریه آورد ومقررداشت هر دانشمندی که ازاسکندریه میگذرد ویادرآنجا میماند یك نسخه ازکتابهای خود رابکتابخانه اسکندریه بدهد ، ازآنرواسکندریه دارالعلم شد و دانشمندان بزرگی از آن شهر برخاستند بقسمی که تاآنروزچنان دارالعلم مهمی دردنیای قدیم پدید نیامده بودواین جریان یعنی تمرکزعلم دراسکندریه بیش ازنه قرن طول کشید به دو دورهٔ مهم تقسیم میشود ازاینقرار :

۱ ـ دورهٔ یونانی اززمان سوترتاسال ۳۰ پیش ازمیلاد که رومی‌هامصر راگرفتند.

۲ ـ دورهٔ رومی ازسی قبل ازمیلاد تا ٦٤ میلادی که عمروعاص مصر را گشود.

در دورهٔ اول هدف دانشمندان اسکندریه پیشرفت علوم وآداب وآنهم علوم وادبیات یونان وتوسعهٔ آن بود، ازآنرواسکندریه یگانه مرکزعلمی جهان محسوب

میگشت ولی دراواخرقرن دوم میلادی مدرسهٔ اسکندریه رو به تنزل رفت وعلت عمد آن فساددستگاه دولتی وپیداشدن مدارس دیگری درسوریه ورودس بود که دانشمندان از استبداد فرمانروایان مصر بستوه آمده بممالک آزاد عدالت خواه پناه بردند ، در زمان رومیان بیشتر توجه دولتیان بشهرروم بود وکوشش رجال رسمی بیشتر برای روم مصرف میشد . معذلك مدرسهٔ اسکندریه نیزاهمیتی داشت تاآنکه دین مسیح پدیدآمد و طوایف مختلف مذهبی (مسیحی) مانند معمول برسرمسائل دینی اختلاف نظرپیداکردند وچون شهراسکندریه بمیدان جنگ این طوایف نزدیك بود تدریجاً مطالعات ومباحثات مدرسهٔ اسکندریه جنبهٔ فلسفه دینی بخود گرفت و از آن نظر مدرسهٔ اسکندریه دو دوره داشته است . اول یونانی : « علمی ، ادبی » دوم « رومی : فلسفی ، دینی . »

دورهٔ یونانی اسکندریه از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل ازمیلاد

همینکه یونانیان استقلال خودرا ازدست داده گرفتاربدبختی شدند کتابهای علمی وفلسفی وادبی (طبی- تاریخی - اشعار وغیره) خود را بر داشته باسکندریه آوردند والبته این کتابها غیر از آن کتابهائی است که بطلمیوس ها جمع آوری نمودند کلنی یونانی بآزادی و آسایش باحفظ آداب ورسوم ملی خود دراسکندریه اقامت کردند ولی آن روح آزادی واستقلال وغرور سابق را نداشتند. زیرا درپرتو حکومتهای دیکتاتوری میزیستند وطبعاً برای تقرب بدستگاه های دولتی متملق و بی شخصیت میشدند واحساسات وعاطفه را زیرپاگذارده بنرخ روزنان میخوردند . نتیجه آن بود که قریحه آنان فاسدگشت ، عقل وفکر آنان به تنگنا افتاد واز فلسفه ومنطق آزاد منصرف شده بشعر وافسانه سازی و تاریخ و خطابه مشغول گشتند وبهمان جهات دراین قسمت نیزمانندیونانی های آتن ومورهوساکس در دوره های سابق ترقی نکردند ودرضمن بمسائل طبیعی وریاضی متوجه شدند ودرنتیجه علمای بزرگی درطبیعیات وریاضیات وجغرافی وهیئت وهندسه ازمدرسه اسکندریه برخاست ولی بازهم بهمان جهات تألیفات وتحقیقات این دانشمندان غالباً روی تحقیقات قدماست و فقط شرح وتفسیری ازافکار گذشتگان میباشد .

ریاضیات

اقلیدس ازمردم «صور» متولد سال ۳۲۳ قبل‌ازمیلاد ازعلمای ریاضی آنزمان میباشد وی تحصیلات خودرا دررشتهٔ ریاضیات دریونان تکمیل کردو بدعوت فیلادلفوس از پادشاهان بطالسه باسکندریه آمد.

فیلادلفوس اموزندگانی اقلیدس رامرتب ساخته،تدریس هندسه مدرسهٔ اسکندریه را باووا گذار کرد و برای اولین بار فیلادلفوس هندسه را ازاقلیدس فرا گرفت. اصول اقلیدس درهمانموقع توسط اقلیدس تألیف شد که تا کنون مورد استناد علمای هندسه میباشد و به‌زبانهای زنده ترجمه‌شده است.

دیگر آرشمید ازاهالی سیسیل متولد بسال ۲۸۷ قبل‌ازمیلاد. ازعلمای ریاضی مدرسهٔ اسکندریه‌میباشد وی علم ریاضی رادر آن‌مدرسه آموخت‌وسپس به‌سیسیل‌رفت و پادشاه سیسیل اورا گرامی داشت ودرجنگ سیسیل وروم از نظر علمی کمك هائی بمردم سیسیل کرد که سرداران و پهلوانان از انجام آن عاجز مانده بودند وسرانجام بطور ناشناس بدست سپاهیان روم کشته شد و جـان خود را در راه وطن خویش فدا کرد.

آرشمید اکتشافات مهمی کرده و بسیاری ازاسرارطبیعت را آشکارنموده است ودرهندسه وحساب قواعد مهمی‌پدید آورده است. کتابهای‌عمده‌ای باو نسبت‌میدهند که از آنجمله کتب زیرمیباشد:

«کتاب راجع بکره واستوانه ـ راجع به‌تربیع دایره وتسبیح آن(چهارقسمت وهفت‌قسمت کردن دایره) ـ راجع بدوایری که باهم‌تماس میبابند ـ راجع به‌مثلثات ـ خطوطی متوازیه ـ مأخوذات ـ مفروضات وغیره.

دیگر از آن دانشمندان آپولونیوس متولد سال ۲۵۰ قبل از میلاد است کـه تألیفاتی درمخروطات داردودیگرهیپارگوس متولد ۱۲۵ قبل‌ازمیلادکه عقایدمربوط بافلاك و آسمان ها ازوی میباشد.

سپس علمای‌مدرسهٔ‌اسکندریه به‌تحصیل‌جغرافیای ریاضی‌دست‌زدندو آراتستین متوفی بسال ۱۹۵ قبل‌ازمیلاد اول عالمی است که برای زمین مقیاس‌تعیین کردواسامی فرعونهای مصررا جدول بندی نمود.

آنگاه در اواسط قرن دوم میلادی بطلمیوس کلودی پیداشدوازافکارهیپاگوس پیروی کرده و برروی آن افکار کتاب مجسطی را تألیف نمود که تا چندی پیش مور استناد علمای زمان بوده است. از آنرو گفته اندکه از روزگار پیش کتابی مانند این سه کتاب تألیف نشده که از هر جهت درقسمت مربوط بخودش کامل باشد و آن س کتاب این است :

۱ ـ کتاب مجسطی درهیئت . ۲ ـ کتاب ارسطو درمنطق .

۳ ـ کتاب سیبویه درنحو .

دیگر ازتألیفات بطلمیوس کتاب جنگ، کتاب جغرافی و کتب چهارگانه است دانشمندان اسکندریه زیج های منظمی داشتندوازروی آن اوضاع ستاره‌ها راتشخیص میدادند وتاظهور اسلام این زیجها یگانه مرجع دانشمندان جهان بوده‌است.

طب ابتداء طب درمدرسهٔ پرگامیس تدریس میشد و بعدباسکندری انتقال یافت ، درمدرسهٔ اسکندریه تألیفات بقراط مورداستنا وبحث بود باضافه درآنجاکالبد شکافی هم میآموختند وبدان‌جهت مدرسهٔ پزشک اسکندریه‌ازتمام‌مدارس پزشکی‌دنیا برترآمد.دوپزشك‌یونانی‌ازاین‌مدرسه برخاستن که‌تاقرن دوم میلادی نظریات طبی آنان مورد اعتماد اطبای جهان بوده و هریك ا این دوطبیب نظروعقیدهٔ مخصوصی درتشخیص ومعالجه امراض داشتند. اولی آنه هیروفیلوس از اهالی خالکیدون بود وتحصیلات طبی خود رادریونان‌تکمیل کرد درعلم تشریح (کالبد شناسی) تخصص داشت. این پزشك کتابهای‌بسیاری تألیف کر که‌غالباً باتألیفات‌بقراط شباهت داردوباآراء بقراط موافق‌است وبدان‌نظرهیروفیلو را بقراط دوم میخوانند .

واما پزشك دوم ، آراستراتس اول معاصرهیروفیلوس از اهالی انطاکیه اس وبرای تکمیل علم تشریح بمدرسهٔ اسکندریة وارد شده است. او هم تألیفاتی دا وآراء طبی او کاملا برخلاف آراء هیروفیلوس می‌باشد .

شاگردان این دوپزشك هر کدام نظر استاد خود را ترویج میکردند وبر

یکدیگر بر میخاستند و سر انجام سفسطهٔ پیروان آراستراتس زمینه را برای موهومات قرون وسطی آماده ساخت.

دورهٔ یونانی مدرسهٔ اسکندریه سر آمد و مدتی هم از دورهٔ رومی آنمدرسه گذشت. پزشکان آنمدرسه دو دسته بودند و بایکدیگر اختلاف نظر داشتند تا آنکه جالینوس کلوذی درسال ۱۳۰ پیش از میلاد در شهر پرگاموس بدنیا آمد و مقدمات علوم را نزد پدر خود آموخته مختصری از طب فرا گرفت. سپس درسال ۱۵۸ میلادی بازمیر آمد واز ازمیر برای تکمیل علم تشریح باسکندریه و نقاط دیگر سفر کرد و درسال ۱۵۸ میلادی به پرگاموس بازگشت واز آنجا در سال ۱٦٤ بروم رفت که آنموقع مرکز دانشمندان بود. اتفاقاً جالینوس در شهر روم موفق به معالجهٔ عده ای از بزرگان شد ونامش در روم به نیکی شهرت یافت بقسمی که اورا خطیب عجیب لقب دادند ولی همکارانش بروی حسد بردند، جالینوس در سال ۱٦۸ بوطن خود بازگشت و پس از چندی بروم باز آمد و چندین امپراتور را خدمت کرد و در سال ۲۰۰ میلادی مرد. تألیفات جالینوس در علم طب متعدد است، مشهورترین آن کتب شانزده گانه است و پاره‌ای از آن تألیفات بنام موضوع کتاب شهرت دارد وبزودی درضمن شرح کتابهای طبی که بعربی ترجمه شده بآن قسمت اشاره میشود. گرچه جالینوس از پزشکان مدرسهٔ اسکندریه یونانی نبوده اما برای تکمیل تاریخ طب از او نام بردیم.

دورهٔ مدرسه رومی اسکندریه
از ۳۰ قبل از میلاد تا ٦٤۰ میلادی

این دوره، دورهٔ دوم مدرسهٔ اسکندریه است که در واقع نیم قرن پس از فتح رومیان و تصرف شهر آتن یعنی درقرن اول پیش از میلاد آغاز میگردد، چه در آنموقع سولا سردار رومی آتن را مسخر کرد وچنانکه گفته شد مقداری کتب علمی و فلسفی جزء سایر غنیمت‌ها باخود بروم برد و مرکز علم و ادب از آتن بروم منتقل شد و همینکه اوگوست کتابخانهٔ مشهور روم را تشکیل داد آنرا بدوقسمت لاتینی ویونانی تقسیم کرد وروم نه تنها وارث کتابهای علمی و فلسفی آتن گشت بلکه وارث علماء و فلاسفه آتن هم شد، چه هرگاه که دانشمندان آتن درصدد تحقیق موضوعی بر میآمدند ناچار بروم میرفتند وفعلا آن موضوع جزء بحث مانیست.

مدرسهٔ اسکندریه پیش از آنکه بدست رومیان بیفتد رو بانحطاط گذارد و پس از رومی شدن باسرعت رو به تنزل رفت و موضوعات علمی آنمدرسه منحصراً در فلسفه محدود ماند زیرا از همان موقع که اسکندریه بنا گشت عده‌ای یهودی در آن محل گرد آمدند و بتدریج یهودیان دیگری در تلاش معاش یا از بیداد فرمانروایان باسکندریه پناه آوردند و در آنجا اقامت کردند و با یونانی ها محشور شدند و اتفاقاً هم ذوق و هم سلیقه در آمدند، یونانی ها مردمی خرافاتی شده بودند و بیش از هرچیز بمسائل فلسفی و دینی علاقه داشتند ، یهودیان موحد و مذهبی نیز مانند یونانیان آنروز فکر میکردند ، این هم فکری و هم ذوقی با پیدایش مسیحیت افزایش یافت و همینکه یونانی‌ها مسیحی شدند بفکر افتادند که دین وفلسفه را باهم مربوط سازند و در نتیجه فلسفهٔ جدید افلاطونی وفلسفهٔ جدید فیثاغورثی پدید آمد .

Neo – platonic – neo – Pythagoric

خلاصه کلام آنکه مدرسهٔ اسکندریه در دورهٔ دوم آنقدرها خدمتگزار علم نبود و بیشتر بامور فلسفی و دینی توجه داشت .

و باید دانست که دو عامل مؤثر در پیشرفت و ترقی علوم در مدرسهٔ اسکندریه کمك میکردند .

۱ ـ مصریان که مرده‌ها را مومیا میکردند ،از کالبد شناسی اطلاع کامل داشتند و همین موضوع به پیشرفت علم تشریح در آنمدرسه کمك مهمی بود .

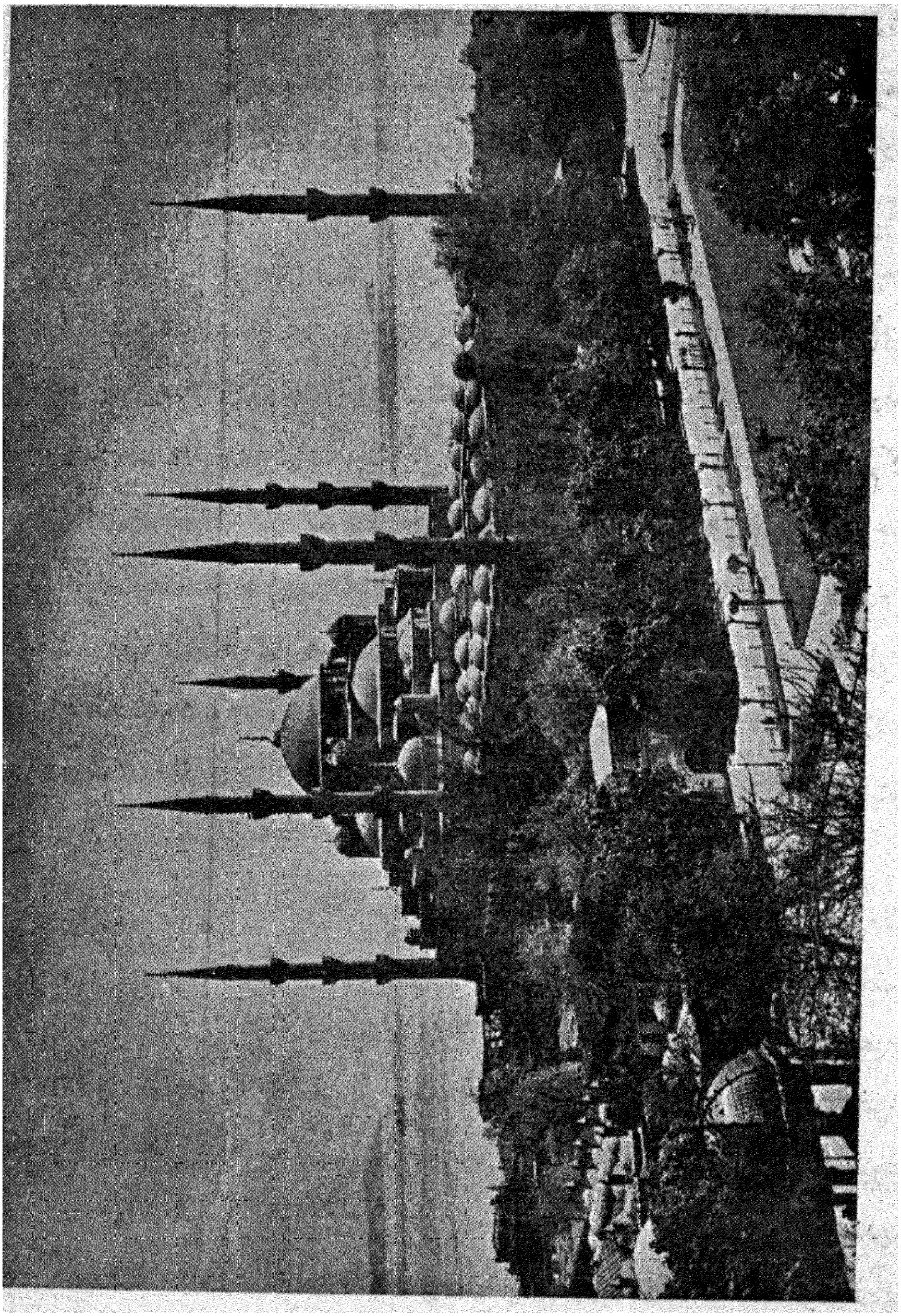
۲ ـ مصریان پیش از آمدن اسکندر بیونان از شیمی باخبر بودند و همینکه مدرسهٔ اسکندریه بازشد اطلاعات مصریان در قسمت شیمی بآنان کمك کرد و اطلاعات مصر و یونان در تشریح وشیمی وغیره دریکجا جمع شد .

مدرسهٔ اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری مرکز علمی شرق بود تا آنکه عمربن عبدالعزیز آن مرکز را بمدرسهٔ انطاکیه ومدرسهٔ حران و نقاط دیگر انتقال داد .

دورهٔ بیزانتی از ۵۲۹ تا ۱۴۵۳ میلادی

این دوره را بمناسبت بیزانس یا قسطنطنیه دورهٔ بیزانتی میگویند و چون زبان و ادبیات یونانی در آنشهر مزیت مخصوصی داشت لذا به آن نیز اشاره ای میکنیم . بطور خلاصه

باید دانست که گرچه گنجینه های علمی یونان در شهر قسطنطنیه مانند شهر



ت ـ استانبول : مسجد سلطان احمد

اسکندریه گرد آمده بود ولی با این همه علم و ادب (یونانی) کمتر در این پای تخت ترقی

کرد بخصوص بعدازمرگ ژوستینیان وضع علمی آنشهر بدترشد وهمینکه میان پیشوایان مذهبی جنگ درگرفت مخالفان کتابهای یکدیگررا ازمیان بردند وازعلم وادب کنار ماندند واگرهم توجهی بعلم وادب میشد بیشترسطحی بود بقسمی که هروقت قیصرهای قسطنطنیه به تقلید از اسلاف خودبفکر ترویج وتشویق فرهنگ برمی آمدند ومردم را بمطالعه وتألیف تشویق مینمودند چیزی جز شرح وتفسیر تألیفات قدیمه بدست نمیآمد وگاه‌هم خودقیصرها باین عمل مبادرت میکردند. چنانکه قسطنطین هفتم(۹۰۵-۹۵۹ میلادی) ازقیصرهای معارف دوست چندین کتاب در تاریخ ومقررات حکومتی تألیف نمود، همینطور عده‌ای ازمؤلفان آنزمان کتابهائی درتاریخ وشعر ولغت تألیف‌نمودند، اما تألیفات آنان مانند تألیفات قسطنطین جنبهٔ تحقیقاتی نداشت. اتفاقاً عربها هم که بآنروز رومی‌ها افتادند ازهمان نوع کتابها تألیف نمودند، فلسفه‌هم در آن ایام جنبهٔ لاهوتی بخود گرفت. چه‌فلاسفهٔ آنروز فلسفه رابرای مناظرهٔ دینی واثبات‌عقایدمذهبی میخواستند وباآن افکار تطبیق میکردند واین‌همان‌است که بفلسفهٔ جدید افلاطونی مشهورشده‌است. مشهورترین‌فلاسفه آن طبقه‌یوحنای‌دمشقی‌است (۷۱۸-۷۴۱میلادی) یوحنا در موضوعهای دینی و فلسفی وغیره تألیفات زیادی دارد که ذکر آن‌دراینجا بیمورداست.

ادبیات وعلوم‌ایرانیان پیش‌ازاسلام

پارس‌هاازتیرهٔ آریاوبرادران‌هندیهاویونانیهامیباشند.این‌ملت کهنسال چندین قرن پیش ازمسیح بایونان جنگیده است ودر بیست‌وچندقرن پیش، ازوسط آسیا تا مدیترانه‌سپاهیان ومهمات وخواربار بجنگ یونانیان فرستادند (عملی که امروزبزرگترین دولتهای‌غرب از انجام آن تاحدی عاجزمیمانند) وطبعاً چنین دولت نیرومندی بی‌علم و ادب نبوده است بخصوص که پارسیان مردم باهوش و با استعدادی میباشند و طبعاً مانند هندیها شعرمیگفتند ومثل مهابهاراته (اشعارقدیمی‌هند) اشعاری داشته‌اندکه مختصری از آن بدست ما رسیده‌است. ایرانیان قسمتی ازعلوم طبیعی وریاضی مثل‌ستاره‌شناسی‌وغیره را از آشوریان وبابلیان فراگرفتندودربحبوحهٔ تمدن یونان بایونانیان معاشرشدندوبا

هندیها آمیزش پیدا کردند. ایرانیان خواندن و نوشتن میدانستند و بزبان پهلوی بر روی تخته سنگها مطالبی حجاری میکردند و چنانکه گفتیم اسکندر پس از تسخیر استخر پایتخت ایران قسمتی از کتابهای آنان را سوزاند و قسمتی را ترجمه کرده باسکندریه فرستاد. در آنموقع ایرانیان گنجینه‌هائی از علوم هند و چین وغیره در پای تخت خود گرد آورده بودند.

البته تمام علوم و ادبیات ایران منحصر بکتابهای موجود در استخر نبود چه در اوایل قرن چهارم هجری در محال جی از نواحی فارس سردابی یافتند که در آن با سنگ بسته بود و در آن سرداب کتابهائی یافتند که بزبان پهلوی، روی پوست درخت علوم باستانی را نگاشته بودند و از مطالعه و ترجمهٔ آن کتابها چنین بر آمد که تهمورث پادشاه دانش‌پرور ایران برای حفظ کتب علمی تهیهٔ آن خزانهٔ سنگی را دستور فرموده بود و در آن کتابها مطالب بسیاری از حرکات ستاره‌ها وغیره یافت شد و همانموقع سرداب دیگری مملو از کتب یافتند ولی خواندن آنرا ندانستند و ظاهراً حبس کردن کتاب در آن ایام معمول و متداول بوده‌است. ابن ندیم میگوید من بچشم خود دیدم که ابن‌عمید در سال سیصد و چهل و چند هجری تکه‌هائی از کتب مختلفه از اطراف برج و باروی اصفهان بدست آورد که در صندوقی گذارده بودند و همین که علمای فن مانند یوحنا وغیره آنرا بعربی ترجمه کردند معلوم شد صورت افراد سپاهیان و مقرری آنها در آن الواح بیونانی نوشته‌شده است ...

ولی تا زمان شاپور پسر اردشیر پادشاه ساسانی در اواسط قرن سوم میلادی جز پارهٔ کتابهای مذهبی و اشعار و اخبار چیزی از علم و ادب در ایران رایج نبوده است. در زمان این پادشاه مانی ظهور کرد و میان ایران و روم جنگ در گرفت. شاپور بر رومیان پیروز شد و بسیاری از رومیان را اسیر آورده بخوزستان فرستاد و در آنجا شهری برای اسیران ساخت که به گندی شاپور موسوم شد.

شاپور باسیران مهربانی بسیار کرد و آنان نیز بشاپور تذکر دادند که بیش از پیش به نشر علم و تمدن توجه کند. شاپور این گفتهٔ آنانرا پذیرفت و عده‌ای را از ایران

بیونان فرستاد تا کتابهای علمی وفلسفی را از یونانی بفارسی انتقال دهند ، این کتابها در شهر گندی شاپور جمع آوری شد و مردم ایران آنرا استنساخ کـرده مورد استفاده قرار دادند .

در زمان انوشیروان دادگر (۵۳۱ـ۵۷۸ میلادی) فرصت بهتری برای ایرانیان پیش آمد که ازعلماء وفلاسفه روم استفاده کنند. چه در آنموقع ژوستینیان قیصر روم معبدها ومدرسه های بت پرستان روم را بست وفلاسفهٔ بت پرست را تعقیب کـرده آزار داد و آنان نیز از روم باطراف جهان گریختند وهفت فیلسوف بت پـرست نزد انوشیروان بایران رو آوردند. انوشیروان آنها راگرامی داشت واز آنان خواست که پاره‌ای مطالب فلسفی رابصورت کتاب درآورندویا از رومی بفارسی ترجمه نمایند . آنان منطق وطب را بفارسی ترجمه کردند و کتابهائی نیز در آن دو موضوع تـألیف نمودند . انوشیروان آن کتابها را مطالعه کرد ومردم را بمطالعهٔ آن ترغیب نمود وهمانطور که دویست سیصد سال بعد از او دربارگـاه خویش مجلس مباحثات علمی ترتیب میداد انوشیروان بیش از مأمون بآن عمل مبادرت ورزید و خود نیز بتحقیق مسائل فلسفی پرداخت تا آنجاکه یونانیها او را از شاگردان افلاطون می پنداشتند وتصور میرودطریقهٔ صوفیه که بعد در ایران پدیدآمـد بر اساس همان کتب فلسفی زمان انوشیروان بوده است .

انوشیروان علاوه بر علوم یونان علوم هند را نیزازسانسکریت بفارسی ترجمه کرد ودر گندی شاپور برای معالجهٔ بیماران و آموزش طب بیمارستان دایر کرد و از هند و یونان پزشکان استخدام نمود که درآنجا طب هندی وطب بقراطی (یونانی) تدریس کنند ودرنتیجه ایرانیان دارای دو رشته طب‌شدند . بیمارستان گندی شاپور شهرت بی نظیری دردنیای آنروز پیدا کرد وچنانکه خواهیم گفت در دورهٔ اسلام‌نیز آن بیمارستان بسیار مهم‌شد .

خـلاصهٔ کلام اینکه ایرانیان پیش از اسلام بفلسفه و طب اشتغال داشتند واز آنرو فکری عالی پیدا کردند ونامشان در سراسر جهان بلند شد، همینقسم ازهیئت اطلاعات مهمی داشتند و آن اطلاعات را از همسایگان گرفته ویا ازنیاکان ارث برده

بودند ودر زمان انوشیروان عادل علم وادب در ایران بمقامی بلند رسید و این خود طبیعی است علم وادب در پرتو عدالت و آزادی بمقام بلند میرسد .

علوم وادبیات سریانی پیش از اسلام

سریانیها بقیهٔ کلدانیان و بابلیان قدیم میباشند و چنانکه میدانیم کلدانیان وبابلیان تمدن وفرهنگ عظیمی داشتند ، ستاره شناسی میدانستند وساعت آفتابی اختراع کردند . وچند قرن پیش ازمیلادمسیح اساس طب را پایه گزار بودند ولی همینکه ایرانیان کشور کلده را مسخر کردند کلدانیان علم و تمدن را با آزادی واستقلال از دست دادند وپس از ظهور آئین مسیح وانتشار آن در ممالك مختلف سریانی‌ها (کلدانیها و بابلی ها) مسیحی شدند و در تاریخ آئین مسیح عنصر وعامل مؤثر و مهمی بشمار آمدند .

آنچه که در اینجا مورد بحث ماست علوم وفلسفه آنان میباشد که در هردو قسمت (فلسفه وعلم طب) سریانیها شاگرد یونانی‌ها میباشند ، همانطور که رومیان نیز پیش ازکلدانیان در این قسمتها شاگرد یونانیان بوده اند و چنانکه ایرانیان نیز از آنان گرفتند و مسلمانان بعداً از آن‌ها اقتباس کردند ، سریانیها مردم باذوق و بانشاطی میباشند وهرموقع که ازبیداد ستمگران وغوغای جهانگیران آسوده میشدند بتحصیل وترویج علم می‌پرداختند وبهمان نظر توانستند درایام آسودگی مدارس لاهوت وفلسفه وادبیات تأسیس کنند وپاره‌ای علوم را ازیونانی بسریانی ترجمه نمایند و بر آن شرح وتفسیر بنگارند ویا آن را خلاصه کنند وفارغ التحصیل‌های همین مدارس بودند که در زمان عباسیان علوم وفلسفه را بعربی ترجمه کردند وچنانکه خواهیم دید بیشتر آنان ازنسطوریان بودند و اما دراینجا فقط راجع بمعلومات و اطلاعات خود آنها صحبت میداریم .

سریانیها قریب پنجاه مدرسه در بین النهرین تأسیس نمودند و در آن مدارس انواع مختلف علوم وادبیات رابسریانی ویونانی تدریس میکردند ، مشهورترین مدارس آنان مدرسه «رها» میباشد که در قرن پنجم میلادی مرکز تعلیم فلسفهٔ ارسطو محسوب میشود ودر اواسط همان قرن پنجم منطق را بزبان خودترجمه کردند وسرکیس رأس

عین از استادان مشهور منطق در آن زمان میباشد . این استاد منطق پزشك عالی قدری هم بوده است ودر کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا نسخه‌های خطی از ترجمه های وی موجود است که یکی ترجمهٔ ایساغوجی بسریانی‌ودیگر ترجمهٔ مقولات ارسطوتألیف فرفوریوس‌و دیگر کتاب نفس وغیره است وبعضی از آن کتاب‌ها اخیراً چاپ وانتشار یافته است.

در اوایل قرن هفتم میلادی مدرسهٔ قنسرین واقع در کرانه فرات ترقی‌کرده توسعه‌یافت‌چه در آن مدرسه‌فلسفه یونان رابزبان یونانی تدریس‌میکردند و بسیاری از دانشمندان سریانی از آنمدرسه فارغ‌التحصیل شدندکه‌از آن جمله‌اسقف‌سویرس میباشد که مدتی از عمر خود را بتحصیل‌فلسفه وریاضیات ولاهوت گذراند وهمانکه در آنمدرسه از علوم مزبور فارغ‌التحصیل شد قسمتی از آنرا بسریانی ترجمه کرد وهنوز هم قسمتی از ترجمه‌های او در موزهٔ بریتانیا محفوظ است . پس از سویرس شاگردش یعقوب رهاوی واضع علم نجوم سریانی از دانشمندان مشهور سریان است و دیگراثناسیوس بلد شاگرد سویرس‌که اوهم دانشمندبزرگی بوده است .اثناسیوس جورجیوس معروف‌باسقف عرب (٦٨٦ میلادی)هم‌از شاگردان یعقوب رهاوی‌میباشد.

اسقف‌اخیرپاره‌ای‌ازکتابهای ارسطو را بسریانی ترجمه‌کرده است، عدهٔ‌دیگری از سریانی‌هاکتب‌افلاطون و ارسطو و سایر حکمای‌یونان را ترجمه نمودندکه‌شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد. دیگراز مدارس‌مشهور آنان مدرسهٔ‌نصیبین است که هشتصد دانشجو در آن مدرسه علوم عقلی ونقلی تحصیل میکردند .

سریانی‌ها در علم طب نیز سر آمد بودندو بیمارستان گندی شاپوربیشتر با کمك آنان(از آنجمله سرجیس رأس عینی‌که نامش گذشت) اداره میشد ،آتاتوس امدی‌سمعان ـ طیبوتی ـ اسقف گریگوریوس کشیش (بطریرك) سیودوسیوس‌وغیره از پزشکان نامی سریانی هستند وزمان عباسیان را درك کرده و در خدمت خلفای عباسی میزیستند .

پزشکان سریانی درهمانموقع‌که کتب‌طب یونانی را بعربی ترجمه میکردند بترجمه همان‌کتب از یونانی‌بسریانی مشغول‌بودند وعده‌ای فقط مشغول ترجمهٔ‌عربی

وعده‌ای بترجمه عربی وسریانی اشتغال داشتند .

مثلا سرکیس بعضی از کتابهای جالینوس را بسریانی ترجمه کرد وموسی بن‌- خالد آنرا از سریانی بعربی ترجمه نمود. طیبوتی در اواخر قرن هفتم میلادی کتابی درطب و کتابهای دیگری نیز ترجمه نمود . خاندان بختیشوع وخاندان حنین وغیره نیز از دانشمندان سریانی هستند که کتب مهمی از سریانی بعربی ترجمه کرده اند .

سریانی‌ها علم نجوم را از کلدانیان (نیاکان خود) ارث برده‌اند وکتابهائی در ستاره شناسی دارند .

بردیصانی از علمای سریانی کتابی در نجوم داشته که اکنون نامش باقی‌مانده است ورأس عینی کتابی در تأثیر ماه و حرکت آفتاب تألیف نموده است ، سبکتی راجع به برج‌ها کتاب نوشته است ، یعقوب رهاوی (نامش گذشت) .داود بیت‌ربانی- موسی‌بن کیفا ـ عموئیل برشهاری وغیره نیز تألیفاتی درستاره شناسی دارند .

دانشمندان‌سریانی‌از شیمی وریاضیات‌نیز بهره مند بودند وصرف‌ونحو‌وادبیات زبان خویش را نیز بخوبی میدانستند .معروف است که سریانی‌ها قواعد نحو را از یونان آموختند و ازآنرو حروف سریانی را باحروف کوچك‌یونانی‌اعراب‌میگذارند وبالا یا پائین حروف سریانی مینویسند ، سریانی‌ها بقدری در زبان و ادبیات یونانی ترقی‌کردندکه ایلیاد وادیسی را (بخوبی)بسریانی ترجمه نمودند ومترجم آن ابیات ثیوفیل رهاوی ازدانشمندان‌مشهورسریان‌است۸۷۵ میلادی . ولی ترجمهٔ مزبور (جز دوبیت آن) از میان‌رفته است . گفته میشود همینکه سریانی‌ها بفکر ترجمهٔ ایلیاد برآمدند برای تلفظ صحیح اسامی (اعلام)حروف یونانی را بجای حرکات‌استعمال کردند . موقع گفتگو از حرکات خط عربی متذکر شدیم که سریانیها نقطه را بجای حرکات‌بکار میبردند ولی‌موضوع‌استعمال حروف یونانی بجای حرکات غیراز آن‌است که درآنجا گفته شد و تا امروز سریانی‌های‌شرقی‌بجای‌حرکات نقطه‌استعمال‌میکنند وسریانیهای غربی حروف یونانی را بجای حرکات بکار میبرند .

علوم وادبیات هند پیش از اسلام هندیهاملت عظیم باستانی هستند ، سکنهٔ قسمت شمالی‌هند برادران ایرانیان ویونانیان میباشند .

این ملت از روزگارهای باستان اشعار رزمی وبزمی سروده‌اندو بطوریکه از مطالعهٔ تاریخ آنان برمیآید هندیها از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ وادبیات وعلوم وعادات ورسوم مخصوصی بوده‌اند، تاآنجاکه پادشاهان ایران ازپزشکان هندی استمداد میکردند وچنانکه گفتیم انوشیروان برای بیمارستان خود (گندی شاپور) ازآنان کمك خواست. همین قسم خلفای عباسی در آغازکار اطبای هندی را برای معالجهٔ امراض خود استخدام میکردند و همینکه از معالجهٔ اطبای ایرانی وسریانی نومیدمیشدند دست بدامن پزشکان هندی میزدند چه طریقهٔ معالجات هندی غیر ازطریقه ایرانی ویونانی میباشد. کنکه ـ سنکهال ـ شاناك وغیره از پزشکان نامی هندی هستند که پاره‌ای ازکتب طب هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند.

هندی ها ستاره شناسی میدانستند وبزبان هندی اسامی مخصوصی برای برجها ومواضع ستارگان وضع کرده بودند. هندی ها سه طریقه داشتند که در آن آراء وعقاید خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده بودند، سه طریقه مزبورعبارت بوده‌است ازطریقهٔ آرگ هیر ـ طریقهٔ آرکند ـ وطریقهٔ دیگری که بزبان سانسکریت آن را سیدهانتا Siddhanta میگفتند وآن عبارت اززیجی است که در آن نظریات خودرا دربارهٔ ستارگان شرح داده بودند. زیج مزبور بدست عربهاافتاد وبزبان عربی ترجمه شد وآنرا سند هند نامیدند.

هندی‌ها ارقام هندسی رااختراع کردند وطریقهٔ خاصی درحساب ایجادنمودند. عربها ارقام هندسی وطریقهٔ حساب هندی را ازآنان گرفتند هندی ها ازموسیقی نیز بهرهٔ وافری داشتند وپاره‌ای ازکتابهای موسیقی هندی رامسلمانان بعربی ترجمه کردند (شرحش خواهدآمد).

خلاصه آری همینکه مسلمانان بفکر ترجمه ونقل علوم بزبان عربی برآمدند اوضاع ممالك اسلامی آنطوربود که دادیم وچنانکه ملاحظه شد بیشتر آن علوم، یونانی بوده و یونانیها در موقع بت پرستی آنرا وضع کرده بودند، ویا ازملل متمدن دیگر اقتباس کرده بودند وچون آن علوم بفارسی وسریانی نقل شد مطابق اوضاع واحوال آن ملل تصرفاتی در آن بعمل آمد وپس از

ظهور مذهب مسیح آن آئین نیز تأثیراتی درعلوم مزبور نمود .

در آنموقع عراق مرکز دانشمندان بود ، پزشکان ، ستاره شناسان ، فیلسوفان وحساب دانهای بسیاری ازایرانی وررومی وهندی وسریانی درعراق گرد آمده بودند وموقعیکه خلفای عباسی درصدد نقل علوم بر آمدند کسانی رایافتند که بانجام مقصود آنان همه نوع لیاقت واستعداد داشتند .

عرب وعلوم بیگانه

چه شد که عربها بفکر نقل و ترجمهٔ علوم بیگانه بر آمدند ؟

در قسمت مربوط بعرب و قرآن و اسلام گفته شد که بعقیده مسلمانان صدراسلام ، اسلام هرچه از پیش بوده ازمیان میبرد وجزقرآن چیزدیگری نباید خوانده شود ، از آنرو سوزانیدن کتابهای یونانی و فارسی دراسکندریه و فارس بر آنان آسان مینمود لذا توجهی بسایر علوم نکرده متوجه قرآن و احکام قرآن‌شدندوفقط بعلوماسلامی ازقبیل فقه و نحووتاریخ‌فتوحات وامثال آن پرداختند .

مردمان بومی ممالك اسلامی مانند ایرانیان وورومیان سعی‌داشتندکه خلفاء را بعلوم پیشینیان بخصوص طب و فلسفه متوجه سازند ولی خلفاء بگفتهٔ آنـان گوش نمیدادند وحرفشان را نمیپذیرفتند .

تردید وممانعت خلفاء ازترویج علوم (غیراسلامی) پیشینیان را میتوان ازواقعهٔ ذیل دانست :

«یکی ازکشیشان سریـانی بنام هرون بن امین از علم طب اطلاع کامل داشت وکتابی بزبان سریانی درآن علم تألیف نموده بود . در زمان خلافت مروان بن‌حکم مرد دانشمندی بنام ما سرجویه سریانی نژاد و یهودی مذهب که درطب متبحر بود کتاب هرون را از سریانی بعربی ترجمه کرد ، کتاب مزبور همچنان در خزانهٔ خلفای بنی‌امیه باقیماند تا خلافت بعمربن عبدالعزیـز رسید و عده‌ای از علاقمندان بخلیفه مراجعه کردند وخواهش نمودند آن کتاب‌را دراختیار آنان بگذارد ، عمر مدت‌چهل‌روز با خدا راز ونیازداشت واستخاره واستشاره میکرد که آیا با تقاضای آنان‌موافقت کند ویا نکند وسرانجام کتاب را دردسترس مردم قرارداد حال اگر نسبت‌بانتشار کتاب‌طب

تا آن درجه سخت گیری میشده طبعاً راجع بفلسفه وعلوم دیگر بیشتر ممانعت میشد.

اما همانکه مملکت اسلام توسعه یافت ومسلمانان ازانشای علوم اسلامی فارغ شدند کم کم بفکر علوم وصنایع افتادند وبرای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند وطبعاً درصدد تحصیل علم وصنعت بر آمدند وچون از کشیشان مسیحی مطالبی ازفلسفه شنیده بودند بیش از سایر علوم بفلسفه علاقه‌مند گشتند بخصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (ص) آنان را به تحصیل علم و بخصوص فلسفه تشویق مینمود که از آنجمله فرموده است :

«علم بیاموزید اگرچه علم درچین باشد ، حکمت (فلسفه) گمشدهٔ مؤمن است از هر که بشنود فرا میگیرد واهمیت نمیدهد که از کی است و کی آنرا گفته است - آموختن علم بر هر زن ومردمسلمان واجب است . ازگهواره تاگورعلم بیاموزید » .

ولی مسلمانان یکمرتبه بتمام علوم متوجه نشدند بلکه بنا بمقتضیات زمان تدریجاً علوم پیشینیان را فرا گرفتند .

نخستین کسی که بآن کاردست زد

نخستین کسیکه ازمیان عربها بتحصیل علوم بیگانه(دخیل) مبادرت نمود نضر بن حارث بن کلده ثقفی پسرخاله پیغمبر اکرم میباشد ، حارث پدر نضر از طبیبان نامی عرب معاصر حضرت رسول بود ، نضر مثل پدر بایران وسایر ممالك مجاورسفر کرد وازعلمای یهود ونصاری مطالبی ازحکمت و فلسفه آموخت و علم طب را ازپدرفرا گرفت . نضر در دشمنی با پیغمبر(ص) همکار ابوسفیان بود ، چه که وی ازطایفهٔ ثقیف بوده وثقیف هم پیمان بنی‌امیه بودند ، نضر مطالب نامربوط ناسزائی درbارهٔ حضرت رسول (ص)میگفت ومیکوشید از عظمت ومنزلت پیغمبر (ص) نزد مردم مکه بکاهد ، از آنروهمینکه درجنگ بدراسیرمسلمانان شدبامرحضرت رسول (ص)کشته‌شد ونامش از بین رفت .

نضر فقط در فلسفه و حکمت مطالعات داشت ولی چیزی از آن مطالب بعربی ترجمه نکرد و اولین ترجمه‌ای که از علوم بیگانه بزبانی عربی صورت گرفت توسط خالدبن یزیدبن معاویه است که او را حکیم آل‌مروان میگویند ، خالد پس از مرگ

برادرش معاویهٔ دوم بفکر خلافت افتاد ولی مروان بن حکم اورا مغلوب ساخت و خلافت ازخاندان ابوسفیان بخاندان مروان منتقل گشت و همینکه خالد ازخلافت نومیدشد دنبال تحصیل رفت . درآنزمان علم کیمیا (شیمی) درمدرسهٔ اسکندریه بسیار رایج بود. خالدعده‌ای‌ازفارغ‌التحصیل‌های آنمدرسه‌رابشام آوردتاباوشیمی درس بدهند وازآن جمله راهبی رومی بنام مریانوس بخالد شیمی یاد میداد و چون خالد از آن صنعت بهره مندگشت درصدد ترجمهٔ کتاب شیمی بعربی برآمد و مردی بنام استیفان قدیم بامرخالد شیمی را برای نخستین بار بعربی ترجمه نمود .

خالد بعلم نجوم نیزعلاقمند بود ومقداری لوازم ستاره شناسی برای‌خودفراهم ساخت وشاید هم کتابی درآن علم بامروی ترجمه شده که ما اطلاع نداریم . اما کسانیکه درقرن چهارم هجری کتابخانهٔ قاهره‌را دیده اند در آنجا یك کره مسی از کارهای بطلمیوس مشاهده‌کرده اند که روی آن نوشته شده بود :

«این کره بفرمان خالد بن‌یزید بن معاویه حمل شده است».

پس ازکتاب خالد دومین کتابی که از علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه‌شده همان‌کتاب هرون بن‌اعین است که ماسرجویه (نامش‌گذشت) آنرا ازسریانی بعربی منتقل نمود ، اصل‌کتاب مزبور سی مقاله بوده ومترجم دو مقاله برآن افزوده‌است.

نقل و ترجمه علوم درزمان عباسیان

منصور — ستاره‌شناسی — پزشکی

منصور ـ سفاح نخستین‌خلیفهٔ عباسی‌توجهی بعلوم‌نداشت، چه که دیری نپائید پس ازاو برادرش منصور (۱۳۶ـ۱۵۸) بخلافت رسید ، منصورمرد سخت‌گیر باتدبیربود وچون در زمان وی شورشهای داخلی زیاد شد بیشتراوقات منصور بجنگ گذشت و با آنکه مدت حکمرانی وی طولانی‌گشت قسمت عمده‌آن بساختن بغداد و زد و خوردهای داخلی برگذار گردید .

ستاره‌شناسی

منصور از علم فقه بهرهٔ بسیاری داشت ولی بستاره شناسی وعمل باحکام ستاره عقیده مند بود و بـدون مشورت‌ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمیبرد ، وی اول خلیفه‌ایست که ستاره شناسان‌را ببارگاه خود آورد وپس‌ازوی‌سایرخلفاء ازاو پیروی کردند. ایرانیان درآنروزازستاره‌شناسی

اطلاع داشتند ولذا منصور جمعی ازستاره شناسان ایرانی را بخدمت خویش‌خواند ومشهورترین آنان نوبخت زرتشتی است که بدست منصور اسلام آورد. نوبخت از حرکات ستارگان ونتایج آن حرکات باخبربوده وچون منصور بآن جریانات علاقه داشت همه جا نوبخت را باخود میبرد. سرانجام نوبخت بواسطهٔ پیری از ملازمت خلیفه در سفر وحضرعاجز گشت و بفرمان خلیفه پسرخود ابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرار داد. خاندان نوبخت‌مدت‌هادرخدمت عباسیان‌باقی ماندند وکتابهائی در حرکات کواکب‌واحکام آن برای‌عباسیان‌ترجمه کردند وچون‌مردمان دانشمندی‌بودند درعلوم گذشتگان تحقیقات انجام داده ورأی ونظر خویش را برآن میافزودند.

ابراهیم فزاری وپسرش محمد وعلی بن‌عیسی اسطرلابی ازستاره شناسان‌نامی زمان منصورمیباشند وچون‌منصور بستاره‌شناسی واوضاع کواکب علاقه‌مند بودعده‌ای ستاره شناس ازهند وروم وایران بخدمتش رسیدند، ازآنجمله مردی درسال۱۵۶ از هند به بغداد رسیدکه اززیج سید هنتا (ذکرش گذشت) اطلاع وافی داشت. این‌مرد کتابی درعلم نجوم مطابق عقاید هندیان بمنصور نشان داد، منصور دستور داد کتاب مزبوررا بعربی ترجمه‌کنند وازروی آن‌کتابی بزبان عربی در ستاره شناسی تألیف نمایندکه برای عربها مأخذ اطلاعات نجومی‌باشد. محمد بن‌ابراهیم فزاری‌این‌کاررا انجام داد وستاره شناسان‌آن‌را سند هندکبیر نامیدند تازمان مأمون‌مطابق‌آن‌کتاب عمل میکردند.

ازآن ایام مسلمانان بستاره شناسی ومتعلقات آن علاقه‌مند شدند و ازستاره شناسی به هندسه متوجه‌گشتند. منصورشرحی بپادشاه روم نگاشته از وی خواست ترجمهٔ عربی‌پاره‌ای‌از کتب علمی‌را (علم‌نجوم وهندسه) برای اوبفرستد. پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی‌کتب علوم طبیعی را نزد منصور فرستاد وشایدکتاب مجسطی هم جزءآن بوده زیراکتاب مزبورنیز ازعلم نجوم گفتگومیدارد.

ولی ظاهراً ترجمهٔاین کتابها مرتب نبود، چه اقلیدس‌ومجسطی درزمان‌هرون ومأمون بعربی ترجمه شد. خلاصه اینکه علاقهٔ منصور بستاره شناسی سبب‌شدپاره‌ای

از کتب مربوط بستاره شناسی ومتعلقات آن (هندسه وغیره) بامر آن خلیفه بعربی ترجمه شود .

طب - پزشکی

طب یکی دیگر ازعلومی بود که زمان منصور به نقل وترجمه آن دست زدند، چون منصور دراواخرعمردچار مرض معده شده اشتهایش ازدست رفت وپزشکان درباری کاری نمیتوانستند، لذا منصور آنان را خواسته پرسید آیا پزشک حاذقی نمیشناسید که بمعالجهٔ من کمك کند؟ همه گفتند کسی بهتر ازجورجیس رئیس بیمارستان گندی شاپوروجودندارد ، جورجیس بن بختیشوع از پزشکان حاذق سریانی بود ودرعلم طب تألیفات مهمی دارد وبواسطهٔ حذاقت وکاردانی رئیس بیمارستان گندی شاپور بزرگترین مدارس طب آنزمان شده بود .

منصور کسی نزداوفرستاده احضارش کرد، جورجیس میخواست تأخیر کند ولی فرستاده منصوراورا بکشتن تهدیدکرد ، جورجیس بیمارستان را به پسرش بختیشوع سپرد وخود بادوشاگردش ابراهیم وعیسی بن شهلا عازم بغداد شد وپس از ورود به بغداد نزد خلیفه آمده اورا بفارسی وعربی دعاکرد. جورجیس مرد باوقار زبان آور باهیبتی بود وبدان جهت منصوروی را نیکوپذیرفت وازاو پرسشهائی کرد.جورجیس پاسخ پرسشهای اورا بخوبی داد وبیشتر دردل منصور جای گرفت . پس از آن منصور شرح بیماری خویش را گفت ، جورجیس بادقت آنرا شنید اظهارداشت که تورا بزودی معالجه میکنم . منصور طبیب را خلعت پوشانید و در کاخ مخصوصی جاداده گرامی داشت. جورجیس روزدیگر نزد خلیفه آمد وادرار اورا ملاحظه کرده داروی مناسبی داد وخلیفه بهبود یافته حالش خوب شد وجورجیس را ازبازگشت بگندی شاپورمنع کرد . منصور چون جورجیس را مرد پاکدامن باایمانی (دردین خودش) دیدبیشتر مجذوب اوشد، منصور که میدانست جورجیس بی زن وبچه به بغداد آمده سه کنیز رومی وسه هزار دینار برای اوفرستاد ، طبیب پولهارا گرفته کنیزان را پس فرستادوهمین که منصور اورا مؤاخذه نمود جورجیس گفت ما مسیحیان یك زن اختیار میکنیم و تا او زنده است زن دیگر نمیگیریم. منصور این پاکدامنی جورج را پسندید واورا بیش از

پیش مقرب درگاه ساخت واجازه دادکه وی بحرمسرا بیاید وهم خوابه هـای منصور را علاج کند .

چنانکه گفتیم جرج بتألیف علاقه داشت وزبانهای عـربی ، سریانی ، فارسی ، یونانی رابخوبی میدانست وهمینکه‌نزد منصورمقرب شد علاوه‌بر کتابهائیکه بسریانی تألیف‌کرده بودپاره‌ای‌کتب طبی راازیونانی برای منصور بعربی ترجمه کرد ولی پیش از جورجیس عده‌ای ازاطباءکه در خـدمت امویان بودند بعضی کتابهای طبی برای خلفای اموی بعربی تألیف کرده بودند . معمولا در زمـان بنی‌امیه اطبای در باری ودولتی‌موظف بودندکتابی در فن خودشان بنام فرزندشان یا یکی ازشاگردانشان یا بنام خودشان تألیف کنند وغالباً بجای‌کتاب ، جونگ تألیف میکردند، مانند جونگی که میثادوق طبیب حجاج متوفی بسال ۹۰ برای پسرش تهیه کرد ونیزکتابی دربارهٔ داروها وطریقهٔ استعمال آن تألیف نمود . بهرحال خاندان بختیشوع مدتی در پرتـو توجه عباسیان به طب وسایرعلوم بهترین خدمتها را انجام دادند .

بنابر آن منصورنخستین خلیفه‌ایست‌که به نقل وترجمه‌کتاب های قدیم تـوجه کرد ولی تنها به نجوم وهندسه وطب اکتفاء نمود ودر زمان وی‌ابن مقفع کلیله‌ودمنه را بعربی ترجمه‌کرد . درزمان مأمون عباسی فلسفه ومنطق وسایرعلوم بعربی‌ترجمه شد . مؤلف‌الفهرست میگوید : ابن‌مقفع بعضی‌ازکتابهای منطق وطب راکه ایرانیان ازیونانی ترجمه‌کرده بودند ازفارسی بعربی ترجمه کرد و شاید هم ابن مقفع آن را برای خودش ترجمه‌کرده باشد .

مهدی ورشید

درزمان مهدی (۱۵۸ ـ ۱۶۹) اختلافات مذهبی و نزاع‌های دینی روبفزونی گذارد چه‌که ابن مقفع و دیگـران پاره‌ای ازتألیفات مانی وابن‌دمیان ومرقیون وغیره را ازفارسی وپهلوی و بعربی ترجمه‌کرده بودند و عده‌ای هم‌کتابهائی در تأیید آن مـذاهب تـألیف کردنـد و طبعاً اختلافات و کشمکش های مذهبی درگرفت وزندیق ها افزون گشته آراء و عقایدشان انتشار یافت . مهدی متکلمین (علمای علم کلام) را بر آن داشت‌که کتابهائی در رد زندیقها تألیف‌کنند ودرهرحال مهدی مجال بیش از آن بدست نیاورد وهادی جانشین مهدی

دوام نیافت و کارمهمی انجام نداد .

اما هرون‌الرشید (۱۷۰ ـ ۱۹۳) موقعی بخلافت رسید که بواسطهٔ آمد و شد دانشمندان و پزشکان هندی و ایرانی‌وسریانی‌به بغداد افکارمردم تا حدی‌پخته شده‌بود وتوجهات عمومی بعلوم و کتب پیشینیان توسعه یافته بود . دانشمندان غیرمسلمان‌که زبان عربی آموخته‌بودند و با مسلمانان معاشرت داشتند آنانرا بفراگرفتن‌علوم گذشته تشویق میکردند ، ولی باز هم مسلمانان از توجه بعلوم بیگانه ، جز علم پزشکی بیم داشتند ، چه بفکرشان رفته بود که جزطب هرعلم بیگانهٔ دیگرمخالف اسلام است . با این همه چون پزشکان نزد خلفاء مقرب شدند وغالب آنان دوستدارمنطق و فلسفه بودند واز آن علم بهره‌ای داشتند ، خواه ناخواه خلفاء را بشنیدن مطالب منطقی وفلسفی مشغول میداشتند . رفته رفته خلفاء با فلسفه ومنطق آشنا شدند وبا آن خو گرفتند تاآنجاکه اگر کشوری یاشهری را فتح میکردند کتابهای آنجا راآتش‌نمیزدند ونابود نمیساختند بلکه دستورمیدادندکتابها را به بغداد بیاورند وبزبان عربی‌ترجمه کنند چنانکه هرون پس ازفتح انقره وعموریه وسایرشهرهای روم‌کتابهای بسیاری‌در آن بلاد بدست آورد و آنرا به بغداد حمل‌کرد و طبیب خود یوحنا ابن ماسویه را دستورداد آن‌کتابها را بعربی ترجمه‌کند . اما کتابهای مزبور راجع به طب یونانی بود وچیزی ازفسلفه درآن یافت نمیشد .

درزمان هرون کتاب‌اقلیدس برای مرتبه اول توسط حجاج‌بن‌مطر بعربی ترجمه شد واین ترجمه را هرونیه میگویند وباردیگردرزمان مأمون آن‌کتاب بعربی‌ترجمه شد و این دومی را مأمونیه میخوانند . یحیی بن‌خالد برمکی در زمان هرون کتاب مجسطی رابعربی ترجمه‌کرد وعده‌ای آن‌کتاب را تفسیر کردند وچون بخوبی از عهده برنیامدند هرون‌اباحسان وسلما مدیر بیت‌الحکمه را بآن‌کارگماشت وآنان‌مجسطی را با دقت تصحیح وتفسیرنمودند .

مأمون و فلسفه‌منطق

کتابهای فلسفی در زمان مأمون ترجمه شد وآنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی‌خود مأمون‌بآن‌کار بود. ازآغاز اسلام مسلمانان

آزادی گفتار وفکر ... [illegible]

وغیره فکری بخاطرش میرسید بی پروا آنرا بخلیفه ویا امیر ابراز میکرد و ابهت مقام فرمانروائی او را از این کار باز نمیداشت ، همین قسم در امور دینی نیزدونوع آزادی عقیده داشتند و اگر کسی چیزی از معنای آیه ویاحدیث درك میکرد و آنرا مخالف‌نظر دیگران‌میدید نظر خود را آشکار میگفت وبا مخالفان مناظره‌ومجادله میکردوهمین آزادی فکر وعقیده سبب پیدایش مذاهب مختلف گشت بقسمی که‌پس ازانقضای دورهٔ صحابه و آغاز قرن‌دوم هجری فرقه‌های متعددی در آئین اسلام پدید آمدکه از جملهٔ آنها فرقهٔ معتزله بود . معتزله‌گروه بسیاری هستند واساس مذهب آنان تطبیق دین وعقل میباشد واگر بادقت در افکار وعقاید آنان‌مطالعه شودمعلوم میگرددکه بعضی از افکار و آراء آنان با جدید ترین آراء انتقادی مذهبی امروز موافق‌در بیاید . اگر چه چندین قرن از پیدایش وتحقیق آن افکار (افکار معتزله) میگذرد واز آنرو معتزله را اصحاب عدل وتوحید میخوانند (۱)

مأمون واعتزال

مذهب اعتزال در اواخر قرن اول هجری پدید آمدوچون اصول این مذهب پیروی ازاحکام عدل‌ومنطق بودلذاپیروان زیادی‌درمدت کوتاهی‌پیداکرد. در فصل مربوط‌به فقه‌گفتیم‌که منصور عباسی‌باپیراون طریقهٔ رأی وقیاس موافق‌بود واباحنیفه‌را پیش آورده بانظر او همراه شد ، این‌فکر ونظر منصور پس‌از وی درمیان‌عباسیان باقی‌ماند . اتفاقاً مذهب معتزله با این طریقه (پیروی از رأی و قیاس) بسیار نزدیك است ، چون طایفه مزبورکوشش دارندعقاید خود رابا ادلهٔ عقلی ثابت کنند وبدانواسطه هرکس‌راکه مطلع از منطق و گفته های ارسطو میدیدند دنبال او را میگرفتند واز او برای تأیید نظرخودشان و جدال با مخالفان استمداد میکردند وچنانکه‌گفته شد در زمان خلافت مهدی بواسطهٔ کثرت

---

۱ - مؤسس فرقهٔ معتزله و اصل‌بن‌عطاء غزالی (فارسی) از شاگردان حسن بصری مشهور و از رجال متکلم اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری میباشد . میگویند واصل بااستادش حسن بصری راجع‌بگناه وگناهکاراختلاف نظر پیداکرد واز حلقهٔ درس حسن خارج شده بکناری رفت وازهمان گوشه مردم را به پیروی از افکار و عقاید خویش دعوت‌کرد ، حسن‌که این را دید بیاوان خود گفت :

اعتزل عنا ـ واصل از ما کناره گرفت و از آنرو پیروان واصل بمعتزله یعنی گوشه گیران مشهور شدند . مترجم

زنادقه این فکر (پیروی از منطق) بیشتر شایع شد و با حتمال قوی در نتیجهٔ نیازمندی بمنطق وفلسفهٔ یونانی ویا احساس احتیاج بآن، علم کلام درمیان مسلمانان پدید آمد.

طایفهٔ برامکه نیز ازپیروان رأی وقیاس بودندوطبعاً بعلم توجه واشتیاق داشتند. وبدان جهت پیش از مأمون به ترجمهٔ کتاب‌های علمی مشغول شدند و در خانه های خویش انجمن مباحثه ومناظره تشکیل میدادند. ظاهراً هرون بااین کار آنان موافق نبود و برامکه از بیم هرون تظاهر بآن عمل نمیکردند.

همین که مأمون خلیفه شد (۱۹۸ ـ ۲۱۸) اوضاع تغییر یافت، چه که مأمون مرد باهوش مطلعی بود وبطریقهٔ قیاس میل وافر داشت وبسیاری از کتب قدیمه را که قبل‌ازوی ترجمه‌شده بود مطالعه وبررسی کرده‌بود ودر نتیجه بیش ازپیش‌بطریقهٔ قیاس‌متمایل گشت وسرانجام مذهب‌معتزله راپذیرفته‌بزرگان آن طایفه را(ابی‌الهذیل علاف‌ابراهیم بن‌سیاروغیره)بخودنزدیك‌ساخت‌ومجالس‌مناظره باعلمای‌علم کلام‌تشکیل میداد و در مذهب اعتزال پا برجا ماند وپیروان آن طریقه را همراهی کردودراثر این توجه مأمون حرفهائی که اظهار آن (بواسطه بیم از فقهاء) ممکن نبود بی‌پرده درمیان مردم شایع‌شدواز آن جمله صحبت ازمخلوق بودن قرآن‌که یکی از دعاوی معتزله میباشد.

اتفاقاًمأمون‌پیش‌ازرسیدن‌بمقام‌خلافت‌باآنموضوع(خلق‌قرآن)معتقدبودومسلمانان میترسیدندکه‌مبادامأمون‌خلیفه شود و آن عقیده‌راترویج کندتاحدی که‌فضیل‌بن‌عیاض علناًمیگفت‌من‌ازخدابرای‌هرون‌طول‌عمرمیخواهم تاازشرخلافت مأمون راحت باشم.

اما بالاخره مأمون‌خلیفه شد و به پیروی از معتزله تظاهر کرد. فقهای‌عامه‌که این را دیدند جار وجنجال‌برپاکردند واکثریت مسلمانان نیزبر خلاف معتزله بودند و در نتیجه‌برای‌مأمون تولید زحمت کردند.مأمون که نمیتوانست‌ازنظرخودبرگردد از راه مناظره ومباحثه علمی وارد شد ومجالس بحث وگفتگو تشکیل داد تاباعقل ومنطق گفته‌های طرفین‌سنجیده شود وبرای تأیید مباحث منطقی دستور ترجمهٔ کتب فلسفی و منطقی صادر نمود تاهرچه زودتر از یونانی بعربی ترجمه شود وخود نیز

آن ترجمه‌ها رامطالعه میکرد وعقیده‌اش دربارهٔ معتزله بواسطهٔ مطالعه کتب مزبور محکم‌ترمیگشت ولی عامهٔ مردم چنانکه مسلم است زیر بار حرف حساب و منطق نمیرفتند ، مأمون که این را دانست واز مماشاة نومید شد بقوای قهریه دست زدودر اواخرخلافت خویش بامخالفان‌اعتزال بخشونت رفتار کرد وهنگامی که خارج‌بغداد بود باسحق بن‌ابراهیم والی بغداد دستورداد قضاة وشهود واهل علم را امتحان کنند وهر کدام‌آنان که به مخلوق بودن قرآن اقراردارد آزاد گردد وکسانی که آن عقیده را ندارند بآنان تعلیم داده شود .

با مطالعهٔ این مراتب چنان بنظر میرسد که مأمون بواسطهٔ کثرت اطلاعات وآزادی عقیده وتمایل بقیاس عقلی از ترجمهٔ علوم یونانی بعربی باك نداشت وابتداء برای تأیید مذهب معتزله بترجمهٔ کتب منطق و فلسفه دست زد سپس به ترجمهٔ کلیه تألیفات ارسطوازفلسفه وغیره پرداخت ودراوایل قرن سوم هجری ترجمهٔ آن کتابها آغاز گشت.معتزله مانند تشنه‌ای که بآب زلال برسند مطالب فلسفی ارسطورا دریافته وآن راکاملا بررسی ومطالعه کردند ودرنتیجه برای مبارزه با مخالفان نیروی تازه‌ای بدست آوردند وهمانطور که مسیحیان‌پس ازمطالعه کتب منطقی یونان ، فلسفهٔ جدید افلاطونی انشاء نمودند مسلمانان هم پس از آن مطالعات دارای علم کلام شدند .

مأمون وترجمه کتابهای یونانی

راجع بعلت مبادرت مأمون بترجمهٔ کتاب های یونانی مطالب بسیاری گفته‌اند، ازآنجمله ابن‌ندیم مؤلف الفهرست چنین میگوید :

«مأمون شبی‌ارسطوطالیس حکیم را درخواب دید وازاومسائلی‌پرسید وچون ازخواب برخاست بفکر ترجمهٔ کتابهای حکیم افتاد ونامه‌ای بپادشاه روم نگاشته از وی خواست منتخباتی از علوم قدیم که دربلاد روم ذخیره شده برای وی بفرستد ، پادشاه روم پس ازگفتگوی بسیاراین خواهش را پذیرفت ، مأمون عده‌ای را (مانند حجاج‌بن‌مطر وابن‌بطریق و سلما صاحب بیت الحکمه) مأمور انجام آن مهم نمود ، آنان نیزآنچه راکه‌دربلاد روم یافتندوپسندیدند جمع آوری کرده‌نزدمأمون‌فرستادند ومأمون دستورترجمهٔ آنرا داد» .

ابن ابی اصیبعه مؤلف طبقات الاطباء وابوالفرج مؤلف مختصر الدول ودیگران نیز این داستان را نقل کرده‌اند وتصور میرود که آنها هم از مؤلف الفهرست اقتباس کرده باشند . درهرصورت علت هرچه باشد شکی نیست که مأمون در ترجمهٔ کتاب های یونانی کوشش بسیار نمود وپول زیادی در آنراه صرف کرد بقسمی که درمقابل وزن کتابها طلا میداد و بقدری در ترجمهٔ کتابها توجه داشت که وی روی هر کتابی که بنام او ترجمه میشد از خود علامتی میگذارد و مردم را بخواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق میکرد و با حکماء خلوت نموده از معاشرت و صحبت آن ها لذت می برد .

ثروتمندان وبزرگان و اعیان دولت نیز بمأمون تأسی میکردند وارباب منطق وفلسفه راگرامی میداشتند ودرنتیجه مترجمین بسیاری ازعراق وشام وایران به‌بغداد آمدندوچه بساکه نسطوریان ـ یعقوبیان ـ صابئه ـ زرتشتیان ـ رومیان ـ برهمن‌های هندی میان آنان بودند واززبانهای یونانی وفارسی وسریانی وهندی (سانسکریت) ونبطی ولاتینی وغیره کتاب ترجمه میکردند .

تعداد کتاب فروش وکاغذ فروش دربغداد فزونی یافت وانجمن‌های علمی وادبی متعدد گشت ، مردم بیش ازهر کاربمباحثات علمی و مطالعه پرداختند وپس از مأمون نیزاین نهضت دوام یافت وعده‌ای ازخلفای عباسی رویهٔ مأمون را ادامه دادندومهمترین کتب قدماء بعربی ترجمه شد .

مترجمین (ناقلان) علوم درزمان عباسیان

سابقاً گفته شد که کمی پیش ازاسلام میان سریانی‌هایك نوع نهضت علمی موجود بود وکتابهای یونانی‌را بسریانی ترجمه کرده بسیاری از آن کتب را مطالعه و بررسی میکردند وبخصوص درطب وفلسفه پیشرفت‌هائی نمودند تاآنجاکه بعضی ازآنها بریاست بیمارستان گندی شاپور رسیدند و زبان یونانی رادر مدارس خود تدریس میکردند و همینکه مرکز خلافت به بلاد آنان (عراق) منتقل شد وبغداد بواسطهٔ آمد ورفت اقوام وملل مختلف اسلامی روبآبادی گزارد سریانی‌ها نیزبرای امرارمعاش به بغداد آمدند و همانطورکه امروز عربها برای گذران روز

انگلیسی میآموزند سریانی‌های آنروز به تحصیل زبان عربی مشغول شدند و چون عدالت ومساوات عباسیان (دراوایل کارآنان) را دیدند آمیزش با مسلمانان واعراب را پسندیدند، چه که عباسیان درآغازامر بقدری نسبت برعایای خود آزادی داده بودند که مسیحیان برای رفع اختلافات مذهبی و اوضاع و احوال قومی بخلفای عباسی مراجعه میکردند وحکمیت آنان را میپذیرفتند وهمین خوشرفتاری وعدالت خواهی عباسیان سبب شدکه عده‌ای ازایرانیان لایق وکاردان به بغداد آمدند ودر دستگاه خلافت راه یافته درادارهٔ امورکشور باآنان کمك کردند. اتفاقاً عده‌ای از آن‌ایرانیان که دردستگاههای دولتی بودند از علم و ادب نیز بهره داشتند وبه پیشرفت علم مساعدت مینمودند.

خلفای عباسی گروهی ازپزشکان هندی را برای استفاده ازمعلومات طبی آنان استخدام‌کردند ودرنتیجه بغداد مرکزدانشمندان گردید.

همینکه خلفای عباسی بفکر ترجمهٔ کتب علمی برآمدند از وجود دانشمندان عراق وشام وایران وهند استفاده‌کردند وچون خلفاء همه نوع مساعدت مالی و غیره با این دانشمندان میکردند طبعاً عدهٔ آنان روزافزون میشد بیشتراین مترجمین از نسطوریان انتخاب میشدند. چه آنان درترجمه تواناتر از سایرین بودند وبر فلسفه و علوم یونانی احاطه بیشتری داشتند وگروهی از ایرانیان و هندیان نیز کتب هندی وفارسی را ترجمه میکردند وغالباً این شغل (ترجمه) درخاندان مترجمین باقی‌میبود، بقسمی‌که از یك خانواده تا چندین پشت مترجم و ناقل برمیخاست و اینك اسامی نامی‌ترین ناقلین ومترجمین زمان عباسیان.

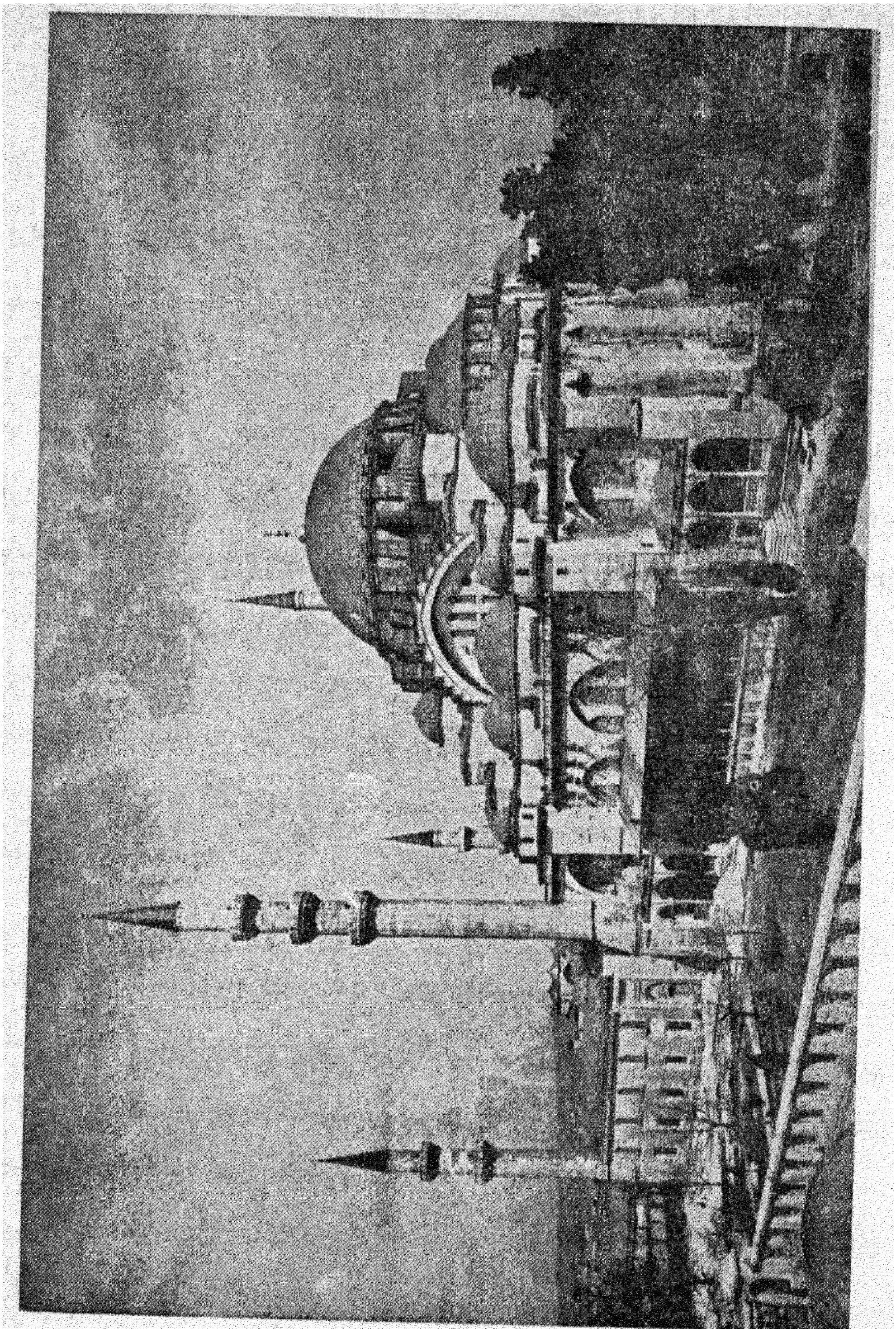
۱ ـ خاندان بختیشوع: سردستهٔ اینان جورجیس بن بختیشوع پزشك منصور است (شرحش گذشت) که از نسطوریان سریانی میباشد، پس از مرگ جورجیس هرون پسراو بختیشوع را از بیمارستان‌گندی شاپور احضارکرد (همانطورکه منصور خود جورجیس را احضارکرده بود) وچون بختیشوع به بغداد آمد هرون پزشکان خود (ابوقریش عیسی ـ عبدالله طیفوری ـ داود بن سرابیون و غیره) را گفت: که بختیشوع راامتحان‌کنند، و چون آنان بختیشوع رادیدند به‌هرون گفتند: که‌ای‌خلیفه

کسی ازما یارای سخن بااین مرد ندارد ؛ چه که اوخودجان کلام است وخود و پدر وقومش ازفلاسفه‌اند .

این گفتهٔ آنان عظمت مقام خاندان بختیشوع را در علم فلسفه میرساند . باری هرون بختیشوع را رئیس پزشکان قرارداد . بعد از بختیشوع پسرش جبرائیل بآنمقام رسید وازخلفاءاموال وانعام بسیاردریافت داشت . پس ازمرگ جبرائیل پسرش بختیشوع بن جبرائیل رئیس اطباء و پزشك مخصوص خلفاء شد و چنان ثروت وجاه ومقامی بهمرساند که هیچیك ازپزشکان آنجاه ومال ومنصب را نداشتند. جبرائیل بن عبدالله بن - بختیشوع پزشك مخصوص مقتدرعباسی وپسرش عبیدالله بن جبرائیل نیز از پزشکان نامی ودانشمندان معروف این خاندان میباشند . این شش پزشك درعلم طب سرآمد عصرخویش محسوب میشدند ولی جز جورجیس اول هیچکدام آنان کتابی ترجمه نکردند واینکه نام آنان را جزء مترجمان آوردیم برای آن است که بیشترشان درعلم طب کتابهای مفیدی تألیف نمودند وبعضی از آنان مترجم هائی برای ترجمهٔ کتب طب یونانی بسریانی استخدام کرده‌اند .

۲ ـ خاندان حنین : سرخاندان آنان حنین بن اسحق عبادی معروف بهشیخ - المترجمین ازمسیحیان حیره درسال ۱۹٤ متولد شد ، پدرش سوداگر بود ، خودش به بصره آمده زبان عربی آموخت ، آنگاه به بغداد رفت تا طب بیاموزد ولی بااشکالات بسیارمواجه شد ، چه در آنروزها پزشکان بخصوص پزشکان گندی شاپور نمیخواستند مردم بازاری وارد سلسله اطباء بشوند ، موقع آمدن حنین به بغداد مهمترین مدرس طبی ، مدرس یوحنا ابن ماسویه بود که ازفارغ التحصیلان نامی بیمارستان گندی - شاپور میباشد . حنین بمجلس درس اوحاضرشد ، اتفاقاً روزی از آنچه که نزد وی میخواند مطلبی پرسید یوحنا بخشم آمده گفت :

«مردم حیره را بهطب چه کار ، برو نزدیکی ازاقوامت وپنجاه درهم ازاو بستان یك درهم انگشتوانه کوچك وسه درهم زرنیخ وبقیه را پول کوفی وفارسی بخرو آنهارا باهم مخلوط کن وسرراه مردم بنشین وفریاد بزن پول برای صدقه ، پول برای مخارج



ت- استانبول: مسجد سلیمانیه

و آن درهم های تقلبی را بفروش که بیشتر بدردت میخورد، آنگاه اورا ازخانهٔ خود بیرون کرد : (۱)

حنین گریه کنان و پریشان ازخانهٔ یوحنا در آمد ولی شوقش به تحصیل علم طب آن هم بزبان یونانی بیش ازپیش شد واز آنرو از بغداد باسکندریه رفت و دو سال تمام در آنجا زبان و ادبیات یونانی آموخت و اشعار هومر را حفظ کرد و همینکه به بغداد باز آمد علاوه برعربی زبانهای یونانی، سریانی وفارسی را بخوبی میدانست وپزشکان بغداد از آنجمله یوحنا ابن ماسویه بوی نیازمند بودند تا آنجا که یوحنا حنین را استخدام نمود وترجمهٔ کتابهای جالینوس را بعربی وسریانی باووا گذارد ودراینکار ازمکتب اسکندریه پیروی کرد . حنین کتاب تشریح جالینوس را برای جبرئیل بن-بختیشوع ترجمه نمود و جبرئیل بقدری اورا احترام میگذارد که بوی، رین حنین خطاب میکرد ورین بزبان سریانی یعنی ای معلم، میباشد وچون مأمون بفکر افتاد که فلسفهٔ یونان را بعربی ترجمه کند ، کسی را بهتر از حنین نیافت . چه وی با آنکه جوان بود سر آمد مترجمین محسوب میشد ، لذا مأمون عده ای از مترجمین مانند حجاج بن مطروابن بطریق ومسلم صاحب بیت الحکمه وغیره را مأمور آن کار نمود وحنین را برهمهٔ آنان ریاست داد تاترجمهٔ آنها را اصلاح کند .

مأمون درمقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به حنین میداد وحنین برای استفاده خود کلمات را باحروف درشت وروی کاغذ ضخیم و باسطرهای پراکنده مینگاشت تاکتاب ضخیم تر گردد . میگویند حنین شخصاً برای بدست آوردن کتابهای مطلوب بروم رفت وعلاوه برترجمه کتابهای مأمون برای خاندان شاکر ودیگران نیز کتاب ترجمه میکرد .

حنین دوپسر داشت : یکی داود ودیگری اسحق وبنام آنان کتابهای طبی درمبادی وتعلیم، طب تألیف کرد وهمچنین از تألیفات جالینوس برای آنها ترجمه نمود .

۱- آن موقع صرافی وپول خردکردن شغل پستی بوده است وبیشتر صرافان پول را لای انگشتان خود پنهان میکردند وبمشتریان کم میدادند وزیاد میگرفتند ومنظور یوحنا آن بوده که چون حنین از خاندان بازاری است، لذا نباید دنبال علم طب برود والبته این در موقعی بوده که دموکراسی اسلام بدست خلفای اشرافی پایمال شده بود .　　مترجم

اسحق درترجمه مهارت یافت ومانند پدر کتابهائی ازیونانی بعربی‌ترجمه کرد و بیشتر کتابهای حکمت (مانندکتابهای ارسطو طالیس وغیره) را ترجمه مینمود ولی‌پدرش غالباً به ترجمهٔ کتابهای طبی و بخصوص کتابهای جالینوس مشغول بود وکمتر کتابی ازجالینوس ترجمه شده که یادست کارحنین نبوده ویا لااقل حنین آنرا اصلاح نکرده است واگر غیرازاین میبود کسی بآن ترجمه توجه نداشت. چه که حنین علاوه بر مهارت درزبان عربی ویونانی در علم طب نیزماهربود. حنین در زمان متوکل رئیس مترجمان گشت وعده‌ای‌ازمترجمان‌مانندا‌ستفان بن باسیل وموسی‌بن‌خالدترجمه‌های خود را برای اصلاح به حنین میدادند.

حنین بعادت آنروز مسیحیان زنار بگردن میآویخت. وفات حنین در۲٦٤ واقع شد. اسحق پسرحنین نیز درترجمه شهرت یافت و بیشتر کتابهای فلسفه وآنهم فلسفهٔ ارسطو وشرح‌های آنرا بعربی ترجمه کرده است. اسحق غالباً باپدرش‌همکاری داشت سپس جزء محارم قاسم‌بن‌عبیدالله وزیرالمعتضد درآمد. اسحق علاوه برترجمه تألیفاتی درطب وداروسازی ازخود باقی گذارده‌است

۳ ـ حبیش اعصم دمشقی ـ حبیش‌بن‌حسن دمشقی خواهر زادهٔ حنین‌بن‌اسحق است. طب را نزد دائی خودآموخته ودر ترجمه از اوپیروی‌کرده است. میگویند: یکی ازخوشبختی های حبیش آن بوده که ملازمت حنین را داشته است وآنچه‌راکه حبیش ترجمه میکرده به‌حنین‌نسبت میدادند وچه بسا ازترجمه های قدیمی که‌متعلق به‌حبیش بوده وصاحبان آن برای رواج بازار نام حبیش‌را محوکرده‌بجای‌آن‌نام‌حنین راگذاردند.

٤ ـ قسطاابن‌لوقای بعلبکی ـ ازمسیحیان شام، طبیب‌وفیلسوف‌عالی‌قدری‌بوده است وبرای تحصیل علم بروم سفر کرده. یونانی وعربی وسریانی را میدانسته‌است، کتابهای زیادی بعربی ترجمه‌کرده‌است وچون درترجمه دقیق بوده‌بسیاری‌ازترجمه‌های دیگران را تصحیح نموده، ورساله های متعددی درعلم‌طب تألیف کرده است. انشای وی سلیس وقریحه‌اش عالی بود. درطب وتاریخ وفلسفه وهیئت و جبرومقابله وهندسه و منطق وادبیات و دیانت بیش از صد کتاب تألیف نموده، ابوالفرج مالتی

در بارهٔ وی چنین میگوید :

«راستش را بخواهیدکسی بهتر از قسطا کتاب تألیف نکرده چون جملاتش مختصر ومطالبش پر معنی و بامغز است».

۵ ـ خاندان ماسرجویه ـ سر خاندان آنها ماسرجویه پزشك یهودی مذهب سریانی زبان‌مقیم بصره است، واز سریانی بعربی‌ترجمه میکرده‌است.(نامش گذشت) پسرش عیسی‌بن ماسرجویه نیز مترجم بوده و تألیفات مهمی در طب‌دارد .

۶ ـ خاندان‌کرخی ـ سرخاندان آنها شهدی کرخی است ، سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته وهر دو در این‌فن متوسط بودند ولی پسر دراواخرعمر از پدر برتر شد .

۷ ـ خاندان ثابت سرخاندان آنها ثابت بن قره حرانی از صابئی های مقیم حران بوده است ، ابتداء صرافی میکرد ، سپس طب وفلسفه ونجوم آموخته و زبان سریانی را بخوبی میدانسته وکتابهائی بعربی ترجمه نموده است ، در ریاضی وطب ومنطق تألیفاتی دارد وکتابی راجع بمذهب صابئه بزبان سریانی نوشته است . از مقربان دستگاه معتضد بوده تاآنجا که باوی‌می‌نشست و او را میخنداندومدتهابااو سخن میگفت وهیچ یك از وزیران وملازمان تا آنحد نزد معتضد تقرب نداشتند . پسرش سنان بن ثابت از مقربان القاهربالله‌شد ، تألیفات زیادی از اوهست . ثابت‌بن سنان پسرسنان نیز تألیفاتی داردولی این پدر وپسر چیزی ترجمه نکردند .

۸ ـ حجاج بن‌مطر ـ از مترجمین مأمون است کتاب مجسطی و اقلیدس را را بعربی ترجمه کرده وثابت بن قره حرانی بعداً آن ترجمه را اصلاح کرده است .

۹ ـ ابن ناعمه حمصی ـ نامش عبدالمسیح بن‌عبدالله حمصی ناعمی‌است ، در ترجمه متوسط بوده وقدری از متوسط برتر محسوب میشده‌است . دیگرازمترجمین این خاندان زروبا ابن مانحوه‌که از ابن ناعمه در ترجمه ضعیف تر است .

۱۰ـ استفان بن باسیل ـ در ترجمه تقریباً بپای حنین بن اسحق میرسیدولی عبارات حنین فصیح ترو نیکوتر است.

۱۱ ـ موسی بن خالد معروف به ترجمان ـ از شانزده کتاب جالینوس چندین کتاب ترجمه کرده و در ترجمه از حنین پست تر است .

۱۲ ـ سرجیس رأسی ـ از شهر رأس العین ازجزیرة العراق است .کتاب های بسیاری ترجمه کرده ، مترجم متوسطی بوده ، حنین ترجمه های او را اصلاح میکرده است.

۱۳ ـ یوحنا ابن بختیشوع ـ وی از خاندان بختیشوع طبیب نمیباشد وفقط از یونانی بسریانی ترجمه میکرده است .

۱٤ ـ بطریق ـ از مترجمان زمان منصور است ، بامر او کتابهائی ترجمه کرده وترجمه اش عالی است . اما بدرجه ترجمهٔ حنین نمیرسد .

۱۵ ـ یحیی بن بطریق ـ ازملازمان حسن بن سهل است ، یونانی نمیدانسته وعربی را هم به نیکی نیاموخته بود ، فقط لاتینی میدانسته است .

۱٦ـ ابوعثمان دمشقی ـ بعربی نیکو ترجمه میکرده است .

۱۷ ـ ابوبشر متی ابن یونس ـ از اهالی دیرقنی است . درمدرسهٔ مارماری نزد استادان بزرگ تحصیل کرده وریاست علمای علم منطق بوی منتهی میشود .

۱۸ ـ یحیی بن عدی ـ از علمای منطق درقرن چهارم هجری است ، برخلاف سایر مترجمین سریانی یعقوبی مذهب بوده ، سرعت قلم داشته ، درشبانه روزصدورقه مینوشته است . نزدمتی بن یونس وابونصر فارابی تحصیل علم کرده است .

این بود اسامی ونام ونشان مشهورترین ناقلان ومترجمان آن دوره که بطور مختصر بآن اشاره کردیم .

اما مترجمان وناقلان سایر زبانها عبارت بودند از ابن مقفع وخاندان نوبخت که از عربی بفارسی ترجمه میکردند . نام نوبخت بزرگ برده شد ، پسر اوفضل بن نوبخت کتابهائی درنجوم وغیره از فارسی بعربی ترجمه کرده است . موسی ویوسف پسران خالد نیز از فارسی بعربی ترجمه میکرده اند و در خدمت داودبن عبدالله بن

حمید بن قحطبه مشغول بودند. علی بن زیاد تمیمی کنیه‌اش ابوالحسن ، کتاب زیج شهریار را از فارسی بعربی ترجمه کرده است .

حسن بن سهل از ستاره شناسان آنزمان است ، احمد بن یحیی بلاذری ،جبلة بن سالم منشی هشام ، اسحق بن یزید از مترجمین فارسی هستند . اسحق کتاب اختیار نامه را بنام سیرةالفرس ازعربی بفارسی ترجمه نمود . دیگراز مترجمین عربی بفارسی محمد بن جهم برمکی ، هشام بن قاسم ، موسی بن عیسی کردی وعمر بن فرخان وغیره میباشند .

منکهٔ هندی و ابن دهن هندی از مترجمین زبان هندی هستند . اولی درخدمت



پیشوایان مذهبی یهود ونصارا و اسلام در خاورمیانه

اسحق بن سلیمان بن علی هاشمی میزیسته است ودومی ریاست بیمارستان برمکیان را داشته است .

ابن وحشیه از مترجمین نبطی(کلدانی) است ، کتابهای بسیاری ترجمه کرده و شرحش میآید .

مردم سوریه و نقل و ترجمه علوم

اگر در شرح حال و ملیت و موطن مترجمان و ناقلان علوم در عصر عباسی مختصر دقتی شود معلوم میگردد که بیشترشان از مردم سوریه یعنی اهالی شام وجزیره و عراق بودند . این مردم از دیرزمانی کارشان این بوده که علوم و آداب را اززبانی بزبانی

دیگر واز کشوری بکشور دیگر انتقال میدادند . زیرا موقع جغرافیائی کشورشان (واسطه ارتباط شرق وغرب) وهوش و استعداد فطری آنها برای این کارمساعدبود .

از آنرو مردم‌سوریه یافنیقی‌ها چندین قرن پیش از میلاد حروف هجاء (الفباء) را در ضمن سفرهای تجارتی بشهرهای دوردست (یونان‌وکلدان وغیره) برده منتشر ساختند ونام وشکل‌الفبای‌امروزی ملل متمدن‌گواه این مطلب میباشد. آنان‌واسطه نقل علوم و ادبیات میان مصریان و کلدانیان بودند و چنانکه گفته شد همین‌مردم علوم وادبیات را ازمصر بیونان انتقال دادند وهمانطورکه‌دراین ایام مردم‌برای‌تجارت یا ترجمه یا استخدام در ادارات دولتی زبان‌های انگلیسی و فرانسه میآموزند مردم سوریه آنروز برای همان مقاصد زبان یونانی وقبطی وبابلی وغیره میآموختند .

همینکه تمدن در یونان‌توسعه وترقی‌یافت فلسفه ومنطق‌وسایر علوم‌بافتوحات اسکندر از یونان بعراق وشام آمد ومردم سوریه آنرا فراگرفته بزبان خودترجمه کردند وپس‌ازظهور آئین مسیح‌چیزهائی از مسیحیت‌بر آن افزودند وادبیات‌یونانی، مسیحی را پدید آوردند و آنرا فلسفهٔ یونانی قدیم در دیرهای خود محفوظداشتند سپس علم وفلسفه را به هند و ایران وغیره انتقال دادند .

این مردم درزمان ساسانیان و اسطهٔ علوم یونانی بفارسی بوده اند و همینکه انوشیروان برای تدریس طب وفلسفه‌بیمارستان‌گندی شاپور را تأسیس‌کرد(چنانکه گفته شد) اساس‌کار بدست مسیحیان عراق وجزیره استوارگشت وهمین‌هابودندکه بسیاری ازآداب ورسوم سامی را در حران با همان رنگ (صبغه) بت‌پرستی محفوظ داشتند . زیرا مردم حران بآئین سابق خویش تامدتی باقی مانده بودند .

همینقسم مردم عراق‌که ازهمان ملت سوریه میباشند آداب وعلوم‌کلدان قدیم را نگاهداری کردند وپس از ظهور اسلام وتصمیم خلفاء برای ترجمه و انتقال علوم بزبان عربی مردم سوریه دست راست آنان شدند وآن مهم را بخوبـی انجام دادند وچنانکه میدانیم مترجمین آن علوم ازاهالی حمص ، دمشق . بعلبك ، حیره ، حران وبصری وغیره برخاستند . این مسلم‌است‌که برای ترجمه مطالب علمی‌اززبانی‌بزبان دیگر باید مترجم ازآن بهره‌مند باشد والا مطلب نامفهوم وغیرقابل ترجمه میشود.

و بهمین جهات می‌بینیم که مترجمین دورهٔ عباسیان (مردم سوریه) درعلومی که ترجمه میکردند متبحر بودند وعلاوه بر ترجمه درعلوم مزبور (طب - فلسفه - منطق وغیره) تألیفات داشتند وشرح وتعلیق بر آن مینگاشتند.

اکنون نیز میبینیم که مردم سوریه در ترجمهٔ علوم وادبیات غربی بزبان عربی از هرملت دیگری ساعی‌تر میباشند.

نقل و ترجمه علم برای مردم دیگر غیر از خلفاء

چنانکه ملاحظه شد خلفاء بیش از دیگران بترجمهٔ علوم و آداب پیشینیان دست بکار شدند وچون بعضی از این ترجمه‌ها میان مردم منتشر شد ومردم بغداد بر آن آگهی یافتند عده‌ای از بزرگان آن شهر برای پیروی ازمنظور خلفاء مترجم استخدام کردند وباپول وسرمایه خود به‌نقل وترجمه کتب علمی پرداختند.

مشهورترین این گروه سه نفر بنام احمد- محمد- حسن که هرسه فرزندان موسی پسر شاکر بودند و بهمان جهت آنان را بنی‌موسی ویا بنی‌شاکر هم میگفتند و بعداً فرزندان آنها به بنی‌منجم شهرت یافتند. موسی پدر آنان از دوستان مأمون بود ومأمون بملاحظهٔ دوستی باموسی بفرزندانش کمك میکرده است.

موسی اهل علم وادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشود، چه که در جوانی لباس سیاهی دربرمیکرد وشبها راه میزده است وچون مرد دلیر بی‌باکی بوده دست خالی برنمیگشته‌است. بطوریکه میگویند وی شبها نماز خفتن راباهمسایگان درمسجد میخواند، پس از آن بخانه میآمد ولباس دیگری می‌پوشید ودرجادهٔ خراسان چندین فرسخ راه می‌پیمود وپای اسب کهرخودرا پارچه سفید می‌بست که بنظر ابلق بیاید ضمناً موسی جاسوسانی داشت که بوی خبر میدادند چه کسانی با چه اموالی از جاده‌عبور کرده‌یا میکنند، لذا موسی بااطلاع کامل بر آنـان میتاخت واموال‌ودارائی آنان‌را گرفته پس ازپیمودن‌چندین فرسخ راه صبحگاهان بشهر برمیگشت ونمازصبح را باهمان همسایه‌های شبانه اداء میکرد وهر گاه که درصدد دستگیری‌او برمیآمدند همسایگان گواهی‌میدادند که وی نمازخفتن ونماز بامداد را با آنان درمسجدخوانده

است وازآنرو تعقیب اودشوار مینمود سرانجام‌موسی‌توبه کرد وپس‌ازچندی‌در گذشت. سه پسر کوچك از خود باقی گزارد . مأمون بواسطهٔ دوستی با پدرشان آنان را باسحق بن ابراهیم مصعبی سپرد ودر بیت‌الحکمه‌نزد یحیی بن ابی منصور برای‌آنان جا تعیین کرد وهر گاه‌که مأمون‌بسفر میرفت اسحق را میخواست وسفارش فرزندان موسی را میکرد تا حدی‌که اسحق رنجیده خاطر شده میگفت : مأمون مرا دایهٔ فرزندان موسی قرار داده است . با این‌حال مقرری آنان غیرمکفی بود وزندگانی خوبی نداشتند ولی‌سرانجام‌تحصیلات عالی‌خودرا به‌پایان رسانیده هر کدام دررشته‌ای متخصص شدند . محمد ازسایر برادران‌عالمتر بود وازهندسه ونجوم اطلاع کافی‌داشت اقلیدس ومجسطی و کتابهای دیگری از هیئت وریاضی وطبیعی مطالعه‌کرده بود . احمد درقسمت علمی بپای محمد نمیرسید ولی در قسمت‌مکانیك مهارت بی‌نظیری پیدا کرده‌بود. حسن بیش ازهرچیز در هندسه متبحر شدوبا آنکه غیر از شش مقاله اقلیدس را نخوانده بود ونزدمعلمی هندسه نیاموخته بود معذلك در رشتهٔ هندسه بالا ترین علمای معاصر خویش گشت .

فرزندان شاکردرنقل وترجمهٔ علوم قدیمه فداکاری بسیار کردند و خودراهمه نوع بزحمت انداختند واموال‌بسیاری در آن‌راه‌مصرف نمودند . عده‌ای‌را بروم روانه کردند تا کتابهای مطلوب را بدست‌آورندومترجمین زبردست‌را با حقوق‌های گزاف ازاطراف واکناف استخدام نمودند واز جمله اشخاصی‌که برای تحصیل کتاب بروم فرستادند حنین‌بن اسحق ودیگران بودند ، سپس حنین وحبیش وثابت‌بن قره را به ترجمه واداشتند وماهی پانصد دینار برای آنان حقوق تعیین کردند . بنی موسی در هیئت‌ومکانیك‌وهندسه‌تألیفات‌بسیاری‌دارند وازخوداستنباط‌هائی‌در آن علوم کرده‌اند که بکلی بیسابقه است . اینان برای مأمون بادلایل محسوسی ثابت کردند که محیط زمین بیست وچهار هزار میل است . مهارت آنان در زیج وسایر مطالب علمی نیز فوق‌العاده بود .

محمدبن عبدالملك زیات نیز از کسانی است‌که ماهانه قریب دو هزار دینار برای ترجمهٔ کتاب مصرف میکرده است وکتابهای بسیاری بنام او ترجمه شده‌است.

علی‌بن یحیی معروف بابن المنجم از دبیران مأمون ، چند کتاب طبی برای محمد ترجمه کرده است وهمین قسم محمدبن موسی بن عبدالملک کتاب هائی ترجمه نموده است .

ابراهیم‌بن‌محمدبن‌موسی‌معروف بکاتب‌کتاب های یونانی‌را باهزینهٔ خودبعربی ترجمه‌کرده است.تادری اسقف (کشیش) کرخ درجمع‌آوری وترجمهٔ کتابها سعی فراوان داشت وپزشکان مسیحی کتابهای زیادی برای اوتألیف کردند . دیگر عیسی‌بن یونس معروف بکاتب وحاسب از اهالی عراق بسیاری ازکتب قدیمه وعلوم‌یونانی را جمع آوری و نقل کرده‌است همینقسم‌شیرشوع؟ بن قطرب‌ازمردم گندی‌شاپورمترجمان را پول میداد و آنان‌را بترجمه وجمع آوری‌کتب قدیمه تشویق میکرد ولی نسبت بترجمهٔ یونانی بسریانی بیش‌ازعربی توجه داشت .

یوحنا بن ماسویه ، جبرائیل بن بختیشوع ، داود بن سرابیون ، سلمویه ابن طیفوری وسایراطبای خلفاء هرکدام تا حدی درراه ترجمه ونقل‌علوم قدیمه اقداماتی کرده‌اند .

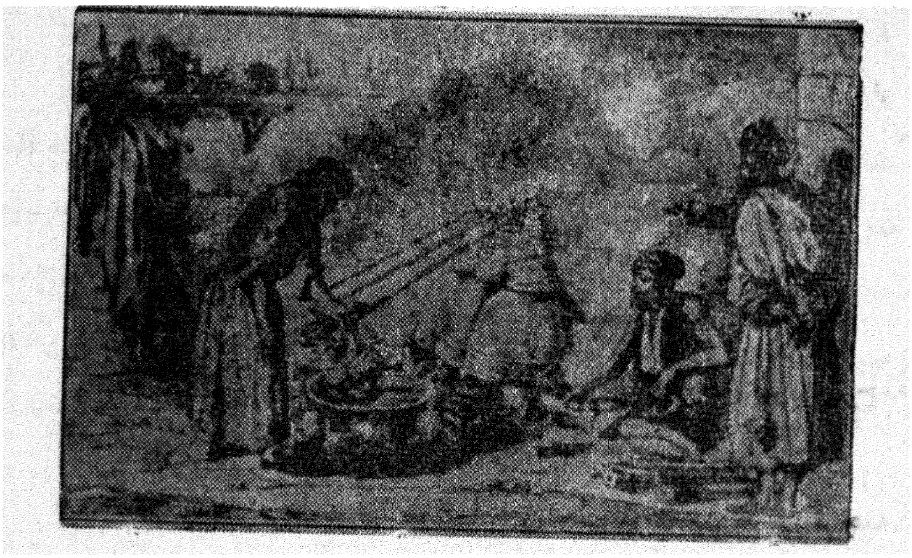
بسیاری از امیران مستقل اسلامی به پیروی از خلفاءکتاب های قدیمی را به عربی ترجمه‌میکردند . مثلا سیف‌الدوله آل حمدان طبیبی بنام عیسی رقی‌داشت که کتاب‌های سریانی را بامر سیف‌الدوله وبنام اوبزبان عربی ترجمه میکرد .

و اماکتابهائی که در نهضت‌عباسی ترجمه‌شد

حال‌که موجبات اقدام خلفای عباسی را برای ترجمه علوم قدیمه دانستیم واسامی مترجمان و ناقلان را شناختیم اینک نام‌کتاب‌های ترجمه شده را ذکرمیکنیم . چون همین کتاب ها بعداً مدرك و مأخذ تألیف اسلامی‌شد . البته ذکر اسامی تمام آن‌کتابها دشوار است ، زیرا تعداد آن‌بسیار بوده وبسیاری ازآن مفقودشده است ، فقط تا آنجاکه ممکن‌بوده پاره‌ای‌ازآن‌کتب‌را نام‌میبریم وبرای آسان شدن‌کار کتابهای مزبور را از نظرزبان اصلی طبقه‌بندی میکنیم .

کتاب هائی که بعربی در آنزمان ترجمه شده از زبان های اصلی ذیـل نقل گشته است :

یونانی ، فارسی ، هندی (سانسکریت) ، نبطی، عبرانی ، لاتینی ، قبطی والبته



طریقه عرق‌گیری نزد اعراب

موضوع کتابها نیز مختلف بوده که آن قسمت نیز ذیلا طبقه بندی میشود .

۱ـ کتابهای ترجمه شدهٔ از یونانی

در آن دوره بیش از هر زبان از زبان یونانی تـرجمه شده وبیشتر کتابهای یونانی فلسفه وطب وریاضیات‌وهیئت‌وفروع علم طبیعی بوده است . اینك نـام آن‌کتاب‌هـا و مؤلفین ومترجمین آن وموضوع کتاب‌هائی که ازیونانی ترجمه شده است .

آ ـ فلسفه وادبیات

(کتابهای افلاطون)

نام کتاب	نام مترجم
۱ـ سیاست	حنین بن اسحق
۲ـ مناسبات	یحیی بن عدی
۳ـ نوامیس	حنین ویحیی

نام کتاب	نام مترجم
٤ ـ تیماوس	ابن بطریق بااصلاحات حنین
٥ ـ نامهٔ افلاطون باقرطنی	یحیی بن عدی
٦ ـ توحید	. . . . .
٧ ـ حسن ولذت	. . . . .
٨ ـ اصول هندسه	قسطابن لوقا

کتابهای ارسطوطالیس

نام کتاب	نام مترجم
١ ـ کاتگوری یا مقولات	حنین بن اسحق
٢ ـ عبارات	حنین بسریان واسحق بعربی ترجمه کرد
٣ ـ تجلیل القیاس	تئودور بااصلاحات حنین
٤ ـ البرهان	اسحق بسریانی ومتی بعربی ترجمه کرد
٥ ـ الجدل	» » ویحیی » » »
٦ ـ مغالطات یا حکومت	ابن ناعمه وابوبشر بسریانی ویحیی بعربی ترجمه کردند
٧ ـ خطابه	اسحق وابراهیم بن عبدالله
٨ ـ شعر	ابوبشر ازسریانی بعربی ترجمه کرد
٩ ـ سماع طبیعی	ابوروح صابی وحنین ویحیی وقسطا وابن ناعمه
١٠ـ السماء والعالم	بن بطریق با اصلاحات حنین
١١ـ الکون والفساد	حنین بسریانی واسحق ودمشقی بعربی
١٢ـ الآثار العلویه	ابوبشر یحیی
١٣ـ النفس	حنین بسریانی واسحق بعربی
١٤ـ الحس والمحسوس	ابوبشر متی بن یونس
١٥ـ الحیوان	ابن بطریق

نام کتاب	نام مترجم
۱۶- حروف یا الهیات	اسحق - یحیی - حنین ومتی
۱۷- اخلاق	اسحق
۱۸- مرآة	حجاج بن مطر
۱۹- اتولوجی	« « «

شاگردان و پیروان ارسطو بر بسیاری از کتب او شرح و تعلیق نگاشته اند. مانند تموذ سطس، وید وخس برقلس، اسکندر، افرودیسی، فرفوریس، امونیوس تامسطیوس، نیقولاوس، فلوطرخس، یحیی‌نحوی وغیره که پاره‌ای از آنان شارح کتب ارسطومیباشند وعدۀ دیگر در آن زمینه‌ها ازخود تألیفات دارند وبسیاری ازاین کتابها توسط اشخاصی که نامشان معلوم نیست بعربی ترجمه شده و مؤلف الفهرست آن کتابها را اسم برده ولی ما ازذکر آن چشم پوشیدیم.

کتابهای فلسفی و ادبی جالینوس که ضمن کتابهای طبی وی مذکور شده از ینقراراست:

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ آنچه راکه جالینوس معتقد بوده است	ثابت
۲ ـ شناختن مرد عیب خودش را	توما با اصلاحات حنین
۳ ـ کتاب اخلاق	حبیش
٤ ـ محرك اول بیحرکت است	حبیش‌وعیسی
٥ ـ بهره مندی از دشمنان (۱)	

ب ـ طب وفروع آن
(کتابهای بقراط)

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ عهد بقراط	حنین‌بسریانی وحبیش وعیسی بعربی‌ترجمه کردند.

۱ـ نام عربی آن کتابها بقرار ذیل‌است:
ما یعتقده رأیا ـ تعریف المرء عیوب نفسه ـ المحرك الاول اما یتحرك ـ انتفاع الاخیار باعدائهم.

نام کتاب	نام مترجم
۲ ـ فصول	حنین برای محمد بن موسی ترجمه کرد
۳ ـ الکسر	» » » »
٤ ـ تقدمةالمعرفه	حنین وعیسی بن محمد
٥ ـ امراض حاده	عیسی بن یحیی
٦ ـ اپیدمی (بیمارهای واگیر)	» » »
۷ ـ اخلاط	» » برای احمد بن موسی
۸ ـ کاتی تیون	حنین برای محمد بن موسی
۹ ـ آب وهواء	حنین وحبیش
۱۰ ـ طبیعت انسان	حنین وعیسی

کتابهای جالینوس

مشهورترین کتابهای جالینوس کتابهای شانزده گانه اوست از اینقرار :

الفرق ـ الصناعه ـ النبض ـ شفاء الامراض ـ مقالات پنجگانه ـ استقسات ـ کتاب المزاج ـ قوای طبیعی ـ علت ها ومرض ها ـ شناسائی بیماری اعضای درونی ـ نبض کبیر ـ تب ها ـ بحران ـ حفظ الصحه ـ چارهٔ درد .

کتابهای مزبور باستثنای علل باطنیه ـ نبض کبیر و حفظالصحه و چارهٔ درد (حیلة البرء) توسط حنین بن اسحق بعربی ترجمه شده است . ولی کتابهای مذکور بعداً بوسیله حبیش بعربی ترجمهشد .

اما نام بقیهٔ کتابهای طبی جالینوس ونام مترجمین آن چنین است :

نام کتاب	نام مترجم
۱ـ تشریح کبیر	حنین اعسم
۲ـ اختلاف تشریح	»
۳ـ تشریح حیوان زنده	»
٤ـ تشریح حوان مرده	»
٥ـ علم بقراط درتشریح	»
٦ـ احتیاج به نبض	»

نام کتاب	نام مترجم
۷ـ علوم‌ارسطو	حبیش اعسم
۸ـ تشریح رحم	«
۹ـ آراء بقراط و افلاطون	«
۱۰ـ عادات	«
۱۱ـ خصب البدن	«
۱۲ـ منی	«
۱۳ـ ترکیب دواها	«
۱٤ـ ورزش باکرهٔ کوچك	«
۱۵ـ « « بزرگ	«
۱٦ـ طریقهٔ تعلیم طب	«
۱۷ـ منافع الاعضاء	«
۱۸ـ قوای نفس و مزاج بدن	«
۱۹ـ حرکات سینه	ترجمه استیفان با اصلاح حنین
۲۰ـ علل‌النفس	« « « «
۲۱ـ حرکت عضله	« « « «
۲۲ـ احتیاج به نفس	« « « «
۲۳ـ امتلاء	ترجمه استیفان
۲٤ـ تلخی وسوداء	« « « «
۲۵ـ علل الصوت	ترجمه حنین
۲٦ـ حرکات مجهوله	« «
۲۷ـ افضل‌الهیئات	« «
۲۸ـ سوءالمزاج المختلف	« «
۲۹ـ دواهای مفرد	« «

نام کتاب	نام مترجمین
۳۰ـ نوزاد هفت‌ماهه	ترجمه حنین
۳۱ـ تنگ نفس	« «
۳۲ـ پژمردگی	« «
۳۳ـ قوای اغذیه	« «
۳٤ـ التدبیر الملطف	« «
۳۵ـ مداوای امراض	« «
۳٦ـ بقراط و امراض حاد	« «
۳۷ـ نامه به تراسوبولفوس	« «
۳۸ـ پزشك وفیلسوف	« «
۳۹ـ حفظ الصحه بقراط	« «
٤۰ـ محنت طبیب	« «
٤۱ـ افلاطون درتیماوس	حنین واسحق
٤۲ـ تقدمةالمعرفه	عیسی
٤۳ـ فصد	عیسی واستفان
٤٤ـ توصیف کودکی که فریاد میزند	ابن‌الصلت
٤۵ـ ورم‌ها	«
٤٦ـ الکیموس	ثابت وحبیش
٤۷ـ الادویة والادواء	عیسی
٤۸ـ تریاق	ابن بطریق

مؤلف کتاب الفهرست بیست و چندکتاب درطب وفروع طب بدون ذکر نام مترجم اسم برده است. کتابهای مزبور تألیف روفس ازاهالی افسس میباشدکه پیش ازجالینوس میزیسته وشاید تمام آن کتابها بعربی ترجمه نشده است.

ونیز مؤلف مزبور (صاحب‌الفهرست)کتاب‌های ذیل را باذکر مؤلف و مترجم

سم برده که همهٔ آن در طب وفروع طب میباشد :

۱ـ کتاب الادویة المستعمله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ استیفان بن باسیل .

۲ ـ کتاب هفتاد مقاله تألیف اوریباسیوس ترجمهٔ حنین و عیسی بن ـ حیی بسریانی .

۳ـ نامه اوریباسیوس بپسرش ستاث ترجمه حنین .

٤ ـ نامه اوریباسیوس بپدرش اونافیس » »

٥ ـ کتاب گیاهها (الحشایش) تألیف دیسفوریدس عین‌زربی مشهور بجهانگرد چون برای پیدا کردن گیاههای طبی باطراف مسافرت میکرده است) بزودی شرح ـجمه و نقل اینکتاب را خواهیم گفت .

٦ ـ کتاب البرسام (ورم حجاب حاجز) تألیف اسکندروس ترجمه ابن بطریق بسیاری از کتاب‌های دیگر که مترجم آن معلوم نیست .

پ ـ کتاب های ریاضی وهیئت وسایرعلوم

کتب مزبورشامل هیئت‌وحساب وموسیقی ومیکانیك‌وهندسه میباشدازاینقرار:

۱ ـ کتابهای اقلیدس: اصول هندسه ترجمه حجاج‌بن‌مطر . این کتاب یکمرتبه ـان هرون توسط حجاج‌بن مطر بنام هرونی ترجمه شد و بار دیگر در زمان‌مأمون سط اسحق بن حنین ترجمه شد وثابت‌بن قره آنرا اصلاح کرد و ابوعثمان دمشقی ـآنرا ترجمه کرده است. کتاب مزبور فعلانیز موجود است.

کتاب الظاهرات ـ اختلاف مناظر ـ کتاب الموسیقی ـ کتاب القسمة ـ کتاب ـ ـانون ـ کتاب سنگینی و سبکی (الثقل والخفه) از تألیفات اقلیدس بعربی ترجمه ـی نام مترجم آن معلوم نیست .

۲ـ کتاب‌های ارشمیدس : شرح آن قبلا داده شده مجموع آن‌ده کتاب است که یونانی بعربی ترجمه شده ولی مترجم آن معلوم نیست.

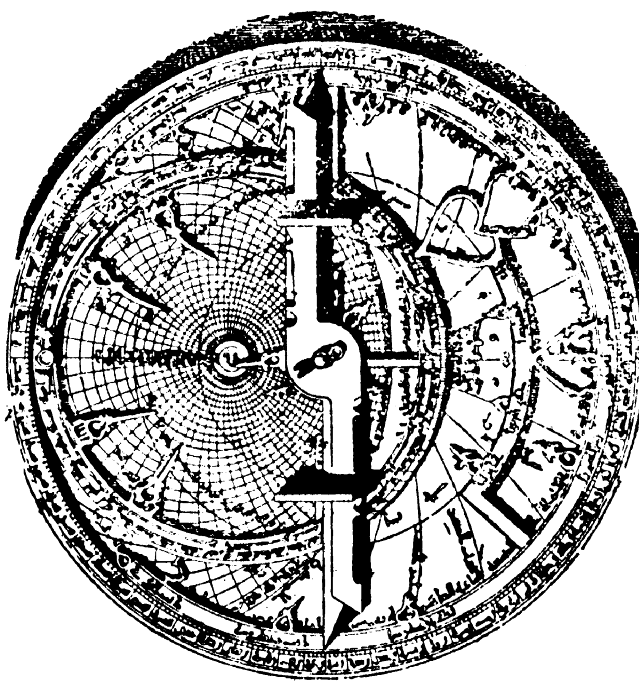
۳ ـ کتاب‌های ابلونیوس: کتاب المخروطات ـ قطع السطوح ـ قطع الخطوط ـ سبة المحدوده ـ الدوائر الماسه بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

٤ ـ کتاب‌های منالاوس: کتاب‌الاشکال‌الکرویه ـ کتاب اصول هندسه را ثابت‌ بن قره بعربی ترجمه کرده است.

٥ـ کتاب های بطلمیوس قلوذی: کتاب مجسطی شرحش گذشت. یحیی برمکی آنرا تفسیر کرده است.

کتابهای چهار گانه که ابراهیم بن صلت آنراترجمه کردوحنین آنرا اصلاح نمود کتاب جغرافیای بلاد معمور وتوصیف زمین که ثابت‌بن قره آنرا بعربی فصیح ترجمه کرد. پانزده کتاب دیگر بطلمیوس در جغرافی وغیره که بعربی ترجمه شده و مترجم آن معلوم نیست .

٦ ـ کتاب جبر معروف بحدود و کتاب قسمة‌الاعداد از تألیفات ابرخس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.



اسطرلاب عربی

کتاب جبر تألیف ذیوفنطس که بعربی ترجمه شده ومترجم آن معلوم نیست.

ابن ندیم در کتاب‌فهرست خودکتب ذیل راکه بعربی ترجمه شده بدون ذکر مترجم نام برده است :

کتاب‌العمل بالاسطرلاب‌المسطح تألیف ابیون بطریق .

کتاب جرم‌الشمس والقمر تألیف ارسطرفس .

کتاب‌العمل بذات‌الحلق .

کتاب جداول زیج بطلمیوس‌المعروف بالقانون‌المسیر تألیف ثاون اسکندری.

کتاب‌العمل بالاسطرلاب .

بطوریکه ملاحظه‌میشود علاوه بر کتاب‌های فوق که در ریاضیات‌وزیج وهیئت تألیف وترجمه شده کتابهای دیگری در این موضوعات بعربی ترجمه شده‌که ضمن کتابهای فلسفه ازآن نام بردیم.

این کتاب‌های‌موسیقی‌ازیونانی‌در دورهٔ نهضت عباسیان بعربی ترجمه‌شده‌است.

کتاب الموسیقی الکبیر تألیف نیقوماخس جهراسینی .

کتاب موسیقی منتسب باقلیدس

کتاب ریموس وکتاب الایقاع تألیف ارسطکاس .

مقالات موسیقی تألیف فیثاغورس

کتاب‌لآلات‌مصوته موسوم بارغن بوقی } تألیف مورطس
کتاب ارغن زمری }

علاوه بر کتابهای‌ارشمیدس این کتابها در علم مکانیك از یونانی بعربی‌ترجمه شده است .

کتاب الحیل الروحانیه } تألیف ایرن
کتاب شیل‌الاثقال }

کتاب استخراج المیاه تألیف پادرو کرگی

کتاب الآلات المصوته علی‌ستین میلا تألیف مورطیس

۴ ـ کتابهائی که ازفارسی ترجمه شده است

بیشتر کتابهائیکه در دورهٔ نهضت عباسیان از فارسی بعربی ترجمه شده راجع بتاریخ وشرح حال و اشعار و قسمتی هم درعلوم نجوم است که خاندان نوبخت وعلی‌بن زیاد تمیمی

وغیره آنرا ترجمه‌کرده‌اند

اما کتابهائی که اکنون موجود است و از فارسی بعربی ترجمه شده از این قرار است :

۱ـ کتاب رستم‌واسفندیارترجمه جبلةبن‌سالم
۲ـ کتاب بهرام شوس » » »
۳ ـ خدای نامه » ابن‌مقفع
٤ ـ آمین‌نامه » » »
٥ ـ کلیله و دمنه » » »
٦ ـ خردك » » »
۷ـ تاج‌درسیرت‌انوشیروان » » »
۸ ـ الآداب‌الکبیر » » »
۹ ـ الآداب‌الصغیر » » »
۱۰ ـ کتاب الیتیمه » » »
۱۱ـ هزار افسانه مترجم‌معلوم‌نیست
۱۲ـشهرزاد وپرویز » »
۱۳ـ کارنامك‌انوشیروان » »
۱٤ ـ دارا وبت‌طلا » »
۱٥ ـ بهرام ونرسی » »
۱٦ ـ هزار دستان » »
۱۷ ـ خرس و روباه » »
۱۸ ـکتاب سیرملوك‌الفرس(غیراز آنکه محمدبن جهم‌برمکی ترجمه کرده‌است)
۱۹ ـ » » ترجمه زادویه‌بن شاهویه اصفهانی
۲۰ ـ » » » محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی .

در اینجالازم است از یك‌کتاب مهم دیگری نام‌ببریم که‌بعد از قوام‌تمدن‌اسلامی بزبان فارسی تنظیم شد وسپس آنرا بعربی ترجمه‌کردند . این کتاب‌شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است‌که بسبك‌الیادهومر راجع بتاریخ ایران باستان بنام سلطان محمود غزنوی در ۳۸٤ هجری گفته شد و مشتمل برشصت هزار بیت میباشد وفتح بن علی بنداری اصفهانی آنرا به نثر بنام ملك المعظم عیسی‌ایوبی در سال۶۹۷ ترجمه‌کرده است . و البته غیر از کتابهای مذکور کتابهای تاریخی و ادبی دیگری بخصوص کتابهای مربوط بمذاهب قدیمه‌از فارسی بعربی ترجمه شده است .

۴- کتابهائی که از هندی بعربی ترجمه شده است

کتابهای بسیاری ازطب ونجوم وریاضیات وحساب وداستان وتاریخ اززبان هندی (سانسکریت) بعربی ترجمه شده است والبته کتب طبی آن زیادتر بوده ، گرچه کمتر ازآنموضوع اطلاعاتی بدست آمده است. درزمان نهضت عباسیان شهر بغداد مرکز آمدوشد بازرگانان وجهانگردان ودانشمندان تمام ملل بوده وخاندان برمکی پزشکانی ازهنداستخدام کرده بهبغداد آورده بودند . یحیی بن خالد برمکی چندین پزشك هندی را بهبغداد آورد که مشهورترین آنان اینانند:

کمنکه - بازیکر- قلیرفل - سندبازوغیره .

وازتألیفات اسلامی بعد ازعباسی چنین فهمیده میشود که بیشترموضوعهای ادبی، طبی، داروشناسی ، وشرح حال ورفتار وکردار بزرگان را ازکتاب های هندی اقتباس کرده اند . مثلا پس ازمراجعه بقانون ابن سینا یا الملکی رازی وسایر کتابهای طبی مهم اسلامی در موقع ذکر اسامی پاره ای ازبیماریها اشاره شده که نام آنرا به هندی چنین میگویند : ویا درهند آنرا اینطور معالجه میکنند .

همینقسم پس ازمطالعه عقدالفرید ابن عبدربه ویا سراج الملوك طرطوشی وسایر کتب ادبی معتبر بعباراتی ازاین قبیل برمیخوریم :

«ودرکتاب هند چنین وچنان...»

کتابهای پزشکی وشاخه های آن

بنابمندرجات کتاب طبقات الاطباء در زمان عباسیان عده ای پزشکان هندی دربغداد وجاهای دیگر بوده ومشهورترین آنان ازاینقرارند :

۱ - منکه هندی که باشارهٔ یحیی بن خالد برمکی ازهند بهبغداد آمد و هرون را ازبیماری شفاداد وهرون مقرری شایسته ای برای اومعین کرد . منکه فارسی نیز میدانست وازهندی وفارسی بعربی ترجمه میکرد . وی علاوه برطب هیئت نیزمیدانسته است وتألیفات بسیاری دارد. از آنجمله کتاب نمودار در عمر - کتاب اسرارموالید- کتاب قرانات کبیر وصغیر - کتابی دراحداث عالم ودور درقران .

منکه ازمشاهیر دانشمندان هند بوده و در طبقات الاطباء شرح مفصلی راجع

باوذکر شده است .

۲ ـ شاناق که پنج مقاله‌ای درباره سموم (زهرها) تألیف کرده است . وکتاب مزبوررا منکه ازهندی بفارسی ترجمه کرده است وشخصی بنام ابوحاتم بلخی باشارهٔ یحیی بن خالد برمکی آنرا بعربی ترجمه نمود . سپس عباس بن سعید جوهری غلام مأمون بامرمأمون آنرا مجدد بعربی ترجمه کرد .

۳ ـ سنگ‌هال (سنجهل) وباکهر وغیره که تألیفات مهمی درطب وهیئت دارند وتألیفات آنان یامستقیماً ازهندی (ویا ازهندی بفارسی) بعربی ترجمه شده است .

اینك صورت کتابهای پزشکی که درزمان عباسیان بعربی ترجمه شده است

نام کتاب	نام مترجم
۱ ـ کتاب سسرد درپزشکی	منکه
۲ ـ نام گیاه های هند (اسماء عقاقیرالهند)	« برای اسحق ابن سلیمان
۳ ـ استانکرالجامع	ابن دهن
٤ ـ صفوة النجح	«
٥ ـ مختصر الهندفی العقاقیر (گیاه شناسی)	معلوم نیست
٦ ـ علاجات الحبالی للهند (مداوای زنان باردار)	«
۷ـ رؤسا الهندیه فی علاجات النساء (بیماری زنان ومعالجهٔ آن)	«
۸ ـ السکر للهند	«
۹ ـ التوهم فی الامراض والعلل	«
۱۰ ـ رأی الهند فی اجناس الحیاة وسمومها	«

۱۱ ـ کتاب سیرك الهندی عبدالله بن علی ازفارسی بعربی ترجمه کرده است .

۱۲ ـ تشخیص بیماریها وطرز معالجهٔ آن بامریحیی بن خالد برمکی ترجمه شده است

۱۳ ـ کتاب ما اختلف فیه الروم والهند فی الحار والبارد وقوی الادویه

(آنچه که روم و هند در بارهٔ گرمی وسردی و نیروی داروها باهم اختلاف دارند) .

وپاره‌ای کتابهای دیگر در شاخه های پزشکی

صالح بن بهله هندی نیز ازپزشکان نامی است و در زمان هرون بعراق آمده وشهرت زیادی پیدا کرد و با پزشکان همزمان خویش آمیزش نمود واگرچه تألیف وترجمه ای از اوذکر نشده ولی شك نیست که از نظروی استفادهٔ علمی شده است

کتابهای هیئت و ریاضیات

مسلمانان درقسمت هیئت وریاضیات ازدانشمندان ومؤلفات هندی بسیاربهره مند شدند و درفصل های گذشته موضوع سند را یادآورشدیم ونقل وترجمه‌این زیج تأثیرمهمی میان مسلمانان داشت وآنان را بیش ازپیش بعلم هیئت آشناساخت وبسیاری‌ازدانشمندان اسلام ازآن‌کتاب تقلیدکرده وبرمبانی آن‌کتابهائی تألیف نمودند.

محمد بن‌ابراهیم فزاری ـ حبیش بن‌عبدالله‌بغدادی ـ محمد بن‌موسی‌خوارزمی و غیره کتابهای خود را از روی سند هند تألیف نمودند. فزاری مزبور اول ستاره شناسی‌است که دراسلام اسطرلاب ساخت وازسند هند استفاده نمود وبطورکلی‌هریك ازدانشمندان مسلمان‌که میخواستند درهیئت تخصص یابند ناچارتألیفات هندی را یا بزبان سانسکریت مطالعه میکردند ویاترجمهٔ عربی آنرا میخواندند.

ابوریحان بیرونی متوفی بسال ٤٤۰ بیش ازسایر علمای اسلام درعلوم وادبیات هند مطالعه داشته‌است، وی ده ها تألیف دارد که پاره‌ای‌ازآنان ترجمه ویاتصحیح ویا انتقاد میباشد وبیشتر آن راجع بعلوم وادبیات هندی است ومهمترین آن‌کتاب‌مشهور (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه) میباشد. بیرونی پس از گردش در ممالك هند کتاب مزبور را تألیف نموده است.

بیرونی راجع بتألیفات ونگارش‌های خود چنین مینویسد:

«درسند کتابی‌درهیئت‌باین اسم در ۵۵۰ برگ نوشتم»

«جوامع‌الموجود لخواطرالهنود»

زیج‌ارکند رادیدم باکلمات نامفهومی‌ترجمه شده بود وپاره‌ای‌ازالفاظ آن‌بهمان زبان هندی باقی مانده ـ من ترجمهٔ مزبوررا کاملا تصحیح کردم.

همینقسم کتابی درمدارین متحدین ومتساویین تألیف‌کردم وآنرا بنام :

خیال الکسوفین عندالهند موسوم ساختم .

این موضوع درتمام زیجهای هندی ذکر شده ولی تا کنون میان دانشمندان اسلام مجهول بوده است .

رسالهٔ دیگری در ۳۰ برگ راجع بحساب و شمارش برقم سندی و هندی تألیف‌نمودم .

رسالهٔ دیگری درچگونگی آموزش حساب نزد هندیان تألیف‌کردم .

تذکره دیگری راجع بموضوع زیرنگاشتم :

رأی رب درمراتب عدد درست‌تر ازرأی هند درمراتب عدد میباشد .

تذکره‌ای درباب راسکیات‌هند وترجمه‌ابرهم‌سدها‌ند ازراه‌حساب‌تألیف‌نمودم .

مقاله راجع بزمان نزد هندیان نگاشتم .

مقاله درپاسخ پرسشهای ستاره شناسان هند تألیف‌کردم .

مقاله راجع بطریقهٔ استخراج عمر ، نزد هندیان تألیف کردم .

رساله‌کلب باره را ترجمه‌کردم‌و آن عبارت ازبحث دربارهٔ امراضی است‌که‌در مجرای عفونت جاری میشود » .

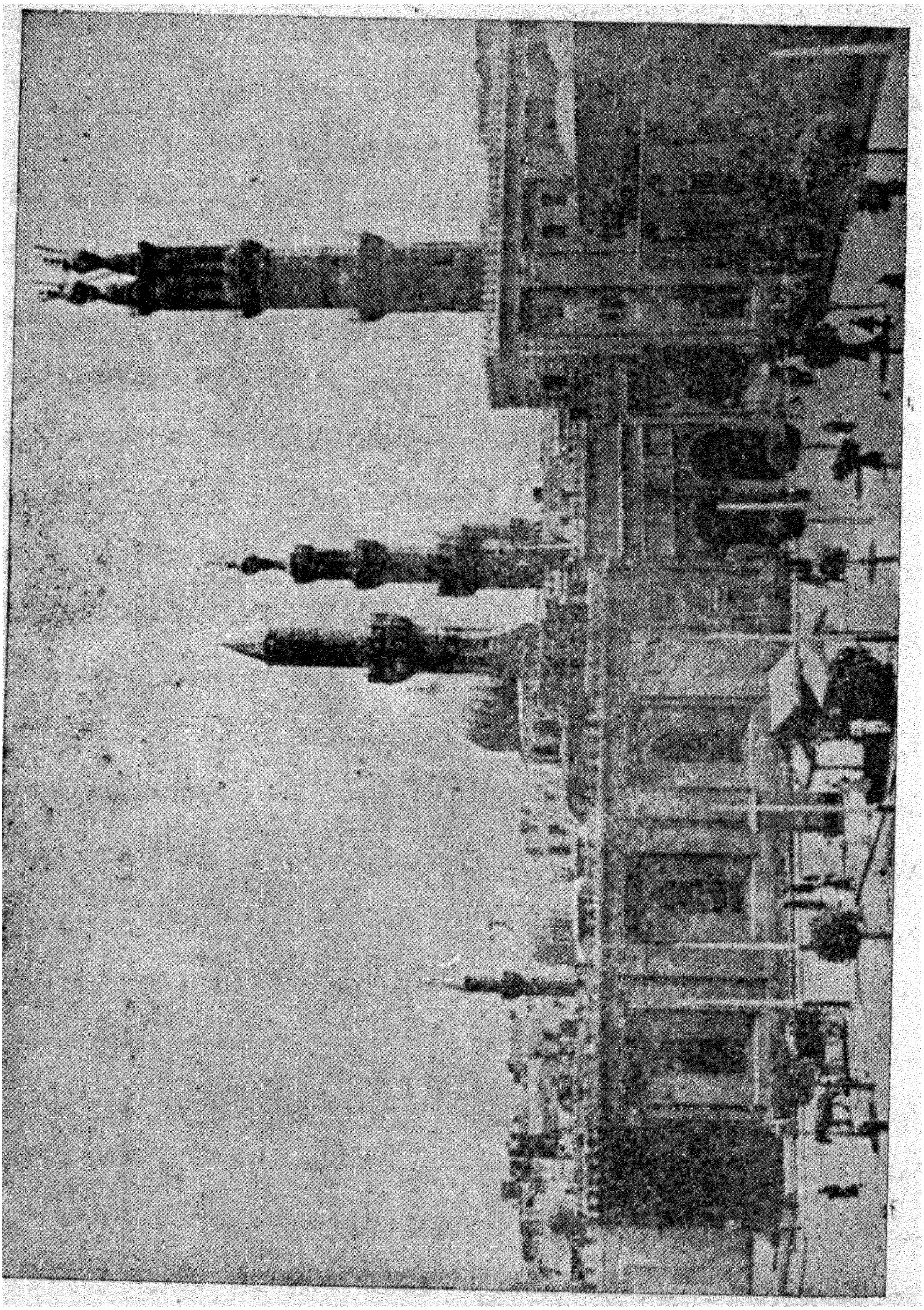
این گفته‌های بیرونی میرساند که هندیها در هیئت وتوابع آن اطلاعات وسیعی داشتند ودارای عقاید وافکاری در آن موضوعات بوده‌اند ومسلمانان ازمعلومات آنان استفاده بسیاری نموده‌اند .

کتابهای ادبی کتابهای زیردر ادبیات و تاریخ ومنطق وداستان و افسانه وموسیقی ازهندی بعربی ترجمه شده است .

۱ ـ کلیله و دمنه ابتداء از هندی بفارسی (نظم و نثر) و سپس بعربی نظم ونثر ترجمه شد (شرحش گذشت) ابان بن عبدالحمیدبن‌لاحق بن‌عفیررقاشی وعلی‌بن‌داود آنرا بشعرعربی ترجمه‌کردند .

۲ ـ کتاب سندبادکبیر. ۳ ـ کتاب سندباد صغیر. ٤ ـ کتاب البد. ٥ ـ کتاب یوذاسف.٦ ـ یوزاسف مفرد. ۷ـ کتاب ادبیات هندوچین. ۸ـ کتاب هایل‌درحکمت. ۹ ـ کتاب هند دربارهٔ هبوط آدم. ۱۰ ـ کتاب طرق. ۱۱ ـ کتاب دبك هندی در بارهٔ

مردوزن. ۱۲ ـ کتاب حـدود منطق هند.۱۳ ـ کتاب سـادیرم. ۱٤ ـ کتاب پادشاه آدم‌کش وشناگرهند ۱۵ ـ کتاب بیدپای درحکمت. ۱٦ ـ کتاب بیافر یا میوه های



جامع ازهر

خرد درموسیقی راجع بآهنگها ونغمه‌ها .

۴ ـ کتابهائی که از زبان نبطی ترجمه شده است

درفصل های گذشته بسیاری ازکتابهای پزشکی و فلسفی را ذکر نمودیم که یا مستقیماً از یونانی بعربی ترجمه شده و یا ازسریانی (خواهرزبان نبطی‌ها یا همان زبان نبطی) بعربی درآمده است و اکنون آنرا تکرارنمیکنیم وآنچه در این فصل مورد بحث است کتابهائی است که مستقیماً ازکلدانی ویا نبطی بزبان عربی ترجمه شده واگرترجمه نمیشده البته ازبین میرفته است و مهمترین آن کتاب فلاحت نبطی است که درنوع خود بی‌نظیرمیباشد واحمدبن علی‌بن مختارنبطی معروف بابن وحشیه درسال ۲۹۱ هجری آنرا بعربی ترجمه کرده است وتا چندی‌پیش مورداستناد وتوجه علمای علم‌کشاورزی بوده واز آنروبزبانهای غربی نیزترجمه شده است واگر مسلمانان آنراترجمه نمیکردندآن گنجینهٔ گرانبها ازدست میرفت . اتفاقاً ابن‌وحشیه مترجم عربی کتاب مزبوردرمقدمهٔ کتاب باین مطلب اشاره کرده است و همینکه در سال ۳۱۸ هجری آنرا برای علی بن محمد زیات دیکته (املاء) میکرده چنین گفته است :

« پسرجان این را بدان ، من این کتاب را درضمن کتابهای کسوانیان(کلدانیان یا نبطی‌ها) یافتم و ترجمهٔ آن بعربی کتاب کشاورزی زمین واصلاح زراعت و درخت ومیوه ودفع آفات ازآن میباشد . کسوانیان این کتاب سودمند را پنهان میداشتند وکمتربکسی نشان میدادند ولی‌خداوند مرا با زبان آنان آشنا ساخت و این کتاب را توانستم بدست بیاورم وبخوانم ، این کتاب نزد مرد دانشمندی بود واو آنرا از من پنهان میداشت وهمینکه من ازبودن آن آگاه شدم اورا سرزنش کردم وباو گفتم که پنهان داشتن این کتاب سبب میشود که آن فراموش گردد ونام نیك نیاکان تو ازمیان برود . چه کتابی که پنهان بماند وکسی آنرا نخواند و نداند ، مانند سنگ وکلوخ بی‌فایده میشود . آنمرد گفتهٔ مرا پسندید وگذشته از این کتاب کتابهای دیگری که داشت نزد من آورد واز آنجمله دوانای بابلی‌راجع باسرارفلك‌واحکام حوادث نجوم که‌ازکتابهای مهم میباشد ودیگرهمین کتاب کشاورزی که همهٔ آنراترجمه کردم ... »

واماسایر کتابهائیکه اززبان نبطی بعربی ترجمه شده ازاینقراراست :

۱ ـ کتاب طرد الشیاطین معروف باسرار. ۲ ـ کتاب سحر الکبیر. ۳ ـ کتاب سحرالصغیر. ٤ ـ کتاب دوار بعقیدهٔ نبطی‌ها. ٥ ـ کتاب بت‌پرستی کلدانیان. ٦ ـ کتاب اشاره درسحر. ۷ ـ کتاب اسرار کواکب. ۸ ـ کتاب فلاحت صغیر. ۹ ـ کتاب طلسم‌ها. ۱۰ ـ کتاب زندگی ومرگ درمعالجهٔ امراض. ۱۱ ـ کتاب بت ها. ۱۲ ـ کتاب قوانین. ۱۳ ـ کتاب طبیعت. ۱٤ ـ کتاب اسماء.

علاوه بر آن کتابهای دیگری راجع بمذهب واخبار کلدانیان قدیم نیز اززبان نبطی بعربی ترجمه شده است وغالب کتابهای نبطی را ابن‌وحشیه ترجمه‌نموده‌است.

٥ ـ کتابهائی که از عبری و لاتینی و نبطی ترجمه‌شده‌است

چنانکه قبلااشاره شد بسیاری ازتعالیم یهود و آداب‌ورسوم آنان که درتلمود وسایر کتابهای یهود بوده بعربی نقل‌شده است واگر ترجمهٔ‌مدون آن‌امروزدردست‌نیست برای‌آنست که یهودیان آنرا شفاهی برای صحابه میگفتند وشاید هم ترجمهٔ‌مدون آن‌بوده واکنون‌ازبین رفته‌است واماترجمه‌هائیکه اکنون دردست است



سرباز عرب وسرباز یهود

همان ترجمهٔ‌اسفار‌توراة است که برای‌اولین مرتبه توسط سعید فیومی‌متوفی‌بسال ۳۳۰ هجری ازعبری بعربی ترجمه شده است . فیومی‌علاوه برترجمهٔ توراة، شرح وتفسیری نیز برآن نگاشته است .

درقسمت لاتینی نیز تصور میرود ترجمه هائی انجام یافته است ، چه بزبان لاتینی کتب علمی ـ فلسفی ـ تاریخی ـ قانونی وغیره یافت میشده وشاید نام مترجمین یا ترجمه آنان ازبین رفته باشد ولی نام یحیی بن بطریق جزء مترجمین دورهٔ عباسی دیده میشود که غیر ازلاتینی زبان خارجی دیگری نمیدانسته وظاهراً کتابهائی ازلاتین بعربی ترجمه کرده است .

اما در قسمت زبان قبطی میتوان گفت که اگرهم چیزی مستقیماً ازقبطی بعربی ترجمه نشده حتماً ازکتب قبطی بوسیلهٔ زبان یونانی استفاده شده است.چه که مصریان دربسیاری ازعلوم بخصوص شیمی (کیمیا) تألیفاتی داشته اند وچنانکه ابن ندیم مؤلف فهرست میگوید : علم کیمیا بامر خالد بن یزید ازقبطی ویونانی برای اولین بار بعربی ترجمه شد .

خلاصه

خلاصه مطلب آنکه مسلمانان قسمت عمدهٔ علوم فلسفی وریاضی وهیئت وطب وادبیات ملل متمدن را بزبان عربی ترجمه ونقل کردند وازتمام زبانهای مشهور آنروز و بیشتر ازیونانی وهندی وفارسی کتابهائی ترجمه کردند و درواقع بهترین معلومات هرملتی رااز آن ملت گرفتند . مثلا درقسمت فلسفه وطب وهندسه و موسیقی ومنطق وهیئت ازیونان استفاده نمودندواز ایرانیان تاریخ وموسیقی وستاره‌ـ شناسی وادبیات وپندواندرز وشرح



فورمول شیمیائی ازیك كتاب شیمی عربی

حال بزرگان را اقتباس کردند و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی وداستان وگیاه شناسی آموختند و از کلدانیان ونبطی‌ها کشاورزی و باغبانی و سحر وستاره شناسی وطلسم فرا گرفتند وشیمی وتشریح ازمصریان بآنان رسید ودرواقع

عربها علوم آشوریان وبابلیان ومصریان وایرانیان وهندیان ویونانیان راگرفته و از خود چیزهائی بر آن افزودند وازمجموع آن علوم وصنایع وآداب تمدن اسلام را پدید آوردند .

از ملاحظه ترجمه ها و علوم وادبیات منقوله مسلمانان چنین میفهمیم که آنان چیزی ازکتابهای تاریخی وادبی واشعاریونان ترجمه نکرده اند ولی برعکس شاهنامه فارسی و تاریخ سلاطین ایران را ترجمه نموده اند و ازترجمهٔ تاریخ هرودت وایلیاد واودیسی هومروجغرافی سترابون خودداری نموده‌اند .

اما سبب علاقه مندی خلفای اسلام به فلسفه وطب وهیئت در فصل های پیش گفته شد ودر قسمت ترجمه‌ادبیات وتاریخ ازفارسی وهندی وغیره چنین‌تصورمیرود که ایرانیان وکلدانیان ومصریان وهندیان مقیم ممالك‌اسلامی برای‌احیای نام نیاکان خویش از پیش خود بترجمهٔ آن موضوع ها مبادرت کرده اند و شاید اگر یونانیها هم میان مسلمانان میزیستند اشعار وتاریخ نیاکان خود را بعربی ترجمه میکردند. ممکن است علت دیگر ترجمه نکردن ایلیاد بعربی آن بوده که دراشعار مزبورنام خدایان وبت های یونان برده شده است . اما این هم دلیل نمیشود چه در شاهنامه فردوسی نیزمطالب بسیاری راجع به بت وغیره هست. معذلك مسلمانان شاهنامه را بعربی ترجمه کردند .

نکتهٔ قابل توجه آنکه عربها در مدت یکقرن و اندی مطالب و علومی بزبان خود ترجمه کردندکه رومیان درمدت چندین قرن ازانجام آن عاجزبودند .

آری مسلمانان درایجاد تمدن شگفت آور خود در غالب مواردبهمین‌سرعت پیش رفته اند .

نیکوکاری خلفا با دانشمندان نامسلمان

یکی ازعوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام وترقی وتعالی علوم وادبیات درنهضت عباسیان این‌بود که خلفاء در راه ترجمه ونقل علوم از بذل هر چیز گران و ارزان دریغ نداشتند وبدون‌توجه بملیت ومذهب‌ونژاددانشمندان ومترجمین رااحترام‌میگزاردند وهمه‌نوع باآنان‌مساعدت میکردندوازآنرودانشمندان مسیحی ـ یهودی ـ زرتشتی ـ

صابی- سامری در بارگاه خلفاء گرد میآمدند وخلفا طوری باآنان به مهربانی رفتار میکردند که باید طرزرفتار آنان برای فرمانروایان هرملت ومذهبی سرمشق آزادی- خواهی وعدالت گستری باشد.

مثلا منصورعباسی تاآن‌اندازه پزشك مسیحی خود جورجیس بن‌بختیشوع را محبت میکرد که دستورفرمود نوشابه برای وی آماده سازند درصورتیکه نوشابه در آئین‌اسلام‌حرام است، باینقسم که منصور متوجه شد روزبروز رنگ وروی جرجیس پس ازآمدن به بغداد زرد وزار میگردد از آن جهت بحاجب خود ربیع گفت: چرا رنگ این‌مرد زردشده مبادا اورا ازنوشیدن شراب که بآن‌عادت داشته منع میکنی؟

ربیع پاسخ داد که باواجازه ندادیم دراینجاشراب بیاورد.

منصورحاجب را پرخاش کرده گفت:

«همین الآن خودت برو وهرشرابی‌را که جرجیس میخواهدآماده ساز.»

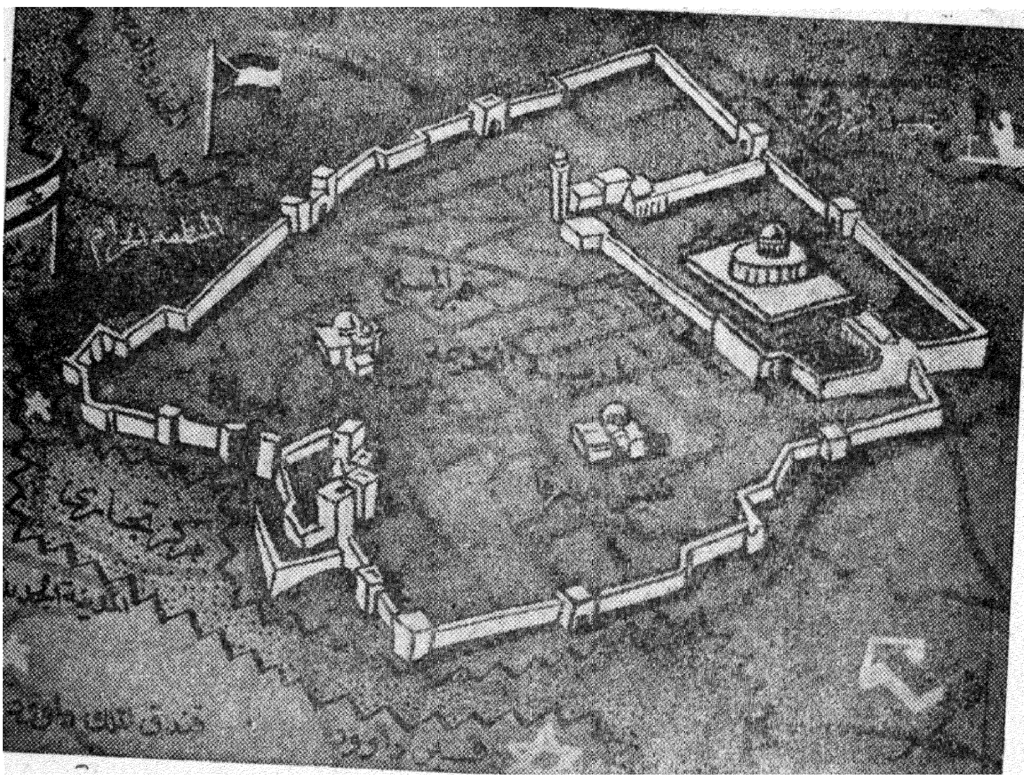
« ربیع از بغداد به قطربل رفت و مقدار زیـادی از بهترین شرابهـا را با خود آورد.»

منصور نه فقط با جورجیس اینقسم مهربان بود بلکه با همهٔ پزشکان خویش محبت وخصوصیت داشت وموقعیکه درصدد بیعت گرفتن برای پسرش مهدی برآمد باپزشك‌یهودی خود - فرات‌بن‌شحاتا - در آن خصوص‌مشورت کرد،فرات آنچه بنظرش میرسید آزادانه برای منصوربیان کرد.

مأمون بقدری باجبرئیل بن‌بختیشوع محبت داشت‌که موقع ادای فریضه حج درمکه جبرئیل را بسیار دعاکرد وبنی هاشم که آنجا بودند ویرا ملامت کرده گفتند: ایمولای ما چگونه درحق‌این کافرذمی چنین دعا میکنی؟ مأمون گفت : آری جبرئیل ذمی‌است ولی‌تندرستی من بدست اوست وتندرستی من بخیر وصلاح مسلمانان‌میباشد بنی هاشم که این‌را شنیدند گفتهٔ اوراتصدیق کردند، محبت‌وخوشرفتاری مأمون‌نسبت بدانشمندان مشهورتر از آنستکه بازگوشود.

پاره‌ای‌ازخلفاء، اطباء را درکارهای‌مهم مملکتی وامورخانوادگی‌خود مداخله میدادند وازآنان مشورت میکردند وچه بسا که اطباء بجای آنان نامه ها را توقیع

(امضاء)مینمودند، ازآنجمله معتصم سلمویه بن بنان نصرانی را بطبابت شخصی خود برگزید وهرگاه که او درحضور خلیفه بود ونامه برای توقیع میرسید خلیفه نامه را پیش سلمویه می‌انداخت تابجای اوتوقیع کند. ابراهیم بن‌بنان برادر سلمویه‌خزانه‌دار کل ممالك اسلامی بود و مهر او با مهر خود معتصم از حیث ارزش برابر می‌نمود وکسی مانند سلمویه وبرادرش دردستگاه خلیفه (معتصم) مقرب ومورد اعتماد



شهر بیت المقدس

نبودندوهرگاه‌که عید پاك (فصح) نزدیك میشد سلمویه را اجازه میدادبموطن خود قادسیه برود ودرکلیسای قادسیه مراسم عیدرااجراء کند وموقع‌حرکت مشك وعود وجامه باومیدادوچون سلمویه بیمارشد معتصم بعیادت‌اورفت وبربالینش گریه کرده گفت: بعد از تو کی طبیب من بشود ؟ سلمویه در پاسخ خلیفه یوحنا بن ماسویه را معرفی کرد سلمویه ازآن بیماری جان درنبرد ، معتصم در روز مـرگ وی از شدت اندوه غذا نخوردوخود بخانه سلمویه رفته در تشییع جنازهٔ او حضوریافت‌ومسیحیان

باشمع وبخور و سایر مراسم مسیحیت جنازه را حرکت دادند، خلیفه در تمام این جریان ناظر بود وباین جریان (مهربانی وهمراهی با مسیحیان) مباهات میکرد.

متوکل ومهتدی ودیگران نیز درمهربانی و گرامی‌داشتن پزشکان(غیرمسلمان) ونیکوئی باآنان مانند هرون[1] ومأمون ومنصور بودند وآنان را روی تخت کنار خود می‌نشاندند وچه بساکه پزشکان نشسته وامیران ووزیران ایستاده بودند. ثابت‌بن قره‌طبیب معتضدبالله ازهمان اطبائی بودکه در حضور خلیفه‌می‌نشست وسایر بزرگان حق جلوس نداشتند. پزشکان موقع حرکت‌مانند وزیران وامیران باتشخص وتجمل رفتارمیکردندوغلامان وسواران دنبال‌خود می‌انداختند، خلفاء با آنان‌شوخی‌وخوش احوالی میکردند وآنان را قبل‌ازهرکس‌می‌پذیرفتند وراجع بخوراك‌وبهداشت‌خود باآنهامشورت مینمودند. خلیفه بدون‌اجازهٔ طبیب مخصوص خود هیچ‌دوائی نمیخورد و اگر میخورد طبیب بروی خشمناك‌میشد وخلیفه خواه‌ناخواه درصدد رضایت‌طبیب برمی‌آمد.

موقعی متوکل‌بدون اجازهٔ پزشك خود اسرائیل طیفوری‌حجامت‌کرد اسرائیل که این را دانست غضبناك شد، متوکل سه‌هزار دینار ویك مزرعه‌ای‌که سالی پنجاه هزار درهم درآمد داشت باسرائیل داد تا دوباره بـا خلیفه سرمهر بیاید. جبرائیل کحال‌هر روز صبح بعدازآنکه مأمون نماز میخواند پیش ازدیگران نزد وی‌میآمد، چشمانش را می‌شست وسرمه میکرد.

این خود طبیعی‌است‌که هرکسی بپزشک خود مهربان می‌شود و با او انس می‌گیرد بخصوص درآن‌زمان‌که خلفاء مدعیان و دشمنان بسیار داشتند و هیچکس بهتر ازطبیب(خائن)نمی‌توانست خلیفه‌را زهر بدهد وازمیان ببرد. خلفاء بیش ازهمه ازپادشاهان روم بیم داشتندکه مبادا با اطبای غیرمسلمان سازش‌کنند وآنان را زهر بدهند، ازآنرو هرخلیفه‌ای سعی داشت‌که طبیب خودرا ازهرجهت بـی‌نیاز سازد وچشم ودل‌اورا پر کند غالباً خلفاء پیش‌ازآنکه طبیبی‌را انتخاب‌کنند اورا ازهرجهت آزمایش‌میکردند تا راستی‌ودرستی آنان رابدانند وجان خودرا بدست آنها بسپارند.

مثلا موقعی که متوکل درصدد استخدام حنین بن اسحق (ازاطبای مشهور آن زمان) بر آمد ابتداء املاکی باو واگذارد ومبلغی پول نقد بوی داد واورا خلعت پوشاند ، سپس پنهانی اوراخواسته گفت از تومیخواهم زهری برای من بیاوری که دشمن خود را بکشم، حنین گفت من درس آدمکشی نخوانده‌ام ! اگر خلیفه طبیب آدمکش میخواهد اجازه بدهد بروم آن درس را بخوانم وبرگردم ؛ خلیفه گفت : آنکار بطول میانجامد بایدهمین اکنون زهر را آماده سازی . حنین بسختی پاسخ داد که این کار ازمن ساخته نیست . خلیفه حنین را بیکی ازقلعه‌های دوردست فرستاده یکسال حبس کرد، آنگاه اورا احضار نموده جلاد وسفره چرمی خواست تا همانجا سرش را ببرد ، با تمام این سختگیری‌ها حنین گفتهٔ پیشین خود را تکرار میکرد که درس آدمکشی نمیدانم . خلیفه بعد از آن جریانات حنین را پزشک مخصوص خود ساخته بوی گفت : که برای آزمایش وی این سختگیریها را مینموده است .

بهمین جهات خلفاء اصرارداشتند که پزشکان نامسلمان دراجرای مراسم دینی خود آزاد باشند وکسی متعرض آنان نگردد ، حتی هم مذهبان آنها را نیز بخاطر آنان محبت میکردند تاآنان نسبت بخلیفه وفادار بمانند . مثلا موقعی که ثابت بن قره صابئی (صبئی)طبیب معتضد شد صابئیان درپای تخت اسلام دارای همه نفوذوقدرت شدند وکمتر اتفاق می‌افتاد که خلیفه طبیب نامسلمان خودرا وادار بمسلمان شدن کند، فقط القاهر خلیفه عباسی سنان بن ثابت بن قره مجبور کرد مسلمان بشود سنان ابتداء ازپایتخت گریخت ولی بعد ببغداد آمده مسلمان شد .

صابئیان گاه هم برای دلجوئی مسلمانان ماه رمضان روزه می گرفتند ولی همچنان بردین خود باقی بودند . ابواسحق کاتب ، منشی عزالدوله دیلمی ازصابئی‌هائی بود که برای مماشاة با مسلمانان رمضان را روزه میگرفت ، ولی همینکه عزالدوله از وی خواست مسلمان شود ابواسحق باشدت هرچه تمامتر آن پیشنهاد را رد کرد و تا آخرعمر بدین خود باقی ماند، معذلك همینکه ابواسحق مرد سید رضی(ازبزرگان علمای شیعه ونقیب الاشراف بغداد) قصیده‌ای بنام قصیدهٔ دالیه در مرثیهٔ ابو اسحق گفت که

مطلبش چنین است :

ترجمهٔ شعر :

« دیدی چگونه اورا روی چوب بردند وشمع انجمن علم و ادب خاموش شد. »

آزادی فکر وعقیده ومماشاة با دانشمندان چنان بود که آنمرد بزرگ روحانی باکمال آزادگی آن دانشمند صابئی را مرثیه گفت.

این میرساند که مردم درتعصب ویاعدم تعصب از بزرگان خویش پیروی میکنند و اگر بزرگان وفرمانروایان آزادمنش باشند سایرین نیز از آنان تبعیت دارند و عکسش هم عکس است وبهمین جهت دردورهٔ نهضت عباسی بزرگان واشراف مانند خودخلفاء از آزار نامسلمانان احتراز داشتند وبا آنان به نیکوئی رفتار میکردند ، تا آنجاکه علمای اسلام با کمال فروتنی برای تحصیل علم نزد علمای مسیحی وغیر مسیحی میشتافتند . چنانکه ابونصرفارابی نزدیکی ازمسیحیان حران پاره‌ای علوم می آموخت ومسیحیان هم نزدفقهای اسلام توراة و انجیل می آموختند .

موضوع بذل وبخشش خلفاء باطباء (غیرمسلمان) محتاج بشرح وتفصیل نیست وهمینقدر کفایت می کند که برای پی بردن بآن موضوع بجلد دوم این کتاب مراجعه کنند وثروت هنگفت جبرائیل بن بختیشوع را درنظر بگیرند خلفاء نه تنها خودشان مقرری و انعام وتیول و خالصه وخلعت باطباء میدادند بلکه سایربزرگان رانیز وادار می کردند باطباء پول بدهند . مثلا مأمون دستورداده بود هر کس بمقام مهمی میرسد ویا شغل بزرگی می گیرد ، باید نزد جبرائیل طبیب برود وباو احسانی بکند .

مأمون اشعارمزاح آمیزی با جبرائیل داشته که برای نمونه یکی از آن ذیلا نقل میشود.

ترجمهٔ شعر :

« ای جبریل عزیز آیا درعلم طب توداروئی برای عاشق یافت میشود ؟»

« آیا میتوانی درد عشق را معالجه کنی ؟ یك آهوی خوش خال»

«وخط بدون گناه مرا اسیر کرده وعقلم را ربوده است .»

آری درپرتوچنین عدالت خواهی و آزادی طلبی علم وادب ترقی میکندواگر

غیرازاین باشد البته دانش وفرهنگ ازمیان مردم رخت برمی بندد .

تنها خلفای عباسی (دردورهٔ نهضت) دارای این روش پسندیده نبودند بلکه هر دولت اسلامی که هواخواه علم‌وادب بود طبعاً آزادی فکروعقیده را ترویج میکرد . پزشکان درباری خلفای فاطمی مصر نیز غالباً یهودی ومسیحی‌وسامری بودندوازتمام مزایای بزرگان قوم بهره‌مند میشدند ، منصب های عالی میگرفتند ، حقوقهای گزاف دریافت میداشتند ، درامورمهم مملکتی مورد مشورت بودند، خلفاء بآنان القاب عالی (سلطان الحکماء ، امین الدوله ،معتمدالملك) میدادند وعنوان آن را با عنوان وزیران و امیران برابرمیداشتند .

موقعی منصور بن مقشر طبیب مسیحی العزیزخلیفهٔ فاطمی بیمارشد، خلیفه‌از بیماری وی نگران گشت‌وپس ازچندی که بهبودیافت خلیفه بخط خوداین نامه‌رابوی‌نگاشت .

ترجمهٔ نامه :

« بنام خدای مهربان ، درود فراوان برپزشك گرامی‌ما خداوندااورانگاهدارد»
«و نعمت را براوتمام‌کند . مژدهٔ سلامتی شما بما رسید . بخدای بزرگ سوگند از »
« بیماری شما ، تندرستی ما از دست رفته بود ، ازخدا میخواهیم خداوند تندرستی
« بیشتری بشما بدهد ولغزش هارا جبران‌نماید وزندگانی‌خوش و آسوده‌بشماارزانی»
«دارد . بحول وقوه‌الهی.»

خلفای اموی اندلس نیز مانند عباسیان وفاطمان همین نوع رفتارمیکردند . بخصوص درایام‌الحکم که مثل‌مأمون دوستدارعلم وادب‌بود وشرح آنراخواهیم گفت ولی باید دانست‌که این وضع بمقتضیات زمان و مقتضیات روحیه و اخلاق خلفاء ودانشمندان تغییروتبدیل میکرده است .

انتشار علوم بیگانه درممالك اسلامی

بمحض اینکه علوم بیگانه (دخیل) بعربی ترجمه شد کلیه مسلمانان به‌تحصیل ومطالعهٔ آن علوم مشغول شدند،درابتداء مطالعات آنان بـر اساس شرح و تعلیق و تلخیص (خلاصه کردن) بود و همینکه تمدن آنان نضج گرفت‌وعلوم و آداب توسعه و انتشار یافت ، مسلمانان مشغول تألیف کتب علمی شدند وپس از دو قرن که فقط به نقل و ترجمه

اشتغال داشتند کم کم درصدد تحقیق بر آمدند و بجای اینکه معلومات دیگران رادر حافظهٔ خود بسپارند از روی تتبع وقیاس معلوماتی بر معلومات سابقین افزودند و به تحلیل و ترکیب قضایا پرداختند.

بغداد در دورهٔ نهضت عباسی بخصوص در زمان عباسیان قبلهٔ اهل علم ومرکز دانشمندان ومنبع علم وفضل شد تا آنکه معتصم ترکان را بخدمت خود برگزید و بد رفتاری ترکان مردم را رنجانید وموجب تنفر عموم گشت ولی چون مأمون مانند برادرش از مذهب معتزله پیروی داشت و با شیعیان خوشرفتاری میکرد آزادی فکر وعقیده هم چنان باقی ماند. واثق نیز مانند مأمون علماء را گرامی میداشت و انجمن هائی از فقهاء وفلسفه ترتیب میداد وخود در آن انجمن ها شرکت میکرد وسخنان آنانرا گوش میداد.

پس از مرگ واثق(۲۳۳هجری) برادرش جعفر متوکل خلیفه شد وی از شیعیان ومعتزله متنفر بود تا آنجاکه دستور داد مرقد (حضرت سیدالشهداء علیه السلام) حسین بن علی و خانه‌های اطراف آنرا خراب کنند و مردم را از زیارت کربلا منع کرد دشمنان علی(ع) را نزد خود مقرب ساخت و آن (بزرگوار) را استهزاء مینمود و برخلاف افکار مأمون ومعتصم و واثق از مناظره و مجادله جلوگیری مینمود و انتشار عقیدهٔ معتزله(در باب مخلوق بودن قرآن وغیره)بسختی ممانعت کرد ومردم را از آزادی فکر وعقیده باز داشته به پیروی از فقهاء مجبور ساخت و هر کس تخلف میورزید بشدت مجازات میدید وحدیث گویان را بذکر اخبار واحادیث تشویق و ترغیب نمود از آنرو فلسفه وعلم و کلام که درزمان مأمون به منتهای ترقی رسیده بود دردورهٔ متوکل رو به تنزل گزارد. چه متوکل با کلیهٔ علوم بیگانه بخصوص فلسفه مخالفت میورزید و ازروزی که بخلافت رسید تا آخرین نفس در آزار و شکنجه فیلسوفان وطرفداران رأی وقیاس ومنطق کوشش داشت.

چه بسیاری از دانشمندان که بدست او هلاك شدند و آنان که زنده ماندند خوار وبیچاره شدند، همینقسم یهود و نصاری واهل ذمه از متوکل یکی اینکه وی بر بختیشوع طبیب خشمناك شده اموالش را مصادره کردوخودش را به بحرین تبعید

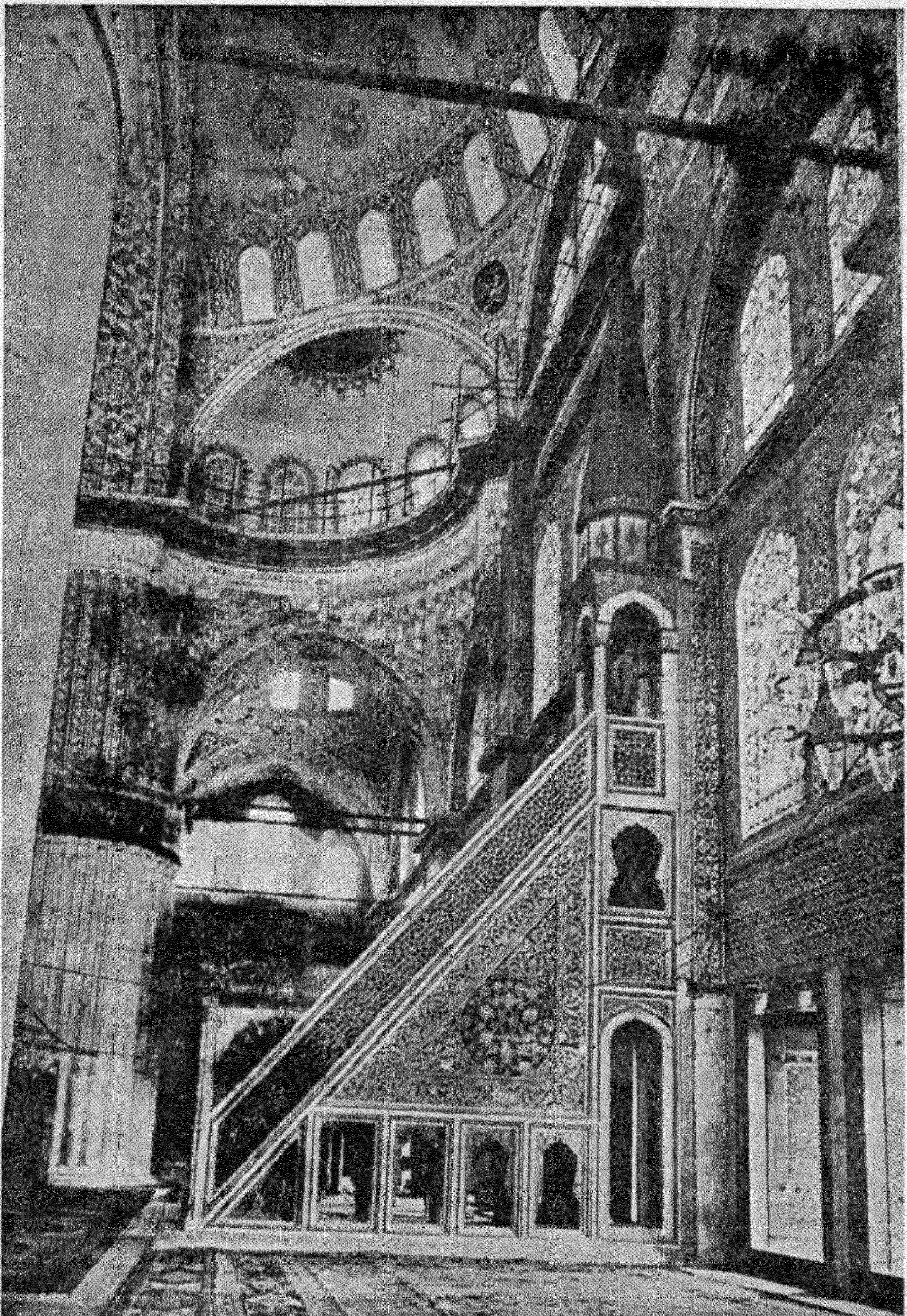
نمود وابویوسف یعقوب معروف بابن‌سکیت راکشت وبرعمربن مصرح را جمعی (از دانشمندان و نویسندگان نامی) غضب کرده دارائی اورا ضبط کرد و دستور داد روزی چند بار او را پس‌گردنی بزنند تا آنجاکه شمارهٔ این پس گردنی ها بشش هزار رسید.

سرانجام‌پسرمتوکل‌بابزرگان‌همدست گشته‌ویرادرسال۲۴۷ کشت‌وکم کم‌دستگاه خلافت روبه پریشانی گزارد ترکان بیش‌از پیش برکارها مسلط شدند وازآن‌پس‌یعنی قرن چهارم هجری‌بآنطرف دانشمند مشهوری از بغداد برنخاست برعکس فیلسوفان وپزشکان‌وستاره شناسان ومهندسان وفقیهان وعلمای منطق ولغت وغیره از سایر نقاط اسلامی (غیر از بغداد) پدید آمدند.

موقع‌ظهور اسلام‌شهراسکندریه مرکزطب وفلسفه وعلوم طبیعی‌بود ودرزمان عمربن عبدالعزیز در آخر قرن اول‌هجرت بانطاکیه منتقل شد و اما علوم اسلامی ابتداء در شهر مدینه‌مرکزیت داشت‌سپس به بصره واز آنجا بکوفه انتقال‌یافت‌وپس از بنای بغداد علوم اسلامی ازکوفه به بغداد آمد وعلوم بیگانه نیز درآنشهر بعلوم اسلامی ضمیمه شد وپای تخت عباسی سرآمد شهرهای عالم اسلام و مرکز مهم‌علوم اسلامی وعلوم‌بیگانه‌گردید. یعنی علم وادب وفلسفه وطب ومنقول ومعقول در آنجا جمع شد وچون‌درایام متوکل دستگاه خلافت رو بانحطاط گذارد در سایرممالك اسلامی دولت های تازه ای ایجاد شد و مطابق قانون طبیعی ارتقاء شاخه‌های چندی ازحکومت‌های اسلامی‌بوجود آمد و دانشمندان بنقاط مختلف آن ممالك پراکنده گشتند وعلم و ادب مراکز بسیاری پیدا کرد که گاه بگاه یکی از آن مرکزها بردیگری برتری مییافت ودر واقع انتقال علوم و آداب از بغداد، ابتداء بعراق عجم سپس خراسان وماوراء النهر (آنطرف رودجیحون) از طرف مشرق بقاهره و اندلس ازطرف مغرب انجام پذیرفت.

ولی اندلس از حیث شعر و ادبیات بیشتر وبیشتر از سایر ممالك مرکزیت یافت زیرا تمام میراث ادبی شرق بآنجا رفت و در زمان حکومت مروانیان شهر قـرطبه قبة الاسلام و محفل علماء گشت و شاعـران و سخنگویـان برای

مناظره ومشاعره بآن‌شهر رو میآوردند والبته در این‌قسمت‌وهمینطور درقسمت علوم



ت ـ استامبول : داخل‌مسجد سلطان‌احمد

بیگانه شهر قرطبه مدیون بغداد میباشد .

مثلا موسیقی توسط دوهنرپیشه بنام زرقون وعلون در زمان حکم بن هشام از بغدادبقرطبه انتقال یافت وفلفسه در زمان خلافت‌مأمون معاصر عبدالرحمن اوسط فرمانروای اموی اسپانی باندلس آمد ودر روزگار حکم‌بن ناصر پیشرفت‌کامل نمود و طبیبی بغدادی بنام اسحق‌بن عمران در اوایل قرن سوم هجری از بغداد باندلس رفت وعلم طب را درآنجا ترویج کرد. اطباء وسایر دانشمندان اندلس برای تکمیل تحصیلات خویش از اندلس ببغداد می‌آمدند، حتی فقهای یهود (اندلس) برای فرا گرفتن فقه اسرائیل ازاندلس ببغداد می‌آمدند وسایرممالك اسلامی نیز مانندانداس از حیث تکمیل علوم ببغداد توجه داشتند .

خلاصه‌کلام اینکه خلفای عباسی در دورهٔ نهضت تخم علم وادب را در بغداد افشاندند ومیوه ومحصول آن‌بتدریج درخراسان وری وآذربایجان وماوراءالنهرومصر وشام واندلس وغیره بدست آمدودر عین حال بغدادکه مرکز خلافت وثروت اسلامی بود بقوهٔ استمرار تا مدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که درخدمت خلفاءبترجمه وطبابت مشغول‌بودند عده‌ای‌ازدانشمندان‌مسلمان نیز از بغداد برخاستند ولی بطورکلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشترمسیحیان بودند که از عراق وسایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفاء ببغداد می‌آمدند ودانشمندان مسلمان غالباً درخارج بغداد ظهورکردند، بخصوص موقعیکه مملکت‌های کوچك اسلامی پدیدآمد و فرمانروایان‌آن ممالك بتقلید خلفاء در ترویج علم وادب کوشش نمودند و دانشمندان را بمراکز فرمانروائی خود (قاهره - غزنین - دمشق - نیشابور - استخر وغیره) دعوت‌کردند . نتیجه این شد که رازی از ری ، ابن‌سینا از بخارا (ترکستان) ، بیرونی از بیرون (سند) ، ابن جلجل (گیاه شناس) ، ابن باجه فیلسوف، ابن زهر پزشك و خاندان وی و ابن رشد فیلسوف و ابن رومیه گیاه شناس از اندلس بر خاستند .

در مصر بیشتر پزشکان یهودی و نصرانی وسامری بودند و در عین حال این دانشمندان بزرگ نیزاز مصر برخاستند :

ابن هیثم فیلسوف وطبیعی دان ، علی بن رضوان طبیب مشهور ، شیخ السدید رئیس الاطباء ، رشیدالدین ابو حلیقه طبیب وفیلسوف ، ضیاءالدین بیطار گیاه شناس نامی ازشام، فارابی فیلسوف، ابومجدبن ابوالحکم، شهاب الدین سهروردی وموفق الدین بغداد (جهانگرد بزرگ) وبسیاری ازدانشمندان (فیلسوف وطبیب وغیره) که درخدمت خلفای بغداد میزیستند اصلا اهل شام بودند .

در قسمت علوم اسلامی نیز همین جریان موجود بود. یعنی در عین حال که دانشمندان بزرگی (در قسمت علوم اسلامی) در بغداد بودند فقیهان و شاعران ومحدثین مهمی ازسایر شهرهای اسلامی ظهور کردند که عنوان آنان ازموطنشان خبر میدهد مانند:

بخاری ـ شیرازی ـ نیشابوری ـ سیستانی ـ فرغانی ـ بلخی ـ خوارزمی ـ فیروزآبادی ـ حموی ـ دمشقی ـ فیومی ـ سیوطی ـ قرطبی ـ اشبیلی وغیره .

*

خلفاء و امراء و علم

خلفاء و امراء خود بتحصیل علم مشغول می‌شدند

در کشوریکه خلیفه و پادشاه و امیر و وزیر خود طالب علم باشد بتحصیل علم مشغول گردد، طبعاً علم و فرهنگ پیشرفت میکند و دانشمندان سعادتمند میشوند. تحصیل علم برای خلفاء شرط حتمی خلافت بود زیرا مطابق مقررات مذهب اسلام خلیفه باید احکام فقهی اسلامی را بخوبی بداند و بهمین جهت خلفاء علم فقه تحصیل میکردند و نزد فقهاء درس میخواندند و برای تبحر در علم فقه خواه ناخواه صرف ونحو ولغت وتاریخ را نیز فرامیگرفتند وچنانکه میدانیم هر علمی بعلم دیگر ارتباط دارد وطبعاً خلیفه‌ایکه باید فقیه باشد ادیب وتاریخ دان هم میشود. همین که مرکز خلافت ببغداد انتقال یافت خلفای اسلام بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان وسریانیان بعلوم طبیعی و فلسفه وستاره‌شناسی آشنا گشتند وبا اشتیاق زیاد درپی تحصیل آن علوم برآمدند والبته بـا آموختن آن علوم فکرشان بازشد ودر نتیجه خلفائی پدید آمد که علاوه بر احراز مقام عالی ادبی در علوم طبیعی نیز مقام مهمی احراز کردند.

مأمون اعلم خلفای بنی عباس بود. چه از علوم شرعی وفلسفی ونجوم ومنطق اطلاع کامل داشت حکم بن ناصر اموی فرمانروای اندلس (۳٦٦ هجری در گذشت) از این حیث مانند مأمون بود. همینقسم، حاکم فاطمی (٤۱۱ هجری در گذشت) خلیفهٔ دانشمندی بود، حکم بن ناصر علاوه بر اینکه فرمانروای دانشمندی بود، بجمع آوری کتاب علاقهٔ زیادی داشت و برای خرید کتاب پول فراوانی خرج میکرد، حاکم بامرالله فاطمی بعلم نجوم علاقه‌مند بود وچنانکه خواهیم گفت درقاهره کتابخانه وزیجی ایجاد کرد، همین قسم عبدالرحمن اوسط فرمانروای اندلس (۲۳۸ هجری در گذشت) که تقریباً هم‌عصر با مأمون

میشد، بتقلید مأمون نسبت بعلوم فلسفی اظهار علاقه میکرد .

در زمان امیر (عبدالرحمن) برای اولین مرتبه کتابهای فلسفی باندلس آمد وعبدالرحمن آن علمرا ترویج کرد . پیش از مأمون وعبدالرحمن هیچیك از خلفای اسلامی فلسفه نمیدانستند واگر هم میدانستند جرئت بتظاهر فلسفه نداشتندولی از علم نجوم مطلع بودند ، چنانکه رشید و منصور هر دو علم نجوم را میدانستند. اما پس ازنهضت عباسی عده‌ای از خلفاء بتحصیل علوم طبیعی وفلسفه تظاهرمیکردند.

خلفاء از شعر وادبیات بهرهٔ کامل داشتند ودر فصل مربوط بشعر ، خلفای شعر دوست وشعر گو رامعرفی کردیم، اما در قسمت ادبیات سفاح از مناظره ادبی‌خوشش میآمد وبرای شنیدن افتخارات عرب (نزار ویمن) مجالس ادبی‌تشکیل میداد، منصور در ادبیات کتابی تألیف کرده‌است، هادی ادباء وسخنوران را گرد میآورد تا برای او سخن بگویندوقصه بخوانند، ابن‌معتز نخستین کسی است که درعلم بدیع کتاب تألیف کرده است، ابراهیم‌بن مهدی از نویسندگان‌وگویندگان معتبر محسوب میشودهمین قسم عده‌ای از فرمانروایان آل حمدان وآل بویه وآل عباد (اندلس) اشخاص ادیب سخنوری بوده‌اند .

این‌فرمانروایان (خلفاء وامراء)دانشمندان رابوزارت و کارهای مهم میگماشتند. از آنجمله یحیی‌بن خالد برمکی وزیر هرون ، یعقوب بن‌کلس وزیر العزیز بالله فاطمی (مصر). از وزیران دانشمند میباشند و بیشتر وزیران دورهٔ عباسیان مردم با اطلاع بامعلوماتی‌بوده‌اند .

در دولت‌های استبدادی (وگاه هم در غیر استبدادی) مردم از رویه پادشاه و بزرگان‌سرمشق میگیرند واگر درکشوری فرمانروا خود دانشمند ودانش دوست باشد طبعاًمردم آن‌کشور ازپادشاه وفرمانروای خویش سرمشق میگیرند .

اسامة بن معقل میگوید :

«چون سفاح ازخطبه‌های‌فصیح‌ونامه‌های بلیغ‌خوشش میآمد ، خطیبان‌ومنشیان را معزز میداشت وبآنان پول میداد، من برای تقرب بدستگاه وی هزار خطبه‌وهزار نامه حفظ کردم و ازآن راه بخلیفه نزدیك شدم، پس‌از سفاح منصور آمد ، وی

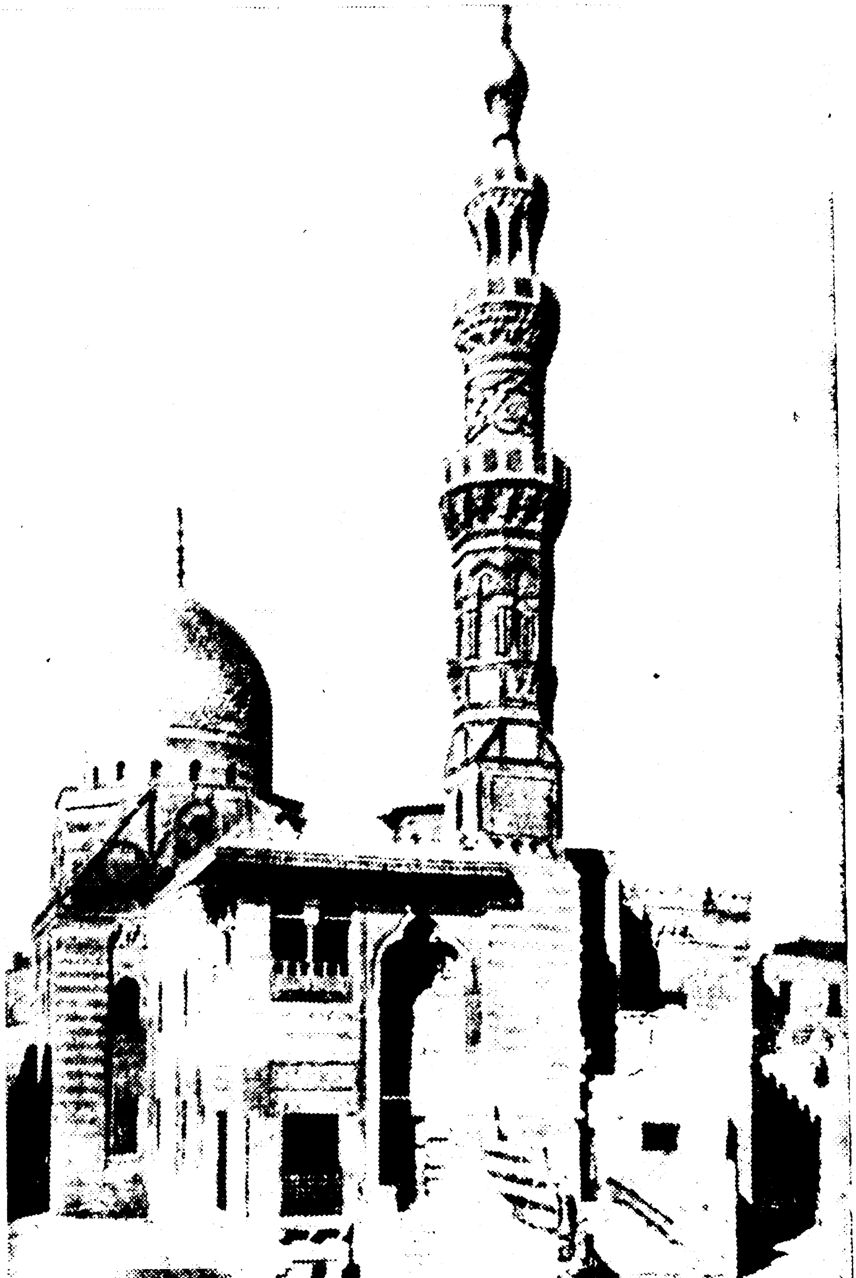
داستانها واخبارعرب را میپسندید،من بخاطراوقصه وتاریخ مطالعه کردم وپیش منصور مقرب گشتم.موسی هادی بشعر توجه داشت. من بسیاری ازاشعارنادروداستانهای منظوم را حفظ کردم: حقیقت آنست که بهترین وسیله برای ترویج علم وادب همان آرزوی تقرب بدستگاه بزرگان و بدست آوردن ثروت میباشد که آنهم بواسطهٔ علاقه‌مندی بزرگان بعلم وادب حاصل میشود .»

تألیف کتاب برای خلفاء وامراء

آنچه که اسامه گفته واقعاً در هر دوره ای همانطور بوده وخواهدبود. اگرمأمون خودش دانشمند نبود بترجمهٔ کتاب های علمی اقدام نمیکرد ودانشمندان راگرامی نمیداشت تاآنجاکه قسمتی از اوقات خود راصرف مناظره ادبی بکند. مأمون که خلیفهٔ دانش پروری بود بمنظور ترویج دانش برای فراء (از علمای بزرگ علم نحو) خانهٔ مناسبی ساخته پول زیادی بوی داد وفرمودش که در علم نحو کتاب تألیف کند ودر نتیجهٔ این اقدامات علوم طبیعی وغیر طبیعی در زمان مأمون پیشرفت کرد . پس از مأمون نیز غالب امراء وخلفاء و پادشاهان ووزیران مسلمان که دانشمند ودانش پرور بودند دانشمندان را جمع میکردند و بآنان پول وجایزه میدادند تابهترین کتابها را تألیف کنند. مثلامحمدبن اسحق (راویه‌نامی) در حیره کتاب‌المغازی رابرای منصور نگاشت وابن بکارکتاب اخبار معروف بالموفقیات‌را برای الموفق باللّٰه‌تألیف کرد ورازی کتاب منصوری راباسم منصور بن اسحق جمع آوری نمودوهمینکه عضدالدوله دیلمی فرمانروای دارالسلام گشت دانشمندان ازاطراف بخدمت او آمدند وکتاب التاجی (درتاریخ دیلم) کتاب‌الحجه(در قرائت)وکتاب الایضاح (درنحو) وکتاب الملکی (درطب) رابرای وی تألیف کردند.سعیدبن هبة‌اللّٰه‌ازپزشکان‌مشهور، کتاب(المغنی)رادرعلم طب برای‌المقتدی بامراللّٰه‌تألیف کرد، پاره‌ای‌ازدانشمندان بنام وزیران وامیران کتاب مینوشتند .

مثلا حریری مقامات خودرابنام انوشیروان‌وزیر المسترشد نوشت وجبرائیل‌بن عبداللّٰه‌بن بختیشوع کتاب‌الکافی را بپاس‌محبت‌های صاحب‌بن عبادنگاشت. بسیاری از مؤلفین برای پول و مقام و انعام وخلعت بنام امیران ووزیران و بزرگان کتاب مینوشتند وغالباً جایزه‌های مهم میگرفتند . مثلامنصور اندلسی برای کتاب‌الفصوص

پنج هزار دینار جایزه داد و سلطان محمود غزنوی بفردوسی وعده داده بود که برای هر شعری از کتاب شاهنامه یك دینار بدهد و از آن رو فردوسی شاهنامه را در شصت هزار بیت تنظیم کرد.



نمونه‌ای معماری اسلامی عربی

سخنوران و دانشمندان که وضع را چنین میدیدند بآسانی تسلیم نمیشدند تا پول

زیاد (آنهم پیشاپیش) دریافت نمیداشتند درمدح آنـان شعر نمیگفتند و بنام آنان کتاب نمی نوشتند وگاه هم بهیچ نوع تسلیم زروسیم نمیشدند، مثلا ابوغالب تمام‌بن غالب از دانشمندان قرطبه‌متوفی بسال ٤٣٦ کتابی درعلم لغت تألیف‌کرد و همینکه از تألیف آن فارغ‌شد ابوالجیش مجاهد عامری فرمانروای دانیه هزار دینار وخلعت ومرکوبی نزد مؤلف فرستاده خواهش‌کرد درآخر کتاب فقط این‌جمله را بیفزاید:

«این کتاب‌ازجمله تألیفاتی‌است‌که ابوغالب برای ابوالجیش مجاهد جمع‌آوری کرده است.»

مؤلف پول را پس داده گفت:

«من ازآنرو کتاب تألیف‌کردم‌که مردم ازآن سود ببرند و بر همت بلند من آفرین‌گویند و البته این افتخار را بپول نمیفروشم.»

ابوالجیش این رفتار ابوغالب را پسندیده بر مردانگی اوآفرین‌خواند وجایزه را دو برابر کرده نزد وی فرستاده گفت:

«من ترا مجبور بآن‌کار نمیکنم‌این‌جایزه ازآن توباشد وهرچه خواهی‌بکن.»
عده‌ای ازدانشمندان بدون توقع جایزه، بنام فرزندان وبرادران وکسان خود کتاب مینوشتند وگاه‌هم باسم خودشان تألیف میکردند وخـوش مزه اینکه دمیری مؤلف حیوةالحیوان در مقدمهٔ‌کتاب خود مینویسد هیچکس از من نخواست‌که این‌کتاب را تألیف‌کنم وازپیش خود باینکار دست زدم.

خلاصه اینکه تمدن اسلامی طوری درپیشرفت علم وادب مؤثر بود که ازکاخ خلیفه‌تامسجد، تاخانهٔ‌وزیروامیروحتی‌دربساط‌های‌عیش‌ونوش دانشمندان‌ونویسندگان وگویندگان بوجودآورد و در هرجـا و همه جا برای تحقیقات علمی وادبی انجمن ومحفل تشکیل میافت وتحصیل علم را بر نوجوانان و پیران وکنیزان و غـلامان وهمسران(زنها)فرض‌وواجب می‌نمود مخصوصاًکنیزان راشعر وتاریخ ونحو وعروض میآموختند وآنان‌را وامیداشتند قرآن وحـدیث وخبر حفظ‌کنند و همینکه در علم وادب پیشرفت میکردندآنان‌را بجای بهترین تحفه هدیه‌میدادند. زبیده همسر نامی

هرون الرشید صد کنیز داشت که تمام قرآن را حفظ داشتند وهمینکه سحرگاهان آنان در کاخ زبیده باآواز خوش قرآن میخواندند مثل آن بود که زنبوران عسل در کندوی خویش زمزمه میکنند، خواجکان حرم سرا نیز مثل مردان وزنان خدمتگزاران دیگر علم وادب تحصیل میکردند. در اندلس عده‌ای ازخواجه‌های دانشمند پدید آمدند که دارای تألیفات مهم بودند.

عجب اینکه فرمانروایان دانش پرور اسلام نه تنها بمؤلفین ودانشمندان پول وجایزه میدادند بلکه برای ترویج علم وادب محصلین را نیز باانواع محبت‌ها مینواختند. مثلا ملك المعظم شرف الدین عیسی ایوبی فرمانروای دمشق اعلام کرده بود که هرکس کتاب المفصل زمخشری را ازبر کند صد دینار نقد ویکدست لباس باو میدهد ودر نتیجه عدهٔ زیادی آن کتاب را حفظ کردند وجایزه گرفتند واین نوع مجاهدت در راه ترویج علم تا آنزمان سابقه نداشت.

مؤلفان و تألیفات آنان

آری این دانش پروری وعلم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روزبروز مؤلف وکتاب درقلمرو اسلام فزونی یابد ودائرهٔ تحقیق وسعت پیدا کند. پادشاه ووزیر وامیر ودارا ونادار وعرب وایرانی ورومی وهندی وترك ویهود ومصری ومسیحی ودیلمی وسریانی درشام ومصر وعراق وفارس وخراسان وماوراء النهر وسند وافریقا واندلس وغیره درتمام شبانه‌روز بتألیف مشغول شدند وخلاصه آنکه هرجا اسلام حکومت میکرد علم وادب بسرعت پیشرفت مینمود. دراین تألیفات گرانبها خلاصه ای ازتحقیقات بنی نوع انسان ازروزگار پیشین تا آنزمان دیده میشد ومباحث مهمی از علوم طبیعی ـ الهی ـ نقلی ـ ریاضی ـ ادبی ـ عقلی در آن کتب جمع شده بود ودر نتیجهٔ تحقیقات علمای اسلام علوم مزبور دارای شعب متعدد گشت تا آنجا که بنا بقول طاش کبری زاده درکتاب مفاتیح العلوم علمای اسلام علوم معاصر خود را تا پانصد شعبه رساندند و چیزهائی مانند علم اقتصادی سیاسی وفلسفه تاریخ و فرهنگ های تاریخی و جغرافیائی و علوم مخصوص اسلامی توسط علمای اسلام ابداع شد.

شمارهٔ تألیفات دانشمندان مسلمان به هزارها رسید و از آنچه که درقرن یازده

هجری در کتاب کشف الظنون راجع بتألیفات اسلامی ذکرشده فزونی تعداد آن معلوم میگردد چه درکتاب مزبور شمارهٔ تألیفات باستثنای کتب مربوط بشرح وتعلیق بالغ بر ۱٤٥۰۱ جلد بوده است والبته بسیاری ازتألیفات هم درطی جنگهای داخلی بکلی از بین رفته ونام ونشانش گم شده است. بعلاوه مقدار زیادی ازتألیفات فلسفی وامثال آن بامرفرمانروایان متعصب درآتش سوخته است (شرح آن خواهد آمد) وآنچه که باقیمانده قسمت بسیار مختصری میباشد .

در هر حال مسلم است که بسیاری از تألیفات اسلامی مفقود گشته ، زیرا در مقدمهٔ تألیفات دانشمندان قدیم مانند مسعودی ـ طبری ـ ابن اثیروغیره نام کتابهائی دیده میشود که آنان از آن کتابها مطالبی نقل کرده اند ولی اکنون حتی اسم آنها هم در کتب فهرست موجود نیست .

ازمؤلفین معتبراسلامی یکی ابوعبیده است که دویست جلد تألیف داشته است وتألیفات ابن حزم به ٤۰۰ جلد وتألیفات کندی به ۲۳۱ وتألیفات قاضی فاضل به ۱۰۰ جلد بالغ میشده است وغالباً دانشمندان اسلام مانند رازی ـ سیوطی ـ ابن سینا در موضوع های مختلف کتاب مینوشتند. تألیفات عبدالملك بن حبیب دانشمند نامی اندلس به هزار رسیده بود وهمینکه تألیفات جمال الدین الحافظ را باروزهای عمرش تطبیق کردند بطورمتوسط روزی نه دفتر نوشته بود ونکتهٔ مهم ترآنکه غالب این تألیفات درچندین مجلد بوده است. مثلا کتاب مرآة الزمان سبط بن الجوزی چهل جلد وتاریخ دمشق ابن عساکر هشتاد جلد وتاریخ خطیب بغدادی چهارده جلد وکتاب اغانی بیست جلد وتاریخ ابن اثیر دوازده جلد وکتاب گیاه شناسی (النبات) ابوحنیفه دینوری شصت جلد میشده است ، ومجلدات مزبور کوچك و بزرگ بوده است، مثلا مجلدات اغانی وابن اثیر بطورمتوسط جلدی دویست صفحه یابیشتر میشود ولی معمولا هرده ورق را یك جلد حساب میکنند .

شیوهٔ مؤلفین اسلامی برآن بوده که علاوه برموضوع کتاب مطالب متناسب علمی دیگر نیزدرطی آن تألیف مینگاشتند، مثلا فرهنگ یاقوت حموی اساسش بر علم جغرافیاست. اماشرح حال بسیاری از دانشمندان وادبای اسلام بمناسبت مقام در

طی جغرافیا ذکرشده است ، کتاب اغانی گرچه راجع بغناء (آواز) صحبت میدارد
اما مطالب مهمی از تاریخ واشعارعرب درجاهلیت وصدراسلام نیزدر آن مندرج است



ع- نمونه‌ای ازگچ بریهای قرن سوم هجری درسامره

کتاب عقدالفرید اساسش دربارهٔ ادبیات است ولی ازشعر وعروض واخلاق و تاریخ

وغیره نیزمطالب سودمندی نوشته است وهمینقسم سایر کتابهائی که درتاریخ وشرح حال نوشته‌اند دارای مطالب متنوع میباشد. کتاب قانون ابن‌سینا فرهنگ جامعی است که از کلیه مباحث مهم طبی مانند تشریح و حیوان شناسی و معالجه و تشخیص امراض وداروسازی و گیاه‌شناسی‌وغیره گفتگومیدارد. درکتاب‌طب رازی نیزهمانقسم ازهرجهت جامع است. گاه هم‌کتابی درموضوع معین ومشخصی تألیف شده‌ومطالب دیگری‌که با موضوع کتاب ارتباط نداشته‌در آن‌کتاب‌مندرج است مانندحیوةالحیوان دمیری که موضوعش حیوان شناسی‌است ولی از تاریخ و ادبیات و اخلاق و طب وداروشناسی و گیاه‌شناسی نیز گفتگومیدارد. کتاب کشکول در ادبیات و پند واندرز تألیف شده ولی مقالات مفصلی ازجبروهندسه ومنطق ونجوم وفلسفه وتاریخ‌ولاهوت وفقه وحدیث وغیره (که با هم اختلاف دارند) درطی کتاب دیده میشود.

تأثیر تمدن اسلام در علوم بیگانه (دخیل)

همینکه تمدن اسلام نضج گرفت و علوم تازه میان مسلمانان منتشر شد دانشمندانی ازمیان مسلمانان برخاستند که افکار و عقایدشان ازصاحبان اصلی علوم درپاره‌ای موارد عالی‌تر بود ودرواقع علوم مزبور با تحقیقات جدید علمای اسلام رنگ تازه بخود گرفته مطابق مقتضیات محیط ومناسب باتمدن اسلام پیشرفت کرد وهمینکه فرنگیان برای اقتباس علوم یونان قیام کردند ناچارقسمت عمدهٔ آنرا اززبان عربی با رنگ و بوی (صبغه) اسلامی ترجمه واقتباس نمودند واینك مختصری‌ازتأثیر تمدن اسلام‌درپیشرفت علوم قدیم صحبت میداریم .

۱ ـ فلسفه دراسلام

مسلمانان تألیفات فلسفی افلاطون و ارسطو را با شرح وتعلیقات آن مطالعه کردندومطالب‌جدیدی‌ازمنطق‌وطبیعیات واخلاق والهیات برآن اضافه نمودند باین قسم که ابتداء آن کتابها را خواندند سپس بشرح وتلخیص آن‌کتب پرداختند آنگاه تألیفاتی درآن موضوع‌ها نگاشتند و غالباً تألیفات آنان درطب‌وفلسفه ونجوم باهم توأم‌بوده‌است چنانکه‌حنین‌بن‌اسحق‌میگوید:

«پزشك‌باید فیلسوف هم باشد.»

ولی معمولا عالم بکسی میگفتند که دریك رشته ازآن علوم تخصص‌داشت .

فیلسوفان اسلام درشرق

بزرگترین و مشهورترین فیلسوف مسلمان شرقی یعقوب بن صباح کندی یگانه فیلسوف مسلمان عرب نژاد میباشد ونسبش بپادشاهان کنده میرسد وازآنرو به فیلسوف

عرب مشهور است وعرب‌هائی که در آغاز اسلام حتی از اشتغال بعلوم اسلامی امتناع داشتند و آنچه راکه از علوم بیگانه در مصر و ایران میبافتند نابود میساختند در اندك زمانی چنان علم دوست وعلم پرور شدند که‌شاهزادهٔ آنان فیلسوف شد. کندی بامأمون ومعتصم ومتوکل هم عصر بوده است ونزد آنان گرامی میزیسته‌است کندی در طب وفلسفه وحساب منطق و هندسه و آهنگ سازی (الحان) و نجوم و شمارش خواص اعداد تتبع داشته است وموقعی پیداشده که در اسلام جز وی فیلسوفی نبوده است. کندی درتألیفات خودروش ارسطوطالیس راداشته‌و کتابهای‌مهمی(برای‌خودش) به نیکوئی اززبانهای‌دیگر ترجمه کرده است‌واینکه نامش جزء مترجمین در نیامده برای آنست که از راه ترجمه زندگی نمیکرده است. کندی‌در بسیاری از علوم دخیل (بیگانه)تألیفاتی‌دارد واینك اسامی آن ازروی کتاب الفهرست نسبت به‌تناسب‌موضوع- های علمی آن :

«در فلسفه ۲۲کتاب ، در حساب ۱۱ کتاب ، در نجوم ۱۹ ، درهندسه ۲۳ ، در فلکیات ۱٦ ، در طب ۲۲ ، در جدل ۱۷ ، در سیاست ۱۲ ، در احداث ١٤ ، در طبیعیات۳۳،در کرویات ۸، درمنطق۹ ، درموسیقی۷ ، دراحکام ۱۰ ، درعلم‌النفس٥ ، درابعاد۸ ، درتقدمةالمعرفة ٥ ، که مجموع آن ۲۳۱کتاب میشود. »

متاسفاً بیشتر این تألیفات از بین رفته است ولی از مراجعه باسامی آن‌معلوم میشود که آنمرد بزرگ دربسیاری از علوم‌متبحر بوده است. کندی شاگردانی‌تربیت کرد که از وی پیروی میکردند.

پس ازکندی ابونصر فارابی اصلا ایرانی و از اهالی فاراب است. فارابی در شام به تحصیل پرداخت وفیلسوف کاملی شد، آنچه را که‌کندی خوانده‌ونوشته‌بود مطالعه کرد و درپاره‌ای موارد ازکندی برترشد بخصوص در منطق‌ازکندی‌جلوافتاد ودرفلسفه بسیار عمیق شد، در تحلیل وتجزیه علوم وطریقهٔ تعلیم و استفادهٔ از علوم تحقیقات‌سودمندی بجا آورد و در موضوع‌هائی کتاب نوشت که پیش از وی کسی‌از آن خبر نداشت از آنجمله کتاب موسوم به :

(فی‌احصاءالعلوم والتعریف‌باغراضها)

این کتاب مانند یك فرهنگ جامع علمی است که تا آنزمان کسی بآن ترتیب راجع بتاریخ علوم تألیفی نیاورده بود و دیگر کتاب موسوم به :

«السیاسة المدنیه»

راجع باقتصادسیاسی ـ شگفت آنکه فرنگیان تصورمیکنند آنان علم سیاست اقتصادی را وضع کرده انددرصورتی که هزار سال‌پیش فارابی در آن‌باب کتاب‌نوشته وپس از وی‌ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود در آن باره بحث‌کرده است .فارابی از موسیقی اطلاعات دقیقی داشته وساز (قانون) را وی اختراع کرده است (شرح آن خواهد آمد) وترجمه‌هائی که تازمان او اصلاح نشده بود بدست او اصلاح شد از آنرو فارابی را معلم ثانی‌لقب دادند . وفات فارابی در سال ۳۳۹ واقع شد .

دیگراز دانشمندانی که جنبهٔ فلسفی‌او غالب بوده شیخ‌الرئیس ابن‌سیناست که قریب صد جلد تألیفات دارد و۲٦ جلد آن در فلسفه میباشد . ابن سینا در سال۴۲۸ در گذشت .

ودیگرابوحامدغزالی ملقب به حجةالاسلام پیشوای‌اهل تصوف در ۵۰۵ وفات کرده است . این‌ها فیلسوفان اسلام در شرق بودند و شرح حال فیلسوفان مسلمان غرب را نیز خواهیم‌گفت ، ولی بطور کلی صحبت در شرح حال‌فلاسفه‌اسلام و آراء وافکار آن مفصلا در آداب اللغةالعربیه خواهدآمد و در اینجا فقط از تاریخ فلسفه در اسلام وتأثیر آن درعلم ودین گفتگومیکنیم.

مهم ترین تأثیر فلسفه در اسلام آن بود که علمای اسلام از فلسفه علم کلام‌را در آوردند و برای تأیید مسلك های مختلف دینی خویش بآن استدلال نمودند .علم کلام در میان مسلمانان رواج یافت وبسیاری ازبزرگان قوم بآن استناد نمودندکه از آن جمله‌سید مرتضی‌زمخشری وباقلانی‌وغیره میباشند . طایفهٔ معتزله بیش‌ازسایر طوایف اسلامی بعلم کلام توجه داشتند .

ولی کسانیکه صرفاً بفلسفه‌پرداختند در جامع اسلامی متهم بکفروالحادشدند و در بارهٔ آنان چنین گفته میشد :

« خدا اورا بیامرزد و از گناهانش بگذرد . متهم بود که بعلوم عقلی بیشتر توجه دارد. »

والبته مردم عوام بیش از دیگران از فلسفه تنفر داشتند ومأمون را بواسطهٔ توجه به فلسفه امیرالکافرین میخواندند . تازمان مأمون هیچ یك ازمسلمانان جرئت تظاهر به‌فلسفه نداشتند وچندی درزمان‌مأمون ومعتصم وواثق هواخواهان‌فلسفه آزاد شدند، اما باروی کار آمدن متوکل تحت تعقیب قرار گرفتند . ولی چون علاقه مندان به فلسفه دست بردار نبودند درپنهانی جمعیت هائی تشکیل داده افکار خودرامنتشر میساختند که یکی از آن جمعیت‌ها جمعیت اخوان‌الصفا میباشد .

جمعیت اخوان‌الصفا

یکی ازجمعیت‌های سری هواخواهان فلسفه‌جمعیت‌اخوان‌ـ الصفاست که دراواسط قرن چهارم هجری در بغداد تشکیل شد وسران عمدهٔ این جمعیت پنج نفرند ازاینقرار:

ابوسلیمان‌محمدبن‌معشر بستی‌معروف بمقدسی ـ ابوالحسن‌علی‌بن‌هرون‌زنجانی ـ ابواحمد مهرجانی ـ عوضی ـ زیدبن رفاعه .

اخوان‌الصفا پنهانی دورهم‌جمع میشدند ودربارهٔ آراء فلسفی مباحثه میکردند تاآنکه برای خود طریقهٔ مخصوصی (درفلسفه) پدید آوردند. این طریقهٔ آنان نتیجه مطالعهٔ افکار فلسفی هند ویونان و ایران بودکه بامقتضیات اسلامی نیز وفق میداد باینطریق که آنان میگفتند دیانت (مقدس) اسلام باپاره‌ای‌اوهام ونادانی مخلوط شده ویگانه‌راه تصفیهٔ آن ازطریق فلسفه است زیرا حکمت اعتقادی و مصلحت اجتهادی درفلسفه تکوین شده وهمینکه فلسفه یونانی وشریعت اسلامی با هم آمیخته گردد کمال مطلوب بدست میآید .

اخوان الصفا اصول عقاید خود را طی پنجاه رساله جمع کرده بودند که بنام رسائل اخوان الصفا موسوم است وتامدتی نام آنان مکتوم ماند. رسائل اخوان‌الصفا مشتمل برفلسفه تکمیل شده اسلامی دربهترین ادوار میباشد و در مسائل ذیل اظهار نظر میکنند :

هیولا ـ صورت ـ ماهیت طبیعت ـ زمین‌وآسمان ـ سطح زمین وتغییرات آن ـ

عالم کون وفساد ـ آثارعلویه ـ السماء والعالم ـ علم نجوم ـ تکوین معادن ـ علم نباتات ـ اوصاف حیوانات ـ مسقط نطفه ـ چگونگی ارتباط نفس بانطفه ـ ترکیب جسد ـ حواس و محسوسات ـ عقل و معقولات ـ صنایع علمی وعملی ـ عدد وخواص عدد ـ هندسه ـ موسیقی ـ منطق ـ فروع منطق ـ اختلاف اخلاق ـ طبیعت اعداد ـ مبحث اینکه عالم انسان کبیر ، وانسان عالم صغیر است ـ اکوار وادوار وماهیت .

خلاصه اینکه رسائل مزبور مشتمل بر کلیه علوم ریاضی وفلسفی وعقلی والهی بود واکنون خلاصه‌ای از آن رسائل نزد ماست که بهمت دکتر دیتریش در ۶۵۰ صفحهٔ بزرگ در لایپزیك چاپ شده است واز مطالعهٔ آن چنین مفهوم میشود که بعد از دقت ومطالعهٔ کامل دررشته‌های مختلف باین نحو تکمیل شده است و پارهٔ افکار وآراء در آن مندرج است که مردم این زمان هم بهتر از آن نیاورده‌اند. در ذیل کتاب فصل مخصوصی راجع بچگونگی معاشرت اخوان الصفا وهمکاری وفدا کاری وراستی و درستی آنها مذکور است که شرط پذیرفته شدن در آن جمعیت واجد بودن صفات مزبور میباشد .

معتزله وهم مسلکان آنها رسائل اخوان الصفا را پنهانی دست بدست درشهرهای اسلام می گرداندند و بمطالعهٔ آن اشتغال داشتند وهنوز یك قرن ازتألیف آن نگذشته بود که بوسیلهٔ ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی از اهالی قرطبه وارداندلس شد باین قسم که ابوالحکم مانند سایر دانش طلبان اندلس برای تکمیل مطالعات خود از غرب بشرق آمد و همینکه باندلس بر گشت رسائل مذکور را برای نخستین بار باندلس آورد .رسائل اخوان الصفا درمدت کوتاهی مورد توجه خردمندان اندلس واقع گشته بمطالعه ومباحثهٔ آن مشغول شدند .

فلاسفهٔ اندلس

سابقاً گفتیم که فلسفه در زمان عبدالرحمن اوسط باندلس آمد وعده‌ای از دانشمندان اندلس به تحصیل علوم فلسفی پرداختند وپاره‌ای از آنان در فلسفه ونجوم وسایر علوم پیشینیان مقام ارجمندی پیدا کردند که اولین آنان ابوعبیده مسلم بن احمد معروف بصاحب قبله است و در اواخر قرن سوم هجری در گذشته است . سپس یحیی بن یحیی قرطبی معروف بابن السمینه

که در سال ۳۱۵ درگذشته است و ابوالقاسم سلمة بن احمد معروف بمرحیطی یا مجریطی از اهالی قرطبه که سر آمد ریاضی‌دانان اندلس بوده ودر ۳۹۸ هجری درگذشته است مرحیطی شاگردانی تربیت نمود که مشهورترین آنان ابن السمح مهندس غرناطی و ابن الصفار استاد ریاضیات در قرطبه و زهراوی مؤلف کتاب الارکان فی المعاملات علی طریق البرهان میباشد و دیگر ابوالحکم عمرو کرمانی که نامش برده شد، وی ازمغرب بمشرق آمد ودرحران هندسه وطب آموخت و با رسائل اخوان الصفا باندلس رفته بسال ۴۵۸ هجری درسرقسطه وفات کرد.

دانشمندانی که نام بردیم بیشتر در ریاضیات ونجوم وهندسه و مانند آن دست داشتند وفلسفهٔ واقعی بعدازانتشاررسایل اخوان الصفا دراندلس ترویج شد واگرچه حکم بن ناصر پاره‌ای کتب فلسفی رااز شرق باندلس آورده میان مردم انتشار داد ولی توجه مردم بآن کتابهای فلسفی پس از انتشاررسایل اخوان الصفا عمومیت پیدا کرد ودر نتیجه فیلسوفانی مانند ابوبکربن باجه معروف بابن الصائغ از اندلس برخاست (سال وفات ۵۳۳ هجری) قاضی ابوالولیدبن رشد فیلسوف قرطبی متوفی بسال ۵۹۵ یکی ازشاگردان ابن باجه میباشدابن طفیل وابن هود هم ازفلیسوفان نامی اندلس میباشند وکتاب‌های مفصلی درفروع فلسفه تألیف نمودند وفرنگیان درآغازرستاخیزعلمی خود از آن تألیفات استفاده واقتباس کردند.

این فیلسوفان در آن ایام مثل همیشه مورد حمله و تحقیر مردم عوام بودند و پادشاهان نیزبرای خشنودی عوام و پیشرفت کار خود فیلسوفان راآزار میرساندند وتعقیب میکردند ومشهورترین این‌وقایع تأسف آورداستان منصوربن عامر فرمانروای اندلس دراواخر قرن‌ششم‌هجری میباشد که بفرمان وی عده‌ای ازفلاسفه مانندابن رشد- ابو جعفرذهبی - ابو عبدالله قاضی بجایه و غیره نفی بلد شدند و برای نابود ساختن کتب فلسفی بامراو کتابهای بسیاری سوخته‌شد عامهٔ مردم برضد فیلسوفان‌وهواخواهان آنان قیام‌کردند وهرکس تمایلی بفلسفه ونجوم ابراز میداشت زندیق خوانده میشد وخودش هم تحت‌نظرقرارمیگرفت وباکوچکترین لغزش سنگسارمیشد ویازنده‌زنده در آتش میسوخت. با تمام این احوال عده‌ای از خواص پنهانی بمطالعهٔ علوم فلسفی،

مشغول بودند وچه بساکه پادشاهی برای رضایت مردم حکم قتل فیلسوفی را میداد ودر باطن فلسفه را دوست داشت .

۴ ـ طب دراسلام طب اسلامی

طب اسلامی خلاصه‌ای است ازطبی که تاظهوراسلام درمیان ملل متمدن شایع بوده است زیرا مسلمانان کتابهای طبی بقراط وجالینوس وسایر پزشکان یونانی را ترجمه نمودند وبرطب اطبای سریانی که مخلوطی‌ازطب قدیم کلدانی وطب یونانی بود احاطه‌یافتند و بوسیلهٔ اطبای ایرانی (گندی شاپور) آنچه اطبای ایرانی از یونان گرفته بودند بعربی انتقال دادند وبا استخدام اطبای هند ازمعلومات طبی هندیها آگاه شدند وعلاوه براین خود چیزهائی از دورهٔ جاهلیت در بارهٔ طب میدانستند و از اختلاط وامتزاج این معلومات طب اسلامی پدیدآمدکه بهترین نمونهٔ آن کتاب‌الملکی یا الملوکی تألیف ابوبکر رازی ملقب به جالینوس عرب است و بنام عضدالدوله دیلمی‌تألیف شده است (۱) کتاب مزبوردر دورهٔ‌تکمیل وتکامل‌تمدن‌اسلامی(دراواسط قرن چهارم) نگاشته شده . وآنچه‌که راجع بمعالجهٔ‌امراض وتشخیص آن‌در کتابهای قدیم پراکنده بوده درآن جمع شده است رازی علاوه بر این تألیف نفیس کتابهای دیگری درطب وفلسفه دارد و تاپیدایش قانون ابن سیناکتاب ملوکی یگانه سند ومرجع دانشمندان طب محسوب میشده است قانون ابن‌سیناکه اکنون دردست‌است یك فرهنگ‌جامع طب وداروسازی بشمار میآید و خلاصهٔ مطالعات یونان و کلدان وهند وایران وعرب دربارهٔ تشخیص امراض ومعالجه آن‌وگیاهها وخواص آن‌درقانون مذکوراست .

بعضی‌ها تصور کرده‌اند قانون ابن‌سینامنحصراًازطب یونان بحث میکند ولی این تصوراشتباه است زیرا درکتاب مزبوردرموارد متعدد ابن سینا نظراطبای هند را متذکرشده وآنرا انتقاد یاتمجیدکرده است . مثلاابن‌سینا زلوهای متنوع هندواشکال وخواص آنرا درقانون اسم میبرد ودیگرآنکه میگوید بعقیدهٔ اطبای هند خوردن

---

۱ ـ عجب آنکه جرجی زیدان ، دانشمند ایرانی (ابوبکررازی) و نابغه شهر ری راکه برای یك پادشاه ایرانی عضدالدوله دیلمی‌کتاب نوشته ازروی تعصب ملی «جالینوس عرب» میخواند . مترجم

شیر و ترشی و ماهی با هم موجب ابتلاء بمرض خوره میگردد و همچنین بنا بگفتهٔ ابن سینا درقانون خوردن ماست با ترب و گوشت پرنده و یا خوردن آرد و برنج و شیر ضرر میرساند بعلاوه ابن سینا بسیاری از گیاههای هندی درقانون نام برده است . دیگر از کتب طبی اسلامی که در رستاخیز اروپا مورد استفاده شد کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف نگارش و تصنیف ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی اندلسی از اطبای قرن پنجم هجری است که علاوه برسایر مزایا قسمت جراحی هم در آن ذکر شده است ودیگر کتاب التیسیر تألیف عبدالملك بن زهر اندلسی است که برای ابن رشد فیلسوف دراواسط قرن ششم هجری نگاشته شده است طبیبان اسلام و تألیفات آنان زیاداست وذکر نام همهٔ آنان بطول میانجامد .

پزشکان مسلمان

پس از ترجمهٔ کتب طبی یونانی و بعد از انقضای نهضت عباسی تا آغاز دورهٔ انحطاط عباسیان یعنی در ظرف سه چهارقرن صدها پزشك درمیان مسلمانان پدید آمد که غالباً در طب وسایر علوم بیگانه کتاب نوشته‌اند وشرح وحال و تألیف آنان در تراجم الحکماء تألیف ابن القفطی و طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه و در کشف الظنون و غیره مندرج است ولی تعیین آمار دقیق آنان بواسطهٔ حوادث داخلی و از بین رفتن مدارك میسر نیست اما ازقراین معلوم است



یك دخترعرب دهاتی

که زیاد بوده‌اند مثلا در زمان المقتدر بالله در اوایل قرن چهارم هجری بموجب سرشماری ۸٦۰ پزشك در بغداد بوده که میبایستی برای دریافت پروانه پزشکی

امتحان بدهند والبته عده‌ای نیز بواسطه حسن شهرت یا بـواسطه اشغال در خدمت خلیفه علاوه براین عدد بوده‌اندکه جزء سرشماری برای امتحان دادن ذکر نشده‌اند وخلاصه اینکه حداقل آنموقع دربغداد هزارپزشك میزیسته است . دراواسط قـرن سوم هجری درزمان متوکل ٥٦ پزشك مسیحی دردستگاه دولتی کارمیکرده‌اند وهر وقت که سیف‌الدوله سرخوان مینشست ۲٤ پزشك حضورمییافتند و بعضی‌از آنان دو یا سه مقرری میگرفتند چه‌که علاوه برطبابت درعلوم دیگر نیز تخصص داشتند .

برای طبابت مقررات سختی بوده‌که توسط رئیس الاطباء اجراء میشد وپس‌از گذرانیدن امتحان پروانه طبابت داده‌میشد . مشهورترین رؤسای اطباء سنان‌بن‌ثابت دربغداد ومهذب‌الدین داخوری در مصرمیباشد وچون در دارو سازی و داروفروشی تقلباتی‌پدید آمد برای‌داروسازان نیزرئیس مناسبی تعیین گردید وداروسازان ودارو-فروشان مجبور بگذرانیدن‌امتحان‌شدند و کسانی‌که درامتحان شکست میخوردنداز کارخود ممنوع میشدند واین امتحان داروسازی اولین‌بار بامر افشین در بغدادتوسط زکریابن طیفوری اجراء شدوداستان مفصلی دارد ، اطباء دو دسته بودند دسته‌ای‌که برای سپاهیان و خلفاء ودولتیان طبابت میکردند وازدولت حقوق میگرفتندودسته‌ای که اشخاص عادی را معالجه مینمودند .

پزشکان بچند طبقه تقسیم میشدند ازاینقرار :

پزشك بطور کلی - چشم پزشك - دندانساز - جراح - ماما - پزشك زنان پزشك ویژهٔ دیوانگان وخون‌گیر (کسی‌که دررگ زدن وحجامت تخصص دارد) ودرواقع مثل‌امروزپزشکان آن‌ایام هر کدام درقسمتی‌تخصص داشتند . درمصر بواسطهٔ بدی‌آب وهوا چشم پزشك بیشتر پیدا میشد و آب سیاه را با داغ‌کردن چشم معالجه مینمودند همانطورکه امروزآن بیماری بوسیلهٔ الکترکتا علاج میشود .

زنان پزشك‌میان‌مسلمان کم‌نبودنداز آنجمله اخت‌الحفیداندلسی ودخترش که ازعلم طب بخصوص دربخش‌بیماری‌های‌زنانه‌سررشته‌کامل‌داشتند و کسی‌جز آن مادر ودخترزنان حرم سرای منصورخلیفه اندلس را معاینه‌ومعالجه نمیکردندزینب پزشك بنی‌اود اززنان نامی دورهٔ امویان‌است‌که درشام‌طبابت میکرده است بخصوص درعمل

جراحی چشم ماهر بوده است پاره‌ای از آنان بعلم ادب نیز شهرت داشته‌اند مانند شهده دینوری و بنت دهین اللوز دمشقی و غیره که نابغهٔ زمان خود بشمار میآیند. تحقیقات اطبای اسلام برای تشخیص بیماری منحصر بمعاینه و آزمایش ادرار و گرفتن نبض بود باین قسم که بیمار باشیشه ادرار نزد پزشك میآمد پزشك ادرار را میدید بعد برای تحقیق بیشتر آنرا می‌چشید که بداند قند یاترشی یامواد زیادی دیگری در آن هست یا نیست سپس حرکت نبض مریض را بدقت رسیدگی میکرد چه که بعقیدهٔ اطبای اسلام از حرکت نبض وضع قلب مریض وازچشیدن ودیدن ادرار وضع کبد واخلاط وی معلوم میگردد وعجب آنکه تاکنون آن آزمایش دردنیای متمدن بحال خود باقی است واز نبض وادرار بیماری را تشخیص میدهند.

مسلمانان چه چیز تازه‌ای درپزشکی پدید آوردند

اینك باید بدانیم عرب چه اختراعات وابتکارات تازه‌ای در طب داشته است والبته مطالعه و تحقیق این موضوع مجال بسیاری لازم دارد که اینجا محل آن نیست فقط بطور مختصر میگوئیم که مسلمانان، طب یونان، ایران، هند، کلده وعرب را جمع کردند وچیزهائی از خود برآن افزودند و این مطلب از مراجعه بکتب طبی اسلامی بخوبی آشکار میگردد، مثلاچه بسیار که درکتب طبی اسلامی ازنظر جالینوس وبقراط وغیره ذکر شده واز آن انتقاد شده ویا آنرا توضیح داده‌اند ودرست ونادرستش رابیان نموده‌اند بعلاوه کتابهائیکه ترجمه کرده اند بفصل ها وبخش‌ها مرتب ساخته اند ازآن‌جمله ابن اشعث کتابهای جالینوس را برای آسان‌کردن کار بچندین بخش مرتب کرده است و بسیاری ازدانشمندان اسلام برکتب قدماء شرح و تفصیل نگاشته‌اند مثلاابن‌جلجل در ذیل کتاب دیسقوریدس گیاه هائی را شرح داده که قدماء آنرا نمیدانسته اند ولی تعیین آراء وافکاری که اطبای اسلام مستقلا در طب ابرازداشته اند دشوار است وفقط آنچه که مسلماً نزد ماثابت شده بطورنمونه دراینجامینگاریم ازآنجمله اینکه نظریات تازه‌ای مخالف نظر اطبای قدیم داشته‌اند مثلا بیماری های (باصطلاح) سردرا (مانند لقوه وفلج وسستی) که قدماء با دارو های (باصطلاح) گرم مداوا میکردند اطبای اسلام بادارو‌های سرد علاج مینمودند ونخستین پزشکی که آنطور معالجه را مرسوم

نمود . ابومنصور صاعد بن بشر طبیب بغداد بود . وی بیماران فالج ومانند آنرا بافصد وتبرید وممانعت ازغذا معالجه کرد وبیماران بهبود یافتند ودر نتیجه این پیشرفت مهم ابومنصور رئیس بیمارستان عضدی شد وداروها ومعجونهای گرم را منسوخ نموده بیماران را باماء الشعیر (آب جو) وشیره تخم گیاه معالجه نمود وپیشرفتهای عجیبی درمعالجه ملاحظه شد وبعد از آن پزشکان بوی اقتدا کردند .

عربها برای نخستین بار بنگ را درمعالجات طبی استعمال کردند وازقرار مذکور ابتداء تلخهٔ گندم را برای آن مقصود استعمال میکردند وخلال معروف اطباء نیز از اختراع پزشکان مسلمان میباشد .

بنا باظهار محققین فرنگ ، عربها برای نخستین بار داغ کردن موضوع زخم رادر طب بکار بردند وچنانکه اکنون نیز آنطریقه معمول می باشد همین قسم برای اولین مرتبه تشخیص بیماری سل را از راه ناخن مریض درك کردند ومعالجه یرقان وزردی را توصیف نمودند وبرای معالجهٔ دیوانگان مقدارزیادی افیون تجویز نمودند وبرای جلوگیری ازخونریزی آب سرد استعمال کردندودر آوردن سنگریزه وشن ومیل زدن چشم وطریقه معالجه خلع کتف باردمقاومت ناگهانی هم ازپزشکان مسلمان بدیگران رسیده است .

عربها کتابهائی درطب تألیف نمودند که پیش از آن سابقه نداشته است مثلا یوحنا بن ماسویه نخستین کسی است که کتابی راجع بجذام(خوره)نوشته است وابوبکر رازی نخستین پزشکی است که راجع بحصبه وآبله کتاب مخصوصی تألیف نموده است وعلاوه براین اطبای عرب(مسلمان) فرهنگ های جامعی درعلم طب تألیف کرده اند .

داروسازی ـ شیمی گیاه شناسی

دارو سازی از فروع پزشکی است و اعراب در این قسمت خدمات زیادی انجام داده اند و گیاه های طبی ازهند وسایر نقاط آورده اند . این اقدام ابتداء در زمان یحیی بن خالد برمکی انجام یافت وبعد داروسازان وپزشکانی نابغه از میان مسلمانان برخاستند وکتابهای گیاه شناسی وداروسازی را ازهندی ویونانی ترجمه کردند وازخود کتابهائی درآنموضوع نگاشتند و فرنگیان که دردوستاخیز علمی اخیر خود درفن داروسازی

مطالعه و تحقیق نمودند، دریافتند که عربها این علم را پایه گزار بودند و برای نخستین بار طریقهٔ داروسازی را ترتیب داده و داروهای تازه‌ای پیدا کردند. عربها نخستین مردمی بودند که قرابادین را بشکلی که اکنون بدست ما رسیده مرتب ساختند، اعراب در نهضت دورهٔ عباسیان در بیمارستانها و داروخانه‌ها بقرابادین شاپور بن سهل (۲۵۵ هجری درگذشت) مراجعه میکردند. پس از آن قرابادین امین الدولة بن التلمیذ (متوفی بسال ۵۶۰ هجری) مورد توجه واعتماد شد. عربها نخستین مردمی هستند که بطرز امروز داروخانه باز کردند ودلیل براین مطلب آنکه تاکنون اسامی پاره‌ای داروها وگیاهها که فرنگیان دارند همان اسامی عربی ویا فارسی وهندی است که عربها وضع کرده‌اند.

البته پیشرفت عربها در داروسازی بواسطه پیشرفت آنان در شیمی وگیاه‌شناسی بوده وشکی نیست که عربها باتجربیات وعملیات خویش علم جدید شیمی را پایه گزاری کردند و قبلا گفتیم که خالد بن یزید برای اولین مرتبه کتاب شیمی را از مدرسهٔ اسکندریه گرفته بعربی ترجمه نمود و (حضرت امام) جعفر صادق (متوفی بسال ۱۴۰ هجری) از خالد آنرا فرا گرفت،(۱) سپس جابر بن حیان وپس از او کندی وپس از او ابوبکر رازی وغیره آن علم را توسعه دادند وبسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند وبراساس آن اکتشافات شیمی جدید استوار شد. دانشمندان فرنگ اقرار دارند که عربها اسید نتریك - اسید سولفوریك - اسید نیترو - هیدروکلوریك - پوتاس - جوهر نشادر - نمك نشادر - نیترات - دارژان - کلورید سولفوریك - اسید سولفوریك - نیترات پوتاس - نمك طرطر - زاج سبز الکل - قلیا - زرنیخ - بوریك وغیره را کشف کرده‌اند.

علاوه براین علمای شیمی اسلام چیزهائی کشف و اختراع کرده‌اند که خبرش بما رسیده، اما از چگونگی آن اطلاع نداریم و تاحال حاضر (مقصود موقع تألیف کتاب نیم قرن پیش است. مترجم) نیز علماء باکتشاف آن ترکیبات موفق نشده‌اند مثلا ابن اثیر درضمن شرح واقعهٔ زنگیان (سال ۲۶۹ هجری) میگوید عربها موادی داشتند که اگر آنرا بچوب میمالیدند چوب نمیسوخته ولی ابن اثیر نام آن مواد را نبرده است، احتمال قوی میرود که عربها باروت را اختراع کردند ونخستین مردمی هستند که موضوع تقطیر،

۱ — این ادعا مورد تصدیق شیعیان نیست بخصوص که مدرك هم ذکر نشده است. مترجم

ذوب‌شدن، متبلورشدن، تبدیل‌مایعات وجوشانیدن (تصعید) را دانستند و کیمیای قدیم رابآن‌معنی که قدماء تصور میکردند موهوم‌وبی اساس اعلام داشتند و نخستین کسیکه در آن باب کتاب نوشت یعقوب‌کندی از فلاسفه و حکمای عرب در اواسط قرن سوم هجری می‌باشد.

درقسمت گیاه‌شناسی،عربهاعملیات درخشانی انجام داده‌اند،در دورهٔنهضت‌عباسی ابتداء باترجمه‌تألیفات‌دیسفوریدس‌وجالینوس و کتابهای هندی‌بآن کاراقدام نمودندودر زمان متوکل استفان‌بن باسیل،کتاب گیاه شناسی دیسفوریدس از یونانی بعربی ترجمه شد وچون استفان‌نام عربی پاره‌ای ازگیاهها را نمیدانست، آن اسامی را بهمان زبان یونانی در ترجمه نگاشت تا مگرخدا کسیرا پس ازوی‌برگزیند و آن نامها را بعربی درآورد. این ترجمه‌ها بهمان وضع‌ناقص‌در اواسط قرن چهارم هجری در ایام‌الناصر بالله باندلس‌برده شد ومردم از آن‌تاحدی‌استفاده میکردند تاآنکه‌درسال۳۳۷هجری پادشاه قسطنطنیه‌با ناصرمکاتبه کرد و کتابهائی برای وی فرستاد که ازآنجمله کتاب گیاه‌شناسی‌دیسفوریدس بزبان‌یونانی‌بود، بااین‌مزیت که درنسخهٔ مزبور شکل گیاهها با تصویرهای‌عجیب‌رومی نیز ترسیم شده‌بود وچون دراندلس کسی یونانی نمیدانست ناصر ازپادشاه روم‌کسیرا خواست‌که یونانی‌ولاتین بداند (در اندلس بسیاری ازمردم زبان لاتین میدانستند) پادشاه روم‌راهبی را بنام نیکلا‌نزد ناصرفرستاد، راهب‌درسال ۳٤۰هجری بقرطبه رسید وباکمك‌عده‌ایکه‌لاتین وعربی میدانستند نقیصه‌های ترجمه استیفان‌رابرطرف نمودند واسامی‌یونانی گیاهارا بعربی‌ترجمه کردند. سپس‌ابن‌جلجل در اواخر قرن چهارم هجری شرحی بر کتاب دیسفوریدس نوشت و آنچه راکه وی (دیسفوریدس) ازگیاههای طبی‌ودواها ننوشته بودابن‌جلجل بر آن افزود.

در اواسط قرن هفتم هجری‌ابن بیطار گیاه شناس نامی پس از[1] مطالعه دوکتاب مذکوربیونان وسراسر روم سفر کردوباگیاه شناسان وداروسازان آن نواحی آمیزش نموده بسیاری ازگیاههای طبی‌رادرمحل‌روئیدن آن‌مشاهده‌نمود وازآنجا ببلادمغرب رفته همین تحقیقات را انجام داد، آنگاه بشام رفته گیاههای طبی آن جا را مورد مطالعه قرار داد واز آنجا بمصر آمده در خدمت ملك الکامل ایوبی مشغول شد واز

طرف آن پادشاه بریاست کلیه گیاه فروشی‌هاوداروسازی‌ها تعیین گشته است وبرای تهیه داروهای‌مفرد و گیاههای طبی مورد اعتماد کامل پادشاه مزبور بوده است . ابن بیطار پس‌ازاین همه مطالعه وتجربه آموزی کتاب مهمی در گیاه شناسی تألیف نمود که در نهضت علمی اروپا مورد کمال اعتماد و استناد علمای مربوط میباشد .

دیگر از گیاه‌شناسان نامی رشیدالدین بن صوری متوفی بسال ۶۳۹ هجری میباشد وکتابی در آن فن تألیف کرده که موسوم به کتاب الادویةالمفردهمیباشد. رشیدالدین بقدری در گیاه شناسی دقیق بوده که نقاشی با تمام‌لوازم‌همراه خود بر میداشته ودر صحراها وچمن‌های لبنان وسوریه بمطالعه وتحقیق می‌پرداخته‌است وهر گیاهی را که‌میدیده‌رنگ، برگ، ریشه ، ساقه وتمام جزئیات آنرا یادداشت می‌نموده وصورت آنراتوسط نقاش‌ترسیم میکرده‌است واین‌رویه‌ای است که‌گیاه شناسان امروزنیز بهتر از آن را انجام نمیدهند .

بیمارستانهای اسلام (مارستانات)

مارستان یا بیمارستان کلمهٔ فارسی است و بمعنای محل مریضان‌می باشد ، در دورهٔ تمدن اسلامی بیمارستان‌مشتمل بر مدارس طب هم بوده و همانجا درس طب می‌خواندند وعملا نیز از مریضان معاینه می‌نمودند ، ، عربها بیمارستان را از ایرانیان آموختند ومانند بیمارستان گندی شاپور ، بیمارستان دایر کردند .

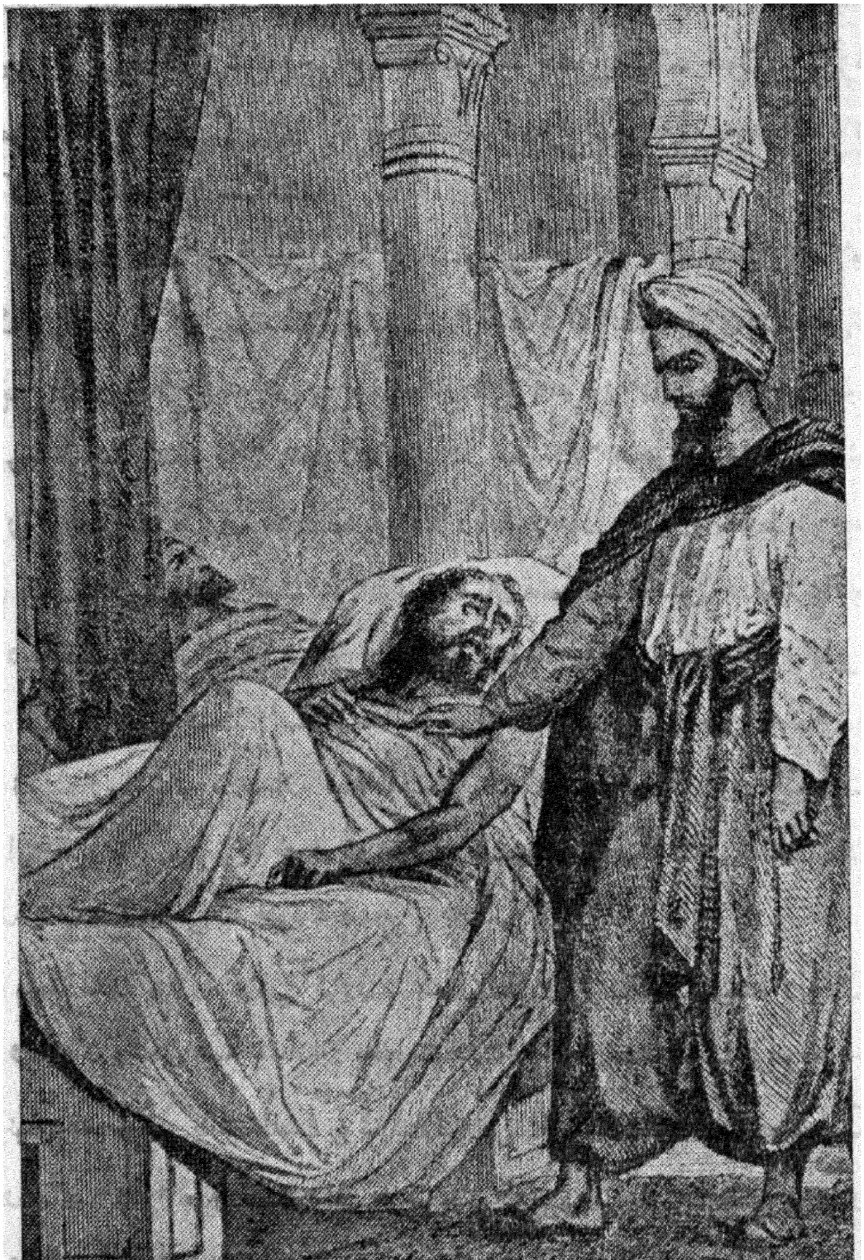
نخستین بیمارستان‌اسلامی درسال ۸۸ هجری در دمشق‌بامر ولید بن‌عبدالملك اموی تأسیس شد ، عبدالملك اطبائی را درآن بیمارستان بکار گماشت ودیوانگان را در آنجاگرد آورد وبرای ادارهٔ آن بودجه‌ای تعیین کرد ، تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام ، همین بیمارستان دمشق بود . منصور نخستین خلیفه عباسی از بیمارستان گندی شاپور اطبائی به بغداد آورد ، اما بیمارستانی تأسیس نکرد فقط نوانخانه‌هائی برای کوران وپیرزنان دایر نمود و شاید منصوریاجانشین‌او تیمارستانی در بغداد تأسیس کرد .

نخستین بیمارستان دورهٔ عباسی بامر هرون دایر شد که چون مهارت پزشکان بیمارستان گندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد، به پزشك خود جبرائیل بن بختیشوع دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان گندی شاپور در بغداد تأسیس کند، در آنموقع رئیس بیمارستان گندی شاپور پزشکی هندی بود که دهشتك نام داشت، هرون از وی خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد، ولی دهشتك آنرا نپذیرفت و ماسویه را بآن کار معرفی کرد و پس از ماسویه فرزندش یوحنا رئیس بیمارستان شد. برمکیان که مردمی دانش پرور و معارف خواه بودند و به طب هندی و اطبای هندی علاقه داشتند بیمارستانی بنام خود در بغداد دایر نمودند و ابن دهن پزشك هندی را بریاست آن گماشتند، ابن دهن زبان عربی را نیکو میدانست و کتابهای طبی هندی را مستقیماً از هندی بعربی ترجمه کرده است.

همینکه نام بیمارستان بغداد در سایر شهرها مشهور شد درغالب نقاط مهم به تقلید از بغداد بیمارستان دایر کردند همانطور که سایر وسایل تمدن را نیز از بغداد میگرفتند. فتح بن خاقان وزیر متوکل در مصر بیمارستانی بنام «مغافر» تأسیس نمود و ابن طولون در سال ۲۵۹ هجری بیمارستان دیگری بنام خود تأسیس کرد وشصت هزار دینار صرف ساختمان آن نمود و ملکی را برای تأمین مصارف آن بیمارستان وقف کرد و در وقفنامهٔ بیمارستان شرط شد که در آنجا سپاهی و مملوك معالجه نشود بلکه بیمارستان مخصوص معالجهٔ بیماران عمومی و دیوانگان باشد. ابن طولون هر روز جمعه به بیمارستان می آمد واز بیماران سرکشی میکرد تااینکه در یکی از آن جمعه‌ها دیوانه‌ای با او بدرفتاری کرد واز آن به بعد به بیمارستان نرفت.

هنوز قرن سوم بپایان نرسیده بود که درمکه ومدینه و سایر شهرهای اسلامی بیمارستان دایر شد ودر آغاز قرن چهارم مقتدرعباسی ووزیرانش درساختن بیمارستان و دایر کردن آن در بغداد و اطراف بغداد باهم مسابقه گذاردند. ابتدا علی بن عیسی وزیر مقتدر در سال ۳۰۲ هجری از پول خود درحربیه بیمارستانی دایر کرد و پزشك خود ابوعثمان دمشقی را بریاست آن گماشت، سپس سنان بن ثابت در سال ۳۰۶ هجری در بازاریحیی بیمارستان سیده را گشود واز کیسهٔ خود ماهی ۶۰۰ دینار برای

ادارهٔ آن بیمارستان اختصاص داد در همان سال باشارهٔ سنان بن ثابت در باب الشام (دروازهٔ شام) از محله‌های خارج بغداد بیمارستان مقتدری بامر المقتدر دایر شد وخلیفه ماهی



ابو القاسم طبیعی دان وجراح بزرگ اسلام

دویست دینار از مال خود برای آن بیمارستان معین کرد ودرهمان ایام ابن فرات وزیر

درنزدیکی باب‌الفضل بیمارستانی بنام خود بناکرد وهمینطور در ری و نیشابور وغیره بیمارستان هائی دایرشد ودراواسط قرن‌چهارم هجری بیمارستان‌کافوری‌مصر تأسیس گشت‌ودرسال۳٦۸هجری‌درطرف‌جسر، درقسمت‌غربی‌بغدادعضدالدوله‌دیلمی بیمارستان عضدی‌را دایرنمودو۲٤پزشك (جراح-شکسته‌بند - چشم‌پزشک- خون‌گیر- پزشکان متخصص درعلوم طبیعی) برای آن بیمارستان تعیین گردید . آن بیمارستان رئیسی داشت‌که اورا الساعور میگفتند .

بیمارستان‌عضدی‌بواسطهٔ این‌مزایاتامدتی‌سر آمدتمام بیمارستانهای اسلامی‌بود تا آنکه‌نورالدین‌زنگی‌بیمارستان‌مهم‌تری دراواسط قرن ششم هجری دردمشق‌تأسیس کردوپس ازوی صلاح‌الدین ایوبی بیمارستان‌عتیق قاهره را دایرنمود وچون‌ممالیك در مصرحکومت یافتند ملك منصورقلاوون در سال ٦۸۳ هجری بیمارستان منصوری قاهره را ازروی نقشهٔ‌بیمارستان دمشق بناکرد. مقریزی‌درجلددوم خطط شرح‌مفصلی از آن بیمارستان نگاشته است . آثار بیمارستان منصوری تاکنون درشارع‌النحاسین قاهره دیده‌میشود ودرسال۸۲۱ هجری ملك المؤید بیمارستان مؤیدی رادایرنمود .

البته در سایر ممالك اسلامی مانند خراسان - فارس - موصل - شام - اندلس وغیره نیزبیمارستانهائی درهمان ایام تأسیس شد که شرح همهٔ آن در اینجا گنجایش ندارد ابن‌جبیرضمن‌سفرنامهٔ خود که درقرن ششم‌هجری نگاشته ، مطالب مشروحی ازبیمارستانهای اسلامی‌که خود دیده می‌نگارد .

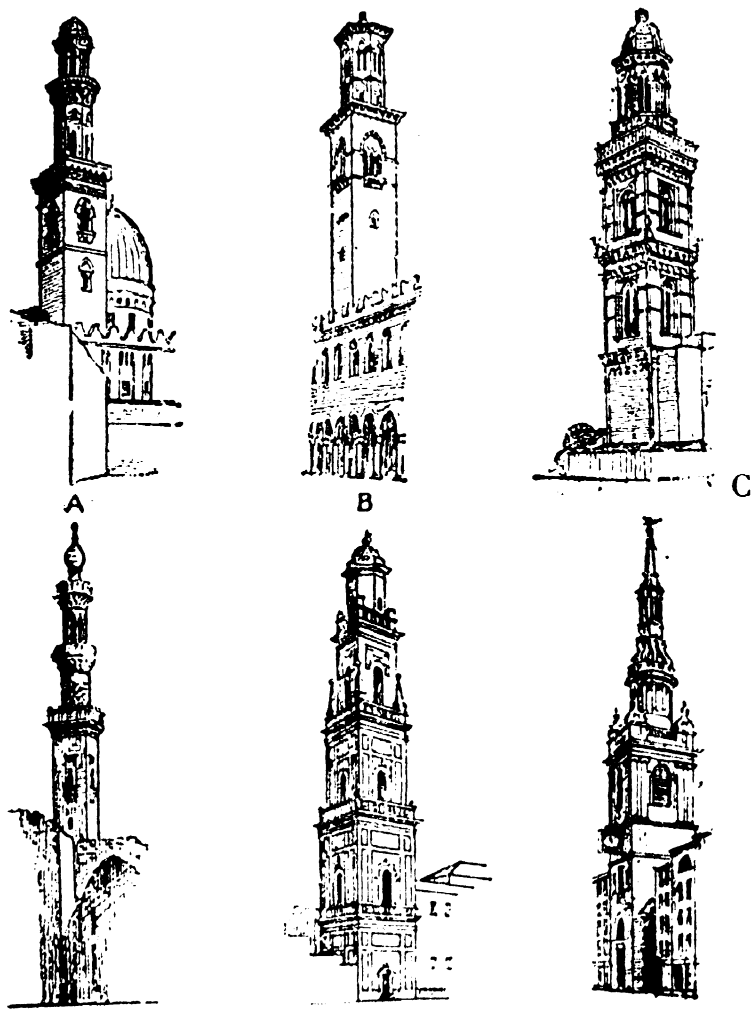
بیمارستان های اسلامی آنروز درکمال نظم وترتیب اداره میشد وبدون توجه بملیت ومذهب وشغل همهٔ بیماران بانهایت دقت معالجه میشدند و هرمرضی سالون یاسالونهای مخصوصی داشته‌است پزشکیاران‌وپرستاران وبیماران را معاینه‌میکردند ودواء وغذای آنانرا تعیین مینمودند، هرمریضی‌که‌بهبودمی‌یافت‌مرخص میشدوهرکه میمرد مخارج‌کفن ودفن‌اورا بیمارستان میداد ودرعین حال طب وداروسازی‌نیز در همان محل تدریس می‌شد وشاگردان علاوه برتحصیل علمی، تمرین علمی‌نیزداشتند.

مسلمانان بیمارستان های سیار(مثل امروز) نیزدایرکرده بودند وباشتروقاطر

آنرا باینطرف و آنطرف میبردند از آنجمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی بیمارستانی بود که چهل شتر آنرا میکشید و با اردو بهرطرف میرفت .

۳ - تنجیم - نجوم یاهیئت

ستاره شناسی در قدیم دوعلم بوده ، اول علمی که درحرکات وموضع های ستارگان واحکام آن از نظر خسوف و کسوف گفتگو میداشت . دوم آنکه ارتباط وضع کـواکب را باحوادث زمین ازقبیل جنگ، صلح، سعد ، نحس، مرگ، تولد، باران، آفتاب ومانند



A B C

D E F

مقایسه منارهها

A- مدرسهٔ سنجارالجولی،قاهره B- توردل کمون، وروناایتالی C- دوومو، سولتو، ایتالیا

D- مسجد بر کوك، نزدیك قاهره E- دوومو،لسی،ایتالیا F- سنت ماری لوبو، لندن

آن شرح میداد. بطوریکه گفته شد، عربها این هر دو علم را میدانستند و همینکه متمدن شدند وعلوم دیگران را نیز ترجمه کردند، از یونان، ایران، کلده ، هند وغیره چیزهائی اقتباس نمودند درقسمت ستاره شناسی دو نوع معلومات یافتند که بمنظور آسان شدن آنرا باسم تنجیم و نجوم میخوانیم .

تنجیم

اول خلیفه ای که در نهضت عباسی به تنجیم و نجوم علاقه‌مند شد ابوجعفر منصور بود، وی دستور داد زیج سند هند را بعربی ترجمه کنند و پس از او سایر خلفاء نیز بمنصور تأسی کردند و تنجیم در دستگاه خلافت مقام مهمی یافت، ستاره شناسان مانند پزشکان و نویسندگان وحسابداران جزء کارمندان رسمی دولت در آمدند، خلفاء در کارهای مهم اداری وسیاسی با آنان مشورت میکردند و اگر از عاقبت کاری اندیشناك بودند با منجمان شور مینمودند و آنان در اوضاع کواکب واقتران ، ستاره‌ها نظر کرده ازروی آن بخلفاء میگفتند که اقدام بفلان عمل نتیجه دارد یا ندارد . نظر ستاره شناسان بقدری مهم بود که خلفاء در غذا خوردن وملاقات‌ها نیز با آنان مشورت میکردند ، اما علماء شریعت اسلام علناً برضد منجمان تبلیغ می نمودند و گفتهٔ آنان را بی اساس میخواندند درصورتیکه مردم چه خلفاء وچه غیر آنان کاملا بصحت گفتار منجمان ایمان داشتند وتاکنون نیز بعضی‌ها باهمان ایمان وعقیده هستند .

هیئت یا نجوم

چون مسلمانان علم نجوم را مانند سایرعلوم از یونان وهند وایران وکلده وعرب جمع آوری کرده مدون نمودند طبعاً در آن قسمت معلومات مهمی بدست آوردند و چنانکه گفتیم محمد فزاری زیج سندهند را برای منصور بعربی ترجمه کرد وتازمان مأمون زیج مزبور مستند مسلمانان بود ، در آن هنگام محمد بن موسی خوارزمی ستاره شناس نابغه پدید آمد و در بیت‌الحکمه مأمون مقیم شده زیجی تنظیم کرد که مشتمل بر آراء ستاره شناسان هند، روم وایران بود اساس این زیج ازسند هند تشکیل می‌یافت ولی در میل و تعادیل با آن اختلاف داشت باینقسم که تعادیل این زیج مطابق نظر ایرانیان ومیل شمس موافق عقیده بطلمیوس بود ، خوارزمی زیج خود را به بخش‌های مناسب تقسیم کرد و آنرا چنان نیکو نوشت

که مورد پسند همه شد و نام آن زیج درسراسرجهان اسلام پراکنده گشت و چون تاریخ زیج خوارزمی بحساب فارسی بود ، مسلمة بن احمد مرحیطی اندلسی متوفی بسال ۳۹۸ هجری حساب زیج خوارزمی را بعربی تبدیل کرد واواسط کواکب را با تاریخ آغاز هجرت تطبیق نمود ، زیج کتابی است که حرکات کواکب در آن جدول بندی شده و از آنروگاه شماری (تقویم) تنظیم میگردد .

سه فرزند شاکر (بنوشاکرالثلاثه) چنانکه گفته‌شد درعلم نجوم شهرت زیاد یافتند واز کارهای مهم آنان یکی‌این که درجه خط نصف النهاررا برای مأمون‌مقیاس گرفتند وآنرا درمحیط زمین بکار بردند (ابن‌خلکان وغیره این موضوع رابه‌تفصیل نگاشته اند) فرزندان شاکر کتابهای معتبری درهندسه و هیئت تألیف کردند ، نابغه دیگری که معاصر آنان بود ابومعشر بلخی‌متوفی بسال۲۷۲میباشد . ابومعشر درابتداء مردم را برضد کندی فیلسوف معاصر خود میشوراند و از فلسفه خواهی وی تقبیح می کرد، کندی کسی‌رانزدابومعشر فرستاد تاعلوم ریاضی‌را درنظروی نیکوجلوه‌دهد واین تدبیر مؤثر گشته ابومشعر به علوم ریاضی مشغول شد و بیش از همه به هیئت پرداخت وکتابهائی در آن باره‌تألیف کرد. دیگرازعلمای نامی‌هیئت در آنزمان حنین ابن‌اسحق مترجم مشهوروثابت بن قره حرانی متوفی بسال۲۸۸هجری واحمدبن کثیر فرغانی وسهل بن‌بشر خدمتگزار طاهربن حسین می‌باشند. محمد بن عیسی ماهانی ومحمد بن‌جابر معروف به بتانی نیز ازدانشمندان نامی (هیئت) در آن عصرند. بتانی مذهب صابئی داشت وزیجی‌تنظیم کرد که آنرا زیج‌صابی میخوانند ، زیج صابی دردو نسخه‌است‌ونسخهٔ دوم آن‌درست ترمیباشد، صابی‌ازسال۲٦٤تا۳۰٦هجری‌مشغول‌تنظیم رصد خودبودودرسال ۲۹۹هجری‌کواکب‌رادر آن‌تثبیت کردصابی‌درهیئت‌یگانهٔ‌دوران بود و در۳۱۷ هجری‌وفات‌کرد درقرن‌چهارم‌وپنجم هجری‌ابوالوفای‌بوزجانی وبیرونی ودیگران‌پدید آمدند که‌هر کدام‌درهیئت‌تحقیقات مهمی‌انجام دادند. پیشوای‌علم هیئت درقرن هفتم هجری خواجه نصیرطوسی‌است . مؤید عرضی ، پسرش محمد عرضی - فخرمراغه‌ای‌مقیم‌موصل - فخراخلاطی مقیم تفلیس - نجم‌الدین قزوینی‌وغیره درزمان خواجه نصیر و پس از وی از علمای مشهور هیئت هستند ، تفصیل حالات آنان

وتألیفات آنها از مختصات کتاب «تاریخ آداب اللغةالعربیه» میباشد و در اینجا فقط از ابتکارات مسلمین در علم هیئت بحث میشود .

نخستین موضوعی که تمدن اسلام در علم نجوم پدید آورد آن بود که عرب‌ها (یا بهتر بگوئیم مسلمانان) موهومات مربوط به تنجیم را (تأثیر اوضاع کواکب در احوال مردم روی زمین ازحیث سعد ونحس) رد کردند وبی اساس بودن آنرا اعلام داشتند معذلك آنرا باطل نساختند و در هرحال ستاره شناسان مسلمان پایهٔ معلومات هیئت را مانندعلم شیمی براساس تجربه ومشاهده یعنی حقایقی مسلم استوارساختند علمای اسلام به هیئت بسیار علاقه‌مند بودند ، رصد میساختند زیج تنظیم میکردند، مراقب حرکات سیارات بودند ، مقیاس میگرفتند ، برای تحصیل علم هیئت به هند و ایران میرفتند ،کتابهای پیشینیان را بادقت زیرورو میکردند ، نقیصه‌ها را برطرف میساختند ، عقاید مختلف را جمع کرده وجرح وتعدیل مینمودند علم هیئت در اسلام تاریخ مفصلی دارد که شرح تمام آن در اینجا بیمورد است فقط بطوراختصارمطالبی از رصد میگوئیم وپاره‌ای ازنتایج تحقیقات علمای اسلام را بعنوان نمونه ذکرمیکنیم

رصد

اساس هیئت بر رصد است ، مواضع نجوم وحرکات آن از روی رصد تعیین میشود ، رصد پیش یونانی ها بسیار مهم بودو آلاتی برای رصدساخته بودند.درقرن‌سوم‌پیش از میلاد یونانی ها در اسکندریه رصدخانه‌ای ساختند که دردورهٔ بطلمیوس قلوذی مؤلف کتاب مجسطی به منتهای عظمت رسید . رصدخانهٔ اسکندریه تا نهضت اسلام یگانهٔ دوران خود بود آنگاه مسلمانان در دمشق وبغداد ومصر واندلس ومراغه وسمرقند و غیره رصد خانه بناکردند (شرح آن بیاید) .

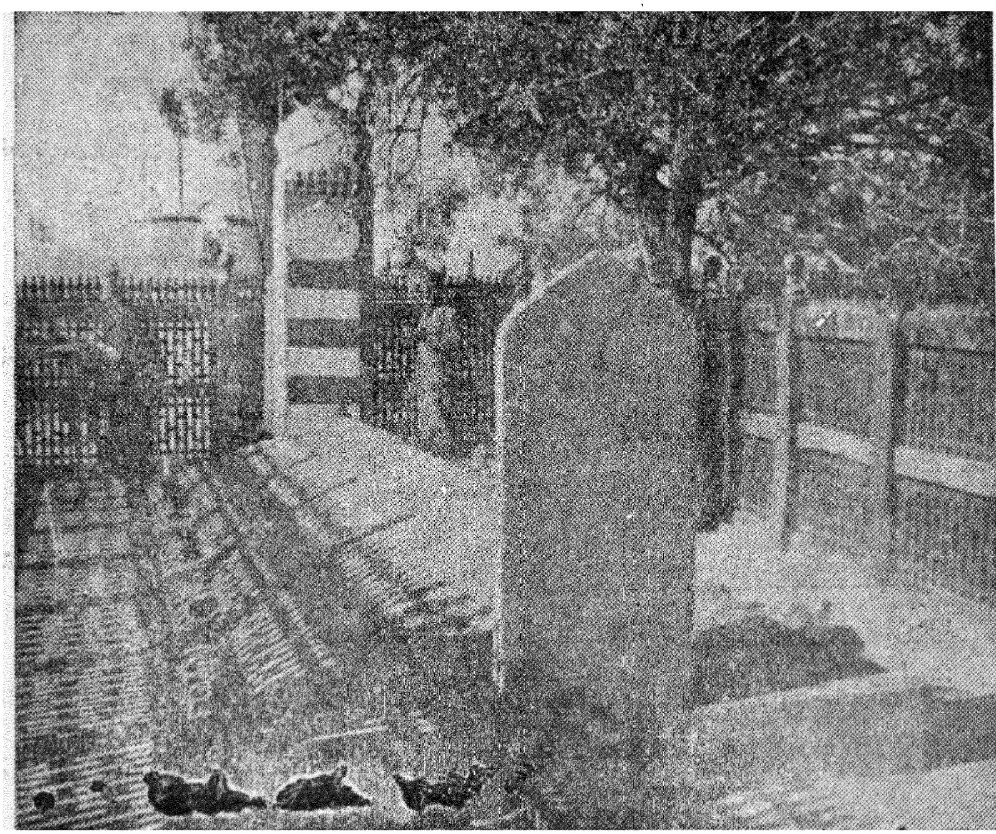
آلات رصد

در دورهٔ تمدن اسلام آلات رصد از ده بیست آلات تشکیل می‌یافت که هرکدام برای غرض مخصوصی بکار میرفت ومهم ترین آن بقرار زیر است .

۱ ـ لبنه : جسم مربع مسطحی است که ابعاد ستارگان وعرض شهرها و میل کلی باآن تعیین میشود .

۲ ـ حلقهٔ اعتدالی : حلقه ایست که در سطح دایره معدل نصب میشود تاتحویل اعتدالی بدان وسیله تعیین گردد .

۳ ـ ذات الاوتار : چهار استوانهٔ چهار گوشه است که با آن تحویل میل معلوم میشود ومنجم را از حلقهٔ اعتدالی بی نیاز میسازد .



مزار سلطان ولی درقندهار

٤ ـ ذات الحلق : این آلت از حیث تشکیل وفایده بزرگترین ومهم ترین آلات رصد محسوب میشود وعبارت از حلقه‌ای است که بجای منطقهٔ فلك البروج بکارمیرود وحلقهٔ دیگری که بجای مارة الاقطاب استعمال میشود . این دوحلقه را به نسبت تقطیع وتنصیف بریکدیگر سوارمی کنندودیگر حلقهٔ طول کبری وحلقهٔ طول صغری که اولی درمحدب منطقه ودومی در مقعرمنطقه سوار می‌شود . آنگاه حلقهٔ نصف النهار که قطر مقعر آن مساوی باقطرمحدب حلقهٔ طول کبری می باشد وحلقة الارض قطری دارد که

قطرمحدب آن باندازهٔ قطر مقعرحلقهٔ طول صفری است واین آلت را برروی‌چهارپایه (کرسی) می‌گذارند.

۵ ـ ذات‌السمت والارتفاع : نیم حلقه ایست که قطر آن سطحی از سطح های متوازی‌السطوح‌میباشد وبا آن‌سمت‌وارتفاع‌تعیین‌میگردد ورصد شناسان مسلمان آنرا اختراع کرده‌اند.

٦ ـ ذات‌الشبتین : سه مسطرهٔ برروی یك چهارپایه است که بدان‌وسیله‌ارتفاع تعیین میشود.

۷ ـ ذات‌الجیب : دومسطرهٔ منطمی است که دوشعبه دارد.

۸ ـ المشتبهة بالمناطق: آلتی‌است دارای سه مسطره وبا آن بعد ستارگـان تعیین میشود.

۹ ـ اسطرلاب : برچندین نوع است واسامی مختلف دارد :

تام ـ مسطح ـ طوماری ـ هلالی ـ زورقی ـ عقربی ـ آسی‌ـقوسی‌ـجنوبی‌ـ شمالی ـ مبطع ـ سرطق ـ حق‌القمر ـ مغنی‌ـ جامعه‌ـ عصاموسی.

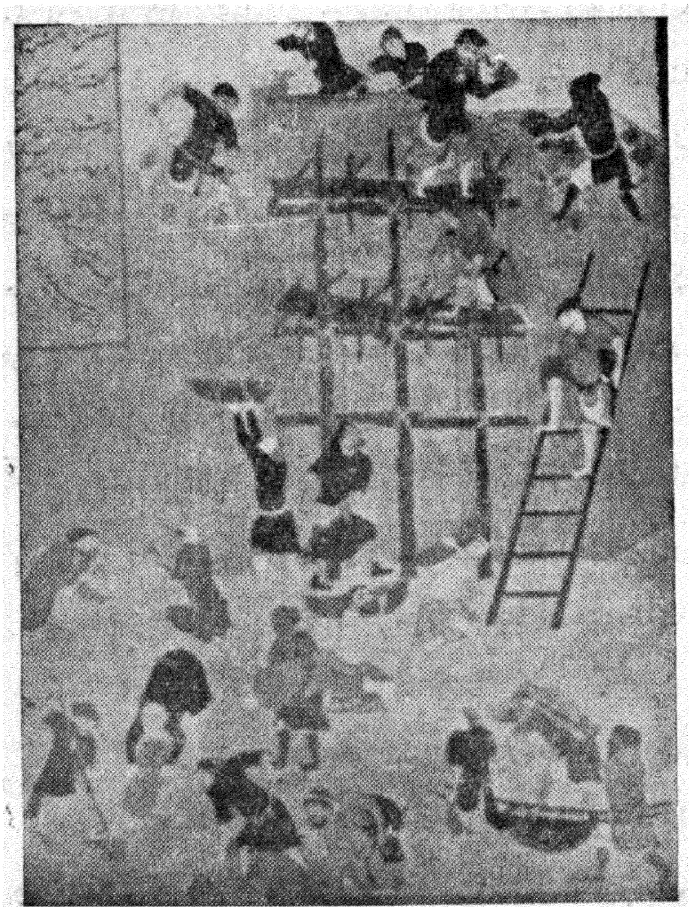
بعلاوه بسیاری‌از آلات رصدکه به‌تناسب شکل‌هایشان مربع ، مستطیل‌وغیره نامیده میشوند وشمارهٔ آن ازحد افزون است (برای اطلاع جامع ودقیق اصطلاحات رصد و آلات آن بکتاب ابجدالعلوم مراجعه شود.)

رصدخانه دراسلام

همینکه مأمون بترجمه وانتقال علوم پیشینیان بزبان عربی فرمان داد ودانشمندان ازکتاب مجسطی بطلمیوس آگهـی یافتند واز آلات‌رصد مطلع شدند خلیفه درصددبرآمد رصد خانه ای مانندبطلمیوس رصد خانه‌بناکند ودرسال ۲۱٤ هجری‌درکوه قیسون دمشق ودرشماسیه بغدادتأسیس رصدخانه راآغازکردند ، اما چون مأمون در۲۱۸ مرد ، رصدخانه ناتمام ماند ولی دانشمندان‌نتایجی‌راکه ازدوسه‌سال کارخودبرده‌بودندمدون‌ساختندو آنرا رصدمأمون نامیدند . متصدیان‌این عملیات عبارت‌بودند ازیحیی‌بن منصورسرآمد ستاره‌شناسان آنرمان‌ـخالد مروزی‌ـ سندبن‌علی ـ عباس بن‌سفید جوهری‌که هریك زیجی تنظیم

کردند وزیج آنان بنام خودشان مشهور میباشد واین نخستین رصدی بود که دراسلام تأسیس شد .

سپس فرزندان شاکر دراطراف جسر بغداد متصل بطاق کسری رصدی بناکردند وحساب عروض اکبررا ازحساب عروض قمر استخراج نمودند . بعداً در اواسط قرن چهارم هجری در اطراف بستان دالمملکه (بغداد) بامر شرف الدوله پسر عضدالدولهٔ



طریقهٔ بنائی درممالك اسلامی

دیلمی ابوسهل کوهی رصد خانه‌ای بناکرد ودر بارهٔ ستاره های هفتگانه تحقیقاتی انجام داد .

پس ازانحطاط دورهٔ عباسی وپیدایش ممالك مستقل اسلامی بغدادازنظرعلمی

طبعاً عقب افتاد و برعکس علم و ادب بممالك دیگر اسلام انتقال یافت که مهمترین آن مملکت مصر در زمان فاطمیان محسوب میشد . آنان در کوه المقطم (نزدیك قاهره) در زمان الحاکم بامرالله متوفی بسال ۴۱۱ هجری رصدخانه‌ای ساختند که بنام رصدخانهٔ حاکمی شهرت یافت و ابن یونس ستاره شناس مصری زیج حاکمی را در آن رصدخانه تنظیم کرد ، سپس در زمان افضل بن امیرالجیوش متوفی بسال ۵۱۵ هجری بنای آن رصدخانه تجدید شد و مقریزی در کتاب خطط شرح مفصلی از آن رصدخانه نگاشته است . بنواعلم نیز در سال ۴۲۵ هجری در بغداد رصدخانه‌ای ساختند که بنام آنان مشهور است . مؤلف فوات الوفیات میگوید در اطراف شام رصدخانه‌ای بنام بنیانی‌ها بنا شده بود.

رصدخانهٔ حاکمی تا دیر زمانی یگانه مرجع علمای هیئت بود ، ولی همینکه خواجه نصیر طوسی در زمان هولاکوی مغول در مراغه از شهرهای ترکستان (۱) در سال ۶۵۷ هجری رصدخانه تازهٔ بنا کرد . رصدخانه حاکمی از اعتبار افتاد زیرا رصدخانه مراغه از هر جهت کاملتر بود و پول زیادی برای تکمیل آن مصرف شد بقسمی که در کتابخانهٔ آن چهارصدهزار جلد کتاب جمع شده بود. بعد از آن تیمورلنگ در سمرقند رصدخانه‌ای بنا کرد و در اصفهان ومصر و اندلس رصدخانه های دولتی وخصوصی وغیره تأسیس شد که شرح وتفصیل آن بما نرسیده وفقط اسمشان در پارهٔ کتب ذکر شده است .

علم نجوم و اسلام

در رصدخانه های مذکور ستاره شناسان اسلام زیج تنظیم میکردند وحرکت ستاره‌ها را تشخیص میدادند . مفصل‌ترین زیجهای آنزمان زیج الحاکم (ذکرش گذشت) بوده که بگفتهٔ ابن یونس چهار جلد میشده است ومسلمانان پس از زیجهای بغداد بآن زیج استناد میکردند . زیج فزاری ، زیج خوارزمی ، زیج ابوحنیفه دینوری (اصفهان) ، زیج ابومعشر بلخی که بطرز زیج ایرانیان تنظیم شده بود ، زیج ابوسمح غرناطی متوفی بسال ۴۲۶ هجری ، زیج ابوحماد اندلسی ، زیج ایلخانی خواجه نصیر طوسی ، زیج ابن شاطر انصاری سال

(۱) مراغه از شهرهای مشهور آذربایجان ایران است و ارتباطی باترکستان ندارد . مترجم .

۷۷۷ هجری‌وغیره اززیجهای مشهوراسلامی وغالب اشتباهات یونانیان بوسیلهٔ زیجهای مزبورتصحیح شده است .

مسلمانان‌راه‌های‌تازه‌برای‌رصد پیدا کردند و آلت‌های بسیاراختراع نمودندکه از آن جمله ذات‌السمت وارتفاع (ذکرش گذشت) وذات‌الاوتار - والشمبهة‌بالمناطق است‌که تقی‌الدین رصدشناس آنرا اختراع کرد . بدیع اسطرلابی بغدادی متوفـی در اوایل قرن ششم هجری ذات‌الکرسی را درکره افزود وپس ازسالها آن نقصیه مرتفع شدوهمچنین رساله‌ای‌در آن خصوص‌تألیف‌کرد و آلت‌موسوم به شامله راکه خجندی اختراع‌کرده بود تکمیل نمود ، باین قسم کـه خجندی آن‌آلت را دارای یك عرض میدانست‌ولی‌بدیع‌اسطرلابی‌پس‌ازمطالعات‌طولانی‌برای آن آلت‌چندین‌عرض ثابت‌کرد ونقیصه خجندی‌را مرتفع ساخت ، همین قسم بدیع اسطرلابی مسطره‌ها و پرگارهـا وآلات علمی دیگر اختراع کرده است .

شیخ شرف‌الدین طوسی اصلاحات نیکوئی دراسطرلاب کرد ، باین‌قسم‌که‌کره واسطرلاب‌رادریك‌خط ترسیم‌نموده آنرا عصا نامید ورسالهٔ بدیعی‌در آن باب تـألیف کرد،او نخستین کسی‌است‌که این‌موضوع را بوجود آورد وازآن پس هیئت در کـره بصورت جسم‌در آمدودرسطح‌وخط نیزموجودشد وچیزی‌جز نقطه‌باقی نماند . دیگراز علمای نامی هیئت دراسلام تبانی است که نقطهٔ ذیب را برای زمین شرح دادوسبادرت اعتدالین ومیل دائرةالبروج بردایرهٔ خط استواء رااصلاح، کرد او نخستین کسی‌است که برای اندازه‌گرفتن مثلثات وزوایا «وتر ، وجیب» را بکاربرد .

بیرونی نخستین کسی است‌که تسطیح کـره را استنباط نمود و درکتاب خود آپارالباقیه - آنرا شرح داد وهرکس‌فهرست‌تألیفات‌بیرونی‌رادرمقدمهٔ‌کتاب آثارالباقیه مطالعه‌کرده‌باشدوخود آثارالباقیه‌راخوانده‌باشد تصدیق‌خواهدکردکه بیرونی‌درهیئت وریاضیات مطالب عمده استنباط‌کرده است و همین مزیت برای بیرونی کافی است‌که علوم یونانی را به هندی وحکمت هندی را بعربی انتقال داده است . بیرونی به هند رفته سالها درآنجا اقامت‌کرد ودرظل توجـه سلطان محمود غزنوی موفق شده کـه با حکماء وعلمای هندی مربوط شود وفلسفه وحکمت یونانی را بآنان تلقین‌نماید ،

همانطور که خواجه نصیرطوسی هم علم نحوم را در پرتو هولا کو میان مغولها و عمرخیام هیئت را درمیان سلجوقیان رواج داد والبته همهٔ این عملیات درخشان ازبرکت اسلام بوده است .

پس از آنکه مسلمانان رصدخانه‌های عالی تأسیس کردند وزیج‌های منظم ترتیب دادند نام بلند هیئت شناسان اسلام جهان پراکنده گشت وازدور و نزدیك بعلمای اسلام مراجعه شد، پادشاهان فرنگ نه تنها بعلمای مسلمان اندلس (که نزدیکشان بودند) مراجعه میکردند بلکه برای حل مشکلات علمی خود بممالك شرقی اسلام نمایندگان میفرستادند ، از آن جمله ابن ابی اصیبعه میگوید آبرور پادشاه فرنگی فرستادهٔ نزد بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل فرستاد تامشکلاتی را ازعلم نجوم برای پادشاه حل کند و بدرالدین فرستاده را بکمال الدین بن یونس ستاره شناس مشهور معرفی کرد.

مردم اسپانی اعتراف دارند که پاندول (رقاصه) تعیین وقت را عربها بآنان آموختند و مسلم است که همین پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربوط بعلم نجوم میباشد، عربها مدت زمانی پیش از آن اختراع ساعت را میدانستند مشهوراست که هرون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد وخودفرنگی‌ها این خبررا نقل کرده‌اند .

اگرعربها کتابهای یونانی را بعربی ترجمه نمیکردند ، اصولا علم هیئت و نجوم ازمیان میرفت، چه اکنون میبینیم نسخهٔ اصل یونانی آن کتاب‌ها موجود نیست و فرنگیان در نهضت علمی خود از ترجمه‌های عربی استفاده کردند والبته این برای مسلمانان افتخار بزرگی است که بااقدامات مفیدخود نگذاردند علوم پیشینیان نابود گردد مثلا اکنون ترجمهٔ عربی کتابهای توخارس ـ ارستلوس ـ کرویات میلاوس ـ کرویات نادون ـ شرح نادون برمجسطی موجود میباشد واصل یونانی آن مفقود شده است نه تنها درمورد علم نجوم وهیئت چنین پیش آمدی شده که اصل کتاب ازبین رفته و ترجمه‌اش باقی مانده باشد بلکه درقسمت‌های ادبی نیز چنان بوده ، از آن جمله کلیله ودمنه که اصل فارسی (باستانی) آن مفقود شده وفرنگیان از ترجمهٔ عربی آن استفاده کردند .

حساب و جبر و هندسه

عربها در صدر اسلام حساب نمیآموختند و آنرا کار پستی میدانستند چه حسابداری وظیفهٔ باجگیران بود و باجگیران ازمیان موالی (بندگان) واهل ذمه انتخاب میشدند مسلمانان بوصیت عمر رفتار کرده بفرزندان خود اسب سواری، شنا و شعر ومثل میآموختند. اماهمینکه شهر نشین گشتند نیازمندی بحساب‌را احساس نمودند و بآموختن حساب مشتاق‌شدند و گفتهٔ ابن‌توام‌را کاربستند که‌میگوید : «حساب‌را پیش ازکتاب بیاموزید» .

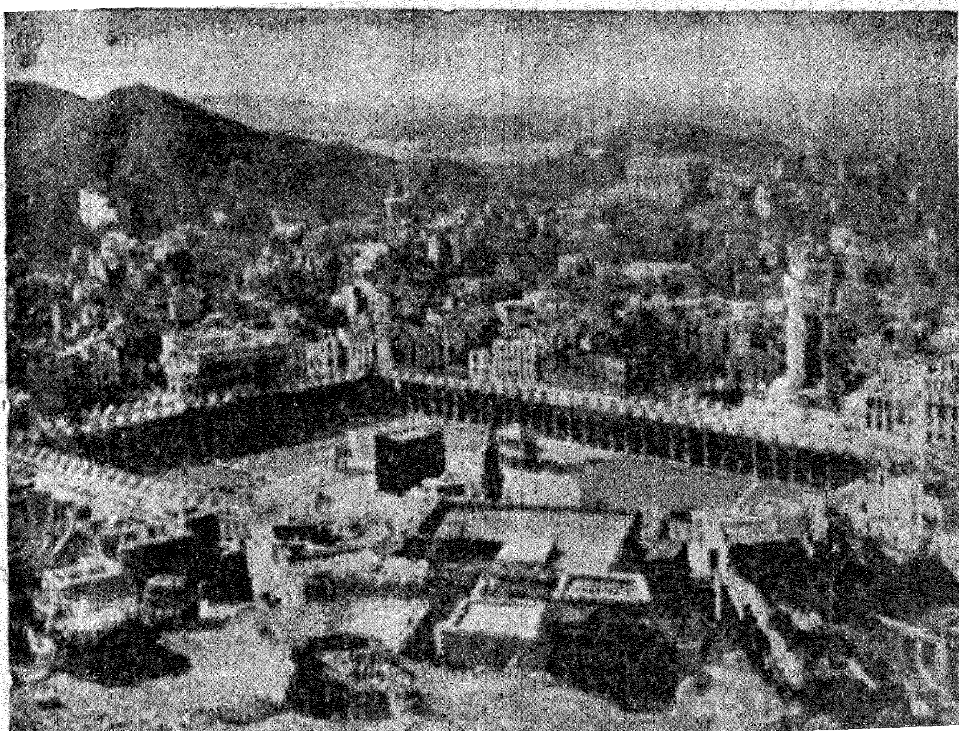
وچون علوم بیگانه بعربی ترجمه شد حساب‌هم جزءآن علوم ترجمه ورایج گشت ومهندسان وهیئت شناسان خواه ناخواه حساب آموختند ، ولی متخصص‌حساب میان مسلمانان کم بود .

ازبزرگترین‌ماثر تمدن‌اسلام آنکه‌حساب‌هندی‌وارقام‌هندی‌رادردنیای متمدن‌انتشار دادند . عربها این ارقام را هندی‌میگویند زیرا از هندیها آموخته‌اند وفرنگیان آنرا عربی مینامندچون‌ازعربها گرفته‌اند . نخستین کسیکه‌این‌ارقام‌را ازهندی بعربی‌انتقال داده ابو جعفرمحمدبن موسی‌الخوارزمی است وازهمان‌کلمه الخوارزم فرنگیان‌لفظ آلگوریزم را ساخته اند . (۱)

عربها دروضع وشرح علم جبرحق تقدم دارند و در ضمن‌صحبت ازترجمهٔ‌علوم یونانی اشاره شدکه مسلمانان دوکتاب درعلم جبر ازیونانی بعربی ترجمه‌کردند که یکی تألیف ذیوفانتس ودیگری تألیف ابرخس بود ، ولی اکنون علمای فن تشخیص داده‌اندکه دو کتاب مزبور چیزمهمی نبوده واساس‌علم‌جبررا عربها (مسلمانان) وضع کرده‌اند و آنچه مسلم‌است آنستکه مسلمانان پس از اقتباس اعداد هندی علم جبر

۱– Algorism

راوضع کرده‌اند. مشهورترین تألیفات اسلامی علم جبر کتاب جبر ومقابلهٔ خوارزمی است که ظاهراً پس از اطلاع ازعلم جبر در یونان و ایران وهند جبر عربی را استخراج کرد همانطور که زیج خوارزمی جامع افکار و آراء علمای هند و ایران و یونان در آنموضوع میباشد، عربها کتاب خوارزمی رامکرر شرح کرده‌اند، ابو کامل شجاع بن اسلم- ابوالوفاء بوزجانی نیز درجبر تألیفاتی دارندولی بیشتر تألیفات بوزجانی درحساب است ابوحنیفه دینوری متوفی بسال ۲۸۱ وابوالعباس سرخسی متوفی بسال ۲۸۶ هجری وغیره نیز درعلم جبر کتابهائی نوشته اند و فرنگیان علم جبر را از اینان (مسلمانان) استفاده



کعبه معظمه

کردند. دیگر ازاقدامات قابل تحقیق مسلمانان آنکه هندسه‌را با منطق تطبیق کردند، ودر اوایل قرن پنجم هجری ابن هیثم کتابی تألیف کرده برای نخستین بار اصول هندسی وعددی اقلیدس وآبلونیوس را در آن جمع نموده وآنرا بچندین باب مرتب تقسیم کرد وبنابرهان ودلیل صحت آنرا ثابت نمود بقسمی که موضوع مزبور جزء امور حسی منطقی

تعلیمی در آمده است و نقیصه های اقلیدس و آبلنوس از آن مرتفع شده‌است. ابن‌هثیم الفاظ واصطلاحات علمای جبری را تعدیل کرده و برای حل مسائل حسابی و جبری اسلوبهای جدید وضع کرده است.

حسن بن‌موسی بن‌شاکر نخستین کسی است که زاویه را بسه قسمت متساوی تقسیم کرده است ودوخط را میان دوخط متوالی به‌نسبت (اینطورها) طرح کرده وتا (غیرالنهایه) برده است.

هنرهای زیبا (فنون‌جمیله)

هنرهای‌زیبایافنون جمیله اصطلاح تازه‌برای نوعی ازمعلومات میباشد، این نوع معلومات (هنرهای زیبا) دو قسم است: اول آن قسمت که اشکال محسوس دارد، مثل سنگتراشی - کنده کاری - نقاشی - مجسمه سازی - نمایش.

دوم آنچه که صورت محسوس ندارد مثل شعروموسیقی و آواز.

بطور کلی مقصود ازهنرهای زیبا معلومات‌ویامحسوساتی است که بشر بمتانت وفایدهٔ مادی او کاری ندارد بلکه آنرا برای انبساط خاطرواستفاده ازجمال وزیبائی میطلبد ودرهرحال‌هنرهای زیبا تصویروتصور است، یعنی قسمتی از آن‌مثل‌شعر تصویر خیالی داردوقسمت‌دیگر مانندنقاشی دارای‌تصویرمحسوسی‌است. ملت‌های‌متمدن‌پیش ازاسلام‌کم و بیش‌هنرهای زیباداشته‌اند، یونانیان (رومیان) مجسمه سازی - نمایش- شعر- آهنگ سازی - نقاشی ومانند آن را میدانستند.

شایع است‌که مسلمانان (ویاتمدن اسلام) در ترویج هنرهای زیبا مقصر و یا قاصر میباشند وبرعکس رومیهاساختمانهاوتصویرهاومجسمه‌هائی دارند که‌ازمسلمانان چنان چیزهائی باقی نمانده است، اما اگرمختصردقتی شودمعلوم میگرددکه‌استعداد عربها یامسلمانان در این قسمتها (هنرهای زیبا) از بسیاری دیگر بیشتر است ونه تنها ازیونان و روم عقب‌تر نیستند بلکه درپاره‌ای مواردازآنان جلوتر رفته اند،مثلابا مشاهدهٔجامع دمشق،جامع قاهره، جامع دهلی، جامع اصفهان،کاخ‌الحمراء و کاشی کاریها وهندسه‌وطرزساختمان آن‌مسلم‌میگرددکه‌مسلمانان‌دراین راه‌ترقی بسیار کرده‌اندهمین قسم درزرگری، نساجی وامثال آن ذوق سلیم بیسابقه‌ای‌نشان داده‌اند واما درقسمت

نقاشی چون اسلام آنرا تحریم کرده آنقدرها پیشرفت نداشته اند (۱) در بارهٔ شعر به‌تفصیل صحبت شد که عربها بیش از هر ملت دیگر بشعر وشاعری علاقه دارند وطبعاً شاعر میباشند واشعار عربی از حیث وسعت دایرهٔ خیال وتصور بی نظیر است .

موسیقی

عربها در قسمت موسیقی ازدیگران برتر شدند ، چه آنان آهنگهائی از خود ساختند و آلات جدید موسیقی اختراع نمودند و بموسیقی اهمیتی بسیار میدادند ، مشهور است عربها پیش از اسلام آهنگها وسازهائی داشتند که با محیط ساده صحرانشین آنان مناسب بود ولی پس از ظهور اسلام و آمیزش با ایرانیان ورومیان چیزهائی ازموسیقی آنان آموختند واین اقتباس که محتاج بتجربه نبود زودتر ازسایر اقتباس‌های علمی عملی شد واول کسی که بآن کاردست زدیك زرخریدمکی بود که سعیدبن مسجح نام داشت ، سعید نیکو آواز میخواند وعلاقه مند بموسیقی بودودرثلث اخیر قرن اول هجرت درمکه میزیست وموقعیکه امویان مکه را درزمان عبدالله بن زبیر محاصره کرده بودند، سعیدجزء بناها کارمیکرد، باینقسم که عبدالله دسته‌ای‌ازبناهای ایرانی‌رابرای ترمیم کعبه بکار گماشته بود ، بناهای مزبور موقع کار بعادت‌معمول زیرلب زمزمه‌میکردند سعیداز آوازدلنواز آنان بنشاط آمدو تصنیف‌های ایرانی را از آنان فراگرفت وسپس بشام و ایران رفت و آهنگ‌های رومی وایرانی آموخته بعربستان باز آمد و آن آهنگ هائی‌راکه مطابق ذوق عرب نبود ازبین برده‌الحانی مطابق ذوق عربها تنظیم کرد ، پس از آن علمای موسیقی اسلام‌در تکمیل آن‌فن کوشیدندوهرقدرکه دراواخردولت اموی واواسط عباسی تجمل‌وخوشگذرانی میان مسلمانان شایع تر میشد بهمان اندازه موسیقی آنان نیز (طبعاً) جلو میرفت، مشهورترین آواز خوانها و آهنگ سازان آن عصر بدینقرارند :

ابن سریج- غریض- معبد - حکم الوادی- خلیج بن ابی العوراء -سیاط -نشیط -

---

۱- جرجی زیدان درقسمت اخیر نیز تعصب مسیحیت بخرج داده ومسلمانان را به عقب‌ماندگی درنقاشی‌متهم ساخته ونقاشی را جزء محرمات اسلامی آورده است،درصورتیکه تحریم‌نقاشی‌متفق علیه عموم‌مسلمانان‌نیست‌ومعذلك‌مسلمانان بخصوص ایرانیان درقسمت نقاشی پیشرفت های مهمی کرده‌اند و برای اطلاع کامل از آنموضوع خوانندگان را بکتاب الفنون الجمیلةالایرانیه تألیف دکتر زکی محمد حسن مصری مراجعه میدهیم . مترجم

عمر الوادی ـ ابراهیم موصلی ـ اسحق پسر ابراهیم وغیره .

ونامی‌ترین زنان آوازه خوان آن عصر عبارتند از :

جمیله ـ حبابه ـ سلامه ـ عقیله وغیرها :

مسلمانان در ضمن ترجمهٔ علوم بیگانه کتابهای موسیقی یونان و هند را نیز ترجمه کردندو آنرا تحت مطالعه قرارداده مطابق ذوق خویش تکمیل نمودندو از آهنگ‌های ایرانی ویونانی وهندی وعرب آهنگ تازه‌ای پدید آوردند وعلم مخصوصی در بارهٔ موسیقی تدوین کردند که جزء ماثر تمدن اسلامی میباشد . موسیقی دانهای مسلمان علاوه



هولاکو پشت دروازه‌های بغداد

براختراع آلات موسیقی جدیدوساختن آهنگ‌های تازه و کتابهای سودمندی درموسیقی تألیف نمودند. خلفای اسلام در ترویج و تکمیل موسیقی کوشش داشتند وهمه‌قسم برای رسیدن بآن مقصود کمك میکردند. خلفای اسلام سعی داشتند که آوازه‌خوانها ادیب ودرس‌خوانده باشندتااشعار رادرست بخوانند، ابراهیم بن اسحق موصلی آوازه‌خوان مشهوردورهٔ عباسی علاوه‌بر اطلاع ازموسیقی از علم فقه وصرف و نحو ولغت نیز مطلع بود

وزریاب آوازه خوان‌از هیئت اطلاع کامل داشت ، خلفاء غالباً آهنگ سازان‌را برای مناظره وتحقیق جمع میکردند وبه بهترین آنان جایزه ومقرری میدادندو کنیزوغلام واستر میبخشیدند، مثلاموصلی علاوه برانعام وصلهٔ وتیول‌ماهی ده هزاردرهم ازهادی عباسی حقوق میگرفت و همینکه زریاب آوازه خوان از عراق باندلس رفت امیر عبدالرحمن‌شخصاً باستقبال‌او بیرون آمد. آهنگ سازان مسلمان آهنگهائی‌میساختند که درفن خود بی‌سابقه بوده‌است.ازجمله آهنگی که‌شخص‌سیر(غذاخورده)نمیتوانست آنرا بخواند وآهنگی‌که اگر سقا مشك آب بدوش داشت از خواندن آن آهنگ عاجز بود وآهنگ دیگری که فقط ایستاده خوانده میشد وآهنگ مخصوصی که‌در موقع تکیه دادن خواندن‌آن مقدور نبود وباید خواننده درست بنشیند تا خواندن آنرا بتواند .

آلات موسیقی

مسلمانان آلات موسیقی را از ایرانیان ونبطی ها و رومی ها وهندی‌هافرا گرفتند، چون‌هر کدام‌ازاین‌مردم اسباب‌موسیقی مخصوص داشتند، مثلاایرانیان عددوسنج وخراسانیان زنگ هفت‌پرده (صدایش‌شبیه سنج بود)ومازندرانیهاطنبورو نبطی‌ها وجرمقی‌ها عیرواره (نوعی طنبور) وررومیان‌تار شانزده پرده (اوعر) وتار بیست‌وچهار پرده (سلمبان) مینواختند، رومیان سازدیگری‌هم داشتند که نامش‌لوزامیباشدومانند ربابآ نرا ازچوب میسازند وپنج پرده دارد. گیتار (غیثاره) که دوازده پرده دارد وسیلح که‌آنرااز‌پوست گوساله‌میساختندوارگان (ارغن) که باپوست ساخته میشد ودر آن‌میدمیدند، هندیان کیلکه داشتندو آن عبارت ازساز یك‌پرده‌ای بود که روی کدومیکشیدندو بجای‌سنج وعدد بکارمیرفت، عربهاسازی بنام دف ومزمر داشتند ، مسلمانان همهٔ این‌ها را گرد آورده بهترین آنرا بر گزیدنـد وچیزهائی‌بر آن افزودندکه از آن جمله‌سازمعروف‌بقانون از مخترعات‌فارابی‌فیلسوف بزرگ اسلام است وتاکنون بهمان ترکیبات فارابی باقی مانده است .

فارابی ساز دیگری نیز اختراع کـرده کـه از چند چوب و سیم تشکیل میبافت وهمینکه ترکیبات آنرا تغییر میدادند صدایش عوض میشد وچیزعجیبی‌بود میگویند فارابی بطور ناشناس دربزم سیف‌الدوله واردشده‌ازسازندگان ونوازندگان

عیب جوئی کرد، سیف الدوله ازوی پرسید مگر ازموسیقی اطلاعی داری ؛ فارابی ساز مشهورخودراازانبان درآورده سوار کردوقسمی نواخت که همه بخنده درآمدندسپس آن سازرا پیاده کرده طوردیگر سوار کرد وقسمی نواخت که همه گریستند. آنگاه بشکل سوم آنرا ترکیب کرده نوای تازه ای نواخت که همه حتی دربان بخواب رفتندوفارابی آنرا رهاکرده رفت . عود سابقاً چهارپرده داشت و زریاب آهنگ ساز همینکه بـه اندلس رفت پردهٔ پنجم را بر آن افزود و آن چهارپردهٔ سابق مطابق طبایع چهارگانه ترتیب دادهشده بود. زریاب پنجمی را برنگ قرمزدرآورده وباطبایع تطبیق کرد، سابقاً مضراب عود ازچوب بود وزریاب آنرا بپای کرکس تبدیل نمود. عباس بن فرناس (در اندلس) آلت مثقال را اختراع کرد که باآن وقت میشناختند .

خلاصه اینکه عربها درپیشرفت هنرهای زیباقصورو تقصیر نکردندودرقسمت‌های مهم آن ازدیگران جلو افتادند واگرهم دربعضی قسمتها عقب ماندند بواسطهٔ قیود مذهبی بوده است .

مدارس در اسلام

تعلیم

سابقاً گفته‌شد که قرآن‌اساس‌علوم اسلامی بود وتعلیم قرآن اساس تعلیمات‌اسلامی بشمار میآمد و نخستین درس قرآن قرائت صحیح آن می‌بود . درنتیجه‌پیغمبر(اکرم) اولین معلم عالم اسلام است . چه‌آن بزرگوار قرآن را بصحابه(یاران) آموخت‌و آنان قرآن وعلوم تابعهٔ آن را بدیگران آموخته وازآنرو همانطورکه‌مدارس‌مسیحیان‌دیروکلیسا بود ، مدارس مسلمانان هم مسجدآنان شد وشاگردانی که در مسجد دور استاد جمع میشدند به حلقه موسوم گشتند وچون تدریجاً علوم‌توسعه‌یافت‌حلقه‌هاهم‌متعدد گشت وغالباً حلقه‌ها باستادان منتسب میشد ، مانند حلقهٔ ابواسحق شیرازی درمسجد منصور وغیره . هرمسجدی کتابخانه‌ای داشت ومقداری‌کتاب برای مطالعه واستنساخ درآنجا گرد می آمد .

تنها مسجد حلقه درس نبود، دربیمارستانها۔ خانقاهها ۔ رباط ها ۔ منزل‌هانیز حلقهٔ درس تشکیل می‌یافت . خلفاءوثروتمندان(چنانکه امروز هم معمول‌است) برای تعلیم فرزندان خویش معلم سرخانه‌میاوردند .

بطور مطلق‌مشهورترین مسجدها (ازنظرتدریس) جامع ازهر قاهره بود ، این جامع دراواسط قرن چهارم هجری باشهر قاهره بناشد و ازهمانموقع قرآن وفقه در آنجاتدریس میشد ، عده‌ای ازطلاب بنام‌مجاور در ازهر میماندند واز دورترین‌نقاط ممالك اسلامی حتی (ترکستان ۔ زیلع ۔ سنار) به ازهر رومیآوردندوهردسته‌ای‌رواق مخصوصی‌داشتند،مثل‌رواق‌شامیان۔مغربیان۔ایرانیان۔مردم‌زیلع۔ مردم‌سنار۔مردم‌یمن۔ مردم‌هند ۔ مردم‌صعیدمصر. دراوایل‌قرن نهم هجری شمارهٔ شاگردان ازهر به ۷۵۰

رسید که از ممالک مختلف اسلام بودند وهر کدام صندوقی داشتند که کتابهای مخصوص خودرادر آن مینهادند. دانشجویان بیشتر فقه وحدیث وتفسیر ونحوومنطق میآموختند وحلقه ذکرو مجلس وعظ داشتند وچه بسا که غیر از طلاب هم عده ای برای تبرك یا هرچه درجامع اقامت میکردند. جامع ازهر تاریخ مفصلی داردکه درخطط مقریزی و خطط توفیقی درج شده است وبطورکلی اوضاع و احوال جامع ازهر با اوضاع و احوال مصر وفرمانروایان مصر تغییر میکرد، درزمان فرمانروائی خاندان محمدعلی پاشا شمارهٔ مجاورین ازهر بچند هزار رسید وپارهٔ علوم جدید نیز جزء برنامه آن در آمـد.

مدارس

از مطالعهٔ فصول سابق دانسته میشود که علم و تمدن در ممالك اسلامی بدون مدرسه رواج و توسعه یافت، فقهاء و اطباء وفیلسوفان و دانشمندانی بدون رفتن بمدرسه پدیدآمدند. مورخین مسلمان متفق هستند که نخستین مدرسهٔ اسلامی بامر خواجه نظام الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی دراواسط قرن پنجم هجری تأسیس شد. عجب آنکه دردورهٔ نهضت عباسی کتب علمی ترجمه شد وعلوم قدیم بعربی انتقال یافت ولی در آن دوره مدرسه دایر نشد ویا اینکه دایرشدونامش نماند. پارهٔ ازمورخین فرنگی اظهارداشته اندکه مأمون موقع ولیعهدی درخراسان مدرسه ای دایر کرد ولی معلوم نیست فرنگیان این خبر را ازکجا آورده‌اند، چون مورخین مسلمان اسمی ازآن نبـرده اند، اما مـورخین اسلام ازمدارس ذیل نام برده اندکه پیش ازمدرسهٔ نظام الملك در نیشابورپای تخت خراسان تأسیس شده بود

۱ ـ مدرسهٔ ابن فورك متوفی بسال ٤٠٦ هجری

۲ ـ مدرسهٔ بیهقیه منتسب به بیهقی متوفی بسال ٤٥٠ هجری

۳ ـ مدرسهٔ سعیدیه از آثار نصربن سبکتکین برادر سلطان محمودغزنوی

٤ ـ مدرسهٔ اسماعیل استرابادی واعظ وصوفی

٥ ـ مدرسهٔ استاد ابواسحق

٦ ـ مدرسهٔ خواجه نظام‌الملك در نیشابور که برای امام‌الحرمین در زمان سلطنت آلب ارسلان تأسیس گشت.

تمام این مدارس پیش از مدرسهٔ نظامیه بغداد دایر شد و شاید سبب اشتهار مدرسه نظامیه بغداد از آنروست که خواجه نظام‌الملك برای اولین بار تدریس را در آن مدرسه مجانی ساخت و برای شاگردان مقرری معین کرد.

ودرهرحال نخستین مردمی که دراسلام مدارس تأسیس کردند امراء (بزرگان) ایران بودند و اگر هم روایت فرنگیان مربوط بمأمون درست باشد بازهم نخستین مدرسهٔ اسلامی درایران (خراسان ویا نیشابور) وبا نظر ایرانیان بنا شده است واگر جزاین بود مأمون میبایستی پس ازخلیفه شدن در بغداد مدرسه دایر کند و نکرد.

چرا امیران مدرسه تأسیس میکردند

درفصل های سابق گفتیم که خلفای اسلام وامراء نسبت بعلماء توجه خاصی داشتند زیرا دین و سیاست با هم مربوط بود وعلماء نگاهبانان دین محسوب میشدند وطبعاً باخلفاء دراداره امور کشورشرکت داشتند ونزدمردم محترم ومعزز میزیستند همینکه خلفاء ضعیف شدند کار مملکت بدست سلاطین و امرای ترك و فارس وکرد وغیره افتاد و اینان برای تقویت نفوذ خود وتقرب نزد مردم وسیله‌ای میخواستند و بهترین وسیله نیکوئی بفقیران و گرامی داشتن عالمان وفقیهان بود از آنرو اگر سلطان یا امیرِیك شهریا یك کشورمرد خردمند کاردانی بود علماء را گرامی میداشت وبرای خشنودی آنان ومردم، مسجد وبیمارستان ورباط (مهمانسرا) وغیره بنامیکرد وبرای عالمان وفقیهان مقرری تعیین مینمود تا علاوه بر ثواب آخرت مردم را بخود جلب کند چنانکه احمدبن طولون درمصر وعضدالدوله دربغداد و نورالدین در شام وصلاح‌الدین درمصر چنان کردند وآخرین کسی که ازفرمانروایان مصر بآن عمل مبادرت ورزید محمد علی مؤسس سلسلهٔ سلطنتی (سابق) مصر میباشدکه در نتیجهٔ اقدامات اویك نوع نهضت علمی درمصروشام پدیدآمد. باری همین جهات سبب شد که نظام‌الملك هم بساختن مدرسه اقدام کرد وی ده سال وزیر آلب ارسلان بود وبجای پدراومحسوب میگشت ونزد او مقام مهمی داشت همینکه آلب‌ارسلان مرد

فرزندانش برسر سلطنت بجان هم افتادند ، نظام الملك سلطان ملكشاه يكى از پسران آلب ارسلان را كمك كرده بسلطنت رسانيد ودر واقع خود نظام الملك شاه گشت چه كه آلب ارسلان بيشتر بشكار وتفريح مشغول بود . مدت بيست سال تمام نظام الملك فرمانرواى مطلق شد .

در آنروزها طايفه باطنيه (اسماعيليان) نيرومند شده بودند و تـوليد زحمت ميكردند ، نظام الملك كه مرد خردمند باكفايتى بود با نيكوكارى واحسان به عالمان وفقيهان ودلجوئى ازمردم كارها را روبراه ميكرد ويكى ازاقدامات عاقلانه وى همين تأسيس مدارس وخانقاه ها ومهمانسراها ومسجدها وبيمارستانها بود ، نظام الملك براى كليه طلاب علوم وغير آنان مقررى وانعام تعيين كرده بودوازشام و ديار بكروعراق عجم وعراق عرب وخراسان تاسمرقندعدهٔ كثيرى ازخوان احسان اين وزير با تدبير نيكوكار (ايرانى) بهره مند ميگشتند وجمع مقررى هاى اوسالى ششصد هزاردينار ميشد . فتنه انگيزان از روى رشك بسلطان گفتند كه با ايـن پولها ميتوان لشكـرى آراست كـه قسطنطنيه را بگشايد ، سلطان نظام الملك را مؤاخذه كرده از وى بازخواست نمود كه چرا آنقدرمقررى مى پردازد خواجه نظام الملك بسلطان گفت :

«پسرجان ، من يك پيرد مرد ايرانى هستم اگر برضد من بشورندپنج دينارهم از خود نخواهم داشت وتو يك جوانك تركى هستى كه اگر برتو بشورند شايد سى دينار براى خود داشته باشى ، توشب وروز بشهوت رانى مشغول هستى ، نافرمانى تو نزدخدا خيلى بيش ازفرمانروائى تواست ، سپاهيانى كه توبآنان پشت گرم هستى تيرپرتاب آنها سيصدذرع است وشمشيرشان بدرازى دوذرع ميباشدومانندتوغرق عيش وعشرت ميباشند وبا ساز و آوازسرگرم شده اند . من براى توسپاهيانى گرد آورده ام كه آنـرا سپاهيان شب ميگويند همينكه توو سپاهيانت شب بخواب ميرويد اين لشكريان بشب زنده دارى برميخزند ، دست رازونياز بدرگاه خداى چاره سازبرميدارند ، تو را ازجان ودل دعا ميگويند ، توو سپاهيانت از بركت دعاى آنان خوش وخرم مانده ايد» .

ملكشاه اين حرف نظام الملك را پسنديده خاموش شد .

خواجه نظام الملك در٤٨٥ كشته شد .

یکی دیگر ازجهاتی که امرای (غیرعرب) را بساختن مدارس وامثال آنان وامیداشت این بود که آنان بیشتر ازبندگان ودست پروردگان خلفاء وسلاطین بودند ودرپرتو آنان مال فراوانی بهم میزدند وهمینکه میمردند سلاطین اموال آنان‌را مانند اموال سایـر بندگان خود مصادره میکردند ، اینها پیشدستی نموده از امـوال خود مسجد ومدرسه وموقوفات میساختند وتولیت آنرا بفرزندان خودمیدادند تا بایـن حیله شرعی اموالشان تا حدی ازمصادره محفوظ بماند .

هواخواهی ازمذهب و مسلك هم موجب تأسیس مدارس میشد وهرپادشاه یا امیر یافرمانروائی از نظر ترویج‌مذهب خود مدرسه‌ای بنامیکرد ، مثلا خلفای‌فاطمی شیعی مذهب جامع ازهر رابرای تأیید مذهب شیعه بناکردند وهمینکه صلاح‌الدین ایوبی (سنی‌مذهب) برمصر دست یافت مذهب شیعه را منسوخ ساخته مذهب مالکی وشافعی را ترویج‌کرد وبرای تأمین نظرخود درسال٥٦٦مدرسه ناصریه‌را دایر ساخت همینقسم کردهاو ترکها برای‌تقویت مذهبی که بآن متمایل بودندمدارسی‌دایر کردند.

در هرحال سبب هرچه بود نظام‌الملك اولین کسی بود که دراواسط قرن پنجم هجری بواسطهٔ تأسیس مدارس در ممالك اسلامی شهرت یافت و در بغداد و اصفهان و نیشابور وهرات وغیره مدارس ساخت وهمه این مدارس بخصوص مدرسهٔ بغـداد بنام وی مدرسهٔ نظامیه خوانده میشد . مـدرسهٔ نظامیه بغداد در سال ٤٥٧ هجری بامر نظام‌الملك وبدست ابوسعید صوفی در کنار دجله بنا شد ونـام نظام الملك را بر سر در مدرسه نگاشتندوبازارها وکاروانسراها وگرمابه‌ها وده‌ها در اطراف‌ودور و نزدیك مدرسه خریداری ووقف مدرسه شد وهزینهٔ آن به شصت هزاردیناررسید. این‌مدرسه ازمراکز مهم علمای اسلام گشت ورجال‌بزرگی ازآنمدرسه بیرون آمدند اولین استاد این مدرسه شیخ ابو اسحق شیرازی سپس ابو نصر صباغ صاحب کتاب اشامل ، ابوالقاسم دبوس ، ابوحامد غزالی ، شاشی ، کیاالهراسی ، سهروردی ، کمال‌الدین انباری وغیره که همه ازبزرگان اهل علم میباشند . دراین مـدرسه علوم دینی وفقه وصرف ونحو تدریس میشد .

سایرسلاطین وامراء نیز بنظام‌الملك اقتداء کرده در اطراف واکناف ممالك اسلامی مدارس مجانی دایر کردند که مشهورترین آن بترتیب عبارت‌است از :

۱ـ مدارس نورالدین‌زنگی(ترك) فرمانروای شام متوفی بسال۵۷۷ دردمشق ـ حلب ـ حمص ـ حماه ـ بعلبك ـ منبوك ـ رحبه .

ونیز نورالدین مهمانسراها ومسجدها وخانقاهها وموعظه خانه‌های بسیاری در شام بنا کرد .

۲ـ مدارس سلطان صلاح الدین ایوبی (کرد) متوفـی بسال ۵۸۹ در مصر واسکندریه وبیت‌المقدس وغیره .

۳ـ مدارس‌ویتیم خانه‌ها ونوانخانه‌ها وتیمارستانهای ملك المعظم مظفرالدین فرمانروای اربل متوفی بسال۶۳۰ هجری .

٤ـ مدارس جانشینان صلاح‌الدین درمصر که‌قریب۲۵ مدرسه میشد .

۵ ـ مدارس فرمانروایان ممالیك درمصر که تا ٤۵ مدرسه‌میشد و مجموعاً تا اواسط قرن نهم هجری شمارهٔ مدارس مصر به‌هفتاد بالغ شد .

و همینقسم در سایر ممالك اسلامی که بهمان نسبت مدارس دایر گشت .

نخستین کسی که از سلاطین عثمانی‌بتأسیس مدارس اقدام‌کرد سلطان‌اورخان عثمانی‌متوفی بسال ۷۶۱ میباشد . پس ازوی نیزسایرسلاطین مدارسی دایر کـردند که مشهورترین آن مدارس هشتگانهٔ سلطان سلیمان میباشد .

ابن‌جبیر که درقرن ششم هجری ممالك مشرق اسلامی‌را دیده طی سفر نامهٔ خود مینویسدکه بیست مدرسه در دمشق وسی‌مدرسه دربغداد موجودبود. امیرعلی مؤلف تاریخ اسلام بزبان انگلیسی میگوید عربها در قرطبه ـ اشبیلیه ـ طلیطله ـ غرناطه مالقه‌وغیره مدارسی‌دایر کردند ودر غرناطه تنهاهفده مدرسه‌بزرگ ودوازده مدرسه‌کوچك بود ولی ظاهراً مدارس انـدلس مانند مدارس نظامیه نبوده است .

مقری مؤلف نفح‌الطیب (درتاریخ اندلس) میگوید مردم اندلس مدارسی ندارندکـه آنان‌رابرای تعلیم‌علم‌کمك‌کنند بلکه درمساجددرس میخوانندوپول‌هم‌بابت‌حق‌التعلیم

میدهند در واقع اینان درس میخوانند که چیز یاد بگیرند نه برای اینکه مقرری دریافت دارند.

ظاهراً امیرعلی گفتهٔ خودرا از فرنگیان گرفته و آنان میان مسجد و مدرسه فرق‌نمیگذارند. مدارس اسلام متنوع‌بود پاره‌ای‌بشکل حلقه درمسجدها وخانقاه ها وتکیه ها وخانه‌ها تشکیل می‌یافت، بعضی ازمدارس بزرگ مخصوص علوم اسلامی بود. دربیمارستانهاطب وفلسفه تدریس میشد. هرقدر استاد مشهورتربود شاگردانش زیادتر بودند مثلا در حلقه فارابی صدها نفرجمع میشدند وگاه هم شاگردان استاد درهمان حلقه شاگردانی داشتند. میگویند ابوبکر رازی پزشك نامی هرگاه برای درس می‌نشست شاگردانی دوراومی‌نشستند وشاگردانی دور شاگردان‌می‌نشستند. مردی‌که مشکلی داشت به ترتیب ازشاگردان حلقه اول می‌پرسید واگرمشکلش‌حل نمیشدبحلقه دوم میرفت واگرآنجاهم‌حل‌نمیشدخدمت‌استاد میرسید. شهرت استادان بیشتر اززیادی شاگردان معلوم میشد، گاه استاد سواره حرکت میکرد وشاگردان پیاده دنبال او راه میافتادند مثلا هرموقع که فخرالدین‌بن خطیب رازی سوار می‌شد سیصد شاگرد (از فقیهان) پای‌رکاب اوراه میافتادند. هرگاه‌کتابی نزد استاد خوانده میشد شیخ آنرا امضاء می‌کرد وتصدیق‌مینمود که همهٔ آن‌کتاب در خدمت اوخوانده شده است. ابواسحق شیرازی- فارابی- رازی - ابن خطیب رازی - ابن‌سینا -غزالی ازحیث زیادی‌شاگردسرآمد استادان بودند. تمام طبقات (مسلمانان) ازسیاه وسفید وزن ومرد وخواجه وکنیز وغلام وبنده وآزاد میتوانستند تا آنجاکه میلشان باشد تحصیل‌کنند وتحصیل‌هم می‌کردند.

کتابخانه ها یا گنجینه‌های کتاب

از آن‌روزی‌که بشر علم وعمل خود را مدون ومرتب‌کرد برای حفظ آن‌کوشش داشت واگرعلاقه بحفظ آن نداشت مرتبش‌نمیساخت. مرتب‌کردن‌معلومات‌واخبارومدون‌کردن آن بوسیلهٔ کتاب انجام می‌گرفت وجائی‌که کتاب درآنجا میماند کتابخانه یاگنجینه کتاب نام داشت (واکنون هم بهمان‌اسم‌است) قدیمی‌ترین کتابخانه‌های دنیا دربابل

بسال ۱۷۰۰ پیش ازمیلاد دایرشد ودانشمندان قرن گذشته در خرابه‌های بابل کتاب‌خانه‌ای یافتند که کتابهای آن از آجرهای پخته بود وروی آن آجرها با خط اسفینی مطالبی نگاشته بودند. پس از آن مصریان کتابخانه دایر کردند، دیودوروس میگوید درمقبرهٔ پادشاه مصر (اوسی‌مندیاس) کتابخانه‌ای مشاهده کردم. پس از مصریان یونانی ها نخستین مردمی بودند که برای استفاده مردم کتابخانه عمومی دایر کردند سبتراتوس دانشمند یونانی در اواسط قرن ششم پیش ازمیلاد نخستین کتابخانه عمومی را در یونان دایرساخت. پلوتارك از کتابخانه‌ای نام میبرد که در پرگاموس بوده ودویست هزار کتاب داشته‌است، بطلمیوس‌ها در اسکندریه کتابخانهٔ مهمی دایر کردند، پس‌ازیونانیها رومیان کتابهای مقدونیه‌را درسال ۱٦۷ پیش‌از میلاد بروم آوردند ودر سال ۱۳۳ قبل ازمیلاد کتابخانه پرواموس رابروم بردند و در سال ۸٦ پیش از میلاد کتابخانه آتن را بروم آوردند. قسطنطنین کبیر در ۳۳۵ میلادی در قسطنطنیه کتاب‌خانه مهمی تأسیس کرد وچنانکه گفتیم ایرانیان در زیر زمین‌ها کتاب‌خانه‌هائی دایر نمودند. آنگاه تأسیس کتابخانه تا مدتی تعطیل بود تا مسلمانان متمدن شدند و کتابخانه‌های مهمی دایر کردند.

کتابخانه‌‌های اسلامی

پس از ظهور اسلام مسلمانان بکشور گشائی برخاستند وبجهاتی که‌ذکر شد هر جا کتاب دیدند آتش زدند. ولی بمحض اینکه متمدن شدند ومزهٔ دانش وفرهنگ را چشیدند ازهر کس بیشتردنبال کتاب رفتند وبیش از همه در راه جمع آوری کتاب ونگاهداری وخریداری وتهیه آن کوشیدند، در قرن اول ونیمهٔ قرن دوم عربها بی کتاب بودند و در اواخر قرن دوم هجری فقط علوم اسلامی را مدون کردند، کتابهای آنروز مسلمانان عبارت بود از شعر ـ قصه ـ مثل ومانند آن که بر روی پوست وچرم وپارچه وغیره مینوشتند، میگویند کتابهای ابی‌عمرو بن علاء تا سقف اتاق را میگرفت، همینقسم‌راجع بکتاب‌های‌اصمعی‌ـ حماد وابوعبیده مطالبی‌میگویند (اینها ازراویان اشعار واخبار بودند).

البته این کتاب‌خانه‌ها کتابخانهٔ عمومی نبوده و جزء کتاب خانه‌های‌خصوصی محسوب می‌شود.

معمولا پادشاهان وفرمانروایان برای استفادهٔ مردم کتابخانه عمومی تأسیس می-کنند ونخستین فرمانروایان مسلمان که باین کارپسندیده مبادرت نمودند خلفای عباسی بودند گرچه در زمان بنی امیه نیز کتابخانه‌هائی بوده ودر فصلهای سابق گفته‌شد که عمربن عبدالعزیز کتاب طبی هرون را ازکتابخانه درآورد ودر دسترس مردم قرارداد ولی آن کتابخانه‌ها بیشتر توسط پزشکان وفیلسوفانی که‌در خدمت‌دولت بودندتأسیس میشد وخودشان وفرزندانشان از آن استفاده میکردند.

کتابخانه‌های بغداد خلفای عباسی در دورهٔ نهضت که بترجمه و نقل علوم پرداختند طبعاً بتأسیس کتابخانهٔ عمومی مبادرت نمودند ونخستین کتابخانهٔ عمومی‌را دربغداد دایر کرده (بیت‌الحکمه) نامیدند. احتمال قوی میرود که هرون مؤسس آن کتابخانهٔ بود وترجمه‌های‌عربی کتب طبی‌وعلمی وتألیفات اسلامی رادر آنجا جمع کردویحیی‌بن‌خالد برمکی ازهند کتابهائی آورده بآن افزود سپس که هرون انقره وسایرشهرهای‌روم‌را گشود مقداری کتاب ازنقاط‌به بیت‌الحکمه فرستاد. در زمان‌مأمون که دارالترجمه متعدد دایر گشت کتابهای یونانی - سریانی-فارسی-هندی - قبطی بر کتابهای‌عربی بیت‌الحکمه افزوده شد. مردم که علاقهٔ مأمون رابکتاب‌دانستند کتابهای متنوع ومختلف به بیت‌الحکمه‌تقدیم داشتند. اگرچه‌پاره‌ای‌از این کتابها ارزش‌علمی‌نداشت. مثلاابن‌الندیم‌در فهرست مینویسد ضمن کتابهای‌غیرعلمی که بمأمون اهداء شدمکتوبی بخط‌عبدالمطلب‌بن‌هاشم‌جدحضرت‌رسول بود که برروی پوست نوشته‌شده بود که عبدالمطلب ازفلان پسر فلان‌حمیری ازاهل‌صنعاءهزار درهم نقره‌بوزن(حدیده)طلب‌دارد وهروقت بخواهد بایدبدهد خدا ودوملك بر او گواهند در بیت‌الحکمه شعبه‌مخصوصی‌برای‌ترجمه واستنساخ کتاب‌وتألیف‌یافت میشد، عده‌ای درگوشه‌ای‌مینشستندوبرای‌خودیابرای‌دیگران کتاب‌استنساخ‌میکردند. دسته‌ای‌دیگر مشغول‌مطالعه ویا ترجمه میشدند. علان‌شعوبی (ایرانی) ازکسانی است که در بیت-الحکمه کتاب استنساخ میکرد وی انساب واخبار عرب‌را نیکومیدانست ودر مقابل دریافت مزدبرای هرون ومأمون وبرمکیان کتاب استنساخ‌میکرد.علان کتابی در بدی های عرب تألیف کرده است وصفات‌نکوهیده‌آنان راشرح‌داده است، دیگر ازکسانی

که‌برای مطالعه‌وتألیف به‌بیت‌الحکمه‌میآمدند، محمدبن موسی خوارزمی ستاره‌شناس نامی ویحیی‌بن ابی منصور موصلی(یکی ازدارندگان رصد درزمان مأمون) فضل‌بن نوبخت وبنی‌شاکر وغیره بودندبیت‌الحکمه مدیری داشت که آنرا صاحب بیت‌الحکمه میگفتند مشهورترین مدیران بیت‌الحکمه سهل ابـن هرون شعوبی فارسی است که از عرب بدش می آمد و کتابهائی در آن باره تألیف کرده است. دیگر سلم که مطالبی از فارسی بعربی ترجمه کرده است ، بطوریکه ملاحظه میشود بیت‌الحکمه بدست ایرانیان تأسیس‌شد و بدست آنان اداره می‌شد و کسانیکه بـآنجا آمد وشد داشتند بیشترشان ایرانی بودند وبیشترشان شعوبی بودند وبا عربها عداوت داشتند و بهمان جهات خراسانیان بامأمون‌همراه‌شده امین راشکست دادند (در دوجلد سابق جهات این جریان به تفصیل ذکر شده است .)

پس‌ازتأسیس بیت‌الحکمه دیگران‌هم در بغداد کتابخانه دایر کردند از آنجمله کتابخانه شاپوربن اردشیروزیربهاءالدوله دیلمی درمحله بین‌السورین کرخ است‌که درسال ۳۸۱ هجری آنرا وقف کرد و بیش ازده هزار کتاب درآنجاگزارد و بیشتر کتابهای آن بخط دانشمندان مهم بود وغالباً مؤلفین یك نسخه ازتألیفات خودراوقف آن‌کتابخانه میکردند اما در سال ٤٤٧ هجری مـوقعی که طغرل بك اولین پادشاه سلجوقی وارد بغداد شد محله کـرخ آتش‌گـرفت و آن کتابخانه بکلـی سوخت . عبدالسلام بصری لغوی متوفی بسال ٤٠٥ هجری ازمدیران این‌کتابخانه بـوده‌است. الناصربن مستضیئی متوفی بسال ٦٢٢ هجری از خلفائی است‌کـه بجمع‌آوری کتاب علاقه داشت .

کتابخانه‌های اندلس

مأمون از نظرتأسیس‌کتابخانهٔ عمومی و نهضت علمی بـرای سایر فرمانروایان اسلام سرمشق شد بخصوص خلفای اموی اندلس دراین‌کارها از مأمون تقلیدکردند وبیش از همهٔ آنان حکم‌بن‌ناصر (در سال ۳۵۰ هجری خلیفه شد ودر۳٦٦ مرد) از آن جهات بمأمون شبیه بود . وی‌دانشمندان راگرامی میداشت واز اطراف جهان‌کتاب میخریـد وباندلس میآورد و برای اینکار تجارمخصوصی‌استخدام میکرد وهمه نوع بآنان اعتبارمیداد ونظرش آن بود که‌دراین

قسمت با عباسیان رقابت کند. ابوالفرج اصفهانی که مثل حکم از امویان بود طبعاً بخاندان خود علاقه بیشتری داشت. حکم ازاین احساسات وی استفاده کرده هزار دینارطلابرایش فرستادوخواهش کرد پیش‌ازاینکه کتاب اغانی خود را بدست‌عباسیان بدهدبرای وی (حکم) ارسال‌دارد وهمینقسم باقاضی‌ابو بکرابهری رفتار کرده کتاب‌اورا (شرح‌مختصرابن‌عبدالحکیم) پیش‌خرید کرد ودرنتیجه کتابهای‌معتبری‌در کتابخانه‌های اندلس جمع شد. این کتابها را درسالونهای متعددی در کاخ سلطنتی قرطبه گذاردند وفهرست‌های جامعی برای آن تهیه‌کردند و مدیران ودفترداران جهت ادارهٔ آن کتابخانه تعیین نمودند.

میگویند تنها فهرست دیوان اشمار٤٤ فهرست و هر فهرستی بیست برگ بود واگردر هرصفحه فرضاً نام ۲۵ کتاب نوشته شده بود بآن حساب چهل و چهار هزار دیوان شعردر آن کتابخانه بود وازهمین میزان شماره سایر کتابها را میتوان حدس‌زد از آنرو اگرما باابن خلدون ومقری‌هم عقیده شده وشمارهٔ کتابهای آن کتابخانه را چهارصدهزارجلد بدانیم‌راه‌دوری نرفته‌ایم. بزرگان‌مملکت ورجال‌دولت بحکم‌اقتداء کرده در سایر شهرهای اندلس کتابخانه دایرکردند تا آنجاکه بقرار مذکور تنها در غرناطه هفتاد کتابخانه عمومی بوده است و کتاب دوستی جزء صفات اهل اندلس محسوب میشد وجمع آوری کتاب مظهر ریاست و برتری بشمار میآمد وچه بساکه بزرگی درعین نادانی کتاب جمع میکرد و در خانهٔ خود برای شهرت‌کتابخانه دایر میکرد تامردم بگویند کتابخانهٔ فلانی بسیار مهم است و کتابهائی که اوجمع کرده هیچ جای دیگر یافت نمیشود. داستان زیر صحت این گفتار را تأیید میکند:

«حضرمی‌میگوید روزی در بازار کتابفروشی قرطبه میگشتم و کتابی راکه‌در طلبش بودم باخطی خوانا وتفسیری کامل پیدا کردم و بی اندازه از این پیش آمد خوشحال شدم و برای خرید آن قیمت را بمزایده گزاردم اتفاقاً جارچی کتابفروشی هم شروع به مزایده‌کرد من و او آنقدر قیمت را بالا بردیم تا جائی که‌پرداخت آن برای‌من‌مقدور نمیشد لذا بجارچی گفتم مشتری کتاب کی است که آنقدرقیمت را بالا

میبرد جارچی مرد محترمی را بمن نشان داد که لباس فاخری در برداشت، من نزد او رفته گفتم خداوند عمرجناب آقای فقیه را زیاد کند واقعاً در مزایده قیمت کتاب خیلی تندرفتند چون این کتاب آنقدر نمیارزد هرگاه شما طالب هستید مال شما باشد، مرد گفت من فقیه نیستم واصلا نمیدانم توی کتاب چه نوشته‌اند فقط چون دیدم این کتاب جلد قشنگی دارد و خطش نیکوست خواستم برای تجمل آنرابخرم و به همسران خود مباهات کنم زیرا بهمین زودی جشن تأسیس کتابخانه خود را بر پا میسازم ولذابقیمت آن اهمیت نمیدهم خداوند بقدری مرا توانگر ساخته که خرید این کتاب بهرقیمتی باشد برای من ارزان است.

حضرمی میگوید بقدری ازاین حرف بر آشفتم که بی اختیار گفتم آری رسم روزگار چنین است بکسی که دندان ندارد گردو میدهد منکه قدر این کتاب را میدانم ومطلبش را می فهمم بواسطهٔ تنگدستی از خرید آن محروم میمانم.»

در هرحال مردم قرطبه طبعاً کتاب دوست بودند همانطورکه مردم اشبیلیه به خوشگذرانی وسازو آواز علاقه داشتند بقسمیکه اگر مطربی در قرطبه میمرد اسباب کارش را دراشبیلیه میفروختند واگر عالمی در اشبیلیه وفات میکرد کتابهایش را در قرطبه میفروختند، کتابخانه قرطبه تا موقع محاصره بربرها باقی ماند ودر آن هنگام بیشتر کتابها فروخته شد وسپس فرنگی‌ها کار کتابخانه را یکسره کردند.

کتابخانه های مصر العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی مصر نخستین خلیفه مصر است که درتأسیس کتابخانه وجمع آوری کتاب بخلفای بغداد و اندلس تأسی کرد وی در اوایل جوانی بسال ۳٦٥ هجری خلیفه شد، خوشبختانه وزیر او یعقوب بن کلس مردی دانش پرور وکتاب دوست بود و خلیفه را بعلم‌دوستی ومعاشرت علماء تشویق میکرد دانشمندان را بخدمت او میآورد تا او را (خلیفه را) بترویج علم و ادب تشویق کنند این تدبیر یعقوب مؤثر واقع شده والعزیز بالله درصدد تأسیس کتابخانه وجمع آوری کتاب بر آمد ودر کاخ اختصاصی خود کتابخانهٔ بزرگی دایر کرده آنرا خزانة الکتب نامید وبرای خرید کتابهای مهم تاریخی، ادبی، علمی اعتبار

بسیاری تخصیص داد و اگر از یك کتاب صد نسخه یا بیشر فراهم مشید تمام آنرا میخریدمیگویند از کتاب العین خلیل بن احمد، سی و چند نسخه در آن کتابخانه دیده میشد که از آن جمله نسخه‌ای بخط خود خلیل بود . بیست نسخه از تاریخ طبری ازقرار نسخه‌ای صددینار برای آن کتابخانه خریده بودند ونیز صد نسخه از کتاب الجمهره ابن درید در آنجا یافت میشد و بتدریج نسخه‌های مکرر کتابها افزایش یافت تا آنجا که در موقع استیلای صلاح‌الدین ایوبی بر مصر ۱۲۰۰ نسخه تاریخ طبری و ۳٤۰۰ قرآن در آن کتابخانه بود و تمام قرآن‌ها را با آب طلا بخط زیبا نگاشته بودند. بنا براین میتوان باور کرد که شمارهٔ کتابهای آن مخزن ۱٬٦۰۰٬۰۰۰ جلد بوده است از آن جمله ۱۸٬۰۰۰ جلد در علوم قدیمه که ٦٬۵۰۰ جلد آن کتاب نجوم و هندسه وفلسفه بوده وعلاوه بر کتاب مقدار زیادی اسباب و افزار مربوط به هندسه وهیئت در آن یافت میشده است و بقیهٔ کتابهااز کتب‌علمی‌اسلامی‌مانند فقه‌و نحو ولغت‌وحدیث و تاریخ و شیمی و نجوم تشکیل میشده است .

در هرحال تصور میرود که عدد یك‌میلیون و نیم کتاب‌منحصر بکتابخانهٔ‌شخصی العزیز نمیباشد بلکه‌مجموع کتابهای کاخ العزیز وسایر خاندان(امراءومنتسبین‌العزیز) فاطمی‌بآن شماره میرسیده‌است .چه که‌عده‌ای از بزرگان آن خاندان‌ازالعزیز‌پیروی کرده و در کاخ‌های خود کتابخانه‌هائی‌تأسیس نمودند . از طرف دیگرشمارهٔ کتابهای العزیز را دویست‌هزار و صد و بیست هزارهم ذکر نموده اند و ظن غالب آنست که حد اقل تخمین عبارت از کتابهای کتابخانهٔ شخصی‌العزیز وحد اکثر تخمین شامل کلیهٔ کتابهای‌کتابخانه‌های العزیز و کسان‌العزیزمیباشد وبهر صورت‌عدد کلیهٔ کتابهای العزیز و خانواده‌اش از یك‌میلیون جلد کمتر نمیشده است .

العزیز توجه زیادی بکتاب و کتابخانه داشت و با آنکه برای کتابخانه مدیر ومباشر تعیین کرد خودش گاه‌گاه بکتابخانه میآمد و کتابها را بررسی‌میکرد بامدیر کتابخانه صحبت میداشت و برایش کتاب میخواندند . ابوالحسن شابشتی نویسنده معروف متوفی بسال ۳۹۰ یکی از مدیران آن‌کتابخانه است .

این کتابخانهٔ مهم مثل‌کتابخانهٔ اسکندریه از سر نوشت شوم روزگار محفوظ

نماند چه بعضی از کتابهایش را در آتش سوزاندند و بعضی دیگر را در نیل افکندند و بعضی را در صحراء ریختندو بادوباران تلی از آن ساخت که به تل کتاب مشهور شد وغلامان و بردگان از جلد آن کتابهای خود کفش میساختند و دراواسط قرن ششم که کردها بقاهره آمدند بقیهٔ کتابها را فروختند وصلاح الدین ایوبی صد و بیست هزار جلد آنرا بفاضل عبدالرحیم البیسانی بخشید

دار الحکمه

دار الحکمه یادار العلم برعکس تصور دیگران کتابخانه العزیز نیست و مؤسسهٔ مستقل دیگری میباشد . این مؤسسه را الحاکم بامرالله بن العزیز بالله در سال ۳۹۵ هجری در نزدیك قصر غربی تأسیس کرد وکتابهای موجود در کاخها را بآنجا آورد و املاکی برای ادارهٔ آن وقف کرد واین عمارت به بهترین طرز آراسته و پیراسته بود، فرشها وپردههای عالی داشت ومدیران واعضای متعدی باداره‌ٔ آن مشغول بودند منظور ازتأسیس آن این بود که در آنجامثل بیت الحکمه عباسیان عامه مردم مجاناً بمطالعه ومباحثه واستنساخ کتاب بپردازندوچون در زمان قدیم قیمت کتاب گران بوده وغالب مردم از عهدهٔ خرید کتاب عاجز بودند لذا دولتهای معارفخواه اینطور مؤسسات عام المنفعه تأسیس میکردند ونمونهٔ آن یکی بیت الحکمه بغداد، دیگر کتابخانهٔ اسکندریه وهمین دار الحکمه قاهره میباشد. بعضی از مورخان این دارالحکمه را مدرسه پنداشته اند زیرا الحاکم در آنجا قاریان و ستاره شناسان و پزشکان ومعلمین نحو ولغت و غیره گماشته بود وبآنان حقوق میداد که باشخاص درس بدهند . بعلاوه دوات و قلم و کاغذ مجانی بواردین داده میشد که هرچه میخواهند بنویسند وهر کتابی را مایل باشند استنساخ کنند ،الحاکم گاه بگاه علمای دار الحکمه را پیش خود میخواندو آنانرا بهمناظره ومباحثه وادار میکرد ومثل مأمون بآنان خلعت میداد. الحاکم اجازه داده بود که دردار الحکم نیز مناظره ومباحثه انجام یابد وبعضی اوقات این مناظره علمی بزدوخورد میکشید وبعضیها مباحثهٔ آنجارا وسیلهٔ تبلیغ عقاید دینی خود قرار دادند واز آنرو در اوایل قرن ششم هجری افضل ابن امیرالجیوش مناظره را منع کرد پس از مرگ افضل در سال ۵۱۷ بفرمان الآمر باحکام‌الله (خلیفه فاطمی) مأمون بن بطایحی وزیر خلیفه بمردم اجازه داد در دارالحکمه

فقط به مناظره علمی وشرعی بپردازند و شخص متدینی را برای نظارت در مناظره تعیین نمودومقرر گردید مناظره با تلاوت آیاتی چند از قرآن آغاز شود و تصور نمیرود که‌شمارهٔ کتابهای آن کمتر ازصد هزاربوده‌است ودرهرحال‌صلاح‌الدین ایوبی دارالحکمه‌را خراب کردو بجای آن مدرسه‌ای‌برای شافعیان‌ساخت .



یك زن و مرد مسلمان در قفقاز

کتابخانه‌های شام

چون‌خلفای اموی با کتاب‌سرو کاری‌نداشتندوخلفای‌عباسی هم‌درشام نبودند تامدتی شام از کتابخانه بی‌بهره‌بودتاآنکه خلفای‌فاطمی درطرابلس‌شام‌کتابخانه‌ای‌دایرکردندوفرنگیان‌درسال۵۰۲هجری پس‌از فتح طرابلس آنرا غارت نمودند . گیبون مؤلف تاریخ امیراتوری روم میگوید سه میلیون‌کتاب آن‌کتابخانه‌را فرنگیان سوزاندند . نورالدین زنگی والی شام مدارس و کتابخانه هائی درشام دایر کرد که‌بگنجینهٔ نوریه مشهوربود. صلاح‌الدین نیزدر آنجا کتابخانه‌هائی تأسیس نمود

اما درایران چنانکه گفته شدپیش از اسلام کتابخانه‌هائی درسرداب‌هاوبستوها داشته اند و کتابهایشان از پوست وبخط پهلوی بوده است و پس از پیدایش تمدن

اسلام ایرانیان چنانکه ذکر شد ازبزرگترین عوامل تأسیس کتابخانه ومدارس در بغداد وغیره بشمار میآمدند.

اما خراسان بیش از تمام ممالك اسلامی دارای مدرسه و کتابخانه‌شدواز آنرو بدیار علم و ادب معروف گشت. با اینوصف اطلاعات مهمی از کتابخانه‌های خراسان در دست نیست، فقط یاقوت حموی میگوید در سال ٦١٦ هجری در مروشاه‌جهان از شهرهای نامی خراسان،ده کتابخانهٔ عمومی دیدم که مانند آن در هیچ جای دنیا یافت نمیشد کتابهای بسیار عالی درآنجا بود وتنها در یکی ازآن کتابخانه‌هادوازده هزار جلد کتاب موجود بود. یاقوت مطالب مفصلی در بارهٔ آن کتابخانه‌ها وواقفان آن‌ذکر نموده است یاقوت درپایان میگوید من معلومات خود را از آن کتابها اقتباس کردم

در ماوراءالنهر نیز کتابخانه‌هائی بوده است، از آنجمله کتابخانه بخاری که از قرار مشهور ابن‌سینا علم خود را از آنجا اقتباس نمود و نوح‌بن منصور آنرا تأسیس کرد شیخ‌الرئیس میگوید کتابهائی در آن کتابخانه‌دیدم که مردم نامش‌راهم نشنیده‌اند ومانند آنرا من ندیده بودم..

هولاکو برای خواجه‌نصیر طوسی در مراغه کتابخانه‌ای دایر کرد که‌چهارصد هزار جلد کتاب در آن بوده وبیشترش را ازشام و بغدادوجزیره بغارت آورده‌بودند.

آری‌تا آنجا که ما تحقیق کرده‌ایم کتابخانه‌های عمومی اسلامی همین‌ها بود که ذکر شد والبته مسجدهاوبیمارستان‌ها ومدرسه‌ها کتابخانه‌هائی داشتند که‌بعضی از آنان از حیث شمارهٔ کتاب مهمتر از کتابخانه های عمومی بوده است و از خود مدیران‌و کتابدارهائی داشته است وفهرست ها وصورت‌هائی برای کتابهای آن تهیه کرده بودند، بعلاوه بزرگان ودانشمندان نیز کتابخانه‌های مهم خصوصی‌داشته‌اند، از آنجمله کتابخانهٔ‌مشهور صاحب‌بن عباد که‌چهارصدشتر آنراحمل میکردوپس‌ازمرگ افرایم‌طبیب مصری بیست هزار جلدکتاب ازوی باقی ماند. موفق‌الدین‌بن‌مطران‌ده هزارجلد کتاب‌ازخود باقی گذارد،بعلاوه‌سه کاتب برای او کتاب استنساخ‌میکردند،در کتابخانهٔ‌امین‌الدوله بیست هزار جلدکتاب‌بوده‌است. همینقسم در کتابخانه فتح بن

خاقان وابن قفطی وغیره کتابهای بسیار بوده است .

برای درك عظمت واهمیت کتابخانه های اسلامی بی تناسب نیست که کتابخانه‌های مزبور را با کتابخانه های مهم دنیای امروز مقایسه کنیم و میزان برتری نسبی کتابخانه های اسلام‌را بر کتابخانه های فعلی تشخیص بدهیم ، چه در آنروزها صنعت چاپ اختراع نشده بود و کاغذ باین‌ارزانی وفراوانی دردسترس‌همه‌کس قرارنداشت، با اینهمه بزرگان اسلام آن کتابخانه های معتبر و معظم را از نظر معارف خواهی فرهنگ دوستی‌تأسیس کرده بودند واینك شمارهٔ کتابخانه‌های مهم‌اسلامی را باذکر تعداد کتابهای آن با شمارهٔ کتابخانه های مهم دنیای اروپا و تعداد کتابهای آنان مقایسه میکنیم :

مشهورترین کتابخانه‌های دورهٔ تمدن اسلام

نام کتابخانه	شمارهٔ کتابها
بیت‌الحکمه بغداد	٤٬۰۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ شابور در بغداد	۱۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ الحکمه درقرطبه	٤۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ سلطنتی وخاندان سلطنتی در قاهره	۱٬۰۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ دارالحکمه درقاهره	۱۰۰٬۰۰۰
کتابخانهٔ طرابلس شام	۳٬۰۰۰٬۰۰۰؟
کتابخانهٔ مراغه	٤۰۰٬۰۰۰

کتابخانه‌های مهم اروپا وامریکا

نام کتابخانه	شمارهٔ کتاب
۱ـ کتابخانهٔ ملی پاریس	۲٬۷۰۰٬۰۰۰
۲ـ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا درلندن	۱٬٦٤۸٬۰۰۰
۳ـ کتابخانهٔ سلطنتی پتر بورگ (لنین گراد)	۱٬۳٦۰٬۰۰۰

نام کتابخانه	شمارهٔ کتاب
٤ـ کتابخانهٔملی برلین	۱'۲۳۰'۰۰۰
٥ـ کتابخانهٔ سلطنتی‌وین	۹۲٤'۰۰۰
٦ـ کتابخانهٔ ملی رم	٦۷۷'۰۰۰
در اتازونی جمعاً ٤۰۲٦ کتابخانه است	۳۳'۰٥۱'۸۷۲ (۱)

خلاصه اینکه مسلمانان باکمی وسایل آنروز میلیون هاکتاب تألیف و جمع آوری‌کرده درصدها کتابخانهٔعمومی وخصوصی نگاهداشته بودندکه‌قسمت‌عمدهٔ آن درگیر ودارحوادث قرون وسطی ازبین رفت وبا انقراض تمدن اسلامی نابود شد وهرچه از دستبرد حوادث محفوظ ماند بیشترش درقسطنطنیه (اسلامبول) جمع شد.

خاورشناس مشهور گوستافلوگل که کتاب فهرست ابن ندیم وکشف الظنون را منتشرکرده صورت هائی ازکتب عربی (قبل ازانتشار صنعت چاپ در مشرق) بدست آورده ودرذیل‌کتاب کشف‌الظنون باذکر موضوع آن کتابهامنتشر کرده‌است ومطابق آن صورت مجموع کتابخانه های اسلامی درآنزمان (پیش از انتشار صنعت چاپ در

۱ـ صورت کتابها و کتابخانه هائی که جرجی زیدان راجع باروپاوامریکا انتشار داده متعلق به نیم قرن قبل میباشد واکنون صورت کتابخانه های مهم‌اروپا و امریکا بدینقرار است :

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب خطی وچاپی
۱ ـ کتابخانهٔ موزهٔبریتانیای لندن	٥'۰۰۰'۰۰۰
۲ ـ کتابخانهٔملی پاریس بانضمام سکه‌هاوگراورها وغیره	٥'۰۰۰'۰۰۰
۳ ـ کتابخانهٔ دولتی برلین	۲'۸٥۰'۰۰۰
٤ ـ کتابخانهٔ ملی وین	۱'۰۰۰'۰۰۰
٥ـ کتابخانهٔ واتیکان	۷٥٦'۰۰۰
٦ـ کتابخانهٔ سلطنتی بروکسل	۲'۰۰۰'۰۰۰
۷ ـ کتابخانهٔ ملی مادرید	۱'٥۰۰'۰۰۰
۸ ـ کتابخانهٔ دانشگاه‌آمستردام	۱'٥۰۰'۰۰۰
۹ـ کتابخانهٔ لنین درمسکو	۱۰'۰۰۰'۰۰۰ (چنین‌میگویند)
۱۰ـ کتابخانهٔ ملی لنین‌گراد	٦'۰۰۰'۰۰۰ (« «)
۱۱ـ کتابخانهٔ آکادمی علوم لنینگراد	٤'۰۰۰'۰۰۰ (« «)
۱۲ـ کتابخانهٔ کنگره واشنگتن	۸'۹۸۷'۳۸٥
۱۳ـ کتابخانهٔ عمومی نیویورك	٥'۷۰۰'۰۰۰
۱٤ـسایر کتابخانه های‌اتازونی‌بالغ برششهزاراست‌ومجموع کتب‌آن	۱٤٤'٦۷٥'۰۰۰

واما تهران عزیز هزارها اماکن فساد وفقط دوکتابخانهٔ عمومی دارد با این جریان هنوز مردم از رونق ملك ناامیدند . مترجم

مشرق) بیست وچند کتابخانه بوده واز آن جمله ۲۱ کتابخانه درقسطنطنیه موجود بوده ومجموع کتابهای موجود در کتابخانه‌های قسطنطنیه ۲۷٤٤٥ جلد میشده است و در مصرودمشق وحلب وروودوس قریب ۲٤۰۰ جلد کتاب یافت میشده‌است وبااین‌وصف کلیهٔ کتابهائی که ازدورهٔ تمدن‌اسلامی باقی مانده بوده بسی‌هزار جلدمیرسیده‌است.
واینك اسامی آن کتابخانه‌ها ومحل آن:

نام کتابخانه و محل آن	شمارهٔ کتاب
۱ـ کتابخانهٔ سلطان محمدفاتح در قسطنطنیه (استامبول)	۱٥۳۷ جلد
۲ـ « « سلیمان « «	۸۰۳ «
۳ـ « قلیچ علی پاشا درطب خانهٔ استامبول	۷٥۲ «
٤ـ « حافظ احمد پاشا درقسطنطنیه (استامبول)	٤۱۲ «
٥ـ « شهیدعلی پاشا « «	۲۹۰٦ «
٦ـ « کپوبریلی اوغلو « «	۱٤٤۸ «
۷ـ « ابراهیم پاشا	۸۳۱ «
۸ـ « والده سلطان	۷۳۲ «
۹ـ « بشیر آغا	٥٥۲ «
۱۰ـ « عاطف افندی	۱۳۳٦ «
۱۱ـ کتابخانهٔ ایاصوفیه درقسطنطنیه (استامبول)	۱٤٤٥ «
۱۲ـ « غالاته سرای درقسطنطنیه (استامبول)	٥٥٦ «
۱۳ـ « سلطان‌عثمان‌سوم «	۲٤۲۱ «
۱٤ـ « محمد راغب‌پاشا «	۱۰۷۷ «
۱٥ـ « لعله‌لی‌دفتر اول «	۹۸۰ «
۱٦ـ « لعله‌لی دفتردوم «	۱۹٤۷ «
۱۷ـ « سرای همایون «	۹۱٦ «
۱۸ـ « ولی الدین‌افندی «	۱۷٦۹ «

نام کتابخانه ومحل آن	شمارهٔ کتاب
۱۹ ـ کتابخانهٔ عاشر افندی در قسطنطنیه (استامبول)	۱۸۷۷ جلد
۲۰ ـ « دامادزاده‌محمدمرادافندی‌درقسطنطنیه(استامبول)	۱۱۰۹ «
۲۱ ـ « سلطان عبدالحمید درقسطنطنیه	۱۳۸۳ «
۲۲ ـ « حالت افندی دراستامبول	
جمع کتابهای موجود در استامبول	**۲۷۴۴۵ جلد**
۲۳ـ کتابخانهٔ جامع ازهردرقاهره	۱۰۹۹ جلد
۲۴ـ « عبدالله پاشا عظیم دردمشق	٤۲۲ «
۲۵ـ « مدرسهٔ‌احمدیهٔ‌حلب	۲٦۹ «
۲٦ـ « رودس	٦۰۹(۱) «

جمع کل ۲۹۸۴۴

مسلم است که تمام کتابهای(خطی)عربی منحصر باین‌مجلدات نبوده ومقداری از آن در کتابخانه‌های شخصی باقی مانده که دراینجا ذکر نشده است معذلك نباید آن هم‌چیزمهمی باشدوالبته با درنظر گرفتن کثرت تألیفات بزبان‌عربی‌دردورهٔ تمدن اسلام ودرقرون وسطی هرقدرهم که موجودمانده‌بازهم بسیارکم‌است وچنانکه گفته شدقسمت عمدهٔ کتابهای مزبور با انحطاط وانقراض تمدن اسلام نابودگشته است چه که هرقومی‌وهرملتی دوره ای (اجل معینی) دارد وباانقراض وانحطاط آن‌قوم وتمدن آن قوم آثارش نیز ازمیان میرود . سنت ازلی الهی براین بوده وبراین خواهد بود وتغییر پذیرهم نیست .

پایان جلد سوم

۱ـ جرجی زیدان وفلوگل از ذکر کتابخانه های مهم ایران مانند کتابخانهٔ حضرت رضا وغیره غفلت کرده‌اند . خوانندگان محترم، برای اطلاع از کتابخانه‌های مهم ایران بفهرست کتابخانه‌های ایران تألیف آقای عبدالعزیز جواهر کلام چاپ تهران سال ۱۳۰۸ مراجعه کنند . مترجم

فهرست اعلام

حرف الف

حرف ب

حرف پ

حرف ت

حرف ش

حرف ص

حرف ض

حرف ط

حرف ع

حرف(ك)

حرف گ

حرف ل

حرف م

حرف ن

حرف و

حرف ه

حرف ی

تاریخ تمدن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام- تاریخ مؤسسات اداری
وسیاسی و نظامی آن - شرح ثروت ممالك
اسلامی و تاریخ علوم و ادبیات و بازرگانی
وصنعت و نظامات اجتماعی و آداب و رسوم
ممالك و ملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد چهارم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ دوم دی ماه ۱۳۳۶

چاپ سپهر

راجع به:

سیاست دولتهای اسلامی و کشمکش رجال سیاسی برای فرمانروائی-وضع حکومت خلفای راشدین- امویان-عباسیان- امویان اندلس- فاطمیان وسیاست هریك ازاین حکومتها برای استحکام مبانی فرمانروائی و رفتار آنان با مردم بخصوص خلفای عباسی و روابط آنان باایران و سلاطین غیرعرب معاصر خودشان

فهرست مندرجات

فهرست تصویرها

فهرست تصویرها

غلطنامه

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۳	٦	ارمیا	ارنیا
۱۵	۱٦	سلمی .	سلیمی
۲۱	۱۳	محرمانه	محرهانه
۲۳	۲۳	Libeztins	Libestines
۲٦	٦	قبطی	قطبی
٤۱	۳	قحطانی	قحطاتی
٤۱	۵	مباهات	مباحات
٤۲	۵	درهم	-
٤۹	۱۵	چادر	دچار
٤۹	۱۵	منظور	منطور
۵۳	۳	(و یا	و(یا
۵۵	۱۷	دارد	وارد
۵۷	۵	سمره	ثمره
۵۷	٦	فارس	فارسی
٦۰	۲۲	بن	بنی
٦٦	۹	پادشاهان	پادشان
٦۷	۸	خالد	خانه
۷۰	۲	عرب را	عربها
۷۰	۸	—	گفتندهر گزهر گز
۷۲	۱۵	بنظرش رسید	بنظرش
۷۳	۱۳	نمیباشد	نباشد
۷۷	۵	مردم	ومردم
۷۸	٤	عین	این
۷۹	۱۷	امیه	میه
۸۱	٤	میبینم	که میبینم
۸٤	۱۸	عمرو	عمر
۸٤	۲٦	رو	در
۸۸	۸	بعبدالله بن جعفر	بجعفر
۸۹	۱۹	شهر	مدینه
۹۲	۹	—	(۱)
۱۰٤	۱۲	خلاف	خلافت
۱۰٦	آخر	بود	نبود
۱۰۷	۱۲	عمرو	عمر
۱۰۸	۱۲	مصعب	مصب
۱۰۹	۲	زخمها	زخمهای
۱۱۱	۲	گریز	گیریز
۱۱۱	۱۲	موالی	اموالی
۱۱٤	۱۲	حارثه	حادثه
۱۲۸	٤	دور	دوره
۱٦۵	۲۱	آب جورا	آب جووا
۱۹۳	۲۰	محمد	محد
۱۹٤	۲	فضل	فصل
۲۰۱	۱۸	قبلا با	قبلا
۲۱۷	۲۱	خواجگان	جواجگان
۲۲۲	۱۲	مهدی	هادی
۲۲۳	۲۰	خود	خور
۲۵۷	۱۸	سعود	مسعود
۲۵۸	۱۸	که	و
۲۵۹	۸	خلیفه	خیلفه
۲۵۹	۹	عبدالرحمن	عبدالمرحمن
۲۵۹	۱۸	رد	رده
۲۸۷	۱۵	مغولها	مغلولها

بنام خدا

مقدمهٔ مؤلف

موقعی که تألیف کتاب را شروع کردیم اهمیت آنرا از نظر موضوع درک میکردیم و احتیاج زبان عربی را بچنین تألیفی احساس مینمودیم ولی انتظار نداشتیم که ملتهای دیگر (غیرعرب) اسلامی آنقدر باین تألیف توجه کنند و همینقسم منتظر نبودیم که خاورشناسان نامی جهان تا این حد عمل ما را قدر بشناسند، از روزی که جلد سوم این تألیف منتشر شد تا کنون علاوه بر تقدیرنامه‌های کتبی و مراسلات تبریك، بسیاری از مجله‌های (غیرعرب) تقریظ‌های مفصلی به تألیفات ما (تاریخ تمدن اسلام) نگاشته‌اند و هنوز تألیف تمام مجلدات بپایان نرسیده که ترجمهٔ آن سه جلد شروع شده است وحتی پاره‌ای از ترجمه‌ها منتشر شده و پاره‌ای تحت طبع است و پارهٔ دیگر در دست ترجمه میباشد، از آن جمله شیخ محمد غلام مدیر روزنامه وکیل در امرتسار هند ترجمه جلد اول را (بزبان اردو) باچاپ سنگی منتشر کرده است و بزودی ترجمهٔ فارسی جلد اول بقلم میرزا ذکاءالملك (۱) مدیر روزنامه تربیت تهران منتشر میشود. پرفسور مارگلیوث استاد زبان عربی دانشگاه اکسفرد بما نوشته که ترجمهٔ انگلیسی جلد اول تا آخر تابستان انتشار می‌یابد. پرفسور دانیلوف استاد زبان روسی دانشگاه مسکو اطلاع میدهد که ترجمهٔ جلد اول تمام شده و مشغول ترجمهٔ جلد دوم است و عده‌ای از خاورشناسان فرانسوی برای ترجمهٔ این کتاب با ما مکاتبه دارند.

---

۱ ـ مقصود از میرزا ذکاءالملك مرحوم میرزا محمدحسین خان فروغی متخلص بذکاءالملك است که ظاهراً قسمتی از جلد اول تاریخ تمدن اسلام را در مجلهٔ تربیت منتشر کرده بود ولی تا آنجا که ما میدانیم فقط ترجمهٔ جلد اول تاریخ تمدن اسلام بنام مرحوم عبدالحسین میرزای قاجار و ترجمهٔ جلد دوم بنام مرحوم میرزا ابراهیم قمی در تهران طبع شده وجز ترجمهٔ این دو جلد ترجمهٔ فارسی پنج جلد کتاب تمدن اسلام بفارسی سابقه ندارد مترجم

این تقدیرها و تقریظها مارا برای کشف اسرار تمدن اسلامی و بررسی حقایق تادرجه‌ای امکان تشویق مینماید که هرچه بهتر موجبات حوادث مربوط بتاریخ تمدن اسلامی را شرح دهیم و ارتباط وقایع را با یکدیگر ذکر نمائیم و باقوانین و اصول منطق و فلسفه تاریخ تطبیق کنیم و باید یادآور شویم که تاکنون تاریخ نویسان عرب باچنین اسلوبی کتاب ننوشته‌اند و در تحقیق علل حوادث و موجبات آن و بررسی اسناد و مدارک برای کشف علل پیش آمدها خودداری داشته‌اند و از تعلیل وقایع بکلی چشم پوشیده‌اند، مطالب را بطور ساده نقل کرده‌اند و شرح و تفسیری بر آن نیفزوده‌اند، بخصوص در تواریخ مربوط به نقل و انتقال یك حکومت از طایفه‌ای بطایفه‌ای و از ملتی بملتی جنبهٔ داستان سرائی را پیش گرفته‌اند و شاید این برای آن بوده که ذکر و تعلیل حوادث طبعاً موجب اهانت بخلفاء یا پیشوایان مذهبی میشده و آنرا مخالف دین و احترام مذهب میدانستند. بهمین جهت مطالعهٔ تاریخ تمدن اسلام از آن نظری که ما تعقیب میکنیم بسیار دشوار است، ما باید کتابهای عادی تاریخ ادبیات اسلام را بدقت مطالعه کنیم و در مطالب آن غور و بررسی نمائیم و بوسیلهٔ فکر و تعمق علل حوادث را استنباط نمائیم و از روی قیاسات عقلی نتیجه و مقدمه را تطبیق دهیم و فلسفه تاریخ تمدن اسلام را بخوانندگان یادآور شویم

موضوع این جلد در جلد اول از پیدایش دولت اسلام، وسعت ممالك اسلامی تاریخ اداری، سیاسی، مالی، آرتش و قضائی صحبت داشتیم و در جلد دوم موضوع ثروت دولتهای اسلامی و ثروت رجال بزرگ اسلام و موجبات پیدایش آن ثروت و از دست رفتن آنرا شرح دادیم و در جلد سوم از علم و ادب گفتگو نموده تذکر دادیم که اعراب در جاهلیت چه علم و ادبی داشتند و اسلام چه علوم و ادبیاتی ابتکار و یا نقل کرده و تحویل مسلمانان داده است و این ابتکارات و نقل و ترجمه‌ها چه تأثیرات مهمی در بروز قریحه‌های فوق العاده و نبوغ رجال دانشمند اسلامی داشته است وچگونه بدان وسیله تمدن عظیم اسلام تشکیل یافته است.

واما جلد چهارم را بامور سیاسی در دورهٔ تمدن اسلامی اختصاص میدهیم و شاید اینقسمت از تمام قسمتهای دیگر دشوارتر باشد زیرا در اینقسمت باید علل پیدایش

دولتها وسقوط دولتها را شرح دهیم و چگونگی انتقال قدرت وتأثیر اختلافات نژادی ومذهبی رادروقوع آن نقل وانتقالها بیان کنیم واین موجبات وعلل در کتابهای موجود مفقود است ، بقسمی که تاریخ نویسان اسلامی ازذکر آن علل کاملا تحاشی داشته‌اند. معذلك ما در نتیجهٔ مطالعات عمیق ازاین تاریکی بیرون آمدیم وراهی بروشنائی یافتیم وتوانستیم با ذکر علل وموجبات نتایج فلسفی ومنطقی آنرا نشان بدهیم وحقایق راکشف کنیم وهمینکه درصدد طبقه بندی مطالب کتاب بر آمدیم بمشکل دیگری برخوردیم که دردشواری کمتر ازمطلب اولی نبوده چه علل و موجبات وقایع غالباً بهم تصادف میکنند ونتایج مشترك بارمیاورد وقضیه وجوه متعدد پیدا میکند وازنظردین - نژاد - مکان وزمان علل وموجبات اصطکاك مییابد ، لذا بعد ازمطالعه بسیارچنان مناسب دیدیم که‌موضوع سیاست اسلامی را ازنظر اختلافات‌عناصر (ملیت) هیئت حاکمه و منازعات آنان برسر حکومت‌طبقه‌بندی کنیم و اختلاف‌تمدن‌اسلامی را بااختلاف آن عناصر در نظر بگیریم بدین‌جهت تاریخ‌تمدن اسلام‌راازنظرجریان سیاسی بدودوره (بزرگ) تقسیم کردیم‌از اینقرار:

۱ - ازظهور اسلام تاسقوط عباسیان دربغدادواستیلای‌مغول‌برممالك‌اسلامی.

۲ - نهضت سیاسی اسلام، پس از آن سقوط و انحطاط که باجتماع مسلمانان سنی در تحت حکومت آل عثمان و احیای‌خلافت اسلامی واجتماع‌مسلمانان‌شیعه‌در تحت حکومت صفویان منجر شده‌است.

واما دورهٔ اول به‌پنج دوره تقسیم میشود و این طبقه‌بندی از نظر تفوق‌و غلبه یکی از ملل اسلامی‌بر دیگری میباشدواتفاقاً خط فاصل معینی میان این ادواریافت نمیشودوغالباً آخرهردوره بدورهٔ پیشین متصل میگرددوبا این‌همه‌درنتیجه‌مطالعات دقیق دوره‌های پنجگانهٔ فوق‌راا ینطورطبقه بندی‌نمودیم:

۱ - دوره‌ای که سیادت منحصراً باعربها بودوآن ازظهور اسلام تاانقراض‌بنی امیه درسال۱۳۲هجری میباشد.

۲ -دوره‌ای که ایرانیان‌برممالك اسلامی استیلاء و نفوذ داشتندوآن‌ازانقراض امویان (۱۳۲) شروع میشود و بخلافت متوکل‌در ۲۳۳ پایان‌مییابد .

۳ ـ دوره‌ای که ترکها بر ممالك اسلامی نفوذ و استیلاء داشته‌اند و آن از خلافت متوکل ۲۳۳ شروع میشود و بحکومت آل بویه (دیلمی‌ها) ۳۳٤ پایان مییابد.

٤ ـ عصر عربی دوم که عربها مجدد برتری یافته‌اند و آن از تأسیس خلافت فاطمیان تاپایان حکومت آنها میباشد.

٥ ـ عصر مغول که از ظهور چنگیز تا مرگ تیمور است.

و اما نهضت اخیر اسلامی که راجع بظهور آل عثمان و خاندان صفوی است از موضوع بحث این کتاب خارج میباشد.

پنج دورهٔ کوچك فوق که مربوط بدورهٔ بزرگ اول میباشد و از نظر مطالب وموضوع بچند فصل و باب تقسیم شده است. از اینقرار:

عرب پیش از اسلام از نظر اموراجتماعی ـ اعراب شهری و بیابانی ـ نسب عرب قبیله‌ها وطایفه‌ها ـ تعصب نسبی عربها ازطرف پدرومادر ـ نتایج آن تعصب در نسب ـ حلف ـ استلحاق ـ خلع ـ عبیدوموالی در جاهلیت ـ انواع آن و احکام آن ـ آمدن بیگانگان بعربستان پیش از اسلام ـ مهاجرت ایرانیان بعربستان ـ خاتمهٔ این مقدمه ـ سیاست دولت‌های عرب و صفات برجستهٔ عرب.

پس از ذکر این مقدمه و خاتمه پنج دورهٔ فرعی رابااین ترتیب شرح داده‌ایم :

۱ ـ دورهٔ عربی اول :

الف ـ خلفای راشدین ودر آن مورد چنین میگوئیم :

اسلام تمام قبایل مختلف عرب را زیر یك پرچم جمع کرده ، برتری نسبی را ملغی ساخت، دین و ایمان وجهادوسابقه اسلام فضیلت شد وطبقات مسلمانان ازروی سوابق دینداری (نه از حیث نسب) درجه‌بندی شدند ، باینقسم که طبقهٔ مهاجران ـ طبقهٔ انصار ـ اهل بدر ، اهل قادسیه پدید آمدند . در تمام این مدت که پیغمبر اکرم و خلفای راشدین زمام امورسیاسی رادردست داشتند مبنای سیاستشان برعدالت وتقوی وحق وحقیقت بود وهریك از خلفای راشدین مزایای مخصوصی داشتند وسیاست عمر در ابتداء بر آن بود که اسلام منحصراً درعربستان و شام و عراق محدود گردد ولی بعداً بموجب قانون طبیعی ارتقاء وسیر تکامل خودعمر بفرماندهان اسلام اجازه دادقدم فراتر

بنهند و در نتیجه عربها بافتح ومهاجرت باطراف پراکنده شدندو تولیدو تناسل کردند و طبقهٔ تازه‌ای بنام عبید و موالی در اسلام پدید آمد که دارای احکام واوضاع واموال مخصوصی گشتند.

ب - عصر امویان و در آن خصوص صحبت‌ما بدینقرار است:

چه شد که امویان بخلافت رسیدند؟ - اختلافات هاشمیان وامویان اززمان قبل از اسلام - کینه توزی امویان نسبت بهاشمیان وحسادت آنان که‌چرا ازمیان هاشمیان با وجود کمی عده‌و نیرو پیغمبر برخاست - جنگ هاشمیان وامویان (علی ومعاویه) غلبه معاویه بواسطهٔ هوش و کاردانی و تطمیع مردم - سیاست امویان در تأیید حکومت خودشان و اینکه هدف آنان استیلای کامل (بهر نحو) بوده است یقین داشتن امویان به اولویت هاشمیان برای خلافت - تعصب قومی اعراب درزمان بنی‌امیه - آزارو خوار شمردن مسلمانان غیر عرب - فراموش کردن احکام اسلام ازنظر مساوات و غیره - بازگشت به تعصب قومی حتی میان خود عربها - کشمکش عربهای یمن ومضر از همان نظر - آزار و تحقیر ایرانیان در زمان بنی‌امیه - شهری شدن عربها - پیدایش تعصب وطنی میان عربها - چشم و هم چشمی عربهای مقیم بصره‌و کوفه و شام‌وغیره بایکدیگر - خریدن افکار و عقاید و شمشیر قبایل عرب باپول‌بتوسط امویان - شکنجه و آزار اهل‌ذمه‌در زمان امویان - درهم شکستن احکام اسلامی توسط خلفای بنی‌امیه - آزار موالی - احکام و اوضاع و اهل ذمه از زمان عمر تا آخر امویان.

۲ - دورهٔ اول نفوذ و استیلای ایران و در آن مورد چنین گفتگو میشود:

انتقال‌خلافت باکمك ایرانیان (موالی) که‌دشمن بنی‌امیه‌بودند - چگونه ایرانیان که شیعهٔ‌علی و آل‌علی بودندور عباسیان جمع‌شدند - فریب‌خوردن‌ایرانیان ازعباسیان وتصور اینکه عباسیان و علویان باهم‌هستند - شاهکار ابومسلم ازشیعیان آل‌علی در انتقال خلافت بعباسیان - متوجه شدن ابو مسلم بفریب کاری عباسیان در قسمت خیانت بآل علی - پیشدستی عباسیان در کشتن ابو مسلم و سر کوب شیعیان علی - سیاست عباسیان در تحکیم مبانی سلطنت خودشان و اعمال هر گونه حیله و مکر و نفاق -

سیاست عباسیان نسبت بمردم و اعمال همه نوع احسان و مدارا و عدالت و مساوات — کتمان نمودن ایرانیان کینه توزی خودرا نسبت بعباسیان پس از قتل ابومسلم — برتری و نفوذ ایرانیان در تمام امور ممالك اسلامی بواسطهٔ همان حسن تدبیر واظهار اطاعت کامل نسبت بعباسیان — پیدایش برمکیان در نتیجهٔ سیاست عاقلانه و توجه برمکیان بآل علی وهمراهی باآنان — احساس خطر از برمکیان توسط هرون — سقوط برمکیان بدست هرون بواسطهٔ همان خطر احتمالی — مرگ هرون و نزاع مأمون وامین — همراهی ایرانیان بامأمون که مادرش ایرانی بود — کشته شدن امین وغلبهٔ مأمون بواسطهٔ ایرانیان — بیعت گرفتن برای امام رضا بعنوان ولایت عهد توسط مأمون دراثر اقدامات ایرانیان — حیله بازی مأمون و موافقت ظاهری با ایرانیان — باز گشت مأمون از مساعدت با ایرانیان پس از استحکام مبانی خلافت .

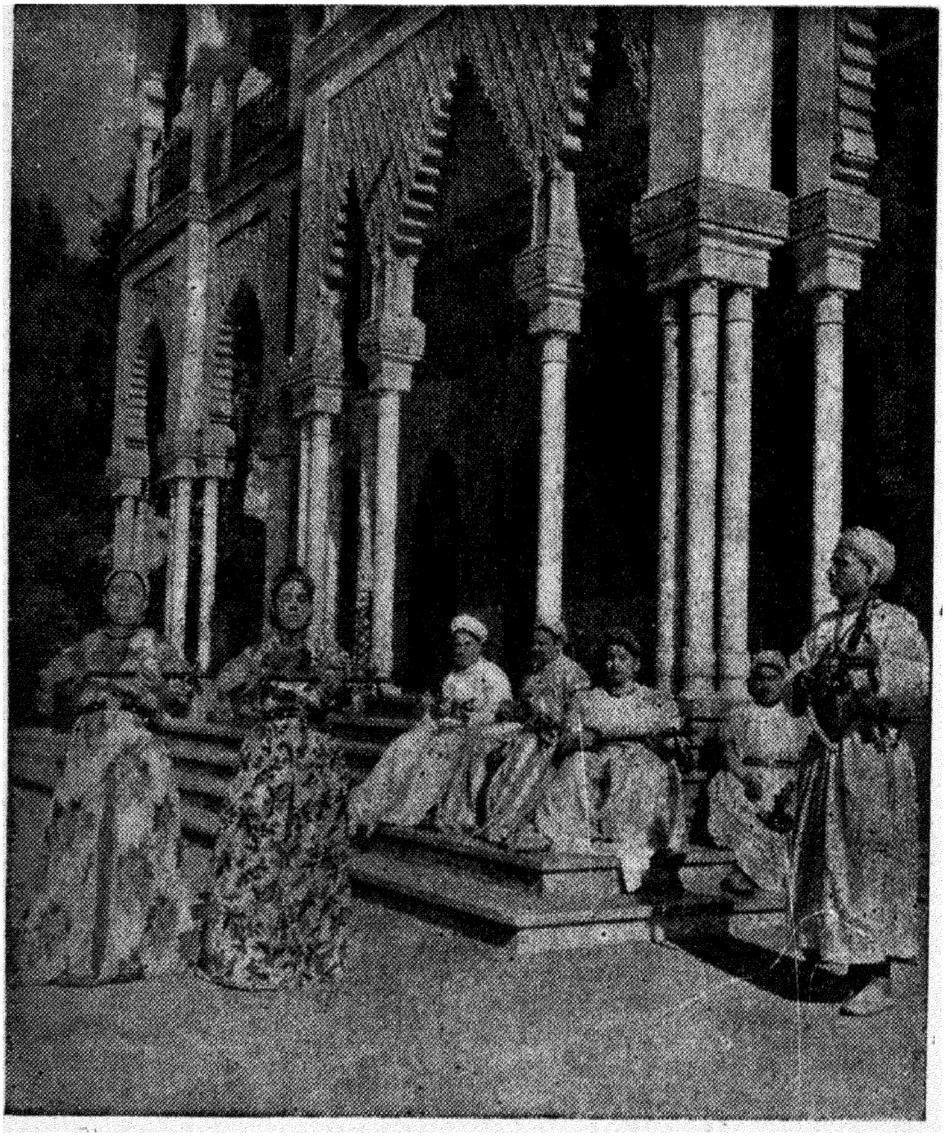
نیکو کاری و عدالتخواهی خلفای عباسی باتمام زیردستان (چه مسلمان وچه غیر مسلمان) — اوضاع واحوال اهل ذمه در آن دوره — تحقیر و آزار اهل ذمه بدست حکمرانان مسلمان تااین اواخر — آزادی عقیده دردورهٔ عباسیان — اختلافات مذهبی از نظر تعصبات ملی و نژادی — پایان استیلای عنصر عرب پس از کشته شدن امین — موجبات اختلاط و امتزاج عرب باسایر ملل — نابود شدن نژاد خالص عرب (مگر در صحرا)

۳ — دورهٔ نفوذ و استیلای ترکان در ممالك اسلامی و در آن مورد چنین میگوئیم :

موجبات مداخلهٔ ترکان در امور ممالك اسلامی — چه شد که معتصم از ترکان سپاهی ترتیب داد وسامرا را برای آنها ساخت؟ — چگونه ترکان برهمه چیز دست یافتند و حتی خلفاء را ازکار برکنار کردند ؟ — چه شد که خلفاء پرده نشین شده با خواجگان حرمسرا و زنها معاشر شدند ؟ — چه شد که خواجه‌ها و درباریان متملق امیرالامراء وسردار گشتند ؟ — چه شد که کارهای دولتی بدست زنها افتاد؟ — نتایج حاصله ازاین فساد وخرابکاری — تزلزل ارکان خلافت — استقلال امیران در سایر ممالك اسلامی وتقسیم و تجزیهٔ امپراتوری عباسی به حکومت‌های ایرانی — کرد — عرب — تبعیت ظاهری حکام

مستقل از خلیفه ـ معنی خلافت از صدر اسلام تاکنون.

٤ـ دورهٔ دوم نفوذ و استیلای عرب و در آنمورد چنین بحث میشود :



شب نشینی در کاخ خلیفه

کینهٔ اعراب نسبت بعباسیان چه که در زمان عباسیان اعراب بر کنار شدند ـ قیام علویان و امویان برضد عباسیان ـ ظهور امویان در اندلس و علویان فاطمی در مصر ـ پیدایش سلجوقیان ترك ـ جلوگیری از سقوط عباسیان بدست فاطمیان ـ غلبه کردها

برفاطمیان ـ استیلای صلاح‌الدین کرد سنی بر مصر و بیعت گرفتن برای عباسیان ـ تجزیه ممالك اسلامی واحاطهٔ مغول.

۵ ـ ظهور مغول و سقوط خلافت اسلامی و انقراض تمدن اسلام.

در تمام این موارد کوشش ما بر آن بوده که از روی مدارك معتبر مطالب را نقل واستنباط کنیم واز روی درستی واخلاص وانصاف حقایق را شرح دهیم و خدای بزرگ را پشتیبان خود بدانیم.

موضوع جلد پنجم کتاب تمدن ممالك اسلامی، عظمت دولت‌های اسلامی و شرح آداب ورسوم اجتماعی مسلمانان در آن ادوار میباشد و بآنجا تألیف تاریخ تمدن اسلام پایان میبابد.

دورهٔ اول استیلای عرب

ازظهور اسلام تا ۱۳۲هجری

درتمام این دوره امورممالك اسلامی بدست اعراب اداره میشد مردان سیاسی ، سرداران لشکری ، استانداران و کارمندان عمدهٔ دولت همه عرب بودند و عرب بر تمام ملل غیر عرب (درممالك اسلام) برتری داشت این دوره ازظهور اسلام تا آخرحکومت بنی امیه ادامه داشته است واین دورهٔ بدوقسمت خلفای راشدین وخلفای اموی تقسیم میگردد که هریك از این دو دسته درسیاست روش مخصوصی داشته اند وبرای اطلاع بر جزئیات امور ناچارمختصری از اوضاع اجتماعی عرب پیش از اسلام گفتگو میداریم.

عرب پیش از اسلام (از نظر امور اجتماعی)

بیابان گرد (بدو) شهر نشین (حضر)

عربهای پیش ازاسلام بیشتر بیابان گرد بودند، چه که انسان در آغاز دارای جامعهٔ بدوی (بیابانی است) و برای ادارهٔ امور زندگی خود بزراعت، دامپروری، تربیت کرم ابریشم و زنبور عسل می پردازد وبرای انجام این کارها فضای زیاد لازم دارد لذا در بیابان می نشیند وباین کارهامشغول میشود. هدف چنین مردمی آنستکه خوراك وپوشاك سادهٔ خود-را با زراعت ودامپروری آماده سازند همینکه تدریجاً دستگاه انسان بدوی توسعه می یابد کسانی را جای خود درصحرا میگذارد وخود شهرنشین میشود

صحرا نشینان دو دسته‌اند، یك دسته که باغدار وکشاورزند ودستهٔ دیگری که دام تربیت میکنند .

دستهٔ اول درباغها ومزرعه‌های خودمیمانند ومحصول خود را برداشت میکنند مانند بربرهای شمال افریقا وایلات مجاور شهرهای مصروایران وشام .

دستهٔ دوم که دام‌پرور هستند، برای یافتن چراگاه‌های مناسب اینطرف و آنطرف کوچ میکنند.

اینها هم دو دسته‌اند یکی آنانی که گاو و گوسفند دارند، اینها خیلی از آبادیها دور نیستند و چراگاه های مناسبی در نزدیکی ده ها و شهرها مییابند مانند ایلات شمال افریقا، ترکها، ترکمنها، ایلات خراسان، ترکستان، بالکان (صقالبه) وغیره.

دسته دوم آنهائی هستند که فقط شتر میچرانند، اینها مجبورند بجاهای دور دستی بروند که خار و بوته و علف بیابانی زیاد باشد، بعلاوه شتر از سرما میگریزد، بخصوص هنگام زائیدن و بچه آوردن که باید جایش گرم باشد. اتفاقاً بیشتر بیابان گردهای عربستان شترچرانند، اینها بواسطهٔ شغلی که دارند (شترچرانی) همیشه از اجتماع و آبادی دور هستند و ناچار برای حفظ خود مسلح میشوند و چون دور از مردم هستند خوی حیوانی و درندگی پیدا میکنند و چون بزندگانی پرمشقت معتاد شده‌اند طبعاً بردبار و صبور میباشند، به بدبختی و سختی زندگانی خودخو گرفته‌اند و بوضع خویش کاملا آشنا شده‌اند، به تنهائی عادت دارند، پیوسته خطر را نزدیك میبینند و بحال خبردار میمانند.

در شبه جزیرهٔ عربستان شهر کم بود، فقط در وسط شبه جزیره شهرهای مکه و مدینه و طایف (درحجاز) و مارب وصنعاء (دریمن) دیده میشد و بیشتر مردم یمن یهودی و ایرانی بودند و با ایلات صحرا گرد عرب که اکثریت مردم شبه جزیرهٔ عربستان را تشکیل میداد، خرید وفروش میکردند.

تعصب عربها از نظر نسب پیش از اسلام

تعصب از نظر نسب یکی از نتایج زندگانی بدوی میباشد چه بشر طبعاً طمع کاراست وطمع ورزی کشمکش وزد وخورد به بارمیاورد. میان مردم قوانین ومقرراتی هست که بوسیلهٔ حکام وفرمانروایان اجراء میشود واز کشمکشهای داخلی جلوگیری میکند و اگر دشمن خارجی بمردم شهری حمله کند آرتش منظم آمادهٔ دفاع است، اما در میان صحرا نشینان چنان نیست، زیرا قوانین ومقرراتی ندارند وسپاهیان منظمی نیاراسته‌اند اگر نزاعی میان خودشان درگیرد پیرمردان که مورد احترام هستند بطور کدخدا منشی

رفع اختلاف میکنند و اگر دشمن خارجی بر آنان بتازد جوانان قبیله مأمور دفاع هستند. تا جوانان نسبت بایل وتبار خود متعصب نباشند برای فداکاری و جانبازی در راه قبیله آماده نمیشوند واز آنروست که ایلات وبخصوص ایلات عرب در تعصب قومی (نسب) افراط میکردند.

هر جامعه‌ای هدف ومصلحتی دارد که تمام افراد جامعه بآن‌هدف متوجه هستند واز آن دفاع میکنند.

این هدف واحد در میان شهر نشین‌ها، گاه وطن، گاه زبان، گاه دین است. وچون عرب صحرانشین پیش از اسلام هیچیك ازاین هدفها را نداشت ناچار هدف ومصلحت اجتماعی خودرا در تعصب قومی دید وروی غریزه دنبال آنرا گرفت، باینقسم که تعصب نسبی در میان آنان بقرار ذیل مجری شد:

خانواده (پدر، برادر، عمو) یا عائله واسره. سپس فصیله که ازاسره پدید آمد مثل آل ابی طالب و آل عباس که ازیك فصیله ولی ازچند اسره هستندواز فصیله بالاتر فخذ بود مثل بنی هاشم و بنی امیه که ازفخذ عبدمناف بودند، ازفخذ بالاتر بطن بود مانند عبدمناف و بنی مخزون که هردواز بطن قریش میباشند، از بطن عماره پیدا میشد مانند قریش وکنانه که هردو ازمضر هستند.

ازعماره قبیله پیدا میشود مانند ربیعه ومضر که هردوازعدنان هستند ازقبیلهٔ شعب (دورترین شاخه‌های نسب) تشکیل می‌یابد، مانند عدنان و قحطان که هردو ازشعب عرب هستند.

نسب عربها علمای علم نسب میگویند: اهالی شبه جزیرهٔ عربستان(پیش از اسلام) بدو دسته تقسیم میشوند.

بایده - یعنی عربهائی که نامشان مانده‌وخودشان ازبین رفته‌اندمثل قوم‌عاد، ثمود، طسم، جدیس، عمليق، جرهم، جاسم. ما در شمارهٔ بیستم سال پنجم الهلال راجع باینان مفصل گفتگو کردیم واکنون آنرا تکرار نمیکنیم.

باقیه - که اسلام از میان آنها پدید آمد ودولت اسلام بدست آنان تشکیل یافت، اینهاهم بدو دسته تقسیم میشوند وهردوازیك تیره‌اند:

۱ـ قحطانی یا یقطانی مقیم یمن که توراة نسب آنها را به ارفکشاد میرساند.

۲ـ عدنانی از اولاد اسماعیل بن ابراهیم هستند و بیشتر درحجاز و نجد سکونت دارند و هریک از این دو تیره بشاخه های متعدد تقسیم میشوند که شرح آن دراینجامورد ندارد ودرهرحال باید دانست که تاریخ قحطانی ها مقدم برعدنانی هاست و یا لااقل قحطانی ها زودتر ازعدنانی ها بشهر آمده اند. پادشاهان تبع یمن ازقحطانی ها میباشند، آثار تمدن آنها زیر ریك های نواحی یمن وحضرموت پنهان است وپاره ای از آن آثار که به خط مسند بوده اخیراً کشف شده است.

خاورشناسان برای کشف این آثار رنج بسیار کشیده اند ولی چون اقامت در آن صحراها دشوار است، نتیجهٔ تحقیقات آنان زیاد نشده است یکی از خاورشناسان کتابی دربارهٔ تمدن اعراب یمن نگاشته و بر آن عقیده است که مصری ها از آنان تمدن آموخته اند ملکهٔ سبا (بلقیس) ازهمان فرمانروایان یمن است که باسلیمان حکیم همسر شده است.

اعراب مقیم یمن تا موقعی که سد مارب باقی بود باسودگی درسرزمین خویش زندگی میکردند، سدمارب دیوار محکمی بود که میان دو کوه ساخته بودندو بوسیلهٔ آن آب باران رادر آن جمع کرده بمصرف زراعت و باغبانی میرساندند. تامدت زمانی این سد محکم باقی ماند ولی در قرن دوم میلادی دولت یمن که روبانحطاط میرفت از تعمیر و ترمیم سد مارب عاجز ماند، عربهای یمن که خطر را احساس کردندمتفرق شدند وهر قبیله ای بجائی پناه بردند، بنی غسان بشام، بنی لخم بعراق، اوس و خزرج بمدینه، ازد به منا، خزاعه باطراف مکه رو آوردند. کمی بعد سدشکست و بقیهٔ عربها نیز ازیمن کوچ کردندوعدهٔ کمی در آنجا ماندند، درقرن پنجم میلادی پادشاه حبشه یمن را گرفت ومردم یمن ازتعدی آنان بایران پناهنده شدند. ایرانیان به یمن آمده حبشی هارا اخراج کردند وخودشان در آنجا ماندند و آنجارا مستعمره خود ساخته پس ازظهور اسلام یمن وایران هردو مستعمرهٔ عربها شد.

هنگام ظهور اسلام عرب های قحطان هم شهرنشین وهم بیابان گرد بودند و از خود حکومت هائی داشتند ، مشهور ترین قبیله های عدنانی در آن موقع عبارت است از :

سبا ـ حمیر ـ کهلان ـ ازد ـ مازن . غسان ـ اوس ـ خزرج ـخزاعه ـ بجیله خثعم. همدان ـ طی ـ نحم ـ کنده ـ قضاعه ـ کلب ـ تنوخ ـ مراد ـ اشعروغیره .

اماعرب‌های عدنان پیش از اسلام قدرت واهمیتی نداشتندو بیشترشان بیابان گرد بودند جز قریش که در شهرمکه وطایف میزیستند وبقیه درصحراهای حجاز ـ نجد ـ عراق ـ تمامه ـ چادرنشین بودند. مهمترین قبیله‌های عدنانی ازاینقرار است:

معد که سر سلسلهٔ قبایل عدنان است و معاصر ارنیای نبی بوده است . ایاد که از معد درآمد و در عراق اقامت داشت ـ نزار که قوی تراز معد بود وپیغمبر اسلام از نزاراست. نزار دو تیره داشت: ربیعه ـ مضر ـ ربیعه درعراق اقامت داشت و شعبه‌های آن عبارتست از:

ضبیعه ـ اسد ـ عنزه ـ جدیله ـ نمر ـ تغلب ـ بکربن وایل وغیره .

مضر بن نزار ازسایرقبیله ها نیرومندتربود و درحجازمیزیست و ریاست کعبه و شهرمکه بااین قبیله بود. ازمضرچندین قبیله پدیدآمدکه یکی از آن تیره هاقریش است. قریش نیزچند شعبه داشت که از آنجمله تیره عبدمناف و بنی هاشم است.بطور کلی اعراب مضر بواسطهٔ پیدایش پیغمبراسلام ازمیان آنان برعربهای قحطان و سایر قبایل عدنان تفوق یافتند . مشهورترین قبیله‌های عدنانی علاوه برآنچه گفتیم عبارت است از :

خزیمه ـ کنانه ـ نضر ـ شیبان ـ قیس ـ هوازن ـ سلیم ـ غطفان ـ ذیب ثقیف ـ کلاب ـ عقیل ـ تمیم ـ هلال ـ باهله ـ مخزوم ـ امیه ـ عبدالقیس وغیره که بعضی ازآنان شاخهٔ دیگری بودند .

هرقبیله عادات ورسوم و حکومت وپرچم و نشان مخصوصی داشت که با آن نشان شترهای خود را داغ میزدند و هرقبیله به یکی از صفات برجستهٔ خود افتخار داشته است . مثلامضر به فصاحت خود میبالید وربیعه بسواری ودلیری مینازیدوهدله بعزت نفس ومناعت. وچنانکه مشهوراست مناعت وقوت و قدرت از معدبه نزارومضر وخندف وتمیم و کعب و عوف به هدله رسید.

تعصب در نسب تعصب در نسب میان عربها بحدافراط بود و نزدیك‌ترها بدور-ترها میتاختند وازنزدیکان دفاع میکردند. مثلا دو برادر با پسرعمومی جنگیدند و دوپسرعمو برقوم وخویش دورتر حمله میآوردند و دورترین مناسبات نسبی میان قحطانی وعدنانی بود مثلاطالبیان وعلویان که هردوهاشمی بودند بریکدیگرمیتاختند و هاشمیان با امویان جنگ داشتند در صورتی که هر دو ازتیرهٔ عبدمناف بودند.

هردسته‌ای ازقوم خودخوبی وازقوم‌دیگربدی میگفت‌وآنراتفاخرمیخواندند، این موضوع شرح وتفصیل بسیاردارد ومشهورترین آن تفاخرقحطان وعدنان‌میباشد. گاه درتاریخ عرب جنگ وزدوخورداین دو تیره باسم قبیله های فرعی ذکرشده اما ریشه‌اش همان قحطان و عدنان است. مثلا میگویند: طایفهٔ قیس و کلب با هم‌جنگ داشتند ولی نگفته‌اند که قیس یعنی‌عدنان و کلب یعنی قحطان زیرا حدس میزدند که خواننده از نسب آنان باخبر است. همینقسم موضوع مبارزه و مناظره قحطان، نزار معد ـ یمن ـ مضر ـ حمیر ـ هوازن ـ کهلان ـ قیس وغیره.

روابط عرب‌وعجم پیش از اسلام عرب (چه عدنان و چه قحطان) باغیر عرب(چه ترك وچه فارس) جنگ‌داشتند و آنهارا عجم یعنی بی‌نژادو بی زبان میخواندند. کلمهٔ عجم از اعجم میآید که بزبان عربی معنای گنگ‌را میدهد. عرب‌ها غیر عرب‌رااخزر(چشم تنگ) هم‌میگفتند واگربعرب اخزر میگفتند بدش میآمد. چه تصور میکرد او را غیر عرب میدانند، عجم مطلق‌در نظر عرب‌ها ایرانیان بودند چون زودتر از هربیگانه‌ای‌باایرانی‌ها آشنا شدند، سپس که اقوام بیگانه دیگر را دیدند آنها را هم عجم گفتند.

از روزگارهای پیش از اسلام میان عرب و عجم جنگ‌وکشمکش بوده است. مخصوصا شاپور ساسانی بعربها (طایفه ایاد بخصوص)خیلی اذیت کرد ولی‌قوم‌ایاد در مقابل تعدیات شاپور مقاومت بخرج دادند چنانکه شاعر آنان میگوید:

ترجمهٔ شعر:

« علی رغم شاپور پسر شاپور، قوم ایاد باانعام واحشام خویش باقی‌ماندند. »

شاپور مجدداً بطایفهٔ ایاد تاخت آورده بسیاری از آنان را کشت و بقیه بروم گریختند ، همینقسم شاپور بهقبیلهٔ بنی‌تمیم‌مقیم بحرین صدمهٔزیاد وارد آوردسرانجام عربهای یمن از ناچاری بایران پناه آوردند و برای بیرون کردن‌حبشیها از ایرانیان کمك خواستند ،کسری‌حبشیهارا از یمن اخراج کرد ، اماخودش یمن را تصرف نمود تا آنکه دولت اسلام یمن و ایران تسخیر نمود . ایرانیان از استیلای اعراب خشمگین بودند بخصوص که بنی‌امیه آنها را پست میشمردنداز آنروتیرهٔ شعوبی (دشمن‌عرب) پیش آمد و تفصیل آن بزودی بیاید .

مادر ودائی

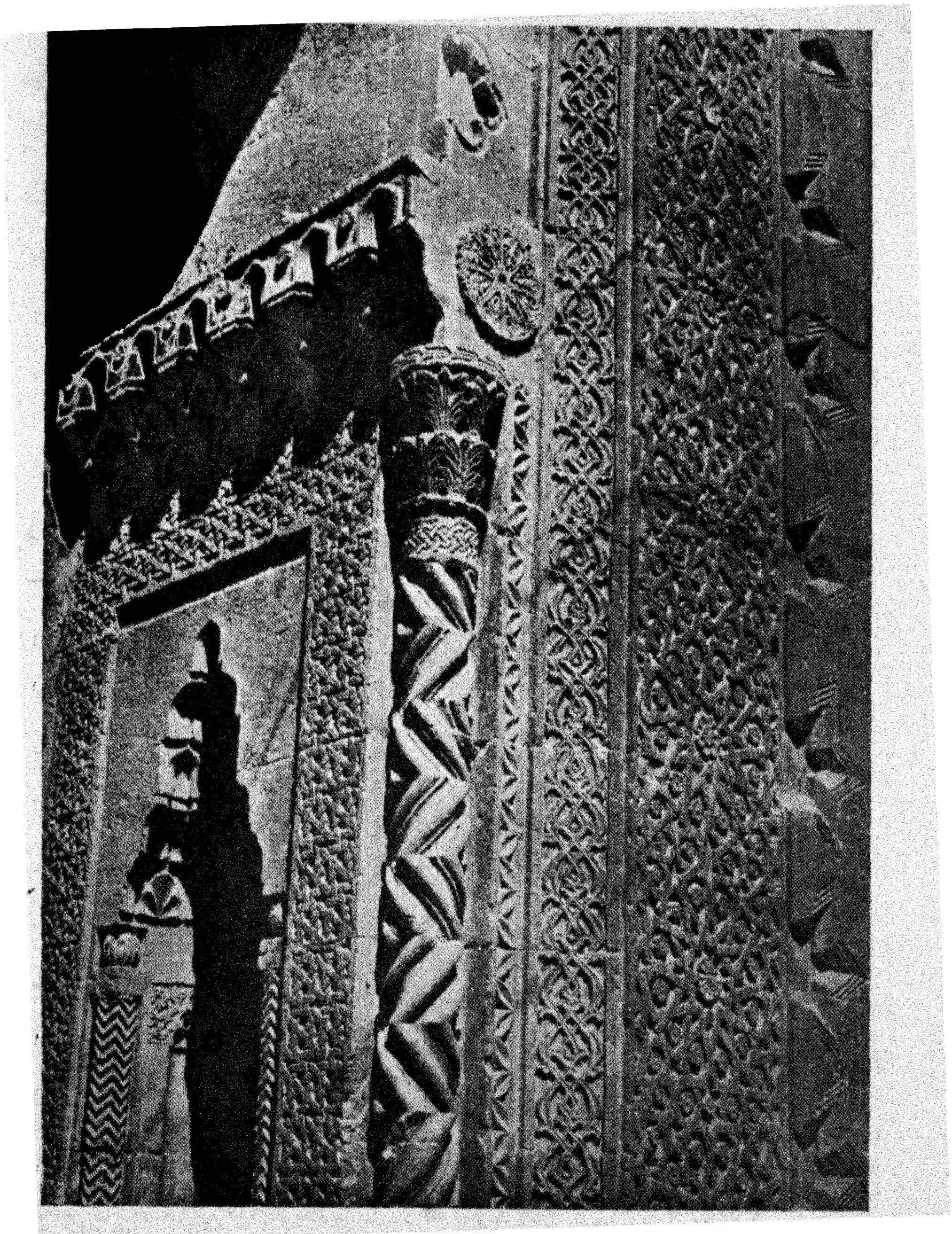
تعصب نژادی اعراب بیشتراز طرف پدربوده است‌وهمهٔ مردم متمـدن دنیا نیز نژاد پدری‌رابرمادر مقدم میدارند در عین حال عربها به‌نژاد مادری هم تعصب داشتند عربها زن‌راتامادرنشده‌بودخوار میداشتند ولی همینکه زن مادر میشد احترام زیادی پیدا میکرد و از آنجهت مادران خویش را بیش از زنان (همسران) خود احترام میگذاردندو میگفتندزن قابل‌تعویض است ولی مادر عوض شدنی نیست . مثلا صخر بن عمر وبن شرید برادر خنساء شاعره نامی عرب موقعی که بجنگ بنی‌اسدرفت از ربیعةبن‌ثور ضربت سختی خورد ،ربیعه طوری به‌صخر نیزه زدکه حلقه های زره به پهلویش فرو رفت و بحال بدی در بستر بیماری افتاد. مادرش وزنش‌سلیمی مدتی‌پرستاری او مشغول بودند، روزی‌زنی بدیدن آنها آمده از سلیمی (زن صخر) حال بیمار را پرسید سلیمی گفت :

نه میمیرد نه خوب میشود ـ صخر این را شنید و قصیده ای در شکایت از زن خود گفت که ترجمهٔپاره‌ای‌ازاشعار اوچنین‌است :

« زنم از دست من به تنگ‌آمده؛ اما مادرم هم چنان مرا پرستاری میکند و ای وای بحال مردی که زن و مادر را برابر بداند . »

عربها مثل یونانیها بزن بی فرزند اعتناء نداشتند . در یونان هم رسم بود که دختران و زنان بی فرزند خدمتکار خانه بودند وجز پرستاری و بافندگی و پخت وپز کاری‌نداشتنداما همینکه زن مادرمیشدحکمران خانه بود و ایلات عرب‌تاکنون همین رویه را دارند . باری از این احترام و توجه بمادرموضوع خویشاوندی مادری

و تعصب دائی و خواهر زاده پیدا شد بقسمی که پسر برای خویشان مادری تعصب زیاد



ت ـ قونیه : مدرسه سیرچالی

بخرج میداد اگر چه خویشان مادری از قبیلهٔ پدری او نبودند .

کمکهای فوق‌العادهٔ مردم‌مدینه بحضرت رسول(ص)بیشتر برای آن‌بود که آمنه والدهٔ پیغمبر از طایفهٔ بنی نجار از قبیله خزرج و از اعراب قحطانی (مدینه) بودند و والد آن بزرگوار از قریش بود که از اعراب مضری عدنانی (اهل مکه)میباشند. همینکه والد حضرت رسول وفات‌کرد والده‌اش آنحضرت راکه خردسال بود بمدینه برد تا پیش خانواده مادری(بنی نجار) زندگی کند . دائیهای حضرت رسول‌همه‌مردم خداشناس بودند ویکی از آنان متمایل بمسیحیت شده پلاس راهبان میپوشیدوغسل جنابت میکرد وازبت پرستی احتراز داشت ، سرانجام از مسیحیت دست‌کشیده‌خانه خوددرامسجد ساخت . آمنه چندی میان اقوام‌خودبآسودگی ماند ، سپس برای‌دیدار اقوام شوهر خود با فرزند عازم‌مکه شد ولی درمیان راه در گذشت . حضرت رسول چون ازعموها و اقوام پدری زجر بسیاردید ازمکه بمدینه‌آمد و اقوام مادری مقدم اوراگرامی داشتند .

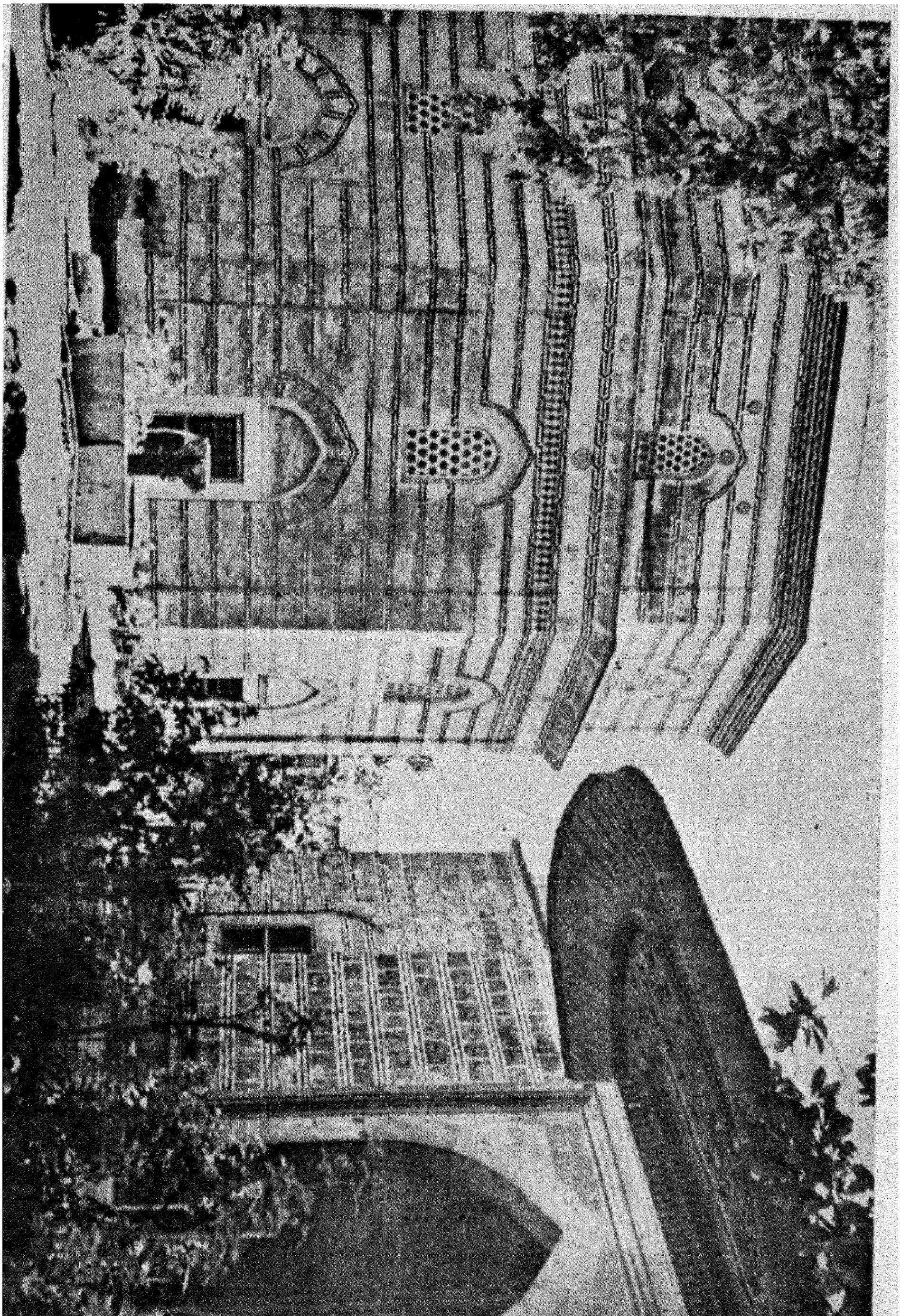
مردم مدینه بخصوص بنی نجار(دائیان حضرت رسول) همه نوع برای پیشرفت اسلام‌مساعدت‌کردند وشاعران قریش در هجواهل مدینه بخصوص بنی نجار شعر ها سروده‌اند ازآن جمله عمروعاص پیش ازمسلمان‌شدن درروزاحد چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر :

«ماسحر گاهان برآنان هجوم‌آوردیم ، بنی نجار نادان را غافل‌گیرساخته،بر آنان تاختیم.»...

این‌تعصب‌مادری وحمایت ازخواهر زاده در اسلام هم باقی‌ماند ودرسیاست دولتهای اسلام تأثیرات مهمی داشت . ازآنجمله موقعی‌که معاویه بخونخواهی‌عثمان برخاست‌طایفه بنی‌کلب ازاعراب یمن با اوکمك‌کردند ، زیرا نایله‌زن عثمان‌ازطایفهٔ بنی‌کلب بودوانگشتانش هنگام قتل عثمان قطع‌شده بود همین طایفه بنی کلب بایزید هم‌کمك‌کردندزیرامادریزیدازطایفهٔ‌بنی‌کلب‌بود . ایرانیان‌درکشمکش امین ومأمون با مأمون همراه شدند چون مادرمأمون ایرانی بود .

ترکها برضد ایرانیان با معتصم همراه شدند زیرا مادرمعتصم‌ترك‌بودوخلاصه اینکه ازدواج با ملتها وقبیله های دیگرسبب میشدکه ازمساعدت‌آن ملت ویا آن



ت ــ مقبرهٔ مرادیه

قبیله بهره مند شوند .

توابع عصبیت خویشاوندی
حلف

عربها علاوه بر تعصب خویشاوندی (پدری ومادری) بوسیلهٔ قسم نیزهوا خواه یکدیگر میشدند وتعصب بهم‌میزدند.همین‌طور که فعلا ملتی‌ودولتی بامات‌ودولت دیگرهم پیمان میشوند وازیکدیگردفاع‌میکنند عربها این‌نوع‌پیمان‌راحلف(سوگند) میگفتند و مشهورترین آن حلف مطیبین وحلف فضول است که درجاهلیت واقعشد .

حلف قبیله های دوررا بهم نزدیك میساخت ، عدنانی وقحطانی را دوست‌وهم پیمان میکرد . گاه هم عربهابا مردم غیرعرب که بعربستان میآمدند هم‌پیمان‌میشدند. چنانکه با یهودیان مقیم اطراف مدینه (یهود بنی نضیرویهود بنی قینقاع) حلف اتحاد داشتند.اوس وخزرج وبنی هاشم واهالی وادی‌القری وغیره نیزبا هم پیمان (حلف) بسته بودند .

حلف شرایط وموارد مخصوص ومقررات معینی داشت ، مثلا گرکسی را اسیر میگرفتند واقوام اوبرای آزادی اسیرجزیه (پول) نمیدادند . اسیر باارباباب خود هم‌پیمان میشد وجزء قبیله آن بحساب میآمد . با اینوصف اگرچنان کسی (حلیف) در جنگ کشته میشد دیه‌اش نصف دیه سایرافراد قبیله بود .

استلحاق

دیگرازفروع وتوابع عصبیت خویشاوندی موضوع استلحاق است باینقسم که طایفه‌ای اجازه میدادند شخصی بنام آنان خوانده شود واین عمل را استلحاق میگفتند وآنشخص را مولی میخواندند .

مثلا شخصی بنام اباعمر وازغلامان‌خاندان اموی بود وامویان اجازه دادندکه آن غلام را اموی بخوانند وبعداً خاندان این غلام اموی خوانده میشدند . ولیدبن عقبه اموی برادرمادری عثمان‌بن‌عفان ازبزرگان صحابه ازفرزندان همان غلام اموی بوده است .

استلحاق دراسلام هم باقی ماند ومشهورترین آن داستان زیادبن ابیه میباشد. مادرزیادکنیزك بدکاری بودکه اورا سمیه میگفتند ، سمیه ازغلامی رومی بنام عبید

باربرداشت وچون آن‌غلام گمنام بود لذا فرزند سمیه‌زیاد را زیادبن ابیه (پسرپدرش میگفتند) زیاد مرد بسیارزیرك با تدبیری بود · معاویه هنگام کشمکش با علی بفکر آن افتاد که ازتدبیروهوش زیاد استفاده کند ولذا اورا بپدرخود بسته بزیادبن ابی - سفیان مشهورساخت ومردی ازاهل طایف بنام ابومریم سلولی باشارهٔ معاویه گواهی دادکه موقعی ابوسفیان ازمن زن خواست ومن سمیه را بـرای اوآوردم وسمیه از ابوسفیان باربرداشته همین زیاد رازائید ·

مورخین معتبرطبعاً این گواهی ابومریم را ردکرده آنرا مجهول میدانند بااین حال تا زمان مهدی خلیفهٔ عباسی (۱٦۰هجری) خاندان زیاد خود را ازقریش(بنی- امیه) میخواندند . مهدی نسب آنانرا ردکرد وبجد حقیقی آنان عبید غلام بنی ثقیف برگردانید . همینقسم مهدی نسب آل ابوبکره را که از موالی حضرت پیغمبر بودند برگردانیدوباصاشان یعنی‌طایفهٔ ثقیف ملحق ساخت.کسی که بخاندانی ملحق میشد اورا دعی میگفتند وگاه هم دعی‌بطایفه‌ای ازدعی‌ها (ادعیا) میپیوست . مثلا ابن‌هرمه درطایفهٔ خلج دعی‌بود وخود خلج ها هم دعی قریش بودند، درپاره‌ای‌موارد یك‌قبیله وقومی بقوم دیگرپیوسته همهٔ آنان دعی میشدند .

مثلا درزمان عمراهل بصره بکمك بنی تمیم آمده باآنان‌بجنگ‌رفتندبنی تمیم آنها را بخود بسته گفتند شما پسرعموهای ما شدید . دعی مثل صریح (غیردعی) از کسان خویش ارث میبرد گاه میشدکه قبیله وطایفه‌ای اشخاص پول داررا برای‌جلب ثروت بخود می پیوستند ، مثلامردی بنام نصیب که‌آوازه خوان متمولی بود ازشرافت خانوادگی بهره‌ای‌نداشت عده‌ای ازمحترمین بوی‌پیشنهادکردندکه از خاندان آنان باشد ولی نصیب پیشنهاد آنهارا ردکرده گفت پولدار بی‌نام‌ونشان‌راحت‌تر ازبی پول نامـدار است ، من میدانم این پیشنهاد برای ربودن ثروت من است و لـذا با آن موافقت ندارم .

دیگر ازتوابع عصبیت‌خویشاوندی برادرخواندگی‌مواخاة است که‌دونفرباهم برادر ویاروياور میشدند .

:

خلع

خلع ضد استلحاق است ، یعنی همانطورکه بیگانه را بخویشاوندی می‌پذیرفتند گـاه هم فردی را ازقبیلـه رانده شرافت نسبی او را خـلع میکردند و این در موقعی بود که ازشخصی کار بـدی سر میزد و کسان او برای تبرئه خود ویرا می راندند ، گاه گـاه خلع با مـراسم و تشریفات زیاد انجام میگرفت باین شرح که در سوق عکاظ جارچی مـیان قبایل فریاد میزدکه فلان پسر فلان از انتساب بفلان قبیله خلع شده‌است و دیگرقبیله از اوحمایت ندارد وعده‌ای رابرای این کار گواه‌میگرفتند وقبیله‌خزاعه با همین‌ترتیبات قیس‌بن حدادیه شاعر جاهلیت راازانتساب بخود راندند ودرپاره‌ای‌مواردمراسم‌خلع کتبی بود .

دیگراز حوادث مشهورخلع‌داستان‌عمروعاص است. باین تفصیل که‌عمروعاص باعمارةبن ولید مخزومی درزمان جاهلیت برای تجارت بسفررفتند ودربین راه‌با هم زدوخورد کردند ، عمرو بفکر آن افتادکه عماره را بکشد و برای اینکه پدرخودرا از آن گرفتاری نجات دهد محرهانه باو نوشت‌که‌هر چه زودتراو را(عمروعاص را) خلع کند ودچار مسئولیت نشود ، پدرعمروهم با تشریفات معموله عمرو راازانتساب به قبیلهٔ خودخلع نمود .

درزمان جاهلیت معمول بودکه‌خلیع‌ها (کسانی که ازقبیله رانده شده‌بودند) دورهم جمع میشدند و براهزنی میپرداختند . خلع دراسلام هم معمول بود وخلیع‌های اسلام غالباً متحد شده برضد حکومت های وقت شورش میکردند ، از آنجمله یحیی‌بن احول شاعر بنی‌امیه‌که جزء خلع شدگان بود،عده‌ای‌ازخلع‌شدگان‌را دور خودجمع‌کرد وبردولت شورید وبراهزنی پرداخت . معمولا برده فروشان اشخاص رانده شده رامیربودند ومانندغلام برومیان میفروختند .

استرقاق(بردگی) در جاهلیت

بردگی تاریخ مفصل بسیار قدیمی‌دارد. تابشر بوده بردگی هم بوده است . بشر طبعاً مستبد ودیکتاتور است ،هربشر زورمندی به هم نوع ناتوان خود زورگوئی کرده ومیکند ابتداء مردم زورمندکه بردشمنان خود چیره میشدند مردان آنهارا میکشتندوزنان

را برای بهره‌مندی از آنان نگاه میداشتند، بعداً مردان مغلوب را برای خدمتگزاری بعنوان برده بکار میگماشتند ، بردگان زمین شخم میزدند ، گله میچراندند و مثل کالا خرید و فروش میشدند . مصریان ، آشوریان ، بابلیان قدیم همه برده‌داشتند. در کشور روم بازار برده فروشی زیاد بود ، اسیران راهزار هزار و صد صدمانند گوسفند ببازار می‌بردند و میفروختند . پس ازچندی رومیان زنان‌ومردان اسیر را درخانه‌ها بکارمیگماشتند. آقایاخانم میتوانست کنیز وغلام خودرا بکشد،تازیانه بزند وهر چه بخواهد باو بکند، فقط درپاره‌ای‌مواردقاضیان‌دخالت کرده از بردگان‌دفاع می کردند.امارومیان‌به بردگان کاروصنعت می آموختند وسپس آنان‌را به‌بهای بیشتری میفروختند . بهای برده از ۲۰ تا ۴۰۰۰ ریال رومی میشد. ایرانیان ترکها را اسیر میگرفتندوشاهزادگان‌ترك‌را هدیه‌میفرستادند. خسرو پرویزصداسیرازشاهزاده‌های ترك وبیست کنیز از شاهزاده خانم‌های ممالك مجاور ایران‌اسیر گرفته بموریکوس پادشاه روم هدیه داد وتمام‌آن شاهزاده خانم ها تاجهای مرصع بسرداشتند .

بردگی در میان عرب

عربها اسیران جنگی رابرده میساختند ویااز حبشه و اطراف عربستان برده‌میخریدند. تجاربرده‌بردگان‌را ببازارهای‌مکاره (عرب) آورده آنانرامیفروختندوقریش نیز به‌تجارت‌برده‌اشتغال داشتند.عبدالله‌جدعان‌تمیمی‌از برده فروشان‌نامی قریش در جنگ فجار رئیس جنگ بود ، کسی که برده را میخریـد ریسمانــی بگردنش میانداخت و مانند چارپـا او را به منزل میبرد . اسیران جنگی را معمولا پیش خــود نگـاه میداشتند تا پول بیاورنــد و او را آزاد سازند و اگر پول نمیدادند موی جلوی پیشانـی اسیر را میبریدند و آنرا در جعبه تیر گزارده اسیر را در میان خودرهـا میکردنــد و اسیر مزبور نمیتوانست از میان آنــان برود . برده مثل کالا ها جزء ارثیه محسوب میشد ولـی‌اگرصاحب برده باو میگفت پس ازمرگ‌من آزادهستی برده‌جزءارث‌درنمیآمد برده مهر و شیربهای عروس هم میشد .بشاربن برد شاعر نامی اسلامی‌خود و مادرش برده یك مرد ازدی بودند ، ازدی‌که با بنی عقیل وصلت‌کرد آن مادر و پسررا بعنوان مهر بآنان داد و هردو بردهٔ بنی‌عقیل شدند .

شاهان و شاهزادگان برده‌های بسیار داشتند. همینکه ذوالکلاع پادشاه حمیر بدیدن ابوبکر آمد هزار برده همراه داشت و همراهانش نیز بردگانی باخودداشتند هیچیك از بزرگان عرب بی‌برده نبودند و تمام کارهای مردمان بزرگ بدست برده‌ها انجام میگرفت .

عبدالله بن ابی ربیعه از بزرگان عرب ده‌ها بنده حبشی داشت و تمام کارهای اورا بنده‌ها انجام میدادند . برده‌ها را کمتر بجنگ میفرستادند، چون بآنان اعتماد نداشتند ولی در جنگها از آنان کمك میگرفتند حتی در اسلام نیز این جریان ادامه یافت . دیه برده نصف دیه آزاد بود ، در جنگها ببرده از غنایم سهم نمیدادند و سهم برده از آن صاحبش بود یك نوع از برده درمیان عربها بنام (قن) مشهور بود، قن یعنی برده‌ای که بازمین و ملك خریدوفروش میشود. درروم این نوع برده‌هارا سرف Serf میگفتند.

بعضی اوقات در برد و باخت قمار شخص آزاد بنده میشد ، مثلاموقعی ابولهب عموی پیغمبر باعاصی بن هشام بهمین شرط قمار کرد ، عاص قمار را باخت و بنده و شتر چران ابولهب شد . بدهکاری که از پرداخت وام در میماند بنده بستانکار میگشت . عربها با کنیزان خود هم بستر میشدند و بچه های خود را نیز برده میگرفتند مگر اینکه آنفرزند خوب از آب در آید ، آنوقت اورا فرزند خودمیخواندند . مثلا مادر عنترة بن شداد عبسی کنیز بودو همینکه از مادر زائیده شد پدرش شداد او را بنده خواند و بعدها که عنتر رشادت و پهلوانی بخرج دادفرزندشداد گشت. عربهازود بنده را آزاد نمیکردند ، برده میتوانست بموجب قرار داد با صاحبش خود را بخرد و آزادکند اسلام نظر بپارهٔ جهات سیاسی و اجتماعی که تفصیل آن خواهدآمد آزادی بندگان را آسان ساخت .

موالی درجاهلیت

موالی یعنی چه ؟ ــ مولی دارای وضعی بوده که از برده بالاتــر و از آزاد پائین‌تر بوده است .

در روم این نوع بنده ها را آزاد شده **Libestines** مینامیدند ، اسیر یا بندهٔ آزاد شده منتسب بقبیله و طایفه صاحبان خود میشد . مثلا اگر کسی مولای عباسیان بود در عین حال مولای بنی هاشم و قریش و مضر هم میشد ، گاه‌هم مولی بشهری انتساب

میبافت ، مثل مولای مکه یامولای مدینه و مانند آن ـ مولی با اربابان خویش یك نوع قرابت پیدا میکرد و این نوع قرابت را غیر صریح میگفتند ، مولی معنای بسیار دارد که از آنجمله بنده ، آقا ، خویش و قوم ، پسر عمو ، همسایه، همپیمان، میهمان، دوست ، پسر ، داماد و غیره است .البته اینها بطورمجاز گفته میشد ولی معنای‌حقیقی مولی که میان عربها معمول بود از سه‌نوع بنده تشکیل میبافت .

مولی عتاقه ، مولی عقد ، مولی رحم .

مولی عتاقه اگر اسیری با ارباب خود قراری میگذارد و بموجب آن عمل میکرد ازاسیری آزاد میشد . چنین‌کسی‌را مولی عتاقه میگفتند و در اسلام نیز این وضع بوده است .

مثلا در سال هشتم هجری مسلمانان شهر طایف را محاصره‌کردند ودر موقع محاصره جارچی بامر حضرت رسول فریاد بر آورد که هر بنده‌ای خود را تسلیم‌کند آزاد است . عـدهٔ زیادی از بردگان طایف آمدند و تسلیم شدندو آنـان را مولی عتاقه نامیدند .

اسیری که موی جلوی سراورا میبریدند و رهایش میکردند مولی‌عتاقه‌میشد . حسان بن ثابت پس ازجنگ‌احد درجواب هبیرة‌بن‌ابی وهب اشعاری گفته وبموضوع فوق اشاره‌کرده است :

«یادتان‌بیاید که مابرشما پیروز شدیم وموهای جلوی سراسیران شما رابریده بدون دریافت پول آنها را آزاد ساختیم .»

مکاتبه ـ ارباب و برده‌گاه با هم قرار میگذاشتند که برده پولی فراهم سازد وباقساط‌یا یکدفعه‌بپردازد وخود راآزادکند ، این نوع عمل را مکاتبه(۱)میگفتند . ابوسعید مقری ازبزرگان تابعان بنده‌بود وبا پرداخت چهل‌هزار(درهم)بطوراقساط خود راآزاد ساخت .

مولی که‌آزاد میشدجزء اهل خانه درمیآمد واگرمیمرد ارباب ازاوارث‌میبرد مگر که غیرازآن باازشرط شده بود ، باینقسم که باومیگفتند پس از مرگ‌ارثش از

۱ـ مکاتبه و تدبیر در اسلام هم معمول شد. مترجم

آن کسانش باشد . این نوع عتق را سائبه میگفتند . سالم از اهالی استخر برده بثینه زن ابوحذیفةبن عتبه بود و آنزن ویرابطور سائبه آزاد ساخت ولی اسلام آنرا نهی کرد چنانکه عایشه میگوید روزی بریره دختر مسعود ثقفی نزد من آمده گفت : که با اربابانم قسط بندی کرده‌ام که مرا آزاد سازند تو بامن کمك کن که این قسطها زودتر پرداخت شود ، عایشه گفت : برو ازاربابانت بپرس اگر من یکجا آن پول را بدهم و تورا آزاد سازم آیا آنان موافقت دارند که ارث تواز آن من باشد ؟ بریره ازاربابانش تحقیق کرد و آنان بااین شرط موافق نشدند ولی همینکه حضرت رسول آنرا دانست بعایشه فرمود : چنان نیست ، هر کس بنده‌ای را بخرد و بشرط آزاد سازد ارث او از آن کسی است که اورا آزاد ساخته است . اما گاه میشد که برده را یکی دیگر آزاد میساخت و حق ارث اورا دیگری میخرید . ابومعشر از راویان حدیث مولای زنی از بنی مخزوم بود و برای آزادی خود باآنزن مکاتبه کرد اما زن دیگری بنام ام موسی دختر منصور حمیری حق ارث اورا ازصاحبش خرید .

دیگر از موجبات عتاقه تدبیر بود یعنی ارباب وصیت میکرد که برده پس از مرگش آزاد باشد .

مولی عقد

مولی عقد یا مولی حلف یا مولی اصطناع چنان بود که فردی یا قومی با افراد واقوام دیگری هم پیمان و هم قسم میشدند که مولای آنان یعنی تحت‌الحمایه آنها باشند مثلاموقعی که اسلام پدید آمد یهودیان مدینه هم پیمان و تحت الحمایه اوس و خزرج بوده‌اند . این داستان طولانی است وخلاصه‌اش اینکه چند قرن پیش ازمیلاد یهودیان بمدینه و اطراف مدینه کوچ کرده در آن نواحی اقامت کردند و همینکه قبیله اوس و خزرج بآنجا (بمدینه) آمدند زمین و چراگاه و همه چیز را بدست یهودیان دیدند ، لذا با مالك بن عجلان پادشاه غسان (شام) همدست شده بآزار یهود پرداختند ، یهودیان بجای اینکه دسته جمعی درپناه اوس وخزرج بروند هر فردی از آنان به همسایه خود (ازاوس وخزرج) پناه برده ومولای آنان شد ، بنی نجار دائیهای حضرت رسول و سایر قبایل عرب نیز موالیانی داشتند . در اسلام نیز این عمل ادامه داشت و اهالی شهرها وده‌ها باعراب فاتح پناه

میبردند و مولای آنها میشدند باینقسم که پناهنده میگفت من تا زنده ام هم پیمان تو هستم و پس ازمرگ ارث من از تو باشد ، پناه دهنده آنرا میپذیرفت و با اجرای این مراسم آن یکی تحت‌الحمایهٔ دیگری میشد . برمکیان با این جریان موالی‌هرون شدند وبسیاری از ایرانیان با همین مراسم مولای امیران عرب بودند .

درزمان جاهلیت مرد مسیحی و یا یهودی یا زرتشتی مولای عرب میشد ، حضرت رسول یك مولای حبشی ، یك مولای ایرانی ، یك مولای قطبی ، یك مولای یونانی داشتند . عدس مولای عتبة‌بن‌ابی ربیعه از مسیحیان نینوا بوده و درجنگ‌بدر (با دین مسیحیت)کشته شد . اما بعداً قرآن مولی گرفتن یهود و نصاری را منع کرده فرمود : « یاایهاالذین آمنوالاتتخذوا الیهود و النصاری اولیاء » سورهٔ مائده آیه ۵۷ ترجمه :

« ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوست (مولای) خود قرار ندهید . »

و پس از آن یهود و نصاری بجای مولی بودن ذمی شدند .

مولی رحم این قسم مولی شدن چنان بود که مولای یك قبیله با مولای قبیلهٔ دیگر همسر میشد و بالطبع مولای قبیلهٔ‌دوم بشمارمیآمد و یا بالعکس ـ مثلا سدیف شاعر اوایل عباسیان ازموالی خزاعه بود وچون بازنی‌از موالیان بنی هاشم ازدواج کرد ، خودش هم‌مولای بنی هاشم شد .

بطورکلی‌موالیان تابع‌مقررات عمومی وخصوصی بوده‌اند . اما مقررات‌عمومی آنکه مولی از بنده بالاتر و از آزاد پائین تربود ، مثل بنده خرید و فروش نمیشد ولی مثل‌آزاد ارث نمیبرد ، در ازدواج هم مقید بود ، یعنی مولی نمیتوانست باآزاد همسر شود . دیه مولی‌نصف دیه آزاد بودودراجرای حدودنیز نیمی ازحد بروی‌اجراء میگشت .

مقررات خصوصی مولی با نوع مولی بودن تغییر مییافت . مثلا مولی عتاقه ارث نمیبرد ولی خودش بارث منتقل بدیگری میشد ، مولی‌عقد ارث نمیبرد وخودش هم بارث منتقل بدیگری نمیشد : مولی رحم ،هم ارث میبرد هم بارث‌منتقل‌بدیگری

:

میشد . هرکس بنده‌ای را آزاد میکرد ارث آن بنده از وی میشد . باین جهت او را مولی نعمة میگفتند ، درروم اگر بنده‌ای وارث نداشت همه ارثش از اربابش بود واگر وارث داشت دوثلث ازوارث ویك ثلث ازمالك بود .

عربهای جاهلیت بموضوع موالی اهمیت میدادند وبرای آنان تعصب میکشیدند واز آنها حمایت می کردند . این موضوع در اسلام نیز بود وکارموالی تاآنجا بالازدکه پاره‌ای ازآنان موجب سقوط یك دولت وتأسیس دولت تازه‌ای گشتند .

بیگانگان در میان اعراب (جاهلیت)

بیشترمردم عربستان از عربهای قحطان و عدنان و موالی و واتباع وحلفای آنان (هم‌پیمانها) تشکیل می‌یافت ولی دسته‌ای از بیگانگان هم میان آنان بودند ، اینها از عراق ، مصر ، شام ، حبشه ، روم ، کلده و غیره مهاجرت کرده بعربستان آمده بودند ، پاره‌ای از آنان مثل کلدانیان و سریانیان باعرب ازدواج کرده جزء عربها محسوب میشدند ، دستهٔ دیگر مانند ایرانیان و هندیان وحبشیان ، موالی یعنی پناهندگان خوانده میشدند ،موقع ظهور اسلام یهود بنی قینقاع ـ یهود نضیر و غیره ـ مشتی مسیحی ـ دستهٔای رومی وعده‌ای ایرانی آزاد(ابناء)جزء بیگانگان مقیم عربستان بشمار میآمدند .

ابناء فرزندان

گروهی ازایرانیان راکه دریمن میزیستند بنام فرزندان‌فارس (ابناءالفرس) ویا آزادگان (احرار) میخواندند تا ازایرانیان تحت الحمایه ـ موالی ـ مقیم عربستان متمایز باشند . مختصر داستان این دسته از ایرانیان چنین بـودکه پس از استیلای حبشیان بریمن سیف بن ذی یزن حمیری از شاهزادگان یمن نزد کسری (انوشیروان) آمده ازوی‌یاری خواست ، انوشیروان‌چند هزار سپاهی بسرداری (وهرز) نام همراه سیف روانه کرد . سیف و وهرزباحبشیان جنگیده آنهاراالخراج کردندولی چهارسال پس ازاین پیروزی غلامان‌حبشی سیف‌او ـ راکشته بکوه‌ها گریختند . یاران سیف غلامان حبشی را دستگیرساخته کشتندوبعد ازآن کار یمن‌روبه هرج و مرج گزارد ، سرانجام دوسردار ایرانی یکی همان وهرز و دیگری بنام راذویه بریمن مسلط شده آنجارا مستعمرهٔ ایران‌کردند . در این اثناء اسلام ظهورکرده مسلمانان یمن را گشودند و هردو سردار ایرانی مسلمانشدنـد

و سپاهیان ایران و فرزندان آنان نیز اسلام آوردند و اینان همانهائی هستندکه آزادگان یا فرزندان ایران (احرار ابناء الفرس) خوانده میشدند و از میان آنان مسلمانان نامداری پدید آمدند از آن جمله :

طاوس بن کیسان از بزرگان تابعین ـ وهب بن‌منبه داستان‌سرا ومورخ‌نامی ـ وضاح شاعر مشهور یمنی وغیره .

این قبیل ایرانیان آزاد در شام و عراق و جزیره هم یافت‌میشدندو در هرجا نام مخصوص داشتند. ایرانیان‌مقیم‌صنعاء(پای‌تخت‌یمن)رابنی‌احرار،زادهٔ آزادگان‌میگفتند، ایرانیان‌کوفه احامره وایرانیان‌بصره‌اساوره ،وایرانیان‌مقیم جزیره حضارمه،وایرانیان مقیم‌شام‌جراجمه‌خوانده‌میشدندودر تاریخ اسلام‌مقام مهمی داشته‌اند چه‌که درجنگها همدست اعراب بودند و از ایرانیان موالی (تحت‌الحمایه) متمایز بودند .

سیاست دولتی عربها درزمان جاهلیت

عربها در ایام جاهلیت‌دولتی نداشتندکه سیاستی‌داشته‌باشد، فقط در یمن دولت تبابعه حکومت‌میکرد وآن قسمت‌مورد گفتگوی‌ما نیست. اماعربهای جاهلیت تبابعه عادات و رسوم و مقرراتی برای معاملات داخلی و امور اجتماعی و روابط سیاسی خود ترتیب داده بودندکه بجای قوانین اداری و سیاسی دولت‌های متمدن بکار میرفته‌است.

مثلا رئیس یاامیر آن‌کسی بودکه از حیث جاه و منزلت و شرافت نسبی برتر بود و اگر چند نفر دارای آن ممیزات میشدند پیر ترین آنان انتخاب میگشت واز آنروکلمهٔ (شیخ) بمعنای پیرو رئیس هردومیآمد واگردرسن‌هم‌چندنفر برابربودند باقرعه مشکل‌حل میشد ، هروقت‌که چند قبیله برای‌جنگ‌باهم‌متحدمیشدندفرمانده کل را از میان رؤسای قوم از روی قرعه‌تعیین میکردند ، این وضع‌عربهای‌بیابان‌گرد بود .اما رئیس شهر نشینان مکه پرده دارکعبه بود ودر جلد اول‌این‌کتاب‌راجع بآن قسمت گفتگو شد .

در هر یك از قبایل جاهلیت خانواده هائی بودکه بر سایر خانواده ها برتری داشتند و ریاست قبیله معمولا در آن خاندان باقی میماند . مثل خاندان هاشمی‌در قریش و خاندان حذیفة بن بدر فزاری در قبیلهٔ قیس و خاندان زارة بن عدی در

قبیلهٔ تمیم و خاندان ذی‌الجدین بن عبدالله بن حمام درقبیلهٔ شیبان وخاندان ریان در قبیلهٔ حرث بن کلب دریمن . این خاندانرا از آنرو برتر میداشتند که سه پشت آنها ریاست‌داشتند . مسلمانان هم در تعیین فرمانداران این نکته را رعایت میکردند ، چنانکه ابن عباس درآنمورد بحسن بن‌علی سفارش کرده میگوید :

سران خداندان را بریاست بگمار ، چه‌که بهترازدیگران امورقبیلهٔ خود را اداره میکنند .

رئیس قبیله(بدوی) باآنکه حکومت مطلق داشت کمتر به‌تعدی و خودکامی میپرداخت ودر بیشتر کارها بانزدیکان خود مشورت میکرد .حاجب و دربان‌نداشت و بر افراد قبیله تکبر نمیکرد ، با تمام زیردستان معاشر ودمساز بود . عربها القاب و عنوان نمیدانستند و رئیس‌خودرا باسم صدا میکردند و حق‌خودرا باکمال‌مناعت و غرور(مانند هر بیابانگرد دیگر) مطالبه مینمودند ولی از آنطرف آداب‌ورسومی داشتند که حاکی از محبت آمیخته باحترام بوده . مثلا رئیس و مرئوس یکدیگر را بتفاوت پدر ـ پسر ـ عمو ـ برادرزاده وغیره می‌خواندند . درصدر اسلام نیز چنان بود، مردم خلیفه را باسم میخواندند ، با او مناظره می‌کردنـد ولی پس از آنـکه متمدن شدند حاجب‌ودربان بهم زدند و میان رئیس‌و مرئوس فاصله‌زیاد شد .

صفات برجستهٔ عرب در جاهلیت وفاء

عربها که دارای صفات برجستهٔ پسندیده‌ای بودند کمتر بحاکم و قاضی محتاج میشدند، زیرا همان مزایای اخلاقی آنانرا از بسیاری کارهای زشت باز میداشت . بزرگترین این ممیزات و صفات برجسته وفاء بود و هرملتی که وفادار باشد طبعاً از قـاضی وحاکم بی نیاز میماند و این مسلم است کـه حکومت و داوری مخصـوص مردم بیوفاء میباشد وفاء ازصفات اصلی عربهاست هر قدرکه ازشهر و آبادی دورتر بودند وفاداری آنان‌بیشترمیشد . **چه این طبیعی است که مکرو حیله فقط در کاخ‌های مجلل ودرزیرسایه درختان(باغ)بارور میگردد و نشوونمو میکند .**

وفاداری‌ازصفات‌طبیعی وعادی‌صحراگردان‌است ،حرفهای آنان ، کارهای آنان

اخلاق و اشعار آنان همه از وفا و مهر و محبت حکایت دارد ولی مردم شهر نشین بخصوص ثروتمندان و بزرگان واگر هم اظهار وفاداری کنند از روی تکلف و ساختگی است. داستان حنظله طائی و نعمان بن منذر نمونه‌ای از وفاداری عرب است. حنظله به نعمان وعده داد که سال آینده برای کشته شدن حاضر می‌شود. نعمان از او ضامن خواست شریك بن عدی که از وفاداری و درست قولی حنظله بخوبی آگاه بود ایـن ضمانت خطرناك را پذیرفت. حنظله سر موعد برای کشته شدن آمد؛ نه سرباز اورا جلب کرد و نه ژاندارم اورا تحت الحفظ بقتلگاه کشاند بلکه وفا داری و درست قولی حنظله را بپای خودش تا زیر شمشیر کشانید و نعمان که این صمیمیت را دید از خون او در گذشت وعجیب تر از آن، داستان سموئیل بن عادیاست که اموال و اسلحه بسیاری از امرؤالقیس کندی پیش او امانت بود و همینکه امرؤالقیس درروم در گذشت پادشاه کنده اموال امرؤالقیس را از اوخواست. سموئیل تقاضای پادشاه را رد کرده گفت:

«ای پادشاه ازوفا داری دوراست که وارث را محروم سازم وامانت دیگران را بتو بدهم این خیانت است و من خیانت نمیتوانم» پادشاه لشکری بجنگ سموئیل فرستاده اورا درقلعه‌اش محاصره کردند وپسرش را اسیر گرفتند. پادشاه کنده بوی پیام داد که اگراموال امانتی را ندهی پسرت راسر میبرم، سموئیل گفت: «هرچه میخواهی بکن من خلاف امانت کاری نمیتوانم» پادشاه پسر سموئیل را جلوی چشمش سربرید ولی سموئیل همچنان درحصار ماند!

پادشاه کنده پس ازچندی که ازفتح قلعه نومیدشد بشهرخود بر گشت وسموئیل ترکهٔ امرؤالقیس را بورثه‌اش بر گردانید (۱)

آری مردمی که اخلاقشان چنین است کمتر محتاج قانون ومقررات میشوند وبپاسبان و آرتش وژاندارم نیاز ندارند بخصوص که اگر علاوه بروفاداری بلند همت ودل پاك وبا سخاوت و با گذشت و باعفت هم باشند وکمتر زیر بارزور بروند واین مزایـا از صفات برجستهٔ عربهای بیابان گرد است.

۱ـ اگرعرب اینطورکه جرجی زیدان گفته طبعاً وفاداراست پس چرا پادشاه عرب (کنده) آنطور رفتار کرد؟! مترجم

حق همسایگی و پناه دادن(جوار) دیگراز صفات برجسته عرب که مانند وفاء فطری آنان شده حق همسایگی است . عربهای بدوی از همسایه خودشان دفاع میکنند ، این صفت برجسته یکی از اصول همکاری طبیعی میباشد ودرامثال عرب آمده که ازهمسایه نزدیکت بیش از برادردورت‌دفاع کن - گرچه کلمه (جار) درزبان عربی بمعنای بیداد (جور) و ستم استعمال شده اما عربها آنرا بمعنای مهرو دادبکاربرده پناه گرفتن وپناه دادن (اجاره-استجاره -جوار) را درآن وارد ساخته‌اند و دامنه‌اش را توسعه داده‌اند و جوار (همسایگی) را تا حدود پناه بردن و پناه دادن رسانده‌اند و اگر کسی از چیزی یا شخصی میترسید همینقدر که بدیگری پناه میآورد واز او کمك میخواست آنشخص جان ومال‌خودش را درراه حفظ او فدا میکرد .

مثلا موقعی اعشی،اسود عنبسی را مدح گفت : اسود مقدارزیادی جامه وعنبر وغیره بوی داد،راه باز گشت اعشی ازمیان قبیله بنی عامربوده اعشی ازدستبرد آنان بیم داشت ازآنرو نزد علقمة بن علاثه آمده گفت : «مراپناه ده - علاثه گفت پناهت دادم گفت : از جن وانس گفت : آری اعشی گفت ازمرگ ، علقمه . گفت : نه آنرا نمیتوانم .» اعشی ازنزدعلقمه پیش عامربن طفیل رفته گفت.«مرا پناه ده عامر گفت: پناه دادم - گفت : از جن و انس . گفت : آری . گفت : ازمرگ گفت : آری - اعشی پرسیدچگونه‌ازمرگ‌پناه میدهی ؟ عامر گفت : این‌طورکه اگر نزدش بروی‌دیه تورا بوارثانت بدهم ! اعشی گفت : حال دانستم که در پناه توهستم .»

چه‌بسا که کسی برای‌پناهندگی‌بخانه‌ای میرفت و صاحب خانه را نمیدید ولی همینقدر که گوشهٔ جامه‌اش را بدر خانه می بست و معلوم میشدکه او پناهنده است تمام اهل‌خانه‌بحمایت ودادخواهی‌اوملزم میشدند. ازنمونه‌های مردانگی‌عرب‌درپناه دادن یکی هم داستان عامربن طفیل است که پس ازمرگ‌اواهل‌قبیله‌یك‌میل اطراف قبرش را علامت گزاردندکه سواره یا پیاده یاگله یاشتر ازآن محل نگذرد وکسی آنجا گوسفند نچراند و قبراو در حریم باشد . چه‌که عامر در زمان زندگی خود بسیاری راپناه میداد واکنون قبرش باید محترم بماند .

در اسلام هم تا مدتی موضوع پناه محترم بود و بآن عمل میکردند ولی همینکه مسلمانان دولت و تشکیلات پیدا کردند قضیه پناه (بست نشستن) رو بسستی گزارد. چه که مردمان بزرگ (پناه دهندگان) از ارکان دولت شدند و بواسطه حفظ مقام خود کسی را پناه نمیدادند و به پناهندگان میگفتند از دست فرمانروا کسی بست نمی نشیند، بست نشستن برای ستمخواهی از افراد عادی است. مثلا موقعی ابن مفرغ خاندان عبیدالله بن زیاد را هجو گفت و از ترس عبیدالله که آنموقع امیر بصره بود باحنف بن قیس پناه آورد، احنف برای حفظ مقام خود او را رانده گفت اگر میخواهی تو را از آزار قبیلهٔ بنی سعد پناه میدهیم، اما از دستبرد ابن زیاد پناه نمیتوانم بهتر است که بسایر بزرگان عرب مراجعه کنی، ولی احنف پیش هر کس رفت همان جواب سر بالا را شنید.

غرور و بلند پروازی (اریحیه)

دیگر از صفات عرب بدوی که او را از حکومت و داوری بی نیاز میساخت همان غرور و بلند پروازی بود که فرنگیان آنرا بمردانگی Chevalerie تعبیر میکنند این صفت برجسته مولود شجاعت و سخاوت و نیکوکاری میباشد. عربها که مردمان خیالپرور سریع التأثر احساساتی بودند بی اندازه بلند پرواز ومغرور میشدند. چه بسا که عرب بایك شعر بمبارزه برمیخاست و با یك شعر دست از کارزار میکشید و چه بسا که عرب برای شنیدن یك حرف جانش را فدا میکرد و برای نشنیدن یك حرف از همه چیز میگذشت. عربها برای تقویت این صفت برجسته (غرور و مردانگی) در بازارهای مکاره، در اجتماعات و مجالس خویش غالباً مفاخر و یا معایب یکدیگر را شرح میدادند و حس مردانگی وغرور را در اشخاص تقویت مینمودند و در نتیجه همین بلند پروازی و غرور ذاتی به کاری دست نمیزدند که محتاج دادرسی و دادخواهی بشود.

علاوه بر این صفات پسندیده عرب صفات ستودهٔ دیگری هم دارد که از آنجمله مهمان نوازی، سخاوت و بلندهمتی است که در اینجا مورد بحث ما نمیباشد.

سیاست دولت اسلام درزمان خلفای راشدین

از سال ۱۱ تا ۴۱ هجری

جامعه اسلامی

گفتیم که عرب تعصب قومی داشت و به‌نیاکان خود میبالید ولی اسلام آنانرا متحد ساخته تعصب قوم‌و قبیله راازعربها گرفت‌و آنانرا ازهرجهت یگانه نمود پیش‌از اسلام عرب یمن بعرب حجاز و عرب حضرمی برعرب حمیری و دیگری بر دیگری فخر میکرد و هرخاندان‌و خانواده‌ای برای‌خود مزیتی قائل‌میشد. اما حضرت رسول اکرم آنانرا بنام اسلام‌درزیریك‌پرچم درآورد ـ وپیغمبر (اکرم)فرمود: «مسلمانان همه باهم برادر ویکسانند.»و نیز در روز فتح مکه ضمن خطبه‌ای چنین فرمود: «ای‌قریش : خداوند غروروزمان‌جاهلیت را لغو کرد، افتخار به نیاکان را باطل ساخت ،ای قریش همهٔ مردم از نسل آدم‌هستند و آدم هم ازخاك بود . »و نیز ضمن خطبه حجةالوداع چنین فرمود:«ای مردم خدای شما یکی است ، پدر شما یکی است ، پدر شما آدم است و آدم‌از خاك است و هر کس پرهیزگارتر باشد پیش خدا گرامی تر است ، عرب برعجم برتری ندارد‌واگر برای کسی برتری هست درپرهیزگاری است. »

خلفای نخستین از پیغمبر تأسی میکردند ، بخصوص‌عمربن‌خطاب‌درمساوات میان‌مسلمانان بیش ازهرکس‌مقیدبود.داستان‌جبلة‌بن‌الایهم مشهور است که‌وی‌اسلام آورده بطواف‌کعبه رفت و شخصی از قبیلهٔ فزار جامهٔ‌اورا لگدزد ، جبله‌بامشت‌بینی فزاری را درهم‌کوفت . فزاری نزدعمر شکایت آورد . عمردستورداد که‌فزاری‌ازجبله انتقام بکشد ویا جبله اورا راضی سازد .

جبله ازاین داوری بهراس افتاده گفت : «ای خلیفه این چه داوری است ؟ من پادشاهم‌واومردی‌بازاری‌میباشد.» عمرباخونسردی‌پاسخ داد:« که‌اسلام‌اووتورایکسان ساخته واگر برای‌کسی برتری باشدبواسطهٔ درستکاری ونیکوکاری‌اوخواهدبود .» جبله زیر باراین حکم‌نرفته ازبیم‌عمر بروم گریخت .

از این رومیتوان دانست که جامعهٔ بزرگ همان جامعهٔ اسلامی بوده است ولی درعین حال این هم مسلم است که درزمان خلفای راشدین هم، برای عرب مزایای بیشتری قائل بودند. چه که عرب راپایه گزاراسلام میدانستند چنانکه عمرضمن وصیت خود میگوید: عربهای بیابان را نگاهداری کنید، پایهٔ اسلام آنها هستند و در جای دیگر (عمر) میگوید: از اخلاق ناستودهٔ عجم بپرهیزید، درصورتیکه اسلام عرب وعجم از هم نمیشناخته و هردورا برابر ساخته بود. نخستین خلیفه ای که عرب رابردیگران برتری داد عمربود، وی میگوید:

«این کار بدی است که عربهایکدیگر رااسیر بگیرند، چه خداوند کشور پهناور عجم را برای اسیر گرفتن عربها آماده ساخته است» عمر اسیر گرفتن ازاعراب رامنع کرد و اسیران جاهلیت واسلام را آزاد ساخت. چه پیغمبرفرموده بود: «مسلمان اسیر مسلمان نمیشود» عمراجازه نمیداد عجمها درمدینه بمانند، عمر قلعهٔ خیبر(یهود) را میان مسلمانان قسمت کرد. همینقسم وادی‌القری رابمسلمانان داد و یهودنجران را بکوفه راند تاغیرعرب در عربستان نماند عمر بجامعهٔ عربی علاقمند بود و بحفظ نژاد وتبار اهمیت میداد که از آنروعصبیت میان آنان باقی بماند، از گفته‌های عمردر آن باب یکی هم این است:

«نسب نیاکان را بفرزندان یادبدهید تامانند نبطیها نباشند که ازهر کدامشان بپرسید فرزند کیستی پاسخ میگوید اهل فلان ده هستم.»

جامعهٔ عربی

با آنکه عمربحفظ جامعهٔ عربی علاقه‌مند بود ودر عربستان جز عرب کسی را راه نمیداد معذلك عربها را بمهاجرت بشام و عراق تشویق کرده میگفت: در حجاز اقامت نکنید فقط چراگاه شتران شما حجاز باشد بروید جاهای دیگر را بگیرید خداوعده‌داده همه جارا بشما بدهد.

عمر میدانست که عربهای شام و عراق با عربهای حجاز همراهی میکنندواقعا هم همینطوربود.

چه عربهای عراق از بدرفتاری ایرانیان بجان آمده بودند و از ایرانیان کینه

داشتند ، عربهای عراق وشام گرچه مسیحی بودند امازبان و نژادشان عرب بودوچون مسلمانان عرب بعراق وشام آمدند عربهای مسیحی ازدین چشم پوشیده بکمک همزبانان وهم نژادان خود برخاستند، بخصوص عربهای عراق که دوش بدوش عربهای مسلمان با ایرانیان جنگیدند وآنانرا به پناهگاههای ایران راهنما شدند .



زن عرب مراکش باکودکش

مثلا ابوزبید طائی با اینکه مسیحی بود همراه مسلمانان با ایرانیان میجنگید ودر واقعهٔ جسر میان مسلمانان کشته شد، همینقسم درجنگ بویب، انس بن هلال نمری باعده‌ای ازقبیلهٔ خود که همه مسیحی بودند بکمك عربهای مسلمان آمده گفتند ما بادشمن قوم خود میجنگیم ، طایفهٔ ثعلب وسایر قبایل مسیحی عرب نیزچنین میکردند .

عربهای مسیحی شام وعراق برادران عرب خود (مسلمانان) رادرجنگها راهنمائی

میکردند ، پندواندرز میدادندوهمینکه ولیدبن‌عقبه بجنگ رومیان رفت‌ووارد کارزار شد عرب ناشناسی که دین نصرانی داشت نزد او آمده گفت : ای مسلمانان من‌مسیحی هستم ولی پیش ازمسیحی بودن‌عرب وهمزبان وهم‌نژاد شما میباشم ، این رومیان تا چاشت باشما میجنگند اگر سستی بکار برید شما را نابود میسازند ، اگر پایدار ماندید میگریزند .

و این راهنمائی اوبسیار سودمند اتفاق افتاد .

عمر این را بخوبی فهمیده بود و ازآنرومسلمانان را بفتح شام وعراق تشویق میکرد وهمینکه مراتب نیکوکاری وهمراهی اعراب مسیحی رادانست ازآنان‌همه‌جور قدردانی کرد .

مثلا موقعیکه مسلمانان میخواستند برمسیحیان جزیه بگذارند عربهای مسیحی ایادوتغلب ونمر،از پرداخت جزیه‌امتناع کردند وهمینکه قضیه را بعمر خبردادندعمر یاران‌خود رابرای مشورت خواست یکی‌ازآنان بعمر گفت :«اینها هرچه باشندعرب هستند وغرورآنان مانع پرداخت جزیه‌است پس‌نباید کاری کرد که‌دوست‌دشمن‌شما بشوند » عمراین گفته را پسندیده نه تنهاآنان رااز پرداخت جزیه معاف داشت‌بلکه دستورداد مانند مسلمانان‌بآنها صدقه بدهند ولی‌باآنان شرط کرد که فرزندان‌خودرا در قبول دین‌آزاد بگذارند وآنها رابمسیحی شدن مجبور نسازند .

عمر همهٔ این‌کارها را برای حفظ جامعهٔ عربیت میکرد وآنرا حق واجبی میدانست‌که باید اداء شود . موقعیکه ولیدبن عقبه برای فتح عراق و جزیره مأمور شد تمام عربهای مسیحی جزیره و عراق با او همدست شدند ، فقط قبیلهٔ ایاد بطرف رومیان رفتند . ولیداین واقعه‌را برای عمر نوشت ،عمربپادشاه روم چنین اخطار کرد: «خبررسیده که قبیله‌ای‌ازقبایل‌عرب دیارماراترك کرده‌به دیار توآمدند سوگندبخدا اگرآنعربها را بدیار ما نفرستی تمام مسیحیان را از دیار خود اخراج کرده نزد تو میفرستیم .» پادشاه روم فوری قبیلهٔ ایاد را نزد عربها برگردانید .

پراکنده شدن اعراب

عمر عربها را بفتح شام وعراق تشویق میکرد چون میدانست در آن ممالك عرب زیاد است و با پیوستن عربهای حجاز بآنان جامعهٔ عرب توسعه می‌یابد و پس از فتح آن ممالك اجازهٔ جلو رفتن باعراب نداد تا آنکه درسال هفده یا هیجده هجری اصرار سرداران عرب فزونی یافت وعمر خواه ناخواه بآنان اجازهٔ پیش رفتن داد واین همانسالی است که بسال پراکنده شدن روی زمین (الانسیاح فی الارض) مشهور میباشد مسلمانان مزهٔ پیروزی را چشیده بودند و بهرهٔ بسیاری از غنیمت برده بودند لذا می خواستند جلو بروند امـا عمر موافقت نمیکرد ، در این میان عمروعـاص که از اوضاع و احوال مصر اطلاع کافی داشت نزد عمر آمده گفت : « ای خلیفه سر زمین مصر جای پر نعمت و برکتی است اگر آنرا بگشائیم گشایش مهمی در کارمسلمانان خواهد شد ومردمانش از کارزار عاجزند پس چه بهتر که مارا رخصت بدهی تامصررا بگشائیم» عمر بعمروعاص پاسخ نداد عمروعاص بر اصرار خودافزد عمردرانکار مردد شده گفت : توبرای فتح مصرحرکت کن من هم با خدامشورت میکنم و استخاره میگیرم وبتومینویسم اگر نامهٔ من هنگامی بتورسید که هنوز مصر رانگشوده بودی و بتو دستورباز گشت داده بودم فوری بر گرد و اگر نامهٔ من دیرتر رسید که البته میروی و از خدا کمك میخواهی . عمروعاص با شتاب فراوان سپاهیان خودرا برداشته رو بمصر رفت که مبادا میان راه نامهٔ عمر برسدو مجبور بمراجعت شود. اتفاقاً نامهٔ عمر درشهری نزدیك العریش در بیرون مرز بعمروعاص رسید اما عمروعاص آن نامه رانگشودتاوارد عریش یعنی خاك مصر شدآنگاه نامه راباز کردومتن آن چنین بود.«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ـ از خلیفه عمر بن خطاب بعمروعاص درودخدا برتوا گراین نامه‌را بیرون خاك مصر دریافت کردی فوری بر گرد واگر درخاك مصر بتورسید جلوبرومن تورا کمك میکنم .» عمروعاص هم پیش رفت ومصر را گشود.

موقعی که مسلمانان اهواز (خوزستان) را گشودند عمر گفت: «ای کاش میان ماوفارس کوهی از آتش بود که نه ما به پارسیان می‌رسیدیم و نه پارسیان بما میرسیدند.» همینقسم عمر مسلمانها را از عبور از دریا منع میکرد و همینکه مسلمانها میخواستند در شهریکه

گشوده‌اند اردو گاهی بسازند عمر اصرار داشت جائی نمانند که میان آنها و مدینه (مرکز خلافت) آب باشد تا هر گاه که لازم شد بتواند سوار مرکوب خود شود و به آنان برسد اینها میرساند که عمر تعصب عربی داشت و میخواست مرکز اسلام و اعراب در عربستان محفوظ بماند با این همه چون چاره را ناچار دید بعربها اجازه داد در اطراف متفرق شوند و بسرداران اسلام رخصت کشور گشائی (درجاهای دوردست) داد ولی قریش را در مدینه محصور داشت و بآنها اجازه نداد از آن شهر بیرون بروند و به آنان گفت . چیزی که از آن بیم بسیار دارم پراکنده شدن شما میباشد و اگر مردی از قریش نزد او میآمد و برای شرکت درجهاد اجازه میخواست بوی میگفت : تو با پیغمبر درجنگها شرکت داشته‌ای و همین افتخار برای تو کافی است چه بهتر که دنیارا نبینی و دنیا تورا نه‌بیند . عمر با مهاجرین قریش نیز همین رفتار را داشت . اما همینکه معاویه خلیفه شد آنانرا آزاد گذارد ، بسیاری بشام نزد معاویه رفتند و بقیه در اطراف متفرق گشتند .

آری سیاست نخستین عمر آن بود که عرب را در عربستان و عراق و شام محصور بدارد و قریش را درمدینه جمع کند زیرا مدینه مرکز اسلام بود و قریش اساس و هستهٔ پیدایش اسلام محسوب میشدند . اما فتوحات اسلامی باسرعت انجام گرفت و عمر را خواه نا خواه از تعقیب آن سیاست بازداشت .

از آنرو باید گفت که در آن اوقات جامعهٔ اسلام و عرب دو لفظ و یك معنی بود و بخصوص مللی که تابع اسلام شده بودند چیزی جز آن درك نمیکردند و عرب و مسلمان را یکی میدانستند . چنانکه درزبان سریانی کلمهٔ (طیبوتا) بمعنای عرب و مسلمان میآید . فرق جامعهٔ عرب پیش از اسلام و جامعهٔ عرب بعد از اسلام آن بود که در اولی جامعه عرب ازواحدهای متعدد تشکیل مییافت و هر قبیله و طایفه‌ای برای خود امتیازاتی تصور میکرد . اما پس از اسلام جامعهٔ عرب آن اختلافات را فراموش کرده دارای یك هدف (اسلام) گشتند. در جاهلیت به پدران خود افتخار میکردند و در جامعهٔ اسلام به‌پرهیزگاری وجهاددرراه خدامباهات داشتند و از آن جهت جامعه‌های فرعی دیگری ازجامعهٔ اسلام پدید آمد که قبلا بی سابقه بوده‌است .

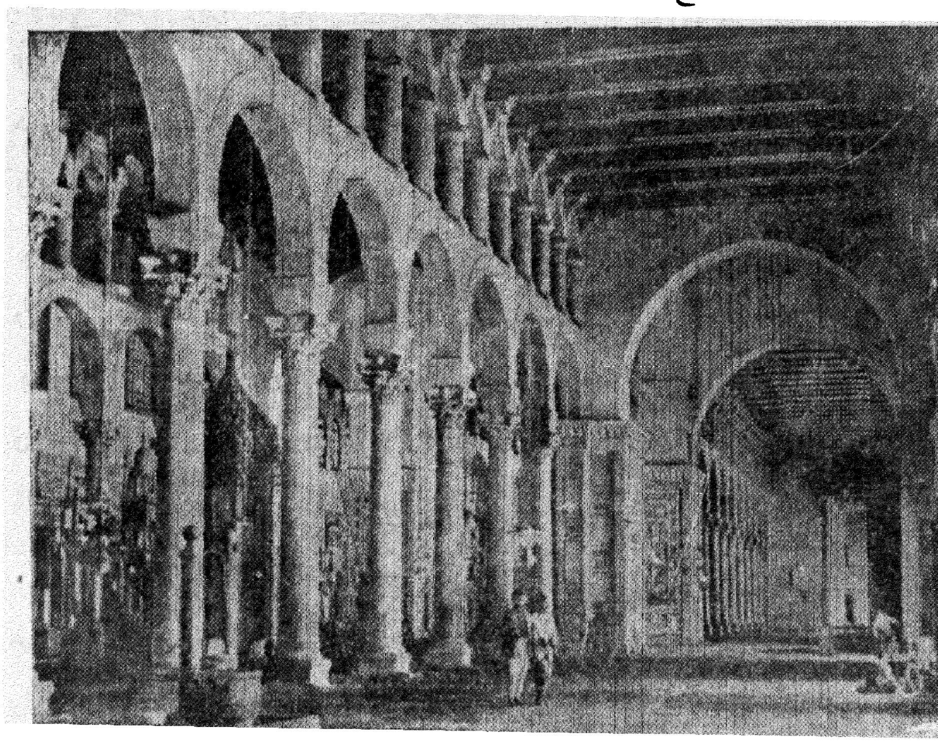
:

طبقات عربی اسلامی

همینکه پیغمبر بدعوت قیام فرمود طبعاً بکسانی نیازمند شد که اورا یاری کند ودعوتش را بپذیرند، عده‌ای ازاقوام پیغمبر اورا یاری کردند ، جمعی ازآنها به حبشه و گروهی بمدینه هجرت کردند وبه‌مهاجر معروف شدندکه قدیمی‌ترین طبقات اسلامی بشمار میآیند . همینکه پیغمبر بمدینه آمد جمعی ازاهل مدینه با او یاری نمودند و بانصار مشهور شدنـد وهـر دو طبقه (مهاجر وانصار)به صحابه(همراهـان) معروف گشتند . چه کـه اینـان درسفرو حضر همراه پیغمبر بودند ولی همین طبقهٔ صحابه‌هم بمقتضای حوادثی که در تاریخ اسلام واقع‌شد بطبقات دیگر تقسیم شدند . مثلا جنگ بدر در پیشرفت اسلام بسیار مؤثر بود وهمراهانی که‌درآن جنگ شرکت‌کرده بودند بنام بدری‌ها خوانده میشدند و طبعاً برتر ازسایرهمراهان‌محسوب‌میگشتند، همینقسم جنگ‌قادسیه که‌پیش‌درآمد فتح‌عراق وایران بوددرتاریخ‌اسلام‌اهمیت‌شایانی‌یافت‌وجنگجویان آن‌میدان‌بنام اهل قادسیه طبقهٔ‌مخصوصی راتشکیل دادند.فرمانروایان‌اسلام‌برای‌این‌طبقه‌مزایای‌بسیاری قائل شدند ومقرری وجایزه‌های بیشتری بافراد آن‌دوطبقه میدادند .

همینقسم کسانی که‌درفتح مکه‌وغیره‌شرکت‌داشتندامتیازاتی بهم‌زدند، پس‌ازآن هم دسته‌های مختلف اسلامی بهمین‌ترتیب‌طبقاتی‌تشکیل‌دادند.مثلاشیعیان‌علی کسانی راکه درجنگ جمل حضور یافتند بردیگران‌ترجیح‌میدادندوپیروان‌معاویه مبارزین صفین‌را برترمیشناختندوهمینکه‌معاویه بخلافت رسید مقرری‌دستهٔ‌اخیر رااضافه کرد. صحابه(همراهان) پیغمبرعلاوه برطبقات مذکور به‌طبقات دیگرهم تقسیم میشدند از آن‌جمله طبقه‌ای که زودتر ازدیگران‌هجرت کردند ویا دربیعت عقبه حضورداشتندویا با پیغمبر اکرم بغاررفتند ،کسانی که دربیعت رضوان بوده‌اند البته بردیگران که‌بعد آمدندمزیت داشتند ، همینقسم‌طبقات دیگری‌بوده‌اندکه شرح‌آن مفصل است. علاوه برآن پاره‌ای‌مناصب‌ومشاغل‌دینی واداری طبقات جداگانه‌ای بـوجود آورد . مانند حفاظ(کسانی که‌قرآن راازبرمیخواندند) قراء(قاریان‌قرآن)مؤلفة قلوبهم(کسانی که ازآنان‌دلجوئی‌میشد)عمال(استانداران‌وفرمانداران) قاضیان ـ تابعان(پیروان‌صحابه) وتابعان تابعان وغیره .

بااینحال تعصب خانوادگی پس از اسلام تاحدی باقی ماند منتهی بصورت دیگری درآمده رنگ دینی گرفت چنانکه قریش بواسطهٔ قرابت باپیغمبر برتر از دیگران محسوب میشدند ودر گرفتن مقام ومنصب ومقرری از سایرین جلوتر بودند بخصوص بعداز اینکه حدیث ذیل میان مردم شایع شد :



دمشق: داخل مسجد اموی

«الائمة من قریش» ـ امام‌ها (پیشوایان ازقریش هستند) واین امتیازو برتری بجائی کشید که درامور زندگی وولادت نیز راه یافت . چه که شهرت دادند فقط زنان قریش تاشصت سالگی بار برمیدارند ولی سایر زنان عرب تا پنجاه سالگی حامله میشوند و دیگر اینکه زنان قریش کنیز نمیشوند ومردان قریش زندیق نخواهندشد وافرادقبیلهٔ قریش نبایدجز علم واخبارواحادیث بعلم دیگری مشغول شوند وخلاصهٔ کلام اینکه ریاست و برتری برای قریش درسراسرجهان اسلام مستقرشد چنانکه تاچندی پیش نیز برقراربود. طبعاً این طبقات مختلف (صحابه ـ مهاجر ـ انصاروغیره) اسلامی هر کدام دسته‌بندی مخصوص

داشتندوهرچه اززمان پیغمبر دورترمیرفتند بایام جاهلیت نزدیک ترمیشدندچنانکه بیاد اختلافات دیرین افتاده اختلافات عدنانی و قحطانی را تجدید نمودندو بمقتضیات روز هردسته‌ای به یکی ازاحزاب اسلامی پیوست ـ انصار که ازاعراب قحطانی (اوس وخزرج) بودند با علی همراه شدند وبیشتر مهاجران که ازاعراب عدنانی (مضر) تشکیل میبافتند بمعاویه پیوستند وباهجوومدح ومباحات وابراز تنفر وغیره بجان یکدیگر افتادند.

انصار ازمهاجران دلیرتر بودند حرفشان درمیان ملت پیشرفت داشت، اینان اهل شوری بودند وپیشوا (امام) تعیین میکردندوبا علی وخاندان پیغمبر همراه میشدندوبا معاویه که مدعی خلافت بود بسختی مبارزه میکردند. پیروان معاویه پس از آنکه قدرت یافتند درتحقیر واهانت آنان فروگذاری نداشتند وچه بساکه این عنوان (انصار) رابرای آنان نمی‌شناختند. میگویند: روزی دربان معاویه (موقع خلافت معاویه) نزد او آمده گفت: دسته‌ای ازانصار اجازهٔ ورود میخواهند، عمروعاص که درآنجا بوداز شنیدن کلمهٔ انصار برآشفته گفت:

ای امیر مؤمنان این لقب چی‌است؟ فرمان ده مردم را بهمان نام خانوادگی سابق بخوانند.

سیاست خلفای راشدین

در زمان خلفای راشدین اسلام دولت نبود که سیاست داشته باشد بلکه یک حکومت (خلافت) دینی مذهبی محسوب میگشت که اساسش برپرهیزگاری، دادخواهی وخوشرفتاری استوار شده بود. بقسمی که درهیچ دوره‌ای چنان حکومت عادلانه سابقه نداشت.

مردم این دوره بلکه بطور مطلق مرد آنروز اسلام عمر بن خطاب است، زیرا مطالبی که از رفتار واحکام وی نقل میکنند بندرت برای یک فرد جمع شده است. صفات برجسته وممیزات این مردبزرگ در کتابها نوشته شده ومحتاج بتکرار نمیباشد. ابوبکرهم دربزرگی دست کم از عمر ندارد فقط مدت حکمرانی اوکوتاه بوده است و مبارزهٔ ابوبکر بامرتدان بزرگترین نشانهٔ کاردانی ولیاقت وی میباشد. چه پس ازرحلت پیغمبر مردم ازاسلام برگشتند ومسلمانان هراسان شدند که مبادا این آئین تازه نابود گردد. ابوبکر دامن همت برکمر بست وبا مرتدان جنگیدواسلام رابه نیروی بشمشیر

باز گردانید وهمینطور دربارهٔ عثمان وعلی نیز گفته میشود .

ابو بکر

دورهٔ طلائی اسلام واقعاً همان دورهٔ خلفای راشدین میباشد. صفات پسندیدهٔ خلفای راشدین همه‌جا معروف و مشهور است . زهدو تقوی وعدل اساس کار آنها بود . هنگامی که ابوبکر مسلمان شد بازرگانی میکرد وچهل هزار سرمایه داشت . این پول در آنروز ثروت هنگفتی بود ابوبکر همهٔ آن پولها رادر راه اسلام صرف کرد و هرچه از درآمد بازرگانی عایدش میشد برای پیشرفت اسلام مصرف مینمود . در بیت‌المال چیزی نگاه نمیداشت و همین که درگذشت ترکهٔ نقدی اویك دینار بود . ابوبکر در «سنخ» اطراف مدینه منزل داشت هرروز صبح پیاده از آنجا بمدینه میآمد و کمتر سوار اسبش میشد ، نماز صبح را در مدینه میخواند وتا نماز عشاء در مدینه بود . سپس پیاده به‌سنخ برمیگشت وهرروز برای خریدو فروش ببازار می‌رفت وبگله‌و گوسفندش سرمیزد . پیش ازخلافت عادت داشت برای اهل محلهٔ خود شیر بدوشد وهمینکه خلیفه شد کنیزکی از اهل محله گفت : «افسوس ابوبکر خلیفه شد و دیگر کسی برای ما شیر نمی‌دوشد . » ابوبکر که این‌را شنیدبوی پاسخ‌داد: «ای‌دخترك آسوده باش، خلافت دروضع من‌تغییر نمیدهد و همچنان‌برای شما شیر میدوشم » شش‌ماه‌پس‌از خلافت‌ازسنخ بمدینه آمدتا بهتر بکار مردم برسد وازتجارت‌دست کشید، مسلمانان‌سالی‌شش‌هزاردرهم‌برای او حقوق معین کردند وهمینکه موقع‌مرگش رسید وصیت‌کرد زمین اورا بفروشندو بهایش‌رابابت پولی که ازمسلمانان گرفته ببیت‌المال مسترد دارند .

عمر بن خطاب

در زمان عمر مسلمانان ممالك بسیاری گشودند و غنیمتها فراوان‌شدوخزینه‌های کسری وقیصر بدست‌مسلمانان‌افتاد ، بااین همه عمر ذره‌ای‌به‌آن اموال اعتنا نداشت‌بقسمی که‌باقبای وصله‌دار برپامیایستاد وبمردم وعظ میکرد و هرگاه محتاج پول میشد از بیت‌المال قرض میکرد وهمین که پولی ازجائی‌میرسید قرضش‌را میداد برای‌مصرف کردن پول‌مسلمانان‌بسیارسخت میگرفت ، اموردینی‌وسیاسی‌مسلمانان‌راشخصاًمیرسید، از طرفی برای انتشار اسلام میکوشیدوازطرفی‌عربهارا‌علم‌دین‌میآموخت،درباز‌ارمیگشت‌وقرآن‌میخواند،مردم‌رابه

تقوی تشویق میکرد و خودش بیش ازدیگران پرهیز گار بود. هر کس شراب میخورد عمر او را هشتاد تازیانه میزد بصحرا نشینان قرآن میآموخت، سپس کسی را برای امتحان آنان میفرستاد و اگر بد امتحان میدادند آنها را میزد و گاه هم بقدری در کتك زدن آنها تند میرفت که مرد چادر نشین زیر چوب میمرد (الاغانی جلد ۱٦) بمأمورین سخت گیر بود، حساب آنان را بدقت میرسید، از حال آنان جویا میشد و اگر لغزشی از آنان میدید آنها را گوشمال می‌داد. سرداران نامی اسلام مانند خالدبن ولید و غیره از ایـن گوشمالی مستثنی نبودند. چنانکه موقعی خالد را خواسته برای کارخلاف قاعده‌ای اورا سرزنش کرد، تهدید نمود وخالد مانند غلام حلقه بگوش درمقابل عمرساکت بود. گاه‌هم مأمورین خودرا تازیانه میزد وکسی بوی تعرض نمیکرد. بباده خواران و دزدان اموال دولتی بیش از همه کیفر میداد، معذلك همه او را دوست داشتند. چون رفتارش مثل رفتار پدر نسبت بفرزندان بود، گاه وبیگاه مردم کوچه وبازار رامهمانی میکرد وده تا ده تـا آنان را سرسفره مینشانید وغذا میداد. سرداران ومأمورین که ازمدینه‌میرفتندعمر شخصاً سرپرست خاندان آنها بود، عمر نسبت بنا مسلمانان نیز مهربان بود وعدالت‌را بدقت اجراء میکرد. مردم یامسلمان میشدند یابخوشی ورضایت زیرپرچم مسلمانان درمیآمدند. چه عمر بادست آهنین آن امپراطوری بزرگ رااداره میکرد، همینکه عمر کشته شد اوضاع ممالك اسلامی بخصوص خراسان وسیستان وغیره برهم‌خورد.

عثمان بن عفان

عثمان نیز مرد درستکاری بود ولی در مقابل قوم و خویش تسلیم میگشت وهمین نقطهٔ‌ضعف وی‌سبب شد که مسلمانان بخصوص مردم مدینه بجهاتی که گفتیم بروی شوریدند و او راکشتند بنـی امیه قتل عثمان را بهانـه کرده خلافت را بـرای خود بردند. عثمان اول خلیفه ای است کـه برای خـود پول‌وملك فراهم‌ساخت و همین کـه کشته شد یك میلیون درهم وپانزده هزار دینار پیش خزانه دار خـود پـول داشت، علاوه بـر پول نقد شتر و گـاو وگوسفند زیـادی نیز جمع کرده‌بـود و املاك خصوصی او در وادی القری و حنین صد هـزاردینار میارزیـد. درزمان عثمان سایر یاران پیغمبر (صحابـه) پول وملك و شتر وگاو وگوسفند بهم زدنـد و در پی جمع آوری ثـروت بر آمدند پس از

عثمان علی (ع) آمد وی مانند عمر زاهد وسخت گیر بود بمال دنیا طمع نداشت ازآنرو خلافت علی برصحابه گران آمد بخصوص که معاویه در برابر زهد علی همه نوع بذل وبخشش میکرد، چنانکه تفصیل آن بیاید .

(مولای متقیان) علی بن ابی طالب علیه السلام

داستان زهد و پرهیز گاری علی (ع) محتاج به ذکر نیست و هرکس آنرا میداند علی (ع) مرد آزاده‌ای بود ، در قول وفکر وعمل جز آزادگی ومردانگی چیزی نمیدانست ازحیله ومکر وتزویر بوئی نبرده بود هدفش اسلام ، راستی ودرستی بود وفقط بحق و حقیقت توجه داشت . برای نمونه میگوئیم این مرد بزرگ همینکه با دختر پیغمبر (حضرت صدیقهٔ کبری سلام‌الله‌علیها) ازدواج کرد، بسترش پوست گوسفندی بود که شبها روی آن میخوابیدند وروزها شتر آبکش خود را بر آن پوست علف میدادند وکسی جز خودشان خدمت خانه راانجام نمیداد. درموقع خلافت اموالی از اصفهان برای علی آوردند ، علی آن اموال را به هفت قسمت تقسیم کرد ودر آن میان گردهٔ نانی یافت آن گردهٔ نان را نیز هفت قسمت کرد . در زمستان سرد باپیراهن نازکی راه میرفت ومیلرزید. موقعی یك درهم خرما خرید وتوی عبایش ریخته بمنزل برد ، مردم گفتند یا امیرالمؤمنین اجازه بده ما خرما هارا بیاوریم. فرمودند: من پدر خانواده‌ام وباید خودم خوراك آنها رابخانه ببرم. روزی ازعلی پرسیدند مسلمان واقعی چگونه است؟ درپاسخ گفت: مسلمان واقعی برای رفاه دیگران شکمش گرسنه ولبش تشنه است وازبیم خدا چشمش میگرید. موقعی زره خودرانزد مردی دید وبرای محاکمه اورانزد شریح قاضی برد وباآنکه خودخلیفه بود برای احترام حق وعدالت ومساوات شانه بشانه مدعی علیه ایستاده دعوی خود را طرح کرد و همینکه سپاهیان رابجنگ میفرستاد بآنان دستور میداد مردم بی آزار وکودکان وزنان رامتعرض نشوند .

مانند عمر دررسیدگی بحساب مأمورین سخت گیر بود .اگرعلی درزمان عمر بخلافت میرسید البته مدت خلافتش بطول میانجامید وکارش پیش میرفت .اما علی موقعی خلیفه شد که مردم اززمان نبوت دور بودند وبه تقلید عثمان دنبال پول وزندگی آسوده میرفتند. بدتر ازهمه آنکه مدعی علی معاویه مردزیرك مکار وروان شناسی بود، وی پول

پرستی وجاه‌طلبی مردم رادرك کرده آنان‌را باپول ومقام ومنصب‌میفریفت، برعکس علی که ذره‌ای ازسخت گیری ودقت وزهدفرو گزار نبود حتی نسبت بنزدیکان واقوام خویش هیچگونه ملاحظه نداشت. ازآنروبزرگان صحابه ازوی‌رنجیده بطرف معاویه‌رفتند. ازآنجمله عبدالله‌بن‌عباس پسرعموی علی که درآنموقع والی بصره بوداز سخت گیری علی به‌تنگ آمده اورارها کرد بداینقسم که ابوالاسود دوئلی ازعبدالله بن عباس مطالب نامناسبی بعلی خبرداد‌علی موضوع رابابن‌عباس نوشت ولی‌اسمی ازابوالاسودنبرد‌ابن عباس در جواب علی چنین نوشت: «آنچه بتو گفته اند دروغ است آنچه که در دست من است درست ماند ودست نخورده بیخود بد گمان مشو.» علی بوی چنین پاسخ داد:

«بنویس بدانم چقدر جزیه گرفتی؟ از کی گرفتی؟ و چه کردی؟.» ابن عباس تاآن‌نامه را دیدبعلی چنین نگاشت: دانستم که درآمد مرا زیادتصور کرده‌ای من‌این کارتورا نمیپذیرم‌هرکس رامیخواهی برای بصره‌بفرست، سپس طایفهٔ هلال‌بن عامرراکه دائیهای اوبودند دور خود جمع کرد وپول زیادی برداشته گفت این‌روزی ماست وباآن بطرف مکه‌آمد وعلی از همراهی پسرعموی خود محروم ماند. البته عمرهم‌ازاین کارهامیکرد وطوری نمیشدزیرادرآنموقع‌اخلاق مسلمانان جوردیگری بودوآنقدرها بدنیا پابند نبودند ولی در زمان علی اخلاق مسلمانان تغییر یافته بود ومعاویه مکار عقایدآنها را باپول ومقام خریداری‌میکرد.

علاوه برآن همراهان عمر نیز مانند خود اومردان درستکار غیرتمند از خود گذشته‌ای بودند وطبیعت‌سادهٔ صحرانشینی آنان تغییر نیافته بود وتعلیمات اسلامی‌در آنان روح نهضت ووحدت دمیده بود.

امابطورکلی سیاست خلفای راشدین با سیاست مملکت داری وعمران‌سازش نداشت ویك نوع خلافت(حکومت) دینی‌بود که بدست‌چند مردبی نظیروبا مقتضیات و محیط‌بی‌مانندی اداره میشد.باین معنی که غرورملی عرب،خوی وعادت‌صحرانشینی تعصب شدید دینی و ایمان و خلوص عقیده جامعه شگفت آوری بنام جامعهٔ اسلامی پدید آورد که در مدت‌کوتاهی (کمتر ازبیست سال) زمامداران آن جامعه ممالك

وسیعی گشودند ودیانت خودرا درسراسرجهان انتشار دادند و ازگردآمدن عوامل وعناصرفوق‌العاده‌ای که نظیر آن درتاریخ کمتر اتفاق افتاده چنین تغییرات عظیمی بنام اسلام دردنیا پدیدآمد. علمای علم اجتماع معتقدند که ادامهٔ آن‌نوع حکومت دینی جز برای همان مدت کوتاه و جز بدست همان رجال معدودامکان پذیر نبود وانتقال خلافت دینی بحکومت سیاسی موضوعی بود که بموجب قانون تکامل امری حتمی شمرده‌میشد، سنت دیرین الهی که قابل تغییر نیست و باید ادامه یابد.

پراکنده‌شدن عرب درسراسرجهان

پیش گفتیم که عمر اصراری بحفظ جامعهٔ عرب داشت وآنانرا بانواع وسایل به یکدیگر متصل میساخت و ازآنرو به فتح شام وعراق متمایل بود که درآن دو کشورعده‌ای ازاعراب اقامت داشتند ونظرعمر برآن بود که عربهای حجاز و شام و عراق را با هم متحد سازد واسلام رانیروی تازه‌ای به بخشد و درعین حال آنانرا از مهاجرت به نقاط‌دور دست منع میکرد و اگر مسلمانان میخواستند شهر تازه و یا اردوگاهی بسازند بآنان یادآور میشد که‌میان خودشان ومدینه دریا ورودخانه‌ای فاصله نباشد تامبادا شهرمدینه که مدفن پیغمبر ومرکز اسلام است از عربها برکنار بماند ومنافع وعایدات ممالك تابعه بآسانی دردسترس مردم حجازقرارنگیرد ازآنرومسلمانان را ازاشتغال بکشاورزی منع کرد و درآن باره سخت میگرفت وبحدیث مشهور تکیه داشت که اگرخیش درسرائی بیایدخواری نیزدنبال خیش خواهدآمد، چه‌اشتغال‌بکشاورزی مردم را ازجنگ بازمیدارد و نظرعمر برآن بود که مسلمانان (اعراب) پیوسته بحال آماده‌باش درکشورهای زیردست (مستعمره ها) بمانند ومالیات و جزیه جمع کنند وحکومت عرب را مستقردارند وشهرهای تازه سازمسلمانان درصدر اسلام (بصره ـ کوفه ـ فسطاط) فقط دژها واودوگاه‌هائی بودکه سپاهیان عرب درآنجا میماندند تا از نزدیك ممالك زیردست رااداره کنند و بهمین‌جهات عمر بدستور پیغمبر عمل کرده نامسلمانان راازعربستان بیرون کرد تابفرمودهٔ حضرت‌رسول دودین درعربستان‌نباشد وهم‌چنین‌عمر مشرکان را ازآمدن‌بمکه‌منع کردوآنانرااخراج نمود که‌مبادادرآینده اسباب زحمت مسلمانان شوند ویارنامسلمان شوند. چنانکه مسیحیان شام‌وعراق با

دولت روم همراه شدند وتفصیل آن خواهد آمد.(۱)

بنابراین سیاست اسلام در آغاز آن بود که مسلمانان(اعراب)درعربستان واطراف عربستان باقی بمانند، ولی سردارانی که به آسانی شام وعراق را گشوده بودند و آنهمه سود برده بودند دست ازعمر بر نمیداشتند، واصرار میورزیدند که اجازهٔ پیش رفتن بدهد. عمردر مدینه نشسته بود و مردم را بمدینه میکشانید و سرداران اسلام در اطراف عراق و شام خودرا به‌پیش میبردند.

این کشاکش چندان طول نکشید وعمر ناچار عربها را اجازهٔ پیش رفتن داد و آنان درمدت کوتاهی ایران ومصر و قسمتی ازافریقای شمالی را گشودند، در این میان عمر کشته شد، وعثمان بخلافت رسید و بقوم قریش که بحکم عمر درمدینه محصور بودند اجازه حرکت داد.

قوم قریش وسایر عربها از خانه‌ها و چادرها وقبیله‌ها بیرون ریخته در ممالك تازه گشودهٔ خودمتفرق شدند، درصورتیکه شمارهٔ آنان بیش ازدویست هزار نفر نمی‌شد، وبر ممالکی حکومت داشتند که جمعیت آن بیش ازصدمیلیون بود بعلاوه دولت شکست خوردهٔ روم هم مراقب کار آنان بود.

توالدو تناسل عرب

جمعیت عرب درزمان جاهلیت (نسبت بدورهٔ اسلام) چندان زیاد نبود، بقسمی که بزرگترین سپاهیان آنان درروزصفقه (ایام جاهلیت) ازهشت هزارمرد بیش نمیشد. در آغازاسلام نیز شمارهٔ آنان بسیار نه‌بود، ولی همین که فتوحات اسلامی روبفزونی گزارد عربها بفکر توالدو تناسل افتادندو این فطری عرب بود که زیادی فرزند رادوست داشت. مثلا موقعیکه قریش برضد عبدالمطلب جد پیغمبر برخاستند وی نذر کرد که اگرخداده پسر باو بدهد که اورادر سختیها یاری کنند یکی ازآنانرا درراه خدا قربانی کند، اتفاقاً ده پسر نصیب اوشد.

مسلمانان (اعراب) که کمی عدهٔ خود را در مقابل مخالفان دیدند، علاوه بر زنان سابق خود با زنان رومی ـ قبطی وایرانی که بدست آنان میافتاد هم بستر شدند

۱- جرجی زیدان در چندصفحهٔ قبل گفت که عربهای مسیحی شام دین خود را فراموش کرده با عربهای مسلمان هم نژاد متحد شدند و اکنون میگوید مسیحیان شام یعنی عربهای مسیحی با دولت روم سازش کردند. مترجم.

و در نتیجه فرزندان زیادی پیدا کردند ، و این طبیعی است که فراخی در زندگی موجب کثرت نسل میشود . عربها تاتوانستند هم بستر گرفتند تا آنجا که مغیرة بن شعبه علاوه بر چهارزن عقدی هفتادو شش کنیز (اسیر) داشت، و از آنرو در مدت کوتاهی یك مرد عرب صد یا بیشتر فرزند پیدا میکرد ، از آنجملـه مهلب دارای سیصد فرزنـد بود و عبدالرحمن بن حکم اموی ۱۵۰ پسر و ۵۰ دختر داشت . وتمیم بن معز فاطمی بیش از صدپسر وشصت دختر داشت . وعمر بن ولید نود پسر داشت ،که شصت تای آن چابك سوار بودند ویك زن ابن سیرین سی پسر وپانزده دختر آورد وهمین قسم سایرین اولاد بسیاری آوردند که شرحش مفصل است وشکی نیست که زیادی قوم وقبیله درپیشرفت کار، و استیلای بر دیگران مؤثراست چنانکه عباسیان و امویان بهمانجهت پیشرفت داشتند .

پراکنده شدن عرب بواسطهٔ فتوحات

عربهای دورهٔ جاهلیت درعربستان ، واطراف (عراق و شام) محصوربودند ، پس از ظهور اسلام بموجب تعلیمات دینـی بکشور گشائی برخاستند عمر هم نتوانست آنانرا از پیش رفت باز دارد ، و درمدت کوتاهی از طرف مشرق تارود گانژ وازمغرب تا اقیانـوس اطلس پیش رفتند . شهرهای کسری و قیصررا گشودند و شهرهای تازه ای بناکردند زندگانی فراخ وپر نعمتی دریافتند، باسایر ملت هاهم پیوند گشتند وتدریجا تعصب قومی خود راازدست دادندوبا ازدست دادن آن تعصب نیروی خودراباختندوناتوان گشتند. اینك اسامی قبایلی که در فتوحات اسلامی پیشقدم بوده‌اند و در اطراف دنیا متفرق گشته اند:

عربهای عدنانی		عربهای قحطانی	
مضر	**ربیعه**	**کهلان**	**حمیر**
قریش	تغلب بن وائل	اوس وخزرج	قضاعه و تیره های آن
کنانه	بکر بن وائل	غسان	کلب
خزاعه	شکر	ازد	سلیح
اسد	خیفه	همدان	تنوخ

عربهای عدنانی		عربهای قحطانی	
مضر	**ربیعه**	**کهلان**	**حمیر**
هذیل	عجل	خثعم	بهراء
تمیم	ذهل	بجیله	عذره
غطفان	شیبان	مذجح	
سلیم	تیم‌الله	مراد	و غیره
هوازن	نمربن قاسط	زبید ونخع	
ثقیف	وغیره	اشعریون	
سعدبن بکروعامر		لخم و کنده	

این قبیله‌هادر آغاز بده‌ها وشهرها فرود نمی‌آمدندبلکه درخارج شهرها وده‌ها درچادرها میزیستند، سپس پراکنده شدندودر نواحی دورافتاده بابیگانگان آمیختند وبواسطهٔ همین آمیزش و دورافتادگی ازقوم وقبیلهٔ قریش در دیگران نابود گشتند ورقیبان بمرور زمان کارآنان را ساخته ، حکومت وقدرتشان رانابود ساختند .

پراکنده‌شدن‌عرب بواسطهٔ مهاجرت

عربها تنها برای کشور گشائی کوچ نمیکردند ، بلکه‌عده‌ای از آنان‌بکشورهای تازه گشوده میرفتند، تازندگانی‌بهتری بیابند. قبیلهٔ‌خزاعه دچار وبنهٔ خودرا برداشته بهمان‌منظور بمصروشام کوچ کردند ، چه در آغاز اسلام سرزمین آنان دچار قحطی شده بود و در شام ومصر چراگاه‌های مناسبی دردسترس داشتند ، همینطورسایرقبیله‌ها که تادچار خشکسالی میشدند ، به یك طرف کوچ میکردند و بعضی از آنها هر چند سال یك مرتبه چه باران میآمد چه نمیآمد از سرزمین خود بممالك جدید میرفتند و آنرا سال‌کوچ (جلاء) میگفتند . پیش ازاسلام اگر در عربستان خشکسالی میشد ، عربها بعراق وایران کوچ میکردند ، و ایرانیان خرما وجوبآنها میدادند . عربها هم بدون اینکه مدتی درآن نقاط بمانند بسرزمین خود برمیگشتند چه ماندن در زیر تسلط ایرانیان را ننگ‌میدانستند اما پس ازاسلام چنان نبود ، بلکه بخودمی‌بالیدند که‌در

سرزمین(مستعمره) تازه گشوده اقامت کرده‌اند ، جائی که پدران و عموها ودائی‌های آنان فتح کردند ، وپرچم عرب را در آن استوار نمودند ، و آنرا گنجینهٔ قوم عرب ساخته اند .

بیشتر اوقات خلفاء و امراء برای استفاده از تعصب قومی عرب آنان را بدور ونزدیك کوچ میدادند، بخصوص درزمان بنی امیه که تا حدی تعصب قومی تجدیدشده بود ازآنرو هرخلیفه یا امیری قبایل نزدیك خود را بمرکزفرمانروائی خود کوچ میداد تادرموقع لزوم باآنان همکاری کنند مثلاموقعی که ولیدبن رقاعه‌درزمان خلافت‌هشام‌بن‌عبدالملك والی مصرشدعده‌ای ازقبیلهٔ قیس را بمصر کوچ داد ، چون قبیلهٔ قیس‌از یاران هشام بودند وباوی همراهی داشتند، و هشام درصدد بود که باآنان کمك کند ، لذااجازه‌داد بمصر کوچ کنند ، ابتداء ابن‌حب‌حاب والی‌مصر این مطلب‌رابهشام‌پیشنهاد وهشام موافقت نمود که‌سه هزار نفر از قبیلهٔ قیس بمصر بروند ، ولی در فسطاط فرود نیایند ، بلکه‌درحوف شرقی(شرقیه ودقهلیه) بخصوص بلبیس بمانند ودرآنجاmشغول زراعت شوند پس ازآن عدهٔدیگری بآنها پیوستندوتدریجاً روبفزونی گزاردند .

قبیلهٔ بنی سلیم و قبیلهٔ بنی هلال

گاه‌هم کوچانیدن قبیله ها برای آن بود که ازشر آنهاآسوده شوند ، چنانکه العزیز فاطمی با قبیله های بنی سلیم وبنی هلال آنطور نمود ، مختصر تفصیل آنکه این دوقبیله ازقوم مضر میباشند ، و درزمان العزیز درقرن چهارم هجری بادیه نشین بودند . بنی سلیم دراطراف مدینه وبنی هلال دراطراف طایف میزیستند و زمستان و تابستان بعراق وشام کوچ میکردندوهمینکه‌قرمطیان(۱) به‌حجاز آمدندبنی‌سلیم باآنان‌همدست گشته، خرابیهای بسیار بار آوردند،وقرمطیان باکمك آنها برشام‌دست یافتند.العزیزخلیفهٔفاطمی

---

۱ ــ قرمطیان منتسب به حمدان بن‌اشعث مشهور بقرمط (مردی که دست وپایش کوتاه باشد او را بعربی قرمط میگویند) ازشیعیان اسماعیلی درقرن چهارم هجری ظهور کردند وبا خلفای عباسی جنگیدند وقریب دویست هزارزن ومردمسلمان راکشتند وموقعی بمکه حمله‌آورده بیش ازده‌هزار حاجی را درآنجا سر بریدند وحجرالاسود راکنده با خود بعراق‌آوردند وپس از بیست‌وسه‌سال آنرا برگرداندند . مترجم .

قرمطیان را ازمصر برانداخت ، وآنان را بدهات خودشان (بحرین) بازگردانید ، وبنی‌هلال و بنی‌سلیم راکه از همراهان آنان بودند ، بقسمت شرقی (صعید) مصر کوچ دادند ، آمدن آنان بآن نواحی اسباب زحمت اهالی بومی شد ولی خلفای فاطمی جز مدارا چاره‌ای نداشتند تا آنکه درزمان المنتصر بالله خلیفهٔ فاطمی استاندار افریقیه بر المنتصر شورید و نام‌اورا از خطبه‌و سکه وطراز انداخت، ودعوی استقلال کرد ، حسن‌بن علی وزیر المنتصر بوی گفت: چه‌بهتر که فرمانروائی افریقیه رابطایفه بنی سلیم و طایفه بنی‌هلال واگذاریم، وآنانرا بجنگ والی نافرمان بفرستیم، که هر کدام شکست بخورند بسود ما باشد . خلیفه این پیشنهادرا پذیرفت وقبیله‌بنی‌سلیم وبنی‌هلال بافریقیه کوچ کردند و برقه‌را گشوده درآنجا ماندند ، سپس تیره‌های دیاب و زغب نیز به‌آنان پیوستند و افریقیه‌منطقهٔ نفوذ وحکمرانی آن‌قبایل شد .

همینطور بسیاری از قبایل عرب (مقیم شام و غیره) برای زندگـانی بهتر به اندلس رفتند ، و هر قبیله‌ای به محلی که با سرزمین آن قبیلـه شباهت داشت خیمه و خرگاه‌برپاکردند، ودستهٔ دیگری‌برای کمك درجنگ‌هابآن‌نواحی کوچیدندوباین قسم عده‌ای ازقبایل قحطان و عدنان باطراف جهان متفرق شدند .

عبید و موالی در اسلام

عبیدوموالی(بندگان‌وبردگان)درتاریخ‌اسلام‌عامل‌برجسته‌ای محسوب میشوند ، چه‌در سیاست وآرتش و علوم و ادبیات اسلام نفوذ مهمی داشتند ، و بنابراین عجب نیست‌که فصل جداگانه‌ای راجع به عبید وموالی اختصاص دهیم .

بردگی دراسلام

برده‌های دورهٔ جاهلیت باخریدوفروش بدست‌میآمدندولی بردگی اسلام بوسیلهٔ اسارت بود،وهمینکه مسلمانان(اعراب) بر سپاهی غلبه میکردند ، ویا شهری‌را میگشودند ، زنان‌و مردان وکودکان آن را اسیر میگرفتند ، وآنان‌را میان‌خود تقسیم میکردند ، وچه بسا که در یك‌جنگ‌ده‌ها هزار اسیر بدست مسلمانان میافتاد و آنان گردن اسیران را طناب میبستند ، ومیان خویش توزیع میکردند ، وگاه میشدکه دریك جنگ یك سوار عرب صد مرد ، صد زن اسیر سهم میبرد ، ودرظرف چند جنگ قریب هزاراسیر پیش یك‌نفر باقی میماند

البته امیران و سرداران اسلام بخصوص پس از دورهٔ خلفای راشدین بیش از دیگران اسیر داشتند ولی درزمان آنها هم ، شمارهٔ اسیر کم نبود چنانکه عثمان تنها هزار بنده داشت .

غالباً اسیران‌را پیش ازتقسیم کردن یکجا میفروختند، وجارچی میدان جنگ داد میزد ، که هر اسیر بصددرهم یاهزاردرهم یا بیشتر ویاکم ترچه بسا که‌فروش‌اسیران یك میدان جنگ ماه‌ها طول‌میکشید، عربها درجنگ‌اندلس بیش‌ازهر جای‌دیگر اسیر گرفتند ، چنانکه فروش قسمتی از آن اسیران ششماه طول کشید . درجنگ عموریه بقدری اسیر زیاد بود که آنهارا پنج‌پنج وده ده میفروختند . در جنگ ارك(اندلس) بواسطهٔ فراوانی غنیمت و اسیر بهای یك اسیر بیك‌درهم و بهای‌یك شمشیر به‌نیم‌درهم تنزل یافت .

عربها هرجارا که‌میگشودند زمین‌وباغ ودرخت ورودخانه ومزرعه‌وچارپایان محل رادر بست از خود می‌دانستند ، و بیش از دیگران بنی‌امیه در این عمل افراط داشتند ، چنانکه سعیدبن‌عاص میگفت : عراق (سواد) بوستان‌قریش است . و عمرو عاص بفرماندار خربتا گفته بود که شما وهرچه داریدانبارماهستید، زیراکشورمصر را با شمشیر گشوده‌ایم ، وهرچه در آن‌است از ماست، بنی‌امیه پیوسته میگفتند مصر باشمشیر ما گشوده‌شد ومردم مصر بندگان ما هستند ، هر چه بخواهیم بر سر آنان می آوریم .

مسلمانان بیشتراسیران خودرا میفروختند وپول آن‌را میگرفتند چون‌ازاداره کردن امور اسیران‌عاجز بودند فقط امیران اسرا را نگاه میداشتند تاکسی‌پول‌بدهد وآنان راآزاد سازد ، یاآنکه خودامیربعلتی اسیر راآزاد کند .

دیگر ازراههای تحصیل برده دراسلام آن‌بود که والیان‌ممالك‌اسلامی بخصوص والیان مصر و ترکستان‌و افریقیه بجای مالیات نقدی‌برده میدادند ،و بعضی ازمردم ذمی مانند اهل‌بربر وغیره‌فرزندان‌خویش‌رابعوض‌جزیه تسلیم میکردندوعلاوه‌بر آن مسلمانها عده‌ای بنده وبردهٔ اصلی نیزدرضمن فتوحات‌مالك میشدند.

حکم اسیر دراسلام چنان‌است‌که خلیفه یا جانشین اومیتواند :

۱ ـ اسیر را بکشد.

۲ـ اسیر را برده خود کند.

۳ـ اسیر را باو(یا بدون) گرفتن پول آزاد سازد.

و اگر اسیر درطی اسارت مسلمان میشد، حکم قتل از او ساقط میگشت ولی دوحکم دیگر باقی میماند، خلیفه یانمایندهٔ او آنچه را که درحدود آن سه موضوع مقتضی میدید دربارهٔ اسیر اجراء میداشت.

هر کس اسیری را مالك میشد، میتوانست اورا بفروشد، یانزدخود نگاهدارد ویا آزاد سازد، در آنصورت بندهٔ مزبور (مولی) آزاد کرده آن شخص میشد. برای آزادی برده مقررات ووسایل بسیاری در اسلام وضع شده است و مهمترین آن چنان است:

۱ ـ اگر برده مسلمان میشد و پرهیز کاری مینمود آزادش میساختند عبدالله بن عمر هزار بنده رابه آنطریق آزاد ساخت ومحمدبن سلیمان هفتادهزار کنیز وغلام را بدان وسیله آزاد نمود.

۲ـ اگر کسی سوگند دروغ میخورد یک بنده آزاد میکرد.

۳ـ اگر کسی نذری داشت، و نذرش اداء میشد بنده آزادمیکرد.

٤ـ برای رضای خدا بنده را آزاد میکردند، و بسیاری از مردم پرهیز کار آن عمل نیکو راانجام میدادند. مثلاعمر بن ابی ربیعه هنگام پیری سوگندخورد که برای هر بیت شعری که سروده یك بنده آزاد کند وبسوگندخود وفا کرد.

٥ـ درموقع جنگ برای همراهی درمبارزه بندگان را آزادمیساختند. جعفر بن عبدالرحمن امری والی خراسان که درواقعه «الشعب»، کارراسخت دیدفریاد بر آورد ای بندگان هر کدام که بامادر کارزار کمك کنید، آزادمیشوید. بردگان باشنیدن این مژده چنان میدان داری کردند که دشمن شکست خورد.

٦ ـ در موقع جنگ با مخالفان آزاد کردن بنده‌های دشمن یك نوع تدبیر جنگی سودمندی بود، مثلا حضرت رسول هنگام محاصره طایف فرمودند: هر بنده‌ای که ازحصار بیرون بیاید و تسلیم من بشود آزاد است و در نتیجه بسیاری از بردگان طایف بخدمت پیغمبر رسیده آزاد شدند. مسلمانان بعد ازپیغمبر نیز این رویه

را داشتند . وبندگان مخالفان را با وعدهٔ آزادی بطرف خود میکشاندند . بندگان باین امید میآمدند که پس ازجنگ دوباره بجایگاه خود بر گردند ولی مسلمانان بآنان اجازهٔ بازگشت نمی دادند ، زیرا دراینصورت مرتد بشمار می آمدند (۱).

اسلام ببردگان فوق العاده مهربان است ، پیغمبر دربارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده ، از آنجمله میفرماید : «کاری که برده تاب آن را ندارد باو واگذار نکنید وهرچه خودتان میخورید باو بدهید. درجای دیگر میفرماید ببندگان خود کنیز وغلام نگوئید بلکه آن ها را پسرم ودخترم خطاب کنید. قرآن نیز دربارهٔ بردگان سفارش کرده میفرماید: خدارا بپرستید برای او انباز نگیرید، با پدرومادروخویشان ویتیمان وبینوایان وهمسایگان، نزدیك ودور ودوستان وآوارگان وبردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید ، زیراخداوند از خودپسندان بیزار است(۲) .

اسلام بندگان را بعبادت ، وپرهیزکاری تشویق میکند . وعربها و مسلمانهارا ازاسیری وبندگی رهائی داده چنانکه پیغمبر فرموده اند: عرب ومسلمان برده نمیشود، و شخص مسلمان اسیر نخواهد شد . دیگر از احکام بردگان آنکه حدود او نصف حدود آزاد است یعنی اگر بنده وآزاد هر دوشراب خوردند اولی را چهل تازیانه ودومی راهشتاد تازیانه میزنند. اگر بنده کار نیکوئی کرده پاداش آنکار بصاحبش میرسد اسیران اعراب از یهودیان و مسیحیان وصابیان وسامریان وزرتشتیان وغیره تشکیل مییافت واگر کسان آنان آنهارا میخریدند آزاد شده نزد کسان خود میرفتند،وگرنه مسلمانان آنهارا نگاه میداشتند ، یامیفروختند . ودرهرحال آنان را بکارمیگماشتند. بردگان کارهای خانه راانجام میدادند ، شترو گاو و گوسفند میچرانند ، تیرو پیکان میساختند ، درمیدان جنگ تیرهای افتاده را جمع میکردند ، ویاقرآن وشعروحدیث

۱- علاوه بر مواردی که جرجی زیدان راجع بآزادی بنده ذکر نموده موارد بسیاری نیزهست که موجبات آزادی بنده طبق مقررات اسلام فراهم میشودکه ازآنجمله کفارهٔ روزه خوردن است ودیگر بارآوردن کنیزازصاحبش میباشد ودیگر ناقص کردن صاحب یکی ازاعضای برده است . مترجم .

۲- متن آیهٔ شریفه (سوره نساآیه ٤١) چنین است واعبدوالله ولاتشرکوا بهشیئا وبالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجارذی القربی و الجارالجنب و الصاحب بالجنب وابن السبیل وماملکت ایمانکم ان الله لایحب من کان مختالاًفخوراً. مترجم .

حفظ میکردند وبهمان نسبت بهای آنان بالاوپائین میرفت .مثلا برده عادیصددینار میارزید ، واگر شترچرانی میدانست دویست دینار ارزش داشت و اگر تیرساختن وپیکان تراشیدن میتوانستچهارصد دینارمیارزید واگرشعرحفظداشت ششصددینار خرید وفروش میشد. میزانخرید وفروشبندگان دراواسط دورهٔ امویان چنیناست .

نوعی دیگرازبنده راقن میگفتند. وآن بندهای بودکه دریکمزرعهای بطور دائم مشغول کاربوده چنین بندهای را مزارع مقیم (کشاورزهمیشگی) هم میگفتند . ومقابل آن فلاح فراری بود،که میتوانست ازاین مزرعه بآن مزرعه برودامافن چنان نبود واگر کسی مزرعهای را بهبیع یابه فتح مالك میشدکشاورزان آنمزرعه کشاورز همیشگی(قن) محسوب میشدند قن نه فروخته میشد ، نهآزادمیگشت ،نهمیتوانست ازآنمزرعه برود . بلکه خودش و فرزندانش باآنزمین خریدوفروشمیشدند،اما از مزرعه بجای دیگر نمیرفتند ، درفصل جاهلیت راجع باین موضوع بحث شد .

موالی در اسلام

بردگانی کهپس ازاسیریاسلام میآوردند غالباً آزادمیشدند، ولی بنامِمولی درتحت حمایت صاحبان اولیهخود میماندند وچون بموجب قانون اسلاممسلمان بنده نمیشود، لذا این نوع بندگانآزاد شدهبین بندگی وآزادی وضع مخصوص پیدا میکردند . بنیامیه مسلمانان غیرعرب رامولی میخواندند وگاه همآنها را قرمز پوست (احمر) میگفتند ودرفرهنگعربهرعجمی احمر لقب وارد .

تدریجاً موالی یك طبقه مخصوص شدند ، واهمیت ونفوذ بسیاری پیدا کردند، وبعضی ازآنان نسبتبعرب تعصب میورزیدند، وشاید ازآنرو که پیغمبرفرمودهمولای هرقومی از خودآنقوم بشمار میآید . ونیز پیغمبرفرمود خداوند و مردم وفرشتگان دوکسرانفرینمیکنند،یکیپسری کهازپدرش بیزاریجوید ودیگرکسی کهمولایخود (آزادکرده خود) رابراند عربها موالی را جزء فرزندان و اهل خانهٔ خود محسوب میداشتند، وآنانرا مانند فرزندان محبتمیکردند وبآنان اعتماد داشتندچه اگرجز این بودآنهارا آزاد نمیساختند.مولی ایل وتبارخودرا ترك میکرد، دنبال ایل وتبار صاحب خود میرفت مثلاابن سریج مولایبنی نوفل ـ محرزمولای عبدالدار ـ حکم ـ

الوادی مولای ولیدبن‌عبدالملك ، وابن‌عباد مولای بنی‌مخزوم‌خوانده میشد . وازپدر وخاندان خودمولی ذکری نمیشد ، باین ترتیب صاحب و مولی بهم مربوط میشدند. بخصوص‌اگرمولی‌درخانه صاحبش‌زندگی‌میکرداماموعمولاموالی رامرخص‌میکردند که‌دنبال کارشان بروند وهمینکه جنگی درمیگرفت موالی‌زیرپرچم اربابان خوددر میآمدند ، موالی از افراد و طبقات برجستهٔ اسلام بوده‌اند ، بیشتر حافظان قرآن مفسران علمای‌لغت، شعروغیره‌ازمیان موالی‌درآمدند،زیراعربها مشغول‌سیاستمداری و مملکت داری شدند، وغالب موالی ازاسیران ایران وسایرنقاط بودند ، وبطورکلی درکودکی وجوانی اسیرشده ، درجامعهٔ اسلامی تربیت می‌یافتند ، وچه‌بساکه‌نوابغی درمیان‌آنها پدیدمیآمد.مثلاهمینکه خالدبن ولیدعین التمرراگشود چهل پسر بچه دردیرهای عین‌التمرمشغول فراگرفتن انجیل‌بودند ، خالدآنانرا نزد ابوبکربمدینه فرستاد، ابوبکرآنها رامیان بزرگان‌اسلام تقسیم کرد، واین پسربچه‌ها پس‌ازمسلمان شدن‌آزاد گشتند ودرجامعهٔ اسلامی‌نشو ونمو کردند وفرزندان‌آنها خدمات‌بزرگی درسیاست وعلم‌وادب انجام دادند. مثلاموسی‌بن نصیرفاتح اندلس وافریقا ازفرزندان همان چهل نفراست. محمدبن سیرین‌مؤلف‌کتاب تعبیرخواب پدرش ازآن عده‌بود . حمران مولای‌عثمان بن‌عفان‌ازآنان است. محمدبن‌اسحق مؤلف‌کتاب‌المغازی والسیر ازنوادگان‌آنهاست و همینقسم بسیاری ازبزرگان اسلام‌که فرزندان اسیران وموالی دیگر بوده‌اند .

ابوصفرازاسیران ادبا درزمان ابوبکرازرجال نامی اسلام‌میباشد .حماد راویه دیلمی از اسیران مکنف بن زید الخیل بود و جزء دانشوران گشت . سائب خائر اصلش ازخاندان‌کسری است ، مروان بن ابوحفصه شاعر نامی عرب از اسیران‌یهود استخر میباشد. هروی‌زبان‌شناس (لغوی) مشهورعرب ازاسیرانی‌است‌که جزء قسمت عربهای بادیه‌نشین درآمده بود. ابن‌الاعرابی از اسیران سنداست.ابودلامه‌سیاه‌ازاهل کوفه بنده بنی‌اسد بوده وآزاد کرده‌آنهاست ، وهمینقسم علماء و ادبای اسلام بیشتر از اسیران بودند (بجلدسوم این‌کتاب رجوع شود) .

بعضی‌ازموالیان‌که باسارت مسلمانان‌درمیآمدند، شاهزاده وبزرگ‌زاده‌بودند

و چون وسیلهٔ بازخرید (فدیه دادن) آنها فراهم نمیشد بصورت مولی درمیآمدند چنانکه بسیاری از موالی منصور ازفرزندان مرزبانان ایران بودند.ابوعلی بن‌بذیهه (ازرواة مشهور) وابوزهیر جد مطلب‌بن زیاد از شاهزادگان ایرانی بودند ، و روز جنگ مداین اسیر شدند و سعد وقاص سردار اسلام آنها را بسمرة بن جناده (از ـ صحابه) هدیه داد . و جابر پسر ثمره‌آنها راآزاد ساخت ، ابو موسی اشعری شصت برده ازفرزندان دهاقین (ملاکین ایرانی) ازاسیران (فیروز ـ فارسی) برگزیده،میان مسلمانان تقسیم کرد ، علاوه براین شصت نفر عدهٔ دیگری هم از بزرگ‌زادگان‌اسیر شدند وکسان آنها آنان راباز خریدند .

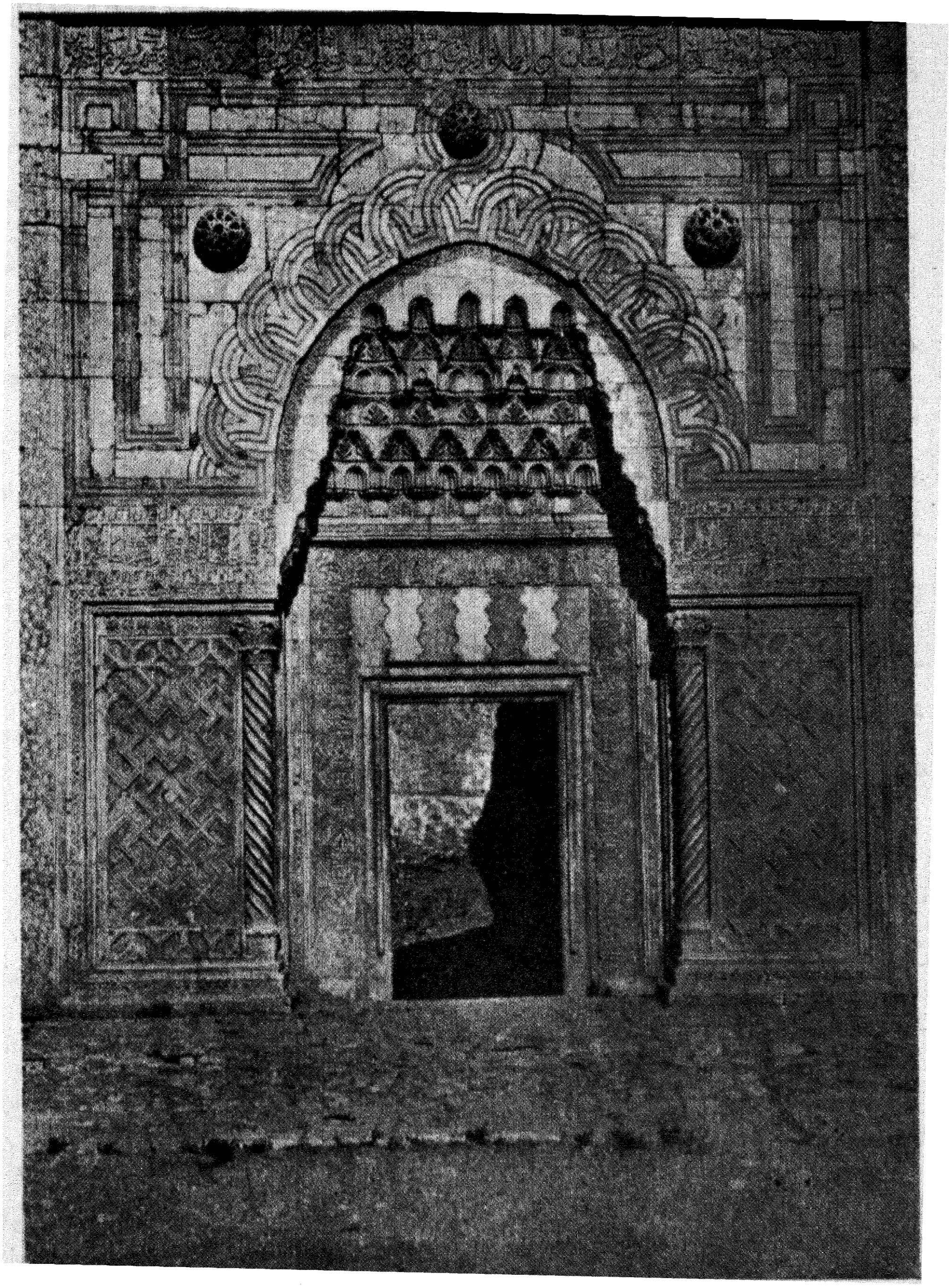
موالی مورد اعتماد و اطمینان خلفاء و امــراء بودند و بکار هــای مهم گماشته میشدند ، بیشتر حاجبان خلفای راشدین از میان مــوالی انتخاب میشدند و اینان بعضی ایرانی (فارسی) بعضی دیلمی ، وبعضی حبشی یا رومی بودند ، اولین مــولای ابوبکر بلال بن رباح بنده‌سیاه حبشی بود ، ابوبکر اورا درمکه به پنج اوقیه خرید وآزادکرد . بلال نخستین کسی است که درمدینه اذان گفت و مقام بزرگی در اسلام پیداکرده.همینقسم عامربن فهیره ـ ابونافع ـ مرةبن‌ابوعثمان وغیره ازموالی ابوبکر بودند.عمروعثمان وعلی وسایرصحابه نیزموالی . داشتند موالی نسبت بصاحبان خود بسیار صمیمی ووفادار بوده‌اند وبرای آنان همه قسم جانبازی و فداکاری میکردند و برای نمونه داستان زیررا نقل میکنیم :

همینکه میان مأمون و امین جنگ‌درگرفت ، محمدبن یزید مهلبی از طرف امین والی اهواز (خوزستان) بود، طاهربن حسین سردار مأمون باسپاهیان فراوان ناگهان برمحمد تاخت واورامحاصره کرد ، محمدکه خود رادر محاصره دیدموالی خود را جمع کرده گفت :

«چنانکه می‌بینید من غافل گیر شده‌ام وهمراهان من گریخته اند وامیدندارم که بیاری من بیایند ولی من تسلیم دشمن نمیشوم و تصمیم دارم از قلعه فرود آیم وتنها با طاهر وسپاهیان‌او بجنگم تاکشته شوم اما از شما میخواهم که جان خود را دریابید ، وپیش از من تسلیم شوید چه‌که من دوست ندارم ، شما بــرای من کشته

شوید

موالی که اینرا شنیدند، در پاسخ گفتند: زهی نامردی که ترا تنها بـگذاریم



ت ـ قونیه : مدرسه کاراتای

ما آزادکردهٔ تو هستیم توما راازبندگی نجات دادی ، تو بما جاه و مال و مقام دادی ما بعد ازتو اززندگی بیزاریم .

سپس ستوران خود را پی کرده ، (پاها ودست های آنانرا بریدند) با محمد از قلعه بزیر آمدند ، و بااو کشته شدند .

با این همه مولی همیشه پست ترازعرب بود و در صدر اسلام کارهائی بمولی واگذار میشد که امانت‌واعتمادلازم داشت ، موالی میتوانست تحصیل علم و ادب کند وحقوق زیاد درمقابل انجام کاردریافت‌دارد، ولی هیچگاه‌درصدراسلام مقام‌مهم مانند داوری (قضاء) بمولی واگذار نمیشد چه بعقیدهٔ اعراب آن قبیل‌مقامات مخصوص مردم پدر دار و با خانواده بود و همینکه عمربن عبدالعزیز (مکحول) را بداوری (قضاء) معین نمود مکحول آنرا ردکرده گفت .

این کارمن نیست زیرا پیغمبر فرموده قاضی باید از اشراف قوم انتخاب شود وچون مولی هستم‌نبایدقاضی‌بشوم .

سیاست دولت‌درعصر امویان از ۴۱ تا ۱۳۲هجری

ملاحظه شد که سیاست اسلام در زمان خلفای راشدین ، بر اساس جامعهٔ عرب استوار بود و با عدل و مدارا وغرور ممالك معظمی را بتصرف در آوردند و در مدتی کمتر از سی‌سال‌دولت‌معظم اسلامی‌تشکیل‌دادند وقسمت‌عمدهٔ‌دنیای آباد آنروز رامسخر ساختند. سلاح‌مسلمانان‌در آنروزها پرهیزکاری وراستی وعمل بقرآن‌وسنت پیغمبر بود، و هدفشان‌درانتشاردیانت اسلام و پاداشهای آخرت محدود میگشت ، وحکومت بوسیلهٔ شوری و انتخابات انجام میپافت ،اما همینکه خلافت‌به بنی امیه رسید صد درصد برضد روش خلفای راشدین اقدام کردند ، چنانکه شرح آن خواهدآمد.

*

انتقال خلافت بامویان

موقعی بنی امیه بفکر خلافت افتادند که علی داماد و پسر عموی پیغمبر خلیفه بود و مسلمانان معتقد بودند که علی بواسطهٔ نزدیکی با پیغمبر و تقوی و شجاعت وعلم و سابقهٔ در اسلام و مساعدت بـه پیشرفت ، از هر کس دیـگری بـرای آنمقام شایسته تـر میباشد ، واما معاویه که خلافت رابرای خود میخواست ، پدرش وبرادرش وخودش از همه کس بیشتر با پیشرفت اسلام مخالفت کردند وفقط در سال هشتم هجری بعـد از فتح مکه ازروی ناچاری مسلمان شدندچون ازپیروزی دربرابر پیشرفت اسلام نومید گشتند وراهی جز مسلمان شدن نداشتند .

ابوسفیان پدرمعاویه سردسته اهل مکه چندین مرتبه بجنگ پیغمبر آمـد ، وعلناً باپیغمبر مخالفت کرد، ولی همینکه مسلمانان نیرویافتند، وبفکرفتح مکه افتادند ابوسفیان بابعضی از بزرگان قریش برای تحقیق و تفتیش ازمکه بیرون آمدند ، در راه بعباس عموی پیغمبر برخوردند ، معاویه آنموقع بعباس گفت کار برادرزاده ات خیلی بالا گرفته است ، عباس بوی یادآور شد که هرچه زودتر ازپیغمبر امان بخواهدوابوسفیان از ناچاری چنان کرد، همینکه مکه فتح شد ابوسفیان و فرزندانش ازآنجمله معاویه اسلام آوردند وپیغمبر بابذل اموال آنانرا خوشدل داشت که در اسلام پایدار بمانند .

اختلاف امویان وهاشمیان

طمع ورزی معاویه، وچشم داشت بمقام خلافت، ازاختلافات دیرین اموی وهاشمی در زمان جاهلیت سرچشمه میگیرد، باینقسم که خاندان عبدمناف ازقویترین ووالاترین تیره های قریش بودند و شمارهٔ آنـان بردیگران فزونی داشت ، امویان و هاشمیان هر دو از شاخه های قوم عبدمناف میباشند ولی شمارهٔ امویان از هاشمیان بیش بود ، و رجال برجستهٔ آنان زیادتر ازهاشمیان میشد پیش ازاسلام ببزرگی شهرت داشتند وپیشوای آنان حرب بنی امیه پدرابوسفیان جد معاویه بود. حرب در جنگ الفجار (جاهلیت) سمت فرماندهی داشت ، و برهر دوتیره هاشمی و اموی حکومت میکرد و همینکه پیغمبر ازمیان هاشمیان پدیدآمد ، امویان ازاین پیش آمد برآشفته وباپیغمبر ستیزه کردند ، تا جائی که پیغمبر را مجبور به مهاجرت نمودند .

در آنجا عربهای قحطانی بنام انصار با پیغمبر یاری کردند و پس ازمرگ ابوطالب پسران وی با پیغمبر بمدینه آمدند وحمزه وعباس عموهای دیگر پیغمبر بوی پیوستندو بنی هاشم بدنبال آنان آمدند ومکه در دست بنی امیه مانده بدون رقیب فرمانفرما شدند بخصوص پس ازجنگ بدر ، تمام قریش زیر پرچم آنان درآمد ، زیرا بسیاری از بزرگان قریش در آن جنگ کشته شده بودند. ابوسفیان پیشوای قریش شد ودر جنگ احد و احزاب فرمانده قریش بود ، اما چنانکه گفتیم بنی امیه کاری ازپیش نبردند وابوسفیان از پیغمبر امان گرفت و بعد ازفتح مکه اسلام آورد وحضرت رسول از روی کمال تدبیر وحسن سیاست ، نه تنها ابوسفیان بلکه همهٔ قریش را بخشوده ، فرمود : شما آزاد هستید واز آنرو اینان به‌طلقاء یعنی آزادشدگان معروف گشتند و آنها هم دسته‌جمعی مسلمان شدند .

پس ازرحلت پیغمبر قریش(بیشتر ازبنی‌امیه) نزد ابوبکر آمده گفتند باآنکه ما از نزدیکان و اقوام پیغمبر هستیم در هر چیز از انصار ومهاجرت عقب تریم ، ابوبکر گفت : این برای آنست که شما دیرتراسلام آوردید، اکنون بروید وبابرادران خود در راه پیشرفت اسلام جهاد کنید، قریش در جنگ بامرتدان شرکت نمودند ، ودرزمان عمر نیز برای جنگ بارومیان بشام رفتند ، چون عمراز ماندن آنان درمدینه بیم داشت وهرطور بود آنها را بخارج میفرستاد ، وپس ازفتح شام یزیدبن ابوسفیان بامر عمر والی شام شد ، و بعد ازمرگ یزید برادرش معاویه بفرمان عمر والی شام شد و عثمان که بخلافت رسید معاویه را درشام نگاهداشت ،باین ترتیب ریاست خاندان اموی مانند پیش ازاسلام تجدید گشت وخاندان هاشمی بامور آخرت پرداختند واز دنیا کناره گرفتند .

علی و معاویه

بنی امیه بانگرانی وخشم به هاشمیان مینگریستند ،که چرا بواسطهٔ مقام نبوت دارای جاه و مقام شده‌اند و ضمناً دنبال فرصت میگشتند که حکومت را از دست آنان بربایند . تا اینکه عمر کشته شد وتعیین مقام خلیفه رابشوری واگذارد ، وشوری عثمان‌را برگزید وتصور میرود که در آن جریان اسباب چینی بنی امیه دخالت داشته بود ، عثمان بوسطهٔ ضعف رأی تحت

نظر اقوام خود (بنی امیه) در آمد و آنان برهمه جا وهمه چیز مسلط شدند، مسلمانان ازاین وضع بر آشفته عثمان راکشتند .

بنی امیه بریاست معاویه والی شام با گروه انبوهی از قریش بخونخواهی عثمان برخاستندواهل مدینه (انصار) با علی بیعت کردند ، وازهمان هنگام مسلمانان دودسته شدند ،اول دسته انصار یعنی اهل مدینه که موقع هجرت پیغمبر با او یاری کردندودراین موقع نیز بیاری خاندان او(علی) برخاستند . دوم دستهٔ قریش مقیم شام که خلافت را برای معاویه میخواستند ،چه معاویه فرزند پیشوای آنان درزمان جاهلیت بود.درضمن تمام صحابه(یاران پیغمبر) حق را باعلی میدانستند ومعاویه که بدون گفتگو زیرك ترین مرد دورهٔ خود بود بفکر آن افتاد که با حیله وتدبیر کار راازپیش ببرد واز آنرو مثل تمام مردمان جاه طلب دنیا دوست ازدین وتقوی و اخلاق چشم پوشیدوتصمیم گرفت بهروسیله ای که ممکن است بخلافت برسد وعلی برعکس معاویه جز تقوی ، واخلاق و دیانت نظر دیگری نداشت ، والبته این پیش آمدهم کمکی بحال معاویه میشدزیرا مردم واطرافیان معاویه نیز بواسطهٔ آمیزش باایرانیان ورومیان مزهٔ تجمل وخوشگذرانی راچشیده بودند وچون بیم ورعب دوران نبوی پایان یافته بود، آنقدرها بآخرت اعتناء نداشتند ودنبال پول و جاه مقام میرفتند ، معاویه هشیار زیرك ازفساد اخلاق عمومی استفاده کرده، باکمال سیاست باجرای نقشه خودکوشید، وبنای کار را برحمله ومدارا گذاردچنانکه خود بعمروعاص میگفت که اگر میان من ومردم، بقدر یك تارموارتباطی باقی بماند همان تارمو را نگاه میدارم و نمیگذارم پاره شود یعنی اگر بکشند رها میسازم واگر رها کنند میکشم تا آن رابطه قطع نگردد .

نخستین اقدام معاویه آن بود که ازهوش وسیاستمداری سه تن از بزرگان صحابه استمداد کرد ، وباتفاق آراء تمام تاریخ نویسان این سه مرداز زرنگترین وهشیار ترین مردان عرب بشمار میآمدند ، و نیز مورخین مزبور معتقدند که معاویه از هرسه تای ' آنان هشیارتر بود،واما آن سه تن که بدون آنان مسلماً کارمعاویه پیش نمیرفت عبارتند ازعمروعاص ، زیادابن ابیه ، مغیرة بن شعبه. چنانکه عمروعاص درواقعهٔ صفین معاویه را ازسقوط حتمی نجات بخشید، وهمینکه سپاهیان علی نزدیك چادرمعاویه رسیدندعمرو

عاص بوی گفت قرآنهارا سر نیزه کنند وحکمیت بخواهندوپس ازحکمیت ابوموسی اشعری را فریب داد تا علی راازخلافت خلع کند، ودرمقابل حکومت مصر مادام العمر بدست عمروعاص افتاد وزیادبن ابیه که مردبی پدر ناشناسی بود، بواسطهٔ هوش وتدبیر مقرب درگاه معاویه شد وزیادبی پدررابه پدر خودبسته زیادبن ابوسفیان نامید واین اولین خیانت علنی بود که برضد مقررات اسلامی اجرا شد.

زیادمدتی والی فارس وعراق بود، واین دو کشوررا، برای معاویه نگاهداشت اما مغیرة بن شعبه اولین رشوه خواراسلام است، نخستین کسی است که پول قلب سکه زد و اول کسی است که معاویه را برای ولیعهدی یزید تشویق کرد و ازآنموقع خلافت ارثی شد.

آری معاویه این مردان سیاستمدار زیرك را باجاه ومال فریفت، مغیره راپول داد: عمروعاص را والی مصرساخت وحکومت فارس وعراق رابه زیاد بخشید، معاویه نسبت بتمام مأمورین خویش خوشرفتار وسهل انگاربود، ازطمع کاری وپول دوستی آنان بسودخویش استفاده میکرد، واگر علی مختصری ازاین مساعدت ها راباآنان میکرد، همه گرداو میآمدند ولی او(علی) در حساب سخت گیر بود، استقامت رأی داشت، برخلاف وجدان اقدامی نمیکرد، البته عمروابوبکر نیز مثل علی بودند وبر مأمورین سخت میگرفتند، اما مسلمانان زمان ابوبکر غیر از مسلمانان زمان علی بودند. در آنوقت مسلمانان شوردین وتعصب عربی داشتند، فرمان خلفا رااطاعت میکردند.

اما در زمان علی آن شور تعصب ازمیان رفته بود و سخت گیری علی بامزاج آنان سازگار نمیشد، و آنرا یکنوع ناتوانی می دانستند، لذا از دور علی رفتند، بمعاویه پیوستند. نخستین بارمغیرة بن شعبه نزد علی آمده باو گفت: فعلامعاویه را از شام برندار وبا اومداراکن تاکم کم محیط مناسب بدست آید، آنگاه اورامعزول کن اما علی بحرف او اعتناء نکرد، مغیره مکارروزدیگر نزدعلی آمده گفت: واقعاحق با تو است، باید فوری معاویه را معزول کنی، مغیره این حرفها را گفته نزد معاویه رفت ویکباره ازعلی دست کشید.

اما علی بقدری تندرفت (١) که پسرعمویش عبدالله بن عباس چنانکه گفتیم ازاو جدا شد.

پس از قتل علی پسرش حسن خلیفه شد وچون خودرا دربرابرمعاویه ناتوان دید ازخلافت دست کشید. (٤١هجری) و معاویه فرمانروای مطلق گشت، پس ازقتل علی و مرگ معاویه پیروان هر دونفر برویهٔ رهبران خویش ادامه دادند و طبعاً مردمان سیاستمدار پیروزشدند، واتباع وکسان علی پراکنده وسرگردان ماندند. بعضی مردند، وبعضی کشته شدند، وچنانکه رسم دیرین روزگار است اهل تقوی وفضیلت ودین مغلوب شدند، ومردم دنیا پرست زرنگ فایق آمدند و این میرساند که سیاست و دین هیچگاه با هم سازش نمیکنند و اگرهم سازش کنند برای مدت بسیارموقت، مانند زمان خلفای راشدین میباشد که بنام خلافت دینی چندی امورممالك اسلامی را با عدل وتقوی اداره کردند.

جاه طلبی بنی امیه

بنی امیه یك هدف، یك مقصد، یك منظور داشتند و آن اینکه مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند وبرای رسیدن بآن منظور بهر وسیله‌ای دست میزدند، و از ارتکاب هیچ عملی خود داری نداشتند و سرانجام‌هم بمقصود خود رسیدند. درزمان آنان مملکت اسلام وسیع شد و عظمت اسلام به منتهی درجه رسید، تا آنجاکه درزمان عباسیان هم ممالك اسلامی آنقدر وسیع نبود وتا آن اندازه مسلمانان قدرت و شوکت نیافتند. امویان قدرت وشوکت را فقط برای خود میخواستند و هیچکس را شریك و سهیم نمی‌دانستند. عبدالملك بن مروان خلیفه‌اموی مکررمیگفت: دوشیر دریك بیشه نمیتوانند زیست کنند، وکسی‌جزما نباید درقلمرو اسلام مقتدر بماند. این جاه طلبی بی حد و حصر بنی امیه درمقابل مدعیانی که حق با آنان بود، بنی امیه را برای رسیدن بمقصود وادار بکارهائی کرد که مورد همه‌نوع ملامت میباشند، درهرحال‌دولت بنی امیه با همان وسایل بردشمنان خود فایق آمد ومهمترین عامل مؤثر در موفقیت آنان یکی

١ــ نسبت تند روی بحضرت شاه ولایت البته اسائه ادب است ولی چون مؤلف نامسلمان بوده عذرش خواسته است. معذلك خوشبختانه خود مؤلف باشتباه خود پی برده و در چند سطر پائین تر خطای خود را جبران کرده است. مترجم.

تعصب عمومی قریش، ودیگری دسته بندیهای سیاسی بود وچنانکه ملاحظه خواهد شد اساس کار آنان روی این دوموضوع بوده است.

تعصب عربی در زمان بنی امیه عرب وقریش

عربها درجاهلیت تعصب قومی داشتند، و هر قبیله‌ای برای خود افتخاراتی داشت، اسلام آن تعصبها را باطل کرد وعرب را درزیرپرچم اسلام متحد ساخت، جامعهٔ اسلام از قبایل وطوایف مختلف تشکیل یافت، و این وضع تا پایان خلفای راشدین دوام داشت وهمینکه بنی امیه خلافت را بساطنت مستبده تبدیل کردند، مجدد تعصب عربی را تقویت نمودند، و خشونت اخلاقی بدویان را بتمام معنی بکار بردند، و درعین حال چون شهرنشین شده بودند، کلیهٔ صفات پسندیدهٔ صحراگردی را از دست دادند وفقط مقید بودند که قریش را بردیگران و خودشان را برسایرین ترجیح دهند، طبعا قبیله‌های دیگر که درجاهلیت و اسلام ممیزاتی داشتند، از بنی امیه رنجیدند بخصوص مردم بصره‌وکوفه وشام بیش از همه بابنی امیه مخالف‌بودند زیرا اینان ازعربهای صحراگردی بودند که بواسطهٔ انتشار اسلام بآن نواحی آمده شهر نشین شدند و چون بشرف مصاحبت حضرت رسول موفق نشده بودند مردمی تند خوولجوج وخشن می‌بودند وهمان تعصبات دیرین جاهلیت راپیروی میکردند، لذا کشمکشهای دورهٔ جاهلیت دوباره‌پدیدآمد، قبایل قریش و کنانه و ثقیف وهذیل و مردم حجازویثرب (مهاجر وانصار) زمام اموررا در دست داشتند، وقبایل بکربن وائل، عبدالقیس از طایفهٔ ربیعه، و قبیلهٔ کنده وازد ازیمن و تمیم وقیس از مضر که از کارهای مهم برکنار بودند، نسبت بقریش و همدستان آنها کینه ورزی میکردند. خلاصه اینکه تمام عرب بر قریش رشك میبردند، چه‌که در زمان بنی امیه غیر از قوم قریش کسی مصدر کار مهمی نمیشد، واز غنیمت ها بهرهٔ فراوانی نمیبرد. فقط معاویه پاره‌ای از قبایل یمن وعدنانرا درزمان خود بالنسبه دلجوئی میکرد. این کشمکش میان قریش وسایر قبایل تقریباً اززمان عثمان‌آغاز شد، زیرا درآنموقع عثمان سعیدبن عاص راوالی کوفه‌کرد. سعید عده‌ای ازاهل قادسیه و قاریان‌کوفه را برای شب نشینی های خود برگزید، اینها مرتب نزد سعید میآمدند و با او صحبت

میداشتند . درهمان ایام صحابه و بخصوص بنی امیه که اقوام عثمان بودند بر همه‌چیز استیلا داشتند خانه‌های عالی می‌ساختند ، وده‌هاومزرعه‌های آباد راتصرف میکردند. در این اثناءدریکی از شب نشینیهاصحبت ازکرم‌وسخاوت‌طلحة‌بن عبیدالله ازبزرگان صحابه بمیان آمد.سعید گفت: آری اگر نشاسته ده‌من‌بود بیش ازطلحه بذل و بخشش میکردم ، و شما هم آسوده تر میزیستند و نشاستهٔ یکی از ده‌های آباد کوفه متعلق بکوفیان مقیم حجاز بود و عایدی بسیار داشت طلحه آنرا با املاك خیبر خود معاوضه کرد و اصلاحاتی در آن نموده آنرا آباد ساخت.

پس ازپایان صحبت سعید جوانکی برخاسته گفت ای کاش ملطاط از آن‌تو بود ملطاط نام‌آبادی‌های دوطرف رودفرات ومتعلق‌به پادشان ایران بوده‌است تاجوانك اینرا گفت مردی که ازقریش نبود بوی پرخاش کرد ، پدرآن جوان بعذرخواهی برخاست ،که جوانست اورابه‌بخشید ،آنها عذراورا نپذیرفته فریاد زدند این‌چه حرفی است که آبادی های مارا برای سعید میخواهد، سعید گفت جوانك بدحرفی نزد چه تمام ده‌های‌عراق بوستان قریش میباشد، اشتر نخعی از شیعیان علی وازاعراب‌یمن در آنجا حاضر بود و ازحرف سعید برآشفته فریاد زد سعید تو اشتباه میکنی‌این ده‌ها را ما باشمشیر گرفته ایم، هیچگاه ملك‌تو وقوم‌قریش نخواهد شد .

عبدالرحمن اسدی رئیس پلیس (صاحب‌الشرطه) به اشترحمله‌آورد که چرا با امیر خود مجادله میکنی . اشتر بدوستان و یاران اشاره‌کرد ، آنها هم بقدری رئیس پلیس رازدند که ازهوش رفت یاران اشترپاهای وی را گرفته ، اورابـآب انداختند ، رئیس پلیس آنگاه بهوش آمده گفت: ای‌سعید همنشین های شبانه تو مرا کشتند،سعید گفت سوگند بخدا این شب تجدید نخواهد شد .

ازهمان روزها میان قریش و سایر قبایل بخصوص میان یمنی ها و انصا زد وخوردشروع‌شد،انصار بکمك‌خاندان‌نبوت‌برخاستند،همانطورکه‌موقع‌هجرت‌پیغمبر، را برضدقریش‌یاری‌نمودند.درجنگ‌صفین۳۷هجری‌یمنیها(انصار)طرفدارعلی بودندوبا معاویه و قریش جنگ‌میکردند و همینکه میدان کار زار گرم گشت مردی یمنی از یاران علی برخاسته گفت : بیائید خدا را یاری کنیم ،آنروز که قرآن نازل می‌شدبا

اینان جنگیدیم و امروز هم برای تفسیر قرآن با اینان میجنگیم · سپس این اشعار را خواند ·

ترجمهٔ شعر :

«ماشما رامیکوبیم تابراه راست بیائید همانطورکه هنگام فرود آمدن قرآن شما راکوبیدیم ، امروز برای تفسیر قرآن باشما میجنگنم . . . . »

قبیله‌ها یمن ومضر

بیشتر یمنی‌ها یارعلی شدند ، معاویه‌که این را دید دسته‌ای ازآنان را باپول‌خرید ، زیرا فکرمیکرد تنها با قریش کار از پیش نمیرود ، لذا از قبیلهٔ‌کلب برای پسرخودیزید دختر گرفت ، وچون زن‌عثمان ازآن طایفه بود ، عده‌ای هم برای خونخواهی عثمان بمعاویه پیوستند ،کم‌کم عـدهٔ دیگری‌ازطوایف یمن، و مضر بواسطهٔ پول نزد معاویه آمدند و طایفهٔ‌کلب‌که دائی‌-های یزید بودند دروفاداری بخاندان معاویه ثابت ماندند .

بعدازمرگ‌یزیدعبدالله‌زبیردرمکه مدعی خلافت بود ، وامویان برای‌جانشینی یزیداختلاف‌داشتند که‌آیا خالد جوان ویا مروان بن‌حکم اموی پیررا انتخاب‌کنند . طایفهٔ‌کلب از خالد پسرخواهر خود حمایت میکردند ، دسته‌ای ازبنی امیه میگفتند فعلامروان خلیفه‌بشودوبعدازاوخالدجای‌اورابگیرد، سرانجام‌بنی‌امیه با مروان‌بیعت کردند وقبیلهٔ‌کلب (طرفداران اموی) باقبیلهٔ قیس (طرفـداران عبدالله بن زبیر) در مرج راهط جنگیدند ، وعبدالله شکست خورده مروان درخلافت پا برجا گشت .پس از مرگ مروان عبدالملك پسر او خلیفه شد ، و بعهد و پیمان با خاند تـوجهی نکرد . عبدالملك‌که مرد بسیارسخت‌گیری بود، باخشونت مشغول فرمانروائی‌شد، وقبیلهٔ‌کلب را باخودهمراه ساخت ، ودراین جریان اختلاف بزرگی درممالك‌اسلامی پدیدآمـد ، و میان طایفه‌کلبی وقیسی ومضری ویمنی، و قحطانی و نـزاری و غیره کشمکش شدت یافت ، بقسمی که احزاب مخالف و موافق بنی امیه در شام ، وعراق و فارس ومصروخراسان و اندلس و افریقیه بزدوخورد پرداختند ، و درهریك ازاین ممالك دو دسته مخالف و موافق وجود داشت‌که توانائی و ناتوانی آنـان نظر بتغییر خلفاء و امراء و والیان زیادوکم میگشت ، مثلا اگر والی مضری بود یمنی‌ها

عقب میرفتند ، وبالعکس . خلاصه اینکه اوضاع سیاسی مملکت و تغییر و تبدیل خلفاء و غیره باموافقت و یا مخالفت این دو دسته انجام میگرفت .

قبیلهٔ قیس گرچه با عبدالملك بن مروان جنگیدند ، اما با پسرش هشام همراه شدند ، لذا هشام آنانرا مقرب ساخته حقوق ومقرری برای آنها برقرار کرد وهمینکه ولیدبن یزید کشته شد ، قبیلهٔ قیس که دائی‌های او بودند بخونخواهی او برخاستند ، ومحمدبن مروان آخرین خلیفهٔ اموی برای استحکام کارخود بنام خونخواهی یزید، با قبیلهٔ قیس همراه گشت . وسایر قبایل مضر نیز باقیس متحد گشتند ولی یمنی‌ها بکمك عباسیان قیام کردند و کارامویان پایان یافت .

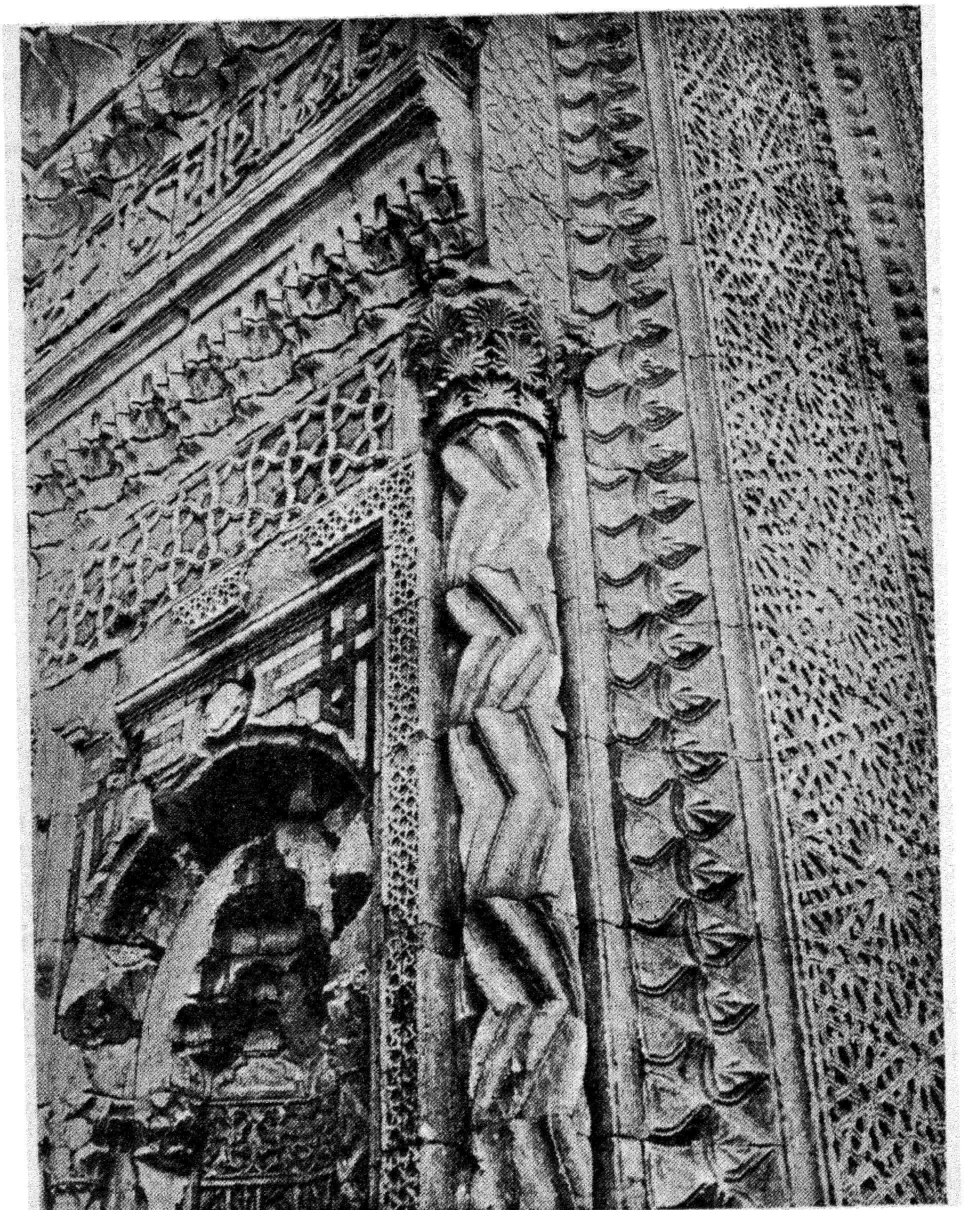
البته دوحزب مخالف و موافق بنی‌امیه شعبه‌ها و شاخه هـای بسیاری داشتند که آنهاهم بنوبهٔ خود باهم جنگ می‌کردند ولی درهرحال قریش برتمام قبایل برتری داشت وهمینکه درشهری یاکشوری کار نزاع سخت میشد یك فرماندار یامأمور قریشی بآنجا میفرستادند ، وطرفین ازوی اطاعت کرده ، دنبال کارخود میرفتند .

قریش هم چندین دسته بودند و مهمترین آن دسته‌هادستهٔ بنی‌امیه و بنی هاشم میباشد وهریك ازاین‌دودسته‌مخالفین وموافقینی داشتند که‌درشهرها ، وده‌هاوقبیله‌ها متفرق بودند، وغالبا بایکدیگرجنگ وستیزداشتند و اززدوخورد آنان شورش هابر پا میشد وخونها برزمین میریخت ، بنی‌هاشم درحجازوعراق و بنی‌امیه درشام قویتر بودند و گاه هم این‌حدود برهم میخورد . بنی‌هاشم وبنی‌امیه هریك شاعرانی‌داشتند که مدح آنهارامیگفتند ، ومخالفین راهجومیکردند . مشهورترین شاعران بنی هاشم سدیف و نامی ترین شعرای بنی امیه سیاب است که هردو بیرون شهر مکه مردم را دورخود گرد آورده دربدیهای مخالفین وخوبیهای موافقین خود شعرمیسرودند .در نتیجه دو دستهٔ مخالف وموافق بنام سدیفی و سیابی ایجادشده بودکه تا اوایل زمان عباسی نیزدوام داشت وازآن پس بنام خیاطین و جزارین مشهور شد و این سدیف همان شاعـری است کـه بـا گفتن چند شعر سفاح را بقتل سلیمان بـن هشام اموی

...

برتری عرب برعجم

همانطور که قریش برسایر قبیله‌ها ، مقدم بود عرب نیز برتمام ملل مسلمان، وغیرمسلمان که درکشورهای اسلامی میزیست برتری داشت . اتفاقاً ملل مزبور هم باین جریان اقرار داشتند ، و عرب را صاحب



ت ـ آق سرای : مدخل سرای خان

و آقای خود میدانستند، و دوستی عرب را وظیفه خود میشمردند ، چه میگفتند که

اسلام ازعرب پدیدآمده وعرب اسلام را منتشر ساخت وپیغمبر فرموده است هرکس عرب ها دشمن بدارد خدادشمن اوست ، وچه بساکه عرب را دلیرترین و بزرگوار- ترین مردم روی زمین میخواندند مثلا عبدالله بن مقفع که ازبزرگزادگان ایران بود هنگامی دربصره با دسته‌ای ازبزرگان ایران صحبت میداشت ، عده‌ای ازاشراف عرب نیزآنجا بودند ، ابن مقفع سخنگوی مجلس بود ، وهرکس ازاو چیزی میپرسید .از آنجمله کسی پرسیدخردمند ترین مردم روی زمین کدام مردمند؟ وچون فکر میکردند ابن مقفع ایرانیان را خردمندترمیداند خودشان گفتند ایرانیان ازهمه خردمندترند ولی ابن مقفع گفت هرگز، گفتند ،هرگز، هرگز گفتند: رومیان. گفت هرگز، هرگز همینطورهرملتی راکه نام بردند ابن مقفع آنرا ردکرد . بالاخره خسته شدند و از خودش خواستندکه عقیده‌اش را بگوید

ابن مقفع گفت :

«راستش را بخواهید عربها خردمندترین مردم روی زمین هستند ، وگرچه من افتخار عرب بودن را ندارم ولی این افتخار را دارم که آنان رابخوبی میشناسم . ایرانیان اگرچه مملکت بزرگی داشتند ، اما نتیجهٔ فکر وعقل آنان چندان نبود ، ولی خردمندی عرب بی‌مانند وبی سابقه است ، مردمی که باشتر و گوسفند در میان چادرهای پشمی‌وپوستی میزیستند ، خوراك خودرا بدیگران میدادند ، و دسترنج خویش را بسایرین می‌بخشودند ، دردارائی و ناداری یارومساعد مردم بودند ،هرچه راکه باخرد وفکرخویش میستودند همان سرمشق میشد و هرکاری انجام میدادند برای دیگران دستور میگشت ، آنچه را نیك میداشتند نیك میشد و آنچه را بد میداشتند بد میشد ، خودشان خودشان را تربیت کردند ، همت آنان آنها را بلند کرد، دل‌وزبان آنان موجب پیشرفت آنها شد ، خداوند بآنان متوجه بود وخودشان مراقب خودشان بودند تاآنکه نامشان برترشد ، آوازهٔ شهرتشان عالمگیر گشت ، ودین خداوندازمیان آنان‌درآمدوتا پایان روزگار (۱) بزرگواری وفرمانروائی‌در آنان استوارماند . نیکی درآنان‌و برای آنان جاویدان است .»

۱ـ اگر این گفتهٔ جرجی زیدان (مدرکش را ذکر نکرده است) درست باشد باید عربهای ناجوانمرد رانفرین کردکه دوستی مانند ابن مقفع را درآتش سوزاندند . مترجم .

عرب و موالی

عربها این حرفهارا میشنیدند وخود را بالاتر ازدیگران می پنداشتند و بخصوص بر ملت های مسلمان (غیر عرب) مباهات میکردند ، وآنانرا موالی میخواندند بآنان چنین میگفتند : «نه تنها ما شما را از بردگی و اسارت آزاد ساختیم بلکه ازپلیدی کفر و شرك نجات داده مسلمان نمودیم وهمین کافی است که ازشما برترباشیم ، ماشمارا باشمشیر سعادتمند ساختیم، وبازنجیر به بهشت کشاندیم،مابرای راهنمائی شما خود را بکشتن دادیم و چه خدمتی از این بالاتر که برای زندگی (باسعادت) شماجان خود را فدا ساختیم ، خدا ما را مأمور نمودتاخود رابرای راهنمائی شمابکشتن بدهیم وشمارااسیر کرده آزاد سازیم».

عربها ازاقتداء (درنماز) بموالی اکراه داشتند ، واگرهم پشت سرآنان نماز میخواندند میگفتند برای فروتنی نسبت بخدا چنین میکنیم . نافع بن جبیر شافعی از تابعان نامی همینکه جنازه‌ای رامیدید می‌پرسید کی بود ؟ اگرمیگفتند: ازقریش بود میگفت افسوس از قوم من یکی کم شد . واگر میگفتند : عرب بود میگفت: افسوس هم وطنم مرداما اگرمیگفتند : غیرعرب (مولی) بود باخونسردی میگفت کالای خدا است میخواهد میبرد ، و میخواهد میگذارد . عربها میگفتند سه چیز نماز را درهم میشکندسگ . والاغ ، ومولی ـ مولی رابنام ولقب میخواندند و هیچگاه باکنیه آنها را صدا نمیکردند (۱) در یك صف با آنان حرکت نمیکردند هیچگاه آنانرا پیش نمیانداختند ، در هرخوانی بالای سرآنان میایستادند واگرمولی رابرای رعایت سن و فضل وتقوی به مهمانی میخواندند او را درسرراه مینشاندند تا مردم بدانند که او عرب نیست . اگرکسی از عربها میمرد مولی نمیتوانست با دیگران بر جنازهٔ عرب نمازبگذارد، مابزودی دراین باب صحبت خواهیم داشت .

در زمان بنی‌امیه عربها خود را از مسلمانان غیر عرب و مردم ذمی باشرف تر وپسندیده‌تر، می‌دانستندوچنانکه گفتیم،آنانرا(حمراء) میخواندند وچه‌بسا که‌مقصود از حمراء همان موالی بود .

---

۱ ـ کنیه کلمه‌ای است که بااب (پدر) یا (ام) مادر شروع میشود میان عرب رسم است که نام کوچك کسی‌را برای احترام نمیبرند واورابنام پسرش‌یا دخترش (مانند ابوالقاسم ـ ام‌کلثوم) میخوانند . مترجم .

عرب خودرا آقا میدانست ومعتقد بود که او برای آقائی ودیگران برای بندگی خلق شده‌اند ، واز آنرو درصدر اسلام، سایر کارها بخصوص صنعت وتجارت وزراعت بدست غیر عرب افتاد ، وعربها فقط وفقط فرمانروا وحکمران بودند ، باموور سیاسی می پرداختند واین مثل‌میان عرب پدید آمد که معلم وجولا و بافنده احمق است-چه ذمی‌ها بیشتر بآن کارمشغول بودند. روزی عربی باغیرعرب (مولی) برای رفع اختلاف نزد عبدالله‌بن عامروالی‌عراق رفتند ، مولی گفت: خداوند امثال تراازمیان مابردارد. عرب گفت : خداوند امثال ترامیان مازیادکند وچون حکمت این گفتار را از عرب پرسیدند درپاسخ گفت: چه‌بهتر که امثال آن زیادشود تاکوچه‌های ما راجاروب کنند وچکمه‌های ما رابدوزند وبرای ما پارچه ببافند .

عربهاجزشعروتاریخ بعلم‌دیگری توجه نداشتند وآنرا ازاین جهت‌میآموختند که لازمه سیادت‌و پیروزی‌میدانستند وحساب ودفترداری و نامه نگاری را نیز کار پستی میشمردند وذمیان وموالی رابآن کارمیگماشتند، وبدان جهت درزمان‌بنی‌امیه کاتبان ومحاسبان غیرعرب بودند ، زیرا عربها حساب وکتاب نمیدانستند .

وچون درزمان معاویه ، موالی (مسلمانان غیرعرب) زیاد شدندمعاویه‌ازکثرت آنان بهراس افتاد ،که مبادا تولید زحمت کنند ، وبنظرش که تمام موالی یا بعضی از آنان را بکشد ، اما پیش ازآنکه فکرخود را عملی سازد با یاران خویش مشورت کرد وبآنان چنین گفت : میبینم که‌شمارهٔ موالی فزونی یافته وبیم آن میرود که برعرب بتازند،اینك پندارم ،که‌بهتر آن‌است بخشی ازآنانرا بکشم وبخشی را برای‌راهسازی وخرید وفروش دربازار نگاهدارم .

سمرةابن‌جندب‌این‌رأی‌معاویه‌راپسندیده،اجازه‌خواست‌خوداین‌وظیفهٔ‌اخلاقی‌را انجام دهد اما احنف بن قیس برخلاف نظرسمره اظهارعقیده کرده گفت : « این کار خطاست ،اینها درهمه چیزبا ما شریک شدند ومآنها را با خود شریک ساختیم برادران مادری ، و دائیهای ماوزادکرده های ماهستند وکشتن آنان روانیست ».

معاویه فکراحنف را پسندید وازکشتن آنان چشم پوشید - از همین جریان میتوان نظراعراب‌رانسبت بدیگران دانست که خلیفهٔ مسلمین ناگهان بفکرمیافتد

هزاران مردم مسلمان را بگناه عرب‌نبودن مانند گوسفند سر ببرد وهیچ عیبی دراین عمل نمی بیند .

آری عربهااز بادهٔ غرورسرمست‌شدند چه که‌درظرف ده بیست سال‌ازشترچرانی بسلطنت رسیدند ومانند رومیان خود را برترازدیگران میپنداشتند وتصور کردند ممیزاتی‌درآنان هست که‌دردیگران نیست واتفاقاً پاره‌ای‌ازملل فرمانروای امروز نیز همان پندارراداراند وخود را برترین ملل روی زمین میدانند . بقدری‌عربهاراجع به برتری‌خویش‌دچارتوهم گشتند که‌پنداشتندمزاج‌وبدن‌آنان‌واقعاً نیروی فوق‌العاده‌دارد وازآنرو میگفتند که‌زن‌قرشیه‌تاشصت‌سالگی‌باروومیشود ، وزن عرب تا پنجاه‌سالگی حمل برمیدارد وزن ومرد عرب ، هیچگاه گرفتارمرض فلج نخواهند شد . فقط اگر فرزندان‌آنان با زنان رومی وبلغاری ومانندآن هم بستر گردند ممکن است‌اولادی که ازآن زنان ببارآید دچارفلج شوند وبهمین جهت در زمان بنی امیه بحفظ نژاد خود میکوشیدند وبا غیرعرب آمیزش نمیکردند ، وکارهای مهم دینی(مانند :داوری قضاء) رابغیرعرب نمیدادند ، ومیگفتند :که‌جزعرب کسی شایسته داوری (قضاء)نباشد وخلافت رابرپسر کنیز(غیرعرب) حرام میکردنداگرچه پدرش قرشی‌باشدوبهمان‌نظر همینکه یزیدبن علی‌بن‌الحسین (۱) دعوی‌خلافت نمودهشام‌بوی‌چنین‌نگاشت:شنیده‌ام هوای خلافت بسرداری ، توکه مادرت‌کنیزاست ، چگونه میتوانی چنین‌مقامی‌را دارا شوی، درصورتیکه مادراوازشاهزادگان ایران بود ؛ با این حال درسال ۱۰۱ هجری یزیدبن ولید اموی باآنکه مادرش کنیز بود ؛ بخلافت رسید ؛عربها عربی راکه‌مادرش عرب نبود هجین (۲) میخواندند وهیچگاه‌بغیرعرب دختر نمیدادند گرچه طایفهٔ‌عروس ازپست ترین‌طایفه‌های عرب وطایفهٔ داماداز بالاترین طایفه‌های غیرعرب بود، چنانکه موقعی‌یکی ازدهقانهای (ملاکین) ایران بخواستگاری زنی ازطایفه باهله رفت؛ آنزن که دریکی‌از کاخهای ترکان میزیست پیشنهاد دهقان را نپذیرفت؛درصورتی که‌قبیله

۱ـ ظاهراً مقصود جرجی زیدان از یزیدبن علی (زید فرزند حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام میباشد)چه‌مادرحضرت سید سجادشاه زنان دختر یزدگردآخرین‌پادشاه ساسانی‌بوده‌است.

۲ـ هجین درلغات عرب بمعنای نا اصل است. مترجم

باهله‌ازپست‌ترین‌قبایل عرب‌میباشد عربهازن‌دادن بغیرعربرا یکنوع بردگی‌میدانستند داستان مسلمه درصدراسلام بهترین دلیل بر آنست که عربها خود را برتراز دیگران میدانستند . خلاصه اینکه کارغروروخود پسندی اعراب درزمان بنی امیه بحدافراط رسید، زیراتأثیرتعلیمات اسلامی راجع بمساوات مسلمانان ازمیان رفته بود وبنی‌امیه درخوارشمردن مسلمانان غیرعرب افراطمیکردند . آنان نیزبانتقام برخاستند وباآل علی وخوارج وغیره یعنی دشمنان‌بنی‌امیه همدست‌شدند وادعاهای عرب را ردکردند ودرنتیجه‌دسته‌ای بنام شعوبیه پدیدآمدکه آشکارا برضد برتری عرب اقدام میکردند، ودلیل وبرهان میآوردند. البته درزمان بنی‌امیه اقدامات آنان پنهانی بود وپس‌از آن (درزمان عباسیان)علناً بترویج مرام خودکوشیدند بخصوص بعدازجنگ‌امین‌ومأمون که عربها ضعیف گشتند وتفصیل آن خواهدآمد .

آثار بنی امیه در اسلام

دولت‌اموی‌برای‌برتری عرب‌وحفظ‌نژادعرب بسیارمیکوشید ودفترمخصوصی برای ثبت‌نام نوزادان خارج شامات وغیره ترتیب دادند . در زمان خلفای راشدین حکومت اسلام حکومت مذهبی بود ودرزمان امویان دولت سیاسی شد وشمشیر وتعصب بجای‌عدل وپرهیزکاری بمیان‌آمد . بنی امیه برای انتشار زبان عربی درممالك وسیع اسلامی اقدامات مهمی کردند ، از آن‌جمله دیوانهای (دفاتر) دولتی را از قبطی و رومی و فارسی بزبان عربی منتقل کردند ، و مصرقبطی و شام رومی و عراق کلدانی یا نبطی را تدریجاً بممالك عرب تبدیل نمودند . بقسمی که اکنون‌آن ممالك جزء بلاد عرب محسوب میشودواگرترك یا اروپائی‌یاغیره باین ممالك درآید وفرزندپیداکند نسلش عرب محسوب میشود .

عرب درزمان بنی‌امیه‌بهمان خشونت وسادگی پیشین‌باقی ماند. خلفای‌اموی فرزندان خودرا میان‌اعراب بدوی میفرستادند تازبان‌عربی رانیك بیاموزند،وعادات ورسوم ایلاتی را فراگیرند . بسیاری ازعادات بدوی جاهلیت درزمان بنی امیه‌شایع بود ومثل‌آن ایام با یکدیگر مشاعره ومفاخره و مباهله (یکدیگر را نفرین کردن) میکردند ، و درمجامع عمومی اشعار میسرودند ، و راجع بایام جاهلیت ، و جنگها

وصلحها سخنوری داشتند، دربیرون بصره درمحلی موسوم بمربد درمواقع معین برای سخنوری ومشاعره، جمع میشدند ودرحقیقت، آنجاهم مانند بازارعکاظ ایام جاهلیت بود. علماء و شعراء و گویندگان عرب حلقه حلقه درمربد گرد میآمدند واز گذشته خود صحبت میداشتند و همانطور که شترچران ها در آنجا حلقه (محفل) داشتند. (فرزدق شاعر مشهور) و هم نشینان او نیز حلقه‌ای تشکیل میدادند، وهمین نشست و برخاست‌ها و آمد و شدها، و گفتگوها، تعصب آنانرا برروزگار پیش از اسلام برمیگردانید. عربهادرزمان بنی‌امیه بمنتهای قدرت وبزرگواری رسیدند ودرسراسر جهان پراکنده شدند، و در هیچ دوره‌ای مثل دورهٔ بنی‌امیه عزت واقتدار نیافتند.

تعصب وطنی در زمان بنی امیه

عرب پیش از اسلام، تعصب وطنی نداشت، چه که دارای وطن معینی نبود تا از آن دفاع کند، ومعمولا با گله و رمه خود از این زمین بآن زمین کوچ میکرد، اما پس ازاسلام عرب ممالکی را فتح کرد و شهرهائی ساخت و در آن اقامت نموده از آن حمایت ودفاع میکرد، واین همان است که ما آنرا تعصب وطنی مینامیم.

شهر نشین شدن عرب پس از فتح

عرب کم کم شهرنشین شد و در آغاز آن قصد رانداشت، اما بمقتضیات طبیعت تدریجاً از بیابان بشهر رو آورد. درابتداء عربها مانند چادر نشینان زمان جاهلیت بازن وبچه و گاو و گوسفند، دراطراف شهرهائی که فتح میکردند، خیمه وخرگاه میزدند ومیکوشیدند که ازمدینه دور نشوند، عمر آنان رااز کشت و کار بازمیداشت و درواقع آنان را از شهرنشینی منع میکرد، زیرامایل بود همیشه پابرکاب باشندو زندگانی آسوده‌شهری آنها رااز کارزار بازندارد لذا عربها درااردوگاهای اطراف شهر میماندند، همانطور که امروزه سپاهیان بیگانه وارد شهرها نمیشوند و در اطراف شهرها بنام پادگان (حامیه ـ رابطه) اقامت میکنند. مسلمانان درزمان راشدین چند دسته بودند و هر دسته‌ای درکنار یکی ازشهرهای بزرگ چادر میزدند، واین دسته‌ها را جند (سپاهی) میگفتند. سپاهیان شام چهاردسته بودند و درکنار چهار شهر دمشق ـ حمص ـ اردن فلسطین اقامت داشتند و بهمان جهت آن ممالك را اجناد (جمع جند) میخواندند. سپاهیان عراق در کنار فرات (کرانه مجاور رامدینه) دردو نقطه اقامت داشتند، این

دومحل بعداً بصره و کوفه شد . سپاهیان مصر در دامنه کوه المقطم کنار نیل جاداشتند وبعداً آن محل شهرفسطاط شد. عربها (مسلمانان) بازن وبچه در آن چادرها بسر میبردند و با مردم بومی آمیزش نمیکردند . هنگام بهار اسبان خود را بچراگاه میفرستادند و دسته‌ای ازبندگان وبردگان باگروهی ازبزرگان رابا ستوران روانه میکردند وپس از چرائیدن ستوران بچادرهای خود بر میگشتند و در واقع بهمان حال سلحشوری وچادرنشینی دورۀ جاهلیت بودند امادولت وحکومتی ازخودداشتند که مرکز آن مدینه بود وموقع لزوم بآنجا مراجعه میکردند .

تا زمان بنی امیه وضع چنین بوددر آن هنگام بنی امیه شام را برحجاز ترجیح دادند وازمدینه چشم پوشانده درشام وطن کردند . سایرعربها هم شهرهای دیگر را بر گزیدند و سفارش عمررا فراموش کرده زمین وملك وباغ و مزرعه تهیه کردند ، و اردوگاه‌های آنان بشهرهای مهمی مانند: بصره ـ کوفه ـ فسطاط قیروان تبدیل شد . این شهرها را خود عرب‌ها ساختند ولی عده‌ای از عربها در شهرهای بومی مصر و شام و عراق وایران وغیره توطن کردند ومانند سایرمردم شهرنشین بزراعت وتجارت وکسب وکار صنعت پرداختند.

اشتغال عرب بکسب وکاروزراعت وتجارت، پس ازمدتی شروع شد، چه که در صدراسلام ازغنیمت‌های جنگی استفاده میکردند و درهرجا بودند سهم آنان ازغنایم ایصال میگشت، چنانکه اهل مدینه ازغنایم عراق واهل شام ازغنایم جاهای دیگر بهره داشتند . دراواخر دورۀ راشدین عربها کم کم شهرنشین شدند ومردم هرشهرودیاری درآمد شهرودیار خودرا برای خود میخواستند . این وضع برمردم مدینه گران آمد، زیرا آنهاازدرآمدکشورعراق وغیره زندگی میکردند ، عثمان که شکایت آنانراشنید زمین‌های حجاز ویمن را بجای اراضی ومزارع عراق بمردم مدینه واگذار کرد.

تعصب ورزیدن شهرهای اسلامی نسبت به یکدیگر

قسمتی ازتعصب سکنۀ شهرها بواسطۀ عقاید سیاسی آنان بود ونخستین اختلاف سیاسی که میان مردم دوشهر اسلامی واقع شددرزمان عثمان بود، که اهل کوفه وشام بایکدیگر اختلاف پیدا کردند. پس ازقتل عثمان این اختلاف شدت یافت وعلی

وطلحه وزبیر ومعاویه(مدعیان خلافت) درهرشهری ازشهرهای اسلامی پیروانی داشتند که از آنان دفاع میکردند ، اهل شام بامعاویه بودند چه معاویه وجمعی ازقریش در شام میزیستند ، اهل مدینه(انصار) ومردم مصرهواخواه علی بودند ، مردم کوفه اززبیر و مردم بصره ازطلحه حمایت داشتند ، پس ازجنگ جمل (۳٦هجری) وقتل طلحه وزبیر ومردم عراق نیز باعلی همدست گشتند ومردم شام با معاویه ماندند . بعداز جنگ صفین و خدعه عمروعاص (۳۷ هجری) معاویه برمصردست یافت وعمروعاص را والی مصر



ابن سینا درحضور فرماندار اصفهان

ساخت و دست علی ازمصر کوتاه شد . درسال ٤٠ علی کشته شد ، پس ازاندی پسرش حسن درگذشت وفرزند دیگرش حسین(بعدازمرگ معاویه وخلیفه شدن یزید)ازمردم عراق کمك خواسته بدان دیاررهسپارشد . ومردم حجاز باعبدالله بن زبیر بیعت کردند و در نتیجه حجاز طرفدار ابن زبیر و عراق طرفدار حسین و شام و مصرطرفدار معاویه بودند .

همینقسم سایر ممالك وشهرهای اسلامی بنا بمقتضیات هواخواه یك خلیفه یا پیشوا میشدند و بتدریج دارای ممیزات وصفات مخصوصی گشتند، که از یکدیگر ممتاز بودند. مثلا روزی معاویه از ابن الکواء پرسید که مردم شهرها را برای من شرح بده ـ ابن الکواء گفت : مردم مدینه ازمردم هرجای دیگر برای شرارت آماده ترهستندودر این حال از دفع شرعاجزتر ازهمه کس میباشند . کوفیان دسته دسته میآیند تك تك میروند ، مصریان زودتر ازهر کس دنبال شرمیروند و زودتر از هر کس هم پشیمان میشوند ، مردم شام از پیشوای خودبهتر ازسایر مردم شنوائی دارندودیرترازهر کس فریب میخورند .

مردم هر شهری هدف مخصوصی داشتند ،که ما آنرا بتعصب وطن تعبیر کردیم ، و البته تعصب وطن غیراز تعصب نسبی میباشد ، چه بسا که مردم چند قبیله دریک شهر مثلا کوفه یا دمشق یا بصره گرد میآمدند و با آنکه ازچندطایفه بودند همگی اهل یک شهرودارای یک مرام سیاسی میشدند واین جریان درزمان بنی امیه شدت داشت، که چندین قبیله ای درشهری جمع گشته هرقبیله ای دریک کوی منزل میکردند . مثلا در شهر بصره پنج قبیله بودند از اینقرار : ازد ـ تمیم ـ بکر ـ عبد القیس ـ ا هل عا لیه (مقصود ازاهل عالیه تیره های قریش و کنانه وازدوبجیله و خثعم وقیس و تمام عیلان ومزینه است)وشهربصره از آنرو به پنج قسمت تقسیم میگشت وبا اینوصف تمام اهل بصره دارای یک مرام سیاسی بوده اند وسایرشهرهای دیگر نیزچنان بودند .

همینکه دوشهر بایکدیکر میجنگیدند هرقبیله ای باقبیلهٔ خودکه درشهردیگر بود میجنگید ، مثلادرجنگ جمل که میان بصره و کوفه جنگ بود ، قبایل یمن مقیم بصره با قبائل یمن مقیم کوفه جنگ کردند وقبایل مضر با مضر وربیعه با ربیعه روبرو شدند . درجنگ صفین معاویه سردستهٔ شامیان وعلی پیشوای عراقیان بودوچون کارزار در گرفت علی راجع بسپاهیان شام تحقیقات نموده وهمینکه نام ونشان آنانرادانست هر قبیله رامقابل قبیلهٔ خودبجنگ فرستاد ازدرابجنگ ازدو خثعم را بجنگ خثعم روانه کرد . اگرقبیله ای درعراق بود . که تیره ای از آن درعراق مقیم نبود ، از اینرومیتوان پی برد که تعصب قومی بکلی ازبین رفته و بتعصب وطنی (شهری) مبدل شده بود زیرا

منافع مادی آنان چنان‌اقتضاء میکرد که‌برای آسایش خویش با برادران خود بجنگند والبته شمارهٔ مردم شهرها و شمارهٔ قبایل مقیم آن شهر ، با عزل و نصب و آمد ورفت امراء وخلفاء تغییر میکرد و بیك‌حال باقی نمی‌ماند ، وهدف ومرام آنان‌نیز بهمان‌نسبت عوض و بدل‌میشد ، همانطور که‌در گذشته برای‌پول‌وجاه‌ومقام،قبیله‌ها باهم‌میجنگیدند در دورهٔ بنی‌امیه مردم شهرها بجنگ‌یکدیگر میرفتند ، مشهور ترین این داستانها در صدراسلام اختلاف و کشمکش مردم بصره‌وکوفه است زیرا در زمان علی و خوارج بصره طرفدارعثمان ، و کوفه‌طرفدارعلی، وشام‌طرفدارامویان،وجزیره‌خارجی‌وحجاز تابع سنت بودو باتغییر اوضاع سیاسی‌وضع‌ومرام مردم این شهرها نیز تغییر می‌یافت . درنتیجه اسلام بهیئتها واجتماعات متعددتقسیم شدازاینقرار :

۱ ـ درابتداء جامعه نسبی‌وقومی مانند اعراب مضرویمن .

۲ ـ جامعه وطن مانند اعراب مصروعراق‌وشام .

۳ ـ جامعه مذهب‌مانند سنی ـ شیعی ومعتزله .

وچه بسا که دو نفردارای تمام‌این اختلاف بوده‌اند .

یکی از موجبات پیدایش تعصب وطن آن بود که مردم حجاز بحرمین مکه ومدینه افتخارداشتند ، وعلی‌ازمدینه بود ومسلمانان خواه‌ناخواه‌بمکه‌ومدینه‌احترام میگذاشتند ، امویان‌باآنکه مخالف‌علی‌بودندچاره‌ای جزاحترام حرمین‌ورعایت‌حال اهالی آن نداشتند ودرواقع مکه ومدینه سنگ‌پیش‌پای بنی امیه شده بود ، بخصوص که عبدالله‌بن زبیر مدعی‌سرسخت آنان درکعبه پناهنده شد ، وبنی‌امیه ویاران آنها را ازحجاز راند ، بنی‌امیه‌هم که این را دیدند کعبه رابا منجنیق کوبیدند و بفکرافتادند که منبرپیغمبر رااز مدینه‌بشام‌ببرند ورشته‌دین و سیاست رادردست بگیرند و شاید حجاج‌بهمان نظردر شهر واسط قبة الخضراء (گنبدسبز) رابناکرد،همانطور که‌منصور عباسی‌برای کوچك ساختن مقام کعبه دربغداد قبة الخضراء ساخت و منظور هردوی آنان این بود که‌مردم را ازحجاز برگردانند وعلویان راازمیان ببرند . ولی چنانکه ملاحظه میشودازاین اقدام‌خودسودی نبردند .

دسته بندیهای سیاسی در زمان بنی امیه (سیاست معاویه)

از چیزهائی که بنی‌امیه‌برای پیشرفت کارخود (رسیدن بمقام خلافت) لازم داشتند ، یکی‌خریداری مردان‌بزرگ و دیگر دسته بندیهای سیاسی بود ، معاویه چنانکه دیدیم‌هوش‌و کاردانی سه مرد بزرگ ـ عمروعاص ـ زیادبن‌ابیه و مغیرة‌بن‌شعبه را با جاه ومقام‌وپول‌خریداری کرد. پس‌ازمعاویه‌سایر خلفای‌بنی‌امیه نیز از سیاست‌معاویه پیروی کردند وبا خریدن رجال سیاسی ودسته‌بندی برمدعیان‌خویش(فرزندان‌دختر پیغمبر)فائق آمدند، امابابد دانست‌که مردی‌بهوش‌و زیرکی و کاردانی‌معاویه‌درمیان بنی‌امیه پدیدنیامد .این کاردانی وزیرکی دراداره امور مملکتی همان چیزی‌است‌که امروز بسیاست تعبیرمیشود ،هر گاه وضع آنروز معاویه وپیشرفتهای او را با وضع و پیشرفت بزرگترین مردان سیاسی امروزمقایسه‌کنیم خواهیم‌دید که معاویه‌ازاغلب رجال سیاسی دنیای متمدن جلوتر بوده است زیرا :

۱ـ معاویه باکراه اسلام آورد .

۲ ـ معاویه طلیق بود یعنی ازکسانی بودکه پیغمبر آنها را مثل زر خرید آزاد فرمود .

۳ـ مدعیان معاویه ، عموی پیغمبر ، پسر عموهای پیغمبر ، فرزندان دختر پیغمبر بودند .

٤ ـ مسلمانان معتقد بودند که معاویه حق خلافت‌ندارد .

با تمام این‌مراتب‌معاویه بدون خونریزی زیادمخالفان‌رامغلوب ساخته‌خودش خلیفه شد وخلافت رادرخاندان خودارثی کردومؤثرترین عامل‌پیشرفت‌معاویه‌هوش سیاسی ، گذشت ووسعت صدروبذل‌وبخشش وی‌بود .

معاویه بقدری وسعت صدرواغماض داشت‌که افراداهل بیت (خاندان پیغمبر) حضورا بوی بدمیگفتند ، او بجای اینکه ازآنان انتقام بکشد بآنهاپول‌و ملك‌و مال می‌بخشید، چه‌بسا که مردی ازاهل بیت‌نزد معاویه‌میآمدودرحضوربزرگان‌قوم‌ازعلی تمجید میکرد وازمعاویه بدمیگفت‌وهمینکه‌سخنش پایان‌مییافت‌معاویه‌اموال‌بسیاری باومی‌بخشید وطبعاً آن‌شخص ازعلی‌برگشته جزء هواخواهان‌معاویه میشد.میگویند:

عقیل برادرعلی در زمان حیات علی نزد معاویه آمد، معاویه ازدیدن عقیل خشنود گشت و اوراخیرمقدم گفت که برادرش رارها کرده نزد معاویه آمده است . سپس از عقیل پرسید : علی راچگونه وا گذاردی ، عقیل پاسخ داد او را بوضعی وا گذاردم که خدا ورسول از آن خشنودبودند وترا بوضعی که میبینم که خدا ورسول از آن بیزارند ـ معاویه گفت اگر مهمان ما نبودی پاسخ دردناکی بتومیگفتم ، اما چون بر ما وارد شده‌ای جوابت را نمیدهم .سپس معاویه ازترس اینکه کاربجای نازك بکشد، وعقیل چیزهای بدتری بگوید از جابرخاست ودستورداد از عقیل پذیرائی کنند و اموال زیادی بوی تقدیم دارند ، فردای آنروز معاویه جلوس کرده دنبال عقیل فرستاد و دوباره همان پرسش راتکرار کرد که برادرت علی را چگونه وا گذاردی ؟ عقیل که از مهربانیهای معاویه دلگرم شده بود درپاسخ گفت ای معاویه علی برای خودش خوب است وتو برای من بهتر ازعلی هستی !

داستان مباحثه و رفتار معاویه با صعصعة بن صوحان العبدی و غیره که از مریدان و پیروان علی بودند همگی از بردباری و چشم پوشی و سیاست مداری وی حکایت دارد . معاویه اگر از بردباری و چشم پوشی سودی نمیدید، ببذل و بخشش و خدعه وحیله مردم رافریب میداد وچه بسا که اشخاص باشوروخشم برای ستیزه جوئی نزد معاویه میآمدند و معاویه آنان را فریب داده وخودرا بنادانی میزدو آنهارا رام میساخت . میگویند پیش از اینکه عبدالله بن زبیر برای خلافت قیام کند از بیداد عبدالرحمن بن ام الحکم گریخته نزدمعاویه آمدو بوی شکایت و تعرض کرد که عبدالرحمن خانهٔ مرا درکوفه آتش زده است ، معاویه از وی پرسید قیمت خانه‌ات چقدر است ؟ عبدالله گفت:

صدهزاردرهم میارزید ، معاویه گفت گواهی هم داری؟ عبدالله پیرمردی ازدوستان خود را بگواهی آورد ، معاویه دستور داد صد هزار درهم بابت بهای خانه بعبدالله بپردازند . همینکه عبدالله پولهارا گرفته با گواه خود ازمجلس بیرون رفت معاویه به همنشینان خود گفت : بنظر شما کدام از این دو پیرمرد دروغگوتر بودند؟ بخدا من بخوبی میدانم که سرای عبدالله يك كلبهٔ پوشالی بیش نبود ولی چه باید کرد آنها دروغ میگویند

ما هم بنابمصلحت دروغ میشنویم . آنها بگمان خود مارا فریب می‌دهند، ماهم بنا به مصلحت فریب‌میخوریم ـ و همین اقدامات عاقلانه عبدالله زبیر ودیگران را از قیام بر



محمدبن زکریای رازی پزشك نامی ایران و اسلام

ضد معاویه بازمیداشت .

این بذل و بخشش‌ها و بردباریهای معاویه کجا ! آن سخت گیریها و دقتهای علی کجا ! معاویه دشمنان سرسخت خویش را با این خوشرفتاریها رام میساخت و علی با آن سختگیریها و موشکافیها کسان و نزدیکان خود را دشمن میساخت چنانکه گفته شد پسر عمویش عبدالله بن عباس در نتیجهٔ يك گزارش بی‌اساس ازوی دست کشید ، اما معاویه شهرها و مملکت‌ها رایکجا به پیروان خود وا گذارمیکرد . اگر کسی از آنان نزد معاویه میآمدهمه جور بآنان محبت و احترام میکرد چنانکه موقع آمدن معاویة بن خدیج بدمشق دستورداد سرراه وی آذین بندی کنند .

معاویه بیش ازهر کس از رؤسای قبایل و سران احزاب سیاسی و اشراف قریش رعایت میکرد و بد گوئی‌ها و ناسزاهای آنانرا تحمل مینمود مثلا احنف بن قیس تمیمی از بزرگان تابعین و متنفذین قوم باعلی همراه بود و علی را در واقعهٔ صفین همراهی کرد و اتفاقاً پس از قتل علی و پیروزی معاویه نزد معاویه آمد. معاویه گفت بخداسو گند هرگاه که بیاد روز صفین میافتم سوزنی بقلبم فرو میرود و هیچگاه آنرا فراموش نمیکنم. احنف که اینرا شنید بمعاویه گفت : بخداسو گند ای معاویه دلهای ماکه پر از دشمنی تو است هنوز در سینه ماجادارد و شمشیرهائی که باتو جنگیده‌ایم هنوز در دست ماست اگر تو يك گام بسوی جنگ بروی، ما فرسنگ‌ها بطرف جنگ میشتابیم، اگر تو پیاده بمیدان روآوری ما دواسبه بآن جامیتازیم. سپس احنف برخاست و از مجلس رفت و معاویه با کمال بردباری همه آن ناسزاها راشنیده لب تر نکرد . اتفاقاً خواهر معاویه از پشت پرده این سخنان را میشنید و همینکه معاویه راتنها دید بوی گفت: ای امیر مؤمنان این که بود که تراچنان تهدید میکرد ؟ معاویه گفت: این همان کسی است که اگر بخشم در آید صد هزار نفر از مردم تمیم برای او خشمناك میشوند وخودشان‌هم نمیدانند چرا بخشم آمده‌اند .

همینکه معاویه نمیتوانست حریف را بازر و زور رام سازد بامکر وحیله او را از پای درمی آورد ومسمومش میکرد . عبدالرحمن بن خالدبن ولید ازمخالفان معاویه بود و چون دربلاد روم اموال بسیاری داشت بپول و مال معاویه اعتنا نمیکرد ومردم شام بواسطهٔ رشادت‌های پدر عبدالرحمن (خالدبن ولید) که ازسرداران نامی اسلام بود بوی احترام میگذاشتند وخودش‌هم همه نوع لیاقت داشت ومعاویه هیچ نوع نمیتوانست اورارام

کند، لذا ابن اثال پزشک را خواسته بوی گفت اگر تو عبدالرحمن را زهر بدهی مادام العمر
ترا از پرداخت مالیات معاف میدارم، بعلاوه مادام العمر مالیات شهر حمص را بتو می بخشم،
ابن اثال شربت زهر آلودی تهیه کرده بوسیله غلامان بعبدالرحمن نوشانید و اورا از پادر
آورد و معاویه را راحت ساخت و همینقسم معاویه مالک اشتر را مسموم کرد مالک اشتر
نخعی از سرداران بزرگ علی بود و در جنگ صفین باعلی همراهی کرد و همینکه اوضاع
مصر در اثر اسباب چینی های معاویه برهم خورد علی مالک اشتر را بفرمانروائی مصر تعیین
کرد معاویه که اینرا دانست سخت بر آشفت و دانست که اگر پای مالک بمصر برسد آنکشور
بتصرف علی درمیآید، لذا کسانی نزد تحصیلدار مالیات قلزم فرستاد و بوی گفت که مالک
از اینجا میگذرد و اگر تو اورا زهر بدهی تا من زنده ام و تو زنده ای از تو مالیات نمیخواهم
و آنچه برداشت میکنی ازخودت باشد. مأمور مالیه (تحصیلدار) قلزم سر راه مالک آمده
اورا بمنزل خود فرود آورد و خوراکی برای او تهیه کرد و پس از صرف غذا شربت مسمومی
باعسل باو نوشانید و مالک همانجا در گذشت معاویه مرتب بمردم شام میگفت که علی
مالک را بمصر فرستاده است شما دعا کنید که مالک بمصر نرسد و شامیان همچنان میکردند
و همینکه خبر مرگ مالک بمعاویه رسید بشامیان گفت آسوده باشید، دعای شما مستجاب
شد. علی دو دست داشت، یکی عمار یاسر که درجنگ صفین آنرا بریدم و دیگر مالک اشتر
که در راه مصر قطع شد، و همینکه عمرو عاص ازاین دسیسه خبردار گشت بکسان خود
گفت آری خداوند سپاهیانی دارد که از عسل هستند.

عمر بن عاص

معاویه و همراهانش برای پیشرفت مقاصد خود ازهیچ جنایتی
دریغ نداشتند، اما علی و همراهانش هیچگاه از راه راست
و دفاع ازحق و شرافت تخطی و تجاوز نمیکردند و همین حقیقت طلبی و حق جوئی علی
و یارانش موجب پیشرفت کارهای معاویه شد (۱) مثلا در جنگ صفین پیشرفت علی

---

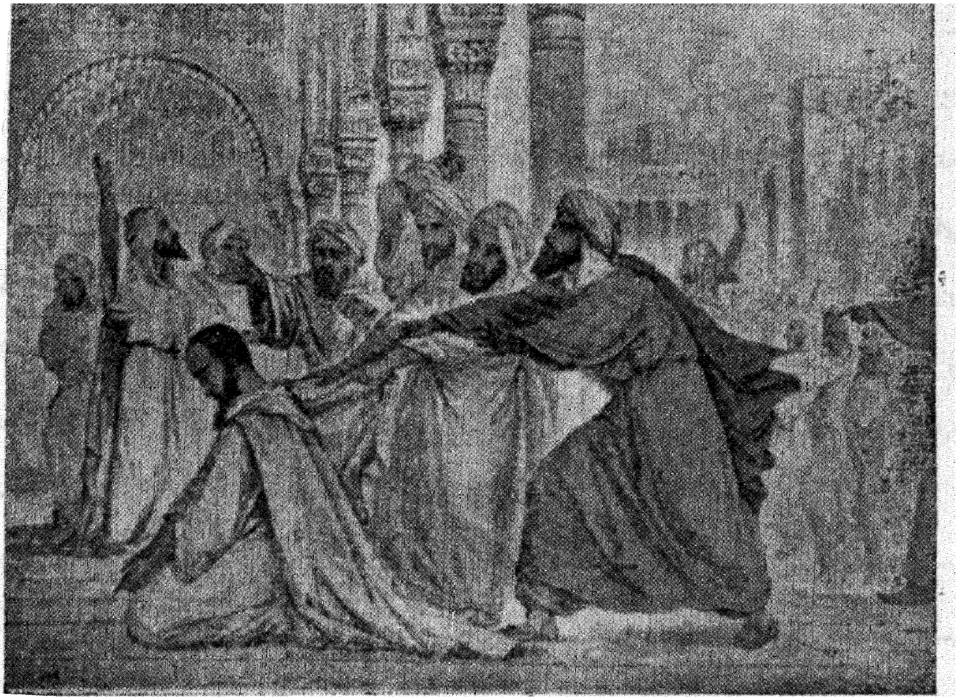
۱ ــ مقایسه مولای متقیان و شاه مردان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام با معاویه عیناً مقایسه روشنی و تاریکی و مظهر یزدان و اهریمن است و اگر حضرت مولی ارواح العالمین له الفداء بحسب ظاهر مغلوب معاویه شدند در مقابل، فضیلت ــ تقوی ــ عدالت را درجهان اسلام مستقر فرمودند چه اگر امیرالمومنین کارهای معاویه را امضاء میفرمود هیچ مسلمانی بفضیلت و تقوی و عدالت و صفات حسنه دیگر در نمیآورد و تصور میکرد که تمام این مکارم اخلاقی و فضایل انسانی بی اساس است و بنای دین و مذهب برظلم و شرارت و خباثت است. پس باید اذعان داشت که بعد از پیغمبر اکرم علی علیه السلام یگانه پرچمدار عالم اخلاق و فضایل بوده است. ازعلی آموز اخلاص عمل دان مبری شیر حق را از دغل. مترجم

حتمی بود و در آن صورت معاویه و دسته بندیها و حیله بازیهای او بکلی از میان می‌رفت و چیزی که مانع این پیشرفت شد، خدعه و مکر عمر و عاص بود چه پس از آن که معاویه ناتوانی خود را در میدان صفین احساس کرد به عمرو عاص که همراه وی بود رو آورده گفت ما هلاك شدیم ، زود باش از انبان مکر و فریب خود چیزی در آور تا فرمانروائی مصر برایت مسلم گردد . عمرو عاص گفت قرآن‌ها را بسر نیزه کنید و بگوئیدای یاران علی ،کتاب خدا میان ما و شماحکم باشد اگرما مسلمانان‌یکدیگر رااز‌پادر آوریم‌مرزهای‌شام وعراق راکی‌حمایت‌میکند،وکی‌باروم و ترك‌و سایر کافران میجنگد؟ یاران علی فریب خورده دست از جنگ برداشتند و موضوع‌حکمیت بمیان آمد وعمروعاص مکر خودرا کامل‌کرده علی‌را خلع نمود و معاویه‌را بجای وی منصوب ساخت وهمچنین اگر حیله بازی عمر وعاص نبود در همان میدان صفین‌عمروعاص کشته‌میشد و شرحیله‌بازی اومرتفع میگشت چه‌موقعی که عمرو عاص برای جنگجوئی بمیدان آمدعلی شخصاً بمقابلهٔ اوشتافت.عمروعاص که علی را شناخت وشمشیر برهنهٔ اورا دید مرگ خودرا حتمی‌دانست‌و برای‌رهائی ازمرگ تدبیری‌بنظرش‌رسید ! عورت خود را گشوده و فریاد برآورد که مرابزور بمیدان فرستادند ، من مرد جنگ‌نیستم علی‌که این ناتوانی و هرزگی او را دید از روی شرافت و عزت نفس چشم از وی پوشیده فرمود ای رسوا ! وای بر تو . گرچه عمروعاص با این حیله بازی جان دربرد اماکار زشت وی میان عربها مثل شد که می گفتند :

ترجمهٔ شعر

«زندگی با خواری سودی ندارد، همانطورکه عمر و چند روز زندگی خود را باخواری بدست آورد . » در دورهٔ طلائی اسلام علی و یارانش نمونهٔ کاملی از صفات پسندیدهٔ مسلمانی بودندو بر عکس معاویه و همراهانش درست نقطهٔ مقابل محسوب میشدند . شخص علی مظهر کامل صفات حسنه و خصال پسندیده بود وبر

تمام یاران پیغمبر از آنجهت فزونی داشت . و اگر مختصر سهل انگاری وچشم پوشی از لغزش های دیگران بکار میبرد حتماً از آن گرفتاریهارهائی مییافت ولی علی ذره‌ای از سختگیری و اجرای احکام اسلام خودداری نداشت واز آنرو قریش میگفتند پسر ابوطالب مرد شجاعی است اما تدبیر جنگی ندارد . معاویه باسیاستمداری خلافت را از علی گرفت ودرخاندان خود برقرارساخت. پس از وی پسرش یزید وپس از او مروان خلیفه شد. بااین همه معاویه نتوانست مدعیان خلافت رایکجا ازمیان بر دارد چون بیشتر آنان



ابن رشد فیلسوف بزرگ اسلام‌را ازمسجدمیرانند

فرزندان علی بودند ، فقط با پول وبردباری آنها راآرام میساخت ، آنهاهم در برابر سیاستمداری وابهت معاویه تسلیم میشدند و امیدداشتند پس‌ازمرگ معاویه بخلافت برسند وهمینکه داستان ولیعهدی یزید را شنیدند در حجاز وعراق و جاهای‌دیگر قیام کردند وهر یك از این مدعیان، خلافت را برای خودمیخواستندبقسمی که‌درسال ٦٨ هجری چهار پرچم مخالف یکدیگر درعرفات برپابود.یکی از آن‌امویان ودیگر

بنام محمدبن حنفیه پیشوای علویان و سومی‌از عبدالله‌بن‌زبیر وچهارم برای‌همراهی‌با حروری‌که از خوارج بود . پس از آن مدعیان دیگر هم نیز افزوده شدند ولی فقط امویان موفق گشتند، زیرا اولا برای‌عربها تعصب میکشیدندوثانیاً دسته‌بندی‌میداشتند واینك عوامل پیشرفت بنی‌امیه‌را (علاوه‌برهوش معاویه و ضعف‌رأی علی «۱»)یکایك شرح‌میدهیم .

بذل و بخشش امویان (دستبرد به بیت‌المال)

بذل‌و بخشش‌امویان‌بزرگترین‌عامل پیشرفت آنها وشکست دشمنان آنها بود در فصل مربوط بدیوان (دفتر) دورهٔ عمر گفتیم‌که آنروز همهٔ مسلمانان سپاهی بودند و هر کدام با رعایت دوری ونزدیکی با پیغمبروحق‌تقدم در اسلام ماهانه وسالانه حقوق‌میگرفتند حتی زنان وفرزندان آنان نیز مقرری داشتند و محل این پرداختها غنیمتهای‌جنگی بودودسته‌ای دیگر ازمسلمانان که‌جنگ کردن‌نمیتوانستند از درآمد زکوة زندگی می‌کردند و هرکدام‌ازاین دو درآمد (غنیمت و زکوة) دفترهای جداگانه‌ای‌داشتند طبعاً هرکس بیت‌المال را در دست داشت زمـام امور مسلمانان در دست او بـود وخواه‌و ناخواه‌مردم‌دوراوجمع‌میشدند تااستفادهٔ بیشتری ببرند و همین که‌بیت‌المال بچنگ مرد هوشیاری مانندمعاویه افتاد ،بخوبی وظیفهٔ‌خودرا میدانست که‌چگونه‌با پول مردم رابدام بیندازد.و به‌کی،چی‌بدهد.معاویه‌مقرری مردم رابنا بمصلحت خودش کم وزیاد میکردو هرجاکه سودی میدید پول‌بیشتری میریخت و چون‌بیش‌ازهمه‌از اهل بیت بیم داشت بآنان‌زیادترمیداد . مثلا بموجب دستورعمرمقرری‌حسن‌وحسین سالی‌پنجهزاردرهم بودومعاویه‌آنرا به یك میلیون درهم یعنی دویست برابر ترقی داد و چون‌ازعبدالله‌بن عباس پسرعموی پیغمبرواهمه داشت‌بوی‌نیز سالی یك‌میلیون‌درهم حقوق میداد . عبدالله‌بن‌جعفربن‌ابی طالب و سایر بزرگزادگان مدینه بهمین نسبت حقوقهای گزاف میگرفتند. معاویه بااین حسن تدبیر از دو راه استفاده میبرد یـکی اینکه سران قوم را بخوشگذرانی وزندگانی راحت معتاد میکرد وآنانرا ازمبارزه

---

۱ ــ یاللعجب‌که جرجی زیدان سخت‌گیری حضرت مولی را در پیروی از حق و حقیقت ضعف رای میخوانند زین‌سبب غیری براو بگزیده‌است. او بتاریکی‌علی را دیده‌است مترجم

ومخالفت بازمیداشت ، دیگر اینکه بافرستادن این مبالغ هنگفت از مردم مدینه نیز دلجوئی میکرد، چون همهٔ این پولها در مدینه خرج میشد ومردم مدینه بطور غیر مستقیم ازمعاویه خشنود بودند .

بزرگ‌زادگان مدینه بخصوص عبدالله بن جعفر پسر عموی امام حسن و امام حسین همهٔ این پولها را میان آوازه‌خوانها و شاعران و غیره بذل و بخشش میکردند. عبدالله بن جعفر نه تنها از مقرری عادی بهره میبرد بلکه هرچند گاه یکبار نزد معاویه (بدمشق) میرفت واز او پولهائی میگرفت و میان مردم مدینه پخش میکرد. معاویه هم که این را میدانست بیشتر بجعفر پول میداد تا مردم مدینه سود زیادتری ببرند. میگویند عبدالله پس از مرگ معاویه نزد یزید آمد ، یزید ازاو پرسید مقرری تو چند است؟ عبدالله گفت یك میلیون درهم ،یزید گفت ازامروز دو میلیون درهم بتو میدهم. عبدالله گفت پدر و مادرم فدای تو پیش از تو بهیچکس اینرا نگفته بودم .یزید گفت مجدد آن را دو برابر کردم و همینکه به یزید گفتند چرا بیکنفر چهار میلیون درهم مقرری دادی یزید گفت دست عبدالله دست عاریه است. این پول را بمردم مدینه می‌دهم چون او مقرری خود را میان مردم مدینه تقسیم میکند .

معاویه با پول قبیله‌های دور را باخود نزدیك می‌ساخت، ازآنجمله بقبایل یمن پولهای فراوان میداد ، زیرا از نیرومندی آنان بیم داشت برعکس بقبیلهٔ قیس که بوی نزدیك بودند اهمیت نمیداد چون قبیلهٔ قیس نیرومند نبود و همینکه مسکین دارمی از قبیلهٔ قیس نزد معاویه آمده کمك و مقرری درخواست کرد معاویه اورا نومید برگردانید، مسکین اشعاری دراین باره گفته ازمعاویه شکوه کرد. معاویه بشعرهای او اعتنائی نکرد وچیزی باو نداد چون ازمسکین دارمی قیسی وقبیلهٔ قیس بیمی نداشت.

ترجمهٔ اشعار مسکین :

«ای معاویه برادر و نزدیکان خودرا دریاب ، آنها اسلحهٔ تو هستند، بی اسلحه بجنگ نرو،ماعموزادگان توهستیم، مابرای تو مانند بال عقاب میباشیم،از بال بی نیاز مشو.»

همین طرفداری معاویه ازقبایل یمن سبب شد که طوایف قیس وعدنان ناتوان گشتند واعراب یمن جلو آمدند تاجائی که بمعاویه گفتند یمنی‌ها میگویند بزودی تمام

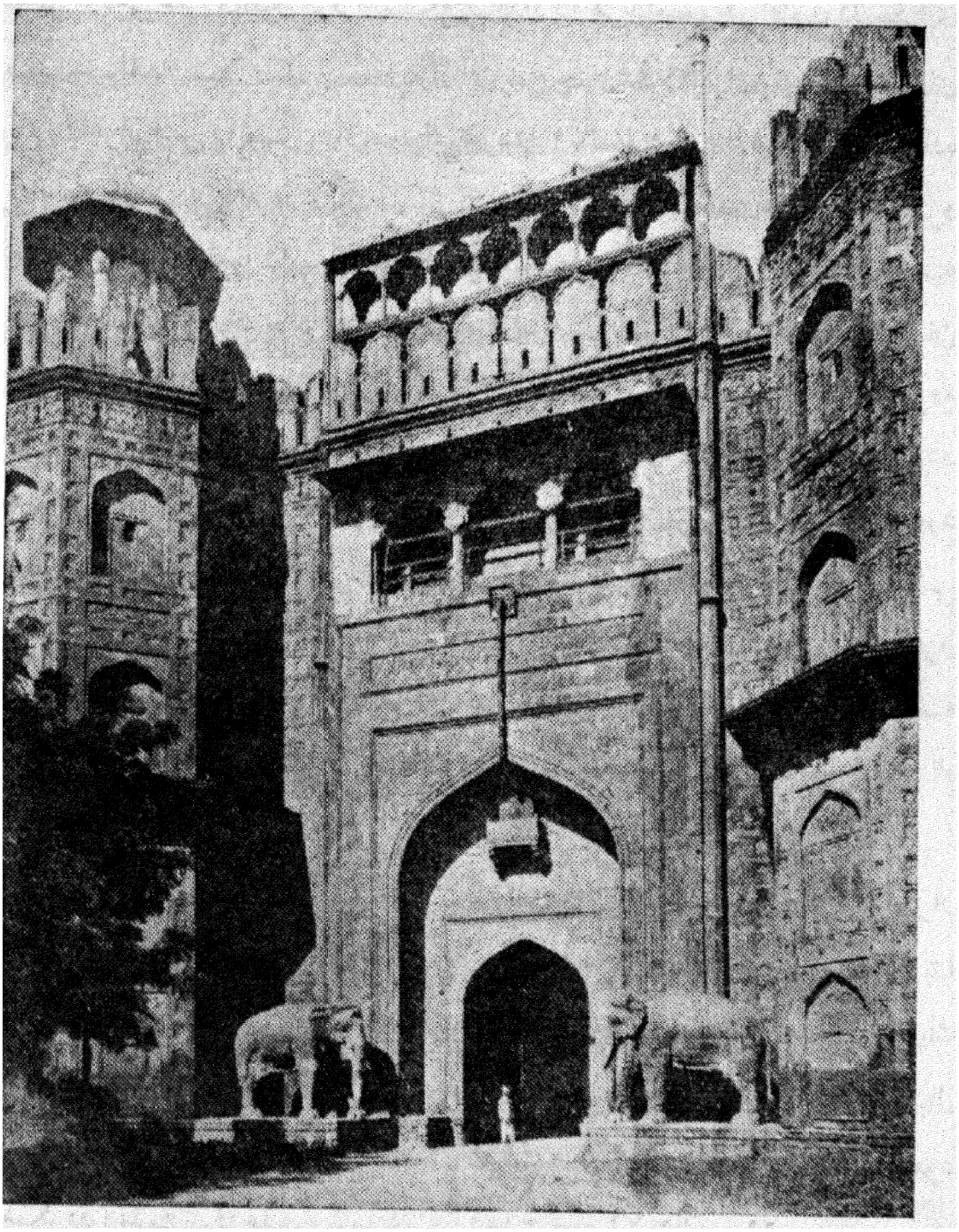
اعراب مضر را ازشام بیرون میکنیم ویك عرب نزاری درآنسرزمین نمیگذاریم. معاویه ازشنیدن این خبر بهراس افتاد وبرای چهارهزار نفر ازاعراب قیس وعدنان ازآنجمله مسکین دارمی مقرری تعیین کرد وبمسکین پیام داد که هرجامیخواهی اقامت کنی مقرری تومرتب خواهد رسید. سیاست معاویه ازآن پس چنان شد که اعراب یمن رابجنگ های دریائی واعراب قیس رابجنگ های صحرائی بفرستد وباتدبیر وحزم ازهردوطایفه استفاده ببرد. معاویه بکسانی که درجنگ ها بااو کمك کرده بودند مساعدت های شایان میکرد مخصوصاً سپاهیان صفین رابهتر از دیگران مینواخت مانند عمر که ازسپاهیان قادسیه طرفداری بسیار مینمود، سایر خلفای بنی امیه نیز همین روش را داشتند وحتی بشاعران نیز ماهانه میدادند تازبان آنانرا ببرند ویااینکه آنهارا بمدیحه سرائی وادارند. مردم پرهیزکار ازاین روش درخشم بودند، زیرا بیت المال را از آن مسلمانان میدانستند واین نوع تصرفات را غیرمشروع میخواندند عمربن عبدالعزیز که خلیفهٔ دینداری بود ماهانهٔ شاعران راقطع کرد وپس ازمرگ او دوباره مقرری آنها برقرار شد، هرکس روبه بنی امیه میآورد دست خالی برنمیگشت گرچه عرب بیابان گرد بود، ازآنرو عربهای چادرنشین شترهای خود را فروخته بدمشق میآمدند تا ازبنی امیه ماهانه بگیرند. اما مردمانی که عفت نفس داشتند وبنی امیه را برباطل میدیدند هیچگاه بآنان اعتناء نداشتند.

میگویند انیسه زن صهای اشجعی ازعربهای چادرنشین بود، بشوهرش اصرار ورزید شترش را بفروشد و بشهر برود واز بنی امیه ماهانه بگیرد صهاشتر خود را برداشته تانزدیك مدینه آمد ودرآنجا بجوی آبی رسیده ازشتر پائین آمده اورا نزدیك آب برد که آب بیاشامد ناگهان شتر ماده ای ازآنطرف پدیدآمد، وشترصها دنبال شتر ماده رفت صها که این را دید گفت عجب که شترهم ازشهر بیزار است وروبوطن خود بازمیگردد واشعاری درمذمت شهرنشینان ومدح صحراگردان سرود.

ترجمهٔ اشعار:

« انیسه بمن گفت از بیابان بشهر برو وسرای نیکو نهیه نما و مانند مردمان زرنگ مقرری برای خودت درست کن، من هم رفتم ولی ناگهان بفکر قوم وقبیله ام

افتادم که چگونه ازمن دفاع میکنند ویار ویاور من هستند لذا ازرفتن بشهر منصرف شدم وبانیسه گفتم شهرجای خوبی نیست همینجا دربیابان میمانم وباشتران وحیوانات



دروازه وقلعه دهلی

وحشی خو میگیرم وباعموزادگان دلیر خود زندگی میکنم که ازما حمایت میکنند ودشمن را ازما میرانند .

بنی‌امیه بیش ازهرجا بمدینه توجه داشتند چون می‌دانستند در آنجا پیروان علی زیادهستند. انصاروبزرگان قریش همه باعلی همراه‌بودند ودرمدینه‌اقامت‌داشتند. حاکم مدینه به‌دستور خلفای اموی مبالغ زیادی ببزرگان قریش وام می‌داد وازآنها سندمیگرفت وآنان‌را بدام میانداخت وهرگاه که از وام‌داران خلافی می‌دید وام را مطالبه می‌کرد. این‌اسناد تازمان هرون در دست مأمورین دولت بود وبنا به اشارهٔ عبدالله‌بن‌مصعب هرون آن اسناد را باطل کرد.

هرکس بابنی‌امیه مخالفت میکرد فوری حقوقش قطع میشد وچه‌بسا که‌حقوق مردم یك یادوشهر را برای شورش یکی ازاهالی آنجا قطع میکردند. مثلا موقعی‌که زیدبن علی‌بن الحسین برضد امویان قیام کرد ، بنی‌امیه حقوق مردم مکه ومدینه را قطع کردند.

همینقسم‌ولید حقوق آل‌حزم رابرید ، زیرا قاتلان عثمان از خانه‌های آل‌حزم بخانهٔ عثمان درآمدندواورا کشتند. علاوه‌برقطع‌حقوق‌املاك و اموال آنان‌نیز مصادره گشت وتازمان منصور عباسی چنان بود ودرآنزمان گشایش در کارآنان پدیدآمد بسیاری از انصار فقط برای همدردی بااهل‌بیت بدون حقوق میماندند . بنی‌امیه در اینگونه موارد بخودشان نیز ترحم نداشتند وهنگامی که‌میان خالدبن یزیدبن‌معاویه باعبدالملك‌بن‌مروان برسر خلافت‌اختلاف درگرفت، عبدالملك پس‌از پیروزشدن، تمام مقرری آل ابوسفیان (خاندان معاویه) راقطع کرد .

بنابراین مردم باآنکه آنانرا ستمگر و بـرباطل میدانستند برای ادارهٔ امور زندگی بابنی‌امیه میساختند وگاه هم این‌مطالب رامیان خود بازگو میکردند مثلا موقعی‌که معاویه پسرش یزید را بولیعهدی برگزید اورا درکاخ «قبةالحمراء» نشانید ومردم را برای بیعت دعوت‌کرد. دسته‌دسته همه‌میآمدند وبه‌یزید و معاویه مبارکباد میگفتند. درآنمیان مردی‌آمده به‌یزید ومعاویه سلام کرد و بمعاویه گفت اگر یزید را ولیعهد نمیکردی کار مسلمانان برهم میخورد. اتفاقاً احنف‌بن قیس‌تمیمی نیز آنجا حاضر بود.معاویه باحنف گفت‌ای ابابحرتوچرا چنین‌نمیگوئی؟ احنف گفت اگرراست بگویم ازتو میترسم واگر دروغ بگویم ازخدا میترسم. معاویه گفت همین راهم‌قبول

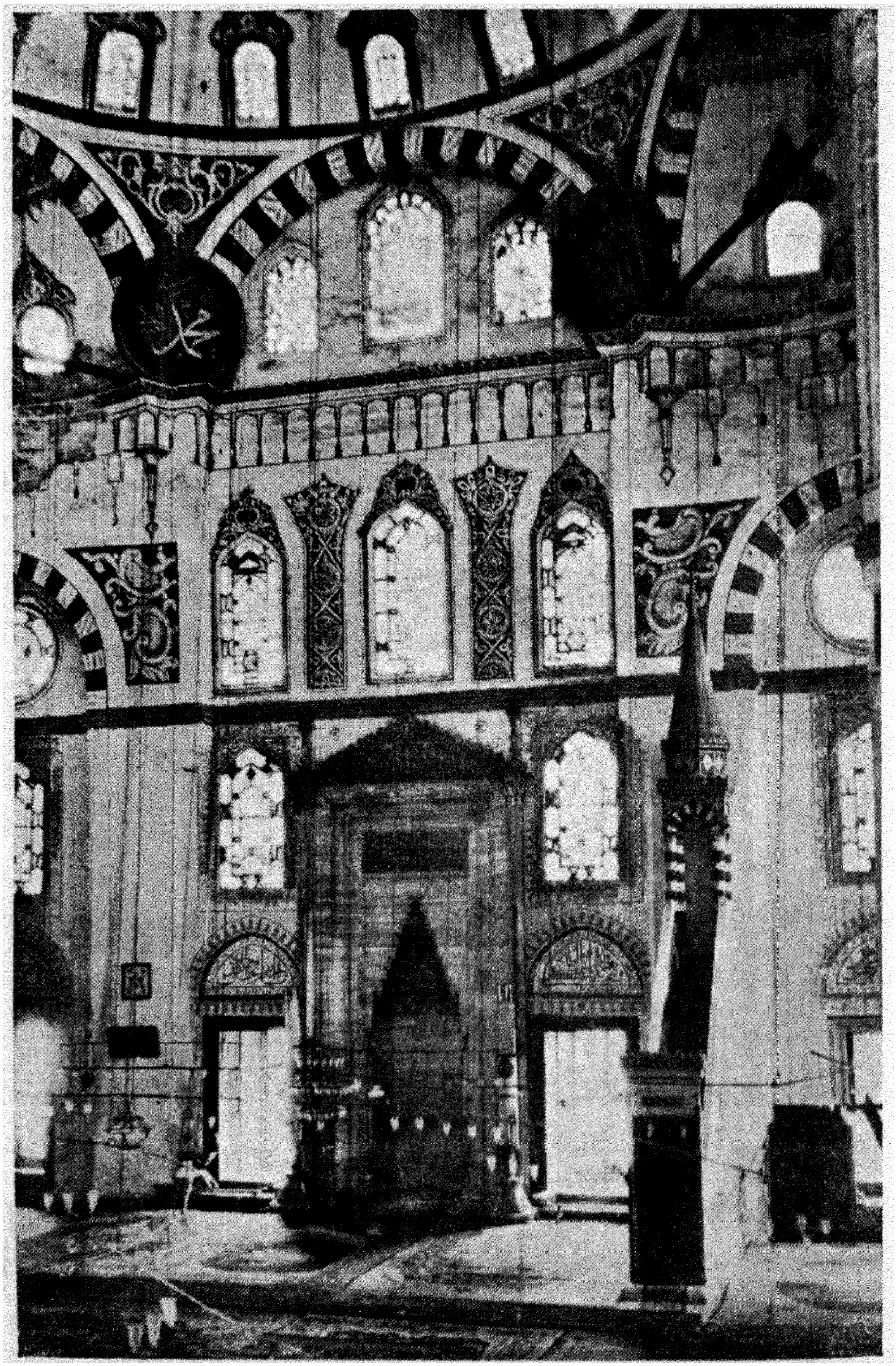
دارم ودستورداد مبالغی باحنف بپردازند. سپس آنمرد واخنف ازپیش معاویه در آمدند، مردك باحنف گفت ای ابابحر من یقین دارم بدترین مردان روی زمین همین پدروپسر (معاویه ویزید) میباشند ولی چه کنم که پول دردست اینهاست وتااز آن سخنان نشنوند پول نمیدهند.»

دقت علی وخست عبدالله بن زبیر

چون اهل بیت وعبدالله بن زبیر از نظر تقوی ویا خست پول زیادی بمردم نمیدادند طبعاً مردم آنانرا رها کرده برای پول دنبال بنی امیه میرفتند، چنانکه آن ایام بخل اهل بیت وعبدالله بن زبیر درهمه جا شهرت یافته بود وهمین امساك باعث شکست آنها شد. مثلا مصقلة بن هبیره شیبانی از طرف علی فرماندار اردشیر خوره(۱) بود ودرهمان موقع یکی ازپیروان علی در آن نواحی پانصد اسیر گرفت اما مصقله ازنظر شفقت نسبت باسیران آنهارا به پانصدهزاردرهم از آن شخص خرید وآزاد کرد علی پانصد هزار درهم را ازاومطالبه نمود، مصقله نصف آن پول را داد وبقیه راطمع کرد. مصقله گفت: بخدا اگر بجای علی پسر هند (معاویه) بود ازمن مطالبه نمیکرد واگر پسر عفان بود همه را بمن می بخشید. مصقله همینکه از گذشت علی نومید شد شبانه نزد معاویه گریخت.

عبدالله بن زبیر بی اندازه بخیل بودوهمین بخل کاراوراخراب کرد. مثلاموقعیکه مصعب برادرعبدالله مختاربن ابوعبیدهٔ ثقفی را درعراق کشت و باکمك بزرگان عراق سراسر آن کشور رابرای عبدالله مسخر کرد آنان (بزرگان عراق)را بمکه پیش برادرش (که در آنشهر پناهنده بود) آورد و بوی یادآورشد پولی بآنان بدهد، عبدالله گفت این بندگان عراقی را برای پول آوردی محال است پول خدارا تفریط کنم. بزرگان عراقی ازاین حرف نومیدشده باعبدالملك بن مروان ساختند وکار عبدالله و مصعب را یکسره نمودند.

علویان در بذل و بخشش امساك داشتند و جزدر مواردی که بحق میدانستند چیزی بکسی نمیدادند. برعکس بنی امیه که نه تنها بیاران خود کمك میکردندبلکه به یکایك فرزندان آنان نیزماهانه میدادند، مثلاعامر شعبی که مردی عادی بود نزد



ت ـ استامبول : مسجد شاهزاده

عبدالملك آمد وبرای اوداستانی گفت عبدالملك از آن داستان خوشش آمده بخود آنمرد دوهزاردینارداد وبه هریك ازبیست فرزند وخانوادهٔ او دوهزار دینار بخشید.
بنی‌امیه وعمال آنان برای‌شاعران ماهانه قرارمیگذاردند وهرگاه‌که شعری‌درمدح آنها میگفتند علاوه برماهانه صله‌های هنگفتی بآنان می‌دادند در صورتی‌که خلفای پرهیزکاراز بیت‌المال چیزی بشاعران نمیدادند واگرمجبورمیشدند ازمال خودشان (مانندعمربن عبدالعزیز) مختصرصله‌ای می بخشیدند.

خلفای نادرست برعکس هرچه میخواستند بشاعران میدادند و اگرشاعری دشمنان آنهارا میستود حقوق اورا میبریدند. قیس‌الرقیات از شاعـرانی بود که هم عبدالملك وهم مصعب‌بن زبیررا مدح میکرد ولی‌چون مدح مصعب‌را مفصلترازمدح عبدالملك سروده بود عبدالملك مقرری او را برید، اماعمربن خطاب حتی بقاریان قرآن میگفت بروید ازیکجائی زندگی خودرا تأمین کنید وازقرآن خوانی روزی نخورید چه‌که‌این‌نوع ارتزاق تحمیل برمردم میباشد وبدیهی است‌که چنین خلیفه‌ای پولی بشاعرنمیدهد.

بنی‌امیه بهروسیله‌ای که ممکن بود پول تهیه میکردند

دسته‌بندی وخریداری افکار وعقایدبنی‌امیه راوادارساخت که‌کلیهٔ‌قوانین ومقررات اسلامی را زیرپا گزارده وبانواع وسایل پول بدست‌آورند وبمردم بدهند. مطابق قوانین‌اسلام اموال بیت‌المال متعلق بمسلمانان است و خلیفه یا عامل او امانت‌دار مسلمانان میباشد وجز در راه منافع عمومی نباید پولی مصرف‌کند و فقط حقوقی از بیت‌المال برای خودش برداشت میکندکه‌آن را نیز مسلمانان تعیین میکنند و چنانکه دیدیم پس‌از مرگ ابوبکر فقط یك‌دینار از بیت‌المال نزدوی باقی بود، عمرهم حقوق معین خودرا میگرفت‌واگرمحتاج به‌پول میشد ازبیت‌المال وام میگرفت وهمینکه گشایش درکارش پیدا میشد وغنیمتی ازجائی میرسید وام‌خودرا ازبابت سهم‌خود میپرداخت. نظر عمر این‌بودکه پولی درخزانه‌نماند (درجلد دوم گفتیم‌که این‌نظر عمرنظرعجیبی بوده است.)

عمر مسلمانان را از اشتغال بزراعت و ملك داری منع‌کرد، در عوض مخارج

مسلمانان وخانوادهٔ آنها را مرتب می‌پرداخت . عمر بااجرای این‌فکر تمام‌مسلمانان رابحال خبردار (تحت‌السلاح) نگاه میداشت وهزینهٔ آنان را ازمالیات وجزیه‌وزکوة ممالك فتح‌شده تأمین‌میکرد. جمع آوری وتقسیم این‌درآمدها تابع مقررات و قواعد مخصوصی بود که شرع اسلام آن را تعیین کرده بود .

مأمورین بنی‌امیه بنی‌امیه که برای فریفتن رجال‌وخشنودی طرفداران خویش و ساختن شهرها بپول احتیاج داشتند غالب احکام اسلام را زیرپا میگذاردندومأمورینی بکار میگماشتندکه مانند خودشان بدین و احکام دین اهمیت ندهند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی بهروسیله‌ای متشبث شوند . زیادبن‌ابیه والی معاویه وعبیدالله پسر زیاد والی یزید وحجاج والی عبدالملك ابن‌مروان وخالد قصری والی‌هشام‌بن عبدالملك وغیره ازهمان مأمورینی بودندکه فقط بدرد بنی‌امیه میخوردند. خلیفه بوالی خود دستور میداد ازهرجا وهرطور شده پول بفرست، والی هم ازهرجا وهرطور بود پول زیادی بدمشق میفرستاد . معاویه بزیاد دستور داده بود تامیتوانی زروسیم بفرست ، زیادهم بمأمورین زیردست خود دستور میداد بهیچکس هیچ‌نوع پول ندهند وهرچه جمع میشودبرای خلیفه بفرستند. ازطرف دیگرمأمورین همه‌قسم آزادی عمل‌داشتند وکسی بحساب آنان نمیرسید وقسمتی ازدرآمدهارابرای خود برمیداشتند تاآنجاکه درآمدیکی ازعمال‌بنی‌امیه بسالی‌ده‌میلیون(درهم) رسید وثروتش‌ازصدمیلیون‌زیادتر گشت‌وبقدری‌دستگاه‌پیداکردندکه‌حقوق‌دولتی‌بهیچ‌جای آنها نمی‌رسید تاحدیکه امیة‌بن عبدالله بعبدالملك‌بن مروان نوشت‌که تمام درآمد خراسان کفاف مخارج آشپزخانه مرا نمی‌دهد خلفاء که از ثروتمندی مأمورین خودآگاه می‌شدند دارائی آنها را مصادره‌می‌کردند و مأمورین‌دیگری بجای آنها می گماشتند وهمین قسم، بیت‌المال بغارت میرفت .

عمال بنی‌امیه هرچه میخواستند ازمردم میگرفتند، چه بعقیدهٔ آنان کشورهای فتح‌شده وهرچه درآنست ملك آنان میباشد وچنانکه قبلا گفتیم یکی از مأمورین بنی‌امیه میگفت عراق بوستان قریش است، هرچه بخواهیم ازآن برمیداریم و هرچه بخواهیم وامیگذاریم. وهمینکه فرماندار «اخنا» (ازولایات مصر) ازعمروعاص‌پرسید

میزان جزیهٔ مردم این‌شهرچی است؟ عمروعاص گفت اگر این سرا را پراز طلاکنی پاسخ کافی برای این‌پرسش ندارم زیرا شما گنجینهٔ ماهستید، اگرزیاد بخواهیم زیاد برمیداریم واگرکم بخواهیم کمتر برمیداریم. عامل دیگری از آنان میگوید: صعید بوستان خلیفه است، هرچه بخواهد ازآن برداشت میکند

اسلام وجزیه

نظر بجهات فوق مأمورین بنی‌امیه تامیتوانستند ازمردم‌پول درمیآوردند. منبع این درآمدها جزیه و مالیات و زکوة وصدقه وده‌یک بود ودر آغاز اسلام درآمد جزیه از همه زیادتر میشد چون ذمیان بسیار بودند. مأمورین بنی‌امیه بذمیان سخت میگرفتند وآنهاناچارمسلمان میشدند ولی باز از شر مأمورین خلیفه رهائی نمییافتند زیرا بعقیدهٔ آنان این اسلام از روی اجبار بوده وازآنرو موجب معافیت ازجزیه نمیشود. حجاج‌بن‌یوسف برای‌نخستین‌بار ازتازه‌مسلمانها جزیه گرفت وسایرین نیزباو اقتداء‌کردند ودرخراسان وماوراءالنهر وافریقیه وغیره‌ازتازه‌مسلمانان جزیه گرفتندآنها هم که‌وضع‌را چنان‌دیدندبدین‌پیشین خود باز گشتند، بخصوص مردم خراسان و ماوراءالنهر که تااواخر حکومت بنی‌امیه بدین سابق خود باقی ماندندزیرا درهرصورت مجبور به‌پرداخت جزیه‌بودند. درسال ۱۱۰ شخصی بنام اشرس‌والی خراسان شدو کسی را بنام ابوالصیداء بسمرقند فرستاد تامردم‌آنجا را مجدد باسلام دعوت‌کند ودرصورت مسلمان‌شدن جزیه‌آنها را ساقط سازد. ابوالصیداء هم همانطور کرد و مردم سمرقند دسته دسته اسلام آوردند، اما فرماندار سمرقندشرحی بوالی خراسان‌نوشت‌که بااین اقدام‌درآمدنقصان یافته‌است. والی بفرماندار خود پاسخ دادکه چون ظاهراً اسلام اهل سمرقند برای ندادن جزیه بوده بنابراین باید دقت شود هرکس ختنه‌کرده ونمازوروزه بجاآورده وسوره‌ای از قرآن دانسته ازپرداخت جزیه معاف باشد و گرنه جزیه بدهد. مردم آنچه‌راکه والی میخواست انجام دادند وبساختمان مسجدها دست زدند و طبعاً درآمد رو به نقصان گزارد، والی طمع کارکه این‌را دانست بخشم آمده بفرماندار دستورداد هرکس‌پیش ازمسلمان شدن جزیه میداده حالا هم باید بدهد. درنتیجه این‌حکم‌زور، اهالی‌سغد وبخارا شورش‌کردند، ویک‌عده هفت‌هزارنفری دراطراف سمرقندقیام نمودندوتاسال

۱۲۱ باین‌وضع باقی ماندند ، درآنموقع نصربن سیاروالی خراسان‌شد واعلام داشت که ازهیچ تازه‌مسلمانی جزیه نمیخواهد ومتعاقب آن اعلامیه، سی‌هزارتازه‌مسلمان نزداوآمدندکه تاآنموقع جزیه میپرداختند.

بنی‌امیه وعمال آنان مالیاتهای گوناگون وضع میکردند وغنایم را بمیل‌خود تقسیم مینمودند و غیرازعمربن عبدالعزیز هیچ یك ازخلفای اموی آن عمل را نهی نکرد، ولی حرف اوهم سودی نبخشید. عمربن‌عبدالعزیز بتمام مأمورین خود نوشت که هرکس مسلمان‌شدجزیه ازاوساقط میشود ، زیرا خداوند محمدرا برای‌راهنمائی بشرونه برای جمع آوری مالیات مبعوث نمود . اما چنانکه میدانیم عمربن‌عبدالعزیز بواسطهٔ همین اقدامات بزودی مسموم شد ویزیدبن ولیدهم‌که میخواست از اوپیروی کند دنبال اوشتافت. ازجمله مالیاتهای غیرمشروع امویان این بودکه نصف دیات را برای خلیفه برداشت میکردند وعمربن عبدالعزیز آنرا باطل کرد .

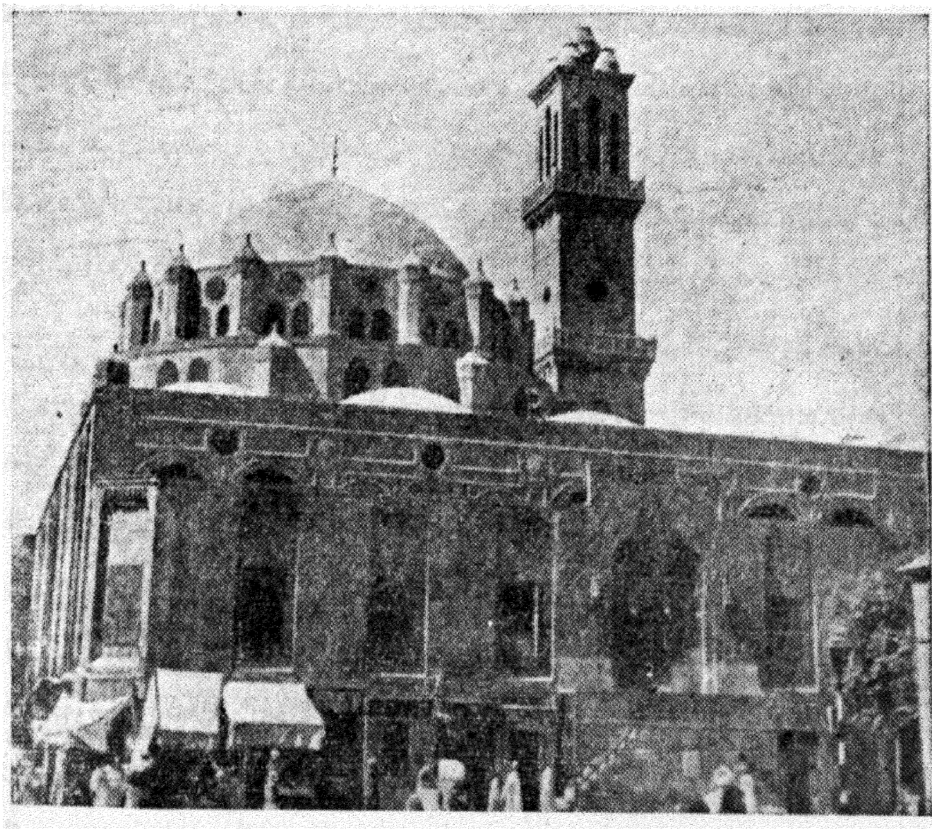
صدقه و رشوه

خلفای‌اموی برای تأمین مخارج سیاسی خودبزکوة وصدقه نیزدستبرد زدند وچنانکه میدانیم جزیه وغنایم جنگی باید بمصرف جنگ وسپاهیان برسداماصدقه وزکوة رابایدازدولتمندان (مسلمان)بگیرند وبفقیران بدهند .

بنی‌امیه‌صلهٔ شاعران‌را از زکوة میپرداختند درصورتیکه اسلام چنین اجازه‌ای بآنان نمیداد وفرض‌هم‌که شعرشاعران را برای‌جامعهٔ اسلامی مفیدمیدانستند ممکن بودازحقوق‌خودشان‌ویاازغنیمتها پرداخت کنند، اگرهم‌شاعران‌راجزءفقراء میدانستند بازهم بموجب‌قوانین اسلامی حق‌نداشتند بآنان‌ازبیت‌المال‌صله بدهندزیراصلهٔمزبور برای مدیحه سرائی خلفاء پرداخت میشد، نه برای اینکه شاعرمستحق میبود.

گاه‌هم برای اهانت بمسلمانان مقرری آنها را از محل صدقه میپرداختند و مسلمانان آن را رد میکردند، ازآن‌جمله موقعی‌که عبدالملك به‌حج آمد فرمان داد اموالی میان مردم مدینه‌تقسیم کنند و چون‌کیسه های پول‌را درآوردند روی‌آن نوشته بود ازمحل صدقه‌است. مردم مدینه‌آنرانپذیرفته گفتند مقرری ماازمحل‌غنیمت ومالیات ونه‌ازمحل زکوة‌پرداخت میشود. اماعبدالملك بحرف آنان گوش ندادوعمداً

چنان کرد تا بآنان بفهماند قتل عثمان وواقعهٔ یوم الحره فراموش نشده است(۱) خلفای بنی امیه در مواقع نیازمندی فرمانروائی ممالك را بامـزایده ورشوه بداوطـلبان می بخشیدند، بخصوص هنگامیکه کار آنان روبفساد وناتوانی گزارده بود، بیشتر باین عملیات دست میزدند و همینکه ولیدبن یزید خلیفه شد برای دلجوئی مردم برمیزان مقرری وجایزه‌ها افزود وچون پول کافی نداشت ومأمورینی مانند زیاد وابن زیادوغیره سرکارنبودند حکمرانی خراسان و توابع آنرا در مقابل دریافت مـبالغی رشوه به



مسجد ابوالذهب قاهره

یوسف بن عمر تفویض کرد وهرکس هرکاری باخلیفه و عمال خلیفه داشت ناچار برای

۱ــ اهل مدینه پس از شهادت حضرت سیدالشهداء بریزید شوریدند ، یزید هم دسته‌ای از سیاهان زنگی را مـأمور ساخت که بمدینه هجوم آورند و آنها هم چنان کردند . بسیاری از مـردان بی گناه راکشتند که عده‌ای ازصحابهٔ حضرت رسول نیزجزء آنان بودند و بروایت واقدی بیش از دوهزارزن ودخترقریش بطورنامشروع و اجبار ازسیاهان زنگی بارورشدند واین روزسیاه وشوم به یوم الحره مشهوراست .   مترجم

انجام کارخود مبلغی رشوه میداد ، درصورتیکه خلفای نخستین اموی فقط در مقابل انجام خدمات برجستهٔ مأمورین خود را بکارهای عالی میگماشتند . چنانکه معاویه بهمان نظر عمروعاص را والی مصر کردوتاچندی خلفای دیگر ازمعاویه پیروی میکردند، ولی تدریجاً وضع تغییر کرد وپول ورشوه ونفوذ سیاسی جایگزین لیاقت و شایستگی شد، بقسمی که هرکس پول بیشتری میداد یادسته‌بندی زیادتری فراهم میساخت فوری والی میشدودرواقع خلیفه تاپول نمیگرفت کار نمیکرد. میگویندهنگامیکه عبدالملك بن مروان بامصعب بن زبیردر عراق میجنگید کسانی نزد بزرگان کوفه و بصره فرستاد واز آنان یاری‌خواست ، بزرگان این دوشهردرپاسخ گفتند :

بشرطی باتویاری میکنیم که حکومت بعضی از شهر ها را بما واگذار کنی و هر کدام خواهان حکومت شهری شدند و درضمن چهل نفر حکومت اصفهان را شرط کردند ، عبدالملك که اینرا شنید بیاران خود گفت : مگر اصفهان چه خبراست که چهل نفرحکومت اصفهان را ازمن میخواهند ؟

توهین بدین واهانت بمردم دیندار

موقعی که امویان بدعوی خلافت برخاستند بهتراز هرکس میدانستند که اهل‌بیت بیش‌ازآنان شایستهٔ خلافت میباشند وبخوبی فهمیده بودند کـه ادعای اهل بیت برمبانی درستی استوار است و اکثرفقهاء و علماء و رجال دین ادعای آنان را تأیید میکنند ولی اینرا هم درك کرده بودند کـه زور و تعصب با آنان است ، با این حـال فقهاء واهل دین تافرصت بدست میآوردند ازاهل بیت رسالت حمایت میکردند و بنی‌امیه رابرای کردارهای‌زشت‌وستمگریهانکوهش مینمودند ، وبیاد خدامیآوردند . معاویهٔ بردبارو سیاستمدار سخنان آنانرا میشنید و باصبروحوصله و مدارا وپول زبانشانرا میبرید ، فقهاء واهل‌دین نیزباین خرده گیری واعتراضات معتاد شده بودند ، تااینکه عبدالملك بن مروان خلیفه شد وبرعکس معاویه باخشونت وتندی باآنان رفتار کرد وچون‌درسال۷۵ هجری‌پس‌ازقتل‌ابن‌زبیربرای حج بمکه آمد ازآنجابمدینه‌رفت‌ودر حضوریاران اهل بیت چنین گفت :

«بدانید که من خلیفه ناتوان (یعنی‌عثمان) نیستم و هم چنین خلیفهٔ سهل انگار

(یعنی معاویه) نمیباشم وخلیفه بزدل (یعنی یزید) هم نخواهم بود . من درد این ملت را با شمشیر و نیزه دواء میکنم ، شما گفتار مهاجرین راحفظ دارید ، اما عمل نمیکنید ، شما ما راپرهیز گاری میخوانید ولی خودتان را فراموش میکنید ، بخدا سوگند از این پس هر کس مرا پرهیز گاری بخواند بااین شمشیر گردنش رامیزنم.وچنانکه ابن اثیر مینویسد وی نخستین خلیفه‌ایست که نهی ازمعروف کرد .

دشمنان بنی امیه که اینرا شنیدند ، برای معاویه وبردباری او تأسف خوردند و گفتهٔ ابن زبیر رابخاطر آوردند که پس از شنیدن خبرمرگ معاویه چنین گفت :

خدا معاویه رابیامرزد مااورافریب میدادیم واودانسته وفهمیده فریب میخورد .

اهانت بقرآن وحرمین

عبدالملك بقدری خودرأی وخودکام بود که برای پیشرفت کار خود بهرنوع قوای قهریه متوسل میگشت، اگرچه بااحکام دین مخالف بود. شاید تصورشود که عبدالملك این روش خشن رااز والی تندخوی وستمگر خویش حجاج آموخت ولی این تصوراشتباه است، زیراعبدالملك پیش از آنکه خلیفه شود تظاهر بدینداری میکرد وهمینکه خلیفه شد پشت پابدین زد . میگویند موقعی که مژدهٔ خلیفه شدن بعبدالملك رسید وی دراتاق خویش مشغول قرآن خواندن بود و تاآن خبررا شنید قرآن را تاکرده گفت : بعد ازاین دیگر با تو کاری ندارم و تازنده‌ام از تو جدا هستم .

از آنروجای تعجب نیست که چنین خلیفه‌ای بوالی خود حجاج دستور دهد که کعبه رابامنجنیق بکوبد ودرمیان مسجد کعبه سرعبدالله بن زبیر را ببرد ! درصورتی که کعبه واطراف آن بموجب قوانین اسلام محل امنی است وکشتار درآن حرام است ولی سپاهیان کعبه سه روزتمام درآنجا کشتار کردند وخانهٔ کعبه را ویران ساخته، پرده‌های آنرا آتش زدندواین عمل درتاریخ اسلام بی‌سابقه بوده است وهمینکه از کار کعبه فارغ شدند بمدینه روآوردند ومردم آنجا راقتل عام کردند و هردری را بسته دیدند آتش زدند تاآنجاکه قبطی‌ها ونبطیها قرآن را لگد مال کرده شمشیر بدوش برزنان قریش تاختند ، مقنعهٔ آنها رااز سرشان کشیدند وخلخال ازپایشان درآوردند. (بجلد دوم ابن خلکان صفحه ۲۷٤ مراجعه شود .)

سپس برای تقویت کار بنی‌امیه (عبدالملك) بسیاری از صحابه و تابعان و مردم پرهیز کار بی‌اسلحه‌را سر برید، تا پیروان علی را بیش از پیش مرعوب سازد و فرمان داد تا علی را بر منبرها لعن کردند و مردم را بلعن علی وادار ساختند و هر کس که علی را لعن نمیکرد اورا میکشتند و نخستین کسی که در آن راه کشته شد حجر بن عدی کندی (در زمان معاویه) بود و خلاصه اینکه لعن علی تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و آن خلیفه این کار زشت راموقوف ساخت.

خلافت و نبوت

عده‌ای ازمأمورین چاپلوس و درعین حال مستبد و ستمگر در دستگاه بنی‌امیه پدید آمدند که با انواع تملق گوئی خلفای بنی‌امیه‌را بیش از آنچه که بودند خود کام و ستمگر ساختند واولین آنان حجاج است که خلیفه را (خلیفة الله) خواند و خلافت رااز نبوت برتر شمرده گفت: زمین و آسمان بخلافت پدید آمد، خلیفه پیش خدا از فرشتگان و پیغمبران برتر است. زیرا خدا آدم را بدست خود ساخت وفرشتگان را بسجده اومأمور کرد و اورادر بهشت جاداد، آنگاه آدم‌را از آسمان بزیر آورده خلیفهٔ خود کرد، سپس پیغمبران‌رامبعوث نمود، واگر کسی با او دراین باره گفتگوئی داشت، پاسخ میداد که اگر کسی پیامبر شما باشد و کسی دیگر خلیفه یعنی جانشین شما درخانوادهٔ شما گردد کدام یك از آن دو نزد شما مقرب‌تر است؟ عبدالملك که این سخنان‌را میشنید طبعاً خشنود میشد و کسانی که بعداز حجاج آمدند همان‌طور رفتار کردند. خالدقسری والی هشام‌بن عبدا لملك موقعی درمکه منبر رفته گفت: ای مردم البته خلیفهٔ خدا از پیام‌آور اوبرتر است و چنانکه ابن اثیر درجلد چهارم کتاب تاریخ خود توضیح میدهد منظور خالد آن بوده که هشام از پیغمبر برتر میباشد. بسیاری ازچاپلوسان که فقط بخاطر دنیا مسلمان شده بودند این آتش فساد رادامن زدند و کار رادشوار ساختند وهمانطور که عمال خلیفه ازخلیفه تملق میگفتند سایرین هم از عمال خلیفه تملق میگفتند و آنانرا باهانت براسلام جری میساختند، میگویند همین خالد قسری (عامل هشام) مرد بی‌اطلاعی بود قرآن نمیدانست و اگر آیه‌ای از حفظ میخواند چند جای آن غلط بود، روزی برای مردم خطابه میخواند ودروسط خطابه چند خطااز او سر زد بقسمی که سراسیمه خطبه را برید. اما در آن

میان‌یکی ازهمان تملق گویان فریادزد : « ای‌امیر ازچه هراس داری بی‌جهت نگران مشو ، مردعاقل که قرآن حفظ نمیکند ، قرآن‌حفظ کردن کار احمقان است » . خالد ازاین‌سخن جان‌تازه گرفته گفت: راست گفتی، خدا تورا بیامرزد. (الاغانی‌جلد۱۹).

با این وضع شنیدن داستان زیر چندان شگفت آور نیست ، که شبی یزیدبن ولید مست و بی‌باك قرآن را برداشت و از آن تفأل زد و این آیه را سرصفحه دید: واستفتحوا وخاب‌کل جبارعنیدمن ورائه جهنم ویسقی من‌ماءصدید ـ «سورهٔ ابراهیم آیه۱٤» ترجمه :

« تفأل بقرآن زدند. ولی‌هرستمگر خود پسند شکست میخورد، به‌جهنم‌میرود وازآب جوش مینوشد » یزیدکه چنان دید دستور داد قرآن را آویخته هدف سازند وتیروکمان گرفته آنرا پاره‌پاره ساخت واشعاری بدین مضمون سرود :

ترجمه:

« آیا مراستمگرخودپسند گفته‌تهدید میکنی ؟آری‌من‌همان ستمگرخودپسند هستم».

« و هرگاه روز واپسین خدای خودرا دیدی بگو یزید مرا پاره پاره کرد ». (الاغانی جلد ٦ والمسعودی جلد ۲).

بنی‌امیه‌بانتشاردین‌اسلام اهمیت‌نمیدادندوازپیروزی‌هاغنیمت‌واموال‌میخواستند ازآنرو درزمان آنان انتشار اسلام درجاهای دوردست مانند ترکستان وسندمتوقف ماند ، در صورتی‌که مردم آن نواحی باسلام تمایل داشتند و بدرفتاری خلفای اموی آنانرا ازاسلام بیزارمیکرد وهمینکه مختصرمحبتی میدیدند مسلمان میشدندوسپس ازبیداد مأمورین متنفرشده مرتد میگشتند . در زمان‌عمربن عبدالعزیز (همنام‌عمربن خطاب)که‌خلیفهٔ پرهیز کاردینداری بودچندروزی‌وضع‌تغییر کرد،چه‌که‌وی‌نامه‌هائی بپادشاهان‌سندوغیره‌نگاشته‌بآنان‌اطلاع‌دادکه‌اگرمسلمان‌شوند‌درهمه‌چیز بامسلمانان برابرخواهند بود ، آنها هم که رفتارنیك عمررا دانستند مسلمان شدند ونامهای‌عربی برای خودبرگزیدند ،ولی‌پس‌ازکشته شدن عمربن عبدالعزیز (۱۰۱) وضع‌بحال‌سابق بازگشت وتازه مسلمانان مرتد شدند .

خلفای بنی‌امیه ومأمورین آنها بسیاری ازفرزندان علی‌راکشتند،داررزدند،مثله کردند وعدهٔ زیادی از تابعین راکه مخالف آنان بودند بقتل رساندند و بیش از همه حجاج بن یوسف ثقفی والی‌عراق دراین خونریزیها دست داشته‌است .

شکنجه وسخت‌گیری در زمان بنی امیه

مسلمانها در زمان خلفای راشدین اطاعت از پیشوارا واجب میدانستند واز آنرو ادارهٔ کارها محتاج بسیاست‌وسخت گیری نبود، کسی دررفتاروکردارجز راستی‌ودرستی‌پیشه‌ای نداشت، اگر کسی گناه میکرد بگناهش اقرارمیکرد وبپای خود برای حد خوردن نزدخلیفه میآمد و البته محاکمه و گفتگو بـرای اثبات گناه و یا زجـر و سخت گیری برای اجرای احکام بیمورد بود وچه بساکه کیفر گناهکار بملامت وسرزنش پایان می‌یافت و اگر از خود خلیفه گناهی سرمیزد مانند دیگران بکیفر میرسید . خلفای‌راشدین زندان و زندانی نداشتند ، معاویه برای اولین مرتبه زندان تأسیس کرد و برای حفظ خود گارد مسلح ترتیب‌داد. اما خلفای راشدین‌باین‌قبیل وسایل محتاج نبودند ،عمر بزرگترین فرماندهان‌سپاه راکه ازاکابرصحابه بودا حضارمیکرد،اوهم بانهایت‌فروتنی میآمد و خودش هم میدانست که اگر نیاید خلیفه قدرت جلب او را ندارد معذلك از روی صدق وخلوص امرخلیفه را اطاعت میکرد ، گاه میشدکه بفرمان خلیفه‌یکی‌از صحابه راتازیانه‌میزدند واوهم‌باکمال فروتنی آن رامیپذیرفت . عمراز گناهان‌کوچك چشم نمیپوشیدکه مبادا بگناه بزرگ تبدیل شود ، ازآنروبحزم‌واحتیاط وسخت‌گیری مشهورشده بود .

همینکه معاویه بخلافت‌رسیدعمال‌کاردان وزیرك‌خودرابعراق و مصر وفارس وغیره‌روانه کرد،مسلمانان‌تاآنموقع‌روح غروروا ستقلال خود را ازدست‌نداده بودند . معاویه با پول وبردباری وشکیبائی‌با مسلمانان حجازوشام‌کج دارومریزمیکرد ولی عمال معاویه درسایرنقاط آن سیاست را مناسب نمیدیدند وبیم داشتندکه اگرجلوی مردم را بازگزارند شورش برپا شود ، لذا بسخت گیری وشکنجه وآزار پرداختند . نخستین بارزیادبن ابیه والی معاویه درعراق بعملیات سخت دست زد وبگمان‌خود از عمربن خطاب پیروی میکرد ولی البته‌نتوانست عمرشود ودرسخت گیری افراط نموده

ازحد گذشت . زیادبن ابیه اولین کسی است که برای تقویت کار معاویه دست بشمشیر بجان مردم افتاد وبا مختصر بدگمانی اشخاص را دستگیر میساخت وبدون رسیدگی کیفر میداد. پس اززیاد پسرش عبیدالله درزمان یزید والی عراق شدو همانموقع حسین بن علی بیعت یزید را نقض کرده برای نیل بمقام خلافت بعراق آمد (۱) یزید که این خبر را شنید باابن زیاد چنین نوشت : «هرکس متهم شد اورا دستگیرساز، وبا مختصر سوء ظن کیفرده ، اما تاکسی باتوجنگ نکرده اورا نکش.»

درزمان خلافت عبدالملك بن مروان (٦٥ـ٨٦ هجری) حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق شد واتفاقاً مدعیان خلافت زیاد بودند ، حجاج برای خوش خدمتی بعبدالملك درصدد تقلید ازکارهای زیاد وابن زیاد برآمد ، البته حجاج ازآن دو (زیاد وپسرش) ستمکارتر نبود ولی بردباری معاویه ودستورهای یزیدجلوی تندروی زیاد وابن زیادرا میگرفت وچنانکه مشاهده شدیزیدباابن زیاد دستور میداد تاکسی بجنگ نیاید اورا نکش ولی قضیهٔ حجاج برعکس بود ، چه عبدالملك برخلاف معاویه ویزید ازسخت ـ گیریهای حجاج خوشش میآمد ، حجاج هم که فطرتاً مرد ستم پیشه‌ای بود ذره‌ای از جوروبیداد فروگزارنکرد تا آنجاکه مسلمانان برضد عبدالملك قیام کردند واورا خارج ازدین خواندند وباصطلاح آنزمان خوارج زیاد شدند، آنها میگفتند: «بنی امیه مردم ستم پیشه وبیدادگرند ، با سوء ظن مردم را دستگیرمیکنند واز روی هوی وهوس آنان رامحاکمه مینمایند وازروی خشم آنها را میکشند .»

بسر بن ارطاة وقتل اطفال

سیاست بنی امیه چنانکه آنروزمقتضی بود ابتداء با سخت گیری ولی ملاحظه کاری آغازشد وسپس بستم پیشگی وبیداد وآزار وکشتار کشید . خلفای بنی امیه دست عمال خود را برای هر شکنجه وآزاروقتل وزجرباز گزاردند وآنان نیز هرچه میخواستند بسرمردم میآوردند، درصورتیکه زمان خلفای راشدین چنان نبود وخلیفه‌ای که درمدینه اقامت داشت بتمام امورمملکت میرسید ومأمورین خلیفه درحدود مقررات اسلامی با نظر خلیفه

۱ــ این حرف جرجی زیدان بی اساس است، زیرا حضرت سیدالشهداء علیه السلام هیچوقت با یزید بیعت نفرمودند . مترجم

انجام وظیفه میکردند، عمربن عبدالعزیز میخواست همان رویه را تجدید کند ولی جانش را سر این کار گذاشت و بعدازمرگ اوجانشینش یزیدبن عبدالملك بمأمورین خود نوشت: «که مانند گذشته برمردم سخت گیری کنند.»

خلفای بنی‌امیه مأمورین خود را بزجروآزاروکشتارتشویق میکردندوحتی در زمان معاویه(بردبار)نیزاین وضع جریان داشت. مثلاپس ازقضیهٔ حکمیت که‌هنوزعلی کشته نشده بود معاویه جلادی رابنام‌بسربن‌ارطاة باعده‌ای سپاهی مأمور قتل و آزار پیروان علی ساخت‌وبآنها تأکیدکردکه‌ازکشتن زن وبچه نیزخودداری نکنند، بسر مطابق دستورمعاویه‌باسپاهیان‌خونخوارخود ابتداء بمدینه‌آمده عده‌ای ازپیروان‌علی راکشت وخانه های آنانرا ویران ساخت، سپس بمکه رفت ودر آنجا نیزعده‌ای را کشت وخانه هائی را ویران‌ساخت، آنگاه ازمکه‌به یمن آمد، عبیدالله‌بن‌عباس‌والی یمن‌ازبیم آنان‌فرارکرد،امابسر که‌عبیدالله‌رانیافت دوپسرخردسال اورا بنام‌عبدالرحمن وقثم با دست خود مانند دوبره باکارد سربرید. میگویندآن دوکودك درصحرا نزد مردی ازقبیلهٔ کنانه پناهنده‌بودند وهمینکه بسر آنان را دستگیرکرد مرد پناه دهنده گفت ای بسر: اگراین دوکودك بیگناه را خواهی کشت مرا هم زنده نگذار، بسر گفت: مانعی ندارد وهرسه راکشت. زنی که این منظرهٔ هولناك را میدید فریادزد: ای بی انصاف مردان راکشتی، چرا بکودکان تاخت‌آوردی؟.. در جاهلیت همچنین رسمی نبودکه‌کودك راسرببرند. سلطنتی‌که باکشتن پیرمردان وکودکان واقوام‌برپا گردد شوم است، با این همه بسر بکشتار خود ادامه میداد و باین سخنان توجه نمیکرد. مادرآن‌دوکودك اشعارسوزناکی درمرثیهٔ فرزندان‌خود گفته که‌مطلعش‌این است. ترجمه:

«کی ازدوفرزند من خبردارد که مانند درومرجان‌آنها را از صدف بیرون کشیدند...»

ولی ما گمان نمیکنیم معاویهٔ‌بردبار باین‌نوع‌ستمکاریهاراضی‌بوده وجلادی‌خود

بسر این جنایتها را بار آورده است (۱) منتهی معاویه هم در تعیین مأموریت بسرحد وحدودی قایل نبوده‌است، اوهم‌چنان کرده‌است. دلیل این مدعا (عدم‌رضایت‌معاویه) موضوع زیراست: پس ازکشته شدن علی، زیادبن ابیه درفارس والی بود ومعاویه میترسیدکه مبادا زیاددرآنجایاغی شود، لذا به بسرمتوسل شدکه هرطورهست‌زیاد را از فارس بیاورد، بسر فرزندان زیاد را توقیف کرده بوی نوشت: یا از فارس بیا ویا پسرهایت را سرمیبرم. ولی معاویه که‌این را شنید بسررا ازآن‌کاربازداشت.(۲)

حال باید دیدکه اگردرزمان معاویهٔ بردبارچنین جنایاتی روی میداده پس‌در زمان خلافت عبدالملك ستمکاربیداد گرچه‌میشده است؟ وبنابراین تعجب نداردکه اگردرروزگارعبدالملك‌صدوبیست‌هزارنفررابطورعادی سربریدند وموقعی که‌حجاج مرد، پنجاه‌هزارمردوسی هزارزن‌درزندان وی بودند! چون خود عبدالملك‌بمراتب‌از حجاج خونریزتروجانی تربوده است. وی‌اول خلیفه ای است‌که پس ازامان دادن عهد وپیمان را شکسته ومردمی راکه تسلیم شده بودند هلاك کرد.

عمروبن سعیدالاشدق ازمأمورین عالیرتبهٔ عبدالملك برخلیفه یاغی‌شدوموقعی که خلیفه دردمشق نبود وبرای جنگ‌مصعب‌بن زبیربعراق رفته بود وی بدمشق آمده جای خلیفه راگرفت، عبدالملك میان راه این را شنیده‌فوری بدمشق برگشت، چند روزبا عمروجنگیدوچون کاری ازپیش نبرد لذا با وی صلح کرد وعهدوپیمانی‌نگاشته بعمروامان داد، عمروهم مطمئن گشته تسلیم شد وعبدالملك بدمشق آمد وپس از چهارروزعمرورا احضارکرد. عمروشبانه با صد نفرازموالی‌نزد عبدالملك آمدموالی وی بیرون درایستادند وعمروروی تخت‌کنارعبدالملك نشست وعده‌ای از بنی مروان نیزدرآنجا حضورداشتند، عبدالملك بغلامان خود گفت‌شمشیرعمرورا بگیرید وبخود

۱- دراینجاگویا جرجی زیدان دچارفراموشی شده زیرا خودش چند سطرپیش میگوید: معاویه به بسرگفت ازکشتن زنان وکودکان هم دریغ‌مکن، بعد اظهارمیداردکه قتل فرزندان ابن عباس‌بدون موافقت معاویه بوده است واین مخالف خوانی جرجی‌زیدان یا از فراموشکاری ویا برای ماست‌مالی جنایات معاویه میباشد. مترجم

۲- واین مسلم است‌که معاویه زیادبن ابیه را بیش ازعبدالله‌بن عباس مقرب میداشته وراضی بکشتن پسران اونبوده ودلیل برتبرئهٔ معاویه ازقتل‌کودکان ابن عباس نمیشود. مترجم

او گفت شایسته نیست باشمشیر کنارمن بنشینی ، بعد از آن روبعمرو کرده‌و گفت : ای ابوامیه (کنیهٔ عمروابوامیه بود) هنگامی که توبرمن یاغی شدی قسم خوردم که اگر برتودست یابم تورا زنجیر کنم- بنی‌مروان که حاضر بودند گفتند(وبعداًاورا آزاد کنی) عبدالملك گفت: آری‌غیرازاین‌چه‌انتظار دارید؟- بنی‌مروان گفتند: بنابراین‌عمرو باید اجازه‌دهد که‌سوگندامیرالمؤمنین‌عملی‌شود،عبدالملك‌زنجیری اززیرتخت خودبیرون آورد وبغلامان گفت عمرورا با زنجیر ببندید وهمینکه اورا بستند عمرو گفت : ای امیرمؤمنان ترا بخدا سوگند مرا با این حال بیرون نفرست ، عبدالملك گفت : ای ابوامیه دم مرگ هم حیله بازی میکنی ؟ مطمئن باش تو را با این حال پیش مردم نمیفرستم،سپس‌عمرورا تکانی داد که ازتخت بزیرافتاده دندانهایش شکست .- عمرو گفت : ای امیرمؤمنان استخوان مرا شکستی ، بالاتراز آن کاری نکن ،-عبدالملك گفت : - اگرمیدانستم که با بودن من وتو کارقریش اصلاح میشود باکی نداشتم‌ولی حتم دارم که ممکن نیست توباشی ومن باشم وکارها روبراه گردد .- عمر که دانست حتماً کشته میشود روبه عبدالملك نموده گفت : پسرزن بدکاره‌را فریب دادی . عبدالملك فوری اوراکشت .

ازگفتگوی‌عمروو‌عبدالملك‌معلوم‌میگردد که درآنزمان فقط زوروستمگری پیشرفت داشته ومدعیان خلافت جز بزوربچیزدیگری تکیه نداشتند و هرکس مدعی خود راهلاك میساخت ، خودش جای اومینشست ، درصورتیکه زمان‌خلفای‌راشدین پرهیزکاری وداد گستری ومسالمت عامل پیشرفت کارها بوده است .بنی‌امیه وپس از آنان بنی‌عباسی همان رویه مکروحیله وستمگری وقتل‌آزاررا پیشه‌کردند ، چون آن سیاست را برای تحکیم اساس خویش سودمند دیدند وآخرین موقعی که‌سیاست مزبور(خدعه ومکر) درممالك اسلامی جاری شدسیاستی بود که محمد علی پاشا مؤسس سلسلهٔ والیان‌مصر نسبت‌بممالیك اجراءکرد . بنی‌امیه بهرنحوی که بودمدعیان را دستگیر کرده میکشتند ، چون‌این‌رویه را بهترین وسیلهٔ پیشرفت خود میدانستند زیرا همینکه مدعی کشته میشد هوا خواهانش طبعاً متفرق میشدند و اگر متفرق نمیشدندباپول‌ویاامثال آن‌آنها را متفرق میساختند .

گنجینه سرها

بنی‌امیه برای مرعوب‌ساختن مردم مخالفین خود را پس ازقتل مثله میکردند. سرشان را میبریدند ودر شهرها میگردانند وتنشان‌را دراماکن‌عمومی مدتها بدارمیآویختندومخصوصاً نسبت به پیشوایان‌احزاب وعلی‌الاخص نسبت بآل علی همین سیاست را اجراء میکردند.

یعنی مأمورین آنهاسراشخاص را بریده بدمشق‌میفرستادند تا درکوچه‌وبازار بگردانند.

اولین‌سری که‌ازشهری‌بشهری گردانند، سرعمربن حمق خزاعی‌یکی‌ازقاتلان عثمان‌بود واول‌سری که‌دربازارها گردانند، سرمحمد بن‌ابوبکر بود واول سری که برای خلفا ارسال شدسرهانی‌بن‌عروه ومسلم بن‌عقیل ازهواخواهان حسین‌بن علی‌بود وسپس سرخود حسین‌بن‌علی را ابن زیاد ازکربلا بدمشق فرستاد، آنگاه مختارسر قاتلان حسین را ازکوفه نزد محمدبن حنفیه فرستاد و بعداً حجاج سرعبدالله‌بن زبیر ویارانش را ازمکه بشام‌نزد عبدالملك فرستاد وعبدالملك سرمصعب‌بن زبیرراازکوفه بشام‌آورده بدارآویخت.

عجیب اینکه هنگامی که سرمصعب‌بن زبیررا برای عبدالملك آوردند وی زیر طاقی درکوفه نشسته بودوابن عمیرلخمی‌نیزآنجا حضورداشت. ابن‌عمیرتا سرمصعب را دید بلرزه درآمد. عبدالملك گفت: تورا چه شد؟ ابن عمیر گفت: خداوند امیر مؤمنان‌را حفظ کند، من باابن‌زیاددرهمین محل‌بودم که سرحسین بن‌علی راآوردند. بازهمینجاپیش مختاربودم وسرابن‌زیاد رانزد اودیدم ودرهمین‌محل سرمختاررا پیش مصعب دیدم واکنون سر مصعب را پیش تومیبینم، عبدالملك آنرا بفال بدگرفته بــر خاست ودستورداد آن محل را خراب کنند.

چنانکه گفته‌شدبنی‌امیه وبنی عباس سرمدعیان خود را شهربشهرمیگرداندند سپس در گنجینهٔ مخصوص دردارالخلافه انبارمیکردند وتن‌آنان را بدار میآویختند ومخصوصا نسبت بآل علی که‌آنانرا خوارج میگفتند این سیاست را ادامه میدادند.

دیگرازسیاستهای ناهنجار بنی‌امیه‌آنکه مخالفین خود را پیش ازکشتن زجر میدادند وشاید اینرویهٔ زشت ازاختراعات حجاج بوده تا بدانوسیله مخالفان دیگر

را مرعوب سازد ، باینقسم که نی‌رامیبریدند وبا تراشه های نی‌تن اشخاص را مجروح میساختند، آنگاه سرکه ونمك‌روی زخمهای میریختند وآنها را زجرکش میکردند! حجاج همین معامله را باهمراهان ابن‌اشعث باشدت هرچه تمامترانجام داد ، اتفاقاً مخالفین هم همین‌رویه را پیش گرفتند وبرهرکس که ازدشمنان خود دست‌یافتند اورا ببدترین طرزی شکنجه دادند وگاه میشدکه کودکان مخالفین خود را در دیك آب جوش(برای‌انتقام یاکینه جوئی‌یاترسانیدن دیگران) آب پزمیکردند .(تاریخ‌مسعودی جلد دوم) .

موالی واحکام آنان‌درزمان امویان فزونی موالی دراواسط قرن‌اول‌هجری که‌بنی‌امیه‌بخلافت‌دست یافتند بواسطهٔ فتوحات اسلامی وزیادی اسیران و بردگانی که بعنوان‌هدیه واردمیشدشمارهٔموالی‌روبفزونی گذاردوالیان‌ممالك‌اسلامی‌صدهاهزارها بردهٔ سفیدوسیاه بعنوان‌هدیه ویابجای مالیات‌برای‌خلفاءمیفرستادندوخلفاءآنانراميان خواص‌خود تقسیم‌میکردندو آنهاهم بزیردستان‌خودمیدادندویامیفروختندو بردگان‌در میان مردم پراکنده میشدند وآندسته ازبردگان‌که بواسطهٔ‌کارنیك یا هرچه آزاد میشدند بنام مولی معروف میگشتند از آنرو در زمان بنی‌امیه عدهٔ موالی بسیار شد وعربها که‌خود بسیاستمداری و حکمرانی اشتغال داشتند امور زراعتی و تجارتی وصنعتی ودینی را بموالی‌واگذارمیکردند وگروهی از آنان جزء آوازه خوانها وشاعران‌وقاریان‌ودربانان وسازندگان ونویسندگان درآمدند .

گاه میشدکه مولی‌ثروتی بهم میزد وبندگانی‌را خریده‌آزاد میساخت وآزاد کردهٔ اونیز آزادکرده بدست میآورد وبا این وصف موالی بچندین طبقه درآمدند ، مثلا عبدالله بن وهب ازفقهای نامی ، مالکی آزادکردهٔ یزید بن رمانه بود و یزید بن رمانه آزاد کرده یزید بن انس فهری بود ، همینقسم حماد بن سامه ولیث بن سعد وابواسامه وغیره‌هم آزادکرده‌بودندوهم آزادکرده داشتند . ابن مناذرشاعر آزادکرده سلیمان قهرمانی وسلیمان‌آزادکرده عبیدالله بن ابی‌بکره وعبیدالله‌آزاد کرده پیغمبر بود وعجب آنکه‌عبیدالله‌خود را عرب‌وازطایفهٔ ثقیف میخواند وسلیمان قهرمان‌مدعی

بود که عرب وازطایفهٔ تمیم است و ابن مناذر مدعی بود که عرب واز طایفهٔ جبیر بن یربوع است و بدین طریق ابن مناذر مولای مولای مولی مولی و دعی مولی دعی محسوب میشد. این نوع آزاد شدگان به پنج درجه تقسیم میشدند . مثلا داود بن خالد بن دینار و برادرانش که از راویان حدیث بودند همگی از موالی آل حنین محسوب میشدند و آل حنین خودشان ازموالی مثقب بودند و مثقب مولای مسحل و مسحل مولای شماس و شماس مولای عباس عموی پیغمبر بود و با این حساب داود مولای مولای مولای مولای مولی بود وهمینقسم موالی از ترکان و دیلمیان و خراسانیان و رومیان و بربریان و سندیان وفارسیان وفرغانیان وغیره زیردست عربها افتاده وامور حرفه وصنعتی وادبی را اداره کردند .

یک دسته دیگر ازموالی فقط بکارهای جنگی اختصاص داشتند . مثلا هر قبیله‌ای عده‌ای موالی داشت وهر گاه بجنگ میرفت موالی را برای کمک همراه خود میبرد و گاه میشد که شمارهٔ موالی از شمارهٔ مردان قبیله بیش بود. گاه نسبت موالی بآزادگان یك بر پنج میشد ولی درزمان امویان شمارهٔ آنان از آزادگان بیشتر شد و با این که موالی عناصر سودمندی بودند بنی‌امیه آنانرا خوار میداشتند و آزار میدادند ، آنها هم کینهٔ بنی‌امیه رادردل گرفته از ناچاری تحمل میکردند و پاره‌ای هم باطراف میگریختند. میمون جد ابراهیم موصلی هنرپیشهٔ مشهور از آنانی بود که ازظلم بنی‌امیه به خارج مملکت اسلامی فرار کرد .

موالی از عرب انتقام میکشند

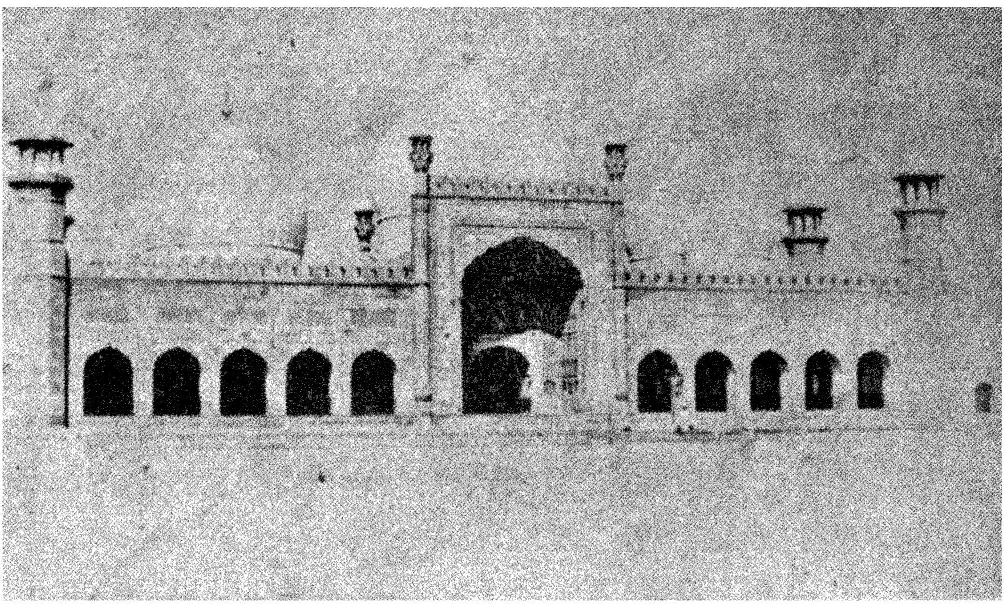
بنی‌امیه نسبت بموالی بسیارسخت میگرفتند و موقع جنگ آنها را پای پیاده با شکم گرسنه بمیدان جنگ میکشیدند وکمترین سهمی ازغنیمت ها بآنان نمیدادند ودرهر موردهمه جور آنانرا اهانت کرده آزار میرساندند ، لذا آنان از این بیدادگری بستوه آمده بشورش برخاستند وهرجا که کسی ازعلویان یا غیرآنان برضد امویان قیام میکرد موالی یاراو بودندواین گروه ستمدیده طبعاً دشمن آن ستمگران بودندو همینکه مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی درسال ٥٦ بخون خواهی حسین بن علی برخاست و بنام محمد حنیفه قیام کرد موالی وعبید (بردگان و آزاد شدگان) با اوهمدست شدند . مختار بآنان

اجازه دادسواراسب شوند وصف بصف باسپاهیان وی کارزار کنند وبا این تدبیرعده‌ای ازبندگان گیریزپا وموالی دورمختارجمع شدند وبعضی از آنان چنان ازبنی امیه خشمناك بودندکه اصلا ازاسلام دست کشیدند. شمارهٔ بندگان درسپاهیان مختار بیش ازآزادگان‌بود وبهتر ازآزادگان جنگ میکردند زیرا ازصمیم قلب بابنی‌امیه مخالف بودند. عدهٔ کشتگان سپاه مختاردرسال ٦٧ بشش هزاررسیدکه فقط هفتصد نفرآنان‌اعراب(آزادگان)بودوبقیه پنج هزاروسیصد کشتهٔ‌دیگرازموالی بقتل‌رسیدند. مختارباکمك وهمت موالی پیروزشد وتمام قاتلان حسین راکشت. اهل کوفه ازاین رفتارمختاررنجیده‌بوی پیام دادندکه چرا موالی را با مابرابر کردی وآنان راسواره بمیدان بردی؟ وازغنیمتهای جنگی بآنان سهم دادی؟. مختاربآنان پاسخ داد: که اگرمن آنان را رها کنم آیا قول میدهیدکه‌تا دم‌آخر همراه من باشید وبا امویان وعبدالله‌بن زبیرجنگ کنید؟

مختار نخستین کسی‌است‌که ازاموالی‌بآنقسم کمك گرفت وآنانرا بخود جلب کرد و آنانرا دل و جرأت داده بروی دولت‌واداشت. از آن به بعد خلفای خردمند برای موالی حق تعیین‌کردند ورضایت آنانرا جلب نمودند گرچه پیش از آن نیز معاویه برای هریك از سپاهیان(موالی)۱۵ درهم حقوق تعیین‌کرده‌بودولی عبدالملك آنرا به‌بیست‌درهم رسانیده سلیمان ۲۵ درهم وهشام۳۰ درهم بآنان‌میداد.بااین‌همه مقرری مزبور اسمی بیش نبود وعمال‌دولتی آنانرا گرسنه وبرهنه بمیدان می‌بردند و سهمی ازغنایم بآنان‌نمیدادند.

اگر اتفاقا اربابان نسبت بموالی محبت پیدا میکردندآن ستمدیدگان درراه خدمتگزاری بآقای خود از جان هم دریغ نمیداشتند و راجع بصاحبان خویش با یکدیگر مباهات‌میکردند. حتی‌پاره‌ای ازاین موالی که‌از بنی امیه مختصر مهربانی دیده بودند بهمین وضع از آنان دفاع مینمودند. مشهورترین مولای‌بنی‌هاشم سدیف شاعر و مشهورترین مولای بنی‌امیه سیاب شاعر است و این دو آزادشده در ستایش صاحبان خویش شعرها گفته‌اند وبا یکدیگر راجع ببرتری آقایان‌خویش مناظره‌ها داشته‌اندکه مختصری ازآن سابقاً گفته شد.

با اینکه بنی امیه نهایت سخت گیری را نسبت بموالی روا میداشتند بازهم پاره‌ای از آنان درنتیجهٔ لیاقت شخصی و یا اصالت خانوادگی حتی در دورهٔ بنی امیه بمقامات عالی میرسیدند. مشهورترین آنان فیروز مولای اهل خشخاش است که بسمت فرمانداری رسید و همینکه ابن اشعث بر حجاج شورید فیروز باابن اشعث همراه شد وحجاج اعلام کرد هرکس سر فیروز را بیاورد ده هزار درهم جایزه دارد. فیروز هم اعلام نمود که هرکس سر حجاج را بیاورد صدهزار درهم باو جایزه میدهم، همینکه ابن



مسجدشاه لاهور

اشعث مغلوب شد، فیروز بخراسان گریخت وابن مهلب اورا گرفته برای حجاج فرستاد حجاج هم بعدازآنکه تن اورا بانی برید وسرکه ونمک روی آن ریخت سرش را از بدن جدا کرد.

زناشوئی موالی بازنان عرب

موالی بطورکلی دشمنان بنی امیه بودند، چه از آنها همه جور خفت و اهانت میدیدند، وزجرو شکنجه میکشیدند و باآنکه پیغمبر فرموده بود مولای هر قومی جزء آن قوم

محسوب میشود بنی‌امیه زناشوئی زنان عرب را باموالی قدغن کردند. همان طور که ایرانیان هم پیش از اسلام بعربها دختر نمیدادند، اگر مولائی جرئت می کرد و زن عرب میگرفت حاکم‌محل آن‌زن را طلاق میداد، چنانکه برای اعراب‌بنی‌سلیم در روحاء این اتفاق واقع‌شد، باینقسم که یکی ازموالی دختری‌از بنی‌سلیم خواست وآنان با این ازدواج موافقت کردند، اماتا والی مدینه (ابوالولید) از این جریان خبر یافت سروریش وسبیل وابروان دامادرا تراشید واورا دویست تازیانه‌زد وطلاق دختر را از او گرفت. محمدبن بشیرالخارجی شاعر معاصر آن واقعه‌رابشعردرآورد وازکردار والی مدینه ستایش کرد.

ترجمهٔ اشعار:

«ابوالولید شرافت دختران مارا حفظ کرد و آنان را از زناشوئی بابندگان»
«منع نمود وسروسبیل وریش و ابروان آنمرد بی ادب را تراشید واوراصد تازیانه»
«زد تا برود وبادختران کسری‌ازدواج کند، زیرا بنده باید بابنده همسر گردد.»

اگر مولی مرد دانشمند عالی مقامی هم بود معذلك در صورت ازدواج با زن عرب ازاین مجازات‌معاف نمیشد، مثلاعبدالله‌بن عون ازبزرگان تابعین ومرددیندار دانشمندی بود، معذلك همینکه بازن عربی ازدواج کرد چون خوداز موالیان‌بود از هلال‌بن ابی‌برده تازیانهٔ مفصلی خورد.

عربها پیش از اسلام نیز بموالی(غیر عرب)دختر نمیدادندوبااینکه‌پیغمبراسلام آن‌را نهی کردبازهم بهمان عادت سابق خویش باقیماندند. سلمان‌فارسی‌ازبزرگان صحابهٔ پیغمبر بود، اسلام را درمواردمتعدد یاری کرد وپس‌ازآنکه عمربخلافت‌رسید دختر خلیفه‌را خواستگاری‌نمود، عمر که دستورپیغمبررا کاملا اجراءمیکردمانعی‌در آن ندید و بسلمان‌قول مساعد داد، اما عبدالله‌پسرعمراز این‌جریان خشمگین گشت واز عمروعاص که مرد باتدبیری بودچاره خواست، عمروو‌عده دادکه‌آنوصلت‌رابرهم بزند، لذا نزد سلمان‌آمده گفت: ای اباعبدالله(کنیه سلمان)شنیده‌ام خلیفه از نظر تواضع‌وفروتنی نسبت باحکام الهی حاضرشده است‌بتودختر بدهد. امیدوارم مبارك باشد، سلمان‌که مرد مغرور و شرافتمندی بود از این حرف رنجیده گفت: حال که

میخواهند برای خدا بمن دختر بدهند ازچنان عروسی چشم میپوشم .

امویان که مردمان متعصب خودخواهی بودند البته دراین باره بیش ازدیگران سخت میگرفتندوحتی ازاینکه عربها زن غیرعرب میگرفتند تا حدی ممانعت داشتند. اما دختردادن بغیر عرب را باسختی هرچه تمامتر منع میکردند در صورتیکه مطابق مقررات دین اسلام هیچ مانعی برای آن کار نبودومردم پرهیزگاراز اجرای آن اباء نداشتند، مثلا علی بن حسین بن علی معروف بزین العابدین که یکی از امامهای دوازده گانهٔ شیعه میباشند فرزند سلامه دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بودو همینکه پدرش در گذشت مادرخود را بعقد مولای پدر خود(ثرید)در آورد (۱) کنیزکی که ثرید داشت آزادکرده خود تزویج نمود وعبدالملك بن مروان نامه‌ای بزین العابدین نگاشته اورا برای این جریان ملامت کرد زین العابدین درپاسخ وی چنین نوشت : «من در این کاربه پیغمبر تأسی کردم ، چه که آنحضرت صفیه دخترحی بن اخطب را آزاد فرموده باوی همسر شد وزیدبن حادثه را آزادکرده زینب دخترعمهٔ خود را باوداد. دیانت اسلام بندهٔ آزادکرده (مولی) را با سایر آزادگان ازهرجهت برابر شناخته‌ولی امویان اورا بگناه عرب نبودن ازهرمزیتی محروم ساختند وهمسری باموالی راعیب میشمردند ، چنانکه‌مردی ازقبیلهٔ عبدالقیس‌مقیم بحرین دخترخود را بیکی ازموالی داد وابوبجیرازشعرای آنزمان قبیلهٔ عبدالقیس را باشعارزیرسرزنش کرده که چرا به موالی دختر داده‌اند . چه کسانی که شغلشان زراعت وتجارت است حق ندارند دختر عرب بگیرند .

ترجمهٔ اشعار:

«آیا مردمیان شما کم بود که دنبال زارع وتاجر رفتید وبه‌بردگان سفیدوسیاه»
«ورومی دختردادید وبااین عمل بدترین گناه را مرتکب شدید ؟ این برای‌شما ننگ»
«است که زنگی بگوید من از آن قوم هستم .ـ چرا زنان خود را بدبخت ساختید»

---

۱ ــ گرچه دراین عمل چیزی برخلاف شرع وعقل ووجدان واقع نشده بلکه نمونهٔ کاملی ازحسن اخلاق وترك تعصب وخودپسندی میباشد امامطابق روایات معتبر مادرحضرت سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام یعنی شاه زنان دختر یزدگرد درمدینه قبل ازشهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بمرض نفاس درگذشت واین خبری که جرجی زیدان نقل کرده صحت ندارد . مترجم

«ونسب آنانرا برهم زدید ؟ چرا بجوانان خود دختر ندادید ؟ شما که مردمان باشرفی»
«بودید چرا باین عمل ننگین مبادرت کردید ؛ شما که نیاکان با نام داشتید چگونه»
«راضی شدید باترکان، دیلمیان وعجم‌ها وهندی ها ومردمان زرد نژاد وغیره همسر»
«شوید واشخاص گمنام (دعی) وبرده وبی نسب را جزء قبیلهٔ باشرف خود وارد سازید؟ ..»

این پندارها و گفتارها چنان درمغز مردم جایگزین ومؤثر واقع گشت که تدریجاً خود موالی هم از همسر شدن با زنان عرب امتناع داشتند . میگـویند : نصیب از آوازه‌خوانها وساززنهای نامی پسری داشت وخود وپسرش مولی (آزاد شده بودند) اتفاقاً پسر نصیب پس ازمرگ ارباب خود خواستار دختر وی شد وبرادر دختر باآن ازدواج موافقت کرد . نصیب که اینرا شنید پسر خود را درحضور بزرگان قوم احضار کرد وبغلامان سیاه خود دستورداد همانجا پاهای پسر را ببندند و چوب مفصلی باو بزنند ، آنگاه به برادر دختر رو کرده گفت : اگر بخاطر پدرت نبود ترا هم چوب میزدم‌ولی‌میل ندارم بتو آزاری برسانم ، سپس آندختر را بیکی ازجوانان قبیلهٔ‌خود داده مخارج عروسی را ازجیب خود پرداخت .

موالی بقدری مقید و محدود بودند که بـدون اجازهٔ اربابان سابق خویش نمی‌توانستند دختران خودرا شوهر بدهند واگر کسی دختر آنها را میخواست نزد مولای آنان رفته خواستگاری می کرد واگر مولی اجازه می داد آن ازدواج عملی میشد واگر بدون اجازهٔ مولی چنین وصلتی واقع میگشت آن عمل‌را عمل‌نامشروع میدانستند وعقد نکاح خود بخود فسخ میشد .

خلاصهٔ مطلب اینکه امویان بقدری نسبت‌بعربها تعصب ورزیدند وغیرعرب را خوار شمردند که سرانجام مردم غیرعرب بامخالفین آنها همراه شدند وسلطنت رااز دست بنی‌امیه گرفتند .

مردم ذمی و احکام آنان‌درزمان امویان

(پیمان با ذمی‌ها دراوایل اسلام)

ذمه درزبان عرب بمعنای‌امان وپیمان وضمانت است وذمی مردم نامسلمانی هستندکه درممالك اسلامی‌وطن‌کرده اند وآنانرا ازآنروذمی گفته‌اندکه بموجب عهد و پیمان جان ومال‌وناموس آنان‌درپناه‌اسلام‌درآمده‌است‌ودرمقابل‌سالانه مبلغی‌بحکمرانان مسلمانان میپردازند . بیشترشان یهودی

ومسیحی بوده‌اند و چون پیروان کتاب مقدس انجیل و توراة هستند، قرآن آنان را اهل کتاب خوانده است وسفارش آنها را نموده وآنان راستوده‌است. احادیث نبوی درسفارش ذمیان بخصوص قبطیان مصر بسیاراست، ازآنجمله ازآن‌حضرت چنین روایت میکنند: همینکه مصر را گشودید باقبطیان خوشرفتاری کنید، چه آنان خویشاوند شما ودرپناه شما میباشند ومقصود ازخویشاوندی آن است که مادر اسماعیل جداعراب ازقبطیان بوده است ودرجای دیگر فرموده است شما را بخدا نسبت بذمیان مصر خوشرفتار باشید چه که باآنان قرابت سببی و نسبی دارید.

خلفای راشدین هرگاه که بجائی قشون میکشیدند راجع بذمیان بخصوص مسیحیان وبخصوص کشیشان سفارش میکردند و اگرمسیحیان خواهان صلح بودند باآنان پیمان میبستند و صلح میکردند، باین شرط که سالانه مبالغی جزیه بدهند. نوع ومقدار جزیه بنا بمقتضیات وقت تغییر میکرده و بسته برضایت طرفین بوده‌است و البته هرپیمانی شرایط خاصی‌دارد که طبق‌مقتضیات زمان‌ومکان تدوین میشده‌است ولی اصول کلی این پیمانها تغییرنمیکرده، یعنی‌اهل کتاب پولی‌میدادند ومسلمانان‌از آنان حمایت میکردند واگرهریك از طرفین در انجام شرط تخلف مینمودند طرف دیگر حق‌الغای قرارداد راداشته است.

در تاریخ فتوحات اسلامی عهدنامه‌های زیادی درج است که میان مسلمانان وذمیان‌منعقد شده وشرایط‌طرفین‌درآن مذکوراست، وازآنجمله نامهٔ حضرت‌رسول بفرماندار (ایله) (درعقبه) ونامهٔ آنحضرت باهل اذرح درضمن جنگ تبوك‌درسال‌نهم هجری میباشد.

واینك‌متن (ترجمه) نامهٔ حضرت‌رسول‌اکرم بفرماندار ایله:

« بسم‌الله الرحمن الرحیم این امان نامه‌ایست ازخدا و محمد پیغمبرخدا به »
« یحیی‌بن روبة ومردم (ایله) بخودشان‌وکشتی‌هاوکاروانهای آنان دربیابان ودریا »
« آنها درپناه‌خداومحمدپیغمبرخدا هستند وهرکس ازمردم‌شام ویمن ودریانوردان »
« باآنها باشند درپناه هستند و اگرکسی ازآنان چیزی ایجادکرده بکار انداخت »
« ازآن خوداوست. وهرکسی هرچه بخواهدمیتواند ازراه دریاویاخشکی‌بآزادی »

« وارد سازد . »

ودیگر نامهٔ آنحضرت باهل (اذرح) و (مقنا).

« بنام خداوند بخشندهٔ مهربان - این امان نامه از طرف محمد پیغمبر خدا »
«برای بنی‌حبیبه واهل مقنا فرستاده میشود. بمن خبر داده‌شدکه شما بمنزلهای‌خود»
«برمیگردید، همینکه نامهٔ من‌بشما رسیدشما درپناه خدا وپیغمبر خدا هستید. پیغمبر
«خدا همهٔ گناهان شمارا بخشیده است»
«وازهرخونی که ریخته‌اید چشم‌پوشیده»
«است. هیچکس‌درقریهٔ شماشریك شما»
«نخواهدبود مگر پیغمبر خداکه باشما»
«شرکت دارد. هیچ کس نمیتواندبرشما»
«ستم روادارد. پیغمبر خدا همانطورکه»
«خود را حفظ میکند شما را نیز حفظ»
«مینماید . اکنون اسلحه‌ها و برده‌ها»
«ودامهای شما از آن پیغمبر خدا شده»
«مگر آنچه راکه پیغمبرخدا یافرستادهٔ»
«پیغمبر خدا بشما برگرداندوازاین‌پس»
«چهار یك محصول نخلستان های شما»
«وچهار یك‌پشمی که زنان‌شمامیریسند»
«ازآن پیغمبر خدا خواهد بودکه باید»
«بطور جزیه بدهید و اگر بعدها»
«فرمانبردار بودید این جزیه از شما»
«برداشته میشود و پیغمبر خدا ازگناه»
« گناهکاران‌شما میگذردو نیکوکاران»



یك دختر مسلمان قفقازی

«شمارا گرامی‌میدارد . هرفرمانده مسلمانی که بشما بدی کند بخودش بدی کرده»
«واگر خوبی کند به‌خودش خوبی کرده است هیچ‌کس برشما فرمانروا نمیشود مگر»
«اینکه ازخود شماباشد ویااز خاندان پیغمبر (اکرم) باشد، این عهدنامه را علی‌بن»
«ابی‌طالب درسال‌نهم هجرت نگاشته‌است.»

سرداران اسلام پس از رحلت پیغمبر درجنگ‌های شام ومصر وعراق وفارس از رویهٔ آنحضرت پیروی کرده و عهدنامه‌هائی راجع باهل‌ذمه نگاشته‌اند که از آن جمله عهدنامهٔ خالدبن‌ولید بمردم شام است .

ترجمهٔ عهدنامه :

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان. بموجب این امان‌نامه اگر مردم‌دمشق‌جزیه»
«بدهند پس از ورود سپاهیان اسلام بآنشهر جانشان و مالشان و کلیساهای آنان»
«وخانه‌هایشان وبرج وباروی شهرشان‌درپناه مسلمانان میباشد وبآن‌دست نمیخورد»
«وچیزی از آن ویران نمیگردد وخانه‌های آنان اشغال‌نمیشود. این امان‌نامه پیمانی»
«است‌که خدا وپیغمبر خدا وجانشینان پیغمبر ومسلمانان آنرا قبول‌کرده‌اند وجز»
«نیکی‌کاری باهل دمشق‌ندارند .»

ترجمهٔ نامهٔ ابوعبیده بمردم بعلبك .

«بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان ـ این امان‌نامه برای فلان پسر فلان ومردم»
«بعلبك‌است چه‌رومی، چه‌ایرانی، چه‌عرب هرکه باشند جان و مال و کلیساها وخانه»
«های آنان‌وآسیاب‌های آنان‌درامان است. رومیان‌میتوانند گله‌های خودراتاحدود»
پانزده میل بچرانند ولی نباید به‌هیچ دهی واردشوند وبعدازماه‌ربیع وجمادی‌بهرجا»
«که میل‌دارند بروند. هرکدام از آنان مسلمان شدند باخود ما مسلمانان در تمام»
«حقوق‌برابرند، بازرگانان آنهامیتوانند بهرشهری که بامردم آن‌صلح کرده‌ایم و(جزیه»
«ومالیات میدهند) مسافرت‌کنند وخدا بهترین گواه است.»

فاتحین دیگر اسلام‌مانند عمروبن‌عاص‌وسعدبن ابی‌وقاص وغیره درمصروعراق وفلسطین وفارس وافریقیه واندلس وغیره چنین پیمانهائی بااهل‌کتاب منعقدمیکردند ودرهرحال‌شرط‌لازم آن‌بوده که‌اهل‌کتاب‌باخواری‌بدست‌خود جزیه‌بپردازند وچنانچه گفته‌شد شرایط این عهدنامه‌ها بمقتضیات زمان ومکان تغییر میکرده چنانکه صلح

عراق باصلح شام وعهدنامهٔ شام باعهدنامهٔ مصر وغیره مختلف بوده است .

عهدة النبویه
پیمان پیغمبر

اکنون نسخه هائی ازعهد نامه‌ای دردست است که میگویند : پیغمبر آنرا با مسیحیان و کشیشان منعقد نموده و اگرچه متن این نسخه‌ها مختلف است ولی مفاد آن یکی میباشد ، میگویند : این عهد نامه درسال دوم هجرت بخط علی بن ابیطالب وبامر پیغمبر نوشته شد ، نسخه‌ای از آن در مسجد پیغمبر ماند و نسخه های دیگر بدیرها ارسال گشت و از آن جمله نسخه ای بدیرطور سینا برده شد و سلطان سلیم عثمانی که در اوایل قرن شانزده میلادی مصررا گشود، آن‌نسخه‌را از دیر طورسینا باستامبول آوردو آنرا بمحضر شرع تسلیم نمود. فقیهان آن عهدنامه را بترکی ترجمه کردند وترجمه‌را برای حفظ حقوق مسیحیان وعمل بآن بدیر طورسینا برگرداندند ومتن عربی را دراستامبول نگاهداشتند، اینك متن (ترجمه) عهدنامهٔ پیغمبر که ازکتاب منشئات سلاطین تألیف فریدون‌بك نقل شده است .

«پس از بسم‌الله»

«این نامه‌ای است که محمد فرزند عبدالله بهمهٔ مردم مینگارد. خداوند اورا»
«برای بیم‌رساندن‌ومژده‌دادن بهمهٔ‌مردم فرستاده است. اوامانت خدا را درمیان‌مردم»
«نگاه میدارد تااز آن‌پس ایرادی وارد نیاید، وخداوند باعزت وحکیم است. محمد»
«این نامه رابملت مسیح‌و کسانی که‌بعداز آن بدین مسیح در آیند. درمشرق ومغرب،»
«دورو نزدیك،عرب(زبان‌آور) و گنگ(عجم) سرشناس وناشناس آنان مینگارد. این»
«پیمانی‌است که بفرمان خدابا آنان‌بسته‌میشود وهر کس آن پیمان‌رابشکندنافرمانی»
«بخداکرده است ودین خدارا ریشخند کرده. چه‌پادشاه باشد وچه رعیت ، خداوند»
«رالعنت‌کند. هرکس‌راهبی راپناه دهد یامسافری‌رادرکوه ودره وغارو آبادی‌وصحرا»
«وریگزار ویادردیر وکلیسا حمایت‌کند . من دنبال او هستم وباجان ومال و یاران»
«وکسان وهمراهان خود از آنان دفاع میکنم . چون آنها رعیت من‌هستند ودر پناه»
«من میباشند. من‌بزوراز آنان چیزی (ازخواربار) نمیخواهم، مگر آنچه که‌خودشان»
«بمیل‌ورغبت‌بدهند ، آنها برای پرداخت مالیاتهائی که‌معمولا گرفته میشود هیچ‌نوع»
«اکراه‌واجبار ندارند. من‌عهد میکنم که کشیش وراهب آنانرا تغییر ندهم و اشخاص»

«تارك‌دنیا را ازصومعه نرانم ومسافر را از سفرباز ندارم ونمازخانه‌ها و خانه‌های»
«آنان را خراب نکنم وچیزی از کلیساهای آنان برای ساختمان مسجدها نیاورم»
«وهرکس از مسلمانان چنین کند پیمان خدا را شکسته است. کشیش‌ها و رهبانها»
«جزیه وغرامت نمی‌پردازند، آنها هرجا باشند (شرق، غرب، خشکی، دریا، جنوب»
«وشمال) درپناه من‌هستندوازهربدی محفوظ میباشند وهرکس از آنان درگوشه‌ای»
«ازکوه‌ها ویااماکن مقدسه برای بندگی‌خداجای گزیند وبرای‌زندگی خودزراعت»
«کند، ازپرداخت ده‌یك ومالیات معاف است و کسی حق ندارد باآنان شرکت کند»
«وآنانرا به‌بیگاری ویاجنگ ببرد و بطورکلی بیش از سالی دوازده درهم نباید از»
«بازرگانان ومتمولین و مالکین گرفته شود و به هیچکس ازآنان‌زورگوئی نشود»
«وباید بامدارا باآنها رفتار شود و آزاری بآنها نرسد وهرجا باشند معزز و محترم»
«خواهند بود.»

«واگرزن مسیحی نزد مسلمانان‌باشد حق دارد بمراسم دینی خود عمل‌کند»
«ودرکلیسا نمازبخواند. هرکس برخلاف این دستورعمل‌کند پیمان خدا راشکسته»
«است. اگر کلیساهای آنان محتاج ترمیم باشد مسلمانان باید بآنان کمك کنند»
«ومسیحیان‌درآن‌عملیات‌مطابق دین خود کاملاآزاد هستند، هیچ یك از مسیحیان»
«الزام ندارند اسلحه بردارند بلکه مسلمانان باید ازآنان دفاع کنند تا روزواپسین»
«وتا دنیا دنیاست، این عهد نامه معتبراست.»

ولی احتمال‌کلی میرودکه اگرهم پیغمبر درآنموقع عهد نامه‌ای با مسیحیان و کشیشان‌منعقدفرموده غیرازعهد نامهٔ فوق بوده است ویا اینکه متن‌آن مختصربوده وبعداً چیزهائی برآن افزوده‌اند ویا اینکه متن‌آن ازبین رفته مفادآنرا باین صورت درآورده‌اند، یا اینکه خود مسیحیان نظر بپارهٔ علل سیاسی آنرا جعل کرده‌اند زیرا هیچیك ازمورخین‌اسلامی‌چنین عهد نامه‌ای را ذکرنکرده‌اند،بخصوص که‌اصطلاحات وعبارات مندرج دراین عهد نامه با انشاء واصطلاحات اوایل اسلام آن هم سال دوم هجرت منافات دارد.

عهد نامهٔ عمر

دیگر ازعهد نامه های تاریخی اسلام عهد نامه‌ای است که آنرا بعمر نسبت میدهند ومیگویند این پیمان میان عمر و مردم شام منعقد شده است وعده‌ای ازمورخین اسلام متن آنرا نگاشته‌اند ، ازآنجمله ابوبکر محمدبن محمدبن ولید فهری طرطوشی مالکی متوفی بسال ۵۲۰ هجری در کتاب خود (سراج الملوك) از عبدالرحمن بن غنم اشعری متوفی بسال ۷۸ هجری متن آن عهد نامه را چنین نقل کرده است :

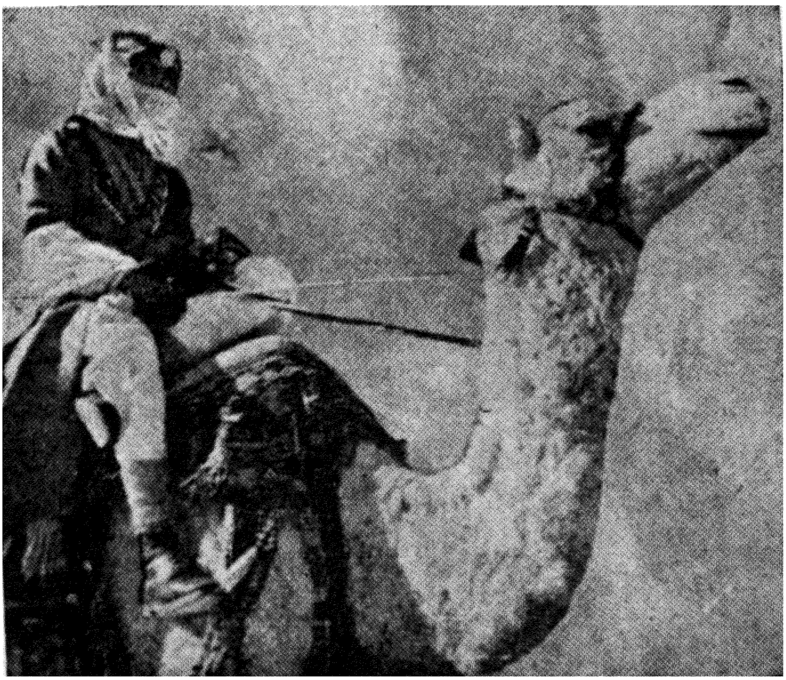
هنگامی که عمر رضی الله عنه با مسیحیان شام صلح کرد ما این عهد نامه را بنام وی نگاشتیم :

« بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان . این نامهٔ بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان برای »
«مسیحیان شهر (فلان) همینکه شما (مسلمانان) بشام آمدید ما ازشما خواستارشدیم»
«بخودمان و فرزندانمان واموالمان وهم‌مذهبانمان امان بدهید . با این شرط که‌از»
«این پس درشهرهاواطراف شهرهای‌خود دیرو کلیسا وصومعه‌نسازیم و آنچه‌که‌خراب»
«شده تجدید ننمائیم و آنچه که درقلمرومسلمانان بوده بآن وارد نشویم و در های»
«خانه های خود را برای رهگذران‌بازبگذاریم واگرمسلمانی بما وارد شد سه‌شب»
«اورا میهمان‌داریم ، درکلیساهاوخانه های خود جاسوسان را پناه ندهیم ، چیز بدی»
«ازمسلمانان پنهان نداریم ، بفرزندان‌خود قرآن نیاموزیم وبدین خود دعوت‌نکنیم»
«وکسان خود را ازمسلمان شدن بازنداریم وبمسلمانان احترام بگذاریم وهمینکه»
«آنان بمجلس ما آمدندبرای آنان برخیزیم ودرجامه‌وکلاه (قلنسوه) وعمامه‌ونعلین»
«وآرایش مووگرفتن لقب وکنیه و طرز صحبت خود را مانند مسلمانان نسازیم ، »
«سواراسب‌نشویم ، شمشیریااسلحهٔ‌دیگر برنداریم ،شراب‌نفروشیم ، مهر های‌خود را به»
«زبان عربی تهیه نکنیم ، جلوی سرخود را بتراشیم وهمانطورکه بودیم باشیم زنار»
«بکمر ببندیم‌وسرراه‌وبازارمسلمانان کتابهای‌مسیحی‌وصلیب‌نگذاریم ، آهسته ناقوس»
«بزنیم ، اگرمسلمانان بکلیسای ما آمدند ، درحضور آنان بلند بلند دعا نخوانیم ، »
«اعیاد مذهبی‌را بیرون نیائیم ، موقع‌تشییع‌جنازه مرده های‌خودبانگ‌بلندبرنداریم ،»
«درراه وبازار مسلمانان آتش نیفروزیم ، گورستان خود را نزدیك مسلمانان قرار»

«ندهیم ، از سهمیهٔ مسلمانان بنده و برده نگیریم ، خانه های ما نباید مشرف برخانه-»
«های مسلمانان باشد .»

وهمینکه این عهد نامه را برای عمر آوردیم عمر این جمله ها را نیز بر آن افزود :

«مسلمانان را کتک نزنیم ، همه این را از طرف خود و ملت خود پذیرفتیم »
«واگر کوچکترین تخلفی ورزیدیم این پیمان باطل است وبا ما مثل مردم جنگجو »
«رفتار بشود .»



یك عرب شترسوار

سپس عمر گفت : همینطور امضاء شود « بعلاوه شرط شود که مسیحیان حق ندارند اسیران مسلمانان را بخرند واگر یک مسیحی مسلمانی را کتك زد از پناه اسلام خارج میشود .»

ضمیمهٔ پیمان مزبور مطالب دیگری نیز هست که مربوط بکلیساها می باشد

وعمر آنرا وضع کرده است . از آنجمله اینکه «کلیساهائی که بعد از ظهور اسلام باید خراب شود وبعد ازظهور اسلام کلیسای تازه‌ای نباید ساخته شود وایوانی از توی کلیسا به‌خارج ساخته نشود و اگر خاجی از بیرون کلیسا نمایان گردد برسر صاحبش خرد شود.»

اما درضمن این عهدنامه مطالبی هست که نسبت بمسیحیان توهین آور میباشد. واز آنروتصور نمیرود که عهد نامهٔ مزبورواقعاً ازعمربوده است ، زیرا دراوایل اسلام رفتارمسلمانان با مسیحیان احترام آمیز بوده واینگونه توهینها معمول نمیشده است.

بعلاوه عمرشخصاً کسی نبوده که‌این همه نسبت باهل کتاب توهین وتحقیر کند، بلکه برعکس عمر کسی است که بزرگترین‌صحابی را درهمه چیز با مسیحی ذمی‌برابر میدانسته‌وچنانکه‌دانستیم همینکه‌مردی قبطی (مسیحی) نزد عمر ازعمروعاص وپسرش شکایت کرد عمردرصدد قصاص بر آمده بعمروعاص گفت :

« ازچه موقع مردم را بندهٔ خود دانسته‌اید ؟ مگرخبر ندارید کـه بشر آزاد بدنیا میآید .»

با این وصف درنخستین وهله چنین بنظر می رسدکه مطالب عهد نامهٔمذکور با ممیزات ومشخصات عمر تفاوت دارد وتصورمیرودکه بعداً بنام عمرجعل شده‌باشد.

همانطورکه عهدنامهٔ منتسب به‌حضرت رسول نیزجعلی بنظرمیآید ، ولی‌حدساً عهد نامهٔ منتسب بعمر بپاره‌ای لحاظ درست تر از عهدنامه منتسب به‌حضرت رسول می‌باشد . اینک بررسی عهدنامهٔ عمر از نظرمطالب توهین‌آمیز آن‌وصفات‌برجستهٔ شخص عمر.

انتساب آن عهدنامه بعمر

احتمال کلی میرودکه‌عمر با مسیحیان شام‌عهد نامه‌ای بسته‌است واگرمتن این عهد نامه متن آن‌پیمان نباشد لااقل با مفادآن چندان تفاوتی ندارد زیرا :

۱ــ عهدنامهٔ مزبور در کتب‌تاریخی مسلمانان ذکر شده گرچه طرطوشی از مردم قرن ششم هجری می باشد ، اما وی مطابق مرسوم تاریخ نویسان اسلام‌سلسله روایت خود را مرتب ذکرنموده ومسلم است که ازیک‌کتاب قدیمی نقل کرده است .

۲ـ کتاب سراج الملوك که این عهد نامه در آن مندرج است از کتب مهم ادبی وسیاسی اسلامی است وجزء کتابهای فکاهی نمیباشد ومؤلف آن (طرطوشی) ازعلمای بزرگ اندلس است . وی ملازم ابوالولیدالباجی بوده است وازمحضراواستفاده کرده ودربغداد ومصرعلم حساب وادبیات وغیره آموخته و نزد ابوبکرالشاشی و ابواحمد ـ الجرسانی فقه خوانده ومدتی درشام اقامت داشته ومرد دانای پرهیزگار زاهد نیك سیرتی بوده است وبا اینهمه نسبت بمسیحیان بد بین بوده وتعصب بخرج میداده است مثلا موقعی همین طرطوشی برافضل شاهنشاه پسر امیرالجیوش وارد شده ومردی مسیحی را نزد او نشسته دید فوری پند دادن آغاز کرده وبا گریه گفت :

ترجمهٔ شعر:

«ای کسی که فرمانبرداری تو برما واجب شده این را بدان .»

«از آنرو ما ترا فرمانبرداریم که پیغمبر، ما را بفرمانبرداری توفرمان داده .»

«ولی آنکه نزد تونشسته همان پیغمبررا دروغگومیداند .»

شاهنشاه دستور داد آنمرد مسیحی را ازمجلس برانند و شاید همان تعصب ، طرطوشی راوادار کرده که عهد نامهٔ فراموش شده عمر رادر کتاب خودبنویسد ، درصورتی که سایرین نامی ازآن نمیبردند . چون مفاد آن عهد نامه را با اخلاق عمر مغایر میدیدند والبته نسبت جعل بطرطوشی خلاف است چه که پرهیزگاری ودرستی اومانع این عمل میشده است .

۳ـ بیشترمواد این عهد نامه درکتابهای فقهی اسلام راجع بذمیان ذکر شده وحتی کلمات آن تقریبا یکی است وبیشتراین کتابها پیش از طرطوشی تألیف شده است ودرپاره‌ای کتب اداری وسیاسی اسلامی باین عهد نامه اشاره شده وبلکه بعضی ازمواد آنرا صریحاً ذکر نموده‌اند. مثلا الماوردی متوفی بسال ۴۵۰ (۷۵ سال پیش ازطرطوشی) درکتاب الاحکام السلطانیه درفصل جزیه و خراج چنین مینگارد : همینکه بانصاری مصالحه میشد مانند مصالحهٔ عمر با مسیحیان شام مقرر میگردید مسلمانان رهگذر راسه روز خوراك بدهندولی مجبور نباشند برای مسلمانان گوسفند ومرغ بکشند بلکه هرچه خودشان میخورند بآنان نیز بدهند و چهار پایان آنها شب را بدون جو

نگذرانند . این مهمانی اجباری مخصوص مردم ده بود و شهریان چنین تعهدی نداشته‌اند، تاآنجاکه میگوید: راجع بذمی شدن دو نوع شرط بوده واجب ومستحب ، شرطهای واجب شش است:

(۱) ـ قرآن را با تحریف و طعنه نام نبرند . (۲) ـ پیغمبر خدا را باستهزاء ودروغگوئی نخوانند . (۳) ـ ازدین اسلام بدگوئی نکنند . (٤) ـ بطورمشروع و غیر مشروع با زن مسلمان هم بستر نشوند . (٥) ـ متعرض جان و مال و دین مسلمانان نشوند . (٦) بدشمنان اسلام کمك نکنند ، آنهارا پناه ندهند. این شش موضوع جزء حقوق مسلمانان است ودرواقع شرط بشمارنمیآید واینکه جزء شرط ذکرشده برای آنست که اگرحق مسلمانان دراین موارد تضییع گردد ذمی بودن اهل کتاب لغومیشود . اما شرایط مستحب نیز شش است.(۱) ـ بایدزناربه بندند وپلاس بپوشندتا ازمسلمانان تمیز داده شوند. (۲) ـ خانه‌هایشان برتر ازخانه‌های مسلمانان نباشد ... (۳) ـ صدای ناقوس آنها نبایدشنیده شود . (٤) ـ نبایدآشکارا شراب بنوشندوخاج‌های خودرا نشان بدهند. (٥) ـ مرده‌های خودرا پنهانی خاك کنند. (٦) ـ اسب وشتراز سوارنشوند...». حالا ملاحظه میشود که نوشته‌های ماوردی عین مندرجات عهدنامهٔ عمراست منتهاماوردی آنها رامرتب ساخته است . بنا براین مسلم میگردد که عهدنامهٔ عمرپیش ازانتشار کتاب سراج الملوك معروف بوده چنانکه ابن اثیر درضمن شرح وقایع سال ٤٨٤ میگوید: «دراین سال فرمان خلیفه را درآوردند ونصاری راملزم ساختند که برطبق پیمان امیر مؤمنان عمربن خطاب باید پلاس مخصوص بپوشند» .

٤ ـ پس از عمر نیز خلفائی که باذمیان نصاری پیمان بسته‌اند ویاپیمان آنانرا تجدید کرده‌اند، تغییر لباس را جزء شرایط عهدنامه قرار داده‌اند و این میرساند که عهدنامه‌های اخیر ازروی همان عهدنامهٔ عمر تنظیم میشده است، حتی عمربن عبدالعزیز که خلیفهٔ پرهیزگار درستی بود نصاری رامجبور ساخت که مطابق عهدنامهٔ عمرلباس بپوشند وعمامه سر نگیرند تاازمسلمانان متمایز بشوند و عمامه سر نگذارند وردای مخصوص دربر کنند وهمینقسم خلفای دیگر هرگاه که میخواستند برمسیحیان سختگیری کنند آنانرا باجرای عهدنامهٔ عمر مجبور میساختند واز آنان میخواستند که خودشانرا

درلباس شبیه مسلمانان نسازند.

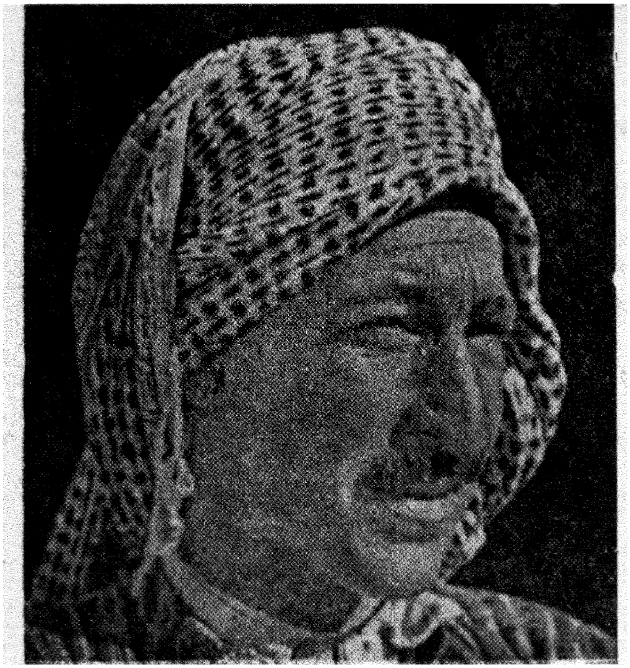
عهد نامه و صفات پسندیدهٔ عمر

امامناقب عمر ومطالب مندرج در این عهدنامه طوری است که باهم سازشی ندارد واینك مختصری ازعادات واخلاق عمر: برجسته‌ترین صفت عمر عدالت بود که آنرا باسختی اجراء میکرد واز آزادی فکر وعقیده جلو گیری نمیکرد ودرعین حال برای پیشرفت اسلام تعصب داشت ودرعین‌حال پرهیز گاری را ازنظر دور نمیساخت. عمر بقدری عادل بود که میتوان اورا عدل مجسم خواند وحکم حق رابرخودش وفرزندانش زودتر از هرکس اجراء میکرد. مسلمانان تاکنون‌مردی رابعدالتخواهی عمر نیافته‌اندواز آنرو پیوسته ازاو یاد میکنند. عمربرای پیشرفت اسلام تاب و توان نداشت. هرسخنی که میگفت‌وهرقدمی که برمیداشت برای ترقی وتأیید اسلام‌بود واگر عربها راباهم‌متحد میخواست فقط بمنظور یاری اسلام بود. عدالتخواهی وآزادی‌طلبی‌عمر مقتضی‌بود که مسیحیان راآزاد بگذارد، چنانکه عمر بامسیحیان عادلانه رفتارکرد وآنهارادر اجرای مراسم دینی کاملاآزاد گذارد ولی از زیر پرده همین عدالتخواهی مختصری هم تعصب اسلامی نمودار میشود چه عمر درعین حال که کلیساهای مسیحیان را باقی گذارد باآنان شرط کرد کلیسای تازه‌نسازندکه مبادا مسیحیت براسلام (در ممالك اسلامی) چیره شودو آنرااز میان ببرد. درجای‌دیگرعدالت عمرطوری‌بودکه‌مسیحیان عرب را برای همراهی بامسلمانان درعراق ازجزیه معاف نمود بلکه مانند مسلمانان آنها را در صدقات شریك ساخت، ولی در ضمن از روی تعصب باآنها شرط‌کرد که فرزندان خود را بدین مسیح درنیاورند. خلاصه پیمان عمر در چهار شرط محدود میگردد.

(۱) ـ مسیحیان معبد تازه‌نسازند. (۲) ـ مسلمانی که از میان آنان بگذرد سه‌روزمهمان آنهاباشد.(۳) ـ مسیحیان، جاسوسان رادرکلیسا پنهان ندارندو نیرنگی را از مسلمانها کتمان نکنند. (٤) ـ در سواری و لباس وآموختن قرآن و مهر کندن بزبان عربی از مسلمانها تقلید نکنند و در صورت اجرای این شرایط خودشان،

فرزندانشان واموالشان درپناه مسلمانان خواهند بود .

شرط اول باتعصب عمر برای انتشار اسلام تطبیق می‌کند. شرط دوم هم از آن بود که مسلمانان در عراق وشام بیگانه بودندو پذیرائی از مهمان غریب برای عرب مسیحی شرط سنگینی نبوده است ودرضمن کمك مؤثری هم بمسلمانهای غریب میشده است و برای تطبیق شرط سوم و چهارم با اخلاق عمر باید بمقدمهٔ مختصری که ذیلا می‌نویسیم توجه شود.



یك مرد عرب

مسیحیان شام و قیصر روم

نخستین نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه عمر این عهد نامه را با مسیحیان شام (نه مسیحیان سایر ممالك) منعقد ساخت وحتی با سایر ذمی‌های مقیم شام چنان عهد و پیمانی نیست ، چه که پیمان مز بور شامل حال قبطی‌های مصر ، نبطیهای عراق، صابئه حران،زرتشتیان فارس و یهودیان شام نمیشده‌است . پس قطعاً علتی داشته است که عمر مسیحیان شام را بااین قیود مقید ساخته و نسبت بمسیحیان سایر نقاط و سایر ذمیان مقیم شام آنطور سختگیری نکرده‌است . بعلاوه مورخین اسلام عهد نامهٔ دیگری بعمر نسبت میدهند که با اهل ذمه منعقد شده و هیچگونه تحمیل وتضییق در آن دیده نمیشود وازحیث مسامحه و مدارا مانند عهدنامهٔ منتسب بحضرت رسول میباشد . نظر ماراجع بااین عهدنامهٔ اخیر منتسب بعمر عیناً همان نظری است که راجع بعهد نامهٔ منتسب بپیغمبر داشته‌ایم زیرا در این

عهدنامهٔ اخیرعمر نیزاصطلاحات ومطالبی است که باوضع صدراسلام مغایرت دارد ولی در عین حال مفاد و معنای آن کاملا با معنویات صدر اسلام سازگار میباشد و با عهدنامه‌هائی که در آن زمان تدوین شده ازحیث معنی ومفاد تطبیق میکند وازاخلاق و رفتار عمر هم دوره نبود که چنان عهد نامهٔ مودت آمیزی با ذمیان مقیم ممالك اسلام منعقد نماید .

ولی عهدنامهٔ مسیحیان شام عمداً با نظرخاصی تدوین شده است واین سختگیری بعقیدهٔ مابرای آن بوده که مسیحیان عرب مقیم شام بقیصرمسیحی روم توجه داشته‌اند ورابطهٔ دینی از روزگار باستان درشرق بسیار نیرومند بوده است و عمراز بیم آنکه مبادا مسیحیان مقیم شام بسود قیصرمسیحی روم بامسلمانان نفاق کنند ، آن شرایط سنگین را درعهدنامهٔ آنها ذکر نموده است واین دیده‌شده که طوایف شرقی حکمران ستمگرهم دین خود را برحکمران دادگرازغیر دین خود ترجیح میدهند و درزمان خود ما نیز با وجود تسامح و تساهل کامل دینی هنوزهم شرقیان این تعصب مذهبی رانسبت بحکمرانان خویش ابرازمیکنند ومسیحیان شرقی فرمانروای مسیحی ومسلمانان فرمانروای مسلمان را برغیرآن ترجیح میدهند ، اگر چه هم دین خودشان ستمگر وآن دیگری دادگرباشد پس اگر روحیه شرقیان امروزه چنین است البته درآنزمان نیزهمچنان وسخت‌تر بوده است .

مسیحیان شام گرچه ظاهراً تحت اطاعت مسلمانان درآمدند وپرداخت جزیه را پذیرفتند ولی زبان آنان زبان رومی ماند و کشیش بزرگ آنها از قسطنطنیه یا انطاکیه میآمد ومراسم دینی آنان مطابق عادات ورسوم مذهبی رومیان اجراءمیشد. سابقاً گفته شدکه مسلمانان صدر اسلام هرجا راکه میگشودند باشغال نظامی قناعت مینمودند ومتعرض دین واخلاق وعادات ورسوم مسیحیان نمیگشتند وآنانرادرامور داخلی و اوضاع و احوال شخصی وامور قضائی آزاد میگذاردند و حق سیادت دینی قسطنطنیه رابرمسیحیان مقیم شام می‌پذیرفتند واگر راجع بآنموضوع (سیادت دینی قسطنطنیه) اشکالی پیش میآمد پادشاه روم اعتراض میکرد و بخصوص در بارهٔ ادارهٔ امور کلیساهای شام پادشاهان روم نظارت میکردند و خلفای راشدین رعایت مواد

عهدنامه‌را فرض میشمردند، اما همینکه بنی‌امیه حکومت یافتند تمام آن شرایط ومواد عهدنامه را زیرپا گذاردند ومانند کلیهٔ مقررات پسندیدهٔ زمان راشدین این قسمت‌ها را نیز ملغی کردند.

میگویند موقعی عبدالملك صدای ناقوس شنیده پرسید این چه‌چیز است؟ گفتند ناقوس نمازخانه است، گفت کلیسا را خراب کنید وخودش نیز درخراب کردن قسمتی از آن بنا شرکت کرد والبته مردم هم باوی همدست شدند، نصارای شام بـه پادشاه قسطنطنیه شکایت بردند، پادشاه روم بعبدالملك نوشت که بقای این کلیسا راخلفای سابق تصویب نمودند حال که تو آنرا خراب کردی یا آنها خطا رفتند ویا تو خطا کرده‌ای. عبدالملك ابداً باین اعتراض پادشاه روم اعتنا نکرد، اما این میرساند که پـادشاهان روم ازمسیحیان شام حمایت میکردند ویا اینکه قیصر روم راحامی کلیساهای خود میدانستند چنانکه امروز (زمان تألیف کتاب) مسیحیان مقیم‌شام این تصوررا دربارهٔ پاره‌ای ازدول اروپا دارند (۱) بعلاوه کشیشان مسیحی روم‌مقیم‌شام محبت پادشاهان روم‌را بمسیحیان مقیم آن ممالك تلقین میکردند.

فرض‌هم که سابق بر آن‌مسیحیان شام‌از نظر مذهبی پاره‌ای‌اختلافات باقسطنطنیه داشتند البته بعداز استیلای عـربهای مسلمان برشام از آن اختـلافات داخلی چشم می‌پوشیدند ووضع قدیم را برجدیدترجیح میدادند. روحیهٔ ملل‌مستعمره ونیم‌مستقل شرقی عادتاً چنان است که از تغییر وضع خوشش میآید ودوست دارد سرپرست‌خود راعوض کند، فقط ازنظر دینی زودتر وبهتر مطیع ملت فاتح‌میشود، کشیشان‌و کاهنان رومی طبعاً‌مسیحیان را ازعربهای تازه‌وارد متنفرمیکردند وآنانرا بطرف‌قیصر رومی

۱ـ شامات که عبارت از سوریه فعلی، لبنان‌کنونی، فلسطین و اسرائیل و مـاوراء اردن بوده بواسطهٔ همین‌اختلافات مذهبی (یهود ومسیحی ومسلمان سنی‌وشیعی ودروزی‌وغیره) ازآغازاستیلای مسلمانان برآن نواحی تاایام اخیر مرکز دسیسهٔ استعماری اروپائیان بوده است و در قرن گذشته بیش‌از همه فرانسه وانگلیس درآن نواحی تحریکات داشتند وسرانجام پس از پایان جنگ اول بین‌الملل شامات ازدولت سابق‌عثمانی جداشد وبصورت مستقل و نیم‌مستقل درآمدو بعداز پایان‌جنگ دوم که سیاست فرانسه شکست خورد سیاست انگلیس وامریکادر نواحی شامات دست بکارتحریکات شد وچنانکه میبینیم سالی یاماهی نمیگذردکه بواسطهٔ تصادم منافع استعماری انگلیس وامریکادر شامات (سوریه ـ لبنان ـ فلسطین ـ اسرائیل ـ ماوراء اردن) شورش و انقلاب وخونریزی جدیدی واقع نگردد والبته شوروی‌ها (کمونیست‌ها) نیز دراین تحریکات بی‌مداخله نیستند وهیچ بعید نیست که‌شعلهٔ جنگ سوم ازهمین مرکز خطر مشتعل‌شود. مترجم

می کشاندند. قیصر هم میکوشید ازاین نارضایتی استفاده کند و دوباره شامات را از مسلمانان بگیرد .

بعضی ازمسیحیان شام بااجرای این نقشه مساعد بودند و اطلاعات مربوط را بهقسطنطنیه میرساندند واگر ازروم جاسوسانی بشام می آمدند آنانرا در خانه‌های خودپنهان می‌ساختندودرانجام وظایفجاسوسی باآنها کمك‌میکردند وچه بسا که‌یك مسیحی‌باتبدیل لباس‌نصرانی‌بلباس اسلامی وکندن مهرعربی وتبدیل‌نام خویش‌بکنیهٔ عربی وآموختن مختصری ازقرآن برای جاسوسی خودرا میان مسلمانان‌میانداخت وکارخودرا انجام میداد واین در موقعی بودکه سراسر شام فتح نشده بود وعمر بیم آنرا داشت‌که دسیسه‌های قیصر روم کار شام رامختل سازد لذا بامسیحیان شام شرط کردکه مثل مسلمانان لباس نپوشند و مانند آنان سوار نشوند ودر منزلهای خود جاسوسان روم راجاندهند وفریب ومکر ازمسلمانان پنهان ندارند .

وازهمان نظر عمربعمال خود دستورداد اهل‌کتاب رادردیوان استخدام‌نکنند چه‌آنان اهل رشوه و دوست یکدیگر و دشمنان اسلام بودند و گفته میشودکه این دستور عمر بموجب فرمان پیغمبر بوده‌که درروز بدر فرموده بود ولی اصل‌وفرع‌آن دستور هرچه بوده عمر از اجـرای آن ناتوان گشت زیرا در صدر اسلام مسلمانان حساب‌دان ودفترنویس نداشتند ، بخصوص‌که آنموقع دفترهای‌محلی بزبانهای‌محلی تنظیم میشد .

بنابرمراتب فوق بعقیدهٔ ما عمرچنان عهدنامه‌ای را بانصارای شام منعقد کرده (ویاآنانرابامضای آن‌وادارساخته) واگر متن عهدنامه مطابق‌نسخهٔ‌موجود نبوده‌مفاد آن نباید غیرازآن باشد و دور نیست‌که در ظرف اینمدت طولانی تغییراتی در متن آن داده باشند. بیشتر بیم عمر از مسیحیان شام برای‌آن شد کـه‌کلیسای آنـان از هرکلیسای‌دیگرشرق بمبانی‌دینی‌قسطنطنیه نزدیکتربود درصورتی‌که کلیسای‌قبطیان مصر باکلیسای قسطنطنیه مخالفت ودشمنی داشتند وبهمان نظربامسلمانان‌دراخراج رومیان ازمصر همدست شدند ودرهرحال عمرآن عهدنامه راچنانکه گفتیم درو‌ضع خاص و بمنظور مخصوصی تدوین‌کرده و نظر تعصب مذهبی و یاعداوت بامسیحیان

وسخت گیری نسبت بآنان نبوده وفقط جهات خاصی تنظیم آن را ایجاب می کردولی مسلمانان بدون رعایت آن اوضاع عهدنامهٔمزبوررا در آینده اساس عقد وپیمان باتمام ذمیان قرار دادند.

ذمیان در زمان بنی‌امیه

همینکه بنی‌امیه بخلافت رسید مرکز حکمرانی خود را بشام آوردند و دیگر مثل عمر از نفوذ و مداخلهٔ جاسوسان روم بیم نداشتند. سراسر شام وکرانه‌های مدیترانه دست آنان بود وهرساله ازراه دریا بررومیان حمله می آوردند، اما چون برای دسته‌بندیهای سیاسی وجلب سیاستمداران بپول زیادی‌احتیاج داشتند بمنظوردریافت جزیه‌وخراج برذمیان فشار وارد می آوردند وحتی ازتازه مسلمانان نیز جزیه میگرفتندوبکسانی که‌اسلام نیاورده بودند. همه‌جور آزار میرساندند چه‌آنان نه‌مسلمان ونه‌عرب بودندوامویان که بامسلمانان غیرعرب آنطور بدرفتاری میکردند بنامسلمانان غیرعرب‌طبعاًسخت‌تر وخشن‌تر بودند. در نظر بنی‌امیه مردم سه دسته میشدند. اول‌فرمان‌روایان که خود عربها بودند. دوم‌موالی یعنی بندگان (مسلمانان‌آزاد شده) آنان سوم‌ذمیها چنانکه معاویه راجع بمردم مصر میگوید: «اهل آن‌کشور سه‌دسته‌اند. ناس (مردمی) شبیه ناس (نیمه‌مردم) نسناس و یالاناس (جانور) طبقه اول، ناس عربها و دوم موالی وسوم ذمیان یعنی قبطیان هستند.»

همینکه قبطیان دانستند اسلام آنان را از جزیه معاف نمیدارد لباس رهبانان پوشیدند تامگر جزیه نپردازند. مأمورین اموی که وضع‌راچنان دیدند بخشم آمدند ونه‌تنها برراهبان جزیه گزاردند بلکه‌پاره‌ای‌از آن‌مأمورین مقررداشتند جزیه‌مرده‌ها را نیز زنده‌ها بپردازند. نظایر این وقایع درزمان امویان بسیار بوده ومادرجلددوم این‌کتاب شرح آن‌را نگاشتیم که چگونه امویان بانواع وسایل نامشروع‌ازذمیان‌پول میستاندند.

تازمان عمربن عبدالعزیزوضع چنان بودولی آن خلیفه که‌نوادهٔ دختری‌وهمنام وپیرو عمربن‌خطاب بود بتقلید عمر شرحی‌بعمال ومأمورین‌خود نوشت که‌عهدوپیمان عمر را مجدداً اجرا سازند. از آن جمله نوشته بود که: «نامسلمانان عمامهٔ خود را

بردارند ولباس مخصوص نصاری بپوشند وخودرا شبیه مسلمانان نسازند ومسلمانان رااستخدام نکنندودرادارات دولتی اسلامی مستخدم ذمی نپذیرند» حتی عمر بن عبدالعزیز مسیحیان را از نواختن ناقوس هنگام اذان منع کرد.

بنی امیه که نسبت بذمیان سخت گیر بودند برای جمع آوری پول باطلاعات ومعلومات آنان متوسل شده از وجودشان استفاده میکردند چه که مسیحیان بهتر از مسلمانان خواندن و نوشتن وحساب میدانستند وامویان که هدفی جز تحصیل مال و بسط نفوذ نداشتند در این قبیل موارد بطرف ذمیان می رفتند واز آنان کمك می گرفتند مثلا خالدقسری والی عراقین درزمان بنی امیه فرزندیك زن مسیحی رومی بودوپسرش خالد ازوی خواست مسلمان شود، ولی مادرخالد پیشنهاد پسررارد کرد، خالدبرای مادرش پشت مسجد جامع کوفه کلیسای کوچکی ساخت وهرموقع که مؤذن درمسجد جامع اذان می گفت همان هنگام در کلیسای مادر خالد ناقوس میزدند ودر دورهٔ حکمرانی خالدمسیحیان ازهرجهت مقرب شدند زیرامادر خالد تادم مرگ مسیحی بود وبدستور و خواهش وی پسرش خالد از مسیحیان حمایت میکرد . خالد نه تنها مسیحیان رابکارمیگماشت بلکه برخلاف دستور عمر بن عبدالعزیز زرتشتیان ومسیحیان را فرمانداری میدادو برسر مسلمانها مسلط میساخت وآنها هم تامی توانستند بمسلمانان صدمه میزدند مادر عمر بن ابی ربیعه شاعر نامی اسلام مسیحی بود و تاهنگام مرگ خاج درگردنش ماند. مسیحیان درزمان بنی امیه بمسجد می آمدند و کسی متعرض آنها نمیشد. اخطل شاعر مسیحی عرب بدون اجازه در حال مستی خاج بگردن نزد عبدالملك بن مروان میآمد و کسی هم باوایرادی نمیکرد، زیرا ببهترین طرزی درهجو انصار (یاران پیغمبر) شعر میگفت؛

خلفای بنی امیه گاه گاهی بکارمندان وخواص یهودی و مسیحی خود پیشنهاد میکردند که مسلمان شوند، آنهاهم دربعضی موارد میپذیرفتندولی غالبا ردمیکردند ردکردن پیشنهاد خلیفه همیشه تولید زحمت نمیکرد ، فقط موقعی که خلیفه بخشم میآمد وچندان احتیاجی بوجود آن مسیحی نمیدید بشدت اورا کیفر میداد. مثلاشمعله نام ازمسیحیان ایرانی بود که نزدخلفای بنی امیه آمدوشدمیکرد، موقعی خلیفه باو گفت

شمعله مسلمان شو- شمعله پاسخ داد. هرگز، هرگز مسلمان نمیشوم مگر اینکه تو مرا وادار بآن کار کنی. خلیفه که احتیاجی بوجود شمعله نمیدید فوری دستور داد تکه‌ای از گوشت ران شمعله ببرند و کباب کنند و بحلقش فرو ببرند. ولی هر گاه بوجود شخص مسیحی نیازمند بودند اگر هم پیشنهاد آنانرا برای مسلمان شدن رد میکرد بازهم بااو مدارا مینمودند. مثلا عبدالملك بن مروان باخطل شاعر گفت بیا و مسلمان شو تاده هزار بتو بدهیم وازغنیمت‌های اسلام سهمی برایت معین کنیم، اخطل گفت باشراب چه کنم؟ عبدالملك گفت شراب چیزخوبی نیست، اولش تلخی و آخرش مستی است،



دوظرف لعابی ساخت سوریه متعلق بقرن دوم هجری

اخطل گفت آری: درست گفتی امامیان همان تلخی ومستی عالمی هست که تمام خلافت وقدرت تو درمقابل آن مثل یك قطره آب دربرابر رود فرات میباشد، خلیفه خندید وپاپی او نگشت.

عمال بنی‌امیه برای دریافت جزیه برذمیان سخت میگرفتند و هرکس که پول میداد اورا گرامی میداشتند. در خطط مقریزی مطالب مفصلی راجع باین موضوع درج است، طالبین بآنجا رجوع کنند.

خلاصه خلاصهٔ این فصل آنکه دولت اموی دولتی بود که پایهٔ آن بر تعصب عربی و سیاست آن بر مبانی زور و سخت گیری استوار شده بود و با کمك دسته بندی های سیاسی وجلب سیاستمداران اداره میگشت و بیش از همه نسبت باعراب قریش ابراز تعصب میشد ودرنتیجه قبیله های عرب از آن نظر بدورهٔ جاهلیت بر گشتند و برای قوم وطایفهٔ خویش تعصب کشیدند. سپس تعصب قومی به تعصب وطنی بر گشت. بنی امیه بطور کلی مسلمانان غیر عرب و نا مسلمانان ذمی را آزار میدادند وحقیر میشمردند و برای جلب رجال سیاسی و دسته بندی بپول زیادی احتیاج داشتند وهمان نیازمندی به پول زیاد آنانرا بظلم وجور وادار میساخت. بنی امیه بهمان نظر از کلیهٔ مقررات اسلامی مربوط بامور مالی چشم پوشیدند وصدقه وغنیمت و سایر موارد درآمد را بمیل خود صرف کردند وچون دشمنان آنان (علویان) مردم دیندار پرهیز گاری بودند بنی امیه برضد دین اقدام کردند و دین داری را زیر پا گذاردند و بمکر و حیله متوسل شدند ، از مردی ومردانگی دست کشیدند و در بیداد گری و آزار مردم افراط کردند بقسمی که هیچ یك ازمورخین حتی خود مورخین اموی آنرا انکار ندارند، مثلا ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب اغانی ازامویان است بیشتر بد کاری های بنی امیه از کتاب ابوالفرج اقتباس ونقل شده است .

پایداری دولت بنی امیه مرهون کاردانی و سیاستمداری سه خلیفه اموی است که هریك با تدبیر وفکر وهوش مدت بیست سال برامپراطوری اسلام حکمروا شدند وبقیهٔ خلفای اموی ازپرتو آنان چندی فرمانروا گشتند. نخستین خلیفهٔ سیاستمدار با تدبیر اموی معاویة بن ابوسفیان مؤسس خاندان اموی است که ازسال ۴۱ تا ۶۰ هجری مدت بیست سال خلافت کرد ، سپس عبدالملك بن مروان از ۶۵ تا ۸۶ هجری خلیفه بود ودیگر هشام بن عبدالملك که ۱۰۵ تا ۱۲۵ خلافت نمود. ومنصور عباسی درمملکت داری ازهشام تقلید میکرد. عمر بن عبدالعزیز ازنظر دینداری وپرهیز گاری برتر ازهمهٔ آنان بود اما چون متناسب با وضع محیط نبود ، کارش نگرفت وکشته شد و اگر آن سه خلیفهٔ کاردان میان آنان پدید نمی آمد بزودی خلافت ازدست خلفای عیاش خوش ـ گذران و بی فکر و بی تدبیر بیرون میرفت . نخستین خلیفهٔ عیاش وهرزه وضعیف الرأی

(امویان) یزیدبن معاویه است که درسال ٦٤ درگذشت وی بیش ازهرچیز بشکار علاقه داشت وازآنرو باسگها و بازهای شکاری ومیمون ویوزپلنك خوش بود. ازمیگساری وبزم آرائی دریغ نمیکرد. عمال ومأمورین وی بوی اقتداء کردند وآشکارا بباده پیمائی پرداختند. سازوآواز که تاآن زمان درمکه ومدینه معمول نبود درایام یزید معمول شدومسلمانان که تاآنگاه عیش ونوش وتفریحات نمیدانستنددرزمان یزیدبآن کارها دست زدند.

دیگر ازخلفای هرزهٔ اموی یزیدبن عبدالملك است که درسال ۱۰۵ درگذشت واوراخلیفه هرزه میخواندند. یزید بعدازعمر بن عبدالعزیزخلیفه شد وبراهی برخلاف وی رهسپارشد، ازمیان زنان حرمسرا بدو کنیزك یکی سلامه ودیگر حبابه متوجه شد وتمام اوقات خودراباآنان میگذرانید. روزی حبابه این شعررا برای وی خواند.

ترجمهٔ شعر:

«میان استخوانهای سینه وگلو آتش عشق چنان افروخته شده که باهیچ چیز آرام نمیگیرد وخنك نمیشود.»

یزیدازشنیدن این شعر چنان بهیجان آمد که فریادکنان بخیال پروازافتاد، حبابه گفت نکن، مابتو کارداریم ای امیرمؤمنان، یزید گفت نه، نه بخداسوگندالان پرواز میکنم، حبابه گفت: مملکت را بکی میسپاری؟

یزید دست حبابه را بوسیده گفت: ملت اسلام ومملکت اسلام را بتو تفویض میکنم.روزی یزیدباحبابه برای گردش باطراف رواداردن حرکت کردوهمینکه دربزم باده گساری نشستند وهردواز بادهٔ ناب سرمست شدند یزیدازروی مستی حبهٔ انگوری بطرف حبابه پرت کرد، دانهٔ انگور درگلوی حبابه ماندو اوراخفه نمود. یزیدسه روز تمام لاشهٔ حبابه رابغل گرفته میبوسید ومیگرئید ومیبوئید. سرانجام باصرارآن جسد گندیده را پس ازسه روز ازیزید جداکرده بخاك سپردند. یزید با اندوه بسیاربکاخ خود بازگشت وشبی صدای کنیزکی را شنید که بمناسبت مرگ حبابه این شعر را میخواند.

ترجمهٔ شعر :

«چگونه از اندوه جان نسپارم که جای عزیزم را خالی می‌بینم .»

یزید که این بیت را شنید بی‌اختیار شدو بقدری گریست که ازحال رفت‌ودرراه معشوقه‌ای که در نتیجهٔ شوخی اوجان داده‌بوده خود نیزجان سپرد. یزیدفقط هفت‌روز بحال دیوانگی پس ازمرگ معشوقه زنده‌بود وبرادرش مسلمه در آن یك‌هفته خلیفه را در نظرمردم پنهان میکرد، تامباداازجنون عاشقانهٔ وی درفراق معشوقه آگاه‌شوند. مدت خلافت یزید چهار سال بود .

دیگر ازخلفای هرزه خوشگذران بنی‌امیه ولیدبن یزیدبن عبدالملك‌است که درسال۱۲٦ هجری‌در گذشت وجز شراب وشکارهوسی نداشت‌بقسمی که‌حوضهائی‌پراز شراب فراهم‌میساخت ودرمیان حوض شراب غوطه میخوردوشراب مینوشید،همینکه یزید خلیفه‌شد سازندگان‌و نوازندگان‌مکه ومدینه‌وسایرنقاطرابشام آورد وازآنان وسایراهل عیش ونوش وطرب بزم هائی آراسته بخوشگذرانی و عیاشی پرداخت ، اما بیش ازیکسال‌خلافت نکرد ودر گذشت .

عربها درزمان یزیدبن معاویه نسبت به بنی‌امیه بدبین شدند والبته ازکارهای ناپسند ولید ویزیدبن عبدالملك وغیره بیشتر رنجیدند ویکی ازشعرای عرب خطاب بخلفای بنی‌امیه چنین می گوید :

«مردم‌ازسوء سیاست‌شمابتنگ آمدندبیائیدپرهیز گاری‌ودینداری‌راپیشه کنید.
تاکی وتاچندباپست ترین افراد دمسازهستید ، اینان شما را نابود میسازند .
تاکی به دست خود شکم خود را می درید ، روزی می آیدکه پشیمانی سودی‌ندارد ...»

آری این‌خلفای هرزه خوشگذران‌کجا وآن خلفای سیاستمدارظاهرالصلاح (اموی)کجا ؟که نه شراب میخوردند ونه اجازهٔ شراب خوردن میدادند و نه مانند یزید وولید دنبال خوشگذرانی میرفتند . حتی هشام بن عبدالملك که در اواخرایام بنی‌امیه آمد،لب بشراب نمی‌زدو کسی درحضور اوشراب نمی‌خورد و مردم رابسختی

از آن کار بازمیداشت .

این هرزگی وعیاشی خلفای اموی ازطرفی و آن سخت گیری نسبت بتازه مسلمانان وذمیان و تحقیر مردم غیرعرب دست بهم دادو کارها رامختل نمود بقسمی که دراواخر دولت اموی سپاهیان اسلام ازهر دهی که میگذشتند اموال اهل ده راغارت میکردند ودرنتیجهٔ این پیش آمدها و نارضایتیها ، مخالفان ازاوضاع آشفته استفاده کرده دولت اموی را برانداختندوعباسیان جای آنها را گرفتند .

دورهٔ نخستین نفوذ واستیلای ایرانیان بر ممالك اسلامی

ازخلافت سفاح ۱۳۲ هجری تا خلافت متوکل ۲۳۲ هجری

این دوره را دورهٔ ایرانی نامیدیم، زیرا اگرچه خلفاء وزبان ودین آن دوره عرب بوده اما ازحیث سیاست وادارهٔ امور مملکتی تحت نظر ایرانیان قرارداشته است چه ایرانیان آندولت رایاری کردند و بپاداشتند و آنرا اداره نمودند. وزیران وامیران ونویسندگان وحاجبان این دولت همه ایرانی بودند وچنانکه گفتیم آزار وتحقیر بنی امیه نسبت بموالیان که بیشترشان ایرانی بودند آنانرا بکمك مخالفان بنی امیه (شیعیان علی وخوارج) برانگیخت، درعین حال ایرانیان به پیروان علی بیش از دیگران متمایل شدند زیرا آنانرا که فرزندان داماد دختر پیغمبر بودند شایسته تر از دیگران میدیدند، علویان درعراق وفارس وخراسان وسایر نقاط دوردست به تبلیغ ودعوت میکوشیدند و ایرانیان بامید رهائی ازستم بنی امیه با آنان بیعت میکردند .

سپس بنی عباس قیام کردند و باکمك ابومسلم خراسانی موفق شدند وازتفرقهٔ میان اعراب استفاده کردند ویمنی هارا که مخالف بنی امیه بودند باخودهمراه ساختند وفقط قبیلهٔ مضر بابنی امیه ماندند و نظر بمشکلات کار امویان آنهاهم پیشرفتی نکردند.

انتقال خلافت بعباسیان
(شیعهٔ علوی)

فرزندان علی بن ابی طالب از مخالفان جدی و سرسخت امویان بودند ، نخستین بار حسن بن علی پس از (شهادت) پدرش مدعی خلافت گشت ، ولی بزودی درسال ٤١ هجری ازخلافت دست کشید . شیعیان علی در کوفه از این وضع بر آشفتند و برضد معاویه شوریدند . اما در آنموقع زیاد بن ابیه یعنی آنمرد زبردست چالاك بی باك والی کوفه بودو باآتش وشمشیر، شیعیان علی ازآنجمله حجر بن عدی ویارانش راازپادر آوردو بسیاری از آنان راازدم تیغ بیدریغ گذرانید. علویان بانتظار مرگ معاویه نشستند

تا مگر پس از او برخیزند وتصور نمیکردند که معاویه پسرخودرا ولیعهد کند،همینکه یزید ولیعهدشدعلویان بیش‌ازپیش کینهٔ امویان رادردل گرفتند، بخصوص که‌میدانستند یزیدبرعکس پدرمردهرزه‌لاقیدخوشگذرانی‌است‌وشایستگی خلافت‌را ندارد.عبدالله بن‌هشام السلولی درآنمورد چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

« بقدری از امویان خشمگین هستیم که اگر خون آنها را بنوشیم خشم ما فرو نمینشیند.»

«مردم ازدست رفتند وبنی‌امیه مشغول شکارخر گوش هستند .»

همینکه معاویه درسال ۶۰هجری مرد سر آمدخاندان علوی حسین‌بن‌علی(ع) بود،وی از بیعت بایزیدسر باززدو آنمردم پرهیز گاری‌هم‌که ناچار بایزید بیعت کردند این کار خود را برخلاف موازین مذهبی میدانستند. حسین(ع) برای احتراز ازبیعت اجباری بایزید ازمدینه بمکه‌آمد وشیعیان وی‌که درکوفه بودند نامه‌ها بوی‌نوشته ازاوخواستند که بکوفه‌بیاید،حسین(ع)بطرف کوفه رهسپار گشت‌ولی همینکه‌نزدیك کوفه رسیدکوفیان ازیاری‌اوخود داری‌نمودند. عبیدالله بن زیاد والی‌کوفه سپاهیان بجنگ‌حسین(ع) فرستاد حسین (ع) مردانه از خود و عقیدهٔ خود و خاندان خود دفاع کرد و در روز دهم‌محرم‌سال۶۱هجری (عاشوراء) درکربلاء(بشهادت)رسید.

شیعیان‌پس ازمرگ یزید ازکردهٔ خود پشیمان شدند و ازبیعت با مروان بن حکم سرباز زدند وبخونخواهی حسین برخاسته خود را (توابین) یعنی توبه کاران نامیدند (-۶۴ هجری-) وعبیدالله بن زیاد راکه هم چنان در آنموقع والی‌کوفه بود بیرون‌کردند و از خود والی تازه‌ای تعیین نمودند ولی ابن زیاد بر آن والی جدید غلبه‌کرد، دراین میان مختار بن ابوعبیده ثقفی‌که مرد جاه‌طلب وپول دوستی بود از وضع آشفته استفاده‌کرده بنام محمدبن حنیفه برادر پدری حسین بن علی قیام کرد ورو بکوفه آورد و جمعی ازشیعیان علی را پلیس خدا (شرطةالله) نامیده با خود بکوفه‌آورد و ابن‌زیاد رادستگیرساخته بابسیاری ازقاتلان‌حسین‌بقتل رسانید.محمد حنیفه‌که ازاین دعوت وتبلیغات مختارناراضی بودکسانی نزدوی فرستاد و ازاوتبری

نمود. مختار نام محمد حنیفه رارها کرده بنام عبدالله بن زبیر دعوت آغاز کرد، عبدالله بن زبیر آنموقع درمکه بودودعوی خلافت داشت وچنانکه گفته شد زبیر پدرعبدالله پس ازقتل عثمان داعیهٔ خلافت داشت. عبدالله بن زبیر بزودی دانست که مختار اورافریب میدهد واسم اوومحمد حنیفه را بهانه کرده برای خلافت خود میکوشد از آنرو برادر خودمصعب را بعراق فرستادومختار بدست مصعب کشته شد (٦٧ هجری.)

شیعیان علوی پس ازقتل حسین دودسته شدند، دسته‌ای خلافت و امامت رااز آن علی بن الحسین ع (زین العابدین) میدانستند ودستهٔ دیگر محمد بن حنیفه برادرپدری حسین راجانشین اومیخواندند واین گروه اخیررا کیسانیه هم می گویند ولی دستهٔ اول زیاد تر و نیرومندتر بودند وپس ازقتل حسین(ع) باعلی بن الحسین وپس ازاو بافرزنداو بیعت کردند(۱) و شیعهٔ اثناعشری همان دسته‌ای هستند که پیرو دوازده امام (یعنی علی ـ حسن ـ حسین ـ علی بن الحسین زین العابدین ـ محمدباقر ـ جعفرصادق ـ موسی کاظم علی الرضا ـ محمدالتقی ـ علی النقی ـ حسن العسکری ومحمدالمهدی (صاحب الزمان علیهم الصلواة والسلام) میباشند. شیعیان علوی شاخه‌های دیگری هم پیدا کردند از آنجمله شیعهٔ زیدیه پیروان زیدبن علی بن الحسین (ع) و اسماعیلیه پیروان اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) وغیره که ذکر همهٔ آنان دراینجا مورد ندارد.

همینکه بنی امیه ازقیام علویان خبردار میشدند برای نابودکردن آنان بتمام وسایل دست میزدند، بعضی‌ها رابا شمشیر میکشتند بعضی هارازهرمیدادند بعضی‌ها رادارمیزدند وبه پیروان آنهاهمه جور آزارمیرساندند بقسمی که ازشیعیان علی ازتهیهٔ نان و آب برای خانوادهٔ خود درمیماندند و کارشان بگرسنگی میکشید. فقط موقعی که خالدقسری متوفی بسال ۱۲٦ هجری والی عراقین شد باشیعیان علی مساعدت کرد وبآنان مال و ملك بخشید، آنها هم که وضع خود رامناسب دیدند مجدد بمخالفت با امویان برخاستند اخلاق این والی هم (خالدالقسری) طورعجیبی بوده زیرا درعین حال که والی امویان بودبرخلاف نظر آنان باعلویان همراهی داشت وچنانکه گفتیم ذمیان

---

۱ ـ دراینجا مقصود از بیعت ایمان با امامت ائمه اطهار میباشد. مترجم.

را بکارهای دولتی ورسمی می گماشت .

شیعهٔ عباسی

بنی عباس یعنی پسرعمویان پیغمبر نیز پنهانی برای بدست آوردن خلافت تلاش میکردند وطبعاً با علویان که از بنی‌امیه ستم می کشیدند همدست میشدند چه هردو از قبیلهٔ هاشمیان ودشمنان امویان بودند واین طبیعی‌است که ستمدیدگان باهم نزدیك میشوند .

عباسیان درحمیمه‌ازتوابع بلقاء(شام) اقامت گزیده وپنهانی برضدبنی امیه‌اقدام میکردند و همینکه بنی‌امیه‌ناتوان شدند دعوت‌عباسیان آشکار گشت.همانموقع‌فرقهٔ کسانیه‌هم بنام‌ابوهاشم (پسرمحمد حنفیه)دعوت میکردند . ابوهاشم گاه‌گاه‌ازمدینه بشام میآمدودرضمن سری به بنی عباس(درحمیمه) میزد ، دریکی از این آمد وشدها ابوهاشم نزدهشام آمدوهشام که فصاحت‌ولیاقت ابوهاشم راازنزدیك دید ودانست که وی مدعی‌خلافت است دستورداد موقع‌باز گشت اورا باشیرمسموم کنندابوهاشم‌میان راه‌احساس‌خطر کردلذا باشتاب‌خودرابه‌حمیمه نزدمحمدبن‌علی بن‌عبدالله‌بن‌عباس‌سر آمدخاندان‌عباسی رسانید درحضور پیروان‌خود ازحق‌خلافت‌صرف نظر کرده‌وصیت نمود که پیروان‌اوپس ازمرگش محمد رابخلافت بشناسند.ابوهاشم در گذشت‌وفرقهٔ کیسانیه به محمد پیوستند محمد بیش‌ازپیش برای‌نیل بمقام خلافت بتلاش افتاد اما پیش‌ازاینکه‌دستش بخلافت برسدوفات کردوفرزندش‌ابراهیم‌معروف‌بامام‌جانشین‌اوشد.

ابراهیم امام که میدانست مردم خراسان بیش از مردم سایر شهرها بعباسیان توجه دارندباهالی آنجانزدیك شدوکسانی رابرای‌تبلیغ‌بخراسان فرستاد اتفاقاشیعیان کیسانی بیش‌ازهرجا درخراسان وعراق یافت میشدند ومکرر باعلویان همدست‌شده بودند .مبلغین(دعاة) کیسانی بخراسان رفته‌وبنام آل محمد بدون‌اینکه نامی‌ازعلویان وعباسیان ببرند دعوت نمودند ، خراسانیان که ازستم بنی‌امیه بجان آمده بودند از نام‌آل محمد استقبال کردند و مرد دلیر بـاتدبیر کار دانی بنام ابومسلم خراسانی از خراسان بـرخاسته بیاری عباسیان شتافت و چنانکه میدانیم خلافت عبـاسیان را تأسیس کرد .

بیعت منصور با علویان و پیمان شکستن منصور

هاشمیان یعنی عباسیان و علویان که سقوط امویان را نزدیك میدیدند در مکه گرد آمدند تا کسی را ازمیان خود برای خلافت بر گزینند ، ابوالعباس سفاح و برادرش عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس نیز جزء عباسیان در آن جا حاضر شدند و این عبدالله بن محمد همان ابوجعفر مزبور است که بعد ها خلیفه شد . عباسیان وعلویان پس از مشورت وبررسی سرانجام بامحمدبن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی ابی طالب ملقب به نفس زکیه بیعت کردند چه که وی در آن موقع ازهرجهت برسایر علویان امتیاز داشت وابوجعفر منصور نیزجزء بیعت کنندگان بود وهمین بیعت با نفس زکیه سبب شد که پیروان عباسی وعلوی با یکدیگر متفق شوند چه تا آن موقع هم صحبت ازخلافت آل محمد بود وتصور میرفت علویان و عباسیان باهم خلافت میکنند ولی عباسیان ،علویان راکنارزده خودمستقلاخلافت را عهده دار گشتند .

شیعیان علی درعراق وفارس و خراسان که بنام علویان دعوت میکردند خواه ناخواه ازانتقال خلافت بعباسیان اظهار رضایت کرده تسلیم شدند، ازآن جمله ابوسلمه خلال ازرجال نامی ثروتمند ایران که درحمام اعین نزدیك کوفه مقیم بود واز حقوق خاندان علی باجدیت دفاع میکرد، همینکه ازمکر عباسیان خبردارشد خشم خویش را پنهان ساخته منتظر پیش آمدها گشت که بوی خبر رسید ابوابراهیم امام ابومسلم را بخراسان فرستاده وبوی دستور داده که هرکس را متهم بمخالفت دانستی بکش ، ابوسلمه صلاح خودرا درآن دید که برخلاف میل قلبی خویش باابومسلم و عباسیان همراه گردد ولی بازهم امید داشت که پس ازاتمام کار بنی امیه علویان و عباسیان در موضوع بیعت بایکدیگر مشورت میکنند. دراین میان ابراهیم امام بدست مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی کشته شد وابوسلمه بفکر افتاد مجدد برای علویان دعوت کند ولی دراین اثناء ابوالعباس سفاح وابوجعفر منصور برادران وکسان ابراهیم امام نزد ابوسلمه آمدند وبنام ابوالعباس سفاح ازمردم بیعت گرفتند ابوسلمه هم وضع را نامناسب دیده ساکت ماند و باعباسیان همراه گشت، در همین موقع ابومسلم وسایر

نقیبان درخراسان وفارس وعراق باطرفداران بنی امیه جنگ میکردند وهمینکه آنان را ازپا درآوردند بعراق آمدند وباابوالعباس بیعت کردند و علویان که این پیشرفت وقوت عباسیان رادیدند برجان خود ترسیده ساکت ماندند ولی همچنان امیدداشتند که کار خلافت بشوری بکشد وبآنان نیز سهمی برسد.

عباسیان که از تمایل ابوسلمه بعلویان خبر داشتند از ابومسلم دفع شر اورا خواستند، ابومسلم هم کسی را پنهانی بکوفه فرستاد وآن شخص ناگهان ابوسلمه را کشت و اشخاص دیگر نیز که نسبت به عباسیان اخلاص نداشتند بهمان وضع کشته شدند ودرعین حال شهرت یافت که اینان راخوارج کشته‌اند.

خلاصه اینکه درسال ۱۳۲ خلافت عباسیان رسماً بدست ابوالعباس سفاح مستقر گشت وآل حسن بن علی که بامحمدبن‌علی (نفس‌زکیه) بیعت کرده بودند بکوفه نزد ابوالعباس آمده یادآور شدند که خود ابوالعباس وبرادرش ابوجعفر منصورمانندآنان بانفس زکیه ازخاندان حسن بن‌علی بیعت کرده‌است واکنون چه‌شده که آن عهدوپیمان راشکسته‌است، ابوالعباس اموال نقدینه واملاك خالصهٔ بسیاری بآنان واگذاردوآنها راخاموش کرد، اتفاقاً عبدالله بن حسن‌مثنی پدرمحمد (نفس‌زکیه)نیزجزء سایرخاندان حسن بن‌علی بکوفه آمده‌بود وبیش‌ازهرچیز پول میخواست. ابوالعباس بوی گفت چقدر میخواهی که ازحق پسرت صرفنظر کنی. عبدالله گفت یکمیلیون‌درهم بمن بده چون تاکنون چنان پول‌زیادی درعمرم ندیده‌ام ، ابوالعباس یکمیلیون‌درهم موجود نداشت ولی ازصرافی بنام ابی‌مقرن قرض گرفت وبعبدالله داد وعبدالله پولها راگرفته از پیش ابوالعباس نرفت تاآنکه سپاهیان عباسی پس‌از شکست دادن مروان آخرین خلیفهٔ اموی بااموال‌وجواهرات‌بسیارنزد ابوالعباس آمدند وهمانطورکه ابوالعباس‌جواهرات رازیرورو میکرد عبدالله‌بن‌حسن زار زار میگریست. ابوالعباس ازوی پرسیدکه‌چرا میگرئی ماکه‌یکمیلیون درهم بتو داده‌ایم عبدالله گفت گریه‌ام برای‌آنست که تومیان جواهرها غوطه میخوری ودختر عموهای تو در مدینه در حسرت یك‌جامهٔ نو هستند وچنین چیزهائی را ندیده‌اند ابوالعباس آن جواهرات را بعبدالله بخشیدولی صرافی‌را نزد اوفرستاد وهمهٔ‌آن جواهرات را به هشتاد هزار دینار (قریب یك میلیون درهم)

خریدو بااین حال عبدالله از کوفه نمیرفت وابوالعباس با احترام ومهربانی ازوی پذیرائی میکرد . در ضمن جاسوسانی بروی گمارد و همینکه دانست عبدالله مرد طمعکار پول دوستی است مبالغ دیگری پول داد وآنقدر بارش را از پول سنگین ساخت که عبدالله راضی شده چندین بارطلا ونقره برداشته از کوفه بمدینه آمد ومیان علویان که بسیار تنگدست بودند تقسیم کرد و آنها هم البته بسیارخشنود شدند .

بااین همه عبدالله بخلافت پسرخود امیدداشت وعباسیان این رادانسته دربیم وهراس بودند وسفاح چنانکه دیدیم اووخاندان اورا با پول آرام ساخت تااینکه سفاح بسال ۱۲٦ درگذشت و برادرش ابوجعفر منصور بجای او خلیفه شد . منصورمرد بی باکی بود و برای سرکوب مدعیان ازهیچ عملی دریغ نداشت وپیش از همه بفکرخاندان حسن افتادچه منصوربا سرخاندان آنها بیعت کرده بود. منصور جاسوسانی درمدینه برای تحقیق عملیات آل حسن تعیین کرد ، سپس بعادت معمول مبالغی برای اهل مدینه فرستاده بعامل خود چنین نوشت :«همینکه این پولها بدستت رسید مردم را خبرکن که بیایندومقرری وجایزه خودرا بگیرند وبرای کسی پول نفرست تا خودش بیاید و بگیرد ، مخصوصاً مراقب هاشمیان باش و بخصوص محمد و ابراهیم ،پسران عبدالله بن حسن مثنی رازیرنظربگیر » والی مدینه مطابق دستور عمل کرد وهمهٔ بنی هاشم بجزمحمد وابراهیم آمدند ومقرری خود را گرفتند . والی مدینه شرح واقعه را بمنصور گزارش داد او هم یقین دانست که محمد و ابراهیم قصد مخالفت دارندو نظر ببذل وبخشش سفاح ازآن کارخودداری داشتند درصورتی که خودمنصورقصدنداشت که باآنها مثل سفاح رفتارکند . محمد و ابراهیم بزودی قصد خود را عملی کردند وکسانی بخراسان وجاهای دیگرفرستادند تا مردم‌را بنام آنان دعوت کنند. منصوراز جریان آگاه شد واشخاص‌را بدنبال مبلغین ابراهیم ومحمد فرستاد و نامه‌ها واسرار آنان راضبط کرد ودرصددجلب آنها برآمد : عبدالله بن حسن از محل اقامت پسران خویش اظهاربی‌اطلاعی کرد ، منصوربه‌والی مدینه فرمان دادسران علوی راکه‌مدعی خلافت هستند (بخصوص سران خاندان حسن را) باکند و زنجیر بعراق بفرستد والی مدینه قریب بیست نفرازآنهارا بازنجیر وکند سوارشتر برهنه کرده نزد منصور

فرستاد ومنصور بیشتر آنهارا کشت.

اما محمد وابراهیم گرفتار منصور نشدند وهم چنان پنهان میزیستند ومنصور بسختی آنان را دنبال میکرد ، محمد که این سخت گیری را از منصور دید از محل پنهانی در آمد و خود را خلیفه خواند ، مردم مدینه هم باو بیعت کردند و از مالك بن انس (سردستهٔ سنیان مالکی) استفتاء کرده گفتند ما که بامنصور بیعت کرده‌ایم چگونه بیعت اورا بشکنیم ، مالك گفت مانعی نداردچون شما قبلا از روی میل و رغبت بامحمد بیعت کرده‌اید این بیعت دومی بامنصور از روی اجبار بوده‌است . ابوحنیفه نیز همین فتوی راداد ومحمد را برحق دانست ، منصور پس از کوشش بسیار محمد ملقب به‌نفس زکیه را مغلوب نموده کشت ۱۴۵ هجری و چون از مالك و اباحنیفه بواسطه فتوای آنان کینه در دل داشت اولی را به‌بهانه فتوی دادن دربارهٔ طلاق مکره تازیانه زد واباحنیفه را بعذر تمرد از قبول منصب قضاء (داوری) بزندان انداخت .

بیعت شکستن منصور بر آل‌علی بسیار گران آمد تاحدی که از مخالفت‌خود با بنی‌امیه پشیمان شدندو بروزگار امویان حسرت خورده باز گشت آنرا آرزو کردند میگویند هنگامی که محمد برمنصور خروج میکرد اشعار شاعری بگوشش رسید که برقتل و مرگ وزوال بنی‌امیه مرثیه میگفت . محمد از شنیدن آن اشعار بگریه‌افتاد وعمویش بوی گفت چگونه است که بر امویان میگریی و باعباسیان میجنگی؟

محمد گفت : «عموجان‌ما برامویان تاختیم وعباسیان‌را کمك کردیم ولی افسوس که بنی‌امیه بیش از عباسیان خداترس بودند و دلایل ما برضدعباسیان محکمتر است، بنی‌امیه اخلاق وفضایلی داشتند که منصور فاقد آن است» .

سیاست عباسیان در پیشرفت کار خودشان

قتل در اثر تهمت

چنانکه دیده شد عباسیان هنگام دعوت مردم برای خلافت خودشان بادوخطر بزرگ مواجه بودند.اول خطر خاندان اموی که حکومت رادر دست داشتند، دوم خطر علویان که مانند آنان (عباسیان)داوطلب خلافت بودند. عباسیان از جریان حوادث آموخته بودند که هیچ دولتی بادین وتقوی پایدار نمیماند ، چنانکه دولت خلفای راشدین دوام نیافت وخاندان علی نیز نتوانستند باپرهیزکاری برمعاویه فایق آیندچه که علویان بااسلحه دین وشرافت خانوادگی ومعاویه باسیاستمداری وحیله بمبارزه برخاستندوسرانجام معاویه پیروز گشت همینقسم اگر عبدالملك بن‌مروان باپیمان شکستن وآدم کشتن و مکرو زجروشکنجه مجهز نمیشد پیشرفت نمیکرد ، از آنرو عباسیان هم از کلیه اصول اخلاقی صرفنظر کرده بتمام معنی سیاستمدار شدند و همینکه ابوهاشم بن‌محمد بن‌حنفیه علوی با محمدبن علی عباسی (شرحش گذشت) بیعت کرد خلافت را از علویان گرفته وازآن خود (عباسیان) دانستند وپس از مرگ محمد پسرش ابراهیم امام ، خود را خلیفه‌خواند وموفق بهم کاری باابومسلم خراسانی شدوچون ابومسلم را مردسخت گیر باتدبیری دید ویرا فرمانده نقیبان‌وداعیان خویش قرار داد ودستوری برای ابومسلم نگاشت که درآینده محورسیاست عباسیان همان دستور بود.

واینك متن(ترجمه) آندستور :

«ای ابومسلم تواینك از خاندان ماهستی ، دستور مرانگاهدار و آنرا »
«بکاربند قبیله‌های عرب یمن را در دست‌داشته باش ، میان آنان اقامت نما ، چون»
«بدون یاری آنها کار از پیش نمیرود وقبیلهٔ‌ربیعه را در کاریمنی‌هامتهم ساز ، اما»
«قبیلهٔ مضردشمن خانگی هستند ، هر کس ازآنان که مورد بدگمانی‌شد اورابکش،»

« اگرممکن باشدیك‌عرب زبان درخراسان نگذار . هرجوانی که قدش به‌پنج وجب »
« رسید ومتهم بدشمنی‌شد اورابکش ...»

ابومسلم بااین دستور ازپیش ابراهیم امام بیرون آمد وکاملا بآن دستورعمل کرد واساس کاررا برآن دستور استوارساخت ، هرکس که‌متهم میشد یا باوبدگمانی میرفت کشته میشد . تا آنکه ابومسلم برای‌تأسیس خلافت عباسیان درظرف چندسال ششصدهزارنفررا بدون اینکه بااوجنگ کنند ، بقتل رسانیدکه ازآن جمله‌ابوسلمه خلال ازیاران دیرین عباسیان بود، ابوسلمه بقدری نزد عباسیان تقرب داشت‌که اورا وزیرآل‌محمد میگفتند . همانطورکه ابومسلم را امیرآل محمد میخواندند .

حقیقت مطلب آنست‌که شمشیرابومسلم وپول ابوسلمه کارعباسیان را روبراه کرد ، بااین‌همه‌چون ازابوسلمه بدگمان‌شدند اورا بدست ابومسلم کشتند وگذشته ازابوسلمه بسیاری ازداعیان ومبلغان ونقبای شیعیان (علوی وعباسی) در نتیجهٔ اتهام یا بدگمانی کشته شدند. ابومسلم بقدری دراجرای دستورابراهیم امام مبالغه‌میورزید که تا سفاح امام بوی گفت : ظاهرا ابوسلمه درصدد انتقال خلافت ازعباسیان‌بعلویان میباشد ابومسلم فوری قتل ابوسلمه‌را تصویب‌کرد و نه‌تنها خود اوراکشت بلکه‌تمام همدستان و نزدیکان ابوسلمه‌که دراطراف بودند بقتل رسیدند . سلیمان‌بن‌کثیرنیزاز شیوخ محترمی بود که باجان و دل در راه پیشرفت عباسیان میکوشید اما تامتـهم بمخالفت‌شد مانند ابوسلمه بقتل رسید . بااین‌قسم که پس ازقتل ابوسلمه گزارشهائی نظیر گزارشهای مربوط بابوسلمه راجع به سلیمان بن کثیر نزد ابومسلم آوردند ، ابومسلم سلیمان راخواسته گفت: آیا دستورابراهیم امام را درنظرداری که‌بمن گفت هرمتهمی را بکش ؟ سلیمان گفت : آری نظرم هست .

ابومسلم گفت : من‌ترامتهم‌میدانم ، سلیمان‌بوحشت افتاده بانگ‌برآورد که ای اباmسلم ترا بخدا..

ابومسلم پاسخ داد بیجهت سوگند مده تومتهم هستی و فوری گـردنش را زد. بدیهی است‌که وقتی باشیعیان ودوستان‌عباسی چنین رفتارشودبا دشمنان چه خواهد شد وبسیاری‌ازامراء وسرداران‌غیرشیعه نیزبشمشیرابومسلم بمجرداتهام ازپادرآمدند.

بعضی از آنانرا بمکر و حیله و بعضی را باحملهٔ ناگهانی از آنجمله کرمانی وفرزندانش را بقتل رسانیدند و بقدری ابومسلم درخونریزی افراط کرد که مردم از بیم ترور وی آرام نداشتند وهر کس را ابومسلم احضارمیکرد فوری کفن خودرا آماده میساخت و وصیت میکرد ونزد وی میرفت ، چه امید ببازگشت نداشت . سرانجام عده‌ای از امیران بصدا درآمده گفتند: ما باآل‌محمد یاری کردیم که ازستم وخونریزی‌بنی‌امیه بکاهیم واکنون ابومسلم بدتر از آنان شده است وقریب سی‌هزارنفربرضد ابومسلم‌قیام کردند، ابومسلم سپاهیان انبوهی بجنگ آنان فرستاده آنهارا مغلوب ساخت.

منصور ودولت عباسیان

آری ابومسلم بااجرای این نقشهٔ خونین سلطنت (خلافت) را از دست بنی‌امیه گرفت و بعباسیان سپرد و تنها بقتل مروان‌بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی و بیعت گرفتن برای ابوالعباس‌و کشتار مردم آنهم باتهام اکتفاء نکرد بلکه‌شاعران و گویندگان راوادار ساخت تاخلیفهٔ عباسی رابرقتل و نابودساختن بقایای بنی‌امیه تحریك کنند.

میگویند: ابوالعباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی سلیمان‌بن‌هشام‌بن‌عبدالملك وبقیهٔ خاندان اموی را امان داده بود و روزی که سلیمان وعده‌ای از امویان بحضور سفاح آمده بودند ابومسلم سدیف شاعر مولای بنی هاشم را امر کرد بآن محضر برود واشعاری در رفتارسابق بنی‌امیه‌وستمگری آنان بخواند و احساسات سفاح را برای قتل سلیمان وکسانش تحریك کنند . سدیف نیزچنان کرده به مجلس رفت واین اشعار راخواند : ترجمه :

« ای‌خلیفه ازملایمت اینان غره‌مشو ، چون زیراستخوان درد وجراحت‌است.»

« ای خلیفه هر چه زودتر شمشیر و تازیانه بکار بر و یك نفر از بنی امیه را

« زنده مگذار.»

سفاح ازشنیدن آن شعر به هیجان آمده همانجا دستور قتل سلیمان را داد ، آنگاه شاعر دیگری آمده و اشعاری در آن زمینه گفت وسفاح هفتاد نفراز امویان راکه درخدمت وی بودند سر برید و دستور داد روی اجساد نیم مردهٔ آنان سفره بگستر انند وخود وهمراهانش کنار آن خوان‌مشغول غذاخوردن شدندو آن کشتگان

نیم جان زیرپای آنها ناله می کردند وجان می‌دادند. روایات دیگری نیز راجع بقتل دسته جمعی این عده ازبنی‌امیه موجوداست ومیگویند عبداللهبن علی عموی سفاح که کینهٔ امویان را در دل داشت بقتل آنان مبادرت کرد ولی این مسلم است که اشخاص مزبور را قبلا سفاح امان‌داده بود ودر سال ۱۳۲ هجری ازروی‌حیلـه و نفاق‌و پیمان شکنی آنها را بکشتن داد ، همانطور که در اواخر قرن نوزده میلادی همین رفتار باممالیك مصر انجام‌یافت .

اما غالب مورخین متفق‌القول هستند که‌ابومسلم سدیف را بآن مجلس فرستاد و باعث قتل آنان شد تا مانعی برای پیشرفت کارعباسیان نماند . سدیف هم که‌ازشیعیان علوی بودوتاآنموقع تصور می کرد امر خلافت میان‌علویان و شیعیان‌وعباسیان‌بطور شوری اداره میشود از راه دوستی با علویان و دشمنی با امویان آن اقدام را نمود و همین که منصور خلیفه شد وعلویان رابکلی کنارزد سدیف اشعاری‌در هجو منصور وعباسیان گفت و منصور دستورداد سدیف‌را زنده‌بگور کنند وچنان کردند .

همین که عباسیان بنی‌امیه موجودنزد خودشان‌را کشتند ، بعمال‌خویش‌درتمام ممالك اسلامی امر کردند که هرجا بنی‌امیه بوداز پادرآورند وفقط عدهٔ کمی‌ازآنان ازاین‌مرگ حتمی نجات‌یافتند که‌منجمله‌عبدالرحمن‌بن معاویة بن‌هشام‌اموی‌است.وی بافریقا واز آنجا باندلس رفته و در اندلس حکومت اموی تشکیل داد (تفصیل آن خواهدآمد .)عبداللهبن علی عموی سفاح چنان که گفتیم کینهٔ سختی ازامویان در دل داشت و هم او از طرف سفاح مأمور سرکوب امویان شد. عبدالله کینه جوئی را تـا مردگان کشانید و گورهای امویان راشکافته تنشان رااز خاك درآوردوهمانطورکه آنان اجساد آل علی (بخصوص زیدبن علی بن‌الحسین) را بدار میآویختند و مثله میکردند عبدالله‌نیز بامردگان‌اموی‌چنان کردوجسدهشام‌راکه‌تا آنروز نپوسیده‌بوداز گور درآورده هشتاد تازیانه زد سپس آنرا سوزانید .

ابو مسلم که ازنابود ساختن امویان فارغ شددرصدد سرکوب مدعیان‌خلافت ازخاندان عباسی برآمد وپیش ازهمه سروقت‌علی‌بن عبدالله عموی‌سفاح رفت،چه‌که وی خلافت‌را برای خود میخواست ، ابومسلم بجنگ علی‌رفت و بر او غلبه کرده کلیهٔ

اموال واسلحه‌ای که در اردوی علی بود بچنگ آورد .

منصور از آن پس متوجه خاندان حسن شد ولی ناگهان از قوت و قدرت ونفوذ ابومسلم بهراس افتاده آنانرا واگذارد ودرصدد قتل ابومسلم برآمد ، واو را بآرزومندی مقام خلافت متهم ساخت تا مطابق دستور ابراهیم امام‌قتلش آسان گردد.

منصور اززمان خلافت برادرش سفاح قتل ابومسلم را لازم میدید ولی چون سفاح با آن موافق نبود نظر منصور اجراء نشد . پس ازمرگ سفاح منصورابومسلم را بجنگ عمویش‌فرستاد تاهر کدام کشته شوندبسودوی‌تمام گرددو همینکه‌ابومسلم از جنگ با علی فارغ شد منصور ویرا بااعزام واکرام ازخراسان‌احضار کردو بعنوان دیدار دوستانه باکمال خوشی واطمینان اورا بارداد ومردانی‌را درپشت پرده‌شمشیر بدست آماده ساخت ،آنگاه شمشیر ابومسلم‌را ازوی گرفته اورا نرم،نرم ملامت کرد وکم کم از ملامت به تندی‌پرداخت ، سپس دست‌برهم زد ومردان ازپشت پرده‌بیرون جسته ابو مسلم‌راکشتند ؛ منصوردستور داد جسد ابومسلم‌را در فرش پیچیده کناری گزاردند وخواص‌خودرا احضار کرده گفت :

نظر شما چی است؟ من‌با ابومسلم چکنم؟ یکی ازآنان گفت : اگر تار موئی ازسر ابومسلم بدست توافتاد آنرا رها مکن و کار ابومسلم را بساز ،آنگاه منصور لاشهٔ ابومسلم راباآنان نشان‌داد وآنها بوی گفتند :که امروز نخستین روز خلافت تو محسوب میشود .

منصور میدانست که پس ازقتل ابومسلم یاران ابومسلم شورش‌میکنندو چنان کردند و گروهی بنام‌راوندیه‌برضد منصور برخاستندو نزدیك‌بود کارمنصوررابسازند ولی معن بن زائده بر راوندیان پیروز گشت وآنـانراکشت . منصور پس از شورش راوندیان برجان خودترسید وشهر بغداد را بمانند قلعه‌ای بناکرد تـا هنگام سختی بدانجا پناه بردو سپس متوجه خاندان حسن (مدعیان علوی) شده با محمدبن‌عبدالله جنگ‌کرد واوراکشت. آنگاه‌متوجه‌عمویش عبدالله‌بن‌علی گشت،چون‌اگرچه‌ابومسلم اورا مغلوب نموده‌بود ، اما بازهم بیم نافرمانی اومیرفت ، منصور دوپسرخود را نزد عمو فرستاد واورا امان داده پیش‌خودآورد ولی بمحض ورود عموراب‌زندان افکند،

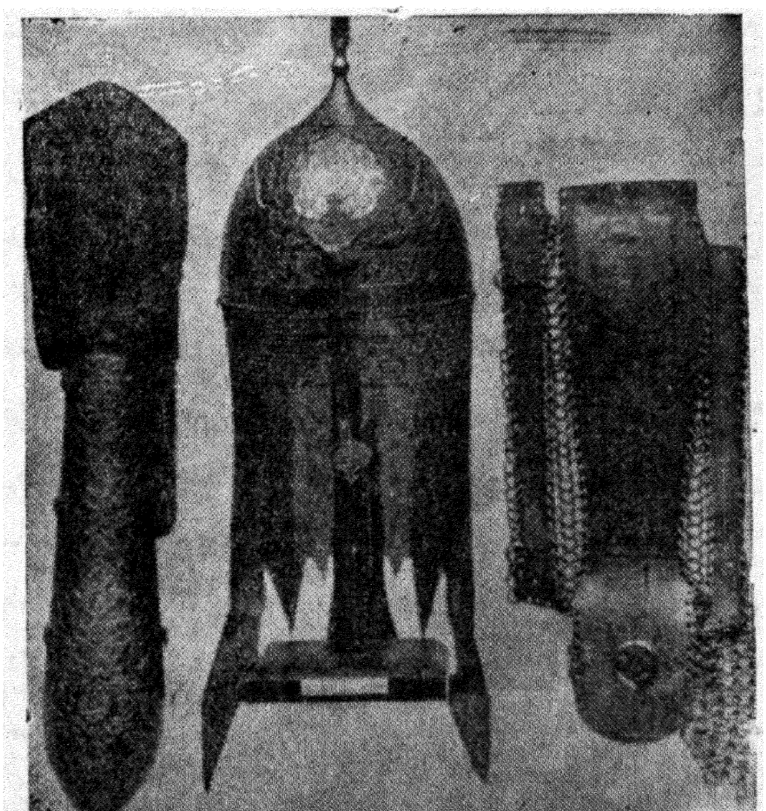
بعد از آن از پسر عموی خود عیسی بن موسی والی کوفه بدگمان شد واورا به بغداد آورده با گرمی ومهربانی پذیرفت و مجلس راخلوت کرده باو گفت: ای پسرعمو کاری بتودارم که کسی جز تو آنرا شایسته نیست، تو میدانی که عبدالله عموی من و تو در صدد نافرمانی است ومیخواهد بامن بجنگد من ازتو می‌خواهم او را بقتل برسانی عیسی گفت: من بندهٔ امیر مؤمنان هستم وهرچه بخواهد انجام میدهم. منصور عموی خود عبدالله را تسلیم عیسی کرد تا او را بکشد، اما عیسی که ازمکرو فریب منصور خبردار بود چنان نکرد وبا همراهان ودوستان خویش مشورت نمود و آنان نیز او را ازاین کار زشت باز داشتند و نظر منصور بر آن بود که پس از قتل عبدالله بدست عیسی، عیسی رابعنوان قاتل بعموهای دیگرخود (برادران عبدالله) بسپاردو آنان اورا بقصاص بکشند ولی همینکه دانست عیسی عمورا نکشته اورازنده تحویل گرفت واو درخانه‌ای که بنیادش برنان و نمك بود بقتل رسانید.

این قبیل پیمان‌شکنی‌ها وحیله گریها ازمنصور بسیار است، چنانکه باعموی خود ودیگران چنان رفتارکرد. اساساً منصور پیش ازخلافت‌هم همین عادت‌زشت‌راداشت که بمخالفان امان میداد و پیمان می‌بست سپس‌پیمان میشکست و طرف راکه تسلیم شده بود می‌کشت. مثلا موقعی که مردم بابرادرش سفاح بیعت کردند ابن‌هبیره والی واسط (از طرف امویان) بمخالفت برخاست. سفاح منصور را بجنگ ابن هبیره فرستاد منصور کسانی نزد ابن‌هبیره روانه ساخت و پس‌از مذاکرات‌قرار شد ابن‌هبیره‌تسلیم شود و درامان عباسیان بماندوقرار دادی در آن‌باب نوشتند، ابن‌هبیره‌چهل‌شب‌روی آن قرار داد باعلماء گفتگو ومشورت میکرد تااینکه همه صحت آنراتصدیق کردند و قراردادمزبور یاامان‌نامه‌را برای سفاح‌فرستادند. سفاح امضاو عمل‌منصورراتنفیذ و تصدیق کرد وابن‌هبیره تسلیم گشت‌وظاهرا هم‌ابتداقصد قتل‌اورانداشت، اماابومسلم گفت: این سنگ پیش پاست وبایدبرداشته‌شود منصورهم‌فوری‌اورامتهم‌ساخته‌کشت وپس ازابن‌هبیره‌ابومسلم‌وعموی‌خویش‌رابقتل‌رسانید وهمهٔ‌مردم‌دانستند که‌امان‌دادن منصور چیزی جزمکروفریب‌نیست وهمینکه منصور برای محمدبن عبدالله علوی پیام صلح فرستاده، وعدهٔ امان داد محمد درپاسخ گفت: این کدام‌امان است؟ همان امانی

که به‌ابن‌هبیره و ابومسلم دادی یا امانی که بعمویت داده بودی ؟

این حیله بازی وغداری ابومسلم و منصور برای دیگران سرمشق شد ، با این فرق که منصور و ابومسلم بمجرد اتهام متهمی را میکشتند ولی سایر عباسیان پس از اثبات جرم مدعیان خلافت را بقتل میرساندند ، اما درموارد دیگر اساس کارعباسیان بر عدل و درستی بود .(تفصیل آن بیاید) فقط کسانی که مدعی خلافت بودندیابرای خلافت دیگران تلاش میکردندوجزمرگ کیفری نداشتندوهمینکه‌احضارمیشدند کفن خودرا آماده‌ساخته‌نزدخلیفه‌می آمدندزیرامی‌دانستند جزمرگ چارهٔ دیگری ندارند.

اتفاقاً رفتار منصور برای رقیبش عبدالرحمن بن معاویه مؤسس سلسلهٔ امویان



کلاه خود و زرهی که نام شاه عباس در آن نقش است

اندلس نیز سر مشق شد ، چه‌که وی نیز با کمك مولای خود بدر (مانند ابو مسلم) به سلطنت رسید و همینکه کارش محکم شد بدر را بزندان افکند و او را تا دم

مرگ در زندان و تبعید نگاهداشت، همین قسم کسانی دیگر که باوی همراهی کرده بودند بقتل رسیدند.

غداری و پیمان‌شکنی عباسیان نسبت بخدمتگزاران خود تا آنجا شهرت یافت که خودشان نیز بآن استدلال میکردند. مثلا موقعی که طاهر بن حصین فرماندهٔ سپاهیان خراسان بکمك مأمون برضد امین برخاست امین نامهٔ زیر را بدو نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم، ای طاهر بدان که هر کس با خانوادهٔ ما یاری کرد سر-

«انجام باشمشیر، ازمیان رفت. یا این کار را واگذار یا آماده مرگ باش»

اتفاقاً پس از آنکه مأمون با کمك طاهر بر امین پیروز شد طاهر را متهم ساخت و یکی از گماشتگان دست پرورده طاهر را نزد او فرستاد وبدست او طاهر را مسموم کرد.

سیاست عباسیان از نظر رفتار با مردم موالی ایرانی

بطوری که دیده شد خلافت عباسیان با کمك موالیان و ذمیان که کینهٔ امویان رادر دل داشتند تأسیس گردید و بیشتر این موالیان از ایرانیان بودند.

ایرانی و عرب پیش از اسلام

ایرانیان از روزگار باستان سلطنت وقدرت داشتند ومردم سیاستمداری بودند دولت ایران بقدری نیرومند بود که با یونان وروم می‌جنگید، حکیمان و دانشمندان وسرداران بزرگ از میان آنان برخاسته است. درتاریخ قدیم دنیامقام مهمی رااحراز کرده‌اند، کتابهای علمی و فلسفی رابفارسی نقل و ترجمه کردند، علاوه‌بر خانواده‌های سلطنتی و دهقانان و اسواران خانواده‌های شرافتمندی در ایران بوده‌اند که مشهورترین آنان هفت خانواده می‌باشد. درخرابه‌های استخر پایتخت قدیم ایران آثار مهمی مانند آثار فرعون‌ها و یونانی‌ها و رومی‌ها باقی است که از عظمت و قدرت آنان حکایت می‌کند.

قبیله‌های چندی ازعرب در عراق وجزیره میزیستند و حکومتهای نیم مستقل عربی بنام‌منذریان درحیره تحت حمایت دولت ایران بوده است. ایرانیان حتی پادشاهان

آنان زبان وشعر عرب می‌آموختند واز آن ننگ نداشتند ـ می گویند بهرام فرزند یزدگرد فرزند شاپور میان عربها در حیره تربیت یافت و زبان عربی آموخت و بعربی شعرمیگفت ، ایرانیان عربها رابرای ترجمه و کارهای دیگردرادارات خود استخدام می کردند ، ازحجازو یمن‌ونجد(بخصوص بعد ازاستیلای انوشیروان‌بریمن) گاه‌و بیگاه فرستادگانی ازاعراب بایران می‌آمدند .

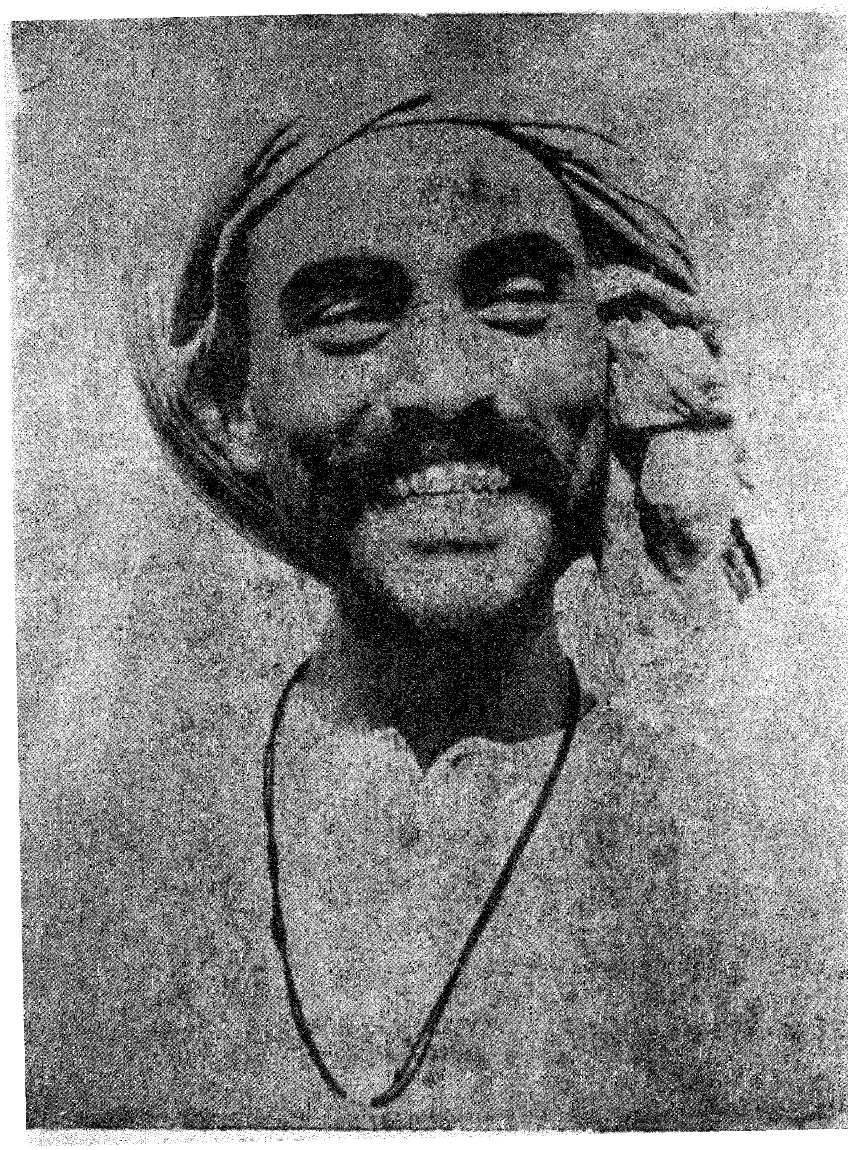
آل عدی که از نویسندگان زبر دست قبیلهٔ مضر بودند در ادارات‌دولتی‌ایران کار می کردند وبااینکه آنزمان مردم باسواد میان عربها کم بود عدی‌بن‌زیدو پدرش وجدش خواندن ونوشتن میدانستند . حماز‌بن‌زیدبن ایوب جد عدی‌در دفتر نعمان‌بن منذر پادشاه حیره خدمت میکرد ، حماز فرزند خود زید(پدر عدی) را بیکی از دهقانان سپرد . دهقان زید را فارسی آموخت وهمینکه زید بزرگ شددهقان اورا بکسری معرفی کرد و انوشیروان زید را کـه فارسی و عربی و خواندن و نوشتن می‌دانست بکار برید گماشت ،درصورتیکه تاآنروز جز فرزندان مرزبانان کسی‌عهده دار برید نمی‌شد . زید بقدری خوش خدمتی کرد که مشیر ومشار کسری گشت.عدی پسر زید در خدمت اسواران وبزرگان علم وادب واسب‌سواری وچوگان بازی یاد گرفت وپادشاه ایران اورا بمداین آورده دبیرساخت ، عدی در خدمت کسری‌مقرب شد تاآنجاکه کسری اورا برای سفارت‌نزد پادشاه روم و دیگران میفرستادوهمینکه عربها یاغی می‌شدند عدی میانجی میگشت وکارهارا روبراه میساخت واگر پادشاه حیره میمرد جانشین اوبا نظر عدی تعیین میگشت .

پادشاهان حیره که ازعربهای یمن بودند برجاه‌ومقام عدی که ازاعراب‌مضر بود رشك بردند ونزدکسری از عدی سعایت کردند وکسری عدی راکشته پسرش زید را بجای او بدبیری گماشت

مکاتبات کسری باعربها وبسیاری ازکارهای مهم دیگر کسری بزیدوا گذارشد وکسری مقرری سالانه اعراب راتوسط زید میپرداخت .

خلاصهٔ کلام همانطور که ایرانیان بعد ازاسلام خدمتگزار خلفای عرب شدند

عربها پیش از اسلام درخدمت پادشاهان ایران بودند وهمانطورکه ایرانیان پیش از اسلام خودرا آقا و آزادودیگران را بنده وخدمتگزار میدانستند.عربهاپس‌ازاسلام‌با آنان همین معامله راکردند و این طبیعی بشراست که پس از پیروزی خودرا بر تر



مسلمان بنگالی

ودیگران را پست‌تر میشمارد .

پس از پیدایش اسلام وتأسیس دولت عرب ایرانیان بسیار آزرده گشتند بویژه که

امویان آن‌را خوار می‌داشتند و آزار میرساندند، از آنرو برامویان می‌شوریدند. آنان نیز باسختی ایرانیانرا ازپادرمی آوردند، شهرهایشان‌را بامنجنیق میکوفتندومردم شهرها راکشتار میکردند تاآنجاکه بسیاری ازخاندانهای کهن‌سال‌ایرانی که باستخر پناه برده‌بودندنابود گشتند. بنابراین شگفت نیست که‌ایرانیان‌بادشمنان‌امویان‌همراه شدند وسر انجام پیروز گشته خلافت‌راازامویان گرفته بعباسیان‌دادندواین‌پیش آمد را طلیعهٔ بازگشت قدرت وشوکت خوددانستند.

استخدام موالیان ایرانی

عباسیان پایتخت خود را بعراق که مرکز شیعیان آنان بود آوردند. نخست درکوفه سپس در هاشمیه ماندند ومنصور شهر بغدادرادرکناردجله ساخته آنجاآمد وموالیان‌ایرانی بخصوص خراسانی‌ها را مقرب نمودوبسیاری‌از ایرانیان بویژه آنان که‌همراه‌ابومسلم برای خلافت‌عباسیان کوشیده بودندجزءمستخدمین درجهٔ اول درآمدندومشهورترین آنان خالدبن برمك جد وزیران برمکی است خالد جزء سرداران سپاه ابومسلم برای خلافت عباسیان درکارزارها شرکت‌کرده و خدمات مهمی انجام داد برمك پدر خالد از زرتشتیان‌بلخ‌و ازمتصدیان آتشکدهٔ نوبهار (بلخ)واز بزرگان‌ایرانیان بشمار می آمد.

خالدکه مرد دانشمند خردمندی بود بزودی اسلام آورد و در سپاه ابومسلم درآمد وبراستی مانند ابومسلم درخدمت بعباسیان‌کوشید سفاح خالدرا پیش‌کشید و مقام وزارت‌باو داد ومنصور آنمقام رابرای‌وی تأیید‌کرد پس ازقتل ابومسلم همین که‌کردهادرفارس شورش‌نمودند منصورخالد رابجنگ آنان‌فرستاد پس ازخالدیحیی وپس‌ازیحیی‌پسرش‌جعفر بوزارت رسیدندودرزمان اوبجهاتی که‌خواهیم گفت‌برمکیان برافتادندعباسیان‌موالی رابخدمت‌های مهم‌میگماشتند وآنانرابرعربها مقدم‌میداشتند و تاسقوط دولت عرب این وضع دوام‌یافت (تفصیل آن بیاید) منصور موالی وغلامان خود را بامور عمده برگماشت وهنگام مرگ‌وصیت‌کرد ثلث دارائی او رابموالی او بدهندو به‌پسرش‌مهدی‌سفارش آنانرانموده گفت: «نسبت‌بموالی‌خودت‌مهربان‌و نیکوکار

باش زیرا اینان درهنگام سختی پشت وپناه تو هستند ... با مردم خراسان نیکوئی کن آنان در راه استقرار دولت عباسی جان ومال دادند بپاداش این فداکاری با آنان مهربان باش و از بدیهای آنان بگذر وهر کدامشان که مردند شغل او را بفرزندان و کسان او بسپر .....»

البته این مهربانی عباسیان نسبت بخراسانیان بی‌جهت نبود ، چه که آنان در راه عباسیان فداکاری بسیار کردند وازهمه چیزخود گذشتند . عربها ازاین وضع نگران بودند ، چون میدیدند خراسانیان بآسانی نزد خلیفه آمدوشد دارند و عربها بزحمت اجازهٔ ورود میبابند . موقعی ابونخیله شاعرعرب اشعاری تهیه کرده نزد منصورخلیفه عباسی آمد ومدتی پشت درمنتظر اجازهٔ دخول بود واجازه نمی‌یافت. اماخراسانیان مکرردرمکرر از پیش چشم او گذشته نزدخلیفه میرفتند ومیآمدند وآن پیرمردعربرا مسخره میکردند یکی ازدوستان پیرمردازوی پرسید اوضاع این دولت را چگونه می بینی ؟ ابونخیله این اشعار را بدان مناسبت سرود :

«ای وای بربیت‌المال مسلمانان که ازپول بیت‌المال جامه‌ها و لباسهای فاخر»
« برای بندهٔ بندگان ومولای مولایان خریده میشود .»
« ودودستی بآنان تقدیم میگردد بکسانی که هیچ کس نمیداند آنان چه کسانی»
هستند همه چیز میدهند .»

هرگاه که مهدی بن منصور برای مشورت انجمن میکرد قبل ازهرکس موالی سخن میگفتند و درسایر کارهـا نیز موالی مقدم بودند ودرنتیجه همهٔ کارهای دولتی بدست ایرانیان افتاد وزیران، سرداران ، حاجبان ، دبیران ،والیان همه موالی وایرانی بودند ومانند مقام خلافت مقام آنها ارثی شده بود وازپدربه پسر ارث میرسیدو بسیاری از خاندانهای ایرانی مانند خاندان برمك ، خاندان وهب ، خاندان قحطبه ، خاندان سهل ، خاندان طاهر و غیره سالها دروزارت وامارت باقی ماندند .

کارهای عمدهٔ مملکت درزمان عباسیان بدست وزیران اداره میشدوچون وزیران ایرانی بودند منصب‌های مهم را بایرانیان میسپردند وکم کم ایرانیان باآسایش خاطر بکشاورزی و بازرگانی وهنرپیشگی پرداختند و ستم‌های روزگار اموی را ازیاد

بردند. تعصب خشك عربی رخت بربست وجای آن آزادی گفتار، آزادی پندار(عقیده) جایگزین شد ومردم ازهر راه آسوده گشتند .

اما چنانکه خواهیم گفت پس ازمرگ مأمون ترکان جای ایرانیان را گرفته و بطور کلی موالی (چه ایرانی وچه‌ترك) درکارهای عمومی وخصوصی خلیفه وارد شدند وجهت مشترك آنان (ترکان وایرانیان وغیره) آن بودکه همهٔ آنها را موالی (غیرعرب) میگفتند ودرراه خدمتگزاری بخلیفه وحدت نظر داشتند .

ذمیان در روزگار عباسیان

همینکه ایرانیان کارهای مملکتی را درروزگار عباسیان بدست گرفتند دانستند که باید ازذمیان کمك بگیرند. زیرا نویسنده و حسابدار در میان ذمیان سیار بود وعلاوه براحاطهٔ برعلوم، آنروز درگرفتن مالیات و جمع آوری آن تخصص داشتند لذا ذمیان را پیش آورده برای آنان مقرریها و جایزه‌ها تعیین کردند . ذمیان که این دلجوئی را دیدند ازاطراف ببغداد آمدند و باقلم وفکر خود بدولت عباسی خدمت کردند. چه که دولت عباسی بآنان آزادی عقیده ورفتار و کردار میداد وآنانرا در دفترهای دولتی واملاك وخزانه‌های خویش بکار میگماشت .

صرافهای آنزمان (جهبذیان) بیشتر یهودی ودبیران دولتی مسیحی بودند، حتی دیوان آرتش گاه بدست مسیحیان داده میشد وبقدری این مقام ومنزلت عالی بود که بزرگان اسلام برای دست بوسی آنمردمسیحی مسابقه می گذاردند. ازجمله مسیحیانی که رئیس دیوان آرتش شد ملك بن ولید در زمان المعتضدبالله و اسرائیل نصرانی در زمان الناصرلدین الله بودو بعضی از آنان مانندابو العلاء صاعدبن ثابت (نصرانی)درزمان المتقی بالله بمقام وزارت ویاکفالت وزارت رسید .

این تسامح دینی و میانه روی از عباسیان بفاطمیان مصر نیز سرایت کرد وبسیاری از ذمیان مصر در زمان فاطمیان بمقام وزارت و کتابت (مانند وزارت) نایل شدند .

مثلا مردی نصرانی بنام عیسی بن نسطوروس ومردی یهودی بنام منشا در زمان خلافت العزیز بالله فاطمی وزیر گشتند ودر نتیجه ، یهود و نصاری جاه و جلال بهم رساندند . محمدبن ابراهیم منشی برجوان (مرد مقتدردورهٔ خلفای فاطمی)درزمان خلافت الحاکم بامرالله فاطمی درمصرهمه کاره بود . فهدبنام برجوان فرمانهارا امضاء

میکرد ومردم اورا رئیس میخواندند وبقدری بانفوذ واقتدار بود که تقریباً درزمان وی تمام امور دولتی بدست هم کیشان وی (مسیحیان) اداره می گشت . درزمان الحاکم



پشت جلد کتابی که متعلق بناصرالدین شاه است

ودرزمان الحافظ بیشتر کاتبان یهودی و مسیحی بودند و طبعاً همه نوع قدرت ونفوذ داشتند .

خلفاء و امراء بسیاری از ذمیان را بعنوان طبیب مخصوص ، مترجم ومؤلف

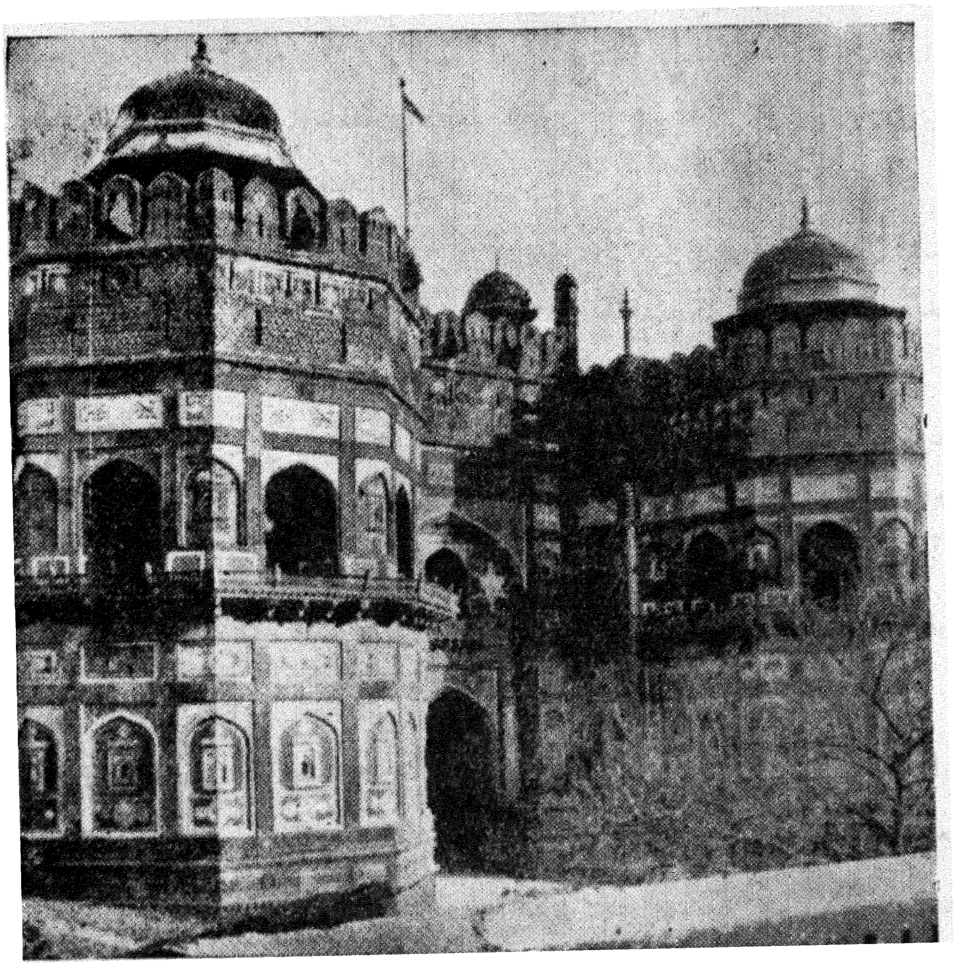
استخدام میکردند. بخصوص ذمیان شام که از راه ترجمه‌وتألیف خدمات مهمی به‌تمدن اسلام‌انجام دادند. چنانکه درجلدسوم بتفصیل گفته‌شد اینان (یعنی مسیحیان زرتشتیان ـ صابئیان ـ یهودیان وغیره) درمقابل‌محبت و نوازش های خلیفه ازیونانی وفارسی و سریانی وغیره علوم و آداب را بعربی ترجمه کردند. همهٔ آنان بآزادی وآسایش‌میزیستند وازپرتوخلفاء وامراء زندگانی راحتی داشتند وازجان ودل، در پیشرفت علوم وتمدن میکوشیدند.

خلفای اول عباسی کشیشان مسیحی را نوازش میکردند و با آنـان نشست وبرخاست داشتند. هادی خلیفهٔ عباسی بیشتر روزها اسقف تیموتـاوس را نزد خود میآورد وبااودرمسائل‌دینی‌وغیره مناظره میکرد تاآنجاکه اسقف مزبور کتابی‌در آن موضوعها تألیف کرد وهرون ودیگران نیزچنان میکردند وآن عهدنامهٔ سنگین‌عمر را نا دیده میگرفتند و آنانرا در اقامهٔ مراسم جشن‌های مذهبی و ساختن کلیساهـا وپوشیدن هر نوع لباس آزاد میگذاردند وبقدری باآنان مهربان بودندوبمذهب آنها احترام میگذاردندکـه مسیحیان تصاویررجال مقدس خود را بخلفاء هدیه میدادند وخلفاءآنرا میپذیرفتند.

سخت‌گیری نسبت بذمیان درزمان عباسیـان

اماچون اصولا خلیفه فرمانروای مستبدی‌بود وفرمانروایان مستبدگاه وبیگاه بی‌جهت یا باجهت مهربان‌میشدند، همین خلفای مهربان‌آزادیخواه عباسی نیز بعضی اوقات برذمیان میتاختندوآنانرا آزارمیدادند،چنانکه‌هرون ومتوکل‌چنان‌بودندوچنان کردند،متوکل (۲۴۷هجری در گذشت) برمسیحیان سخت میگرفت وشاید دراین کار ازتمام خلفای عباسی تندتررفت وی دستورداد همه‌کلیساهای تازه ساز (که پس ازاسلام ساخته‌شده بـود) راویران کنند و ازهمکاری آنان در امور دولتی جلوگیری نمود و قـدغن کرد مسیحیان درروزهای شعانین (یکشنبه پیش از عیدپاك) خاج ها را بیرون نیاورنـد ونیزمقررداشت مسیحیان تصویر شیاطین راازچوب‌ساخته درخانه‌های خودبگذارند وطیلسان عسلی رنگ‌برکنند و زناربه‌بندند و درپشت زین اسب خویش دوقـرقـرهٔ

چوبی بگذارند ومردان روی لباس خود دوتیکه کهنه برنگی غیرازرنگ لباس خود بدوزند و اندازهٔ هرتیکهٔ کهنه بقدر چهارانگشت باشد ورنگ هرکهنه غیراز رنگ دیگری باشد و زنان مسیحی هنگام بیرون آمدن چادر عسلی رنگ سر کنند ومردان



دروازهٔ قلعهٔ آگره . ازشاهکارهای معماری اسلامی

مسیحی کمربند ببندند و سایر سخت گیری های دیگر که شرحش مفصل است .

این سخت گیری‌ها ازمتوکل نسبت بمسیحیان عجب ندارد،زیرا وی نسبت بعموم کارمندان دولتی وغیرآنان ازشیعیان وسایرین همین قسم سخت گیر بودو گروه بسیاری ازنویسندگان ودانشمندان راهلاك کرد،بخصوص نسبت بشیعیان علی فشارزیادی وارد آورد و آنانرا شکنجه و آزاررسانید وذمیان ازوی رنج بسیار کشیدند ، اما اینراهم

بگوئیم که او بدون جهت باین عملیات ناروا دست نزد ، بلکه این اقدامات او در نتیجهٔ همراهی مسیحیان با دشمنان دولت بود . باینقسم که در زمان متوکل (۲٤۱ هجری) مسلمانان حمص برحاکم خود شوریدند و مسیحیان با مسلمانان کمك کردند ، حاکم این موضوع را بمتوکل گزارش داد وی بحاکم نوشت که مسیحیان را از حمص براند و کلیساهای آنانرا ویران سازد و این کار سبب کینه جوئی متوکل نسبت بمسیحیان شد.

راجع بسخت گیری هرون هم تقریبا همین نوع موجبات موجود بود .

باین تفصیل که ظاهراً مسیحیان مقیم مرز (مرزهای ممالك اسلام وروم) هنگام بـازگشت هرون از جنگ روم درهرقله ، بامسیحیان هم کیش خود کمك کردند و آنان را در کلیسای‌های خود پنهان ساخته ، در جاسوسی با آنان همراه شدند . رشید که اینرا دانست به مسیحیان آن محل فشار آورد و دستور داد کلیساهای آنانرا ویران سازند و مقرر داشت که مسیحیان در لباس و شکل و سواری از مسلمانان متمایز باشند، اما این سخت گیری فقط در همان محلهای مرزی انجام یافت و بذمیان دیگر سرایت نکرد و درغیر این مورد مهربانیها و نیکوکاری‌های هرون نسبت بذمیان بسیار بود وی دراین زمینه یـکی از بهترین خلفای عباسی میباشد ، مثلا در زمان خلافت هـادی (برادرهرون) والی مصر پاره‌ای از کلیساهای آن کشور را خراب کرد وهمینکه هرون بخلافت رسید دستورداد آن کلیساها رااز نو بسازند .

مسیحیان مقیم مصر نیز درزمان فـاطمیان دچار این جـزرومد میبودند و در عین حال غالب اوقات از آزادی دین وعقیده بهره‌مند میشدند ، گاه هم گرفتار تضییقات میگشتند و بیش ازهمه وقت درزمان الحاکم بامر الله فاطمی سال ۳۹۵ بزحمت افتادند. زیرا چنانکه گفته شد پیش از آن خلیفه ، مسیحیان پیشرفت زیاد داشتند و بعضی از آنان بمقامی نظیر وزارت نائل گشتند و طبعاً همکیشان خود را جلو بردند و آنان از کثرت مال و نفوذ خویش استفاده کرده درزمان فهد بن ابراهیم و عیسی بن نسطوروس بر مسلمانان تاخت آوردند و این جریانات الحاکم را بخشم آورد و خشم وی چنان بود که نه خودش و نه دیگری جلو گیری از آن دیوانگی نمیتوانست ، و روی همان

دیوانگی ابتداء دستورداد فهد وعیسی رابکشند سپس برمسیحیان سخت گرفت وآنان رابه پوشیدن پلاس مخصوص و بستن زنار مجبور ساخت و ازاجرای مراسم عید شعانین و امثال آن باز داشت و اموال کلیساها را بسود دولت مصادره کرد وبقدری برمسیحیان سخت گرفت که تاآنموقع چنین کاری سابقه نداشت وشاید وی ظالمترین



فقیر هندی

حکمران مسلمان نسبت بمسیحیان درتمام دورهٔ تمدن اسلام میباشد ولی این ستم ورنج را نباید ناشی از تمدن اسلام دانست زیرا مرد دیوانهٔ نادانی از پیش خود به آن مبادرت کرد .

حاکم بامرالله برای این عملیات زشت خود بهانه و مجوزی در نظر داشت، چه آنروزها میان رومیان و مسلمانان جنگ بود. رومیان مساجد اسلامی واقع در قلمرو خود از آن جمله مسجد قسطنطنیه راویران کردند وحاکم ازرومیان انتقام کشیده کلیساهای مسیحیان از آنجمله کلیسای قیامت واقع دربیت المقدس را خراب کرد.

پس ازالحاکم، الظاهر خلیفه شد ودرسال ۴۱۸ بارومیان صلح کردوضمن پیمان صلح مقرر شدکه مسجد قسطنطنیه و کلیسای قیامت اورشلیم از نوبناشود وهرکس از مسیحیان که در زمان الحاکم مسلمان شده اگر بخواهد دوباره بدین خودبرگردد ودر نتیجه بسیاری از مسیحیان تازه مسلمان مجدد مسیحی شدند.

با این همه موجبی که الحاکم برای آنهمه آزار وکشتار مسیحیان در نظر میگرفت مستلزم چنان سخت گیری‌های ناهنجار نبود ولی باید دانست که آن حکمران دیوانه نسبت برعایای مسلمان خود نیز بهتر از اینها رفتار نمیکرد. مثلا دستور داده بودکه مردم مصر پنیرك و تره تیزك نخورند و آبجو (فقاع) نسازند. زنان از سرای خود بیرون نیایند، ومردم، گذشتگانرا لعن کنند، وبردیوار مسجدها ودکانها لعننامه بنگارند وپارهٔ امورمشابه دیگر که ازاختلال حواس این حکمران حکایت میکرد. اما درهرحال همین فرمانروای مخبط کمتر کاری رابدون جهت اقدام میکرد، منتهی موجباتی که پیش خود تصور مینمود چندان مهم نبود ازآنجمله اینکه چون معاویه دشمن شیعیان، پنیرك دوست داشت لذا الحاکم خوردنآنرا منع کردوچون تره تیزك منسوب بعایشه بود آنرا نیزدشمن میدانست. خوراك موسوم بمتوکلیه‌را که منتسب بمتوکل عباسی بود ممنوع میساخت. و چون علی بن ابیطالب (ع) از فقاع بدش میآمد الحاکم ساختن آبجو وا منع نمود و همینقسم سایر عملیات او نسبت بمسلمانان و مسیحیان که ازحماقت و جنون الحاکم حکایت دارد و دلیل این مطلب آنکه همین خلیفه بواسطهٔ جهات ضعیفی یا بدون هیچ سبب وجهتی با مسیحیان سر مهرآمده اجازه دادکلیساهای خود را مجدد بسازند و اگرمایل هستند بدین خود برگردند. سابقاً گفته شدکه‌این عملیات درزمان پسراوالظاهر انجام پذیرفت. دیگر

از کارهای عجیب او اینکه مدارسی بنا کرده فقیهان و مشایخ را بر آن مؤسسات گماشت ولی پس ازاندی مدارس مزبور راخراب کرد ، فقیهان و مشایخ را کشت



زن سلحشور عرب در زمان خلفای راشدین

و مردم را واداشت که مدت مدیدی روزها بازار را ببندند و شبها بگشایند ، دراین صورت کسی که با مسلمانان چنین کندالبته با غیرمسلمان نیزنیکو کار نخواهد بود

و درهرصورت رفتار اونبايد بحساب ملت و دولت اسلام درآيد و براى آنان ننگى محسوب شود .

مسيحيان در دوره‌هاى انحطاط و عقب افتادگى مسلمانان (در قرون وسطى) بيش از هر موقع ديگر از حكمرانان مسلمان رنج ديدند بخصوص بعد ازجنگ‌هاى صليبى هر دودسته (مسلمانان و مسيحيان) تعصب بسيارى نسبت به يكديگر ابراز داشتند . مسيحيان فشار و سخت گيريهاى حكمرانان مسلمان را بخاطر آورده با فرنگيان همراه شدند و حكمرانان مسلمان اين رفتار آنانرا در نظر گرفته باذيت وآزار مسيحيان دست زدند . مثلا مسيحيان شهرقارا ، واقع ميان حمص ودمشق در ايام جنگهاى صليبى مسلمانان را ميدزديدند و بفرنگيان ميفروختندو همينكه‌الملك‌الظاهر درسال ٦٦٤ هنگام بازگشت از جنگ بقارا رسيد دستور داد مردم آنجا را غارت كردند ، مردانشان را كشتند و كودكان آنهارا بمصر آورده برده ساختند و اينان ميان تركان تربيت يافتند و بمقام اميرى و سردارى و سربازى رسيدند ، همانطور كه عثمانيان كمى پس از سپاهيان ينى چرى را از همان قبيل اشخاص تشكيل دادند .

خلاصه اينكه جنگ هاى صليبى كينهٔ سختى ميان مسلمانان و مسيحيان ذمى ايجادكرد وچون مسلمانان حكمران بودند البته‌ذميان مسيحى بيشتررنج‌ميكشيدند مثلا اگريك محله مسلمانان دچارحريق ميشد يهود ونصارى را متهم كرده بامردولت معبدهاى‌آنان وخودشان راآتش ميزدند واين نوع تعصبات وكينه جوئى‌ازمقتضيات آن دوره‌هاى تاريك بوده است ، زيرارفتار حكمرانان مسيحى نسبت بمسلمانان‌زير دست خود بهتر ازاينها نبوده بلكه خيلى هم سخت تربوده است وچه بساكه اسيران مسلمان را تهديد بقتل ميكردند تا ناچار مسيحى شوند ؛ وتا يك شهر اسلامى را ميگشودند ، در مسجدهاى آن شهرناقوس ميزدند و پس از پيروزى مسيحيان بر اسپانى (اندلس) مسلمانان را مجبور ساختند مانند يهوديان وزشت‌كاران علامتى‌با خود بردارند تا شناخته شوند و سرانجام مسلمانان را ميان مرگ ومسيحيت‌مخير ساختند و مسلمانان تغيير دين راترجيح داده همگى مسيحى شدند (نفح الطيب‌جلد

دوم صفحه ۱۲۶۹) .

تعصب ورزی عوام نسبت بمسیحیان

گفتیم که در آغاز پیدایش تمدن اسلام ، مسلمانان (عربها) بکار مملکت داری و سیاستمداری مشغول بودند و برای حساب وکتاب وترجمه و نقل وانتقال علوم وسایر مظاهر تمدن به مسیحیان احتیاج داشتند ، از آنرو آنها را مقرب ساخته همه قسم مهربانی کردند و بآنان جاه ومال ومقام بخشودند ولی درعین حال همانطور که امویان عرب را در کارهای رسمی برغیرعرب مقدم میداشتند، عباسیان نیز مسلمانان را درجریانات رسمی برنامسلمانان برتر میداشتند و درنتیجه میان تودهٔ مسلمانان وتودهٔ مسیحی یك نوع کینه و حسد پدید میآمد و این طبیعی است که اگر دریك مملکتی دو دستهٔ مذهبی موجود باشد برای رسیدن بمقام و بدست آوردن کار باهم ضدیت و حسادت خواهند داشت چنانکه اکنون نیز این وضع درممالك اسلامی جریان دارد .

این حسد ورزی و کینه جوئی ابتداء میان طبقات زیر پدید آمد :

دانشمندان وصنعتگران اطراف خلیفه وامراء ، شاعران، سازندگان و نویسندگان وحسابداران و مانند آنان که برای گذران خویش باین قبیل امور اشتغال داشتند وخلفاء وامراء راسر گرم داشته حوائج تفریحی وغیرتفریحی آنانرا برگزارمیکردند. اما طبقات بالا مانند وزیران وبزرگان وامیران کمتر باین آلودگی‌ها دچارمیشدند و بیش ازهرچیز مقامات علمی وخانوادگی یکدیگررا ملحوظ داشته ، بمذهب توجه نمیکردند .

مثلا سید رضی (۱) بخلیفهٔ عباسی القادربالله این اشعار رامینوشت .

ترجمهٔ اشعار :

«ای خلیفه توجه نما ، من وتو ازیك ریشه وساقه هستیم ، هردوی ما از یك»

۱ــ ابوالحسن محمد معروف بسید رضی از بزرگان مذهب شیعه و اجله سادات موسوی میباشد. سید رضی بسال ۳۵۹ متولد شده و در ٤۰٦ در بغداد وفات کرد ابوالقاسم سید مرتضی برادر سید رضی از شعرای بزرگ و دانشمندان عالی قدر مذهب شیعه بسال ۳۵۵ متولد شد ، مدتی نقیب السادات بود و در ٤۳٦ وفات کرد . هردوازشاگردان شیخ مفید میباشند رضوان‌الله‌علیهم اجمعین. مترجم.

«شرافت نسبی و خانوادگی بهره‌مند میشویم ، فقط برتری تو آنست که خلیفه‌هستی»
«ومن خلیفه نیستم ، اما درسایر شرافتها وافتخارها باتویکی میباشم .»

درمرگ ابوالحسن صابی (از دانشمندان صابئیان) نیزچنین گفت :

ترجمهٔ شعر :

« دیدی چگونه آن جسد را برروی چوب بردند وازبردن اوشمع انجمن‌علم ودانش خاموش شد ؟ »

البته این گفتارسید رضی پیش مردم ناپسند آمد وهمینکه بعضی‌ها سید را در آن باب ملامت‌کردند وی پاسخداد که من علم و دانش او را مرثیه گفتم و بدین او کاری ندارم ، در هرحال تودهٔ مردم و اشخاصی‌که برای دست یابی بکار های دولتی با مسیحیان رقابت داشتند برای مسیحیان اسباب چینی میکردند ولی اگر فرماندار و حکمران شخص خردمندی بود بخبر چینی آنها توجه نمیکرد . مثلا در سال ۲۸٤ مردم‌بغداد شخص مسیحی‌را متهم‌ساختندکه (بحضرت) رسول ناسزا گفته است ونزد قاسم بن عبدالله وزیرالمعتضد آمده خواستندکه مسیحی را حد بزنند ولی مثل اینکه وزیر میدانست سخن‌آنان بی‌پایه است از آنرو بحرفشان گوش نداد و با نظرخلیفه موضوع را مسکوت گذارد و الحکم خلیفهٔ اموی اندلس در قرن سوم هجری یکی ازفرمانداران خود راکه بذمیان ستم‌کرده بود بدارمجازات آویخت .

اما همینکه دولت‌های اسلامی روبانحطاط وفسادرفت این تعصب وکینه‌ورزی ازتوده مردم بخواص سرایت‌کردزیرا بزرگان مملکت‌که ازهرجهت فاسد شده‌بودند درها رابسوی سخن چینان وچاپلوسان بازگزاردند وبسخنان تملق‌آمیز آنان‌گوش فرا دادند ، آنها هم برای پیشرفت کارخود وتقرب بدستگاه خلافت بدسیسه و توطئه پرداختند و این خود مسلم است‌که دردولت‌های اسلام بهترین وسیلهٔ فساد موضوع دیانت وتخلف ازاموردینی میباشد . زیرا در ممالك مزبور دین و سیاست با هم توأم میباشد و مردمان مفسده جوی جاه طلب دام دیانت را پیش میکشند و برای فریب مردم اظهار دینداری کرده بنام دین برسایرین میتازند ، و اگر حکمرانان اشخاص بیخردونادانی‌باشند این قبیل مردم را نیرومیدهند و برسایرین‌که مسلمان نیستندظلم

میکنند و ...مان جهان‌هر قدر دولت های اسلامی رو بفساد و انحطاط میرفت تعدی



صفحهٔ اول کتاب خطی که خط اکبرشاه و جهانگیر و شاه جهان بر ان دیده میشود

و تجاوز بذمیان بخصوص مسیحیان‌افزون میشد . این وضع بعد ازجنگ های‌صلیبی

شدت یافت و فرمانروایان اسلامی ذمیان را دشمن خود دانسته همه نوع آنانرا اذیت وآزارمیکردند . وطبعاًمسیحیان‌نیز کینهٔ مسلمانان را دردل گرفته ازآنهاتنفرداشتند ومیکوشیدند بهروسیله‌ای‌که ممکن باشد از دست حکمرانان مسلمان رهائی یابند و همینکه در سال ٦٥٦ تاتار به بغداد آمدند طبعاً ذمیان هوادار آنان گشتند ، این دشمنی و کینه‌توزی مسلمان ومسیحی پیش از نهضت‌های علمی‌اخیر در ممالك اسلامی صد وبلکه پنجاه سال پیش به منتهی‌درجه رسید ودرمعاملات وجریانات رسمی‌دولتی نیزراه یافت . بخصوص درشهرهای دوردست بیش از جاهای دیگر این وضع آشفته برقراربود ، مثلا دوست دانشمندی ما را ازصورت پروانهٔ دفن یك مرد مسیحی آگاه ساخته‌که ازطرف‌محضرشرع شریف دیاربکرصادرشده وعیناًبرای اطلاع خوانندگان (ازعبارات عجیب‌آن) ذیلا منتشرمیشود .

ترجمهٔ نامه :

« ازطرف محضرشرع شریف دیاربکر ـ

« بکشیش گروه کافران سریانی: ای ناپسند ! گمان میرود یعقوب نام کافراز »
« گروه شما کافران ناپسند ملعون سقط شده‌وهلاك گشته و برای پنهان داشتن لاشهٔ »
« گندیده او بزیرخاك کدخدای برزن ازما استرحام‌کرده تا مالیات مقرر دریافت »
« گردد ،گرچه زمین لاشهٔ ناپاك‌او را نمی‌پذیرد ، امابرای اینکه هوای‌آنجا فاسد »
« نشود بنام محضرشرع شریف اجازه دادیم‌که اورا مطابق مذهب باطل‌خودتان در »
« گورستان خودتان بخاك بسپارید تا زودتربدوزخیان بپیوندد . این پروانه برای »
« آن‌صادرشده که‌کسی‌جلوگیری نکندـ۲٦ جمادی‌الاولی‌سال ۱۳۰۲هجری پایان »

حال باید دیدکه درعصرحاضر کدام مسلمان ویامسیحی با وجدانی ازخواندن چنین نامه‌ای متأثر نمیشود وآنرا غریب و عجیب نمیشمارد و اگرما بدرستی راوی اعتماد نداشتیم البته منکرصحت آن میشدیم ولی چون راوی را مرد درستی میدانیم قطع داریم‌که این نامه صحت دارد . ازآن‌گذشته یکی از دوستان ماکه مقیم قاهره است بودن اینگونه پروانه‌ها رادرکشیش خانه قاهره تأکیدکرده گفت ، پروانه های زیادی باهمین عبارات درآن محل موجود میباشد .

خوشبختانه این تعصب‌ها از آغاز نهضت اخیر رو بنیستی میرود و امید است که پس از تکمیل این نهضت جدید کاملا نابود شود .

حسد ورزی مسیحیان با یکدیگر

با مختصر تحقیقی معلوم گردید که بیشتر رنج ومحنت وارده برمسیحیان دردورهٔ تمدن اسلامی بواسطهٔ اختلافات داخلی خود آنان بوده که برای یکدیگر اسباب چینی میکردند از آن جمله طایفهٔ نسطوریان و یعقوبیان عراق که با هم همه نوع دشمنی داشتند وبسیاری از مسیحیان بانفوذ آن روز نسبت بهم کیشان خود بدتر از مسلمانان رفتار میکردند وهمینکه عیسی بن شهلا طبیب مسیحی دارای مقام ومنصبی شد فرصت بدست آورده اموال ودارائی کشیشان ونمازخانه ها رامتصرف شد ونامه‌ای بکشیش بزرگ نصیبین نگاشته مقداری ازاموال کلیسای آنجا را طلب کرد ودرپایان نامه چنین نوشت: « تو مگر نمیدانی فرمانروائی بدست من است اگر بخواهم او را رنجورمیسازم واگر بخواهم بهبود میدهم . »

کشیش نصیبین آن نامه را برای ربیع حاجب خلیفه فرستاد و خلیفه طبیب را کیفر داد .

داستان بختیشوع بن جبرائیل پزشك خلیفه با حنین بن اسحق مترجم درباری نیز مشهوراست ومختصر آن اینکه بختیشوع از جاه و منزلت حنین نزد متوکل رشك برد واز راه دین برای وی دام گسترد باینقسم که صورتی ازمریم وعیسی مسیح دربغل مریم ترتیب داد ویکی ازنزدیکان خود دستور داد ،آنرا درموقع معین بخلیفه هدیه کند وخود درآنموقع نزد خلیفه رفت وتا آن شخص تصویرمزبور راآورد بختیشوع از جا برخاست و آن را گرفته پیش خلیفه برد و چندین بار تصویر را بوسید و روی دیده گذارد . خلیفه از آن تصویر تمجید کرد و از بختیشوع پرسید چرا آن رامی بوسی ؟

پزشك گفت اگر تصویر بانوی دوجهان رانبوسم چه چیزرا ببوسم ؟ متوکل گفت آیاهمهٔ مسیحیان چنین میکنند ؟ پزشك گفت: بیش ازاین هم میکنند ، و چون من نزد

خلیفه بودم قدری کوتاه آمدم ، اما بد بختانه یك مردی در خدمت خلیفه هست که بخدا و دین و آخرت ایمان ندارد و باین قبیل مقدسات تف میاندازد و آن را خوار میدارد وبا این بی‌دینی از مراحم بیکران خلیفه بهره‌مند میباشد . خلیفه بخشم آمده گفت : او کی است ؟

پزشك گفت حنین مترجم‌است . متوکل گفت : همین حالا اورا میخواهم واگر آنچه تو گفتی راست باشد او را شکنجه و آزار میرسانم . پزشك گفت : پس اجازه بدهید من بروم آنگاه او را احضار کنید . خلیفه این راپذیرفت ، بختیشوع باشتاب ازپیش خلیفه درآمده نزدحنین رفت وباو گفت :که اکنون‌نزد خلیفه بودم وتصویری ازمریم و عیسی نزد او بود ، خلیفه از من‌پرسید این چی است ؟ و آیا مسیحیان آنرا گرامی میدارند ؟ من دیدم اگر آنرا گرامی دارم برای مسیحیان خطرناك خواهد بود و چه بسا که این را بهانه کرده میگویند مسیحیان خدای یگانه را نمی‌شناسند و صورت مریم و عیسی را میپرستند وآنان بت پرست هستند . لذا بخلیفه گفتم چیز مهمی نیست ازاین تصویرها در گرمابه‌هاو نمازخانه‌هافراوان‌است‌خلیفه‌ازمن‌خواست که بر آن تصویر تف کنم من هم از ناچاری و برای رفع خطر تف کردم . حنین سخنان بختیشوع را پذیرفت وهمان‌قسم که وی گفته بودبرتصویرعیسی ومریم تف‌کرد خلیفه اورا بزندان انداخت و ثیود و سیوس‌کشیش بزرگ را خواسته تصویر را بوی نشان داد . ثیودوسیوس‌تصویررا بوسید و بگریه افتاد و ازجا برخاسته خلیفه را بسیاردعا کرد ولی خلیفه اورا نشانید وکشیش بزرگ ازخلیفه خواست‌که آن تصویررا بوی بدهد . خلیفه گفت اگرکسی براین تصویر آب‌دهان بیندازدکیفرش چی‌است ؟ کشیش بزرگ گفت اگر آن کس مسیحی فهمیده ای باشد من او را از ورود بنماز خانه باز میدارم و مسیحیا ن را از آمیزش با او منع میکنم و براوسخت میگیریم . خلیفه آن تصویر را باجایزه بـه کشیش بزرگ داد و حنین را تازیانه زده به بند افکند وخانه‌اش راغارت نمود تاآنکه متوکل بیمار گشت وحنین را برای مشورت وطبابت آزاد ساخت .

آزادی دین

حال اگر متوکل بیدادگر نسبت بمسیحیان آنطور مهربان بوده البته خلفای دادگر بمراتب بهترازوی بودند وچنانکه ضمن حالات حنین گفته شد خلفاء مقید بودندکه مسیحیان در عقیدهٔ دینی خود ثابت بمانند وهیچگاه کسی را مجبور بمسلمان شدن نمیکردند ودرجشن‌های مذهبی‌مثل عید میلاد مسیح و عید شعانین با آنان شرکت مینمودند و مثل سایرهم کیشان خود باآنان بگردش و تفریح میپرداختند . این آزادی و مدارا منحصر بعراق و شام نبود مسلمانان‌مصر اعیاد مسیحیان‌را مانند خود مسیحیان جشن میگرفتند وخلفای‌فاطمی در روز عید میلاد مسیح و عید خاج شویان بمردم جایزه وهدیه میدادند وهمهٔ مردم مصر آن عیدها را باهم جشن میگرفتند .

و اگر دولت بیمارستان و یا مدرسه ای دایر میکرد ذمیان و مسلمانان بطور متساوی ازآن استفاده میکردند ولی اگریك جا برای مسلمان و ذمی بود مسلمان مقدم میشد .

در دورهٔ تمدن اسلام هیچیك از ملل اقلیت در فشار نبودند و حتی در زمان امویان‌که آنقدر بغیرعرب برای تحصیل پول سخت میگرفتند بذمیان آزار نمیدادند وچنانکه گفته‌شد یکی ازبزرگترین والیان‌بنی‌امیه‌خالد قسری‌فرزند یك زن‌مسیحی بود ولی عباسیان بیش از امویان آزادی دین را رعایت میکردند و از آنرو در زمان عباسیان فرقه‌های مذهبی‌مجوس وغیره زیاد شد وطبعاً فرقه‌های مذهبی‌اسلامی نیزفزونی گرفت و بیش ازهرخلیفهٔ دیگرمأمون آزادی عقیده را رعایت میکرد. چه خودش شیعی مذهب (۱) ویحیی‌بن اکثم وزیرش سنی مذهب و احمدبن داود وزیـر دیگرش معتزلی بود و درعین حال خود مأمون از معتزله راجع بمخلوق بودن قرآن حمایت میکرد . نخستین کسی که آن حرف را زد مردی یهودی بنام لبید اعصم بود که ازقرارمذکوربرای آزار رسانیدن به‌حضرت رسول‌سحر وجادومیکرد.لبید گفت: توراة و قرآن هردومخلوق است ، طالوت پسرخواهر او این سخن را از وی اقتباس کرد و ابان‌بن سمعان از طالوت وجعدبن درهم آنرا ازابان گرفته بود .

---

۱ ــ شیعی بودن مأمون ودرعین حال زهردادن‌وی بحضرت امام رضا علیه‌السلام از مطالبی است که فقط‌ راویان غیرشیعی میتوانندآنرا باهم تطبیق‌کنند . مترجم

جعدبن درهم معاصر باهشام بن عبدالملك اموی بود وی میگفت قرآن مخلوق است دیگران میتوانند مانند آن وبهتر از آن بیاورند ، هشام بروی خشمگین شد واو را نزد خالد قسری امیر العراقین روانه کرد و فرمان داد او را به قتل رساند ، خالد او را نکشت و بزندان افکند ولی هشام تأکید کرد که هرچه زودتر جعدرا بکشند.

خالد در روز عید قربان بنمازگاه رفت و پس از نماز گفت : ای مردم امروز میخواهم بجای گوسفند جعدرا سرببرم . زیرا او میگوید : خدا باموسی سخن نگفت وابراهیم را بدوستی خودانتخاب نکرد . خداوندبالاتر ازاین گفته‌هاست . سپس جعد را سر برید ، و از آن موقع تازمان مأمون صحبت مخلوق بودن قرآن مسکوت ماند وآنموقع ظهور کرد وشاید مأمون این فکررا ازمربی خودیحیی بن مبارك دریافته‌است.

پس ازمأمون الواثق نیز گفته مأمون راپیروی کرد ولی مردم زیربار آن حرف نرفته واثق را کافر ومأمون را امیرالکافرین خواندند ودرزمان متوکل این موضوع اسباب زحمت مردم شد وازآن پس مردم دو دسته شدند وخلفاء برضد معتزله برخاستند وشاعران و نویسندگان آنانرا ناسزا گفتند از آن جمله ابوخلف المعافری (شاعر) دربدگوئی از معتزله چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

« بخدایی که آسمان را برافراشته . قرآن ازآسمان فرود آمده وهرکس جز»
«این بگوید کافراست .»

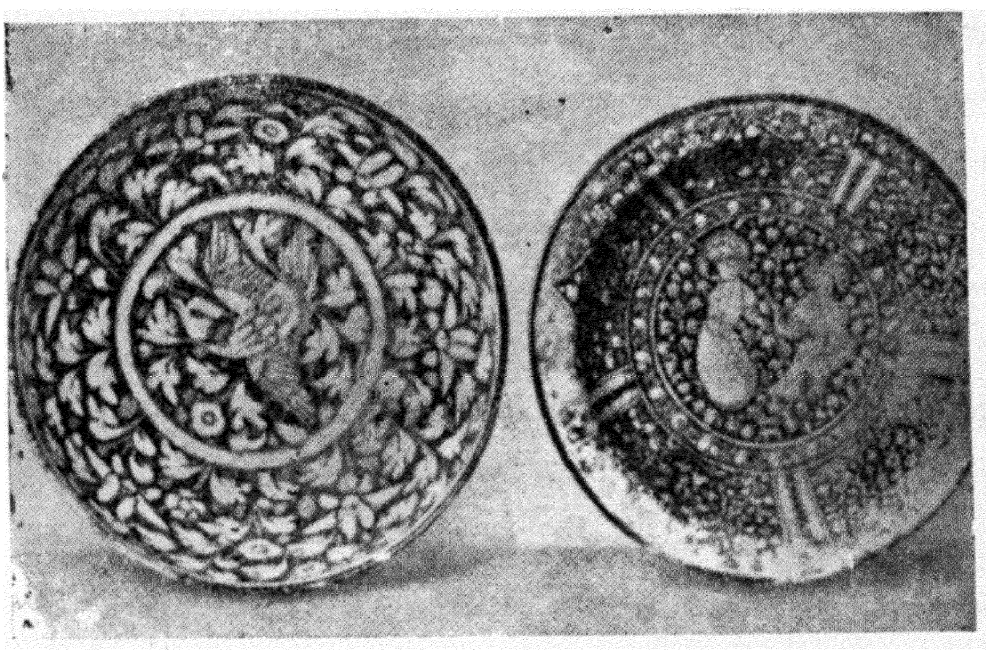
خلاصهٔ مطلب آنکه مردم آنروز از نظرمذهب آزادی کامل داشتندوهیچکس را مجبور بقبول دینی‌یا مذهبی نمیساختند . وچه بسا که چند برادر دریك سرا با هم میزیستند وافکار وعقاید مختلفی‌داشتند .

مثلا ازشش پسر ابوالجعد دوتا شیعه دوتا مرجئه (۱) دوتا خارجی‌بودند وبا هم می‌زیستند .

---

۱ ــ مرجئه طایفه‌ای بودندکه بارجاء یعنی‌تأخیرعذاب مسلمانان تاروزقیامت اعتقاد داشتند و برضد شیعیان مبارزه میکردند . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی از مرجئه است . فرقهٔ مرجئه در واقع یك دسته از مذهبیان درباری محسوب میشدندکه با کمك خلفای بنی امیه پدید آمدند و پس از سقوط بنی امیه ناپدید شدند . مترجم

سیاست دولت عباسی نسبت برعایای خود بر عدل و نیکو کاری استوار بود و در جلد دوم ایـن کتاب نیکوکاری آنان را گفتیم که چسان با ایرانیان و سایر موالی خوشرفتار بودند و دست آنان را در کار های مالی و سپاهی باز میگذاردند. اما هر گاه از صمیمیت آنـان در شك میشدند . اگر چه این شک و تردید از طریق دسیسه انجام گرفته بود . آنها را از پا در میآوردند همان طور که برمکیان جزانرا کردند.



دو ظرف لعابی ساختهٔ سلطان آباد اراك

تعصب عربی در زمان عباسیان

سیاست اختلاف و تفرقه انداختن

منصور بیش‌ازهرجا متوجهٔ اعراب بود . چه میدانست اینان بآسانی زیربارزور نمیروند و از حق خود نمیگذرند واگر با هم متحد شوند کار های مهمی ازپیش میبرند. منصور که اساس کارش بر مکروغدر و حیله بود حق داشت که از عربها بیندیشد . چه ستمگران ازآزادگان بیم و وحشت دارند بخصوص که شکایت وبدگوئی‌های آنانرا بگوش خویش میشنید و بروی خود نمیآورد ، اما درباطن بفکرسرکوبی آنان بود .

مثلا موقعی که منصور بحج رفت شب هنگام درحین طواف کعبه شکایت مردی راشنید که ببانگ بلند میگوید:ای خدااز بیداد وفساد وخرابی پیش توشکایت آورده‌ام ، ای خدا طمع کاران مانع اجرای حق شده‌اند .

منصور از حرم بمسجد آمد و آنمرد راخواسته مقصودش راجویا شد . مرد از منصور امان خواست و همینکه منصور اوراامان داد بمنصور گفت : مقصودم‌تو هستی که میان حق واهل‌حق حایل شده‌ای ـ منصور گفت : چسان مراطمع کارمیخوانی‌در صورتی که سفید وزرد (زرو سیم) وترش وشیرین دراختیار من است وای‌برتو دروغ میگوئی - مرد گفت:من راست گو هستم ، خداوند جان‌ومال مردم را بدست‌توامانت داده تو درهای آهنین و دیوارهای آجر وسنگ و گچ ساخته‌ای ودربانان مسلح‌بر آن گماشته‌ای تامیان تو ومردم حایل باشند وجز فلان وفلان کسی دیگر را راه ندهند . تو کی گرسنگان وبینوایان وبرهنگان وستمدیدگان را بخود راه دادی ؟ تو نمیدانی این حق آنان است که تو گرفته‌ای . .

آری این دلیری های عرب منصور را هراسان میساخت و او را بچاره جوئی وادارمیکرد . لذاهمینکه ازجنگ‌وکشتارعلویان وخارجیان وغیره فارغ شدواساس کار خود را محکم ساخت و شهر بغداد را بناکرد و سربازخانه ها و دژها در آن ترتیب داده سپاهیان بسیار دراطراف خود گردآورد و ازروی دفاتر دولتی سپاهیان را بررسی کرده دانست که سه دستهٔ یمنی و مضری (عرب) و خراسانی دور او جمع شده‌اند .

اتفاقاًدرسال ۱۵۱ دسته‌ای ازسپاهیان براو شوریده درکاخ باب الذهب بغداد کار را براو سخت گرفتند . منصور حتم کرد که اگر این شورش تکرار شود خلافت از دست اومیرود بخصوص که وی میدانست هردسته ای از این سپاهیان هوا خواه گروهی از مخالفان او(علویان وغیره) میباشند و برای خلافت آنان تلاش دارند .

لذا سرخاندان آنروز عباسیان یعنی قثم بن عبیدالله‌بن عباس را که پیر مرد محترمی بود احضارکرده گفت : می بینی سپاهیان چه میکنند ؟ من از آن بیم دارم که اینان بهم پیوسته کار را برما زار سازند. تو دراین‌باره چه میگوئی؟ـ قثم گفت :

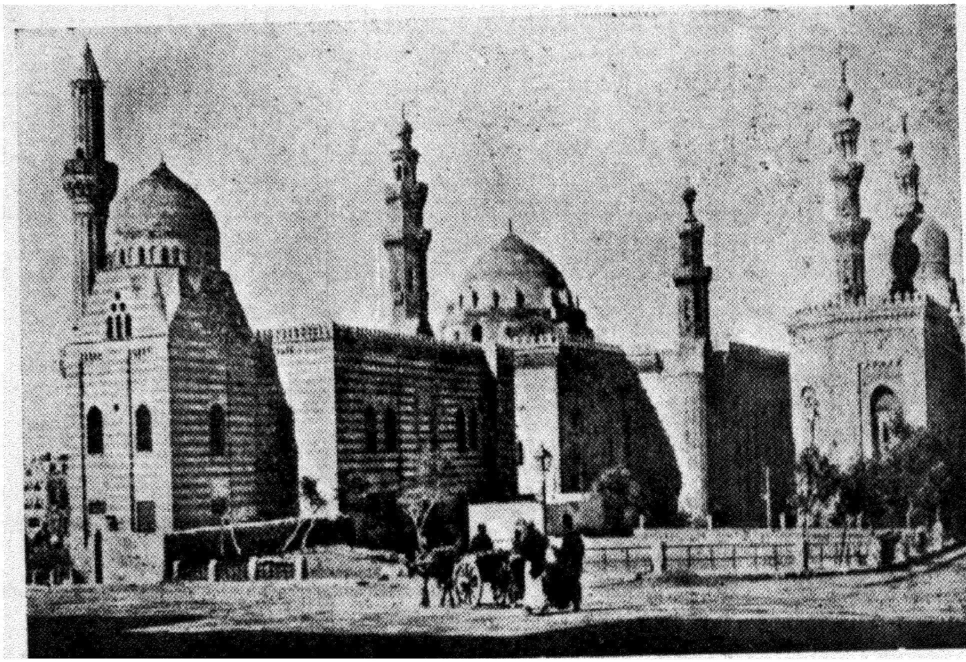
من چاره‌ای اندیشیده‌ام که اگر بگویم تباه میگردد و هر گاه روابداری آنرا بکار بندم وترا برای همیشه از گزند سپاهیان آسوده سازم ـ منصور گفت :این چـه سخنی است که میگوئی چگونه بی اجازهٔ من اقدام میکنی؟قثم گفت:اگر خلیفه‌مرا امین و دلسوز خود میداند باید این اجازه را بدهد واگر نمیداندکه مشورت باخائن بی مورد است .

منصور درپاسخ گفت : بروآنچه میدانی انجام بده ـ قثم بخانه برگشت ویکی از غلامان خود را گفت فردا پیش از آنکه من ببارگاه خلیفه بیایم در سرای خلیفه منتظر من باش وچون وارد شدم بطرف من بشتاب و دهانهٔ استر مرا در دست بگیر وبگو مولای من ترا بخداو پیغمبرخدا وجان خلیفه سوگند این پرسش مرا پاسخ‌ده من ترا ناسزا میگویم کتك میزنم . اما تو دست بر ندار و سوگندها را تکرار کن و همینکه پاسخ مرا شنیدی از سرا بیرون برو وازآن پس توآزاد هستی اما سؤالی که باید ازمن بکنی‌این است که یمنی‌ها یا مضری هاکدام برترند ؟ـ غلام چنان کرد وقثم نیزچنان که گفته بود . باوی انجام داد و پس از دشنام وناسزا بغلام گفت : البته مضر بالاتر است زیرا پیغمبرخدا ـ کتاب خدا ـ خانهٔ خدا ـ خلیفهٔ خدا همه ازمضر و درمیان قوم مضراست .

یمنی‌ها ازاین سخن‌قثم برآشفتند ویکی ازسرداران یمنی بغلام خود گفت‌برو واستر این پیرمرددرارم‌بده اونیزچنان کردتاآنجا که نزدیك بودقثم‌زمین‌بخوردمضریها که این‌رادیدند بخشم درآمدند وبغلام خود گفتند دست آن غلامی که قاطررارم داد جداکن‌اونیز چنان‌کرد وسرانجام مضریان ویمنی‌هابجان هم افتادند.قثم همانساعت نزد منصور رفته جریان را گزارش دادکه از امروز میان سپاهیان تو تفرقه افکندم ودیگرترا بیمی ازآنان نیست وهرگاه که دسته‌ای از آنان برتو شوریدند دسته‌های دیگری بیاری تو میآیند .

همان‌اوقات مهدی پسرمنصورازخراسان به بغداد آمد واقوام وکسان‌منصوراز شام‌وکوفه‌وبصره باستقبال اوشتافتند ومهدی‌ومنصورجایزه وخلعت گرفتند قثم بمنصور گفت مهدی رابآنطرف بغداد بفرست تا بادسته ای ازسپاهیان تودرآنجا بماند واگر

سپاهیان تویا سپاهیان اوشوریدند با دست آنان یکدیگر را بکوب . منصور این را پذیرفت وپسرش در آن طرف بغداد شهری بنام رصافه ساخته باسپاهیان خود در آنجا ماند و ازسیاست تفرقه استفاده کرد .



مسجد سلطان‌حسن در قاهره

ازهمان اوقات سیاست دولت عباسی میان عرب وعجم تقسیم شد و روز بروز ایرانیان جلوافتاده عربهاراعقب زدند ، تازمان‌هرون که اطرافیان دستگاه خلافت‌هم دودسته شدند دستهٔ‌ایرانی که‌کسان وطرفداران‌مأمون بودند و دستهٔ عرب که ازامین پسردیگر هرون حمایت میکردند . زیرا مادرمأمون ایرانی ومادرامین‌عرب‌وهاشمیه بود . میگویند چون زبیده آبستن نمیشد هرون‌کنیز کی ایرانی خرید تا ویرا فرزند بیاورد آن‌کنیزك مأمون را آورد و پس‌از اندکی زبیده نیز امین را آورد و طبعاً آن دو دستگی ایرانی وعرب پدید آمد وسردستهٔ درباریان عرب خاندان ربیع بن یونس بودند .

خود ربیع از فرزندان کیسان است وکیسان آزادکردهٔ حرث و حرث آزاد کردهٔ عثمان‌بن‌عفان میباشد وبنابراین ربیع فرزند غلام‌غلام محسوب میشد ولی‌چون

مرد کاردانی بود در خدمت منصور ترقی کرد. ابتداء حاجب و سپس وزیر وی شد، منصور بوی اعتماد و محبت داشت و روزی از ربیع پرسید: آرزویت چی است؟ ربیع گفت آرزو دارم فرزندم فضل را دوست بداری. منصور فایدهٔ آنرا پرسید. ربیع گفت در آنصورت، عمل زشت او اگر بزرگ باشد نزدتو کوچك میگردد و اگر کار نیکش کوچك شود پیش تو بزرگ میگردد. ربیع درسال ۱۷۰ دردورهٔ خلافت هادی مرد و درزمان هرون که برمکیان بوزارت رسیدند فضل بن ربیع با آنان رقابت میکرد وخود را مانند آنان جلوه میداد ولی البته شکست میخورد، سرانجام برای برمکیان توطئه نمود ویکی ازعوامل مؤثر سقوط برمکیان همان دسیسه‌های فضل بود.

عقب افتادن عرب پس از قتل امین

گذشته از اینکه مادر مأمون ایرانی بود اتفاقاً معلم ومربی وی جعفر بن یحیی برمکی شد و مأمون را به مهر و محبت ایرانیان پرورش داد. در مقابل فضل بن ربیع، امین را بدشمنی باایرانیان تشویق میکرد وهمانطور که جعفر برای ولیعهدی مأمون میکوشید فضل برای ولیعهدی امین تلاش داشت پس از کشتار برمکیان هرون درگذشت وفضل بن ربیع امین را به پیمان شکنی بامأمون وادارساخت. مأمون پیش دائیان خوددر خراسان میزیست و امین میان عربها در بغداد بود وبالاخره کار دو برابر بکارزار کشید و در حقیقت ایرانیان وعربها باهم بجنگ درآمدند. فضل بن سهل در خراسان و فضل بن ربیع در بغداد سپاهیان عرب و عجم را در برابر یکدیگر تجهیز کردند و چون عربها بواسطهٔ زندگانی تجملی تن پرور شده بودند و میان خود اتحاد نداشتند کاری از پیش نبردند بخصوص که امین در اثر عیاشی و اسراف، تهی دست شده بود و از سوء تدبیر اواینکه اراذل و اوباش بغداد را بیاری خود طلبید و آنها را مأمور کرد که از مردم بزور پول بستانند وبسپاهیان بدهند و چنانکه خواهیم گفت همین اقدامات باعث شکست امین شد، بالاخره همانطور که خراسانیان خلافت را ازامویان گرفته به‌نیاکان مأمون دادند درآنموقع نیزامین رابرکنار کرده مأمون را خلیفه نمودند.

طبعاً از آنموقع عرب ناتوان شد و ایرانیان پیش آمدند وکار ناتوانی عرب

بجائی کشید که سر راه بر مأمون گرفته آه‌وناله میکردند که ای خلیفه با عرب شام هم مانند عجم خراسان مهربان باش .

تا آنکه خلافت در ۲۱۸ به معتصم رسید و ترکان و فرغانی ها کار عرب را ساختند و معتصم بتمام مأمورین خود در ولایات فرمان داد که نام عربها را از دفتر بیندازند و حقوق آنانرا قطع کنند عربها جز خدا پناه دیگری نداشتند و کاری از پیش نمیبردند . آخرین والی عرب درمصرعنبسة بن اسحق بود که سال ۲٤۲ هجری از کار برکنار گشت واز آن پس عربها درهیچ جا والی و فرماندار نشدند ، ایرانیانکه ناتوانی عرب رادیدند بیش ازپیش بتلاش افتادندتا برای‌خودحکومت مستقل‌ترتیب بدهند ، از آنجمله درسال ۳۲۲ مرداویج در اصفهان برخاست وبفکر تصرف بغداد و انتقال سلطنت از عرب برعجم برآمد ، اما موفق نشد ، زیرا چنانکه خواهیم گفت نفوذ و قدرت تدریجاً بدست تازیان ودرباریان افتاده‌بود .

شعوبیان و عربها

اززمان مأمون وپس‌ازآن شعوبیان (دسته‌ای ازایرانیان) آشکارا ببدگوئی از عرب پرداختند. مأمون اینانرا گرامی میداشت وبخودنزدیك میساخت از آنجمله‌سهل‌بن هارون متصدی‌بیت‌الحکمهٔ‌مأمون از دشمنان سرسخت عرب بود .

دیگر ابوعبیده از راویان‌نامی و علان شعوبی و غیره . شعوبیان کتابهائی در ذکر بدی های عرب تألیف کردند و گفتهٔ طرفداران عرب را در آن‌تألیفات رد کردند.

شعوبیان همهٔ مردم را (از عرب و عجم) یکسان‌میدانستند ؛ از آنرو آنانرا اهل‌التسویه میخواندند. آنهامیگفتند پیغمبراسلام میفرماید مسلمانان برادروبرابرند همه دست یکدیگرند ، باید باهم برابر باشند و نیز در خطبهٔ حجة‌الوداع فرمود «هیچ عربی جزازراه پرهیزگاری برغیر عرب برتری ندارد ،» و در قرآن است که پرهیزگارترین شما گرامی ترین شما نزدخداوند است . (ان اکرمکم عندالله اتقیکم سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۲) شعوبیان ازتمام ملل غیرعرب درمقابل عربها دفاع میکردند

وهمینکه سخن ازپادشاهان بمیان میآمد فرعونهای مصر ـ اسکندر یونانی ـ پادشاهان ایران ـ قیصرهای روم ـ پادشاهان هند و سلیمان حکیم وامثال آنرا برخ عربها میکشیدند و اگر صحبت ازپیعمبران میشد میگفتند : همهٔ پیعمبران جز چهار تن (هود ـ صالح اسماعیل ـ محمد «ص») غیر عرب بودند و در مورد علم و فلسفه از حکمت یونان و اشعار و علوم هندیان و ایرانیان و اسطرلاب و چوگان بازی و شطرنج سخن میگفتند که مردمی غیر ازعرب آنرا دارا بودند . شعوبیان تا آنجا جسور شدند که می گفتند « : عرب حق هیچ نوع افتخاری ندارد ، چون مانند گرگان خونخوار بجان هم می‌افتند ، خون‌هم را میریزند و زنان و مردان خود را به بند بسته اسیر میگیرند و از اشعار شعرای عرب برای صحت گفتار خود دلیل میآوردند که عربها برای بدست آوردن غنیمت برملت و ناموس خودشان ترحم نمیکردند واگر پیغمبری از میان آنان بر نمیخاست هرگز رستگار نمیشدند و همین ننگ برای عربها بس که برای پول یا هرچه ، حرامزاده را بنام استلحقاق بخود میبستند . حسن بن هانی و بشار بن برد ودیگران اشعار بسیاری درنکوهش عرب سروده‌اند . امابشار درعقیدهٔ خود پایداری نداشت ، گاه برعرب و گاه با عرب بود .

عربها نیز بیکار نمی‌نشستند و برضد شعوبیان کتاب مینوشتند و ازآنجمله کتاب تفضیل العرب است که ابـن قتیبه آنرا تألیف کرد و شعوبیه ردیه‌ای بر آن ردیـه نوشتند و مناظره هائی ترتیب دادند که ذکر همهٔ آن بطول میانجامد و در هر حال آشنائی عـرب با زندگانی شهری و سیاست مخالفان حکومت را از دست عـرب بیرون آورد .

*

بدبختی وزیران ایرانی

وزیران ایرانی پیش از برمکیان

گفتیم که عباسیان موالی (ایرانیان) را مقرب ساخته منصب های بزرگ بآنان واگذاردند، وزیران ووالیان از آنان برگزیدند و در نتیجه ایرانیان بفکر بلند پروازی افتادند تا مگر دوران کسری را بر گردانند. آنان بخوبی میدانستند تا مسلمان نشوند ودر دستگاه اسلام نیایند کاری ازپیش نمیبرند وتا زیر پرچم خلافت اسلامی گرد نیایند پیروز نمیشوند وچه بساکه همین آرزو آنانرا درروزگار امویان بیاری علویان وادار میکرد، اماهمینکه عباسیان علویان راراندند ومنصورعباسی کارآنهارایکسره ساخت و باآل حسن جنگیده آنها راکشت و ابومسلم وسایرشیعیان‌را ازپا درآوردایرانیان ازبیم‌خشم منصور فرمانبردار وی شدند ولی در پنهانی شیعه ماندند وانتظارفرصت داشتند که کی سلطنت را بخودشان برگردانند و یا دست‌کم یك حکومت شیعی درست کنند.

خلفای عباسی اینرامیدانستندوازایرانیان بیم‌داشتند وازناچاری‌بزرگان ایران را بکارهای‌بزرگ میگماشتند و با هر دو چشم مراقب آنان‌بودند و همینکه تمایل شیعیگری از آنان میدیدندآنهارا میکشتند یامعزول میساختند. وزیران‌ایرانی‌تشیع خودرا‌کتمان میکردند وخلفاء جاسوس‌هائی در خارج وداخل‌برای رسیدگی‌بوضع آنها تعیین‌میکردند،چنانکه مهدی با وزیرخودیعقوب بن داود چنان میکرد یعقوب ازموالیان‌عرب‌بودوابتداء نزدابراهیم‌بن‌عبدالله علوی‌حسنی برادرمحمدبن‌عبدالله‌حسنی کتابت میکردوهمینکه محمد برادرابراهیم برمنصور خروج کرد یعقوب هم باوی‌بود سپس ازمحمد گسیخته نزدمهدی بن منصور آمد.مهدی بقدری یعقوب رامقرب‌ساخت

و نزدیك خود کرد که ویرا برادر خواند و دستور داد دردفاتر رسمی این موضوع را ثبت کنند .

مسلم خاسر در آنمورد چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«بخلیفهٔ برحق بگو تورا ببرادر خواندگی بایعقوب‌بن‌داود مبارکبادمیگویم.»

خلاصه یعقوب نفوذ زیادی پیدا کردتا آنجا که مهدی رابکارهای دیگرمشغول داشته خود به مملکت داری پرداخت . عربها از این پیش آمد نگران بودند و گاه و بیگاه برمهدی خرده‌میگرفتند، ولی‌او بگفتهٔ آنان اعتناء نداشت. گویند موقعی‌مهدی بمکه رفت و روی دیواری این شعررا دید .

ترجمهٔ شعر :

«ای مهدی تو چه خلیفهٔ نیکی هستی، ولی افسوس که یعقوب را برگزیده‌ای»

مهدی گفت : زیر آن چنین بنویسند .

«بکوری چشم نویسنده وپدرش وجدش یعقوب را دوست میدارم.»

دشمنان یعقوب که ازآنراه پیروزنگشتند از در دیگر درآمدند و به مهدی گفتند یعقوب‌باعلویان بوده‌واکنون نیزدردل باآنهاست. ـ مهدی ازاین سخن‌باندیشه رفت ودرصدد آزمایش یعقوب برآمد،لذاروزی بساطی ازگل وریحان فراهم‌ساخت و لباسی آراسته در بر کرده کنیزك ماهروئی را بخدمت گماشت ویعقوب را بآن بزم احضار کرد و ازهرجهت‌اظهار مسرت‌ورضایت نمودوآن‌بزم را با آنچه‌در آن‌بودبوی بخشیده سپس‌اورابخلوت خواسته گفت:مردی‌ازعلویان(نام‌ویرابرد)با من‌دشمنی‌دارد و من از وی بیمناك هستم از تو میخواهم سرش را برایم بیاوری . یعقوب سوگند خورد که فرمان مهدی رااجرا کند ، سپس بخانهٔ خود برگشته مرد علوی راخواست و با اوسخن گفت وچون اورا مرد بی‌گناه بی‌آزاری دید نه تنها او را نکشت بلکه پولی بوی بخشیده فرارش داد . کنیزك مهدی که در سرای یعقوب بود همهٔ داستان‌را بـه مهدی گزارش داد ، مهدی فوری آن مرد علوی را دستگیر کرده پنهان ساخت ویعقوب رااحضار نموده بازخواست نمود.یعقوب بآنچه‌که رفته بود اقرار کرد. مهدی

او را بزندان انداخت و تا سال ششم خلافت هرون، وی دربند بود. درآن‌سال یحیی بن خالد برمکی که هم کیش و هم نژاد یعقوب بود از وی شفاعت کرد و یعقوب پیر ناتوان را از زندان در آورد و هرون او را آزاد گذارد که هر کجا خواهد بما ند یعقوب مکه را برگزید وبآنجا رفت و درسال ۱۸۷ درگذشت واین‌همان سالی‌است که برمکیان درآن تاریخ سقوط کردند.

وزیران برمکی و مقام ومنزلت آنان دردولت‌عباسی

پس از مرگ مهدی وهادی هرون خلیفه شد. او برمکیان رابوزارت برگزید، زیراخالد سرخاندان برمك‌ازسرداران ابو مسلم بوده ودرراه پیشرفت عباسیان جانفشانی‌ها کرده بود وچنانکه میدانیم سفاح ومنصور وی را بوزارت و کارهای‌مهم دیگربر گماشتند. خالد مردی خردمند و دست ودل باز و گشاده روی بود و کسی ازفرزندان وی تا آن درجه عقل وهوش وسخاوت وعلم و کمال نداشت. پسرش یحیی نیزازفکروتدبیر بهره ای میبرد و در دستگاه مهدی تقرب پیدا کرد. اتفاقاً زن یحیی هفت روز پیش از تولد هرون پسری آورد که او را فضل نامیدند و هفتهٔ دیگر خیز ران زن مهدی پسری زائید که هرون نام گرفت. خیز ران فضل را شیر می داد واز آنرو هرون فضل را برادر رضاعی خود میخواند مسلم خاسر درآن باره چنین میگوید.

ترجمهٔ شعر:

«به به ای فضل چه خوشبخت هستی که ازپستان بانوی جهانیان شیرخوردی و با هرون خلیفه برادر شدی.»

مهدی تربیت هرون را به یحیی واگذارد و هرون در دامان یحیی تربیت شد و او را پیوسته پدر جان میخواند. مهدی در سال ۱٦۹ در گرگان مرد و آن هنگام یحیی بن خالد و ربیع بن یونس همه کارهٔ دولت بودند. هرون از مرگ پدر هراسید که مبادا کار آنان زار شود و از یحیی چاره خواست، یحیی او را به طور نیکوئی راهنمائی کرده به بغداد آورد. اتفاقاً در آن جا مردم در هیجان بودند

و خیزران مادر هادی و رشید کس نزد ربیع و یحیی فرستاده از آنان نظر خواست یحیی بگفتهٔ خیزران اعتنا نکرده جوابش را نداد چه که میدانست هادی ازمادرش خیزران نگران میباشد ولی ربیع برعکس با خیزران همراهی کرد . هادی از این رفتار یحیی اظهار رضایت کرده ربیع را سرزنش نمود و از یحیی خواست که همچنان سرپرست هرون بماند .

نخستین فکر هادی آن بود که هرون از ولیعهدی بر کنار سازد و به عادت معمول پادشاهان دیکتاتور، فرزند خویش‌را ولیعهد سازد تا خلافت درنسل خودش باقی بماند ، لذا پس از مشورت با یاران هرون را از ولیعهدی خلع کرده برای پسرش جعفر بیعت گرفت . بزرگان در باری با وی همکاری کردند و هرون را کنار گذاردند.

در آنزمان رسم بود که عده ای شمشیر دار و نیزه دار در رکاب ولیعهد وقت حرکت میکردند و چون هرون از ولیعهدی خلع شده بود هادی فرمان داد که وی ساده حرکت کند و مردم حتی از سلام کردن بهرون خودداری میکردند . هرون در برابر این پیش آمد ها تسلیم بود فقط یحیی بوی اصرار میورزید که حق خود را باز گیرد و چون این خبر بهادی رسید یحیی را خواسته گفت :

من و تو چه وظیفه‌ای داریم ؟ یحیی گفت : وظیفهٔ شما فرمانروائی و وظیفهٔ من فرمانبرداری است ـ هادی گفت : پس‌چرا برادرم رابرمن میانگیزی ؟

یحیی گفت : پدرت او را بمن سپرد و تو نیز او را بمن سپردی و من اطاعت پدرت و ترا میکنم . ـ هادی را این سخن خوش آمد . یحیی موقع را مناسب دیده گفت : بعقیدهٔ من مردم را بعهد شکستن عادت مده و بیعت هرون را برهم نزن چه بهتر که فرمان دهی هرون ا مانند گذشته ولیعهد اول و پسرت ولیعهد دوم باشد .

هادی گفت : راست میگوئی اکنون برو .

هادی بایاران خوددربارهٔ بر گردانیدن هرون بولیعهدی سخن گفت ولی آنان فکرتازهٔ او را بر گردانیدند و هادی را بحبس یحیی وادار ساختند . یحیی اززندان

پیام داد که پندی دارم باید بخلیفه عرض کنم ، هادی یحیی را خواسته گفت : پندت را بگو ، یحیی گفت : اولا از خدا میخواهم همهٔ ما را فدای خلیفه کند ، ثانیاً اگر خدای نخواسته برای خلیفه پیش آمدی کرد ، آیا این مردم از فرزند کوچك وی جعفر اطاعت میکنند ودر نماز وجنگ وحج از او پیروی مینمایند؟ هادی گفت : گمان نمیکنم یحیی گفت : در آنصورت بیم آن نمیرود که فلان وفلان قیام کنند وخلافت را از خاندان پدرت بیرون آرند؟ بااین وضع من گمان میکنم اگر هم پدرت ، برادرت را ولیعهد نکرده بود تو میبایستی اورا ولیعهد سازی نه اینکه عهد و پیمان برادرت را برهم بزنی-هادی گفتهٔ یحیی را پذیرفت و بآن رفتار نمود .

هادی بیش از یکسال خلیفه نبود و نخستین کسی که هرون را بخلافت مژده داد یحیی بود که مهر خلافت را نزد هرون آورده اورا از بستر خواب بیدار کرد .هرون که میدانست خلافت او در اثر حسن تدبیر یحیی صورت گرفته بوی گفت:پدرجان تومرا تااینجا رسانیدی همه از برکت اقدامات تواست واکنون این مهر دردست تو باشد وهرچه میخواهی بکن . هرون بقدری از یحیی تجلیل میکرد که اورا پدرجان میخواند وشاعر عرب در آن باره چنین میگوید :

« آفتاب روشنائی نداشت ،همینکه هرون خلیفه شد نور خورشید افزون گشت »
« هرون دست خداست ، وفرمانرواست ویحیی وزیر اوست . »

یحیی فرزندان خردمند کاردانی پیدا کرد از آن جمله فضل که درسخاوت وپاکی طینت معروف است ومحمد که مردی بلند همت بوده است وجعفر که تقریر وتحریرش نیکو بود وموسی که مردی دلیر و بی باك بود و همهٔ آنان مانند پدرشان یحیی بسیار سخاوتمند بودند تا آنجا که عربها هرمرد باسخاوتی را ببرمکیان مانند ساخته میگفتند : (تبرمك الرجل) این مرد برمکی شد .

هرون بپاس احترام و خدمات یحیی امور مملکت را میان دو پسران وی فضل وجعفر تقسیم کرد . یعنی فرمانروائی قسمت غربی از شهر انبار تا شمال افریقا رابه جعفر وفرمانروائی قسمت شرقی یعنی از شیروان تا ترکستان را بفضل سپرد . فضل در سال ۱۷٦ بخراسان رفت و آنجا را مرکز حکمرانی خود ساخت وبنیاد ستم را از آن صفحات

بر انداخت مسجد ها و آب انبار ها و خانقاه ها و کاروانسرا های بسیار بنا کرد . دفاتر بقایای مالیاتی را اسوزانید و بر عدهٔ سپاهیان افزود . حقوق لشکریان و کشوریان را اضافه کرد و پس از چندی کسی را جای خود گذارده بعراق آمد . هرون‌او رابسیار گرامی‌داشت ووزارت را باوداد، سپس بفکر افتادجعفر را وزیرسازد . لذا یحیی‌را خواسته گفت : میخواهم جعفررا وزارت دهم وازفضل‌شرم دارم تو با او در این باره صحبت بدار . یحیی بفضل چنین نوشت : « امیرمؤمنان که فرمان او روزبروز برترو والاتر بماناد دستور داده‌که انگشتروزارت را از آن دست بآن دست بدهی . » ـ فضل درپاسخ پدر اینطوررقم زد : « فرمان امیر مؤمنان را در بارهٔ برادرم بجان منت دارم ، نعمتی‌که از من بوی منتقل شده بازهم از آن من است ومقامی‌که ازمن باورسیده همچنان متعلق بخود من است . »

جعفر بیش‌ازهر کس نزدهرون‌مقرب شد تا آنجا که‌بدستورهرون جامهٔ گشادی دوختندکه دویخه داشت و درمجالس عیش و نوش هر دو (هرون و جعفر) در آن جامه میرفتند .

جعفر درتمام امورکشور صاحب اختیار بود و هرچه میگفت و میکرد هرون می‌پذیرفت . اگرچه‌جعفر نصف مملکت‌را بکسی میبخشید یا یکی ازدختران هرون را بکسی‌تزویج مینمود . چنانکه داستان جعفرو عبدالملك بن صالح هاشمی بهترین نمونهٔ‌آن میباشد . باین تفصیل‌که هرون ازعبدالملك پسرعموی خود خشمگین بود زیرا ویرا مدعی خلافت‌میدانست عبدالملك هنگامی دربزم باده پیمائی برجعفروارد شد وپس ازچند جام اجازهٔ مرخصی خواست .

جعفر گفت : اگرحاجتی داری بگو ، عبدالملك گفت : هرون برمن خشمناك است .

جعفر گفت : اکنون ازتوراضی شد و گذشته گذشت ، عبدالملك گفت : چهار میلیون درهم وام‌دارم، جعفر گفت آن‌وام پرداخت شد، ولی امیرمؤمنان بالاتر وبهتر از آن بتوداده است .

عبدالملك گفت : آرزو دارم فرزندم ابراهیم بمقام دامادی خلیفه ارتقاء یابد



مسجد حضرت زینب سلام الله علیها در قاهره

جعفر گفت :

امیرمؤمنان عالیه دخترخودرا بابراهیم‌داد ، عبدالملك گفت: آرزودارم داماد خلیفه والی هم باشد . جعفر گفت : بفرمان امیرمؤمنان ابراهیم والی مصر شد،وچون عبدالملك ازپیش جعفر رفت حضار ازجرئت وجسارت جعفر دروحشت افتادندکه مبادا خلیفه بروی غضب کند . اما بزودی دانستندکه هرون همهٔ آن مطالب راتصویب کرده و چند احسنت هم بجعفر گفته است . (۱)

در این صورت مسلم است که جعفر همه نوع اختیارات داشته و با پول وجان مردم هرچه میخواسته میکرده است ، با این وصف همینکه هرون ازقدرت برمکیان اندیشناك گشت آنانرااز پای‌درآورد . مورخان درعلت این واقعه اختلاف دارندولی موجبات واقعی آن جریان همین است که ذیلا شرح میدهیم .

چرا برمکیان ازپا درآمدند

هارون وشیعیان

برمکیان شیعی بودند ، و جد آنان خالد پیش از آنکه باعباسیان بیعت کندباعلویان بیعت کرده بود، چنانکه مردم خراسان و فارس نیز ابتداء با علویان بیعت کرده بودند اما همینکه خالد پیشرفت عباسیان را دید واز سرنوشت شوم ابوسلمه وابومسلم آگاه گشت ازشیعیان روبرتافت واز جان ودل خدمتگزار سفاح ومنصورشد .پسرخالدیحیی و پسران یحیی نیزهمان روش را پیش گرفتند ولی دردل مهر آل‌علی را پنهان‌میداشتند وبآنان کمك‌های مالی میکردند،اماطوری این کمك‌ها راانجام میدادندکه ازهرون پنهان میماند زیراهرون نسبت بشیعیان علی کینهٔ سختی داشت وهمه جامراقب آنها بوده ازقتل وزجر آنان دریغ نمیکرد . هرون ازکودکی شیعیانرادشمن خودمیدانست وشیعیانرا از خلافت او بیمناك بودند وموقعیکه خلیفه شد فرمان‌دادهمهٔ فرزندان ابوطالب را یکجا ازبغداد بمدینه تبعیدکنند .

---

۱ ــ داستان عبدالملك و جعفر مکرر شده است . اما جرجی زیدان میگوید (در مقدمهٔ جلد پنجم)که تکرار یك یا چند داستان درچند مورد مانعی ندارد زیرادرهرمورد طوری از آن استفاده میشود ولی بنظرما اولی آنکه دریکجا یك موضوعی ذکرشود درموارد دیگر بآن اشاره شود وجرجی زیدان چنان نکرده وما ازنظر امانت در ترجمه همهٔ آن مکررات را بتفصیل ترجمه

هرون بقدری دردشمنی با آل علی شهرت یافت که شاعران برای تقرب بهرون آل علی راهجو میکردند وشاعران علوی هرون راهجو میگفتند، اما درزمان حیات هرون جرئت تظاهر نداشتند، همینکه هرون مرد ودرطوس بخاك رفت دعبل بن علی شاعر علویان قصیده‌ای درمدح اهل بیت گفت ودرطی آن عملیات زشت عباسیان رااز قتل وآزارعلویان شرح داد وهرون راهجو کرد وبقبرهرون وعلی بن موسی الرضا که دریاك بقعه واقع شده اشاره نموده میگوید :

ترجمهٔ بعضی از آن اشعار :

« تمام قبایل عرب ازیمن ومضروبکرشریاك خون علویان شدند همانطور که... »
«عباسیان مانند فاتحین دراراضی روم وخزربا علویان رفتار کردند . آنانرا کشتند، اسیر»
«کردند، غارت کردند، سوزاندند . اگر بنی امیه برای ستم کردن بآل علی بهانه داشتند»
«عباسیان چه بهانه‌ای داشتند ؟ در طوس برسر مزار علی آنمرد پاکیزه گذر کن ...»
«دو گوردرطوس است، واین عجیب است که یکی گوربهترین وآن دیگر گوربدترین»
«مردم میباشد. اما از بدی آن باین دیگری زیان نمیرسد و از نیکی آن این دیگری»
«سودی نمیبرد . انسان مختار است که کار نیاك یابدکند وسود وزیان نصیب خودش»
«می گردد .»

برمکیان دشمنی هرون رانسبت بعلویان نمی‌پسندیدندو آنرانامشروع میدانستند اما ازبیم هرون دم برنمیآوردند وتا میتوانستند به پنهانی باآنان یاری میکردندوپول میدادند . بزرگان شیعه مخفیانه نزد جعفر میآمدند و جعفر از ترس هرون آنها را محرمانه میپذیرفت وآنان از ستمگریهای هرون نزد وی شکایت میکردند جعفر که پیش هرون ازهرکس مقرب‌تر بود علویان راپند میداد که ازنزدیك شدن باوی خودداری کنند مبادا خلیفه آگاه شود وازوی مؤاخذه کند، باتمام این احتیاط کاریها مردمان مفسد وحسود از اعراب و هواخواهان آنانکه دردستگاه خلیفه بودند این جریانات را بگوش خـلیفه میرساندند و از همه بدتر زبیده زن هرون مادر امین با جعفر و خاندان برمکی عداوت داشت و زیادتر از دیگران بآنان حسد میورزید و بـرای آنها کارشکنی میکرد، زیرا جعفر وپدرش مأمون پسر هووی زبیده را برتر از امین

میخواستند. مثلا موقعی که خلیفه (هرون) بازبیده و امین ومأمون وجعفر ودیگران بمکه آمدند تاپیمان ولایت عهد را درکعبه بیاویزند امین وارد کعبه شد و مطابق معمول قسم خورد ولی جعفر او را بر گردانده گفت:

ای امین اگر به برادرت مأمون خیانت کنی خدا ترا رسوا سازد، سپس ازامین خواست که سه‌بار راجع بآنموضوع سوگند یادکند. زبیده مادر امین از این‌هواداری جعفر بسیار رنجیدوکینهٔ او را در دل گرفت بویژه که آنزن عرب و جعفر ایرانی بود وبهمان‌جهات شب‌وروز برای سرکوب‌برمکیان میکوشید. سایر امرای‌عرب‌مانندآل ربیع و آل مزید شیبانی که بواسطهٔ نفوذ برمکیان ضعیف شده‌بودندبازبیده‌همدست گشتند و از ایرانیان حتی خود برمکیان مانند محمدبن خالدعموی جعفر نیز برضد جعفر وپدر جعفر تلاش داشتند.

این دشمنان ازچندین راه نزد هرون ازبرمکیان‌بد میگفتند، از طرفی راجع به تشیع آنان و ازطرفی راجع باستبداد برمکیان‌وازطرف‌دیگردربارهٔپول‌اندوختن آنها سعایت میکردند.

هرون همهٔ این سخنان‌را نشنیده میگرفت. چه‌محبت‌های‌یحیی‌را درنظرمیآورد ولیاقت‌آنانرا درادارهٔ امورکشور از خاطر میگذرانید. اماکم کم سخن‌دشمنان اثر کرد و هرون از همراهی‌برمکیان باعلویان خبردارشد بویژه موقعی که‌جعفر مردی علوی رابفرمانروائی‌مصرتعیین کردوازآنروهرون‌در صدد تباه‌کردن‌برمکیان‌برآمده منتظر فرصت شد

شیعهٔ‌علوی‌درخراسان خراسانیان‌ودیلمیان ومردم طبرستان‌پیش‌ازقیام عباسیان از شیعیان علی‌بودند و از نظرمدارا با ابومسلم یا از ترس با عباسیان بیعت‌کردند و همینکه خیانت عباسیان را نسبت بابومسلم دیدند بر آنان خشمگین‌شدند وبرای‌خونخواهی‌ابومسلم بایکدیگرهم پیمان گشتند وچون منصور راوندیان را از پا در آورداین‌کینه جوئی شدت یافت زیراراوندیان یاران‌وبرادران ابومسلم بشمار میآمدند. اما منصور شهر بغداد را سنگر کرده در آنجا ماند و با علویان جنگید و آنها را مغلوب ساخت. علویان از بیم منصور بخراسان و شمال

افریقا گریختند و مخفیانه برای خود دعوت و تبلیغ کردند. خراسانیان برای خونخواهی ابومسلم با علویان همراه بودند و بهترین پشتیبان علویان بشمار میآمدند.

عباسیان از مردم خراسان بیم داشتند، چه از نیرومندی آنان باخبر بودند و سایرین نیزازخراسانیان حساب میبردند. زیرا بچشم خوددیده بودند که خراسانیان خلافت را از امویان گرفته بعباسیان سپردند. در زمان هرون سردستهٔ شیعیان یحیی برادر محمدبن عبدالله حسنی که بدست منصور کشته شده بود از حجاز بدیلم گریخت و درسال ۱۷٦ برهرون خروج کرد و کارش بالا گرفت. هرون از وی ترسید و فضل بن یحیی برمکی را نزد اوفرستاد. فضل باپند واندرز یحیی را رام ساخت و برای او از هرون امان نامه‌ای گرفت که بزرگان بنی‌هاشم نیز آنرا امضاء کرده بودند. با این زمینه چینی او را از دیلم به بغداد آورد. هرون هم آنچه را که وعده داده بود وفا کرد ومقرری و جایزه‌های فراوان‌بوی داد. اما پس ازچندی بفکرمحبوس‌ساختن یحیی برآمد وشاید دشمنان شیعیان او رابااین‌عمل تشویق میکردند وشایدهم‌خودش از یحیی میترسید و درهرحال چون به یحیی امان داده‌بود نمیتوانست‌علناً اورا آزار برساند، سپس فقیهان راخواست وامان نامه را بآنهانشان‌داد‌همه گفتند که‌شرعاً نباید متعرض یحیی بشوی، فقطابوالبحتری قاضی گفت‌نظر بفلان‌باب فقه این امان‌نامه‌باطل است. هرون‌هم از خدا خواسته آنرااز هم درید ویحیی را دستگیر ساخته‌بجعفرداد تا او را زندانی‌سازد. جعفر که‌بی گناهی آنمردرامیدانست‌درصدداستخلاص‌وی‌برآمد و تصور میکرد نفوذ او (خودجعفر) ومشغله هرون مانع از تعقیب قضیه‌میشود، لذا یحیی‌را از زندان در آورده بااو سخن گفت، یحیی بوی‌اظهار داشت که‌ای‌جعفر ازخدا بترس ودستت را بخون من بی‌گناه آلوده مسازمبادا فردا محمد(ص) دشمن تو گردد. بخدا سوگند من گناهی نکرده ام وبرضد خلیفه قدمی برنداشته ام جعفر دلش بر او سوخت و بوی گفت:

تو آزادی هرجامیخواهی برو، یحیی گفت: کجابروم که راه گریز ندارم وهرجا بروم دستگیر میشوم، جعفر او را با وسایل مطمئن به محل امنی فرارداد.

هرون و جعفر

حسودان از هرسو مراقب جعفر بودند، بخصوص فضل بن ربیع که وزارت را پس از مرگ پدر حق خود میدانست و جاسوسان زبردستی در سرای جعفر گماشته بود.

آن جاسوسان خبر فرار یحیی را بفضل رساندند و اوهم در موقع مخصوصی هرون را از چگونگی آگاه ساخت هرون از این خبر بخشم رفت ولی بفضل برادر جعفر چنان وانمود که جعفر این کاررا بدستور و فرمان خود او انجام داده است. سپس جعفر را برای غذا خوردن دعوت کرد و درضمن غذاخوردن که بوی لقمه میداد و سخن میگفت ناگهان از حال یحیی جویا گشت. جعفر گفت: اوهم چنان درزندان است. هرون گفت جان من؟ ـ جعفر مطلب را دریافته گفت: نه بجان تو، آنگاه جعفر داستان یحیی را باز گفت و بهرون توضیح داد که چون بی گناه بود آزادش ساختم ـ هرون از روی سیاست گفت: بهبه چه نیکو کردی واین همان بود که من میخواستم ولی همینکه جعفر بیرون آمد هرون آهسته باخود میگفت خدامرا بکشد اگر تورا نکشم. با این همه چون هرون از نفوذ و قدرت برمکیان آگاه بود دنبال فرصت میگشت که درموقع مناسب کار آنانرا بسازد، چه که بیشتر مردم حتی خود هاشمیان بواسطهٔ سخاوت ونیکوکاری برمکیان با آنان همراهی داشتند.

هرون برای گمراه ساختن جعفر اورا بحکومت خراسان تعیین کرد ومهر وزارت را از اوستانده به پدرش یحیی داد و پرچم بنام جعفر بسته ویرا فرمانفرمای خراسان وسیستان ساخت. اما بعد از بیست روز جعفر را معزول نمود وشاید برای گمراه ساختن جعفر آن کار را نکرده بود بلکه در نظر داشت بدانوسیله اورا ازخود دور سازد. سپس از نیروی جعفر درخراسان واهمه کرده اورا معزول نمود.

علی بن عیسی بن هامان که نیز ازدشمنان برمکیان بودنزد هرون سعایت کرد که موسی برادر جعفر باخراسانیان مکاتبه دارد بآن قصد که بخراسان برود ومردم آنجا رابنافرمانی هرون وادارد. هرون این سخن راپذیرفت وموسی رابزندان افکند. سپس او را رهاساخت. اما بطور کلی نظرش نسبت به برمکیان تغییریافت و دررفتار با آنان نامهربانی وبددلی ابرازنمود مثلاتا آن ایام یحیی بدون اجازه پیش هرون میرفت ولی

هرون درضمن صحبت از این وضع انتقاد نمود ویحیی هم بی اجازه بحضور نرفت. سابق بر آن هر گاه یحیی پیش خلیفه میآمد، غلامان باحترام اوسرپا میایستادند .هرون به مسرور خادم امر کرد از آن پس برای یحیی کسی برنخیزد . مردم که این اخباررا میشنیدند انتظار بدبختی برمکیان را داشتند وجرئت نمیکردند چیزی بگویند ،فقط در مجالس سازو آواز مطالبی میگفتند ، ازآن جمله ابن بکار گاهگاه دربزم هااین شعررامیخواند .

ترجمهٔ شعر :

« مردم ازجان ماچه میخواهند ؟ چراخواب وقرارندارند ؟»

«آیا میخواهند آنچه که نهفته است آشکارسازند ؟»

هرون ازهواخواهان برمکیان بیم داشت که مباداپس ازحمله به برمکیان اسباب زحمت شوند . وازآنرومرتب پی جوئی میکرد و ازسازندگان ونوازندگان جسته جسته مطالبی میپرسید، زیرامعمولا سازندگان در بزم های باده پیمائی حضورمییابند وبامستان همنشین میشوند ومشهوراست که مستی وراستی باهم استو کسی که ازبادهٔ ناب سرگرم شد وپای بند خرد ازدستداد رازنهانی راآشکار میسازد، لذا روزی هرون از اسحق موصلی آهنگ نوازخود پرسید :

این روزها مردم ازچه سخن میگویند؟ اسحق گفت : مردم میگویندتوبرمکیان رامیاندازی وفضل بن ربیع راجانشین آنان میسازی. هرون ازشنیدن این سخن اظهار خشم کرده فریادزد: ترا باین حرفها چه ؟اوهم خاموش ماند .

هرون جاسوسانی درخانه ودفتر برمکیان گماشته بود که اگر آنان نفس بکشند خبرش رابهرون برسانند ،آنها هم سخنان وعملیات آنهارا بزرگتر ازآنچه میشدنقل میکردند، ازآنجمله دوغلام بچه ازنواحی دریای خزرکه دست پروردهٔ هرون بودند که هرون آنها را بمنظور جاسوسی بجعفر هدیدکرده بود ، جعفر معمولا بزم های شبانه ای داشت که هفته ای یکباردر کاخ خودش تشکیل می یافت وجامه های یکرنگ مخصوصی برای آن بزم آماده میشد که مهمانان وخود میزبان پیش ازحضور دربزم آنرا برمیکردند وبیشتر مهمانان ازبزرگان ایران بودند . شبی دریکی ازآن بزمها

سخن ازابومسلم و نیرو وهمت وی بمیان آمد که چگونه دولت اسلامی را از امویان بعباسیان انتقال داد، جعفر گفت : ـ ابومسلم آنقدرها هنر نکرد ، چه که وی ششهزار نفررا (بدون جنگ) قربانی ساخت . هنر آنست که بدون خونریزی چنان انتقالی صورت گیرد، غلام بچه های خزری این سخن را بهرون رساندند و بر آن افزودند که منظور جعفر انتقال خلافت بایرانیان ویا علویان میباشد و طبعاً هرون بیش از پیش اندیشناك شد .

تا آنکه درسال۱۸۷ موقع بازگشت ازحج هرون برای سقوط برمکیان مصمم گشت وچنانکه گفتیم بعنوان حکمرانی خراسان مهروزارت را ازجعفر گرفت ودر نهروان برای وی اردوگاه ترتیب داده پرچم برافراشت . همراهان جعفر در آنجاچادر زده آمادهٔ سفر شدند وخود جعفردربغداد مانده تهیه حرکت میدید .

اسماعیل بن یحیی هاشمی از دوستان صمیمی جعفر که تا حدی ازقصد هرون خبرداشت به منظور اصلاح نزد جعفر آمد و آهسته آهسته بوی گفت: که ای امیرتو اکنون فرمانروای مملکت خراسان شده‌ای و بجائی میروی که هرنوع خیرات وبرکات در آن یافت میشود و دستت بهمه جا گشوده است بهتر آنکه املاك شخصی عراق را بفرزندان امیرالمؤمنین واگذارکنی ـ جعفر ازاین سخن بخشم آمده گفت: ای اسماعیل چه میگوئی بخدا سوگند نانی که پسرعمویت میخورد از دولت سرماست ،اساساً این دولت بوجود ما استوار است او را همینقدر بس که بهیچ کاری نمیرسد . ما کارهای خود او وفرزندان وکسان او را اداره میکنیم و خزانه‌اش را پراز پول ساخته ایم ، اینك کارش بآنجا کشیده که باندوختهٔ ماچشم دوخته و آنچه‌را که برای بازماندگان خود گذارده‌ایم ازما میخواهد وحسد ورزی‌وطمع کاری را تا این حد رسانیده‌است بخدا اگر چیزی از من بخواهد بدبختی بهره‌اش میگردد . ، جعفرطوری سخن گفت که مثلا رفتن وی بخراسان و شورش برضد هرون تـوأم خواهد شد . اسماعیل که تهدید و خشم جعفر را دید ازنزدوی در آمده بگوشهٔ پنهانی رفت زیرا پیش هرون وجعفر هردومتهم شده بود .

جاسوسان این‌داستان رانیز با شاخ وبرگ بهرون گفتند و چیزهائی هم برآن

فزودند بقسمی که تصور میرود تا آن هنگام هرون قصد حبس جعفر را داشت ولی پس ازشنیدن آن تهدید بقتل جعفر و سقوط برمکیان مصمم شد. معذلك با زن خود زبیده در آن باب مشورت کرده گفت: میترسم جعفر بخراسان برود و به ما یاغی شود و کار را ازدست ما بستاند، زبیده که با جعفر و برمکیان دشمنی دیرین داشت نظر هرون را تأیید کرد ومطالبی ازروابط نا مشروع جعفر باعباسه خواهر هرون بگوش او رسانید که در کاخ خلیفه چه اتفاقاتی از آن مقوله روی داده است، هرون فرصت را مناسب دیدچه که یاران و کسان جعفر در نهروان اردوزده بودند وخودجعفر تنهادر بغداد بود، ازآنرو مسرورخادم خودرا خواسته گفت: برو سر جعفررا بیاورمسرور نیز فوری آن دستور را اجراء کرد، هرون سپس یحیی پدر جعفر وفضل برادر جعفر وتمام کسان وفرزندان اورا(باستثنای محمد برادریحیی که برای اوخبرچینی میکرد) دستگیر ساخت و اموال واملاك ودارائی آنانرا تصرف کرد و بهمهٔ شهرستانها دستور داد که برمکیان وهمراهان وهواخواهان آنان رابه بند اندازند ودارائی آنانرابگیرند و فضل بن ربیع دشمن آنانرا وزارت داد. اما چنانکه انتظار میرفت هرون بزودی ازکرده خود پشیمان شد وهرگاه که نام برمکیان بمیان میآمد زارزار میگریست. آری همانطورکه خسرو پرویز بزرگمهر وزیر خود رابه اتهام مزدکی بودن (۱) کشت همانقسم هرون با یحیی و برمکیان رفتارکرد و باز هم مانند پرویز ازکردهٔ خـود پشیمان شد.

پس علت سقوط برمکیان همان پیروی از سیاست دیرین عباسی بوده که چون بکسی یا خانواده‌ای بدگمان میشدندآنرا ازپا درمیآوردند ولی همین فرمانروایان عباسی با مردم زیردست (رعایای خود) غالباً مطابق احکام شریعت اسلام یعنی عدل و رحم و احسان وحلم و مدارا رفتار میکردند بخصوص هرون که اگر او را پند

۱ـ خسرو پرویز وزیری بنام بزرگمهر نداشته که اورا بکشد وازکشتن او پشیمان شود وظاهر جرجی زیدان میان انوشیروان وخسرو پرویز اشتباه کرده‌است. گرچه جرجی زیدان هم این اشتب را ازجلد اول مروج الذهب مسعودی صفحه ۱۱۹ نقل کرده است. مترجم

میدادند میگریید و اگر از اوطلب عفومیکردندمی‌بخشید و اگر کمك میخواستند بی‌دریغ می‌بخشید تاآنجاکه سخاء و عدل‌و احسان اوهمه مثل شد ولی همین‌هرون نیکوکار نسبت بعلویان ستمگر بی‌نظیری بوده و نه تنها علویان راآزار میدادبلکه هرکس مختصر مساعدتی بآنان میکرد از هرون‌زجروعذاب میکشید.

امین ومأمون

یاعرب وایرانی

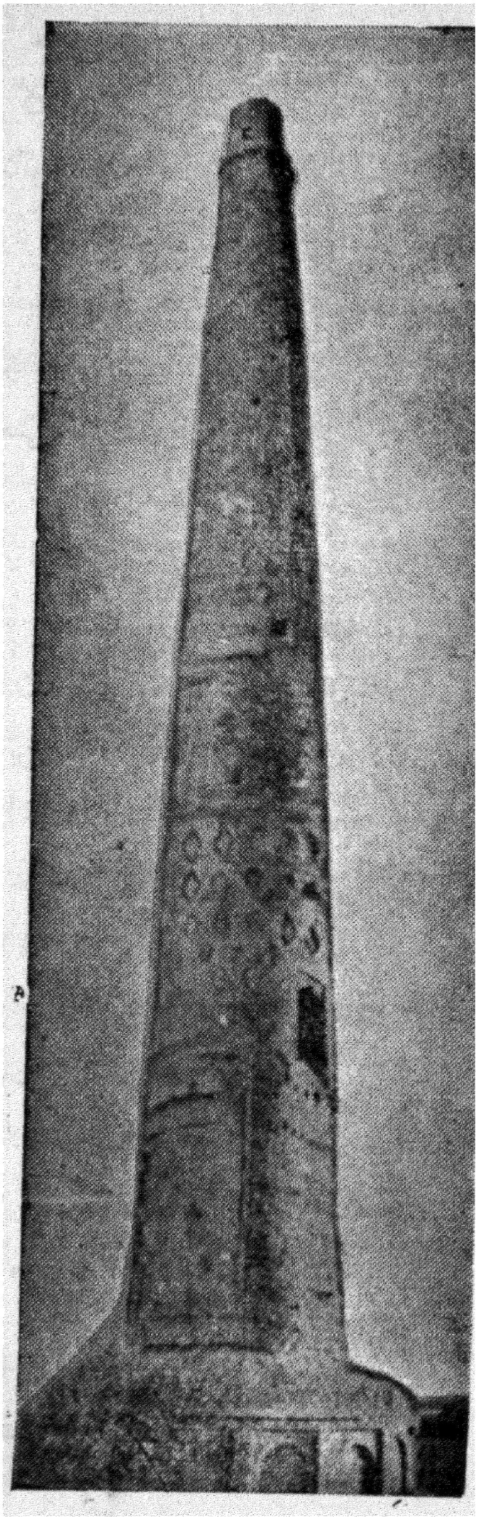
خراسانیان‌که از قتل ابومسلم خشمگین بودند از سقوط برمکیان بیش ازپیش برعباسیان خشمناك گشته تصمیم گرفتند که هر طور شده با کمك یکدیگر انتقام بستانند و برای انتقام جوئی دنبال‌فرصت میگشتند تا اینکه متوجه مأمون شدند، که مادر اوایرانی‌بود و خودش دردامان جعفر برمکی پرورش‌یافته‌بود وازآنرو بشیعیان‌علوی تمایل داشت. آنروزها تشیع مثل امروز مذهب دینی بشمار نمیآمد، بلکه‌یك‌حزب سیاسی محسوب میشدو مقصود ازشیعیان دسته‌ای ازایرانیان و دیگران بودند که با علویان‌یاری‌می کردند(۱)

بنابراین‌مهرایرانیان‌وشیعیان ازکودکی‌درنهادمأمون‌تمکن‌یافت‌ویحیی‌فضل‌بن سهل سرخسی راکه مردی زرتشتی بودبخدمت مأمون گماشته بود. فضل‌تا سال۱۹۰ بدین‌مجوس میزیست وفقطآنموقع بدست مأمون‌اسلام آورده بامید پیروزی‌ایرانیان در خراسان شیعه گشت وچون ازخودلیاقت بروزدادیحیی اوراپیش آورد وسرپرست مأمون قرارداد. فضل‌که مأمون را شخص خردمند با هوشی تشخیص داد اورابرای خلافت شایسته‌دید وردرآن‌راه بسیارکوشید وهمه‌نوع بمأمون خدمت کردمأمون‌فضل رادوست میداشت واحترام بسیار میگذارد، فضل‌هم لااقل مقام وزارت را برای خود پیش بینی میکرد. میگویند: یکی ازمعلمان ومربیان‌مأمون‌که مهروموودت‌وی‌رانسبت

۱- جرجی‌زیدان میگوید در آنروز شیعه یك حزب سیاسی بود ودسته مذهبی بشمار نمیآمد، باید دانست‌که شیعیان یعنی هواخواهان خاندان رسالت و ولایت چندین فرقه بودند والبته غالب آن دسته‌ها مرام های سیاسی داشته‌اند ولی شیعهٔ جعفری یعنی پیروان حضرت جعفرصادق علیه‌السلام هیچگاه در سیاست مداخله نمیکردند. مترجم.

بفضل مشاهده میکرد هنگامی بفضل گفت: اگر این جوان (مأمون) خلیفه شود یک میلیون درهم بتو میرسد. فضل از این سخن بخشم آمده گفت: بخدا سوگند من او را برای پول خدمت نمی کنم. من ملازمت اورا از آن جهت برگزیده ام که فرمانم درشرق وغرب مجری گردد .

هرون ازمردم برای پسرانش چنین بیعت گرفت که پس ازوی امین خلیفه شود و پس از امین مأمون بخلافت برسد. آنگاه عراق وشام راتاافریقیه بامین واگزاردوقسمت شرق را تا خراسان بمأمون سپرد وتمام این تقسیم بندیها بانظریحیی انجام میگرفت والبته فضل بن سهل ودیگران نیزدراین موارد بایحیی همدست بودند. درسال ۱۹۲ هرون عازم خراسان شد وبمأمون فرمان داد که دربغداد بماند. چون در آن موقع هرون بیمار بود. فضل بن سهل اندیشید که مبادا هرون بمیرد و دست مأمون ازهمه جا کوتاه بماند، لذا بمأمون گفت :



منارهٔ هرات

ماندن تو در بغداد صلاح نیست، چه پدرت بیمار است وشاید درراه بمیرد وپس ازمرگ او برادرت پسرزبیده باهاشمیان برتو بتازند وکمترین کاری که پس‌ازمرگ پدرباتو میکنند آنست که ترا ازولیعهدی خلع‌مینمایند. پس‌ازهرون بخواه که ترا نیز باخود ببرد، مأمون نیزازپدرخواست که همراه وی باشد، هرون‌در آغاز این‌خواهش را نپذیرفت ولی بعداً موافقت نمود وشاید امتناع هرون درابتداء از آن‌جهت بود که مرگ خودرا نزدیك میدید ومیدانست فرزندانش مأمورینی دراطراف‌او گماشته‌اند که حتی نفس‌زدن او را می‌شمارند وبنابر آن‌بهتر میدید که ازفرزندانش جداباشد.

سرانجام مأمون و فضل باهرون بطرف خراسان حرکت کردند. فضل درمیان راه از سران سپاه برای مأمون بیعت گرفت و هرون را وادار کرد که اموال‌موجودی همراه خود را بمأمون واگذارد. مأمون بمرو که مرکز خراسان بود رهسپار شد وهرون‌درطوس مانده بیماری وی شدت کرد. امین گرچه در بغداد اقامت داشت‌اما فضل بن ربیع که پس ازبرمکیان بوزارت رسیده بود پیوسته ملازم هرون بود وهمه چیزرا مراقبت میکرد، همینکه امین از بیماری خطرناك پدر آگاه شد ازفضل‌بن‌ربیع خواست که همانجا برای وی بیعت بگیرد، فضل نیز بآن‌کار دست زد، هرون‌در سال ۱۹۶ در طوس مرد و فضل بن ربیع از غیبت مأمون در طوس استفاده کرده، سران سپاه و بزرگانرا به بیعت امین واداشت و آنان نیز بامید بازگشت بوطن وملاقات باکسان ونزدیکان بیعتی راکه بامأمون‌کرده بودند نادیده‌انگاشتندوبنابه پیشنهاد فضل‌بن ربیع با امین بیعت‌کردند. فضل بن‌ربیع اموال موجودی در طوس را باسران سپاه و رجال برداشته به بغداد باز آمد و امین را وادار نمود که برادر خودمأمون را ازولیعهدی‌خلع کند.

فضل بن سهل و علی بن موسی الرضا (علیه السلام)

مأمون در مرو از مرگ پدر و پیمان شکنی سران سپاه آگاه‌شد و از آنرو برجان خود ترسیده کسان و دوستان رابرای‌مشورت‌فراخواند وناتوانی‌خودرا دربرابر زورمندی برادر(امین)اظهار کرد ولی‌دوستان ویاران وی‌او رادلداری

و اطمینان دادند و از هرجهت امیدوار ساختند از آن جمله فضل بن سهل گفت : تو اکنون میان دائی های خود اقامت داری و همهٔ آنان بیعت ترا پذیرفته اند کمی صبر کن من کارها را مرتب میسازم. مأمون ازاین نوید دلگرم گشته گفت: من صبر میکنم و اختیارات را بتو میدهم. مأمون سپس فضل را ذوالریاستین خواند وشمشیر و قلم را بوی سپرد

فضل که پیشرفت مأمون را پیشرفت ملت ووطن خود میدید باتمام قوا برای خلافت مأمون بتلاش افتاد و مردم را استمالت کرده بطرف وی کشانید و سرحدات را بنام او متصرف شد کم کم دشمنی دو برادر فزونی گرفت، روابط آنها قطع شد واسم یکدیگر را دربغداد و خراسان از خطبه انداختند و برضد هم لشکر آراسته بجنگ پرداختند.

سپاهیان مأمون که همه ایرانی بودند بسرداری طاهر بن حسین رو ببغداد آوردند و درسال ۱۹۸ هجری امین را کشته سرش را از بغداد برای برادرش مأمون بخراسان فرستادند و همینکه مأمون صدق گفتار فضل را دید و برادرش را مغلوب و کشته یافت کاملا تسلیم فضل گشت فضل هم دیکتاتور سراسر ممالك اسلامی شده برادر خود حسن بن سهل را بفرمانروائی عراق عجم و عراق عرب وفارس و حجاز ویمن گماشت و مرکز حکمرانی او را در بغداد تعیین کرد، سپس بفکر افتاد که خلافت را بعلویان منتقل سازد و علی بن موسی الرضا را که در خراسان مریدان بسیار داشت نامزد ولایت عهد ساخت و مأمون را بآن کار تشویق نمود وشاید قبلا مأمون شرط کرده بود که در صورت قبول این پیشنهاد باوی کمك کند و اگر هم قبلا این شرط نشده بود بعداً مأمون را بآن عمل تشویق کرد مأمون هم یا از روی میل و یا از ناچاری یا از روی محبت بعلویان که از کودکی به مهر آنان پرورش یافته بوداظهار تشیع میکرد، حرف فضل را قبول کرد و در سال ۲۰۱ علی بن موسی الرضا راولیعهد ساخت و او را (الرضامن آل محمد) لقب داد و مقرر داشت سپاهیان لباس سیاه را که شعار عباسیان بود بر کنده سبز بپوشند و این فرمان درتمام ممالك اسلامی اجراء

گشت اما تااین خبر به بغداد رسید عباسیان به هیجان آمدند واز بیعت باعلی بن‌ـ موسی سرباززده گفتند، خلافت باید درخاندان عباس باشد و چون‌میدانستند این کار در اثر دسیسهٔ فضل انجام گرفته از اطاعت برادرش حسن‌بن سهل (در بغداد)سرپیچی کردند و تصمیم گرفتند مأمون را خلع نموده عمویش ابراهیم بن مهدی را خلیفه سازند وبا وی بیعت کرده ابراهیم را المبارك لقب‌دادند وکسانی نزد مأمون‌فرستاده او را تهدید بقتل کردند. فضل بن سهل تمام این وقایع را از مأمون پنهان میداشت که مبادا بترسد و پشیمان شود وعلی بن موسی را خلع کند.

اماخود علی‌بن موسی ازاین جریانات خبر داشت و نمیخواست که مأمون در نتیجهٔ ولیعهدی او دچار آن گرفتاریها بشود، لذا نزد مأمون آمد و همهٔ مطالب‌را بوی گفت. مامون این‌اخبار را باور نکرده گفت: شاید همانطور که فضل گفته‌مهدی را در غیاب من بحکومت بغداد گماشته اند. اما علی بن موسی بمأمون گفت:

آنچه فضل گزارش داده خلاف واقع است،آنگاه مأمون دانست که‌فضل‌باوی خدعه کرده، لذا مردی را بسرخس روانه کرد تافضل را در حمام کشتند وپس‌از آن قاتلان را محاکمه نموده بقتل رسانید.

بعد از قتل فضل بفکر علی بن موسی افتاد و چون بیم داشت که مبادا اگراو را معزول سازد خراسانیان‌بروی شورش کنند، از آنروبسیاست دیرین عباسی‌رجوع کرده در صدد مسموم ساختن وی برآمد و با انگور زهر آلود علی بن موسی را بقتل رسانید.

عباسیان که این را دانستند دوباره بامأمون همراه شدند و ابراهیم بن‌مهدی را خلع کرده رو بمأمون آوردند. ابراهیم و فضل بن‌ربیع وهمراهان امین از بغداد گریختند و مأمون در سال ۲۰٤ ببغداد آمده مستقر شد وبرای اینکه جای‌شبهه‌ای باقی نگذارد بر آل علی سخت گرفت و آنانرا وادار ساخت که لباس سیاه‌بپوشند.

با این پیش آمدها کار شیعیان دربغداد سستی گرفت و باآنکه ایرانیان در دستگاه خلافت نفوذ داشتند شیعیان از قدرت افتادند و این وضع تاسال ۲۳۲ کـه

متوکل خلیفه شدهم چنان باقی‌بود. متوکل که‌از کودکی میان دشمنان شیعه‌بزرگ شده بود پس از خلیفه شدن‌شیعیان را شکنجه و آزار داد و دشمنان آنانرا مقرب ساخت و بدانجهت علی بن الجهم شاعر شامی (از خاندان‌بنی‌شامه) و عمرو بن‌فرخ المرخجی‌وابوالسمط‌ازفرزندان مروان بن ابی حفصه بمتوکل‌نزدیك شدند. بخصوص ابوالسمط که پدرش از موالی امویان بود و بواسطهٔ هجو علویان نزد هرون مقرب شده بود. اینان متوکل را از علویان میترساندند و اورا بحبس و تبعید آنهاتشویق میکردند ومتوکل راباآزار شیعیان وادار میساختند تاآنجاکه متوکل کینهٔ‌شیعیان را در دل گرفت و حتی‌از خلفائی مانند مأمون ومعتصم والواثق که با شیعیان‌بالنسبه خوشرفتار بودند بشدت ابراز تنفر میکرد و همانطورکه تربیت برمکیان مأمون‌را بدوستی شیعه بار آورد تربیت اینان متوکل را بدشمنی شیعه وادار ساخت. متوکل دستور داد قبر حسین بن علی و بناهای اطراف آنرا خراب‌کنند و مردم را از رفتن بکربلا منع کرد و دردشمنی علی وفرزندان علی افراط نموده باستهزاء (آنحضرت) اقدام نمود. میگویند مرد مخنثی از ندیمان وی بنام عباده بالشی زیر پیراهن خود میگذارد و سر بی موی خود را برهنه ساخته میرقصیدو میگفت: «خلیفهٔ مسلمین، مرد بی مو وشکم بزرگ آمد.» و متوکل این را میدیدوشراب میخورد ومیخندید از همانروزها سنیان باکمك ترکان برشیعیان غلبه‌کردند (تفصیل آن خواهدآمد) و نفوذایرانیان وشیعیان ازبغداد رخت‌بربست وباخلافت‌متوکل دورهٔاول حکمرانی ایرانیان پایان پذیرفت.

اسرار در دولت‌عباسی

یکی ازخصوصیات دولت عباسی این‌بودکه اسرار دولتی را باجدیت‌کامل محفوظ میداشتند وآنچه راکه‌در دل پنهان مینمودند باحدی ابراز نمیکردند و نقشهٔ خود را تا ساعت‌آخرمخفی‌میگذاردندبخصوص‌اگرآن‌نقشه‌هامربوط‌باموراسلطنتی‌وروابط‌آنان باسرداران ورجال‌کشوربوده‌است رفتارمنصور باابومسلم وعموهای خودش(منصور)

گواه براین مدعاست.چنانکه هرون با برمکیان ومأمون بافضل بن سهل وعلی بن موسی وطـاهر بن حسین همانطورعمل کرد . عباسیان کتمان اسرار و نقشه‌ها را شرط عمدهٔ موفقیت خود میدانستند تا آنجا که قثم بن عباس چنانکه دیدیم نقشه خود را بدون اظهار بمنصور اجراء کرد . عباسیان در اجرای نقشهٔ خود از جاسوسان و خبر-چینان کمك میگرفتند و هریك برای دیگری جاسوس میگماشتند . خلیفه برای وزیران و وزیران برای خلیفه هردو برای سرداران ، سرداران برای هرسه جاسوس میگماشتند ، این جاسوسان بیشتر ازمیان غلام‌بچه‌هاو کنیز کان‌وهم خوابه هاانتخاب میشدند . خلفاء غالباً برای فرزندان وولیعهدان خویش جاسوس داشتند وآنان هـم برای خلیفه‌جاسوس میگماشتند چنانکه مسرور خادم برای‌مأمون نزدهرون‌جاسوسی میکرد ، جبرائیل‌بن بختیشوع پزشك هرون جاسوس امین بود و حتی برای هرون چنانکه گفتیم نفس شماری میکردند.

همینکه هرون‌ببغداد بر گشت جاسوسانی برعمویش ابراهیم گماشت که تمام گفته‌های اورا ازشوخی‌وجدی‌خبرمیآوردند، پس ازوی که‌دولت عباسی روبانحطاط رفت بر شمارهٔ جاسوسان چنانکه معمول است افزوده گشت . خلیفه‌ها بر وزیران و وزیران برخلیفه‌هاوهردو بروالیان‌مأمورینی‌میگماشتند که‌بنام‌اصحاب‌برید(خبرچینان) مشهوربودند .از آن گذشته کنیزان وغلامان وخدمتگزاران وسازندگان‌ونوازندگان وغیره نیزجاسوسی میکردند .زیرا دستگاه دولتی‌روبفساد وانحطاط میرفت‌وهریك‌از دیگری بیم‌داشت تاآنجاکه‌مأمون برای هریك از مأمورین خودیك یا چند جاسوس گماشته بود وازهر گناهی‌جزسه گناه یعنی تعرض بناموس و اسباب چینی برای امور کشور و کشف اسرارصرف‌نظر میکردولی‌مرتکبین‌آن سه گناه‌را بسختی کیفرمیداد.

درنتیجه این سیاست (کتمان) حقایق بسیاری‌ازامور درآنموقع (وتاکنون) مخفی‌مانده‌است .مثلا هنوزهم کسی‌نتوانسته است که‌باذکر سند علت سقوط‌برمکیان راثابت‌کند وآنچه گفته شده ازروی حدسیات است وچه اشخاصی که ظاهرادر اثـر

خوردن انگور یا خرما مرده‌اند ودرحقیقت فلان خلیفه یاوزیر یا امیر یاسردار بدست فلان‌طبیب یافلان خدمتگزار اورا مسموم کرده‌است.

آمیزش نژادها پس از اسلام

دانستیم که عربها بحفظ نژاد خود تاحدتعصب کوشش داشتند وکسی‌را که پدر یا مادرش عرب نبود خوار میداشتند و او را مذرع (دورگه) میخواندند و فرزندان عربی که از مادر



بلوج مسلمان (پاکستانی)

غیرعرب بدنیا میآمدند هجین (نااصل) میگفتند.

پسران کنیز

پس ازپیدایش اسلام عربها برایران وترکستان و سایر نقاط دست یافتند و ازآنجا زنانی بعربستان آورده بعنوان دایه. پرستار و همخوابه درخانه ها نگاه داشتند و با پاره‌ای از آنان هم‌بستر شدند ودر آغاز از این کار (هم‌بستر شدن با زنان بیگانه) ننگ داشتند و فرزندانی که از آن آمیزش پیدا میشدپست میداشتند بخصوص در حجاز که مرکزجامعهٔ عربی بود واز آمیزش بازنان غیرعرب امتناع میکردند ولی کم کم آن تعصب از میان رفت و سه مردبزرگ یعنی علی بن الحسین(زین العابدین) قاسم بن محمد وسالم بن عبدالله ازمادران غیرعرب بوجود آمدند وازحیث علم وتقوی و اخلاق از تمام مردم برتر گشتند، از آنرو سایرین نیز بازنان غیرعرب هم بسترشدند.

بااین‌حال بنی‌امیه ازروی تعصب عربی چنان فرزندانی راپست میشمردند مثلا موقعی که علی بن الحسین (زین العابدین)کنیزخود راآزاد کرد و بعقد خود درآورد عبدالملك نامه‌ای باو نگاشت واوراسرزنش نمود . علی بن الحسین درپاسخ وی‌نوشت که : « خداوندبااسلام این تعصبات را ازمیان بردومسلمان را ازپستی وعاروسرزنش منزه نمود پیغمبراکرم (صلی‌الله علیه واله وسلم) باکنیز خود وزن غلام‌خود ازدواج نمود . » عبدالملك که نامه را خواندگفت: عجیب است چیزی که برای مردم اسباب پستی میشود ، برای علی‌بن‌الحسین موجب افتخار میگردد . کم‌کم عرب ها نسبت بکنیززادگان تغییر عقیده دادند و نسب پدری را مهم دانستند . چنانکه شاعر عرب میگوید .

ترجمه شعر :

« مردی که مادرش‌رومی‌یا سیاه‌یا عجم است بدندانید.»

«زیرا ما درظرف موقت است ونژاد مربوط به تخمهٔ پدراست . »

با این‌حال بنی امیه تا آخر خلافت خود کنیز زادگان را پست میشمردند و آنانرا ابولعهدی انتخاب نمیکردند وهمینکه زیدبن‌علی‌بن‌الحسین‌مدعی خلافت‌شد

هشام بن عبدالملك او را ننگین خوانده گفت: تو که مادرت کنیز است چطور ادعای خلافت داری؟ زید در پاسخ وی گفت:

« مادرها که نمیتوانند مردان را از هدف خودشان بر گردانند مگر مادر اسماعیل کنیز (هاجر) نبود؟ با این همه اسماعیل پیغمبر شد و بهترین مردان، محمد از فرزندان اسماعیل کنیززاده در آمد ». علویان از نظر مخالفت با امویان بیشتر با کنیزان ازدواج میکردند و بهمین جهت هم موالیان از دوستان علویان شدند.

از آنرو در صدر اسلام عربها دو دسته شدند یکی آنانکه نسب را از طرف پدر میدانستند و بمادر اهمیت نمیدادند و دستهٔ دیگر که نسبت پدری و مادری را مهم می‌شمردند.

میگویند عبدالملك بن مروان دو پسر خود سلیمان و مسلمه را در اسب دوانی بمسابقه دعوت کرد و سلیمان پیش برد. عبدالملك اشعار را بدان مناسبت گفت:

ترجمهٔ اشعار:

« بشما گفتم که کنیز زادگان را در مسابقه شرکت ندهید »

« این دو هرگز برابر نمیشوند، آن مادرش بانو و این مادرش کنیز است »

« این بازویش کوتاه و تازیانه‌اش کوچك و پاهایش بی حرکت است »

« زیرا بدائی هایش مانند شده واصل بد، سرانجام ظاهر میگردد »

حاتم طائی نیز میگوید:

ترجمهٔ شعر:

« اینان دختران خود را بخوشی بماندادند، ما آنان را با شمشیر بخانه خود »
« آوردیم، اسیری برای آنان خواری نشد ما آنان را بنان پختن وخوراك پختن وادار »
« نکردیم، ما آنان را با بهترین زنان خود معاشر ساختیم و آنان فرزندان زیبای دلیری »
« آوردند وچه بسا فرزند کنیزك که درمیدان جنگ ازشیر شرزه زورمند تر بوده و در شب تار مانند ماه میدرخشیده وازنیزه‌اش خون میچکیده .. »

سرانجام قانون طبیعت و پیشرفت تمدن کار خود را کرد وتعصب (بی‌جای) بنی امیه درحفظ نژاد ازمیان رفت تا آنجا که در اواخر کنیززادگان اموی هم بخلافت

رسیدند ، نخستین خلیفه کنیز زاده اموی یزید بن ولید بن عبدالملك میباشد که مادرش از فرزندان یزدگرد ساسانی است . وقتیبه اورا از سغد اسیر گرفته برای حجاج فرستاد حجاج هم اورا برای ولید فرستاد و بالاخره مادر یزید شد که درسال ۱۲۶ بخلافت رسید میگویند امویان بیشتر از آنرو کنیز زادگان را ولیعهد نمیساختند که زوال دولت خود را بدست کنیز زادگان میدیدند واتفاقاً هم هما نطور شد زیرا یزید مزبور که بخلافت رسید امویان سقوط خودرا پیش بینی کردند . وی هفت ماه خلافت کرده مرد و پس از او مروان بن محمد فرزند یك کنیز کرد بخلافت رسید و او آخرین خلیفهٔ خانـدان اموی میباشد .

خلفای کنیز زاده
(هجین یا نا اصل)

عباسیان که باکمك موالی روی کار آمدند طبعاً آن تعصب عربی را نـداشتند و در دورهٔ آنان بقدری عربها با زنان غیر عرب آمیزش کرده بودند که اصلا کسی به نسب مادر اهمیت نمیداد چنانکه بیشتر خلفای عباسی (از ابراهیم امام تا دیگران) از مادران ترك و فارس و کرد و بربری و ارمنی و رومی وحبشی وزنگی و غیره پدید آمدند .

واینك اسامی پاره‌ای از خلفـای کنیز زادهٔ عباسی

نام خلیفه	جنس مادر
ابراهیم امام	بربری
منصور	بربری
هرون	حرشی
ابراهیم بن مهدی	زنگی

نام خلیفه	جنس مادر
مأمون	ایرانی
المنتصر بالله	حبشی رومی
المستعین بالله	اهل سیسیل

نام خلیفه	جنس مادر
المعتضد	کنیز
المقتدی	رومی
المقتدر	ترك
المکتفی	ترك
المستضیئی	ارمنی
الناصر	ترك

سایر خلفای اسلام درمصر واندلس نیز بهمین قیاس بودند. مثلا مادر المنتصر فاطمی سودانی ، ومادر عبدالرحمن اموی (اندلس) بربری بود وچه بسا ازفرزندان خلفاء که بخلافت نرسیدند وکنیززاده بودند، از آن جمله مادر محمدحنفیه فرزند علی بن ابی طالب کنیز سیاه سندی بود. حال سایر مردم نیز بهمین قرار بود. یعنی از زمان جاهلیت تا صدر اسلام واواسط امویان نسب عربها ازطرف پدر ومادر کاملا عربی خالص بوده ولی بعدا قسمت مادر ازمیان رفت وفرزندانی میان عربها پدید آمدند که مادرهایشان عرب نبودند که عربها در آنموقع بنژاد مادری اهمیت نمیدادند وپدر را اصل میدانستند درصورتی که تحقیقات علمی امروز ثابت داشته که فرزند اخلاق وملکات خود را هم ازپدر وهم ازمادر بطورتساوی ارث میبرد. چه بسا که بمادرشبیه تر ازپدر میشود. ازاین جهت است که پس از پایان قرن اول هجرت خون خالص عرب کمیاب شد وفقط در صحراهای دوردست که بیگانگان آمدوشد نداشتند قبایل خالص عرب باقی ماند.

گذشته ازتغییراتی که درخون عرب بواسطهٔ آمیزش با بیگانگان پدید آمد اقامت آنان درممالك غیر عرب واوضاع واحوال محیط تازه در آنان تغییراتی داد.

پس عرب شهرنشین قرن سوم هجری غیراز عرب صدراسلام وطبعا غیر ازعرب امروز است چه ازصدر اسلام تاکنون نژاد عرب با بسیاری از نژادها آمیخته شده و سلسله نسب ازمیان رفته وچه بسا مردم غیرعرب که خودرا جزء عرب درآورده‌اند. ودر نتیجه تعصب نسبی عرب مبدل به تعصب شهری شد وسکنهٔ شام و مصر و عراق

ومغرب(افریقیه واندلس)خودرا عرب‌خوانند، در صورتی که آنان‌هم‌مخلوطی‌ازعرب و کرد وترك وچرکس وديلم و رومی وفارسی وارمنی و کرجی‌وغیره میباشند زیرا کسی‌که ابتداء باین نواحی بیاید بیگانه بشمار میرود ولی همینکه در آنجا ماند وفرزند آورد وچندی گذشت (ازبیخ) عرب میشود.

دورهٔ‌اول حکومت ترکان
ازخلافت متوکل۲۳۲ تااسمعیلای‌دیلمیان ۳۳۴هجری

منظورما ازدورهٔ اول‌حکومت ترکان مدت زمانی است که آنان زمام اختیارخلفای عباسی را دردست داشتند. با این فرق که‌ایرانیان بعنوان وزیروترکان بعنوان سردار وسپاهی برکار ها مسلط گشتند و حد فاصلی میان دو دوره نبوده است که آن یکی پایان رسیده ودیگری آغازشده باشد . بلکه هردو دوره تامدتی باهم بوده و اولی در دومی و دومی در اولی وارد شده بود .

ترکان پیشین

ترکان از ملت های قدیمی‌هستندو بطور کوچ نشین‌درکوههای آلتای(یاکوه‌های‌طلائی)دراواسط آسیامیان‌هندوچین‌وسیبریه می‌زیستندوازچندین‌عشیره وقبیله وقوم تشکیل می‌یافتند. ترکان مانندرومیان‌راجع به نیاکان خود عقایدی دارند . رومیان خودرا از اولاد روملس وترکان جدبزرگ خود رابرتزینه میدانند ومیگویند: وی ازپستان گرگ‌شیرخورده و همینکه‌بزرگ شده نخستین‌سردار ترکان گشته وترکان راباچادرها وگله‌ها و رمه‌ها بجنگ‌برده است وبا همسایگان بویژه چینیان‌جنگ کرده است برتزینه پسران‌بسیارداشته‌است. آنان که شهرهای چین را دیدند بهوس افتادند برای‌خود شهر بسازند ولی یکی از سرداران آنها آنان را از این کار بازداشته گفت : « ای سرور گرام ماده یك مردم چین نمیشویم و نیرومندی کنونی‌ما نه ازشماره است بلکه‌آزادی وبیابان گردی ما را قوی ساخته است‌وهرگاه‌که زورمندنباشیم بصحرا برمیگردیم واگرزورمندباشیم حمله میآوریم ولی‌شهر نشینان درشهرها محبوس‌هستند و مانند جانورانی میباشند که در قفس مانده‌اند.»

فرزندان برتزینه اینرا پسندیدند واز شهر نشینی دست برداشتند، همانطور که عربها در آغاز پیدایش اسلام بواسطه صحرا گردی پیروزشدند ، ترکان در نتیجهٔ بیابان گردی نیرومند گشتند و شمارهٔ مردان جنگی آنان به چهار صد هزار رسید . با ایرانیان وروميان وچینیان پنجاه سال جنگیدند و بیشتراوقات پیروزشدند ودرزمان یوسفیان بارومیان صلح کرده پیمان بستند و تاچندی روابط ترکان و رومیان بموجب آن پیمان نیکوماند و سفیرانی نزد یکدیگر میفرستادند . درزمان خاقان (ترك) دیزابول رومیها کسانی بکوه طلا فرستادند و باترکان برضد انوشیروان پیمان بستند اما بر انوشیروان فایق نیامدند . ترکان کم کم بشهر آمده در نواحی ترکستان اقامت کردند .

ترکان پس از اسلام پس از پیدایش اسلام عربها بجهانگیری برخاستند واز ماوراءالنهر گذشته بتر کستان رسیدند وشهرهای بخارا، سمرقند ، فرغانه ، اشروسنه وغیره را درزمان امویان گشودند، درزمان عباسیان این شهرها باج گزار اسلام شدند ومسلمانان غالباً ترك بچه‌هارا بطوراسیریا بنده یا بجای جزیه خریدوفروش کرده بداخل ممالك اسلامی میآوردند و آنها را ممالیك (جمع مملوك) میخواندند و در سرای خلفاء و بزرگان بخدمت میگماشتند . ترکان هم مانند سایر ملتهای غیرعرب اسلام آورده جزء عبید و موالی در میآمدند . ممیزات ترکان ازسایر موالی و عبید آن بود که کمتر بعلوم مخصوصاً فلسفه و علوم طبیعی توجه میکردند و در مقابل مردمی نیرومند ، بردبار ، سلحشور و تیرانداز ، چابك سوارودلیری بشمارمیآمدند. ترکان بقدری نسبت بعلم و ادب بیعلاقه بودند که اگر شنیده میشد ترکی به تحصیل پرداخته آن خبر باور نمیشد . چنانکه ابن اثیر در آن باره میگوید :

«عجب اینکه قتلمش ترك باوجودترك بودن از علم نجوم وسایرعلوم بهرهٔ کامل داشت ، ترکان بمناسبت تیره‌ها و شعبه‌های خود در ممالک اسلامی بنامهای مختلف مشهورشدند زیرا آنان مانند عربها از تیره‌های متعدد تشکیل می‌یافتند .

سپاهیان ترک در دولت عباسی
(معتصم و ترکان)

نخستین‌خلیفهٔ عباسی که ترکان‌را‌وارد سپاه کرد منصور بوداما عدهٔ آنان درآنروزها آنقدر هازیاد نمیشد و قوت‌لشکری‌در دست‌خراسانیان واعراب‌باقی‌بود وپس‌ازاختلاف‌عرب‌وعجم‌در ایام‌هرون تدریجاً‌عجم‌ها پیش‌افتادند ودردورهٔ مأمون‌ایرانیان (دائی‌های‌مأمون) برهمه‌جاوهمه‌چیزدست گذاردند ودیکتاتورشدند.درآنموقع‌شهر نشینی‌مسلمانان‌را ازسلحشوری بازداشته‌بود وآن‌دلاوری پیشین‌را دارانبودندمعتصم پیش از آنکه خلیفه‌شود باین فکر افتاد که از نیروی ترکان استفاده کند و با آنان نزدیک گردد و بیشتر از آنرو که مادرش ترک‌بود وازنظر عادات و اخلاق‌بترکان مانند میشد ، همانطور که مأمون برادرش بیشتر شبیه ایرانیان شد معتصم که‌نیروی ایرانیان را درشکست دادن امین‌مشاهده کرد از آنان ترسید و درعین حال بعربها امیدوار ومطمئن نبود . چه‌که آنان بواسطهٔ شهر نشینی و خوشگذرانی آن‌جوش و خروش ومردانگی گذشته را نداشتند ومعتصم سلحشوری ومردانگی ودلیری را فقط در ترکان میدید ، بهمان جهت آنچه ترک درعراق یافت دورخود جمع کردوبعلاوه کسانی‌را بترکستان فرستاد تاعده‌ای ازآنان را خریده بعراق آوردند ، معتصم از این ترکان زیبای خوش‌صورت سپاهیانی فراهم کرد که لباس و ممیزات مخصوص داشتند و جامهٔ‌حریر تن‌کرده کمربند زرین می‌بستند و بیشترشان از ترک بچه های فرغانه واشروسنه بودند .

همینکه معتصم خلیفه‌شد بقدری ترکان دور او گرد آمدندکه بغداد بر آنها تنگ‌آمد ترکان بربسیاری ازکودکان وناتوانان درکوچه وبازار اذیت‌میرساندند وچه بساکه مردم بدست‌آنان کشته‌شده توی جاده‌ها میافتادند . اتفاقاً‌یکروزعیدکه معتصم ازمیان مردم‌میگذشت پیر مردی جلوآمده گفت : ای ابواسحق ، سپاهیان خواستند اورا بزنند ولی معتصم آنانرا بازداشته پرسیدای‌پیرمردچه‌میگوئی؟ پیرمرد گفت : خداسزایت را بدهد، توچه همسایهٔ بدی شده‌ای ! این ترکان بی ایمان را به

بغداد آورده‌ای و میان‌ما جاداده‌ای ، اینان پسران‌ما رایتیم و زنان مارابیوه ساختند ومردان مارا کشتند .

معتصم این سخنان راشنیده بخانهٔ خود باز گشت ، ودرروز عید دیگر بیرون آمده به نماز گاه رفت وپس از نمازببغداد مراجعت نکرد ودربیرون‌شهر بغداد برای یافتن اردو گاه مناسب‌بجستجو برخاست ، سرانجام بسامراء رسید وآنجا راپسندیده سرمن رای نامید و مطابق نقشه‌شهر و اردوگاه تازه‌ای بنا کرد و هردسته‌ازسپاهیان را بارعایت تناسب آنان از نظر قومی و تیره‌کنارهم جاداد و برای بازرگانان و صنعتگران وغیره نیزجاهای مناسبی تعیین نمود و هردسته‌ای رامحل مخصوصی‌داد .

مردم‌دنبال‌خلیفه بآنجا آمدند ، خانه‌ها و کاخها ساختندو کالاهای گوناگون بآن شهربردند . بزودی همه‌چیز در سامراء آماده گشت و آن‌شهراز ۲۲۱ تا ۲۷۹ (زمان‌المعتمد) پای تخت بود ودر آن موقع المعتمد سامراء رارها کرده به بغداد باز گشت .

معتصم غلامان ترك (ممالیك) را دسته‌دسته کرده برای‌هردسته‌ای‌مانندسپاهیان سرداری میگماشت .

معتصم نه تنها ازراه خریدن وهدیه گرفتن‌ترکان راجمع کردبلکه امیران‌ترك را از ترکستان بعراق فراخواند . آنان نیز باخانواده‌های خود نزدوی آمدند،ازآن جمله جف‌بن‌البتکین بود که معتصم شرحی از دلیری و نیرومندی‌آن امیرترك‌شنید واورا مانندسایر امیران ترك‌ازفرغانه بعراق آورد ودربارهٔجف و امیران‌دیگرمحبت بسیارکرد وهمینکه شهر سامراء ساخته شد ، معتصم خالصه های زیادی به جف و دیگران دادکه تاچندین قرن آن املاك خالصه‌بنام جف‌مشهوربود .

بیشتر این ترکان بت‌پرست‌ویا (مجوس) زرتشتی‌بودند و همینکه‌جزءسپاهیان خلیفه درآمدند برای نزدیك‌شدن بخلیفه اسلام آوردند وپاره‌ای از آنان در باطن بدین خودمانده تظاهرباسلام کردند . مانندافشین که قلباً مجوس‌ماند، وبرای کسب شهرت وغنیمت اظهار مسلمانی می کرد .

معتصم اصرار داشت که ترکان بحال بدوی بمانند و با مردم شهری آمیزش نیابند تا مبادا مردانگی ودلیری آنان کاسته شود. لذا کنیزان ترك را خریده بعقد آنها درآورد و آنها رااز همسر شدن باموالی منع نمود، وبرای کنیزان ترك مقرری معین کرد ونامشان را دردفاتر دولتی ثبت نمود بقسمی که هیچیك از ترکان نمیتوانست زن ترك خودرا طلاق بدهد ویا ازاو جدا شود.

سپاهیان ترك و ادارات دولتی

کم کم ترکان نیرومند شدند و برتمام امور دولتی دست یافتند بخصوص پس از شکست دادن بابك خرمی وفتح عموریه کارشان بالا گرفت و کارهای مملکت ازدست وزیران ایرانی در آمده بدست سرداران ترك افتاد وبااینکه سرداران ترك ووزیران ایرانی بایکدیگر بکشمکش افتادند ودر نتیجه وضع مملکت رو بخرابی گزارد. ابن وهب، ابن فرات، علی بن عیسی، ابن مقله از وزیران نامی آن دوره اند که برای کسب جاه و مال و مقام باسرداران ترك بمسابقه پرداخته، از هیچ نوع غارت وبیدادخودداری نداشتند (شرح آن خواهد آمد).

دولت عباسی که دورهٔ جوانی و نیرومندی خود را طی کرده بود رو به پیری وسقوط میرفت. خلفای عیاش بعیش ونوش پرداختند از مملکت غافل ماندند تا آنجا که بدون اجازهٔ ترکان حکومت نمیتوانستند وآنان هم جز پول چیز دیگری نمیدانستند دین ووطن ومذهب وملت همه چیز پول شد. ترکان دلیر پول دوست همه کاره گشتند و زورگوئی وبیدادگری اساس کارها گشت.

در آغاز سپاهیان عباسی ازاعراب یمن ومصر وایرانیان تشکیل مییافت ومنظور ازایرانیان مردمی بودند که ازعراق تا رود جیحون یعنی خوزستان وفارس وکرمان ومکران وسیستان وکوهستان وخراسان وغیره مسکن آنان بود. اینان برای کینه جوئی ازامویان یابرای بدست آوردن سلطنت جنگیده بودند، اینان زرخرید وبنده نبودند واگر آنهارا موالی میگفتند منظور آن بود که مسلمان (غیر عرب) هستند خلفاء آنان را پیش انداختند وازمیان آنها وزیران وامیران پدید آمدند و همینکه

بحکمرانی ولایات رفتند کم کم مستقل شدند وتحت نظر خلفای عباسی حکومتهای مستقلی تشکیل دادند. (تفصیل آن خواهد آمد.)

امامعتصم سپاهیانی اززرخریدان وغلامان فراهم ساخت و کاری کرد که خلفای بعد هم محتاج وزیردست آنان گشتند، زیرا آنها را دردربار وحرمسرا واطراف دستگاه خلافت بکار گماشتند تا آنجا که بعضی از آنها بمقام سرداری سپاه رسیدند ودیکتاتور مطلق شدند وسیاست دولت اسلام ازدست ایرانیانی که بیشترشان شیعه بودند در آمده بدست ترکان افتاد وچون متوکل (هواخواه ترکان) سنی بود ترکان هم سنی شدند همانطور که تا امروز هم ترکان سنی هستند. اززمان خلافت متوکل (۲۳۲) ترکان در دربار خلفاء همه کاره شدند وچون معتصم سنی بود طبعاً ترکها جلو آمدند وبقدری تندرفتند که خود بخیال سلطنت افتادند والمنتصر پسر معتصم ترکان را یا ترکان او را بقتل معتصم واداشتند ومنتصر را بجای او نشاندند. منتصر بیش از چندماه خلافت نکرد و با وجدان ناراحت وخاطر آزرده ازدنیا رفت. پس ازمنتصر در سال ۲۴۸ هجری المستعین بالله وپس ازاودر ۲۵۱ المعتزبالله خلیفه شد، و آن موقع ترکان دارای قدرت بسیاری شده بودند. مثلا هنگامی که المعتز خلیفه شد منجمان گرد آمدند تا مدت خلافت اورا پیشگوئی کنند، مردی از آن میان برخاسته گفت: محتاج به پیشگوئی منجمان نیست مدت خلافت خلیفه بسته بنظر ترکان است و تا هرمدتی که آنان بخواهند خلیفه باقی خواهد ماند، همهٔ اهل مجلس ازاین حرف خندیدند.

اتفاقاً ترکان همین خلیفه (المعتز) رابدترین طرزی کشتند، باینقسم که ناگهان بروی هجوم آورده اورا باپا روی زمین کشیدند وچماق کوبش کردند، آنگاه برهنه‌اش نموده وبا تن عریان در آفتاب سوزان بپاداشتند. بقسمی که از شدت گرما یك پا برمیداشت و پای دیگر میگذاشت و همانموقع از ترکان سیلی میخورد، ترکان المستکفی خلیفه را دستگیر ساخته چشمانش را میل کشیدند و او را در زندان افکندند وهمانجا درزندان جان سپرد.

کار گدائی خلفا بجائی کشید که القاهر بالله خودرا درقبای پارهٔ پنبه‌ای‌پیچیده بود ونعلین‌چوبی بپاداشت وبااین فلاکت درحبس ترکان بسرمیبرد ودرنتیجه خلیفه بندهٔ فرمانبردارترکان شد وبجای‌اینکه آنان باخلیفه بیعت‌کنندوقسم بخورندخلیفه برای آنان‌قسم‌میخورد .

ترکان‌ترکستان که ازپیشرفت‌هم‌شهریهای‌خود آگاه شدند صدتا صدتاوهزار تا هزارتابممالك‌اسلامی وعراق عرب روآوردند وبرای جاه و مال و مقام بمسلمانی تظاهر کردند.

از آن جمله درسال ۳۵۰ دویست هزارخرگاه ترك یکباره اسلام‌آورد واگر دست‌کم‌درهرخرگاه پنج‌ترك بوده درآن سال‌یك‌میلیون‌ترك مسلمان شدندودرسال ٤۳۵ ده هزارخرگاه ازمردم‌کاشغر وبلاساگون اسلام‌آوردند وبیست هزار گوسفند سربریدند .

سپاهیان ترك‌مانند سپاهیان باشبوزاق‌عثمانی وسپاهیان پروتورین **Proetorin** رومی‌ها بودندکه هرکس پول بآنان میداد مستخدم وطرفدار او میشدند . چون نه تنها خلفاء بلکه هرامیر ووزیری‌که پول فراوان داشت دسته‌ای ازسپاهیان ترك‌برای حمایت خوداستخدام میکرد وازآنروسپاهیان ترك دسته دسته شده هردسته‌ای‌باسم ارباب خود موسوم‌میشدند . ازآن جمله ساجیه منتسب بابوالساج وصلاحیه‌منتسب بصلاح‌الدین واسدیه ونظامیه ومانندآنان وچه‌بساکه‌این دسته‌هابرای درآوردن‌پول وغیره بجان یکدیگرمی‌افتادند . همینکه دیلمان بربغداد مسلط شدند(زمان آلبویه) نه تنها ترکان باهم‌جنگ‌داشتند بلکه ترکان ودیلمیان یا بندگان خلفاء وموالی‌بهم میریختند وهردولتی (چه شیعی‌وچه سنی)که روی کارمیآمد دسته‌ای ازسپاهیان‌ترك استخدام‌می‌کردوباخود به بغداد می‌آورد واینان دربغداد اقامت نمیکردند واگرهم عربی میدانستند ازتکبر بعربی سخنی نمیگفتند وازآنرومردم دیگر برای معاشرت با آنان‌ترکی‌یاد گرفتند .

امیران و سرداران بترکها آداب ورسوم دینی و تمرینات نظامی میآموختند ـ وغالبا درخردسالی با آن رسوم و آداب آشنا میشدند .

مثلا دلالی نزدامیر یاسلطان یاشخص پولداری میآمد وغلام بچه های ترك را برای فروش عرضه میداشت . مشتری آن جوانــان رامیخرید وباستادانی که به طاشی یا طواشی موسوم بود میسپرد، اوهم ابتداء قرآن بآنان میآموخت . موقعی که ممالیك بر مصر دست یافتند غلامان خود را بــاینقسم تربیت میکردند که ابتداء قرآن و نمازو آداب ورسوم دینی بیاموزند و کمی بعد فقه بآنها درس میدادند وچون غلام بالغ میشد تیر اندازی و نیزه بازی و سایر کارهای جنگی باو یادمیدادند و همینکه ترکان برای تیراندازی و نیزه بازی سوارمیشدند هیچ امیر یا سرداری جرئت نداشت نزدیك آنان بیاید ویابا آنان سخن بگوید . این ترکان کم کم ترقی میکردند ، اگر دارای فضایل و کمالات بودند بمقام امیری میرسیدند و گاه هم فقیه و ادیب و شاعر و حسابدان از میان آنها پدید میآمد.

درهرحال مردم هرشهری از ترکان میترسیدند چون بهر شهری که ترکان پا میگذاشتند مردم را آزار میدادند و بخانه‌ها ریخته متعرض زنان و پسران میشدند و باینجهت همه از آنان تنفر داشتند .

خدمتگزاران و نفوذ آنان در دولت عباسیان

درمیان خدمتگزاران متنفذ عباسیان بیش ازهمه نام مسرور خادم هرون را میشنویم ولی اوچندان قدرتی نداشته است نخستین خلیفه‌ای که خدمتکاران بسیار گرد آورد و آنان را مقرب ساخت امین بود که چون بخلافت رسید خواجه‌های زیادی خریده آنان را انیس شبانه روزی وسرپرست خوراك و نوشابه وامر و نهی خویش قرار داد و دسته‌ای از آنان را جرادیه و دستهٔ دیگری از جواجگان سیاه را غرابیه نامید . امین از نظر سیاسی و یامحافظت شخصی خود این خدمتگزاران را جمع نکرد بلکه منظوری جز خوشگذرانی وعیاشی نداشت تا آنجاکه شاعران دربارهٔ آن وضع شعرها گفتند

و امردبازی امین رابا ذکراسامی پاره‌ای‌ازآن‌امردان بشعردرآورده‌اند وازآن‌جمله این اشعار میباشد :

«ای کسیکه درطوس منزل کرده‌ای‌ظاهراًخبر نداری که خواجگان‌چه‌میکنند»
«نوفل (نام‌خواجه) ومعتصمی (نام‌خواجه) حسن‌صغیر(نام‌خواجه) هریك‌با امین سر»
«وسری دارند. اوبا آنان‌میگساری وباده‌پیمائی‌داردزنان ماهروی درانجمن‌امین‌راه»
«ندارند اوبا آنان‌عبوس است. وقتیکه‌رئیس وپیشوای مااینطور ناخوش احوال‌باشد»
«چگونه‌حال ماخوش‌میشود. اگر آنکسی که درطوس‌هست این‌رابداند بروی گران»
«خواهد آمد .»

و همین عیاشی امین باعث قتل وسقوطش شد .

سبب‌نفوذخدمتگزاران

درزمان‌مأمون‌ومعتصم‌والواثق خدمتگزاران‌نفوذی‌نداشتند ولی همینکه‌ترکان (درموقع خلافت متوکل و پس‌ازآن) پیشرفت کردند عزل و نصب بلکه قتل خلفاء بدست آنان افتاد و ترکان برای انجام آن مقاصد خلفاء را پیش ازآنکه بخلافت برسند تحت نظر نگاه میداشتند و خود خلفاء نیز بی‌میل نبودندکه فرزندان وکسان آنان تحت نظر قرار گیرندکه مبادابا ترکان همدست شده آنها را خلع کنند و یا بکشند در نتیجه خلفاء و کسانشان در حرمسراها زیر دست خواجه ها و خدمتگزاران محبوس می‌ماندند و مونس ومعاشر شب و روز آنان بودند . بعلاوه در اثر تجربیات‌دریافته بودندکه جان آنها دردست‌خواجه‌سرایان‌میباشد واگر بااین مخلوقات (خواجه ها) مهربان شوندممکن است آنان همه‌نوع‌فداکاری‌برای اربابهای‌خویش انجام‌دهند، زیراخواجه‌ای که‌فرزند وزن‌نداردکسی راجزارباب خود نمیشناسدواگر اربابش باومهربان شودهمه‌قسم‌در راه آسایش‌اوفداکارمیشود،لذاولیعهدان‌بیش‌ازهرکس دست‌بدامان‌خواجه هامیشدند و از ترس ترکان بآنها پناهنده میگشتند و درهر کاری باخواجه‌ها مشورت‌میکردند وآنان را بردیگران مقدم میداشتند تا آنجاکه ترکان بیباك ازخواجه‌هامیترسیدند وپاره‌ای‌ازآن‌خواجه‌ها بمقام‌سرداری سپاه و امارت‌نایل گشتند .

دستهٔ خدمتگزاران وطبقات آنان همینکه شمارهٔ خدمتکاران در دستگاه خلفاء فزونی یافت آنان را بچندین دسته رومی- ترك - حبشی - سندی- بربری سیسیل وغیره تقسیم کردند و تقریباً تشکیلاتی مانند نظامیان برای آنها ترتیب‌دادند ومقرری و مستمری جهت آنان‌تعیین کردند.

اساساً استخدام غلامان ومماليك وغیره در سرای خلفاء و امراء بمنظور انجام کارهای خانوادگی بود سپس ازوجود آنان برای حفظ وحمایت خود ومنزلهای‌خود استفاده کردندو طبعاً بهای چنین غلامان وخدمتگزارانی‌روزافزون میگشت وازصد دینار تاهزار دینارو بیش از آن‌و کمتر از آن میبوده چه بساکه امیران بیش از پانصد بلکه‌هزار غلام داشتند از آنجمله‌بغاالشرابی یکی از سرداران ترك پانصد غلام‌داشت ویعقوب‌بن‌کلس‌وزیرفاطمیان‌مصر بیش‌از چهار هزارغلام نگاه میداشت.

غلامان دربار خلفاء دسته دسته بودند وهردسته‌ای نامی داشت مانند غلامان کوچك‌وغلامان سنگی ورجال رکابی ومصائی‌وغیره. فرق دسته‌های سپاهی ترك بـا دسته‌های غلامان مملوك آن بودکه سپاهیان ترك برای دولت کارمیکردندوازدولت حقوق‌و مقرری میگرفتند وبعضی از آنان اجیر و پارهٔ دیگر مملوك بودند ولی دسته غلامان برعکس خدمتگزاران شخصی خلیفه یا امیر بودند واز شخص خلیفه یاامیر حقوق میگرفتند و ازخانه‌و شخص اوحمایت میکـردند. گاههم این خـدمتگزاران شخصی جزء سپاهیان دولت درمیآمدند و گـاه هم بنا بمقتضیات باسپاهیان همـکاری مینمودند. بعضی‌ازخلفاء بندگانی را میخریدند که با دشمنان آنها مبارزه‌کنند وچه بساکه دسته‌ای از این خدمتگزاران بر خلیفه چیره شده آنان را اذیت میکـردند وآنهاهم از دسته های دیگر غلامان استمدادکرده آندستهٔ مخالف را ناگهان نابود می ساختند.

دسته‌ای از خواجه گان که «طواشی» سیاه نام داشتند درحـرمسرای خلفـاء مشغول خدمت بودند وبغدادیان این خواجه‌های سیاه را درکوچه‌و بازار مسخـره میکردند مثلاهمینکه‌خواجهٔ سیاهی‌را میدیدند فریاد میزدند یا عقیق‌صبـماء واطرح دقیق (ای عقیق‌آب بریزوآرد بیار) یا عاق‌یا طویل الساق(ای عاق، ای لنگ دراز) این خواجه ها هم از مردم پیش خلفاء شکایت میبردند. در سال ۲۸٤ زمان معتضـد

عباسی مردم بغداد متعرض خواجگان سیاه گشته و المعتضد عده‌ای را برای شکایت خواجه‌ها تازیانه زدو بااین‌حال بسیاری ازخواجه‌ها بمقام امیری ارتقاء میبافتند.

خدمتگزارانی که سرداروو زیرشدند

نخستین خلیفه‌ای که خدمتگزاران بسیار گردآورد و آنانرا مقرب ساخت المقتدر بالله بود که در سال ۲۹۵ بخلافت رسید و یازده هزار خدمتگزار وخواجهٔ رومی و سیاه جمع آورد واموال‌و جواهرات بسیار فراهم نمود و درمدت ۲۵ سال خلافت خود رسوم وعادات سابق‌را برگردانید. المقتدر خدمتکاران را پیش میانداخت واز آنان یاری میجست و گاه فرماندهی سپاه وماننند آنرا بآنها وا گذار میکرد در زمان این خلیفه مونس خادم از تمام رجال دولت پیش افتادو فرمانده سپاه واميرالامراء وخزانه دار کل گشت و مورد شور خلیفه واقع شده همهٔ کارها را بدست گرفت ولی نسبت بخلیفه (المقتدر) خدمتگزار صمیمی بود و خدمات مهمی بسود خلیفه انجام داد، اما سرانجام میان خلیفه‌و مونس برهم خورد و کار بجنگ کشیده مقتدر بقتل رسیدو سراورا برای مونس آوردند، مونس که سر اربب خود را دید بسرو صورت خودزده گریه کردو ناله سرداد.

پس اگرخلفاء بخدمتکاران وخواجگان پناه میآوردند برای حفظ جان ویا برای تجدید قدرت ویا ازبیم ترکان میبود واینوضع منحصر بخلفاء عباسی نبوده بلکه بیشتر دولت‌های معاصر اسلامی نیز دچار چنین گرفتاری‌ها میباشند و پیش از اسلام غالب دولت‌های قدیم‌هم‌بهمین پیش آمد ها مبتلی میشدند مثلا سلیمان‌خواجه و استیفان از بنده های آزاد شده در دستگاه دولتی روم قدیم همه قسم استبداد و خود کامی داشتندوقتل‌وعزل و نصب مأمورین بدست آنان بود.

گروه انبوهی از این خواجگان وخدمتگزاران‌دردستگاه‌های‌دولتی‌مسلمانان بمقامات مهم(سرداری سپاه ـ امارت ـ خزانه‌داری کل وغیره) رسیدند مثلا المعتضد بالله خلیفه عباسی غلامی داشت که نام او بدر بود ودر دورهٔ خلافت المعتضد بمقام فرماندهی کل سپاه رسیدو نام خودرا برسپرها وبیرقها نگاشت ونسبت بمولای خود همه‌نوع اخلاص میورزید وسرانجام در راه یاری المعتضد در سال۲۸۹ کشته شد.

بحکم امیرالامرای دولت عباسی ازغلامان بودو بعالی‌ترین مقام رسید. جوهر سردار فاطمیان یك غلام رومی بیش نبود که در اواسط قرن چهارم هجری مصر را برای فاطمیان گشود وشهر قاهره‌را ساخت وبقدری این غلام رومی محترم‌و معزز بودکه وقتی برای فتح مصر باکشتی از افریقیه حرکت کرد، فرزندان وکسان خلیفهٔ فاطمی (المعز) پیاده شده درکنار او براه افتادند. پیش ازجوهر کافوراخشیدی که غلام‌زنگی سیاهی بود درسال ۳۵۵ فرمانروای مصر گشت: یاس صقلی‌خود غلام مونس خادم بود اما بقدری ترقی کرد که فرمانفرمای پاره‌ای از ممالك اسلامی شد ودر امورسیاست مداخله نمود برجوان الاستاذ خواجه سفیدی بودکه درزمان العزیز بالله والحاکم (از خلفای فاطمی مصر) بمقام وزارت رسیده وبرای نخستین بار امین الدوله لقب یافت قراقوش الطواشی وزیر صلاح الدین ایوبی اول شخص دولت ایوبیان گشت. عمیدالملك سردار سپاهیان ترك از جواجگان بود. شقیر خادم رئیس برید مصر و شام در زمان بنی طولون از خواجه‌ها بود، در دورهٔ فاطمیان خواجهٔ‌همه کاره‌دولت شد. همینطور در اندلس (خلفای اموی) و در دولت سلجوقیان و آل بویه و غیره خواجگان و خدمتگزاران بمقامات مهمی ارتقاء یافتند.

تأثیر و نفوذ زنان در امور سیاسی

زن درهردوره در کارهای مرد مؤثر بوده وخواهد بود.این تأثیر ممکن است در ادوار مختلف و میان مردم مختلف کم وزیاد گردد ولی هیچگاه بی‌تأثیر نمیشود درحکومت‌های استبدادی ودیکتاتوری زنان‌عامل‌مؤثری‌میشوند،اگرچه اسلام راجع بمشورت بازنان مطالب مفصلی ابراز داشته و نظر زنان را فتنه انگیز دانسته است معذلك زن در حکومت های اسلامی نقش مؤثری عهده دار بوده. کمتر کسی از بزرگان اسلام در بارهٔ احتراز از مشورت و هم فکری بازنان پند و اندرز هائی نداده است و بااین همه زن در حکومت‌های اسلامی کارهای بزرگی‌دردست گرفته است‌منصور عباسی به پسرش مهدی میگوید: زنان را در کارها مداخله مده، نخعی میگویدیکی

بزن تکیه کرد خوار شد. علی (علیه السلام) مکرر در مکرر مشورت بازنان رانهی کرد، اما زنان در سیاست اسلامی تأثیر و نفوذ بزرگی داشته اند.

مادران خلفا

در فصل راجع بمادری گفتیم، که تربیت وشیرمادراثرزیادی در فرزند دارد. حال اگرزن مادر خلیفه باشد البته‌تأثیرش بیشتر خواهد بود بخصوص در اواسط عصر تمدن اسلام که خلفاء در حرمسراها و زیردست نوکرها وکلفتها بودند.

اتفاقاً خلفای نخستین عباسی هم بحرف زنان گوش میدادندو کارها رابانظر زنان تمام میکردند. مادران خلفاء بیش از سایر زنان‌در کار های مملکت مداخله داشتندو نامی ترین آنزنان از این نظر خیزران مادر هادی و هرون میباشد. این زن حرشیه بقدری نفوذ وقدرت داشت که دو پسرش هادی و هرون بـا آنکه خلیفه بودند از او میترسیدند و اگر اطاعت او را نمیکردند کشته میشدند. این زن نه تنها در زمان خلافت دو پسرش (هادی وهرون) همه کاره بود بلکه شوهرش هادی (خلیفه) نیز بدون اجازهٔ این زن بااقتدار کارمهمی انجام نمیداد. پس از آنکـه مهدی شوهر خیزران‌مرد، هادی بخلافت رسید. اما خیزران هم چنان مملکت‌داری میکرد و هنوز چهار ماه از خلافت هادی نگذشته بود که سران لشکری و کشوری از خلیفه چشم پوشیده متوجه ملکه مادر(خیزران) شدند و هرصبح و شام خیزران آنان را بار داده بنام پسرش هادی هرچه میخواست میکرد وبعداً گزارش کارها را باطلاع خلیفه میرسانید تا اینکه شبی خیزران بخلیفه گفت عبدالله بن مالك کاری از من خواسته که‌باید حتماً انجام‌بدهی. هادی جواب‌داد که آنمردمادر... رامیشناسم و هرگز کارش را انجام نمیدهم، مادر گفت دراینصورت چیزی از تو خواهش‌نمیکنم هادی در پاسخ اظهار داشت مانعی ندارد.خیزران باخشم ازجابرخاست، هادی‌فریاد زد سرجایت بنشین... اگر شنیدم کسی از سرداران وبزرگان‌کشور نزد تـو آمدند گردنشان را میزنم و مالشان را مصادره‌میکنم. اگر نکنم عموزاده پیغمبر نیستم‌تو چکارهٔ مملکت هستی که صبح و شام این رجال و اشراف را می‌پذیری. از این به‌بعد

حق نداری یك نفر مسلمان و یا نا مسلمان را بپذیری، آیا میدانی وظیفهٔ تو چی است است؟ تو باید درخانه بنشینی، قرآن بخوانی و برای مشغولیات دوك پشم ریسی بچرخانی. خیزران دیوانه وارازجا برخاست و تا هادی زنده بود باوی سخن نگفت. اما هادی رجال درباری را خواسته گفت از شما سؤالی دارم آیا اگر کسی راجع بمادر شما سخن بگوید که چنین کرد وچنان گفت و کجا رفت وکجا آمد آیا پسند خاطرتان خواهد بود؟ همه گفتند نه هرگز میل نداریم کسی دربارهٔ مادرما سخن بگوید. هادی گفت پس دست از سرمادر من بردارید و اورا بحال خود بگذارید و دربارهٔ او صحبت مدارید. رجال درباری از آن پس خیزران را بحال خود گذاردند هادی که این پیروزی را دید بفکر افتاد جعفر پسرخود راولیعهدسازد و هرون را از ولیعهدی بیندازد خیزران که ازرفتارفرزند رنجیده بودموقع رامغتنم شمرده نیمه شبی کنیزان خویش رابسرای خلیفه فرستاد و آنان متکاروی دهان هادی نهاده وی راخفه کردند.

پس از کشته شدن هادی هرون پسر دیگر خیزران بخلافت رسید و مجدداً کار مملکت بدست خیزران (ملکه مادر) افتاد، این زن خود کام دیکتاتور بیش از هرچیز به جمع آوری نقدینه و املاك حرص داشت و بقدری مستغلات و املاك گردآورد که عایدی سالانهٔ وی بصد وشصت میلیون درهم رسید و این مبلغ برابر با نصف عایدات سراسر امپراطوری اسلام در آن زمان میشد وقتیکه خیزران مرددستگاه خلافت (هرون) راگشایش فوق العاده روی داد، مادران دیگر خلفاء نیز کم وبیش بهمین اندازه‌ها قدرت و تمول داشتند. مادر المقتدربالله زنی ترك بود که صد درصد کارهای مملکت را خود اداره میکرد و نه تنها وزیران وسرداران از اومی ترسیدند بلکه هرگاه نام او را می بردند خودخلیفه بوحشت میافتاد.

مادرالمستعین بالله (متوفی بسال ۲۵۱) ازاهل سیسیل بود و امور مملکت را باشرکت دوسردار ترك (آتامش وشاهك) اداره می کرد و تمام موجودی بیت المال میان این سه نفر تقسیم میگشت از زمان المقتدر که حاجبان و خادمان برامور کشور دست یافتند زنان ومادران خلفاء اختیاردارشدندوحتی زنان واطرافیان این ملکه‌ها

(ملکه همسر و ملکه مادر خلیفه) بیش ازهروزیر وسرداری قدرت داشتند ویکی دو سه مردرا نیز باخود همدست ساخته بهمه جا وهمه چیز دست میانداختند. سیده مادر مقتدر وخاله، وام موسی قهرمانه هاشمیه سه نفری با همدستی موسی خادم و نصر حاجب مأمورین را در مقابل دریافت رشوه های کلان بکار میگماشتند وسایر کارهای مملکت را نیز با دریافت پول معامله میکردند. مادر مقتدر بقدری با نفوذ و متمول بود که مبالغ بسیاری میان رجال و سرداران تقسیم نموده خلافت را برای یکی از داماد های خود (که آنهم عباسی بود) تثبیت کرد اما مقتدر بزودی نقشهٔ مادررا برهم زد و پول گزافی از او گرفت. بهرحال زنان در کاخهای سلطنتی عباسیان همه نوع نفوذ و قدرت داشتند و بیشترشان ازنژاد غیرعرب بودند.

فساددستگاه عباسیان

(مبارزه برای قدرت و نفوذ)

دورهٔ طلائی عباسیان همانا در روزگار خلفای نخستین بود که با تدبیر وزیران ایرانی بخصوص برمکیان کارها روبراه میشد. در زمان آن خلفاء و آن وزراء مملکت اسلام توسعه یافت وبرقسمت اعظم دنیای آن روز دست یافت ، بـاین قسم که ازطرف مشرق به هند وازطرف مغرب باوقیانوس اطلس وازطرف شمال بدریای خزر وسیبریه وازطرف جنوب بخلیج فارس وکشور نوبه رسید (درجلد دوم شرحش را نگاشتیم) ولی بعد از سقوط برمکیان و روی کار آمدن ترکان رشتهٔ امور کشورازهم گسیخته گشت . ترکان متوکل را کشتند و رعب وبیم خلیفه از دل آنان (ترکان) بیرون رفت وازآن پس خلفاء را «دور وگوروکور» میکردند خلفاء ازادارهٔ امور برکنار شدند وسرداران ووزیران باهمدستی زنان وحاجبان وخادمان برهمه جا وهمه چیز استیلاء یافتند وباسم خلیفه هرچه خواستند انجام دادند وهرکس ازاینان که مکارتر و یا قویتر بود خلیفه‌ای را بکار میگماشت و از ترس اینکه مبادا خلیفه دست نشانده اورا بردارند تـا فرصت داشت غارت میکرد ومال ومنال جمع مینمود که مبادا خودش ویا خلیفهٔ دست نشانده‌اش برکنار شوند وبرای روز مبادا بی‌ذخیره بمانند. سرداران ترک بیشتر باتهدیدویا اسباب چینی خلفاء را عزل ونصب میکردند

وباجرای نقشه‌های خویش می‌پرداختند. خلاصهٔ کلام اینکه وزیران وسرداران برای کسب نفوذ وقدرت ومال باهم‌مبارزه داشتند ودرعین حال ازهرراهی که‌میتوانستند پول بدست میآوردند و ذخیرهٔ روز مبادا می کردند، زیرا هیچ‌وزیری بمنصب وجان خویش اعتماد واطمینان نداشت ونمیدانست که‌امروز یافردا از کار برکنار خواهد شد وشایدهم نابود میگردد. لذاهمهٔ آنان بدستور ابن‌فرات وزیربزرگ آنروزعمل میکردند ودستور وی‌چنین بود که ادارهٔ امور اگرچه بغلط‌باشد بهتراز آن است که بخاطردرستی کارهامتوقف گردد.خلفاءهم که‌اینرا میدانستند اموال وزیران رامصادره میکردند (تفصیل آن درجلد دوم گذشت) تدریجاً موضوع مصادره یکی از منابع عایدات شده نه‌تنها اموال وزیران‌بلکه اموال مردم عادی‌نیز مصادره میشد. فرماندار اموال مردم‌را مصادره میکرد . وزیر اموال فرماندار وخلیفه اموال‌وزیران‌را مصادره مینمود بقسمی که دیوان مخصوص در دستگاه دولتی برای مصادره اموال وضع شد ومثل این‌بود که مصادره یك نوع کسب وکار دولتی میباشد.

انواع مصادره ومقدار آن

ابن‌فرات وزیرمیگویدخلیفه ده‌میلیون‌دینارمال‌مرا مصادره کرد، من هم ده میلیون‌دینارازحسین‌بن‌عبدالله‌جواهرفروش (ابن‌الجصاص) گرفتم ومثل اینکه ضرری‌بوزیر وارد نیامده بود ومعمولا هرچه مصادره میگرفتند بمصادره پس میدادند. بعضی‌اوقات‌مصادره با مدت‌طولانی انجام‌میگرفت باینقسم که اگرشخص متنفذپول‌نقدوملك قابلی موجود نداشت کارمهمی باوارجاع کرده خانه‌ودستگاه مجللی برایش فراهم میساختند وچندصباحی‌باومهلت میدادندکه هرچه بیشتر ازمردم پول دربیاورد و بابت مصادره بپردازد و چنانکه گفته شد هرکس و همه‌کس مشمول‌مصادره میشد واینك صورت اموال اشخاصی که درزمان خلافت الراضی بالله بدستور ابن‌فرات(وزیر) مصادره‌شده است و این صورت نمونه‌ای از وضع فاسد دستگاه آنروزی و چگونگی مصادره می‌باشد:

	دینار
ازاحمدبن‌محمد بسطامی بابت نصف بقیه مصادره سال ۳۰۰	۷/۳۰۰
ازعلی‌بن حسین بازینی کاتب‌راجع بمأموریت موصل	۱۱/۰۰۰
از محمدبن عبدالله شافعی بابت مداخله در اموال علی‌بن عیسی	۳۰/۰۰۰
ازمحمدبن علی بن مقله بابت مداخلات درامور مالی	۸۰/۰۰۰
از محمدبن حسین معروف بابی‌طاهر	۱۰۰/۰۰۰
ازحسن‌بن عیسی‌الناقد بابت وجه امانت علی‌بن عیسی	۱۳/۰۰۰
ازابراهیم بن احمد مادرائی	۲۰/۰۰۰
ازعبدالواحدبن عبیدالله بابت بقیه مصادره پدرش	۳٦/۳٦۰
ازاحمد بن یحیی بنا بمقتضیات	۱۰/۰۰۰
ازابراهیم بن احمد جهبذ بابت صلح	٦/۰۰۰
ازمحمد بن عبدالسلام بابت امانت نقدی محمد بن علی‌وابراهیم مادرائی	٤/۰۰۰
ازعبدالوهاب بن‌احمد بن ماشاءالله بابت صلح	٤۰/۰۰۰
ازمحمد بن عبدالله بن حرث بابت صلح	۱۰/۰۰۰
ازمحمدبن احمد بابت مأموریت موصل وغیره	۲٥۰/۰۰۰
ازابراهیم مادرائی بابت بقیهٔ مصادره	۱٥/۰۰۰
ازابوعمربن صباح بابت بقیهٔ مصادره علی‌بن‌عباس احمد	۳/۰۰۰
ازعلی‌بن محمد بن جواری (وکشته شد)	۷/۰۰۰
ازهرون بن احمد همدانی	۷/۰۰۰
ازعبدالله بن زیدبن‌ابراهیم	۲/۰۰۰
« « ایضاً بابت صلح	۱٥/۰۰۰
ازعلی‌بن مأمون اسکافی (وکشته شد)	٦۰/۰۰۰
ازیحیی‌بن عبدالله بابت مأموریت اوباحامد	۷۰/۰۰۰
ازحامد بن عباس (وکشته شد)	۱/۳۰۰/۰۰۰

	دینار
ازمحمد بن حمدون واسطی	۱۵۰/۰۰۰
ازعلی بن عیسی	٤۲/۰۰۰
ازابراهیم جهبذ حامد بن عباس	۱۰/۰۰۰
ازحسن مادرائی	۱/۲۰۰/۰۰۰
» »	۱/۰۰۰/۰۰۰
» » بخط دیگر	۱۰/۰۰۰

	درهم
ازابوالفضل محمد بن احمد بن بسطام	۲۰/۰۰۰
ازعلی بن حسن باذینی بابت مأموریت موصل بطور صلح (و کشته شد)	۵۰۰/۰۰۰
ازابوعمر بن صباح بابت ضمانت بقیه مصادره ابویاسر	۱۰۰/۰۰۰
ازعبیدالله بن احمد یعقوبی	۱۰۰/۰۰۰
ازحسن بن ابراهیم خرائطی بابت آنچه از مال رئیس گرفته بود .	۱۰۰/۰۰۰
ازحسین بن علی بن نصیر	۱۰۰/۰۰۰
ازعلی بن محمد بن احمد سمان بابت ورثه قرقر	۲۰۰
ازابوبکر گرگانی بابت ضیاع بن عیسی	۱۰/۰۰۰
ازحسین بن سعد قطربلی	۲۳۰/۰۰۰
ازمحمد بن احمد....	۱/۵۰۰/۰۰۰
ازابوالحسن بن بسطام	۳/۰۰۰/۰۰۰
ازاحمد بن محمد بن حامد بن عباس	۵۰/۰۰۰
ازسلیمان بن حسن بن مخلد	۲۳/۰۰۰

پول درآوردن

مدت وزارت هر وزیری یك یادوسال بود و همینکه عزل میشد یا استعفاء میداد گذشته ازاملاك ومستغلات میلیون‌ها دینارپول نقد فراهم ساخته بود. البته‌این پولها بطور عادی جمع نمیشد. چون وزیر هیچ کس را بهیچ کاری نمیگماشت مگر اینکه پیشکشی نقدی بنام مرافق الوزراء (۱) از وی میگرفت و این وجوهات غالباً بطور خجلت آوری وصول وایصال میگشت. مثلا خاقانی وزیر المقتدر بالله دریك روز ازنوزده نفرنوزده جورپول گرفت و برای همهٔ آنان حکم فرمانداری (نظارت) کوفه را نوشت وهریك ازآنان خود را فرماندار کوفه تصورمیکرد اگر مأمور همه مبلغ معهود را موجود نداشت قسمتی‌ازرشوه را نقد میپرداخت و بقیه را مهلت میگرفت و باقساط‌تأدیه میکرد. خلفاء هم‌این را میدانستند و تعجبی نداشتند وآنرا کار عادی می‌پنداشتند .

مأمور یا فرماندار ناچار برای پرداخت بقیهٔ رشوه هرطور بود مال مردم را می‌چاپید و اصلا برای همان کار(چاپیدن)مأموریت گرفته بود . راههای درآمدآنان (مأمورین) ازاینقرار بود :

مبلغ‌جزئی برای‌دولت‌خرج‌میکردندومبلغ کلی‌محسوب‌میداشتند. برای‌درآمدهای دولتی‌حساب‌میساختند، ازمأمورین‌جزء رشوه‌میگرفتند، بربازاریان‌وکسبه‌مالیات‌های غیرقانونی‌تحمیل‌میکردند، دارائی‌دهقانان‌را میربودند، باینقسم که مأموری سرخرمن میفرستادند تامطابق دلخواه‌مالیات بگیرد‌واگردهقان‌اعتراض‌میکرد ریش‌وسبیلش‌را میتراشیدند ،کتکش میزدند و محصولش را تماما ضبط میکردند ، کار بیداد نسبت

---

۱ ــ ترجمهٔ حقیقی مرافق‌الوزراء باصطلاح امروز خودمان حق‌وحساب‌است . مترجم

بکشاورزان و خرده مالکان بآنجا کشیده بود که آب و ملك آنان را ضبط میکردند ولی مالیات معمولی را ازخود کشاورز میگرفتند، مالك هم باکمال رضایت آن مالیات را میداد باین امید که آن ملك در دفتر دولتی بنام وی ثبت باشد تا مگر بعدا دادرسی پیدا شود وملك اورا باز پس بدهد ولی مالکین عمده گاه گاه هیچ مالیات نمیدادند ودر مقابل پرداخت مالیات بدولت رشوه مناسبی بوزیران وبزرگان تأدیه میکردند ویااینکه بنفع آنان اقداماتی مینمودند وازپرداخت مالیات معاف میشدند مثلامالکی بنام ابوزنبور درزمان وزارت ابن فرات بیش از صد فرسخ درصد فرسخ ملك ومزرعه داشت و کمترین مالیاتی بدولت نمی پرداخت و در مقابل نسبت بابن فرات وزیر فداکاری میکرد وچه بسا که ازیك مالك عادی (بی پارتی) درظرف سال چندبار مالیات میگرفتند واگراعتراضی میکرد عین ملك را تصرف مینمودند. (۱)

جاسوسی وفتوای شرعی برای راهزنی

یکی ازوسایل پول در آوردن چنان بود که وزیران یاجانشین های آنان ازمدیران دفاتر ویا قضاة پولی بعنوان قرض میگرفتند وبآنان اجازه میدادندازمردم محل بهمان طریق وجوهاتی جمع کنند وطبعا طبقات زیردست آنرا می پرداختند ومردمان بازاری درشهرها و دهقانان درروستاها بسختی دچار میشدندوحقوق اشخاص زیرپا میرفت.هرکس وسیله ویاپشتیبانی داشت بزور حیله و نیرنگ کارخود را اداره میکرد وبقیه یعنی اکثریت مردم دچار بدبختی میگشتندودر نتیجه درده ها دزدان وراهزنان پدیدمیآمدند ودرشهرها جیب برها وچاقوکش ها فراوان میشدند وافراد سپاهیان ومأمورین جزء دولت که درشهرها بی حقوق میماندندخواه ناخواه بخارج شهر رفته بدزدی وغارت دست میزدندواگر دستگیر ومحاکمه میشدندعذرشان این بود که چرا حقوق آنان را نمیپردازند،راهزنان کاروانها را میزدندومیبردندومیگفتند که چون بازرگانان زکوة نمیدهند مالشان برماحلال است زیرازکوة صدقه‌ای است که بایددولتمندان بفقیران بدهند وچون نمیدهند بزور از آنان میستانیم موضوع زکوة دراسلام بسیارمهم بوده ولی دراواسط حکومت عباسیان بآن

۱ــ مثل اینکه از وضع فعلی خودمان صحبت میشود. مترجم

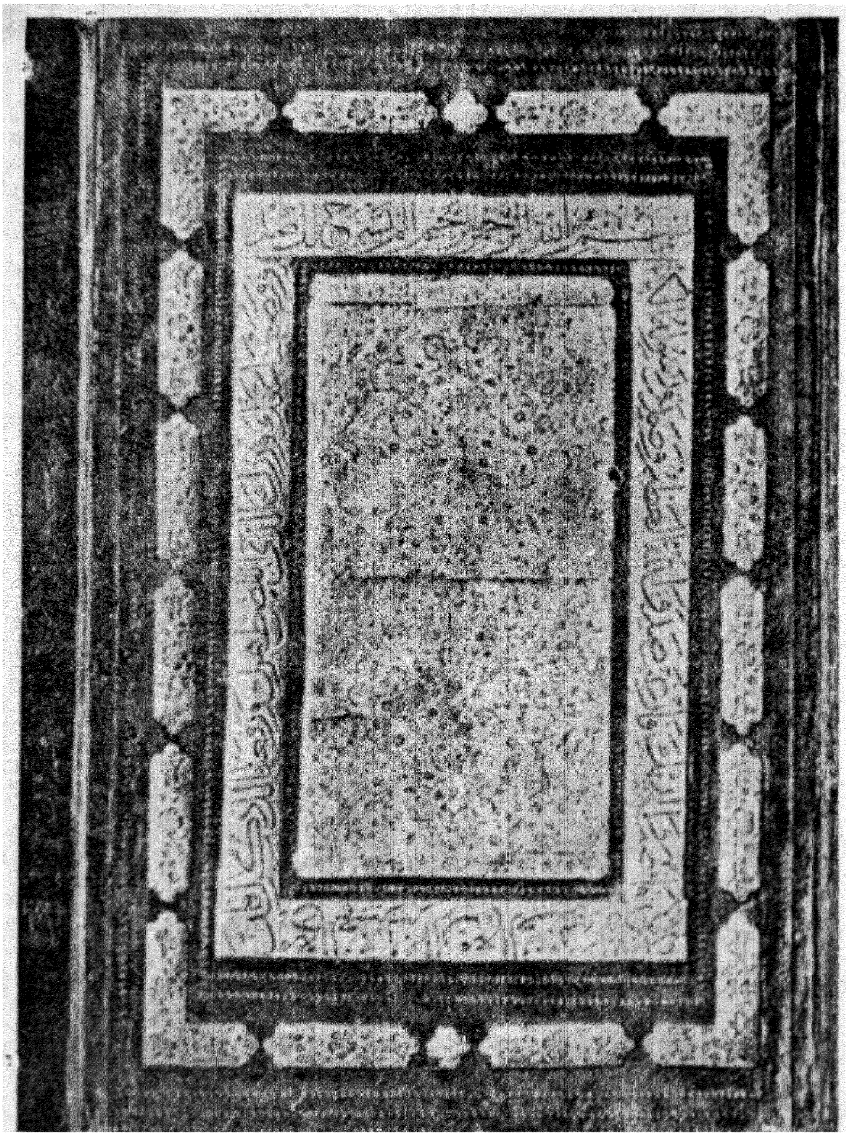
توجه نشد و بهانه‌ای برای راهزنی دزدان بدست آمد.

فساد دستگاه‌های دولتی طبعاً موجب گرانی خواربار، سختی زندگانی، دسته بندی‌وکشمکش احزاب بخصوص زدوخورد شیعه و سنی میشد. اسباب چینی رواج می‌یافت وبیش ازهرچیز جاسوسی شایع میگشت. ازکاخ خلیفه تا دفاتر مهم دولتی وغیره همه جا خبر چینی وجاسوسی وتوطئه بکار میبود. هردسته و هرفردی جاسوس وجاسوسانی داشت که‌مرتب برای طبقات بالاخبرهای‌راست ودروغ‌میبردند واشخاص بی گناه‌را متهم میساختندتااز آنان استفاده کنند ویاآنان را از کار بر کنار سازند. بیشتر راجع بکارمندان معزول توجه داشتند ودربارهٔ آنان راست ودروغ می‌بافتند و اشخاصی راکه نمیخواستند سرکاربیایند بانواع و اقسام متهم میکردند و گزارش‌های‌متوالی دربارهٔ آنان ارسال میداشتند وچه بساکه‌درمدت کمی‌صندوقها ازاین گزارشها پرمیشد وخلیفه یا وزیر یاامیربس ازمطالعه‌آن اوراق رامیسوزانید چون جای کافی برای آن همه گزارش موجود نبود. دستگاه مرکزی خلافت که‌باین مفاسد دچار گشت متنفذین اطراف هریك بفکراستقلال افتاده قسمتی ازامپراطوری بزرگ اسلام رابرای خود ضبط کردند وتدریجا ممالك اسلامی (عباسی) تجزیه‌شده ایرانی وترك وکرد وعرب وغیره درهر گوشه‌ای برای‌خود مستقل گشتند

تجزیهٔ مملکت عباسیان

همینکه وزیران ایرانی وسرداران‌ترك وخواجگان وزنان وحاجبان وغیره برای کسب قدرت ونفوذ بجان هم افتادند قدرت ونفوذ خلیفه هیچ شد و عمال (استانداران) ولایات از نظرمالی و سیاسی و اداری‌خودمختاریعنی‌مستقل‌شدندوهر کدام که ازمرکزخلافت دورتر بودندزودتر باین عمل مبادرت کردند وپیش ازهمه‌ابراهیم‌بن‌اغلب‌بسال۱۸۴هجری‌درشمال‌افریقا خودمختار شد ولی‌خودمختاری وی مربوط بفساددستگاه‌خلافت نمیباشدزیراابراهیم معاصر با هرون‌بوده وهرون ازمقتدر ترین خلفای عباسی است. فقط چون ابراهیم ازمرکزخلافت (بغداد) دورمیزیست توانست طوری مستقل گردد اما زودتراز همه ایرانیان وپس از آن ترکان وکردان از سوء جریان دستگاه خلافت استفاده کرده

خود مختار گشتند وهمانطور که ایرانیان زودتر ازسایراقوام بخلفای عباسی پیوستند همانطورهم زودتر ازترك وکرد خرابی اوضاع را درك کرده مستقل شدند ، باینقسم



یك جلد قرآن از چرم قهوه‌ای رنگ باطلا

که اینان ابتداء استاندار سپس امیر وبعد پادشاه شدنــد . نخست ایرانین آنگاه ترکان وسپس کردان بآن مقامهای عالی نایل آمدند واینك ازدولتهای کوچك ایرانی وترك وکرد صحبت میداریم ودولتهای مستقل عرب‌را دردورهٔ دوم عرب ذکرمیکنیم

دولتهای کوچك ایرانی که‌زیر نظر عباسیان پدید آمدند

همینکه مأمون با پشتیبانی ایرانیان بخلافت رسید مردم ایران زود تراز دیگران بقدرت خود پی بردند و در زمان معتصم‌ترکان متوجه آن موضوع گشته دست خلفا را بستند وقدرت آنان را شکستند ولی ایرانیان‌بیشتر وزیادتراز ترکان در آن قسمت موفق‌شدند ، باین معنی که چون ترکان را در مرکز خلافت نیرومند دیدند از بغداد دست کشیده ایالت داخلی ایران را تصرف کردند ولی در ظاهر از خلیفه اطاعت داشتند وخود را اسماً تابع‌خلیفه معرفی میکردند .

اینك صورت اسامی دولتهای نیم‌مستقل ایرانی ومدت حکومت آنان واسامی مؤسسین آن:

نام‌دولت	محل‌حکومت	مدت‌حکومت	مؤسس
۱ـ طاهریان	خراسان	۲۰۵ـ۲۵۹	طاهربن حسین
۲ـ صفاریان	فارس	۲۵٤ـ۲۹۰	یعقوب بن‌لیث
۳ـ سامانیان	ماوراءالنهر	۲٦۱ـ۳۸۹	نصربن‌احمد
٤ـ ساجیان	آذربایجان	۲٦٦ـ۳۱۸	ابوالساج
٥ـ زیاریان	گرگان	۳۱٦ـ٤۳٤	مرداویج‌ابن‌زیار

همینکه این امارتهای کوچك ایرانی تشکیل یافت مذهب شیعه نیرو گرفت و ایرانیان بفکر افتادندکه با کمك علویان دولت بزرگی مانند دولت ساسانیان تشکیل بدهند ولی‌این‌امارتهای کوچك‌چندان دوام‌نیافت وبالاخره‌دولت آل‌بویه‌پدید آمدکه مهمترین دولتهای شیعی اسلامی آن روز بشمارمیآید .

دولت آل‌بویه

این حکومت از گیلان پدید آمده ومردم آن از این شهرستان می‌باشند ولی پادشاهان آل بویه درفارس حکومت کردند و نسب آنان بپادشاهان‌قدیم ایران‌میرسد . آنان را دیلم‌هم‌میگویند.زیرا دیلم‌نام ناحیهٔ گیلان استوعلویان از زمان هرون در آن نواحی مشغول اقدامات بودند

وحسن بن علی الاطروش ازفرزندان (امام) حسین تاحدی درنواحی دیلم موفق گشت و در اواخر قرن سوم هجری عده‌ای ازدیلمیان دورا وجمع شدند.

جد آل بویه موسوم به بویه و ملقب بابوشجاع سه پسرداشت که بعلی و حسن واحمد موسوم بودند، بویه بواسطهٔ تنگدستی سه پسرخودرا بخدمت سپاهی گماشت زیرا در آنروزها سپاهیگری ازوسایل مهم ارتزاق بود علی بخدمت مرداویج مؤسس دولت زیاریان درآمد وتدریجاً پیشرفت کرده از طرف وی بحکومت کرج تعیین شد ورفته رفته کارش بالا گرفت تا آنجاکه ازخلیفهٔ عباسی حکومت فارس را تقاضانمود الراضی بالله خلیفهٔ عباسی (متوفی بسال ۳۲۹) پیشنهاد علی را پذیرفت مشروط بر این که مطابق معمول عباسیان مالیات فارس راسالانه بپردازد و درپیرو این موافقت خلعت حکومت فارس برای علی رسید. حسن برادر علی برخوارزم دست یافت‌ودو برادر بابرادرسوم احمد متحدشده‌بشیراز آمدند، وازآنجاعازم بغداد شدندودرزمان المستکفی ۳۳٤ به بغداد رسیدند. خلیفه مقدم آنانرا گرامی داشت وهرسه‌برادر را خلعت پوشانیده علی راعمادالدوله، حسن را رکن الدوله واحمد رامعزالدوله لقب داد ومنصب امیرالامرائی را به معزالدوله واگذارد. این سه برادر برسراسرممالك اسلامی مسلط شدند وخلفاء رایکی پس ازدیگری عزل ونصب نمودند وچون شیعی مذهب بودندآن مذهب راترویج کرده ترقی دادند وازنفوذ ترکان کاستند وهمینکه عضدالدوله امیرالامراء شدخودراملك خواند، وی اول کسی است که درجهان اسلام بعنوان‌ملك‌ملقب‌شده است واول کسی است که مسلمانان اورابااین عنوان‌خوانده‌اند.

مدت حکومت آل‌بویه از ۳۲۰ تا٤٤٧ بود.

دولتهای کوچك ترك زیر نظر عباسیان

همانطور که ایرانیان پس ازبسط نفوذ بفکراستقلال‌افتادند ترکان‌نیزمانند آنان در صددبرآمدند در پاره‌ای‌نقاط‌خود مختار باشند.

وهمانطورکه ایرانیان درایران استقلال یافتند ترکان درممالك خارج ایران

خودمختار گشتند (۱) واینك نام امارتهای نیم مستقل تـرك در زمان عباسیان و نام مؤسسین آن امارتها وسال پیدایش وقلمرو وحکمرانی آنان :

اسم حکومت	قلمرو	مدت تأسیس	مؤسس
۱ـ طولونیان	مصر	۲۵٤ـ۲۹۲	احمدبن طولون
۲ـ ایلکیان	ترکستان	۳۲۰ـ۵٦۰	عبدالکریم ستق
۳ـ اخشیدیان	مصر	۳۲۳ـ۳۵۸	محمد اخشید
٤ـ غزنویان	افغانستان وهند	۳۵۱ـ۵۸۲	آلبتکین

تـرکان نیز مانند ایرانیان ابتداء امیر وبعد سلطان شدند ، ترکان ، نخستین حکمران مسلمانی هستند که خود را سلطان نامیدند ونخستین سلطان آنان سلطان محمود غزنوی است که هند را گشود ودیانت اسلام را در آنجا منتشر ساخت.

دولتهای سلجوقی و شاخه‌های آن

ترکان و ایرانیان که از دو نژاد مختلف بودند از حیث مذهب نیز اختلاف داشتند ایرانیان شیعی وترکان سنی در دستگاه خلافت برای بسط نفوذ و قدرت با هم مبارزه ومسابقه داشتند وهرکدام قسمتی از کشور را تصرف کرده خود مختار میشدند ولی هردودسته‌خودرا تابع خلیفه بغداد میدانستند واز امیران وملوك و سلاطین عباسی محسوب میگشتند .

دراواسط قرن چهارم هجری دودولت شیعی درداخلهٔ قلمرو عباسیان پدید آمد، اول دولت آل‌بویه درعراق وفارس ودوم دولت فاطمی مصر که هردو برضد حکومت سنی بغداد اقدام می‌کردند ولی در اواسط قرن پنجم هجری دولت سنی مهمی بنام دولت سلجوقی پدید آمد وحکومت سنی بغداد راکه روبتلاشی وفنامیرفت ازسقوط نجات داد وازپیشرفت شیعیان درمصروعراق وشام وفارس وخراسان جلوگیری کرد.
پادشاهان سلجوقی ازفرزندان مردی ترك‌بنام سلجوق پیداشدند واز دورترین نقاط

۱ ـ جرجی زیدان در ایـن اظهار دچـار اشتباه است ، زیرا سلاطین غزنوی که ترك بودند برعکس اظهار جرجی‌زیدان مدتها درداخل ایران نیزحکومت داشتند وسلطنت ایرانی‌شیعی آل‌بویه (دباله) بدست سلطان محمود غزنوی ترك منقرض‌شد. مترجم

شرق قیام کرده ممالك عباسی را که زیر نظر امیران ترك و کرد و ایرانی وعرب تجزیه شده بود بصورت یك امپراتوری در آوردند .

سلجوق بن یاکاك مـؤسس سلسلهٔ سلجوقیان در خدمت یکـی از خان های ترك بود و همینکه اوضاع آشفتهٔ ممالك عباسی را دانست بفکر استیلای بر آن ممالك



صحن دانشگاه الازهر

افتاد وچون میدانست بدون قبول اسلام کـاری ازپیش نمی‌برد خودش و سپاهیانش وهمراهانش یکجا مسلمان شدند وازترکستان بطرف مغرب عزیمت کرده از جیحون گذشتند وبتدریج تمام ممالك عباسی را مسخر کرده از افغانستان تامدیترانه آمدند وجهـان اسلام دارای سه دولت معتبر گردید ازاینقرار :

فاطمیان درمصر ، سلجوقیان درشرق ، امویان در اندلس .

درهرحال دولت سلجوقی مهم‌تر از سایر امارات مستقل ترك وفارس بود زیرا آنان درداخل قلمرو عباسیان ظهور کردند ، اما سلجوقیان ازخارج آمدند وبرهمه جامسلط شدند ، اگرچه دولت ایلکیان نیز تاحدی مستقل بودند اما آنطور که باید

درممالك اسلامی نفوذ نداشته‌اند .

سلجوقیان درتاریخ اسلام مقام‌مهمی یافتند، درزمان آنان ترکان بفارس و عراق وشام آمده باهم‌نژادان خویش متحدشدند ودر آنجاها سکونت کردند .

نخستین سلاطین اسلامی که‌برای مسلمانان مدارس گشودند سلجوقیان بودند و این کار نیك‌در اواسط قرن پنجم بدست خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی انجام یافت. درجلدسوم موضوع تأسیس مدارس‌اسلامی‌را به‌تفصیل‌نگاشتیم، خواجه‌نظام‌الملك‌طوسی که‌ازفرزند دهقانان(زمین‌داران) ایرانی‌بودمدارس وتکیه‌ها و کاروانسراهاومسجدهاو بیمارستانهای‌بسیاری‌بنام‌سلطان‌ملکشاه‌سلجوقی‌بنا کرد .

سلجوقیان بعداً شاخه‌شاخه شدند وهر کدام درقسمتی ازممالك عباسی حکم فرما گشتند ودرواقع دودسته بزرگ و کوچك بودند از اینقرار :

۱ ـ سلجوقیان بزرگ	از ۴۲۹ تا ۵۵۲	حکومت کردند
۲ ـ سلجوقیان کرمان	از ۴۳۳ تا ۵۸۳	«
۳ ـ سلجوقیان سوریه	از ۴۸۷ تا ۵۱۱	«
۴ ـ « عراق و کردستان	از ۵۱۱ تا ۵۹۰	«
۵ ـ « (روم) آسیای‌صغیر	از ۴۷۰ تا ۷۰۰	«

خلاصه اینکه سلجوقیان سیصدسال حکمران‌بودند وقلمرو حکومت آنان‌از چین تامنتهای شام امتداد داشت .

انتقال‌حکومت‌از سلجوقیان باتابکان

سلجوقیان عمال و مأمورینی داشتندکه آنانرا اتابك (پدر بزرگ) میخواندند ولی کم کم اتابك بمعنای‌وزیر وسپس بمعنای‌پادشاه استعمال شد. اتابکان رفته رفته مستقل شدند وتمام ممالك سلجوقی را میان‌خود قسمت‌کردند ، فقط‌قسمت روم (آسیای‌صغیر) بدست سلجوقیان باقی ماند و آنرا در قرن هفتم هجری عثمانیان از سلجوقیان گرفتند

اینک صورت اسامی حکومت‌های اتابکان وقلمرو تاریخ وحکومت آنان:

۱ ـ دولت بوریان	دردمشق	از ۴۹۷ تا ۵۴۹
۲ ـ زنگیان	درجزیره وشام	از ۵۲۱ تا ۶۴۸
۳ ـ بکتیجیان	در اربل وغیره	از ۵۳۹ تا ۶۳۰
۴ ـ ارتقیان	دردیاربکر وماردین	از۴۹۵ تا ۷۱۲
۵ ـ شاهان	در ارمنستان	از۴۹۳ تا ۶۰۴
۶ ـ اتابکان آذربایجان	در آذربایجان	از۵۳۱ تا ۶۲۲
۷ ـ سلغریان	در فارس	از۵۴۳ تا ۶۸۶
۸ ـ هزاراسپیان	در لرستان	از۵۴۳ تا ۷۴۰
۹ ـ خوارزمیان	در خوارزم	از ۴۷۰ تا ۶۲۸
۱۰ ـ قولتوغیان	در کرمان	از۶۱۹ تا ۷۰۳

این ممالك چنانکه مشاهده می‌شود دردست اتابکان وسایر سرداران ومأمورین سلجوقی باقی ماند وسرانجام مغول‌ها آمدند وهمهٔ آنانرا برانداختند.

سلجوقیان روم سلجوقیان آسیای صغیر مشهور بسلاجقهٔ روم تا قرن هفتم هجری باقی ماندند ولی آنان نیز بخانواده‌ها ودسته‌های کوچك تقسیم گشتند از اینقرار:

نام امارت	نام خانوادهٔ امیر
۱ ـ میسیا	آل کراسی
۲ ـ بسیبدیا	آل حمید
۳ ـ فریجیا	آل کرمیان
۴ ـ لیسیا	آل تاکة
۵ ـ لیدیا	آل سروخان وایدین
۶ ـ کاریا	آل منتشا

۷ ـ بفلاغونیا آل قزل‌احمدلی

۸ ـ لیکونیان آل قرمان

عثمانیان در اوایل قرن هشتم هجری تمام این امارت‌ها را منقرض کردند.

دولت‌های کوچك کرد تحت حکومت عباسیان

بیشتر کردان مردم چادر نشین خشن تند خوی نیرومندی میباشند و عموماً مردم سرسختی هستند و استعدادشان برای قبول تمدن اسلامی کمتر از ایرانیان و ترکان است و بهمان جهت دیرتر از ایرانی‌ها و ترك‌ها بشهر آمدند و در قسمت عمدهٔ دورهٔ تمدن اسلام کردها صحرا گرد و چادرنشین بودند. محل اقامت آنان کردستان و ارمنستان و جزیرهٔ عراق (موصل ـ دیاربکر) است و هنوز هم در آن نقاط مسکن دارند دولت های اسلام در جنگ‌های خارجی از آنان کمك میگرفتند همانطور که از عربهای صحرا گرد نیز کمك میطلبیدند.



ابن سینا

کردها تا مدتی از خشونت و صحرا گردی دست بردار نبودند، بهمین جهت در خدمات دولت‌های اسلامی پذیرفته نشدند. وطبعاً مردان باتدبیر سیاستمدار کشوری از میان آنها برنخاست که دارای مقامی بشود و ادعای استقلال کند. فقط در اواسط قرن چهارم هجری برای نخستین مرتبه مرد کردی بنام حسنویة بن حسین برزکانی پیشوای کردان کردستان دعوی استقلال نمود و بر دینور وهمدان و نهاوند وغیره دست یافت، خلیفهٔ بغداد هم استقلال اورا برسمیت شناخت وخودش وپسرش را ناصرالدوله لقب داد. این امارت کرد چندان دوام نیافت و فقط از ۳۴۸ تا ٤۰٦ باقی ماند.

ابوعلی بن مروان کرد دیگری است که در ۳۸۰ در دیاربکر مستقل شد. و بـر

نواحی آمد ، وارزان ومیافارقین دست یافت وجانشین او با فاطمیان بیعت کرد و در سال ۴۸۹ این امارت منقرض شد .

ایوبیان

کردها تا ظهور صلاح‌الدین ایوبی ، نام ونشانی نداشتند . سلطان‌صلاح الدین ایوبی‌ازرجال باتدبیر ودلیرونامی اسلام میباشد وی براساس فرو ریختهٔ فاطمیان مصر دولت مقتدری تشکیل داد که از ٥٦٤ تا ٦٤٨ دوام یافت.

صلاح‌الدین با عباسیان بیعت کرد و باصلیبیان جنگید وآنان را ازسوریه‌راند وبیت‌المقدس رااز آنها پس گرفت ودارای‌نام ونشان بلندی شد.

درزمان سلطان صلاح‌الدین ایوبی کارکردان بالاگرفت وآنان درمصروشام وکردستان ویمن وخراسان حکومت یافتند. پس ازمرگ صلاح‌الدین کشوراومیان برادرانش‌وفرزندانش و فرزندان برادرش تقسیم شد وهمانطورکه اتابکان سلجوقی وارث ممالك‌سلجوقی شدند ممالیك‌ترك‌هم‌وارث‌حکومت ایوبیان گشتندودرکشور مصردودولت‌بنام‌ممالیك تشکیل یافت . (تفصیل آن بیاید.)

یادآوری ـ نکتهٔ قابل‌توجه اینکه اسلام بطور خاصی درملل شرق تأثیر کرد وتدریجا آنان را وارد حوزهٔ تمدن ساخت وهرملتی‌که زودتر مسلمان شد زودتر بسلطنت رسید، باین معنی که عربها اول مسلمان شدند واول حکومت یافتند ،سپس ایرانیان که ازهمه نزدیکتر بعربستان بودند ودرنتیجهٔ قبول اسلام بحکومت‌رسیدند آنگاه ترکان بمسلمانان نزدیك شدند و بفرمانروائی نائل گشتند ، سپس کردان حکومت یافتند .

و اما اینکه چرا کردها با وجود قرب جوار با مسلمانان دیرتر از ترکان بحکومت وسلطنت رسیدند ، علتش آنست‌که ترکان بیش ازکردان استعداد سیاست مداری‌وشهرنشینی دارند. سپس اسلام ازترکستان گذشته بممالك تاتار ومغول‌رسید واینان بجهانگیری برخاسته وممالك اسلامی را بباد قتل وغارت دادند ولی همان تاتارها ومغولهای وحشی‌پس ازاصطکاك وتماس با تمدن اسلام خواه وناخواه‌درظل

اسلام در آمدند ودولت‌ها وحکومت های بزرگی تشکیل دادند. همین قسم تمدن اسلام درقبایل شمال افریقا (بربرها) تأثیر کرده آنانرا متمدن ساخت و بحکومت وسلطنت رسانید.

خلافت وسلطنت یادین‌وسیاست

درموقع ظهوراسلام پیغمبر (اکرم) رئیس اموردینی‌ودنیوی مسلمانان بود، حاکم و سردار و قاضی و مقنن و پیشوای مسلمانان شخص شخیص پیغمبر بود واگر کسی از صحابه بحکومت ویا امارتی (ازطرف پیغمبر)تعیین میشد، هم ازنظر سیاسی و هم از نظر مذهبی حکومت میکرد وپیغمبر باو سفارش میفرمود که بعدالت حکم کند ومردم‌را قرآن بیاموزد ولی ازسال هشتم هجری حضرت رسول مقام دینی وسیاسی را از هم جداساخت وابوزید انصاری وعمروبن عاص‌را مأمور تبلیغ نموده فرمود بروید‌مردم را باسلام دعوت کنید وهمینکه قومی اسلام‌آورد عمروبن عاص فرماندار آنان باشد وابوزید امام جماعت بشود ومردم راآداب دین وقرآن بیاموزد. معذلك این‌دستور کلی نشدو‌پس‌از حضرت پیغمبریك نفرامور دینی وامورسیاسی را باهم اداره میکرد مثلایزیدبن مهلب‌والی عراق (درزمان سلیمان‌بن عبدالملك اموی) هم امام جماعت، هم فرمانده جنگ و هم مأمور وصول مالیات بود، خلاصه اینکه در زمان حضرت رسول امورسیاسی ودینی دردست خودآنحضرت اداره‌میشد وبعداامور دینی‌وسیاسی چندین قسمت شدکه هرقسمتی را شخصی اداره میکرد، فقط مقام خلافت با قدرت سیاسی ومذهبی باقی ماند، چنانکه تا امروزنیز باقی است (۱)

---

۱ - خلیفه یعنی جانشین، و نخستین خلیفهٔ اسلام ابوبکر است که خود راجانشین پیغمبر میدانست، پس‌از وی مدت چهارده قرن‌عده‌ای از فرمانروایان سنی‌مذهب مسلمان بنام خلیفه خوانده میشدند ودر قرنهای‌اخیر سلاطین عثمانی خودرا خلیفه میخواندند.

پس‌از پایان جنگ‌اول‌انگلیسها سراسر ممالك عثمانی‌را تصرف کرده وسلطان عبدالمجید را خلیفه مسلمانان ساختند باین‌شرط‌که فقط درامور مذهبی مداخله کند وسیاست ممالك اسلامی بدست خود انگلیس‌ها باشد، درا‌ینموقع مصطفی‌کمال آتاتورك قیام‌کرد وانگلیسها را ازترکیه راندند و حکومت جمهوری ترك‌را تأسیس کرد و انگلیسها جناب خلیفه (عبدالمجید) را باخود بردند ودر

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

اساساً خلافت یك منصب دینی است ، خلفای راشدین نیز دارای همان سمت ومنصب بودند یعنی رویهٔ حضرت رسول اکرم را تعقیب می کردند ، با نامسلمانان میجنگیدند، امور سپاهی را دردست داشته مالیات می گرفتند وفرمانداران میگماشتند وتمام این کارها بنام وعنوان دین انجام می یافت . یعنی درراه دین کشور می گشودند و کشور را اداره میکردند . اما پس از انتشار اسلام و استحکام مبانی آن موضوع جهاد کم کم ازمیان رفت وخلیفه دارای مقام سیاسی ودینی شد، همانطور که در دین مسیح وسایر ادیان این ترتیب پیش آمدکرد ولی باید دانست که ارتباط دینی وسیاسی اسلام ومسیحیت باهم فرق دارد . مسیحیت ابتداء میان مردم عادی انتشار یافت ، سپس پادشاهان مسیحی شدند ولی اسلام ابتداء ازمقام فرمانروائی شروع شد وبعداً میان تودهٔ مردم رواج یافت زیرا صحابهٔ پیغمبر که پیش از همه مسلمان شدند خودشان فرمانده سپاه اسلام وفرمانروای مسلمانان بودند وباشمشیر بیاری اسلام قیام کرده آنرا توسعه دادند وهمینکه دیانت اسلام پیشرفت کرد فرمانروایان برای جلب توجه مردم خودرا بدین واساس دیانت مربوط ساختند تابدانوسیله عامه را بخودنزدیك سازند وجز این راه دیگری نداشتند، چنانکه تاکنون در کلیهٔ ممالك شرقی فرمانروایان بنام دین مردم را بخود جلب می کنند.

در عین حال مسلمانان پرهیزکار ریاست دینی و مذهبی را ازهم جدا ساختند و همینکه معاویه با زور وحیله و تدبیر حکومت را در دست گرفت مسلمانان واقعی

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

هندوستان جاداده دخترخلیفه را برای پسر نظام حیدرآباد تزویج کردندتامگر روزی ازاین مواصلت فرخنده خلیفه تازه‌ای بدست آید؛ سپس ملك حسین را که دست نشانده خودشان بودخلیفه خواندند، گاهی هم فاروق پادشاه سابق مصررا باین سمت (خلیفه گری) گول زدند یکی دو بارهم سیاست استعماری بریتانیا درمکه وفلسطین وغیره کنگره اسلامی تشکیل دادتابرای مسلمانان (سنی)خلیفه بسازدولی رستاخیز عظیم شرق تمام این نیرنگها را بی اثرساخت. ملك حسین خلع شد و پس از اندی درقبرس مرد . سلطان عبدالمجید درگذشت ، هند استقلال یافت ودستگاه نظام برهم خورد و ملك فاروق ساقط شده مصر جمهوری گشت وصحبت خلافت برای همیشه متروك ماند. مترجم

اورا بخلافت نشناختند بلکه ویرا پادشاه خواندند ومثل پادشاه بااو بیعت کردند ودر واقع پس‌ازشهادت (حضرت امیر) وکنار رفتن (امام)حسن مسلمانان باایمان زیر بار خلافت معاویه نرفتند ولی‌خود معاویه اصرار داشت که‌هم خلیفه وهم پادشاه باشد. میگویند روزی سعدبن ابی‌وقاص (پس‌از مستقل شدن معاویه) بر معاویه وارد شده گفت: سلام بر تو ای پادشاه معاویه خندیده گفت: چرا مرا امیر مؤمنان نمیگوئی؟ سعد گفت: توخوش وخندان این‌سخن‌را میگوئی ولی‌بخدادوست‌ندارم آنطور که تو باین‌مقام رسیده‌ای من‌باین‌مقام برسم.-واین میرساند که مسلمانان خلافت‌را ازمکر وسیاست منزه‌میدانستند وعقیده‌داشتند که‌بنی امیه‌اسلام‌را ازمقام‌مقدس‌دیانت‌به‌شمشیر وتعصب وسلطنت مطلق بر گرداندند.

لازمه خلافت سلطنت مطلق است

مامعتقدیم که حکومت مطلق دیکتاتوری بدون‌عنوان دیانت و یا چیزی شبیه دیانت پایدار نمی‌ماند و نیرو نمی‌یابد و هر حکومت دیکتاتوری که‌تاحدی دوام یافته از رنگ دینی بهره داشته ومردم را بنام دین مطیع ساخته است واگر حکومت بایدپایدار باشد ناچار حکومت دیکتاتوری استبدادی نخواهدبودو بهترین حکومت‌های پایدار همان‌رژیم مشورتی (جمهوری و یا مشروطه) است. چه در حکومتهای دیکتاتوری استبدادی همینکه دیکتاتور برود وزیران و اطرافیان ازضعف فرمانروای‌مستبد نالایق استفاده کرده برهمهٔ کارها مسلط می‌شوند واینکه پاره‌ای از دولت‌های اسلام مدت مدیدی پایدار مانده‌اند برای آن بود که رنگ‌دینی داشته‌اند وبرعکس حکومت‌هائی مانند حکومت ترکان و کردان وایرانیان درممالك اسلامی‌بدست اشخاص باهوش کاردان پدیدآمده‌اند ولی‌چون‌وجههٔ‌دینی نداشته‌اند پایدار نماندند. برعکس‌خلفای عباسی، خلفای‌فاطمی‌مصر، خلفای‌اموی اندلس بواسطهٔ‌رنگ‌دینی دربرابربسیاری ازمشکلات پایدار شدند، همینقسم حکومت‌های غیرعرب مانندحکومت عثمانی که بصورت دین درآمده بیش‌از سایر حکومتها برقرار بوده است. امویان شام نیز برای خود ریاست دینی‌ترتیب دادند وهمینکه احساس کردند مردم آنها را خلیفهٔ پیغمبر نمی‌دانند پای خود را بالا گذارده بکمك همدستان خود عنوان خلافت الهی گرفتند وخود را از

پیغمبر مهم‌تر جلوه دادند وچنانکه گفته شد اظهار داشتند که جانشین هر کس مثل خود آن‌شخص است وما (خلفای اموی) جانشین خدا در روی‌زمین‌هستیم‌واگرچا طبقات بالا این ادعای یاوه‌آنهارا ردمیکردند ولی عامهٔ مردم‌بزورآنرا قبول‌داشتند. پس ازاینکه عباسیان بخلافت‌رسیدند مردم بیشتربآنها گرویدند زیراآنهاازخاندان پیغمبر بودند ودرنظر مسلمانان احترام زیادتری داشتند تاآنجاکه میگفتند خلافت عباسیان تـاآمدن مسیح از آسمان دوام می‌یابد و اگر خلافت عباسی منقرض شود آفتاب غروب میکند ، باران نمیبارد و گیاه خشك میشود (۱).



اسطرلاب متعلق بسلطان حسین صفوی

خلفای عباسی‌هم این گزافه‌ها را بخودپسندیدند، حتی‌هرون‌که مردچیزفهم بود ودرزمان‌اوفرهنگ اسلامی ترقی کرده بود ازاین‌تملق‌هاخوشش میآمدوهمینکه شاعری اورا بعدازپیغمبر ، پیغمبر خواند وی‌را جایزه‌داد واگردردورهٔ‌ترقی وعظمت

۱ـ مقصود جرجی‌زیدان از مسلمانان البته سنیان است زیرا شیعیان از ابتدا، خلفای ثلاث واموی و عباسی وعثمانی وغیره را غاصب خلافت میدانستند و بآنان عقیده نداشتند. مترجم

اسلام خلفاء آنقدر تملق‌پسند باشند معلوم است که در دورهٔ فساد و انحطاط تا چه اندازه دنبال‌چاپلوسی وتملق میروند. چه در دوران جهالت و فساد موهومات‌جای حقیقت را میگیرد و متملقان و چاپلوسان پیش میآیند، و فرمانروایان وپادشاهان ازحرف بیش ازعمل خشنود میشوند از آنروست که همین‌چاپلوسان متوکل‌عباسی را سایهٔ خداوند (اعلیحضرت‌ظل‌الله) می‌خواندند، ومی گفتند که‌این‌سایهٔ رحمت‌برای نگهداری مردم از سوزش گرما از طرف آسمان گسترده شده است وشاعر درباری چاپلوس (ابن‌هانی) المعزفاطمی را چنین میستاید.

ماشئت لاماشاءت الاقدار فاحکم فانت الواحد القهار

(چه فرمان یزدان چه فرمان شاه)

*

خلفا و فقهاء

اگر مردم خلفاء را احترام میگذاردند برای مقام دینی آنان بود وگرنه بخود خلیفه اهمیت نمی‌دادند خلفاء هم ناچار فقیهان و محدثان و حافظان قرآن رابخود نزدیك میساختند ودرواقع اینان ازخلفا، وخلفاء از آنان نیرومیگرفتند . خلیفه‌خود را مانند پیغمبر فرمانده جنگ ، امام‌جماعت و فرمانروا میدانست وهمینکه ممالك اسلامی توسعه یافت خلیفه برای خود نوابی تعیین کردکه وظایف او را انجام دهند. مثلا والی بجای خلیفه حکومت میکرد وقاضی داوری‌مینمود وسردار فرمانده‌میدان جنگ‌میشدوقاری ومحدث ومفسرهم بنام‌خلیفه‌وبجای اوادای‌وظیفه میکردندوهمان طور که خلیفه برای پیشرفت کارهای دینوی بکمك سرداران ووالیان وقاضیان‌نیاز داشت برای حفظ‌مقام دینی بیاری‌فقیهان‌وقاریان وحدیث گویان محتاج بودبخصوص که فقه وقضاء اساس احکام سیاسی اسلام میباشد وناچار خلیفه‌باید فقیهان وقاضیان را مقرب دارد و در حل مشکلات دینی از محدثان و قاریان کمك بگیرد و چون مسلمانان هر موضوعی را با دین تطبیق میکنند ، لذا خلفاء بدون‌نظرفقیهان‌هیچ کار مهمی انجام نمیدادند واگرفقیهان بیعت خلیفه‌ای را رد میکردند آن خلیفه معزول میشد . در زمان خلفای راشدین که کارها بسادگی و درستی انجام می‌یافت باز هم فقیهان همین‌قدرت را داشتند و اگر فقیهان کاری را منع میکردند خلیفه ویا والی ناچاراز این کارچشم می‌پوشید.

بنی امیه که با حیله وحمله وهجوم بخلافت رسیدند این رسم را برانداختند، چون کارهای آنان با نظرفقیهان وفق نمیداد ، ازآنروفقیهان دراوایل دولت بنی‌امیه وحتی از زمان عثمان بزحمت افتادند ، چه اگر مطابق نظر خلیفه حکم نمیدادند

دچار بدبختی و شکنجه میگشتند . داستان اباذر و معاویه در زمان عثمان گواه بر این گفتار است و چنانکه پیش گفتیم بنی‌امیه از زمان عثمان بجمع آوری مال و بسط نفوذ و قدرت پرداختند و فقیهان و بزرگان دین که بر آنان اعتراض میکردند دچار زحمت میشدند و همینکه کار بر امویان استوار شد زبان‌ها را بستند و آزادی عقیده را گرفتند و کسی از دانشمندان (مگر دانشمندان متملق) بمقامی نرسید. امویان، مدینه و فقیهان مدینه را که در زمان راشدین مرکز سیاست بود فراموش کردند، فقط عمر بن عبدالعزیز پس از مدتی بیاد مدینه افتاد ولی بطور کلی فقیهان واقعی در بیشتر دورهٔ بنی‌امیه مهجور ماندند .

عباسیان بر عکس امویان مردم را آزاد گزاردند و کجروی‌های بنی‌امیه را اصلاح نمودند و در مدت کوتاهی فقیهان و زاهدان و عالمان گرد خلفاء جمع شدند و از نو جرئت و دلیری یافتند و بر اعمال خلفاء آزادانه انتقاد کردند. داستان منصور و مرد نقاد را در حرم کعبه سابقاً ذکر نمودیم ، نمونهٔ دیگر از آن جریان رفتار سفیان ثوری با هرون است که هرون ویرا به بغداد احضار نمود تا جزء مقربان وی باشد ، اما سفیان خواهش هرون را نپذیرفته بوی چنین نوشت :

«این نامه را بتو مینویسم تا بدانی که با تو قطع رابطه کرده‌ام زیرا تو خودت بموجب نامه خودت اقرار داری که بر بیت‌المال هجوم آوردی و برخلاف حق در آن تصرف کردی ، برادران من که حاضر مجلس بودند و نامه تو را خواندند آنها هم گواه هستند و پیش خدا فردای قیامت گواهی میدهند . ای هرون آیا مجاهدین و اهل قرآن و دل بدست آورد گان (مؤلفه) با این کارهای تو موافقند ؟ یا یتیمان و بیوه‌زنان ؟ . . .»

(این داستان و این نامه قبلا شرح داده شده معذلک آنرا ترجمه کردیم . مترجم)

روزی همین سفیان ثوری بر مهدی عباسی وارد شده اورا بنام امیرالمؤمنین سلام نگفت. مهدی از وی نرنجید بلکه دلجوئی کرد، پاره‌ای از خلفای عباسی مانند منصور، مهدی ، هرون ، معتصم ، واثق از فقیهان و زاهدان میخواستند آنان را پند بدهند وقتیکه پند آنانرا میشنیدند چنان میگریستند که ریششان تر میشد و داستانهائی در این باب از آنان نقل شده‌است .

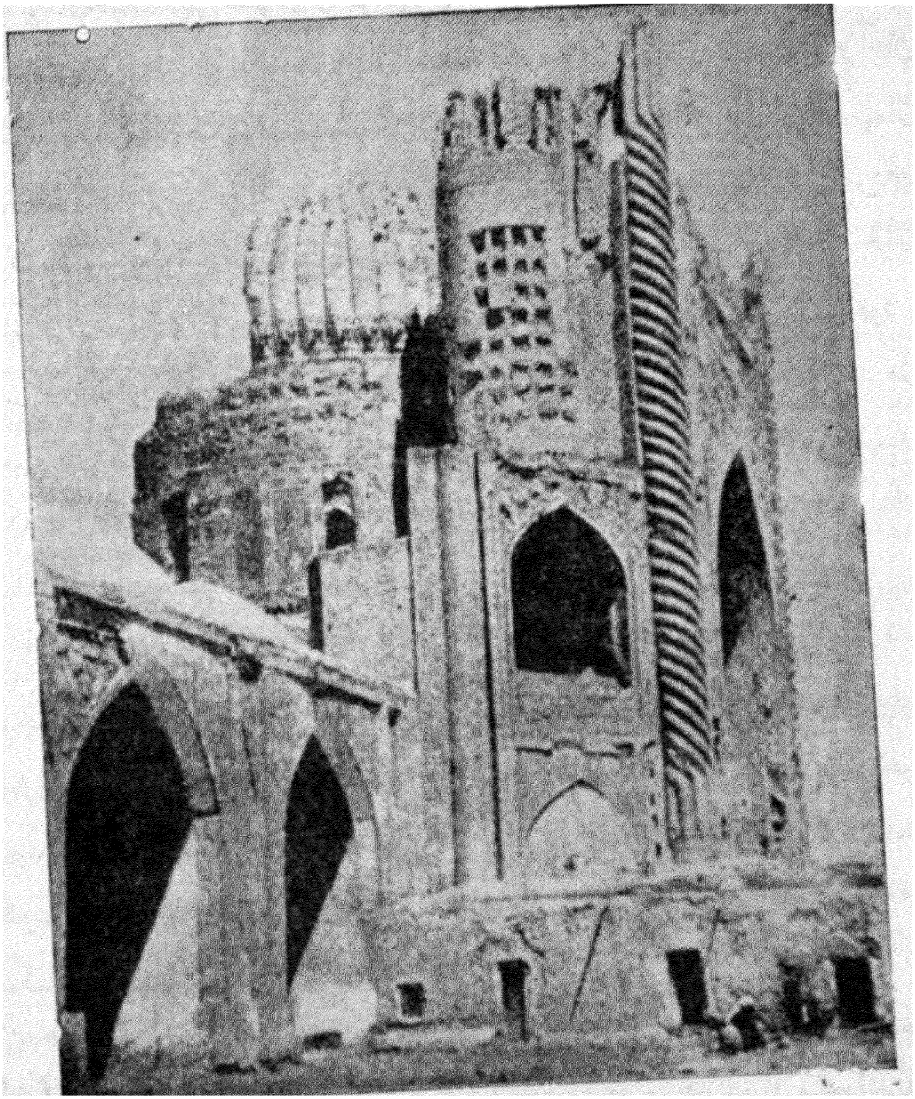
همانطور که سرداران و والیان ازنظر دنیا میان مردم و خلیفه رابط بودند فقیهان ازنظر دین آن‌مقام‌را احراز می کردند و گاه‌هم فقیهان‌رابط دین‌ودنیا میشدند ومانند پاپ‌های کاتولیك هردو جنبه‌را اداره می کردند . سلاطین وامراء هم مانند خلفاء بهمان‌جهات دینی فقیهان را گرامی می‌داشتندوهردو دسته ازیکدیگر استفاده میکردند یعنی فقیهان ازفرمانروایان (خلفاء وغیره) پول ومقام میگرفتند وآنان بوسیله‌فقیهان‌برمردم‌حکمران میشدند والبته‌استفاده خلفاء مهم‌ترو‌پایدارتر بودو بهمان دلیل خلفاء مقام ومنزلت فقیهان‌را درنزد مردم بزرگ‌می‌ساختند، چه‌هرقدر مردم‌به فقیهان بیشتر میگرائیدند بهمان نسبت نفوذ وقدرت خلفاء محکم‌تر میگشت . خلفاء نه تنها برای حفظ مقام خود دنبال فقها میرفتند بلکه برای استقرار حکومت خود به هراسم ورسم ازدین و شعائر دینی‌تجلیل میکردند ، اگرچه بآن معتقد نبودند. مثلا شخصی تای‌نعلینی نزد مهدی عباسی آورده گفت : این‌از پیغمبر اکرم است . مهدی‌با اینکه‌بدروغگوئی آن‌مردقطع‌داشت نعلین‌رابوسید وپول زیادی بآن‌مرد دادتا بدان‌ وسیله خودرا درپیش مردم دیندار جلوه‌دهد .

خلفاء بهمین‌جهات ازانجام فرایض دینی‌بحسب ظاهر خودداری نمی کردند . گرچه همه‌نوع فسق وفجور هم‌مرتکب می‌شدند . ولیدبن‌یزید ازخلفای هرزه‌عیاش اموی‌موقع نمازفوری استغفار میکرد ، لباسهای‌تجملی‌را می کند ، جامه‌پاك سفیدی برمیکرد . باآداب تمام وضو میساخت وباآداب تمام‌نماز میخواند و رکوع وسجود وقنوت وقیام وهمه‌چیز نمازرا بادقت انجام‌میداد ، سپس آن جامه‌را دور افکنده وبه میگساری وهرزگی می‌پرداخت.

دولتهای اسلامی وخلافت

بهمین‌جهات سلاطین وامرای مستقل اسلامی‌ظاهراً ازخلیفه اطاعت می کردند وخود را دست نشانده او میخواندند وبا اینکه همه نوع قدرت داشتند ازخلیفه بغداد فرمان وامضاء و خلعت می‌خواستند و اگر خلیفه تأمل می کرد او را بزور مجبور می‌ساختند وفرمانروایان مستقل‌شام وبین‌النهرین وفارس‌وخراسان وترکستان ومصر (باستثنای

خلفای فاطمی) وافریقیه بنام خلیفه بغداد خطبه می‌خواندند ودرمواقع معین پولی برای خلیفه می‌فرستادند واین همه برای آن بود که احترام دینی خلیفه منظور گردد و آنان ازتعرض عامه مردم محفوظ باشند.



مقبرهٔ خواجه پارسا در بلخ

امیران وسرداران ترک که گاه وبی گاه خلفاء رامیکشتند وعزل میکردند فوری یکی از خاندان عباسی را بجای خلیفه سابق می گماشتند، بقسمی که یك روز هم بی

خلیفه نمی‌ماندند وچه معتقد بودند کار مردم بی خلیفه اداره نمی‌شود سلاطین و پادشاهانی که بر بغداد دست میبافتند (آل بویه و سلجوقیان) همین سیاست را تعقیب مینمودند یعنی ابتداء باسپاه انبوه بجنگ خلیفه میآمدند، خلیفه‌را شکست میدادند وسپس با او بیعت کرده خودرا فرمانبردار خلیفه معرفی می‌نمودند . مثلا عضدالدوله دیلمی شیعی مذهب بود و خلفای عباسی را غاصب مقام خلافت می‌دانست وهمه‌نوع قدرت ونفوذ داشت اما درعین‌حال برای فریب مردم وحفظ مقام خویش ازخلیفه رعایت میکرد وهمینکه بر بغداد استیلا یافت دارالخلافه وعمارات وابستگان خلیفه را تعمیر کرد و دراکرام واعزاز خلیفه بسیار کوشید.

خلفاء هم که اینرا میدانستند امیران و سلاطین را گاه بیگاه باخراج از بغداد (تکفیر سیاسی) تهدید مینمودند و آنها هم ناچار ازخلیفه دلجوئی می‌نمودند که دچار شورش عامه نشوند . اماعده‌ای هم بلباس دین از راه دین برخلیفه می‌تاختند واو را از همان طریقی که خود مدعی بود شکست میدادند . اینان جامهٔ پشمین برمی‌کردند ، قرآن بگردن میآویختند، پابرهنه راه‌میرفتند ومردم‌رابخود متوجه ساخته برخلفاء اعتراض می‌کردند ، خلفاء هم گاه ، گاه خودشان زاهدنما میشدند تامردم رابخود جلب کنند. هنگامی که فضل‌بن سهل کار خلافت‌را برای مأمون هموار ساخت وی‌راسفارش نمود که اظهار زهد و تقوی کند و همینکه ابومسلم خراسانی مردم یمن را در مکه دید دست بهم زده گفت :

اگرمرد خوش زبانی با چشم گریان نزد اینان‌برود واظهار دینداری کندجنگ جویان دلیری ازمیان آنها پدید میآید وچنانکه گفته شدسلاطین وامراءخواه ناخواه خلیفه‌ای میتراشیدند که با وی بیعت کنند وبنام‌او‌مقاصدخودرا مجری دارند وبسیاری ازآنان که خلیفه بغداد را مناسب نمیدیدند ازخلیفه فاطمی مصر بیعت میستاندنـد وهمینکه‌صلاح‌الدین ایوبی خلفای فاطمی مصررا برانداخت فوری بنام خلیفه عباسی خطبه خواند، درصورتیکه آن موقع خلیفه عباسی بی‌نهایت نـا توان و درمانده بود وکاری ازپیش نمیبرد .

سلاطین دیگر مصر (ممالیك) که بعد از ایوبیان آمدند همانطور بنام خلفای عباسی حکومت میکردند واز بغداد برای آنان خلعت میآمد تا آنکه در سال ٦٥٦ هولاکو ببغداد رفته معتصم را کشت و خلافت را از بغداد بر انداخت وفرمانروایان مصر از خلیفه‌ای که بنام او حکومت کنند محروم ماندند و با تمام قوا بفکر خلیفه تراشی افتادند و سرانجام تنی چند از فراریان خانواده عباسی را بمصر آوردند و برای آنان حقوق و مقرری تعیین کرده وخود را نایب السلطنه آنها خواندند همین قسم پادشاهان (سنی) هندو سایر ممالك دوردست اسلامی پس از سقوط خلافت بغداد توسط پادشاهان (ممالیك) مصر از خلیفه عباسی مقیم مصر برای خود اجازه فرمانروائی (بیعت) میگرفتند واگرچه بعضی از آنان این عمل را از نظر مذهبی لازم میدانستند ولی نظر کلی همان فریب دادن مردم بود، که خلافت را یك مقام مذهبی میدانستند.

خلافت در غیر قریش

این موضوع هم شایان دقت وتوجه است که سلاطین وامرای مسلمان چه عرب و چه غیر عرب از ترك و کرد و ایرانی و چرکس و بربر و غیره با آنکه پاره‌ای از آنان همه‌نوع قدرت و عظمت یافتند هیچگاه مدعی مقام خلافت نشدند و همهٔ آنان اقرار داشتند که خلافت باید ازمیان عرب و قریش باشد ولی بعد ازحمله مغول وآغاز دورهٔ دوم تاریخ اسلام این فکر منسوخ شد و برای اولین مرتبه سلطان سلیم عثمانی که نه عرب و نه قریش بودخود را خلیفه خواند، چنانکه تاکنون (تازمان جرجی زیدان البته) خاندان سلطان سلیم آن مقام را دارا هستند.

پیش از آن اگر امیری یا پادشاهی میخواست خلیفه بشود برای خود نسب نامه دروغی میساخت وخودرا بقریش میرساند. از آنجمله ابومسلم خراسانی که آن هوس را درسرداشت وخویشتن را فرزند سلیط بن عبدالله بن عباس میخواند. غیر از ابومسلم کسی دیگر از پادشاهان وفرمانروایان (غیرعرب) بفکر خلافت نیفتادند واگرهم در آن صدد بر آمدند بزودی منصرف و نومید شدند وبعضی از آنان خواستند بوسیله دامادی (مصاهرة) بخلیفه نزدیك شوند واز آن راه نفوذدینی بدست آورند، از آنجمله برای

نخستین مرتبه عضدالدوله دیلمی (متوفی بسال ۳۷۲) الطائع بالله خلیفه عباسی را وادار ساخت که با دخترش (دختر عضدالدوله) ازدواج کند تا مگر پسری از آن دختر پیدا شود واو خلیفه باشد، اما این نقشه هم عملی نگشت.

سلجوقیان گامی فراتر نهاده خواستند دختران خلیفه را برای خود بستانند و طغرل بیك سلجوقی قاضی ری را نزد القائم بامر الله فرستاده دختر خلیفه را برای خود خواستگاری کرد، خلیفه از شنیدن این خبر بوحشت افتاد، چه که تا آن روز دختران خلفاء بجز با بزرگان بنی هاشم وقریش همسر نمی گشتند.

خلیفه ناتوان ازطغرل زورمند خواهش وتمنی کرد که اورا ازاین تقاضا معاف دارد اماطغرل بآه و ناله خلیفه اعتناء نکرده بانجام تقاضا اصرار ورزید وازهرجهت کار برخلیفه سخت شد وازروی اجبار بآن وصلت تن درداد وخلاصه اینکه پس از کشمکش‌های بسیار که ذکرش طولانی میشود درسال ٤٥٤ هجری این امر بی سابقه واقع شد، زیراتاآنموقع چنین افتخاری نصیب هیچیك ازسلاطین وامراءنشده بود. وحتی سلاطین آل بویه نیز چنان هوسی نداشتند وهمینقدر خشنود بودند که خلیفه دختر شیعی مذهب آنانرا بسرای خود برده است. بهرحال درسال ٤٥٥ طغرل بحجله عروسی وارد شد، دختر خلیفه روی تخت طلا نشسته بود وروپوش برصورت داشت، طغرل زمین را بوسید ودر برابرعروس ایستاد، عروس غضبناك روپوش ازصورت برنگرفت وازجای خود برنخاست وچندین بار تکرار شد وبالاخره طغرل بدون انجام مقصود درهمانروزها مرد. درمورد بیعت فقط باخلفای عرب بیعت میشد ویا لااقل بنام آنان بیعت میگرفتند، اما درسال ۹۲۳ هجری سلطان سلیم عثمانی که مصر را گشود وآخرین خلیفه عباسی را که ممالیك بنام او حکومت میکردند ازکار برکنار ساخت و بنام خود که خلیفه غیر عرب بود بیعت گرفت.

دورهٔ دوم عربی

امارتهای کوچك عربی وعنصر عربی

مقصود از دورهٔ دوم عربی آن دوره ایست که عربها پس از استیلای ایرانیان و ترکان بر امور خلافت دوباره قدرت از دست رفته خود را باز ستاندند وچنانکه گفته شد ایرانیان حکومت اموی را برانداخته عباسیان راسر کار آوردند و تازمان متوکل همه کاره مملکت بودند ، از آن پس متوکل ترکان را پیش کشیده عربها را بیش ازپیش عقب زد، حقوق آنان را برید و آنها را ازامور دولتی بر کنار ساخت • عربها که این خواری را دیدند بفکر انتقام برآمدند و هر کس از هرجا که درعراق و شام و مصر از کرد وعرب وقرمطی وغیره برضد عباسیان برمیخاست اعراب با آنان همراه میشدند ، اما چون ترکان بسیار نیرومند بودند، عربها کاری از پیش نمیبردند ، فقط بعضی ازقبایل کوچك عرب توانستند امارت‌های کوچکی درشام و بین‌النهرین تحت نظر عباسیان تشکیل دهند واختلال اوضاع عباسیان ورقابت وزیران ایرانی وسرداران ترك برای آنان مساعد میشد ، ازآنجمله آل حمدان ازقبیله تغلب در موصل وحلب وغیره از ۳۱۷ تا ۳۹٤ حکمران شدند و تمام آداب ورسوم عرب را احیاء نمودند ، مشهورترین حکمران آنان سیف‌الدوله است که بواسطهٔ اشعار متنبی (۱) شهرت بسیار یافت •

---

۱ ـ ابوالطیب احمد بن حسین کندی منسوب به کنده یکی از محله های کوفه (این کنده غیراز قبیله کنده است) درسال ۳۰۳ درکوفه بدنیا آمده میگویند پدرش سقا بود، چون شعر نیکو میسرائیده دربادیة السماوه دعوت نبوت کرده بعدتوبه نموده ومداح سیف‌الدوله حمدانی شده است . سپس مداح کافور اخشیدی وسرانجام مداح عضدالدوله دیلمی بوده است ودرسال ۳۵٤ موقع بازگشت بکوفه درخارج آنشهر کشته شده‌است دیوان متنبی‌از مهمترین دیوان اشعارعرب است. مترجم

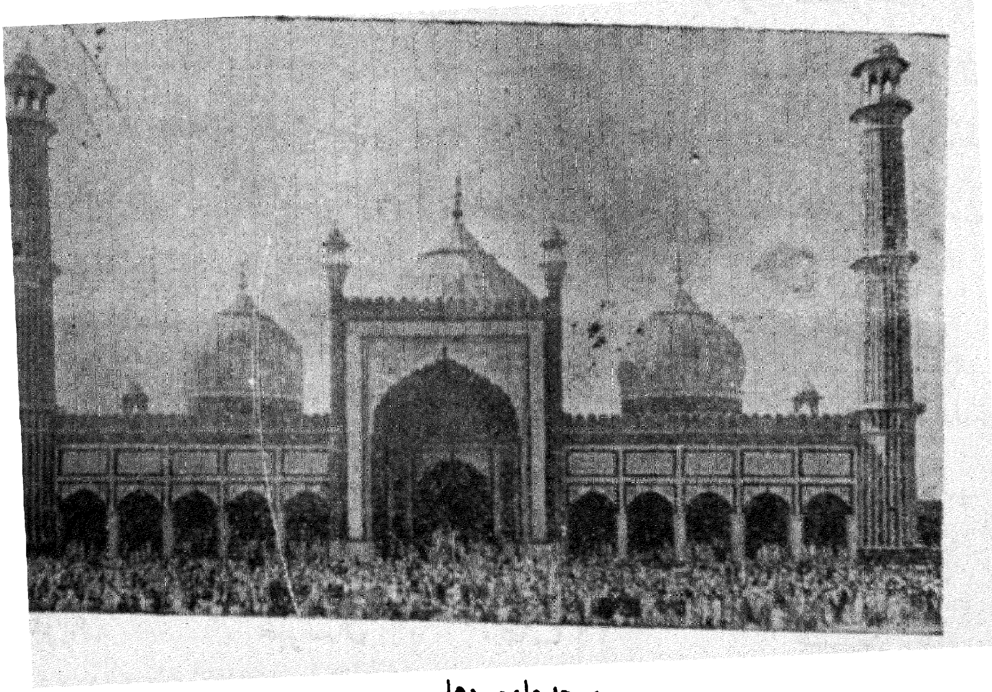
درهمان قرن درحلب یك دولت (حکومت) عربی دیگری بنام مرداسیه پیدا شد که مؤسس آن صالح بن مرداس از بنی کلاب مضری میباشد ، صالح وفرزندانش از ٤١٤ تا٤٧٢ درحلب حکومت کردند، پس ازحمدانیان حکومت بنی عقیل ازقبیلهٔ کعب (مضر) درموصل تأسیس گشت وازا۳۸٦تا٤٨٩دوام یافت. آنگاه حکومت عربی چهارمی بنام مزیدیان ازقبیله مزید شیبانی ازطایفه بنی اسدظاهرشد، اینان در عراق شهرحله را ساختند وازا٤٠٣تا ٥٤٥ حکومت کردند.

دوحکومت دیگردراوایل دولت عباسیان درممالك غیر عرب تأسیس شد. اول حکومت دلفیان کهابودلف عجلی درکردستان تشکیل دادودوم حکومت علوی طبرستان که حسن بن زید علوی آنرا تأسیس نمود واغلبیان در افریقا حکومت کوچکی پدید آوردند وادریسان درمراکش ظهور کردند وبدین ترتیب پیش از نهضت دوم عرب هشت حکومت کوچك عربی در نقاط مختلف تأسیس یافت. ازاینقرار:

حکومت	قلمرو	مدت فرمانروائی	نام مؤسس
۱ـ ادریسیان	مراکش	۱۷۲ـ۳۷۵	ادریس بن عبدالله
۲ـ اغلبیان	تونس وغیره	۱۸٤ـ۲۸۹	ابراهیم بن اغلب
۳ـ دلفیان	کردستان	۲۱۰ـ۲۸۵	ابودلف عجلی
٤ـ علویان	طبرستان	۲٥۰ـ۳۱٦	حسن بن زید
٥ـ حمدانیان	حلب وموصل	۳۱۷ـ۳۹٤	آل حمدان
٦ـ مزیدیان	حله	٤۰۳ـ٥٤٥	مزید شیبانی
۷ـ عقیلیان	موصل	۳۸٦ـ٤٨٩	بنی عقیل
۸ـ مرداسیان	حلب	٤١٤ـ٤٧٢	صالح بن مرداس

ونیز در صنعاء حکومت عربی کوچکی بنام یعفوریه و در زبید (یمن) حکومت عربی دیگری بنام زیادیان وغیره تشکیل یافت .

ولی این حکومت‌ها در تجدید قدرت و نفوذ سابق اعراب تأثیر زیادی نداشتند. زیرا باستثنای علویان و ادریسیان همه تابع عباسیان بودند و عباسیان هم زیر دست ترکان و ایرانیان بسر میبردند و اینان بنام عباسیان سکه میزدند و خطبه میخواندند و در تمام ممالك شرقی اسلام چنان شایع شده بود که اینوضع (حکومت عباسیان) تا باز گشت مسیح از آسمان تغییر نمییابد، لذا عربهائی که آرزوی قدرت و عظمت سابق خود را داشتند از ممالك شرقی اسلامی منصرف گشته متوجه ممالك غربی اسلامی شدند. و چون بنی‌امیه دشمنان سرسخت ایرانیان و کلیه مردمان غیرعرب در سال ۱۳۸ یك دولت عربی در اندلس تشکیل



مسجدجامع دهلی

دادند (تفصیل آن بیاید) عربهائی که ازعباسیان و توجه آنان بایران ناراضی بودند از ممالك شرقی اسلامی بممالك غربی اسلامی یعنی افریقا و اندلس میرفتند تا از مجاورت عباسیان دور باشند.

همینطور علویان که بیش از بنی‌امیه ازعباسیان متنفر بودند از ممالك شرقی اسلامی مهاجرت کردند و دسته‌ای از آنان بافریقا رفته در آنجا یکدولت عربی بنام دولت ادریسی

تشکیل دادند. زیرا مؤسس آن دولت ادریس بن عبدالله حکمت علوی است. ادریسیان از ۱۷۲ تا ۳۷۵ در افریقا حکومت داشتند ولی هیچگاه خود را خلیفه نخواندند.

امادستهٔ دیگر ازعلویان که بمغرب مهاجرت نکردندبا نومیدی درشرق ماندند زیرا در آغاز بموالی (ایرانیان) امیدوار بودند ولی بعد ازمخالفت شدیدمأمون باشیعیان و پیش افتادن ترکان اززمان متوکل به بعدامید آنان قطع شد، معذلك بدون نقشه معین در گوشه و کنار باعباسیان مبارزه میکردندودسته‌ای ازایرانیان یاترکان یاستمدیدگان دیگر که برضدعباسیان برمیخاستند علویان باآندسته همراه میشدند، اماجز حسن بن علی علوی کس دیگر از آنان در مشرق پیشرفتی نکرد. حکومت خاندان حسن هم چنانکه گفتیم مدت کوتاهی درطبرستان باقی بود وازمیان رفت.

همانطور که علویان بامردم ستمدیده (دورهٔ عباسیان) همدست میشدند و بـا عباسیان می‌جنگیدند همانطور هم طبقات مختلف ستم کش آن دوره بنام علویان برضد عباسیان قیام میکردند، از آن جمله شخصی بنام علی بن محمدخودرا (البته بدروغ) از فرزندان (امام) حسین دانسته باسم علوی برضد عباسیان برخاست و قریب بیست سال سراسر عراق را بر آنان شورانید، ودرظرف آن مدت قریب دومیلیون و نیم نفر کشته شدند وچون علی بن محمد سیاهان را دورخود جمع کرده بودلذا اورا صاحب الزنج (یارزنگیان) میخواندند. علی بن محمد درنتیجه لیاقت و کاردانی تمام غلامان فراری وغیرفراری اطراف کوفه‌وبصره وسایر نقاطرا بدور خود گرد آورد وچنانکه گفتیم مدت زمانی اسباب زحمت عباسیان بود تا آنکه سرانجام خودش کشته شد و جمعیت سیاهان پراکنده گشت. (۱)

اگر چه خود علویان در ممالك شرقی اسلامی پیشرفت نکردند، اما مذهب شیعه بواسطهٔ فرمانروایان آل بویه در آن ممالك ترقی کرد و آل بویه بر بغدادمسلط

---

۱ ــ علی بن محمد از اهالی ری بوده و بااینکه خود را از فرزندان حضرت زهراء سلام‌الله علیها میدانسته باشیعیان همراهی نداشته وبنام خوارج دعوت میکرده است. مترجم

شده خلفاء را تحت نظر گرفته ، همانموقع یك دولت شیعی دیگر در افریقا تشکیل یافت وطبعاً موجب تقویت مذهب شیعه در شرق شد.(۱)

شیعیان افریقا بنام دولت فاطمی (تفصیل آن خواهد آمد) حکومتی تأسیس کردند وبقصد حمله به شرق وانقراض خلافت عباسی بمصر حمله ور شدندو آنکشوررا گشودندو از آن پس بسیار نیرومند گشتند.

عربها وبربریان (که خودرا عرب میدانستند) برای بر انداختن حکومت ضد عرب عباسی با فاطمیان همدست گشتند و بیشتر بزرگان عرب حتی اعراب موصل و کوفه درعراق و بین النهرین که پیش چشم عباسیان میزیستند با فاطمیان بیعت نمودند زیرا امید داشتند که باکمك آنها نفوذ وقدرت عرب مجدد بر گردد ولی این آرزوی آنان عملی نگشت ، زیرا حکومت آل بویه شیعی بر افتاد وبجای آن حکومت سنی سلجوقی ترك با اقتدارات بیشتر درمشرق پدید آمد و ازسقوط خلافت عباسی جلوگیری نمود ودر واقع یك نوع سیاست موازنه میان شرق و غرب (سنیان و شیعیان) بر قرار گشت.

تا آنکه درسال ۵۶۷ صلاح الدین ایوبی از فرمانروایان سنی کرد، برمصر دست یافت وخلافت فاطمی را منقرض نمودومجدد بنام عباسیان بیعت گرفت. پیش ازحمله صلاح الدین به مصر عنصر عربی در آن کشور ضعیف شده بودوارمنی ها و ترك ها زمام امور کشور را دردست داشتند وپس از آمدن صلاح الدین یکباره دست عربها ازمصر وحکومت در ممالك اسلامی کوتاه شد و از آن به بعد دولت مقتدر عرب پدید نیامد ، فقط پاره‌ای امارت کوچك عربی در جزیرة العرب تأسیس شد که هنوز هم باقی می باشد (۲)

---

۱ ــ جرجی زیدان آل بویه و خلفای فاطمی افریقا را شیعه میخواند ولی باید دانست که آل بویه شیعیان اثنا عشری دوازده امامی وشیعیان فاطمی اسمعیلی هفت امامی پیرو اسمعیل بن جعفرالصادق علیه السلام میباشند . مترجم

۲ ـ فعلا علاوه بر امارتهای کوچك عربی کویت و شارجه و غیره اسماً قریب هفت، هشت دولت عربی تشکیل شده که مهمترین آن عبارت است ازعربستان سعودی- عراق ــ مصرــ سوریه - لبنان

بقیه پاورقی درصفحه بعد

بهرحال دورهٔ دوم حکومت عربها که باتأسیس خلافت‌اموی‌اندلس و خلافت فاطمی مصر آغاز گشت دیری نپائید و منشأ آثار بزرگ نگشت، از آن‌پس حکومتی بنام حکومت تشکیل نیافت. فقط پاره‌ای‌از قبائل عرب بنام دین وسیاست در بعضی موارد قیام کردند وکر وفر موقتی داشتند و نمونهٔ آن نهضتها یکی نهضت وهابیان نجد و دیگر نهضت درویشان سودان است (۱). در اوایل قرن نوزده میلادی محمدعلی پاشا مؤسس سلسله خدیوی مصر در صدد برآمد یك‌دولت مقتدر اسلامی در مصر تشکیل بدهد و چون در آن اوقات دو عنصر سیاسی ترك و عرب درمصر نفوذ داشتند محمدعلی برای‌مخالفت بادربار عثمانی ازعنصر عرب تقویت‌کرد وعربهارا دورخود گرد آورد. عربها آمال ملی خودرا در آن نهضت تشخیص داده‌با محمدعلی مساعدت نمودند، مخصوصاً بعدازاینکه محمدعلی وهابیان را شکست‌داد

بقیه پاورقی صفحه پیش

یمن - ماوراء اردن - سودان‌وغیره ولی‌ازطرفی مردم این ممالك باستثنای (عربستان سعودی)عرب خالص محسوب نمیشوند وفقط بعربی صحبت میدارند‌ازطرف‌دیگر ممالك مزبور مانندغالب‌ممالك‌شرقی اسلامی وغیر اسلامی گرفتار نفوذ استعمارچیان میباشند. مترجم

۱- محمدبن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی در شهر عینیه ازشهرهای نجددرسال ۱۱۱۵هجری متولد شده ودر حجاز وعراق واحساء واصفهان به‌تحصیل علوم مذهبی پرداخته ومذهبی برخلاف مذاهب چهارگانه اهل تسنن و مذاهب شیعیان آورده است‌که بعقیدهٔ خودشان کاملا بااحکام قرآن وسنت یعنی رفتار حضرت رسول اکرم تطبیق میکند محمدبن عبدالوهاب درسال ۱۲۰۶ هجری درگذشته است وپیش‌از مرگ او محمدبن مسعود (جد خاندان سلطنتی‌کنونی سعودی) فرمانروای شهر درعیه (نجد) مذهب وهابی را پذیرفت وهابیان یکی دوبار برمکه و مدینه تاختن آوردند وقبور ائمه اطهاررا خراب‌کردند وسرانجام پس‌از جنگ‌بین‌الملل‌اول برسراسرحجاز دست‌یافتند وخاندان ملك‌حسین را برانداختند وهم‌اکنون مذهب رسمی‌مردم حجاز مذهب‌وهابی‌است.

واما داستان دراویش سودان چنان است که درسال ۱۲۷۹ هجری مردی بنام احمد از اهالی سودان خودرا مهدی موعود خواند وعده‌ای را دور خود جمع کرد. پیروان احمد موسوم بدراویش (درویشان) براهنمائی مرشد خود شهر خرطوم پایتخت سودان را فتح کردند. احمد بزودی درگذشت ویکصد و ده زوجه و قریب هفتاد پسر و دختر ازخودباقی‌گزارد وعبدالله‌تعابشی جانشین احمد سودانی دوسه سالی کروفر داشت ولی لردکیچنر سردار معروف انگلیسی‌دراویش راشکست داد وازآنروزتاکنون سودان‌مستعمره بریتانیا میباشدواخیراً باکمك‌امریکا اسم استقلال روی سودان گذاشته‌اند. مترجم.

و با شریف مکـه ملاقات نمود افکار عربها بیش ازپیش متوجه محمد علـی شد ، اما سیاست استعماری فرنگیان از اجرای نقشه محمدعلی درتشکیل دولت اسلامی مقتدر مانع شد. ونهضت سیاسی درنهضت علمی محدود مانده ، مدارس تازه‌ای برای تدریس زبان عربی درمصر افتتاح یافت ونشریاتی بزبان عرب منتشرشد ونهضتی که فعلا (زمان جرجی زیدان) درآن واردیم دنباله همان نهضت ادبی وعلمی زمان محمدعلی میباشد واخباری که این ایام در روزنامه‌ها ازانقلاب یمن ونجد وشورش سایر رؤسای قبایل انتشار می‌یابد چیزی نیست که موردتوجه واقع گردد زیرا موجبات سیاسی وفرهنگی مانع اجرای آن نقشه‌ها می‌شود و در هر حال با موضوع بحث ما در این کتاب ارتباط ندارد . (۱)

گرچه حکومت دورهٔ دوم عربها (فاطمیان مصر وامویان اندلس) چندان دوام نیافت و گرچه هردو حکومت فاطمی و اموی در بسیاری از امور از عباسیان تقلید می‌کردند معذلك ضرر ندارد مختصری ازاوضاع سیاسی واداری آن دو دولت نیز صحبت بداریم .

سیاست امویان در اندلس از ۱۳۸ تا ۴۲۲ هجری

امویان اندلس ازسیاست عباسیان پیروی میکردند، همانطور کـه همه دولتهای معاصر عباسیان و دولت‌های بعد ازعباسی نیز آن روش را داشتند . مؤسس این سلسله عبدالرحمن بن معاویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان مانند جدش عبدالملك مردسخت گیر باقدرتی بود وازکشتارگاه سفاح ۱۳۲ هجری جان در برده باکمك بنده (مولی) خود بدر، از عراق بمغرب گریخت . بدر همه قسم فداکاری کرد تا ارباب خویش عبدالرحمن را ازمرگ حتمی نجات داد وازتنگهٔ جبل الطارق گذرانیده باندلس رسانید. بدیهی است که فرار امیر اموی ازمیان مردمی که کینه بنی امیه را دردل داشتند . کاربسیار دشواری بودوفقط باجانفشانی بدر این راه طولانی خطرناك طی گشت . بدرتوانست

۱ ـ چنانکه میدانیم سلطنت خاندان محمدعلی درمصر منقرض شدو یمن هم مثلا امروز مستقل خوانده میشود . مترجم

ازافریقا قریب پانصد مردازموالی بنی‌امیه جمع آوری کند و آنان‌را بیاری‌عبدالرحمن وادار سازد ، این پانصدتن که ازمضری‌ها ویمنیها بودند باغوای‌بدر اختلافات دیرین راکنار گذاشته باهم متحد شدندوالبته این‌اقدام‌نیز چندان‌آسان نبود و باهمت بدر عملی گشت . عبدالرحمن باهمراهان‌بطرف اندلس‌عزیمت‌کرد وپس‌از زدوخوردهای بسیار داخل اندلس شده و آن‌کشور را تسخیر کرد و بنام عبدالرحمن داخل، شهرت یافت ـ ۱۳۸هجری .

عبدالرحمن‌قریب یکسال دراندلس بنام عباسیان (منصور)خطبه خواند وخود رانماینده آنان معرفی کرد وچون پیغمبریکی‌وخیلفه (جانشین) پیغمبر هم یکی میبود عبدالرحمن جرئت‌نمیکرد خود راخلیفه‌بخواند. پسرعموی عبدالمرحمن عبدالملك‌ـ بن‌عمربن‌مروان‌مرددلیربی‌باکی‌بود واز آن رووی‌را‌شهاب آل‌مروان‌میگفتند.عبدالملك‌ـ برای خاندان اموی تعصب میورزید وبمنظور استرداد قدرت ونفوذ امویان همه نوع جان فشانی‌داشت ودر ملازمت عبدالرحمن (پسرعموی خود) چندین مرتبه‌بادشمنان جنگید وهمینکه تمام‌اندلس‌بتصرف آنان درآمد ازعبدالرحمن‌خواست که نام‌منصور عباسی راازخطبه بیندازد . عبدالرحمن باز جرئت نمیکرد ، سرانجام عبدالملك بوی اخطارکردکه اگر آن کاررا نکنداو(عبدالملك)خودکشی خواهدکرد . عبدالرحمن خواه ناخواه نام منصورراازخطبه انداخت، اما بازهم جرئت نمی‌کرد خود را خلیفه بخواندو بهمان‌مناسبت‌فرمانروایان اموی اندلس را تاچندی امیرمیگفتند .

اتفاقاً همان‌موقع‌ها مالك بن‌انس(پیشوای مالکیان مدینه) بیعت منصور را رده کرده باعلویان بیعت نمود ومنصوررویرا آزاربسیاررسانید امویان ازاین فرصت‌استفاده کرده بطرف مالك متوجه شدند واورا مقرب ساخته اکرام واحترام‌نمودند مالك نیز بآنان نزدیك‌شدوطرفین ازیکدیگر بهره‌مند گشتندباین معنی که مالك دعوت وخلافت امویان را دراندلس تأیید میکرد و ازعباسیان نکوهش مینمود خلفای اموی اندلس هم مذهب مالك رادراندلس ترویج‌میکردند ومالك ازاین‌راه پیشرفت مینمود ومذهب

اوزاعی (مذهب مردم شام) که تاآنموقع دراندلس رواج داشت جای خود را بمذهب مالکی داد ودرزمان حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل، فتوای مالك درسراسر اندلس رسمیت یافت.

عبدالرحمن درامور سیاسی و کشورداری کاملا ازمنصور پیروی داشت وازجهات زیر ایندو خلیفه باهم مانند بودند.

۱ـ مادران هردو بربری بودند.

۲ـ هردوبا عزم وبااراده وسخت گیرودقیق بودند.

۳ـ هردوبرادرزاده‌های خود راکشتند، منصور پسر سفاح راکشت وعبدالرحمن هم مغیرة بن ولیدبن معاویه را بقتل رسانید.

٤ـ منصور ابومسلم خراسانی مؤسس دولت عباسی راکشت و عبدالرحمن هم بدرراکه درواقع مؤسس دولت اموی اندلس بود تبعید کرده اموال اورا مصادره نموده آنقدراورا درتبعید نگاهداشت که درسال ۱۵٦ هجری درحال تبعید جان سپرد وسوابق جانفشانی وخدمتگزاری آن مرد فداکاررا ملحوظ نداشت.

۵ ـ همانطور که منصور ابوسلمه وبسیاری از یاران پیشین خود را هلاك کرد عبدالرحمن هم ابوالصباح بن یحیی رئیس اعراب یمن را که برای وی (عبدالرحمن) جانفشانی کرده بود بقتل رسانید وهمینکه یاران ابوالصباح بخونخواهی پیشوای خود برخاستند عبدالرحمن شمشیرمیان آنان نهاد وبسیاری از آنهارا کشت. عربها آنموقع دانستند که عبدالرحمن با مکر و کینه جوئی بر ضد آنها عمل میکند، لذا ازکنار اورفتند، اوهم بجمع آوری مملوك پرداخت تابدان وسیله مقام خود را مستحکم سازد بزرگان کشور دسته دسته مملوکان خود و دیگران را برای عبدالرحمن فرستادند خود عبدالرحمن کسانی رابه (برالعدوه) واقع درکرانه افریقا روانه کرد و از بربریان کمك خواست، بربریها دعوت اورا پذیرفته نزد عبدالرحمن آمدند ودر مدت کوتاهی گروهی ازآنان پیش عبدالرحمن جمع شدند و چون ازوی محبت و نوازش دیدند

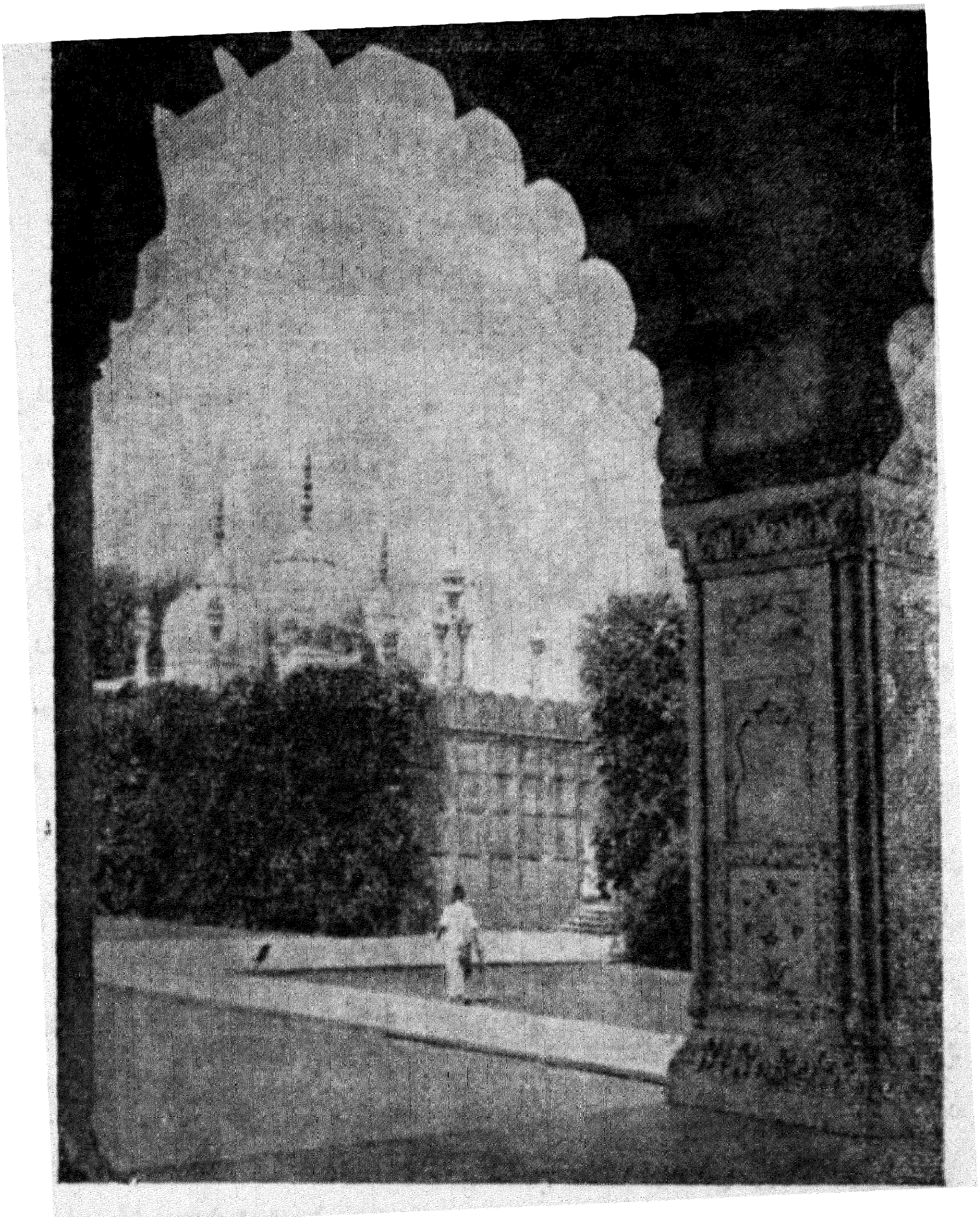
اقوام و نزدیکان خود را از بربر باندلس آوردند تا آنجاکه قریب چهل هزار سپاهی بربر و مملوك برای عبدالرحمن آماده گشت و با آن عده کلیهٔ عربهای مخالف مقیم اندلس سرکوب شدند، همانطور که منصور هم باکمك خراسانیان برعربها فایق آمد و این نیز وجه تشابه دیگری میان منصور وعبدالرحمن است .

صقالبه

پس از آن امویان اندلس خواجه های صقلبی را استخدام کردند و آنانرا بکار های داخلی شخصی خود گماشتند . خواجه های صقلبی جوانانی بودند که برده فروشان از شمال اروپا باندلس میآوردند وبه توانگران میفروختند و این خرید وفروش یك بازرگانی رایجی شده بود زیرا در آن ایام روسهای اسلاو بطرف سواحل شمالی دریای سیاه کوچ کرده بودند و از آن نواحی بطرف مغرب و جنوب حرکت کرده تا اواسط اروپا جلومیرفتند ، این قبیله‌های کوچ نشین اسلاو - سرب - بوهمین -دیلمات وغیره نام داشتند و هرجاکه میرفتند با قبایل بومی محلی مانند ساکسون ها، هونها جنگ میکردند و از یکدیگر اسیر میگرفتند و اسیران را ببرده فروشان میفروختند وآنان هم اسراء را ازراه فرانسه باسپانیا وافریقا ومصروشام برده بفروش میرساندند در نتیجه تجارت برده میان مسلمانان رایج شده بود ، بازرگانان فرنگ و غیره این اسیران اسلاوو آلمانی را تاکرانه رود راین و آلپ و رود دانوب ودریای سیاه حمل نموده وداد وستد میکردند . هنوز هم چرکس‌ها و گرجی‌ها فرزندان خود را مانند کالا میفروشند (۱) بازرگانان یعنی برده فروشان این پسران ودختران سفیدپوست ماهر و را مانند گوسفند گله گله اینطرف وآنطرف میکشاندند وتا اندلس نیز میآوردند مسلمانان پسران را برای خدمت ودختران را برای هم بستری میخریدند وچون بیشتر آن اسیران به نژاد اسلاو (سکلاف) معروف بودند لذا عربها آن کلمه را معرب کرده صقلب و صقلبی و صقالبه گفتند و بتدریج همهٔ بردگان سفید پوست بآن نام شهرت یافتند .

۱ـ البته اکنون چنان نیست زیرا فعلا گرجی‌ها وچرکس‌ها از هرجهت بر مصریان تفوق دارند. مترجم

عبدالرحمن داخل، آنقدرها بخرید صقلب توجه نداشت ولی نوادهٔ او حکم بن هشام



مسجد مروارید مخصوص خاندان سلطنتی دهلی

(۱۸۰ـ۲۰۶) بسیاری از آنان را خرید و اسبان و استران در کاخ خود نگاهداشته دستگاه سلطنتی ودیکتاتوری فراهم کرد . وی نخستین خلیفهٔ اندلس است که دسته‌ای

از بندگان (ممالیك) خصوصی برای خود ترتیب داد و برای آنان ماهانه ومقرری معین کرد .

شمارهٔ افراد این گارد مخصوص به پنجهزار بالغ گشت و آنهارا (اخرس) گنگ میگفتند زیرا عربی نمیدانستند ، کم کم خرید صقالبه بیش ازپیش شایع گشت و در زمان عبدالرحمن ناصر (۳۰۰ ـ ۳۵۰) ملازمان درباری و سپاهیان وی از گروه صقالبه بودند ، همانطورکه معتصم عباسی پیش از او ترکان رامقرب خود ساخته بود خلفای اموی اندلس بهمان متصرفات اروپائی خودقناعت کرده باتمام ممالك اسلامی آسیا و افریقا قطع رابطه کردند ، تا آنجاکه درزمان خلفای اموی اندلس کسی اجازه حج رفتن نداشت که مبادا از آنراه گرفتار عباسیان گردد ولی همینکه خلافت اموی اندلس بحکومت ملوك الطوایف تبدیل گشت مردم آنجا اجازه یافتند که بحج بروند .

حکومت ملوك الطوایف در اندلس

عبدالرحمن ناصر که درسال ۳۵۰ در گذشت،خلیفه دانای دست ودل بازی بود و در زمان وی مانندزمان هرون ثروت خلیفه فزونی یافت وهمینطورکه بغداد درزمان هرون غرق نازو نعمت شده بودپای تخت عبدالرحمن نیز آنموقع دارای همه چیزشد ، حکم پسرعبدالرحمن مانند مأمون پسر هرون خلیفه دانش پرور علم دوستی بود ودر زمان آن دو خلیفه (عبدالرحمن وحکم) کشور اندلس بکمال عزت وقدرت رسیدواز هرجهت ترقی کرد ولی پس ازحکم انحطاط وفساد آغاز گشت و همانقسم که کشمکش ایرانیان وترکان موجب ضعف خلفای عباسی شد اختلافات بربری‌ها وصقلبی‌ها باعث انحطاط خلفای اموی گشت .

امویان که نسبت بعربها متعصب بودند، درابتداءکه وارد اندلس شدند عربهارا پیش انداختند وآنانرا در همه کارها مداخله دادند ولی بزودی بربریها و صقلبی‌ها جلوافتادند و عربها را در اندلس عقب زدند تاآنکه در اواخرقرن چهارم هجری در زمان خلافت هشام بن حکم ابن ابی عامر وزیر، نفوذ وقدرت فوق‌العاده‌ای بدست

آورد وبا مکر وحیله میان رجال دولت تفرقه انداخته دسته‌ای‌را بدست دستهٔ دیگر نابود ساخت وخلیفه‌را ازملاقات با وزیران ممنوع نمود وچون ازسپاهیان بیم داشت ابتداء از صقلبی‌ها شروع کرده آنها را از کاخ خلافت راند، آنگاه سپاهیان خارج کاخ را نیزپراکنده ساخت وباآنکه خود اصلاازاعراب یمن بودآخرین گروه‌اعراب راکه مختصرقدرتی داشتند ازکار انداخت و درمقابل بربریان افریقا را پیش‌کشیده با کمك‌آنها عربها و صقلبی‌ها را کوبید و ازآن هنگام قدرت عرب در اندلس محو شد.

تدریجاً مملکت روبه تجزیه رفت و همانطورکه ممالك عباسی بدست امرای ترك و فارس تقسیم گشت همینقسم مملکت اندلس میان امرای بربری وغیره تجزیه وتفریق شد بخصوص‌که مسلمانان بنی‌امیه را غاصب خلافت میدانستند وعباسیان‌را بواسطه قرابت با پیغمبر برای‌خلافت شایسته‌تر میدیدند. خلاصه اینکه در اوایل قرن پنجم هجری کشوراندلس‌قطعه قطعه شده هرقطعه‌ای را یاك فرمانروای عرب یابربریا صقلبی وغیره تصرف‌کرد وهرکس‌هرچه دردستش‌بود صاحب شد وبآن‌جهت آن‌دوره از حکومت اسلامی اندلس‌را حکومت ملوك الطوایف نامیدند.

اینك نام‌آن فرمانروایان وقلمروآنها
ومدت حکومتشان

نام امارت	نام قلمرو	مدت فرمانروائی
بنی حمود	مالقه‌وجزیره	٤٠٧ ـ ٤٤٩
بنی‌عباد	اشبیلیه	٤١٤ ـ ٤٨٤
بنی‌زیری	غرناطه	٤٠٣ ـ ٤٨٣
بنی‌جمهور	قرطبه	٤٢٢ ـ ٤٦١
بنی‌ذوالنون	طلیطله	٤٢٧ ـ ٤٧٨
بنی عامر	بلنسیه	٤١٢ ـ ٤٧٨
هودوتوجب	سرقوسه	٤١٠ ـ ٥٣٦

این امارتها دیری نپائید، حکومت‌های مرابطین و موحدین آنانرا بنوبت از پای درآوردندوتجزیه وتفریق ادامه‌پیداکرد، فرنگیان‌ازضعف واختلاف وکشمکش هـای داخلی مسلمانان استفاده کرده بر آنها تاختند وشهرها را یکی‌پس ازدیگری تصرف نمودند ومسلمانان را بیرون راندند. آخرین‌شهری‌که دردست مسلمانان‌باقی ماند غرناطه بودکه فرمانروایان مسلمان‌آن ناحیه موسوم به بنی نصر (از فرزندان یوسف‌بن‌نصر) از۶۲۹تا۸۹۷درآنجاحکومت داشتند وچندین فرمانرواازآن‌خاندان برخاست، سرانجام فرنگیان برغرناطه تاختند وآخرین فرمانروای مسلمان اندلس ابوعبدالله محمدبن‌علی‌درسال(۸۹۷) ازاروپابافریقا گریخت‌ودورهٔ‌حکمرانی‌مسلمانان در اندلس پایان پذیرفت.

*

*

دولت فاطمیان
از ۲۹۷ تا ۵۶۷

(شیعیان مغرب) گفتیم که شیعیان شام در زمان بنی امیه دچار تضییقات هولناك بودند و در زمان عباسیان بخصوص در ایام منصور وهرون ومتوکل نیز آسوده نزیستند و بسیاری از آنان کشته شده یادرزندان جان سپردند وبقیه باطراف ممالك اسلامی گریخته دسته‌ای راه مشرق وجمعی طریق مغرب را پیش گرفتند، از آنجمله ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی برادر محمد بن عبدالله بن حسن (همان کسی که منصور بااو بیعت کرد وسپس بیعت او را شکست) بطرف مصر رفت واز ترس عباسیان در آنجا مخفی ماند وشیعیان مقیم مصر از آن جمله رئیس برید عباسیان او را درمحل امنی نگاهداشته زمان هرون به مراکش بردند وشیعیان مراکشی اطراف او گرد آمده حکومتی بنام ادریسیان تشکیل دادند که از ۱۷۲ تا ۳۷۵ دوام یافت ولی ادریسیان هیچ کدام خودرا خلیفه نخواندند.

اما دولت نیرومند ومقتدر شیعی افریقا توسط فاطمیان تأسیس گشت.

اینان خود را از آنجهت فاطمی میگفتند که منتسب (بحضرت) فاطمه دختر پیغمبر بودند وهم چنین آنها را عبیدی میخواندند زیرا مؤسس دولت فاطمی عبیدالله مهدی نام داشت. وهمانموقع که حکومت شیعی آل بویه در مشرق تأسیس شد حکومت شیعی فاطمی هم درمغرب تشکیل یافت.

موقعیکه آل بویه بر بغداد دست یافتند شیعیان مغرب متوجه مصر شدند تا آنرا از عباسیان بازستانند. فرمانروایان شیعی آل بویه خلفای عباسی راغاصب خلافت میدانستند ودر این عقیده غلو داشتند از آنرو عده‌ای از شیعیان بمعزالدوله دیلمی (آل بویه) پیشنهاد

کردند که خلافت را از عباسیان سنی بگیرد و بخلفای فاطمی شیعی واگذارد ولی دوستان نزدیك معزالدوله بوی یاد آور شدند که اقدام بچنین کاری صلاح نیست ، زیرا اکنون شیعیان که همراهان تو هستند به بطلان خلافت عباسیان عقیده دارند . واگر تو فرمان قتل آنان را بدهی دستور تورا ازروی عقیده اجراء میکنند ولی اگر خلیفه شیعی روی کار بیاید قضیه برعکس میشود وهر گاه که خلیفه شیعه باتو مخالف شود همین شیعیانی که همراه توهستند ازروی ایمان تورا میکشند ، معزالدوله این گفته را پسندید واز انتقال خلافت منصرف شد .

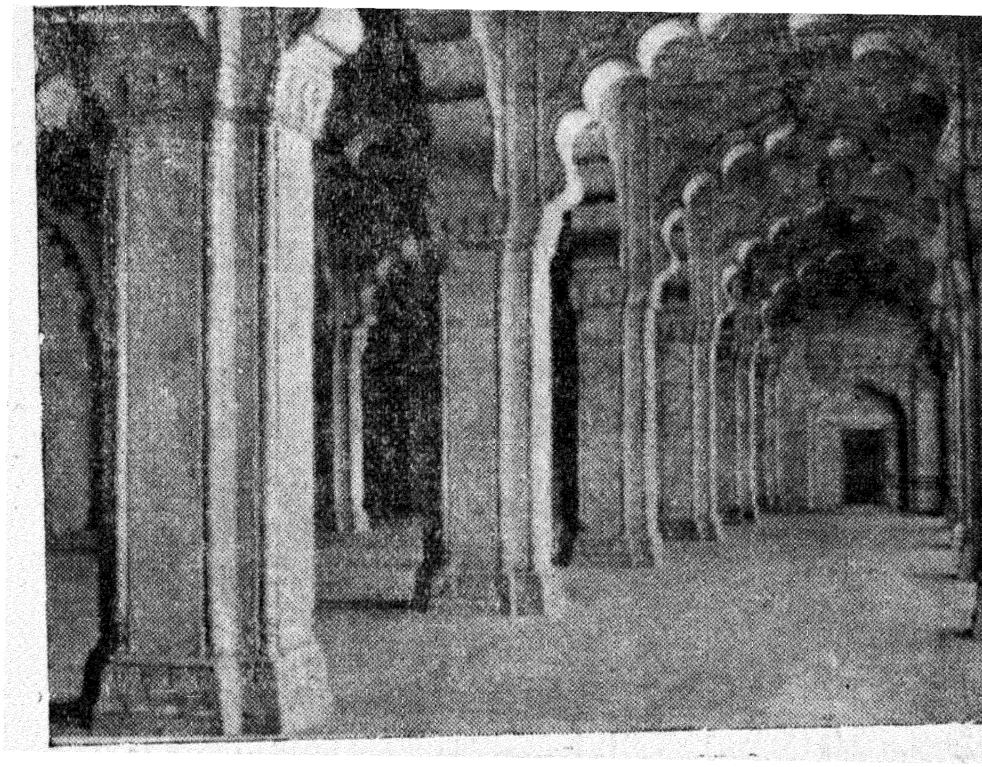
با این همه شیعیان شرق بواسطه نفوذ آل بویه نیرو گرفتند ومراسم مذهبی خود از آن جمله سوگواری روز عاشوراء (قتل حضرت سیدالشهداء) را از آنموقع معمول داشتند وخلیفه عباسی را مجبور ساختند که نام عضدالدوله دیلمی رانیز در خطبه ذکر کند و اوهم ناچار چنان کرد وبرای اولین بار نام یك امیر شیعه با نام خلیفه در خطبه ذکر شد ، ترکان سنی بر ایرانیان (دیلمیان) شیعه رشك بردند وزدوخورد سختی میان آنان در گرفت وترکان مخصوصاً اهل بغداد را وادار ساختند که بر عکس شیعیان پاره‌ای ازروزها را جشن بگیرند .

شیعیان در مصر

فرمانروایان فاطمی ابتداء در افریقیه حکومت داشتند وکرسی نشین قلمرو آنان مهدیه بود وچنانکه گفته شد این فرمانروایان شیعی خودرا از فرزندان حسین (ع) فرزند (حضرت) فاطمه سلام‌الله‌علیها دختر پیغمبر میدانند، اما تاریخ نویسانی که طرفدار بنی‌عباس بودند صحت نسب آنان را تکذیب میکردند ولی ما (مؤلف کتاب) احتمال قوی میدهیم که نسب آنان صحیح باشد وتردید وتکذیب عده‌ای از تاریخ نویسان در نتیجه هواخواهی عباسیان بوده است .

مصریان از آغاز علی را دوست داشتند وروز قتل عثمان جزء طرفداران علی بودند ولی از آن روز ببعد کمتر بآل علی توجه میکردند وعلویان هم چنانکه گفتیم بیشتر بمردم ایران وعراق رومیآوردند تا اینکه منصور عباسی شیعیان علی را آزار

بسیارداد وعده‌ای از آنها راکشت و دسته‌ای را بزندان افکند، از آنجمله محمد بن عبدالله حسنی وچندین نفر ازخاندان حسن را بقتل رسانیدولی علی بن محمدبن عبدالله موفق شدکه خودرا بمصر برساندودر آنجابرای خوددعوت کند. امااقدامات وی بی‌نتیجه ماند زیرا منصورازتبلیغات علی خبردارشد. اوهم ناچارمخفی گشت .



رواق مسجد سلطنتی مروارید هند

از آن به‌بعد وضع شیعیان‌مقیم مصربا آمدورفت خلفای بغدادتغییرمیکرد واگر خلیفهٔ دوستدار علویان دربغداد پیدا میشد شیعیان مصردر رفاه میزیستند و عکسش عکس می‌شد. مثلامتوکل‌دشمن سرسخت علویان‌وشیعیان‌همینکه بخلافت‌رسیدشرحی بوالی‌مصرنوشت‌که فرزندان ابوطالب راازمصربعراق تبعیدکند (۲۳۶) وسپس آنانرا ازعراق بمدینه تبعیدکردند و شیعیان مقیم مصر طبعاً پشت پرده رفتند زیرا مأمورین دولتی‌مقیم‌مصربرای خشنودی خلیفه آنها راآزار میدادند. میگویند مردی سپاهی در

آنروزها گناهی کرد که بایستی چند تازیانه بخورد، مرد سپاهی یزید بن عبدالله والی مصررا بحسن وحسین سوگند داد که اورا ببخشند والی دستورداد سی تازیانه بیش از میزان معمول به وی بزنند وهمینکه رئیس برید (کارآگاه) مصرقضیه را به متوکل نوشت ، متوکل فرمان داد مرد سپاهی را صد تازیانه دیگر بزنند !! یزید بن عبدالله والی مصر بااهتمام فراوان علویان را تعقیب میکرد وبعراق میفرستاد ودوستان آنان را تازیانه میزد .

وچون درسال ۲۴۷ منتصر پسر متوکل خلیفه شد بوالی مصر دستورداد که علویان راازاسب سواری وملك داری ومسافرت ازفسطاط بنقاط دیگر ممنوع دارد وبه هیچ یك از آنان اجازه ندهد که بیش ازیك بنده داشته باشند واگر کسی بر آنان اقامه دعوی کند قول مدعی بدون آوردن گواه پذیرفته شود والبته علویان درنتیجه این دستورها رنج ومشقت بسیارمتحمل شدند .

درسال ۲۵۴ احمدبن طولون که مردی ترك وسنی بود والی مصر گشت و برای خشنودی خلیفه بیش ازپیش بآزاروشکنجهٔ علویان پرداخت وآنها را صدمه زد، اما پس ازظهور آل بویه وضعف خلفای عباسی و خاندان طولون شیعیان مصر کم کم جان گرفتند تاآنجا که پس ازورود جوهرصقلی مملوك وسردارفاطمیان بخاك مصر(۳۵۶) افکارعمومی مردم شیعی هواخواهان علی آماده تسلیم بود وکشور مصر بآسانی برای فاطمیان فتح شد جوهر تمام آثاروشعایرعباسی راازمصر برانداخت وآثاروشعایرفاطمی را بجای آن برقرار داشت، شهر قاهره را بنا کرد ومولای خود المعزلدین الله فاطمی را بمصر آورد و دولت فاطمیان در مصر آغاز گشت . خلفای فاطمی چهارده نفر بودند و از ۲۹۷ تا ۵۶۷ در مصر و افریقیه حکومت کردند . اما خلفای فاطمی فرمانروای مصرده نفر بودند و از ۳۵۶ تا ۵۶۷ علاوه بر افریقیه مصر را نیز در دست داشتند .

سیاست دولت فاطمی

فاطمیان از جمله فرمانروایانی هستند که در همه چیز از فرمانروایان عباسی پیروی نمودند، فقط در امور دینی با آنان مخالفت شدید داشتند و بفتوای ائمه شیعه رفتار کرده کاملا بر خلاف نظر عباسیان عمل میکردند. یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله فاطمی کتابی راجع بفقه اسماعیلی تألیف کرد وی مطالب آن کتاب را از المعزلدین‌الله و پسرش العزیز بالله فرا گرفته بود. کتاب فقه یعقوب نصف صحیح بخاری میشدو بچندین فصل و باب تقسیم میگشت. خلفای فاطمی برای انتشار آن کتاب همه نوع جد و جهد نمودند تا آنجا که خود وزیر آنرا برای طلاب درس میگفت فقیهان وقاضیان و بزرگان درمجلس درس‌اوحضور می‌یافتند. کلیهٔ‌احکام‌شرعی‌ازروی‌مندرجات آن کتاب صادر میشد و درجامع عتیق (مسجد عمروعاص) آنرا تدریس میکردند ومردم را برای خواندن و ازبرداشتن آن ترغیب مینمودند و هرکس آن فقه را فرا میگرفت جایزه وانعام دریافت میداشت. العزیز بالله برای ۳۵ فقیهی که درمجلس‌درس وزیر حاضر میشدند ماهانه مقرر داشت، بعلاوه از دارائی خود سالانه بآنها انعام وفوق‌العاده میدادو برای آنهادرنزدیکی جامع‌ازهر خانه‌هائی‌بنا کردودرسال عیدفطر این فقیهان را خلعت پوشانیده سوار براستر بکاخ خود میآورد تا مردم به‌آموختن فقه شیعی(اسماعیلی) تشویق شوند وعده زیادی از فقیهان و قاضیان در کاخ خلیفه علوم واخبار اهل‌بیت‌را فرامیگرفتند وبرای مردم بازمیگفتند، زیرا چنانکه گفتیم‌سیاست ودیانت باهم مربوط بود وخلفای فاطمی‌سعی‌داشتندکه ازراه ترویج وتحکیم مذهب شیعه اساس کارخودرااستوارسازندوهرکس غیراز کتاب وزیر کتاب‌فقه دیگرمیخواند تعقیب میشد. درهمان اوقات مردی رایافتند که‌کتاب الموطامالك را مطالعه میکرد فوراً کتابش‌را گرفته خودش‌راتازیانه زدند ودرشهر گرداندند! اتفاقا یعقوب بن‌کلس یهودی بود وبعداً مسلمان شد، ولی‌بفاطمیان‌صمیمانه خدمت میکرد وهمینکه بیمار شد العزیز بالله ببالین وی‌آمده گفت: ای یعقوب کاش تندرستی تورا میفروختند ومن همه‌کشورخودرا دربهای آن میدادم وتندرستی‌را برای‌تومیخریدم.

سایر خلفای فاطمی نیز بهمین قسم در انتشار مذهب شیعه اهتمام کردند مثلا العزیز والحاکم برای مطالعه واستنساخ کتب شیعه مؤسساتی دایر کردند وهمینکه در ٤١١ هجری الظاهر خلیفه شد فقهای مالکی و غیرمالکی راکه شیعه نبودند از مصر اخراج کرد و مردم مصررا مجبور ساخت کتاب «مختصرالوزیر» و «دعائم الاسلام» را بخوانندواز بر کنند وهر کس که آن کتب را حفظ میکرد جایزه میگرفت ومسائل قضائی رامطابق نظرخودوفتوای شیعه وسیاست شیعیگری حل وتسویه میکردندباین معنی که اگر کسی میمرد و فقط یك دختر داشت تمام دارائی او را بآن یك دختر میدادند واین برای آن بود که خودشان رافرزندان فاطمه (سلام‌الله‌علیها) یگانه دختر و یگانه وارث پیغمبر میدانستند .

دوره‌های سه گانه خلافت فاطمیان

دوره‌های سه گانه فاطمیان شبیه دوره‌های سه گانه عباسیان میباشد باینقسم که در دورهٔ اول عباسی حکومت میان اعراب وایرانیان مشترك بوده سپس ایرانیان تنها حکمران شدند وپس از ایرانیان ترکان همه کاره بودند ، خلفای فاطمی هم ابتداء با کمك عرب‌ها وبربرها حکومت داشتند ، سپس بربرها وبعد از آن ترك‌ها در مصر فرمانروا گشتند .

بربرها مردمی سخت گیروخشن هستند که در شمال افریقا اقامت دارند وهمینطور که ایرانیان درمشرق با علویان کمك کردند بربری‌ها در مغرب بیاری علویان برخاستند بربرها مثل عرب‌ها ازچندین قبیله کوچ‌نشین تشکیل می‌یابند ومسلمانان برای اداره کردن این قبایل سلحشور خشن رنج بسیاربردند بربرها درظرف نیم‌قرن دوازده‌مرتبه مسلمان شدندو از اسلام برگشته با مسلمانان جنگیدند وفقط درزمان موسی بن‌نصیر در اواخر قرن اول در دیانت اسلام ثابت ماندند وهمینکه مسلمانان غیرعرب برای کینه جوئی از تعصب امویان (نسبت بعربها) برضد بنی‌امیه بر خاستند بربرها نیزاز آنان بودند وازسقوط بنی‌امیه خشنود شدند . اما ازتأسیس یك دولت اموی در اندلس(همسایه بربرها) نگران ودلتنگ شدند و از آنرو برای کینه‌جوئی

از بنی‌امیه اندلس با فاطمیان هم‌دست گشتند ولی امویان اندلس‌هم بیکار ننشستند ودوستی عده‌ای از بربرها را با پول خریدند ، اقوام بربر دیانت اسلام را تا اواسط افریقا منتشرساختند، همانقسم که ترکها این دین را تا هندوچین و آسیای مرکزی انتشار دادند . بربرها چنانکه گفته شد چندین بار اسلام آوردند و مرتد شدند اما همینکه دراسلام‌پایدار گشتند باقوام‌مجاور حمله‌برده آنهارامسلمان‌ساختند.

عبیدالله مهدی نخستین خلیفه‌فاطمی‌دراواخرقرن‌سوم‌هجری‌درافریقا قیام‌کرد وازهمان‌موقع‌بربرها بکمك وی‌شتافتند وتا دیرزمانی با فاطمیان‌همراهی‌میکردند بخصوص قبایل صنهاجه ،کتامه ، هواره ، که از دوستان فداکار فاطمیان شدند عبیدالله مهدی که‌درسال ۲۹۷ بر مسند حکمرانی استقرار یافت ملازمان خاص‌خود را از بربرها بر گزید ، همین قسم‌القائم بامرالله پسرعبیدالله(۳۲۲) والمنصوربنصرالله (۳۳٤) والمعزلدین‌الله (۳٤۱) با کمك بربرها مأمورین عباسی را از افریقا راندند وازهرجهت خلفای‌مزبور راتقویت کردند .

در زمان‌المعزلدین‌الله فاطمیان مصررا گشودندوشهرقاهره‌راساخته‌به‌پایتخت تازه خودمنتقل‌شدند .

اما العزیزبالله‌فرزند المعزمانندعباسیان عدهٔ زیادی ترك‌و دیلم استخدام‌کرد وآنان را بملازمت خویش اختصاص‌داد ومثل آن‌بودکه برجان خویش‌ازبربرها بیم داشت این پیش‌آمد سبب شدکه میان ترك‌ها و بربرها رقابت پدید آید تا آنکه العزیز بالله‌مردوپسرش الحاکم بامرالله‌درسال۳۸٦بخلافت‌رسید وچون‌به‌بربرهاعلاقمند بود آنان را مجدد پیش‌کشید و مقرر گردید ابن عمار کتامی بربری مقام وساطت (وزارت) داشته باشد .

ابن‌عمار طبعاً ترکان‌ودیلمان‌را اهد و بربرنـای‌هم نژاد خودراکه‌زمان العزیزعقب‌رفته بودند دوباره‌بکارهای مهم گماشت وبقدری درباره ملازمان غیر بربر بیدادکرد که برجوان ، صقلبی پیشوای ترکان و دیلمان بر ضد ابن‌عمار قیام نمود و اورا برکنار ساخته خودش بمقـام (وساطت) وزارت رسید و ترکان و دیلمان

را بکارهای مهم تعیین کرده ، بربرها را معزول نمود . در این اثناء الحاکم بامرالله در صدد قتل ابن عمار بر آمد و بزودی فکر خودرا عملی ساخت و نه تنها ابن عمار بلکه او و بسیاری از سران بربری را که ملازمان پدر وجدش بودند بقتل رسانید وهمین اقدام وی پایهٔ حکمرانی فاطمیان را متزلزل کرد ، و ترکان و دیلمان را بدون رقیب گزارد .

پس از الحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین الله خلیفه شد (۴۱۱)وی مردی عیاش و ترك دوست بود و درزمان خلافت وی بربرها بیش ازپیش مضمحل شدند ، پس از الظاهر المستنصر در سال ۴۲۷ بخلافت رسید وچون مادرش کنیز سیاه زنگی بود غلامان سیاه را دور خود جمع کرد و از آنان هنگ مخصوصی تنظیم نمود که شماره‌اش بهزارمیرسید در عین‌حال ترکان را نیز مینواخت ومقرب میساخت وخواه ناخواه میان ترکان و سیاهان اختلاف وزدخورد شدت‌داشت تا آنجاکه خلیفه برای آرام‌ساختن آنان ازشام کمك خواست وامیرالجیوش بدرالجمالی که‌اصلاارمنی بوداز سوریه بمصر آمد ورجال‌دولت‌راکشته عده‌ای‌سپاهی‌ارمنی‌درمصر نگاهداشت‌واز آن به‌بعد ارمنی ها بجای بربری ها سرداران سپاه گشتند ودارای قدرت ونفوذ شدند .

همان‌اوقات‌سلجوقیان برعراق‌وفارس‌دست‌یافتندوحکومت آل بویه را منقرض ساختند و شیعیان شرق را سر کوب نمودند . سلجوقیان دسته‌ای از امراءوسرداران خود را بنام اتابکان‌بفرمانداری ولایات تابعه فرستادند وچنانکه گفتیم‌این‌سرداران تدریجاً در محل فرمانروائی خود مستقل شدند و از آن جمله نورالدین زنگی که بر شام‌دست یافت . نورالدین زنگی والی شام دسته‌ای‌ازسپاهیان‌کردرا برای‌تقویت حکومت خود استخدام کرده بود .

در میان این کردهادومرد دلیر بنام نجم‌الدین‌ایوب‌وبرادرش اسدالدین‌شیر-کوه‌بواسطهٔ‌دلیری و مردانگی بسیار از سایرهمگنان بر تر گشتند و در سراسر شام شهرت زیاد یافتند . در آن هنگام (۵۵۵) عاضدبن یوسف فاطمی که‌مرد ناتوان بی اراده‌ای بود درمصرحکومت‌داشت . وزیران و بزرگان کشوراز ضعف خلیفه‌استفاده کرده دست به بیدادزدند ، از طرفی با خود میجنگیدند از طرف دیگر بمردم ستم

میکردند و مملکت راروبخرابی میکشاندند

درمیان وزیران این‌خلیفه‌مردی بنام شاور بود که‌از همکاران‌خویش رنج‌بسیار میدید و برای انتقام و کینه‌جوئی‌از مصربشام آمده واز نورالدین‌زنگی کمك‌خواست تارقیبان‌خودرا ازمیان بردارد. نورالدین از موقع استفاده کرده‌اسدالدین شیرکوه را باعده‌ای از ممالیك به‌مصر فرستاد. وشاور رابوزارت رسانید، شاورهم‌متعهدشد که‌هرساله یك سوم درآمد مصررابرای نورالدین بفرستد.

همان اوقات جنگ‌های‌صلیبی شدت داشت‌ونورالدین بیش‌ازپیش در امور مصر مداخله کرده شیرکوه را از طرف‌خود در مصر مستقرنمود. یوسف‌بن‌نجم‌الدین‌برادر زاده شیرکوه همان‌صلاح‌الدین مشهورایوبی‌است که‌باعموی‌خود به مصر آمدوبعدها یکی از حکمرانان نامی اسلام گشت. شیرکوه در سال٥٦٤ در مصر مرد و پسر برادرش صلاح‌الدین جانشین او ونایب نورالدین زنگی گشت.

صلاح‌الدین ابتداء بنام وزارت خلیفه ونیابت نورالدین در مصر حکومت میکرد ولی‌چون‌مردبلندهمت‌جاه‌طلبی بود ضعف‌خلیفه‌را غنیمت شمرده‌بفکراستقلال افتادوپس‌ازمرگ المعاضد بنام خلیفه عباسی درقاهره‌خطبه‌خوانده‌اسماً خلافت‌رااز خاندان‌شیعی فاطمی‌بخاندان بنی عباس منتقل ساخت ولی درواقع خود حکمران مستقل آنکشورشد. صلاح‌الدین در جنگ‌های صلیبی‌فتوحات‌مهمی انجام دادبقسمی که‌تاکنون نام او درتاریخ آن‌جنگ ها معرف‌ومشهور است.صلاح‌الدین بیت‌المقدس راازصلیبیان‌بازپس گرفت‌وقلمروخودرا تاشام وبالاتر از آن امتداددادویك‌حکومت کردی‌سنی‌درآن حدود تشکیل دادکه‌اسماً تابع خلفای عباسی‌ومعناً مستقل‌بود.

صلاح‌الدین‌عده‌ای‌غلامان‌ترك‌وچرکس رامطابق معمول آنزمان بنام‌مملوك‌در سپاه خود استخدام‌کرد وهمینکه خاندان ایوبی ضعیف شدند همین‌سپاهیان مملوك برسراسر مصردست یافتند ودودولت بنام‌ممالیك بحری وممالیك‌برجی تشکیل‌دادند که اولی از٦٤٨ تا ٧٩٢ ودومی‌از٧٨٤تا٩٢٣هجری‌حکومت‌کردند وهردو حکومت (ممالیك) بحسب ظاهر ازخلفای بغداد تبعیت میکردند وهمینکه درسال٦٥٦مغولها

ببغداد ریختندومستعصم عباسی راکشتند بقیه خاندان بنی عباس از بغداد بمصر گریخته وبه الملك الظاهر بیبرس حکمران مملوك مصر پناه بردند سلاطین ممالیك اسماً خود را تابع خلفای عباسی مقیم مصر میدانستند واز آنان برای خود بیعت میگرفتند، سرانجام درسال ۹۲۳ سلطان سلیم مصر را فتح کرد والمتوکل علی الله خلیفه عباسی آنروز را باکلیه آثار نبوی ازقاهره باستامبول برد و باین ترتیب خلافت ازخاندان عباسی بعثمانیان انتقال یافت که تاکنون (زمان تألیف کتاب) نیز باقی است .

دورهٔ مغول وتاتار

انحلال ممالك اسلامی
از چنگیز ۶۰۳ تا تیمور لنگ ۸۰۷ هجری

گفتیم که پس از ضعف وفساد دستگاه خلافت عباسی سپاهیان وخدمتگزاران بر امور مملکت مسلط شدند وروابط بغداد با ممالك اطراف رو بسستی گزارد ودر واقع ممالك اسلامی تجزیه شده بدست ترکان و ایرانیان و کردان و عربها تقسیم گشت و در ظاهر همهٔ آنان ازخلیفهٔ بغداد اطاعت داشتند تا آنکه دولت فاطمی پدید آمد وحتی آن اطاعت ظاهری و بیعت معمولی عباسی را هم درقلمرو خود ازمیان برد و علاوه برمصر تاشام وسایر نقاط پیش آمد، ولی آن دولت هم مثل دولت عباسی دچار فساد واختلال گشته بپیری وانقراض گرائید وپیش ازعباسیان سقوط کرد وحکومت کردی صلاح الدین ایوبی روی کار آمده ظاهراً بنام عباسیان بیعت گرفت.

امادولت عباسی روز بروز ناتوانتر میشد و سلاطین سلجوقی در شام و عراق وفارس وماوراءالنهر تامدتی حکومت مطلقه داشتند. ولی آنموضوع هم دیری نپائید وممالك سلجوقیان چنانکه گفتیم میان اتابکان تقسیم گشت.

پس از پایان قرن ششم هجری ممالك اسلامی بخصوص درشرق بحال تباهی افتاده بود، چه که سرداران ترك سلاطین سلجوقی برای غلبه بر یکدیگر غالب بلاد اسلامی را عرصه تاخت وتاز قرار دادند وخلافت عباسی در نهایت ناتوانی وبدبختی روزهای آخر خودرا میگذراند؛ فقط فرمانروایان ترك وغیره برای استفاده ازنام خلافت صورت ظاهر آن دستگاه پوسیده را نگاه میداشتند، در واقع سراسر جهان اسلام میان سه طایفهٔ غیر عرب تقسیم شده بود: ترکان سلجوقی و سرداران آنها در مشرق و کردان ایوبی در مصر و شام ـ و بربرها در افریقا و اندلس.

تنهاپاره‌ای امارتهای کوچك عرب در یمن و نواحی دیگر برقرارمانده بود. این حکمرانان ترك و بربر و کرد فقط دریك موضوع باهم وحدت نظر داشتند و آن اینکه با وجود ناتوانی و بدبختی خلیفهٔ عباسی بنام‌وی بیعت بگیرند و درضمن بمنظور بودن سهم بیشتری از باقیماندهٔ ممالك اسلامی بایکدیگر بجنگند.

دشمنان اسلام که از شمال و مغرب و مشرق این ضعف و ناتوانی و هرج و مرج مسلمانان‌را دیدند فرصت‌را برای کینه‌جوئی و انتقام مناسب دانستند واز هرسه‌طرف بممالك اسلامی حمله‌آوردند. گرجی‌هاوارمنی‌ها ولان‌هاازشمال‌هجوم آورده آنچه توانستند کشتند و بردند و اسیر گرفتند. غالباً این‌مهاجمین باسپاهیان فراوان (ده‌ها هزار) به‌آذربایجان وبلاد مجاور آذربایجان حمله می آوردند وعدهٔ زیادی راکشته هزاران اسیر میگرفتند، یعنی همان عملی راکه عربها در اوایل کار خودشان نسبت بارمنی‌ها و گرجی‌ها انجام داده بودند آنها تکرارمیکردند، و بااین فرق که ارمنی‌ها و گرجی‌ها نتوانستند مثل‌عربهادر ممالك موردحمله‌جای‌پا درست کنند وفقط بغارت وکشتار اکتفا میکردند.

ازطرف مغرب فرنگیان (صلیبی‌ها) هجوم‌آور شدند و بعنوان اینکه قبرمقدس در فلسطین است بآن نواحی لشکر کشیده قسمتی ازسوریه و فلسطین را فتح کردند واگر باهم متحد میشدند قطعاً بیش‌از آن پیشرفت میکردند، اما اختلافات داخلی خودآنان مانع‌پیشرفت بیشتری گشت واتفاقاً مرددلیرباتدبیری‌بنام صلاح‌الدین‌ایوبی ازمیان مسلمانان برخاست‌ودست صلیبیان‌راکوتاه کرده باشمشیر وتدبیر آنهارا از بیت‌المقدس راند ـ۵۸۳ـ وازآنموقع به‌بعد فرنگیان کاری‌ازپیش نبردند.

اما ازطرف شرق قوم‌تاتار یامغول نیرومند وحشی سلحشور برممالك اسلامی تاختند وسردار کاردان دلیری مانندچنگیزخان این‌قبایل‌وحشی جنگجورا ازاواسط آسیا دراوایل قرن هفتم هجری بداخله ممالك اسلامی کشانید وچون مسلمانان در آن موقع مردی مثل صلاح‌الدین ایوبی نداشتند چنگیزخان توانست از مرزهای شرقی‌ممالك‌اسلامی تاحدود عراق‌را بگشاید وبعلاوه چین وهند را نیز مسخر سازد بقسمی که مساحت ممالك‌وی بچهارصدهزار میل‌مربع‌رسید.

مغول

مغول یامغل تیره‌ای از تاتار هستندکه در حوالی دریاچه بایکال در جنوب سیبریه‌اقامت دارند و از تاریخ باستانی آنان اطلاعات درستی دردست نیست . زیرا تا ظهور چنگیزخان (اوایل قرن هفتم هجری) نام و نشانی از آنها نبود ومانند سایر ایلات تاتار دور از شهرها ایام خودرا بشکار وجنگهای داخلی و کوچ نشینی میگذرانندند و میان ملتهای متمدن نام و ننگی از آنان وجودنداشت ، حتی درزمان ظهورچنگیز شمارهٔخیمه‌های آن‌ایل از ۴۰۰۰۰ تجـاوز نمیکرد و اگر حد اکثر سکنهٔ هرخیمه راده نفر حسـاب‌کنیم شمارهٔ همهٔ آنان چهار صدهزار نفر میشد . چنگیزخان با این‌عده‌کم (مغولهای‌وحشی)بممالك متمدن مجاور هجوم آوردودرمدتی کمتر ازبیست سال تمام آن‌نواحی‌را مسخرنمود، همانطورکه عربهای‌صحرا گرد بر شهرنشین‌ها غلبه نمودند چون مسلمانان در موقع ظهور چنگیز بواسطهٔعیاشی وتن پروری‌ناتوان و بی‌همت‌شده بودندوعیناً حال ایرانیان وروميان پيش از حملهٔ عرب را داشتند و این حقیقت هـم مسلم است کـه تـاریخ تکرار میشود .

چنگیز خان

پدر چنگیزخان رئیس سیزده قبیله مغول بود و تحت نظر خان بزرگ تاتار بر مغولها حکومت میکرد · چنگیز در ۵۴۸هجری بدنیا آمد وابتداء اورا تموچین نامیدند ، تموچین چهارده ساله بودکه پدرش مرد ورؤسای قبایل مغول آن جوان چهارده سـاله را خوار شمرده هـر کدام برای خود مستقل شدند. اما تموچین بلندهمت‌دلیر با همه آن خانها جنگید و آنها را سرجایشان نشانید و از آن موقع‌رعب تموچین‌در دلها جا گرفت. تموچین‌درعین حال نسبت‌بخان‌بزرگ اظهار اطاعت میکرد، خان هم اورا گرامی‌داشته‌منصب‌پدری را باو وا گذارد ودختر خودرا بوی (بهـ تموچین) داد .

تموچین اسب‌سواری ، تیراندازی وشمشیرزنی را بخوبی فرا گرفت ومرددلیر وبردباری شد . و میتوانست سرمـا و گرما و گرسنگی و تشنگی وردد ورنجرا تـا مدتی تحمل کند . تموچین مـردان و یـاران خود را نیز بـاین‌صفات عادت داد وآن مردان جنگجوی بردبار ازجان ودل فرمانبرداروی گشتند.

کم کم نام تموچین سرزبانها افتاد وجاه ومقامش پیش خان بزرگ بالا گرفت ، سایر امرای مغول وتاتار از این پیشرفت تموچین حسد بردند ولی تموچین خان بزرگ را بسرکوبی آنان وادارکرد . سرانجام امرای مغول برخان بزرگ شوریدند و خان از تموچین کمك خواست . تموچین درمدت کوتاهی همهٔ آنها را دستگیر ساخته ببدترین طرزی کیفرداد تا آنجاکه هفتاد نفر از امرای مزبوررا در دیگ آب جوش آب پز کرد .

این سخت گیری ودلاوری تموچین پدر زنش را بیمناك ساخت تا آنجاکه با تموچین بمخالفت برخاست . تموچین ابتداء با وی مسالمت میکرداما همینکه چاره را ناچار دید برپدر زن خویش تاختن آورده اورا مغلوب ساخت وخودش خان خانان گشت وبر فراز تخت مغول نشست .

تموچین پس از آن با دیگران نیز جنگیده همه مخالفان را شکست داد ، امیران وسرداران وی بیش ازپیش بفرمانده خود علاقه مند شدند و این پیروزی های ویرا درکنار رود(سلینکا) جشن گرفتند وتمام امیران و خوانین مغول در آن انجمن گرد آمدند وبساطی ازنمد سیاه برای تموچین گستردند وفرمانده خود راکه ازهمه آنان نیرومند تر بود روی آن بساط بپا داشتند و ازآن ببعد آن بساط جزء آثار مقدس مغولان گشت ، آنگاه یکی ازحاضرین که مرد پرهیزکار با نفوذی بود میان جمع برخاسته گفت . «ای تموچین همه نیروی تو از آسمان است ، آسمان دست تورا گرفته وبلندت کرده است ، اگر زیاده روی کنی مانند این نمدسیاه خواهی شد ویارانت تورا مثل هسته دورمیاندازند .»

گفته این مغول ساده آزادی و دلیری عربها را در اوایل اسلام بیاد میآورد که آنان نیز همینطور ساده و آشکاربزرگان وخلفای خودرا پند میدادند، آنگاه هفت امیر تاتار تموچین را از جا بلندکرده روی تخت نشاندند و او را پادشاه مغول خواندند . سپس پیرمردی که نزد مغولها مقدس ومحترم محسوب میشدپیش آمده گفت :

«ای برادران در خواب دیدم خدای آسمان بر تخت آتشین خود نشسته وارواح پاکان اطراف اورا احاطه کرده اند و خداوند مردم زمین را محاکمه کرده

آنان را ببندگی مولای ما تموچین محکوم ساخت . »ومقررداشت‌وی«چنگیزخان» پادشاه روی زمین باشد، بعد رو به تموچین کرده گفت :

« لبیك ای پادشـاه ، تو از این پس بفرمان خداوند چنگیزخان هستی. » .

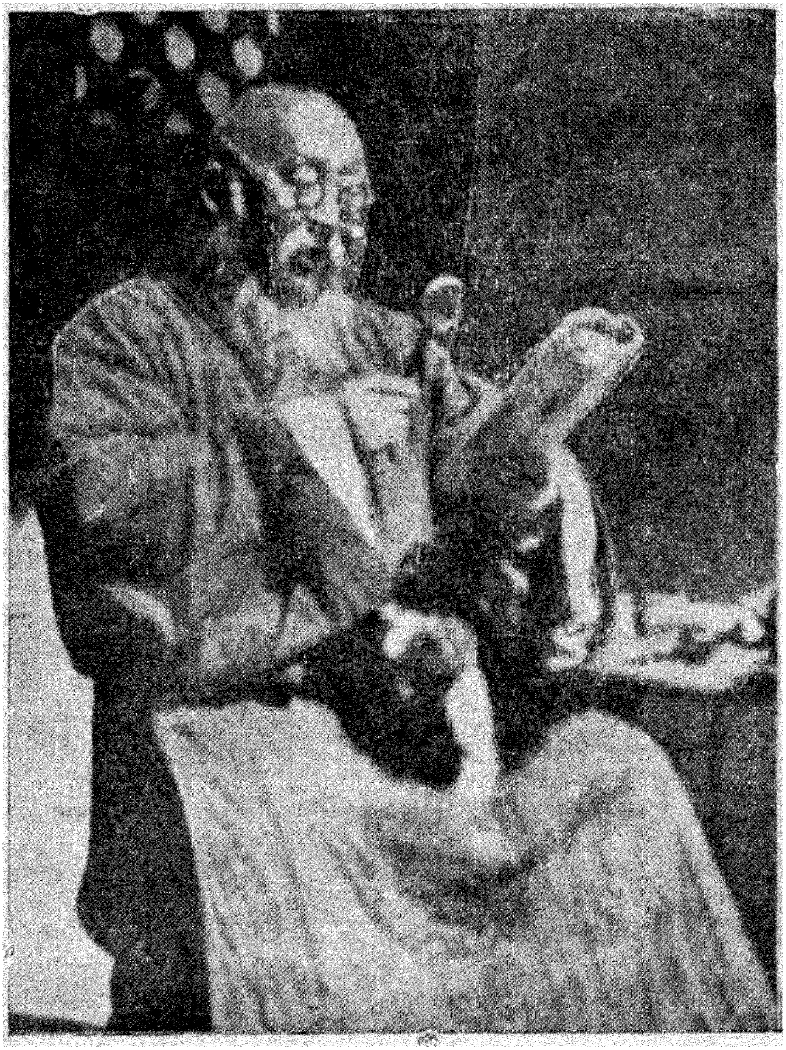
واز آنروز نام تموچین به‌چنگیزخان تبدیل یافت . همینکه وسایل کار از هر جهت برای چنگیز فراهم آمد وسپاهیان وی منظم گشتند ، فکر جهانگیری بسرش افتاد وابتداء رو بمشرق آورده درچین تاخت وتازکرد ، در آن ایام مغول‌ها سالانه باجی بامپراتورچین می‌پرداختند ولی ناگهان چنگیز ازپرداخت آن‌خودداری نمودواین خود بمنزلهٔ اعلان جنك بود ، سپس‌چنگیز با سپاهیان‌انبوه دیوار عظیم چین رادرهم شکست وشهرهای چین‌را بباد قتل‌وغارت داد . چینی ها که آنروز بیش از هر ملت دیگر وسایل جنگی داشتند ، آتش یونانی‌بکار بردند (همان آتشی که یونانی‌ها در جنك با مسلمانان از آن استفاده کردند) وگلوله‌های باروت بر مغولان افکندند وعجب آنکه مغولهـا ازباروت وآتش یونانی‌شکست نخوردند،بلکه پیشرفت خودرا تا پکن پایتخت چین ادامه دادند و تمام شهرهای شمالی آنکشور را گشودند . این پیروزی‌ها چنگیزرا دلیر ساخته ، از مشرق کشور خودبطرف مغرب یعنی‌ممالك اسلامی متوجه شد .

چنانکه گفته شد ممالك اسلامی آن روز به‌منتهای ضعف‌وپریشانی رسیده‌بود وبکشورهای کوچاك کرد و ترك‌و ایرانی تقسیم میشد و نزدیکترین کشور اسلامی به مغولها بلاد خوارزم بود که علاء الدین خوارزمشاه ازترکان سلجوقی در آن نواحی سلطنت داشت ، قلمرو حکمرانی علاء الدین در اواخـر سلطنت وی تا قسمت عمده عراق عجم ، سیستان ، کرمان ، طبرستان ، گرگان ، بلادجبال ، خراسان ، فارس ، ماوراءالنهر ، قسمتی از هند و قسمتی از افغانستان امتداد داشت . پـای تخت وی شهر خوارزم بود ، بآنجهت خوارزمشاه خوانده میشد . چنگیزبا هفتصدهزارسپاهی بطرف ترکستان هجوم آورده کشتار وغارتی راه انداخت که‌ازشنیدن آن بدنها بلرزه می‌افتاد .

چیزی که چنگیز را باین جنایات بزرگ واداشت واقعهٔ ذیل بود که مختصراً

گفته‌میشود .

«همینکه چنگیز بترکستان رسید دسته‌ای از بازرگانان ترك را با مقداری طلا بسمرقندو بخارا (ازشهرهای ماوراءالنهر ـ ترکستان) فرستاد تا برای او جامه ـ



طلبهٔ مسلمان چینی

هائی بخرند ؛ بازرگانان که بشهر آترار (آخرین شهر سرحدی خوارزمیان و چنگیزخان)رسیدند فرماندار آن شهر مراتب را باطلاع خوارزمشاه رسانیدکه بازرگانان مغول با مقداری طلابانیجارسیده‌اند، خوارزمشاه‌هم‌دستورداد بازرگانان مغول را بکشند و طلاهای آنان را بردارند ، فرماندار چنان کرد و تجار مغول را

کشته طلاها را نزد خوارزمشاه فرستاد، خوارزمشاه طلاها را میان بازرگانان سمرقند و بخارا تقسیم کرد و بهایش را از آنها گرفت و عذرش آن بود که مغولها کاشغر وبلاساگون و سایر شهرهای ترکستان‌را مسخر ساخته‌اند و با سپاهیان وی (خوارزمشاه جنگیده‌اند، بنابراین باید با آنها قطع رابطه شود.

چنگیز که از کشته‌شدن یاران خود بدست فرمانداز خوارزمشاه خبر شد از شدت خشم دیوانه گشت ونامه‌ای بعلاءالدین نوشت که تویاران مرا کشتی وطلاهای آنانرا گرفتی آمادهٔ جنگ باش که باسپاهی بیکران سروقتت می آیم، آماده جنگ باش. خوارزمشاه آورنده نامه راکشت و فرستادگان دیگر چنگیز را ریش وسبیل تراشیده نزد چنگیز فرستاد وبرای او پیام داد که اگر بآخر دنیا پناه ببری سرانجام خود را بتو میرسانم و تورا مانند یارانت می‌کشم. فرستادگان چنگیز باریش و سبیل تراشیده نزد چنگیز رفتند وآنچه واقع شده بود گفتند. خلاصه اینکه خوارزمشاه چنگیز ومغول‌را ازروی‌نفهمی وبی‌اطلاعی ناچیزشمرد، همانطور که‌هرقل‌عربها راپست وحقیرداننست وبآنان‌توجهی نکرد ونامهٔ مسلمانان‌راکه برای او فرستاده بودند نادیده گرفت.

چنگیز همانطورکه وعده داده‌بود عمل‌کرد وبا تمام سپاهیان خویش بممالك اسلامی حمله آورده ابتداء ترکستان را زیر وزبر کرد و از آنجا بماورای ترکستان بطرف مغرب هجوم برد و بهر شهر وآبادی که میرسید مردم آنرا میکشت، شهر را ویران می‌ساخت وخرابه‌هائی باقی گذارده بشهر دیگر میتاخت. کشتار وغارتگری چنگیز وسپاهیانش طوری بودکه در تاریخ بشریت سابقه نداشته است(۱) و ازهمین جا اختلاف عمدهٔ حملات و فتوحات عرب‌ها و مغولها معلوم میگردد. عربها هر جائی را که فتح میکردند مردم آنجا را در پناه خود نگاه‌میداشتند وتمدن آنان‌را گرفته از خود نیز چیزهائی بر آن میافزودند ولی‌مغولها مانند درندگان جز کشتن وسوزانیدن و غارت کردن هدفی نداشتند و چون فعلا منظور ماگفتگو از اخلاق وصفات چنگیز نیست لذا وارد آن مبحث نمیشویم. همینقدر میگوئیم که

---

۱ ـ بدبختانه جنگ بین‌الملل اول و جنگ اخیر و بکاربردن بمب اتمی در ژاپون کاری‌کرد که‌چنگیز درمقابل‌جنایات اخیر فرشته آسمانی شده است. (مترجم)

چنگیز درمدت کوتاهی بیش از اسکندر مقدونی وژولیوس قیصر روم ، نادر پادشاه ایران وناپلئون امپراطورفرانسه کشور گشائی کرد وکسی پیش از اوو بعد از اوموفق بچنان فتوحاتی نشد ، باین معنی کـه اقیانوس کبیر تا دریای سیـاه را بتصرف خود درآورد و میلیون‌ها چینی و افغانی و ایرانی وترك و عرب و غیره را مطیع خویش ساخت . چنگیزخان که خواندن ونوشتن نمی‌توانست چنین ممالك بزرگی‌را گشود و بیشتر رجال وی مانند خودش بیسواد بودند . اما همانطور که عربهای بی اطلاع برای اداره امور ممالك تازه گشوده‌از ایرانیان ورومیان کمک گرفتند چنگیز هم‌از مسلمانانی که تابع اوشده بودند برای تدوین قوانین ونظامات یاری جست . چنگیز درسال ٦٢٤ بسن ٧٦ سالگی مرد ومدت بیست و دوسال سلطنت کرد .

پس‌ازمرگ‌چنگیزخان ممالك وسیع او مانند ارث پدری‌بعادت معمول مغول میان چهار فرزندش بچهارقسمت تقسیم گشت وهمان چهار قسمت بعدها بقسمت ـ های دیگر تجزیه شد ولی چون تقسیمات اخیر مورد بحث‌ما نیست ازشرح آن‌صرف نظر نموده فقط تقسیمات چهارگانه اولی راذکرمیکنیم .

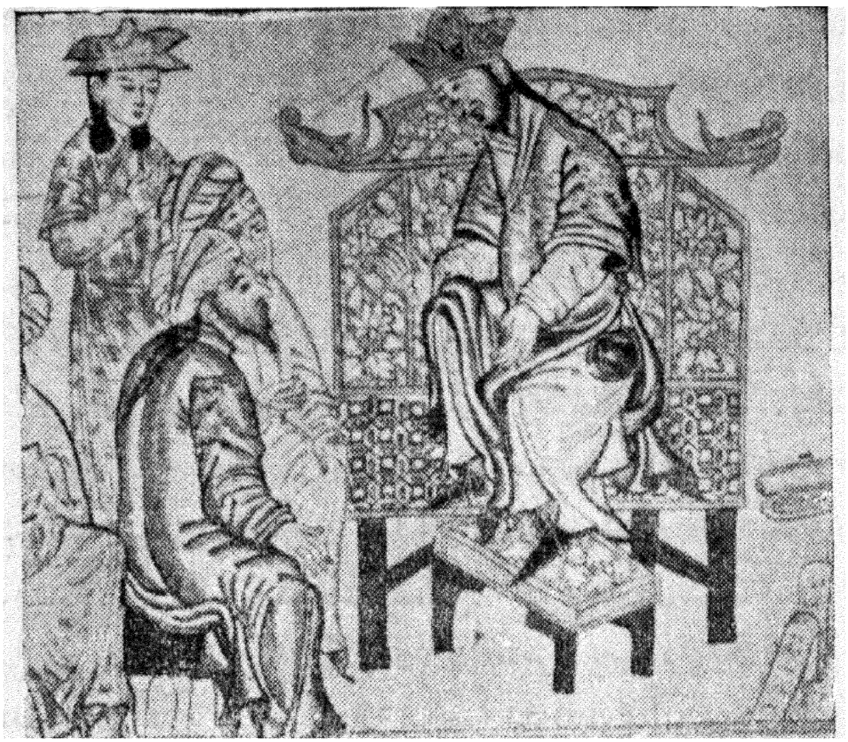
١ ـ دولت اکتای	زانگاریا وغیره	از ٦٠٣ تا ١٠٤٣
٢ ـ دولت‌تولی	بلاد مغول	از ٦٥٤ تا٧٥٠
٣ ـ دولت جوجی	قبچاق وغیره	از ٦٢١تا ٩٠٧
٤ ـ دولت جغتای	ماوراءالنهر	از ٦٢٤تا ٧٦٠

در واقع مهمترین حکومت مغول همان حکومت او کتای بود که بدست چنگیز تأسیس شدکه با موضوع کلی ماارتباطی‌ندارد ، فقط‌دولت‌دوم‌مغول‌وفروعات آن یعنی شاخه هولاکو که با تاریخ اسلام مربوط میشود ، موضوع بحث‌خواهد بود . هولاکو پسر تولی پسر چنگیز قسمتی از ممالك پدر را متصرف شده و در ٦٥٤ ممالك ایران را نیز ضمیمهٔ قلمروخود ساخت ودولتی تشکیل داد که بنام ایلخانیان یا مغولان ایران مشهور گشت هولاکو باقی مانده متصرفات خوارزمشاهیان را نیز تصرف کرده سپس بکاری دست زد که پدران او نکرده بودند ، یعنی پس از تصرف ایران‌رو به بغداد آورد.

هولاکو وسقوط بغداد در اواخر دولت عباسیان جنگ شیعه و سنی در بغداد شدت یافت وسالی نمیگذشت که این دو دسته بجان هم نمی‌افتادند وناچار مأمورین دولت آنها را اصلاح می‌دادند، اما چون حکومت دردست سنیان بود. شیعیان که در محله کرخ بغداد اقامت داشتند بیشتر صدمه می‌کشیدند و خواه ناخواه مجبور به تحمل بودند، با این همه دولت سنی عباسی پاره‌ای از رجال شیعه را بکارهای مهم می‌گماشت، از آن جمله در زمان المستعصم آخرین خلیفه عباسی (٦٤٠_٦٥٦) مؤیدبن علقمی شیعی بمقام وزارت رسید و هرقدر مستعصم خلیفه سنی نادان و ناتوان و بی‌خرد بود ابن‌علقمی وزیر شیعی وی تدبیر وحیله ومکر داشت. در همان اوقات مطابق معمول باز هم جنگ سنی و شیعه در گرفت، ابوبکر پسر خلیفه که ازسنیان معتصب بود(دوادار) سردارسپاه رامأمور ساخت که برشیعیان بتازد. دوادار سپاهیان خلیفه را به محله کرخ فرستاد و آنان نیز نسبت بمردان وزنان شیعه همه نوع جنایت وبیشرفی مرتکب شدند. ابن علقمی از این کار زشت سنیان آزرده خاطر گشت وپنهانی به هولاکو نامه نوشته برادر خودرا پیش وی‌فرستاد تا هرچه زودتر به بغداد بیاید وکار خلیفه وسنیان را بسازد، هولاکو هم مطابق نظر ابن‌علقمی باسپاه بسیار عازم بغداد شد، خلیفه تیره روز (دوادار) سردار خودرا باسپاهیان موجود که بیش از دوهزار نفر نمیشدند بجلوگیری هولاکو فرستاد، در دو منزلی بغداد میان طرفین جنگی روی‌داده سپاهیان خلیفه مغلوب وپراکنده شدند.

اما هولاکو بطرف شرقی بغداد آمده یکی از سرداران خود را بسمت غربی فرستاد تا مقابل دارالخلافه فرود آید. معتصم تیره‌روز نمی‌دانست که ابن علقمی چه بلائی برسر او آورده است، ازروی بی‌خبری ابن‌علقمی را نزد هولاکو فرستاد تا در باره صلح باوی گفتگو کند، ابن‌علقمی برای اغفال خلیفه از نزد هولاکو باز آمده بوی گفت: همانطورکه هولاکو سلطان روم را بسلطنت خویش باقی گزارد تو را نیز بخلافت باز می‌گذارد ومیل دارد دختر خودرا به پسر تو (ابوبکر) بدهد. ابن‌علقمی خلیفه را تشویق نمودکه برای اتمام مذاکرات شخصاً نزد هولاکو برود. خلیفه با بزرگان دولت بخدمت هرلاکورفت ودرچادر مخصوصی وارد شد، سپس ابن‌علقمی فقیهان ورجال مهم بغداد را احضار کرده در چادر دیگر نشانید و همینکه جملگی

گرد آمدند هولاکو فرمانداد همه آنانرا کشتند، سپس بدار الخلافه هجوم آوردند وجز کودکان هرکس را یافتند بقتل رساندند ومدت چهل روز قتل‌عام بغداد ادامه‌داشت وپس از آن هولاکو دست‌از کشتار برداشت وفرمان امان صادر کرد (٦٥٦ هجری) و از آن موقع خلافت عباسی در عراق بدست شیعیان علوی سقوط کرد و این



هولاکو در اطراف بغداد

همان اندیشه‌ای بود که منصورومهدی و هرون از وزیران و سرداران شیعه داشتند وآنانرا یکی پس از دیگری نابود ساختند ، پس از اینوقایع باقی مانده عباسیان که ازچنگ جلادان هولاکو رهائی یافته بودند بمصر گریختند و در پناه ممالیك مصر (چنانکه گفته شد) چندی باقی‌ماندند .

اما هولاکو پس از تصرف پای تخت بزرگ اسلام بطمع افتاد که ازعراق جلوتر برود لذا بطرف شام حمله کرد ، پادشاهان ممالیك که آنموقع بعداز ایوبیان در آن نواحی حکومت داشتند هولاکو را بعقب راندند ، اوهم از فتح شام چشم پوشیده باز

گشت . وسعت ممالك هولاکو ازهند تا شام امتداد داشت ، اما پس از مرگ او آن ممالك وسیع میان فرزندانش تقسیم گشت و در مدتی کم تر از یکقرن حکومت خاندان هولاکو دچار اختلال گشت (٦٥٤ ـ ٧٥٠) و سر انجام تیمور لنگ تمام متصرفات آنان رابچنگ آورد .

تیمور لنگ

تیمور لنگ گر چه از خاندان چنگیز نیست ولی از همان تیره‌های مغول و تاتار می‌باشد. جد تیمور وزیرجوغتای پسر چنگیز بود تیمور درسال ٧٣٦ بدنیا آمدودرایام جوانی جزء ملازمان دولت اوکتای در ماوراءالنهر مشغول خدمت گشت تا آنکه بمقام وزارت رسیده بفکر جهانگیری افتاده محمود پادشاه ماوراءالنهر رامغلوب ساخت و مانند چنگیز بممالك مجاور حمله آورد، ابتدافارس راگشود وشهرهای آن نواحی را ببادقتل وغارت گرفت ودرظرف هفت‌سال خراسان و گرگان ومازندران وسیستان وافغانستان وفارس و آذربایجان و کردستان را مسخر کرد، سپس ببغداد آمده آل‌جلایر را که پس‌از هولاکو درآنجا فرمانروا بودند از کار بر کنار کرد ، آنگاه بطرف مشرق رو آورده به سمت هند رفت و کشمیر و دهلی را گرفت ، بعد بآسیای صغیر متوجه شدوبا ترکان عثمانی که در آنجاحکومت داشتند دست وپنجه نرم کرد وبا یزید پادشاه عثمانی را اسیر ومغلوب ساخت . ٨٠٤ و تاشهر آنکارا پیش رفت و آخرین نقاط مرزی‌شام را متصرف‌شد. پادشاهان مصر با وی‌صلح کرده مطیع اوشدند ، تیموربعداً عازم فتح‌چین شد وقبل از آنکه بچین برسد درسال ٨٠٧ میان راه‌در گذشت وممالکی راکه گشوده بودبعدازمرگ وی بدست فرمانروایان نخستین افتاد، زیراوارثان تیمورلیاقت‌اداره آن ممالك وسیع را نداشتند وخودتیمور نیزفرصت نیافت که تشکیلاتی برای‌ممالك وسیع‌خود بدهد. خاندان وی‌تاسال ٩٠٦ درماوراءالنهر حکومت‌داشتند. بامرگ تیمورلنگ دورهٔ حکومت مغول ودوره‌اول تاریخ اسلام‌پایان می‌پذیرد .

دورهٔ دوم

از ظهور عثمانیان تاامروز

چنانکه ملاحظه شدمغولهانتوانستند درممالك اسلامی دولت ثابتی تشکیل بدهند وطبعاً آثاری درتمدن اسلام باقی نگذاردند آنهاموقعی بممالك اسلامی حمله آوردندکه مسلمانان بواسطهٔ حملات فرنگیان ،گرجیان، ارمنی‌ها ، لان‌ها بمنتهای ضعف رسیده بودند. مغول‌ها درچنان روزگار سیاهی برمسلمانان تاختند وخلافت عباسی‌را دربغداد بر انداختند وممالك اسلامی‌را بحال‌احتضار گزاردند وتاچندی کسی ازمیان مسلمانان برنخاست که پراکندگی آنانرا جمع آوری کند تا آنکه سلاطین عثمانی از طرفی وسلاطین صفوی‌ازطرف دیگر ظهور کرده حکومت‌های اسلامی جدیدسنی وشیعی‌را تشکیل‌دادند وازآن‌موقع دورهٔ دوم‌تاریخ اسلام آغاز گردید.

موقعی که تاتار دراوایل قرن نهم هجری ازممالك اسلامی باز گشتند سلاطین ممالیک در مصر حکومت داشتند و برای بدست آوردن قدرت بیشتربا یکدیگر کشمکش میکردندودسته‌ای ازایوبیان‌ودسته‌ای ازممالیك‌درپاره‌ای‌نقاط‌شام‌حکومت می‌نمودند ودر واقع هرشهری بدست شخص بانفوذی اداره میشد و امرای ایلخانی، آل جلایر ، مظفریان ، قراقوینلو ، تیموریان ، و غیره در عراق وفارس و بین‌النهرین باهم جنگ داشتند. ماوراءالنهر وافغانستان بدست‌مغلولهای تیموری بود وعثمانیان وبقایای سلجوقیان درآسیای‌صغیر بسرومغز هم‌میکوفتند.

اتابکان وتاتار درقسمت دیگر از ممالك شرق، بجنگ و گریز مشغول بودند شمال افریقا میان فرمانروایان حفصی و مرینی تقسیم شده و سراسر اندلس بدست فرنگیان افتاده بود. فقط یك‌حکومت کوچك اسلامی بنام آل نصر در غرناطه وجود

اشت وخود شبه‌جزیره عربستان بدست عده‌ای ازامرای محلی بطور ملوك‌الطوایف داره میشد وشگفت آنکه تمام این امارت‌های ناتوان وفاسد اسلامی اسماً ازخلیفه عباسی مقیم مصر اطاعت داشتند و ظاهراً باوی بیعت میکردند. در چنین موقعی عثمانیان قیام کردند و هنگامی که اسلامیان احتیاج بیك حکومت مرکزی مقتدر داشتند حکومت‌مقتدری برای آنان تشکیل دادند و شهر قسطنطنیه را که مکرر مسلمان بقصد تسخیر آن رو آورده بودند و از پشت دروازه آن نومید بر گشته بودند بنام اسلام گشودند و با بزرگترین پادشاهان اروپا جنگ کرده آنان را تا هنگری راندند و شهر وین پایتخت هنگری را محاصره کردند و از آرشیدوك فردینان جزیه گرفتند و دریای مدیترانه را پیموده تا کرانهٔ اسپانیا رفتند و اروپا را بلرزه در آوردند، آنگاه بمشرق رو آوردند و عراق را مسخر ساختند و بسمت جنوب غربی حمله آورده شام و مصر را گرفتند و عباسیان را که در مصر بودند بر انداختند و چنانکه گفته شد خلافت اسمی عباسی را نیزملغی نمودند.

درزمان سلطان سلیمان عثمانی وسعت‌ممالك عثمانیان ازبوداپست درکناررود تون تا اسوان و کرانهٔ نیل از رود فرات تا تنگهٔ جبل‌الطارق امتداد یافت (۹۲۶ـ ۹۷٤) تمام ممالك غربی اسلامی بتصرف دولت عثمانی در آمد. عثمانیان خلافت و سلطنت را توأم ساختند و از آنرو دوام وبقای خود را مستحکم نمودندوبرعکس عباسیان شالودهٔ حکومت خویش را به بهترین طرزی استوار کردند و همین‌موضوع توأم ساختن خلافت و سلطنت سبب شد که حکومت عثمانیان بیش ازسایر دولت‌های اسلامی دوام یابد در صورتیکه حکومت عباسیان پس از قرن سوم هجری اسم بی معنی بود.

در همان ایام‌پادشاهان صفوی درایران برخاسته دولت شیعی اسلامی بزرگی تشکیل دادند و تمام شیعیان را درزیر پرچم یك حکومت شیعی در آوردند، سپس قاجاریه جای آنان را گرفتند که تاکنون نیز باقی هستند و اکنون‌دودولت اسلامی

بزرگ یکی درشمال ومغرب بنام سلاطین سنی عثمانی و دیگری دولت شیعی قاجاردر مشرق ممالك اسلامی وجوددارد وچون مطالعه در سیاست و اوضاع سیاسی این دو دولت موضوع بحث این کتاب نیست چیزی در آن باره نمیگوئیم . (۱)

پایان جلد چهارم

۱ـ اوضاع ممالك اسلامی در زمان تألیف کتاب تاریخ تمدن اسلامی (۱۹۰۵ میلادی) چنان بود که جرجی زیدان نگاشته است، ولی از آن تاریخ به بعد که قریب نیم قرن میشود تغییرات مهمی در اوضاع ممالك اسلامی روی داده، سلسله قاجاریه در ایران وسلسله عثمانیان در ترکیه منقرض گشت و دو امپراتوری سنی و شیعی اسلامی بحال تجزیه و تفکیك افتاد، قسمتی از آن ممالك بصورت مستعمرهٔ سرخ بتصرف روسها باقی ماند (ترکستان و قفقاز) قسمت دیگر مانند پاکستان صورت نیمه استقلال پیدا کرد ، در فلسطین مسلمانان با کمك روس وانگلیس وآمریکا یك دولت یهود تشکیل یافت ، سایر ممالك اسلامی بقطعات کوچك و بزرگ و مستقل و نیمه مستقل و مستعمره و غیرمستعمره در آمد، که یکی از آن ممالك اسلامی شیخ نشین مستقل!! کویت دارای یك شیخ مستقل!! و قریب سیصد هزار جمعیت است! . مترجم

فهرست اعلام

الف

تاریخ تمدن اسلام

راجع به:

پیدایش دولت اسلام-تاریخ مؤسسات اداری
وسیاسی و نظامی آن -شرح ثروت ممالك
اسلامی وتاریخ علوم وادبیات و بازرگانی
وصنعت ونظامات اجتماعی وآداب ورسوم
ممالك وملل اسلامی

تاریخ تمدن اسلام

جلد پنجم

تألیف

جرجی زیدان

ترجمه و نگارش

علی جواهرکلام

مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر

چاپ دوم دیماه ۱۳۳۶

مشتمل بر تاریخ

نظامات اجتماعی و طبقات مردم وعادات و رسوم اجتماعی وزندگی خانوادگی وتمدن وتجمل درممالك اسلامی وآثار عمران در شهرها ودستگاه وجلال فرمانروایان اسلام

فهرست مطالب

فهرست تصویر ها

مقدمه

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

این جلدپنجم تاریخ‌تمدن اسلام و آخرین قسمت کتاب است ، سپاس خدایرا که برای اتمام این‌عمل بماتوفیق عنایت فرمود . چون تألیف‌مزبور کار دشواری بود ومشکلات زیادی داشت وبرای تحقیق‌مطالب‌ودقت درصحت مطالب مراجعات‌وتأمل وتفکر بسیاری را ایجاب‌میکرد. بویژه بعد از آنکه در صدد بر آمدیم ، مدارك هر موضوعی را درپای‌صفحه‌هابا ذکر شمارهٔ صفحه وجلد ومؤلف‌کتاب ذکر کنیم‌بعلاوه بهم پیوستن مطالب وتألیف موضوع‌ها، مراقبت و مطالعات مهمی را ایجاب میکرد، گرچه درپاره‌ای‌مواردفقط‌اشاره بموضوع نموده وخواننده‌را باصل‌کتاب (که‌مدرك ما بود) مراجعه دادیم تاکتاب خودمان مفصل نگردد .

ولی‌از طرف دیگر چون موضوعات‌کتاب ما متعدد ودرهم وبرهم است،ناچار يك مطلب را در دو سه‌جلد مکرر نگاشتیم تا اینکه مقدمه وموضوع بانتیجه کاملا تطبیق کند و خواننده از مراجعهٔ بمجلدات دیگر بی نیاز شود ، اما این تکرار مکررات فقط در مواقع بسیار لازم انجام‌یافت ، زیرا نظر عمده بر آنست که مطالب بسادگی وروانی نگاشته شود و مقابل چشم خواننده مجسم گردد و در بسیاری از جاهاکه ضرورت حتمی ایجاب نمیکرد خواننده را بمجلدات گذشته حواله دادیم.

مطالب این مجلد (پنجم) از مطالب سایر مجلدات ، روشن تر و گیرنده تر وبرای خوانندگان شیرین‌تر است‌وهرطبقه از مردم با هرنوع معلومات میتوانندآن را با لذت بخوانند ، زیرا موضوع این جلد عبارت است از عادات ورسوم ونظامات اجتماعی ومسائل عمرانی و خانوادگی‌که مردم‌آن‌را حضاره یا مدنیه (فرهنگ ـ

تمدن) مینامند ، شکی نیست که هر کس از خواندن چنین مطالب شیرین مأنوسی لذت میبرد و بمطالعهٔ آن اشتیاق دارد و گرچه باصطلاح معمولی این قبیل مطالب را مدنیت وحضاره (فرهنگ تمدن) میخوانند ، اما درمجلدات سابق توضیح دادیم که‌این موضوعات (شرح زندگانی‌اجتماعی وانفرادی ملت‌ها ورسوم آنان) فقطظاهر تمدن است وحقیقت تمدن مطالبی بوده که در مجلدات پیش نگاشتیم .

مطالب این کتاب هر قدر برای خواننده آسان وشیرین مینماید، جمع آوری و تألیف آن برای مؤلف سخت و سنگین است ، زیرا تاکنون با این اسلوب کتابی راجع بتمدن اسلام تألیف نشده است واگر کسی تمام تألیفات علمی‌وادبی وتاریخی گذشتگان را ورق بزند، فصلی و یا جمله‌ای ویا مطلبی در بارهٔ نظامات اجتماعی یا طبقات مردم‌ویا آداب ورسوم اجتماعی ویا وضع تجمل دربارها ودولت‌های‌اسلام نمی یابدفقط در ضمن‌مطالعه پاره‌ای حکایات باشرح حال یا وقایع یا مطالب‌مربوط به پند واندرز، قطعاتی در آن موضوعات دیده میشود وما همان قطعات متفرق را جمع آوری کرده و از تألیف آن‌ها این مجلد پنجم‌را تنظیم کردیم.

مطالب این کتاب بچهارفصل بزرگ تقسیم میگردد :

۱ـ نظامات اجتماعی ۲ـ آداب ورسوم اجتماعی ۳ـ اوضاع تمدن عمومی ممالک اسلامی ٤ ـ عظمت و تجملات دستگاههای دولتی اسلامی .

وچون اساس نظام اجتماعی شرح حال طبقات مردم است لذا فصل مزبور را بچندین فصل فرعی تقسیم کردیم ودربارهٔ طبقات‌مردم درشبه جزیرهٔعربستان پیش‌از اسلام وطبقات مردم در ممالك مجاور عربستان (قبل از اسلام) مانند شام و عراق ومصر وایران و افریقیه صحبت داشتیم ، سپس از طبقات مردم در آن نواحی پس‌از ظهور اسلام در دورهٔ راشدین وامویان و عباسیان گفتگو کردیم و تغییراتی راکه بواسطهٔاسلام ایجاد گشته بود شرح دادیم، و درفصل مربوط به نظامات اجتماعی‌دورهٔ عباسیان‌مردم را بدوطبقهٔ عامه وخاصه تقسیم کردیم وطبقهٔ خاصه‌را چهار درجه قرار دادیم . درجهٔ اول خلیفه ، دوم خاندان خلیفه ، سوم کارمندان عالیرتبهٔ دولت، چهارم

خانواده‌های اشرافی ودسته‌ای از اتباع طبقهٔ خاصه را نیز جزء خـاصه قرار دادیم که عبارتنداز سپاهیان و کارمندان و خدمتگزاران، یعنی غلامان و کنیزان وخواجگان وشرح حال ووضع هر یك از این طبقات‌را در آن عهد ذکر نمودیم.

طبقهٔ عامه رادودرجه کردیم،اول مقربین یعنی کسانیکه بواسطهٔ لیاقت‌واستعداد شخصی توانسته‌اند بطبقهٔ خاصه مربوط شوند، مانندهنرپیشگان، ادیبان، شاعران، سازندگان،بازرگانان وصنعتگران ومیزان استفاده این‌اشخاص را از خزانهٔ دولتی بیان‌کردیم. درجهٔ دوم‌عامه (توده) مردم، این اکثریت اهالی را بدودستهٔ شهرنشین وده‌نشین (اکثریت تودهٔ مردم) تقسیم کردیم‌شهرنشینان عبارت بودنداز: کاسب کاران، بازاریان، صنعتگران.درجهٔدوم، جیب بران، چاقوکشان (عیاران‌ـشطاران)،مخنثان وغیره و تاریخ هرکدام ازآنهارا شرح دادیم.

برای شرح آداب اجتماعی، ابتدا مقدمـه‌ای نگاشتیم و تاریخ آنرا از دورهٔ جاهلیت آغازکردیم‌وصفات پسندیدهٔ عرب را در آن دوره بیان‌کردیم‌و آن‌عبارت‌بود از: تعصب، شرف، وفا داری، سخاوت، مردانگی، عفت. سپس گفتیم که چگونه با پیشرفت تمدن این صفات‌پسندیده ازمیان عرب رخت بربست وموجبات این تغییرات اززمان‌راشدین‌تاامویان‌وعباسیان ذکرنمودیم، وبهمان مناسبات‌دربارهٔعادات‌ورسوم اجتماعی آن ایام‌شرح‌مبسوطی‌نگاشتیم زیرا موضوع‌عمدهٔ آن فصل‌همان شرح‌آداب ورسوم اجتماعی آن‌روزها بودولذا راجع‌بخانواده ونظامات‌خانوادگی‌ووضع‌زن‌عرب دراجتماع آنروز مطالب مفصلی‌نوشتیم ویادآور شدیم که چگونه زن‌عرب در دورهٔ جاهلیت باعفت وباشرافت‌بود ونمونه هائی اززنان دلیر وخردمند وپاکدامن آنروز را ذکرکردیم. آنگاه تذکر دادیم که چگونه تمدن و زندگانی تجملی آن محسنات رااز بین برد وهمینکه مردان‌وکنیزان وهمخوابه‌ها وخواجه‌ها درحرمسرا گماشتنداز غیرتمندی کاسته شد وبدگمانی جای‌آن راگرفت، مردان زنان‌را محبوس ساختند وبرآنان‌سخت گرفتند، فصل جداگانه‌ای در بارهٔ ارتزاق مردم از راه سخاوت‌شرح دادیم که‌چطوربعادت‌دیرین عرب‌سخاوتمندی‌بطور مسلسل‌ادامه‌یافت وجماعتی‌ازمردم بدان وسیله‌زندگانی‌خود را تأمین‌میکردندوچندین‌فصل دربارهٔزندگانی‌خانوادگی

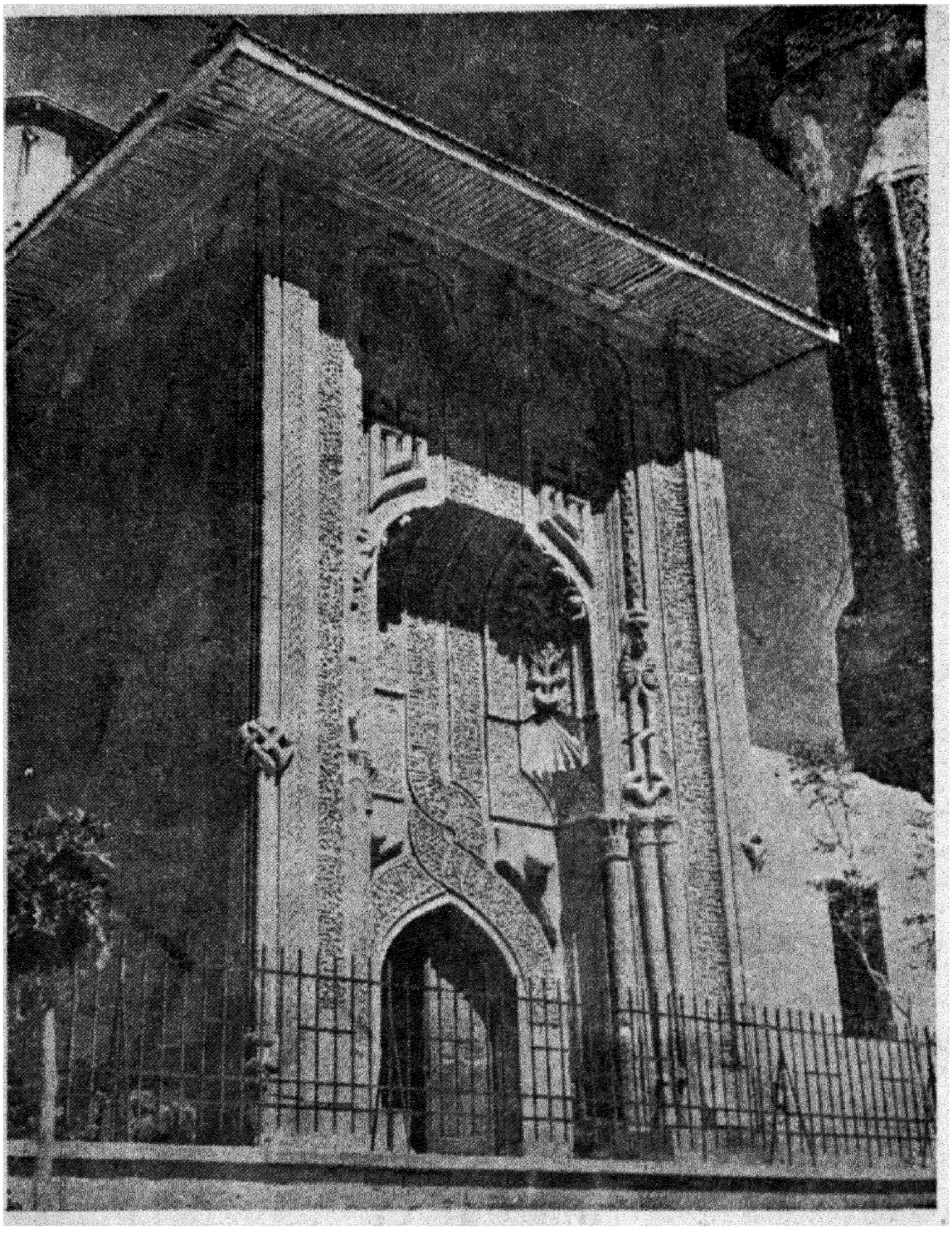
از حیث خوراك وپوشاك وخانه ومنزل نگاشتیم وآنرا بازمان جاهلیت ودورهٔ تمدن تطبیق کردیم.

آنگاه بفصل سوم یعنی تمدن عمومی ممالك اسلامی پرداختیم وآنرا بدوقسمت نمودیم. اول عمارت وعمران، دوم ثروت ورفاه وآسایش عمومی. عمارات شهرها را بدو قسمت: کاخ‌های سلطنتی وابنیهٔ عمومی تقسیم کردیم ونمونه‌هائی ازهرکدام در شهرهای دمشق، بغداد، قرطبه، غرناطه وغیره نام بردیم. ودر موضوع ثروت ابتداءِ ازثروت خلفا و امراءِ وخوراك وپوشاك وتجمل و آرایش و جواهرات و امثال آن صحبت داشتیم. سپس از خوشگذرانیها وهم خوابه‌ها و بزم‌ها وباده پیمائیها سخن گفتیم، آنگاه در بارهٔ سخاوت بحث کردیم وآنرا از زمان راشدین تا آخر عباسیان شرح دادیم که چگونه موضوع صلهٔ شاعران و انعام وجایزه تغییر و تبدیل میبافت ودر طی همین فصل‌ها مطالبی راجع بسازو آواز وتاریخ از نظر اجتماعی و مشروبات الکلی نگاشتیم وخلاصهٔ آراءِ علمای اسلام‌را درباب حلال وحرام بودن آن ذکر کردیم وتاریخ انتشار ورواج آن را بیان نمودیم که چگونه عموم مسلمانان از اشراف تا مردم عادی دچار باده پیمائی وبزم آرائی شدند وچه فحشاءِ واسراف و تباه کاری ازآنراه در میان مسلمانان پدیدآمد.

در قسمت تجملات دستگاههای دولتی طبعاً از خلفا و اوضاع زندگانی ودستگاه آنان بحث کردیم وازسادگی خلفای راشدین تاتجمل دستگاه‌خلفای‌عباسی بتفصیل گفتگو داشتیم، و این مبحث را بچند فصل تقسیم نموده از مجالس خلفا، جشنهای آنان، موکب آنان، بازی‌های آنان، تفریحات آنان، لباس آنان وروابط آنان با دولت‌های معاصر سخن گفتیم ومجالس خلفاءِ را بمجالس عمومی، مجالس‌ادبی، مجالس سازو آواز ومناظره وغیره تقسیم کردیم وفرش واثاث مجلس‌ها ووضع‌نشست وبرخاست واجازهٔ ورود ومراسم و آداب معاشرت با خلفا (چطور وارد شوند، چطور بروند) وامثال آنرا بیان‌کردیم. در قسمت تفریحات خلفا از شکار واسب دوانی وگوی وچوگان وتیراندازی ونگاهداری حیوانات درنده صحبت‌کردیم.

درخاتمهٔ‌این جلد دوفهرست مفصل نگاشتیم: اول فهرست کتابهائیکه‌مطالب

این پنج جلد را از آن استخراج نمودیم، ونام کتاب ومؤلف کتاب وتاریخ چاپ کتاب ومحل چاپ کتاب را ذکر کردیم. امافهرست دوم راجع بمطالب مهم پنج جلد کتاب است



که بترتیب حروف هجاء نگاشته ایم وعلاوه بر آن فهرست جداگانه ای راجع بمطالب

این مجلد اضافه کردیم . (۱)

آنچه توانستیم برای کشف حقیقت کوشیدیم ، و تاممکن بود انصاف وخلوص راوجههٔ خویش قراردادیم، اینك اگر کارما نیکو در آمده که منتهی آرزوی ماهمان بوده است ، واگر بدشده که قطعاً اشتباه شده وتعمدی نداشتیم و هر کس میداند که گل بی‌عیب خداست .

۱ ـ برای آسانی مراجعهٔ خوانندگان فهرست مطالب و نام اشخاص و تصاویر جداگانه در هرجلد تنظیم شده است. مترجم.

نظامات اجتماعی درممالك اسلامی

موضوع این فصل مطالعه دراوضاع اجتماعی در دورهٔ تمدن اسلامی میباشد ونیز ازطبقاتی که اجتماع مزبور از آن تشکیل می‌یافت صحبت میشود و روابط آن طبقات مختلف را بایکدیگر شرح میدهد،وبرای‌مزید توضیح بطور مقدمه از اوضاع اجتماعی رومیان‌وایرانیان سخن‌میرود وتأثیر اسلام‌را درآن اجتماعات شرح میدهد وچگونگی سیرتکاملی آن نظامات اززمان را شدین تاعباسیان بیان میشود ، سپس بطور تفصیل از اوضاع اجتماعی زمان عباسیان بحث خواهد شد .

نظام اجتماع پیش از اسلام

درتحت عنوان‌فوق راجع بطبقات مردم: ـ۱ـ درشام وعراق ۲ـ در مصر۳ـ درافریقیه ٤ـ در ایران ٥ـ در جزیرةالعرب گفتگو میشود.

۱ ـ طبقات مردم درشام وعراق

مقصود از شام وعراق ، اراضی واقع میـان دجله در شمال شرقی تاآخر حدود شام درجنوب غربی است.

مردم این نواحی ازحیث جنسیت ومذهب وعادات و رسوم

بیش‌از مردم هرجای دیگر مخلوط و درهم برهم هستند ، زیرا از روزگار باستان دولت‌های متعددی دراین دیار آمد وشد داشته‌اند . علمای مربوط راجع بحالات واوضاع این مردم (مردم شام و عراق) آراء و عقاید مختلف داشته‌اندکه شرح آن در اینجا مورد ندارد . وآنچه بطورکلی ازمباحثات و مطالعات دانشمندان برمیآید آنست‌که نخستین سکنهٔ این نواحی مردمی سامی بوده‌اند و مسکن آنان از دجله کنار بین‌النهرین بطرف شمال شرقی تاسوریه والعریش ودریای قرمز بطرف مغرب وکرانه‌های یمن و حضرموت تـا جنوب وخلیج فارس ودریای عمان ناطرف مشرق امتداد می‌یافت ، واین نواحی عبارت است ازبین‌النهرین ، عراق ، سوریه ، فلسطین ، جزیرهٔ سینا ، و شبه جزیرهٔ عربستان .

سامیان سکنهٔ این نواحی سه‌دسته بودند :

۱ـ آرامی‌ها یاقبایل سامی شمالی‌که دربین‌النهرین‌وعراق وسوریه (باستثنای قسمتی ازکرانهٔ سوریه) اقامت داشتند . ۲ـ عبرانی‌ها یاقبایل سامی وسطحی‌که در فلسطین وکرانهٔ سوریه منزل‌کرده بودند . ۳ـ عربها یاقبایل سامی جنوبی‌که درشبه جزیرهٔ عربستان واراضی مجاورآن (ازبادیةالشام وعراق وجزیرهٔ سینا) مقیم بودند.

آرامیان

زبان آرامیان شاخه‌ای اززبان سامیان بود وزبان آرامی خوانده میشد . آرامیان بتوالی ایـام چند دسته شدند ومشهورترین آنها سریانی‌ها هستندکه دربین‌النهرین وعراق وکلده وقسمتهای بالای سوریه مقیم بودند ، وازآنرو زبان آرامی بدوشاخـهٔ سریانی وکلدانی تقسیم شده بود . مقصود ازعبرانیان فرزندان ابراهیم میباشندکه درقرن سیزده پیش ازمیلاد در فلسطین مستقر گشتند وفنیقی‌ها نیزجزوآنان محسوب میشوندوزبانشان شبیه‌بزبان عبری بوده است. عربها عربی‌حرف میزدند وزبانهای حبشی وحمیری نیز اززبانهای مشابه‌عربی میباشد. نزدیکترین قبیلهٔ عرب بشام نبطی‌هابودندکه درهنگام استیلای روم برشام دارای اهمیت خاصی شدند وتفصیل آن بزودی میآید.

بنابرآنچه گفته شد ، در بین‌النهرین ، عراق ، شام ، فلسطین در روزگارهای

پیشین دسته‌ای از اقوام سامی زندگی میکردند ، و این اقوام از حیث نژاد و زبان بایکدیگر نزدیك بودند، ولی پیش ازسامی‌ها مردم دیگری دراین نواحی‌میزیستند که اصل‌ونسب آنان معلوم نیست اما چون سامیان از آنان نیرومندتر بودند ، جای آن اقوام راگرفتند و سکنهٔ قدیمی چند قرن پیش از میلاد منقرض گشتند . اینك منزلگاه سامیان بترتیب ذکر میشود . از شمال تا جنوب ـ سریانی ها ،کلدانی‌ها ، فنیقی‌ها ، عبرانی‌ها ، نبطی‌ها اقامت داشتند . علاوه براقوام باستانی و سکنهٔ بومی این‌نواحی‌دسته‌های مختلف مردم غیرسامی‌نیزمیان این سامی‌ها میزیستندکه بتدریج مانند سکنهٔ اصلی بومی درسامیان مستهلك شدند و دین وزبان و آداب و رسوم سامی‌ها را فراگرفتند .

وضع جغرافیائی‌این نقاط ومرکزیت‌آن سبب شده بودکه جهانگشایان قدیم ازقبیل فاتحین‌مصری‌که حتی آشوری‌وایرانی باین نواحی‌هجوم آورند وآن‌نواحی را بگشایند یااز آن بگذرند ، و اقوام خود را بآن نواحی‌فرود آورند . ولی جز یونانیان (جانشینان اسکندر)هیچیك ازاین جهانگشایان نتوانستند درسوریه دولتی تشکیل بدهند . اسکندر کبیر در قرن چهارم پیش از میلاد این ممالك را گشود وجانشینهای‌اسکندر آنرا مستعمرهٔ یونانی‌کردند، ویونانیان بآن نواحی‌آمده‌مسکن گزیدند وبامردم بومی‌آنجا آمیزش نمودند ، بخصوص بعداز ظهور آئین مسیح‌این آمیزش بیشترشد وآن موقع رومی‌ها درآنجا حکومت میکردند و تاکنون عنصر یونانی درآن بلاد غلبه دارد وبیشتر از هرجا درکرانه‌های مدیترانه دارای اکثریت میباشد وهرقدرکه در داخل آن اراضی جلوبرویم نفوذ یونانی‌کمتر میگردد.

بااین همه آمیزش‌ها سامیان زبان و آداب و رسوم خود را محفوظ داشتند ، بخصوص یهودیان‌که باآن همه فشاروگرفتاری واسارت دین‌خودرا محفوظ داشتند. فقط پس‌از اسارت‌بابلی‌ها زبان یهودبازبان سریانی‌وکلدانی‌مخلوط شدوبزبان آرامی وکلدانی شهرت یافت و باهمان زبان‌کتاب تلمود نوشته شد و بنی‌اسرائیل بدودستهٔ

یهود و سامریان تقسیم گشتند. اما بقیهٔ سامیان بخصوص سریانی‌ها مسیحی شدند ودارای آداب ورسوم مخصوصی گشتند، و بیشترشان درعراق و بین‌النهرین و قسمت‌های سوریه تافلسطین مسکن گزیدند.

نبطی‌ها

در آن ایام بیشتر سکنهٔ غربی‌شام در کرانهٔ مدیترانه یونانی ودرقسمت شرقی مجاور بادیةالعرب اکثریت باالعراب بود، واز آن جمله درحدود قرن چهارم پیش ازمیلاد گروهی ازعربها بنام نبط یاانباط در جنوب غربی فلسطین درمحل سابق قوم‌ادوم اقامت داشتند ومسکن این‌قوم ازجزیره تاحوران‌امتدادمی‌یافت‌وبنام‌عربستان‌سنگلاخ (العربیةالصخریة) ویا **Arabia Petra** مشهور بود. تاکنون آثارشهرپترا باقی‌است، وآثار حجاری‌ها ومجسمه‌های سنگی آن نمودار میباشد. درسال ۳۱۲ پیش از میلاد آنتی گونوس سردار رومی باآنان جنگید، وآن هنگام نبطی‌ها ده‌هزار سپاهی داشتند. بنابگفتهٔ دیودوروس نبطی‌ها مردمی کوچ نشین بودند وبه‌کشاورزی علاقه‌نداشتند، بیشتر ازهرچیز گوشت وشیر میخوردند واگر کسی‌از آنان‌شراب مینوشید کیفرش مرگ بود. بهترین نوشابهٔ آنان آب خالص بودکه باترنجبین مخلوط میکردند چون ترنجبین (من) **Manna** میان آنان فراوان بود. نبطی‌ها ازکرانه‌های دریای قرمز ودیارعرب کندر وسایرعطریات بنقاط دیگر برده میفروختند. همینقسم ازکرانهٔ بحرالمیت قیرو مومیا بمصرمیبردند ومصریان آنرا برای مومیائی مرده‌ها بکار می‌زدند. بازرگانی‌شرق ومصردرانحصار آنان‌بود، گاه‌هم‌بر کاروانها میتاختند، وبازرگانان‌را غارت‌میکردند. سپس بطلمیوس ها بر آنان غلبه‌نمودندو آنان ازمرزمصر کوچ کرده بحوران رفتند. درقرن‌اول‌پیش‌از میلادپادشاهی‌ازمیان‌آنان‌برخاست‌که یونانیان‌اورا آرتیاس وعربها(الحارث)مینامند. وی فرماندار دمشق‌را شکست داده آن‌شهررامتصرف شد. مدت‌چهل وچندسال‌تحت نظررومیان‌بردمشق ونواحی‌دمشق حکومت‌نمود، آنگاه‌نبطی‌ها بارومیها درقرن‌اول میلادی‌هم‌پیمان شدند ودرنتیجه‌قسمتی‌ازشبه جزیرهٔعربستان‌راکه‌مجاورکرانهٔدریای

قرمز بود تصرف کردند.

شهرپترا تا مدتی مرکز بازرگانی شرق ومصر بود، تا آنکه راه کوتاهتری از قفط (از روی نیل) کشف شد و پترا عقب افتاد، آنموقع نبطی‌ها شهر نشین شده بودند وخشونت سابق را نداشتند وطبعاً ازجنگ وجدال ناتوان گشته بکشاورزی و زندگانی تجملی شهری گرفتار شدند و آن دلیری و سلحشوری پیشین را از دست دادند.

لذا در سال ۱۰۵ میلادی بآسانی مغلوب تراژان رومی شدند، و جزء ملل تابعهٔ روم در آمدند. تعصب آنان رفت وبا سریانی‌ها و آرامی ها مخلوط شده در حدود سوریه وفلسطین مجاور بادیةالعرب،ازجزیرهٔ سینا تاکرانهٔ فرات متفرق‌شدند وازآن ببعد گمنام زیستند.

همینکه مسلمانان‌این‌نواحی‌را گشودند، اینان(نبطیها)رادیدندکه‌بزبان‌آرامی وسریانی‌که زبان مردم عراق وبین‌النهرین بود ،سخن‌میگفتند. لذا آنها راباعراقیان یکی‌دانستند وهمهٔ مردم عراق را نبطی گفتند، درصورتیکه مطابق نظر اهل تحقیق نبطی‌های ساکن پترا و اطراف آن‌عرب بودند وچون بعد ازمستعمره شدن بامردم شام وعراق مخلوط گشتند، زبان خود را فراموش‌کرده بزبان‌آرامی‌سخن‌میگفتند، علمای توراة پنداشته اندکه‌نبطی‌ها ازنژاد نبایوط ازپدران مذکوردر توراةمیباشند پس از آن‌که نبطیان ضعیف شدندگروه دیگری ازعربها درحدود شام‌وعراق پدید آمدند وایرانیان وورومیان آنها راتحت‌نظر گرفته ،برای‌جلو گیری‌ازغارتگری‌اعراب بادیه و یا برای‌جنگ میان خودشان (ایران‌وروم) ازآنان استفاده کردند. عربهای هم‌پیمان روم دراطراف حوران اقامت‌کرده، باعراب‌غسان شهرت‌یافتند وهم پیمانهای ایراندرکرانهٔ فرات (درحیره)منزل‌گرفته‌بمنذریان‌معروف‌شدند وموقع جنگ ایران ورومغسانی‌ها ازروم ومنذریها ازایراندفاع میکردند. این‌عربها باآنکه مردم سادهٔ بدوی بودند، برای‌ایران‌وروم کمك‌بزرگی‌محسوب میشدند ویکی‌را بردیگری‌پیروز میساختند وبهمین جهت قبایلی ازاعراب (ایاد وربیعه وغیره) در حدود ایران وروم اقامت داشتند.

موقع ظهور اسلام بیشتر مردم شام وعراق ازبقایای آرامی های اصلی بودند. یعنی سریانیها درشمال ومشرق ویهودیان وسامریان درجنوب وبقیهٔ نبطی ها درمغرب مقیم بودند. آنگاه عربهای غسان و عربهای منذر وقبیله‌های ایاد وربیعه دربین‌النهرین اقامت‌داشتند ودرمیان آنان ملت‌های کوچك دیگری میزیستند، ازآنجمله جراجمه درکوه لکام- جرامقه درموصل-مخلوطی ازیونانیان وروميان درکرانه‌هاومخلوطی ازکردان وایرانیان درشمال.

درآن ایام‌جامعهٔ دینی برجامعهٔ قومی ولسانی غلبه‌داشت ومردم‌را ازروی‌دین تقسیم میکردند، مثلامسیحیان ویهودیان وسامریان‌هرکدام‌واحدجداگانه‌ای‌بشمار میآمدند. مسیحیان نیز بمذهب‌های متعدد یعقوبی، نسطوری، مارونی وغیره‌تقسیم میگشتند ودین وسیاست باهم‌متصل بوده درخدمت دولت ها بکار میرفت. کلیسای قسطنطنیه برتمام طوایف مسیحی شرق حکومت‌داشت وهمهٔ مسیحیان شرق‌طرفدار قیصرروم مقیم قسطنطنیه بودند وشرح آن‌قضایا بسیارطولانی ومفصل میباشد.

نظام اجتماع در شام‌وعراق

روابط دولت ورعایا درآن ایام طوری بوده‌که امروز بنظر ما بسیار بعید است بخصوص در ممالکی مانند شام وعراق که‌دولت‌های بیگانه درآن حکومت میکردند وزبان‌ودین ونژاد آنان با هم فرق داشت. مثلا رومی‌ها مستعمره های خود را ملك متصرفی خویش میدانستند و مردم‌آن بلاد را مانند برده بشمار میآوردند و هر طور میل داشتند برآنان حکومت‌میکردند، بخصوص روستائیان‌که ازمتعلقات زمین‌محسوب میشدند وباخرید وفروش زمین دست بدست میگشتند وآنان را بنده یعنی سرف (اقنان جمع قن) میخواندند. فقط گروه کوچکی‌ازاین روستائیان میتوانستند دراثر سعی‌وکوشش ببازرگانی یا هنرپیشگی وصنعتگری‌دست‌یازیده، مقرب دستگاه های دولتی بشوند وازآن بندگی رهائی یابند. پس مردم شام‌وعراق درآن اوقات بیش از دوطبقه نبودند، طبقهٔ خاصه که از هیئت حاکمه وپیشوایان دین تشکیل میافت وطبقهٔ عامه‌یا اکثریت که عبارت ازبومیان بودند وبنام روستا وکارگر (فلاح - اکار) خوانده میشدند.

درزمان رومیان دسته‌ای از اشراف رومی بنام بطریق از طرف دولت روم در آن نواحی فرمانروا بودند و البته بطریق غیر از بطریرك یا پیشوای دینی میباشند. بطریق‌ها ابتدا در کشور روم میزیستند و نفوذ بسیاری داشتند و هنگامیکه روم بدو قسمت تقسیم شد، این اشراف ناتوان گشتند، چون قلمرو فرمانروائی آنان بواسطهٔ تجزیهٔ دولت روم از میان رفته بود، اما کم کم دولت روم شرقی قدرت و وسعت بیشتری یافت و بطریق هارا بفرمانروائی مستعمرات (شام ومصر) فرستاد ، آن هنگام مصر بیازده ناحیه تقسیم میشد و در هر ناحیه ای ازمصر یك بطریق بایك دسته ازسپاهیان مانند یك حاکم مستقل حکومت داشت وحدود شام ازنظر حکومت رومیان ازشمال شرقی تا فرات امتداد مییافت وعراق جزءِ آن نبود واینکه ماعراق وشام را با هم ذکر نمودیم، برای آنست که اهالی هردو کشور ازیك ریشه بودند وتفصیل آن قبلا گفته شد .

۲ـ طبقات مردم در مصر مصریان کمتر از مردم شام وعراق با دیگران مخلوط شدند ولی درآنجا هم اقوام بسیاری حتی پیش از فرعونها آمد وشد کرده اند ، بیشتر فرعونها از خارج بمصر آمده و آن کشور را مسخر کرده اند و سپس اقوام وکسان خود را برای استثمار بمصر آورده اند ، اینان (اقوام وکسان فاتحان) ابتداء بطور موقت بمصر میآمدند تا اموالی گرد آورده بمسکن خود بازگردند ، اما غالباً پس ازمدتی اقامت جا خوش کرده، وطن را ازیادمیبردند ودرمصر میماندند وبعد ازچندی جزءِ بومیان میگشتند . چنانکه رائیان وایرانیان ویونانیان ورومیان وغیره که پیش ازاسلام مصر را گشودند چنان کردند . اقوام فاتح تاحکمروای مصر بودند، خودرا برتر از بومیان محسوب میداشتند، وپس ازآنکه فاتح دیگری حکومت را ازآنان میگرفت ، همرنگ بومیان میشدند وجزءِ آنان در میآمدند . علاوه براقوام فاتح عده‌ای هم بنام بازرگان وغیره برای بهره برداری از آن سرزمین حاصل خیز بکشور مصر میآمدند .

اقوام فاتح غالباً ازبومیان جدا میزیستند ، محل اقامت آنان شهرهای بزرگ بود وامور کشوری ولشکری ودینی وامثال آن بدست آنها اداره میشد. مثلا بطلمیوس‌ها قریب سیصد سال درمصر حکمفرما بودند و درظرف آنمدت گروه انبوهی ازیونانیان

بمصر آمده در اسکندریه و شهرهای بزرگ ماندند و باموركشوری ولشکری وبازرگانی عمده پرداختند. همینقسم رومیان که ششصد سال درمصرحکمفرماشدند و در تمام آن مدت دین وزبان و آداب ورسوم آنان از مصری‌ها جدا بودو درقلعه‌ها وشهرهای بزرگ میزیستند ودرشام هم بهمین طرزحکومت میکردند.

موقع پیدایش اسلام مردم مصر دوطبقه شدند : ١ـ رومیان که دراسکندریه میزیستند ورؤسای لشکری‌وکشوری ومذهبی‌از آنها بود. ٢ ـ مردم بومی که‌اکثریت آنان قبطی و مخلوطی ازیونانی‌ها ورومی ها ودیگران بودندوبرای تجارت‌وکسب وکار در مصر میزیستند. بعلاوه عده‌ای دیگرازمردم شام ویمن و عراق و نوبه و افریقیه که جزء بومیان زندگی میکردند باآنها بودند، گذشته از سایر امتیازات واختلافات طبقهٔ حاکمه بامردم بومی، اختلاف مذهبی نیز داشتند، چه که رومیان مسیحی ملکی وقبطیان مسیحی یعقوبی از پیروان یعقوب برازعی بودند.

٣ ـ طبقات مردم درافریقیه

عربها نواحی شمال افریقا یعنی تونس و طرابلس و الجزایر و مراکش امروز را افریقیه میگفتند. افریقیه درآغاز مستعمرهٔ سامیان بود، زیرا چندین قرن پیش ازمیلاد مسیح فنیقیان بآن نواحی آمده شهر قرطاجه یا قرطجنه (کارتاژ) را بناکردند و دولتی تشکیل دادندکه ازنظر جغرافیائی غربی و از نظر نژادی شرقی محسوب میشد، زیرا مردم آن سامی بودند وبزبانی شبیه بعربی سخن میگفتند. مردم کارتاژ مکرر با رومیان جنگیدند وکار را بر آنها سخت‌کردند واز راه دریا وکوه آلپ بر رومیان تاخته شهر روم را محاصره‌کردند و چیزی نمانده بودکه دولت روم را منقرض سازند واگرچنان میشد تاریخ دنیا غیر ازاین‌بودکه اکنون هست. سرانجام مردم کارتاژ شکست خورده برگشتند و رومیان بآنان هجوم آورده شهرشان را ویران ساخته، خودشان را سرکوب نمودند. سپس ملت های مختلف دیگر مانند رومیان، فندال ها و ایرانیان وغیره برافریقیه مسلط شدند.

بومیان افریقیه پیش ازبنای کارتاژ دسته‌ای از بربریان بودندکه بکوه‌های مجاور پناهنده شده کاری جزقتل وغارت‌انجام نمیدادند وپس‌ازسقوط کارتاژو آمدن

رومیان‌مردم آن نواحی‌دودسته بودند : یکی شهرنشین که درکرانه‌ها اقامت‌داشتند، (یعنی در نقاطی‌که امروز مراکش و الجزایر و تونس خوانده میشود) و بتجارت وکسب وکارمشغول‌بودند ودستهٔ دیگر که درصحرا وکوه میزیستند. اولی‌راالورتیان (شهری) و دومی را (نوماد) کوچ نشین مینامیدند. کوچ نشین‌هاکه مردم‌سلحشور دلیری بودند، زیر بارحکومت رومیان نمیرفتند وگاه وبیگاه بشهرها وسنگرهای آنان میتاختند وبکوه‌ها باز میگشتند. پس از رفتن رومیان نسبت بفاتحین دیگر افریقیه نیز همین رویه‌را ادامه میدادند. موقعی‌که مسلمانان آن نواحی‌را گشودند مردم آنجا مانند سابق‌دودسته بودند، شهرنشین‌ها یعنی بومیان ومخلوطی‌ازرومیان وفندال‌هاکه ازآئین مسیح پیروی میکردند. دیگرکوچ نشین‌هاکه تا اواخر قرن اول هجری درکوهستانهای خود باقی ماندند وعربها آنان را بربرمیخوانند، بربرها درتاریخ اسلام عامل مؤثر ومهمی بشمارمیآیند.

۴ - طبقات مردم در ایران

منظورما ازکلمهٔ ایران ممالك واقع‌میان دجله درجنوب‌غربی وجیحون درشمال شرقی است وخوزستان وکرمان ومکران وعراق عجم‌وخراسان وآذربایجان وارمنستان وغیره جزوآن درمیآید. ملل مختلفی در این سرزمین اقامت دارندکه بواسطهٔ طول مدت اقامت تشخیص و تفکیك آن امکان ندارد ودرهرحال‌ازسکنهٔ عراق وشام ازنظرنژاد و زبان ودین متمایزمیباشند، یعنی نژاد اکثریت آنان آریائی وغیرسامی است وپیش‌ازاسلام زرتشتی یا مجوسی بودند، در صورتیکه مردم شام وعراق ازآئین موسی و عیسی پیروی داشتند.

پیش ازاسکندر دولت‌های متعددی درایران حکومت کرده‌اند، درقرن‌چهارم پیش ازمیلاداسکندرایران راگرفت‌وپس‌ازمرگ اسکندر، ممالك‌اومیان‌سردارانش قسمت شد، ولی سرداران نتوانستندآن ممالك وسیع را نگاهدارند و هر قطعه ای ازآن بدست یکی افتاد که آنرا حکومت ملوك الطوایف میخوانند (۱). تـا آنکه

۱- پس‌ازمرگ االسکندر ایران درمدتی‌کمتر ازیك قرن بدست سلوکیدها فرزندان سلوکوس ازسرداران اسکندر اداره میشد، ولی بزودی طایفه‌ای ازایرانیان مقیم خراسان قیام‌کرده، یونانیان (سلوکیدها) را ازایران راندند وامپراطوری باعظمتی تشکیل‌دادند که‌بنام پارت‌ها یااشکانیان مدت‌پنج قرن برسراسرایران حکومت کردند. مترجم

درسال ۲۲٤ میلادی اردشیر ساسانی با شمشیر امپراطوری سابق‌ایرانراتشکیل داد وتاآغازفتوحات اسلام ایران بدست ساسانیان اداره میشد.

هنگام پیدایش اسلام در ایــران دو طبقهٔ خاصه وعــامه وجود داشت. طبقهٔ عامه‌ازبومیان تشکیل مییافت وبزراعت وصنعت وکسب وکاروخدمت اشتغال‌داشتند. این بومیان مخلوطی ازآریائیها وترکها وتورانیها ودیلمیها بودندکه به‌مرورزمان بایکدیگر اختلاط یافته و موقع ظهور اسلام‌آنها را (طاجیه) میخواندندکه معنای درست‌آن‌معلوم نیست (۱) ودرهرحال طاجیه قومی نیرومند وتنومند بودند. طبقهٔ خاصه رجال‌کشوری و لشکری ومذهبی از باقیماندگان پــادشاهان پیشین بودند، باین معنی‌که‌پس ازپادشاه وخاندان سلطنتی شهری‌گان‌ها یعنی اشراف شهری‌درجهٔ اول محسوب میگشتند ومانند بتریقهای‌روم بشمارمیآمدند. پس از شهری‌گان‌طبقهٔ دهگان از نژاد پادشاهان‌پیش میآید. دهگانان زمین‌دار بودند وطاجیه را استثمار می کردند.

دهگانان به‌پنج طبقه تقسیم میشدند وگاه هم بمقام امارت میرسیدند، مانند امیربخاراکه‌آنرا بخارا خدامیگفتند ودر زمان ظهور اسلام « هرات خدا» درهرات حکومت میکرد. گاه هم دهگانان مانند طاجیان بسادگی میزیستند.

درزمان ظهور اسلام‌کشورایران‌تحت‌نظرپادشاهان‌ساسانی بدست‌فرمانروایان متعدد، بنام مرزبان اداره میشد ومعنای اصلی مرزبان سرحددار میباشد. بعضی‌از این‌مرزبانان بخصوص مرزبانان نقاط دور دست استقلال‌کامل داشتند ودارای‌القاب مخصوصی‌بودند. مثلامرزبان سیستان رتبیل ومرزبان‌سمندگان مرانگان ومرزبان طخارستان (جیگویه)ومرزبان بلخ سپهبد ومرزبان مرو رود باذان ومرزبان طالقان شهرك ومرزبان فرغانه اخشید و غیره لقب داشتند ودرپاره‌ای ازنقاط دیگر مانند: سرخس، مرو، طوس مرزبانان بطور عادی حکومت میکردند.

بالاترین وبا نفوذ ترین طبقات ایران مؤبدان یاکاهنان زرتشتی‌بودندکه‌حتی بر شهریگان‌ها نیز برتری داشتند و رئیس آنانرا مؤبد مــؤبدان میخواندند. مقام

---

(۱) - اما کلمه طاجیه که معنای‌آن برمؤلف معلوم نشدظاهراً همان تاجیك‌است. مترجم

مؤبد مانندمقام کاهن یهود واسقف مسیحی است. مؤبدمؤبدان مانند رئیس اسقف‌های مسیحی میباشد.

با این فرق که نفوذ مؤبدان از نفوذ وقدرت پادشاهان بیش بود وداوران نیز ازمیان مؤبدان انتخاب شده میان مردم داوری میکردند.

درممالك ایران دسته‌ها و گروه‌هائی بودندکه نام ونشان معینی داشتند و در یك شهرمیزیستند ویا ازاین شهر بآن شهرمیرفتند مانند : اسواران، احمران وغیره.

۵ . طبقات‌مردم‌در اعراب جاهلیت

گفتیم که مردم شبه‌جزیرهٔ عربستان ازتیرهٔ سامیان و برادران سامیان و آرامیان میباشند، اما چون شبه جزیرهٔ عربستان سرزمین خشك و خطرناك، بی‌آب و علفی بود، عربهای عربستان مانند آرامیان و سامیان دچار حمله و آمد و شد اقوام مختلف نگشتند ونژادشان بادیگران مخلوط نشد. آشوریان ویونانیان ورومیان هرکدام بنوبت‌عازم فتح عربستان شدند، ولی کاری‌ازپیش نبردند. فقط‌درقرن پنجم‌میلاد حبشیان‌قسمت جنوبی عربستان (یمن) راگشودند وازفتح حجاز عاجز ماندند، یمنیها از ایرانیان کمك گرفتند وحبشیان را بیرون کردند، اما خود ایرانیان جای حبشیان‌را گرفتند ودر یمن بنام آزادگان (ابناء الاحرار) شهرت یافتند.

عربستان پناه‌گاه ستمدیدگان شام و مصروعراق بود وهر قومی‌که از استبداد وجور حکام ستمگر بجان میآمد، روبعربستان میکرد وبیش ازهمه یهود بعربستان آمدند، زیرا قوم یهود ازموقع بیرون‌آمدن از مصر تا زمان رومیان دردورهٔ تیتوس غالباً درفشار وعذاب میزیستند. بسیاری ازیونانیان و رومیان و ایرانیان وحبشیان وهندیان وغیره بدون‌جنگ وخونریزی و بدون اینکه تحت‌فشار باشند بعربستان هجرت‌کردند. درهرحال‌عربها عادات ورسوم ونژاد خود را محفوظ داشتندوازحیث نژاد ومیهن‌به قحطانی‌ویمنی وعدنانی وحجازی تقسیم میشدند وازنظرلهجه‌بحمیری ومضری قسمت شده اند و درجلد چهارم شرح مفصلی راجع بطبقه ها وقبیله‌ها وهم پیمانها وموالی وبندگان عرب نگاشتیم.

نظام اجتماعی دردورهٔ خلفای راشدین

درجلد چهارم گفته‌شدکه اسلام‌تعصب عربی راازمیان برد ، ولی‌طبقات‌تازه‌ای دراسلام پدیدآمدکه پیش ازآن نبود ، مانند طبقهٔ مهاجر وانصار و اهل بدرواهل قادسیه ونژاد هاشمی وقرشی و خاندان اشراف علوی و عباسی و فرزندان انصار ومهاجرین‌که عمرآنان را دردفترمقرری‌ها بشکل تازه‌ای طبقه بندی‌کرد .

پس‌ازاین‌طبقات ، طبقهٔ‌تابعان (پیروان صحابهٔ‌پیغمبر) وتابعان تابعان‌وخاندان صحابه مانندآل زبیر، آل ابوبکر وغیره پیدا شدند واین طبقات جدید البته‌ازنتایج پیدایش اسلام وفتوحات اسلامی میباشد و بالاخره خاندانهای تازه اسلامی غیر از خاندان‌های عرب در میان مسلمانان ظاهر شد .

همینکه مسلمانان بکشور گشائی برخاستند، ابتدا باعربهای مجاور مقیم سرحدات شبه‌جزیرهٔ عربستان برخوردکردند وچون‌باآنان همزبان‌وهم نژاد بودند، طبعاً باآنها انس گرفتند و همینکه بداخلهٔ شام وعراق پیش رفتند با مردم‌آن بلاد آشنا گشتند، زیرا زبان‌آن مردم‌آرامی وسامی بودکه خیلی شبیه بزبان عربی است و با زبان‌رومی وفارسی اختلاف بسیار دارد ویکی از موجبات پیشرفت‌عربهادرآن ممالك، همین همآهنگی در زبان ونژاد با مردم بومی بوده است.

در هر حال بومیان شام وعراق درزمان خلفای راشدین تقریباً بهمان حال‌سابق باقی‌ماندندونظام اجتماع آنان‌فرقی‌نکرد، زیرامسلمانان‌با بومیان آمیزش نمیکردندواوضاع واحوال اداری وسیاسی‌ودینی آنانرا متعرض نمیشدند، فقط جزیه ومالیات از آنها میگرفتند واهل‌کتاب را در حمایت خودحفظ میکردند ودرخارج شهرها چادرزده دورازمردم میزیستند،همانطورکه در این ایام در پاره‌ای از ممالك اشغال نظامی انجام میگیرد. ولی‌اسیران وبندگان‌با خود مسلمانان میزیستند،همین قسم موالی‌که آزاد شدگان مسلمانان بودند با آنها بودند با این همه پس از ادامهٔ

فتوحات اسلامی طبقهٔ تازه‌ای در میان مسلمانان پدید آمد که عبارت از مسلمانان غیر عرب بودند وراجع بآنان در جلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشتیم.

نظام اجتماعی در زمان امویان

در زمان خلفای راشدین مرکز اسلام مدینه در کنار مرقد پیغمبر بود، اما امویان پایتخت اسلام‌را ازمدینه بشام بردند وسپاهیان بسیار آراسته، ممالك زیادی‌راگشودندتا آنجاکه سم اسبان آنان سرزمین‌ماوراءالنهر (در خاور دور) راکوبید وناوگان آنها از دریای مدیترانه (جبل طارق) گذشته باسپانیا رسید، واز آنجا هم عبور کرده تا رود تورس در بلاد فرنگ پیش رفتند و پرچم خودرا بر فراز بزرگترین شهرهای ایران وروم وترك واسپانیا وفرنگ افراشتند ، وحتی قسطنطنیه را نیز تهدیدکردند و اشغال دوقت را بسیادات دائمی مبدل ساختند و اسلام را از وضع دینی بصورت دولتی در آوردند وبا نقل دفاتر دولتی اسلامی از یونانی وقبطی و فارسی(در شام و مصر وعراق) بعربی ، دولت اسلام را نیرومند ساختند و بجای مأمورین محلی (نامسلمان) کارمندان مسلمان را بکار گماشتند وسکه های ایران وروم راازرواج انداخته سکهٔ اسلامی ضرب‌کردند ودر عوض تصاویر و علامات دولت ایران و روم آیات قرآن بر روی سکه‌ها نگاشتند وعلائم رسمی یونانی و ایرانی را بشعارهای عربی مبدل کردند ودر نتیجه زبان عربی رواج یافت‌وعنصر عرب برسایر عناصر برتری پیداکرد. ودر همه جا عربها پراکنده گشتند.

ولی این تعصب بنی امیه راجع باعراب سبب شدکه مسلمانان بدو دستهٔعرب وموالی تقسیم شوند، وخود عربها را نیز از نظر نژاد قحطانی و عدنانی بدو قسمت کردند و در زمان آنان عربها بهمان وضع بدوی باقی مانده خشونت ایام جاهلیت ومراسم‌وعادات آنرانگاه داشتند. پس در زمان بنی امیه اختلاف طبقاتی بیشتر شد، یعنی ساکنین ممالك‌اسلامی بدودستهٔ مسلمان وغیرمسلمان تقسیم‌گشت ومسلمانان هم از دوگروه عرب و موالی تشکیل میبافتند. نامسلمانان یعنی قبطی‌ها ونبطی‌ها ورومیهاوزرتشتی‌ها وامثال آنان بهمان‌وضع پیش‌از اسلام باقی‌ماندند ، ولی‌بدولت

اسلام جزیه می‌دادند، فقط دسته‌ای از همین ذمیان بعنوان نویسنده و پزشک ومترجم درخدمت دولت اسلام وارد شدند وطبقهٔ جدیدی از آنان پدید آمدکه قبل از اسلام وجود نداشت. تغییر دیگر آنکه در زمان امویان بمناسبت جنگ های داخلی و خارجی پاره ای اقوام و قبایل از جائی بجای دیگر منتقل گشتند، چنانکه درایام معاویه زط ها وسیابجه رابکرانهٔ مدیترانه (شام) کوچ دادند وحجاج عده‌ای از زطهای سندرا بقسمت سفلای کسکر کوچانید وعبیدالله بن زیاداسیران بخارا رادر بصره جا داد و همین که حجاج شهر واسط را بناکرد عده‌ای از آن اسیران را بواسط نقل داد، بعلاوه سرداران اموی هنگام لشکرکشی بسایر ممالك عده‌ای از بربرها، نبطی‌ها، قبطی‌ها، جرمقی‌ها و جرجمی ها را با خود بجنگ میبردند وهمینکه جائیرافتح میکردند، اینان در آن جامیماندند وپس ازمدتی با مردم بومی آن نواحی توالد وتناسل کرده، جزء آنان درمی آمدند.

خلاصه این که درزمان امویان ظهور طبقات جدید اسلامی که پیش از اسلام نبوده آغاز گردید ولی این تغییر وضع و ایجاد طبقات تازه فقط در زمان عباسیان تکمیل گشت، زیرا بنی‌امیه اصراری داشتندکه عرب‌ها بهمانحال بدوی مانده با دیگران مخلوط نشوند، و با اینکه سپاهیان (عرب) بنی امیه، تا داخلهٔ فارس وخراسان و ترکستان و مصر و افریقیه و اندلس پیش رفتندکمتر با بومیان آمیزش کردند وکمتر عادات و آداب بیگانگان راپذیرفتند و حتی خود خلیفهٔ دمشق هم بهمین قیود مقید بود و تنها پاره ای تجملات و مؤسسات بیگانه را اقتباس نمودند که از آن جمله نشستن روی تخت واستخدام گارد و برید بودکه تفصیل آن‌خواهد آمد. اما عباسیان که با کمك موالي و ذمیان بر امویان غالب شده بودند، مقر حکومت رامیان دوستان ایرانی خودقراردادند وشهر بغداد را در وسط مردم ایرانی وسریانی، یاآریائی وسامی، یا زرتشتیان ومسیحیان بناکردند و ایرانیان را مقرب ساخته از میان آنها وزیر و والی وکارمندان عالی رتبه برگزیدند و ادارات دولتی بطرز ادارات ساسانیان تشکیل دادند.

نظام اجتماعی در زمان عباسیان

آنچه تاکنون راجع بنظام اجتماعی گذشتگان صحبت داشتیم مقدمهٔ لازمی بود که برای شرح نظام اجتماعی دورهٔ عباسیان ضرورت داشته است، زیرا در زمان عباسیان تمدن اسلامی بحدکمال رسید و طبقات اجتماعی بطور متمایزمطابق تمدن آنروز در شهر بغداد بهترین نمونه ومثال ازاوضاع اجتماعی آنزمان میباشد.

درزمان عباسیان مردم دوطبقه بودند: خاصه وعامه. چنانکه خواهیم دانست هریك از آن دوطبقه‌دسته‌های کوچکتری همراه داشتند.

طبقهٔ خاصه

طبقهٔ خاصه به‌پنج درجه تقسیم میشد. ۱ ـ خلیفه ۲ ـ خاندان خلیفه ۳ ـ رجال دولتی ـ۴ـ خانواده های مهم ـ ۵ ـ اتباع طبقهٔ خاصه.

خلیفه دارای‌قدرت سیاسی‌ومذهبی بود وطبعا همهٔ مردم از وی شنوائی‌داشتند وبرای نزدیکی بوی همه نوع تملق از اومیگفتند و مطابق نظراو رفتار میکردند. بزودی راجع بخلفا، مجالس خلفا، موکب خلفا، آداب مجالست باآنان‌وغیره‌در قسمت مربوط بعظمت دستگاه دولتی اسلامی صحبت خواهیم داشت.

خانوادهٔ خلیفه یعنی هاشمیان پس ازخلیفه عالیترین طبقات محسوب میشدند وآنانرا اشراف وشاهزادگان (ابناءالملوك) میخواندند، از آنرو خلیفه در مواقع رسمی روی تخت مینشست وهاشمیان در حضور وی بر صندلی می نشستند وسایر مردم روی فرش یا توشك و امثال آن جلوس میکردند. هاشمیان غالباً مستمری ومقرری معینی داشتندکه‌از بیت المال میگرفتند و باآن گذران میکردند، بعلاوه انعام‌ها و جایزه‌هائی نیز از خلیفه دریافت مینمودند، بخصوص اگر خلیفه از آنان بیم داشت دست وزبان آنها را با هدیه و جایزه می‌بست و ازآغاز کار عباسیان این سیاست را شروع نموده وادامه دادند.

هاشمیان درابتدا بزرگترین یار خلیفه بودند، امور لشکری وکشوری‌بدست

وبا نظر آنان اداره میشد وباکمك آنان اوضاع دولت نیرومییافت ، اما همینکه دولت عباسیان باکمك هاشمیان مقتدر شد ، خلفا ازنیرومندی اقوام خویش نگران گشتند ودست آنها را ازکارهای مهم کوتاه ساخته فقط باپول وملك وامثال آن اقوام خودرا ساکت میکردند واگر کسی از آنان باپول و جایزه قانع نمیشد جانش را میستاندند وازگزندش ایمن میگشتند . منصورعباسی این سیاست را شروع کرد وسایرخلفا هم از او پیروی نمودند ، باین معنی که جایزه‌ها وپولهای بسیار به هاشمیان داده آنهارا بعیش ونوش مشغول میداشتند وازفکرخلافت طلبی منصرف میساختند.

درنتیجه طبقهٔ هاشمیان مردم سعادتمندی بودند ، باینقسم که ازافتخارات واموال دولتی بهره‌مند میشدند وهیچگونه مسئولیتی نداشتند ، اینان هم که وضع را چنان دیدند بمیگساری و خوشگذرانی پرداخته کاخ های عالی بناکردند ، سازندگان ونوازندگان استخدام نمودند ، ادیبان وشاعران را به ندیمی بر گزیدند و کاخها وباغهای مجلل و با صفا بنا کرده با پریرویان و ماه منظران بعیش و نوش مشغول شدند. هاشمیان بیشتر دربصره می‌ماندند که از دارالخلافه و توطئه های آن بر کنار باشند، مگر وقتیکه خلیفه آنانرا بسرداری سپاه ویاکارهای مهم میگماشت ، ناچاردر دستگاه دولتی میآمدند . بعضی ازهاشمیان دردورهٔ بنی‌عباس ثروتهای هنگفت برهم زدند ، از آنجمله محمدبن سلیمان هاشمی که باستثنای املاك ومستغلات وکاخ ها پنجاه وچندمیلیون درهم نقدینه داشت و درآمد روزانهٔ وی صدهزار درهم بود . (مسعودی ج۲ ص ۱۸۸) و دارائی خمنه دختر عبدالرحمن هاشمی بقدری زیادبود که در دفترها نمی‌گنجید ، با این همه هاشمیان خوشبخت نبودند ، زیرا بمجرد اتهام دستگیر میشدند وچه بساکه جانشان هم هدرمیرفت .

رجال دولت یعنی وزیران و دبیران (منشیان وزیران) و سرداران سپاه وکارمندان عالی رتبهٔ دولت دردورهٔ عباسیان بیشترشان ازموالی بخصوص ازایرانیان بودند . (مانند آل برمك ، آل ربیع ، آل سهل ، آل وهب ، آل‌خاقان ، آل فرات ،

آل خصیب ، آل طاهروغیره) و مقدار و درجهٔ نفوذآنان بتفاوت زمان و تمایلات خلفا کم وزیاد میگشت وبطورکلی چنانکه درجلد دوم گفته شد ، مقام وزارت ازهمهٔ منصب ها پردخل تربود .

خانوادههای غیرهاشمی که ازراهی به پیغمبراکرم‌ویابقریش منتسب میشدند، نزدخلفا محترم بودند ومقرری و مستمری میگرفتند و در مجالس خلفا برتر از دیگران مینشستند ، این خانوادهها بیشترازهروقت دردورهٔ بنی امیه مورد احترام و توجه بودند وددرزمان‌عباسیان که موالی روی کار آمدند احترام و مزایای آنان کم شد وپس از قتل امین وسقوط عنصرعرب چندان مزیتی نداشتند،بقسمی که درزمان معتصم مستمری آنان مثل مستمری سایراعراب قطع شد وشاید بعد از معتصم بطور نامرتب دوباره برقرارگردید .

اتباع طبقهٔ خاصه

عده ای هم بواسطهٔ وظایف مرجوعه یا بواسطهٔ نزدیکی بخاصه ازطبقهٔ عامه درآمده جزء اتباع خاصه محسوب گشتند و اینان چهاردسته میشدند . ۱ ـ سپاهیان . ۲ ـ ندیمان وهمدستان‌بزرگان. ۳ ـ موالی . ٤ خدمتگزاران .

سپاهیان دورهٔ عباسی دستههای مختلفی بودند وباارتش‌دولت اسلام که‌درجلد اول شرح‌دادیم ، فرق بسیاری داشتند وشاید خواننده چنان تصورکندکه سپاهیان خلیفه‌مانندارتش‌امروزه‌تحت فرمان خلیفه بسرمیبردند واورا فرمانده کل میدانستند ولی باید گفت‌که اگر هم این جریان درآنزمان معمول بوده فقط مشمول قسمتی از سپاهیان میگشته است ، زیرا سپاهیان آن ایام با ارتش امروزه اختلاف داشته‌است، درآن اوقات وزیران وبزرگان برای حمایت شخص خود اشخاص مسلحی استخدام میکردندکه‌جزء سپاهیان خاص آنان بوده است ،گاه هم جوانانی‌را (غلام بچه ها) میخریدند و تمرین میدادندو دستهٔ سپاهی ازآنان بنام خودشان(بنام بزرگان) تهیه میکردند ودرموقع‌لزوم ازآنان کمك میجستند .گاه میشدکه یك وزیریا یك والی

(عامل) میرفت و لشکریانش بدیگری منتقل میشد ، اما باسم همان وزیر یاوالی سابق باقی میماند.درنتیجهٔ این‌وضع دسته‌های سپاهی متعدد با اسامی متنوع دربغداد آنروزپیدا شدکه ازآنجمله است : ساجیه ،نارزوکیه ، بلیغیه ، هارونیه وغیره که‌از افراد ایرانی وبربروترك وکرد وحبشی تشکیل میبافتند.

همینقسم دسته‌های لشکری کافوریه ، اخشیدیه، عزیزیه مصر که پاره ای وظیفهٔ سربازی ودسته‌ای مانند شاکریه وظیفهٔ پلیس انجام میدادند وبعضی هم‌فقط‌نگاهبان قصرها بودند.

ندیمان‌وهمدستان بزرگان (اعوان) جزء رفقای‌خلیفه واشراف‌بشمارمیآمدند و از آنان حقوق گرفته ، درخانهٔ آنها ودرخدمت آنها میزیستند. دستهٔ دیگرهم که جزءِ اعوان بودند ،بواسطهٔ عقل وفکر وتجربه نزدخلیفه واشراف‌مقرب میشدند .این دستهٔ اخیر از ندیمان وشاعران برتربشمارمیآمدند و در مواقع مهم مورد مشورت واقع می‌گشتند وگاه هم این‌افراد ازخاندان خلیفه وبزرگان‌قوم درمیآمدند.

چون راجع به‌موالی درجلد چهارم بطور تفصیل صحبت داشته ایم تکرار آن مورد ندارد.

خدمتگزاران

خدمتگزاران آن ایام بیشتر بندگان سیاه وسفید ومردوزن بودند. معمولا بندگان سفید را رق وبندگان سیاه را عبد میخواندند، واینك موضوع مربوط به‌خدمتگزاران را در سه بخش : بندگان سفید- خواجگان- کنیزان (هم‌خوابه) صحبت میداریم :

۱- بندگان سفید

در جلد چهارم راجع بوضع بندهٔ سفید (رق) در جامعهٔ اسلامی صحبت‌داشتیم وتاریخ ومقررات مربوط بآن راشرح دادیم ، همینقسم ، دربارهٔ خدمتگزاران ودرجات ونفوذ آنان در دولت‌های اسلامی گفتگو کردیم و یاد آور شدیم که پاره‌ای ازآنان بمقام سرداری ووزارت هم‌رسیده بودند و اکنون‌تحت‌عنوان خدمتگزاران (بندگان سفید) آنچه راکه‌مربوط بنظام

اجتماعی است یادآور میشویم.

درمجلدات سابق گفتیم که پیش ازظهور اسلام سکنهٔ بومی شام ومصر وعراق ایران عملا جزء بندگان بودند ودرزیر خیش استثمار رنج میبردند بویژه کشاورزان که غالباً با زمین خرید و فروش میشدند. (این دسته از کشاورزان را بعربی قن میگویند).

دیانت اسلام برای این تودهٔ عظیم واقعاً زحمت بود زیرا آنها را از بندگی آزاد ساخت. اگر اینها (تودهٔ سکنهٔ مصر وشام و عراق وایران و غیره) مسلمان میشدند، از تمام مزایای یك فرد مسلمان بهره‌مند میگشتند، یعنی بندهٔ سفید طبقهٔ حاکمه نبودند واگر بدین خود باقی میماندند، باپرداخت مختصر مالیات (جزیه) در پناه دولت اسلام از هرگونه تعرض آزاد میزیستند، وهمه نوع آزادی داشتند. اما اگر همین‌ها بجنگ مسلمانان می‌آمدندواسیر میشدند بندهٔ آنان میگشتند، ولی کسانیکه بجنگ مسلمانان میرفتند غالباً از توده های مردم نبودند، بلکه سپاهیانیکه شغل وسابقهٔ آنان ایجاب جنگ میکرد، اعزام میگشتند، پس آنانیکه باسارت مسلمانان در میآمدند و جزء بندگان میشدند، همان افراد سپاهیان بودند که پیش از ظهور اسلام بواسطهٔ شغل سپاهی گری آزاد میزیستند. در واقع اسلام آن توده عظیم ستمدیده را که در شهرها و ده‌ها بندهٔ طبقهٔ حاکمه بودند، از بندگی آزاد ساخت و آن سپاهیان آزاد را بنده نمود. البته درپاره‌ای موارد هم استثنا پیدامیشد، مثلا بنی امیه مسلمانان غیر عرب را موالی میخواندند وبا آنان بطور تساوی رفتار نمیکردند. همینقسم بعضی ازامیران دولت اموی پاره‌ای از شهرها را بقوهٔ قهریه فتح میکردند وعلاوه بر سپاهیان اهالی آن شهرهارا نیز اسیروبنده محسوب میکردند.

فزونی اسیر و بردهٔ سفید

در اثنای فتوحات اسلامی بقدری اسیر زیادشدکه هزارهزار شمارش میشد، وده تا ده‌تا بفروش میرفت، بخصوص در ایام بنی امیه که فتوحات اسلامی بسیار توسعه یافت وتاجاهای دور دست امتداد پیداکرد. مثلا موسی بن نصیر در سال ۹۱ هجری ششصد هزار نفر

را در افریقیه اسیر کرد وپنج یك آنرا (شصت هزار نفر) برای خلیفه ولیدبن عبدالملك بدمشق فرستاد و بطوری که ابن اثیر میگوید این شماره بزرگترین شمارهٔ اسیران اسلامی میباشد. میگویند موقعیکه همین موسی بن نصیر از اندلس (اسپانی) باز آمدسی هزاردوشیزه از دختران بزرگان واعیان (گوت‌ها) باخود آورد والبته از ترکستان وسایر نقاطی که زمان بنی امیه فتح میشد بهمین میزان اسیرمیآوردند.

ابراهیم فرمانروای غزنین درسال ۴۷۲ هجری از یك قلعهٔ هند صد هزار اسیر آورد وجنگ دیگری که در سال ۴۴۰ بسرداری ابراهیم نیال در روم واقع شد، مسلمانان غیر از چارپایان صد هزار نفر اسیر گرفتند. سپاهیان اسلام علاوه برمردان جنگی دختران وپسران را نیز باسارت میگرفتند وهمینکه عدهٔ آنان زیاد میشد وحمل ونقلشان مشکل مینمود، آنهارا ده تا ده‌تا میفروختند. چنانکه درجنگ عموریه سال ۲۲۳ هجری اسیران را پنج‌تا پنج‌تا وده‌تاده‌تافروختند که‌زیادمعطل نشوند وگاه میشدکه قیمت یك انسان از چند درهم (چند ریال) بیش نمیشد، میگویند درجنگ ارك (اندلس) انسان را بیك درهم (دهشاهی) وشمشیر رابه نیم درهم (پنج شاهی) وشتر رابه‌پنج درهم فروختند وبقدری عرضه زیاد و تقاضاکم بودکه برای فروش آنهمه کالاهای جاندار وبیجان چندین ماه وقت صرف شد.

علاوه بر اسرای جنگی همه ساله فرمانروایان اسلامی از ممالك ترکستان وبربر وغیرمعدهٔ زیادی بندهٔ سفید (زن ومرد) بجای مالیات بدارالخلافه میفرستادند وهمین موجبات سبب شدکه درمدت کمی تعداد زیادی بندهٔ سفید در جامعهٔ اسلامی پیدا شد.

رفتار با اسیران

درصدراسلام فرمانده کل قوای مسلمین غنیمت‌ها رامیان سرداران وسپاهیان تقسیم میکرد و پنج یك آنرا به بیت‌المال میفرستاد وسپس این وضع تغییرنمود. در زمان فاطمیان چنان رسم شدکه موقع بازگشت

ناوگان جنگی ازمیدان کارزاراسیران را درنزدیکی قاهره پیاده میکردند ودرشهر قاهره میگرداندندسپس آنها را به محلی موسوم به مناخ(فعلا درنزدیکی اسماعیلیه است) برده جا میدادند وازهر کدام که بدگمان میشدند او را میکشتند و بطورکلی اسیرانی که وجودشان بی‌ثمر بود سرمیبریدند و لاشهٔ آنها را درچاهی میریختندکه درخرابه‌های شهرقاهره‌بود و آنرابئرالمنامه میگفتند. سپس مردان را درهمان‌محل (مناخ) نگاه میداشتند وزنان وکودکان را میان خلیفه و وزیران و اعیان و اشراف تقسیم میکردند وکودکان را بمربیان و آموزگاران میسپردندکه بآنان خواندن ونوشتن وتیراندازی بیاموزند وپس‌ازتکمیل‌تحصیلات این دسته ازاسیران تربیت‌شده راکه به (ترابی) معروف بودند بکار میگماشتند وگاه هم این اسیران تربیت یافته بمقام وزیری وامیری میرسیدند.

این وضع رفتار با اسیران مخصوص مسلمانان نبود، سایرین نیزدرآن‌اوقات با اسیران مسلمانان‌چنان میکردند مگراینکه دولت‌های‌اسلام پولی بدهند واسیران خود را بخرند وگرنه سرنوشت اسرای مسلمان هم چنان هولناك بود. فرمانروایان اسلام بخریدن اسیران مسلمان علاقه‌مند بودند و غالباً آنها را با پول یابطور مبادله آزاد میکردند و بیشتر این عملیات در میدان هـای جنگی روم انجام میبافت زیرا مسلمانان از خشکی و دریا با رومیان جنگ میکردند و از یکدیگر اسیر میگرفتند وخلفا باپول یا مبادله آنهارا آزاد میساختند. خلفای اموی کمتر باین کار مبادرت میکردند فقط گاه گاهی در کرانه های شام و اسکندریه و ملطیه و سایر مرزها اسرای مسلمان را با اسرای غیرمسلمان (یکی بجای‌یکی) مبادله میکردند نخستین خریداری منظم اسیران مسلمان در سال ۱۸۹ هجری در زمان هرون واقع گشت و سپس چندین مرتبه در ظرف ۱۵۰ سال بعد این عمل تکرارشد ومسلمانان بیش از پیش بآزادی اسیران خود علاقه‌مند شدند تا آنجاکه ثروتمندان مقداری از اموال خود را برای آزادی اسیران وقف میکردند.

رومیان کمتر اسیران خود را میخریدند و شاید از آنرو که اسیران رومی سپاهیان مزدور بیگانه ویا رعایای غیر رومی بودند و آزادی آنان موردتوجه رومیان واقع نمیشد ، برعکس مسلمانان که بآزادی اسیران خودعلاقه‌داشتند، زیرادر آنروزها رابطهٔ مذهبی میان مسلمانان بسیار قوی بود . نکته‌دیگر اینکه مسلمانان کمترحاضر میشدند اسیران غیر مسلمان را با پول آزاد سازند بقسمی که درتمام دورهٔ خلافت فاطمیان حتی یکمرتبه هم چنین اتفاقی روی نداد که اسیران فرنگی باپول آزادبشوند وبهمان جهت بندهٔ سفید درجامعهٔ اسلامی فراوان گشت .

با اینوصف عجیب نیست که در میان مسلمانان بنده واسیر و زرخرید زیاد باشد تاآنجاکه یك مسلمان گاه گاهی ازده، تا صد ،تا هزار ، بنده داشته است ، حتی سپاهیان عادی که از هر جهت تنگدست و بی چیز بودند یك یا دو برده داشتند که کارهای منزل آنها را انجام میداده است . درزمان ایوبیان یك سپاهی سواره ده ها بنده و گماشته وخدمتگزار داشت ، حتی درصدر اسلام که خلفا باآن زهد و تقوی زندگی میکردند ازنگاهداری بنده و زرخرید خودداری نداشتند تاآنجاکه عثمان هزار بنده داشت (دمیری جلد اول صفحهٔ ٤۹) و البته در زمان بنی امیه که دورهٔ تجمل وشکوه بود بنده‌داری بیشتررواج یافت و همینکه یك امیری سوار میشد صد یا پانصد و یا هزار بنده در رکاب او راه میافتاد وشمارهٔ بندگان رافع‌بن‌هرثمه‌والی خراسان (۲۷۹هجری) به چهار هزار رسید وتا آنموقع هیچ یك از والیان خراسان چهار هزاربنده نداشتند .

انواع بردگان
(ارقاء)

همینکه بردگان زیاد میشدندشخصی‌را بنام استادبرای تربیت وادارهٔ امورآنان تعیین میکردند وامیران وبزرگان غالباًاین بندگان را تیراندازی وفنون جنگی آموخته‌بجای سپاهی برای‌حفظ وحمایت خویش‌بکارمیبردند. اخشیدوالی‌مصرهشت‌هزاربندهٔ مسلح داشت که‌هر شب‌دوهزارنفر آنان درکاخ او کشیك میدادند. امیران غالباً سپاهیان (برده) را خرید وفروش میکردند و گاه میشدکه بهای یکی ازآنها بهزار دینارمیرسید.

دستهٔ دیگر ازبندگان سفید (ترك ورومی وایرانی وبربری وزنگی وصقلبی زن ومرد خانه‌زاد وزرخرید وغیره) مخصوص انجام امورخانگی بودند وبکارهای آشپزی، دربانی ، فراشی ، انبارداری ، قایق‌رانی، رکابداری وامثال آن میپرداختند. درپاره‌ای موارد عدهٔ بردگان بقدری زیاد بودکه از تعداد لازم انجام خدمات سپاهی گری وخدمات خانگی وپاسبانی نیزبیشتر میشد . درآنموقع اربابان متمول ثروتمند این عده را لباسهای فاخر پوشانیده جزء تجملات و تفریحات بکار میبردند ونخستین بارامین پسرهرون باین عمل اقدام کرد . وی غلامان زیادی (بخصوص خواجگان) خرید ، وآنان را لباس زنانه پوشانیده درکاخ‌های خویش جاداد.

سایرخلفا نیز ازاین‌عمل پیروی کردند وغلام بچه‌های سفید وسیاه گرد آوردند شمارهٔ غلام بچه‌هـای سفید و سیاه‌المقتدر ازیازده هزار میگذشت ، غـلام بچه‌های سفید معمولا ایرانی ، دیلمی ، ترك وطبری بودند وغلام بچه‌هـای سیاه بومی‌وغیره‌را ازمکه ومصر وافریقیه میآوردند. این سیاهان زنگی که درفتنهٔ صاحب‌الزنج‌دربصره قیام کردند مخلوقات درندهٔ وحشتناکی بودند،گوشت آدم ومرداررا بالذت میخوردند وهرقدر آنها راکیفر میدادند ازاین کارزشت دست برنمیداشتند . این زنگیان‌باسفید پوستان آمیزش نداشتند و تنهامیان خودشان میزیستند . خلفا غالباً ازاین زنگیان گارد مخصوصی جهت حمایت خویش‌تشکیل میدادند .

۲ـ خواجـگان اخته‌کردن مـردان یك عادت شرقی باستانی است . ابتدا میان آشوریان و بابلیان ومصریان معمول‌بوده ویونانیان ازآنان ورومیان ازیونانیان وفرنگیان ازرومیان اقتباس کردند. میگویند اولین بار سمیرامیس ملکهٔ آشور درسال۲۰۰۰ قبل ازمیلاد باین عمل اقدام نمود. قبلا تصور میرفت که‌خواجگان‌پس‌ازاخته شدن فاقدقوای دلیری ومردانگی میشوند ولی‌عده‌ای ازهمین خواجگان جزء اشخاص مهم تاریخی شده‌اند ودر امورکشوری و لشکری مقام مهمی یافته‌اند ، ازآنجمله نارسس سردار رومی زمان یوستنیان در قرن ششم میلادی وهرمیاس فرمانروای آتارنیه از ایالات میسیا ازاشخاص برجسته میباشند .

این شخص اخیر بقدری مورد توجه ارسطو بوده‌که فیلسوف بزرگ برای اوقربانی

کرده و نامش را درقصیده‌ها ذکر نموده‌است. کافوراخشیدی فرمانروای مصر ازخواجه‌ـ
هائی است که درتاریخ اسلام شهرت بسیار دارد . در چین وهند و ایران بسیاری از
خواجه‌ها بمقامات مهمی نایل شدند وباخودکامی فرمانروا بوده‌اند.



ملای ازبك

پسران را بجهات بسیاری اخته میکردند ، از آن جمله آزادانه در حرمسرا
بمانند و رابط میان زنان ومردان باشند. پس‌ازظهور اسلام وشیوع حجاب استخدام
خواجه‌ها رواج یافت. اولین خلیفهٔ مسلمان که خواجه درحرمسرای خودنگاهداشت

یزید بن معاویه بود و خواجه‌ای بنام فتح درحرمسرای یزید خدمت میکرد . پس از یزید سایر خلفا و بزرگان نیز خواجه‌ها را به حرمسرا آوردند ، در صورتیکه مقررات اسلامی بخصوص روایت ابن مطعون عمل اخته کردن را حرام میشمارد .

پیش از اسلام دادوستد برده درارو‌پا معمول بوده است ویکی ازموجبات رواج آن این بود که قبایل اسلاوروس درابتدا بکرانه های شمالی دریای سیاه وررودتون آمدند واز آنجا بطرف جنوب غربی تااواسط اروپا کوچ کردند و بعداً بنام سلاو (سکلاو) سرب ـ بوهمی ـ دلمات وغیره شهرت یافتند. این کوچ نشینان ناچارباقبایل ساکسون وهون وغیره که سرراه آنان بودند می‌جنگیدند واسیرداده‌و اسیرمیگرفتند و بازرگانان این اسیران را از راه فرانسه تا اسپانی و افریقیه وشام ومصر برده میفروختند وهمینکه‌مسلمانان بر آن ممالك‌دست یافتندخرید وفروش بردگان‌مزبور بیش ازپیش شیوع یافت.

بازرگانان فرنگی‌وغیر فرنگی اسیران اسلاو وژرمن‌اطراف آلمان را درکنار راین و آلپ تاکرانهٔ دانواب و دریای سیاه برده و بفروش میرساندند ، و هنوزهم گرجی‌ها و چرکس‌ها فرزندان خود را مانندکالا میفروشند . (۱) بازرگانان این کالاهای زنده را (زنان ومردان و پسران و دختران گلگون ماهرو) از فرانسه به اسپانی انتقال میدادندودر آنجامسلمانان پسران را برای خدمتگزاری و سپاهیگری ودختران را برای همخوابگی میخریدند وچون بیشتراین اسیران وبردگان ازقبیلهٔ سلاو بودند آنها را سکلاف میخواندند وعربهاکلمهٔ سکلاف را معرب کرده صقلبی گفتند وتدریجاًکلمهٔ صقلبی بهر بردهٔ ماهروی‌گلگون اطلاق شد. لفظ صقلبی‌وصقالبه که درتاریخ اسلام وارد شده همان اسیران سفید روی میباشد ، فرنگیان هم همان اصطلاح‌را معمول‌داشتند وبردگان‌راسکلاو نامیدند،چنانکه اکنون Slave انگلیسی و Esclave فرانسوی و Sklave آلمانی بمعنای برده میآید.

پس از آنکه حجاب در اسلام سخت شد و حرمسرا توسعه یافت ، شمارهٔ

---

۱ ـ این‌وضع شاید‌درزمان جرجی زیدان‌بوده ولی‌اکنون گرجی‌هاخیلی‌جلوتر ازمصری‌ها می‌باشند. مترجم.

خواجگان بیش از پیش فزونی گرفت و بازرگانانی که بیشترشان یهودی بودند به‌اخته کردن بندگان مشغول شدند و بهای گزافی برای آنان تعیین کردند و کارگاه‌ها ودستگاه هـای متعددی برای اخته کردن تأسیس شد که مشهور ترین آن مؤسسات وردون درایالت لورن (فرانسه) بود. تجار یهودی باکمال بیرحمی کودکان را بآن کشتارگاه برده اخته میکردند و بسیاری از آنان زیرعمل جراحی میمردند وآن عدهٔ معدود که زنده‌میماند باسپانی برده میشدندودر آنجا به‌بهای عالی فروش‌میرفتند گاه‌هم آنها را مانند اسب وظرف وجواهر هدیه میدادند وهریك‌ازپادشاهان فرنگ که بدوستی باخلفای اسلام علاقه داشتند برای آنها خواجه میفرستادند پـادشاه برشلونه (بارسلن) و پادشاه طرکونه در موقع تجدید صلح بیست خواجهٔ صقلبی وبیست‌قنطارپوست‌سمور وغیره‌به‌المستنصرخلیفهٔ‌اندلس‌هدیه دادند. شمارهٔ‌خواجگان در دربار خلفا بقدری زیادشد که‌دستهٔ مخصوصی مانند دستهٔ ممالیك وعبیدتشکیل یافت وهرگاه‌که خلیفه برای بیعت و امثال آن جشن میگرفت ، دسته‌های ممالیك وخواجگان را بعنوان تجمل نمایش میدادند.

خرید وفروش صقلبی‌ها در دورهٔ تمدن اسلامی رواج یافت‌که بیشتر آنهارااز اندلس میآوردند زیرا درآنجا برده زیادتر از هرجا بود. خراسانیهاهم عدهٔ زیادی برده اسیر میگرفتندوبرای فروش بداخلهٔ ممالك اسلامی حمل میکردند خلاصه‌این که خراسانیها ازطرف مشرق و اندلسی‌ها از طرف مغرب به‌بلاد سلاو هجوم آورده بندگان صقلبی را اسیرمیگرفتند.

۳ـ کنیزکان (جواری) کنیزکان نیز در تاریخ‌تمدن اسلام مقام مهمی دارندو کمتر ازموالی وبندگان نیستند. جواری یاکنیزکان (جاریه)ازنان و دخترانی بودند کـه درجنگها بـدست مسلمانان اسیر میشدنـد ، اینان کنیزان مسلمانان میگشتند ، گرچه دختر پادشاه ویا اعیان و اشراف (دهگانان) بودند . مسلمانان آنـان را مانند زرخریـد داشتند . باآنـان هـم بستر میشدند ویا بخدمتگذاری میگماشتند ویـا اینـکه آنهـا را مـانـنـد کالاهای بـی‌جان میفروختند و همینکه مسلمانـان بزندگـانی تجملی آشنا شدند کنیزان را مثل

جواهرات وزینت آلات بیکدیگر هدیه میدادند و هر کس میخواست نزد بزرگی تقرب جوید هنری راکه آنشخص دوست داشت بکنیزی میآموخت و آن کنیزرا بآن بزرگ هدیه میداد ، اگر میفهمیدند که بزرگی هوا خواه روی نیکوست کنیز ماهروئی میخریدند وبرایش میفرستادند، اگر میدانستند سازو آواز دوست دارد کنیز سازنده و نوازنده باو تقدیم میکردند، گاه هم چندین کنیز که هر کدام هنری مخصوص داشتند یکجا تقدیم مینمودند . گاه هم این کنیزان دارای فرزند میشدند ، واگر فرزند آن کنیزان بمقامی میرسید تمام اختیارات بدست آن کنیز میافتاد ، چنانکه بسیاری از خلفای عباسی کنیز زاده بودند ومادرانشان همه نوع نفوذ وقدرت بهم زدند. میگویند مردی از اهل مدینه کنیزك گندم گون نمکین خوش صدای خوش صورتی داشت که ویرا آهنگهای دلنواز آموخته بود ، جعفر برمکی این کنیزك را خرید ونزدخود آورد ، هرون یکمرتبه در منزل جعفر صدای کنیز (دنانیر) را شنید و از جان و دل شیفتهٔ او شد ، بقسمی که تاب جدائی او را نمیآورد وگاه بیگاه برای دیدن روی دنانیر و شنیدن صدای دنانیر به سرای جعفر میآمد و هدیه های گرانبها بوی می‌بخشید ، زبیده زن هرون که اینرا دانست طبعاً به خشم در آمد و نزد عمو های خود از رفتار خلیفه شکایت برد ولی ملامت کسان و نزدیکان از عشق خلیفه چیزی نکاست . زبیده تدبیری بخاطرش رسید و برای مشغول داشتن هرون از فکر دنانیر ده کنیز پری پیکر ، سازنده و نوازنده بخدمت شوهر فرستاد که یکی از آنان مراجل مادر مأمون ودیگری ماریه مادر معتصم وسومی آنها فارده مادر صالح پسران هرون شدند .

وزیران و امیران برای خوش آمد خلفاء به همین کارها دست میزدند و کنیز کان ماهروی هنرمند بآنان تقدیم میکردند . ابن طاهر در یك روز دویست پسر ودختر خوش صورت برای متوکل فرستاد وسایرین نیز چنان میکردند و در نتیجه در مدت کوتاهی غلام بچه ها و کنیزان خوش صورت ، خوش اندام در دربار خلفاء زیاد شد . این عادت پیش از اسلام هم در دربار های روم وایران مرسوم بوده است و بطوری که مسعودی (جلد اول صفحه ۱۱۵) مینویسد در دربار پاره‌ای از پادشاهان ایران تاشش

هزار کنیز میزیسته است و بعضی از عباسیان تا هزار کنیز هم در حرمسرا داشتند. (بزودی تفصیل آن خواهد آمد)

کنیزان چند طبقه بودند

همینکه نگاهداشتن کنیز معمول شد برده فروشان (نخاسان) این تجارت را توسعه دادند و از دورترین شهرهای هند و گرجستان و ترکستان و چین و ارمنستان و روم و بربر و نوبه و حبشه و زنگبار کنیزان کوچك و بزرگ وارد کردند و هر کدام را از روی مزایائی که داشتند به بهای گزافی خرید و فروش نمودند و هریك را مطابق استعداد هنرهائی آموختند، بعضی از آنان آوازه خوان، بعضی دیگر ساززن، آرایشگر (مشاطه)، دایه، پرستار شدند و پاره‌ای از آنان در امور سیاسی و مملکت داری وارد گشتند. این کنیزان ازسیاه پوست وسفید پوست و زرد پوست و سرخ پوست و گندمگون و بربری وزنگی وایرانی و ترك ورومی و غیره تشکیل می یافتند پاره‌ای از آنان را اسیر گرفته بودند، پاره‌ای را خریده بودند و بعضی هادربصره و کوفه و بغداد میان مسلمانان بدنیا آمده بودند، بعضی از آنان در عین حال که به فارسی و ترکی و رومی و هندی و بربری سخن گفتن میتوانستند، زبان عربی را به نیکوئی میدانستند، تا آنجا که عربی را بهتر از زبان خویش حرف میزدند. کنیزان خانه زاد که در میان مسلمانان دنیا آمده بودند ازسایر کنیزان مرغوب‌تر بودند و در هر حال بهای آنان بمیزان جمال و هنر آنان کم و زیاد میشد، همینقسم منظور خریدار نیز در قیمت آنان تأثیر داشت والبته بهای کنیزی که برای خدمت خانه خریده میشد با بهای کنیزی که بمنظور هم خوابگی ویا خوانندگی خریداری میگشت یکسان نبود.

کنیزان اسیر بیشتر مسیحی ویا یهودی ویا زرتشتی بودند ودر خانهٔ مسلمانان باآزادی تمام بمراسم دینی خود عمل میکردند و عید های مذهبی خویشرا جشن میگرفتند ومیتوانستند خاج وزنار و تصاویر مقدسه باخود نگاهدارند احمدبن‌صدقه میگوید روز عید شعانین (یکشنبه پیش از عید پاك. مترجم) نزد مأمون بودم، بیست کنیز رومی را در خدمت مأمون دیدم که دیبای رومی بر تن داشتند وخاج‌های

طلا بگردن آویخته زنار در کمر بسته بودند وشاخه های زیتون وبرگ خرما دردست گرفته بودند ، هر دسته ای از کنیزان بصفات مخصوصی شهرت داشتند از آنجمله چنین میگفتند : دختران (کسری)ایرانی نجابت دارند ، کنیزان رومی (دختران قیصر) خدمتگار خوبی هستند ، دختران بربر و زنگیان‌وخانه زادان برای‌سازندگی بکار میخورند ، کنیزان حبشی خزانه داری وانبار داری میدانند ،کنیزان نوبی‌پخت وپز میتوانند وارمنی ها بدرد بچه داری ودایگی میخورند . دیگر ازگفته های آنان در بارهٔ کنیزان آنست که ترکان خوب روی . رومیان خوش اندام ، ترکان ختا وایرانیان بااحساسات وگیرنده وحجازیان خوش چشم وابرو ویمنی ها کمر باریك وخوش هیکل هستند ونیز میگفتند که خانه‌زادان بصره و کوفه شیرین زبان خوش قد و بالا،کمر باریك وپیچیده موی هستند وچشمان جادوئی دارند.برده فروشی بیش از هر جا در بغداد رایج بود وزیبا ترین و هنرمند ترین ودانا ترین کنیزان‌را ببغداد میآوردند.آنجاپول فراوان بود و کنیزان را به‌بهای گران می‌خریدند.

آموزش‌وپرورش کنیزان

آموزش و پرورش کنیزان یکی از کار های پر سود آن روز ها بود ،کار شناسان‌به بازار برده فروشان میرفتند و کنیزك با استعدادی را از میان چندین کنیز برگزیده می‌خریدند و او را تربیت میکردند ، بحفظ کردن قرآن و اشعار وا میداشتند ، علم ونحو عروض میآموختند یا هنر دیگر یاد میدادند و ببهای بسیار میفروختند ، استادان موسیقی مانند ابراهیم‌وپسرش اسحق موصلی کنیزان‌را سازو آوازمیآموختند وبقیمت‌گران تر میفروختند ، چه بساکنیزی به صد دینار خریده میشد وپس‌ازفرا-گرفتن ساز و آواز به پانصد یا هزار دینار فروش میرفت . بیشتر زنان سازنده ونوازنده آندوره بهمین طریق در مدینه وبصره وبغداد تربیت یافتند ، گاه هم‌کنیزان تربیت شده را بخلیفه میدادند تا وسیلهٔ اعمال نفوذ بشوند . بهای این کنیزان تربیت شده (بخصوص اگر نیکو روی بودند وموسیقی و شعر وادبیات میدانستند) تاچندین هزار دینار میرسید و درپاره‌ای‌موارد بقدری این کنیزان دانشمند وادیب وسخنور میشدند که شاعران و ادب دوستان از دور ونزدیك برای استفاده بخدمت آن

کنیزکان میآمدندو پارهای از آنان در تلاوت قرآن (از حفظ) تخصص داشتند .ام جعفر صد کنیز قرآن خوان داشت که هر یك از آنان قسمتی از قرآن را با آواز نیکو از بر میخواندند و هر گاه کسی از کنار کاخ ام جعفر میگذشت ، صدای این کنیزانرا مثل آهنگ زنبور عسل (از کندو) میشنید. زنان خلفاء و بزرگان درنگاه‌داری و آرایش کنیــزان بر یکدیگر پیشی میگرفتند و این کار را نوعی تجمل و تشخص میدانستند . همینکه امین پسر هرون خــواجگان و غلام بچگان زیادی در کاخ خود گرد آورد ولباس زنانه بآنان پوشانید ، مادرش زبیده (ام جعفر) هم عدهٔ بسیاری کنیز خریده آنانرا لباس مردانه پوشاند ، این کنیزان مانند غلامان عمامه وقبا و کمربند داشتند و گیسوان آنان مانند زلفان غلامان پیچ پیچ وطره مانند بود و ام ــ جعفر آنها را مقدودات مینامید . زنان امیران وبزرگان بغداد وسایر نقاط ازام جعفر تقلید کرده برای کنیزان خود قبای زربفت و عمامه و کمربند زرین ساخته آنهــا را بلباس مردانه درآوردند و دسته هائی بنام غلامیات ومطمومات وغیره از این کنیزان (غلام نما) در حرمسرا ها پدید آمد .

نفوذ وقدرت کنیزان

این طبیعی است که خوبرویان نیرومند میشوند زیرا زیبائی خود نیروی بزرگی است و اسلحه آن عشق میباشدو بهمین جهت خلفای هوشیار کاردان کنیزان خوبروی نگاه نمیداشتند واگر هم برای آنان هدیهٔ میآوردندرد میکردند ، بخصوص اشخاصی مثل معاویه ومنصور وعبدالرحمن داخل که سر سلسله محسوب میشدند ، بیش از خلفای دیگر از کنیزان خوبروی احتراز داشتند . منصور از هر نوع تفریح و عیاشی دوری میجست ، عبدالرحمن اموی هیچگاه کنیز نداشت وهدیه کنیز نمی‌پذیرفت، اما همینکه سر سلسله ها از میان رفتند،عیش و نوش و خوشگذرانی در دستگاه خلفاء شایع شد وکار بجائی رسید که خلفاء در عشق کنیزان همه چیز حتی جان خود را فدا کردند . چنانکه یزید بن‌عبدالملك مرگ حبابه را تاب نیاورده وچند روز پس‌از وی مرد ودر زمان حیات نیز تمام کار های مملکت اسلام بدست حبابه اداره‌میشد. کنیزك دیگری‌بنام خالدار (ذات الخال) چنان بر عقل هــرون (خلیفهٔ دانا و توانای

عباسی) چیره شدکه روزی نزد معشوقه خویش سوگند یادکردکه هر چه بخواهـد بوی میدهد ، خالدار گفت میل دارم حمویه هفت سال تمام فرمانروای امور لشکری ومالی و کشوری فارس باشد هرون فوری فرمان مزبوررا امضاء کرد و با ولیعهدخود شرط کردکه اگر پیش از پایان هفت سال هـرون بمیرد ولیعهد حمویه را تا پایان مدت‌معزول نسازد واگر کنیزکان زیبا بودند وساز و آواز میدانستند بزودی اختیار فرمانروائی را از خلفاء میگرفتند و بزرگان و وزیران که اینرا میدانستند کنیزانی با آن ممیزات بخلفاء تقدیم‌میکردند و بوسیلهٔ آنان دارای همه نوع اختیارات‌میشدند. گاه هم این‌کنیزان را برای جاسوسی بحرمسرا میفرستادند . مأمون دسته‌ای از این کنیزان جاسوس را بحرمسرا های مختلف روانه‌کرده بود، همینکه این‌کنیزان‌دارای فرزند میشدندطبعاً نفوذشان بیشتر میشد. چنانکه خیزران مادر هرون پس از آنکه فرزند یافت فرمانروای ممالك اسلامی‌شد(بجلد دوم و چهارم‌این‌کتاب مراجعه‌شود) در فصل مـربوط بزنان‌و مردان سازنده ونوازنده مجدداً دراین باب‌صحبت‌میداریم.

طبقات عامه

اکنون که از ذکر طبقات خاصه و اتباع آنان فارغ شدیم ، بشرح حال طبقات عامه میپردازیم. این طبقات از حیث شمارش بیش از طبقات خاصه و از جهات بسیاری متنوع تر بودند ، زیرا از ملت ها و نژاد های مختلف تشکیل می‌یافتند .مرکز تجمع این اقوام گوناگون بیش از همه جا شهر بغداد در دورهٔ تمدن اسلامی بوده است و مردمان بسیاری از هر گوشه و کنار جهان برای تجارت ، کاسبی، گدائی ، اشتغال بکار- های دولتی وغیره باین شهر بزرگ رومیآوردند وجماعاتی از عرب ، نبطی ،فارس ، خراسانی ، ترك ، سندی ، هندی ، رومی ، دیلمی ، گرجی ، ارمنی ، کرد ، مصری ، بربری ، نوبی ، زنگی ، اندلسی و غیره و غیره در آنجا دیده میشد . بعضی از آنان هنر پیشه وعدهٔ دیگری صنعتگر ، کاسب کار، بازرگان ، برده فروش ، عطار و بقال وغیره بودند ، بعلاوه شاعران ، ادیبان ، حکیمان ، پزشکان ، ندیمان ، فیلسوفان ، دانشمندان و امثال آنان در این دارالخلافهٔ با عظمت اقامت داشتند والبته شرح حال همهٔ آنان وطبقه بندی آنها بسیار دشوار میباشد وناچار از نظر تسهیل در طبقه - بندی عموم آنان را بدو دستهٔ بزرگ تقسیم میکنیم : اول دسته‌ای که بخواص نزدیك بودند ودستهٔ دیگر مانند فروشندگان وصنعتگران و ولگردان و غیره که اکثریت داشتند .

دستهٔ اوم - نزدیکان خواص

مقصود از نزدیکان ، آن دسته از تودهٔ مردم هستند که بواسطهٔ هوش و عقل وکفایت خود به طبقه خواص نزدیك میشدند ، یعنی عملیات آنان بزرگان را خوش ‌نگهداشت ویا مشغول میکرد و در نتیجه آنها مورد توجه واقع میشدندویااینکه

دلال معاملات بزرگان بودند وبآنان کالا میفروختند، این دسته نیز بچهار قسمت تقسیم میشدند. هنرپیشگان ـ ادیبان ـ بازرگانان ـ صنعتگران .

۱ـهنرپیشگان ـ نقاشان عربها هنرهای زیبا را (آداب رفیعه) نامیده و آنرا سه قسمت کرده‌اند : نقاشی‌ـشاعری ـ موسیقی .

نقاشی در میان مسلمانان پیشرفت بسیاری نکرد ، زیرا مقررات اسلامی آنرا حرام دانسته است ، فقط در زمان امویان وعباسیان نقاشان مسلمان از نقاشی های روم وایران تقلید میکردند ودر دورهٔ سلجوقیان چیز هائی از نقاشی مغول که از اواسط ترکستان رسیده بود اقتباس مینمودند . اما همینکه هولاکو در سال ٦٥٦ دستگاه خلافت را برانداخت وحکومت مستقلی تحت نظر مغول ها در ایران تأسیس گشت ، بتدریج نقاشی در ایران رواج‌یافته ترقی کرد، زیرا مغول‌ها عده‌ای مهندس وریاضیدان وهنرپیشه وصنعتگر با خود از چین آوردند وهمان مهندسان چینی در محاصرهٔ شهر بغداد نقش مهمی را عهده دار گشتند . ایرانیان از آن دانشمندان وهنرمندان بخوبی استفاده کردند ، از آن جمله نقاشی راآموخته در سایر ممالك اسلامی انتشاردادند، کتابهاو کاخهاو منسوجات ایران وترکستان ومصر وغیره با تصویرهای زیباو گوناگون آراسته شد بقسمی که اکنون بیشتر موزه ها وکتابخانه های ممالك متمدن امروز با آن تصویر های زیبا تزیین شده است . این تصویر هاکه بطـور شگفت آوری رنگ آمیزی شده بسیاری ازوقایع تاریخی ومسائل علمی وادبی را مجسم میسازدو نمایش میدهد، بعضی هم حاکی از پارهٔ تصورات خیالی مانند حکایت معراج وامثال آن‌میباشد در کتابخانهٔ خدیوی مصر تصویر های زیبا و روح پروری است که مربوط بحکایات شاهنامهٔ فردوسی وعجایب‌المخلوقات‌قزوینی ومانند آن است ودرهر حال‌موقع‌عظمت وترقی‌وتمدن اسلام صنعت‌نقاشی نزد خواص رونقی نداشت . فقط‌نقشه‌هاوتصویرهای مربوطبساختمانها ، آنهم بیشتر دراندلس‌مورد توجه بود .

برعکس شعر وموسیقی خیلی رواج داشت و شاعران و موسیقی دانان نـزد خلفاء وسایر بزرگان تقرب بسیار یافتند واستفاده‌های زیاد بردند ، درجلد سوم این

کتاب گفتیم که شعر عربی چه بوده واز کجا ریشه گرفته ودرجاهلیت چه مقامی داشته ودر دورهٔ راشدین وامویان و عباسیان و سایر دولتهای اسلامی چه وضعی پیدا کرده است ، وهمچنین راویان شعر و گرد آوران اشعار وطبقات شاعران را در اسلام شرح دادیم و تأثیر شعر را دردستگاههای دولتی ذکر کردیم وراجع بروابط خلفاء و امراء با شعروشاعری سخن گفتیم وبزودی راجع باستفادهٔ مالی شاعران صحبت میداریم، پس چیزی که ازهنرهای زیبا باقی میماند ، همان موسیقی است که در آن باره بتفصیل سخن میگوئیم .

۲-سازندگان ونوازندگان
(ساز و آوازپیش ازاسلام)

ساز و آواز (غناء) برای هر ملتی یك امر طبیعی میباشد ، زیرا ساز و آواز زبان دل و مترجم احساسات است . غنای‌هرملتی متناسب با محیط و عادت وطبیعت آن ملت است . عربهای جاهلیت که‌مردم گله‌چران وچادرنشین‌بودند ، جز شعرازهنرهای زیبا چیزی نمی‌دانستند ونخستین بهره ای که از موسیقی می‌بردند آن بود که شعررا بدون ساز و آواز و آهنگ بخوانند و از آن لذت برند . زیرا موسیقی زائیده و یا همزاد شعر میباشد .

سپس آهنگ (حداء) میان عربها رواج یافت و آن آوازی بود که‌برای‌راندن شتر ها بکار میبردند و گاه هم جوانان در خلوتگاه بلحن حداء زمزمه مینمودند . سپس ترنیم میان آنان معمول شد ، ترنیم عرب ها دو قسم بود : ترنیم غناء یعنی خواندن شعر با آهنگ ، ترنیم تغبیر (باغین وباء) بمعنای‌خواندن مطالب نثربآهنگ مخصوص .

سپس غناء را بسه قسمت کردند : اول نصب که عبارت از آواز های مربوط به‌جوانان وسوار کاران‌بود ونیز مرثیه ها را نصب ویا غنای جنابی میگفتند ،زیرامبتکر آن مردی بنام جناب بن‌عبدالله کلبی بوده است وبعقیدهٔ عربها آهنگ حداء رانیزهمین جناب پدید آورد و آهنگ مزبور در علم عروض از بحر طویل استخراج‌میشود.دوم سناد که آهنگ سنگین بوده ونوسان ها وترجیعات‌مکرری داشته وبشش نوع‌قسمت

میشد : ثقیل اول ، ثقیل دوم ،خفیف‌اول ، خفیف دوم و غیره . سوم هزج که آهنگ سبکی بوده و شنیدن آن شخص را برقص و طرب میاورده و آن را بادف و مزمار میخواندند . پیش‌از اسلام در شهر های مدینه ، طائف نیز غناء معمول بوده و رواج داشته است.

اما آلات موسیقی عرب عبارت بوده است ازدف(دایره) گرد ودراز و کوچك و بزرگ و دیگرمزمار(نوعی نی‌لبك)بسیار ساده . و ازقرارمعلوم جزدف ومزمار و متفرعات آن با آلات دیگری‌از آلات بادی‌و غیره آشنائی نداشتند و آلات موسیقی باپرده مانند عود ، طنبور، کمانچه وامثال آن‌ازساخته های‌ایران و رومیان است وعربها بعداز اسلام با آن آشنا گشتند.

غناء (سازو آواز دراسلام)

پس از اینکه اسلام آمد و عربها بر سراسر جهان و ممالك روم دست یافتند و ایران را گرفتند ، تا زمان خلفای راشدین بهمان حال بدویت باقی ماندند، بخصوص که از هر جهت بدین پابندی داشتند ودر ساعات بیکاری جز بامور دینی‌و زندگانی ساده بکار دیگری نمی پرداختند ، تا آنجاکه همان آهنگ های‌سادهٔ جاهلیت‌راهم ترك گفتند وچیزی که از غناء میدانستند قرآن خواندن وزمزمهٔ اشعاربود .ولی‌دیری نپائیدکه امویان روی‌کار آمدند ودوران خشکی و زهد و تقوی بسر آمده روزگار تجمل و خوشگذرانی فرا رسید . غنیمت های جنگی چنان عربها را بر انگیخت که بفکر استفاده از هر نوع خوشی بر آمدند ، و چون سازندگان و نوازندگان ایرانی‌و رومی جزء سایرین تحت استیلای عربها در آمدند . عده ای از آنها را با اسیران‌دیگر بحجاز آوردند وآنها هم سازهای گوناگون خود را برای‌اربابان‌تازه بکار انداختند و عربها را از شنیدن آن نغمه های دلکش مجذوب نمودند . این هنرپیشگان که بیشتر از موالی بودند ، شعر های عربی را با نوا های فارسی تنظیم کرده ، آهنگ های جدید ساختند واز میان آنان هنرپیشگان مهمی در مدینه‌پیدا شد . بقرار مشهور نخستین کسی‌که غنای ایرانی را میان عربها معمول نمودسعیدبن مسجح نام داشت .

هنگامی کـه امویان در زمان عبدالله بن زبیر شهر مکه را محاصره داشتند (اواخر قرن اول هجرت) ابن زبیر دسته‌ای از بنا های ایرانی را برای ترمیم کعبه استخدام کرد ، این بنا ها بزبان فارسی اشعاری زیر لب زمزمه میکردند و سعدبن مسجح که مرد سیاه پوست مکی بود آواز بنایان ایـرانی را شنیده بخاطـر سپرد وبهمان آهنگ اشعار عربی را برای عربها خواند ، سپس بشام وایران سفر کرده آن هنر را تکمیل نمود وکلیهٔ سازندگان ونوازندگان مـدینه و غیره آهنگ سازی را از سعید آموختند. از آن پس هر قدر عربها با تمدن ایران وروم آشنا ترشدندبهمان نسبت موسیقی بیشتر رایج گشت وسازنده ونوازنده فزونی یافت ، بطوریکه در جلد سوم نگاشتیم عده‌ای موسیقی دان ماهر از میان مسلمانان برخاست و ساز و آواز ووسایل آن تکمیل گشت و اکنون موضوع مذاکرهٔ ما مربوط بتاریخ هنر پیشگان ومقام آنان درجامعهٔ اسلامی میباشد .

موسیقی ودین

اگر نگوئیم موسیقی در اسلام حرام بوده لااقل در صدر اسلام مکروه شمرده میشده است و پیشوایان اسلام در باب حرمت وحلیت موسیقی (غناء) اختلاف نظر دارندوپاره‌ای‌از آنان قسمتی از غناء را جایز وقسمت دیگر را ممنوع دانسته اند. به طور خلاصه مردم حجاز آنرا جایز شمرده و مردم عراق آنرا مکروه میدانستند . دلایل‌اهل‌حجاز آنست که غناء وموسیقی ازشعر برمیخیزد وپیغمبر(اکرم)شعررادوست داشته ونیکو شمرده ویاران خود را بشعر وشاعری سفارش‌فرموده، از آنجمله بشاعر خود حسان گفته است بااشعارخود برخاندان عبد مناف حمله بیار ،زیرا قسم‌بخدا تأثیر شعر برآنان از تیر باران شب تاریك درد ناکتر میباشد . در صورتیکه قسمت عمدهٔ‌اشعارحسان با آهنگ مخصوص خوانده میشود . ولی عراقیان معتقدندکه غناء (موسیقی)انسان‌را بطرب میآورد،عقل را زایل میکند،آتش دل را میافروزدوشخص با وقارراسبك وبی وزن میسازد وبنا برآن‌ازاصل باطل وحرام است. چنانکه گفته‌شد عده‌ای ازفقهاء قسمتی از غناء راحرام وقسمتی را حلال گفته‌اند، ولی‌مردمان خردمند پرهیز گار از غناء اجتناب میکردند واز آنرو غناء بعد از دورهٔ راشدین در میان

مسلمانان رواج یافت .

معاویه هواخواهان غناء را ملامت میکرد و عیب جوئی مینمود ، مخصوصاً با عبدالله‌بن‌جعفر که از دوستداران غناء بود در این باب مناظره داشت و آنرا برای مردم با شرف با نام عیب میدانست ، اما از ته دل خشنود بود که عبدالله‌بن‌جعفر وسایراهل بیت پیغمبر (ص) بموسیقی سر گرم شوند و دست از خلافت بردارند وبا بذل مال وسایل‌لازم جهت آنان فراهم میساخت .

بعد از اینکه‌هواخواهان موسیقی و مردان خوشگذران بخلاف رسیدند ،غناء (موسیقی) بسرعت رواج گرفت و نخستین خلیفهٔ خوش‌گذران عیاش اسلام یزیدبن معاویه بود که در دوران خلافت وی (٦٤ ـ ٦٠) نه تنها موسیقی بلکه همه نوع تفریحات در حجاز بخصوص مدینه و مکه شیوع یافت. زیرا یزید بآن تفریحات علاقه‌مندبود ولی تا زمان‌ولیدبن یزیدبن‌عبدالملك (١٢٦ ـ ١٢٥) موسیقی درحجاز محصور ماند و همینکه ولید خلیفه شد سازندگان و نوازندگان را از مدینه به دمشق آورد و از آن به بعد در سراسر ممالك اسلامی موسیقی رواج گرفت ، زیرا خلیفهٔ وقت میگسار و عیاش بود و با نهایت بی باکی همه نوع هرزگی میکرد .

مقاومت خلفاء در برابر انتشارموسیقی

خلفاء و امرای خردمندوبلکه مردم‌عادی دوراندیش از انتشار موسیقی با تمام قوا ممانعت میکردند و حتی‌در خود مدینه (مرکز ساز و آواز) مردمانی بودند که از اولیای امور منع موسیقی را تقاضا داشتند و چه بساکه فرماندار مکه آوازه‌خوانها را از حرم کعبه بیرون میراند ، تا مبادا آوازآنها مردم را از انجام وظایف دینی بازدارد و اشخاص غیرتمند از شنیدن آواز خود داری نموده ، میگفتند آوازه خوانها فرستادگان عشق و شهوت میباشند .

میگویند سلیمان‌بن‌عبدالملك آوازه خوانی را خوش نداشت ، هنگامی در اردوگاه خود آوازی شنید ، فوری دستور داد خواننده‌رابیاورند ،تا در حضور وی آواز بخواند،آوازه خوان تمام سعی خود را بکاربرد وآواز دلنوازی برای‌خلیفه خواند ، همینکه آوازش تمام شد ، سلیمان گفت : بخداسوگند این‌آواز بگوش من

مانند صدای گاونر در موقع ... است و گمان نمیکنم هیچ ماده‌ای این صدا را بشنود و تحریك نشود ، سپس فرمان داد آواز خوانرا همانساعت اخته کنند .

بفرمان همین سلیمان عده‌ای از مخنثان مدینه را برای آوازه خوانی اخته نمودند . میگویند شبی سلیمان در بادیه روی پشت بامی شب نشینی داشت و پس از پایان شب نشینی و رفتن ندیمان آب خواست تا وضوء بگیرد و هنگامیکه کنیزك آب روی دستش میریخت متوجه شد که حواس کنیزك بآوازی متوجه است که در بادیه خوانده میشود . سلیمان آنموقع چیزی نگفت و فردای آنروز نزد یاران خود از آوازه خوانی سخن گفت و خود را دوستدار آن نشان داد ، تا آنجا که صحبت از آوازه‌خوان شب گذشته و حواس پرتی کنیزك بمیان آمد و نام و نشان آوازه خوان بخوبی معلوم شد ، آنگاه سلیمان گفت شتر ماده با آواز شتر نر و میش با آواز گوسفند و کبوتر ماده با آواز کبوتر نر و زن با آواز مرد بطرب درمیاید ، سپس دستور داد آوازه‌خوان بادیه را اخته کنند ، آنگاه پرسید که مرکز غناء کجاست . گفتند عده ای از مخنثان مدینه استاد این کار هستند . سلیمان بوالی مدینه نوشت تمام مخنثان آوازه‌خوانرا خواجه کن ، و او همچنان کرد .

اما خلفاء و امیران هرزه وعیاش با اینکه معایب غناء را میدانستند و بآن اقرار داشتند ، معذلك از ترویج آن جلوگیری نمیکردند . ولیدبن یزید که نامش را بردیم ، نخستین کسی بود که سازندگان و نوازندگان را بدمشق آورد و هم خود او در بارهٔ معایب غناء چنین میگوید : ازغناء (موسیقی) بپرهیزید ، زیرا غناء آبروو حیاء را میبرد . شهوت را میافزاید ، مروت را نابود میسازد و مانند شراب انسان را مست و از خود بیخود میکند ، اگر دنبال ساز و آواز میروید ، زنهار زنان را بر کنار دارید . چون هیچ قوه‌ای مانند غناء مشوق زناء نیست . من این را میگویم اما غناء را از جان بیشتر دوست دارم . غناء برای من بهتر از آب سرد گوارا برای تشنهٔ جگر سوخته میباشد . ولی حق آنست که حقیقت گفته شود .

آری وقتی خلیفهٔ هرزه خوشگذران اینطور از غناء (موسیقی) بد بگوید ، خلفای خردمند پرهیزگار مانند عمربن عبدالعزیز ، اموی و مهتدی عباسی طبعاً از شیوع

موسیقی جلوگیری میکردند و بطوری که گفتیم معاویه ، عبدالله بن جعفر را برای شنیدن ساز و آواز عتاب و خطاب کرد وچون هشام خلیفهٔ اموی مطالبی از اشعب دلقك مقیم مدینه شنید بمنشی مخصوص خود دستورداد شرحی بوالی مدینه بنویسد و اشعب را بدمشق بفرستد ، اما همینکه نامه پایان یافت کمی بفکر رفته گفت :عجبا خلیفهٔ مسلمانان هشام از شهر پیغمبر دلقك می‌طلبد : آنگاه این شعر را خواند .

ترجمهٔ شعر :

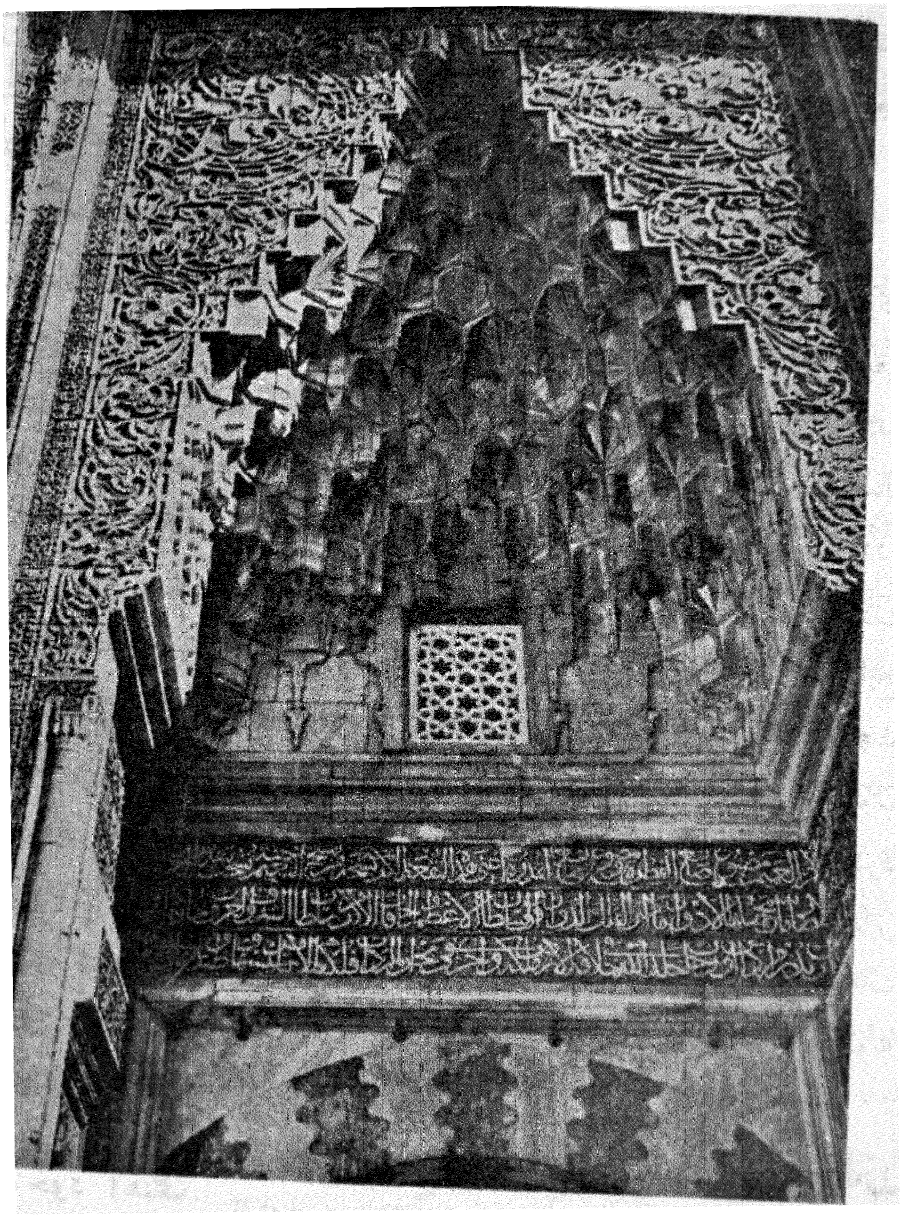
« وقتی که اختیارت را بدست هوای نفس بسپری ، بجاهای خطرناك برده میشوی.

و بمنشی گفت نامه را پاره کن . منصور خلیفهٔ عباسی از آل زبیر برای توجه بموسیقی انتقاد میکرد وهمینکه صدای طنبور در خانه‌اش برخاست ،طنبور را بر سر نوازندهٔ آن شکست . موقعی بعمربن عبدالعزیز خبر دادند که یکی از قضاة در مجلس ساز و آواز حضور یافته و در نتیجه سبك مغزی کرده است ، عمربن عبدالعزیز فوری او را معزول نمود . مهتدی عباسی شبیه بعمربن عبدالعزیز بود و از تفریحات و تجملات احتراز داشت و همینکه در سال ٢٥٥ بخلافت رسید تفریحات و عیاشی بسیار رایج بود ، مهتدی فوراً غناء راممنوع ساخت . گاه‌هم خلفاء بنابمقتضیات و برای مصلحت روز بطور موقت غناء را منع میکردند و مجدداً معمول میداشتند ، چنانکه مأمون پس از باز گشت از خراسان مدت ده ماه از تشکیل بزم ساز و آوازخودداری کرد وبکارهای خلافت رسیدگی نمود، اما پس از تسویهٔ امور مجددا بزم عیاشی را دایر ساخت . امیران ووالیان خردمند ، مانند خالد قسری ازانتشارموسیقی وسایرتفریحات ممانعت میکردند ، چنانکه‌همین خالد برئیس شهربانی عراق دستور داد از هرگونه خوانندگی و نوازندگی ممانعت کند .

خلفاء خود آهنگ ساز شدند

این اقدامات موقت و گاه بگاه پاره‌ای از خلفاء و امرا البته از جریان طبیعی کار ها جلوگیری نمیتوانست ، وموسیقی که‌از لوازم تمدن و تجمل است ، با سرعت در ممالك اسلامی پیشرفت کرد . همینکه مسلمانان متمدن گشته و زندگانی راحت یافتند ، بفکر خوشگذرانی افتادند که یکی از وسایل آن موسیقی بود و چون در

حکومتهای استبدادی مردم از پادشاهان و بزرگان تقلید میکنند و خلفای اسلام نیز غالباً بخوشگذرانی و تفریح (از آن جمله موسیقی) علاقمند بودند، مسلمانان



ت- بروسه، مدخل مسجدسبز

نیز بتقلید آنان دنبال آن کارها رفتند و در مدت کوتاهی موسیقی رواج یافت وسازندگان وخوانندگان مرد و زن فراوان گشتند، تا آنجا که خود خلفاء نیز بسازندگی و خوانندگی و آهنگ سازی پرداختند و نخستین خلیفه‌ای که بآن عمل

(آهنگ سازی) مبادرت کرد، عمر بن عبدالعزیز بود که قبل از رسیدن بمقام خلافت موقعی که فرمانروای حجاز شد بموسیقی وغناء مشغول گشت آنگاه ولید بن یزید آهنگ هائی ساخت که بنام وی باقی ماند. گروهی از خلفای عباسی آهنگساز بودند ومشهور ترین این گروه واثق، منتصر، معتز، معتمد ومعتضد است وفرزندان خلفاء نیز مثل پدران آهنگ سازی وخوانندگی و نوازندگی میدانستند و نخستین آنان ابراهیم بن مهدی وخواهرش علیه دختر مهدی عباسی و ابوعیسی پسرهرون وعبدالله پسر موسی پسر هادی و عبدالله پسر محمد امین و ابوعیسی پسر متوکل وعبدالله پسر معتز وغیره میباشند. همینقسم در زمان بنی امیه بخصوص در اواخر سلطنت آنان توجه بموسیقی فزونی یافت و دستگاه خلفاء هیچوقت بی ساز و آواز نمی ماند، تاآنکه در میدان جنگ هم عده ای آواز خوان و سازنده و آلات موسیقی همراه میبردند و بطوری که ابن اثیر (جلد پنجم صفحه ۱۹۰) مینویسد بعد از آنکه عباسیان بنی امیه را در نزدیکی اصفهان شکست دادند صد ها بربط وطنبور ومزمار در اردوگاه امویان یافتند.

پس موسیقی هم از آن چیز هائی بود که عربها از بیگانگان آموختند وپس از کشور گشائی بآن آشنا شدند و کتابهای موسیقی را از فارسی و هندی بعربی ترجمه کردند و زندگانی راحت شهر نشینی آنها را بشنیدن موزیك و آواز وادار ساخت و عده‌ای از طبقهٔ عوام از راه ساز و آواز به بزرگان (طبقهٔ خاصه) نزدیك شدند و میان هم نشینان خلفاء و امراء جایگاه بلندی یافتند. ما دوباره دراین باب صحبت میداریم.

۴ـ علماء، ادباء، فقهاء

علماء و ادباء و فقهاء گروهی از طبقهٔ عامه بودند که بواسطه فضل و کمال مقرب درگاه بزرگان میگشتند واینان برای خلفاء و امیران شعر های نیکو، مطالب تاریخی، قصه های شیرین، مسائل دینی وغیره میگفتند، آنها را مشغول وسرگرم میداشتند. فقیهان، حدیث گویان، علمای علم نحو، تاریخ نویسان وامثال آنها از این طبقه محسوب میشوند. اصمعی، کسائی، فراء، ابوعبیده و غیره ازنامداران این

طایفه‌اند . خلفاء اینانرا گرامی میداشتند ، از شنیدن سخنان آنها لذت میبردنـد ، با آنها نشست و برخاست میکردند ، بآنها مستمری وجایزه و انعام میدادند (در فصل مربوط بعظمت دستگاه های دولتی راجع باین موضوع توضیح میدهیم) و در مورد فقه وفقهیان سابقاً مطالب مفصلی نگاشتیم.

وزیران و امیران وخلفاء مانند برمکیان و آل فرات و غیره نیز باین اشخاص علاقه‌مندبودندو همه نوع بدانشمندان‌وفقیهان واتباع آنان مساعدت مالی میکردند، تا آنجا که دانشمندی وسیلهٔ ارتزاق شده بود ومردم برای ادارهٔ امور زندگی دنبال تحصیل علم بر میخاستند . مترجمان غیر مسلمان (سریانیها ، رومی ها ، ایرانی ها وغیره) نیز جزو این طبقه‌محسوب میشوند . اینان دسته‌ای از ذمیان بودند کـه در زمان عباسیان علوم قدیمه را از زبان های بیگانه بعربی ترجمه کردند و جایزه ها ومستمری‌های گزاف‌از خلفاء وامراء و وزراء گرفتند وازعلم ودانش خویش بهرهٔ‌بسیار بردند . (تفصیل ترجمه ومترجمان در جلد سوم گذشت.)

۴ - بازرگانان

مقصود ما از بازرگانان کسانی هستند که کالا های گران بها مطابق مقتضیات تمدن آنروز ببازار آورده به بزرگان میفروختند ، یعنی اشخاصی که جواهر، زر وزیور،طلاونقره، فرش‌ولباسهای گران بها،ظروف‌قیمتی‌وبرده‌خریدوفروش‌میکردند. خریداران کالا های اینان غالباً خلفاء ورجال دولتی وندیمان و کسان خلیفه و بطور کلی‌طبقهٔ خواص بودند ،این بازرگانان‌بیشتر در بغداد وبصره وسایرشهرهای‌بزرگ اسلامی اقامت داشتند وبیشترشان ایرانی ورومی یعنی از افراد ملل متمدن آنروز بودند . در دورهٔ طلائی اسلام پول مانند ریگ در دارالسلام (بغداد) فراوان شد وبازرگانان از اطراف‌جهان همه نوع کالا بآن پایتخت بزرگ‌میآوردند وازفروش آن سود های هنگفت میبردند .

ازهندیاقوت والماس ، از بحرین مروارید ، از حبشه عاج وعقیق، از نیشابور روغن های عطری ، از شنیز پارچه‌کتان ، از فسا پارچه های پرنقش ونگاروپارچه‌های پشمی بخصوص لباس خلفاء و رجال دولت و پرده های نقاشی و سرا پرده های

ابریشمی ، چرمی ، زیلو ، سجاده ، گلیم و جهازشتر ، از دشتستان پشتی وپرده ، از ارمنستان بند زیر جامه ، پشتی و قالیچه حمل میشد مخصوصاً درارمنستان رنگ قرمزی بکارمیبردند که نظیرنداشت ، از اصفهان انواع پارچه ها و لباسهای حریر ، زری ، جامه‌ها وپارچه‌های شفاف ' از نیشابورو مازندران طبقهای چوبی و ابریشم وعباهای ابریشمی از روسیه پوست روباه سیاه وخزوسموروازبلخ پارچه‌های کتان، از ماوراءالنهر کاغذ ونشادر وکرك وسمور وسنجاب وپوست روباه وهم چنین مشك که ازتبت بماوراءالنهر واز آنجا ببغداد حمل میشد، ازبخارا قالیچه وفرش وپارچه های پشمی ، ازتنیس و دمیاط (مصر) نوعی پارچهٔ ابریشمی. از نمیسا (مصر) پرده وفرش‌مصری ، ازکرمان طیلسان عالی (طیلسان‌نوعی‌پوستین‌ویارداى سبزرنگ بوده که بزرگان ایران دوش میگرفتند) ، ازمصرانواع کاغذ های رنگین وغیره .ازقومس (سمنان ودامغان) دستمال‌های سفیدپرنقش ونگار(وگاه‌بهای یکی ازآن دستمال‌ها بده هزار درهم میرسید) ، ازگرگان و شوشتر روسری ابریشمی (مقنعه) ، از ری شانه وکاسه و پارچه ، از قزوین جوراب وکیسه ، از همدان کفش و سمور ، ازبصره ظروف شیشه و سفال ، از آبادان حصیر ، از شوشتر پارچه ابریشمی و قالیچه ، از حبشه پوست دباغی شده (از راه یمن) و از چین مشك وعود وکافور حمل‌میکردند.

بردگان سفید پوست را (یا از مغلبی‌ها و یا از ترکهای مجاور دریای خزر وترکستان)از نواحی‌ترکستان میآوردند وبهترین آنان درسمرقند و خوارزم‌تربیت میشدند و سپس برای فروش ببازارهای‌اسلامی انتقال مییافتند ، از اندلس‌نیز کنیزان و غلامان سفید خوش منظر ببازارهای‌بغدادو غیره حمل‌میشد ، اینان بیشتر اسیران فرنگی ویاروسی‌بودند ، بردگان سفید پوستیکه از راه خراسان‌و ترکستان ببغداد میرسیدند،گرانقیمت بودند وگاه‌بهای یکی ازآنان به‌پنجهزار دینارمیرسید .بردگان سیاه پوست رااز راه‌مصروافریقیه از سودان حمل میکردند .

این کالاهای‌جاندار وبیجان‌باکشتی‌ها وکاروانها از شمال و جنوب و مشرق ومغرب به‌بغداد وشهرهای دیگر اسلامی‌وارد میشدند .بیشتر بازرگانان‌راه‌خشکی ، یهودیان را زانی‌بودند که‌برای انجام معاملات و دادوستد بسیاری از زبانهای معمول

آنروز را (عربی ، فارسی ،رومی ، فرنگی ، اندلسی ، روسی)آموخته و بتمام نقاط دنیای آنروز آمد وشد میکردند و از اینجهت شبیه فنیقی‌های‌قدیم بودند .

تجارت دریائی بدست سیرافیان انجام میگرفت و بیشتر از هر چیز جواهر و عاج و آبنوس و فلفل وصندلو عودو عنبر وکافور و عطریات و ادویه از هندوچین وکرانه‌های افریقاو جزایر هندویمن وغیره به‌بصره‌وبغدادحمل میکردند .

این بازرگان‌باآنهمه کالاهای گوناگون از راه خشکی و دریا رو به بغداد میآمدند و در بازارهای وسیع و عریض وطویل دارالسلام ،اجناس خود را بدولتیان ودیگران‌بقیمت‌های گزاف‌میفروختندوسودهای بسیار میبردند .صرافان‌که بیشترشان یهودی بودند نیز جزء بازرگانان محسوب میشدند و اغلب در بغداد و سایر شهرهای بزرگ‌صرافی داشتند و با ربح‌سنگین بدولتیان وام میدادند . مشهورترین صرافیهای یهودی آنروز بغداد یکی صرافخانهٔ آل فخاس و دیگر صرافی آل عمران بوده است .

بازرگانان مسلمان

همینکه تمدن اسلام تکمیل شد ، مسلمانان در تجارت علمیو عملی پیشرفت‌نمودند ، در امور بازرگانی واقتصاد سیاسی کتابهای مفیدی تألیف نمودند . اکنون‌کتابی نزد ما میباشد کـه نامش (الاشاره الی محاسن التجاره) تألیف شیخ ابوالفضل جعفربن علی دمشقی از مردم قرن پنجم هجری است . مطالبی راجع بامور اقتصادی در این کتاب‌ذکر شده‌که در زمان خودش سابقه نداشته و در حال حاضر نیز بهتر از آن چیزی تنظیم نگشته استو درآنکتاب راجع به پول‌نقد وکالا وعرضه وتقاضا وقیمت وطلا ونقره به تفصیل بحث شده است و این تألیف ثابت میکند که مسلمانان در امور تجاری بسیار ماهر بودند و عدهٔ زیادی از بازرگانان مسلمان از قرن چهارم به بعد شخصاً برای تجارت باطراف دنیا میرفتند و در اقیانوس هند و اقیانوس آرام و اواسط افریقا و آسیا راه‌هائی افتتاح کردند که پیش از آنان کسی از آن خبر نداشته است .

بازرگانان مسلمان‌برهمهٔدریاهامسلط بودند .کشتیهای آنان سراسرمدیترانه

و دریای قرمز و اقیانوس آرام را میپیمود و تاسوماترا وزنگبار و کافرستان و کلکته وجزایر هندوچین و ماداگاسکار و کرانه‌های افریقای شرقی و دریای خزر و روسیه آمد و شد میکردند و از راه خشکی بهندوترکستان وچین و تبت میرفتند و تا حدود خط استوا در وسط افریقا پیشروی داشتند واین نقاط دوردست رابا اکتشاف راههای تازه بهم نزدیك میساختند .

بازرگانان مسلمان در قرن چهارم هجری ازراه خشکی و دریا از کرانهٔ خلیج فارس و افریقا و حبشه و یمن تا کرانه هند و چین تجارت میکردند و از خراسان وترکستان وارمنستان وافغانستان و شام و مصر و سودان وممالك شمالی افریقا و اندلس، همه نوع مال التجاره حمل و نقل مینمودند و مثل اینکه بازرگانی سراسر روی زمین بدست بازرگانان مسلمان اداره میشد، مرکز بازرگانی شرق بصره و بغداد بود کشتیها به بصره و کاروانها به بغداد میآمد. درقرن چهارم هجری مهمترین بازرگانان دریائی (مسلمان) سیرافیان و عمانیان بودند ، کشتیهای آنان در کرانه های هندوچین وزنگبار ویمن آمد وشدداشت . مسعودی آنان رابخوبی شناخته ودر تاریخ خود نام برده‌است .

ثروت بازرگانان

اکنونکه بقدر کافی از بازرگانی سخن گفتیم . معلوم ومسلم گردید که بازرگانی(البته بازرگانی عمده) از مشاغل پرفایده آنروز بود وکسانیکه بخت با آنها همراهی میکرد واستعداد و لیاقت داشتند ،از طریق بازرگانی بدربار راه می‌یافتندو همه‌نوع استفاده میکردند ، تا آنجاکه ثروت آنها به‌میلیونها دینار میرسید .پاره‌ای از مردم عادی و معمولی در نتیجه کوشش درراه تجارت و یا بواسطهٔ شانس و تصادف نه فقط دارای میلیونها ثروت میشدند . بلکه‌ازطبقهٔ‌عامه وتوده ارتقاء یافته . جزءطبقهٔ خاصه در میآمدند.از آن‌جمله خاندان جصاص (گچ ساز)که‌سر سلسلهٔ آنهاحسن بن‌عبدالله نام داشت و اقبال و بخت‌بوی رو آورده ،کارش بالا گرفت و همانطور که‌خاندان روتشیلد در قرن نوزده میلادی وخاندان روکفلر درقرن بیستم‌میلادی متمول‌ترین‌خانواده‌های جهان محسوب میباشند . خاندان جصاص در آن موقع متمول ترین مردم آن‌روز

بودند. حسن بن عبدالله داستان خوش بختی خود را چنین نقل میکند.

«من در سرای ابوالجیش خمارویه بن احمد بن طولون (در قاهره) دلال جواهرات بودم و جواهراتی که در سرای وی خریدو فروش میشد، توسط من انجام میگرفت و هیچگاه از دالان سرا بیرون نمیآمدم، روزی گیس سفیدی (قهرمانه) از اندرون (حرمسرا) بیرون آمد و گردن بند مرواریدی آورد که صدمروارید درشت پاك سفید در آن بود که هر دانهٔ آن دست کم صد هزار درهم میارزید، گیس سفید گفت این مرواریدها خیلی درشت است و برای گوشواره و گردن بند عروسك مناسب نیست، اینها را کوچك کن تا برای آن کار مناسب باشد. من که اینرا دیدم وشنیدم از شادی بال در آورده گفتم فوری اطاعت میشود سپس ببازار آمدم و بازرگانان را جمع کردم و تا ممکن بودمروارید کوچك خریدم تاآنکه صد مروارید بهمان اندازه‌ای که گیس سفید (قهرمانه) میخواست نزد وی آورده گفتم:

چون تراشیدن و کوچك کـــردن آن مروا یدها وقت لازم دارد، فعلا این صد مروارید کوچك را آوردم. قهرمانه از مرواریدهای ریز خوشش آمد و آنها را باندرون بردوفردای آنروزصددانهٔدیگر مروارید ریز برای قهرمانه بردم و همهٔ اینها بیش از هزار درهم خرج برنداشت، سپس جواهراتی از آنان گرفتم که دومیلیون درهم ارزش داشت ودر همانجا هجره‌ای تهیه کرده، مشغول تجارت شدم و کم کم کارم بآنجا رسید که میلیونها دارائی بدست آوردم.

همین ابن جصاص در شهر بغداد تجارتخانه و جواهر فروشی عالی داشت و در اوایل قرن چهارم هجری در زمان مقتدر عباسی که مصادره و بدبختی شروع شده بود، از ابن جصاص شانزده میلیون دینار پول نقد گرفتند، ولی مقدار زیادی ملك وخانه و باغ واثاث وفرش وغیره برای او باقی ماند و بهانه مصادره وی آن بود که عبدالله ابن معتز پس از خلیفه شدن دچار طغیان و شورش ترکان و کسان خود شد و بخانه ابن جصاص پناه برده آنجا مخفی گشت، و یکی از گماشتگان اینرا بگوش مقتدر رسانید ومقتدر اموال او را (ابن جصاص) مصادره نمود. میگویند ابن جصاص بااین همه تمول مرداحمق و نفهمی بود، وطبعاً تجار باهوش چیزفهم متمول‌تر از وی بوده‌اند.

بازرگانان فرش و اثاث خانه وغیره بیشتر در بصره میماندند واز راه تجارت دریائی استفاده بسیار میبردند و گاه‌میشدکه یك تاجر مقیم بصره صدها کشتی داشت که بتمام نقاط دنیا آمد وشدمیکرد.

میگویند تاجری بنام شریف عمر از تجار بصره سالی دومیلیون و نیم درهم استفاده میبردو ثروت یکی از صاحبان کشتی(بصره) به بیست‌میلیون دینار رسیده بود. مرددیگری بنام‌احمدبن عمار دربصره آسیابان بود و در زمان معتصم از بصره به بغدادآمده‌ومشغول‌تجارت‌شد و بقدری کارش بالاگرفت که روزی صد دینار از مال خود به مستحقان صدقه‌میداد ،حال‌اگر مبلغ صدقه را ده یك عایداتش حساب‌کنیم ، عایدات او روزی هزار دینار بوده‌است .این‌تاجر آسیابان نیزمردنفهم وبیخبری‌بوده است ، ولی معتصم او را بواسطهٔ امانت و درستیش و زیر خودکرد .

۵ ـ صنعتگران

همانطور که مسلمانان در بازرگانی جلو رفتند در صنایع نیز ترقی کردند و بتدریج در بسیاری‌از صنایع استاد شدند و چیزهائی ساختند که بهتر از آن در جاهای دیگر یافت نمیشد . مسلمانان نی‌شکر را از هند بفارس آورده و کارخانهٔ شکر ریزی ساختند و قندوشکرهائی تهیه کردند که دردنیای آنروز بی‌مانند بود .کاغذسازی‌نیزاز صنایع مخصوص اسلامی است ، باین معنی که آنان فن کاغذ سازی را تکمیل کردند و از راه اندلس بفرنگستان منتقل ساختند .در پاره‌ای ازشهرهای اندلس کاغذهائی میساختند که در سراسر شرق بی‌نظیر بود . در شهر مرسیه کارخانه‌هائی بودکه‌در آنجا فرشهای عالی میبافتند و پارچه‌هاولباسهای‌زربفت تهیه میکردند وتخت‌های‌مرصع میساختند در شهر بالغه (اندلس) کارخانه‌های‌شیشه‌سازی‌وفخاری‌و کاشی کاری‌بودکه‌بطرزخاصی ظرفهای سفالین‌را با خاك طلا و کاشی‌ها را با خاك نقره تهیه مینمودند، و شیشه‌گری آنان‌مشهور آفاق بود .میگویند نخستین کسی که‌طرزشیشه ساختن‌ازسنگ‌را اختراع کرد. عباس‌بن فرناس حکیم اندلیس میباشد و چنانکه در جلد اول این کتاب گفتیم اختراع باروت از مسلمانان است .

مسلمانان ازمکانیکی نیز اطلاع داشتند و کارهای مهمی در آنزمینه انجام

داده‌اند که از آنجمله ساعت مشهور مسجد دمشق است وابن‌جبیر که در قرن ششم هجری درطی سفرهای خود آن‌ساعت را دیده‌چنین شرح میدهد :

« سمت راست بیرون در جیرون نزدیك دیوار سنگی ، جلوی آن اتاقی است که به شکل طاق بزرگ دایره مانند میباشد و در آن اتاق دو طاق مسی است که‌بعدد ساعات روز با هندسه کامل دریچه‌های کوچك در آن کار گذارده‌اند و همین که یك ساعت از روز میگذرد دو گاوله (دوسنج) مس از دهان دو باز ـ مسی میافتد این‌دو باز مسی روی دو کاسه مس قرار دارند ، یکی از آنها زیر دریچهٔ اولی و دیگری زیر دریچه دومی میباشد ، ته این دو کاسه سوراخ است‌و همین که آندو گلوله مس در آن کاسه‌ها میافتند هر دو بطرف درون غرفه میروند و بازها بطور سحرآسا گردن دراز میکنند و با سرعت و تدبیر شگفت آوری آندوگاوله را برمیدارند و طبعاً همین که دو گلوله در کاسه میافتد صدائی شنیده میشود ودریچه‌ایکه‌مربوط‌بآن ساعت‌از روز است با یك لوحهٔ مسی بسته میشود و همینطور ساعت‌بساعت‌دریچه‌ها بسته میشود وبحال‌اول بر میگردد .

طرز ساعت شماری در شب طور دیگری میباشد ، باین قسم که در قسمت هلالی‌دوطاق‌نام برده بالا دوازده دایره مسی قرار دارد . پشت این دایره‌ها از پس دیوار شیشه گذارده‌اند و پشت شیشه‌ها چراغی است که با آب میگردد و همین که یك ساعت میگذرد ، نور چراغ به شیشه میافتد و آن دایره قرمز مینماید ، سپس در ساعت دیگر دایره دوم سرخ رنگ میشود تا پایان شب که همهٔ دایره‌ها سرخ میگردند ، در توی اتاق کارشناسی هست که دریچه ها و گلوله های مسی وشیشه‌هارا مرتب میکند .»

همینطور مسلمانان چیزهائی برای بلندکردن وزن‌های سنگین و غیره از قرقره و لوله وگلوله و اهرم آلات و افزاری میساختندکه با آب و غیره حرکت میکرد . مسلمانان در علم میکانیك تألیفاتی داشته‌اند که قسمتی از آنرا دست روزگار درهم پیچیده وبیشترش ازیونانی‌ترجمه شده‌است .

از آنجمله کتاب (الحیل الروحانیه و مخانیقاالماء) تألیف فیلون بیزانطی

و کتاب (رفع الاشیاء الثقیله) تألیف هیرون اسکندری که قسطا بن لوقای بعلبکی آنرا بعربی ترجمه کرده است و غیر از این دو کتاب کتابهای دیگری هم بوده که فرنگیان آنرا در نهضت علمی اخیر بلاتین ترجمه کردنده‌اند و اصل عربی آن مانند اصل یونانی مفقود شده است . دراین کتاب تصویرها واشکالی هست که حرکت ونیروی آن آلات رابخوبی نشان میدهد.

مسلمانان درعلم مکانیك تتبع وتحقیق نموده‌اند و کتابهائی در آنخصوص تألیف کرده‌اند ، ودوست دانشمندهندی شیخ شبلی نعمانی ماراازیك کتاب مکانیکی اسلامی آگاه ساخت . این کتاب تألیف رئیس الاعمال بدیع الزمان ابوالعزبن اسمعیل بن رزار جزری میباشد و بنام ابوالفتح محمود بن محمد بن قزل ارسلان آل ارتق در اواخر قرن ششم هجری نوشته شده است . و راجع بحرکات میکانیکی و افزار های ساعت زمانی و ساعت های مستوی و نقل اجسام و غیره صحبت میدارد و دارای تصویر-های رنگینی است که آلات نقاله و متحرك وجرانقال و امثال آنرا نشان می دهد و از تتبع و تبحر مسلمانان در مکانیك بخوبی حکایت میکنند ، به قسمی که خود موضوع کتاب جداگانه‌ای میگردد .

طبقهٔ دوم از طبقات عامه

منظور از این طبقه بقیهٔ اکثریت ملت است که «سواد اعظم» میباشند واز کشاورزان وصنعتگران و عیاران و دزدان و رنجبران (صعلوك) و مخنثان وامثال آنان تشکیل مییابند، و شماره شان از حد افزون است ولی از نظر سهولت آنان را بدو بخش تقسیم میکنیم:

اول ده نشینان(کشاورزان) دوم شهرنشینان یعنی صنعتگران و فروشندگان و تودهٔ مردم.

۱ ـ ده نشینان کشاورزان

اکثریت نفوس ممالك اسلامی آنروز ده‌نشینان بودند، آنها مولد ثروت اصلی محسوب میشدند و غالباً بدیانت سابق خویش مانده جزیه میدادندو آنان که اسلام میآوردند ازده به شهر میآمدند.

این ده نشینان بزبان بومی (سریانی، آرامی، یونانی) درعراق وشام بزبان قبطی در مصر و بزبان فارسی درایران وبزبان ترکی درترکستان وماوراء النهر سخن میگفتند. اما تدریجاً زبان و دین عرب (اسلام) در میان آنان شایع گشت و آنان را در خود مستهلك ساخت، بقسمی که ممالك واقع در مغرب دجله یعنی عراق و شام و مصر و افریقیه و سودان از کشور های عربی محسوب گشت و بیشتر اهالی آن مسلمان شده و زبان بومی خود را فراموش کردند، در پاره ای از ده های دور دست شام و عراق عدهٔ کمی بسریانی صحبت میداشتند و در ممالك واقع در مشرق دجله (فارس و ترکستان و هند) گرچه زبان عربی توسعه و انتشار یافت

ودانشمندان آنزبان را بخوبی فرا گرفته و اکثریت اهالی مسلمان شدند ، ولی زبان بومی (فارسی ، ترکی ، هندی) هم چنان باقی ماند که تا کنون نیز بهمان وضع باقی میباشد .

۲ـ اهالی شهر ها

مقصود از طبقهٔ عامه شهر نشین مردمی هستند که آن بلند همتی و استعداد لازم را برای پیوستن بطبقهٔ خواص نداشتند ودرشهر ها بکسب و تجارت مختصر و کار های دیگر عادی ، مانندسپاهیگری و غیره میپرداختند ، یعنی اموری را انجام میدادند که نیازمند فکر بلند و همت عالی نبوده است . مثلا اگر بوضع مردم بغداد آنروز توجه کنیم ، خواهیم دید که عده ای از نژاد ترك و فارس و کرد و گرجی ورومی و نبطی وچرکس و دیلم و ارمنی و بربر در آن پای تخت بزرگ گرد آمده بزبان عربی حرف میزدند .

بطور کلی شهر نشین ها دو طبقه بودند ، اول کسانی که از راه صنعت و تجارت زندگی میکردند و آنان نیز دو دسته بودند. ۱ ـ صنعتگران دستی مانند آهنگران بافندگان ـ خیاطان ـ نجاران ـ آرایشگران (سلمانی ها) شکارچیان ـ نانواها ـ آسیابان هاو غیره ۲ ـ فروشندگان مانند بقالان ـ قصابان ـ پارچه فروشان ـ آرد فروشان ـ سبزی فروشان و امثال آنها .

دوم مردمی که با دزدی و جیب بری و چاقوکشی زندگی میکردند و پس از فساد و خرابی دستگاه های دولتی شمارهٔ آنان رو بفزونی گذارد تا آنجا که حتی تصور آن برای مردم امروز مشکل مینماید ، آری عده‌ای ازجیب بران وچاقو کشان که تا چندی پیش بنام (زعران) در بیروت بودند ، تا حدی شبیه دزدان و عیاران آنروز بغداد میباشند . ولی دستهٔ زعران بیروت نمونهٔ کوچکی از عیاران بغداداست، زیرا عیاران بغدادچندین فرقه و گروه بودند (عیاران ـ شطاران ـ زواقیل ـصعالیك ـ و غیره) و بقدری اسباب زحمت میشدند که دولت های وقت از عهدهٔ ادارهٔ آنان برنمیآمد . بلکه برای جنگ های داخلی وخارجی بآنان متوسل میشدند .

علت پیدایش ونفوذ قدرت آنها این بود که پس ازپایان دورهٔ طلائی عباسیان،

ترکان سپاهی برخلفاء مسلط شدند و آنانرا عقب‌زده خود صاحب اختیار گشتندوطبعاً میان خود آنان اختلاف و نفاق بود و هرشخص با نفوذی دسته ای از چاقوکشان وجیب بران را دور خود گرد میآورد . چنانکه تفصیل آنرادر مجلات سابق‌بخصوص جلدچهارم شرح دادیم ، بدیهی است که ادامهٔ این وضع کار را از هر جهت دشوار میساخت ، مردمان با نفوذ و قدرت ، خوارو بار عمومی‌را احتکارمیکردندواشخاص زورمندجیب بربانبارهای تجار حمله میآوردند و چون دولت وقت از ادارهٔ امور عاجزمیماند ، هرکس که زوری‌داشت زور خود را بکار میبرد و بیش از همه جادر شهر بغداد این وضع آشفته در جریان بودو بیش‌از هرطبقه تودهٔ مردم زیان میبردند ورنج میکشیدند و در نتیجه پایتخت نامی اسلام (بغداد) رو بخرابی و انحطاط گزارده بحال تباه‌افتاد . اگرچه طبقه‌بندی‌همه آن چاقو کشان وجیب بران دشوار میباشد ، ولی نامی‌ترین دسته‌های آنان از اینقرارند :

۱ ـ عیاران

در اواخر قرن دوم هجری طایفه‌ای بنام عیار دربغداد پدید آمد و در جنگ امین و مأمون‌عامل مؤثری گشتندو همینکه‌امین‌در بغدادمحاصره شد و سپاهیان وی از مقاومت در برابر سپاهیان مأمون عاجز ماندند ، امین از عیاران کمك گرفت این جنگجویان باتن برهنه بمیدان میرفتند ، فقط لنگی بکمر بسته بودند و کلاهی از پوست درخت خرما و بوریاکه باریگ‌و شن پرشده بود در سر داشتند . عیاران را مانند سپاهیان منظم کرده بودند ، یعنی هر ده نفر آنان زیر نظر یك فرمانده بنام عریف‌می‌جنگید وهرده عریف یك نقیب (فرمانده) و هر ده نقیب یك قائد و هرده قائد یك امیر (فرمانده کل)داشت و به هر فرماندهی بعدهٔ افراد مرکوب میدادند . دستهٔ دیگری از مردان پیاده همراه آنان میرفتند وبگردن خود زنگوله و صدفهای زرد وسرخ آویخته بودندوریسمان و جارو و ملاقه و امثال آن با خود میکشیدند . شمارهٔ عیاران در آنروز به پنجاه هزار رسید و دشمنان را با سنگ قلاب و فلاخن میزدند . چون در آن قسمت مهارت داشتند . عیاران گرچه خوب جنگیدند و لی دربرابرمنجنیق‌وسپاهیان‌منظم طاقت نیاوردندو با دادن‌تلفات‌بسیارشکست‌خوردند

و شاعر در بارهٔ آنان چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر :

«این سپاهیان از عربهای قحطان و نزار نبودند .»

« اینها بازره‌های حصیری مانند شیران جنگی بمیدان رفتند . »

« اینها از فرار عار داشتند ، اینها یك تنه با هزار نفر می‌جنگیدند . »

« و درجنگ جوانمردی بخرج داده ،بریکدیگر سبقت می جستند . »

در سال ۲٥۱ که مستعین ومعتز (دوخلیفهٔ عباسی)بایکدیگر جنگ داشتند، مستعین از عیاران کمك گرفت و همینکه بغداد بمحاصره افتاد ، سر دستهٔ عیاران بنام (ینبونه) عیاران را جمع کرد و بمیدان فرستاد . این بار آنها کلاه خود حصیری قیر آلود و فلاخن داشتند و بـا آنـوضع با سپاهیان معتز میگنجیدند، هـرگاه که آشوبی درشهر بغداد پدیدمیگشت ،عیاران ازفرصت استفاده کرده، ودکانهاوخانه‌ها راغارت‌مینمودندو بدبختانه‌ازقرن‌سوم‌به‌بعداین‌نوع‌فتنه‌و آشوب در بغداد بسیار واقع میشد و برای عیاران فرصت مناسبی بود .

هرقدر که دولت عباسی ضعیفتر میشد ، عیاران نیرومندتر میشدند و بیشتر برمردم هجوم‌میآوردند . زدوخوردهای مذهبی شیعه و سنی ،حنفی شافعی و امثال آن نیز وسیلهٔ خوبی بدست عیاران میداد . هنوز نیمهٔ اول قرن پنجم هجری پایان نیافته بود که عیاران‌برسراسر بغداد (از مؤسسات دولتی وغیر دولتی) مسلط گشتند و آنچه دولت از مردم میگرفت ، آنها از دولت میستاندند و برای خود پلیس وسپاهی تشکیل میدادند و سرداران وپیشواهائی فراهم آوردند که نامی‌ترین آنان طقطقی ودیگر زیبق‌قهرمان داستان مشهور میباشد (به جلد نهم تاریخ کامل ابن اثیر صفحهٔ ۲٤٦ مراجعه شود).

عیاران‌در شهرهای دیگر اسلامی نیز پیدا شدند و غالباً وزیران‌وسایر بزرگان دولت باآنان همدست میشدند و از غارتگری آنان‌سهم‌میبردند و درمقابل تجاوزات آنها بیطرف‌میماندند .

شطار

دستهٔ دیگر از این چاقو کشان بنام شطار مشهور گشتند. اینان لباس مخصوصی به تن میکردند که از آنجمله پیش سینه‌ای بود که آنرا پیش بند شطار مینامیدند. شطار بیش از عیار در ممالك اسلامی دوام آورد و شمارهٔ آنان زیادتر از عیاران بود، اتفاقاً شطار در اندلس هم پیدا شد و در آنجا هم مدتی باقی ماند. حکایت‌ها و لطیفه‌ها و داستانهای فراوانی از شطاران نقل میکنند که از هر جهت خنده آور است و چندین کتاب میشود (به جلد یازدهم تاریخ کامل ابن اثیر مراجعه شود) شطاران در هر کشوری بنام مخصوصی معروف شدند. درعراق آنهارا شطار میگفتند، در خراسان سربداران نام داشتند در ممالك مغرب اسلامی (افریقا واندلس) آنها را صقوره میخواندند و ابن بطوطه جهانگرد نامی اسلام در قرن هشتم هجری آنان را دیده وشرحی از رفتار آنان در سفرنامهٔ خود میگوید. از آن جمله مینویسد: که سربداران در اطراف سبزوار قیام کرده، شهر بیهق کرسی نشین آن نواحی را متصرف شدند و از خود سلطانی (فرمانداری) تعیین کردند وولگردان و راهزنان رادور خودجمع آوردند. مخصوصاًغلامان راجزءجمعیت خویش کشاندند. آنان هم از خدمت اربابها میگریختند و پیش شطاران میآمدند و سلطان شطاران پول و اسب و همه نوع لوازم غارتگری بآنها میبخشید و هریك از غلامان که لیاقتی بروزمیداد، بمقام امارت میرسید.

شطاران غارتگر و راهزنی را گناه نمیدانستندو آنرا نوعی زرنگی میشمردند و متعقد بودند که چون بازرگانان وتوانگران زکوة نمیدهند، لذاغارت اموال آنها حلال میباشد و همینکه یکی از آنان پیر میشد و از کار میافتاد، دولت او را برای کشف دزدیها استخدام میکرد. و عدهٔ زیادی از آنان در خدمت دولت عباسی بودند و آنهاراتوبه کار (توابون) میخواندند. غالباًاین توبه کاران با دزدان شریك میشدند وعملیات آنها رامخفی میداشتند.

دسته‌های دیگری از چاقو کشان وجیب بران

چنانکه گفته شد علاوه برعیاران وشطاران در دورهٔ انحطاط دسته‌های دیگری از آن قبیل در ممالك عباسی بوجود آمد که آنهـا را صعالیك ـ زواقیل ـ حرافیش و غیره

میخواندند ، وشمارهٔ هردستهٔ آنان بچندین هزار میرسید ومردمان متنفذ جاه طلب در جنگ با رقیبان از آنها استفاده میکردند و بطوریکه ابن اثیر (جلد ۷) مینویسد تنها ابودلف بیست هزار چاقوکش داشت .

غلامان سیاه را نیز میتوان جزء دسته‌های فوق شمرد ، چه اینان هم برثروت‌مندان تعدی میکردند و تقریباً هیچ خانه‌ای از آنها خالی نبود و همینکه نیروی دولت ودولتیان ضعیف شد ، این سیاه پوستان هم با شورشیان همدست میشدند وبر اربابان خودمیتاختند و چه بسا که بنام دین ودعوتهای مذهبی بشورش برمیخاستند ، چنانکه در اواسط قرن سوم هجری در نزدیکی بصره فتنهٔ صاحب الزنج (پیشوای زنگیان) بعنوان همراهی از خاندان علی (علیه‌السلام) برپا گشت . درنواحی مزبور عده‌ای ازسیاه پوستان بارنج و زحمت رفتگری میکردند .

صاحب الزنج سیاه پوستان را دور خود جمع میکرد و بآنان وعدهٔ آزادی میداد ، آنها هم که شورش وپیشرفت بردگان سفید پوست (ممالیك ترك) رادیده بودند اطراف صاحب الزنج راگرفتند و برار بابهای خود شوریده آنها را باتازیانه زدند و صدها هزار غلام‌سیاه درمدت هفده هیجده‌سال بادولت‌عباسی جنگ کردند ، وقریب دومیلیون و نیم مرد و زن و کودك را طوری کشتند که ازشنیدن آن فجایع تن‌انسان میلرزد و سرانجام باکشته شدن پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) آن فتنه خوابید . در مصرهم دسته ای از شورشیان بنام (بجد) میخواستند مثل زنگیان عراق برخیزند، اما کاری‌ازپیش‌نبردند . حشاشین (۱) هم‌جزء مردمانی‌بودندکه هرج ومرج‌میخواستند و درقرن پنجم هجری پدید آمدند ومنظورشان ازبین بردن طبقهٔ‌حاکمه‌بوسیلهٔ‌ترور بود و در تاریخ اسلام فصل مهمی‌مخصوص‌باین‌طایفه میباشد .

مخنثان طبقهٔ دیگری ازعامه هستندکه پیش ازاسلام درحجازمیزیستند وپس ازظهوراسلام وپایان دورهٔ خلفای راشدین درمدینه زیاد شدند وبواسطهٔ‌مشغول‌شدن اهالی مدینه و علاقمندی بخوشگذرانی این طایفه (مخنثان) موردتوجه واقع گشتند و غالباً رابط (جاکش) میان زنان و مردان بودند و زنها را از راه درمیبردندبهترین سازندگان و نوازندگان آن دوره از میان مخنثان برخاستند، و داستان اخته شدن

---

۱ ــ حشاشین ازکلمهٔ حشیش‌بمعنای‌گیاه بخصوص گیاه شاهدانه میآید وچون‌فرقه‌اسمعیلیه برای ترورمخالفین‌ابتداء حشیش می‌کشیدند وسپس دیوانه واربآدم‌کشی می‌پرداختند .لذا آنها را حشاشین میخواندند .وکلمه Assasin فرنگی‌که بمعنای‌آدم‌کش استعمال میشود از همان حشاشین میآید .مترجم

اینان بامر سلیمان بن عبد الملك سابقاً ذکر شد و تا چندی قبل در قاهره دسته‌ای‌از اشراربودند که آنها را (خول) میگفتند ودرپاره‌ای جهات به محنثان مدینه شباهت داشتند . همینکه غناء در مکه انتشارپیداکرد . مخنث هم بهمان میزان در مکه‌زیاد شد ، سپس به بغداد و شام و مصر وافریقیه واندلس نیزراه یافتند ودراندلس معمولا بردگان اسلاورا (روس‌نژاد) مخنث میدانستند .

این قبیل چاقو کشان و جیب بران وانگلهای جامعه تنها در بغداد نبودند ، بلکه در تمام شهرهای اسلامی باسامی مختلف مزاحم مردم میشدند و شاید بیش از بیست طبقه بودندکه گذشته ازدسته های مذکورفوق جمعیتهای نامبردهٔ ذیل از آنان بشمار میآیند :

بانوان ـ کاغانی ـ مخطرانی ـ قرسی ـ عواء ـ شعبذ ـ فلور ـ اسطیل ـ مزیدی و غیره .

اخلاق تودهٔ مردم

سکنهٔ شهر ها باستثنای طبقات خاصه مرکب از دسته ها وجماعاتی بود که‌افراد آنان‌درنهایت‌جهالت‌و بی اطلاعی‌میزیستند و از ملتهای مختلف تشکیل می‌یافتند و هرکس که نفوذ وقدرت‌میبافت‌این اکثریت‌عظیم‌رادنبال‌خودمیکشانید. آنهاهم بدون اینکه‌میان درست ونادرست دانا و نادان فرقی‌بگذارند،از اشخاص بانفوذ و نیرومند پیروی میکردند .

ازامام‌علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) راجع باخلاف این نوع مردم سؤال شد فرمودند مانند پشه بهر بادی میجنبند و هرکس صدابر آورد بصدای او میرقصند. (همج رعاع اتباع کل ناعق‌یمیلون مع کل‌میله)

فضل بن یحیی دربارهٔ آنان چنین میگوید : مردم چهار دسته‌اند ، اول پادشاهان که ازروی شایستگی دارای آن مقام بلند گشتند ، دوم وزیران که بواسطهٔ هوش وخردمقرب آستان پادشاهان گشتند وبزرگان قوم‌که ثروت بدست آوردند ، چهارم

مردمی که بواسطهٔ فضل و کمال خودرا بآن دسته‌ها پیوسته‌اند وبقیهٔ توده مانند کف دریا و آب گندیده وچار پای احمق‌ونادان هستند وجز خواب‌وخوراك هدفی‌ندارند .
روزی معاویه باحنف گفت مردم را برای من توصیف و تشریح کن . احنف چنین اظهار داشت : سرانی کـه بخت یاری کرده و آنها را برتر ساخته است ، بازوانیکه به نیروی تدبیر قوی گشته ، اشخاصیکه مال و سیلهٔ شهرت آنان شده ، ادیبان ودانشمندانیکه بوسیلهٔ علم و دانش بآن سه دسته پیوسته‌اند وبقیه مانند چارپایان هستند ، اگر گرسنه شوند دیوانه اند و همینکه سیر میشوند در خوابند . این بود خلاصه‌ای از آراء و افکار سران اسلام راجع به طبقات عامهٔ مسلمانان . (۱)

با این همه سیاستمداران و دولتیان باین طبقه اهمیت میدادنـد و آنـان را خشنود نگاه میداشتند و بوسیلهٔ دین که بهترین و عزیز ترین مطلوب عامه بود از آنان دلجوئی میکردند . چه که دین بزرگترین خوشبختی طبقهٔ عامهٔبشمار می آید و از آنرو مردم عوام خلفای پرهیزکار را دوست داشتند وبه آنان احترام میگذاردند،مقام‌خلیفه بواسطهٔ رنگ دینی مورد احترام عموم بود و اگر همین توجه عوام نبود خلافت عباسی پیش‌ازحمله مغول‌نابود میشد .

مردم عوام در موارد متعدد بیاری خلفاء برمیخاستند و با وزیران وسرداران و امیران که میخواستند خلفاء را ازکار بیندازند، ستیزه میکردند و درعین حال که باسم و عنوان دین خلیفه را میستائیدند از دین چیزی نمی فهمیدند و بواسطهٔ نادانی و سادگی از همه جابی‌خبر بودند .

ازجمله حکایاتی که در بارهٔ مدارا و حلم و مردم شناسی معاویه میگویند ، یکی‌هم داستان زیراست :

« پس‌ازواقعهٔ صفین . مردی از اهل‌کوفه سوار برشتر بدمشق آمد و ناگهان مردی از اهل دمشق بر وی تاخت که این مرد کوفی ناقه (شتر ماده) مرا از صفین

۱ ــ این افکار و عقاید اشرافی توهین آمیز نسبت بطبقهٔ زحمت کش‌و رنجبر و اکثریت سودمند جامعه (کشاورزان وکارگران) مولود : تعلیمات غلط فلاسفهٔ اشرافی یونان میباشد و البته با دیانت مقدس اسلام‌ارتباط ندارد . زیرا در اسلام ابداً طبقه و درجه نیست و به نص صریح قرآن مجید هرکس پرهیزکار تر است نزد خدا مقرب‌تر ومحترم‌تر میباشد . مترجم

ربوده است و کشان کشان او را نزد معاویه برد و پنجاه‌نفر گواهی دادند که‌ناقه متعلق بآن مرد دمشقی میباشد، معاویه فرمان داد ناقه را از کوفی بگیرند و به دمشقی بدهند. کوفی که این‌ماجرا را دید فریاد زد که ای امیر اصلا این شتر ناقه (ماده) نیست. این شتر نر (جمل) است. معاویه گفت حکمی صادر شده و باید اجرا گردد.

اما پس از متفرق شدن مردم مرد کوفی را پنهانی خواسته بهای شتر را پرسید و دو برابر آنرا بمرد کوفی داده باو مهربانی بسیار کرد و آهسته بوی گفت که پس از باز گشت بکوفه، از قول من بعلی بگو که صد هزار نفر از اینان بجنگ تو میآیم که میان شتر نر و شتر ماده فرق نمیگذارند.

آری معاویه در گفتهٔ خود به خطا نمیرفت. زیرا همین مردم عوام معاویه را روی سرخود گذارده، بمیدان جنگ بردند و گفتهٔ عمر و عاص را پذیرفتند که میگفت‌علی‌قاتل‌عمار یاسر است، زیرا علی‌اورابرای یاری خود بمیدان آورد (۱) ونادانی آنان باندازه ای‌بود که معاویه موقع رفتن بمیدان صفین در روز چهارشنبه برای یارانش نماز جمعه خواند و کسی بوی اعتراض نکرد و بقدری در اغوای آن مردم از همه جا بیخبر کوشید که لعن علی را واجب دانستند و از گهواره تا گور آن عادت زشت را از دست ندادند.

از نادانی و نفهمی مردم بغداد در دورهٔ تمدن اسلام حکایت میکنند که مردی نزدوالی آمد و راجع به یکی از علمای‌علم کلام سعایت کرده گفت این مرد زندیق (بیدین) است. والی پرسید مگر چه مذهبی دارد؟ مردك گفت او مرجئی - قدری - اباضی - رافضی‌است، از معاویة بن‌خطاب بدش میآید. از همان معاویه‌ای که باعلی بن عاص جنگ کرده والی که این‌یاوه‌ها رااز آنمردشنید، گفت‌واقعاً که‌هم تاریخ میدانی وهم از مذاهب متفرقه اسلام با خبری.

۱ - موضوع گفتهٔ عمروعاص و قتل عمار یاسرچنان است که عمار از یاران (صحابه) حضرت رسول اکرم بود و سیدانبیاء مکرر بوی میفرمودند که ای عمار تو راگروه ستمگر و بد نهاد میکشند. این فرمایش حضرت رسول در گوش مردم ماند، تا آنکه جنگ صفین پیش آمد و عمار یاسر بیاری حضرت امیر بمیدان جنگ‌رفت و بدست سپاهیان معاویه شهید شد و مردم متوجه فرمایش پیغمبر شدند که فرموده بود عماریا سر بدست‌گروه ستمگر بد نهاد کشته میشود. ولی عمر و عاص برای گمراه ساختن‌آنان میگفت علی و یارانش‌گروه ستمگر هستند که عمار رااز خانه‌اش بمیدان جنگ‌آورده بکشتن دادند. مترجم

در آن ایام معمولا دانشمندان گرد هم می نشستند و راجع بعلی و معاویه وابوبکروعمرمناظره میکردند ، ومردم‌عوام هم اطراف آنان را گرفته بحرفهایشان گوش میدادند تا آنکه روزی مرد ریش بلندی ازمیان طبقه عوام برخاسته گفت تــا کی راجع بعلی ومعاویه وفلان وفلان سخن میگوئید ؟

ازوی پرسیدند تومیدانی علی کی است ؟

گفت آری میدانم اوپدرفاطمه بود .

گفتند فاطمه را میشناسی ؟

گفت آری فاطمه زوجه پیغمبر علیه‌السلام مادرعایشه وخواهرمعاویه است.

گفتند ازعلی چه میدانی؟

گفت علی در جنگ حنین با پیغمبر بود و در آن جنگ کشته شد ، پسرش عبدالله بن علی بشام رفت و مروان را درشام کشت ، سپس پیر مــردانــی را از شام نــزد ابوالعباس‌سفاح فرستاد . آنها آمدند وبا ابوالعباس سفاح بیعت‌کردند و خدا را گواه گرفتند کــه در تمام مــدت حکومت بنی امیه کسی را جــز بنی امیه وارث خاندان پیغمبر نمیدانستند .

آری توده مردم در هر دوره و هرجا چنین بوده و هستند و مردم جاه طلب از آنان استفاده میکنند . زیرا اکثریت با آنان میباشد ، ثروت عمومی بدست آنها تولید میگردد و سپاهیان از آنان است وهر کس بتواند دل آنــان را بدست آورد بر آنان فرمانروا میشود و هیچ چیز مثل دین عامــه مــردم را جلب نمیکند و اگــر سیاست و دین با هم توام گردد کسیکه ازدیگران زیرکتر باشد و از راه دین مردم را بیشتر جلب کند میتواند فرمانروای مطلق عوام گردد .

آداب (عادات و رسوم) اجتماعی

در ممالک اسلامی

مقصود ما از آداب اجتماعی مسائل ذیل میباشد :

۱ـ امور جاری مردم در هیئت های اجتماعی ، روابط خانوادگی که مطابق مقتضیات اخلاقی ومحیط و عادات بحسب زمان ومکان تغییر مییابد، آداب ورسومی که درهر جامعه‌ای معمول میباشدو چون اساس این قبیل مسائل دردورهٔ تمدن اسلام بر روی صفات و عادات عرب پیش از اسلام استوار است ، لذا مطالبی در باره صفات واخلاق عرب قبل از اسلام، بخصوص طرز رفتار آنان با زنان وسایر مسائل مربوطه را بطورمقدمه شرح میدهیم :

مناقب(صفات پسندیده) عرب در زمان جاهلیت

طبیعت دانا وخردمندبرای جلوگیری از فنا وانقراض هرقوم وبلکه جلوگیری ازضعف وناتوانی هرملتی عادات ورسوم و آدابی بآنان میآموزد که کاملا بامحیط و آب و هوا و وضع زندگانی اجتماعی آنها مناسب باشد . از آنرو مشاهده میشود کـه عـادات ورسوم صحرا نشینان غیراز شهری هـا وعـادات شهری‌ها غیر از آداب ورسوم مردم ده است ومردم نواحی سردسیر رسوم و عادات بخصوصی دارندکـه با مـردم گرمسیرمتفاوت میباشد ، صحرانشینان بیش ازشهری ها بشجاعت احتیاج دارند چه کـه آنان دور ازسپاهی وبرج وبارو وقلعه زندگی میکنند وخودشان باید از خودشان دفاع کنند ، لذا شجاعت در نهاد آنان سرشته میگردد. برعکس شهرنشین‌ها آنقدرها به شجاعت نیازمند نیستند ، زیرا درپناه برج وباروو قلعه دوراز حیوانات درنده وراهزن میباشند وقوای انتظامی نگاهبان آنها هستند . شهری اسلحه را ازمدتی قبل زمین گزارده

ودر بستر راحت غنوده، بعیش و نوش مشغول است ، شهری مانند زن و بچه که چشم داشت بمرد خانه دارند ، بسپاهیان و برج وحصار اتکاء کرده طبعاً ترسو بارمیآید . همین قسم سایر صفات پسندیده مانند تعصب، کرم وفا، مردانگی، بلند همتی که لازمه زندگی بدوی است درمیان شهرنشینان کمتر پیدا میشود .

۱ـ تعصب برجسته ترین ومهمترین صفت برجسته صحرانشینان تعصب قومی و خانوادگی است که درجلد چهارم علل و موجبات و شرایط ووضع آنرا کاملا تشریح کردیم .

۲ ـ شجاعت بدویان همیشه درحال جنگ ویا آماده جنگ هستند واز آنرو یکی ازشرایط لازم بقای آنان شجاعت است وبالطبع بدویان مردم شجاعی میشوند ، شجاعان را دوست دارند وشجاعت را میستایند وبهمان نظر مردان دلیری پیش ازاسلام ودراوایل اسلام ازمیان آنان پدید آمد ومشهورترین آنها اینانند: عمرو بن معدی کرب، ربیعة بن مکدم، درید بن صمه ، عمر بن ورد ـ عنتره عبسی ملاعب الاسنه ـ عامر بن طفیل ـ علی بن ابی طالب (ع) ـ خالدبن ولید ـ مقدادبن اسود سعدبن ابی وقاص ـ عبدالله بن زبیر ـ برادرش مصعب وغیره . حتی پاره ای از زنان بدوی بدلیری و نام آوری شهرت یافتند که شرح حالشان درمورد زنان عرب گفته خواهد شد .

۳ ـ کرم کرم نیزیکی از صفات مخصوص بدویان است ، زیرا وضع زندگی آنها ایجاب میکند که چنین خصلتی میان آنها باشد . مرد بدوی چنانکه گفتیم ناچار برای تلاش معاش این درو آن درمیزند ودربیابان بی آب وعلف میگردد واگر بادیه نشینان مردم کریمی نباشند ، صحراگرد در میان راه از تشنگی وگرسنگی میمیرد، مهمان دوستی ومهمان نوازی ازصفات نمایان عربهاست وهرقوم صحرا نشینی مانند اعراب مهمان نواز و مهمان دوست میشوند . چنانکه ژرمن هاهم پیش ازآنکه شهرنشین بشوند مهمان نواز بوده‌اند . عربهای صحرانشین مهمان داری را جزء مفاخرخود می‌شمردند ودراین کار افراط میکردند وهرشب در اطراف چادرهای خود آتش می‌افروختند تامهمان بآنجا راه بیابد واین آتش راشعلهٔ

مهمان نوازی میخواندند ، چون کرم ازلوزام حیات آنان بود مردم کریم را ازهرجهت ستایش میکردند ، ومردمان سخاوتمند در بذل و بخشش ذره‌ای دریغ نداشتند و از دورو نزدیك مهمان می‌پذیرفتند بقسمی که اگرباد وباران آتش را میذشانید ، سگان رابستون خیمه میبستند که بمحض شنیدن صدای پای مهمان آنانرا آگاه سازد وچون سگ از این راه مهمانان را نزد آنان میآورد ، آن حیوان را میستودند و القاب نیکو برای او میگفتند که از آنجمله داعی یاداعی الضمیر (کسیکه صدای وجدان را برمیآورد) ومتمم النعمه (کسی که نعمت را تکمیل میدارد) و مشیدالذکر است (کسیکه نامرا بلند میسازد) وهرکدام ازعربها که دیگش ازهمه بزرگتر وخاکستراجاقش بیشتر بود از دیگران مهم‌تر محسوب میشد تاآنجاکه بزرگی دیگ یکی از وسایل بلند نامی بوده است از آن جمله عبدالله بن جدعان دیگی داشته که یك مرد درسایه‌اومیایستاده است وطبعا صاحب چنان دیگی خیلی محترم میزیسته است .

مردان کریم درجاهلیت بسیار بوده‌اند . از آن جمله حاتم طائی که تاکنون نامش ضرب المثل است، کعب بن امامه ایاری ـ هرم بن سنان ، خالد بن عبدالله پس ازحاتم طائی ازمردان کریم عرب بوده‌اند . اینان حوائج ضروری مردم را برطرف میساختند وبآنان نان و آب و لباس میدادند زیرا بیش از آن چیزی نداشتند وگاه هم اسب و شتر میبخشیدند . پس ازظهور اسلام وفراوانی مال ونعمت پول وجواهرات وملك وبنده وبرده نیزمیدادند (بزودی تفصیلش میآید).

۴ ــ وفا برای مردم بدوی فرار از مجازات بسیار آسان است، زیراپنهان شدن در بیابان بی‌پایان کار دشواری نیست . بدوی میتواند با حیله دشمن خود را ازپا در آورد وبگریزد وبدون واهمه ازمأمور وپاسبان وامنیه بهرجا بخواهد برود ، بخصوص که در زمان جاهلیت دین وایمانی هم نداشته وازآن بابت خیالش راحت بوده است امابرای این که چنین پیش آمدهای نامناسبی رخ ندهد وزندگانی اجتماعی ساده آنان دستخوش فنانگردد طبیعت وفاداری واحترازاز مکر وحیله وخدعه ونفاق را در آنان تثبیت کرده است . بدویان مردم وفادار را میستایند

ومردم مکاروحیله بازرا دشمن میدارند وقوم خود را بوفاداری تشویق‌میکنند .

۵ - استقلال بدویان بخصوص‌مردم کوچ نشین استقلال رابالاترین وبرترین نعمتها میدانند زیرا آزاد بدنیا آمده ، آزاد زیسته‌اند ، وآزاد مرده‌اند ، وازهرقیدی بر کناربوده‌اند . بدویان بقدری آزادی را دوست دارندکه در یك سرزمین نمی‌مانند و باروبنه خود را بدوش گرفته از اینجا بآنجاکوچ میکنند وهرجاراخوش دیدند چندی در آنجا زیست مینمایند و بعد بجای خوشتری کوچ میکنند . بدویان زیربارزور وظلم نمیروند ومرد مردانه دربرابرستمکاران مقاومت مینمایند . این صفت ازافکارواقوال آنان معلوم است که با عزت نفس و آزادگی بار آمده‌اند وبطوریکه ملاحظه شد همین عرب های بدوی‌در صدراسلام با خلفاء مانند مردم عادی سخن میگفتند . خلفاء هم این را شگفت نمیدیدند زیرا باین نوع رفتارعادت داشتند .

۶ - یاری ستمدیدگان گفتیم که‌مهمان نوازی‌ازصفات برجسته بدویان است ویاری کردن‌مظلومان‌نیزازلوازم‌مهمان‌نوازی میباشد ، اگر کسی ازعرب بدوی یاری بجوید اورا تا پای جان یاری میکند . عربها بیش از هرکس از همسایگان وپناهندگان دفاع میکردندکه ما تفصیل آنرادرجلد چهارم‌نگاشتیم .

۷-نجده- جوانمردی درجلدچهارم‌مختصری‌راجع باین‌صفت(جوانمردی)سخن گفتیم و این همان‌صفتی‌است که فرنگیان آنراشوالری Chevalrie مینامند واساس آن برفداکاری روی وقایع اتفاقی میباشد چون عربها مردم خیال پرست احساساتی بودند باین صفت اهمیت میدادند وچه بساکه مرد دلیر بایك سخن شمشیرمیکشید و یا شمشیرخود را غلاف‌میکردو چه‌بساکه‌برای‌یك‌حرف‌که نسبت بشجاعت ویاکرم‌ویا جوانمردی آنان توهین آمیز بود جنگهای خونین واقع میشد وبیش از هرچیز ازسخنان‌زنان‌متأثرمیشدندوهرچه دردست داشتند برای خوش آیند زنان فداءمیکردند تامگر زنها آنهارا‌ستایش کنند ویاازنکوهش آنان‌دست‌بردارند . بسیار اتفاق میافتادکه جوانی خود را بکشتن میداد تا زنها اورا فرو مایه نخوانند

و این برای آن بود که عربهای زمان جاهلیت بصفات ناپسند آلوده نبودند . در تاریخ واخبار جاهلیت مطالب بسیاری است که این گفته را گواه میباشد .

۸ ـ خونخواهی همانطور که عرب بیابانی در یاری ستمدیدگان بی‌قرار است برای خونخواهی از ستمگران نیز فداکاری میکند و اگر نسبت بعرب بدی کردی حتماً ازتو انتقام میگیرد . اگر مردی ازقبیله‌ای کشته میشد ، قبیلهٔ مقتول باقبیلهٔ قاتل آنقدرجنگ میکردند تاقاتل را گرفته بقصاص برسانند و یا آنکه با گرفتن دیه صلح کنند . مشهورترین وقایع خونخواهی دورهٔ جاهلیت واقعه‌مهلهل بن ربیعه است که چون برادرش کلیب راکشتند مهلهل سوگند خورد که زره از تن در نیاورد و می‌ننوشد و نزد زنان نرود و سرش را عطر و روغن نزند تا ازقاتل برادر کیفر نگیرد واین واقعه درعرب مثل شده که می گویند مانند مهلهل خونخواهی میکند .

۹ ـ احترام پیران عربها برای پیران احترام بسیاری قائل هستند و کلمهٔ شیخ بزبان عربی درعین حال که بمعنای پیراست بمعنای آقا و رئیس هم میآید واگر کسی ازهرجهت با دیگری هم طراز بود آن یك که سالخورده‌تر بود محترم‌تر میزیست ، و چنانکه در جلد اول گفته شد درموقع جنگ نخستین فجار (فجارالاول) طایفه قریش مسن‌ترین افراد قوم‌را بفرماندهی برگزیدند . پس ازظهوراسلام وتعیین مناقب دینی سن نیز ازمناقب بزرگ اسلام محسوب شد باین‌قسم که اگرچند نفر مسلمان درهمه چیز باهم مساوی بودند پیرتر از همه بمقام ریاست میرسید ، زیرا از حضرت رسول اکرم در بارهٔ امامت چنین روایت‌میکنند : «هر کس از شما که بهتر از دیگران قرآن بداند امام جماعت میشود واگرچند نفر دراین قسمت برابربودند آنکس که بیش ازدیگران بسنت (رفتار پیغمبر اکرم) آگاه‌تراست مقدم است واگر دراین قسمت هم بازچند نفر برابرشدند آنکس که زودترازدیگران هجرت کرده مقدم است ، وهر گاه بازهم چند نفربرابربودند آنکس که مسن تراست برهمه آنها مقدم میباشد .

زن درجاهلیت راجع بزن درجاهلیت گفتگو بسیاراست وعقاید و آراءمختلف ذکر شده ، اما شکی نیست که بطور کلی زن عرب در آندوره

مقام مهمی داشته و باعفت بوده است و عفت وی ثمرهٔ آزادی خواهی واستقلال طلبی آن روزعرب میباشد زیرا زنی که با استقلال و آزادی خو گرفته تحمل ننگ وعار نمیتواند وبرعکس زنی که در بستر ذلت واسیری غنوده و باقید حجاب و پرده مقید گشته زودتر تن بخواری میدهد و کاری که برای آنزن آزاد مستقل ننگ مینماید زن بدبختی که درقید اسارت است آنرا چندان عار نمیشمارد و همینقسم مردان عرب نسبت بناموس غیرتمند بودند، زیرا آزادی واستقلال و جوانمردی لازمه‌اش غیرتمندی ودفاع ازناموس میباشد، عربهادراین قسمت تعصب زیادداشتند، وهیچ نوع رفتار ویا کردارخلاف ناموس را تحمل نمیکردند واین در مردان آزاده طبیعی است بخصوص برای مردی که یك زن دارد وغیرازیگانه همسرخود بکسی عشق نمی ورزد ، عربهای بدوی که استطاعت کنیز گرفتن وهمسر متعدد نداشتند ، همسریگانه خویش را ستایش میکردند ، بویژه که زن بدوی کمك دست مرد وشریك رنج وزحمت او درسفروحضرمی بود .

زنده بگور کردن دختران

عربها بقدری دربارهٔ ناموس تعصب داشتند که دختران خودرا میکشتندیازنده‌زنده بخاك میسپردندتامبادا بدکاره شوند (۱) .
البته این عادت درمیان تمام اعراب معمول نبود و چندان سابقه نداشت ، فقط کمی پیش از اسلام پدید آمد ، ودر قبیله بنی‌تمیم‌بن مرمنحصرماندو وجهتش‌چنین بود :

میگویند این قبیله برنعمان پادشاه حیره باج وخراج (جزیه) میداد وچندی

۱ — جرجی زیدان از روی تعصب قومی دختر کشی عربها را هم یك نوع غیرتمندی و دفاع از ناموس گفته است . در صورتی کــه این کار زشت میان درندگان هم بی‌سابقه می‌باشد و حتی شیر و پلنگ هم نوزاد خــود را نمیکشند و باین جهت قرآن کریم‌عربهارا بسختی ملامت کرده ومیفرمـاید واذا الموئودة سئلت بای ذنب قتلت . سورهٔ تکویر آیه ۸

(ترجمه : روزی که دختر بدبخت می پرسد چرا مــرا زنده بگور کــردید) نکته مهمتر اینکه عربها برخلاف نوشته جرجی زیدان دختران خود را از روی غیرتمندی نمی‌کشتند . بلکه بواسطهٔ ناداری و بی همتی فرزندان خودراهلاك می‌کردند و قرآن مجید در این باره صریح میفرماید ولاتقتلوا اولادکــم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم . . سورهٔ الاسراء آیه ۳۳

ترجمه : فرزندان خود را از ترس بی چیزی نکشید . ما روزی آنها را می‌دهیم ، کشتن فرزند خطای بزرگی است .

آری این خود یکی از معجزات آئین اسلام است که مربی عالم امکان یعنی وجود مبارك خاتم انبیاء از میان چنین درندگانی قیام‌فرمود ودر پرتو تعلیمات مقدس اسلام این مردم بی‌همه چیز فرمانروای سراسرجهان شدند
مترجم

ازپرداخت جزیه امتناع کرد ، نعمان برسر آنان لشکر کشید وفرزندان آنها را اسیر گرفت واین عمل برقبیلهٔ بنی‌تمیم گران آمد لذا کسانی نزد نعمان فرستاده اموال واولادخودراخواستند، نعمان خواهش آنان را نپذیرفت آنها گفتند پس زنان‌مارا پس بده ، نعمان گفت : دختران شما شوهر کرده‌اند . من آنها را مخیرمیکنم هر کدام خواستندپیش‌شوهرشان بمانندوهر کدام‌نخواستند شوهرخود را رها کرده پیش‌پدرها برگردند، همه دخترهای‌بنی‌تمیم‌نزد پدرها برگشتند ، فقط دخترشخصی بنام‌قیس‌بن ـ عاصم شوهر خود عمروبن مشرج را رها نکرد ، قیس از رفتار دخترخشمگین شده نذرکرد که از آن به بعد اگر دختری پیدا کرد اورا بکشد و چه بسا که کسان و اهل قبیله از وی پیروی نمودند و در هرحال خفه کردن بچه‌ها زیاد طول نکشید ومنسوخ گشت زیرا مخالف عقل وعاطفه انسانی بود وبزودی شخصی بنام صعصعة بن ناجیه برخاست وخود را فدای دختران کرد وآن عمل‌متروك شد .

زنان نامی‌عرب درجاهلیت

زنان عرب در دورهٔ جاهلیت از خود استقلال و اراده داشتند ودارای آزادی ومقام‌بودند وعده‌ای‌از آنان درجنگ وسیاست و ادب و شعروتجارت وصنعت بنام‌گشتند ، بخصوص پس از ظهور اسلام که‌استعداد نهفتهٔ آنان پدیدارشد ودراوایل‌اسلام‌زنان مشهوری ازمیان عرب بیرون آمدند که ازحیث عقل‌ورأی وتدبیرودلیری ضرب المثل گشته وبیشترشان ازمدینه مرکزاسلام برخاستند .

زنانی که در دورهٔ جاهلیت بدلیری و بلند همتی وقوهٔ اراده مشهور شدندکم نبودند ونامی‌ترین آنها اینان هستند ، سلمی دخترعمر اززنان قبیله بنی‌عدی‌بن‌نجار این زن بلند همت با شوهرخود شرط میکردکه اختیارهمه چیزدر دست خود او باشد و بمحض اینکه از شوهر خلافی میدید اورا رها میساخت . غالباً مردان عرب دردورهٔ جاهلیت اختیار ازدواج را بدختران وامیگذاردند وبدون رضایت دختران بزناشوئی آنها رضایت نمیدادند . زنان قریش از سایرزنان برشوهر خود مسلط تر بودند وبمردان تحکم‌میکردند ، بسیاری‌از آنها درجنگ شرکت میجستند ومردانه واردمیدان شدند، مثلادرجنگ‌احدپرچم‌قریش‌بزمین‌افتاد وهیچ مردی‌جرئت‌نمیکرد

آنرا برافرازد تا آنکه زنی بنام عمره دختر علقمه حارثیه قدم پیش نهاد و پرچم را از زمین بلند کرد و مردان را دور خود جمع کرده بکارزار شتافت. هند دختر عتبه زن ابوسفیان مادر معاویه درهمان جنگ کاری کرد که ازمردان هم ساخته نبود، هند عده‌ای از زنان را بادایره ودمبك گرد آورد و پشت سرمردان قرارداده بآنها امر کرد دایره بزنند و شعر بخوانند ومردان را برای پایداری درجنگ تشویق کنند و همینکه مسلمانان شکست خوردند هند میان کشتگان راه افتاد ویکی یکی آنها را زیرورو کرد تا آنها را بخوبی بشناسد، بمحض اینکه جسد حمزه عموی پیغمبررا دید شکم حمزه را با کارد پاره کرد وجگر حمزه را در آورد و آنرا بدهان برد و چون نتوانست بجود ازدهان درآورد، آنگاه بالای سنگی رفت ودربارهٔ شکست مسلمانان اشعارخواند (۱)

زنان عرب دردورهٔ جاهلیت همراه مردان بمیدان میآمدند، مشك بدوش میگرفتند، سپاهیان راآب میدادند وزخمی ها رامعالجه میکردند. ام‌عماره انصاریه دختر کعب انصاری و ام حکیم دختر حارث و خنساء شاعره نامی خواهر صخر وبسیاری دیگر اززنان نامی آندوره‌اند.

عده ای از این زنان در حسن تدبیر و ادارهٔ امور شهرت یافتند از آنجمله خدیجه دختر خویلد که زن خردمند کاردان با عفت و با شرافت و ثروتمندی بود و مردان درستکار پاکدامن را برای رسیدگی بکارهای خود و انجام بازرگانی اجیرمیکرد و باآنان قرار داد می بست که چقدرازسود تجارت متعلق بآنان وچقدر از آن خود او باشد و همینکه پیش از بعثت درستی وامانت پیغمبراکرم را شنید و از اخلاق حمیده آنوجود مبارك آگاه شد از آنحضرت خواست که عامل وی باشند وبرای بازرگانی بشام بروند وبیش ازسایر عاملان حق العمل در یافت دارند وچون آنحضرت تجارت را بطورمطلوب و با امانت انجام دادند، خدیجهٔ کبری بآنحضرت پیشنهاد ازدواج داد و حضرت رسول پیشنهاد آن بانوی بزرگ را پذیرفته و با وی

۱ – باز هم شگفت آور است که جرجی زیدان متمدن این عمل وحشیانه (جگر خوردن وشکم پاره کردن) هند را جزء مفاخر وی میشمارد. واین برای آنست که جرجی زیدان خود عرب بوده ومیان سنیان متعصب میزیسته است ولی شیعیان ازروی انصاف هند جگرخوار راکه نسبت به مرده وکشته آنطور رفتارکرده منفور میدارند و این عمل اورا سزاوار نکوهش میدانند والحق که حق با شیعیان است. مترجم

همسر شدند. خدیجه نخستین زنی است که (بسیدانبیاء) ایمان آورد و پیغمبر را در تمام گرفتاری ها یاری کرد و تشویق به پایداری نمود و هرگاه که پیغمبر از هرطرف رنج و آزارمیدیدند وسخنان ناپسندمیشنیدندنزدخدیجه شکایت میفرمودند وخدیجه با خوشروئی وشیرین زبانی شوهر بزرگوار خود را دلداری میداد ورنج واندوه(حضرت سیدالمرسلین)را تسکین می بخشود وتا پایان زندگی خود این رویه‌راادامه داد.

آداب (عادات‌و رسوم) اجتماعی دردوره‌عربی‌اسلام

این دوره(دورهٔ عربی اسلام)باپایان‌خلافت بنی‌امیه در شام بسال ۱۳۲ خاتمه‌میپذیرد.مادرجلد چهارم‌سیاست آن‌دوره را شرح دادیم که از هرجهت عربی‌بودسرداران و بزرگان همه عرب بودند وعرب برهمه‌کس وهمه‌جا حکمرانی داشت‌و آداب‌اجتماعی ،همان آداب اجتماعی اعراب بدوی محسوب میشدویااینکه‌در آن دوره‌آداب‌اجتماعی‌بدوی عرب رفته رفته‌رو بآداب‌شهر نشینان انتقال میبافت، بعبارت دیگر عربهامیکوشیدند که صفات قدیمی بدوی خود را (وفاداری ، پناه دادن مظلومان ، کرم،یاری کردن درماندگان،شجاعت، عفت وغیره)نگاهدارند اما مقتضیات شهر نشینی وزندگانی راحت با آن صفات جور در نمیآمد وسرانجام قانون طبیعت کار خود را انجام داد وعرب شهر نشین در اواسط دورهٔعباسی بیشترصفات برجستهٔ دوره بدویت‌رافراموش کرد.عصر اسلامی عربی بدو دوره تقسیم میشود:اول عصر خلفای راشدین،دوم دورهٔ بنی امیه واینك تفصیل‌هریك از آن دو دوره.

آداب (عادات و رسوم)اجتماعی‌در زمان‌خلفای‌راشدین

در زمان خلفای راشدین تغییر مهمی در صفات بدوی اعراب روی‌نداد فقط تعصب قومی آنان‌ضعیف گشت و بر طبق‌تعلیمات‌اسلامی همه‌اعراب(قحطان‌وعدنان)تحت‌لوای اسلام‌متحدشدندیگر آنکه‌عدالتخواهی‌خلفای راشدین (بخصوص عمر)بذل‌وبخشش‌بی‌حساب (کرم) اعراب را محدود ساخت ، چه که‌عمر مردی سخت گیر وعدالتخواه‌بود ودر هم ودانق را با مأمورین حساب‌میکرد واگر خبر میشد که مأموری علاوه بر حقوق خود چیزی در یافت کرده آنرا

مصادره مینمود.

همینقسم علی (علیه‌السلام) که‌درحساب‌مأمورین‌خود بسیار دقت میکرد. در زمان خلفاء پول به‌مستحقان میرسید و کسانیکه استحقاق نداشتند چیزی عایدشان نمیشد صحابه (یاران پیغمبر) نیز در این روش ازخلفاء پیروی میکردند تا آنجاکه آنان را به بخل وامساك متهم میساختند درصورتیکه آنهابخیل نبودند فقط حق را بحقدار میدادند و از بذل وبخشش بیجاخودداری داشتند. سایر صفات عرب (بجز تعصب‌قومی وبذل‌و بخشش) سرجای خود ماندبلکه پاره‌ای‌از آن‌صفات مانندوفا، عفت دستگیری از درماندگان، جوانمردی، شایع تر شد.زیرا اسلام این صفات پسندیده را تشویق میکرد و عدل و تقوای خلفای راشدین‌راتأییدمینمود.

اگر خلیفه یانماینده او وعده‌ای میداد بوعدهٔ خودوفا میکرد واگر پیمان می‌بست آنرا رعایت مینمود و بیم وامید و طمع او را از وفاداری وحفظ عهد باز نمیداشت،تا آنجا که اگر درنتیجهٔ پیش آمد ویاگرفتاری از حمایت ذمیان غفلت میکردند فوری‌جزیه‌ای راکه از آنان (بابت‌حق‌الحمایه) گرفته بودند پس میدادند، در صورتیکه اگرهم‌پس نمیدادند کسی نمیتوانست آنراپس بگیرد.اما آنها ازروی وفاداری‌وحفظ قول وشرافت جزیه‌رامسترد میداشتند شجاعت نیزپس از اسلام تأیید وتقویت شد چون‌لازمه‌جهاد شجاعت است.همینطور سایرصفات پسندیده‌میان عربها تقویت یافت .بخصوص آزادی واستقلال که‌بسیار نیرو گرفت، زیرا خلفای راشدین باتمام‌مسلمانان‌ازهر طبقه‌ودرجه که‌بودندبا مساوات‌وعدالت‌رفتار میکردند:تاحدی که مردم‌عادی‌باخلفا بطورمعمول‌سخن‌میگفتندواز آنان‌بیم‌وهراسی‌نداشتندواگرلغزشی‌در آنهامیدیدند آنان‌راتهدیدمیکردندواگر کار به‌تهدیداصلاح‌نمیشدخلیفه رامیکشتند. همانطور که‌عثمان‌را ابتداملامت‌وتهدیدنمودندوچون‌خوددراصلاح‌نکرداورا کشتند، چه بسا که اگر امیر (والی‌وجانشین خلیفه)در گفتاروکردار خطامیرفت،مسلمانان او را سنگ میزدند و بر بسیاری از آنان در موقع خطبه خواندن سنگ ریزه می‌انداختند.

زن در دورهٔ خلفای راشدین

در اوایل اسلام تمام همت زن متوجه شعر و ادبیات و استقامت رأی گردید و در عین حال به عفت وعزت نفس سابق باقی ماند و زنان بسیاری در آن دوره وجود داشتند که بصفات فوق موصوف میباشند از آن جمله : عایشه ام المؤمنین که بانوی دانشمند هوشمند با فکروتدبیری بود تا آنجاکه بریاست دستهٔ بزرگی ازصحابه انتخاب شد وجنگ بزرگی برپا ساخت (مقصود جنگ جمل است که برضد حضرت مولی برپا کرد.مترجم) واحادیث بسیاری ازپیغمبراکرم روایت نمود .

دیگرعایشه دخترطلحةبن‌عبیدالله صحابی که علاوه برعلم‌وکمال، خوش‌صورت هم بود واز تاریخ عرب وعلم نجوم نیزاطلاعاتی داشت وباآنکه بسیارنیکوروی بود ازمردان رونمیگرفت ، زیرا خود را بالا تر از آن میدیدکه ازبیم مردان پشت پرده برود ، عایشه معمولا درکاخ خود جلوس میکرد و تیراندازان‌درحضور او تیراندازی را مسابقه میگذاشتند وازتشویق وتحسین او بر خوردار میگشتند وهمینکه به حج میرفت زنان شاعره ومردان شاعر بحضور او میآمدند وشعرمیخواندند وجایزه های گزاف میگرفتند . موکب عایشه درموقع‌حج‌بقدری باعظمت بودکه تاآنموقع سابقه نداشت مثلایك دستگاه‌برای‌زنان مشاطه اوحرکت میکرد ودستگاه دیگرمخصوص انبارها وتوشه ها ودستگاه دیگرپیشکاران وهمراهان را میآورد و دستگاه شخصی خودش ازسیصد استروشترواسب وچندین تخت روان وهودج تشکیل‌مییافت .

(حضرت) سکینه دخترحسین بن علی (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) با عایشه دخترطلحه هم‌زمان بودند وآنان را دوبانوی بزرگ قریش‌میخواندند حضرت سکینه با مردان محترم‌قریش درنهایت عفت وعصمت مجالست ومعاشرت میفرمود وشاعران رابحضورمی‌پذیرفت وبزرگان‌ودانشمندان را بارعام میداد وخوانهای‌طعام برای آنان تهیه میفرمود ، سپس‌ازدانشمندان وادیبان‌و شاعران سئوالاتی میکرد و از آراء وافکار آنها انتقاد ادبی و عملی مینمود و بهر کدام جایزه وصله و انعام مناسب مرحمت میکرد .

اسماء دختر ابابکر خلیفهٔ اول معروف بذات النطاقین مادر عبدالله‌بن زبیر از

زنان نامی آن روزگار میباشد و همینکه پسرش (عبدالله بن زبیر) در مکه محاصره شد مادر اورا بپایداری وفداکاری تشویق و ترغیب کرد و گفتگوی این مادر دلیر و تشجیع وی از فرزند برای مردن و کشته شدن درراه عقیده ومسلك گواه بزرگی بر بلندهمتی آن بانوی ارجمند میباشد(۱).

همینقسم زنان شاعره متعددی در آن دوره ظهور کردند که از آنجمله لیلی اخیلیه، وخنساء ،وفارعة المریه است .در بادیة العرب شمارهٔ اینزنان شاعر سخنور زیادتر بودند ، اینها باکمال سادگی وبی باکی بامردان نشست و برخاست میکردند . شعر میگفتند وشعر میشنیدند واگر مختصر انحرافی ازمردان میدیدند، آنهارا ازپیش خود میراندند، از آنجمله عمرة الجمیحیه زن سخنگوی شاعره شعردوستی بود و بامردان برای شعر وشاعری مجلس میآراست و بسیاری از بزرگان قوم به مجلس اوحاضر میشدند. روزی زنان قبیله بصره گفتند که ابودهبل حمجی تو را دوست دارد وبرای عشق تو به مجلس تو میآیدو گرنه بشعر وشاعری اهمیت نمیدهد، باآنکه ابودهبل حمجی از اشراف قبیله بود عمره او را ازپیش خودراندواز آن به بعد اگرهم مجلسی برای مشاعره میآراست ازپشت پرده با مردان سخن میگفت.

پس از آنکه تمدن اسلام روبه تکامل رفت زنان سیاستمدار، باهوش، کاردان در میان مسلمانان پدید آمدند که شرح حالشان درمجلدات سابق گفته شد .

۲ـ آداب (عادات ورسوم) اجتماعی در زمان بنی امیه

چنانکه میدانیم زمان بنی امیه بازمان خلفای راشدین اختلاف بسیار داشت واز آنرو تغییراتی که در آداب ورسوم عرب در دورهٔ بنی امیه پدید آمد باتغییرات زمان راشدین فرق داشت. هدف بنی امیه آن شد که برتری دورهٔ جاهلیت خودرا دریابند وبنی هاشم را که بواسطه ظهور پیغمبر جلو افتاده بودند عقب بزنند ولذا برای رسیدن

۱ـ منظور ازگفتگوی اسماء وعبدالله بن زبیر آنست که پس از محاصره مکه بدست حجاج عبدالله بن زبیر پیش مادر آمده گفت میترسم بنی امیه بر من دست یابند و مرا بکشند و پس از کشتن جسد مرا بدار بیاویزند . مادرش پاسخ داد که فرزند جان وقتیکه گوسفند را سر بریدند کارش تمام میشود واز اینکه پوستش راکنند ویا تکه تکه اش کنند دردش نمیآید توهم اگر واقعاً در راه عقیده ات آماده کشته شدن هستی چه باك از آنکه پس ازمرك تنت را بدار بیاویزند .مترجم

بهدف هرمانعی رازیرپا میگذاردندوهرچه از آداب ورسوم عرب که بدردشان میخورد تشویق میکردند و آنچه که بااغراضشان مخالف بود دور میانداختند، مثلا چون بذل وبخشش رابرای جمع آوری یاروياور لازم میدیدند آنراترویج میکردند ،جایزه‌ها و انعام ها و مقرری های هنگفت‌میبخشیدند مهمانسراهای متعدد دایر میساختند، کسانیراکه‌نمیتوانستند بکشند بابذل وبخشش ساکت میکردند، شاعران ورؤسای اعراب راباماال ومنال میخریدند.

ونیز شجاعت را تشویق میکردند زیرا برای مبارزه بامخالفان بمردان دلیر احتیاج داشتند .تعصب قومی را باشدت هرچه‌تمامتر تشویق میکردند، چنانکه گفتیم پس‌ازظهور اسلام همهٔ عربها درظل‌کلمه‌واحده‌اسلام متحد شدند و آن‌تعصبات‌قومی وخانوادگی‌رافراموش‌نمودند. اما بنی امیه برای مبارزه با هاشمیان تعصب‌قومی را بوضع پیش ازاسلام در آوردند.

بنی امیه نمیتوانستندمانند اعراب زمان جاهلیت وفادار بمانند ،زیراوفاداری بامکر وحیله‌وسیاست‌بازی منافات دارد. آنها بخوبی میدانستند کـه‌خلافت حق بنی‌هاشم است‌والبته وفاداری مستلزم آن‌بود که دست از خلافت بردارند و یا لااقل مردانه بجنگند ،اماامویان تمام کارهای خودرا باحیله ونیرنگ‌انجام‌میدادند،معاویه سرسلسله امویان درپنهانی‌بامکر وحیله بهرعملی‌مبادرت میکرد و آن‌عملیات‌ناپسند را با حلم وکرم وخوش معاشرتی پرده پوشی مینمود . اما خلفای بعد ازاو (خلفای اموی) آن حلم وخوش رفتاری وتدبیررا نداشتند وعلناً با خیانت وحیله‌بازی مردم‌را بدام میانداختند .عبدالملك‌بن‌مروان‌نخستین خلیفهٔ خیانت پیشه‌ای است‌که آشکارا پیمان‌شکست وازهیچ نوع نقض‌قول ونقض عهد بیم‌نداشت . عمال ومأمورین‌بنی‌امیه طبعاً ازرفتارخلفاءتقلید میکردندوبیش ازآنان مرتکب اعمال‌خلاف شرافت‌میشدند ومشهورترین آنان زیادبن ابیه وپسرش عبیدالله وحجاج میباشند .

ازدست رفتن آزادی در زمان بنی امیه

بنی‌امیه جداً با استقلال و آزادی گفتار وافکارمقاومت داشتند وزبانهارا ازهر راه می‌بستند، کسانی که آزادی دورهٔ خلفای راشدین را درك کرده بودند وبآزادی وحقیقت گوئی خوگرفته

بودند، طبعاً از آنوضع تنفرداشتند وبرضد امویان برمیخاستند وبنی‌امیه آنان‌رابرای آزادی خواهی واستقلال طلبی به سختی‌عذاب‌میدادند وهر کس‌را که نمیتوانستندعلناً بکشند بحیله ومکردرپنهانی هلاك میکردند وپیش ازاینکه امویان درشام حکومت یابند ، این‌عملیات را اززمان عثمان آغاز کردند چه که آن خلیفه ضعیف الرأی برای خوشنودی کسان واقوام خودکارهای آنان‌را ندیده میگرفت واگرجزاین بود معاویه قدرت‌نداشت اباذرغفاری را آنطور آزاردهد وازشام‌تبعید کند . گناه ابوذر چیزی‌جز آن‌نبود که امویان‌را ازتعدی وتجاوز باموال مسلمانان ملامت میکرد .

همینکه‌معاویه بخلافت رسیدچاره‌ای‌جزاین ندیدکه آزادی‌خواهان و استقلال طلبان‌را سرکوب سازد ، وی حجربن عدی و عمروبن حمق‌ویاران آن ها راکشت ، زیرا آنان ازروی وجدان پاك لعن علی‌را برسرمنبرها جایزنمیدانستند . پس ازاین فشارها وشکنجه‌ها مسلمانان خواه ناخواه به‌تقلب و نفاق و دروغ گوئی و ریاکاری متوسل‌شدند وآن آزادی خواهی واستقلال طلبی صدراسلام را از دست دادند و در قضایای خلاف‌واقع یاساکت ماندند ویا برای استفاده خود به مجاز گوئی‌پرداختند، مثلا موقعی که معاویه‌بدون مجوزقانونی پسرخودیزیدرا ولیعهدساخت‌پاره‌ای‌ازهمان مسلمانان آزادی خواه وحقیقت‌گوچنان متملق‌شدندکه بمعاویه گفتند اگر یزید را ولیعهد نمیکردی اسلام ازدست‌میرفت وکارمسلمانان زارمیشد . با این‌همه بعضی‌از بزرگان‌قوم‌همان روش آزاده‌سابق‌رامحفوظداشتندواینان کسانی‌بودندکه‌دولت‌بآنان محتاج‌بود وازآنان‌بیم‌داشت، مانند احنف بن قیس‌تمیمی که‌علناً کارهای ناپسندمعاویه را انتقاد میکرد . وی درجشن ولیعهدی یزید حضورداشت و همینکه آنمرد منافق چاپلوس آنجمله خلاف واقع را گفت احنف سری‌تکان‌داده سکوت کرد وچون‌معاویه سبب رابپرسید ، درپاسخ گفت اگرراست بگویم ازشما میترسم واگردروغ بگویم از خدا میترسم این‌است‌که ناچارساکت‌میمانم .

امیران وبزرگان وسایرخلفای بنی‌امیه ازمعاویه پیروی کردند وبتدریج گروه تازه‌ای ازاعراب (مسلمانان) پدیدآمدندکه آزادی گفتار وکردار نداشتند ودر مقابل عملیات خلاف واقع ساکت مانده بریا وتملق وچاپلوسی خوگرفتند .

جوانمردی و یاری ستمدیدگان (النجده و الاریحیه)

این دو صفت برجسته در تمـام دورهٔ اسلامی (عربی) هم چنان میان عربها برقرار ماند و باستثنای موارد معینی حتی ظالم ترین و بی باك ترین خلفای اموی این دو موضوع را رعایت میکردند و شواهد بسیاری در آن باب دیده میشود. از آن جمله اینکه در روزجنگ صفین یك اسیرعراقی را نزد معاویه آوردند معاویه گفت خدا را سپاس که تو را گرفتار کرد. اسیر گفت ای معاویه چنین نگو، معاویه گفت چه نعمتی از این بالاتر که قاتل یاران من همین الساعه گرفتار شد! ای غلام گردنش را بزن.

اسیر که این را دید گفت ای خدا گواه باش که معاویه مرا در راه رضای تو نکشت و تو باین کار راضی نبودی. او این عمل را برای پیشرفت امور دنیوی میکند خدایا اگر او این کار را کرد آنچه که او سزاوار است باو بده و اگر چنان نکرد مطابق رفتارش اورا تلافی کن.

معاویه گفت وای برتو ما را به نیکوئی دشنام دادی و بنیکوئی نفرین و دعا کردی... اورا آزاد کنید. موقع دیگر معن بن زائده فرمان داد دسته‌ای از اسیران را بکشند، کوچکترین آنان برخاسته گفت ای معن آیا اسیران را تشنه سرمیبری؟

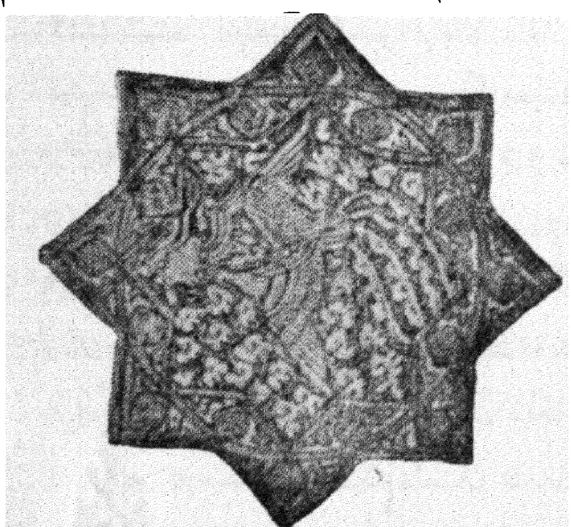
معن گفت آب بآنها بدهید و همینکه آب نوشیدند همان جوان گفت ای معن آیا میهمانان خودرا میکشی؟ معن فوری همه آنهارا آزاد ساخت.

هنگامی دسته‌ای ازاسرای خوارج را نزد حجاج آوردنـد حجاج گفت همه را گردن بزنید، جوانی از جا برخاسته گفت: ای حجاج اگر ما بدی کردیم و مرتکب گناه شدیم تو با عفو خود نیکوئی کن. حجاج گفت وای براینان کسی نبود کـه مانند این جوان سخن بگوید، سپس ازکشتن آنها خودداری کرد و امثال این وقایع بسیار است.

چه بسیاری که برای احتراز از ملامت زنان از روی جوان مردی خود را بکشتن میدادند، چنانکه عیسی بن مصعب بن زبیر آنطور کرد، وی با پدرش مصعب درعراق با محمدبن مروان میجنگید (۷۱ هجری) و همینکه مصعب خود را مغلوب

دید به پسرش عیسی گفت تو بگریز عیسی گفت هرگز چنین نکنم و این ننگ‌را نپسندم که زنان قریش بگویند عیسی پدر خود را تسلیم جلاد کرده و خود گریخت . پدرش گفت پس به‌مکه برو و بعمویت عبدالله بگو که مردم کوفه مرا بکشتن دادند، عیسی جواب داد که این کاررا نیز نکنم خبر مرگ‌تو را برای قریش نمیبرم ، اما پدر جان بهتر است به بصره برویم زیرا مردم بصره بسامیرالمؤمنین (عبدالله بن زبیر) وفادارند ، مصعب گفت نه این عمل جایز نیست زیرا میل ندارم زنان قریش از فرارمن صحبت بدارند . آنگاه پدر وپسر در میدان جنگ‌پایداری کردند و هر دو کشته شدند (۱)

مردانگی و گذشت تا اوایل عباسیان نیز باقی ماند، چه‌که هرون بواسطهٔ قصیده‌ای که یکی از افراد بنی ربیعه در مدح هرون گفته و از وی برای قوم خود طلب عفو نموده بود همه‌مقصرین بنی‌ربیعه راکه محکوم بقتل‌بودند بخشیدو همینکه مأمون در صدد قتل ابراهیم بن مهدی بر آمد با احمدبن ابی خالد (وزیر) مشورت کرد وزیر گفت ای امیر مؤمنان اگر او را بکشی کاری عادی انجام داده ای و اگر به بخشی کار فوق‌العاده‌ای کرده ای . مأمون هم با همین حرف از سر خون‌ابراهیم گذشت .



یك کاسه کاشی ــ ساخت شهر ری

ولی بعد از استیلای ترکان بلند همتی وجوانمردی‌ومردانگی ازمیان مردم رخت بربست‌وعنصر عربی ضعیف گشت و چون هدف اصلی جمع آوری مال ومنال بود طبعاً مردانگی و بلند همتی رو به کاستی گزارد.اما بایددانست که این‌وضع‌اززمان‌ابومسلم خراسانی آغاز گشت . . . . و چه بسیار اتفاق افتاد که مردم او را بجوانمردی و مردانگی

۱ــ این حکایت مکرر است وسابقاً هم بمناسبتی ذکر شده بود . مترجم

یادآور شده طلب یاری و بخشش میکردند و ابومسلم اهمیتی باین صفات عالی نداده آنچه که مورد نظرش بود اجراء میداشت ، اگر چه آن عمل برخلاف جوانمردی بود.

و اما احترام به پیران در تمام ادوار اموی و عباسی بر قرار مانده و هنوز هم میان عربها باقی و برقرار میباشد .

زن در روزگار امویان وضع زن در آنروزگار تغییر بسیار یافت، زیرا عفت و غیرت بسختی رو بکاستی رفت. غلام و کنیز زیاد شد، بزم آرائی و باده پیمائی رواج گرفت و بعضی از خلفاء در عیاشی و هرزگی افراط کردند ، مخنثان در شهر ها فزونی یافتند، غزل سرائی و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی غیرت واسطهٔ رسانیدن مردان بزنان (از راه نا مشروع) شدند . طبعاً فساد شیوع پیدا کرد ، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد . پیش گفتیم که در زمان جاهلیت و در اوایل اسلام زن ها با مرد ها نشست و برخاست و سخنوری میکردند و آنرا عیب نمیدانستند ، چون نسبت بزنان چشم بد بین نداشتند و اگر اتفاقاً مردی بزنی بدنگاه میکرد شوهر یا پدر یا برادر یا کس و کار آنزن مرد بدچشم را بمبارزه می طلبید و آنقدر با هم میجنگیدند که یکی از آنان در راه غیرتمندی کشته شوند ، وچه بسا که برای یك نگاه بد نسبت به یك زن میان دو قبیله جنگ های خونین در میگرفت وعلت جنگ فجار دوم ، همان نظر نامناسب نسبت به یکی از زنان بوده است حتی شاعران کمتر غزل میگفتند و اظهار عشق میکردند. میگویند اول کسی که در شعر خود نسبت بزنان اظهار عشق کرد امرؤالقیس بود و گر چه این روایت چندان محکم نیست اما میرساند که عربهای جاهلیت از غزلسرائی در بارهٔ زنان دور بودند واگر هم غزلی میگفتند در بارهٔ نامزد خود و یا دوست عادی خود غزل میسرودند و اگر کسی برای زن بیگانه ای غزلی میسرود این کار شگفت آور زبانزد مردم میشد ، چنانکه داستان عاشقان دیوانه (مجنون ها) در صدر اسلام ورد زبانها شد . بعضی از شاعران فقط برای تقویت قریحه شعری نسبت بعاشق موهوم غزلبافی میکردند ودرهرحال نظربدی نسبت بزنان نداشتند.

زنان و مردان عرب پیش از روزگار بنی‌امیه بعفت و پاکدامنی اهمیت بسیار

میدادند و بآن افتخار میکردند و چه بسا که عاشق و معشوق پس از مدتها جدائی در خلوتی بهم میرسیدند ولی با کمال سادگی مشغول صحبت میشدند و از یکدیگر گله و شکایت میکردند و بدون کوچکترین عمل خلاف از هم جدا میشدند. مشهورترین مردمان عرب در این صفت (پاکدامنی) طایفه بنی عذر بودند و اتفاقاً عشاق فراوانی از میان آنان برخاسته است که همه از مرد وزن به پاکبازی شهرت یافتند.

غزلسرائی در بارهٔ زنان گفتیم که عربهای زمان جاهلیت کمتر در بارهٔ زنان غزل میسرودند و اگر کسی پیش از نامزدی در بارهٔ دختری غزل میسرود همیشه از همسری با او محروم میگشت.

خلفای راشدین که از مردان دیندار پرهیز کاری بودند، غزلسرائی در بارهٔ زنان را گناه میشمردند و گوینده او را کیفر میدادند، مخصوصاً عمر اگر میشنید شاعری برای زنان غزل گفته او را تازیانه میزد و چون کمتر شاعری جرئت غزلسرائی در بارهٔ دختران داشت اگر کسی آن دلیری را بکار میبرد و برای دختری غزل میگفت، آن دختر شهرت می یافت. از آنرو بعضی از پدران از شاعران میخواستند که در بارهٔ دختران آنها غزل بسرایند تا آنها شهرت یافته بخانه شوهر بروند.

در هر حال وضع زندگانی عرب، آب وهوا ومحیط اجتماعی عرب طوری است که زن و مرد عرب طبعاً پاکدامن باشند و در مجالس ومحافل با کمال عفت گرد هم جمع آیند. حتی در کعبه نیز زن ومرد با هم ادای حج میکردند ودر آن کارعیبی نمیدیدند. اما همینکه زندگانی تجملی میان عربها معمول شد و مردان هم خوابه و کنیز و کلفت فراوان بخانه آوردند آن طبیعت وتربیت اولیه تغییر یافت، مثلا موقعی که خالد قسری از طرف سلیمان بن عبدالملك اموی والی مکه بود شاعری راجع باجتماع زنان ومردان در کعبه این اشعار را سرود:

ترجمه:

«به به کعبه چه جای خوبی است، بخصوص هنگامیکه زنان آنجامیآیند و برای»
«بوسیدن حجرالاسود ما را پس وپیش میزنند.»

خالد که این شعر را شنید فرمان داد زنان ومردان جداجدا طواف کنند.

در زمان بنی امیه غزلسرائی در بارهٔ زنان (بخصوص در مدینه) شایع گشت، چه‌در آنشهر بیش از شهر های دیگر سازو آواز رایج بود ومردم آنجا بیش‌ازدیگران بعیاشی وخوشگذرانی میپرداختند و همینکه شاعر غزلی میسرائید فوری آن اشعار در بزم عیاشی با ساز و آواز خوانده میشد. نخستین کسی که‌از قریش برای‌زنان‌غزل سرائید ابن‌ابی عتیق از نواده های ابوبکر خلیفه اول‌است وی‌مردپاکدامن نیک‌سیرتی بوده وبدون خیال دربارهٔ زنان غزل میسرائید. پس از وی ابن ابی ربیعه قرشی در بارهٔ زنان غزل های بسیاری سرود تاآنجاکه هر کس اشعار او را میشنید ویرا مرد عیاش هرزه‌ای میپنداشت در صورتی که بندش بحرام باز نمیشد. العرجی شاعرقرشی هم اشعاری در بارهٔ زنان سروده است. کم کم غزلسرائی برای زنان رواج یافت وشاعران‌قریش‌وغیر قریش آنموضوع را تعقیب کردند.

خلفای نخستین که طبیعت صحرا نشینی را از دست نداده بودند تا حدی از شیوع فساد و منجمله غزل سرائی در بارهٔ زنان جلوگیری میکردند ولی در عین حال از شاعران بیم داشتند وغزل سرائی آنان را نشنیده میگرفتند تا از شعر آنها در مبارزهٔ با دشمنان استفاده کنند، ولی اگر غزل سرائی شاعران بناموس خلفاء بر میخورد البته شاعر را کیفر میدادند. با این حال خلفای با هوش با تدبیر قسمت اخیر را هم بروی خود نمیآوردند و بطور مناسبی از شاعر و شعراء دفاع میکردند که از آنجمله داستان ذیل است:

عبدالرحمن بن‌حسان‌بن ثابت از شعرای زمان معاویه غزلی سرود و اشعاری درباره دختر معاویه گفت، آنموقع معاویه در نهایت قدرت خلافت میکرد. و همه قسم نیرومندی داشت، یزید که این وضع پدر را دید و آن اشعار را شنید، نزد معاویه آمده گفت ای امیر مؤمنان عبدالرحمن بن‌حسان را بکش.

معاویه پرسید چرا؟

یزید گفت برای خواهرم غزل گفته است.

معاویه پرسید چه گفته است؟

یزید گفت حسان گفته است.

ترجمه شعر :

«شب بی‌خواب ماندم واز ماندن در(جیرون) خسته شدم.»

معاویه گفت جهنم که بی‌خواب مانده و جهنم که از ماندن در جیرون خسته شده است به‌من وتوچه ؟

یزید گفت او شعر دیگر هم گفته است .

ترجمه :

«آنقدر در شام (درغربت) ماندم که کسانم بمن بدگمان شده‌اند.»

معاویه گفت :

پسر جان اگر کسانش باو بدگمان شده‌اند توچرا خشمگین هستی ؟

یزید گفت باز هم شعر دیگری گفته است.

ترجمه :

«دختر معاویه‌مانند مروارید درخشانی است که تازه از صدف درآمده است.»

معاویه گفت واقعاً درست است .

یزید گفت وی میگوید.

ترجمه :

«اگر نسبش را بخواهی کسی عالی تر از وی سراغ ندارم .»

معاویه گفت این هم صحیح است وبرای شاعر گناه نمیشود .

یزید گفت باز هم شعر دیگری دارد .

ترجمه :

«پهلوبپهلو با وی بکاخ سبز رفتیم . . . »

معاویه گفت شاید اینطور نبوده است .

خلاصه آنکه هر چه یزید از اشعار و غزلهای عبدالرحمن در بارهٔ خواهرش میخواند معاویه عذر و بهانه ای میتراشید وطوری وا نمود میکرد که شاعر مستحق مجازات نمیباشد ، تا آنکه بعضی از نزدیکان معاویه وی را ملامت کرده گفتند کار این اشعاربجا های نازك کشیده و سخنان شاعر دربارهٔ دختر تو دهان بدهان افتاده

است و باید عبدالرحمن تنبیه بشود ، معاویه هوشیار که نمیخواست عبدالرحمن را برنجاند بنزدیکان خود گفت چاره این کار با من است و بزودی سزای شاعر را میدهم ، آنگاه شاعر رافرا خواند وباخوشروئی ومهربانی‌از وی پذیرائی کرده گفت: این اشعار توبرای من اسباب درد سرشده است .

تو برای یك دخترم غزل سرودی و از دختر دیگرم نام نبردی‌و او را بـه جان من انداختی ، عبدالرحمن گفت واقعاً من بدکردم وحق با دختر دوم شماست، اما برای این یکی اشعار بهتری خواهم گفت ، عبدالرحمن همان روزاشعار آبداری در باره دختر دوم معاویه گفت و میان مردم منتشر ساخت و با اینعمل خود رارسوا کرد زیرا معاویه فقط یکدختر داشت ، و همینکه‌عبدالرحمن راجع بمعاشقه با دختر دوم شعر سرود ، همه فهمیدند که گفته های‌وی‌از آغاز پوچ بوده‌است وتصور کردند شعر های اولی هم بدستور خود معاویه برای مصلحتی گفته شده است.

بار دیگر هم ابودهبل جمحی‌درباره دخترمعاویه غزل سرائید ومعاویه‌زبان او را با پول برید.سایر خلفای اموی و امرای آنان نیز همینطور ها نسبت بغزل وغزلسرائی رفتارمیکردند،یعنی در عین حال که اخلاق بدوی‌در طبیعت آنان‌سرشته شده بود بواسطهٔ معاشرت ومجاورت با شهرنشینان‌و آلودگی بمیگساری‌وزن‌بازی نمیتوانستنداز مغازله ومعاشقه بازنان جلوگیری کنند شاعران هم تحت تأثیرهمین جریانات در میآمدند . و گرچه جانشان گاه‌گاه بخطر میافتاد معذلك دست‌بردار نبودند ، ولی بیش از همه‌شاعران قریش متعرض زنان میشدنداز آن جمله‌همان‌عمر بن‌ابی ربیعه‌ای که نامش را بردیم با ابن سریج آوازه خوان سوار اسب میشدنـد و در موقع آمدن حجاج زنان مکه رادنبال‌میکردندو برای آنـان شعر میساختند ، گر چه دختر یا زن خلیفه میان آنها بود .

ظاهراً این رفتار آنان بیشتر برای خشنودی خودزنان بوده‌است، زیرازن هر که باشد ازاینکه در بارهٔ اوشعر بگویند وزیبائی او را بستایند خوشنود میشود گر چه بداند کسانش (شوهر و برادر وغیره)از این کارخشمگین میگردند ، مثلا عبدالملك‌بن مروان دختری داشت که میخواست به حج برود ، وپدر دختر میترسید

که‌عمر بن‌ربیعه در بارهٔ اوغزل بسراید‌لذا پیش از حرکت دختر خلیفه بمکه حجاج شرحی بعمربن ربیعه نوشت که‌اگر شعری دربارهٔ دخترخلیفه بسرائی‌هربدی دیدی، ازچشم خودت دیده‌ای، عمرهم تعهد کرد که‌ساکت بماند، دختر عبدالملك بار سفر بسته بحج آمد و پس ازاتمام مراسم حج مردی ازاهل مکه بوی بر خورد، دختر خلیفه باو گفت:تو اهل مکه هستی؟ مرد گفت آری. دختر خلیفه بوی تعرض کرده گفت:لعنت بتو وهمشهریهای تو، مردمکی سبب این‌اعتراض‌را جویا گشت،دخترخلیفه گفت: من از دمشق بمکه آمدم وکنیزان پری پیکرماهروئی باخودآوردم که‌چشم روزگار بزیبائی آنان ندیده است، بااین حال عمربن ابی ربیعه بی همه‌چیز که‌برای همه‌کس و همه چیز شعر میگویددربارۂما شعری نگفته‌که‌موقع برگشتن باآن سر گرم بشویم ودر میان راه مشغولیات داشته باشیم.

مرد مکی گفت من حتم دارم که‌عمر اشعاری گفته، ولی ازترس‌پنهان داشته است، دختر خلیفه‌گفت: توبرواشعاری‌که درمدح و توصیف‌ما سروده بیاور و برای ما بخوان، من برای هرشعر ده دینار انعام میدهم، مرد مکی نزد عمر آمدوماجرا راگفت، عمراشعاری راکه در بارهٔ کاروان دختر خلیفه سروده بود باز خواند و از مرد مکی خواست که‌آنرا پنهان دارد.

دیگر از شاعرانی که‌آن‌مواقع‌متعرض زنان میشد و برای آنها شعر میگفت اخوص‌است‌که حتی از زنان محترمه مدینه نیزدست بر نمیداشت، و برای‌آنان شعر میگفت، و همینکه مردم مدینه ازدست زبان اوبسلیمان‌بن عبدالملك‌شکایت‌کردند سلیمان دستورداد او را تازیانه بزنند وتبعید کنند وضاح‌الیمن شاعر نامی آنزمان در بارهٔ ام البنین زن ولیدبن عبدالملك غزل میسرائید، ولید چندین بار در صدد قتل وضاح بر آمد، اما عبدالعزیز پسر ولید پدررا ازاین‌کار بازداشته‌گفت اگر او را بکشی مردم میگویند هر چه در بارهٔ ام البنین گفته راست بوده است. ولید هم از ناچاری سکوت‌کرد ولی وضاح دست بر نمیداشت، و علاوه بر ام البنین زن خلیفه متعرض فاطمه خواهر خلیفه همسرعمربن‌العزیز گشته این اشعارسرود.

ترجمه اشعار:

« به‌به » چه بانوی با عظمتی است ، دختر خلیفه و نوادهٔ خلیفه و خواهر خلیفه و همسر خلیفه است ، و همینکه بدنیا آمد ، قابله‌ها و خانواده‌اش از تولد وی شادمان گشتند .

ولید که این اشعار را شنید از جا در رفت و بانگ بر آورد که کار وضاح بآنجا رسیده که متعرض خواهران و زنان ما می‌شود . آیا کسی نیست شر این سگ را از سرما دور کند ، سپس دستور داد چاهی کندند و وضاح را زنده زنده در آن چاه دفن نمودند .

بنا بر این دورهٔ امویان از نظر عفت و غیرت دوره‌ای بوده که از اخلاق و عادات صحرانشینی تدریجاً بخوی ورفتار شهرنشینی تبدیل میگشته است .

پس از پایان دوره اموی آن سادگی بدوی اعراب بکلی زایل گشت ، و مردم یکباره غرق عیش و نوش شدند ، غیرتمندی کمیاب گشت ، غزل سرائی و تعرض بزنان شیوع یافت ، تا آنجاکه شاعران قصیده‌های مدح را بامعاشقه زنها شروع میکردند ، خلفای نخستین عباسی که تا حدی بدورهٔ بدوی نزدیك بودند از این جریان ممانعت داشتند ، مخصوصاً مهدی فرزند منصور بشار شاعر راکه در مدح او قصیده‌ای گفته بود واشعار وعزلهائی در باره زنان سروده بود مورد ملامت قرار داد ، و تا زمان هرون غزل سرائی دربارهٔ زنان ناپسند بشمار می‌آمد . اما هرون او را مباح ساخت و اصرار ورزیده که آنطور شعر بگویند ، و در نتیجه غیرتمندی با سرعت رو بکمی و کاستی گزارد .

آداب ورسوم اجتماعی در زمان عباسیان

درفصلهای پیش گفتیم که پس از ظهور اسلام عربها شهرنشین شدند و با تجملات و خوشیهای شهریان آشنا گشتند ، و در خوشگذرانی و عیاشی غرق شدند ، آن اخلاق و عادات بدوی سادهٔ خود را از دست دادند ، و براحت طلبی وتن آسائی پرداختند ، علم وفلسفه وطب آنان را ازسادگی و خشونت بدوی بر کنار ساخت ، و در زمان عباسیان این وضع (دوری از زندگانی بدوی) شدت ،گرفت زیرا دولت عباسیان با

کمك ایرانیان تأسیس شد ، وعباسیان از هرجهت متوجه عادات ورسوم ایرانیان گشته ازاعراب و زندگانی ساده آنان دوری جستند . بعلاوه عباسیان برای تحکیم مبانی سلطنت خود ناچار بحیله ومکر و ترور دست زدند . (شرح آن در جلد چهارم گذشت) و درنتیجه از وفا وشجاعت و آزادی خواهی و استقلال و غرور و تعصب وجوانمردی که صفات برجسته عرب بود ، جز آثار بسیار ضعیف چیز مهمی بر قرار نماند .

زن‌درزمان عباسیان

فزونی کنیزکان و هم خوابه ها از غیرت مردان کاست ، تا آنجا که مردها کنیزان رومی و ترك وایرانی‌خود را که از زنان عرب زیباتر و نمکین تر بودند برای یکدیگر هدیه میدادند ، درصورتیکه پیش از آن مرد عرب جز زن خود بزن دیگری توجه نداشت وزن هم ازطرف مرد خود مطمئن بودکه جز وی با زن‌دیگرسروکار ندارد. اما تدریجاً مهر و محبت مرد ازیکزن به چند و یا چندین زن انتقال یافت وطبعاً غیرتمندی او نیزتجزیه وتقسیم گشت. زن‌هم که مرد را با دیگران سرگرم دید بفکر سرگرمی خود افتاد (مگرزنان باشرفی‌که در هر حال عفت خود را حفظ کردند) وخلاصه اینکه تاتمدن اسلام در دورهٔعباسیان کامل گشت ، زن عرب شهرنشین بکلی ازخاطره‌هافراموش‌شد و آزادی‌خودرا ازدست داد نه‌کسی برای‌او تعصب‌میکشید، نه خودش برای شوهرش تعصب بخرج میداد . و چه بسا از بانوهای حرم سراکه برای خوش آیند شوهران خود کنیزان زیبائی میخریدندو او را میآراستند و بشوهرخود تقدیم میکردند وابداً ازاین پیش آمد متأثر نمیشدند. یعنی‌نه زنها ازهووداری‌بدشان میآمد و نه مردان نسبت بزنان غیرتمندی بخرج میدادند در صورتی که سابقاً اگر مردی نسبت بدختری ویا زنی اظهارعلاقه میکرد برای همیشه ازازدواج بااومحروم میماند. دراثراین‌اوضاع‌نامطلوب قدروقیمت زن پائین آمد ، عزت نفس واستقلال‌فکر وآزادی اونابودگشت ، مرد باوبدگمان شد واورا دشمن خویش شمرد وازاعتماد واطمینان بزن احترازنمود ، معاشرت زن ومرد بجای صفا وصدق برروی‌مکروحیله ودشمنی‌استوارشد، مردان زنان را درخانه نگاهداشته، درها وپنجره ها رابروی او

بستند و او را از سخن گفتن و آمیزش و بیرون آمدن منع کردند چون بزن بدگمان شدند و حقیقت آنکه بدرفتاری زنان در نتیجه بد رفتاری مردان بوده که برای زن خود چندین شریك تهیه کردند. کم کم بدگوئی از زن شروع شد و شعرها و داستانها و مثل‌ها درمکر و حیلهٔ زنان و کجرفتاری آنان رواج یافت و عبارات وجمله های پندواندرز دربارهٔ مکر زنان و دوری از آنان وعدم اطمینان بآنان در همه جاو پیش همه کس معمول گشت. و بهترین نمونهٔ آن داستانهی الف لیله ولیله (هزار و یك شب) که وضع تجملی مسلمانان را در دورهٔ عباسی و پستی و بدبختی زنان آندوره رابخوبی مجسم میسازد ابوالعلاء معری شاعرفیلسوف آن عصرراجع ببدی زنان و بیشرافتی آنها چنین میگوید :

ترجمه شعر :

« بتو سفارش میکنم پسر دهساله را بحرم سراراه نده اگر راه دادی خانه »
«خودترا بدست خودت خراب کردی. زیرا زنان ریسمانهای مکر و فریب هستند و »
«شرف مرد را همین ریسمانها ازهم میگسلند :: »

اگر دختر کسی میمرد و میخواستند برای پدرش کاغذ سرسلامتی بنویسند ازابوبکر خوارزمی تقلید میکردند، چون وی (ابوبکر) در مرگ دختر رئیس بهراه اینطور سرسلامتی نوشته بود :

اگر من ازعفت وعصمت دخترشما کاملا مطمئن نبودم بجای سرسلامتی مرگ اورابشما مبارکباد میگفتم، زیرا سترعورت (خاك کردن زن ودختر) ازکارهای نیکو میباشدومادرروزگاری بسرمیبریم که بهترین حجله عروس قبراست واگر زنی پیش از مرد بمیرد اسباب سربلندی آنمرد میباشد چنانکه شاعرمیگوید :

ترجمه :

«چه نعمتی بالاتر ازاینکه عورت درخاك پنهان گردد .»

وشاعردیگر میگوید : ترجمه :

«زن من میخواهد من بمانم، اما من میخواهم زن من بمیرد، زیرا بهترین مهمان»
«حرمسرا عزرائیل میباشد .»

ودیگری میگوید : ترجمه :

«دختران خود را خیلی دوست دارم واز آنرو آرزو دارم آنها را بدست خود»
« درگور بگذارم .»

ودیگری میگوید.

ترجمه :

«چه سعادتی بالاتر از اینکه پسرم بماندودخترم بمیرد .»

ودیگری میگوید : ترجمه :

«ای کاش تا دختردنیا میآید بمیرد ، چون بهترین داماد وحجله گوراست.»

آری درقرن چهارم وپنجم هجری که تمدن اسلام بحدکمال رسیده بود ادیبان وشاعران مسلمان دربارهٔ زن آنطور فکر میکردند وشعر میگفتند . بالجمله اینکه در دورهٔ عباسیان ازاخلاق ستوده عرب جز سخاوت چیزی باقی نماند وآن هم از آنرو باقی ماند که برای دوام حکومت وقدرت خلفاء ضرورت داشت ، زیرا در آنروزگاریکی از منابع عمدهٔ درآمد ووسایل زندگی آن بودکه ازراه سخاوتمندی زندگی میکردند.

زندگی از طریق سخاوتمندی دیگران

تمدن جدید این ایام بر روی قوانین و مقررات خاصی وضع شده که مبتنی بر اقتصاد عمرانی میباشد ، بقسمی که موازنه قوا و نتایج آن کاملا مراعات میشود ، باین معنی که هر فردی چه زارع ، چه تاجر ، چه صنعتگر ، چه نویسنده ، چه غیره بقدر هوش واستعداد وکوشش وجدیت خویش از جامعه بهرهمند میگردد.(۱) اولیای امور برای هرقسمت مقرراتی وضع کرده سود و زیان آنرا در نظر گرفته و آنرا ارزیابی نموده اند و جز درموارد بخصوصی (چنانکه این ایام در مصر اتفاق افتاده) آن مقررات تغییر نمییابد ، بقسمی که کارگر باندازهٔ کار خود وبازرگان بمقدار سرمایهٔ خود بهره میبرد.

اما در دورهٔ تمدن اسلام (زمان عباسیان) این مقررات تقریباً در طبقات پائین

۱ ـ نظری که جرجی زیدان در نیم قرن پیش راجع باوضاع اقتصادی و سیاست اقتصادی اظهار داشته فعلا مورد قبول نیست و بطلان آن واضح شده . چه اگر واقعاً هوش وعلم وعمل وکوشش ملاك بهرهمندی افراد بود کسانی مانند اینشتین ویا مادام کوری وامثال آنان میبایستی متمول ترین افراد جامعه باشند . درصورتیکه برعکس این قبیل اشخاص باآن همه نبوغ وسعی وعمل وتولید قواء ومواد مفیده اززندگانی عادی ومعمولی هم محرومند ، پس فرضیه جرجی زیدان وهم مسلکان آنمرحوم اساس چندانی ندارد . مترجم

(کشاورزان ، فروشندگان ، پیشه‌وران) تطبیق میشد ، ولی طبقات بالا طور دیگر زندگی میکردند وزندگی آنان با زندگانی طبقهٔ عالی امروز شباهت نداشت ، زیرا یگانه وسیلهٔ ارتزاق عده‌ای از طبقات بالا سخاوتمندی دیگران بود باینقسم که خلیفه بوزیران می بخشید، وزیران بزیر دستان ودر باریان بخشش میکردند و آنها بدیگران میدادند.منبع این بخشش هابیت‌المال بود. بیت‌المال بدست خلیفه ویا قائم‌مقام خلیفه (وزیر ، امیر ، سردار و غیره) اداره میشد و با تغییر اوضاع درجه نفوذ آنان بالا وپائین میرفت.در آمد بیت‌المال ازمالیات‌ها وجزیه‌ها فراهم میگشت.در جلددوم‌این کتاب گفتیم که مالیات دولت عباسیان بطور متوسط سالی ۳۶۰ میلیون درهم میشد وبیش از پنجاه ملیون آن بمصرف مؤسسات دولتی نمیرسیدو بقیه بدست‌خلیفه‌میافتاد که هر طور دلش میخواست خرج میکرد. بیشتر این درآمد ها از مالیات‌زمین بدست میآمد ، مالیات زمین‌در آن زمان سنگین بود زیرا دولت نصف یا ثلث‌محصول را میگرفتند . مردم امروز آن‌نوع مالیات راظلم بزرگی می‌پندارند ولی مردم آنروز سنگینی آنرا احساس نمیکردندبلکه از عباسیان سپاسگزاری داشتند که طرزمساحی را برانداختندوتقسیم بندی‌رامعمول داشتند، چه که پیش از عباسیان مالك‌ویاکشاورز از روی مساحت اراضی مالیات میداد ، خواه درآن اراضی زراعت شده‌وخواه‌نشده باشد ، اما عباسیان آن رسم را برانداختند ومالیات را ازروی محصول‌تعیین کردند.

راه ورسم عرب در طریقه‌ارتزاق (گذران زندگی)

دولت خلفاء قسمتی از در آمد را بابت حقوق کارمندان میدادند ، و بقیه را میان نزدیکان و طبقات خاصه بعنوان انعام وجایزه و مستمری وغیره بخشش میکردند ، آنها هم برای حفظ مقام خویش آن اموال را بزیر دستان میدادند ، چه که جاه و مقام برای آنان سودمند تر از پول بود ، و باینطریق پول از دست خلیفه بدست وزیران وامیران و از دست آنان بزیردستان وازدست آنها ببازاریان وکارگران وسوداگران میافتاد . ودر واقع پولی که از کیسه مردم درآمده بود ، مجدد بکیسهٔ آنان برمیگشت و مثل این بود که کسی از آنها چیزی نگرفته است . شاید چنین تصور شود که این نوع اقتصاد مخصوص تمدن

اسلام بوده ، امـا در روزگار باستان ، اغلب ملل دنیـا (پیش از اسـلام) همین روش را داشتند .

مثلا اهالی آتن که جزء طبقات خاصه یونان بودند کار معینی انجام نمیدادند ، وکار مهمشان سیاست بازی، حضور وشرکت دراجتماعات رسمی ، جشن‌ها وقدم‌زدن و گردش در باغهای عمومی آتن و شنیدن سخنرانی های فلسفی و سیاسی بود ، ومعاششان‌از مقرری ها وجایزه ها و مستمری هائی میگذشت که دولت یونان‌بآ نان میداد ، ودولت هم از راه مالیات ویا غنیمتهای جنگی پرداخت آن هزینه ها راتأمین مینمود وبطورکلی مردم سایر شهر های بزرگ نیز همینطور زندگی میکردند . بر عکس در جامعهٔ اسلامی که بواسطهٔ سخاوتمندی طبیعی‌عرب دسته‌ای ازاهالی‌هرشهر کوچك و یا بزرگ‌و حتی ده نشینان‌و ایلات مسلمان ، از راه‌سخاوتمندی دیگران گذران داشتند وپیش از اسلام نیز عربها بهمان‌رویه زندگی میکردند . رئیس‌قبیله بجنگ میرفت وغنیمت واسیر میآورد و بـه بزرگان قبیله میداد ، و آنها هـم میان افراد و اتباع خویش تقسیم می‌نمودند ، و ازآنرو گفته اندکه عربها مردمی یغماگر و بخشنده اند . (نهابون و هابون) ویکی از ممیزات عرب آنکه اندوختن پول را ننگ میشمرد .



کوزه لعابی ساخت شهری

امـا اینکـه چـرا از میـان تمـام صفات پسندیده عـرب فقط این یـك صفت (سخاوتمندی) با تمدن اسلام همزیست شد و از میان نرفت دلیلش آنست که خلفاء بـرای بقای سلطنت خـویش و جلب مردم با نفوذ ، سخاوتمندی را لازم میدیـدنـد ، و همینکه عباسیان بسلطنت رسیدند . اهمیت آنرا درك کردند و برجود و سخاء افزودند، زیرا اگر غیرازآن‌میکردندمردمی که‌ازراه سخاوتمندی گذران داشتند، بر آنها میشوریدند وکارشان

را میساختند .

در زمان‌خلفای را شدین صحابه (حضرت) رسول اندوختن‌مال‌راجایز نمی‌دانستند ، وشاید مطابق عادت ومعمول عربها از آن‌کار اباء میکردند ، وشاید هم برای حدیثی بودکه از پیغمبر(اکرم) روایت میشدکه فرمودند ، چهل تاشصت بدنیست وایوای بر آنانی که صدهادارند . خلفای راشدین‌پول در بیت‌المال‌ذخیره نمیکردند ، مسلمانان بجنگ وفتوحات مشغول بودند . شوردین درسرداشتند ،باخلوص وایمان راه خدارا میپیمودند واعتنائی‌بدنیانمیکردند ، وازآن‌گذشته مالیات آنقدر زیاد نبودکه چیزی پس انداز شود . اما بنی امیه برای جلب رضایت رجال دولتی و لشکریان برحقوقها ومستمری‌ها افزودند . و ازهرجا و هرکس پول‌گرفتند وفرزندان صحابه وبزرگان قریش را با پول وملك ومال مشغول داشتند ،آنهاهم که درآمد خودرا بسیار دیدند قصر ساختند و کنیز و غلام خریدند . به شاعران و ندیمان و حاشیه نشینان انعام وجایزه دادند ، و اموال دولتی ازهمان راهی که گرفته می‌شد از همان راه بکیسه مردم‌برمیگشت.

عبیدالله بن عباس ، عبدالله بن جعفر ، سعید بن عاص و سایر بزرگ زادگان قریش‌بهمین طریق زندگی میکردند. سالی یکی دوباره از مدینه بدمشق نزدمعاویه ویزید میآمدند ، پولهای زیادی از آنان میگرفتند وبمدینه باز میگشتند و میان مردم مدینه پخش مینمودند . خلفاء هم این را میدانستند و آنچه بآنان میدادند پای‌مردم‌مدینه حساب‌میکردند . نه‌تنهامردان (بزرگ زادگان) این رویه راداشتند بلکه بانو های محترمه نیز بهمین طریق زندگی میکردند . مثلا (حضرت) سکینه دختر (حضرت) امام‌حسین وعایشه دختر طلحه وسایر خانمهای محترمه قریش‌گاه وبیگاه نزد خلیفه میآمدند ، ازخلیفه پول‌می‌گرفتند وبمدینه بازمیگشتند و آن‌پول رامیان شاعران ومداحان وزیردستان خود تقسیم میکردند . مثلاگاه میشدکه‌عایشه صد هزار درهم میگرفت و آن صد هزار درهم را بیرون شهر مدینه میان صد نفر تقسیم میکردوخودش دست خالی‌بشهرمیآمد . تاآنجاکه بیشتر این بزرگ زادگان بواسطهٔ همین بذل وبخشش‌هاغالباً وام دار میشدند ونادارمیمردند .

عباسیان هم آن روش را ادامه دادند وچون در زمان آنان پول زیاد تر شد ، بذل و بخشش هم بهمان درجه افزایش یافت ومیان طبقات مختلف رواج گرفت . مثلا (حضرت) امام موسی کاظم از مدینه به بغداد نزد مهدی خلیفه میآمد ، خلیفه مقدار زیادی پول بآن حضرت می‌داد ، و آن (بزرگوار) پولها رادر کیسه‌ها ریخته میان اهل مدینه تقسیم میفرمود . خلفاء نه تنها به بزرگ زادگان قریش بذل و بخشش میکردند بلکه بعاملان و کاتبان وسازندگان وشاعران و ندیمان نیز پولهای فراوان میدادند ، و آنها هم چیزی نزد خود نگاه نداشته به دیگران می بخشیدند ، و چه بسا که پول مرحمتی خلیفه رادر بارگاه خود خلیفه میان ملازمان خلیفه تقسیم میکردند تا آنانرا بآسانی نزد خلیفه ببرند .

تودهٔ مردم را با مهمانی خشنود میساختند

خلفاء وامراء سخاوتمندی را لازمه بقای خودمیدانستند و تودهٔ مردم را بـا ساده تـرین راه راضی میساختند ، باینقسم که آنها را با ضیافت راضی نگاه میداشتند ، خوان ها میگستردند و هـزاران نفررا شب و روز شام و ناهـار میدادند . از زمان خلفای راشدین این رسم معمول بودچه عرب ضیافت را دوست میدارد ، پس ازاسلام نیزاین عادت باقی‌ماند وتوسعه یافت ، زیرا برای جلب افراد قبایل ضیافت آنان بسیار سودمند بود تاآنجاکه توی‌کوچـه وبازار خوان عمومـی میگستردند ، عبیدالله بن عباس نخستین مردکریمی است‌که سرکوی و برزن خوان گسترد و توده مردم را خوراك‌داد . بسیاری از مردمان سخاوتمند اسلام این رویه را داشتند وهمه نوع بذل و بخشش میکردند چنانکه شرحش گذشت .

والیان با تدبیر اموی نیز از این راه مردم داری میکردند و سر کـوچه هـا خوان میگستردند . حجاج درشب های رمضان هرشب هزار خوان ودر سایر روزها روزی پانصد خوان سر راه مردم میگسترد و بر هر خوانی ده نفر مینشاند ، در این خوان ده نفری ، ده قاب شیرین پلو و ده ماهی‌تازه بریان بود ، خود حجاج درتخت روانی می نشست و بـا تخت روان در اطراف خوان ها حرکت نموده و غذا هـا را رسیدگی‌میکرد . روزی موقع بازدید خوانهاقاب‌پلوی‌را دیدکه شکرنداشت ، فوری

دستور داد شکر بیاورند اما خوراك پز قدری دیر کرد و تا شکر رسید مهمان لمو را بی‌شکر خورده بود ، حجاج همان جا خوراك پز را دویست تازیانه زد . مأمورین زیر دست حجاج در سایر شهرها نیز چنان میکردند و بعضی از آنها روزی دو بار (شام و ناهار) بعامه مردم غذا میدادند . یوسف بن عمر والی هشام بن عبدالملك روزی پانصد خوان عمومی میگسترد ، یزید بن هبیره روزی هزار خوان عمومی میگسترد . سایر امراء و بزرگان اسلام همین روش را تعقیب میکردند و همه روزه عده زیادی از طبقات خاص و عام برسر خوان عمومی ابن طولون (درمصر) غذا میخوردند . بعضی ها هم بدون اینکه خوان بگسترند مردم را غذا میدادند . مثلا لؤلؤ حاجب خلفای فاطمی مصر روزی دوازده هزار نان با مقداری گوشت و غیره بمردم میداد و در روز های رمضان این مقدار دو برابر میگشت .

علاوه بر اطعام عمومی از راه صدقه دادن مردم را راضی میساختند و هر یك از خلفاء و امرا ووزراء هر روز مبلغی بعنوان صدقه میان مردم پخش میکردند . (در جلد دوم شرحش گفته شد) بسیاری از آنان برای رضای خدا صدقه میدادند و بعضی هم از روی جوانمردی باین عمل مبادرت میکردند .

اطعام مردم باین نحو از ابتکارات مسلمانان نیست بلکه از روزگار باستان معمول بوده است . تودهٔ مردم شهر روم بیشتر از راه اطعام عمومی میزیستند ودولتیان همه روزه مقداری آرد و گوشت میان مردم شهر تقسیم میکردند . بعضی از پادشاهان ایران روزانه پانصد خوان برای مردم میگستردند و برهرخوانی نیم گوسفند بریان ، ده گرده نان ، مقداری حلوا یا عسل و کاسه های پراز شیر یا شراب وظرفهائی پر از ماهی بریان مینهادند . مسلمانان دراین قسمت از آداب ورسوم اجتماعی مانند بسیاری از قسمتهای دیگر بایرانیان اقتداء نمودند .

خلفاء برای راضی نگاهداشتن خواص (غیراز کارمندان دولتی) گاه بیگاه پول وملك وخلعت برایشان میفرستادند ویااینکه مقرری بآن ها میدادند . (شرحش گذشت) ولی مردم آزاده از خلفاء دوری میجستند وانعام وجایزه آنها را نمپذیرفتند والبته بیشتراین قبیل اشخاص ازصحرانشینان بودند ، یعنی اشخاصیکه دچار تجملات

شهری نشده بودند.

پس از بدبختی برمکیان این احساس (دوری از دستگاه های دولتی) شدت یافت و مردم باین عقیده شدند که پول و مال دولتی باعث جوانمرگی و پراکندگی میگردد. میگویند مرد عرب صحرا نشینی بواسطهٔ فقر و تنگدستی مورد ملامت زنش واقع گردید و شب و روز از وی سرزنش میدید که چرا بدستگاه خلافت نزدیك نمیشود و مانند دیگران خانهٔ تازه نمیسازد، وزر و زیور برای زن وبچه اش تهیه نمیکند وملك نمیخرد. عرب صحرا نشین خطاب بزن خودکه ازقبیلهٔ باهله بوده این اشعار را میگوید:

ترجمه:

« باهلیه (زن آن مرد صحرا گرد) مرا ملامت میکند که چرا از بزرگان »
«دوری میجویم و برای خودثروت تهیه نمیکنم، آن زن اطراف خود زنانی را میبیند»
«که درمال وثروت غوطه ورند وگردن بندهای زرین وسیمین بگردن دارند، آیااو»
«میپسندد که عاقبت من مانند عاقبت شوم جعفر و یحیی برمکی باشد و امیرمؤمنان»
«آنطور با من رفتار کند، من میبینم که این جاه و مال دردهان شیر نهفته است، پس»
«ای همسر عزیز بگذار من درفقر وفاقه بمانم و با خاطری آسوده مرگ را استقبال کنم»
«ودچار بیم وهراس نباشم.»

بخشش و دین

فقیهان و پرهیزکاران صدر اسلام و اوایل خلافت بنی امیه انعام و جایزهٔ خلفاء را نوعی رشوه میشمردند و از قبول آن اکراه داشتند، اما همینکه مزهٔ شیرین آن را چشیدند با منت پذیرفتند و از قبول آن افتخار و مباهات کردند. چنانکه ذوالرمه میگوید:

ترجمهٔ شعر:

« پولهائی را که من بدست آورده ام ارث کسان من نیست، دیه هم نیست »
ازراه حرام هم نگرفته ام، بلکه خدمت بزرگان رسیده ام واز آنان دریافت داشته ام.»

کم کم همان فقیهان وپرهیزکاران خود را به بزرگان نزدیك ساختند واز آنان پول

وملك ومال تمنی کردند ، بعضی هابنام صله‌پاره‌ای‌باسم جایزه، عده‌ای بطورمقرری‌از آنان پول میگرفتند ودستهٔ اخیر (مستمری خواران) بیشتر از مستمندان‌و یتیمان وبیوه زنان بودند ، بعضی اوقات خلیفه‌یا امیر برای مصلحت‌روزگار یاهرچه ،برؤسای احزاب وقبایل ماهانه ومقرری میدادند وبرای فرزندان انصار ومهاجرین و علویان وطالبیان‌وخاندان‌قریش واعراب یمن و غیره مستمری تعیین میکردند .

علی بن عیسی وزیر مقتدر عباسی بطالبیان وعباسیان وفرزندان انصار مقرری میداد و ابن فرات (وزیر) برای فقیهان و عالمان و مردم خانواده ماهانـه ای تعیین کرده بود که مرتباً (از پنج تا صد دینار در ماه) پـرداخت میشد . کافوراخشیدی فرمانروای مصر اعتبار مخصوصی برای مخالفان‌خلفای عباسی تعیین کرده‌بودوهر کس از خلیفه بغداد میرنجیدو پیش کافور میآمد از آن اعتبار بهره‌مند میگشت .

خلفاء هم بنام مصالح‌عمومی همه نوع بذل وبخشش میکردند وصلهٔ شاعران‌را از بیت‌المال بنام مصالح عمومی میپرداختند واگر مورد انتقاد واقع میشدند خرده ـ گیران راهم راضی میساختندویا در مقابل نفوذ دینی آنان ساکت میماندند،همانطور که مهدی‌و هرون‌در مقابل‌انتقادات سفیان‌ثوری بواسطهٔ نفوذ دینی او ساکت ماندند.

استفاده بزرگان از زیردستان

طرز استفاده و جیره خواری زیر دستان از بزرگان (در دورهٔ تمدن اسلام) ذکرشد اینك استفادهٔ بزرگان اززیر- دستان را شرح میدهیم این بـذل و بخشش هم نوعی از سخاوتمندی محسوب میشد با این فرق که بخشش بزرگان را صله و جایزه وتقدیمی زیر دستان را هدیه‌میخواندند . هدیه دادن در آنزمان بخصوص در دورهٔ عباسیان بسیار شایع بود وهمینکه فرماندار تازه‌ای وارد شهری‌میشد اهالی آنشهر کنیز وغلام ورخت ولباس وپول وگاو وشتر واستر باو هدیه میدادند . فرماندار هم مقداری از آن هدیه‌ها را برای وزیر و یا خلیفه میفرستاد و اگر مدت فرمانداری او طول میکشید این هدیه ها بطور مستمری (سالانه) فرستاده میشد و اگر هدیه‌های سالانه نمیرسید فرماندار متمرد بشمار میآمد (مثل اینکه ما هـم در همان دوره هستیم . مترجم)

پس سخاوتمندی باشکال واسامی مختلف در میان تمام طبقات آن ایام معمول بود و مقدار و کیفیت آن تغییر میکرد. در اوایل امویان شتر و گاو و گوسفند هدیه میدادند وخلیفه گاو نر وگاو ماده و ساربان و یاکنیز و اسب و یا پول نقد و جنس بخشش میکرد. در اواسط دولت بنی‌امیه جامه وپارچه وکنیز وامثال آن بر پول نقد اضافه شد ودرزمان عباسیان بخشش پول زرد وجواهرات وملك وكاخ وپارچه های ابریشمی معمول گشت.

تملق گوئی و چاپلوسی و حیله گری

(بدبختانه) اکنون هم تملق گوئی و چاپلوسی در میان اعراب مسلمان و غیرمسلمان طبیعت دوم شده و تاسرحد کمال رسوخ یافته است. بعضی از علمای علم اجتماع معتقدند که این خوی طبیعی آنان میباشد، در صورتی که چنان نیست واعراب تدریجاً باین خصلت نا پسند خو گرفتند. عرب در ابتداء آزاد فکر بوده واستقلال وعزت نفس داشته است، وچنانکه ملاحظه شد تا پایان دوره خلفای راشدین همانطور بودند، ولی چون بنی امیه برای پیشرفت کار خود بمکر وحیله وسخت گیری متشبث شدند، رفته رفته افکار مردم مقید گشت و به تملق گوئی و حیله گری آشنا شدند، خلفاء وبزرگان قوم نیز بنام (بردباری ـ حلم) همان رویه را پیش گرفتند وبامردم به تقلب وحیله وتملق رفتار کردند.

معاویة بن ابی سفیان در این قسمت (حلم دروغی) از همه مشهور تر و از دیگران پیشقدم ترمیباشد. ودرجلد چهارم این کتاب گفتیم که چگونه معاویه ناسزا وانتقاد اهل‌بیت ورؤسای احزاب را دربارهٔ خودش ودولتش میشنید وساکت میماند وچه بسا که بخرده گیران نیکوئی میکرد، یا اینکه دشنام دهنده را نادان و گول میخواند چنانکه باشعبة بن غریض همانقسم رفتار کرد.

موقعی معاویه درخانهٔ کعبه شعبةبن غریض را دید وکسی را نزد وی فرستاده احضارش کرد، فرستاده معاویه بشعبه گفت: امیرمؤمنان تورا می‌خواهد، شعبه گفت: مدتی‌است امیرمؤمنان (مقصود وی حضرت‌علی‌علیه‌السلام بوده است) شهید شده‌است آنگاه نزد معاویه رفت وبعنوان خلافت بوی سلام نکرد، معاویه گفت:

آنزمینی که درتیماء داشتی چه کردی؟ شعبه گفت. هنوز هست، از محصول آن برهنه را میپوشانم و به همسایگان کمک میدهم، معاویه گفت: آنرا میفروشی، شعبه گفت: آری، معاویه پرسید چند؟ شعبه گفت: شصت هزار دینار و اگر بمحصول قبیله آفت نرسیده بود آنرا به هیچ قیمتی نمیفروختم، معاویه گفت: درهرصورت قیمتش را گران گفتی، شعبه گفت: اگراین زمین متعلق بیاران خودت بود، آنرا بششصدهزار دینارمیخریدی واهمیت نمیدادی ولی چون مال من است، اینطور میگوئی. معاویه گفت: حال که بهای زمین را گران گفتی، اشعار پدرت را که در مرثیهٔ خود گفته برایم بخوان.

شعبه آن اشعار را خواند، معاویه گفت: بسیارنیکو گفته بهتر آنست که راجع بمن باشد، زیرا من از پدرت اولی هستم. شعبه گفت: هم دروغ میگوئی، هم پست هستی. معاویه گفت: فرض که دروغ میگویم دیگرچرا پست هستم، شعبه گفت: برای اینکه تو در جاهلیت و اسلام مانندمردار بودی و هستی زیرادرجاهلیت با پیغمبر خدا صلی الله علیه (و آله) وسلم وقرآن جنگیدی تا آنکه خداوند تورامغلوب ساخت، امادراسلام فرزندان پیغمبر را از حق خود محروم ساختی، تو آنی که پیغمبر خدا تووپدرت راماننذبنده آزاد نمود. معاویه گفت: پیرمرد احمق شده، او را بلند کنید، غلامان شعبه را ازجا بلند کردند.

معاویه ابتداء با بردباری سپس بامال و آنگاه با شمشیر مخالفان را رام میساخت و اگر نمیتوانست مخالفان را آشکارا بکشد بمکر و حیله آنها رااز بین میبرد، یارانش این را میدانستند و باوی بمکر و حیله رفتار میکردند تا هرچه بیشتر از او استفاده کنندو همین طرزرفتار بزرگان با زیردستان و زیردستان با بزرگان سبب شد که تملق وچاپلوسی معمول گردد واساس سیاست معاویه بر آن استوار شود. معاویه با هوش و کاردانی این خصلت ها را ترویج کرد و آنرا حلم وعفو و اغماض نامید وچون مردم هم معمولا ازپادشاهان خود پیروی میکنند در نتیجه تملق و چاپلوسی و حیله گری بیشتردر میان دولتیان، شایع گشت، ولی معذلك عزت نفس و آزادیخواهی بکلی از بین نرفت.

پس از آنکه ایرانیان بیاری عباسیان و مخالفت امویان برخاستند، ابومسلم خراسانی کاری کرد که آن عزت‌نفس و وفاداری بکلی ناپدید گشت زیرا وی (ابومسلم) مردم را بهجرد تهمت میکشت و هرکس اگرچه بی گناه بود ازجان خود امان نداشت و طبعاً اینوضع، چاپلوسی و تملق و حیله‌گری را شایع ساخت (۱) پس از پیروزی ابومسلم و تسلیم زمام امور بعباسیان میان آنان و علاویان اختلاف شدت یافت، منصور برای رهائی ازاین کشمکش ها ابومسلم و بسیاری از علاویان را کشت وطبعاً میان ایرانیان وعباسیان وعلویان کینه‌های سختی پدید آمد، اماچون عباسیان نمیتوانستندازایرانیان دست بکشند و برای ادارهٔ امور مملکت بآنان محتاج بودند ازروی ناچاری ایرانیان را بکارهای مهم گماشتندو در عین‌حال جاسوسان وخبرچینان دراطراف آنها تعیین کردند که آشکار و پنهان گفتار و رفتار آنها را مراقب باشند. این جاسوسان و کارآگاهان دو دسته بودند: اول دارودستهٔ (برید) که مأمورین آنها را میشناختند و میدانستند. دستهٔ دوم جاسوسان پنهانی که از میان کنیزان وغلامان وساقیان وندیمان و سازندگان و آوازه‌خوانان انتخاب میشدند، باین‌قسم که خلیفه کنیزی یا غلامی یا ساززنی رابخوبی تربیت میکرد و برای جاسوسی بوزیر یا سردار خود میداد، اتفاقاً وزیران و امیران نیز با خلیفه همانطور معامله داشتند.

جاسوسی، کینه توزی (پنهانی) حسدورزی طبعاً حیله گری و تملق‌وچاپلوسی بار آورد وهمینکه عزت نفس و آزادگی ومردانگی از بین رفت، آنصفات ناپسند شایع شد، بخصوص موقعی‌که عنصرعرب از کار برکنار شدوعنصرغیرعرب برای کسب مال وجاه ومقام بهمه‌نوع تملق وحیله‌گری دست زد و بدتر ازهمه استبداد وفساد در دستگاه های دولتی رواج گرفت و امیران وبزرگان غیرعرب که بزبان عربی سخن میگفتند باعرب هامعاشر شدند وسرانجام‌اعراب (کسانی که بعربی سخن میگویند) بحال کنونی افتادند که جز حیله بازی و تملق و مجاز گوئی چیزی نمیدانند. البته

۱ـ جرجی زیدان از روی تعصب عربی به‌رادمرد فداکار ایرانی ابومسلم خراسانی نسبت‌بیوفائی‌و بی‌رحمی‌میدهد چه‌که وی(ابومسلم) در مقابل ستمکاری بی‌نظیر عرب ها در مورد ایرانیان قد مردانگی علم‌کرد و دشمنان ایران راکه دشمن‌آزادی وآبادی بودند از پادرآورد وبرای تجدیداستقلال وعظمت مملکت و ملت خودجان رافداساخت. وبنظر ما چنین آزاد مردی نه تنها مورد تجلیل و تعظیم ایرانیان میباشد بلکه تمام‌ملل آزادیخواه جهان چنین قهرمانی‌را ستایش میکنند. مترجم.

مردمانی که چندین قرن فرمانروا و بانفوذ و مقتدر مانده اند از این وضع مستثنی میباشند.

خانواده در تمدن اسلام

اساس خانواده دراواسط دورهٔ تمدن اسلام مانند امروز زن بود. سابقاً راجع بزن صحبت داشتیم ومجدد چیزی نمیگوئیم، فقط پاره‌ای ازممیزات خانوادهٔ اسلامی را شرح میدهیم و آن عبارت از حجاب و تعدد زوجات و طلاق میباشد.

۱ـ حجاب

اگرمقصود ازحجاب پوشانیدن تن و بدن زن است که این وضع پیش از ظهور اسلام وحتی پیش ازظهور دیانت مسیح معمول بوده و دیانت مسیح هم تغییری درآن نداده وتا اواخر قرون وسطی در اروپا معمول بوده و آثار آن هنوز در خوداروپا باقی مانده است.

و اگر مقصود از حجاب زندانی ساختن زن در خانه وجلوگیری از معاشرت وی با مردان است باید گفت که اینوضع میوه‌ای از میوه‌های درخت تمدن اسلامی میباشد وپیش از آن شایع نبوده است،وهمینکه مسلمانان کاملا با زندگانی تجملی و عیاشی آشناشدند قضیهٔ حجاب بیش ازپیش شدت یافت و راجع بآن دقتهای فوق‌العاده مبذول گشت. سابقاً گفتیم که زن بدوی عرب در همه چیز با مرد برابر بود وچه بسا که ازمیان همان چادرهای صحرائی زنانی در آمدند که در امور بازرگانی و ادبی ودلیری وخردمندی وهشیاری وغیره نابغه محسوب میشدند ولی بعد از ظهور اسلام کنیزان واسیران فراوان گشتند ومردان هم خواجه‌های متعددیافتند.طبعاً زن و مرد ازهم بدگمان شدند و آن غیرت وعلاقه مندی سابق را از دست دادند و چون اختیارات مرد بیشتر بود از اوایل سلطنت امویان زنان در خانه محبوس گشتند وخواجگان سفیدوسیاه برای مراقبت رفتار آنان معین شدند.

پرده پوشی سختی که امروزدرخانواده‌های اسلامی معمول است موجبش همان بدگمانی مرد از زن وخود کامی نسبت بخانواده است که هرنوع لذت وخوشی رامنحصراً برای خود میخواهد ،درصورتیکه چنین وضعی با اصول تعالیم اسلام موافقت

ندارد واگر درموضوع حجاب بآیات قرآنی مراجعه شود تفسیر آیات بیشتر بارفع حجاب (البته حجاب غیر معقول که شرعاً وعرفاً مردوداست. مترجم)وفق میدهد ، اما چه میتوان کرد که مردم میل دارند احکام دینی را مطابق فکر و نظر وغرض خودشان تفسیر کنند واین مخصوص مسلمانان نیست بلکه پیروان هر دینی پس ازمتمدن شدن، میل دارند احکام دینی را مطابق میل خودتعبیر نمایند.مثلا در کتب مذهبی مسیحیان راجع بجلوگیری از تعدد زوجات نص صریحی یافت نمیشود ، اما اولیای امور کلیسا تصور کردند که یك زن داشتن موجب سعادت خانواده وجامعه است ولذا از روی پاره‌ای قرائن بعضی آیات راتفسیر و تأویل کردند وتعدد زوجات را حرام دانستند، همینطورموقعیکه کنیز در میان مسلمانان فراوان شدزن ومرد مسلمان از هم بدگمان گشتند ومردان درصدد محبوس ساختن زنان بر آمدند و آیات و احکام را با آن نظر تأویل و تفسیر کردندوزنرا از هر جهت در تنگنا گذاردند تا آنجا که زن گمان برد کارهائی بر مرد حلال است که بروی حلال نمیباشد والبته این اعتقاد از روی ترس وناچاری پدید آمد وبالطبع مهر و دوستی زنان نسبت به مردان مبدل بترس وریاکاری شد. مردهم که از راز زنان آگاه گشت ازمکر وحیلهٔوی اندیشناك شد ، او را پشت پرده گذارد و خودش با کنیزان و مردان و غلامان سر گرم شد ، بندرت با زن خویش هم سفره وهم بستر وهمنشین میبود واورا موجودی مکارو حیله باز می‌دانست وافتخار مردان بر این شد که‌زن‌را از حجله تاگور درخانه‌حبس کنند!

اما باید دانست که ستمگری نسبت بزنان و خوار و ذلیل داشتن آنان بانص صریح آیات قرآنی مخالف میباشد، زیرا قرآن مرادن را مأمور فرموده که با زنان بدوستی و مهربانی رفتار کنند و اینك نص آیهٔ قرآن :

(و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة ورحمة) سورةالروم. آیه:۲۰

ترجمه :

از آیات الهی یکی اینکه برای شما از نوع خودتان جفت آفرید تا بوسیلهٔ

آنان آسایش یابید و خداوند میان شما و آنان دوستی و مهربانی بر- قرار ساخت و اینك آیهٔ دیگر :

(ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف)

سوره البقره آیهٔ ۲۲۸

ترجمه :

همانطور که شما حقی بر زنان دارید زنها هم حقوقی دارند که باید به‌نیکوئی اداء شود و آیهٔ دیگر :

(وعاشروهن بالمعروف)

سورهٔ نساء آیهٔ ۲۳ .



یك بانوی مسلمان چرکس

ترجمه :

بازنان به‌نیکی معاشرت کنید .

اما مردان جز خودکامی و شهوترانی چیزی نخواستند ،بخصوص بعد از پایان دورهٔ علم و تمدن وشیوع جهل وفساد که فقیهان نیز مطابق نظر تودهٔ جاهل رأی‌دادند، همانطور که کشیشان مسیحی نیز در دوره‌های تاریك چنان بودند و مطابق فکر کوتاه و نظر پست محیط رأی وفتوی صادر کردند بویژه که ظلم واستبداد در ممالك اسلامی شدت یافت ونتایج شوم آن برزن ستمدیده تحمیل شد ، چه‌که در دورهٔ استبداد ، مرد ظلم حاکم‌را تحمل میکند چون زورش بوی نمیرسد ،ولی همینکه به منزل میآید خودش از هرحاکم ظالمی نسبت باهل خانه‌اش ظالم‌تر میشود و انتقام حاکم ظالم را از زن و بچه‌اش میگیرد . این وضع در تمام اجتماعات حال و گذشته معمول بوده‌که بعد از شیوع ظلم و فساد اوضاع خانواده‌ها نیز تیره میگردد و در هر کشوری‌که دیکتاتوری حکمروا باشد معمولا مرد خانه نیز باهل خانهٔ خود ستم میدارد وبرعکس اگر در مملکتی عدل و داد حکومت کند زن میتواند حق خودرا

مطالبه کند و مرد هم از ادای حق زن خود داری نمینماید و چه نیکو گفته‌اند که هرخانواده و خانه‌ای یك دولت کوچکی را میماند.

زنان مسلمان تا اواخر قرن گذشته (قرن نوزده میلادی) چنان بودند و پیشوایان اسلام هم‌خواه ناخواه سکوت داشتند، کم کم بعضی از نویسندگان مسلمان در بارهٔ حقوق زنان مطالبی نگاشتند و معایب پرده را بر شمردند و برادران خودرا به مبارزه بر ضد پرده پوشی برانگیختند و تا آنجاکه ما میدانیم نخستین کسیکه راجع بزنان مسلمان وحقوق آنها مقالاتی انتشار داد مرحوم شیخ احمدفارس الشدیاق است که در مجلهٔ الجوائب چاپ استامبول مطالب مفصلی منتشر ساخت. پس از وی نیز بعضیها مطالب مختصری نوشتند و سرانجام قاسم بك امین دراواخر قرن نوزدهم کتاب مشهور تحریرالمرآةرا تألیف و منتشر نمود وحق مطلب را از هر جهت اداء کرد بقسمی که برای هیچ کس جای سؤال و جواب باقی نماند.

۴ تعدد زوجات

یکی از بدبختی های خانواده های اسلامی تعدد زوجات است، یعنی اینکه مرد هرچه بخواهد زن بگیرد، شریعت اسلام تعدد زوجات را با اجرای شرایط بسیار سخت اجازه داده که تقریباً آنرا (تعدد زوجات) جزء محالات آورده است، مثلا نص آیه تصریح دارد که مرد میتواند از یك تا چهار زن بستاند مشروط بر اینکه با همهٔ آنان عدالت کند و اگرنتواندعدالت کند بیش از یك زن نباید بستاندواینك متن آیه:

فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث و رباع فان خفتم الاتعدلوا فواحدة سورة النساء آیهٔ ۳:

ترجمه:

دو تا و سه تا و چهار تا زن بگیرید، ولی اگر بیم داریدکه میان آنان به عدالت رفتار نکنید بیش از یك زن نستانید.

ودر جای دیگر قرآن میفرماید:

(ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلاتمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه)

سوره‌النساء آیهٔ ۱۲۸.

ترجمه :

«هرگز نمیتوانید میان‌زنان‌عدالت کنید، اگرچه‌خیلی‌هم‌بآن‌موضوع علاقه‌مند»
«باشید ، پس دنبال هوی‌وهوس نروید وزن را سرگردان نگذارید .»

حال اگر مفهوم این دو آیه را بـا هم جمع کنید معلوم میشود که منع تعدد زوجات اقوی از جواز آن میباشد از آنـرو مردان خردمند و بـا انصاف به یك زن اکتفاء داشتند و با کنیزان هم بستر میشدند و از قلت نسل هم بیم نمیکردند زیـرا کنیزان فرزند میآوردند و درهر حال تا کنون هم مسلمانان معمولی بیش‌از یك زن دارندبقسمی که پنج ویا منتهی ده در صد مردم‌عادی‌با یك‌زن بسرمیبرند وبقیه‌بیش‌از یك‌زن اختیار میکنند . امـا طبقهٔ خواص چنانکه‌گفته شد معمولا یك زن میگیرند مگر اینکه موجبات مهمی تعدد زوجات را برای آنان ایجاب کند .

دستهٔ دیگری از مسلمانان موضوع عدالت مصرح در آیهٔ (مبارکه) را بعدالت در نفقه (نه در محبت) تعبیر میکنند و در هـر صورت در اواسط دورهٔ تمدن اسلام مردمان متمکن و با جاه و جلال هم زنان متعدد میگرفتند وهم کنیزان متنوع (سفید وسیاه) نگاه میداشتند. اما زن نخستین غالباً بانوی حرم محسوب میگشت ولی زنان زرنگ و پرهیز کار خودشان کنیزان ماهرو بشوهران هدیه میدادند چنانکه زبیده زن هرون برای اینکه از عشق شوهر خود نسبت به دنـانیر (یکی از کنیزان زیبای حرم) بکاهد چندین کنیز پری پیکر بهرون تقدیم نمود .

گاه هم زنان برای ثواب آخرت زن جوانی برای شوهرپیرخود هدیه میدادند شیخ جبرتی تاریخ نویس مصری میگوید زنان پدر من بسیار خدا ترس بودند ، از آن جمله یکی ازآنها خیلی به پدرم محبت میکرد و ازمحبت های او اینکه گاه و بیگاه کنیزان ماهروی با پول خود میخرید و آنانرا آرایش میکرد و جامهٔ فاخر میپوشانید وپیش پدرم میفرستاد تا خدا او را (زن پدرم را) پاداش بدهد ، پدرم‌که اینرامیدید علاوه برکنیزان تقدیمی او زنـان دیگری اختیار میکـرد و این خـانم نیکوکار، بردبار برعکس سایرزنها ابداً بدش‌نمیآمد وبآن‌عمل اعتراضی‌نداشت .

۳ ـ طلاق در مورد طلاق هم مانند تعدد زوجات میان دانشمندان اسلامی اختلاف نظر هست بعضی ها آنرا (طلاق را) مکروه میدانند، زیرا آیات واحادیث متعددی درمکروه بودن طلاق وارد شده است از آن جمله آیهٔ ذیل :

(وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهما) سورهٔ النساء آیهٔ ۳۹.

ترجمه :

«اگر بیم جدائی میان زن و شوهر رفت کسی ازخاندان زن و کسی ازخاندان»
«مرد برگزیده شود ومیان آن دو آشتی بدهد ، خداوند آنانرا دوست هم میسازد .»

واین آیه :

(فان کرهتموهن فعسی ان تکرهو اشیئاً و یجعل الله فیه خیراً کثیراً) سورهٔ النساء آیهٔ ۲٤.

ترجمه :

«میشود که زنتان را نمی پسندید ولی باید بدانید که گاه هم چیزی یا»
«کسی را نمی پسندید وخداوند درهمان چیزیاکس سودبسیار نهفته است».

واین حدیث :

ابغض الحلال عند الله الطلاق ـ گر چه طلاق حلال است اما خدا آنرا دوست ندارد، با این همه بسیاری ازصحابه بطور وفور زن میگرفتند وطلاق میدادند چنانکه (حضرت امام) حسن ۲۵۰ تا ۳۰۰ زن اختیارفرمود و بسیاری را طلاق داد و پدر (بزرگوارش) بالای منبر میفرمود پسر من حسن زن‌ها را زود زود طلاق میدهد باو زن ندهید ، مغیرة بن شعبه نیز بهمین تعداد (۲۵۰ ـ ۳۰۰) زن گرفت و طلاق داد ، ولی در هرحال بزرگان اسلام طلاق را مکروه میداشتند چنانکه ازفرمایش امام علی (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) نیز همانطور مستفاد میشود و تا یك موجبی کلی پدید نمیآمد طلاق واقع نمیشد و بیشتر در خانواده های عادی طلاق رخ میداد.

یکی از موجبات کثرت طلاق همانا حجاب میباشد ، زیرا جوانی که زن نادیده را میگیرد یگانه امید و راه گریزش طلاق است که اگر اورا دید و نپسندید با طلاق خود را خلاص میسازد ، در صورتیکه مقررات اسلامی صریحاً تأکید کرده که مرد میتواند (و باید) پیش از نامزدی عقد زن خود را به بیند و اگر باین روایات عمل شود البته طلاق کمتر میگردد . این را هم باید گفت که در پاره‌ای موارد طلاق از نظر امور خانوادگی و اجتماعی سود فراوان دارد و ملت هائی که طلاق را تحریم کرده‌اند از آن فواید محروم هستند (۱)

زندگی خانوادگی

۱ ــ خوراك

خوراك عرب پیش از اسلام شیر و فرآورده های شیر (کره ـ پنیر و امثال آن) خرما و گوشت بود که بطور ساده وخیلی هم ساده مانند صحرا نشینان امروز میخوردند و بیشتر از شیر و گوشت شتر استفاده میکردند و گاه هم از آن مواد خوراك مرکبی میساختند مانند شرید که از گوشت وشیر و نان تهیه میشد، گاه هم خوراکهائی از شیر و آرد می‌پختند . و آنرا رغیده یا رهیده یا عصیده میخواندند و گاه از روغن و آرد غذائی میساختند که نامش بکاله بود، ویا آرد وروغن وعسل را باهم مخلوط کرده خوراکی تهیه میکردند که اسمش وضیعه بود ، خلاصه آنکه ازاین ترکیبات قریب چهل جور خوراك آماده میساختند .

البته این خوراك‌ها درمنزل مردمان متمکن و در مهمانی‌ها یافت میشد امـا فقیران کمتر گوشت شتر یا گوسفند میخوردند بلکه ازگوشت سوسمار وملخ وسوسك وعقرب خود را سیر میکردند واگر آنهم پیدا نمیشد باخوراك دیگری شکم خودرا

۱ــ دربارهٔ حجاب و تعدد زوجات و طلاق نه تنها میان علمای اسلام بلکه میان علمای علم اجتماع(چه مسلمان و چه غیر مسلمان)اختلاف است که ازنظر سعادت جامعه و افراد سود وزیان این سه کار تاچه حد میباشد. مثلا راجع به تعدد زوجات.هم اکنون در آلمان هر مردی میتواند قانوناً بیش از یك زن بگیرد زیرا تعداد مرد کم است . و درکلیهٔ ممالك دنیا(عملا)کمتر مردی فقط بایك زن سرمیبرد منتهی مردان غیر مسلمان بطور محرمانه وغیرمشروع با زنانی جز زن خود مربوط میشوند. ودیانت اسلام این عمل مخفی وغیر مشروع را بصورت قانونی در آورده که نسبت بزن تعدی نشود وهمینقسم در بارهٔ حجاب و مضار ومنافع آن گفتگوهائی است که شرح آن موجب تطویل خواهد شد و درهرحال به تصدیق علمای علم اجتماع و حقوق دانهای شرق وغرب شریعت مقدسهٔ اسلام برای زنان حقوق و مزایائی مقرر فرموده که زنان غیر مسلمان از آن محرومند و ازآن جمله الغای مالکیت و شخصیت حقوقی زن بعد ازشوهر کردن است که زن غیر مسلمان بدون اجازهٔ شوهر حق مداخله در اموال شخصی خود ندارد ودیانت اسلام زن شوهردار را کاملا بردارائی خودش مسلط ساخته است. مترجم.

پر مینمودند که عبارت از کرك شتر آلوده بخون بود ، باینقسم که کرك شتر را در خون پخته آنرا میخوردند و این خوراك را علهز میگفتند و بطوریکه ابن خلدون درجلداول کتاب خود صفحهٔ ۱۷۰ مینویسد حال طایفهٔ قریش بهمین قرار ها بوده است و چه بسا که از پوست بینی شتر و شاخ گاو و گوسفند و سم آنها و کف پای شتر و ناخن آن خوراکی تهیه کرده سد جوع مینمودند ، دیگر از غذاهای اعراب جاهلیت چیزی بنام فره بود یعنی کمی آرد ومقداری پشم وموی شتر را میجوشاندند ومیخوردند وبجای آب خون شتر ویاچکیده شکمبهٔ شترمینوشیدند .

پس از پیدایش اسلام عراق وفارس (ایران) ومصر بدست عربهافتح شد و عربها از مشاهدهٔ تمدن روم و ایران بوحشت افتادند بقسمی که نمیدانستند چه بکنند ، مثلا موقعی مرد عربی کیسه‌ای پر از کافور یافت و چون تا آنوقت (زمان فتح ایران) کافور ندیده بود گمان کرد نمك است ، لذا قدری از کافور بجای نمك در غذا ریخت ولی آنرا خوشمزه ندید ، و تمام کیسهٔ کافور را بیکنفر ایرانی در برابر در یافت یك جامهٔ کهنه واگذارد در صورتی که بهای آن جامهٔ کهنه بیش از دو درهم نمیشد ، موقع دیگر عربها نان لواش را دیده کاغذ تصور کردند ، اما بزودی با خوراك های بیگانه آشنا شدند وطرز خوراك پختن را آموختند ، و در این مورد بیش ازهمه از ایرانیان (مثل سایر چیزها) تقلید نمودند ، وچون اسلام خورد وخوراك لذیذ رانهی نکرده است عربها از همه‌نوع خوراك بهره‌مند شدند .

از زمان بنی‌امیه مسلمانان بیشترمتوجه تجملات گشتند و نخستین بار معاویه خوراك‌ها و شربت‌های ایرانی را معمول داشت وخلفاء وسایر مردم از او تقلید کردند وهمینکه پول آنان زیاد شد درخوراك وپوشاك هم تفنن کردند ونوعی غذا تهیه‌نمودند که آن را سکباج میگفتند وعبارت از آب گوشت و سرکه و گوشت کبك بوده که میان عربها سیدالمرق (بهترین خورش) لقب داشته است دیگر ازخوراك های عالی آنروز عربها فالوذج یا پالوده بوده که نوعی شیرینی است، همینقسم لوزینه‌شیرینی دیگری است که ازبادام وشکر ومغز گردو وگلاب میساختند . کم کم در خوراك‌ها سبزی و گوشت‌های مختلف وچاشنی ها و ادویه های گوناگون بکار بردند و از

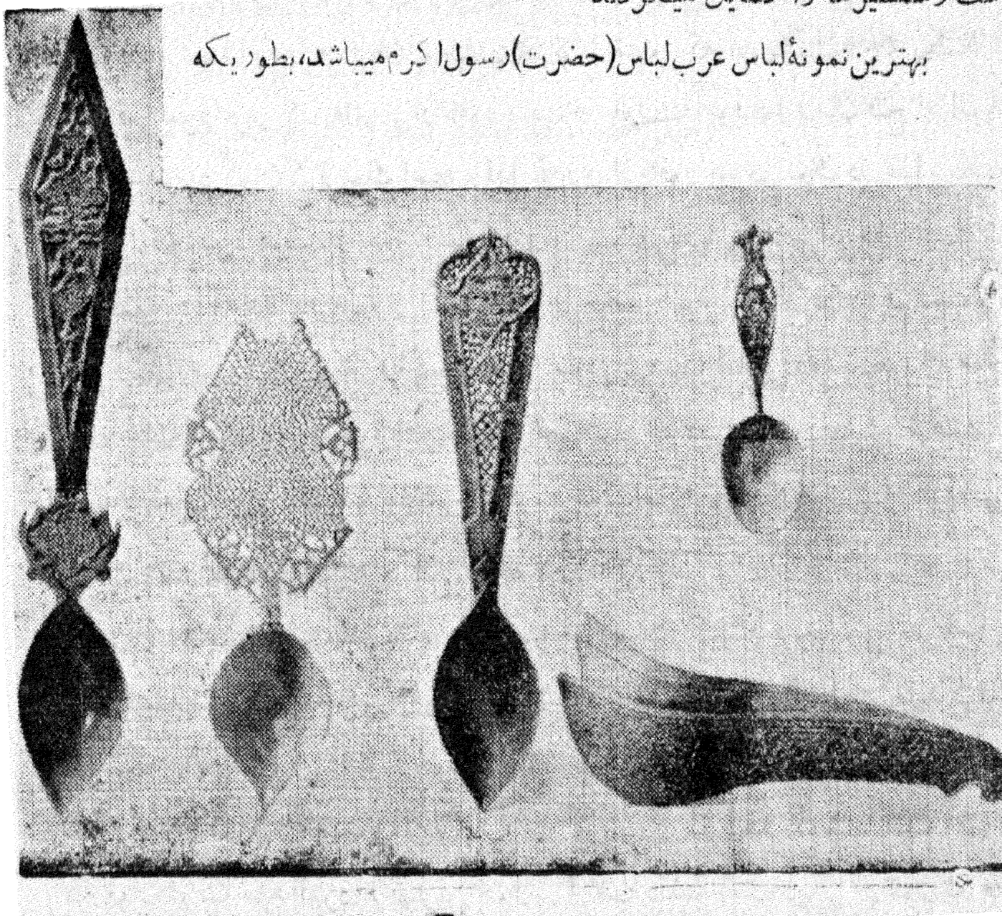
غذاهای متنوع بهره‌مند شدند .

۲ـ لباس ـ پوشاك

لباس عرب درزمان جاهلیت

لباس عرب در زمان جاهلیت مثل همه چیز آن ها ساده بود چنانکه امروز هم عربهای بیابان گرد بهمان حال هستند ، عربهای آنروز قبا و شلوار نمیپوشیدند ، لباس آنان پیراهن بلند سر تاسری ، عمامه وعبا ویا رداء بوده‌است ، سپس شلوار وقبا را از ایرانیان گرفتند وبکار بردند ، عربها کفش وچکمه نداشتند فقط بعضی ازاشخاص محترم گاه‌گاه کفش میپوشیدند ، پیراهن عربها معمولا کوتاه بوده وتاروی زانو میآمده است وشمشیرها را حمایل میگردند .

بهترین نمونهٔ لباس عرب لباس (حضرت) رسول اکرم میباشد ، بطوریکه



قاشق‌های شربت خوری خوش نقش

مینویسند (سیدانبیاء) برد رادوست داشتند وبرد برمیکردند بخصوص بردی که‌رنگ آن قرمز و آستینش کوتاه بود وتا مچ دست میرسید، گاه هم جامهٔ قرمز رنگ میپوشیدند

وروی آن ردای کوتاهی برمیکردند که تا زانو میرسید وچکمه و کفش پا میکردند پیغمبر (اکرم) پوشیدن جامه بلند را نهی فرموده گفتند : لباسی که روی زمین کشیده شود علامت تکبر وغرور پوشنده است واز فرمایشات آن بزرگوار است که فرمود لباسی که روی زمین کشیده شود باید بآتش بیفتد عربها جز پنبه وپشم مواد دیگری در بافندگی بکار نمیبردند.

فقط آنان که بشام وعراق برای تجارت یا گردش سفر میکردند ازجامه های عالی آن بلاد برای خانواده خویش سوغات میآوردند و کسی که چنان کاری میکرد میان قبیله ها شهرت می یافت ودر اوایل اسلام این وضع بسیار معمول شد مشهور است که عبدالله بن عامر نخستین عرب خزپوش است، ومختار بن ابی عبید اولین عربی است که جبهٔ سیاه پوشیده است وجبیر بن مطعم برای اول مرتبه میان عربها طیلسان بر کرد همینقسم لباسهای دیگری که عربهای مسلمان از ایرانیان تقلید کردند.

معمولا بزرگان قوم بپوشیدن لباسهای نو وتازه اقدام میکردند وسایرین پیرو آنها میشدند، وچنانکه گفته شد معاویه وعمال معاویه پیش از دیگران تجملات ایرانیان را معمول ساختند ، زیاد بن ابیه امیر عراق بعادت ورسم ایرانیان قبای حریر میپوشید وچکمه های ساخت بصره پا میکرد .

کم کم سایر امویان جامه های حریر وابریشم پوشیدند و در آن قسمت تفنن کردند ومردم هم در پوشیدن پارچه های گل دار پر نقش ونگار از آنان تقلید نمودند وبسیاری از لباسهای رومی رانیز معمول داشتند اماچون میخواستند ملیت و سادگی خود را نگاهدارند درعین حال برسم دیرین عمامه سر میگذاردند وشمشیر راروی کتف میانداختند ، احنف میگفت مادام که عرب عمامه سر بگیرد و شمشیر راحمایل کند عرب باقی میماند.

لباس عرب در دورهٔ تمدن

در دورهٔ عباسیان که همهٔ کارها بدست ایرانیان افتاد عربها در بسیاری از آداب ورسوم واز آن جمله لباس پوشیدن پیرو ایرانیان شدند وبطور رسمی از اوایل حکومت عباسیان مقرر گردید بطرز ایرانیان جامه بر کنند، منصور درسال ۱۵۳ هجری به رجال دولتی فرمان داد بجای عمامه قلنسوه

(نوعی کلاه ایرانی) سر بگذارند قلنسوه کلاه درازی بود که آنرا باچوبهای نازك از تو مرتب میساختند واگر بعضیها اصراری بعمامه سر گذاردن داشتند روی قلنسوه عمامهٔ نازکی می بستند، دیگر آنکه منصور مقرر داشت عربها مانند ایرانیان شمشیررا بکمر به بندند وهمانطور که جامهٔ سفید شعار امویان بود، عباسیان جامهٔ سیاه رنگ راشعار خود قراردادند وهرکس برخلیفهٔ عباسی وارد میشد مجبور بود روپوش سیاهی بر کند که آنرا (سواد) میگفتند. منصور رجال دولتی را وادار ساخت جبه های سیاهی بپوشند که روی آن این آیه را نوشته بودند: فسیکفیکهم الله و هوالسمیع العلیم. منصور بعمال خود فرمان داد که در سراسر ممالك اسلامی این نوع لباس پوشیدن مجری گردد.

از آن روز عربها به تقلید ایرانیان لباس بر کردند، بخصوص دولتیان که مثل ایرانی‌ها قبا و شلوار وجوراب وطیلسان وچکمه وغیره می پوشیدند، اما تودهٔ مردم همان لباس قدیم عرب را به تن داشتند، سپس هر دسته و طبقه‌ای لباس مخصوصی یافتند، فقیهان وعالمان عمامهٔ سیاه آستر داری سر میگرفتند، وجبهٔ سیاه می پوشیدند. نخستین کسی که لباس عالمان را باین شکل درآورد، ابو یوسف قاضی هرون بود، وی مقرر داشت قاضیان قلنسوه (کلاه بلند) سر بگذارند و جبهٔ نازك بپوشند، ولی این شکل لباس باختلاف زمان و مکان تغییر می کرد، و شرح آن موجب تفصیل خواهد شد.

تودهٔ مردم مطابق کار وزندگی وآب و هوا لباس برمیکردند وخلاصه اینکه مردان عمامه سرمیگذاردند، لباده وقبا وشلوار و پیراهن و جبه و جوراب و نعلین و کفش داشتند، و لباس آنان شبیه لباس مصریان وسوریان (مردم سوریه) درصد سال قبل ومانند لباس ملاهای امروز بوده است.

جامه بزم و عطر وخضاب

رجال دولت و بزرگان برای بزم عیش ونوش جامه های مخصوصی برمیکردند و آنرا جامهٔ بزم (ثیاب المنادمه) میخواندند که از پارچه های رنگین (زرد - سرخ - سبز) شفاف تهیه میشد سپس آنرا با عطر ومشك خوشبو میساختند، لباس منزل (مانند پیجامه) ولباس سفر نیز جداگانه بود.

عطر زدن و خود را خوشبو ساختن از علامت تمول و اشرافیت بود ، چه که گفتند سه چیز نشانهٔ بزرگی است : « عطر زدن ، سوار اسب شدن ، فصیح خن گفتن .»

خضاب هم در آن ایام معمول بود و آنرا از ایرانیان و ایرانیان از هندیان وخته بودند .

میگویند نخستین مرد عربی که ریش خود را خضاب مشکی کرد، عبدالمطلب د و بعضی آنرا بمغیرة بن شعبه نسبت میدهند ، پس از ظهور اسلام خضاب یعنی گ کردن مو شایع ومتنوع گشت . مثلا با زعفران خضاب زرد وبا حنا خضاب سرخ ا رنگ خضاب سیاه و با گوگرد خضاب سفید صورت میگرفت . نخستین کسی که ش خود را با زعفران زرد کرد جریر شاعر بود ، حسان بن ثابت سبیل و موهای راف دهان خود را با حنا قرمز میکرد ، و باقی ریش را سفید میگذارد و از دور ل شیری مینمود که دهانش خون آلود باشد ، زنان هم خضاب میکردند ، چنانکه تا روز نیز خضاب در شرق معمول میباشد وعموماً با رنگ وحنا خضاب میکنندو کمتر فران بکار میبرند ، در عصر حاضر خضاب با گوگرد دیده نشده است .

عربهای پیش از اسلام در چادر ها میزیستند ، و باشتر یا و عنزل اعراب و گاو و گوسفند خویش از این صحرا بآن صحرا میرفتند . وعده ای از آنان در شهرهای مکه ومدینه وطایف اقامت شتند و همین خانه بدوشی و چادر نشینی آنها موجب شد که در جنگها وز گردند .

عربها پس از آنکه شهر ها راگشودند، بعادت دیرین در خارج شهر توی چادر ندند ویا در اردوگاه های خویش کوخ هائی از نی بنا کردند وسعی داشتند که میان ان ومدینه آب نباشد ، اما پس از چندی کوخ های نیین آنان آتش گرفت وبا اجازهٔ رخانه‌هائی در خارج شهر های(تازه گشوده) با آجر ساختند، عمر میترسید که مبادا لمانان شهر نشین و تن پرور بشوند ، لذا موقع ساختن کوفه بآنان تأکید کرد که وارها را بلند نسازند وهیچ کس بیش از سه اتاق نسازد ، ودر هرحال ساده بسازند

تا دچار اشرافیت و تن‌پروری نگردند. عمر تا آخر دوران خود اجازهٔ زراعت به مسلمانان نداد که مبادا پای‌بند محصولات کشاورزی بشوند، اما تمدن و تجمل بر سخت گیری‌های عمر غلبه کرد و در مدت کوتاهی مسلمانان شهرهای تازه‌ای ساختند ودر شهرهائی که خود فتح کرده بودند، کاخهای عالی بنا کردند و مانند بزرگان ایران وروم وغیره بناهای عالی بهم زدند.

طرز ساختمان در اسلام

در آنروز هر ملتی با رعایت محیط ومقتضیات خود نوعی ساختمان مخصوص بخود داشت که آنرا خود پدید آورده ویا از دیگران گرفته بود. مهم‌ترین اسلوب‌های ساختمانی آنروز اسلوب بیزانس (رومی) درشام و مصر و اسلوب ایرانی در فارس وخراسان و اسلوب گوتیك در اندلس بود. عربها برای ساختمان ازمهندسین ایرانی ورومی استفاده کردند ومطابق ذوق شرقی اسلامی خود تغییرات و ابتکاراتی در آن اسلوب‌ها دادند و در نتیجه یکنوع اسلوب اسلامی بخصوصی پدید آمد که آنرا طرز معماری شرقی یا عربی میخوانند وبمناسبت محیط و آب وهوا وحکومت‌ها به‌سه طرز مختلف در آمد ودر سه‌دوره بزرگ اسلامی معمول بود ازاینقرار:

۱ـ دوره عربی رومی ـ قدیمی‌ترین ساختمان‌های اسلامی مربوط باین دوره است که‌از اسلوب بیزانس (روم) اقتباس شده ودر اثر توسعهٔ تمدن اسلامی به‌پنج‌شکل در آمده است. اول اسلوب سوری نمونهٔ آن جامع اقصی در بیت‌المقدس وجامع اموی درشام. دوم اسلوب مصری نمونهٔ آن جامع عمروعاص درفسطاط است. سوم اسلوب افریقائی نمونهٔ آن جامع قیروان میباشد. چهارم اسلوب صقلی که‌در سیسیل (ایتالی) معمول بوده ونمونهٔ آن دژهای زیزاو کوبا وغیره است. پنجم اسلوب اندلسی ونمونهٔ آن جامع قرطبه‌وپاره‌ای آثار اسلامی درشهر طلیطله است که‌پیش از پایان قرن دهم میلادی ساخته شد.

۲ـ دوره عربی خالص ـ در این دوره ساختمان‌ها دارای اسلوب مخصوصی‌بوده که‌فقط ذوق عربی در آن بکار میرفته واز اسلوب رومی کاملا دورمیشده است و آن نیز بدوقسمت تقسیم میگردد: اول اسلوب مصری که‌میان قرن دهم وپانزدهم میلادی

معمول بوده ، جامع الظاهر و جامع سلطان حسن (قاهره) که توسط سلاطین ممالیك ساخته شده ، نمونه‌ای از آن طرز معماری عربی میباشد. دوم: اسلوب عربی اندلسی وعبارت از ساختمانهائی است که بدست اعراب پس از قرن دهم میلادی در اندلس بنا گشته و نمونهٔ آن عمارات غرناطه و اشبیلیه است که هنوز هم آثار آن موجود میباشد.

۳ـ دورهٔ مختلط ـ که آن نیز به پنج قسمت تقسیم میشود: اول اسلوب عربی اسپانی میباشد. دوم اسلوب عربی یهودی و نمونهٔ آن کنیسه های یهود در طلیطله است که خرابه‌های آن هنوز باقی میباشد. سوم اسلوب ایرانی وعربی و نمونهٔ آن مسجدهائی است که ایرانیان در شهرهای اسلامی بخصوص در اصفهان بنا کرده‌اند. چهارم اسلوب هندی وعربی و نمونهٔ آن برج کتاب و هیکل بندرابند و دروازهٔ علاءالدین میباشد. پنجم اسلوب عربی مغولی و نمونهٔ آن عمارت تاج محل و قصر شاه و بسیاری از مساجد هندی است که در زمان استیلای مغولهای مسلمانان در هند ساخته شده است.

اما جا و منزل مردم از حیث اسلوب ساختمان بمناسبت آب و هوا و دوره‌های تمدن اسلامی فرق میکرده است و البته از نظر فقر و ثروت هم اختلاف بسیار داشته است و از کوخ‌های پست شروع میشده و تا کاخ های بلند پایان می‌یافته است و هنگامی که از تمدن و تجمل مسلمانان صحبت بداریم مختصری هم از کاخ‌ها و سایر ساختمان‌های عالی اسلامی گفتگو میکنیم.

حضاره ویا ثروت وتجمل وتمدن ممالک اسلامی

مقصود از کلمهٔ حضاره درزبان عربی موقع وزمانی است که دولتی به منتها درجهٔ عظمت وثروت رسیده ملک و ملت از انواع تجملات ونعمت‌ها بهرمندمیگردند ودولت‌های اسلامی از اواسط قرن دوم هجری تااواسط قرن چهارم در زمان عباسیان (در بغداد) ودرقرن چهارم هجری در اندلس تحت حکومت امویان و ازاواسط قرن چهارم تا اواسط قرن ششم هجری در دورهٔ فاطمیان (مصر) دارای چنان وضع عالی وتمدن وتجمل عظیم گشتند.

تجمل وتمدن آنروز ممالک وملل اسلامی بدوقسمت بزرگ تقسیم میگردد: اول قسمت مربوط به‌ساختمان شهرهاو کارخانه‌هاو کاخ‌ها ومسجدها. دوم قسمت مربوط بوسایل عیش وخوشگذرانی واستراحت وتجمل که‌در نتیجهٔ ثروت‌های هنگفت بدست میآمده است. اینک ابتداء از شهرهای آن دورهٔ پرافتخار صحبت میداریم، سپس از ساختمانهای عالی آن زمان گفتگومیکنیم ودر پایان ازمقدارثروت وتجملات ووسائل استراحت وخوشگذرانی سخن میگوئیم.

شهر ها

صدها شهردر آسیاواروپاو آفریقا ازتمدن‌وفرهنگ اسلامی بهرمند و آباد شد، پاره‌ای از آنان‌را مسلمانان خود ساخته‌اند وپاره‌ای‌هم قبلا ساخته و پرداخته بوده ومسلمانان آنرا گشوده آبادتر نمودند. در جلد دوم این کتاب در قسمت مربوط بشهرهای اسلامی وتمدن وثروت وتجمل آن بلاد فقط ازبصره‌وکوفه و فسطاط و بغدادگفتگو نمودیم و اینک بقیهٔ آنرا در این فصل میگوئیم.

در مصر

مساحت اراضی مزروع

کشور مصر اکنون (درموقع تألیف کتاب ۱۹۰۵ میلادی) رو به یك نهضت فوق العاده اقتصادی پیش میرود تا آنجا که مردم ازعکس العمل آن بوحشت افتاده‌اند و آنرا عجیب وغریب میشمارند، زیرا درمدت یك قرن مساحت اراضی مزروع شش برابر شده وقیمت هرچیز ترقی کرده است(۱) چه که در زمان ممالیك مساحت اراضی مزروع مصریك میلیون کسری (جریب) بوده و اکنون به‌هشت میلیون رسیده است وبهای هرجریب زمین مزروع ازشانزده هفده گینه (لیرهٔ مصری) به‌صد صدو پنجاه گینه وبیشتر تجاوزکرده عجیب آنکه مردم این عصر هشت‌میلیون جریب اراضی مزروع را برای مصر زیاد میدانند درصورتیکه در دورهٔ تمدن اسلام مساحت اراضی مزروع بیست وپنج میلیون جریب بوده است. در جلد اول این کتاب گفتیم که مطابق گفته و نوشتهٔ مورخان معتبر (عرب) اراضی مزروع مصر بیست‌وپنج میلیون‌جریب میشده است. امادانشمندان معاصر مطابق‌عادت معهود خود گفتهٔ‌مورخین‌اسلام‌را دروغ ومبالغه و بی‌اساس‌پنداشته و گفتهٔ‌ماراتکذیب کردند در صورتیکه مسلمانان و عربها در مورد تألیف تاریخ بیش از هر ملت دیگر دقت داشته‌اند و آنرا مانند مسائل دینی باسناد معتبر نقل‌میکرده‌اند.

کسانی که نسبت باخبار فوق اظهار تردید کرده اند مورد ملامت نیستند زیرا معمولا هرچیزی‌ازنظر عامهٔ مردم با چیزهای مشابه آن مقایسه میشود یعنی اگر ثروت عمومی مصر در دو قرن گذشته مقیاس باشد البته تصدیق گفتهٔ مورخان اسلام در بارهٔ ثروت آنروزهای مصر (دورهٔ تمدن‌اسلام) عجیب بنظر میرسد اما اگر بمردم معاصر بگوئیم که پس از ده سال دیگر اراضی مزروع مصر دهمیلیون جریب خواهد شدگفته مارا می‌پذیرند چراکه خودشان می‌بینند در ظرف ده دوازده سال یك‌میلیون‌اراضی مزروع این‌کشور به هشت میلیون‌جریب‌بالغ شده ولی اگردر اواسط قرن نوزدهم میلادی چنین سخنی گفته میشد آنرا محال میدانستند

۱ــدرسالهای ۱۳و۱٤ — الهلال مقالات مفصلی‌در بارهٔ نهضت مالی مصرنگاشتیم . مؤلف

چون در آنروزها (اواسط قرن نوزده میلادی) حد اکثر اراضی مزروع مصر را تا هفت‌میلیون جریب تصور میکردند چنانکه دکتر کلوت بك در کتاب خود موسوم به Aperçu sur Legypte چاپ 1840 اراضی مزروع مصررا چنین تشریح میکند.

	اراضی مزروع	اراضی غیرمزروع	جمع کل
مصرپائین	۲/۲۴۹/۰۰۰	۱/۵۵۱/۰۰۰	۳/۸۰۰/۰۰۰
مصرمیانه	۸۵۶/۸۲۶	۷۶۳/۱۷۴	۱/۶۲۰/۰۰۰
مصربالا	۷۵۰/۴۰۰	۸۴۳/۶۰۰	۱/۵۹۴/۰۰۰
	۳/۸۵۶/۲۲۶	۳/۱۵۷/۷۷۴	۷/۰۱۴/۰۰۰

با این حساب کشور مصر حد اکثرمیتواند ۷/۰۱۴/۰۰۰ جریب اراضی‌مزروع داشته باشد والبته کسیکه حساب وعقیده‌اش چنین است باور نمیتواند که پس از ده دوازده سال مصر دارای دوازده‌میلیون جریب مزروع خواهد شد.

شمارهٔ‌مردم

همینقسم راجع بشمارهٔ مردم مصر آن تصور غلط پیش میآید یعنی اگر در اواسط قرن نوزدهم میلادی پیش گوئی‌میشد که جمعیت مصر بزودی ده یا دوازده میلیون‌خواهد شد آن حرف را جزء اوهام وخرافات شرقی میگفتند، چنانکه همان دکتر کلوت بك در کتاب خود گفته است که اغراق گوئی‌عادت شرقیان میباشد، دکتر مزبور ازآنرو آنرا نوشته که در آنموقع جمعیت مصراز سه‌میلیون بیش نبوده است والبته با آن مقیاس تصورچهار برابرشدن جمعیت برای‌وی مشکل‌مینمود ـ مااین‌سخن را از روی‌گزافه نمیگوئیم، دکتر کلوت بك مورخ فرنگی در سال ۱۸۴۰ جمعیت مصررا سه‌میلیون دیده ولذا دربارهٔ نفوس کشور مصرچنین اظهارنظرمیکند:

«مورخین یونانی‌نوشته‌اند که جمعیت مصر درزمان سیزوسترس وبطلمیوسها قریب هفت‌میلیون نفرمیشده است اما مورخان مسلمان چنان پنداشته‌اند که شمارهٔ مردم مصر در زمان عمروبن عاص به بیست‌میلیون رسیده بود و این حرفی است‌که اغراق گوئی شرقیان را ثابت میدارد..... در صورتیکه اگر مساحت مصر را با

قابلیت و استعداد آن برای پرورش نفوس با مساحت وقابلیت و استعداد سایر ممالك مقایسه کنیم اغراق گوئی مورخان اسلام ثابت میگردد چه که مساحت مصر یك ششم مساحت فرانسه میباشد با این وصف هر قدرهم در بارهٔ آبادی این کشور حداکثر را قائل شویم وحتی معتقد باشیم که اراضی شن‌زار هم در زمان تمدن اسلام زراعت میشده است معذلك منتهی رقمی که میتوانیم برای سکنهٔ آنروز مصر درنظر بگیریم یك سوم آن عده‌ای است که مورخان اسلام ذکر نموده‌اند (یعنی ۶/۳۳۳/۰۰۰ نفر) آری این نظر دکتر کلوت بك فرانسوی بود که بقول خود حداکثر جمعیت مصر را کمتر ازهفت میلیون فرض میکرد ولـی امروز(موقـع تألیف کتاب ۱۹۰۵) جمعیت مصر ده میلیون است وتا چند سال دیگر به پانزده میلیون هم میرسد یعنی دو برابر حداکثر که دکتر کلوت بك بقول خود از روی موازین علمی ثابت کرده بود حال که اینرا دانستیم چه‌مانعی دارد که گفتهٔ مورخان اسلام را بپذیریم و یقین کنیم که جمعیت مصر در دورهٔ تمدن اسلام بیست میلیون بوده است . فرنگیان‌وپیروان آنها اظهار مورخان اسلام را از آنرو نادرست فرض کردند که مورخ‌وناقل آن مسلمان وشرقی بوده است در صورتیکه اظهارات مورخین مزبور مستند بسرشماری های رسمی است که برای گرفتن جزیه و مالیات باکمال دقت از طرف مأمورین دولتی اسلامی بعمل آمده وهیچگونه حدس وتخمین در آن راه نداشته است . سرشماری اول در زمان عمر برای گرفتن جزیه پس از فتح مصر بعمل آمد . مقریزی میگوید مردان مصر را سرشماری کردند ، هشت میلیون بودند و اگر شمارهٔ مردان را یك سوم مجموع زنان و کودکان فرض کنیم جمعیت آنروز مصر ۲۴ میلیون نفر میشود. سر شماری دوم در سال ۱۱۰ هجری زمان حکومت ولیدبن‌رفاعه(درمصر) انجام گرفت. این والی برای تعدیل مالیات با عدهٔ زیادی مأمور ونویسنده وآمار گر مشغول گردش وسرشماری در سراسر کشور شد ششماه درآسوان وسه‌ماه در وجه بحری اقامت کرد و جمعیت شهرهـا و ده‌هارا سرشماری نمود ، ده‌هزارقریه بحساب آمد ودر کوچکترین قریه پانصد مرد بود که می‌بایستی جزیه بپردازند حال اگر حداقل جمعیت هر قریه را پانصد مرد حساب کنیم پنج میلیون مرد در قریـه‌ها بوده

وحداقل جمعیت دهها وشهرها از زن ومرد و کودك بیست میلیون نفر میشود (۱)

مساحت زمینهای زراعتی

مسلمانان اراضی زراعتی را برای دریافت مالیات بدقت مساحی میکردند و در سال ۱۰۷ هجری عبدالله بن حبحاب والی مصر پس از مساحی دقیق اراضی مزروع سی میلیون جریب زمین زراعتی تعیین کرد، که مطابق آن رقم مالیات وضع نمود، ودر واقع مساحت زمینهای مزروع مصر در دورهٔ تمدن اسلام چهار برابر امروز بوده است، درصورتیکه فعلا پل‌ها و آب انبارهای بسیاری ساخته شده، ووسایل بهتری برای کشت و درو فراهم گشته است ودولت مصر کمال کوشش را در پیشرفت امور زراعت دارد، معذلك در آن دوره مساحت اراضی مزروع مصر چهار برابر مساحت امروز بوده است. حال اگر خوانندگان گفته‌های فرنگیان رادر بارهٔ اغراق ومبالغه گوئی مورخان سابق اسلام در نظر بگیرند البته تکذیب گفته و نوشتهٔ گذشتگان بسیار آسان مینماید، اما اگر برعکس، گذشته و آینده‌را با رقم و دلیل ومقایسهٔ منطقی متوجه شوند، بزودی تصدیق خواهند کرد که مورخان اسلام بی دلیل و مدرك واز روی تحقیق چیز مینوشتند.

مقریزی ودیگران که این سرشماری را نقل کرده‌اند گفتهٔ خود را باذکر سند وبدون تردید بیان داشته‌اند، و در جای دیگر تألیف خود یادآور شده‌اند که زمین‌های زراعتی مصردر زمان ابن مدبر یعنی بعد از یك قرن و نیم روبکاستی گزارد وبه ۲٤ میلیون جریب رسید. وتنها مساحت اراضی را نگفتند، بلکه شمارهٔ کشاورزان را نیز ذکر نموده و یادآور شدند که‌چون شمارهٔ کشاورز کم شده بود. محصول ومساحت اراضی مزروع نیز کم شده‌است.

برای کشف حقیقت بایداراضی معمورهٔ آن روزمصر را در نظر گرفت یعنی اگرفرض نمائیم زمینهای آباد مصردر آن ایام مانند امروز محدود بهجبلان و بحیره

۱ــ آخرین سرشماری حاکی‌از آن‌است که‌جمعیت‌مصر از ۲٤ میلیون زیادترشده‌است واین‌خود بهترین گواه‌صحت گفتار مورخان اسلام در بارهٔ جمعیت مصرمیباشدوایکاش فرنگی‌خواهان باین‌حقایق یعنی‌ارقام ریاضی توجه‌کنند وتمام گفته‌ها ونوشته‌های فرنگیان (امثال دکترکلوت‌بك وغیره) رابدون تصوروتحقیق باور ندارند. مترجم

وصحرای شرقیه بوده البته چنان مساحتی بیست‌میلیون(جریب)اراضی‌مزروع‌نداشته است.زیرا مساحت اراضی معمور مصر در حال حاضر بضمیمهٔ العریش ـ و احه‌های متفرقـه ـ صحرای واقع میان‌رود نیل ودریای قـرمز جمعاً چهارصدهزارمیل مربع میشود وقسمت عمدهٔ آن صحرای خشك مـی‌باشد و زمین‌هـای قابل زراعت امروز مصر بیش از ۱۷/۷۲۶میل مربـع نمی گردد واز این مقدار ٤/۷٥۰ میل دریاچـه وباتلاق وسطح نیل‌وامثال آن تفریق می‌شود و بقیه ۱۲/۹۷٦ میل مربع باقی میماند که همان هشت میلیون جریب اراضی مزروع فعلی است (زمان تألیف کتاب۱۹۰٥) و راه افزایش هم ندارد.

اما از گفتهٔ مورخان عرب واخبار قدیم مصر چنان برمیآید که زمینهای آباد مصر در دورهٔ تمـدن اسلامی خیلی بیش از اینهـا بوده است . مورخان مـزبور مینویسند که زمین‌های آباد مصردر آن ایام از طرف مغرب از صحرای اسکندریه میگذشت و به برقه میرسید واز مشرق تا سویس (محل سابق کانال سوئز)والعریش میآمد و بیشتر این اراضی اکنون ریـگزار شده و در آن ایام محل زراعت زعفران ونی‌شکر و گل خیری بوده و آب فراوان داشته است . وهنوز هم آثار آبادی‌در آن نواحی دیده میشود و کسانی‌که زمین را بامیلـه آزمایش کرده انـد زیر ریـگ وشن خاك سیاه زراعتی یافته‌اند ، در آن ایام تمام اراضی صعید آباد بوده وازطرف مشرق تادریای قرمزواراضی‌بجه امتدادمی‌یافته است ومزرعه‌های فیوم بمسافت‌زیادی تا بشت‌العماره میرفته است . حال‌اگراین گفته‌های مقریزی وامثال‌اورامعتبربشماریم وبدانیم که‌شاخـه‌های نیل در آن ایام بیشتر وآبش زیادتر بـوده ، شمارهٔ نفوس واراضی مزروعی که آنها ذکر نموده‌اند قابل‌قبول‌میشود.گرچه تاحدی با وضع‌امروز بی تناسب میباشد.

اینك مـی‌بینیم شرکت هـای متعددی در صدد احیای اراضی اطراف رود نیل بر آمده‌اند ومیکوشند زمین‌ها را اززیرشن‌وریگ‌بیرون بیاورند و بوسیلهٔ ترعه‌ها آنرا آبیاری‌کنندویابا چاههای عمیق (چاه آرتزین) آب بآن‌زمین هابرسانند ، واین نقشه ها مرتب تحت مطالعه واقدام میباشد ودر این صورت چه مانعی داردکه گفتهٔ

مورخان گذشته را نیزدربارهٔ جمعیت مصرواراضی مزروع آن معقول بدانیم .

شهرقاهره

مشهور ترین شهر های مصر در دورهٔ تمدن اسلام فسطاط و قاهره بوده . در جلد دوم راجع به فسطاط سخن راندیم و اینك میگوئیم در اواسط قرن چهارم هجری جوهر سردارالمعزالدین الله فاطمی شهر قاهره را بنا کرد تا برای المعز وسپاهیانش سنگرباشد . در زمان فاطمیان شهرقاهره وسعت نیافت وبیشترعمارت‌ها در فسطاط والقطایع بوده است . مقریزی میگوید : درالفسطاط والقطایع (باستثنای قاهره) صدهزارخانه بوده ودرپاره‌ای خانه‌ها صدیادویست‌نفرمیزیسته‌اندزیراهرخانه از شش یا هفت طبقه تشکیل مییافته است و با این همه بقول مقریزی بغداد آنروز سه برابر قاهره خانه داشته است . سلطان صلاح الدین که به سلطنت رسید ، بمردم اجازه داد درقاهره نیزاقامت کنند ، واز آن‌موقع‌فسطاط وقاهره تدریجابهم وصل‌شد. فسطاط را در آن روزها (مصر) میگفتند و چون فسطاط و قاهره بهم متصل شدند ، آن دوشهر را مصر والقاهره خواندند ، سپس (واو) را حذف کرده مصر القاهره نامیدند و پس از خرابی فسطاط همان نام القاهره باقی ماند چنانکه امروز نیز بهمان نام میباشد .

اندلس

موقعیکه مسلمانان اندلس را گشودند آن کشور آباد وپرجمعیت بود مسلمانان بر آبادی‌شهرهای اندلس‌افزودند. نامی‌ترین شهرهای آن قرطبه‌بود ، مسلمانان با ساختن کاخ‌های بزرگ‌دراطراف‌قرطبه برعظمت آن‌افزودند زیراکاخ های‌مزبوربه قدری‌باعظمت بودکه هرکدام برای‌خود شهر کوچکی‌بشمار میآمد .

قرطبه

شهر قرطبه از توابع اندلس واقع در کنار وادی الکبیر و از آن رود مشروب میشده و پیش از اسلام آباد بوده است . تصور میرود از بناهای مردم کارتاژ باشد .

رومی‌ها در ۱۵۲ قبل از میلاد قرطبه را فتح کردند و چندی دست بدست گشت تا مسلمانان آنجا را گشوده و طلیطله فرود آمدند سپس قرطبه را مرکز حکمرانی

خویش ساختند . امویان با ساختن کاخها و پلها ومسجدها بر وسعت آن افزودند. مساحت اصلی شهر ۳۳/۰۰۰ ذرع بوده وهفت دروازه داشته است ولی مسلمانان ۳۱ کوی تازه دراطراف شهرسابق بنا کردندودرهر کوی مسجدها و گرمابه‌ها وخانه‌ها ودکانهای کافی ساختند، تا آنجاکه طول شهر واطراف آن به۲٤ میل و عرض آن به شش میل رسید ، یعنی مساحت شهر قرطبه ۱٤٤میل مربع گشت در صورتی که مساحت لندن امروز (۱۹۰۵)۱۱۷ میل مربع است وتمام این مساحت عبارت از خانه‌ها وکاخها وباغها ومسجدها و گرمابه‌ها بوده است ، که کنار وادی الکبیر بنا شده بود.

بناهای قرطبه واطراف آن مکرر سرشماری شده وخلاصهٔ سرشماریها در دورهٔ آبادی شهر مزبور بقرار زیر است:

خانه‌های عادی	۱۱۳۰۰۰
کاخهای بزرگ	٤۳۰
عمارات رجال دولت	٦۳۰۰
مسجدها	۳۸۷۳
گرمابه‌ها	۹۰۰
جمع کل بناها	۱۲٤٥۰۳

بعضی از مورخان صورت ساختمانهای قرطبه را در زمان ابن ابی‌عامر چنین نگاشته‌اند خانه‌های عادی ۲۰۰۰۰۰ ـ خانهٔ رجال دولت ٦۰۳۰۰ ـ دکان ۸۰٤٥٥ وعدهٔ زیادی گرمابه کاروانسرا که اگر مجموع این بناها را با بناهای امروز قاهره مقایسه کنیم دوبرابر آن میشود وشاید این ارقام اخیر خالی از اغراق نباشد و رقم سابق بیشتر بحقیقت نزدیك است.

ازملاحظهٔ ارقام فوق معلوم میشود که اشراف واعیان درقرطبه زیاد بوده اند وتقریباً شش درصد عمارت متعلق باشراف بوده است در صورتیکه عمارات اشراف شهر رم در دورهٔ ترقی وعظمت آن از دوهزار خانه بیش نمیشده است . جمعیت

قرطبه در آن روز دو میلیون میشده است . راجع بکاخ های قرطبه بعداً صحبت میداریم .

غرناطه

غرناطه را دمشق اندلس میخواندند چه که میوه‌های نیکو و فراوان داشته بخصوص انگور آن زیاد بوده است ، و همانطور که نهر بردی در خانه ها و باغها و کوچه های شهر دمشق جاری میشود در غرناطه هم رودی بهمان وضع جریان داشته و آن شهر را از این نظر بر سایر شهرهـای اندلس بر تری میداده است . غرناطه در زمان پادشاهان مضری به منتهی درجه رسید ، مشهور ترین پادشاهان آن خاندان ابن الاحمر است که کاخ الحمراء را بنا کرد همانطور که عبدالرحمن ناصر درقرطبه کاخ الزهراء را ساخت وشرح کاخها بزودی خواهد آمد .

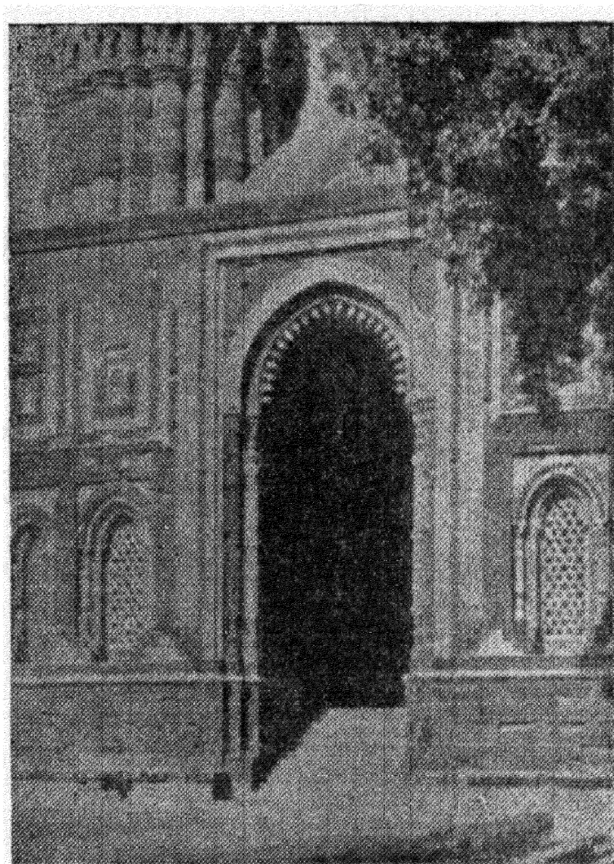
کاخها وساختمان‌ها

ابن خلدون میگوید : « ساختمانها و عمارات مسلمانان نسبت بقدرت آنان و نسبت بملت های گذشته کم است . اما اگر آشوبها و جنگهای داخلی و خارجی واقع در ممالك اسلامی را مورد توجه قراردهیم وباقیماندۀ عمارات اسلامی مصر وشام‌وعراق و ایران و اندلس و هند را در نظر بگیریم و خرابی های ناشی از آن همه جنگ وآشوب‌را نیزبحساب بیاوریم خواهیم دانست که عمارات اسلامی خیلی بیش‌از آنست که فیلسوف ما بخاطر آورده است ، واما گفتۀ ابن خلدون از آن جهت میباشد که بسیاری‌ازساختمانهای اسلامی پس از زمان ابن خلدون در زمان سلاطین (ممالیك) مصر ساخته شده است ، ودیگر آنکه ابن خلدون ازعمارات اسلامی واقع‌درایران وهند وغیره اطلاعی نداشته است. ودر هر حال خلفاء وامرای اسلامی دولتها وممالك مختلف اسلامی بساختن مسجد ها ، وکاخها وعمارات دیگر توجه بسیار داشتندودر استحکام ومبانی آن دقت فراوان مبذول میداشتند وعلاوه بر آن برای ساختن کاخها و منظره‌ها و باغها پولهای گزاف خرج میکردند و از اطراف و اکناف گل و گیاه ودرخت میآوردند ، وسالونهای خود را با اشعار وابیات وصورت های‌طلا کاری‌زینت میدادند ، وبا نقش ونگار ها وتصاویرچرندگان وپرندگان ومردان و زنان و گلها

وگیاهها میآراستند چنانکه تفصیل آن بزودی بیاید .

۱ ـ ساختمانهای بنی امیه در شام

از ساختمانهای مهم امویان که خبرش بما رسیده فقط جامع اموی دمشق باقی مانده که ولیدبن عبدالملك اموی بنای آنرا تجدید کرد ، و پیش از اسلام کلیسای یوحنا بوده است و همینکه مسلمانان دمشق را گشودند و با اهل دمشق صلح کردند ، مقرر شد نصف غربی آن کلیسای مسیحیان و نصف دیگر آن مسجد مسلمانان باشد ، وهمینکه خلافت بولیدبن عبدالملك رسید هر دوقسمت را تصرف کرده و آنراتبدیل



مسجد دهلی (هندوستان)

بجامع نمودو برای انجام این عمل دوازده هزاراستاد هنرمند ازروم بدمشق آوردند ودیوار های جامع را باکاشی های رنگارنگ وگلها وبوته ها ورنگ آمیزی های بدیع تزیین نمودند ، وعبدالملك یازده میلیون و دویست هزار دینار صرف ساختمان

آن جامع نمود. درازی جامع از مشرق بمغرب سیصد ذرع و عرضش دویست ذرع وروی‌شصت وهشت ستون استوار بود. مهمترین قسمت این ساختمان گنبد مس گرد وبلندی است که‌بطور عجیبی بالا رفته. ابن جبیر جهانگرد نامی اندلس درقرن‌ششم هجری این مسجد را دیده وتاریخ آن را تا روزگار خودش (خودابن‌جبیر)نگاشته اما تکرار آن دراین جابطول میانجامد، این جامعه هنوز بر پاست و از عالی‌ترین ساختمانهای اسلامی بشمارمیآید.

دیگر از عمارات اسلامی دورهٔ بنی‌امیه قبةالاسلام است که حجاج‌بن‌یوسف در شهر واسط بناکرد واز عالی‌ترین بناهای آن زمان بوده. و شاعر در بارهٔ آن چنین میگوید:

ترجمهٔ شعر:

«قبةالاسلام مانند پیغامبری است که بعد از گمراهی برای راهنمائی مردم ساخته شده»

۲ـ ساختمانهای دورهٔ عباسیان

منصور نخستین خلیفهٔ عباسی است که دست بساختمان زد. وی برای منصرف ساختن‌مردم از زیارت کعبه قبةالخضراء (سبز گنبد) راساخت و کاخ‌ها ودژها وجامع‌ها در بغدادبنا کرد. مشهورترین کاخ‌های‌وی قصرالخلد و قصر باب‌الذهب میباشد. پس از منصور خلفای دیگر عباسی در ساختمان بوی تأسی نمودند وامیران و وزیران از خلفاتقلید نموده، کاخ‌های‌مجللی بنا کردند که بنام آنان‌شهرت‌یافت مانند کاخ‌های‌برمکیان‌در شماسیه‌و کاخ‌ابن‌الخصیب و کاخ‌ام‌حبیب‌درقسمت‌شرقی بغدادو کاخ‌بنی‌خلف‌در بصره‌و کاخ عیسی‌بن‌علی که اولین‌کاخ هاشمیان‌درزمان‌منصورمیباشدو کاخ‌وضاح منتسب به‌شخصی موسوم بوضاح که آنرا برای‌مهدی عباسی ساخت‌و کاخ‌هرون و کاخ‌امین و کاخ‌ابن‌فرات و کاخ‌ابن‌مقله وغیره. همینقسم در زمان عباسیان عمارت‌ها وباغهائی ساخته شده که آنرادار (خانه) میگفتند مانند دارالقرار که‌کاخ زبیده زن هرون بوده ودارالشجره که‌شرح آن خواهد آمد. هرقدر تمدن وثروت مسلمانان افزون میگشت شوق آنان

بساختن عمارات وقصرها زیادترمیشد . بعضی ازخلفای عباسی بساختن شهرهای تازه علاقه داشتند مانند معتصم که شهر سامراء رابرای ترکان بنا کرد و املاکی در اطراف آن احداث نموده بسپاهیان ترك تیول داد . متوکل نیز بساختمان علاقمند بودوپولهای گزافی درآنراه مصرف کرد واسلوبهای تازه‌ای درساختمانها ایجاد نمود که از آنجمله اسلوب حیره وساختمانهای رواق‌دار بود که پیش‌ازاومعمول نبودمتوکل سه ساختمان مهم کرد که عبارت ازعمارت هارونی جوسق (کوشك) وجعفری است و برای ساختمان این سه بنا بیش‌از صد میلیون درهم مصرف نمود ازجمله دو میلیون دینار (قریب چهل میلیون درهم)برای ساختن کاخ جعفری صرف شد ، سپس ساختمان کاخ وعمارت میان خلفاءمعمول گشت همینطور احداث گردش گاهها متداول شد واسماعیل ابن علی(بقرار نوشتهٔ ابن اثیر جلد ششم کامل)پنجاه میلیون درهم صرف احداث یك گردش گاه کرد

کاخ تاج و کاخ ثریا

المعتضدبالله خلیفهٔ عباسی بساختمان خیلی علاقه داشت و کاخی بنام قصر التاج درطرف مشرق بغداد بنا نمود، اما ساختمان آن درزمان پسرش المکتفی پایان یافت قصرالتاج درمحلی بناشد که سابقاً کاخ جعفربرمکی در آنجا بود وپس ازوی حسن بن سهل در آنجا اقامت نمود وبقصرالحسنی شهرت یافت . همینکه المعتضددرسال ۲۷۹ بخلافت رسید آن کاخ را توسعه داد وخانه‌های اطراف رادر کاخ انداخت وبرج وباروی مهمی برای کاخ ساخت واز صحرای نزدیك میدانی در کنار آن کاخ احداث کرد وچنانکه گفته شد بساختن قصرالتاج دست زد در این بین عازم آمد گشت و هنگام بازگشت ملاحظه کرد که دود بطرف کاخ میرود لذا از اتمام آن کاخ منصرف شده در دومیلی آنجا کاخی بنام قصرالثریا بنا کرد. طول این کاخ سه فرسخ میشد و چهارصدهزار دینار صرف ساختمان آن گشت . معتضد این کاخرا با کاخ حسنی بوسیلهٔ یك سرداب (راهرو) زیر زمینی متصل نمود که طول آن دومیل بود و کنیزان واهل حرم معتضد بدون اینکه بیرون بیایندازآنراه زیر زمینی استفاده کرده از این کاخ بآن کاخ میرفتند . این راهرو تا مدتی باقی بود، وهمینکه برای اولین بارشهر بغداد را سیل زد، آنراه زیر زمینی

خراب شد ابن المعتز راجع به کاخ ثریا چنین می گوید:

ترجمهٔ اشعار:

«ای امیر مؤمنان امید وارم پیوسته تندرست بمانی بکاخ ثریا رفته‌ای ای منزل»
«تازه مبارك باشد، قصرت آبادتر بشود، چه باغی وچه درخت‌های انبوهی که شاخه‌ها
وبرگهای آن درهم آویخته، پرندگـان از این لانـه بـآن لانـه در میان شاخها»
«میپرند و آواز میخوانندچه کاخ وایوان بلند پایهٔ زیبائی ساخته‌ای، درست مانندزنان»
«ماهرونی است که خودرادرجامهٔ حریر پوشانیده اند ، جویهای آب مانند زنجیرها»
« بهمه‌جـا کشیده شده و مثل دایهٔ مهربـان فرزنـدان گل و شکوفـه را سیراب »
«میسازد ، خدا این را بتو بخشیده زیرا میداند تو بـهتر از هـر کس خـدا را سپاس»
«گزار هستی . »

پس از مرگ معتضد پسرش المکتفی درسال ۲۸۹ جانی اونشست و بنای قصر التاج را باتمام رسانید قصرالتاج پنج قسمت وهر قسمت برده ستون پنج ذرعی استوار میبود.

دارالشجره

المقتدربالله در اول قرن چهارم هجری کاخ و باغ باصفا وزیبائی بنا کرد که آنرادارالشجره(سرای درخت)میخواندند زیرادر این کاخ درختی از زر وسیم ساخته میان دریاچهٔ بزرگی جلوی ایوان کاخ قرارداده بودند. این درخت هشت شاخه بزرگ از زروسیم داشت وبرهر شاخه آن شاخه‌های کوچك دیگری از زروسیم ساخته بودند وروی شاخه‌های کوچك میوه‌های گوناگون از جواهر رنگارنگ دیده میشد ، بعلاوه پرندگانی زرین و سیمین صدای سوت و آوازوچهچه بر میخاست ودر طرف راست دریاچه‌مجسمه پانزده سوار بود ودرطرف چپ نیز مجسمهٔ پانزده سوار دیده‌میشد که لباس حریر پوشیده ، شمشیر در کمر داشتند ودر دستشان نیزهٔ کوتاه بود وبیك سمت حرکت میکردند وچنین بنظر میرسید که این سواران بجنگ یکدیگر میشتابند.

معزالدوله دیلمی قصری در بغداد ساخت که آنرا دارالمعزیه میگفتند ویك

میلیون دینار بمصرف ساختمان آن رسید وسقف اتاقهای این کاخرا زر اندودکرده بودند . وهمینکه خواستند آن کاخرا ویران سازند هشت‌هزار دینار فقط برای کندن طلاهای‌سقف زرین کاخ خرج‌کردند واکنون از آنهمه کاخ و عمارت و باغ کوچکترین اثری باقی نمانده است.

۳ـ ساختمانهای بنی‌امیه‌دراندلس

امویان در اندلس کاخ ها و عمارت هائی بنا کردند که شهرتش در سراسر آفاق پیچیده و تاکنون آثار آن بـر قرار میباشد و بیشتراین عمارات در قرطبهٔ و غرناطه بوده است وساختمانهای قرطبه ازاینقرارمیباشد .

کاخ بزرك (القصر الکبیر)

این کاخ یکی از شاهکار هـای معماری اسلامی بـوده است . عبد الرحمن داخل در اواسط قرن دوم هجـری ساختمان آنرا شروع کرد و دیگران که پس ازوی آمدند آنرا پایان رسانیده وسعت دادند . موقعی که از بناهای‌قرطبه صحبت‌میشدبطوراشاره گفتیم که این کاخ‌بزرگ‌از ۴۳۰ دستگاه تشکیل می‌یافته‌که بعضی از آنها کاخ های مجللی بوده و هر یك نام ویژه ای داشته است . مانند قصرالکامل ـ المجدد ـ الحائر الروضه ـ المعشوق ـ المبارك ـ الرستق ـ السرور ـ البدیع و غیره ـ در تزیین وآرایش‌این کاخ ها نهایت درجهٔ ذوق و سلیقه بکار رفته بود بقسمی که با لوله‌های سربی ازراههای دور وازکوه‌های‌بلندباین کاخ‌ها آب‌میاوردند وبدریاچه‌هاواستخرـ ها وحوض‌ها میریختند وفواره‌هائی بشکل حیوانات درنده و یا پرندگان‌زیبا از زر وسیم ناب بطوربدیعی‌ساخته بودند که از دهان ومنقار آنهاآب در حوض های مرمر وارد میشد.

مسجد قرطبه

از آثار اسلامی شگفت قرطبه یکی هم مسجد آن است که بنا بگفتهٔ تاریخ نویسان در سراسر ممالك اسلامـی آن زمان مسجدی به بزرگی و قشنگی آن یافت نمیشد . این مسجد پیش از آمدن مسلمانان باندلس کلیسا بوده وپس از فتوحات اسلامی مانندکلیسای دمشق میان مسلمانان ومسیحیان تقسیم گشت ، ولی تدریجاً

مسلمانان تمام کلیسا را تبدیل بمسجد کردند وشگفت تراز همه گلدستهٔ آن مسجد است که درهیچ یك ازمساجد اسلامی چنان گلدسته‌ای یافت نمیشود . بلندی ایـن گلدسته تاجای اذان‌گو به ٥٤ ذرع میرسد وتابالای گلدسته ۷۳ ذرع بوده و در هر چهار گوشه‌عرض آن به۱۸ذرع‌میرسید وتمام آنرا ازسنگهای گران‌قیمت‌ساخته بودند .

کم کم مسجد مزبورتوسعه پیدا کرد ودرزمان الناصر اموی وسعت آن به۲۲۵ ذرع در ۲۰۵ ذرع‌شد و در دورهٔ الحکم صد و پنج ذرع بدرازی آن افزوده شد وطول‌مسجدبه ۳۳۰ ذرع رسید وابن عامر هشتاد ذرع بعرض آن اضافه کردوعرضش ۲۸۵ذرع گشت . زمین‌مسجد با یازده تخته سنگ‌فرش شده بود وعرض تخته‌سنگ وسطی ۱٦ ذرع‌میشد وعرض دوتای شرقی وغربی ۱٥ذرع وپهنای شش‌تای دیگر هر کدام یازده ذرع‌بود· سقف شبستان مسجدرا بر۱۲۹۳ ستون مرمراستوار کرده‌بودند دراین‌مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت ، ودر وسط مسجد نیز چیزی مانند تنور مسی گذارده‌بودند وهزارچراغ روی‌آن روشن میشد .

این مسجد ۹ در ازمس زرد (برنج) داشت ، دیوارمحراب ودرمقصورهٔ مسجد را از زرناب ساخته‌بودند وتمام کاشیهای آن طلاکاری داشت . دوربالای هر گلدسته سه سیب دیده‌میشد که‌دوتای آن طلا ویکی‌نقره بود ودورتادور هرسیبی‌سه‌وجب‌ونیم میشد· زیر هرسیب و بالای آن یك گل سوسن ویك انارزرین روی یك میلهٔ آهنی قرارداشت . درمنبرخانهٔ مسجد نسخه‌ای ازقرآن مجید بخط عثمان گذارده بودند وجلد آنرابا طلا وجواهر گوناگون تزیین کرده و حـریر لطیفی روی آن کشیده بودند . قرآن روی یك چهارچوبهٔ عود قرارداشت و چهار چوبه را با میخهای طلا کوبیده‌بودند. مؤلف کتاب نفح‌الطیب راجع باین‌مسجد وهزینهٔ روشنائی وادارهٔ آن شرح مفصل و مبسوطی نگاشته ، طالبان تفصیل بآن کتاب مراجعه کنند . همیکه فرنگیان قرطبه راگرفتند آن مسجد را کلیسا کردند واکنون هم کلیسا میباشد،ولی آیات و خطوط عربی‌ونقش ونگارهای اسلامی آن بحال سابق باقی‌مانده‌است .

کاخ زهرا
(قصر الزهراء)

از کاخهای مجلل اسلامی قرطبه یکی هم قصر الزهراء میباشد که الناصر خلیفه در سال ۳۲۵ هجری آنرا درچهار میلی شهر بنا کرد و الحکم ساختن آن را باتمام رسانید ودر واقع چهل سال تمام ساختن آن طول کشید، این کاخ شهر کوچکی بوده که درازی آن از مشرق بمغرب ۲۷۰۰ ذرع و عرض آن ۱۵۰۰ ذرع میشد و ۴۳۰۰ ستون در آن دیده میشد که بعضی از آنها را از روم و تونس و قسطنطنیه هدیه داده بودند وهمهٔ ستونها ازمرمر سفید وسبز وپشت گلی وسیاه سفید بود.در این کاخ مانندقصر الکبیر یك مسجدعالی وچندین کاخ وچندین باغ بوده است ودریاچه هائی داشته است که ماهیهای رنگارنگ در آن شناور بودند . دیگر از چیز های تماشائی این کاخ حوضهای مرمر نقاشی طلاکاری وسادهٔ آن بود، از آن جمله حوض مرمری که تصویر ومجسمهٔ مردوزن در آن کار رفته بود وآنرا از قسطنطنیه بقرطبه آورده بودند الناصر خلیفه آن حوض را در خوابگاه خود در قسمت شرقی معروف بمونس کار گـزارد و استـادان قرطبه دوازده مجسمـه از زر سـرخ با جواهرات عالی بـرای این حوض ساختند . این مجسمه‌ها عبارت از شیری بود که کنار آن آهو قرار داشت وپهلوی آن نهنگی دیده میشد که روبروی آن اژدها وعقاب وفیل بود ودر هر دو طرف آن کبوتر وشاهین وطاوس وجوجه ومرغ وخروس وقوش وباز طلائی مرصع گزارده بودند وازدهان ومنقار آنها آب بیرون میریخت.

الناصر تمـام این کاخ را بفرزندش الحکم واگذارد . میگویند الناصر یك سوم در آمد کل کشور یعنی سالی دومیلیون دینار خرج ساختمان این کاخ میکرد وچنانکه گفتیم چهل سال طول کشید تاساختمان این کاخ پایان یافت حال اگر در مدت بیست سال (نصف تمام مدت) سالی دومیلیون دینار ودر نصف مدت دیگر کمتر از آن مبلغ خرج ساختمان کاخ زهراء شده باشد بیش از پنجاه میلیون دینار برای آن عمل مصرف شده است که تصور میرود اغراق آمیز باشد وظاهراً درمدت سه چهار سال اول سالی دومیلیون دینار خرج شده وبعداً خیلی کمتر از آن مبلغ مصرف کرده‌اند .

درجای دیگر گفته شده که الناصر سالی سیصد هزار دینار صرف ساختمان آن قصر میکرد ، حال اگر پسرش هم در بقیهٔ مدت همان مبلغ را مصرف میکرده لا اقل درمدت چهل سال بیست میلیون دینار برای آن عمل خرج شده است واین مبلغ با درنظر گرفتن طلاها وجواهرات و کاشی کاریهای آن قابل قبول بنظر میرسد چه که ازقرارمذکور پاره‌ای از آجرهای آن کاخ طلا بوده است وروزانه ده هزار مرد و هزار و پانصد چارپا برای اتمام این بنا کار میکرده‌اند . شگفت اینکه تمام آن مخارج و زحمات بخاطر یکی از هم خوابه‌های الناصر (زهراء نام) انجام گرفت چه که وی از ناصر خواست کاخی ویا شهر کوچکی بنام (زهراء) بنا شود.

الزهراء

المنصور بن ابی عامر در سال ۳٦۸ هجری از الناصر تقلید کرد و کاخی بنام الزهراء بنا کرد که هم منزل وهم سنگر ودژ بشمار میرفت .منصور این کاخ را در کنار رود قرطبه بر پا ساخت وصنعتگران و کارگران فراوان در اطراف آن بکار انداخت و برج و باروی آنرا برافراشت وساختمانهای بسیار از آن جمله دفتر خانه‌ها وانبارها در آن کاخ بنا کرد و حوالی آن کاخ را بوزیران ونویسندگان و دبیران خویش واگذارد وبزودی کاخ ها و عمارتها و بازارها در آن محل پدید آمد ومردم برای استفاده از رجال دولتی بآنجا هجوم آوردند وآن نواحی را آباد ساختند ، تا آنجا که این کاخ بکاخ زهراء متصل گشت وشبها در مسافت ده میل میان این دو کاخ چراغها روشن میشد ومردم براحتی آمد وشد میکردند.

پل قرطبه

بی مناسبت نیست که پل بزرگ قرطبه نیز چند کلمه بگوئیم، زیرا این پل بدست مسلمانان ساخته شد و پیش از ورود مسلمانان پلی در آن محل وجود داشته . ولی خراب شده بود . مسلمانان بدست عبدالرحمن الغافقی آن پل را مجدد ساختند ، در ازای آن ۸۰۰ ذرع ، پهنای آن بیست ذرع، بلندی آن شصت ذرع بوده ، ۱۹ برج و ۱۸ چشمه داشته است .

کاخ الحمراء

الحمراء از کاخهای نامی غرطانه است که هنوز هم باقی مانده وجهانگردان از اطراف دنیا بدیدن آن میروند ، این کاخ را ابن الاحمر دراواسط قرن هشتم هجری ساخت ومساحت آن ۳۵ جریب بودو بر تپهٔ وسیعی قرار دارد. میگویند آن را بدانجهت الحمراء (قرمز) گفته که از آجر سرخ بناشده است .

این کاخ دریاچه‌ای بنام دریاچهٔ درندگان داشته ودروسط آن دریاچه مجسمهٔ شیرانی بوده که بطرز زیبائی آب ازدهان آنان بیرون میریخت .

منصور بن الاعلی نیز در بجایه کاخی مجلل بنا کرد ودریاچه‌ای در آن ترتیب داد که فواره‌های آن مجسمه‌های شیر بودواز دهانشان آب بیرون میریخت ودرختان زر وسیم کنار آن دریاچه قرار داشت وبر شاخه های آن درختان پرندگان طلائی و نقره‌ای مانند پرندگان کاخ المقتدر عباسی (شرحش گذشت) دیده میشد . ابن حمدیس شاعر اندلسی در یاچه این کاخ و فواره‌های شیرمانند آن را طی اشعار مفصلی شرح داده است .

ترجمهٔ شعر :

«شیرانی که در کاخ پادشاه منزل کرده‌اند صدای غرش آنان بصدای ریزش آب»
«تبدیل شده است.»

«مثل اینکه تن آنها را با طلاپوشانیده ودردهانشان بلور آب کرده ریخته‌اند،»
«شیرانی که ایستاده‌اند . اماهر کس آنان‌را می بیند پندارد که حرکت میکنند . این»
«شیران بیادحمله های خود افتاده‌اند وبفکر دریدن اشخاص هستند . وقتی که آفتاب»
«بر آنان میتابد مانند آتش بنظرمیآیند ، اما آتشی که ازدهان آنان نورمیدرخشد»
«مثل اینکه نهرهای آب شمشیر بوده‌اند وذوب شده‌اند و بدریاچه فرود میآیند »
«ومثل اینکه وزش نسیم برروی آب زره میسازد . . .»

کاخ مأمون بن ذی النون اندلسی نیز از کاخهای مجلل اسلامی بوده است . چه که مأمون بن ذی‌النون تمام موجودی بیت‌المال را برای ساختمان آن کاخ بکار

برد وازعجایب آن کاخ یکی دریاچهٔ آن بود که وسط دریاچه برای جلوس مأمورین عمارتی ساخته بودند واز زیر دریاچه باصول هندسی آب را بالای عمارت برده از بالا سرازیر میکردند بقسمی که مأمون در آن عمارت مینشست و از بالای عمارت آب بدرون دریاچه فرو میریخت .

۴ . ساختمانهای مصر
عمارات آل طولون

خاندان طولون ساختمانهای مجللی درمصر احداث کردند ونامی ترین آن مسجدی است که احمدبن طولون ساخته و آثارش فعلا درقاهره باقی میباشد. دیگر قصری که همان احمد درالقطایع بنا کرد ومیدان بزرگی برای آن ساخت ، پس ازمرگ احمد پسرش خمارویه آن میدان را وسعت داده تبدیل بباغ نمود و گلها و گیاههای بسیار در آنجا کاشت و درختان خرمای گوناگون در آن محل ببار آمد ، از آن جمله نخلهای کوتاه بارداری که شخص نشسته میتوانست خرمای آن را بچیند و نخل های دیگری که ایستاده میوه آن را میچیدند واحتیاجی به بالارفتن ازدرخت نبود. گلها و گیاه های پیوندی فراوان در آن باغ کاشته شد که از آن جمله بوتهٔ زعفران بود تنهٔ درختان خرمای آن بـاغ را بابرنج (مس زرد) میپوشانیدند ومیان آن روپوش مسی و تنهٔ درخت خرما لوله های سربی کارگزارده بودند ودر آن لوله ها بااصول هندسی آب جاری میشد واز بالای درختان خرما مثل ناودان آب میریخت و گلها و گیاه ها را سیراب میساخت. باغبانها باگل ها و گیاه های معطر اشعاری روی زمین نگاشته بودند و هر روز مراقب بودند که حتی یك نقطه بر آن افزوده نشود . نیلوفر زرد وقرمز وبنفش وایتالیائی در آن باغ دیده میشد. از خراسان وسایر نقاط درختان میوه عالی برای خمارویه هدیه میفرستادند. مثلا از خراسان درختان زرد آلوئی رسیده بود که پیوند بادام داشت . در این باغ برجی ازچوب ساج بود واطراف آن را مانند قفس سوراخ کرده رنگ آمیزی نموده بودند ، زمین این برج سنگفرش بود وجوی های آب ازمیان آن میگذشت و بباغ میآمد ، پرندگان خوش آواز خوش رنگ مانند قمری وامثال آن در این برج جاداشتند که دروسط برج از آب جویها می نوشیدند و شستشو میکردند . درتوی دیوارهای برج برای پرندگان قوطیهائی بجای لانه ساخته بودند تاپرندگان در آن تخم بگذارند وجوجه

دربیاورند ودرون لانه‌ها چوبهائی بود که پرندگان روی آن مینشستندوچه‌چه‌میزدند. درخودباغ طاوسها و بوقلمون‌ها ومرغان دیگری بآزادی میخرامیدند .

خمارویه درمنزل‌خود طالارزیبائی بنام بیت‌الذهب بنا کرد و تمام‌سقف ودیوار-های آنرا بالاجورد وطلاتزیین‌نمودوتصویرخودش وزنهایش وسازندگان‌ونوازندگان رابا‌چوب برجسته‌روی دیوارهای آن اتاق قرارداد وبرسر آن‌تصویرها تاجهای‌جواهر نشان اززرناب گزارد . دیگرازچیزهای‌عجیب این‌اتاق یکی‌هم شترهای‌جواهرنشان بودکه درگوششان زنگهائی دیده‌میشد وزنگهارا بدیوارمیخ‌کوب کرده‌بودندوشتر-های‌مرصع‌را بطوری‌رنگ‌زده‌بودند که‌هربیننده‌راخیره میساخت و مختصر کلام آنکه خانهٔ مزبور ازساختمانهای شگفت‌دنیا بشمارمیآمد . خمارویه دراین باغ حوضی از زیبق ساخته‌بود وتفصیل‌ساختن آن‌حوض زیبق چنان‌است که وی‌پیش پزشك خود از کم‌خوابی شکوه کرد ، پزشك گفت برای رفع بی‌خوابی باید تورا مشت ومال بدهند خمارویه‌درپاسخ گفت‌دوست‌ندارم کسی‌دست به‌تنم بزند پزشك که این‌راشنیدبخمارویه اظهارداشت که درآنصورت باید دریاچه‌ای اززیبق تهیه کنی وددروی آن بخوابی.این دریاچه‌پنجاه ذرع‌درپنجاه‌ذرع‌بود وتمام آنرا بازیبق پر کرده‌بودند والبته‌مبالغ گزافی برای این کارصرف‌شد. دراطراف دریاچه میله‌هائی‌ازنقره‌ساختند ودرمیله‌هاطنابهای ابریشمی‌محکم باحلقه‌های‌نقره آویختند وتوشکی ازچرم تهیه کردند وهمینکه‌موقع خواب خمارویه‌میرسید توی آن‌توشك را پرازباد میکردند وآنرا باطناب به میله‌ها می‌بستندوروی زیبق‌میانداختندو بسترمزبور باتکان زیبق آهسته آهسته‌حرکت‌مینمود وبطوری‌که مقریزی مینویسد تاآن‌زمان هیچ‌پادشاهی‌چنان بستر و اتاقی برای خود نساخته بود وهمینکه نورماه بزیبق میتابید مثل آن میشدکه دریاچه پر از الماس درخشان‌شده‌است .

ساختمان فاطمیان

خلفای فاطمی‌علاوه برجامع ازهر کاخهای مجللی درقاهره بنا کردند که از آن‌جمله کاخ شرقی‌وغربی‌میباشدوتنها برای ساختمان کاخ‌غربی‌دومیلیون‌دینارمصرف‌شد . همینقسم‌قصر-

های عالی دیگری بنا کردند که آنرا دار (خانه) میخواندند مانند دار الدیباج و دار الفطره و مانند آن که برای ساختن هریك مبالغ بسیاری خرج شده بود و همینکه تمدن و ثروت مصر در دورهٔ فاطمیان فزونی یافت علاوه بر ساختن کاخ ها گردش گاه ها و منظره هـای (چشم انداز) دلکش در کرانه رودنیل بنا کردند از آن جمله منظره های جامع از هر منظرهٔ لؤلؤ در کنار خلیج، منظرهٔ غزاله در پهلوی آن منظرة السکره، منظرة الدکه، منظرة المقس، منظرة التاج، منظرهٔ باب الفتوح، منظرة البعل، منظرهٔ دار الملك وغیره کـه هریك شاهکاری از زیبائی واستحکام بود. یکی از خلفای فاطمی بنام الامر باحکام الله محبوبه ای داشت که از زنان صحرا گرد چادر نشین بود و برای آن زن چادر نشین کاخی بسیار عالی بشکل هودج ساخته آنرا کاخ هودج اسم گزارد.

خلفای فاطمی در کاخ ها و عمارات سلطنتی انواع تزیینات و تجملات بکار میبردند بقسمی که تفنن های آنان ازیك فرهنگ و تمدن عالی حکایت میکند. مثلا در منظرهٔ برکة الحبش ساختمانی از چوب رنگ و روغن زده وجود داشت کـه بر دیواره هـای آن صورت شاعران و مکان آنان نقاشی شده بود و بالای سر شاعر (تصویر شاعـر) اشعاری که در وصف آن منظره گفته بود نوشته بودند و کنار آن تاقچهٔ کـوچك طلاکاری قرار داشت. معمولا خلیفه بـآن ساختمان میآمد و آن اشعار را میخواند ودستور میداد و در هر طاقچه یك کیسه سر به مهر محتوی پنجاه دینار بگذارند و همینکه خلیفه اشعار را میخواند از منظره خارج میشد و شاعر میآمد وصلهٔ خود را برمیداشت ومیرفت و این نوع تجملات برای کمترین پادشاهی فراهم میگشت.

ساختمانهای ایوبیان و ممالیك

همینکه فرمانروائی مصر بایوبیان (کرد) رسید عماراتـی ساختند که مهم ترین آن دژ سلطان صلاح الدین ایوبی در قاهره میباشد و سلطان آنرا ازبیم گزند شیعیان بنا کرده در آنجا اقامت نمود و تاکنون قلعهٔ مزبور باقی مانده است.

وهرچه تابحال درمصر از ساختمانهای اسلامی موجود است بیشتر از آثار سلاطین مشهور به ممـالیك میباشد بخصوص مسجدهای موجود مصر مانند جامع سلطان حسن

وجامع المؤیدوجامع قایت بای وجامع قلاوون وغیره از بناهای آن پادشاهان است . دیگر از آثار آن سلاطین گورستان خلیفه‌ها (قبور الخلفاء) است که گرچه باسم خلفاء شهرت‌یافته ولی متعلق بسلاطین‌ممالیك‌میباشد . این‌سلاطین کاخهای بسیاری ساخته‌اند و در تزیین و آرایش آن ازخلفاء تقلید نموده‌اند . غالب آن کاخ ها فعلا ویران شده ومهمترین آن بنام کاخ یلبغا مشهوربود ودر سال ۷۳۸ هجری بامرالملك الناصر محمدبن قلاوون برای مسکن امیر یلبغا ساخته‌شد. کاخ مزبوررو بروی قلعه‌ودرمحل مدرسهٔ سلطان‌حسن قرارداشت . و دیگر ازساختمانهای آنان برج اشرف خلیل بن قلاوون میباشد این ساختمان بر تمام «جیزه» مشرف بود وگنبد بزرگی‌داشت که بر ستونهای بلندی استوارشده بود وتصویر تمام امیران وبزرگان آن روز در آن برج دیده‌میشد وسلطان برای تفریح وتماشای منظره در آنجا جلوس‌میکرد(۱).

ثروت‌وتن‌پروری و آشایش

واضح است که ساختن این کاخ‌ها وگردش گاه‌ها ومسجدها واحداث شهرهای تازه بواسطهٔ ثروت سرشار وپول های فراوانی بود که ازاطراف میآمد ودربیت المال جمع میشد وبطوری که درقسمت مربوط بنظامات اجتماعی گفتیم ازبیت‌المال میان طبقات‌مختلف تقسیم میگشت ، باینقسم که دردرجهٔ اول خود خلیفه بیش از هر کس عایدی داشت زیرا همهٔ پولها بنام اوجمع میشد وبدست اومیرسید . پس ازخلیفه وزیران، کاتبان (منشیان دولتی) ، والیان ، بنی‌هاشم ، اتباع بنی‌هاشم ، بازرگانان وغیره از آن پول استفاده میکردند واینك نمونه‌ای از آن :

---

۱ – جرجی زیدان بواسطهٔ عدم اطلاع یاهرچه ، ازساختمانهای مهم و معظم اسلامی ایران که از شاهکارهای‌معماری جهان میباشد نامی نبرده‌است ، درصورتی که پادشاهان دیلمی ، پادشاهان‌غزنوی پادشاهان سلجوقی وخوارزمشاهی وحتی سلاطین مغول وتیموریان و پادشاهان صفوی‌بدست‌استادان زبردست ایرانی درنقاط مختلف این‌کشور هنرپرور (ایران) بناهائی بر پا کرده‌اندکه نام ایرانی رادر سراسر دنیا بلند ساخته‌است. برای نمونه بندامیر عضدالدوله دیلمی ، بیمارستانها و مدارس خواجه نظام الملك ، جامع عتیق اصفهان مدرسه ومسجد گوهر شاد خانم ، شهر سلطانیه و مقبره خدابنده درنزدیکی زنجان عمارات و ابنیه و مساجد عظیم اصفهان وغیره و غیره میباشدکه در این مختصر تفصیل آن گنجایش ندارد ،مترجم.

ثروت خلیفه و خانواده‌اش

چون خلیفه فرمانروای تام‌الاختیار ممالك اسلامی بود چنانکه گفتیم کلیهٔ درآمدها بدست او میرسید طبعاً از همهٔ مردم متمول‌تر میشد ولی همینکه خلفاء برای خود وزیر معین کردند ثروت بدست وزیران افتاد تا آنجا که پاره‌ای از خلفاء از دست وزیران بروز گدائی افتادند (در جلد دوم این کتاب شرحش داده شد) اصول ثروت بیت‌المال باید صرف مصالح عمومی بشود و خلفاء می‌بایستی از بیت‌المال مخصوص خود بذل و بخشش کنند ولی خلفاء بطور دلخواه اموال بیت‌المال عمومی را مصرف مینمودند و بهر کس هرچه میخواستند میدادند وعذرشان این بود که آن مخارج برای مصالح عمومی مملکت صرف میشود و تدریجاً کار بجائی رسید که مخارج عیاشی وخوشگذرانی خلفاء هم از بیت المال عمومی تأدیه میگردید و با اینوصف مبالغ زیادی درخزانه‌میماند . درجلد دوم این کتاب موجودی نقدی واملاك خالصهٔ بعضی از خلفاء عباسی (منصور، مهدی، معتصم، مستکفی، مستعین وغیره) راشرح دادیم و ثروت هنگفت مادران آنها بخصوص ثروت خیزران مادرهرون ودارائی قبیحه مادر معتز وغیره را قلمداد نمودیم واکنون آنرا تکرار نمی‌کنیم وفقط برای نمونه صورت ارقام ریز ثروت یکی از خلفای عباسی را (المکتفی) بطور نمونه میگوئیم همینکه المکتفی مرد دارائی شخصی وی بقرارزیر بود :

۱ـ پول نقد اززروسیم وظروف طلاونقره	۲۰/۰۰۰/۰۰۰ دینار
۲ـ فرش (قالی وقالیچه وامثال آن) بقیمت	« ۲۰/۰۰۰/۰۰۰
۳ـ اسلحه واثاث وغلام وکنیز بقیمت	« ۲۰/۰۰۰/۰۰۰
٤ـ باغ ومزرعه ومستغلات بقیمت	« ۲۰/۰۰۰/۰۰۰
٥ـ جواهر وعطریات وامثال آن بقیمت	« ۲۰/۰۰۰/۰۰۰

جمع کل ۰۰۰ر۰۰۰ر۱۰۰ دینار

ثروت رجال دولتی وسایرین

در جلد دوم این کتاب شرح دادیم که چگونه وزیران ثروتمند میشدند و مقدار ثروت حسن بن فرات، ماردانی، ابن کلس، افضل، ابن شهید را ذکر نمودیم و اینك نمونه‌های دیگر را مینویسیم.

نخستین دسته از وزیران متمول دورهٔ عباسی برمکیان میباشند که درزمان هرون ثروت هنگفت و تیولها و خالصه‌های بسیاری را متصرف شدند تا آنجا که عایدات یحیی و پسرش جعفر درسال به بیست میلیون رسید و پس از اینکه هرون آنان را ازپا درآورد و اموال آنهارا مصادره نمود علاوه برخانه‌ها و مزرعه ها و املاك و اثاث و غیره مبلغ ۳۰/٦٧٦/۰۰۰ دینار نقداز اموال آنان بدست آمد. همانطور که وزیران بغداد مردم را میچاپیدند و ثروت بهم میزدند کاتبان (منشیان دولتی) مصر نیز از آن راه استفاده میبردند، خانوادهٔ ماردانی درمصر ازهمان کاتبانی هستند که فرد فردشان دارای ثروت بیحساب گشتند. مثلا عایدی سالانهٔ محمد بن علی ماردانی (کاتب) سالی چهارصدهزار دینار بود و بهای املاك وی درمصر و شام بسه میلیون دینار میرسید وعلاوه بر آن مقدار زیادی اثاث وفرش وجواهر واشیاء قیمتی داشتند ومقدار زیادی باتباع خودمی بخشیدند. با این همه ثروت آنان در برابر ثروت برمکیان بسیاراندك مینمود. دیگر از خانواده‌های متمول مصر که از راه نویسندگی (کاتب دولتی) متمول شدند خاندان مغربی و کثامی و امثال آنان بودند.

والیان وامیران بخصوص آنانیکه اختیارات بسیار داشتند اموال هنگفتی بدست میآوردند، زیرا جمع آوری مالیات باآنان بود وهرچه میخواستند ازمردم میگرفتند وهرنوع میل داشتند برمردم تحمیل میکردند. اینان پس ازپیداشدن وزیران (از آغاز سلطنت امویان) دارای ثروت گزاف گشتند وچنانکه مقریزی می‌نویسد پس از مرگ عمروعاص والی مصر هفتاد بهار دینار طلا ازوی باقی ماند (۱) وعایدی خالد قسری والی

---

۱ — راجع باوزان ومقادیر مندرج دراین فصل پس از مراجعه بسالنامه‌های مصری وفرهنگ‌ها چنین معلوم شدکه بهار برابر با ۱۵۰ کیلو وقنطار مساوی باصد رطل ورطل قدری از نیم کیلو کمتر است یعنی یك رطل یا یك پوند ٤٥٤ گرام میباشد. مترجم

عراق بسالی سیزده میلیون درهم رسید . درزمان عباسیان ثروت والیان وامیران افزون گشت . موقعیکه ایرانیان بفکر استقلال میافتادند ثروت زیادتری میاندوختند ، مثلا پس ازمرگ یعقوب بن لیث صفاری پنجاه میلیون درهم وچهار میلیون دینار پول نقد در خزانهٔ وی موجودبود . همینقسم ثروت سلاطین (ممالیك) مصرو رجال دولتی آنها که به مبالغ گزاف میرسید بقسمی که جواهرات وزر وزیور آنها را بارطل وقنطاروصندوق وزن میکردند . مثلا ازامیرسیف الدین تنکزشوشتری جواهرات وزر وزیورهای ذیل پس ازمرگ او باقی ماند :

۱ـ زمرد ویاقوت ۱۹ رطل :

۲ـ جواهرسواره وپیاده ونگینهای الماس شش صندوق .

۳ـ مروارید درشت گرد بوزن یك درهم تایك مثقال ۱۲۵۰ دانه .

٤ـ طلا ۲٤۰۰۰۰ مثقال .

۵ـ نقره ده میلیون درهم .

٦ـ زیور آلات طلا (گوشواره ـ دستبند ـ گردن بند و غیره) چهار قنطار مصری .

٦ـ ظروف نقره شش قنطارمصری .

۸ـ پول نقد ۱۲۰۰۰۰۰ دینار .

واگرترکه یك امیرمسلمان این مقدارباشد البته ترکه خلفاء و سلاطین اسلام خیلی بیش ازاینها بوده است .

حاشیه نشینان وملازمان خلفاء (ادیبان ، شاعران ، سازندگان ، بازرگانان درباری وامثال آنان) چنانکه پیش گفتیم هرکدام ثروتهای زیادی پیدامیکردند، مثلا ترکه نقدی ابراهیم موصلی آوازه خوان و ساز زن هرون ۲٤/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود و درجلد دوم این کتاب در قسمت حقوق ومستمری دولتیان حقوق نقدی و جنسی جبرائیل بن بختیشوع بزشك هرون را ذکرنمودیم .

نتایج ثروت

این طبیعی بشر است که هر گاه دستش باز شدو پول زیادی بدست آورد زندگانی خودرا توسعه میدهد ودر خوراك و نوشابه وپوشاك وفرش و تجمل تفنن میکند و برای شهرت طلبی شاعران وادیبان را بخود نزدیك میسازدو آنان را مطیع خویش میکند وچنانکه امروز مردمان بانفوذ پول دار نامه نگاران را باپول رام میکنند همینکه شخص متمول پوشاك وخوراك خودرا بحد کمال رسانید بفکر چیزهائی میافتد که برای او (برای شخص متمول) لذت معنوی دارد یعنی جواهر وملاك وخدم وحشم گرد میآورد، رجال متمول دورهٔ تمدن اسلام هم مانند دیگران پس از بدست آوردن ثروت بیکران درصدد بر آمدند از لذتهای مادی ومعنوی بمقدار ممکن استفاده ببرند یعنی خوب بخورند و خوب بنوشندو خوب بپوشند وباتجمل هرچه تمامتر زندگی کنند واینك بهره مندی آنان را از آن لذات مادی ومعنوی درهفت قسمت ذکر میکنیم ازاینقرار :

۱ ـ تفنن در خوراك

گفتیم که خوراك عربها پیش از اسلام بسیار ساده بود اما همینکه بابیگانگان بخصوص با ایرانیان آشنا گشتند خوراکهای گوناگون ترتیب دادند . عربها نه فقط ادارهٔ مملکت را از ایرانیان تقلید کردند بلکه قسمت عمدهٔ تمدن خودرا ازایرانیان آموختند ، مثلا هر گاه عربهامیخراستند جشنی (عروسی ، ختنه سورانی ، مهمانی) برپاسازند ازایرانیان مراسم وترتیب آنرا جویامیشدندواز آنها پیروی میکردند والبته این عملیات اززمان بنی امیه آغاز گشت، چون صحابهٔ پیغمبر (اکرم) بخلفای راشدین تأسی نموده ازتجمل وتفنن دوری می جستند بخصوص که طبعاً بدوی وصحراگردبودند وازتجملات شهری خوششان نمیآمد . میلا ابوموسی اشعری تازنده بودگوشت مرغ نمیخورد زیرا عربها گوشت مرغ نمیخوردند . بطور کلی عربهای صدر اسلام مانندگیاه خواران امروز از افراط در گوشت احترازداشتند ، عمرمیگفت کسی که مرتب شب وروز گوشت بخورد

مانند کسی است که بامداد و شام باده بنوشد . ولی امویان مقید بودند که از تمام لذت بهره‌مند شوند ولذا درزندگانی ازبزرگان ایران تقلید نمودند. امیران عراق (درزمان بنی امیه) مانند خلفاءاززندگانی تجملی ایرانیان تقلیدمیکردندولی گاه‌هم طبیعت صحرا نشینی آنها غلبه‌میکرد و بهمان رسوم و عادات بیابانگردی خویش باز میگشتند. میگویند حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق موقعی میخواست برای ختنه‌سوران یکی از پسرهای خود جشنی بگیرد و مهمانی بدهد لذا یکی ازدهگانان (مالکین) ایرانی را خواسته گفت بزرگترین جشن ومهمانی که درعمر خود دیده ای برای‌من بگو ، گفت «ای امیریکی ازمرزبانان کسری جشنی گرفت که من در آن جشن بودم ، خوانچه‌های خوراك این مهمانی از نقره و بشقابهایش طلا بود وچهار کنیز آن خوان‌رامی آوردند و چهار نفر سر آن نشسته غذا میخوردند و همینکه از سر غذا برمیخاستند کنیزان و بشقابها و خوان ها را بچهارمهمان میدادند ، حجاج که این را شنید طبیعت‌ساده صحرا نشینی خود را بیاد آورده گفت. ای غلام برو چند شتر بکش و بعادت خودمان مردم‌را غذا بده .

با این همه سیل‌تمدن وتجمل وخوی صحراگردی را ازسراعراب بیرون برد وآنانرابه‌تجملات شهر نشینان معتاد ساخت و مردمی که در صدر اسلام کافور را نمك بی‌مزه وبرنج را خوراك مسموم ونان لواش راکاغذ می‌پنداشتند پس ازخوردن عقرب وسوسك و کرك شتر مخلوط با خون شتر (علهز) و نانی‌که با آرد جو و مو و پشم و سبوس مخلوط شده بود یکمرتبه بقدری در خوراك تجمل و تفنن کردند که ازبزرگان ایران وروم نیز جلوافتادند و از گوشت های چرنده و پرنده وچاشنی‌هاوترشی‌هاوادویه‌ها خوراك‌های متنوع لذیذ تهیه کردند . خلفاءو بزرگان عباسی (هاشمیان) همینکه سرسفره می‌نشستند پزشکان بالای سر آنها میایستادند ودرزمستان‌ظرفهائی‌پرازادویه‌هاوشربت‌های اشتهاء آور وگرمی بخش بدست گرفته وسط غذا بخلفاء تقدیم میداشتندتا بیشتر سر اشتهاء بیایند و گرم شوند ودر تابستان



شربت های خنك و چاشنی های مطابق فصل تقدیم میکردند. سایر بزرگان و امیران نیز با نان اقتداء نموده و بهمین ترتیب غذاء بخوردند و درهر مورد از طبیبان دستور میگرفتند که چه بخورند و چه نخورند و بیشترشان طبیب مخصوص سرسفره داشتند. مثلا سیف الدوله حمدانی ۲٤ پزشك مخصوص استخدام کرده بود که موقع شام وناهار سر سفره میآمدند و به سیف الدوله در بارهٔ غذا نظر میدادند.

برای خلفاء از جاهای دور دست میوه‌ها و شکارها و سبزی های گوناگون بازحمت زیاد ومخارج بسیار ارسال میداشتند و این کار بیشتر بعهدهٔ ادارهٔ برید (کار آگاهی) بود خلفاء می پنداشتند که اگر مرغان خانگی را غذای مقوی بدهند گوشت آنان لذیذ میشود و عمل هضم آسان ترمیگردد از آنرو جوجه‌ها را مغز گردو و شیر گاو میدادند. خوراك پزان برای لذیذ شدن خوراك ویا از نظر سهولت هضم آن شاهکارهائی بخرج میدادند و گاه هم ازنظر احترام به مهمانان درتهیه خوراك هنرنمائی میکردند مثلا موقعی ابراهیم بن مهدی هرون را بمنزل خود دعوت کرد ، هرون درمیان غذاهای گوناگون چشمش بظرفی افتاد که مقداری گوشت ریز در آن بود، میزبان برای خلیفه توضیح داد که این غذا زبان ماهی است و هزار درهم صرف تهیهٔ آن شده است. همینقسم پالوده‌ای میخوردند که بسیار گران تمام میشد زیرا خوراك مزبور از مغز بره وروغن پسته وعسل ویاشکر آماده میشد.

طبعاً آشپزخانه خلفاء و امراء توسعه یافت زیرا هر روزه چندین رنگ خوراك وخورش میخواستند وهرقسمتی از آشپزخانه رئیس و زیر دستانی داشت که بکارهای معینی می‌پرداختند ، از آن جمله اداره‌ای برای پرورش مرغان داشتند ومبالغ هنگفتی خرج آن اداره میشد . مثلا در زمان مقتدر عباسی هر ماه سه قفیز (١) جو برای خوراك مرغان آشپزخانه معین شده بود وسایر تجملات ومتعلقات مطبخ را ازهمین جا میتوان فهمید . آشپز خانه عمر وبن لیث صفاری را ششصد شتر ازاین شهر بآن شهر میبرد و المقتفی خلیفهٔ عباسی هشتاد شتر آب کش داشت که روزانه برای مطبخ وحرمسرای خلیفه آب میآوردند .

آشپزخانهٔ خلفاء وامراء همیشه چند برابر احتیاجات روزانه غذا می‌پختند که مبادا مهمانانی ناگهان برسند وغذا کم بیاید ودر نتیجه هرروز مقدار زیادی غذا زیاد میآمد که ملازمان آن را فروخته پولش را برای خودشان برمیداشتند .

نتیجهٔ این پر خوری وتفنن وتجمل در تهیه غذا آن شد که غالب بزرگان دورهٔ تمدن اسلامی دچار سوء هاضمه وقولنج واسهال خونی وزخم معده میشدند و بواسطه افراط در گوشت خوردن گرفتار رماتیزم و نقرس و امثال آن میگشتند و تند خو و آتشی مزاج می‌بودند وزود زود فرمان زدن وبستن وکشتن مردم بیگناه را صادر میکردند ، چنانکه اخبار زندگانی روزانهٔ آنان گواه بر این مدعاست وپرواضح است که پر خوری وافراط در گوشت وچربی وشیرینی سوء هاضمه بار میآورد وکسی که دوچار سوء هاضمه گردد تند خو وبی حوصله میشود . عده‌ای از خلفاء و امراء به پرخوری مشهور بودند، از آن جمله معاویة بن ابی سفیان و عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف و سلیمان بن عبدالملك و امین عباسی بیش از حد معمول غذا می‌خوردند .

٣ـ تجمل در لباس

مسلمانان صدر اسلام ساده میپوشیدند و ساده میخوردند وساده میزیستند ، خلفای راشدین باجامهٔ کهنه پینه زده که غالباً تا روی زانومیآمد وجنسش ازکرباس بود ، توی کوچه

---

١ ـ قفیز برابر ١٤٤ ذرع است . مترجم

و بازار حرکت میکردند و کفشی از پوست خرما پا داشتند و بند شمشیرشان از پوست درخت خرما بود ، تازیانه در دست میگرفتند و گناهکاران را با آن کیفر میدادند.

والیان و امیران نیز مانند خودشان بودند و همینکه نزد خلیفه میآمدند جبهٔ پشمینه در بر و چکمهٔ پوستی بپا و عمامهٔ سیاه بر سر داشتند . نخستین کسی که از بزرگان اسلام لباس فاخر پوشید معاویه بود و همینکه عمر اورا با آن حال دید بروی اعتراض کرده گفت :

معاویه ! مانند کسری (پادشاه ایران) لباس پوشیده‌ای ؟

کم کم مسلمانان با ایرانیان و رومیان معاشر شدند و لباس های فاخر آنان را پسندیده در این قسمت هم از آنان تقلید کردند و چنانکه گفته شد خلفای بنی امیه پارچه‌های حریر گلدار و پر نقش و نگار می پسندیدند و هشام بن عبدالملك بیش از دیگران بآن نوع پارچه علاقه داشت و از آن لباسهای بسیار برای خود تهیه میکرد ، چنانکه دوازده هزار لباس حریر پر نقش و نگار و ده هزار بند زیر جامه حریر در صندوق خانهٔ مخصوص وی بود و هر گاه که به حج می رفت هفتصد شتر صندوقخانه و جامه های او را حمل میکردند .

در زمان امویان بافندگی پارچه‌های گلدار و با نقش و نگار رواج یافته پیشرفت کرد، زیرا بنی امیه آن نوع پارچه‌ها را می پسندیدند. در زمان عباسیان پوشیدن لباسهای ابریشمی و پشمی و زربفت معمول گشت و چنانکه در بخش بازرگانی گفتیم بازرگانان از شهرها و ممالك مختلف پارچه های ابریشمی گلدار . راه راه پارچه‌های پشمی و کرکی، پارچه‌های زربفت جواهرنشان به بغداد میآوردند .

از بهترین پارچه‌های معمول آن روز یکی هم خز بود ، خز آن روز از ابریشم و کرك خرگوش نر تهیه میشد . همینقسم پارچه های ابریشمی خالص و دیبای عالی و پارچه‌های ابریشمی که روی آن تصویر حیوانات و گل و بوته بود، نوعی دیگر از پارچه‌های پنبه که آن را بز میگفتند از منسوجات گران قیمت بود، پارچه‌های کتانی و پارچه های مشهور به معلم ، میز ، او داری ، ملحم ، پارچه های موئی ، پارچه‌های کرکی،

سمور ، قاقم و امثال آن درزمان عباسیان رایج بود و از آن پارچه ها قبا و جبه وبردوعمامه‌و پیراهن و شلوار و روپوش و چادر وارخالق و زیرپوش وملافه‌وامثال آن میدوختند .

چون پول زیاد وتقاضافراوان بود صنعتگران (بافندگان) هم‌درتهیهٔ‌پارچه‌های عالی‌میکوشیدند وبرای خلیفه ورجال او منسوجات عالی‌می‌بافتند ، آنان‌هم اگر از پارچه‌ای خوششان میآمد بقیمتش اهمیت نمیدادند و هرچه فروشنده میگفت میپرداختندتا آنجاکه بهای یك‌عمامهٔ دیبا به پانصد دینار رسیدو با وجود آن‌خریدار بسیارداشت وچه بساکه یکنفر برای اظهار تجمل ۹ قبا می پوشید که هر کدام یك رنگ‌بود،رجال ومحترمین بخصوص خلفاء صدها وهزارهاجامه درصندوقخانه‌داشتند که‌کمترمورد احتیاج واقع میشد .

مثلا پس از مرگ المکتفی خلیفهٔ عباسی ملبوسات ذیل در جامه خانهٔ وی یافت شد .

۱ـ لباسهای دوخته وبریده	٤۰/۰۰۰
۲ـ جامه‌های مروی وخراسانی	٦۳/۰۰۰
۳ـ ملافه وامثال آن	۸/۰۰۰
٤ـ عمامه‌های مروی	۱۳/۰۰۰
٥ـ جامه‌های یمنی زربفت	۱/۸۰۰
٦ـ شالهای کرمانی	۱۸/۰۰۰
۷ـ فرشهای ارمنستان	۱۸/۰۰۰

همینکه ذوالیمینی مرد هزاروسیصد شلوار درجامه خانه‌داشت که هیچ یك‌از آن را نپوشیده بود. بختیشوع طبیب چهار صد شلوار حریر باقی گذارد وپس از قتل بر جوان وزیر (درمصر) هزار شلوار حریر با هزار بند شلوار گلابتون باقی گذارد .

بزرگان اسلام درآنزمان برای اظهار تجمل اسب والاغ واسترخودراجل‌های

حریر ومخمل میپوشانیدند وخلفای فاطمی پارچه‌های حریر زربفت خسروانی روی فیل‌ها میانداختند . درقاهره کار گارحریری‌بودکه آنرادارالدیباج میگفتند. فاطمیان جامه خانه ای داشتند که نامش دارالکسوه بود و در آنجا همه نوع لباسهای تابستانی و زمستانی تهیه میشد و میان مردم تقسیم میگشت . مقریزی شرح آن کار گاه و خیاط خانه را در جلد اول کتاب خود به تفصیل نگاشته است ، جزء جهیز قطرالندی دختر خمارویه (فرمانروای مصر) هزار بند شلوار گلابتون بود که هر یك ده دینار میارزید و بهای سایر ملبوسات عروس نیز بهمین میزان بالا میرفت .

اثاث خانه ولباس وجواهرات

خلفای راشدین مانند همهٔ مردم روی زمین می‌نشستند ، عمال آنان نیز چنان‌میکردند .عمروعاص درکاخ خود (در مصر) روی‌زمین می‌نشست . عربها هم با او روی‌زمین می‌نشستند وهمینکه مقوقس (ازاعیان‌قبطی‌مصر) پیش‌عمروعاص میآمد تخت طلای اورا روی دست میآوردند و بر آن می‌نشست وعمروعاص‌بآن تعرضی نداشت زیرا مطابق پیمانی که با قبطیان بسته شده بود رعایت احترام بزرگان آنان منظورمیشد. اما بزودی این سادگی ودموکراسی ازمیان رفت ومسلمانان (بزرگان اسلام) برای خود صندلی‌ها و تخت های طلا و آبنوس وعاج ساختند وازپادشاهان روم و ایران نیز دراین نوع تجملات جلوافتادند . نخستین فرمانروای مسلمان که برتخت نشست معاویه بود ، اما وی پیش ازاقدام بآن عمل بامسلمانان مشورت کرده از آنان اجازه خواست‌وعذرش‌این‌بودکه‌چون‌پیروفربه شده نمیتواند روی‌زمین‌بنشیند . پس‌ازمعاویه سایر خلفاء وبزرگان بوی تأسی کرده اززمین‌برخاستندوروی‌تخت‌وصندلی‌نشستند

اثاث خانه ولباس ایرانیان

همینکه مسلمانان برای فتوحات از جزیرة العرب درآمدند بیش ازهرجا وبیش‌ازهرجا درایران (مداین) فرشهای عالی وجواهرات‌گرانبها یافتند وطبعاً بهای آن همه اشیاء نفیس را نمیدانستند . میگویندددر روز فتح مداین یك‌عرب بیابانی دانه یاقوت‌درشتی پیدا کرد

وبرای فروش باین و آن نشان داد وگوهرشناسی آنرا بهزار درهم خرید. یاران عرب که ازاین معامله خبرشدند ویرا ملامت کردند که بهای آن گوهر بیش از آنها بود عرب بیابانی گفت باور کنید اگر عددی بیش ازهزار میدانستم البته آنرا میگفتم.

ازجمله چیزهائی که عربها درمداین یافتند مقدار زیادی ظروف طلا و نقره ومرصع نشان وتاج کسری وجامه های دیبای زربفت جواهرنشان بود. دسته‌ای از عربها صندوقی یافتند که در آن اسبی ازطلا وزینی ازنقره دیده میشد و دندان ویال آن اسب‌را ازیاقوت وزمرد برروی نقره درست کرده بودند وسوار اسب تماماً ازنقره جواهرنشان بود. درصندوق دیگرشتری ازنقره باجل زربفت جواهرنشان قرارداشت ازاشیاء نفیسی که در مداین بچنگ عربها افتاد یکی بساط کسری است که طول وعرض آن شصت ذرع در شصت ذرع بود. زمینهٔ فرش طلا و جویهای آب از انواع جواهرات برروی آن زمینه طلا دیده میشد. درختان وبوته هائی از نقره روی آن فرش ساخته بودند که شاخه های آن طلا و میوه های آن درختان از جواهرات گرانبهای رنگارنگ بود. عربها این فرش‌را نزد عمر (درمدینه) آوردند وعمر آنرا تکه تکه کرده مانند سایرغنیمت‌ها میان یاران خود قسمت نمود.

هروقت اینگونه جواهرات ویااشیاء جواهرنشان ازایران بمدینه‌میرسید عمر میگریید وگریه‌اش از آن بود که مبادا مسلمانان نیز مانند ایرانیان باین تجملات بپردازند ومانند ایران دچارخواری گردند. همینطور ابوبکرمانند عمر ازتجملات احترازداشت وکلیه فتوحات اسلامی بدست‌ابوبکر ومطابق نقشه وی آغاز گشت وهمینکه‌مرگش‌نزدیك شد مهاجران را از تجمل برحذر نموده گفت شمارا بخدا هیچگاه پردهٔ حریر ومخده تهیه نکنید. پیش ازابوبکر و عمر (حضرت) رسول (اکرم) نیز مسلمانان را ازتجملات نهی فرمود وپوشیدن لباس ابریشمی (البته برای مردان) و استعمال ظروف طلا ونقره را حرام کرد، اما آن دستورهای حکیمانه بگوش مسلمانان فرونرفت وبمحض اینکه باتمدن روم وایران آشنا شدند درانواع تجملات وتزیینات (لباسها وفرش‌ها وجواهرات وغیره) غوطه‌ور گشتند.

این تجمل پرستی اززمان بنی‌امیه شروع شد، چه‌که‌آنان خلافت‌را بسلطنت

تبدیل کردند وازامور دینی چشم پوشیده بطرف دنیا شتافتند وخلفای اسراف کار بنی امیه بخصوص ولیدبن یزید هرچه توانستند جواهر وزروسیم اندوختند و همین ولیدبن یزید بقدری گردن بندجواهرداشت که هرروزمانند لباس یکی را درمیآورد ودیگری را بگردن میانداخت وباندازه‌ای درخریدجواهر تند رفت که بهای جواهر در تمام بازارهای آنروز ترقی کرد ، اما چون بنی امیه طبعاً بزندگانی بدوی علاقه‌مندبودند ازتجملات آندوره فقط بلباس های فاخر وجواهرات اکتفاء نمودند وپرده‌های حریر ساخت مصررا دراتاقها میزدند. این پرده‌ها چنانکه گفته‌شد بدست قبطیان (مسیحیان مصری) تهیه میشد وروی آن شعارهای دینی مسیحی می بافتند ولی عبدالملك دستور داد روی آن پرده ها آیات قرآنی وکلمات عربی نقش کنند . خلفای اموی علاوه برپرده‌های زربفت مخده‌ها وپشتی‌های حریرجواهرنشان داشتند .

اثاث خانه و لباس عباسیان

همینکه خلافت بعباسیان رسید سفاح ومنصور برای استحکام مبانی دولت خودکوشیدند وپس ازفراغ از آن قسمت مطابق قانون طبیعت به تقلید دولتهای گذشته دست بعیاشی وخود ـ کامی گزاردند . تختهای طلای مرصع نشان و آبنوس وعاج تهیه کردند ، صندلیها وپشتیهاومخده‌ها آماده ساختند ، شمعدانهای طلا فراهم آوردند ودر آن شمعهای عنبر وکافور سوزاندند ، پرده های زربفت وحریر آویخته وفرشها وبساطهای ابریشم وطلاکاری ومرصع گستردند . ظروف طلا ونقره درست کردند وازهر کشور وشهری بهترین وگرانترین کالاهارا وارد نمودند . پرده های پرنقش ونگارازفسا وسجاده‌ها وقالیچه‌ها ازشوشتر وبخارا وحصیر از آبادان وتوشك ومخده ازدشتستان و بهترین فرشهای زربفت را ازارمنستان آوردند ، باینقسم که یك دست فرش ارمنستان یعنی ده سجاده ومخده وپشتی ومفرش پنج هزار دینار میارزید . وسینی های چوبی را از مازندران وظرفهای شیشه وسفال را ازبصره میآوردند و بصره‌هم بیشترش را ازچین وارد میساخت .

(درمبحث تجارت درهمین جلد مفصلا راجع باین موضوع گفتگوشد) شیشه های ظریف را ازشام میآوردند ونازکی وظریفی شیشه‌های شام ضرب المثل میبود ،

بقسمی که همه میگفتند فلان چیز از شیشه شامی هم ظریف‌تر و لطیف‌تر میباشد .
عربها استعمال این ظروف وفرشها و پرده‌ها و امثال آنرا از ایرانیان و رومیان فرا گرفتند و آنرا عربی نمودند یعنی امثال و اشعار و پند و اندرز هائی بخط و زبان عربی بر آن ترسیم کردند و در وسط آن اشکال حیوانات دریائی و صحرائی نگاشتند و اطراف آن‌را حاشیه های زرنگار ساختند و اشعار نوشتند تا آنجا که در اطراف یك بساط یك قصیدهٔ کامل مینگاشتند و آنقدر در تجمل پیش رفتند که روی ظرفهای بلور و سینی ها و بشقاب‌ها و روی دیوار تالارها و بالای درها اشعار نوشتند . والبته شکل ومیزان این نوع ریزه کاری‌ها نسبت بطبقات مردم فرق داشت ، بعضی زربفت و بعضی طلا کاری و پاره‌ای هم جواهر نشان میشد. مثلا مادر المستعین فرشی داشت که شکل غالب چرندگان و پرندگان و درندگان برروی آن دیده میشد ، این موجودات از طلا و چشمانشان از یاقوت وجواهرات گوناگون بود وصدوسی میلیون درهم میارزید . در زمان هرون فرشها و سراپرده‌هائی معمول گشت که تا آنموقع سابقه نداشت و بعضی اختراع آنرا بزبیده زن هرون نسبت میدهند . میگویند وی اول کسی است که از نقره و آبنوس وصندل سراپرده تهیه کرد وقلابهای آن‌را اززروسیم ساخت و باحریر وسمور وپارچه‌های ابریشمی سرخ وزرد وسبز و آبی آن‌را پوشانید . عباسیان نوعی بادبیزن اختراع کردند که آن‌را مذاب میگفتند وپیش ازعباسیان چنان بادبیز نی معمول نبوده است وروی آن اشعار ومطالب مناسبی نگاشتند چنانکه ابوالعتاهیه برای درخواست کنیز کی ازهرون سه بادبیزن برای خلیفه فرستاد واین سه شعررا بر آن نگاشت:

ترجمهٔ اشعار :

«وسیلهٔ عرض حاجت من نسیم ملایم است که‌درحضور تومیوزد، کسی‌شفیع»
«من‌شده که‌دست‌وپا وزبان ندارد از آنجهت قدری نومیدهستم ولی باز امیدوارم »
«زیرا شخص کریمی ضامن موفقیت من است » .

ولی باید دانست که نگاشتن شعر برروی بادبیزن درزمان امویان نیز معمول بوده است .

جواهرات در زمان عباسیان

خلفای عباسی جواهرات بسیار گرد آوردند و بمروارید درشت علاقهٔ بسیار داشتند همینقسم یاقوت سرخ را بقیمت خوب میخریدند و آنرا در آنموقع یاقوت



یکی از بانوان حرمسرا

بهرمانی میخواندند. سپس یاقوت رمانی (رنگ دانه‌های انار) ویاقوت کبود وقرمز که

آنرا آسانجونی (آسمانگونی) مینامیدند ، بعدیاقوت زرد وسپس طلائی رواج داشت وهر کدام ازاین یاقوتها باختلاف رنگ وشکل آن قیمتهای جداگانه‌ای پیدامی کرد .

دیگرازجواهرات موردتوجه عباسیان زمرد بودکه نوعی از آن‌را مگسی (یعنی شبیه برنگ مگس درشت سیاه مایل بزردی)میگفتند . الماس پشت گلی را بیشتراز الماس سفید میپسندیدند و نسبت بفیروزه و مرجان و یشم و عقیق آنقدر ها توجه نمیکردند زیرا این سنگها ارزان وفراوان بود .

بیشترجواهراتی که درصدراسلام بدست عربها افتاد از ایران بود ، چه تمام جواهراتی که ایرانیان درچندین قرن جمع کرده بودند تماماً بدست عربها افتاد، اما عربها ارزش واقعی آن را نمیدانستند . همینقسم از کردهاجواهرات بسیار گرفتند وبمدینه فرستادند . عمر آن‌جواهرات راتقسیم میکرد ومسلمانان آن رابهای ارزان میفروختند زیراقیمتش رانمیدانستند . وچه بسا که یك نگین رابه‌پنج‌درهم میفروختند درصورتیکه بهای آن بیست هزاردرهم بود .

همینکه عربها شهرنشین گشتند قیمت جواهرات را دانستند و آن را ببهای بسیارگران خرید وفروش کردند ، هرون یك نگین یاقوت‌را بچهل هزاردینارخرید این یاقوت بقدری درشت‌بود که آنراکوه میگفتند وپادشاهان آن‌را نگاه میداشتند هرون آنرا خرید واسم خود را بر آن نگاشت و نگین دیگری رابصد و بیست هزار درهم خریداری نمود و یکی از جواهر فروشان بغداد جعبهٔ جواهری برای یحیی برمکی آورد وبهای آنرا هفت‌میلیون درهم گفت ،

بزرگان اسلام غالباً بجای پول جواهر جمع میکردند و اگرکسی قصد سفر برمخارجی داشت بجای اینکه هزاران دینار باخودببرد یك یا دوقطعه جواهرسنگین قیمت سبك وزن با خود برمیداشت و آنرا درمقصد میفروخت همانطورکه این ایام با اسکناس وحواله های بانکی آنعمل را انجام میدهند .

امویان نیزبجواهر علاقه داشتند وظرفها وزیور آلات را جواهرنشان میکردند مخصوصاً برای خودشان وزنانشان وکنیزانشان گردن بند های جواهر میساختند اما عباسیان بیش از امویان درجواهر غوطه‌ور گشتند تاآنجاکه روسری‌زنان وکفشهای

آنان را جواهرنشان میکردند خواهر هرون یك روسری جواهرنشان وزبیده زن هرون چندکفش جواهرنشان ساختند .

خلفای عباسی بقدری ظرف ولباس وجواهروفرش و اثاث جمع میکردند که مقدار آن‌را کسی جز خدا نمیداند وبرای نمونه مخلفات وترکه‌المکتفی رایادآور شدیم . دراواسط قرن‌پنجم هجری‌فتنه‌ای‌دربغداد پدیدآمد (فتنهٔ بساسیری) وپاره‌ای‌از اثاث دارالخلافه بغارت‌رفت ، ازآنجمله ۷۵ هزارتاقه حریرو۱۱هزارکراغنه ؟! وسی هزار شمشیر . حال‌اگر قسمتی از اثاث خانه‌خلیفه آنقدرباشد تمام اثاث آن چقدر است . بااین‌حال خلفای عباسی بغدادنسبت بخلفای فاطمی مصرتجمل‌زیادی‌نداشتند.

ابن‌خلدون (جلداول‌تاریخ ابن‌خلدون) میگوید که چون‌عباسیان طبعاً بدوی وصحراگرد بودند آنقدرها تجمل واثاث‌نداشتند . ابن خلدون برای صدق گفتار خود از مسعودی وطبری گواه میآورد. در صورتیکه نه گفتهٔ مسعودی و طبری و نه گفتهٔ خود ابن‌خلدون (البته درجای‌دیگر) بااین ادعا تطبیق میکند زیرا کسی که داستان‌کفش جواهرنشان زبیده‌زن هرون رانقل‌کرده خودمسعودی میباشد، در صورتیکه زبیده نسبت بزنان آن روز زن پرهیز کاری بوده است همین قسم طبری مطالب بسیاری ازتجمل ودستگاه عباسیان درزمان هرون‌نقل میکند وعلاوه براین دومورخ ، عده‌ای از تاریخ‌نویسان معتبر مثل مؤلف الاغانی و مؤلف العقدالفرید ومؤلف‌المبردومؤلف‌المعارف و مؤلف لطایف المعارف وغیره مطالبی نظیر مطالب طبری و مسعودی نوشته‌اند و سایر تاریخ نویسان‌هم آنرا نقل کرده‌اند و آن را مبالغه ندانسته وبآن اعتراض ننموده‌اند . حتی خود ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ‌خود چنین مینویسد :

«مأمون درشب عروسی پوراندخت : هزار دانه یاقوت بوی‌داد و شمعهای عنبری روشن‌کرد که هریك صد من و دو سوم من وزن داشت وبرای او بساطی گسترد که تار و پود آن طلا و جواهر ومروارید نشان بود» وچنین معلوم‌میشود که عباسیان در آغاز خلافت ازسواری به اسبان زین وبرگ‌طلاخودداری میکردند ولی بعدها سوارشدند و نخستین خلیفهٔ عباسی که برچنان‌مرکبی‌سوارشد المعتز بالله بود.

بنابراین مورخ فیلسوف مابیجهت کوشیده که عباسیان رااز تجمل منزه دارد در صورتی که خلفای مزبور بیش ازدیگران گرفتار تجمل و زر و زیور شدند .

تجمل و دستگاه فاطمیان

عباسیان در هرچیز واز آن جمله تجمل و دستگاه سرمشق سایر حکمرانان اسلامی شدند ودولت های اسلامی دیگر که در مصر وشام و افریقیه پدید آمدند بآنان تأسی کردند .

موقعی که تمدن اسلامی روبه تکامل گذارد عباسیان دچار انحطاط و فساد گشتند ، در مقابل فاطمیان که تازه روی کار آمده بودند بهتر و بیشتر از عباسیان دستگاه وتجمل بهم زدند و اگر عباسیان کفش وروسری زنان خودرا مرصع میساختند فاطمیان ظروف آشپزخانهٔ خودرا جواهرنشان میکردند و تنگ ها و جام های طلا را با جواهرات گرانبها مرصع مینمودند و تا حدی در استعمال زیورآلات و ساختن آن تفنن داشتند که برای تزیین مجالس خویش مجسمه های طلا و نقره جواهر نشان میساختند . مثلا موقعی که خلیفه برای تبدیل لباس باتاقی میرفت ویابرای تفریح در محلی جلوس میکرد سینی‌های بزرگ طلا بحضورش میآوردند . توی این سینی ها مجسمهٔ فیل و آدم وزرافه و مانند آن از زر و سیم وعنبر جواهر نشان بود ویاقوت ومرواریدوزبرجد آن چشم راخیره میساخت . از آن جمله فیل عنبرین که دندانهایش نقره و چشمانش دو گوهر درخشان و درهرچشم میخی از طلا بجای تخم چشم کار رفته بودروی فیل سواری ازعود دیده میشد که بمتکای نقره وطلا تکیه داشت و چند مرد باکلاه خود وشمشیر برهنه وسپردر اطراف آن فیل میایستادند وهمهٔ اینهارااز نقره ساخته بودند ، سپس مجسمهٔ شیر وببر وپلنگ ازعود وعنبر وچشمانشان ازیاقوت قرمز و شکارشان در زیر پایشان مشاهده میگشت و انواع و اقسام میوه ها که با مروارید مرصع شده بود .

خلفای فاطمی در قاهره انبارهای متعدد داشتند که لوازم تجمل در آن انبارها حفظ میشد ، از آن جمله انبارفرش ـ عطریات ـ پرچم ها ـ اسلحه ها ـ زینها ـ لباسها ـ چرم و پوست ـ مشروبات ـ ادویه ـ چادرها . خلیفه گاه ، گاه

برای سرکشی و بازدید این انبارها میرفت ، درآنجا سکو های بلندی برای نشیمن خلیفه ساخته‌بودند و روی آن مخده میگذاردند وچندین فراش آن محل را برای آمدن خلیفه مرتب میساختند . مقریزی راجع باین انبارها شرح مفصلی نگاشته ومحتویات آنرا(ازلباس و جواهر و فرش وعطروغیره) ریز داده است که البته ذکر همهٔ آن‌در این کتاب موردندارد و خوانندگان ممکن‌است بخط مقریزی جلد اول (۴۰۹-۴۲۵) مراجعه کنند . فقط برای‌نمونه یکی دوقسمت آنرا مینویسیم :

جواهرات‌وزر وزیورفاطمیان

در زمان المستنصربالله فاطمی (۴۸۷ در گذشت) قدری کار دشوارگشت و این جواهرات و اثاث را ازانبارهادرآوردند. اول‌هفت مد (۱) زمرد که زرگربهای آن را نمیدانست واظهارمیداشت‌چون‌چیزی مانند نداشته باشد تعیین قیمت او برای ما امکان‌ندارد، دوم یك ویبه (۲) جواهرکه زرگر میگفت بهای اصلی آن هفتصدهزار دینار بوده ولی اکنون خیلی بیش از اینها میارزد ، معذلك آنرا در همان روز به بیست هزار دینار فروختند . سوم مقدارزیادی کاسه های‌بلور با تصویروبشقابهای‌میناکاری که بعضی ازآن صدها دینار میارزید . چهارم‌هجده هزار تکه بلورکه‌بهای‌هریك‌از آن از ده تا هزار دینار بود . پنجم سینی‌های طلای میناکاری با نقش ونگار وساده ششم هفده هزار غلاف مرصع نشان . هفتم صدجام پادزهر که روی بیشترشان نام هرون‌الرشید دیده میشد .

بعلاوه صندوق‌هائی از آن‌انبار درآوردندکه پر ازکاردهای طلاونقره جواهر نشان بود و هم چنین صندوق های زیادی پر از دواتهای طلاونقره و صندل و عود و آبنوس‌وعاج‌مرصع بجواهرات گوناگون‌که از هزار تاچندین‌هزار دینارمیارزید. همینقسم ظرفهائی‌پر از کافور و نافه‌های مشك تبتی و تکه‌های‌بزرگ‌عنبر ودرخت عود وغیره .

ترکه رشیده دخترالمعزخلیفهٔفاطمی که درآن انبارها یافت شد یك میلیون

۱ — یك مد برابر با ۱۸ کیلو است . مترجم
۲ — یك ویبه ۲۴ مد است . مترجم

وهفتصدهزاردینار میارزید. از آن جمله دوازده هزاردست لباس و صد ظرف پر از کافور قیصوری متعلق بزمان المعز. دیگر خیمه‌ای که هرون در طوس در درون آن مرد و تمامش از خزسیاه بود. ترکهٔ عبده دختر دیگرالمعز نیز از همین قرار ها بوده است انباری پراز سینی های گوناگون که هریك هزار دینار میارزید وفرش زرینی که ۷٦ رطل وزن داشت و شاید همان فرشی که درشب عروسی مأمون و پوراندخت گستردند همین بوده است (شرحش گذشت) وسینی های طلائی که پادشاه روم برای العزیز بالله هدیه داده بود.

انواع و اقسام شطرنجها و تخته نرد های طلا و نقره وعاج و آبنوس جواهر نشان وشمعدانها و ۲۳۰۰۰ مجسمه ازعنبر که کوچکترین آن دوازده من میشد وتعدادزیادی مجسمهٔ خود خلیفه وظرف جواهر نشانی که ۱۷ رطل جواهر داشت وصد وسی هزاردینار میارزید وطاووس طلای جواهر نشان ازیاقوت سرخ که پرش ازشیشه میناکاری ومطلا برنگ پرهای طاوس وآهوی طلای جواهر نشانی که شکمش را از بهترین مروارید ها ساخته بودند ومیز بزرگی ازسنگ مرمر که پایهٔ آنرا بطور زیبائی تراشیده بودند ودرخت خرمائی که ازطلا ساخته وبادر وجواهر تزیین کرده درظرفی از طلا نهاده وغورهٔ خرما ورطب وخرمای رسیده آن راازجواهر رنگارنگ ساخته بودند. و البته چنین تحفهٔ گران بهائی قیمت نداشت. دیگر تنگ بلوری که ده رطل شراب درآن جا میگرفت وتنگ دیگری که تمامش جواهر نشان بود.

فرش و اثاث فاطمیان

در انبارفرشهاهزاران قالی وقالیچه وامثال آن یافتند از آن جمله صدهزارتکه فرش خسروانی که بیشترش زربفت بود و قالیهائی که بهای هریك از آن ۳۵۰۰ دینارمیشد و روپوش فیلی ازپارچه خسروانی زربفت وسه هزار قطعه فرش خسروانی قرمز باطراز های سفید ریشه‌دار که ازچادرها (خیمه‌ها) جدا نشده بود و تمام لوازم ومتعلقات خیمه درآن یافت میشد ازقبیل پشتی و مخده وپرده وسایرلوازم. همین قسم خیمه‌های بسیاری از مخمل و پارچه های ابریشمی و حریر زربفت که با تصاویر بسیاری مزین بود و هزار پرده حریرزربفت با طول و عرض مختلف وبرهریك از آن نقشه ممالك وصورت پادشاهان ورجال آن ومدت سلطنت

وحکومت آن و شرح حال رجال و عمر آنها نگاشته شده بود و چهار هزار فرش خسروانی زربفت که در هر بسته لوازم فرش ومخده وپشتی یك اتاق باتمام متعلقات آن موجود بود واز چیزهـای نفیس آن انبار یکی هم پارچه ای از حریر زمینه آبی شوشتری زربفت بود که نقشه وتصویر دنیای آن روز با شهرها وکوهها وروود ها وخـانه ها (شبیه بنقشه جغرافیا) باتار و پودزر وابریشم رنگارنگ بر آن دیده میشد .همین قسم تصویر مکه ومدینه در آن بافته شده بود وحتی راه ها رانیز باتارو پودزروسیم روی آن پارچه طرح کرده بودند ودر آخر چنین نوشته بودند :

«المعزلدین الله ازنظر اشتیاق بحرم خدا (کعبه) وانتشار آثار پیغمبر خدادرسال ۳۵۳به تهیه آن امرفرمود. »

همین شاهکار طبعاً ازیك تمدن وفرهنگ بسیار مهـم و عالی حکایت میکند واگر اکنون بدست میآمد البته ملیونها برای خرید آن میپرداختند ودرهر حال مسلم است که در آن ایام علوم وصنایع اسلامی درمنتهای عظمت بوده که میتوانستند چنین چیزهائی تهیه کنند .

گذشته ازاین اشیاء نفیس وقیمتی آثارتاریخی مهمی درخزانه فاطمیان موجود بود از آن جمله شمشیر (حضرت سیدالشهداء علیه السلام) حسین بن علی وسپر حمزة بن عبدالمطلب و شمشیر امام جعفرصادق (علیه السلام)وصدها هزار شمشیر وسپر و نیزه وغیره . درانبار زین وبر گ هزاران زین وبر گ بود که هریك آن ازهزارتا هفت هزاردینارمیارزید . درچادرخانه انواع چادرها وسراپرده‌های مخمل وحریرو کتان ارمنی ومکی وخسروانی ومصری وکردی وغیره بود کـه از آن کاخ وخانه و قلعه و امثال آن تهیه میشد و برروی آن چـادر هـا تصویر گوناگون مشاهده میگشت وستون چادرها نقره کاری بود. طول بعضی از آن چادرها ٦٥ذرع میشد وصدشتر آن خیمه و لـوازمش را میکشید و بـرروی هر چـادری شکل فیل و شیر و پرنده وحیوانات و آدم وغیره بافته بودند . درانبار پرچم ها همه نوع علم وبیرقهای ساده والوان وزرنگار موجود بود .

دیگر ازعلائم تجمل و اسراف خلفای فاطمی آنکه سیده شریف ست الملك

(بانوی کشور) خواهر الحاکم بامرالله هدیه‌هائی برای برادرخود فرستاد که ازآنجمله سی اسب بازین وبرگ ودهانه مرصع بود وبعضی از آن زین ها را ازبلورساخته بودند دیگر تاج جواهرنشان وباغچه‌ای ازنقره که انواع درختان زروسیم وجواهرنشان در آن دیده میشد.

شاید در ابتداء این مطالب افسانه ومبالغه آمیز تصورشود اما باید دانست که مصردر دورهٔ تمدن اسلامی ازپرثروت‌ترین کشورهای جهان بودوهنگامی که مردم سایرممالك اسلامی ازتنگدستی مینالیدند مصریان غرق نعمت بودند در آن روزها چنین‌میگفتند که هرکس بمصربرود ودارا نشود هیچگاه دارا نخواهد شد. بعلاوه این مطالب در کتب معتبر تاریخ از قول مورخین موثق نقل شده وبعضیها عیناً آن تجملات رامشاهده کرده‌اند. ازآن‌جمله‌ابن‌اثیر تاریخ‌نویس مشهورضمن‌حوادث‌سال ۵٦۷ ه که‌صلاح الدین‌ایوبی بنام عباسیان‌درمصرخطبه خوانده وبراموال‌وکاخهای‌دولتی فاطمیان دست یافت چنین میگوید:

تمام‌آن اشیاء نفیس رانزد صلاالدین بردند، بقدری زیاد بود که شمارش نمی‌شد وچیزهائی درآن میان بودکه درهیچ جای دیگریافت نمیگشت ازآن‌جمله‌کوه یاقوت که هفده مثقال ویا هفده‌درهم بود وچون من(ابن اثیر)خودم آنرا دیدم ووزن کردم تردیدی در صحت آن ندارم وهمچنین مروارید درشتی که مانند نداشت وتکه‌زمردی که طول آن چهارانگشت وعرض آن یك کره میشد.

ضمناً بایدیادآورشد که آن‌اشیاء نفیس‌موقعی‌بدست‌صلاح‌الدین‌رسیده‌وابن‌اثیر آنرا دیده که بسیاری از آن در فتنه مستنصروسایرآشوبهای داخلی ازمیان‌رفته‌بود.

دستگاه و تجملات خلفای اندلس

خلفای اموی اندلس هم از عباسیان در تجملات تقلید کردند ولی بپای خلفای‌فاطمی مصر نرسیدند، اما بعضی از خلفای اموی اندلس ریزه‌کاریهائی در تجملات‌بکار بردند که پیش ازآنان سابقه نداشته است. درزمان منصوربن ابوعامر خلیفهٔ‌اموی اندلس(اواخر قرن چهارم هجری)فرستاده‌ای ازپیش پادشاه روم (بزرگترین‌سلاطین

مسیحی آنروز) نزد منصور آمد ، منصور برای نشان دادن دستگاه و تجمل خود دستور



رقاصه حرمسرا

داد در استخر بزرگی نیلوفر آبی بیفشانند و چهار پل طلا و چهار پل نقره بر روی استخر

بزنند و سکه‌های طلا و نقره آماده ساخته توی گل نیلوفر جادادند، آنگاه پیش از طلوع فجر بکاخ الزهرا رفته فرستاده پادشاه روم را احضار کرد واورا درجائی نشانید که مشرف بر استخر بود ، نزدیك طلوع آفتاب هزار غلام صقلبی باجامه‌های زربفت و کمربند های طلا و نقره بحضور آمدند ، پانصد غلام سینی طلا و پانصد غلام سینی نقره دردست داشتند ، فرستاده رومیان ازدیدن آن تجمل و دستگاه مات و مبهوت ماند زیرا نمیدانست منظور خلیفه چی است همینکه آفتاب دمید نیلوفر های دریاچه بارنگهای درخشان خود پدیدار گشتند وغلامان بطرف نیلوفرها رفتند ، آنان که سینی نقره داشتند سکه های طلارا از میان نیلوفرها درمیآوردند و آنان که سینی طلا داشتند سکه های نقره را جمع میکردند و همینکه تمام سکه ها را در آوردند آنرا بحضور خلیفه آورده پیش پای خلیفه انبوه کردند . فرستادهٔ روم از این ثروت و تجمل بشگفت آمده تقاضای صلح کرد . همین منصور برای محبوبه خود دام هشام قصری از نقره ساخت و کارگران آن را روی سرنهاده نزد محبوبهٔ خلیفه آوردند .

عجیب‌تر از اینها کار معتمد خلیفه اموی اندلس است . این خلیفه محبوبه‌ای داشت که مادر چند پسر بوده و اعتماد لقب داشت ، روزی اعتماد زنان دهاتی را دید که شیر در مشك ریخته توی کوچه های اشبیلیه شیر میفروشند و بواسطهٔ گل ولای کوچه‌ها جامه خودرا بالازده‌اند . اعتماد از این منظره خوشش آمد و به المعتمد گفت دلم میخواهد مانند آنان بشوم . معتمد دستور داد از گلاب و مشك و کافور در کاخ اعتماد گل بسازند وچندین مشك باطنابهای ابریشمی آماده ساختند ، و آنرا پر از شیر نمودند اعتماد با کنیزان خود آن مشکها را بدوش گرفتند وجامهٔ خود را بالازده میان گلهای کاخ مانند زنان دهاتی شیرفروختند .

سایر پادشاهان و بزرگان اسلام نیز ازاین دستگاه ها وتجملات داشتند. سنجر پسر ملکشاه ۱۰۳۰ رطل جواهر گوناگون جمع کرده بود تا آن موقع هیچ پادشاهی آنقدر جواهر نداشته است . اسراف وول خرجی این بزرگان را می توان از مصرف روشنائی کاخهای آنان دانست مثلا عزالدوله وابن بقیه هر کدام در ماه هزارمن شمع میسوزاندند ، شمعهای کاخ محمدامین بقدری بزرگ بود که تا آنموقع کسی چنان

شمع های بزرگی سراغ نداشت . بزرگان وحاشیه نشینان خلفاء و سلاطین و ملوك اسلام نیز بمناسبت درجه ورتبهٔ خویش همین نوع تجملات و دستگاه ها فراهم میساختند، اما تودهٔمردم ساکن ممالك اسلامی در نهایت درجهٔ تنگدستی و سختی میزیستند (بجلد دوم این کتاب در قسمت مربوط بثروت و زندگی تودهٔ مردم مراجعه شود) .

۴ـ هم خوابگی باکنیزان

این عمل را درزبان عربی تسری میگویند که عبارت ازهم‌بسترشدن باکنیزان وفرزندآوردن از آنان است . گفتیم که در آندوره کنیزان فراوان گشتند . تجارت و تربیت کنیز بسیاررایج بود وکنیزان را مانند سایرچیزهای گران بها هدیه میدادند . اینك آن موضوع را ازنظرتجمل مورد بحث قرارمیدهیم . بزرگان اسلام با کنیزان هم بستر میشدند واگرازآنان فرزندی پیدا میشد ، با آنها ازدواج میکردند یعنی بزوجیت می پذیرفتند و عربها در ابتداء از ازدواج با کنیزان بدشان میآمد و با اینکه در صدر اسلام کنیزان (اسیران) خیلی زیاد شد هیچ یك ازخلفای راشدین آنانرا بزنی نگرفتند فقط با آنان هم بستر میشدند . حضرت علی (امیرمؤمنان علیه‌السلام)هنگام شهادت چهار زوجه وهفده کنیز داشتند، ابتداء اگر کنیز فرزند میآورد بازهم‌خرید وفروش میشد ولی‌عمر ازآن‌کار منع کرد ومقرر داشت کنیزی که از مولایش فرزند بیاورد ازفروش بدیگران معاف باشد . عربها کنیززادگان را پست میشمردند.اما سه مرد بزرگ درمیان عرب پیدا شدند که مادرانشان کنیزیعنی اسیر و دختران یزدگرد ساسانی بودند و از آن پس کنیززادگان قرب ومنزلت یافتند ومردم از همخوابگی باکنیزان‌عار نداشتند .

هم خوابگی باکنیزان (اسیران) پیش از اسلام‌هم معمول بوده . رومیان نیز هم خوابه های کنیز داشتند وگرچه کنیزاز زن پست‌تر بود ولی روابط با او صورت قانونی‌داشت . رومیان مانند عربها ابتداء ازارتباط باکنیزان اکراه داشتندولی‌دونفر از بزرگان‌آنان مقدم شدند و سایرین بآنان تأسی نمودند .

در دورهٔ تمدن اسلام بزرگان دین ودولت‌کنیزان را بزنی گرفتند تاآنجاکه

بیشتر فرزندان خلفاء از کنیزان پدید آمدند و بیشتر زنان با نفوذ از کنیزان بودند. رجال محترم و مردم متمول بخلفاء اقتداء کردند و کنیزان را بجای زن برگزیدند وهر کنیزی که فرزند میآورد آزاد میشد ویا بعقد مولای خود در میآمد. گاهی شمارهٔ کنیزان درحرمسرای خلفاء بهزاران میرسید. مسعودی درجلد دوم تاریخ خودمینویسد که درحرمسرای متوکل عباسی چهارهزار کنیز میزیست و متوکل با تمام آن چهار هزار کنیز نزدیکی میکرد. وامیران که این شور وشوق متوکل را دیدند از اطراف برای او کنیز فرستادند، از آن جمله عبدالله بن طاهر چهارصد کنیز برای متوکل هدیه داد ونصر الدوله فرمانروای میافارقین بعدد روز های سال ۳٦۰ هم خوابه داشت وعلاوه بر آن بسیاری از کنیزان ساز نده و آوازه خوان در حرمسرای وی می زیستند. در حرمسرای هرون دو هزار کنیز بود، از آن جمله سیصد کنیز که فقط سازمیزدند و آواز میخواندند.

نگاهداری کنیز بقدری شایع شد که زنان نیز برای تجمل کنیزان زیادی میخریدند. مادر جعفر برمکی چهارصد کنیز خدمتگزار داشت وچنانکه گفته شد زبیده زن هرون کنیزان رالباس مردانه میپوشانید. بسیاری اززنان ثروتمندوبااقتدار بزبیده تأسی کرده عدهٔ زیادی کنیز میخریدند ولباس مردانه بآنان میپوشاندند. خلفاء و بزرگان هم کنیزان را بلباس مرد درمیآوردند. القاهر بالله خلیفه عباسی یك هنگ کنیز تشکیل داد که لباس مردانه یعنی قباو کمربند و گیسوان داشتند.

سایر دولتهای اسلامی شرق وغرب نیز از آنان تقلید میکردند. خلفای فاطمی بیش ازسایر خلفاء کنیز وغلام میخریدند، در حرمسرای الحاکم بامرالله خلیفهٔ فاطمی بیش از ده هزار کنیز وغلام خدمت میکرد و خواهر الحاکم السیدة الشریفه، ست الملك (بانوی کشور) هشت هزار کنیز داشت که ۱۵۰۰ آن دوشیزه بودند وهمینکه صلاح الدین کاخ های خلفای فاطمی را تصرف کرد دوازده هزار زن در آن کاخ ها بودند که جز خلیفه و فرزندانش مرد دیگری نداشتند. علاوه بر کنیزان عدهٔ زیادی نیز غلام و خدمتکار در آن کاخ ها میزیستند و جواهرات و اثاث های فراوانی در آن سراها انباشته شده بود. صلاح الدین دستور داد همهٔ آنرا بفروشند و مدت

دهسال فروش آن بطول انجامید · خلفای اموی اندلس و سلاطین (ممالیك) مصر هم چنین دستگاه‌ها وتجملاتی داشتند و اکنون هم بسیاری ازامیران و پادشاهان مشرق همین دستگاه‌ها وتجملات واسراف کاری را دارند ·

بهای کنیزان

در آغاز پیدایش اسلام بهای کنیز ارزان بود چه شمارهٔ آنان روز بروز افزون میشد ولی پس از آنکه تمدن اسلامی رو به توسعه و تکامل رفت بهای کنیزان گران می شد بخصوص کنیزانی که جمال و کمال (سازندگی و خوانندگی) داشتند گرانتر از دیگران خرید و فروش میشدند تا آنجا که بهای یك کنیز ازچند صد دینارتا چند هزار دینار میبود وگاه هم بهای یك کنیز بصدهزار دینار میرسد و برای نخستین مرتبه سعیدبرادرسلیمان بن عبدالملك زلفاء کنیزك زیبائی را به یك میلیون در هم (قریب هفتادهزار دینار) خریداری کرد ·

هرون کنیزی را بصد هزار دینار وکنیز دیگری را به ٣٦٠٠٠ دینارخرید و یك شب باوی هم بستر شده فردای آنروز کنیز را به فضل بخشید · بطوریکه ابوالفرج در جلد پانزدهم اغانی مینویسد: محمدامین به جعفربن هادی پیام داد بذل (نام یك کنیزك زیبا) بمن بفروش، جعفر گفت نمیفروشم، امین آنقدر بهای آنرا بالا برد تا جعفر راضی شدباینقسم که قایق جعفر رادرمقابل قیمت آن کنیز پرازطلا کردند و آن طلابیست میلیون درهم یعنی بیش از یك میلیون‌دینار میارزید واگر این گفته درست باشد قیمت مزبوربزرگترین قیمتی است که برای یك کنیزی پرداخته‌اند.

یزیدبن عبدالملك خلیفهٔ اموی سلامه کنیزك آوازه خوان را بمبلغ بیست‌هزار دینارخریدو کنیزك دیگری بنام ضیاء،بمبلغ‌پنجاه‌هزاردینار فروخته شد.جعفربرمکی کنیزی را به چهل هزار دینار وا لواثق با لله کنیزك خواننده ای را بنام صالحیه بمبلغ ده هزار دینارخرید و همین قسم کنیزانی بکمتر وبیشتر ازآن مبلغ ها خرید وفروش می‌شدند واین نکته مهم است که خلفاء وبزرگان اسلام مبالغ‌بسیارگزافی فقط‌برای خریدکنیزکان مصرف میکردند .

۵ بذل و بخشش (سخاء)

گفتیم که عربها پیش از اسلام مردم سخاوتمندی بودند و بعد ازاسلام نیز بجهاتی بسخاوت خود باقی ماندند تا آنجا که سخاوتمندی بزرگان یکی ازمنابع درآمد مردم ووسیلهٔارتزاق آنها شده بود. همینکه پول نزدخلفاء و بزرگان اسلام فزونی گرفت وازلذتهای مادی بحدکمال بهره بردند بفکر آن افتادند که ازلذتهای معنوی نیزاستفاده کنند وچون طبعاً مردم بلندهمت مغروری بودند ازدستگیری مستمندان خوشمان میآمد و بذل و بخشش رایکی ازوسائل بهره‌مندی ازلذات روحی ومعنوی تشخیص دادندو بشاعران وندیمان و آوازه‌خوانان وتقاضاکنندگان ازهرطبقه و دسته اموال زیادی بخشودند چه از آن کارلذت میبردند ویاپاداش اخروی انتظارداشتند.

مقدار بذل و بخشش

درمبحث مربوط بارتزاق ازراه‌بذل و بخشش‌دیگران‌اشاره کردیم که‌بنابموجباتی(سیاسی‌وغیره)عربها بعدازاسلام‌نیز بذل و بخشش‌داشتند تا آنجا که این عمل یك عادت معمولی آنان گشت وهرقدر که تمدن وثروت مسلمانان فزونی یافت بهمان نسبت هم مقدار ومیزان بذل و بخشش آنها اضافه گشت، مثلا حداکثر بخشش امویان هزارو یا چند هزاردرهم بود وچهارپاویا گاوویا گوسفند ویاخلعت نیز بر آن میافزودند واگر مصالح سیاسی ایجاب میکرد ازده هزارتا صدها هزار درهم می بخشیدند چنانکه معاویه برای جلب رضایت هاشمیان وفرزندان صحابه میلیونهادرهم بطور مقرری سالیانه می‌پرداخت. معاویه اول‌خلیفه‌ای است که مقرری سالانه آنهم‌تا این‌حدبرای‌بزرگان قریش‌وغیره تعیین کرد، بعلاوه‌بپاره‌ای مناسبات (وگاه‌هم بدون تناسب)وسط‌سال‌پول‌هائی‌غیرازمقرری بآنان میداداز آنجمله موقعیکه عبدالله بن جعفربن ابی‌طالب پسری پیدا کرد معاویه صد هزار درهم برای عبدالله فرستاد و خواهش کرد نام آن‌رامعاویه‌بگذارند ، عبدالله آن شرط راپذیرفت وصدهزاردرهم را بمردی داد که مژده ولادت‌پسر را برای او آورده بود. امیران و والیان اموی نیز مانند معاویه وخلفای دیگر بذل و بخشش داشتند و مشهور ترین امیران دورهٔ اموی

در آن قسمت خاندان مهلب میباشند همانطور که برمکیان درزمان عباسیان بآ نصفت مشهورند. دیگر از والیان سخاوتمند آن دوره خالدقسری وحجاج بن یوسف است که اگرمصلحت ویاسیاست اقتضاء داشت بذل و بخشش بسیار مینمود مثلاکسی که واسطهٔ ازدواج هند دختر اسماء باحجاج بودسی غلام و سی کنیز مژدگانی گرفت وهر غلامی ده هزار درهم و هر کنیزی مقدار زیادی لباس وزر وزیور همراه بردند. سعیدبن العاص هدیه‌ها را با غلامان برای اشخاص میفرستاد و غلامان‌را بـا هدیه ها می بخشید .

درزمان عباسیان که ثروت وتمول بسیار شد مبلغ ومقدار بخشش بمیلیونـها (درهم) رسید واول ازهمه منصورخلیفهٔ‌عباسی باآنرقم (میلیونها)بخشش کرد. عباسیان علاوه برپول، ملك وباغ ومزرعه‌وفرمانروائی‌ولایات وحکومت هم بخشش میکردند ویاکرجیها را پرازرز وسیم کرده هدیه میدادند ویاکیسه های پول را بدوش‌غلامان وپشت‌استران نهاده پول‌وآورندهٔ پول را بخشش میکردند وهمینکه‌سرکیف‌میآمدند ویا ازچیزی خوششان میآمد برمیزان بذل وبخشش میافزودند ، از آنجمله شخصی درمدح‌سفاح‌خلیفهٔ عباسی قصیده‌ای‌گفت سفاح بقدری از آن تملق‌گوئی خوشش آمد که استانداری خوزستان را بآن مرد واگذارد . خلفای عباسی غالباًدراین‌بخششها نظر سیاسی بکار میبردند ، مثلا منصور در یکروز ده‌میلیون درهم به عموها وسران سپاه خود بخشید والبته این‌برای آن‌بود که زبان آنها را ببرد وهمینکه مهدی‌پسرش خلیفه شد فرزندان مهاجران وانصار را نام‌نویسی‌کرد وسه میلیون درهم میان آنـان پخش‌کرد و برای هریك از افراد خاندان عباسی سالی ششهزار درهم مقرری‌تعیین نمود وبه‌مغیرةبن حبیب هزارفرمان مقرری ومستمری دادکه بهرکس میخواهداعطاء کند. هرون دریکروز یك میلیون وسیصدوپنجاه هزار دینار میان مردم‌تقسیم نمود. روز دیگرکه سرکیف‌وخوش احوال بود شش میلیون درهم میان‌مردم شاباش‌کرد . هادی برای عبدالملك‌بن مالك رئیس پلیس پدرش چهار صد قاطرفرستادکه بار هـر قاطری مقدار زیادی درهم بود. امین بسلمان‌بن ابوجعفر دریکروز یك‌میلیون درهم عطاءکردوهمین محمدامین‌معمولادربالاخانهٔ‌کاخ خودکه مشرف بردجله بودجلوس

میکرد وشاعران وحاجتمندان باقایق تاپای بالاخانه‌میآمدند وشعرخودرامیخواندند وحاجت میخواستند واگر امین در آنساعت خوش احوال بود فرمان می دادکرجی شاعرویاحاجت مند را پرازطلا ونقره بنمایند ودرپاره‌ای‌موارد وزیران‌وخزانه داران این فرمان را با مبالغی پول نقد تسعیر میکردند . مثلا روزی ابومحمد تیمی شاعر باقایق تاپای کاخ امین آمد وقصیده‌ای در مدح وی خواند ، امین از آن‌اشعارخوشش آمده گفت کرجی شاعر را پرازپول‌کنید ، فضل هم بعلامت قبول سرفرود آوردوپس از آنکه مجلس برهم خورد بشاعر گفت مگر دیوانه شده‌ای ازکجا اینهمه‌پول‌بیاوریم که قایق تورا پرکنیم و سرانجام معامله را باصد هزار درهم خاتمه دادند . مأمون به پزشك مخصوص خود در یك روز یك میلیون درهم وهزار کر (۱) گندم بخشید ودر ظرف یك ساعت ۳٦ میلیون درهم میان عده‌ای تقسیم نمود وسی هزار دینار به‌عربی بیابان گرد که درمدح او قصیده‌ای ساخته بود صله داد . متوکل‌بیشتر املاك و مزارع‌رابجای پول بمردم وامیگذاردهمینقسم سایر خلفاء که‌هرکدام‌بهمین اندازه‌ها بذل وبخشش میکردند .

البته این‌بذل‌وبخششها هنگامی‌بودکه خلفای عباسی‌پولهای‌گزافی‌دراختیار داشتند و همینکه دستگاه آنها روبفساد و انحطاطرفت ودرآمد دولتی‌نقصان‌یافت بجای پول‌لقب وعنوان‌هدیه میدادند ، ابوبکر خوارزمی اشعاری در آن مورد گفته و دست‌تنگی خلفاء‌را ضمن آن یادآور شده‌است.

ترجمهٔ اشعار :

«چه شده که عباسیان در انبارلقب ورتبه را گشوده‌اند»

« بیچاره‌ها پول ندارند بجای پول لقب‌ورتبه می‌بخشند .»

«کسی‌راکه‌امروز چنین‌لقب بزرگی‌میدهند دراوایل‌خلافت عباسی‌دربان»

« هم نمیشد .»

۱— یك کر ٤۰ اردب‌ویك‌اردب ۱۵۰ کیلو میشود . مترجم

بذل و بخشش برمکیان

واقعاً رونق و عظمت عباسیان بواسطهٔ برمکیان بود ، اینان خلفای عباسی‌را به بذل و بخشش و همراهی بامردم تشویق میکردند و با اینکه در زمان منصور هنوزثروت دولت عباسی بحد کمال نرسیده بود ، معذلك خالدبن برمك وزیر منصور برای نخستین بار خلیفه را بمردم داری و دست و دل بازی ترغیب نمود. تاآنموقع ارباب رجوع واهل تقاضا را سائل (گدا) میخواندند . خالد گفت : این نام برای‌ارباب رجوع نا مناسب میباشد ، چه بساکه میان ارباب رجوع آزادگان و مردم باشرفی هستند و از بزرگ زادگان میباشند . بنا بر این شایسته نیست‌که آنان را سائلان (گدایان) بنامیم وچه بهتر که آنان را زوار بگوئیم .

بشار بن برد شاعر نامی آنزمان که حاضر مجلس‌بود اشعارذیل رادر مدح‌خالد برمکی گفت وخالد برای هر شعری هزار درهم بوی صله داد .

ترجمهٔ اشعار :

« خالد مانند پدرش برمك است ، هم خودش . شرافتمند است و هم شرافت »
« خانوادگی دارد ، پیش از خالد مردمان نیازمند راگدا(سائل) میخواندند واین»
« عنوان‌بسیار ناگوار بود . اینها راگدا میگفتنددر صورتی‌که مردمان جلیل‌القدر»
« میان آنهاکم نبود ، خالد آبروی آنان‌را خرید و پرده‌ای بر روی تقاضا های‌آنها»
«کشید . .. »

یحیی پسر خالد موقعی‌که سوار میشد هرکس را در راه میدید ۲۰۰ در هم باو می‌داد. ازبذل وبخشش های خالد چیزهائی می‌گویندکه بیشتر به‌افسانه‌میماند ولی ما یکی ازآن‌خبر ها راکه بطور تواتر در کتب تاریخی و ادبی ذکر شده برای نمونه می‌گوئیم‌داستان مزبوربهترین‌نمونه ازبذل و بخشش‌یحیی‌میباشد .

«همینکه هرون برمکیان را برانداخت فرمان دادکسی آنان را مرثیه‌نگوید ویادشان نکند ، دوستداران برمکیان پنهانی ازآنان یاد میکردند ، تا اینکه‌دوران هرون‌پایان یافت. در زمان امین ومأمون هم‌کسی جرئت نداشت‌از برمکیان‌به‌نیکی

یاد کند. روزی بمأمون گفتند پیر مردی همه روزه برسر ویرانه های برمکیان میآید ومیگرید ودر مرثیهٔ آنان شعرمیگوید وشامگاهان میرود، مأمون آن پیر مردرا فرا خواند و همینکه پیرمرد آمد مأمون اورا تشرزد و نامش را پرسید و علت این گریه و زاری را جویاشد، پیرمرد بدون‌واهمه گفت من مدیون برمکیان هستم آنها بمن نیکی کرده‌اند اگر امیرمؤمنان اجازه دهد قسمتی از آن نیکی هارا باز گویم مأمون گفت: اجازه داری بگو، پیر مرد گفت: من منذربن مغیرهٔ دمشقی هستم، زندگانی آسوده وخوشی داشتم ولی روزگار با من نساخت و کارم زار شد تا آنجا که خانه‌ام را فروختم وهر چه داشتم خوردم، آشنایان که حال مرا دیدند گفتند از دمشق به بغداد برو واز برمکیان چیزی بخواه من با بیست وچند زن و کودك از دمشق به بغداد آمدم وچون منزل نداشتم زن وبچه را در مسجد بغداد گذاردم وخود بیرون آمدم تا آنکه بمسجد دیگری رسیدم ومردمان خوش لباسی را در آنجا دیدم که با یکدیگر سخن میگفتند من بر آنان سلام کرده کنارشان نشستم و مکرر در مکرر بفکر افتادم که شرح حال خود را باز گویم ولی برای حفظ آبرو خاموش ماندم تا آنکه غلامی آمدو آنان را بخانهٔ بزرگی دعوت کرد منهم با آنان رفتم. یحیی بن خالد را دیدم که روی نیمکتی در وسط باغ نشسته است، سایرین کنار او نشسته بودند منهم نشستم، ماجمعاً صدویکنفر بودیم. پس از لحظه‌ای صدخدمتگزار آمدند و دست هر کدام بخوردان طلا وتکه‌ای عنبر بود، حضار خود را معطر ساختند آنگاه یحیی بقاضی گفت: دخترم عایشه‌را برای پسر عمویم عقد کن قاضی خطبهٔ عقد خواند، سپس مشك وعنبر نثار کردند. همه برچیدند منهم برچیدم آنگاه خدمتگاران آمدند ودست هر کدام یك سینی نقره بود که در آن هزاردینارمشك آلوده دیده میشد، خدمتگاران جلومیآمدند، مهمانان پولها رابجیب میریختند وسینی را زیربغل میگرفتند ومیرفتند تا آنکه نوبت بمن رسید من جرئت نمیکردم چنان کنم، خدمتگاران با اشاره فهماندند که تو نیز چنان کن و برخیزو برو من چنان کردم واز ترس چپ و راست خود را مینگریستم که مبادا پولها را از من بگیرند. یحیی متوجه حال من بود، من نمیدانستم و همینکه نزدیك پرده رسیدم بفرمان یحیی مرا بر گرداندند، یحیی مرا پیش خود نشانید و حالم را جویا شد

من سرگذشت خودرا گفتم یحیی بحال من گریست ،آنگاه موسی‌راخواسته‌وگفت:
فرزند جان این مرد برای خود دستگاهی داشته و اکنون گرفتار حوادث روزگار شده او را ببر ونزد خود نگاه دار ومراقب حال او باش . موسی مرا برد وخلعت فاخری پوشانید وسینی نقره را بمن داد ، چند روزی با کمال خوشی نزد او بسر بردم تا اینکه موقعی برادر موسی عباس نزدما آمد وموسی باو گفت این امانت وزیر است پیش‌تو باشد تامن بخدمت امیرمؤمنان بروم وبرگردم‌عباس بهترازموسی ازمن پذیرائی نمود ولی من برای‌عیال و اطفال نگران بودم و جرئت نمیکردم حال آنانرا بپرسم ، ده‌روز چنین گذشت روزدهم مرا نزد فضل‌بن یحیی بردند یك شبانه‌روزهم درکاخ وی ماندم . بامدادان نوکرها بمن گفتند بر خیز و پیش عیال و اطفالت برومن ازاین‌سخن برآشفتم که‌مبادا سینی‌ونقره وپول از دست من برود . بهرحال نوکرها جلوومن دنبال آنان رفتیم تابخانهٔ مجللو آراسته‌ای رسیدیم زن وبچه من‌لباسهای فاخر حریردر برداشتند ،خدمتگاران صد هزار دینار و ده هزار درهم وقبالهٔ دومزرعه بمن دادند وگفتند این‌خانه واین پولها را یحیی بتو داده‌واین دو مزرعه هم برای مخارج یومیهٔ تواست که از محصول آن بخوشی زندگی کنی ، تابرمکیان بودند من خوش میزیستم اکنون عمروبن مسعده مالیات سنگینی بر آن دومزرعه بسته‌بقسمی که اگر همهٔ دارائی خودرا بدهم بازهم بدهکار میشوم این است که خواه‌ناخواه بویرانه‌های برمکیان میآیم وبیاد آنروز میگریم.

مأمون عمروبن مسعده راخواست ومقرر داشت مالیات آن‌املاك را مطابق معمول زمان برمکیان بستانند پیرمرد بازبگریه افتاد مأمون گفت من که کارت را درست کردم گریه برای چی است ؟ پیرمرد گفت ای خلیفه برای بر مکیان می گریم چه این‌هم ازبرکت آل برمك است . مأمون گفت بسلامت برو وفاداری برکت‌میآورد وخوش عهدی ازایمان است .

جعفر وفضل پسران یحیی وسایر برمکیان مانند یحیی‌مردم‌سخاوتمندی‌بودند همه‌نوع بمردم کمك میکردند والبته درآمد زیادی هم داشتند تا آنجا که سود خالص آنان از املاك وغیره در سال بیست میلیون دینار میشد . همینکه‌جعفر کشته

شد ودارائی آنان مصادره گشت درصندوقخانهٔ جعفر دوازده میلیون دینار پول نقد یافتند که در کیسه‌ها ریخته وروی کیسه نام دریافت کنندهٔ آن دیده میشد و اینان کسانی بودند که ازبرمکیان ماهانه وسالانه وصله وجایزه‌مرتب‌می گرفتندبرمکیان بانواع مختلف بذل وبخشش میکردند از آن جمله اینکه فضل‌بن یحیی حواله هائی مینوشت وامضاء میکرد وشب هنگام یابعداز ظهر که‌مردم خواب بودندسوار میشد وتوی‌کوچه‌ها میریخت ورهگذران آن‌حواله‌هارا برمیداشتند و پولش را دریافت میداشتند. روی‌حواله‌ها چنین مرقوم رفته‌بود: « صرافخانهٔ فلان در وجه آورنده این برگ . . . دینارفوری بپردازید . »وهمینکه‌ازفضل موجب این اقدام پرسیدند پاسخ داد میل دارم بکسانی نیکی کنم که‌نه آنها مرا بشناسند و نه من آنها را بشناسم . فضل‌برای رفاه حال گیرندگان پول بازرسی درصرافخانه هاگماشته بود تا مبادا صراف مبلغی ازحواله راکم‌وکسر کندو گیرنده بمبلغ کمتری‌از آنچه نوشته شده راضی شود . ولی به‌هیچ کس بیش ازیك حواله نمیدادند ونام گیرنده را جویا نمیشدند وچه بساکه یك زن یایك کودك ویایك غیرمسلمان (ذمی)حواله‌را می‌یافت وپولِ آنرا تمام‌وکمال ازصراف میگرفت .

دیگر ازخانواده‌های سخاوتمند دورهٔ عباسی خـاندان فـرات میباشد : ایـن خاندان هم مانند برمکیان وزیرعباسان بودند ومانند برمکیان دچاربدبختی گشتند ولی شهرت آنان‌بپایهٔ شهرت برمکیان نمیرسید. شهرت‌برامکه‌درسخاء وجوانمردی هنوزهم زبانزد مردم است‌وارباب حاجات سخاوت‌آنانرا برخ‌ثروت‌مندان میکشند تامگر همت آنانرا برانگیزند وبقدری از سخاوت برمکیان قصه و مثل گفته‌اند که‌پاره‌ای معتقدند بیشتر این داستانهاساختگی بوده‌ومنظورازآن تحریك‌احساسات متمولین میباشد ولی مسلماً پایهٔ آن‌حکایات چیزی بوده که‌چیزهائی بر آن‌افزوده‌اند موقعی درمجلس سلطان العادل ایوبی ازسخاوت برمکیان وداستان بذل و بخشش آنهاصحبت شد سلطان گفت من حتم‌دارم که این داستانهارا مورخان‌و نویسندگان بهم بافته‌اند تااحساسات پادشاهان وثروتمندان را تحریك‌کنند واز آنان پول در بیاورند .

یکی از حاضرین گفت ای آخوند (۱) چرا در باره شما تا کنون چنین دروغهائی نساخته‌اند.

سخاوت نسبت بشاعران و آوازخوانان وسازندگان

چنانکه گفته شد، نظر بپاره‌ای جهات سیاسی و غیره جایزه دادن بشاعران از آغاز اسلام معمول بوده است همانطور که امروز دولتها و رجال سیاسی برای بستن زبان روزنامه نویسان ویا استفاده از قلم آنان بآنها پول میدهند، منتهی در آنروزها پولی که بشاعران داده میشد نامش صله یا جایزه بود ونامه نگاران کنونی بعنوان وجه اشتراك یابهای درج مقالات خصوصی پول میگیرند. پاره‌ای ازخلفاء برای شاعران مقرری ماهانه، یاسالانه تعیین مینمودند گاه هم سالی یکبار درروزمعین شاعران رامیپذیرفتند ومقرری سالانهٔ آنهارا بعنوان صله میدادند راجع بشعروشاعری سابقاً سخن گفتیم واینك ازبذل و بخشش بزرگان اسلام بشاعران، در دورهٔ تمدن اسلام صحبت میداریم، خلفای بنی امیه برای اولین مرتبه درتاریخ اسلام بشاعران پول فراوان دادند. ولیدبن یزید بیش ازدیگران صله وجایزه شاعران رامی پرداخت، او نخستین خلیفه ایست که برای هر بیت شعر، هزار درهم جایزه معین کردوسایرین هم باو تأسی نمودند. عباسیان مبلغ را افزودند و برای یك قصیده صد هزار درهم جایزه دادند. نخستین کسی که چنین صله‌ای گرفت مروان بن ابی حفصه بود که قصیده‌ای در مدح مهدی سرود و آن صلهٔ گزاف را دریافت داشت ومطلع آن قصیده چنین است:

طرقتك زائرة فحي خيالها

سپس سالم الخاصر قصیده‌ای درمدح مهدی سرود که مطلعش چنین است:

حضر الرحيل و شدت الاحداج.

مهدی خواست مبلغ کمتری باوبدهد ولی سالم سوگند خورد که کمتر از ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم نمیگیرد وچنانکه ابن خلکان درجلداول تذکره خود مینویسد همان مبلغ رابسالم پرداختند. اما تصور میرود که مبلغ صله ۱۰۰/۰۰۰ درهم بوده واشتباهاً

---

۱ — اصل عبارت عربی یاخوند (ای آخوند) است وتصور میرود این همان اصطلاح فارسی خداوندگار باشد که بآن پادشاه کرد(فارسی زبان) خطاب کرده‌اند. مترجم.

چند صفر اضافه شده است. منصور که پیش‌از مهدی‌خلیفه بود ، نسبت‌بشاعران سخت میگرفت وهمینکه میخواست بشاعر خود ، ابودلامه کمك کند ازهاشمیان تقاضانمود هر کدام یکی دودینار بشاعر بدهند.

هرون مانند مهدی بمروان شاعر صدهزار درهم صله‌داد ویکبارهم پنجهزار درهم و ده‌غلام بوی بخشود و بابوالعتاهیه علاوه برانعام و جایزه سالی پنجاه هزار درهم مقرری میپرداخت،متوکل بیش‌از سایر خلفای عباسی بشاعران کمك میکرد. وی اولین خلیفه‌ای است که برای هرفرد شعر (قصیده) حسین‌بن‌ضحاك هزار دینار صله‌داد اگرمعتصم ازشعرشاعری خوشش میآمد ، فرمان میداد دهان شاعررا پراز جواهر کنند وپیش‌از او یزیدبن عبدالملك نیز چنان میکرد .

وزیران وامیران ازخلفاء پیروی میکردندو بشاعران‌پولهای گزاف‌میپرداختند خالد قسری والی‌عراق درروز های معین شاعران را میپذیرفت و بآنان جایزه میداد خاندان مهلب (ازامرای دورهٔ بنی‌امیه) بشاعران صله وجایزه‌سالانه ویاماهانه می‌بخشیدند.

درزمان عباسیان خاندان برمك بیش‌ازهر امیر ووزیر بشاعران‌کمك کردند بخصوص فضل‌بن یحیی که‌مرد شعر دوست شاعرپروری بود ویکی از شاعران‌عرب‌در بارهٔ اوچنین میگوید .

ترجمه‌شعر :

«فضل بقدری باشاعران‌نکوئی کرد که‌همهٔ‌مردم شاعر شدند.»

یحیی پدر فضل مانند پسر بشاعران محبت داشت واگر شاعری رادر کوچه میدید وپولی همراه نداشت ازاسب بزیر میآمد واسب خود را بشاعر میداد . برای مقایسهٔ بذل‌وبخشش برمکیان وخلفای عباسی نسبت بشاعران همین یک نمونه کافی است‌که ابان‌اللاحقی شاعر برمکیان برای سرودن یک قصیده درمدح آن خاندان جایزه‌ای از آنان گرفت که برابر باتمام جایزه‌ها و صله هائی بود که هرون در تمام مدت عمر بشاعرخود مروان‌بن‌ابی حفصه‌داده‌بود .سایر وزیران وامیران‌هم‌مانند برمکیان پولهای فراوانی بشاعران میدادند مثلا یزیدبن‌مزید نصف دارائی خود را

بیك شاعر بخشید ·

سازندگان وخوانندگان مانندشاعران ازسخاوت خلفاء و بزرگان بهره مند میشدند . مهدی عباسی در یك شب پنجاه هزار دینار (بیست وپنج هزار لیره» بآوازه خوان(خودحمان)پرداخت زیرا درآنشب با سازو آواز خویش مهدی را برقص آورده بود . اسحق موصلی ساززن و آوازه‌خوان مشهور دورهٔ عباسی شبی در بزم محمدامین قصیده‌ای درمدح امین سرود واو را بوجد و طرب آورد امین یك‌میلیون درهم بوی جایزه داد ومقررداشت‌چند فراش اسحق راروی دست گرفته بخانه‌اش ببرند . هادی خلیفه ماهی ده‌هزاردرهم بابراهیم موصلی (آوازه خوان) می پرداخت وعلاوه بر آن مبالغی صله وجایزه باوعطامیکرد و هرگاه که هرون از ساز وآواز وشعر سر کیف می آمد دربذل و بخشش بیقرار میگشت چنانکه فرمانروائی کشور مصر رابرای شعر و آوازه‌خوانی اسماعیل بن‌صالح بوی‌وا گذارد ·

بزرگان‌ورجال‌ممالك‌اسلامی‌هرکدام بنوبهٔ خود پولها وصله هائی بشاعران و آوازه خوانها میدادند ولی هیچکدام‌از آنان دراین قسمت بپای خلفای عباسی وامیران‌ووزیران آنان نرسیدند. اخبار وداستان مربوط بشاعران و آوازه خوانان بسیاراست‌اما برای احترازازطول کلام بهمین مختصرا کتفا کردیم .

۶ــ مسکرات نوشابه‌های الکلی پیش ازاسلام درمصروشام وعراق‌وایران وعربستان وغیره صرف میشد . وپادشاهان ایران انواع مسکرات‌استعمال‌میکردند.مشهوراست که‌رومیان‌پس ازفتوحات آسیائی با مسکرات آشناشدند وقبل ازآن ازنوشابه های‌الکلی خبرنداشتند .مردمان‌خردمند چه عرب وچه غیرعرب نوشیدن‌مسکرات‌راجایزنمیدانستند وعده‌ای ازبزرگان عرب‌مسکر را برخودوخانوادهٔ‌خودحرام کردندواگرکسی‌درمیان‌عرب‌هامکرربدمستی‌میکرداوراازمیان خودمیراندند ·دیانت‌اسلام‌نوشیدن مسکررا تحریم نمود وبرای کسی که نوشابهٔ الکلی‌مینوشیدکیفر سخت‌معین‌کرد وحدآنرا تازیانه وزندان‌و تراشیدن سر وریش وسبیل ومحرومیت‌ازحقوق دولتی مقرر داشت وبرای فروشندهٔ نوشابهٔ‌الکلی

مجازاتی بر قرار نمود ، شکستن ظروف مسکر ونابودساختن نوشابهٔ الکلی رااجازه داد.درزمان‌خلفای‌راشدین‌واوایل بنی‌امیه از استعمال نوشابه های الکلی جلوگیری میشد.موقعی بعمربن خطاب گفتندکه خالدبن ولید در حمام تن خود را با شراب شسته ومالش داده عمر آن سردار بزرگ اسلام را برای این عمل توبیخ نموده، گفت چرا شراب به تنت مالیدی مگر نمیدانی که خدا شراب را از هرجهت‌حرام کرده ودست زدن بآنرا اجازه نفرموده است . با همهٔ این سخت‌گیری هـا همینکه عربها ممالك روم وایران راگشودند با مردم آن ممالك محشور شدند و عادات و رسوم آنان از آن جمله باده پیمائی‌را تقلید کردند. تا آنجاکه بنا بروایت ابن قتیبه(مؤلف المعارف) عده‌ای از صحابه‌و فرزندان صحابه بنوشیدن مسکرات مبادرت کردند وبعضی‌از آنان بواسطهٔ باده نوشی کیفر دیدند و نخستین‌کسیکه بموجب مقررات اسلامی برای میگساری مجازات شد وحشی بن حرب قاتل حمزه بود . پس‌ازاوعدهٔ دیگری از بزرگان اسلام بشرابخوری مشهور شدند وکیفر هم یافتند . از آن جمله ولید بن عقبه ـ یزید بن معاویه ـ عبدالله بن عمربن خطاب ـ عبدالرحمن بن عمربن خطاب ـ عاصم بن عمربن خطاب ـ عباس بن عبدالله بن عباس ـ قدامة بن مظعون ـ عبدالعزیزبن مروان ـ عبدالرحمن بن عبدالله ثقفی قاضی ـ ابو محجن ثقفی و غیره.

پاره‌ای از خلفای اموی مانند یزید بن معاویه ـ عبدالملك بن مروان ـ یزید ـ بن عبدالملك ـ ولید بن یزید، علاقهٔ زیادی بمسکرات داشتند. ولیدبن یزید نخستین خلیفهٔ اسلام است‌که دربارهٔ شراب غزلهای عالی سروده وبقدری در تعریف وتمجید مسکرات افراط‌کرده که پس از وی شاعران الفاظ ومعانی شعر های او را دزدیدند ودر اشعار خود جازدند . ولید آنقدر به باده پیمائی و میگساری اشتیاق داشت که روزی با یاران خویش تصمیم گرفت‌که از دمشق بمکه بروند و روی پشت بام کعبه بزم میگساری دایرکنندو اگر پند و اندرز بعضی از نزدیکان خلیفه مانع این کار نشده بود ، ولید این رسوائی عظیم را بار میاورد و بالای پشت بام کعبه باده پیمائی میکرد . میگویند چون عبدالصمدبن‌عبدالاعلی مربی ولیدمردفاسدبداخلاقی‌بود،لذا شاگردوی (ولید) چنان شد ، ولی درهرحال مأمورین حکام درنقاط مختلف‌اسلامی

از شیوع باده پیمائی ممانعت میکردند،تا آنجاکه فروش عسل را نیزممنوع میساختند



پیشخدمت حرمسرا

که مبادا از آن شراب بسازند.

در میان خلفای اموی عمربن عبدالعزیز و از خلفای عباسی المهتدی بیش از دیگران ازباده پیمائی جلوگیری مینمودند. با این‌همه هر قدر مردم از زمان پیغمبر اکرم دور میشدند و به تمدن و تجمل نزدیك میگشتند بیش از پیش به میگساری وزن‌بازی وساز و آواز متمایل میگشتند، تا آنجاکه آشکارا و بی پرده بزم‌های عیش ونوش میگستردند وهرنوع پرده دری میکردند و بد تر از همه اینکه خلفای اسلام ورجال دولتی بیش از سایرین مرتکب این عملیات میشدند. فقیهان چاپلوس‌ومتملق که این علاقهٔ خلفاء وبزرگان‌را بمشروبات دیدند برای تجویز باده پیمائی به‌تفسیر وتأویل‌پرداختند. تا مگر راه‌قانونی برای شرابخواری بیابند ولذا نوشیدن نوعی‌از شراب را(نبیذ)مباح ونوعی دیگررا حرام شمردند باینقسم که مردم عراق‌به پیروی از گفتهٔفقیهان‌خویش نوشیدن نبیذراجایز دانستند،ولی‌مردم‌حجاز آنراتحریم کردند(۱).

نبیذ را از انگور و خرما و کشمش و سیب و زرد آلو و ذرت میسازند وطریقهٔ تهیهٔ آن در هرشهری و در هر زمانی فرق میکرده و میکند و در هرحال نبیذ شیره میوه است ویا آبی است‌که میوه درآن خیس خورده باشد ، گاه هم‌عسل ویا شیره برآن میافزایند ومیجوشانند. در دورهٔ عباسیان نبیذ را صاف میکردندودر جامهای بزرگ ریخته مینوشیدند ، چه بسا کـه از آن شراب تهیه‌کرده در شیشه میریختند وطوری‌آن را تصفیه میکردندکه با آب‌کشمش یا عسل آب کرده و یا شراب ازحیث شکل فرق نداشت وهرکس‌که نبیذ را حلال میدانست، آن‌را بنام‌نبیذ مینوشید ودر هر صورت نوشیدن نبیذ فراوان مستی میآورد وبعضی از فقیهان اسلام میگویند شراب با نبیذ موقعی حرام است‌که مستی بیاورد واگر مستی نیاورد مباح میباشد ، اما اکثر فقیهان اسلام شراب را درهر صورت حرام میدانند. کتب‌فقهی‌در این باب گفتگو های بسیار داردکه ذکرش در اینجا بیمورد است .

پاره ای ازخلفاءکه نبیذ را حلال میدانستند ،آنقدر نبیذ میخوردندکه ازخود

---

۱ ـ فقهای مذهب شیعه امامیه (اثنا عشری) بالفاق آراء تمام نوشابه های الکلی را حرام ونجس میدانند بر عکس فقهای اهل‌تسنن کـه عده ای از آنها مانند ابوحنیفه و غیره نوشابه های کم الکل را مانند (آب جوونبیذ و شراب سیب) پاك ومباح میشمارند .مترجم

بیخود میگشتند یعنی پیمانه های بزرگ و پی درپی میزدند تا مست بشوند . اساساً اگر نبیذ (آب میوه) چندی بماند تخمیر میشودو درآن الکل پدید میآید . گاه گاه بزم باده پیمائی بطول میانجامید وخلیفه و همراهان سرمست شده بعربده میافتادند وچه بساکه درآن‌حال مستی‌دیوانه‌وارمشغول‌خرابکاری میشدند وداستانهای بسیاری ازبدمستی ودیوانگی این بزرگان درتاریخ اسلام مذکوراست ، ازآن جمله هروقت ملك‌الناصربن ملك‌المعظم ایوبی فرمانروای مصر مست میشد فریاد میزد دوست‌دارم فلانی‌را مانند پرندگان درپرواز به‌بینم وتااین سخن ازدهان آن مرد دیوانه بیرون میآمد شخص‌مذکوررابوسیلهٔ منجنیق در هوا پرتاب میکردندو پادشاه از دیدن آن منظرهٔ هولناك لذت‌میبرد. آنگاه فریاد میکشید که دوست دارم‌بوی‌کباب‌تن فلانی را بشنوم ، ملازمان فوری‌گوشت‌تن مرد تیره روزی راکه پادشاه نام برده‌بودمیبریدند وروی آتش کباب میکردند .

کتب تاریخ و ادبیات اسلامی بسیاری‌از این وقایع وحشتناك را ذکر نموده است وکمترخلیفه و یا وزیر و امیری بوده‌که بزم باده پیمائی نداشته ، و طبعاً بزم میگساری‌با سازنده وخواننده برگزارمیگشته‌وهمه نوع وسایل عیش وعشرت‌فراهم میشده است . از خلفای‌عباسی هادی و هرون و امین و مأمون و معتصم و متوکل وواثق ، بیش از سایرین عیاش وباده پیما بودندودوخلیفهٔ عباسی یعنی منصورومهتدی ازنوشیدن نوشابه‌های‌الکلی‌امتناع داشتند . از خلفای فاطمی مصرمستنصردائم‌الخمر بوده ولی‌الحاکم بامرالله ازمشروب احتراز داشته تا آنجا که فروش عسل را ممنوع ساخت ودرخرابات را بست .

تودهٔ مسلمانان پس ازآمیزش با ایرانیان و رومیان بیش‌ازنامسلمانان آلوده شدند و البته در هرمردم وملتی طبقات پائین زودتر از دیگران باین گرفتاریهادچار میشوند ، بخصوص‌که بزرگان‌آنان (مانند غالب خلفای اسلام و امیران و وزیران) این نوع عملیات را ترویج وتشویق نمایند ، مسلمانان غالباً در خانه های خود نبیذ میساختند وآنها هم‌که درخانه های خود نداشتند ، درمنزل یاران و دوستان لب تر میکردند . ولی غالباً درمیخانه ها می‌نوشیدند .

میخانه ها بیشتر بدست یهودیان اداره میشد وعده ای هم در دیرهای مسیحیان شراب میخوردند، زیرا در آن روزها شراب (دیر) صاف تر و قوی تر از شرابهای دیگر بود .

۷ - بی ناموسی و بی عفتی و اعمال شنیع

این طبیعی است که آسایش و ثروت و تن پروری فحشاء ، وبی ناموسی بارمیآورد گرچه مردم فقیر وصحرا گردهم تا حدی دچار این آلودگی ها هستند ، اما شهرنشینان بیش از دیگران آلوده اند ، چه وسائل عیش و عشرت که لازمه اش فساد و بی ناموسی است درشهرها فراهم ترمیباشد . در زمان جاهلیت دسته ای زنان بدکارمیان عربها بودندکه بربام منزلشان پرچم برمیافراشتند، جوانان باین خانه ها آمد وشدمیکردند ودسته ای از بزرگان عرب برای بدست آوردن پول کنیزان خود را وادار بارتکاب فحشاء مینمودند،ولی این جنایات درشهرهای عربستان واقع میشد ومیان صحرا گردان معمول نبود ، همینکه عربها شهرنشین شدند و بنوشابه های الکلی و ساز و آواز آشنا گشتند وهمه‌قسم وسیلهٔ عیش وعشرت برای خود آماده دیدند، بهر نوع فساد وعمل منافی عفت واخلاق‌دست زدند و در دورهٔ تمدن اسلام شهرهای بغداد و قرطبه وقاهره و فسطاط ، مرکز این کارهای زشت شد ، تا آنجاکه ازطرف دولت داروغهٔ مخصوصی برای زناکاران تعیین گردید ، تا درموقع لازم باو مراجعه‌کنند وکارهای خودرا روبراه سازند (نقل ازکتاب الفرج بعدالشدة جلد دوم صفحهٔ ۱۴۳) و برای اینکه مردان را باین‌کارها تشویق کنند ، تصویر زنان برهنه را بر دیوارگرمابه ها نقاشی میکردند وبزرگان وفرمانروایان مانند ابن طولون وغیره تصویر همخوابه‌ها ومحبوبه های خویش را بردیوار سالونهای پذیرائی ترسیم مینمودند ، فرمانروایان خردمند البته درابتدا بااین جریانات مخالف‌بودند وتا میتوانستند ممانعت میکردند اماهمینکه ازمقاومت‌عاجزماندند مالیاتی براعمال منافی عفت‌وضع کرده، آنرا مانند کسبهای دیگر آزادگذاردند.

بدترین بی ناموسی و بی‌عفتی‌که درآن دوره ازتمدن اسلام پدیدآمد امرد بازی وهم خوابه شدن باجوانان بود، بخصوص درایام امین ومتوکل، این عمل‌شنیع

درشهرهای اسلامی رواج گرفت ، زیرا جوانان وپسران ماه‌روی رومی وترك در آن روزها زیاد شدند ، دسته‌ای بخرید ودسته‌ای باسیری ازاطراف آمده ، میان‌مسلمانان متفرق گشتند ومسلمانان هم اززنان چشم پوشیده رو بامردان رفتند وهرکس امردی را مانند زن برای خودبرمیگزید واو را آرایش میکرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را بحرمسرا ببرند ،آنها را اخته میکردند . در مصر و سایر ممالك اسلامی عشقبازی بازنان منسوخ شده عشقبازی با امردان معمول گشت وشعرهائی که سابقاً دروصف زیبائی ودلبری زنان میگفتند ، برای امردان سرودند تا آنجاکه زنان بینوا ازناچاری بلباس‌مردانه‌در آمده ، خودراشبیه‌امردان ساختند ، همینکه‌مردان‌بامردان پرداختند وزنان را درحرمسرا واگذاردند .آنان نیز برای رفع حاجت خویش بـا خود مشغول گشتند و یا اینکه امردان خواجه را بجای شوهر برگزیدند، چنانکـه کنیزان حرمسرای خمارویه‌فرمانروای مصر بهمین عملیات‌فاسد مشغول بودندودراثر سرگرمی مردان باامردان حتی زنان محترم وشرافتمند نیز ازاین قبیل‌مفاسدبرکنار نماندند. میگویند دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزك زیبائی خرید تاباوی خـوش باشد وهمینکه این‌خبر به‌المعزلدین‌الله فاطمی رسید ، از خوشی فریاد برآورد کـه مدتها درکمین بودم تا مگر مصر رابگشایم ، ولی بیم داشتم که مبادا شکست‌بخورم حال‌که دانستم خاندان سلطنتی اینقسم دچارمفاسد اخلاقی میباشند ، حتم دارم کـه پیروز میشوم .

المعزلدین‌الله جوهر ، سردار خود را مأمور به فتح مصرکرد و فرمانـروایان مصرکه آن قسم آلودهٔ فساد بودندمقاومت‌نتوانستند و بدست فاطمیان سقوط کردند وهرکس میداندکه عفت بهترین نگهبان هرحکومت وسلطنتی است .

عظمت وجلال‌دولتی اسلامی (ابهت الدوله) مقصود ازعظمت وجلال دولتهای اسلامی ، مظاهر قدرت‌دولت دربهترین‌دوره وعالیترین وضع آن دولت میباشد و آنمراتب عبارت‌است از :

« مجالس خلفاء ـ موکب آنان ـ جشنها و تشریفات آنان ـ چگونگی روابط آنان بادولتهای دیگر ، بازیها ،سرگرمیها ولباس آنان وسایرمطالب مربوط بـاین

قسمت وچون دولت عباسیان بزرگترین وعالی‌ترین نمونه عظمت وجلال دولتهـای اسلامی‌میباشند ، لذا دستگاه آندولت را بطور مثال شرح میدهیم ودرضمن بدستگاه سایردولتهای اسلامی نیز اشاره میکنیم و ابتدا از مجالس خلفاء صحبت میداریم :

مجالس خلفاء

مجالس خلفای اسلامی ازحیث سادگی وتجمل وعظمت، البته یکسان نبوده وباقتضای زمان وحالات خصوصی وعمومی خلفاء وجامعه اسلامی تغییر می‌یافته است . مثلا خلفای راشدین درمسجد روی حصیر یـا پوست گوسفند می‌نشستند ، خلیفه بانهایت سادگی عبا یاردائی بخود پیچیده بود . مردم بمسجد می‌آمدند وکارخود را انجام میدادند و خلیفه را با اسم ورسم عـادی خطاب میکردند ، خلیفه هم این وضع را بسیار عادی میدانست و هرگاه سرداری از سرداران اسلام برای جهاد از مدینه بیرون میرفت خلیفه مثل همهٔ مـردم بدون گارد وطبل وپرچم ازوی مشایعت میکرد واورا به شکیبائی ودادگستری‌ومهربانی توصیه مینمود . مأمورین خلفاء هم درممالك تابعه اسلام بهمین طرزرفتارمیکردند، اماکم کم عاملانی که درممالك روم‌وایران اقامت داشتند طبعاً به‌تجملات بزرگان آن دیار اقتداء مینمودند وبمحض اینکه خلیفه خبردار میشد دستگاه تجمل وعظمت آن عامل‌را برهم میزد. مثلاسعدبن‌ابی وقاص امیرکوفه برای خودکاخی ساخت‌ودربانی قرار داد تاعمر اینرا شنیدکسانی فرستاد تاکاخ سعد راآتش زدند ودرش‌راکندند.

تدریجاً تمدن وتجمل بروضع‌سادهٔ مسلمانان غلبه‌یافت خلفاء وامراء دستگاه وتجمل برهم‌زدند ودربان‌وپاسبان نگاه داشتند . معاویه نخستین خلیفه ای استکه بچنین عملیاتی مبادرت نمود و نمایندگان وی در مصر وعراق مثل اورفتار کردند ومانند فرمانروایان‌وپادشاهان‌آن ممالك اوضاع تجملی واشرافی‌دایر ساختند،سایر خلفای بنی‌امیه هم ازمعاویه‌پیروی نمودند ودارای همه نوع تجمل شدند. ولی بازهم مثل خلفای عباسی‌جنبهٔ اشرافی نداشتند، خلفای‌اخیر(عباسیان) درمرکزایران‌اقامت کردند وکارهای مملکتی را بدست اشراف ایرانی‌سپردند ومانند شاهنشاهان ایران دستگاه درباری خودرا باجلال وعظمت تشکیل دادند ، ازآن رو خلفای عباسی‌برای هرکاری مجلسی داشتند، ازآنجمله مجلس عیش وعشرت ـ مجلس رسیدگی بامور

کشور ـ مجلس مخصوص مذاکرات علمی وادبی ـ مجلس مشورت و غیره ـ عظمت وجلال وشکوه این مجالس طبعاً به مناسبت زمان وشخصیت خلیفه کم وزیاد میشد.

بطور کلی سران هرخاندان ، مانندمعاویه وابوجعفرمنصور ، کمتر بعیش وعشرت می‌پرداختند وتمام اوقات آنان باداره امور کشور ومطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی میگذشت ولی بعداز آنکه سران خاندان مردند جانشینان آنها اوقات وساعات جلوس خود را طبقه بندی کردند وبرای هر کاری جلسه ای و ساعتی تعیین نمودند . اینک وضع مجالس رسمی آنانرا شرح میدهیم، یعنی مجالسی که رسماً مخصوص رسیدگی بکارهای مملکتی بوده است .

وضع مجلس وفرش واثاث آن گفتیم که خلفای راشدین ومأمورین آنان درمسجد مینشستند و بکار مردم میرسیدند ، زیرا در زمان آنان اسلام دین بود و دولت نشده بود ، اما همینکه امویان خلافت دینی را بسلطنت تبدیل کردند ، در کاخ های سلاطین سابق اقامت گزیدند و یا برای خود کاخ های تازه‌ای ساختند ودر آن تخت و صندلی و قالی وقالیچه و پرده وپشتی ومتکاوتشك گذاردند وحاجب ودربان بردرسراها گماشتند تاکسی بی اجازه بر آنان واردنشود، نخستین خلیفه‌ای که دستگاه شاهانه برای خود فراهم ساخت معاویه بود که مانند بطریقهای رومی ، پرده های حریر بر در اتاقها آویخت و فرشهای عالی گسترد و به تقلید مرزبانان ایرانی روی تخت و صندلی نشست و از قرار مشهور ابتداء زیادبن ابیه والی معاویه در فارس ، این رسم را از ایرانیان آموخت و معاویه از وی پیروی نمود وشاید هم خود معاویه تخت وصندلی را از رومیان تقلید کرده است سپس این تجملات، متنوع ومتعدد شد، تختها را از آبنوس و صندل وعاج وطلاونقره می‌ساختند وپرده ها را از حریر و خزتهیه می‌کردند و فرشهای زربفت می‌گستردند و اشعار وتصاویرزیبابر در ودیوار کاخها واتاقها می‌نگاشتند وهمه این تجملات رااز ایرانیان و رومیان اقتباس نمودند .

در ابتداء همه ادارات دولتی در یك محل بود و بعدکه دستگاه توسعه یافت برای هر رشته کاری ادارهٔ جداگانه تأسیس نمودند وبزرگان دولت مانند خلفاءبرای خود دفتردار و محاسب و پزشك و منشی مخصوص تعیین کردند . در زمان عباسیان

خلفاء در دو محل می‌نشستند، یکی را دارالخاصه ودیگری رادارالعامه میگفتند،در عمارت اولی فقط امیران وسلاطین و وزیران رامی‌پذیرفتند ودر عمارت دوم بارعام میدادند وبکار های جزئی وکلی رسیدگی میکردند.

اینك محل جلوس خلیفه را شرح میدهیم که عبارت از یك سالون (تالار) بسیار بزرگ مجللی بود و روی دیوار ها و سقف آن اشکال حیوانات و گیاهها و گلها وکوه ها وامثال آن با طلا و لاجوردو رنگهای گوناگون نقاشی‌شده بود، فرش تالار یك یا چند قالی و قالیچه ابریشمی زربفت بود و به پنجره ها و در ها پرده های‌عالی‌حریر میآویختند، شمعدانها و قندیلهای طلا ونقره با شمعهای کافوری این تالار را منور میساخت و روی پرده‌ها تصاویر و شعارهای دولتی واشعاروکلمات حکیمانه دیده میشد.

خلیفه میان تالار روی تخت عاج یا آبنوس یا صندل طلا کاری مینشست ، خلفای فاطمی برای طلاکاری تخت ، پول زیادی مصرف مینمودند. تا آنجاکه دریك تخت صد وده هزار مثقال طلای خالص صرف میشد ، معمولاچیزی مانند‌اسباب‌بازی روی تخت خلیفه میگذاردندکه باآن سرگرم شود. مثلا روی تخت المعتمد خلیفه اموی اندلسی مجسمه‌هائی از عنبر مینهادند ویکی از آنازمجسمهٔ شتر زیبائی‌بودکه از عنبر ساخته شده ومقداری جواهر ومروارید در آن بکار رفته بود و دیگر شتر بلوری‌که چشمانش از یاقوت وبدنش جواهر نشان بود. معمولامیان خلیفه‌وحاضرین پردهٔ حریر میآویختند یا اینکه حضار پشت پرده می‌نشستند وخلیفه در تالار جلوس میکرد. در زمستان منقلهای‌آتش در سالون بود و توی‌آن مشك وعودمیسوزاندند وخلفاء وبزرگان جبه‌های خز وسمور برمیکردند.

نشست و برخاست باخلیفه چگونه انجام میگرفت

درزمان خلفای راشدین اینطور رسم‌بودکه‌اشخاص پشت در اتاق آمده میگفتند: سلام‌علیکم اجازه میدهید تو بیائیم ؟ وسه باراین سخن‌راتکرار میکردند واگر پاسخ مثبت‌نمی‌شنیدند میرفتند. در بسیاری ازاوقات خلفاء دربان میگماشتندکه مردم سرزده وارد نشوند و آنها راازکار بازندارند. اماچنانکه میدانیم این وضع بزودی سپری‌گشت

وپس از آن آمد وشد نزد خلیفه دشوار شد دربانان و پرده‌داران وملازمان متعدد روی کار آمدند وهمه کس را بآسانی اجازهٔ شرفیابی بدست نمیآمد. برای شرفیابی حضور خلیفه درهر روز وساعتی دستهٔ معینی خدمت میرسیدند. شاعران. عالمان ، ادیبان ، اهل طرب هر کدام درروز مخصوصی حضورمیرفتند و برای سایرمردم سه درجه تعیین شده بود، باینقسم که مردم خانواده درجه اول بودند سپس اشخاص مسن و بعد از آن مردم دانشمند در درجهٔ سوم قرار داشتند. زمان بنی امیه رسم چنان بود که اگر چند نفر اجازه میخواستند ، آنان که شرافت نسبی داشتند قبل از دیگران اجازه مییافتند واگرچند نفردرشرافت نسبی یکسان میشدند مسن ترین آنها بار می یافت واگر درشرافت وسن برابرمیشدند آنان که دانشمند بودند حق تقدم داشتند. این قانون درزمان بنی‌امیه مرسوم شد وتا اواخردورهٔ تمدن اسلامی معمول بود.

در زمان بنی‌امیه و در اوایل عباسیان مردم ببارگاه خلیفه میآمدند و اجازهٔ شرفیابی میخواستند ، اگراجازه نمیرسید دوبار وسه بارکسب اجازه میکردند ، تا آنکه سرانجام اجازه می‌یافتند و یا اینکه نومید شده برمیگشتند و این جریان رادر آن ایام اذن اول ودوم وسوم وچهارم ... میخواندند. منصورعباسی برای نخستین‌بار اتاق انتظار ترتیب داد وهمینکه برای خود در بغداد کاخ و تالار پذیرائی ساخت ، چندین‌اتاق برای انتظار تعیین کرد. سایرخلفای عباسی نیزاین رسم را معمول داشتند وهرکس که میخواست خلیفه را ملاقات کند ابتداء به اتاق انتظار می رفت و پس از کمی استراحت اجازه می گرفت. گاه هم برای ورود بکاخ خلیفه اجازهٔ مخصوص لازم میشد.

چگونه نزد خلیفه میرفتند و باو سلام میکردند

هرکس اجازه می‌یافت فوری بحضورمی‌رفت وخلیفه راتحیت میگفت. در آغاز این تحیت بسیار ساده بود باینقسم که شخص وارد بخلیفه یاامیر یاوالی میگفت السلام‌علیك ـ معمولاعلیك السلام نمیگفتند زیراتحیت مزبور مخصوص مرده‌هاست. گاه هم درآغاز اسلام فقط نام وکنیه امیر ویاخلیفه را ضمن تحیت‌بزبان میآوردند ولی چیزدیگری برآن نمیافزودند. پس از آمیزش با ایرانیان وملاحظهٔ اختلاف طبقاتی

که میان ایرانیان موجود بود عربها نیز درصدد بر آمدند چنان باشند . نخستین کسی که اینموضوع را ازایرانیان اقتباس کرد مغیرة بن شعبه بود که فرمان داد سایرین اورا بنام امیر بخوانند وهر کس براو واردمیشود چنین بگوید، سلام برتو ای امیر ، سلام ورحمت و برکت خدا برتو . و یا آنکه : سلام و رحمت و برکت خدا بر امیر . مغیره میگفت باید میان رئیس ومرئوس فرق باشد . خلفاء وسایر بزرگان نیز ازمغیره تقلید کردند وهر کدام برای خود تشریفاتی مقررداشتند، مثلا هر کس برخلیفه واردمیشد چنین میگفت : سلام برتوای امیرمؤمنان، سلام ورحمت و برکت خدا برتو. ویامیگفت. سلام برامیرمؤمنان ورحمت وبرکت خدا.

اما کم کم تمدن اسلامی باتملق وچاپلوسی آلوده گشت و مانند پادشاهان ایران بجای سلام تعظیم را معمول داشتند واز آنرو هیچ کس حق نداشت بخلیفه یا امیر سلام کند چه در آنصورت خلیفه مجبور بجواب میشد ومعمولا خلیفه ویا امیر نباید بکاری مجبور گردد وهر کس نزد آنان میرفت تازانوخم میشد و سرجای خودمیایستاد . فقط سجده را جایز نمیدانستند زیرا سجده مخصوص بخدا بوده ومی باشد. در اوایل اسلام موقع بیعت کردن و یاگرفتن مقرری و یا هنگام وداع ویا وقتی که مورد عفو واقع میشدند دست خلیفه را میبوسیدند صحابه باحضرت پیغمبر نیز چنان می کردند واین رسم دست بوسی را بیشتر خلفاء مجری میداشتند.

سپس ازاینهم بالاتر رفتند ودست خودرا عالی تر از آن دیدند که کسی ببوسد یالمس کند و مردم مجبور ساختند که آستین و یا آستانه آنها را ببوسند و اگر میخواستند بکسی مرحمت کنند اورا از دست بوسی معاف میداشتند ، مثلاموقعی مسلم بن قتیبه که از بزرگان عرب بود برای دست بوسی مهدی خم شد مهدی دست خود را عقب برده گفت تورا ازانجام این وظیفه معاف فرمودیم ولی دیگران معاف نیستند و طبعاً باضعف وقدرت خلیفه این مراسم تغییر مییافت.هنگامی که جوهر سردار المعزلدین الله خلیفهٔ فاطمی عازم فتح مصر شد برای خدا حافظی نزد خلیفه آمد خلیفه به پسران وبزرگان درباری فرمان داداز اسب پیاده شوند وباجوهر وداع کنند ، جوهر هم که این مرحمت خلیفه را دید روی سم اسب خلیفه افتاده آنرا بوسه زد. عبدالله بن مالك موقعی

که رئیس پلیس مهدی بود ازهادی بدمیگفت واورا دشنام میداد، اتفاقاً مهدی مرد وهادی خلیفه شد خلیفهٔ تازه بجای اینکه عبدالله را کیفر دهد از سر تقصیراو گذشت عبدالله هم درمیان کوچه دست‌وپای خلیفه وسم‌های اسب او را بوسید. موقعی هرون بمنزل ابراهیم موصلی (آوازخوان) رفت واورا بااین تشریف فرمائی سربلند ساخت آوازه‌خوان هم روی‌سمهای اسب خلیفه افتاده وآنرا بوسه زد ولی پیشوایان دینی ومردمان زاهد ازاین تشریفات معاف بودند و با نهایت بی اعتنائی بحضور خلیفه می آمدند.

هرکس به‌مجلس‌خلیفه واردمیشدلحظه‌ای سراپا میایستاد، سپس‌معرف‌یارئیس تشریفات ویرا سرجای‌خودش مینشانید، چون‌هرکس مطابق رتبه ومقام خویش‌جای مخصوصی‌داشت، درزمان‌بنی‌امیه خلیفه‌روی‌تخت‌می نشست‌واطراف او افراد خاندان اموی جا داشتند، آنگاه هاشمیان زیر دست امویان می نشستند. در دورهٔ عباسیان بنی‌هاشم‌مقدم‌شدند ومردم آنها را ملوك واشراف‌خطاب میکردند. درمجالس‌رسمی خلیفه روی‌تخت یاسده (چیزی‌شبیه به‌منبر) جلوس میکرد و بنی‌هاشم روی صندلی دراطراف خلیفه‌می‌نشستند واگر بنی‌امیه میآمدند روی مخده جا داشتند ولی‌امویان کمتر بمجالس عباسیان راه میافتند و درسال ۲۵۰ هجری در زمان خلافت المستعین امویان ازحضور درمجالس رسمی خلفاء محروم گشتند. پس ازهاشمیان‌که خاندان سلطنتی محسوب میشدند سایر رجال‌دولت بتفاوت شأن و مقام خویش می‌ایستادند ویا بااجازه درحضور خلیفه‌مینشستند.

آداب و رسوم هم نشینی با خلفاء

در آغاز پیدایش اسلام هم نشینی با خلفاء (راشدین) موضوع فوق‌العاده‌ای نبود، مردم پیش‌خلیفه میآمدند، اورا باسم‌ورسم میخواندند‌ای‌عمر ،ای‌معاویه، ای‌علی‌بآنان‌میگفتند وآنها هم این‌را عادی‌میدانستند. هرکس پیش‌خلیفه می آمد بسادگی باوی بحث‌میکرد،مناظره مینمود وچنانکه گفتیم بی‌پرواهمه‌نوع مکالمه‌ومباحثه داشتند. اماهمینکه‌مسلمانان اززمان سعادت (دورهٔ حضرت‌رسول) دورشدند وبدنیا وتجملات آن آشنا گشتندطبعاً دنبال جاه وجلال وتجمل‌افتادند. خلفای بنی امیه به‌پادشاهان دیکتاتور شبیه شدند

وامیران وملازمان متملق وچاپلوس مردم را بتعظیم وتجلیل خلفاء مجبور ساختند ومجالس خلفاء را برتر ازسایر مجالس قراردادند. نخستین بار زیادبن ابیه مقرراتی برای هم‌نشینی باخلفاء وضع کرد،از آنجمله اینکه درحضور خلیفه نباید بکسی سلام کرد، چون سلام مخصوص خلیفه‌است ودر بودن خلیفه هیچ کس حق سلام و علیك ندارد . سپس عبدالملك بن مروان دستورداد کسی درحضور او بدون اجازه‌سخن نگوید. خلفائی که بعد ازعبدالملك آمدند دراین قسمت ها از وی جلو افتادند تا آنجا که ولید بن عبدالملك بن مروان برای گفتگوی باخلفاء نظامات واصطلاحاتی قرار داد و سوگند خورد که اگر کسی از آن دستورها تخلف کند محکوم باعدام است : اتفاقاً مردی از طایفهٔ بنی مره دلیری بخرج داده گفت ، ای ولید از خدابترس و این تشریفات رادور بینداز ، چون جلال و عظمت خاص خداوند میباشد . عبدالملك بملازمان خویش گفت مردك را بزمین انداختند و آنقدر لگد زدند که زیر چکمهٔ آنان مرد ، از آن پس مردم بیش از پیش مقام‌خلیفه را تجلیل کردند، ولید می گفت : اگر مردم را آزاد بگذاریم بر ما میشورند ، اینها باید بترسند و فرمانبردار باشند وگرنه تولیدزحمت می کنند. ولید نخستین خلیفه‌ای‌است که طرزمکاتبه با خلفاء را تحت‌مراسم‌مخصوصی ترتیب داد .

آنگاه مقرر شدکه در حضور خلیفه برای هیچ‌کس از جا برنخیزند ودربارهٔ کسی جز خلیفه دعا نکنند ، کم کم امیران ورؤسای کوچك وبزرگ هم مانندخلیفه برای خود مراسم و تشریفاتی ترتیب دادند ، از آن جمله اینکه برای هیچ یك از واردین قیام نمیکردند و مردم را با بی اعتنائی میپذیرفتند. معمولا کسی حق‌نداشت با خلیفه سخن بگوید ،باید خلیفه چیزی بگوید تا اشخاص پاسخ او را بدهند این قسم که خلیفه بشخص تازه وارد می گفت : بتو چه مرحمتی بکنم ؟ و آن شخص حاجت خود را بیان می‌کرد و اگر خلیفه سخن نمی گفت کسی حق‌گفتگو نداشت .

این عادت تازمان مأمون جاری‌بود ، مأمون آن‌را لغو کرد واجازه‌دادمردم باوی سخن بگویند ومناظره کنند پس ازوی نیز تاحدی رویه مأمون ادامه داشت

در هرحال کسی حق نداشت پیش از خلیفه لب بسخن بگشاید ، ولی احمدبن داود وزیر المعتصم آن ترتیب‌را برهم زد و پیش از خلیفه مبادرت بسخن گفتن نمود تدریجاً سرداران و بزرگان بر خلیفه چیره‌شدند و از قدرت و شوکت آنان کاستند و بازی و شوخی و مسخرگی‌را در مجالس خلفاء معمول داشتند و نخستین خلیفه‌ای که با هم‌نشینان خود ببازی وشوخی و تفریح پرداخت متوکل عباسی بود که دراواسط قرن سوم هجرت بخلافت رسید .

دیگر از تشریفات مجلس خلیفه آنکه کسی جز وی‌در آن مجلس حق امر و نهی نداشت و همینکه برمیخاست همه ازجا بر میخاستندو اگر کسی مخاطب واقع میشد، بایستی بادقت تمام بسخنان خلیفه‌گوش فرا دهد وبجای دیگر توجه نکند ، میگویند موقعی معاویه با یزیدبن سحره سخن میگفت و در آن اثناء سنگی از جای نامعلومی به‌پیشانی یزید فرود آمد و پیشانیش راشکست و سروریش‌ورویش‌را خون فرا گرفت، اما او همچنان آرام نشسته بود و بسخن معاویه گوش میداد . سرانجام معاویه بوی یادآور شدکه برخیز وزخمت را مرهم‌بگذار ، یزیدگفت بخداسوگند بیانات امیر مؤمنان چنان مرا مشغول داشت که از خود بیخود بودم و احساس درد نمیکردم .

معاویه از این‌سخن خوشش آمد و مقرری اورا افزود.

اگرمصیبتی برخلیفه‌وارد میآمدکسی نمیتوانست اوراسرسلامتی بدهد.فقط بایستی اورا دعا کنندوبرای اوسعادت وپیروزی بخواهند، احوالپرسی‌ازخلیفه‌جایز نبود هیچکس حق نداشت از خلیفه بخواهد يك سخنی را مکرر بگوید ، همچنین نباید با رمز وکنایه با خلیفه صحبت شود و باکسی در حضور خلیفه خدا حافظی (وداع) مجازنبود واگر تازه واردی درآن مجلس میآمد ، هیچکس نمیتوانست اورا خیر مقدم بگوید ، پرگوئی و تعریف وتمجیدزیاد از گفته‌هاوکرده‌ها درحضورخلیفه بی ادبی‌محسوب میشد، بدتراز همه اینکه گفتن کلمهٔ(نه) درحضور خلیفه مجاز نبود و اگرکسی ناچارمیشد بابستی طوردیگر آن کلمه را اداء کند .

از حکایات‌خوش‌مزهٔ مربوط‌بمکاتبهٔ باخلفاء یکی‌این است‌که عبدالملك‌بن

صالح مقدار زیادی میوه های گوناگون درسبد هائی از چوب خیزران نهاده برای پیشکش بخدمت هرون آماده ساخت وهمینکه میخواست عریضه‌ای بهرون بنویسد و میوه‌ها را تقدیم دارد، ناگهان بخاطرش آمدکه نام مادر هرون خیزران است ومیوه‌ها هم‌در سبدهای خیزران میباشد، لذانامهٔ خود را اینطور نگاشت : «خداوند امیرمؤمنان را سعادتمند بدارد.ومرا ازبرکت او سعادتمند سازد ، امروز بباغی که امیرمؤمنان بمن مرحمت‌فرموده رفتم و میوه‌های‌گوناگون آن را دیدم اینها همه ازبرکت الطاف امیرمؤمنان است .لذا بخشی‌از آن میوه‌ها رادر سبدهای نی گذارده تقدیم نمودم وهمانطور که من‌غرق نعمت امیرمؤمنان هستم‌امیدوارم این میوه هاهم در آستان مقدس‌موردقبول واقع‌شوند.»

هرون از آن نامه‌که نام مادرش (خیزران) در آن نبود خوشش آمد و میوه‌ها را پذیرفت.

در آغاز ، خلفاء بزبان عربی فصیح سخن میگفتند و تلفظ نا درست را عیب میشمردند. خلفای اموی‌فرزندان خود را بصحرا (بادیه) میفرستادند تا میان عربهای چادرنشین بمانند وعربی فصیح بیاموزند ، ولید بن عبدالملك چنان نبود ، چه‌که او درصحرا تربیت نیافت ، پدرش عبدالملك از سخن گفتن ولیدانتقاد میکرد و پیوسته میگفت: صورت آبله‌دار ولباس پاره بهتر ازسخن گفتن غلط و تلفظ نادرست میباشد عبدالملك بیاران خویش تأکید میکردکه علم نحو را مانندنماز بیاموزید و بآن‌عمل کنید. بااین همه پسرش ولید زبان عربی‌را نیکو نمیدانست وهر گاه‌که منبر میرفت وخطبه میخواند ازبیم‌غلط گفتن‌برخودمیلرزید، موقعی بوی گفتندکه‌چه زودپیرشدی او در پاسخ‌گفت :آری منبر رفتن و خطابه خواندن و بیم‌غلط گفتن مرا پیر کرد. مؤلف عقدالفرید داستان های خنده آوری از غلط‌گوئی های این خلیفهٔ نادان نقل کرده‌است.

امیران و والیان بنی‌امیه غالباً مردم سخنوری‌بودند وزبان‌عربی را بخوبی میدانستند، فقط حجاج‌گاه‌گاهی‌غلط صحبت‌میکرد، درزمان عباسیان آمیزش عرب‌ها بامردم غیرعرب‌فزونی‌یافت وزبان عربی ازفصاحت و رونق افتاد تا آنجاکه بسیاری

از فقیهان وعالمان‌مانند ابوحنیفه و ابوعبیده و غیره عربی را غلط صحبت می کردند زیرا اصلا عرب‌نبودند.

خلفاء پشت پرده میروند

خلفای راشدین بطور معمولی بامردم می‌نشستند و با آنان‌سخن میگفتند ولی بعداز آنان‌خلفاء ازمردم فاصله گرفتند و نخستین خلیفه‌ای که‌تاحدی درحجاب رفت معاویة‌بن‌ابوسفیان بودباین قسم‌که درسال ٤٠ هجری شخصی بنام برك‌بن‌عبدالله خارجی سحرگاه بجامع دمشق رفت وهمینکه معاویه برای نماز آمدشمشیر کشید تااورا بکشد معاویه مجروح شد، ولی‌نمرد وبعد از آن دیگرمیان‌مردم بمسجد نیامد ودستورداد بالاخانه‌ای‌درمسجد بسازند تانمازرا درآنجابخواند واز مردم جدا بماند معاویه در خارج مسجد نیز با مردم معاشرت نمیکرد وکسانی که میخواستند او را ببینند باید قبلا اجازه بگیرند. سایرخلفای بنی‌امیه وخلفای نخستین عباسی نیزچنان میکردند وغالباً ازپشت‌پرده باوزیران‌وبزرگان سخن‌میگفتند و این را نیز از ایرانیان آموختند چه‌که از زمان اردشیربابکان پادشاهان ایران کمتر بامردم روبرومیشدند باینقسم‌که شاه درتالاری روی‌تخت‌مینشست وبفاصله ده‌ذرع پرده میآویختند و وزیران و بزرگان‌ده ذرع آن طرف‌پرده میایستادند واوامر شاهانه را میشنیدند خلفای عباسی ازپادشاهان‌ساسانی تندتر رفته بجای یك پرده دو پرده وسه پرده و چهار پرده برای خود ترتیب دادند وبرمکیان‌نیزغالباًازپشت‌پرده بامردم سخن‌میگفتند وبرای کاخهای خویش چندین در ودروازه قراردادند.

اززمان سفاح تامتوکل تمام خلفاء بجز هادی همه پرده نشین بودند ولی این پرده نشینی برای پذیرائی عامه‌مردم وآواز خوانان وندیمان وامثال آبان بود و در مجالس‌خصوصی بی‌پرده باوزیران و امیران سخن‌میگفتند ، منصب پرده داری یکی از منصبهای بزرگ دولتی آنزمان محسوب میشد ، باینقسم‌که پرده دار میان‌خلیفه فاطمی وحضار میایستاد واو امرخلیفه را ازپشت پرده‌بآنان میرسانید، خلفای‌فاطمی مصر وخلفای اموی اندلس‌نیزمانندعباسیان پرده وپرده‌دار داشتند.

تشریفات مرخصی از حضور خلیفه

همینکه خلیفه از پذیرائی کسل میشد، با علامت مخصوصی حضاررا مرخص میکرد، اتفاقاً این رسم هم از ایرانیان بعربها رسید.

می گویندانوشیروان برای مرخص کردن حضار و برهم زدن مجلس پای خودرا دراز میکرد، فیروزپادشاه ساسانی چشمان خودرا میمالید وبهرام گور بآسمان نظر میانداخت، خلفای اسلام اززمان بنی امیه این رسم را معمول داشتند. معاویه درپایان مجلس بحضار میگفت (اگرمایل باشید) ویااینکه دستهای خودرا بهم زده ومیگفت العزةلله یزید پسرمعاویه بحضارمیگفت درپناه‌خدا (علی برکةالله) عبدالملك چوب خیز رانی که دردست داشت بزمین‌می انداخت وبحضارمیفهمانید که بایدبروند، امرای بنی‌امیه نیز هریك برای کار علامت مخصوصی داشتند، مثلا یزیدبن هبیره دستمال میخواست واین علامت آن بود که باید مجلس برهم بخورد، رسم سفاح آن بود که در پایان مجلس خمیازه میکشید واگر بادبیزن دستش بود آنرا بزمین می انداخت، مأمون انگشت میانه‌را باانگشت شست بهم‌می‌بست، و دو مرتبه می گفت برق یمان ـ برق یمان ومردم تاآنرا میشنیدند ازجابرمیخاستند والبته بقهقری میرفتند وتا خلیفه‌پیدا بود پشت بخلیفه نمی کردند.

۲ـ مجالس شعر و ادب

اشتیاق خلفاء برای کسب اطلاع

تمام خلفاء (اموی‌وعباسی‌وغیره) بشنیدن اخبارومطالب‌تاریخی علاقمند بودند ومجالسی مرکب از ادیبان ومورخان و اهل اطلاع تشکیل میدادند، تاازسرگذشت پیشینیان و نکته‌های ادبی و وقایع تاریخی و اشعار باخبر شوند وآن دسته از خلفاء که زیرکتر بودند، کسانی را مأمور میکردند که رفتار و کردار پادشاهان و سرداران ایران و روم ومطالب‌سیاسی ونظامی‌را مطالعه کنند وبرای آنان بازبگویند تا بدانوسیله اطلاعات سیاسی و نظامی خودرا کامل سازند و ازتجربهٔ دیگران بهره‌مندشوند، چنانکه امروز سیاستمداران شرح حال بزرگان پیشین‌را بیش ازهرچیزمطالعه می کنند.

منظور غالب خلفاء ازتشکیل مجالس مزبور آن بود که از نظر تفریح و سر

گرمی استفاده کنند و هرخلیفه‌ای دسته‌ای تاریخ‌دان و قصه‌گو داشت که در مواقع بیکاری آنان را می‌خواست تالطیفه‌ها و اشعار و داستانهای مناسب برایش بگویند معمولا این اشخاص نیمه‌های شب (موقعی که مردم خواب بودند) احضار میشدند و آنقدر برای خلیفه قصه ومثل ولطیفه‌میگفتند ، تاخلیفه خوابش‌ببرد ویاازگرفتاری و خیالات آسوده شود واگر محفوظات آنان تمام میشد ، برای مشغول داشتن خلیفه داستانهائی ازخود میساختند و بهرطریقی که ممکن بود بیخوابی و آشفتگی‌خلیفه‌را برطرف مینمودند .

احترام خلفاء نسبت بدانشمندان

خلفاء بخصوص هرون ومأمون دانشمندان و ادیبان راگرامی میداشتند کمکهای نقدی وجنسی بآنان میکردند ودر مواقع خطر آنهارا درپناه خود میآوردند .

از هرون داستانهای بسیاری نقل‌شده که ازمحبت واحترام او به دانشمندان حکایت دارد ، اصمعی یکی از دانشمندان معاصر هرون است ، هرون پیوسته بیاران خود میگفت من درپنهانی ازاصمعی درس‌میپرسم ودرآشکارا او را احترام میگذارم وحقیقتاً رفتارهرون بااصمعی همینطور بود وپولهای فراوانی بوی میداد.

موقعی ابومعاویه نابیناکه ازدانشمندان بود با هرون غذامیخورد ، بعد ازغذا هرون آفتابه لگن گرفته روی دست ابو معاویه آب ریخت ، مرد نابینا این را نمیدید هرون ازوی پرسید که آیا میدانی کی روی دستت آب میریزد ابو معاویه‌گفت چشم ندارم که ببینم ، هرون گفت این‌منم که آب‌روی دستت میریزم چه که میخواهم از مقام عالمی‌تو تجلیل کرده باشم .

داستان اختلاف کسائی وسیبویه وامین و مأمون و مسئلهٔ زنبور ومگس عسل را درجلد سوم شرح دادیم، که چگونه آن‌دو دانشمند در حضور هرون با هم مباحثه داشتندوچگونه‌هرون بطرفداری کسائی (که‌عرب‌بود) برخاست.

دیگر از دلایل علاقمندی ، خلفاء بعلم و دانش اینکه فرزندان خود را به تحصیل علوم متداوله وادار میساختند و بزرگترین دانشمندان معاصر را بتربیت آنان میگماشتند ، منصور، شرقی بن القطامی راکه از دانشمندان نامی بود بمعلمی

فرزند خود مهدی گماشت، تا بوی اشعار واخبار عرب ومکارم اخلاق بیاموزد. هرون احمر نحوی و کسائی را برای تعلیم وتربیت امین و یزیدی و سیبویه را برای آموزش و پرورش فرزند دیگرش مأمون تعیین کرد. هرون دستوری برای تربیت فرزندش امین باحمر نحوی داده که برای پدران امروز بهترین سرمشق میشود. هرون باحمر چنین سفارش کرد:

«ای احمر، امیرمؤمنان نورچشم ومیوهٔ دل خودرا بدست توسپرده است. دست تورا بر او گشود وفرمانبرداری ترا بروی حتم ساخت، توهم درهمان مقامی که امیر مؤمنان برایت معین کرده استوار باش، بفرزند امیرمؤمنان قرآن بیاموز، شعر وتاریخ باو یاد بده، رفتار نیك گذشتگان را بروی بخوان، اورا بموقع شناسی آشنا کن که کی و کجا وچگونه سخن بگوید و بیجا نخندد، ازوی بخواه که پیران هاشمی را احترام بگذارد وهمنیکه نزد او میآیند آنان را گرامی دارد و سرداران را محبت کند. ای احمر در هرساعتی که تو با او هستی چیزهای سودمند بوی بیاموز ولی آنقدر بر وی فشار میاور، که اندوهگین و خسته شود، آنقدر هم او را بخود مگذار که تن آسا باربیاید، با نرمی و خوشی او را ادب بیاموز و اگر نرمی سودنداد سختی پیشه بگیر.»

مأمون فراء را دستور داده بود که بدو پسرش نحو بیاموزد. روزی فراء برای کاری ازجا برخاست دو پسرمأمون پیش دویدند که کفش اورا بیاورند و هر یك از دیگری برای آوردن کفش پیشی میگرفت وسرانجام چنین صلح کردند که هر کدام يك تای کفش (نعلین) معلم را بیاورد، هرون اینرا شنیده فراء را خواست و از وی پرسید که شخص اول مملکت کیست؟ فراء گفت کسی را جز امیر مؤمنان شخص اول نمیدانم. مأمون گفت: شخص اول کسی است که هرگاه بر خیزد دو ولیعهد عالم اسلام برای آوردن کفش او با هم جنگ می کنند و سر انجام چنین صلح میکنند که هر کدام یکتای آن را بیاورند، فراء گفت: ای امیر مؤمنان میخواستم آنان را از این کار باز دارم حیفم آمد برای کار نیکی که به آن، مبادرت نموده‌اند، دلشان را

آزرده سازم (۱) متوکل ابن سکیت را برای تربیت فرزندانش گماشت و عبدالله بن



شاهزاده خانم مسلمان

۱ - ظاهراً این داستان مربوط بهرون و امین و مأمون است . اشتباهاً بنام مأمون ذکر شده است .
مترجم .

معتز ادبیات عرب را نزد مبرد وثعلب واحمدبن سعیددمشقی آموخته بود.

توجه بشاعران خلفاء عموماً بعلم و ادب توجه داشتند ، شاعران را احترام میگذاردند و آنانرا جلومیاوردند وچنانکه گفتیم خلفاء روز وساعت معینی برای پذیرائی شاعران تخصیص میدادند وصله ها و انعام های فراوان بشاعران می بخشیدند و برای هر قصیده یا هر شعر مبلغ گزافی جایزه می پرداختند وحقوق سالانه و ماهانه برای شاعران تعیین میکردند ولی این احترامات و توجهات همیشه یکسان نبود و با اختلاف ذوق و سلیقهٔ خلفاء وافکار و هدفهای سیاسی آنان بالاوپائین میرفت . بعضی از خلفاء که مانند عبدالملك بن مروان وپسرش ولید که چندان دست ودل باز نبودند ، بشاعران اهمیت نمیدادند ، عمربن عبدالعزیز معتقد بودکه نباید ازبیت المال بشاعر پول داد وبسیاری از فرزندان صحابه مانندعبدالله بن زبیر و غیره نیز همین عقیده را داشتند ، منصور عباسی هم بخیل بودو هم گرفتاری‌های مملکتی مجال شعر شنیدن باو نمیداد و از آنرو شاعران از منصور بهره ای نبردند و دسته دسته از بغداد در آمده بدمشق رفتند و بر زوال بنی امیه زاری کردند.

باستثنای این چندخلیفه بقیهٔ خلفاء، همه شعر دوست وشاعر پرور بودند، بعضی از آنان شعر میگفتند ونیکو هم میگفتند وعلم عروض میآموختند. شاعران با گزافه‌گوئی ومبالغه در مدیحه سرائی ، خود را بخلفاء نزدیك میساختند وغالباً دروغ های شرم آوری میسرائیدند، که از هر حیث مخالف واقع بود، فقط عدهٔ معدودی ازشاعران باین کار زشت دست نبردند و بقیه عفت کلام را رعایت نکردند و برای خشنودی خلیفه هر چه توانستند دروغ و یاوه بهم بافتند و بدبختانه همین شاعران یاوه گو بواسطهٔ مجازگوئی مقرب تر از دیگران میشدند وپاره‌ای از آنان دو ضربه میزدند یعنی هم مدح وهم دم میگفتند ودستهٔ دیگر دورقیب را برای کسب و کار میستائیدند واز مخالف گوئی شرم نداشتند . ابن داب در عین حال که (حضرت) امیرالمؤمنین علی را مدح میگفت ، در مدح معاویه هم شعر میسرائید وهیچ نوع ملامت وسرزنش هم بخرجش نمیرفت . موقعی که حطیئه شاعررا برای مخالف‌خوانی (مدح وذم گفتن)

ملامت نمودند، درپاسخ گفت اگر نکنم زن و بچه‌ام از گرسنگی میمیرند.

همینکه شاعر بحضور خلیفه میآمد ایستاده اشعار خود را بلند بلند میخواند واگر چند شاعر با هم احضار میشدند، پیرترین آنان مقدم بود. خلفاء معانی شعر ونکات ادبی آنرا توجه میکردند و چه‌بساکه راجع به‌یك کلمه یا یك بیت مدتها مباحثه داشتند و اگر شاعر یا راویه (داستان سرا) نزد آنان نمی آمد، باکوشش بسیار احضارش میکردند واورا از حجاز یاعراق یاهرجاکه بود میخواستندتامعنای یك قصیده یایك بیت‌شعررا ازاوبپرسند. موقعی آوازه خوان ولید بن یزید قصیده ای دربزم‌عیش برای‌ولیدخواند، چون گویندهٔ‌قصیده‌رانمیدانست‌ولیدحمادراویه‌را ازعراق بدمشق‌خواست تانام‌گویندهٔ قصیده را حضوراً از وی بپرسد. موقع دیگر معشوقهٔ الواثق‌خلیفهٔ عباسی باخلیفه بی مهر شد وبروی خشم‌گرفت، خلیفه ابن ضحاك را با مبلغ گزافی استخدام‌نمود تاداستان‌خشم‌معشوقه‌را بنظم در آورد. توجه وعلاقه‌مندی خلفاء بشاعران چنان بودکه اگر کسی‌شاعر سخنوری برای آنان میآورد، نه‌تنهابشاعر انعام وجایزه میدادند بلکه آورندهٔ شاعر هم مورد مرحمت واقع میشد. مثلا فضل بن ربیع برای اینکه ابن‌جامع شاعر را به مهدی عباسی معرفی کرد ده هزار دینار جایزه گرفت ودربان وپرده‌دار مهدی‌شد.

بعضی از خلفاء بقدری شعر دوست و شاعر پرور بودند،که بشاعران حاضر پای تخت قانع نمیشدند و اشخاصی را مأمور ساختند تا از اطراف ولایات برای دارالخلافه شاعر حمل کنند، درزمان هرون بقدری شاعر در بغداد فراوان‌شدکه مردم ازدست شاعران تنگ آمدند و هربی شعوری هم برای تقرب نزد خلیفه‌خود را شاعرمیخواند، ناچار بدستورهرون یحیی برمکی شاعر مخصوص خود ابان‌لاحقی‌را مأمورنمود تاشاعران وشاعرنمایان را امتحان‌کند وشاعرنمایان را از انجمن‌شاعران برکنار سازد و هرگاه که خلیفه‌میخواست، انجمنی از شاعران برپاسازد وباآنان بنشیند شخص مناسبی را مأمور میساخت تابهترین‌آنان را برگزیند وبحضور خلیفه بیاورد. درپاره‌ای‌مواقع که‌خلیفه ازیك شعریایك موضوع ادبی خوشش‌میآمد، حاجب یاپیشخدمت خود را نزدشاعران میفرستاد (آنان‌گاه وبیگاه دربارگاه خلیفه جمع

بودند) حاجب یا پیشخدمت ببانك بلند میگفت: هر کس فلان قصیده یا فلان موضوع ادبی را میداند، بحضور خلیفه بیاید و جایزه او هم فلان مبلغ است که بوی پرداخت خواهدشد، خلفاء از شنیدن اشعار طوری سر کیف میآمدند، که تشریفات رسمی را از یاد برده درمیان مجلس برقص و طرب برمیخاستند و از تخت فرود آمده بزانو راه می رفتند

۴ـ انجمن ها و مباحثات علمی درزمان بنی امیه واوایل بنی عباس انجمن های معمولی بیشتر جنبهٔ ادبی داشت وموضوع مذاکره اشعاروداستان ومطالبی از صرف ونحو عرب میبود ، اما همینکه فلسفه وسایرعلوم بیگانه بزبان عربی ترجمه شد ، انجمن های بغداد وسایر شهرهای اسلامی رنگ علمی پیداکرد وبیش ازهرچیز میان دانشمندان وفقیهان مناظره میشد وعلم کلام از همان اوقات درجامعه اسلامی پدید آمده پیشرفت کرد . برمکیان قبل از سایرین بمناظرات علمی بخصوص مناظرات فلسفی وحکمت وکلام پرداختند. یحیی برمکی در کاخ خویش محافلی تشکیل میدادودانشمندان وپیشوایان مذهبی را دعوت می کرد ، تادربارهٔ حدوث وقدم وکون وظهور ونفی واثبات وسایر مسائل فلسفی مناظره نمایند.

کم کم خود خلفاء نیز باین قبیل مناظره ها علاقه مند شدند ، بخصوص بعد از اینکه موضوع مخلوق بودن قرآن طرح شد و مأمون که خود به مخلوق بودن قرآن عقیده داشت . هفته‌ای یکبار روزهای سه شنبه انجمن مناظره ومباحثهٔ فلسفی ترتیب میداد باینقسم که فقیهان ومتکلمین وفیلسوفان بکاخ خلیفه میآمدند و همگی در تالار بزرگی جمع میشدند ، آنگاه ملازمان میگفتند هر کس کفشش ناراحت وتنگ است کفشش را دربیاورد واگر کلاهش سنگین است ، کلاه را بردارد سرسفره بیاید وغذا بخورد وتجدید وضو کند . پس ازصرف غذا واستراحت و تجدید وضو بخوردان میآوردند و آنانرا معطرمیساختند . سپس بحضور خلیفه (مأمون) می بردند مأمون شخصاً باآنان مناظره ومباحثه میکرد وطرز مباحثهٔ وی بسیارعادی وساده بود وهیچ نوع عظمت وجلال دستگاه خلافت در آن مباحثات تأثیرنداشت، این مباحثات تاشامگاه طول میکشید و دانشمندان وفقیهان شام میخوردند ومیرفتند الواثق نیز

همینقسم مجالسی داشته ومباحثاتی میکرده است گاه هم برای رد و یا اثبات مذهب تازه یافکر تازه چنین مجالسی تشکیل می یافت .

پس از تشکیل دولت فاطمی درمصر یعقوب بن کلس وزیر فاطمیان مانند یحیی وزیر عباسیان ، انجمن هائی برای مباحثه در موضوع شعر و تاریخ وفقه و کلام و امثال آن ترتیب داد ومنظور ازاین مناظره ها اثبات حقانیت مذهب شیعه (البته تشیع هفت امامی .مترجم) بود زیرا سلطنت فاطمیان براساس آن مذهب استوار گشت .. الحاکم بامرالله مرکزی بنام دارالحکمه درقاهره تأسیس نمود وفقیهان ودانشمندان رادر آنجا فرا خواند ، تا راجع بمسائل علمی ومذهبی مناظره ومباحثه کنند بعلاوه در مسجدها نیز حلقه هائی تشکیل می یافت و درآن حلقه ها مناظره و مباحثه علمی انجام می گرفت .

دولت های اسلامی دیگر که در زمان عباسیان ویا پس از آنان پدید آمدند تشکیل این قبیل مجالس را ادامه دادند ، صلاح الدین ایوبی ـ سیف الدوله ـ نظام الملك ـ الحکم خلیفه اموی اندلس از فرمانروایانی هستند که بتشکیل انجمن های علمی علاقه داشتند رفته رفته دانشمندان و پزشکان و بزرگان قوم نیز بخلفاء تأسی کرده وانجمن های مناظره ومباحثه ترتیب دادند ونه تنها دربارهٔ امور مذهبی بلکه راجع بهرموضوع علمی وادبی بمباحثه ومذاکره پرداختند وافکار وعقاید موافق ومخالف با آزادی تمام انتشار مییافت ، یکی ازمهمترین انجمن های علمی آنزمان انجمن یوحنا ابن ماسویه «در بغداد» بود که فقیه ومتکلم وفیلسوف وطبیب وادیب وغیره در آنجاجمع میشدند ودرمسائل مختلف بحث میگردند ، دیگر انجمن علمی ابوحامد اسفراینی که درهرجلسه آن سیصد فقیه حاضر میشد (دیگر انجمن علمی ابن المنجم) که در حضورالمکتفی خلیفه عباسی تشکیل مییافت .

۴ـ بزم ساز و آواز مقام ومنزلت سازندگان وآوازخوانان

درفصل مربوط بغناء (ساز و آواز) تاریخ انتشار واصل ومبداء آنرا شرح دادیم همینکه تمدن اسلامی رو بتکامل رفت ومردم آسایش وثروت یافتند ، طبعاً بساز و آواز توجه کردند ، بخصوص خلفا که ازهمه راحت تر ومتمولتر بودند، بیشتر دنبال

ساز و آواز رفتند وبرای اهل طرب ماهانه ومقرری تعیین کردند ومانند شاعران اوقات معینی برای ملاقات وراه دادن آنان معین نمودند وعده‌ای ازدرباریان رابرای رسیدگی بکارهای آنان مأمورساختند وهروقت بشکار و گردش میرفتند، آنان‌رابا خود میبردند وجایزه ها وانعام های بسیار بآنان میدادند، سازندگان وخوانندگان بیش از شاعران نزد خلفاء آمدوشد داشتند وزیادتر ازشاعران پول وجایزه‌میگرفتند چه که سازنده وخواننده از لوازم بزم باده پیمائی بود وپرواضح است که بذل‌وبخشش درحال مستی وطرب بیش ازحال عادی می‌باشد .

درمیان خلفای اموی یزیدبن‌عبدالملك بیش ازسایرین بسازندگی وخوانندگی علاقه مند بود وهنگامی حبابه برای او شعری خواند و سازی نواخت وجناب‌خلیفه را طوری برقص آوردکه بی اختیار بانك زد ، ایجان عزیز ازشدت خوشی‌میخواهم بپرم ، حبابه‌گفت ملت را بکی میسپاری ؟ خلیفه دست معشوقه را بوسیده جواب دادکه ملت‌دست تو سپرده است. ولید پسریزیدبن عبدالملك نیز در این قسمت هما بیقراربود مهدی وهرون وامین ومأمون وواثق ومتوکل (ازمیان خلفای عباسی) بیش ازدیگران بساز وآوازتوجه داشتند وطبعاً امیران وبزرگان معاصر آنان نیزاز آنان پیروی می کردند .

بااین حال اگر مشکلی درکارمملکت پیدا می‌شد موقتاً ازسازو آوازبرکنار می‌شدند چنانکه مأمون پس ازبازگشت ازخراسان ، تاچندی بزم باده پیمائی واهل طرب را ترك کرد و همینکه کارها را روبراه نمود مجدد بساط عیش‌را دایرکرد، سر دستهٔ اهل‌طرب. مانند ابراهیم موصلی وپسرش اسحق وابن جامع دردستگاه دولتی مقام مهمی‌داشتند وکارهای بزرگی‌بوسیلهٔ آنان انجام‌میبافت، میگویندموقعی ابراهیم موصلی این‌شعررا باساز برای امین‌خواند.

ترجمهٔ شعر :

«آن‌پسر بچه‌ای‌که مانندآهو میخرامید، اگرآنقدر ملاحت‌نداشت»

«دنیا ازآشوب وفتنه راحت‌بود.»

امین تا این بیت را شنید از صندلی پائین آمد و بر دوش ابراهیم سوار شد

وسرش را بوسید، ابراهیم ازاین لطف فوق العادهٔ خلیفه چندی مات ومتحیر ماند، آنگاه کف پای امین وجای پای او را بوسه زد امین گفت سی هزار در هم به ابراهیم بدهید، ابراهیم پس ازتعظیم و کرنش اظهارداشت که با آن اظهارمرحمت بیست میلیون درهم بمن داده اید ، خلیفه با بی اعتنائی پاسخ داد که آن مبلغ چه قابلی دارد ، فقط مالیات چند ده ومزرعه است ! بااینوصف معلوم است که ابراهیم و اسحق ازخاندان هرون چه مبلغ هنگفتی در یافت نمودند و بعد از مرگ چه اموال فراوانی باقی گزاردند. زریاب مغنی ازخوانندگان ونوازندگان نامی اندلس با دویست غلام سوار و پیاده میشد وسی هزار دینار پول نقد و مقدار زیادی املاك و حشم و خدم و کنیز وغلام واسب واستر داشت.

تقلیدچیان ودلقکان خوانندگان و نوازندگان عده ای دلقك و تقلید چی با خود داشتند که در بزم ها همراه میآوردند ، مشهور ترین دلقکان زمان بنی امیه اشعب و نامی ترین دلقکهای دورهٔ هرون خلیع دمشقی و معروفترین آنها درزمان متوکل ابوالعبراست معمولا همینکه بزم میگساری دایرمیشد ، خلیفه وهم پیاله هایش جامهای پی درپی میزدند وبسازو آواز گوش میدادند وبرای تغییرذائقه وتنوع، مقلدان ودلقکان را احضارمیکردند اینان درپوست خرس ومیمون می رفتند وزنگوله وزنگ وخلخال بخود میآویختند و حرکاتی میکردند که زن بچه مرده را بخنده میانداختند پاره ای ازخلفاء درحال مستی بلائی برسراین دلقکان میآوردند که آنهارا تاپای مرگ میکشانید مثلا المتوکل دلقك خود ابوالعبر را قبای حریری میپوشانید ودرمنجیق نهاده میان استخر پرتاب میکرد دلقك میان زمین و آسمان فریاد میزد راه ـ راه (الطریق ـ الطریق) وبحال خطرناکی میان آب غوطه ور میشد، سپس شناگران اورا نیم مرده از آب درمی آوردند. گاه هم اورا برسرسره نشانیده بدریاچه می انداختند وخلیفه طور ماهیگیری خود را میافکند و دلقك را مانند ماهی باتور بالا می کشید، امین هروقت که سرمست وبیقرارمیگشت فریاد میزد کدامتان خرمن میشوید. ندیمان بایك آهنگ فریادمیزدندهمه خرتوهستیم، امین هم یکی ازآنان را برمیگزیدوسوارش میشد، سپس باوجایزه وانعاممیداد دربزم میگساری ولیدبن یزید

سخنانی گفته میشد و کارهای زشتی انجام میگرفت که ما از نوشتن آن شرم داریم خلاصه اینکه خلفاء بقدری درشهوترانی وعیاشی افراط کردند که اکثر آنان پیش از رسیدن بسن پنجاه سالگی مردند، چون طبعاً عمر شان کوتاه میشد.

۵ - موکب خلفاء

مقصود از موکب ، تشریفاتی است که هنگام حرکت خلیفه یا امیر یا سلطان در روز های رسمی و یا غیر رسمی اجراء میشود و چنانکه میدانیم این تشریفات از دیر زمانی معمول بوده و اکنون نیز معمول است وحتی پادشاهان عرب در ایام جاهلیت این تشریفات را اجراء میکردند ، وقتیکه معدی کرب سوار میشد ؛ عده‌ای سیاه‌پوست حبشی با اسلحه جلو وعقب اوراه میافتادند پس از پیدایش اسلام در دورهٔ خلفای راشدین آن تشریفات ملغی شد وخلیفه مانند مردم عادی آمدوشدمیکرد ، ابوبکر در آغاز خلافت خود درمحلی موسوم به سنخ از نواحی مدینه اقامت داشت و هر روز صبح پیاده به مدینه میآمد وپیاده برمیگشت و گاه گاه اسب سوار میشد، بگله گوسفند خود سر میزد، در بازار خرید و فروش میکرد و چه بسا که تنها در کوچه و بازار راه میافتاد عمرهم همیشه پیاده حرکت میکرد واگرمیشنید والیان و مأمورین اوبه تقلیدایرانیان و رومیان سوار میشدند آنان راگوشمال میداد، ابن اثیر میگوید عمر چهار بار بشام رفت مرتبه اول سوار اسب ومرتبه دوم سوارشتر ومرتبه سوم سوار استر و مرتبه چهارم سوار خر بود ، در یکی ازاین سفرها بامیران ومأمورین پیام داد که تا «جابیه» پیشواز بیایند، یزیدبن ابوسفیان - ابوعبیده و خالدبن ولید با جامه های حریر سوار براسبان تازی به‌پیشواز خلیفه آمدند، خلیفه خرسوار که آنان را بااین تجملات دید از الاغ خود پائین جست وامیران وسرداران خودرا برای تجمل‌پرستی سنگ باران کرد و البته سایر خلفای راشدین نیز همینطور ساده حرکت میکردند.

واما دردورهٔ تمدن

ابتداء والیان و امیرانی که در ممالك مصر و شام و ایران بودند ، بواسطهٔ آمیزش با ایرانیان و رومیان برای خود تشریفاتی قایل شدند و طبل و پرچم و پاسبان فراهم ساختند وپس از اینکه برك بن‌عبدالله نسبت بمعاویه سوءقصد کرد ومعاویه عده‌ای گارد

مخصوص استخدام نمود این افراد مسلح شمشیر بدست ، بیرون بالاخانه مسجد کشیك میدادند تا معاویه در آنجا نماز خودرا تمام کند ، عمال و والیان معاویه هم ازاو تقلید کردند و بعضی از آنان مانند، زیاد بن ابیه از خود معاویه هم تندتر رفت و هر وقت که سوار میشد، عده‌ای باچماق و گرز آهن و حربه (نیزه‌های کوتاه پهن) پیاده در اطرافش راه میافتادند، کم کم این نوع تشریفات جزء لوازم دستگاه خلافت در آمد، سپس ولیعهدها هم حربه دار پیدا کردند. در زمان عباسیان چنین رسم بود که مردی سوار بر اسب حربه بدست میگرفت و پیشاپیش خلیفه یا والی حرکت میکرد .

در زمان متوکل مردی نزد خلیفه آمد و حربه‌ای که متعلق (بحضرت) رسول (ص) بود بوی هدیه داد ! این حربه را عنزه میگفتند و پادشاه حبشه آن را بزبیر بن عوام بخشیده بود و زبیر آن حربه را به پیشگاه پیغمبر (اکرم) تقدیم داشت معمولا در موقع نماز عید فطر و عید اضحی آن را در مقدم (مبارك حضرت سیدالمرسلین) میگذاردند. بمرور ایام آن حربه بدست آن مرد افتاد و آنرا بمتوکل واگذارد و هر گاه که متوکل سوار میشد رئیس پلیس آن حربه را پیشاپیش میبرد .

هر قدر که مسلمانان باتمدن و تجمل آشناتر شدند، بهمان میزان بر جلال و دستگاه موکب افزودند و خلفاء بجای اسب سواری در تخت روان و محمل و قبه حرکت کردند و مردم را پیاده بدنبال خود کشاندند ، اشعث بن قیس پیشوای یمن نخستین فرمانروای عرب است که خود سواره حرکت کرد و جمعی را پیاده بدنبال راه انداخت سپس هادی خلیفه عباسی آن مراسم را تکمیل نمود، باین معنی که هر گاه سوار میشد عده‌ای را باشمشیر و گرز آهن و تیر و کمان پیاده بدنبال خود میانداخت ،هرون ازاین حد تجاوز کرد و غلام بچه هائی را بنام گروه مورچه برای موکب خویش استخدام نمود که دو طرف جاده راه میافتادند و بمردم سنگریزه(بندق) میزدند که کسی جرئت جلو آمدن نکند وزیران و امیران هم نیز کم و بیش موکب داشتند ، حسن بن علی وزیر المسترشد عباسی نخستین وزیری است که خود سوار میشد و پیاده ها رابدنبال خود میکشانید ، تا چندی زین و برگ اسبان خلیفه نقره و پارچه های ابریشمی بود ، اما المعتز خلیفهٔ عباسی در سال ۲۵۵ برای اولین مرتبه زین و برگ اسب خودرا طلا

کرد و سایرین هم از او تقلید نمودند .

موکب خلفای فاطمی مصر از موکب عباسیان مجلل تر بودچه که آنان (فاطمیان) علاوه برشمشیر دار ونیزه‌دار وغیره دسته‌ای چتر دار هم داشتند که موقع حرکت بالای سرشان چتر میافراشتند و شاید این‌را ازپادشاهان مغرب (افریقا) یاد گرفتند وازقرار مذکور پادشاهان افریقا (پیش ازاسلام) باد بزن‌ها و چترهائی از پرطاوس تهیه‌میکردند و غلامان در موقع سواری آن چتر ها را بالای سرشان نگاه میداشتند . چتر خلفای فاطمی‌از پارچه های ابریشم زربفت و جواهرنشان بودبعلاوه پرچم های رنگین گوناگونی هم در جلو و عقب‌خلفای فاطمی میبردند : پادشاهان سلجوقی با طبل و بوق وچتر وعلم‌سوارمیشدند ، چترپادشاهان سلجوقی بشکل گنبد واز پارچه های ابریشمی‌زربفت‌بود و آنرا با نیزه بالای سر سلطان میافراشتند که‌از آفتاب‌محفوظ باشد.

موکب خلفاء وسلاطین‌باقتضای زمان‌ومکان ومقصد تغییر میکرد . مثلاموکب خلیفه در موقع عزیمت برای حج یا برای نماز عید و یا برای رژهٔ آرتش و یا برای عزیمت بمیدان جنگ‌یکسان نبود و هرکدام بمناسبت روز شکل خاصی داشت. یزیدبن ولید اموی‌نخستین خلیفه‌ای است‌که برای خود دو صف سپاهیان‌مسلح‌ترتیب داد و موقعی‌که برای نمازعید از منزل خارج می‌شد تا عیدگاه از میان دوصف‌سپاه مسلح میگذشت.

خلفاء برای حرکت ازکاخ بجامع ویا جاهای دیگر تشریفات و موکب های گوناگونی‌داشته‌اندکه شرح تمام‌آن در این مختصر نمی گنجد، همینقدرمیگوئیم که بطورکلی خلیفه سوار بر اسب یا با تخت روان بیرون‌میآمد، سپاهیان وهمراهان‌وی سواره دراطراف اوحرکت میکردند مأمورین پلیس‌پیاده راه می‌افتادند. غلام‌بچه ها باکمربندهای‌زرین‌چماق‌ها وتبرزین‌های‌طلاکوب دست میگرفتند و با پلیس همراه میگشتند . گارد مسلح و یا مردم عادی در دو طرف راه صف میکشیدند ، طول این دوصف به‌تناسب عظمت و جاه وجلال خلیفه و مقصد وی کم و زیاد میشد ، در زمان متوکل طول‌این دو صف تاچهار میل رسید و در تمام این مسافت‌مردم‌پیاده

حرکت‌می‌کردند و اگر راه دورتر بود میان راه فاصله بفاصله سراپرده‌سلطنتی برپا میداشتندوخلیفه پیاده‌میشد واستراحت‌میکرد سپس‌سوار میشد .

خلفای فاطمی روزهای جمعه سواره بجامع ازهر میرفتند وپنج هزار پیاده بدنبال‌آنان حرکت‌میکرد. خلیفه طیلسان پوشیده شمشیر می بست و عصای‌خلافت خود را بدست‌میگرفت وپیش‌ازنمازمراسم وتشریفات مفصلی انجام می‌یافت و اگر برای‌گرفتن بیعت یاافتتاح خلیج(نیل) ازکاخ بیرون میآمد عمامه جواهر نشان سر میگذارد ولباس زربفت حریر پر نقش و نگاری میپوشید‌که‌آن را (بدنه) میگفتند وچتربالای سر وی نیز از همان پارچه لباس بود. یدك‌های بسیار بازین‌های طلا ونقره‌وعنبر پیشاپیش‌وپشت سرخلیفه راه‌میافتاد وتخت روانهای جواهرنشان‌باید‌کها حرکت‌میکرد ، غلامان ترك ودیلم وعزیزی واخشیدی وکافوری در لباسهای حریر باکمربندهای طلاوچندین‌فیل وزرافه همراه‌بودند. چترطلای جواهر نشان‌را بالای سرخلیفه نگاه‌میداشتند. خود خلیفه عصای‌مرصع در دست میگرفت . پیشاپیش‌خلیفه اول شیپورچیان باشیپور طلا سپس شیپورچیان باشیپور نقره آنگاه با شیپور برنج وبعد ازآنها طبالان با طبل‌های نقره (البته دایره طبل نقره بود) وپرچمداران‌پیاده وسواره می آمدند.

۶ - جشن ها
جشن‌های‌مذهبی

در دورهٔ تمدن اسلام‌جشن‌های رسمی دوقسم بود یکی دینی مانند جشن تولد پیشوایان دین وعیدفطر وعید اضحی‌وجشن جامعه پوشانیدن‌کعبه وامثال آن ودیگر جشن‌های ملی مانند جشن‌نوروز ـ مهرگان‌ـ شم‌النسیم وفتح الخلیج (در مصر). مسلمانان مراسم‌اجرای جشن‌های‌دینی‌را ازمسیحیان‌آموختند و آنان نیز ازبت‌پرستان‌آموخته بودند. دراین ایام نیز درعیدهای اسلامی تشریفاتی انجام می‌یابد والبته تشریفات امروز متناسب بااوضاع‌کنونی وغیرازمراسم وتشریفات‌آن ایام میباشد. خلفای فاطمی بیش‌ازخلفای دیگرجشن مذهبی داشتند ازآن جمله جشن‌تولد (حضرت) رسول و (حضرت) زهرا و (حضرت) امیرعلی وامام حسن وامام‌حسین وخلیفه حاضر وشب اول رجب و عید قربان وعیدفطر وعید نوروز وعیدگشایش خلیج ومراسم تذکار روز عاشوراء وغیره

وبرای هریك از این روزها مراسم خاصی معمول بود که مقریزی «درخطط» شرح داده وذکر همهٔ آن مراسم دراینجا مورد ندارد وازجمله تشریفات این عیدها آنکه پول



نوازندگان ایرانی

وخلعت وزر وزیور بزیردستان می‌بخشیدند:

مظفرالدین،فرمانروای اربل جشن های مذهبی را با تشریفات مجللی اجراء میکرد. می گویند وی اول کسی است که جشن میلاد نبوی را بقسمی که اکنون معمول است برپا داشت. سلطان ابو حمو فرمانروای تلسمان نیز بجشن های مذهبی اهمیت می‌داد و باتشریفات مجلل آنرا اجرامیکرد .

علاوه بر جشن های ملی و دینی مراسمی هم در عروسی ها و سوگواری ها و ختنه سورانی‌ها انجام می گرفت و برای تاجگذاری و بیعت گرفتن و خلعت دادن وپذیرفتن نمایندگان خارجی نیز تشریفاتی بوده که نمونه ای از آن مراسم را ذیلا مینگاریم :

جشن عروسی و مانند آن

جشن‌عروسی مسلمانان بهمین ترتیبی که امروز درمصرمعمول است بااختلافات کم و بیش اجراء می‌شد والبته به‌تناسب ثروت وعادات ورسوم محلی فرق می کرد ولی مهم‌ترین جشن های عروسی که در دورهٔ تمدن اسلام انجام یافت دوجشن است کـه اینك بطور مختصر مینویسیم :

۱ ــ جشن همسری خدیجه دختر حسن‌بن سهل (پوراندخت) با مـأمون این مراسم در فم الصلح واقع شد و پدر عروس در این جشن دلمه های مشك میان هاشمیان و رجال و اعیان تقسیم کرد باینقسم که فندقی از مشك ساخته و میان آن نام ملك ــ مزرعه ــ کنیز ــ غلام ــ چـارپا و امثال آنرا نوشته بودند و هرکس آن دلمه را می گرفت ومیگشود برك کوچکی درآن می یافت که نام ملك یـا کنیز یـا هرچه برآن نگاشته بود و هرکس آن ورقـه را نزد خزانه دار حسن مـی برد آن ملك ویا غلام وکنیز را تحویل‌می گرفت . حسن بن سهل مبالغ زیادی درهم ودینار ومقداری مشك وعنبر میان توده مردم پخش می کرد تاآنجاکه بار بران و نـاویان وچارپاداران سهم بسیاری‌بردند . حسن مقداری جواهر گرانبها بمأمون و سرداران بزرگ‌پیشکش‌داد . بطوری که‌مورخان می نویسند شماره ناویانی که در آن عروسی خدمت‌می کردند سی‌وششهزار بود . دریکی از روزهای جشن هیزم تمام شدوبجای هیزم پارچه های کتان را در نفت خیسانیده زیردیك گذاردند . در شب عروسی‌بساط

زربفتی گستردند وظرف مرصعی پرازمروارید درشت آوردند و مروارید های درشت را روی آن بساط نثار کردند و مأمون و پوراندخت را بر آن بساط مرصع دست بدست دادند ، زبیده زن هرون وحمدونه خواهر مأمون کنار عروس و داماد ایستاده بودند واعتناء بآن همه جواهر وبساط زرنگار نداشتند . مأمون که اینرا دید بزن پدر وخواهر خود گفت مرا مفتخر بفرمائید واز این جواهرات که نثار ما شده بردارید زبیده وحمدونه برای خشنودی مأمون دست دراز کرده وهر کدام یك مروارید برداشتند مرواریدها مانند ستارگان برروی آن فرش طلا میدرخشید . مأمون بیاد شعر حسن ابن هانی آمده گفت مثل اینکه ابن هانی این بساط را دیده بود که درشعر خود چنین میگوید .

ترجمهٔ شعر :

«حبابهای کف کوچك وبزرگ روی جام شراب مانند مرواریدهای سفید»

«خوش رنگ برزمین طلائی میدرخشند.»

همان شب شمعی ازعنبر روشن بود که صد رطل وزن داشت و چون مأمون ازبوی عنبر ودود شمع اظهارتنفر کرد، فوری شمع‌های مومی به مجلس آوردند ودرتمام شب مجلس عیش و عروسی مانند روز روشن شد ، هزینهٔ آن جشن بقرار نوشتهٔ مورخین معتبر به پنجاه میلیون درهم رسیدوهمینکه مأمون برخاست ده میلیون درهم به حسن بن سهل انعام دادوفم الصلح راتیول وی کرد. حسن هم اموال زیادی میان بزرگان وسرداران پخش نمود ومدت یکسال مالیات ودرآمد فارس وخوزستان به حسن وا گذار گردیدودرشب دوم عروسی جده عروس هزار مروارید که درسینی طلای مرصع نشان بود درجلوی پای مأمون نثار کرد ومطالب دیگری هم از آن جشن گفته شده که تصدیق آن دشوارمینماید .

۲ ـ جشن مجلل دیگر جشنی است که متوکل در محلی موسوم به برکواز بمناسبت تولد پسرش المعتز برپاساخت. ازجمله تشریفات این جشن یکی آن بود که پس ازصرف غذا دوبساط زربفت گستردند و مهمانان (بزرگان لشکری و کشوری) رابه نشستن روی آن دو بساط دعوت کردند . سپس مجسمه هائی ازمشك و عنبر برروی

میله‌ها گذارده برای تماشای مهمانان آوردند، آنگاه فراشان باسینی های طلای جواهر نشان پیش آمدند و در هر سینی چندین کیسه پر از درهم و دینار بود. فراشان آن پولها را میان دو بساط میریختند تا آنجاکه اززمین بالا میآمد، بعد پیشخدمتان بانك بر آوردند که بفرمان امیرمؤمنان هر کس هر قدر پول میخواهد بردارد. مردم مشت مشت درهم و دینار برمیداشتند و بنوکران خود تحویل داده دوباره سر بساط میآمدند و پول جمع میکردند و میبردند و بمحض اینکه مردم پول ها را برمیداشتند فراشان جای خالی را با درهم و دینار پر میکردند. پس از پایان جشن متوکل هزار بنده آزاد کرد، بهزار نفر خلعت داد و هزار نفر ازمهمانان را بر اسب هائی سوار نمود که زین و برك آن اسبان طلا یانقره بود.

درسال ۴۸۰ که المقتدر خلیفه عباسی دخترسلطان ملکشاه سلجوقی را بعقد خود در آورد جشن مجللی برپا ساخت. درجلداول این کتاب شمه‌ای ازمراسم جشن تاجگذاری و بیعت گرفتن را شرح داده‌ایم ممکن است بآنقسمت مراجعه شود.

خلعت دادن بوزیران خلعت دادن بوزیران وسلاطین نیزیکی ازقدرت‌نمائی های خلیفه بود و بامراسم وتشریفات مجللی انجام میبافت، نخستین وزیری که ازخلیفه خلعت گرفت جعفر برمکی بود که درروزاول خلافت هرون خلعت فاخری پوشید وصد کیسه درهم‌ودینار ازخلیفه دریافت داشت. هرون در آن روزمهر خلافت را برای جعفرفرستاد ورجال دولتی‌را امر نمود که بمبارکبارجعفر بروند. پس ازهرون سایر خلفاء بوزیران ومأمورین‌عالیرتبه خلعت میدادند. این‌خلعت‌ها بمقتضیات‌زمان ومکان تغییرمیکردودر هرحال جامه‌فاخری ازطرف خلیفه برای‌وزیر یاامیر ارسال میشد و آن شخص خلعت‌را برمیکرد. العاضدفاطمی خلیفه مصر همینکه وزارت‌مصر را بصلاح‌الدین ایوبی واگذارد اورا الملك الناصر لقب داد و خلعت هنگفتی برایش فرستادکه عبارت بود از:

«عمامه سفید زربفت، جامه حریر زربفت پر نقش ونگار، جبه زربفت، طیلسان زربفت، گردن‌بند جواهر ببهای ده هزار دینار باروپوش طلاوسرپوش طلای

مرصع نشان و برسر آن دویست دانه جواهر و بر چهار پایش چهار بند جواهر بود و تارهائی از طلا برسرش پیچیده روی آن پرچم‌های سفید گذارده بودند و چندین بقچه لباس و اثاث همراه خلعت میبردند و فرمان وزارت را بر پارچهٔ حریر سفید نگاشته بودند . »

همینکه عباسیان پس از انقراض فاطمیان بر مصر دست یافتند خلیفه برای والی مصر السلطان الملك الظاهر خلعتی فرستاد که وی همانموقع بر کرد و آن خلعت جبه سیاه و عمامه سیاه و طوق طلا و خلخال طلا و امثال آن بود.

پیشواز و پذیرائی از مهمانان رسمی بیگانه

هر گاه که نمایندگانی از ممالك بیگانه بپای تخت‌های اسلامی میآمدند خلفاء برای نشاندادن قدرت اسلام باتشریفات مجللی ازمهمانان استقبال میکردند و غالباً از هند و روم و ممالك فرنگ این مهمانان ببغداد واردمیشدند . درسال ۳۰۵ درزمان خلافت المقتدرعباسی نمایندگانی ازطرف پادشاه روم ببغداد آمدند و خلیفه نمایندگان را در کاخ معروف (دارالشجره) که شرحش گذشت پذیرفت . کاخ مزبور را در آن روز ببهترین طرزی زینت کردند و آذین بستند، ۱۶۰ هزار سواره و پیاده دو طرف راه نمایندگان صف کشیدند چهار هزار غلام سفید و سه هزار غلام سیاه در داخل کاخ حضور داشتند و هفتصد دربان و پرده‌دار نمایندگان را ازدرها و پرده‌ها گذراندند. صدها کشتی و کرجی روی دجله باپرچم‌ها وزینت‌های گوناگون نمایش میدادند ورژه میرفتند درودیوار شهر بغداد را با۲۲ هزار قالی وقالیچه وسی و هشت هزار پرده و پارچه‌های رنگارنگ پوشانیده بودند ودر آنمیان دوازده هزار و پانصد پرده حریرزربفت دیده‌میشد صدشیر و پلنگ را بهصد شیربان و قلاده های طلا و نقره به استقبال نمایندگان بیرون آوردند. درخت کاخ(الشجره) در آن‌روز جلوه وشکوه مخصوصی داشت . این درخت مرکب ازهیجده شاخهٔ طلا ونقره بود وروی شاخه‌های آن پرندگان و گنجشك های زرین وسیمین جاداشتند وبطرز بدیعی صدا درمی آوردند (شرح آن گفته شد) خلاصه این که نمایندگان روم در آن جلال وعظمتی دردارالخلافه اسلام مشاهده کردند که شرح آن دراین مختصر نمیگنجد.

۷ ـ خلفاء و دولت های معاصر

هنگامی عربها بکشور گشائی برخاستند که دنیای آنروز و مردمش بی خبر از هر جا و هر چه، در بستر غفلت غنوده بودند از آنرو عربها توانستند در مدتی کمتر از بیست سال بطور بی‌سابقه دنیائی را مسخر کنند و همینکه چنان ضربت هولناکی بر ممالك روم و ایران و مصر، و ترکستان و غیره وارد آمد مردمان آن نواحی بخود آمدند و برای رهائی خود کوشیدند، ولی کاری از پیش نبردند. عرب ها (مسلمانان) پس از کشور گشائی بجهانداری پرداختند علوم و صنایع و تجارت وزراعت را ترویج کردند و بعنوان بازرگانی و یا گردش ممالك دور و نزدیك دنیای معلوم را پیمودند و با کشورهای غیر اسلامی آشنا گشتند و آنها را از عظمت و تمدن خویش خبردار ساختند آنان هم صلاح خود را در آن دیدند که با فرمانروایان اسلام روابط سیاسی بر قرار سازند. دارالخلافهٔ بغداد مرکز آمد و رفت نمایندگان سیاسی شد، از هند و چین و ممالك خاوردور تا ممالك اروپای مرکزی و افریقای جنوبی و بلاد واقع در کرانهٔ اوقیانوس هند مرتب فرستاده و نماینده به بغداد میآمد و برای استقرار روابط سیاسی و بازرگانی با دربار خلفاء مذاکره مینمود. بندر بصره مرکز تجارت دریائی شرق شد و کشتی دول و ملل دور دست از اطراف جهان به بصره میآمدند.

اسلام در تاریخ چین

فرنگیان میگویند اخبار مربوط بظهور و پیشرفت اسلام توسط مورخین مسلمان ضبط شده است حتی رومیان که همسایهٔ نزدیك مسلمانان بودند و از خود تمدن و علومی داشتند چیزی راجع باسلام ننگاشتند، ولی تحقیقات اخیر این گفته را تکذیب میکند، چون مطابق اظهارات دانشمندان معاصر در کتابهای باستانی چین مطالب مفصلی از اسلام مشاهده میشود و در این کتاب ها تاریخ ظهور اسلام تا خلافت معاویه و قیام ابومسلم [خراسانی و خلافت عباسیان نگاشته شده و اسامی محمد وقریش و معاویه و ابوالعباس و ابوجعفر و غیره بخط چینی خوانده میشود و از جمله مطالب آن کتب اینکه در سال ۷۵٦ میلادی ابا جعفر هیئتی از بغداد نزد امپراطور چین فرستاد و این هیئت اسلامی با هیئتی بر خوردند که از (هوی هو) مغولستان شمالی میآمدند و میان این دو

هیئت کشمکش در گرفت که کدامیك زود تر بحضور امپراطور بروند وسر انجام مقرر شدکه هر دو هیئتاز دو در، در یك موقع وارد تالار امپراطور بشوند . این مطالب درکتاب تانك شو فصل دهم در بارهٔ شرح حال امپراطور سوتونك نوشتهشده است . ونیز در آن کتاب است کهپس از ابوجعفر مهدی و بعد از او هرونخلیفهشد و در دوران خلافت هرون(۷۸۵ ـ ۸۰٤ میلادی) عرب های سیاه پوش برتوفان(تبت) حملهآوردندومردم توفان همهساله باعربها میجنگیدندودر سال۷۹۸میلادیسهسفیر از بغداد بدربار امپراطور آمدند . (۱)

در کتابهای چین مطالب مفصلی از روابط بازرگانی اسلام و چین درقرنده میلادی برابر با قرن سوم هجری ذکر شده ، از جمله اینکه کشتی های بازرگانی تا کرانهٔدریایچین میآمدند وشیشهوشکربارمیکردند وبازرگانانغالباًازکشتیپیاده شده بحضور امپراطورمیرفتندوامپراتوراز وضعحال ممالك ومردم اسلاماز آنانجویا میشد.همینقسم مطالبی دربارهٔ روابطچینباممالك اسلامی(غیرعرب)همدر آن کتابها دیده میشود. بااینکه مطالباین کتاب کوتاه ودرهم وبرهم است وتلفظوتحریراسامی اسلامینادرست میباشد، معذلك ازنظرتحقیقعلمی اهمیتدارد،زیرا ازیكمنبعمستقل چینی نقل شده است

عرب ها مطالب بسیاری راجع بمسافرت هند و چین و شرح حال مردم چین وهند ووضع بازرگانی وپادشاهان آن ممالك نوشتهاند، اما بیشتر آن مطالبمورد اعتماد واقع نمیشد ، زیرا خوانندگان (فرنگی) غالب آن مطالب را مانندقصههای الف لیله و سند باد دریائی و اسب جادو میپنداشتند وخرافات و افسانه های آن را بیش از حقایق میدیدند ، ولی البته مطالبیکه توسط خود چینی ها آن هم مورخین چینی نگاشته شده طبعاً قابل اعتماد و تصدیق میباشد بخصوص اگر آن مطالب با نظر انتقادی مطالعه شود واختلاف عصر حاضر وعصرآن ایام منظور گردد .

فرنگیان حق دارند که اخبار مربوط بترقی و تعالی عرب را باور نکنندزیرا

(۱) E. Bretschneider The knowledge Possessed by The Ancient Chinese of the Arabs & Arabian colonies. مؤلف

آنان (فرنگیان) عرب را بحالی می‌بینند که دچار فساد و انحطاط گشته و دست روزگار استخوان‌وی را کوبیده، همتش را گرفته و سیادت و برتری او را از بین برده و بحال بدبختی و استعمار دچـار ساخته است، از آن رو بـه سختی باور میتوانند کـه چنان‌مردم پست و زبون، توسری خـورده، دارای آن همه قدرت وعظمت‌بوده‌اند، اماهمینکه می‌بینیم مورخان‌چینی در کتب مستقل خوددستگاه‌جلال و قدرت عرب را بدون طرفداری چندین قرن پیش نگاشته اند، خواه نا خواه بـاید بفرنگیان یادآور شویم که گفته های اعراب هم قابل قبول میباشد، قدیم ترین‌کتابی که بزبان عربی در بارهٔ دریا پیمائی اعراب و مسافرت آنان به هند و چین نگاشته شده کتاب موسوم به (سلسلةالتواریخ) تألیف سلیمان وابوزید حسن از بازرگانان قرن سوم هجری‌میباشد. این‌کتاب درسال ۱۸۱۱ باترجمهٔ فرانسه آن بچاپ رسیده وترجمه ازخاورشناس نامی فرانسه مسیو رینو است. در این کتاب شرح مسافرت بازرگانان وجهانگردان‌عرب‌وعجم‌به‌ممالك‌چین وهندنوشته‌شده‌است. پس ازآن در مروج الذهب مسعودی وسفر نامه ها وکتابهای تاریخی و جغرافیائی، مانند کتب استخری ـ ابن‌حوقل‌ـ بلخی ومقدسی‌ـ مطالب مبسوطی راجع بمسافرت بازرگانان وجهانگردان عرب‌به‌ممالك‌دوردست درج‌شده که‌مبنی‌بر‌ه‌شهودات‌حقیقی آن‌مسافرین میباشد وذکر همهٔ آن مطالب دراینجا بیمورداست.

بطور کلی‌باید دانست که میان‌عباسیان وپادشاهان مشرق (چین‌وهند) روابط بازگانی وسیاسی برقرار بوده ونامه‌ها ونمایندگان و هدیه‌هائی ازاواخر قرن دو، هجری میان بغداد وپکن ودهلی وغیره مبادله میشده است.

اسلام وپادشاهان اروپا

روابط سیاسی وبازرگانی مسلمانان با فرمانروایان اروپای آنروز (روم ـ ژرمن فرانسه ـ اسپانی) مرتب تر از روابط ب هندو چین بوده است. میان رومیان (قسطنطنیه استامبول) وبغداد برای انعقاد پیمان صلح ویامتارکه و یا مبادلهٔ اسرا روابط عادی بر قرار بود، بلکه اززمان امویان میان دمشق و قسطنطنیه آمد و شد وجنگ وآشتی

جریان داشت امویان مکرر قسطنطنیه را محاصره کردند ولی نتوانستند آنرا بگشایند اماچون ممالك دیگر اروپا واز آن‌جمله اسپانی بدست‌مسلمانان گشوده‌شددولتهای اروپابوحشت افتادندو درزمان عباسیان هم‌تامدتی برتری‌مسلمانان‌مسلم بود، بقسمی که‌هرون ازایرینی پادشاه‌روم‌هم باج میستاند . مبادلهٔ نماینده وارسال ومرسول‌هدیه وتحفه ازبغداد بقسطنطنیه وسایر پایتختهای اروپا در تواریخ اسلامی و غیر اسلامی ذکرشده که از آن جمله هدیهٔ هرون برای شارلمان پادشاه‌فرانسه میباشد . هدیه‌ـ های سلاطین روم بطور منظم ازقسطنطنیه به‌بغداد میآمد وبیشتر از هر چیز شمشیر وپارچه وعطریات وطلا وسگ‌های شکاری برای‌خلفاء ارسال میگشت .

درزمان خلافت مـأمون پادشاه قسطنطنیه (ظاهراً میخائیل دوم) هدیه های نفیس از آن جمله صدرطل مشك و صد پارچه سمور برای خلیفه فرستاد و همچنین تریا دختراو باری (اینطوردر تواریخ اسلام نوشته‌اند!) ملکهٔ‌فرانسه درسال ۲۹۳ هجری پنجاه‌شمشیر، ۵۰ نیزه ، ۲۰ جامه زربفت، ۲۰ غلام(سلاو) ۲۰ کنیز(سلاو)ده‌سگ‌بزرگ که‌باشیر وپلنگ میجنگیدند ، سیزده‌قوش وبازشکاری ویك‌سراپردهٔ‌ابریشمی برنگ قوس وقزح برای‌المکتفی خلیفهٔ عباسی ارسال داشت .

خلفاء هم فرستادگان و نامه هائی بدربار قسطنطنیه میفرستادند ، از آن جمله در سال ۳۷۱ ابن باقلانی قاضی معروف اشعری از طرف عضدالدوله دیلمی نزدقیصر روم (باسیل دوم) رفت وپاسخ نامه را برد . این فرستادهٔ مسلمان طوری با جلال ومتانت‌در دربار قیصر حرکت کرد که مقام ومنزلت مسلمانان نزد رومیان یك بر‌ـ هزار گشت .

خلفای اندلس و پادشاهان فرنگ

روابط پادشاهان فرنگ با خلفای اموی اندلس صمیمی و دوستانه بود ، زیرا آنان (پادشاهان فرنگ) میخواستند با کمك خلفای اموی اندلس بر خلفای بغداد بتازند ، تـا آنجاکه تیوفیلوس قیصر روم در سال ۲۲۵ نامه ای بعبدالرحمن اوسط خلیفهٔ اموی اندلس نگاشت و هدیه های نفیس برای وی فرستاده از او خواست کـه به بغـداد بتازد وکارخلفای عباسی را بسازد. قیصر روم در آن نامه از مأمـون و معتصم بنام

پسران مراجل ومارده بطور تحقیر نام میبرد و آنانرا کنیز زاده میخواند. عبدالرحمن شاعرخود یحیی غزال ویکی ازرجال مهم را باهدیه‌های فراوان نزد قیصر روانه کرد واز آن پس روابط آنان صمیمی‌ترشد. پس ازعبدالرحمن اوسط الناصر پسرعبدالرحمن سوم بخلافت رسید ودرایام خلافت وی سپاهیان اسلام درممالك اروپا پیشرفت بسیار کردند. پادشاهان رم ـ قسطنطنیه ـ قشتاله ـ نبیلونه (این دو قسمت اخیر جزء اسپانیاست) و مرزهای حوفیه برای در خواست صلح و متارکه فرستادگانی نزد عبدالرحمن ارسال داشتند و شرایط و پیشنهادهای سنگین او را پذیرفتند و بالاتر از همه آنکه پادشاهان نقاط مختلف اسپانی شخصاً پیش عبدالرحمن آمدند و دست اورابوسیدندواوامر اورا پذیرفتند وجزیه‌های سنگین پرداختند.

پادشاهان برشلونه (بارسلن) وطرکونه (هردوقسمتی ازاسپانیاست) هدیه ها وفرستادگانی نزد عبدالرحمن روانه نموده تقاضای متارکه کردند. پادشاه آلمان (ظاهراً اوتوی کبیر) وپادشاه صقالبه (روسها) موسوم به «ذوفوه» (معلوم نیست تلفظ اصلی کلمه چه بوده است) وپادشاه ماوراء رود رن موسوم به «اوفه» (معلوم نیست تلفظ درست کلمه چه بوده) وپادشاه مشرق اروپاموسوم به «کلده» (ظاهراً کونراد) نمایندگانی برای درخواست صلح ومتارکه بخدمت عبدالرحمن فرستادند، عبدالرحمن آنانرا با تشریفات و مراسم مجللی پذیرفت و اسقف بزرگ اندلس ربیع را همراه نمایندهٔ صقالبه روانه کرد وبطور کلی تمام پادشاهان روم و فرنگ واسپانی و آلمان وروس از در صلح تو آمده، هدیه ها و نماینده ها بخدمت عبدالرحمن سوم گسیل داشتند، چون خلیفهٔ مزبور بسیارمقتدربودو سپاهیانش تا قسمت مهمی ازاروپاپیش رفتند. مطالب مربوط باین وقایع درکتاب نفح الطیب القری به تفصیل ذکر شده وشرح تشریفات ومراسم پذیرائی آنان که برای نشان دادن قدرت مسلمانان اجراء میگشته درکتاب نفح الطیب مذکوراست وهمینکه عبدالرحمن درصدد بر آمد بنام معشوقهٔ خود زهراء کاخ نامی الزهراء را بسازد، پادشاهان اروپا سنگهای مرمر رنگارنگ برای خلیفه فرستادند، وتاریخ ساختمان این کاخ را درفصل‌های گذشته شرح دادیم.

پادشاهان اروپا، بخصوص قیصران روم، با خلفای فاطمی مصر نیزروابط سیاسی

داشتند و برای جلب رضایت آنان مرتب هدیه‌ها و نامه ها و نمایندگان بقاهره میفرستادند. درسال ٤۳۷ هجری قسطنطین نهم امپراطور روم هدایائی برای المستنصر خلیفهٔ فاطمی فرستاد که از آن جمله سی قنطار زرسرخ و در هر قنطار ده‌هزار دینار زر سرخ (سیصد هزار دینار زر سرخ) موجود بود و هرگاه که فرستادهٔ قیصر روم بقاهره میرسید در باب‌الفتوح پیاده میشد و از آنجا تا پیشگاه‌خلیفه مرتب زمین‌را میبوسید وجلومیآمد.

۸ - بازیهای خلفاء و سرگرمیهای آنان

ازروزگار باستان، پادشاهان در هردوره و هرکشور یکنوع بازیها وسرگرمی‌ها داشتند که باآن خودرا مشغول میداشتند و از خستگی در میآمدند. این بازیها و سرگرمی های سلاطین تقریباً مثل هم میباشد چه که بازی‌کنندگان (پادشاهان) هم سلیقه وهم‌فکربوده‌وهستند، خلفای‌اسلام نیزهمه‌نوع مشغولیات‌و سرگرمی داشتند. پاره‌ای از آن بازی‌ها وسرگرمی‌ها مانند شکار واسب دوانی در جاهلیت هم میان عرب ها مرسوم بوده و بعضی دیگر مثل چوگان بازی، شطرنج، تخته نرد، گلوله اندازی از پادشاهان‌ایران بخلفاء رسید. عباسیان پیش‌ازامویان وهرون قبل‌ازسایرخلفای‌عباسی باین نوع بازی‌های ایرانی‌مشغول‌شد. وی‌نخستین خلیفهٔ مسلمانان است که چوگان بازی‌وشطرنج وتخته نرد ونشان زدن را بدربار‌اسلامی آورد و برای شطرنج بازان وسایر بازیگران حقوق معین کرد. مهمترین بازیها وسرگرمیهای خلفاء وبزرگان اسلام دردورهٔ تمدن‌آنان بقرارزیر بوده‌است.

۱ - شکاردرنده‌و چرنده وپرنده

عرب‌ها پیش از اسلام هم شکار میدانستند، ولی تنها آهو وپرندگان‌راباتیر ودام میگرفتند. دردورهٔ تمدن‌اسلام شکار چرنده وپرنده و درنده معمول شد و مسلمانان از ایرانیان ورومیان چیزهای تازه راجع بشکار آموختند. بازوقوش‌وسگ‌وببر نگاهداشتند وبا کمك آنان خوك وآهو وخروحشی شکار میکردند. نخستین خلیفهٔ شکارچی‌یزید بن معاویه است که همه‌نوع وسایل تفریح وشکار داشت وسگها و بازها و میمونها و ببرهای فراوان در دربار وی بودند. یزیدگردن بند وجل زربفت‌برای سگ‌های

خود تهیه کرده و برای هرسگی یك پرستار معین نموده بود . یزید از نگاهداری سگ و میمون وقوش وغیره بیشتر نظر تفریحی داشته و آنقدرها بورزش اهمیت نمیداد . سایر خلفای اموی نیز کم وبیش مانند یزید وسایل تفریح وبازی و شکار برای خود فراهم میساختند .

خلفای عباسی که بیش از امویان دستگاه و تجمل داشتند، سرگرمی‌ها و بازی‌های بیشتری برای خود آماده کردند و پولهای فراوانی صرف میکردند. اینان شکارچیان وقوشداران و سگان شکاری و پرندگان شکاری گرد آوردند و املاك و مزارعی را بشکارچیان و قوشداران و سگ‌بازان تیول دادند. خلفاء تا آنجا باینان نزدیك شدند که بدون حاجب و دربان بـا آنها آمد و شد میکردند . شاعران هم در مدح سگان شکاری وبازهای خلیفه قصیده‌ها سرودند وچابکی وچالاکی آنانرا استودند. نویسندگان هم بمنظور استفاده کتابهائی دربارهٔ شکار وطریقهٔ شکار نگاشتند که از آن جمله کتب ذیل است :

«کتاب البزاة والصید ـ کتاب المصائد والمطارد وغیره وغیره».

عباسیان علاوه بر آهو و خر وحشی و پرندگان ، درندگان راهم شکار میکردند. مهدی وهرون بیش ازسایر خلفای عباسی وپیش ازهمهٔ آنان بشکار توجه کردند . صالح پسر هرون شکار خوك وامین پسر دیگرش شکار شیر و پلنگ را دوست داشتند وباکمك دسته‌ای ازشکارچیان بنام اصحاب اللبابید بشکار درندگان میرفت، معتصم طرز شکار جرگه را مرسوم کرد، باینقسم که درمحلی موسوم به دجیل نزدیك بغداد دیواری ساخت که طول آن چندین فرسخ میشد . شکارچیان معتصم از راه های دور درندگان را بطرف این دیوار میراندند و همینکه درندگان وارد جرگه میشدند، خود را میان آب دجله ودیوار محصور میدیدند، آنگاه معتصم با پسران و نزدیکان وملازمان میآمدند واطراف درندگان حلقه میزدند ، عده‌ای ازآنان را میکشتند وعده‌ای را بندمیکردند ویا رهامیساختند .

خلفای فاطمی مصر، خلفای اموی اندلس، پادشاهان سلجوقی، ایوبی، اتابکان و ممالیك وغیره بهمین ترتیب شکارگاه وشکارچی وسگ و باز وقوش وشاهین داشتند

واوقات بیکاری را بتفریح و شکار میرفتند. سلطان ملکشاه سلجوقی شخصاً ده هزار چرنده و پرنده شکار کرد و از سم خر های وحشی و شاخ آهوانی که او شکار کرده بود چند منار ساختند. سلطان مسعود سلجوقی تمام سگان شکاری خود را جل اطلس می پوشانید و گردن بند های جواهر نشان بگردنشان میآویخت. سلطان ابو عبدالله المستنصر مانند معتصم برای خود شکارگاه و قرق گاهی در ناحیهٔ بنزرت ساخت. بقدری این شکارگاه وسیع بود که احتیاجی براندن شکار نداشت و همه نوع چرنده و پرنده در آن محوطه وسیع یافت میشد. در کتاب الاعتبار تألیف ابن منقذ مطالب مفصلی راجع بشکار وراه ورسم شکار یافت میشود.

۴ - اسب تازی و اسب دوانی

ملت های جدید وقدیم درهر موقع وزمان بااسب تازی واسب دوانی آشنا بودند، بخصوص یونانیان ورومیان وایرانیان قدیم درقسمت اسب دوانی واسب تازی شهرت فراوانی داشتند. عرب های پیش از اسلام آنرا میدانستند و چه بساکه موضوع اسب دوانی موجب جنگ قبیله ها میشد. عربها میدان اسب دوانی را (حلبه) میگفتند و این مساحت را ده ده تقسیم کرده و برای هر قسمتی بمناسبت جلو یا عقب بودن آن اسمی تعیین میکردند.

پس از ظهور اسلام موضوع اسب دوانی واسب تازی میان عربها پیشرفت کرد واسبان دوندهٔ بسیاری نگاهداشتند. معاویه میدان مخصوصی برای اسب دوانی ترتیب داد که سالی چند بار در آنجا اسب دوانی میشد و اسب هرکس پیش میافتاد جایزه میگرفت. در آخر میدان نی بلندی فرومیکردند که آنرا قصب السبق مینامیدند وهرسواری که زودتر آن نی را میربود جایزهٔ اول را می برد. خوشمزه اینکه یزید بن معاویه میمونی داشت که آنرا ابوقبیس میگفتند و هرگاه که یزید بزم میآراست آن میمون باهوش وزرنگ هم احضار میشد ومانند سایر هم بزمان روی مخده مینشست یزیداین میمون را بریک ماده خر وحشی سوار میکرد، این ماده خر با زین و برگ مرصع وجل وپالان اطلس ابوقبیس را اینطرف و آنطرف میبرد. در یکی ازروزهای اسب دوانی ابوقبیس هم سوار بر ماده خر بمیدان آمد، وی قبای حریر زرد و سرخی

برتن داشت و کلاه اطلس رنگارنگی بسرش بود ، ابوقبیس پیش از شروع اسب دوانی بی‌پروا بطرف نـی رفت و نی را از جا کنـده بـا خود برد و از میدان اسب دوانی بیرون آمد .

هشام بن عبدالملك چهارهزار اسب جمع کرد و تا آنزمان کسی از پادشاهان عرب آن همه اسب نداشت . یکی از اسبان‌وی بنام (الزائد) همیشه در میدان اسب دوانی جلو میافتاد . ولید بن یزید هزار اسب خرید و نامی ترین اسب های او بنام (السندی) ازهمهٔ اسبان جز اسب(الزائد) هشام جلو میافتاد وچه بساکه بـاحترام هشام که آنزمان خلیفه بود اسب ولید عمداً عقب‌میزد. رصافهٔ‌دمشق یکی ازمیدانهای مشهور آنزمان است وغیرازرصافه نیز میدانهای اسب دوانـی دیگری در دمشق وسایر جاهابوده‌است. محمد بن یزیدبن عبدالملك بن مروان ضمن يك قصیدهٔ‌شیرین میدان اسب‌دوانی وشرح اسب دوانی و اصطلاحات آنرا به نیکوئی سروده است . عباسیان برعکس امویان آنقدرها باسب دوانی‌علاقه‌نداشتند،معذلك‌دررورقه‌وشماسیه گاهگاهی اسب‌دوانی میکردند، شاعران درباری قصاید بسیاری‌دروصف اسب‌دوانی هرون و اسب های برندهٔ او سروده اند . خلفای اموی اندلس میدانهائی بنام الحکم خلیفه احداث کردند ودرمصر بنام ابن طولون وبیبرس‌میدانهائی بوده‌است .

گوی وچوگان این بازی ایرانی است و امویان از آن خبر نداشتند . هرون نخستین خلیفهٔ عباسی آنرا معمول ساخت . ترتیب بازی آن چنان است که کره یا گوی‌را ازچیزنرم سبکی میسازند وباچوگان که عبارت‌ازعصای سرکجی‌است بازی‌میکنند ومعمولا این بازی درحال سواری انجام مییابد. معتصم به چوگان بازی خیلی علاقه داشت و روزی در میدان بازی‌یاران خود را بدو دستـه تقسیم کرد ، ازآن جمله افشین ترك را جـزء دستهٔ مخالفین خود قرار داد ، افشین از رفتن بآنطرف سرپیچیده گفت در شوخی و جدی هیچگاه‌مخالف امیرمؤمنان‌نمی ایستم. معتصم ازاین‌حرف خوشش آمد وافشین‌را بدستهٔ خودبرد.

۸ - گلوله‌پرانی بندق‌یافندق‌عبارت‌ازگلوله‌های‌کوچکی‌است‌که‌ازگل‌یاسنگ ویا سرب‌وماننداین‌میسازندواصل کلمه‌وبازی آن‌هر دوایرانی



شاهزاده ایرانی موقع شکار

و آنرا جلاهق (کلاهك) نیز میگویند. ایرانیان این گلوله‌ها را مانند تیر با کمان می‌پراندند.

عربها در اواخر خلافت عثمان آنرا آموختند، ولی مردم مدینه از این بازی خوششان نیامد، اما کم کم گلوله پرانی مورد قبول واقع شد وچنانکه گفتیم هرون دستهٔ گلوله پران داشت که آنرا هنگ مورچه میخواندند وهنگامی که هرون سوار میشد هنگ مورچه برای پراکنده ساختن مردم گلوله می پراندند . در زمان عباسیان گلوله پرانی رایج شد و مردم دسته دسته برای شکار پرنده و یا تفریح گلوله پرانی میکردند و آنرا بازی و تفریح جوانمردان (شوالیه) میدانستند وغالباً گلوله پرانها کبوتر باز بودند وشلوار مخصوصی بپا داشتند که آنرا شلوار جوانمردان میگفتند. در اواخر دورهٔ عباسیان عیاران بغداد هم آن شلوار را می پوشیدند . الناصرلدین الله عباسی متوفی بسال ۶۲۲ هجری علاقهٔ زیادی بگلوله پرانی و کبوتربازی داشت و کبوترهای پرقیچی انتخاب میکرد. خود شلوار فتوت (جوانمردی) میپوشید و مقررات و نظاماتی برای گلوله-پرانی تعیین نمود ، از آنجمله اینکه گلوله بازان مانند انجمن های سری تشکیلاتی پیدا کردند و تا کسی جام فتوت نمینوشید و لباس فتوت نمی پوشید ، در آن انجمن راه نمی یافت . خود الناصر (خلیفه) رئیس آن سازمان بود هر کس را میخواست میآورد و هر کس را نمیخواست میراند . در سال ۶۰۷ همین خلیفهٔ کبوتر پران و گلوله باز، بخشنامه ای به پادشاهان تابع بغداد نگاشت واز آنان تقاضا کرد که آنان هم جامهٔ فتوت بپوشند و جام فتوت بنوشند وخلیفه را سر دستهٔ کبوتربازان بشناسند. آنها هم اینرا پذیرفتند . سپس خلیفه چنین فرمان داد که جامه (شلوار) جوانمردی را خود او باید بیاران و همبازیان بپوشاند ، از آنرو عدهٔ زیادی از جوانمردان خواه ناخواه اخراج شدند ، چون بدست خلیفه شلوار نپوشیده بودند و هر کس که میخواست جزء جوانمردان درآید ازهرجا که بود به بغداد میآمد وشلوار جوانمردی را بادست خلیفه بپا میکرد وبشهر خود برمیگشت وهر کسی که چنان شلوار (مقدسی) بپا نداشت . نمیتوانست گلوله بازی کند . اتفاقاً مردی بنام ابن السفت نه از دست خلیفه شلوار میپوشید و نه از گلوله بازی دست بر میداشت ، مأمورین خلیفه از این شهر بآنشهر او را دنبال میکردند ، او هم با نهایت سختی در بدر میگریخت و همینکه موجب این همه زحمت را از وی جویا شدند پاسخ داد : همین افتخار مرا بس

که خلیفه شلوار بپایم نکرده و آزادانه گلوله میاندازم.

علاوه بر بغداد درشهرهای شام ومصر وعراق وایران گلوله بازی خیلی رواج داشت وانواع واقسام گلوله بازی معمول بود، یکی اینکه گلوله را از میان لوله ونی توخالی بافشار هوا پرتاب میکردند ویا بانیزهٔ کوتاه آنرا میپراندند. سر انجام که باروت معمول گشت گلوله و باروت را بوسیلهٔ لولهٔ تو خالی تفنگ پرتاب کردند بهمان مناسبت (بمناسبت کلمهٔ بندق یافندق فارسی) نام عربی تفنگ بندقیه شد. دیگر ازبازیهای شبیه به بندق، نشانه زنی بود که هدفی را در هوا ویا سر نیزه نشان کرده باتیر میزدند. این بازی هم ازایرانیان است وهرون آنرا معمول داشت.

بازی شطرنج اصلا از هند بایران آمد و از ایرانیان بمسلمانان رسیده است. هرون نخستین خلیفهٔ مسلمانان است که تخته نرد و شطرنج را رواج داد و تاکنون هم این دوبازی میان مسلمانان رایج میباشد.

۹ ـ باغ وحش یکی دیگر ازسرگرمیهای خلفاء و بزرگان اسلام نگاهداری فیل و شیر و پلنگ در محلی موسوم بباغ وحش بود و این اقدام بیشتر برای ترسانیدن مردم ازدستگاه خلفاء وپادشاهان انجام میگرفت. منصور عباسی مانند پادشاهان ایران تعداد زیادی فیل داشت. هرون شیرها و پلنگها رادر قفس نگاه میداشت و بعد از وی سایر خلفاء علاوه بر شیر، پیل و پلنگ، سگ ومیمون هم داشتند.

میگویند زبیده زن هرون را میمونی بود که سی غلام زرین کمر اورا خدمت میکردند. این میمون ملکهٔ اسلام لباس زربفت میپوشید و روی صندلی می نشست وهرکس برای اظهار بندگی نزد ملکه میآمد، نخست باید دست میمون ملکه را ببوسد. اتفاقاً روزی یزیدبن مرثد از بزرگان عرب پیش از عزیمت بسفر برای خدا حافظی بکاخ زبیده آمد، مأمورین وملازمان بوی گفتند که پیش از شرفیابی بحضور ملکه، باید دست میمون‌را ببوسد، وگرنه شرفیابی میسر نمیشود، آن مرد عرب غیرتمند شمشیر برآورد و میمون را دو نیم کرده ازکاخ در آمد و طبعاً خلیفه او را خواسته بازخواست نمود، یزید درپاسخ گفت که سزاوار نیست بعدازخدمتگذاری

چندین خلیفه بدست بوسی میمون مجبور شوم . خلیفه قدری بفکر رفته او را بخشید. (بتاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار وترجمهٔ انگلیسی آن ازادوارد براون مراجعه شود .)

المهتدی عباسی که مانند عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفهٔ پرهیزگاری بود، فرمان داد حیوانات باغ وحش را بکشند و سگان را برانند ، اما پس از مرگ او دوباره پیلان وشیران وپلنگان بازگشتند وبعضی ازخلفاء وپادشاهان اسلام در مواقع رسمی این حیوانات درنده را بازنجیر وقلاده از باغ وحش ببارگاه خود میآوردند . عضدالدولهٔ دیلمی برای مرعوب ساختن حضار چند شیر و پیل و پلنگ در مجلس خود حاضر می کرد .

در مصر و اندلس و سایر ممالك اسلامی هم این وضع معمول بود ، احمد بن طولون باغ وحشی (مستطیل) برای شیران وپلنگان ساخته بود و در هر اتاق این باغ وحش یك شیر نر ویك شیر ماده میزیست. دراین اتاقها از سقف باز وبسته میشد، کنار هراتاق حوض مرمری بود واز لولهٔ مسی آب بآن حوض میآمد ؛ در وسط باغ مقدارزیادی شن میریختند وکنار شن‌ها استخر بزرگ پرآبی بودکه از آنجا بالوله بقفس‌های حیوانات آب میبردند . معمولا روزی دوبار شیربانها ازسقف اتاق پنجره را بازمیکردند ودرندگان که باصدای آن آشنا بودند بـاتاق مجاور میریختند. شیربان از همان بالا درآهنینی که میان این دو اتاق بود می بست وخود پائین میآمد؛ اتاق را تمیز میکرد، شن آن را برمیداشت وشن تازه میریخت ؛ خوراك کافی برای حیوانات میگذارد سپس بالامیرفت وازهمان بالا درآهنی اتاق مجاور را برمیداشت وحیوان درنده باتاق خود برگشته، غذا میخورد و آب مینوشید. بعضی روزها همهٔ آن درندگان را ازاتاقها بیرون آورده بباغ میآوردندومدتی آنها راگردش میدادند، سپس مأمورین بآنان نهیب میزدند وهردرنده‌ای باجفتش باتاق خود میرفت وهیچ کدام لانهٔ خود را عوض نمیکردند .

خمارویه شیری کبود چشم داشت که آنرا بهمان جهت زریق میگفتند . این شیر با خمارویه مأنوس بود وهرگاه که خمارویه سر سفره می‌نشست، زریق هم در

برابر او چمباتمه میزد و خمارویه مرغ وجوجه و بره و بزغاله برای وی میانداخت وزریق پشت‌سرهم آن‌را می‌بلعید وهمینکه خمارویه از سرسفره برمیخاست‌زریق‌هم دنبال او میرفت . اگر خمارویه روی‌تخت میخوابید زریق کنار تخت می‌نشست‌واگر روی زمین‌دراز میکشید زریق جلوی اوبود. تمام شب زریق بربالین خمارویه کشیك میداد وکسی را یارای آن نبود که بدون اجازهٔ خمارویه نزدیك بیاید این شیر خیلی‌معزز ومحترم میزیست و طوق طلای‌جواهر نشانی‌درگردن داشت. یك‌شیرماده قوی هیکلی هم در کنار تخت خمارویه میآرمید ولی مثل زریق رام و اهلی نشده بود . پاره ای از بزرگان اسلام علاوه بر درندگان مار و عقرب و رطیل هم نگاه میداشتند و با آنان سرگرم میشدند . جعفربن‌خنذابه‌وزیر مقتدرعباسی‌ازماروعقرب ورطیل وهزار پا خوشش میآمدودر کاخ‌خود در قاهره تالاری‌مخصوص نگاهداری این حشرات ساخته بود . مارگیران انواع مار ها و عقربها و هزار پا ها برای‌وزیر میآوردند و پولهای گزاف از او میگرفتند ، وزیر هم این حشرات گزنده را بدست مأمورین مخصوص میسپرد و هرگاه که فرصت میکرد بمارخانه میآمد و ماربانان وعقربها ورطیل ها را از سبد درآورده خدمت جناب وزیر نمایش میدادند .

دیگراز سرگرمی‌های بزرگان اسلام نگاهداری‌پرندگان‌اهلی‌ووحشی‌وآهو و امثال آن بود .

العزیز فاطمی خلیفهٔ مصر پرندگان عجیب و غریبی در کاخ خود جمع کرده بوداز آن جمله پرنده ای‌که او را عنقاء میگفتند و او را از صعیدمصر برای خلیفه آورده بودند ، عنقاء ریش ولالك داشت و پر های سرش چندین رنگ بود و ازحیث شکل به لك‌لك میماند .

الناصر خلیفهٔ‌اموی در کاخ الزهراء باغ وحش بزرگی ساخت و باغ بزرگتری برای نگاهداری پرندگان احداث نموده بود وتمام اطراف‌وبالای این باغ‌سیم‌کشی مخصوصی داشت که پرندگان بیرون نپرند .

کبوتر پرانی ، قوچ بازی(برای شاخ زدن) ،خروس بازی وامثال آن نیز از

سرگرمی های خلفاء وبزرگان اسلام بوده است ، بعضی از آنها به نگاهداری ماهی علاقه داشتند و آنرا درظرفهای بلورین بزرگ می پروراندند. موقعی امین ماهی کوچکی از دجله گرفت و دو حلقهٔ مرصع بدو گوش ماهی کرده آنرا در حوض بلورین برای تفریح وتماشا نگاهداشت .

پایان جلد پنجم

فهرست اعلام

غلطنامه

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۹	۱۰	سیادت	سیادات
۳۱	۳	مطعون	مطلعون
٤۹	٦	صقلبی	مقلبی
۵۸	۳	مجلدات	مجلات
٦۲	۲	مخنثان	مخثان
٦۳	۱۷	اخلاق	اخلاف
٦٤	۷	باصدهزار	صدهزار
۱۰۵	۱۸	مثنی	معنی
۱٤۱	۲۰	مثلا	میلا
۱٤۷	۲	کارگاه	کارگار
۱۵۸	۱۳	صلاح	صلا
۱۸۹	۱۹	آنان	آبان
۱۹۹	۲۲	تور	طور
۲۰۷	۱۷	مبارکباد	مبارکباز